افغانستان

در مسیر تاریخ

تالیف

میر غلام محمد غبار

میر غـلام محمد غبار

افغانستان در مسیر تاریخ

افغانستان در مسیر تاریخ

تالیف میرغلام محمد غبار
ناشر: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری
چاپ چهارم
تاریخ انتشار: بهار ۱۳۶۸
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: چاپخانه ۲۰۰۰



به‌مقامی که شکوهت فشرد پای ثبات
کوه‌بازد کمراز سایه‌ی استقلالـــت
"بیدل"

□□

تاریخ تکامل بشری، مملواز سرگذشت‌ها، شکست‌هاوپیروزی‌های انسانهایی است‌که علی‌رغم یاس‌ها وناامیدی‌های فزاینده، به جنگ موانع ومشکلات شتافته‌اند، وبرای بر پایی دنیای بهتر وزندگی نوین، هزاران خطر رابه‌جان خریده‌اند، ونستوهانه وپروا نشناسانه، به قلب حوادث فرورفـــته‌اند، وازمیان آنهمه هول وخطر وگرداب وتباهی، مردانه‌وسرفرازانه گذشته‌اند، وسرانجام به مقصود وهدف، انسانی‌شان رسیده‌اند.

تاریخ، درواقع بیانی است ازیک " جنگ بی‌پایان" میان دودشمن آشتی‌ناپذیر دورگه‌ی سیاه وسرخ، قابیل وهابیل، روح ولجن، گرسنگان‌بی‌باکی که باشمشیرهـــای آخته‌شان برسرمردمیکه برسرنوشت خود ودیگران مسئولند، ولی از زیربار مسئولیت‌هـا شانه خالي کرده‌اند، به فریادآمده‌اند، وشکم بارگان وچشم دریدگانیکه از جان و مـال مردم تغذیه می‌کنند، وخون مردم‌رابه شیشه کرده‌اند، وبه"برتری‌خواهی"و"خودخدایی" دست یازیده‌اند. این جنگ بی‌پایان، بین دوطرف متخاصم تاریخ، سازنده‌ی جوهراصلی تاریخ است. وتاریخ، سرگذشتنامه‌ایست که‌به‌مامی‌گوید، از دوره‌های دور، تا امروز بر انسانها چه رفته‌است. ومامی‌خواهیم تابادانستن گذشته‌های انسان، وشناخت شکست‌هـا وپیروزی‌های آن، درتاریخ، به شناخت خود انسان تاریخی برسیم. وبدانیم که‌آنچـه امروز به‌نام جامعه‌ی انسانی داریم، چیست؟ ودرکدام دوره‌ی تاریخی بسرمی‌بریم؟ و در این جنگ بی‌پایان تاریخ، چه نقشی باید داشته باشیم؟...

برای دست‌یابی به چنین نتایجی، به ناچار باید، تاریخ بشری را، به‌دوره‌ها، به اقوام وبه‌اقلیم‌هابخش، بخش کرد، وپس از آن هرکدام رابه ترتیب، به تحقیق‌گرفت، وبا علت یابی پدیده‌هاوتفسیروتحلیل ریشه‌های آنها، به جمع بندی‌هایی‌رسید، تابتـــوان

ازآن این نتایج رابه‌دست آورد :

● الف : علل شکست‌ها ،انحراف‌هاوانحطاط یک قوم ، یا اقوام بشری‌درتاریخ چه بوه‌است ؟

● ب : رمز پیروزی ، وآفرینش تمدن‌هاوپیروزیهای اقوام بشری درتاریخ‌چه‌بوده‌است ؟

امروز که مبارزات قهرمانانه‌ی ملت مسلمان‌ما ، ضدتجاوزروسی وبرضد امپریالیسم جهانی بعد گسترده‌تری به‌خود گرفته است ، از هرگاهی‌بیشتر این‌نیاز احساس می‌شود ،تا باتجزیه وتحلیل گذشته‌ها ،وعلت‌یابی شکست جنبش‌های سراسری تاریخ وطن‌مان ،و شناخت دقیق خصوصیات تاریخی‌مان ، ویک جمع‌بندی‌کلی ازشکست‌های‌مان ، به یک راه حل‌تاریخی ــ عینی مبارزات برسیم ، تاازیک سوراخ دوبار گزیده‌نشویم ، وتا با ادراک علمی ،دیگر قربانی سه‌جیم" جور وجهل وجادوی" تاریخ نگردیم .

برای همین منظور ، ودرهمین راه‌وکار بود ، که تصمیم به‌چاپ ونشر کتاب‌گرانبهای " افغانستان در مسیر تاریخ" گرفتیم . کتاب پرارج" افغانستان در مسیرتاریخ"تاهم‌اکنون سرآمد تمام کتابهایی‌ست که در رابطه‌بااین موضوع نوشته‌شده‌است . این کتاب ،در واقع یک دوره‌ی تحلیلی تاریخ وطن‌مان است ، که با استادی وقدرت علمی‌خاص مرحوم میر غلام محمدغبار ، نگارش یافته‌است ، اگر اجازه‌ی تعریف از شخصیت آگاه وعالمی‌چون استاد غلام محمد غبار راداشته باشیم ، بی‌تردید باید ، اورا استاد تاریخ وپدروپیراین رشته خواند. شمادراین کتاب هم تاریخ افغانستان را می‌خوانید ، وهم افغانستان تاریخی رااز نزدیک احساس خواهیدکرد .روش تحلیل‌گرایانه‌ی استادغبار ،امتیازاتی رابه این کتاب بخشیده‌است که درتاریخ تاریخ‌نگاریی دنیا بسیار نووکم‌نظیراست . ومابه این اندیشه که این گنجینه‌ی علمی متعلق به تمام مردم افغانستان است ، وباید مورداستفاده‌ی عموم قراربگیرد ، علی‌رغم مشکلات فراوان دست به نشر مجددآن زدیم . وهیچ نظری دیگری نداشته ونداریم . همچنان ، دراین چاپ تمام اغلاطی که درچاپ اول رخ داده‌بود ، اصلاح شده ، ودرنتیجه ، غلطنامه از آخر کتاب حذف گردید .

امیدواریم بتوانیم جلد دوم‌این کتاب راکه حاوی مطالب بسیارمهم‌واسناد و مدارک بسیار زنده است ، نیز بدست‌آورده وبه نشروپخش بسپاریم .

● به‌امید‌چنین‌روزی .



....

فهرست

اهدا ۱

پیشگفتار ۴

فصل اول: چهره امروز افغانستان : ۴

یکم: شکل فزیکی ۶

دوم: حدود کشور ۹

سوم: نام های تاریخی وبیرق کشور ۱۱

چهارم: نفوس کشور ۱۲

پنجم : اوضاع اجتماعی کشور ۱۵

ششم : وضع فرهنگی کشور ۱۶

هفتم : صحت عامه ۱۷

هشتم: اوضاع اقتصادی کشور ۳۲

فصل دوم: افغانستان ازگذشته دور تاقرن ششم قبل ازمیلاد : ۳۳

یکم : گذشته دور ۳۶

دوم : درزمان اویستا

فصل سوم: نفوذ دولتهای خارجی ومبارزه مردم‌افغانستان (ازقرن ششم
قبل از میلاد تاقرن سوم قبل ازمیلاد) : ۳۹

یکم : افغانستان ودولت هخامنشی ۴۲

دوم : افغانستان ودولت یونان

فصل چهارم: سقوط استیلای خارجی‌وتأسیس دولتهای مستقل افغانستان ۴۵
(از قرن سوم ق،م، تاقرن ششم میلادی) : ۴۵

یکم : افغانستان درزمان دولت یونانو باختری ۴۹

دوم : افغانستان درزمان دولت کوشانی ۵۳

سوم : ازکوشانی تایفتلی ۵۴

چهارم : افغانستان درزمان دولت یفتلی ۵۶

فصل پنجم: ورود عنصر ترك ونفوذ دولت ساسانی درافغانستان

فصل ششم: استیلای عرب ومبارزه و قیامهای مردم افغانستان ۵۹
(از قرن هفتم تاقرن نهم میلادی) . ۵۹

یکم : ظهور اسلام ۶۶

دوم: نفوذ عرب درافغانستان (دردوره خلفای راشده)

سوم: استیلای عرب درافغانستان دردوره دولت اموی ومبارزات ۷۰
مردم کشور ۷۵

چهارم: پیروزی قیام مردم افغانستان وانهدام دولت اموی

پنجم : ادامه استیلای عرب در دوره دولت‌عباسی ومبارزات ۷۹
مردم افغانستان ۸۳

ششم : وضع اجتماعی افغانستان در دوره استیلای عرب ۸۶

فصل هفتم: افغانستان ازقرن نهم تاقرن سیزدهم میلادی : ۸۶

یکم: افغانستان درزمان دولت طاهری ۸۹

دوم : افغانستان درزمان دولت صفاری ۹۷

سوم : افغانستان ودولت سامانی ۱۰۴

چهارم: افغانستان درزمان دولت غزنوی

پنجم : وضع اجتماعی افغانستان از قرن دهم تاقرن دوازده‌هم میلادی ۱۱۴
ششم : افغانستان ودولت سلجوقی ۱۲۶
هفتم : افغانستان درزمان دولت غوری ۱۲۹
هشتم : افغانستان ودولت خوارزمشاهی ۱۳۷
فصل هشتم: اوضاع اجتماعی افغانستان ازظهور اسلام تاحمله چنگیز: ۱۴۳
یکم : طبقات اجتماعی ۱۴۳
دوم : اقتصاد ۱۴۷
سوم : شهرها ۱۵۰
چهارم: اداره ۱۵۲
پنجم : مذهب ۱۵۴
ششم : فرهنگ ۱۵۷
فصل نهم: هجوم مغل ومبارزه مردم افغانستان (قرن سیزده‌هم میلادی) : ۱۸۵
یکم : صاعقه چنگیز ۱۸۵
دوم : تلاش مردم برای زنده‌گی دوباره (ملوك كرت) ۲۳۸
فصل دهم: افغانستان درقرن چهارده‌هم وپانزده هم میلادی : ۲۵۰
یکم : هجوم تازه (تیمور) ۲۵۰
دوم: احیای مجدد (دولت گورگانی افغانستان) ۲۶۶
فصل یازده هم: تجزیه وانحطاط کشور دراثر نفوذ دولتهای خارجی ومبارزه مردم افغانستان (ازقرن شانزده‌هم تاقرن هژده‌هم میلادی): ۲۸۱
یکم: افغانستان ودولت شیبانی ماورا نهر ۲۸۲
دوم : افغانستان ودولت صفوی ایران ۲۸۷
سوم : افغانستان ودولت بابری هند ۲۹۳
چهارم : اوضاع اجتماعی افغانستان دردوره تجزیه وتقسیم ۳۰۳
پنجم : مبارزات آزادی خواهی مردم افغانستان درجبهه شرق ۳۰۸
ششم : قیام ومبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان درجبهه جنوب وتأسیس دولت هوتکی درقندهار ۳۱۶
هفتم : مبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان درجبهه غرب وتأسیس حکومت محلی ابدالی در هرات ۳۳۸
هشتم : افغانستان ودولت افشار ۳۴۹
فصل دوازده‌هم : افغانستان ازقرن هژده‌هم تاقرن بیستم میلادی : ۳۵۴
یکم : دولت ابدالی وتشکیل مجدد افغانستان ۳۵۴
دوم : سیاست دولت انگلیس درافغانستان ۴۱۱
سوم : سیاست دولت زاری روس درافغانستان ۴۸۲
افغانستان ودولت ایران ۵۰۲
چهارم: جنگهای فیودالی وتشکیل دولت محمدزایی ۵۰۹
پنجم : تجاوز دولت انگلیس ومبارزه مردم افغانستان ۵۳۳
ششم: افغانستان درطی متارکه ۳۵ ساله ۵۷۳
هفتم : تجاوز دومین دولت انگلیس ومبارزه مردم افغانستان ۶۱۵
هشتم: تمرکز سلطنت فیودالی وآغاز جنبش آزادیخواهی ۶۴۳
نهم : تحول جدید وعکس العمل قوه های ارتجاعی ۷۵۱
فهرست کتب ماخذ ۸۳۸

پیشگفتار

گرچه باسیر تکاملی جوامع بشری، طرز نگارش تاریخ هم تکامل کرده وامروز تاریخ نویسی برپایه های تحلیل وتعلیل همه جانبه قرار دارد، ودیگر تاریخ بضبط وقایع شگفت انگیز ونادرست وکار نامه های اشخاص معدودی مقید نیست. زیرا آن مرحله ای که انسان درمناظر ومرایای طبیعت واجتماع اعجاب وشگفتی جستجو کرده وبالاخره هم در دریای ناپیدا کنار ماورای طبیعت ناپدید میگردید، گذشته است. معهذا این تکامل وتحول مستلزم آن نبودکه حتماً در همه وقت سالم نیز باشد. چه عامل تدوین تاریخ انسان است وانسان هم محکوم‌شرایط اجتماعی خویشتن .

تحولاتی که درقرون جدیده ومعاصر درتمام شئون حیات اجتماعی بعمل آمد، موالید گوناگونی بارمغان آوردکه درنهایتش منجر به سرمایه داری جهان غرب گردید، واین نیز درسایه ملیتاریزم مبدل بـه امپریالیزم وسیعی شدکـه نتیجه آن استثمار پهناور ترین قطعات مسکونه جهان بود. پیروزی این سیستم بر زندگی بشر و هنر وتاریخ و ادب او سایه افگند و تاریخ قیافت تازه‌ئی بخود گرفت ومانند هنر درقالب تجارتی درآمد .

هنگامیکه بیماری نیشنلیزم اروپا درپهلوی سرمایه داری بایستاد، تاریخ سیاسی جهان نیز بشکل گمراه کننده یی درآمد ومؤرخین هرکشوری تمام‌فضایل را منحصر به کشور خویش وکلیه معایب را به کشور مقابل خود احاله نمودند. باوجود این وقتیکه نیشنلیزم اروپا بامشرق زمین مقابل میگردید، چهره فاشیزم قاره‌یی بخود میگرفت، دیگر اروپا را ازازل موجد وناشر تمدن وفرهنگ جهان میدانست وشرق را برای ابد وحشی ودشمن مدنیت قلمداد میکرد. درحالیکه مشرق مهد قدیم ترین تمدنهای جهان بوده است، واین اروپای استیلاگر بودکه علم وفن برتر وتمدن تازه خودرا در راه تاراج دارایی وتخریب زراعتی و صناعتی وهنری ایشان بکار انداخت ودربرابر جریان سیر تکامل طبیعی آنان سد کشید.

البته مشرق زمینی ها دست ازمبارزه برضد استعمار اروپا باز نگرفته‌اند وتاهنوز آتش این مبارزه مردم درآسیا وافریقا فروزان است. مردم افغانستان یکی ازمبارزین جدی ضد استعمار استکه ازقرن نزده هم مورد تطاول سیاسی وچپاول فرهنگی استعمار قرار گـرفته است. مـادرآسیا با دو دسته مورخین ونویسنده‌گان مغرب زمین مقابلیم که آن یکی دانشمندان حقیقی واین دیـگری وابسته اغراض استعماریست. دسته اول کسانی اند کـه درتحقیق احوال ملل همت گماشته، درعلم وادب، لسان ولغت ، تاریـخ و فـرهنگ شرق فرو رفتند ومدنیت های مدفون درزیر خاك را مجدداً احیا کردند. این دانشمندان بشری‌که حاصل صحیح تمدن وفرهنگ جدیدعالم اند،به علوم دنیا خدمت نمودند وازجمله تواریخ بین‌النهرین، مصر، افغانستان وایران وغیره مدیوز خدمات ایشان است.

دسته دوم کسانی اندکه یااصلا درتاریخ مشرق زمین وارد نبوده ومقلد نویسنده‌گان استعماری غرب محسوب اند ویاآنکه علم ودانش خودرا وقف خدمت درراه سیاست واستعمار غرب درشرق نموده اند، سیاست واستعماریکه‌عصبیت مسیحیت و حمیت فاشیستی قاره‌یی اروپا را بر مطامع اقتصادی و سیاسی خود افزوده بود. اینستکه تاریخ ملل آسیا بازیچه اغراض استعماری گردید وپرده جعل وتحریف وکذب وافترا برچهره حقایق وواقعیات کشیده شد .

وازآنجمله بود افغانستان که مورد چنین تهاجمی قرار گرفت واینطور تعریف وبدنیا معرفی گردید: افغانستان یك کشور جدید ویك‌دولت جدیدالولاده است‌که به تقاضای سیاست توازن قوای دو دولت استعماری روسیه زاری وانگلستان بمیان آمده است. (البته سلسله هندوکش وآمو و هیرمند از این حکم مستثنا میماند) این کشور نو احداث و مرکب از هزار ها عشیره نا متجانس و دها زبان و مذهب متباین، تاریخی پیشتر از قرن هژده هم ندارد . و.. و.. و.. این تبلیغ وتلقی استعماری‌که راجع به آن کتابهای متعدد مخصوصاً ازطرف‌انگلیسها نوشته شد، بعدها راهنمای سایر نویسنده‌گان مغرب زمین قرار گرفت وحتی درطرز تفکر ونوشته های همسایه گان آسیایی مانیز بشکل یك مرض ساری مؤثر گردید .

واما مردم افغانستان که عامل اصلی تکامل تاریخی کشورند، چنانیکه درطی یکنیم هزار سال بامبارزات‌وقیامهای ضدفیودالی وهمچنین‌ضد استیلاگران خارجی، ازمراحل سختی عبور کرده بودند، در قرن نزده‌هم نیز با هجومهای استعماری پنجه دادند وباوجود شکست خوردن ویا تسلیم شدن طبقه حاکمه کشور بدشمن ، دشمن را ازوطن جاروب نمودند . معهذا تسلط نظام فیودالی وضربات سنگین استعماری، رکود وانجماد شئون زنده‌گی جامعه را تمدیدمینمود. اینست‌که افغانستان درقرن بیستم نیز هنوز درصف عقب افتاده ترین کشورهای جهان قرار دارد. ماتاریخ گذشته کشور خودرا برای این مطالعه مینمائیم‌که‌اوضاع امروزی خودرا صحیحتر درك نمائیم، تامبارزین جوان افغانستان درحرکت‌به‌پیش خط درست آگاهانه اختیار نمایند. زیرا این تاریخ است‌که سیر تکامل یك جامعه را در روشنایی نشان میدهد .

شك نیست‌که درمطالعه علمی تاریخ، دوره های اساسی تاریخی وقتی مشخص میگرددکه نظام اجتماعی، اقتصادی وسیاسی جامعه ازبنیان تغیر کرده ونظام نوینی جای نظام کهنه را بگیرد . ولی درطی یك مرحله تاریخی نیز حادثات وجریانات متشابه ومتضادی بوجود می‌آیدکه درنتیجه مرحلهٔی بمرحله دیگر مبدل میگردد. البته برای تسهیل درمطالعه، جریانات متعدده یك مرحله تاریخی زیر عنوانهای متعدده تشریح میشود. پس تقسیم فصل ها وعنوانهای کتاب زیر نام دولتهای متعدد، وسنه های مختلف وهمچنین تذکار فعالیت های سیاسی دولتها باارزش رهبری‌که دارند، برای تأمین همین مقصد سهولت درمطالعه میباشد. درحالیکه سازنده اصلی تاریخ یك جامعه، مردم آن است.

باید تذکر دادکه این کتاب بر تاریخ سیاسی کشور افغانستان بیشتر تکیه دارد تابتاریخ اجتماعی آن. زیرا تاریخ اجتماعی یك کشور درآسیای وسطی وابسته بتاریخ اجتماعی کلیه کشور های آسیای وسطی است چه این ملت ها باوجود تعدد ممالك و ملل واختلاف زبان ، نژاد و مذهب و غیره ، قرنها در سایه یك تمدن مشترك باهم زیسته ودر برابر هر تجاوز خارجی یك سان مدافع این تمدن بوده اند. بامراعات این حقیقت است‌که میتوان تاریخ اجتماعی آسیای وسطی را (افغانستان، ایران، آسیای مرکزی هندوستان شمالی وغیره) نوشت. درحالیکه سیر سیاسی کنونی وعصبیت های ملی، میراث قرن نزده‌هم مانع چنین اقدامی است. ولی ممکن است روزی به همت نماینده‌گان حقیقی این توده های بزرگ اعم از آریه وترك ومغل وغیره که مجموعاً سهم بارزی درتاریخ تمدن جهان دارند وقعی به چنین موانع گذاشته نشود، وباتدوین تاریخ اجتماعی ملل آسیای‌وسطی راه تدوین تاریخ براعظم آسیا هموار گردد .

پس عجالتاً این کتاب باحث ازحوادث مختصر تاریخ افغانستان است‌که گاهی بغرض حفظ ارتباط قضایای تاریخی باحوادث ماحول افغانستان، داخل طول وتفصیل بیشتری میگردد، گواینکه درنظر اول زاید وخارج موضوع درنظرآید. درحالیکه بابها وفصل ها راجع به اصل تاریخ افغانستان مؤجز ومختصر است زیرا هر موضوعی ازتـاریخ کم نوشتـه شدهٔ کشور ، خود محتـاج مجلدات بیشتر است .

یاد دهـانی میکنیم که سنه ها و سالهای حوادث تاریخی کشور بغرض سهولت مقایسهٔ وارتباط بوقـایع تاریخی جهان، به سنه های میلادی کـه جنبه عمومی وبین‌المللی دارد، دراین کتاب تعیین گردیده است. من متأسفم‌که بواسطه اجتناب ازافزونی مصارف چاپ، نمیتوانم نقشه‌ها وتصاویر مقتضی‌را دراین کتاب‌بگنجانم. همچنین ترس ازتورم کتاب مانع آن‌شدکه فهرست اعلام تاریخی وجغرافی‌ضمیمه گردد. اماچون این کتاب جلد دیگری (یاجلد دومی) درعقب خود داردکـه حاوی حوادث تاریخی افغانستان - ازسال ۱۹۲۹ تاسال ۱۹۶۷ - میباشد، ممکنست نقیصه های مذکور درجلد دومین تلافی گردد .

درپایان سطور تذکر این نکته‌را واجب میدانم: هنگام تحریر این کتاب، من‌ازهمکاری باحرارت پسرم حشمت خلیل غبار، مخصوصاً درترجمه ازمناشی ومنابع خارجی، مشعوف ومتحسس بوده ام .

میرغلام محمد غبار

شهر کابل - جون ۱۹۶۷

فصل اول

چهره امروز افغانستان

یکم

شکل فزیکی

افغانستان یك کشور کوهستانیست : سلسله هندوکش ستون فقرات اوست که ازشمال مشرق (پامیر خورد) روبجنوب غرب (تادره وسطی هریرود) درفاصلهٔ شش صد کیلومتر ممتد است. جبال‌سلیمان ازشمال بجنوب کشیده شده درشرق کشور علاقه وزیرستان راتشکیل میکند ـ وشعب جنوبی آن دربلوچستان حوزه‌های سند و بلوچستان را ازهمدیگر جدامینماید ـ طول‌این سلسله بزرگ نیز تقریبا ششصد کیلومتر است. همچنین یکعده کوهای دیگر است‌که ازشرق بغرب میروند ـ مثل کوه باباکه بعضاً بیشتر ازپنجهزار مترارتفاع دارد ـ وکوه سفید وکوه‌سیاه ـ واین غیر از سفید کوه وساه کوهیست که بین‌حوزهٔ کابل‌وحوزهٔ کرم شرقاًغرباً قرار دارد.

رویهمرفته این‌جبال است‌که دره‌ها ووادی های‌داخلی افغانستان راتشکیل مینماید ـ درحالیکه اراضی هموواربشکل حلقوی دراطراف وحواشی کشور گسترش یافته است. هیئت عمومی‌کشور ازسمت شمال مشرق باستقامت جنوب وغرب یك نشیب عمومی میسازد که‌مثلا درجبال برفگیر پامیر بیست‌هزار فت ودردشت های سیستان یك ونیم هزارفت ارتفاع دارد. سطوح مایلهٔ این‌جبال است‌که درشمال تا جیحون ودر شرق تارود سند گسترش میباید . آبهای افغانستان در شمال رو به‌آمو ودر شرق روبسند ودر جنوب غربی رو به‌هامون دارد. آبهای روی زمین که‌بیشتر از جبال برف دار سرچشمه میگیرد باآبهای زیر زمین ـ درصورت‌حسن استفاده ازهردو ـ برای زراعت وآبیاری مملکت کافی وممد زندگی است .

خاك افغانستان قسماً دارای‌نمك وجغله بوده ودرعین حال‌استعداد زراعتی وجنگلی هردو دارد. حتی درحصص شرقی وجنوبی مملکت میوه‌های مناطق‌گرم می‌پرورد . نباتات وحیوانات افغانستان ازانواع نباتات وحیوانات دشتی وکوهی هردو هست . معادن کشور تاجاییکه معلوم‌گردیده اینهاست : نقره ومس درپنجشیر ـ مس‌درفراه ـ آهن دربامیان ـ نفت‌درسرپل ـ ذغال‌سنگ دردره صوف ـ نمك درتالقان ـ نمك وطلا ولاجورد وگوگرد دربدخشان، مس‌وآهن وکروم درکابل وگوگرد دربلخ. ولی اکثرمعادن افغانستان دست ناخورده مانده‌وآنچه‌هم تحت استخراج قرارگرفته بسیار جزئی واز نظر تخنیکی دارای وسایل ابتدایی‌کار است. درنظر باید داشت‌که سروی های کامل وعلمی هنوز درافغانستان بعمل نیامده است.

هوای افغانستان خشك وبری‌است- ودرعین حال‌بین حصص مختلف کشور- وبین شب‌وروز متفاوت است- درارتفاعات کشور درماههای قوس وجدی (دسمبر- جنوری) درجه حرارت از۱۵تا۲۵ زیرصفر میرسد- درحالیکه درمناطق پست این‌درجه ازصفرسانتی گراد فروتر نمیرود . همچنین درجه‌حرارت درتابستان درمناطق مختلف از ۱۵تا۳۸و٤٥ درجه مثبت میرسد.

افغانستان ازنظر هوا ، مرکز دوفشار سرد وگرم از جهت سائیبریای غربی ازشمال وبحرگرم هندازجنوب میباشد. اختلاف‌هوایش بیشتر به‌ارتفاع زمین‌وتقسیمات ارضی به‌سلسله جبال وغیره‌عوارض طبیعی مربوط است، تاتاثیرعرض‌البلد. مثلااراضی مرتفع (بیشتر از دوهزار وچهارصد متر) شش هفت ماه زمستان دارد، چون‌نورستان‌و هزاره وقسماً بدخشان. اما اراضیکه چهارهزار متریابیشتر ازآن ارتفاع دارد، دائماً برف‌دار بوده وقابل سکنا نمیباشد. درحالیکه اراضی مرتفع‌بین یکهزار وسه صد ودو هزار وچارصد متر دارای هوائی نسبتاً معتدل وفصول چارگانه مشخص بوده، هوای زمستان تا۲۰درجه تحت‌صفر میرود وبارندگی ازسه‌صد تاچهارصد ملی‌متر داردچون کابل وغزنی وکتواز وقسماً بدخشان وهزاره. مناطق مرتفع بین نهصد تاهزار وسه‌صد متر، تابستان‌گرم، زمستان‌نرم وبارانی تادوصد ملی‌متر دارد، چون‌دامنه‌های هندوکش وجبال‌غور وحوزه قندهارودره‌های وسطی وسفلی‌هریرود وغیره .

مناطق دشتی یاکم ارتفاع (کمتر ازنهصدمتر) دارای تفاوت‌زیاد بین‌گرمی‌وسردی بوده‌کمتر ازیکصد وپنجاه‌ملی‌متر بارنده‌گی دارد، وتابستانش بسیارگرم است، چون مناطق‌شمالی (بلخ) وجنوب‌غربی (چخانسور)، حوزه‌سفلی نهرکابل (جلال‌آباد وپشاور) و غیره.

این‌اختلاف هوا وساختمان طبیعی، بادره‌ها ووادیهای مجزاء ازهمدیگر وسختی راه‌ها وفقدان وسائل حمل ونقل عمومی، باپسمانده‌گی اقتصاد فیودالی وبعضاً اقتصاد طبیعی ونیمه طبیعی‌یکجا شده، اختلاف رسم وعادت ولهجه وپوشاك وغیره را در قسمت های‌مختلف کشور بوجود آورده است. وازهمین جاست‌که مسئله تمدیدشوارع وترقی‌حمل ونقل، بغرض تسهیل آمیزش اجتماعی واقتصادی مردم، برای‌تأمین‌وحدت ملی‌افغانستان یك قضیه‌حیاتی وحل‌طلب شمرده میشود.

دوم

حدود کشور

افغانستان مملکتی است درآسیای جنوبی. دریای جیحون درشمال (وقتی ریزش گاه اودریاچه اورال، بواسطه کانال طبیعی دربحیره خزرمیریخت) این کشور را از آسیائی مرکزی جدامیکند. ازجنوب بواسطه بلوچستان به بحر عرب متصل است . رود سند درشرق ـ ازگلگت تابحر ـ حدفاصل افغانستان بابرصغیر هندوستان (پاکستان وهند) است . درجبهه غرب بواسطه ولایات بلوچستان ، سیستان وخراسان کنونی با مملکت ایران اتصال دارد. وازگوشه شمال مشرق به ترکستان شرقی چین میپیوندد .

البته این حدود طبیعی وتاریخی کشور بطوردائم باحدود سیاسی آن منطبق نبوده است. مثلا در دوره دولتهای یونان باختری (قرن دوم قبل ازمیلاد) کوشانی (قرن دوم میلادی) یفتلی (قرن پنجم میلادی)، صفاری (قرن نهم میلادی)، غزنوی (قرن دهویازده میلادی)، غوری (قرن دوازده وسیزده میلادی)، تیموری (قرن پانزده وشانزده)، هوتکی وابدالی (قرن هژده ونزده) حدود سیاسی افغانستان ـ با تفاوت زمان ـ گاهی درحوزه تارم وایلی (کاشغر) وگاهی در ترکستان یا ماوراءالنهر وگاهی درایران و گاهی هم در هندوستان کشیده میشد .

بعضاً افغانستان باممالك همجوارشمالی وغربی (ماورانهر وایران) کشورواحدی تشکیل میکردند ـ مثلا در دوره های سامانی (قرن نهم ودهم میلادی) خوارزمشاهی (قرن سیزده) امیر تیمور کورگان (قرن چهارده) ونادر افشار (قرن هژده) .

برعکس گاهی به علت تغلب اجانب ازحدود افغانستان کاسته میشد ویاتجزیه میگردید. مثلا دوره هخامنشی (قرن ششم قبل ازمیلاد)، پارتها (قرن سوم ودوم ق ـم)، ساسانی (قرن ششم میلادی) صفوی (قرن شانزده وهفده میلادی) موریا ها (قرن سوم ق ـم) بابریها (قرن شانزده وهفده میلادی) تورکان غربی (قرن ششم میلادی) دولتهای شیبانی واستراخانی ماورانهر (قرن شانزده وهفده) .

آخرین دولت درافغانستان که حدود سیاست مملکت را باحدود طبیعی منطبق ساخت دولت ابدالی در قرن هژده هم بود. ولی درقرن نزدهم با انحطاط دولت ابدالی، واستقرار دولت محمدزائی ، حدود کشور افغانستان ازهرطرف ، مخصوصاً از جبهه شرق وجنوب ، قیچی شده رفت، تا شکل کنونی اختیار نمود و از سواحل بحر وررود سند عقب زده شده ، محاط به خشکه گردید . بدین ترتیب : در دوره شاه محمودابدالی: ولایت خراسان در شمال مغرب افغانستان درسال ۱۸۰۳ بدست حکومت قاجاری ایران افتاد .

قلعه اتك درکناره سند درسال ۱۸۱۲ بحکومت سك پنجاب گذاشته شد .
ولایت ملتان درسال ۱۸۱۸ بدست حکومت سك افتاد .
دردورهٔ محمدزائی: ولایت کشمیر درسال ۱۸۱۹ بدولت پنجاب ملحق شد.
ولایت دیره غازی خان در ۱۸۲۱ به پنجاب گذاشته شد .
ولایت دیره اسمعیل خان در۱۸۲۱ بدست سك افتاد
ولایت پشاور رادرسال ۱۸۲۳ سك اشغال نمود .

ولایت سندرا درسال ۱۸٤۳ دولت انگلیس گرفت.
ولایت بلوچستان را درسالهای ۱۸۵٤ـ ۱۸۷٦ حکومت انگلیس تصرف نمود.
ولایت مرو را درسال ۱۸۸٤ دولت روسی زاری گرفت .
علاقه‌های شال، فوشنج تاکوژك، کورم ولندی‌کوتل درسال ۱۸۷۸ طبق‌معاهده گندمك ازطرف امیرمحمد یعقوب‌خان به‌حکومت انگلیس داده‌شد .
ولایات سوات، باجور، چترال، وعلاقه‌های ارنوی، وزیری، داورچاگی، وچمن درسال ۱۸۹۳طبق معاهده دیورند ازطرف امیرعبدالرحمن خان به‌انگلیس ها داده‌شد.
علاقه‌پنجده درسال ۱۸۸۵ بدست دولت‌روسیه زاری افتاد .
ولایت سیستان (قسماً) درسال ۱۸۷۲ـ ازطرف هیئت‌حکم انگلیسی به‌ایران گذاشته‌شد .

حدود کنونی :

حـدود حالیه کشور ـ بعد از جنگ های متعددی با اجانب ـ بالاخره بعدازسال ۱۸۸٤ میلادی تاسال ۱۹۰۵شکل‌ذیل اختیار کرد:
سرحدات افغانستان واتحاد جماهیر شوروی ازگوشه شمال مغرب (محل ذوالفقار) تاگوشه شمال مشرق (پامیر) درمسافه تقریباً دوهزار کیلومتر کشیده‌میشود که‌ازآن جمله درطول یکهزار وسه‌صد کیلومتر، فاصل طبیعی هردوطرف دریای آمو است .
درآخرین گوشه شمال مشرق‌کشور ، افغانستان بامملکت چین، درطول‌تقریباً یکصد کیلومتر هم‌سرحد است، که‌ارتفاع این‌منطقه ازنزده تابیست وچارهزار فت وعرض خاك افغانی دربعضی ج‌ها ازده تاپانزده کیلومتر است.
ازاین بعد خط سرحدی افغانستان ازشمال رو به‌جنوب تاتورخم وازآنجا تا سرحد بلوچستان دویده وباز به‌استقامت جنوب غربی‌میل میکند، آنگاه جنوب شوراوك ونوشکی راباریگستان هلمندعبور وازبین ریگستان سیستان، روبه‌غرب تاسرحد ایران کشیده میشود. واین‌خط سرحدی همان (خط مرده دیورند) است‌که ازپامیر تاکوه‌ملك سیاه ولایات شرقی وجنوبی افغانستان را باتقریباً شش ملیون نفوس‌آن، ازپیکر او جداکرده، ومردم افغانستان راازسرحد طبیعی آن (دریای سند) وبحر عرب به‌عقب‌رانده است.

ازکوه ملك‌سیاه، خط سرحدی افغانستان وایران، روبه‌شمال تاذوالفقار امتداد میابد . خط سرحد از شمال مغرب ، ازموضع ذوالفقار رو به‌شرق متواری سلسلهٔ‌جبال هندوکوش امتدادیافته، وسی‌وپنج میل ازشمال علاقه جمشیدی، رودکشك‌را درموضع چهل دختران‌عبور، وازشمال مشرق، رودمرغاب را درموضع مروچاق میگذرد، آنگاه ازکوه‌ها وریگزارهای ترکمن تیرشده به‌جیحون میرسد. ازنقطه اتصال باجیحون (خمیاب) تاگوشه غدیرویکتوریا درپامیر، رودجیحون فاصل افغانستان واتحاد جماهیر شوروی است. بازخط سرحد ازجبال صعب‌العبور گذشته، به‌کوه‌های برفدار دائمی کشور چین (سرکول) میرسد. ازذوالفقار تاسرکول طول‌خط سرحدی افغانستان ۷۵۰

میل‌است. ازسر کول‌خط سرحدی‌به‌جانب غرب‌دور خورده، موازی‌کوه‌های هندوکش ، روبه واخان درجبهه شمال مشرق تاپامیر میرود، وخاك افغانستان را به‌سرحد کشور چین میرماند. ازاین‌بعدخط سرحدبه‌همراه‌کوه‌های مرتفع‌چترال به‌جانب‌نورستان‌کشیده شده درنزدیك کوتل دورا، چترال را ازرودبار دلیخه جدامیکند، ودرجنوب چترال – متصل دره‌ارنوی – بادریای چترال‌تماس گرفته، سپس داخل‌وادی کنرمیشود. ازاینجا دریك خط مارپیچ‌روبه جنوب‌سیر کرده، بعدازقطع علاقه‌مهمند وبازرودکابل ، مستقیما به‌استقامت جنوب تاتورخم میرسد.

از تورخم خط‌سرحد به‌جانب سپین غر رفته، وادی‌کورم را دورمیزند وکوتل پیوار را عبور وبه‌سرحد شمال توچی میرسد . بازار گوشه غربی وزیرستان گـذشته، رودگومل راقطع وبه‌سرحد بلوچستان مماس‌میشود . ازاینجا خط سرحد به‌استقامت جنوب غربی کشیده شده ، ازجنوب شوراوك ونوشکی عبور وریگستان هلمند رامیگذرد. از اینجا تقریباً دریك خط مستقیم، ازبین ریگستان سیستان رو به‌جانب غرب تاسرحد ایران میرسد . ازکوه ملك سیاه که‌نقطه تلاقی سرحد افغانستان وایران است ، خط سرحدی مملکتین تقریباً مستقیم تاموضع ذوالفقار امتداد میيابد .

در داخل این حدود، افغانستان کنونی بین ٦٠ درجه ، ۳۵ دقیقه و۷۵ درجه، ٥٠ دقیقه طول‌البلد شرقی ونصف‌النهار گرنویچ و۲۹ درجه، ۳۰ دقیقه و ۳۸ درجه ، ۳۰ دقیقه عرض‌البلد شمالی درساحه تقریباً ۸۰۰٫۰۰۰ کیلومتر مربع افتاده است. که در آن پـانزده ملیون نفر زندگی میکند . کثافت نفوس در حد وسط در یك کیلومتر مربع (۱۹) نفر است ومساحت سرحدات آن ۵۳۰۸ کیلومتر است. موقعیت جغرافیائی افغانستان درسر چهارراهه آسیای وسطی ازنظر سیاست‌و اقتصاد این منطقه بی‌نهایت مهم بوده است. زیرا افغانستان محل اتصال سه‌حوزه ایران هند وآسیائی مرکزی‌است

سوم

نامهای تاریخی وبیرق کشور

۱- آریانا : قدیمترین نام افغانستان که ازعهد اویستا (هزار سال قبل از میلاد) تا قرن پنجم میلادی درطول یکنیم هزارسال برین مملکت اطلاق میشد ، نام آریانا بودکه مفهوم (مسکن آریا) داشت. در اویستا این‌نام بشکل ایریانا (۱) ذکر گردیده که درمقابل آن نام توریانا (۲) قرار داشت ، یعنی آریائی های توریائی ماورای جیحون که در حالت بدوی زندگی داشتند. درهرحال همین‌نام ایریانا وآریاناافغانستان بود که بعدها درمملکت فارس (پارسه) باتغییری اندکی (ایران) قبول شد . (۳) .

۲- خراسان : بعد ازقرن سوم میلادی کلمه خراسان که درمعنی مشرق و مطلع آفتاب است پیدا شد ، واز قرن پنجم میلادی تاقرن نزدهم مسیحی در طی‌یکنیم هزار سال نام مملکت افغانستان بشمار رفت .

۳- افغانستان : در قرن نزدهم خراسان جای خودش‌را به‌اسم تازه (افغانستان) گذاشت. در قرن دهم کلمهٔ (افغان) که معرب (اوغان) بود درمورد قسمتی از قبایل پشتون کشور در آثار نویسندگان اسلامی پدیدار شد و به تدریج مفهوم آن وسیع‌تر شده میرفت تا در قرن هژدهم حاوی کلیه پشتونهای کشور گردید . وامانام (افغانستان) برای باراول در قرن سیزدهم درمورد قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق گردید . درقرن چهاردهم این‌اسم مخصوص علاقه تخت سلیمان وماحول آن در مشرق کشور بود . درقرن شانزدهم علاقه های جنوب کابل عنوان ملك (افغان) گرفت در قرن هژدهم از دریای سند تاکابلستان وازنزدیك کشمیر و نورستان تا قندهار وملتان، مسکن افغانها خوانده شد . بالاخره درقرن نزدهم نام (افغانستان) به صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت .

بیرق افغانستان :

مردم افغانستان ازقدیم حتی‌قبل از دوره اویستائی بیرق را شناخته واستعمال میکرده‌اند . در سرودیکه (ریشیها) بنام (آریا) دختر (یاما) نخستین پادشاه باختر سروده‌اند و در (هری وانگشه) قسمتی از مهاباراتا - گنجانیده شده، نام بیرقهای پرطاوس ونیزه سه‌سر باعلامت آفتاب وماه دربیرق روی نیزه‌ها ، ذکر شده. همچنین در دوره اویستائی (درفشاء - درفش) بیرقهای بلند بخدی (بلخ‌قدیم) خوانده میشد.

---

(۱) TORYANA (۲) AIRYANA

(۳) مراجعه شود برساله (آریانا) تالیف مورخ دانشمند احمدعلی کهزاد طبع کابل .

در اسطوره وشهنامها نیز ازبیرقهای پهلوانان قدیم کشور باعلامات سیمرغ، اژدها ، پلنگ، گرگ وغیره یاد شده است. طبق اشارات بعضی مؤرخین رنگ بیرق های افغانستان زردشتی (سبز) بوده است. ازقرن هشتم به‌بعد (از زمان ابومسلم) بیرق افغانستان رنگ سیاه داشت که بالای نیزه دوسر افراشته میشد . درقرن ده ویازده (دوره غزنوی) بیرق افغانستان علامت شیر داشت ورنگ بیرق شاهی سرخ بود. درقرن پانزده بیرق رسمی زرنگار افراشته میشد. ازآن بعد تاقرن نزده بیرق‌های رنگارنگ معمول بود. درقرن نزده بازرنگ بیرق افغانستان سیاه وعلامت آن (محراب ومنبر) باتیغ وتفنگ گردید. در قرن بیست (۱۹۲۸) از طرف لوی جرگه کشور رنگ بیرق (سیاه ، سرخ وسبز) وعلامت آن (کوه وآفتاب) معین شد. درسال ۱۹۲۹ مجددا علامت بیرق (محراب ومنبر وخوشه گندم) اختیار شد که تا امروز همچنان است.

چهارم

نفوس کشور

طبق یك احصائیه سال ١٣٤١ شمسی (١٩٦٢) مجموع نفوس افغانستان بالغ است بر پانزده‌ملیون ودوصدوهفتاد ویك‌هزار وششصد وهشتادوهفت‌نفر بدین‌ترتیب:

ولایت کابل	١ر٦٣٢ر٣٠٧
ولایت قندهار	١ر٠٣٦ر٣٩٢
ولایت هرات	١ر٠٠٦ر٣٢٥
ولایت مزار	٤٩٠ر٢٨٥
ولایت قطغن	٩٩٨ر١٦٠
ولایت ننگرهار	١ر٣٠٦ر٥٧٠
ولایت پکتیا	٧٢٩ر٧٦٣
حکومت اعلی غزنین	١ر٠٠٨ر٢٤٨
حکومت اعلی پروان	١ر٢٢١ر٦٨٣
حکومت اعلی فراه	٢١٨ر٨٢٧
حکومت اعلی میمنه	٤٣٥ر٥١٨
حکومت اعلی بدخشان	٣١٦ر٥٧٤
حکومت اعلی شبرغان	٣٩٥ر٥٦٠
حکومت اعلی گرشك	٣٠٤ر٤٦٨
تالقان	٤٨١ر٣٠١
غورات	٣٨٢ر٩٠٦
ارزگان	٥٠٥ر٤١٨
بامیان	٣٤٣ر٢٦٤
قبایل کوچی ونیمه کوچی	٢ر٤٥٧ر٧٤٥
	١٥ر٢٧١ر٦٨٧

از این پانزده ملیون وسه صد هزار نفوس : یازده ملیون آن (تقریباً نود فیصد تمام نفوس) دردهات مملکت زیست مینمایند . دونیم ملیون دیگر به‌شکل‌نیمه کوچی وکوچی در دهات موسمی وغژدی وچادر زندگی دارند . ازهمین جهت است که امروز قضیه اسکان کوچیها وده نشین ساختن آنها ــ از نظر مصالح اقتصادی و اجتماعی ــ یکی از مسائل مهم وحل طلب افغانستان است . یك ملیون نفر (کمتر از ده فیصد نفوس کشور) در شهر ها حیات بسر میبرند .

قرار احصائیه رسمی وفیات درفی هزار ٩ر٧٤ نفر وتولدات فی هزار ٢٩ر٥٦ نفر است ، وقرار احصائیه بعضی متخصصین خارجی وفیات فی هزار ٢٥ نفر وتولدات فی هزار ٣٠ نفر است، که به‌این حساب ازدیاد نفوس در سال فی‌هزار تقریباً پنج نفر است ــ زیرا شرایط زندگی مادی مردم سنگین ووسایل حفظ صحت کم وناقص ولهذا تلفات ــ خصوصاً در اطفال ــ بیشتر است . تعداد مردها نسبت به‌زنها درحدود ٢ فیصد زیادتر است ودربین قبایل کوچی این ازدیاد مرد نسبت به‌زن بیشتر محسوس است . لهذا مسئله تسهیل وتحدید ازدواج بیك زن ازقضایای مهم اجتماعی کشور است .

پنجم

اوضاع اجتماعی

زبانهای ملی افغانستان :

الف ـ زبان دری : درولایات مرکزی، شمالی، غربی ودر تمام شهر های مملکت سخن زده میشود .

ب ـ زبان پښتو : در ولایات شرقی، جنوبی وجنوب غربی کشور بیشترتکلم میشود. گویندگان این زبان، اصلا تقریباً دوازده ملیون نفر است که امروز درحدود شش ملیون آن بین‌خط مصنوعی دیورند وسواحل راست رودسند افتاده است .

ج‍ـ زبان ازبکی : درشمال کشور ازطرف تقریباً یك ملیون نفر (بشمول ترکمن ها) تکلم میشود ، که منجمله تقریباً سه‌صد هزار نفر بزبان ترکمنی سخن میگویند .

ازجمله زبانهای دیگر محلی، مهمترین آن زبانهای نورستانی وبلوچی است که اولی درشمال مشرق مملکت ازطرف تقریباً یکصد هزارنفر ودومی درجنوب غربی کشور از طرف تقریباً هفتاد هزار نفر سخن زده میشود .

اما زبان عمومی تمام افغانستان همان دری و پښتو است که‌گویندگان سایر السنه بیکی ازاین دوزبان آشنا هستند .

٢ـ دین :

دین عمومی مردم افغانستان اسلام است. تقریباً بیشتر ازبیست هزار نفر هندو وچند هزار نفر موسوی پیروادیان جداگانه بوده ودرشهر ها زندگی میکنند .

(٣) ترکیب اجتماعی :

چون تقریباً نود فیصد نفوس افغانستان به‌امور زراعت اشتغال دارند ـ از آنجمله درحدود هشتاد فیصد ، بشکل ساکن وده نشین مصرف زراعت بوده وتقریباً بیست فیصد دیگر در چراگاه های کشور بمالداری میپردازند ـ لهذا ازنظر کمیت و کیفیت طبقات اساسی امروزی جامعه افغانستان راطبقات ملاك ودهقان تشکیل‌میکنند.

طبقهٔ ملاکین : ملاك افغانستان بالاتر از تقریبا پنجاه جریب تا پنجصد جریب واز پنجصد جریب زیاده ترزمین دارند. واین‌ها قسماً به‌تجارت وماموریت های دولتی هم مشغول اند. طبق احصائیه رسمی (١) تعداد این‌ها معادل ٣٨ هزار خانواده وشش فیصد مجموع خانوار زارعین کشور است. مطابق به‌یك احصائیه متخصصین خارجی آنها هفتاد فیصد زمین‌های آبی کشور را دردست دارند . (٢).

طبقهٔ دهقان : دهقانهای کشور به چند دسته تقسیم میشوند : اول دسته دهقانهای مرفه الحال که هریك ازبیست جریب زمین تا پنجاه جریب زمین دارند ، وطبق احصائیه رسمی ـ نه‌فیصد ازمجموع زارعین کشوراند . دسته دوم دهقانهای

---

(١) سالنامه کابل سال ١٩٥٥ صفحه ٨ـ (٢) کتاب افغانستان معاصر ، نشریهٔ انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی چاپ سال ١٩٦٠ مسکو.

میانه حال است‌که از هشت جریب زمین تابیست جریب زمین دارند . دسته سوم دهقانان خورده زمیندار است که ازسه جریب‌تاهشت جریب زمین دارند ، ودرزمینهای ملاکین به‌اجاره داری نیز کار میکنند. دسته چهارم دهقانان کم زمین ویا بی‌زمین است که دراراضی ملاکین به‌حیث سهمیه کار، اجاره‌دار ویااجیر زراعتی کار مینمایند . طبق احصائیه رسمی متذکره سه‌دسته اخیرالذکر هشتاد وپنج فیصد مجموع زارعین‌کشور را تشکیل میدهند وطبق یکرقم متخصصین خارجی ثلث تعداد دهاقین کشور دهقانان بی‌زمین هستند .

نفوذ پول دردهات بیشتر شده میرود، لهذا زمین به‌شکل مال‌التجاره درآمده وقیمتش بلندتر میگردد. پس طبقه دهقان کم زمین به‌تدریج زمین خودرا از دست داده وجزو دهقانان بی‌زمین قرار میگیرند . این است‌که حل اساسی مسئله تقسیم اراضی دربرابر افغانستان بشکل یك قضیه عمده اقتصادی ، سیاسی وحیاتی قرار دارد.

طبقهٔ بورژوازی : طبقه بورژوازی در زندگانی اقتصادی و سیاسی مملکت تائیر زیاد دارد. تجار بزرگ توسط شرکتهای تجارتی وبانکها در تجارت خارجی و داخلی کشور ـ بواسطه صادرات و واردات مهم مال‌التجاره ـ بشکل عمده فروشی اشتغال دارند، وهم بعضاً درساحه صنایع به‌فعالیت میپردازند . تجار متوسط بین‌تجار بزرگ وتجار کوچك درنوسان است وتلاش دارد درصف تجار بزرگ قرار گیرد، ولی اغلب موقف شان ازدست رفته وبصورت تجار کوچك ونماینده خرید وفروش امتعهٔ وارداتی وصادراتی تجار بزرگ وعمده درمی آیند .

طبقهٔ کارگر : کارگران افغانستان در فابریکه ها وکارگاه های صنعتی ودیگر شقوق بیش از شصت هزار نفربوده وبواسطه انکشاف صنایع رو به‌افزونی ورشد است . این طبقه درصنایع جوان کشور اکنون قلیل وپراگنده است وتاکنون ازخود حزب واتحادیه وتشکیلات کارگری ندارند .

در سال ۱۹۵۹ معاش ماهوار یك‌کارگر عادی تاچهار صد افغانی، ازکارگر متوسط تاپنجصد وپنجاه افغانی وازکارگر ماهر تاهشتصد افغانی بود. درهمین سال یك کیلوگرام نان ۴ر۷ افغانی ـ برنج ۱۲ـ گوشت گوسفند ۱۵ـ روغن زرد ۴۲ـ بوره ۱۲ تا ۱۵ ویکمتر تکه چیت ۹ تا ۱۰ افغانی قیمت داشت .

طبقه متوسط شهری : این طبقه شامل استادان کسبه کاران ، مامورین‌کوچك رتبه دولتی ، قسمتی از روشن فکران ومتعلمین ، تجار خورده، دوکاندار ها وغیره بوده وکثیر العده میباشد ولی انکشاف صنایع سبك وتوسعه رقابت اموال وارداتی خارجی ـ کسبه کاران وپیشه‌وران را دوچار ورشکست وتجزیه بیشتر ساخته‌میرود . (به‌استثنای صنعت قالین‌بافی وگلیم‌بافی که‌وضع خوبی دارد) .

قشر روحانی : تعداد روحانیون افغانستان تخمیناً بیشتر از صدهزار نفر است. این‌قشر از طریق انجام امور مذهبی، امور قضائی وآموزگاری ارتزاق مینمایند واز همین راه درزندگی اجتماعی وطرز تفکر مردم مخصوصاً دردهات کشور تائیرزیاد دارند .

قشر روشن فکران : روشن فکران کشور که از طبقات مختلف نشئت‌کرده‌اند درامور اداری وتصدی ها وخدمات علمی واقتصادی وغیره اشتغال دارند. این‌قشر بواسطه انکشاف معارف روز افزون بوده ودر حیات اجتماعی و سیاسی کشور تائیر

بارزی دارند .

(٤) نظام زندگی اجتماعی :

در افغانستان باوجود انکشاف مناسبات سرمایه داری هنوز مناسبات فیودالی ونیمه فیودالی اساساً موجود است. درفامیل وخانواده عنعنه ودربین کوچیها ونیمه کوچیها مخصوصاً در ولایات شرقی افغانستان ـ عنعنه جرگه‌ئی نافذ است . جرگه‌ها اصلا ازنظام زندگی قبیلوی حکایت میکند، که اموداخلی قبیله را به‌مشوره (ریش سفیدان) حل مینماید، ودر راس قبیله خان (فیودال) ودر راس ده (ملك) قراردارد. نفوذخان وملك‌هم بسته به‌تناسب میزان اقتصادی آنها وقبیله شان است. ملاها مثل خانها وملك‌ها نماینده قوه‌های عمده‌هر منطقه بشمار میروند .

در قسمت حقوقی احکام‌شریعت مقدم برقانون‌است. همچنین وسعت اختیارات دوائر قضائی وپولیسی وادارات حکومتی برمواد جامد قانونهای مدون میچربد. مرد برزن رجحان داده میشود وزن درمیراث نیمه مرد حصه‌میگیرد، در محاکم شهادت دو زن معادل شهادت یکمرد است ودر فسخ نکاح و تعدد زوجات هم مرد مختار است. به این ترتیب زن تحت قیود زندگی میکند .

(٥) خوراك، پوشاك ومسكن :

در شهر های افغانستان خوراك طبقات دارا ومتوسط عبارت است از:گوشت، برنج، سبزیجات، میوه وازنادار ها نان‌گندم وچای وقند. پوشاك طبقات دارا ومتوسط هم بطرز اروپائی به‌تدریج بیشتر شده میرود ، خانه‌های شان قسماً به‌سبك جدید، باخشت پخته وچونه وچوب وآهن وپاسمنت وگادر ـ مخصوصاً درمرکز وشهر های بزرگ ـ اعمار میشود. منازل اکثریت مردم ازگل وچوب است کوچه‌ها کثیف وخانه‌ها غیر صحی است. بعضاً شهرها دارای تنویر برق وسینما وتلیفون وراه‌های پخته‌است، شهرها هنوز کانال بدررفت ندارد . واما دردهات مملکت عموماً خانها ازگل وچوب تعمیر میشود وکوچی ها ونیمه کوچیها درچادر وغژدی زندگی میکند، راه‌ها وکوچه‌ها تنگ وخامه است، صفائی وحمام وبرق وجود ندارد. دراکثریت دهات دور دست خانه ها فرش ندارد ، ومردم روی چارپائی ویابوریا مینشینند . وسائل حفظ الصحه و تفریح وتعلیم موجود نیست .

خوراك مردم دهات عبارت است از : آردگندم یا آرد جواری، باقلی ، ارزن، لبنیات، بعضاً گوشت وگاهی میوه. لباس عمومی مرکب از پیراهن، تنبان، دستار، چپن، پیزار ویاچپلی است . زنها زیرجامه وپیراهن دراز میپوشند وزیورهای ارزان‌بها استعمال میکنند . بطور کلی بین تمدن ساده وابتدائی شهرها بازندگی دهات یعنی اکثریت مردم ـ تناسب موجود نیست . مراسم عروسی ومرده داری نیز بامصارف کمرشکن صورت میگیرد .

(٦) ساختمان دولت (رژیم سیاسی) :

طبق قانون اساسی کشور (مورخ ۱۹٦٥) رژیم سیاسی افغانستان (شاهی مشروطه) اعلان شده‌است . واورگانهای اساسی دولت: شاه، مجلس‌وزراء ،وزارت‌ها، جرگه‌مردم ، جرگه‌بزرگان ولویه جرگه است. مملکت نیز در **۲۸** واحد اداری (والی نشین) منقسم است ولی تاهنوز (۱۳٤۳ ـ ۱۹٦٥) مطابع ومطبوعات در دست دولت است واتحادیه های دهقانی وکارگری واحزاب سیاسی وجود ندارد .

ششم

وضع فرهنگی کشور

تعلیم وتربیه عمومی تحت‌نظر وزارت معارف قرار دارد . طبق احصائیه‌رسمی(۱) درافغانستان درسال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) : ده‌فاکولته ـ ۳۱ مکتب مسلکی ـ ۲۲ مکتب عالی ـ ۵۲ مکتب متوسطه ـ۵۳۳ مکتب ابتدائی ـ و۷۸۸ مکتب دهاتی ـ مجموعا یکهزار وچار صد وسی وشش مکتب موجود است که درآنها دوصد وسی وپنجهزار وسه صد ویکنفر شاگرد (پسر ودختر) تحصیل میکردند. نسبت تعداد طالبات به‌تعداد طابه تقریبا یك برهفت بود. تعداد معلمین (ذکور واناث) پنجهزار ونهصد وهشتاد وسه نفر است. تمام این مکاتب درسال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) : ۱۴٫۷۱۹ نفر فارغ‌التحصیل داشت‌که ازآن‌جمله ۲۲۹نفر فارغ التحصیلان پوهنتون کابل ـ۹۰۷ نفرفارغ‌التحصیل مکاتب مسلکی ـ ۵۴۰ نفر فارغ التحصیل صنوف دوازدهم ومجموعا ۱۶۷۴ نفربود. علاوتاً ۲۶ دستگاه مذهبی درتمام افغانستان موجود است که تقریبا ۳۰۰۰ شاگرد را درفقهه اسلامی وحفظ قرآن تدریس مینماید. در حدود یکهزار نفر متعلم افغانی در ممالك خارجه تحصیل مینمایند. معهذا سطح تعلیم وتربیه عمومی پائین وفقراقتصادی عمومی، بافقدان معلم کافی، ولوازم تعلیمی کافی، مانع انکشاف سریع معارف ملی است. چنانیکه از ۲۰ فیصد نفوس کشور ۳ ملیون نفر آن‌بین سنین ۷و۱۳ مستعد تعلیم وتحصیل اند در حالیکه ده‌فیصد ازاین جمله تحت تعلیم وتربیه قرار دارند و مابقی از معارف عمومی محروم‌اند . پس عقب مانده‌گی معارف عمومی افغانستان از معارف عمومی ممالك شرقی وهمجوار امرحتمی است. چنانچه تعداد متعلمین افغانستان نسبت به جمعیت کشور دوفیصد است ـ درهند ۹٫۹ فیصد از پاکستان این نسبت ۳٫۷ واز ایران ۸ فیصد است. تعداد باسواد در افغانستان کمتر از ٤ فیصد مجموع نفوس کشور است .

وضع ادبی : چون مطبوعات ومطابع تاکنون (۱۳۴۳) همه در دست دولت است لهذا تمام جراید وروزنامه های کشور ناشر افکار حکومت بوده، درقسمت‌سیاست و اجتماعیات جنبه تبلیغاتی ویك جانبه دارد. نویسندگان وشعرای جوان کشور هم درساحه سیاست مقید ومحتاط اند ، زیرا شرایط سنگین اداری مجال آن نگذاشته است تا آنچه میبینند ومیدانند آزادانه تصویر کنند ـ بلکه بیشتر مشغول موضوعات ادبی ومسلکی ویا تاریخی هستند. روی هم رفته ادبیات کشور درمرحله تکانهای تحول از دوره گذشته بدوره جدید قرار گرفته است. درافغانستان چندکتابخانه محدود هم است، همچنین در شهر های بزرگ سینما نیز وجود دارد .

---

(۱) کتاب پیشرفت پلان وتحلیل اوضاع اقتصادی سالهای ۳۵ـ ۱۳۴۰ نشریه وزارت پلان چاپ کابل سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) .

هفتم

صحت عامه

در افغانستان صحت پانزده ملیون نفوس ـ زیر نظر وزارت صحیه ـ طبق احصائیه رسمی سال ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) : توسط پنجاه ونه شفاخانه ـ پنج زایشگاه ـ پنج سناتوریم توبرکلوز ـ۱۹ لابراتوار ـ۱۸ اکسریز ـ۱۵۷ دواخانه ـ۲۱۱۱ بستره ـ ۲۵۰ داکتر ـ٦۹ نفر معاون داکتر مراقبت ومداوا میشود . به‌این حساب در افغانستان بهر طبیب (بشمول اطبای معاون) پنجاه هزار نفر ازجمعیت کشور میرسد . درحالیکه درپاکستان بهر طبیب ۸ر۱٤ هزار نفر ـ درایران بهر طبیب ٦ر۸ هزار نفر ـ در هندوستان ۹ر٤ هزارنفر ـ ودرترکیه بهر طبیب چهار هزارنفر میرسد. این ارقام عقب ماندگی فاحش افغانستان را درامور صحی نشان میدهد. تمام پرسونل فنی صحی افغانستان ۱۳۰۰ نفر است .

هشتم

اوضاع اقتصادی کشور

۱- زراعت :

اساس اقتصاد کنونی افغانستانرا زراعت تشکیل میکند. طبق احصائیه‌رسمی سال ۱۹۶۳- اراضی قابل زرع کشور درحدود ۱٤ ملیون هکتار است . ازآن جمله فقط ۷ ملیون وهشتصد هزار هکتار تحت زرع قرار دارد - که پنج ملیون وسه صد و ده هزار هکتار آن آبی ودوملیون چارصد ونود هزار هکتار آن للمی است . اراضی آبی توسط دریا، جوی، کانال، کاریز وچشمه آبیاری میشود . اراضی للمی بسته به باران است. مهمترین مناطق زراعتی کشور حوزه آمو (ازکوکچه تاقیصار) ، مناطق غربی (ولایات هرات وسیستان) وحوزه سفلی نهرکابل است کود زمین عبارت ازکود حیوانی وانسانی است. کود کیمیاوی هنوز معمول نشده وتوزیع آن برای زارعین درطی سه سال بیکهزار تن نمیرسد. آلات زراعتی چوبی وقسماً آهنی است. ماشین فقط بطور نمونه وچند عدد بکار میرود. کوبیدن غله باگشتاندن چپر (توسط گاویاخر) صورت گرفته وباشاخی باد میکنند. غله توسط آسیای آبی یادستی آرد میگردد . پس به‌علت عدم کفایت آبیاری وفقدان ماشین وکود، سطح تولید غله‌باب وحیوانات نازل است. وتاسال ۱۳٤۰ سالانه حداقل احتیاج ٤۰ هزار تن گندم ازخارج وارد میشد. در حالیکه کمبود غله درسال ۱۳٤۳ (۲۳٤٫۰۰۰) تن است واین کمبودی سالانه رو به تزاید بوده برفقر مردم می‌افزاید . تولید غله‌جات در کشور بر فی نفر نفوس بطور متوسط تقریباً (۱۵۰) کیلوگرام میرسد - در حالیکه احتیاج بر فینفر ۲۳۵٫۵٦ کیلو گرام است - زیرا سطح حاصل زراعتی در کشور فی جریب خیلی پائین است و مناسبات فیودالی ونظام قبیلوی در دهات با امراض زراعتی وفقدان وسائل کافی آبیاری - مانع انکشاف زراعت گردیده است. معهذا زراعت اکنون پایه زندگانی مردم افغانستان است . نود فیصد ازمجموع نفوس به‌زراعت اشتغال دارد وبیش ازهفتاد فیصد تمام تولید عمومی ملی‌را محصولات زراعتی تشکیل میکند. وتقریباً تمام‌صادرات کشور به ممالك خارجه همان محصولات زراعتی افغانستان است . درسال ۱۹٦۰ سه ملیون ودوصد ونود هزار هکتار زمین آبی سه ملیون وششصد وهفتاد وششهزار تن اقسام غله جات حاصل داد. ودو صد وبیست ویکهزار هکتار زمین یکصد ونود سه هزار تن محصولات تجارتی داد ازقبیل : پنبه، لبلبو، نیشکر، حبوبات روغنی (کنجد، زغر وپنبه دانه) . همچنین شصت هزار هکتار زمین باغی سه‌صد وپنج هزار تن اقسام میوه ویکصد هزار هکتار زمین پنجصد هزار تن سبزیجات حاصل داد.

اراضی دولتی نسبتاً بسیار کم است و در حدودیکه قرار دارد به اجاره‌ملاك داده میشود. زمین‌های وقفی ازاراضی دولتی هم کمتر است ودراجاره زارعین گذاشته میشود. زمین‌های اشتراکی قبیلوی که درتصرف قبایل کوچی ونیمه کوچیهاست، روز بروز تحت ملکیت خصوصی درآمده میرود. پس بزرگترین قسمت اراضی تحت زرع

افغانستان همان ملکیت های شخصی است. گرچه ازنظر شرع اسلامی تمام چراکاه‌ها وعموم منابع آبهامثل کوه‌ها ودشت‌ها داخل ملکیت دولت بوده وتحت امر شاه است که هیچکس حق تملك آنرا ندارد .

باغ داری در افغانستان نقش بزرگی در اقتصاد مملکت دارد وبرعلاوه‌مصرف داخلی سالانه درحدود پنجاه وپنج هزارتن انگور ،کشمش، انار، بادام، وپسته به‌ممالك خارجه صادر میکند. جنگلات افغانستان تقریباً یك ملیون هکتار مساحت را اشغال کرده است اما ازعدم اهتمام صحیح ووسیع برای حفظ آن‌تحت تهدید تخریبات روز افزون قرار دارد . درحالیکه ازنظر تجارت برعلاوه مصارف داخلی کشور (محروقات، امور ساختمانی وموبل واثاثیه) ، صادرات چوب بخارج تقریبا یك فیصد مجموع صادرات افغانستان است .

درافغانستان در حدود سی ملیون حیوان وجود دارد که از آن جمله پانزده ونیم ملیون گوسفند، تقریباً پنج ملیون گوسفند قره‌قل، درحدود سه ملیون گاو ، یکنیم ملیون بز ومابقی اسپ، اشتر، خر وقاطر است . مالداری در افغانستان یکی از پایه های اقتصاد کشور است . صدور پست قره‌قل بخارج درسال ۱۳٤۰ ـ(۱۹٦۱) بیش از دوملیون جلد بود. پشم بعلاوه سه‌هزار تن استهلاك در داخل درحدود هفت هزار تن‌بخارج نیز صادر میشود.

گلیم وقالین از صادرات مهم افغانستان است . همچنین روده وپوست بز و گوسفند وبغنه جزء صادرات کشور است . به این حساب از مجموع اشیای صادراتی افغانستان بیشتر از (شصت فیصد) آن محصول مالداری افغانستان است . بعلاوه لبنیات ـ بعد از حبوبات ـ قسمت مهمترین خوراکه مردم‌را تشکیل میکند. گاو وخرهم در زراعت (ماشین) دهقان است. اسپ واشتر وقاطر وسیله حمل ونقل وباربری است .

مگر شرایط موجوده مالداری از لحاظ عدم کفایت چاه‌ها وآبیاری چراگاه ها، کثرت امراض حیوانی ، هوای سرد زمستانی، قلت علوفه وغیره ـ مانع انکشاف سریع مالداری است . درقسمتی ازفصول سال حیوانات از بته کوه‌ها وتپه‌ها تغذیه میشوند . درسال ۵۰ـ۱۹۵۱ درهرات در نتیجه یك مرض حیوانی ۸۰ فیصد حیوانات شاخدار بزرگ از بین رفت . روی همرفته سالانه از مجموع حیوانات افغانستان حد اقل (بیست فیصد) آن از امراض حیوانی میمیرند .

ملاکین بزرگ افغانستان خود بکار زراعت نمیپردازند وبیشتر به‌تجارت ، ماموریت دولت ویا معاملات پولی واخذ سود درشهر ها ودهات اشتغال دارند . اینها اراضی خود را بواسطه متنفذین وپیسه داران محلی، دراجاره دهقانهای بی‌زمین یاکم زمین میگذارند . همچنان ملاکین متوسط زمین خود را به‌اجاره میدهند. اما دهقانهای مرفه الحال شخصاً به‌کشت وکار پرداخته و یا زارع بی‌زمین را بطور دهقان اجیر ویا کارگر موسومی زراعتی استخدام میکنند .

شکل عمده اجاره سهمکاری درمحصول زمین بوده واین نشانهٔ از پسماندگی اقتصادی وانکشاف ضعیف مناسبات پول ـ جنس درکشور است . مکر نظر برشد سرمایه داری اکنون اجاره زمین به‌اساس پولی‌نیز رائج گردیده است . درصورتیکه زمین، آب، تخم، حیوانات کار وافزار تولید ازملاك باشد ومالیه را ملاك بپردازد سهم

دهقان درمحصول زمین (چهار یك) وگاهی (پنج‌یك) است . اگر دهقان دارای حیوانات کار وافزار کار باشد، آنوقت نصف محصول زمین را میگیرد وگاهی نصف تخم ونصف مالیه‌را هم میپردازد . درولایات غربی مناصفه کاری مروج است ودهقان نصف حاصل را برمیدارد . تا اینجا طرز اجاره زمین آبی بود. واما درزمین للمی ـ بواسطه زحمت بسیار وحاصلات کم ـ دهقان (چار پنجم) حاصل زمین را میبردارد وگاهی (نه‌دهم) حاصلات زمین حصه دهقان است. بیگار نیز برذمه دهقان میباشد . پولداران دهات (ملاك) دوکاندار ، ملك، وزمین‌دار مرفه در وقت احتیاج دهقانان کم بغل ـ به‌آنها پول قرضه باربح سالانه تاهفتاد فیصد میدهند وازاین رهگذر خودشان غنی‌ترمیشوند ودهقانان نادارتر میگردند . تقسیم حاصل زمین بین ملاك ودهقان توسط قانون تنظیم نشده است . همچنین دهقان واعضای خانواده او درخانه ملاك نیز کار میکنند .

در قسمت مالداری ، مالداران بزرگ که هریك بیشتر از (یکهزار) گوسفند وبز دارند برای کارهای چوپانی ، چیدن موی گوسفند، رشتن پشم، دوشیدن شیر وتهیه لبنیات وغیره امور رمه‌داری وگله‌داری ـ از (دوصد تا دوصد وپنجاه نفر) در خدمت خود دارند . وبرای هر چوپان سالانه از هر بیست گوسفند خود یك گوسفند مزد میدهند و بعضاً یك چوپان تا دوصد وپنجاه گوسفند وبز را میچراند . مالداران بزرگ که نفوذ قبیلوی بیشتر وچراگاه های غنی‌تر در دست دارند، بعضاً در زمین های للمی به‌کشت برخی از حبوبات هم اشتغال دارند ودر بدل خدمت دهقان (چهاریکه) حاصلات زمین را میپردازند. عمدتاً مالداران درجزء رمه‌های گوسفند وبز خودیك تعداد ازسایر حیوانات مثل اسپ، اشتر، خر وگاو هم نگاه میدارند .

مالداران متوسط بالاتر ازصد راس تاپنجصد راس مواشی دارند . مالداران کوچك هر یك تا یکصد راس مواشی دارند . در مالداری نیز مثل زراعت ، صنایع دستی متمم اقتصاد کشور است . ولی اخیرا مالداران نیز به‌ساحه تبادله پول با مال التجاره کشیده شده وبه تدریج مالداران کوچك را بسوی تجزیه ونا‌داری رانده میروند. تاهنوز هیچ‌گونه تشکیلات و اتحادیه‌های دهقانی درافغانستان وجود ندارد که از منافع آنها حمایت کند. لهذا دهقانان وچوپانان بشکل خاموش وتوکلی تحمل حوادث میکنند . از کریدتهای بانك زراعتی وصنایع روستائی وکوپراتیف‌ها عدهٔ محدود نسبتاً تواناتری حصه **میبرند .**

یك پروژه مهم آبیاری دولت درامور زراعت کشور پروژه هلمند وارغنداب است که ازسال ۱۹٤٦ کارآن توسط کمپنی موریسن ندسن امریکائی آغاز گردیده است . وتا اکنون درآن بیشتر از (یکصد ملیون) دالر به‌مصرف رسیده است . ولی از جمله (سه صد هزار هکتار) زمین جدید پیش‌بینی شده فقط (سی هزار هکتار) زمین جدید قابل اسکان یکهزار وسه صد فامیل وقابل استفاده بدست آمده و بقیه شوره‌زار برآمده است . پروژه مهم دیگر آبیاری کانال ننگرهار است، که توسط متخصصین اتحاد شوروی اعمار گردیده است . این کانال ۲۵٫۰۰۰ هکتار زمین‌جدید زراعتی و ۷٫۰۰۰ هکتار زمین موجوده را آبیاری خواهد کرد. مگر تاهنوز شکل‌زراعت بطور عموم بشکل زراعت قبل از سرمایه داری باقیمانده است .

(۲) صنایع :

بر عکس تشکیل سرمایه های تجارتی ، زمینه تشکیل تولیدات صنعتی بسیار دیرتر در افغانستان تهیه شد. وقتیکه تاسیس‌صنایع شروع شد بازهم بنابر ضعف قوه برقی، انکشاف ضعیف داشت . مثلا تا ۱۹۵۸ چهل استیشن برق باقوه عمومی چهل و هشت هزار کیلوات کار میکرد . بعد از تاسیس شرکت های سهامی ـ باحق انحصار در تورید اموال از خارج وصدور اموال بخارج ـ سرمایه متراکم شده وباعث استعمال قسمتی ازآن در ساحه صنایع گردید . لهذا فابریکه های صنایع سبك برعلاوه فابریکه های قدیم (لوازم حربی، نساجی، گوگرد، برق، چرم) بمیان آمد . از قبیل فابریکه های تولید برق، نساجی، گوگردسازی، تیل‌کشی، صابون وچینی سازی ، قند وسمنت ، حفظ میوه، تصفیه پنبه، ورکشاپ های ترمیم موتر وماشین و تولید قسمتی از افزار کار، فابریکه قیر سازی، نجاری ، چرمگری، بوت دوزی ، مسلخ، وغیره . باآنهم سطح تولید باوجود اندکی سرمایه گذاری خارجی (که‌طبق قانون اجازه سهم گیری سرمایه خارجی مصوبه سال ۱۹۵٤ بعمل آمده است) بسیار پائین ـ ونسبت تولیدات صنعتی به تولیدات عمومی زراعتی کشور مساوی (یك بر یازده) است . مثلا تولیدات عمده صنعتی طبق احصائیه رسمی درسال ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) قرار ذیل بود :

قوه محرکه برقی ۱۲۰ر۸۰ ملیون کیلوات ساعت ـ ٤۷ر۸٤۰ کیلوات
برق دیزلی ۲٦ر٤ ملیون کیلوات ساعت ـ ۵ر۸۷۰ کیلوات
برق بخار ۷۲ر۱ ملیون کیلوات ساعت ـ ۵ر۲٤۰ کیلوات
منسوجات نخی ۲۷ ملیون و ۲۳٤ هزار متر
منسوجات سندی ۲٦۷ هزار متر ـ منسوجات پشمی ۱۵۷ هزار متر
سمنت ٤۰ هزار و ۱٦۹ تن متریك
گوگرد ٤٤٤ هزار درجن
صابون ۲ ملیون ۵۸۹ هزار کلچه
چینی باب ۱۸۰ر۰۰۰ عدد
بوره و قند ٤ر۸٤٤ تن متریك
ذغال سنگ ٦٦ر٤۸٤ تن متریك
نمك ۲۲ر۷۸٤ تن متریك
لاجورد ۳ تن متریك
ابرك یکهزار تن
بیرل سی تن
تیل نباتی ٤ر۸۰۰ تن

روی همرفته پنجاه فابریکه در ساحه صنایع سبك وصنایع ارتزاقی ، چهل دستگاه برقی، سه‌معدن ذغال سنگ، چندین معادن نمك، گوگرد، ابرك ومعادن دیگر است که درتمام آنها در حدود سی هزار کارگر مشغول کار است . از معادن یاقوت، نقره، سرب وآهن وغیره استفاده نشده است . درحالیکه ذخیره‌آهن‌در معادن‌افغانستان

متجاوز از دو ملیارد تن است. تفحصات نفت در جریان است . ذخائر مکشوفه گاز طبیعی در حدود ٦٢ ملیارد متر مکعب تخمین شده است .

افغانستان ازلحاظ سطح انکشاف اقتصادی از ممالك مشابه خود هم عقب افتاده تر است . مثلا درسال ۱۹٦۳ تولید قوه برق در کشور بر فی‌نفر ۱ر۱۲ کیلوات ساعت بود . درحالیکه ازهند ۱ر٤٥ کیلوات ساعت، در پاکستان ٥ر١٥ ودر ایران ٤٤ کیلوات ساعت بود. همچنان سمنت که میزان تولید آن برفینفر در افغانستان (۱۹٦۳): ۹ر۷ کیلوگرام بود، درهندوستان ۹ر۱۷ کیلوگرام ، درپاکستان ۱ر۱۲ کیلوگرام ، درترکیه ۳ر۷۳ کیلوگرام و در ایران ۳۸ کیلوگرام بود . افغانستان از نظر تولید برفینفر ذغال سنگ، بوره، پارچه‌باب ویك قسمت مواد دیگر نیز ازممالك شرقی و همجوار خود پس مانده‌تر است. بطور مثال پانزده ملیون نفوس کشور سالانه حداقل بیکصد وپنجاه ملیون متر پارچه پوشاکه باب احتیاج دارد. درحالیکه تولیدات‌فابریکه‌ئی افغانستان یك بر پنجم این احتیاج را میتواند رفع کند . بقیه مایحتاج را باآنکه منسوجات دستی کشور تااندازه تولید میکند ـ سالانه درحدود پنجاه وشش ملیون‌متر پارچه خارجی با مقداری هنگفتی از البسه مستعمل خارجی بائیستی رفع نماید .

روی همرفته تمام تولیدات صنایع ماشینی ودستی افغانستان ٥ر٦ فیصد تولیدات عمومی ملی کشور است . درحالیکه ذخایر دست نخورده موجود وبنابران زمینه جذب سرمایه، آماده است. سرمایه گذاری خارجی در تولیدات اندك است و سرمایه گذاری آزاد داخلی نسبت به سرمایه گذاری دولت خیلی کم است . تجار کشور بیشترباماهیت‌دلالی مشغول‌تجارت وارداتی‌وصادراتی- بغرض اخذحداکثرسود- میباشد و قسماً سرمایه آنها در قالب احتکار گذاشته میشود وبه‌زمین ، باغ، عمارت، نقود واسعار تبدیل میگردد، وهم بعضاً به‌فرار درخارج میرود . این است که کمبود سرمایه در داخل، صعود سودرا نتیجه میدهد . چنانچه ربح بانکها سالانه تا ده فیصد واز بازار آزاد در شهر ها تا ٢٤ فیصد و گاهی بیشتر است . پس انکشاف صنایع بسیار بطی وکند پیش میرود وکشور هنوز در حالت منبع مواد خام برای ممالك‌خارجی، وبازار فروش مواد پخته ممالك صنعتی خارجی قرار دارد.

صنایع دستی کشور عبارت است از قالین، گلیم، که بخارج هم صادرمیشود جل وجوال، پارچه باب نخی وپشمی وابریشمی، چرمگری، فلزکاری، آهنگری،زرگری، آلات زراعتی. حلبی سازی ، تیل‌کشی ، صابون وگرسازی ، کلالی‌گری وغیره که‌این همه اشیای مورد احتیاج عامه‌را قسماً تهیه میکند. ولی‌هنوز صنایع دستی بانقش‌مهمی که دراقتصاد کشور دارد، طرف حمایت، کمك ورهنمونی وسیع قرار نگرفته است. پیشوران هیچ‌نوع تشکیلات واتحادیه صنفی ندارند، لهذا محکوم به‌حوادث وپیش‌آمد ها هستند . موسسه «کسه اعتبارات صنعتی» نمیتواند درکشور ازعهد دادن کریدت های ضروری واحیا کننده صنایع دستی بدرآید . زیرا قرضه های آن بدسترس‌تعداد محدودی روشناس قرار میگیرد .

(۳) حمل ونقل وارتباط :

در زمین : افغانستان خط آهن ندارد . فقط یکبار درسال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸)دولت وقت دراین موضوع داخل اقدام شد وباکمپنی های راه آهن سازی جرمنی وفرانسه قرارداد هائی بست که باتمدید خط‌آهن ، جنوب کشور باشمال آن وصل شود. ولی

اغتشاش ارتجاعی (بچه سقا) این قرارداد را باتمام ریفورمهای ده ساله وخود دولت یکجا ازبین برد. لهذا تمام حمل و نقل کشور منحصر به‌کاروانهای حیوانی وقسماً موتری باقیماند . بعد ها به‌تدریج وکندی راه سازی انکشاف کرد وحمل نقل‌موتری بیشتر شد. اکنون شبکه حلقوی راه‌ها ازکابل بشهر های کشور وتوسط راه های فرعی بسرحدات اتحاد شوروی ، ایران و پاکستان درطول مجموعی بیشتر از ۶٫۰۰۰ کیلومتر ممتد است .

حمل و نقل تا سال ۱۹۶۱ با هشت هزار موتر بارکش ویکهزار بس بعمل‌می‌آمد. درحالیکه درهمین سال به‌تعداد ششهزار موتر تیزرفتار درکشور بود. ولی هنوز قسمت عمده حمل ونقل داخلی توسط حیوانات بارکش انجام میبابد . ممثل اقتصاد فیودالی درساحه حمل ونقل حیوانات بارکش است .

شاهراه کابل ـ قندهار ـ هرات وکابل ـ مزار وکابل ـ تورخم ، مهمترین راه‌های اقتصادی کشور است . درسال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) بیشتر از ۵۴ شرکت‌سهامی حمل ونقل در کشور بامور حمل ونقل زمینی اشتغال داشت ودولت در بیشتر از۳۵ شرکت آن سهیم بود. چون افغانستان ازراه بحری محروم ساخته شده است لهذا زندگانی اقتصادی او بسته به‌ترانزیت مال التجاره است که از خاکهای اتحاد شوروی، پاکستان وایران عبور وبدنیا مرتبط میشود .

در هوا : درافغانستان درسال ۱۹۶۱ شرکت هوائی آریانا توسط طیارات‌دست داشته خود (۶ عدد) از نه‌میدان هوائی کشور (کابل، بگرام، جلال آباد، قندهار مزار ، میمنه ، قندوز . هرات وسبزوار) متجاوز از ۴۱ هزار نفر مسافر ، وشش‌ملیون تن‌مال‌التجاره را درداخل وخارج‌مملکت‌منتقل ساخته‌است.قسمت عمده‌مال‌التجاره‌قالین، قره قل ومیوه‌خشک بود. ارتباط‌هوائی بین‌المللی افغانستان بااتحاد شوروی،ایران،هند، پاکستان ، فرانسه‌وسایر ممالك خارجی برقرار است . نظارت استیشن های‌مترلوژی وحمل نقل هوائی بریاست ملکی هوائی کشور تعلق دارد. چنانکه اداره حمل نقل زمینی زیر نظارت ریاست ترانسپورت عمومی است. ومجموعاً جزء وظائف وزارت خانهای مربوطه محسوب است .

(۴) مخابرات :

درحال حاضر عمومی‌ترین وسیله ارتباط درافغانستان پسته است‌که تحت نظر وزارت مخابرات توسط طیاره وموتر منتقل میگردد وسالانه ۴٫۵ ملیون انتقالات پستی را انجام میدهد. مجموع ادارات پستی کشور در ۱۹۶۱ عبارت بود از ۳۴۴ شعبه و ۱٫۲۰۰ پرسونل پستی بشمول تلیفون وتلگراف . همچنین ۲۳۹ عدد سویچ‌بورد و ۶٫۳۰۰ تلیفون در کشور موجود بود. خطوط تیلگرافی و تلیفونی کابل را به ایالات و سرحدات مملکت وصل میکند. درزمینه پسته رسانی، افغانستان باخطوط هوائی اتحاد شوروی، ایران، اتازونی، ایتالیا، هالند، سویدن وغیره موافقانی نموده است.دستگاه های رادیوئی کشور تشکیلات جداگانه دارد .

(۵) قوای بشری وبازار استخدام :

موضوع احصائیه‌های نفوس درافغانستان هنوز بشکل بسیار ابتدائی‌مطرح است. باآنهم به‌اساس احصائیه رسمی بازار استخدام کابل در ۱۹۶۱ نشان دادکه :

استخدام قسمت دولتی بر ۲۷٫۶۰۰ مرد و ۲٫۲۵۰ زن بالغ میشود . استخدام قسمت شخصی بشمول تشکیلات صنایع، تجارت، دوکانها، موسسات کوچك و اشخاصیکه بصورت غیر مستقیم استخدام شده‌اند ۲۴٫۷۲۰ نفر است . مجموع کمبود درساحه دولتی وشخصی ۵٫۱۹۲ نفر مرد و ۳۸۰ نفرزن بود. تعداد مجموع مستخدم زن درکابل به ۲٫۸۷۰ نفر میرسید . پرسونل کمبود بیشتر عناصر دفتری، قسماً انجنیر های متنوع، مهندس، کارکنان اکسریز، نقشه‌کشی، لابراتوار، برق، عکاسی. نساج وآهنگربود .

درعوض تعداد مراجعین کار طلب درکابل ماهانه تاچهار صد نفر بدائره استخدام وزارت معادن میرسد . این مراجعین نجار، گلکار، حجار، نل‌دوانی، برقی، ترمیم‌کار موتر، میخانیك ، دریور، فارغ‌التحصیلان صنف ششم مکاتب ، مامورین متقاعد ومبتدی هستند. درحالیکه عده زیادی ازبیکاران هنوز ازوجود دائره استخدام ونوعیت وظیفه آن آگاه نیستند. رقم ماهانه مراجعین نشان میدهد که بیکاری‌منحصر به‌افراد بی‌شغل وپیشه نیست بلکه بیکاری شامل حال کارگران ماهر ونیمه ماهر هم است. اگر احصائیه های بازار استخدام تمام ایالات کشور موجود میشد، البته میزان صحیح کارگر وبیکار کشور واضح میگردید. درهر حال میتوان گفت تعداد بیکاران افغانستان نسبتاً زیاد است . زیرا جریان بی‌زمین شدن دهقانان دردهات وقلت دستگاه های صنعتی درشهر ها باعث افزونی بیکاران در روستاها وشهر ها میگردد.

(٦) تجارت خارجی:

دولت با پیروی از روش اقتصاد رهنمونی شده وپلاننگ رهبری شده (مؤسسات دولتی، کنترول اسعار وقرار دادهای تجارتی بامالك دیگر) وسرمایه داران بزرگ توسط شرکت‌ها وبانکهای خویش تجارت خارجی کشور را در دست دارند. مؤسسات تهیه غله، دیپوی ادویه، ریاست انحصارات دولتی، بابیشتر ازهشتاد شرکت وموسسه تخصصی شخصی (به‌اشتراك سرمایه دولتی) ، اطاقهای تجارت (زیر نظر وزارت تجارت) ، با بانك‌های افغانستان، زراعتی، صناعتی، رهنی وتعمیراتی وتجارتی- همه دست دولت را درتجارت دخیل نگهمیدارد. تورید بنزین، روغنیات، بوره، سگرت، غله، قسماً موتر، ماشین آلات ، سمنت وغیره مربوط سکتور دولتی است. قسمت عمده اموال صادراتی کشور دردست شرکت های تخصصی شخصی - بااشتراك‌سرمایه دولتی - است. مانند شرکت قره قل که صدور تمام قره‌قل - شرکت «وری» که صدور هفتاد فیصد پشم مملکت - و «اتحادیه پنبه» صدور هفتاد فیصد پنبه افغانستان را دردست دارند. بعلاوه این‌ها، صدور میوه، قالین، حبوبات روغن دار، پت‌بز، پوست گوسفند وبز، نباتات طبی، چوب وغیره نیز مربوط شرکت های مذکور است. به‌این صورت سرمایه داری دولتی منکشف ونقش وزارت تجارت بزرگ گردیده است.

اما عدم انکشاف صادرات کشور به علت عدم انکشاف زراعت و صنایع، عدم کفایت سرمایه، بلندی نرخ ترانسپورت، مالیات سنگین دولت بالای اشیای‌صادراتی، ومجبوریت مؤلدین به‌قبول نرخ نازل فروش تولیدات خود، وهمچنین عدم صحت باربندی، پاك‌کردن اشیای صادراتی، درجه‌بندی صحیح، بافقدان وسایل خوب حفظ وذخیره میوه‌تازه محسوس است. تجارت خارجی افغانستان منبع عمده تراکم سرمایه

وعایدات بودجه دولت است وهم ازطرف دیگر درسیاست دولت افغانستان مؤثر است. نظر به ضعف صنعتی و زراعتی ، افغانستان قسمت عمده مواد مورد ضرورت زندگی خود را از ممالك خارجه وارد میکند از قبیل مواد استهلاکی : چای ، بوره ، پارچه باب، پاپوش ، گوگرد، آلات چینی، سگرت، گندم وغیره اشیای تجملی وهمچنان اشیای تولیدی ، تجهیزات بزرگ ساختمانی، ماشین‌باب صنعتی، موتر، طیاره، بنزین، روغنیات‌وغیره. درسال ١٣٤٠ (١٩٦١)مجموع صادرات‌کشوربخارج «دوملیاردوچارصدو دوملیون و پنجصد وسی وششهزار افغانی» ومجموع واردات ازخارج «چهار ملیارد و چهارصد وپنجاه ونه ملیون و دو صدو چهل وسه هزار افغانی»بود. به‌این ترتیب کسر بالغ میشودبر : دوملیارد وپنجاه وشش ملیون وهفتصد وهفت هزار افغانی .

ارقام رسمی ، کسر اموال وخدمات را درسال ١٩٦١ چنین نشان میدهد:

اموال وارده، ٩٩٫١ ملیون دالر

اموال صادره ٥٣٫٤ ملیون دالر

کسر آن ٤٥٫٧ ملیون دالر

کریدت ها ویاعواید خدمات ١٠٫٠ ملیون دالر

دیبت ها ویا تادیات خدمات ٢٢٫٥ ملیون دالر

کسر آن ١٢٫٥ ملیون دالر

پس کسر مجموع اموال و خدمات ٥٨٫٢ ملیون دالر میشود .

بعلاوه تادیه قروض ممالك خارجی نیزباید ازهمین صادرات افغانستان بعمل آید وطبق‌یك نشریه رسمی مجموعی قروض طویل المدت خارجی دراخیر سال ١٣٤٠ معادل نه‌ملیارد افغانی یادوصد ملیون دالر است. پرداخت اقساط ومفادآن، سالانه تقریباً ده‌ملیون دالر میشود .

تا اکنون (١٣٤٤ - ١٩٦٥) مجموع قروض خارجی بالغ بر پنجصد وسه اعشاریه هفت‌ملیون دالر گردیده است. همچنین ازدوصد وبیست ملیون دالر کمکهای بلاعوض ممالك خارجی استفاده بعمل آمده است. رقم بزرگ قرضه از اتحاد شوروی گرفته شده وبالغ بر ٤١٤٫٨ ملیون دالر است. همچنین رقم بزرگ امداد بلاعوض ازایالات متحده امریکا وبالغ بر ١٣١٫٤ ملیون دالر است. بقیه قروض وامداد ازسایر ممالك ازقبیل جمهوریت اتحادی آلمان، چکوسلواکیا، انگلستان وغیره بشمول بانك جهانی گرفته شده‌است. تادیات تکت پولی واقساط قروض (سالانه تا حدود یازده ملیون‌دالر) درسال ١٩٦١ تقریباً ٢٠ فیصد مجموعی صادرات افغانستان را تشکیل میکرد. ممکن است این تادیات تابعد ازسال ١٩٧٠ نیزدوام کند. منبع پرداخت قروض خارجی در دوره طولانی ـ همان صادرات افغانستان بخارج است، که اسعار وارد مینماید .

تعرفه گمرکی اموال وارداتی کشور ازیك تاصد فیصد قیمت‌مال فرق میکند. تعرفه گمرکی اکثر اموال وارداتی از٣٥ تا٦٠ فیصد است. تعرفه گمرکی اموال‌صادراتی از٥ تا٨٠ فیصد است. مثلا تاقبل ازسال ١٣٤٠ (١٩٦١) ازقره قل ٧٫٥ فیصد - ابریشم ٣٠- ازپنبه ١٠- ازانگور تازه ٢٠- ازپسته ٣٦- ازقالین ٢٠- ازپوست بز و گوسفند ٢٥- از روده ٥- واز نباتات طبی ٣٠- فیصدبود. صدورحیوانات زنده ، غله، روغن‌باب، طلا ونقره، اشیای عتیقه واموال وارداتی ممنوع است .

تجارت خارجی افغانستان باسه ساحه : کنترول شده (هندو پاکستان) حوزه

بارتری (اتحاد شوروی، چکوسلواکیا، پولیند وجمهوریت مردم چین) وساحه تبادل آزاد (ایالات متحده امریکا، ممالك اروپائی غربی وجاپان) میباشد یعنی با بیشتر از سی کشور خارجی داخل معامله است. میزان تجارت وارداتی وصادراتی باساحه کنترول شده ازسال ۱۳۳۵ (۱۹۵٦) تاسال ۱۹٦۱ بسیار تنزل کرده و واردات از ۳٤ فیصد به ۱۰ فیصد، صادرات از ۲٤ فیصد به۱۲ فیصد رسید. وطی همین دوره درحوزه بارتری صادرات ۳٦ فیصد وواردات ۵۷ فیصد بود. ودرساحه های تبادله آزادصادرات ۵۲فیصدوواردات۳۳فیصدگردید. صادرات‌عمده‌افغانستان‌قره‌قل،میوه خشك‌وتازه، پشم، پنبه،قالین،گلیم،پوست‌بز وگوسفند.روده.وحبوبات است‌که‌روی‌همرفته۹۸فیصدمجموع صادرات‌کشوررا‌تشکیل میکند.ازآنجمله‌قره‌قل درسال۱۳٤۰ (۱۹٦۱): ۲۹فیصدتبادلات بوده بازارش نیویارك ولندن وحاصل قیمت‌آن اسعار میباشد. میوه‌جات خشك در همین سال ۱۷ فیصد صادرات بوده وبازار آن نیم‌قاره هندوستان وحوزه بارتری (٤۰ فیصد آن) است. پنبه ۱٦ فیصد صادرات، بازارآن حوزه بارتری (۹۰ فیصد آن) و اروپائی غربی است. گلیم وقالین ۱۷ فیصد صادرات است که ۸۵ فیصد آن به‌اروپای غربی میرود (سال ۱۳٤۰). پشم ۱۵ فیصد صادرات بوده وبازار های آن اتحاد شوروی اتازونی واز مقدار قلیل آن برطانیه، پاکستان وچکوسلواکیا است . میوه تازه ۱۰ فیصد صادرات بوده و بازار آن هند و پاکستان و حوزه بارتری است . از مواد صادراتی دیگر روده است کـه یـك تـا دو ملیون دسته به ممالك آلمان غربی، اتازونی، هالیند، سویدن وسویس صادر میشود. از حبوبات پنبه‌دانه تانه‌هزار تن به چکوسلواکیا وهند، ودانه کنجد وکتان تاششهزار تن به اتحاد شوروی ، هالندونیم قاره هندوستان صادر میشود. نباتات طبی تادو هزارتن به‌هند وایران میرود. چوب به‌قیمت بیشتر ازیك ملیون دالر به‌پاکستان صادر میشود. یکمقدار کمی هنگ به کشور چین میرود. بعلاوه کمی پشم شتر، مقداری تنباکو، لاجورد وپوست حیوانات شاخدار بزرگ نیز جزء صادرات کشور است .

تولیدات موادخام افغانستان زیر تاثیر رژیم اقتصادی داخلی، حوادث جوی و فقدان وسایل فنی ، قرار داشته وصادرات آن‌هم تابع حادثات اقتصادی وسیاسی با ممالك همجوار است . زیرا افغانستان دروازه بحری خود را از دست داده و در خشکه محاصره شده است. همچنان قیمت تولیدات افغانستان تحت مصارف گزاف ترانسپورتی معین میشود . چراکه افغانستان در آسیای میانه یگانه مملکتی است‌که خط آهن ندارد وحتی لزوم داشتن این رکن بزرگ زندگی اقتصادی را فراموش کرده است . بااین حال ارزش صادرات اموال وخدمات افغانستان درسال ۱۹٦۱ به شصت ملیون دالر یاسه ملیارد افغانی (یك دالر معادل ۵۰ افغانی) بالغ میشود که تخمیناً ده فیصد ازمجموع ماحصل غیرخالص ملی‌کشور است. دراین صورت مجموع ماحصل غیر خالص ملی سالانه ششصد ملیون دالر یاسی ملیارد افغانی میشود. که‌بهر نفر از نفوس کشور دوهزار افغانی یاچهل دالر میرسد . طبق ارقام‌یك منبع خارجی عایدات سالانه بهر نفر ازنفوس افغانستان بیست دالر معادل یکهزار افغانی میرسد، واین

پائینترین سطح عایدات درتمام جهان است.

واردات افغانستان ازخارج دوقسم است: یکی مواد استهلاکی ودیگر اموال دارای اهمیت صنعتی . قسم اول مواد غذائی (بوره، چای، گندم)، محصولات تنباکو، منسوجات، البسه وپاپوش ، لوازم طبی، صابون ولوازم منزل، سامان تجملی وآرایش، اموال استهلاکی دوامدار، اجناس متفرقه وغیره درسال ۱۹٦۱ به‌قیمت ۰۰۰ر۰۰۰ر۵٤۸ر۱ افغانی معادل ٤ر۳٤ ملیون دالر وارد شده است. قسم دوم از قبیل محصولات نفتی تایر وتیوپ رابری ، عراده جات زمینی، فلزات ، مواد تعمیراتی، ماشین باب وغیره درسال مذکور به‌قیمت ٦۵ ملیون دالر معادل ۰۰۰ر۰۰۰ر۹۲۵ر۲- افغانی واردگردیده است . قیمت مجموعی اموال فوق الذکر بالغ میشود بر ۰۰۰ر۰۰۰ر٤۷۳ر٤- افغانی.

منابع عمده اموال وارداتی افغانستان درسال ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) قرار زیر بود:

گندم	اتحاد شوروی وایالات متحده امریکا
شکر	اتحاد شوروی
چای	هند ، جمهوریت مردم چین وشوروی
منسوجات نخی و نخ	هند ، پاکستان ، اتحاد شوروی وجاپان
منسوجات سندی	جاپان
سایر منسوجات و البسه نو	جاپان وممالك اروپای غربی
انواع پاپوش	پاکستان، جاپان، اتحادشوروی، چکوسلواکیا، برطانیه وهند
البسه مستعمل	ایالات متحده امریکا
ادویه وسامان طبی	ممالك اروپای غربی
لوازم خانه	جاپان
رادیو، سامان برقی وغیره	جاپان و ممالك اروپای غربی
ظروف چینی	جاپان و اتحاد شوروی
ظروف فلزی	هند
گوگرد	اتحاد شوروی
محصولات نفتی	اتحاد شوروی، ایران وبحرین، ایالات‌متحد امریکا، پاکستان (شرکت برماشیل)
تایر وتیوپ رابری	ایالات متحد امریکا ، ممالك اروپای غربی ، جاپان و اتحاد شوروی
عراده های موتری سرك رو	ایالات‌متحد امریکا، اتحادشوروی وممالـك اروپای غربی
بایسکل	جاپان وممالك اروپای غربی
ماشین باب	اتحادشوروی، ایالات‌متحدامریکااروپای‌غربی، چکوسلواکیا ، جمهوریت مردم چین وجاپان

در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) طبق یك احصائیه خارجی- تجارت خارجی افغانستان با ممالك سرمایه داری وممالك سوسیالستی به‌فیصدی قرار ذیل بود :

تدویر	واردات	صادرات
ممالك سو سیالستی ۹ر۳۳-	۰ر٤۱-	۰ر۲٦
ممالك سرمایه داری ۱ر٦٦-	۰ر۵۹-	۰ر۷٤

(۷) دوران پول :

در افغانستان شش موسسه بانکی موجود است که ازآن جمله سه‌تای آن

بانك دیپازیت (دافغانستان بانك ، پشتنی تجارتی بانك وبانك ملی) وسه تای دیگر (بانك رهنی، بانك زراعتی وکسه اعتبارات صنعتی) موسسات مالی اند که دیپازیت‌آن اندك است . نشر بانك نوت از طرف بانك مرکزی (افغانستان بانك) بعمل می‌آید . عرضه پول درسال ۱۹۶۰ به ۰۰۰ر۰۰۰ر۵۳۶ر۲- افغانی رسید که نسبت به‌چارسال بیشتر ۲۳ فیصد افزایش را نشان میداد. این‌تزئید متکی به‌تزئید بانك نوت وپول فلزی درچلند بود، درحالیکه امانات خصوصی بسیار کم بود. درسال مذکور مقدار طلاونقره‌واسعاربانك‌مرکزی تقلیل گردید. دارائی نقره‌وطلاواسعارآن ۰۰۰ر۰۰۰ر۵۷۹ر۱ افغانی بود. پشتیوانه بانك نوت ها به‌طلا ونقره ٤٥ فیصد بود وبعدها مقررشد که‌این پشتیوانه ۳۰ فیصد باشد. دارائی طلای بانك مرکزی دربانك فدرال امریکا طی چندین سال چندان تغییری نکرد . بانك های دیپازیت افغانستان که باسرمایه تقریبا یك ملیارد افغانی کار میکنند پس‌انداز کم دارند وامانات مردم ازآن هم کمتر است. بانك ملی که دراول بشکل یك شرکت سهامی دردست شرکاء باسرمایه چند صد ملیون افغانی بود وباحق انحصارات تجارت میکرد - امروزهم درداخل وخارج مصروف تجارت است (دراین‌اواخر درصنایع‌نیز تااندازه‌دست زده‌است) وازکریدتیکه میدهد سالانه از ۸ تا ۱۲ فیصد سود میگیرد. ربح سالانه بانك تجارتی از ۸ تا۹ فیصد است .

در هر حال تزئید تقریباً مسلسل نشر بانك نوت ها در افغانستان ، گرچه اندکی در ارتقای واردات و صادرات کشور کمك کرد ، ولی‌نظر به‌قلت تولیدات ،صعود قیم اشیاء را دربازار داخلی نتیجه داد. لهذا تورم پولی آغازشد ونرخ اشیای وارداتی کشور دربازار بین المللی بلند رفت. معهذا مقدارپول منتشره درافغانستان برفی نفر نفوس پائین ترین کمیت را درجهان دارد .

اسعار : افغانستان احتیاج اسعاری خودرا از طریق صدور اشیاء دربازارهای خارج رفع مینماید. ولی حاصل این اسعار مصارف پروژه های‌انکشافی مملکت‌راکفایت نمیکند . مثلا درپلان گذاری اول - تاسال ۱۳٤۰ شمسی - مصرف به ۳ر۱۰ ملیارد افغانی رسید در حالیکه پروژه ها هم دروقت معین بسر نرسید ومعلوم شد که برای تکمیل آن ۵ر۱۲ ملیارد افغانی دیگر بکار است. وهم تاسیس یك عده موسسات دیگر برای بهره برداری ازپلان اول ضروری است. پس برای پلان دوم ۳۱ ملیارد افغانی سرمایه‌گذاری‌در نظر گرفته‌شد. دردوره‌پنجساله‌پلان‌اول-طبق نظر متخصصین-باوجودیك افزایش‌کوچك درحدوددوصد وچند هزار هکتارزمین مزروعی- اوضاع زراعتی‌وحاصلات زراعتی، خصوصا گندم ، جو، جواری، وبرنج تغیر فاحش نکرده ودر طول جریان‌پلان: پنبه ده‌فیصد افزایش یافته ودر قسمت مالداری وحیوانات هم‌نتایج مهم بدست نیامده است. زیرا دساتیر غیر صحیح‌درمورد همه قسمت های مواد زراعتی منطبق بود، تادیه مالیات نقایص داشت و محصولات کم بدست می آمد . سویه پائین اقتصادی افغانستان، نسبت به ایران ، مصر ، هند و پاکستان - نتیجه بطائت و پیشرفت غیر کافی فعالیت اقتصادی است و آنهم نتیجه روابط کهنه اقتصادی وکرکتر یك جانبه زراعتی است. بااین روش زراعتی یك جانبه نمیتوان استقلال اقتصادی کشور را تامین کرد. تقاضای مردم‌برای اشیای صنعتی بیشتراست تا قابلیت تولیدی . ذخیره اسعار ازماشین آلات وفلزات ومواد نفتی بیشتر به‌اشیای

استهلاکی مصرف میشود. درحالیکه اکثر این‌اقلام وارداتی ازمواد معدنی وزراعتی خود کشور تهیه شده میتواند. اگر انکشاف شقوق مربوط صنایع داخلی مدنظر گرفته‌شود وتنها مواد کمیاب خام وسوخت وغیره وارد شود، مصارف اسعاری بیشتر از یك ملیارد افغانی کمتر میشود. این چیز هاست که‌ضرورت صنعتی شدن افغانستان را نشان میدهد. اگر مواد سوخت وخام ومواد استهلاکی درداخل تولید شود - فرصت افزایش تورید ماشین وتجهیزات وتادیه‌قروض منظوره برای‌انکشاف صنایع (مخصوصاً صنایع ثقیل مانند نفت، ذوب‌آهن وفولاد، مواد کیمیاوی ، ماشین سازی وتولید برق) بدست می‌آید وقدمی در راه‌استقلال اقتصادی کشور بر داشته شده میباشد . تورید مواد استهلاکی و آنهم بطور نا محدود ، مانع انکشاف صنایع ملی و تقلیل عایدات میشود . در حالیکه مفاد فروش واردات استهلاکی در رشته تجارت منحصر باقیمانده و برای انکشاف صنایع ملی بکار نمیرود . در هرحال برای سرمایه گذاری انکشافی به استقراض از داخل وخارج دست زده شد. درپلان اول ٦٥ فیصد سرمایه گذاری از قروض خارجی بعمل آمد ودر پلان دوم این فیصدی به (۷۰) میرسد.

برای حل مشکلات مالی داخلی (که بیشتر از سطح پائین تولیدات داخلی ، فقدان صرفه‌جوئی ، نقصان جمع آوری عواید داخلی، صرفیات تجملی ادارات واسراف، واردات اشیای لوکس، مصارف سفر های تفریحی، مخارج اضافه ازلزوم نمایندگان افغانی درخارج وغیره عوامل سرچشمه گرفته بود) استقراض ازبانك مرکزی شروع شد،ومقدارقروض‌حکومت‌درسال۱۳٤۰شمسی دربرابربانك‌هابالغ‌بر ۳ر٤٦۰ر۰۰۰ر۰۰۰ افغانی گردید. پس عرضه پول بسیار شد، درحالیکه تولیدات داخلی به‌تناسب پول افزایش نیافت . این است‌که بیلانس مالی کشور برهم ، حجم پول متورم وقیم اشیاء بلند شد. دراین شرایط غیر مساعد، اسعار دالری صعود کرد وقیمت هر دالر از۳۰ افغانی تا ۷۰- افغانی بلند رفت .

(۸) وضع مالی دولت :

در سال مالی ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) عواید، مصارف وقروض دولت به ملیون افغانی قرار ذیل بود :

عواید :

عواید داخلی (تسعیر یکدالر ۲۵ر۲۰- افغانی) ۵ر۲۳۰۳ ملیون افغانی

امداد های بلا عوض	۲ر۸٦٦ ملیون افغانی
مجموع **عواید**	۷ر۳۱٦۹ ملیون افغانی
مصارف :	
مصارف عادی	۰ر۱۵٦٦ ملیون افغانی
مصارف انکشافی	۹ر۱۵٤۹ ملیون افغانی
مجموع مصارف	۸ر۳۱۱۵ ملیون افغانی
مصارف انکشافی ذریعه‌امداد های‌خارجی	۳ر۱۳۹۰ ملیون افغانی
مجموع کل مصارف	۱ر٤۵۰٦ ملیون افغانی
تنقیص (-)	٤ر۱۳۳٦ ملیون افغانی
تمویل تنقیص :	
قروض خارجی	۱ر۵۲٤ ملیون افغانی

قرضه از افغانستان بانك	۷۸۵ر۸ مليون افغانی
موجود در خزانه سر سال	۲٦ر۵ مليون افغانی
مجموع	۱۳۳٦ر٤ مليون افغانی

مصارف بودجه دولت بهتصنيف نوع مصارف ، درسال مالی مذكور بهمليون افغانی بهاين قرار بود :

وزارت دربار	۲۰ر۰
وزارت دفاع	۵۵۲ر۸
وزارت داخله (باپوليس)	۱۱۲ر۱
وزارت معارف	۱۹۱ر۸
رياست پوهنتون	۱۱٦ر۹
وزارت صحيه	۹٦ر۰
وزارت زراعت	۷۰ر۸
وزارت معادن وصنايع	۲۲۵ر۸
وزارت فوائد عامه	۸۹٤ر۳
مجلس شورا	۹ر۹
مجلس اعيان	٤ر۰
صدارت عظمی	۱٦ر۷
وزارت خارجه	٤۸ر۰
وزارت عدليه	۱۰ر۷
وزارت ماليه	۷۳ر۱
وزارت مخابرات	٤۳ر۱
وزارت پلان	۱٤ر٤
وزارت مطبوعات	۹٤ر۹
وزارت تجارت	۵ر۸
رياست قبايل	٤٤ر۲
رياست موسسات صحی	۲۰ر٤
رياست المپيك	۱ر٦
رياست هوائی ملكی	۱۰۳ر۱
رياست ترانسپورت	۱٤ر۷
رياست وادی هيرمند	۷۸ر۸
رياست دهكده	۱۱ر۷
رياست كارتوگرافی	۷ر۵
نمايندگی های وزارت ماليه	٤۵ر۲
تاديات اقساط قرضه وتكت پولی	۱۹۱ر۱
جمله	۳۱۱۵ر۸

عوايد دولت درسال مالی مذكور بهمليون افغانی :

ماليات مستقيم (بر عايدات انفرادی ، برعوايد شركتها ، برجايداد غير منقولی وجايداد شخصی) .	۳۰۱ر۵
ماليات غير مستقيم (بر واردات ، برصادرات، بر فروش مال استهلاكی و انحصارات)	۱۱۲۱ر۰
ماليات بالای فروش جايداد وخدمات	۹۳ر٤
عايدات از مدرك فروش جوازنامه، فيس وجرايم	٦٦ر٦

عایدات از مدرك استعمال جایداد وپول	۱۰۳ر۵
عایدات از مدرك تصدیهای دولتی	۲٤٦ر٦
عواید دیگر (امداد ومتفرقه)	۷۷ر٤
عواید غیر مرئی (ارزش مجدد طلا وغیره)	۸۸ر۷
منابع جدید (اختلاف قیمت موتر وغیره)	۲۰٤ر۸
مجموع عواید داخل	۲۳۰۳ر۵
امداد های بلا عوض خارجی	۸٦٦ر۲
مجموع کل	۳۱٦۹ر۷

عواید ومصارف دولت تاسال ۱۹٦۳ بیشتر شد، وطبق نشریه رسمی(موازنه بودجه) سال ۱۳٤۲ عایدات ومصارف دولت قرار ذیل بود :

عایدات : پنج ملیارد وسی وسه ملیون افغانی

منجمله مالیات مستقیم ٤۱ر۸فیصد مجموع عایدات. ازآنجمله مالیات اراضی ۱۸ر۳ فیصد مجموع عایدات- ومالیات مواشی ۷۳ر۱ فیصد مجموع عایدات است .

مالیات غیر مستقیم ٦۷ر۳۲ فیصد مجموع عایدات . مالیات گمرکی بزرگترین قلم عایدات مالیات غیر مستقیم و۳۷ر۱۹ فیصد مجموع مالیات غیر مستقیم است.

قروض دولت ۷٦ر۲۹ فیصد مجموع عایدات - ۰۰۰ر۰۰۰ر۵۰۰- افغانی از جمله قرضه داخلی ازبانك مرکزی ۹۳ر۹فیصد قرضه ها - ۰۰۰ر۰۰۰ر۹۹۸- افغانی قروض خارجی ۸۳ر۱۹ فیصد .

عواید دیگر دولت ۰۷ر۲۹ فیصد مجموع عایدات .

طوریکه دیده میشود مالیات برعایدات انفرادی وشرکتها در افغانستان‌بسیار ضعیف است، چنانکه هر دو قلم مذکور ۵۰ر۳ فیصد مجموع عایدات دولت را درسال تشکیل میکند . درحالیکه عواید تصدیهای دولتی بالغ است بر ۷۰ر۱٤ فیصد مجموع عایدات . مقدار عواید گمرکی انکشاف تجارتی را درافغانستان نشان میدهد ولوقسماً ناشی از صعود قیم است .

مصارف : پنج ملیارد و سی وسه ملیون افغانی .

از آنجمله مصرف فوائد عامه ۵۳ر۱۹ فیصد مجموع مصارف .

مصرف امور دفاعی	٦۵ر۱۲ فیصد مجموع مصارف
وزارت داخله و ژاندارم	۸۷ر۲ فیصد مجموع مصارف
مصرف معادن وصنایع	٤٦ر۱۱ فیصد مجموع مصارف
مصارف عمومی	۹۱ر۸ فیصد مجموع مصارف
صحت عمومی	٦۳ر۲ فیصد مجموع مصارف
امور خارجه	۵۷ر۱ فیصد مجموع مصارف
امور انکشاف دهات	۵۵ر۰ فیصد مجموع مصارف
امور مخابرات	۰٤ر۱ فیصد مجموع مصارف
وزارت زراعت	٤۰ر۲ فیصد مجموع مصارف

ترانسپورت	۱۰ر۰ فیصد مجموع مصارف
وادی هیرمند	٦۱ر۲ فیصد مجموع مصارف
مطبوعات دولتی	۳۱ر۲ فیصد مجموع مصارف
المپیك	۰۵ر۰ فیصد مجموع مصارف
قرضه و تکت‌پولی	۱۷ر۱۱ فیصد مجموع مصارف
سایر اقلام مصارف	۱۵ر۲۰ فیصد مجموع مصارف

این ارقام عقب ماندگی اقتصادی افغانستان را نشان میدهد که تمام عوادید دولت در یکسال (پنج ملیارد وسی وسه ملیون) افغانی است درحالیکه ازاین جمله ۲۹ر۷٦ فیصدان (یعنی ثلث آن) از قروض خارجی وداخلی تهیه میگردد .

پلان پنجساله دوم افغانستان هم حاوی (سی ویك ملیارد وسه صد وپنجاه ودونیم ملیون) افغانی است که (بیست وسه ملیارد وششصد ونود ویکنیم ملیون) افغانی ازکمك های خارجی و (چهار ملیارد وسه صد ونود ویك ملیون) افغانی توسط استقراض داخلی و (دو صد وشصت و هشت ملیون ویکصد وچند هزار) افغانی از تشبثات انفرادی تشکیل میشود. در این میانه حصه منابع داخلی فقط (سه ملیارد) افغانی است وبس .

فصل دوم

افغانستان ازگذشته دور تاقرن ٦ قبل ازمیلاد

یکم

گذشته دور

هزاران سال لازم بود تا انسان نیم برهنه ومتوحش بمرحله تمدن برسد. زیرا تغییرات بزرگ ابتدا با بطائت وکندی سیر میکند. این تغیرات عظیمه نیز درهمه‌جا ودر هر زمان یکسان نی‌بلکه درمراحل متفاوتی نظر به‌شرایط محیط طبیعی واجتماعی به‌ظهور میرسد: این است که‌کانونهای تمدن قدیم - که نماینده سیر تکاملی مجامع بشریست - از همدیگر متمایز اند مثلا در آسیا بین‌النهرین وسرزمین کلده قدیمترین کانون تمدن جهان است که تاریخ آن از پنج هزار سال قبل ازمیلاد شروع میشود و مبادی علم ریاضی ، نجوم وطب از آنهاست. کانون دوم تمدن کشور مصر درافریقا است که از سه هزار سال قبل‌ازمیلادمعلومات حکمت ، ریاضی ، طب ونجوم داشتند. کانون سوم سواحل مشرقی مدیترانه وفاسطین است، که درآن فنیقیها وبنی‌اسرائیل از سه هزار تادو هزار سال قبل از میلاد در بحر پیمائی ، تجارت ، صناعت ، نساجی، مخصوصاً ایجاد الف بای مشهور فنیقی وهمچنین بنی اسرائیل در دیانت وتوحید و تاسیس دولت پیش قدم بودند . کانون چهارم کشور چین است که تاریخ آن از سه هزار سال قبل از میلاد تخمین میشود . چین دارای یك تمدن مستقل و در صنایع، نساجی ، نقاشی، سنگ تراشی، رنگ سازی ، کنده کاری ، کاغذ و باروت سازی ، همچنین موسیقی ، ادبیات و فلسفه ، مترقی بود وفلاسفه ، منجمین ، مورخین و سیاحین عمده داشت . کانون پنجم فلات آریان و دوطرفه هندوکش (افغانستان و ایران) است . افغانستان از دو تاسه هزار سال قبل ازمیلاد دارای زراعت وآبیاری پیشرفته و شهر توانگر وپر نفوس بود. درطی هزار سال اول قبل از میلاد صنایع دستی، مسکوکات ، طب، نجوم، نساجی وفلز کاری داشت . کانون ششم کشور هند است که یکنیم هزار سال قبل ازمیلاد شریعت وقانون، حکمت الهی وفلسفه ، منطق و ریاضیات ، طب ونجوم ، میدانستند ، وتمدن مستقل داشتند که دردکن وسیلون‌هم منتشر گردید . کانون هفتم در اروپا دو شبه جزیره یونان وایطالیا بود، که از یکهزار سال قبل از میلاد کشور یونان اساس عظیمی برای علوم وفلسفه، طب ونجوم، ریاضی وهندسه، هیئت وغیره گذاشتند ، ومنبع نشر این تمدن دردنیا گردیدند. همچنین روم قدیم که پیرو و مقتبس ازعلوم یونان بودند مرکز و ناشر تمدن در قسمتی از جهان شدند . این تمدن ها که بازحمت‌وکار کتله های بزرگ بشری بمیان آمد، همینکه در طی زمان مانع سیر ترقی جوامع میشد، بادستان مردم ویران وتمدن جدیدی ایجاد میگردید .

و اما افغانستان :

یکی از مشخصات دورهٔ تاریخی افغانستان این است که با بیشترین مدنیت های تاریخی جهان آشنا ست . بدین معنی که تمدن های بین النهرین ، سواحل شرقی مدیترانه ، مصر وایران، یونان وروم، باهم آشنا وبعضاً مقتبس از همدیگراند . در حالیکه تمدن چین وهندوستان هریك جداگانه ومستقل تر بوده‌اند . دراین میانه افغانستان است که هم بامدنیت سواحل مدیترانه آشنا وهم بامدنیت های هندوچین داخل داد وستد مدنی زیادتر بوده است.

افغانستان که از جبهه شمال بادشت های آسیای مرکزی نزدیك ومرتبط است از قدیمترین زمانی که تاریخ به‌ضبط آن قادر نیست، با انسانها مسکون بوده است. زیرا دشتهای آسیای مرکزی یکی از قدیمترین کانونهای اجتماعی بشریست ، وبه همین سبب است که تاریخ افغانستان با تاریخ آسیای مرکزی ارتباط محکم‌دارد. چنانکه تاریخ کشور های ایران وهندوستان شمالی بتاریخ افغانستان چنین ارتباطی دارند . زیرا مردمان این‌کشور ها قرنها بامردمان افغانستان وآسیای مرکزی دریکجا زیسته ودر یك زبان سخن گفته‌اند ـ حتی بعد از انشعاب وتشکیل ملل جداگانه که تحت عوامل وشرایط زندگی اجتماعی ومحیط طبیعی وادبی و خواص نفسی وجسمی قرار داشت، باز هم نسبت ارتباطات این‌ها با همدیگر نسبت به‌ارتباط باملل دیگر، بارز تر ماند و طبایع مشابه ملی بنا براستمرار تاثیر محیط وعقاید واحده درمدت های طولانی ـ دخالت اساسی در زندگانی آنها داشت. چه این طبایع نماینده گذشته و نتیجه تجارب واعمال اسلاف ایشان بود. خصوصاً افغانستان وایران وماورانهر (آسیای مرکزی) که قرنها نماینده یکنوع تمدن وارتقا بوده‌اند ، وآمیزش آنها باهمدیگر اوصاف تربیت و تهذیب ایشانرا تکمیل کرده است .

در هرحال اززندگی دوره های بسیار قدیم افغانستان هنوز آثار ومعلومات کافی در دست نیست . جز آنکه از مغاره (تره‌کمر ـ هیبك) اسلحه سنگ چقماقی و سامان استخوانی مکشوف گردیده است که متعلق بمردم دوره عتیق حجر است . این آلات برای ارتزاق انسانها ازشکار گوسفند کوهی، آهو واسپ وحشی بکار میرفت ، وپسان برای جمع آوری میوه وحبوبات مورد استفاده قرار گرفت . واین همان دوره ایست که انسان از حالت حیوانی نجات یافته ، اما هنوز از زراعت ، صنعت واعمار مساکن جاهل بوده ، به‌مغاره ها پناه میبردند وکار دیگری جز جنگ با حیوانات نداشتند . فعالیت این مردم کندن وتیز کردن نوك سنگ های نا هموار ـ بغرض‌دفاع وشکار ـ بود وبس .یکی از مغاره‌های مهم افغانستان قدیم هم‌مغاره عظیم «چهل ستون» (یك کیلو متری بت پنجاه وسه متری بامیان) است. روی همرفته میتوان گفت جامعه افغانستان ازبیست هزار سال قبل ازمیلاد موجود بوده وتا دوره حجر جدید (که‌از نه هزار سال قبل ازمیلاد شروع میشود) مراحل مختلفی از تکامل را طی کرده وازیك جامعه بدوی اشتراکی ، طائفوی و مادر شاهی داخل مرحلهٔ فلزات گردیده است . این وقت مس جای آلات سنگی را گرفت، وتیر ودشنه وکارد وبیل وغیره ساخته‌شد، صنعت کوزه گری ترقی‌کرد ، تبادله وحمل ونقل (توسط مواشی) مروج گردید ، مالداری وانکشاف زراعت هم، مقام مردرا بالابرد وتقدم زن برمرد ازبین رفت . در زمان (پدر شاهی) گرچه مالکیت خصوصی به‌تدریج جای مالکیت اشتراکی راگرفت (در مورد خانه، حیوانات، تولیدات صنعتی خانگی وغیره) امازمین که محتاج آبیاری

مصنوعی واز قدرت فرد خارج بود بشکل (ملك جمعی) باقیماند ، واین ترتیب قرنهای دیگری دوام نمود .

داکتر (لوئی دوپری) امریکائی در نتیجه حفریات سال ۱۹۶۵ خود در «اق کپرك» (جنوب شهر مزار وکنار دریای بلخ) آثاری ازقبیل آئینه برنجی، انگشتر ودست‌بند، اسلحه وقیزه اسپ ونگین لاجوردین انگشتر وغیره شواهدی بدست آورد که متعلق دوره جدید حجر- از دوتا نه‌هزار سال قبل ازمیلاد - است. در همین ساحه بزرك بز وگوسفند موجود بود، واین ساحه داخل آن منطقه‌ئی است‌که اولین بار حبوب غذائی درآن زرع گردیده ، وحیوانات اهلی شده است. داکتر لوئی دوپری معتقد است که این آثار ازعمق بیشتر زمین ازیك دوره (بیست هزار سال پیشتر ازمیلاد) نمایندگی میکند وچنین آثار تاحال ازآسیای مرکزی وهندوستان بدست نیامده است.

تفحصات سال ۱۹۵۱ در (مندیگگ) (پنجاه و پنج کیلو متری شمال قندهار) هم نشان داد که مردم افغانستان از سه هزار سال قبل ازمیلاد، ساکن وده نشین بوده خانه هائی از خشت خام میساختند، به‌زراعت ومالداری میپرداختند ، اسلحه وزیورات مسی وظروف سفالین مکشوفه هم - که دارای اشکال هندسی است - نماینده سطح بلند پیشه وری آن عهد است . درروی کار عمارات نیز (نیم ستونها) دیده میشود . مندیگگ نشان دهنده این‌بودکه افغانستان شاهراه تقاطع بین وادی سند وایران، در سه تا یکهزار سال قبل ازمیلاد بوده‌است . فرهنگ افغانستان در مناطق جنوبی و زراعتی کشور ازسه تا دوهزار سال قبل ازمیلاد انکشاف قابل ملاحظه نموده بود واز راه بلوچستان باتمدنهای قدیمی (موهنجه دیرو وغیره) ارتباط نزدیکی داشت. همچنین نظر به‌کیفیت انواع گندم، افغانستان مقام اول درجهان دارد یعنی یکی ازنخستین مراکز کشت نباتات بشمار میرود .

گرچه از جماعات اولیه وبی طبقات واشتراکی دوره های قدیم افغانستان تا هنوز اطلاعاتی در دست نیست ، ولی ازساختمان اجتماعی بعدی آنان نسبتا معلومات بیشتری موجود است در این سازمان اجتماعی : پدر رئیس خانواده ، ریش سفید و بزرگ، رئیس طائفه بود ، از اتحاد چند طائفه، قبیله تشکیل میشد که رئیس آن انتخابی بود و گاهی از چند قبیله ، اتحادیه بزرگتری تشکیل میدادند . چنین معلوم میشود که افغانستان چندین هزار سال قبل از میلاد داخل یك تحول بزرگ اجتماعی شده، ودر نتیجه انکشاف زراعت و آبیاری ووسایل آن، بمرحله جامعه طبقاتی رسیده است. آثار ویرانه قصر های قدیمه در (نادعلی سیستان) نیز یکی از نشانهای قدیم جامعهٔ طبقاتی افغانستان است .

البته انکشاف زراعت وآبیاری، باعث بوجود آمدن وادیهای سر سبز وشهر های پر ثروت ونفوس میگردید . این گونه شهر های متمول مورد هجوم قبایل بدوی نیز قرار میگرفت . شهر قدیم بلخ، که مرکز اقتصادی وسیاسی صفحات باختر بود، همیشه توریائی های سوار کار وچادرنشین آسیای مرکزی رابطرف خود میکشید . لزوم دفاع دربرابر یغمای تورانی ها یکی از عوامل تشکیل دولت پر قدرت در افغانستان قدیم گردید . شرایط حیات اجتماعی طبقاتی، باعث تشکیل دولت میشد تا این تشکیل بتواند در داخل (حکمیت) کند ودر حالت خطر، جنگ را اداره نماید،

زیرا این دووظیفه اساسی دولت های اولیه بود، واین بعدها بودکه دولت قوی شد وبه جزء وکل امور مردم پرداخت .

درهر حال قصه‌ها واسطوره ها ازیك گذشته بسیار دور افغانستان حکایت میکند که درتاریخ های ماضی وشهنامها از آن ذکر شده است . قصهٔ مشهورتر آنها داستان (ازی دهاکایا ضحاك ماران) یعنی پادشاه چندهزار سال پیشتر سامی بین‌النهرین است که‌گویا ازراه ایران به افغانستان تاخته، ودولت پیشدادی یاپارادات های افغانستان را در پایتختش بلخ سقوط داده است وجمشید یا (یاما) پادشاه بلخ تاج خودرا ازدست داد، تا شاه دیگر پیشدادی (فریدون یاتری تونا) قیام کرد ودر بین النهرین عسکر کشید وضحاك را بکوفت .

همچنین داستان (نینوس) پادشاه آثوری حاکی آن است که او از راه ایران وارمنستان به افغانستان (در هزاره اول قبل ازمیلاد) تاخته وبلخ را فتح کرده است. شهنامه ها از سلسله دولتهای قدیم افغانستان بنام پیشدادی وکیانی (کوانی) واسپه‌ها داستان های بزرگ رزمی را بوجود آوردند . درهر حال در طی همین تحولات اجتماعی بود که مردم افغانستان از مرحله اساطیری وعناصرپرستی ومیتالوژی عبور کرده و بمرحلهٔ مذهبی تکامل نموده است . نتیجه این تکامل درهزاره اول قبل از میلاد ، در یکی از قدیمترین کتابهای جهان (اویستا) بظهور رسید .

....

دوم

درزمان اویستاد

اویستا کتابیست بسیار قدیم که بواسطه (زرتشت یازراتشترا) ی بلخی بوجود آمده است. گرچه تعیین قدامت آن مشکل است، باآنهم تخمین شده است، که اقلا در حدود یکهزار سال قبل ازمیلاد بوجود آمده است . در این صورت تنهاسرود های (ریـگویدا) کتاب برهمنان که بین یکهزار وپنجصد تا دوهزار وپنجصد سال‌قبل ازمیلاد ـ قسما در افغانستان سروده شده وباز درهندوستان تکمیل گردیده است ـ وهمچنان کتاب تورات که یکنیم هزار سال پیشتر از میلاد دربین بنی اسرائیل موجود بود ، ازنظر قدامت بر اویستا پیشی دارد .

زبان اویستا که در افغانستان پیدا شده بود، قرنها قبل ازمیلاد همدرین جا ازبین رفت وبه استثنای اویستا دگر آثاری ازاین زبان درجهان نماند. سرود های زردشت بشکل شفاهی، سینه به‌سینه حفظ میگردید، زیرا ادبیات اویستائی افغانستان که دارای شعر منظوم هم‌بود، یك ادب شفاهی بود وبس . اویستا در قرن ششم قبل از میلاد بیك زبان آریائی دیگر نوشته وتدوین شد. ولی بعدها درائر حوادث وهجوم اجانب آن نیز ازبین رفت وچندین قرن گذشت تا در عهد دولت پارت (قرن اول میلادی) یعنی زمانیکه انجیل نوشته میشد ، باز اویستا جمع وتدوین گردید . در قرن سوم میلادی دولت ساسانی ایران مجددا به‌این کار دست‌زد واویستای پراگنده را درالفبای پهلوی ساسانی جمع وتدوین نمود. اویستای ساسانی مشتمل بر (۳۴۸) فصل در (۲۱) کتاب بود که هرکتاب آن (۳۴۵ر۷۰۰) کلمه تخمین شده است . در حالیکه اویستای قرن ششم قبل ازمیلاد مشتمل بر (۸۱۵) فصل ومنقسم بر (۲۱) کتاب بود. اما امروزه ازمجموع اویستای قرن سوم میلادی (۸۳ر۰۰۰) کلمه آن در اویستای کنونی موجود است .

البته اویستا درطول چندهزار سال درزیر حوادث‌مختلف تاریخی، نمیتوانست به‌ترتیب وتدوین اصلی خود، خالص وکامل باقی بماند. تفسیریکه درپهلوی براویستا نوشته شد (زند) نامیده شد وتفسیر برتفسیر را (پازند) گفتند . امروز قسمت‌کوچك (گاتها) از اویستا باقی است که بیشتر آن، سرود های مذهبی است . یك نسخه خطی اویستا بر رسم الخط (دین دبیره) در کوپنهاگ ـ دنمارك موجود وتاریخ کتابت آن متعلق بقرن چهارده میلادی است . رسم الخط (دین دبیره) درقرن ششم میلادی برای نوشتن اویستای عهدساسانی بمیان‌آمد، زیرا الفبای معمولی، اعراب نداشت و قرائت کلمات مذهبی بشکل صحیح مشکل بود لهذا در آن تصرفات نموده، حروف علت را درحروف صحیح داخل کردند ودین دبیره نامیدند. ازگاتهای اویستا معلوم میشود که دیانت زردشتی برمبنی توحید ویگانه پرستی قرار داشت، ازبهشت، دوزخ، برزخ، صراط ، میزان وحساب سخن میزند. همچنان برضد قربانی وکشتن گاو،دروغ، رهزنی، بیابان گردی، چپاول وشر، شعار میدهد. وبشهر نشینی ، زراعت، مالداری وراستی تشویق مینماید. عالی ترین اوامر اویستادراین کلمات خلاصه شده: پندارنیك. گفتار نیك. کردارنیك .

روی همرفته میتوان گفت دیانت زرتشتی تنها دین‌معنوی نی ، بلکه یك‌دیانت اقتصادی هم بود . واین کیفیت، ارزش اجتماعی به‌آن میدهد ودرعین حال نماینده ارتقای عقلی مردمی است که در بین آنها اویستا بمیان آمده است. اویستا ازنظرتاریخ افغانستان ، ارزش بیشتری دارد، چه اویستا بعد ازسرود های ریگویدا ـ که نماینده زندگی مالداری ونیمه زراعتی ونظام طایفه‌وی آریائی (قبل از انشعاب به هندوستان وایران) است ـ مهمترین ماخذ تاریخ قدیم افغانستان بشمار میرود . اویستا ازنظر جغرافیائی ، تنها افغانستان را با ولایات دور وپیش کوه های هندوکش در شانزده قطعه زمین میشناسد از قبیل بلخ (بخدی) بدخشان (راغا) مرو (مورو) هــرات (هریو) ، حوزه هلمند (هراویتی) ، ارغنداب (هیتومنت) ، حوزه سند (هپته هندو) و سغدیان (ماوراء نهر) وغیره . اویستا مردم این سرزمین را (آریا) مینامد و کشور آنهارا خاك آریا میخواند .

اویستا به‌گذشته دوری نظر داردکه هنوز مردم افغانستان سکه وپول ندارند، معامله وداد وستد توسط جنس : اسپ ، گاو ، اشتر، گوسفند وغیره صورت میگیرد. همچنان جامعه آنروز نمك را نمیشناسد وخط وکتابت ندارد. اما شهرها ، دهات ، زراعت ، آبیاری ، مالداری ، باغداری وپیشه‌وری دارد . آلات فلزی مستعمل است ، بافندگی واسلحه سازی دارد ، رقص وموسیقی وورزش معمول است ، وطبیب موجود است . ترکیب اجتماعی عبارت ازطبقات سه‌گانه : روحانی، نظامی، برزگر (دهقان) است . روحانیون سلطه سیاسی را بدست داشتند، دهقانان وپیشه‌وران کار میکردند ومورد آزار قرار میگرفتند. (مراجعه بسرود اویستا درزیر) اویستا از جم (جمشید) ویشتاسب (گشتاسب) وکاوی وغیره نیز نام میبرد، واین همان نامهائی است که بعدها اسطوره ها وروایات ،ورخین وشهنامه‌ها به‌عنوان پیشدادیان ، کیانی واسپه ها از یك سلسله پادشاهان قدیم بلخ وباختر افغانستان یاد کرده‌اند . روی همرفته‌جامعه اویستائی دارای یك تمدن بسیط زراعتی بود. چون دراویستا ازفلز نام‌برده شده، در حالیکه هنوز باآهن آشنا نشده بودند، پس میتوان گفت جامعهٔ آنروز افغانستان درعهد حجر جدید ومرحله فلزات قرار داشت، واین خود همان عهد برونز (برنج) است . در هرحال این تمدن بسیط تمدن نسبتاً مستقلی است‌که از اجتماع افغانستان نشئت کرده واز هیچ تمدن دیگری هنوز رنگ نگرفته بود. گرچه کدام خدمت مهمی به‌تمدن و فرهنگ جهانی انجام نداده است با آن از نظر ترویج زراعت ، تشکیل موسسه سیاسی (دولت) وتکامل از مرحله میتالوجی به‌دیانت یکتا پرستی ، در آسیای وسطی پیش قدم است .

اینك نمونه از سرود های زرتشت :

از (آهنوگات ـ یسنا ۳۱ قطعه ۱۶) :

«ازتو میپرسم‌ای اهورا، چه‌چیز است سزای آن کسیکه ازبرای سلطنت بدکنشی ودروغ پرستی درکار وکوشش است، آن بدکنشی که جزاز آزارکردن به ستوران و کارگران دهقان کار دیگری از او ساخته نمیشود ، هرچند که از دهقان آزار به او نمیرسد .

هیچیك از شما نباید که به‌سخنان وحکم دروغ پرست گوش دهد، زیرا که او خان ومان وشهر ده را دچار احتیاج وفساد سازد، پس باسلاح او را ازخود تان‌برانید.»
از (سپنتمدگات ـ یسنا ٤٨ـ قطعه ٨) :

«خشم باید باز داشته شود، در مقابل ستم ازخود مدافعه کنید، ای کسانیکه پاداش پاك منشان را بتوسط راستی خواستارید ، ازهمان راستی که مرد مقدس از دوستان اوست آرامگاه او در سرای تو خواهد بود ای آهورا .» (۱)

---

(۱) ـ نقل ازکتاب گاتهای زرتشت تالیف پور داود چاپ بمبئی سال ۱۹۲۷ .

فصل سوم

نفوذ دولتهای خارجی و مبارزه مردم افغانستان

(از قرن ششم قبل از میلاد تاقرن سوم قبل از میلاد)

یکم

افغانستان و دولت هخامنشی

(از ٥٤٥ تا ۳۳۳ ق . م)

در نصف اول هزار سال قبل ازمیلاد زراعت وآبیاری با صنایع دستی وپیشه‌وری افغانستان در راه تکامل روان بود. باختریان که راه های آسیای وسطی وایران و هندوستان از آن میگذشت ، ازنظر اقتصادی در آسیای وسطی نقش عمده داشت . واز جنبه عمران وتمول جالب نظر همسایه ها بود. در شمال کشور دشت های‌آسیای مرکزی بین دو رودخانه سیحون وجیحون ، قرارگاه مردمان سوار کار وچادر نشینی بود که همیشه دیده به باختریان آباد دوخته بودند، وگاه ناگاه در داخل حدود آن میتاختند واین تنها خطری بود که باختر را تهدید مینمود . درایران قبایل ماد (در مغرب وشمال مغرب ایران) وفارس (در جنوب ایران) هنوز قادر به‌تاسیس دولت و قدرت سیاسی نگردیده بودند وتاقرن هفتم قبل از میلاد مورد تاخت وتاز دولت‌کشور گشای آشور قرار داشتند . همچنین مردم هندوستان در داخل کشور پهناور خویش مصروفیت بسیار داشتند و با آنکه دولت های محلی از قبیل کوروس و پنچالا (در حوزه جمنا وگنگا) و متعاقبا دولت های (کوسالا) در ولایت او دو «کاشی» در حدود بنارس و «ودها» (درولایت بهار) تاسیس کرده بودند که کتابهای «برمانا» مها بهاراتا و رامایانا» از آنها ذکر مینماید، معهذا این دولتها تاقرن هفتم قبل ازمیلاد اغلب به‌گردن هم می‌افتادند . ازآن بعد نیز که دولتهای جدید دیگری از قبیل «وامسا» و (کوسامبلی) وغیره در حصص مختلف هندوستان بمیان آمد، همه محلی بودند واز مرکزیت دادن یك دولت سر تاسری هندوستان عاجز آمدند. تااینکه سلطنت (مکدهه) بمیان آمد وجای همه راگرفت، ولی ازآن نیز خطری برا ی‌افغانستان پیش نشد، گرچه تا قرن چهارم قبل از میلاد عمر نمود .

اما حال بیك منوال نمیماند . نخست هجوم های قوی سوار کاران چادرنشین آسیای مرکزی، دولت باختری افغانستان را متزلزل ساخت ، واز نظر سیاسی کشور ضعیف شده رفت، تا جائیکه مرکزیت معدوم و مملکت به‌شاهزاده نشینی های متعددی منقسم گردید . از دیگر طرف درایران قرن هفتم قبل از میلاد، اول دولت ماد وبعدها دولت هخامنشی فارس تاسیس گردید. این دومی دولت بزرگ و جهانگیر ـ نظیر دولت آشور ـ در دنیای قدیم بود. (کوروش) هفتمین پادشاه سلسله هخامنشی درقرن

ششم قبل از میلاد، دولت ماد را ازبین برداشت ودولت لیدی (در آسیای صغیر) را که از دو قرن به‌این طرف موجود وقوی بود، معدوم نمود. متعاقبا بلاد یونانی آسیای صغیر را — مثل متصرفات دولت لیدی— به‌ایران الحاق نمود. همچنین کوروش دولت کلده جدید را منقرض وسرزمین بین النهرین را جز متصرفات ایران قرار داد ، در همین وقت بود که کوروش یهودیان اسیر را نجات داد .

کوروش باچنین قدرت متوجه تسخیر باختریان ثروتمند گردید واز سال ۵۴۵ تا ۵۳۹ قبل از میلاد به افغانستانی که‌فاقد دولت مرکزی بود جنگ کرد . مردم افغانستان شش سال در برابر سپاه کورش جنگیدند . معهذا کوروش ایالات کرمان، پارتیا ، باختر، ستاگیدیا (هزاره جات) ، سیستان ، بلوچستان وگندهار را تسخیر و در کاپیسا جنگهای سختی نمود . مگر خودش نیز درسال ۵۳۹ قبل از میلاد دریکی از این جنگها کشته شد.

کامبوزیا پسر کوروش آنقدر قوی بود که در سال ۵۲۵ ق . م کشور مصر را از آخرین فرعون سلسله ۲۶ فراعنه آنکشور گرفت. داریوش اول بضرب سکه نخستین بار درایران اقدام کرد وبعد از آنکه درسال ۵۱۲ ق . م مملکت اسکیت ها وتراس ومقدونیه را گرفته بود، به‌افغانستان متوجه شد وتا حوزه سند پیش رفت . از آن بعد توجه شاهان هخامنشی بیشتر بطرف مغرب ایران بود تا بشرق . واین فرصت آن بدست داد که والی نشینهای شمال وغرب افغانستان بتدریج کسب اقتدار کرده وخود در صدد تاسیس یك سلطنت برآیند . وقتیکه در قرن چهارم قبل از میلاد یونان به‌لشکر کشی در ایران‌پرداخت ، داریوش سوم (۳۳۸ — ۳۳۳ ق . م) از دفاع عاجز آمد وبه افغانستان روی آورد ولی باقیام ومقاومت مردم افغانستان مواجه شد . این بود که (بسوس) والی باختریان توانست اعلان استقلال کرده وخویشتن را پادشاه مشرق زمین بخواند . داریوش از طرف او کشته شد واسکندر مقدونی جهانگیر معروف دنیای قدیم، مالك ایران گردید ومتعاقبا به استقامت افغانستان به‌سوقیات پرداخت و در قدم اول قوای بسوس را شکسته و خودش را بکشت . به‌این ترتیب دولت مقتدر هخامنشی از پا درافتاد و افغانستان داخل صفحه جدیدی از تاریخ‌گردید.

از قرن شش تاقرن چهار قبل از میلاد، افغانستان گرچه از نظر سیاست ضعیف بود— زیرا دیگر آن‌دولت توانگر وپرنفوس راکه درقرنهای ۸و۷ قبل ازمیلاد داشت ، از دست داده بود، واینك مرکزیت سیاسی مفقود ، وامرای محلی کشور با حفظ منافع شخصی خود تابع سیاست هخامنشی ها بودند — ولی این منحصر به زندگی سیاسی کشور بود ، درحالیکه تکامل تدریجی اجتماعی ادامه مییافت . افغانستان که پیش از قرن هشتم قبل از میلاد دیانت زرتشتی را به‌کشور ایران منتقل ساخته بود ، اینك در قرن ششم قبل ازمیلادرسم‌الخط (خروشتی) راکه مبداء الفبای آن (آرامی) بود، از راه ایران پذیرفت و این خود عامل تازه انکشاف در تمدن قدیم کشور گردید .

الفبای آرامی قبلا در هندوستان وایران رسیده و در ایران یکنوع اصلاحات‌هم پذیرفته بود معهذا نقایص داشت . رسم الخط خروشتی از راست به چپ نوشته میشد . وقتیکه این خط به افغانستان رسید ، تاقرن پنجم میلادی عمر نمود وبیشتر در دفتر ودیوان ، وهم‌روی‌کتیبه های سنگی ، روی فلزات ومسکوکات ، روی ظروف

سفالین و پوست و غیره بکار میرفت . این خط بیشتر بزبان یکی از پراکریت‌های معمول درافغانستان، توسط قلم ورنگ سیاه نوشته میشد و هم با قلم فلزی منقور میگردید . آثار و شواهد این خط در افغانستان در دست است . از آنجمله است کتیبه های مکشوفه (خوات وردك) و (بیماران درونته) و (هدهٔ جلال آباد) و بگرام . این کتیبه ها مربوط به قرنهای اول و دوم میلادی و عهد دولت کوشانی بزرگ است . این کتیبه‌ها مخصوصا کتیبه خوات وردك شهادت میدهد که در جامعه آنروز افغانستان اشخاص متدین موجود بود که عبادتگاه میساختند و اوقاف خیریه بجا میگذاشتند . البته در افغانستان نشانهٔ از خط میخی ـ اعم از مادی ها و هخامنشی ها ـ تا هنوز در دست نیست . ولی کتیبه های دیگری در دست است که بعضا زبان آن‌معلوم نیست و بعضاً هویت خط آن تا هنوز تعیین نگردیده است . بر علاوهٔ این خط ها در افغانستان قبل از اسلام زبان پراکریت گند هاری در ولایات جنوبی هندوکش ، برسم الخط های سانسکریت و برهمی (شارادا) نیز نوشته میشد . حتی باورود نسطوری های مسیحی ، خط سریانی نیز (ولو در ساحه محدودی) درشمال مغرب‌افغانستان‌قدم نهاد والبته‌این همه درتمدن وفرهنگ افغانستان نقش بارزی‌داشت. همچنین درقرن‌پنجم قبل‌ازمیلاددرباختر افغانستان‌سکه مخصوص‌رایج‌بود که نشانه انکشاف تجارت است .

دولت هخامنشی گرچه به علوم جهانی خدمت مهمی نکرده است ولی در هنر و معماری تبارز و در نظم و اداره کشور امتیاز داشت . این دولت در افغانستان رسم الخط آرامی را آورد که باآن دوره ثبت شده تاریخ افغانستان آغاز شد . همچنین فن دفتر داری را واردکردوهم اصول معماری و حجاری وطرز آبیاری ایشان در معماری و حجاری وطرز آبیاری افغانستان تاثیر نمود. هم چنین درعهد دولت‌هخامنشی بود که خط آرامی به‌هندوستان رسید وبعدها مبداء ایجاد رسم الخط های جدیدبرهمی و خروشتی گردید . دولت هخامنشی در افغانستان تشکیلات سیاسی وتقسیمات‌ملکیه را نیز بمیان آورده است ودر هر ولایت بزرگ از قلمرو خود ساتراپی (والی) داشت که با یك نفر سردار نظامی ویکنفر دبیر امور ولایت را مستقلانه اداره مینمود . ساتراپها سکه نقره هم میزدند ودر عین حال ازطرف دو نفر مفتش سیار شاه‌مراقبت میشدند . تشکیلات سیاسی و تقسیمات ملکی هخامنشیان در افغانستان همان تاثیر داشت که مثلا استیلای رومیها درگول (فرانسه) داشت .

روی همرفته تمدن وفرهنگ هر دو کشور افغانستان وایران دراین دوره رو به انکشاف بود . مسکوکات مکشوفه از (چمن حضوری کابل) در سال ۱۹۳۲ ، سکه های متعلق بدوره هخامنشی را در افغانستان نشان داد . همچنین (معبد)مکشوفه از (سرخ کوتل) آرت از بین رفته باختریان را ارائه نمود که این‌هنر باختر، هنر هخامنشی وهلنستیك وکوشانی را یکجا نموده است .

دوم

افغانستان و دولت یونان

(از ۳۳۰ تا ۲۵۰ ق.م)

یونان کشور کوچك بود که یکنیم ملیون نفوس داشت و بین دوهزار تایکهزار سال قبل از میلاد بامردم بدوی وچوپان مسکون شد . این مردم که اطراف دریای «اژه» شبه جزیره پلوپونز، یونان، جزائر اژه وسواحل آسیای صغیر را اشغال کرده بودند ، هنوز در دوره ماقبل تاریخ وعصر «جدید حجر» زندگی میکردند . این‌ها خط و کتابت نداشتند ، واز گذشته خود بواسطه افسانها مستشعر بودند . مشهور ترین این افسانه ها هم افسانه جنگ «تروا» است. مذهب ایشان پرستش ارباب انواع و عاری از اخلاق بود .

ولی بعدها جامعه یونان تکامل کرده وعلاوتا یونانیان از ساکنین جزائر اژه،که قرنها پیشتر متمدن ودارای خط وکتابت وصنعت بودند، این آثار وآداب و هنر را گرفتند وبر مبانی تمدن ملل قدیمه مشرق زمین چون مصری، کلدانی ، فنیقی وغیره، تمدن درخشانی تشکیل کردند که نماینده ترقیات فکری وذوقی بشر آنوقت بود . گرچه سهم یونان درتمدن بشری بیشتر از راه ادب وفلسفه وصنایع زیبا است ، با آنهم این‌ها زارع تخمه انواع علوم بشمار میروند. در قرن‌هفتم قبل از میلاد تالس حکیم بوحدت اساس تمام موجودات پی برد وآبرا مادةالمواد خواند. درقرن شش‌ق.م. سولون قانون مشهور خودش‌را برای‌آتن نوشت. درقرن پنج ق.م. دمکریت نظریه اتوم را پیش کشید وتمام اشیاء واجسام جهانرا مرکب ازخلا واتوم دانست وطرفدار «جبر» بود . سقراط نیز برای تدریس اخلاق قدعلم کرد. درقرن چهار ق.م. افلاطون همان فیلسوف مشهور بودکه اگر از عالم «مثل» حرف زد، (جمهوریت) را نیز تالیف نمود. ارسطو فیلسوف مشهور وعالم آخرین نمونه تکامل فلسفه یونان درآنوقت‌است. مکتب فلسفه او (لیسه) در آتن کانون آثار فلسفی وفرهنگی عصر او وبزرگترین دایرةالمعارف جهان قدیم محسوب است. از دیگر طرف همین فیلسوف میگفت که‌برده ابزار ناطق است. این گفته اوناشی از زندگی اجتماعی آن زمان یونان بوده واز نظر طبقه حاکمه در مورد طبقه برده نمایندگی میکند. ازآن بعد نیز تازمان شکست‌اقتصادی، سیاسی وفرهنگی یونان وانتقال حوزه مطالعات فلسفی وعلمی به اسکندریه مکاتب متعدد فلسفی دریونان به‌میان آمد ازقبیل : اپیکور فیلسوف مادی، مکتب سنیك و کلبی ها، اصحاب شك وغیره .

ولی ازنظر سیاست کشور یونان دارای تقریبا بیست دولت جداگانه بودکه هر یك پایتخت مخصوص بخود داشت . مهمتر آنها شبه جزیره اتیك (مرکزش آتن) لاکونی (مرکزش اسپارت) وبویتی (مرکزش تب) بود. واز نظر ترکیب اجتماعی ملت یونان عبارت ازسه طبقه بود : آزاد، بنده وبیگانه. طبقه‌آزاد حکومت را در دست‌داشت، تعلیم وتربیه هم مخصوص ایشان بود، تعلیم وتربیه دختران مورد توجه نبود، ومردان آزاد که زندگی آرام وفارغ‌البال داشتند، فرصت تفکر درامور فاسفی واجتماعی بیشتر یافتند زیرا زحمات زندگی وبار اعاشه جامعه بردوش طبقات برده وبیگانه تحمیل شده بود. مثلا درقرن پنجم قبل از میلاد تعداد یونانیان آزاد شبه جزیره اتیك در

حدود چهل هزار نفربود درحالیکه درآنجا تقریبا ۱۵۰ هزار نفر برده وبیگانه وجود داشت .

با این ترکیب اجتماعی، تعالیم ایسقراط وسوفست ها زیاده شدکه از راه سخن رانی واستدلال عوام فریبانه ـ بغرض تامین منافع فردی ـ منافع جامعه را تحت شعاع گرفتند واین زمینه انحطاط و زوال یونان را آماده‌تر کرد زیرا دولت فاسد شده بود. برعلاوه علت دیگری درنفس یونان نمو میکرد که‌بالاخره یونان را ازپا درآورد و آن اینکه ازنصف آخر قرن پنجم قبل ازمیلاد درشهر های یونانی مردم بدودسته اغنیا وفقرا منقسم بوده وبرضد هم مبارزه میکردند. اتحادیه بینوایان طرفدار حکومت ملی و متحد به‌آتن بود، درحالیکه اتحادیه توانگران طرفدار حکومت ممتازه ومتحد به اسپارت بود . این نزاع آنقدر طول کشید تا رومیها در مدیترانه شرقی نفوذ کردند ، اتحادیه اغنیا هم برای ازبین بردن هموطنان فقیر خود، از دشمن خارجی (رومیها) استمداد کردند. در نتیجه درسال ۱۴۶ ق.م. استقلال یونان درزیر تسلط روم ازهم پاشید . معهذا تمدن وفرهنگ یونان مدتهای دیگر درشرق وغرب جهان باقی ماند حتی رومیها خود ناشر این تمدن وفرهنگ در ممالك مدیترانه‌ئی گردیدند .

در زمان اسکندر مقدونی :

در هر حال یونان قرن پنجم قبل از میلاد باجنگ وهجوم های ایران واسپارت دچار بود ودر قرن چهار ق.م. ازطرف فلیپ پادشاه مقدونیه اشغال شد (۳۳۸ ق.م.) یکسال بعد فلیپ کشته شد واسکندر پسر جوان او درجایش نشست . این جوان تندخو و مبارز که هم شاگرد ارسطو بود وهم‌خیال قهرمانی درسر میپرورید ، درسال ۳۳۴ ق.م، باسیهزار پیاده وچهار هزار سواره وچهل روزه آذوقه به‌عزم رزم بادولت هخامنشی مارش نمود. وی درطی سه‌جنگ ـ در آسیای صغیر ، کنارخلیج اسکندورن و کردستان کنونی ترکیه ـ سپاه ایران را درهم شکست و ایران را اشغال کرد . اسکندر که یکی ازجهانگیران مشهور است درمدت چهار سال توانست که باسپاه قوی خود کشور های بزرگ آسیای صغیر ، مصر وایران رابگیرد . این است که‌بفکر تسخیر هندوستان افتاد ودر قدم اول افغانستان درسر راه اوقرار داشت .

سکندر خودش‌را ازطرف پدر منسوب به (هرکولیس) رب النوع قوت، واز طرف مادر منسوب به (آشیل) قهرمان افسانوی یونان میدانست و در کشور مصر عنوان (پرامون ـ لقب فراعنه) اختیار کرده بود ، درسال ۳۳۰ ق.م. از ایران به افغانستان که فاقد دولت مرکزی بود مارش نمود . سکندر در افغانستان برخلاف امید وانتظارش با مقاومت مسلح مردم کشور مواجه شد ومدت چهار سال در تسخیر افغانستان و سغدیانا ، باقبول زحمات وجنگهای بسیاری مشغول ماند تا بالاخره توانست از توس وهرات ، به‌قندهار وکابل وباز به‌بلخ وماورای جیحون برسد. اوبعد از گرفتن نزده هزار سپاهی تازه‌دم ازیونان، باصد هزارعسکر ، هندوکش رابرای دومین بارعبور واز ولایات شرقی افغانستان به جانب هندوستان ـ درسال ۳۲۷ ق.م. ـ کشید . گرچه خود او بابطلیموس درشرق افغانستان زخم برداشت وسپاه او درجنگهای دفاعی و قیامهای متعدد مردم افغانستان در طوس وهرات، درغزنی، دربلخ وماورالنهر چهار سال خسته شده بودند، معهذا توانستند رودسند را عبور ودرکناره جیلم «پوروس»

پادشاه پنجاب را مغلوب نمایند. ازآن بعد اسکندر تا دریای «بیاس» پیشرفت ولی دیگر توان تحمل سفر های جنگی از اردوی اوسلب شده بود. این است که‌اسکندر از راه بلوچستان وایران به‌بابل عزیمت نمود و همدر آنجا به‌عمر ۳۲ سالگی چشم از جهان پوشید .

قلمرو پهناور مفتوحه سکندر که شامل ممالك متمدنه قدیم از دریای سند تا بحر ادریاتیك، واز مصر تا قفقاز بود دستخوش سرداران قدرت طلب یونان گردیده و بنام حمایت از افراد خاندان سلطنتی مقدونیه ، مدتی بگردن هم افتادند تا بالاخره سه نفر باقیماند وآن شهنشاهی عظیم بین ایشان منقسم گردید . مقدونیه ویونان تحت تصرف آنتي گونوس ، کشور مصر سهم بطلیموس ، شام وایران هم قسمت سیلوکوس گردید .

افغانستان که بعد ازمرگ سکندر در دست والیان چهارگانه یونانی باقیمانده‌بود (والی نشین باختر وسغدیانه، والی نشین کابلستان واطراف آن ، والی نشین هرات‌و سیستان ، والی نشین قندهار وبلوچستان) ، تحت نفوذ دولت یونانی شام درسال ۳۱۱ ق.م. قرار گرفت. بعد ازکمی سیلوکوس شخصا ازراه ایران به‌افغانستان آمد ودر سال ۳۰۵ ق.م. ازسند به‌هند گذشت . تااین وقت تحول سیاسی بزرگی در هندوستان رخ داده بود ، دولت مقتدری درهندوستان تحت رهبری چند راگپتا موریا، برخاست . وی بعد از مرگ سکندر سلطنت مکدهه را سقوط داد ومتصرفات یونانی را درهم پیچید . اونخستین کسی است که بزرگترین سلطنت تاریخی هند را تشکیل نمود، ومتوجه ایالات شرقی افغانستان گردید. این شخص سیلوکوس را مجبور نمود که از سواحل سند برگردد وهم درعوض پنجصد فیل تمام ایالات واقع درجنوب هندوکش را از زمامدار یونانی گرفت . ازهمین وقت راه دخول دیانت بودائی ومبلغین بودائی در افغانستان باز شد وبعدها نصف کشور را فرا گرفت .

از آن بعد اخلاف سیلوکوس شامی کارمهم و تازه، در افغانستان انجام ندادند ، وبنام از اطاعت والیان یونانی افغانستان قناعت کردند. بالاخره یکی از جمله همین والیان یونانی بودکه از منازعات شام ومصر استفاده کرده، درسال ۲۵۰ ق.م. استقلال افغانستان را اعلام نمود .

فصل چهارم

سقوط استیلای خارجی و تاسیس دولت های مستقل افغانستان

(از قرن سوم قبل از میلاد تاقرن ششم میلادی)

یکم

افغانستان در زمان دولت یونانو باختری (از ۲۵۰ تا ۱۳۵ ق.م.)

دیودوت اول ، از طرف انتیوکوش دوم شامی ، والی باختر وسغدیانه مقررشده بود ولی او استقلال دولت یونان باختری را اعلام کرد . دیودوت دووم جانشین او (۲۴۵ ـ ۲۳۰ ق.م.) با دولت جدید اشکانی یا پارتی ایران ، که درشمال مغرب افغانستان در ایالت خراسان کنونی تشکیل ودرسال ۲۴۹ ق.م. اعلان استقلال کرده بود ، روابط دوستانه برقرار کرد . زیرا هردو دولت برضد سلطهٔ سیلوسی های شام بودند .

ایوتیدم مقتدر ترین پادشاه یونانو باختری است که درسال ۲۲۷ ق.م. هجوم انتیوکوش سوم شامی را از افغانستان بمصالحه ومدارا عقب زد وایالات جنوبی هندوکش را بدون جنگ از تسلط دولت هند آزاد ساخت . ایوتیدم درغرب کشور تا ایالت توس پیشرفت (۲۰۶ ق.م.) احتمال میکنند که او کاشغرستانرا نیز زیر نفوذ خود قرار داد. بلوچستان دراین دوره بهافغانستان ملحق گردید. اعمار شهر ها ، راه ها، آبیاری ، پیشه‌وری ومالداری دراین دوره منکشف شد، تا جائیکه باختر بنام «هزار شهر» علم گردید. تجارت باچین وهند توسعه یافت . اداره ولایات آنروزه کشور توسط والیان مقتدری بعمل می‌آمد که اغلبا شهزاده بودند وهریك درمنطقه ماموریت خود سکه (حتی بنام خویش) میزدند . سکه های طلا ونقره ایوتیدم در دست است.

دمتریوس (۲۰۰ ـ ۱۶۰ ق.م.) تاسند ونزدیك پنجاب پیشرفت وتاکسیلا را گرفت . مناندر جنرال دیمتریوس ، هندوستان شمالی را تاکناره گنگا مسخر نمود . به‌این ترتیب حدود سیاسی کشور از دشت های ایران تاحوزه گنگا واز حوزه سیحون وجیحون تا بحر کشیده شد. فتوحات دولت یونانو باختری تاسال ۱۷۵ ق.م. خاتمه یافت.

متعاقبا ایوکراتید در ۱۷۵ ق.م. پادشاه شد ودر عهد او سرداران یونانوباختری در هندوستان مفتوحه دولت جداکانه تشکیل کردند . ازاین بعد انحطاط سیاسی دولت یونانو باختری آغاز یافت . در داخل نفاق بین دسته‌ها ورجال بزرگ و پرقدرت رخنه کرد واز خارج قدرت دولت اشکانی افزونی گرفت، تاجائیکه در ایالات غربی کشور نفوذ کردند. اما حادثه بزرگتر آغاز مهاجرتهای قبایل (سیتی) است ، که از جبهه شمال مشرق واز ماورای سیحون روبه‌سغدیانه سرازیر گردید . موج اولین این مهاجرتها توسط «اسکائی ها» درکشور ماورالنهر فرو ریخت ومتعاقبا باعبور جیحون ایالت باختر را فرا گرفت . وقتیکه این موج راه غرب برداشت باسدی ازقدرت دولت

اشکانی پارتیا تصادم نمود بناچار در جنوب افتاد وسیستان وقندهار را مالامال نمود. از همین وقت بود که سیستان یا درانگیانای قدیم بنام اسکائی ها «ساکستانا» خوانده شد. اسکائی‌ها از سیستان وقندهار تاحوزه سند پیشرفتند.

در هر حال فشار اسکائی های داخلی و حملات دولت اشکانی سبب شد که هیلوکلس پادشاه یونانو باختری درسال ۱۳۵ ق.م. ازشمال هندوکش وپایتخت قدیمی بلخ، به‌جنوب هندوکش لغزید وکاپیسا مرکز دولت قرار گرفت. دامنه این دولت بجانب شرق تاسند کشیده میشد. جانشینان هیلوکلس ازقبیل انیتال کیداس، امین تاس وهرمایوس وغیره تا اواخر قرن اول قبل از میلاد به‌سلطنت یونانو باختری دوام دادند. ولی دراواخر همین قرن در اثر فشار پارتها واسکائی ها بکلی منقرض گردیدند.

پارتها واسکائی ها ازاواخر قرن دوم قبل ازمیلاد (۱۲۰ ق.م.) تا اواخر قرن اول میلادی (۷۵ میلادی) در ایالات سیستان وقندهار وحوزه سفلی سند حکومت های مستقلی داشتند. ولی باموجودیت مسکوکات شان، تاریخ آنها تاریکتر است. مسکوکات این ها در دو زبان ودر رسم الخط یونانی وپراکریت وخروشتی است.

اوضاع اجتماعی افغانستان در زمان دولت یونانو باختری :

ورود اسکندر ویونانیان در افغانستان ــ که عدهٔ از علما وهنرمندان یونانی در معیت آنها حرکت میکردند ــ تاثیر عمیق درماده وروح مردم افغانستان نمود. این حادثه بزرگ، نظام اجتماعی وتمدن وفرهنگ قدیم کشور را تکان سختی داد. ودر نتیجه آمیزش هردو، مدنیت و فرهنگ کشور داخل دوره جدیدی از ارتقا گردید. یونانیان که وارد افغانستان شدند، سپاهی بودند مجرد وبی‌آل وعیال پس در افغانستان که مقیم ماندند، بامردم این کشور ازدواج کردند و آمیختند، این اختلاط آنانرا تحت تاثیر فرهنگ ومذهب وعقاید افغانستان قرار داد تا جائیکه از یونانیان متمایز شدند وشکل مستقل بخود گرفتند. این‌تنها نبود حادثه دیگری هم واقع شد که در تاریخ تمدن وفرهنگ مملکت نقش بزرگ وطولانی تری بجا گذاشت. یعنی از اواسط قرن سوم قبل از میلادکه استقلال دولت یونانو باختری درافغانستان اعلان شد، از جبهه شرق دولت بزرگ موریا های هندوستان از رود بار سند بگذشت و تا جنوب هندوکش رسید. مبلغین مذهبی این دولت، دیانت تسلی دهنده بودائی را که اصلاحات اخلاق بشر را بواسطه ریاضت وترك آمال دینوی میخواست به ارمغان آوردند، وتا اوائل قرن دوم‌قبل ازمیلاد، دامنه نفوذ روحانی واخلاقی آن، تاباختریان گسترش یافت. دولت یونانو باختری افغانستان که چشم طمع به‌هندوستان غنی دوخته بود مانع انتشار این مذهب جدید نگردید. لهذا دین بودا با میتالوجی آن، نصف شرقی کشور را استیلا نمود. تاجائیکه دیانت قدیم زرتشتی مقاومت نتوانسته وقدم بقدم بطرف غرب کشور عقب نشست. معهذا ادیان وعقاید متعدد در آن‌روزگاران مورد احترام بود. ارباب انواع یونان وزرتشتی وبودا، اناهیتا واپولون وبودا، بامعابد مختلفه آنها درجوار همدیگر میزیستند.

چون انکشاف مذهب بودا ومدرسه صنعت یونانو بودائی، در قرنهای اولیه میلادی در افغانستان بیشتر تبارز میکند، پس دراین جا همان اوضاع اجتماعی دوره یونانو باختری در سه قرن قبل از میلاد مورد نظر است :

از قرن سوم تا قرن اول قبل از میلاد ، پیشه وری در افغانستان رشد میکرد ، صنعت مجسمه سازی ، حکاکی ومهرکنی ، ترقی نمود . روی همرفته صنایع یونانو باختری افغانستان هم در هندوستان وهم درچین وآسیای مرکزی‌اثر افگند .سنکیانگ و سیالکوت مراکز انتشار این صنایع درچین وهند گردید .

چون زبان ورسم الخط یونانی ازقرن سوم قبل از میلاد در افغانستان قبول شده و موازی با پراکریت و رسم الخط خروشتی افغانستان یکجا بکار میرفت طبعا علوم یونانی نیز مثل میتالوجی آن درفرهنگ کشور داخل شده بود. همچنین خط پهلوی پارتی از قرن سوم قبل از میلاد درافغانستان معرفی گردیده ودرکنار خطوط خروشتی و یونانی ، تاقرن سوم میلادی (عهد کوشانیان بزرگ وبسط نفوذ ساسانی) مروج ماند. منشا خط پهلوی پارتی نیز همان خط آرامی بود. اما خط یونانی که در افغانستان صحنه محدود تری داشت ، از قرن اول میلادی شروع به انحطاط نمود و در مسکوکات افغانستان ، تغیر وتنزل آن آشکار گردید. معهذا این‌خط تغیر یافته (یونانو کوشانی) تاقرن سوم میلادی عمر نمود . برعلاوه درباختر که مرکز کشوربود، زبانهای متعددی حرف زده میشد، ازقبیل سغدی ، پهلوی، ویونانی ولهجه های‌متشابه داخلی که گویندگان آن سخن همدیگر را میفهمیدند . البته از زبانهای قدیم‌افغانستان و حتی زبان اویستائی اولی ، اطلاعاتی در دست نیست . مگر این معلوم است که در عهد قبل از اسلام‌در افغانستان السنه پراکریت ، سانسکریت ، سغدی ، یونانی، پارتی، پهلوی ، اسکائی وتخاری موجود ومستعمل بود. آخرتر از همه زبان دری‌است که در افغانستان قبل از اسلام وجود داشت ودر قرن هفتم میلادی واضحاً مروج‌بود.

دراین دورهٔ تجارت ودوران پول وسعت یافته، شهرها آبادان ومسکوکات طلا، نقره ونکل‌رایج‌بود.دربازارهای باختریان انواع‌پارچه‌باب ابریشمی وململ،ادویه،شرینی باب، اشیای فلزی، مسی، ونقرئین، جواهرات وغیره ، درمعرض داد وستد قرارداشت. راه های تجارتی بطرف چین یکی از بدخشان ودره واخان به‌یارکند ، ودیگری ازطریق فرغانه به‌کاشغر میرفت. روابط تجارتی بین افغانستان وچین ازقرن دوم قبل از میلاد برقرار گردیده بود. صادرات افغانستان به‌چین بیشتر ظروف، احجار کریمه وجواهرات وواردات ازچین ابریشم، لاك، پوست، آهن، طلا، نقره ونکل بود .

در غرب راه تجارتی از هرات و پارتیا به‌ایران میگذشت . همچنین رود جیحون که مثل رودسند مورد کشتیرانی قرار گرفته بود، به‌بحیره ارال میرفت، وکانال‌طبیعی، آن بحیره را با بحیره خزر متصل میساخت و از اراضی همجوار خزر ، راه تجارتی تا بحر سیاه میرفت . درجانب‌شرق کشور، راه های تجارتی ازباختر هندوکش را عبور واز کاپیسا وکابل وهده وپشاور بدریای سند میرسید . راه دیگرهم از کاپیسا وننجراو ولغمان وسوات وپشاور به تاکسیلا کشیده میشد .

در تمام این راه‌ها، کاروانهای بزرگ تجارتی در حرکت بود و با شکل خاموش و آرام فرهنگ وصنایع وعقاید این کشور ها را به همدیگر مبادله میکرد . افغانستان که در مرکز این چهارراه قرار داشت، بیشتر از دیگران دراین دادوستد مدنی وتهذیبی حصه میگرفت . و ازهمین جاست که مشخصات تاریخی او نمایان میگردد . ازنظر سیاست‌نیز چنین است ـ افغانستان ازشمال وغرب وشرق ، مخصوصا از جبهه‌شمال نفوذ سیاسی ملل مختلف را قبول کرده است ویا درعوض دراین ملل مختلف نفوذ

سیاسی هم نموده است. این جریان درمورد هنر، ادب ، موزیك وسایر شئون اجتماعی هم صدق میکند. چیزیکه واقعیت است این است که در بین تمام این ماجراها ودر طول چندین هزار سال مردم افغانستان اساسا هویت خود را حفظ کردند ، و هیچ ملت دیگری قایم مقام آنهـا در افغانستان نگردید . بلکه مهاجمین نیرومند را با زبـان آنها واگر فرهنگ وتمدنی داشته‌اند، باتمدن وفرهنگ شان، در هاضمهٔ قوی خویش تحلیل کرده‌اند . در دوره یونانو باختری ، اسلحه معموله در افغانستان عبارت بود از تیر و کمان ، نیزه و شمشیر ، قمه و ژوبین ، زره وسپر . سپاه افغانستان سواره و پیاده بود و در میدان جنگ ارادهٔ نظامی وفیل های جنگی هم بکار می انداختند . در اجتماع افغانستان آن عهد ــ ازقرن سوم تا اول قبل ازمیلاد ــ مناسبات بردگی افغانستان ، شکل بردگی یونان را وقیود طبقاتی ، شدت قیود طبقاتی هندوستان را نداشت . روی‌همرفته تمدن یونانی، ازعهد اسکندر تاآغازقرن اول مسیحی ــ باآمیزش با تمدن مشرق زمین ــ دردنیای شرق عمرنمود وسه صد سال جهان متمدن قدیم‌را زیر تاثیر قرار داد . مراکز عمده انتشار این تمدن در شرق قریب کشور مصر وپرگام (در آسیای صغیر) و در شرق وسطی افغانستان بود .

حفریات باستان شناسی فرانسوی درویرانه‌های شهر قدیم «آی‌خانم» (درملتقای رودکوکچه وآمو) نشان دادکه‌این شهر بزرگ (یونانو باختری) متعلق قرن‌چهارم قبل از میلاد ونماینده‌سبك‌عالی معماری،مخلوط ازعناصرمحلی‌وتزئینات یونانی‌است.این‌شهر دارای عمارات ، صحن‌ها، ستونهای سنگی، سالونها، دیوار های منقش وملون ، مجسمه های سر شیر بوده ، ثروتمند وبا شکوه است . این آثار نماینده آن هنر «یونانو باختری» است که منبع عمده هنر «کوشانی وگریکو بودیك» محسوب میگردد. همچنین مسکوکات مکشوفه از «خزانه قندز» (قلعه زال) نمونه های مسکوکات «گریکو باختری» را بدست داد ومجسمه‌های مکشوفه از «هده» (جلال‌آباد) نفوذ هنریونانی را در افغانستان ارائه نمود .

دوم

افغانستان در زمان دولت کوشانی

(از سال ۴۰ تا ۲۲۰ میلادی)

قبایل سیتی اصلا در کاشغرستان ساکن و با چین همسایه بودند . این ها همچنان در حوزه سیحون ، شمال بحیره خزر وشمال بحیره سیاه زیست میکردند واز قرن هفتم تاقرن سوم قبل از میلاد از تیانشان تا ارال گسترش یافتند. کوشانیها یایوچیها ، شرقی ترین قبایل سیتی است ، که بین توئن هوانگ وکی لین سکونت وبا هوانگ نوها زد وخورد داشتند . کوشانیها بالاخره در اثر فشار هیوانگ نوها از مسکن خود جدا و از حوزه ایلی و تارم گذشته وارد اراضی بین النهرین (سیحون و جیحون) شدند . از فشار همین ها بود که قبایل اسکائی به شمول تخار ها ازآنجا در افغانستان ریختند و ازآنجمله ، تخارستان بنام تخار ها موسوم گردید . امایوچیها خود در قرن اول قبل از میلاد جیحون را در شمال افغانستان عبور وباختر را اشغال کردند .

فقدان سیستم دفاعی در شمال افغانستان ، با زمین نرم وهموار و تمدن شهر نشینی و تمول در زندگی یکجا شده ، همیشه کشور را زیر خطر هجوم های مردمان کوچی و سوار کار آسیای مرکزی در طول قرون قرار داده بود. مردم درمراتع‌صحرائی آسیای مرکزی بحیات مالداری و چادر نشینی میپرداختند . این مردم کوچی که هنوز مالکیت اراضی را نمیشناختند و از ترقیات مدنی عقب مانده بودند ، درعوض برای جنگ و هجومهای فاتحانه قابلیت و استعداد ممتازی داشتند وافغانستان که در جوار آسیای مرکزی زندگی میکرد ، مورد چنین هجومهائی قرار میگرفت . روایات حاکی از هجومهای مکرر تورانیان – درازمنه بسیار قدیم – درکشور افغانستان قدامت دارد . از آن بعد دنباله این هجوم ومهاجرتها قطع نگردید و در دوره های بعدی نیز قبایل متعدد سیتی از آسیای مرکزی در افغانستان ریختند که یکی از آنجمله یوچیها بود. اما قضیه به این جا ختم نگردید، بلکه در قرون آینده نیز هجومهای متعددی در افغانستان از جبهه شمال بوقوع پیوست . این سر نوشت تنها مخصوص افغانستان نبود بلکه شامل خود آسیای مرکزی ، ایران و هندوستان هم میشد . پس هجوم و هجرت از شمال درتشکیل تاریخ کشور افغانستان موثر است . منتها بین هجوم‌مجرد وهجوم وهجرت فرق عظیم موجود است . هجومی که باهجرت توام نبود ومثل سیلی آمد ورفت ، ودر دنبال خود غیر از ویرانه چیزی نگذاشت همانا هجوم چنگیز خان بود. چنگیز خان نمیخواست دراین‌کشور ساکن شود،اومیخواست برگردد وامپراطوری صحرائی خودش را تحکیم نماید . در حالیکه هجومهای توام باهجرت در افغانستان چنان نتیجه سهم ناك نداشت و بعضا در تکامل ارتقائی کشور مساعدت نمود . از آنجمله است هجوم وهجرت کوشانیها در افغانستان که هزاران خانواده آمدند ورحل اقامت افگندند وجز ساکنین این کشور قرار گرفتند. این مردم تازه نفس درتمدن کشور فرو رفتند ودر زندگی مادی ومعنوی آنها شریك شدند. این است که سیر

ارتقائی جامعه ادامه یافت .
در هر حال یوچیها بعد از آنکه در ایالتهای شمالی افغانستان مستقر شدند، طوایف هر یك از خود رئیسی داشتند و مدتها زیر اداره آنها میزیستند . بالاخره رئیس کوشانیها توانست روسای سایر قبایل را تابع خود سازد وبه‌این صورت دولت کوشانی افغانستان بمیان آمد. اولین پادشاه مقتدر کوشنی «کجولاکدفزس» است که هندوکش را عبور ودر سال چهل مسیحی دولت کابلستان را بانفوذپارتیها (پهلواها) ازبین برد. کجولاکدفزس نه‌اینکه کاپیسا وکابلستانرا تا رود سند باباختر وسغدیانه متصل ساخت بلکه در غرب تا ایالت پارتیا (خراسان کنونی) پیش رفت. به‌این صورت بعد از دولت یونانو باختری ، دولت سرتاسری افغانستان بار دیگر تشکیل گردید واین کار تاسال ۷۸ میلادی انجام یافت .

ویما کدفزس دوم بعد از پدر هندوستان شمالی را تسخیر نمود ونمایندگانی بغرض استقرار روابط اقتصادی وسیاسی به دربار «تراجان» امپراطور رومی اعزام نمود. زیرا رومیها سواحل آسیائی مدیترانه یعنی انجام راه تجارتی ابریشم را گرفته بودند . چون رومیها پولدار وتجملی ومشتاق پارچه های ابریشمین چین و عطریات وادویه هندوستان بودند میتوانستند در مبادله این اشیاء که راه ترانزیتی آن در دست افغانستان بود، طلای بسیاری در بازار های افغانستان بریزند . کدفزس دوم خواست سر رشته راه ابریشم را بواسطه تسخیر کاشغرستان نیز بدست آرد. اما دولت چین که بواسطه جنگهای متعددی راه ابریشم را درسال ۹۲ میلادی باز کرده بود، نگذاشت که چنین چیزی عملی شود . سپاه کوشانی در کاشغر از قشون چین شکست خورد. و پادشاه کوشانی با آنهمه اقتداریکه داشت، تادیه خراج وباج سالانه را بدولت چین پذیرفت .
مقتدرترین پادشاهان کوشانی افغانستان (کانیشکا) است که بین ۱۲۰ و۱۶۰ میلادی سلطنت کرده است . این شخص پایتخت افغانستان را در عوض شمال هندوکش به‌جنوب هندوکش منتقل ساخت . بگرام در کاپیسا مرکز تابستانی ، و پشاور پایتخت زمستانی قرار گرفت . کانیشکا در شمال مغرب کشور ، دولت اشکانیرا مغلوب کرد . ودر شمال مشرق ترکستان چینی (کاشغر ، یارکند وختن) را فتح نمود و ازشهزاده گان چینی یرغمل آورد . پس حدود قلمرو او بین دریاهای گنگ و جیحون ، وازتارم تا ایران افتاده بود .
بعد از کانیشکا ، جانشینان‌اورا ، جاذبه هندوستان توانگر وفریبا، بتدریج بسوی زمین های نرم وگرم وهموار خود کشید ، تاجائیکه دربحر بی‌پایان هندوستان غطه‌ور وناپدید گردیدند . به‌این صورت بار دیگر یکی از مختصات تاریخی افغانستان جلوه‌گر گردید وآن اینکه اغلب دولتهای افغانستان در سیر تاریخ، آنقدر به‌هندوستان لغزیده اندکه بالاخره در پهنای آن محیط بزرگ مفقود شدند .
«واسودوا» پادشاه متاخر کوشانی (۱۸۲ – ۲۲۰ میلادی) است که درهند از بین رفت و جای این پادشاهی مقتدر را در افغانستان ، امارت های کوچك محلی در شمال وجنوب هندوکش گرفت. قوی ترین این حکومات محلی، دولت کابلستان بود که ازکاپیسا در جنوب هندوکش تاسواحل سند تسلط داشت .

اوضاع اجتماعی :

اوضاع اجتماعی افغانستان در دوره کوشانیهای بزرگ از قرن اول تاسوم میلادی، دنباله همان اوضاع عهد یونانو باختری است که باقبول تحولات درزیرشرایط جدید، ادامه یافته است. تعددعقیده ومذهب مثل سابق محترم، وطریقه های زرتشتی، بودائی و برهمنی، مساویانه تحت حمایت دولت قرارداشت. کانیشکا درمسکوکات خود تقریباتمام ارباب انواع مشهور مملکت را نمایش میداد . معهذا دیانت بودائی در ساحه وسیع تری پیش میرفت. کانیشکا خود بودائی شد وپس از او توسعه بودائی ادامه یافت، در حالیکه قبل از کانیشکا کدفزس ها شیوائی بودند .

زبان کوشانیها که ختنی خوانده میشد غیر از زبان «تخاری» بود ودرمسکوکات و کتیبه ها بکار برده میشد. اینها درمسکوکات خود زبان یونانی را هم تقلید میکردند . ولی حروف یونانی فاسد شده میرفت تاجائیکه از خواندن برآمد . در جنوب هندوکش ، سانسکریت و بعضا پراکریت ها هم موجود بود . رسم الخط این دوره ، همان رسم الخط قدیم افغانستان «خروشتی» بود که از راست به‌چپ نوشته میشد و در افغانستان ازقرن پنجم قبل از میلاد تاقرن پنجم میلادی ، هزار سال عمر نمود، واز بلخ تاموهنجو دیرو ، واز سیستان تاپنجاب رایج بود وآثار آن درافغانستان ازبلخ، بامیان، وردك وهده مکشوف گردیده است . آثار مذهبی را روی یکنوع پوست درخت که شباهت به‌کاغذ داشت بارنگ سیاه وگاهی رنگ سرخ مینوشتند . درجنوب هندوکش رسم الخط برهمی هم بکار میرفت که از چپ براست نوشته میشد .

علمای مذهبی ، دانشمندان وهنرمندان ، در دربار و دربین جامعه طرف احترام بودند. فرهنگ وادب، مخصوصاً از جنبه مذهب بودائی ، منکشف بود . صنعت یونانو باختری که از شروع قرن اول میلادی رو به‌انحطاط میرفت ، جای خودش را به صنعت «یونانو بودائی» که شعبه صنعت گریکو باکتریان بود گذاشت . این مکتب جدید که از اختلاط افکار مذهبی بودائی و روحیات صنعتی یونانی بعمل آمده بود، درسایه مهارت صنعت گران افغانستان ، ترقی بسیار کرد و در قرن دوم وسوم به معراج خود رسید . همین صنعت است که از افغانستان ــ مثل دین بودائی ــ در چین و آسیای مرکزی گسترش یافت . آثار آن در حوالی سمرقند وخرابه های معابد ختن کشف گردیده است .

معماری و هیکل تراشی مدرسه صنعتی گریکوبودیك ، آنقدر در افغانستان پیشرفت که تاهنوز مجسمه های حیرت انگیز بامیان (از بزرگترین مجسمه های جهان) نظاره کنندگان را به حیرت وامیدارد و همچنان خرابه ها، استوپه ها ومعابد مکشوفه در جنوب وشمال هندوکش وپشاور . در معماری استعمال ستون و سر ستونها یکی از ممیزات این مدرسه است . نقاشی ورسامی نیز انکشاف کرده بود .

مسکوکات مکشوفه از «میرزکه» (گردیز) و خزانه «تپه مرنجان» (کابل) و زیور های «عاجی» مکشوفه از بگرام ومعبد مکشوفه در «قول نادر» (کاپیسا) و همچنین آثار مکشوفه از معابد «شترك» و «شمشیر غار» با مجسمه های بودائی و

معابد و مسکوکات همه در افغانستان مربوط به قرنهای اولیه مسیحی و متعلق بدوره کوشانی کشور است .

تجارت افغانستان درزمان کوشانی وسیع‌بود . زیراراه های ترانزیت مال‌التجاره چین ، هند و ایران یعنی راه ابریشم در دست افغانستان بود . اکتشاف ظروف منقوش ومصور شیشه‌ئی (متعلق به‌سواحل مدیترانه) وصندوقچه های عاج برای حفظ جواهر (متعلق به هندوستان) وظروف متعلق به چین ، از کاپیسا شاهد ارتباط و وسعت تجارت افغانستان باهند و چین وروم است. مسکوکات این دوره افغانستان طلائی، مسی ومفرغی بود .

موسیقی ورقص نیز درعهد کوشانی ها منکشف بود . تصاویر پلنگه بامیان و مجسمه موسیقی نوازان ــ مکشوفه از هده ــ نشانه این انکشاف ذوقی است . آلات موسیقی عبارت بود ازرباب، طبله، دهل ، توله وغیره . لباس مرد ها مرکب از شلوار وموزه، روپوش چین مانند وکمربند بود. زنها پیراهن دراز وتنبان میپوشیدندو رشته ازمهره به‌گردن می انداختند ، گیسوان شان هم در دو چوتی به‌شانه می‌افتاد.

سوم

از کوشانی تا یفتلی

(از سال ۲۲۰ تا ٤٢٥ میلادی)

از سال ۲۲۰ (انقراض دولت کوشانی بزرگ) تا ظهور دولت یفتلی در افغانستان (٤٢٥ میلادی) دوصد سال زمانه را دربر داشت. درطول این مدت تغیرات مهم در اجتماع کشور وهم در ماحول اوبمیان آمد. در مملکت چین دولت «هانها» منقرض گردید (۲۲۰ میلادی) در هندوستان دولت جدید الظهور «گپتاها» مستقر شد و بقایای کوشانی ها را از بین برد. درشمال جیحون فشار کوچیهای سوارکار رو به‌جانب باختر زیاد شد، تاجائیکه کوشانیهای کوچك بناچار ازشمال هندوکش به‌جنوب آن کشیدند . از اواخر قرن سوم یفتلی‌ها اراضی شمال جیحونرا متصرف شدند . در غرب افغانستان دولت پارتی که از اواخر قرن دوم در سراشیبی انحطاط قدم گذاشته بود، در ۲۲٤ مسیحی بدست اردشیر ساسانی منقرض گردید . در همین قرن بود که امپراطور روم «والیرین» مغلوب شاهپور ساسانی واسیر گردید (۲٦۰ میلادی) و به این صورت دولت مقتدری در همسایه‌گی افغانستان پیدا شد و ایالات غربی و شمال مغربی آن دستخوش تجاوز وسلطه ساسانی قرار گرفت .

از دیگر طرف تشتت وتلاشای دولت چین ، منافع تجارتی افغانستان را صدمه زد خصوصا که دولت ساسانی راه تجارتی ابریشم را ازکمر قطع کرد و چین و افغانستان هردو شکل منزوی اختیار نمودند . بعد از آنکه راه خشکه به‌این صورت مسدود گردید ، رومنها نیز متوجه راه‌های بحری شده وتوسط کشتی با دلتای سند وسواحل هند، ارتباط تجارتی قایم نمودند . پس منافع تجارتی و ترانزیتی افغانستان ضربت شدیدی برداشت .

دولت ساسانی که در قرن سوم وچهارم میلادی در شمال غرب افغانستان‌دست یافته و تاکابلستان تاثیر نمود اصلا مثل سلف خود دولت پارتی ، رژیم اجتماعی فیودالی داشت و افغانستان در حالت انحطاط اقتصادی و فرهنگی در مرحله پاشیدگی نظام برده‌گی ودخول در مناسبات ابتدائی فیودالی ، بسرمیبرد .

در طی این حوادث ودر طول یك قرن ، قسمتی از کوشانی ها که در باختر بوده ، وزیر ضربات آسیای مرکزی قرار داشتند ، از باختر بولایات غربی و قسماً جنوب هندوکش کشیدند . سر کرده دسته جاتی که به‌جنوب هندوکش فرود آمدند، «کیدارا» بود و او توانست دولت کوشانی های خورد را تاسیس نماید. این دولت که از کاپیسا تاسواحل سند اداره را در دست گرفت تا ظهور یفتلی ها در قرن پنجم عمر نمود و سلسله حکمداران آن بنام «کیداری» شناخته شدند ، مسکوکات نقرئین این سلسله مکشوف ومعرف دولت آنها است . گرچه تاریخ این دوره هنوز تاریك است، معهذا فهمیده میشود که بقایای کوشانیهای بزرگ در شمال وغرب کشور، در مقابل دولت ساسانی جنگیده اند . دولت ساسانی بعد از زد وخوردهای مکرر با اهالی کشور توانستند که نفوذ سیاسی خود را در ولایات غربی وشمال مغربی افغانستان قایم کنند . همچنین کیداری های جنوب هندوکش ، با جنگهای متعددی در قرن چهارم با دولت ساسانی ، موجودیت خود را تا اوایل قرن پنجم در افغانستان حفظ نمودند . این ها با دولت گپتا های هندوستان نیز از در مدارا پیش آمده ، صیانت قلمرو خود را تامین نمودند .

چهارم

افغانستان درزمان دولت یفتلی

از ٤٢٥ تا ٥٦٦ میلادی)

هیاطله یایفتلی ها که بنام های متعددی در تاریخ خوانده شده‌اند ، اصلا جزء قبایل سیتی بوده و مثل کوشانیها از جبهه شمال مشرق در حوزه سیحون سرازیر شده ، وتا اواخر قرن سوم اراضی شمال جیحونرا اشغال کردند . این‌ها در اوایل قرن پنجم میلادی جیحون را عبور ووارد شمال افغانستان گردیدند . وبرای باراول در ٤٢٥ میلادی در تخارستان به تشکیل دولت پرداختند . از قبایل یفتلی مشهورتر از همه «زاولی» است که در ایالت غزنین ساکن شده وآن علاقه‌ها بنام ایشان زابل‌و زابلستان موسوم گردید .

پادشاهان نخستین یفتلی « افتایلتو » و «مهرپور» (به همین نامها در تاریخ افغانستان شناخته شده اند.) با دولت ساسانی که ایالات شمال مغربی وغربی افغانستان را تحت تسلط داشتند ، داخل جنگ شدند . در جنگ اول نزدیك مرو ، یفتلی ها از بهرام گور ساسانی شکست خوردند ولی درنیمه قرن پنجم یزدگرد دوم ساسانیرا درحوزه مرغاب درهم شکستند . مقتدرترین پادشاه یفتلی «اخشنور»است که در حدود ٤٦٠ میلادی جلوس کرد. اخشنور مجددا با دولت ساسانی در آویخت و در جنگ سختی سپاه ایران را تباه وشهنشاه ساسانی «فیروز» را ، که در سال ٤٥١ جلوس کرده بود ، اسیر گرفت . بعد از آنکه فیروز درپای میناره سرحد مملکتین عدم تعرض وتادیهٔ باج سالانه را تعهد نمود، وپسرش «قباد» را گروگان گذاشت، رها شد . فیروز ساسانی که دو سال بعد از جنگ پول باج را به دولت یفتلی پرداخته و قباد پسرش‌رارهاکرده بود، درسال ٤٨٠ میلادی به افغانستان هجوم نمود. تصادم بایفتلی ها در اراضی صحرائی رخ داد، درنتیجه اردوی ایران شکسته و فیروز درمیدان جنگ کشته گردید . درایران «بلاش» برادر فیروز باحمایت روحانیون زرتشتی پادشاه شد. اخشنور قباد را (که‌خواهرش زن اخشنور وخودش اینك پناهنده در دربار اوبود) حمایت کرد وبا سپاه امدادی برتخت ایران نشاند و مقرر بودکه پول باج سالانه را ایران به‌سکهٔ بپردازد که با الفبای کوشانو یفتلی مضروب باشد . تهیه این باج اسباب زحمت ایران بود وبرای جمع آوری آن مجبور میشد که این پول را ازراه جنگ با امپراطوری روم شرقی بدست آرد واین خود بسهولت میسر نمیگردید . درهر حال اخشنور بعد از غلبه برایران، ولایات جنوبی هندوکش را از کاپیسا تاپشاور ، از دولت کیداری (که در پشاور متمرکز بود)گرفته آنها را به‌جبال شرقی متواری ساخت وبه‌این صورت وحدت سیاسی افغانستان را تامین نمود.

بعد از مرگ اخشنور چون ازشمال وغرب دیگر خطری برای افغانستان متصور نبود، «تورامانا» پادشاه دیگر یفتلی متوجه هندوستان گردید وتا پنجاب پیشرفت . «مهرا کولا» پسر وجانشین تورامانا ، روش پدر را تعقیب کرد، در هندوستان داخل

شد و در طی جنگ های متعددی توانست که دولت بزرگ گپتاهای هندوستان را مغلوب ودر امارت های کوچك تجزیه نماید. اما هندوستان ازشدت و قساوت او ناراضی بود وامرای کوچك محلی ، اتحادیهٔ قوی در برابر او تشکیل ، ودر حدودسال ۵۲۸ میلادی در طی یك جنگ بزرگی ، مهراگولا را مغلوب وبطرف سند وکشمیر عقب زدند . این منجر به‌آزادی هندوستان وانحطاط دولت یفتلی گردید . از آن بعد افغانستان در دست امرای کوچك یفتلی وامارتهای متعدد محلی باقیماند ، که بعضا مسکوکات آنها موجود است . این ترتیب تاسال ۵٦٦ مسیحی ادامه یافت .

اوضاع اجتماعی افغانستان در این دوره :

واما اوضاع اجتماعی افغانستان در عهد دولت یفتلی عموما دنبالهٔ اوضاع کوشانیهای کوچك بود، که باپارهٔ تغیرات ، واحیانا تحولات معکوس ادامه داشت . گرچه تجارت باچین وایران وهند بعمل می‌آمد وپیشه وری رونق داشت بـا آنهم شهر های بزرگ در شمال وجنوب هندوکش از رونق افتاد وصنعت معروف گریکو بود یك هم منحط شد ، خصوصاً مجسمه سازی که بیروح و تجارتی گردید . انحطاط صنعت از تصاویر کلفت مسکوکات یفتلی نمودار است . اوضاع اقتصادی وفرهنگی کشور در زمان دولت یفتلی فرو افتاد ودر چنین شرایطی مناسبات فیودالی درمملکت ریشه میگرفت . معهذا افغانستان حلقه مهم ارتباط هنری بین آسیای وسطی و هندوستان بود . حفریات معبد بودائی در «فندقستان» نشان دادکه آثار مکشوفه متاثر ازهنر «گپتا بودیست» و هنر «ایرانی» و هنر «گریکورومن» است . آثار عتیقه بامیان هم نماینده اسلوبهای هنری ساسانی وبودائی آسیای مرکزی میباشد . تصاویر دیواری بامیان وفندقستان (نماینده نقاشی قرن پنجم افغانستان) وتصاویر «بودائی، نستوری ومانوی» مکشوفه از افغانستان با تصاویر روی چوب وپارچه باب ترکستان چینی (متعلق به‌مذاهب ثلاثه مذکوره) شباهت دارند و حفریات کوتل «خیرخانه» (کابل) هم معبد «رب النوع آفتاب» را مکشوف ساخت که متعلق قرن پنجم (عهددولت یفتلی افغانستان) میباشد .

اهمیت دولت‌یفتلی درافغانستان بیشتر ازجنبه سیاست‌بود. زیرااین‌دولت نظامی وحدت سیاسی کشور را یکبار دیگر – بعد از کوشانی های بزرگ – تامین نمود و حدود سیاسی آن از آسیای مرکزی تا هندوستان شمالی کشیده میشد . یفتلی ها که هم خرگاه نشین وکوچی وهم شهر نشین بودند ، تابستان بدخشان ، وزمستان باختریان را دوست داشتند . این‌ها برخلاف کوشانیها ، دیانت بودائی را بأحسن نظر نمیدیدند و در عوض از طریقه های برهمنی ومیتراپرستی افغانستان بیشتر حمایت میکردند .

فصل پنجم

ورود عنصر ترك ونفوذ دولت ساسانی

در افغانستان

آسیای مرکزی وشرقی ، از طرف مشرق به منچوریا وجبال خینگان ودیوار کبیر چین واز طرف غرب به‌بحیره خزر متصل است . در شمال این مناطق وسیعه، دشت های سابیریا و در جنوبش سطوح مرتفع تبت وکوه های همالیا واقع است. اراضی بین خزر وحوزه بایکل قسمت غربی ، ومناطق بین سطح مرتفع پامیر وحوزه بایکل تا دیوار چین وکوه های خین‌گان ، قسمت شرقی ، این منطقه بزرگ راتشکیل میکند . سر زمین مغلستان هم‌درشمال همین قسمت شرقی قرار دارد. روی‌همرفته آسیای مرکزی و شرقی، شامل صحرا ها وریگزار ها باگرمای شدید وسرمای شدید وبعضا سطوح مرتفع وقسماً کوه های پر آب وعلف ومساعد به‌زندگی است . این حصص مساعد عبارت است : اول از حوزه بایکل (مسکن اصلی مغلها) . دوم حوزه بالخاش (مسکن اصلی ترکها .) سوم حوزه تاریم (اصلا مسکن آری ها بود، وازقرن هشتم مسکن ترك ها قرار گرفت) . چهارم حوزه ارال شامل ماورانهر - اراضی واقع بین جیحون وسیحون وسرزمین خوارزم - حوزه ارال اصلا مسکن آریها بود ولی به تدریج تورکها وترکمانها در این حوزه نفوذ و بالاخره اکثریت فائق و دولت ها تشکیل کردند . اصلا وقتیکه قسما مغلها با آریه های آسیائی مزج ومخلوط شدند، نام «ترك» به آنها اطلاق شد . ترکمانها هم بیشتر از عناصر مخلوط شده ترك‌بمیان آمدند. سلجوقی های بعدی شعبهٔ از همین ترکمان ها هستند ، در حالیکه ازبك ها ازجمله تورکان شرقی میباشند و زبان شان همان «تورکی چغتائی» وبازبان ترکمنی نزدیك میباشد وهر دو زبان همدیگر را میفهمند . اما ترکان ترکیه امروز ازجمله «تورکان غربی استند» . مردمان آسیای مرکزی وشرقی بیشتر زندگی بدوی وچادر نشینی داشتند و این چنین زندگی مردم را به مهاجرت وهجوم در اراضی غنی وهم متمول وثروتمند همجوار تحریك مینمود . این است که کشور های چین وماورالنهر وایران و افغانستان مورد حمله قرار میگرفت. همالیا مانع عبور به‌کشور هند بود، پس ماورانهر راه افغانستان را تا داخله هندوستان بررخ مهاجمین باز میگذاشت . دولت بابریه از همین راه درهند تشکیل شد، چنانیکه دولت سلجوقی از راه ایران به‌آسیای صغیر رسید . این هر دو دولت ، زبان وادب دری را درهندوستان وآسیای صغیر ترویج وتعمیم نمودند. مردمان ترك با زندگی چادر نشینی که داشتند، قسماً در ترکستان شرقی دارای تمدن وفرهنگ وخط وادب وصنعت فلز کاری ونساجی بوده ، خط سریانیرا در الفبای ترکی قبول کرده بودند . و مثل تورکان اویغور که در راس تمدن ترك ومغل در قرن هشتم قرار گرفته وبه زندگی شهری وزراعت و آبیاری توجه داشتند، بودند، (مغلها در قرن دوازدهم خط را از همین اویغور ها گرفتند) و باقراخانیان ترکی که زیر تاثیر تمدن اویغور ها و یاچینی ها واقع شده بودند ، در تورکستان شرقی وهم در تورکستان غربی و ماوراء النهر موسسات‌سیاسی

پیشرفته تری ، تاسیس کردند .

روی همرفته تورکهای مدنی و تورکمانهای بدوی ، هردو در مذهب از شرك وبت پرستی گرفته ، تا ادیان زرتشتی ومانوی وبودائی وعیسوی ، پیرو شده بودند واز قرن دهم قسماً با دین اسلام آشنا گردیده وخود مدافع جدی دین اسلام قرار گرفتند . اما آن قبایل بدوی تورك که در ماورانهر وافغانستان وایران سرازیر شدند ـ نیز به‌تدریج تحت تاثیر تمدن این کشور ها واقع شده وخود بمقابل سایر مهاجمین بدوی تورك ومغل، مدافع تمدن این کشور ها گردیدند ، وآنها بالاخره در هندوستان و آسیای صغیر ناشرین تمدن اسلامی بشمار رفتند . اگر تفاوتی هم در ورود ترکها و ترکمانها در آسیای وسطی و آسیای صغیر بود ، این بود که در بعضی کشور ها، عنصر ترك توانست به‌حیث یك قوه مسلط ، اکثریت فایق با دولت ترکی تشکیل نماید . مثلا در قسمت ماورانهر وخوارزم ویا ترکمانان در آسیای صغیر (ترکیه کنونی) . ولی در بعضی کشور های دیگر عنصر ترك باملت های اصلی آنها در آمیختند وتمدن وفرهنگ وزبان این کشور ها را قبول ودر نتیجه در ملیت آنها تمثل کردند . مثلا در افغانستان وهندوستان وایران . تا جائیکه در ادبیات وتاریخ افغانستان وایران نام تورك و تاجیك بطور لازم وملزوم همدیگر دریك ردیف وبمفهوم یك ملت مذکور میگردید ، نه‌به مفهوم متقابل . البته در هندوستان این مفهوم بشکل دیگری درمی‌آمد ودر آنجا ملت بدو دسته مسلمان وغیر مسلمان‌توصیف میگردید ، دیگر تفاوت نمیکرد که مسلمان اهل افغانستان بود ویا از اهل هند، افغان بود یاتورك ویادیگری . در هر حال موج نخستین عنصر ترك از قرن ششم با کشور افغانستان در تماس آمد ترکان التائی که در اوایل قرن پنجم زیر تعرض امپراطوری «توبا» قرارگرفته بودند ـ بعدها برقبایل جوان جوان درمنگولیا غالب‌شده وخود به‌جبهه غرب متوجه گردیدند واز حوزه تارم تا حوزه سیحون گسترش یافتند. این ها در سغدیانه ، یفتلی ها را مغلوب کردند و در نصف دوم قرن ششم، نام‌آنها برای بار اول در سواحل جیحون شنیده شد .

امپراطور بزرگ ترك «تومن» که از منگولیا تا ارال فرمان میداد، درهمین وقت ازدنیا گذشت و قلرو وسیع او بدو حصه شرقی وغربی منقسم گردید . دولت شرقی (باپادشاهی موگان خاقان » پسرتومن خان‌در منگولیاتاسیس شد ،و دولت‌غربی با پادشاهی «ایستامی‌خان بیغو» برادر امپراطور تومن ، درکاشغرستان وحوزه‌سیحون وارال تشکیل گردید .

دولت ترکان غربی بزودی با دولت ساسانی ایران متحد شده ، حکومات کوچك محلی یفتلی افغانستان را در شمال وغرب کشور شکستند . در سال ٥٦٦ میلادی سواحل راست جیحون را ترك، واراضی چپ جیحون (باختریان) را با ایالات شمال غربی افغانستان پادشاه ساسانی (خسرو انوشیروان) اشغال نمود. ولی بعدها در سر راه ابریشم ـ که ترکان حق ترانزیت آزاد مال التجاره خود را ازکشور ایران میخواستند و ساسانیها رد میکردند ـ اتحاد هردو برهم خورد. «تاردوخان» بیغوی ترکان غربی ، در اواخر قرن ششم مسیحی باقوت دولت ساسانی را از ایالات شمالی افغانستان از بدخشان تامیمنه ، بجانب غرب عقب‌زده وخودش‌جای ساسانی را اشغال نمود.

بعد از آنکه این دسته از ترکان غربی وارد افغانستان شمالی شدند ـ درشمال هندوکش حکومت ملوك الطوایفی تشکیل کردند ، که در تقریبا ۳۰ امارت کوچك منقسم ومرکز همه شهر قندز، تابع زمامدار بزرگ بود. این حکومت در شمال افغانستان و حکومت کاپیسا در جنوب هندوکش (که از کابلستان تاسند ، توسط تقریبا ده امارت نشین محلی فرمان روا ، ومرکز آن‌شهر بگرام بود ودامنه آن درجنوب تا حوزه ارغنداب کشیده میشد) ، تنها حکومات بزرگ کشور بودند که در اول مقابل دولت ساسانی و بعدها در برابر عرب ، از استقلال افغانستان مدافعه میکردند.

حکومت شمالی که بیشتر در تاریخ افغانستان : عنوان «تگین شاهی» دارد ، مثل حکومت کابلستان پیرو دیانت بودائی بود . زایر مشهور چینی «هیوان تسنگ» در نصف اول قرن هفتم (۶۳۰ میلادی) که افغانستان را از شمال به‌شرق سیرمیکرد، درطول خط السیر خود ازبلخ وقندز وبامیان وکاپیسا تا لغمان وگندهارا ـ یکهزار و دوصد وسی معبد بودائی ، بیشتر از هشت هزار راهب بودائی ، ده معبد شیوائی (در کاپیسا) وصد معبد رهمنی درگندهارا دیده است . درحالیکه خارج از خط حرکت زایر چینی نیز ، معابد وراهبین دیگری هم وجود داشت . زایر چینی از دین داری ومهمان نوازی‌خان بزرگ تخارستان «تاردوشاد» و جانشین او نیز ذکری‌میکند.

روی همرفته در افغانستان آنروز مذاهب بودائی ، برهمنی ، شیوائی وآفتاب پرستی در شمال وشرق وقسما جنوب کشور ـ ودیانت قدیم زرتشتی درایالات غربی کشور موجود بود. از نظر سیاست هم شمال کشور دارای حکومت تگین‌شاهی، وشرق مملکت دارای حکومت کاپیسائی بوده وغرب افغانستان تحت نفوذ دولت ساسانی قرار داشت . برعلاوه یکتعداد امرای محلی وکوچك دیگری نیز، درکنج وکنار مملکت وجود داشتند که بعضا مسکوکات آنها در دست است .

البته دولت تانگهای چین در همین قرن هفتم توانست که کاشغرستان راالحاق ونفوذ سیاسی خودش را تا سیحون وحتی شمال افغانستان داخل کند. ولی این ، از دوام حکومت تگین شاهی تا ظهور اسلام چیزی نکاست . البته مرور زمان واشتراك در مذهب ، با اشتراك درمنافع بین ترکان نووارد ومردم محلی ـ عامل عمده‌آمیزش باهمی ودر نتیجه تشکیل ملیت واحد گردید . دردوره اسلام این وحدت طوری جوش خورد که دیگر ازنظر دین ما به الامتیازی بین طوایف متعدد کشور قابل درك نبود.

فصل ششم

استیلای عرب و مبارزات و قیامهای مردم افغانستان

(ازقرن ۷تا قرن نهم میلادی)

یکم

ظهور اسلام

ظهور اسلام:

تا اوایل‌قرن هفتم مسیحی اکثرمردم عرب درسرزمین کم‌آب وعلـف‌عربستان زنده گی قبیلوی داشتند. آنوقت عرب سوریانی، تابع بیزانس وعـرب وادی فرات تابع دولت ساسانی ایران بود گرچه اعراب مردم مالداری بودند معهذا درشهر های عربستان تجارت رونق داشت. شهر مکه مرکز اقتصادی ماحول خویش بشمارمیرفت و کاروانهای تجارتی مصروشام از شهر های عربستان عبور میکرد وبا این کاروانها، مردم نو وافکار نو درآمد ورفت بود . مکه که عمده ترین مرکز مذهبی عربستان بود ، همچنان مهمترین مرکزتجارتی‌آن نیز شده بود، تجار بیت القمدس وشام ، عمان ویمن، رومی وحبشی وغیره، باشهر مکه سروکار تجارتی داشتند ، پارچه باب واحجار کریمه واشیای مختلفه وارد وصادر میشد . تمام این چیز ها بررونق مادی شهر ها مخصوصا مکه می‌افزود. ساکنین این شهر نیز روزبروز آگاهی وسیع‌تری حاصل میکردند و ازعقاید توحید یهود ومعنویت نصارا مطلع میشدند . در حالیکه ۳۶۰ بت از قبایل مختلف عرب در خانه کعبه موجود وطرف باطل پرستی مردم‌قرار داشت .

قبیله قریش که در راس اداره اقتصادی ومذهبی شهر مکه قرار گرفته بوداز همه پیشتر لزوم مرکزیت ونظم اداری را احساس میکرد. زیرا اختلاف عظیم زندگی وتضاد شدید بین قبایل وشهر نشینان را میدید. موضوع جلو گیری ازتجاوزمسلح ایران و روم در عربستان وهم جلو گیری از جنگهای‌قبیلوی ـ عامل‌دیگری برای ایجاد یك دولت متمرکز عربی، در نظر آنان محسوب میشد . روی همرفته قریش نظم اداری وامنیت راه‌های تجارتی را بامرکزیت شهر مکه خواهان بود، تا تجارت مختل نشود ومنافعی که از مبادلات تجارتی بین اوقیانوس هند ودریای روم حاصل‌میشود، از دست نرود . قبایل عرب که استعداد جنگی وادبی باتمایل آزادی واستقلال‌خواهی داشتند ـ آماده بودند که از عسرت اقتصاد طبیعی کشور خود نجات یابند .خصوصا که از تجمل ورفاه زندگانی شهر های روم وایران در همسایه‌گی خود، چیز ها میشنیدند و میدیدند . عرب‌ها ازعلوم چیزی نداشتند وتنهانوعی ازنجوم وطب‌قدیم- نبات شناسی وبیطاری را توسط صائبین از بابلی ها گرفته بودند. طب شان عبارت ازدم ودعا ، داغ‌کردن، قطع اعضا وبعضی ادویه ومشروبات بود. همچنین معتقد

به‌فال‌گیری وشگون وجادو بودند . باآنهم زبان توانگر باخطابت وشعر وعلم انساب داشتند .

از طرف دیگر در جوار عربستان ، دو امپراطوری بزرگ جهان، ایران وروم شرقی، هردو قوس صعودی خودرا پیموده واینك در سراشیبی انحطاط قرارگرفته بودند . ایران ساسانی که از افغانستان تافرات وازقفقاز تاخلیج فارس حکم‌میراند، راه تجارتی چین وهند را باسواحل مدیترانه در دست داشت وازممر مالیات تجارتی بسیار غنی بود. تیسفون پایتخت دولت‌ساسانی در سردجله ، معظم‌وزیبا وهنر ساسانی پیشرفته بود. نساجی وفلزکاری ایران شهرت بسیار داشت. سازمان مخابراتی و چاپار درنهایت انتظام ووسایل آبیاری مصنوعی نیز منکشف بود . اما درایران تجمل واسراف دربار مستبد، کمر مردم‌را درزیر بار مالیات سنگین ومتعدد خم کرده‌بود. حتی یزدگرد سوم هنگامیکه ازمقابل سپاه عرب رو به افغانستان فرار میکرد ــ یکهزار آشپز، یکهزار سراینده ونوازنده دوهزار بازبان وشکارچی ، درمعیت اوحرکت داشت . فیودال های مقتدر هم جهت کسب نفوذ ، درصدد فرار ازمرکزیت وبرضد قدرت شاه بودند، همین‌ها بعد ازمرگ خسر دوم، درچهار سال دوازده پادشاه را روی تخت آوردند وبردند تایزدگرد سوم مستقر گردید . درجامعه ایرانی آنوقت که بردو روکن مالکیت وخون استوار بود، طبقه‌بندی وتصنیف اجتماعی آنقدر شدید بود که فرد نمیتوانست به‌طبقه بالاتر ویا بصنف دیگر شامل شود. تعصب وجبر مذهبی مردم را مقید، ومتمردرا ازحقوق محروم مینمود. اشرافیت میرائی و قانونی، ومقامات رسمی دولت تماما بشکل میرائی، متعلق به‌چند خانواده انگشت شمار بود. طبقه ممتازه یعنی شهزاده وامیر، فیودال‌بزرگ وروحانی بزرگ‌همه دارای تیول واقطاع میرائی، واز تادیه مالیات معاف بودند، افسران نظامی ودبیر ومامور ملکی بردوش مردم سوار، واشراف درجه دوم رئیس دهات بودند. ملاکین پائین‌ترین طبقه نجباء (درتاریخ آنهارا دهقان مینامیدند .) ومحصل مالیات بشمار میرفتند . درزیر پای این‌همه، توده مردم (دهقانان وپیشه‌وران) چه در شهر ها وچه دردهات قرار داشت. زارع، جزء زمین محسوب، ومتعلق به‌ملاك وتعلیم وتربیه مخصوص طبقه ممتاز بود. امر قضا دردست شاه وروحانی ــ برمبنی سیاست واویستا ــ زندانها سخت و هولناك ، ومجازات مختلف ووحشیانه بود. درچنین محیطی بود که ـراواخر قرن‌پنجم مزدك پیدا شد ویك‌نوع اشتراکیت بدوی را پیش کشید ــ مردم محروم ازآن حمایت کردند ولی طبقه حاکمه (پادشاه انوشیروان) درسال ٥٢٩ توانست که مزدك را باشعارش «تساوی احوال» معدوم نماید .

دولت ساسانی بعد از آنکه ازسنگینی جنگهای دولت یفتلی افغانستان کامیابانه نجات یافت ــ در سر تصرف سوریه وارمنستان باروم وبیزانس جنگهائی نمود . این جنگها در قرن ششم وابتدای قرن هفتم موجب ناتوانی هر دودولت گردیده و ایران را ضعیف ساخت . ازدیگر طرف ایران ساسانی گرچه علوم مهمی نداشت ، از طب سرشته داشت، وهنر ظروف سازی ، مسکوك، گچ‌بری ومعماری موجود و منکشف بود. موسیقی داشتند، زراعت وپیشه وری مخصوصاً نجاری، آهنگری و نساجی پیش رفته بود. تجارت وسعت داشت ومسکوکات طلا ونقره ومس رایج‌بود. شهر ها آبادان وراه‌های تجارتی بشرق وغرب گشاده بود .

در شمال عربستان ، امپراطوری روم شرقی گسترده بودکه آخرین وارث تمدن قدیم اروپا شمرده میشد . اروپا قبلا دراثر تهاجم قبایل جرمن وهون (از قرن چار تاقرن پنج) مضمحل گردیده وبعد از سقوط امپراتوری روم بانظام بردگی آن - زندگی شهری در اروپا پراگنده شده، صنعت وتجارت ضعیف وفرهنگ در سراشیبی انحطاط افتاده بود. ملل اروپای مسیحی شده در داخله خود گرفتار ستم حکومات فیودالی و قساوت کلیسا ها بودند و مسیحیت سدی ازتعصب در برابر ارتقای پیروان خود میکشید . اروپای مسیحی ازهمان قرن چهارم بادانش یونان مخالف بود وتقلید وتعصب وخرافات در جوامع حکومت مینمود. در آخر همین قرن شورای دینی کارتاژ خواندن آثار غیر عیسوی را تحریم کرد، ودرقرن پنجم شورای دینی قسطنطنیه نسطور اسقف ونسطوریان کلیسا را (که دین عیسوی را بافلسفه یونان وفق داده بودند) ، از پایتخت امپراتوری روم شرقی بیرون راند. درقرن ششم ژوستنین امپراتور روم شرقی دانشگاه آتن‌را مسدود نمود. ملاهای عیسوی نیز در روی اوراق پوستی کتب علمی قدیم، ادعیه واوراد موهوم مینوشتند . پس اروپا درخواب طولانی وعمیق قرون وسطائی خود فرورفته بود.

واما امپراتوری روم شرقی که درجنوب شرقی اروپا وآسیای صغیر وشمال شرقی افریقا باقیمانده بود - ازهمان آغاز تقسیم امپراتوری روم قدیم در ۳۹۵ بدو حصه غربی وشرقی ، نسبت به امپراتوری غربی قویتر ، متمولتر ودارای فرهنگ وسیع‌تر ، وشهر های بزرگ صنعتی وتجارتی بود. در راس این همه قسطنطنیه معظم ومجلل قرار داشت . معماری دراین دوره مترقی بودکه کلیسای سنت صوفی نماینده آن است . همچنین عمارات عالیه ومیدان های بزرگ قسطنطنیه زبان زد ومشهور بود. روم شرقی ازخشکه وآب بامالك شرقی تجارت وسیع داشت . اموال واشیای چین وافغانستان وماوراءالنهر وایران وهند وعربستان وحبشه دربازار های‌آن میریخت. درخود کشور پارچه باب نفیس وظروف شیشه‌ئی ساخته وابریشم (ازقرن ششم) تولید میشد . تجار بیزانس اشیای تجملی برای طبقات عالیه اروپا تهیه‌میکرد. عایدات گمرکی با انحصار تجارت غله دولت را توانگر میساخت . این است که سپاه وسرحدات روم شرقی در برابر هجوم قبایل چادرنشین سد میکشید . و قلمروش ازشبه جزیره بالقان‌وآسیای صغیر تا سوریه وفلسطین ومصر وجزایرشرق مدیترانه محفوظ میماند. حتی درهمین قرن ششم امپراتور ژوستنین‌قلمرو واندالهارا درشمال افریقا وازگوت های شرقی را در ایطالیا وازگوتهای غربی‌را درجنوب اسپانیا فتح کرد وبه این صورت فرمان فرمای مدیترانه گردید .

از دیگر طرف استبداد ومطلق العنانی بی‌سر حد امپراتور - مردم را ازشرکت در اداره وامور زندگی محروم ونظام بردگی را تحمیل میکرد . مصارف عسکر کشی‌ها که منجر به غارت ممالك مفتوحه میگردید در داخل امپراتوری هم باعث تزئید مالیات وفقر وبدبختی مردم میشد. تاجائیکه تنفر وشکایت مردم بشکل قیامهای عمومی برضد دولت مبدل شد. دریکی ازاین قیام های مردم در قسطنطنیه در ۵۳۲ سی‌هزار نفر، شورشی کشته گردید. همچنین درسوریه وفلسطین ومصر قیامهای مردم‌بعمل آمدکه به‌سختی از طرف دولت کوفته وخاموش شد. ولی ولایات ناراضی مترصد

فرصت مساعد باقیماندند - لمبارد ها نیز ایطالیه را ازکف امپراطوری بیزانس کشیدند . باین ترتیب امپراتوری روم شرقی باجلال ظاهری که داشت، در حقیقت داخل انحطاط اجتماعی گردیده بود. ازنظر فرهنگی هم قسطنطنیه - که مرکز علمی آنروز جهان بشمار میرفت - بشکل مستخدم مذهبی درآمده بود وزد وخورد های دائمی روی تعبیر وتفسیر موضوعات مذهبی باعث انصراف ازسایر امور حیاتی و اجتماعی میگردید . همین فساد دولت های روم شرقی وایران بودکه ملت جدیدالظهور عرب توانست بهر دوحمله نماید - وازسال ۶۳۳ تا ۶۵۱ درمدت ۱۸ سال تمام شهنشاهی ایران را اشغال وسوریه وفلسطین ومصر را ازشهنشاهی روم جداکند.

در داخل چنین شرایط اجتماعی داخلی وخارجی ، در اوایل قرن هفتم مسیحی دیانت اسلام در کشور عرب اعلام گردید - ودرظرف ده سال طرف قبول وپشتیبانی قبیله قریش وبعدها سایر قبایل عربی گردید. زیرا دین اسلام خواسته های مادی این قوم را تامین میکرد، مرکز واحد، دین واحد، امنیت عمومیه ، واستقلال ملی بهآنها میبخشید . برعلاوه، نفوس روز افزون این کشور فقیررا که اقتصاد عمومی شان حقیر بود - باشعار اعتلای کلمة اله، بهسمت امپراتوری های مجلل وثروتمند دنیای قدیم، برای فتح واغتنام رهبری میکرد . دین اسلام که قادر بود دربین قبایل وامم متباین، وحدت بوجود بیاورد - پیروان خودش را در سایه تعالیم اسلامی وعقیده بهمرگ مقدر، به اردوی شکست ناپذیری تحویل داد که باروح اطاعت وانقیاد از قوانین اسلامی جوش خورده بود. وظیفه چنین اردوئی رافتح دنیای معلوم واجرشانرا افتخار واغتنام در زندگی وبهشت موعود پس ازمرگ ، اعلام کرد. اعراب مدارزندگی خود دراجتماع وسیاست وقضاء وحکومت ، حتی مدار تفکر ومعیشت خود - دین را قرار داد ویك جامعه محکم وفاتح عربی بمیان آمد .

البته ادیان هریك درزمان خود سازمانهای جدیدی بوجود آوردند . تورات دو هزار سال پیشتر ازظهور اسلام ، مقررات واحکامی آورد، حقوق افراد، حدود مالکیت وخانواده وجزای مجرم را معین نمود. همچنین مسیحیت در شدت دوره بردگی - برای تخفیف آلام فقر وتسکین درد های بردگان ، برضد تمول وتجمل، تسلیم و محبت را اعلام کرد. درهر حال دین موسوی بیشتر برجنبه دنیوی ، ودین عیسوی بیشتر برجنبه معنوی تکیه داشت. در حالیکه دیناسلام هردو جنبه دنیوی ومعنوی را التزام میکرد. این است که دردستی قران ودر دست دیگر شمشیر داشت .گرچه عرب درتعمیم زبان خود درداخل فرمان فرمائی خویش فشار وارد نمیکرد وبرشمشیر تکیه نمینمود . ولی وقتیکه فرهنگ معنوی حاصل کرد وزبان وادب او پیش رفت- نشر زبان عرب به آسانی میسر گردید . زبان عربی در دفاتر وادارات ممالك اسلامی رواج یافت . در حالیکه تا اواخر قرن هفتم ، عرب منشیان بومی برای اجرای امور استخدام میکردند کهز بانهای مروجه محل میدانستند . اسلام باتعالیم خود، دربرابر دنیای قدیم یك دین مبارز بود. اونظام اجتماعی کهن را لغو نمود وحدود احتیارات دولت را طوری مشخص نمود که درنیم قرن اول خود ، دیموکراسی اسلامی از دیموکراسی شهری یونان در رژیم بردگی ، امتیاز داشت .

پیغمبر اسلام و خلفای اربعه :

حضرت پیغمبر اسلام که در سال ۵۷۰ مسیحی بدنیا آمده ودر سال ۶۱۰

میلادی دین اسلام را آشکارا فرمود ـ تاسال ٦٣٢ میلادی در مدت ٢٠ سال توسط جنگهای متعددی (که مشهورتر آنها محاربات بدر ، احد، خیبر وذومته الجندل ، و مصالحات حدیبیه وتبوك است) قسمتی از عربستان رافتح وسوقیات به استقامت شام کرد. همچنین پیغمبر اسلام پادشاهان روم شرقی ،ایران، حبشه وامرای یمامه، بحرین وغسانی راکتبا دعوت به‌قبول دین اسلام فرمود وخود که درسال ٦٢٢ به‌شهر مدینه حجرت نموده بود، درسال ٦٣١ شهر مشهور مکه را فتح ودولت اسلامی را مرکزیت بخشید . ودر ٦٣٢ با زندگی وداع نمود .

جانشینان پیغمبر «خلفای راشده اربعه» (امیرالمومنین ابوبکر صدیق ، عمر ابن‌الخطاب ، عثمان غنی وعلی ابن ابیطالب) ازسال ٦٣٢ تاسال ٦٦١ میلادی ، در مدت ٣٠ سال، قلم رو آسیائی امپراتوری بیزانس را تادمشق شام، ومصر وافریقای شمالی را تا دروازه قرطاجنه وعراق وکشور ایران را تا حواشی افغانستان فتح‌نموده، اساس شهنشاهی عظیم اسلامی را درجهان گذاشتند .

خاصیت این دولت مقتدر، تا این وقت عبارت بوداز : مشوره بابزرگان درامور، سادگی دربار، تقوا درقول وعمل برمبنای قرآن وسنت پیغمبر مساوات دربرابرقانون اسلام، وجهاد برای تامین اصول اسلام درجهان . ولی‌این خاصیت دولت عربی دیر نپائید ، زیرا :

اموی ها :

شهنشاهی وسیع اموی ، جای خلافت راشده اسلامی را در سال ٦٦١ گرفت‌وتا ٧٥٠ دوام نمود . درطول این مدت که ١٤ نفر اموی سلطنت کرد ـ شرایط اجتماعی واقتصادی و سیاسی تغیر نمود . دولت اموی در سالهای ٦٦١ ـ ٦٦٢ در شمال‌مغرب افغانستان از ولایات نیشاپور وهرات به استقامت بلخ گذشت ، ودر غرب وجنوب کشور ایالات کرمان وسیستان ومکران را گرفت وقدم درحوزه سفلی سندگذاشت. همچنین در سال ٦٧٤ در کشور بخارا سوقیات نمود ودر ٧١١ ماورانهر را تسخیر کرد . سپاه اموی تاسال ٦٩٣ از قرطاجنه تاسواحل بحر اتلانتیك رسید ، در ٧١٠ به سواجل اروپا پیاده شد ودر ٧١٢ شهر تولیدو را فتح ودولت گوتیك را معدوم نمود . ازآن بعد تاسال ٧٣٢ به‌سرحدات جنوبی مملکت فرانسه عسکرکشی کرد . در حالیکه قبلا جزایر سیسیل وساردنی وهمچنین بلاد ارضروم را تاسال ٧٠٠ گرفته وحتی قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم شرقی را نیز یکبار درمحاصره کشیده بود. پس بدین ترتیب حدود شهنشاهی اموی شرقاً وغرباً از دریای سند تابحر اتلس امتداد میافت، واین وسیع‌ترین دولت روی زمین درعصر خود بود. این دولت بزرگ ازروز تولد خود تادم مرگ باکشور افغانستان مقابل وداخل زد وخورد بود. معهذا نتوانست تمام افغانستان را تسخیر نماید. مردم افغانستان در طول این مدت در صحنه سیاست و نظام ازخود دفاع میکردند وبالاخره توانستند در بربادی آن شهنشاهی مقتدر سهیم گردیده ودولت عباسی را جانشین آن سازند .

عهد اموی ها با دوره خلفای راشده فرق فاحشی داشت . به‌این معنی که در دوره خلفا عموما شرایط زندگانی ومعیشت عرب تقریبا متوازن بود وتفاوت طبقاتی شدید نبود. درحالیکه عهد اموی درسایه تسلط به‌کشورهای غنی وپیشرفته ، توسعه تجارت وتراکم پول ودارائی ـ طبقات ملاك و تاجر باطبقه دهقان وزحمت کش فقیرو

غلامان تفاوت بسیار داشت . همچنان عهد اموی (به‌استثنای دوره خلافت عمر ابن عبدالعزیز) به‌اساس عصبیت عربی ونژادی، سایر ملل تابعه را توهین واز حقوق و مساوات محروم میکرد. فتوحات بزرگ ، دولت اموی را خشن و متکبر ، وثروت بی‌پایان ، عیاش وتجملی ساخت ـ انحراف از قانون اسلامی بعمل آمد وپادشاهی که در دوره خلفای راشده انتخابی بود، میراثی شد. دربار ساده اسلامی، نظیر دربار های رومی مجلل گردید . امور عمده دولت منحصر به‌خاندان واقارب واقوام شاهی و ثروتمندان ودر مرتبه آخر مخصوص نژاد عرب گردید . اموی ها ومتعصبین عرب دراین دوره ، نژاد عرب را ازلحاظ قرآن وزبان عربی ومعالی اخلاق بشری ـ برتمام ملل گیتی برتر میشمردند . لهذا حاکم، قاضی وامام در سرتاسر امپراتوری ازنژاد عرب بود. عربی‌که مادر غیر عربی داشت، «هجین یعنی ناقص» خوانده میشد . این تبعیض وامتیاز دولت اموی برضد منافع وآمال ملل تابعه بود ـ لهذا بامقاومت های مردم مقابل میگردید. ودولت اموی درعوض قبول اصلاحات ، برشدت خود می‌افزود. این است که انواع شکنجه وآزار حتی مثله (جداکردن بند ازبند محکوم) را معمول نمود وزندانهای خطرناك بساخت . روش دولت اموی چنین بود که سر مخالفین سیاسی را ازبدن جدا کرده توسط چاپار ازکشور های دور دست به‌پایتخت (دمشق) میفرستادند. چنانچه باسر های مردم مدافع افغانستان چنین کردند. پس هسته‌ضد، در نفس رژیم اموی قوی میشد وبتدریج به‌تعداد مظلوم ومحروم افزوده میگردید ـ تا عاقبت این دولت بزرگ را درمدت کمتر از یك قرن ازپا درآورد . درحالیکه دولت خلف آنها (عباسی ها) بامدارا توانست ٥٠٠ سال عمر خود را طول دهد .

در هر حال دولت اموی یك دولت فاتح بودکه عهد اورا میتوان عصر جنگ وجهاد ونشر اسلام وزبان عربی درجهان نامید. باختم دولت اموی فتوحات وسیعه اسلام نیز متوقف گردید . دراین دوره علمای جامعه عرب بیشتر مشغول قرآن و تفسیر وحدیث وفقه بودند و هنوز باعلوم قدیمه دنیا سروکار نداشتند . مگر این فتوحات وسیعه آشنائی وآمیزش ملت عرب‌را باملل وادیان ، فلسفه وعلوم ، هنر وتمدن های مختلف جهان، ناگزیر میساخت ، واین خود زمینه رابرای بوجود آمدن یك تمدن مشترك درآینده هموار نمود .

در دوره اموی ، بجای سکه بازنتینی (با علامت صلیب) وسکه ایرانی (باعلامت آتشکده) ـ مسکوکات اسلامی ضرب زده شد. مسکوکات اسلامی عبارت از دینار طلائی ودرهم نقرئی وفلس مفرغی بود. درهم ودینار درشهر های بزرگ وفلس در شهر های محلی مضروب میشد . دینار تقریبا نود وششم یك پوند امروزه وزن داشت ، وزن درهم کمتر ازاین بود وبایك بیستم دینار ارزیابی میشد ، ولی ارزش نقره در نوسان بود . درافغانستان وایران درهم واحد پول ، محسوب میشد. در افغانستان قرن دهم دینار طلا یك مثقال ومساوی بیست درهم نقره بود، وسه‌ونیم دینار افغانستان برابر سه دینار مغربی (مصری) ارزش داشت . همچنین عرب در امور دولت ازایران ، درامور مدنی ازبیزانتین ، ودرنساجی از مصر پیروی کرد. در قرن هفتم فرهنگ عرب توسعه یافت وزبان وادب آن ترقی کرد. تاجائیکه در اختتام قرن هفتم، عربی دردفاتر وادارات ممالك اسلامی رواج یافت ـ در حالیکه‌قبلا منشیان رومی استخدام میکردند که در شرق وغرب زبانهای محلی میدانستند . این

از مشخصات تاریخی عرب است که باوجود فتوحات وسیعه وآمیزش باملل مختلفه ـ اساسات خصوصیت ملی خود را ازدست ندادند . درحالیکه مثلا جرمنها ومغلهای فاتح در اروپا وآسیا،خصوصیت ملی خود ها را دیر یازود ازدست دادند .

دولت عباسی :

انحطاط داخلی و قیامهای مردم ممالك مفتوحه ، زمینه سقوط دولت اموی را فراهم ساخت و بعد از آنکه مردم افغانستان بهرهبری ابومسلم خراسانی طومار امپراتوری اموی را درهم پیچیدند ـ دولت عباسی بمیان آمد. عباسیان ۳۷ نفر از ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ در طی ٥ قرن در راس خلافت اسلامی قرار داشتند . ولی دولت عباسی دیگر یك دولت عربی نی بلکه یك دولت بین الاسلامی بود که در آن نفوذ سیاسی رجال افغانستان وایران وماوراءالنهر وترکان وسایر ملل مسلمان ، تاثیرفراوان داشت ، خصوصا رجال افغانستان ، مثلا ابومسلم خراسانی قدرت سیاسی را برای دولت عباسی بدست آورد . وخانواده های برمکی بلخی ، وسهل سرخسی ، سالهادر اداره آن دولت بزرگ اشتراك داشتند ، وحکومات ایالات متصرفه در افغانستان نیز قسماً در دست رجال محلی قرار گرفت . پایتخت خلافت هم ازدمشق دربغدادمنتقل گردید. مورخین دولت اولیه عباسی را ، بیشتر یكدولت خراسانی میدانستند تاعربی، درهر حال دولت عباسی تقریبا هفتاد سال دیگر در افغانستان نفوذ سیاسی خودرا حفظ کرد و ازآن بعد افغانستان استقلال خودش را اعلام نمود .

واما از نظر تمدن وفرهنگ جهانی، عهد عباسی دوره درخشانی در تاریخ اسلام و صفحه بارزی در تاریخ جهان است . دولت عباسی دوستدار فرهنگ قدیم جهان بود وعلمای هرملت ومذهبی را ـ بهاستثنای مخالفین سیاسی ـ احترامینمود، دربار عباسی محل خوبی برای مناظره ومناقشه فلسفی ودینی درجهان بشمار میرفت، گرچه از نصف دوم قرن نهم این آزادی نسبی مناظرات فلسفی دربار بغداد ازبین رفت. در سیاست نیز اداره عباسی نسبت به دولت اموی معتدل بود، رجال غیرعربی (عجمی) را در اداره دولت چه در پایتخت وچه در ایالات متصرفه شریك ساخت و باملل تابعه بهشدت دولت اموی رفتار نکرد. اما بالاخره انحطاط داخلی وقیام های مردم ممالك مفتوحه تخم انقراض دولت عباسی را کاشت که ضربه آخر را هجوم مغل بر آن وارد کرد .

دوم

نفوذ عرب در افغانستان

در دوره خلفای راشده (از ٦٤٢ تا ٦٦١ میلادی)

در قرن هفتم هنگامیکه تماس و تصادم عرب با افغانستان واقع شد، مردم افغانستان از نظر اقتصادی دارای زراعت وآبیاری و پیشه‌وری پیشرفته‌تر نسبت به عرب ها بودند . شهر ها آبادانتر بوده وراه تجارتی هند باچین وآسیای مرکزی وایران از افغانستان میگذشت . دولت کابلشاهان این راه را دردست داشتند. درشهرها دوران پول، داد وستد تجارتی را تسهیل میکرد ومسکوکات مختلفی از حکومات محلی افغانستان دربازار ها رایج بود .

ازنظر فرهنگ ، افغانستان آنروز از ریاضی ، نجوم، طب والهیات سر رشته داشت وباعلوم یونانی وساسانی وفلسفه هندی آشنا بود. ورسم الخط های خروشتی ویونانی وبرهمی بکار میبرد، ومعابد ادیان مختلف زرتشتی ، بودائی، شیوائی و میترا پرستی ، در سرتاسر کشور ، باروحانیون آن مرکز دانش های عصر خودمحسوب میشدند ، ادبیات مذهبی موجود، وتعدد مذاهب وعقیده محترم بود .

اما از نظر اجتماعی افغانستان آنروز متشتت وپریشان بود . مملکت فاقد دولت مرکزی و سرتاسر کشور به‌حکومات محلی منقسم بود ،واین حکومات برای حفظ منافع وحکمرانی خود ، مردم را درواحد های کوچك ومجزا از همدیگر ، نگاه میداشتند، علاوتا ادیان ومذاهب متعددی چون زرتشتی ، بودائی ، شیوائی وطریقه های دیگر ، معناً مردم کشور را از همدیگر جدا میکرد. زایر چینی هیوان تسنگ ، فقط چندسال پیشتر از آمدن عرب، افغانستان را ملاقات کرده بودکه تنها درخط سیر او ازشمال به‌شرق ، بیشتر از ١٢٢٠ معبد، ومتجاوز از هشتهزار روحانی موجود بود. تنها این نبود، بلکه درمحیط کاپیسا ، روحانیون پیرو رب‌النوع «سونا» را هم دیدکه بدنهای نیم برهنه شان باخاکستر مالیده شده وزنا رهائی از استخوان جمجمه در دست داشتند .

این‌روش اداری ومذهبی، مردم را تصنیف میکرد ودررژیم فیودالی وملوك‌الطوایفی اختلاف‌طبقاتی تشدید میشد. جغرافیانویسان عرب‌ازهفده‌حکومت محلی‌افغانستان‌آنروز (که همه خود را شاه میخواندند) نام میبرد. بدین‌ترتیب:

«کنار» شاه نیشاپور ــ «ماهویه» ملك مرو ــ «زاذویه» ملك سرخس ــ «بهمنه» ملك ابیورد ــ «ابراز» ملك نسا ــ «برازبنده» ملك غرجستان ــ «کیلان» ملك مروالرود (مرغاب) ــ «فیروز» شاه زابلستان ــ «کابلشاه» «ترندشاه» «شیر بامیان» «خداة» شاه جوزجان «خسرو» ملك خوارزم ــ «رتبیل» ملك سجستان ، رخج داور ــ «برازان» ملك هرات ــ بادغیس وپوشنگ ــ «مکرانشاه» «قیقانشاه» (بلوچستان) «قشمیرانشاه».

درحالیکه حکومات بزرگتر چون کابلشاهان (ملقب بــه رتبیل) وتگینشاهــان تخارستان ، مناطق متعلقه خود را توسط بیشتر از ٣٠ خان نشینی کوچکتر اداره مینمودند . این حکمداران همه علاقه های وسیع در تیول (اقطاع) خویش داشتند ولهذا

تمول ودارائی متمرکز میگردید . پسر رستم امیر محلی ایالت سیستان آنقدر اندوخته داشت که دربدل مصالحه بازبیع سردار مهاجم عرب درسال ٦٥٢ - یکهزار جام طلا ویکهزار غلام پرداخت . به‌این صورت ، درمقابل طبقه فیودال بزرگ و قشر آرام روحانی ، طبقه زارع (دهقانان) قرار میگرفت که کار بسیار وحاصل کم داشتند ، در بین این دو طبقه ، طبقه‌متوسطزمین‌دار قرار داشت که آنوقت «دهقان» خوانده‌میشدند. پس باچنین محیط سیاسی واجتماعی ، افغانستان برای بار اول با اردوی فاتح عرب مقابل شد .

شعار «برادری وبرابری» عرب در افغانستان از طرف طبقات مختلف مردم با عکس العمل های مختلف استقبال گردید، به‌این معنی‌که فئودالها تا جائیکه تسلط کامل دولت عرب را در افغانستان ، عامل زوال حکمرانی منطقوی ومنافع شخصی خود میدانستند ، خواهان دفاع از هویت حکومات محلی خود بودند ، ولی در جائیکه دولت عرب حکومت محلی را در دست‌شان میگذاشت ، تسلیم میشدند وباج میدادند . همچنین روحانیون مذاهب مختلفه کشور نفوذ دین جدید اسلام‌را درافغانستان مرادف انهدام خویش میپنداشتند .

اما اکثریت ملت (دهقانان) تا جائیکه آوازه عرب ودین جدید را باشعار «برادری وبرابری» وفتوحات باور نکردنی آنها درایران ، شنیده بودند، بین‌شك ویقین ، وبین مخالفت وقبول ، در حالت نوسانی قرار داشتند . ازیکطرف پابندی به ادیان قدیمی - که قرنها دربین آنها ریشه گرفته ودر نزد ایشان مانوس ومالوف بود - انصراف از آن وگرویدن به معتقدات جدید و ناآشنا ، کاری سهل وآسان نبود . از طرف دیگر زندگانی اجتماعی این مردم که از قرنها برپایه طبقاتی مختلف المنافع استوار بوده ، جامعه را بدو گروه راعی ورعیت تقسیم میکرد، گروه راعی - اعم از فیودال واعیان وغیره . -متکی به‌نسب ومال وصاحب اختیار رعیت بود ، گروه دوم نیز ارثا خودش را تابع وخادم گروه اول میدید . درحالیکه آنها میشنیدند که عرب واسلام مروج مساوات عمومی است ، افسر وافراد دریك خوان نان میخورند ودر یك صف نماز میخوانند ، وغلامان به افسری میرسند ، پس مردم افغانستان را این تضادبین معنویات قدیم ودلچسپی به‌آئین باستانی ، واحتیاجات مادی وامید به‌نظم نوین که آورده عرب بود، در کشکش نگاه میداشت وبالاخره منجربیك حالت متزلزل وانتظار آنان- دربرابر حمله عرب ودفاع ازکشور - گردید . این حالت در دوره خلفای راشده ، ازحمله اولین عرب در افغانستان (٦٤٢) تاآغاز حملات دولت اموی (سال ٦٦٢) بیست سال دوام نمود . درطول این مدت بود که عربها بنام تعقیب یزدگرد ساسانی ، از راه طبسین- یا بعبارت نویسندگان عرب ، دروازه خراسان - داخل افغانستان شدند . اعراب در حالیکه کشور ایران را درمدت دوازده سال گرفته بودند، بیست سال دیگر مصروف ایالات شمالی وغربی افغانستان ماندند. پیشرفت عربها در افغانستان بیشتر نتیجه روش مدبرانه آنها بود - چه‌ایشان دربدل جزیه آزادی دینرا تضمین میکردند ، واین چیزی بودکه قشر روحانی را از مبارزه دفاعی باز میداشت . همچنین عرب در بدل خراج ، ملوك الطوایف را درمناطق شان برسر اقتدار میگذاشت ، واین تدبیر برای حصول توافق با امرای محلی موثر می‌افتاد . مردم نیز فرصت می‌یافتند که رفتارعرب را باشعار های اسلام عملا آزمایش کنند . این خود سبب شد که سپاه عرب درسال

٦٤٣ توانست از طبسین به‌مرو بگذرد ، ویزدگررا باسپاه امدادی خان ترکی ماورالنهر، به‌آنطرف جیحون براند، همچنین درنسا وکرمان وسیستان ومکران ، سوقیات کند، ولی تمام این حملات زودگذر بود . حملات اساسی در ٦٥١ ، بعد از فتوحات افریقا وقفقاز شروع شد . قشون عرب نخست ابر شهر (نیشاپور) را از امیرمحلی بگرفت واس الحرکات عسکری در افغانستان قرار داد ، متعاقبا بافرماندار محلی سرخس و حکمران محلی ابیورد معاهده ومصالحه نمودند . ازآن بعد نوبت ولایت هرات ومرو رسید ، عرب درسال ٦٥٢ باامیر هرات در بدل تادیه یك ملیون درهم ، وقبول خراج سالانه سه صد هزار درهم مصالحه، وراه خودرا به‌استقامت ولایات شمالی افغانستان بازکرد . ماهویه سوری (سوری ازشعب طایفه تمینی هرات است) حکمدار محلی مرو نیز بواسطه یك معاهده دوستانه ، تحت حمایت عرب قرار گرفت . یزدگرد هنوز در بلخ و تخارستان دست وپا واز مردم تخارستان ودولت چین استمداد مینمود . ولی هیچ‌کدام از اوحمایت نکردند ، سپاه عرب بنام تعقیب او ، از هرات ومرغاب به‌جوزجان وبلخ کشید .

درطی این حوادث اگر جنگی اتفاق افتاد زود گذر بود وبیشتر علاقه های عرض راه باحفظ معتقدات خود، وحکومات محلی باوقایه فرمان روائی خود، باعرب از در مصالحه داخل شدند، مثلا هنگامیکه در سال ٦٥٢ احنف سردار عرب بعد از مصالحه باهرات به استقامت بلخ حرکت کرد ، باقوای «بازان» امیر محلی مرو الرود (مرغاب) مقابل شد، وبعد از زدوخورد مختصری ، اورابقبول اسلام ویاتادیه جزیه‌ودادن راه‌دعوت کرد. بازان برادر خود «ماهك» رابانامه وترجمانی نزد احنف‌فرستاد ودرآن نامه چنین نوشت :

«جدم از سواران نامور وکشنده گرزه اژدهائی بوده ، واین سرزمین را در تیول خود گرفته است . اگر تو مصالحه میخواهی ، باید اقطاع مرا بشناسی و خاندان مرااز ادای باج معاف شماری ، در آنصورت شصت هزار درهم به‌عنوان خراج میدهم.»

سردار عرب چنین جواب داد :

«خواهش تو قبول است، برتو وبر خاندانت خراجی نیست ، اماکمك به‌مسلمین بهمه شما لازم است . اگر مسلمان میشدی، منزلت ونفقه کافی حاصل میکردی وبامن وسایر مسلمین برابر میگردیدی . یکشنبه محرم سال ٣٢ هجری . مهر احنف وپنج‌نفر از سرداران دیگر عرب.»

این دو نامه که‌طبری آنرا درجلد پنجم تاریخ امم والملوك نقل میکند، مدرك مهمی است برای فهمیدن روش عرب در افغانستان آنروز ، واز دیگر طرف نمونه برجسته سیاست فیودال های افغانستان دربرابر قوای خارجی است . فیودال تاوقتی دفاع میکند که منافع شخصی او درخطر است ، ولی اگر خارجی منافع اورا تضمین مینماید، دفاع از کشور نزد او اهمیت‌در جه دوم دارد وباقوای استیلاگر سازش میکند .

در سیستان نیز درسال مذکور چنین شد. ربیع سردار مهاجم عرب بعداز زد و خورد مختصری با امیر محلی «ایران بن رستم» مصالحه نمود. مجلس معاهده در سه میلی شهر زرنج ودر میدان جنگ منعقد گردید . ربیع که دارای قامت بلند، جرده سوخته ، لبهای سطبر ودندانهای بزرگ بود — روی نعش کشتگان قرار داشت . ایران با موبدان وعدهٔ ازاعیان شهر سواره رسید ونزدیك مجلس پیاده شد . ایران

همینکه ربیع حارثی را باچنان قیافت بدید به‌همراهان خود گفت : گویند در روزاهریمن به‌چشم اندر نیاید ولی اینك ـ اشاره به ربیع کرد ـ به‌چشم آید. ترجمان ربیع‌سخنان ایران‌را ترجمه کردولی سردار عرب تنها خنده‌کرد، وقیمت مصالحه‌را دادن یك هزار جام طلا ویکهزار برده تعین نمود. ایران پذیرفت وراه عرب را به‌سایر علاقه‌ها باز گذاشت . بااین روش سیاسی ونظامی ، قشون خلفای راشده درمدت ۲۰ سال‌توانست ولایات نیشاپور «ایالت خراسان کنونی» ، مرو ، هرات، مرو الرود ، جوزجان وبلخ را درشمال افغانستان ـ کرمان وسیستان را درغرب کشور ـ بلوچستان و قندهار (الرخاج یارخد) را درجنوب مملکت قسما اشغال وقسماً تحت نفوذ خود قرار دهد. یکباری هم درسال ٦٥٥ بارتبیل کابلستان ـ از راه غزنی ـ جنگ وصلح نمودند .

در طی این مدت بود که درکرمان شهر «سیرجان» مرکز عرب قرار گرفت ، کاریز حفر ومسجد «ارجان» اعمار گردید . در بلوچستان سپاه عرب تاقیقان «کیکانان» رسید . درسیستان ، جوقه جوقه زرتشتیان مسلمان شدند. زیرا عدهٔ از فقه‌های بزرگ اسلام درمعیت عبدالرحمن سمره افسر عرب ، وارد سیستان شده ، مشغول شناختاندن دین اسلام بودند. همچنین عده ازخوارج عربی بشکل مهاجر درآنجا مقیم گردیدند وافکار سیاسی انقلابی آنها در سیستان ریشه دوانید . در قندهار (زمین داور) معبد زور بامجسمه رب النوع آفتاب تخریب گردید . در زابلستان وکابلستان برای بار اول عسکر عرب دیده ونام اسلام شنیده شد. در ایالات شمالی افغانستان، از هرات تا بلخ، عرب بدون ازجنگ مرغاب بمقاومت جدی دچار نشد . درهمین اوان بود ـ سال ٦٥٢ ـ که یزدگرد ساسانی در مرو بدست ماهوریه سوری امیر محلی ازبین رفت . یکسال بعد «قارن» هراتی در نیشاپور مرکز عرب حمله نمود ، ولی بعد از فتح در شباخونی که عبدالله افسر عرب آورد، قارن درمیدان جنگ کشته شد . به این صورت دوره اول تصادم عرب با افغانستان در طی بیست سال به‌انجام رسیدو دوره دوم از استقرار دولت اموی آغاز وتا انقراض آن دولت بدست مردم افغانستان ، نود سال طول کشید .

سوم

استیلای عرب در افغانستان در دوره دولت اموی ومبارزات مردم کشور

(از ٦٦١ تا ٧٤٦ میلادی)

بعد از انقراض دولت سی سالهٔ خلفای راشده ، درسال ٦٦١ دولت اموی با ماهیت اشرافی و نظامی خود در دمشق اعلام شد ، واولین حاکم اموی قیس وارد نیشاپور گردید . امیر معاویه نخستین پادشاه اموی ، درسایه یك سیاست تخویفی و نظامی، تصمیم جهان گشائی داشت ـ لهذا مرد دیگری بنام حکم غفاری درافغانستان فرستاده شد. حکم بواسطه المهلب بولایت غور عسکر کشید اما از مردم شکست خورد وعقب رفت. درعوض ، حکم غفاری بمرو کشیده در صدد استیلای قطعی ماوراالنهر برآمد . از آن به‌بعد افسران اموی یکی پی دیگری در مدت نیم قرن تمام ولایات بخارا وخوارزم وفرغانه را استیلا کردند . در این وقت در ماورالنهر طبقه ملاك (که بنام «دهقان» یاد میشدند) مقتدر وفرمانرهی محلی در دست ایشان بود، آنها در قلعه های محکم زندگی کرده ودر جنگها سرکرده بودند. واشرافیت ارضی را تشکیل میدادند . همچنین در پهلوی آنها اشرافیت پولداری تجار باطرز متحدانه قرارداشت.

اما در افغانستان در سال ٦٧٠ پنجاه هزار عسکر عرب بشکل خانه کوچ ،بقیادت ربیع بن زیاد وارد شد وتابلخ پیشرفت . اسکان این پنجاه هزار خانواده عرب درشهر های شمالی افغانستان ، علت نزدیك شدن مردم باعرب ، وشناختن همدیگر و ارتباط خویشاوندی گردید واین در نشر دین اسلام به‌تدریج سودمند افتاد . درهرحال ، حکام عرب یکی پی دیگری می‌آمدند ومیرفتند ، بدون آنکه موفقیت اساسی و محکم بدست آرند. زیرا آهسته آهسته ، روش استبدادی دستگاه اموی روشن میشد، آنها به‌خون ریزی وجمع آوری‌مال ، حریص بودند، ودراین‌راه ازخلف وعده مضایقه‌نداشتند، همچنین مبنای حکومت خودرا بر زور وتحکم قرار داده بودند. اساسا دولت اموی در جهان کشائی بدون استثمار واستخراج پول وثروت ، بسایر امور اجتماعی محل دلچسپی نداشت . حکام اموی درمناطق مفتوحه ازمسلمان شدگان مالیات سنگین واز اهل زمه جزیه ومالیات میکشیدند . هریك از حکام در دوره ماموریت خود، که اغلب زودگذر بود ، خزاینی می‌اندوختند . پس هم توده های مردم وهم قسمتی از اشراف مطرود محلی، ازدولت‌اموی متنفرومنزجر گردیدند. این‌است که‌مردم افغانستان برای دفاع بر خواستند ، ودرصحنه نظامی وسیاسی و حتی مذهبی داخل نبرد شدند، و هفتاد سال درمقابل امپراتوری مقتدر اموی جنگیدند تا بالاخره آن دولت بزرگ را ازپا در آوردند .

دولت اموی نیز موقعیت خودرا در افغانستان درك میکرد، واز توجه جدی بازنمی استاد. درسال ٦٩١ که عرب درماورانهر مشغول بود، وخلیفه مروان در دمشق مرد، عبدالله خازم حاکم عربی درمرو ــ مرکز آنروزه خراسان ــ اعلان استقلال کرد وبنام خود سکهٔ طلا ضرب زد. ولی دولت اموی اورا توسط رقیب عربی او «بکیروشاح» در جنگ ازبین برد. مردم خراسان آنقدر دراشتعال رقابت‌های قبیلوی عرب دست یافته

بودند که توانستند بار دیگر توسط بکیروشاح اعلان استقلال کنند واین باعث جنگهای دامنه‌دار بین خود عرب ها گردید و تاسال ٦۹٦ طول کشید ، عاقبت بکیروشاح کشته شد و «امیه» درجایش نشست . امااو نیز باتمام قوای خود درجنگ بلخ مغلوب و محصور شد وبازحمت توانست خودش را نجات داده درمرو برساند .

این بار دمشق بزرگترین سرداران عرب، «قتیبه»را بعداز سال ۷۰۳ درافغانستان فرستاد ، اوتوانست با «سپهبد» شاه محلی بلخ، اول جنگ وباز صلح ودرسال ۷۰۷ بلخ را فتح کند. درطی همین جنگها بودکه شهر مشهور بلخ ویرانی حزن انگیزی دید وبعدها (۷۲٥) توسط مردم واعیان بلخ تجدید تعمیر شد. امیرمحلی بادغیس «نیزك» بعد از مصالحه باقتیبه ازمرو به‌بلخ آمد وبرای بار اول اتحادیهٔ ازملوك‌طوایف افغانستان شمالی ــ چون سپهبد بلخ، جغبویه شاه تخارستان ، بازان امیر مروالرود، وامرای جوزجان وفاریاب ــ برضد عرب بساخت . دراین ضمن زنبیل یازنبتیل وبقول اکثر مورخین اسلامی رتبیل کابلستان هم وعده داد که‌اگر این اتحادیه مغلوب شود، کابلستان پناه‌گاه ایشان خواهدبود . آنها درصدد تهیه لوازم جنگی بودند، ونماینده عرب را از تخارستان طرد کردند. دراین وقت عبدالرحمن برادر قتیبه با دوازده هزار عسکر دربلخ ، وقتیبه شخصا درمرغاب حمله‌کرد، وبعد از فتح در تالقان مرو الرود تمام اسرای جنگ را درطول چهار فرسخ بدار کشید. نیزك وجغبویه ازبلخ به‌سمنگان کشیدند. قتیبه بعد از جنگهای متعددی به‌خدعه صلح نمود وخلاف تعهد هردو را در حین مذاکره محبوس، وقلعه گرز را اشغال ، ودوازده هزار مدافع را ازتیغ کشید ، آنگاه سر نیزك را باجغبویه یکجا بدمشق فرستاد .

مردم جوزجان وشومان وفاریاب به‌جنگ برخواستند. قتیبه بعد از فتح فاریاب را بسوخت واز طرف عرب بنام «محترقه» خوانده شد. قتیبه درسال ۷۱٤ درافغانستان خلع سلیمان خلیفه جدید اموری را با استقلال امارت خود، یکجا اعلان کرد، ودر نطقیکه وی دریك اجتماع بزرگ نمود، برای جلب مردم خودش را از طرف مادر خراسانی معرفی کرد. ولی مردم نپذیرفتند و «وکیع» رقیب اورا کمك کردند تابین شان جنگ مشتعل شد، ومردم به قیادت «حیان» خراسانی طرف وکیع را گرفتند ، در نتیجه قمیبه باخاندان خودیکجا کشته شد، ولی بعدها اعراب حیان را نیزمسموم نمودند . ازاین بعد مردم، مبلغین خانواده عباسی را برضد دولت اموی ، در آغوش گرفتند . درسال ۷۲٤ یکنفر افسر مشهور دیگر عرب «اسد» در جای قتیبه نشست. او بغرجستان عسکر کشید ، و «نمرون» امیر محلی بعد از جنگ، صلح کرد وبعدها خودنیز مسلمان شد. اما اسد ازسوقیاتیکه بولایت غور نمود، نتیجه مثبی نگرفت . در سال ۷۳۰ عرب ها هژده هزار عسکر بولایت تخارستان اعزام کردند . متعاقباً ده‌هزار نفر دیگر درجناح او سوق نمودند، اما به‌نتیجه قاطع نرسیدند . ولی درسال ۷۳۷ یکعده مردم بشمول اعیان وزمین داران بزرگ دربلخ دین اسلام قبول نمودند وپنج سال بعد مسجدی در بلخ اعمار گردید . دراین وقت تعداد عسکر عرب، تنها در افغانستان شمالی ٥٤ هزار نفر بود. بدین ترتیب : ازبصره ۹هزارنفر، ازبکر ۷ هزارنفر، ازقوم عبدالقیس ٤ هزارنفر ، قوم ازد: ده‌هزارنفر، ازکوفه هفت‌هزار نفر، از آزادشدگان عجم هفت‌هزار نفر .

عرب در افغانستان درسه محاذ میجنگید : افغانستان شمالی که مرکز نظامی

واداری آن دروقت خلفای راشده درنیشاپور ودر زمان دولت اموی شهر مرو بود. افغانستان غربی که‌مرکز آن‌شهر زرنج درسیستان بود. افغانستان جنوب شرقی «بلوچستان وحوزه سند سفلی» که‌مرکز معین نداشت ودر اواخر تمیم بن‌زید حاکم عربی ، شهر «منصوره» را درغرب سند بساخت ومرکز قرارداد . فرمان‌دهی عمومی افغانستان شهر کوفه درعراق بود وبعضاً بطور مستقیم ازدمشق هدایت صادر میشد.

در هرحال درمحاذ غرب: ربیع حارثی حاکم اموی درسال ٦٦٧ باجنگ رتبیل کابلستان ، در قندهار مقابل شد و نتیجه نگرفت . درسال ٦٧١ عباد حاکم عرب از سیستان به‌کابل کشید، ولی رتبیل جلو اورا درقندهار گرفت ونگذاشت قدم فراتر گذارد. درسال ٦٨١ یزید وبوعبیده افسران عرب ازسیستان به‌کابل مارش کردند، سپاه مردم کابل دربین راه باآنها مقابل ودرطی یك جنگ سختی ، اردوی عرب راتباه، یزید راقتل وبوعبیده را اسیر گرفتند، اما بوعبیده توانست که در بدل نیم ملیون‌درهم فدیه خودش را نجات‌دهد . یکسال بعد عبدالعزیز والی جدید سیستان ، برای‌تلافی از شکست یزید وبوعبیده ـ لشکر بکابل کشید ولی دچار انهزام قطعی شد. درسال ٦٩١ عبداله حاکم عرب ازسیستان بعزم رزم کابلشاه به «بست» رسید، کابلشاه دریك زمین کوهستانی اورا محصور ومغلوب نمود ـ عبداله سه‌صد هزار درهم فدیه دادو خود را خلاص کرد .

درسال ٦٩٧ حجاج مشهور والی عراق وفرمانده عمومی افغانستان مفتوحه ، عبیداله را درسیستان اعزام وبه فتح کابلستان مامور نمود ، او دربست رسیده بود که‌کابلشاه به‌دفاع برخواست وعبیداله را باهمان تاکتیك قدیم جنگی، در دهن دره‌های مهیب کوهستانی کش کرد، وباز ازچهار جانب درحلقه تنگی به‌سختی فشرد وضربت آخرین را فرود آورد ، عبیداله چاره نداشت جز آنکه هفتصد هزار درهم بپردازد و خودش را نجات دهد. عبیداله درعودت به بست ازننگ شکست وغیظ بسیار ازپادرآمد زیرا مردان عرب که ازآسیای صغیر تاساحل اتلس کشور های بزرگی را تسخیرکرده بودند، در ٦٠ سال ازتسخیر کامل کشور افغانستان عاجز مانده بودند. حجاج از گرفتن خبر شکست عبیداله متغیر گردید واز دربار دمشق استیذان نمودکه برای‌فتح قطعی کابلستان تمام قشون بصره وکوفه راسوق نماید. این است که دوازده هزارنفر از برگزیدگان وجنگجویان عرب را انتخاب ودر تحت قیادت عبدالرحمن بن اشعث در سال ۷۰۰ به‌استقامت افغانستان سوق نمود، این سپاه آنقدر کامل ومجلل بودکه‌نام «جیش الطواویس» یعنی لشکر طاوس بخود گرفت، حجاج دوملیون درهم به‌این قشون بی‌مانند کمك کرد. رتبیل کابل دربست بود وتمام این وقایع راترصد میکرد، پس نماینده او درسیستان نزد عبدالرحمن رسید که از فراموش کردن جنگهای گذشته وتادیه خراج درآینده سخن میگفت ، البته عبدالرحمن باقوتی که داشت نپذیرفت . رتبیل قدم بقدم به‌جانب کابل عقب مینشست ودر تمام قلعه های مشرف براه ها ، اقسام اشیای قیمتی وگرانبار ـ برای اغتنام قشون عرب ـ میگذاشت . عبدالرحمن به آهستگی رتبیل را تعقیب ودر عقب خود قطعات محافظ برای نگهداری خطوط ارتباط میگذاشت، زیرا ازطرز جنگهای مردم افغانستان مطلع بود. اما اردوی اوکه قلعه‌ها را درعرض راه اغتنام میکردند، آنقدر سنگین بارشده بودند که مجال حرکت سریع نداشتند ، این کندی حرکت در راه های دشوار گذار، فصل زمستانرا نزدیك میساخت

وعبدالرحمن مجبور بودکه جنگ فیصله کن را درکابل بفصل بهار محول سازد. این چیزی بود که حجاج نمیپسندید . لهذا به‌عتاب عبدالرحمن پرداخت وکتبا اورا متهم به‌ترس وتهدید به‌عزل نمود. عبدالرحمن که‌مرد مدبر ودلیری بود برآشفت ، وی‌فرمان حجاج را دراجتماع سپاه قرائت کردکه در آن امر شده بود بدون درنگ بزابل وکابل حمله‌کنند، آبادی ها ویران وزنان ومردان اسیر شوند . سرداران عرب چون بوطفیل عامر وعبدالمومن ربیعی گفتند : اگر سپاه غالب است، غنایم ومکافات از آن حجاج است، واگر سپاه مغلوب است، در نظر حجاج پست ودون همت است ، در حالیکه این مملکت (افغانستان) گورستان ابدی شما عسکر است، ودیگر بدیدار خانوادهٔ خود نخواهید رسید، سوقیات حجاج دراین کشور ، شبیه سوقیات فرعون در رودنیل است ، پس بیائید که‌عوض کابل به‌کوفه رویم وحجاج را ازوطن خودطرد نمائیم. سپاه عرب به‌شخص عبدالرحمن بیعت کردند وعبدالرحمن بارتبیل قرار گذاشت که کابلستان ازخراج معاف است ، ودرصورت مغلوبیت عبدالرحمن ازحجاج، کابل‌پناه‌گاه او خواهد بود .

جنگهای عبدالرحمن باحجاج طول کشید وبالاخره عبدالرحمن مغلوباً به‌کابل پناهنده شد ودرسال ۷۰۳ درکابل بمرد وسرش نزد حجاج فرستاده شد. ازآن بعد قتیبه در ۷۰٤ بواسطه عمر وبرادر خودبرضد رتبیل سوقیات نمود، ولی او دربدل هشتصد هزار درهم بارتبیل مصالحه کرد. درسال ۷۰٦ کابلشاه دوملیون درهم به‌قتیبه فرستاد تاجنگ بین کابلستان وعرب قطع گردد. این متارکه ۲۳ سال طول کشید.مگر اصفح شیبانی ، حاکم عربی سیستان درسال ۷۲۷ یکبار دیگر به جنگ کابلستان پرداخت ولی بادادن تلفات بسیار ، بدون نتیجه مراجعت کرد .

مردم سیستان نیز برمخالفت خود با دولت اموی می افزودند ، چنانکه درسال ۷۲۰ شورش ضد عربی برپا کردند ودر ۷۲۵ بشر الحواری امیر شرط (قوماندان‌امنیه) عرب‌را در زرنج کشتند وقضای شهررا ازعرب منفصل وبیك محدث سیستانی (معمر بن عبداله) دادند . همچنین مردم سیستان بافرقه خوارج متحدا درسال ۷۳٤ برضد اموی قیام کردند، بالاخره درسال ۷٤۷ حاکم عربی سیستان «سوار بن‌اشعر» را کشتند .

واما در محاذ جنوب مشرق افغانستان : سپاه خلفای راشده بعداز فتح مکران، درسال ٦٥۹ دربلوچستان شرقی تاقیقان (کیکانان) پیش رفته بودند، سپاه اموی در سال ٦۸۰ «قصدار» را دربلوچستان فتح، وپای عرب را درآنجا محکم کردند، وحکام عرب ازآنجا تاقندابیل (قنداوه) فرمان میدادند .

همچنین عربها یکبار درسال ٦۳۵ ازبحرین توسط کشتی تابندرگاه «دیبل» ـ بین بلوچستان وسند ـ رسیده بودند. مگر حملات اساسی عرب ازطرف حجاج‌شروع شده وسپاه اوباز تادیبل رسید. ازآن بعد حجاج ، محمدبن قاسم ثقفی، افسر مشهور راکه در ردیف قتیبه واسد حساب میشد، باسپاهی از راه بر وبحر اعزام نمود، ثقفی درسال ۷۱۱ باششهزار عسکر وششهزار جمازه سوار وسه هزار اشتر بارکش ، از راه شیراز، مکران ـ وکشتی های لوازم او ازراه بحر وارد بندر دیبل گردیدند. بعد ازجنگ طولانی نه‌روزه ، معبد دیبل‌را ـ که‌بربالای قلعه آن بیرق سبز افراشته بود ـ توسط منجنیق بزرگ، که ۵۰۰ نفر وصله نر وماده آنرا دروقت انداخت‌میکشید،

فتح نمود. ثقفی طبق امر حجاج مردم راامان نداد وسه روز کشتار عام نمود، ثقفی هفتصد زن جوان خادمه معبدرا تصرف کرد ودو دختر حاکم دیبل رابا غنایم هنگفتی برای حجاج فرستاد ، ازآن بعد ثقفی علاقه های این روی آب سند رایکی پی دیگری باجنگ وصلح اشغال کرد، وخود ازدریای سند بگذشت . «داهر» حاکم محلی سند به‌دفاع برخاست ودرمیدان جنگ کشته شد، سر اونزد حجاج فرستاده شدوزن او «لادی» به‌نکاح ثقفی درآمد. مردم رهمن آباد سند، ششماه باعرب رزم نمودند، بالاخره شهر مفتوح شد وسیهزار نفر اسیر داد. سردار عرب توقف نکرد وبه‌ملتان تاخت، بعد ازفتح ، نقود بیشماری حاصل شد ، از معبد ملتان بت طلائی بدست آمدکه دوصد وسی من وزن داشت، وازدفاین نهانی سیزده هزار ودوصد من زر پیداشد ، ازیك‌خانه دیگر دوملیون وچار صد هزار مثقال طلابدسبت افتاد .

پس ازمرگ حجاج واحضارمحمد قاسم ثقفی درعراق وکشته شدنش ازطرف خلیفه سلیمان اموی ، درسال ۷۱۳ فتوحات عرب درماورای سند متوقف گردید و بلوچی ها وسندیها مکررا باحکام عرب جنگیدند .

چهارم

پیروزی قیام مردم افغانستان و انهدام دولت اموی

از نفوذ اولین عرب در افغانستان (٦٤٢) تاسال ٧٤٦ بیشتر ازیك قرن ، سه نسل مردم کشور، درساحه سیاست ونظام وسایر امور اجتماعی ـ چه مادی وچه معنوی ـ باملت عرب درتماس مستقیم بود، واین خود منجر بداد وگرفت دارائی‌های مادی ومعنوی از همدیگر میگردید ، درطول این زمان، ملت افغانستان قسما ذوقیات ملت عرب را پذیرفت، ودین وزبان آنرا باحفظ زبان خودقبول کرد. ملت عرب نیز باتمدن وفرهنگ قدیم افغانستان آشنا گردید واین هردو درتشکیل آیندهٔ تمدن اسلامی تاثیر افکند. مردم افغانستان به‌تدریج وبعد از آشنائی باماهیت دین اسلام ، آنراقبول کردند ، درحالیکه تحمیل‌دین باشمشیر دراین استقبال مردم ازدین اسلام نقش اول نداشت . درطی یکصد سال، ازسواحل جیحون تاهامون سیستان واز حوزه ارغنداب تا کناره سند ، مساجد آباد ومدارس اسلامی افغانستان آنقدر وسعت یافت که دریکی ازآنها سه‌هزار شاگرد تحصیل مینمود. چنانیکه درروز مرگ عالم بزرگ تفسیر وفقه اسلامی، ضحاك بن مزاحم هلالی درافغانستان شمالی درسال ٧١٩، سه‌هزار طلبه این علوم از شاگردان او باقیماند .

سیطره دولت اموی درافغانستان ـ که برپایه تعصب وتبعیض ، تحکم واجبار، تحمیل مالیات سنگین ، با اغتنام مال وبرده در جنگها قرار داشت ـ انگیزه بزرگی بود برای قیام مردم درمقابل استبداد وستم اداره اموی ، ولی موازنه قوای طرفین قابل مقایسه نبود، آن‌یکی مقتدرترین شهنشاهی بود درروی زمین، واین دیگر کشوری بود فاقد مرکزیت وپراگنده با موسسات فیودالی ، ولهذا فداکاری های پراگنده وقوت های متشتت محلی هرباری در برابر قدرت دولت اموی عقیم میماند، معهذا مبارزه‌عمومی با اشکال مختلف دوام داشت. مردم دریکجا مبلغین خاندان عباسی را برضد دولت‌اموی حمایت میکردند . ودر دیگر جا فرقه خوارج راکه برضد بنی امیه وبنی هاشم بودند، پشتیبانی مینمودند. درجائی هم «خداش» موسس طریقه «خرمیه» سرمیزد که از مخالفین خطرناك دستگاه اموی بود. همچنین مردم دشمنی ورقابت قبایل عرب را در افغانستان ، چون یمانی ومضری دامن میزدند واداره‌عربی خراسانرا ضعیف‌میساختند، مردم ورجال نظامی هم بمجرد یافتن فرصت، دست به شمشیر میبردند. روش دولت اموی نیز در تولید تنفر وانزجار اکثر ممالك اسلامی می‌افزود ، زیرا دولت اموی در جمع‌مال وتبذیر واسراف شوق عظیمی داشتند تاجائیکه حکام آنها مثل «اشرس» در سال٧٢٧٠ در ماوراالنهر ازمردم مسلمان شده نواحی سمرقند جزیه ایام کفر گرفتند، وآنها نیز ازدین تمرد نمودند وبه‌کمك ترکها باعرب جنگیدند. مردم افغانستان به‌خلیفه عمر ابن عبدالعزیز شکایت کردندکه حکام عرب متعصب وقوم پروراند، از نومسلمانان ما جزیه میخواهند ودر محاربات خارجه غنایم بما نمیدهند . خلیفه به‌این شکایت رسیدگی کرد. قتیبه در افغانستان معاهدات را بشکست ، غله راقیمت کرد ومردم را بدار زد. حجاج مشهور بظالم درکوفه خون هزاران مسلمان را ریخت وعبداله زبیر را، که خلافتش در عراق وحجاز وافغانستان اسلامی قبول شده بود ـ از حلق آویخت

درهرحال روش دولت اموی درممالك اسلامی با دیده انزجار ونفرت نگریسته میشد، واین ذهنیت عمومی، زمینه مساعد برای یك قیام علیه اموی بود. برعلاوه در داخل اموی ها اختلافات قبیلوی (مخصوصاً از قبایل یمنی وقیسی) آتش نفاق را مشتعل کرده میرفت ، همچنین در درون خاندان شاهی در سر ولایت عهدی وجانشینی خلافت دشمنی ها پیدا شده بود. موالی نیز که ازعرب پرستی اموی ها بجان رسیده بودند، در حوادث ضد اموی طرف مخالفین دولت را التزام میکردند، چنانیکه مکررا طرف مختار وعبدالرحمن بن اشعث وداعیان عباسی را گرفتند .

مردم افغانستان مسلمان شده ، از زمینهٔ تمام این شرایط مساعد ، برای حصول استقلال کشور خویش بایك جنبش بیسابقه ، استفاده نمودند. رهبری این جنش را مردی داشت که از عمق اجتماع برآمده بود وخواسته های جامعه را باموقف ممالك همجوار و اوضاع امپراتوری اموی بخوبی درك میکرد . او ابومسلم خراسانی بود .

قیام مردم ابومسلم خراسانی :

ابومسلم عبدالرحمن درسال ۷۲۰ درقریه سفیدنج (سپید دژ) از مضافات شهر انبار (سرپل کنونی) در شمال افغانستان متولد گردید . او تحصیل کرده بود، زبان وادب عرب میدانست ، قامتی متوسط ، جرده گندمی وچهره جذاب داشت . زبانش فصیح و قلبش قوی ، حتی قسی بود . درسختی زندگی ، اندوه خودرا و در کامیابیها، مسرت خود را نشان نمیداد. این چنین شخصی در ۱۹ ساله‌گی قدم به‌صحنه سیاست گذاشت وچون ازبین توده نشئت کرده‌بود، توانست از عدم رضائیت توده‌های مردم درزیر سنگینی وفشار دولت مستبد اموی، استفاده نماید. درآن وقت مردم نامسلمان از تجاوزات نظامی وپیهم دولت وتاراج دارائی خود بجان رسیده بودند. ومردم‌مسلمان از تبعیض دولت ومحرومیت خویش ، وهمچنان از سنگینی مالیات ومظالم عمال اموی ، متنفر وبیزار بودند. عدهٔ از خانواد بنی هاشم، دربلخ وسایر شهر های افغانستان تبعید گردیده بودند ودسته ای ازخاندان عباس، عم‌پیغمبر درکوفه وحجاز در خفا زندگی داشتند . علی نواسه عباس ازطرف خلیفه عبدالملك دوباره تازیانه خورد، محمد پسر همین شخص بودکه تشکیلات سری بر ضد دولت اموی بساخت ومبلغینی در ممالك اسلامی فرستاد. اما مردم ازترس دولت اموی نمیتوانستند از آنها حمایت نمایند. پس محمد به‌حیث امام عباسی ها متوجه افغانستان شد ومبلغین متعددی اعزام نمود .

او در وقت اعزام مبلغین درافغانستان به‌آنها چنین گفت: مردم بصره عثمان پرست است ، ازکشاکش کناره گیرند وگویند بنده خدابهتر است مقتول باشد تا قاتل ، اهالی‌جزیره خارجی وفراری هستند وبا آنکه عرب‌اند بروم مانند وباآنکه مسلمانند اخلاق مسیحی دارند ، اهالی شام باما دشمنند وجز آل سفیان دیگری نشناسند ، مردم مکّه ومدینه ابوبکر وعمر میخواهند. پس شما متوجه خراسان شوید که شجاعت آنها معلوم است ودلهای شان از عقاید مختلفه وفساد ، بلکه از دین تهی است ، ایشان آزار دیده . مستعدجنبش وخواهان تغیر خلافت اند، آری خراسانی ها پیکر قوی، سینه پهن، سربزرگ ، ریش انبوه ، صدای هولناك ، سخن درشت‌و دهن

دهشت آور دارند . (۱)

وقتیکه این مبلغین در افغانستان می‌آمدند ، مردم به‌سخنان شان گوش میدادند و درمقابل عمال اموی ازآنها حمایت میکردند، چنانچه درسال ۷۲۰ سعید بن عبدالعزیز حاکم اموی افغانستان ، عدهٔ ازمبلغین عباسی راکشف وزندانی ساخت ، ولی مردم‌که باقبایل ربیعه ویمانی مهاجر، خویشاوندی داشتند، توسط آنها این‌مبلغین را باضمانت خود رها کردند ودر خفابغرض تبلیغ ضداموی، آنهارا تقویت نمودند. فرقه «راوندیه» نیز درافغانستان به طرفداری عباسی ها وبرضد اموی ها فعالیت میکردند، فرقه‌خوارج هم درسال ۷۳٤ برضد استبداد وانحرافات مذهبی دولت اموی درافغانستان غربی و شمالی قیام کرده بودند .

ابومسلم تمام این چیز هارا میدانست ومیخواست عباسیان را، که به‌پیغمبر اسلام منسوب ودر نزد ملل مسلمان معتبر بودند، وسیله انهدام شنهنشاهی اموی قراردهد، واز آن بعد عرب را در افغانستان براندازد ودولت ملی تاسیس کند. دراین وقت‌ابراهیم پسر امام محمدمتوفی، به‌حیث امام عباسیان درکوفه میزیست، پس ابومسلم درسال ۷٤۱ به‌کوفه رفت وباامام مذاکره نمود وقرار هائی گذاشت، بعد ازآن به‌افغانستان برگشت وخودش را «امیر طرفداران بنی‌عباس» معرفی‌کرد . شك نیست که ابومسلم درطی این مسافرتها معلومات کافی راجع به‌اداره اموی درممالك عربی وایران، واندیشه های مردم نسبت به‌دولت اموی، حاصل کرده بود. درهر حال اوتوانست بسرعت، مردم بسیاری از طبقه ناراضی ومحروم ، ازعلاقه های هرات ، پوشنگ، بادغیس ، مرو، مرغاب ،نسا ابیورد، توس، سرخس، بلخ، چغانیان. تخارستان. غور. ختلان. کش. نسف. وسایر علاقه های نزدیك ــ در حدود صد هزار نفر اسپ سواروخرسوار بدور خود جمع کند .

دراین وقت نصر بن سیار والی اموی افغانستان ، ازمرو غایب ودرجنگ‌باجدیع کرمانی مشغول بود. ابومسلم ازاین فرصت استفاده کرده درپنجم رمضان سال ۱۲۹ هجری مساوی ۷٤٦ میلادی درمرو پرچم سیاهی برافراشت ، خود لباس سیاه پوشید و دربین هزاران نفر از داوطلبان آزادی خواه وجنگ جو، خلع خلفای اموی را ازسلطنت ونصب عباسیان را به‌خلافت اسلامی اعلام کرد وخودش را شهنشاه خراسان خواند. اردوی داوطلب ابومسلم، پیاده ، اسپ‌سوار وخرسوار، بااسلحه متنوع بود. ابومسلم بااین قوت در ۷٤۷ مرورا ازامویان پاك‌کرد وتا ۷٤۸ تمام ولایات مسمان‌شدهٔ افغانستان را از اداره اموی‌نجات داد. درعین حال اردوی او قیادت قحطبه وخالدبن برمك بلخی داخل ایران شد و در طی جنگهای گرگان، اصفهان، جلولا وعراق تمام مدافعین دولت اموی را ازبین برد، ودرسال ۷۵۰ داخل شهر کوفه گردید. دراین جا طبق فرمان ابومسلم ، برادران ابراهیم امام عباسی ، عبداله سفاح ومنصور دوانیقی‌را ازپناه‌گاه مخفی شان کشیده ، اولی را به‌خلافت اسلامی برداشتند . (دولت اموی قبلا به واسطه فرو بردن سر امام ابراهیم درتوبرهٔ پرازچونه، اورا کشته‌بود) ، وزارت سفاح رابیك نفر ایرانی ابوسلمه جعفر همدانی دادند. عسکراعزامی خلیفه‌جدیدنیز درنزدیکی‌حران، خلیفه اموی مروان را شکستند و بالاخره اورا در حالت فرار بجانب مصر ، درمنزل‌ذات

---

(۱) استاد احمد امین‌مصری مولف صخی الاسلام بنقل ازجا حظ عالم قرن‌سوم هجری

السلاسل درطی شباخونی بکشتندوسرش‌را ازکوفه درخراسان‌نزد ابومسلم‌فرستادند. متعاقبا تمام خاندان خلفای اموی باوحشت ازدم تیغ عباسیان گذشت وبه‌این صورت تاریخ اسلامی داخل دوره جدیدی گردید .

واما ابومسلم در افغانستان :

بعد ازآنکه ایالات مسلمان شده را ازتسلط عرب آزاد ساخت ، وایران را از طرفداران دولت اموی پاك کرد، درسال ۷۵۲ به ماورالنهر سوقیات کرد وحاکم عربی «زیاد» را بکشت، وبه‌این ترتیب یك دولت بزرگ خراسانی تشکیل نمودکه خود در راس آن قرار داشت. این فعالیت مردم افغانستان که‌منجر به انهدام یك امپراتوری بزرگ جهان، وتولید یك دولت مستقل اسلامی در آسیای وسطی گردید، وآوازه آن درتمام کشور های تابعهٔ عرب پیچید - نمونه مثال وتشجیع برای استقلال طلبی سایر ملل محسوب شد . افغانستان در ۷٤٦ مستقل شد (ابومسلم) ، اسپانیا در ۷۵۵ (عبدالرحمن) ، مراکش در ۷۸۸ (ادریس) وعلاقه های دیگر شمال افریقا درسال ۸۰۰، مصر وشام نیز در۸۷۷ (طولون) مستقل گردیدند. گرچه دولت‌عباسی توانست بزودی اقتدار مجدد سیاسی عرب را درافغانستان - بعد ازابومسلم - ودر مصر وشام -بعداز خانواده طولونی - برقرار نماید، مگر افغانستان باز بعد از ۷۰ سال (دولت طاهری)- استقلال خودش را درسال ۸۱۹ میلادی اعلان نمود، ومصر وشام درسال ۹۳۵ مستقل گردیدند (اخشیدیها) .

در هر حال ابومسلم بعد از تنظیم داخلی درسال ۷۵۳ بغرض نظارت درخلافت عباسی واداى فريضه حج به‌عراق سفر نمود واز طرف خلیفه سفاح پذیرائی شد . این وقت وزارت عباسی به‌خالد بن‌رمك بلخی - بعد ازکشته شدن ابوسلمه همدانی - تعلق داشت. ابومسلم بعد از ادای حج برمیگشت که خلیفه سفاح بمرد ومنصور دوانیقی برادرش به ابومسلم متوسل شد تا خلافت اورا ، با ازبین بردن رقبایش ، تحکیم نماید. ابومسلم پذیرفت ورقیب اولینش عیسی بن‌موسی را درانبار شکست‌و با عبداله بن‌علی بن عباس که درنصیبین اعلان خلافت‌کرده بود، پنج‌ماه جنگید تا او مغلوب ومنصور درخلافت مستحکم گردید. ازآن بعد ابومسلم که از حرکات منصور بدبرده بود، بدون‌وداع عازم افغانستان شد. منصور بترسید ونامه‌هائی به‌اونوشت‌که ازراه برگردد وبه‌تنظیم حکومات مصر وشام بپردازد. نماینده خلیفه ابوحمید مرغابی بود که توانست در ری ابومسلم را دریابد وبمراجعت وادارد . ابومسلم برگشت واز طرف خلیفه استقبال شد، درحالیکه فراموش کرده بود، خدعه وفریب گاهی میتواند قدرت را مغلوب‌کند. خلیفه منصور دریکی از صحبت های مصنوعی و محرمانه توسط جلاد های مخفی ابومسلم را ریزریز نمود وسرش را درطبقهای دینار ودرهم به‌معسکر خراسانیان فرو ریخت. این حادثه که‌نمونه کامل اخلاق سیاسیون جهان است در چهارشنبه ۲۵ شعبان ۱۳۷ مساوی ۷۵٤ واقع گردید. به‌این ترتیب سلطهٔ سیاسی عرب مجددا در افغانستان کشیده شد وتقریبا هفتاد سال دیگر دوام نمود .

پنجم

ادامه استیلای عرب در دوره دولت عباسی وقیامهای مردم افغانستان

(از ۷۵٤ تا ۸۲۱ میلادی)

بعد از کشته شدن ابومسلم ، دولت عباسی در مورد افغانستان رویه جدیدی پیش گرفت، که مغایر باروش دولت اموی بود. وآن اینکه با اعیان واشراف افغانستان بیشتر راه مدارا ومواسات وتشریك آنها درمنافع حکمرانی ، درپیش گرفت، وخواست توسط آنها سلطه خویش را دراین مملکت حفظ کند. چنانیکه ابو داود وکیل ابومسلم را در افغانستان بمقامش باقی گذاشت و با خراسانیان دربار خویش به‌محبت رفتار کرد. این روش عباسی به‌نفع او وهم به‌نفع اشراف مملکت تمام شد. معذا توده‌های مردم افغانستان ازتحمیل مالیات های سنگین وتسلط عرب‌دلخوش نداشتند وفاجعهٔ ابومسلم آنها را باردیگر برضد عباسی برانگیخت . این احساس آنقدر قوی بودکه اختلاف دین ومذهب هم مانع اتحاد شان نمیگردید ، چنانچه پنجسال از حادثه‌ابومسلم نگذشته بودکه مردم هرات قیام کردند ومردی زرتشتی مذهب ازاهل قریه «هردانه-غرب هرات» بنام «سندباد» درسال ۷۵۹ برهبری مردم برخاست وخودش را باعنوان سپهبد جانشین ابومسلم معرفی کرد، درحالیکه هزارها نفر مسلمان وزرتشتی زیر علم او جمع شده بودند. او در نیشاپور مرکز عربی افغانستان حمله ودر طی چندین جنگ نیشاپور ، قومس وری را اشغال کرد وخزاین ابومسلم را در ری تصاحب نمود، پس از آن مصروف تهیه حمله درعراق وحجاز گردید. سپاه عباسی دربین همدان وری رسید ودر طی جنگهای شدیدی جلو سندباد راگرفت . متعاقبا عسکر امدادی خلیفه عباسی به قیادت پسرش مهدی در رسید، وسندباد پس ازشکست به‌طبرستان کشید، ولی میزبان او سپهبد طبرستان اورا کشته وسرش را بدربار خلیفه فرستاد .

در سال ۷٦٦ مردم هرات به‌قیادت یکنفر بادغیسی بنام «استاد سیس» وحریش سیستانی رفیق او، برضد عرب قیام کردند واجشم مرو الرودی راکه بطرفداری‌عباسی میجنگید ـ درمیدان جنگ بکشتند. ازآن بعد با ۲٤ هزار عسکر اعزامی خلیفه رزم دادند، ولی‌هراتیان چهارده هزارنفر اسیرداده منهزم گشتند. اسرا راعرب ازبین‌برده وخود استاد سیس را نزد خلیفه فرستادند که در آنجا کشته شد. «مرجیله» دختر همین استاد سیس بود که بعدا زن‌هارون رشید ومادر مامون رشید گردید.

ازاین بعد قیام توده های دهقان افغانستان مفتوحه، بااهمیت اقتصادی که‌داشت، بامبارزات سیاسی برضد استیلای عرب تواماآغازگردید. زیرامالیات وعوارض دولت عباسی وفیودال های داخلی روز افزون شده میرفت، پس مردم بناچار قیام میکردند. چنانیکه درسال ۷٦۷ دهقانهای هرات وسیستان (مسلمان وزرتشتی) تحت رهبری «آذرویه» مرزبان زرتشتی ومحمد بن شداد ، برضد حکومت عربی شورش کرده ،یزید عامل عباسی را در رزمگاه بشکستند. بعدانکمی مردم پیشه‌ور ودهقان درشهر زرنج قیام نموده ومعن بن زایده، حاکم مسرف عباسی را شکم دریدند.

درسال ۷۷۵ مرد دیگری بنام حکیم بن عطای بادغیسی ومعروف به‌حکیم مقنع،

رهبری قیام کننده‌گان را درمرو بدست گرفت ـ وهزاران نفر زرتشتی ومسلمان (با عنوان سپید جامگان) برای طردعرب کمر بستند ، ومقنع قرارگاه خودش را درآن طرف جیحون درحوالی شهر سبز انتخاب نمود . سرداران عرب چون حسان بن‌تمیم ومحمدبن نصر درجنگهای مقنع ازبین رفتند، ودامنه این قیامها ازمرو تاتخارستان کشیده شد وتا اوایل قرن‌نهم یعنی ظهور دولت طاهری خراسان (۸۲۱) طول کشید. در هر حال بمقابل مقنع بغداد جنگ را ادامه دادوسپاهی قویتر بفرمان دهی معاذ بن سلم در محاذ جنگ اعزام نموده وبعد از محاربات بسیار مقنع محصور گردید، او برای آنکه ننگ اسارت نکشد، آل واطفال خودرا بکشت وآنگه خود انتحار نمود. درطی همین زمان بود که «یوسف ابرم» هراتی باداوطلبان ملی، علاقه های میمنه ومرغاب وپوشنگ را اشغال کرد، تاآنکه یزید بن مزید والی خراسان شمالی به‌جنگ اوشتافت. یوسف ابرم دریکی از این جنگها اسیر وبه‌بغداد فرستاده شد وهمدر آنجا باسایر روسای انقلابی افغانستان یکجا اعدام گردید . ازمرگ منصور عباسی (۷۷۵) تا ۷۸۵ (دوره خلافت مهدی وهادی عباسی) امارت افغانستان شمالی اول به عبدالملك خراسانی وباز بفضل بن سلیمان توسی داده شد تاامنیت‌راحفظ نمایند.ولی درسیستان مردم به‌اتفاق خوارج قیام کردند وحمزه بن مالك حاکم سیستان بازحمت توانست رهبر آنها «نوح» خارجی را ازبین بردارد .

در سال ۷۸٦ مقتدر ترین خلیفه عباسی هارون الرشید به‌خلافت اسلام نشست. او در بغداد یحی برمکی پسر خالد برمکی (وزیر خلیفه منصور دوانقی) را وزیر مقرر کرد وامارت افغانستان را به جعفربن محمد خراسانی داد . باز درسال ۷۹۳ فضل‌بن یحیی برمکی را درافغانستان فرستاد وبه این وسیله مجال قیام بمردم نداد. فضل برمکی درحین اقامت در افغانستان ، ابراهیم بن جبل را به‌حمله در کاپیسا پایتخت کابلشاهان بودائی مذهب مامور کرد ، او ازراه غوربند این‌حمله را عملی نمود، ودر نتیجه این جنگ شهر بگرام با آبدات بودائی ومعبد مشهور شاه‌بهار ، ویران شد. بهمین سبب بعدها پایتخت ازبگرام، درشهر کابل قدیم درکنار دریای لوگر منتقل گردید .

ولی همینکه درسال ۷۹۵ علی‌بن عیسی‌را خلیفه به‌امارت افغانستان اعزام‌نمود، مردم در بلخ برخاستند ویحیی پسر علی را بکشتند وسه‌ملیون درهم‌دارائی علی را ضبط وخودش را بولایات غربی کشور عقب راندند. کثرت دارائی علی‌بن عیسی، دلیل بارز اجحاف حکام عرب در افغانستان بود.علی برای آرام نگهداشتن مردم درهرات، طاهر بن حسین پوشنگی را به‌حکومت پوشنگ ـ که درآن روز گاران مثل‌شهر هرات آبادان بود ـ گماشت.

در سیستان نیز حاکم عربی عثمان ، مجبوریت احساس میکرد تا سیستانیان مسلمان شده را در اردوی عرب بپذیرد. او باهمین سیاست توانست بشر بن فرقد، رهبر قیام کننده‌گان سیستان را ازبین بردارد. عثمان در قندهار هم‌یکباری ـ مثل معن زایده ـ بارتبیل کابلستان رزم بی‌نتیجه نمود. متعاقباً درسیستان باقیام مردم وحضین سیستانی مقابل گردید، وهارون الرشید در ۷۹۲ عوض عثمان یکی ازاشراف سیستان داود بن بشر را به‌حکومت منسوب نمود. داود هم حضین هموطن آزادی‌خواه خودرا درمیدان جنگ بکشت وقیام مردم را سرکوب نمود. عرب‌ها دوبار دیگر از

سیستان در سالهای ۷۹٤ - ۷۹۷ به‌سرداری یزیدبن جریر وعیسی بکابلستان‌سوقیات کردند، ولی درهر دوبار ناکام ماندند. واین تنها کابلستان بودکه درطول نزدیك بدو قرن، در آسیای وسطی توانست در برابر قدرت امپراتوری های اموی و عباسی مقاومت واستاده‌گی نماید .

درسال ۷۹۹ مرد دیگری در سیستان بنام حمزه قیادت مردم دهقان وپیشه ور را بر ضد عرب در دست گرفت. او درطی جنگ هائی که‌باعیسی حاکم عربی‌سیستان نمود، سیستانرا آزاد ساخت ، دراین وقت مردم ماورانهر نیز برضد حکام عربی برخاستند . گرچه بغداد علی بن‌عیسی والی ستمگر خراسانرا معزول نمود ولی قیام مردم از پا ننشست تاخلیفه هارون الرشید مجبور شد شخصا برای فرو نشاندن شورش های پی درپی مردم به‌خراسان سفر نماید. دراین وقت خزاین علی بالای یکهزار و پنجصد اشتر بحضور هارون آورده شد . خلیفه عباسی در ولایت نیشاپور هنوز دم راست نکرده بود که بیمار شد ودر ۸۰۸ میلادی (۱۹۳ هجری) دیده ازدنیا بست و در توس دفن شد .

مامون عباسی پسر هارون الرشید ، در حیات پدر والی خراسان ودر شهرمرو مرکز خراسان آنروزه مقیم ودلبسته خراسان بود، بعد از فوت پدر به‌مشوره رجال خراسان مخصوصا فضل بن سهل سرخسی وزیر خراسان، درصدد تشکیل خلافت اسلامی خراسانی برآمد، درحالیکه امین برادر او دربغداد جانشین پدر وخلیفه‌اسلام بود. وزیر خلافت فضل بن ربیع نیز مخالفت با خراسان داشت وخلیفه جدید را واداشت که مامون را از خراسان در بغداد احضار کند . درسال ۸۰۹ خلیفه چنین امری صادر کرد ولی مامون نپذیرفت . درسال ۸۱۰ شصت هزار سپاهی بغداد بسرداری علی‌بن عیسی دشمن دیرینه خراسانیان به استقامت افغانستان سوق شد، وازاین طرف وظیفه دفاع به‌طاهر پوشنگی محول گردید. طاهر درری ایران سپاه عرب را منهزم وعلی را درمیدان نبرد بکشت و به استقامت بغداد پیشرفت . در راه همدان سپاه دوم بغداد به‌قیادت عبدالرحمن جلو طاهر راگرفت ، ولی سپاه خراسان خودش را اسیر گرفت ولشکرش را بشکست . متعاقبا طاهر قوای امدادی بغداد را ازبین برد وخود تا حلوان پیشرفت. این وقت قوای تازه‌دم خراسان به‌سرداری‌هرثمه بن اعین نزد طاهر رسید وهردو سپاه در دوستون ازراه اهواز ونهروان بجانب بغداد پیش کشید . طاهر اهوازرا به‌جنگ گرفت وبصره وواسط تسلیم شد. طاهر مداین را اشغال کرد وبه بغداد نزدیك شد، هرثمه نیز نهروان را به‌جنگ گرفت وبه‌بغداد پیش شد، خلیفه امین دربین دوقوت محصور بود ومجال دفاع نداشت، او از طاهر خواهش نمود راه دهد تانزد برادر به‌خراسان رود. طاهر نپذیرفت و خواست امین تسلیم شود . امین کشتی درآب انداخت تاشبانه به اردوی هرثمه - که عرب بود- پناه جوید ولی دربین شط ازدست سپاهیان طاهر ناشناخته ، کشته شد . فردای آن شهر بغداد درابتدای سال ۸۱۳ مفتوح گردید .

به‌این ترتیب عوض بغداد ، مرو درخراسان پایتخت خلافت اسلامی قرارگرفت. این کار خلاف تمنیات عرب بود، لهذا به‌ضدیت برخاستند ودر صدد شدند که مجددا مرکز خلافت را در بغداد منتقل سازند. فضل بن‌سهل ملقب به‌ذوالریاستین که‌امور خلافت مامون دردست اوبود، برادرخود حسن‌را، والی عراقین وحجاز مقرر ودر بغداد

متمرکز ساخت ، وهرثمه بن‌اعین راکه عرب بود ودر فتح بغداد خدمت کرده بود، بمرو احضار کرد وبکشت . ولی هرثمه قبلا مامون را ازنیات فضل مطلع ساخته بود که میخواهد خلافت عباسیان را به خلافت علویان تبدیل کند، ورفتار فضل اشتباه مامون را تائید میکرد. چنانچه فضل مامون را واداشت که دختر خود زینب را بولایت‌عهدی به علی موسی الرضاء بدهد وهمچنان رنگ سیاه راکه شعارعباسیان بود برنگ سبز که شعار علویان بود تبدیل کند . فضل ازاین هم پیشتر رفت وروزی در مرو بیکی گفت: سعی من دراین دولت ازسعی ابومسلم بیشتر است. مرد جواب داد : او سلطنت را از یك قبیله به‌قبیله‌دیگر رساند، در حالیکه توفقط دولت‌را ازیك برادر بدیگر برادر دادی. فضل گفت اگرعمر باقی بودمن نیز چنان کنم. حسن برادر فضل کفایت فضل را نداشت ومرد تجملی وعیاش بود. عرب‌ها برضداو فعالیت میکردند، تاجائیکه دربغداد برخاستند وابراهیم کاکای مامون را درسال ۸۱۷ بخلافت اسلام سلام‌وخلع مامون را اعلام کردند. پس مامون عزیمت بغداد نمود وفضل ازممانعت عاجز آمده همینکه در سرخس رسیدند وفضل مشغول استحمام بود، غالب بن حکم مامای مامون به حکم خلیفه درحمام درآمد وتوسط جلادان فضل را ــ مثل ابومسلم ــ بکشت .

وقتیکه مامون باسپاه خراسان وارد بغداد شد، خلافت خودراتحکیم، شعار سیاه را قبول وعنصر عرب‌را راضی نمود. تااین وقت طاهر پوشنگی کشور شام را تامین، ونصر بن شبیب عاصی را تادیب کرده، واینك در دربار خلافت حاضر ومراقب‌اوضاع بود. او میدید که چگونه خلیفه سفاح عباسی ابومسلم را به‌خدعه بکشت، وهارون الرشید خاندان برمکی رابا چه قساوت معدوم نمود واینك مامون عباسی باچه تزویری فضل را ازبین برداشت . پس آینده خویش را حدس میزد، وسعی بسیار کرد تا توانست مامون را وادارد که اورا بولایت خراسان بگمارد . مامون که هنوز خودش‌را بقوای خراسان نیازمند میدید این پیشنهاد را پذیرفت . طاهر درسال ۸۲۰ والی افغانستان اسلامی مقرر وبلادرنگ وارد خراسان گردید. او درسال ۸۲۱ بواسطه افگندن نام خلیفه عباسی از خطبه، استقلال افغانستان را اعلام نمود .

ششم

وضع اجتماعی افغانستان در دوره استیلای عرب

تعلقات سیاسی ونظامی‌عرب درافغانستان ازسال ٦٤٢تا ٨٢٢ یکصدوهشتادسال طول کشید. درطی این مدت عرب، دین‌اسلام وزبان عربی را به‌افغانستان آورد که‌به سختی وتدریج درسایه جنگ وصلح، آمیزش اقتصادی واجتماعی درایالات شمالی و غربی وقسماً جنوبی کشور پذیرفته شد. تاثیر این دوسلاح (دین وزبان) آنقدر قوی بودکه مثلا کشور قدیمی مصر را بیك کشور وملت عربی تبدیل کرد وایران قرنهای دیگر تلاش نمود تازبان وملیت خودرا نگهدارد. درهرحال افغانستان چنانیکه دین اسلام وزبان عرب راقبول کرد، ریاضیات ، نجوم، انشاء ، وترسل خودرا ، بافلسفه وطب هندوستان بعرب اهداء کرد ودر مجموع تمدن اسلامی شرکت موثری نمود . بطوریکه در علوم دینی ـ تفسیر ، حدیث وفقه ، در علوم وفلسفه ، درشعر وادب، در تصوف وعرفان ، مردان مشهوری به‌تمدن اسلامی تقدیم کرد .

همچنین در ساحه سیاست ، افغانستان توانست توسط خاندانهای برمکی و سهل در اداره عرب نفوذ کند، خانواده برمکی بلخی ازبرمك بن جاماس بن ویشتاسب نسب میگیرند که از زرتشتیان بلخ بودند. یکنفر ازاین‌ها جعفر بودکه دراوایل قرن هشتم دین‌اسلام قبول، وبدربار سلیمان اموی دردمشق قبول شد وهم درآنجا بمرد . مرد دیگر ازاین خاندان ابوخالد برمك بودکه ازطرف اسد والی عربی خراسان درسال ٧٢٦ به‌حکومت محلی بلخ مقرر شد. ابومسلم این شخص را جزء افسران اردوی‌اعزامی خودبرای فتح بغداد فرستاد، واو بعد از ابوسلمه ازطرف خلیفه سفاح بوزارت بغداد برداشته شد ، ولی بعد ازکشته شدن ابومسلم معزول ومعتوب گردید ودرسال ٧٨١ در بغداد از جهان گذشت . پسر این شخص یحیی برمکی مرد مدبری بودکه هارون الرشید اورا پدر خواند ووزیر ساخت . پسران یحیی در دربار بغداد جاگرفتند . جعفر بن یحیی وزیر هارون شد وفضل برادرش والی افغانستان گردید . این خاندان هفده سال تمام زمام خلافت بغداد را در دست داشتند ، به‌ترجمه کتب از پهلوی وهندی پرداختند ، ازعلم وفن پشتیبانی کردند، کتب مجسطی ومنگه هندی وسیر ملوك‌الفرس بفرمایش این‌ها در عربی ترجمه شد، مذاهب هندی مکتوب ومدون گردید، موسی و یوسف ومحمد بن‌جهم ، مترجمین منسوب به‌همین خاندان بودند . برمکی‌ها برای ایتام عرب مکتب بساختند ، مگر عناصر دربار ازاقتدار اداری ، جاه وجلال زندگی و تجمل واسراف آنان رشك میبردند، زیرا این خاندان درسایه وزارت ، ازسایر اشراف بیشتر ملك ومال اندوخته بودند وبیشتر مصرف میکردند ، این خود حسادت ورقابت دیگران را تحریك میکرد چونکه دارائی اشراف ووزراء وحکام دولتی متناسب بادرجه ماموریت ، ومنبع ثروت هم اقطاع وهدایا ورشوت بود، واین خودبرای وزراء ووالی‌های بزرگ بیشتر میسر میشد. خلیفه نیز ازبذل بی‌اندازهٔ شان بمردم واز امیدواری مردم به‌آنها ، وقصاید مدحیه شعرای عرب درباره آنها،که بیشتر از هر خلیفه ستایش میشدند کوفته خاطر گردید . لهذا هارون الرشید درسال ٨٠٢ جعفر وزیر را بکشت

ونعشش را در سر جسر بغداد بیاویخت وشش سال بماند تابپوسید ، آنگاه فروکرد وبسوخت و خاکسترش را بباد داد. فضل برادرش ویحیی پیر پدرش درزندان بغداد جان سپردند. خاندان آنها محبوس، اموال شان مصادره وزنانشان به عوام مباح گردید. در عوض ، خاندان دیگری از هموطنان برمکی، بنام خانواده سهل سرخسی دردولت عباسی باقی ماند. فضل وحسن پسران سهل بودند ودین زرتشتی داشتند . فضل کتابی از پهلوی به‌عربی ترجمه و به‌یحیی برمکی تقدیم کرد، اوپسندید وفضل رابر کشید ومسلمان نمود. همین آدم بودکه بعد ازمرگ هارون الرشید ، در مرو بوزارت مامون الرشید رسید ومرکز خلافت را از بغداد به‌مرو منتقل نمود، وعلامت سیاه عباسی را به‌سبز علوی تبدیل کرد، وبغداد را توسط طاهر فتح کرده به‌برادر خود حسن داد. این آدم مثل برمکی ها دارائی بسیار اندوخته وتجمل زیاد داشت و وقتیکه بدربار مامون میرفت درکرسی بالداری حرکت میکرد وچون خلیفه رامیدید پیاده‌میشد وسلام میکرد ، وکرسی را در عقبش میکشیدند، تا نزدیك خلیفه میرسید وباز به کرسی مخصوص خود مینشست . مگر مامون الرشید این شخص را بکشت ودرعوض برادرش حسن را در بغداد نگهداشت ودخترش را (پوران دخت) تزویج نمود . گرچه فضل کشته شد ، اما هموطن دیگر او طاهر پوشنگی که برکشیده فضل بود باقیماند ، اوبود که مثل ابومسلم بغداد را فتح نمود .

انتشار دین اسلام در افغانستان ، گرچه در ایالات مرکزی و شرقی مملکت با مقاومت های سختی مقابل شد، معهذا تاجائیکه رسید ، توانست ادیان مختلف را جاروب نماید . خلافت عربی درسرزمین های مفتوحه افغانستان ، اراضی مزروعه را حق بیت المال میدانست وقسما دربدل مالیات معینه ، در دسترس خانواده های‌عمده عربی ومحلی میگذاشت ، واین روش سیستم ملکیت مشروط فیودالی را تحکیم‌مینمود. تعالیم اسلام معنا ویرانی طبقه بندی قدیم اجتماعی را اعلام مینمود ، ولی عملا قوه‌حاکمه وخان های محلی وملاك ـ طبقه ممتاز ودارا را تشکیل میکردند. عرب بعد از زدوخورد های دامنه‌داری درافغانستان به‌این نتیجه رسیدکه با اشراف وسرکرده‌گان محلی بسازد و آنها را درمنفعت شریك سازد، این به‌نفع خان‌ها واعیان بود، ولی بار مالیات دهقانرا سنگین میساخت ، چنانیکه درعهد عباسی مالیات افغانستان مفتوحه از تقریبا چهل ملیون درهم (کرمان چهار ملیون ، مکران چهارصد هزار ، سیستان چهارملیون، ولایات شمالی خراسان بیست و هشت ملیون درهم) ، به‌هفتاد ملیون درهم بلندرفت. ازهمین سبب بودکه قیامهای دهقانی متعددی درافغانستان به‌ضد دولت عباسی و فیودالهای داخلی بمیان آمد ومردم ایالتهای شمالی وغربی، سالها جنگیدند تا اقلا خود را اززیر باریکی از ایشان نجات بدهند. دولت عباسی نمیتوانست بر قیامهای سیاسی واقتصادی مردم افغانستان مفتوحه به‌تنهائی فایق قطعی گردد، لهذا برای احراز چنین تفوقی بیشتر به‌جلب همکاری اعیان واشراف محلی میپرداختند، و در سایه اشتراك منافع باآنان به‌تسلط خود دوام میدادند .

درین دوره البته زراعت کشور پیشرفته وآبیاری منکشف بود، از دریاهای هلمند و هریرود کانال ها وجوی های جدیدی کشیده شده بود . دربلخ بیشتر از هفتاد آسیای آبی وهمچنین در سیستان آسیا های بادی موجود بود ، درولایت بلخ انواع حبوب وگندم وبرنج میکاشتند ، دربادغیسات مالداری پیشرفته و در غور

مالداری و زراعت توام بود ، پنبه کاری وصنعت ابریشم رایج بود ، تالقان مرغاب شهر عمده تولید منسوجات پشمی ، وشهر بلخ مرکز عمده تجارتی بود، اسلحه‌ساخت غور در ممالك همسایه شهرت بسیار داشت ، در تخارستان سرب واقسام فلزات، ودر سایر ایالات شمالی آهن ونقره وطلا، ودر غور آهن ومس استخراج میشد، وکان نقره پنجشیر معروف بود.

مورخین عرب درباب آبادی وعمران وثروت افغانستان آنروزه تذکراتی داده‌اند، ازآن جمله «مقدسی» میگوید: قریه های خراسان آبادتر ازشهر های عراق است . «ابن الفقیه» میگوید: خراسانیها درعلم وصنعت وتجارت سرآمد روزگاراند ... مردم خراسان دلیر وشجاع اند، این‌ها فیروز بن یزدگرد وهمچنین کسری بن قباد (شاهان ساسانی ایران) را کشتند ودولت را ازبزرگترین ملوك اموی جدا کردند ... دیگری مینویسد : خراسان در دوره اسلام ازطرف عرب به‌جنگ وصلح فتح شده، وباردیگر استعداد وقابلیت طبیعی ودرایت خراسانی درامور سیاست وعلوم‌وفنون ظاهرشد، و خراسان نسبت به‌سایر ممالك اسلامی، بیشتر علما وامرای نام‌دار پرورش داد (۱)

---

(۱) ضحی الاسلام امین احمد مصری

فصل هتم

افغانستان از قرن نه تا قرن سیزده میلادی

یکم

افغانستان درزمان دولت طاهری

(از ۸۲۱ تا ۸۷۲ میلادی)

در قرن هشتم هجری شهر پوشنگ (زنده‌جان کنونی) درهرات آباد ومستحکم و دارای مدرسه ومسجد بود که علوم دینی اسلامی درآن تدریس میشد . خانواده‌طاهر از اهالی این شهر کوچك ومثل خانواده های برمکی وسهل ، منسوب به‌طبقه اشراف مملکت بودند . لهذا با خلافت اسلامی وهم اعیان محلی کشور همکاری داشتند ، و توانستند بزودی در دربار خلافت بغداد خالیگاهی را که انهدام خانواده های برمکی وسهل بمیان آورده بود، پرکنند . طاهر ذوالیمنین بعداز واقعه امین ومامون ، قوماندان قوای نظامی خلافت بغداد بود. ومنصور بن طلحه طاهری والی ایالات مرو وخوارزم ، وعبدالله بن طاهر حاکم (شحنه) بغداد، وسلیمان‌بن عبدالله طاهری‌والی ایالت تبرستان در ایران بودند. این است که‌خاندان طاهری در دولت عباسی نفوذ روز افزون ومحکمی داشت ، وتوانست ازاین نفوذ خویش در دربار خلافت ومحل استفادهٔ اساسی نماید، روسای محلی کشور بااین ها دریك خط سیر مینمودند، وسیاست دولت عباسی هم ـ بر خلاف سیاست دولت اموی ـ با خواسته های روسا واشراف محلی افغانستان منطبق بود. زیرا دولت اموی تفوق نژادی وحکمرانی خالص عربی را باحصول پول در ممالك اسلامی خواهان بوده وزمینه تبارز ملی را باز نمیگذاشت ، در حالیکه عباسی‌ها با سران اعیان محلی سازش وباحفظ منافع مشترك خود وآنها این کشور هارا اداره میکردند ، بهمین سبب بودکه دولت اموی دریك قرن برافتاد ودولت عباسی پنج‌قرن دوام نمود .

در هرحال خاندان طاهری که درعصر تقدم فرهنگی اسلام زندگی داشتند توانستند دولت استبدادی منوری در افغانستان تاسیس کنند وهم کشور ماورالنهر را تحت اداره خویش قراردهند ، خانواده طاهری مردمان تحصیل کرده بودند، طاهر خودش در عربی ادیب وشاعر ، وعبداله مثل پدر شاعر ، وطاحه درنحو وارد بود ، منصور بن طلحه حاکم مرو هم خود رسالاتی در فلسفه نوشت . دولت طاهری درنشر معارف اسلامی در افغانستان و در راه بهبودی آبیاری وزراعت کشور بذل مساعی نمود ، حتی قانونی برای‌طرز استفاده از آبیاری توسط فقهاتدوین کرد. طاهریان همان‌طور که استقلال ملی میخواستند ، از خلافت اسلامی ، وزبان عربی ودین اسلام هم حمایت میکردند، وچنانیکه از جنبشهای آزادی خواهی مردم افغانستان علیه نفوذ عرب‌پشتیبانی میکردند، بافرقه خوارج سیستان، وقیام کنندگان ضد خلافت عباسی در ایران ، شام ومصر هم مخالفت داشتند، ودراین راه جنگهای متعددی نمودند. عبدالله ابن‌طاهر

مقداری از کتب زرتشتیان افغانستان را در ۸۲۸ بسوخت ودر تحکیم دین اسلام کار نمود. پایتخت دولت طاهری شهر نیشاپور بود .

در هر حال طاهر بن حسین پوشنگی موسس دولت طاهری درسال ۸۲۰ وارد افغانستان شد واستقلال افغانستان را درسال ۸۲۲ باافگندن نام خلیفه عباسی ازخطبه اعلام کرد، همچنین ایالات مسلمان شده شمالی وغربی افغانستان را مرکزیت بخشید. بعد از طاهر پسرش طلحه در سال ۸۲۲ زمامدار شد وروابط حسنه را باخلافت بغداد حفظ نمود. درسال ۸۲۸ برادرش علی ابن طاهر پادشاه شد ودر ضمن یك شورش مردم کشته شد. درسال ۸۲۹ عبداله پسر بزرگ طاهر ازبغداد درنیشاپور آمد وبه حکومت نشست . این شخص ادیب، زمامدار قابل وهم منصبدار مجربی بود، او در دربار خلیفه عباسی ـ که کروگان پدربود ـ درسایه عقل وکفایت طرف اعتماد قرار گرفت، وی شورشهای شام ومصر وایران را از سال ۸۲۱ تاسال ۸۲۹ بنفع خلیفه بغداد سرکوب کرد. چنانچه نصر بن شیث عقیلی را درشام، وعبیداله ابن لسری را درمصر ، وبابك خرمدین را در آذربایجان ایران مغلوب نمود. وقتیکه عبداله در افغانستان آمد به آبادی وزراعت وآبیاری متوجه شد ودراین راه خدمات شایانی نمود. او درعین تکامل سیستم فیودالی در افغانستان (که ازقرن ۷ تاقرن دهم استحکام یافت) به مامورین وکارداران قلمرو خود چنین نوشت : حجت برگرفتیم شما را تا از خواب بیدار شوید، واز خیره‌گی بیرون آئید ، وصلاح خویش بجوئید، وبابزرگران ولایت مدارا کنید، وکشاورزی که ضعیف گردد، اورا قوت دهید، وبجای خویش بازآرید، که خدای عزوجل مارا ازدست‌های ایشان اطعام کرده است، واز زبانهای ایشان سلام کرده است، وبیداد کردن به‌ایشان حرام‌کرده است. این‌نامه عبداله ،که‌عبدالحی بن ضحاك گردیزی درتاریخ زین‌الاخبار خودنقل میکند، گرچه شکل توصیه‌نامه دارد و سرنوشت توده کثیر بزرگرر را به‌ترحم طبقه ملاك میسپارد، معهذا نشان میدهد که چگونه عبداله عمق نظر داشت، ومیدید که خان وملاك برزارع وکشاورز ستم میکند، وروزبروز زندگی زارع وبرزگر به‌انحلال وافلاس نزدیکتر است ، در حالیکه همین مردم طبقه ملاك راهم نان میدهند وهم سلام .

عبداله بیاد داشت که‌طاهر پدرش در افغانستان درضمن یك‌نامه مفصل برایش دربغداد نوشته بودکه : سپاه راقوی دار، وامنیت راحفظ کن، بامردم به‌عدالت وآرامی رفتار وحوایج وضروریات آنها رافراهم نما، وبرائت وپاکی خود را درنظر رعیت‌آشکارا کن، وبرای بیماران شفاخانه ها بساز ... این همان مکتوب طاهر است که طبری معروف درتاریخ «الامم والملوك» قید مینماید .

بعد ازمرگ عبداله درسال ۸٤٤ پسر اوطاهر دوم به‌پادشاهی نشست و تاسال ۸٦۱ دوام کرد. اما اواز اداره داخلی عاجزآمد ودر نتیجه قیام سیستانی ها وبستی‌ها، ولایت آخری به قیادت صالح سیستانی مجزا شد . محمدبن طاهر دوم که‌تاسال ۸۷۲ سلطنت کرد مرد بی‌کفایت وتنبل وعیاش بود، لهذا جای خودرا بیك‌دولت تازه نفس وقوی تخلیه نمود، وآن دولت صفاری افغانستان بود .

در دوره طاهریه ، زبان‌دری افغانستان ، که‌مثل دوره قبل ازاسلام در کشور تکلم میشد، وزبان دینی عرب آنرا تحت الشعاع قرارداده وبتدریج لغات عربی‌را در آن داخل نموده بود ـ علی‌الرغم حمایت کامل طاهریان اززبان عربی ـ مجددا باچهره

نوینی ورسم الخط نوینی درساحه ادب تجلی نمود وازقبیل حنظله بادغیسی، عباس مروزی وابوحفص صغدی شعرائی ظهور نمود که‌درزبان دری جدید اشعاری بسرودند.

باوجود آمدن دولت طاهری ازفشار واستثمار شدید دولت عباسی برمردم افغانستان کاسته شد، ولی فشار طبقه فیودال بردهقانان همچنان باقیماند. در این دوره وسایل آبیاری وزراعت رشد کرد، چون ماورانهر هم تحت اداره طاهری هابود، عواید دولت بلند رفت وسالانه بر ۴۸ ملیون درهم بالغ گردید. خلافت بغداد از مالیات دولت طاهری سالانه ۴۵ ملیون درهم، دوهزار گوسفند، دوهزار غلام غز (به‌قیمت مجموعی ششصد هزار درهم یعنی هر غلام سه‌صد درهم قیمت داشت) وتقریبا دوهزار پارچه باب کتانی وغیره، باسیزده اسپ اصیل ویکهزار وسه صد پارچه آهن‌باب خراج میگرفت . امیر عبداله بن طاهر بنوبه خودقبول کرده بود که درعوض این‌همه نقد و جنس، سالانه ۳۸ ملیون درهم به‌خزانه خلیفه بپردازد، زیرا سیاست دولت طاهری سازش باخلافت اسلامی وحمایت ازطبقات عالیه بود. همچنین حفظ امنیت عمومی بغرض تحکیم دولت، نصب العین آنها بود. تنها قوت های مبارزه کنندهٔ خوارج وعیاران، در راه پیشرفت این دولت خار میکاشت .

دوم

افغانستان در زمان دولت صفاری

(از ۸۷۲ تا ۹۱۰ میلادی)

مردم سیستان ، هنگام ظهور عرب واسلام در افغانستان زرتشتی بودند ودر برابر عرب مقاومت بسیار نشان دادند. اما عرب مجبور بود که بهر قیمتی است، سیستانرا اشغال کند واز این جاحوزه سند وکابلستانرا تحت تسلط قرار دهد. بهاین جهت در سوقیات آنها فقهای اسلام - برای نشر اسلام - شامل بودند. همچنین قبایلی ازعرب را مثل بینی تمیم وبنی‌بکر - درسیستان اسکان نمودند. درعین زمان فرقه خوارج عربی که برضد بنی هاشم وبنی امیه میجنگید ، واز طرف دولتهای عربی سرکوب میگردید، سیستان سرکش را پناه گاه خود قرار دادند. افکار این همه‌فرقه های اسلامی درمردم سیستان موثر افتاد، ازیکطرف دین اسلام بسرعت منتشر گردید، وازدیگر طرف ضدیت باتسلط عرب وحصول آزادی ملی، هدف عمومی قرارگرفت ، این است‌که قیامهای دامنه داری درسیستان بوجود آمد. حکام متعدد عربی درطی این جنگها بعضا مغلوب وفراری شدند، وبرخی بامردم ساختند . حکام عرب که ازجنگهای مردم بستوه آمده بودند، بنام دفاع مسلمین ازکفار خوارج، اردوی داوطلبی بنام «مطوعه» ازمردمان مختلفی تشکیل کردند، وعدهٔ از افراد بیکار ونادار وماجراجو قوت خودرا فروخته وشامل این اردو گردیدند. قسمتی از دهقانان نادار که ازفشار فیودالها بجان آمده بودند، باعناصر ورشکست شده طبقه متوسط - دربین مجادلات گوناگون- دست به‌تشکیلاتی زدند، این تشکیلات دارای سرکرده وسرهنگ مخصوص بخودبود، وبنام «عیاران» شهرت داشت. روی همرفته اختلافات اقتصادی ، سیاسی ومذهبی‌بین مردم وحکومت، وبین فرق مختلف درهم پیچید، وسالها طول کشید، تاحکومت عرب برافتاد ودولت طاهری بمیان آمد، مگر تشکیلات مطوعه وعیاران هردو باقی ماند، در حالیکه فرقه خوارج هم باقوت واعتبار سابق زنده وپابرجا بود. دولت طاهری نتوانست جای تمام این تشکیلات مسلح ومختلف را بگیرد ، لهذا درهر فرصت‌مساعد، این قوا میتوانست دولت‌را تهدید نماید، زیرا دهقانان آماده قیام علیه ملاکین بودند، چنانکه درعهد امارت طاهر بن عبداله ، مطوعه به‌قیادت صالح بن‌نسر بستی متطوع برخاست، وبا عیاران بساخت و باپشتیبانی دهقانان درسال ۸٤٥ احمد حاکم طاهری‌را قهرا ازبست براند، درسال ۸۳٥ او پدر احمد (ابراهیم) راکه والی عمومی طاهری در سیستان بود، درشهر زرنج مغلوب وفراری ساخت ، ابراهیم از دست این دو دشمن (مطوعه وعیاران) بدشمن سوم (خوارج) پناه برد وباکمك عمار خارجی رئیس خوارج، حمله متقابل در زرنج نمود، ولی به‌سختی منهزم گردید، زیرا در اردوی پنجهزارنفری صالح مطوعه، عدهٔ ازعیاران سیستان برهبری پهلوانی بنام یعقوب ، شامل بود .

در قرنهای هفتم ونهم، تقریبا دراغلب کشور های اسلامی ، گروهی از مردم با یکنوع تشکیلاتی موجود بودندکه میتوان آنانرا درمنزله احزاب متشکل شناخت،اعضای این گروه ازتهٔ اجتماع برخاسته ومرکب از ناداران، درویش ها، فقیران، عوام‌متصوفه،

جوانان پرشور وبا انرژی (درعین حال ناراضی ازاوضاع) شهری بودند، روسای ایشان باعناوین پیر، استاد، نقیب، سرهنگ وپدر عهد، وظیفه رهبری این دسته‌ها را به عهده داشت، وپیروان مطیع بلاشرط آنها بودند، مرام این مردم ترك قبایح ورعایت محاسن دربین عوام‌الناس بود ، برای این‌منظور دارای آداب وشعار های مخصوص بخود بودند، وداوطلب عضویت باشرایط خاصی پذیرفته میشد، او عهد نامه میداد، خطبه طریقت خوانده میشد، آنگاه کمرش میبستند ونمك آبی میچشاندندش. وپیمودن مراتب : سخا، صفا، ووفارا بر ذمت او میگذاشتند ، اونیز شلوار مخصوصی‌میپوشید وازاهل «فتوت» بحساب میرفت .

این فرقه وقتیکه درافغانستان پیدا شد ، نام «عیار» بخود گرفت ونظر به‌شرایط اجتماعی، بشکل سیاسی درآمده وعلیه سلطه خارجی وفشار طبقه ملاك ودولت در مبارزه شدند، هزارها نفر ازاین‌ها درزیر امر روسا وسرهنگان خویش ، درهنگامه های سیاسی وانقلابی شرکت‌کردند وازیغمای دارائی کاروانها ومتمولین دریغ‌نه‌نمودند کارنامه های عیاران افغانستان غربی درسیستان ازهمه مشهور تر است. تاجائیکه یعقوب صفاری موسس دولت صفاری افغانستان خود از زمره عیاران بود .

ازکارنامه های عیاران افغانستان شمالی ، درعهد ابومسلم خراسانی ، نه‌اینکه اسطوره ها ذکر میکند، بلکه از فعالیت های آنان ، تاریخ نیز یادآوری مینماید. این‌ها دربرابر استیلای عرب اموی وعباسی وفشارطاهری وهم دربرابر هجوم چنگیزخان — مبارزه های قهرمانانه انجام داده‌اند. درجنگهای مرغاب وغور وهرات وغیره همین عیاران بودندکه صدها نفر در اردوی مغل شبخون میزدند، واغتنام میکردند، وبعداز تخریب جنگیزخان هرات را، این‌ها چون فخرآهنگر، رشید برجی، اصیل معدل وغیره، ازنواحی قهستان وغور غرجستان ومرو - تاچهارسال غله می‌آوردند وبرگرسنه‌وناتوان بخش مینمودند، حکام کشورنیز همه‌وقت استمالت ازاین‌ها مینمودند، وبعضا استمداد میکردند . از مشاهیر روسای عیاران سیستان درقرن هشتم ابوالعریان، ودرقرن نهم برعلاوه صفاریان، درهم بن‌نصر، حامدبن عمر، محمدبن هرمز وزنگالود، ودرقرن‌دهم احمدنیا، وقرن یازدهم امیر بوجعفر ناصر، احمدبن طاهر ، اسحق کاژبن وشنگیان، لیث نوری وبومحمد منصور وغیره است. دولت غزنوی برای محو قطعی این‌فرقه‌سعی زیاد نمود، ولی اینان بکلی منقرض نشدند، تاچنگیزخان رسید ومملکت را زیر وزبر نمود، باآنهم این‌گروه باشکل دیگر وکوچکتری در افغانستان باقی ماند .

این‌ها درکابل باعنوان «کاکه» و درقندهار باعنوان «جوان» تاقرن بیستم عمر نمودند، دوست بچه‌آذر، بچه‌بهائی، پیروی بچه‌ادی، کاکه‌طلا، کاکه‌نقره، کاکه‌شکور. میرزا عبدالعزیز لنگر زمین ، صوفی غنی وغیره ازمشاهیر این فرقه درقرن نزدهم و بیستم درکابل است. کاکه های‌کابل درپائین چوك، شور بازار، مرادخانی وچنداول حلقه‌های جداگانه وروسای علیحده داشتند، بعضابه‌جنگ تن‌به‌تن باسلحه میپرداختند وازمجروح‌وکشته‌ای‌خودبه‌دوائردولتی‌اطلاع‌نمیکردند، کاکهٔ که ازشاگردان‌یك حلقه‌میخواست علنا به‌حیث کاکه معرفی شود، دستار مخصوص وباشف دراز تازانو میبست وپیزار راپت میکرد، آنگاه به‌تنهائی شهر را یك‌دوره میزد، وازبرابر حلقه‌های کاکه سایر نواحی، که‌بعضا در دکانها وبعضا درپهلوی دروازه‌های مخصوص مینشستند — عبور میکرد ، اگر بالای او ازطرف کاکه دیگر صدائی میشد درمعنی دعوت به‌جنگ بود،

ومبارزه شروع میشد، ومردم تماشا میکردند، درصورت فتح وسلامت ماندن، این کاکه باغرور میگذشت وبه حلقه خود میرسید، آنگاه به اوتبریك میگفتند وکاکه شناخته میشد، در صورت مغلوبیت وفرار ویا مجروح شدن وکشته شدن، دیگر این شخص نمیتوانست جزء کاکه ها بحساب آید، داوطلب کاکه‌گی مجبور به‌دادن امتحانات و شاگردی طولانی استاد بود، یکی ازاین امتحانات انجام خدمات مشکل، وگشت وگذار شبانه در قبرستان ها وکوه‌ها، وسفرهای دور، ونجات دادن ناتوانی از مخمصهٔ جانی یامالی بود. کاکه‌ها همدیگر را درمکالمه «شیربچه» خطاب میکردند وبعضا برای نشان دادن مقاومت ، پای برهنه خودرا مثل اسپ نعل میزدند.

این مردم پهلوانی وورزش وچوب بازی وآب بازی وپیاده روی می‌آموختند، سیلاوه وپیش قبض وتفنگچه وقرابینه باخود میبرداشتند، این‌ها عموما مسلح گشت وگذار میکردند وراه رفتن مخصوص وخرامان داشتند، لباس پاك میپوشیدند، راستی وپاك بازی، وفا به‌عهد ودستگیری از ناتوان را شعار میدادند، این‌ها از ممر کسب وکار ارتزاق مینمودند، وپابند ننگ ونام بودند، درزحمات صابر ودر حفظ اسرار جاهد بودند، آنها جواد بوده وهم ازکشتن مخالفین مضایقه نداشتند ، روی همرفته بامردم بینوا ودرمانده همدرد ومجتنب از اقویا وتوانگران بودند. دراواخر کاکه‌گی هم درکابل مبتذل شد، واشخاص غیر متقی رسم کاکه‌گی درپیش گرفتند وهم خودرا در خدمت امرا ومتنفذین گذاشتند تابکلی در اوایل قرن بیستم ازبین رفتند. این‌گروه درسایر ممالك اسلامی هم موجود وداخل فعالیت بودند، درممالك عربی این‌هارا «فتی» ودر ترکیه «اخی» ، درماورالنهر «غازی» ، ودرایران «جوان مردان» مینامیدند .

یعقوب صفاری :

یعقوب بن لیث بن‌معدل ، مردی بود ازقریه قرنین در سیستان ومثل ابومسلم از ته اجتماع نشئت کرده بود، او در شهر زرنج قبلا آمده، وشاگردی مس‌گری ، به‌مزد روزانه نیم درهم کرده‌بود. بعدا بدسته عیاران پیوست، وگاهی راه‌ها بزدومال بگرفت وبرفقا صرف کرد. این روش بزودی اورا درسطح عیاران برآورد ومرکز جمعیت قرار داد، تاجائیکه صالح قاید مطوعه، اورا سرهنگی بست داد، زیرا عیاران بشمول یعقوب ، اورا درجنگ بااحمد حاکم طاهری بست، کمك کرده بودند، ازآن بعدصالح و یعقوب بهم افتادند ویعقوب توانست اورا مغلوب و فراری سازد . درسال ۸۵۸درهم بن نصر سیستانی که یکی از افسران صالح مطوعه بستی بود، امیر سیستان شد و یعقوب سپهسالار سیستان گردید . دوسال بعد (۸٦۰) یعقوب درهم نصر را ازامارت سیستان خلع وخودش را امیر اعلام‌کرد .

یعقوب مرد سپاهی وسیاسی بود، او ازحالت‌عامه آگاهی داشت پس‌بامردم وطبقه زارع باعطوفت پیش‌آمد ، یعقوب ازمردمی که‌کمتر از ۵۰۰ درهم مال داشت ، مالیات را برداشت، او باهمکاران صمیمیت نمود وخود زندگی ساده وسپاهیانه اختیار کرد، اولباس ساده کتانی میپوشید، وروی زمین مینشست ، وروی قبضه شمشیر سرمینهاد وخواب میکرد. یعقوب دراجراآت امور مملکت مرد قاطع وجازم وآهنین بود، او به فورمالیته دفتری وتشریفات بوروکراسی اعتنائی نداشت، باآنهم برای حفظ سلطنت، دوهزار گارد درباری باگرزهای زرین وسیمین داشت که درایام رسمی دوطرفه دربار

شاه قرار میگرفتند. یعقوب باوجود ساده‌گی درزندگی شخصی، روزیکه مرد چهار ملیون دینار وپنجاه ملیون درهم وده هزار الاغ وپنجهزار اشتر ازخود باقی گذاشت. درهر حال توده‌های مردم به‌شخصیت وروش یعقوب اعتمادکردند واو به‌مردم‌تکیه‌نمود.

ازآن بعداو درداخل افغانستان به‌تمرکز دولت پرداخت، زیرا افغانستان دردوره عرب، در دوحصه اسلامی وغیر اسلامی مجزا ازهم بود، دولت طاهری نیز تنها استقلال حصه اسلامی را تامین کرده بود، یعقوب به‌این غرض در ۸۶۲ شاه کابلستان وصالح مطوعه را در قندهار درهم شکست، کابلشاه درمیدان جنگ کشته شد وصالح در زندان بمرد. ازآن بعد یعقوب قوه خوارج را منهدم کرد ورئیس ایشان «عمار» را در دروازه زرنج آویخت، یعقوب در سال ۸۶۵ صالح بن‌حجر را که به‌طرفداری کابلشاهان میجنگید، دربست منهزم نمود وصالح انتحار کرد، آنگاه یعقوب متوجه شمال شد و هرات وپوشنگ را ازعمال طاهری گرفت، در سال ۸۶۷ کرمان را از حسین والی عربی ایران مسترد نمود، در سال ۸۶۸ شیراز را درایران فتح کرد ودر سال ۸۷۱ یعقوب پسر کابلشاه را درجنگ زابلستان اسیر گرفت، وکابلشاه راکه شاید دومین نفر سلسله حکمران برهمن شاهی شیوائی مذهب بود - درکابل بشکست، دراین جنگ معابد ویران وبتها اغتنام گردید، کابلشاه پایتخت را عوض کابل قدیم ازکنار دریای لوگر، اول به‌گردیز وباز به‌کنار اتک منتقل ساخت. یعقوب بعداز فتح کابل ازراه بامیان به‌بلخ کشید، وآنجا را ازابولعباس حاکم بلخ‌گرفت، یعقوب عمارت آبادکرده‌داود بن‌عباس بن‌هاشم بن‌ماهجو مشهورترین افراد سلسله حکمران محلی بلخ را (بنام آل داود)، تخریب نمود، واین‌همان سلسله است که از دوره طاهریان تادوره سامانیان حکومت محلی ولایت بلخ‌را دردست داشتند. یعقوب درسال ۸۷۲ شهر نیشاپور را فتح ودولت‌طاهری‌را - بااسیر گرفتن‌محمد آخرین حکمران این‌سلسله- منقرض‌نمود. همچنین یعقوب امیرمحلی گردیز (امیر ابومنصور افلح) را تابع‌وخراجگذار دولت‌صفاری ساخت. به‌این صورت یعقوب توانست، برای باراول در دوره اسلام قسمت بزرگ افغانستان را درمدت چند سالی وحدت سیاسی بخشید.

پس ازآن یعقوب درصدد آزاد ساختن ایران ازتسلط عرب برآمد وبعد ازفتح گرگان، درسال ۸۷۴ محمدبن واصل والی عباسی ایران رامغلوب نمود وایران را جزء قلمرو خودقرار داد. یعقوب جدا برضد تسلط عرب درافغانستان بود ومخصوصا از دولت عباسی تنفر داشت، او همیشه ازانعدام ابوسلمه همدانی وزیر سفاح، وابومسلم خراسانی موسس دولت‌عباسی، وانهدام خانواده‌های برمکی بلخی وسهل سرخسی، بدست خلفای عباسی یاد میکرد وغدر عباسی‌را، مثل میزد. درهرحال یعقوب بغرض ازبین بردن خلافت عباسی درسال ۸۷۵ عسکر کشید، ولی درحدود «قصر شیرین کنونی ایران» از سپاه بغداد شکست سختی خورد، زیرا آب‌دجله‌را به‌عسکرگاه او گشادند وسپاه اورا دست ازکار فروماند. یعقوب با تاثر عظیم ازاین شکست. برگشت ومشغول تهیه جنگ‌انتقامی گردید،ولی بمرضی مبتلا شد ودرسال ۸۷۸ چشم ازجهان پوشید. یعقوب نه‌اینکه دولت افغانستان را متمرکز ساخت، بلکه زبان عرب رافرو گذاشت وزبان دری را برکشید، او درطرد مذاهب غیر اسلامی سعی ورزید. یعقوب نخستین پادشاه افغانستان است‌که پایتخت خلافت اسلام، نام اورا درخطبه بانام خلیفه بغداد یکجا ذکر نمودند.

درزمان عمر ولیث :

بعد از یعقوب برادرش عمرولیث درسال ۸۷۸ به‌سلطنت نشست وبابغداد مدارا نمود. معتمد خلیفه عباسی، منشور ایران وهند بنام او فرستاد وعنوان شحنه‌گی بغداد وولایت حرمین به‌او بخشید، درعوض عمرولیث قبول کرد که‌سالانه بیست ملیون‌درهم‌به خزانه خلیفه حق المقاطعه بپردازد، درآن وقت رسم بود که‌خلیفه بغداد، امیرالمومنین جهان ونایب پیغمبر اسلام محسوب، ولهذا در راس دولتهای اسلامی قرار داشت، در بعضی ممالك اسلامی خطبه هم بنام خلیفه بغداد وپادشاه محل یکجا خوانده میشد، هر پادشاهی بعد ازجلوس مجبور بودکه از نظر تشریفات مذهبی ، منشور دولت و بیرق سلطنت از خلافت بغداد حاصل کند، وبرای فتح سایر ممالك فرمان خلیفه در دست داشته باشد. گرچه این‌همه درعمل تاثیر قاطع نداشت وبیشتر مربوطه به‌اندازه قدرت طرف مقابل بود، باآنهم خلیفه میتوانست در صورت مخالفت ، درمنابر پادشاه مخالف را لعن‌کند، واذهان عامه مسلمین را نسبت به‌او مغشوش نماید خلفای بغداد اغلب ازاین مقام مذهبی خود، سوء استفاده میکردند، وبرای مقاصد کوچك خود، دولتهای اسلامی را بگردن همدیگر می‌انداختند، این روش بغدادتا سقوطخلافت عباسی دوام داشت ومضر ترین این روش درعهد خلافت الناصر لدین الله (قرن دوازده) عملی شد، این‌خلیفه ازجبروت دولت اسلامی خوارزم بدمیبرد ، پس درعوض توجه بدفاع از صلیبیون درفلسطین وشام ومصر، دولت غوری افغانستان ودولتِ قراخطائی ترکستان را برضد خوارزمشاه تحریك کرد، آخرین وبدترین حرکت این خلیفه اسلام آن بودکه نامه وسفیری بدربار چنگیز خان فرستاد واورا برای انهدام دولت خوارزم شاهی دعوت نمود .

درهرحال عمرولیث از ۸۷۹ تا ۸۸٤ مخالفین تجزیه طلب وفیودال خودش رااحمد خجستانی بادغیسی ، رافع بن‌هرثمه وابوطلحه ـ درداخل کشور مغلوب‌نمود وفرستادن بیست ملیون درهم را به‌خزانه خلیفه بغداد معطل کرد. موفق ولیعهد عباسی برنجید وامرکرد درمنابر عمرولیث رالعن کنند، اوقشونی درایران نیز سوق کرد که‌سپاه‌عمرو را مغلوب وکشور فارس را ضبط نمودند. عمرو درسال ۸۸۷ به‌حمله متقابل درایران پرداخت ولی نتیجه مطلوب نگرفت. بغداد دراین وقت بامخالفت امارت طولونی مصر گرفتار بود. لهذا بادولت صفاری گرگ آشتی نمود وحق المقاطعه قدیم‌را از بیست ملیون بده ملیون درهم تقلیل کرد. ولی همینکه بغداد ازطرف مصر آرام شد وطولونی مغلوب گردید، مجددا در ۸۸۹ به‌ایران عسکر سوق نمود. پادشاه صفاری سپاه عرب را درنزدیك اصطخر درهم شکست واز آن پس از شربغداد خلاص شد. در مرور این زمان بودکه شحنه صفاری در زابلستان رسید وسپاه او قدرت «کلمو»سومین پادشاه برهمنی کابلستان را ـ که‌مرکزش درکناره اتك بود ـ درلوگر بشکست ، معبدهندوئی سکاوند هم تخریب واصنام آن اغتنام شد .

درسال ۸۹٤ عمرولیث بعد ازآنکه رافع راکه در خوارزم دم از استقلال میزد، بواسطه حاکم خود محمد الخوارزمی کشته بود ـ منشور کشور ماورالنهر را ازخلیفه جدیدعباسی معتضد بخواست وخلیفه‌فرستاد، درحالیکه‌دولت ، ماورالنهرمستقل‌ازخودداشت عمرو لیث سهو کرد که به‌چنین منشوری فریفته شد و برای اشغال آسیای مرکزی به سوقیات پرداخت. هنوز قشون صفاری به‌جیحون نرسیده‌بودکه امیراسمعیل

سامانی آمورا عبور کرد ودرسال ۸۹۸ سپاه صفاری رامغلوب نمود. عمرولیث‌شخصا بعزم ماورالنهر لشکر کشید ، ولی درجنگی که باامیر سامانی دربلخ نمود، اسپش درباتلاقی فرو رفت ودستش ازکار فروماند، سپاهش منهزم وخودش اسیر گردید (سال ۸۹۹) امیر سامانی اورا درسال ۹۰۰ به‌بغداد فرستاد، ویکسال بعد خلیفه معتضد بمرد وخلیفه مکتفی درجایش نشست ، در همین گیر ودار بودکه عمرولیث را درزندان بغداد بکشتند ودولت صفاری افغانستان رو بزوال نهاد .

طاهر بن محمد صفاری جانشین عمرولیث در افغانستان گردید، او ایران راضبط کرد ومنشور از بغداد گرفت وعیاشی واسراف پیشه کرد . دهقانان وچوپانان هرات و غورو سیستان، ازروش وتحمیلات دولت وفیودال ها برآشفته ودرهر کنج وکنار برخاستند و قرمطی ها نیز همنوائی کردند . از آن‌جمله در سیستان مردم قیام کردند وطاهر صفاری را بابرادرش یعقوب از پایتخت براندند، وهردو به‌ایران نزد والی‌خود درسال ۹۰۷ پناه بردند، اما والی هردو نفر را اسیر کرد وبه‌بغداد فرستاد . در زرنج مردم سلطنت را درسال ۹۰۹ به‌لیث بن‌علی بن لیث دادند، او به‌ایران عسکر کشید و والی باغی را منهزم نمود. اماعلی‌بن الفرات وزیر عباسی مداخله کرد وسپاه فرستاد، لیث درمیدان جنگ اسیر ودر بغداد فرستاده شد. در زرنج محمد بن علی بن لیث پادشاه شد ولی دیگر کار ازکارگذشته بود، ایران از افغانستان مجزا شد وخلافت عباسی منشور افغانستان را بدولت سامانی ماورالنهر فرستاد. سپاه سامانی در سال ۹۱۰ وارد سیستان شد، ومحمد بعد از جنگ فرار کرد وباز در رخد بدست امیر سامانی اسیر افتاد. معدل برادر محمد پادشاه صفاری، نیز شهر زرنج را به‌امیر احمد سامانی تسلیم کرد وبه‌این صورت دولت سامانی جانشین دولت صفاری در افغانستان گردید. دولت سامانی حکومت سیستانرا به‌سیمجور داد ولی بغداد مداخله بسیار نمود، ومردم سیستان به مخالفت‌ها آغاز کردند، چندین سال این کشمکش طول کشید تا بالاخره درسال ۹۲۳ یکی از احفاد لیث صفاری بنام احمدبن محمد بن خلف بن لیث به‌حکومت محلی سیستان رسید، وحکومت محلی این خاندان بعدها تا آخر قرن دهم طول کشید .

وضع اجتماعی افغانستان در دوره دولت صفاری :

درطول دوره نیم قرنه صفاری، سیر تکاملی اجتماع افغانستان دوام داشت ، ومرکزیت سیاسی کشور راه استحکام اقتصادی فیودالیزم را باز میکرد. از نظر اقتصادی صناعت وتجارت کشور درحال انکشاف بود، وآبیاری وزراعت‌پیش میرفت. مخصوصا درحوزه هریرود وحوزه هلمند باغداری ، راه سازی، آسیای بادی وآبی، حفر جوی وکانال، بستن سدچوبی در مقابل طوفان ریگ، بند آب، کشتیرانی در دریای هلمند، باپیشه وری ومعماری در شهر ها رونق داشت . در شاهراه ها رباط ها ودر دشتها مناره‌های‌رهنما ساخته میشد. زمینه انکشاف علوم وهنرکه درقرن دهم‌به اوج خودرسید، درهمین قرن‌نهم آماده شد، تاریخ وادب، نجوم وحساب‌ترقی‌کرد، علم حساب اصلا از هندوستان به‌افغانستان وآسیای وسطی رسیده بودکه بعدها در اروپا مشهور گردید .

در عین حال فیودالیزم که از قرن هفتم میلادی رو به استحکام نهاده بود، در قرنهای نهم ودهم مستحکمتر میگردید، در طول این زمان قیامهای دهقانان علیه فیودالها ، قیام ومبارزه مردم علیه استیلای خارجی، وجنگهای فیودالها بین خودشان جهت حصول قدرت سیاسی و اقتصادی ــ از مشخصات بارز تاریخی میباشد . دولت صفاری در داخل کشور به مالیات سابق اکتفا کرد وچیزی بر مالیات دهقان وزارع نیفزود ، مجموع مالیات داخلی سالانه ۵۳ ملیون درهم بود، در حالیکه ایران ۶۳ ملیون درهم بدولت صفاری مالیات میداد. دولت سه‌خزانه داشت : یکی متکفل دخل وخرچ عمومی کشور، یکی هم مخصوص معاملات شخصی شاه و مصارف دربار ، و دیگری محل دارائی هائی که وقتا فوقتا از متمولین و فیودالهای مملکت ضبط ومصادره میگردید . دوره صفاری عهد انکشاف و استحکام موسسه سیاسی «دولت» وبسط امنیت بود .

از نظر اداره دولت صفاری تشکیلات منظمی داشت که تحت نظر روسای بزرگ عمل میکرد. چون احتیاج نخستین دولت برای حفظ امنیت داخلی ، وسرکوب کردن مخالفین و پاك کردن ملوك طوایف مخالف ، وهم دفاع از تجاوز دولت عباسی ــ بیش از هرچیز به‌سپاه منظم ودائمی بود، لهذا برای انتظام اردو شعبهٔ بنام «جریده سپاه» موجود شد، عارض جریده سپاه ، معاش عسکر را بنام بیستگانی درهر سه ماه نقد می پرداخت ، ولی سپاهی واسلحه واسپ او را معاینه میکرد. شخص پادشاه صفاری در روز اجرای معاش ، مقدم برسپاه ازمقابل عارض به‌حیث یك عسکر عبور میکرد و سه صد درهم معاش سه‌ماهه خودرا گرفته میرفت و بر بلندی می ایستاد ورسم‌گذشت اردو را تماشا میکرد. همچنین برای اداره امور مالی کشور «دیوان خراج» ، وبرای امور عدلی وقضائی «دیوان مظالم»، و «محکمه قضا»، وبرای حفظ نظم شهرها «ولایت شرط» موظف بودند. «دیوان رسائل» در دربار تحت نظر شخص شاه قرار داشت ، جاسوسی در دولت صفاری وسیع بود، یعقوب صفاری غلامان جوان بسیار میخرید و تربیت میکرد، آنگاه یگان یگان برجال کشور میبخشید، در حالیکه باداران جدید حق مجازات آنانرا نداشت، شخص شاه توسط این غلامان مستقیما از اقوال واعمال رجال سهم مطلع میگردید. معاش سالانه دیوان خراج پنجاه هزار درهم ، واز ولایت شرط «کوتوالی» سیهزار درهم، واز رئیس مظالم بیست هزار درهم بود . دولت صفاری نه‌تنها سلطه سیاسی عرب رابکلی از افغانستان برانداخت، بلکه در مقابل زبان عرب، زبان دری افغانستان راکه بشکل محلی مانده وتحت نفوذ قوی عربی قرار گرفته بود، برکشید وآنرا بشکل زبان ملی و رسمی کشور قرار داد .

زبان دری اصلا درمناطق دوطرفه رود جیحون (افغانستان وماورالنهر) بمیان آمده ، وزبانهای قدیمی این دوکشور از قبیل اسکائی ، تخاری، سغدی وهم پهلوی پارتی، در تشکیل آن موثر قوی بوده است . خصوصا زبان سغدی که چندین قرن زبان علمی آسیای وسطی بود ودر نگارش آثار مذهبی مانوی ، بودائی ونسطوری‌تاثیر داشته بود. قدیمترین نظم ونثر دری (مربوط به‌قرنهای نهم ودهم) نیز دربادغیس ، مرغاب ، سیستان ، جوزجان وبلخ (افغانستان) وسمرقند وبخارا (ماورالنهر) ــ از طرف فضلای این کشور ها سروده ونوشته شده است، مانند ابوالعباس مروزی ، حنظله بادغیسی، محمد بن وصیف سیستانی ، ابوحفص سمرقندی ، ابوالموید بلخی،

ومولف جوزجانی حدود العالم ، در حالیکه در این ایام درکشور ایران حتی یك پارچه نظم ونثر دری وجود نداشت . اینکه منشاء زبان دری را بعضی ها «پهلوی ساسانی» گفته‌اند ، یك اشتباه است، زیرا از قرن هفتم که‌زبان دری در افغانستان موجود بود، در ایران زبان پهلوی ساسانی، زبان آنکشور بود، حتی پهلوی ساسانی تاقرن سیزدهم وهجوم مغل، درحصص غربی ایران حیات داشت، زبان دری بواسطه دولتهای صفاری وسامانی وغزنوی افغانستان بسط یافت، لهجه های زبان دری هم‌بیشتر در افغانستان بمیان آمده، وهم دراین جا ازبین رفته است، ازقبیل هروی، سکزی، زاولی . درهر حال دوره نخستین ادبی زبان دری، یك دوره ادب شفاهی بود که بعدها در رسم الخط عربی اسلامی درآمد، ودر دوره دولت صفاری روبه تکامل سریع نهاد . محمدبن وصیف سکزی ، رئیس دیوان رسایل یعقوب صفاری است‌که او را درشعر دری بستود ، ابوسلیك گرگانی شاعر دیگر زبان دری است‌که باعمرولیث صفاری معاصر بود. دولت صفاری بدون تبعیض، بامطلق العنانی نظامی کشور را اداره میکرد، وبر اساسات مالی وقضائی وجاسوسی مستحکم‌بود، دیگر‌بمقام خلافت اسلامی وقدرت خوانین‌ورحانیون پابندی نداشت.

تشکیلات اداری‌مثل تشکیلات ممالك اسلامی وعربی‌بود، اما درقسمتی ازامور اداره باعرب فرق‌داشت، به‌این معنی‌که اداره عرب درأوایل ساده وبسیط بود وبعدها ازاداره روم وایران پیروی گردید ، جزآنکه درعالم مسیحی دو پادشاه دینی ودنیائی (پاپ وشاه) فرمان روائی میکرد، ولی در دولتهای اسلامی یکنفر خلیفه یا شاه‌اموردین ودنیارا اداره مینمود، خلافت اسلامی امور قلمرو خود را توسط دیوان خانه های هفت گانه امور مالی، ملکی ، جنگی، حسابی، عدلی، رسائل ، وبرده داری اداره میکرد و ایالات قلمرو دردست نمایندگان خلیفه (والیها) و مامورین مالیه وخراج، دبیر و شحنه، قضات ومحتسب بود، وامور مخابراتی توسط چاپار انجام میگرفت . اما در دولت صفاری افغانستان اداره برده‌داری وجود نداشت ، مالیات عشریه (ده‌یك) از اراضی ودارندگان ، مالیات سرانه ازاتباع غیر مسلمان ، ومالیات خمس از معادن و مال‌التجاره وپیشه وری گرفته میشد. برای بار اول عمرولیث صفاری نام خودش را درخطبه داخل نمود، در حالیکه قبلا خطبه تنهابنام خلیفه اسلام خوانده میشد ، این است که خلافت بغداد برخلاف دولت صفاری شد واین مجال آن داد که دولت سامانی زودتر ظهور نماید، ودرسال ۸۷٤ در ماورانهر درعوض نام یعقوب صفاری پادشاه خراسان، نام امیر اسمعیل سامانی در منابر خوانده شود .

سوم

افغانستان و دولت سامانی

(از ۸۹۲ تا ۹۹۹ میلادی)

خاندان سامانی ازمردم بلخ بوده ودین زرتشتی داشتند ، سامان خدا موسس اعلی خانواده از روشناسان محل وحاکم بلخ بود. اسد والی عربی خراسان درنصف قرن هشتم باسامان دوست شد، سامان دین اسلام اختیار کرد ونام پسر خودرا اسد گذاشت. پسران اسد اشخاص باکفایتی بودند ودرقرن نهم عهد مامون عباسی به حکومات محلی ماورالنهر وهرات مقرر شدند. ازآن جمله نوح درسمرقند، احمد در فرغانه، والیاس حاکم هرات بود. ابراهیم پسر الیاس بودکه پسان بهسپهسالاری دولت طاهری افغانستان رسید. احمد حاکم فرغانه در ۸۷٤ فوت، ونصر پسرش در سمرقند جانشین اوگردید. اسمعیل برادر نصر حاکم بخارا شد وهمین شخص است که بعدها دولت حسابی سامانی را درسال ۸۹۲ بعد از مرگ نصر وگرفتن سمرقند اساس گذاشت .

گرچه دولت طاهری افغانستان ، ماورالنهر را بهخانواده سامانی گذاشته وروابط مسالمت آمیز راتعقیب مینمود، ولی بواسطه نظارت امور واخذ مالیات، تفوق خودرا حفظ میکرد. در حالیکه دولت صفاری افغانستان چنین نکرد ورافع حاکم خوارزم راکه دم ازاستقلال میزد بکشت وخواست خوارزم را الحاق نماید. اما امیر اسمعیل سامانی درتصرف خوارزم پیش دستی کرد ومخالفت بین صفاری وسامانی شدت نمود . خلافت بغداد که از قدرت صفاری میترسید، این آتش را دامن میزد، ومنشور این ممالك را گاهی بهاین وگاهی بهآن میفرستاد. درنتیجه، جنگ بلخ بین عمرو لیث صفاری و اسمعیل سامانی درسال ۸۹۹ واقع شد، پادشاه صفاری دراین جنگ اسیر وبهبغداد اعزام ومنشور افغانستان به پادشاه سامانی داده شد . امیر اسمعیل که قبلا «طراز» رافتح ومردم آنرا مسلمان ساخته بود، در سال ۹۰۱ گرگان، طبرستان وری را در ایران گرفت، او درسال ۹۰۷ فوت شد. بلعمی اول، وزیر همین پادشاه بود. امیراحمد بن اسمعیل در ۹۱۰ سیستان وبست را از دولت صفاری گرفت وخودش درسال ۹۱۳ بدست غلامان دربار کشته شد. نصر کوچك پسراو ، با وزارت محمدجیهانی، بهسلطنت نشست ، حکام نصر درافغانستان تا قندهار وغزنی هم رسید. بعد ازمرگ نصر درسال ۹٤۲ نوح پسرش پادشاه شد، وفقها را بوزارت برکشید ، بهاین صورت اداره دولت رو به انحطاط نهاد . در سال ۹٥٤ نوح بمرد وعبدالملك پسرش جانشین او شد، مگر سیر انحطاطی دوام داشت، وزارت محمد بلعمی وسپهسالاری الپتگین یکی ازعوامل جلو گیری سقوط فوری دولت بود . درسال ۹٦۰ عبدالملك بمرد، وبلعمی والپتگین طرفدار پادشاهی نصر بن عبدالملك شدند، در حالیکه دسته مخالف منصور بن نوح برادر عبدالملك را بهسلطنت برداشتند . مرکزیت دولت ضعیف تر میشد، والپتگین از خراسان شمالی به غزنی کشید، محمد بن عبدالرزاق حاکم خراسانشمالی هم بهدیلمی ها بپیوست، وابوالحسن سیمجور والی خراسان شمالی شد. قیامهای

دهقانان وجنگهای داخلی نیز مشتعل بود. معهذا درشدت این بحرانها، بقای دولت مرکزی مرهون کار دانی وزرای لایق آن‌بود. منصور درسال ۹۷۵ بمرد ونوح دوم پسر ۱۳ ساله‌اش جای اورا گرفت. مخالفت ابوالحسن سیمجور سپهسالار خراسان با ابوالحسن عبداله عتبی وزیر، بحران اداری را شدت بخشید، واداره در دست نظامیان دربار وغلامان ترکی افتاد. بالاخره ایالات بزرگ بین سه‌نفر مقتدر تقسیم گردید: نیشاپور به‌تاش ، بلخ به‌فایق ، وهرات به‌بوعلی سیمجور داده شد. درچنین وقتی دولت ایلك خانیهٔ تورکستان شرقی چشم به‌ماورالنهر دوخت . ایلك خانیه از قبایل ترك بودندکه در جنوب فرغانه زیست میکردند، ومثل سایر قبایل ترك درقرن دهم تحت تاثیر دین اسلام قرارگرفته ومسلمان شده‌بودند. درقرن دهم این ها به تشکیل حکومتی پرداختند که از فرغانه تاسرحدچین کشیده میشد، پایتخت«قراخانیان» ترکان شرقی «بلاساغون» در کاشغرستان ، وپایتخت «ایلك خانیان» ترکان غربی «اوزگند» درجنوب فرغانه بود. شاخه همین ایلك‌خانی است که در ماورالنهر سلسله دولتهای بومی وتاریخی این کشور را ازریشه کند وعنصر ترك اکثریت فایق ، ودولت درآن سر زمین تشکیل نمود.

درهر حال بغراخان پادشاه ایلك خانیه به ماورالنهر عسکر کشید، وبخاراپایتخت دولت سامانی را درسال ۹۹۰– بعد از فرارکردن نوح دوم پادشاه سامانی – اشغال نمود. زیرا بوعلی سیمجور سپهسالار سامانی درعوض دفاع ازکشور ، قبلا قبول‌کرده بودکه ماورالنهر ایلك خان‌را باشد، ومادون النهر ازآن خود او. بغراخان در بخارا مریض شد ودرکشور خود مراجعت کرد . نوح سامانی نیز برگشت وبرتخت متزلزل خویش نشست. بوعلی سیمجور وفایق متحداً خواستند دولت سامانی را از بین بردارند. ولی سبکتگین غزنوی به‌حمایت دولت‌سامانی برخاست ودرسال ۹۹۳سیمجور وفایق را در جنگهای هرات وتوس بشکست ، سیمجور هم بدست افتاد، مگرفایق با پشتیبانی دولت قراخانی زنده ماند وحاکم سمرقند شد. امیرنوح دوم درسال ۹۹۶ بمرد ومنصور دوم بن نوح دوم که‌خورد سال بود برتخت سلطنت نشست . فایق از سمرقند بدربار آمد وصاحب اختیار شده رجال طرفدار شاه را از دربار براند. بالاخره او در ۹۹۸ شاه را کور وخلع نمود وعبدالملك دوم را که طفل‌بود اسماً پادشاه ساخت . گرچه محمود غزنوی فایق را درجنگ مرو بشکست ، ولی دیگر جلوگیری از سقوط دولت سامانی – که بازیچه فیودالهای قدرت طلب ، افسران مغرض نظامی وغلامان ترك قرار گرفته بود، ناممکن بود. این است که پایتخت درسال ۹۹۹ به‌ایلك خان تسلیم شد وخاندان سامانی محبوس گردید، امیر عبدالملك دوم پادشاه سامانی نیز درحبس ایلك خانیه بمرد، وبه‌این صورت دولت مشهوری در آغوش تاریخ جا گرفت . این ازنظر سیاسی سر گذشت دولت سامانی بود. واما از نظر :

اجتماعی ، مدنی وفرهنگی :

دولت سامانی از ۸۷٤ توسط امیر نصر بن احمد سامانی بنیان گذاری شد وتا ۹۹۹ مدت یکقرن وربع طول کشید . این قرن دوره اوج تمدن وفرهنگ اسلامی در جهان بود، و آسیای وسطی (افغانستان ، ماورالنهر وایران) با این قافله حرکت میکرد پس دوره دولت سامانی، مرحله رشد این مدنیت بود. در قرن نهم ودهم زراعت و

آبیاری در آسیای وسطی پیشرفته بود، مال اری منکشف، صنعت ابریشم ، نساجی و کاغذ سازی، مترقی بود . طلا ونقره، آهن وقلع ، جیوه ومس، سرب ونوشادر، از معادن افغانستان وماورالنهر استخراج میشد، ساختن اسلحه، آلات زراعتی، ظروف، یراق واسپ وچرم، صابون ، شمع ریزی، پوست دوزی ، قالین بافی وغیره رونق داشت . شهر ها آبادان وراه های تجارتی باکاروان سراها گشاده ومامون بود، تجارت وسیعی باممالك چین، هند، شرق قریب، بلغار(درکناره قسمت وسطی رود ولگا) و روسیه بعمل می‌آمد. زیرا دردوره سامانی صلح خارجی کمتر دراثر جنگها برهم میخورد، واین مسئله فرصت رشد پیشه وری وتجارت بدست میداد، پس مبادله اموال تجارتی بین این ممالك به‌پیمانه وسیعی صورت میگرفت، ازقبیل اسلحه وپارچه باب، برده وظروف، فلزات متنوعه وچرم باب، احجار کریمه وادویه، حیوانات، کاغذ و پوست باب، چوب باب وابریشم، غله وروغن‌باب، حبوب وصابون، خیمه ومیوه، نقره وآهن. مس وغیره، کاغذ سمرقند درقرن هشتم متداول ومترقی گردید، ومخصوصا درشرق خریدار بسیار داشت .

همچنین قرن‌نهم ودهم مطلع علم وهنر آسیای وسطی است، شهرهای افغانستان وماورالنهر مرجع علما، شعرا وهنر وران سایر ممالك بود، دربار سامانی مشوق و حامی علم وهنر بود ورجال ووزرای فاضل وعلم پروری داشت، مانند ابوالفضل محمد بن عبداله بلعمی حامی قافله سالار نظم دری رودکی بخارائی، ابوعلی محمدبن ابوالفضل بلعمی مترجم تاریخ‌طبری ، ابوعبداله محمدبن احمد جیهانی فاضل ومولف، ابوعلی‌بن ابوعبداله جیهانی، ابوعبداله احمدبن ابوعلی جیهانی مولف کتب المسالك وآئین مقالات وعهود للخلفا وکتاب الزیادات، ابوالفضل محمدبن ابوعبداله جیهانی، ابومنصور عبیداله بن نصر جیهانی، ابوطیب مصعب ، ابوالحسن عتبی وغیره- واین همه درنشر علم وهنر تاثیر بارزی داشتند .

زبان دری در دوره سامانی منکشف گردید و آثاری در نظم ونثر دراین زبان بمیان آمد، تفسیر طبری مثل تاریخ طبری وکلیله ودمنه، درزبان دری ترجمه شد، عجایب البلدان ابوالموید بلخی، شهنامه منثور منصوری، شهنامه منظوم مسعودی، حدود العالم جوزجانی وکتاب الابنیه فی‌حقایق الادویه هروی تالیف گردید، شعرائی چون شهید بلخی، رودکی بخارائی، دقیقی بلخی ورابعه بلخی وده‌ها نفر دیگر ظهور نمود، نمونهٔ کامل نثردری آنروزهم تاریخ بلعمی وکتاب حدود العالم است که درآن لغت دری برلغات عربی فزونی دارد. فلاسفه وعلمای این دوره ازپیش قدمان علمی دوره اسلامی خراسان هستند . ازقبیل ابوزید بلخی، ابو سعید سجزی ، ابوسلیمان منطقی ، ابو جعفر خازم وابوالوفا جوزجانی وغیره . درعلوم دینی ابوسلیمان بستی، ابو حاتم بستی، محمدبن الکاتب وغیره. ازهمه مشهورتر محصول قرن نهم ودهم، ابونصر فارابی وابن‌سینای بلخی است. دربار های کوچك محلی در افغانستان عهد سامانی ، همه درعلم وهنر پروری نمونه دربار سامانی بودند، چه دربلخ وجوجان ، چه درهرات وسیستان وچه در چغانیان وخوارزم . بخارا پایتخت سامانی باکتاب فروشی خود وکتابخانه سلطنتی مرکز علمی آنروزه آسیای وسطی بشمار میرفت ، ابن سینا درهمین جا بودکه باآثار ارسطو وفارابی آشنا گردید.

دربار بخارا محل‌منظارهٔ علمی‌بود که درآن تعصب نفوذ نداشت، تاجائیکه میتوان

آنرا جانشین دربار خلفای اولیه عباسی تاقرن سوم ودوره الواثق عباسی نامید. جنبش طریقهٔ اسمعیلیه، که دراوایل مبلغ منطق وفلسفه وتساوی حقوقی افراد ودر عین حال ضد تسلط عباسی بود، (در آسیای وسطی «قرامطه» نامیده میشد) چنانکه درقرن نهم ودهم درشرق قریب ازطرف خلفای فاطمیه مصر حمایت میگردید، در شرق وسطی نیز ازطرف دولت سامانی بشکل موافقت آمیزی مقابله میشد. حتی امیر نصربن احمد سامانی خود پیرو این طریقه گردید، مثلیکه مامون عباسی به طریقه معتزله گرائیده بود. ولی بعدها که فشار فقها ورعایت بغداد، ضدیت باقرامطه را التزام میکرد، ازطرف دولت و از طرف متعصبین سرکوب شدند. آنان نیز درصدد دفاع برمی آمدند ، تااینکه دولت غزنوی ایشانرا در تمام افغانستان وحتی ایران وملتان برانداخت . واما اداره دولت سامانی بر مبنای ملوك الطوایفی قرار داشت، وقرن دهم قرن استحکام فیودالیزم درآسیای وسطی بود، گرچه مقررات کاست (صنف بندی) بسیار شدید نبود، چنانچه وقتیکه غلام داخل خدمت دولت میشد، بعضی ازآنها سال اول پیاده، سال دوم سواره، سال سوم دارای شمشیر، درسال پنجم دارای لباس ویراق خوبتر، ودرسال هفتم «وثاق باشی» میشد، ازآن بعد بعضا «خیل باشی» وباز «حاجب» میگردید ، وقتیکه حاجب برتبه «حاجب الحجابی» میرسید در منزلت مقتدر ترین وزرای دولت بود.دولت سامانی توسط ده وزارت خانه یادیوان: دیوان وزارت، دیوان وکالت (منتظم امور شخصی شاه ودربار)، دیوان مستوفی، دیوان اوقاف، دیوان قضا، دیوان رسایل، دیوان شرط دیوان برید، دیوان احتساب ، دیوان مشرف، امورصدارت، وزارت دربار، امورمالیه، امور اوقاف واراضی دولتی، امورعدلی، امورتحریرات شاهی وامورخارجه، امورامنیت شهری، امور مخابرات، امور احتساب وبلدی وامور استخبارات قلمرو خود را اداره مینمود، ودیوان وزارت حیثیت صدارت داشت، شخص وزیر بعد از پادشاه مقتدرترین فرد کشور بودکه تنها سپهسالار دولت سامانی میتوانست در ردیف اوقرار گیرد. سپهسالار نظامی والی افغانستان میبود ودر نیشاپور مینشست . عارض لشکر وظیفه وزارت حربیه را اجرا مینمود. دیوان برید (مخابرات) بسیار معتنا بود. دیوان اشراف (استخبارات) وسیع بود، حتی دردهات وخانه بزرگان ، مخبر وجاسوس داشت. دیوان احتساب درمنزله ریاست بلدیه وپولیس محلی بود. امیر شرط مجری اوامر شاه و شخص مقتدری بود. دیوان اوقاف بعدها به دیوان قضا ضمیمه گردید. خزانه دولت دو بود یکی مخصوص دخل وخرج عمومی، ودیگری مخصوص پس انداز. پادشاه مملکت درسر این تشکیلات واوتوکراسی قرار داشت که فقط میتوانست در نزد خدا مسئول باشد وبس. عزل ونصب وتقاعد حکام وافسران خورد وبزرگ داخل اختیارات شاه بود. روحانیون وعلمای مذهبی طرف احترام دولت بودند واز بوسیدن زمین درحضور شاه (برخلاف سایر بزرگان رسمی وغیر رسمی کشور) معافیت داشتند. روسای بزرگ ولایات که خود درپایتخت حضور داشتند، قایم مقام های خودرا درمناطق ماموریت رسمی، خودشان مقرر واعزام مینمودند. با وجوداین تشکیلات وسیع، دولت سامانی نمیتوانست مملکت را بشکل فیودالی متمرکز نگهدارد، همیشه فیودال از مرکزگریز داشت وگاهی برمرکز مسلط بود، سیستان، هرات ونیشاپور، بلخ وجوزجان، چغانیان وخوارزم همه شکل امارات تقریبا مستقل داشتند مثلا :

ولایت چغانیان درساحل راست جیحون، که باترمذ کنونی مماس، وآبادان بود، درقرن دهم حکمرانان محلی ازخود داشت که تحت حمایت دولت سامانی قرار داشتند، وشعرای مشهوری چون منجیك، دقیقی وفرخی‌مداح ایشان بودند، ازآن جمله ابوبکر محمدبن مظفر بن محتاج چغانی درسال ۹۳۲ از جانب امیر نصر بن احمد سامانی، سپهسالاری خراسان یافت ودر سال ۹۴۰ بمرد، پسر این شخص ابوعلی احمد چغانی درسال ۹۵۰ ماکان ابن‌کاکی دیلمی را درجرجان وری بنفع امیر نصر سامانی مغلوب کرد وابوالقاسم اسکافی دبیر مشهور اوبود، بعدها ابوعلی چغانی امیر نوح پادشاه سامانی را معزول، وبخارا اشغال کرده ودرسال ۹۵۵ بمرد، ابوالمظفر طاهر چغانی برادر زاده وجانشین او ومتوفی در ۹۵۸ بود، فخر الدوله ابوالمظفر احمد پسر یانواسه ابوعلی والی دیگر چغانیان است که ممدوح دقیقی وفرخی است.

سلسلهٔ ملوك مستقل محلی ازقبیل آل‌داود بلخ، صفاری‌سیستان، آل‌فریغون گوزگان، حکام محلی غرجستان وخوارزم مثل چغانیان اسفیجاب و غیره هر یك تشکیلات جداگانه ومخصوص محلی داشتند که باتشکیلات دولت مرکزی منطبق نبود، این امرای محلی فقط خراجی ویاتحایفی بدولت مرکزی تقدیم میکردند وبس. مولف جغرافیای «حدود العالم من المشرق الی المغرب» که خود در نفس خراسان ومعاصر دولت سامانی بود، وضع اداری آنروز را چنین تصویر میکند: «پادشاهی خراسان (افغانستان) در قدیم جدا بودی، وپادشاهی ماورالنهر جدا. اکنون هردو یکی است، وامیر خراسان دربخارا نشیند واز آل سامان است، واز فرزندان بهرام است، و ایشانرا ملك مشرق خوانند، واندرهمه خراسان عمال اوباشند، واندر حدهای‌خراسان پادشاهانند، وایشان را ملوك اطراف خوانند» اساسا دولت سامانی که خود ازطبقه اشراف نشئت کرده بود، اشراف وتاجر ومتمول را بیشتر ازمردم اهمیت میداد ودر این روش نقطهٔ مقابل دولت صفاری افغانستان بود، چون سامانیان به‌کمك طبقه‌ممتاز جای صفاریان راگرفته بودند، طبیعتاحامی‌طبقه‌عالیه‌نیز بودند. دراین چنین رژیمی، فیودال نیمه مستقل، تجزیه طلب وضد مرکزیت دولت بود، وهمینکه فرصت میافت بمخالفت قدرت مرکزی دولت برمیخاست وجنگهای داخلی را مشتعل میساخت تا بر قدرت خود افزوده باشد: اسحق بن احمد برادر زاده امیر اسمعیل خود در سمرقند قیام کرد ولی مغلوب شد، همچنین پسر او الیاس درفرغانه قیام نمود ودر نیشاپور بمرد، این راه آنقدر بازشد که متعاقبا حسین مروزی عصیان نمود وپس از مغلوبیت او احمد بن سهل سر به‌شورش برداشت تا سرکوب گردید. روحانیون نیز دست کمی از فیودال ها نداشتند، وبرای تحکیم سلطه خود عندالفرصت قدعلم میکردند، چنانچه بعد ازآنکه امیر نصر سامانی درصدد حمایت از روش قرمطیها برآمد، فقه‌ها بادستیاری متعصبین قیام کردند، وباتارمار نمودن پیروان قرمطی این جنبش نوین‌را برانداختند، اما قرمطیها بکلی نابود نشدند، بلکه درزیر زمین رفتند وبه فعالیت‌نهانی خود دوام دادند، بعد از امیرنصر فقه‌ها برشدت خود افزودند ومرد دانشمندی چون ابوعلی جیهانی وزیر مشهور دولت سامانی را به «دوگانه پرستی» متهم ساختند، تا جایش بیکنفر فقیه بنام ابوالفضل محمد السلمی داده شد، این فقیه وظیفه وزارت امیر نوح بن‌نصر را (۹۴۳ - ۹۵۴) بیشتر فدای نوافل ومستحبات نمود، این است‌که اختلال اداره دولت وانحطاط کشور تشدید گردید.

فیودالها در داخل در ارهم اتصالا مشغول رقابت وتوطئه بودند، حکومات اطراف وسپاه ایالتی متعلق اینهابود، اراضی بسیار واقطاع قیمت داری داشتند، وزارع ورعیت ناگزیر ازقبول تحمیلات شان بودند. اینها خود مثل روحانیون بزرگ و اشراف در باری مالیات نمی پرداختند، ولی ازمردم مالیات میگرفتند وبه بیگار شان وامیداشتند . اراضی مزروعه بیشتر درملکیت ملاك (فیودال)، روحانی، اشراف و نظامیان دولت، وقسما وقفی بود، که پارچه پارچه بهزارعین اجاره داده میشد مالیات دولت از زمین واز مواشی گرفته میشد و مجموع آن درسال ٤٥ ملیون درهم میشد . که ازآن جمله مالیات ایران تابع حکومت آل بویه وخراج گذار دولت سامانی (ری، قم، کاشان وعراق عجم) سالانه چهار ملیون درهم بود، مالیات بر واردات ، درسرحدقلمرو، ازسواره یك درهم، ازشتر دودرهم ودر اقامتگاه هانیم درهم گرفته میشد، دربدل اجازه انتقال بردهگان (غلام وکنیز) ازیکجا بدیگر جا ازهفتاد تاصد درهم مالیه اخذمیگردید، واجزهنامه انتقال زنشوهردار ازجائی بجائی، از بیست تاسی درهم محصول داشت. طریقه حصول این مالیات، بامصرف محصلین، وفشار ارباب وملاك آنراکمر شکن میساخت . بههمین سبب بودکه توده های مردم ودهقان، حتیگارد شاهی هم ازنظام سامانی متنفر گردیدند، و دهقانان وپیشهوران در مقابل دولت قیام کردند ، چنانچه در افغانستان (غور وغرجستان) درسال ۹۰۷ دههزار نفر دهقان وپیشهور به رهبری ابوبلال شورش نمودند، همچنین امرای سامانی چون امیر اسمعیل وامیر نصر با شورش های مردم دوچار شدند، حتی بعد از عبدالملك دربخارا ، مردم قیام کردند وقصر امیر را آتش زدند .

بهاین ترتیب دولت مرکزی سامانی بادو قوهٔ مخالف مقابل بود، یکی طبقهٔمحروم، ودیگری فیودالهای مقتدر . دولت برای حفظ خود درمقابل هردو بهعسکر تکیهٔمیکرد. سپاه دولت مرکب از آزادگان وترکان اجیر بودکه سواره وپیاده، بهتیر وکمان، ژوبین ونیزه، شمشیر وسپر، وبعضا زره مجهز بودند. درجنگ پیاده درخط اول وسواره درعقب آنها موقع میگرفتند. استعمال منجنیق، قطع خطوط ارتباطیه ومحاصره کردن دشمن میدانستند، بر علاوه شاه گارد محافظی ازغلامان داشت که افسران ترکی آن دارای اقطاع غیر موروثی بودند ، دولت به سپاه خود درعوض پول زمین میداد واین خودبه ضرر طبقه دهقان یعنی اکثریت ملتتمام میشد، دولت بهاین صورت شورشها را باسپاه مغلوب میکرد، ولی قدرت گارد غلامان ونفوذ افسران نظامی بجائی رسید که خود برای دولت رقیب شدند و اداره را مغشوش ساختند، این خطر آنقدر قویبود که مساعی وزرای مدبر سامانی هم ازجلو گیری آن عاجز آمد، غلامان دربار امیر احمد سامانی راکشتند، زیرا دربار، که درقلهٔ موسسات سیاسی وشهنشاهی قرار داشت، خودش را درپناه قشون محافظ (گارد شاهی) وغلامان مسلح ترکی قرار داده بود، پس ثقالت این پناهگاه میتوانست هروقتی که بخواهد، جسم پناهنده را درزیر سنگینی خود، خورد نماید . بههمین جهت بودکه دراواخر دوره سامانی صدر اعظمان وحتی پادشاهان سامانی ، آله دست افسران نظامی گردیدند. مخصوصا بعد ازکشته شدن ابوالحسن عبداله بناحمد عتبی وزیر مدبر امیرنوح بن منصور سامانی، که قدرت از دست وزارت رفت ودر دست افسران نظامی متمرکز گردید، ونظامیان بر اردو ومردم ودولت مسلط شدند وشورش ها وقیامها بمیان آمد، رقابت های داخلی این افسران

مسلح ، کشمکش را بجائی رسانیدکه سلطنت مشرف به‌زوال گردید وفرصت‌مساعدی برای هجوم ترکان قوی میسر شد، دردوره سامانیها مثلیکه ترکان غیر مسلمان بلاساغون را در کاشغرستان گرفته بودند، ترکان مسلمان هم در دولت ونظام‌سامانی نفوذ کردند، وگارد شاهی ازهمین دسته ترکان مسلمان با افسران ترك بمیان آمدتا بالاخره بردوش دولت سامانی بایستادند .

عایدات دولت بمصارف ذیل میرسید : مصارف شاه ودربار ، معاش عسکر و مامورین ، تعمیر وترمیم برج وباروی شهر، ترمیم خرابی های وارده ازسیل، جیرهٔ محبوسین ، معاش ومستمری ملا وموذن، تعمیر پل، حفر جوی وغیره. معاش مامورین بنام بیست گانی درهر بیست روز داده میشد. معاش دیوان برید (پوسته) سمرقند ۷۵۰ درهم، از خجند ۳۰۰ درهم وَاز بلخ و هرات ۱۰۰۰ درهم بود. درزمره مامورین دولت، شخص وزیر که اورا «صاحب» میگفتند، ومنشیان دیوان رسایل، وقضات محاکم ، روی همرفته تحصیل کرده بودند. قاضی نایب پادشاه، وپادشاه نایب خدا محسوب، ولهذا غیرمسئول بود، پادشاه مجلس مشورتی ازوزرا داشت ولی فیصله مجلس مانع از ارادهٔ شاه نمیگردید ، شاه تابع هیچگونه قانونی نبود. دربارهم بسیار مجلل وپراز اشراف وخدمتگار ومنجم وشاعر وطبیب وبذله‌گو بود .

چهارم

افغانستان در زمان دولت غزنوی

(از ۹٦۲ تا ۱۱٤۸ میلادی)

الپتگین از غلامان ترکی زبان دربار سامانی، وجزء افرادگارد شاهی بود. الپتگین درسایه کاردانی توانست بزودی در دربار سامانی بهحیث افسر گارد شاهی شناخته شود وبعد ازکمی برتبه بزرگ حاجب الحجاب برسد . او در سال ۹۵٦ حکومت بلخ یافت ودر ۹۵۹ سپهسالار اردوی سامانی و والی افغانستان شمالی گردید ، واین بزرگترین مقامی در دولت سامانی بود. درسال ۹٦۰ عبدالملك امیر سامانی دربخارا بمرد، والپتگین بوزیر سامانی ابوعلی بلعمی نوشت که فرزند عبدالملك بهپادشاهی برداشته شود، در حالیکه درباریان متنفذ برادر اورا بهسلطنت سلام کردند. امیر منصور پادشاه جدید درسال ۹٦۱ سپاهی برای سرکوبی سپهسالار دربلخ سوقنمود، الپتگین این سپاه را درجنگ خلم منهزم نمود وخود در قلب افغانستان «غزنی» کشید. او غزنیرا باشمشیر از ابوبکر لاویك حاکم غزنی گرفت وبه اینصورت درسال ۹٦۲ اساس یك حکومت مستقل محلی را گذاشت. پادشاه سامانی بعد از شکست خلم بهمدارا پیش آمد وفرمان حکومت خراسان را به الپتگین فرستاد، الپتگین درسال۹٦٤ بمرد وحکومت غزنی بدست پسرش ابراهیم وباز بدست افسران او بلکاتگین وپریتگین افتاد. اینها ۱۳ سال یکیپی دیگر حکومت کردند، ولی حدود حکومت شان ازعلاقه غزنی تجاوز نمیکرد، حتی گردیز درپهلوی غزنی حکومت محلی جداگانه داشت .

سبکتگین :

در سال ۹۷۷ سبکتگین جدید الاسلام، داماد وافسر الپتگین بهحکومت رسید، این شخص باکفایت موسس دولت مشهور غزنی است، او عنوان امیر خراسان اختیار کرد وبلافاصله ایالت معمور بست را ازبای توز حاکم محلی گرفت وادیب مشهوربست (ابوالفتح بستی) را بدبیری خویش برداشت، او متعاقبا قصدار را دربلوچستان فتح کرد، ودر سال ۹۸٦ بادولت برهمن شاهیان کابلستان بجنگید وایالت لغمان رابگرفت وبه اشاعه دین اسلام متوجه شد. دولت برهمنی کابل که بیشتر از ۲۰۰ سال در مقابل عرب واسلام مقاومت کرده بود، در تحت فشار نظامی دولت صفاری افغانستان از ایالات جنوب هندوکش بهصفحات شرق کشور لغزانده شده بود، وعوض کابل قدیم ، درکنار اتك در «ویهند» متمرکز بود، اینك سبکتگین دامنه آنرا ازلغمان بهطرف شرق برچیده میرفت، او درجنگ دیگری تاپشاور نفوذ غزنهرا بسط داد. سبکتگین که دربار ضعیف بخارا را آله دست خانهای بزرگ ورقیب خود چون فایق وسیمجور میدید بطرفداری بخارا برخاست، وباهر دونفر جنگها نمود وآنها را درهم شکست. سیمجور اسیر وفایق فراری شد. سبکتگین درسال ۹۹۳ ولایت هرات راگرفت ومتعاقبا ولایت نیشاپور را الحاق نمود، به این ترتیب افغانستان را بشمول تخارستان وبلخ، هرات ونیشاپور، بست وبلوچستان تا سواحل رودسند درشرق - وحدت سیاسی

بخشید . درسال ۹۹۷ امیر سبکتگین درافغانستان ، وامیر نوح سامانی در بخارا، بمردند .

سلطان محمود غزنوی (۹۹۸ - ۱۰۳۰) :

محمود بهعمر ۲۷ ساله‌گی درنیشاپور پادشاهی خودش را اعلام نمود واسمعیل برادر خودرا که دربلخ اعلان سلطنت کرده بود، درغزنی بشکست واسیر گرفت، ودر جوزجان محبوس نمود، تابمرد. همچنین سپاه سامانی را درجنگ مرو منهزم کرد و توس رابگرفت. درسال ۹۹۹ منشور خلافت بغدادهم رسید. ازآن بعد محمود برای متمرکز ساختن اداره فیودالی در داخل کشور متوجه شد. ایالت غرجستان را (مرکزش افشین بود) از امیرمحلی شارابونصر - مردادیب ومحدث - وپسرش شار محمد گرفت . ایالت سیستان را (مرکزش قلعه طاق) از امیر محلی خلف بن احمد جدانمود. (عرب در قرن هفتم قدرت امیرمحلی سیستان «ایران بن رستم بن‌آزادخوبن بختیار» را درهم شکست، ودولت صفاری افغانستان مثل عرب امرای محلی سیستانرا موقع ظهور نداد، مگر درعهد دولت سامانی این‌ها مجددا سرکشیدند که مشهور ترین شان امیر عمرو ثانی وخلف‌بن احمد است، این‌آخرین را سلطان محمود غزنوی درسال ۱۰۰۲ ازبین برد. اما بعد ازفتور غزنوی امرای محلی باز ظهور کردند ودروقت دولت سلجوقی قوت گرفتند، امیر طاهر سیستانی، امیرناصر بن طاهر وامیرمحمد بن‌ناصر، همه امرای محلی ومعاصر سلجوقی ها بودند، ملک‌تاج الدین حرب امیر محلی دیگری است که خطبه بنام سلاطین غوری خواند، ودر سال ۱۲۱۵ بهرام شاه جانشین او با اسمعیلیه ضدیت کرد ودر ۱۲۲۰ بدست فدایان اسمعیلی کشته شد ، پسران این‌امیر ملك نصرت الدین وملك رکن الدین محمود درهجوم مغل ازبین رفتند وتا ۱۲۲۷ تمام این سلسله، بشمول نیالتگین خوارزمی مدافع سیستان دربرابر مغل، معدودم شدند .)

از سال ۱۰۱۰ تا ۱۰۲۰ محمود غزنوی درطی سه جنگ ایالت غور را (مرکزش مندیش) در قلب افغانستان مسخر نمود، وابن سوری امیر محلی خودش را مسموم کرد. در ۱۰۱۱ بلوچستان (مرکزش قصدار) مجددا تامین گردید، (عایدات گمرکی قصداریك ملیون درهم‌بود) درحالیکه ولایت جوزجان (مرکزش یهودیه) یکسال‌پیشتر- بعد ازمرگ محمد فریغونی - گرفته‌شده بود. (ایالت جوزجان شامل سرپل ، میمنه ودولت آباد، واز نظر اقتصادی معمور بود، تجارت چرم آن شهرت زیاد داشت و دانشمندانی از آن جا برخاست، در قرون اولیه اسلامی، جوزجان دارای حکومت نیمه مستقل محلی بنام «آل‌فریغون» بودکه تحت‌حمایت دولت سامانی وباز دولت غزنوی قرار داشت ، امیراحمد بن فریغون موسس این سلسله درسال ۸۹۷ حمایت امیر اسمعیل بن احمد سامانی‌را پذیرفت، پسرش ابوالحارث محمد باامیر نوح بن منصور سامانی درسال ۹۷۵ روابط خویشاوندی برقرار کرد، وجغرافیای مشهور حدود العالم در ۹۸۲ بنام همین شخص تالیف گردیده است، پسر او ابوالحارث احمد در ۹۹۰ دولت سامانی را در مقابل فیودالهای باغی کمك کرد ودر ۹۹٤ باسبتگین غزنوی مناسبات دوستانه بهم رساند، وبعدها دختر خودرا بهمحمود غزنوی داد، وبعد ازمرگ سبکتگین محمود را دربرابر برادرش امیر اسمعیل کمك کرد، وخواهر محمود رابزنی گرفت، وخود دربین سالهای ۹۹۹- ۱۰۰۷ بمرد. پسر او ابونصر محمد درسفر های

سلطان محمود به‌هند شرکت کرد، ودختر خودرا به‌محمد پسر سلطان داد، او درسال ۱۰۱۰ بمرد، وسلطان محمود جوزجان‌را مستقیما تحت اداره پایتخت قرار داد.)

درسال ۱۰۱۷ محمود غزنوی خوارزم رافتح وآل مامون را منقرض ساخت . تااین وقت دولت سامانی ماورالنهر ازبین‌رفته وجای آنرا دولت تازه‌نفس‌ترکان ایلك خانی از دودمان افراسیابی گرفته بود، محمود بااین دولت ازدر مدارا داخل شد ودر ۹۹۹ دختر ایلك خان بگرفت، اما ایلك خان درسال ۱۰۰۵ به‌بلخ وهرات هجوم کرد وهردو را اشغال نمود، محمود دراین وقت مشغول تامین ملتان واز بین بردن خانواده حکمران محلی (داود بن‌نصربن‌شیخ حمید) وقرمطی‌هابود. محمودبرگشت‌وبه بلخ کشیدوباپنجاه هزار عسکر ایلك‌خان مقابل شد، او دراین جنگ شخصا سلاح در دست داشت ودر پیل سوار بود، او به‌قلب دشمن حمله کرد وبیرق ایلك خان را در ربود وسپاهش را منهزم نمود. درسال ۱۰۲٤ محمود آنقدر قوی بود که خود ازجیحون بگذشت وقدرخان برادر ایلك‌خان نزد او آمد وقراردادی دوستانه ببست . در همین ملاقات بودکه قدرخان خواهش کرد تا پسر سلجوق ترکمان را از ماورالنهر سلطان به‌خراسان ببرد. پسر سلجوق در «نور بخارا» مقیم وآدم سرکش وقوی بود، محمود اورا باچهار هزار ارتباع او به افغانستان آورده، خودش را درملتان فرستاد که‌همدران جا بادوپسرش بمرد، واتباع اورا در نیشاپور جا داد واز حمل اسلحه منع کرد، ولی به تدریج اتباع آنها از ماورالنهر به‌افغانستان آمدن گرفتند ودر وقت سلطان مسعود، طرف باغی های خوارزم را التزام کردند، وبه مرو ونسا کشیدند، تا بالاخره دولت غزنوی را درهم شکستند .

درجبهه شرق محمود درسال ۱۰۰۱ جیپال پادشاه برهمنی کابلستان‌را بامرکزش ویهند درساحل سند بشکست وپشاور را مرکز عسکری قرارداد. درسال ۱۰۰۵ براه گومل ودیره جات به‌ملتان رفت ، وحکومت ملتان راکه مذهب اسمعیلی داشتند ، منقرض نمود. درسال ۱۰۰۷ به‌پنجاب حمله کرد . درسال ۱۰۱٤ تانیسر ، ودر ۱۰۱۵ کشمیر، ودر ۱۰۱۷ قنوج فتح شد، ودر ۱۰۲۵ سلسله برهمنشاهیان کابلستان ، بامرکزشان پهتنده درکناره چپ ستلج، ازبین رفت. قبلا گوالیار وکالنجر در ۱۰۲۲ و سومنات در ۱۰۲٤ فتح شده بود، مکران هم درسال اخیر الذکر اطاعت نمود، و منوچهر از آل زیار امیر محلی گرگان وطبرستان ، تحت حمایه غزنه قرار گرفت ، وری وهمدان واصفهان درسال ۱۰۲۸— ازمجد الدوله دیلمی گرفته شد. درطی همین فتوحات بودکه محمود قرمطیان بسیاری را از ساکنین شهرری بدار زد، وقسما معتزلی ها را درخراسان تبعید نمود، وکتب آنهارا که درحکمت وفلسفه وستاره شناسی و منطق بود، بسوخت . همچنان کتابخانه ری را آنچه با شریعت معارض نبود، باحمل صد بارکش به‌پایتخت غزنی منتقل ساخت. محمود در ری اداره تفتیش عقاید زیر ریاست شیخ ابوحاتم ابن خاموش که مدرس مشهوری بود، تعیین نمود تا مانم جلوگیری ازعقاید منحرف وبدعت، ازهر مسافر ونوواردی تحقیق درصحت مذهبش نمایند. به این‌ترتیب قلمرو افغانستان غزنوی ازقزوین (ایران) تا دریای ستلج (هندستان‌شمالی) واز خوارزم تابحر عرب کشیده شد.

بالاخره محمود درسال ۱۰۳۰ به‌عمر ۵۹ ساله‌گی بمرد. محمود جسما تنومند ودارای چهرهٔ جذابی بود، درسواری وجنگ واستعمال اسلحه متنوع مهارت داشت

وگرچه زبان عربی نمیدانست از علوم دینی وادبی وتاریخ اسلامی آگاه بود وشطرنج میباخت، در اداره وسیاست آهنین ودور اندیش بود، اوحتی المقدور مجرمین سیاسی را اعدام نمیکرد ودرحبس نگهمیداشت تا ازبین میرفتند، وبه ندرت اگر محبوسی سیاسی از حبس دولت غزنوی نجات میافت. محمود به‌سپاه و استخبارات اهمیت میداد وشکوه وجلال درباری را دوست داشت، اوناشر زبان دری ودین اسلام درداخل وخارج افغانستان بود. البته محمود درمذهب متعصب بود. لهذا او باهر مذهب و فلسفه، جز از اسلام، مخالفت داشت، این است‌که در عهد اوعلوم عقلی در افغانستان متوقف گردید، و وسعت نظر عهد سامانی ازبین رفت، ابن‌سینا به‌همین جهت درغزنی نیامد، وقرمطی ها به‌همین سبب درقلمرو غزنوی تعقیب وتفتیش ، وباقساوت ازبین برده شدند، قرمطی ها معارف یونانی ومصری وصائیبین میدانستند و درزبان عربی ترجمه وبین پیروان خود— که دارای سازمان های مخفی ضد عباسی بودند— منتشر میساختند ، قرمطی ها طرفدار تساوی حقوقی افراد بشر واحترام به‌عقاید دیگران بودند ودر نشر افکارخود بین مردم سعی میورزیدند. طرفداران عباسی ومتعصبین‌این هاراتکفیر میکردند وازبین میبردند. ازآن بعد درمدارس افغانستان سوای علوم نقلی وادبی ومقداری ازحساب ونجوم وطب، دیگر چیزی تدریس نمیشد وتقلید جانشین تحقیق گردیده بود، این روش قشری دوره غزنوی بعدها ازطرف تمام دولتهای آسیای وسطی — اعم از دریزبانان وترکی زبانان در افغانستان وماوراالنهر وایران تعقیب گردید، وبه‌این صورت انحطاط دانش وفرهنگ قرنهای دیگر دوام نمود .

درهر حال عهد محمود غزنوی در افغانستان ، دوره تحکیم مبانی وحدت کشور ازنظر زبان، مذهب وسیاست است، دین اسلام درتمام کشور — به‌جز قسمت کوچکی درشمال مشرق — منتشر گردید، وزبان دری جای تمام السنه محلی وخارجی راگرفت. اداره فیودالی پراگنده نیز مرکزیت حاصل کرد. وشهکار های هنری وهنروران مشهور دراین عهد بمیان آمد، معماری وصنعت گری، پیشه‌وری وآبیاری، زراعت وتجارت ، ترقی‌کرد. اینکه گویند محمود حریص بمال بود وهندوستان راتنها بغرض حصول‌مال تاخت وتاز نمود، محل تامل است. زیرا از احتیاط بعید است که روش وطرز تفکر گذشتگان دور، بانفس ما votروش وطرز تفکر عصرما تطبیق وقضاوت شود. این صحیح تر خواهد بودکه برای قضاوت گذشتگان، ماخود را صمیمانه درعصر ومحیط وجریان دانش وبینش آنان قرار دهیم وآنگاه قضاوت نمائیم. تاجائیکه تاریخ با ماکمك میکند ما میبینیم ومیدانیم که : فشار محمودبر قرمطیهای کشورش، که خود فرقهٔ ازاسلام بودند، بمراتب بیشتر ازفشاری بودکه مثلا درایام جنگ برهنود تطبیق میشد ، زیرا هنود بعد از پذیرفتن جزیه شرعی، به‌صفت ذمی درمراسم مذهبی خود معاف وآزاد واز جان ومال خود قانونا مصئون ومحفوظ بودند، در حالیکه معتزله وقرمطی — بحیث مرتد— بکلی از بین برده میشدند وبرجان ایشان ابقا نمیگردید . به‌همین جهت محمود در تفتیش عقاید این گروه اقدامات رسمی مینمود وحتی درایران مامورین مذهبی برای این کار گماشته بود، پس لشکرکشی های محمود درهند بیشتر جنبهٔمذهبی داشت تامالی، او غنایم وبرده‌را به‌حکم مذهب میپذیرفت‌ومعابد را به‌مسجد تبدیل ویاتخریب میکرد .

محمود یك مسلمان متعصب بود واعلای کلمة الله را وظیفه دینی خود میشمرد.

پس جنگ او دراین راه چه در داخل افغانستان وچه درخارج آن، اگر سراپا ازنظرمالی میبود، تسلیم شدگان هنود ومسلمان شدگان را امان‌مالی وجانی نمیداد، ویا اصنام قیمت‌دار را درعوض تخریب به‌پیروان آنها میفروخت ، درحالیکه چنین نبود، او اصنام را میگداخت وحاصل آنرا حلال‌ترین دارائی خود میشمرد وفقط درمواردی خرج‌میکرد که پول شبهه ناك بکار نمیرفت از قبیل اعمار مساجد وغیره . مسعود چنین نقودرا مقدس شمرده ودر صدقات به‌اتقیا میپرداخت ،مسعود درحوادث سوء نذر میبست که درهندسفر وبه‌اصطلاح غزوی به‌سنت کند، حمله به‌هانسی وبنارس جزء همین غزوات بود،که مرد ومال بسیاری عبث وتلف‌شد. امااین درست است‌که محمود هنگام جلوس به‌سلطنت بیشتر از هشت ملیون درهم (مساوی چهارصد هزار دانه طلا) نداشت، در حالیکه دارائی او هنگام پادشاهی به دوازده ملیون طلا (دوصد وبیست ملیون درهم) بالغ میشد، واراضی حاصل خیز بسیاری‌درغزنین وهرات وگردیزوغیره داشت،چنانچه صاحبکار او دراراضی خالصه غزنه .وسعید بودکه درطی پانزده سال خدمت هفده‌ملیون درهم باقی ده شد، وبعدها امیر مسعود یك‌ملیون درهم تنخواه ابوسعید را مجرا کرد وشانزده ملیون باقی خالص را به اوبخشید، درحالیکه سلطان محمود صاحبکاران اراضی گردیز وهرات وغزنی خود را (معدل وسعد خاص) بواسطه باقیداری تازیانه زد وشکنجه کرد. قبل‌از محمود سایر پادشاهان نیز هریك دارائی زیادی برای شخص خود می‌اندوختند. الپتگین سلف پدرمحمود، در افغانستان وماورالنهر پنجصد قریه، ودرهر شهر قصری وباغی وکاروان سرائی وحمامی داشت. یعقوب پادشاهٔ صفاری افغانستان روزیکه مرد چهار ملیون طلا (دینار) وپنجاه ملیون درهم باده هزار خر و پنجهزار اشتر داشت . درهر حال سلطان محمود که پابند قانون شریعت بود، حتی اموال مامورین بزرگ خود راکه ضبط ومصادره میکرد، توسط اقرار خط شرعی وشهادت شهود وغیره تشریفات قانونی عملی میساخت .

درزمان مسعود بن محمود (۱۰۳۰ - ۱۰٤۱) : بعد ازمرگ محمود پسرش محمد از جوزجان به‌غزنه آمد وشاه شدوبه‌عیش وتجمل، مشاعره‌واسراف پرداخت .درباریان برادرش مسعود را که‌والی ایران بود بخواستند، محمد محبوس ودر قلعه مندیش غور فرستاده شد. مسعود ازاصفهان به نیشاپور وهرات وبلخ وغزنه رسید وبرادر محبوس خودش راکور کرد. منشور دربار بغدادکه به‌مسعود رسیده بود، تمام آسیای وسطی‌را هم به‌مسعود بخشید واورا باعنوان «المنتقم من اعدالله» (یعنی از کیسهٔ خلیفه - قرامطه) خطاب کرد. مسعود مثل محمد مرد تحصیل کرده بود وبرعلاوه زبان دری، ترکی وعربی میدانست واز ادب دری وعربی بهره داشت، او تنومند وقوی ، دلیر ومستبد، خودخواه وبدگمان، تجمل دوست وحریص بود، در ایام جوانی ورزش پهلوانی وسنگ برداری وکشتی‌گیری و زور آزمائی بسیار میکرد . مسعود رجال مجرب دولت را باحبس ومصادره وتعقیب آزبین برد، ازقبیل امیر یوسف بن‌محمود سپهسالار، علی قریب سپهسالار، اریارق سپهسالار ، غازی سپهسالار، احمد نیالتکین سالار هند، التونتاش خوارزم شاه وبالاخره سباشی حاجب وبکتغدی سالار گارد و امثال آنها. او ترکمانان فراری محمود را ازگرگان بغرض رزم بابرادر خود محمد در هرات بخواست، وچندین هزار نفر را در اردو قبول کرد وبه‌سیستان وبلوچستان برای تامین آنجا ها اعزام‌نمود وبعدها درعوض خدمت ، سرکردگان آنهارا درری‌بکشت

وتاراج کرد وآنانرا بقیام واداشت. گرچه مسعود درسیاست خارجی مدبرانه رفتارکرد، وبادولت ترکستان روابط حسنه برقرار نمود، واز خلافت بغداد خواست‌که بدون توسط افغانستان با دولت ترکستان مستقیما مکاتبه ننماید، وهم تسط افغانستان را برایران وهندوستان بشناسد، اما سیاست داخلی او درست نبود، چنانیکه ترکمانان درشمال کشور برضد دولت قیام کردند وهرات وتوس ومرو وترمز وچغانیان رابغارت بردند، هارون پسر التونتاش والی غزنوی خوارزم که دربرابر دشمن قوی مثل علی‌تگین‌پادشاه بخارا قرار داشت، نیز از رفتار دورنگ مسعود آزرده شد ودرصدد اعلان استقلال برآمد. روش مسعود بعلاوه ملت، اشراف کشور را نیز به‌ستوه آورده بودکه‌اغلب به ترکان ماورالنهر اظهار تمایل میکردند، همین علت بود که بعدها ترکمانان‌را به‌حمله درافغانستان جرئت وجسارت بخشید، تا جائیکه درجنگ چهارم باسلجوقی ها ،گارد غلامان اوکه قسما به‌رجال ازبین بردهٔ مسعود دلبسته بودند ، بدشمن پیوستند. مسعود نه‌اینکه درمورد ترکمانان خطا کرد، بلکه درمورد علی تگین‌هم راه نادرست رفت، به‌این معنی که‌بعد ازمرگ محمود، مسعود ازایران به‌نیشاپور آمد وخواست با برادر خود امیرمحمد که جانشین پدرگردیده بود درآویزد، پس از علی تگین پادشاه بخارا ودشمن دیرینه غزنویان استمداد کرد وعسکر وافسر از او بخواست وقبول‌کرد که ولایت ختلان را در برابر این امدادعلی‌تگین، به‌او تقدیم کند. چون مسعود بدون جنگ داخلی به‌پادشاهی رسید، احتیاج به‌کمك نظامی علی تگین باقی نماند، پس علی‌تگین را باوعدهٔ‌که داده بود فراموش کرد واین حرکت انگیزه دیگری برای تحریك علی تگین وسایر ترکان وترکمانان ماورالنهر دربرابر دولت غزنوی افغانستان گردید.

مسعود برخلاف فیصله های مجلس وزراء ازسال ۱۰۳۲ دوبار به‌هندوستان عسکر کشید وقلعه سرستی وهانسی راگرفت. در حالیکه ، احمد سالار اوقبلا بنارس را تاخته بود. همچنین به‌گرگان وساری وآمل عسکر کشید ومردم راتحت فشار قرار داد، وازآن جمله یك ملیون دینار (طلا) بالای مردم آمل وطبرستان حواله‌کرد . وزرای معروف غزنه چون احمد حسن میوندی وخواجه عبدالصمد وبونصر مشکان، وسایر رجال ملکی ونظامی درطول دوره سلطنت مسعود، ازخودرائی وعیاشی وفشار اودلسرد وناراضی بودند، ودر نتیجه ازنظم واداره کشور عاجز آمدند. مردم نیز از تحمیلات و احتراصات حکام اوبجان رسیدند، چنانچه «سوری» حاکم خراسان خاص یکبار پنجصد بارهدیه برای مسعود فرستادکه چهار ملیون درهم قیمت داشت وشامل غلام وکنیز وجامه وظرایف زرینه وپشمینه ومشك وکافور وعناب ومروارید ومحفوری و قالین وطلا ونقره درکیسه های سرخ‌سبز وزرد وخوردنی ونوشیدنی وسایر اشیای نادروکم پیدا محصول بغداد وری وعراق عجم وگرگان وطبرستان بود. بیهقی مینویسد که‌سوری مرد ظالم ومتهور بود وخراسان برسر ظلم او از دست بشد، در حالیکه مسعود بعد از دیدن هدایای سوری گفت: نیك چاکریست این سوری ، اگر مارا دوسه چنین چاکر بودی ، بسیار فایده حاصل گشتی. امارجال مجرب همان وقت میگفتند: از رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چندین رنج رسانیده باشند ... تاچنین هدیه ها ساخته آمده است، وفردا روز پیدا آیدکه عاقبت این‌کار چگونه شود .

همچنین سال دوبار، درجشن های نوروز ومهرگان ، تحفه‌های نقد وجنس ازتمام ولایت قلمرو چون خوارزم وچغانیان، گرگان وکرمان، بلخ وبلوچستان وغیره به‌غزنه

میرسید. بعد ازقیام ترکمانها وقتیکه مسعود به‌هرات رسید افسر و عسکرش مردم‌را به‌بهانه سازش با ترکمانها تاراج کردند واشخاصی را بکشتند، حتی مسعود، بوطلحه شبلی عامل هرات را بهمین نام امرکرد پوست بکندند ، درحالیکه خود مسعود مجالس عیش ونوش دایر کرده بود واحدی را زهره اعلام خطر نبود. مسعود پولیرا که بااین طرز ازمردم میگرفت ، همه‌را به‌تجمل دربار وعشرت وشرب مدام صرف میکرد، در مجالس شراب او ندمایش ازهشت تا دوازده ساتگین (پیاله وجام شراب خوری) که مینوشیدند ازپا درمی افتادند درحالیکه خودش ۲۷ ساتگین نیم‌منی میخورد وهنوز وضعش عادی میبود وفورا وضو میکرد ونماز ادا مینمود ! بعلاوه گاه‌گاهی تریاك‌هم میخورد، چنانچه هنگامیکه میخواست سلجوقیها را درشمال مغرب افغانستان بطور ناگهانی زیر حمله قراردهد، خودش در راس قشونی شبانه به‌تعجیل حرکت نمود ، ولی چون تریاك خورده بود اورا درمهد فیل خواب ربود وفیل بان جرئت تند رفتن را ازدست داد وتاوقتیکه سلطان بیدار شد، صبح دمیده ودشمن از انهدام قطعی رسته بود .

تخت وتاج طلائی مسعود درسه سال بمصرف ملیون ها درهم ساخته شد. (تخت وتاج هردو ازطلای سرخ وبه‌جواهر گرانبها مرصع بود، وبازنجیر زراندودی آویخته ازسقف مربوط بود، ازتخت تمثالها وصورت هائی چون شاخ‌نبات، همه به‌جواهردانه نشان آویخته بود وچهار مجسمهٔ انسانی وروئین از جهات اربعهٔ تخت بادستها وعمود های یازیده تاج زرین رابر فراز تخت زرین افراشته نگهمیداشت تاسنگینی آن برسر سلطان نباشد، سر وکلاه سلطان هم درزیر این‌تاج بزرگ قرار میگرفت. بیهقی‌مورخ دربار غزنه روز تاج پوشی مسعود را به‌چشم دیده ومیگوید : «هرکس تجمل وزینت آنروز بدید، پس ازآن هرچه دید درنظرش هیچ بود ...» . دختر باکالنجار صاحب اختیار ولایت گرگان نیز وقتیکه در ازدواج مسعود غزنوی درآمد، تختی جهیزآورد که فرش آن‌نقره، ودارای سی درخت طلا بابرگهای فیروزه وزمرد وبار یاقوت بود، بیست نرگسدان نقره در دورادور این درختان نصب شده بودکه هریك سپر غمی طلائی و نقرئی مرصع به‌جواهر متنوع داشت .

سلطان مسعود درعروسی یکی ازپسران خود (مردان شاه صغیر) ده ملیون درهم جهیز برای عروس تهیه کرد که ازآن جمله چهارتاج طلا مرصع به‌جواهر وبیست طبق طلابود . مسعود چهار هزار غلام حاضر داشت که بعضا کمربند ها ومعالیق وعمودهای طلائی داشتند، و عدهٔ‌کمربند وشمشیر های مرصع به‌جواهر میبستند، ودستهٔ باکمربند ومعالیق وعمودهای نقره بودند، اسپان یدکی مسعود همه‌یراق مرصع به‌جواهر وطلائی داشتند، هنگام سواری رسمی مسعود هشتاد اسپ یدکی پیشاپیش او کشیده میشد وسی اسپ یراق مرصع به‌جواهر وپنجاه اسپ آن یراق طلا داشت. عطایای مسعودهم بسیارگران بود، چنانچه روزی به‌ابونعیم ندیم یك ملیون درهم داد وشبی به‌علوی‌شاعر یك ملیون درهم بخشید، دریك روز عید سلطان به‌عنصری هزار دینار وبدیگر شعرا هریك بیست هزار درهم وبدسته مطربان ومسخرگان سی‌هزار درهم اعطا کرد، اوبه ومطیع تاجر سگزی دریك شب شانزده هزار دینار (طلا) داد وبه‌مانك علی میمون صاحب کارخود، که شانزده هزار گوسفند مسعود نزد اوبود وپنجاه هزار دینار باقیداری داشت، هردو قلم نقد وجنس رابخشید، بخشش های مسعود هیچوقت از

پنجصد دینار وده هزار درهم کمتر نبود، درحالیکه او دربدل تلف شدن یك پیل‌خود، صدهزار درهم تاوان بالای فیلبانان غزنی حواله مینمود وبه‌این صورت خدمتگاران ناتوان را ازپا می انداخت، آنوقت درغزنی یکهزار محوطه برای رهایش فیلان دولتی موجود بود درحالیکه درفیل خانه‌های کابل یکهزار وششصد وهفتاد پیل دولتی‌موجود بود .

همچنین مامورین بزرگ ودرباریان وروحانیون وافسران عالی‌رتبه همه دارای اراضی مزروعه، باغها، عمارات، اقطاع، مال‌مواشی، غلام وکنیز وسامان تجمل بودند، بطور مثال طاهر دبیر مسعود در شارستان بلخ سرائی داشت چون بهشت آراسته ، باتجمل عظیم ، باندیمان ومطربان وخزانه‌دار وغلامان . اینشخص در ری درسال ۱۰۳۲ هنگام وزارت خود، درمجلس شراب نوشی زمین اطاق را بابرکهای گل آمیخته با مسکوکات طلا ونقره فرش‌کرد، وخود تاجی ازگل برسر نهاد، ومشربه های طلائی و نقره‌ئی درپوش ابریشمی بکمر بست، وباندیمان وغلامان خویش برقص پرداخت . بوبکر حصیری ندیم مسعود آنقدر دارائی داشت که حسن میوندی سه‌صد هزار دینار طلا ازاو برای شاه خواست، حسنك وزیر ششصد غلام شخصی وملیونهادارائی منقول وغیر منقول داشت، ویك بارهدیهٔ ازنیشاپور به‌بلخ‌برای‌سلطان آوردکه‌پنجصد حیوان آنرا میکشید. دارائی صامت خود احمد حسن میوندی به‌سی ملیون درهم بالغ میشد، اوهمان صدر اعظم مقتدری است که بعد از رهاشدن‌از محبس کشمیر، ازکشمیر تا بلخ به‌سواری تخت‌روانی (محفه) آمد که انسانها آنرا دردشت ودمن وکوه ودریا- در عوض اسپ واشتر وفیل، به شانه‌های خود حمل میکردند .

همچنین سایر مامورین وافسران بزرگ . بوسهل حمدوی یکی ازاین ها بودکه احساس کرد مزاج سلطان نسبت به‌او متغیر است، لهذا فورا پنجاه هزار دینار طلا به‌خزانه سلطان تقدیم کرد. بونصر مشکان منشی سلطان در رباط گرزیوان ده‌هزار گوسفند شخصی داشت، ودرجلوس مسعود، بوسهل زوزنی پیشنهادکردکه‌اگر بونصر مشکان مصادره شود سی‌صد هزار دینار (سه‌ملیون دینار)ازدارائی او بدست می‌آید، ولی مسعودگفت این مقدار دارائی برای‌کسی چون بونصر زیاد نیست، خود بوسهل زوزنی‌هم‌که ندیم‌شاه بود، روزیکه معتوب ومصادره‌شد، دارائی او دربلخ،مرو، زوزن، نیشاپور ، غور، هرات، بادغیس وغزنین جمعا ضبط گردید، شصت نفر غلام اوتنها دربلخ بود. همچنین عنصری ملك شعرای دربار محمود، دیگدان وآلات نان ازنقره و ظروف نان خوری از طلای ناب استعمال میکرد. این‌ها مالیات نمیدادند وازتمام تکالیف معفو بودند، در حالیکه اکثریت مردم مجبور بودند که مالیه بدهند وبیگار بروند، و درایام شکار سلطانی بحشر برده شوند وطبقه ممتازه را اعاشه کنند، وخود بنان‌وآبی به‌سختی بسازند، دهقانان چنین وضعی داشتند که در ۱۰۳۴ قیام بزرگی را درجنوب خراسان شروع کردند .

البته درچنین شرایطی امیر مسعود نمیتوانست ازطرف مردم خود حمایت و پشتیبانی شود لهذا در وقت احتیاج تنها به‌سپاه اتکاء مینمود، واگر این متکا ازبین میرفت دیگر کار دولت تمام بود، روش مسعود این متکارا نیز متزلزل ساخت ،چنانیکه بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت به ابوالفضل بیهقی چنین گفت: سلطان خودرای وعیاش، ووزیر متهم وترسان «از شاه»، سالاران بزرگ ومجرب لشکر هم ازبین برده

شده، پس دیده شودکه چه پیش خواهد آمد. اولین چیزیکه پیش‌آمد مرگ ناگهانی خود این‌مردمدبر بودکه‌بنام دعوتی‌اورا درمجلس شراب، درهرات مسموم‌کردند ودارائی او را سلطان ضبط نمود. درحادثه ترکمانها نیز چنین شد ده‌هزار سواره ترکمن که هریك اسپی داشتند وقمچینی به‌قیادت‌طغرل وداود وبیغو، مانند باد سبکبار ازمرو به‌نسا ریختندوقشون گرانبار مسعود شکست نخستین وباز شکست دومین‌را ازدشمن گرفت، لهذا درشهر نیشاپور درسال ۱۰۳۸ بنام طغرل ترکمان‌خطبه پادشاهی خوانده شد. مسعود بعداز جنگ اول باسلجوقیها وشکست بکتغدی‌قوماندان گارد غلامان‌آنقدر دل ازدست داده بود که‌نماینده آنهارا به‌حیث سفیر پذیرفت ودهستان را به‌داود، ونسارا به طغرل وفراوه رابه‌بیغوداد، وهرسه را خطاب «دهقان» وخلعت مخصوص ولات ـ کلاه دوشاخ ، لوا، اسپ واستام وکمربند طلا بخشید. جنگ سوم درسرخس وجنگ چهارم درراه مرو بین سلطان مسعود وترکمنهای سلجوقی واقع وسلطان غزنوی متهزم شد، از این وقت ایالات شمالی افغانستان از تخارستان تا نیشاپور همه در دست سلجوقی افتاد، در حالیکه خوارزم قبلا اعلان استقلال کرده بود وایران هم مغشوش شده بود. این جنگها وبالاخره تسلط چادر نشینان سلجوقی در ولایات شمالی افغانستان یکی ازعلل عمدهٔ انحطاط اقتصادی وزراعت وتجارت در وهله اول گردید، قیمت نان پخته، یك‌من ازیك درهم به‌سه درم بلندرفت، وارزش پول از یك درهم به‌یك دانگ تنزل کرد (ششی دانگ مساوی یك درهم بود) مسعود به غزنه آمد و خزاین را برداشت وراهٔ هند درپیش گرفت، مگر سپاه ، در عرض راه بشورید وشاه را در ۱۰۴۱ خلع وبندی نمود وخزاین را به‌تاراج برد، وامیر محمد نابینا را برتخت جلوس داد. امیر محمد هیچ نتوانست کرد جزآنکه کار دولت را به پسر نیمه دیوانه‌اش احمد بسپارد ، کار اول احمدهم کشتن سلطان مسعود بود. جنگهای فیودالهای مقتدر باهمدیگر جهت کسب نفوذ دولتی، ازاین بعد شدیدتر ووسیع تر شد، این حرکت احمد نفاق خاندان شاهی را حادتر ساخت وموقف قدسی سلطان را در انظار متزلزل نمود، زیرا تعالیم القائی چندین قرنه شاه را سایه الهی درذهن مردم نقش کرده بود و هیچکس سوء قصدی نسبت به‌آنمقام رفیع رامجاز نمیدانست، مگر تجاوزخودخاندان شاه برشاه این حجاب را ازمیانه برداشت .

درهر حال مودو بن سلطان مسعود از بلخ آمد ودربین راه جلال آباد وپشاور، با کاکای کور وکاکازاده قاتل رزم داد وغالب شد وپسر کاکای خودرا باخانواده‌اش بکشت، از آن پس به‌غزنه کشید وبرتخت سلطنت جلوس نمود، مگر دولت ضعیف گردیده بود ومخالفین جسورتر. لهذا درسال ۱۰۴۳ سلجوقی ها بولایت بست حمله کردند وپنجاب شورش‌نمود، سلطان‌مودوددر ۱۰۴۹ بمردودر پایتخت بین شهزاده‌گان مدعی تاج وتخت، اغتشاش وپادشاه گردشیها آغاز یافت، بالاخره امیر عبدالرشیدبن محمود به‌پادشاهی نشست، ولی بعد از کمی یکی از منصبداران بنام طغرل، امیر عبدالرشید رابکشت، وچند روز بعدتر اورا نیز بکشتند، وفرخزاد درسال ۱۰۵۲ پادشاه شد، بعد ازمرگ فرخزاد درسال ۱۰۵۸ شاه جدید امیر ابراهیم، توسطمعاهده باداود سلجوقی تمام ایالات ازدست رفته‌را، ازقبیل تخارستان وبلخ ومرو وهرات و نیشاپور رسما بدولت سلجوقی گذاشت، او ازجنگی که درسال ۱۰۷۲ بغرض استرداد تخارستان نمود ، حاصلی نگرفت پس به هندوستان متوجه شد ودرسال ۱۰۸۳ دوسه

قلعهٔ بگرفت وخود در ۱۰۸۸ چشم ازجهان پوشید. او ازخود چهل دختر وسی وشش پسر به‌میراث گذاشت که ازآن جمله امیر مسعود سوم تا ۱۱۱٤ پادشاهی نمود. ارسلانشاه جانشین مسعود سوم کاریکه کرد تباه نمودن خاندانش بود، برادراندرش بهرام که خواهر زاده سنجر سلجوقی بود ازتعدی برادر به‌ماما پناه برد واین بهانهٔ برای اشغال غزنین در دست سنجر بود، سنجر درسال ۱۱۱۷ بنام اعاده حقوق شاهی بهرام لشکر به‌غزنین کشید ، وارسلانشاه را درجنگ شکست وبهرامشاه را برتخت سلطنت بنشاند. روزیکه سنجر سواره داخل شهر غزنین میشد بهرامشاه پیاده در جلو او میرفت وبه این صورت بهرامشاه تاج دولت بسر گذاشت، شهر آبادان غزنی به‌تاراج رفت ودر منابر غزنین برای باراول نام پادشاهان سلجوقی ذکر گردید، در برابر این‌همه حادثات حزن انگیز ، شعرای مدیحه سرا برخواستند ولب به‌تملق کشودند، حتی معروف ترین این گروه سید حسن غزنوی ، درقصیدهٔ که سرود چنین گفت :

منادی برآمد زهفت آسمان　　　　که بهرامشاه است شاه جهان

نثر نویسان درباری هم باقصیده سرایان مسابقه دادند والقاب پادشاه مقتدر سلطان محمود را به‌چنین پادشاهی دادند ونوشتند : سلطان اعظم، یمین الدوله، امین المله ابوالمظفر بهرامشاه . درهر حال بهرامشاه یکنفر از خاندان امرای غور را که قطب الدین محمد نام داشت ودر دربار غزنه زندگی میکرد بکشت ، این کار او باعث بر افروخته‌گی خاندان سوری غور گردید، سیف الدین سوری برادر قطب الدین که از ضعف دولت غزنوی آگاه بود بنام انتقام عسکر کشید و بهرامشاه را به‌هندوستان فراری ساخت ، بهرامشاه در زمستان که راه های غور مسدود بود برگشت وغزنه را گرفت وسیف الدین را اعدام نمود، علاء الدین حسین غوری به‌غزنه سپاه کشید و بهرامشاه را در سال ۱۱٤۸ منهزم ساخت تا در آواره‌گی درسال ۱۱۵۲ بمرد واما خود که‌غزنین را گرفت وحشیانه آتش زد وآن‌عروس شهر های آسیای وسطی را بخاك برابر کرد، ودر مراجعه به‌غور تمام آبادیهای غزنوی را ازغزنه تابست ویران نمود، ودر بدل این آتش زدن به کاشانه خود، علاء الدین لقب «جهانسوز» از طرف دوست ودشمن گرفت. بعد از واقعه جهانسوز، خسرو شاه پسر برامشاه غزنوی در ۱۱٤۹ پادشاه شد، ولی این‌قرن ، قرن هجوم چادر نشینهای آسیای مرکزی در کشور های آبادان افغانستان و ایران ، ودوران جنگهای فیودالی بود. چنانیکه درماورالنهر ترکان ایلك خانی جانشین دولت سامانی گردیدند، ترکمانان سلجوقی در افغانستان وایران جانشین دولت غزنوی شدند. ولی هنوز جریان این‌امواج هجرت وهجوم دوام داشت، این استکه حشم غز ازختلان ماورالنهر خروج کرد ودر عقب سلاجقه سرازیر شد وسلطان سنجر سلجوقی را مغلوب کرد واسیر گرفت . غزان بعد از این تغلب سپاهی به‌غزنه اعزام کردند وخسرو آخرین پادشاه غزنوی را بلاهور راندند، خسرو و پسرش خسرو ملك تاسال ۱۲۰۱ درآنجابه‌حکومت محتضر خوددوام دادند. اما غزان بقایای غزنه را نیز ازمیان بردند تاآنکه قوای غوری در رسید و باشمشیر غز را ازغزنه وغزنوی را از لاهور برانداخت، وبه این صورت دولت غزنوی جزء تاریخ گذشته جهان قرار گرفت.

پنجم

وضع اجتماعی افغانستان از قرن ۱۰ تا ۱۲

در قرن ۱۰ و ۱۲ که مصادف با دوره دولت غزنوی است ، تمام شئون اجتماعی این کشور مراحل نهائی تکامل قرون وسطائی خودرا میپیمود، زراعت وآبیاری منکشف بود وبندآبها ساخته میشد، صنایع وپیشه وری مخصوصا نساجی وفلز کاری مترقی بود . آرت وهنر بهمدارج بلند رسیده بود، شهکارهای ادبی دراین دوره بمیان آمد، ابنیه وعمارات عالیه ساخته شد، شهر های عمدهافغانستان ، بلخ، هرات، کابل، مرو و نیشاپور ، مراکز بزرگ تجارتی آسیای وسطی بود ، تنها بلخ دوصد هزار نفوس داشت، راه ابریشم که قسما ازقلمرو دولت غزنوی میگذشت، کاروانهای عظیمی درآن حرکت مینمود وچین وهند را بامدیترانه وصل مینمود، راههای تجارتی مامون وکاروان سراها آبادان بود، این کاروانها اموال افغانستان وچین وهند وترکستان وایران وعراق ومصر وشام راحمل میکردند، درمال التجاره آنها: برده ومواشی ومنسوجات وعطریات وادویه وآلات فلزی واسلحه واحجار کریمه وظروف مسین وکاغذ وپشم وپوست و چرم وحبوب وشمع وروغن وغیره اشیا شامل بود .
آسیا های بادی وآبی وچرخهای آب کشی موجود بود، جو وگندم ، پنبه وبرنج، انگور وکشمش ، بادام وپنیر، سرکه وشراب تولید میگردید. در پهلوی زراعت، صنایع نساجی قالین بافی، فلزکاری، اسلحه وصابون وظروف سازی پیشرفته بود. قسما معادن نقره وسرب وسایر معدنیات کارآمد بکار افتاده بود. درشهر های بزرگ یك من نان گندم پخته یك درم قیمت داشت ، درحالیکه دردهات حاصل خیز، هفتمن گندم یك درم ارزش داشت. درجوار شهرهای بزرگ یكقلبه زمین مزروعی اعلی بیکهزار درم خرید وفروش میشد. صنایع زرگری وآهنگری، معماری ونجاری، مثل خاتمکاری، کندهکاری، آبنوس کاری، ونقاشی، درشهر ها ترقی کرده بود. موسیقی نیز دردوره غزنوی رونق داشت، دردربار ومجلس بزرگان کشور دایما عدهٔ از خواننده ونوازنده باطبله ودف وتارموجودبود، وفن رقص زنانه ومردانه درتمام ایالاتکشور جلبتوجه میکرد. ازطرفدیگر سازمان دولتمنظم، وتشکیلات نظامی وملکی خصوصا امورمالی وقضائی ومخصوصا جاسوسی وسیع بود. مساجد ومدارس بااوقاف فراوان درتمام شهرها آبادان ومراکز عمده تعلیم وتحصیل بشمار میرفت. اشخاص مشهوری مانند فردوسی وابوریحان درغزنه زندگی داشتند. شهر غزنه کهکانون ادب دری در آسیای وسطی بود، شعرائی چون عنصری وفرخی وسنائی اسدی ومسعود سعد، ابوالفرج وسیدحسن میپرورید. مرمرهای حکاکی شده، کچبریهای قصور، نقاشیهای لشکری بازار، ظروف فلزی وکاشی جلادار، چوبهای کنده کاری شده، منارهای غزنی، طاق بست وغیره، هنوز از ارتقای صنعت ومعماری دوره غزنوی حکایت میکند. در حالیکه درفرانسه معماری گوتیك، کهظریف تر از رومن بود، هنوز بمیان نیامدهبود. واین در پایان قرن دوازده بودکه سبك گوتیك پیدا شد. شهر غزنی دراین دورهدارای قسمت کهندز «ارگ» درمرکز وشهرستان بادیوار دراطراف مرکز، وربض دربیرون شهرستان دارای دوکانها وبازارها وغیره بود. خانها ازچوب وآجر ملون آباد میشدکه

با موزائیك مصر شباهت داشت، قسمت اشراف نشین شهر تانیمه‌قرن دوازدهم بسیار مزین‌بود. درعهد سلطان محمود غزنوی کتابخانه بزرگ درغزنه موجود بود، وهم او چند «بندآب» ساخته بودکه یکی آن «بندسلطان» بود، این بندها تادوره بابر شاه تیموری درغزنه آبادبود .

فقاهت وعرفان اسلامی نیز دراین دوره به‌سیر تکاملی خود دوام میداد، درفقه رجالی مثل امام صعلوکی، آل تبانیان وقاضی صاعد، درتصوف ابوسعید ابی‌الخیر، ابوالحسن خرقانی، یحیی سجزی، ابوعبداله طاقی وعبداله انصاری، وهمچنین‌مولفین بزرگی چون ابوسلیمان خطابی، ابومنصور ثعالبی وابن عبدالرحمن سلیمی پیدامیشد. فقها مورد احترام دولت وسهیم درامور دولت بودند، به‌سفارت ها درخارج مامور میشدند ودر امور مهمه، طرف مشورت دولت قرار میگرفتند ومعلمی شهزادگانرا ایفا مینمودند، قوه قضائی‌هم دردست ایشان بود واز امتیازات مالی وتشریفاتی برخوردار بودند، تا جائیکه مثلا یکی ازاین ها بنام ابوصالح تبانی وقتیکه درسال ۱۰۰۹ بمرد، سلطان محمود غزنوی صدراعظم خود اسفراینی را مامور کردکه درمدرسه متوفی‌رفته فاتحه‌گیری او نماید. سلطان گفت‌که: خودمن دردین واعتقاد خودمیخواستم بروم‌وفاتحه او را بگیرم ولی‌شاید مورد خورده‌گیری واقع میشد، درجزء ندمای درباری که بعد از وزراء بزرگترین تاثیری درامور داشتند فقه‌ها هم شامل بودند، مثلا فقیه عبدالملك توسی یکی از ندمای دربار سلطان مسعود غزنوی بود، وفقیه‌نوح ندیم امیرزاده سعید مقرر گردید ، قاضی صاعد نیشاپوری که معلم صباوت امیر مسعود بود درامور رسمی آن ولایت مداخله میکرد ووالی های دولت درامور مهمه از استشاره بااو ناگزیر بودند. (ندما دودسته بودند: ندمای خاص وندمای بیرونی. ندمای بیرونی درمجالس رسمی وعمومی شرکت میکردند، اما ندمای خاص درمجالس خصوصی سلطان هم‌نشین و مصاحب ومشاور ولهذا درامور بصورت غیر مستقیم موثر بودند)

ولی علوم عقلی‌وفلسفه والهیات دراین دوره متوقف گردید، تقلید وظواهر بر تحقیق وآزادی فکر غلبه نمود، تقشر وتحجر درعرفان سرکش اسلامی هم رخنه کرد. لهذا علوم نقلی مرجح، وباسیاست دولتها همکار بود. این روش مبنی تعلیم وتربیه نیز قرارگرفت ، تعلیم زیر فشار جبر عقیده‌وی مقیدماند تاجائیکه مانند ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی مورخ ونویسنده فاضلی هم درخطبهٔ که درمقدمهٔ تاریخ سلطان مسعود غزنوی نوشت چنین‌گفت: «بدانکه خداوند تعالی‌قوتیکه به‌پیغمبران صلوات اله علیهم اجمعین داده است، وقوت دیگر به باد شاهان. وبرخلق روی زمین واجب کرده‌که بدان دوقوت بباید گروید، وراه راست ایزدی بدان است . وهرکس که‌آنرا ازفلك وکواکب وبروج داند، آفریدگار را ازمیانه بردارد ومعتزلی وزندیقی ودهری باشد، وجای‌او دوزخ بود، نعوذباله‌من‌الخذلان» درحالیکه‌معتزله درتاریخ فرهنگ اسلامی پیشروتر بود، زیرا بعداز ظهور اسلام وتسلط عرب-درقسمتی از جهان علوم ورسوم وادیان ومدنیت های متعددی درطی یك قرن بهم نزدیك وآشنا گردید واین زمینه یك‌تمدن جدید وسیع را آماده نمود، تشکل این‌تمدن جدید، جنبش عظیم‌فکری درکشورهای اسلامی تولیدنمود، این جنبش ها جنبه‌های مختلفی را دراجتماع احتوا میکرد، ودر ساحه سیاست، مذهب وفلسفه تجلی مینمود. درسیاست ملل تابعهٔ عرب

برضد تحکم واستبداد وتبعیض خلافت عربی، وبرای حصول استقلال ملی مبارزه میکردند، دراین مبارزه گاهی درشکل اشرافی آن طبقه ممتازرهبر میبود، ودر شکل ملی ودهقانی آن برضد عرب وفیودال هردو مبارزه میشد، درطی همین مبارزات بودکه مکاتب فکری جدید بمیان آمد.

مقدم برهمه طریقه «شعوبیه» بودکه امتیاز عرب راطرد میکرد وتساوی عجم(ملل غیرعربی) را باعرب شعار میداد. پیروان این‌مکتب مرکب از اکثر افراد ملل مختلفه تابعه عرب‌بودکه ازدولت اموی ستم کشیده بودند ودرعهد عباسی تبارز کردند. گرچه دولت عباسی با اعیان ملل تابعه درساخت وبه‌نفوذ خلافت عربی دوام‌داد، بازهم‌مبارزه دهقانان برضد عباسی وفیودالهای داخلی ادامه یافت. واما درساحه مذهب وفلسفه مکاتب فکری بیشتری موجود شد. بعضی ازاین مکاتب در مذهب راه افراط میپیمود، مثل «ازارقه» که‌گنهکار را مشرك وبا اولادش واجب القتل میدانست ولوگناه صغیره باشد. تادسته دیگر آمد واین‌نظر راتعدیل کردوگفت مرتکب گناه کبیره بایداعدام شود نه‌مرتکب‌گناه صغیره. فرقه «مرجئة» سربالا کرد وگفت ارتکاب گناه هرچه باشد ضرری به‌ایمان نمیرساند. فرقه «مجبره» برخواست وگفت انسان درفعل بدوخوب مجبور است. تافرقه «قدریه» استاده شد وگفت انسان درعمل وفعل خودآزاد است، نه مجبور. درمقابل این‌فرق، فرقه‌های دیگری نیز پیداشدند که بعضی ازآنها مذهب رابکلی طرد میکردند وبه‌چیزی غیر ازماده ومحسوس اعتنائی نداشتند ، ازقبیل فرقه های «جنابیان، راوندیان، طبیعیون، زنادقه، مانویان» روی همرفته این فرقه های‌آخیره ازطرف دولتهای مسلمان وعلمای اسلام، زندیق وملحد نامیده ونابود میشدند .

بعضی مکاتب دیگر در داخل دیانت اسلامی خواهان یکنوع ریفورمی بودند که توسط تاویل ازقرآن بعمل می‌آمد. ازقبیل «باطنیه وفاطمیه» وغیره. مهمترین این‌گروه فرقه «معتزله» بود که امامها ومولفین معروف وآثار متعددی داشتند. ابراهیم بن یسار، ابوعثمان عمر وبن بحر جاحظ ادیب زبردست وفیلسوف طبیعی فوت در ۸۶۹، ابوعلی جبائی، ابوهاشم بصری فوت در ۹۳۳، ابوالقاسم بلخی، جارالله زمخشری، عبدالحمید بن ابی الحدید - ازمشاهیر علمای معتزله استند که‌ازقرن ۹ تاقرن ۱۳ زندگی داشتند. مذهب اعتزال برمبنی نظر عقلی قرار داشت وبافلسفه وکلام آمیخته بود. معتزلی ها خودرا «اهل توحید وعدل» مینامیدند وبرای اثبات عقاید خود به‌علم «کلام» متوسل میشدند. اساسا علم کلام مثل علوم قرائت وتفسیر وحدیث وفقه، جزء علوم شرعی بود ،چنانیکه فقه ازفروع عملی احکام شرع - مستند برقرآن وحدیث - بحث میکند، علم کلام از اصول شرع (عقیده وایمان) بحث مینماید - که دراین بحث عمل مورد نظر نیست - البته متکلمین برای اثبات عقاید ایمانی، دلایل عقلی پیش میکشند وکفر وزندقه راطرد مینمایند، پس کلام موید تحقیق امورشرعی بود نه‌مناقض آن، و همان اعتباری را داشت‌که منطق درتحقیق امور فلسفی دارد ولی ازفلسفه متمایزبود، زیرا درفلسفه ازشریعت اسلام بحثی درمیان نبود، درحالیکه کلام از ذات وصفات واجب الوجود، نبوت واحوال ممکنات - ازمبداء ومعاد- بروفق شریعت اسلام سخن میزد، البته کلام ازمبادی فلسفه یونانی واسکندرانی وغیره متاثر بود. متکلمین معتزلی به‌عدل خداوند معتقدبودند وانسانرا دراختیار فعل خوب وبد فاعل مختار ومسئول اعمالش میدانستند. آنهاعقل را وسیله تمیز خیر وشر، وحسن وقبح راعقلی‌میشمردند،

نه سمعی. معتزلی میگفت که امر ونهی شرعی هم مبتنی برعقل است، همچنین او خاطرنشان میکرد که خداوند باچشم ظاهری دیده نمیشود والا جسم است وهم کلام فعل خداوند ولهذا محدث است نه‌قدیم، آنها معتقد بودند که آفرینش فعلی از افعال خداوند وبدون شرکت دیگری است، جهان حادث است نه‌قدیم. فلسفه افلاطون نیز موید این نظر بود لهذا مذهب اعتزال درشرق اسلامی پیشرفته ومنتشر گردید، ابوالهذیل متوفی درنیمه قرن نهم که‌از مشاهیر معتزله است‌میگفت که صفت بشکل در ذات قرار ندارد بلکه خود ذات‌است، وآفریده‌گار دانا به‌دانش، زنده به‌زندگانی، وتوانا به‌توانائی است، یعنی دانش وزندگی وتوانائی خداوند ذاتش است وهرسه وجوه‌ذات خداوند است. معمر اعتزالی درقرن نهم‌مرد دیگری است که صفات را نفی میکرد و وجود رامنافی وحدانیت تام وتمام میشمرد. درهر حال روشن فکران ملل اسلامی بیشتر به‌طریقه اعتزال گرویدند وعدهٔ از پادشاهان سامانی درخراسان وشاهان‌فاطمی درمصر وخلفای عباسی (تاعهد الواثق قرن نهم) درعراق، از معتزلی ها حمایت کردند.

مهمترین مکتب فکری بعد از معتزله، مکتب «اخوان الصفا» است که دین را با فلسفه طبیعی وفق میدادند وآثار متعددی درعلوم مختلفی منتشر ساختند. اخوان الصفا یك جمعیت علمی سری درنیمه قرن دهم دربصره وبغداد بود وپنجاه رساله در علوم مختلف عصر خود - بدون نام ونشان - شبیه دائرة المعارف منتشر نمودند، احتمال میکنند که از نویسندگان آن یکی اهل افغانستان وموسوم به اباسلیمان محمد بن معشر بستی معروف به المقدسی بوده است. این مردم درصدد توافق دادن بین فلسفه طبیعی ودساتیر دینی وایجادیك فلسفه دینی بودند، مذهب اینها ازمذاهب متنوع مقتبس بود واز شریعت وفلسفه، علم وصنعت، ریاضی ومنطق خدا وجهان، نفس انسانی وغیره سخن زدند، این‌ها میگفتند یك‌دین عقلی برتر از همه مذاهب‌وجود دارد. در روش خود پارسا بودند ومرد کامل را اینطور تعریف میکردند: نسب فارسی، دین‌عربی، آداب عراقی، اخبار عبرانی، شیوه مسیحی، پرهیز شامی، دانش یونانی، بینائی هندی، سیرت صوفی، معارف الهی وغیره. فقها مخالف اخوان الصفا بودند، زیرا آنهاقرآن را طبق مقصود خود تاویل میکردند، متمسکین مذهب ارسطوهم با ایشان مخالفت داشتند چون که آنان متمایل بارای افلاطون وفیثا غورس بودند. حکومات مستبده دشمن دیگر اخوان‌الصفا بودند، خلافت‌بغداد درقرن دوازدهم رسالات اخوان الصفا را - مثل آثار ابن‌سینا - بسوخت، معهذا آثار این‌ها بکلی ازبین‌نرفت ودر کشورهای اسلامی تاثیر کرد وبعدها درغرب هم راه خود را باز نمود، وچنانیکه حکمت یونانی را درشرق گسترش داده‌بود، این مکتب فکری که ازبغداد طرد شده بود دراسکندریه مصر وافریقای شمالی آشیانه گرفت واز آنجا به‌اسپانیا رفته موجب بیداری اروپائیان شد. البته اروپا ازراهٔ خلافت اسلامی هسپانیا (دولت قرطبه) با علوم نجوم وجبر وشیمی وتالیفات فلاسفه وعلمای یونانی واسلامی - چون ارسطو، بطلیموس، ابن‌سینا وابو معشر وغیره - آشناگردید، وسلسلهٔ ارقام کنونی اروپا ولغات بسیاری مربوط به‌تجارب وریاضیات ونجوم از زبان عرب درزبان های اروپاراه یافت، وقرطبه اسلامی مرجع تحصیل اروپائیان مسیحی گردید.

ولی عدهٔ ازاین جنبش های فکری درمقابل جهل وتقلید وتعصب وهم در برابر منافع واغراض طبقات مسلط اجتماع قرار داشتند، لهذا سه‌صد سال درزیر ضربات

محکم این‌دسته‌ها کوفته شدند تابکلی ازبین رفتند ویا تبدیل ماهیت کردند . فقها، قویترین دسته متخاصم این جنبشهای فکری بودند که‌علم وفلسفه راضد شریعت‌اعلام میکردند، این‌ها به‌ظواهر مقید بودند وجهان را درزیر اندیشه خویش ـ بدون قبول تحول وتغیر ـ کامل ومیخ‌کوب میدانستند. فرقه «اشاعره» که اصلا خود از معتزله مستفید شده بودند برضد علم ومنطق برخاستند ودرقرن نهم جنگ ارتجاعی را اعلام کردند. این‌ها میگفتند کاسب فعل، بنده وفاعل فعل، خدا است. لهذا فاعلیت مختار انسانرا در عمل سلب میکردند وحسن وقبح راهم سمعی میدانستند، نه عقلی . گروه «مجبره» ازاین‌هم منحطتر فکر میکردند ودست وپای ودماغ انسانی را درزنجیر جبر نامحدود میبستند وآدم‌را دربرابر هر حادثهٔ به‌تسلیم ورضا وصبر وقناعت دعوت میکردند. این روش‌ها والقاآت که میخواست توده‌های عظیم مردم را بحالت سکون درآورد وبرای حفظ حالت موجوده خدمت نماید، طبیعتا طرف حمایت طبقات ذینفع و طفیلی های جامعه، که بحساب زحمات اکثریت مردم، زندگانی مرفه وآرام داشتند، قرار میگرفت، این است‌که ازطرف آنها پشتیبانی وحمایت میشد . خصوصا دولتهای مستبده که دراعمال شان مختار وغیر مسئول بودند، وبرای رفع تشویش از قیامهای مردم ، احتیاج شدیدی به‌چنین تعالیمی داشتند که بتواند اعمال خوب وبدایشان را ازلی وآسمانی جلوه دهند.

از همه پیشتر دربغداد که مرکز تمدن وفرهنگ اسلامی بود این انحطاط شروع شد ودر قرن نهم، متوکل‌عباسی به‌طرفداری‌ازمتعصبین،مناظره وجدل‌علمی ومذهبی را ممنوع‌ساخت، وبعدها علمای ذمی ونصرانی به‌پوشیدن جامه ودستار مخصوصی محکوم گردیدند، معتزلی‌هاهم‌تعقیب‌وقسما به‌افغانستان‌وایران پناهنده‌شدند. درقرن‌دهم‌اخوان الصفا باعلوم‌وفلسفه ازمرکزخلافت بیرون‌رانده‌شد وبه‌این‌ترتیب جای‌علمارا فقها و متکلمین‌اشعری گرفتند.مردم به‌تقلیدوضدیت‌باتحقیق ومخالفت‌باعلم وفلسفه‌کشانیده شد،زیراعلم وفلسفه‌ضددین وشریعت‌اعلام‌شده‌بود، علماتکفیر وآزادی خواهان زندیق نامیده‌شدند وامامهای‌فقه،علم‌کلام راحرام‌شمردند ومتکلم‌رابه‌زدن‌تازیانه وتشهیرمحکوم نمودند .

این‌تنها درخلافت عباسی نبود، درهمین قرن دهم دراندلس کتابخانه خلیفه اموی الحکم بن‌الناصر به‌استثنای کتب طب وحساب ولغت وفقه سوختانده شد ودرچاه هاتدفین گردید. دراروپای‌قرون وسطائی، اوضاع مذهبی وعملی بدتر از این وغیرقابل مقایسه با اوضاع مذهبی وعلمی ممالك اسلامی بود، تفتیش عقاید ومحکمه انکیزیشن (۱) وشورای خون ومحکمه پرشور با جنگهای داخلی مذهبی کلیساهای کالونی و ژزویت ها همه دراین دوره در اروپا به‌میان آمد وسیلی ازخون بیگناهان جاری کرد و آبادیها را ویران نمود. درقرن ۱۲ فریدریك اول بپای پاپ افتاد تاسلطنت خودرااعاده کرد ودر آغاز قرن ۱۳ در فرانسه کشتار های مذهبی (آلبیها) ۲۰ سال طول کشید ودرطی آن هزاران نفرزنده در آتش ودر ملای عام‌کباب شدند ـ زیرا صلیبیها نمی خواستند خون محکومین بزمین ریخته شود ـ این قساوت کلیسا ودولتها چندین‌قرن طول کشید ودر قرن ۱۶ کتاب کوپرنیك ـ درباب چرخش کرات سماوی ـ ازطرف متعصبین مذهبی روم تحریم شد، گالیله مشهور مجبور شد که درملای عام از مهمترین

(۱) Inquisition

اکتشاف علمی خود، بشکل یك مجرم زانوزده وتوبه‌کند. جوداتوبرونو ایتالوی که میگفت : جهان لایتناهی، وخورشید تنها مرکز منظومهٔ ماست نه ازجهان، هشت سال درزندان بماند. انجمن نانت تحقیقات علمی را ازگناهان کبیر شمرد وکتب ضاله را محکوم به نابودی نمود .

درهر حال در افغانستان غزنوی نیز مثل سایر ممالك اسلامی روزبروز نقش‌فقها بزرگتر میشد وباطبع جنگ جویان تازه مسلمان وچادر نشینان قدیم ملایم بود. ارتباط نزدیك سیاسی ومذهبی غزنه با بغداد ورعایت تشریفات معنوی مقام خلافت اسلامی‌هم دراین نقش تاثیر داشت ، در حالیکه خلافت بغداد در ارتجاع علمی فرو رفته بود و کلیهٔ آزادی خواهان سیاسی وفکری را درزیر عنوان «خوارج» جا میداد وخوارج را هم مرادف زندیق وملحد شمرده تکفیر میکرد، خصوصا که طریقهٔ باطنیه یافاطمیه طرفدار جدی خلافت اسلامی فاطمیان مصر بود وخلفای فلطمی درانکشاف تمدن وفرهنگ اسلامی باکتابخانه مشهور خود پیش قدم، ودر سیاست رقیب قوی خلافت بغدادبود. این خوارجی که بغداد ازآن متنفر بود، طریقهٔ بودکه جمهوریت انتخابی ومساوات حقوقی با دربار ساده وبسیط وتقوی اسلامی میخواست ، مردم ناراضی ومحروم که‌از تبعیض دولت‌ها وثقلت مالیات‌ها مینالیدند نیز به‌امید تعویض نظام اجتماعی درگرداین هاجمع میشدند وبه‌قیام هاى سیاسی میپرداختند. واما گروه‌های دیگری نیز بودندکه درمصر وشام، اسمعیلی، ودر افغانستان وماورالنهر وایران، قرمطی ودر بعضی از ولایات، باطنی وامثال آن خوانده میشدند. ازآن جمله قرمطیها از قرن نهم درافغانستان پیدا شدند، این ها معارف یونانی ومصری وصائبین میدانستند ودرعربی ترجمه کرده بودند ، پناه گاه ایشان در عراق در مغرب کوفه بود و «دارالهجره» نامیده‌میشد، سازمانهای مخفی نیز داشتند، ودر امور مهمه درانجمنی که نماینده امت بود مشوره میکردند وآراء خودرا درهر جا تبلیغ مینمودند. این‌ها بیشتر به جلب زارعین ودهقانان میپرداختند وگاهی در اشخاص برجسته علمی وادبی وسیاسی نفوذ میکردند وبرضد تعصب واستبداد فعالیت مینمودند. پیروان آنها دریمن وسوریه بسیار بود ونفوذشان در دولت سامانی زیاد شد تا جائیکه گفته‌شد امیر نصر بن احمد سامانی ورودکی شاعر مشهور.هردو قرمطی هستند . این‌ها در «بحرین» حتی حکومت محلی و مختاری تشکیل کردند که‌از مردم مالیه کمتر میگرفت وبه زارعین کمك مینمود واز صدور ثروت بخارج شهر جلوگیری میکرد. حکومت «لودی» در ملتان ناشر افکار قرمطی‌ها بود وسلطان محمود غزنوی این حکومت را باهمین نام ازبین برد، او همچنین درتمام افغانستان وایران هرجا نام ازقرمطی شنید آنرا سنگسار ومعدوم نمود وکتب وآثاری که به‌این‌نام شناخت آتش زد، روش سلطان غزنه درمورد قرامطه ــ که خودرا «تعلیمی» نام داده بودند و «رفیق» میخواندند، نه‌اینکه تنها ازلحاظ سیاسی شدت داشت بلکه از لحاظ عقیدهٔ مذهبی سلطان هم شدید بود، زیرا محمود مذهب شافعی قبول کرده بود ودروش شافعی که ازمذاهب چارگانه است درمورد متکلمین بسیار سخت گیراست واهل کلام را به‌تازیانه وتشهیر محکوم مینماید. مذهب حنبلی ازآن‌هم گذشته ، متکلمین را زندیق وعلم کلام‌را حرام میشمارد، در حالیکه قرمطی‌ها را ازآن جهت باطنیه میخواندند که ایشان برای قرآن، باطنی هم میشناختند که قابل تاویل بود وبه‌این صورت خودشانرا مسلمان ومتکی به‌قرآن اعلان میکردند. درسال ۱۰۱۲ «تاهرتی» نام مردی با ادعای سفارت دولت فاطمی مصر بدربار غزنه‌آمد، در نیشاپور

اورا متهم به‌پیروی ازطریقه باطنیه نموده بودند، این است که سلطان محمود او را دریك محکمه مذهبی مرکب از ملاهای متعصب محاکمه ومحکوم واعدام نمود. سلطان مسعود جانشین محمود نیز این عصبیت را داشت ودر قدم اول از خلافت بغداد خواست که سوقیات وفتوحات اورا درجوار افغانستان بغرض انقراض قرمطی ها جایز ومشروع شناسد، دربار بغداد نیز بلا درنگ چنین منشوری فرستاد . واما اسمعیلیه که‌وقتی در مصر ، پیشرفته بود وبعد ها درافغانستان نماینده یی مثل دانشمند مشهور حکیم ناصر خسرو بلخی داشت، بعد ازآنکه در الموت ایران متمرکز شد، درمقابل دولت سلجوقی دست به‌ترور زد ومرکزیت کشور را متزلزل ساخت وبه تدریج روبه‌انحطاط نهاد.

درافغانستان عهد غزنوی که‌دوره انکشاف ادبیات وهنر وصنایع زیبا، وتقویه علوم منقول بود دیگر سیر تکاملی علوم وفلسفه متوقف گردید وآنچه وجود داشت حاصل دوره های گذشته بود، به‌همین جهت بودکه مشهور ترین دانشمند عصر، ابن سینا وحتی ابوسهل مسیحی دعوت سلطان مقتدر افغانستان محمود غزنوی رارد کردند وعوض غزنه ازخوارزم بدربار کوچك آل بویه شتافتند . اگر ابوریحان این دعوت‌را پذیرفت‌هم تازنده‌بود - باآنهمه‌علم واطلاعی‌که ازفلسفه اسلام وهندو یونان داشت - لب به‌سخن نگشاد. زیرا درمدارس افغانستان و حلقه های تدریسی آن‌سوای علوم دینی وادبی وآنچه معارض باشریعت قلمداد نشده بود چیز دیگری تدریس نمیشد. این فقها بودند که‌امور علمی‌کشور را - بعلاوه امورقضائی - دردست‌داشتند وبرضد علوم عقلی مخصوصا فلسفه والهیات داد سخن میدادند. تحصیلات عالی شامل زبان عربی وعلوم شرعی وادبی ومقداری ازحساب ونجوم وطب، وتحصیلات ابتدائی منحصر به‌قرائت وعقاید وعبادات وشرح حلال وحرام بود. این تعلیم وتربیه مقید و القائی بودکه به اساس تادیب وتنبیه بعمل می‌آمد، غایه آن‌نیز اطاعت وانقیاد بلاشرط ازشریعت ودولت، ورعایت ادب دربرابر بزرگان ودر عمق آن مطیع بودن دربرابر حوادث وتسلیم ورضا به‌قضا بود. وقتی مسعود غزنوی دربست بود، عبدالغفارپسرکی بود در دبیرستان که قرآن میخواند. مسعود میخواست‌که او جزء رجال دربار قرار گیرد لهذا امرکرد که اورا «بسالمی» ادیب مسعود چیزی ازادب بیاموزد، بسالمی‌نیز فقط چند قصیده ازدیوان مبتنی اورا بیاموخت. در تعلیم اولاد اشراف سه‌نفر مربی مشغول میبود: یکی مودب، دیگر رقیب ودیگری وکیل (ناظر) تصوف وعرفان اسلامی هم دردورهٔ غزنوی تا جائیکه درمرحله شریعت قرار داشت آزادانه سیر مینمود، ولی صوفیون دربرابر تسلط فقها، از افشای قسمت های سرکش عرفانی که در فوق تعصبات مذهبی جا داشت، خود داری مینمودند وبه‌حفظ اسرار میپرداختند .

واما تشکیلات ملکیه دوره غزنوی : قبلا بایدگفت عهد غزنوی دوره استحکام قدرت «دولت» بودکه اهالی اعم ازکشوری ونظامی تحت الشعاع دولت قرار داشت، ملت مالیات میداد وسپاهی باید جان خودرا درخدمت دولت نثار میکرد، وجامعه نمیتوانست درامور اجتماعی ووطن پرستی حتی تفکر نماید. در راس دوائر ملکی‌کشور «دیوان وزارت» قرار داشت که امور صادرات ووزارت مالیه را اجرا مینمود وعادتا از اشخاص دانشمندی ، وزیر به‌عنوان صاحب دیوان وخواجه بزرگ مقرر میشد . وزارت دوم «دیوان رسایل» بود که‌بعلاوه امور تحریری ورسمی پادشاه ، امور روابط‌خارجی رانیز به‌عهده داشت ، درديوان رسالت مترجمین زبانهای عربی وترکی وهندی نیز

ایفای وظیفه مینمودند، از مشاهیر این مترجمین درعهد مسعود غزنوی ، بهرام و بیربل وتلك هندی بودند، که این آخرین بوالی‌گری وسپهسالاری غزنوی‌در هندوستان رسید، دیوان رسالت دفتر مخصوص دیگری نیز داشت «دفتر حجت» که‌بعد از رسیدن راپور های مخفی نسبت به‌اقوال واعمال مامورین بزرگ اعزامی در ولایات بحضور سلطان، ماحصل آنرا دراین دفتر قید مینمود وعندالضروره دوسیه هریك را به‌سلطان تقدیم میکرد، مثلیکه دفتر «دیوات دار» شاهی محل ضبط وحفظ اسناد ومعاهدات و مکاتبات سیاسی بود، صاحب دیوان رسایل از معاریف منشیان انتخاب میگردید و دبیران نوکار به‌صفت شاگرد بی‌تنخواه درمعیت او پذیرفته میشدند.

«دیوان عرض» سومین وزارت عمده دولت بودکه به‌حیث وزارت جنگ به‌امور نظامی اردو رسیدگی میکرد. این سه وزیر به‌اتفاق «حاجب بزرگ» یاوزیر دربار سلطنتی وسالار غلامان (قوماندان گارد) ، مجلس وزراء را در تحت ریاست شخص پادشاه تشکیل میکردند، ولی فیصله آنها تابع اراده شاه بود. «دیوان وکالت» وزارت دیگری بودکه تنها امور حسابی ودارائی شخص شاه را رسیدگی میکرد ودرامور‌رسمی دولت مداخله نداشت. «قاضی قضات» درمرکز و ایالات در راس قضات محل، بزرگترین نمایندهٔ قوه قضائی مملکت واغلب مردمان عالم وصاحب رای ومورد احترام دولت بودند، قضایا درمحاکم شرعی بسرعت ودریك مرحله (بدون استیناف) حل وفصل، وحکم قاضی بدون چون وچرا تطبیق میگردید .

زندانهای عمده دولتی درقلعه های مستحکم گردیز، مندیش (غور) جوزجان ، کشمیر، ملتان وغزنی وغیره بود، البته محبوسین سیاسی وکسانیکه شخصاً ازطرف سلطان بندی میشدند محکوم به‌حبس مجرد وطاقت فرسا وعاری ازلوازم راحتی بودند، مجازات محکومین سیاسی وجنائی قرار ذیل عملی میشد: سربریدن، زیر پای پیل انداختن، بدار کشیدن، سنگسار کردن، چوب زدن وبه‌عقابین بستن، حبس‌کردن پابند وزنجیر، مصادره دارائی وتبعید در قلمرو امپراتوری ولی مثله وبندازبند بریدن که دربعضی ممالك دیگر معمول بود درافغانستان غزنوی ندرتاً صورت میگرفت. دولت غوری افغانستان هم درامور حقوق وجزا، پیرو دولت غزنوی گردید، ولی دولت‌سلجوقی درامور قضائی مداخله بیشتر داشت ومجازات مجرمین هم شدیدتر ووحشیانه‌تر بود.
سایر شعبات مهم عبارت بود از : دوایر «اشراف» (جاسوسی واخبار) ، «برید» (پسته ومخابرات) ـ معاش ماهانه برید مثل دبیر هفتاد هزار درهم بود ـ «داراستیفا» (اداره سنجش ومحاسبه امورمالی) ، «خزانه» ، «کوتوال وشحنه» ، «امیر حرس» (آمر بندیخانه ها) «تولیت اوقاف» ، «تولیت سرای ضرب» (مسکوکات) طراز (نشان‌رسمی درجامه وکاغذ) وهمچنین یك تعداد ماموریت های دیگری هم موجود ، ودر ولایات کشور حاکم وقاضی وعامل وکوتوال وبرید ومشرف وادارات جزء وجود داشت .
اردوی عهد غزنوی مرکب از قطعات غلامان وقطعات دائمی وقطعات جلبی سفری و مشتمل برصنوف سواره وپیاده با اسلحه شمشیرونیزه وتیروکمان وسپربود، منجنیق وارابه سنگ انداز هم درجنگها استعمال میشد، افسران اردو خود جنگی وزره وکلاه دو شاخ داشتند، تعداد اردو درحدود یکصد هزار نفر وازان جمله چهل هزار سوار درپایتخت غزنه بود، اردو دارای زراد خانه بزرگ (جبه‌خانه) ، یکهزار و هفتصد پیل جنگی وپیل حمل‌ونقل بود، ودرسفر اسپ واشتر باربر به‌این مقدار افزوده میشد، تنخواه سپاه گرچه بیستگانی نام داشت درهرسه ماه داده میشد، هنگام سوقیات

جنگی، جنیبت وجمازه (اسپان یدکی وشتر سواران) باسپاه همراه میبود، ومراتب نظامی از بالا به‌پائین به‌این قرار بود : سپهسالار، سالار، قائد، سرهنگ ، خیلتاش، عریف وغیره . «نقیب» هم مامور نظم وابلاغ اوامر نظامی به‌قطعات عسکری بود، انضباط نظامی شدید بود وافسران بزرگ نظامی شراب نمینوشیدندودرشکار ومجالس شراب نوشی شاه اشتراك کرده نمیتوانستند . سالاران ولایات همه‌دارای پرچم‌سرخ وطبل وکوس بودند، سالار عساکر هندی درغزنین درعهد مسعود، «سندر» نام هندو بود وابوالحسن عراقی سالاری قطعات کرد وعرب داشت، در اردوی غزنوی بعلاوهٔ افراد افغانستان ، عربها وکردها وهندی ها وایرانی ها هم شامل بودند.

در بالای این‌همه تشکیلات ملکی ونظامی شخص پادشاه به‌حیث رئیس عالی حکومت وقاضی بزرگ وقوماندان اعلی اردو قرار داشت، بیرق پادشاه دارای علامت «شیر» بود وچتر سرخ بالای سرش کشیده میشد، دربار شاهی مفصلترین موسسه کشوربود که‌باچندهزارگارد غلامان، محافظه‌میگردید، ندیم‌ومودب، طبیب‌وشاعر، منجم وافسانه‌گو (قوال) کتاب خوان (محدث) جامه‌دار وطشت‌دار، خمارچی (شراب دار) و دیوات دار (حفظ اسناد)، ساقی وسازنده، نوازنده وپیشخدمت وغیره جزء مامورین لاینفك دربار بود، درباریان بزرگ مخصوصا ندما وشعرا واطباء ودبیران همه رجال فاضل میبودند واز ادبیات دری وعربی، انشاء وترسل تاریخ واخبار، قرآن وتفسیر، حدیث وفقه سررشته میداشتند. شهزادگان واشراف زادگان درباری بعلاوه معلومات نظری در ورزش وشکار، چوگان بازی وتیر اندازی نیز ورزیده میبودند، مصارف‌دربار مجلل غزنه بسیار گزاف بود وبرای تهیه خوراکه باب دربار، اداره بزرگی بنام «تولیت سفره» شاهی وجودداشت. دربار شاهی بسیار مجلل وباطمطراق بود وتشریفات و آداب معین داشت، درایام رسمی شاه بالای صفه بزرگ ومرتفعی روی تخت مینشست، وچندین صدنفر غلام مخصوص مسلح ومرصع باکمربند زری وسیمی وکلاه دوشاخ، دورادور صفه صف میبست، پایان‌تخت ورویصفه شهزاده ها وصدراعظم وسپهسالار مینشستند . خارج صفه یکعده مامورین بزرگ دربار ودولت درجاهای معین نشسته ویك عده دیگر درجای های معین استاده میماندند، حجاب سلطنتی در دروازهٔ دربار استاده میشدند وگارد چندهزار نفرهٔ غلامان، درخارج دروازه دربار صف میکشیدند. درمجالس غیر رسمی، شاه روی زمین مینشست ومامورین بزرگ در دوطرف در جا های معین می نشستند وقسما سرپا استاده میماندند، کاکا یابرادر شاه درصدرمجلس نزدیك به‌شاه وخارج دوشك شاه جای داشتند، درطعام ، سفره شاه وبزرگان رجال جدا واز سایر درباریان جدا گسترده میشد، سفره گارد وافسران جزء ومامورین دیگر درخارج دربار پهن میگردید، به‌شخصیکه پیغام کتبی یاشفاهی شاه حضورا یاغیابا ابلاغ میشد او به‌زمین افتاده وبوسه میداد، هرشخص عالی مقامی که بار اول به‌حضور شاه بارداده میشد تارسیدن به‌پیش شاه ازیك بار تاچند بار درهرچند قدمی بزمین سجده کرده وزمین را میبوسید، شاه‌را به‌عنوان «خداوند وشهزاده را» خداوند زاده خطاب میکردند در سواری وزراء وافسران بزرگ وحجاب درباری پیشاپیش شاه وبقیه نظامیان وکشوری ها درعقب سواری شاه حرکت میکردند، تنها صدراعظم طرف چپ شاه واندکی عقب تر اسپ میراند، بالای سرشاه ازعقب چتر سرخ افراشته‌میبود ودر عقب شاه، پیشاپیش صفوف غلامان گارد، بیرقهائی به‌شکل شیر کشیده میشد، اگر شاه درحین حرکت میخواست باکسی مذاکره کند مرکوب شاه ودیگران می‌استاد،

غلامان مخصوص و یا فیلبان شاه بامعاون خودپیاده شده دورتر میرفتند تا وقتیکه مذاکره شاه تمام وحرکت آغاز میگردید. وقتیکه شاه درحرم میبود دونفر غلام معتمد ومخصوص درداخل حرم برای اجرای اوامر شاه وتبلیغ هدایاتش به‌حیث وسیلهٔ ارتباط باخارج حرم، موجود میماند. پیغام شاه اعم ازوعده یاوعید به‌رجال بزرگ توسط دو نفر معتمد که همدیگر را نظارت میکردند کلمه به‌کلمه ابلاغ وجواب آن لفظ به‌لفظ به حضور شاه تقدیم میشد.

شهزادگان نیز پابند تشریفات بودند واز طرف مودبین درصورت انحراف بانگ شدید می‌شنیدند واز طرف جواسیس خفیه قول وعمل شان مراقبت میشد. درمجلس، شهزاده بزرگ درصدر مینشست وبرادرش درپهلوی راست او قدری دورتر ونیمه بالای تشك ونیمه بالای فرش می‌نشست، در حالیکه کاکای او بطرف چپش وخارج صدر جاداشت، درهنگام سواری نیز برادر وکاکای شهزاده حجاب او وپیشاپیش شهزاده اسپ میراندند. درسوقیات عسکری شاه شخصاً سپاه اعزامی را ازبالای یك بلندی معاینه مینمود، آنگاه افسر اعزامی پیاده بحضور شاه رسیده بخاك می‌افتاد و زمین بوسه میداد، به‌امر شاه حجاب اورا ازخاك بر می‌داشتند تارکاب شاه می‌بوسید وسوار میشد وباسپاه مارش مینمود. همچنین درمراسم ترحیم رجال بزرگ مثلا سلطان محمود ویا خلیفه عباسی القادربامرالله‌تمام مامورین دولت باقبا ورداودستارهمه برنگ سفید شرکت‌میکردند، بازارها ودوایرمسدودمیشد ومردم‌دسته‌دسته‌آمده فاتحه میدادند وعودت میکردند واین مراسم سه‌روز در جوامع بزرگ عملی میشد. پذیرائی سفرای خارجه‌هم بسیار مجلل میبود: هیئت سفرا درتمام راه‌های قلمرو غزنی‌استقبال میشد ومهمان دولت‌بود، همینکه نزدیك پایتخت میرسید نامه شاه متبوع سفیر بطور خفیه خواسته شده ترجمه ومسترد میگردید، در ورود سفیر به نزدیك شهر ازطرف دونفر ندیم شاه که‌زبان سفیر میدانستند وسه‌نفر حاجب دربار وده نفر افسر ویکهزار سواره نظام استقبال بعمل می‌آمد، بازارها تاتوقفگاه سفیر ازطرف رئیس شهر با خوازه‌ها وپرده‌های قیمتی تزئین میگردید، درعبور سفیر ازبازارها مسکوکات نقره‌ئین آمیخته باشکر ازطرف مردم بالای موکب سفیر نثار میشد، بعد ازسه‌روز استراحت سفیر بدربار شاه احضار میگردید وبرای استقبال او درخارج محوطه دربار پیلان جنگی وقشون سواره صف میکشید، ومراسم احترام باغریو کرنا وکوس بعمل می‌آمد، در درون محوطه دربار دوسه هزار گارد غلامان وافسران ومامورین دولت دوطرفه استاده میشد وسفیر ازبین آنها عبور ووارد تالار دربار میگردید، در داخل دربار تمام وزراء وجنرالها وحضار به‌پا استاده وتنها شاه بالای صفه روی تخت وصدراعظم نزدیك تخت نشسته میبودند، سفیر را آورده دورتر ازتخت استاده میکردند، اوتعظیم غرائی مینمود وشاه فقط بایك جمله مختصر احوال سلامتی شاه متبوع اورا میپرسید، سفیر بعد از دادن جواب تانزدیك تخت پیش رفته ونامه پادشاه خودش را درخریطهٔ دیبا به‌شاه تقدیم وخود بجای سابق عودت میکرد، شاه نامه راگرفته بوزیر دیوان رسایل (منشی) اشاره میکرد تاآمده نامه‌را میگرفت ودورتر می‌استاد، وبا آوازبلند اصل‌آنرا با ترجمه دری آن قرائت میکرد، آنگاه تحایف وهدایای سفیر را بحضور شاه ارائه میکردند، سفیر عودت میکرد ودربار به‌همین جا ختم میشد.

درسه روز اول ورود سفیر بیست هزار درهم نقد ویك مقدار اشیای قیمتی به‌او بخشش داده میشد، ودر روز مرخصی تادو صد هزار درهم نقد واسپی بایراق طلا

وجامه‌های قیمتی ومقداری مشك وعود وكافور به‌سفیر اعطا میگردید، همچنین به‌اعضاء هیئت سفارت نقد وجنس داده میشد وبرای پادشاه متبوع آنها طلا ونقره وپارچه و اسلحه ومشك وكافور واسپ وغلام باجام طلا پر ازمروارید ویاقوت فرستاده میشد، مثلا هدایا بدربار خلافت بغداد ازاین قراربود: نیل بیست وپنج هزار من، پارچه باب صدتكه، نافه مشك پنجاه دانه، شمامه كافور صد عدد، شاره (دستار) دوصد عدد، شمشیر پنجاه عدد، یاقوت ده‌دانه، لعل بدخشانی بیست دانه ، اسپ پنج‌سر، غلام تركی پنج‌نفر، بایك جام طلا پراز مروارید. انتصاب وزراء ووالی های بزرگ وجنرالها وماموریں عالی رتبه‌هم تابع تشریفات مجلل ودامنه داری بود، ازقبیل مواضعهٔ كتبی بین شاه ومامور موردنظر، قید سوگندنامه كتبی مامور دردفتر رسایل، اجازهٔ داشتن حاجب مخصوص وكشیدن غاشیه، وتعین القاب مخصوص ومعین درمكاتبات ومخاطبات، پوشیدن خلعت شاه ازپارچه قیمتی بااستر مطرز به‌طراز زرین وكمربند طلای هزار مثقاله وهفتصد مثقاله وپنجصد مثقاله، انگشتر های فیروزه، بعضا پیل ومهد وغلام ویا شمشیر وعلم وكوس، تقدیم عقدی ازمروارید بحضور شاه ازطرف مامور مذكور، وهم رفتن سایر مامورین بخانه مامور منصوب وتقدیم هدایا وغیره. بااختصار باید گفت دوره دولت غزنوی، عهد توسعه وانكشاف تشكیلات ودفتر داری وتشریفات دربازی واداری بوروكراتیك افغانستان بودكه مالیات را برملت سنگین میساخت . درعهد غزنوی بآنكه برده داری رونق داشت وبرای خرید وفروش غلامان بازارموجود بودمعهذا تركیب‌اجتماعی‌عبارت بوداز: اول‌طبقه ممتازه اشراف‌واعیان وروحانی(علویان، قضات، علما وفقه‌ها) ومامورین بزرگ (خانها وافسران بزرگ) كه‌همه زمین داران بزرگ و مالداران بزرگ و دارای ثروت و تمول و امتیازان سیاسی و اقتصادی بودند وقوه حاكمه را تشكیل میكردند. دوم طبقه متوسطه شهری (اهل علم وهنر وصنعت وپیشه ور وتاجر) سوم طبقه زارع ودهقان. طبقه دوم وسوم مالیات میپرداختند، اما بیگار وهنگام لزوم زیر سلاح رفتن ذمت طبقه سوم بود، درحالیكه استفاده ازفرهنگ وتمدن كشور حصه طبقات اول ودوم بود، زیرا اكثریت مردم در دهات زندگی میكردند كه فاقد وسایل فرهنگی ومدنی بود، وهم محرومیت دهقان در داخل نظام فیودالی بیشتر شده میرفت ومالیات فیودالها بسیار تر میگردید، پس چنانیكه بین زندگی دربار واعیان وزندگی شهری ها تناسبی موجود نبود، همچنان بین زندگی شهری وزندگی روستا، وزندگی ملاك وزندگی دهقان تناسبی وجود نداشت . گرچه دولت غزنوی به‌عسكر خود پول نقد میداد، نه‌زمین اقطاع، معهذارجال بزرگ اراضی بسیار داشتند، غلامان تحت پرورش وآموزش قرار گرفته وقسما آزاد وجزء مامورین دولت قبول میشدند، وقسما داخل اردو میگردیدند ، روی همرفته در عهد غزنوی فرد از روی نسب وفضل هردو تقدیر میشد .

عایدات دولت غزنوی دروقت عروج‌بالغ بریكصد ملیون درهم میشدكه ازاراضی مواشی، مال التجاره، صنفی، سرانه وجزیه میگرفتند ومشتمل برنقد وجنس بود، مثلا بلوچستان مسكوك طلا ونقره بامروارید وعنبر مالیات میپرداخت . این مالیات تاپول آخری بدون اندك مساهله گرفته میشد ودر تعین وحصول آن حكام ومامورین

وارباب ودفتری ها قدرت تام ودست آزادی داشتند، بعلاوه حکام ازمردم بنام هدایا وتحایف نقد وجنس بسیاری بااجبار میگرفتند وقسمتی ازآنرا سال دوبار درجشن های نوروزی ومهرگان دردهن مامورین عالی رتبه وپایتخت می انداختند، غنایم جنگهای خارجی ومصادرات داخلی قلم دیگری از عایدات دولت را تشکیل میداد. وزرای مشهور ومامورین وافسران بزرگ که‌ثروتمند بودند ازقبیل اسفراینی، حسن میوندی، حسن میکال، بوسهل زوزنی، سپهسالاران علی وغازی واریارق وبکتغدی وغیره، همه درعهد محمود ومسعود مصادره شدند حتی بونصر مشکان بعد ازمرگ مصادره گردید. مصارف دولت عبارت بود از: مصرف عظیم دربار مجلل ومسرف غزنوی وحرم سرای و خاندان شاهی، مصرف ومعاش اردوی نظامی، مصرف معاش مامورین ملکی، مستمری روحانیون وشعرا، معاش اشراف ایالات دور دست ـ که درغزنه نگهمیداشته میشدند واقلا هریک ماهانه پنج هزار درهم وسالانه دو خلعت میگرفتند، تعمیر وترمیم راه‌ها، پلها، مساجد، رباط ها عمارات وباغها وغیره .

ششم

افغانستان ودولت سلجوقی

(از ۱۰۳۸ تا ۱۱۵۳ میلادی)

قبایل ترکان غز بین حیره‌های بالخاش واراك (ترکستان) میزیستند ومذهبی از نوع بت پرستی داشتند. وقسمتی ازآنها به‌اجازه دولت سامانی دربعضی قسمت‌های ماورالنهر سکونت اختیار نمودند، همچنین ترکمانان بریاست «دقاق» وارد ماورالنهر شدند ودر ۹۸۵ درجوار «نور» بخارا مستقر گردیدند. سلجوق پسر همین دقاق بود که‌دین اسلام پذیرفت وپسرانی بنام اسرائیل، میکائیل، یونس وموسی ازخودگذاشت. سلجوقی ها بعد از سامانیان درخدمت قراخانیان میزیستند وبعدها سلطان محمود غزنوی ایشانرا درشمال مغرب افغانستان اجازه رمه‌چرانی داد وباز پشیمان شده اسرائیل را حبس کرد تا بمرد وقبیله‌اش را به‌شمال ایران راند. بعد ازمرگ محمود، سلطان مسعود مجددا آنهارا به‌افغانستان شمال غربی بخواست وقسما به‌حیث عسکر به‌تامین سیستان اعزام نمود. سلجوقیها بریاست طغرل وچغربیك پسران میکائیل به‌یغما وتاراج شهرهای شمالی افغانستان پرداختند در جنگهائیکه بین سپاه مسعود وآنها واقع شدغالب شدند ومرو ونیشاپور را درسال ۱۰۳۸ فتح کردند، وبرای باراول خطبهٔ پادشاهی طغرل در نیشاپور خوانده شد. سایر ایالات شمالی افغانستان نیز در سال ۱۰۳۹ بدست سلجوقیها افتاد، وخوارزم را درسال ۱۰۴۳ ازدست شاه ملك، که‌بنام غزنه خطبه میخواند گرفتند، شاه ملك به‌مکران رفت ومحبوس شد وبمرد، ولایت بلخ‌را هم سلطان مودود غزنوی طبق معاهدهٔ بدولت سلجوقی گذاشت. طغرل سلجوقی یکی از پادشاهان مقتدر عصر خود است که وحدت سیاسی ایران - بعد از ساسانیان - بدست اوانجام گرفت. اوملوك دیلمی را منقرض کرد وتاسال ۱۰۶۲ بربغداد مسلط شد وشامات راگرفت وباعیسویان گرجستان جنگ‌نمود ودرسال ۱۰۶۳ بمرد. خلیفه عباسی دختری به‌او داد وامپراتور روم شرقی‌نامه وتحفه وفروتنی به او تقدیم کرد.

سلجوقی ها بیشتر بدوی بوده ودیرتر بامحیط مدنی وفرهنگی عهدغزنوی و سامانی تطابق‌کردند، شاهان این سلسه اکثر بیسواد بودند ولهذا وزرای ایشان مقتدر ترین وزرای آن دوره گردیدند، واین وزرای فاضل درمنزلت «دماغ شاه» بودند، مثلیکه افسران، حافظ تاج وتخت محسوب میشدند، عمیدالملك کندری وزیر فاضل همین پادشاه است که دفاتر ایران‌را ازعربی به فارسی برگردانید. الپ ارسلان برادر زاده وجانشین طغرل در سال ۱۰۶۳ رومانوس دیوجانوس امپراتور روم شرقی را در ارمنستان مغلوب کرد ودخترش را برای ملك شاه پسر خویش گرفت، الپ ارسلان عمیدالملك کندری را بکشت ویکی ازفضلای مشهور خراسان (خواجه نظام الملك طوسی) را که‌مردی مدبر وعالم وشافعی مذهب - ولی حامی بزرگ‌اشعریه ومرد متعصب بود - بوزارت برداشت وبدستیاری او قلمرو وسیع خودش را منتظم ساخت، وخودش در سوقیات بماورالنهر بدست یوسف قلعه‌دار درسال ۱۰۷۲ کشته شد. ملك شاه سلجوقی جانشین پدر گردید وماورالنهر را فتح نمود، وبه حمایت

ادب دری وعلوم دینی برخاست، نظام الملك وزیر او مدارس متعددی بنام نظامیه در بلخ ومرو ونیشاپور وپوشنگ وهرات، بغداد واصفهان، بصره وامل وموصل وغیره برای تدریس مذهب شافعی بطریق اشعری بساخت ، وهم کتاب مشهور «سیاست نامه» را تالیف کرد. معزی شاعر معروف، همین پادشاه را مدح گفت وعمر خیام تاریخ جلالی را بفرمان اونوشت. ملك شاه باآنکه مثل الپ ارسلان بیسواد بود معهذا مانند او درجهانداری وادب پروری، سلاطین غزنه را پیروی مینمود. بعد ازمرگ ملك شاه وقتل نظام الملكبدست تروریست های اسمعیلیه قلعهالموت ایران (برهبری حسن صباح) درسال ۱۰۹۲ فیودالهای محلی وسلجوقی سر کشیدند وکشور ایران را دوچار آشفتهگی نمودند، وجانشینان ملك شاه، مثل محمود، برقیارق، ملك شاه ثانی ومحمد دراداره آن قلمرو وسیع، ضعیف بودند، دراین میانه سلطان سنجر سلجوقی که درسال ۱۱۱۷ در افغانستان شمالی مستقل شده ودر شهر مرو مرکزیت داشت، برای چندین سال دیگر قدرت دولت را درخراسان بادستقوی حفظ کرد و مشعل ادب رافروزان نگهداشت .

اما اساسا امپراتوری مقتدر سلجوقی بعد از ملك شاه اول رو بهانحطاط نموده بود، وشهزادگان سلجوقی در هر جائیکه توانستند دولتهای مستقلی تشکیل کردند مثلا در ۱۰٤۱ کرمان، در ۱۰۹٤ شام، در ۱۱۱۷ عراق و کردستان ودر ۱۰۷۷ روم (آسیای صغیر) همه دولتهای مستقل سلجوقی را اعلام کردند. سلطان سنجر خواهر خود را بهسلطان غزنه (مسعود ثالث) داد وخواهرزاده خود بهرامشاه غزنوی را برتخت غزنه نشاند، ووقتیکه سرکشی آغاز کرد، اورا مغلوب نمود. همچنین اوحکومت سمرقند را بشکست وبر دولت جدید التاسیسغوری افغانستان (علاء الدینجهانسوز) و دولت خوارزم (اتسز خوارزمشاه) درسال ۱۱٤۰ غلبه کرد، ولی خوارزمشاه از پا ننشست تا دولت «قراختائی» کاشغرستانرا برضد سنجر برانگیخت، درجنگی که بین سنجر وقراختائیان درسال ۱۱۵۲ درحدود جیحون واقع شد سنجر شکست سختی خورد، وسالدیگر درعصیان ترکان غز - کهدربلخ چوپانی میکردند- درضمن یك جنگ بِاملکه خودبهدست دشمن اسیر افتاد وچهارسال همچنان اسیر ماند. درطی این چهار سال کوچیهای غزدرولایات شمالی افغانستان خرابی بسیار کردند وعدهٔ ازفضلا را ازبین بردند، بهغزنی هم تاختند وبقیةالسیف غزنویان را ازبین برداشتند ، وسلسله سلجوقی کرمان را (که در ۱۰٤۱ بمیان آمده بود) در ۱۱۸۷ منقرض نمودند. سلطان سنجر سلجوقی بالاخره توانست از اسارت غزان فرار کند وبمرو برسد ولیبزودی درآنجا بعداز چهل سال سلطنت در ۱۱۵۷ بمرد، سنجر مثلپدرخود مشوق فضلاوشعرا بود، وشعرای مشهور ازقبیل انوری، ادیب صابر، عبدالواسع جبلی ومعزی اورامدح کردند. بعدازمرگ سنجر دولت غوری افغانستان ایالات شمالی وغربی کشور را از حکام سلجوقی مسترد نمود وجای هردو دولتغزنوی وسلجوقیرا در افغانستانگرفت. درعهد دولت سلجوقی دربار شکل سادهتری اختیار کرد وتجمل کمترشد، تشکیلات ملکیه دولت نیز محدود گردید ، حتی دیوان برید (وزارت مخابرات) از ذیل دیوانها حذف شد، دایره جاسوسیهم مثل اداره حرس سابق اهمیت خودرا ازدست داد، برعکس دولت سلجوقی مجازات وحشیانه مقصرین را تشدید نمود ومثله را معمول داشت، فیودالیزم دراین عهد رو بهتکامل بود وتضاد بین ملاك ودهقان وسیعتر میگردید وزندگی دهقانان تیره تر میشد. هجوم سلجوقی ها درافغانستان علاوه بر

تجزیهٔ سیاسی کشور باعث‌خرابی بیشتر زندگی دهقانان نیز گردید ، همچنین دولت سلجوقی که انکشاف، دهنده سیستم تیول نظامی بود، عوض پول به‌عسکر خویش زمین میداد وسیستم اقطاع را درقلمرو خود توسعه میبخشید، این روش ضربت سختی بر پیکر اقتصادی طبقه خورده زمین‌دار بود تاجائیکه قیمت یکقطعه زمین‌مزروعی آنقدر تنزل کردکه حتی درعهد سامانی اگرچهار هزار درهم ارزش داشت دروقت سلجوقی دیگر کسبی آن‌قطعه زمین رابه‌تحفه هم نمیگرفت وگر میگرفت‌بدون کشت و زرع باقی میماند چونکه‌تنزل‌قیمت زمین طبقه خورده‌زمین‌دار راصدمه زده‌بود وطبقه حاکمه بررعایا ستم روا داشته بودند .

همچنین سلجوقی‌هاکه پابند ملکیت قبیلوی‌بودند دولت‌را مال‌منحصر بفردشاه‌نی بلکه‌مال مشترك تمام‌خاندان شاه میدانستند، این‌است‌که هر شهزاده سلجوقی درهر جاکه برابرمیشد، خطبه بنام‌خود میخواند وبه‌همین سبب بودکه بعدها شهنشاهی عظیم سلجوقی درتمام آسیای وسطی وآسیای صغیر وآسیای مرکزی درحکومات متعددی پارچه پارچه‌گردید. همچنین پادشاهان سلجوقی که میخواستند مطلق‌العنانی شاهان سابق آسیای وسطی راپیروی کنند بامبارزه افراد مقتدر نظامی واشراف‌روحانی دچار میگردیدند، جنگهای فیودالها وتجزیه طلبی یکی ازخصایص بارز دوره سلجوقی بود، مثلا درآسیای صغیر دولت سلجوقی درده حکومت کوچك منقسم گردید که یکی ازآن جمله حکومت ترکان عثمانی بود، بالاخره همین دولت آخری نه‌تنها آسیای‌صغیر را از ملوك سلجوقی رهانید، بلکه خودبزرگترین امپراتوری عصر را درسه قطعه روی زمین تشکیل کرد.

دردوره سلجوقی دانش وفرهنگ تحت الشعاع تعصب مذهبی قرار داشت تا جائیکه مثل خواجه‌نظام الملك توسی وزیرفاضلی هم درصف متعصبین استاده وحامی بزرگ‌اشعری ها بشمار رفت، گرچه درقرن یازده هم (۱۰۴٤) باز مبلغین طریقه فاطمیه درماورالنهر ، به‌تبلیغ این‌مذهب سعی زیاد ورزیدند وتا اندازهٔ هم مردم را جلب وبه‌پیروی از خلیفه مستنصر فاطمی مصر واداشتند، مگر حکومت قراخانیان ماورالنهر مجالی به‌آنان نداد، ازآن جمله بغراخان هارون قراخانی امرکرد که تمام فاطمی‌ها را درشهر بخارا ازتیغ بگذرانند .

معهذا ترکمانان که زندگی بدوی داشتند دردوره‌سلجوقی درسایه‌نظم‌ونسق‌اداری (باوجودوزرای فاضلی‌مانند عمیدالملك‌کندری وخواجه‌نظام‌الملك‌طوسی) بشکل‌یك‌دولت متظم ومقتدری درآمدند، درحالیکه ترکمانان طبیعتا سرکش وقهرمان‌پرست فقط به شمشیر عقیده داشتند وازشاه دستر خوان وسیع گسترده وعطایای همیشه‌گی خواهان بودند، این چیزی بودکه خزانه دولت‌را تهی میکرد وبرای جبران آن‌دولت شمشیر اغتنام ومصادرات را بکارمیبرد، اردوی دولت سلجوقی چهار صد هزار نفر بود وبرای تقلیل مصارف، آنرابکمتر ازصد هزار نفر رساندند . درهر حال دولت سلجوقی که در اوایل درایران باعث وحدت سیاسی آنکشور شد، درافغانستان برعکس به‌مدنیت وتشکیلات منظم اداری آن‌صدمه زد، همچنین شهر های مورد هجوم شان ازجنبه اقتصادی وفرهنگی ضرر کشید، سنگین‌تر ازهمه تلاشای وحدت سیاسی افغانستان وتجزیه آن به‌دولت های سلجوقی، غوری وغزنوی بود. سلجوقیها درتشویق ادبه ازدولت غزنوی پیروی میکردند، ولی آنروح قدیمی گذشته ضربه برداشته وتعصب نیز قوی ترشده بود، البته فقاهت وتصوف بسیرخود ادامه میداد، اما ازنظر اقتصادی عهد سلجوقی عهد توسعه تجارت بود .

هفتم

افغانستان در زمان دولت غوری

(از ۱۱۴۸ تا ۱۲۱۴ میلادی)

خانواده سوری ازملوك طوایف افغانستان وحکمدار محلی ولایت غور در دوره قبل ا زاسلام بود، ازمشاهیر آنها ماهویه سوری زمامدار ولایت مرو درقرن هفتم هنگام ظهور اسلام است‌که یزدگر ساسانی را بکشت، وباعرب داخل مفاهمه وبالاخره مسلمان شد، اما سوری های غور توانستند استقلال محلی خودرا چندقرن درمقابل حملات عرب وتسلط دول مسلمان افغانستان حفظ کنند، وضع جغرافیائی، راه‌های صعب المرور، قلعه های متعدد ومستحکم نظامی درسطوح مرتفع جبال وزمستانهای شدید باسلحشوری مردم یکجا شده استقلال محلی‌را تضمین مینمود . اولین شخص از امرای محلی غور دردوره اسلام، امیر فولاد شنسبی است‌که درقرن هشتم در نهضت ملی مردم افغانستان برضد سلطه دولت اموی، شرکت وبا ابومسلم خراسانی همکاری نمود. بنجی بهاران مرد دیگری ازاین سلسله است که دراواخر قرن هشتم به‌مقر خلاقت عباسی سفرکرد ومنشوری ازهارون رشید حاصل نمود، امیر سوری آدم سومی است‌که ازاو درتاریخ نام‌برده میشود، اومعاصر یعقوب لیث پادشاه صفاری افغانستان در قرن‌نهم بودکه ازسطوت آن پادشاه به‌حدود سند کشید، درطول این زمان بودکه دیانت اسلامی درسرزمین غور راه یافت وقسمتی ازمردم مسلمان شدند. دراوایل قرن یازدهم دولت غزنوی توانست درغور نفوذ کند وسلطان محمود، حکمدار محلی غور امیرمحمد سوری راکه تابعیت سبکتگین داشت اسیر گرفت ، اما حکومت محلی را در خاندان او باقی ماند وبوعلی پسر محمد سوری را بجای پدر گماشت که سالانه مالیات جنسی وآن‌هم اسلحه‌باب چون جوشن وزره وخود جنگی به‌پایتخت میپرداخت زیرا فلز کاری واسلحه سازی غور درآسیای وسطی شهرت داشت ومردم که درصد ها قلعه جنگی درارتفاعات کوه‌ها زندگی نسبتا منزوی داشتند فقط درسایه شمشیر بودکه میتوانستند خودشان را دربرابر حملات عرب ودول اسلامی افغانستان حفظ نمایند، این‌تنها نبودبلکه دربین خودمردم غور نیز جنگهای داخلی ومذهبی حصص مسلمان شده وغیر مسلمان سالها مشتعل میبود واین‌خود در انکشاف صنعت اسلحه سازی قدیم می‌افزود .

عباس برادر زاده بوعلی‌که مردمنجمی بود وبر حکومت محلی خروج کرد ازطرف سلطان ابراهیم غزنوی درنیمه دوم قرن یازدهم محبوس، وحکومت به‌محمد دوم سوری بن عباس داده شد، بعدها قطب‌الدین حسن جانشین محمد دوم گردید ولی دریك اغتشاش داخلی مردم غورکشته شد. عزالدین حسین پسرهمین شخص ومردادیبی‌است که‌تمام علاقه های غوررا بین اولاد هفت‌گانه خود مشهور به‌هفت اختر تقسیم کرد وبا سلطان سنجر سلجوقی درشمال افغانستان ارتباط دوستانه برقرار نمود. زیرا قدرت دولت غزنوی روبه انحطاط نهاده بود، پس اوتوانست بین دولت غزنوی وسلجوقی شبه استقلالی بهم رساند، قطب الدین محمد پسر وجانشینش، مستقل تر شد وعنوان «ملك الجبال» اختیار کرد، وشهر «فیروزکوه»را در عوض‌مرکز قدیم «ورساد»بساخت،

اودچار خانه‌جنگی هاگردید وهریك ازخاندان اوکه قسمتی ازغور دردست داشتند دم ازخود مختاری زدند. واو ناچار بدربار غزنه پناهنده شد. سلطان بهرامشاه غزنوی بعلت اتهام اخلاقی وسیاسی اورا بکشت وخاندان سوری را برسر انتقام آورد. نخست سیف الدین سوری برادر قطب الدین محمد بامردم به‌شهر غزنی تاخت. بهرامشاه غزنی‌را تخلیه کرد وبه‌ولایات شرقی افغانستان شتافت ولی در زمستان که راه‌های غور مسدود بود برگشت وغزنه رامسترد کرد وسیف الدین سوری را باوزیرش مجدالدین ازحلق بیاویخت. بهاوء الدین سام‌بن حسین‌جانشین سیف‌الدین درغورحین عسکر کشی انتقامی دربین راهٔ غزنین بمرد وجایش را درغور علاالدین حسین‌بن‌حسین بن سام گرفت.

در زمان علاالدین حسین جهانسوز :

علاالدین موسس حسابی دولت غوریه افغانستان درقرن دوازدهم است، او سیاست مدار ومرد عجیبی بودکه در نهادش اوصاف متضاد نهفته داشت، او تحصیل کرده وتاریخ وادب دری وعربی آموخته ودرادب دری شاعر ورزیده بود، علاء الدین به‌عیش وعشرت وشرب مدام وساز وسرود دلبسته‌گی داشت ودر عین حال دلاوری وجنگ جوئی را باقساوت وسفاکی جمع، وتکبر وچرب زبانی‌را توام کرده بود، این است که اعمال متباین ومتخالفی ازاو سر میزد. علاء الدین همینکه درغور برسراقتدار آمد، بلادرنگ بعزم رزم انتقامی لشکر به‌غزنی کشید، زیرا اوازضعف دولت غزنه وازگرفتاری دولت سلجوقی دربرابر دشمنان چادر نشین او آگاهی داشت ، بهرامشاه غزنوی ازدر مصالحت پیش‌آمد ولی علاء الدین نپذیرفت، او درطی سه جنگ زمین داور وتکین آباد وغزنین بربهرامشاه درسال ۱۱۴۸ غالب آمد وشهر غزنه رامتصرف شد. بهرامشاهٔ فراری درولایات شرقی کشور پناهنده شد ودرآنجا درسال ۱۱۵۲ چشم ازجهان پوشید. واما علاء الدین درشهر زیبا ومشهور غزنین چه‌کرد ؟ اوبفرمود تاعروس شهرهارا آتش زدند وهفت شبانه‌روز بگذاشتند تابسوخت . مورخ معاصر غوری‌ها، منهاج السراج جوزجانی باندوهٔ بی‌پایانی مینویسد : «... دراین هفت شبانه روز ازکثرت سواد دود چنان هوا مظلم گردید که‌شب را مانستی، وشب ازشعله های‌آتش‌که درشهر غزنین میسوخت هواچنان روشن میبودکه بروز مانستی، ودراین هفت‌روز دست‌گشاد وغارت وکشتن ومکابره بود، هرکه راازمردان یافتند بکشتند و زنان واطفال‌را اسیر کردند، وفرمان داد تااجساد سلاطین محمودی را ازخاك برآوردند وبسوخت مگر سلطان محمود ومسعود وابراهیم را ... چون هفت روز بگذشت وشب هشتم شد، شهر تمام خرابه‌گشت وسوخته‌شد...» از آن بعد علاء الدین یك هفته دیگر درقصور ویرانهٔ سلاطین غزنین به‌شراب وعشرت نشست ، وابیات ذیل را در مدح خودبگفت ومطربان را فرمان داد تا درپیش او درچنگ وچغانه بزنند :

جهان داند که سلطـان جهانم — چراغ دودهٔ عبـاسیانـم
علاء الدین حسین بـن حسینم — کـه بـاقی باد ملك جاودانـم
چو بر گلگونه دولـت‌نشینـم — یکی باشد زمیـن و آسمانـم
امـل مصرع زن گرد سپاهـم — اجـل بازیگـر نوك سنانـم
همه عالم بگیرم چون سکنـدر — بهر شهری شهی دیگر نشانم

بر آن بودم که از اوباش غزنین / چو رود نیل جوی خون برانم
ولیکن گنده پیرانند و طفلان / شفاعت میکند بخت جوانم
به بخشیدم بدیشان جان ایشان / که بادا جان شان پیوند جانم

علاء الدین بعد از انهدام غزنین که مرکز دانش وفرهنگ وهنر واقتصاد وحاصل تمدن قرن‌های گذشته افغانستان بود، براه قندهار وبست به‌غور بازگشت ، ولی ولایت بست را که اقطاع خاندان شاهی غزنوی بود دیوانه وار باتمام قصور لشکری بازار وعمارات کم نظیر محمودی منهدم ساخت، گرچه جانشینان علاء الدین این‌عمارات را قسماً ترمیم مجدد نمودند ولی بعدها ازطرف مغل بکلی ازبین رفت. علاء الدین در غور بفرمود تاچند نفر اسرای روحانی غزنی رابکشتند، وباخون آنها خاك غزنه‌را که درتوبره ها آورده بودند عجین ساختند وازآن برفراز کوه‌های فیروز کوه مناره‌های یادگاری برافراشتند، آنگاه در فیروزکوه به‌عشرت وشراب نشست وابیاتی باز در مدح خود بسرود ومطربان درعمل مزامیر درآوردند، وخودعنوان «سلطان» اختیار کرد، مگر مردم افغانستان اورا عنوان «جهانسوز» دادند .

علاء الدین باجیراکه تاکنون امرای محلی‌غور بدولت سلجوقی خراسان میپرداختند بازگرفت . سلطان سنجر سلجوقی به‌عزم رزم سپاه به فیروزکوه کشید، علاء الدین درمیانه راه فیروزکوه وهرات بدفاع پرداخت مگر ششهزار سواره غز وخلج وترکی او از اوروبر تافت وبه‌دشمن پیوست، لهذا سپاه اومنهزم وخودش اسیر به‌دست سنجر افتاد، اما توانست درسایهٔ چرب زبانی ومدیحه سرائی وآداب شناسی دربار ازکشتن رهائی یابدودر دربار سنجر منزلتی بدست آورد، زیرا سنجرکه ازطرف چادرنشینان غز ودولت خوارزم در معرض خطر قرار داشت نمیخواست بواسطه آزار علاء الدین دشمنی غور را برانگیزد،لهذا سنجر اورا برادر خواند ومواشی واموال خودش را امانت به‌او سپرد تابه‌غور مراجعت‌کند، وبعد از تصفیه حساب سنجر بادشمنان غز، آن امانات را مسترد نماید. مگرچنین نشد وسنجر درسال ۱۱۵۲ دربرابر سپاه مهاجم قراختائیان شکسته‌شد ودرسال ۱۱۵۳ بدست دشمنان چادر نشین خود غزها اسیر گردید ودولت سلجوقی بسر آمد .

در عوض علاء الدین فرصت بدست آوردکه غور را تامین نماید، وبیشتر از یکهزار قلعه‌جنگی مردم سلحشور علاقه «کشی» را ویران‌کند. ازآن بعد علاء الدین ولایات بامیان، تخاستان، گرم‌سیر، زمین داور وبست را باحوزهٔ مرغاب وغرجستان و تولك تحت‌تسلط قرارداد. اوبامیان وتخارستان وبدخشان، را به‌برادر بزرگ خود ملك فخرالدین داد، ازهمین وقت است‌که سلسله حکمداران محلی بامیان به‌میان آمد وتانفوذ خوارزم شاهیان دوام نمود. (بعد از فخرالدین پسرش شمس الدین محمدامیر بامیان شد، وولایت بلخ نیز ازطرف دربارغور باوداده شد، وغیاث الدین غوری اجازه دادکه ملك شمس الدین «چتر سیاه» برافرازد. پسر وجانشین او ملك بهاء الدین سام مشهورترین افراد ملوك محلی بامیان است که مرد بی‌تعصب بود وبادانشمندان فرق مختلف مذهبی بتساوی رفتار وازآنها حمایت مینمود، امام فخرالدین رازی‌رساله «بهائیه» رابنام همین امیر نوشت ، وتاج الدین زوزنی ملك الکلام عهد در دربار او زندگی میکرد. جلال‌الدین وراسل شیخ الاسلام قاضی مرکز حکمرانی اوبود، وحدود حکومت او ازسرحد کشمیر وکاشغرستان تاترمذ وغور کشیده میشد، او چهارده‌سال

حکومت‌کرد وجلال الدین علی پسر وجانشین اوهفت سال دیگر حکومت راند تابدست سلطان محمد خورزمشاه مغلوب وکشته شد وخزانه بامیان به‌تاراج رفت واین سلسله منقرض گردید.) درهر حال علاء الدین جهانسوز که مثل نرون امپراتور قرن اول روم پایتخت کشور خودرا آتش زده‌بود، ومثل سکندر مقدونی میخواست جهان کشائی کند، بمطلب دومین خود نرسید، حتی ولایت شرقی افغانستان راهم الحاق ننموده‌بود که‌مرگ در رسید ودرسال ۱۱۵۵ باتاج وتخت وداع گفت، درمرگ این پادشاه اگر کسی گریست قرمطیها بودند وبس زیرا جهانسوز تعصب وتقشر مذهبی نداشت، به‌همین جهت نمایندگان ومبلغین اسمعیلیه ازالموت ایران به دربار او رسیدند و احترام دیدند، وسلطان به‌ایشان اجازه اقامت وتبلیغ درقلمرو خود داد، گرچه‌فقها ازاین عمل سلطان که‌مخالف روش دولت غزنوی بود برآشفتند ولی‌ازهیبت دولت‌غوری دم برنیاوردند . بعداز مرگ جهانسوز درسال ۱۱۵۵ پسرش سیف الدین محمد، درصدد التیام جراحات وارده ازمظالم پدر برآمد وبامردم مدارا کرد، ولی اوکه دست پروردهٔ فقها بود درمذهب تعصب وخشونت زیاد داشت، لهذا امرکرد تا داعیان و پیروان اسمعیلی هارا درتمام قلمرو اواعدام کردند. تااین وقت غزها دولت سلجوقی خراسان را درهم شکسته وتا نواحی غور وغزنه وغرجستان تاخته بودند، سیف‌الدین به‌دفاع برخاست ودر سال ۱۱۶۲ به استقامت مروالرود (مرغاب) وغرجستان حرکت کرد، ولی درمیدان جنگ ازپشت سر به‌ضرب نیزهٔ ابوالعباس شیش سپهسالار خود به‌قتل رسید، وسپاه غور ازبرابر دشمن منهزم شد، ابوالعباس این‌حرکت‌را به‌انتقام خون برادر خود «درمیش» سپهسالار غورنمود که او ازطرف سیف الدین قبلا کشته شده بود، سیف الدین، غیاث الدین وشهاب الدین مشهور را ازبندیخانه جهانسوز (قلعهٔ وجیرستان) رهانموده بود، سپهسالار ابوالعباس هم بعد ازکشتن سیف الدین دست بیعت به غیاث الدین دراز کرد ولی ازدست غیاث الدین به‌انتقام عموزاده او کشته شد .

در زمان سلطان غیاث الدین :

غیاث الدین محمد سام بابرادر خود شهاب الدین محمد سام هفت سال درزندان عم خود جهانسوز بامعاش اندکی باقیمانده بودند، غیاث الدین بعداز کشته شدن سیف الدین درسال ۱۱۶۲ پادشاه افغانستان و برادرش شهاب الدین سر جاندار (افسر گارد محافظ) شاه گردید، این دوبرادر که در قطار مقتدرترین پادشاهان این دوره افغانستان قرار دارند درطول چهل وسه سال پادشاهی خودشان، عظمت‌سیاسی ازدست رفته عهد غزنوی را تجدید نمودند، غیاث الدین سپهسالاری اردو را باولایت غزنین وقندهار به‌شهاب الدین داد، وولایت بلخ وهرات را درسال ۱۱۷۵ - ازتاج الدین وعلاء الدین سنجری، وغزنه را درسال ۱۱۷۳- ازغزها ونیشاپور ومرو را در سالهای ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ - از خوارزم شاهیان، مستردنمود، همچنین ولایات غرجستان وتخارستان وسیستان ومکران وگرگان وکابلستان وگردیز همه تابع مرکز غور گردید. درسال ۱۱۷۸ ملتان ودرسال ۱۱۷۹ پشاور ودرسال ۱۱۸۱ لاهورفتح‌گردید و ملك شاه پسر خسرو ملك آخرین پادشاه غزنوی گروگان گرفته شد. درسال ۱۱۸۶ پنجاب فتح وخسرو ملك اسیر ودر غرجستان محبوس ودر سال ۱۱۸۲ درهمان جا کشته‌شد.

شهاب الدین گرچه درجنگ با هندوستان درگجرات از بیهیم دیورای درسال ۱۱۷۸ شکست سختی خورده بود، باز در ۱۱۸۹ در نزدیکی دهلی این شکست از طرف پتهورای راجستان وگاندی رای دهلی ودوصد هزار سپاهی وسه هزار فیل براو تحمیل شد، معهذا درسال ۱۱۹۱ درطی یك جنگ بزرگ دیگر باصد وبیست هزار سواره خود پتهورای وگاندی‌رای دهلی را باسه‌صد هزار عسکرشان بشکست واجمیر وسوالك وهانسی وسرسیتی را بگرفت. درسال ۱۱۲۹ بنارس را ازچیچن‌رای متصرف شد ودرسال ۱۱۹۵ تانزدیك اگره سوقیات نمود. قطب الدین ایبك والی غور بعدها دهلی را فتح کرد وپایتخت قرار داد. همچنین اوقنوج ونهر واله وبداون وغیره رابگرفت. به‌این صورت خطبه سلطنت غیاث الدین ازکناره خزر تاسواحل جمنا واز جیحون تابلوچستان خوانده شد. ازاین بعد دولت‌های مسلمان افغانی چون قطبیه، شمسیه، غیاثیه، خلجیه، تغلقیه، خضرخانیه، لودیه، سوریه. بنگریه. وکرانی درحصص مختلف هندوستان تشکیل شد ــ ودرطی شش قرن، صفحه جدیدی درتاریخ تمدن وفرهنگ آنکشور عظیم بوجود آمد، که‌تشریح آن مربوط بتاریخ هند است .

قدرت دولت غوری بجائی رسید که بعدازمرگ تکش خوارزمشاه سلطان محمد خوارزم شاه، چنین پیغامی (بقول منهاج السراج) به‌سلطان غیاث الدین وشهاب‌الدین فرستاد : «من‌بنده محمد تکش التماس مینمایم که مراسلاطین بفرزندی قبول کنند، وگر شایسته‌گی فرزندی ندارم میباید که‌سلطان غازی (شهاب الدین) مادر مراکه خداوند جهان است درحباله خودآورد ومراکه محمدم به‌بندگی وفرزندی قبول کند تامن بنده، جهانرا به اسم وسکه آنجناب اعلی وخطبهٔ آن حضرت والا فتح کنم، وبه تیغ برای بندگان آن درگاه جهان‌پناه گشایم ویکی‌ازبندگان باشم .» سلطان محمد بااین تقرب میخواست که ولایت‌نیشاپور را دردست داشته باشد، ولی این خواهش اوپذیرفته‌نشد ودر طی‌جنگهائی که‌بین غور وخوارزم واقع شد خوارزمشاه مغلوب گردید وخراسان شمال مغربی را ازدست بداد ،چنانیکه کاکای اوسلطانشاه باقوای قراختائیان کاشغرستان درسال ۱۱۹۱ درمقابل دولت غوری مغلوب گردیده بود. مقتفی والناصر خلفای عباسی بغداد نیز هریك سفرا (ابن ربیع وابن خطیب) وخلاع بدربار غیاث الدین فرستادند، وازطرف فیروزکوه توسط قاضی مجدالدین قدوه ومولاناسراج منهاج ــ پدر مولف طبقات ناصری ــ مقابله بالمثل شد.درهر حال غیاث الدین درسال ۱۲۰۱ به‌عمر ۶۳ سالگی درهرات بمرد وجایش را شهاب الدین گرفت . شهاب‌الدین قلمرو وسیع خودش‌را مدبرانه اداره‌کرد وبا دولت قوی خوارزم معاهده مودت بست، زیرا ازسوقیات سال ۱۲۰۴ به‌خوارزم باغلبه نظامی نتیجه مثبت نگرفته بود، وهم از قراختائیان وترکان ماورالنهر که زیر قیادت جنگ جوی مشهور ختائی تاینکوطر از میجنگیدند ــ درکناره جیحون (اندخوی) ضربتی شدید دیده بود. گرچه اودر صدد تلافی برآمد مگرعمر سلطنتش کوتاه بود. درسال ۱۲۰۵ قبایل ودهقانان کهکران وکوه جود درپنجاب علیه فشار فیودالی قیام کردند وسلطان شهاب الدین خود به پنجاب کشید وشورشیان را بشکست اما درمراجعت به‌غزنین درکنارهٔ دریای جیلم یا نیلاب ازدست فدائیان شورشیان کشته شد وجسدش ازراه کرمان (علاقه کرم کنونی) به‌غزنی نقل داده ودفن شد، ازاین ببعد دولت بزرگ غوری رو به‌انحطاط نهاد .

محمود بن غیاث الدین درسال ۱۲۰۵ جای کاکای خویش راگرفت ، او مرد بی کفایت وعیاش ومسرف بود، وخزانه فیروزکوه راکه هشتصد صندوق پر ازطلا داشت

درسر عیش وتجمل خالی‌کرد. او دریك روز جشن، خزینهٔ بی‌وارث کاکازاده خود تاج الدین را بدرباریان وشهریان فیروزکوه بخشید درحالیکه این خزینه شامل‌بدره های‌طلا وهمیان های‌نقره وظروف‌زرین وسیمین (چون‌غوری،صراحی،طشت، شمعدان، آفتابه، نقلدان، حوضك وکاسه وغیره) بود، فیودالها ازچنین اوضاع اداری استفاده کردند وهریك در اقطاع ومناطق خود دم ازاستقلال زدند، ازآن جمله درسال دوم سلطنت محمود، رکن الدین محمود بن علاء الدین ازغزنین به‌فیروز کوه حمله‌کرد و مغلوب شد، درسال سوم سلطنت او اتسز حسین عمزاده پدر محمود برای حصول تاج وتخت ازبامیان به‌خوارزم رفت واز سلطان محمد خوارزمشاه امداد عسکری کرفت وبه‌فیروز کوه حمله‌کرد، مردم بدفاع برخاستند ودر صف محمد قرار گرفتند، سپاه خوارزم واتسز منهزم شد وپایتخت نجات یافت ، این حادثه خوارزمشاه را به‌تسخیر افغانستان امیدوار ساخت واتسز را در دربار خویش نگهداشت. یکسال بعد علیشاه برادر خوارزمشاه به‌فیروزکوه پناهنده شد، اماسلطان غوری مطابق پیشنهاد سلطان خوارزم، علیشاه را در «کوشك برین» فیروزکوه محبوس ساخت واین همان قصر مشهوری بودکه :ربالای آن‌پنج کنگرهٔ طلائی مرصع به‌ارتفاع سه‌گز وعرض دوگزقرار داشت ومجسمه دوهمای طلائی به‌جسامت اشتری آنجا منصوب بود .

اتباع علیشاه ازحبس اورنجیدند ودرسال ۱۲۱۲ ازکوه مشرف به‌قصر سلطان محمود دزدانه فرود آمدند وآن‌شاه مست ومدهوش را بکشتند ، فردا درباریان جای اورا به‌پسر چهارده ساله‌اش بهاو الدین سام دادند، اونیز مردان خاندان شاهی را محبوس کرد وچهل وپنج نفر اتباع علیشاه رابشمول قاتلین پدر اعدام نمود، سلطان محمد خوارزمشاه مداخله نمود وعلاء الدین اتسز حسین غوری راکه در دربار اوبود باسپاهی آزموده به‌غور اعزام کرد وجنگ درفیروز کوه واقع شد، دردو روز شهر فیروز کوه مفتوح وعلاء الدین اتسز پادشاه وبهاو الدین سام بامادر وبرادر وخواهران خوداسیر گردید وباخزانه وتابوت پدریکجا ازراه هرات به‌پایتخت خوارزم منتقل‌شد. اتسز بن‌جهانسوز باوجود تنفر مردم ازاعمال اوکه دولت غوری را بدست‌یاری خوارزم ازپا درآورده بود توانست فقط به‌پادشاهی خود درغور دوام‌بدهد. درسال ۱۲۱٤ تاج الدین یلدز حکمدار غزنی سپاهی به قیادت نصیرالدین حسین امیر شکار غزنی بغرض سرکوبی اتسز اعزام کرد، ودر نتیجه جنگی که‌بین طرفین واقع شد اتسز کشته وحکومت غور به‌علاء الدین محمدبن ابوعلی‌کاکازاده غیاث الدین غوری داده‌شد، این شخص آخری درهمان سال ۱۲۱٤ غور را به‌خوارزمشاهیان تحویل کرد وخودش به‌خوارزم رفت ودرآنجا بمرد. علاء الدین محمد قبلا حکومت نیشاپور را داشت، ووقتی نیشاپور راهم به‌خوارزمشاه سپرد وبااو عهدبسته بودکه به‌روی محمد خوارزمشاه هیچگاه شمشیر نکشد، این‌است که‌بنام وفا به‌عهد کشوری را به‌اجنبی هدیه نمود، اما درواقع مدت‌ها قبل از علاء الدین یعنی بعداز شورش مردم کهکران ومرگ سلطان شهاب الدین عملا دولت غوری افغانستان انحطاط کرده بود، به‌این معنی که افسران سلطان مثل تاج الدین یلدز درغزنه وپنجاب، ناصر الدین قباچه درسند وملتان ، قطب الدین ایبك درپنجاب وهند متوسط ، غیاث الدین عوض خلجی درلکنهوتی، غوریه درامیان وملك تاج‌الدین درسیستان وهمچنین سایر ایالات همه مستقل شده بودند ودیگر دولت مرکزی سرتاسری افغانستان وجود نداشت .

اوضاع اجتماعی :

دولت غوری از نصف قرن دوازدهم (۱۱٤۸) تا اوایل قرن سیزدهم -۱۲۱٤) دوام نمود واین آوانی بود که نظام فیودالیزم در افغانستان رو به انکشاف بود، در داخل این نظام محرومیت وعسرت زندگی دهقانان بیشتر شده میرفت که بعضا منتج به‌قیامهای دهقانی میشد، دولت غوری باآنکه متمرکز بود، قلمرو خود را درتیول واقطاع فیودالهای خاندان شاهی ودربار وافسران ومتنفذین محلی منقسم کرده بود - واین‌ها به‌عناوین مختلفی از دهقان و مردم پول ومالیات میگرفتند، بعلاوه سرداران خاندان شاهی حکومت ها ی‌بزرگ محلی را در دست داشتند ودر داخل ساحه تسلط خویش بالقب «ملك» صاحب اختیار مال وجان مردم بودند، این شهزاده ها وفیودالهای مقتدر برای حصول قدرت باهمدیگر همی جنگیدند وبالاخره سلطنت مرکزی را از پا درآوردند، چنانچه بعد ازمرگ سلطان شهاب الدین ملك رکن الدین ازغزنین به فیروزکوه حمله‌کرد وملك اتسز باعسکر امدادی خوارزمشاه به‌پایتخت کشور خود هجوم آورد واواین هجوم راتکرار کردتا دولت غور شکست خورد . ملك علاء الدین نیز نیشاپور را وبعدا درسال ۱۲۱٤ تاج وتخت‌غور وکشور افغانستان را به‌محمد خوارزمشاه پیش‌کش نمود، ملك نصیر الدین حسین غوری به‌خوارزم رفت وخوارزمشاه را برضد تاج الدین یلدز حکمدار غوری غزنین وتسخیر غزنه دعوت نمود تاخوارزمشاه رسید واز جیحون تاسند را اشغال کرد .

درهر حال تمدن وفرهنگ دوره غوری دنباله همان تمدن وفرهنگ دوره غزنوی است، جزآنکه دولت غوری (به‌استثنای سلطان سیف الدین) تعصب وتقشر شدید دولت غزنوی را نداشت ودربار های اکثر شاهان غوری مجمع دانشمندان مذاهب مختلفه بود، اصلا خاندان حکمران وپادشاهان غور خود پیرو طریقه «کرامیه» (که مذهبی ازمذاهب کلامیه است) بودند، واضع مذهب کرامیه ابوعبداله محمد بن کرام سیستانی است. غیاث الدین بعد ازآن‌که پادشاه شد چون بیشترین مردم غور مذهب شافعی داشتند اواین مذهب پذیرفت وازشراب دست کشید، چنانیکه برادرش شهاب‌الدین درغزنین که‌اهل آن‌حنفی مذهب بودند حنفی شد. علمای «کرامی» که‌بسیار بودند ازاین تغیر عقیدهٔ سلطان متعجب شدند واز آن جمله امام بزرگ کرامیان امام صدرالدین علی هیشم نیشاپوری که مدرس مدرسه شهر «افشین» (مرکز ولایت غرجستان) بود دریك قطعه منظومه خویش سلطان را ازاین تغیر عقیده ملامت‌کرد و به نیشاپور رفت، یکسال بعد دراثر قطعهٔ دیگری، سلطان اورا تشریف داد وازنیشاپور به‌عذر خواست، یعنی تغیر مذهب دوسلطان سبب اخلال آزادی مذاهب نگردید . مذهب کرامیه ازهمان اول ظهور خود در افغانستان پیروان بسیاری درشمال وغرب کشور پیدا کرد ومرکز مهمتر آن نیشاپور بود، درعهد سلطان محمود غزنوی پیشرو این مذهب در نیشاپور ابوبکر محمدبن اسحق بودکه باسلطان بساخت ودر برانداختن باصطلاح زنادقه ومرتدین باسلطان همکاری کرد، ولی سلطان درمذهب خود آنقدر متعصب بود که نمیتوانست این دوست کرامی خودرا ببیند لهذا درعوض او ابوعلی حسن بن محمد را درسر روحانیون قرار داد واین شخص ابوبکر رامصادره وباپیروانش محبوس نمود وسایر علویان وروحانیون را واداشت که‌بدولت غزنوی تسلیم بلا شرط

نمایند . نمونهٔ از ارتقاع صنعت معماری دوره غوری همانا جامع هرات ومناره جام است، این مناره که‌بیست سال قبل ازحمله مغل بوجود آمده یادگار عالی وباشکوهی است که از نظر معماری هیچ نقیصهٔ درآن مشهود نیست . از ادبیات دری آن دوره چهار مقاله عروضی سمرقندی نمایندگی میکند، درحالیکه آثار گرانبهای ادبی وهنری وعلمی همه درهجوم چنگیزخان ازبین رفته است ـ وتنها نامی مثلا ازکوشك «برین» و باغ «داور» درکتابی باقی مانده است. روی همرفته میتوان فهمید که پیشه‌وری و فلزکاری ونساجی وغیره رشد یافته ومنکشف بود، وهمچنین زراعت وآبیاری پیشرفته بود، وساحهٔ تجارت وسعت داشت. باآنکه خوارزم مستقل، درمرکز شاهراه تجارتی آسیای وسطی قرارگرفته بود افغانستان راهٔ تجارتی هندوستان را باچین وآسیای مرکزی وایران دردست داشت، وشهر های کابل وبلخ وهرات مراکز عمده تجارتی آسیای میانه محسوب بود.

غلامان در دربار اعتبار زیاد داشتند وحتی بمراتب شاهی میرسیدند ، چنانچه سلطان شهاب الدین که بدون دختر پسری نداشت‌غلامان او بمثابه فرزندانش همه افسران ووالیان بزرگ قلمرو اوبودند وبالاخره در هندوستان به پادشاهی رسیدند ، درتحت تشویق وحمایت همین‌ها بودکه محمد عوفی ومنهاج السراج تذکره لباب‌الالباب وتاریخ طبقات ناصری را نوشتند، معهذا استحکام فیودالیزم دردوره غوری، فاصله طبقاتی رابین ملاك ودهقان وسیع‌تر ساخت، وفشار براکثریت (دهقانان) تشدید شد، طبقه متوسط شهری اعم ازتاجر وپیشه ور وغیره نسبتا مامون‌تر ومرفه بودند . از نظر نظامی تشکیلات عسکری غور ـ باآنکه بدسته جات محلی وفیودالی بیشتراتکا میکرد ـ منظم وقوی بود، شهاب الدین درجنگ دهلی یکصد وبیست هزار سواره برگستوان دار رابکار انداخته بود، علامت نظامی دوبیرق یکی سرخ ویکی سیاه بودکه دردو جناح کشیده میشد، چتر سرخ مخصوص پادشاه وچتر سیاه مخصوص ملکان بزرگ خانواده شاهی ویا والیهای بزرگ غوری بود. دولت غوری دو پایتخت‌تابستانی وزمستانی داشت یکی شهر فیروز کوه ودیگری شهرداور ، مرکز سومین شهرغزنی بودکه شهاب الدین دراحیای مجددآن بعد ازتخریب جهانسوز کوشید وآنرا مقر حکمرانی خود قرار داد .

هشتم

افغانستان و دولت خوارزمشاهی

(از ۱۲۱٤ تا ۱۲۱۹ میلادی)

ایالت خوارزم در منتهاالیه شمال مغرب افغانستان ، درقرون اولیه اسلامی‌دارای حکومت محلی بنام «آل عراق» بودکه تاقرن نهم ودهم، معاصر دولت سامانی بوده، وشبه استقلالی داشتند. آخرین فرد حکمدار سلسله مذکور ابوعبداله محمدبن احمد بن‌محمد بن‌عراق است . ازآن بعدجای امرای آل عراق را درخوارزم، سلسله جدیدی بنام «آل مامون» میگیرد. از معاریف این سلسله ابوعلی مامون بن‌محمد خوارزمشاه است که تحت حمایت دولت سامانی قرار داشت ودرسال ۹۹٦ بمرد. پسر این‌شخص ابوالحسن علی‌خواهر محمود غزنوی را بزنی گرفت . جانشین و برادر او ابوالعباس مامون بن مامون بن‌محمد مردم علم پرور بودکه مشهورترین دانشمندان جهان آنوقت چون ابن‌سینا وابوریحان، ابوالحسن سهیلی وابوالخیر خمار دردربار او زندگی میکردند وکتب علمی بنام او نوشته میشد، وامام ابومنصور ثعلبی کتاب الطوایف و الظرایف خودش را بنام او نوشت. ابوالعباس نیز مثل‌برادر خود خواهر سلطان محمود غزنه را درنکاح داشت، او درسال ۱۰۱٦ در ضمن یك اغتشاش داخلی کشته شد، گرچه جایش را ابوالحارث محمدبن علی بن مامون بن محمد گرفت، ولی سلطان غزنه نگذاشت ویکسال بعد به خوارزم سوقیات کرد وآنولایت را به‌افغانستان الحاق نمود، خاندان مامونی راهم به‌غزنه منتقل ساخت وازآن بعد خوارزم جزء دولت‌غزنوی افغانستان قرار گرفت .

درفتور دولت غزنه وظهور دولت سلجوقی، ولایت خوارزم درجزء سایر ایالات شمالی افغانستان بدست سلجوقی‌ها افتاد. ودرعهد ملك‌شاه سلجوقی (۱۰۷۲ - ۱۰۹۲) مردی ترکی زبان ازاهل غرجستان افغانستان بنام «انوشتگین غرجه» جزء درباریان ملك‌شاه، عنوان «شحنه» خوارزم گرفت، ومحمد پسر این شخص درعهد سلطان سنجر سلجوقی پادشاه افغانستان شمالی (۱۱۱۷ - ۱۱۵۷) والی خوارزم‌مقرر شد. پسر وجانشین او «اتسز» درسال ۱۱٤۰- استقلال خوارزم را اعلام کرد، وسلطان سنجر در طی جنگهای متعددی اتسز را مغلوب نمود وببخشید وبه‌حکومت خوارزم ابقا نمود. ولی اتسز ازپا ننشست تاغزهای چادرنشین را برضد سنجر برانگیخت واورا ازپا درآورد، ایل ارسلان پسر اتسز ازسال ۱۱۵٦ تا ۱۱٦۲ سلطنت نمودولی کارمهمی ازاو بعمل نیامد، سلطانشاه بعدازمرگ پدرخود درسال ۱۱٦۲ پادشاه‌شد و درسال ۱۱٦٤ از دولت قراختائی ترکستان شکست خورد. علاء الدین‌توکوش برادرش برضد اوقیام کرد وسلطانشاه را بدربار غوری افغانستان فراری وپناهنده ساخت، ولی او توانست بعدها غزها را از سرخس براند وبر نیشاپور مسلط گردد . علاالدین تکش ازسال ۱۱۹۲ تا ۱۱۹۹ سلطنت کرد وقسمت مهم خاك های ایران دولت‌سلجوقی را بخوارزم ملحق ساخت. سلطان علاء الدین محمدبن تکش قوی‌ترین پادشاه خوارزمی ومرد تحصیل‌کرده بودکه از ۱۱۹۹ تاسال ۱۲۱۹ سلطنت نمود، این‌شخص که آخرین پادشاه مقتدر آسیای وسطی قبل ازحمله چنگیزخان است بسرعت دولت غوری را در

افغانستان ودولت ترکی را درسمرقند ودولت مقتدر قراختائی را درکاشغرستان ازبین برد وبه‌این صورت او شهنشاهی عظیمی تشکیل کردکه از دریا های سیحون وسند تاحدود عراق واز دریاچه ارال تابحر عرب کشیده میشد. سلطان محمد خوارزمشاه به این قلمرو وسیع بسنده نبود ومیخواست تابه‌بین النهرین برسد وخلافت اسلامی را دربغداد معدوم نماید وخود درسر پادشاهان اسلام قرار گیرد. این ارادهٔ دولت خوارزم را فتح افغانستان واغتنام خزاین غور تحکیم نمود، زیرا ازدفاتر سلطنتی غور نامه‌های خلافت بغداد بدست اوافتادکه درآن خلیفه الناصر لدین الله دولت غوری افغانستان را به عقد اتحاد نظامی بادولت قراختائی تشویق وبرضد دولت خوارزم تحریك کرده بود، زیرا بغداد ازقوای روز افزون خوارزم وروش خوارزمشاه به هراس افتاده بود، این تنها نبود، خلیفه درراه حج علم سلطان را درعقب علم جلال الدین حسن اسمعیلی قرار داده بود زیرا ازاو چندتن فدائی گرفته وتوسط آنها اغلمش کارگذار سلطان را درعراق بکشته بود .

درهر حال سلطان محمد همینکه از قضایای افغانستان وماورالنهر وایران فارغ شد فتوائی ازفقها حاصل‌کرد که الناصر لدین الله خلیفه عباسی باسلطان محمد خوارزمشاه که مددکار اسلام است مخالفت میکند وانگهی خلافت اسلامی حق سادات حسینی است وخاندان عباسی غاصب این حقند. پس‌این فتوارا بهانه‌قرار داده درسال ۱۲۱۷ نام خلیفة المسلمین را از خطبه برانداخت وخود با اردوی خوارزم به‌قصد تسخیر بغداد وانهدام خلافت حرکت نمود. ولی زمستان زود رس‌آمد وسلطان درهمدان ایران دچار سرما وبرف‌باری شدیدی شد وعسکرش تلفات سنگینی داد، این است که ازفتح بغداد منصرف شد وبه ماورالنهر مراجعه کرد تا ازدشمن خطرناکی دفاع کند، آن دشمنی که سلطان او را به‌جنگ خویش انگیخته تجار وسفیر اورا کشته بود. زیرا سلطان ازقبل خیال تسخیر کشور پهناور چین داشت وچنگیزخان را مانع رسیدن به‌این آمال میدانست. منهاج السراج ازقول عماد الملك تاج الدین دبیرجامی از ارکان دربار سلطان محمد خوارزمشاه قصه میکند که‌خیال تسخیر چین مرکوزخاطر سلطان بود تاجائیکه به‌هیچ عرض ومشوره رجال خود ازسر این فکر نمیگذشت واز آیندگان کشور چین و اقصای ترکستان همیشه حالات چین را میپرسید ، بالاخره سید اجل بهاء الدین را برسم سفارت بحضور چنگیز خان فرستاد . این سفیر در حدود طمغاج نزدیك پیکنگ پشتهٔ از استخوان های کشته شدگان چنگیزی وسرزمینی چرب وسیاه ازروغن آدمیان تلف شده مشاهده کرد وهمچنین پسر ووزیر پادشاه طلای چین شمالی راکه مغلوب چنگیز خان شده بود مقید درددربار چنگیزخان برید. البته مشاهدات واطلاعات این‌مرد به سلطان تقدیم شد، مثلیکه جاسوس نظامی سلطان راجع به قدرت جنگی چنگیز خان این گذارش را به‌سلطان تقدیم کرده بود: «هر فرد عسکر چنگیز لباس خودرا بافد وسلاح خود راسازد، ازگوشت وشیر جانور اردوتغذیه کند وبه‌هیچ چیزی ازخارج اردو محتاج نباشد، حیوانات شان هم به‌علف دشت ها قناعت نماید، وچنین عسکری در شداید وجنگ صابر ومطیع باشند ودر فتح برهیچ متنفسی ابقا ننمایند .»

باآنهم سلطان‌که رسما خودش‌را درمناشیر ومنابر باالقاب «ظل الله فی الارض وسکندر ثانی» میخواند وکوس زرین چندمنی می‌کوفت. ازخیال جهان کشائی ومحو

کردن قوای چنگیزی باز نه‌ایستاد ، در حالیکه چنگیز خان درابتدا سر مجادله با امپراتوری بزرگ خوارزم اسلامی نداشت ودر صدد توسعهٔ تجارت باقلمرو سلطان بود. چنگیز خان که توسط مطیع ساختن تمام طوایف ترك ومغل راه‌های تجارتی راباز ومحفوظ داشته بود، وقتیکه کاروان تجارتی ماورالنهر باجامه های زرین وپارچه باب زندیجی باتجار معروفی چون احمد سمرقندی واحمد خجندی وپسر امیر حسین در قلمرو او رسید، همه رانفع بسیار داد وروسایشان را پذیرفت. در دعوت آنان چنگیز نمایندهٔ ازطرف خود بنام محمود یلواج بدربار خوارزمشاه فرستاد واستقرار روابط تجارتی ومناسبات دوستانه سیاسی بین دولتین را خواهش نمود. خوارزمشاه جواب مثبت داد ومتعاقبا چنگیز خان کاروانی ازچهار صدنفر تجار مسلمان وغیر مسلمان تشکیل وباطلا ونقره فراوان به‌ممالك خوارزمشاه بغرض داد وستد تجارتی اعزام کرد. در عوض این سلوك چنگیزخان، سلطان محمد توسط غایرخان حاکم خوددر محل «اترار» کاروان اعزامی چنگیز را ازبین برد واموال ودارائی تجارتی آنهارا غارت کرد. وقتیکه چنگیز این خبر را گرفت نمایندهٔ بدربار خوارزمشاه فرستاد وپیشنهاد کردکه سلطان تلافی خسارات وارده نماید وغایرخان قاتل‌را تسلیم کند. اما سلطان دیوانه‌وار این نماینده چنگیز راهم اعدام‌کرد. این است‌که چنگیزخان باعالم توران ازجا بجنبید ومثل سیل خروشانی درآسیای وسطی فروریخت وتمدنهای آنرا دربزرگترین کانونهای آسیائی آن معدوم نمود. دولت خوارزم که‌مسئولیت بزرگی دربرابر آسیای میانه به عهده داشت اززیر بار وظیفه تاریخی خود شانه خالی کرد، وسلطان محمد که قبلا دولت های غوری افغانستان وترکان سمرقند وقراختائیان کاشغرستان را ازبین‌برده بود، خودنیز از اداره ودفاع این‌کشور هاعاجز آمد. اصلا این‌سلطان جبار ومتکبر که راه‌های تجارتی هند وآسیای مرکزی وافغانستان وایران را در دست داشت ودر سایه رشد اقتصادی این ممالك بسیار قوی وثروتمند شده بود غیر از خود هیچ قوتی را درجهان نمیشناخت، او درغرب خلافت بغدادرا –که نفوذ معنوی دربین مردم مسلمان داشت – برضد خویش برانگیخت ودر شرق امپراتوری صحرائی جهان توران را به هیچ شمرد .

در حالیکه مردم قلرو وسیع او درداخله هم ازاداره خودسرانه او آزرده ومتنفر بودند، حکام او به شدت وقساوت حکومت مینمودند ومردم درزیر بار مالیات سنگین، وفشار فیودالها وظلم مامورین وتهیهٔ وسایل عیش ونوش وتجمل طبقه حاکمه کوفته شده بودند. سلطان اساسا به‌قوای مردم معتقد نبود وبرای سلطنت کردن تنها به‌قوای عسکر اتکا مینمود. مادر سلطان ملکه ترکان خاتون (دختر قدرخان حکمدار ختای) در داخل دولت پسر دستگاه مستقل وجداگانه داشت که بااندك اشتباهی اشخاص وحتی پرغملهای سیاسی مناطق داخلی قلمرو خودرا دردریا غرق میکرد. از قبیل‌دو پسرطغرل سلجوقی وعمادالدین والی سابق بلخ وپسرش بهرامشاه والی ترمذ وعلاء الدین والی بامیان وجمال الدین عمر والی وخش ودو پسر امیر سقناق وبرهان الدین محمدصدر جهان بابرادرش فخرجهان ودوپسرش ملك الاسلام وعزیز الاسلام وغیره . ترکان خاتون قبیله خود «تورکان قنقلی» را در سرتاسر کشور دست آزاد داده بودکه از هیچ ارتکابی مسئول نبودند، مردم آنهارا «اعجمیان» میخواندند ودر وقت عبورشان

ازیك منطقه راه‌ها راگذاشته ودر قلعه های دوردست پناه میجستند تا از یغمای‌شان محفوظ مانند .

بعلاوه، روش سلطان با مادرش درامور داخلی متضاد ولهذا مخل‌نظم عمومی‌بود، مثلا سلطان که هیچ قدرت دیگری را درکشور ـ به‌استثنای قدرت شاه ـ نمیشناخت، از نفوذ وسیع روحانیون درجامعه ودولت بدمیبرد وسعی دربر انداختن آن هامینمود، درحالیکه ملکه ترکان برگروهٔ روحانیون تکیه میکرد واز ایشان دربرابر سلطان‌حمایت مینمود ، درنتیجه دربطن سلطنت خوارزمشاه قدرت مستقل دیگری ازطرف ملکه در خوارزم بوجود آمده بودکه اقدامات سلطان را خنثی میکرد، وسبب آزار وتنفر اغلب رجال دولت میگردید تا جائیکه به‌چنگیز خان متمایل شدند .

سلطان باوجود جلال وجبروت ظاهری ، معنا آدم ضعیف وخرافاتی بود، اوبه فال‌گیری وشگون واستخراج منجمین عقیدت کامل داشت، این است که درمیدان عمل ومبارزه تحت تاثیر منفی این‌عوامل قرار گرفت واز جادررفت . سلطان در افغانستان ازجنگ دوگربه سفید وسیاه فال فتح وشکست درمقابل چنگیزخان گرفت، وچون گربه سفید مال خودش، مغلوب شد عقیده‌کرد که‌چنگیزخان براو غلبه کردنی است. همچنان شبی درخواب دید که اشخاصی آشفته مو نوحه میکنند، اوچنین تعبیر کردکه مردم مسلمان شکست قطعی ازچنگیزخان خواهند خورد، منجمین دربار هم به‌اوگفتند که «... سعود از اوتاد درجات طالع وعاسر ساقط ، نحوس ناظر است ، چندانکه این تسیر درجات تاریك بگذرد، احتیاطرا بمقابله دشمن (یعنی چنگیز) اقدام نباید کرد...» این است که دولت پوسیدهٔ خوارزم وسلطان موهوم پرست باچنین روحیهٔ نمیتوانست دربرابر بزرگترین قوای دشمن پایداری کند . چنگیزخان درسال ۱۲۱۸ با اردوی سنگینی ازطوائف مغل وتورکهای ودائی ونستوری واویغورها و قرلقها والمالیق ها وحکمرانان کمکی بیش بالیغ والمالیغ «ایدی قوت وسقناق تگین» بعزم خوارزمشاه حرکت کرد. سلطان خوارزم ازنیشاپور به‌سمرقند کشید واز راه بخارا جانب سیحون مارش نمود، ولی درطول راه اندکی هم ازعشرت وشرب مدام باز نه‌ایستاد . این پادشاه قوی شکستی ندیده بود وچنگیزخان را به‌هیچ میشمرد . قوماندان مغل «یمه» برخلاف انتظار خوارزم که سواحل سیحون راسنگر گرفته بود از کاشغر به‌فرغانه زمین ریخت وجبهه سیحون به‌تقویه فرغانه مجبور گردید . مغل ازاین ضعف استفاده واز منطقه بالخاش به‌هجوم آغازکرد . سلطان ایشانرا بین رودخانه قیلی وقمیچ استقبال کرد، مگر قوای مغل جناح چپ سلطان را درهم‌شکست وخطر انهزام عمومی تولید نمود. عساکر تحت قوماندانی جلال الدین فرزند سلطان توانست جلو این شکست رابگیرد . اما سلطان را دل ودست ازکار برفت وازمیدان کارزار برگشت. او ازشهری به‌شهری جنگ ناکرده فرار میکرد، مردم ماورالنهر از دیدن شاهنشاهٔ هراسان وگریزی باوجود اردوی قوی چارصد هزار نفری مبهوت و سراسیمه گردیدند، زیرا استبداد وجبروت این سلطان که از سیحون تا عراق فرمان میداد اورا در مخیلهٔ ملت مخلوق خارق العادهٔ ترسیم کرده بود، شهنشاه نیز برای پوشیدن ضعف معنوی خود مردم را ازکثرت وقوت دشمن تخویف مینمود ومیگفت‌ترمیم قلعه‌ها وشهرها وتهیه برای دفاع‌کار بیسود است .

این قول وعمل سلطان دلهای مردم بشکست وجبهه داخلی را بشگافت . پادشاه

خودسر پیشنهاد جلال الدین وافسران اردو را که تقاضا میکردند قدم بقدم ازدشمن دفاع شود وشهر ها بحالت استحکام درآورده شود وشخص سلطان به‌جلوگیری خود چنگیزخان بشتابد، همه را ردکرد. او اردوی معیت خودرا بنام دفاع به‌شهر های ماورالنهر اعزام‌کرد، وبه‌پایتخت خوارزم فرمان دادکه خاندان شاهی را به‌ایران‌منتقل سازند. سرداران نظامی باز پیشنهاد کردند که این تعبیه غلط ماورالنهر را به‌دشمن سپرد، باید تمام سپاه ازماورالنهر به افغانستان (خراسان) عقب کشیده شده وسواحل جیحون به واسطه سرنیزه به‌خط دفاعی تبدیل گردد تا افغانستان وایران ازدست‌نرود، درمرحلهٔ اخیرهم درغزنی تمرکز اختیار شود وباکمك آن‌مردم جنگ‌جو دفاع ادامه‌یابد، هندوستان نیز سپر آخرین خواهد بود. ولی سلطان نپذیرفت و ازراهٔ نخشب وترمذ به‌شهر بلخ آمد وبی درنگ راه نیشاپور درپیش گرفت. جلال الدین تعهد نمود که اگر اردو به‌او سپرده شود درشمال افغانستان جلو چنگیزخان را خواهد گرفت .سلطان نشنید ونظریه اتخاذ قرارگاه را درکلات هم رد واز نیشاپور جانب ری روان شد . او ایامی راهم که در نیشاپوربود همه به‌شرب مدام وساز وسرود وتهیه وترتیب‌لباس وزیورزنان وزنان مطربه بود، وعوض مردان تدبیر وشمشیر ارباب نشاط وعشرت دردربار جا گرفت تاجائیکه مردم بدرخانهٔ مجیر الملك وزیر خراسان اجتماع وازبندش امور وکار نکردن وزیر شکایت کردند، او جواب دادکه شکایت شما راست است اما من معذورم زیرا به‌امر سلطان که واجب است فقط مشغول ترتیب ارزاق وتهیه پیرایه برای زنان مطربه هستم وتا این وظیفه انجام نشده از پرداختن به‌امور دیگر ممنوعم (جلد دوم جهان گشای جوینی) . سلطان ازری به شتاب عازم قلعه فرزین درسی فرسخی همدان گردید. رکن الدین پسر دیگر سلطان باسی هزار عسکر مشوره دادکه «شیران کوه» سنگر گرفته شود، وملك «هزار اسپ»، سرکرده لرها تجمع صدهزار مرد مدافع را به‌عهده گرفت. سلطان قبول نکرد وحرم خودرا باغیاث الدین پسر سومینش به‌قلعه قارون نزد تاج الدین فرستاد و خودش بنام بغداد به‌قلعه سرجاهان رفت واز آنجا نیز به‌گیلان وباز به‌اسپیدار کشید، ومتعاقبا از دابوبی به‌جزیرهٔ آبسکون پناه‌برد، وبعد ازکمی سلطان به‌جزیره دیگری از جزائر قزوین عزیمت نمود وهمدرانجا به‌زودی درسال ۱۲۲۰ از بیماری معده واختلال اعصاب بمرد.

جلال الدین امرکرد تا امرای مازندران نعش اورا درناحیه دماوند به‌قلعه اردهین منتقل ومدفون ساختند. بعد از غائب شدن شهزاده جلال الدین دشمن استخوانهای سلطان را از قبر بدرآورده به‌خدمت اوگدای پسر چنگیز خان فرستاد، اوهم بفرمود تاآنرا بسوختند وخاکسترش را درمعرض باد گذاشتند. به‌این صورت دولت مقتدری درمشرق زمین برافتاده وفصل دیگری درتاریخ کشور های آسیای وسطی گشاده گردید . جلال الدین پسر سلطان بعد از آنکه قید اطاعت پدر به‌گردن نداشت ،برای دفع دشمن واعاده قدرت دولت به افغانستان ومردم آن اعتماد کرد، وبزودی جنگ جویان فراوانی بدور اوجمع شدند، این قوت درسال ۱۲۲۱ در پروان شکست سختی به‌مفرزهٔ پیشدار چنگیزخان وارد کرد ولی کار ازکار گذشته بود، قطعات بیشمار دشمن تمام ماورالنهر وافغانستان شمالی را اشغال وتا داخل ایران دویده واینك ازقلب کشور گذشته وروبه شرق سرازیر شده بود. جلال الدین برای جنگ قاطع به‌غزنی کشید واردوی عمدهٔ تشکیل کرد، در حالیکه غلبهٔ پروان او بردشمن تمام شهرهای از

دست رفتهٔ ولایات شمالی افغانستان را به قیام مجدد برانگیخته بود. درمقابل ، چنگیزخان که ضربهٔ نخستین مردم افغانستان را در پروان برداشته بود مشتعل گردید وامر تخریب وانهدام مکرر شهر های مفتوحهٔ افغانستان وکشتار های دسته جمعی را صادر کرد . درچنین زمانی در اردوی غزنی آتش نفاق داخلی درگرفت وجلال الدین که در انتظار ورود چنگیزخان بود بناچار بولایات شرقی کشور عقب کشید ودر صدد تهیه وتنظیم مجدد اردو برآمد، اماچنگیز خان که بعد از انهدام وحشتناك بامیان، جلال الدین را تعقیب میکرد پانزده روزدیرتر به غزنی رسید وفرصت تخریب حتی طبخ طعام نیافت وبسرعت برق رو بشرق شتافت. جلال الدین درکنارهٔ دریای سند ازطرف دشمن محصور شد مگر توانست دائره محاصره دشمن را دلیرانه بشگافد وسند را عبورکند، دشمن گرچه تاپنجاب تعقیب کرد ولی جلال الدین را نیافت. جلال الدین ازآن بعد درپنجاب وایران تلاش بسیاری کرد حتی آذربایجان راگرفت ومقر دولت موقتی خود قرار داد، اما سودی نداشت زیرا امپراتوری مغل که آسیا را لرزانده بود، اورا تعقیب میکرد، بالاخره سپاهٔ اعزامی اوگتای خان جانشین جنگیز درسال ۱۲۳۰ جلال الدین را درجنگ آخرین ایران مغلوب ودر کردستان فراری ساخت ، وآن مرددلیر وجنگجو درهمان جابرای ابدناپدید گردید. بعد ازجنگ پروان وعقب نشینی جلال الدین از غزنی به سند، یکنفر از افسران کاردیده سلطان محمد خوارزم شاه بنام براق حاجب درولایت کرمان کشید، ودرسال ۱۲۲۲ به تشکیل یك حکومت محلی پرداخت که هشت نفر تاسال ۱۳۰۳ باینحکومت دوام دادند، براق روشی در پیش گرفت که نه تنها ازهجوم مغل محفوظ ماند بلکه اوگتای خان عنوان مغلی «قتلغ خان» نیز به او داد ، همچنین خاندان این حکومت محلی بواسطه وصلت وازدواج با حکمرانان مغل طرف رعایت آنان قرار گرفتند، حتی دونفر اززنان این خاندان هم بنام قتلغ خانم وبادشاه خاتون بحکومت کرمان رسیدند، بالاخره این حکومت محلی در عهد سلطنت الجایتوخان پادشاه مغلی ایران برافتاد والجایتو حکومت کرمان را به ملك نصرالدین محمد بن برهان غوری داد، وبعد ازاو تاسال ۱۳۳۹ کرمان دردست قطب الدین نیکروز پسر ملك نصرالدین غوری ماند، درسال ۱۳۴۰ حکمران آل مظفر فارس «مبارز الدین» کرمان را ازقطب الدین غوری بگرفت، وحکومت محلی خاتمه یافت .

فصل هشتم

اوضاع اجتماعی افغانستان از ظهور اسلام تا حمله چنگیز

یکم

طبقات اجتماعی

در قرن سوم وچهارم بعد از انحطاط دولت کشانی ، افغانستان دریك حالت منحط اقتصادی وفرهنگی، یعنی هنگامیکه نظام بردگی در حالت تلاشی بود، وارد مرحله مناسبات ابتدائی فیودالی میگردید، دردوره نفوذاسلام فاتحین‌عرب درافغانستان اراضی مزروعه مفتوحه را حق بیت‌المال اعلام میکرد وباز دربدل مالیات معین در دسترس فیودالها وخانواده های عمده محلی وعربی میگذاشت، ونتیجهٔ این روش تحکیم سیستم ملکیت مشروط فیودالی بود، یعنی ساختمان اجتماعی واقتصادی‌فیودالی که قبل از اسلام پا به‌مرحلهٔ ظهور گذاشته بود، در دوره اسلام روبه تکامل نهاد. گرچه تعالیم اسلامی طبقه بندی قدیم وامتیازات را الغا مینمود ومردم را دربرابرقانون مساوی میشمرد ، ولی عملا ازنظر اقتصادی وسیاسی، قوای حاکمه واشراف وخانهای محلی «طبقه ممتاز» راتشکیل میکردند. همچنین حقوقا بین زن‌ومرد وآزاد وبنده‌تفاوت درجاتی موجود بود، وبتدریج دربرابر قانون تساوی مردم بالانتساب بدو دسته: شریف النسب ، وعامةالناس ازبین رفت. دولت عدم تساوی مردم را از نظر تمول ونژاد وخاندان وشغل وپیشه نصب العین خود میدانست وچون معتقد به‌فرضیهٔ «حقوق الهی سلطنت» بود لهذا اتباع او یعنی جامعه فرمانبر بیچون وچرا محسوب میشد و طبقه فرمانده هم ازاعمال خود فقط دردنیای دیگر ونزد خداوند مسئول بود وبس . درهر حال بعد از استیلای عرب ونفوذ دین اسلام در افغانستان فیودالهای محلی به تدریج در دستگاه اداری عرب عباسی درخود محل نفوذ کردند ودرمنافع بادولت های عربی شریك گردیدند، اما بار مالیات وتکالیف مردم گرانتر میشد، به‌همین جهت‌بود که دردورهٔ عباسی درولایات شمالی وغربی افغانستان قیامهای مردم بیشتر شکل اقتصادی داشت وبرضد عرب وهم خانهای محلی بعمل می‌آمد، درحالیکه قبلا (دردوره اموی) این قیامها بیشتر جنبه سیاسی واستقلال خواهی داشت ودرمقابل استیلای‌عرب عملی میگردید. ترکیب عمده اجتماعی مردم افغانستان ازظهور اسلام تاورود چنگیزخان برمبنای سه‌طبقه‌ئی استواربود اول‌طبقه فیودال (اشراف وملاك وروحانی) که قوه‌حاکمه راتشکیل مینمودند. دوم طبقه‌متوسط شهری (تاجر ومامور وپیشه‌ور وغیره)سوم‌طبقه دهقان. سیستم‌فیودالی درافغانستان ازقرن‌هفتم‌تاقرن سیزدهم وظهورمغل، استحکام مییافت وطبعا عسرت‌زندگی ومحرومیت‌دهقان بیشتر میشد ومالیات وعوارض‌به‌عناوین مختلفی گرفته میشد. درطی این‌دوره طبقه اول عموما زمین‌دار ومالدار ودارای تمول سرشاری از صامت وناطق بوده از ادای مالیات وبیگار معفو وصاحب امتیاز سیاسی

وتضائی درمحل خود بودند. این‌ها از فرهنگ وتمدن شهری بهره‌ور بوده وزندگی مرفه داشتند. تجارت برده‌نیز درافغانستان متکی به‌طبقه حاکمه بود، هریك ازاین ها از ده‌تاصد نفر غلام وکنیز داشتند، ووزرای بزرگ وافسران ازصد بیشتر برده داشتند. حسنك وزیر سلطان محمود ششصد نفر غلام داشت، که‌در نیشاپور عمارات بزرگی برای بود وباش آنها ساخته بود، تعداد غلامان پادشاه به‌چهار هزار نفر میرسید. تجار برده ازاین تجارت سود بسیاری میبردند وغلام ترك از کاشغرستان وماورای سیحون وماورالنهر وبلغار (کناره رودولگا) می‌آوردند واز این جا به‌ایران و آسیای قریب جزء امتعه صادر میکردند دولتها استقبال خوبی ازاین متاع مینمودند، ودربارها برای حفظ خود بیشتر ازگارد غلامان استفاده میکردند، همچنین در ارسال تحایف ویاباج به‌همدیگر شدن این جنس شریف در ردیف نخستین اموال وحیوان قرار میگرفت. درشهر ها بعلاوه تجار برده، یکنوع دلال برده‌نیز به‌حیث دست دوم موجود بودکه ازتاجر، غلامان وکنیزان میخرید ودر سرای خود میپرورید وآداب معاشرت وخدمت گزاری وبعضا موسیقی وسواد می‌آموخت ، آنگاه به‌قیمت گزافی آنهارا به‌بزرگان کشور میفروخت وازاین راه جاه وجلالی به‌هم میرساند، ولی این‌ها طرف تنفر واهانت واقع میشدند . چنانچه یکنفر از این‌ها بنام ابوالقاسم رازی درشهر نیشاپور مقیم بود واین پیشه داشت، تاجائیکه امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی دربدل کنیزانی که اوپیش کرد، دستاری وعنایت نامهٔ به اوداد، واو بمردم نیشاپور نشان داد وآن منشور را در اداره‌مظالم برخواندند. ابوالقاسم دلال کنیزان ازآن بعد به‌رسم بزرگان اسپ بلند سوار میشد، وشاطرش غاشیه در رکاب او میکشید، مردم ازاین تعظم آنها تعجب میکردند وسخن ها میگفتند، قاضی بوالهیثم نیشاپوری هم برآشفت وبه‌ابوالقاسم گفت: یاددار که‌قوادگی (دلالی وبی‌غیرتی) بهتر از قاضی گری است، بوالمظفر برغشی که از وزرای سابقهٔ سامانیان وساکن نیشاپور بود، بعد از دیدن سواری تاجر کنیز وغاشیه کشی او، آنقدر متاثر شدکه فورا شاطر خودش‌را امرکرد تا غاشیه اسپ اورا برکنار افگند ودیگر برنداشت ، وقتیکه محمود غزنوی ازاین ماجراآگاه شد برادر راسخت تنبیه‌کرد وفرزندان‌را امرنمود که‌درباب غاشیه کشیدن، آدب ومقررات معموله را شدیداً حفظ کنند. این قصه نشان میدهدکه چگونه فیودال واشراف، تاجران رابنظر غیر مساوی باخود میدیدند.

طبقه دوم بازندگی مامون درشهرها ساکن بودند وفی الجمله درفرهنگ وتمدن سهم داشتند ومالیات صنفی وتجارتی میپرداختند، صنعت کاران شهری دارای‌اتحادیه های صنفی بودند وهرصنف مالیاتی میدادند. دردهات صنعت کاران محدودی بودند که‌مایحتاج فیودالها ودهقانان را تهیه مینمودند ازقبیل آهنگر، چرمگر، خیاط، نساج، نجار، معماروغیره . طبقه سوم که اکثریت ملت را تشکیل میکردند، دردهات کشور ودرخانه های گلی وقسما در دشت ها وچادر میزیستند. آنها به‌امور زراعت ومالداری اشتغال داشتند ووسائل مدنی وفرهنگی در دسترس آنها نبود وبطور عموم بیسواد بودند. تادیهٔ مالیات وسیورسات ورفتن به‌بیگار برای کارهای عمومی ودولتی وامور شخصی فیودالها وهمچنین زیر سلاح رفتن درهنگام جنگ درزیر پرچم خان — بر ذمت این طبقه بود، درنزد این‌ها نمونه تمدن زندگی «خان» ونمونه فرهنگ «مسجد وملا» بود، ولی تعلیم ملا شفاهی ومبنی بود بروعظ ونصیحتی که حلال وحرام واحکام

شرع‌را، با اندرز دل برداشتن ازدنیا وامیدواری بدنیای دیگر و راضی بودن درمشقات حیات واطاعت صبورانه ازشریعت ودولت اسلامی - تلقین مینمود، نتیجه این القاءآت مطیع بودن درحوادث زندگی وتوکلی بودن درحیات روزانه، ولهذا باعث توقف دریک حال رجلوگیری ازتغیر وتحول بود . درسیستم فیودالی افغانستان آن‌عهد قدرت و نفوذ فیودال باقدرت شاه ودولت مرکزی تناسب معکوس داشت، وگرانی پلهٔ یکی، پلهٔ دیگری را سبك میساخت . ولی درافغانستان بیشتر پلهٔ شاه ودولت مرکزی گرانتر بود، دولتهای افغانستان که برای جلوگیری ازنفوذ عرب مرکزیت حاصل کرده بود درراس قدرتهای روحانی وفیودال قرار داشت، روحانیون دست‌نگر احسان واعزاز شاه بودند وفیودال رکاب شاه میبوسید، بعلاوه، عنعنه باتعلیم اسلامی دهقان افغانستان را آزاد گذاشته بود وقانونا به‌زمین بسته‌گی نداشت، گرچه درعمل انصراف ازکار درزمین محل اقامت برای دهقان دشوار وتقریبا ناممکن بود. اختیار شغل و پیشه وتحصیل آزاد، وشمول درطبقه بالاتر ممکن بود، حتی غلامان که بیشتر درشهر ها ودرداخل منازل خدمت مینمودند، راه ارتقای اجتماعی دربرابر خود باز داشتند وغلامان بسیاری به‌افسری وفرمان دهی وحتی پادشاهی میرسیدند ، نتیجهٔ همین آزادی نسبی بود که مردم افغانستان در دوره اسلام توانست دها وصدها نفردانشمند درتمام رشته های علم وفن وسیاست ونظام بوجود آورند .

معهذا فیودال اززمین وکار دهقان بیشتر استفاده میکرد، وزمین دار کوچك ودهقان وصنعت گر خواهی نخواهی زیر اطاعت او میبود، ریاست فیودال میراثی بود وطبق منشور شاه تائید میشد. روحانیون بزرگ مثل فیودالها دارا ومقتدر بودند. درافغانستان آنروز شاید تعداد فیودالهای بزرگ دارای اقطاع کمتر از صدنفر وفیودالهای متوسط دارای تیول کمتر ازهزار نفر میشد. بعضی ازاین‌ها ازادب وهنر حمایت میکردند و بناهای عام المنفعه میساختند، مثلا ابوالفضل سوری صاحب دیوان خراسان دوره غزنوی که‌خون مردم‌را می‌مکید وتحفه‌ئی به‌قیمت چهار ملیون درم در پنجصد بار بحضور سلطان غزنی تقدیم میکرد درعین حال خودش نماز میخواند و مزارات تعمیر میکرد وسد میبست وقریه ها ازمردم میخرید ووقف مینمود، همین شخص درمزار علی‌بن موسی الرضا درطوس آبادی هاکرد وبر رباط فراوه ونسا

بناهای خیریه اعمار نمود. طبقه تجارنیز دربناهای عام المنفعه بافیودالها رقابت میکردند چنانچه درهمین عهد غزنوی سیلابی سرازیر شد وپل موسوم به «بامیان»را درشهر غزنه ازبین برد، فورا تاجری ازغزنه بنام «عبویه» برخاست وپل‌جدیدی درکمال

استحکام وزیبائی یك‌طاقه بساخت که بیهقی ازآن ذکر وتمجید مینماید. بوالحسن عراقی دبیر درعهد مسعود کاریز خشکیده مشهد را روان کرد وکاروان سرائی‌بساخت وقریه‌ئی خرید وبرای حفظ کاریز وکاروان سرا وقف فی‌سبیل الله نمود در حالیکه

خودش ازراه دیوان پول اندوخته بود ودرتعدد زوجات میل وافری داشت ، تاجائیکه زن مطربهٔ راهم تزویج کرد، وزنان دیگرش به‌انتقام برخاستند وتوسط طعام زهرآگینی مسمومش نمودند. بااین حال فیودالیزم افغانستان آن عهد بافیودالیزم آن‌روزه اروپا

فرق داشت. به‌این معنی که فیودالهای اروپا ازپادشاهان مقتدر تر بودند وبعضا واسالهای سنیور رعیت شاه محسوب نمیشدند. دولت های اروپا هنوز متمرکزنبودند، ایطالیا درقرن یازدهم منقاد دولت کلیسا بودکه عزل ونصب وشاهان را دراختیار داشت. انگلستان تازه توانست درهمین قرن، واجد دولت واحد شود. فرانسه ازنظر سیاسی واقتصادی فقط درقرن پانزدهم توانست متحد گردد. جرمنی مثل فرانسه به‌نواحی متعدد ومستقل دوك نشین منقسم بود، دهقان اروپاهم بیشتر شکل سرف داشت واختیارجان ومال او دردست فیودال بود. درافغانستان گرچه پادشاهان اکثرا مقتدرتر ازفیودالهای محلی بودند ولی مبارزه بین فیودالها بر سر قدرت سیاسی دولتی تا مدت زیادی ادامه یافت .

دوم

اقتصاد

اساس اقتصاد افغانستان را زراعت تشکیل میداد، زراعت قرنها قبل ازاسلام در مملکت انکشاف کرده بود ومالداری حیات مردم را تضمین مینمود، دراین دوره زراعت ومالداری افغانستان تکامل نمود ووسایل آبیاری ترقی کرد، جوی وکانال وبندآب ساخته شد و آسیای آبی و بادی وچرخ آبکشی آس بلا آلات. آهنی و چوبی زراعتی مستعمل بود. دولت های طاهری وصفاری وغزنوی وغوری افغانستان همه درانکشاف زراعت توجه داشتند، زیرا ثابت‌ترین عایدات دولت مالیات زراعتی بود. باغداری نیز درافغانستان منکشف بود ومراتع سرسبز درحصص مختلفه کشور حیوانات مختلف به‌تعداد زیاد میپرورید، اسپ واشتر باختریان وتخارستان وگاو سیستان بسیار مشهور بود، جووگندم، پنبه وبرنج، انگور وکشمش، بادام وپنیر، زیادتولید میشد . ازمعادن کشور طلا ونقره، آهن ومس، قلع‌وجیوه، سرب ونوشادر، استخراج میگردید، وصنایع کوچك پیش رفته بود، نساجی مخصوصا پارچه های‌نفیس. چرم سازی، فلزکاری، قالین بافی، ساختن ظروف مسی، اسلحه سازی مخصوصا شمشیر های مرصع، صابون یراق‌اسپ وغیره انکشاف‌کرده‌بود، صنعت زرگری‌ومس گری، معماری ونجاری، خاتم کاری وکنده کاری، ابنوس کاری ونقاشی، تذهیب وغیره مترقی‌بود، دولت ها صنعت‌کاران را تشویق میکردند وصنایع ظریف هم مایحتاج طبقه ممتازه بود. درشهر ها نقره وطلا بنام درم ودینار سکه زده میشد وفلس مسی هم رواج داشت (درعوض پیسه امروزی) وزن وعیار مسکوکات درکشور های اسلامی مختلف، وگاهی وزن درهم تاهشت دانگ میرسید، همچنین ازمخلوط فلزات مختلفه ازقبیل نقره ومس وطلا وسرب وقلعی سکه زده میشد، چون درهم غطریفی وغیره. درماوراالنهر، وخوارزم ارزش درهم چهاردانگ بود، باآنهم بطور عموم یك درهم نقره بوزن شش دانگ بود، وهردانگ مساوی دونیم قیراط ، وهرقیراط برابر چهار «دانه» میشد، به‌این حساب یك درهم پانزده قیراط وزن داشت، درقرن یازدهم بقول بیهقی عیار درهم نقره افغانستان، درده درم نقره، نه‌ونیم یعنی نود وپنج فیصد بود وبقول بارتولد درقرن نهم درهم نقره‌ئین بخارا بامعیار نود وهفت فیصد خالص ترین درم نقره‌ئین آسیای وسطی بود، یك دینار افغانستان مساوی بیست درم رایج آنوقت ودروزن یك مثقل بود، درحالیکه درهمین قرن سه‌ونیم دینار افغانستان ، بشهادت ناصر خسرو بلخی، مساوی با سه‌دینار مغربی (مصری) میشد. درمناطق صحرائی عربستان ، یك اشتر سه دینار قیمت داشت، وبیشتر خرید وفروش‌هم بدینارخراسانی بود ، درقرن هشتم دینار مسکوك دولت‌اموی، بیست دوقیراط وزن داشت و اجزای یك قیراط ، طبق اوزان طبی اسلامی بدین قرار بود: دو «خردله» برابر یك «برنج» — دوازده برنج مساوی یك «شعیره» — شصت شعیره برابر یك «حبه» وسه حبه یك قیراط میشد — ۴۸ حبه برابر یك درم سنگ و ۸۴ حبه مساوی یك مثقال بود. دینار آنروز به‌حساب امروزمساوی نصف وزن‌یك گینی انگلیسی بود .

اوزان طبی قدیم تاهنوز درافغانستان بشکل ذیل رایج است : دوخردل مساوی

یك ارزه (برنج) ـ دوازده برابر یك شعیره ـ شصت شعیره برابر یك حبه ـ سه‌ونیم حبه برابر یك نخود ـ سه نخود یاکسر نیم‌حبه برابریك دانگ ـ بیست وچار نخود برابر یك مثقال ـ هفت ونیم مثقال برابر یك‌اوقیه ـ یکصد وهشتاد مثقال برابریك من ـ یك‌ابریق برابر دومن ـ یك‌استار برابر چهارونیم مثقال ـ سه‌حبه برابر یك قیراط ـ یك‌ابولات برابر نه‌قیراط ـ یك‌باقلا برابر نیم‌درم ـ یك‌بندقه برابر یك‌درم ـ یك جوزه برابر نه‌درم ـ یك خرمه برابر چهار مثقال ـ یك‌حمصه برابر چهارصحیح یك برچهار جو ـ یك‌خرنوب برابریك قیراط ـ یك درخمی برابر یك مثقال ـ یك رطل برابر دوازده اوقیه یانود مثقال یا ۱۳۰ درم ـ یك سکرحه برابر شش استار ـ یك صاع برابر چهارمن ـ یك صدفه برابر نه‌اوقیه ـ یك مثقال برابر ۸٤ حبه ـ یك کیل برابر ۳۰۰ درم ـ ٤۸حبه برابر یك درم ـ نیم مثقال یا ٤۸ حبه برابر یك درم.

اما درکابل امروز یك‌درم سنگ برابر هژده نخود یاسه ربع مثقال است، چهار جوبرابر یك‌رتی ـ هشت‌رتی برابر یك ماشه ودوازده ماشه برابر یك توله است. درهند اسلامی مسکوك فلزی بنام پیسه بوزن یك توله یعنی دوازده ماشه ، ومسکوك طلابنام اشرفی برابر نه‌ماشه وشش رتی‌بود، چهل سیر نیز یك‌من بود. مگر روی همرفته اوزان درتمام کشورهای اسلامی یکسان نبود وبعضا تفاوت بسیار داشت. مثلا یك‌رطل درافغانستان برابر دوازده اوقیه یانود مثقال ویا ۱۳۰ درم سنگ بود. در حالیکه درشهر «اخلاط» یك رطل معادل ۳۰۰ درم سنگ، ودرمیافارقین یك رطل مساوی ٤۸۰ درم سنگ بود. آنوقت دونوع مثقال بودیکی مساوی ٤٫۷۵۰ جرم، ودیگری مساوی ٤٫٦۹ جرم. درحالیکه دینار برابر ٤٫۲۵۰ جرم‌بود. همچنین بعدها تنگه نقره‌جای درم نقره را در ماورالنهر وافغانستان وهندوستان گرفت. درقرن چهارده تنگه هند مساوی ۱٦ پیسه فلزی وتنگه افغانستان مساوی ۲۰ پیسه مسی بود، سه تنگه هم یك روپیه نقره و ۲۰ روپیه یك مثقال طلا میشد.

درقرن یازدهم قیمت یك‌من‌گندم درشهر های‌افغانستان یك درم، ودردهات‌حاصل خیز هفت من‌بیك درم بود. درحالیکه درهمین قرن دراصفهان ایران هشت من نان گندم یك‌درم، ودر ارمنستان صدمن عسل یك دینار ودر شهر ارزن دوصدمن انگور یك‌دینار ودر شهر مصر ۱۰ من مغز بادام یك دینار ـ ارزش داشت. ولی درایام قحط غلا درهمین قرن قیم اشیای مایحتاج بطور بی‌سابقه‌ئی بلند رفت، مثلا درقحطایالات شمال مغربی افغانستان قیمت یك من گندم به‌سیزده درم بالا رفت وارزش یك قلبه زمین ازیکهزار درم بدوصد درم رسید، زیرا تخم برای‌کاشتن نبود همچنین قیمت اشیای تجمای «نسما» تنزل کرد مثلا یك آئینه بغدادی که یك دینار قیمت داشت به‌سه درم رسید. درقحط ایران‌شمالی یك من‌نان جوین‌دو درم‌قیمت پیداکرد ودر اصفهان یك‌من نان‌گندم بیك درم رسید درحالیکه قبلا هشت من‌بیك درم‌بود. درقحط شهرمکه چهارمن نان گندم بیك دینار نیشاپوری رسید، درهنگام عادی مثلا درقونیه یك‌نان پخته یك اقچا قیمت داشت و ۱۲۰ اقچا برابریك درم‌سلطانی بود ـ وزن‌نان هم‌سنگین بودکه میتوانست دونفر دریك وقت سیرکند. درسوریه اغلب یك قرص‌نان پخته یك من‌وزن داشت که معادل ۱۸۰ مثقال یاهفت ونیم خورد کابل بود، یك قلبه زمین مزروعی اعلی (بین بیست وسی جریب) درجوار شهر های بزرگ افغانستان یك‌هزار درم قیمت داشت.

یك جریب زمین مساوی چهار قفیز ، ویك قفیزبرابر ۱٤٤ زرع‌بود، از اراضی مزروعه کشور یك قسمت دراقطاع وتیول طبقه حاکمه ویابشکل اوقاف در دست‌قشر روحانی بود، روحانیون وملاکین بزرگ زمین خود را پارچه پارچه در اجاره دهقانها میگذاشتند وهریك سر پرستی بنام «وکیل» درسر اراضی خود میگماشتند که از دهقان مالیات را جمع میکرد واز چوپان حساب رمه وگله مالك را میگرفت . تجارت افغانستان ازنظر ترانزیتی وواردات وصادرات باممالك هندوستان وچین وایران وماورالنهر وکشور بلغار (درساحل ولگا) وحتی روسیه بسیار غنی بود، (دومملکت بنام بلغار بود، یکی‌کنار رود دانوب که‌اینك موجود است، ودیگر کنارهٔ قسمت وسطی رود ولگا که‌بعدها مسلمان شده ودرقرن دهم سفیر المقتدر خلیفه عباسی نزد آنها رسیده بود، درقرن سیزدهم شهر بلغار راکه چرم وغلام آن‌مشهور بود مغل خراب‌کرد، ودر قرن چهاردهم این‌تخریبات ازطرف روس ها تکرار شد وبلغار ازبین رفت. افغانستان از دوره سامانی تاهجوم مغل بااین بلغار تجارت داشت) کاروانهای چند هزاری اسپ واشتر درشاهراه های‌کشور حرکت میکرد، مسکوك دولت طاهری افغانستان ومسکوکات مضروبه شهر های بلخ واندراب ونیشاپور که در روسیه و سویدن یافت‌شده دلیل براین ارتباط تجارتی بین افغانستان وشمال اروپا دریکهزار سال پیشتر است. اموال چین وهند وآسیای مرکزی توسط این کاروانها از راه ایران تاسواحل مدیترانه حمل میشد، محتویات این‌قافله ها انسان، حیوان، منسوجات، عطریات، ادویه، آلات فازی ، احجار کریمه، کاغذ، ظروف مسی وشیشه ئی ، پشم، چرم ، پوست، شمع، روغن، اسلحه، حبوب وغیره بود. راه‌های تجارتی مامون و کاروان سراها آبادان وحکام ایالات ازحفظ راه ها ومال التجاره به‌نزد دولت مرکزی مسئول بودند. تجارکه وسیله اطلاعات جغرافیائی ومدنی ومعلومات آفاقی ازکشور های خارجی بودند، درافغانستان محترم ومقبول القول شناخته میشدند، صرافها هم مشغول امور پولی درشهر ها بودند واز مبادلات پولی سودگزافی میگرفتند، گرچه مال التجاره درداخل کشور درایالات عرض راه مالیات های متعددی میپرداخت معهذا مبادلات تجارتی بین شهرها ودهات منکشف تر میگردید .

سوم

شهرهای افغانستان

شهر هـای بزرگ افغانستان دراواخر قرن دوازدهم ، هـر یـکی‌از صـد تادوصد هزار نفوس داشت. درهمین قرن باوجودیکه شهرهای اروپا تازه بواسط صنعت کاران وعمله ومزدور وتاجر وغیره، رشد کرده وجمعیت زیادشده بود، شهر های بزرگ آن بیشتر از ۲۰ هزار و شهر های کوچك بیشتر از ۵۰۰۰ نفر سکنه نداشت، فقط بیزانس ازنظر تمدن واقتصاد وفرهنگ وتجارت مستثناء بود. رشد صنایع وتجارت باثروت وتمول واستحکام دولت های مرکزی وپیشرفت علم وهنر شهر های افغانستان راکه قسما در دوره قدیم وقبل ازاسلام آبادان بود وقسما دردوره اسلام بمیان آمد ـ عظیم ومجلل ساخت وشهرهای بلخ ومرو ونیشاپور وهرات و بامیان درآسیای وسطی ممتاز گردید. این شهرها همه مراکز بزرگ صنعتی وتجارتی وفرهنگی ونظامی بودند درقسمت های مخصوص شهر عمارات مرتفع وبزرگ دولتی وخانه‌های مجلل اعیان وتجار قرارداشت که بعضا باخشت پخته وگچ وبعضا باخشت خام اعمار گردیده‌بود، خانه‌های مردم کوچك وگلی وبازارها وکوچه هاتنگ بود، رسته های بازار وکوچه‌ها هریك نامی داشت ودر بین این بازارهای تنگ، مساجد بامناره های بلند وکاروان سرا های بزرگ وبعضا میکده‌ها، مدارس، حجره‌ها وحمام‌ها (در حالیکه اروپای قرون وسطائی حمام‌را نمیشناخت) قرار داشت، که‌مراکز اصلی فرهنگ ومعاملات تجارتی بشمار میرفت. پیشه‌وران وصنعت‌کاران رسته‌های مخصوصـی داشتند، وصفائی بازارها توسط خودمردم بعمل‌آمده وازطرف محتسب نظارت میشد، ونرخ ونوا مراقبت میگردید، شحنه هم مسئول حفاظت وامنیت شهر بود . شهرهای بزرگ افغانستان آنروز ازقبیل مرو، بلخ، هرات، نیشاپور، زرنج، غزنین وغیره ـ طوریکه مورخین عصر اشارتی مینمایند درحین ورود چنگیزخان هریك بیشتر از ۴۰۰ نفر صنعت‌کار وبیشتر از ۲۰۰ نفر متمول وتاجر داشتند، واین‌خود نماینده رونق اقتصادی وصنعتی آنوقت کشور بود، این‌شهر ها ازنظر دفاع، شکل استحکام داشت وبادیوار های ضخیم وبلند وبرج‌ها ودروازه‌های متعدد حفاظت میشد، شهرها دارای ارگ وشهرستان وربض بود، شبانه دروازه های شهر مقفل ودخول وخروج ممنوع بود، باغها وعمارات ییلاقی‌واراضی مزروعه‌درخارج‌ونزدیك شهرقرارداشت ، طبقه ممتاز وتوانگر زندگی تجملی بنمونه دربار داشتند وهریك دارای غلام وکنیز و ساقی وندیم بامجالس عشرت ومشروب ورقص بودند .

طبقه متوسط هم چون‌دارنده بودند به‌نظافت وتفریح تمایل داشتند وپابند آداب بودند، دربین طبقه‌افتاده غلام وکنیز ـ که مال توانگران بودند مرفه بودند وعمله و مزدور مثل دهقانان دمات کار میکردند وسد رمق مینمودند. تجار وصرافان، طبیبان وملاها، شاعران ودبیران ، طرف احترام بودند صنوف صنعتگر وپیشه‌ور دارای اتحادیه های صنفی ونسبتا مامون بودند، وترقیات صنعتی کشور محصول زحمت همین صنعت گران وپیشه‌وران شهری بود. درشهر ها پیروان مذاهب متعدده اسلامی هریك ازخود امام ورهبری داشتندکه اغلب بامذاهب مقابل خود درجدال بودند، حتی

مقصوره های مساجد بطرز حنفی شکلی داشت وبطرز شافعی شکلی، چنانچه درهجوم چنگیزخان، این دوگروه ازاغتشاش داخلی استفاده کرده ودرشهر مرو مقصوره های همدیگر را درمساجد آتش زدند. سادات نیز درشهر ها بمقابل ائیمه مذاهب اسلامی ازخود رهبری به‌عنوان «نقیب» داشتند، واین‌همه دربرابر دولت‌های وقت، باهمدیگر برای گرفتن عزت واعتبار ونفوذ درحالت مسابقه بودند. در نظر اینان کم وکیف وقول وفعل دولت دربرابر مردم ارزش درجه دوم داشت، چیزیکه درنظرشان مدار قضاوت واعتبار نسبت به‌دولت محسوب میشد همان رفتار دولت نسبت به‌خودشان بود وبس. چنانکه درهجوم چادرنشینان سلجوقی درولایات شمال مغربی افغانستان ، ازهمه بیشتر امام موفق رهبر اهل حدیث درنیشاپور داوطلبانه به‌آنها تسلیم وطرف طغرل را التزام کرد، البته طغرل هم‌یکنفر مسلمان بود ولی درهجوم چنگیزخان نیز این نوع رهبران مذهبی درتسلیم وتقدیم اطاعت وارادت پیش‌قدم بودند، دربخارا این‌ها بحضور چنگیزخان رفته استدعای منظوری معاش مستمری های قدیم خودرا نمودند، دربلخ هم این‌ها به‌اتفاق تجار ومتمولین که‌طبیعتا طالب مصؤنیت مالی خود هستند ، پیش از جنگ به‌استقبال چنگیزخان برآمدند وشهریان را به‌تسلیم رای دادند. همچنین در سرخس قاضی مشهوری چون شمس الدین برضد دولت خوارزمشاهی، با چنگیزیان ازدر همکاری داخل شد وسرخس رابدون جنگ بدشمن تحویل کرد ، و شیخ الاسلام حارثی شمس‌الدین قصد کردکه شهر مرو رابدون جنگ به‌چنگیزخان بسپارد، درحالیکه دهقانان وپیشه وران ، شهر به‌شهر وخانه بخانه، درمقابل هجوم چنگیز جنگیدند .

قصبات بزرگ مملکت، باباراز ومسجد وباغ ودادوستد تجارتی ، آبادان بود، وتعلیم ابتدایی درمساجد وخانهای بزرگان بعمل می‌آمد. دهات کشور کلبه‌های گلی وراه‌های تنگ وکثیف داشت واز تمام وسایل مدنی وفرهنگی محروم بود. خان‌های محلی درمرکز اراضی مزروعه وکلبه های‌دهقانی ،درقلعه‌های مستحکم‌زندگی میکردند، واحیانا دردور خود عدهٔ محدودی از صنعت‌گران داشتند، ازقبیل نساج وخیاط وچرمگر وآهنگر ونجار. مسجد ومدرسه ، پلّ وکاروان سراوچاها بیشتر ازطرف فیودالها و تجار ومامورین بزرگ دولت ـ بنام شان ـ اعمار میگردید واغلب دراین راه باهم‌رقابت ومسابقه مینمودند .

چهارم

اداره

ادارهٔدولت متمرکزبود، وتوسط دوائرمتعدد ملکیو نظامی وقضائی کارمیکرد و در راس همه «دربار» قرار داشت، شاه رئیس حکومت، امام بزرگ شریعت، وفرمانده عمومی سپاه بود. بعدازشاه ، وزیر به‌حیث صدراعظم ونایب شاه، اختیار مملکت را در دست داشت. حکام بزرگ ولایات هریك درمنطقه ماموریت خودش صاحب‌اختیار ومطلق العنان بشمار میرفت. فیودال ها باگریزی که ازمرکز داشتند، درتقابل ملت بادولت، جانب دولت را التزام میکردند، زیرا درمنافع عمومی خود بادولت شریك بودند، دولت قوی گرچه فیودال قوی را ازبین میبرد، ولی مردم رابی سرکرده نمیگذاشت وفیودال تازه ودست نشانده خویش برسر آنان میگماشت . قشر روحانی نیز که‌نان بیدرد سر میخورد ، ودرسایه دولت آرمیده بود، خودش را درمنافع دولت سهیم میدانست، وقدرت مذهبی را درا‌ذهان مردم بنفع دولت بکار میبرد. طبقه متوسط شهری وتجار همه طرفدار امنیت عمومی وقدرت دولت مرکزی بودند .

دربار بسیار مجلل وپرمصرف بود واردوئی از غلامان وافسران وندما وشعرا واطبا ومنجمین وعده کثیری ازمامورین وحواشی وزواید درباری درمعیت خود داشت زیرا درآن روزگاران هرپادشاهی درممالك اسلامی، باسایر شاهان بواسطه عظمت وتجمل درباری وپرورش دانشمندان وعلما درحالت مسابقه بود، واین خود یکی از عوامل پیشرفت فرهنگ وهنر دراین ممالك بود، ولی ازطرف دیگر تکافوی مصرف این تجمل عظیم درباری بواسطه مالیات های سنگین واخذ هدیه ورشوه مامورین از مردم ــ روز بروزکمر طبقه دهقان کشور را خمیده تر میساخت. درهرحال دربارحامی قشر روحانی وفیودال، ومشوق دانشمندان وهنروران، ومتکی برسپاه بود، ومردم‌را به‌صفت رمهٔ ، دست‌نگر ترحم وشفقت طبقه حاکمه میدانست .

رجال بزرگ دربار قباهای گلدار وقیمت‌دار میپوشیدند ودستار بزرگ حاشیه دار میبستند، موزه درپا وکمربند طلا ودانه نشان درکمر داشتند، مهرشان درفیروزه انگشتر منقور بود واسپ‌سواری شان یراق طلائی ونقره‌ئی وبعضا دانه نشان‌داشت. شهزادگان دوره غزنوی قباهائیکه میپوشیدند ، موشح‌به مروارید بودوکلاه‌شان چهار پرطلائی مرصع به‌جواهر داشت، کمربند هم مکلل به‌جواهر بود، یراق اسپ سواری شان طلائی ودر عروسیها نعل اسپ نیز طلائی میبود، وموزه شهزاده ها معمولا رنگ سرخ میداشت، مشهور ترین خوراکه‌آنها عبارت‌بود از: گوشت‌باب،ماهی، کباب، آش، شوربا، نواله، (مالیده) ،سمبوسه، حلوا، آچار. نقل. میوه. شراب. شربت. ولبنیات وهریسه (خوراکهٔ مرکب ازگندم کوفته وگوشت وروغن ومصالح) درمجالس بزرگ دسترخواهان های‌متعدد درمواضع متعدد برای درجات مختلف‌شاملین گسترده میشد ودروسط دسترخوان بزرگ کوشکی ازحلوا اززمین تاسقف خانه افراشته ، وبره بسیار چیده میشد، آنگاه‌شراب روان میگردید ومطربان می‌نواختند و میسرودند، ومسخره‌ها مجلس آرائی مینمودند. مهمترین دوائر دولت، ادارات مالی، رسایل، جاسوسی، نظامی وقضائی بود. ادارات مالی توسط شخص صدر اعظم‌رسیدگی

میشد. اداره جاسوسی زیرنظر شخص شاه قرارداشت وجواسیس مردانه وزنانه در داخل کشور کار میکردند، ومخابرات آنها باشفر مخصوصی (معمی) درنمد زین‌اسپ، درداخل عصای دست، درجوف نعلین وغیره انجام میگرفت. دیوان برید، مخابرات خودرا توسط سواران چاپار انجام میداد وسواران چاپار طرف اعتنای دولت بودند، دردوره غزنوی این‌ها را «دیوسواران» میگفتند که میتوانستند درسه شبانه‌روز ازغزنین به‌نیشاپور، ودرهفت شبانه روز ازنیشاپور به‌پایتخت خوارزم بروند، این‌ها درطی سفر ، بدون اندك توقف برای خوردن ودم‌گرفتن دیگر درنگ نمیکردند، وعنداللزوم ازهرجائیکه میخواستند اسپ تازه دم میگرفتند، دیو سواران درخدمات مهم ازهرسفر خود چندهزار درم بخشش نیز ازدولت میگرفتند، مخابرات عادی آهسته تر بود و مخابرات نظامی ازمیدان های جنگ توسط سوارانی انجام میگرفت که تا پایتخت ویا اس‌الحرکات، منزل به‌منزل درحالت انتظار وحاضرباش بودند وبلا توقف مکاتیب‌را از یك منزل بدیگر منزل رسانده، باز به‌محل معین خودرجعت میکردند .

دوایر قضائی، قضایا را طبق حقوق اسلامی بسرعت ودر یك مرحله (بدون استیناف) فیصله میکرد. وزراء ورجال بزرگ نیز درمکاتبات دارای عناوین والقاب مخصوصی بودند ازقبیل الشیخ العمید، الشیخ الجلیل وغیره. سپاه مرکب ازسوار وپیاده دائمی واجیر وغلامان، وهم دروقت‌جنگ مرکب ازقشون حشری وقطعات‌مربوط به خان‌های بزرگ کشور بود، عسکر تیر، تیغ، نیزه ومنجنیق استعمال‌میکردند، حتی بم‌های آتشزا که‌ازنفت ساخته میشد نیز درجنگها معمول بود، درمیدان جنگ صفوف مقدم راپیاده وصفوف عقبی راسواره تشکیل مینمود، وزنانی که‌بودند دربنه لشکر جا داده میشدند، تجهیز سپاه ازطرف «عارض» بعمل می‌آمد وآذوقه لشکرهم ازعرض‌راه‌ها بشکل سیورسات جمع آوری میشد، وهم قسما باخود اردو حرکت میکرد، افسران بزرگ سپاه دارای اقطاع بودند که‌قانونا شکل میراثی نداشت . همچنین مشاغل قانونا موروثی نبود ولی درعمل اغلب شکل میراثی بخود میگرفت .

مجازات مجرمین متعدد بود از قبیل زندان، چوب زدن آویختن بدار وگاهی در زیر پای پیل انداختن. ولی مثله ومانند آن درافغانستان آنروز کمتر معمول بود . مقهورین شخص شاه حبس مجرد میشدند که‌بعضا فرش اطاق وچراغ وآتش زمستانی نداشتند، وگاهی زنجیر درپا وبند دردست میداشتند . چون روش دولت بربنای تخویف استوار بود وازجامعه انقیاد بلاشرط میخواست لهذا برای جلوگیری ازجرایم، گاهی به‌گناهی کوچك جزائی بزرگ میداد ودر تطبیق آن جزا سایرمردم رامیترساند، مثلا امیر سبکتگین غزنوی به‌گناه آنکه فیلبانی دربست خرمائی ازنخل دیگری به‌تعدی میخورد اورا درهمان نخل ازحلق بیاویخت ومشتهر ساخت تاهمه خبر شوند، سلطان مسعود غزنوی هم درگرگان یکنفر ازتنخواه خوران خودرا به‌گناه آنکه گوسفندی را ازرعیت بدون تادیه قیمت گرفته بود ازدروازه شهر بیاویخت واسپ‌ویراقش رابه‌متظلم داد، مقهورین بزرگ سیاسی دولت نیز، خاندان واقارب ودوستان وخدمتکاران خودرا باتمام دارائی از دست میدادند واین همه‌سرکوب میشدند. دولتهای وقت باچنین تشکیلات واداره، ازاجناس وامتعه تجارتی، ازحاصلات ارضی وباغ، ازحیوان ومواشی، ازپیشه ور وصنعت‌کار وازپیروان‌ادیان‌غیر اسلامی، مالیات‌وعوارض وسرانه‌میگرفتند- وآنهمه‌را بمصرف دربار، معاش‌مامورین ملکی‌ونظامی، ترمیم وتعمیر، مستمری‌روحانیون ومدرسین، مصرف محابس، انکشاف‌آبیاری وراه هاوغیره میرساندند.

پنجم

مذهب

پیشرفت دیانت اسلامی در افغانستان ، ادیان قدیمهٔ زرتشتی، بودائی، برهمی، مترائی وغیره را ازصحنه اجتماع خارج کرد یعنی جز اقلیت های بسیار کوچکی از زرتشتی، یهودی هندو ومسیحی - وآنهم درشهر ها - باقی نماند. دین‌اسلام درمدت پنج قرن دین عمومی افغانستان قرار گرفت وتعالیم اسلامی باپیشرفت زبان دری - که جانشین زبان‌های قدیمه گردیده بود - یکجا شده درتحکیم بنیان وحدت ملی افغانستان تاثیر زیادی نمود، ولی دین اسلام‌هم بسرعت درمذاهب متعددی منشعب گردید، نخست درهمان قرن‌هفتم بعداز رحلت حضرت پیغمبر اسلام درسر جانشینی پیغمبر وحق خلافت وامامت میان مسلمین اختلاف نظر پیداشد که‌بعدها منجر به‌طریقه های مذهبی سنی وشیعه وخوارج گردید. البته این اختلاف مذهبی درسایر کشورهای اسلامی واز جمله درافغانستان نیز تاثیر نمود وهرسه طریقه سنی وشیعه وخوارج بمیان‌آمد. این‌تنها نبود، دربین مسلمین بحث درفروع احکام مذهبی نیز بالاگرفت ودر روش فقهی اختلافات تازه بوجود آورد که آنهم منتهی به‌مذاهب‌متعددی گردید و افغانستان قسمتی ازاین مذاهب راپذیرفت وهمچنین دراختلافات مسلمین بر سرعقاید (جبر واختیار) شرکت جست، وبه‌پارهٔ ازآرای جدیده گرایش نمود، زیرا استبداد و تبعیض دودمان اموی که برپایه ترجیح نژاد عربی قرا رداشت زمینه عکس العمل‌های ملی افغانستان را درساحه های مذهبی وفکری واجتماعی وسیاسی ونظامی قبلا آماده کرده بود، چنانیکه در ساحه اجتماعی فعالیت های متعدد مردم تحت رهبری قارن ، سوری، نیزك، بازان، حبان، سندباد، استاد سیس، آذرویه، ابرم. بومسلم. برمکی. آل‌سهل. حمزه. طاهر. ویعقوب وغیره دربرابر تسلط سیاسی عرب بظهور آمد.همچنان درساحه مذهب نیز بشکل یك‌دافعه امثال حکیم مقنع وفرقه «سپید جامگان» (که‌طریقه اخلاقی را برقیود مذهبی مرجع میشمردند) «جهمیه» (ازطرف‌جهم بن‌صفوان خراسانی) برضد معتقدات اسلامی بمیان آمد، ولی برعکس جنبش های سیاسی ونظامی‌افغانستان، این‌جنبش های مذهبی دربرابر امواج قوی‌دین اسلام مقاومت کرده نتوانست، معتزلی‌ها هم‌کتابی‌بنام «ردجهمیه» دربرابرهمین دسته آخری نوشته بودند. برعکس این‌طرق‌ضد اسلامی، طریقه‌های دیگری که درداخل چوکات اسلام موجود شده بودند، درافغانستان زمینه مساعدی برای نشو ونمای خود یافتند .

ازجمله مذاهب مشهوره اسلامی تنهامذهب «مالکی»، که مستند برقران وحدیث درقرن هشتم منبسط گردید وبیشتر به‌گذشته نظر دوخته بود، درافغانستان استقبال وسیع نگردید، درحالیکه مذهب «حنفی» درهمین قرن مستند بررای وقیاس در افغانستان قبول‌شد، چونکه حنفی اجتهاد مناسب وموافق حال را پیریزی میکرد وحکم معلوم شرعی را دریك امر، باامر دیگری که فاقد حکم معلوم شرعی بود- در صورت اتحاد علت امرین - مقایسه میکرد وحکم مینمود. مذهب شافعی که‌مرکب بود از روش حنفی ومالکی وبین هردو قرار داشت، نیز درقسمتی از افغانستان اسلامی پذیرفته شد که گاهی برروش اشعری تدریس میشد . مذهب اشعری ازطرف

ابوالحسین علی‌بن اسمعیل (از اعقاب ابو موسی اشعری) متولد در ۸۷۸ و متوفی در ۹۳۵ درقرن نهم بمیان‌آمد، این‌شخص پیرو طریقه معتزله بود ولی‌بعدها ازمعتزله‌جدا شد وطریقه اشعری را بشکل یك‌دشمن متعصب اعتزال بوجود آورد، اشعری‌ها کلام را قدیم، رویت را درآخرت قبول، وموٴمن گنهکار راموٴمن ، وحسن وقبح را سمعی میدانستند . آنهاخواسته بودند حدوسطی بین عقاید مجبره (فرقه جبریه تمام فعالیت های مختار بشر را ردمیکرد وهمه‌را ـ خیر وشر وکفر وایمان وتقوای وفجور ـ ازلی میشناختند) وقدریه (فرقه قدریه نقطه مقابل جبریه است) معین نمایند، لهذا میگفتند: بنده کاسب فعل وخدا فاعل فعل است، یعنی خدا خالق فعل وبنده فاعل فعل است، وچون خدا مالك است درهرچه کند مبرا ازظلم است، خدا عالم‌بعلم، قادر بقدرت، متکلم به‌کلام است واین همه صفات قدیم است. مذهب اشعری نیز درافغانستان وارد وبیشتر در حصص شمال مغربی کشور پذیرفته شد مخصوصاً درهرات و نیشاپور.

مذهب «حنبلی» که بیشتر برحدیث بنایافته بود، درقرن نهم درافغانستان‌شمالی بسط یافت. همچنین مذهب «کرامی» (واضع آن‌محمد بن کرام بن‌عراق بن‌خرابه لامکنی به‌ابو عبداله زرنجی سیستانی متوفی دریکی ازعلاقه های شام درسال ۹٦۵ بود) در شمال مغرب وحصص مرکزی افغانستان قبول گردیده‌بود. بعضی هااین مذهب را بیشتر مادی دانسته وگفته اندکه واضع آن اعتراضاتی بعالم خلقت دارد که در کتاب (السر) ذکرکرده وخلقت ماروکژدم وغیره رامثل‌زده است، اما دیگران مذهب کرامیه را ازجمله مذاهب کلامیه ومعارض بامذهب معتزله شمرده‌اند، یعنی کرامیان اززمرهٔ مثبتان صفات‌اند، درهر حال منهاج السراج جوزجانی درطبقات ناصری تصریح‌میکند که‌این مذهب درغور ونیشاپور وغرجستان مدارس وائمه مشهوری داشت، سلاطین غور هم پیرو این مذهب بودند.

طریقه «معتزله» مذهب دیگری بودکه بنامهای «قرمطی» و «اسمعیلی» دراکثر حصص افغانستان ومخصوصا ولایات شمالی وغربی وقسما شرقی کشور پیروان بسیاری داشت. طریقه خوارج هم درنواحی هرات وسیستان قبول شده‌بود . ولی درطی جنگهای طولانی عقاید وافکار ـ که بااسلحه تکفیر همدیگر وزد وخورد هاعملی میشد ـ بالاخره صفوف فقها واشعری ها (که نقطه مقابل معتزلی ها ومتکلمین‌بودند) باحمایت دولتهای وقت برسایر مذاهب چون خوارج وکرامی وقرمطی وغیره غلبه کردند، این‌ها غیر ازمذاهب اربعه (مالکی، حنفی، شافعی وحنبلی) همه مذاهب را در ردیف‌مذهب سمنی(مذهبی بودجزء مذاهب‌قدیم درولایت‌سندکه فلسفه‌آن‌میگفت‌ـ علم‌را غیراز حس مایهٔ دیگری نیست)، خرمیه،جهمیه، مانویه،راوندیه وغیره‌ـ‌کفر و زندقه اعلام میکردند وقابل قلع وقمع میدانستند، درحالیکه بین خودشان هم آتش مخالفت وتحریکات مشتعل میبود. زنادقه مادی فکر میکردند ومنکر ادیان وکتب سماوی وانبیا بودند وبدون مادیات وامور محسوسه به‌هیچ چیزی دیگرعقیده نداشتند، مانند ابن مقفع ایرانی وابوالعلا مصری وابن ابی العوجا وغیره، ابوالعلا دنیا را بدو دستهٔ‌عاقل بی‌دین، ودین دار بی‌عقل تقسیم میکند وعقل رابرپیشوایان ترجیح میدهد وهم مذهب را وسیله حکومت کردن ثروتمندان میشناسد (قرن دهم) اصلا زندیك نام پیروان مزدك بودکه منسوب به‌کتاب زند یعنی تفسیر اویستا، آوردهٔ مزدك میشدند، ومزدك مذهبش را برپایه اصلاح وریفورم مذاهب زرتشتی ومانی قرار داده‌بود، عرب زندیك

را زندیق خواند ودرزبان سیاست ومذهب این‌نام کشدار شد وبرتمام مخالفین منافع دولت وروحانیون اطلاق میگردید وبه‌همین نام مخالفین ازبین برده میشدند. «مانی» از خانواده اشکانیان ومتولد درسال ۲۱۶ میلادی بود، مذهب مانی جسم وزمان ومکانرا شرمیداند ونجات را درآزادی روح ازبند جسم میپندارد که توسط ترك مطلق بدست می‌آید، تبلیغات مانی که‌بنام کلیسای عدالت وروشن فکری معروف است از هسپانیا تا سوریه وازایران تا افغانستان وماورالنهر منتشر گردید، تاثیر مذهب مانی درسراسر آسیا وافریقای شمالی واروپای جنوبی قرنها عمر نمود، وهم درمذاهب وادبیات‌متعددی نفوذ کرد . بعلاوه‌مانی نقاشی بودکه درهنر زیبائی نمونه مثال شمرده میشد، بالاخره مانی بتعصب روحانیون زرتشتی ازطرف بهرام ساسانی کشته شد، روحانیون مانوی درزندگی محروم مالکیت بوده وروز یکبار طعام میخوردند وسال یکبار لباس میپوشیدند وروزه طولانی میگرفتند واز گوشت ومشروب اجتناب داشتند واز تولید نسل خودداری میکردند .

پیروان مالکی وحنبلی اکثر اهل قرآن وحدیث باقی میماند ، وپیروان شافعی اغلب اهل عرفان میشدند، درحالیکه پیروان حنفی بیشتر به‌اعتزال میگرویدند . روی همرفته نسبت به‌سایر مذاهب، مذهب حنفی درافغانستان بیشتر توسعه میافت، تا جائیکه بعدها تقریبا مذهب اکثریت مردم کشور قرار گرفت . درهر حال در افغانستان آنوقت مذهب برعلم وفلسفه ترجیح داده میشد، زیرا درافغانستان هم مثل سایر ممالك اسلامی، علوم تابع دین ومذهب شناخته میشد، لهذا علوم در رشد خود آزادی تام نداشت وعلما از انطباق علم بادین ناگزیر بودند. وعین این‌روش درادب وهنر نیز منطبق میگردید، پس‌حسن وقبح اشیا وپدیده‌ها، منظور نخستین هنرور نمیتوانست بود، بلکه این حسن وقبح، درحلال وحرام وجایز وناجایز احکام مذهبی جستجو میشد، متمردین ازاین مقررات – اعم از فیلسوف ، عالم، ادیب، نقاش وغیره – تکفیر وگاهی تعقیب میشدند، فقط دربار درسایه اقتداری که داشت ازاحکام فقها معاف بود واگر میخواست ازعلم وفلسفه وهنر حمایت میکرد . درهر صورت مذهب به‌نوبه خود در شخصیت وکرکتر وطرز تفکر ودانش وبینش مردم، نقشی بزرگی داشت وعلمای مذهبی درشئون واخلاق اجتماعی موثر قوی بودند .

ششم

فرهنگ

افغانستان قبل ازظهور اسلام فرهنگ مخصوص بخود داشت که ازفرهنگ یونان وهند وایران نیز متاثر بود، وزرتشتی، بودائی، برهمنی، مانوی ومیترائی همه در فرهنگ کشور نقشی بجاگذاشته بود، بعد ازظهور اسلام وانکشاف فرهنگ اسلامی، فرهنگ افغانستان شکل دیگری بخود گرفت ومثل سایر کشور های اسلامی درشرق وغرب تابع ورکنی ازفرهنگ اسلامی گردید. اصلا فرهنگ اسلامی فرهنگ خالص کشوری نی، بلکه یك فرهنگ عمومی مقتبس ازفرهنگ های متنوع شرق وغرب بود، عرب قبل ازاسلام بنظر خاصی درزندگانی انسان مینگریست وهمینکه از ادراك چیزی عاجز میشد، آنرا به‌ماورا الطبیعه حواله مینمود ودر پهلوی این نظر معتقد به‌سحر وجادو هم بود. درحالیکه کشور ایران دارای دیانت دوگانگی ومذهب مانوی وهم‌دهریت بود، هند که‌صاحب منطق وروش ماورالطبیعی بود درتفکر ادراك «حقیقت یگانه» و «اصل کلی اشیا» فرو رفته بود - ولی در تفکر وشناسائی حقائق اشیای خارجی توجهی نداشت، این‌ها محسوسات را فریبنده وزوال پذیر و «وجود» را شرمیدانستند وغایت مقصود هم رهائی ازاین شر بود. این یونان بودکه درتحقق وادراك زیر وزبر کار طبیعت وعقل اشتغال میورزید. کلیسای مسیحی اعم از یعقوبی وملکانی ونسطوری هم آرای مخصوصی داشتند ، مثلا اولی میگفت که لاهوت وناسوت - «طبیعت یگانه» ترتیب کرده که آنهم مسیح است. دومی میسرود که‌مسیح بین دوطبیعت الهی وبشری قرار دارد . سومی سعی میورزید که‌خصایص انسانی را در «وجود اراده وفعل» - باتمایزی که نسبت به‌عناصر لاهوتی داشت - درباره مسیح ثابت نماید. این‌ها در جستجوی دانش یونانی سعی کردند وهم درشمال مغرب افغانستان نفوذ مختصری نمودند، تمام این‌روشهای فرهنگی‌ملل مختلف دردانش وفرهنگ اسلامی اثر نمود.

علوم دینی این‌دوره بواسطه ترجمه ازعلوم ملل متمدن مستفید شد ومترجمین سریانی، حرانی، افغانستانی، ایرانی، هندی وغیره‌اطلاعات عمدهٔ‌از ریاضیات، نجوم، طب، طبیعیات، منطق فلسفه اولی، تاریخ وقصص، انشاء وترسل وغیره - بزبان‌عربی وتمدن اسلامی تقدیم‌کردند، که بیشتر ازآثار سقراط ، افلاطون، ارسطو، بطلیموس، جالینوس، ابقراط ، هیروفیلوس، فرلس، اقلیدس، فیثاغورث ، سوفرونس کوس ، فرفوریوس وارشمیدس وغیره بعربی درآورده شده بود. تراجم این ذخائر علمی یونانی بیشتر مشتمل برطبیعیات وریاضیات وفلسفه بود ، زیراعرب ازهنر وشعر وتاریخ یونان چیزی نگرفت. همچنین ازریاضیون قدیم‌هند آثار آریابارتا، براهماگوپتا، وراها مهیرا وغیره ، درعربی ترجمه گردید، ومهمترین ترجمان آثار هندی ابوریحان، و مشهورترین مترجمین ازپهلوی خانواده های برمکی بلخی وسهل سرخسی وابن‌المقفع ونوبخت ایرانی بودند، بعلاوه دها نفردیگر ازمسلمان وعیسوی وغیره جزء مشوقین ترجمه ومترجمین علوم مختلفه اززبانهای متنوعه بودند. ازقبیل خانواده های بنی‌موسی بن شاکر منجم، آل بختیشوع، خانواده حنین عیسوی وخانواده کرخی وغیره . همچنین فلسفه نیوافلاطونی که مرکب از فلسفه های شرقی وغربی بود بواسطه مسیحیان

سوریه وصائبی های حران (بین‌النهرین) ومدرسه جندیشاپور، به‌مسلمین رسید .
پس‌این همه ذخایر علمی یونانی، رومی، اسکندرانی، سریانی، خراسانی، ایرانی، نبطی.
هندی وغیره موجب تکوین وتدوین علوم ممالك اسلامی درقرنهای هشتم ونهم گردید
ودرقرن دهم ویازدهم به‌اوج خودرسید . فلاسفه ودانشمندان این‌دوره باوجود روش
های متعدد خود، اساسا تفکر ایدیالیستی وماورالطبیعی داشتند وعدۀ محدودی مادی
فکر میکردند .

درطی این قرون کشور های عربی زبان، افغانستان، ماورالنهر ، ایران ، مصر،
مغرب، واندلس هریکی کانون تمدن اسلامی بشمار میرفت. خلفای اولیه عباسی،
خلفای فاطمی، پادشاهان افغانستان وماورالنهر ، امرای ایران وخوارزم ومغرب و
اندلس، این‌همه مشوقین نهضت فرهنگ اسلامی بودند که مدارس ایجاد، موقوفات
مهیا میکردند، وباعلمای هردین ونژادی احترام مینمودند وصله‌های گران میدادند. این
است‌که دانشمندان عالی مقامی دراین کشور ها ظهور کردند وآثار فراوانی نوشتند.
دراین مراکز عمده دانش علمای یهود، نصرانی، مسلمان، زرتشتی، صابی، وهندو
دریك ردیف باامن واطمینان واحترام میزیستند، اطبا ومنجمین درصف اول دربارها
قرار داشتند ومجالس خلفا، شاهان، امرا ووزراء محل بحث ومناظرۀ فلسفی، علمی
ومذهبی بودکه تعصب درآن راهی نداشت وبرای مقلدین کمتر جائی خالی بود، پس
بغداد ودمشق، موصل، حلب، فسطاط ، ری، بلخ، بخارا، قاهره. قرطبه وغیره جانشین
آتن، روم. بیزانتیوم، اسکندریه، گندشاپور، انطاکیه، حران، رها، نصیبین وقنسرین
گردید، وحتی در بعضی ازعلوم برآنها سبقت جست .

این است وقتیکه عالم مسیحی درجنوب‌ایطالیا وهسپانیا باتمدن وفرهنگ‌اسلامی
مقابل شدند، چشمان‌شان خیره گردید وبه‌ترجمه ازفرهنگ اسلامی متوجه شدند،کتب
ریاضی، ستاره شناسی،طب ، فلسفه‌طبیعی، علم النفس، منطق ومابعد الطبیعه را با
مولفات ارسطو ترجمه نمودند ، والکندی، فارابی ، ابن سینا، ابن‌باجه وابن‌الرشد را
شناختند، درنتیجه مسیحیان بشکل کاملتری به‌مذهب ارسطو درمنطق وطبیعی ومابعد
الطبیعه آگاه گردیدند وفلسفه اسلامی درتطور عقیده مسیحیت تاثیر کرد، تاجائیکه
دانته ایطالیائی، ابن‌سینای بلخی وابن الرشد اندلسی را در ردیف اعاظم حکمای‌یونان
دررواق دوزخ خود جاداد. گرچه هسپانیا باانتقال فرهنگ اسلامی درقرن دهم به‌آن
کشور، درمدنیت مادی مثل کشور های مترقی اسلامی به‌اوج خودرسید، معهذاهنوز
صورت زندگانی عقلی وتنوع فرهنگی‌آن به‌پایه شرق اسلامی نمیرسید، درآن جا
زرتشتی واعتزالی وصوفی وزاهد بدبین وجود نداشت واز مذاهب اسلامی تنها مالکی
مروج بود، این دوقرن یازدهم بودکه‌بعداز تخریب‌بربرها در قرطبه و سرکشیدن ملوك
الطوایف، شهرهای دیگری پراز شعر وهنر بمیان‌آمد وحکمت درشعر داخل شد،
سپس فلسفه طبیعی وکتب اخوان الصفا بامنطق پیروان ابوسلیمان سیستانی وارد
اندلس گردید وتاثیر مولفات فارابی باقانون ابن سینا آشکار شد، ازآن بعد بودکه
تنزل فرهنگی آغازشد وفلاسفه زیرضربات متعصبین قرارگرفتند، اهل حدیث هم در
تشدد غلو نمودند. برعکس درمراکش که قبلا هرنظریه عقلی درامور دین باخشم و
غضب مقابله میشد وسیاست مداران هم رای میدادند که‌عقیده عامه نباید بسطح‌معرفت
تعقلی بالا رود- درقرن دوازدهم فرهنگ اسلامی منکشف گردید ودرکلام چیز های

تازه آورده شد، مذهب اشعری وغزالی نیز وارد ومشتاقان فلسفه زیاد گردید، ودولت «موحدین» درمراکش، بشکل پیش قدم ازعلوم عقلی وفلسفه استقبال وحمایت نمود . درتکوین وتدوین علوم نقلی وعقلی وتشکیل تمدن اسلامی، درقطار سایرملل مسلمان- اعم ازشرق قریب بشمول مصر، مغرب زمین (شمال غربی افریقا، جنوب ایطالیا و سیسیل وهسپانیا) وشرق وسطی (ماورالنهر وایران، شبه جزیره عرب وآسیای صغیر) - مردم افغانستان نقش بارزی درتاریخ گذاشته است. چنانیکه بعد ازقبول دین‌اسلام درحصص مختلفه کشور دهاتعلیم گاه ومدارس باموقوفات بزرگ تاسیس نمودند ودر هریکی ازعلاقه های کوچك مثلا ختلان بیست وچند مدرسه، همه دارای اوقاف ثابت ومعین بودند، درچنین مدارس هزارها نفر شاگرد تحت تدریس قرار داشتند، وماحصل این مساعی هم وجود ائمه ومولفین وعلمای افغانستان بودکه در تفسیر وحدیث وفقه وعلوم درصف اول‌علمای اسلامی جا داشتند ازقبیل : امام اعظم ابوحنیفه متولد درکوفه، بن ثابت متولد درانبار، بن‌زوطی متولد درکابل، متوفی در بغداد درسال ۷٦٦- ابو عبدالرحمن عبداله مشهور به‌ابن‌المبارك مروزی متوفی در ۷۹٦، مولف اقدم کتب حدیث (کتاب الزهد والرقایق) امام احمد بن‌هلال المروزی متوفی در ۸۵۵، از محدثین وفقه‌های مشهور اسلام وصاحب مولفات عدیده - ابوداود سیستانی متوفی در ۸۸۸، صاحب سنن معروف که دارای مرتبت چهارم درصحاح‌سته است والحافظ ابی عبداله محمد بن‌نصر مروزی متوفی در ۹۰٦ صاحب المسند حدیث واعلم‌علمای این‌علم که‌بعدازصحابه اجمع‌واضبط‌احادیث است، ازجمله‌اصحاب صحاح در حدیث سه‌نفر آن‌اهل افغانستان بودند،چون ابوالحسن‌مسلم نیشاپوری، ابوعبدالرحمن احمد نسائی وابو داود سیستانی. ولما درفلسفه وعلوم عقلی: گرچه مسلمین روشن فلاسفه یونان را ازقبیل فیثاغورث وافلاطون وافلاطونیان جدید میدانستند وبعضا چندین طریقه را (اعم از یونانی ومبادی دینی وغیره چه ازفلاسفه نصرانی مشرق وچه دیگرها) به‌هم می‌آمیختند - معهذا بیشتر «فیلسوف» کسیرا میگفتند که به حکمت یونانی خاصه منطق، طبیعیات ، الهیات وخلقیات بالخصوص باروش وآثار ارسطو عالم باشد، زیرا فلاسفه اسلامی فلسفه یونانرا محترم میشمردند چنانیکه پیغمبر اسلام کتب مقدسه یهود ومسیحی (تورات وانجیل) را احترام مینمود، فلاسفه اسلامی با داشتن نظریه «عقل» درعهد خودممتاز بودند در حالیکه دانشمندان عالی مسیحی درقرون وسطی درمسئله کلیات یابحث های طبیعی واقعی، متوجه جنبه «جدل» بودند، مسلمانان درمباحث «عقل» بتوسعه گفتگو های‌عملی میپرداختند .

روی همرفته فلسفه اسلامی درقرون وسطی دربین فلسفه قدیم وفلسفه مسیحیت مهم بود، البته این‌فلسفه‌که نیازمند به‌مبداء یگانه بود تابادساتیر دینی اسلام سازگار باشد، تاثیر مذهب ارسطو را درلباس افلاطونی جدید پذیرفت، زیرا این مذهب درنظریات منطقی الهی خود، هرموجودی را بوجود شریف تری راجع میکرد، درحالیکه فلسفه طبیعی بیشتر متوجه جریان حوادث متضاد ومتعدد طبیعت بود تابحث از علت یگانه. درهرحال درقبال بزرگترین فلاسفه وعلمای اسلام ازقبیل : ابویوسف یعقوب بن اسحق الکندی - ابوبکر محمدبن ذکریا بن یحیی الرازی - ابونصر محمد بن‌محمد فارابی - ابوعلی ابن‌مسکویه - ابن‌الرشد - ابن خلدون - ابن الطفیل وابن باجه. افغانستان فلاسفه وعلمای مشهوری به‌فرهنگ اسلامی وجهانی تقدیم نمود از قبیل :

موسی جابر بن حیان خراسانی ـ ابومعشر بلخی ـ ابن‌قتیبه مروزی ـ احمدبن‌الطیب سرخسی ـ ابوزید احمدبن سهل بلخی ـ ابوالحسن شهید بلخی ـ ابو سلیمان سجستانی ـ ابوالخیر بن‌خمار ـ ابوریحان بیرونی ـ ابن‌سینا وناصر خسرو بلخی وغیره. کندی متوفی در ۸۷۱ فیلسوف پیرو افلاطونی جدید با اضافاتی ازمذهب فیثاغوری نوین بود، «مثل اعلی» درنزدکندی سقراط است، کندی میگفت : جهان بالقوه پایان ناپذیر است نه‌بالفعل ، وبرای حرکت پایانی نیست . او عالم تمام‌علوم عقلی عصر خود ومولف (۲۷۰) اثر ودارای کتابخانه معروفی بنام «خزانة الکندیه»بود، ونفوذ او درریاضیات وفلسفه تاقرن یازدهم کشیده میشد .

ابوبکر محمد بن زکریا رازی ملقب به «جالینوس العرب» متولد در ری در ۸٦٤ ومتوفی در ۹۲۵ فیلسوف وطبیب‌وعالم متبحر طبیعی‌وکیمیا ودرفلسفه شاگردفیلسوف مشهور بلخی ابوزید احمدبن سهل، وبزرگترین نمونه تمایل به‌فلسفه طبیعی بود.رازی اعتقاد به‌پنج قدیم داشت : خالق. نفس‌کلی. هیولی اولی. مکان یاخلا. زمان مطلق یادهر . اودرعقیده شنویت وتناسخ ازعقاید زرتشتی وهندی متاثر بود، وبا ارسطو وپیروانش وهم بامتکلمین معاصر خود معارض بود وادیان ومذاهب راطرد میکرد، آثار رازی درفلسفه وطب وکیمیا، وشروحی برآثار ارسطو وافلاطون وهم کتابی راجع به‌فلسفه فیثا غورث بود، مولفات رازی رابیشتر از ۱۳۰ جلد میدانند که مشهورتر آنها کتابهای «الحاوی، منصوری وکتاب الفصول» درطب است. رازی برای بار اول جوهر گوگرد را ازتجزیه زاج سبز والکل را ازتقطیر مواد قندی ونشایسته پیدا کرد. او تجربه رابرعلم مرجح میشمرد وبرای تحقیقات عملی آلاتی، منجمله قرع وانبیق اختراع نمود .

فارابی ملقب بـه «معلـم ثـانی » متولـد در حـوزهٔ سیحـون در ۸۷۳ متوفی درسوریه در ۹۵۰ ، فیلسوف بزرگ اسلام ـ قبل ازابن‌سینا ـ وشارح آثار ارسطو ، ومطلع به‌علوم عصر خود ومتجلی ازروش منطقی درمابعد الطبیعیه بود یعنی پیروان منطق مابعد الطبیعیه، ادراك اشیا رااز اصول‌اشیا میخواستند ونخستین صفت خداوند درنظر ایشان این بودکه اوموجودی است واجب الوجود . درحالیکه فلاسفه طبیعی آثار اشیارا بررسی ومطالعه میکردند ونخستین صفت خداوند درنظرشان این بود که‌اوصانعی است حکیم. فارابی درفلسفه اسلامی ارسطو را درصدر نشاند، چنانیکه حنین بن‌اسحق وشاگردانش جالینوس را درطب اسلامی بزرگترین طبیب جهان معرفی کردند. همچنین فارابی درآشتی دادن نظر ارسطو باافلاطون سعی‌بسیار کرد، اونفوذ عقاید افلاطون وارسطو ونیو افلاطونیان را درعلوم اسلامی تائید نمود ومبانی فلسفه را بااسلام نزدیکتر ساخت، اوروش منطقی را درفلسفه اسلامی وچیدن مقدمات دوره اسکولاستیك را درعلوم انجام‌داد، روش نیوافلاطونی اسلامی او ـ که قبلا کندی آنراشروع کرده‌بود، وبعدها ابن‌سینا آنرا تکمیل کرد ـ متاثر ازافلاطون وارسطو بودکه بااصول دینی اسلام ترکیب شده‌بود. نظر فارابی درباره موارد باکندی وابن سینا اختلاف دارد وهمچنان او باعقاید گروهی ازفلاسفه ومتکلمین معاصر خود مخالف است، وروش فارابی درفلسفه نسبت به‌روش صریح ابن‌سینا مبهم‌تر بود .

ابوعلی ابن مسکویه متوفی در ۹٦۲ هم فیلسوف بود وهم مورخ، اودر اخلاق یك مذهب فلسفی ازخود بجا گذاشت، وآن ترکیبی است از آراء افلاطون وارسطو وجالینوس واحکام شریعت اسلامی، منتهی درآن میل ارسطو غلبه داشت، ولی او از

عهده توافق این‌همه آرای یونانی وشریعت اسلامی نمیتوانست بدرشود، اوصاحب آثاری درفلسفه وطب وکیمیا واخلاق میباشد، مسکویه درمباحث علمی پیرو البیرونی بودچنانیکه ابن‌خلدون درتاریخ نویسی ازالبیرونی پیروی میکرد .

ابن‌الرشد که‌درقرطبه‌اندلس‌در ۱۱۲٦متولد ودرمراکش‌در۱۱۹۸ متوفی‌گردید از بزرگترین‌حکمای‌عصرخود ومتهم‌به‌الحاد (ازجانب‌فقها) بود، اوتوسط شرح‌مذهب‌ارسطو، عالم‌انسانی‌را ازعلم‌ارسطو بهره‌ور ساخت، ابن‌الرشدمتفکر منطقی وجسوریست که در فلسفه نظری خویش استوار وبرضد فرمان روایان نادان ومتکلمان دشمن فرهنگ ومعاصر خودوفقه‌های جامد است ، گرچه خودش به‌تقاضای زمان ومکان فلسفه خودرا تابع دین وشرع قرار میدهد ـ برفلاسفه بزرگی چون فارابی وابن‌سینا وابن باجه هم انتقاداتی دارد، تمایز اوباگذشته‌گان این است که‌او بطور یقین تصور میکرد که : جهان ازازل متغیر است وسراسر وحدت ازلی است که نیستی را درآن‌راهی نیست، وغیرازاین که‌هست چیزی دیگری نمیشود ... آنچه حادث میشود عبارت است از خروج ازقوه به‌فعل، ورجوع ازفعل به‌قوه . اودلیل متکلم را درائبات وجود صانع در برابر انتقاد علمی ناچیز، ولهذا موجب انکار صانع وباعث فساد میشمارد. ابن‌رشد اشتراك وخدمت دراجتماع راوظیفه زن ومرد میداند وبدبختی عصر رادراین تشخیص میکندکه مرد زنرا برای‌خاطر خود دردست میگیرد نه‌برای انتاج ثروت مادی وعقلی ونگهداری آنان . ابن‌الرشد معتقد بودکه سعادت انسانی تحقق نه‌مینماید مگر در اجتماع، راجع به‌دین میگفت که : غرض شارع دردین آموختن دانش وتعلیم مردنبوده بلکه مقصود شارع اصلاح حال مردم ووداداشتن ایشان به‌اطاعت وانجام کارهای نیك بوده است. دربین فلاسفه اسلامی ابن‌رشد بیشتر ازاخلاق بحث کرده است، در حالیکه دیگران غالبا اخلاق راتابع دین شمرده وگذشته‌اند، مثلیکه یهودیت ومسیحیت نیز وضع قوانین اخلاقی رامخصوص پیغمبر میدانست، وافلاطون وارسطو فلسفه واخلاق رابهم وفق میدادند .

قسمتی ازمولفات عدیدهٔ ابن الرشد بودکه درلاتینی ترجمه گردیده ومدتها دستور العمل مدارس اروپا شمرده میشد. کتاب «تهافت التهافت» همین فیلسوف است که بعدها امام‌غزالی خراسانی‌را باکتاب «تهافت‌الحکماء»ی اومحکوم‌نمود، گرچه ابن‌الرشد میگفت که: غزالی قلبا بافلاسفه هم عقیده است ولی ظاهرا مخالفت میکند. درواقع‌عهد امام غزالی (۱۰۵۷ ـ ۱۱۱۱) درآسیای وسطی عصر تعصب فقها واستبداد سلاطین بود، وامام غزالی مجبور بود آثار خودرا برای متعصبین وعامه طوری نویسد که‌آرای اوقسما تاویح گردد، المستظهر خلیفه متعصب عباسی در ۱۰۹۳ غزالی رامجبورنمود تابرضد نظریات طریقه اسمعیلیه بنویسد، غزالی هم بعد از تحقیق درآرای آنهاسه رساله نوشت، همچنین اوتهافت الحکارا درتخطهٔ آرای فلاسفه نوشت، زیرا غزالی ازشناختن این‌جهان بواسطه عقل اعراض میکند. غزال میگفت که : دین ذوق باطنی است، درحالیکه فلاسفهٔ متمایل به‌عقل امور دین راثمرهٔ تصور ووهم شارع وحتی‌هوس اومیشناختند ولهذا دین‌را به‌اعتبار کورانه مینگریستند ویاآنرا قسمتی از معرفت میشمردند که حقایقش پایانتر ازحقایق فلسفه است. این‌بودکه غزالی بمخالفت برخاست. او تنها به‌احکام یاعقاید اکتفا نکرد بلکه دین‌را بیش‌ازآن دانست و چیزی شمرد که بذایقه روان درمی‌آید . درهر حال مساعی غزالی برای معرفت باری ـ در

تاریخ خرد انسانی - کمتر از مذاهب حکمای عصر اواهمیت ندارد. غزالی آخرین فیلسوف وکلامی مشهور خراسان - قبل ازحمله چنگیزخان - میباشد . اوبریاضی تعرض نمیکند ودرمنطق خطا را نادر میشمارد، همچنین اودر ماورالطبیعیه اکثرش را فاسد میشناسد وطبیعیات را ممزوج ازحق وباطل میگوید، غزالی نظریه قدم العالم را ردمیکند ومعاد نفس رابابدن یکجا میپذیرد ، خواه اینبدن ازمادهٔ بدن اولی باشد، یا ازماده دیگری ویا ازنو خلق شود، همچنین اوذات باری راعالم بهکلیات وجزئیات میشناسد، غزالی که خود ازصوفیان عملی مشهور وانصار کتاب وسنت است سعی کرد که عرفان اسلامی رابیشتر بهجانب دین کشیده وجنبه های سرکش آنرا تخفیف بخشد. غزالی مولف بزرگی استکه ۳۸ کتاب درفلسفه، اخلاق، تصوف ، دین، الهیات وفقه، بوضاحت بدون اثقال وخالی ازتصنع ومباهات وخود نمائی نوشت.

ابن خلدون متولد درتونس ومتوفی درقاهره درسال ۱٤۰٦ نخستین کسی است که فلسفه تاریخ وتطور اجتماع انسانی وعلل آنرا تشریح ودر احوال جنس وهوا و اقسام کسب تدقیق کرد، وتاثیر آنرا در تکوین تن وخرد انسان واجتماع وصفنمود. او جریان قوانین ثابتی را درمدنیت وآبادی وتطور بشر قبولکرد، وحیات اجتماعی وفرهنگی را باتحصیل خوراك واسبابتنازع وظهورجماعات فرمانده وفرمانبر،موضوع تاریخ شمرد . ابنخلدون توضیع کردکه مدنیت چگونه بتدریج ازحالت ساده بهاوج ارتقا میرسد وچگونه زوال میپذیرد، همچنین چگونه دانش وهنر درزندگی متمدنانه منکشف میگردد. ابن خلدون میگوید کهجماعت بصوز مختلفی منقلب میشود، ودر هرحال : بیابان گردی، حیات قبیلوی ویادولت شهری، مسئله نخستین موضوع تحصیل خوراك است. وفرق بینافراد ملل بهحسب اختلاف حالات اقتصادی آنان است، مثلا بدوی، چوپان ودهقان. بینوائی علت جمع شدن مردم زیر پرچم رئیس ، واشتغال بهجنگ وغارت دیگراناست. اومیگوید: قبیلهبرای خودشهرمیسازد، وتقسیم کار، زندگی رافراخ مینماید، ولی این فراخی باعث فرورفتن درشهوات میشود. کار در آغاز معیشت رافراخ ترکند وبعداز ارتقای تمدن، استخدام واستثمار دیگران بمیان آید، سستی وتن آسائی اهل جاه ، زندگی رااتکالی سازد، واحتیاجات افزون ومالیات سنگین وبینوائی عام گردد، سلحشوری قدیم ازدست رود، دین وعصبیت فاسد گردد، ودولت بحال انحلال افتد. اینوقت استکه قوت تازهدمی آید ودولت نوینی تشکیل کند. ابن خلدون میگوید مقام دولتها وجمعیت های بزرگ ، چون خانهایست که تاریخش بین ۳ تا٦ نسل خاتمه پیدا میکند. یعنی نسل اول برپا، ونسل دوم حفاظت ونسل سوم (یاششم) ویران مینماید . والحاصل قبلازابن خلدون کسی تاریخ را بهحیث علمی ازعلوم - کهبراساس فلسفی بنا یافته باشد- بمیدان نیاورده بود .

ابن باجه متوفی در ۱۱۳۸ درفارس، حکیم مشهور قرن ۱۲ مغرب زمین است که فارابی آنجا شمرده میشد، ولی عهد او دورهٔ تنزل وانحطاط علمی مغرب زمین وزمان تعصب وتحجر بود، این است کهابن باجه درحالت منفوریت وتنهائی چشم ازجهان پوشید.

ابن الطفیل متولد دراندلس ومتوفی در مراکش در سال ۱۱۸۵ عالمی معروف بودکه خواست دانش یونانیرا - مثل ابنسینا - باحکمت مشرق زمین درآمیزد. ابو موسی جابربن حیان خراسانی عالم بزرگ وواضع علم شیمی ونویسنده چند صدکتاب ورساله بود، وازآنجمله کتاب الخالص وکتاب الخواص است. وی درسال ۷۷٦ فوت

نمود .

ابومعشر محمد بن‌عمر بلخی متوفی در ۸۸۵ ازعلمای عالیمقدار عصر خود بود. وی کتب بسیاری مخصوصا درنجوم نوشته است .

ابن قتیبه مروزی (ابومحمد عبداله بن مسلم متولد در ۸۲۸) عالم دیگری است که نماینده علوم وفنون اسلامی درقرن نهم بشمار میرود ، واوز مشاهیر نحویون واز کبار علمای لغت، شعر، ادب، حدیث، فقه، وتاریخ واززمره بزرگترین مولفین اسلامی عهد خودبود، اودر ۸۸۹ مرد .

احمدبن الطیب سرخسی مقتول در ۸۹٤ یا ۸۹۹ صاحب تالیفات متعددی در فلسفه ومنطق بود.

ابوزیـد احمد بن سهل بلخـی ملقب به «جـاحظ خـراسانی » متوفی در ۹۳۳ و شاگرد یعقوب الکندی است ، او مثل استادش کثیر التالیف ومتفنن‌در علوم ومتخصص در علم کلام ونویسند آثار فلسفی ، ومتهم به‌الحاد ، واستاد محمدبن زکریا رازی درفلسفه، وجهانگرد مشهوری درهندوستان وایران بود .

ابوالحسن شهید بن حسین بلخی فیلسوف وشاعر دیگری است که در فلسفه درباب لذت، علم الهی، سکون وحرکت معاد آثاری نوشت، اوبارازی فیلسوف ایرانی معارض بود ودرسال ۹۳٦ چشم از جهان پوشید .

ابو سلیمـان محمد بن طـاهر بن بهرام سجستانی ، فیلسوف و منطقـی مشهورقرن دهم است‌که درردیف فلاسفه مشهور اسلامی چون ابوزید بلخی، ابوعلی مسکویه، یحیی بن‌عدی، فارابی وابن‌سینا بشمار میرود. او رسالات متعددی درشرح فنون مختلف حکمت، وتفسیر کتب ارسطو نوشته است. ولی او برخلاف عدهٔ ازفلاسفه اسلام امکان انطباق دین رابافلسفه نفی میکرد وآمیختن هردو رامحال ورسوا کننده میدانست . این‌فیلسوف سرایندهٔ اشعار عربی نیز بود وخانه‌اش مجمع دانشمندان و مکتب فکری روشن بینان محسوب میشد گرچه خودش درآخر نابینا گردید تابمرد.

محمدبن‌موسی خوارزمی ریاضی‌دان بزرگ قرن‌دهم واولین نویسنده‌کتاب «جبرو مقابله» است‌که درصف نخستین علمای عهد خود قرار دارد. ابوالخیر بن‌خمارفیلسوف طبیب ومترجم عالی‌مقدار دیگریست که‌معاصر ابن سینا بود ودر دربار غزنه میزیست.

ابوریحان‌محمد بن‌احمد خوارزمی متولد در۹۷۳، عالم ومورخ وسیاح بود، او در ریاضیات ونجوم وملل ونحل وجغرافیه وهم درفلسفه‌های هندی ومانوی ویهودی و نصرانی ویونانی واسلامی احاطه داشت. گرچه ابوریحان مشغول ریاضیات وفلك واحوال بلاد وامم بود مگردر کشف غوامض مدیون فلسفه است، او به علوی دانش یونان معترف است وبنظر اومطالب زندگی مارا به‌فلسفه عملی نیازمند میسازد. ابوریحان درفلسفه پابند روش فلاسفه اسلامی چون الکندی وفارابی وغیره نیست وبرارسطو ایرادتی هم‌دارد، ارزش آثار ابوریحان برونی درریاضیات وتحقیق اوضاع ملل هیچگاهی ازبین نخواهد رفت، اودر هندوستان سیاحت‌ها کرد، ولی مثل سایر سیاحین اسلامی ازقبیل ابن‌بطوطه که تاهند رسید ویا ابن جبیر اندلسی که تاسوریه وعراق‌آمد ویامانند مارکوپولو سیاح اروپائی‌که تاشرق دوررفت، تنها به‌مشاهده و افسانه واساطیر قانع نشد بلکه درادیان وفلسفه وعقاید مردم تحقیق بی‌تعصب نمود. کتاب ماللهند او درهشتاد باب یك شهکار است، همچنین او درتاریخ ونجوم وریاضی مولفات متعددی دارد که بیشتر از صد بوده است، مشهور ترین آثار او غیر ازماللهند

کتب «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» و «قانون المسعودی فی الهیئة والنجوم» و «الجماهر فی معرفت الجواهر» و هم‌کتاب دری «التفهیم لاوایل صناعت التنجیم»است. برونی سانسکرت وسریانی وعبرانی میدانسته است، این دانشمند دردربار غزنه میزیست وبا ابن سینا مکاتبات داشت .

ابن سینای بلخی متولد در ۹۸۰ ومتوفی در ۱۰۳٦ جامع ترین عالم‌عصر خود و فیلسوف مبتکر اسلام ومولف آثار مهم درفلسفه وطب وتفسیر وتصوف واخلاق و کیمیا ولغت وطبیعیات وسایر علوم درعربی ودری است. او تمامی اجزای فلسفه راکه حکم دائرة المعارفی داشت (از علوم معقول) درکتب متعددی با اسلوب روشن وواضح مورد تحقیق قرارداد، منطق، طبیعیات، ریاضیات والهیات ـ که ازیونان ماخوذ وبا اصول دینی اسلامی نزدیك شده بود ـ همه را درکتب خود باروشنی مورد بحث‌قرار داد، ورسایلی درمسایل مختلف ـ منطق، خلقیات، تفسیر فلسفی آیات، وهم‌موضوعات عرفانی ـ نگاشت، وهمچنین برکتب قدمای یونان شروحی نوشت. مشهور ترین آثار او «کتاب الشفا» درمنطق و «قانون» درطب است، همچنین کتب «نجات» و (اشارات) و دانش نامه علائی . آثار ابن سینا از قرن دوازده تا قرن هفده چندین باربزبان لاتینی وسایر زبان‌ها طبع شده ومورد استفاده دانشگاها واهل علم اروپا قرار گرفته است. ابن‌سینا بروش خاصی ازفلسفه قدیم مقید نبود فقط آنچه راپسندید گرفت چه از ارسطو وچه از افلاطونیان جدید وچه از فارابی . ولی پیروی به‌تمام معنی ازهیچ‌کدام نمیکرد، نه ازحکمت مشاء ونه ازافلاطونیان جدید ونه ازکلام، بلکه باقبول قسمتی ازاصول علم‌کلام وآمیختن عقاید خود بااصول تصوف ونزدیکی بدین ـ روش جدیدی‌در فلسفه ایجاد نمود ودرتمام مباحث علوم خویشتن را درمنزلت ارسطوی اسلامی قرار داد. ابن‌سینا خلود روح راتائید، وتناسخ را ردمیکند، وبا اعتقاد به‌معاد، معاد راطبق تلقی‌اهل دین قبول ندارد، یعنی معادجسمی را نمی‌پذیرد ـ مگر ازراه شریعت ـ او عرفان را نه‌دراصول فلسفه مشائی خود واردکرد، ونه‌بکلی ازمبانی فلسفی خود جدا ساخت، یعنی ازبحث در نفوس وعقول، وکیفیت اتصال به‌عقل فعال، برای ورود در مباحث عرفانی استفاده کرد. روش مستقلانه ابن‌سینا هم فلاسفه مشائی رامثل ابن‌الرشد وهم متکلمین رامثل امام غزالی، به‌انتقاد علیه او واداشت درحالیکه فقها و متعصبین قبلا اورا محکوم به‌تکفیر نموده بودند. خلیفه عباسی المستنجد درسال ۱۱۵۰ ـ امرکردکه مولفات ابن‌سینا رادربغداد بسوزانند. ابن سینا فلسفه مشائی ارسطو راچشم پت قبول نمیکرد ومدت‌ها پیشتر ازبوجود آمدن دکارت در اروپا با فلسفه ارسطو مبارزه نمود، وهمچنین او حادثات وتحولات وانقلابات طبیعی را نتیجه قوانین معینی میشمرد نه‌محصول ماورای الطبیعیه . یعنی ابن‌سینا درعصر خود یگانه متفکریست که‌در مسیر علمی تعبدوتقلید ازگذشته‌گان راطرد ونفی مینماید. تاثیر ابن سینا درآینده عظیم، وکتاب قانون اودرطب ازقرن سیزده تاشانزده در اروپا نافذ بود، ودر افغانستان تااین اواخر نفوذ داشت، وآرای او درفلسفه مسیحی قرون وسطائی تاثیرکرد، دانت اورا دربین بقراط وجالینوس قرار میدهد، وسکالیجر درطب اورا همسر جالینوس ودر فلسفه برتر ازاو میشمارد .

ابن سینا دردری شعرهم میسرائید. دراین جا دورباعی اوقید میشود که ازتکفیر متعصبین نسبت به‌او حکایت میکند :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چومن یکی و آنهم کافر — پس در همه دهر یك مسلمان نبود
با این دو سه نادان که چنان میدانند — از جهل که دانای جهان آنانند
خر باش که‌این جماعت ازفرط خری — هرکونه خر است کافرش میخوانند

ناصر خسرو بلخی متوفی در ۱۰۸۸ دریمگان بدخشان، حکیم دانشمند و مطلع برفلسفه وآثار فلاسفه یونان چون سقراط ، افلاطون ، ارسطو وغیره، وعالم درهندسه، فلکیات، شعر، ادب وغیره، از دانشمندان بزرگ قرن یازدهم افغانستان است، اومرد جهان دیده وسیاح‌نیز بود، کتاب «سفرنامه»اش ارزش فراوان تاریخی دارد چنانیکه کتاب «زاد المسافرین» او نماینده اطلاعات‌فلسفی اوست، همچنین‌آثار دیگری بنامهای «وجه دین» ، «بستان القول» ، خوان اخوان ، روشنی نامه ، سعادت نامه و «دلیل المتحیرین» وغیره دارد، دیوان اشعارش نیز معروف است. ناصر خسرو ازنظر مذهب «فاطمی» بودکه درآن وقت طریقه پیشرفته بحساب می‌آمد وهم‌دراین راه به‌حیث امام ومبلغ، متحمل زحمات فراوان گردید، وفقها ومتعصبین تادم مرگ اورا باتعقیب خود رنج میدادند. اشعار ناصر خسرو بیشتر مشوق علم وحکمت است وروح فلسفی و مذهبی دارد، همچنین او ازپیشه ور ودهقان ستایش، واز ارباب جاه وشعرای متملق- بامنتهای عزت نفس ــ نکوهش میکند. مثلا دریك جائی چنین میگوید :

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی — یکی نیز بگرفت- خنیاگری را
صفت‌چندگوئی‌زشمشادولاله — رخ چون مه و زلفك عنبری را
به‌علم وبه‌گوهرکنی‌مدحت آنرا — که مایه‌است مرجهل وبدگوهری‌را
بنظم اندرآری دروغ وطمع را — دروغ است سرمایه مرکافری‌را
من‌آنم‌که درپای خوکان‌نریزم — مراین قیمتی در لفـظ دری را

بالاخرهٔ ناصرخسرو درعزلت گاهای مخفی بدخشان از جهان بگذشت .

تصوف

تصوف اساسا مربوط بطرز تفکر ایدیالستی میباشد، قبل از ظهور اسلام نیز اغلب کشورها تصوف وعرفانی ازخود داشتند که میتوان آنرا نتیجه شرایط نظام اجتماعی آنان دانست. مثلا دریونان دوره بردگی عرفان «مثالیات» افلاطون بوجودآمد ورواقیون نیزحالت «جذبه»را برای ادراك «نورخدا»لازم‌میدانستند،فلوطین (پلوطینوس) یونانی نژاد متوفی در ۲۷۰، موسس اشراق درمصر بود ومدرسه یونانی اسکندریه فلسفه اشراق را که‌مخلوطی از فلسفه شرق وفلسفه افلاطون وارسطو بود نشو ونما داد وتصوف این مکتب نیز در «مشاهده عرفان» بود .

در هندوستان که مقید به‌قیود شدید طبقاتی بود، محرومیت طبقات محکوم‌محرك تفکر جدیدی برای رهائی ازرنج ویافتن خوشبختی گردید وخیال دخول طبقه پایان ومحروم به‌طبقه بالاتر- عقیده «تناسخ» را بمیدان کشید، بودا که‌منسوب به‌طبقه دوم بود درمنافع باطبقه اول (برهمن) ضدیت داشت، لهذا نذور وقربانی رابرای برهمن تحریم کرد وگفت که ارتقا به‌طبقه بالا نه ازراه قربانی بلکه ازراه ریاضت میسراست، این است که طبقه فقیر پیرو اوشد. درواقع هند بیشتر از اغلب ممالك گهواره انواع تفکرات فلسفی وعرفانی محسوب است. مثلا فرقه «سمارتگان» معتقد بودکه مجموع عالم محکوم حکم حاکم حقیقی وقائم بوجود تحقیقی نیست وآنچه ازخیر وشر وثواب وعقاب به‌مخلوقات لاحق میشود نتیجه افعال واقوال خود ایشان است. طریقه «چهار واك» مکتب مادی بودکه غیر ازمحسوسات چیزی را نمیشناخت ، وادراك بشر را از احاطه بمعرفت صانع عاجز شمرده ولهذا وجود صانع رانفی مینمود، درنظر این ها تمام ادیان ثمره تفکر فصحای جاه‌طلب، ووسیله فریفتن عوام است، ایشان معاد و خلود روح را مطرود ولذات ومشتهیات رامرغوب میدانستند، اماآزار حیوانات را تحریم وآنرا عامل رنج آزار دهنده تلقی مینمودند. مذهب «بود» عقیده به‌حلول حق را دراجساد واوتار، وآزار زنده‌جان راباشریعت هندوان وبرهمنان طرد میکند اما به تناسخ نفوس دراجسام ایمان میداشت .

پیروان طریقه «سانکیان» وقتیکه از «حق» حرف میزدند مراد شان از«طبیعت» بودکه اجسام واجرام علوی را برطبیعت موجود میدانستند ومیگفتند مثلا سرخار را که‌تیز تواندکرد ؟ الاطبیعت. ایشان پاکی قلب رابسته به آن دانند که‌خود خواهی و شهوت وغضب وانانیت طرد شود، آنگاه دوستی به‌نیکوکاران، مهربانی به‌بیماران، بخشش برمظلومان، وخوشی از آسایش خلق دست میدهد. طریقه «جوك» خالق را گوهر یگانه وبیضد وهمتا وفاعل مجموع عالم وسازنده جمهور عالمیان ومبرا ازعیوب واسقام وآلام وبینیاز ازعبادات ودانا وسرمدی میشناسد ، پس اشتغال دل را بیاد او با اجتناب ازآزار مخلوق وحیوانات ودزدی وزن ومرغوبات، وهم راستی ودرخاك‌خفتن وریاضت وتسبیح ورضا وخرسندی وطهارت وتنفس مخصوص، وتفکر درقلب‌وحبس‌دم را توصیه میکند واین همه راوسیله حصول مرتبه علیا و «وصول» میشناسد . اهل «ترك» (ترك شاستر) درطریق استعمال علم برتمام محسوسات، نفس، جسم، قلب، شهوت، غضب، جهل، مجازات ومکافات، لذت‌والم وغیره سخن میزنند. این ها لذت حقیقی را درآزادی میدانند یعنی طردکردن آلام .بیست ویك‌گانه ازقبیل دوری جستن

ازجسم ومحسوسات ولذات حسی حواس شش گانه وغیره (این‌ها قلب را بمنزله حس ششم پندارند وبرای باطن حواس دیگری نشناسند) همچنین آزادی را درتقرب به مبداء واتحاد باأو دانند، اما اتحادی که مثل تاروپود درعین نزدیکی ازهم جداهستند، یعنی اتحاد بامبداء مفارق اعلی . مذهب «وندانتیان» نمایندهٔ محققین صوفیزم هندوستان است که میگویند : حقیقت وجود موجود حقیقی، مثل علم است . واز این تمثیل ، بساطت اومعلوم میشود. همچنین این‌موجود حقیقی‌مبرا ازنقایص ونقائض‌ذات وصفات، وبصیر ومحیط برجمیع موجودات ومکنونات واشیا است، فنا وزوال درهستیش راه ندارد، وخداوند نفوس وارواح، وصانع عالم مصنوع اوست، چه عالم مصنوع بی صانع ازکتم عدم به‌منصهٔ شهود نیاید. وندانتیان معتقداند که‌چون عارف از علایق وعرایق وقیود جهانی وامکانی وارهد ومطلق گردد بعالم اطلاق رسد. مرتبه نهائی وصول بدرجه اطلاق هم‌آن است که نفس سالك عین نفس کلی گردد. همچنین دها مکتب متعدد ومختلف دیگر درهند موجود بوده است.

محیط هند درظهور آرای وقلمون آنقدر مساعد بودکه حتی اکبر جلال الدین پادشاه مسلمان هندوستان خود موجد مذهب مخصوصی بنام «الهیه» گردید درحالیکه این پادشاه شخصا بیسواد بود، ودانشمندان رندی چون شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریای جو دهنی، شیخ ابوالفضل مشهور، اردشیر زرتشتی، غازی خان بدخشانی، شاه فتح‌اله شیرازی، خواجه عبداللطیف ماورالنهری ، سلطان خواجه وغیره به‌این پندار اوکمك میکردند، درنتیجه اکبر «خلیفه زمان» را «انسان کامل» ومستحق سجده مردم دانست، این مسجودهم خودش بود. پیروان مذهب آلهیه چنین کلمه میگفتند: لااله الاالله اکبر خلیفة اﷲ، وهم گفتند که اخلاص به خلیفةالله چهار درجه دارد: ترك مال، ترك ناموس، ترك دین وترك جان درراه خلیفه. این ها احکام دین اسلام را چون هزار سال عمر نموده بود، خاتمه یافته پنداشتند ، وتاریخ هجری را بتاریخ‌آلهی تبدیل کردند، که‌آغاز آن ازسال جلوس اکبر (۹۶۳ – ۱۵۵۵) گرفته شده بود. آلهیان خواندن تفسیر وفقه راطرد کردند، وجایش را بقرائت کتب نجوم وحکمت وحساب و تاریخ وشعر دانند، آنها آزادی ادیان واعمار عبادتگاهای هر مذهبی والغای ستی جبری (سوزاندن زن زنده باشوهر مرده‌اش) واستکراه ازهم کاسه‌گی باقصاب رااعلام کردند (۱) تصوف‌اسلامی‌هم وقتیکه درهندداخل شد متنوع‌گردید که چهارده نوع آن مشهور است، ازآن جمله : قادری ، چشتی، سهر وردی، بهائی (ملتانی)، شاذلی و غیره .

همچنین در افغانستان قدیم هم بعلاوهٔ نفوذ طریقه‌های بودائی وشیوائی وافکار یونانی ومانوی، درقرن سوم قبل ازمیلاد مذهب عرفانی و «دوالیسمت» میترائی (دو گانگی میترائی) بوجود آمده بودکه دارای هفت «مرحله» بود ودرمرحلهٔ آخرین آن «مرشد» قرار داشت، میترا ایرم درراه عشق، دین ومال وجان راقربان میکرد . همچنین در قرون بعداز میلاد وقبل ازاسلام درافغانستان روحانیون پیرو رب النوع «سونا» موجود بودند که بدن های شانرا خاکستر مالیده وتسبیح از استخوان‌جمجمه

---

(۱) – کتاب دبستان مذاهب تالیف موبد شاه زرتشتی طبع بمبی ۱۲۹۲هجری

دردست میگرفتند ، وازخود معابدی داشتند، بعدها مسلمین درافغانستان بافلسفه هند وبودا آشنا شدند، ومتعاقبا عرفان اسلامی ازآن متاثر گردید، در حالیکه مدت‌ها بعدتر مسلمین توانستند باهندوستان مستقیما تماس حاصل نمایند .

تصوف اسلامی نیز درقرن هشتم ، درنتیجه استبداد وتبعیضات سیاسی وقیود شدید وجامد مذهبی، ریا وسخت گیری متعصبین ، انهماك درلذات طبقه دارا و محرومیت های اکثریت ـ ابتدا به‌شکل اعتراضات غیر مستقیم وتسلی دهنده وبعدا بصورت گریز ازواقعیت وپناهنده شدن به‌تخیلات، ازطرف طبقه متوسطه بمیان آمد وزود دربین توده های مردم نفوذکرد ودر زیر پرده عرفان، بدبینی ومخالفت های پیچیدهٔ نهانی جاگرفت. فقها علیه تصوف بحربه تکفیر حمله‌کردند. ولی بعدها قوه های حاکمه از تصوف جهت تخدیر وخواب رفتن اذهان عامه استفاده نمودند، خصوصا که‌تراجم ازعلوم مال قدیمه درعربی منتج به‌تحقیقات نظری درعلوم فلسفی ومذهبی گردیده بود وهمزمان باآن تصوف ظهور کرد. تصوف اسلامی درماورای فلسفه ودین قرار داشت ودر عین‌حال ازهر دو متاثر بود خصوصا ازفلسفه اشراقی یونانی و فلوطین که درمشاهده عرفان فرورفته بود. این تصوف اسلامی با «ذوق عرفانی» که داشت بیشتر ازیکهزار سال، درنفوس طبقات مختلف مسلمان موثر باقیماند، وسعت این تاثیر بقدری بودکه حکمت مشائی وطبیعی وریاضی وطب، نسبت به‌آن محدود بود وحتی در تصورات فلسفی وحکمت کشور های مسلمان نیز تصوف اساس گرفته‌میشد. ابن سینا تصوف راچنین تعریف میکند: «طریقهٔ صوفیه حقیقی آن است که صاحبش را بمعرفت باری جمل وعلی شانه میرساند ولی این طریقه عقلیه نیست که از راه قیاس منطقی باشد بلکه ازطریق نوری است‌که درآئینهٔ نفس انعکاس میکند.» عرفا میگفتند: مناظرات متکلمین نه‌اینکه عقدهٔ وجود را نمی‌گشاید بلکه براشکال آن می افزاید وحل این عقده فقط ازطریق بصیرت ممکن است واین بصیرت مخصوص‌کسانی است که بین خالق وانسان پرده ماده را میدرد .

درهرحال‌تصوف‌اسلامی تاقرن‌دهم‌ازمثالیات‌افلاطونی‌وانبثاقات‌فلوطینی‌وطریقه‌مانوی وبودائی‌متاثرمیشدواین‌تاثیردرسه‌قسمت‌منعکس‌گردید: یکی«اتحادیه»مثلاانطباع‌عقل‌فعال (فیض‌الهی) درنفس‌سلبی- چون‌فیلسوف‌ونصرفارابی واخوان‌الصفاء -دیگر«اشراقیه» یعنی‌تجوهرالروح،چون‌سهروردی الحلبی‌ودوانی‌وصدرالدین‌شیرازی. سوم «وصولیه» چون ابن‌سینا وابن الطفیل وابن سبعین. بالاخره تمام این‌نظریات ممزوج شد وبه «وحدت وجود» منتهی‌گردید. چون تصوف نظری مبنی بروحدت وحلول نشانهٔ از فلسفه هند وفلوطینی جدید بود، فقها ومتعصبین آنرا «خطر دین» نام‌نهادند، وازهمین نظر منصور حلاج ویحیی سهر وردی راکشتند. صوفیون که‌مانند فلاسفه استدلالی معتقد به «پان اتیزم» یاوحدت بین صانع ومصنوع بودند دراثر فشار فقها ومتعصبین بناچار درخانقاه‌هاپناه بردند وبه حفظ اسرار پرداختند. تنها دراین میانه مکتب‌متکلمین ماندکه مانند اسکولاستیك میخواست مذهب وفلسفه را آشتی ـ یاگرگ آشتی- دهد، حکیم ناصر خسرو بلخی یکی ازمشاهیر این مکتب است که دراین راه بواسطه‌تالیفات خود خدمت نمود .

فرق بین متکلم وصوفی این بودکه متکلم به «وحدت ذات خدا» معتقد بود و میگفت: درتمام اشیا فعل خدا جاریست. درحالیکه صوفی به «وحدت وجود تمام‌اشیا»

اعتقاد داشت ومیگفت: درتمام اشیا وجود خدا جاریست . صوفیون برای رسیدن به «حقیقت» از مرحلهٔ «شریعت» به‌مرحلهٔ «طریقت» عبور میکردند واز طریق کشف و شهود وعاطفه وقلب، اتصال به «حقیقت» میخواستند. صوفیون‌درنظر ، طرفدارناتوانان وبینوایان ودهقانان وپیشه‌وران بودند وبرضد تعصبات ملی ومذهبی وزهد خشك و استبداد وتجمل ثروتمندان مبارزه منفی مینمودند، صوفی دربرابر طبقهٔ حاکمه سر فرود نمیکرد ودر آثار خویش مداحی نمینمود . صوفیزم درمرحله اول یعنی «شریعت» مبتدی را به‌پیروی ازشرع وامیداشت. ودرمرحلهٔ دوم «طریقت» به‌توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل ورضا توصیه میشد، تاحالات : مراقبت، قرب، محبت، خوف،رجا. شوق. انس واطمینان حاصل گردد. درمرحلهٔ سوم یعنی «حقیقت» صوفی ازانجام وظایف وتکالیف شرعی وعرفی ودساتیر دینی معاف میشد زیرا دیگر شرع فرع وتصوف اصل محسوب بود ، دراین مرحله صوفی در درجات فنافی‌الله وبقافی‌الله از همه‌برتر ووالاتر میشد. تصوف دارای اصطلاحات مخصوص بخود نیز بود ازقبیل: ملکوت، جبروت، حریت، بصیرت، انسان کامل، سکر (بیهوشی) ، خلوت، ریاضت. مراقبت . سماع، رقص. خرقه. رویت. جذبه. تسلیم، انس، اتصال، مرقع، زاویه ، وجد، حال، قبض. بسط. وغیره. آن عقاید صوفیه که مشابه عقاید اشراقیان بود بعدها درتحت تاثیر محیط سیاسی ومذهبی‌صوفیون بناچاربارمز واشارات وتاویلات‌سمبولیك درآمیخت تادیگران آنرا درنیابند وصوفی باخطر تعصبات واستبداد دچار نگردد .

بین تصوف اسلامی ومسیحی، وتصوف هندی وجنبه نظری تصوف اسلامی، فرق موجود است، تصوف اسلامی ومسیحی برمبنای «وصول مخلوق ازطبیعت ناسوتی ومحدود به‌خالق مفارق اعلی ازطریق محبت وطاعت وتفانی» قرار دارد: یعنی طلب کمك الهی وتوقف برفیض خداوندی غایهٔ آن است. در حالیکه تصوف هندی بیشتر مشغول فرو رفتن درروح فرد واتحاد بااین مطلق، وتحقیق آن است. تصوف هندی بربنای آن قراردارد که فائض به‌مفیض خود وصول‌کند، وهمچنین درصدد تحقیق در عودت به‌مبداء ودر وحدت طبیعت لاهوتی است که مبداء آن واحد احد، ومظاهر وصور آن مختلف است. «وصول» تصوف اسلامی‌به «اتصال» تعبیرمیگردد، و «وصول»تصوف هندی (یعنی‌تحقیق غایات مذکور) به « اتحاد » تعبیر میشود . تصوف اسلامی سلبی است که بدون تحقق ثنائیت خالق ومخلوق متحقق نمیشود ، در حالیکه تصوف هندی به طریق ایجابی است‌که اتحاد بامطلق ازطریق مجهود بشری است . معهذا هردو تصوف در حالت انتها وغایت علیا متشابه است . طریقه تصوف هندی درشکل سلبی خود موسوم به «جنانا» است ودر شکل حب فنای مرتقی موسوم به «بهاکتا» است.

واما تصوف مسیحی : تصوف مسیحی در اروپا ، نتیجه امتزاج عیسویت و فلسفه افلاطونی جدید بود که درآن دوره برعقول قدیم تسلط داشت. واضع این‌فلسفه «افلوطین» از «غیبوبت» انواع معرفت حقیقی ساخت، وگفت که : احد فوق کل نعت، وعالی ازکل صور، واجل‌ازکل حد، ومصدرکل است، واتصال باو، باجهد صعب ونادر التحقق میسور است. همین نظر بودکه فکر تجرد ورهبانیت رابمیان آورد، غیبوبت فلوطین بدین جدیدی تحول کرد وغایه بشریت اتصال به‌حیات الهی گردید در حالیکه این‌اتصال، جهد وزهدت دائمی را ایجاب میکرد. البته‌آلهٔ انجیل، آلهٔ مفارق ولی زنده ومحب بود. جان اسکات ایریجین (۱) ایرلندی درقرن هشتم ـ مصادف بادوره ظهور

(۱) Jean Scottergene

تصوف اسلامی ــ باامتزاج روش کنیسه وفلوطینی، یکنوع تصوف مشترکی راپیش کشید که میگفت: صدور جمیع موجودات، از مبداء اول است، وباز به‌همان مبداء عودت میکنند، ونتیجه میگرفت که: مملکت آلهی برای متاملین وصوفیهٔ ضد حیات‌دنیوی مفتوح است. «سنت برنارد» مشاور پاپ اوجین ثالث ــ که خود خطیب جنگ دوم صلیبی بود ــ میگفت: کل فلسفه منحصر درمعرفت مسیح است ومعرفت مسیح به حب اله یعنی نفس معین اول منتهی میگردد. اوحیات صوفیه مسیحی را منحصر در اتباع از طریقه «نجات» میدانست که عبارت بود از : تامل در نفس ، تامل درعالم، وتامل درخدا که اول آن منتهی به‌ادراك یقینی، وآخر آن‌منتهی به «غیبوبتی» میگردد، که‌روح مستشعر بنفس خود نمیباشد وآنقدر علو میگیرد که‌ازصلهٔ آلهی تمتع حاصل مینماید.

هوج‌دی سنت فیکتور استاد الهیات درپاریس متوفی در ۱۱٤۱ یکی از مشاهیر این دسته است که درآثار خود از ثقافت عقلی خالص وشرح مراحل آن سخن زده است، ازاین مراحل یکی مرحلهٔ «تامل دراخلاق و اوامر آلهی» باز مرحلهٔ «خطبهٔ باطنی» است که بواسطه آن کشف القلوب بعمل می‌آید، بعد از مرحله «حذر» هم مرحله «صعود» و دارای سه درجه است: «صعود درعمل» مبنی براعتراف شخص ازخطایش وتوزیع ثروتش بااحتقار ثراء ــ «صعود در عاطفه» مرکب از تواضع ومحبت برغیر ــ و «صعود درعقل» مبنی برمعرفت مخلوق وباز معرفت خالق ــ که به پنج طریق متحقق میشود ــ واین انتهای شهود روحانی است که عده قلیلی به‌آن نایل میشوند وآنها واصلانی هستند که درسکون وسلام وسعادت میرسند . در قرن دوازده وسیزده صوفیان بسیاری پیدا شدند که پابند اصول مسیحی نبودند و روشی مثل تصوف «اخوان عقل آزاد» داشتند که میگفتند : غایه تصوف وحدت بین انسان ورب اوست، وصوفی حقیقی کسیست که‌روح آلهی بزبان اوسخن گوید. البته در قرن چهارده صوفیان آلمانی از آثار افلاطونی جدید متاثر بودند، از آن جمله «جان ایکریت» (۱) میگفت : خدا فوق کل معرفت وغیر متناه، ونامحدود است، وکاینات آلهی وعالم‌صادر ازاو ومخلوق اوست .

درقرن شانزده مرکز تصوف مسیحی درهسپانیا منقل گردید، وباآنکه تحت‌تاثیر شدید تصوف اسلامی قرار گرفته بود، دیگر جوهر اساسی تصوف گذشته رانداشت، واصحاب تصوف دریکنوع خواب خامل منطوی درنفس خویش فرو رفته بودند. در حالیکه حتی کنایس کاتولیك هم مومن را ازعمل وحیات معاف نمیداشت گرچه تامل روحانی ازاو میخواست. درهر حال تصوف اسپانیا از روح بشر ابتدا کرده ومرحله بمرحله صعود میکرد تابه خدا واصل میشد .

واماتصوف‌اسلامی‌درقرن‌هشتم‌ظهور کرد. آنوقت‌صوفی‌هادر بصره‌و کوفه‌متفرق‌بودند، هردوشهر‌مذکور ازقبل‌بامردم‌مسلمان‌ومشیحی‌ویهود ومجوسی بانظرهای‌مختلفی‌مسکون بود،واین نظرات‌مختلف‌درهمدیگرالبته تاثیرات‌متقابلی‌داشتند. صوفی‌های‌اولی‌هنوزعنوان صوفی‌نداشتند واین‌کلمه‌بعدها پیداشدولی ایشانرا: زاهد، عابد وعارف میخواندند،اما «زاهد» کسی بودکه بشکل مرتاضین از لذایذ حیات کناره میگرفت. «عابد» آن بودکه

---

(۱) Jean Eckart

بطاعت وعبادت الله وتنفيذ کتاب وسنت میپرداخت . «عارف» متوجه به‌خدا بود و قصد شناختن اورا - ازبرای ذاتش داشت، وبه این صورت عرفای اشاعره واهل‌حدیث باعرفای فسلفی ازهم جدا شدند. دربصره حسن بصری متوفی درسال ۷۲۸ رئیس زهاد بودکه حریت فرد راتائید میکرد، وکوفیون ظواهر شریعت را معتبر میشمردند. درقرن نهم بغداد نیز مرکز تصوف شد وبین ناسکین ومتکلمین جدال آغاز گردید، فقهانیز دراین جدال برضد صوفیون اشتراك کردند زیرا فقیه ظواهر را میپرستید و صوفی قلب وضمیر را. ازقرن هشتم به‌بعد تصوف وعرفان اسلامی رو به‌توسعه و انکشاف نهاد ودراغلب کشورهای اسلامی منتشر گردید، مگر کانونهای اصلی وعمده آن کشور های عراق درشرق قریب وخراسان (افغانستان) در شرق وسطی بود که صوفیزم را بسط وتوسعه میدادند، وتصوف ازافغانستان در ماورالنهر راه خودرا باز کرد ودر قرن یازدهم دائره عرفان درآن جا وسیع گردید، حتی درجهش عرفانی قرن نهم که «سکر» جای «صحو» راگرفت وعقیده فنافی‌الله بمیان آمد پیشرو، آن بایزید بسطامی وبعدها ابی‌الخیر بود، زیرا صوفیون افغانستان نسبت به‌صوفیون عراق افراطی‌تر بودند .

درهرحال تصوف که‌در ابتدا به «اشارات» اکتفا میکرد ومخالف دفتر وعلوم‌ماضی بود بعدها در «عبارات» آورده شد ومتعاقبا شکل مکتوب راگرفت تابر سر منابر برآمد وعام شد، وصوفیون مشهوری چون ذوالنون وجنید وشبلی دراین راه پیش قدم گردیدند، همچنان خانقاها آبادگردید وشعایر وآداب ومقررات ورسوم تصوف ازقبیل نشستن وخاستن وخوردن وپوشیدن وملاقات کردن وسفر سماع وغیره بمیان آمد. صوفیان افغانستان چون ابوسعید ابی‌الخیر وعبداله انصاری دراین راه جهد بسیاری نمودند. در رقص وسماع (که صوفیون به‌شور وهیجان می‌آمدند وگاهی جامه برتن میدریدند وامثال ذوالنون وشبلیو خرازونوری طرفدار آن‌بودند) عبداله انصاری فصلی بنام «مختصر فی آداب الصوفیه» نوشت وقیود سماع کردن را محترم شمرد و گفت که مطلب ازسماع «اجابت دعوت» و «بلوغ مشاهده» است، نه‌وسایل ناواثق برای تولید وجد . روی همرفته تصوف اسلامی که بدوا از قرآن سرچشمه میگرفت بتدریج از رهبانیت مسیحی - که‌برپایه ریاضت حتی اختصا وزهادت وتجرد وامثال‌آن قرار داشته وپر از تواب ومرتاض وتارك دنیا بود - متاثر گردید وهم زیرسایه فلسفه نو افلاطونی که‌برعقیده وحدت وجود تکیه میکرد وفلسفه بودائی وهندی که ناشرفکر فنا بود داخل شد. میتوان گفت «مراقبه صوفیه» با «دیانای» هند و «فنای» صوفیه با انعدام تعینات شخصی هند شباهت داشت ، جز آنکه روش هندی تنها منحصر به تربیت اخلاقی وتصفیه باطن ، وفنای اونجات از درد زندگی ولهذا «نیروانای» بودائی کاملا منفی بود وبرفنای محض می‌ایستاد، درحالیکه فنای صوفی بابقاء (باقی‌باالله) همراه بود .

درهر حال بین شرع اسلام وتصوف تناقض واضح بود، شرع خالق مفارق اعلی را میشناسد که خارج ازخلق وهستی وغیر ممازج باشیا است، درحالیکه صوفی خدارا ساری درهمه اشیا میداند ویك حقیقت کلی ویك وجود حقیقی وواقعی را درعالم منبسط می‌بیند، درنظر صوفی ، اسلام وبت پرستی ، کعبه ومیکده، صمد وصنم یکی است، اواین حقیقت مشترك را سبب «صلح کل» میشمارد . واما فقهای قرن یازدهم

نسبت به‌صوفی وتصوف چنین قضاوت میکردند : «اسم صوفی اندکی قبل ازسال ۲۰۰ هجری (قرن هشتم) پیداشد، صوفیان آن‌عهد سخنان بسیاری دراین موضوع گفته‌اند که حاصل آن این است : تصوف عبارت است از ریاضت نفس ومجاهده برای تبدیل اخلاق‌رذیله به‌اخلاق‌جمیله ازقبیل زهد وحلم وصبر واخلاق‌وصدق و امثا ل آن که دردنیا وآخرت پسندیده است، جنید بغدادی گفته : تصوف یعنی بیرون آمدن ازهر خوی بد وداخل شدن بهر خلق خوب. همچنین «رویم» گفته: همه مردم بر سوم متوسل اند وصوفیه به‌حقایق، مردم خودرا بظواهر شرع مکلف میشمرند واین قوم به‌حقیقت پرهیزگاری وصدق. بلی‌دراول این‌قوم چنین بودند بعد ابلیس آنهارا فریفته هرروز تلبیس تازه‌ئی برای آنها پیش آورد، ودرهر قرنی این تلبیس ها زیادتر شد تاآنکه متاخرین آنها متمکن در تلبیس شدند، اصل تلبیس ابلیس این بودکه صوفیه را ازعلم باز داشت وبه آنها چنان وانمود کرد که مقصود واقعی ازشرع عمل است وبس . وچون چراغ علم نزد آنها خاموش شد ظلمات جهل مسلط گشت ودوچار اشتباهات گوناگون شدند، بعضی مقصود ازشرع راترك کامل دنیا شمرده مال راگژدم دانستند وفراموش کردند که مال برای مصالحی خلق شده است، بعضی مصلحت‌بدن راکنار گذاشته مبالغه بسیار بجا آوردند حتی بعضی هیچ نمیخوابیدند ، این‌مردم‌مقصد شان خوب بودولی طریقه وصول به‌آن غیر پسندیده بود، بعضی بواسطه کمی علم مطابق احادیثی رفتار میکردند که‌معنی آنرا نمی فهمیدند، بعد دسته‌ئی پیدا شدند له درجوع وفقر و وساوس وخطرات صحبت داشتند ازقبیل، حارث محاسبی که‌کتابی دراین مواضیع تصنیف کرد، بعد دسته دیگری آمدند که تغیرات خاصی در تصوف دادند وتصوف را باصفات خاصی ازسایر فرق متمایز کردند ازقبیل اختصاص به‌مرقع وسماع ووجد ورقص وکف زدن وتوجه زیاد وبه حدافراط درنظافت وطهارت، بتدریج این طریقه نمو کرد و هر شیخی چیزی به‌آن افزود تا آنکه ادعای رویت خداکرند و رویت خودرا وافی ترین علوم شمرندند حتی علم خودرا «علم باطن» گفتند در حالیکه علم شریعت را «علم ظاهر» نامیدند، بعضی از آنهارا گرسنگی وریاضت های سخت بخیالات فاسده واداشته بداعیهٔ عشق ودلباختگی پرداختند مثل اینکه شخصی صبیح المنظری را درخیال آورده به‌او عشق بورزند، خلاصه کفرها وبدعتها پدیدار شده به طرق مختلفه منشعب شدند، بعضی قایل به‌حلول گشتند، جمعی قول به‌اتحاد پیش آوردند، همین طور دستخوش تلبیس ابلیس بودند تا ابوعبدالرحمن السلمی کتاب سنن رابرای آنهانگاشت وبدون استناد به‌اصول علمی به‌تفسیر قرآن پرداخت «۱»

دراعتراض به‌تصوف فقهاتنهانیستند کسانیکه‌علمی‌فکرمیکنند ازنگاه‌دیگری دراین اعتراض شرکت دارند ودر تعلیل تصوف بواسطه علوم تجربی به‌این نتیجه میرسند که : سکر تصوف یا غیبوبت درواقع یك سکر فیزیولوجی است . اما ازنظر تاریخ، جریان تصوف ، رکنی ازارکان تمدن‌فکری ملل مسلمان‌بوده ،ودرابتدابه‌اساس‌اصل

---

(۱) ــ به‌نقل ازکتاب «نقد العلم والعلما» تالیف ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی بغدادی حنبلی مذهب متوفی درسال ۱۲۰۰ مسیحی، اقتباس از قسمت اول تاریخ تصوف ، جلد دوم کتاب بحث درآثار حافظ ــ تالیف داکتر قاسم غنی چاپ تهران سال ۱۳۲۲ شمسی .

«وحدت وجودی» خواهان اخوت بشری وطالب «صلح کل» بوده، از تعصبات مذهبی وملی دوری میجست .

در هر حال تصوف اسلامی به‌تدریج در روشهای‌متعددی منقسم‌گردید ومرشدینی بسیاری پیداشد، مثلا ازمشاهیر عرفا این‌هاستند: سفیان ثوری کوفی متوفی درسال ۷۴۳ ، او ازکبار فقها وپیرو طریقهٔ اهل سنت بود که‌قرآن راغیر مخلوق، وقول و عمل و نیت را علائم ایمان میدانست. ذوالنون مصری متوفی در ۸۵۹ صوفی‌معروف ومولف کتاب مجربات (درطب وکیمیا وسحر وغرائم) وسرایندهٔ اشعار (فی حجر الحکما) ومناظره او باشاگردش یعقوب است. این‌صوفی طرفدار سماع هم بود واز طرف فقها زندیق خوانده میشد . ابوعبداله حارث بن‌اسد المحاسبی متوفی در ۸۵۷ صوفی شافعی مذهب ومتبحر درعلم کلام وازانصار عقل بود. او ازمفردات ومنطق معتزله استخدام میکرد وبرضد خودشان بکار میبرد. کتاب الرعایة لحقوق الله، فی المبادی العشره الموصله الی السعاده، شرح‌المعان، البعثة والنشر، رساله فی‌الخلاق، التوهم، ماهیة العقل ومعناه، رساله فی العظمه ورساله فی‌فهم‌الصلوات ازمولفات‌اوست. محاسبی ماهر علم کلام وبین ایمان ومعرفت وعلم وعقل تفاوت قایل بود. متکلمین و فقها ومحدثین اغلب دشمن مهاجم اوبودند، امام حنبل وپیروانش آنقدر به‌این مرد حمله کردند تا از شمول درمجالس علمی مجتنب وعزلت گزین گردید .

ابوالحسن نوری متولد دربغداد ومتوفی در ۹۰۷ شاگرد سری سقطی (عم جنید) بود وطرف عتاب خلیفه موفق عباسی قرار گرفت. نوری درحالت «غیبوبت» از جهان بگذشت. شیخ عبدالقادر جیلانی متوفی در ۱۱۶۵ مولف پرکاری بودکه مشهور ترین آثارش فتوح الغیب، الفتح الربانی، جلاء الخاطر والغنیه لطالب طریق الحق است . او درجوانی ازگیلان به‌بغداد رفت ودر سلك تصوف داخل وبه‌صلاح وتقوای مشهور شد. ابونجیب سهروردی متوفی در ۱۱۶۸ متخصص در فقه ومدرس درسنت وصاحب شاگردان بسیاری بود. اودر بغداد وایران وشام سفر واقامت نمود. کتاب «آداب المریدین» ازمولفات اوست. شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد سروردی متولد در ۱۱٤٤ در بغداد ومتوفی در ۱۲۳٤ شاگرد عبدالقادر جیلانی وعالم باعمل ازطراز امام غزالی درفلسفه وشریعت اسلامی بود ودر بغداد خانقاهای صوفیه را سر پرستی میکرد. کتب «کشف الفضایح الیونانیه» و «عوارف المعارف» او مشهور وآرایش در تصوف معروف است.

از مشاهیر صوفیون افغانستان یکی ابراهیم ادهم بلخی است که در باره او قصص آمیختــه به اسطوره بسیار گفته شده . دیگر ابو یزید بسطامی متوفی در ۸۷۷ـ است که آثارش در دست نیست، بایزید ازطلائع «تصوف نظری» است وهم او اولین ناشر فکر «فنا» است ، فنا دراصطلاح صوفیه درمعنی «سقوط اوصاف بشری در صوفی» است. چیزهائیکه درحق بایزید گفته شده باید باقید دقت واحتیاط دیده شود زیرا مخالفین متعصب بسیار داشت . وقتیکه ازو پرسیدند : به‌چه چیز این معرفت یافتی ؟ جواب داد : باشکم گرسنه و تن برهنه :

عبدالکریم ابوالقاسم قشیری خراسانی متوفی در ۱۰۷۲ صوفی دیگریست که فقه وسنت رابطریقه شافعی دربغداد تدریس میکردو باز درنیشاپور آمد. کتاب «قشریه» وکتاب «الترتیب فی طریق الله» تالیفات مشهور او است که در آینده گان تاثیر قوی داشت. همچنین از معاریف صوفیون طرفدار کتاب‌وسنت خواجه عبداله انصاری هروی

متوفی در ۱۰۸٦ است ، انصاری صوفی حنبلی مذهب واز حامیان سنت ودشمن سرسخت متکلمین – اعم از معتزلی واشعری وغیره – ونماینده کامل فقاهت وعصبیت مذهبی عهد خود بود، او (فقیه) ومحدث ومولف وشاعر، ودر تصوف از حسن خرقانی صوفی معروف وناخوان خراسان شدیدا متاثر بود، انصاری تمسك به‌قرآن وسنت را ضامن استقامت مذهب روحی، وشریعت وطریقت را ملازم همدیگر میدانست ، دوستانش اورا «رکن الدفاع عن الکتاب والسنه» میگفتند ودشمنانش (متکلمین) او را خطر تقدیس و توحید میشمردند وبه تشبیه وتجسم منسوب میکردند. انصاری نیز کتابی درباره آنهابنام «ذم علم الکلام واهله» نوشت، انصاری به‌وسعت معارف و عمق تقوای مشهور بود، او درکتاب «منازل السائرین» مراحل اهل شرع را بسوی طریقت این‌طور تعین نمود: اراده، ضعف، توکل، صبر، حزن، خوف، رجا، شکر، محبت وشوق. ومیگفت چون رهروان عین حقیقت را دیدند آنگاه احوال آنان ناپدید میشود وآنچه لم‌یکن بوده فنا میگردد وآنچه جاویدان است باقیمیماند . انصاری بواسطه انطباق طریقت باشریعت، تصوف اسلامی را ازعرفان افلاطونی وعرفان‌هندی ممتاز میکرد ومذهب او به‌این سبب یکی از مذاهب صوفیه گردید. از مولفات مشهور انصاری «صد میدان» و «طبقات الصوفیه» است، «آلهی نامه» او نمونه مثال وپیش قدم نثر مسجع ادب دری است. انصاری درتدریس خود اندازه استعداد وکفایت شاگردان را مدنظر میگرفت و به‌همین اساس بودکه «ترمذی» را بر «بخاری ومسلم» ترجیح میداد و میگفت که اولی راخاص وعام میدانند درحالیکه ازدومی وسومی فقط خواص‌بهره میبرند. انصاری میگفت که صوفیون مردم را ازخواب غفلت بیدارمیکنند وبعد ازاکمال دین برای وصول به‌حقیقت مستعد میسازند هم ازراه شریعت وهم از ورای آن . همچنین ازصوفیون پیرو کتاب وسنت امام ابوحامد محمد غزالی خراسانی است که قبلا ازوی ذکر شد، واما از صوفیان نظری مشهور اسلام اینها هستند :

حسین بن منصور حلاج بیضاوی ایرانی مقتول در ۹۲۱ شاگرد سهل بن‌عبداله تستری، اوبعد از سفر های طولانی درافغانستان وچین وبین النهرین وحجاز دربغداد به‌تدریس پرداخت وضمنا آرای صوفیه را بسط میداد تاجائیکه بعضی اورا ساحر و بعضی مجنون وبعضی صاحب کرامات میگفتند، ازاین مدح آخر فقها برآشفتند وخلیفه عباسی را واداشتند که اورا اعدام کند، طبق امر خلیفة المسلمین حلاج را وحشیانه مثله کردند یعنی دست وپای وسر بریدند وهم سنگسار نمودند، ولی این‌مرد آه‌نکرد وتبسم نمود وتکرارکرد: انا الحق . از مولفات بسیار او – که ٤٦ کتاب‌آنرا ابن‌الندیم نام‌میبرد – به‌جزنام کتب وفقرات متفرقه چیزی‌نمانده است، همین عناوین کتب او اهمیت آنهارا درساحه تصوف نشان میدهد. مذهب حلاج نوعی از مذهب «الحلولیة الشریفیه» بود، اودشمنان بسیاری ازفقها ومحدثین وعوام وهم متصوفین داشت از قبیل ابراهیم بن شیبان القرمسینی رئیس صوفیه سیستان واصفهان متوفی در ۹٤۸، ابی زرعه طبری متوفی در ۹٦۳ وابونعیم اصفهانی متوفی در ۱۰۳۸– این دونفر آخری حلاج را در مولفات خود کوبیدند. از طرفداران مشهور حلاج یکی ابن‌عطا از اجله‌سنیان واز مخالفین نظری جنید بود، حامدبن عباس وزیر وقت به سعایت فقها اورا بخواست وکتبا راجع به عقیده حلاج از او سوال کرد، ابن عطا جواب نوشت: انه اعتقاد حق وانني ادين به وكل من لايدين به‌لاعقيد تهله. وزیر امرکرد تاپیزار اورا کشیده آنقدر

بسرش کوفتند تاخون ازبینی اوسیلان کرد. شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهر وردی معروف به شیخ اشراق وموسوم به‌شیخ مقتول متولد در حدود ۱۱۵۳ در حلب به‌اشارت سلطان صلاح الدین‌ایوبی به جرم حکمت درسال ۱۱۹۰ کشته شد. این شیخ صوفی است‌که مذهبش ازمذهب حلولیهٔ افلاطونیهٔ جدید متاثر بود واین همان مذهبی است که‌قبل ازاو حلاج مظهر آن بود وبرمنوال مدرسه ابن‌سینا اشراقیهٔ متاثره از افلاطونیه جدید بود. عالم سهروردی دوقسم است : عالم نور وعالم ظلام. اولی عالم روحانی اعلی ومنیر ودر راس آن نور – نوراست ، دومی هم عالم ماده‌است . کتاب حکمت الاشراقیه از مولفات اوست . ابن العربی محی الدین ابوبکر محمد بن‌علی بن عربی الحاتمی الطائی متولد در اندلس و متوفی در ۱۲٤۰ در سوریه، صوفی مومن بوحدت وجود ودر نظر خود متاثر از افلاطونیان وارسطو وغیره بوده است مگرسعی میکرد خودش را بپوشاند تامثل خلاج وسهر وردی اعدام نگردد، او در کتاب مشهور خود «فصوص الحکم» نظریات فلسفی بسیاری اظهار کرده مگر برای حفظ جان ازشر متعصبین باتاریخ انبیا مزج نموده است . مولفات ابن العربی را تاسه صد جلد گفته‌اند، مشهورترین آنها «فتوحات مکیه (شامل تمام معارف صوفیه) وفصوص‌الحکم ومحاضرات الابرار ومسامرات الاخیار وهفده کتاب دیگر است. بعد ازمرگ ابن العربی متعصبین قبر اورا منهدم ساختند ولی بعدها سلطان سلیم عثمانی آنرا آبادکرد .

سائر صوفیون افغانستان نیز ازقبیل شقیق واحمد خضرویه بلخی، فضیل بن عیاض وبشر مروی ، معروف کرخی، شیخ ابراهیم‌مروی، عمربن مسلم حدادنیشناپوری، حمدون بن احمد نیشاپوری، ابوعبداله طاقی، یحیی سیستانی، شیخ نجم الدین کبری، شیخ احمد غزالی برادر امام محمد غزالی وغیره همه ناشرین افکار صوفیانه بودند چنانیکه ابوالحسن خرقانی مرشد انصاری تصوف را اعتلا بخشید وابی سعیدابوالخیر خانقاه تاسیس کرد ومباحثه مذهبی وفلسفی رارایج نمود وتصوف رابسط داد، اوبود که درزبان دری هم رباعیات عرفانی بسرود. علی هجویری غزنوی اولین کتاب تصوف را در دری بنگاشت وحکیم سنائی غزنوی وفریدالدین عطار نیشاپوری مشهور ترین شعرای متصوفه درآسیای وسطی بودند، بالاخره بزرگترین شاعر تصوفی جهان مولوی بلخی بودکه در عصر انحطاط فرهنگ وثقافت آسیای وسطی ، چراغ تصوف را باروغن شور وهیجان وعشق جنون انگیزی مشتعل نگهداشت .

ادب وهنر

بعد از نفوذ عرب ودیانت اسلامی درافغانستان ، زبان دینی عرب که به‌تدریج علمی وبواسطه تراجم از علوم ملل دیگر توانگر میگردید وبحیث زبان دینی وعلمی و رسمی سایر کشور های نومسلمان قبول میشد، در افغانستان نیز قبول شد وزبان و خط عربی رواج یافت وبزودی توانست سایر زبانهای مروجهٔ کشور را عقب براند، در این میانه تنها زبان دری که قبل ازظهور اسلام در مملکت سخن زده میشد با اهمیتی که داشت زنده ماند، این‌تنها نبود بلکه زبان دری لغات عربی را جذب نمود ورسم‌الخط آنرا ـ که نسبت به‌خطوط سابقه کشور ساده‌تر وآسانتر بود ـ پذیرفت والبته درعوض قسما لغات خود را بزبان عرب اهدا کرد، به‌این ترتیب زبان دری وسعت یافت وخط عربی برای توسعه زبان وفرهنگ دری خدمت نمود ودرطی دو قرن زبان جدید دری آنقدر انکشاف نمود که در قرن نهم وعهد دولت صفاری افغانستان در مقابل زبان‌فایق عربی برکشیده شد، ازآن بعد تمام دولت های افغانستان ومردم افغانستان اعم ازدری زبانان وترکی زبانان ، حامی وناشر جدی زبان وادب دری درداخل وخارج کشور گردیدند، وبعدها پشتو زبانان افغانستان درساحه هندوستان نیز عین روش را در

ترویج وترقی زبان دری معمول داشتند . اصلا تعلقات افغانستان وهندوستان ازازمنه متقدمه موجود بوده است. چندین هزار سال پیشتر سرود های ریگوید (قسما) با ادبیات قدیم سانسکریت از افغانستان ـ توسط آری های مهاجر ـ به‌هندوستان رفته وبه‌تدریج درهند ولهجه‌های آن تاثیر کرده است، البته باز وقتی رسیده که‌افغانستان این زبان قدیم‌را بادین بودائی یکجا از هندوستان گرفته ودرعوض آئین آفتاب پرستی را مثل صنعت گریکو باختری به‌هندوستان داده است. درقرون وسطی این تاثیر و نفوذ متقابل بین هردو کشور توسعه یافت، دین اسلام بازبان وادب دری افغانستان توسط دولت غزنوی در هندوستان داخل شد واین تنهایك عملیه نظامی نبود بلکه کاروانی ازعلما وادبای افغانستان درعقب خود داشت، این است که هزار سال‌پیشتر لاهور مرکز فرهنگی افغانستان قرار گرفت وتالیفات علی هجویری غزنوی درهمین‌جا به میان آمد، وبرونی از همان کشور فرهنگ وثقافت هندوستان را بدنیای بشری معرفی نمود، وبواسطه‌ترجمه اقلیدس ومجسطی ورساله اسطر لاب درهندی، هندوستان را بمعارف اسلامی متصل ساخت ، شعرای افغانستان هم‌چون عسجدی وفرخی ادب دری‌را درآن کشور داخل نمودند، واشعار مختاری ومبارکشاه‌درشهرهای هندوستان طنین انداخت .

از قربان یازده تاشانزده درطی پنجصد سال زبان وفرهنگ افغانستان درکشور بزرگ هند به‌سیر خود ادامه داد، خصوصا حمله وتخریبات چنگیزخان درافغانستان سبب شدتا بقیة السیف رجال علمی وسیاسی ونظامی افغانستان به‌هند هجرت‌نمایند ودرآن جا استعداد ولیاقت خودرا درسایهٔ دولت های اسلامی در رشته های فرهنگی وسیاسی بکار اندازند. درطی‌این دوره بهاء الدین اوسی، امیرروحانی ، منهاج‌السراج جوزجانی، شیخ عثمان ترمذی، همزه اسفراینی، کاشف هروی، محمد عوفی وغیره‌همه ناشرین زبان وادب افغانستان درهند بودند. فیروز شاه تغلقی مضمم شدکه کتابخانه جالانگهی نکرکوت (هزار وپنجصد کتاب داشت) را از هندی بزبان دری ترجمه نماید.

کتب دلایل فیروز شاهی، تاریخ فیروز شاهی وفتوحات فیروز شاهی ازطرف اعزالدین خالد خانی وضیاء الدین برنی وخود فیروز شاه درهمین عهد تالیف گردید. در دوره سکندر شاه لودی زبان وخط دری درهند توسعه بسیاری پیداکرد، سکندر شاه خود باتخلص گلرخی درردی شعر میسرود، وفرهنگ سکندری نیز درهمین دوره نوشته شد . غازی خان پسر دولت‌خان لودی حاکم پنجاب کتابخانه قلعهٔ «ملوکت» را تاسیس کرد ودر کشمیر سکندر شاه کشمیری خود شعر دری میسرائید ودانشمندانی چون سید محمد همدانی صاحب شرح شمسیه، سید محمد خاوری صاحب خاورنامه وقاضی سید محمدحسین ومیرسید محمد صاحب کتاب تنویر همه در راه نشر فرهنگ اسلامی وادب دری خدمت مینمودند. سلطان زین العابدین درکشمیر کتابخانه تشکیل کرده وکتب مهابهارت وراج ترنگنی را ازهندی بزبان دری درآورد وآثار دری را در کشمیری ترجمه‌کرد. این بسط زبان وادب وفرهنگ دری در هندرستان، آنکشور را کانون‌تازه زبان فرهنگ دری بساخت وزبان دری برای چند صد سال زبان ادبی ورسمی هندوستان قرار گرفت.

دولت بابریه هند که جانشین دولت های افغانستانی گردید هم این روش را با جدیت تعقیب‌کرد، پس طبیعی بودکه درعقب امیر خسرو دهلوی وصدر الدین زکریا وخواجه حسن دهلوی وسعد سلمان لاهوری وفریدالدین دهلوی وتاج الدین عراقی و موید جاجرمی وموید دیوانه وامیر ارسلان کلامی واختیار الدین باغی وسراج ساوه‌ئی وباقی خطیب وامیر حسن سنجری وصدر الدین عالی وحمید راجه وشهاب الدین صدر نیشین وفخر الدین نافله وشهاب الدین خطیب وفخری غواص ومظهر گجراتی وشهاب الدین بداونی وغیره، دانشمندان دیگری بوجود آمدند چون ابوالفضل صاحب آئین اکبری، نظام الدین احمد هروی صاحب طبقات اکبر شاهی ، امر ناتهه صاحب ظفرنامه رنجیت، ودهانفر مولف وشاعر مشهور دیگر. میرزا عبد القادر بیدل ازمشهور ترین شعرای دری زبان هند وستان است‌که او به تنهائی میتواند تاریخ ادب دری هندوستان را تشکیل کند، البته سیطرهٔ استعماری اروپائی ها در هندوستان از قرن هجدهم به‌این سو توانست که زبان وادب دری را مثل استقلال ملی هند ازسرحدات آن کشور براند وجایش را بزبان انگلیسی بسپارد .

چون در افغانستان آنروز کاغذ ـ که در اوائل از کشور چین وارد میشد و بعد ها از ماور النهر مخصوصا سمر قند وارد میگردید ـ زیاد و ارزان بوده و یك تخته آن دو درهم قیمت داشت و نساخ اجیر هم فراوان بود ومزدکم میگرفت لهذا فرهنگ وادب کشور نسبت بدوره قبل از اسلام در دائره وسیع تری سیر مینمود، در قرن دهم آثار علمی وادبی بیشتری بوجود آمد ودر قرن یازده ودوازده سرعت این انکشاف بقدری بود که افغانستان ازنظر زبان وادب در صف اول کشور های پیشرفته جهان قرار گرفت ودر شهر های مرکزی وپایتخت کتابخانه های موجود شد. ودولتهای سامانی وغزنوی ومتعاقبا سلجوقی وغوری و خوارزمی در راه ترقی زبان وادبیات دری خدمات شایانی انجام دادند، باآنکه زبان علمی وبین الاسلامی کلیه کشور های مسلمان، عربی بود، وآثار علمی‌علمای افغانستان هم درزبان عربی نوشته میشد حتی دبیران وشعرای افغانستان قسما در انشاء و ترسل وشعر عربی خود سرآمد ومشهور بودند از قبیل بشاربن برد تخارستانی و امیر عبداله طاهری وابوالفتح بستی وحسن میوندی وغیره، معهذا زبان دری نه‌اینکه

استقلال ادبی ورسمی خود را ازدست نداد بلکه قدم بقدم براه علمی شدن پیش‌رفت، هکذا تصوف و عرفان اسلامی نقش زیادی در ادب دری بجا گذاشت و با چهره جذابی درنظم ونثر دری تجلی نمود . این است که در رشته های دینی وادبی وتاریخی و جغرافیائی و حکمت وعرفان وغیره کتب وآثار گرانبهائی بمیان آمد ازقبیل عجایب البلدان بلخی، شهنامه های نثر ونظم ابومنصوری ومسعودی مروزی، تراجم تفسیر وتاریخ طبری، حقایق الادویه هروی، حدود العالم جوزجانی، مسالك الممالك برونی، تواریخ بیهقی وگردیزی وسیستانی، دانشنامه ابن‌سینا ، التفهیم برونی، ترجمه‌کلیله ودمنه،کشف المحجوب‌غزنوی، مقامات‌حمیدی بلخی، چهارمقاله عروضی، سفرنامه وزاد المسافر ووجه دین ناصر خسرو، حدایق السحر وطواط، سیاست نامه نظام الملك وغیره . واما آثار منظوم دری نه‌بقدریست که بتوان دراین جا همه رانام برد، مکرر گفته اندکه دردربار غزنه ٤٠٠ نفر شاعر زندگی میکرد واگر این فرض قبول شود میتوان گفت درآن روزگاران هیچ پایتختی در جهان مثل پایتخت افغانستان مجمع‌شعرا نبوده است .

چیزواضح این‌است‌که به‌اندازه دولت‌غزنوی مخصوصاً‌زمان‌سلطان محمودومسعود کمتر دولتی درجهان ازشعرا تقدیر میکرده است ، اولین ملك الشعرای زبان دری عنصری بلخی درزمان محمود ظروف طلا ونقره درخوان خود استعمال میکرد وزیبنی شاعر یکبار فیل مسکوك نقره (یك‌ملیون درم) ازطرف سلطان مسعود صله میگرفت، پس بعید نیست در عصریکه پول ودارائی دردست طبقه حاکمه متمرکز بود، درهرجائی از آسیای وسطی اگر شاعری میبود به‌این دربار رجوع مینمود . مشاهیر شعرای دری ازعهد حنظله بادغیسی تاقرن سیزدهم دقیقی و عنصری بلخی، فرخی سیستانی، سنائی غزنوی، اسدی وخیام وانوری وظهیر وغیره است که در راس همه شاعربزرگ رزمی جهان فردوسی‌طوسی (۱۰٦۸)قرار دارد. افغانستان‌از قدیم دارای اشعارحماسی بودکه به‌تدریج روح دینی درآن داخل شده رفت وفداکاری درراه خدا ودین توصیه گردید وروی همرفته ادب افغانستان ازعهد اویستا به‌بعد برپایهٔ عشق وعفت واحسان وشجاعت وخدا وامید قرار دارد، درحالیکه مکتب عرفانی دربین آن به‌شکل «جملهٔ معترضه‌ئی» واقع شده که ازفنا وتحقیر حیات سخن میزند. درهر حال از آغازاسلام تادوره غزنوی درطی پنج قرن هر قدر زبان دری منکشف تر میگردید بیشتر لغات‌عربی را قبول میکرد واز حالت سادگی وایجاز درنثر به‌تکلفات وصنایع بدیعیه نزدیکتر میشد تا جائیکه بالاخره جمال اسلوب برکمال معنی پیشی گرفت وسبك خراسانی بسوی سبك عراقی لغزیدن آغاز نمود وذوق تنوع وابتکار دربستن مضامین وتشبیهات تازه وکنایات واستعارات بدیع، پایه سخن وری شد، اما معانی عرفانی وفلسفی و منطقی نیز در منظومات دری جا گرفت وزبان غنی وتوانگر شد.

واماهنر این دورهٔ افغانستان که‌حاصل تکامل پنج قرنه این کشور بود وآثارش در طی دوره تحمل حادثات سوء تاریخی ـ چون تخریبات خصوصی علاء الدین‌جهانسوز وتخریبات عمومی چنگیز خان وضربت آخرین امیرتیمور گورگان ـ تقریبا بکلی نابود گردیده و کلیه علائم معماری وحجاری وفلز کاری ونقاشی ازبین رفته است معهذا مقادیرقلیلی ازآن‌که‌درروی زمین باقیمانده ویا اززیر زمین مکشوف گردیده است با تذکرات تاریخی واشارات شعری مورخین وشعرای افغانستان هزار سال پیشتردست

بهم داده واینك منظره کوچکی که‌قیمت بزرگی دارد بنمایش میگذارد . از آن جمله است : طاق مشهور بست، خرابه های چشت ولشکرگاه وشهر غلغله بامیان، مناره های غزنین ودولت آباد، مناره جام ومسجد هرات، آثارمرمر های حکاکی شده ، گچ بری‌های قصور، چوب‌های کنده کاری شده، ظروف کاشی جلادار ، نقاشی لشکری بازار وهمچنان اطاق ظروف واشیای فلزی موزیم کابل. این‌آثار نمونهٔ ازفن معماری وسنگ تراشی ورسامی ونقاشی وفلزکاری افغانستان راتا اخیر قرن دوازدهم نشان میدهد، وتصاویر سفالی ازعهد سامانی ومیناتور هاکه از دورهٔ عباسی بدست است و همچنان مسکوکات مختلفه درجد خود این‌وظیفه راانجام مینمایند، اگر تذکرات تاریخی وشعری مدنظر قرار داده شود سررشتهٔ ازموسیقی توسط رود وچنگ وچغانه ورقص آن دوره افغانستان هم بدست می‌آید . میتوان گفت که در افغانستان صنایع ظریفه مثل سایر مظاهر مدنیت تااوایل قرن سیزدهم منکشف بود، درمعماریهای عظیم ، ستون وفیل پایه وطاقهای نعلی ورواق وپنجره وگنبد بکار میرفت، وفیلپایه هابشکل «ذوذنقه» قالب ریزی میشد، درفرش وپیزارهٔ مساجد بزرگ سنگ مرمر ورخام‌بشکل مربع ومسدس وخشت پخته بکار میرفت، دیوارها باگچ بریهای قشنگ باگل وبرگ واشکال هندسی تزئین میگردید وحواشی باکتیبه های خط کوفی آراسته میشد، اطاق ها باگل های مارپیچ ملون ومنقش ومذهب میگردید وخطوط لاجورد بکار برده میشد، محوطه وصفه، زیر زمینی وحوض چه، دهلیز واطاق، دالان وتالار، پلستر گچ وتزئین برجسته ورنگامیزی ، حویلی ومیدان وحرمسرا ودیوار های مرتفع وخامه معمول‌بود، روی همرفته سبك معماری افغانستان بین سبکهای معماری سایر ممالك اسلامی ممتاز ومخصوص بود .

مثلا در دوره غزنوی که بعد از قصر های سلطنتی مسجد طرف اعتنا بود، درکمال جمال وجلال اعمار میگردید، ازآن‌جمله مسجد جامع غزنه بودکه درآن سنگهای مربع ومسدس همه ملون ومنقش ومذهب بکار رفته بود، پیزاره وفرش مسجد ازسنگ‌رخام در مربعات منقسم وباخطوط زرین ولاجوردین مزین بود، درمقصوره مسجد سه هزار غلام درباری میگنجید وچندین حضیرهٔ دیگر داشت، بعلاوه مدرسه‌ئی که باجامع متصل ودارای کتابخانه معظم بود. مساجد آنقدر عظیم بودکه بعضا گنجایش چند هزار نفر داشت ومقصوره ها وحضیره های‌متعددی را دارا بود، ایوانهای وسیع ومناره های بلند وگنبد درمعماری مروج بود. همچنین رسامی ونقاشی درافغانستان آنروز پیشرفته بود، واغلب عمارات بزرگ در داخل خود روی دیوارها وسقف بامجالس بزم ومیدان های رزم زنان ومردان مصور ومنقش میگردید. بعضا تصاویر رجال وغلامان درباری به‌جسامت طبیعی انسان مرتسم بودکه موزه وقبای گلدار وکمربند ودستارشان تا هنوز مشخص وروشن است، ازاین هم هویداست که در افغانستان مخصوصادر دوره غزنوی فن نقاشی بکمال رسیده بود ونقاشان هنرمندی درمملکت وجود داشت. هکذا صنعت فلزکاری آندوره افغانستان پیشرفته و زیبا ونفیس بود. موسیقی افغانستان منکشف بود وآلات چنگ ورود ودف وتار وطبله وتوله وتنبور بارقص وآواز خوانی، معمول وطرف توجه دولت ومردم قرار داشت، سرایندگان ورقاصان زنانه ومردانه دردربار وحرم ومجالس رجال عالیه ، وهم درشهر های مملکت موجود و مشغول‌بودند. این ذوق بدیع مردم گرچه ضربت سختی از چنگیزخان درقرن سیزدهم برداشت ولی بکلی نمرد وباز درقرن چهارده تاشانزده مدرسه میناتوری هرات بمیان آمد .

تعلیم وتربیه

افغانستان قبل از دوره اسلام ، تعلیم وتربیت مخصوص بخود داشت که نتیجه اوضاع اجتماعی یعنی موثرات سیاسی واقتصادی ومذهبی ومحیط بود، همچنین ترکتاز برادران تورانی وچادر نشین آسیای مرکزی درافغانستان باتعالیم مذهب زرتشتی – که بر پایه زراعت ومالداری وشهر نشینی وهم مجادله بین اهورامزدا واهریمن یعنی روشنی وتاریکی یاخیر وشر استوار بود– مردم را به‌سلحشوری‌وجنگ معتادمیساخت، پس تعلیم وتربیه مردم‌که در اخلاق وشخصیت آنان موثر بود فعالیت وکار ،ورزش وسواری را باپاکی وخیر خواهی تائید میکرد ومردم عقیده به‌بهشت ودوزخ داشتند، تائیرات سیاسی ونظامی واقتصادی وفرهنگی ومذهبی ملل متنوعه ازقبیل هند وایران وتوران ویونان هم در تعلیم وتربیت قدیم مردم افغانستان – که درسر چهار راه آسیای وسطی قرار داشتند نقش وگاهی‌هم نقشی متناقض داشت . در دوره اسلام تعلیم وتربیه درافغانستان تجدید شد وتعلیم وتربیت اسلامی جای تعلیم وتربیت‌قدیم راگرفت، امااین تعلیم وتربیت درچوکات عمومی مثل‌فرهنگ تابع دیانت بود وافکارفرد ازتقلید وتقیید اطاعت میکرد، انقیاد چشم پت ازموسسات سیاسی ومذهبی امر حتمی بود، همچنین قناعت به‌سر نوشت محتوم وغیر قابل تغییر اثر عمیقی درروح جامعه بجا میگذاشت، واین طریقه باتربیت حقیقی که‌هدف آن وارد کردن تغیر درفکر ونفس ورشد سالم وهم‌آهنگ استعداد های موجود درنهاد آدم است منافات داشت، زیرا تعلیم وتربیت میخواست که مردم درتفکر نسبت به‌سیاست ، خودشانرا مجاز و مستحق ندانند بلکه تفکر واشتغال به‌امور سیاسی راحق آسمانی رئیس دولت‌بشمارند همچنین در امور قضائی حق تفکر را ازمردم سلب کرده عقیده تسلیم ورضا را درنفوس راسخ میساخت.

حس‌بدیعی وزیباپسندی مردم‌هم دربین چهار چوبه این‌تعلیم وتربیت محبوس بودزیرا دیگر زشتی‌وزیبائی اشیافرمایشی‌بود واین‌فرمایش ذریعهٔ‌امر ونهی بنام‌حلال و حرام انجام میگرفت، لهذا فن هیکلتراشی ونقاشی ازنوع جاندار مخصوصا انسان، طرد میشد، اما نباتات ونقوش بیجان خوشبختانه مامون میماند، این تعلیم و تربیت شقاوت حیات وبی‌عدالتی های اجتماعی را امرمقدر میدانست وجامعه را باتسلیم و رضای نامحدود بشکل تماشاگر غیر ذی مدخل نگهمیداشت ، اما مقام موثر ومختار را در سرنوشت مجامع بدو قوه متحده اداری وروحانی میبخشید ، معهذا این تعلیم وتربیت که بیشتر برپایه های رسوم جامد والقاآت روحانی تکیه میکرد نمیتوانست از تاثیرات محیط اجتماء و اقتصادی که ملت را احاطه کرده بود، تاثیر شدیدتری در سرنوشت مردم داشته باشد .

تعلیم وتربیت آنروز افغانستان موجب توقف توده ها دریك حال ولهذا سبب عدم ترقی بود، زیرا تربیت عمومی درعمل ارائه طریق پیدا کردن مایحتاج ودر نظر دانستن مراسم مذهبی واعیاد وشرح حلال وحرام بود. درهر حال تعلیم وتربیه در افغانستان «القائی» بود وبه‌اساس تخویف وتنبیه بعمل می‌آمد، این تعلیم وتربیت بواسطه خانواده ، دوکان، بازار، کارگاه‌های حرفوی، مدارس، مساجد، خانقاها، مجامع وعظ ، دربارها ودوایر دولت‌عملی میشد هم بشکل سمعی وهم بشکل عملی وهم بشکل نظری پدر درخانواده ، واعظ دربازار ومسجد، استاد دردوکان وکارگاه ، معلم درمدسه مرشد درخانقاه، دربار درمورد اشراف، دوایر دولت درمورد محاسب ومنشی این‌همه وظایف تعلیم وتربیت را ایفا مینمودند. بااین تفاوت که تربیت‌سمعی درخانواده،دوکان،

بازار ومسجد همه‌مبنی بود برتفهیم فرایض واحکام شرعی وحفظ ادب دربرابر بزرگان واطاعت ازدولت وروحانی وتسلیم ورضا دربرابر حوادث وحتمی شناختن تفاوتهای زندگی (فقر وثروت، عزت وذلت، عدل وظلم) وصبر وسکون درمقابل بلایا ومحن اجتماعی وداشتن امید تلافی درحیات اخروی . در دوکان وکارگاه تربیت عملی بود وشاگرد پیشه وصنعت می‌آموخت، دربار تربیتگاه عملی اشراف بود که در آن جا آداب معاشرت وتشریفات درباری ورموز اداری ورسوم مخلوق پرستی می‌آموختند، همچنین دوایر رسمی شاگردانی درانشاء وحساب ودفتر داری وغیره تربیه مینمودندکه بعدها در اداره کشور سهیم میشدند، حساب وحسن خط وادب دری وعربی درنزد ایشان معیار لیاقت بود، خانقاه هم مدرسه مهمی بودکه مراد ومرشد، مرید را از تنگنای قیود عنعنه ورسوم معمول وتعصب مذهبی وزهد خشك می‌رهاند وبطرف‌نیکوئی واحترام عقیده فرد رهنمونی میکرد ولی ازطریق تخیل وجذبه ودوری از عمل که‌این خود صرف نقش تسلی وتخدیر را میباخت .

واما تعلیم وتربیت نظری که درمدارس ومساجد بعمل می‌آمد درمرحله عمومی وابتدائی آموختن سواد دری وخواندن قرآن وعقاید وشرح حلال وحرام را هدف قرار میداد، ودر مرحله دوم یعنی تحصیلات بلندتر ـ تاوقتیکه انحطاط فرهنگی آغاز نگردیده بود ـ نصاب تعلیم عبارت بود اززبان وادب دری وعربی ومنطق وحکمت آلهی وفلسفه وطب وریاضی ونجوم، تحصیلات عالی اعم ازعلوم معقول ومنقول همه درزبان عربی بود، ولی بعد ازآنکه دراثر غلبه فقها ومتعصبین وهم حمایت دولت های وقت ـ ازنظر حفظ منافع مشترك ـ علوم معقول مردود شمرده شد، تعلیم وتربیت عالی درمدارس ومساجد افغانستان منحصر به‌علوم ادبی وشرعی (فقه، حدیث، تفسیر وعقاید) وقسما طب ونجوم گردید . اما این روش درمورد طلبهٔ عمومی منطبق میگردید وطبقه خواص مستثنا بودند، آنها میتوانستند شخصا در ردیف علوم شرعی وادبی وقصص وتاریخ، علوم معقول راهم مطالعه کنند، ولی البته مجال اظهار معقولات نداشتند. همچنین طریقه های تحصیل هرچه بود مخصوص شهر ها وقصبات بزرگ بود زیرا فرهنگ وتمدن اسلامی نیز مثل هرتمدن قدیم دیگر، تمدن شهری وطبقه مرفه وممتاز کشور بود. اوضاع اقتصادی وسیاسی ومناسبات اجتماعی فقط میتوانست برای تعلیم وتربیت عدهٔ محدودی مساعد باشد نه‌برای توده های کثیر مردم. البته تحصیلات نظری برای نسوان درشهر ها هم، نه‌ممکن ونه میسر بود، زیراشدت قیود مانع فعالیت آزاد زن درخارج خانه وحرم بود. حجاب زنان اشتراك آنان را درمجامع ومدارس حتی مساجد منع مینمود، معهذا دربین طبقه ممتاز ومرفه زنان باسواد وتحصیل کرده نیز پیدا میشد. اشراف بعلاوه تحصیلات نظری، سوار کاری وتیر اندازی وچوگان بازی وشکار کردن وشطرنج باختن نیز می‌آموختند.

روی همرفته نتیجه تعلیم وتربیت افغانستان، ایجاد یك جامعه کارکن وصابر وقانع وتوکلی بودکه به‌اصالت سیطره دولت ورهبری روحانیون معتقد بودند وهم حوادث زندگی را ازلی وحتمی میشناختند، این روحیه بعد ازاستیلای چینگیز خان در نفوس کشور راسخ‌تر گردید وتاهنوز باقی است، این است‌که توقف نسبی دریك‌حال مانع سرعت تکامل اجتماع گردیده ومملکت درمسیر تحول عقب ماند. این روش‌تربیتی درافغانستان بیشتر بغرض حفظ منافع طبقه حاکمه ومرکزیت یافتن دولت های وقت

بود که‌تمرکز را دربرابر نفوذ خارجی وسرکشی داخلی هدف نخستین سیاست میدانستند، مخصوصا دولت غزنوی که جهت تمرکز دولت، اصالت قدرت دولت را ـ بدون هیچ‌گونه قید وشرطی ـ عملا درطرز تفکر مردم میکاشت، مثلا هنگامیکه سلطان محمود در سفر حربی ملتان مشغول، وازپایتخت کشور غائب بود، ایلك خان افراسیابی جانشین دولت سامانی ماورالنهر باپنجاه هزار عسکر به‌بلخ وهرات حمله کرد، هرات تسلیم شد اما مردم سلحشور بلخ بدفاع برخاستند وبعد از جنگ وخون ریزی شهر بدست دشمن افتاد وقسما آبادی ها ویران شد. محمود برگشت ودشمن را باقوت سپاه ازکشور براند ومردم مدافع بلخ را زیر عتاب قرارداد که چرامثل هرات تسلیم به‌دولت خارجی نشدند ودست به‌شمشیر برده‌اند، زیرا جنگ وظیفه دولت وسپاه است نه‌وظیفه رعیت، پس امر کرد تاترمیم مجدد خرابی های وارده را بردوش خود بگیرند. این روش وآموزش برای ظهور روح استقلالی مردم شکست ناپذیر افغانستان زمینه تجلی نمیگذاشت مگر درحالی‌که دولت‌اسلامی ویاشریعت اسلام جایز میشمرد وآنهم درمقابل غیر مسلمان بود. چنانچه درقرن سیزدهم وحمله چنگیزخان این‌خاصیت مردم افغانستان قویا ظهور نمود ودر حالیکه قدرت دولتی سقوط کرده بود درسرتاسر کشور مردم برخاستند وخون خویش را در راه دفاع ازوطن ودین مثل آب ریختند، مقاومت ورشادت مردم افغانستان دربرابر قوای عظیم استیلاگر بدرختی عظیم الجثه‌ئی میماند که تاطوفان باد ازریشه آنرا نکند ازروی آن عبور کرده نتوانست، در حالیکه قوت های غیرمقاوم درمسیر چنگیزخان مثل نهال نازکی خمیدند وطوفان باد ازروی آنها گذشت بدون آنکه از ریشه برآمده باشند لهذا مجددا سر برداشتند وراه تکامل را تعقیب کردند.

هفتصد سال بعدتر از چنگیز خان‌باز مردم افغانستان باچنین امتحانی‌مقابل شدند وآن عبارت ازهجوم دولت برطانیا درافغانستان بود، این بارنیز مردم افغانستان (در حالیکه دولت تسلیم ومنقرض شده بود) برای دفاع ازوطن ودین برخاستند و دوبارآن امپراتوری مقتدر جهان را از مملکت خویش براندند، واین خاصیت مردم افغانستان را استعمار خارجی «جنون مذهبی» نام نهاد. همچنین درمجادلات داخلی، ویادر مقابل ملل مسلمان، فتوی اهل‌شرع مدار اعتبار بود. باآنهم گاهی مواد منفجره ازنظر مفاد مادی آنقدر درنفوس مردم متراکم میگردید که بشکل عصیانه وعلی‌الرغم مانع مذهبی منفلق میشد. درهر حال تعلیمات نظری افغانستان مخصوصا درشهر های بزرگ ومدارس بزرگ ـ که دارای موقوفات عظیمه وحجره‌های لیلیه برای طلاب‌مسافر بود ـ توسط فضلا ودانشمندان عصر بعمل می‌آمد ودر راه تحصیل وتعلیم گروهای مختلف ، قانون سد نمی کشید وهمین آزادی تعلیم بود که‌درطی پنج قرن تعداد زیاد عالم ودانشمند بوجودآمد واستعداد های بزرگی ازمردم ظهور نمود، درحالیکه در اروپای قرون وسطائی سواد مخصوص کلیسا بود وشاهان ونجبا اغلب سواد نداشتند ، درقرن دوازدهم وسیزدهم فیودال اروپا غیر ازامور جنگی شغلی نداشت وفرهنگ وسواد را به هیچ می‌شمرد گرچه درقرن یازدهم ادب حماسی وشهری تازه بوجود آمده بود. فقط درقرون وسطی بیزانس قدیم ـ شامل شبه جزیره بالقان،آسیای صغیر، سوریه، فلسطین، مصر وجزائر شرق مدیترانه ـ مترقی وباقی بود وبس. اسلاو های غربی درقرن نهم وروسیه درقرن دهم‌بودکه مسیحی شدند ودارای الفبا و

سواد خواندن ونوشتن گردیدند . همین‌تفاوت عظیم درزندگی شرق اسلامی واروپای آن روز بودکه چشم حرص وآز فیودال وتاجر اروپا بسوی تجمل وتمدن مشرق‌دوخته شد وبالاخره جنگ های صلیبی را بمیدان کشید که دوصد سال طول یافت، گرچه اروپا از این جنگها به‌استثنای قتل وغارت وتاراج شهر های انطاکیه وقسطنطنیه، آنهم بشکل وحشیانه‌ئی استفاده قاطع نظامی کرده نتوانست ولی باتمدن وفرهنگ اسلامی آشنا شد واین اسباب انتباه والهام غرب برای یك جنبش نوین درآینده‌گردید.
در هر حال تعلیم وتربیت در افغانستان بااصول تربیت‌یونان‌قدیم فرق‌داشت به‌این‌معنی که یونان بیشتر روح تفوق جوئی فرد را تقویه مینمود در حالیکه آموزش اسلامی افغانستان ، فرد رامقید وتابع اجتماع قرار میداد تاجائیکه موسسات سیاسی وروحانی «سایهٔ آسمانی» محسوب میشد، واطاعت کورانه، آزادی فردرا معدوم مینمود . ایـن تعلیم وتربیت درافغانستان ، درطرز تفکر مردم موثر بود وبه‌تدریج درنفوس مردم راسخ ومانوس شده میرفت. این‌طرز تفکرکه از ابتدا گرایش به‌طریقه اشعریه داشت بمرورزمان ماهیت طریقه «جبریه» پیدا کرد ولهذا تمام حوادث اجتماعی که فرد رامحکوم خود میساخت ـ اعم ازظلم وفقر ومرض وقحط وشکست وامثال آن ـ همه‌امور مکتوب ومقدر ، تلقی میشد، جاه وجلال وغنا وثروت و حکمرانی وآقـایی عده‌را «خدا داده» محسوب کرده وفقر ومظلومیت ومحرومیت ها را نتیجه «شامت عمل» و «خداگرفته» میدانستند ، این عقیده مقتضی آن بودکه مردم دربرابر هر بی عدالتی ومظالم، تماشاچی وصابر باستبداد ودرمقابل هربدبختی وفلاکت راضی وشاکر. این است‌که ظالمین واقویا در استبداد واستثمار باغرور واطمینان واستکبار آزادی عمل داشتند، صبر وشکر ورضا باقناعت به‌اوضاع موجود هم مردم را در حالت انجماد وسکون‌میخ کوب نگهمیداشت وهنوز هم نگهمیدارد .

از دیگر طرف مردم آن زمان بافقر وتنگ دستی درزندگی ، به‌نظافت مایل وبه غسل وپاکی متمایل بودند، درعزا وسرور وخیر وشر شریك همدیگر وبشکل دسته جمعی معاون باهمی شمرده میشدند، جوانمردی واحسان شناسی باقهرمان پرستی از خصایص آنها بود، وباآنکه بیسواد بودند به‌علما ودانشمندان وروحانیون احترام میگذاشتند.

انحطاط فرهنگی : مقدمات انحطـاط فـرهنگی افغانستان مثل اکثر ممـالك اسلامی ازقرن یازدهم چیده میشد وتاقرن دوازدهم صفوف فقها ومتعصبین درطی جنگهای سه صد ساله افکار وعقاید باعلمای معقول وفلاسفه ، بالاخره قرت الظهری ازدولت های جدیدالاسلام وچادر نشین‌قدیم ازقبیل غزنوی وسلجوقی وخوارزمی یافتند، این دولت ها باخشونتیکه داشتند وتعصب مذهبی درنفس آنها درحالت مدبود نمیتوانستند وسعت نظر دولتهای سابق کشور را درمورد علوم عقلی وفلسفی داشته باشند لهذا به‌حمایت فقها واشعری ها ومتعصبین برخاستند وسنگر جنگی آنانرا در مقابل عقل ومنطق استحکام بخشیدند. این است که علوم عقلی وعلما زیر ضربت های شدید ومتوالی قرار گرفتند وفلسفه وعلوم اعم ازریاضی وطبیعی وهیئت وشیمی همه ضد شریعت اسلامی محسوب شد. پس علوم وفلسفه بنام «علم تعطیل» مشهور ومنفور گردید، تنها بعضی اجزای ریاضیات وطب ـ آنهم نظر به‌احتیاجات محسوس طبقه عالیه ـ قبول شد. به‌این ترتیب مدارس افغانستان به‌تدریج از تدریس فلسفه وعلوم عقلی محروم شده میرفت تا جائیکه غیر ازعلوم شرعی وعلوم ادبی وطب وقسما

ریاضی ونجوم چیزی دیگری بطور آزاد تدریس نمیشد. فلاسفه وعلمای معقول کشورهم اغلب به‌کفر وزندقه والحاد منصوب ومتهم میگردیدند، وفرقه های متکلمین ومعتزلی وقرمطی واسمعیلی یکی پی دیگری تاقرن دوازده ازصحنه اجتماعی وعلمی جاروب میشدند، وعین این وضعیت در ایران وماورالنهر هم موجود بود. در حالیکه دربین النهرین مدت ها پیشتر ازافغانستان، این ارتجاع علمی بمیان آمده بود، حتی عرفاو صوفیون هم مثل فلاسفه وعلمای معقول درکشور های اسلامی طرف خصومت وهجوم فقها ومتعصبین قرار داشتند .

پس فلسفه در افغانستان روبه نابودی گذاشت واز مقام پیشین تنزل نمود، وآزادی که مستلزم نشو ونمای فلسفه‌بود دیگر دردولت‌های متحجر ومستبد وجود نداشت، حتی فلسفه، خطر دولت ودین تلقی میگردید واین خود دلیل انحطاط فکری کشور بود. این است‌که دانشمندانیکه ازاین بعد پیدا شدند کارشان منحصر براقتباس کتب قدما ماند وعصر شرحها وحاشیه ها برآثار متقدمین فرا رسید وابتکار محال شد، کلام مثل فقه باقیماند ولی متزلزل بود، فقه نیز مکتفی به‌همان روش تقلیدی بود وتصوف وعرفان مثل کلام بعدها درحالت تزلزل جایش را به‌عرفان منفی تری رها کرد، شعر زنده ومشوق هم میرفت که به اشعار افسرده‌کن ویامدح وتملق مغلق‌تبدیل شود، البته منطق درحدود احکام شریعت متداول ماند ولی دیگر توجه به‌مباحث طبیعی وفلسفی کم میشد وبه‌اخلاق توجه بیشتر میگردید .

فصل نهم

هجوم مغل ومبارزه مردم افغانستان

(قرن ۱۳ میلادی)

یکم

صاعقه چنگیز خان

مغلها:

مغلها در مغلستان زندگی‌چادر نشینی داشتندودر طوائف متعددی‌منقسم میشدند. مشهورترین این طوائف تاتار ، قنقرات، اویرات، ارلاد، جلایر، کرائیت ونایمن بود. یك طایفه کوچك دیگر از مغل «بورجیقین» نام داشت که بواسطه ظهور چنگیز خان دراین طایفه بعدها شهرت بیشتر حاصل کرد. طوایف مغلی مثل ترکان شرقی، که در پهلوی چین افتاده بودند، بیشتر به‌آن مدنیت قدیم دیده دوخته بودند، در حالیکه ترکان غربی زودتر دین اسلام پذیرفته وبه‌حیث مدافع اسلام بدنیای عرب بحرالرومی نگاه میکردند. راه‌های تجارتی بین‌چین وافغانستان وهندوستان وماورالنهر وایران ـ یعنی شرق وغرب ـ هم ازبین ممالك ترك ومغل عبور میکرد. پس مطالعه ثروت وتجمل کشور های اسلامی وچین، میتوانست انگیزهٔ برای حمله ترك ومغل، دراین ممالك باشد . شهرهای مغل درآن وقت عبارت از چادر وخرگاهائی بودکه به‌مقتضای فصل وهوا وضرورت به‌چراگ‌ها توسط عراده بسهولت ازیك جا بدیگر جا منتقل میگردید. طوایف خانه بدوش مغل ـ تاظهور چنگیزخان ـ بیشتر مشغول شکار حیوانات و تجارت پوست باب باترکها وختنیها بودند. پوشاك شان پوست وخوراك شان گوشت حیوانات صحرا ولبنیات بود زیرا این‌ها زارع نبودند وبشکل قبایل مالدار متفرق و متخالفی، زیر ریاست روسای متعددی زندگی میکردند. روسای طوایف ازسامان تجمل فقط رکاب آهنین داشتند. اما قشر اشراف بداشتن صدها وهزار ها مال مواشی دربین مردم چوپان وخانه بدوش خودممتاز بودند. آنهابه‌جادو وخرافات عقیده‌داشتند، در بهار وتابستان درآب جاری نمی نشستند وحیوان‌را ذبح نکرده‌بلکه سینه‌میشگافتند طلا را میشناختند ولی باظروف طلاونقره آب نمی برداشتند ، استحمام نمیکردند و لباس شسته را به‌زعم آنکه رعد وبرق زیاد میشود درصحرا نمی‌گستردند، خانه برق رسیده را نیز برای سه سال ازخیل بیرون می‌راندند تاداخل اردوی خان شده نتوانند. سواران مغل واسپان شان در گرسنگی وتشنه‌گی متحمل ودر سفر های دور مقاوم بودند. این ها مجرمین را سخت مجازات میکردند.

دربین مغلها ازدواج محدود نبود مخصوصا برای خانهای بزرگ . چنگیزخان بعد از مرگ در حدود پنجصد زن ازخود به‌میراث گذاشت که جزء دارائی او به‌فرزند جانشینش منتقل گردید. مغلها مثل ترکان سوارکار ماهر وتیرانداز قابلی بودند،

کمانهای کوتاه ودراز آنان تافاصله سه‌صد چارصد متر تیر می انداخت اسلحه بیشتر آنها تیغ یکدمه وخنجر بود. منجنیق آتش انداز که توسط چهار پای حمل ونقل‌میشد بزرگترین اسلحه مغل محسوب بود. همچنین پادشاهان ختای (در شمال چین) ازایشان باج میخواستند . در هر حال قبایل مانچو ومغل وترک، آسیای شمالی ومرکزی را بین خود تقسیم کرده بودند: قنقرات ها وتاتار ها درسواحل راست رود «ارگون» زندگی میکردند. قبیله برجیقین (چنگیز خان ازهمین قبیله بود) بین رودخانه «کرولن» و «اونون» سکنا داشت. در سواحل «انگووا» قبایل اربعه وهم نژاد تیجی قوت، جو یارات، ارلات وجلایر (این آخری خون ترک‌راهم جذب کرده بود) زندگی داشتند. در سواحل شرقی «بایکل» طایفه «مرگوت» — که از اختلاط مغل ومانچو بمیان آمده بود — حیات بسر میبردند ودرسواحل غربی آن مغلهای الوت مستقر بودند . بطرف جنوب بایکل ازکوه های کنتی تادیوار چین قلمرو دولت «کریت» کشیده میشد که قویترین سایرطوایف بوده‌وبرعکس‌ادیان‌طوایف‌دیگر، متقلددیانت‌عیسوی بودند.و«نایمنها» بین‌اورخون‌علیاوالتائی‌کبیر بامذهب‌نسطوری‌عیسوی‌بسرمیبردند.درجنوب‌غربی‌نایمن‌ها ترکان اویغور زندگی میکردند. ترکان اویغو درقرن هشتم ازکوه های قراقروم به ترکستان شرقی مهاجرت کرده وآنجا را ازطوایف تخارضبط وبتشکیل دولتی‌پرداختند. چون این‌ها درسر راه های تجارتی افغانستان وچین وماورالنهر قرار داشتند بزودی از زندگی وتمدن مردم این مناطق متاثر شدند واز مبلغین عیسوی وهم بودائی و زرتشتی افغانستان ومانوی ها اقتباساتی نمودند، مهمتر ازهمه قبول کردن خط سریانی بود. اویغور ها پیرو مذهب مانی بوده بعدها بودائی وقسما مسیحی شدند و پس از گرفتن الفبای سریانی ایشان درسر تمدن ترك ومغل قرار گرفتند . این ها و طوایف قرلق — که در سواحل مجرای سفلی رود تارم میزیستند دروقت ظهور چنگیزخن — هر دو فاقد اعتبار سیاسی وتابع حکومت قراختائی کاشغرستان شمرده میشدند واین همان حکومت مقتدری بودکه در اوایل قرن دوازده تشکیل وتا اوایل قرن سیزده عمر نمود وتمام قبایل ترکستان شرقی وترکستان غربی پادشاه قراختائی را «گورخان» یا شهنشاه خودشان میشناختند ، پایتخت این دولت بلاساغون در کاشغرستان بود. مردم کاشغرستان قسما مسلمان وقسما بت پرست وترسا بودند ولی ضعف داخلی باتوطئه دولت خوارزمشاهی ، و خیانت کوچلوك خان نایمن داماد گورخان، دولت قراختائی را منقرض وجایش را به‌کوچلوك داد، تابا حمله چنگیزخان مقابل شد.

همچنین درقرن دوازدهم — مقارن ظهور چنگیزخان — کشور پهناور چین بین دو حکومت رقیب منقسم بود: چین شمالی مربوط به «مانچوها» وپایتختش پیکنگ بود که از پیکنگ تاکایفونگ به‌عنوان «کن» یا «پادشاهان طلا» فرمان میدادند. درچین جنوبی شهنشاهی چینائی «خانواده سونگ» (پایتخت آن شهر کونسی) مستقر بود. درسرحدات غربی این دوحکومت، دسته جات تبتی‌وتانگوت‌قرار داشتند .

واماممالك‌اسلامی‌درآسیای‌وسطی‌وآسیای‌قریب—مقارن‌ظهورچنگیزخان—شکل‌ذیل‌را داشت : کشور های ماورالنهر وافغانستان وایران جزء قلمرو شهنشاهی مقتدرخوارزم بودکه در زیر فشار استبداد زندگانی ناراضی داشتند . درماورای دریای سند (سند وملتان) ، ناصر الدین قباچه غوری ودرهند متوسط سلطان شمس الدین التتمش‌غوری

در راس دولتهای مستقلی قرار داشتند که فقط در داخل قشر وسیع خویش مشغول واز سایر ممالك اسلامی جدا افتاده بودند. آسیای صغیر دارای دولت سلجوقی قدیم بودکه پادشاهان آنجا اغلب باجنگهای صلیبی اروپائیان دست وگریبان بودند. کشور شامات ومصر دردست شهزادگان وشاهان ایوبی بودکه بعلاوه نفاق های داخلی مثل سلجوقی های آسیای صغیر باهجوم صلیبی ها دچار میشدند.

اوضاع اجتماعی واقتصادی وسیاسی ومذهبی اروپای‌قرون‌وسطی‌را تاقرن‌یازدهم بشکلی در آورده بودکه تاجر به‌غرض اخذ سودواشراف وفیودال برای حصول زمین وثروت ودهقانان گرسنه وسر کوب شده برای رهائی ازظلم سنیور ویافتن لب نانی همه‌چشم به ثروت مشرق زمین دوخته بودند، کلیسا نیز درسر این همه قرار داشت که تخلیص اوریشلم را از دست مسلمانان بهانه جدال میگرفت، این است‌که پاپ اوربان دوم درسال ۱۰۹۵ دراجتماع روحانیان وفیودالان ودهقانان در کلر مونت فرانسه تقریری کرد وهمه را برای رهائی اوریشلیم ازچنگ مسلمانان، تشویق به جنگ نمود وخاطر نشان کردکه غنایم گرانبهائی درانتظار آنان است ودهقانیکه در این جنگ «مقدس» شرکت کند آزادی خود رابدست خواهد آورد . همچنین پاپ تمام اسقف ها را مامور کردکه جنگ صلیبی راتبلیغ نمایند، این است‌که سپاه دهقانان نادار در حالیکه نمیدانستند اوریشلیم کجاست بازحمت زیاد تاقسطنطنیه واز آن جا به آسیای صغیر رسیدند. ولی از طرف ترکان به‌سختی کوفته شده به‌قسطنیه عقب نشستند . ازآن بعد قشون شوالیه های اروپا ازراه دریا وخشکه در ۱۰۹۷ به قسطنطنیه وارد شدند واز آنجا به‌آسیای صغیر گذشتند، گرچه این‌ها تلفات زیادی دادند اما به‌فتح انطاکیه موفق شدند وتمام مسلمانان را سر بریدند. آنها در ۱۰۹۹ اوریشلیم راتسخیر وسکنه مسلمان را بازنان وکودکان کشتار دسته جمعی کردند و آنگاه حکومت اوریشلیم تشکیل وپادشاهی ازشوالیه ها تعیین شد. نظام فیودالی اروپا که مبنی بر فشردن شدید وسرف ساختن دهقان بودنیز دراین پادشاهی تطبیق گردید وبغرض دفاع دربرابر مسلمانان ، قلعه های جنگی اعمار ودسته جات مختلف نظامی تشکیل شد، تجارت اروپا مخصوصا ایطالیا هم بامشرق زمین گشاده ترگردید. مسلمانان برای راندن این مهمانان ناخواسته وپرمدعا برخاستند وترکها درسال ۱۱٤٤ «ایدبس» ازدست رفته‌را مسترد کردند. اروپایان برای تحکیم موقع خود جنگ دوم صلیبی را در اواسط قرن دوازدهم شروع کردند اما جائی نرسیدند. درعوض سلطان صلاح الدین ایوبی، حکومات اسلامی سوریه وبین النهرین شمالی ومصر رازیر پرچم خود متحد وبرضد صلیبیان متجاوز سوق نمود. ایوبی در ۱۱۸۷ شوالیه های اروپا را درهم شکست واوریشلیم رافتح وپادشاه صلیبی را اسیر نمود. اروپا برای‌جنگ سوم بایستاد وفریدریك اول امپراتور آلمان، فلیپ دوم پادشاه فرانسه وریچارد اول پادشاه انگلستان باقشون زیادی روبه شرق سرازیر گردیدند. امافریدریك دریکی از رودخانه ها غرق شد وپادشاهان انگلستان وفرانسه بعداز دو سال محاصره عکا را گرفتند وخودشان‌به‌اروپا برگشتند،امااوریشلیم دردست‌مسلمانان‌ماند وتسلطاروپائیان بر سوریه وفلسطین سستی گرفت، درآغاز قرن سیزدهم اروپا به‌جنگ چهارم‌صلیبی شروع نمود، ولی این بار سپاه صلیبی درعوض اوریشلیم به‌قسطنطنیه هجوم کرد ودر ۱۲۰٤ شهر را فتح وویران وتاراج واهالی را کشتار بیدریغ نمودند. به‌این ترتیب

عوض امپراتوری یونانی بیزانس، امپراتوری‌لاتین بنانهاده شد. بیزانسی ها درقسمتی ازبالقان وآسیای صغیر باقیماندند، ومردم از رفتار امپراتوری جدید متنفر بودند. بیزانسی ها دوباره جان گرفتند ودر ۱۲۶۱ به‌قسطنطنیه حمله وفتح، وامپراتوری‌مرده بیزانس را مجددا احیا کردند، ولی خرابی های وارده دیگر قابل تلافی نبود. در فرانسه وآلمان گفته میشد که فتح اماکن مقدسه کار گنهکاران نیست بلکه کودکان معصوم میتوانند این‌کار را نمایند. پس سپاهی از کودکان درفرانسه وآلمان تشکیل وتوسط کشتی ها به‌عزم فلسطین در دریا انداخته شدند، این سپاه بیگناه قسما در طوفان دریای مدیترانه غرقاب فنا شدند وقسما ازطرف صاحبان کشتی درمصر به بندگی فروخته شدند، عده‌ئیکه از جنوب ایطالیا عوض فلسطین به‌جانب اوطان خود برگشتند هم در عرض راه تلف گردیدند. معهذا جنگهای صلیبی به‌این جا خاتمه پیدا نکرد ودر قرن سیزدهم جنگهای دیگری بعمل آمدکه مشهورترین آنها جنگ‌هشتم درسال ۱۲۷۰ ــ است. روی همرفته صلیبی ها ازاین جنگهای غارت گرانه وسفاکانه ــ بعد از دوصد سال حرب وضرب ــ هیچ سودی نبردند وجز قبرس هیچ جائی در دست شان نماند، اما ازنظر اقتصادی برای اروپا مفید ثابت شد وتجارت ایتالیا و جنوب فرانسه بامشرق زمین وسیع گردید . نتیجه مهمتر جنگهای صلیبی برای اروپا آشنا شدن بازراعت جدید ومحصولات تازه شرق بود، صنعت ابریشم بافی وبلور سازی نیز ازاین بعد در اروپا معمول شد وشناسائی اروپا بافرهنگ وتمدن ممالک اسلامی مشرق باعث انکشاف فکری آنان گردید .

چنگیز خان :

او مرد عجیبی بودکه باذکای حیرت انگیزی درسایه شمشیر وسیاست مداری عالم توران را زیر پرچم وحشت افزای خودجمع کرد، این مرد قوی هیکل وبلند بالا باپیشانی فراخ وریش دراز بیسواد بود وجز زبان قبیلهٔ خوددیگر زبانی نمیدانست ، خدا معتقد بود وبه‌فال شانه سوخته پابندی داشت، او درمقدمه حوادث بزرگ خلوت میگزید وباریسمانی در گردن بحضور معبود نیایش میکرد ونیل ومرام خودش را استرحام مینمود، اوجاه طلب شدید ومسحور تحکیم وفرمان روائی بود وهمه چیزرا برای خود وخاندان خود ودر مرتبه دوم برای مغلستان میخواست. چنگیز دلبسته آن بودکه نام بزرگی درجهان ازخود باقی گذارد ووسیله این‌مقصود کشتار وانهدام مهیب ملل وممالك راقرار داد. چنگیز خان راجع به‌آینده خاندان خود چنین میگفت : روزی خواهد رسید که احفاد من زنان قشنگی دربر خواهند گرفت وپارچه های نفیسی خواهند پوشید وطعام های لذیذی خواهند خورد وخوبترین اسپان سوار خواهند شد، ولی آیاهیچ فکر خواهندکرد که تمام این‌چیزها را به‌کی مدیون اند ؟ همچنین او راجع به‌بقای نام خود روزی بیکنفر قاضی اسیر افغانستانی (قاضی وحید الدین فوشنجی) درمعسکر مرغاب چنین گفت: ازکشتار های که‌من درممالك محمد اوغری ــ دزد ــ (سلطان محمد خوارزمشاه) نموده‌ام نام عجیبی ازمن درمیان مردم خواهد ماند. قاضی دل به‌مرگ نهاد وگفت : چون خان تمام مردم رامیکشد پس نام درمیان کی خواهد ماند ؟ چنگیز خان برای مغلستان آرزو داشت که عظمت امپراتوری توکیو های قرن ششم را (یعنی ایل‌خان توقان ودوبوخان) اعاده‌کند آن عظمتی که‌وقتی برنصف آسیا

فرمان میراند، این است که قراقروم را درمرکز طبیعی منگولیا پایتخت خویش قرارداد واین همان مرکز خان‌قان بزرگ ترکی قرن شش وپایتخت خاقان بزرگ اویغور قرن هشتم بود که‌کتیبه های تاریخی کول‌تکین ومکوبین خان درحوالی آن کشف گردیده است. شهر قراقورم بعد ازانهدام شهرهای افغانستان وماورالنهر بواسطه فرستادن صنعت کاران این شهرها وچینی‌ها درآنجا آبادشد ومغل‌ها بواسطه خزائن آسیای وسطی درمغلستان ثروتمندشدند تاجائیکه دادوستد ومعاملات تجارتی هریك ازمغلهای متمول دریك نوبت از ۳۰ تا ۵۰ هزار بالش بالغ میشد، وبشهادت مورخ افغانستان عطا ملك جوینی هربالشی در عهد مغل بالغ برپنجصد مثقال طلا ویا نقره بود وهر بالش نقره به ۷۵ دینار (رکنی) مبادله میشد که عیارش چهار دانگ بود.

زراعت ونهال شانی نیز درقراقروم درعهد اوگتای خان پسر جنگیزخان ترویج گردید وثروت قراقروم به‌جائی رسید که درقحطی زمان اوگتای یك من غله به‌یك‌دینار طلا خرید وفروش میشد، باآنکه خانهای مغل اکثر درقشلاق وایلاق زمستانی و تابستانی میبودند تا شهر ها، معهذا قراقروم شهر اداری ویا بیشتر تجارتی بود، «جرگه‌های کبیر» هم‌درآن‌جا منعقد میشدوشهر دارای دیوارها ودروازه‌ها وبازارهایی بودکه نمایندگان سیاسی وتجار ملل زیادی درآن جا اقامت داشتند، تا اینکه قبلای خان شهر پیکنگ را درچین پایتخت دائمی امپراتوری مغل قرار داد وکوچی‌گری را ترك نمود.

چنگیزخان برای‌ترویج سوادخوانی، اطفال مغل را به‌شاگردی ترکان اویغور گماشت تانوشت وخوان آموختند. چنگیز برای تسهیل تجارت راه‌ها رامامون کرد و رباط هائی بنام «یام» بساخت که هر بیست هزار نفر از نفوس به تهیه اشیای مایحتاج رهگذر دریك یام مکلف بود وسالانه تفتیشی ازآن بعمل می‌آمد. این مردقهار درداخل کشور خود مقنن قابلی بودکه قانونی «یاسا» نوشت وطبق آن زناودزدی را بامجازات سخت ازبین مغل برانداخت واردو را بااطاعت کورانه برای‌فتح جهان‌منتظم نمود. واحد سپاه، ده‌نفر بودکه یکنفر آن‌آمر دهه حساب میشد، ازده دهه یك‌صده واز ده صده یك‌هزاره وازده هزاره یك‌تومان تشکیل میگردید، هیچ فرد ازدهه وصده و هزاره وتومان خود به‌هیچ عنوانی تادم‌مرگ جدا شده نمیتوانست ومتخلف به‌اعدام محکوم بود. این‌افراد اردو به‌تهیه لباس واسلحه خود مکلف بودند ودرسفر حربی از محصول حیوانات ارود تغذیه میکردند، دولت برای‌مصرف سه‌ماههٔ هریك ازدهه، در سفر سه گوسفند قاق ویك دیگ آهنی میداد وبس. زنان عسکر درغیاب شوهران کار میکردند ومالیات دولت را میپرداختند. چنگیزخان درابتدای جلوس خوداطاعت بی‌قید وشرط مردم را نسبت بخود تعهد گرفته بود تاجائیکه اگر امرکند پسر پدر خودرا ویاپدر پسر خودرا باید بدون درنگ اعدام نماید. او درپاسای خود «شکار» را به‌حیث یك مانوره جنگی قرارداد که درایام حضر چندماه را دربر میگرفت، اقسام سباع وحیوان توسط محاصره وراندن درمحل معینی جمع میگردید آنگاه تمام این‌ها - به‌استثنای بیمار وپیر، وآنهم به‌شفاعت موسفیدان - کشته میشدند، وعین این‌روش درمورد ممالك بیگانه بایستی تطبیق میگردید. دراین یاسا مثل دساتیر تعبیه لشکر، تخریب بلاد، انضباط عسکری، تساوی ادیان، احترام زاهدان، حفظ صنعت کار و پیشه‌ور، تامین راه های تجارتی، مصونیت مال، الغای القاب واکتفا به‌مجردنام، لغو

حجاب دربار، تقسیم مال مرده بورثه ودر صورت فقدان ورثه به‌غلام وشاگرد متوفی، دست نخوردن زنان اسیر تا رسیدن بحضور خان ـ آنگاه خان میتوانست آنانرا خود انتخاب کند وبدیگران تقسیم نماید ـ (اما احکام این قانون درمورد کشور های‌مسلمان هنگام فتح رعایت نمیشد)، همچنین درموضوعات دیگری مقرراتی وضع شده بودکه تمام حکمرانان قلمرو به‌تطبیق آن وتمام مردم به‌اطاعت ازآن مجبور بودند. این است که در سراسر کشور او یك انضباط شدید وآهنینی حکمفرما بود وچرخ امور بدون توقف جریان داشت.

اما این موسس وتشکیل کننده قوی وقاهر عندالضروره بدسایس وحیل نیز متوسل میگردید، او دربرابر دشمن ازدور بااحتیاط واعتدال وخون سردی تظاهر مینمود وهیچوقت مغرورانه تهدید نمیکرد فقط درموقع تهدید این قدر مینوشت : «... اگر منقاد نگردند ماآنرا چه دانیم ؟ خدای قدیم داند» چنگیز خان در کشورهای مسلمان طی بیاناتی که مینمود مردم‌را گنهکار بدربار آفریده‌گار وخودش را کیفرآلهی بحساب میداد، تاثیر این‌کلام درازهان مساعد مردم مسلمان آنروز کمتر ازتاثیر شمشیر چنگیز خان نبود . او بنام تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه کشورهای‌متمدنی را بویرانه تبدیل نمود، او دربلخ ـ مخالف بایاسای خود ـ معمور ترین‌وبزرگترین شهر های آسیای وسطی را ـ که‌بدون جنگ تسلیم شده بود ـ آتش زده به‌تل خاکی مبدل‌کرد، باغها را بسوخت ونفوس را قتل عام نمود، درحالیکه اودر یرلیغ هائی (فرمان) که به‌عنوان افسران اعزامی خود برای تسخیر ممالك میفرستاد چنین‌مینوشت: «امیران و بزرگتران ورعیت بسیار چنین دانند که ... همه روی زمین از آفتاب برآمدن تافرو شدن بتو دادم هرکس اطاعت نماید برخود وزنان وفرزندان واهل، رحمت‌کرده باشد وهرکس که ایل نشود بازنان وفرزندان وخویشان هلاك گردد .» چنگیزخان در بخارا ضمن مصاحبهٔ باائمه، چهار بنای مسلمانی را (ظاهرا) تصدیق کرد وراجع به‌فریضهٔ حج اضافه نمودکه همه عالم خانه خداست واز هر جائی به او میتوان تقرب کرد. فقهای اسلام که دلداده جدل لفظی بودند بعداز این نطق چنگیزخان دربخارا بدو دسته شدند: یکی میگفت اومسلمان است که چهاربنای مسلمانی را تصدیق نموده است. دیگری میگفت کافراست‌که فریضه حج‌را انکار میکند. درحالیکه چنگیزخان درعمل جامع بخارا وشهررا بخاك برابر ومصاحف رازیر سم ستورلگدمال نمود وکتابخانه مشهور بخارا را بسوخت ونفوس راقتل‌عام نمود. یعنی چنگیزخان درراهٔ نیل به‌مقصدش ازهیچ‌کار زشتی روگردان نبود. گرچه بعضی مورخین ـ مثلا "هنری‌مسیوزونه‌گروسه" مولف‌تاریخ‌آسیا "امپراطوریهای‌مغل" چنگیزخان‌راباتمام‌اعمالش‌دربرابر مردم‌افغانستان‌وخوارزم‌وترک‌مسلمان، تطهیرمیکنند ،وشایداحساس‌مستعل‌آنان‌از باد جنگهای دوصد ساله صلیبی دراین قضاوت بی‌تاثیر نباشد. اما این طور قضاوت ازطرف بعضی مورخین جدید شرقی که بیشتر به‌منابع اروپائی تکیه وتقلید میکنند بسیارتر محل تعجب است.

البته درجهانگیری اشخاصی ازقبیل اسکندر وسزار وامیرتیمور کورکـان و ناپلیون درردیف چنگیزخان قراردارد. ولی درخون ریزی وتخریب قسمتی از جهان، چنگیز وآتیلا برآنها پیشی میکنند اگر آتیلا میگفت: من بلای خداوند وچکش جهانم ودر جائیکه سم اسپ من برسد دیگر گیاه نخواهد روئید. چنگیزخان درعمل این‌ادعای

اورا درآسیای وسطی تطبیق نمود. معهذا اختلافی در تاریخ این‌دونفر موجود است و آن اینکه هجوم آتیلا درمسیر خونین خودش درفرانسه آنروز بامقاومت نظامی ودر ایتالیا با تدبیر کلیسا دوچار شد ودرزیر تائیر زور وزر آنان مایل به‌مراجعت گردید وهمچنان بعد از مرگش درهنگری (سال ٤٥٣ مسیحی) بین ٥٠نفر اولاد او درسر دعوی تاج وتخت آتش نفاق مشتعل گردید واین هردو حادثه درنجات اروپا موثر گردید، در حالیکه هجوم چنگیز را درشرق هیچ مقاومت نظامی ویاتدبیری متوقف ساخته نتوانست، ونه‌بعد ازمرگش بین پنج صدنفر آل واولاد او جزئی اختلافی در سرتاج وتخت پیداشد، پس مدت های دیگر آن آتش عدوان وخسران درمجمر ممالك مفتوحه زنده وفروزان بود ودرنتیجه نسوخته‌ئی در این کشور ها باقی نماند .

تشکیل دولت مغل :

یسوگا پدر چنگیز رئیس قبیله بورجیقین درنواحی دره علیای رود آمور در مغلستان بود ودر ۱۱۷۵ بمرددرحالیکه ازاو پسری ۱۳ ساله بنام تموچین باقیماند. تموچین درسال ۱۱٦۲ در خانوادهٔ قیات بدنیا آمده بود وبعداز مرگ پدر بامخالفت های داخلی قبیله دچار شد ، لهذا به‌طغرل خان (اونگ خان) پادشاه طوایف کریت (کرائیت و ساقیز) متوسل گردید، زیرا حکومت آنروزه کریت قوی بود واز کوه‌های کنتی تادیوار چین فرمان میراند، ترك‌های کریت پیرو مذهب‌نسطوری مسیحی وباشنده اراضی بین اورخون علیا والتائی کبیر بودند. اونگ خان، تموچین راپذیرفت و بدستیاری او قبایل ترك ومغل رامنقاد ساخت، ولی‌بعدها برتموچین مشتبه ودرصدد محو اوشد. تموچین به‌جنگهای سه‌گانه دفاعی پرداخت ودر جنگ آخری در ۱۲۰۲ براونگ خان غالب گردید وتمام خاندان اورا بیرحمانه از تیغ‌کشید وبه‌این صورت قلمرو کریت جزء متصرفات تموچین شد واو در ۱۲۰٦ لقب «چنگیز خان» یعنی شهنشاه بزرگ اختیار کرد. چنگیزخان بعد ازغلبه به‌اونگ خان سایر قبایل‌همجوار را به‌اطاعت دعوت‌کرد، قنقرات ها واویرات ها قبول کردند ولی طوایف تاتار ونایمن وجویرات ومرگد وغیره سرباز زدند. چنگیزخان تمام مخالفین رایکی پی دیگری شکست داد، درجنگ «آلتای سو رئیس تاتارها تیانگ کشته شد ورئیس نایمن ها کچلوك فرارکرد وسایر مخالفین مغلوب ومطیع گردیدند وبه‌این صورت دولت مقتدر مغل تشکیل شد .

بعد ازآنکه چنگیزخان طوایف مختلف بورجیقین، کریت، نایمن، اویرات، ارلات، برلاس، جلایر ، وغیره‌را دریك‌جرگه بزرگ پابند قانون خود نمود ، عملا شهنشاه تمام‌قبایلی گردیدکه چراگاه آنان بین بحرخزر وبحر جاپان منبسط بود وچادر وخرگاه شهرشان محسوب میشد، دیگر مخالفت را مجال نماند وتمام مخالفین سردر گریبان عدم کشیدند، جموکای عاصی بندازبند جدا وتوگته اعدام شد وعدهٔ هم دردیگ های آب جوشان طبخ‌گردیدند. این‌صیت هولناك چنگیزخان چنان زنگ خطری بودکه‌ایدی قوت‌خان پادشاه ترکان متمدن اویغور داوطلبانه عبودیت اختیار کرد زیرا او نمی خواست دردیگ جوشانی غسل نماید وطبق یاسای‌چنگیز خان اولاد واتباع وبلاد اویکجا معدودم گردند.

فتوحات مغل :

در چین : چنکیز خان بعد ازاستحکام دولت مغل در صدد تسخیر کشور چین

برآمد، نخست درسال ۱۲۰۷ دولت «هیا» یعنی تانگوت را ــ که درغرب چین افتاده وکاروان های تجارتی بین آسیای مرکزی وچین را میزد ــ مغلوب ومنهدم نمود، دولت چین شمالی ازاین پیش آمد ممنون شد ودروازه هایش برخ مغل کشاده گردید. آنگاه چنگیزخان چینائی های امپراتوری سونگ ــ چین جنوبی ــ را که مخالف امپراتوری چین شمالی بودند با مخالفین ختائی دولت شمالی به‌بغاوت تحریك نمود وهم خودش درسال ۱۲۱۱ به‌پایتخت «لیچی‌لی» حمله نمودولی بادفاع شدید دولت وملت چین شمالی مقابل گردید ومجبور شد باچهار پسر خود پنج سال دراین محاذ بجنگد، بالاخره در سال ۱۲۱۵ بعد از محاصره شهر پیکنگ «اوتوبو» پادشاه طلای چین‌شمالی درآن طرف دریای زرد وبه‌جانب کائفونگ فرارکرد ودرسال ۱۲۲۳ درولایت هونان نا امیدانه جان داد. چنگیزخان درطول مدت جنگ درچین شمالی خرابی وکشتار زیادی کرد ومزارع دهقانان اکثر به‌چراگاهای حیوانان مغل تبدیل شد . درچین وقتی خبر بغاوت مخالفین قدیمی چنگیزخان از مغلستان رسید وچنگیزخان بمراجعت مجبور گردید، این‌خبر خوش عجالتا سبب نجات بقیهٔ کشور چین گردید، گرچه «موکولی» سردار دیگرمغل دامنه این فتوحات را ازلیچی‌لی تاشان تونگ، تسی‌نان وچانسی کشید معهذا فتح کامل کشور چین نصیب نواسه چنگیز خان بود. اوگتای بعد ازپدر درسال ۱۲۳۳ تمام چین شمالی را.شمول کوریا مسخر کرد وکایفونگ پایتخت چین خاص رافتح‌نمود. گیوک خان پسر وجانشین اوگتای خان‌که تاسال ۱۲۴۹ خاقان‌مغل بودبرای تسخیر چین‌جنوبی سوقیات آغاز نمود، بعد قبلای خان (۱۲۵۹ـ ۱۲۹۳) چین جنوبی رابطور قطع فتح وامپراتوری سونگ رامنقرض نمود. همین شخص‌بودکه‌در ۱۲۷۱ شهر پیکنگ را «خانبالیغ» نام گذاشت وپایتخت امپراتوری مغل (موسوم به یوان) قرار داد، وهم درعهد اوبودکه کشور جاپان درسال های ۱۲۷۵ ــ ۱۲۸۱دوباره درسواحل هاکوزاکی وکوشو مورد حمله ۳۰ تا ۵۰ هزار عسکر مغل وکوریائی و یکدسته بزرگ جهاز جنگی آنان قرار گرفت، گرچه مغلها دراین حملات خود بامقاومت شدید مردم وامپراتور وامرای متعدد جاپان مقابل وناکام گردیدند ولی درعوض توانستند برمارا درسال ۱۲۸۷ فتح نمایند، همچنین دامنه سوقیات مغل دراندوچین وجاوا کشیده شد .

درهر حال مغلها بعد از فتح کشور پهناور چین ــ برعکس روش خود درآسیای وسطی ــ به‌تشویق صنایع وتجارت‌پرداختند وحتی‌غنایم کشورهای تاراج‌شده دیگررا دراین جا ریختند .پس درچین یك جنبش جدید صنعتی بوجود آمد و کارگاهای‌عظیمی باصدها هزار پیشه ور وکارکن بکارافتاد ، صنعت مشهور وقدیمی چین یعنی چینی سازی وابریشم بافی باکشتی سازی ترقی کرد، مگر باوجود این همه رفتار وفشار مغل درمورد مردم وروش تبعیضی آنان نه‌تنها طبقه دهقان چین بلکه طبقه فیودال و تاجر کشور راهم ناراض ومتنفر ساخت تاجائیکه درقرن چهاردهم منجر به انقلا ب وقیام مردم‌گردید، نتیجه‌هم انهدام امپراتوری مغل وتاسیس امپراتوری چینی بود (امپراتوری مینگ) این‌تنها نبود بلکه مردم چین مغلها را تامغلستان تعقیب ومطیع ومنقاد خود کردند وتاقرن شانزدهم مغلها درشمال صحرای گوبی محدود گردیدند ودرقرن هفدهم دیگر اقتداری ازایشان باقی‌نماند ومغل‌ها درقبایل وطوایف مختلف خود منقسم شدند. عین این‌رویه راملت چین درمورد مهاجمین جاپانی تطبیق نمودند

وقشون سامورایی های حریص وهیده یوشی امیربزرگ جاپانی را در ۱۵۹۸ بدریا ریختند وبدین صورت به‌حملات مداوم کشتی های کوچك جاپانی بشهر های ساحلی چین وهم‌به آرزوهای تملك‌چین ازطرف نظامیان جاپان خاتمه دادند.
چنگیزخان بعدازفتح‌چین‌شمالی‌سپاهی‌به‌قیادت دونفرجنرالهای‌مشهورش«یمه‌وسبتای» درمحاذغرب‌به‌کشورکاشغرستان‌سوق‌کرد، این‌سپاه‌درسال۱۲۱۷درمنطقه‌تقماق قو ا ی کوچلوك خان نایمن پادشاه غاصب کاشغرستان را درهم شکست وخودش را مجبور به‌فرار نمود، ولی رساله های تعقیب کنندهٔ مغل کوچلوك را درراه فرار بسوی‌بدخشان بکشتند وبه‌این صورت‌دولت‌نایمن برافتادوحوزه‌تارم‌وایلی باشهرهای یارکندوکاشغر وختن تابام دنیا «پامیر» جزء امپراتوری مغل گردید. در این‌فتح سریع مخالفت قبایل اویغور قرلق والمالیق ومسلمان وعیسوی کاشغرستان نقش بزرگ داشت ، چه سوء اداره ومظالم وتعصب مذهبی دولت کوچلوك همه مردم را برضد او وحمایت ازقوای مغل انگیخته بود. مامورین چنگیز خان‌هم بعداز فتح کاشغرستان مدبرانه رفتارکردند و پیروان هردین ومذهبی رامساوی وآزاد شناختند. این است‌که مسلمین وعیسوی ها با اداره مغل سرسازش وهمکاری گرفتند . کاشغرستان ازاین بعد تحت اداره چغتائیان قرارگرفت .

حمله در آسیای وسطی :

چنگیزخان بعد از تشکیل دولت مغل وتسلط برچین شمالی وترکستان شرقی، در ابتدا خیال پیشروی در آسیای وسطی نداشت، زیرا اوشهنشاهی خوارزم را قوی ترین دولت های جهان میدانست وحاضرنبود امپراتوری صحرائی وجدید التشکیل خودرا درنبرد باچنین قدرتی در بساط قمار بگذارد . چنگیزخان ازفاصله دور وبیگانه‌ئی باطن پاشیده وفرسوده آنرا ندیده بلکه فقط میتوانست شبح عظیم دولت بزرگ خوارزمی را بشکل دیو قوی پیکر واما مجللی درنظر آرد که از سیحون تا عراق‌فرمان میراند وبردها ملیون نفوس مجهزتر اتکا دارد، اومیشنید که‌چهار صدهزار سوار مسلح زیربیرق خوارزمشاه حرکت میکند ودر فنون جنگی ورزیده است. لهذا چنگیز خان مصلحت درآن میدید که‌باچنین شهنشاهی بزرگی بامدارا ومواسا راه اتحاد ودر عین حال بی‌طرفی به‌پیماید واز روابط تجارتی باممالك خارجی استفاده نماید، درحالیکه تمام راه‌های تجارتی چین‌باهندوایران وتاسواحل مدیترانه همه از قلمرو و سیع خوارزمشاه عبور میکرد وتنها این دولت میتوانست که دولت مغل رابگذارد بادنیای غرب تجارت نماید ویااورا باانسداد این راه‌ها محکوم به‌انزوا کند . چنگیزخان از همه‌بهتر این مطلب را درك میکرد وبه‌همین سبب بود که قبلا درسال ۱۲۱۵ سفیر سلطان خوارزم سید بهاء الدین رازی راکه تاپیکنگ رسیده بود بامودت واحترام پذیرفته واز وجوب‌صلح دائمی بین دولتین واستقرار روابط تجارتی بین مملکتین‌سخن زده‌بود. اینك‌که راه‌های تجارتی چین‌را باانهدام قوت های تانگوت ها وغیره باشمشیر بازکرده بود، همینکه اولین کاروان تجارتی ماوراالنهر را درقلمرو خود دید بامنتهای شوق وشعف ازآنها پذیرائی کرد ونه‌اینکه به‌آنها سود بسیاری داد بلکه تجارمشهور این کاروانرا نزدخود پذیرفت وآمادگی خودرا برای توسعه تجارت بین شرق وغرب اظهار نمود. این تنهانبود درمعیت این کاروان، چنگیزخان سفیری بنام محمود یلواج باپیام وهدایائی بحضور سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد (درآن جمله یك پارچه‌طلای

بزرگی بضخامت گردن اشتری بودکه توسط گردونه انتقال داده میشد) واستقرار روابط تجارتی بین مملکتین را خواستار شد، چنگیزخان دراین پیام خودرا پادشاه مشرق وسلطان را پادشاه مغرب خوانده وتحکیم دوستی‌را بین هردو تاکید نموده بود. سلطان پیشنهاد چنگیزخان را عجالتا پذیرفت وبرای استقرار تجارت بین هردو طرف بامحمود یلواج سفیر چنگیز خان قراری بست وتحکیم روابط تجاری را وعده داد .

چنگیزخان ازاین پیش آمد بقدری خوش ومطمئن شدکه متعاقبا کاروانی مشتمل برچهار صد نفر تاجر باطلا ونقره واموال تجارتی ازقبیل ابریشم، احجار کریمه، منسوجات وغیره به‌استقامت قلمرو خوارزمشاه بحرکت افتاد. وقتیکه این کاروان بشهر اترار درساحل سیحون رسید وسلطان ازحاکم اترار «ینالجق» ملقب به‌غایر خان اطلاع ورودآنان راگرفت چون خود مصمم تسخیر چین ولهذا طالب جنگ باچنگیزخان بود امر کردتا تجار چین کشته واموال تجارتی شان‌ضبط گردید. چنگیزخان اطلاع این حادثه را ازیك نفر تاجر فراری گرفت ولی هنوز نمیتوانست چنین عمل دیوانه واری را از یکنفر پادشاه مقتدر باور کند. لهذابرای فهمیدن صحیح این واقعه یك هیئت سه‌نفره سفارت مرکب ازدو نفر تاتار (مغل) ویکنفر مسلمان بدربار سلطان فرستاد تا در صورت وقوع چنین حرکتی تاوان اموال ضبط شده وتسلیم قاتل از سلطان تقاضا شود. اما جواب سلطان دربرابر چنین تقاضای معقول تنها اعدام هیئت سفارت بود وبس. وقتیکه چنگیزخان ازاین حرکت دوم سلطان اطلاع گرفت تکان‌سختی خورد وگفت: سلطان محمد پادشاه نی‌بلکه یك دزد است. چنگیز خان دانست که از این‌بعد تادولت خوارزم باقیست راه تجارتی چین ومغلستان باتمام کشور های غربی مسدود خواهد بود زیرا راه‌ابریشم وسایر طرق فرعی تجارتی ازچین ومغلستان به ماورالنهر وافغانستان وهندوستان وایران همه از قلمرو خوارزمشاه عبور میکرد، و شاهرگ تجارتی قلمرو مغل دردست قدرت دولت خوارزم بودکه هروقت میخواست میتوانست بافشاری آنرا فلج کند. پس سکوت چنگیزخان دراین مورد درمعنی تسلیم بود این است که‌امر تجهیز اردو صادر ودر سال ۱۲۲۰ بادوصد هزارعسکر مرکب از مغل وترك به‌استقامت ماورالنهر سرازیر شد .

سلطان درحالیکه بااردوی خود ازسمرقند به‌بخارا واز آنجا به‌جانب سیحون روان شد به‌احضار سپاه ازتمام ولایات فرمان‌داد، وقسمتی از اردوی خوارزم قبلا در دو کناره سیحون وضع دفاعی اختیار کرده بودزیرا هجوم دشمن از جبههٔ شمال درسواحل سیحون انتظار برده میشد، اماپیشدار مغل نه‌ازین‌جبهه بلکه ازکاشغرستان به فرغانه زمین ریخت وجبههٔ سیحون به‌تقویه فرغانه مجبور وخود ضعیف گردید. مغل هم‌ازاین وضع استفاده واز منطقه بالخاش به‌هجوم پرداخت وتوق‌تغان‌قنقلی‌مدافع خوارزمی را درهم کوفت . سلطان شخصا بمقابله دشمن شتافت ودربین دو رودخانه «قیلی وقیمچ» بایك مفرزه مغل مقابل گردید، مغلها همینکه دانستند باشخص سلطان دچار شده‌اند از اقدام به‌جنگ خود دارای نمودند، ولی سلطان نگذاشت وخود به‌جنگ آغاز کرد، مغلها به‌سختی جنگیدند وجناح چپ سلطان را ازپیش برداشتند واگرسپاه تحت قیادت جلال‌الدین پسر سلطان ازجناح راست پیش نمیکشید وباسر نیزه جلو پیشروی دشمن را نمیگرفت هر آئینه درهمین جنگ سلطان منهزم میشد، درهر حال

تاریکی شام مانع ادامه جنگ شد وشباشب مغل عقب کشید. اما سلطان ازدیدن صحنه چنین جنگی اعتماد خودش را به‌سپاه ازدست داد درحالیکه این اعتماد رامدت ها پیشتر نسبت برعایای خود از دست داده بود وتنها تکیه‌گاه اوسپاه بود، این است که‌از جنگ روبر تافت وباهمه اصرار جلال‌الدین وافسران ورجال دربار باز نه‌ایستاد. درهمین وقت بودکه شبی قسمتی ازافسران سوء قصدی نسبت به‌سلطان نشان دادند وخیمه خواب اورا تیر باران کردند، چون سلطان احتیاطا خیمه تبدیل کرده بودنجات یافت ومرتکبین به‌جانب چنگیز فرار کردند، این حادثهٔ آخرین اعتمادی راکه بین سلطان وافسران نظامی اوباقیمانده بود ازبین ببرد، لهذا سلطان افسران بزرگ را باقسمتی ازسپاه بنام دفاع ازولایات بسایر نقاط فرستاد وپراگنده نمود وخود به‌عجله به‌قصد افغانستان روان شد. گفته میشدکه در تولید این سوء تفاهم بین سلطان و افسران نظامی او نامه‌های جعلی موثر بود که‌به‌عنوان افسران سلطان از اردوی چنگیزخان فرستاده شده وبدست سلطان رسیده بود، این کارهم بدست یکی از مامورین ناراضی دیوان سلطان عملی شده بودکه بدرالدین عمید نام داشت وپدر و خاندانش از اشراف اترار به‌امر سلطان اعدام شده بودند وخودش نیز درزمان یورش چنگیزخان بدشمن پناهنده شد. عمید دراین کار تنها نبود بلکه عده دیگری از مسلمانان کاشغرستان وماورالنهر هم از اداره جابرانهٔ کوچلك خان وسلطان به‌امید عدالت دشمن به‌چنگیز خان متوسل گردیدند، وبعضا مامورین متنفر ازدولت توسل بدشمن را بر دفاع ازوطن ترجیح دادند، وچنگیز خان درسوقیات نظامی خود حداعظم استفاده از چنین پناهنده‌گان مسلمان نمود.

سلطان که به‌اندازه دشمن خارجی ازدوستان داخلی‌میترسید بلاوقفه‌از ماورالنهر به‌عبور جیحون وارد بلخ‌شد وبه‌گرگانج مرکز امپراتوری فرمان داد که عایلهٔ سلطنتی به‌ایران منتقل گردد، وبشهرهای بزرگ قلمرو خود درافغانستان وماورالنهر امر نمود که در ورود دشمن بدون جنگ تسلیم شوند، تااز ویرانی محفوظ مانند، ازآن جمله به‌شهر مرو چنین گفت: سپاه مرو به قلعه‌های دیگر روند ومردم درورود مغل تسلیم شوند زیرا شاه که‌به منزله قلب است اگر ضعیف شد جوارح را قوتی نماند. سلطان بدین ترتیب کشور های بزرگی رابدشمن سرگشاده گذاشت وخود از افغانستان به‌ایران، رفت ودر جزیرهٔ ازجزایر بحر خزر پنهان شد تابمرد. سلطان محمد تنها به‌این کفایت نکرد بلکه پسران خودش را چون جلال الدین ورکن الدین وغیاث الدین هم اجازه جانشینی شاه وحفظ دولت ومرکز اداره کشور نداد وهمه را باخود ببرد. این‌کار درآن دورهٔ که ماازآن سخن میگوئیم درمنزلت تسلیم بلاشرط کل شهنشاهی آن هم بدون جنگ بدشمن بود، زیرا یك‌دولت مطلق العنان که‌فقط یکنفر پادشاه خود مختار درراس آن قرار دارد به‌مثابه خیمه بزرگیست که بالای یك ستون قرار دارد، همینکه ستون شکست خیمه فرو افتد وتمام تشکیلات‌دولتی‌بانظم‌وادار ه ازبین رود، به‌همین سبب بود که‌مرگ پادشاهان را مخفی نگهمیداشتند تا جانشین آن مستحکم میشد. درهر حال بعد از آنکه سلطان فرار کرد وقلمرو خودرا برای‌دشمن بازگذاشت توده های مردم درافغانستان و خوارزم وماورالنهر بغرض دفاع ازوطن‌خود قیام کردند. ومخصوصا مردم افغانستان قدم بقدم آنقدر جنگیدند تاباتمام شهر ها ومراکز وقلعه های خود ازبین رفتند درحالیکه اغلب رهبران سیاسی ونظامی وروحانی

زودتر بدشمن تسلیم شدند. واما چنگیز خان در قلمرو وسیع خوارزمشاه چه کرد ؟

الف در ماوراالنهر :

نخستین حمله مغل به‌شهر اترار درکناره سیحون عملی شد، وغایر خان حاکم اترار که عامل قتل کاروانیان چنگیز بود بابیست هزار عسکر دلیرانه مقاومت نمود، قراجه حاجب نیز باده هزار سپاهی دیگر از طرف سلطان ـ هنگامیکه اردوی خود[۱] متفرق میساخت ـ به‌کمك او رسیده بود. غایرخان بامردم وسپاه خود پنج ماه مدافعه نمود، ولی دراخیر افسر کمکی سلطان قراجه بافوج خود خاینانه بدشمن تسلیم و دروازه شهرراگشاد، غایرخان با بقیة السیف سپاه خود درارگ شهر حصاری ویکماه دیگر مقاومت نمود وبالاخره درجنگ دست وگریبان اسیر واعدام شد. مغل شهر را تاراج ومدافعین راکشتار دسته جمعی وجوانان کاری را بااهل حرفه اسیر نمود. فاتح اترار چغتای واوگتای پسران چنگیزخان بودند زیرا خود چنگیز همینکه اتراررا محاصره نمود بجانب بخارا کشید وجوجی پسر دیگر خودرا بغرض تسخیر شهرهای ساحلی سیحون اعزام نمود . جوجی هم درمسیر خود به استقامت مصب سیحون شهر سقناق رادر بیست وچند فرسخی اترار بعداز يك‌هفته‌جنگ اشغال وویران کرد و نفوس آنراقتل عام نمود ،زیرا آنها قبلا نماینده مغل حاجی حسن را ـ که‌درسقنا ق رفته ومردم را به‌تسلیم شدن به‌مغل دعوت کرده بود ـ کشته بودند. همچنین جوجی شهرهای اوزجند وکنت واشناس را فتح واین آخری را بواسطه مقاومتی که نشان‌داده بود، کشتار دسته جمعی نمود. اماشهر جند بواسطه فرار عمیدخان حاکم وسپاه مدافع شهر به‌جانب خوارزم ازمدافعه عاجز آمد ومغل بعد ازتاراج مردم حکومت آنجا را بیك نفر مسلمان بخارائی «علی خواجه» نام داد .

مفرزه دیگر مغل به‌قوماندانی الاغ نویان «شهزاده» شهر بناکت را بعد ازسه روز جنگ اشغال و ایلتوملك افسر مدافع آنجا را باتمام سپاهش ازتیغ کشیدند . آنگاه بیست هزار عسکر مغل باپنجاه هزارمرد حشری (اسرای مناطق مفتوحه) بشهر مشهور خجند کشیدند، تیمور ملك مدافع دلیر خجند باده‌هزار سپاهی درقلعه نظامی واقع دردلتای سیحون وضع دفاعی گرفت وبسیار مردانه جنگید، ومغل توسطحشری ها ازسه فرسنگ دور سنگ برای استعمال منجنیق می‌آوردند، تیمور ملك بعد از آنکه دفاع را ناممکن دید بابقیه سپاه خود توسط هفتاد کشتی سر پوشیده بدریا زد وتاکنار بار جلیغ کنت ازهردو ساحل سیحون ازطرف قوای مغل تیر باران میشد، معهذا او توانست جنگ کنان درکناره بار جلیغ کنت به‌خشکه برآید وسواره به‌جانب خوارزم فرار کند. اما خجند کشته بسیار داد وزنان ومردان به‌اسارت کشانیده شدند همچنان صانع وپیشه‌ور . چنگیز خان خود از راه‌حصار زرنوق برهنمائی ترکمانان از طریق غیر عادی دفعتا دربرابر حصار نور دوازده فرسخی شهر بخارا پدیدار شد. شهریان مجال حرکت نیافته تسلیم شدند وماليات یکساله را «یکنیم هزار دینار» پیشکی پرداختند و چون دینار کمتر داشتند زیورات زنان خودرا فروختند، باوجود این، شهر از طرف مغل غارت شدومتعاقبا چنگیزخان به‌بخارا کشید. مردم به‌جنگ دفاعی برخاستند وقوماندان های نظامی کشلوخان واینانج خان بادوازده هزار عسکر خویش رزم‌میدان دادند ولی به‌سختی مغلوب شدندوکشته بسیار گذاشتند،اینانج‌خان هم فراکرد، وتنها چندصد نفر محافظین ارگ بخارا به‌مدافعه دوام دادند، محاصره

بخارا سه‌روز طول کشید روز چهارم اشراف وتاجر وروحانی به‌تسلیم رای دادند و هیئت صلح بریاست قاضی بدرالدین بدربار چنگیزخان فرستادند. چنگیزخان قول امان داد وداخل شهر شد، اول آنچه غله درشهر بود به‌معسکر خویش فرستاد آنگاه پول ومال بالای مردم حواله کرد وگرفت سپس نفوس شهر را بیرون راند وشهر را آتش زد ودیوار وفصیل رامنهدم ساخت، جوانان رانیز به‌حشر گرفت تا دررخ هموطنان شان استعمال کند، بقیه مردم‌راکه درمقابل قول امان خود بجان بخشید، فقط باپیرهن وتنبانی باقی ماندند که‌بطرف دهات فرار میکردند، علما ودانشمندان بخارا نیز یاکشته شده بودند ویاگریخته بودند، و تجار ومتمولین واشراف شهر که در حدود ۲۸۰ نفر میشدند بیك‌روز درصف فقرا قرار گرفتند ، دیگر ازمدارس و خانقاها وکتابخانها وعمارات وبازارها وکاروان سراها نشانی نبود، وکانونی بزرگی ازتمدن وفرهنگ آسیا معدوم شده‌بود .

درچنین زمان ومکانی بودکه دستهٔ ازملاهای بخارا بحضور چنگیز خان آمده و استدعای مقرری معاش ومستمری. خودرا مثل ایام خوارزمشاه نمودند. چنگیز خان پرسید چرا چنین معاشی سلطان محمد برای شما میداد ؟ جواب دادند برای آنکه درحق اودعا میکردیم . چنگیزخان گفت‌اگر دعای شما مقبول میبود او به‌چنین روزی گرفتار نمیشد پس بروید خدا حافظ . چنگیز خان درآغاز سال ۱۲۲۱ به‌استقامت سمرقند حرکت کرد در حالیکه هزاران نفر اسرای حشری پیاده درجلو رساله های مغل راه می‌پیمود، امر بود اسیری‌که از رفتار باسواره مغل بازماند فورا اعدام شود. چنگیز خان به‌محض ورود شهر سمرقند را درمحاصره کشید. طغان‌خان مامای سلطان با پنجاه‌هزار سپاهی مدافع شهربود، محاصره سمرقند ده روز طول کشید ودر طی این مدت یك‌بار مردم شهر برآمده وبه‌سپاه دشمن حمله کردند، ولی دربین دو دسته سپاه مغل محصور وتانفراخیر کشته شدند، تعداد کشته شده‌گان تقریبا پنجاه هزار نفر بود، طغای‌خان هم باسپاه خود بدشمن تسلیم شد، روزیازدهم محاصره باز شیخ الاسلام وقاضی شهر بنمایندگی ازمردم بدربار چنگیز خان رفته وتسلیم شهر رااظهار کردند. سپاه مغل بعدازآنکه داخل شهر گردید ارگ سمرقند رامنهدم‌وتمام اسلحه ومواشی شهریانرا ضبط نمود، آنگاه مساکن مردم را غارت ونفوس شهر را خارج کرد وشهر را آتش‌زد، سپس به‌کشتار عام تمام نفوس شهر ـ به استثنای ۳۰ هزار برده بشمول ارباب حرف و ۳۰ هزار نفر حشری پرداختند. در زمره کشته شدگان ۳۰هزار نفر ترك قنقلی وچهار نفر سردار مقتدر خوارزمی هم بودبه این‌صورت‌دومین شهر معظم ماورالنهر معدوم گردید .

ازآن بعد چنگیز خان درراه عزیمت به‌افغانستان نخشب رالگد کوب‌نمود وبه‌ترمذ پرداخت. دفاع حصار ترمذ قبلا به‌سرداران افغانستان سپرده شده بود واینك افسران سیستانی درآنجا متمکن بودند لهذاباوجود آوازهٔ مهیب مغل درماورالنهرزیربارتسلیم نرفتند. یازده‌روز این‌قلعه کوچك دربرابرچنگیزخان دفاع نمودوبعد از غلبه دشمن ، تانفراخیر کشته‌شدند. درهمین‌جا بودکه چنگیزخان امرکرد بعد از این شکم زنان پاره وتفتیش شود تاجواهر رابلع نکرده باشند، زیرازنی چنین کرده ودرترمذ اعتراف‌نموده بود. ازاین بعد بودکه کشور ماورالنهر مثل کاشغرستان زیراداره چغتای‌پسرچنگیز خان واولاد او قرارگرفت ومردم ماورالنهر اعم از تاجیك وترك تاقرن چهاردهم در

تابعیت مغل باقیماندند . امیر تیمور گورگان درهمان قرن دولت چغتائی مغل را در ماورالنهر برانداخت وتااخیر قرن‌پانزدهم کورگانیان برماورالنهر مسلط ماندند. بعدها شیبانی ها ازآغاز قرن شانزدهم توانستند در ماورالنهر حکومت را بدست گیرند و جانشینان این‌ها هم ازقبیل جنیدی های استراخانی ومتعاقبا نوغی ها تاقرن نزدهم دنباله این‌فرمان فرمائی در ماورالنهر بودند. دولت روسیه زاری درهمین قرن دولت بخارا را مثل حکومت خیوه تحت تابعیت خود درآورد، واین وضع دوام داشت تادرقرن بیستم جمهوریت های متعدد سوسیالستی شورا ئی درماورالنهر بمیان آمد.

ب در خوارزم :

شهر اورگنج یا گرگانج پایتخت خوارزم در سرراه تجارتی بین ممالك قبچاق و روسیه جنوبی، وماورالنهر وچین، وافغانستان وهند ، درقرن سیزدهم بزرگترین کانون تمدن وفرهنگ وتجارت ، ومجمع دانشمندان وکتابخانه های متعددی در آسیای وسطی بود، یاقوت حموی که‌خود مدتی دراین‌شهر مقیم بود از عظمت این‌شهر — قبل ازحمله مغل — با اعجاب سخن میزند، وقتیکه سلطان از افغانستان به‌ایران فرار کرد ملکه ترکان صاحب اختیار اورگنج نیز باخاندان شاهی به‌ایران رفت، ودفاع پایتخت برذمت علی سپهسالار وعماد الدین مشرف وشرف الدین وکیل‌ماند. بعداز مرگ سلطان پسران سه‌گانه او جلال الدین واوزلاغ شاه وآقشاه ازایران به‌اورگنج برگشتند وپادشاهی جلال الدین اعلان شد، مگر ترکان طرفدار قطب الدین برادر خوردتر و ولیعهد سابق بوده پادشاهی جلال الدین رانپذیرفتند، این نفاق دولت را ضعیف‌تر ساخت وجلال الدین و برادرانش به افغانستان پناهنده شدند. جلال الدین ازراه نسا به‌نیشاپور کشید، ودر عرض راه باهفتصد نفر عسکر مغل دچار گردید، جلال الدین باسه صدسواره خود مغل رامغلوب نمود، وخود از راه زوزن ونواحی بست‌به هرات رفت واز آنجا به‌عزم غزنی روان شد. واما برادران او اوزلاغشاه وآقشاه حین فرار از خوارزم در قوچان باعساکر مغل که‌مامور حفظ راه‌ها بودند مقابل گردیده وبدست آنها کشته شد .

نظامیان اورگنج بناچار خمارتگین یکی ازمنسو بین ملکه ترکان را— بغرض دفاع از مغل — موقتا به‌پادشاهی برداشتند ونود هزار عسکر آماده شد. چنگیز خان هرسه پسر خود — چغتای، اوگتای وجوجی راباصد هزار عسکر ازبخارا وجند، با هزاران نفر حشری‌به اورگنج سوق نمود. جنگ حصار بین‌مغل واورگنج‌ازاواخرسال ۱۲۱۸ تا اوایل سال ۱۲۱۹ چهار ماه طول کشید . درطی این مدت مغل بواسطه حشری‌ها خندق شهررا در ده‌روز پرکردند وتوسط منجنیق دیوار شهر را ویران نمودند، سپاه خوارزم دریك جنگ میدان شکست سختی‌خورده وتلفات بسیاری داد وازآن بعدبه‌جنگ‌میدان اقدام‌نکردند، خمارتگین‌نیزدل‌ازدست‌داد وازشهرخارج‌وبدشمن تسلیم‌شد. مغل‌داخل شهرگردید وبامدافعه‌شدید وتن‌به‌تن مردم‌شهر مقابل‌شد،فریدون غوری‌دراین دفاع‌مردانه—که‌محله به‌محله شهربعمل‌می‌آمد —سهم بارزی‌داشت.ازمردم دلیرشهر تنهاعالی الدین‌محتسب به‌اردوی دشمن بغرض‌تسلیم رفت وبس، دراین‌جنگ مشهور صوفی‌اسلام شیخ نجم‌الدین کبری‌نیز شامل بود، این مردکه اول محدث بود

وباز صوفی شد به‌ایران ومصرهم سفرها کرده درخوزستان مرید شیخ اسمعیل‌شده بود ،وهم باشیخ‌عمار یاسر وشیخ روز بهن ملاقات وصحبت‌هاکرده بود، بعدازان که‌این مرد بخوارزم مراجعه کردومرجع متصوفین مشهور ومردم خوارزم گردیدسلطان محمد ازاین مرکزیت معنوی مردم بدبرد ویکی ازشاگردان شیخ را (مجدالدین‌بغدادی) به‌قضیه مرموزی متهم کرد وبکشت، ولی سلطان نسبت بخود او نتوانست سوء قصدی نماید زیرا آرای مردم به‌طرفداری ازشیخ بود .

وقتیکه هجوم مغل به‌اورگنج نزدیك شد شیخ نجم الدین ٦٠ نفر از بزرگان صوفیانرا ازقبیل شیخ سعدالدین حموی، رضی الدین علی لالا، سیف الدین باخزری وغیره امر خروج ازخوارزم داد وخود ازجانجنبید تاقشون مغل دررسید، آنگاه به مریدان خود گفت: قوموا علی اسم‌الله فقاتلوفی سبیل‌الله . پس خودش برخاست و کمربست ونیزه دردست گرفت وبه‌میدان جنگ شتافت وآنقدر سلاح راند تابزخم تیرهای دشمن ازپا درآمد وجان‌داد وسرمشقی دردفاع ازآئین ووطن برای روحانیون بیشمار اسلامی بجاگذاشت . درهر حال سپاه مغل بعداز غلبه براورگنج تمام متنفسین شهررا بدشت راندند وآن‌شهر بزرگ راغارت وویران نمودند ، آنگاه زنان حسنارا تصاحب کردند وجوانان کارآمده وارباب حرفه وصنایع را ـ درتعداد یکصد هزارنفرـ به‌اسارت وبندگی کشیدند، سپس برای تفریح قسمتی اززنان را در میدانی جمع وبه مشت‌زنی بین‌هم واداشتند، درآخر زنان ومردان اورگنج را به‌افراد سپاه مغل تقسیم کردند تا همه رامثل رمه گوسفند ازتیغ گذشتاندند وبه‌این صورت سومین شهر بزرگ آسیای وسطی با تمام ساکنین خود از صفحه هستی محـو گردید . ازاین بعد ویرانه ها ی‌خوارزم که دیگر مجال سر بلاکردن‌نداشت درتحت اداره مغل (جوجی واخلاف او) باقیماند، تابالاخره امیر تیمور کورگانی درقرن چهاردهم خوارزم‌را جزء سلطنت وسیع ماورالنهر قرارداد، بعداز انقراض دولت کورگانیان مجددا درقرن شانزدهم توسط محمد شیبانی دولت اوزبکیه درماورالنهر بشمول خوارزم برقرار گردید وشعبهٔ ازشیبانیان درخوارزم به تشکیل یك حکومت مستقلی پرداخت که تـا قرن نزدهم عمر نمود، گرچه درسال ۱۷٤۰ موقتا نادر شاه افشار هم برخوارزم‌مسلط شد اما سلسله‌حکمرانان خوارزم ازبین نرفت وپس ازیکسال سلطه نادرشاه دوباره خوارزم تحت اداره ایشان قرارگرفت، این در قرن نزدهم بود (۱۸۷۲) که خوارزم جزء امپراتوری روسیه زاری گردید ودر قرن بیستم جمهوریت های سوسیالیستی‌بنام «خیوا» و «ترکمنستان» در خوارزم برقرار شد .

ج در ایران :

چنگیز خان بعد از آنکه در ماورالنهر رسید دونفر منصبدار مشهور خود جبه نویان وسبتای بهادر را بسه تومان عسکر (۳۰ هزار نفر) بغرض تعقیب‌سلطان‌محمد درایران اعزام نمود. این سپاه ازطریق ولایات شمال مغرب افغانستان براه افتاد واز طوس در دوستون به‌استقامت ری حرکت کردند، یکی ازراه دامغان وسمنان ودیگری از راه مازندران. این هردو سپاه مراکز عراق عجم وآذربایجان را تاراج کردند، وری وقزوین، همدان وامل، مثل دامغان وسمنان تلفات بسیار مالی وجانی دادند، بقایای

سپاه خوارزمشاه نیز دربین همدان وابهر ازبین رفت، وقلعه های لاریجان باقلعه‌لال که پناهگاه ملکه ترکان وخانواده شاهی خوارزم بود درچهار ماه مسخر شد وخانواده شاهی بدست مغل اسیر ودرهمین سال ۱۲۱۹ بحضور چنگیزخان فرستاده شدند، چنگیزخان اولادنرینه خوارزمشاه راتاطفل شیرخواره بکشت وزنان ودختران شاهی را بشمول ملکه ترکان امرکرد که‌پیاده درجلو سپاه مغل — روزهای سفر — حرکت کنند و برزوال ملك ودولت خوارزمشاه نوحه نمایند، بعدها چنگیز این‌هارا بمغلستان فرستاد وبه‌افسران خود تقسیم کرد. حرم وعایله سلطان‌جلال الدین نیزعین سرنوشت را دچار گردیدند.

سپاه مغل شهر تبریزرا بدون جنگ تسلیم گرفت ودرمراغه ونخجوان کشتاری بعمل آورد وآنگاه به‌استقامت قفقاز حرکت وبعد ازشکستن مقاومت رساله های گرجستان ازراه دربند داخل جلگه‌های جنوب روسیه گردید. مغلها دراین جا ترکهای بادیه‌نشین الان رابین رودهای ولگا ودانوب مغلوب ومطیع وراه خودرا بطرف‌کریمیا باز کردند، البته امرای روسی‌که به‌کمك کومانها آمده بودند هم سرکوب شدند. چون تسخیر خود روسیه داخل نقشه جنگ مغل نبود آنکشور بزرگ محفوظ ماند گرچه این‌مصونیت‌مدت درازی‌عمرنکرد. چنانچه‌درسال ۱۲۳۷ یکصدوپنجاه‌هزارعسکر مغل اراضی بین‌ارال‌وجزیره نمای‌کریمیاراتسخیرودرسواحل‌رود ولگاه،امرای‌روس‌رامغلوب کردند وشهرهای‌ولادیمیر وماسکوراآتش زدند،همچنین قشون‌مغل‌اوکراین‌رازیر وزبر نمودودرسال ۱۲۴۰ کیف رامسخر وتمام روسیه راتابع ومنقاد نمود، خوانین اردوی مطلای مغل نیز در ۱۳۸۷ بار دیگر به‌ماسکو حمله کردند وشهر را آتش زدند. روی همرفته کشور پهناور روسیه دو قرن ونیم زیرتسلط مغل-قبچاق باقیماند، گرچه در اواخر قرن چهاردهم (۹۱— ۱۳۹۵) حملات امیر تیمور کورگانی توانست دولت اردوی مطلای مغل (جوجی پسر چنگیزخان واخلافش)را دردشت قبچاق منهدم نماید ولی شاخه دیگر این سلسله درقازان مستقل ماند تادراوایل قرن شانزدهم —۱۵۱۹)خاتمه یافت وسایر شعب حکمران این سلسله درکازیموف (قاسیموف در قرن هفده وکریمیا) واستراخان درقرن هجده یکی پی‌دیگری تحت تسلط روسیه قرار گرفت .

درهرحال بعداز فتح روسیه درقرن سیزدهم دوصد هزار نفر سپاه‌مغل به لهستان هجوم ودرسال ۱۲۴۱ چهارصد هزار نفر قشون لهستان والمان را درهم کوفته شهر برسلو راتسخیر وتاحدود برلین وساکس پیش‌رفتند. دسته دیگرمغل نیز مجارها رامغلوب وشهر بوداپست را مسخر کردند وتا نزدیك ویانا وسواحل ادریاتیك رسیدند، این است‌که صدای مغل سرتاسر اروپا را دروحشت انداخت. در همین وقت بود که‌خبر مرگ خاقان بزرگ اوگتای دراروپا رسید وقوماندان اردوی مغل شهزاده باتو باجنرال معروف سبتای وسپاه مغل کار اروپا راناتمام گذاشته وبه آسیا برگشتند، زیرا باتو مجبور بودکه در «جرگه‌کبیر» مغل — برای‌انتخاب خاقان جدید اشتراك کند. به‌این ترتیب روسیه بحیث سدی بین امپراتوری مغل واروپای غربی باقیماند. قشون‌مغل‌پس ازفتح ایران‌وتسلیم‌شدن اتابکان جنوب‌ایران‌وانقیادبلغار های کاما واویغور های ارال، وترکهای خانخالی تورغی ازراه ایلی به‌مملکت مغل عزیمت نمود وبه‌این ترتیب کشور ایران باتلفات کمتری دچارشد وجنوب ایران‌دست نخورده وسالم ماند. بعداز مرگ چنگیز وتاج پوشی اوگتای درمغلستان ، سوقیات

مجدد مغل به‌جبهه های شرق وغرب درسال ۱۲۲۸ آغاز گردید، ازآن جمله پنجاه‌هزار سپاهی وپنجاه هزار نفر حشری به‌قیادت جرما غون نویان بغرض درهم‌شکستن سلطان جلال الدین وارد ایران شده واورا درموقان شکستند، جلال الدین به‌اورومیه وباز بدیار بکر شتافته ازملك الاشرف وملك المظفر پادشاهان ایوبی استمداد نمود ولی آنها نپذیرفتند وسپاه مغل برجلال الدین بتاخت، اومغلوبا به‌میافارقین رفت ودرسال ۱۲۳۰ بدست کردها کشته شد.

قشون مغل در دودسته بلاد دیاربکر، ارزنته الروم، میافارقین، ماردین، نصیبین وموصل را تاساحل فرات وهمچنین شهر تبلیس وقلعه های اخلاط را غارت وکشتار نمود، ودرسال ۱۲۳۱ مراغه واربل رادرایران کوفته وتبریز رابدون خون ریزی گرفتند، ازآن بعدایران شمالی ازطرف حکام مغلی افغانستان ـ که‌بیشتر درشمال مغرب کشور متمرکز میبودند ـ اداره میشد وامرای محلی جنوبی ایران درتحت اطاعت دولت مغل بسر میبرد. تا درسال ۱۲۵٤ هلاکو برادر منگوقاآن بایکصد وبیست هزار سپاهی وارد ایران شد وبعد ازتسخیر قلعه الموت وسایر قلعه‌های اسمعیلیه ـ که بیشتر ازصد بود ـ حکومت یکصد وهفتاد وهفت ساله اسمعیلی را (که‌فاسد شده بود)معدوم نمود، پادشاه اسمعیلی رکن الدین خورشاه ـ باآنکه تسلیم شده وبدربار منگوقاآن رفت ـ باخواهران برادران وپسران وخاندان خود وهم هزاران نفر اسمعیلی ازدم‌تیغ گذشتند، درکشتار قهستان دوازده هزارنفر اسمعیلی ازبین رفت وکتابخانه قیمت‌دار ومشهور الموت باآلات نجومی ورصدی آن بدست مغل افتاد ولی قسمتی ازآن بدستیاری خواجه نصیر الدین طوسی ازبربادی نجات یافت .

(مراکز عمده اسمعیلیه درایران کوه های تالقان ورود بار الموت بابیشتر از پنجاه قلعه مستحکم وازجمله قلعه الموت (پایتخت پیشوایان وزمامداران اسمعیلی) و میمون دز بود. رودبار الموت درشش فرسنگی شهر قزوین واقع ویکصد وپنجاه‌قلعه دیگر اسمعیلی ها درسمنان ودامغان وقهستان بود، حاکم قلاع عنوان محتشم داشت. در ورود هلاکو محتشم قهستان ناصرالدین عبدالرحمن مرد فاضل ودوست‌دار علم و فلسفه بود وکتب حکمت را ازعربی درفارسی ترجمه میکرد، خواجه نصیرالدین‌طوسی که‌خود ملتزم دربار خورشاه درمیمون دز میبود کتاب اخلاق ناصری خود را بنام‌همین محتشم قهستان تالیف کرد. موسس اصلی طریقه اسمعیلیه همان حسن صباح مرد فاضل وفعال وباهمتی بود که‌درعهد ملك شاه سلجوقی درقرن یازدهم سربالا کردباز بمصر رفت وفاطمی شد وبرگشت وپیروان زیاد وجدی پیداکرد آنگاه قلعه الموت را مرکز گرفت وآلات جنگ فراهم کرد وبه‌تدریج در قهستان وعراق والبرز قلعه های مستحکم بدست آورد ودر سیاست مداخله آشکارا کرد، حسن بشکل حیرت آوری دسته جات فدائی تشکیل کرد وعنداللزوم بترور اشخاص مقتدری پرداخت، فدائیان او خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر مشهور دولت سلجوقی رابکشتند وسلطان برکیارق سلجوقی رازخم زدند وبااین روش پشت سلاطین مقتدر را درسر تخت های شان‌بلرزه درآوردند .

(دیگر هیچ دولتی نخواست برای قلع و قمع اسمعیلیه قد بر افرازد، پس حسن صباح درسایه این قدرت خوفناك توانست بانقاب مذهب وزهادت به تفسیرو تاویل احکام اسلام بپردازد وکتب مذهبی تدوین نماید، چون اوبرای ظاهر شرع‌باطنی

هم میشناخت، پیروان اورا «باطنیه» نیز خواندند. حسن الموت را بواسطه ساختن کتابخانه بشکل یك کانون علمی درآورد، گفته شده‌که صلابت مسلکی حسن تاجائی بودکه دو پسر خودرا به‌گناه انحراف ازطریقه خود (شراب نوشیده بودند) اعدام نمود. بعدازمرگ حسن صباح درسال ۱۱۲۳ تا ورود هلاکو درایران هفت‌نفر از جانشینان او حکومت کردند که‌اول آن کیا بزرگ امید وآخرین آن رکن الدین‌خورشاه بود. درطول این‌مدت الموت ازنظر فرهنگ اسلامی ممتاز واز نظر سیاست اسباب هراس دول بزرگ اسلامی بود. تاجائیکه امیرالمومنین (خلیفه عباسی بغداد) در راه حج بیرق پادشاه اسمعیلی را بربیرق شهنشاه خوارزم مقدم داشت وهم برای دفع دشمنان سیاسی خود ازفدائیان الموت استمداد میکرد. درهر حال مغل نه‌تنهااسمعیلیه راسقوط داد بلکه درسال ۱۲۵۹ مرکز اسمعیلیه شام رانیز فتح نمود. متعاقبا دولت ممالیك مصر این کاررا پیروی کرد ودرسال ۱۲۷۲ تمام آشیا نه‌های اسمعیلی هارادر لبنان وشام ویران نمود. پس فعالیت این‌گروه خاموش گردید.)

بدین ترتیب وحدت سیاسی ایران بدست هلاکوخان انجام یافت وبعدها دولت مغلی ایران مستقل وشهر تبریز مرکز عمده سیاسی واقتصادی گردید. هلاکو نه‌اینکه ایران را ازنظر وحدت سیاسی بپای خودش استاده کرد بلکه‌بعد ازفتح بغداد ونفوذ درآسیای صغیر ایران‌را مرکز اداری شرق قریب قرار داد ومغل افغانستان را هم‌تحت تسلط خود درآورد. همین تمرکز مغل درایران بودکه رجال دانشمند افغانستان چون خواجه نصیرالدین طوسی وخاندان معروف جوینی تمام لیاقت خودرا دردسترس‌دولت مغلی ایران گذاشتند زیرا افغانستان دیگر از خرابه زاری بیش نبود . بعد از مرگ هلاکو در ۱۲۶۵ جانشین او اباقاآن گرچه به‌عیسویت متمایل وبااسلامیت مخالف‌بود معهذا مجال ترمیم خرابه های وارده به‌ایران ازدست نرفت وخانوادهٔ جوینی کماکان در اصلاحات مملکت اشتغال داشت، پایتخت تبریز آنقدر معمور شده بود که مالیات سالانه آن به‌هشتاد تومان مساوی هشت صد هزار سکه رسید. تکودار جانشین‌اباقاان خود درسال ۱۲۸۲ دین اسلام پذیرفت واین حرکت او مبانیت مذهبی رابین دولت و مردم ازبین برد. البته متعصبین مغل عکس‌العمل نشان دادند وازآن جمله امیر ارغون حکمران مغلی افغانستان بودکه قیام‌کرد وتکودار (معروف به‌سلطان احمد) را در۱۲۸۳ ازبین برد وخواجه شمس الدین جوینی راباخانواده‌اش اعدام نمود. سعدالدوله‌یهودی وزیر همین شخص بودکه برمسلمین سخت گرفت وفهرست سیاهی حاوی نام دوصد نفر از رجال افغانستان شمال مغربی تهیه کرد ونجیب الدین یهودی را مامور نمودکه درولایت خراسان رفته‌همه اشخاص مذکور را اعدام‌نماید، مگر اتفاقا چنین نشدارغون بمرد ومردم خود سعدالدوله رابکشتند .

پس ازمرگ ارغون درسال ۱۲۹۰ جانشین او کیخاتو شد . اومرد مسرفی بود که‌تمام مالیات کشور را (۱۸۰۰ تومان وهرتومان مساوی ده‌هزار) درراه تجمـل صرف نمود ومصرف دربار را ازچهل تومان به‌یکصد وشصت پنج تومان بالا برد، چون خزانه دولت تهی شد پول کاغذی «چاو» را اجبارا رواج داد، البته مردم متنفر شدند وکیخاتو بدست بایدوخان نواسه هلاکو در ۱۲۹٤ کشته شد. غازان خان‌حکمران افغانستان شمالی که بدست شیخ صدر الدین بن شیخ سعد الدین جوینی وداماد عطا ملك جوینی در سال ۱۲۹٤ دین اسلام و نام محمود قبول کرده بود به‌ایران

تاخت و بایدو را بکشت و خود پادشاه شد . این‌شخص دین اسلام را درایران دین رسمی وقبول آنرا ازطرف مغلها حتمی اعلام کرد. درعهد غازان امورمالی وقضائی ودفترداری منظم وقوانینی وضع گردید ومسکوکات واوزان ایران نیز وحدت یافت، غازان به‌حیث یك پادشاه باتدبیر در ایران سلطنت نمود ودرعهد همین پادشاه دولت ایران آنقدر استحکام واستقلال یافت‌که دیگر دربار مغل کبیررا درخانبالغ به‌حیث پیشوا ومطاع نمیشناخت ، اما عیبی‌که داشت تعصب مفرط او درامور مذهبی بود که بر پیروان سایر مذاهب‌فشار وارد نمود، وازطرف دیگر اوبازمداران مسلمان مصر و شام جنگید ومغلوب هم شد. همچنین غازان برای سپاه اقطاع معین کرد وصاحبان اقطاع راحق دادکه رعایای اراضی را به‌ملك سابق برگردانند وبالای شان کار کنند، اقطاع بعد از مرگ صاحب آن بورثه واگر نداشت به غلام واگر آنهم نبود به‌همکار نزدیکش میرسید اماحق فروختن وبخشیدن آنرا نداشت .

بعد ازمرگ غازان خان (۱۳۰۳) برادرش محمد اولجایتو که حاکم افغانستان شمالی بود پادشاه ایران شد ودرسال ۱۳۱۵ مرد. جای اورا پسرش ابوسعید که حاکم افغانستان بود ــ در ۱۳۱٦ گرفت. درزمان ابوسعید نارسیده وبی‌تجربه بودکه قدرت دولت مرکزی روبه انحطاط نهاد وملوك طوایف سرکشید، بالاخره بعد ازهشتاد سال دولت ایلخانی ایران درقرن چهاردهم جای خودرا به‌امرای متعدد محلی ازقبیل جلایر عراق، چوپانی آذربایجان، مظفری فرس ویزد، اتابکان فارس و لرستان ، گذاشت. تا امیرتیمور گورگانی درهمین قرن رسید وبرموجودیت همه‌آنها خاتمه داد. ازان بعد ٤٥ سال دیگر ایران زیر تسلط اولاد تیمور باقیماند. پس ازان بیش از یکصد سال دیگر توسط امرای محلی (ترکمانان سیاه گوسفند وسفید گوسفند وغیره) اداره شد. تادرآغاز قرن‌شانزدهم‌دولت‌صفویه بمیان‌آمدویکبار دیگروحدت سیاسی‌ایران تامین‌گردید.

د ــ در شرق قریب :

مقارن هجوم مغل درآسیای وسطی اوضاع اداری وسیاسی شرق قریب پیچیده ودرهم بود، دربین النهرین درعهد سی وهفتمین خلیفه عباسی المستعصم بالله مردم تحت ظلم وفقر قرارداشتند اداره دولت خراب بود وخلیفه به‌تفریح وعیاشی میپرداخت اوهفتصد زن ویك‌هزارودوصدخادم‌درداخل حرم‌سرای‌خود داشت‌ودارای خزانهٔ‌پرازطلا ونقره وجواهر بود که‌همه بدست مغل افتاد، وزرا وافسران بزرگ دولت چون موید الدین محمدبن علقمی وزیر وسلیمانشاه سرکرده سپاه شصت هزار نفری دارالخلافه وشرف الدین اقبال شرابی وعلاالدین التون دواتدار بزرگ ومجاهد الدین دواتدار کوچك همه درراه اغراض شخصی وجاه طلبی ورقابت بگردن هم افتاده بودند، حتی ابن علقمی وزیر خلافت درخفا باهلاکوسازش نمود واورا برای انهدام دولت عباسی واشغال بغداد دعوت نمود ودرنتیجه همین خیانت بودکه بعد ازفاجعهٔ بغداد ازطرف دشمن بالای خرابه های پایتخت عباسی وزیر مقرر شد .

دولت سلجوقی روم (آسیای‌صغیر واناطولی) نیز ازخلافت بغداد حالتی بهتر نداشت ، وزیر دولت سلجوقی سلیمان بن‌علی پروانه دیلمی در خیانت به‌کشورش کمتر ازابن علقمی نبود، پروانه همان شخصی است که سلطان رکن الدین قلیچ ارسلان

سلجوقی رابکشت وطفلل چارساله اورا برای نام واستعمال در راه اغراض شخصی پادشاه ساخت، آنگاه کشورش را در تابعیت مغل درآورد. اما دوستان مغلی او بعد از بدگمانی سیاسی که نسبت به‌او پیدا کردند اورامثل گوسفند ذبح وتکه‌تکه کرده شوربائی پخته وخوردند. دولتهای منقسمه پادشاهان وشهزادگان‌ایوبی (الملك‌الکامل، الملك الاشرف، الملك المعظم، الملك المسعود وغیره) درمصر وشامات، حلب‌وموصل، حران ورها وغیره نیز بین‌هم افتاده وهمینکه فرصتی می‌یافتند برای ربودن یك پارچه زمین بکله همدیگر می‌کوفتند، الملك الناصر یوسف پادشاه حلب نه‌اینکه به‌هلاکو اظهار انقیاد کرد بلکه از اواستمداد نظامی نمود تاعلیه خاندان حکمران خود در میافارقین وکیفا وحماة وحمص غلبه نماید، الملك الـرحیم بدرالدین لوء لوء پادشاه موصل بطرفداری هلاکو برای فتح اربل قوای دماغی ونظامی خود را بکار انداخت ، الملك الصالح پسر لوء لوء جزء اردوی هلاکو برای تسخیر میافارقین ودیار بکر ورها ونصیبین وغیره فداکارانه خدمت نمود تا بالاخره روزی رسید که به‌فرمان هلاکو اورادر نمدودنبه‌به‌پیچیده درآفتاب‌انداختند نمدودنبه‌تولیدکرم نمودواین‌کرمها به‌تغذیه‌ازبدن‌او شروع‌نمودند. وقتیکه‌خلیفه عباسی المستنصر خطرمغل‌را درعراق احساس‌کرد درصدد اتحاد بامصر واستمداد نظامی ازالملك الکامل پادشاه آنجا برآمد، ملك کامل که‌قوی ترین پادشاه ایوبی‌بود عجالتا این پیشنهاد راپذیرفت وباسایر پادشاهان ایوبی چون الملك الناصر والملك الاشرف وهم سلطان کیقباد سلجوقی روم متفقا درشام آمدندتا به‌اتفاق خلافت عباسی ترتیب متحدانه دفاعی دربرابر حمله وتعرض مغل اختیارکنند، ولی درعمل چنین نشد والملك الکامل درعوض مقابله بامغل کاریکه کردغصب دیار بکر ازملك مسعود ایوبی بود وبس آنگاه به‌مصر بازگشت.

روی همرفته دولت های اسلامی شرق قریب‌که از دوپهلو ازطرف صلیبیون اروپا ومغلهای آسیا کوفته میشدند باآنکه مردان رشیدی هم داشتند ازدوره انحطاط وفساد سازمان های سیاسی خود نمایندگی میکردند ودرعمق این سطحیات علت اصلی‌انحطاط نهفته بود وآن اینکه توده‌های‌عظیم مردم درزیر ضربت های‌مداوم جور وغارت‌حکومات کوفته ورنجیده شده وطبقات حاکمه درلذات فرورفته بودند و رهبران دولتی اکثرا بی‌کفایت بوده و تسلیم دشمن میشدند ، در حالیکـه توده هـای زحمت دیده مردم میتوانستند ازوطن و آزادی خود دفاع کنند خصوصا که محرك مذهبی مقوی آن میگردید، چنانیکه همین مردم درزیر پرچم رهبر باتدبیری چون صلاح الدین ایوبی تمام قوت های صلیبی اروپا را درهم شکستند. مگر درهجوم مغل چنین چیزی نشد ولهذا راه فتوحات آنها درشرق قریب بازگردید، تاآنکه امیر سیف الدین قدوز ملقب به‌الملك المظفر پادشاه جدید مصر برخاست ووظیفه رهبری مردم‌را در دست‌گرفت ، این شخص صدهزار سپاهی فاتح مغل را ـ که یکسال پیشتر بغداد را منهدم کـرده بودند ـ درسال ۱۲۵۹ درمحل عین جالوت (فلسطین) معدوم کرد وسپهسالار دشمن کیتوبوقا را اسیر گرفت وهمین یك ضرب دست بودکه شام رانجات داد ومصر را برای همیشه از تجاوز مغل محفوظ ساخت .

همچنین الملك الظاهر بیبرس بند قدار تا ۱۲۷۷ قشون های مغل ایران رامکررا درحران وشام وکنار فرات وابلستین شکست های سختی داد. امیر سیف الدین‌قلاوون ایفی (الملك المنصور) پادشاه مصر وشام درسال ۱۲۸۱ هشتاد هزار سپاه مغل را

بامنکو تیمور برادر اباقا پادشاه مغلی ایران درنزدیکی حمص چنان شکستی دادکه تقریبا بیست سال دیگر مغل بفکر شام نیفتد. ... [illegible] ...نیز درسال ۱۳۰۲ غازان خان ایران را درمحل «مرج الصفر» شکستی شدید داد، غازان دراین جنگ از جمله نودهزار سپاهی خود، کشته بسیار پاده‌هزار اسیر وبیست هزار اسپ ازدست داد. دولتهای غوری هندوستان مثل دولتهای مصر وشام چندین‌بار حملات مغل را از اطراف سند وملتان وپنجاب ولاهور به‌افغانستان عقب زدند ونگذاشتند که آنها در هندوستان پای خودرا محکم کنند. درهرحال حملات نخستین قشون مغل درشرق‌قریب ازسال ۱۲۳۰شروع‌شد، قوماندان‌مشهورمغل‌جرماغون که‌باصدهزار سپاهی‌وحشری‌در ۱۲۲۸ سلطان جلال‌الدین را درایران ناپدید ساخته بود درسال ۱۲۳۰ باسوق دو ستون ازسپاه، بلاد: دیاربکر، ارزن الروم، میافارقین، ماردین، نصیبین وموصل را درمعرض تاخت وتاراج قرارداد، همچنین اوشهر بتلیس وقلعه‌های اخلاط واطراف‌آنرا سرکوب کرد ومراجعت نمود. دوسال بعد سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی، توسط اعزام سفیری بدربار اوگتای خان درقراقروم در ۱۲۳۲ انقیاد خودرا بدولت مغل‌اظهار نمود وخودش عوض مغل، باشاهان ایوبی درآویخت وعلاقه اخلاط را ازملك اشرف ایوبی گرفت ورها وحران راتاراج کرد .

مغلها درسالهای ۳۵ — ۱۲۳۶ دوبار به‌قصد بغداد عسکر فرستادند. بار اول ازسپاه عباسی درنزدیکی فرات شکست خوردند، ودربار دوم قشون خلیفه عباسی را شکست دادند ومراجعت نمودند. درسال ۱۲٤۱ بایجو سردار مغل عسکر کشیده سیواس وقیصریه را فتح وسلطان کیخسرو سلجوقی جانشین کیقباد رامطیع‌ساخت. حمله قاطع دربین النهرین ، توسط شخص هلاکو پادشاه مغلی ایران، درسال ۱۲۵۸ عملی شد. هلاکو درراس سپاهی به‌استقامت بغداد حرکت میکرد که‌پیشاپیش آن رجال مشهور ممالك اسلامی مفتوحه، چون خواجه نصیرالدین طوسی ، عطا ملك جوینی، اتابك فارسی ، ابوبکر بن سعد وعلاالدین لؤلؤ فرمان فرمای موصل با او همعنان میراندند تاشاهد انهدام یك پایتخت بزرگ جهان وکانون بزرگ تمدن و فرهنگ اسلامی باشند، آنان درتهٔ قلب خود هرفکری که جزء این داشتند وهر عذری که می‌آوردند داشته باشند مگر چیزیکه تاریخ بروی اعمال ایشان قضاوت میکند این است: مادامیکه برای انسان راه مرگ باز ومیسر است تن دادن به ظلم و جهل ویران کننده ، جبن و گناه پرمسئولیتی است .

هلاکو درنزدیك بغداد باشصت هزار سپاهی مدافع بغداد مقابل شد ولی درطی یك جنگ قشون اسلام دوازده هزار نفرکشته درمیدان نبرد گذاشته وپشت بدشمن نهادند. شهر بغداد محصور شد ودربار درتزلزل افتاد وبعد از سیزده روز محاصره خلیفه هم طبق پیشنهاد هلاکو رعایای خود را ازجهاد بادشمن منع کرد، واین خود دست وپای مردم را ببست زیرا ملاها جهاد ودفاع ازوطن رانیز مربوط ومشروط به‌امر واجازه شاه میدانستند ومردم هم این فتوی راحکم دین تلقی میکردند، ازآن بعد خلیفه عباسی باسه نفر خلیفه زاده وسه هزار نفر اشراف و روحانیون ومتمولین بغدادبحضور دشمن‌رفت. هلاکو امرکرد تاتمام سکنه‌شهررا — بنام‌سرشماری — بیرون راندند،آنگاه شهربغداد پنج شبانه‌روز تاراج وخزائن پنجصد ساله دولت عباسی اغتنام وتقریبا هشتصد هزار نفر ازدم تیغ گذشت ، اینك نوبت خلیفه رسید واو بادوپسرش وتمام

اقاربی که در دسترس بود کشته گردید وبه‌این ترتیب یك‌شهر بزرگ دنیا معدوم شد ودرسر خرابه آن شحنه‌ئی ازمغل مقرر گردید. هلاکو بعداز این فتح بزرگ به ایران مراجعه کرد وسرداران او حله‌وکوفه ونجف راگرفتند ودر واسط که از خود دفاع کرد چهل هزار نفر را ازتیغ کشیدند وخود به‌جانب شوشتر وخوزستان روان شدند.

میتوان گفت بافتح بغداد سوقیات وفتوحات چهل ساله مغل خاتمه یافت ، در حالیکه دامنهٔ این فتوحات ازبحر آرام تا بحیره مدیترانه کشیده میشد، مگر این وسعت قلمرو به‌قیمت خون ملیون‌ها نفوس بشری وانهدام صدها آبادی وشهر وانعدام یك تمدن بزرگ جهانی میسر شده بود .

هجوم مغل ودفاع مردم افغانستان :

هجوم مغل در افغانستان باعث انحطاط اقتصادی وفرهنگی کشور برای سالهای مدیدی گردید. چنگیزخان بعد ازآنکه وارد ماوراالنهر شد وبخارا رافتح کرد خوارزمشاه از افغانستان به‌ایران رفت. جبه وسبتای باسی هزار سپاهی به‌عنوان تعقیب سلطان وارد افغانستان شده ازبلخ به‌زاوه گذشتند، در بلخ جنگی واقع نشد اما مردم زاوه ــ با آنکه ناگهانی گیرآمده بودند ــ جلو مغل راگرفته وکشته بسیار دادند . سپاه‌دشمن طبق امر چنگیزخان فقط مامور تعقیب خوارزمشاه بود و فرصت جنگهای مفصل در عرض راه نداشت، این است که به‌عجله گذشت ودر ولایت هرات شهر پوشنگ را به‌سبب دفاعی که نمود وامیری ازمغل رابکشت تاراج وکشتار نمود، آنگاه‌براه‌نیشاپور داخل ایران شد .

این عبور برق آسای مغل بزودی در افغانستان ولوله افگند ومردم هر منطقه برخاستند وترتیبات دفاعی اتخاذ کردند قلعه ها وحصار ها ترمیم وخندقها حفر و اسلحه ومهمات جنگی آماده گردید، ولی چون مرکز رهبری ودولتی در کشور وجود نداشت تا از این قوت‌های بزرگ طبق نقشه معینی برضد دشمن کار بگیرد لهذا هر منطقه به‌تنهائی ومجزا ازسایر مناطق درانتظار ورود دشمن نشست. رهبران این مناطق تاجائیکه معلوم است اشخاص ذیل بودند : سام سرهنگ در ایالت بزرگ تخارستان (حصار تخارستان مستحکم بود و چهار فرسنگ طول داشت) امیر عمر دربامیان ــ ملك اختیار الدین محمدبن علی خر پوست در پشاور ــ ملك حسام الدین وملك قطب الدین درغور ــ ملك الکتاب اختیار الملك درقلعه های‌بین هرات و بادغیس ملك شمس الدین محمد جوزجانی درهرات ــ پهلوان اصیل الدین درحصار فیوار در قادس معتمدین ملك شمس الدین درنصرت کوه تالقان (علاقه مرغاب) ــ افسران الغ خان در حصار گرزیوان ــ عمیدابی پهلوان درقلعه های غرجستان ــ امیر حبشی در تولك ــ کربر ملك درغزنین ــ اعظم ملك درولایت ننگرهار ــ ملك شیر در کابل ــ امرای محلی غوری درمناطق مختلفه غور ــ ملك‌نصرت الدین بن حرب در سیستان . قلعه‌های سیفرود (درغور) رنگ (درگرزیوان) اشیار وبندر وباروان (درغرجستان) لاغری وسنا-یانه وسنگه وغیره باشهر های بزرگ مرو ونیشاپور وهرات وبامیان و سیستان وغیره‌همه بشکل استحکامات نظامی درآورده شد .

در افغانستان آرای عمومی ــ دربرابر مغل ــ بدودسته مخالف منقسم بوده و وحدت نظری وجود نداشت، به‌این معنی‌که طبقه حاکمه (اشراف وروحانی وتاجر) بیشتر طرفدار سازش وتسلیم بدشمن بودند، زیرا این طبقه ازقدرت مغل آگاه‌بودند

وازگریز خوارزمشاه وفقدان دولت مرکزی دل از دستداده جان وجاه ومال خودرا در خطر عظیمی میدیدند، درمقابل آرای این‌طبقه، آرای توده های بزرگ ملت قرار داشت که‌تسلیم بدشمن وطن وآئین خودرا عار وننگ شمرده ودرراه دفاع جان خودرا پیش میگذاشتند، به‌همین جهت بود که درجنگ بادشمن هماهنگی وانسجام موجود نشد واین بدلیری دشمن ونا امیدی مردم منجر گردید .

چنانچه بعد ازگریز خوارزمشاه به‌ایران ازهمه پیشتر علا الملك والی قندز باهفت هزار سپاهی خود از جیحون عبور کرد ودر ماورالنهر به‌اردوی چنگیزخان پیوست، همین شخص بود که‌بعدها بطرفداری مغل درولایت ننگرهار تاخت وقوای غوری وخلجی را ازبین برد. ملك رکن الدین کرت زمامدار قلعه خیسار مرد دیگری بودکه دعوت چنگیزخان را - برای اطاعت ازمغل - قبول‌کرد وملك شمس الدین نواسه خودرا بحضور چنگیز فرستاد. همچنین قتلغ خان والی کرمان انقیاد خودرا به چنگیزخان تقدیم نمود. امین الملك والی هرات - خسر بوره سلطان محمد وخسر جلال الدین - در همان عبور نخستین مغل ازشمال مغرب افغانستان اطاعت مغل را قبول کرد وشخص خودرا نجات داد. پسر نجیب الدین قصه‌دار بهاء الملك والی مرو نه‌اینکه خود به‌مغل پناهنده شد بلکه برای فتح مرو سپاه مغل رابیاورد. اعیان وحاکم نیشاپور هم دروقت عبور جبه نویان وسبتای بهادر ازطوس به‌ایران بیعت خودرا با علوفه وهدایا بسرداران مغل فرستادند. این‌تنها نبود اکثر فیودالها بین‌هم نیز رقابت ودشمنی داشتند تاجائیکه خطر دشمن خارجی را فراموش میکردند. بهاء الملك والی مرو بجهتی طرف دشمن را گرفت، که رقیب او مجیر الملك جایش را درمرو گرفته‌بود.

این شخص ازطرف خوارزمشاه درعوض شرف الدین مظفر مجیر الملك حاکم مرو شده بود واکنون مجیر الملك بازجای اورا درمرو اشغال کرده بود، اختیار الدین ملك امویه که خود ازحمله مغل گریخته وبه‌مرو پناه آورده بود باترکمانان مرو که بیشتر ازشصت هزار نفر بودند برای محو مجیرالملك وقبضه برحکومت مروبساخت ودهات اطراف مرو را بتاخت وشصت هزار چار پایان مردم شهر را به‌تاراج برد در حالیکه قشون دشمن درعقب او ومرو حرکت میکرد. درهمین مورد است که عطاء ملك با اندوه بسیار چنین مینویسد: «... باچندان تشویش واضطراب که روی جهان را چون دلهای منافقان سیاه کرده بود (اختیارالدین وترکمانان) آغاز فتنه نهادند وقصد به‌استخلاص شهر (مرو) کردند.» سلطان جلال الدین باسپاهی افزون ازصد هزار نفر که مغل را در پروان شکسته بود به‌جهتی جنگ ناکرده ازغزنی به‌سند فرارکرد که فیودالهای اردوی او چون امین الملك وسیف الدین اغراق واعظم ملك ومظفر ملك عوض دشمن خارجی بجان همدیگر افتادند تامجموعاً ازبین رفتند .

اغلب روحانیون وتجار وثروتمندان هم در این روش دست کمی از اشراف‌فیودال نداشتند، چنانیکه بمجرد عبور چنگیز خان از جیحون روحانیون وتجار به اتفاق اشراف بلخ بحضور چنگیز خان رفته اطاعت خود وتسلیم شهر بلخ را عرضه‌نمودند. امام شمس الدین الحارثی شیخ السلام شهر مرو نیز چنین کرد ونه تنها به‌مغل‌اظهار اطاعت نمود بلکه در سر منبر مسجد جامع مرو دشمنان مغل را تلعین نمود وگفت‌که: رگ جان دشمنان مغل بریده باد. قاضی سرخس مولانا شمس الدین هم مثل شیخ السلام ازهمه پیشتر به‌مغل بیعت خودرا تقدیم کرد. همچنین یکنفر از روحانیان علوی شهر نیشاپور از ترتیبات دفاعی نیشاپوریان به‌مغل خبر کشی نمود تا خود نفعی

بردارد ولو شهری برباد شود. قاضی شمس الدین قزوینی ازایران بدربار منکوقاآن رفت واورا دعوت نمود که لشکر بفرستد وحکومت اسمعیلیه را در الموت ایران براندازد زیرا روش مخالف شرع دارد. همچنین شد وسپاه مغل درقهستان ورود بار الموت سوق گردید و در نتیجه صدها قلعه ویران وهزاران نفر ایرانی کشته گردید.

درعین حال روحانیان (مثل فیودالها) بین خود هم گلاویز بودند و توده هارا بدشمنی مذهبی بین همدیگر رهبری میکردند. چنانچه فقهای حنفی مذهب مرو (در عهد توکوش خوارزمشاه) مقصورهٔ مسجد جامع شهر مرو را که برسم شافعی‌هاساخته شده بود بسوختند، پس وقتیکه کشور های اسلامی و خود شهر مرو تحت تهدیدمغل قرار گرفت فقه های شافعی مذهب شهر برخستند ومقصورهٔ مسجد جامع مرو را که برسم حنفی ها ساخته شده بود آتش زدند. همچنین وقتیکه سپاه مغل در داخل شهر مرو به‌تاراج وتخریب میپرداخت طرفداران قاضی مقتول سرخس ـ آنکه به مغل منقاد شده وازطرف مردم مرو کشته شده بود ـ به‌انتقام خون قاضی مقتول در قتل وتاراج مردم مرو بیشتر از سپاه مغل شوق وشطارت نشان دادند. بطوریکه عطا ملك جوینی میگوید: «ارباب سرخس به انتقام قاضی مبالغتی کردند که گویا ازاسلام ودین خبر ویقینی نداشتند ازکشته ها پشته‌ها ساختند ومقصوره مسجد رابسوختند.»

درایران نیز چنین بود قبل ازورود مغل، درشهر اصفهان مثل مرو آتش جدال مذهبی بین فقهای حنفی وشافعی مشتعل بود وسمبول این دودستهٔ مخالف خانواده های مشهور صاعدی وخجندی بشمار میرفت، این تعصب بجائی رسید که درسال ۱۲۳۵ پیروان ورهبران مذهب شافعی برخاستند واز مغل خواهش فتح اصفهان‌نمودند ووعده دادند که ایشان دروازه های شهر را بررخ سپاه مغل میگشایند بشرطیکه قشون دشمن پیروان مذهب حنفی را یکسره ازدم تیغ بگذرانند، البته سپاه مغل‌رسید واصفهان راگرفت ولی پیشروان هر دوفرقه حنفی وشافعی را یکجا ازبین برد.

خلاصه درداخل چنین اوضاع اجتماعی بودکه مردم افغانستان باهجوم خارجی مقابل شد، معهذا مردم افغانستان دربرابر قوای مخرب وقهار مغل‌چنان قهرمانی‌نشان دادند که‌شاید نظیرآن درتاریخ جهان کمتر ثبت شده باشد، زیرا مردم افغانستان‌بدون داشتن مرکزیت ودولت وقوت الظهر باقبول مرگ حتمی خون خود واولاد خود را دربرابر دشمن وطن وآئین خودریختند، این فداکاری درراهٔ انجام وظیفه وعاری از امید، خود نمایندهٔ درجه عالی اخلاق بشریست.

درهر حال چنگیزخان بعد ازتسخیر وانهدام ماورالنهر که ازپشت سر محفوظ شده بود درسال ۱۲۲۱ متوجه افغانستان شد ودرسه ستون قوی به‌سوقیات‌پرداخت. ستون اول سپاهی بودکه برای اشغال ولایت وسیع تخارستان ازبدخشان تاهندوکش وتخریب بلاد بدخشان وولخ‌واندراب وغیره‌موظف‌گردید، این‌لشکر درحالیکه مصروف جنگ وکشتار وانعدام این‌شهر ها ومحاصره حصار والبان بود با هجوم ناگهانی سلطان جلال الدین ازپروان دچار وبعد از هزار نفرکشته دادن فرار نمودند و همینکه متعاقبا ازشکست مغل درپروان اطلاع گرفتند تخارستان راتخلیه کرده وبه‌قصد ماورالنهر فرار نمودند. ستون دوم مشتمل بر هشتاد هزار نفر زیر قیادت تولی پسر چنگیزخان مامور تخریب وکشتار شهرها وولایات شمال مغربی افغانستان گردید، سپاه تولی ازراه مرو چاق وبغشور ازنزدیکی کشك براه افتاد وتمام این مناطق رابا: ابیورد ونسا وبارز وطوس وجاجرم وبیهق وخاف وسنجان وسرخس وزورآبد و

سیستان به‌باد قتل و غارت سپرد. همچنین تولی شهر مرو رامعدوم وهرات راتابع کرد، او درمدت سه ماه این وظیفه امحای نفوس وتخریب آبادی های بیگناه را انجام داد وی بقول جوینی عالمی راکه ازعمارت موج میزد بخاکدانی تبدیل نمود، تولی چون شنید پدرش هنوز درتسخیر حصار نصرت کوه ناکام است عنان برتافت ودر مرغاب به‌او پیوست .

ستون سوم اردوی مغل مرکب از سپاهی وحشری ، درتعداد صد هزار نفر زیر قیادت شخص چنگیزخان جیحون راعبور وبه‌استقامت شهر مشهور بلخ - که پراز مدرسه وکتابخانه وتجارتخانه وعمارات عالیه بود - به‌حرکت افتاد. چنگیز خان دراین سوق الجیشی ٤٥ هزار سواره مغل‌را ماموركرد كه‌اطراف وحوالی شهر های مدنظر را ازآذوقه ومواشی وانسان پاك کند تابه هیچ شهری هیچ نوع کمکی‌نرسدو تسلیم شدن شهرهای محصور ازگرسنگی، امری حتمی گردد. لهذا رساله های مغل قرا و قصبات آبادان راكه عاری ازاستحکام بود مورد تاخت وتاراج قرار داده زنان ومردان بسیاری را به‌اسارت کشیدند وهزاران هزار اسپ واشتر وگاو وگوسفند را ازمراتع وچراگاه ها به‌یغما بردند، فعالیت این قطعات سواره دراطراف شهر های مورد هجوم هشت ماه دوام نمود ودر طی این‌مدت هرشهر وحصاری ، شکل جزیره‌ئی گرفت كه دربین اوقیانوسی منزوی و تنها مانده باشد، بدین ترتیب چنگیز خان قدم بقدم پیش می‌آمد تارسید به‌نزدیك :

الف - شهر بلخ :

این شهر بزرگ که در سر راه تجارتی هندوستان وآسیای مرکزی افتاده واز قرن هشتم به‌بعد روبه عروج میرفت نه‌اینکه خرابیهای گذشته جنگ را باعرب تلافی کرده بود بلکه در دوره غزنوی عظمت آن به‌اوج خود رسید، شهر با دیوار طولانی محاط بودكه طول آن به‌دوازده فرسخ میرسید ، درزمان ورود چنگیز خان به افغانستان ونزدیك شدن به‌شهر بلخ ، پیشوایان شهر (اشراف، حاکم، افسر، روحانی تاجر و متمول) همه سنگینی فشار وقوت دشمن بیرحم را باتنهائی بلخ وفقدان امید گاه وقوت الظهر میدانستند واز سرگذشت فجیع بلاد ماورالنهر وشکستن دولت خوارزم، مطلع بودند، این‌ها آینده جان ومال واولاد وخاندان خودرا - درصورت مقاومت و مغلوبیت - کاملا درك میکردند لهذا بشکل عمومی فیصله کردند كه اگر امید نجاتی باشد آنهم درسایه تسلیم بدشمن است وبس . پس پذیره دشمن را بساختند و با موکب بزرگی مرکب از اعیان وافسران وروحانیون وتجار باهدایای قیمت دار وآذوقه وعلوفه فراوان ازشهر بلخ برآمدند و به استقبال دشمن شتافتند ، این‌ها به‌چنگیزخان انقیاد خود وتسلیم شهررا اظهار کردند وفقط قول مصونیت وامان برای شهر و شهریان ازخان مغل خواستند .

چنگیزخان این پیشنهاد را پذیرفت و وعده امان به‌بلخیان داد، این است که دروازه های بلخ بررخ سیلاب دشمن گشاده شد وسپاه مغل درداخل این شهر مشهور سرازیر گردید، آنگاه دشمن بدقول مردان وزنان وکودکان وجوانان وپیران یعنی متنفسین شهر را مجموعا در دشت بردند وگرسنه وتشنه نگهداشتند تا انتظار اعدام خود وزنان وفرزندان وهموطنان خود را بکشند. پس در چند روزی دراین شهر بزرگ نه‌برج وباره ماند ونه‌ارگ وحصار، درجای بازار ها وکاروان سراها ومدارس و کتابخانه ها وقصر ها وعمارات بلخ فقط تلهای از خاك باقیمانده بود وبس ، پنجاه‌سال

بعد از آن مارکوپولو از افغانستان شمالی عبور کرد ودیدکه بلخ خاك توده‌ئی بیش نیست . پنجاه سال دیگر گذشت تا ابن بطوطه در افغانستان وارد شد اما هنوزبلخ همان خرابهٔ که‌بود بود. چنگیزخان به‌تخریب وانهدام بلخ کفایت نکرد بلکه امر کرد تا در باغها آتش زدند وبسوختند. نفوس شهر را که بیرون رانده بود به‌افراد سپاه خود تقسیم کرد تاهمه را ازدم تیغ کشیدند وبه‌این صورت مردانی که‌وظیفه خودرا اهمال کرده وطن خودرا بترحم دشمن سپرده بودند بجزای اعمال خود رسیدند در حالیکه ذایقهٔ مرگ در تسلیم تلخ تر ازدفاع بود .

شهر بلخ همچنان ویرانه ماند تا درقرن چهاردهم امیر حسین خسربوره امیر تیمور ارگ سابق آنرا (قلعه هندوان) مجددا تعمیر ومرکز حکمرانی خود قرار دادولی بزودی امیر تیمور آنرا منهدم ساخت، پس بلخ همچنان تاامروز ویرانه ماند. گرچه سبحان قلی زمامدار بلخ درقرن هفدهم مدرسه جدیدی اعمار نمود ولی جای بلخ را از قرن پانزدهم به‌بعد تدریجا شهر مزار گرفت زیرا جنبه مذهبی نیز پیداکرده بود. چه در قرن دوازدهم طبق خوابی وروایتی درقریه «ده خیر» مرقدی بنام امیرالمومنین علی ابن ابیطالب ساخته شده بود، که‌بعدها ازطرف سلطان حسین تیموری تجدید تعمیر شد (سال ۱۴۸۱) و تاامروز این مرکزیت شهر مزار درعوض بلخ قدیم باقیست.

ب- مبارزه مردم تالقان :

چنگیز خان بعد از انهدام بلخ به‌استقامت ولایات جوزجان و فاریاب ومیمنه به حرکت افتاد واز بالای نعش هزاران نفر مرد مدافع عبور کرد تابولایات مرو الرود (مرغاب) رسید - درحالیکه تمام‌شهر ها وقصبات این ولایت را به‌خرابه زاری‌تحویل داده بود. شهر تالقان درمرو الرود از نظر صنعت پارچه بافی بسیار مشهور بود . ارگ این‌شهر بنام «نصرت کوه» دربالای بلندی قرار داشت واز نظر نظامی مستحکم بود. وقتیکه مردم ازحرکت چنگیز خان به‌طرف خود خبرگرفتند مصمم برای دفاع شدند ، این‌ها درمسجد جامع تالقان اجتماع کردند وسوگند برداشتند که تادم مرگ دربرابر دشمن خواهند جنگید. آنگاه لباس کبود پوشیدند وفاتحه مرگ خود را در مسجد جامع گرفتند وباهمدیگر وداع نمودند، پس ازآن دروازه های شهر و ارگ‌را بر روی دشمن ببستند و اسلحه برداشتند .

در جملهٔ مدافعین دلیر تالقان یکعده سواران جنگ دیده وپنجصد نفر عیار هم موجود بود که حیات خودرا وقف دفاع از آزادی وشرف‌ووطن وآئین خویش نمودند. اردوی عظیم مغل در رسید وعلی الرسم‌نماینده چنگیزخان مردم تالقان را به اطاعت دعوت ودرصورت تمرد تهدید نمود، البته نماینده مغل رانده شد وسپاه دشمن مثل ماری در دورادور تالقان حلقه زد، هجوم دشمن ودفاع تالقان هردو شدیدبود وروزبروز به‌شدت خود می‌افزود. عیاران تالقان شبانه ازشهر خارج شده ودر هرگوشه وکنار اردوی مغل میزدند وافراد را میکشتند واموال ومواشی دشمن را میربودند و خود از گوشه دیگری بشهر داخل میشدند. این روش روزها وهفته ها وماه ها دوام‌کرد تاچنگیز خان عصبی شد وسوگند های گران برداشت که سواره داخل ارگ تالقان خواهد شد. ولی چنین چیزی به‌آسانی میسر نبود زیرا مردمی درمقابل او قرارداشت که دل اززندگی برداشته و تاپای جان میزدند .

پسران چنگیز خان هم (چغتای ، اوگتای و تولی خان) باسپاه بیشمار خود از ماورالنهر و افغانستان شمال مغربی در تالقان به‌کمك پدر رسیدند ، معهذا تسخیر

شهر ممکن نشد واین اولین باری بودکه چنگیز خان دربرابر قدرت بی پایان خودقوت دیگری را مشاهده میکرد. هیچ شهری در آسیای وسطی نتوانسته بود دربرابر چنگیز خان ازچند روز ویاچند هفته‌ئی بیشتر مقاومت کند مگر اترار واورگنج. اما اینك ماه هفتم بودکه شخص چنگیز باپسران خود واردوی عظیمی دربرابر شهر وحصار کوچکی متوقف مانده وهزاران نفر کشته داده بودند وهنوز نتیجه معلوم نبود. درچنین‌فرصتی خبر رسید که‌سلطان جلال الدین داخل افغانستان شده ودر غزنین مشغول تجهیز سپاه ومقابله بادشمن است. چنگیز خان دیگر تحمل توقف ودرنگ نداشت پس امر کرد سپاه او به‌آوردن سنگ وچوب وخاك شروع کردند وبواسطه این‌مواد دربرابر حصار تالقان پشته‌ئی مصنوعی به‌بلندی حصار نصرت کوه بر افراشت واز بالای آن به‌جنگ وهجوم پرداخت .

بالاخره دیوار حصار شگاف برداشت ودروازه حصار بدست دشمن افتاد. در داخل حصار جنگ تن‌به‌تن آغاز شد، عیاران وسواران تالقان درصف دشمن زدند و شگافتند وکشتند وکشته شدند وقسما بدر رفتند. چنگیزخان بعد از غلبه وتسخیر شهر وحصار ، تمام نفوس را بدون استثنا ازدم تیغ گذشتاند وشهر را ویران نمود، زیرا چنگیز خان اززمرهٔ آن شجاعان روزگار نبودکه دشمنان شجاع خود را احترام میکردند. پس میتوان گفت چنگیز خان یك ظالم قوی بود. درهر حال چنگیز خان که این فتح مشکل را درسال ۱۲۲۲ حاصل نمود گرچه چشمش ازجرئت مردم بسوخت ولی آتش کینه سختی ازمردم افغانستان در دلش بیفروخت ومصمم شد که اگر بتواند زنده جانی دراین کشور نگذارد، به‌همین سبب بودکه شهر های افغانستان را مکررا ویران وکشتار عام نمود، او به‌اردوی مغل امر کرد که‌بعد از این حتی مقتولین جنگ را نیز سر ببرند تا دوباره زنده نگردند. چنگیز خان بعد از تخریب تالقان بلا وقفه بمقصد غزنین براه بامیان حرکت نمود. ولی اوقبل از آنکه به‌بامیان برسد مجبور بود که حصار دیگری را از سر راه خود بردارد وآن عبارت بود از حصار گرزیوان .

ج- مبارزه مردم قلعه گرزیوان :

گرزیوان قلعه کوچکی بود که مردم دلیران از قدرت عظیم دشمن مطلع بودندو از انهدام شهر های بلخ وجوزجان وفاریاب وکشتار های بیشمار در ولایات شمال‌مغربی افغانستان آگاهی داشتند. معهذا دل از دست ندادند وبرای دفاع تاآخرین مرحلهٔحیات حاضر شدند، این است که در ورود چنگیزخان دعوت اورا برای تسلیم رد کردند و دست به شمشیر بردند وجنگ های شدید وغیر مساوی بین دو قوت بزرگ وکوچك آغاز یافت، چنگیز خان که تسخیر گرزیوان را در چند روز حتمی ومیسر میدانست بعد از آنکه صلابت دفاعی واز خودگذری این مردم معدود رامشاهده کرد مجبور شد که یکماه تمام دمی نیاساید وشب وروز جنگ را ادامه دهد. بالاخره بعد از دادن تلفات بسیار، دشمن حصار گرزیوان را اشغال کرد وتمام متنفسین قلعه از زن ومرد ازدم تیغ اشغال گران گذشت حتی اسیری هم گرفته نشد، حصار باخاك برابر گردید وچنگیز خان بیدرنگ بجانب قلب افغانستان سرازیر شد .

د- مبارزه مردم شهر بامیان :

این بار شهر مستحکم وبزرگتری (بامیان) مقابل مغل قرار داشت‌که توسط مردم بیشتری دفاع میشد. زندگی شهر بامیان ازقرن اول تاقرن سیزدهم ادامه داشت و درطی یکهزار ودو صد سال نماینده چندین تمدن افغانستان بود. درقرنها پیش از ظهور اسلام هنگامیکه شهر بلخ مرکز تجارت بین المللی ومحور شاهراهای عمدهٔ آسیا بود (از غرب بجانب امپراتوری رومن، ازشمال مشرق بطرف چین، واز جنوب مشرق به هندوستان) صنعت گریکو .ودیك دردرهٔ های کابل وگندهارا به‌عروج‌خود رسیده وبه‌سمت باختریان پیش میرفت. درچنین وقتی بامیان که‌معبر کاروان هابین بلخ‌و پشاور بود روبه ارتقا واعتلا نهاد، تپه‌ها وجدارهای سنگی بامیان نیز برای‌بوجود آوردن‌سمچها ومجسمه ها مساعد بود، این است‌که از قرن اول‌ابنیهٔ بودائی وسمچهای بامیان بمیان آمد، ودردوره قبل ازقرن پنجم مجسمه‌های عظیمی به ارتفاع ۳۵ و ۵۳ متر تراشیده شد وکار اعمار تاقرن هفتم در بامیان دوام داشت ، وتاهجوم عرب‌امور ساختمانی زینهٔ داخلی ودستهٔ سمچهای صنم ۵۳ متری هنوز تکمیل نگردیده بود . شهر بامیان قرن هفتم درجنوب غربی صنم های بزرگ قرار داشت که باحمله عرب مواجه ومنهدم گردید ومجسمه های بزرگ نیز مجروح شدند، همچنین شهر قدیمی دیگری در بامیان بودکه «شهر ضحاك» خوانده میشد وآن نیز سرنوشت خواهر خود را در پیش داشت.

اما در عوض این شهر های قدیمی بعد از نفوذ اسلام شهر جدیدی در دامنه مقابل به حصه جنوب مشرقی صنم ها آباد گردید که‌از طرف مردم نام «شهر غلغله» گرفت وهنوز خرابه های آن به‌همین نام خوانده میشد. شهر غلغله تاقرن سیزدهم مرکز اداره وکانون فرهنگ اسلامی در ولایت بامیان بود ودر همین قرن باحملات شخص چنگیز خان مقابل و از صفحه هستی معدوم شد، وتاهنوز نتوانسته است سر بالا کند. فقط چیزیکه ازجمال وکمال بامیان قدیم حکایت میکند همانا پیکر های سرد وخاموش اصنام بزرگ بامیان است که بی هیچ گونه پیرایه وزینتی در قبرهای سر گشاده وعمودی خود پشت به‌کوه داده واستاده‌اند. گرچه این‌ها نیز از دست برد زمان وتعصب انسان درامان نمانده‌اند . مجسمه ۵۳ متری که از بزرگترین مجسمه‌های جهان است هدف تنفر وگله های توپ نادرشاه افشار (در قرن هژدهم) قرار گرفت و لهذا پاهای خودرا ازدست داد .همچنین در قرن نزدهم ملکهٔ امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان - حین عبور از بامیان تشخیص کرد که این صنم برهنه، مکشوف العورت است پس امر کرد تاحصه سفلی بدن آنرا به‌توپ بستند .

در هر حال وقتیکه چنگیزخان در بامیان رسید ناامیدانه دعوت تسلیم را بمردم شهر فرستاد، ولی این دعوت ازطرف مردم بامیان رد گردید وجنگ شروع شد. مردم بامیان مثل اهالی تالقان وگرزیوان به‌سختی میجنگیدند ، چنگیز خان برای یك رویه کردن کار شتاب داشت زیرا اطلاع گرفته بودکه قوای تازه دم مردم درزیر قیادت سلطان جلال الدین از غزنی تاپروان رسیده وسپاه اعزامی او را درهم شکسته است وهمچنین این قوت قلعه والیان را باشمشیر از محاصره کنندگان مغل نجات بخشیده، وسپاه مغل را به‌تخلیه تخارستان مجبور ساخته است. این است‌که چنگیزخان ازحملات

پی‌درپی درشهر بامیان دمی‌نمی‌آسود تادروقت مقابل شدن باجلال‌الدین ازعقب‌خاری‌در پشت نداشته باشد .

مردم بامیان نیز دربرابر دشمن پایداری شدید مینمودند تاجائیکه در طی این جنگها نواسه چنگیز خان «موتوجن» پسر چغتای را به‌زخمهای تیر هلاك کردند . چنگیز خان ازاین ضربت دشمن به‌قدری متاثر شدکه خون سردی همیشگی خودرا از دست داد وکلاه خودرا ازسر بدور افکند وبرهنه سر درجلو سپاه به‌حمله در شهر پیش شد، این منظره خان بزرگ وقهار سپاه مغل رادیوانه ساخت وغریو عمومی برخاست، دیگر تیر وسنگ بامیان درنظر سپاه مغل ارزشی نداشت و آنها در روی نعش کشته گان خود پا میگذاشتند و پیش میرفتند. بالاخره دسته جات پیاده مغل مثل مورچه روی دیوار ها ودروازه شهر را اشغال کرد وجنگ دست وگریبان آغاز نمود. به‌این ترتیب بعد از آنکه دیگر بازوئی قطع نشدهٔ برای دفاع باقی نماند شهر مسخر شد وغضب ووحشتی که در تاریخ جهان سابقه نداشت در مورد این شهر مشهور تطبیق گردید : مردان وزنان واطفال ذبح شدند، شکم زنان پاره گردید و گرجنینی دربین آن بود باسر نیزه شگافته شد. ازآن بعد به‌کشتار سگ وگربه وتمام مواشی وحیوانات شهر پرداختند ، آنگاه نوبت نابودی به‌نباتات رسید اشجار ازبیخ وبن بر آورده شد وسبزه وگل وتمام روئیدنی ها معدوم شد، پس ازآن مهلت‌جمادات به پایان آمد وبرج ودیوار وخانه وآبادی بدون استثناء منهدم گردید ، زیرا خان‌بزرگ امر کرده بودکه بامیان چنان ویران گردد که دیگر برای زیست زنده جانی مساعد نباشد، نام این ویرانه راهم شهر منحوس «ماء وبالیغ» گذاشت وخود به‌قصد غزنین براه افتاد .

هـ - مبارزه مردم سایر قلعه ها و حصار ها :

در طی جنگهای مغل نه‌تنها مردم همین قلعه ها وشهر هائیکه گفتیم به‌مدافعه برخاستند بلکه مردم تمام شهر ها وقلعه های افغانستان هریك به‌نوبت خود بادشمن جنگیدند وعار تسلیم وبندگی برایگان نپذیرفتند تاجائیکه از تفصیل مورخین معاصر چنگیز خان واخلافش در مورد هجوم مغل ودفاع مردم افغانستان ، خواننده را حیرت دست میدهد . مثلا مردم حصار «کالیون» در بیست فرسنگی هرات که بالای بلندی واقع بود یکسال وچهار ماه تمام درمقابل حملات قشون مغل استادگی وجنگ نمود تا مسخر شد واز بین رفت. منهاج السراج که خود معاصر چنگیز خان است در این مورد چنین مینویسد :

«... دونفر پسران ابوبکر که پهلوانان سلطان محمد بودندکوتوال آن‌قلعه‌بودند، اختیار الملك دولتیار طغرائی یکی از فرماندهان ممالك خوارزمشاهی هم در آن قلعه آمده بود، چون باکفار (چنگیزخان) جنگ آغاز نهادند غازیان وعیاران از قلعه فرود آمدند وجهاد آغاز نهادند ومبالغی مغل را بدوزخ فرستادند، شب وروز به‌قتال ودفع کفار مشغول شدند وکار دلیری اهل قلعه بجائی انجامید که لشکر مغل را به‌شب خواب ازخوف ایشان ممکن نبود، کفار گرد برگرد تمام حصار دو «باره» ساختند و دو دروازه نهادند وروی در قلعه وباره مقابل نهادند و مرد پاس به شب معین گردانیدند... کارمحافظت لشکر مغل بدین مقام رسیده بود چون مدت یکسال از

دربندان حصار گذشت، سعدی چربی بالشکر مغل ازدر سیستان آمد وبادیگر لشکر مغل به‌پای قلعه کالیون ضم شد، ورنجوری ووبا براهل قلعه استیلا یافت وبیشتر خلق هلاك شدند به‌سبب آنکه ذخیره قلعه گوشت قدید وپسته بسیار بود . (هفت چاه آب نیز درقلعه بود) بواسطه خوردن گوشت قدید وپسته وروغن‌آن، خلق قلعه رنجور میشدند و پای وسر آماس میکرد ودر میگذشتند. چون از دربندان حصار شانزده ماه گذشت، آدمی پنجاه بیش نماندند ازاین جمله بیست کس رنجور وسی کس تندرست، یکی بیرون رفت وحال خلق وقلعه بازگفت. چون کفار را حال قلعه به‌تحقیق انجامید جمله لشکر مغل درسلاح شدند وروی به‌قلعه نهادند، واهل قلعه دل بر شهادت خوش کردند، تمامت نعمت قلعه را از زر وسیم وجامه ها وچیزهای قیمتی درچاه ها انداختند وبه‌سنگ انباشتند وباقی راآنچه بود بسوختند ودرقلعه را باز کردند وشمشیر ها بر کشیدند وخود را به‌کفار زدند وبه دولت شهادت رسیدند ...»

همچنین مردم قلعهٔ «اشیار» در غرجستان مثل قلعه کالیون دربرابر دشمن قوی یکسال وسه ماه جنگید تا مغلوب ومنهدم گردیدند، حکومت قلعه اشیار در دست امیر محمد مرغزی بود که دروقت عبور چنگیزخان از نصرت کوه تالقان وگرزیوان به جانب بامیان، او ومردمش مکررا دربنه ودمدار چنگیزخان حمله کردند وگردونهای بسیاری پر از اشیای قیمتی را به‌تاراج بردند ومحافظین بنه مغل را بسیار بکشتند و اسیر گرفتند . وقتیکه چنگیز جنگ سند رافتح کرد وبرگشت ، تولی را مامورتخریب آبادی های باقیمانده افغانستان نمود. تولی امیر ده هزار منجنیق اندازان چنگیزی را به‌قلعه اشیار سوق کرد، مغلها هر قدر کوشیدند حصار را که‌مردم آن مردانه دفاع مینمودند،فتح‌کرده نتوانستند، تایکسال‌وسه‌ماه‌گذشت دیگردرقلعه غله وخوراکه‌باقی نمانده بود، مردم که حیوانات را تمام کردند، بخوردن گوشت کشته شدگان خود مجبور شدند، پس مرده ها را قدید میکردند و به تدریج تغذیه مینمودند اما جنگ را برضد دشمن دوام میدادند. جوزجانی مینویسد که‌زن‌مطربهٔ در قلعه بامادری و کنیزکی میزیست ، چون ازبی آذوقه‌گی مادرش بمرد اورا قدید کرد وبه‌قیمت گرانی فروخت ، چون کنیزش بمرد بااو نیز چنین کرد وازاین رهگذر ۲۵۰ طلا حاصل کرد ولی خودش نیز بمرد. به‌این ترتیب درطی پانزده ماه زن‌ومرد وطفل مرده میرفتند تا تنها امیر محمد مرغزی و ۳۰ نفر مرد دیگر باقی ماند آنوقت حمله دشمن کامیاب و حصار اشیار مفتوح شد. طبعا امیر محمد وهمراهانش زیر ضربت های لشکر مغل قرار گرفتند .

مردم حصار «تولك» هشت ماه باسپاه مغل رزم دادند وبالاخره هم مغل را به مراجعت ناکام مجبور کردند، گرچه دشمن از اطراف تولك مردم بسیاری را به‌اسارت کشید که‌از آن جمله ده هزار زن بود . مردم قلعه «فیوار» در- قادس – باآنکه آذوقه نداشتند – دو ماه درمقابل دشمن جنگیدند تامغلوب شدند. مردم حصار «سیفرود» درغور که آب آشامیدنی بسیار کم داشتند وبه‌همین سبب ۲٤ هزار حیوانات شان از تشنگی بمرد، معهذا به دشمن تسلیم نشدند وبا اسلحه دفاع کردند تا دشمن عاجز آمد، حصار سیفرود یك ذخیره آب داشت که احتیاج چهل روزه قلعگیان را کفایت میکرد. منکوته نوین وقراچه نوین سرداران مغل قبل از آنکه این حصار را محاصره

کنند مواشی اطراف آنرا به‌تاراج برده‌بودند، ملك قطب الدین حاکم سیفرود در داخل قلعه فرمان داد تا تمام مواشی را - به‌سبب فقدان علوفه - بکشتند وبرای خوراك‌مردم قدید کردند وحیوانات از تشنگی مرده را بیرون قلعه انداختند، آب وآذوقه را جیره بندی کردند به‌این صورت که هر شخصی دریك شبانه روز میتوانست نیم من آب ویك من غله بگیرد وبس، تنهاسهم آب ملك یك من بود زیرااسپی برای او نگهداشته بودند که نیم من آب مستعمل وضوی ملك‌را میخورد. بااین ترتیب قلعگیان پنجاه‌روز با دشمن رزم دادند تا محافظین ذخیره آب‌خبر دادند که فقط برای یکروز دیگر آب دارند ودیگر هیچ، ملك قطب الدین بامردان قلعه وقت نماز دیگر درمیدان قلعه جمع شدند وراجع به‌جنگ وصلح مشوره کردند.

طوریکه منهاج السراج شرح میدهد این‌اجتماع فیصله‌کرد که‌چون آب‌آشامیدنی نماند پس بامداد روز هر فرد قلعه باید زنان واطفال خود را بکشد وخود بایك‌شمشیر در درون قلعه پنهان گردد آنگاه دروازه قلعه‌باز شود تادشمن داخل شود، پس جمله مسلمانان یکدل درنهند ومیزنند ومیخورند تاجمله بدولت شهادت برسند. همه مردم قلعه برهمین عهد بستند ودل برشهادت نهادند وخلق همدیگر را وداع میکردند تا نماز شام. مگر چون فصل تیر ماه رسیده بود ازاتفاق خوب شب ابر آمد وباران وبرف به‌باریدن آغاز کرد ومردم قلعه جان تازه بازیافتند وبه‌خوردن وذخیره کردن آب پرداختند، سپاه دشمن که چنین دید دانست که‌برای دوماه دیگر قلعه گیان آب ذخیره خواهند داشت وخواهند جنگید در حالیکه تا آنوقت زمستان دست وپای لشکر مغل را خواهد بست، پس محاصره راترك گفتند ورجعت کردند وحصار سیفرودموقتا از دشمن نجات یافت.

مغل بعد ازعبور زمستان مجددا عودت کرد وجنگهای حصار سیفرود را از سر گرفت ولی مردم قلعه این بار مستعد تر بودند وذخیره های آب بیشتر ساخته وآذوقه وعلوفه بسیار تر تهیه ولوازم دفاعی کاملتر آماده کرده بودند، لهذا دوماه جنگ‌دشمن بی‌نتیجه ماند. این بارمغل به‌حیله پرداخت وبه‌مصالحه گرائید وآمادگی به‌رجعت وهم بداد وستد تجارتی بامردم قلعه‌نشان داد. دوروز این خرید وفروش ومبادله اشیا در اردوی مغل بدون حادثه بین مردم قلعه ولشکر مغل دوام کرد، اما در روز سوم مغل ناگهانی به‌معامله‌گران قلعه حمله کرده ویك عده را نامردانه بکشتند و ۲۸۰ نفر را اسیر گرفتند وبه‌قلعه پیغام دادند که حاضرند اسرا را در بدل قیمت نقد آزادسازند. قلعه‌گیان ازبس برآشفته بودند پیشنهاد دشمن را رد کردند وروی دیوارها سنگ های آسیا ودست آس بادسته چوبی وریسمان کش تعبیه کردند، وهمه گان مسلح‌شده در داخل وخارج قلعه به‌ستر واختفا پرداختند. دشمن حمله کرد وچون مقاومت ندید قدم بقدم پیش آمد تا دردسترس قلعه‌گیان قرار گرفت، آنگاه غریو سنگ های لغزان وفریاد مردان مدافع برخاست وحملهٔ حصاریان ازخفاگاها شروع شد. دشمن تلفات بسیار داده وبه‌عقب برگشت و بالاخره سیفرود ونواحی آنرا ترك گفت. مردم شهر فیروز کوه در غور با بیست هزار عسکر دشمن، ۲۱ روز جنگ نمودند تا زمستان رسید وسپاه دشمن مجبور به‌مراجعت گردید. همچنین مردم بسا از قلعه ها وشهرهای کوچك که درمسیر عبور مغل‌واقع بودند تادم اخیر از آزادی خود دفاع کردند وازبین رفتند واز ایشان جز تلهای خاك وبالاحصار های ویران شده، آثاری در افغانستان‌باقی

نماند. جوینی بی جهت نبود که‌گفت : «... هنوز تارستاخیز اگر توالد وتناسلی باشد، غلبه مردم به‌عشر آنچه بوده است نخواهد رسید، وآن اخبار از آثار اطلال ودمن توان شناخت که روزگار عمل خود بر ایوان‌ها چگونه نگاشته است .» واما بالای مردم شهر های بزرگ افغانستان ــ که هریك كانونی ازتمدن وفرهنگ ومرکزی از تجارت آسیای وسطی بودند ــ از حملات چنگیز خان چه ماجرائی گذشت ؟

و ــ مبارزه مردم شهر مرو :

شهر مرو مثل بلخ و هرات و نیشاپور از بزرگترین شهر های آنروز افغانستان بود و با آبادی های اطراف خود در حدود ۷۰۰ هزار نفوس داشت که‌از آن جمله شصت هزار نفر ترکمان بود، مواشی این معموره را غیر از گوسفند بیشتر ازشصت هزار سر شمرده‌اند. شهر مرو ده کتابخانه داشت که دریکی ازآن دوازده هزار کتاب موجود وهمه در دسترس طالبان علوم بود. یاقوت حموی که خود قبل از حمله مغل درمرو بود از عظمت وثروت وکتابخانهای مرو سخن میزند. فهرستیکه از ثروت مندان شهر ــ به حکم تولی پسر چنگیز ــ ترتیب شد بالغ بردو صد نفر بود (بدون اشراف واعیان وروحانیان) بهاء الملك نجیب الدین حکومت مرورا از طرف خوارزمشاه در دست داشت واو مرد ترسو وطماع وخیانت پیشه بود، همینکه قشون جبه وسپتای به‌تعقیب خوارزمشاه نزدیك مرو رسید، اومرو راگذاشته در قلعه دور دست «یاق‌یازر» پناه جست . درعوض، شیخ الاسلام مرو شمس الدین حارثی برخاست وبنام مردم انقیاد و هدایا به‌سردار مغل پیش‌کش کرد وتعین شحنه آنانرا قبول نمود ومغل به عجله عبور کرد .

بعد ازمرگ خوارزمشاه درایران شرف الدین مظفر مجیر الملك حاکم سابق‌مرو برگشت ودر مرو درآمد وسپاهی از ترکمان ها وسایر مردم فراهم کرد ومنتظر حمله مغل‌شد. این‌شخص شیخ‌الاسلام‌مرورا ــ بسبب انقیادش بدشمن ــ بکشت، وهم‌قاضی سرخس‌شمس‌الدین راکه‌همکارشیخ‌الاسلام‌وطرفدارمغل بودبدست‌عساکراعزمی‌خوددر سرخس از بین برداشت . مگر مجیر الملك مرد عیاش وظالم بود خودش شبها شراب مینوشید وسپاهش روزها بمال مردم دراطراف مرو دست‌برد میزد. ترکمانان ازو برگشتند وبه اختیار الدین ملك امویه پیوستند، و مجادلات بین آنان ومجیر الملك به پامال شدن مردم منجر گردید. معهذا وقتیکه بهاء الملك حاکم فراری مرو بدشمن پیوست وهفت هزار سپاهی مغلی ایران را باده هزار نفر حشری برای تسخیر مرو بیاورد، مجیر الملك زیر بار اطاعت مغل نرفت وفرستادگان شانرا بکشت ولشکری درمقابل آنان سوق نمود. مغلها در عوض مجیر الملك ، بهاء الملك را بکشتند وبه عقب بر گشتند وفرصت تنفسی برای مرویان بدست آمد .

اما خرابکاری وتفرقه انگیزی روحانیان مرو دوام داشت، شافعی ها و حنفی‌ها بین هم میزدند ومردم بیگناه را در تحزب وتعصب مذهبی ودشمنی هموطنان بایکدیگر می‌افگندند . تا آنکه تولی پسر چنگیز خان باهشتاد هزار سپاهی درسال ۱۲۲۱ در مرو رسید ، اوهم ترکمانان مخالف مجیر الملك را در خارج شهر بکوفت وهم شهررا در محاصره کشید. مردم مرو ازشهر بیرون تاختند وباقشون دشمن رزم دادند ولی نتیجه مثبت نگرفتند. از آن بعد جنگ‌های حصار به‌شدت آغاز شد وهنوز ششروز نگذشته‌بود که‌مجیرالملك واشراف شهرازغلبه دشمن وازدست‌دادن منافع‌خوداندیشه

مندشدند ودر صدد سازش بامغل برآمدند. این است که مجیر الملك باتولی داخل مفاهمه گردید و بعد از گرفتن قول امان به اردوی مغل رفت واز دست دشمن خلعت پوشید . تولی ازاو نام نویسی رجال کارآگاه مرو راگرفت وآنانرا ـ بنام گماشتن به امور رسمی ـ احضار کرد آنگاه همه‌را در زنجیر کشید واز ایشان فهرست دیگری از متمولین وتجار مرو گرفت وهم تعداد ارباب حرفه وصنعت رامعلوم کرد .

آنگاه شهر را اشغال کرد وامر نمود تاسپاه نفوس شهر را درطی چهار روز بیرون شهر راندند، پس خودش آمد ودر کرسی نشست وامر کرد تا مجیر الملك واشراف محبوس را آوردند ودر برابر مردم مرو گردن زدند، آنوقت چهارصد نفر صنعت‌کار راجداکرد و به اسارت برد ودیگر نفوس را به افراد سپاه تقسیم کرد تا هرکس سهم خود را از تیغ بگذرانند. شهر تاراج شده قبور شگفته گردید ـ تاجواهر ونقود را دفن نکرده باشند ـ برجها وديوار هاويران وعمارات آتش زده شد. دراین قتل وسوختاندن وتاراج، پیروان قاضی سرخس وشیخ الاسلام مرو برادران همکار مغل بودند. به‌این ترتیب شهر بزرگ دیگری باتمام ساکنین آن ازصفحه هستی محو گردید. بقول جوینی بعد ازعبور تولی سید عزالدین نسابه باجمعی درشمار کردن کشته شدگان مرو و حوالی آن سیزده روز زحمت کشید ومعلوم شد که یك ملیون و سه‌صد هزارنفر بوده‌است. اگر این تعداد بامبالغه تعین شده باشد هم نماینده کثرت کشتار مغل ازمردم شهر مرو واطراف آن است، گرچه بعدها عده کمی از گوشه وکنار ویرانه های مرو آمده سکونت اختیار کردند و مردی بنام کوچ تکین پهلوان پیدا شده ضیاء الدین علی شحنه مغل را بکشت، ولی بزودی قراجه نویان مغل در رسید وپهلوان فرار کرد. درسال ۱۲۲۱ بازعده از مردم ترکمن تحت ریاست امیری درمرو جمع شدند وگاه ناگاهی دراطراف بربنه مغل میزدند، این بار قراجه آمدومرو را به حالتی درآورد که دیگر قابل زیست هیچ انسانی شده نتواند، مردمانی راهم که در آنجا یافت باشکنجه های وحشیانه ـ بند ازبند جداکردن ، در آتش سوختاندن و غیره ـ نیست ونابود کرد . قراجه این اعمال راهم بدست هموطنان حشری مرویان انجام میداد که حتی از غزنین آورده بودند .

این در اوایل قرن پانزدهم بودکه بازشهر مرو درزمان شهرخ پادشاه گورگانی افغانستان ـ پا به عرصه وجود گذاشت. درهر حال تولی بعد از انهدام شهر مرو بمقصد انعدام شهر بزرگ دیگری حرکت نمود .

ز ـ مبارزه مردم شهر نیشاپور :

بعد از فرار خوارزمشاه به ایران حکومت نیشاپور به مجیرالملك کافی رخی (غیر از مجیرالملك مروی) و معاونت او به فخرالملك جامی وضیاالملك زوزنی داده شده بود .نیشاپور یکبار در سال ۱۱۵۳ میلادی از طرف غزها ویران شده بود و این شهرجدید نیشاپور بود که‌بازدرمعرض‌خطر مغل قرار گرفته بود..در عبور معجل‌جبه و سبتای از نیشاپور چون هنوز ترتیبات‌دفاعی شهر تکمیل نشده بود مجیرالملك‌با مغل‌مدارا کرد وشحنهٔ از آنان پذیرفت . اما متعاقباً مردم شحنه را بکشتند و یکنفر روحانی علوی این خبر را به مغلها رسانید ، این است‌که سپاهی به قیادت تغاجار داماد چنگیزخان رسید و نیشاپور را در محاصره کشید ، جنگ شدیدی شروع‌شد ، شهریان به سختی دفاع کردند و خود تغاجار را در روز سوم جنگ به ضربه تیر بکشتند ، سپاه مغل‌به‌عقب کشید ودرعرض نیشاپوربه (سبزوار) حمله کرد .

مردم سبزوار هم به دفاع برخاستند و بعد از سه روز ادامه جنگ مغلوب شدند. سپاه مغل نفوس سبزوار را که هفتاد هزار نفر میشد کشتار دسته جمعی نمود. متعاقباً تولی خان که شهر مرو را معدوم نموده بود با تمام سپاه خود در سال ۱۲۲۱ در نیشاپور رسید و جنگ آغاز نمود، سه صد منجنیق و ارابه باسه هزار چرخ وآلات آتش‌زا به شدت از نیشاپور دفاع میکرد ولی قبلا نیشاپور دچار قحط و قلت آذوقه گردیده بود و مردم انبوه شهر در مضیقه بودند، معهذا در کمال رشادت میجنگیدند. از دیگر طرف قشون مغل تصمیم قطعی داشت که به انتقام داماد خان بزرگ، به عجله شهر را گشاید و نهری از خون براند. خصوصاً که دختر چنگیز خان شخصا برای اخذ انتقام شوهر خود درنیشاپور آمد و امر کرد که نه تنها برانسان بلکه بر جانور نیشاپور هم ابقا نشود. این است که روز چهارم مغل از درو دیوار شهر ریختن گرفت، دیگر کشته شدن سپاه دشمن و دفاع مردانه نیشاپوریان هیچ کدام مانع اشغال شهر شده نتوانست، مغل داخل شد ومردم پیش آمد، جنگ بقدری شدید وشجیعانه بود که قدم بقدم حتی در هر کوشك وایوانی ادامه یافت تا دست ها از کار فروماند و بیشتر از صد هزار سپاهی وحشری مغل به کشتار جوانان و شکنجه پیران و به اسارت کشیدن زنان واطفال مشغول شدند، آنگاه اسرا را بدشت راندند وتا نفر اخیر از تیغ کشیدند، جانوران شهر رانیز بکشتند و شهر راطبق امر دختر سوگوار چنگیز خان بعداز ویران کردن به آب بستند و قلبه راندند تا از اراضی مزروعه فرقی نداشته باشد. مجیرالملك حاکم نیشاپور که به اسارت افتاده بود برای آنکه معروض اهانت وشکنجه دشمن نگردد اتصالا به مغل دشنام میداد تا محافظین عصبی شده او را زود تر از دیگران کشتند. به این صورت شهر بزرگ دیگری که در ردیف بلخ و مرو و هرات قرار داشت درافغانستان آنروز معدوم شد وسپاه مغل به جانب هرات سرازیر گردید.

ح-مبارزه مردم شهر هرات:

شهر مشهور هرات که یکی از قدیمترین وبزرگترین شهر های تاریخی افغانستان است عصرها قبل از دوره اسلام مشهور و موجود بود، در دوره اسلام و قرن دهم باز هرات (بقول مقدسی وابن الحوقل) شهر بزرگ و دارای دیوار وچهار دروازه بود، بنام: باب سرای (رو به جاده بلخ)، باب زیاد (رو براه نیشاپور)، باب فیروز (روبراه سیستان) و باب کوشك (رو براه غور)، همچنین هرات دارای ارگی در داخل شهر و دارالامارهٔ درخارج شهر در سر راه پوشنگ بنام (خراسان آباد) داشت. در قرن های یازدهم و دوازدهم آبادی این شهر روبه وسعت نهاد تا جائیکه گفته میشد (نزهت القلوب حمدالله قزوینی) شهرهرات درعصر سلطنت غوری دوازده هزاردکان چهارصد و چهل هشت هزارخانه، سه‌صد پنجاه مدرسه و خانقاه وطعام خانه داشت. در آغاز قرن سیزدهم و قبل از هجوم چنگیزخان، شهر هرات را یاقوت حموی که خوددر هرات بود چنین وصف میکند: «آن شهر بزرگ دران زمان پر ثروت ترین و پرجمعیت ترین شهری است که او در همه جهان دیده و همچنین حومهٔ و ناحیهٔ خارجی این شهرحاصل خیزترین و پرثمرترین سرزمینی است که مشاهده کرده.»

در سال ۱۲۲۱ هنگام هجوم مغل در هرات حکومت این شهر در دست ملك شمس الدین جوزجانی بود، زیراحاکم سابق امین‌ملك خوارزمی مامای سلطان جلال‌الدین یکسال پیشتر در وقت عبور اولین سپاه مغل از هرات فرار کرده و در اطراف سند دست و پامیزد. درحالیکه شهر پوسنگ بدفاع برخاسته و در طی جنگی امیری را

از مغل بکشت و به همین سبب از طرف جبه وسپتای سرکوب گردید . اما ملك شمس‌الدین جوزجانی -برخلاف امین ملك- مرد وظیفه شناسی بود و همینکه تولی خان پس از انهدام مرونیشاپور به هرات رسید نماینده‌ئی نزد حاکم و قاضی‌وخطیب شهر فرستاده طالب اطاعت شهریان گردید . چون مردم انقیاد مغل رانمی‌پذیرفتند ملك شمس الدین نماینده تولی را اعدام و جنگ را عملا اعلام نمود .

شهر در محاصره‌کشیده‌شدو جنگ لاینقطع آغاز گردید . در روز هفتم جنگ ملك شمس الدین که در صف اول مدافعین قرار داشت بزخم تیر دشمن هلاك گردیدو مرگ اوبهانه‌بدست روحانیون واشراف شهر داد تابنام مصالحه به اردوی دشمن رفته اظهار انقیاد و تسلیم شهر نمودند . تولی وعده امان بمردم داد و داخل شهر شد ودوازده‌هزار نفرازمدافعین نظامی شهر را بکشت و بس و هم از انهدام شهر منصرف گردید، زیراتولی‌آب وهوای‌گورا، معموره های زیبا ومخصوصا پارچه های زربفتی کار هرات را بسیار پسندیده بود . به علاوه او عجله داشت زودتر در نزد پدر برسد ودر فتح حصار نصرت کوه تالقان مساعدت نماید . تولی درجمله‌ماحصل تاراج شهر های بزرگ افغانستان از اموال و نقود و مواشی و غیره که به نزد پدر میبرد ، یکنفرقاضی‌و فقیه پوشنگی را بنام وحیدالدین نیز شامل نمود . امتیاز این مرد مذهبی در این بود که‌درشهر هرات‌با خود وزره واسلحه در صف مدافعین قرار گرفت و از فرازبرجی بروی دشمن تیر میفرستاد ، اتفاقاً قاضی لغزید و در زیرباران تیرمغل از برج بر سطح خاکریزواز آنجا تا خندق سالم رسید ، تولی که خود از دور شاهد این منظره بود به تعجب افتاد و آدم فرستاد که او را نکشند وزنده بیاورند ، تولی از شجاعت وفصاحت و معلومات و آداب شناسی قاضی خوشش آمد ولهذا او را به حیث‌تحفه در خدمت پدر تقدیم کرد . در صحبت هائی که خان مغل، توسط ترجمان بااین مرد نمود از بسا حوادث تاریخی وسیر ملوك و دساتیر انبیاآگاه شد ، در ضمن یکی از این صحبت ها چنگیز خان به قاضی گفت که بعد ازمن عجب نامی ازمن‌دربین‌مردم‌جهان‌خواهد ماند .قاضی سر بخاك نهاد وامان خواست وآنگاه گفت :نام مرد در میان مردم میماند و چون خان مردم میکشد نام در بین کدام‌خواهد ماند؟چنگیزخان بر آشفت و قاضی هم بزودی فرار کرد و نجات یافت .

در هرحال فتح هرات بدست تولی بیشتر از فتح بمصالحه میماند . چون چندی بگذشت ، مردم برخاستند و شحنه مغل را بکشتند و ملك مبارزالدین و ملك فخرالدین را به ریاست خودبرداشتندوسوگند خوردند که تارمق آخرین در برابر دشمن‌دفاع‌خواهند کرد و هم از عهده‌این سوگندبرآمدند .چنگیز خان که از قیام‌مردم هرات باخبر شد تولی راسرزنش کردکه از یاسای او-قتل‌عام و تخریب- چراانحراف کرده است . آنگاه سپاهی عظیم مشتمل بر هشتاد هزار نفر عسکر و پنجاه هزارنفر حشری زیرامرایلچیگدای نویان به‌هرات سوق وامر کرد که نه متنفسی زنده و نه معمورۀ آبادان گذاشته شود . مغلها برای تعمیل امر خان در شب‌وروز به شدت میجنگیدند و در هر حمله که در شهر مینمودند تا پنجهزار نفر کشته در میدان‌جنگ باقی‌میگذاشتند ،این جنگ‌از روز ها به هفته ها و از هفته ها بماها طول کشید تا ششماه و هفده‌روز گذشت در طی این مدت خطوطارتباط و آذوقه رسانی اردوی مغل از چهار طرف بر قرار بود ، در حالیکه شهریان هرات فقط برای نمردن و سد رمقی خوراکه داشتند معهذا در تصمیمی‌که برای قبول‌مرگ و تسلیم نشدن بدشمن گرفته بودند وفادار ماندند و در شب و روزبدفاع دشمن میپرداختند ،امادیوار های‌عظیم‌شهر

از کثرت سنگ‌باران دشمن دیگر شکل جال زنبور بخود گرفته‌و برجهای دیوار در اثر نقب های مغل شکست برداشته بود تا جائیکه روزی بناگاه پنجاه گزازدیوار شهر فرو غلتید و چهارصد نفر از سپاه دشمن را در زیر ثقلت خود نابود ساخت .

پس هجوم دشمن درشهر شکسته وگرسنه هرات شدت اختیار کرد و در سال ۱۲۲۱ سپاه ایلچیگدای از «برج خاکستر» در داخل شهر فروریخت ، و هفت شبانه روز جنگ و کشتار در داخل شهردوام کرد، درنتیجه‌نفوس شهر از زن و مرد و طفل همه‌کشته‌شدند، و دیگر زنده‌جانی نمانده بود که حسب معمول مغل در دشت‌رانده‌و به‌افراد سپاه تقسیم و کشته شوند. طوریکه قاضی جوزجانی مینویسد در شهر هرات ششصد هزار نفر و در اطراف هرات دو ملیون و چهار صد هزار نفر در جنگ های مغل کشته شد.بعدازآن مغل دارائی‌شهر را اغتنام‌و خود شهر را سوختانده و ویران نمود. ایلچیگدای اردوی خود را در «اوبه» چند منزلی شرقی هرات منتقل ساخت وازآن جا دو هزار سواره مغل را پس به هرات فرستاد تا اگر کسی ازشمشیر مغل پنهان شده و نجات یافته باشد از تیغ بکشند ، رساله های مغل وقتیکه در هرات ویرانه رسیدنددیدند که سه هزار نفر از خفاگاه ها برآمده و دور هم جمع شده‌اندپس این ها را هم سربریدند و باردوی خود برگشتند .

مدت ها بعد تر معلوم‌شد که از تمام‌نفوس هرات‌تنها شانزده نفر توانسته‌بودند که در پناه گاهای مخفی زنده بمانند ، یکی از آن جمله شرف الدین خطیب جفرتان‌بود که خودش را در شگاف‌گنبد مسجد جامع پنهان وزنده نگهداشته بود . این جامع بزرگ همان است که سلطان غیاث‌الدین غوری آباد کرده بود و چون از خشت‌پخته تعمیر شده بود از سوختاندن دشمن سلامت ماند تا بعد ها امیر شمس‌الدین‌کرت آنراترمیم و تعمیر مجدد نمود . اما خرابی هرات مثل‌ویرانی بلخ عمر درازی نداشت. امیرعزالدین‌مقدم هروی در عهداوگتای پسر چنگیزخان‌به تعمیر مجدد شهر هرات دست زد و امرای کرت نیز در آبادی دوباره هرات پرداختند ، وچون مرو و بلخ‌خراب افتاده بود هرات مرکزاتصال تمام راه های عمده تجارتی آسیا گردید واین اهمیت اقتصادی هرات‌تااحداث راه آهن باقیماند .

امیر تیمور گورگان یکبار دیگر درسال ۱۳۸۱ دیوار های داخلی و خارجی شهر تازه هرات را منهدم نمود ولی در زمان پسر او شهرخ‌در سال ۱۴۱۵ تعمیر مجدد هرات شروع شد .همچنین در زمان سلطان ابوسعید ۱۴۵۸– ۱۴۶۹وسلطان حسین ۱۴۶۹–۱۵۰۶ در آبادی هرات توجه زیادی بعمل آمد که خرابه های مسجد ومدرسه و مصلی ملکه گوهر شادبامناره های زیبای آن هنوز باقیست . البته بعد از انقراض دولت گورگانی افغانستان‌وتسلط شاهی بیگ ازبك در هرات(سال ۱۵۱۶) و باز استیلای شاه اسمعیل صفوی سال دیگر در هرات‌و همچنان تاخت و تاز ازبکان ماورأنهر در عهد طهماسب صفوی وشاه عباس در هرات و جنگهای طرفین سبب خرابیهای بسیاردرشهر هرات گردید و صفوی ها مجبور شدند در سر راه هجوم‌ازبك ها، رباطهای نظامی بسازند .

سپاه مغل شهرکوچك اسفزار را نیردر ولایت هرات منهدم ساختند . گرچه مردم به ترمیم و تعمیرمجددآن کوشیدند ولی در سال ۱۳۸۳ بار دیگر از طرف امیر تیمورگورگان‌خراب و کله‌مناری از دوهزار نفر درآنجا افراشته شد .

ط ـ مبارزه مرد مسیستان:

اولین حمله مغل در سیستان در سال ۱۲۲۱ صورت گرفت ، قشون دشمن که به سرکردگی تولی مامور تسخیر و انهدام ولایات شمال مغربی افغانستان از قبیل مرو ونیشاپور و هرات و علاقه های ولایات مذکور بود در حین جنگهای این ولایات

قسمتی به طرف سیستان دورخورده ومرکز این ولایت‌را که مقر ملك نصرت الـدین بن‌بهرامشاه حرب وامیر محلی سیستان بود د رمحاصره کشیدند . مردم وامیر محلی بمقابله برخاستند و در طی جنگهای که واقع شد مغل نتوانست موفقیت محکمی‌بدست آردلهذا مراجعه کرددرحالیکه امیر نصرت الدین در این جنگها کشته شده بود .

سوقیات ثانوی مغل از طرف اوگتای توسط سپاهی‌زیر امر دو نفر منصبدار او (منکده‌چربی‌وسعدی چربی) در سیستان عملی شد . این وقت برادر وجانشین امیر سابق ، ملك رکن الدین محمود بن حرب با مردم سیستان برای مقابله بادشمن‌حاضر شدند ، در ضمن جنگهای که واقع شد امیر مغلوب و با تمام خاندان خود از دم تیغ مغل گذشت، مغلها شهر سیستان را بابرج وباره آن‌منهدم ونفوس شهر را بیشتر بکشتند و خود برگشتند . راجع به این‌جنگ سیستان قاضی‌منهاج السراج جوزجانی چنین مینویسد :«لشکریکه بدرسیستان رفته بود سیستان را به جنگ بگرفتند و در هر کوی‌و در هرخانه جنگ بایست کردتا بر خلق دست یافتند که مسلمانان سیستان از زن و مردو خورد و بزرگ جمله جنگ کردند با کارد و نیع تا همه کشته شدند و عورات همه شهادت یافتند» (جلد ۲ طبقات صفحه ۱۲۸ طبع کابل) .

بعد ازان‌تاج‌الدین نیالتگین خوارزمی قیام کرد وبقیه‌نفوذ خاندان حکمران سابق رااز‌بین برد. تاج‌الدین قلعه(ارگ) سیستان را ترمیم کرد و مقر حکومت قرار داد و هم سپاهی تجهیز نمود . در سال ۱۲۲۷ بار دیگر قشون‌مغل در سیستان سرازیرشد و نیالتگین در ارگ سیستان‌محصور گردید ، و جنگهای حصار شروع شد مگراین بار‌مردم سیستان باسرسختی زیاد در برابر دشمن جنگیدند ویکسال و هفت ماه سپاه مغل را درپای قلعه متوقف نگهداشتند بالاخره دشمن غلبه‌کرد ونیالتگین درحین جنگ زخمی واسیر واعدام گردید . مغلها قلعه را به غلبه گرفتند ، آنگاه تمام مدافعین را که سیستانی و غوری وتولکی‌بودند بکشتندو آبادی های سیستان را تاجائیکه توانستند ویران کردند ورجعت نمودند .

بعداز چندی قراجه حاجب یکی از افسران سلطان جلال‌الدین در ولایت‌نیشاپور جمعیتی بهم رساند و بر ضد استیلای دشمن به جنگهای داره (کوریلائی) پرداخت . او در هرجائی که مغلی میبافت میکشت و حملاتی پراگنده مینمود . اوکتای خان امیر جرماغون رابرای محو سلطان جلال الدین در ایران وطایر بهادر افسر سپاه مغل مقیم بادغیس را د رسیستان برای از بین بردن قراجه‌حاجب مامورنمود . قراجه‌حاجب بادلاوران سیستانی در بین سالهای ۱۲۳۲_۱۲۳۵ با قشون طایر بهادر جنگیدند . در این ضمن اختلافات داخلی امرای مغلی باعث مراجعت‌طایر بهادر از سیستان‌گردید و عجالتاً مردم آنجا آرامشی یافتند .

بعد از تخریبات مکررهٔ مغل درسیستان شهر جلال‌آباد مرکز جدید امرای محلی سیستان گردید ،تا وقتیکه‌امیر تیمورگورگان رسید وشهر جلال آباد را ویران نمود. همچنین بندرستم در یك منزلی بالای شهر زرنج که نهر هائی از دریای هلمندبه‌آنجا کشیده بودند از طرف تیمور منهدم گردید وزراعت بر باد شد .

ی- جنگ پروان:

در حین هجوم چنگیز خان در افغانستان شهر غزنی دچار اغتشاشات‌داخلی گردید ،در حالیکه این شهر در جنوب هندوکش بزرگترین مرکز اداری ولایات‌جنوبی وشرقی افغانستان‌بود ،گر چه غزنی درزمان سلطنت علاالدین حسین جهانسوزمعدوم شده بود ولی در دورهٔ اخلاف‌او مجدداً احیا و مرکز اداری ولایات شرقی گردید و در زمان سلطان شهاب الدین غوری در تعمیر مجدد آن کوشش بعمل آمد ، بعد از تجزیه سلطنت غوری باز غزنی مرکز حکومت تاج الدین یلدز غوری باقیماند و دراستیلای خوارزمشاهیان بنام‌جاگیر جلال الدین پسر بزرگ سلطان محمد خوارزمشاه اهمیت اداری خودرا حفظ نمود .

وقتیکه سیلاب مغل در افغانستان سرازیر گردیدحاکم و مدافع غزنی« کربرملك» بود و کوتوالی شهر راصلاح الدین محمد نسائی در دست داشت . در فرار سلطان محمد به ایران اختیارالدین محمدبن‌علی خرپوست غوری‌والی‌ولایت پشاور بغرض‌مقابله بامغل از پشاوربه غزنی آمدودرصددتجهیزسپاه شد.همینکه مردم‌قهرمان‌دوست‌نام‌این سپه سالار مشهور را شنیدند هزاران نفر در زیر پرچم او جمع شدند و در اندك‌مدت بیشتر از صد هزار مردد'وطلب برای‌مقابله بادشمن حاضر گردید، زیرا شهرت اختیارالدین سرتاسر افغانستان را فراگرفته بود و او همان جنك جوی معروف بود که ده سال تمام قلعه‌نصرت کوه تالقان را -بنام دولت غور- در برابر هجومهای‌شدید دولت خوارزم حفظ کرده بود، و امروز میخواست باسیل مغل مقابله کند دراین وقت شمس الملك شهاب الدین الپ‌وزیر سلطان جلال‌الدین در غزنی و غور وارد غزنی شد ، ولی امین ملك خویشاوند خوارزمشاه که بعد ازرسیدن‌مغل‌در افغانستان ولایت هرات را رها کرده و درسند مشغول تسخیر نواحی بوده و کربرملك را هم از غزنه به مدد خود خواسته بود همینکه از استقرار اختیارالد... درغزنه شنید به چیدن توطئه وفتنه انگیزی آغاز کرد ، او در خفا شمس الملك وزیر وصلاح الدین کوتوال غزنه را واداشت که اختیار الدین را معدوم نمایند ، چون امین ملك جزخاندان شاهی خوارزم بود شمس‌الملك‌وصلاح الدین‌امر او را تعمیل کردند و در شب مهمانی‌خاینانه اختیارالدین را بکشتند . فردا سپاه از نابودی سالار خود خبر شده نا امیدانه غزنه را ترك گفتند و به مساکن‌خویش پراگنده شدند زیرا نمیخواستند زیربیرق اشخاصی مانند شمس‌الملك وصلاح الدین باقی بمانند . امین ملك از این خلا استفاده کرده داخل غزنی شد و حکومت رادردست گرفت اما مردم از او متنفر بودند . همینکه امین‌ملك شنید سلطان جلال الدین از راه نیشاپور و هرات عازم غزنین است فوراً شمس الملك وزیررامحبوس وزمام امورغزنه‌را بصلاح الدین‌کوتوال داد وخودش به استقبال جلال الدین عمه زاده خود شتافت، جلال الدین شمس الملك وزیر را نجات داده و همه متفقاً به عزم‌غزنه حرکت کردند .

تا این‌وقت مردم غزنین که از فشار خوانین واشراف بزرك و همچنین از جدال آنها بین همدیگر خیلی آزرده بودند قیام کرده وصلاح‌الدین کوتوال راکشته وجایش را به برادران‌ترمذی «رضی‌الملك و عمدة‌الملك» داده بودند اما ملك شیروالی کابل مخالف حکومت برادران ترمذی بود و به اتفاق اعظم ملك والی ننگرهار (پسرعماد الدین والی سابق‌بلخ) به غزنین حمله کرده و آن شهر را از برادران ترمذی گرفتند . وقتیکه سلطان جلال‌الدین درسال ۱۲۲۰ وارد غزنین شد مردم باز مرکز ورهبری یافته به اجتماع در زیر بیرق‌این مرد دلیر شروع نمودند و بزودی اردوی بزرگی در حدود صد هزار نفر تشکیل گردید، اعظم ملك والی ننگرهار، ملك شیر حاکم کابل، سیف‌الدین اغراق‌والی‌پشاورو مظفرملك(سر کرده قبایل پښتون)از فرماندهان بزرك این ارود بودند ، مگر موجودیت امین ملك خوارزمی پسر ماما وخسر سلطان جلال الدین دراین اردو به‌منزلت ماری بودکه در آستین کشور بازی‌میکرد وبالاخره زهراو آخرین وقاطع ترین فعالیت کشور را در برابر دشمن صدمه زد .

در هر حال جلال الدین از غزنی براه کابل جانب «پروان»شتافت و آنجا را معسکر قرار دادتا راه بامیان را که تحت تهدید دشمن قرار داشت نظارت کند .در این وقت شنید که قلعه «والیان» از طرف دستهٔ از سپاه مغل که نخارستان را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند محاصره شده است ، پس بنه را درپروان گذاشته و خود باقسمتی از سپاه به‌والیان شتافت‌ودر برخورد اول‌بادشمن یکهزارنفر از سپاه مغل‌رابکشت‌و بقیه سپاه مغل والیان را ترك گفته بجانب اردوی چنگیز فرار کردند و این صدای جلال الدین سبب‌ترس دشمن گردید تا جائیکه قشون مغل در تخارستان محاصرهٔقلعه

«ولنج»را ترك گفته و فرار نمودند . چنگیز خان بسرعت ٤٥ هزار سپاهـی بقیادت «کوتوقونو یان» در پروان سوق نمود وجلال الدین در یکفرسنگی پروان جلو دشمن را گرفت .

جلال‌الدین در قلب سپاه بود و امین ملك در جناح راست وسیف الدین اغراق در جناح‌چپ. جلال‌الدین برای آنکه مجال تفکر برای فرار باقی نماند امرکرد که‌سپاه سواره او پیاده شده با دشمن بجنگد در حالیکه دشمن سواره میجنگید . جنگ‌شدت یافت و دوروزطول کشید ، مغل کشته و اسیر بسیاری در میدان گذاشته و بقیه به جانب چنگیز فرار کرد و تا فاصله‌دوری‌ازطرف سپاه جلال‌الدین تعقیب‌شد نتیجه این جنگ که بسرعت در تمام افغانستان بین دشمن و دوست منتشر گردید مهم بود ، مغل در هراس‌وتزلزل افتادو مردم کشور مجدداً به فتح و پیروزی امیدوار گردیدند ، این تنها نبود در تمام مناطق مفتوحه مغل، مردم افغانستان بار دیگر از هر کنج و کنار جمع‌شده‌و برضددشمن‌قیام کردند و هر جا شحنه‌ئی از مغل یافتند بکشتند ، در حالیکه چنگیز خان‌هنوز در بامیان مشغول زد و خورد با مدافعین دلیر آن بود .

اما فتح پروان که میتوانست افغانستان‌را از دشمن نجات دهد در اثر اعراض ورقابت های فیودالهای نظامی دردمی‌معدوم گردید ، امین ملك خسر جلال الدین در سر تقسیم غنایم باسیف الدین اغراق (که ٤٠ هزار سپاهی‌و تمام افسران افغانستان شرقی‌را در عقب‌خود داشت)درآویخت ، او تملك اسپی از غنایم را بهانه‌گرفته‌تازیانه بر فرق سیف‌الدین نواخت ،سیف الدین شمشیر بروی پسر ماما و خسر سلطان نکشید ولی در انتظار باز خواست شخص سلطان باقی ماند اما جلال الدین همانقدر که سپهدار شجاع بود همان‌قدر شخص بی تدبیر و در عین حال ظالم و خون ریز و متکبر بود ، لهذا او نخواست یا نتوانست در این قضیه عاقلانه رفتار کند و منافـع کشور وسپاه را فدای حفظ حیثیت خویشاوند خود ننماید، جلال الدین سکوت اختیار نمود و افسران دلیر سپاه را از این تعرض امین ملك وسکوت سلطان دل بشکست و در اولین فرصت‌ملك‌سیف‌الدین‌اغراق‌باسپاه خوداز اردوی جلال‌الدین‌جدا وبه‌استقامت پشاور- که منطقه حکومت او بعد از کشته شدن اختیار الدین خرپوست قرار گرفته بود حرکت کرد .

اعظم ملك والی ننگرهار نیزنخواست در زیر تحکم امین ملك باقی بماند پس بافوجهای مربوط خود در عزیمت بولایات شرقی کشور باسیف الدین‌اغراق شرکت کرد .سلطان هر قدر سعی کردکه مانع‌این تفرقه و نفاق داخلی گردد ممکن نشد زیرا قضیه طوری مطرح شده‌بوده‌که بایست سلطان طرف یکی از جانبین را بگیرد و او نیز طرف خویشاوندمقتدر خود را التزام کرد ، مگر بعد از جدا شدن‌سپاه ولایات‌شرقی افغانستان سلطان جلال‌الدین خودش را باامین ملك در پروان ضعیف‌وشکسته‌احساس کرد، و چون خطرهجوم دشمن در پیش بود بلادرنگ بجانب غزنی شتافت تا مجدداً قوتی تشکیل کند. ولي همینکه درغزنی‌رسید اطلاع گرفت‌که چنگیز بامیان رامنهدم کرده واینك بجانب غزنی‌براه افتاده است .

جلال‌الدین فرصت تشکیلات تازه نداشت لهذا بدون فوت وقت از طریق گردیز و پکتیاوکرم به طرف سندشتافت تا مجال ترتیب سپاهی یابد ، همینکه‌او درساحل دریای سند رسید فارغ‌البال امرتعمیرو تهیه کشتی ها بغرض عبور از دریا صادر کرد و خود به استراحت پرداخت .

تااین وقت اردوی بزرگ سیف الدین اغراق واعظم ملك هم در بین جلال آباد و پشاور همدیگر-را تمام کرده بودند، به‌این معنی که در ورودبه‌ننگرهار اعظم‌ملك والی این ولایت سیف الدین اغراق و تمام امرای غوری و ترکمان را مهمانی داد .همچنین او نوح جاندار امیر خلجیان غزنوی را که شششهزار خانه خیل داشت برای علف خواره

در ننگرهار جاداد، اما سیف‌الدین اغراق‌با نوح جاندار رقیب بود و چون بابیست هزار مرد خود از ننگرهار بقصد پشاور روان شدآدمی نزد اعظم ملك فرستاد و پیام داد که چون‌رابطه بین من و تورابطه پدر فرزندیست میخواهم نوح جاندار را درولایت خود اجازه اقامت ندهی . اعظم ملك که چنین اختلافی را بین سپاه نمیخواست خود باپنجاه سوار نزد سیف الدین اغراق- که هنوز کمی دور شده و در حال استراحت بود-رفت‌و از طرف نوح جاندار وساطت وشفاعت نمود .

سیف‌الدین از اعظم ملك استقبال گرم کرد ولی‌خواهش او را نپذیرفت‌وهنگامیکه سرشار از شراب بود اسپ‌بخواست و با چند سواربه لشکرگاه نوح برفت . نوح پنداشت که سردار بدلداری او می آید لهذابا فرزندان خود به استقبال پیش آمد ،ولی سردار بدمست شمشیر کشید تا حمله کند ، سپاهیان نوح دراو درآویختند و پاره پاره‌اش کردند . این خبر وقتیکه در اردوی اغراق منتشر شد قتل سردار را توطئه اعظم ملك دانستند و فورا اورابگرفتند و بکشتند و خود به لشکر گاه نوح حمله کردند ونوح را با پسرانش ازتیغ کشیدند. جنگ بین دوسپاه درگرفت وغوریان هم شرکت کردند ،در نتیجه‌تلفات بسیاری به این اردوی ٤٠هزار نفری رسید وسرداران شان همه کشته شدند و بقیه سپاه زده وزخمی در پشاور واطراف آن پراگنده‌گردیدند و به این صورت قوت‌بزرگی از بین رفت تا سپاه مغل در رسید و بقیه‌را هم معدوم‌نمود. این جریان اسف انگیز نماینده واقعی‌افکار واعمال اشرافی و فیودالی آنروز کشورهای آسیایی وسطی بود که اغراض و منافع شخصی آنان چگونه بر منافع جامعه ومملکت مقدم محسوب میشدو همیشه وظیفه خدمت و یا دفاع از وطن در برابر منافع شخص ایشان مقام دوم داشت .

واما چنگیز خان بعد از انهدام بامیان‌واطلاع یافتن ازشکست‌پروان وعقب‌کشیدن جلال‌الدین به غزنه و نفاق سران اردوی سلطان ، با چنان سرعتی‌به حرکت‌افتاد که در طول را ه‌فرصت طبخ‌طعام نمیداد ، و همینکه به غزنه رسید شنید که پانزده روز پیشتر جلال‌الدین رو به سند حرکت کرده است ، چنگیز بدون معطلی و حتی بدون تخریب شهر سرگشاده غزنی به جانب سند شتافت . سلطان اورخان را طلایهٔ در سر راه گماشته بود ، چنگیزخان‌به ناگهانی رسید وطلایهٔ‌سلطان‌را در هم‌کوفت و بالای قرارگاه‌جلال الدین فروریخت .

سلطان‌که دیگر مجال گریز و نجات عایله خود را نداشت دست به‌شمشیربردو با هفتصد سواره در قلب سپاه جا گرفت ، جناح راست سلطان را امین ملك فرمان میداد وپسر هشت ساله‌سلطان نیز در معیت او بود ، اما کثرت سپاه دشمن مانع صف آرائی منظم بود و سلطان که‌درعقب‌خوددریاداشت بزودی از سه طرف دیگر محاصره شد . چنگیز بسرعت جناح راست و چپ سلطان را در هم شکست و پسر هشت ساله او رابا‌تیغ‌دونیم‌نمود. امین ملك گنهگار که‌روبه‌پشاور فرار میکرد نیز بدست سوار های مغل در افتادو کشته‌شد . سلطان باعدهٔ ازسواران‌از قلب پیش می آمد وطوری دلیرانه باهزاران‌نفر دشمن میجنگید که چنگیز حان‌خود به حیرت افتاده بود ، زنان حرم و مادرجلال الدین به سلطان پیغام دادند که برای اسیر نشدن‌بدست دشمن حاضرند که سلطان‌امر کند تا در دریای سند غرق کرده شوند،اما آتش‌جنگ فرصت چنین اقدامی به سلطان‌نمیداد . هر آن حلقه‌محاصره تنگ ترمیگردید وعرصه جولان برای سلطان و سوارانش محدود تر میشد ، سلطان که ملتفت خطر اسارت به دست دشمن گردید فورا بیك حمله برق آسا در صفوف مقدم دشمن پرداخت و چند قدمی آنهارا به‌عقب راند ، آنگاه روبدریای سند برگشت واسپش را بدریادرانداخت سواران‌فداکار او بشکل‌دسته‌جمعی‌در دریاراندند و چنگیز شخصاًدر ساحل آمد و باران تیر در دریا باریدن گرفت و رنگ خون در سطح آب پدیدار شد. گرچه سواران

بسیاری از سلطان دررودسند کشته‌شدند اماخودش باعدهٔ سلامت در آن کنار برآمد وبسوی چنگیز میدید ومیخندید وچنگیز بانظر تحسین او را مینگریست و بافسران بزرگ خود نشان میداد. معهذا چنگیزامر کرد اطفال نرینه‌جلال الدین‌را تاشیرخواره درهمان جابه تیغ از میانه بدونیم زدند و زنان حرم‌را به اسارت در مغلستان‌بفرستاد، سرنوشت سپاهیان اسیر سلطان هم معلوم است که چه بود.

چنگیز خان غواصان در رود سند انداخت تا مثل مرغابی سر غوطه زنند و نقود والات زرینه را که جلال‌الدین در آب ریخته بود برکشند و بحضور خان تقدیم‌نمایند. پس از آن چنگیز پسرخود اوگتای‌را با سپاهی بزرگ بر گشتاند وامر کرد که‌غزنین را باتمام‌ساکنین آن محو و معدوم نماید، همچنین پسر دیگر خود چغتای را باسپاهی مامور نمود که تمام ولایات سندو مکران و زابلستان را چنان منهدم نماید که اگر جلال‌الدین برگردد محلی برای‌زیستن انسان‌نیا بد. البته این پسران بهتراز پدر بیشتر از آنچه مد نظر بود عمل کردند. چنگیز خان که از قیام مردم افغانستان بعد از جنگ پروان وکشته‌شدن‌شحنه‌گان‌خود در هرولایت مطلع شده بود گفت که من این‌مردم را تماماً کشته بودم چگونه زنده شدند که‌باز طغیان نمودند؟ پس از این به کشتن آنها اکتفا نشود بلکه‌سر کشته شده گان با شمشیر از بدن جدا گردد تا دیگر زنده نشوند.

این احکام مجدد چنگیز خان چنان افغانستان را تصفیه نمود که آخرین رمق مبارزه در مقابل چنگیز رو به خاموشی گرائید و تمام آبادی ها مکرراً در سرتا سر مملکت تخریب و نفوسیکه در دسترس سپاه‌مغل قرار داشت کشته گردید. چنگیزخان ازساحل سند توربای نقشی‌را باسپاهی به تعقیب سلطان جلال الدین درماورای سند اعزام نمود و خود برای معلوم‌کردن نتیجه چندی در سواحل سند گذشتاند توربای نقشی‌مدتی این سو و آنسو در ولایات سند و پنجاب و ملتان گشت و گدار میکرد ولی البته دست او به‌جلال‌الدین نمیرسید وتنها آبادی های بی دفاع را تاراج میکرد تا برگشت و درماورألنهر به اردوی مغل پیوست.

و اما چنگیز خان در ایام اقامت خود در سواحل سند جنگ جویان مربوط به اعظم ملك وسیف الدین غراق را در نواح پشاور ازبین ببرد، اما خودش آنقدر در جنگهای طولانی افغانستان خسته شده بود که مانند سکندر مقدونی دیگر نمیتوانست به تسخیرهندوستان بپردازدو این مرد ۶۸ ساله برای اولین بار در خود احساس ضعف جسمی مینمود، پس خواست که جلال الدین را بجایش گذاشته‌افغانستان را ترك كند وبوطن خود برگردد، لهذا امرکردکه بردهٔ‌گان واسرای جنگی -که در اردوی او برای خدمات متفرقه در تعداد زیادی موجود بود، در طی‌یکهفته هر یك‌چهار صدمن برنج‌برای خوراکه سپاه مغل پاك کنند. وقتیکه اسرا این وظیفه را انجام‌دادند امر کرد تا همه را در یك‌شب‌اعدام نمودند. از آن بعد چنگیز خان که در سال۱۲۲۱ به عبور جیحون ازمعبر ترمذداخل‌افغانستان‌شده بود براه‌پشاور وکرمان(کرم‌کنونی)و کابل و بامیان و بغلان به بلخ رسید و دید که بازیك عده مردم وطنی در سرویرانهای بلخ‌جمع شده به تعمیر منازل جدید پرداخته‌اند، او برافروخت و فرمان داد تا تمام آبادی های جدید را ویران‌کردندو باشنده‌گان تازه را مثل گوسفند ذبح نمودند، و خودش درسال ۱۲۲۲ باز به‌عبور جیحون عازم سمرقند گردید.

چنگیز در سمرقند بود که توربای نقشی بدون کدام نتیجه از تعقیب سلطان جلال الدین به نزد او رسید. چون چنگیز خان اطلاع گرفته بود که بر ضد او در چین قیامی‌بعمل آمده‌است از سمرقند به سواحل سیحون عزیمت نمود. او در ساحل سیحون اقامت داشت که پسرانش چغتای و اوگتای ازافغانستان وجوجی از دشت قبچاق نزد پدر رسیدند، چنگیز جوجی را بدشت قبچاق عودت داد و خود با سایر

فرزندان‌به قصد مغلستان‌حرکت کرد و در سال ۱۲۲۳ وارد یورت اصلی خود شد .
از آن بعد بغرض سرکوبی ولایت سرکش تنگوت (در شمال تبت) عسکرکشی آخرین خود را انجام داد و از مردمان‌آنجاخون‌ریزی‌عظیمی بعمل آورد ، اما مرض براو غلبه کرد و بالاخره در موطن اصلی‌خودبه‌عمر ۷۲ ساگی در سال-۱۲۲٦ چشم از جهان پوشید که نصف تمدن آنرا‌ویران کرده و ملیونها نفوس بشری را نابود ساخته بود .
بقیه دنیای شرق با مرگ اوازوحشت مهیبی نجات یافت گرچه دامنه سنت خونین و آتشین او از طرف اخلافش دها سال دیگر در قسمتی ازروی زمین کشیده شد .

اداره مغل در افغانستان:

بعد از مرگ چنگیزقلمرو وسیع او به‌ترتیب ذیل بین خاندان او منقسم شد ، ولی‌این تقسیم دلیل تجزیه نبود بلکه تمام حکمداران این قسمت ها تابع خاقان کل بودند که در پایتخت امپراتوری به‌حیث جانشین چنگیز خان قرار داشت . البته بعد ها و به تدریج این‌مرکزیت ضعیف و هر قسمت شکل دولت مستقلی بخود گرفت و یا در قسمت های کوچکتری‌تقسیم‌شد:

الف: چین شمالی به«اوتوکین‌نویان» برادر چنگیز .بعد ها تمام چین فتح ومرکز آن شهر پیگنگ بنام‌خان بالیغ گردید .

ب: از سرحد کاشغرستان تا ورای شهر بلغار (نزدیك قازان حالیه در روسیه مرکزی) شامل دره علیای سیحون، خوارزم، دشت قبچاق ، دامان ارال و سایبریای غربی –مرکز آن شهرسرای قرار گرفت –به جوجی خان پسر چنگیز .

ج: کاشغرستان ، فرغانه و ماورالنهر– مرکز آن شهر فناس مجاور المالیغ –به چغتای پسر چنگیز.

د: یورت اصلی(دره های نهر های‌کرولن ،انون اورخون‌و دامان جبال قراقروم) مرکز آن شهر قراقروم– به تولی پسر خورد چنگیز.

ه: نواحی‌جبال‌تاربا گاتای واطراف دریاچه الاکول‌و حوزه نهرایمیل (در غرب مغلستان) به اوگتای‌پسرو ولیعهد چنگیز .

در این تقسیمات افغانستان وایران شامل نبودند بلکه افغانستان‌مستقیماً از طرف خاقان کل توسط یکنفر والی و یکنفر قوماندان نظامی اداره میشد ، این والی به عنوان امیر و یاحاکم خراسان گاهی‌دربادغیس و گاهی در تخار و گاهی درطوس و یا نساقامت داشت،وبعلاوه‌افغانستان ،ایران شمالی را نیز اداره مینمودولی حکومات محلی ایران جنوبی مالیات به‌دولت مغل میپرداخت . این ترتیب اداره دوام داشت تا (منگوقاان) خاقان کل شد واو برادر خود هلاکو خان را مامور قلع اسمعیلیه ایران و تسخیر بغداد نمود. هلاکو درسال ۱۲٥٤ در ایران شمالی مرکز گرفت وعراق را فتح‌کرد و افغانستان راتحت اداره خویش قرارداد معهذا افغانستان بحیث یك کشور تابع امیری بود که بعنوان‌امیر خراسان درولایت طوس مقر داشت ودارای وزارت مخصوص وصاحب دیوان جداگانه بود .

از عهد چنگیز تا ظهور امیر تیمور چه از دربار مغلستان و چه از دربار ایلخانان ایران امرای افغانستان از رجال مقتدر و اغلب شهزاده های مغل منتخب و مقرر میشدند که‌این‌ها هم افغانستان را با امرای محلی آن داره مینمودند و هم برگرگان و مازندران نظارت داشتند ، این‌قرار در ایران وافغانستان تاظهور امیر تیمور گرگان دوام نمود . واماافغانستان‌بین‌دولت ایلخانی ایران و دولت چغتائی ماورالنهر مورد کشمکش قرار داشت ، زیرا چغتائی ها در ولایات بلخ و تخارستان‌حتی غزنی‌وبامیان دعوی دار استحقاق بودند وگاه ناگاه به‌عسکر کشی وجنگ وتخریب میپرداختند و این حوادث موجب نارامی بیشتر کشورویران شده‌وهم تحمیل فشار سیاسی بر دوش

حکومت کرت در شمال مغرب افغانستان میگردید. چنانیکه براقخان پادشاه چغتائی ماورالنهر در ۱۲۶۹ به عبور جیحون د رافغانستان وارد شد وولایت بلخ وبدخشانرا تاولایت مرونیشاپوراشغال کرد. در مقابل اباقان پادشاه ایلخانی ایران عسکر کشید و در پنج فرسنگی هرات بادشمن رزم داد، گرچه براق مغلوباً به ما ورالنهر رفت ولی ملك شمس الدین کرت حکمدار هرات که بین دودشمن بی طرفی اختیار کرده بود نیز ازطرف اباقان در سال ۱۲۷۷ در تبریز مسموم گردید. درسال ۱۲۹۵ بازمغلان ماورالنهر به قیادت «اوجای خان» پسر براق چغتائی در افغانستان ریختند و خرابی واردنمودند، امیر نوروز توانست آنها را در جنگ نزدیك هرات مغلوب و باقوت بآنطرف جیحون براند ولی بعد هاخودامیر نو روز معروض عتاب غازان خان پادشاه مشهور ایلخانی قرار گرفت و در سال ۱۲۹۶ هفتاد هزار سپاهی مغل شهر هرات را در محاصره کشید تا نوروز به دستیاری ملك فخرالدین کرت از طرف قتلغ خان قوماندان اعزامی غازان خان کشته شد.

همچنین درسال ۱۳۱۶ شهزاده «یسور» چغتائی باشنده بادغیس بر ضد دولت ایلخانی قیام کرد وولایت طوس را اشغال نموده درصدد تسخیر هرات وسیستان برآمد، اما ملك غیاث الدین کرت توانست او راعقب بزند واز شر تاخت وتاز او مردم رانجات دهد. در سال ۱۳۲۶ ترماشرین خان پادشاه چغتایی باردیگر درافغانستان سوقیات نمود و تا غزنین رسید، البته سلطان ابوسعید بهادر خان اینحانی آرام نمی نشست وسپاه او در غزنین ترماشرین خان را درهم شکست وآبادی ها راویران نمود وحتی مزار سلطان محمود غزنوی هم منهدم گردید.

این تنها نبود مغلهای افغانستان و مغلهای چغتائی ماورالنهر گاه و ناگاه از راهای ولایات شرقی افغانستان به هندوستان نیز میتاختند واین عسکر کشی ها باعث زحمت و خسارت مردم افغانستان میگردید، چنانچه مغلها از افغانستان درسال ۱۳۴۱ بلاهور و درسال ۱۲۴۴ به شهر لکنهوتی و در سال ۱۲۴۵ به سند و ملتان و در ۱۲۴۸ به ملتان ولاهور ودر بین سالهای ۱۲۶۵ – ۱۲۸۵ چندین بار درماورای نهر سند و در بین سالهای ۱۲۹۶–۱۳۱۶ پنج بار به سند، سوالك و پنجاب، و در زمان سلطان محمد وسلطان فیروز شاه تغلقی ۱۳۲۴–۱۳۸۶ دوبار به گجرات: لشکر کشی نموده و به جنگهائی پرداختند، پس تمام این جنگها در خاك افغانستان و یا عسکرکشی ها از راه افغانستان همه به ضرر مردم افغانستان تمام میشد.

بعد از مرگ چنگیز بدوسال (۱۲۲۸) اوگتای حان در قوریلتای ساحل نهر کرولن به خاقانی منسوب و سوقیات دوم مغل در دوستون بشرق و غرب (چین وآسیای وسطی) آغاز گردید.

ستون غربی به قیادت «جرماغون نویان» (سابق والی مغلی در افغانستان) باصد هزار مغل وحشری مامور ازبین بردن سلطان جلال الدین وتامین ایران بود. جرماغون خود به ایران کشید و حکومت افغانستان را در سال ۱۲۳۲ به «جنتمور» (سابق حاکم جوجی خان در خوارزم) داد. تا این وقت «طایر بهادر» افسر نظامی مغل که در مراتع بادغیس باقشون قوی مقیم بود ازطرف چنگیزخان افغانستان را به شکل نظامی اداره مینمود. این اداره مالیات سالانه را به مقاطعه میداد واجاره دار درتحصیل آن از خشونت و وحشت و ظلم پیروی مینمود و «یام ها» بنام مصارف خود مردم را هر کجا می یافت تاراج میکرد زیرادرهریام پنجصد اسپ نوکریوال حاضر میبود که ایلچیان اتصالاً از یك یام بدیگر یام سواره میرفتند. ایلچی موظف بود دریکروز شصت فرسنگ اسپ براندتا مخابرات سریع بعمل آید، مصارف این همه یام واسپ وایلچی برذمه مردم و طاقت فرسابودتاجائیکه خودمغل ثقالت آنرا احساس کرد و بعدها تعداد اسپان را در هر یام به پانزده سر تقلیل نمود، و همچنین در هریام که دو نفر «پیك» مقرر بودتا اخبار را ازیك یام بدیگر یام برساند، موظف شد که در روز ۳۰ فرسنگ براند. بعلاوه

مالیات و مصارف یام وایلچی فشار دیگری بود که بالای مردم وارد میشد و از خود مختاری و مطلق العنانی سپاه مغل نشئت میکرد ،زیرا این ها در تحمیلات بالای مردم دست آزادی داشتند.

بعدازآنکه جنتمورحاکم و وارد افغانستان شد حکومت از شکل نظامی خارج شد ووزارت جنتمور به خواجه شرف الدین خوارزمی داده شد. ملک بهاالدین محمد جوینی هم جز رجال اداری بحیث صاحبدیوان قرار گرفت و ملک بهاالدین حاکم ولایت نیشاپور گردید واین خود اداره کشور وتحصیل مالیات را تحت یکنوع انتظام درآورد، گرچه جنتمور در تحصیل پول ومال حرص عظیم داشت معهذا مردم در مقابل طایر بهادر قوماندان نظامی مغل که طالب حکومت افغانستان بدستیاری جرماغون بود ، طرف جنتمور را بهتر میشناختند .

برای بار اول از امرای محلی افغانستان بهاالدین معلوک به اشارت جنتمور بدربار خان مغل مسافرت کرد واین امر سبب بلندی درجه جنتمور د رنزد اوگتای گردید زیرا این بار اول بودکه امیری ازافغانستان بشکل تواضع و اطاعت بدربار مغل رفته بود. جنتمور درسال ۱۲۳۵ بمرد .

سمت فرماندهی سپاه مغل را در افغانستان ، این وقت «نوسال» داشت و اوعوض جنتمور به امارت افغانستان رسید . اما صاحبدیوانی کشور در دست خواجه بهاالدین محمد جوینی (پدر عطا ملك جوینی مورخ) باقی ماند . این شخص از اهل قصبه «آزادوارجوین» است که پدرش شمس الدین محمد جوینی مستوفی دیوان سلطان محمدخوارزمشاه و پدرکلانش خواجه بهاالدین محمدبن علی جز دبیران اتسزخوارزمشاه بود، مامای او منتجب الدین جوینی هم دبیر سلطان سنجر سلجوقی بود، بعد ها عطا ملك جوینی پسر این بهاالدین محمددوم دبیر امیرارغون والی مغلی افغانستان وباز دبیر هلاکو پادشاه مغلی ایران و هم والی بغداد گردید . همین شخص است که در آبادی بغداد و ترقی زراعت توجه زیاد کرد و تاریخ قیمت دار«جهانگشا» را نوشت . برادر اوشمس الدین محمد دوم وزیر مشهور هلاکو خان وپسرانش اباقان و خدابنده است که درنظم ونسق دولت مغلی ایران نقش مهمی داشت، او وخاندانش ممدوح شعرای ایران و منجمله شاعر مشهور سعدی شیرازی قرار گرفتند .

پسران هفت گانه شمس الدین مردان فاضلی بودند، ازآن جمله تنها بهاالدین محمد سوم حاکم اباقاان درعراق عجم مرد خشمناك وستمگر بود، در حالیکه برادرش خواجه هارون حاکم خدابنده در دیار بکر وموصل واربل وباز در بغداد ازفضلای عهد خود بود . این خاندان که مثل خانواده برمکی بلخی کفایت خودرا در دسترس یکدولت استیلاگر بیگانه گذاشتند، مثل خانوادهٔ برمکی هم از صفحه هستی محو گردیدند.

در ایام امارت نوسال درافغانستان ،بهاالدین محمدجوینی صاحبدیوان در تنظیم اداره ومالیات مساعی بخرچ داد تانوسال درسال ۱۲۳۹ فوت کرد . در همین سال از دربار اوگتای قاان فرمان امارت افغانستان بنام «گرگوز» صادر شد ، این شخص اصلا يك ترك اویغوری و مطلع بر خط و کتابت بود ، او در اوایل معلم سواد آموزی و خط اویغوری به اطفال مغل و بازدبیر جوجی پسر چنگیز بود و بعد ها حاجب جنتمور حاکم مغلی خوارزم گردید . اوکتای قاان ، گرگوز را بواسطه سواد دانی و فصاحت و کفایتش بپسندید وبوظیفه اداری و تحصیلداری مالیات — در دوره امارت نوسال درافغانستان بگماشت، گرگوز بدستیاری بهاء الدین محمدجوینی دراداره امورپرداخت واینك که به امارت افغانستان رسید درآبادی ومدارا بامردم کوشید وبرای جلوگیری از سوء استفاده مامورین مالیات، بنفوس شماری مالیه دهندگان پرداخت، او ویرانه طوس را که بیشتر از پنجاه خانه نداشت و قیمت هر خانه هم بیشتر از دو نیم دینار نبود ،مرکز حکومت ولایت نیشاپور (ایالت کنونی خراسان) قرار داد و در طوس به تعمیر خانه‌ها

و حفر کاریز ها مشغول شدتا جائیکه قیمت هر خانه از دو نیم دینار بدونیم صددینار رسید . ولی متعصبین‌مغل چنین شخصی را نمیخواستند و بدستیاری شرف الدین خوارزمی که یکی ازعناصر مضره محلی وداخل دستگاه مغل بود، برضد او به‌تحریك و توطئه پرداختند ، همینکه‌اوگتای‌بمردونیابت سلطنت به توراکینا خاتون مادر گیوك خان جانشین آینده اوگتای‌رسید ،مخالفین گرگوز او را در سال ۱۲۴۳ بدست «قرا اوقول» نواسه چغتای دادند، این‌شخص امر کرد تادهن گرگوز را باپارچه های سنگ آنقدرانباشتند تا بمرد .

توراکیناخاتون درهمین سال «امیرارغون» (منسوب به‌قبیله اویرات) دبیر سابق اوگتای قاان ومعاون امارت افغانستان در دوره گرگوز را ، در جای گرگوز به امارت افغانستان مقرر نمود . بعدهاگیوك‌خان در افغانستان منگوته نوین را فرمانده‌سپاه مقرر نمودو او در مراتع تخارستان (قندز ،تالقان و ولوالج) حیمه میزد و گشت وگذار میکرد .ولی‌این امیر جدید (ارغون) فرمان فرمائی افغانستان وایران و شرق قریب‌را یکجا در دست داشت. ارغون مرد هوشیار ومدبر وباسواد واز بهترین رجال دولت مغل بود . او درافغانستان وایران درکوتاهی دست تعدی ومظالم مغل کار کرد وماليات را تثبيت و تخفيف نمودوهم رجال فاضل و کارآگاه محلی را بیشترطرف اعتماد و شرکت در امور حکومتی قرار داد . خواجه بهاالدین محمد جوینی نایب اودرآذربایجان و گرجستان تا آسیای صغیر، و نزدیکترین همکارش بود تا در سال ۱۲۵۲ چشم از جهان پوشید. همچنین عطاملك جوینی ده سال دبیر و منشی امیر ارغون بود .

گرچه طوس مرکز آنروز افغانستان شمالی در عهد امیرارغون آباد ترشد ولی نسا بیشتر مقر حکمرانی امیر ارغون بود ، مدت حکومت امیر ارغون درافغانستان وایران تا ورود هلاکو در ایران در سال ۱۲۵٤ طول‌کشید ، از آن بعد این امیر به فرمان دربار مغلستان در خدمت هلاکو خان داخل شد وبعد از ورود هلاکو در ایران اوضاع اداری افغانستان هم تحول نمود و کار حکومت محلی کرت هرات بالا گرفت . یعنی از ورود چنگیزخان‌درافغانستان تا ورود هلاکو خان در ایران (شامل دوره جانشینان ثلاثه چنگیزخان‌در مغلستان :اوگتای‌خان ۱۲۲۸ـ۱۲٤۱، گیوك خان۱۲٤۱ ۱۲٤۹ و منگو قاان ۱۲۵۰ـ ۱۲۵۸ـ بعداز آن‌توسط قبلای‌خان پایتخت امپراتوری از مغلستان به چین منتقل گردید.) بعد از ۳۵ سال روابط اداری و مستقیم افغانستان با دربار مغلستان قطع گردیده‌از یکطرف با دربار مغلی ایران مربوط شد و از طرف دیگر در داخل افغانستان بنیان حکومت های محلی استحکام یافت و هم‌نفوذ رجال محلی افغانستان در اداره کشور روز افزون گردید . این وضع بیشتر از ۱۲۰ سال دیگر دوام نمود تا امیرتیمور گورگان رسید و بار دیگر افغانستان از بین رفته را واژگون نمود .

از ورود هلاکو خان درایران (سال ۱۲۵٤) تا مرگ ابوسعید در آنجا (سال ۱۳۳۵) در مدت ۸۰ سال نه نفر پادشاهان مقتدر مغلی در ایران سلطنت کردند چون هلاکو (۱۲۵٤)اباقاان (۱۲٦٤) تکودار سلطان احمد (۱۲۸۱) ارغون خان (۱۲۸۳)، کیخاتو (۱۲۹۰)، بایدوخان (۱۲۹٤) غازان سلطان محمود (۱۲۹٤) اولجایتو سلطان محمد خدابنده (۱۳۰۳) واوسعید بهادرخان (۱۳۱٦ ـ ۱۳۳۵) این‌همه در افغانستان دست درازی داشتند و حکام ایشان که بنام امرای خراسان در شمال مغرب کشور و بیشتر در طوس مینشستنددر اداره افغانستان رسیده‌گی و نظرت مینمودند ازقبیل شهزاده اباقاان پسرهلاکو (از طرف هلاکو) شهزاده یشموت برادر اباقاان (از طرف اباقاان) شهزاده ارغون‌پسر اباقاان(ازطرف تکودار)شهزاده غازان‌پسر ارغون بانایبش امیرنوروز مشهور پسر امیرارغون اویرات (از طرف ارغون) انبار چی پسرمنکوتیمور (از طرف کیخاتو) شهزاده غازان (از طرف‌بایدو) امیرنوروز (ازطرف غازان) شهزاده

ابوسعیدپسر اولجایتوونایبش امیر سونج (از طرف اولجایتو)و امیر بساول و ناری طغای و امیر شیخ علی (از طرف ابوسعید).
بعد ازمرگ ابوسعیدبهادر خان دولت مغلی ایران متزلزل وضعیف گردید و در بیست سال هشت پادشاه آمد ورفت. اشراف درباری ونظامی وفیودالهای ولایات هر یك در صدد تحکیم وبسط نفوذ شخصی خود بر آمدند و در نتیجه کشورایران در چندین قسمت مجزا گردید. خصوصاً که درعهددولت مرکزی مغل هم درقسمتی ازقلمرو آنان ملوك محلی باج گذار ومنقادی موجود بودند واین همه ازضعف دولت مرکزی استفاده کرده بشکل حکومت های مستقلی در آمدند مانند آل جلایر عراق، امرای چوپانی آذربایجان ،آل مظفر یزد ، اینجوهای فارس ، اتابکان فارس ولرستان و غیره . این حوادث ایران در افغانستان تاثیرمساعد نموده دولت کرت هرا تاستقلال تام کسب نمود و استیلای مغل در افغانستان خاتمه یافت . در سایر ولایات کشور نیز فعالیت سیاسی برای رهبران محلی پیدا شد تابشکل مراکز اداری کوچکی درآیند و زنده گی اداری را از سر گیرند چنانیکه در فراه وسیستان امرای محلی کسب اقتدار و استقلال نمودند و همچنین در قسمتی از ولایات طوس و نیشاپور طغاتیمور خان در سال ۱۳۳۶مستقل گردید ولی بعد ها کشته شد . در ایران نیز جانی بیگ خان پادشاه مغلی دشت قبچاق در سال ۱۳۵۷ حمله نموده وامرای چوپانی آذربایجان را برانداخت :

وضع اقتصادی و اجتماعی :

بعد از مرگ چنگیز خان در ذیل ممالك مفتوحه مغل افغانستان حالت خاصی داشت که نظیر آن یکنیم قرن دیگر در آسیا دیده نمیشد ، به این معنی که تمام مراکز وشهر های اقتصادی و فرهنگی کشور معدوم شده بود و دیگر کاروان هـای تجارتی راه ابریشم دربلخ ومرو وهرات ونیشاپور اطراق نمیکرد بلکه از برابر ویرانه های غم انگیز آن باسکوت و افسوس عبور مینمود ، زیرا دیگر بازاری وانسانی وجـود نداشت که دادوستدی نمایند و هم ادارهٔ نبود که مالیاتی بپردازند ، فقط آوازمحزن بوم شنیده میشد که بر مرگ این شهر های از بین رفته نوحه مینمود . همچنین زنگ قوافل تجارتی هند دیگر درشهر های مردهٔ کابل و غزنه و بست و سیستان طنین نمی افگند .

شهر های کشور در بدخشان ، تخارستان ، بلخ، جوزجان ، فاریاب ، مرغاب ، مرو،هرات، نیشاپور، سیستان، زابل و کابل که ثمره کاروزحمت یکنیم هزار سالهٔ مردم این کشور و ماحصل سیر و تکامل تاریخی چند هزار سالهٔ قسمتی از بشر بود ،همه از بین رفته و تمام هنر وفرهنگ وصنعت را با خود برده بود . قریه ها و قصبات اطراف شهر ها و آبادی های مشرف به شاهراهای عمومی همه قوای بشری و نسل جوان کارکن خود را ازدست داده بودند ،زنان جوان که مولد نسل آینده بودند با پیشه وران و کسبه کاران به اسارت رفته و مردان جوان به حشر رانده شده بودند ، مواشی هم به تاراج دشمن رفته بود ووسایل آبیاری وزراعت از بین رفته ، کارخانه وکوره ئی باقی نمانده بود که بیل و قلبه ئی بسازد ،اراضی مزروعه هم به چراگاه های رساله های استیلاگران تبدیل شده بود.

چون مدرسه وکتابخانه وشهری نمانده بود بقیه علما ودانشمندان که ندرتا نجات یافته بودند به کشورهای هند و ایران و شرق قریب فرار کردند و یا توانائی خود را در راه خدمت به اداره دشمن وقف نمودند. فقط مردمانی که در دره ها ودشتهای دوراز مراکز نظامی مغل و معابر عمومی و یا درکوهپایه های دست نارس کشور زنده گی داشتند توانستند با زندگی ابتدائی و متکی به خود حیات خود را حفظ نمایند واین ها بودند که افغانستان را ازانقراض ابدی نجات داده و ملت آینده را تشکیل نمودند و

به این صورت رشته تاریخ چند هزاره ساله افغانستان با آینده قطع نگردید . ولی زندگی مردم در دایره زراعت و چوپانی ابتدائی با پرداخت مالیات بدشمن یا دولت و تحمل ظلم و ستم محصور ماند. دیگر از صنعت و فرهنگ و تولیدات تجارتی وحتی شوق و شطارت و بزم‌ورزم‌چیزی باقی نماند *و هیجانهای رزمی و شور و شوق‌طرب انگیز ادب دری از بین رفت .

از وقت استیلای مغل در افغانستان تا دورهٔ ظهور و تسلط امیر تیمورگورگان بیشتر از یکنیم قرن‌کشور افغانستان در حالت بسیار تاریك مادی و معنوی بسرمی برد ، حکام و قومانداناں مغل در این مملکت فقط به حیث قوه محافظ و حکمران‌ماندند که مراتع سر سبز کشور را بارمه ها وگله ها و خرگاهای خود اشغال کرده بودند. دیگر این‌ها بساختن شهر و بازار و مدرسه و صناعت زراعت احتیاجی احساس نمی کردند ، صفحات تخارستان ، بلخ ، جوزجان ، فاریاب ، غرجستان، مرو ، نسا ، ابیورد، دشتهای فراه و مراتع هزاره جات و غیره حیوانات مغل را تغذیه میکرد و مردم‌زحمت کشیده افغانستان خوراکه سپاه و حکام مغل را تهیه میتمودند سامان تجملی ایشان نیز بواسطه کاروانهای هندوچین وایران میرسید . پس مغل در افغانستان خودش را ناچار نمیدید که مثل ایران و چین در این جا نیز از تمدن و فرهنگ و صناعت و تجارت وزراعت‌حمایت‌کنندهگراندکی و آنهم در منتها الیه شمال مغرب‌افغانستان که با مرکز دولت مغلی ایران نزدیکتر بود.

هنگامیکه‌مردم‌افغانستان‌بعد از مرگ ـ چنگیز ـ با چنان زندگی سخت مادی وروحیه افسرده‌گی در دره ها وکوهپایه ها بسر میبرد بر عکس سپاه ساخلوی مغل درکندك های هزار نفره در چمنهای سر سبز کشور خیمه زده وبا حیوانات بی شماری به بلعیدی‌گیاه‌وخون‌مردم زندگی‌میکردند. قندز، تالقان، اشکمش‌ورستاق‌درتخارستان، لعل وکرمان‌درهزاره‌جات‌بادغیس‌درهرات، وسایردشتهای‌سبزه‌زاردرحصص‌مختلفه‌افغانستان همه‌بشکل مراتع‌مغل‌درآمد. مرکز حکمرانی‌افغانستان‌ازطرف‌مغل گاهی دریورت(شهرهای خرگاهی) بادغیس و گاهی هم در تخارستان و وقتی در طوس ویرانه که پنجاه‌خانوار بیشتر نداشت منتقل میگردید ، این حکومت ها عموماً نظامی ومطلق العنان بودندودر ابتدا از مردم محلی مالیاتی اندك میگرفتند که عبارت بود از نه‌تاصد گز کرباس و مقداری علوفه از هر خانواری . حتی خود چنگیز خان از چین شمالی چهل هزارکیسه غله وهشتاد هزار قطعه ابریشم ومقداری پول مالیه میگرفت . ولی بعدها جنتمور حاکم مغلی افغانستان مال را در چشم سپاه مغل شرین ساخت ومثلهٔ واقسام شکنجه برای جمع کردن مال‌ازمردم معمول گردید ومردم همهٔ دارائی خودرا میدادند ورنه کشته میشدند ، محکومین مرگ هم بر خلاف سابق میتوانستند جان خودرا به زربخرند اما مجازات مغل بسیار شدید بود ، اوگتای خان بعد از فتح کشور چین بامغلوبین رفتار شنیعی نمود که در تاریخ کمتر سابقه دارد . ولی این رفتار اشراف مغل مخصوص ملل مفتوحه نی بلکه درمورد خود طوایف مغل هم تطبیق میگردید ! یکی‌از این طوایف که طرف عتاب اوگتای خان قرار گرفت تمام دختران قبیله را که ازهفت سال بالاتر وچهار هزار نفر بودند باطرز فجیعی در دربار عام ازدست دادند، فاطمه خراسانی که در حرمسرای مادر گیوک خان شامل ومعزز بود به اتهام جادوگری چندین شبانه روز برهنه وگرسنه وتشنه‌در محضرعام معروض‌شکنجه گردید وبالاخره منافذش را دوختند ودر نمد پیچیدند و در آب انداختند .

همچنین وقتیکه چغتای خان بیمار شد وبمرد ، خانم او «بسلون» امر کرد تا «هجیر»ترک وزیر وپرستار خان و مجدالدین طبیب معالج خان را باتمام فرزندانش از تیغ کشیدند .

بهر صورت حکام مغل از مردم افغانستان با چنین روشی مالیات گوناگون در هر سال چند بار میگرفتند تا مصارف حکام وسپاه را ومخارج حشری ویام ها(رباطها) وایلچیان وحمل ونقل وغیره را کفایت کند . این فشار مافوق توان مردم وباعث‌محو نفوس بود تاجائیکه قضیه در دربار منگوقاان طرح گردیدوفیصله شدکه آینده سالی یکبار مالیات از مردم گرفته شود وهر نفر - توانگر ودرویش - ازیك دینار تا ده‌دینار مالیات بپردازند . امیر ارغون حاکم افغانستان هم یکعده امرا وکاتبان را گماشت تا مردم را شمار کنند واز هرده نفر رعیت هفتاد دینار رکنی سالانه مالیات بستانند .

اما بعد ها حال بدین منوال نماند وهلاکو خان فرمان فرمای ایران حکام مغلی افغانستان را تحت اداره خود گرفت ومالیات قلمرو خود را بلندبرد طوریکه از توانگران سالانه فینفر پنجصد دینار واز درویش یك دینار میگرفت . شرف‌الدین خوارزمی که از عناصر موذی و خاین محلی بود بدوزت مغل بیشنهاد کرد که مردم افغانستان ومازندران چهار هزار بالش طلا (هربالشی پنجصد مثقال) باقیدار هستند وخود او مامور تحصیل این مقدار نقود گردید ، انگاه او دست به شکنجه زد ، مردان را گرسنگی داده از پای می آویخت و زنانرا برهنه از خانه کشیده از پستانهاآویزان مینمود وپول میخواست ، مردمان تاراج شده که چیزی نداشتند فرزندان خود رابه توانگران میفروختند و قیمت آنرا به حکومت میپرداختند .

در عهد فرماندهی کیخاتو مالیات قلمرواو درافغانستان وایران یکهزاروهشتصد تومان (هرتومانی مساوی ده هزار) بود که از آن جمله هفتصد تومان بودجه حکومت و ۱٦٥ تومان مصرف دربار وبقیه پس انداز بود ، البته بیشترین حصه این مالیات سهم ایران بود نه از افغانستان زیرا افغانستان در تصادم با چنگیز خان ازبنیان بر افتاده واقتصادیات آن برباد شده بود در حالیکه ایران باتلفات جانی که دروهله اول در شمال کشور برداشت از انهدام شهر های بزرگ و قتل عام های نفوس محفوظ مانده بود ، وتبریز پایتخت ایران با دوصد هزار نفوس خود در عهد استیلای مغل از بزرگترین شهر های آسیای وسطی ومرکز شاهراهای تجارتی شرق و غرب محسوب میشد و در دوره سلطنت کیخاتو مالیات سالانه تبریز بالغ بر هشتصد هزار بود .

ایران از عهد هلاکو تا ابوسعید به علاوه استقلال سیاسی وانکشاف تجارتی درمراغه صاحب‌رصد خانه مشهور، ودرحدود دریاهای اورومیه وچغتووکوه الاتاغ ، اوجان،موغان، اران، اصفهان، شام‌غازان، تبریز وری دارای ابنیه وعمارات مشهوری نیز گردید ازقبیل عمارات، مراقد مسجدها خانقاها، دارالسیاده ، شفاخانه، کتابخانه متولی خانه ، حوض ، حمام ، قصر وشهر وغیره . از ان جمله در سلطانیه مؤسسات خیریه دارای عایدات سالانه وقفی در حدود یك ملیون بود وده‌مدرسه ،بیست عبادتگاه صدنفر طالب العلم ، بیست صوفی، دوازده حافظ ، هشت مؤذن وچهار معلم داشت که معاش هریك ۱۲۰ دینار درسال ومعاش مدرس ۱۵۰۰ دینار بود ودارالضیافه آن با تخصیصیه ۳۰۰ دینار واردین را روزانه پذیرائی میکرد ، ومعاش ومصرف سایر مامورین ، مجاورین ، فراشان ، خادمان خانقاه ، ایتام وبیماران ودارالسیاده بیشتراز صد هزار دینار بود . همچنان مؤسسات خیریهٔ شام غازان در نزدیکی تبریز(که بهفقرا ویتیمان کمك میکرد) سالانه پنجصد زن‌بینوارا فی‌نفر چهارمن پنبه محلوج می‌بخشید.

این رفتار اخلاف چنگیز خان مخصوص ایران نبود بلکه در چین و ماورا نهر وترکستان و دشت قبچاق هم روش آنان با روش چنگیز خان فرق بارزی داشت. چنگیز خان یکمرد خشن و سفاکی بود که در طی انهدام و خون ریزی ممالك را تسخیر مینودم و با آتش وخون کشور های وسیعی را بکشود وبر گشت وبمرد. در حالیکه اخلاف او مالك اقالیم پهناور گردیده و با دو تمدن اسلامی و چینائی مقابل شده بودند پس بناچار در شرق وغرب تحت تاثیر هردو تمدن قرار گرفتند وبه تدریج در امور اجتماعی اعم ازدین وسیاست واقتصاد وغیره تابع نظام این‌دوتمدن گردیدند. ودراداره کشورها سهم نخستین عناصر کارآگاه محلی‌را پذیرفتند، این است که در ایران سیر تکاملی تاریخی منقطع نگردید.

در ماورا نهرهم مجال زنده‌گی مجدد بمردم داده شد، در زمان مسعود بیگ بن محمود حاکم مغلی ماورا النهر کوشش بلیغی در احیای مجدد آنکشور صورت‌گرفت وبخارا وسمرقند سر از نو روبه آبادی نهاد، حتی یکی از ملکه های مغل (سرقویتی بیگی - زن تولیخان) فرمان تعمیر مدرسه‌ئی در بخارا - بمصرف شخصی خود-داد و موقوفاتی تعین نمود و یکنفر عالم مسلمان را بریاست مدرسه گماشت. در دشت قبچاق در کناره رود ولگا شهر مشهور « سرای » از طرف باتو خان تعمیر گردید و یکی از آباد ترین شهر های تجارتی آسیا شد. دولت مغل درکشور پهناور چین حامی تمدن قدیم قرار گرفت و قبلای خان به حیث یك امپراتور متمدن دنیای آنروز درقصر مرمرین ومنقش‌پیکنگ میزیست، عظمت‌وجلال همین پادشاه مغل است که چشمان سیاح ایتالیائی (مارکوپولوی ونیسی) را خیره کرده بود واروپای آنعهد از شنیدن آن جاه وجلال افسانوی در تعجب افتاده بود، قبلای خان در۲۰سال چین‌جنوبی را فتح وسلطنت «سونگ» را منقرض، ودر هندوچین وجاوا وجاپان سوقیات‌نموده‌بود، اوتنهایك‌مغل‌فاتح‌نبود بلکه درزمان‌اودر انکشاف زراعت‌وصناعت و تجارت کشور پهناور چین خدمات زیادی صورت گرفت.

در کشور عراق نیز شهر بغداد جدید با قصبات نو وانهار وباغهابمیان آمد عطاملك جوینی که وطن خودش را(افغانستان) بشکل قبرستانی‌در پشت‌سر گذاشته بود در تجدید تعمیر بغداد سعی بسیار کرد. انفعال شدید مغل از تمدن اسلامی وتمدن چینی امر ناگزیری بود، زیرا استیلای مغل از مقطع چین تانزدیك مدیترانه محتاج اداره منظم بود پس به حکم ضرورت دولت مغل به قوای عناصر کار آگاه ملل مفتوحه تکیه نمود، حتی خود چنگیز خان از همه بیشتر این احتیاج مبرم را احساس نمود، این است که از چین یلوچوتسای و از اویغورها تاتاکوس واز مسلمین جعفر و محمود یلواج را در دربار خود پذیرفت و از مشاوره با آنان استفاده کرد. واخلاف چنگیز خان همه‌از تعقیب این سیاست ناچار بودند، لهذا اداره قلمرو ایشان بدست رجال ممالك مفتوحه افتاد که مهمترین آنها بیشتر از اهل افغانستان بودند. ازقبیل: ملك‌نظام‌الدین اسفراینی، اختیارالدین‌ابیوردی، عمیدالملك‌شرف الدین بسطامی، بهاالدین مرغینانی وغیره ودر راس این‌همه امثال خواجه نصیرالدین‌طوسی

و خواجه شمس الدین جوینی وعطاملك جوینی قرارداشتند که‌در نظم ونسق دولت مغلی ایران و عراق وحفظ فرهنگ آن کوشیدند .
مغلها به تدریج تاجائی زیـر تأثیر تمدن ممالك اسلامی قرار گرفتند کـه در ترکستان (ماورای سیحون) ودر دشت های قبچاق و ماوراءالنهر وایران اکثرپادشاهان وامرا وافراد مغل دین اسلام پذیرفتند وحتی خود حامی اسلام‌قرارگرفتند، وهمچنین‌در ترویج زبان وادب دری وچینی کوشیدند ، این درعهد مغل بود که زبان دری درشرق به ترکستان شرقی (کاشغرستان) ودر غرب در بغداد وعراق تاسواحل مدیترانه رسید وهم دین اسلام درچین قدم نهاد . این است که رجال ممالك مسلمان در اداره دولت مغل دست یافتند ، امیر محمود یلواج حاکم منکوقاان در چین ، وامیر مسعود پسرش حاکم او در ماوراءالنهر ، وسید اجل ومیر احمد بناکتی وزرای قبلای‌خان در چین ، وامیر حبش عمید وبهاوالدین‌مرغینانی از وزرای‌دولت جغتائی‌بودند ، درایران تمام امور دولت ــ به استثنای امور نظامی ــ در دست رجال ایرانی بود واین وضع تا انقراض دولت مغلی ایران دوام نمود گرچه دولت در طول مدت بقای خود در ایران تمام وزرای مسلمان خودرا ــ به استثنای یکنفر تاج‌الدین علیشاه ــ اعدام نمود .
رقابت و حسادت و تنازع در سرمنافع شخصی بین خود رجال واشراف محلی نیز سبب آن بود که یکدیگر را توسط دولت مغلی از بین میبردند ، چنانیکه امیرحبش عمید وزیر جغتائی بسخن چینی وتوطئه خود ، بهاءالدین مرغینانی وزیر «بیسوخان» جغتائی را بواسط ملکه «اورقینه» (جانشین بیسوخان) هلاك کرد ، همچنین مجدالملك یزدی مشرف اباقاان وصدرالدین زنجانی در صدد انعدام خاندان مشهور جوینی بر آمدند وخواجه فخرالدین محمد مستوفی قزوینی (بنی عم حمدالله قزوینی مورخ معروف) و علی تمغاجی و حسام‌الدین حاجب ارغون خان مغل را ــ بواسطه امیر بوقا به‌کشتن آن خاندان واداشتند ، حاصل این کار هم ویران شدن این کانون فضل و ادب وازبین رفتن رجال دانشمند بود . خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر مشهور مغل ایران سعی کرد تا خواجه سعد الدین ساؤجی ــ که بدبین همدیگر بودند ــ با تمام کسانش بدست سلطان خدابنده کشته شد ، در حالیکه عین این سرنوشت بدسیسه خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی در مورد خود خواجه رشیدالدین ازطرف ارغون خان تطبیق گردید .
این رجال فاضل که با استیلا گران خارجی سازش نموده بودند در عین آنکه برای تقویت مغل وهم برای روشن نگهداشتن فرهنگ ومدارا بامردم کار میکردند در منافع دولت مغل نیز شریك بودند واز این راه هر یك از متمول ترین اشخص عهد خودبشمار میرفتند، وجیه‌الدین زنگی فرومدی وزیر امیرارغون (حاکم مغلی افغانستان) آنقدر دارائی داشت که بیك عتاب شهزاده ارغون ، پنج ملیون دینار یاسه هزارمن طلا ومقداری جواهر به شهزاده‌مغل تقدیم‌کرد . خواجه شمس‌الدین جوینی وخاندانش مثل خاندان برمکی ــ ثروت وتمول بسیاری داشتند تاجائیکه گفته میشد عایدات روزانه مایملك شمس الدین ده هزار دینار است ، البته اندوختن چنین ثروتهای‌هنگفت در آن عهد موقوف به خدمت گذاری دولت وداشتن مقام وزارت وریاست وحکومات ولایات بود ، این است که درسر بدست آوردن چنین مقامات وپیدا کردن چنین تمول وثروت بین رجال بزرگ کشور حالت مسابقه دوام داشت، ودر این مسابقه بهرنوع

اقدام وعمال ولوتوطئه وخیانت دست میزدند. واین حالت اشراف و درباری ها بود اما حالت روحانیان نیز از آنان فرقی نداشت، علمای مذهبی بدون توقف ودم راستی اتصالا بین هم مجادله داشتند وهر یك سعی میکردند که پادشاهان وامرای مغلی (که دین اسلام را میپذیرفتند) در دایره مذهب او محبوس شوند وبرای نیل به این مقصد هریك مذهب طرف مقابل خودرا در نظر مغل حقیر وباطل وانمودمیکرد. اینجدال‌مذهبی بشدت‌اوج میگرفت وازاستعمال هیچ‌نوع اسلحه‌یی حتی افترا وتوهین وتلعین مضایقه نمیشد، تا جائیکه مغل در بین اختیار یکی‌از مذاهب اسلامی‌متذبذب‌میگردید. درعهدسلطان‌محمد اولجایتو خان‌پادشاه‌مغلی‌ایران سمت‌قاضی القضاتی قلمرواورا قاضی نظام‌الدین عبدالملك‌مراغه‌یی داشت‌که پیرومذهب شافعی‌بود وسایر مذاهب رانکوهش مینمود، تا روزی عالم حنفی مذهب دیگری که پسر صدر جهان بخارایی بود در اردوی اولجایتو خان وارد ودر دربار پذیره گردید، اما بزودی آتش جدال مذهبی مشتعل شد، ودر این جدال هردو قاضی آنقدر مذهب همدیگر را عقلا ونقلا کوفتند که مغلان مسلمان شده برآشفتند واز دیانت اسلامی تبراء کردند واز سلطان اولجایتو دعوت‌کردند که: بهتر است به‌آئین قدیمی چنگیزخانی برگردیم، زیرا این‌دوقاضی برای مذهب‌همدیگر چیزی باقی نگذاشتند که دیگر مورد قبول ماقرار گیرد. درحالیکه اکثریت مردم بارناداری ودر بدری وفشار سنگین مالیات وظلم دولت را بردوش داشتند .

در هر حال انفعال وتاثر مغل از تمدن های ممالك مفتوحه سبب شدکه تمدن چینی در آسیای وسطی و ممالك اسلامی وبالواسطه به‌جهان ازوپا معرفی گردد ، چنانیکه دین اسلام وزبان دری در چین شناخته شد ودر علم تاریخ و نجوم از چین استفاده بعمل آمد، نقاشی چین در افغانستان وماوراء نهر وایران وارد شد وباسبك های محلی در آمیخت وهمچنین دردوره استیلای مغل صنایع نساجی مخصوصازربفت بافی‌که منبع آن هرات بود، باقلین وگلیم وسجاده سازی در آسیای وسطی محفوظ ماند ،هم آسیا زیر تسلط مغل بهمدیگر مربوط گردید، چون طرق وشوارع مامون‌شده بود چین ومغلستان باترکستان وماوراء نهر ودشت قبچاق وخوارزم وافغانستان وایران وشرق قریب باهم اتصال یافت، ورفت وآمد سپاه وسیاح وکاروان ، شرق وغرب را به‌همدیگر آشنا تر ساخت، بنا در شمال مدیترانه مخصوصا ایتالیا بامصرو قسطنطنیه و آسیا وروسیهٔ جنوبی ارتباط قوی تر یافت ، **تجار** وینیسی وجنیوائی ازراه دریای سیاه بامغل قبچاق وبلغار وکریمیا به مبادلات **تجار**تی پرداخت، خیوه مرکز کاروانهای چینی ومغلی شد وراه ابریشم مجدداً باز گردید ، کاروانهای چین از ترکستان شرقی به ماورالنهروایران میگذشت وتا شام‌میرسید ، همچنین ازسمرقند به خوارزم وبلغار وهشتر خان تاسواحل دن ودریای آزوف میرفت، کاروانهای هند نیز از سر ویرانه های‌افغانستان چون پشاور وکابل وبلخ بجانب خوارزم میگذشت البته راه بحری هند نیز به بندر هر مز میرفت واز طریق کرمان وگرگان به خوارزم میرسید .

تمام این کاروان ها حامل اموال مشرق زمین چون ابریشم چین ، ادویه هند و جنوب شرق آسیا ، احجار کریمه افغانستان وسیلون و هند ، فرشهای ماورانهر اسلحه گرجستان، برده، چوب، کتان، نمك ، عسل ، پوست ، موم ، غله ، ماهی وغیره بود. امااین انکشاف تجارتی وتحول مغل ازچ در نشینی بشهر نشینی، وملایمت آنان بانظم اجتماعی ــ که نسبتا به‌حفظ بقیة السیف زندگی ممالك مفتوحه از قبیل چین وترکستان و قبچاق وایران وعراق وحتی ماورا نهر مساعدت نمود ــ در مورد کشور افغانستان هیچگونه تاثیر مثبتی نداشت . زیرا در افغانستان نظام اجتماعی باقوای مولده ووسایل آبیاری ومالداری وفرهنگ وشهر همه یکجا شدیداً تخریب وبرباد شده بود ویکنیم صد سال دیگر پنج نسل ملت در زیر ضربات استیلا گران مجبور به زنده گی بود . در طول این‌مدت به استثنای هرات یك‌شهر هم درافغانستان بمیان نیامد که اقلا پنجاه هزار نفوس داشته باشد . از ان بعد حوادث سیاسی و نظامی که در افغانستان واقع میشد ، بیشتر آن بین ملت افغانستان وکدام قوت مخالف دیگرنی ، بلکه بین قوت های خود استیلاگران خارجی بود که نتیجه مثبت ومنفی نیز بیشتر به ایشان تعلق داشت ، این اوضاع مختنق طوری ریشه گرفته بود که تخیل حیات مجدد مردم افغانستان ، ممتنع محسوب میشد .

معهذا کوشش مردم در تحت چنان شرایط برای قیام زنده گی دو باره‌نماینده روحیه قوی مردم افغانستان ویکی از مشخصات بر جسته تاریخی اوست که با دیده تحسین نگریسته میشود . پیشدار این تلاش نوین در افغانستان مردم خیسار هرات رهبری خانواده کرت بود که میخواست کوه را با دندان بشکافد ودر بین دو سنگ آسیای مغل (دولت چغتائی ما ورانهر ودولت ایلخانی ایران) دانه با قیمانده گندم افغانستان را زنده و سالم نگهدارد ، مردم تا جائیکه مقدور آنروز گاران بود در گرد این مراکز های مجتمع شدند ویکنیم قرن دیگر شمع لرزان تمدن وفرهنگ خویش را در گوشه شمال مغرب کشور روشن نگهداشتند و حتی نمونه مثال برای چنین کوشش در نظر «سر بداران» سبزوارو‌ملکان سیستان وفراه‌وامرای دیگرمحلی‌گردیدند تا اینکه ضربت سنگین امیر تیمور گور کان وارد شد واین مراکز کوچك را درهرات وسیستان وفراه ونیشاپور و سایر حصص کشور از بین برد .

. دوره تسلط مغل همچنین باعث از بین رفتن مدارس وکتابخانها و فضلا وموجب صدمه شدید فرهنگ قبلی کشور گردید وهم نتیجه شرابط زنده گی و حادثات اجتماعی در دوره مغل در نفوس مردم افغانستان عبارت بود از : امحای امید وآرزوی دنیائی وتولید مفکوره : جهان گذران وقناعت به‌آنچه است ورضا به‌آنچه پیش آید. در تحت تاثیر چنین محیطی بود که بعدها تصوف وعرفان اسلامی در دایره وسیعی در افغانستان بشکل قلندری ومفت خواری و ترك دنیا و تحقیر حیات و گریز از زنده گی در آمد ، همچنین شعر وادب دری در قالب شکسته اندرز وپند ونصیحت و وشکایت از زنده گی ویا بدبینی از دنیا وتوسل به عقبی ریخته شد ، زیرا انسا ن محروم ومحتاج اگر راهی برای نجات خود نیابد واز مبارزه هم عاجز شده باشد بنا چار منفی باف وتوکلی ومایوس میشود ، واستعداد و قوای مادی ومعنو ی او از رشد باز میماند . علاوتاً مغل اصلا غیر از نجوم و ستاره شناسی وکمیا به سایر

لوم اعتنائی نداشت و معیار علم و فضل هم در نزد دولت مغلی فقط دانستن زبان مغلی و خط اویغوری ودو بس. لهذا در دوران تسلط دولت مغلی در افغانستان سیر انکشاف فرهنگ عمومی بسخت صدمه دید وادب دری - به استثنای تاریخ - تنزل نمود، نثر پر تکلیف گردید ، غزل یادتر مروج شد ونظم عرفانی انکشاف کرد ولی قصیده انحطاط نمود، لغات مغلی داری نیز درزبان دری وارد شد. از قبیل :

یورت یاآردو (شهر های خرگاهی) - ایلچی (پیك) - قوریاتای (مجلس شوری) - وروغ (وابسته‌گان خانواده یك شهزاده) - اولوس (اتباع یك شهزاده) - چوك زانو زدن بغرض تعظیم) - قورچی (اسلحه دار) - چربی (دربان) - اخته‌چی میرآخور) - کشیك چی (پهره‌دار) - نوین یانویان (شهزاده) - الغ نویان (شهزاده بزرگ) - تومان (ده هزار) - قول (قلب سپاه) - اوغروق (بنه) - یام (کاروانسرا) - یل (تابع) - یاغی (متمرد) - ترغو (تحفه) - باسقاق (شحنه) - یرلیغ (فرمان) - نمغا (مهر) - تمغاچی (مهربردار) - حشر (سپاه اجباری) - پایزه (علامت افتخاری) - برغوچی (قاضی) - موچلکا (حجت) - یاسا (قانون) وغیره .

این تنزل فرهنگی عهد مغل بود که در افغانستان دربیشتر ازیکنیم قرن دیگر عالم وشاعر بزرگی ظهور نکرد وآنچه بودهم بقیه وثمرهٔ دوره قبل از مغل بود. چون: شیخ عطار نیشاپوری ، مولوی بلخی ثم رومی، سیف الدین سفرنگ مرغینی ، رجال خاندان جوینی، محمدنسوی، منهاج السراج جوزجانی، خواجه نصیر طوسی، ابونصر فراهی ، اوحدی کرمانی وغیره. دردوره مغل فقط اشخاص انگشت شماری بمیان آمدند که بیشتر به‌ادبیات مشغول بودند ازقبیل : ابن الفوطی مروالرودی ثم بغدادی، پوربهاء جامی ، قانعی طوسی، امامی هروی، خواجوی کرمانی، امیرحسین هروی، نزاری قهستانی، ابن یمین فریومدی جوینی، عماد فقیه کرمانی، معین الدین جوینی وغیره. روی همرفته دردوره مغل دو رشته از فرهنگ افغانستان ، نه اینکه تنزل ننمود بلکه انکشاف کرد، یکی «تاریخ» است که بعدا درعهد دولت تیموری افغانستان منکشف تر گردید وآن دیگری نظم عرفانی دری است که بواسطه شعرای متصوفه غنی گردید. روی همرفتهٔ طرز تفکر وجهان بینی مردم افغانستان درعهد تسلط دولت مغل به‌احالهٔ حوادث (چه خوب وچه بد) بماورای طبیعت محدود ومنحصر گردید، وتاهنوز که قرن بیستم است این طرز تفکر براذهان عمومی بیشتر چیره‌گی دارد .

دوم

تلاش مردم برای زندگانی دوباره

ملوك كرت (۱۲٤٥- ۱۳۸۱)

در عهد دولت غوری افغانستان وپادشاهی سلطان غیاث الدین غوری، دونفر از بنی اعمام عزالدین عمر وتاج الدین عثمان مرغینی، یکی بوزارت سلطان وباز بحکومت هرات ، ودیگری به‌کوتوالی قلعه خیسار (دردومنزلی شهر هرات در سر راه ولایت غور) رسیدند. بعد ازمرگ تاج الدین عثمان کوتوالی خیسار باحکومت قسمتی از علاقه غور ازطرف سلطان غیاث الدین محمود غوری به‌ملك رکن الدین پسر تاج‌الدین داده شد،) وهم سلطان محمود غوری رکن الدین را بدامادی خویش پذیرفت . همچنین رکن الدین نواسه دختری خود شمس الدین محمدبن ابوبکر معروف به«کرت»رابه‌نیابت خودبرداشت. همین شمس الدین محمد است که سر سلسله حکمداران کرت بشمار میرود .

بعد از انقراض دولت غوری واستقرار دولت خوارزمی، که متعاقبا هجوم چنگیز خان درافغانستان بعمل آمد، هنوز ملك رکن الدین حکومت قلعه خیسار وقسمتی‌ازغور را دردست داشت، وهمینکه دعوت چنگیز راگرفت فورا ازدر مدارا وانقیاد بادشمن پیش‌آمد، ونواسه خودشمس الدین محمدرا بدربار چنگیز اعزام نمود. این اقدام او سبب اطمینان واعتماد چنگیز نسبت به‌او گردیده ومنشور حکومت خیسار وقسما غور به‌او داده شد. شمس الدین هم دردربار چنگیز باحسن نظر واعزاز قبول گردید. از این بعد حکومت محلی کرت بانهایت دقت واحتیاط ومدارا بامغل، موجودیت خود و منطقه محدود خود را از انهدام حفظ مینمود. درحالیکه این‌منطقه کوچك به‌مثابه جزیرهٔ درافغانستان درآمده بود، که دورادور آنرا دریای سپاه مغل احاطه کرده‌بود، وغیر از ویرانه دراطراف آن چیزی دیده نمیشد . ملك‌رکن الدین درطول ایام حکومت (۲٦) ساله خود مجبور بود باپادشاهان قهار مغل چون چنگیز خان، اوگتای خان، گیوگ خان، ازیکطرف وباحکام مغل چون جرماغون ، جنتمور، نوسال، گرگوز، امیرارغون ازدیگر طرف، وهمچنین باسردار نظامی مغل که در افغانستان قرارگاه ودست درازی داشتند (طایر بهادر) - طوری عاقلانه وبااحتیاط رفتار کند که‌بتواند آشیانهٔ نیمه ویرانهٔ خودرا درگوشهٔ از افغانستان ازدستبرد تطاول دشمن نگهدارد .

در زمان امارت شمس الدین بن ابی‌بکر کرت (۱۲٤٥ - ۱۲۷۷) :

ملك شمس الدین اول ازجد خود رکن الدین بیشتر فرمان فرمائی نمود، او ۳۲ سال برسر اقتدار بود وباهلاکوخان واباقاآن پادشاهان مغلی ایران وگیوگ خان و منگوقاآن وقبلای خان امپراتوران مغل معاصر بود. اودر ۱۲٤٦ هنگام عسکر کشی دولت‌مغل درسند وملتان بامنگوته‌نوین قوماندان نظامی مغل درتخارستان، دراین‌لشکر کشی اشتراك نمود، این سپاه ازراه قندهار به‌عبور دریای سند داخل هندوستان شده وشهر اوچه را در محاصره کشید، ملك شمس الدین شخصا باحکام ملتان ولاهور

داخل مذاكره شده تادیهٔ خراج را برآنان تحمیل نمود. ازدیگر طرف قشون مدافع غوری هندوستان تاساحل بیاس رسید وسپاه مغل به‌افغانستان مراجعه کرد. این خدمت بدون خون ریزی ملك سبب شدکه عنوان حکومت لاهور ازطرف دولت مغل به اوداده شد. ولی افسران متعصب مخالفت کرده ملك شمس الدین را بهمکاری‌مسلمانان هندوستان متهم نمودند چون مجازات چنین اتهامی شدید بود لهذا ملك به‌حمایت طایر بهادر فرمانده عمومی سپاه مغل درافغانستان (مقیم بادغیس) رفت. ولی طایر بهادر درسال ۱۲٤۷ بمرد وجای آن بمنگوته نوین داده شد. سران مغل ازموقع‌استفاده کرده ملك را به‌اردوی چغتای‌خان به‌غرض محاکمه ومجازات فرستادند، دراین وقت چغتای بمرد وشمس‌الدین نجات یافت.هوش و روش شمس الدین باعث گردید که پسر چغتای بااو راه آشنائی درپیش گرفت وچون خودرونده دربار مغلستان بود ملك را نیز باخود برد، دراین وقت منگوقاان شهنشاه مغل تعین شده بود .

منگوقاان شخصیت ملك را بپسندید وازروش جدش نسبت بدولت مغل مطلع شد، این است که منشور حکومت ولایات هرات، غور، غرجستان، مرغاب، فاریاب، فراه ، سیستان، وکابلستان را ازجیحون تاکناره دریای سند بملك شمس الدین داد، وبه‌امیر ارغون اقا (حاکم عمومی افغانستان) امر کردکه باملك مساعدت کند وهم پنجصد هزار سکه نقد به‌او بپردازد. این‌ملك مدبر باچنین وضع ازقراقروم به افغانستان برگشت واز سال ۱۲۵۰ دولت کرت را اساس محکمی گذاشت. شمس الدین باامیر ارغون نیز چنان روشی درپیش گرفت که امیر مغلی از طرفداری نسبت به‌او دریغ نکرد .

همینکه ملك شمس الدین مرکز اداره را مستحکم نمود، درصدد تمرکز دادن اداره اطراف برآمد، نخست باملك سیف الدین حکمران محلی غرجستان (ولایت واقع درقسمت علیای مرغاب) درآویخت، سیف الدین به‌امیر ارغون اقا (حکمران عمومی‌مغلی افغانستان)درولایت طوس پناهنده شد، ولی شمس الدین اورا ازامیر ارغون بگرفت وبکشت وغرجستانرا به‌هرات متصل ساخت. ازآن بعد نوبت سیستان بودکه ازطرف ملك نصیرالدین بشکل مجزا ونیمه مستقل اداره میشد. شمس الدین توانست نصیر الدین‌رامغلوب‌کند وسیستان‌رازیراداره مرکزهرات درآورد وبه‌این‌صورت ولایات‌قلمرو خودرا که تقریبا نصف غربی افغانستان بود وحدت بخشید .

درسال ۱۲۵۲ هلاکو خان برادر منگوقاان وارد ماورالنهر شد وملك شمس‌الدین درنزدیکی سمرقند به‌استقبال رفت، هلاکو ازراه بلخ به‌طوس کشید ودر حالیکه شخصیت شمس الدین اورا جذب کرده بود، برای انقراض حکومت اسمعیلی وتسخیر قلعه‌های دست نارس آنان شمس الدین راپیش کشید. ملك ازطوس به‌قهستان رفت وباوالی اسمعیلی ناصرالدین محتشم مذاکره کرد، در نتیجه این مذاکره ناصرالدین درنزد هلاکوآمد واطاعت کرد وقلعه های قهستان به‌آسانی بدست هلاکو افتاد وبعدها خواجه نصیرالدین طوسی- که اخلاق ناصری رابنام‌همین ناصرالدین‌محتشم نوشته بود - بدربار هلاکو پیوست متلیکه عطا ملك جوینی توسط امیر ارغون قبلا بدربار هلاکو پیوسته بود. روابط حسنه ملك شمس الدین بادولت مغلی ایران تا سال ۱۲٦۸ دوام نمود ، درطی این مدت بودکه حکومت کرت تمرکز بیشتر یافت ومردم رنجدیده هرات

واطراف در دور این مرکز کشور جمع گردید، زراعت وصناعت وآبادی آهسته آهسته منکشف شد. بعد ازآنکه هلاکو در ۱۲٦٤ بمرد واباقاان درجایش نشست باز این روابط بین حکومت کرت ودربار مغلی ایران حسنه بود. ولی درسال ۱۲٦۸ براق‌خان پادشاه چغتائی ماورالنهر ازجیحون عبور وولایات شمالی افغانستان را از بدخشان وبلخ‌تامرو ونیشاپور اشغال نمود. ملك شمس الدین درمقابل براق ازدر مخاصمت داخل نشد بلکه ظاهرا راه مدارا وموافقت پیش گرفت . همینکه اباقاان درصدد دفاع برآمد ملك شمس الدین هردو دشمن رابحال شان گذاشته وخود بشکل بی‌طرفی در قلعه مستحکم خیسار سکونت اختیار نمود. جنگ براق وآباقاان درپنج فرسنگی هرات واقع وبراق مغلوبا فراری ماورالنهر گردید .

اباقاان ازاین روش شمس الدین متغیر شده ومصمم تخریب شهر نیمه جان‌هرات گردید. ولی خواجه شمس الدین جوینی اورا ازاین قصد بازداشت ودرانتظار آمدن شمس الدین دراردوی قاان نگهداشت اما ملك شمس الدین دعوت جوینی را نپذیرفت وازخیسار فرودنیامد. اباقاان سپاهی به‌محافظت شهر هرات بگماشت وهم شهزاده یشموت را حکمران عمومی افغانستان مقرر نمود وخود به‌ایران برگشت. ازاین بعد مناسبات ملك شمس الدین بااباقاان تیره شد تادرسال ۱۲۷٥ فرمان حکومت ولایات سابقه ازطرف اباقاان به‌عنوان شمس الدین رسید واو باور کرده از قلعه خیسار به شهر هرات منتقل شد. بعدازکمی رجال دولت اورا تشویق به‌آمدن در دربار ایران نمودند وشمس الدین باپسر وبرادر خود درتبریز رفت. اباقاان پسر وبرادرش را درشیروان ودربند فرستاد وخودش را درتبریز نگهداشت وهم درآن جا درسال ۱۲۷۷ مسموم نمود. وچون اوضاع هرات مغشوش گردید اباقاان ملك رکن‌الدین دوم ملقب به‌شمس الدین کهین (پسر ملك شمس الدین) را درسال ۱۲۷۸ به‌جانشینی پدر مقرر ودرهرات فرستاد.

درزمان امارت ملك شمس الدین کهین (۱۲۷۸ - ۱۳۰٥) :

شمس الدین کهین مرد مدبر بود، او درآبادی هرات کوشش کرد وهم قسمتی از غور راکه تا آنوقت از حکومت هرات جدا مانده بود الحاق نمود. درسال ۱۲۸۱- او بولایت قندهار عسکر کشیده شهر قندهار رامسخر نمود وبه‌این صورت دایره نفوذ حکومت کرت را ازشمال تاجنوب وسعت داد. ایام دولت شمس الدین کهین بسیار طولانی بود، او درطول این‌مدت باهفت نفر پادشاهان مغلی ایران معاصر بود چون اباقاان، تکودار، ارغون خان، کیخاتو، بایدوخان، غازان خان واولجایتو خان . وی باشاهان مغلی ایران وحکام عمومی افغانستان (چون شهزاده ارعون، شهزاده غازان، انبارچی، امیرنوروز وشهزاده ابوسعید) بدتدبیر ومدارا ودرعین حال باصلابت رفتار مینمود، او احتیاطا بیشتر درقلعه خیسار که‌محکمتر ومحفوظ تر بود زندگی مینمود خصوصا که وقتی یکی از امرای مغل راکشته وسایر سران مغل رابر ضد خود انگیخته بود .

در زمان امارت ملك فخرالدین :

فخر الدین پسر ملك شمس الدین کهین درایام حیات پدر مستقلانه میزیست.

این روش او سبب شدکه پدرش اورا درقلعه خیسار درسال ۱۲۸٦ زندانی وتاسال ۱۲۹۳ نگهدارد، فخرالدین بعد ازهفت سال حبس خودش رانجات داده ودریك قلعه مستحکم متحصن شد وسر درکمند پدر درنیاورد . امیر نوروز سالار نظامی مغل در افغانستان ازشهر طوس بهشفاعت برخاست وفخر الدین را ازپدر درنزد خودبخواست. امیر نوروز کهفضیلت فخرالدین رابدید اورا محترم شمرد ودختر برادر خودرا به نکاحش درآورد وهم غازان خان پادشاه مغلی ایران رانسبت به فخرالدین متمایل ساخت تاجائیکه غازان درسال ۱۲۹٥ علی‌الرغم ملك شمس الدین پسرش را بهحکومت هرات منصوب نمود که تامرگ پدر بهاین سمت باقیماند ودر اداره حکومت کفایه و لیاقت نشان داد .

فخرالدین هنگامیکه حاکم هرات بود مجبوربهعملی‌گردیدکه نام اوبهننگ‌بیوفائی مبدل شد وآن اینکه امیر نوروز یکی ازبهترین امرای مغلی درافغانستان، برضد غازان خان یکی ازمدبر ترین پادشاهان مغلی ایران قیام کرد، ولی ناکام شد واز تعقیب عساکر غازان به ملك فخرالدین دوست وداماد خود درهرات پناهنده شد، وهفتاد هزار سپاهی مغل بهسرداری امیر قتلغ بهگرداگرد شهر هرات حلقه زد. فخرالدین درسر دوراه قرار داشت یاباید بااردوی هفتاد هزاری مغل ودولت ایران بجنگد ویا امیر نوروز را بدست دشمن بسپارد. فخرالدین راه دوم اختیار نمود، این است که امیرنوروز بقوماندان دشمن تسلیم دادهشد ودرهمان سال ۱۲۹٦ بدست قتلغ کشته شد وقتلغشاه ازطرف غازان خان درجای امیرنوروز بفرمان دهی سپاه مغل درشمال مغرب افغانستان (ولایت طوس) باقیماند.

فخر الدین بعد ازاین حادثه درتحکیم موقعیت نظامی خود افزود وتاسه سال سپاهی آمادهکرد، آنگاه تادیه خراجی راکه بایستی بقوماندانی نظامی مغل بپردازد بازداشت وهم گروهی ازعشایر تکودری مغل مقیم سیستان راکه برضد تعدی حکام مغلی ایران قیام کرده بودند درپناه خود گرفت، وگاه ناگاه درحدود ولایت طوس بهپیشقدمی هم میپرداخت. غازان خان بغرض سرکوبی فخرالدین درسال ۱۲۹۹ برادر خود الجایتو خان را باسپاه مازندران و طوس امر هجوم بههرات داد. اولجایتوخان وقتیکه بهنیشاپور رسید توسط نماینده خوداز ملك فخرالدین خواست تااز غازان‌اطاعت واز حمایت تکودریان صرف نظر نماید ورنه حمله بههراتَ عملی خواهد شد. فخرالدین دردام نیامد وتنها قبول‌کردکه سالی یکهزار دینار بدربار غازان خواهد پرداخت. اولجایتو که از استحکام هرات وقدرت نظامی ملك کرت آگاه شده بود این پیشنهاد اورا بهانه مصالحه قرار داده وعجالتا ازجنگ منصرف شد. ولی او انقراض حکومت کرت را درآینده امر حتمی میشمرد. این تصمیم اولجایتو وقتی عملی شد که او بعد ازمرگ غازان در سال ۱۳۰۳ پادشاه ایران شد وملك فخرالدین درمراسم تاج پوشی او شرکت نکرد وتبریك نگفت . دو سال بعد از جلوس اولجایتو ، فخرالدین پس از مرگ پدر رسما امیر قلمرو حکومت کرت گردید (سال ۱۳۰٥) .

الجایتو ده هزار سواربه سرداری «امیر دانشمند بهادر» برای انقراض امیر کرت درهرات سوق نمود. دنشمند بهادر هنوز درنیشاپور بودکه مولانا وجیه‌الدین نسفی قاضی شهر هرات بهاردوی دانشمند پیوست، دانشمند داخل جلگاه هرات گردید وچون فخرالدین تسلیم نشد بظاهر شهر کشید وهمدران جابود که مولانا

وجیه الدین قاضی ـ به قول حبیب السیر ـ ازغایت دیانت بعرض دانشمند بهادر رسانید که : هرات را آسان میتوان گرفت مشروط برآنکه راه ها راچنان ضبط نمایند که هیچکس غله بهشهر نتواند برد. بهتعلیم قاضی، دانشمند بهادر سواران هوشیار برهرطرف گماشت ، چون درشهر محصول کهنه تمام شده بود ونونرسیده قحطی بزرگی روی نمود وبعد از ده دوازده روز جنگ شیخ قطب الدین چشتی واسطه مصالحه گردید بدین ترتیب که ملك فخرالدین هرات راترك کرده بعلعه امان کوه (اشکلجه)رود وپسر دانشمند بهادر (لاغری) تارسیدن بهامان کوه درگروگان ملك باشد وپسر دیگرش (طغان) داخل شهر هرات شود. البته قاضی وشیخ بااین مشوره ووساطت وتسلیم شهر هرات بهدشمن، منافع خودرا درنزدمغل هاتامین کردند. ملك فخرالدین قبل ازبرآمدن ازشهر، قلعه اختیار الدین (ارگ شهر هرات) رابیکی از دلیران غور «جمال الدین محمدسام» سپرد وگفت آنرا ازدشمن حفظ باید نمود وهم شمشیرخاصهٔ خویش را به اوداد که هرکس درقلعه وشهر ازامر اوسر بپیچد گردن زده شود. محمد سام پذیرفت وقول داد وهم بانثارجان ازعهدهٔ قول خود برآمد. فخرالدین یکهزار جوشن وتیغ وکمان بر محافظین قلعه تقسیم کرد وخود بادو صد وپنجاه سوار و گروگان مغل بهامان کوه رفت وداخل قلعه گردیدهامیر لاغری رامرخص‌نمود وبدانشمند بهادر پیغام دادکه من بهعهد خودوفاکردم تونیز نباید ازعهد خودتجاوز نمائی.

دانشمند بهادر باقشون مغل داخل شهر شده دروازه های شهر را بهنظامیان خود سپرد وامر تخریب دیوار شهر راصادر نمود، آنگاه بهسام پیام داد که قلعه‌رانیز تسلیم نماید ولی چون جواب درشت گرفت درصدد محاصره قلعه وجنگ برآمد. باز قاضی نسفی شیخ‌الاسلام پیش شد ومشوره دادکه شیخ چشتی با «طوطنك بلا» نزد ملك فخرالدین درامان کوه رفته بگوید اگررقعه‌ئی بنام محمدسام نوشته آیدکه اوقلعه را بکشاید ، دانشمند بهادر محض تماشا داخل شده بر میگردد وبهسلطان اولجایتو مینویسد که ملك فخرالدین شهر وقلعه را بهخدام دولت سپرده است آنگاه منشور حکومت این مملکت مجددا بنام ملك فرستاده میشود. مشوره شیخ‌الاسلام‌عملی شد ولی فخرالدین متغیر شدوگفت: «من میدانستم کهاین مغل بدکیش وفا بهعهد خویش نخواهد نمود» شیخ چشتی آنقدر نصیحت ومبالغه نمود تاملك رقعه ذیل رابسام نوشت: «پدرم امیر دانشمند بهتماشای حصار خواهدآمد، باید که در استرضای خاطرش سعی نمائی.» شیخ چشت بهعجله این‌رقعه رابهسام رسانید وسام گفت: «بموجب فرموده ولینعمت عمل خواهم نمود.» بعدها گفته میشدکه فخرالدین نهانی به سام نوشته بودکه قلعه را از دستبرد دشمن نگهدارد .

امیر دانشمند نخست پسر خود لاغری رابا بیست نفر بهقلعه فرستاد که از طرف محمد سام پذیره ودربارگاه ملك فخرالدین جا داده شد. آنگاه هشتاد نفر مغل دیگر را درچند دسته بهقلعه فرستاد ودرآخر خود بایکصد وهشتاد نفر که همه در زیر لباس جامه جنگ داشتند داخل قلعه شد. محمدسام‌پیش‌آمد وزمین‌علی الرسم بوسه داد. امیر دانشمند مغرورانه سر بر آورد وگفت : «ای تاجیك فضول توبکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی وبااین چندنفر روستائی مجهول دراین قلعه خزیدی وخودرا در سلك منازغان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی . اگر خواهی بفرمایم تاهمین لحظه سرت از تن بیندازند واین قلعه راباخاك راه یکسان سازند .»

محمدسام جواب داد که «خدمتگار شایسته کسیست که ازامر مخدوم سرنپیچد وعهد نشکند، سبب تاخیر درپای بوس آن است که ملك مراسوگند داده بودکه بی‌اجازه ازحصار بیرون نیایم وبه ملازمت هیچ آفریدهٔ نروم» امیردانشمند ، محمدسام‌را پیش خواست و نوازش نمود وسواره تاصحن سرا براند وپیاده شد وقدم برنردبان نهاد تا به‌بارگاهٔ ملك فخرالدین رود. تاج الدین سرهنگ غوری دست یازید وگریبان دانشمند درکشید وگرزی برسرش کوفت، ابوبکر سدید از بالا در رسید وباشمشیر سر دانشمند را درصحن سرا غلتان ساخت. اتباع دانشمند راه فرار گرفتند ولی دروازه‌ها قبلا مسدود شده بود، شمشیر غوریان بکار افتاد وافراد دانشمند تانفر اخیر کشته شدند. آن وقت سام باافراد خود ازقلعه خارج‌شد وخروشی از شهریان برخاست و همه برمغل بتاختند وکشتار دشمن از چاشت تا پیشین دوام نمود فقط قلیلی ازسپاه دشمن توانست فرار کند .

وقتیکه این خبر به‌ملك فخرالدین رسید مکتوبی به‌سام نوشت که چون چنین کاری واقع شد باید درمحافظت شهر وقلعه قصوری نشود، وهمچنین یکصد نفر مسلح بکمك سام بفرستاد، وسام به‌عجله درتعمیر دیوار ها وترمیم شهر مشغول گردید. اولجایتو پسر امیر دانشمند «بوجای» را مامور عسکر کشی به‌هرات واخذ انتقام‌نمود. بوجای در طوس رسید وبابرادر گریزی خود طغان یکجا شد وبه‌ملك فخرالدین نامه فرستاد که اگر پدر ولشکر مارا بفرمان توکشته‌اند اعلام نمای والا بمردم هرات بنویس که قاتلان راتسلیم نمایند. ملك جواب دادکه من کشتن آنان‌را فرمان نداده‌ام و قادرهم نیستم که‌بمردم هرات امر نمایم تامحمد سام‌را که دوهزار نفرجنگ جو در اختیار دارد بشما تسلیم کنند. بوجای باسی هزار مرد وارد هرات شد ودر برابر برج خاکستر معسکر گرفت. سه‌روز جنگ دوام کرد ویکهزار وهفتصد نفر عساکر محافظ هرات درصفوف دشمن میزدند. روز چهارم بوجای ازنزدیك شهر به پل‌مالان عقب کشید وراه آمد وشد شهر را ازهرطرف ببست، درچنین وقتی بودکه ملك فخرالدین چشم از جهان پوشید (۱۳۰٦) وبر جرئت دشمن‌افزود. این‌است‌که بوجای ازپل مالان باز به‌شهر هرات آمد ومحاصره وجنگ آغاز نمود، محاصره آنقدر طول کشید که در داخل شهر مردم بسیاری از گرسنگی تلف شد وبالاخره مذاکره صلح بواسطه ملك قطب الدین توکلی در اردوی دشمن آغاز گردید. سام طبق معاهده شهر را گذاشته داخل حصار شد وقشون دشمن شهر هرات را اشغال ودیوار ها را ویران نمودند، سام وسرهنگان غوری وهراتی وسیستانی تلسیزده روز هرروز ده نفر نزد بوجای رفته وبه‌قلعه برمیگشتند . دراین وقت امیریساول که ازطرف اولجایتوحکمران افغانستان تعین شده بود وارد سواد هرات گردید وبه‌سام بیام دادکه نزد او رود واز شر بوجای نجات یابد، سام اعتماد کرد وباتمام افسر وعسکر خود نزد اورفت ، امیر یساول که‌مرد ظالم وخون خواری بود همه‌را بسته نزد بوجای فرستاد واو امرکرد تا جمله‌گی را از تیغ کشیدند. ازآن بعد یساول درهرات مقیم ماند تاملك غیاث الدین کرت به‌حکومت رسید .

در زمان امارت غیاث الدین اول (۱۳۰۷ ــ ۱۳۲۸) :

ملك غیاث الدین بن فخرالدین هنگام عسکر کشی دانشمند به‌هرات، نظر به

اختلافی که بابرادران وخانواده خود پیداکرد اول به‌دانشمند وباز بدربار اولجایتوخان پناهنده شد. اولجایتو اورا نگهداشت ویکسال بعدا زمرگ پدر به‌حکومت هرات گماشت. غیاث الدین حکومت خود را در هرات وغور وا فزار مستحکم ساخت. ولی بعدها بسرکشی متهم ودر پایتخت ایران «سلطانیه» احضار وتاسال ۱۳۱۵ نگهداشته شد. غیاث الدین پس از اجازه ومراجعه به‌هرات تاسال ۱۳۲۰ مخالفین نکودری را سرکوب کرد وچند قلعه ازولایت نیشاپور وسیستان بگرفت. درهمین سال اوبه‌حج رفت (نایب او درهرات ملك شمس الدین محمد سوم پسر او بود) وبعد از مراجعت از حج درهرات مشغول مملکت داری شد. در حالیکه سلطان ابوسعید بهادر خان بعد ازمرگ الجایتو درسال ۱۳۱۶ جای اورا درایران گرفته وباغیاث الدین کرت‌مدارا مینمود.

قبل از جلوس ابوسعید درزمان پدرش، به‌یکی ازشهزاده های چغتائی ماورالنهر بنام «یسور» که جیحون راعبور کرده وارد بادغیس هرات شده بود، اجازه اقامت در بادغیس باجاگیری داده شده بود، این‌مرد ادعای بزرگتری مینمود وچون مظالم و شکنجه وتحصیل مال امیر یساول حاکم مغلی ایران را درهرات واطراف آن بارنجش مردم بدید درصدد استفاده برآمد، خصوصا که ابوسعید بعد از جلوس خود نیز امیریساول را به‌سمت امارت افغانستان شمال مغربی باقی گذاشت. پس یسورچغتائی به‌کمك مردم دربادغیس قیام‌کرد ودرهمان سال ۱۳۱۶ یساول را مغلوب وفراری ساخت و برولایت طوس دست یافت. ازآن بعد او درصدد استیلا برهرات وسیستان برآمد . ولی ملك غیاث الدین کرت برخاست واورا در سال ۱۳۱۷ بجانب طوس عقب زد تا یسور بین دوقوت کرت وابوسعید کوفته ومجبور به‌فرار وبالاخره کشته شد .

دراین ضمن امیر چوپان مقتدرترین امرای دربار ایلخانی که‌بحیث فرمان فرمای عمومی افغانستان درشهر طوس مقیم بود برضد ابوسعید عصیان نمود ودوموضوع زیر بهانه قرار گرفت یکی: سلطان ابوسعید بردلشیاد خاتون دختر شوهردار امیر چوپان مفتون شده ومیخواست طلاق اورا از شوهرش امیر شیخ حسن ایلکانی گرفته وبخود تزویج نمایدوامیر چوپان‌نگذاشت‌چنین‌کاری‌انجام‌گیرد. ازدیگرطرف‌دمشق‌خواجه پسرامیرچوپان‌دربرابر یکی‌ازاهالی‌حرم‌ابوسعیددل ازدست‌دادوبااوارتباط قایم‌نمود.این است‌که ابوسعیددمشق خواجه‌رابکشت‌وفرمان‌قتل وتاراج‌امیر چوپان وپسرانش را در طوس وگرجستان وآسیای صغیر صادر کرد. امیر چوپان باسپاه خود به‌قصد عراق حرکت کرد ولی افسران سپاه از او برگشتند وبه ابوسعید پیوستند. امیر چوپان به‌ناچار ازراه طبس به‌مرغاب واز آنجا به‌هرات پناهنده شد. ابوسعید فرمان قتل اورا بنام ملك غیاث الدین کرت فرستاد. ملك آن امیر پناهنده را بکشت و مثل پدر یادگار ناخوبی ازخود بجا گذاشت. ملك غیاث الدین یکبار دیگر درسال ۱۳۲۷ بدربار ابوسعید برفت وبرگشت ودر ۱۳۲۸ بمرد .

شمس الدین سوم پسر غیاث الدین اول درسال ۱۳۲۸ بعد ازمرگ پدر امیرشد. این شخص که درشرب مدام فرو رفته ویکروز هم هوشیار نبود درسال ۱۳۲۹ بمرد. درعهد او «ناری طغای» حاکم افغانستان شمال مغربی خواسته بود هرات رابگیرد ولی نتوانسته بود. همچنین اوبرضد سلطان ابوسعید طغیان‌کرد امابجائی نرسید وبدربار ابوسعید رفت وهم درآن جا درسال ۱۳۲۸ کشته شد. درسال ۱۳۲۹ جای او به‌امیر

شیخ علی داده شدکه اونیز درسال ١٣٣٦ (یکسال بعد از مرگ ابوسعید) بدست امیر ارغونشاه بن امیر نوروز کشته شد. پس از شمس الدین سوم برادرش ملك حافظ پادشاه گردید ولی اونتوانست ازضعف اداره مرکزی ونفوذ فیودالهای مقتدر و رقیب غوری دربار جلوگیری کند، بلکه آنها توانستند درسال ١٣٣١ خود ملك حافظ را درممر حصار بکشند .

در زمان امارت معزالدین حسین :

جانشین ملك حافظ برادرش ملك معز الدین مردمدبری بودکه توانست مانع انحاط حکومت مرکزی کرت شود، خصوصا که بعداز مرگ سلطان ابوسعید در سال ١٣٣٥ دولت مرکزی مغلی ایران دچار ضعف گردیده واین فرصت بدست داد که ملك معزالدین کرت استقلال کامل حاصل نماید، ازآن بعد نهاینکه طغانیموز حاکم خراسان هم درامور حکومت کوت مداخله نمیتوانست کرد، بلکه درحفظ روابط دوستانه بادولت کرت میکوشید حتی دختر خود «سلطان خاتون» را بهملك کرت تزویج نمود .

طغا تیمور خان منسوب بهخاندان چنگیزی بود کهبعد ازکشته شدن امیر شیخ علی حاکم خراسان درسال ١٣٣٦ تقریبا بهحیث پادشاه مستقل در ولایات شمالمغربی افغانستان اعلان شد. او درسال ١٣٣٨ بعزم تسخیر عراق حرکت کرد ولی کاری از پیش نبرد وبرگشت . بالاخره او در گرگان مرکز حکومت خود دریك مجلس مذاکره بایخی امیر سربداری سبزوار درسال ١٣٥١ کشتهشد. ازآن بعد قدرت جانشینان طغا تیمور تاورود امیرتیمور گورگان منحصر درگرگان ماند. چنانچه میدانیم ازوقت چنگیز تاظهور امیر تیمور گورگان، اداره افغانستان بنام امارت خراسان در دست امرائی بود که باعنوان حاکم وامیر خراسان درشمال مغرب افغانستان وبیشتر درشهر طوس نشیمن داشتند. این امارت ، وزارتودیوان مخصوصیازخود داشت کهبنام وزیر خراسان وصاحب دیوان خراسان خوانده میشدند. امرای خراسان چه در عهد چنگیز خان وخاقانهای خلف او درمغلستان وچه درعهد دولت ایلخانی ایران همه از مقتدر ترین رجال مغل واغلب شهزادگان مغلی میبودند، اینامرابعلاوهٔ ادارهٔولایات افغانستان و گاهی ولایات شمالی ایران وبعد ها دفاع دربرابر تجاوز دولت چغتائی ماورالنهر حکومت های محلی افغانستان را ازقبیل ملوك بدخشان وفراه وسیستان وکرت های هرات و غیره نظارت ومراقبت مینمودند.

اما بعد ازانحطاط دولت مغلی ایران ومرگ ابوسعید این رشته ازهم گسست ، در افغانستان امرای محلی درهرکنج وکناری سر کشیده واستقلال منطقهٔ خود راتامین نمودند، و مشهور ترازینها ـ بعد ازکرت هرات ـ سربداری های سبزوار است. یکسال بعد از مرگ ابوسعید مردم سبزوار علیه استیلای مغل قیام کرده و حکومت محلی سبزوار تحت ریاست عبدالرزاق تشکیل گردید. عبدالرزاق بعد از کشتن علاء الدین محمد وزیر خراسان در ١٣٣٧ در سبزوار مستقل شد، ولی مسعود برادرش اورا بهواسطه قصدش نسبت بدختری بکشت وخود امیر سبزوار تا ١٣٤٤ باقیماند،مسعود حاکم طغاتیمور در نیشاپور «ارغونشاه» رابکشت و نیشاپور را متصرف شد . طغا تیمور برادر خود امیر علی را بغرض انتقام از جرجان فرستاد. ولی او نیز در ١٣٤٠ بدست سربداریه کشته شد. متعاقبا سربدار ها خود طغا تیمور را درکناره اترکمغلوب

وولایت کنونی خراسان را از دست مغل نجات داند. امیر مسعود درسال ۱۳٤۲ بعزم انقراض حکومت کرت عازم هرات شد، زیرا روحانیون متنفذ درحکومت سربداریه، اختلاف مذهبی را بین سربداری وکرت ها، وهمچنین فقه‌های دربار کرت این‌اختلاف را مشتعل میساختند. درجنگی که‌بین طرفین ـ میان خاف وزاوه ـ واقع شد شیخ حسن جوری مرشد امیر مسعود سربداری کشته وخود مسعود مغلوبا فرار واز طرف سپاه کرت تعقیب شد. بعدها امیر مسعود به مازندران ایران عسکر کشید و در ۱۳٤٤ درجنگ باجلال الدوله امیر محلی مازندران مغلوب وکشته شد. بعد از مسعود سلسله سربداری ضعیف شدوامرا ورهبران‌دیگر سربداری‌ازاین قراربودند:اقا محمد ای‌تمور، جلوس ۱۳٤٤ـ کلواسفندیار ۱۳٤٦ ـ فضل الله ۱۳٤۸ ـ علی چشمی ۱۳٤۸ (او با طغا تیمور مصالحه کرد وقسما اراضی به‌او واگذار شد) ـ یحیی کرابی ۱۳۵۱ (او طوس را از عمال مغل گرفت ودر ۱۳۵۲ بغرض‌مذاکره صلح در اردوی طغا تیمور حکمران جرجان رفت ودر حین مذاکره اورا بکشت) ظهیر الدین کرابی، جلوس ۱۳۵۷ـ حیدر قصاب ۱۳۵۸ ـ لطف الله ۱۳۵۹ ـ حسین دامغانی ۱۳٦۰ (درعهد او دامغان واستراباد از قلمرو سربداری مجزا شد) علی موید از ۱۳٦٤ تا ۱۳۸۵ علی موید مرد فضیلت پرور بود ونواحی قاین، طبس، ترشیز، قهستان وسبزوار داخل حکومت او بود، او از دستبرد امیرولی زمامدار جرجان به‌امیر تیمور گورکان اطاعت کرد و به استقبال او در ۱۳۸۰ تاسرخس برفت وهم درمعیت او خدمت کرد تا در ۱۳۸۵ دریکی از جنگ های امیر تیمور بالرستان ایران در همان جاکشته شد .

البته حکومت کرت هرات ازسایر امرای محلی افغانستان در عهد مغل قویتر و قدیمتر ومنظم تر بود لهذا بیشتر از دیگران تبارز اجتماعی داشت. درهر حال در بین ملوك کرت عمر امارت معزالدین کرت طولانی تر و ۳۸ سال بود وحکومت مرکزی کرت قوت بیشتر حاصل کرد، تاجائیکه دانشمندان ورجالیکه از اختلال امور و جنگهای فیودالی ایران میرنجیدند بدربار کرت پناه آورده وآرام میگرفتند. معزالدین دراکثر حصص قلمرو خود واز جمله دربا خزر ولایت جام وقصبهٔ کاریز بقاع خیریه ساخت و در شهر هرات خانقاه سلطان وخانقاه سبز (خیابان هرات) و خانقاه‌متصل مسجد جامع مشهور را بامدرسه سبز (فیروز آباد) اعمار نمود، همچنین او باجنگ های داخلی وخارجی مقابل گردید واز همه باتدبیر وزور موفق برآمد. جنگ‌نخستین معزالدین باامیر مسعود سربداری سبزوار بودکه معزالدین غالب شد. جنگ دوم دفاعی او باامیر قزغن بزرگترین امرای چغتائی ماورالنهر بودکه اورا دردولت چغتائی ماورالنهر «تاج بخش» میخواندند ، زیرا او یك پادشاه چغتائی را ازبین برده ودیگری را بجایش نشانده بود در حالیکه تمام امور دولت در دست اقتدار خودش بود. این شخص در سال ۱۳۵۰ باسی هزار سپاهی جیحون راعبور و به افغانستان تاخت.محرك این حمله امیر قزغن بعضی روحانیون شمال مغربی افغانستان بودند که باقدرت مرکزی دولت کرت هرات مخالفت داشته و در صدد یافتن زمینه مساعد برای‌تحکیم نفوذ خود دربین مردم وامور حکومت بودند، ازآن جمله شیخ خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی که به خاندان شاهی کرت خویشاوندی داشت تا ماورالنهر درنزد امیر قزغن سفر نمود، این شخص آنقدر ازملك معزالدین کرت درنزد امیر مغلی شکایت وترغیب به‌حمله وانقراض او نمود که امیر زود تر به

سوقیات پرداخت وخود شخصا تاشهر هرات پیش آمد. معزالدین با پانزده هزار پیاده وچهار هزار سوار بمدافعه جدی پرداخت وچهل روز جنگ حصار باناکامی قزغن دوام کرد ، امیر قزغن چون استحکام ومدافعه هرات بدید واز فتح ناامید گردید به‌مصالحه مایل شد ، معزالدین تحفه هائی به او فرستاد وقبول کردکه سال دیگر بدیدن او به ماوراالنهر برود ، قزغن برگشت و معزالدین سال آینده به‌عهد وفاکرد وقزغن بااو عهد مودت ببست .

امیر قزغن درحین اقتدار خود بولایات شمالی افغانستان به سختی تاخته واز جمله ولایت تخارستان را لگد کوب سپاه سواره خود نموده‌بود، در همان وقت بود که ولایت وسیع و تاراج شدهٔ تخارستان را مردم بنام «ملك قزغن» یاد میکردند و شعرای ملی‌محلی منظوماتی در وحشت وتاراج‌امیر قزغن وقشون بغماگراو میسرودند از آن‌جمله بیتی است‌که تاامروز در ولایات تخار وبدخشان درحافظه وزبان مردم ضبط وجاری است .

هرجا که رسید سم اسپ قدغن نی مرده کفن یافت نی زنده چپن

همین نام قدغن وقدغن است‌که تا این اواخر درمورد ولایت تخارستان علم ماند ووقتیکه بدست منشیان افتاد آنرا به‌زعم خود صحیح‌تر کرده و «قطغن» نوشتند، مثلیکه نامهای لغمان وپغمان ونجراو وتگاورا به‌لمقان وپمقان ونجراب‌وتگاب «تصحیح» نمودند. حتی این دستبرد را درمورد اسمای ممالك خارجی هم روا داشتند چنانیکه ماسکورا ماسکاب گفتند . معهذا خطر این تحریفات کمتر از خطریست که امروز بعضا اسمای مشهور ومفید تاریخی کشور را تبدیل مینمایند ، مثلا «شیندند» در عوض «سبزوار» وغیره .

در غیاب معزالدین فیودالهای غوری دربار که مثل روحانیون جاه طلب ومخالف ورقیب او بودند حکومت معزالدین را خاتمه یافته وپادشاهی برادرش ملك باقر را اعلان کردند. مگر معزالدین برگشت ومرکز دولت را اشغال وملك باقر را محبوس ومتعاقبا به‌جانب شیراز ایران بفرستاد تادرهمان جابود وبمرد. همچنین معزالدین فیودالهای مخالف خود را تنبیه کرد. درسال ۱۳۶۹ معزالدین به‌جنگ دیگری هم با اتحادیه نظامی حکام قهستان واندخوی وشبرغان پرداخت، سلتمش خواجه حاکم قهستان ومرید شیخ محمود ساکن جنابد بود، وقتیکه شیخ به‌مرید ابله خود گفت که اگر باملك معزالدین جنگ نمائی من دوازده هزار مرد سبزپوش به‌کمك تو می آورم، امیر سلتمش باور کرد وباامیر محمد خواجه حاکم ولایات شبرغان واندخوی متحد گردید وهردو سپاه برضد معزالدین کشیدند، معزالدین برای مدافعه از هرات برآمد و در اولین روز جنگ هردو امیر دشمن بزخم تیر قشون معزالدین هلاك گردیدند وقوای دشمن پراگنده شد. ازآن بعد معزالدین بیمار شد ودر ۱۳۶۹ بمرد.

درزمان امارت ملك پیرعلی غیاث الدین دوم (۱۳۶۹ - ۱۳۸۱) :

بعداز مرگ معزالدین پسر بزرگش ملك پیرعلی پادشاه شد وبرادر کهترش‌ملك محمد مشهور به‌امیر خورد به حکومت سرخس باقی ماند. در دوران حکومت دوازده ساله پیرعلی چندین بار فقه‌های متعصب اورا بنام اختلاف مذهبی به‌سوقیات ضد حکومت سربداری سبزوار (که طریقه امامیه داشتند) تشویق نمودند. درنتیجه

جنگهای طرفین نیشاپور خساره برداشت وبالاخره ازطرف ملك کرت فتح و به حکومت کرت هرات ملحق گردید. تااین وقت امیر تیمور گورگان در ماورالنهر قوت گرفته ودر صدد تسخیر آسیا برآمده بود، امیر تیمور درسال ۱۳۷۶ سفیری بدربار کرت فرستاده باملك پیرعلی دم ازپدر فرزندی زد، پیرعلی که میتوانست اندازه قوت اورا تخمین نماید ازدر مدارا داخل شد واظهار اخلاص نمود وضمنا از امیر تیمور خواهش نمود که ملك پیرمحمد پسرش را بدامادی بپذیرد، تیمور قبول کرد وسال دیگر امیرزاده پیرمحمد بدربار تیمور رفت وتیمور اورا بااحترام پذیرفت وعودت داد وخواهر زاده خود «سونج قتلق آغا» دختر «شرین بیک آغا» را درعقب اوباتجمل زیادی درهرات فرستاد، عروسی درسال ۱۳۷۷ در هرات بعمل امد وملك پیرعلی ازاین روش امیر تیمور مطمئن شد وبخواب خرگوش فرو رفت، تاآنکه درسال ۱۳۸۰ تیمور جیحون‌راعبور ودرسال ۱۳۸۱ درنزدیك‌هرات‌رسید. پیرعلی ازرفتن به دربار تیمور استنکاف کرد وشهر هرات را بغرض مدافعه مستحکم نمود. چهار روز جنگ حصار دوام کرد وپیرعلی احساس کرد که قوت دشمن ازتخمین او بیشتر است، پس جنگ رامعطل نمود وخود درباغ زاغان هرات بدربار امیر تیمور برفت، تیموراورا اعزاز کرد وهیچ نگفت وبه حکومتش ابقا نمود. پیرعلی ؛ . مطمئن گردید وآرام‌گرفت ولی امیر تیمور که به ماورالنهر مراجعه میکرد ملك پیر علی آخرین پادشاه سلسله کرت را باتمام خاندانش محبوسا به سمرقند برد ودرسال آینده اورا بادودمانش از دم تیغ گذشتاند وبه‌این صورت.آخرین شمع لرزان یکنیم قرنه حکومت کرت در افغانستان خاموش گردید .

در طول دوره تسلط یکنیم صد ساله مغل درافغانستان، دربار ملوك کرت‌هرات یگانه مرکز ملی ومربی فضل وادب بود، چنانچه خانواده جوینی درایران عهدمغلی مشوق علم وادب گردیدند ویافرمان فرمایان غوری افغانستان درهندوستان پناگاه دانشمندان گریزنده از جلو مغل قرار گرفتند وهمانطوریکه دانشمندانی چون کاتبی قزوینی وکمال الدین هیثم بحرانی وصفی الدین ارموی وغیره آثار خودرا (رساله الشمسیه در منطق وشرح نهج البلاغه ورساله شرفیه درموسیقی) بنام رجال خانواده جوینی نوشتند و شعرای مشهوری چون بدر جاجرمی، سعدی شیرازی، همام تبریزی، پوربهاء جامی‌وغیره از خاندان جوینی مدح گفتند. ویا فضلای پناهنده چون محمد عوفی بخارائی وقاضی منهاج‌السراج جوزجانی آثار قیمت دار خود را (لباب الالباب ـ بنام وزیر ناصرالدین ـ ترجمه کتاب الفرج بعدالشدة ، جوامع الحکایات ولوامع‌الرویات وتاریخ نفیس طبقات ناصری) بنام ناصرالدین قباچه غوری وسلطان ناصرالدین محمد غوری نوشتند. همچنان فضلای معاصر خانواده کرت نیز آثاری بنام آن‌خانواده تحریر کردند. از قبیل ربیعی پوشنگی، امامی هروی، ابن‌یمین فریومدی جوینی، سعدالدین تفتازانی (صاحب المطول معروف) و غیره. ملك فخر الدین کرت خود طبع شعر داشت و تقریبا چهل شاعر در دربار او زندگی میکرد. همچنین ملك معزالدین مشوق اهل فضل ودانش بود. این است که مساعی آنان نگذاشت که تاریخ توانگر ادبی افغانستان با آینده بکلی قطع گردد .

دولت کرت درطول یکنیم قرن بتدریج و آهسته‌گی توانست در بین قلزم ویرانه های افغانستان جزیره‌ئی کوچکی از آبادی وزراعت وتجارت احداث کند. شهر هرات درهمین دوره آباد شد ومدرسه ومسجد وبازار وکارگاه بوجود آمد، آلات زراعتی

وصنایع دستی مجددا زنده شد، زراعت وباغداری ومالداری در اطراف ولایت هرات جان گرفت وقلعه های جدیدی در قلمرو کرت ساخته شد. غور به تولید اسلحه شروع کرد وهرات صنعت نساجی قدیم را احیا نمود. این است که شهر جدید هرات در عوض بلخ ومرو قدیم مرکز تجارت ومعبر قوافل چین وماوراالنهر قرارگرفت. البته مردم توان خرید امتعه وارده را نداشتند وتنها طبقه ممتاز از اشیای تجملی و ظریف استفاده میکردند. مردم زحمت دیده وشکنجه کشیده ولایات شمال مغربی افغانستان بیشتر بدور مرکز کرت جمع شدند ودست برای اعاده زندگی از دست رفته برآوردند، این مردم برای حفظ این مرکز به‌صفت سپاه داوطلب خدمت وکمك نمودند، ماحصل این زحمات وکار هم آبادی ولایت ومخصوصا شهر هرات گردید، تا جائیکه بعد از انقراض دولت کوچك کرت شهر هرات استعداد آنرا داشت که پایتخت افغانستان قرار گیرد واز شهر های معظم درسر چهار راهه آسیای وسطی محسوب گردد. ابن بطوطه سیاح مشهور که خود درهمین عصر ازهرات میگذاشت شهر هرات را مثل نیشاپور به‌بزرگی تعریف میکند. حکومت کرت اساسا متشکل بود ودراین حکومت قوه قضائی وقضات، قوای دفاعی وسپاه وافسر منظم، دفتر و دیوان مالیات، کوتوال وقلعه دار وحکام محلی، مدارس ومدرسین، فرهنگ وتمدن ودربار، شاگرد وشاعر ونویسنده موجود بود - واین‌همه مقدمه احیای مجددافغانستان پس از ویرانی استیلای مغل بشمار میرفت ، گرچه درسایر حصص افغانستان هم مردم ورهبران محلی در صدد تجدید تعمیر برآمده بودند حتی درسیستان شهرنو «جلال آباد» آباد شده ومرکز امرای محلی قرار گرفته بود معهذا شهر هرات دربین همه ممتاز بود، زیرا دیگر شهر های کشور دردایره کوچك وشکل ابتدائی تری در تلاش زندگی مجدد بودند در حالیکه شهر های عمده‌تر مثل طوس ونیشاپور مرکز حکمرانی استیلاگران خارجی قرار داشت .

فصل دهم

افغانستان در قرن چهارده و پانزده میلادی
یکم

هجوم تازه

امیر تیمور گورگان :

در وقت ظهور تیمور در ماورالنهر اوضاع سیاسی واداری آشفته ومغشوش ومحتاج یکدست قوی برای تنظیم دوباره بود. دولت قوی جغتائی قدیم ازهم‌پاشیده ومرکزیت اداری ضعیف گردیده بود. روش دولت شریکی قبیلوی مغل هرخان و حاکم را در منطقه اش بشکل امارت مستقل ومستبدی در آورده ومردم را درزیر تحمیلات مالی وتعدی وظلم میکوفت. دولت جغتائی دوشق شده ، یکی در ماورالنهر صحنه مبارزات امرا وخوانین قرار داشت، ودیگری در کاشغرستان تحت زمامداری تغلق تیمورخان، برای حفظ صلابت قدیم سعی میورزید. در ماورالنهر یك مرد غیر اشرافی بنام امیر قذغن وارد صحنه سیاست شده پادشاهان جغتائی را استعمال کرده وهرکه را می‌خواست به‌جای دیگری می نشاند لهذا اورا امیر تاج بخش مینامیدند ، اوکه بعد ازکشتن خزنان سلطان جغتائی در سمرقند متمرکز شده بود برای حفظ اقتدار خود حاضر بود ازهر عنصر فعال وجدید الظهوری پذیرائی کند تا بدستیاری آنان بتواند از سوء قصد هرمخالف داخلی ویاخارجی جلوگیری نماید .

تیمور جوان هم یکی ازهمین عناصر نوخاسته بودکه بدربار امیر قزغن مراجعه کرد وبا پیشانی باز قبول شد. قزغن این جوان رارتبه عسکری «منگباشی» یعنی افسر هزاری عطا کرد وهم دختری را ازخاندان خودبنام «الجای خاتون» بزنی او داد، به‌این صورت تیمور بشکل برجسته تری درسیاست ماورالنهر تبارز کرد خصوصا که قبلا امیر قزغن بعد از حمله در ولایات شمالی افغانستان وجنگ وصلحی که در ۱۳۵۰ با دولت کرت هرات نمود، افسران نظامی را مخالف خود ساخته بود، زیرا آنها مصالحه با پادشاه کرت را نمیخواستند وطرفدار اشغال نظامی وتاراج عمومی هرات بودند، نتیجه این مخالفت امرای مغل هم کشته شدن امیر قزغن در ۱۳۵۸ و قوی شدن ملوك طوایف بود. قبایل چهارگانه : ارلات، جلایر، برلاس وقاوچی برضد تسلط خاندان امیر قزغن شدند واز آنجمله امیربیان سلدوز وحاجی برلاس ، امیر عبداله پسر وجانشین قزغن رابکشتند. تیمور که خامی نخستین خودرا از دست‌داد گرچه به‌کاکای خود رئیس قبیله برلاس (حاجی برلاس) پیوست معهذا روش مستقلی اختیار کرد (تیمور دراین وقت ۲۵ سال عمر داشت) واما تیمور که بود ؟

تیمور پسر «ترغای» یکی از اشراف نظامی قبیله برلاس (تورك) واهل شهر کش یا «شهر سبز» بود، این قبیله ترکی وقتیکه وارد ماورالنهر شدند در حوالی همین شهر سبز جاگرفتند وزیستند وهم دراین جا ازبین رفتند. قبیله برلاس ازنظر اقتصادی فقیر وپدر تیمور مردگوشه نشینی بود، مادر تیمور «مکنه خاتون» نام‌داشت که این پسر خودرا درسال ۱۳۳۳ بدنیا داد. بعد ازمرگ قزغن ، پدر تیمورهم بمرد

وتیمور درشهر سبز تنها بماند. ازسر گذشت اوایل جوانی او اطلاع در دست نیست، ولی میتوان فهمید که او درمحیطی نسبتا متمدنی پرورش یافته وزبان دری نیکو میدانست . تیمور در دیانت یك مرد راسخ العقیده ومسلمان متعصب بود، او به روحانیون ودانشمندان مذهبی احترام واعتقاد داشت حتی به‌شیخ شمس الدین کلار شهر سبزی مرید بود، اما این اعتقاد وارادت مانع آن نبود که‌تیمور دراعمال خود آزاد باشد او نماز میخواند وصدقه‌میدادوشراب مینوشید و خون میریخت. تیمور مرد باهمت وماجراجو ودرعین حال ثابت وسرسخت وسرکش وعجول بود. تیمور بعد از تاسیس شهنشاهی در آسیای وسطی اغلب بدرباریان خودمیگفت: دنیا بسیار بزرگ نیست وگنجایش این‌همه پادشاهان متعدد را ندارد یك پادشاه برای همه ربع مسکون کافیست. او اتکاء به‌نفس واستبداد در رای بحد افراط داشت وبه مشوره امرا واهل درس وفتوا اعتنائی نداشت ، تیمور از نظر فزیکی مرد قوی ومقاوم وسوار کار ماهر وتیرانداز قابل بود، بشکار وشطرنج میل مفرطی داشت، انرژی وطاقتی که داشت اورا نارام وشتاب زده نگهمیداشت ، خونسردی بزرگانه را نمیشناخت. اوتمام عمر خودش را در فعالیت وحرکت پیهم گذشتاند وزحمات زیادی را متحمل شد. مثلا وقتی ازقندهار افغانستان به‌سواری اسپ در چهارده روز به سمرقند رفت، و در سفر دشت قبچاق مسافه ۱۸۰۰ میل را در چهار ونیم ماه‌طی نمود، هنگامی که میخواست آسیای صغیر رافتح کند به‌عمر هفتاد سالگی از سمرقند تا آنقره تقریبا ۲۰۰۰ میل مسافه را به‌سواری اسب طی نمود. تیمور باآنهم دارای عواطفی بودکه درمحبت زن وفرزند ،هنر تجلی میکرد. او درطول زندگی ۱۸ بارنکاح نمود، ودرمرگ نواسه اش (محمد سلطان میرزا) مانندهٔ طفل کوچکی زار زار گریست. تیمور یك سپه کش جسور وماهر ودرعین حال سنگدل وخون خوار بود. میتوان گفت «نمونه مثال» در جهان گیری و خون خوارکی برای تیمور، چنگیزخان بود، هنوز در هر قبیله وخانه ماورالنهر داستان های چنگبز خان سرائیده میشد و تیمور از ایام طفولیت آنرا میشنید ودر حافظه میسپرد، چنگبز خان درنظر تیمور بزرگترین قهرمان جهان وسزاوار پیروی بود، به‌همین سبب است که تیمور ترکی الاصل ساعی بود تا خودش را منسوب به‌چنگیز خان مغل نماید. (مغلهائیکه در طی تاریخ باطوایف آریائی آسیا در آمیختند ومخلوط وممزوج شدند نام «ترك» گرفتند) تیمور همچنین در جهانگشائی وکشتار وانهدام قدم بقدم چنگیز را تعقیب نمود، در حالیکه تیمور باچنگیز خان تفاوتی بسیار داشت. چنگیز خان یك موجود قوی وذکی و صابر وخشن صحرائی بودکه آتش وخون به‌طور طبیعی وغیر شعوری از اوفوران مینمود. اما تیمور باوجود درك بدی ظلم واجحاف به‌آن دست میزد واز خون ریزی وتجاوز بدیگران متحسس میشد، تا جائیکه توبه میکرد وصدقه میداد ودر مسجد نماز میخواند، ولی بازهم خون میریخت. تیمور گرچه درمورد دشمن مقاوم، مثل چنگیز سخت بیرحم بود ولی از تخریب مدارس ومساجد وهمچنین ازکشتن روحانیون مسلمان وعلمای مذهبی اجتناب مینمود . او در روزهای اخیر حیات خود از گناهانیکه کرده بود توبه نمود و درکناره اترار آلات شراب وساز وسرود بشکست ، گرچه این در بستر مرگ بعمل آمد مگر قبل از بیماری که هنوز درسمرقند بود ازخون های بیشماری که ریخته و آبروهائیکه برباد داده بود پشیمان شده ودر صدد تلافی

برآمده بود، اما این «تلافی» در نزد او ازنظر مذهب آن بود که به‌اصطلاح فقها «غزوی به‌سنت» کند وتعداد بیشماری را مسلمان نماید ویا ازدم تیغ بگذراند، زیرا تاکنون هرقدر زده وکشته بود همه از مسلمانان بود. پس اینک کفاریکه در دسترس او بود اهالی چین بود لهذا به‌عجاله برخاست ودرسن ۷۱ ساله‌گی در شدت زمستانی که رود سیحون را یخ بسته بود سپاه بعزم کشور چین کشید تاخونهائی را که ریخته بود بار دیگر بخون بشوید . میتوان گفت که دربین تمام جنگهای تیمور تنها این عسکر کشی اوجنبه مذهبی داشت وبس در حالیکه سایر جنگهای اوبیشتر بغرض جهانگیری وتحکم وجلال بود. تیمور مثلیکه خونخوردی چنگیز را نداشت در اداره کشور های مفتوحه نیز دور اندیشی واستحکام اداری چنگیز خان را نداشت.

تیمور بعد ازامیر قزغن در معیت حاجی برلاس باقیماند تا درسال ۱۳۶۰ تغلق تیمور پادشاه چغتائی شرق به ماوراالنهر عسکر کشید و ملوك الطوایف را مجبور به انقیاد نمود. حاجی برلاس امیر شهر سبز از جلو تغلق به‌افغانستان فرار کرد و همچنین بایزید جلایر امیر خجند فراری شد. اما امیربیان سلدوز وتیمور بدربارتغلق تیمور پیوستند. تغلق تیمور، تیمور را بپسندید واو را حکومت شهر سبز ورتبهٔ تومان باشی (افسری ده هزار نفر) داد. یمور ازاین وقت بتدریج تاسمرقند نفوذ نمود. تغلق تیمور بعد ازتنظیم ماوراالنهر به‌شمال برگشت، ودر عوض امرای فراری چون حاجی برلاس وامیر بایزید جلایر به‌ماوراالنهر عودت کردند، ولی حاجی برلاس دیگر سر موافقت باتیمور نداشت. درچنین وقتی امیر حسین بن امیز مسلا بن امیر قزغن از افغانستان باعدهٔ از سواران افغانی به ماوراالنهر آمد تاانتقام قتل کاکای خود امیر عبدالله بن قزغن را از امیر بیان سلدوز بگیرد . آنوقت امیر حسین و امیر خضر درحصار شادمان تجهیزات کرده به‌سایر حصص قبایل مخالف میتاختند ، تیمور که یازنه اوبود باو پیوست ودر جنگهای قبیلوی او شرکت نمود. هرج ومرج ملوك الطوایف وروسای قبایل ترك ومغل درماوراالنهر تغلق تیمور را مجبور کرد که بار دیگر در ۱۳۶۱ به‌ماوراالنهر فرود آمد وبر امرا سخت گرفت وبعضی را بکشت. او حکومت ماوراالنهر را به‌پسر خود «الیاس» داد وتیمور را درمعیت اوگماشت و خودش بعد از چپاول قندز وبغلان درافغانستان ، به‌کشور خود مراجعت کرد. ولی دیری نکشید که مناسبات بین تیمور والیاس بهم خورد وتغلق تیمور برآشفت . تیمور ازقدرت تغلق می اندیشید پس بازبا امیرحسین (که مثل تیمور مردپرمدعائی بود) متفق شد وباهاو به‌خوارزم رفت وبه‌جنگ باخان خیوه (که طرفدار دولت مغلی ماوراالنهر بود) دچار گردید. گرچه خان دراین جنگ کشته شد مگر حسین وتیمور جای پای محکم کردن درخوارزم نیافتند وبه سمرقند وباز به‌شهر سبز رفتند، آنگاه هردو بغرض تهیه قوا وارد افغانستان شدند. این وقت اولجای بوغاسلدوز در ولایت بلخ، محمد خواجه اپروی در ولایت جوزجان، وشاهان محلی در بدخشان مستقلانه حکومت میکردند .

حسین وتیمور دربلخ وتخارستان وبدخشان مشغول مداهمه وجمع آوری قوا گردیدند. در چنین وقتی تغلق تیمور پادشاه چغتائی بمرد والیاس خواجه قوت الظهر خودرا ازدست داد. حسین وتیمور داخل ماوراالنهر شده الیاس خواجه را در نواحی شهر سبز مغلوب وفراری ساخته وخود به‌سمرقند کشیدند و «کابلشاه اوغلان» را

در عوض الیاس خواجه به پادشاهی ماورالنهر اعلان کردند. اما الیاس خواجه دوباره درسال ۱۳۶۳ به‌حمله پرداخت، وحسین وتیمور را درکناره سیحون درهم شکست وبه‌سمرقند مارش کرد. سمرقند بدفاع برخاست، وهمچنین وبائی در اردوی الیاس افتاد واو مجبور به‌مراجعت به‌الماسیق مرکز پدری خودشد . حسین وتیمورهم بعداز شکست سیحون یکی پی دیگری در افغانستان پناهنده شدند. تیمور به‌قندهار واز آنجا به سیستان رفت ودر جنگ داخلی بین مردم وامارت محلی، به طرفداری حکومت محلی شرکت جست. اما بعدها امیر محلی براو مشتبه شده ودر صدد ازبین بردنش برآمد. تیمور که درجنگ سیستان تیری خورده ولنگ شده بود مجبور به‌فرار از سیستان وعزیمت به‌ماورالنهر گردید. امیر حسین توانست به‌کمك بدخشان وبلخ، سمرقند را اشغال ویکنفر را به‌حیث پادشاه مغلی ماورالنهر وخودش را به‌حیث نائب السلطنه کشور اعلام کند.

امیر حسین باچشم شك تیمور را مینگریست ومراقبت میکرد، خصوصا که تا این وقت (سال ۱۳۶۷) خواهر امیر حسین زوجه تیمور بمرده، وخصومت هردو در سر اقتدار وفرمان فرمائی علنی شده بود، تیمور درضمن گرگ آشتی که هنوز موجود بود از سخت‌گیری امیر حسین بستوه آمده وهمینکه شهر سبز را به‌اقطاع او دادند بخوشی پذیرفت واز سمرقند به‌آنجا کشید. تیمور بعدها حصار قرشی را بیك حیله نظامی فتح کرده وقدرت زیادی بهم رساند. آنگاه ولایت بدخشان را در افغانستان تحت نفوذ خود قرار داد و باهرات از در دوستی داخل شده پسر خود جهانگیر را بدربار کرت هرات بفرستاد وسلطان معزالدین حسین کرت وعده‌حمایت وامداد بدو داد. ازآن بعد تیمور باقوای امیر حسین درقرشی مقابل شد وبعد از جنگ صلح کرد. امیر حسین از قرشی به‌بدخشان رفت وسپس به‌اتفاق تیموربکابل عسکر کشید ومحاصره نمود وباز هردو به بلخ برگشتند وبعد ازکمی هردو به ماورالنهر مراجعت کرده قوای مغل را درهم شکستند . امیر حسین در «سالی‌سرای» نزدیك سمرقند مقیم شد وتیمور درشهر سبز ماند. بعداز کمی مجددا آتش نزاع بین طرفین مشتعل گردید وامیر حسین وارد بلخ شده قلعه مستحکم هندوان را ترمیم کرد ومرکز حکمرانی خود قرار داد. اما تیمور نگذاشت وعسکر به‌بلخ کشید، شاه شیخ محمد امیر بدخشان، اولجای بوغا امیر قندز و امیر کیخسرو حاکم ختلان در این جنگ به‌کمك تیمور برخاستند و تیمور امیر حسین را مغلوب و بالاخره دستگیر کرد وخلاف عهدی که کرده بود اورا بکشت وزنش را بگرفت . تیمور درسال ۱۳۶۹ بعد از تخریب قلعه هندوان استقلال خودش را باعنوان «امیر تیمور گورگان» اعلان نمود، زیرا تیمورکه سیاستا «سیور غلتمش اغلان» پسر «دانشمند چه» پادشاه سابق چغتائی را بنام پادشاه چغتائی ماورالنهر برداشته بود هنوز نمیخواست خود عنوان پادشاه اختیار کند، لهذا خودش را «امیر» خواند و اولادش «میرزا» لقب گرفتند. پادشاه دست نشانده تیمور درسمر قند وظیفه‌ئی غیر ازطعام خوردن نداشت. معهذا تیمور بعدها اورا معزول نمود تادرسال ۱۳۸۷ در بخارا بمرد، وپسرش محمود خان را تیمور درسمرقند بجای اونشاند، و هنوز نام اورا علی الرسم در ابتدای مناشیر مینوشت .

سلطنت وفتوحات امیر تیمور گورگان :

وقتیکه امیر تیمور اعلان سلطنت در افغانستان نمود اوضاع سیاسی واداری این مملکت وتمام کشور های چار طرف آن، برای تاسیس یك دولت قوی مساعدبود. به‌این معنی که در افغانستان دولت مرکزی سرتاسری ووحدت سیاسی وجود نداشت. در بدخشان شاه شیخ محمد و باز شاه بهاء الدین ، در تخارستان وقندز وبلخ امیر اولجای بوغاسلدوز ، در جوزجان امیر محمد خواجه، درهرات وغور پادشاهان کرت، در ولایت نیشاپور امرای سربداری، درسیستان ملك قطب الدین، در فراه ملك جلال الدین، وهمچنین درسایر ولایات کابل وقندهار وننگرهار وپشاور وبلوچستان وغیره، خانها وامرای محلی وقبایلی ومغلی، هریك مستقل ومجزا از همدیگر حکومت‌میکردند.

در کشور ایران بعداز مرگ ابوسعید بهادر خان هرج ومرج اداری پیدا شده مملکت توسط امرای بزرگ وفیودالهای مقتدر، روبه تجزیه وتقسیم نهاده بود. در ماورالنهر از مدت ها قبل روش «شرکت قبیلوی در دولت» مرکزیت و اقتدار سلطنتی را از بین برده وکاشغرستان بعد از مرگ تغلق تیمور توانائی اداری سابق را نداشت. در شمال ماورالنهر دولت مقتدر «اردوی مطلا» درخان نشین های متعدد ومستقلی تقسیم شده بود، تاجائیکه توقتمش خان از کریمیا برخاست و پسر «اوروس خان» پادشاه مطلای قبچاق را بکشت وخود بدربار تیمور پناهنده شد تا در سایه اقتدار این مرد اجنبی برتخت خانی قبچاق نشیند. از دیگر طرف امرا وحکام مغلی در ماورالنهر وسایر حصص مفتوحه دایما مشغول تاخت وتاز وخانه جنگی‌ها و درعین حال مصروف تاراج وتحمیل عوارض ومالیات گوناگونی برسر دهقان و مالدار ورعیت بودند این فشار تاجائی رسیده بود که علمای مذهبی هم متحسس گردیده وفتوائی مبنی بروجوب انقراض مغل ازنظر مذهب نوشتند و در ماورالنهر به‌تیمور تقدیم کردند.

تجارت تمام این کشور ها نظر به‌تعدد ملوك الطوایف وامرای محلی بطی شده وعوارض گوناگون گمرکی وفقدان امنیت راه ها تجارت را خساره مند ساخته بود. در چنین زمان ومکانی دولت قوی بقیادت تیمور تشکیل شد وجهانگیری آغاز نمود. تیمور حیات خود را وقف کشور گشائی نمود وتقریبا متناوبا درچهار جهت ماورالنهر به‌عسکر کشی پرداخت تاقلمرو خودرا از سرحد چین به‌سواحل مدیترانه واز هند تا روسیه جنوبی رساند .

فتح خوارزم : تیمور بعد از تسلط به ماورالنهر در سالهای ۱۳۷۲ ــ ۱۳۷۵ ــ ۱۳۷۹ و ۱۳۸۷ چهاربار به‌خوارزم سوقیات کرد تاحسین صوفی زمامدار خوارزم در طی این جنگها بمرد ویوسف صوفی جانشین او مغلوب گردید. تیمور شهر خوارزم را چنان خراب کرد که تاسه سال متنفسی درآنجا نماند. ولی بعد از آنکه دیگر اندیشه قیام مردم وطرفداران‌مغلی اردوی مطلای قبچاق نماند تیمور اجازه تعمیر مجدد آن شهر بداد .

فتح قبچاق : تیمور که از قدرت مغلی قبچاق می اندیشید درسال ۱۳۷۷ توقتمش خان کشندهٔ پسر پادشاه قبچاق وپناهنده دربار خودرا بررخ دولت قبچاق بکشید واورا تقویه نمود تابه‌کمك تیمور توانست بعد ازمرگ پادشاه قبچاق مشرقی، تیمور ملك پادشاه جدید قبچاق را مغلوب نماید وتخت وتاج قبچاق را بدست آورد.

ولی تیمور ازاین معامله سودی نبرد وپشیمان شد زیرا توقتمش خان خود مردآهنین و پر مدعائی بود و میخواست قدرت متزلزل مغل را در آسیا زنده نماید، اوبود که در ۱۳۸۷ در روسیه عسکر کشیده شهر مسکو را فتح کرده و آتش زد و شهزاده‌گان روسی را به‌گروگان آورد. توقتمش همیشه اسباب خطر وهراس برای تیمور بود و حملات نخستین نیز ازطرف او برضد تیمور عملی شد.

توقتمش درسال ۱۳۸٤ وسال ۱۳۸٦ دوبار به ماورالنهر وایران حمله ویغما نمود ومراجعت کرد. تیمور برای از بین بردن این حریف در سالهای ۱۳۹۰ ـ ۱۳۹٤ ـ ۱۳۹٦ به‌حمله های متقابل پرداخت ودر هربار جریف را فراری ومغلوب ساخت. تیمور دراین سفر های نظامی زحمت بسیاری متحمل شد زیرا دشمن هزار وچندصد میل از او دور بود ودر دشتهای بی‌پایانی که‌چندین صدمیل گسترده بود مثل‌آهو از طرفی به‌طرفی میرمید ودست دشمن به او نمیرسید. امیر تیمور در سال ۱۳۹۰ـ این فاصله را از تاشکند تا دشت قبچاق در چهار ونیم ماه طی کرد، در حالیکه آذوقه در دسترس سپاه نبود وعلفزار های وسیع همه از مزارع وآبادی عاری بود. قحط در قشون تیمورافتاد وبهای گوسفندی ویایك من غله نی به‌صد دینار رسید. افراد سپاه باتخم مرغان دشت وگیاه سدرمق مینمودند، ولی نظم آهنین تیمور مانع شکایت بود. تیمور افسران اردو را ازخوردن «کماچ» (یکنوع نان روغن جوش) و نان عادی منع، و امرکرد که هر افسر در روز مثل هرسپاهی فقط یك کاسه «بلماق» بخورد وبس (بلماق یکنوع آشی بود که فقط با یك من آرد و قدری سبزی شصت کاسه برای شصت نفر ساخته میشد) واگر گوشت شکار میسر میگردید البته جشن سپاه بود. تیمور باقبول این زحمت بدشمن رسید و ۳۰ هزار سواره اورا درهم کوفت ولی توقتمش مردی نبود که‌خود بدست بیفتد. تیمور دوبار دیگر به‌قبچاق عسکر کشید وحریف را مغلوب کرد ودربار آخر بروسیه جنوبی هم پیش رفت واستراخان را تاراج نمود، اما به‌مسکو نزدیك نشد وبرگشت. در همین سفر بود که تیمور شهر «سرای» مرکزعمدهٔ اقتصادی وسیاسی دولت قبچاق را در کناره ولگا ویران، ونفوس بی‌گناه اورا دردشت زیر برودت هوا محکوم به‌نیستی نمود.

فتح کاشغر : در جبههٔ شرق تیمور درسال ۱۳۷٤ پسر خود جهانگیر را با سپاه سوق نمود تا دولت چغتائی کاشغرستان را منهدم نماید. جهانگیر توانست که قمرالدین زمامدار آنجا را مغلوب وتاراج وکاشغر رافتح نماید، ولی این فتح موقتی بود وبعد از مراجعت جهانگیر قمر الدین برگشت و برکاشغر مسلط شد. قمرالدین بعدها درسال ۱۳۸۷ باتوقتمش پادشاه قبچاق متحد شد ویکجا درماورالنهر حمله کردند، اما بدون دستبرد وتاراجی حاصل دوامداری نکردند وبرگشتند. دو سال بعد تیمور خود بقصد مغلستان عسکر کشید وپیش رفت ودر همان سال ۱۳۸۹ مراجعت نمود. یکبار دیگر هم درسال ۱۳۹۸ سپاهی درتحت قیادت یکی از اولادخود به مغلستان سوق نمودکه فقط بعضی از قلعه‌های آن کشور را فتح کرده وبرگشت.

فتح ایران : امیر تیمور درکشور ایران نخست درسال ۱۳۸۳سوقیات مختصری کرده واسترا‌باد را ازامیر ولی خلف امیر تغا تیمور تسخیر نمود ودر سال ۱۳۸۵ آذربایجان وعراق وفارس را بگرفت، در سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹٤ مازندران وعراقین و دیار بکر را تأمین وفتح نمود واز مغلوبین قلعه تکریت «کله‌منار» برافراشت زیرا

مردم وامیر حسین والی آنجا تاآخر مردانه دفاع کرده بودند. تیمور بعد از تکریت قلعهٔ کرکوك وروحارا باخون ریزی بگرفت، ماردین تسلیم وحاکم آن سلطان عیسی محبوس شد، همچنین جزیره بصلح فتح وحاکمش ملك عزالدین فرار کرد، قلعه‌های آمد وورونیك نیز فتح شد وتیمور مراجعت کرد وبه گرجستان کشیده تفلیس رافتح وقتل وغارت بسیار نمود. تیمور باکرات پادشاه گرجستانرا اسیر وباز مسلمان ساخت، همچنین او بعد ها اصفهان را قتل عام وازهفتاد هزار کشته کله‌منار هابرپا کرد ودر سال ۱۳۹۵ حکومت کل ایران را بمیرانشاه پسر خود داد. ازاین بعد ایران راه عسکر کشی های تیمور به‌شرق قریب قرار گرفت.

فتح عراق وشام وآسیای صغیر: امیر تیمور که درسال ۱۳۹۳ کشور عراق ودیار بکر را شکسته بود درسال ۱۴۰۰ مجددا باصد هزار سپاهی از راه ایران به شرق قریب عسکر کشید ودر دمشق قشون مدافع مصری را مغلوب کرد، تاراج‌دارائی دمشق ازطرف سپاه تیموری بعمل آمد ومتعاقبا شهر دچار حریق گردید وخساره زیاد برداشت. تیمور بعد ازفتح شامات به‌بغداد آمد وآن شهر را ازعمال سلطان احمد جلایر پادشاه عراق (که به‌سلطان عثمانی پناهنده شده بود) بگرفت وقتل عام و تاراج وتخریب کرد. در بغداد تقریبا نود هزار نفر کشته و ۱۲۰ کله منار برافراشته شد واکثر عمارات بادیوار های شهر منهدم گردید وبه‌این صورت بغداد بعد ازعهد هلاکو بار دیگر معدوم شد، تیمور به‌سپاه خود امر کرده بودکه هریك سر بریده‌ئی از بغدادیان بدرگاه امیر آورد. فقط روحانیون وعلمای مذهبی سالم ماندند زیرا همه قبلا بدربار تیمور پناه آورده بودند، همچنین مسجد ها، مدرسه ها وخانقاه های اسلامی محفوظ ماندند زیرا تیمور عموما ازتخریب آن خود داری میکرد. در حالیکه دولت «ممالیك مصر» و دولت «عثمانی» آسیای صغیر هردو بسیار قوی بودند معهذا شام وبعضی شهر های آسیای صغیر را تاسیواس ازدست دادند. در شهر سیواس چهار هزار نفر ارمنی در آتش زنده سوختانده شد ویکهزار سپاهی رومی زنده در گور کرده شد، سال دیگر نیز حلب ویران گردید.

دولت عثمانی دراین وقت یگانه دولت قوی اسلامی بودکه دربرابر حمله نظامی وتعصبات مذهبی ممالك اروپائی قرار داشت، چنانیکه اروپا برای آخرین جنگ صلیبی آمادگی گرفتند وفرانسه، مجارستان، انگلستان، هالند وپروس همه کمك کرده اردوی صد هزار نفری تهیه وتا دانوب فرستادند. ولی سلطان بایزید یلدرم پادشاه عثمانی باشصت هزار سپاهی به‌مدافعه برخاست واردوی صلیبی را مغلوب وقسما اسیر کرد وده هزارنفر را درمیدان جنگ بکشت ودو صد هزار طلا غرامت جنگ از دشمن بگرفت. اما نوئل امپراتور روم شرقی به‌این سلطان باج میپرداخت وعضویت قضات مسلمان را درمحاکم امپراتوری باتاسیس مسجد وصدای آذان اسلامی در شهر قسطنطنیه پذیرفته بود، زیرا نفوذ دولت عثمانی تاپشت دیوارهای قسطنطنیه کشیده میشد ویلدرم درآسیا وبالکان فتوحاتی کرده بود وشهر های ونیس وجنیوابرتری اورا اعتراف مینمودند. سلطان یلدرم میخواست بافتح‌قسطنطنیه خلافت اسلامی را درسه قطعه روی زمین (آسیا وافریقا واروپا) تاسیس نماید. ولی اوهنوز قسطنطنیه را فتح نکرده بودکه امیرتیمور گورگان درسال ۱۴۰۲ بایکصد و شصت هزار سپاهی جنگ دیده وفاتح به‌استقامت قلمرو سلطان بحرکت افتاد به‌بهانه

اینکه سلطان ازتسلیم یکنفر دشمن تیمور وپناهنده بدربار خودش انکار کرده بود، واین مزید برعلت سابقه گردید که یلدرم وتیمور درسر تصاحب ایالت آذربایجان واخذ مالیات-از زنجان باهم خصومت ورقابت داشتند. سلطان یلدرم نیز با ۱۲۰ هزار نفر بهمدافعه پیش آمد، جبهه های طرفین در حوالی انگوره در طول پانزده میل کشیده میشد و بعد از اشتعال آتش جنگ هردو سپهدار فاتح باتمام قوت و تدبیر داخل مبارزه شدند، ولی سپاه عثمانی تاب نبرد سواران آسیای وسطی نیاورده ومنهزم گردیدند، وسلطان عثمانی در دست دشمن افتاد. یلدرم گرچه بااحترام محبوس شد وتیمور زن وعروس ودو دختر وپسر اسیرش (موسی چلپی) را درنزد او باقی گذاشت دوپسر دیگرش مسلمان چلپی وعیسی چلپی موفق بفرار شده‌بودند معهذا یلدرم چنین شکست واهانت را فراموش کرده نمیتوانست وچون بطور اسیر محترمی با اردوی تیمور مجبور بهحرکت بود درطی این حرکت در «آق شهر» چشم از زندگی پوشید. تیمور بازماندگان سلطان را نوازش کرد وموسی چلپی را اجازه داد تامردهٔ پدر رانقل وتدفین نماید، اما قلمرو عثمانی را بخاندان های حکمران‌قدیم و قبل ازتسلط عثمانی اعاده کرد. گرچه دولت عثمانی توانست بعدها مجددا آن ولایت هارا الحاق وقسطنطنیه وبالقانات رافتح وامپراتوری مقتدری درسه قطعه روی زمین ایجادکند .

شکست دولت عثمانی درتمام کشور های شرق وغرب تولید تعجب وهراس نمود خصوصا که نام یلدرم اروپا را فرا گرفته بود. این است که هانری چهارم پادشاه انگلستان وشارل ششم پادشاه فرانسه تهنیت نامه های این فتح مشهور را باتحایف بدربار تیمور گورگان تقدیم کردند وقیصر امانوئل بهقسطنطنیه مراجعت واطاعت خود را بهامیر تیمور اظهار نمود، ملك ناصر پادشار کشور مصر اطاعت‌نامه وهدیه ها بااعتراف به خواندن خطبه بنام تیمور بنزد امیر فرستاد ، وهنری سوم پادشاه کاستیل هم نماینده خودرا درسمرقند بدربار امیر فرستاد. این واقعه، قسطنطنیه وامپراتوری روم شرقی را برای پنجاه سال دیگر نجات داد. امیر تیمور بعد از غلبه بربایزید انگوره وبروصه پایتخت دولت عثمانی را باازمیر از تصرف سپاهیان عیسوی مسخر نمود وبدون آنکه بهاروپا داخل شود بهآذربایجان برگشت. او در ۱۴۰۴ گرجستان را باردیگر بکوفت وخود به سمرقند مراجعت کرد. در همین جابود که جشنی بغرض عروسی امیرزادگان برپا کرد وسفرای ۲۰ کشور مختلف بدربار مجلل او حضور بهم رساندند ، ولی امیر بیاد مرگ نواسه جوانش محمد سلطان میرزا افتاد ویکبار دیگر هم گریست .

فتح هندوستان : درسال ۱۳۹۷ تیمور نواسه خود پیرمحمد میرزا را ازغزنین بهعبور ازسند واشغال ملتان امرکرد. اوبا سپاهی بعد ازگرفتن اوچه تاملتان رسید ودچار دفاع‌سارنگ خان افغان حاکم ملتان ودست برد مردم گردید واین زدوخورد چندماهی دوام کرد. آنگاه امیر تیمور دراوایل سال ۱۳۹۸ براهٔ افغانستان سند را عبور کرد اما درهنگام سفر توسط حواله غله وپول مردم بسیاری را تاراج وکشتار کرد وسپاه خودرا دست آزاد داد. تیمور اول محافظین سرحدی هند را در «دامن کوه» از بین برد، باز شهر «تلنبه» را درحد اتصال دریا های جمو وچناب تاراج وقتل عام کرد وغله های غیر قابل حمل را آتش زد. تیمور درمحل شهنواز پیرمحمد را از

محاصرهٔ افغانان نجات داد، اما درحصار «بتهیز» دچار مقاومت شدید بهادر خان‌خلجی گردید، لهذا با او مصالحه کرد ودر مجلس ملاقات اورا بکشت وحکم قتل عام اهالی بی‌گناه را صادر کرد. پسران بهادر خان‌که چنین خیانت از امیر مشهوری دیدند دست آز زندگی بشستند ونخست زنان واطفال خودرا درداخل قلعه بکشتند وآنگاه دست به‌شمشیر بردند وبه‌تیمور حمله کردند تاهمه ازدم تیغ دشمن گذشتند . تیمور قلعه را تخریب کرد وبدهلی عزیمت نمود .

هندی ها از وحشت راه را گذاشته فرار میکردند مگر تیمور نمیگذاشت و تعقیب میکرد و میکشت واسیر میگرفت وتا بدهلی رسید صدهزار اسیر باخود داشت. در طول راه تیمور دیگر بامدافعه ئی مقابل نگردید زیرا دولت فاسدهندوستان چیزی برای هند باقی نگذاشته بود و مملکت درآتش جنگهای ملوك الطوایف مغرض میسوخت ، سلطان محمود تغلقشاه وسپهسالار ملوخان باده هزار سواره و ۲۵ هزار پیاده و ۱۲۷ فیل جنگی ازشهر دهلی برای مقابله بادشمن برآمدند. تیمور برای سوختن چشم آنها امر کردکه صد هزار اسیر هندی را اعم ازمسلمان و هندو دربرابر چشم پایتخت هندوستان سر بریدند ، آنگاه جنگ آغاز گردید وسپاه هند درهم شکست وپادشاه هند ازمیدان برگشت ودر شهر متحصن شد، اماشب هنگام پادشاه ذرگجرات وسپهسالار بطرف برن فرار کردند وتیمور فاتحانه داخل دهلی شد. آنگاه تیمور دربزم شراب نشست ومولانا نصرالدین عمر درمنبر جامع خطبه بنام «امیر صاحب قران» خواند . جلال السلام هم در دروازه شهر نشست تا ازمردم شهر «پول امان» را تحصیل کند. ۱۵ هزار سپاهی تیمور باحواله عله وقند داخل شهر ریختند وسه شبانه روز به‌قتل وتاراج وبرده گرفتن مشغول شدند، حتی حیوانات باغ وحش دهلی راهم ضبط کردند. بعد از آن تیمور امرکرد پیشه‌وران و صنعت کاران را ازسایر اسرا وبردگان جداکرده به‌شهزادگان تیموری تقسیم نمودند تا به مناطق متعلقه خود ها بفرستند وسنگ تراشان را جهت امیر نگهداشتند تامسجدی درسمرقند بالای شان تزئین نماید. این‌روش درمورد شهرهای‌سه‌گانه دهلی کهنه ونو تطبیق شد وبهر فردی ازسپاه از ۲۰ تا ۱۰۰ نفر برده وبنده رسید و انتقال آنان مشکل گردید.

تیمور بعد از ۱۵ روز استراحت دردهلی بجانب افغانستان حرکت کرد وقلعه میرت وسواحل گنگ وکوه های سوالك وجمورا تاراج واغتنام وکشتار نمود. تیمور ازآن بعد ازراه کابل وخلم جیحون راعبور وبه‌سمرقند مراجعت کرد .

هجوم امیر تیمور ومبارزه مردم افغانستان :

تیمور درایام جوانی بعد از ماورالنهر بیشتر به‌افغانستان دلچسپی داشت . او چندین بار به‌عبور جیحون وارد افغانستان شده دربلخ وبدخشان وکابل وقندهار وسیستان سفر کرده بود، هنگامیکه تیمور امارت خودش را اعلان کرد بازهم در افغانستان بود واول همان جارا تخریب نمود وقلعه هندوان را دربلخ باخاك یکسان ساخت . از آن بعد به ماورالنهر برگشت ویازده سال بعد فرصت عودت به افغانستان یافته ودر ۱۳۸۰ جیحون را عبور کرد. دراین وقت ملك محمدبن ملك فخرالدین‌کرت که حاکم سرخس بود باستقبال تیمور رفت، تیمور اورا درمعیت خود نگهداشت و

بعد از فتح هرات به حکومت غور مقرر نمود واین همان شخص است که برضد تیمور قیام کرد ومرد بسیاری ازسپاه اوبکشت. در اوایل سال ۱۳۸۱ تیمور ابتدا به‌شهر پوشنگ کشید ولی مردم به‌دفاع برخاستند ویکهفته دربرابر تیمور مقاومت کردند، در طی این جنگها بود که امیرتیمور دوبار ضربت تیر پوشنگیان برداشت وزخمی شد. تیمور بعد از یکهفته حصار پوشنگ رافتح ومنهدم ومردم را به‌سختی مجازات کرد .

تیمور بعد از فتح پوشنگ به‌هرات آمد اما پادشاه کرت ملك غیاث الدین‌پیرعلی باآنکه پسرش داماد خاندان تیموری بود شهر راببست وبدفاع برخاست، چهار روز جنگ طول کشید ومذاکره صلح آغاز شد درنتیجه غیاث الدین تادیه باج پذیرفت وبدربار تیمور برفت وعجالتا به‌حکومت خود باقیماند. ولی تیمور امر کرد تا دیوار های داخلی وخارجی شهر هرات را منهدم کردند ودروازه‌های آهنین شهر را که بران نام وعنوان پادشاهان کرت منقور بود از جابکندند وتوسط گردونه ها به‌شهر سبز منتقل ساختند .

تیمور از هرات به‌نیشاپور کشید وامیر علی موید زمامدار سربداری نیشاپور که توان جنگ بااردوی ۵۰ هزار نفری تیمور نداشت تسلیم شد. تیمور از نیشاپور به‌اسفراین رفت ودیوار ها وبرجهای قلعه اسفراین را ویران‌کرد، آنگاه‌به‌قلعه مستحکم کلات پیش شد وبعد از محاصره وجنگ آنجارا ازعلی بیگ حاکم کلات بگرفت وبه ترشیز رفت، امیر علی سدید غوری حاکم ترشیز قلعه را به‌مصالحه بداد وامیر تیمور به مازندران ایران کشید . امیر تیمور بعد ازکمی ازشمال ایران برگشت ودر راه عودت به ماورالنهر خاندان حکمران کرت هرات را محبوسا به‌سمرقند بفرستاد ، شهر هرات هم به افسران ونظامیان تیموری سپرده شد ومیرانشاه پسر تیمور درمرغاب قرار گاه اتخاذ کرد. ملك محمد کرت حاکم غور ازاین روش تیمور متاثر شد وبه‌کمك غوریان برضد تسلط تیمور قیام کرد وبه‌هرات عسکر کشید وشهر را قهرا بگرفت و محافظین ارگ هرات را باهرقدر از سپاه تیموری که بدست آمد از تیغ گذشتاند. میرانشاه به‌سرعت از کناره مرغاب سپاهی به‌هرات سوق نمود وچون شهر دروازه ودیواری نداشت بزودی فتح شد ومردم بسیاری از شهریان کشته گردیدند، این‌بار سپاه تیموری به‌سنت تیمور از سرهای کشته شدگان شهر کله منارهائی افراشتند.

در سال ۱۳۸۲ تیمور بعد از گرفتن خبر قیام غور وهرات ، غیاث الدین کرت وبرادرش محمد وپسر کوچکش امیر غوری را که‌اسیر تیمور بودند اعدام نمود، وخود مجددا به‌هرات آمد وامر انهدام شهر را صادر کرد، مگر این باراهل فتوای وتقوی نگذاشتند که این‌شهر باز معدوم گردد ودربهای آن تادیه نقود پذیرفتند، اما غراماتیکه تیمور میخواست آنقدر سنگین بودکه تادیهٔ آن از توان مردم شهر هرات خارج شد لهذا محصلان وحواله داران تیمور دست به‌تطبیق شکنجه های گوناگونی بردند ومردم بسیاری درزیر این شکنجه هلاك گردیدند، تاجائیکه بقول مورخ میر خواند یك دکان درشهر هرات باز نماند ودربازار ها وکوچه هامرده بالای مرده افتاده بود .

در چنین وقتی مردم اسفزار هم برهبری شیخ داود برضد تیمور قیام کردند.

تیمور به‌عجله عسکر کشید واین قیام راچنان به‌سختی سرکوب نمود که فاجعه هرات فراموش گردید. بدرآباد (قلعهٔ اسفزار) لگد کوب سپاه تیمور شد ومثل هرات‌کشته روی کشته در راه ها انبار گردید. بعلاوه تیمور امرکرد مناری ازگل برافرازند ولی در عوض خشت انسانهای زنده دربین گل بکار رود چنین شد ودوهزار انسان زنده دراین منار یادگار بکار رفت .

امیر تیمور از ولایت هرات به‌جانب ولایت فراه کشید وملك جلال الدین امیر محلی فراه تسلیم شد وزنده ماند. تیمور ازفراه به‌حصار «زره» رفت ولی مردم تسلیم نشده به‌جنگ پیش آمدند وتلفات بسیاری دادند. امیر تیمور از حصار زره به‌جانب شهر سیستان (جلال آباد) سرازیر شد، اشراف مشهور شهر چون شاه شاهان سیستانی وتاج قلعه کهی وسراج وغیره به‌اردوی تیمور رفته اطاعت کردند، ولی مردم سیستان وشهر در صدد دفاع بودند وملك قطب الدین امیر محلی سیستان هم هنوز طرف مردم بود، جنگ شروع شد ومردم شهر چندین روز بیرون تاخته به سپاه تیمور میزدند ومواشی اردوی اورا میربودند وبه‌شهر برمیگشتند . بالاخره ملك قطب الدین نیز به‌اردوی تیمور آمده تسلیم شد. این وقت تیمور سواره معاینه سپاه خود مینمود که به‌ناگهانی دروازه شهر باز شد وهزار ها نفر ازمردم شهر بیرون ریختند وسپاه تیمور را زیر باران تیر گرفتند. دراین جنگ شدید باز تیمور دوران خود زخمی ازچوبه تیر برداشت معهذا فشار سپاه او مردم را تادرون شهر عقب زد وشهر بدست دشمن افتاد. تیمور امر کرد تااول تمام دارائی مردم را ازطلا تا پلاس وبوریا گرفتند آنگاه برج وباره وعمارات رابخاك برابر کردند ومردم‌بسیاری را بکشتند، درآخر تیمور ملك قطب الدین امیر محلی را محبوسا به‌سمرقند ، واشراف تسلیم شده شهر را به‌حصار فراه بفرستاد وحکومت آن شهر ویران شده را به شاه شاهان سیستانی بداد .

امیر تیمور ازان بعد درسال ۱۳۸۳ بنای انهدام وویرانی تاریخی. خودرا در سیستان گذاشت و «بند رستم» را دریك منزلی بالاتر از شهر «زرنج» وحشیانه خراب وعالمی را برباد کرد . این بند مشهور که نهرهائی از دریای هلمند به‌آن کشیده بودند زندگی مردمان حوزهٔ سیستان را تضمین مینمود واز برکت آن این سرزمین یکی از آبادترین قطعات شرق ووقتی مرکز اقتصادی وعلمی درآسیای وسطی بود، وقتیکه این‌بند ویران گردید زندگی مردم خراب شد ودرسیستان‌دیگر آب نرسید واز گرشك تافراه وچخانسور تمام آبادی ها واراضی مزروعه بکلی ازبین‌رفت طوری از بین رفت که تاهنوز خرابه های حزن انگیز آن در طول ۲۰۰ کیلومتر افتاده است. شهر های زرنج، پشاوران، قرنین، طاق، بست، ر.م شارستان، بغنین، درتل، زروان، شهوان وصدها قلعه وکوشك وحصار دیگر، بمرور زمان همه تاکمر درریگها فرورفتند .

تیمور پس از انهدام سیستان به‌بست وگرمسیر رفته عملیه تخریب وکشتار را دوام داد و به‌قندهار کشید. او نواحی قندهار را مسخر کرد وشهر قندهار را به قوه نظامی اشغال نمود وسردار مدافع آنجارا بدار زد. تیمور بعد ازانجام این امور حکومت قندهار را بیکی از بسته‌گان خود امیر سیف الدین برلاس داد، واز همینجا حکومت بغلان وقندز (تخارستان) را به امیر جهاندار شاه پسر امیر جاکو برلاس

معین نمود، در حالیکه از طرف بدخشان مطمئن وشاه بهاء الدین امیرمحلی دوست او بود، حاکم کابل نیز قبلا به‌تیمور اظهار انقیاد کرده بود. سپس تیمور به‌قصد سمرقند برگشت وآنقدر به‌عجله راند که در چهارده روز به پایتخت خود رسید.

پنج سال بعد ازاین وقایع در ۱۳۸۸ باز مردم طوس برهبری یوسف خواجه و حاجی بیك قیام کردند. امیرتیمور امر کردکه پسرش میرانشاه بسرکوبی متمردین برود، میرانشاه اول درسمرقند ملك زاده پیرمحمدکرت داماد تیموری ها راکه بعد از کشتن پدر وخاندانش زنده ومحبوس مانده بود بادو بسرش بکشت وباز خود با سپاه به‌طوس کشید وباکشتن ده هزار نفر وانهدام شهر طوس قیام را خاموش نمود، میرانشاه درطوس قساوت بسیاری نشان داد ودود از دودمانهای اهل ناموس برآورد وبالاخره حکومت آن ویرانه رابه بایزید داد. میرانشاه پس از این ازطرف تیمور به‌حکومت ولایات شمالی وشمال مغربی افغانستان تاسال ۱۳۹۵ نامزد بود وآنگاه حکومت کشور ایران به‌او داده شد. درسال ۱۳۹٦ حکومت افغانستان به‌لایق ترین فرزند تیمور «شهرخ مرزا» محول گردید، در حالیکه در ولایت کابل وزابل تا دریای سند از سال ۱۳۹۱ مرزاپیر محمد نواسه وولیعهد تیمور حاکم بود.

در سال ۱۳۹۷ تیمور به‌عزم تسخیر هندوستان داخل ولایات شمالی افغانستان شده ودر دامان هندوکش به‌اندراب رسید. دراین جاشنید که مردم کتور وسیاه پوش به‌علاقه‌های همجوار گاه وناگاه حملاتی نموده وآنگاه به‌مساکن دست نارس کوهستانی خود برمیگردند وهیچ‌کس را راه دخول درمناطق مسکونه شان نیست. امیر تیمور از طرف شمال ازگردنه خاواك براهٔ حصه فوقانی وادی پنجشیر به‌قصد مردم‌کتور وبلورستان (نورستان کنونی) عبور کرد. چون راه‌ها دشوار گذار بود مجبور شد که توسط سبدی از کوه یخمالك زده فرود آید وهمچنین اسپ اورا فرود آوردند. ازآن بعد طوریکه خود تیمور میگوید یك لشکر ده هزار نفری به‌جناح چپ خویش جانب شمال نورستان فرستاد. چنین معلوم میشود که دراین سفر زمستانی مفرزه اعزامی او هیچگونه موفقیتی بدست نیاورده بلکه تباه شده‌اند. درهر حال تیمور ادعای فتح میکند وگفته شده که این فتح خودرا درسنگی منقور کرده ودر دره کتور بیادگار گذاشت. تیمور که خطر این‌سفر را احساس کرد بزودی از راه خاواك بکابل آمد وآنگاه به‌قصد هند بولایات شرقی کشور کشید. تیمور درطی این راه به‌قلعه موسوم به «ایزیاب» رسید که‌مسکن عدهٔ از پشتونها بود. تیمور استحکام این قلعه را بپسندید وامر داد که ترمیم وتعمیر گردد. تیمور درجوار قلعه مقیم گردیدتا درچهارده روز ترمیمات قلعه به‌انجام رسید. روزی تیمور سواره گرد قلعه میگشت وتماشا میکرد، در پشت دروازه قلعه‌خانهٔ دومنزله قرار داشت‌که از روزنه بالاخانه آن مردی دلیر کمان بگشاد وباتیری سینه تیمور را هدف‌گرفت، از صدای تیر اسپ تیمور برمید وتیرخطا کرد وتیمور نجات یافت، تیمور فورا ازدروازه دیگر داخل قلعه شد وامر کرد که‌موسی خان پشتون حاکم آن قلعه را بادوصد نفر اتباع اودستگیر کردند، ولی تیرانداز اولین باشش نفر همکار دیگر خود دربالاخانه باقیماندند وبه‌جنگ تیر ادامه دادند وعدهٔ رازخمی نمودند. دراین‌وقت مرد سیستانی بنام «کله‌کی» برفت وآنان رابگرفت وبیاورد. امیر تیمور درهمان روز ایشان را باموسی خان واتباع او یکجا ازتیغ کشید. ازآن بعدتیمور درسال ۱۳۹۸ رودسند راعبور وهند متوسط را

فتح کرد وبه‌افغانستان برگشت وبراه کابل وخلم جیحون راعبور وداخل ماورالنهر شد .

امیر تیمور یکبار دیگر نیز ازایران به‌افغانستان آمده ازراه نیشاپور ومرغاب در مقابل ترمذ جیحون را عبور کرد وبه‌شهر سبز رفت وباز به‌سمرقند کشید (در سال ١٤٠٤) در این وقت امیرزاده سیدی محمد بن‌عمر شیخ حاکم قندهار وامیرزاده پیرمحمد حاکم غزنه وزابلستان وشهرخ مرزا حاکم ولایات شمالی افغانستان بودند.

مرگ‌امیرتیمور: تیموردسال ١٤٠٤درسمرقندبفکرقشون‌کشی‌مذهبی‌به‌کشورچین افتاد ودرزمستان همان‌سال به‌عجله امرتجهیز سپاه صادر کرد وبلادرنگ در فصل نامساعدی بادو صد هزار عسکر به‌حرکت افتاد، چندین هزار اشتر شیردار به‌غرض تغذیه اردو همراه سپاه بود. تیمور درسرمای ماه جدی در اترار کناره سیحون‌رسید و برای ستراحت متوقف شد، دراین جا تیمور مریض شد وقاریانرا بخواست تا در نزدیك بستر او قرآن بخوانند، همچنین به‌افسران وامرء واعضای خانواده خود صبر راوصیت کرد ومقام ولایت عهدی وسلطنت را بنواسه خود امیرزاده پیرمحمدجهانگیر (حاکم کابل وزابل) غایبانه ببخشید ودر شعبان سال ٨٠٧ هجری (١٤٠٤ میلادی) چشم از جهان پوشید و کشور چین از بلای عظیمی نجات یافت .

اداره در زمان تیمور :

تیمور در اداره قلمرو خود متکی به فکر شخص خود بود و تحت تاثیر مشوره هیچکس درنمی آمد، درجنگها نیز به‌شخص خود ودرمرتبه دوم به‌مردان خانواده خود تکیه میکرد، لهذا مجال اظهار کفایت برای سایر افسران وامرا کمتر میماند. او دربین گروه بیشمار مامورین خویش بیشتر به‌قشر روحانی وعلمای مذهبی احترام میگذاشت و آنها را در اداره امور دست میداد، باآنهم ایشان نیز آلهٔ ارادهٔ تیمور بودند. اولاد تیمور نیز این‌روش را درمورد روحانیون وفقه‌ها- بعدازشهزاده‌ها- تااخیر دورهٔ سلطنت خودها مراعات نمودند اما البته درسیاست ازآنها خیری ندیدند. تیمور مهمترین حصص قلمرو شهنشاهی را به‌فرزندان واحفاد خود میداد ودراغلب جنگها آنانرا پیشرو میساخت وبهریك بخشش های گزاف مینمود. هربخشش اوبیك امیر زاده ازدوصد تاسه صد اسپ واز یکصد تاچهارصد هزار دینار نقد میبود، حتی یکبار درپنجاب به‌امیر زاده پیرمحمد سه‌هزار اسپ بخشید. مجازات یك شهزاده هم درمقابل جرایم بزرگ وعفو ناشدنی عبارت ازضرب چند چوبی (بنام چوب یساق) بود وبس، اما درعوض شهزاده ، مجازات اصلی بالای مامورین بی‌گناه شهزاده باقساوت تمام تطبیق میشد، میرانشاه_پسر تیمور هنگامیکه فرمان فرمای ایران بود روزی از اسپ افتاد ومغز سرش شور خورد، ازآن بعد به‌هتاکی وسفاکی وعیاشی واسراف به حد افراط پرداخت ونفیر ووایل ازمرد وزن برخاست، وقتیکه تیمور مطلع شد وتحقیق کرد جنایات شهزاده آشکارا گردید پس تیمور گفت گناه شهزاده بذمه مجلسیان اوست وامرکرد مولانا محمدکاخکی، استاد قطب الدین نائی، حبیب عودی وعبدالمومن آوازه‌خوان را بارفقای شان بدار کشیدند، در حالیکه مولانا وظیفه پیش نمازی داشت

وسایرین موسیقی نوازان دربار شهزاده بودند وبه‌هیچ امری ازامور مداخله کرده نمیتوانستند ، اما وقتیکه خود شهزاده بحضور پدر رسید تیمور بکمال اشتیاق و مهربانی اورا درآغوش کشید.

امیرزاده پیرمحمد وقتیکه درشیراز بود مقداری سم تهیه نمود وتیمور مطلع‌شد، آنوقت امر کرد تاعوض شهزاده، مامورین معیت اورا چون خلیفه، سید جراح، رستم خراسانی، مبارك خواجه، محب شربت‌دار وشیخ فرید را اول حبس وباز اعدام کردند، مستوفی شهزاده را هم دست وپا بریدند، اما شهزاده فقط چند چوب یساق خورد ورها شد. درجنگ دمشق هنگامیکه سپاه تیمور دربرابر قشون دشمن صف کشیده بودند مرزا سلطان حسین از اردوی تیمور فرار کرد وبدشمن پیوست ومتعاقبا درمیدان جنگ به‌حیث قوماندان جناح چپ دشمن بروی تیمور شمشیر کشید، ولی بعد ازآنکه مغلوب واسیر شدتنها چوب یساق خورد ورها شد. به‌این ترتیب شهزادگان هریك درمناطق متعلقه خود پادشاهان کوچك ومطلق العنانی بودند که غیر از امیرتیمور هیچ چیزی مانع اراده وبی‌لجامی آنان شده نمیتوانست. تیمور به‌فقه های بزرگ معاش واقطاع بزرگ میداد زیراآنان فتاوائی طبق تمایلات تیمور میدادند وگاهی اصل شرع را به ثمن قلیل سودا مینمودند لهذا تیمور به‌آنان زندگی مرفه میبخشید ودربار او آشیانه غنی ومامونی برای شیخ وخواجه وسید وملابود. مولانا عبیداله رئیس اوقاف، خواجه محمود شهاب وجلال الاسلام درردیف خواجه یحیی وخواجه علی وخواجه مسعود سمنانی و خواجه سیف الدین تونی جزء وزرای دولت‌تیموری بودند، مولانا عبداله کشی سفیر امیر تیمور بدربار مصر بودکه درسال ۱٤۰٤ نامه تیمور راباخود برد و این‌همان نامه‌ئیست که‌هفتاد گز طول وسه‌گز عرض داشت وچنین طومار بزرگ به خط خوشنویس تبریزی شیخ محمد باآب زر نوشته شده بود.

تیمور درسال ۱٤۰۲ بغرض رسیدگی امور ولایات ایران دودونفر ازمشایخ رابه حیث مفتشین شاهی مقرر واعزام نمود، ازآن جمله مولانا «قطب الدین قرومی صدر» مامور ولایت شیراز بود، این شیخ بمجرد رسیدن به‌منطقه ماموریت خود سنه صدهزار دینار کپکی از رعایا وپیشه‌وران بنام پیش‌کش رشوت گرفت، ومولانا «صاعد» رقیب او این گذارش را بوسطه شیخ «درویش آلهی» بحضور تیمور راپور داد، تیمورگرچه پول رشوت را مسترد نمود اما مولانا رامثل شهزاده‌ها از مجازات معاف شمرد . در تمام لشکرکشی های تیمور مثل ایام حضر یك‌عده ازاین مشایخ ومولوی ها درمعیت اوبودند، وقتیکه تیمور درسال ۱۳۹۰ برای انهدام دولت قبچاق عسکر کشید وکثرت سپاه دشمن را درمیدان جنگ بدید از اسپ فرودآمد وسربخاك نهاد واز خداوند توفیق کشتار دسته جمعی آن‌گروه انسانی راتمنی نمود، درعقب تیمور این مشایخ درباری هم پیاده شده عمامه ها از سر برداشته ودست‌نیاز بدرگاه آفریدگار بر افراشتند وبانالہ وزاری دراین دعای تیمور شرکت کردند. همچنین هنگامیکه تیمور درسال ۱۳۹۸ برای کوفتن دولت هندوستان در دشت فیروزآباد پایتخت دهلی به‌تعبیه نظامی میپرداخت برای سوختن چشم دشمن به‌سپاه خود امر کرد تایکصد هزار اسیر هندوستانی را سربیرند درحین اجرای این‌امر مولانا ناصرالدین عمر که‌مرغی راهم در عمر خود نکشته بود ازعقب به‌پیش کشید وآستین برزد ودست یازید وکارد برداشت

وپانزده نفر اسیر بی‌گناه رامثل گوسفند ذبح کرد، اما روزیکه صفوف جنگ آراسته شد ویکصد وبیست فیل جنگی هندپیش آمد کسانی راکه درعمر خود فیل ندیده‌بودند هراس دست داد، تیمور ملتفت گردید واز بزرگان شیوخ همرکاب پرسید: امروز جای شما درکدام جناح خواهد بود؟ خواجه افضل الدین کشی ومولانا عبدالجبار خوارزمی جواب دادندکه: جای ماموضعی است‌که عورات‌آنجا میباشند (یعنی درعقب جبهه‌ودور ازمیدان جنگ) اماهمینکه جنگ بنفع تیمور تمام وشهر دهلی مسخر گردید باز مولانا ناصرالدین عمر ازپشت جبهه پیش‌آمد وبرمنبر جامع رفت وبافصاحت تمام خطبه بنام امیرتیمور «صاحب قران» خواند، همچنین جلال الاسلام در دروازه دهلی نشست وبه جمع کردن اموال تاراج شدهٔ مردم بی‌گناه وبیدفاع مشغول گردید.

تیمور در دوره سلطنت خود جهت تشویق اهالی به‌زراعت، مقرراتی راجع به مالیات وطریقه حصول آن وضع نمود وبعضا مالیات را تخفیف میکرد، حتی درسال ۱۳۹۵ یکبار سه ساله مالیات مرد مسمرقند رابخشید، زمین بایر را هرکی آباد میکرد ملك اومیشد ومالیات سال اول معاف وازسال دوم دلخواه زمین دار وازسال سوم مثل دیگر مالیه دهندگان بود. تیمور درحصصی که تخریب نکرده بود به‌حفر نهرها وآبیاری هم توجه داشت، مالیات بعد از رفع محصول گرفته میشد واین مالیه جنسی بود ویامسکوك نقره به‌قیمت روز، مالیات اراضی للمی کمتر از اراضی آبی‌بود، ودهقان ازذخایر بزرگ آب‌هم مالیه میپرداخت. سپاهی چون معاش نقد ازخزانه دولت میگرفت از گرفتن اموال رعیت شدیدا ممنوع بود وعسکر بخانه هیچکس (بدون اجازه) داخل شده نمیتوانست، خصوصا که اردوی تیمور زیر نظم شدید نظامی بود وهم‌تیمور و اوامر او درنظر سپاه، محبوب ومطاع وواجب پرستش بود. باوجود آن‌تیمور سیستم اقطاع راحفظ کرد وبه‌افسران وامرای بزرگ اقطاع فراوان داد.

تجارت درعهد تیمور درپیمانه وسیع انکشاف کرد زیرا خود مختاری فیودالهای محلی وامرای کوچك، اجبارا زیرسلطه سلطنت مرکزی محدود گردیده بود، راه ها محفوظ ومامون بود، ازجاده شمالی گوبی والمالیق تاسمرقند وتبریز ودریای سیاه و اسلامبول وازشمال افغانستان تااورگنج ویا ازراه‌بحیره خزر تاحدودروسیه وهمچنین ازافغانستان وتنگه خیبر تاهندوستان کاروانهای تجارتی درمصونیت حرکت مینمودند، تجارت دریائی کمتر معمول بود معهذا راه ایران ازجنوب به‌بنادر هندوستان میرفت مثلیکه چینی ها وعرب ها تاسواحل هند رفت وآمد داشتند. بعلاوه دریا های سیحون وجیحون ودجله وفرات معابر مهم‌کشتی های‌تجارتی بودند. اکنون سمرقند وهرات وتبریز ازروم وونیس بزرگتر بودند. (البته شهر های چین از همه بزرگتر بودند، زیرا در قرن شانزدهم که نفوس دنیا درحدود ششصد ملیون تخمین میشد، صد ملیون درکشور چین میزیست) درارگ سمرقند ۱۵۰ هزارنفر ساکن‌بود درحالیکه‌خود شهر بیشتر ازاین نفوس داشت. هرات بیشتر از ۲۵۰ هزار نفر وتبریز بیشتر ازهردو شهر دارای نفوس بود، در شهرها اگر دزدی بعمل می‌آمد تاوان آن برذمه قاضی و رئیس شهر بود ودزد هرجا بدست‌می‌افتاد فورا اعدام میشد. تجار دو نوع مالیات میپرداخت: یکی بابت اموال تجارتی ودیگر ازبابت راه های تجارتی. روی همرفته اداره تیمور برای طبقات خورده مالك وتجار نعمت بزرگی محسوب میشد، زیرا دولت غیر از اخذ مالیات معین که‌خود میگرفت عسکر وافسر را نمیگذاشت که به‌این دو

طبقه تعدی مالی یاجانی نمایند .

درهمین وقت بودکه میرفت راه های تجارتی قدیم جهان جای خودرا براه های جدید تجارتی بگذارد. بعد ازسال ۱٤۰۵ پرتگالی ها وباز انگلیس ها بدریا نوردی پرداختند وراه بحری جای راه‌های زمینی تجارتی قدیم وراه ابریشم راگرفت لهذا افغانستان وآسیای مرکزی وشرقی منزوی گردید، خصوصا که واسکو داگاما سرزمین هندوستان وکریستوف کلمبس قطعه امریکا را از راه دریا باجهان قدیم متصل ساختند ، این حادثه ازنظر اقتصادی چنان ضربتی به‌افغانستان حواله کرد که غیر از هجوم چنگیز خان وتخریب او کمتر حادثه‌ئی درتاریخ افغانستان ثقالت موحش آنرا داشت، حادثه‌دیگری که‌تاثیر منحوس آنرا در افغانستان تکمیل نمودهماناتعدی وتجاوز امپراتوری برتانیا درافغانستان قرن نزدهم بودکه بیرحمانه کشور را از دروازه های بحری محروم ودر خشکه محصور نمود، عدم کفایت واطلاع پادشاهان افغانستان نیز که از استقلال وآزادی مملکت گذشته افغانستان را در بین یك دائره آهنین محصور واز تمام جهان وتحولات سریع وپی درپی بشری دور ومنزوی نگهداشتنند، آن حادثات شوم تاریخی را به‌نقطه اوج رساند، این است‌که افغانستان دو صد سال ازتمام قوافل ترقی وتکامل بشری عقب ترماند .

تیمور در اعمار عمارات وپلها وکاروان سراها ومساجد توجه داشت ، مخصوصا شهر سبز وشهر سمرقند که در اثر توجه تیمور بدستیاری معماران هرات درماورالنهر ممتاز شد. تعمیر گنبدهای «اناری شکل» نیز ازوقت تیمور مروج گردید در حالیکه قبل از تیمور در آسیای وسطی گنبدهای عمارات شکل مخروطی داشت، معماری زمان تیموری تقلید محض نبود بلکه جنبه ترکی نیز داشت، شهر سمرقند مجمع دانشمندان (بیشتر دانشمندان مذهبی) وصنعت کاران گردید، نقاشی منکشف شد وکاشی کاری هرات مروج گردید، نقره کاری مشبك ازبغداد آمد وسنگ یشم ازختن وسنگ مرمر از تبریز واردشد، شهر سمرقند دارای عماراتی شدکه داخل اطاقهایش به‌طرز چین نقاشی شده بود، اسلحه سازی نیز منکشف بود، سمرقند بشکل یك شهر بین‌المللی درآمد که در آن مسلمان وعیسوی، تاجیك وترك، عرب وارمنی، افغانستانی وایرانی ومغل همه ساکن ومشغول کار وبار بودند. چاپار خانه‌ها برای تسریع مخابرات رسمی هریك دارای اسپان یدکی بودند که هرسوار دریك شبانه روز موظف بود بیست فرسنگ فاصله را بپیماید . نظام شمس بغدادی که جزء منشیان دربار تیمور بود از طرف او موظف بنوشتن کتاب «ظفرنامه» گردید که‌فقط یك نسخه دری آن درموزه برتانیا موجود است. علی شرف الدین یزدی دبیر دیگر تیمور است که بعدها بدربار شهرخ پیوست، اونیز «ظفرنامه تیموری» را نوشت. دانشمندان ذیل ازمعاصرین‌تیمور بودند : میرسید علی همدانی وبهاالدین نقشبند بخاری صوفیون معروف، سعدالدین تفتازانی وسید شریف الدین جرجانی فضلای مشهور، نجم الدین طارمی منشی ومترجم کامل التواریخ ابن‌اثیر، علی‌بدر شاعر هراتی وابراهیم شاه طبیب کرمانی .

تاثیر تیمور درافغانستان : گرچه هجوم وحملات امیر تیمور در افغانستان‌مقدمتا سبب ویرانی شهر های تازه جان گرفته مملکت گردید ازقبیل حصار هندوان بلخ و شهر پوشنگ وبرج وباره هرات وشهر طوس وشهر جلال آباد وهم معمور ترین قسمت غربی مملکت یعنی حوزه هلمند (ولایات سیستان وبست وغیره) تخریب‌گردید،

وهمچنین مردان بسیاری در پوشنگ هرات وطوس وسیستان کشته شده وکله منارها برپا گردید ، معهذا تسلط تیمور در افغانستان ملوك طوایف و امرای محلی کشور را که بطور مستقل ومجزا ازهمدیگر فرمان فرمائی کرده ووحدت سیاسی افغانستان را ازبین برده بودند، منقرض ساخت ویکبار دیگر بعد ازیکنیم قرن افغانستان را تابع یك اداره ودولت مرکزی نمود ولو این مرکز درسمرقند وخارج افغانستان قرار داشت واین دولت، دولت بخصوص افغانستان نی بلکه دولت سرتاسری آسیای وسطی بود.

دوم

احیای مجدد

دولت گورگانی افغانستان :

تیمور ۳٦ نفر اولاد نرینه ومنجمله ٤ پسر و۳۲ نفر نواسه باهفده دختر و نواسه دختری داشت، جهانگیر، امیر شیخ، میرانشاه وشهرخ پسران او بودند،پسران بزرگ او در ترکستان وایران در حیات پدر بمردند، میرانشاه هم بعدها درجنگی که باقرایوسف حاکم آذربایجان نمود کشته شد وتنها شهرخ در افغانستان باقیماند . ازخصایص دولت تیموری یکی‌این بودکه‌شهزادگان تیموری «دولت‌شریك»پادشاه‌بودند وهریك در ماورالنهر وافغانستان وایران منطقهٔ دردست داشتندکه بشکل نیمه‌پادشاهی اداره میشد.لهذاهرشهزاده‌هوای‌شاهی‌درسر داشت‌وهمینکه‌فرصتی‌می‌یافت‌قدعلم‌میکرد ودولت را در اغتشاش وخانه جنگی غوطه‌ور میساخت. البته قدرت خود تیمور مانع چنین قیامها بود ولی بعد ازمرگ او این‌آتش مشتعل گردید تاجائیکه پسر پدر را و برادر برادررا ازتیغ‌کشید. این‌گونه جنگها مشخصه مجادله فیودالهای مقتدر باهمدیگر شان است. در هرحال همینکه تیمور در ساحل سیحون بمرد هنوز مرده اورا به سمرقند منتقل نساخته بودند که امیرزاده سلطان حسین از اردو جدا شد وبه‌سمرقند کشید تا برتخت شاهی نشیند در حالیکه امرای دربار قبلا میزاخلیل سلطان نواسه دیگر تیمور را به‌سلطنت برداشته بودند. میرزا پیرمحمد نواسه وولیعهد تیمورهمینکه ازمرگ جدخود مطلع شد باسپاهی از افغانستان به‌سمرقند کشید تا تاج وتخت را بدست آرد ولی از سپاه خلیل سلطان شکست خورد وناکام شد .

در زمان سلطنت شهرخ :

در این میانه شهرخ پسر تیمور وحاکم افغانستان در سال ۱٤۰٤ درهرات‌اعلان سلطنت نمود. خلیل سلطان در سمرقند وپیرمحمد حاکم زابلستان هر دو به شهرخ اظهار انقیاد کردند وبعدها هردو از بین رفتند. زیرا سران‌نظامی علیه خلیل سلطان قیام کردند، خلیل سلطان که جوان عیاش ومسرف بود وبه‌عشق زنی «شاد ملك» گرفتار شد بعد از نکاح به‌این زن به‌اشاره اوزنان وسراری امیر تیمور را باجبار در ازدواج مامورین خود کشید، نظامیان بر خاستند واو را ازبین بردند. پیرمحمد

ولیعهد نیز بدست یکی از امرای دربار خود کشته شد وبدین صورت دولت تیموری در افغانستان متمرکز گردید وشهر هرات پایتخت آن قرار گرفت .

شهرخ در سال ۱۳۹۶ از طرف پدر حاکم افغانستان مقرر شده وتاسال ۱۴۴۶ نیم قرن تمام درشهر هرات مستقر بود. او در ۱۴۰۵ مرزا سلطان حسین باغی را در هرات بکشت ومرزا سلیمانشاه را ازکلات به‌فرار مجبور نمود وهمچنین ولایت‌جوزجان را تامین کرد. درسال ۱۴۰۶ مازندران ایران را بگرفت و شهزادگان باغی را سرکوب کرد. شهزادگان خانواده تیموری چون مرزا سکندر ، مرزاعمر، مرزا سلطان حسین ومرزا سلیمانشاه ومرزا بایقرا همه متناوبا اسباب دردسر شهرخ میگردیدند، مگر شهرخ باقهر ونرمش همه را مغلوب نمود. در سال ۱۴۰۸ شهرخ ماورالنهر وسمرقند را گرفته وحکومت آنجارا به‌مرزا الغ‌بیگ پسر خود داد. در ۱۴۰۹ بغرض الحاق عراق عجم عسکر به‌ایران سوق نمود. درسال ۱۴۱۰ بماورالنهر رفته وشورشیان آنجا را ازبین برد. در ۱۴۱۴ براه مازندران به‌اصفهان رفت وفارس را فتح کرد. در ۱۴۱۵ ولایت کرمان ودر ۱۴۱۹ آذربایجان راگرفت .

درسال ۱۴۲۶ــ احمد هراتی باکارد به‌شهرخ حمله کرد وویرا مجروع ساخت، ولی زخم کاری نبود وشهرخ نجات یافت . در ۱۴۲۸ مجددا اسکندر پسر قرایوسف پادشاه سابق آذربایجان را درایران مغلوب کرد چنانیکه قبلا پدرش را در سوقیات خود به‌گنجه وگرجستان مغلوب نموده بود. ازاین به‌بعد شهرخ پادشاه کشور های افغانستان وماورالنهر وایران بود وفرصت مفصلی برای استحکام دولت وانکشاف مملکت در دست داشت. در زمان او مردم افغانستان زندگی جدیدی آغاز کردند و بسرعت هرات مروارید شهرهای آسیای وسطی ومرجع علما وهنرمندان گردید. زیرا هرات درعهد پادشاهان کرت بیشتر از یك قرن مراحل ابتدائی مدنیت را (بعد از تخریب چنگیزخان) طی کرده ومقدمات یك انکشاف بزرگ را آماده داشت . گوهرشاد زن‌شهرخ در آبادی وفضیلت پروری شوهرش را تعقیب مینمود . صدور و وزرای شهرخ تیز روش شاه را پیروی میکردند گرچه این ها در سر حصول مال سرخویش را به‌باد میدادند. جلال الدین لطف الله ، صدرالدین ابراهیم، محمد امین وعبدالحمید قرومی‌صدور شهرخ، وغیاث‌الدین سمنانی، سید فخرالدین ، خواجه نظام الدین‌احمد، خواجه غیاث الدین پیرمحمد خوافی، خواجه سیدی احمد شیرازی.، امیرعلی وخواجه شمس الدین علی وزرای شهرخ بودند .

قدرت دولت گورگانی درعهد شهرخ بجائی رسید که میتوانست پادشاهی را از مغل دشت قبچاق از تخت فرود آورد وپادشاهی دیگر در جایش نشاند. درهر حال شهرخ هنگامیکه درایران مشغول سفر بود مریض شد وبالاخره به عمر ۷۲ ساله‌گی درسال ۱۴۴۶ چشم ازجهان پوشید. بعدا جسد او ازهرات به‌سمرقند منتقل ودرجوار پدرش مدفون گردید .

در زمان سلطنت الغ بیگ :

بعد از مرگ شهرخ مجددا خانه جنگی شهزاده های تیموری شروع شد و از همه پیشتر مرزا عبدالطیف که در اردوی شهرخ بود جده خود ملکه گوهرشاد را تاراج کرد. بعدها مرزا اعلاالدوله حکمران نیشاپور عبدالطیف راحبس نمود ومرزا ابابکر

نواسه دیگر شهرخ درتخارستان وبلخ اعلان استقلال کرد . مگر الغ بیگ پسرشهرخ که از سال ۱٤۱۱ حاکم ماورالنهر بود بعد ازمرگ پدر درسال ۱٤٤٦ درماورالنهر مستقل شد وسمرقند را درعوض هرات پایتخت ساخت آنگاه به‌افغانستان آمد ودر بلخ اقامت کرد. مرزا ابابکر وعلاالدوله به‌او تسلیم شدند و عبداللطیف پسرش رها گردید والغ بیگ به‌سمرقند مراجعت نمود. این پادشاه که درعلم نجوم ماهر وفاضل بود ازسیاست سر رشته نداشت وقلمرو خود رامجددا به‌شهزاده ها تقسیم کرد و سلطنت او دچار هرج ومرج ملوك طوایف گردید. خواجه ناصرالدین نصراله خوافی سمت وزارت الغ بیگ را داشت. هنوز دوسال از پادشاهی او نگذشته بود که مرزا ابوالقاسم بابر حاکم مازندران قیام کرد ودر سال ۱٤٤۸ هرات را اشغال نمود ودر سال ۱٤٥۰ با برادر خود مرزا سلطان محمد جنگ کرده او را بکشت. مرزا اعلاالدوله حاکم نیشاپور نیز ولایت جوزجان را بتاخت .

الغ بیگ بار دیگر وارد افغانستان شده درکناره رود مرغاب اعلاالدوله رامغلوب وجانب مشهد فراری ساخت، آنگاه‌حکومت هرات را به‌پسرنیمه دیوانه‌خود عبداللطیف داد وجسد شهرخ رابه سمرقندبرد. مرزابابر دوباره به‌هرات تاخت واز شاه حسین امیرمحلی سیستان بیعت گرفت . عبداللطیف که هرات را گذاشته بود به‌بلخ رفت و به‌حکومت آنجا قناعت نمود ولی اوبرضد پدر بودزیرا الغ بیگ برادر خوردش مرزا عبدالعزیز را برکشیده بود. پس عبداللطیف بدون امر پدر مالیات تمغا و ذکوة را بمردم بخشید و طرفداران زیادی پیدا کرد . الغ بیگ که قیام پسر را مشاهده کرد بغرض سرکوبی‌اوعسکر به‌افغانستان کشید وعبداللطیف درساحل جیحون شکل دفاعی اختیار کرد. در چنین وقتی یك شهزاده دیگر «ابوسعید مرزا» از اردوی شاه فرار کرد ومرزا عبدالعزیز پسر الغ بیگ را درشهر سمرقند محاصره نمود. الغ‌بیگ بترس از دست رفتن پایتخت جنگ با عبداللطیف را گذاشته مراجعت نمود.عبداللطیف دلیرتر شده جیحون را به‌تعقیب پدر عبورکرد. چون ابوسعید قبلا محاصره سمرقند را گذاشته واز ترس مراجعت الغ بیگ فرار کرده بود الغ بیگ نیز از راه برگشت ودر قریه دمشق باسپاه عبداللطیف مقابل شد ودرمیدان جنگ ضعف قشون خویش را دیده بطرف سمرقند برفت، اما میرانشاه قلعدار دروازه شهر رابرخ شاه نکشود والغ بیگ بناچار به‌قلعه شاهرخیه شتافت، کوتوال شاهرخیه ابراهیم پولاد مثل میرانشاه شهردار سمرقند وتمام سمرقندیان برضد الغ بیگ بود، زیرا الغ‌بیگ پسر خود مرزا عبدالعزیز را مختار امور پایتخت ساخته بود درحالیکه عبدالعزیز مرد جفا پیشه وستمگاری بودکه مردم از ستم اوبجان رسیده بودند. بهمین سبب قلعدار سمرقند دروازه بروی شاه ببست وکوتوال شهرخیه در صدد دستگیری شاه برآمد. عبداللطیف از این انزجار مردم استفاده کرده به‌سمرقند آمد ودروازه ها رابه رخ‌خود گشاده یافت. پس به‌تقلید امیر تیمور یکنفر مغل را اسما به‌پادشاهی برداشت وخود زمام دولت را در دست گرفت.الغ‌بیگ‌که حوادث را چنین یافت خود بدون جنگ بدربار پسر شتافت.

عبداللطیف مرد پدر کشته نی را بنام عباس واداشت که ازخان مصنوعی مغل خون پدر را ازالغ بیگ بخواهد وخان دست نشانده را امرکرد تاحکم ارجاع دعوی را درمحکمه شرعیه صادر نماید. تمام فقهای شهر سمرقند نیز (بدون یکنفر قاضی)

فورا به‌ایمای عبداللطیف فتوی نوشتند که‌الغ بیگ قصاص شود. آنگاه عبداللطیف پدر را به‌امیر حاجی محمد خسرو سپردکه بنام ادای حج ازشهر سمرقند خارج‌نماید. حاجی خسرو گذارش این ماجرا را به‌میرخوند مورخ ونویسنده تاریخ روضة الصفا شرح میدهد که مختصرا این است: شام باالغ بیگ از سمرقند خارج شدیم وشاه خوش خوش همیراند وصحبت میکرد وخوش بود، ناگاه ازعقب سواری رسید وامر آورد که شب را شاه بایستی در آبادی نزدیك توقف کند تا تجهیزات سفرش بعمل آید. بناچار درقریه نزدیك فرود آمدیم ودر اطاق آتش افروختیم، الغ بیگ درانتظار کباب بنشست اما مضطرب بود. ناگهان درباز شد وعباس بامرد دیگری داخل گردید، الغ‌بیگ که عباس را بدید برخاست ومشتی برسینه اوکوفت اما رفیق عباس پیش شد وپوستین التائی شاه را ازشانه‌اش برداشت. عباس برای آوردن ریسمانی از اطاق خارج گردید وحاجی خسرو دروازه اطاق را ببست تاشاه دل از جهان برداشته غسلی نمود وبرای استقبال ازمرگ حاضر شد. عباس بیامد وشاه رابیرون کشید ودرنزدیك مشعلی که میسوخت بنشاند وآنگاه به‌ضرب شمشیری شمع زندگانیش را خاموش نمود (۱۴۴۸). به‌این شکل الغ بیگ‌که تاهنوز خرابهٔ رصدخانه الغ‌بیگی سمرقند حاکی ازتوجه او به‌علم میباشد قربان جاه طلبی پسر گردید، در حالیکه دوسه روز پیشتر عبداللطیف برادر محسود خودش عبدالعزیز را نیز کشته بود .

بعد ازمرگ الغ‌بیگ در افغانستان خانه‌جنگی شهزادگان تیموری شدت کرد . اعلاالدوله وسلطان محمد ومرزا بابر درسر بدست آوردن اقتدار باهم مجادله‌داشتند. مردم ازاین اوضاع بستوه آمدند، خصوصا قحطی افتاد که درهرات یك خروار گندم به‌چهارصد دینار خرید وفروش میشد، ضرر این قحطی از خسارت طاعونی که در وقت شهرخ در هرات منتشر گردید بیشتر بود. در هرحال مردم ماورالنهر از پادشاهی عبداللطیف رمیده بودند وبعد ازچند ماهی هنگامیکه اوازتفرج باغ‌چنار بشهرسمرقند برمیگشت عدهٔ ازمردم بروی تیراندازی کردند،سواران معیت‌او فرارکردند وتروریست ها رسیده سرش ببریدند وازمقابل طاق مدرسه الغ‌بیگ بیاویختند (۴۴۹) . عجالتاً مرزا عبداله پسر عبداللطیف جانشین پدر گردید وتوانست که حمله مرزا سلطان ابوسعید را از سمرقند عقب بزند، ولی این یك کامیابی موقتی بود زیرا ابوسعید از ابوالخیر خان زمامدار چغتائی قبچاق‌استمداد نظامی نمود ودرسال ۱۴۵۰ به سمرقند حمله ومرزا عبداله رامغلوب وقتل کرد وخود پادشاه گردید .

در زمان سلطنت مرزا سلطان ابوسعید :

ابوسعید پسر مرزا سلطان محمد نواسه میرانشاه وکواسه امیرتیمور بود. او در ابتدا ملازمت الغ بیگ داشت وباز مخالف شد، عبداللطیف اورا در سمرقند حبس کرد اما اوفرار کرد ودربخارابعداز مرگ عبداللطیف قیام‌ومرزا عبداله جانشین اورا بکشت واعلان سلطنت کرد. ابوسعید شش سال درماورالنهر مصروف تامین کشور وتنظیم دولت ماند ازآن بعد متوجه افغانستان شد. درطی‌آن مدت افغانستان دچار کشمکش های‌شهزادگان تیموری بود ازقبیل مرزابابروعلا الدوله ومرزا سلطان محمد، بالاخره مرزا بابر بررقباغلبه‌کرد وعلاالدوله رادرهرات محبوس، وبرادر بزرگ ودلیر

خود سلطان محمد را درجنگ استراباد ایران در ۱۴۵۰ مغلوب وقتل‌نمود. آنگاه بابر درایران تاخت وتاز کرد تا علاالدوله باز درافغانستان قیام نمود وبابر به‌هرات برگشت. علاالدوله که فاریاب وبلخ راگرفته بود از سپاه تخارستان شکست خورد و در ایران به‌مرزا جهانشاه پادشاه ترکمانی آذربایجان پناهنده شد، جهانشاه در ۱۴۵۲ عراق وفارس را از حکام مرزا بابر منتزع ساخت اما افغانستان وپایتخت هرات تاسال ۱۴۵۵ بدست مرزا بابر باقی‌ماند.

بابر درهمین سال ازهرات به‌مشهد رفت ودر اثر شراب نوشی بسیار بیمار گردید وبمرد. امرای بابر پسر یازده ساله‌اش محمود را به‌شاهی برداشته وبه‌هرات آمدند، اما این باریکی ازامرای مقتدر محمود «امیر شیخ ابوسعید» دست به ظلم‌یازید وپول بسیاری بالای مردم هرات حواله وبافشار وشکنجه حصول کرد. محصلان اویك دینار راده‌دینار ازمردم گرفتند حتی موقوفات خیریه را متصرف شدند، یك عده‌مردم دراین گیر ودار تاراج وفرار ویاهلاك گردیدند، بالاخره سلطان محمود خورد سال به‌مشوره امیر شیر حاجی که‌خود را مواجه باخطرقیام مردم دید برای تسکین مردم فرمان عفو حواله جات وهم تاراج دارائی خود امیر شیخ ابوسعید را صادر نمود .مردم از جا درآمدند وشیخ ابوسعید را درراه‌مرغاب که بدفاع برخاسته بود بکشتند. رقابت امرای بزرگ دربار محمود رامتزلزل ساخته ود تامرزا ابراهیم پسر علاالدوله قیام کرد وسلطان محمود را بشکست وخود درسال ۱۴۵۶ پادشاه هرات شد.

درهمین اوان بود که‌سلطان ابوسعید از ماورالنهر داخل افغانستان شده وبراین اغتشاشات خاتمه داد. ابوسعید بااینکه پادشاه فضیلت پروری بود در هرات فرمان قتل ملکه گوهرشاد راصادر کردواین همان‌زنی است که‌هنوز آثار عمرانی نفیسی‌زمان او درهرات ومشهد باقیست. بعداز آنکه ابوسعید به‌ماورالنهر برگشت بازافغانستان دست خوش اغراض فیودالها وامرای جاه طلب گردید. مرزا ابراهیم درهرات آمد و مسلط شد، مرزا جهاندار شاه از استراباد تا سبزوار را دردست داشت، مرزاسلطان سنجر در مرو علم استقلال افراشته بود ، مرزا شاه محمود درطوس ، احمد یساول در درون شهر هرات درقلعه اختیارالدین، پیرك مغل درقلعه «تیره تو» امیر عبداله در سرخس ، ملك قاسم نواسه قرایوسف وامیر خلیل درسیستان وفراه واسفزار، حسن شیخ تیمور در قلعه خبوشان ، امیر اویس بن خاوند شاه درقلعه طبس — این همه حکمرانان و فیودالهائی بودندکه ازمرکز فرار میکردند. درچنین احوالی مرزا جهاندار شاه ترکمان به‌هرات آمد ومرزا ابراهیم وپدرش علاالدوله به‌غور فرار نمودند. مگر در آنجا نیز پدر وپسر به‌کله همدیگر می‌کوفتند تا بالاخره هردو در حالت دربدری بمردند ونعش شان به‌شهر هرات منتقل گردید.

سلطان ابوسعید که از ماورالنهر در بلخ‌آمده بود به‌هرات عسکر کشید وامیر جهاندار شاه را طوری به‌مصالحه واداشت که او فقط به‌حکومت آذربایجان اکتفا کرده ولایات نیشاپور، طوس، جرجان، مازندران، فارس وعراق را به‌سلطان ابوسعیدبگذارد، جهانشاه به‌سببی تن به‌قبول این‌شرایط دادکه پسر محبوس اوامیر حسین علی در آذربایجان علم ضدیت باپدر افراشته بود، پس ابوسعید داخل شهر هرات شد وبعد ازکمی علاالدوله ومرزا ابراهیم ومرزا سنجر باغی را دربین راه مرو وسرخس در سال ۱۴۵۸ مغلوب وسنجر را مقتول کرد، ودر سال ۱۴۶۰ سلطان ابوسعید ازهرات

بغرض سرکوبی مرزا محمد جوکی پسر مرزا عبداللطیف به‌ماوراالنهر رفت ولی ازعقب او سلطان حسین مرزا از استراباد به‌هرات حمله کرد وابوسعید مجبور به‌عودت‌گدید. سلطان حسین به استراباد عقب کشید وابوسعید تامازندران اورا تعقیب نمود وباز به ماورالنهر رفت. جوکی نیز بالاخره درسال ۱٤٦۳ به‌سلطان ابوسعید تسلیم شد اما در قلعه اختیار الدین هرات محبوس ماند تامرد .

سلطان ابوسعید بعد از خاتمه کار جوکی به‌شهر هرات عودت کرد وخواجه شمس الدین محمد وزیر را بواسطه پول زیادی که‌اندوخته بود تحت تفتیش وتحقیق قرار داد. وزیر درجواب گفت که ازمال دولت چیزی نخورده‌ام اما اعتراف نمود که از رعایا واعیان پول گرفته‌ام. سلطان گفت آنچه ازمردم گرفته ئی بتو بخشیدم اما معزول هستی. وزیر که این بخشش را ازکیسه خلیفه یافته بودباممنونیت انگشتری وزارت را به‌سلطان اعاده کرد وباپولهای که اندوخته بود به‌استراحت پرداخت. ابوسعید در سال ۱٤٦٦ ولایت بدخشان را باکشتن شاه محلی آنجا (سلطان محمود) واولادش بگرفت .

در عهد ابوسعید یکبار قحط عظیمی در هرات افتاد زیرا بواسطه جنگهای داخلی شهزاده ها زراعت صدمه دیده بود، متعاقبا درسال ۱٤٦۱ طاعونی پیدا شد وعده‌زیاد ازمردم را بکشت. ابوسعید درسال ۱٤٦۷ یکبار دیگر درایران عسکر کشید زیرا حسن‌بیگ زمامدار دیار بکر درجنگی که‌بامرزا جهاندارشاه زمامدار آذربایجان نمود اورا کشته وخود قوت بزرگی بهم رسانده بود. ولی‌شدت سرمای زمستان وقحط غله بادلیری دشمن یکجا شده درسال ۱٤٦۸ سلطان ابوسعید را درحدود قراباغ اران‌مغلوب واسیر دشمن ومقتول‌نمود. بعد ازمرگ ابوسعید، سلطان احمد مرزا تاسال ۱٤۹۳ در ماورالنهر حکمران ماند. بعد از سلطان محمود تاسال ۱۵۰۰ بین پسران او درسر حصول اقتدار منازعه دوام داشت واین زد وخورد داخلی راه رابرای استیلای قوه‌تازه دم محمد شیبانی آخرین فاتح تورانی گشاده‌تر ساخت .

درزمان سلطنت سلطان حسین مرزا :

سلطان حسین مرزا بن‌غیاث الدین منصور بن‌مرزا بایقرا بن‌عمر شیخ بن‌امیر تیمور درسال ۱٤۳۸ درهرات متولد ودرسال ۱٤۵۸ بحکومت جرجان ومازندران مقرر شد. او درسال ۱٤٦۸ هنگامیکه از دربار ابوالخیرخان پادشاه چغتائی قبچاق بر میگشت در ابیورد خبر کشته شدن‌ابوسعید را گرفت، پس عازم پایتخت هرات‌گردید واز طرف اهالی استقبال شد ودرهمان سال اعلان سلطنت نمود. درهمین وقت بودکه امیر علیشیرنوائی ازماورالنهر بدربار اوآمده مهربردار سلطنتی گردید ودرسال۱٤۷۱ بمقام امارت «دیوان اعلی» رسید. سلطان حسین حکومت غور وزمین‌داور را هم به‌امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون دادکه یکی از امرای بزرگ تیموری بود. آنوقت مردم هزاره و تکودری در زمینداور اکثریت داشتند . سلطان حسین که بعد از شاهرخ مهمترین پادشاه گورگانی افغانستان است به دستیاری وزیر مدبری چون علیشیر نوائی توانست که امور کشور را اداره نماید . ولی روش قدیم خانوادگی گورگانی

که شهزاده‌گان را دربطن دولت بشکل دولت کوچکتری پرورش میداد همیشه اسباب نزاع و مشغولیت دولت مرکزی می‌گردید تاجائیکه باعث انحطاط سیاسی وبالاخره انقراض دولت میشد. مثلا بعداز اعمار شهر مزار، سلطان پسر بزرگ خودبدیع‌الزمان مرزا راکه حاکم استراباد ایران بود به‌حکومت بلخ گماشت واو پسر نوجوان خود مومن مرزا رابجای خویش در استراباد گذاشت در حالیکه سلطان این مقام را به‌پسر دومین خود مظفر حسین مرزا داد. مظفرحسین مرزا ازتمام فرزندان سلطان برتری یافته بود زیرا مادرش «خدیجه بیگی اغا» زنده وزن برگزیده سلطان بود ودر اردونفوذ داشت. این‌زن بازر وزور ودسیسه فرزند خودش را برمیکشید وسایر پسر اندران‌را فروتر میداشت، این خود شهزادگان را برقابت وخصومت باهمی وامیداشت واین خصومت ورقابت هابرسر کسب اقتدار، کشمکش را درکشور بار می‌آورد، ودرچنین رژیمی اریستو کراسی خانوادگی شاهی که شکل فاسد شده اولیگارشی داشت منافع مردم ومملکت فدای اغراض ومنافع شخصی اعضای خاندان سلطنت قرار میگرفت.

هنگامیکه بدیع الزمان دربلخ اطلاع گرفت که پدرش جای پسر اورا در استراباد به برادرش داده است به‌مومن مرزا نوشت که به‌کاکای خود تسلیم نشود. لهذا در سال ۱۴۹۶ در استراباد جنگ بین مومن وظفر حسین درگرفت ودر نتیجه مومن‌مغلوب و در محبس قلعه اختیار الدین (ارگ هرات) محبوس گردید، بدیع الزمان هم دربلخ روش استقلالی در پیش گرفته بود. سلطان خواست پسررا بواسطه قشون سرکوب کند اما امیر علیشیر که باتدبیر بود نگذاشت ومتعهد شد که بدیع الزمان را بامذاکره رام نماید. علیشیر دربلخ رفت وبدیع الزمان تسلیم شد ولی منشور سری سلطان مکشوف گردید که درآن به‌امیر برلاس کوتوال بلخ امر شده بود تا بدیع‌الزمان را — وقتیکه ازشهر خارج گردد — راه دخول وعودت به‌شهر ندهد. بدیع‌الزمان بعد ازکشف این دسیسه بوعده های علیشیر توجه نکرد وعلیشیر ناکام برگشت. سلطان خود سپاهی بسرکوبی پسر کشید وبدیع الزمان تا «بلچراغ» پیش آمد اما شمشیر بروی پدر نکشید وبه‌قندهار فرار نمود. سلطان به‌قصد هرات برگشت وهنوز درکناره رود مرغاب مجلس شراب داشت که خدیجه بیگی اغا به‌اتفاق نظام الملك از سلطان بد مست منشور قتل مومن راحاصل وشباشب توسط چهارنفر جلاد چاپار به‌هرات‌گسیل کرد وسر آن جوان را ازتن‌جدا نمود، این‌حرکت سلطان، بدیع الزمان را برانگیخت تادر قندهار وزمین داور به‌اتفاق امیر ذوالنون وپسرانش شجاع بیگ ومحمد مقیم ترتیبات نظامی اتخاذ کند.

اما سلطان پیش دستی کرده خود به‌سوقیات پرداخت وتابست رسید، مگر قحط غلا واغتشاش ذهنی امراوخاندان شاهی اورابدون اخذ نتیجه به‌عودت مجبور نمود. بدیع الزمان تا اسفزار پیش آمد ودر «النگ نشین» به‌اردوی پدر حمله کرد وشکست خورد وبه‌غور رفت. محمد حسین مرزا پسر دیگر سلطان هم قبلا ازهرات به‌ایران کشیده وبر مظفر حسین مرزا حمله کرده وخود دربین ترکمانان شمالی ایران درآمده بود. سلطان که ژولیده گی امور را احساس کرد در سال ۱۴۹۸ توسط روحانیون با بدیع‌الزمان مصالحه نمود وپذیرفت که حکومت فراه وسیستان از بدیع الزمان باشد. اما این‌روش نتوانست ازمخالفت های جنگی جلوگیری کند زیرا بعد ازکشته شدن مومن مرزا پسران سلطان مثل ابوالمحسن مرزا والی مرو، محمد محسن‌مرزا

والی مشهد وابن حسین مرزا حاکم قاین وغیره بشمول امرا ودرباریان ازسلطان منزجر گردیده بودند. این است که بدیع الزمان مجددا بهرات حمله کرد وسلطان قبول نمود که نام بدیع الزمان درخطبه بعداز نام سلطان خوانده شود وهم حکومت بلخ وتخارستان را مجددا به او داد. بدیع الزمان بزرگترین پسران چهارده گانه سلطان بود برعلاوه سلطان یازده دختر نیز داشت.

باوجود این کشمکش های داخلی خاندانی سلطان حسین مرزا توانست درطول ۳۷ سال سلطنت خود اقتدار دولت را درافغانستان وماوراالنهر وایران (قسماً) حفظ نماید. زمان سلطان حسین علی الرغم پیچیدگی های اداری وجنگهای شهزادگان ازنظر فرهنگ، عهد ممتازی در تاریخ کشور بحساب میرود. سلطان حسین درسال ۱۵۰۵ در پایتخت هرات بمرد وکشور بزرگی رابهرج ومرج اداری وتجزیه طلبی شهزادگان خاندانی خود سپرد. دراین زمان تاریخ افغانستان داخل یك دوره انحطاط اقتصادی سیاسی وفرهنگی گردید که دنباله انحطاط سیاسی آن تاقرن هژدهم ودامنه انحطاط فرهنگی آن تاقرن بیستم کشیده شد. درحالیکه جهان غرب درطی این مدت (قرون جدیده ومعاصر) مراحل ارتقا وتمدن جدید رابشکل بیسابقه ئی پیمود. درممالك همجوار افغانستان هم دولت های قوت‌مندی تاسیس گردید که برسیاست واداره کشور سایه منفی افگنده، دولت ضعیف ومتزلزل گورگانی را ازهم پاشید ومملکت را در حصص سه گانه تجزیه نمود. سه سال پیشتر از مرگ سلطان حسین درایران دولت صفوی بمیان آمدوپنج سال پیشتر درماوراالنهر دولت شیبانی قدعلم نموده‌بود ۲۰ سال بعد ترهم دولت بابری درهندوستان موجود شد واین همه دست تجاوز در افغانستان دراز کردند وبر وحدت سیاسی وملی کشور لطمه زدند وافغانستان در سراشیبی انحطاط زراعتی وصناعتی تجارتی وفرهنگی بشکل لغزنده ئی قرار گرفت.

در زمان امارت جانشینان سلطان حسین :

بعد ازمرگ سلطان پسرش بدیع الزمان بایستی شاه میشد ولی مادر اندرش خدیجه که دربین سپاه نفوذ داشت نگذاشت ومظفر حسین پسر خود را درسلطنت بدیع الزمان شریك ساخت، پس دریك اقلیم دوپادشاه ودو دولت ساخته شد، مسکوك بنام هردو منقور گردید وخطبه بنام هردو پادشاه خوانده شد وامور مالی بالمناصفه بهر دوتعلق گرفت، دو صدارت ودو وزارت تشکیل گردید وشهزادگان وفیودالهای اطراف سر کشید. در چنین وقتی دشمن خارجی (دولت شیبانی) دوبار ازماوراالنهر به افغانستان کشید ومحمد شیبانی در ۱۵۰۶ بلخ را اشغال کرد، ودرسال ۱۵۰۷ شیبانی اندخوی ومروچاق راگرفت ودر بادغیس سلطانین را (بدیع الزمان ومظفر حسین) شکست داد وپایتخت هرات راگرفت. بدیع الزمان درقندهار ومظفرحسین به استراباد فرار کردند. بمجردیکه محمد شیبانی شهر هرات راگرفت فقها وارباب‌عمایم قدیم از دیگران پیشتر بدربار او شتافتند و پانزده هزار تنگچه یك مثقالی به‌مولانا عبدالرحیم ماوراالنهری صدر اعظم شیبانی (که مرد کم سواد بود) رشوت دادند و توسط او در دربار شیبانی جای ورتبه گرفتند، پس شیخ الاسلام قدیم هرات مجددا شیخ الاسلام هرات شد ومولوی نظام الدین عبدالقادر به‌منصب قاضی القضاتی و نقیبی رسید .

قاضی اختیار الدین وقاضی صدرالدین محمد امامی دوباره جزء قضات هرات قرار گرفتند، سید صدرالدین یونس محتسب شهر گردید وتدریس مدارس به‌ملا برهان الدین عطاء الله، سید صدرالدین ابراهیم، سید زین العابدین مرتاض وخواجه عماد الدین عبدالعزیز داده شد.

محمد شیبانی ازشهر هرات ۱۳۵ هزار سکه «تنگچه» تاوان جنگ گرفت. هر تنگچه مساوی یك مثقال ودارای ارزش ٦ دینار کپکی بود. بعلاوه شیبانی تمام دارائی سلطانین واشراف را بازور وشکنجه گرفت وهم شیبانی به‌فتوی علمای مذهبی هرات ملکه مظفرحسین رابرای خود گرفت ومهرانگیز دختر مظفر حسین را به‌پسر خود عبیداله سلطان، وکابلی‌بیگم ملکه بدیع‌الزمان‌را به‌قنبر مرزای کوکلتاش بزنی‌داد درحالیکه هردو ملکه شوهران زنده‌داشتند. فقهائیکه این‌فتوی‌دادند همه‌از برگزیدگان دولت گورگانی بودند زیرا خاصیت این دولت در اداره کشور تکیه کردن برشهزادگان و فقهای افغانستان بود. آنگاه شیبانی به پیشنهاد فقها لقب«امام زمان و خلیفته الرحمن» اختیار کرد ونام او به‌همین عنوان درخطبه خوانده شد. پس‌از آنکه شیبانی موقوفات را ازبین برد وموسسات خیریه روبه زوال نهاد نیم دانگ دروزن تنگچه قدیم افزود ولی ارزش قبلی را تغیر نداد. همچنین سپاه اعزامی دشمن درمرو ومشهد نیز ابوالحسن مرزا ومحمد محسن مرزا والیان آنجارا درهم شکسته واعدام نمودند. ابن‌حسین مرزا حاکم قاین بعداز دفاع مختصری مغلوب وتسلیم دشمن گردید. قاسم مرزا که برقشون دشمن درمشهد حمله نمود نیز مغلوب واعدام شد.

بدیع الزمان فراری ازقندهار براه سیستان ومظفرحسین از راه ترشیز هردو به‌جرجان رفتند ومرکز موقتی ساختند، زنان سلطان حسین (سلطان بیگم وخدیجه) نیز ازهرات به‌جرجان پیوستند وبعضی از امرای تیموریه بدربار جدید سلطانین شتافتند، مظفر حسین بمرد وبدیع الزمان بحکومت استراباد قانع گردید، اما یکسال نگذشته بود که قشون دشمن به‌جرجان رسید وبدیع الزمان به‌آذربایجان فرارکرد ومتعاقبا بدربار دشمن رفت وتسلیم شد. شیبانی بدامغان کشید وبه‌جنگ پرداخت ولی فریدون حسین مرزا برادر ومحمد زمان مرزا پسر بدیع الزمان‌هم‌دامغان راگذاشته بدربار شیبانی رفتند. بعدها محمدزمان به‌اجازه شیبانی به‌آذربایجان رفت وفریدون بدون اجازه به‌سواحل اترك میان ترکمان کشید وپسانتر به‌کلات آمد واستیلا کرد ولی درهجوم دشمن به‌کلات اونیز مغلوب وکشته گردید.

ابن حسین مرزا حاکم قاین که‌قبلا به‌شیبانی تسلیم شده بود همچنان سالم ماند تا در ۱۵۱۲ درکاشان بمرد. بدیع الزمان بعد ازتسلیم مامور به‌اقامت در ری‌شد وبعد ازکمی (خلاف قولیکه به‌شیبانی داده بود) سپاه به‌تسخیر استراباد کشید واز عسکر شیبانی مغلوب وپسرش محمد قلی درجنگ کشته شد. بدیع الزمان ازاستراباد به‌سند رفت ویکسال مهمان‌حاکم اوچه وتهتهه‌ماند. درسال ۱۵۱۲ مجددا به‌افغانستان آمد وبدربار شیبانی ماورالنهر رفت. شیبانی اورا اعزاز کرد وبه‌آذربایجان‌فرستاد، اما بدیع الزمان ازکارکناره گرفت ودر شنب غازان نزدیك تبریز مقیم شد، وشیبانی روزانه یکهزار دینار معاش به‌او میداد. در ۱۵۱۳ سلطان سلیم عثمانی تاتبریزپیش آمد ودر عودت بدیع‌الزمان را باخود دراستانبول برد ومعزز نگهداشت، اما بدیع‌الزمان بعداز چندماهی بمرد. اکنون ازخاندان تیموری افغانستان محمدزمان پسر بدیع الزمان

در دربار شیبانی مانده‌بود. هنگامیکه سوقیات دولت عثمانی مجددا درایران آغازشد ودولت شیبانی بمدافعه پیش‌آمد محمد زمان ازفرصت استفاده کرده به‌استراباد رفت وحکومت را بدست آورد، اما ازسپاه شیبانی شکست خورد وبه‌افغانستان کشید ودر غرجستان حکومت تشکیل‌کرد. او درسال ۱۵۱٤ به‌بلخ حمله کرد ودر ۱۵۱۵ بلخ‌را از سپاه شیبانی مسترد نمود. اما میان او وامیر اردو شاه حاکم سابق بلخ که‌مرد مقتدری بود برهم خورد ومحمد زمان از شهر خارج شد وقوت تشکیل کرد وباز به‌بلخ پیش شد، امیر اردوشاه برای مذاکره حاضر شد ودرحین جریان مذاکره درسال۱۵۱٦ محمدزمان، امیر اردوشاه رابکشت وبلخ رامحاصره کرد. قوام‌بیگ جانشین اردوشاه که‌خود را دربرابر محمدزمان ازمدافعه عاجز میدید ــ زیرا مردم ازاوبرضد شیبانی‌ها حمایت میکردند ــ کتبا بابر مرزا راکه درکابل بود برای تسلیم گرفتن بلخ دعوت نمود. بابرهم باسپاه در رسید، محمدزمان تسلیم نشد وبه غرجستان رفت وبعد از عودت بابر بکابل مجددا عسکر به‌بلخ کشید، درجنگی که بین او وبابریان بلخ‌واقع شد محمد زمان اسیر گردید وبکابل فرستاده شد، بابر اورا پذیرفت ودختری از خانواده خود باحکومت بلخ به‌او داد ومحمدزمان ازآن به‌بعد بابابر وفادار بماند. به‌این صورت پس از مرگ سلطان حسین درمدت کوتاه یازده سال دولت مقتدر گورگانی حتی از ریشه در افغانستان برافتاد .

وضع اجتماعی افغانستان در زمان دولت گورگانی :

مدت عمر دولت گورگانی در افغانستان از ۱۳۸۰ تا ۱۵۰٦ تقریبا بیش از ۱۲۰ سال بود ــ ٦۰ سال اخیر آن ــ باصطلاح اروپائیها ــ جز قرون جدیده تاریخ جهان بشمار میرفت. قسطنطنیه درطی همین دوره (۱٤۵۳) از طرف نسل جدید عثمانی فتح شد وعیسویان هنر ور بیزانس که آخرین یادگار منجمد تمدن قدیم بودند با کتب ومجسمه ها و پرده‌های نفیس به اروپا پناه بردند، اروپائیان که استعمال باروت وقطب‌نمارا قبلا از آسیا گرفته بودند اینك صنعت چاپ را (۱٤۵۵) بمیان آورده ودر نشر معارف وعلوم قدم فوق العاده‌ئی برداشتند .

چون استیلای دولت عثمانی برقسطنطنیه راه های تجارتی قدیم بین شرق و غرب رابهم زده بود احتیاج اروپا به‌اموال مشرق زمین باعث جستجوی راه های جدید تجارتی ودر نتیجه منجر به‌کشف راه بحری هندوستان وشرق دور وبالاخره قطعه امریکا گردید. درحالیکه بعداز رنسانس ایتالیا وظهور هنرمندان مشهوری چون میکل آنژ، لیونارد دوونسی ورفائل فرانسه وانگلیس وآلمان وهالیند هم سر برافراختند، واستقرار ومرکزیت واستحکام دولت های اروپا در جای قدرت نامحدود فیودالهای قدیم موجود شد واصلاحات مذهبی لوتر وفرمان نانت مبنی برآزادی مذهبی در اروپا منتشر گردید. زیرا اروپا ازقرن دوازدهم وسیزدهم ــ یعنی هنگامیکه تمدن ممالك اسلامی متوقف ومنحط میشد ــ به‌جنبش فکری وصنعتی واقتصادی آغاز کرده بود وآن اروپائی که تاقرن دوازدهم ایمان را برعقل برتر می‌شمرد درقرن سیزدهم ازتقدم نظریات فلسفی استقبال مینمود. ازدیگر طرف بتدریج طبقه بورژوازی موجود وبرشهر هامسلط شده میرفت وبالاخره توانست آزادی تجارت‌رابمیان آورد. درقرن‌پانزدهم طبقه

بورژوازی در ساحه اقتصادی مهمتر از فیودال گردید وسلطنت قوی تر شده رفت.
این تحولات اقتصادی وسیاسی باکتشافات جغرافیی واختراعات جدیده یکجا شده تاقرن شانزدهم علوم وفنون را منکشف ساخت، وزبان وادبیات ملی در اروپا پدیدار گردید واسکولاستیك منهزم شد واین حوادث مهم بود که‌از نظر اروپا قرون وسطی را ازقرون جدیده جداکرد، زیرا درقرون وسطی فیودال مصروف جنگ بود ومجال تفکر علمی نداشت وگرچه درعوض آنان روحانیون آسوده وآرام (مثل مردم متوسط ومتمول یونان قدیم که از کارغلامان نان میخوردند وفرصت توجه به‌علوم داشتند وآثاری ازخود بجا گذاشتند) فرصت اشتغال به‌تفکرعلمی و فلسفی داشتند مگر مشغولیت علمی ایشان محدود وجامد بود وهم باشکل انحصاری درخدمت مذهب گماشته شده بود، البته روم شرقی که هنوز قسمتی از مواریث ارسطو را در دست داشت تاقرن پانزده عمر نمود ولی بالاخره اونیز دربرابر قدرت مشرق ازبین رفت. توده های مردم اروپا درقرون وسطی درظلمت جهل وفقر وخرافات وظلم غو طـه ور بودند .

اما قرون وسطی برای ممالك اسلامی شرق مفهوم اروپائی قرون وسطی رانداشت زیرا قرون وسطی عهد انکشاف تمدن وفرهنگ ممالك اسلامی درمشرق زمین حتی اسپانیا وبمراتبی بلند تر ازتمدن اروپا بود، البته درافغانستان وآسیای وسطی و قریب هجوم مغل در قرن سیزدهم تمدن اسلامی را ازپا درآورد مگر افغانستان مجددا قد برافراخت واز قرن چهارده تا آغاز قرن شانزدهم فرهنگ دوره گورگانی را در آسیای وسطی بوجود آورد وبعد از آن‌که خود ازبین رفت مواریث خودرا در ایران صفوی وهندوستان بابری تاقرون جدیده به‌یادگار بگذاشت واصفهان ودهلی بنقش پای هرات - در شئون اجتماعی - قدم برداشت، حتی بقول یکی از دانشمندان فرانسه ریشه فرهنگ ترکیه عثمانی را بایستی درمدنیت تیموریه یافت .

افغانستان که تاقرن دوازدهم ازنظر فرهنگ یکی ازبرجسته ترین ممالك جهان بود درقرن سیزدهم درزیر هجوم مغل خرابه ترین کشور های دنیا تحویل یافت، از آن بعد افغانستان تاقرن‌چهاردهم برای بهبود وپیشرفت زندگی‌خویش حرکات‌مذبوحی مینمود، اما در قرن چهاردهم به‌شکل حیرت آوری قدعلم کرد وتمدن وفرهنگ ازدست رفته را مجددا احیا نمود، استعداد مردم کشور - درطول دوره تاریخ - توانائی آنرا داشت که تمام مهاجمین چادرنشین را درخود به‌تحلیل برد وقوه آنان را مدافع‌تمدن وفرهنگ خویش قرار دهد، چنانیکه عنصر ترك واز آن‌جمله گورگانی‌ها درافغانستان- وهم درآسیای وسطی - درساحه هنر وادب خدمات درخشانی انجام دادند .

امیر تیمور که‌تمام عمر خودش را درجنگ وجهانگشائی بمصرف رساند البته فرصت توجه بفرهنگ نداشت وآنچه راهم داشت منحصر به‌فقهه ومباحث مذهبی بود. ولی جانشین او درافغانستان که‌نیم قرن تمام فرصت مفصلی در دست داشت دریك فضای نسبتا پرامن داخلی به‌نشر معارف توجه نمود. خصوصا که هسته آن دردوره یکنیم قرنه دولت کرت پرورش یافته وهم وحدت سیاسی مملکت درزمان‌تیمور تامین شده بود. همچنین اخلاف شهرخ در افغانستان همه مردمان هنر دوست بودند. ملکه گوهرشاد زن شهرخ ومرزا بایسنقر پسر او درین زمینه توجه زیادی کردند، مخصوصا سلطان حسین مرزا که ۳۷ سال سلطنت طولانی داشت خود مرد فاضلی‌بود

وفضلائی چون جامی ونوائی درعهد اومیزیست ، داستان قدر شناسی وهمکاری رفیقانه این سلطان مقتدر ومستبد بامیر علیشیر نوائی واخلاص واحترام وپیروی صمیمانهٔ میرعلیشیر از عبدالرحمن جامی قابل تذکر است .

روی همرفته افغانستان درقرن پانزدهم مرکز عمده تمدن وفرهنگ واقتصاد در آسیای وسطی بود، وباوجود خرابی بند رستم وباير ماندن حوزه هلمند، زراعت و آبیاری وپیشه وری در سایر حصص مملکت انکشاف زیاد کرد. گرچه مناسبات فیودالی در طریق استحکام خود روان بود واراضی وسیع وزرخیز که در اقطاع و تیول فیودالها داده شده بود مروروثی شده میرفت والبته دراین صورت وابسته‌گی دهقان روز افزون بود ودهقان بیزمین بیشتر شده میرفت. تجارت افغانستان دراین دوره - باآنکه راه‌های بحری جانشین راه‌های خشکه قدیم گردیده واهمیت تجارت بین المللی وترانزیتی افغانستان را صدمه سختی زده بود - هنوز رونق خودرا از دست نداده وباکشور های همسایه ماورالنهر ، ترکستان ایران وهندوستان به‌پیمانه معتنابهائی بعمل می‌آمد وهم بامملکت چین روابط تجارتی موجود بود. واحد پول در افغانستان مسکوك نقره‌ئی بوزن يك‌مثقال، بنام «شهرخی» بود، که بعدها مسکوك «تنگچه» باهمان وزن يك مثقال جای آنرا گرفت، اجزای تنگچه «دینار» وشش دینار کپکی مساوی يك تنگچه بود .

فرهنگ افغانستان دراین دوره گرچه ازنظر فلسفی جامد بود وبه پایه دوره قبل از هجوم مغل نمیرسید معهذا بعد از تخریبات مغل بجائی رسید که مرکزفرهنگی آسیای وسطی شمرده میشد واستادان، علما، شعرا وهنروران از ماورالنهر ، ایران وهندوستان درشهر هرات جمع میشدند، ومکتب هرات نمونه مثال فرهنگی این‌کشور ها محسوب بود، مدارس عالیه پایتخت بااستادان دانشمند وموقوفات گزاف، یازده هزار نفر شاگرد را ازهر دستی تدریس مینمود واین‌خود درآن روزگارانی که هنوز در اروپا تحصیلات خصوصی واشرافی بود، ارزش بسیاری داشت، نصاب تحصیلات عالی عبارت بود از : صرف ونحو، حدیث وتفسیر، فقه واصول، منطق وحکمت‌مشائی واشراقی، طبیعیات وریاضی .

البته درطی مراحل تحصیلی آزادی مباحثه وانتقاد واظهار عقیده معدوم بود،کتب معین تدریس میشد وبکلام قدما قناعت میگردید، گفتار مشایخ وتاویلات مذهبی در جای منطق واستدلال نشسته بود، واز تعلیم وباسواد شدن زن جلوگیری میشد. جلال‌الدین دوانی دانشمند مشهور همین دوره در کتاب معروف خود (اخلاق جلالی) راجع به «زن» زیرعنوان لمعهٔ سوم درسیاسپت اهل مینوشت که شوهر ، خودش را درنظر زن مهیب نماید تاا‌ز اطاعت اوامر ونواهی او تهاون نکند... اگر به‌محبت زن گرفتار شود از اومخفی نماید... درامور کلی بازن خود مشوره نکند. وبر اسرار ومال خوداو راآگاه ننماید وازاو پوشیده دارد... زن‌را ازنظر به‌اجانب واستماع حکایات مردان منع کنند وزن فرزند دار وزن بیوه وزن متمول رانکاح ننمایند . این نوشته موقف زن را درآن زمان نشان میدهد که چگونه دربند وقیود بود .

تربیت برمبنی دستاتیر مذهبی استوار ونفوذ مذهب در کلیه شئون زندگی و اجتماع مدنظر بود. صیانت نفس ازفساد وفحشا باانقیاد ازدولت، غایه تعلیم وتربیه بشمار میرفت واین تربیت هم درسایه زجر وسیاست بعمل می‌آمد .

ادبیات وتاریخ ونجوم وطب بیشتر طرف استقبال طبقات ممتازه بود. ولی‌ادبیات

دیگر آن روح مهیج ونشاط انگیز ویاحماسی ادب قبل از دوره مغل را نداشت. زیرا وحشت وفشار وفقر وظلم دوره مغل درنفوس افغانستان تاثیر منفی بجا گذاشته بود که مولود آن یاس وافسردگی ، تحقیر زندگی ودنیا وتوجه به‌عقبی بود، خرافات و اوهام، عقیده به‌جادو، نذر ونیاز، تعصب کورانه وذهد خشك هم میراث همان دوره بود، پس در دوره احیای مجددنیز آنروحیه منعکس میگردید، درنظم ونثر دری دل‌بر داشتن ازدنیا وتسلیم ورضا وصبر برشدایدوانقیاد وتملق بشکل پند واندرز ووعظ بیشتر جا میگرفت، نثر دری پرتکلف شد واستعاره و کنایه نامانوس وثقیل باطول وتفصیل وحشو وزواید معمول گردید واین مرض ادبی مخصوص افغانستان نی بلکه درایران وآسیای صغیر وهندوستان هم مستولی بود .

مکتب هرات نمایندگان مشهوری در ادبیات داشت که درزمان خود ممتاز بودند چون معین الدین حسین کاشفی واعظ درنثر دری ونورالدین عبدالرحمن جامی ومیر علیشیر نوائی درنظم . اولی درنثر آنروز اسلوب درخشانی داشت و دومی مقتدرترین شاعر ونویسنده دری عهد خودبود ، این‌مرد متصوف پیشوا ورهبر میرعلیشیرنوائی در ادب وتصوف بود، وآثار متعددی چون هفت اورنگ، سبحته الابرار، یوسف‌زلیخا، لیلا مجنون، خردنامه، نفحات الانس، سلامان وابسال، شرح ملا، بهارستان وغیره بیادگار گذاشت، جامی درسال ۱۴۹۵ بمرد. میر علیشیر نوائی که فی الواقع‌موسس ادبیات چغتائی وموثر مفید درزبان وادبیات آینده ترکی بود در راس ادب عصر خود قرار داشت، او ۲۹ - اثر درنظم ونثر زبان دری وترکی بنوشت، میر علیشیر که رفیق ووزیر سلطان حسین‌مرزا بود، اراضی وسیع داشت که‌حاصل روزانه‌آن ۷۵هزار دینار (دوازده ونیم هزار شهرخی) میشد، چون خانه اومرجع علما وهنروران‌افغانستان وماورالنهر و ترکستان وایران وآسیای صغیر بود، لهذا هرروزی پانزده هزار دینار بمصرف خانه او میرسید وبقیه عایداتش درنشر فرهنگ وتاسیس مدرسه وپل ورباط ونهر ومسجد وبقعه خیریه صرف میگردید، او ۳۰ سال دراین راه خدمت نمود و ۳۷۰ بقعه خیریه بساخت که هنوز آثار خرابه های آن در افغانستان پدیدار است. طوریکه خودمیر مینویسد دربرابر انجام امور جمهور هیچ مزد ومنتی ازهیچ طرف نمیگرفت وبرای آنکه به‌عسرت معاش دچار نشود، سلطان حسین مرزا امرکرد که بزراعت شخصی اشتغال ورزد. او درامور زراعت طبق‌شریعت رفتارمیکردونفع‌بسیاری میبرد ودرینجامیرچنین‌میگوید: «... ازعوایدآن نعمت‌بخود به‌اندك مایه پوشاك وخوراك میساختم و بقیه آن صرف امور خیریه وبنای بقاع مینمودم ...» مولانا لطیفی ومولانا بینائی وخواجه آصفی وامیر شیخم سهیلی نیز ازشعرای مشهور هرات‌اند .

تاریخ نویسی درافغانستان آن‌عهدنیز منکشف ترشد ونمایندگانی مشهور چون میرخوند وخوندمیر (مولفین تاریخ های روضته الصفا وحبیب السیر) داشت . خطاطی آنقدر پیش رفته بود که مثلا مولانا معروف کاتب در روزی ۱۵۰۰ بیت (مساوی ۱۵۰۰ سطر) باقلم خوش مینوشت. فن خوش نویسی و تذهیب وتجلید کتب پیشرفت کرده بود، این است که باکار وزحمت دانشمندان وعدهٔ بیشمار خطاطان ومذهبان وصحافان ونقاشان صدها کتاب وهزار ها نسخ خطی از پایتخت افغانستان در اطراف و اکناف منتشر میگردید و کتابخانه های قیمت داری در هرات بوجود می‌آمد، هنروران در تذهیب ونقاشی قلمدان همان اعتنائی نشان میدادند که در تذهیب وتجلید کتاب‌ارائه میکردند. خلاصه شعاع این مکتب ادبی افغانستان بود که از هرات تاایران وماورالنهر

در پهلوی این ادب وهنر «عرفان اسلامی» نیز در افغانستان تجدید حیات‌نمود، عرفان که قبل از دوره مغل جنبه‌های سرکش خودرا در تحت نفوذ فقها ودولت های مستبده از دست داده بود، درعهد مغل بکلی منحرف ومنحط ومنجر به‌ترك دنیا و انزوا گردید وجهان وزندگی منفور وقابل تحقیر شد، وعدهٔ هم شیادی وقلندری و مفت خواری را تصوف نامیدند، این طریقه دوام داشت تا درقرن چهاردهم صوفی مشهوری بنام خواجه بهاالدین محمدبن محمد بخارائی (متوفی در ۱۳۸۸) قیام نمود، او وسعت مشرب صوفیون سرکش قدیم را باشیوه جدید جمع کرد وشعار دادکه : خلوت در انجمن وسفر دروطن . به‌این معنی که او درعوض ترك دنیا اختلاط وآمیزش صوفی را دراجتماع پیش کشید ویاری بمردم را برزندگی شخصی صوفی مقدم شمرد. گرچه طریقه نقشبندیه خواجه بهاالدین (شاه نقشبند) در زیر شرایط محیط اجتماعی او درحد وسط بین طریقه «وحدت وجودی» عرفای قبل از دوره‌مغل وبین طریقه «وحدت شهودی» عرفای بعدی قرن هفدهم قرار داشت‌معهذا جنبهٔ عملی آن‌بیشتر بود. میتوان گفت‌نمونهٔ کامل پیروان این‌طریقه در افغانستان نورالدین عبدالرحمن‌جامی ومیرعلیشیر نوائی بود که آن‌یکی در لباس فقر وتقوا درنشر فرهنگ واخلاق حسن خدمت مینمود واین دیگری درزی امارت وریاست به تعمیم معارف کار میکرد .

این طریقه صوفیه نقشبندیه در افغانستان دوام داشت تا در اوایل قرن هفدهم مردیگری ازاهل افغانستان (شیخ احمد مجددی) در هندوستان برخاست ومکتب جدیدی درتصوف نقشبندی باز کرد، این شیخ که معروف به‌امام مجدد الف ثانی سرهندی است وکتاب مکتوبات اومشهور است نظریه «وحدت وجودی» عرفای قبلی را باطل شمرد وگفت این‌نظر از مخالطات صوفیه و مانندهٔ مذهب سوفسطائیه است، واو نظریه جدید «وحدت شهودی» یعنی «همه ازوست» را درجای نظریه وحدت‌وجودی (همه اوست) گذاشت . ازآن بعد این طریقه جدید که در افغانستان هم نفوذ نمود، تصوف قدیم را درقالب ظواهر شرع در آورد وبه تدریج صوفیه افغانستان نیز درصف فقها قرار گرفتند. متوازی باسایر شئون اجتماعی صنعت وهنر افغانستان نیزدرعهد گورگانی منکشف بود، صنایع نساجی مخصوصا نساجی منقش وفلز کاری ومعماری باکاشیکاری ونقاشی وتذهیب وغیره پیش رفته بود، ودرجزء صنایع مستظرفه‌موسیقی هم مقام برجسته ئی داشت، استاد حسن نائی ازاستادان درجه اول موسیقی ومعاصر بامیر علیشیر بود، حتی خود میرهم در تالیف آهنگ های موسیقی مهارت داشت .

واما درنقاشی‌ورسامی افغانستان آنروز، سبکی جدید بوجودآمدکه بعدهابه «سبك چینی» معروف گردید گرچه عین سبك چینی نبود ولی ازهنر چین متاثر بود، چنانیکه این تاثیر قرن‌ها پیشترهم درنقاشی افغانستان بودائی مشهود بود، خصوصا که در عهد گورگانی روابط هنری وفرهنگی وسیاسی افغانستان باکشور چین تجدید شد، چنانیکه درسال ۱۴۱۹ هیئتی مرکب از نمایندگان شهرخ و شهزاده گان تیموری بریاست «شادی خواجه» نماینده شهرخ بدربار «امپراتوری مینگ» که ازقرن‌چهاردهم جای امپراتوری مغل‌را درچین گرفته بود، درپایتخت پیکنگ اعزام گردید. از جمله اعضای مهم این‌هیئت یکی هم خواجه غیاث الدین نقاش هراتی به‌حیث نماینده مرزا بایسنقر فرزند شهرخ است که تمام مناظر و مرایای صنعتی دربار پیکنگ را معاینه کرده وسفرنامه هیئت رانوشته است. سایر اعضای این هیئت عبارت بودند ازتاج الدین بدخشی نماینده شاه ملك امیرمحلی بدخشان و «جاتون او» نماینده سلطان احمد مرزا و «اردوان» و «ارغداق» وغیره. طبیعی است نقاشی که مثل غیاث الدین

بەچین میرود وپنج ماه در دربارامپراتوراقامت میکند نقاشی های چنین کشور را نمیتواند ازنظر بیندازد وياتاثیری راکه ازآن میگیرد دروطن خود فراموش کند. این هیئت که در ١٦ ذی القعده ٨٢٢ هجری (برابر باسال ١٤١٩ میلادی) ازشهر هرات به سمرقند واز آنجا بەجانب چین حرکت کرده است وبعداز تقریبا یکسال سفر به پایتخت «خان بالیغ» (پیکنگ) رسیده وپنج ماه دردربار امپراتور توقف کرده است. درذیل هدیەهائی که این‌هیئت بەامپراتور تقدیم کردیکی هم اسپی بود سیاه وپنج کلیان (چهار پا وپیشانی سفید) که امپراتور بسیار پسندید وروزی خود سوار شد، ولی اسپ سر کشی کرد وامپراتور درافتاد و متاثر شد وازهیئت اوصاف وامتیاز این اسپ بدلگام راپرسید. نماینده شهرخ فورا جواب دادکه چون این اسپ مخصوص سواری امیر تیمور گورگان بود، شهرخ خواست که در طویله امپراتور بماند. درهر حال هیئت در ایام توقف خود دربار وسپاه وشهر وجاه وجلال وجمال پیکنگ را بدقت مطالعه کرد، آنان در اردوی چین اسلحه ذیل را دیدند: ناخچ، دورباش، ژوبین، **حربه (تیغ دودمه)، خشت پولاد، تبرزین، نیزه، شمشیر وگرز دوموزیك عسکری :** دهل، دمامه، سنج، نی‌وناقوس. دراطاق هیئت این اشیا بود: بالش اطلس وکمخواب، صندلی، منقل وآتش دان، دیگ ، کارد وقاشق. خوراك طبقه حاکمه وعالیه نیز بەاین قرار بود: گوشت گوسفند وقاز ومرغ، آرد، برنج، حلوا، عسل، سیر، پیاز، نمك، نقل و آش.

نقاشی افغانستان باتاثیری که از نقاشی چین داشت یکی از سبك های نفیس وقشنگ ومشهور مشرق زمین بود، نمایندگان هنری افغانستان دراین زمان چون استاد بهزاد ومیرعلی وسلطان محمد وسلطان علی‌دست‌کمی ازهنروران اروپای دوره رنسانس نداشتند. درمعماری افغانستان سبك نفیسی دراین دوره بمیان آمدکه باسبك های معماری چینی وهندی وعربی ومصر واسپانیا متفاوت ومستقل بود. امادراثر عوارض سیاسی ونظامی امروزبدون خرابەهای‌مصلی ومینارەها وقسمابقاع فروریختەدر هرات نشانی ازآن معماری‌های زیباوفریبا نمانده است، تنها اثر زندەاین معماری همان «مقبرۀ مزارشریف» درولایت بلخ‌است که درسال ١٤٨٠ درعهد سلطان حسین مرزا اعمار گردیده است : مردی بنام شمس الدین محمدکه خودش را بەشیخ بایزید بسطامی صوفی معروف منتسب مینمود کتابی غیر موثوق بەسلطان حسین نشان‌داد وگفت که در عهد سلطان سنجر سلجوقی (پادشاه افغانستان شمالی) تالیف گردیده وطبق تذکراین کتاب بایستی مزار امیرالمومنین علی بن ابی طالب درقریه «خواجه خیران» بلخ بوده باشد. چون صحت این روایت ازنظر تاریخ مشکوك بود، سلطان حسین وقتی که ازهرات بەبلخ رفت قریه خواجه خیران رامورد تفحص قرار داد و گنبدی وقبری بالوحه سنگی دید، دراین لوحه سنگ عبارت ذیل رانوشته بودند: هذا قبر اسداله اخ رسول الله علی ولی‌الله . گرچه تاریخ چنین چیزی را تصدیق نمیکرد معهذا سلطان حسین امرکرد تابالای آن‌قبر عمارت موجود را بساختند وبازار برآوردند وحمامی بنیاد نهادند. سلطان «نهر شاهی» را براین مزار جدید الاحداث وقف کرد وسید تاج‌الدین حسن اندخوئی را بەنقابت، وهمان شمس الدین محمد (شیخ زاده بسطامی) را بەشیخی مزار معین کرد وکارکنانی هم برای موقوفات آن مقرر نمود. از آن بعد است که قریه خواجه خیران، نام «شهر مزار شریف» گرفت وبتدریج آبادتر شد وعوض بلخ قدیم مرکز ولایت گردید، دراین ضمن شیخ زاده بسطامی بەآنچه میخواست رسید یعنی مقام روحانی حاصل کرد وهم تمول سرشاری ازنذر ونذور بدست آورد .

فصل یازدهم

تجزیه وانحطاط کشور در اثر نفوذ دولتهای خارجی ومبارزه مردم افغانستان (از قرن ۱٦ تاقرن ۱۸ میلادی)

از آغاز قرن شانزدهم حوادث سیاسی که در داخل افغانستان وممالك همجوار ان واقع شدهمه بهضرر اینکشور تمام گردید. در داخل ازشروع قرن شانزدهم (بعد ازمرگ سلطان حسین در ۱۵۰۵) دولت مرکزیت وقدرت اداری خودرا از دست داد و فیودالهای مقتدر محلی وتجزیه طلب ازهرگوشه وکنار قدعلم کردند ودر جدال با همدیگر شدند. درماوراالنهر دولت شیبانی در ۱۵۰۰ ودرایران دولت صفوی در ۱۵۰۲ ودر هندوستان دولت بابری در ۱۵۲۵ تشکیل گردید. این دولتهای جدید الظهور از شمال وغرب وشرق افغانستان دست تجاوز دراز کردند وبالاخره مملکت را درسه حصه شمالی وغربی وشرقی تجزیه وتقسیم نمودند، دولت شیبانی در ولایات شمالی ودولت صفوی در ولایات غربی ودولت بابری درولایات شرقی افغانستان مسلط شدند واین مدت تسلط اجانب ازسال ۱۵۰٦ بهبعد تا ۱۷۰۸ و ۱۷۱٦ در ولایات غربی و تا ۱۷٤۷ در ولایات شرقی وشمالی کشور تقریبا دونیم قرن طول کشید.

درطی این زمان دولت سرتاسری افغانستان وجود نداشت، لهذا مرکزیت اقتصادی معدوم شد ومعارف عمومی ازبین رفت، فقدان وحدت سیاسی باادارهدولت های متخالف ومتخاصم خارجی، بنیان وحدت ملی افغانستان را چنان شکاف عظیمی داد که خطرانحلال ملت درکشور های همسایه پیش آمد. چون استیلا گران خارجی هریك کانونی مستقل در ماورالنهر وایران وهندوستان داشتند ولایات متصرفهایشان در افغانستان بشکل ولایات دور دست وتابعی اداره میشدکه فقط مالیه میپرداخت ومصارف حکام ونظامیان ایشان را تادیه میکرد، یعنی افغانستان باتحمل خساراتوارده ازاین استیلاگران خارجی بدون از استحکامات نظامی ووسایل سوق الجیشی چیزی حاصل نکرد، بعلاوه خساره لشکرکشی های مخاصمانه اینسه دولت رابرضد همدیگر درخاك خود تحمل مینمود، در حالیکه تمدن و فرهنگ افغانستان روزبروز درسراشیبی انحطاط لغزیده میرفت وشهرهای بزرگ آن بشکل قصبهئی میدرامد، زیرا مراکز بزرگ علمی وسیاسی دربخارا وسمرقند واصفهان ودهلی قرار داشت نه درافغانستان تجزیه شده وتابع دول بیگانه. گرچه درشمال مغرب کشور شهر مشهد ازلحاظمذهبی طرف توجه دولت صفوی قرار داشت ودرشهر بلخ بعضی حکام ازبك ازاعمار مدرسه وتعلیم وتدریس خودداری نمینمود ویا دولت بابری درکابل وقندهار باغی یامسجدی میساخت مگر روی همرفته افغانستان تجزیه شده دیگر ازوحدت سیاسی وملی واز تمدن وفرهنگ قرن پانزدهم خود محروم شده بود. این انحطاط افغانستان از لحاظ سیاسی تاقرن هژدهم واز لحاظ فرهنگی واقتصادی تا قرن بیستم شدیدا محسوس بود ودر نتیجه کشور درخط سیر تکامل اجتماعی ازتمام ملل زنده ومتحرك جهان عقبتر ماند.

یکم

افغانستان ودولت شیبانی ماورالنهر

ازبك‌ها اصلا به قبایل نایمن وقبچاق منسوب اند وبعد ازآنکه برهبری ازبك خان امیر (اردوی مطلا) درقرن چهارده دیانت اسلام پذیرفتند، خویشتن را برای تمایز ازسایر قبایل بنام ازبك خواندند. ازبك‌ها درقرن پانزدهم متحد گردیده ویك قسمت قبایل دیگر را مطیع خود ساختند واز سواحل ارال رو به‌جنوب حرکت کردند. این‌ها درحصص سفلی مجرای جیحون باچغتائی ها مختلط شده قوم مستقلی تشکیل نمودند، وهر قبیله‌ئی ازقرغز وقزاق وغیره راکه دربین خود ساکن یافتند درخود به تحلیل بردند وبتدریج بشکل یك قوت بزرگی درآمدند.

محمدخان شیبانی ازاحفاد جوجی پسر چنگیزخان ، مرد دلیر وموسسی بودکه خاندانش درسایبریا زمامدار بودند وخودش به‌حیث قاید مردم ازبك درقرن پانزدهم وارد ماورالنهر شد . اودرك میکرد که بعدازکشته شدن سلطان ابوسعید گورگانی (در جنگ آذربایجان درسال ۱٤٦٨) وزمامداری ۲۵ ساله سلطان احمد مرزا جانشین ابوسعید درماورالنهر ، بتدریج ماورالنهر ضعیف شده رفته واینك سلطان محمود جانشین سلطان احمد درماورالنهر فاقد توانائی اداره کشور است. خصوصاً که‌دولت گورگانی افغانستان نیز دچار جنگهای شهزادگان بوده فرصت حمایت ودفاع از ماورالنهر ندارد. در چنین فرصتی سلطان محمود مرزا درسال ۱۵۰۰ بمرد وپسران سه‌گانه او برسر جانشینی پدر به‌گردن همدیگر افتادند. این‌است که‌محمد خان‌شیبانی باقوت تازه دم ازبك قیام کرده ماورالنهر را ازمدعیان تاج وتخت تصفیه وخود در سال ۱۵۰۰ پادشاهی شیبانی را اعلام نمود .

چهارسال بعدعین این‌واقعه در افغانستان رخ داد وبعد ازمرگ سلطان حسین مرزا آتش نفاق بین شهزادگان گورگانی مشتعل شد ومحمدخان شیبانی عملیهٔ ماورالنهر را در افغانستان شمالی وغربی تجدید نمود. این است که درسال ۱۵۰٦ ولایت بلخ و در ۱۵۰۷ـ اندخوی ومروچاق فتح وبعداز جنگ بادغیس، هرات ومرو ومشهد وقاین تسخیر، ودولت گورگانی افغانستان منقرض گردید. گرچه شیبانی بواسطه اعزام عبیداله سلطان درقندهار توانست شهر قندهار را فتح ومرزا ناصر برادر بابر راکه تازه درسال ۱۵۰۸ حاکم قندهار شده بود منهزم نماید مگرمجال‌توقف نداشت وقندهار را به‌محمد مقیم پسرامیر ذوالنون حاکم سابق قندهار ورقیب بابر مرزا داد وخود به‌هرات ومرو برگشت. امیر سلطان علی ارغون حاکم سیستان هم کتبا اظهار اطاعت نمود. گرگان ایران هم در ۱۵۰۸ فتح شد. محمدخان شیبانی تا ۱۵۱۰ در مدت ده‌سال سلطنت خود سمرقند وتاشکند وتمام ماورالنهر را اززمامداران تیموری چون بابر مرزای مشهور واخلاف سلطان محمود مرزا، وهمچنین ولایات بلخ وفاریاب وبادغیس وهرات ومرو ومشهد وقاین وکلات را ازشهزادگان وحکام و سلطانان گورگانی افغانستان (بدیع الزمان ومظفر حسین) ودامغان وجرجان ایران را تسخیر نمود. اما درلشکر کشی هائی که درگرم سیر وزمین داور وقندهار نمود به سبب مقاومت جدی مردم هزاره وتکودری موفقیت محکمی بدست نیاورد. محمد خان

شیبانی حکومت هرات را بجان وفا مرزا، وزارت هرات را به‌خواجه ابوالوفا، حکومت بلخ‌را به‌خرمشاه تیموری، حکومت مشهدرا به‌سید هادی خواجه، حکومت سمرقندرا به‌محمد تیمور سلطان، وحکومت بخارا را به‌عبیداله سلطان (پسران خود) داد.

محمدخان شیبانی مکررا قوای دشت قبچاق راهم شکست داد ولی بارآخر در سال ۱۵۰۹ درجنگ باقاسم سلطان فرمان روای دشت قبچاق شکست سختی خورد وافسران بسیاری ازدست داد. محمدخان که درسال ۱۵۱۰ بعد ازشکست درگرمسیر وزمین داور به‌هرات برگشته بود همینکه شنید دولت صفوی قوت گرفته وبه عزم تسخیر افغانستان سوقیات نموده است، پایتخت هرات را ترك گفته وبه جانب مرو حرکت نمود. اسمعیل شاه صفوی که‌طوس ومشهد وسرخس را گرفته بود بمرو شتافت ودر جنگی که‌بین او ومحمد شیبانی درحوالی قریه طاهرآباد مرو واقع شد سپاه شیبانی درهم شکست وقسما درمحوطه‌ئی محصور گردید، درطی این جنگ محوطه، صفوی غلبه کرد وشیبانی بفرار مجبور شد، ولی محمد خان شیبانی درحین زدوخورد درزیر پای سپاهیان فراری خود گیر آمده وکشته گردید ومرو ازطرف‌دولت صفوی فتح شد وعجالتا ولایات هرات، میمنه، فاریاب، جوزجان وبلخ بدست صفوی افتاد، ومرزا سلطان اویس والی بدخشان هم اظهار اطاعت نمود. خواجه کمال‌الدین محمود سفیر صفوی از طرف اخلاف محمد شیبانی (تیمور سلطان زمامدار سمرقند، عبیداله فرمان فرمای بخارا، وجانی بیگ حاکم کرمینه) پذیره شده ومتعهد گردیدند که‌در ولایات جنوبی جیحون دعوی نداشته باشند، اما البته این تعهد موقتی بود و تاقرن هژدهم حکومت ازبکی ماورالنهر در افغانستان شمالی بشکل خود مختاری باقیماند.

محمدخان شیبانی مرداديب بود ودرترکی شعر میسرائید ونصاب ترکی رابرای قاضی اختیارالدین هروی منظوم نمود، این‌شخص درطی جنگهای عدیده وباتحمل شکست ها دولت ازبکی‌را درماورالنهر تاسیس نمود. دولت شیبانی از ۱۵۰۰تا ۱۵۹۹ مدت صد سال طول کشید ودوازده نفر پادشاهان ازبکی حکومت نمودند، سمرقند پایتخت دولت شیبانی بود وگاهی شهر بخارا بر سمرقند پیشی میگرفت. درخوارزم نیز یك دولت مستقل ازبکی درسال ۱۵۱۵ تاسیس یافت که تابسط نفوذ دولت زاری روس درقرن نزدهم (۱۸۷۲) باقیماند. جانشین دولت شیبانی هم دولت جنیدی استرا خانی گردید که باوصلت زنانه باخاندان شیبانی متصل شده بود، عمر دولت جانشین دراز تربود و۱۸٦ سال را دربر گرفت (از ۱۵۹۹ تا ۱۷۸۵) درطول این مدت دوازده نفر دیگر سلطنت کردند. بعضی از اینان به‌ادب وتعمیرات توجه کرده وشهر بخارا را آبادتر ساختند وهم دربلخ به‌اعمار مدرسه پرداختند. مگر تاخت وتاز ایشان درهر کنج وکنار مملکت وزد وخوردی که بادولت های صفوی ایران وبابری هندوستان در افغانستان داشتند نه‌اینکه سیر تکاملی کشور را متوقف میساخت بلکه برویرانی عمارات وخرابی زراعت واقتصاد می‌افزود وفرهنگ را به‌انحطاط سوق میداد، ازنظر اداره هم ولایات شمالی هندوکش درخان نشین های کوچکی منقسم میگردید که با استقلال داخلی فقط اطاعتی بمرکز بلخ نشان میدادند ومالیاتی تادیه میکردند. مرکز بلخ هم نظر به‌زمان، روش‌های جداگانه در پیش میگرفت، وگردولت های شیبانی و جنیدی درسمرقند وبخارا دارای قوت مرکزی میبودند، این‌ها نیز به‌ایشان اطاعتی

نشان میدادند، والا طبل خودمختاری واستقلال میکوفتند. مثلا ولی محمدخان جنیدی که خودازسال ۱۵۹۸ حکمران بلخ بودتا ۱۶۰۵ ، همچنین ندرمحمد خان، سبحان قلیخان وعبداله خان جنیدی ،که هریك قبل ازجلوس بهمسند خانی، دربلخ حاکم و متمرکز ومستقل بودند .

ولایت بدخشان بیشتر از بلخ توسط امرای محلی ویا امرای باقیماندهٔ خاندان گورگانی، استقلال داخلی خودرا حفظ مینمودند چنانیکه ولایات کابل وزابل وقندهار وپشاور این کاررا میکردند البته بیشتر توسط امرای گورگانی، تاوقتیکه بابر شاه‌هند راگرفت ومستقیما این ولایات راتحت ادارهٔ بابری قرار داد .

درهرحال حکومت ازبکی درشمال کشور گاهی بغرض تحکیم وتوسیع نفوذ در سایر ولایات افغانستان میتاختند وگاهی بمدافعه ازبلخ مجبور میشدند. چنانیکه بعد ازمرگ محمدخان شیبانی، بازعبیداله سلطان وجانی بیگ‌خان درسال ۱۵۱۲ به‌هرات عسکر کشیدند و به‌جنگ حصار پرداختند، هرات دوماه دفاع نمود ودر طی این‌زمان بین سرداران ازبك اختلافاتی پیدا شده جانی بیگ بمنطقه حکمرانی خود «کرمینه» مراجعت کرد وعبیداله به‌مرغاب رفت. درعوض تیمور سلطان باعبیداله متفقا به‌هرات حمله نمودند وحاکم وافسران دولت صفوی به‌ایران فرار کردند، زیرا مردم هرات از ظلم وتعصب مذهبی آنان متنفر بودند. عبیداله داخل هرات شد وبامردم بسیاربامدارا پیش آمد، هراتیان دونفر واعظ وموذن صفوی راکه درهرات باقیمانده بودند بکشتند، وعبیداله به‌شهر مشهد عسکر کشید وگرفت. دولت صفوی نیز بغرض جنگ پیش آمد ولی تیمور سلطان ازهرات وعبیداله از مشهد به‌ماورالنهر عقب کشیدند. مردم بلخ نیز مثل هرات برضد دولت صفوی برخاستند وکمال الدین محمود حاکم صفوی را اخراج کردند تا در کشم بدخشان به پناه بابری گورگانی رفت. مناسبات بابرباشاه اسمعیل صفوی بسیار دوستانه بود، چنانچه اسمعیل صفوی درجنگ مرو خواهربابر را جزء اسرای مرو گرفته وبااحترام نزد بابر فرستاده بود و هم درجنگهای بابر بر ضد ازبك ها کمك‌های نظامی داده بود. وقتیکه عبیداله وتیمور به‌ماورالنهر عقب نشستند کمال الدین محمود ازکشم به‌بلخ برگشت ولی مردم اورا به‌شهر نگذاشتند، اوبه‌قصد ایران حرکت کرد اما درحد «بلچراغ» ازطرف ادهم سرکرده گرزیوان کشته شد .

درسال ۱۵۲۰ عبیداله باردیگر از ماورالنهر به‌هرات حمله کرد ولی بعد از دوازده روز جنگ بدون اخذ نتیجه مراجعت نمود. دولت شیبانی بعداز مرگ اسمعیل صفوی حمله خودرا درهرات تکرار نمود اما بازنتیجه نگرفت. چون این حملات بیشتر شکل یغما و چپاول داشت اسباب ویرانی وبربادی ملك ومردم میگردید. شیبانی های بلخ بعد ازسال ۱۵۴۵ بکامران مرزا برادر ورقیب همایون مرزا کمك نظامی مینمودند تابغلان رابگرفت وبه‌تسخیر بدخشان پرداخت. همایون که‌ازاین حرکت شیبانی بر آشفته بود ازکابل به‌بدخشان رفت وکامران را مغلوب وعفو کرد وخود پسانتر ازکابل به‌جنگ شیبانی های بلخ عسکر کشید، ولی درمقابل قوای شیبانی کاری انجام داده نتوانست وبکابل برگشت. عبداله ثانی پادشاه شیبانی دراواخر قرن شانزدهم شدید ترین هجوم خودش را در افغانستان شمالی عملی نموده درسال ۱۵۹۷ بعلاوه ولایت بلخ ولایات تخارستان وبدخشان راگرفت وولایات هرات واسفزار ونیشاپور ومشهد

وتون وطبس را تاختتاز کرد، اماشاه عباس صفوی قوای ازبك را درنواحی هرات درهم شکست. به‌همین سبب بودکه صفوی ها در راه حمله ازبك‌ها دربعضی حصص ولایت هرات به‌تعمیر معسکر های دفاعی پرداختند .

دولت جنیدی ازبك ماورالنهر که ازفتح ولایات شمال مغربی افغانستان مایوس شد در عوض ولایت قندهار را هدف قرار داد ودرقرن هفدهم (بین سالهای ۱٦٤۰ و ۱٦٤۲) باسوقیات نظامی قندهار رامسخر کرد، اماقندهار که درسر راهٔ تجارتی و ترانزیتی هندوستان وایران وماورالنهر قرار داشت آنقدر مهم بودکه دولت صفوی ایران ودولت بابری هندوستان درسر تصرف آن ازهیچ‌گونه مساعی‌دریغ نمیورزیدند، ودولت دور دست ازبك ازتصرف دائمی آن‌عاجز بود، پس شاه جهان هندی عجله‌کرد وقندهار را بازور سپاه ازدست قوای ازبك بیرون کشید. عباس ثانی صفوی نگذاشت وبادولت جنیدی ماورالنهر روابط حسنه برقرار کرد ودرسال ۱٦٤۸ مجددا قندهار را اشغال کرد، ودولت هند ازآن بعد هرقدر کوشید به‌قندهار دست نیافت .

دولت ازبك که بعداز تصرف بلخ درعهد عبداله خان ثانی ولایت بدخشان را درسال ۱۵۸۳ تحت نفوظ خودقرار داده ومرزا شاهرخ حاکم بدخشان رابفرار در هندوستان ودربار اکبر جلال الدین مجبور نموده، وهم بااکبر توسط نامه وسفیری ارتباط دوستانه برقرار کرده بود درسال ۱٦۲٤ سوقیاتی بکابل نمود، ولی بدون اخذ نتیجه مراجعت کردند. درعوض دولت هند درسال ۱٦٤۰ درصدد سوقیات بولایات شمالی افغانستان شد، شهزاده مرادبخش با اردوی مرکب از پنجاه هزارنفر عسکر ویکهزار وهفتصد افسر ودوهزار تفنگدار بجانب بلخ حرکت کرد، ومتعاقبا اورنگ زیب مشهور برادر مرادبخش قوت الظهر اوشد. ندر محمدخان حاکم بلخ با پسرانش سبحان قلیخان وبهرامشاه وقتلغ محمد، بلخ راتخلیه کرده به‌اندخوی و بخارا وایران بغرض استمداد رفتند. بلخ باخانواده حکمران وهفت ملیون دارائی‌شان بدست قوای مرادبخش افتاد وحکام اودر بلخ وبدخشان ومیمنه وشبرغان اعزام‌گردید. متعاقبا ندرمحمد خان وپسرانش باقوای امدادی ماورالنهر برگشته‌وبه جنگهای‌ناگهانی پرداختند. این جنگها آنقدر طول کشید که‌سپاه هندی خسته وکوفته گردید وزمستان نزدیك شد. اورنگ زیب ضعف قشون خودرا احساس کرد وخطررا نزدیك دید، لهذا به‌مصالحه تن‌داد وولایات بلخ وبدخشان را بدولت ازبك گذاشت وخود بکابل مراجعت کرد وبقول مرتضی حسین بلگرامی (حدیقته الاقالیم) بیست ملیون روپیه هندی‌مصرف این سفربری شده بود درحالیکه مالیات سالانه آنروز بلخ وبدخشان وخود ماورالنهر دوازده ملیون روپیه خام مساوی سه‌ملیون روپیه هندی میشد .

ازاین بعد تسلط دولت های ازبکی ماورالنهر در ولایت شمالی افغانستان از دستبرد دولت های هند وایران محفوظ ماند. ولی بتدریج ضعف دولت مرکزی ازبك درسمرقند وبخارا ومستحکم شدن ملوك الطوایفی درماورالنهر (خوقند وفرغانه و بخارا وسمرقند وغیره) نفوذ آنان‌را درافغانستان شمالی هم محدود نگهداشت . ولایات خلم، بلخ، جوزجان، فاریاب وغیره شکل ملوك الطوایفی مستقل ونیمه مستقل پیدا کرد وبسته‌گی آنها بمرکز واطاعت به دولت های ازبکی ماورالنهر برای نام باقیماند. روی همرفته ازآغاز قرن هفدهم (۱٦۰۵) به‌بعد تااوسط قرن هجدهم (۱۷٤۹) بتدریج دولت جنیدی ازبکی بخارا وماورالنهر درسراشیبی ملوك الطوایفی لغزیده میرفت تا

جائیکه تمام مناطق قلمرو او درتحت امرخانها وبیگ های هرمنطقه شکل خود مختاری به‌خود گرفته ومحض برای نام تابع پادشاه مرکزی شمرده میشدند. این ضعف و تنزل دولت ازبك منحصر به‌ماورالنهر نبود بلکه درخوارزم حالتی بدتر از ماورالنهر داشت، دراواخر قرن هفدهم واوایل قرن هجدهم درمدت کمتر از چهل سال ده‌نفر پادشاه آمد ورفت وهر کدام ازآنها یاخلع ویاکشته شدند. بهرصورت هرقدر که‌ضعف دولت مرکزی ازبك بیشتر میشد حکومت ازبکی بلخ مستقل‌تر میگردید، این استقلال ولایتی که قوت الظهر خارجی نداشت طبعا بتدریج دراجتماع ولایت می‌آمیخت وچون دردین ومذهب نیز وحدت داشتند اینك درسایه ازدواج واختلاط درمنافع هم مشترك گردیدند، ومردمان ازبك که در ابتدا به‌صفت گروه های مهاجم درولایات بلخ وجوزجان وفاریاب ومیمنه وتخار وغیره فرود آمده بودند بمرورزمان حیثیت مردمان محلی پیدا کردند زیرا ایشان دیگر مهاجرین زودگذر نبوده‌بلکه هموطن دایمی مردم محلی‌بشمار میرفتند.

امرای ازبکی بلخ گرچه توانائی آنرا نداشتند که ولایات شرقی وغربی کشوررا از سلطه رقبای صفوی وبابری نجات دهند ولی توانستند که زبان وادب وفرهنگ دری افغانستان را پذیرائی نمایند وخود رکنی ازارکان ملت افغانستان قرار گیرند، این حقیقت وقتی خوبتر تبارز کرد که دولت ابدالی افغانستان در قندهار تشکیل شد و همینکه در ۱۷٤۹ نماینده این دولت (شاه‌ولیخان) در ولایات شمالی کشور رسیدتمام حکومت های محلی وازبکی ازمیمنه تابلخ وخلم مثل ولایات بدخشان وکابلستان و تخارستان وزابلستان وپشاور وغیره یکسان وبدون آنکه بینی کسی خون شودبدولت مرکزی قندهار ضم شده وبعدا درتمام جنگهای ملی دربرابر تجاوز کاران خارجی با سایر مردم کشور یکسان شرکت کردند .

دوم

افغانستان ودولت صفوی ایران

در آغاز قرن شانزدهم درکشور ایران دولت جدیدی بمیان آمدکه در راس آن یك خاندان صوفی وروحانی قرار داشت، این دولت تانصف اول قرن هجدهم عمر نمود وموسس آن درسال ۱۵۰۲– اسمعیل صفوی بود، این شخص مذهب امامیه را در ایران رسمی ساخت وفرمان داد تادر قلمرو اوخطبه بنام ائمه‌اثنا عشر خوانده شود واقامت نماز وروزه وعبادات اسلامی بطریقهٔ مذهب امامیه بعمل آید، بعلاوه امر کردکه مخالفین این مذهب اعم از سنی وخوارج باضرب «غازیان» وسپاه برانداخته شود، این حکم شاه اسمعیل آتش نفاق های مذهبی راکه ازقرن ها ریشه گرفته‌بود مشتعل تر ساخت ومردم بسیاری ازپیروان طریقه تسنن وخوارج ایران مجبور بفرار گردیدند ، درجنگهائی که ازعهد سلطان سلیم عثمانی به‌بعد باایران واقع شد بیشتر جنبهٔ تعصبات مذهبی مورد استفاده قرارگرفت وبعدها دول استعماری اروپا درآسیای وسطی ازاین اختلافات مذهبی دول سنی مذهب وشیعه مذهب استفاده های بسیاری نموزند. همچنین عرفای اسلامی ایران‌هم باخانقاهای خود سرکوب وویران گردیدند و دانشمندان اغلب به‌هندوستان هجرت نمودند ودیگر در دورهٔ دولت صفویه علما و شعرای نامداری مثل گذشته درایران پیدا نشد، درعوض عقیده بجادو واستخاره و خرافات تقویت گردید ، شاه عباس خود ازاصفهان پیاده تامشهد بزیارت برفت چون مذهب شیعه در حالت مد بود قدرت نامحدودی بروحانیون این مذهب بخشید، لهذا علوم دینی جای علوم طبیعی وریاضی وحتی ادب راگرفت ومراسم سوگواری احیاشد، زبان ترکی نیز در دوره دولت صوفیه درایران مروج گردید، درهمان اوایل این دولت ، طرفداران شاه اسمعیل که‌کلاه ترکی سرخ میپوشیدند موسوم به «قزلباش» گردیدند وبعدها طرفداران قبیلوی شاه عباس به زبان ترکی «شاهسون» خوانده شدند.

دولت صفوی باچنین قوائی که‌متهیج ازاحساسات مذهبی بود به‌سهولت‌توانست ایران رابار دیگر وحدت سیاسی بخشد ومتجاوزین خارجی را ازآن دور نگهدارد. بعلاوه دولت صفوی برعکس انحطاط علمی ایران توجه نمود تاهنر های زیبا به‌پیروی از مکتب هنری هرات سر برکشد. اسمعیل صفوی که دولت صوفیه را اساس گذاشت عراق عجم وفارس ورستمدار وغیره رابگرفت ومخالفین مقاوم خودرا بعضا در آتش سوخت وبعضا مثل مرغی در قفس آهنین محبوس نمود. اوباچنین روشی درهشت سال مرکزیت دولت ایران را تامین کرد وبغداد رابگرفت ودرسال ۱۵۱۰ متوجه افغانستان شد، شاه اسمعیل طوس ومشهد وسرخس راگرفته ومحمد شیبانی خان را باسپاهش درمرو شکست داده وکله منارهائی ازکشته شدگان برپا نمود. آنگاه قشون اسمعیل به‌هرات آمد، اشراف شهر قبلا تسلیم شده بودند ودر مسجد جامع منشور فتح صفوی قرائت شد، امر پادشاه دراین جا از طرف حافظ زین‌الدین هراتی نقض شد وحافظ لب بطعن خلفا ومخالفین امیرالمومنین علی ابن ابی طالب نگشود، لهذا افسران اسمعیل که از تعصب مذهبی میلرزیدند حافظ را درهمان مسجدبکشتند،

مردم هرات متنفر ومتفرق شدند. اما اسمعیل خود به‌هرات آمد وبامردم سلوك‌مدبرانه نمود. اوامر کردکه آینده درمنابر فقط بتذکار نام وفضایل ائمه اثنا عشر اکتفا شود، همچنین اوآن اشراف درباری خودرا که‌خلاف مذهب شراب نوشیده بودند اعدام نمود.

ازآن پس شاه صفوی بولایات میمنه وفاریاب کشید وحکومات آنجا را بابلخ و اندخوی وجوزجان وغرجستان زیرنظارت بیرم‌بیگ گذاشت وحکومت سلطان اویس حاکم بدخشان را تصدیق نمود. چون بعد ازمرگ محمدخان شیبانی، حکام ازبکی افغانستان شمالی را تخلیه‌کرده ودر ماورالنهر عقب نشسته بودند، شاه اسمعیل به بابر مرزای گورگانی (که قبلا درسال ۱۵۱۱ باسپاه زابل واتفاق بدخشان وحصار شادمان را ازسپاه ازبك باختلان وقندز وبغلان گرفته بود)امداد نظامی نمودتا ماورالنهر را ازحکومت ازبك بگیرد. بابرموقتا توانست چنین کند وبر ماورالنهر مسلط شود ولی همینکه اخلاف محمدخان شیبانی درسمرقند وبخارا وکرمینه خودرا جمع کردند، درسال ۱۵۱۲ بابر را مغلوب وقشون امدادی صفوی را معدوم نمودند، ودر همین سال بوپای سلطان برادر جانی بیك به‌بلخ آمد وتیمور سلطان به‌هرات وعبیداله به‌مشهد داخل شدند. مردم که ازظلم وتعصب مذهبی صفوی کوفته خاطر شده بودند در افغانستان بیشتر طرف دولت ازبکی را درمقابل دولت صفوی التزام نمودند. این است‌که در بلخ حاکم ازبك راپذیرفتند وحاکم صفوی را (کمال الدین محمود) مجبور بفرار کرده وبالاخره بکشتند. درهرات نیز ازتیمور سلطان پذیره کردند ودو نفر واعظ وموذن صفوی رابه خون حافظ زین‌الدین بکشتند. بعداز آنکه سپاه صفوی‌مجددا به‌هرات آمد وتیمور سلطان وعبیداله ازهرات ومشهد به ماورالنهر عقب کشیدند — ابوالقاسم بخشی وخواجه شهاب الدین غوری وقاسم کرخی وامیر نظام الدین و عبدالقادر وغیره برضد استیلای صفوی برخاستند ودر صدد اشغال شهر هرات‌شدند اما سپاه صفوی آنقدر قوی بودکه مشهد وهرات را بگرفت وشورشیان را باکشتار شهاب الدین غوری وقاسم کرخی وسه صدنفر دیگر سرکوب نمود.

شاه اسمعیل که خود درمشهد بود دیو سلطان وامیر سلطان را باقشونی بسر کوبی ولایات شمالی افغانستان سوق نمود، مردم اندخوی برهبری قرابقال جلوسپاه صفوی راگرفته وبعد از یکهفته جنگ مغلوب شدند، قوماندان صفوی بعد از غلبه اندخوی راتاراج ونفوس آنجا را (زن ،مرد وطفل) کشتار دسته جمعی نمود، وشبرغان وبلخ تسلیم شد. دراین وقت شجاع بیگ ذوالنون والی سابق قندهار که درمحبس ارگ هرات بود ازمحبس بطرف قندهار فرار کرد واسمعیل صفوی حکم نمودکه هرجا کسیرا ازسپاه خراسان (افغانستان) یابند ازدم شمشیر بگذرانند. افسران صفوی در هرات دست به‌این کار زدند ومردم بسیاری را از زن‌ومرد بکشتند وتاراج کردند، همچنین شهرخ افشار باسپاهی درقندهار اعزام گردید تاقندهار را مسخر وشجاع بیگ را معدوم نماید. این‌سپاه باجنگهائی‌که نمود ازفتح قندهار عاجز آمد ودرعوض به‌مستونگ بلوچستان — بغرض سرکوبی شجاع بیگ کشید، اما شجاع بیگ بدست نیامد ومردم بیگناه مستونگ کشتار وتاراج شدند، عجالتا سپاه صفوی به‌ایران بر گشت واسمعیل ازمشهد به‌تبریز پایتخت خود رفت.

این عسکر کشی های دولت صفوی ودولت شیبانی بزراعت ولایات شمالی و غربی افغانستان صدمه سختی زد ودرسال ۱۵۱۲ قحطی بزرگ افتاد مخصوصا درشهر

هرات. درسال ۱۵۱٤ مردم غرجستان وچقچران بقیادت محمدزمان مرزا وامیر اردوشاه برضد دولت صفوی قیام کردند ولی بجائی نرسید در حالیکه اسمعیل یکسال بیشتر درجنگ آذربایجان مغلوب سلطان سلیم عثمانی شده وتبریز پایتخت کشور رانیز از دست داده بود. اسمعیل که ازاین بعد برولایات شمال مغربی افغانستان - مشهد و نیشاپور وهرات وغیره - مسلط بود درسال ۱۵۱۵ حکومت این ولایات را بنام «خراسان» به‌پسر وولیعهد خود طهماسب مرزا داد واوبا وزیر خراسان شیخ مجدالدین کرمانی در شهر هرات متمرکز گردید اما بعد ازآنکه عبیداله سلطان شیبانی درسال ۱۵۲۰ یك حمله مکرر وبی نتیجه به‌هرات نمود اسمعیل صفوی حکومت هرات را به‌پسر دیگر خود «سام مرزا» داد. زیرا امیرخان کارگذار طهماسب مرزا درهرات دست ظلم دراز کرده و بغرض تحصیل پول ومال، مردم راسرشماری کرده ومبلغ گزافی برآنها حواله نموده بود، شاه اسمعیل صفوی شهر مشهد رابوسطه مزار ثامن الائمه مرکز اداری ولایت خراسان ومرکز مذهبی کشور ایران قرار داد وتوجه کامل مردم ایران رابه‌حفظ وتقدیس آن متوجه نمود، خصوصاً که‌بعدها مقامات مذهبی نجف وکربلا از دست‌دولت ایران برآمد وتمام توجه مردم ایران منحصر به‌مشهد گردید. شاه اسمعیل در۱۵۲۳ گرجستان رافتح کرد ودر سال ۱۵۲٤ ازجهان گذشت .

شاه طهماسب پسر وجانشین اسمعیل (سلطنت او ازسال ۱۵۲٤ تا ۱۵۷٦) قزوین را عوض تبریز پایتخت قرار داد وبعداز مرگ اسمعیل حمله دولت ازبك را درهرات جلوگیری نمود وباحملات دولت عثمانی دچار گردید . سلیمان قانونی پادشاه عثمانی درسال ۱۵۲۳ بین‌النهرین وآذربایجان را فتح کرد ودوباره تاسلطانیه پیش‌آمد وبرگشت تادر ۱۵۵٤ بین ایران وعثمانی مصالحه برقرار گردید. طهماسب بعداز مغلوبیت همایونشاه بابری ازشیر شاه سوری در هندوستان (۱۵٤۰) اورا درهرات پذیرائی و در ایران قبول نمود . پذیرائی‌همایون درهرات‌طبق فرمان‌طهماسب بحساب افغانستان بعمل آمد، دراین منشور گفته شده بودکه : ۵۰۰ سوار اشراف ازهرات همایون را درعرض راه استقبال کند ویکصد اسپ بایراق طلائی از طرف طهماسب و ۳۰- اسپ بالگام زربفت وزین منقش لاجوردی ازطرف امیرخان حاکم هرات پیش کش نماید وجل این اسپان مخمل زرد وسرخ باشد، بعلاوه کمربند وخنجر جواهر نشان اسمعیل صفوی، چهارصد توپ‌مخمل واطلس فرنگی،پنجاه جامه، قالیچه مخمل دوخوابهٔ طلاباف، نمد تکیهٔ کرك استراتلس، سه قالین دوازده زرعی، دوازده خیمه قرمزی وسفید بنام طهماسب پنجاه خیمه باقالین های چهل - بیست - دوازده‌زرعی، صد اشتر، پنجاه طبق چینی ازطرف حاکم هرات تقدیم شود. خوراکه مجلس همایون شاه هم مرکب باشد از روزانه پنجصد غوری و در مهمانیها ۱۵۰۰ غوری طعامهای رنگارنگ در طبق نقره‌ئین ولنگری های طلائی وچینی باسر پوشهای طلائی ونقره‌ئی، نمك‌دانهای مرصع، نانهای خمیرشده باشیر وروغن وخاشخاش درسنی های‌خطائی معطر باگلاب وعنبر ومشك، شربت آب لیموی گلاب‌دار، مربای سیب ، تربوز وانگور، مفرحات وحلوا وفالوده ، ودسترخوان ها همه قلم کارباشد. جیب خرج افراد معیت همایون شاه روزانه فینفر دوتومان وازخود او دوهزارتومان (یك تومان مساوی ده مسکوك نقرئین رایج آنوقت) داده شود، روزهای شکار باز وچرخ وشاهین‌بکاراندا‌ختـه شودودرمجلس همایونشاه سرایندگان ونوازندگان هراتی چون حافظ صابر، حافظ

دوست، قاسم قانونی، استاد شاه محمد نائی واستاد یوسف کمانچه حاضر باشد، درروز ورود همایونشاه درشهر هرات ۳۰ هزار سواره وپیاده ازاو استقبال کند، بازار ها تزئین وطاق ها نصب وحمامها سفید ومعطر شود، کلانتر حسین هراتی‌روز نامچه این وقایع را باصورت مذاکراتی که درمجلس همایونشاه بعمل می‌آید بنویسد وبه‌اصفهان ببرد (صفحه ۳٤٦ ـ حدیقته الاقالیم طبع نولکشور هند) . ازاین نوشته مصرف گزاف دربار این دوره آشکار میگردد ونشان میدهد که مردم تحت چه‌استثماری قرار داشته‌اند تاطبقه حاکمه راچنین مرفه نگهدارند .

طهماسب در ۱۵٤٤ باده هزار عسکر همایونشاه راکمك نمود که به‌افغانستان برگردد وقندهار وزابل وکابل را از برادران مخالف خود باز ستاند بشرطیکه همایون قندهار را به‌شهزاده مراد صفوی بگذارد. همایون آمد وقندهار را ازمرزا عسکربابری بگرفت وبه مراد مرزای صفوی که باوی آمده بود بداد وخود بکابل آمد و مستقرشد. اما مرادمرزا بزودی درقندهار بمرد وهمایون ازکابل برفت وبوداغ خان نائیب مراد مرزا را به‌ایران فرستاد وخود قندهار را بگرفت وبحاکم خود بیرام خان سپرد وخود بکابل برگشت. اما طهماسب در ۱۵۳٦ مجددا عسکر سوق کرده قندهار را که این وقت در دست کامران مرزای بابری بودبگرفت. بعداز کمی کامران برگشت وقندهار را ازدست حاکم صفوی مسترد نمود، وشاه طهماسب در ۱۵۵٦ باردیگر قندهار را تسخیر نمود.

شاه طهماسب نمایندگان تجارتی کمپنی شرقی انگلیسی راکه در ۱۵٦۱ برای تاسیس تجارت خانه درایران آمده وبیامهای‌الیزابت ملکه انگلستان راهم آورده بود، بنام عیسوی وکافر ردکرد وخود در ۱۵۷٦ توسط یکی اززنان حرمش مسموم گردید وبمرد. جانشینان طهماسب تاسال ۱۵۷۷ هردو نفر «حیدر واسمعیل دوم» یکی پی دیگری بدون آنکه کاری انجام داده باشند بدست امرای درباری کشته شدند وسلطنت به‌پسر دیگر طهماسب «محمد خدا بنده» رسید، ولی اوگرفتار حملات دولت عثمانی بود. فرزندش عباس درسال ۱۵۸۷ سلطنت خودش را اعلان کرد وتا ۱٦۲۹ حکمرانی کرد . شاه عباس چون با پیش قدمی نظامی دولت عثمانی مقابل شد ولایات تبریز ، شیروان، گرجستان ولرستان را در ۱۵۸۸ ضایع کرد، اما برعکس توانست قوای مهاجم دولت ازبکی ماورالنهر را در ۱۵۹۷ درجوار هرات بشکنند .

چون دولت توانائی مقابله را بادولت عثمانی نداشت وهم دولت عثمانی در اروپا وسواحل مدیترانه اسباب تشویش وهراس دول توسعه طلب را فراهم کرده بود لهذا افسران انگلیسی که درجامه اهل تجارت ووابستهٔ برادران شرلی به‌ایران رفته‌بودند در صدد تنظیم وتجهیز اردوی ایران برآمدند. شاه عباس توانست بزودی در ۱۵۹۸ یك اردوی ۳۲ هزار نفری منظم ومجهز باتوپ خانه آماده نموده ویك قوت قبیلوی «شاه سون» رابران بیفزاید . این است که‌او درسال ۱٦۰۳ تبریز را باقوت ازعثمانی مسترد نمود، وبار دیگر در حوالی دریاچه اورومیه قشون عثمانی را شکسته ایروان و شیروان وقارص رابگرفت، بعلاوه او آذربایجان، کردستان، بغداد، موصل ودیار بکر، کربلا ونجف رانیز مسخر نمود، فقط در قراریکه در ۱٦۱۱ داده شد ایران پرداخت سالانه دوصد بار ابریشم را بدولت عثمانی تعهد کرد. صادرات سالانه ابریشم‌ایران در آنوقت بالغ بر ششصد وسی وچند هزار من ایرانی میشد. شاه عباس در ۱٦۱۵به کمپنی انگلیسی تجارتی هند امتیاز خرید ابریشم ایران وتاسیس تجارت خانهٔ در

جاسك داده وباز گذاشتن بنادر خلیج فارس رابرخ کشتی های شان قبول کرد. ازآن بعد در ۱۶۲۰ بحریه انگلیس قوای پرتگال را درجاسك بشکست وجزیره قشم را از پرتگال برای ایران گرفت، وایران برجزیره هرمز دست یافت وتا ۱۶۲۵ به‌کمك انگلیس وهالند تمام متصرفات بحری پرتگال را در خلیج فارس تصرف نمود وبه‌این صورت نفوذ اقتصادی وسیاسی انگلیس در ایران ریشه گذاشت .

شاه عباس درسال ۱۶۲۰ سپاهی به‌قندهار اعزام کرد وشهر را که‌این وقت در تصرف عبدالعزیز حاکم جهانگیر پادشاه بابری هندوستان بود قهرا مسخر ساخت . اما بعد از هفده سال (۱۶۳۷) شاه جهان بابری بعزم فتح قندهار از دهلی به‌پنجاب آمد وعلی مردان خان حاکم صفوی خطبه بنام اوخواند، ابوسعید حاکم بابری کابل به‌قندهار کشیده وعلیمردان رابه دربار شاه جهان فرستاد وسیاوخش قوماندان‌نظامی صفوی راکه مقاومت نشان داد مغلوب نمود. دوسال بعد ازاین واقعه شاه عباس در ایران بمرد وچون قبلا دوپسر خودرا کورکرده ویك پسر خودرا کشته بود لابدسلطنت به‌نواسه او «شاه صفی» رسید که از ۱۶۳۹ تا ۱۶۴۲ دوام کرد، در دوره کوتاه شاه صفی قوای ازبك قندهارراگرفت‌وقوای عثمانی همدان وبغداد رامسخر نمود .

عباس ثانی (۱۶۴۲ — ۱۶۶۷) درسال ۱۶۴۸ به‌قندهار سوقیات کرده وآن‌شهر مشهور ومستحکم را مسخر نمود، ازاین بعد قندهار مثل ولایات سیستان وهرات و مشهد ونیشاپور تاقرن هژدهم دردست دولت صفوی ماند. گرچه شاه جهان بابری دوبار دیگر تاسال ۱۶۵۱ سپاه مکملی به‌قیادت شهزاده اورنگزیب وسعداله حاکم‌کابل برای تسخیر قندهار فرستاد مگر باکثرت سپاه بابری (۷۰ هزار سوار وپیاده) فتح قندهار میسر نشد واورینگزیب ناکام به‌هند رفت. عباس ثانی با دولت ازبکیه راه مدارا درپیش گرفت، اما درایران دچار مخالفت امرا ودرباریان گردید زیرا عباس از مذهب امامیه تبرا کرده وحتی خویشاوندان نزدیك خودرا که مذهب امامیه داشتند بکشت، لهذا مخالفین او توسط خواهرش اورا دراندرون حرمسرا مسموم نمودند. سلیمان صفوی پسر وجانشین شاه عباس ثانوی (۱۶۶۷ — ۱۶۹۴) کارتازه‌ئی در افغانستان نداشت جز آنکه مالیات ولایات مقبوضه را بکیرد. شاه حسین صفوی پسر شاه سلیمان هم مثل پدر بود واز ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ سلطنت نمود .

بعد از شاه عباس دولت صفوی داخل دوره انحطاط شده بود واین انحطاط در عهد شاه حسین بدرجه نهائی رسید، مرکزیت دولتی ضعیف شده ووزراء وافسران رقیب ، روحانیون، خواجه سرایان وفال بینان در دربار مشغول مجادله باهمدیگر بودند، فیودالهای مقتدر محلی درولایات مربوطه شکل خود مختاری ونیمه خودمختاری بخود گرفتند ، واز تادیه مالیات بدولت مرکزی فرار میکردند، چون خزانه دولت‌کسر میداشت دولت هم عوض معاش بمامورین خود زمین میداد، این‌زمین که موروثی نی بلکه موقتی بود، صاحب آنرا وامیداشت که منافع آنی را درنظر گرفته وتاجائیکه‌ممکن بود از زمین وزارع بدوشد واز ادای مالیات دولتی سرباز زند، همچنین اراضی وسیع وقفی بدون ادای مالیات در دست روحانیون ومزارات مذهبی بود، قشون ازنرسیدن معاش ومردم از جورحکام وفیودال متنفر ونالان بودند، واین زمینه سقوط دولت مرکزی را فراهم میساخت. ملت ایران درزیر چنین اداره فاسد ونالایق شاکی ونالان بودند ودر جاهای دورتری که میتوانستند برضد دولت قیام میکردند، در اوایل قرن

هژدهم لزکی های ایران سر به‌شورش برداشته وشیراز را گرفتند، همچنین لرستانی ها قیام کرده وتا کردستان تاثیر کردند، در جنوب ایران نیز مردم بلوچ پرچم‌مخالفت افراشته وبندر عباس را اشغال نمودند، گرچه این قیامهای داخلی ایران فورا باعث سقوط دولت مرکزی نشد ولی قیام مردم افغانستان کار را یکسره نمود .

سوم

افغانستان و دولت بابری هند

دولت بابری هند بالشکر کشی های متعدد خود به افغانستان باعث صدمه اقتصادی وفرهنگی کشور شد. محمد بابر یکی از شهزادگان تیموری پسر عمرشیخ حکمران اندیجان ماورالنهر وکواسه امیر تیمور معروف است. او درسال ۱۴۸۳ در اندیجان جانشین پدر (به‌عمر یازده سالگی) گردید ودر ۱۴۹۷ سمرقند را ازکاکای خود سلطان احمد گرفت . در ۱۴۹۹ مجددا اندیجان را ازبرادر خود جهانگیر ودر ۱۵۰۰ سمرقند را ازمحمد شیبانی موسس دولت تازه ازبك متصرف شد. امایکسال بعد مورد حمله دولت محمدشیبانی قرار گرفت وبه تاشکند نزد مامای خود سلطان محمود فرار کرد. محمود اورا کمك‌نمود تا مجددا دراندیجان حمله نمود. بابر دراین حمله زخمی شد وبه ترمز فرار کرد، زیرا تاشکندرا محمد شیبانی اشغال کرده بود. در ۱۵۰۱ بابر ازترمذ به‌افغانستان آمد، این وقت اقتدار دولت گورگانی افغانستان مشرف بزوال بود وبدیع الزمان مرزا درمیمنه اقامت داشت، حکومت تخارستان در دست خسرو شاه امیر محلی بودکه قشونی بالغ برهشتهزار نفر داشت ، این‌شخص درمرکز قندز ازبابر پذیرائی وحمایت نمود. ولی بابر سپاه اورا به‌خود جلب کرد و خسرو شاه را به‌فرار نزد بدیع الزمان مجبور نمود، بابر بالشکر قندز هندوکش را به‌قصد تصرف کابلستان عبور کرد وکابل دراین وقت اسما تحت حکمرانی مرزا عبدالرزاق گورگانی وعملا زیر اداره محمدمقیم ارغونی حکمران گورگانی قندهار و زمین داور قرار داشت. محمدمقیم همینکه انحطاط دولت گورگانی را احساس کرد بکابل آمد وبقوت حکومت کابل را باخواهر مرزا عبدالرزاق یکجا گرفت، عبدالرزاق بجانب لغمان فرار کرد اما محمدمقیم در برابرحمله بابر مقاومت نکرد وشهر را تسلیم کرد وخود به قندهار رفت .

بابر در ۱۵۰۵ که دولت گورگانی با مرگ سلطان حسین درهرات روبه سقوط میرفت ازکابل‌به‌غزنی وقلات کشید وزابلستان را ازحکام ارغونی قندهار گرفته به برادر خود جهانگیر داد. وخود در ۱۵۰۶ براه هزاره درهرات رفت. این وقت بدیع الزمان ومظفر حسین پادشاهان دوگانه افغانستان درکناره رود مرغاب به انتظار حمله دولت شیبانی شکل وضع الجیشی اختیار کرده بودند. بابر میخواست با اتفاق پادشاهان گورگانی بامحمد شیبانی دشمن مشترك شان بجنگد ولی زمستان رسید و جنگی باشیبانی واقع نشد. کابل راهم رقیب خویشاوندش «جان مرزا» اشغال کرده بود، پس بابر به‌عجله برگشت وکابل را بگرفت وجان مرزا را به‌قندهار مرخص‌نمود، بابر در ۱۵۰۷ بالای خلج های غزنین بتاخت وبعد از قتال چندین هزار گوسفند و حیوانات شانرا اغتنام نمود وتنفر مردم رانسبت به‌خود برانگیخت. محمد شیبانی که با اشغال هرات دولت گورگانی را منقرض کرده ومتوجه جنوب شده بود، محمدمقیم وشاه بیگ ارغونی حکام قندهار را بترس انداخت . آنها از بابر استمداد نمودند تا وقتیکه بابر به قندهار رسید آن دوبرادر به‌شیبانی ها که‌زودتر رسیده بودند اظهار اطاعت کرده وبه حکومت خود باقیمانده بودند. لهذا برای طرد بابر سپاه آراستند

وبابر به‌جنگ پیش آمد وسپاه هردو برادر را درهم شکست، محمدمقیم به‌زمینداور و شاه بیگ درشال بلوچستان فرار کردند. بابر حکومت قندهار را به برادر خود ناصر مرزا داد وخود بکابل برگشت. اما دوبرادر باکمك شیبانی به‌قندهار باز گشته ناصر مرزا راجانب کابل فراری ساختند ومحمدخان شیبانی هم از زمینداور به‌هرات مراجعت کرد وقندهار دردست برادران ارغونی ماند.

بابر قضیه قندهار را لاینحل گذاشته در ۱۵۰۸ متوجه ولایت ننگرهار شد،مرزا عبدالرزاق حاکم سابق کابل درجنگ بابابر مغلوب واسیر و اعدام شد وننگرهار ضمیمه‌حکومت بابر گردید. این‌وقت مردم‌بدخشان به‌قیادت«زبیرراعی» (چوپان) برضدحکام گورگانی قیام کرده وآن ولایت را متصرف شدند، بابرکه مصمم بود درافغانستان جانشین دولت گورگانی گردد فورا سپاهی به‌قیادت جان مرزا دربدخشان فرستاد و آن ولایت را اززبیر راعی بگرفت. همینکه بابر از کشته شدن محمدخان شیبانی در جنگ مرو اطلاع گرفت، بفکر تاسیس دولت در ماورالنهر افتاد وبعجله در قندزرفت واز اسمعیل صفوی استمداد نظامی نمود. آنگاه (۱۵۱۱) بماورالنهر کشید وبخارا و سمرقند را اشغال نمود. شیبانیها به‌حمله پرداخته وسمرقند وبخارا را مستردکردند وبابر را در ۱۵۱٤ به‌جانب افغانستان فراری ساختند. ازاین بعدبابر ازخیال ماورالنهر گذشت وچون دولت صفوی راهم درولایات شمال مغربی افغانستان قایم وقوی میدید پس به‌افغانستان شرقی متوجه شد وبر قبایل آزاد بتاخت ودر باجور وسوات سه هزار مرد راهلاك نمود وحکومت آنجارا به‌خواجه کلان بیگ داد ومرزا ناصر را به غزنین فرستاد.

بابر بزودی آنقدر قوی شد که در ۱۵۱۸ توانست برای تسخیر هند رودسندرا عبور وتاچناب را بگیرد وبرگردد. سال دیگر بابر بعداز حمله برقبیله یوسف زائی، رود سندرا از حداتك عبور کرد ومحمد سلطان را باچهار هزار سواره بتاخت لاهور مامور نمود وخود بکابل مراجعت کرد. درسال ۱۵۱۹ بابر به‌پنجاب کشیده سیالکوت را با ۳۰ هزار اسیر گرفت وبعد ازتاراج پشتون های سید پور بکابل برگشت. اودر ۱۵۲۰ همایون را دربدخشان فرستادوخود به‌قندهار رفته شاه‌بیگ ارغونی‌را محاصره نمود، شاه بیگ سال آینده قندهار را به‌بابر تسلیم کرده وخود به‌حکومت بلوچستان قناعت نمود وبعدها او واولادش درولایت سند هم مسلط شدند. بابر حکومت قندهار را به‌مرزا کامران داد وبکابل مراجعت نمود.

در چنین وقتی دولت افغانان لودی هندوستان رو به انحطاط نهاده و آتش نفاق داخلی مشتعل گردیده بود تاجائیکه علاء الدین عالم‌خان کاکای سلطان ابراهیم لودی برضد برادر زاده خود بدربار بابر درکابل پیوسته بود ودولت خان لودی والی‌مقتدر پنجاب بابر را به‌تسخیر هندوستان وانقراض سلطنت دهلی تشویق مینمود. این است که‌بابر در ۱۵۲۳ عسکر به‌پنجاب کشید در حالیکه قبلا مردم نیرومند یوسف زائی‌را در سایه ازدواج بادختری از متنفذین آنان بخود جلب کرده بود. بابر دراین سوقیات پشتونهای مدافع لاهور را شکسته شهر رافتح‌کرد وبه مرزا عبدالعزیز سپرد و سیالکوت ودیبالپور را بعد از کشتار دسته جمعی در دیبالپور به‌حکام خود داده وبکابل برگشت. حاکم او درسیالکوت عالم خان کاکای سلطان دهلی بود. این شخص در عوض مقابله بااجنبی به‌اتفاق غازیخان پسر دولت خان لودی عسکر به دهلی کشید

ولی از سلطان ابراهیم منهزم شد و به‌سیالکوت برگشت. دوسال بعد (۱۵۲۵) بابر باسپاه کابل وبدخشان وقندهار (۲۱ هزار نفر) ضربت قاطع بدهلی وارد کرد. ابراهیم شاه لودی درمیدان‌جنگ پانی‌پت با مدافعین دلیر خود یکجا کشته شده وخطبه شاهی بنام ظهیر الدین محمد بابر خوانده شد. ازاین بعد بابر پادشاه کابل وشهنشاه هندوستان گردید، حکومت غزنه وزابلستان به‌خواجه کلان بیگ وحکومت کابلستان و بدخشان به شهزاده همایون وبه وکالت اوبعدها به‌سلطان اویس تیموری و حکومت قندهار به شهزاده کامران وپسان بوکالت او به‌برادرش مرزا عسکری رسید، اما پسانتر حکومت بدخشان به‌عموزاده بابر مرزا سلیمان داده شد که‌مدت ها او واولادش درآن ولایت حکمران ماندند.

بابر درسال ۱۵۲۹ در هندوستان چشم از جهان پوشید. چون جوانی وشباب خودش را در افغانستان گذشتانده ودلبسته این‌خاک بود درحین موت‌وصیت کرد که اورا درکابل دفن نمایند. همچنین وقتیکه بابر اگره رافتح وخزائن دولت لودی رامالك شد بهرنفر از نفوس شهر کابل یکمقدار پول بخشش نمود. بابر مرد باعزم وهم‌شاعر ونویسنده درنظم ونثر دری وترکی بود، او همچنین یك سپهدار وسپه‌کش جنگ جو بود که در هندوستان کانون فرهنگ افغانستان عهد گورگانی را زنده نگهداشت واخلافش چون همایون واکبر جلال الدین وجهانگیر وشاه جهان تعهد اورنگزیب در انکشاف این فرهنگ توجه نمودند. ولی در افغانستان هیچ کدام مصدر خدمت شده نتوانستند بلکه ولایات متصرفه رابشکل تیول وجاگیر شهزادگان وافسران و حکام مطلق العنان خود درآوردند، همچنین بواسطه عسکر کشی ها وجنگ های داخلی به اقتصادیات کشور لطمه زدند وسیر تجزیه وانحطاط آنرا دوام دادند، این است که طرف کینه ومقاومت مردم قرار گرفتند تا ازپا درآمدند.

همایون پسر بزرگ بابر که درکابل تولد شده ودر افغانستان پرورش یافته‌بود بعد از مرگ پدر به‌عمر ۲۴ ساله‌گی پادشاه هندوستان شد. او در افغانستان و هندوستان رقبای سر سخت ازخود وبیگانه داشت که نمیتوانست برهمه غلبه نماید. ازهمه پیشتر برادرش کامران مرزا که حکومت کابل وقندهار در دست داشت برضد همایون به هند عسکر کشید ولاهور را اشغال کرد. همایون برای دفع الوقت حکومت ولایات جنوب هندوکش در افغانستان وپنجاب را در هندوستان بدون منازعه به او گذشت. کامران در ۱۵٤۵ سپاه حمله آور سام صفوی برادر شاه طهماسب را در قندهار بعد از هشت ماه محاصره درهم شکست وسال دیگر حاکم فاتح صفوی را در قندهار به‌تسلیم مجبور نمود، لهذا حکومت مستقل او ازبامیان تاقندهار ولاهور تامین گردید. اما همایون در ۱۵۳۸ با مخالفت برادر دیگر خود مرزا هندال در هندوستان دچار شد، هندال نه‌اینکه دراگره اعلان استقلال نمود بلکه عسکر کشیده ودهلی را محاصره‌نمود وکامران هم دراین جنگ شرکت کرد، همایون که متزلزل شده بود متعاقبا باحریف زبردست دیگری مثل شیر شاه سوری مقابل گردید. شیر شاه که خودش را وارث دولت افغانی هند میدانست درسال ۱۵۳۹ همایون را در «بهوجپور» وسال دیگر (۱۵٤۰) در ساحل گنگا به‌سختی درهم کوفت و خود مجددا دولت افغانی هندوستان را اعلام نمود. البته تشریح سلطنت این پادشاه مدبر متعلق بتاریخ هندوستان است.

همایون بعد ازاین مغلوبیت دل از سلطنت هند برداشت وخواست به پادشاهی

ولایات متصرفه در افغانستان قناعت نماید، لهذا بعد از یازده سال پادشاهی در هند به افغانستان برگشت ولی درعرض راه برادرانش او را تنها گذاشتند، کامران و عسکری مرزا بکابل کشیدند و هندال به‌قندهار رفت. کامران توانست که بدخشان وقندهار را به‌تسلیم وادارد وخطبه شاهی بنام خود بخواند، همایون از راه سند و بلوچستان وگرمسیر وسیستان بشهر هرات رفت تا ازدولت صفوی برضد برادران خود به‌مقصد اعاده پادشاهی خویش در حصص مقبوضه افغانستان استمداد نماید. دولت صفوی او را درسال ۱۵۴٤ در پایتخت قزوین پذیرفت وکمك نظامی (۱۰ هزار سپاهی) دادکه افغانستان شرقی را از برادران خود مسترد نماید، بشرطیکه قندهار را بدولت صفوی بسپارد. همایون درسال ۱۵۴٤ به افغانستان برگشت وبه‌قندهار حمله نمود، عسکری مرزا مغلوب شد وشهر قندهار بدست همایون افتاد. همایون بکابل کشید وشهر را در ۱۵٤٥ قهراً ازکامران بگرفت، کامران به‌سند گریخت و همایون به تخارستان رفت. سلیمان مرزا حاکم بدخشان وتخارستان در اندراب بدفاع برخاست ولی منهزم شد وفرار کرد. همایون پیش رفت وتالقان وکشم را تابدخشان گرفت وبه حکام خود سپرد. درجنگ بدخشان همایون برادر خود ناصر مرزا را بکشت وچون شنید کامران ازسند برگشته وکابل را اشغال کرده است بکابل مراجعت نمود.

کامران در جنگ مغلوب وبه جانب بدخشان فراری شده علاقه های غوری وبغلان وتالقان را اشغال نمود. وهمایون در ۱۵٤٦ کامران را در تخارستان تعقیب ودرشهر تالقان محصور نمود، کامران تسلیم شد و عفو خواست، همایون که نمیخواست برادر دیگرش راهم مثل ناصر مرزا بکشد اووا عفونمود وعلاقه کولاب را به‌او داد و بکابل برگشت. اماکامران لجوج وخیره سر این‌بار باپیر محمد خان حکمدار ازبکی‌بلخ سازش نمود وامداد نظامی گرفت ودرسال ۱۵٤۷ بدخشان وتالقان را ازحکام‌همایون گرفت. همایون مجبور بودکه بتخارستان برگردد ودر نواحی تالقان کامران را مغلوب نماید. همایون بعد از غلبه برکامران در ۱۵٤۸ برای سرکوبی پیرمحمد خان آهنگ بلخ نمود وباآنکه در حمله اول سمنگان را ازمحافظین ازبك گرفت، در جنگ بلخ مغلوب قوای ازبك گردید وزخمی شد و بکابل برگشت. در ۱۵٤۹ کامران از راه هزاره وبامیان به‌غوربند رسید وهمایون به‌مقابله پیش‌آمد، اما شکست خورد وبه بدخشان عقب کشید، کامران نیز کابل را اشغال نمود. بعداز تجدید قوا همایون از بدخشان فرود آمد وکامران درمحل اشتر گرام بدفاع برخاست، همایون اورا مغلوب ومنهزم بجانب لغمان ساخت وخود بکابل آمد، سپاهیان همایون تاجلال آباد کامران را تعقیب مینمودند تا او به‌پشاور گریخت. بعد ازکمی کامران به‌جلال آباد برگشت و همایون بمقابل اورفت، کامران جلال آبادراگذاشته به‌غزنی کشید وچون کابل خالی بود حمله کرد وشهر را اشغال نمود. همایون از جلال آباد برگشت وکامران فرارکرد، ودر ۱۵۵۰ باز کامران به‌جلال آباد آمد وجنگ او باهمایون درسرخ آب درگرفت، دو برادر دیگر همایون (مرزا هندال ومرزا عسکری) نیز دراین جنگ کشته شدند و کامران به‌شرق گریخت وبه «سلطان آدم» حاکم کهکر پناهنده شد، وقتیکه همایون در ۱۵۵۲ رود سند راعبور نمود سلطان آدم ترسیده وکامران را به همایون تسلیم کرد. همایون اورا کورکرد ودر ۱۵۵۳ بکابل برگشت.

همایون که در مدت تقریبا ده سال باخون ریزی زیادی حکومت خویش را در ولایات بدخشان وتخارستان وکابلستان و زابلستان وقندهار تحکیم نمود اینك حکومت زمینداور را به بهادرخان سیستانی ، قندهار را به‌شاه محمد کلاتی، بدخشان را به سلیمان مرزا داد وخود درکابل مرکز گرفت که از این جا تا دریای سند رانظارت مینمود. همایون بعد از تامین امور داخلی درسال ١٥٥٤ با ١٥ هزار سپاهی به‌قصد تسخیر هندوستان دریای سند را عبور نمود، او ازنفاق داخلی سرداران افغانی و اختلال امور دولت سوری بخوبی آگاه بود، این است که به سهولت توانست سکندر شاه سوری را درهم شکند ودولت افغانی را منقرض نماید، در هر حال خطبه سلطنت هند بعد از ١٥ سال بنام همایون درشهر دهلی خوانده شد اما سال دیگر همایون از بام افتاد وبمرد .

اکبر جلال الدین پسر و جانشین همایون درهند بیشتر گرفتار قیام های افغانان شد که حکومت های مستقل میخواستند، در افغانستان هم قشون صفوی در ١٥٥٦ قندهار را مسخر نمود. مرزا سلیمان اوالی بدخشان درسال ١٥٥٩ خواست ولایت بلخ را از حکمرانی دولت ازبکی ماوراالنهر برهاند وبه همین مقصد سوقیاتی نمود ولی از قوای پیر محمد خان حکمدار بلخ شکست سختی دریافت. در سال ١٥٦٣یکی از رجال آزادی خواه افغانستان بنام «شاه ابوالمعالی» که در داخل هند برضد اکبر جلال الدین فعالیت کرده ومغلوب شده بود به کابل‌آمد، این وقت حکمران کابل‌شهزاده کوچك بابری «محمد حکیم مرزا» پسر همایون واجرای امور بدست مادرش بود. شاه ابوالمعالی اول دختر همایون را ازمادر محمد حکیم بزنی گرفت وبعد از آن مادرمحمد حکیم را بادیگر سران مقتدر بابری بکشت وخود بادر دست داشتن محمد حکیم امور حکومت را در دست گرفت. سلیمان مرزا والی بدخشان مجال نداده وسپاه بطرف کابل کشیده ابوالمعالی را درجنگ غور بند مغلوب ودر چهاریکار اسیر واعدام نمود وحکومت محمد حکیم را تامین کرد. مامورین کابل تسلط سلیمان را نمیخواستند و ضدیت مینمودند، سلیمان بار دیگر بکابل آمد ومحمد حکیم فراری را تا پشاور تعقیب کرد وبرگشت ومامورین سرکش را با شهر کابل محاصره نمود. اکبر جلال الدین از هند محمد حکیم را تقویت نظامی نموده بکابل فرستاد وسلیمان که توان مقابله نداشت در سال ١٥٦٤ به بدخشان مراجعت کرد وحکیم به‌حکومت کابل وغزنه مستقر ماند .

سلیمان بعد از تجدید قواباز بکابل حمله ومحاصره نمود ومحمد حکیم مرزا به پشاور گریخت. اکبر جلال الدین، فریدون ماهای محمدحکیم مرزا را به‌کمك خواهر زاده‌اش در پشاور فرستاد، امااین دونفر برای تسخیر لاهور عسکر کشیدند واکبر جلال الدین در ١٥٦٦ شخصا به قصد لاهور از اگره حرکت کرد. تااین وقت‌سلیمان مرزا ازکابل به بدخشان برگشته بود وحکیم مرزا ازلاهور به‌پشاور پس کشیده وجای خود را در کابل گرفت. سلیمان ازآنجا به بدخشان رفت که امرای بدخشان شهرخ هفت ساله نواسه سلیمان را بروی او کشیده بودند، پس در قندز واطراف آن‌بین جد ونواسه جنگ های زیادی واقع شد، عاقبت سلیمان حکومت تخار وبدخشان را اسما به‌نواسه خود گذاشت ودر سال ١٥٧٥ بنام حج رفت، اماحج نرفت وبه‌ایران رفته از طهماسب صفوی استمداد نظامی نمود تا مطامع خود را در افغانستان تامین نماید. سلیمان هنوز در هرات بود که طهماسب بمردوسلیمان مایوس گردید پس مجبور بود

که از راه قندهار بکابل آید واز محمد حکیم مرزا کمك بخواهد. محمد حکیم به او امداد کرد تا در تالقان باپسر زاده خود شهرخ جنگ نمود، شهرخ مغلوبا به کولاب رفت و تخارستان از هندوکش تاتالقان به‌سلیمان رسید ومحمد حکیم از تخارستان بکابل عودت نمود. متعاقبا محمدحکیم به‌لاهور عسکر کشید اما از اکبر جلال الدین برادر بزرگ خود در ۱۵۸۰ شکست خورد وبکابل برگشت، اکبر اورا تاکابل تعقیب نمود، محمد حکیم تسلیم شد وعفو خواست ومجددا بفرمان فرمائی کابلستان و زابلستان مقرر گردید .

بعد از عودت اکبر به‌هند، عبداله خان ازبك درسال ۱۵۸۳ عسکر به‌بدخشان کشیده وآن ولایت را اشغال کرد ومرزا سلیمان وشهرخ نواسه‌اش یکجا بکابل فرار کردند. مرزا محمد حکیم والی کابل شهرخ را بدربار اکبر ومرزا سلیمان را - بااقطاع وتیول - درلغمان فرستاد. سلیمان در ۱۵۸٦ باز به‌بدخشان تاخت ولی از قوای عبدالمومن خان فرمان فرمای بلخ ومحمود سلطان ازبك شکست خورد، واز راه کابل بدربار اکبر رفت ودر ۱۵۸۸ درلاهور بمرد، درحالیکه محمد حکیم مرزا در ۱۵۸٤ قبلا درکابل مرده بود. اکبر پسران اورا (کیقباد وافراسیاب) در راولپندی بدربار خود پذیرفت . کابل که بعد ازمرگ محمد حکیم در دست قوای اکبر رفته بود اکنون به «کنورمان» هند وبه‌حیث والی به‌صدارت میر شریف داده شد وسال دیگر (۱۵۸٦) زین‌خان کوکه حاکم کابلستان مقرر گردید، زین‌خان برای حفظ راه های ارتباط بین کابل تا دریای سند موظفین متعدد گماشت که راها را محفوظ ومامون نگهدارند تا از دست برد مهاجمین آزادی خواه افغانی منقطع نگردد. اکبر جلال‌الدین مثل همایون و بابر اتصالا پشتون های بین خیبر وسند را میکوفت ودر سال ۱۵۸۸ خود بکابل آمدو باغ بابر را بنانهاد وحکومت کابلستان را به‌قاسم خان کابلی داد وبه‌هند برگشت .

اکبر در ۱۵۹٤ سپاهی به قیادت شاه بیگ کابلی در قندهار فرستاد. حاکم صفوی قندهار چون توان مقابله نداشت شهر را تسلیم کرد وخطبه بنام اکبر خواند، اکبر که قسمت بزرگ هند را ازنفوذ افغان های مخالف تصفیه کرده بود متوجه سند شده وحکمرانان ارغونی آنجا را ازبین برد وسند را تحت ادارهٔ مستقیم هند قرارداد. شاه‌بیگ کابلی حاکم قندهار هم گرمسیر را الحاق کرد وقیام کاکرهای ژوب را در ۱۵۹۵ سرکوب نمود. همچنین درسال ۱٦۰۰ شورش هزاره ها را تحت رهبری مرزا حسن پسر شهرخ (حاکم سابق بدخشان) در شمال قندهار خاموش نمود وبعد از شکست شورش مرزا حسن جانب غور فرار نمود .

بالاخره اکبر جلال الدین پادشاه مقتدر هند درسال ۱٦۰۵ درهند بمرد وجایش را شهزاده سلیم باعنوان جهانگیر بگرفت ودر اگره جلوس کرد. درعهد همین پادشاه بود که قشون صفوی به قیادت حسین خان حاکم هرات به‌قندهار حمله کرد ، ولی شاه بیگ حاکم قندهار باقوت الظهر فرستادگی جهانگیر از لاهور مهاجمین صفوی را عقب زد، جهانگیر در ۱٦۰۵ خود بکابل آمد وباز به هند برگشت - ۱۵ سال بعد تر (۱٦۲۱) عباس صفوی به‌قندهار حمله کرد وشهر را از عبدالعزیز حاکم بابری‌گرفت، جهانگیر در ۱٦۲۵ باز بکابل آمد ولی کار مهمی انجام نداد وبه‌هند برگشت درحالیکه قندهار همچنان در دست صفوی باقی بود. جهانگیر در ۱٦۲۷ بمرد. ملکه مشهور نورجهان بیگم زن همین پادشاه بود .

شهزاده خرم بعد از جلوس به‌پادشاهی هند در ۱٦۲۷ ملقب به‌شاه جهان‌شد. درهمین سال سپاه ندر محمد خان فرمان فرمای بلخ در بامیان حمله کرد اما قلعه ضحاك را از خنجر خان قلعه دار نتوانست بگیرد لهذا بکابل کشیده سه ماه شهر را در محاصره نگهداشت. شاه جهان سپاهی برای دفاع او ازهند به افغانستان سوق نمود واین سپاه در «باریك آب» رسیده بودکه ندرمحمد خان در ۱٦۲۸ بجانب بلخ عقب نشست. نه سال بعد علیمردان خان حاکم صفوی قندهار شنید که سیاوخش با هشت هزار سپاهی از دربار صفوی به‌قندهار اعزام گردیده است، او چنین چیزی نمیخواست پس در ۱٦۳۷ در شهر قندهار خطبه بنام شاه جهان خواند. سعید خان حاکم بابری کابلستان بفرمان شاه جهان به‌قندهار رفت وسپاه فرستادگی ایران را درکنار رود ارغنداب درهم شکست وبه‌این صورت ولایت قندهار مربوط هندوستان گردید . هنگامیکه شاه جهان در ۱٦۳۹ خود بکابل آمد علیمردان خان حاکم سابق قندهار را بحکومت کابل گماشت وهمین شخص است که چهار چتهٔ منقش ومشهور کابل را باباغ علیمردان بساخت وبعدها درقرن نزدهم این‌چهار چته ازطرف قشون مهاجم برتانیه سوخته ومنهدم گردید.

شاه جهان در ۱٦٤٤ سپاهی ازکابل روبه شمال فرستاد که تاکهمردواندراب رسید وجنگ های خورد وریزه‌ئی باقوای مدافع ازبك نمود اما قشون هند نتوانست موفقیت بزرگی در شمال هندوکش بدست آرد ،ولی توانست مال ومواشی مردم‌بیگناهٔ دره‌های هندوکش رابیرحمانه تاراج نماید. شاه جهان در ۱٦٤٥ خود بکابل آمد و قشون او مجددا به استقامت ولایات شمال افغانستان بحرکت افتاد. این سپاه بزرگ ازراه سیغان ونارین وقندز تابلخ پیش رفت، سپهسالار این اردو شهزاده مرادبخش پسر شاه جهان بود وهمینکه پسران ندرمحمد خان (سبحان قلی وبهرام خان) به او تسلیم شدند، داخل شهر بلخ گردید اما ندر محمدخان قبلا به اندخوی رفته بود.مراد بخش که خطر حملات متفرق سواران ازبك را در قندز وبلخ وشبرغان واندخوی احساس میکرد، بعد از تعیین حکام دربلخ وتخار وشبرغان ومیمنه وغیره، بکابل بر گشت وشاه جهان هم به‌هند رفت .

یکسال بعد (۱٦٤٦) شاه جهان مجبور شد بکابل برگردد، زیرا ندرمحمد خان بغرض استمداد از دربار صفوی به‌ایران رفته وبرگشته ومیمنه را در محاصره کشیده بود، در حالیکه پسر دیگرش قتلغ محمد باپنجهزار سواره ، بلخ را محاصره کرده‌بود وبعدها سبحان قلی توانست برادرش عبدالعزیز حکمدار بخارا را باسپاه ماورالنهر به‌امداد پدر بیاورد وشهر بلخ را از حاکم بابری متصرف گردند. شاه جهان این بار پسر خوداورنگزیب را در راس قشون مکملی برای تسخیر بلخ فرستاد. مدافع بلخ عبدالعزیز خان باسپاهیکه ازماورالنهر برای استحکام ندرمحمد خان آورده بود در موضع تیمور آباد بلخ جلو اورنگزیب را گرفت، بعد از جنگهای متعددی در نواحی‌بلخ بالاخره عبدالعزیزخان بماورالنهر عقب نشست واورنگزیب فاتحانه داخل بلخ‌گردید. شاه جهان که ازکابل اوضاع جنگی را ترصد میکرد بزودی ثبات ازبك وخطر سواران تازندهٔ آنان را باسنگینی مصارف کمرشکن جنگی درك نمود لهذا باندر محمد خان‌کتبا داخل مصالحه شده حکومت اورا بر ولایات شمالی افغانستان از بلخ تا میمنه برسمیت شناخت وخود از کابل به هندوستان عودت نمود، اورنگزیب هم بلخ را گذاشته‌بکابل

آمد وبه‌هند مراجعت کرد. ندرمحمد خان بعداز اعاده حکومت خود داخل بلخ شد و درمقابل امداد عبدالعزیز پسر خود از بخارا ، حکومت اورا دربخارا وتمام ماورالنهر تصدیق نمود وبه این ترتیب عبدالعزیز پنجمین پادشاه سلسله جنیدیه ماورالنهر گردید .

درسال ۱٦٤۷ عباس دوم صفوی باپنجاه هزار سپاهی شهر قندهار را بعد از دونیم ماه محاصره ضبط نمودو.ست وزمینداور راهم الحاق نمود،صفوی ده‌هزارسپاهی بقیادت مهراب درشهر قندهار گذاشته وخود از راه فراه وهرات ومشهد به‌ایران برگشت . در طی این وقایع اورنگزیب که موظف بدفاع از افغانستان متصرفه هند و مقیم ملتان بود نتوانست به‌سر وقت قندهار برسد بلکه در سال دیگر باقشون بزرگی مرکب از هفتاد هزار نفر براه کابل وغزنین بقندهار رسید وشاه جهان هم در کابل آمد. این تاخت وتاز های خارجی آنقدر زراعت افغانستان صدمه زده بود که نمیتوانست از عهده تغذیه اردو های استیلا گر برآید، پس در اردوی هند قحطبزرگی درافتاد تاجائیکه ازکابل تاقندهار یکسیر غله وکاه بدو روپیه خام میسر نمیشد واین قیمت درآن روزگاران محل تعجب وتشویش بزرگی بود. از دیگر طرف مهراب حاکم صفوی قندهار به‌شدت مدافعه مینمود خصوصا که سپاه امدادی ایران نیز رسید و محاصره چهار ماه طول کشید، زمستان نزدیك میشد وعلف در صحرا نماند، شاه جهان که چنین دید از کابل به‌هند رفت واورنگزیب را بمراجعه در ملتان امرنمود. اما شاه جهان ازفکر تسخیر قندهار باز نمی ایستاد، زیرا مرکز دادوستد وعبور و مرور کاروانهای تجارتی بین هند وماورالنهر وایران بود، وعایدات گمرکی بسیار داشت. گدشته ازآن شهر مستحکم قندهار در راه حمله به هندوستان مرکز مهم‌نظامی شمرده میشد ، پس در ۱٦۵۰ شاه‌جهان یك اردوی ٦۰ هزار نفری با ٤۰ توپ و۱۰ فیل جنگی بقیادت اورنگزیب ازملتان وسند بقندهار فرستاد وخود نیز بکابل آمد، دوماه وهشت روز جنگ حصار دوام داشت ولی فتح قندهار میسر نگردید پس در زمستان شاه جهان ازکابل، واورنگزیب ازقندهار به‌هند برگشتند .

سال دیگر (۱٦۵۱) عوض اورنگزیب، شهزاده داراشکوه رقیب او به‌فتح‌قندهار مامور شد، او با۷۰ افسر بزرگ و ۷۰ هزار سوار وپیاده و۱۰ هزار تفنگچی و ٦ هزار بیلدار و۵۰۰ نقب زن، ۵۰۰ سقا، ۳هزار اشتر، ٦۰۰ فیل، ٤هزار بان (تیرهای آتشی هوائی) ۵ هزار من باروت، ۵۰۰ من سرب، ۵٤ توپ خورد وکلان و ۳۰ هزار گلوله توپ شهر قندهار را درمحاصره کشید. مردم قندهار ومهراب آن افسرمشهور صفوی کمافی السابق بادلاوری مدافعه نمودند، این حمله ودفاع پنج ماه طول کشید وبالاخره دولت هند ازتسخیر قندهار برای همیشه مایوس گردید. اردوی داراشکوه به‌هند رجعت کرد وازآن به‌بعد قندهار بلامنازع وبطور قطع درتحت اشغال دولت‌ایران قرار گرفت ودر واقع تجزیه وتقسیم کشور افغانستان در قالب ثابتی درآمد، واین قرار تاقرن هژدهم باقیماند. شاه جهان بعداز ۳۱ سال حکمرانی در ۱٦۵۷ بدست پسر خود محبوس ودر ۱٦٦۵ بمرد .

بعداز حبس پدر وغلبه بربرادر اورنگزیب در ۱٦۵۷ به‌سلطنت نشست وتقریبا ۵۰ سال (تا ۱۷۰٦) سلطنت نمود، گرچه درزمان او مانند زمان همایون واکبر و جهانگیر وشاه جهان بفرهنگ وهنر توجه میشد مگر برعکس اسلاف خود اورنگزیب‌در

مذهب متعصب و در سیاست شدید وقسی القلب بود. اورنگزیب مقتدرترین پادشاه سلسله بابری هندوستان است که قسمت مهم شبه جزیره دکن را تسخیر کرد و دایره امپراتوری خود را شامل تمام برصغیر هندوستان (بجز قسمت جنوبی شبه جزیره دکن) ساخت، معهذا او در افغانستان متصرفه دم خوش نزد وباقیام های آزادی خواهی مردم مقابل گردید تاجائیکه یکبار خودش در «حسن ابدال» بغرض سر کوبی قیام کننده‌گان آمد وسه سال اقامت اختیار کرد. او کابلستان و زابلستان و بونیر ونوشهره را به‌حکام وکومکیان (معاونین حکام) خود سپرده بود. مگر قبیله یوسف زائی برضد او قیام کردند وبه سختی سرکوب شدند واز مخالفین «کله منارها» درکابل وپشاور وحتی پایتخت هندوستان افراشته شد. بعدها پشتونها تحت‌رهبری «ایمل خان» و «خوشحال خان» ختك قیام نمودند، و «آغرخان» افسر اورنگزیب در علی مسجد گرفتار حملات شدید مهمند گردید واین جنگها بطول کشید. بعد از رفتن اورنگزیب از حسن ابدال بدهای مردم لغمان برخاستند وباآغرخان در آویختند، بالاخره این شخص را درحین عودتش به‌هندوستان درسال ۱۶۹۰ بکشتند، اورنگزیب هم مجبور بودکه به‌حفظ اقتدار در کابل وپشاور قناعت کند.

بعد از مرگ اورنگزیب در ۱۷۰۶ دولت بابری هندوستان روبه انحطاط نهاد وملوك طوایف در هر کنج وکنار سر کشید، مرته وجات وسیك در جنوب هند ودر اگره وپنجاب قدعلم کردند، نظام دکن وولایت بنگال بنفسه دعوی استقلال داشتند، این است که زمینه برای نفوذ قوت های خارجی مساعد تر شده میرفت تا نادرشاه افشار واحمدشاه ابدالی یکی پی دیگری وارد هندوستان شدند. کلکته ومدراس و بمبئی هم بدست کمپنی تجارتی برتانوی افتاده بود. پس از استیلای برتانیه‌هندوستان تانیمه قرن بیستم روی آزادی واستقلال ملی ندید.

درهر حال حکام دولت بابری هند بعد ازمرگ اورنگزیب هم در پشاور وکابل وغزنه تاقرن هژدهم بدستیاری فیودالهای محلی حکومت میکردند وحد فاصل منطقه نفوذ بابری های هند بامنطقه نفوذ صفوی های ایران علاقه «مقر» بود. فیودالهای محلی دراین مناطق از رقابت دولت های صفوی وبابری استفاده شخصی نموده، گاهی از این طرف وگاهی ازآن طرف پول وامتیاز حاصل میکردند وتا وقتیکه منافع شان تامین میگردید باقوای اشغال گر خارجی از در سازش داخل میشدند، مورخ سلطان محمد خالص (صاحب تاریخ سلطانی) خود منشور اورنگزیب را در خانواده «ملخی خان» توخی مطالعه کرده است واین همان خانواده ایست که بین گرم آب وغزنین سمت خانی مردم این منطقه را داشتند، همچنین خانواده خانان ابدالی در علاقه ارغسان همین نقش را بازی میکردند، چنانیکه به‌تصریح سلطان محمد حسین خان سدوزائی در موضع «ده شیخ – ارغسان» بحیث رئیس قسمتی از مردم ابدالی طرفداری ازتسلط دولت صفوی مینمود. به‌همین جهت دولت ایران به‌او لقب «مرزا» باasپی مزین بلگام مکلل اهدا نمود، در حالیکه دولت هند برقیب حسین خان «شیرخان» ابدالی لقب «شهزاده» داده بود، به‌این ترتیب مردم افغانستان با فشار خوانین وتسلط قوت‌خارجی از دو طرف کوفته میشدند. آخرین حاکم بابری هند در کابلستان و زابلستان ناصر خان درقرن هژدهم بودکه از طرف قوای دولت ابدالی در آن طرف رودخانه سند رانده شد.

در هرحال بعد از اورنگزیب درسال ۱۷۰٦ که توانسته بود باقوت پول وتولید نفاق به دستیاری روحانیون و فیودالهای مغرض آتش مبارزات را خاموش نماید دولت بابری هند هم رو به انحطاط نهاد. بعد ازمرگ او تاجلوس محمد شاه درسال ۱۷۱۸ درمدت ۱۲ سال چهار پادشاه آمد ورفت وکشته شد. همچنین در عهد محمدشاه، نادر شاه افشار (۱۷۳۸) وباز احمد شاه افغان (۱۷٥٦) برهندوستان مسلط شدند. لهذا پس از اورنگزیب دولت وحکام هند در ولایات شرقی افغانستان سیاست‌شمشیر را گذاشتند و سیاست نرمش وسازش اختیار نمودند، زیرا دولت مرکزی هند دچار نفاق وخانه جنگی‌ها شده ووالی های ولایات هند هریك در صدد استقلال مناطق‌متعلقه خود ها برآمده بودند، وحکمام شمالی وجنوبی هند محض برای نام از دولت مرکزی اطاعت میکردند . در چنین وضعی حکام هندی در پشاور و کابل وغزنه مجبور به سازش و مدارا بامردم بودند وهم‌مردم در امورملکی ونظامی تجارت وسیاست هند نافذ وذی نفع گردیدند. خصوصا مردمان جبال ودره‌های شرقی افغانستان که نسبت به مردمان واحه های آباد تر مثل کابل وقندهار وپشاور ازنظر اقتصادی و زراعتی و صناعتی و تجارتی فقیر تر بودند، همچنین قبایل کوه نشین افغانی بکلی استقلال محلی خود را تامین کرده بودند. در داخل چنین شرایط بودکه مبارزات وقیام های مسلح و آزادی خواهانه ولایات شرقی افغانستان چهل سال دیگر دوام کرد تا بعدا جای خود را بفعالیت های مسالمت آمیز سیاسی واقتصادی گذاشت. این صفحه جدید زمینه استقلال ملی را طوری هموار کرد که در اواسط قرن هژدهم سرتاسر ولایات شرقی کشور تارود سند بیك آواز برخاستند ودولت مستقلی تشکیل کردند.

چهارم

اوضاع اجتماعی افغانستان در دوره تجزیه وتقسیم

تجزیه وتقسیم افغانستان از اوایل قرن شانزدهم تا نصف اول قرن هژدهم دو صد وچندسال در ولایات غربی کشور ودو صد وچهل وچندسال در ولایات‌شرقی وشمالی افغانستان بطول کشید. این‌مدت تقریبا دونیم قرنه، قعر وقلب دوره جدید تاریخ اروپاست که درطی آن دنیای کهنه هزار ساله قرون وسطی بجهان نوینی در غرب مبدل میگردید. برافتادن فیودالیزم وریشه گرفتن سرمایه داری با استقراردولت های مرکزی، ترقیات صنعتی وعلمی، کشف راه های بحری وبنادر افریقا وهند و امریکا، رنسانس صنعتی وادبی اروپا، اصلاحات مذهبی، آزادی عقیده، فرمان نانت، مشروطیت انگلیس، توجه علمای اقتصادی راجع به‌مسایل ثروت وکار وصنعت و تجارت ومالیات، تحقیق ومطالعه حکما وفلاسفه در تشکیلات سیاسی، وبالاخره مبارزه برضد قدرت مطلقه دولت فیودالی، برضد عدم مساوات حقوقی وآزادی، وطلب‌حکومات ملي ـ همه محصول تکامل اقتصادی وعلمی همین دوره درمغرب زمین است ، که بالاخره راه را برای انقلاب کبیر فرانسه واعلام «حقوق بشر» باز نمود .

در حالیکه افغانستان دراین دوره دولت مرکزی وآزادی ملی خودرا بااقتصادیات نسبتا منکشف وزراعت وتجارت وسیع از دست داد. دیگر مکتب هرات وانکشاف صنعتی وادبی او وجود نداشت. مراکز اقتصادی وفرهنگی افغانستان متلاشا شده، شهر ها روبه انحطاط وتنزل نهاده بود . عسکر کشي وجنگ های دول سه‌گانه در داخل افغانستان بزراعت وآبیاری وصنایع کشور ضربات سخت وارد کرد . تجارت سرتاسری افغانستان دیگر وجود نداشت وتحمیلات سنگین وسه جانبه گمرکی بازار های داخلی را کساد ساخته، وعواید مال التجاره ترانزیتی هم بیشتر به‌جیب دولت صفوی میریخت. همچنین مدارس واستادان باموقوفات آن وموسسات خیریه ازبین رفته بود . چون مرکز مشوقی وجود نداشت اگر دانشمند وهنروری پیدا میشد هم بیشتر به هندوستان مامون ومجلل جذب میگردید. از قبیل : بایزید پورانی هروی، سلطان علی اوبهی ، عارف کابلی، عبدالصمد بدخشی، محمد صالح بدخشی، یاری هروی، ویکتای بلخی دربخارا . آتشی قندهاری، ارزانی، امانی کابلی، الله‌یار بلخی، باقی باالله کابلی، بنائی کابلی، بیکسی غزنوی، جهانگیر هروی ، تاش محمد قندزی، حسام الدین بدخشی، خواجه حسن استاد فیضی، ساغری هروی، کاهی کابلی، ملا شاه بدخشی، شیدای بلخی، صبوحی بدخشی، صبوحی کابلی، نیازی بدخشی ، عبدالرزاق مدرس کابلی، عزت هروی ، عشقی کابلی، عوض محمدبلخی ، عیانی‌کابلی، غیوری کابلی، فاضل کابلی، فخری هروی، میرفخرالدین میمنه‌گی، فصیحه هروی، فیاض هروی، فیضی بلخی، کامل بدخشی، کمالی شبرغانی، لعلی بدخشی، مدعی بدخشی، میرکلان هروی، میرك هروی ، نعمت‌اله هروی ، هدایت بدخشی وغیره در هندوستان .

فرقی که بین دربار های هندوایران بود دانشمندان وهنروران افغانستان رابه کثرت در هندوستان جلب مینمود، زیراهند خریدار بی‌تعصب وجواد دانش وهنربود،

چنانیکه قاضی محمد اسلم هراتی وقتیکه به‌هند رفت اعزاز شد وقاضی ومقرر گردید وشاه جهان این مرد فاضل را مساوی وزنش ششهزار وپنجصد طلا بخشید. درحالیکه حاکم ایران امیرخان درهرات، آگهی هروی شاعر را به‌سبب انتقاد وهجوی که‌کرده بود دست وزبان ببرید. همچنان عمال دولت ایرانی عبدالرحیم شاعر هوتکی را در ایران تبعید نمودند.

این است که دیگر کاشفی، جامی، علیشیر وبهزادی در افغانستان پیدانشند. ادبیات وتصوف اسلامی هم بیشتر به‌ابتذال گرائید. نظم دری دراین دوره گرچه زیر تاثیر سبک هند قرار گرفت ولی هیچ شاعر زبر دستی دراین سبک در افغانستان‌پیدا نشد چنانیکه هیچ عالم مشهوری هم بوجود نیامد. اما ادب پشتو در تحت شرایط خاصی تشکل‌کرد وپیش رفت، درنثر مکتب بایزید روشان وملادرویزه ودرنظم مکتب خوشحال خان بمیان آمد، وبعد ها شعرای دیگری چون حمید، رحمن بابا، عبدالقادر ختك وکاظم شیدا وغیره ظهور نمودند، درهمین دوره بودکه بایزید روشان برای زبان پشتو رسم الخطی وضع نمود. تعلیم وتربیه نیز انسجام وهم آهنگی خودرا از دست داد وشعار تربیت، «هرچه پیش آمد خوش آمد» بود.

در طول این دوره هیچ شهر وقصبه ویانهر وبند آب جدیدی در افغانستان‌تعمیر نگردید، وآنچه هم از سابق بود بتدریج وآهسته‌گی روی به‌تنزل وانحطاط نهاد. زیرا حکام خارجی که مراکز معین درخارج افغانستان داشتند احتیاج برای انکشاف اقتصادی و فرهنگی افغانستان احساس نمیکردند وهم مسئولیتی ازاین جنبه درنزد دربار های خود نداشتند. وظیفه اساسی آنها در افغانستان تقسیم شده، فقط حفظ راه های ارتباط، اخذ مالیات ومصارف اداره ونظام ازمردم، وسرکوب کردن هرگونه قیام وآزادی خواهی ملی بود. لهذا درطی دونیم قرن به‌استثنای دوسه مدرسه در بلخ، مقداری آبادی درشهر مذهبی مشهد، وچند رباط نظامی درسر راه حملات دولت ازبکیه در ولایت شمال مغربی کشور، وچند باغ ومسجد برای استراحت پادشاهان بابری هندوستان در کابل و قندهار — دیگر هیچ نوع آبادی مهمی در افغانستان بوجود نیامد. عمرانات مشهور این دوره عبارت است از مسجد گدری وچهار چته وترمیم بالاحصار وباغ بابر درکابل، باغ استالف در کوهدامن، باغ نمله بین‌کابل وجلال‌آباد، چهل زینه درجوار شهر قدیم قندهار وچند بقعهٔ مزارات. البته قلعه های نظامی درتمام تخارستان وبلخ وجوزجان وفاریاب ومیمنه وهرات وقندهار وکابل و پشاور، بغرض اقامت حاکم وافسر دولت اشغال گر، ودفاع دربرابر مهاجم، ترمیم‌و محافظه میشد. درحالیکه شهرهای بخارا، اصفهان، اگره، ودهلی درهمین دوره معمور ومشهور گردید.

روی همرفته دوره دونیم قرنه تجزیه وتقسیم افغانستان نه‌اینکه دوره تعطیل سیر تکاملی تمدن افغانستان بود، بلکه دوره تنزل وانحطاط مادی ومعنوی کشور بشمار آمد. مردم افغانستان دراین دوره روابط خود را بین‌هم درجهات اربعه کشور ازدست دادند وخطر انحلال پیش‌آمد، زیرا تجزیه وتقسیم سه جانبه به‌منزلت مرض سل مزمن ودامنه داری بود که به آهسته گی وتدریج هویت ووحدت واستقلال ملی‌را به‌تحلیل میبرد.

دراین دوره حکام وافسران دول سه‌گانه در داخل حصار ها میزیستند وقشون

ایشان در داخل شهر ها زندگی میکردند، مراتع غنی مخصوص سواره نظام ورمه های مواشی ایشان بود وباغ هاتفرجگاه آنان. این‌حکام وافسران در داخل افغانستان‌دست آزادی داشتند وهر نوعیکه میخواستند حکمرانی مینمودند. توده های مردم ودهقانان زحمت‌کش مجبور بودند حکام وقشون اشغال گر را تغذیه نمایند ومصارف اردو و اداره را بپردازند. هیچ کسی در افغانستان نمیتوانست در مقابل حواله عوارض و مالیات گوناگون وتکالیف بیگار وغیره صدای خودرا بلندکند زیرا قانون ومقام مرافعه طلبی وجود نداشت واگر بود درفاصله های دور ودربار های ایران وهندوستان بود و رسیدن به‌آنجا ازتوان مردم خارج بود. همچنین مبارزات مسلح زیر خطر سرکوبی شدیدی قرار داشت زیرا هر سمتی از افغانستان مقابل بایك دولت منظم بود وقیام مردم هربار باآتش اردو نابود ساخته میشد، خصوصا که در پهلوی اداره واردوی اشغال گرقسمت بزرگ فیودالهای سازش کار داخلی استاده بودند، این ها برای تصاحب اراضی خوبتر ووسیع تر وبرای ادامه نفوذ خود درمحل با خارجی های اشغال گر ساخته رتبه وزمین وپول میگرفتند وواسطه حواله وحصول مالیات وعوارض وبیگار ازمردم، برای حکومت‌های خارجی بودند وهم حکومت محل را در دست‌داشتند. پس مردم ازپیکار بادو قوه خارجی وداخلی کوفته شده بودند. قشر روحانی نیز در طول دوره تجزیه وتقسیم کشور آهی نکشیدند وقدمی برای آزادی ونجات وطن بر نداشتند خصوصا که دول خارجی مقام معنوی ومنافع مادی بزرگان این طایفه راتامین مینمودند .

از جمله قوای سه‌گانه اشغال گر در افغانستان، اداره دولت ازبکی نسبتا ساده‌تر وکم خرج‌تر بود، فرمان فرمای عمومی باسپاهی دربلخ مقیم وحکام او درعلاقه های شمال کشور بود وباش داشته مالیات میگرفتند وهم در ادای باج واطاعت بدولت ماورالنهر غالبا بنامی اکتفا میکردند. تشکیلات نظامی وقضائی وامور مالی شان‌ساده وکاغذ بازی ودفتر داری کم وابتدائی بود، تشکیلات دولتی ازبك ها عبارت بود ازیکنفر قوش بیگی (درعوض صدراعظم) ، یکنفر دیوان بیگی (وزیر مالیه) قاضی کلان درراس قوای عدالی (توقسبا وپروانچی) وتوپچی باشی بحیث سپهسالار . «رئیس اعلم» هم امور احتساب ونظمیه شهررا در دست داشت. اجرآت امور واحکام حقوقی وغیره بیشتر شفاهی و وابسته دولب پادشاه وعمال بزرگ بود، این مامورین حکومت‌معاشی ازطرف دولت نداشته وبحساب مردم زندگی میکردند. مالیات هم طور دلخواه حکام علاقه ها ازمردم گرفته میشد. بعلاوه فرق فاحش بین استیلای دولت ازبك بااستیلای دولت های هند وایران در افغانستان این بود که ازبك ها دل به‌افغانستان بستند و بتدریج از حالت استیلائی بشکل مهاجرت واقامت دائمی در افغانستان درآمدند،لهذا بامردمان محلی آمیزش واختلاط نمودند وبالاخره از ماورالنهر منفك شده وجزء ملت افغانستان قرار گرفتند، در حالیکه دولت های ایران وهند حصص متصرفه خود را در افغانستان باقوت عسکری از فاصله های دوری اداره میکردند .

دولت ایران تا دوگوش در پیچیدگی میان تهی اداری غرق بود و چون خود اختلافات مذهبی رابمیان آورده‌بود، برای تامین ولایات متصرفه در افغانستان بقوه عسکری اتکا میکرد، این دولت بیست هزار عسکر درهرات وولایات شمال مغرب افغانستان و ۲۰ هزار عسکر درشهر قندهار متمرکز ساخته بود، مصارف این‌همه

بردوش ملت افغانستان بود وبعلاوه مصرف تجمل پرستی آنانرا نیز بایستی مردم میپرداخت، حکام وافسران دولت ایران بواسطه رفتار ناهنجار وغیر هوشیارانه‌زودتر و بیشتر از دولت ماوراالنهر طرف تنفر وکینه مردم درهرات وقندهار قرار گرفتند .

اما اداره دولت بابری هند در افغانستان نسبت بدول ماوراالنهر وایران، طول وتفصیل بیشتری داشت: متصرفات حداعظمی این دولت در افغانستان موسوم به‌صوبه بدخشان ، صوبه قندهار، صوبه‌بلخ وصوبه‌کابل بود، گرچه این تشکیل دائمی نبود زیرا بلخ بزودی تحت اداره حکومت ازبکیه قرار گرفت وبعدها بدخشان استقلال داخلی خودرا تامین نمود قندهار نیز بالاخره از طرف دولت صفوی (مثل هرات و مشهد) اشغال گردید، وتنها صوبه کابلستان تاقرن هژدهم در دست بابری هندوستان باقیماند. صوبه کابل ۲۰ «تومان» داشت وهرتومان مجموعهٔ از قصبات بود، صوبه کابل بواحد های ذیل منقسم میشد: تومان پشاور وبگرام، تومان ننگرهار ولغمان، تومان مندراور (محل اتصال رودخانه های الیشنگ والنگار که به‌چغه سرای وکنر میرسد) ، تومان چرخ ولوگر، تومان السا (تگاو) ، تومان بنگش (مسکن مهمند، خلیل، افریدی، ختك وغیره) ، تومان گردیز، تومان زابل (غزنین ونواحی آن) ، تومان غوربند، تومان ضحاك وبامیان وغیره .

مالیات صوبه بدخشان سالانه «٤۰ ملیون دام» مالیات سالانه صوبه قندهار شصت ملیون دام بود، صوبه قندهار شامل علاقه های ذیل بود: دوکی، پشنگ، شال، مستونگ (بلوچستان) ، قلات، هزاره، تیرین، گرمسیر، زمینداور، کشك نخود و غیره . مالیات سالانه صوبه بلخ هشتاد ملیون دام میشد. البته صوبه های بدخشان وقندهار بین امرای محلی ودولت های هند وماوراالنهر وصفوی دست بدست میگشت. مالیات سالانه صوبه کابل یکصد وشصت ملیون دام بود که از آنجمله مالیات شهر کابل دوازده ملیون وهشتصد هزار دام مساوی دوملیون سکهٔ نقرئین یك مثقال‌شهرخی بود. مالیات سالانه شهر قندهار «۵۲۷ تومان نقد» (هژده دینار نقد مساوی یك‌تومان وهرتومان مساوی هشتصد دام) و۳۵ هزار ویکصد وبیست خروار غله، یکتعداد اسپ وگوسفند، ویکمقدار روغن وبرنج‌آرد وغله بودکه بحساب مالیات‌گرفته میشد، چنانیکه مالیات تومان قندهار شامل «٤٦ هزار گوسفند، ٤۵ اسپ وچند هزار خروار غله» بود وهم‌مقداری‌سواره وپیاده‌بدولت تحویل‌میداد. روی‌همرفته‌مجموع این‌مالیات‌مذکوره متعلق زمان دولت ظهیر الدین بابر تازمان اکبر جلال الدین بوده است درحالیکه‌مالیات سالیانه ولایات هرات ، مرو، مشهد ونیشاپور وسیستان (که در دست دولت صفوی بود) داخل این حساب نیست .

شهر کابل تادوره سلطنت جلال الدین اکبر هنوز مضرب مسکوکات طلائی بود اما دردیگر شهر ها تنها نقره ومس سکه زده میشد، درعهد شاه جهان تمام قلمرو او در ۲۲ صوبه تقسیم میشدکه ازآن جمله چهار صوبه آن در افغانستان بود، روی همرفته در ذیل ۲۲ صوبه مذکور تنها در ٤ صوبه آن که یکی از آن کابل بود طلاسکه زده میشد. مجموع مالیات این ۲۲ صوبه درزمان شاه جهان بالغ بر «هشت ارب و هشتاد کرور دام» میشد، یعنی «هشت ملیارد وهشتصد ملیون دام» اجزای یك واحد دام «جیتل» بود، بیست وپنج جیتل مساوی یك دام میشد. یك دام بحساب امروزه هند مساوی پنج پائی ویك خمس پائی کم وبه‌این صورت پنج دام مساوی دوآنه

میشود .

هر صوبه توسط یکنفر والی باعنوان «صوبه‌دار» اداره میشد که امور ملکی و نظامی را در دست داشت، درمعیت این صوبه‌دار مامورین متعدد ذیل اجرای وظیفه مینمودند: کومکی (معاون ویاافسر قوت الظهر) قلعه دار (درقلعه ها) ، تعینات (افسر دائمی) ، فوجدار (قوماندان یك علاقه) کوتوال (درشهر ها) تهانه دار (محافظسرحد) تیولدار (فیودالی که اراضی مزروعه در اقطاع خود داشته وحاکم همان منطقه‌محسوب میشد) واقعه نویس (مامور علنی ضبط احوالات و واقعات) هرکاره (جاسوس مخفی) مراتب ومناصب مامورین دولتی اعم ازملکی ونظامی بحساب «هزاری» تصنیف ومطابق آن معاش داده میشد، این منصبها از «ده‌باشی» شروع وبه «ده هزاری» ختم میشد وبین این دو ٦٤ رتبه دیگر قرار داشت، یك مامور ده هزاری هفتصد اسپ، دوصد فیل، دوصد حیوان باربر وسه‌صد ارابه مقرری داشت و ماهانه شصت هزار روپیه معاش میگرفت. معاش ومصرف صوبه کابل (درزمان شاه جهان) سالانه «١٢٠ ملیون دام» یعنی سه چهارم عایدات سالانه کابلستان بود (١) روزیکه علیمردان خان صوبه‌دار سابق کابل در هندوستان بمرد ده‌ملیون روپیه نقد وجنس به‌میراث گذاشت که‌نصف آنرا شاه جهان گرفت. دولت هند درتمول واسراف وتجمل وراحت طلبی دربین تمام دول آسیای وسطی ممتاز بود :

تخت سلطنتی که درقرن هفدهم نیشیمن گاه سلاطین بابری هند بود درطی‌هفت سال بطول سه ، عرض دونیم، وارتفاع شش گز ساخته شده، یکهزار «توله» طلا وبه قیمت هشت ملیون روپیه «جواهر» دران بکار رفته‌بود، شاه جهان دریك روزیکه‌خوش بود به «داراشکوه» پسر خود ده ملیون روپیه نقد وبقیمت یك ملیون وچهارصد هزار روپیه سر پیچ، جیغه، کمربند، خنجر وبازوبند همه جواهر نشان باصد اسپ‌سواری بخشید، حاصلات سالانه جاگیر این پسر اوهم به‌تنهائی ٢١ ملیون وهفتصد پنجاه هزار روپیه بود، سربلند خان صوبه‌دار کابلستان در زمان «فرخ سیر» روزی «٢٠ ملیون روپیه جایداد» انعام گرفت. اشراف درباری ومامورین عالی رتبه، لباس نازك وابریشمی میپوشیدند وزیور وجواهر درسر وبازو وگردن میبستند، در مجالس‌شان از بادکشها باد زده شده ازعطر پاشهای طلائی ومرصع گلاب پاشیده میشد، زنان میرقصیدند ومردان میسرائیدند ، دروقت رفتن ازاین جا به‌آنجا هم دربین تخت روان (پالکی) مینشستند ومردانی آنرا میکشیدند .

---

(١) ــ تاریخ افغانستان در عهد گورگانی هند طبع ١٣٤١ کابل .

پنجم

مبارزات آزادی خواهی مردم افغانستان در جبهه شرق

در طول دوره تجزیه وتقسیم افغانستان، ولایات شمالی وشمال مشرقی افغانستان (بلخ وتخار وبدخشان) در تحت اداره حکام ازبکی وتیموری ومحلی، بتدریج شکل محلی واستقلال بخود گرفته از تابعیت مستقیم دولت های ماورالنهر هندوستان خارج شدند واین روش صبغهٔ ملی داشت ومیتوانست آرامش داخلی این مناطق را تامین نماید. واما درولایات غربی وجنوبی کشور سیطرهٔ دولت صفوی ایران توسط حکومات نظامی واردوی نیرومندی حفظ میگردید، زیرا برسایر عوامل محرکه قیام مردم برضد تسلط صفوی ، تعصب مذهبی افزوده بود، دولت صفوی قیام هرات و مقاومت اندخوی وقندهار ومستونگ (بلوچستان) را درکمال شدت باکشتار های دسته جمعی وتاراج خاموش نمود واز آن بعدتاقرن هژدهم توانست باچنین سیاست، از مبارزات آزادی خواهانه مردم جلوگیری کند، خصوصا که قبایل نیرومند غلجائی و ابدالی قندهار درسر تصاحب اراضی علاقه های قلات از دیرزمان باهم منازعه داشته واین تنازع شکل خصومت ورقابت میراثی بخود گرفته بود، واین زمینه مساعدی برای تضعیف قوای مدافع ملی ودوام سلطه خارجی مهیا مینمود .

اما اراده مردم بغرض دفع ضرر وجلب منفعت مثل «ماده وقوت» غیر قابل‌انعدام بود، وگر درجائی مخفی یانابود ساخته میشد، در جای دیگر ظهور وتبارز مینمود، در اجتماع افغانستان چنین بود ومبارزات مردم در ولایات شرقی کشور جای خالی‌مبارزات سایر ولایات راگرفت، این حرکت ملی تازه که ازقرن شانزدهم در شرق کشور آغاز گردید تاقرن هفدهم دوام نمود وگرچه در حصول مقصد (آزادی مملکت از سلطه‌اجانب) ناکام گردید اما توانست مصدر حرکت دیگری در قرن هژدهم درجنوب افغانستان گردیده وملت را بمقصد اصلی نایل گرداند. این جنبش های بزرگ برهبری عناصر تازه دم پشتو زبان افغانستان آغاز شد. اینان از وقتیکه تاریخ بیاد میدهد درشرق افغانستان وجبال سلیمان اقامت داشتند وبتدریج درچهار جانب منتشر گردیده و بالاخره سرزمین «پشتونخوای» کنونی راتشکیل کردند. علی‌الرغم صدها نام قبیلوی، نام عمومی پشتو زبانان «پشتون وپشتانه = پختون وپختانه» است اینکه پشتوزبانان خودرا من حیث المجموع پشتون وپشتانه یاپختون وپختانه میخوانند دلیلی است بر قدامت این نام نسبت بنام «افغان» وهمین نام پشتانه وپختانه است که درهندوستان قرن چهاردهم به‌کلمه «پتهان» تحریف گردید، زیرا افغان ها درمرحله اول بیشتر در معمورهٔ شهر «پتنه» اقامت‌اختیارکرده وازطرف هندی‌ها «پتهان» خوانده شدند واین تحریف بعدها بدست دانشمندان استعماری بهانه‌ئی داد تابغرض تامین منافع‌سیاسی خود وایجاد تفرقه دربین مردم مدنظر، پتهان وافغان را دوعنصر جداگانه بشمردند. واما نام «افغان» که ازقرن دهم در نوشته های مولفین افغانستان چون مولف مجهول حدود العالم من المشرق الی المغرب، ابوریحان، فردوسی بیهقی، منهاج السراج و و غیره درمورد قسمتی از پشتو زبانان افغانستان آنروز ذکر گردیده وعتبی درتاریخ

یمینی آنرا معرب نام «اوغان» میشمارد ـ همیك نام قدیمی است که‌بانام «اپاگان» مذکور در «ریگویدای هند» مطابقت مینماید. نام «اوغان» بعد از تعریب هم بکلی ازبین نرفته واز طرف بعضی نویسندگان قرن چهاردهم ـ چون مولفین ظفرنامه وملفوظات تیموری ومطلع السعدین ـ ذکر گردیده است .

اما نام «افغان» که تاقرن چهاردهم ازطرف نویسندگانی چون الفی وفرشته وابن بطوطه درمورد قبیله یاقبایلی از پشتو زبانان ذکر میگردید بعدها بیشتر ووسیع‌تر و ادبی شده میرفت تاجائیکه علی الرغم تصور آن پشتو زبانانی که در اوایل این‌نام را برخود تحمیلی از دیگران میدانستند، خود نویسندگان پشتو زبان در آثار خویش این نام رابکار بردند، از آنجمله بود خانجهان لودی (متوفی در ۱٦۳۰) نام «افغان» تا قرن هژدهم آنقدر وسعت یافته بودکه احمدشاه ابدالی درکتیبهٔ عمارت حاجی خانه خود واقع در حجاز نوشت که : (درانی وغیر درانی هرافغانی که باشد ...) دراین‌جا ازکلمه غیر درانی مطلب ازسایر قبایل پشتو زبان بود، یعنی تاقرن هژدهم «افغان» نام عمومی پشتو زبانان مملکت قرار گرفته بود وتاقرن نزدهم وسعت آن بجائی رسید که نام عمومی مردم افغانستان ـ اعم ازدری زبانان وترکی زبانان وغیره ـ شناخته شد. چنانیکه نام «افغان» در طول هشتصد سال وسعت نهائی حاصل کرد همچنان مسکن اصلی پشتو زبانان که کوه های سلیمان ونواحی آن بود ازقرن سیزدهم تاقرن نزدهم در طی ششصد سال ازیك «افغانستان» کوچك ومحدود بنواحی جبال سلیمان، بیك افغانستان وسیع تری که شامل تمام ولایات شرقی کشور بود توسیع حدود نمود .

درقرن سیزدهم‌اولین نویسندهٔ که‌ازنام افغانستان ذکرمیکند، سیفی‌هروی مولف تاریخ‌هرات است‌که چنین میگوید: اولجایتوخان، خطهٔ‌هرات‌تااقصی افغانستان‌وحداموی به‌سلطان‌غیاث‌الدین کرت‌محفوظ‌نمود. درقرن‌چهاردهم‌عبدالرزاق‌نویسندهٔ مطلع‌السعدین چنین مینویسد : ذکر توجه صاحبقران (امیر تیمور گورگان) به‌سیستان وقندهار و افغانستان . آنگاه از علاقه های فراه ، بست، قندهار، تخت سلیمان وغیره نام میبرد. ازاین نوشته واضح میشود که‌تاعهد مولف ، قندهار هم جزء افغانستان نبوده و همان تخت سلیمان ونواحی آن افغانستان نامیده میشد. در قرن شانزدهم امین احمد رازی در جغرافیای هفت اقلیم خود حدود کابل را چنین تعین میکند : شرقی کابل، پشاور ولغمانات وبعضی ولایات هند است، وغربی او کوهستان است وقوم تکودری وهزاره آنجا سکونت دارند، شمالی آن قندز واندراب است وکوه هندوکش فاصل، جنوبش فرمل وبفرد افغانستان است .

جغرافیه نویس دیگر قرن نزدهم مرتضی حسین بلگرامی حدود سیستان را در حدیقته الاقالیم چنین تعریف میکند : سیستان ولایت است که حدودش از خراسان و کرمان تاغزنین واطراف افغانستان است . در همین قرن نزدهم بودکه درنامه جوابیه لارد اکلند وایسرای هندوستان، مورخ ١٦ـ اگست ۱۸۳۸ ، به‌عنوان شاه شجاع‌الملك پادشاه فراری وغیر قانونی افغانستان (بعد از عهدنامه سه جانبهٔ لاهور بین شاه شجاع مخلوع ورنجیت سنگ پادشاه پنجاب ودولت هند انگلیسی‌ـ) برای باراول‌نام «افغانستان» در عوض اسم «خراسان» ذکر گردید، بدین ترتیب : «اخلاص گزین را به‌خوشی ورغبت ماالاکلام، این معنی منظور است که در میان «صاحبان» (یعنی‌انگلیسی ها) ومردم ولایت «افغانستان» چه از سپاه وچه از رعیت، بدون مرضی‌وصلاح انخلاصهٔ

خاندان عز وعلی، امری بوقوع نیاید .» این جملات در جواب ماده سوم پیشنهاد دو گانه شاه شجاع نوشته شده بود . در حالیکه شاه شجاع در مقدمه کتاب «واقعات» خود در عوض افغانستان همان نام تاریخی و عمومی «خراسان» را ذکر کرده است . متعاقبا انگلیسی ها که در زیر نقاب شاه شجاع به‌قندهار مسلط شدند، معاهده‌دیگری در ۷ می ۱۸۳۹ به‌شاه شجاع تحمیل کردند که در دوماده آن اسم «افغانستان» بجای نام «خراسان» مذکور گردید، ماده سوم چنین میگوید : «... شاه محتشم الیه (شاه شجاع) گاهی احدی را ازقوم واهل فرنگ، درزمرهٔ نوکران منتظم ومنسلك نخواهند کرد، وکسیرا ازاهل فرنگ اجازت استقامت به «ملك افغانستان» بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس اعطا نخواهند فرمود.» (هکذا درماده چهارم) . ازاین تاریخ به‌بعد نام رسمی کشور «افغانستان» قرار گرفت .

در هر حال پشتوزبانان افغانستان که تاقرن‌دهم درنواحی‌جبال سلیمان‌میزیستند درطی دورهٔ فیودالیزم افغانستان ، انکشاف اجتماعی ایشان بشکل نامتوازن وناهم آهنگی صورت گرفته است ، اینها که درصدها قبیله خورد وبزرگ منقسم بودند بسیار دیرتر وآهسته تر قدم بمرحله فیودالیزم گذاشتند و نسبت به سایر دره‌ها و وادی ها وشهر های افغانستان استحکام فیودالیزم در بین آنان پسانتر بمیان آمد در حالیکه رشد مناسبات فیودالی افغانستان از قرون اولیه میلادی به تدریج شکل و صورت گرفته ودر قرن های هفده وهژده به‌منتهای عروج خود رسید. اما دربین‌مردم مناطق کوهستانی تخت سلیمان تامدت های طولانی مناسبات قبیلوی پایدار بوده عمدتا نظام اجتماعی قبایل پشتو زبان افغانستان مشخصات دوگانهٔ ذیل داشت: یکی طریق زندگی قبیلوی ودیگر جنبه انکشاف مناسبات فیودالی. مگر مناسبات فیودالی هم به درجات مختلف ونا هم‌آهنگ دریکجا ضعیف وزیرتحت الشعاع قانون قبیلوی، ودر جای دیگر قوی‌تر بود، دراین جا ها به‌بسیار آهسته‌گی جرگه های قبیلوی در دست اقتدار «خان ها» می‌افتاد، در حالیکه در بعضی قبایل دیگر جرگه ها مثل سابق حیات قبیله‌را اداره میکرد. «جرگه‌ها» اصلا یك «سازمان طائفوی» بودکه درمجامع بدوی برای حل وفصل امور طایفه وقبیله (بدون دولت ومرکزیت) متشکل میشود ، وهنوز هم بین‌عدهٔ از قبایل قسما معمول است. البته متناسب ومتوازی بار شد فیودالیزم، جرگه هانیز از حالت ساده ابتدائی که شکل خالص مشورتی ریش‌سفیدان قبیله را داشت، بیك شورای اشرافی و فیودالی منطقه یاقبیله تبدیل شده رفت حتی از قرن نزدهم به‌بعد دولت های افغانستان هم تشکیل این جرگه هارا (روی مسایل مهم) از سر گرفتند، مگر این جرگه‌ها نماینده فیودال وملاك وروحانی ، وانتصابی از طرف حکومت های وقت بودند، نه‌نمایندهٔ مردم زارع ودهقان وپیشه‌ور وطبقه متوسط شهری .

از قرن دهم به‌بعد پشتون ها دوش بدوش سایر مردم افغانستان درمقابل خارجی هاجنگیده اند، در قرن های یازدهم ودوازدهم ، مهاجرت قبایل پشتون دراطراف و جوانب کوه‌های سلیمان آغاز میشود، این مهاجرت ها با «ده نشین» شدن در مناطق تازه توام بود ودراقتصاد شان «زراعت» نقش بزرگی بازی کرد، زراعت هم بیشتر بدست عناصر غیر پشتو زبان انجام میگرفت، مهمترین این مهاجرت ها از طرف قبایل غلجائی وابدالی ، یوسف زائی و وزیری، افریدی وختك، مهمند وشنوار،

ارکزائی و کاکر وده‌ها قبیله دیگر بعمل‌آمد، ودر قرن چهاردهم دامنه مهاجرت درداخل وخارج توسعه اختیار کرد. در قرن پانزدهم قبیله «لودی» وده‌ها قبیله دیگر به‌هند رسید وقبیله بزرگ یوسف زائی که در قرن چهاردهم بنواحی کابل آمده بود ازخیبر گذشته وارد پشاور شد این مهاجرین در استیلا براراضی جدید قسما اهالی سابق مناطق را اخراج، وقسما در تحت تابعیت خود به امور زراعت وامیداشتند.

در قرن شانزدهم قبایل بسیاری شروع به «ساکن شدن» در سر زمین های اطراف خود نمودند، یوسف زائی‌هامناطق کوهستانی شمال‌پشاور، قبیله «مروت»علاقه «بنو» را بدست آوردند وبعد ها قبایل دیگر تمام اراضی سواحل راست دریای سند را بتدریج محل بود وباش خود قرار دادند واز قرن هفدهم تاقرن هژدهم قبایل بزرگ غلجائی وابدالی درمناطق زابلستان وقندهار کسب قوت واقتدار نمودند.

مهاجرت قبایل پشتو زبان افغانستان منحصر در داخل کشور نی، بلکه در ماورای دریای سند به‌ملتان وپنجاب وهند متوسط هم رسید ولودیانه وروهلکندبشکل مسکن دائمی پشتون ها درآمد، از آنجمله عدهٔ ازقبیلهٔ بریچ در ولایت «کترا» درتاریخ سیاسی هند سهیم شد واینان که بنام «روهیله» یعنی مردمان کوهسار درهند نامیده شدند، ولایت ایشان هم «روهل کند» نام گرفت، ودر قرن هژدهم در آبادانی وداشتن مردان لایق مشهور گردید. انکشاف علاقه کترا (مرادآباد، بداون وبریلی وغیره) در عهد پشتون‌های روهیله (قرن هژدهم) ازنظر اقتصادی بجائی رسید که مالیات سالانه آن به‌سه ملیون ونه‌صد هزار روپیه هندی بالغ شد و این مقدار در آن دوره ازیك علاقه خورد ،دلیل آبادی وعمران آن‌منطقه بود. همچنین مردم «بنگش» شهر «فرخ‌آباد» را بنا نمودند ومثل روهیله ها درسیاست وآبادی علاقه ونشیمن گاه خود شهرت یافتند، در شهر های مراد آباد، رام‌پور، فرخ آباد، محمدآباد، شمس آباد، بهوچ‌پور، قایم کنج وچندین گنج دیگرکه اکثر آباد کرده روهیله ها وبنگش ها است، تاورود انگلیس یادگار های عمرانی ایشان واز جمله کتابخانه نفیس «حافظ رحمت خان» موجود بود، ملك روهلکند که نسبتا کشور کوچك در شمال مغرب علاقه اوده بود آنقدر درسایه کار وکوشش افغان هاآباد گردیدکه آنرا «جنت هند» میخواندند. پشتو زبانان در اداره دولت واردوی نظامی هندوستان هم مقام ممتازی حاصل کردند، وتا گسترش وتحکیم حکومت انگلیس درهند این اهمیت مقام ایشان باقیماند.

درطی این ایام تاقرن هژدهم قسمتی از پشتو زبانان افغانستان ازمرحله کوچی گری ومالداری خالص عبور وداخل مرحله زراعتی وشهر نشینی گردیده ودرخط سیر تکاملی فیودالیزم براه افتاده بودند، این جریان جدید زندگی اجتماعی زمینه را برای تشکیل وبوجود آمدن «دولت» فیودالی مساعد وآماده میساخت خصوصا که فشار تسلط دولت خارجی روح مبارزه ملی را برضد استیلا گردن قبلا تقویت کرده وعلی الرغم ضدیت های داخلی فیودالها وتعصبات عشیره‌وی، رشته اتحاد واتفاق بین‌قبایل را درمقابل سیطرهٔ خارجی محکمتر ساخته میرفت.

البته این انکشاف اجتماعی دربین تمام قبایل هم‌آهنگ ومتوازی نبود، مثلا در قرن پانزدهم قبیله «لودی» توانائی آنرا داشت که در خارج افغانستان در مملکت هند دولتی تشکیل نماید که تاقرن شانزدهم (۱۴۵۰ ـ ۱۵۲۶) بطور منظمی عمر نمود. متعاقبا درهمین قرن (۱۵۴۰ ـ ۱۵۵۶) دولت «سوری» به‌قیادت شیر شاه مشهور در هندوستان تشکیل گردید. همچنین در داخل افغانستان (شرق کشور) در قرن هفدهم

حکومت فیودالی کوچکی از طرف قبیله ختك تشکیل گردید و متعاقبا قبایل غلجائی وابدالی درجنوب وغرب، این‌کار را درقالب وسیع تری نمودند. تااین وقت مناسبات فیودالی راه خودرا دربین قسمتی ازقبایل پشتون - ولو بابطائت وکندی - بازکرده ودر بعضی از قبایل «جرگه های عشیره‌وئی» آله دست اقتدار وتمول «خان ها» قرار گرفته بود. ازدیگر طرف زبان پشتو تاقرن شانزدهم آنقدر انکشاف کرده بود که شاعری چون خوشحالخان ونویسندهٔ چون بایزید روشان در دامان خود میپرورید . در حالیکه هنوز دربین صدها قبیله مستقل نظام اجتماعی قبیلوی برقرار بود وقبایل وزیری ویوسف زائی وغیره تااین اواخر زیر چنین نظام قبیلوی و «جرگه های مختار» زندگی میکرده‌اند ، واستقلال قبایل بواسطه چنین جرگه‌ها حفظ میگردید و نظام قبیله برحیات اجتماعی حکم بود. این بسیار پسانتر بودکه انتساب به‌منطقه ، بعضاجای‌اتکاء به قبیله راگرفت .

جنبش مردم برهبری روشانیان :

سیر نامتوازن وبی آهنگ اجتماعی سبب شدکه اختلافات طبقاتی شدید بین پشتو زبانان کشور بمیان آید، خصوصا که قبایل پیشرفته و «فیودالی شده» درصدد بودند اراضی عمومی متعلق به‌قبیله را تصاحب، ونظام فیودالی را تطبیق کنند، این است که جنبش نوین از طرف مردم برضد قبایل بالا دست فیودالی در قرن شانزدهم بوجود آمد، وسلسله «روشانی» در سراین جنبش قرار گرفت ودر سایه مذهب برهبری آن پرداخت . این مبارزات طبقاتی داخلی با مبارزه آزادی خواهانه ملی بر ضد سیطره وتسلط دولت خارجی هندوستان در کابل وپشاور یکجا شد واز قرن شانزده تاقرن هفدهم طول کشید. اما بالاخره دولت بابری هندوستان باپول وسیاست درسایه اتحاد با روحانیون وخان های داخلی این نهضت راسرکوب نمود، واز همه بیشتر ملادرویزه ننگرهای (مولف تذکرة الابرار والا شرار) دراین سرکوبی هموطنان حصه بزرگ تبلیغاتی داشت و بواسطه زبان وقلم در زیر نقاب مذهب، از پا ننشست وخستگی احساس نکرد تا این‌نهضت خاموش نشد واو بایزید رازیر ضربات تکفیر وتوهین وتحقیر قرار داد .

جنبش روشانیان‌تنها نبود وبا مبارزات آزادی خواهانه سایر مردم بدرقه‌میشد، وروش شدید دولت بابری هندنیز عکس العمل ومبارزات مردم را شدید ترمیساخت، ازهمان آغاز قرن شانزدهم هنگامیکه بابر در کابلستان مستحکم شد در سال ۱۵۰۷ با سپاه قوی برسر خلجیان زابلستان بتاخت وبعد از کشتار نفوس تقریبا تمام رمه های مواشی را که دها هزار گوسفند میشد به تاراج برد، سال دیگر (۱۵۰۸) مهمند های خیبر که‌تسلط بابر را مخالف منافع وعایدات خود -از درك اخذ حق العبور کاروان ها ازدره خیبر - میدانستند ، با بابر درآویختند وجنگ های متعددی نمودند، در۱۵۱۸ یوسف زائی‌ها عین روش مهمندها را درباره بابرعملی ساختند ولی سه هزار کشته وعدهٔ بسیاری اسیر دادند. بابر برای آنکه در قشونکشی به‌هند از عقب خود مامون باشد بادختر منصور خان یکی ازخان های یوسف زائی‌نکاح نمود وموقتا مطمئن گردید .

بعداز آنکه دولت بابری درهندوستان تشکیل گردید، در اواسط قرن شانزدهم

بایزید انصاری معروف به‌پیر روشن پسر شیخ عبداله انصاری از اخلاف شیخ سراج الدین انصاری ومتولد درشهر جلندر پنجاب ــ مرکز دسته جات وجنبش مخالف دولت بابری گردید، این شخص از ساکنین «کانیکورم» و مرد متصوف ومتقی وصاحب‌طریقه مخصوص مذهبی ودارای تصانیف مذهبی (چون حالنامه وخیرالبیان وغیره) درزبان های دری وپشتو وعربی بود، اوکه دریکی از مسافرت های خود در قندهار به‌چشم سر دید که سپاهیان بیرام‌خان والی دولت هند زنی را ازگیسوان به آسیا بسته و همی چرخانند، چنان متاثر گردید که تازنده بود این‌خاطره تلخ را فراموش نکرد. بایزید در مشرق افغانستان برخاست ودست به تشکیلات ابتدائی زد، او پیروان و دسته‌جات مسلح جمع وخزانه‌ئی برای مصرف جمعیت وکمك برای ناتوانان قوم‌تاسیس کرد، چون او در لباس تصوف و مذهب بود، بیشتر طرف استقبال عده بسیاری ازمردم قرار گرفت، قبیله بزرگ یوسف زائی هم تادیهٔ عشر وخراج سالانه را بخزانه بایزید پذیرفت .

بایزید درکتاب «مخزن الاسلام» خود چنین نوشت: لشکر فراهم می‌آورم تاهند رامسخرکنم ،هرکس‌اسپی دارد بیاید ،دارائی‌اکبرپادشاه‌ازماست .درویزه‌ازقول‌بایزیـــد با چنین احساساتی برضد دولت بابری هند اعلام جهاد داد وتاپشاور نفوذ کرد، حاکم بابری کابل توانست بایزید را اسیر نماید ولی بایزید بعد از چندی رهائی یافته واز کابل به‌شرق برگشت، او در علاقه «تیراه» مرکز اختیار نمود وچند هزار سوار وپیاده فراهم کرد وبه‌جلال آباد هجوم نمود. بایزید که قبلا توسط تبلیغ‌مردم‌را برضدتسلط بابری ها تحریك کرده بود، خود میدانست که هجوم او در جلال‌آباد نمیتواند عامل سقوط امپراتوری مقتدر هندوستان گردد، ولی میخواست دربرابر چشم مردم عملا راه آزادی از سلطه خارجی را بامبارزه نشان دهد وخودش را در راه آزادی قربان کند،همین طور شد، محسن خان والی کابل برخاست ودر میدان جنگ شنوار درسال ۱۵۷۹ بایزید را بکشت. وبایزید در «اشتنغر» پشاور دفن گردید .

مردم سخت تکان خوردند و ۲۰ هزار پیاده و ۵هزار سواره بغرض رزم بادشمن در دور جلال الدین پسر وجانشین بایزید حلقه بستند، اتباع جلال‌الدین، حاکم بابری پشاور «حامد خان بخاری» رابکشتند، وخود جلال الدین در ۱۵۸۵ در کوهستان خیبر باقشون اعزامی اکبرجلال الدین پادشاه هند جنگهای متعددی نمود، مردمان‌مهمند وغوریه خیل ویوسف زائی دراین جنگها که دوسال طول کشید درصف مبارزین قرار داشتند، اخیرا قشون هند بقیادت کنورمان سنگ وخواجه شمس الدین خافی وزین خان کوکه، جلال الدین را مغلوب ودر سوات وباجور تعقیب نمودند، واز قبایل‌افریدی وارکزائی گروگان گرفتند ، اما جلال الدین بدست نیفتاد وقبیله یوسف زائی به مقاومت خود دوام‌داد.فعلا غلبه مردم پراگنده دریك قسمت افغانستان تقسیم شده وبی مرکز ، بردولت هند متحمل نبود ولی این مبارزین توانستند روح مبارزه ملی را برضد اجنبی در نفوس ملت بدمند وهم راه‌های ارتباط دولت هند را باکابلستان قطع کنند. بعد از چهار سال جلال الدین باز پیدا شد وجنگ های داره (دهاره یاگوریلائی) را دزمقابل هند ازسر گرفت،در ۱۵۹۱ سپاه هند به‌سرداری جعفر بیگ وآصف خان وقاسم خان توانست دریکی ازاین جنگ ها خانواده جلال الدین را بابرادرانش واحد علی وکمال الدین اسیر نماید، همچنین دولت هند توانست بواسطه پول فیودال های

محلی را بافقها برضد جلال الدین ومبارزین ملی برانگیزد، در راس این دسته ارتجاعی ملك حمزه اکوزائی وملا درویزه ننگرهاری قرار داشت که باشمشیر وقلم کار مینمودند، حمزه ودولت هند در جنگ آخری جلال الدین رامغلوب نمودند ودلازاکها ومهمند های مغبون شده برادرانش شیخ عمر وخیرالدین ونورالدین را بکشتند . بزرگترین جنگ های آزادی خواهان ودولت هند درسال ۱۵۹۲ در نواح باجور بودکه چهل هزارسپاهی امپراتوری باراجا .بیربل ازبین رفت وراه هند باکابل مسدود شد، چندین سال دیگر دولت هند باقوه نظامی کوشید تاراه خیبررا باز نگهدارد. مبارزین وجلال الدین در ۱۵۹۸ بر غزنین بتاختند، ودر جنگی که باقوای هندی غزنین واقع شد، جلال الدین زخمی ومتعاقبا کشته شد، سر این مرد را بریدند وبدربار هند فرستادند .

احداد برادرزاده جلال الدین در جای عم‌نشست وبرهبری مبارزین پرداخت، او توانست درسال ۱٦۱۰ بکابل بتازد وباقشون دولت هند درآویزد، متعاقبا او در کوهساران چرخ لوگر مرکز گرفت ودر ۱٦۱٤ باهجوم سپاه بابری مقابل شده سه هزار نفر تلفات داد وبه‌قندهار رفت وبعد از مدتی برگشت ودر ۱٦۱۸ باسپاه دشمن بجنگید ومتحمل تلفات گردید وبه کوهساران شرق کشید. در ۱٦۲۵ قوای احداد در کوهسار «تیراه» مورد هجوم قوای دولت هند قرار گرفت وخود احداد کشته شد، سر او رانیز بریدند وبدربار هند فرستادند. مرکز او قلعه «واغر» بدست دشمن افتاد و خاندانش به‌کوه متواری گردیدند، تنها یکدخترش موفق بفرار نگردید و هنگامیکه سپاهی دشمن آهنگ گرفتنش نمود چادر پیش چشم کشید وخودش را ازفراز قلعه به‌پائین افگند وهلاك شد ولی تسلیم دشمن نگردید .

عبدالقادر پسر احداد بعدازمرگ پدر رهبری مبارزین را بدست گرفت ودر ۱٦۲۷ سپاه اعزامی شاه جهان را درهم شکست. عبدالقادر در ۱٦۲۸ در پشاور به قوای مجاهد دیگر برهبری کمال الدین پیوست. ولی هردو از قوای دشمن شکست خوردند وپشاور بدست نظامیان شاه جهان افتاد. عبدالقادر در ۱٦۳٤ توسط سعید خان حاکم شاه جهان دست از مقاومت کشید وبدربار هند رفت ودوسال بعد (۱٦۳٦) همدرانجا بمرد .

کریمداد جانشین عبدالقادر خواست ازهمه پیشتر باملکان ارکزئی وافریدی که درخدمت دولت بودند تصفیه حساب نماید، ولی سپاه هند پیش دستی کرده مرکز کریمداد را اشغال وخودش را اسیر وبفرمان شاه جهان درپشاور اعدام کردند. از این بعد جانشین ورهبر ورزیدهٔ از خاندان مجاهد روشنیان نماند، زیرا مکرر افراد این خانواده به‌اسارت دولت هند رفته واطفال شان تحت نظر هند بار آمده وبه‌تدریج در دولت بابری هند تحلیل شده‌بودند. به‌این صورت مبارزات شصت ساله روشنیان برای ۳۰ سال دیگر خاموش گردید . ولی در ۱٦٦٦ دونفر مبارز دیگر «اخند چالاك ختك» و «باکوخان یوسف زائی»مجددا رهبری‌مبارزین پرچم جهاد افراشتند وباقشون اورنگزیب رزم های سختی نمودند، اما این فداکاری هم بشدت سرکوب گردید. همچنین قیام مردم برهبری «ایمل خان» از سرزمین افریدی دربرابر دولت هند باهمه فداکاری هائی که نمودند وبر والی بابری کابل (محمد امین) در ۱٦٦۸ غلبه کردند، درآخر سرکوب شد .

جنبش مردم برهبری خوشحال خان ختك :

آخرین قوه مبارزین زیر رهبری شاعر مشهور وسردار جنگی خوشحال جمع شدند واز ۱۶۶۸ تا ۱۶۷۰ باقشون اورنگزیب چندین بار دست وپنجه نرم کردند، واین قوه مبارز در جنگ «تاتره» اردوی چهل هزاری دشمن را تار ومار نمودند، و در جنگ «دوابه» قوماندان هندی را بکشتند، همچنین در جنگ های «نوشهره» و «گنداب» و «خانج» قشون دشمن را بکوفتند. مگر بازهم شکست خورده وپسران خوشحال خان (عبدالقادر واشرف) و نواسه هایش (کاظم‌شیدا وعلیخان) درهندوستان تبعید شدند وهمدرانجا جان سپردند. خوشحال آن مبارز پیر وناکام به‌عمر ۷۸سالگی در ۱۶۹۱ در وطن خود (کوهستان ختك) چشم از جهان پوشید، آخرین سخن او این بود : «مرا درجائی دفن‌کنید که سایه دشمن برخاکم نیفتد .»

به این ترتیب مبارزات آزادی خواهانه مردم که در شرق افغانستان برضد استیلای دولت بابری‌هند ، باوقفه‌ها از اوایل قرن شانزدهم آغاز یافته بود تا اواخر قرن هفدهم ادامه داشت . گرچه این فداکاری های طولانی شکست خورد ولی در بوجود آوردن مبارزات آینده برضد استیلا گران خارجی تاثیر عظیمی داشت. از دیگر طرف مبارزات مردم در جنوب وغرب افغانستان (قندهار وهرات) در قرن هژدهم توانست شکست مجاهدات مردم را در شرق افغانستان تلافی کند .

ششم

قیام ومبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان در جبهه جنوب

وتأسیس دولت هوتکی در قندهار

تحکیم وادامه سیادت دولت صفوی ایران در ولایت قندهار، مخصوصا برمبنای سیاست «القای نفاق» قرار داشت. چون بزرگترین قوای مردم درآن ولایت مشتمل برقبایل غلجائی وابدالی بود لهذا توجه بیشتر دولت ایران به‌سوی ایشان معطوف میگردید. قطع نظر ازآنکه میان این قبایل در سر تصرف اراضی – در اطراف قلات– منازعات دامنه داری واقع شده واینك شکل خصومت میراثی وعنعنه وی کسب کرده بود، فیودالهای قبیله هم درسر حصول جاه وریاست محلی برضد همدیگر مقابله میکردند. این رقابت روسا وخان ها منحصر به‌این نبود که‌غلجائی وابدالی را بگردن همدیگر اندازند بلکه دربین قبیله خودشان نیز این آتش مشتعل بود وهرخانی رقیب خودرا بهرنوعی که میتوانست از بین میبرد، این است که حکام صفوی برای گرم نگهداشتن این آتش داخلی یکی را امتیازات میداد وبگردن دیگری می انداخت وهرکه را مخالف اغراض دولت ایران میدانست سرکوب میکرد. چنانکه حکام بابری نیز عین این عمل راتکرار مینمودند. خاندان سلطان ملخی توخی رئیس قبیله غلجائی درمناطق قلات تا قرن نزدهم فرمان اعزازی اورنگزیب پادشاه هندوستان را افتخارا نگهداشته بود، ملك حسین وشیرخان دونفر خان های قبایل ابدالی ارغسان وشهر صفا،م یکی از دولت صفوی منشور ولقب «مرزا» بااسپ یراق مکلل ، ودیگر لقب «شهزاده» وخلعت فاخر از دولت بابری هندوستان حاصل کرده بودند وبه طرفداری دولت های مذکور دربین قبیله خود فعالیت ومابین خود ضدیت و رقابت مینمودند .

درهر حال بعد از آنکه شاه حسین صفوی درسال ۱۶۹۴ پادشاه ایران شد، گرگین خان شورش طلب گرجستانی را که مغلوب سپاه صفوی ومسلمان شده بود به حکومت قندهار اعزام نمود. این شخص یك گارد محافظ قوی گرجستانی و ۲۰ هزار عسکر ایرانی در تحت فرمان خود داشت ووقتیکه در قندهار رسید باشدت وعصبانیت حکومت نمود، اوکه میدانست دولت بابری هند ضعیف گردیده وبرعکس سابق نمیتواند خان های غلجائی ویا ابدالی زابرضد ایران بخود جلب نماید لهذا لزومی برای مدارا باخان های محلی نمیدید ، خصوصا که دولتخان ابدالی (جد احمد شاه بابا) قبلا رقیب دیگر خود حیات سلطان ابدالی را از صحنه رانده وبه‌مهاجرت‌مجبوری در ملتان واداشته واکنون خود خان مقتدر قبیله ابدالی بود که برای حفظ خود مختاری داخلی قبیله در برابر مداخله حاکم صفوی مقاومت مینمود. لهذا گرگین در صدد انقراض قطعی قبیله ابدالی برآمد وخواست برعکس حکام گذشته که بیشتر به‌خان های ابدالی علی الرغم خان های غلجائی تکیه میکردند، او به قبیله غلجائی اتکاء کند و ابدالی ها را از پا درآورد. این است که بواسطه اعزام قشون قلعه دولت‌خان ابدالی‌را درشهر صفا محاصره وخودش را با پسر بزرگش نظرمحمد خان‌دستگیر واعدام‌نمود، اما دوپسردیگرش‌رستم‌خان‌وزمان‌خان‌موفق‌بفرارشده‌درارغسان‌قبیله‌ابدالی‌راپناه‌گاه‌خود

قرار دادند. گرگین خواست این‌دونفر را نیزازبین بردارد پس پیشنهاد کرد که ریاست قبیله وی رستم‌را درعوض پدرش رسما تصدیق میکند بشرطیکه او برادر خورد خودزمان خان رابه‌گروگان بدهد. رستم پذیرفت وزمان‌خان رافرستاد. گرگین زمان خان را درکرمان فرستاد که آنجا نظر بند باشد زیرا گرگین حاکم قندهار وکرمان و هم اسما هنوز حاکم گرجستان بود .

از آن بعد گرگین چندی بارستم مدارا کرد تامطمئن گردد آنوقت او را به‌بهانه کاری بخواست وفورا اعدام نمود، متعاقبا باسر نیزه تمام ابدالی های مربوط بدولت خان را ازعلاقه ارغسان اخراج ودر اراضی بین گرشك وفراه تبعید نمود واراضی متعلق به‌ابدالی های مذکوررا به‌غلجائی‌ها داد. ابدالی‌ها مجبورا در دشت های‌شورابك وفراه به‌مالداری مشغول شدندوقسما درولایت هرات تاحدوداسفزار پراگنده گردیدند. گرگین درعوض باغلجائی ها روش بهتر نمود وخان های ایشان رابه خود نزدیکتر ساخت وبقوت ورقابت آنان باابدالی ها اعتماد نمود، معهذا غلجائی ها به‌تدریج‌شدیدا مخالف سلطهٔ ایران در قندهار گردیدند. در چنین وقتی مردی از قبیله غلجائی برهبری مردم وارد صحنه سیاست گردید وبعدها معلوم شد او مردیست دارای ذکاء واراده قوی. این شخص آزادی خواه ووطن پرست همان میرویس خان مشهور است .

میرویس هوتکی (۱۷۰۹ - ۱۷۱۵) :

میرویس پسر شاه عالم (یکی ازخان های قبیله هوتکی غلجائی) و متولد درسال ۱۶۷۳ است، مادرش «نازو» دختر یکی ازخان های عشیره توخی بود، میرویس سه برادر داشت بنام های میر عبدالعزیز ومیریحیی وعبدالقادر ودو پسر بنام میرمحمود ومیرحسین ، زن میرویس دختر جعفرخان از قبیله سدوزائی ابدالی بود . میرویس در محیط شهری قندهار رشد کرد ودر آن زمان که مالداری وزراعت در بین پشتو زبانان افغانستان عمومی تر بود، شهر قندهار از نظر صنعت وتجارت وپیشه وری وفرهنگ رونق داشت ، ونسبت به‌فقر وعسرت زندگی مردمان کوهستان شرق، مردم جنوب نسبتا مرفه تر بودند، وقندهار که درسراراه تجارتی بین‌هند وایران قرار داشت برای تشکیل یك دولت ملی مساعدتر بود. میرویس در چنین محیطی علی الرغم عنعنهٔقبیلوی فیودالی‌شخصا به‌تجارت مشغول‌گردید وجزء طبقه‌متوسط شهری‌قرار گرفت در حالیکه روابط خانی وقبیلوی او باشراف عشایر همچنان محفوظ بود .

میرویس‌ازنزدیك شاهداستبدادوظلم وتبعیض حکومت‌خارجی‌نسبت‌به هموطنانش گردید، وهم ازراه تجارت درك نمود که چگونه عایدات سرشار مال‌التجاره ترانزیتی در جیب بیگانه میریزد وچگونه مردم وطنی مجبورند که فقط به حیث کارگران تجار بیگانه در آیند وراه های تجارتی را پاسبانی نمایند، همچنین او میدید که‌بایست مردم از دست مزد خود ۲۰ هزارعسکر خارجی را تغذیه وبرای سرکوبی خود تقویه نمایند وعلاوه بار تکبر وتبعیض حکام ایرانی را باذلت اسارت وعدم مساوات بکشند . او میدانست که اگر نفاق قبایل ازبین برخیزد وقوای پراگنده ومشتت قوم جمع شود، تسلط خارجی منهدم وملت از زنجیر تحکیم غیر نجات میابد، لهذا در پی آن شدکه‌این وظیفه بزرگ را انجام دهد. برای چنین کاری بعلاوه شهرت عمومی، وجاهت عمومی و اعتماد عمومی نیز لازم بود، خان های قبایل اورا قبلا میشناختند ودر ردیف خود

میدانستند ، مردم شهری روش شریفانه وخیر خواهانه اورا به‌چشم سردیده بودند وبه‌او اعتماد داشتند، چیزیکه باقیمانده بود آزادی عمل بود واین در برابر مراقبت یك حکومت نظامی میسر نبود. پس میرویس بادشمن از در دوستی داخل شد وگرگین را باصحبت ومشورت وخدمت درراه جمع آوری مالیات از قبایل سرکش ونظم امور اداری، بخود جلب ومتکی ساخت تاجائیکه گرگین در هیچ عمل تازه‌ئی بدون مشوره او اقدام نمیکرد. این لیاقت وکفایت میرویس سبب شد تاگرگین او را بمقام «کلانتری شهر» مقرر نمود واین رتبه درآن زمان وظایف ریاست بلدیه وانتظام شهری را دربر میگرفت. میرویس در داخل این وظیفه اعتماد مردم را حاصل نمود ودر جمهور امور بین مردم وحکومت وسیط قرار گرفت ودر عین حال باخان های قبایلی ارتباط صمیمی و غم شریکی خود راحفظ نمود خصوصا که او داماد ابدالی هابوده وطرف تنفرایشان نبود .

مردم که از ظلم وتجاوز حکومت بجان رسیده بودند در صدد چاره جوئی برآمدند، ومیرویس نوشته ئی به‌عنوان شاه حسین صفوی ترتیب داد. که درآن از مظالم گرگین دادخواهی شده بود. این نوشته به‌امضای میرویس وروشناسان شهر بدربار اصفهان فرستاده شد به‌امید آنکه دست سنگین گرگین کوتاه وصحنه فعالیت آزاد مردم بمیان آید. ولی دربار فاسد شده صفوی مجال رسیدگی به چنین کارها نداشت، در عوض گرگین از این اقدام آگاه شد ومیرویس از کلانتری شهر عزل وباعدهٔ ازامضا کنندگان عریضه شکایت ، تحت الحفظ بدربار ایران فرستاده وبدشمنی دولت ایران معرفی‌شد، وگرگین به استبداد وسخت گیری افزود . این حرکت گرگین غلجائی هارا برضد حکومت مشتعل تر ساخت در حالیکه ابدالی ها قبلا بواسطه انهدام خاندان دولت خان وتاراج وتبعید قبیله او، دشمن آشتی ناپذیر حکومت ایرانی گردیده بودند.

واما میرویس که در اصفهان تحت نظارت دولت قرار گرفت، توانست بزودی خودش را از اتهام گرگین تبرئه ورها نماید، همچنین او مردم وماهیت اداره دولت‌را دقیقا مطالعه ودرك نمود که دربار دچار فساد گردیده، پادشاه مرد بی‌کفایت ومامورین دربار مغرض ونالایق است، رجال وافسران کاری رانده شده وجای آنان را مردمان بیکاره ورشوتخور وخرافاتی گرفته است، امور اداره پراگنده وشاه به‌خواندن اورا ادوادعیه وتعویذ ودیدن فال و جفر و صحبت بـا خـواجه سرایان حرم مشغول است ومردم ایران در زیربار کمر شکن مالیات وعوارض ومظالم عمال دولت وخان وملاك بجان رسیده است. میرویس متقین شدکه حصول آزادی ازچنین دستگاهٔ فاسد آسان است ولی وحدت نظر مردم افغانستان شرط نخستین اقدام است در حالیکه رهبری مردم در دست اقتدارخان های محلی وملاها است، این خان‌ها قسما سازش کار باحکام صفوی وقسما مشغول رقابت وزد وخورد بایکدیگر اند، وملاها نیز مردم را ازکشیدن شمشیر بروی برادران اسلامی تخدیر وتخویف مینمایند. پس میرویس که باروش ومنطق خود دربار صفوی وحتی شاه را نسبت به‌خویش خوش بین واعتماد الدوله صدر اعظم ایران را نسبت به‌طرز اداره گرگین بدبین ساخته بود اجازه ادای فریضه حج گرفت وبه مکه رفت .

اودراین سفر با اشخاصی که وارد در سیاست بـودند صحبت هایی نمودو بالاخره به علمای مذهبی رجوع کرد وبنام مردم مسلمان افغانستان کتبا استفتائی از ایشان بعمل آورد وفتوائی دلخواه بگرفت. او دراین استفتا که هدفش تحریك مردم

از نظر مذهب برضد استیلاگران وهم اسکات واقناع ملاهای قندهار بود این دوماده را گنجانید: اول اگر در ادعای فرایض مذهبی یک‌ملت مسلمان ازطرف حکومت‌اختلالی وارد شود، آیا این ملت شرعا حق آنرا دارد که خودرا با شمشیر ازتسلط چنین حکومتی آزاد سازد؟ دوم اگر خان های قوم ازمردم برای یك پادشاه ظالم‌بیعت گرفته باشند، آیا مردم حق دارندکه چنین بیعتی راشرعا فسخ وباطل نمایند؟ علمای دینی حجاز دربرابر این هردو سوال، فتواوجواب مثبت‌وقاطع نوشتند. این‌است‌که میرویس برگشت وبه اصفهان آمد. روش وسیاست او، با اشتباهی که دربار صفوی وشاه و اعتماد الدوله نسبت به‌گرگین پیدا کرده بودند، یکجا شد وعلی الرغم تمایل گرگین منشور کلانتری مجدد قندهار به میرویس داده شد، وهم شاه ریاست اورا در قبایل غلجائی قندهار رسما تصدیق نمود، زیرا دربار صفوی از ورود یکنفر سفیر دولت روس بنام «اسرائیل» مشوش گردیده بود، این‌مرد ارمنی وهموطن گرگین بود وهم سالها در فرانسه وایتالیا وآلمان واتریش وروسیه، تجارت و فعالیت سیاسی ونظامی نموده واینك ازطرف پتر زار روسیه به‌عنوان سفیر به‌ایران رسیده بود، در اصفهان گفته میشد که این شخص خیال تشکیل سلطنت ارمنستان دارد پس خطر این موجود است که گرگین هم توسط او باروس بپیوندد وبرضد دولت ایران به‌اتفاق ارمنی های تابع ایران، داخل اقدام وعصیان شود. دربار ایران که میرویس را طرفدار خود ونقطه مقابل گرگین تشخیص کرده بود، برای حفظ موازنه به‌عجله اورا به‌قندهار فرستاد.

میرویس در طول راه قندهار هرجا قبیله وخان وملائی دید فرود آمد وصحبت کرد واز فساد دربار ایران ولزوم اقدام برای تحصیل آزادی سخن راند وفتوی علمای حجاز را به‌حیث سند معتبر دینی به‌ایشان نشان داد، میرویس اتحاد قبایل وملا وخان را توصیه میکرد وهمه را منتظر روز اقدام عمومی در قندهار میساخت. مردم فراه وسیستان وقندهار اعم از تاجك وهزاره وپشتون وبلوچ همه اورا به‌صفت رهبرآزادی خواه خود شناختند. وقتیکه میرویس به‌قندهار رسید باگرگین ظاهر را رعایت‌مینمود وباطنا باروسای قبایل اعم از ابدالی وغلجائی وغیره در داخل وخارج شهر قندهار مشغول مذاکره وطرح یك قیام عمومی بود. این فعالیت های مداوم وعاقلانه میرویس تاسال ۱۷۰۹ طول کشید و بالاخره در جرگه مخفی موضع «مانجه» (۳۰ میلی شمال شرقی شهر قندهار) قرار قطعی اتخاذ گردید که گرگین باقشون ایران یکجا معدوم گردند وحکومت آزاد ملی تشکیل گردد. دراین جرگه وظایف رهبران وقبایل متعلقه شان تعین شد تابرای حفظ آزادی ومقابله باهرگونه پیش آمد نظامی دولت صفوی آماده گردند.

مساعی دوامدار وقابلیت وابتکار میرویس سبب شد که این جرگه باخوشی، رهبری میرویس را در سر قوای ملی پذیرفتند، خصوصیت بارز این جرگه تاریخی آن بود که برعکس سابق روسای قبایل ابدالی وغلجائی وتاجیك وهزاره وازبك وبلوچ، بشمول ملاهای متنفذ، به‌حیث یك قوه واحد ملی متشکل گردید. از جمله مشاهیر شاملین جرگه این‌ها بودند: میرویس خان، یحیی خان برادر میرویس، محمدخان معروف به حاجی انکو برادر زاده میرویس، یونس خان کاکر، نورخان بریج، گلخان بابری، عزیزخان نورزائی، سیدال خان ناصری، بابوجان بابی، بهادرخان، یوسف خان وملا پیرمحمد المعروف بمیاجی وغیره. مقررات این جرگه درکمال آرامی واختفا

عملی شد، این اختفا طوری ماهرانه بعمل آمدکه تاساعت موعود یکنفر از ارباب حکومت هم کمترین احساسی ننمود در حالیکه قوای قیام کننده درهر طرفی تجهیز میشد . یکی از مقررات جرگه این بود که چون سپاه ایرانی وگرجی درداخل شهر مستحکم‌وجنگی قندهار بسیار است بایستی اسبابی فراهم نمود تا تقلیل یابد، برای حصول این‌مقصد توسط یکی از روسای بلوچ، از تادیه مالیه آن مردم بشکل قطعی انکار ورزیده شد، واز طرف دیگر میرویس تحریك نمود تا گرگین قطعات نظامی‌برای سرکوبی بلوچ واخذ مالیات تیرین سوق نمود. همچنین کاکری‌ها متعاقبا در ارغسان ازدادن مالیات انکار ورزیدند وگرگین شخصا بغرض تنبیه آنان ازشهر خارج شد و مشغول زدن وبستن وحبس وتاراج گردید. در چنین وقتی اورا شب در منزل «ده شیخ ـ ارغسان» در باغی پذیره کردند ودرنیم شب میرویس بامردان انتقام جوی شمشیر در آنها نهادند، این کشتار چنین بودکه حتی یکنفر از دشمن هم زنده‌نجست. بلا فاصله میرویس باسه هزار نفر اسپ وسلاح دشمن برداشتند وروبه جانب شهر تاختند . محافظین نظامی دروازه اشتباها در گشودند وبه‌تصور ورود گرگین افتادند. تافردا ازتمام اردوی صفوی وگرجی یکنفر زنده نماند ودر روشنی روز برای نخستین بار انهدام قطعی دشمن باتشکیل حکومت آزاد ملی درسال ۱۷۰۹ اعلام شد وتمام‌دری زبانان تاجیك وهزاره وازبك وبلوچ باپشتو زبانان در یك صف واحد درمقابل‌خارجی قرار گرفتند . (۱)

دولت هوتکی قندهار (۱۷۰۹ ـ ۱۷۳۸) :

طرح حکومتی که بعد از کشته شدن گرگین در قندهار ریخته شد در واقع‌هستهٔ تشکیل دولت سرتاسری آینده افغانستان بود، ولی درمرحله نخست این کارمشکلات بسیاری در پیش داشت. زیرا هنوز در ولایات غربی افغانستان چون سیستان وفراه وهرات ومرو ونیشاپور ومشهد وغیره حکام وسپاه صفوی مسلطبود همچنان درولایات شرقی کشور تسلط وفرمان دهی دولت هندوستان تاکابل وغزنین وجود داشت، واین مناطق نفوذ خارجی بین‌قندهار وولایات خود مختار شمالی افغانستان سد طویل و عریضی میکشید، پس میرویس درصدد تحکیم جای قدم نخستین برآمد وتمام‌توجهات خودرا مصروف قندهار نمود، او سنگینی وظیفه ملی را بخوبی احساس وشرایط اجتماعی محیط را درك مینمود، وخودش که دربین سلاسل قدرت فیودال های قبایل محصور و در سایه اتحاد باهمی آنها قدرت استیلاگران خارجی را درهم شکسته بود، نمیخواست ونمیتوانست که دفعتا دولت متمرکز فیودالی تشکیل کند، گرچه جرگه ها قیادت واختیارات را به میرویس سپرده وملاها هم بعد از خواندن فتوای علمای‌مکه ومدینه بامیرویس هم‌نوا شده بودند ، معهذا میرویس که همه را میشناخت بادقت و احتیاط رفتار میکرد، او درعوض آنکه عنوان پادشاهی اختیار وحسادت ورقابت‌خان‌هارا نسبت به‌خود تحریك واتفاق قبایل را باقوت جدیدالولاده تشکیلات ابتدائی اخلال نماید، خودش را به‌حیث رئیس قوم ومساوی الحقوق باسایر روسای محلی معرفی‌کرد، اما مردم بااحترام اورا «حاجی میرخان» نـام نهادند . میرویس خان تمام فیودالها را

---

(۱) ـ دپشتنو تاریخ ـ قاضی عطاالله ـ ص ۵۵ جلد اول .

توانست در گرد مفکورهٔ طرد دشمن خارجی وحصول استقلال ملی تا آخر متحد و متفق نگهدارد بس قشون داوطلبی در تعداد ۵ هزار نفر مسلح تشکیل کرد که قوت الظهر آنها هزاران نفر ازسایر قبایل شمرده میشد ، آنگاه ترتیب دوایر مالی‌وقضائی و اجرائی سابق شهر قندهار را حفظ نمود ، واز همه بیشتر قوائی در جلو سپاه اعزامی گرگین - که به سرکوبی بلوچ های تیرین رفته واینك کامیابانه بر میگشتند - سوق نمود . قشون دشمن که بعدازاطلاع بر قضیه‌گرگین خودرا محصور دیدند برای حفظ حیات تاآخرین رمق کوشیدند وبالاخره به‌جانب گرشك فرار کردند، ولی در تعقیبیکه به‌عمل آمد همه‌کشته شدند وتنها شانزده نفر گرجی توانستند که فرار نمایند وخبر انعدام گرگین وقشون ایران را به‌اصفهان رسانند، اما تاوقتیکه ایران حرکتی میکرد ، قندهار مستحکم وآماده برای هر پیش آمدی شده وتمام قبایل وخان ها ومردم شهری در پشت سرحکومت‌ملی قرار گرفته بودند.

میرویس مثل سیاست مدار ماهری بعدازانجام کارهای‌ضروری ، فورانامه‌ئی به‌عنوان پادشاه هندوستان فرستاده مراتب مخالفت خود را نسبت به‌دولت صفوی واعتماد بدوستی دولت هند اظهار نمود، وتمام قوای خودرا به‌جانب عملیات ایران متوجه ساخت، زیرا میرویس‌میدانست که‌این قیام‌او بیجواب از جانب ایران نخواهد ماند، معهذا برای حفظ ظاهر نامه‌ئی بدولت صفوی ارسال کرده واظهار داشت:موقعیکه من درکشت وکار زمین‌های خودم مصروف بودم، مردم که‌ازظلم گرگین بجان رسیده بودند اورا کشتند ومرا بریاست انتخاب کردند، اگرشاه به‌افواهات مغرضین گوش ندهد وازاین رویداد ها اغماض نماید من‌میتوانم که امنیت را برقرار نمایم واین فتنه‌ها رابه تدریج خاموش کنم. البته این نامه میرویس نمیتوانست دولت صفوی را متقاعد نماید ولی‌این قدر توانست‌که سوقیات فوری‌ایران را درقندهار به‌تعویق اندازد، زیرا دربار صفوی که از نوشته میرویس در تردد افتاده بود مناسب دانست قبل ازعملیات نظامی اطلاعات کافی از قندهار وجریان اوضاع بدست آرد، لهذا جانی خان‌نامی را به‌حیث نماینده درقندهار فرستاد. این‌شخص میگفت که اگر اقامت عسکرایران درشهر قندهار قبول شود شاه ایران ازخونخواهی گرگین منصرف خواهد شد والا باقوت این کار را انجام خواهد داد. اما میرویس این‌شخص را مدتی به مذاکره مشغول داشت وهمینکه دانست حالا برمیگردد اورا حبس نمود تادربار صفوی زودتر از فعالیت قندهار مطلع نگردد وفرصت تجهیزات بیشتر بدست آید، این است که قلعه‌های اطراف قندهار وعرض راه های ورود دشمن مستحکم شد وبه‌جمع کردن وساختن اسلحه در داخل شهر آغاز گردید.

عدم بازگشت جانی‌خان به‌اصفهان هراس دربار صفوی را افزود ومتعاقبا در سال ۱۷۱۰ ده هزار عسکر به‌قیادت محمدخان والی هرات (که دوست شخصی‌میرویس ورفیق راه او در سفر حجاز بود) به‌قندهار فرستاده شد، نماینده این شخص که باعزت ودوستانه در قندهار پذیرائی شد نیز حامل همان پیغام گذشته شاه صفوی بود که اگر میرویس بپذیرد خودش به حکومت قندهار باقی خواهد ماند. ولی میرویس جواب نداد وخاموشانه نماینده محمدخان آشنای قدیمی خودرا درمحبس فرستاد. سکوت عمیق قندهار محمدخان والی هرات را واداشت که باسپاه خود به‌غرض حمله درقندهار پیشتر آید. میرویس خان با ۵ هزار سپاهی جدید التشکیل خود جلو اورا

گرفت. گرچه این‌قشون تمرین ومشق نظامی وتوپ‌خانه نداشت اما دارای معنویات قوی تربود ودرمیدان جنگ بشکل کتله‌وی وباغریو عمومی ، درحالیکه سیلاوه های سنگین در دست داشتند بالای صفوف منظم دشمن ریختند. این حمله برق آسای سواره افغان قلب دشمن را درهم شگافت وسپاه ایران به‌هزیمت رفت در حالیکه سرقوماندان خود را باهزار نفر کشته دیگر درمیدان جنگ گذاشته بودند .

ازاین بعد دولت ایران در صدد برآمد که سپاهی قوی برای یکرویه کردن کار قندهار ترتیب نموده وبفرستد. لهذا درسال ۱۷۱۱ قشونی مرکب از ۳۰ هزار نفر ایرانی وگرجی تشکیل ودر زیر قیادت خسروخان گرجی (برادر زاده گرگین) به‌قندهار سوق نمود. این‌سپاه درساحل هلمند باقشون مدافع میرویس مقابل شد وتوانست که میرویس را منهزم نماید. میرویس امردادکه شهرقندهار دروازه‌ها را ببنددوگذاشت که‌خسرو شهر را به‌آسانی محاصره کند. خسرو که در وقت عبور ازکرمان ، زمان خان پسر دولت خان ابدالی را (که درآنجا یرغمل ونظر بندبود) به‌حیث رئیس‌ابدالی های قندهار قبول وباخود آورده بود واداشت که باقسمتی از ابدالی های مربوطه خود، دراین محاصره ومحاربه برضد غلجائی های قندهار شرکت کند، زیرا قبلا ابدالی های قندهار - بعد ازاعلان استقلال میرویس - عبداله‌خان پسر حیات سلطان ابدالی راکه از طرف پدر زمان‌خان به‌هجرت درملتان مجبور شده بود، به‌قندهار خواسته وبریاست قبایل ابدالی برداشته بودند واینك عبداله‌خان به‌حیث رئیس تمام ابدالی ها درولایت قندهار موجود وبا میرویس خان وقبایل غلجائی بامصالحت و موافقت بسر میبرد، پس زمان خان ناچار بودکه بااتباع خود طرف خسرو وایران را التزام کند. امازمان خان مصالح ملی‌را برمنافع شخصی ترجیح داد وبه‌عبداله خان رقیب قبیلوی خود پیوست .

خسرو که از ابدالی هابکلی ناامید شد به‌قشون خود تکیه کرد وشهر را در محاصره کشید. مردم شهر دلیرانه بدفاع پرداختند وباآنکه محاصره بطول‌انجامید مقاومت کردند. میرویس که خودش را درخارج شهر نگهداشته بود توسط مردمان اطراف دسته جات متعددی تشکیل ودر داخل دایره وسیعی تمام خطوط ارتباطی و آذوقه رسانی ایرانی ها راقطع کرد. خسرو که چنین دید وامید بازگشتن را ازدست داد، مجبور شدکه به‌حملات شدیدی بغرض تسخیر شهر بپردازد، این حملات خسرو درنهایت شدت ودلاوری بعمل آمد زیرا این‌جنگ حیات وممات اردوی ایران بود. اما مدافعین شهر که میدانستند ازدست دادن قندهار، امحای استقلال ومبارزات چندین ساله مردم است، به‌سختی دفاع میکردند. درچنین وقتی هجوم میرویس باشانزده هزار نفر شروع شد. خسروخان به‌ضرب کله‌ئی ازشهریان ازپا درآمد وقشون‌ایران به عزم بازگشت راه فرار میجست ولی چنین چیزی محال بود . میرویس از یکطرف واهالی شهر ازطرف دیکر دشمن را میفشردند واز بین میبردند، به‌این ترتیب اردوی ۳۰ هزار نفری ایران معروض تباهی گردید وقسمتی توانست ازمیدان جنگ فرارکند اما مردمان اطراف که درکمین بودند ازجا درآمدند وجلوآنان را گرفتند، در نتیجه این جنگ فقط چندصد نفری از اردوی ایران زنده مانده وموفق بفرار از بیراهه هاشد، درمقابل، استقلال قندهار درهمین سال ۱۷۱۲ بکلی تحکیم گردید .

گرچه درسال ۱۷۱۳ قشون دیگری‌هم ازکرمان به سرداری محمدزمان‌به‌استقامت

قندهار سوق شد ولی این سپاه نارسیده به‌قندهار درعرض راه ازجمله مردم نابود گردید، زیرا تااین وقت میرویس از فراه تاآخرین حدود قندهار وقلات ومقر رابشکل یك واحد ملی درآورده بود وتمام مردم این ولایات اورا قهرمان ملی ورئیس خود میشناختند . میرویس خان این مرد مبتکر ومبارز وموسس که برای انهدام تسلط خارجی وحصول آزادی واستقلال ملی درگوشهٔ ازافغانستان عملا راه بازکرده بود، عمر بسیار کوتاهی داشت، اوهنوز طرح خودرا تکمیل نکرده بودکه در سال ۱۷۱۵ به‌عمر ٤۱ سالگی چشم از جهان پوشید ودرمحل «کهکران» دفن شد .

شخصیت وخدمات میرویس خان سبب شد که‌جرگهٔ تقریبا چهل نفری خان‌های قبایل، برادر او میرعبدالعزیز را بریاست حکومت قندهار انتخاب کردند، زیرا محمود وحسین پسران میرویس هژده‌وچهارده‌ساله بودند. ولی میرعبدالعزیزکفایت‌میرویس نداشت واز اداره حکومت نو احداث فیودالی عاجز بود، این است که درقدم اول خانهای بزرگ ابدالی (عبداله‌خان پسر حیات سلطان وزمان خان‌پسر دولت خان) از حکومت او جدا وباقسمت بزرگی از عشیره خود از قندهار خارج شده ، به صفحات غربی کشور (فراه وهرات واسفزار) هجرت نمودند، ازدیگر طرف میرعبدالعزیزاحساس مینمود که فیودالهای بزرگ حقوق مساوی با او میخواهند لهذا برای تحکیم حکومت شخصی خود، بدون آنکه باجرگه بزرگان مشورت نماید بادولت صفوی داخل مفاهمه شد، او دراین مفاهمه ازدولت صفوی دوستانه خواهش نمود که ایران مالیات ازقندهار نخواهد وعسکر به‌قندهار نفرستد وحکومت عبدالعزیز را بشکل موروثی تصدیق‌نماید.

بمجردیکه این مفاهمه میرعبدالعزیز افشاء گردید تمام مردم وخانها وخاندان میرویس برضد او قیام کردند، در راس دسته مخالف میرمحمود پسر میرویس قرار داشت که با پشتیبانی مردم بشمول ازبك های قندهار کاکای خودرا باشمشیر ازمیان برداشت . (۱) در حالیکه از حکومت میر عبدالعزیز هنوز یکسال نگذشته بود. اما از این ببعد «استخوان شکنی» غیر قابل التیام درخانواده میرویس خان بوجود آمد، ودر آینده نزدیکی باعث دو دسته‌گی در قبایل غلجائی گردید تاجائیکه دولت غلجائی در سر آن شد. درهر حال جرگه بزرگان تشکیل شد ومیر محمود نزده ساله را باعنوان «شاه محمود» درجای میر عبدالعزیز آنتخاب کردند، حتی میراشرف پسر میرعبدالعزیز هم دراین انتخاب وبیعت شامل بود .

در زمان سلطنت شاه محمود (۱۷۱٦ - ۱۷۲۵) :

هنگامیکه شاه محمود در قندهار پادشاه میشد در ولایت هرات عبداله خان‌ابدالی با پشتیبانی مردم وعشیرهٔ خود حکومت ایرانی را سقوط داده واستقلال حکومت ملی را اعلان کرده بود . اسداله پسر جوان وشجاع عبداله‌خان برهبری مردم برخاسته و علاقه های اطراف هرات را نیز ازنفوذ دولت صوفیه ایران پاك کرد. ولی‌این جوان بی‌تجربه عسکر به‌فراه کشید وشهر مستحکم آنرا که‌متعلق به‌دولت غلجائی قندهار بود باشمشیر مسخر نمود. این حرکت اسداله فرصت بدست مخالفین دادکه آتش خاموش شده نفاق های قبیلوی را مجددا دربین غلجائی وابدالی مشتعل ساختند واین

(۱) - تاریخ سلطانی ص ۷۳

به ضرر جنبش ها ونهضت های نوین افغانستان بود، در حالیکه میرویس خان با مساعی علاقلانه این آتش را درزیر خاك نهفته بود ومیرعبدالعزیز وشاه محمود نیز به‌این نقطه حساس تماس نگرفته بودند. ولی حرکت اسداله درفراه شاه محمود را واداشت که درسال ۱۷۱۹ به‌فراه عسکر کشد. در جنگی که‌بین طرفین در دلارام فراه واقع شد شاه محمود غلبه‌کرد واسداله را درمیدان جنگ بکشت وبه قندهار برگشت. نتیجه هم تزلزل حکومت جدیدالظهور ابدالی هرات بود که مردی چون عبداله خان استعفا کرد وزمام امور دست بدست خانهای رقیب گشت و درعین حال این دو حکومت افغانستان تازمان سقوط خود ها از همدیگرجدا وبیگانه ماندند. درطی همین سفر شاه محمود بودکه مردم سیستان ورود اورا خواستار شدند وتابعیت خود را اظهار کردند .

اشغال ایران (۱۷۲۱ - ۱۷۲۹) : شاه محمود که فعلا از تنظیم قلمرو کوچك‌خود مطمئن شد درعوض توجه برای توحید اداری وسیاسی افغانستان بفکر انهدام دولت صفوی ایران افتاد، و دولت صفوی ازمدتی روبه فاسد شدن نهاده واینك فسادآن به حد نهائی رسیده بود، مردم قلمرو ایران ازفساد دستگاه اداری بقدری متالم ومنزجر بودند که‌حتی به‌شورش واغتشاش هم دست‌میزدند ، چنانیکه لزکی هاقیام کرده و شیراز را استیلا نمودند، همچنان درسال ۱۷۲۰ لرستان عصیان ورزیده وتاکردستان تاثیر نمودند، بلوچها نیز شورش کرده وبندر عباس را درسال ۱۷۲۱ گرفتند . درهر حال شاه‌محمود بسهولت توانست خانهارا درمقابل خارجی وجلب منافع ملی- علی‌الرغم خصومت های داخلی قبیلوی - متحدا به‌یك استقامت سوق نماید، آن‌مردمی هم‌که فقط مصروف مالداری وزراعت بوده وگرفتاری زیادی درمشاغل صنعتی وتجارتی نداشتند قشون آماده وداوطلبی بودند که میتوانستند به‌سرعت جنگ را از داخل‌کشور بخارج آن بکشانند .

این است که‌شاه محمود باچنین قوتی نخست درسال ۱۷۲۰ به‌استقامت کرمان حرکت کرد، ولی قوای صفوی که مستولی‌برشهر بودند بدفاع برخاستند ومحاصره قلعه کرمان طول کشید وسردار مشهور ایرانی لطف‌علی خان باسپاه کمکی واردشد. هنوز جنگ دوام داشت که‌شاه محمود خبر گرفت سلطان بیجن لکزی فراهی درشهر قندهار شورش کرده وملك جعفر سیستانی محبوس سیاسی را رها ومتفق خویش ساخته است، لهذا شاه‌محمود کارکرمان را ناتمام گذاشته به‌قندهار مراجعت کرد، ولی پیش ازآنکه او درقندهار برسد خودمردم برخاسته وشورشیان را مغلوب وبیجن وملك جعفر را معدوم کرده بودند .

شاه ممحود درسال ۱۷۲۱ با ۲۸ هزار عسکر پشتون وازبك وهزاره وتاجیك و یك توپ خانه ضعیف زنبورك (توسط شتر حمل ودرمیدان جنگ در صف مقدم سپاه موضع میگرفت واز پشت شتر تاسه صد چهارصد متر انداخت میکرد) ازراه کرمان روبه جانب ایران حرکت کرده وبعد از اشغال بم وکرمان راه اصفهان درپیش گرفت. ملت ایران که از مظالم ومطلق العنانی دولت صفوی بجان رسیده بودند هیچ‌یك از دولت حمایه نکردند وبه دفاع برنخاستند ولی باآنکه دولت صفوی از حمایت مردم خود محروم بود ورجال کاری کشور را چون فتح‌علی‌خان ولطف علی خان یاکورویاحبس کرده بود معهذا درپایتخت اصفهان شصت هزار عسکر ویك توپ‌خانه بزرگ ومنظم

داشت . همینکه شاه محمود ازکرمان تاده میلی اصفهان (گلناباد) بدون منازعی رسیده ووضع الجیشی اختیار نمود، شاه حسین صفوی بیطرفی ملت وضعف خود را احساس کرد لهذا محمدقلی خان صدر اعظم او بهشاه محمود پیشنهاد صلح باقبول تادیهٔ ۳۷ هزار مسکوك طلا نمود. شاه محمود نپذیرفت وشرایط صلح را بقرار ذیل تعیین کرد: اول شاه ایران ولایت خراسان (کنونی) راکه جزء قدیمی افغانستان است به افغانستان واگذارد . دوم دختری ازخاندان شاهی ایران باجهیز ۱۲۵ هزار طلا بهشاه محمود تزویج گردد. شاه ووزرای ایران در رد ویاقبول پیشنهاد شاه محمود متردد بودند اما والی خوزستان عبداله خان مخالفت کرد وجنگ را ترجیح داد. این است که ۵۰هزار سپاهی با ۲٤ توپ بزرگ ازشهر اصفهان بغرض جنگ خارج گردید. این جنگ بسیار شدید بود وتوپ خانه ایران تلفات سختی بهقشون افغانی وارد کرد وعبداله خان والی خوزستان چنانیکه ادعا کرده بود رشادت ولیاقت نظامی از خود نشان داد وعدهٔ از سپاه افغانی را اسیر گرفت. اما امان‌اله‌خان قوماندان سواره افغانی باقوه خود دراین جنگ دشمن را بستوه آورد وجنگ جویان افغانی سیلاوه بدست بیباکانه بالای توپ خانه ایران حمله کرده وباقبول تلفات سنگین، درزیر آتش توپ وتفنگ، توپ‌خانه دشمن را گرفتند . ازآن بعد آتش توپ و زنبورك وتفنگ متوجه سپاه ایران شد و تلفات اردوی ایران درحدود ۲۵ هزار نفر رسید. احمد خان قوماندان توپ‌خانه و رستم خان قوماندان غلامان شاهی ایران، جزء این‌کشته شدگان بودند. لهذا مقاومت دربرابر قشون ازجان گذشته‌ئی که در فاصله صدها میل دورتر ازوطن خود میجنگید محال شد، بقیه سپاه ایران منهزما بشهر اصفهان عقب نشستند ومتعاقبا در طی جنگ های متفرق ، افسران اردوی ایران آنقدر عصبی شدند که‌امر دادند اسرای‌افغانی را ازتیغ‌بکشند . درذیل این اسرا سه‌نفر از خاندان شاه محمود هم کشته شدند، این حرکت غیر عادی نه‌اینکه سبب اعدام تمام اسرای ایران در اردوی افغانی گردید بلکه خصومت شخصی بین دو پادشاه را برجنگ نظامی وسیاسی افزود. بعد ازاینکه‌دولت ایران در داخل شهر اصفهان محصور گردید امید کمك ازهیچ طرف نداشت وتمام مراجعات شاه صفوی - بواسطه پسر وولیعهدش طهماسب مرزا ازطرف ملت منزجر ایران بیجواب ماند .

قشون افغانی در اصفهان سعی در بستن راه‌های خروج از شهر ودخول آذوقه در شهر نمود، پس بتدریج قحط آذوقه درشهر شدت مینمود وهر قدر مدت محاصره بطول میکشید مردم شهر نا امیدتر میگردیدند ، بالاخره درسال ۱۷۲۲ بعد از هشت ماه محاصره ، شاه حسین صفوی برای تسلیم حاضر شد وشخصا با بزرگان دربار درقرارگاه شاه محمود رسید. شاه محمود در ورود این پادشاه به‌استقبال واحترام برخاست وبا او دریك مسند نشست، شاه خورد سال افغانی (۲۵ ساله) به‌پادشاه سالخوردی که ۳۰ سال سلطنت کرده بود درحین مکالمه «پدر» خطاب کرد وبا ادب گفت: شان وشوکت وجاه وجلال دنیا این‌چنین بیوفا است، خداوند بهر کسی که خواهد دهد واز کسی که خواهد ستاند، من شما را تسلی میدهم که بدون مصلحت شما کاری نخواهم کرد. شاه حسین درجواب تاج شاهی ایران را بدست خود درسر شاه محمود گذاشت وتبریك گفت. شاه محمود روز دیگر پایتخت اصفهان را باخزائن

اسلحه ومسکوك تسلیم گرفت ومنزلی ومعاشی برای شاه وخاندان شاهی ایران معین کرد. بدین صورت شاه محمود برای تامین سلطه خود درایران ، افغانستان را ترك گفت واصفهان را پایتخت قرار داد، ومیرحسین برادر شاه محمود که همسفر شاه بود از ایران به‌قندهار عودت داده شد تاحکومت را در دست گیرد. میرحسین هم در قندهار درکمال آرامی به‌حکومت پرداخت . زیرا خانها واشراف بزرگ قبایل‌همه در معیت شاه محمود درایران مصروف ماندند وصحنه داخلی از وجود رقابت هرگونه فیودال مقتدری پاك بود. شاه حسین درسایه این‌آرامش توانست در انکشاف ادب پشتو هم توجه نماید وشاعر ونویسنده را تشویق کند .

واما شاه محمود درایران چه‌کرد ؟ گرچه خانها وسرکرده گان محلی ایران که با انقراض دولت صفوی منافع خودرا دربرابر استیلای افغان‌ها درخطر میدیدند، در هر کنج وکنار کشور درصدد تشکیل قوا ومقاومت برآمده بودند، وهم بعدها دولت عثمانی ودولت روس از مراجعه واستمداد طهماسب مرزا پسر سلطان حسین استفاده کرده ودر قسمت های غربی وشمال ایران مسلط گردیدند. شاه محمود فعالیت خودرا ازمرکز وشرق وجنوب ایران شروع کرد، او دراوایل سلطنت خود مدبرانه رفتارنمود وقدغن نمود که افراد سپاه دست بجان ومال مردم - بحیث سپاه فاتح - دراز نکنند وامنیت رامحفوظ نگهدارند، همچنین اوآن مامورین وافسران ایرانی راکه تاآخر نسبت بسلطنت صفوی ایران وفادار مانده بودند بنواخت واکثرشان را در سرادارات‌دولت باقی گذاشت، برعکس کسانیرا که بدولت خیانت ورزیده بودند مجازات کرد، وبا تجار داخلی وخارجی واروپائی از راه مواسا وتشویق وتسهیل پیش آمد. او درادارهٔ سادگی را ترویج نموده بی‌نظمی ورشوت ستانی وخود سری مامورین را تا اندازهٔ جلوگیری نمود، به‌این ترتیب درچند ماهی شهرت عدل واداره شاه محمود درسرتاسر ایران مشهور واسباب امید مردم گردید .

مگر این روش دوام نکرد وبسرعت اوضاع منقلب گردید، به‌این معنی که از یکطرف دفعتا احوال صحی شاه محمود برهم خورد وطبع قوی او به‌عصبیت شدید گرائید واز دیگر طرف جریان حوادث طوری آمد که برعصبیت او افزوده رفت،طهماسب مرزا پسر شاه‌حسین صفوی عسکری فراهم کرد ودرشهر قزوین اعلان سلطنت نمود، در حالیکه خانواده اش‌در اصفهان تحت نظر دولت قرار داشت، گرچه شاه محمود توسط اعزام قشون طهماسب را بجانب آذربایجان فراری ساخت، ولی طهماسب از پا ننشست و بدولت های عثمانی وروس مراجعه کرد وبرای ازبین بردن شاه محمود و استیلا برتاج وتخت‌ایران ، گذاشتن قسمت مهمی از ولایات شمالی وغربی ایران را در عوض امداد نظامی آنها، بدولتین مذکور وعده داد، در حالیکه معاصر شاه محمود درکشور روسیه مقتدر ترین پادشاه سلسله رومانوف «پتر کبیر» (۱۶۸۹- ۱۷۲۵) بود که درعهد وی روسیه بزرگ تشکیل شده ودر قطار دول معظم جهان قرار گرفته بود .

در عین زمان مردم قزوین قیام کرده ودر شب بالای افغانان آنجا فرو ریختند و قتالی سخت نمودند، مجموع این حوادث بر بیماری عصبی شاه محمود تاثیر منفی وارد کرد، دیگر او شناخته نمیشد وبر ایرانی وافغانی بدگمان گردید، واین بدگمانی او سبب خوف نزدیکترین رجال دربار گردید چنانیکه میراشرف وامان اله مقتدر ترین

سرداران افغانی باعدهٔ از اتباع خود بقصد قندهار فرار کردند وبقیه افسران ومامورین افغانی در دهشت وانزجار فرو رفتند وقلبا برضد این حرکات دیوانه‌وار شاه محمود گردیدند. معهذا شاه محمود درسال ۱۷۲٤ سپاه به‌غرب سوق کرد وقسمتی ازخاك های عرق عجم را از استیلای دولت عثمانی نجات داد، اما شاه محمود درطی این‌جریان ضعف نظامی خودرا احساس کرد وبرای تقویه اردواز میراشرف وامان‌اله کتباخواهش کردکه باقوا امدادی قندهار به‌اصفهان بیایند واورا تنها نگذارند، وقتیکه آن دوسردار از قندهار برگشتند وبه شاه پیوستند شاه قوی‌تر ومستبد ترشد مخصوصا بعد از سوقیاتی که در یزد نمود وناکام برگشت هیجان عصبی او غلیانی گردید وباتمام مامورین و افسران افغانی وایرانی سخت گرفت، این که قیام علیه او در اردو بعمل نیامد از جهت موجودیت میر اشرف بود زیرا میر اشرف بعد از مراجعت از قندهار به اصرار سپاه افغانی سپهسالار اردو گردیده ودرنزد قشون محبوب بود، برای آنکه او درخدمت قوم خون پدر خودرا (میر عبدالعزیز) فراموش کرده ودر زیر پرچم شاه محمود خدمات دلیرانه انجام داده بود. ازاین بعد (۱۷۲٤) عصبانیت شاه محمود افزوده رفت تا جائیکه خودش را درخانه تاریکی منزوی ومحبوس ساخت، دو ماه بعد که از انزوا خارج شد بکلی ازشناخت برآمده بود وآنقدر هیجان داشت که بمجرد شنیدن خبر قصد فرار کردن یکی از اولادهٔ شاه حسین صفوی ، به استثنای خود شاه حسین ودو نفر اطفال صغیر او، سایر اولاد اورا بکشت وهمینکه شاه حسین را حضورا بدید ، بهوش آمد واز کرده پشیمان شد مگر سودی نداشت .

همچنین شاه محمود قبلا یکعده از سران ایرانی را بدون سببی کشته بود. بیماری شاه محمود پیشرفت کرده وبالاخره به فلج منجر وبستری گردید و در سال ۱۷۲۵ (سال مرگ پتر پادشاه روسیه) به‌عمر ۲۸ سالگی از دنیاگذشت . مگرافواهی شدکه میر اشرف سپهسالار، شاه محمود را دربستر مرگ بخون پدر خود کشته است، این افواه وقتیکه به‌قندهار رسید میر حسین والی قندهار سوگ گرفت ومیر اشرف را دشمن خونی خاندان خود تلقی کرد، درهمین سال ۱۷۲۵ خودش راجانشین شاه محمود و پادشاه مستقل قندهار اعلان نمود، ازاین بعد بودکه بین خاندان‌حکمران واشراف غلجائی دو دسته‌گی پیدا شد وایران ازقندهار جداگردید، در نتیجه دولت غلجائی در ایران ازبین رفت. درهر حال بعد ازمرگ شاه محمود جرگه سران افغانی در اصفهان تشکیل شد وبه اتفاق آرا میر اشرف سپهسالار به حیث پادشاه منتخب گردید وسپهسالاری اردو به‌جنرال مشهور سیدال خان ناصری داده شد، این شخص بعلاوه آنکه یك افسر ماهر ودلیر بود آدم تحصیل کرده وشاعر در زبان پشتو نیز بود .

در زمان سلطنت شاه اشرف (۱۷۲۵ - ۱۷۲۹) :

شاه اشرف بعد از جلوس به پادشاهی ایران، با وضاحت درك مینمود که‌دولت افغانی در ایران زیر خطر انقراض قرار دارد، زیرا دولت های قوت مند خارجی چون ترکیه عثمانی وروسیه از ضعف دولت ایرانی والتجای شاه طهماسب سوء استفاده کرده ودر غرب وشمال کشور پیش آمده‌اند، شاه طهماسب که‌بعد از سقوط اصفهان وتسلیم پدرش به‌شاه محمود افغان درسال ۱۷۲۲ موفق به‌خروج از اصفهان شده

بود، چون ولیعهد پدر بود خودش را به‌حیث پادشاه ایران به‌ملت معرفی وخواهش کمك های نظامی برای اعادهٔ تاج وتخت نمود، ولی ملت ایران بطو رعمومی از اوحمایت نکردند زیرا توده‌های مردم از روش دولت صفوی دل پردرد داشتند.

طهماسب که از حمایت مردم خود ناامید گردید برای رسیدن به تاج و تخت بدولت های خارجي مراجعت کرد وبا هریك قراردادی عقد نمود وولایات ایران را به مثابهٔ مال وملك شخصی خویش درمعرض خرید وفروش گذاشت، وقیمت این متاع را اخراج افغان ها ازایران واعاده سلطنت بخویشتن قرار داد. طهماسب دراین قرار داد ولایات مغربی ایران را بدولت عثمانی گذاشت وآنان هم بسرعت باقوه نظامی همدان وایروان وتبریز را اشغال کردند. مگر مردم تبریز دلیرانه دفاع کردند وبعد از شکست تن به مذلت اسارت نداده ازشهر بدیگر نواحی هجرت اختیار نمودند. ازدیگر طرف‌دولت ترکیه‌بادولت‌روس‌درسر تقسیم‌ایران‌بموافقه‌وپیمانی هم‌رسیدند. شاه‌طهماسب به‌این قرارداد باترکیه (که یك دولت شرقی بود) اکتفا نکرد بلکه بدولت روسیه هم مراجعه نمود وقسمتی از ایران را به‌آن دولت تقدیم وطرد افغان هارا از ایران‌خواستار شد واسمعیل بیگ نماینده مختار او در ۱۲ سپتمبر ۱۷۲۳ در پایتخت پتروگراد اولین عهدنامه منعقده بین ایران وروسیه را امضا کرد، ماده دوم این معاهده چنین است :

«اعلیحضرت شاه (طهماسب) شهر های دربند وباکو را باتمام زمین ها وجاهائی که‌به‌این دوشهر بسته است ودر کنار دریای خزر جای دارند، ونیز ایالات گیلان و مازندران واستراباد را برای تصرف وتصاحب ابدی به‌اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه (پتر) واگذار میکند، واین سر زمین ها ازاین‌زمان تاجاودان‌متعلق به‌اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه ودر تابعیت او خواهد بود ....» (۱)

دولت روس که تازه از غلبه بردشمنی چون شارل دوازدهم سرشار بود «دربند» ورشت وباکو راهم ضبط‌نمود. به‌این ترتیب دولت هوتکی ایران در داخل کشور از جبهه غرب وشمال با دیواری از سرنیزهٔ دو امپراتوری قوی عصر محاصره شدچنانیکه از جبهه جنوب بابحر محاط بود وخود قوه بحری نداشت. واما در جبهه شرق از سیستان تا ولایت خراسان کنونی، حکومت مستقل ملك محمود خان سیستانی کشیده میشد که هیچ ارتباط وهمکاری بادولت هوتکی در ایران نداشت‌ودر عقب آن حکومت مستقل ابدالی هرات بود که با دولت هوتکی مخالفت قبیلوی داشت، ولایت بلوچستان هم قسما زیراثر حکومت هوتکی قندهار بودکه این حکومت بواسطه ازبین رفتن شاه محمود درایران، بدشمن خونی دولت هوتکی ایران تبدیل شده بود. این تنها نبود در جبهه داخلی نیز شگاف های واقع شده بودکه تقریبا التیام آن محال بود، شهر های ایران از فشار شدید شاه محمود ناراض بودندوعده ازفیودالهای‌محلی که‌منافع‌خود را از دست داده ودر سازش با دولت ناکام شده بودند درکمین فرصت وقیام بودند، از همه مهمتر خلای بود که درنفس‌دولت وقدرت آن راه یافته بود، بعد از کشته‌شدن شاه محمود ، نفاق وحزبیت شدیدی دربین غلجائی های ایران وقندهار پیدا شد در

(۱) ـ صفحه ۹۲ـ ۲۹۵ تاریخ سیاسی واجتماعی ایران تالیف دانشمند ایرانی سعید نفیسی طبع سال ۱۳۳۵ شمسی

حالیکه اتکای دولت بیشتر به‌شانه آنان بود، شاه حسین در قندهار راه ارتباط وامداد را باشاه اشرف قطع کرد وشاه اشرف قوت الظهر خودرا باخته دربین مخالفین داخلی وخارجی بشکل خیمه‌ئی درآمد که طناب های آنرا بریده باشند ویاکشتی نشینانیکه آذوقه خود را تمام کرده باشند .

در تحت چنین شرایطی ازیکطرف در داخل ایران شاه طهماسب وصفی مرزانام وسلطان محمد نام‌یکی پی دیگری سر میکشیدند وقوت های مسلح تشکیل مینمودند، ازدیگر طرف غلجائی های طرفدار شاه محمود ازشاه اشرف جداشده وبه قندهار رفتند حتی سردار فاتحی چون امان‌اله خان گفته میشد که بادشمن (شاه طهماسب) برضد شاه اشرف داخل پیمان گردیده است. همچنین خطر حمله دولت ترکیه وتهدید دولت روس بیشتر شده میرفت. واین شرایط بود که ارزش واقعی هوتکیان ایران و شاه‌اشرف رانشان‌داد. شاه‌اشرف‌ازتراکم حوادث‌سوء دل‌ازدست‌ندادومصمم شدباتمام قوابامجموع‌مشکلات‌داخلی وخارجی‌مقابله‌نماید. این است که‌درداخله اوبه‌تلافی‌اعمال‌شاه محمود برآمد وخانواده‌های کشته شده‌گان سیاسی را تسلی دادومصادره شد گان را تاوان پرداخت واجساد مقتولین خانواده صفوی را مجددا بااحترام تدفین نمود وبه ایرانیان کارآگاه وترسان ماموریت های دولتی را داده وبامردم به‌لطف ومدارا پیش آمد، درمقابل سرکردگان شورشی را چون صفی مرزا وسلطان محمد ــ که یکی در فارس ادعای سلطنت ایران داشت ودیگری دربنادر وبلوچستان خودرامنسوب‌ووارث خاندان صفوی‌میدانست‌ـ بدست «زبر دست خان» افسر نظامی خود ازبین برد،همچنین اویزد وکرمان را مجددا تامین نمود وسیدال ناصری سپهسالارش قزوین را بعد از قیامی که کرده بودند فتح نمود وشاه طهماسب راکه عسکری تشکیل کرده بود درجوار تهران بشکست ، تهران وقم وساوه‌هم تسلیم شدند. شاه اشرف در تحکیم قدرت مرکزی آنقدر کوشید که حتی امان اله سردار کاری وخویشاوند خودرا هم به‌اشتباه داشتن ارتباط با شاه طهماسب بکشت ولی این‌کار او در اشتعال مخالفین غلجائی او بیشتر افزود .

در طی این اقدامات داخلی، شاه اشرف دقیقا حرکات دولت های عثمانی وروسیه را نسبت به‌ایران مراقبت میکرد. چون قوای عسکری شاه اشرف درطول جنگهای داخلی تقلیل یافته بود وقطع روابط باقندهار فرصت تلافی این کمبود نظامی را سلب کرده بود بناچار باقوت قلیل دست داشته خود میساخت ودر قضایا سعی میکرد کار به‌تدبیر و سیاست انجام گرفته واحتیاج به‌استعمال اسلحه نیفتد. لهذا شاه اشرف در ۱۷۲٦ توسط نامه وسفیری (عبدالعزیز) به‌عنوان دولت ترك ازدوستی واخوت اسلامی ومذهبی واحترام نسبت به‌خلافت مطاع اسلامی حرف زد وضمنا تخلیه ولایات غربی ایران را از سپاه عثمانی تقاضا کرد اما دولت ترك نه‌اینکه به‌چنین پیشنهادوقعی نگذاشت بلکه به‌شاه اشرف پیشنهاد تخلیه ایران وتسلیم‌ تخت به‌شاه حسین صفوی نمود ، این پیشنهاد ترك باسوقیات بزرگ نظامی بدرقه میگردید وشصت هزارسواره وپیاده عثمانی باهفتاد توپ بزرگ درزیر قوماندانی احمد پاشا والی بغداد وحسین پاشا والی موصل وجنرال عبدالرحمن به استقامت اصفهان حرکت کرد .

شاه اشرف که وارد مرحلهٔ قاطع شده بود لهذا شاه حسین صفوی را بدون‌لزوم بکشت وباقشون مختصر اما محکم افغانی بمقابل اردوی ترك برآمد. تلاقی هردوسپاه

درسال ۱۷۲٦ دربین راه اصفهان ویزد واقع شد، این جنگ که در تاریخ برای بار اول بین یك قوت افغانی ودولت ترك عثمانی بعمل آمد برای دولت هوتکی اهمیت‌حیات وممات را داشت زیرا اگر سپاه افغانی مغلوب میشد تلافی آن ممکن نبود در حالیکه قشون ترك در عقب خود دولت بزرگی استاده داشت. جنگ آغاز گردید وحملات برق آسای سواره افغان درطی چند ساعتی آن اردوی بزرگ را درهم شکست، توپخانه عثمانی پنجاه توپ از دست داد وسواره وپیاده ترك ۱۲ هزار کشته درمیدان جنگ گذاشت و فرار کرد، این‌شکست بقدری ناگهانی وشدید بود که تمام لوازم وذخایر وسامان اردوی ترك جابجا ماند.

شاه اشرف باوجود چنین فتح بزرگی، تدبیر را ازدست نداد وبدون اسلحه تمام غنائم جنگی را درعقب اردوی شکست خورده ترك فرستاد، وتوسط اعزام سفیری بنام اسمعیل درسال ۱۷۲۷ بدولت ترك پیام دادکه ماباترك ها برادران هم دین‌هستیم ومال برادران مسلمان برما حرام است، مااحترام خلافت اسلامی را برخود واجب میشماریم، وبابرادران ترك جنگ نی‌بلکه صلح دائمی میخواهیم. این روش عجیب وغیر مترقبهٔ شاه اشرف فاتح بانمایش عملی که از قدرت نظامی افغان ها داده بود چنان تاثیری در سیاست دولت ترك نمود، که آنها ازدعوی تصاحب اصفهان ودولت ایرانْ منصرف شدند ومتعاقبا درسال ۱۷۲۸ بااعزام سفیری بنام راشد پاشا دولت هوتکی ایران را برسمیت شناخته پیشنهاد صلح وعقد معاهده نمودند. شاه اشرف‌که ازهمه خوبتر موقعیت دولت افغانی وشکل محاصره شدهٔ آنرا درك مینمود نمیتوانست عجالتا خواهش دیگری درسر دعوی استرداد اراضی سابقه ایران نماید، پس پیشنهاد مصالحه ومعاهدهٔ دوستانهٔ دولت ترك را پذیرفت ، وبرای تحکیم مناسبات محمدخان بلوچ را برسم سفارت بترکیه فرستاد. این مناسبات جدیدهم منجر به‌عهد نامه (در۱۲ فقره) گردید که طبق آن دولت ترکیه بایستی برای حجاج ایرانی امتیاز تسهیلاتی در ایام حج قایل باشد .

به‌این ترتیب شاه اشرف خودش را فعلا ازخطر حمله از جانب غرب آسوده‌خاطر ساخت. شاه اشرف که افراد کاری عسکر وافسر خودرا درجنگ بزرگ بادولت ترك وجنگهای داخلی دیگر از دست داده بود مجبور شد که به استخدام قشون از داخل ایران بپردازد وجای تلفات وارده راپر کند، گرچه او نظر به‌شرایط موجوده‌نمیتوانست بمقاومت آنان متیقن باشد ولی چاره جز این نداشت، زیرا شاه اشرف ازنظر نظامی شبیه سرمایه دار ورشکست شده‌ئی بودکه عاید هیچ نداشت وخرج بسیار بود، روابط او باافغانستان قطع شده بود وقشونیکه داشت هرروز کمتر وکمتر میشد، در حالیکه خطرات وجنگ های مهمتری درپیش داشت، در قشون جدیدالتشکیل شاه اشرف بیشتر کردهای ایران قبول شدند واما بعدها درجنگهائی که بانادر افشار بعمل آمد عساکر ایرانی شاه اشرف درمقابل‌عسکر نادر افشار جنگ نکرده ومیدان حرب را ترك گفتند .

شاه اشرف سپاه خودرا برای‌درهم شکستن قوت جدیدالظهور داخلی (نادر افشار) نگهداشت، وعجالتا گذاشت که نادر افشار وشه طهماسب وفتح علی خان قاجار بولایت خراسان کنونی تاخت وتاز نمایند، وخود متوجه دولت روس گردید که در شمال ایران مسلط بود وطبق معاهدهٔ شه طهماسب ، خودرا مالك قسمت مهمی از

ایران میدانست. درجنگی که‌در محل «رودسر» بین قوای سیدال خان وجنرال «ارلوف» واقع شد، قشون افغانی غالب وارلوف طلب مصالحه گردید. شاه اشرف باروسیه از در مذاکرات سیاسی داخل شد ودر سال ۱۷۲۹ با آن دولت معاهدهٔ ببست که از سنگینی معاهده شه طهماسب مقداری زیاد کاست. این معاهده در فوریه ۱۷۲۹ در شهر «رشت» از طرف نمایندگان شاه اشرف وامپراتوری روس به امضاء رسید که از این قرار است :

«بنام ایزد قادر متعال وبخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیر اعلام میشود : چون اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا، باطرف دیگر یعنی پادشاهٔ سعادتمنداصفهان در ایران وخداوندگار بسیار از زمین‌ها وغیره وغیره همسایه است، به ارادهٔ خداوند متعال «اتحاد مقدسی» برای وقایعی که دارای جنبه نظامیست وجلوگیری از استعمال اسلحه هردو کشور دربرابر یکدیگر برقرار کرده است، نمایندگان تعیین شدند: از سوی اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه وغیره وغیره وغیره، عالیجناب آقای محترم سر لشکر واسیلی لیواچوف دارندهٔ نشان سنت الکزاندرفرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان وفرمان فرمای ولایات ساحلی دریای خزر در دارالمرز، واز طرف پادشاه‌بسیار سعادتمنداصفهان ومالک‌اراضی وغیره وغیره‌وغیره، سپهسالار بسیار مقتدر وبسیار محترم محمد سیدال خان بیگلربیگی ومحترم ترین عالیجنابان مستوفی عالی خاصه مرزا محمد اسمعیل وعمر سلطان وحاجی ابراهیم که در میان‌دربار های معظم ودولت های کشور های معظم واتباع آنها متفقا اتحاد حقیقی ودائمی رامفید دانسته‌اند، این‌عهد نامه دوستی ابدی ، شامل مواد ذیل بسته میشود :

«۱- تمام زمین ها وشهرها باتمام متعلقات آنهاکه درایران به‌طرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهائی که پیش از این سرحد واقع شده وچه جاهائیکه آخرا سرحد معین کرده‌اند به‌ترتیبی که در ماده سوم اعلان شده، تاجاویدان درتصرف طرفین معظمین خواهد بود .

«۲- اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه از سوی دولت معظم خود اراده‌کرده است که : ایالت استراباد ومازندران را که از ایالات ساحلی است بمناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت به ایران دارد به‌ایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی واستوار که این ولایات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود واگر این شرط را مورد بی‌اعتنائی قرار دهند ایالات مزبور باهمه متعلقات آن دوباره تاجاودان وبطور تجزیه ناپذیر متعلق به‌امپراتوری روسیه خواهد شد واین قرار داد نقض‌خواهد شد .

«۳- سرحد دوطرف درمیان ایالات وزمین ها وشهر ها وهمه متعلقات سابق آنها بدین گونه خواهد بود ... (تفصیل حدود روس وایران دراین ماده مفصلا ذکر شده است .)

«۴- بنا برمعمول سابق سفیران ووزیران مختار وکسانیکه از طرفین فرستاده میشوند وازهر دو طرف پیش از وقت عبور آنهارا بفرمان دهان محلی که معین شده باشند اطلاع میدهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه و آسایش حرکت داده‌خواهد شد وپذیرائی ونگهداری از ایشان خواهند کرد،وپس از انجام کارهائیکه به ایشان

سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

«۵- نامه های دوستانهٔ طرفین معظمتین باالقاب وعناوین کنونی معتبر خواهدبود واگر مالکین معظمین ازهر دو طرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکار ببرند این کار باید اساس استواری داشته باشد وهیچ یك از دو طرف حق ندارد عنوان نواحی واراضی ومتعلقات آن اراضی را که تقسیم میشوند در القاب خود بگنجانند ونیز سکه تازه‌ئی بزنند .

«٦- درباره نزاعها ودشمنی هائیکه در مرزها بین طبقات مختلف روی میدهد فرمان دهانیکه تعین شده‌اند برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است باحسن نیت ودقت وتوجه آن اتفاقات سوء را قطع وریشه‌کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند ورعایا در آرامش وآسایش باشند ودر این کار باید طرفین بااحتیاط کامل مراقبت ودقت کنند .

«۷- اگر از طرفی بطرف دیگر، مردم از طبقات مختلف بگریزند هر دو طرف فراریان را باهمه خانواده ودارائی آنها باید بطرف دیگر برگردانند وهیچ‌کس حق ندارد جسارت کند وآنها را تحت حمایت وپشتیبانی خود بگیرد .

«۸- برای نفع بازرگانی آزاد وبی‌مانع هردو طرف درمیان طرفین وزمین های متعلق به‌آنها ورعایا وسکنه اراضی آنها درخشکی ودریا پرداخت مالیات معمولی بنا برسوم وحقوق سابق بی‌آنکه اضافه‌ئی دریافت کنند معمول خواهد بود وباید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خودرا داد وستد کنند اتباع روسیه درهمه کشور واراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند وبرای‌سکنای خود ونگهداری کالای خود خانه وکاروان سرا وانبار ودکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالاها وکاروان ها از راه ایران به هندوستان وکشور ها وزمین های دیگر در عبور آزاد وبی‌خطر باشند ونیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند در کشور روسیه هرجا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند ودر بازرگانی وسفرآزاد باشند .

«۹- در صورتیکه یکی از بازرگانان کشوری در کشور دیگر بمیرد خانه‌ها و کاروانسرا ها وانبار ودکان ها وکالاها ودارائی آنها بی‌عیب در جائی پنهان بماند و خوب حفظ ونگهداری کنند وبی‌عیب ونقص بوارث قانونی آنها یا کسانیکه از جانب دربار های معظم یا ادارات کتبا برای تحویل آنها معین میشوند آنهارا تحویل بدهند.

«۱۰- این عهدنامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی باتمام اعتبار وفواید خود تاجاودان بی‌نقص وخللی حفظ ونگهداری وتصویب میشود وبمهر ها آراسته خواهد شد ودو نسخه مبادله میشود وبرای تائید این‌عهد وپیمان صلح دونسخه مطابق یکدیگر ار هر دوطرف تهیه شده است، وبه امضای نمایندگان مختار سابق الذکر که دارای اختیارات تام هستند رسیده وبامهر ایشان تصدیق شده ومبادله شده است. درگیلان در شهر رشت در ۱۳ فوریه درسال الهی ۱۷۲۹ .» (۱)

این معاهده شاه اشرف وامپراتور گرچه تمامیت ایران را تامین نمیکرد ولی‌نظر

---

(۱) - به‌نقل از تاریخ سیاسی واجتماعی ایران تالیف دانشمند ایرانی سعید نفیسی طبع سال ۱۳۳۵ شمسی .

بمعاهدهٔ شه طهماسب صفوی مورخ ۱۲ سپتمبر ۱۷۲۳ یکقدم به‌پیش بود، زیرا معاهده طهماسب شهر های دربند وباکو را باتمام اراضی ساحلی بحر خزر وولایات گیلان ومازندران واستراباد بدولت روس گذاشته بود، دولت روس بعد از آنکه‌شکست دولت ترکیه را از دولت هوتکی معاینه کرد وموقعیت تازهٔ خودرا در آسیای وسطی سنجید به انعقاد چنین معاهده‌ئی باشاه اشرف وانصراف از ولایات مازندران و استراباد پرداخت. درهر حال شاه اشرف پس از قبول این معاهده موقتا از جانب دولت روس خاطر جمع شده، متوجه قوای متخاصم داخلی گردید، ولی دیر شده، و تااین وقت تشکیلات نظامی یکی از مشاهیر سرداران جنگی آسیای وسطی تکمیل گردیده بود ونادر افشار بحیث سپهسالار شه طهماسب صفوی در سال ۱۷۲۷ ولایت خراسان کنونی وسیستان را باسر نیزه ازملك محمود سیستانی گرفته ودر نیشاپور سه هزار مدافع افغانی را کشته بود. همچنین او تاسال ۱۷۲۹ درطی چند جنگ حکومت ابدالی هرات را از صحنهٔ مبارزه نظامی وسیاسی خارج کرده بود .

تخلیه ایران : ازنظر نظامی اوضاع شاه اشرف با نادر افشار تفاوت بسیاری داشت، نادر افشار که‌مرد قابلی بود قبل ازمقابله باجنگ آوران فاتح، ولایات غرب افغانستان را (خراسان کنونی و سیستان) اشغال کرده بود در ولایت هرات هم بعد از جنگ های طولانی احساس کرد که حکومت ابدالی از نظر رقابت قبیلوی خواهان انقراض دولت هوتکی ایران است وحتی حکومت هرات برای تسلیم هرات بدشمن غلبه نادررا بردولت‌هوتکی ایران‌شرط میگذاشت، همچنین‌حکومت‌هوتکی قندهارباچهار چشم انتظار زوال شاه اشرف ودولت اورا بدست نادر افشار داشت. به‌این ترتیب شاه اشرف باقشون مختصر وخسته‌ئی که چندسال مصروف زد وخورد باقوت های خارجی وداخلی بودند دربرابر قوت بزرگ نادر افشار قرار داشت. دهقانان کشور ایران نیز که درزیر بار جنگها ی‌متوالی وعوارض وسیورسات لشکر کشان خمیده شده بودند از تاسیس یك دولت مرکزی ایرانی حمایت میکردند که‌فعلا در راس آن نادر افشار قرار داشت. نادر که باجنگهای افغانان درخراسان کنونی وهرات آشنا شده بود توپخانه را بهترین وسیلهٔ غلبه برقوای مهاجم افغانی میشمرد لهذا ازهمه اول در اردوی او توپخانه بزرگ ومنظم موقع گرفت واین توپخانه.منظم درتحت امر ده‌نفر افسر توپچی فرانسوی اداره میشد .

شاه اشرف درسال ۱۷۲۹ که فی‌الجمله از کشمکش های خارجی وداخلی ایران مفتوحه خلاص شده بود، باآنکه محصوریت خودش را ازهر طرف مخصوصا افغانستان احساس میکرد برای یك رویه کردن کار شخصا به‌غرب افغانستان عسکر کشید و سمنان را محاصره کرد، نادر افشار به‌عجله ازولایت‌هرات برگشت وهنوزدربسطام رسیده بود،که سیدال ناصری سپهسالار شباخونی بر سر توپخانه او فرود آورد و بدون گرفتن نتیجهٔ قاطع برگشت، شاه اشرف هم سمنان را ترك کرده وبمقابل نادر شتافت . جنگ طرفین در موضع «مهماندوست» بعمل آمد وحمله آوران افغانی با شمشیر بالای قوای مقابل ریختند در حالیکه توپخانه قوی نادر افراد مهاجم را مثل برگ میریخت، در حین جنگ تمام دسته جات نظامی سپاه اشرف که اهل ایران بودند میدان حرب را ترك گفتند وقشون افغانی تنها ماند ودوازده هزار نفر تلفات داد وخطر شکست قطعی پیش آمد. شاه اشرف قوای مختصر وزخم خورده خودراجمع

کرده، به «ورامین» عقب نشست، دراین جاشاه اشرف مجددا مشغول آماده‌گی برای مقابله بادشمن شد، اسلام خان توخی والی تهران هم به‌کمك رسید وشاه اشرف با پنجهزار سپاهی افغان «سردرهٔ خوار» را معسکر قرار داد .

نادر افشار که دشمن را به‌عقب رانده بود درنگ نکرد وبه‌تعقیب پرداخت، در جنگی که اینجا واقع شد گرچه دربرخورد اول قوای سیدال خان واسلام خان هردو جناح نادر را به‌سختی کوفتند ونزدیك بود دشمن رامنهزم سازند ولی قوای نادر به قیادت خودش پیش آمد وقوای افغانی را درزیر آتش توپخانه درهم شکست زیرا قوای افغانی توپخانه خفیف وضعیف داشت. شاه اشرف مجبور شدکه به اصفهان عقب برود اما قبلا به ورامین یك توپ بزرگ را که داشت از کار انداخت تامورد استفاده دشمن قرار نگیرد. بعد از آنکه شاه اشرف در اصفهان رسید وتجدید قوا نمود با ٢٤ هزار سپاهی ارجل برگشت ودر محل «مورچه خورت» جلو قشون نادر راگرفت،اکثریت سپاه اومرکب از افراد ترك وکرد وغیره بودند، چون این جنگ قاطع بود لهذا شاه اشرف وقشون افغانی او با رشادت مینجنگید، قوای افغانی آنقدر مقاومت نمود که از تمام سپاه افغانی فقط یکهزار وچند صد نفر زنده ماند وچهار هزار کشته درمیدان جنگ افتاد در حالیکه افراد غیر افغانی سپاه فرار کرده بودند، آنگاه شاه اشرف میدان جنگ را گذاشته به اصفهان واز آنجا به‌شیراز رفت. متعاقبا نادر افشار داخل اصفهان شد وهرکه را از افغانهای وامانده یافت بکشت. نادر چهل روز دیگر در پایتخت ماند .

چون سرتاسر ایران از فتح اصفهان مطلع شده بود مرد ومال ریختن گرفت و نادر باسپاه وتجمل بزرگی بطرف شیراز حرکت کرد. این وقت شاه اشرف باسپاه دوازده هزار نفری ومعسکر شیراز خود شکل جزیره گکی گرفته بودکه دربین بحر محیطی واقع باشند، سیلاب اردوی نادر هم دراین جزیره سرازیر شد. شاه اشرف واتباع افغانی او برای آخرین بار به‌جنگ برخاستند ودر موضع «زرغان» جلو دریای دشمن راگرفتند ولی بزودی ازپا درآمدند. شاه اشرف به‌شهر شیراز داخل شد وچون حرمش در قزوین تحت محاصره دشمن قرار داشت لهذا توسط سیدال سپهسالار و ملا زعفران باب مذاکره را در اردوی نادرباز کرد، نادر رهائی خاندان اسیر صفوی راباتسلیم دشمن شرط گذاشت. شاه اشرف ازجمله اسرای صفوی دوزن‌خاندان‌مذکور را توسط سیدال خان وزعفران برای نادر فرستاد ومذاکره را طول داد، تاحرم او از قزوین نجات یافته به‌شیراز رسید. نادرکه از محاصره کردن شیراز واشتعال جنگهای طولانی دیگر اندیشه مند بود نمیخواست کار را برشاه اشرف سخت‌تر بگیرد ومنتظر بود بدون جنگ تسلیم شود .

اما شاه اشرف که نمیخواست زنده بدشمن تسلیم شود ویازنان خود را در دست آنان بگذارد همینکه حرم‌او.رسید چون پانزده نفرزن مربوط به‌شاه محمود وشاه اشرف وخاندان او بوده وبردن همه ایشان به‌سواری اسپ وطی منازل در شب و روز ناممکن بود واز طرف دیگر گذاشتن زنان دردست دشمن مخالف عنعنه افغانی بود لهذا خواست آن که را نمیتواند ببرد بکشد، اما دست خودش یاری نمیداد که زنان وخوهران ودختران ومادران خاندان خودرا ــ درعوض دشمن ــ بکشد،پس خواجه‌سرائی بگماشت تا ۱۳ نفر از آنان را ازتیغ‌بکشد وخود تنها دونفر از زنان جوان خودرا بر

داشت وبا ۲۰۰ نفرازجنگ جویان باقیمانده افغان شبانه از شیراز خارج وروبه‌جانب شرق حرکت کرد، شاه اشرف چون دشمن را درکمین شیراز میدید احتیاطا دونفر از زنان خاندان شاهی صفوی را که درنزدش اسیر بودند هم بشکل گروگان باخود برداشت وببرد. از دیگر طرف سپاه نادر به‌عجله داخل شیراز شد وآن افغانانیکه فرصت فرار نیافته بودند چون ملا زعفران مشهور ومیا محمد صدیق (فقیه وشاعر پشتو زبان) وچند نفر دیگر اسیر شدند، همچنین خواجه سرای مامور قتل زنان خاندان شاه اشرف که‌هنوز دونفر زن شاه اشرف ویکنفر مادر شاه محمود را کشته وبدیگران نپرداخته بود باده نفر زنان باقیمانده بدست دشمن اسیر گردید.

نادر افشار بعداز اشغال شیراز اسرای مرد را به‌اصفهان فرستاد تا درمحضر مردم پایتخت کشته شوند، اما ملا زعفران هنگامیکه ازپل رودخانه عبور میکرد خودش را در دریا انداخت وغرق نمود تا ذلت اسارت دشمن نکشد، این‌شخص مرد فاضل و شاعر در زبان پشتو بود .

شاه اشرف که خودش را از هر طرف بادشمن داخلی وخارجی محصور میدید اول به «لار» رفت وچون مردم ازترس نادر درمقابل او مقاومت نشان دادند راه بم وسیستان در پیش گرفت وبه گرمسیر رسید. شاه حسین هوتکی کاکازاده او از قندهار به جستجوی او برآمد ودر گرمسیر ودر زمینداور جستجوی بسیار نمود مگر شاه اشرف از دست رفته وبه‌قصد بلوچستان کشیده بود، شاه حسین سواران ماموررو بهرطرف سوق نمود تاشاه اشرف را دستگیر کنند، یك دسته ازاین سواران در «زرد کوه» ازنواحی سفلی شورابك به کاروان خستهٔ چندنفری شاه اشرف رسیدندوبه محاصره پرداختند، شاه اشرف ودسته اش شمشیر کشیدند وبه دفاع پرداختند، ابراهیم قوماندان سواران باگلوله تفنگ شاه اشرف را ازپا درانداخت وآنگاه دونفر زنان اورا بادونفر زنان صفوی برداشت وبه‌قندهار برگشت. سرداران نظامی افغانی چون سیدال ناصری وبابوجان بابی حاکم لار وبندر وغیره که از تیغ دشمن رسته بودند نیز ازایران به‌قندهار آمدند وباشاه حسین در صدد دفاع آخری درمقابل‌حملات نادر افشار شدند. بالاخره دوزن اسیر صفوی باعث نجات چهارده نفر مرد وزن هوتکی گردید زیرا نادر حاضر شد که اسرای مذکور افغانی را به‌قندهار بفرستاد ودرعوض آن زنان صفوی را به‌ایران ببرد. بعد از مراجعت شاه اشرف از ایران ازجمله اردوی افغانی پس از ۲۰ جنگ داخلی وخارجی فقط یکدسته هزار نفری باقیمانده بودند که این ها درعلاقه جام برضد نادر افشار دوماه تمام مقاومت کردند، امابالاخره تسلیم شده ودر نزد نادر به‌قزوین رفتند وبه این صورت اشغال ایران از طرف قوای غلجائی قندهار در سال ۱۷۲۹ خاتمه یافت .

حکومت غلجائی قندهار :

اما هسته دولت غلجائی که درمولد خود (قندهار)-بشکل یك امارت محلی دست نخورده باقیماند نیز عمر درازی نداشت وبزودی در تصادم سنگینی با شهنشاهی نادر شاه خراسانی درسال ۱۷۳۸ برافتاد. نادر پیشتر ازآنکه خود در قندهار حمله کند یکبار قشونی از کرمان بقیادت امام ویردی به‌بست وگرشك سوق نمود ، امام ویردی موفق شد که قلعهٔ بست را از محافظین افغانی بگیرد وگرشك رابتازد. اماشاه

حسین هوتکی نگذاشت وبابوجان بابی را بقیادت قوائی برای استرداد بست بگماشت، بابوجان قوای ایرانی را درهم شکست واسرای افغانی را ازدست دشمن نجات داد. امام ویردی هم بطرف فراه گریخت. نادرشاه خود درسال ۱۷۳۷ با اردوی قوی و توپخانه پرقدرتی ازراه «دلخك ودل آرام» به گرشك آمد ورضا قلی پسر خود را با قشونی برای فتح ولایت بلخ سوق نمود. شاه حسین قبلا غلهٔ بسیار درشهر مستحکم قندهار ذخیره کرده وغلات عرض راه نادر را ازبست تاخاکریز بسوخته بود تا بدست دشمن نیفتد واین خود سبب تباهی وتنفر دهقانان از او گردید .

شاه حسین پسر خود محمد خان را به‌حفظ قلعه جنگی قلات، وبهادر خان رابرای مدافعه از زمینداور اعزام نمود وخود شهر قندهار را بشکل استحکام نظامی درآورده منتظر هجوم دشمن نشست. نادرشاه قلعه نظامی گرشك را بقوت توپخانه درهم شکسته وفتح کرد وکلب علی افشار را برای تسخیر زمینداور ، وامام ویردی رابرای فتح بست باعسکر وتوپخانه سوق نمود وخود به‌عبور هلمند به‌موضع شاه مقصودوارد شد وبرای جمع آوری غله دسته جات نظامی وبارگیر در دهراووت وتیرین فرستاد و آنگاه درکنارهٔ رود ارغنداب آمد وفروکش کرد . شاه حسین که چنین دید شباخون سنگینی برسر اردوی نادر فرود آورد وقوایش راتار ومار نمود وخودبرگشت . نادر شاه شخصا برای جلو گیری از فرار مغلوبین قشون خود داخل فعالیت شده وآنهارا با استعمال قوت بر گشتاند. نادر بسرعت سپاهش را ازرود ارغنداب عبور داد وبدون وقفه شهر قندهار را زیر گلوله باران توپخانه وتفنگ قرار داد. شاه حسین توپخانه افغانی را از ارتفاعات کوه چهل زینه مامور به‌جواب آتشباری دشمن نمود وسیدال خان رابرای جمع آوری قشون وحمله بدشمن درقلات فرستاد. سیدال بسرعت باقوای خود برسر قشون اعزامی دشمن در قلات فرود ریخت وفتح‌علی قوماندان را ازچهار طرف درمم پیچید، در چنین وقتی نادر شاه از عقب رسید وفتح‌علی را نجات داد و سیدال خان در قلعه قلات درآمد ومحصور شد، نادرشاه اورا بواسطه نظامیان خوددر حالت محاصره نگهداشت وخود به قندهار برگشت ودر محاصره عمومی شهرپرداخت.

جنگ های حصار دوماه طول کشید وشهریان شبانه درسپاه نادر میزدند و میکشتند وبرمیگشتند. نادر که چنین دید باقسمت کلی سپاه خود درموضع «مزار شیر سرخ» قرار گاه اتخاذ کرد وبه‌عجله درآن جا به‌تعمیر قلعه بزرگ نظامی پرداخت، در تعمیر دیوار ها وقرارگاه های این قلعه بزرگ اسرای افغانی ودهاقین بی‌سلاح دهات بکار انداخته شدند وهمین قلعه بودکه به «نادر آباد» موسوم گردید ودیوار های خراب شده آن هنوز موجود است . نادر که توسط این قلعه توانست خودش را از شباخون های ناگهانی قندهاریان نجات دهد متوجه تشدید محاصره شهر گردید ودر دورادور شهر در فاصله های معینی (تقریبا یك کیلومتری) برج های جنگی بساخت که درهریك قطعه‌ئی از نظامیان تفنگ دار مرکز گرفت، ودربین هردو برج جنگی کاسه برجهای در فاصله صدصد متر اعمار نمودکه درهر یك ده‌نفر تفنگدار مقیم شد، به‌این ترتیب حلقه محاصره تکمیل وراه دخول وخروج شهر بکلی مسدود گردید. ازاین بعد ورود غله به‌شهر وشباخون شهر بدشمن متوقف شد وشهریان موقف خطرناك خودرا درك کردند، ازهمه اولترخان توخی اشرف سلطان د ل‌از دست داد وشب هنگامی از شهر فرار کرد وبه اردوی نادر پناهنده شد، این حرکت اشرف سلطان که خان‌بزرگی

بود دل شهریان را بشکست ومعنویات دشمن را تقویه نمود. اشرف سلطان بعد از شکست قندهار درعوض چنین خدمتی ازطرف نادر بحکومت و ریاست قلات رسید .

قلعه‌های نظامی قلات وشهر صفا دوماه تمام دربرابر دشمن مقاومت ودفاع کردند، ولی این قلعه هاکوچك بودند وبزودی ازغله تهی گردیدند ومدافعین دلیر آنچه زنده مانده بودند بعد از غلبه دشمن تسلیم شدند . سیدال خان ناصری ومحمد خان پسر شاه حسین اسیر وبحضور نادرشاه برده شدند، نادرشاه سیدال خان‌را که از قهرمانی هایش در ایران آگاه بود، نکشت اماکور کرد. مردم کاکری وترکی هم در پشین قیام کردند وبر قشون دشمن هجوم نمودند، اما قوه نادر آنان را باتوپ وتفنگ درهم شکست، واز همه دیرتر قلعه زمینداور از پا درآمد، مدافعین این قلعه چندین ماه در برابر دشمن استادگی نموده وعدهٔ بسیاری از آنان را باگلوله ازپا درآوردند و بالاخره دشمن رامنهزم وفراری ساختند، هنگامیکه قوماندان دشمن کلب‌علی ناامید گردیده بود قوت الظهر نادر شاه به قوماندانی دیوان قلی افشار ویاری بیگ افسر توپخانه به‌کمك او رسید، افسران جدید بعد از تشدید محاصره ، قلعه را بواسطه نقب در تزلزل انداختند وبهادر خان مدافع قلعه را به‌تسلیم مجبور نمودند وبه‌این صورت قلعه های نظامی اطراف قندهار یکی پی دیگری سقوط کرد وقندهار تنها ماند. معهذا قندهار یان ده‌ماه دلیرانه دربرابر دشمن قوی مقاومت ومدافعه نمودند، بالاخره کوه چهل زینه که‌پشت وپناه شهر قندهار بود در دست دشمن افتاد وتوپخانه دشمن از ارتفاع آن کوه‌که مشرف برشهر بود تمام خانه‌ها وبازارها وارگ شاهی را در زیر آتش گل ناشدنی توپخانه قرار داد. دیگر زندگی وجنبیدن در داخل شهرمحال گردید وبرج خارجی شهر در دست دشمن افتاد، متعاقبا دروازه شهر درزیر خمپاره و گلوله از دست رفت وقشون نادر مثل سیل در داخل شهر ریختن گرفت ، این‌بارقوه دشمن برزن ومرد شهر ابقا ننمود وتیغ درهمه نهاد وشهر بارونق ومستحکم قندهار باچنین خون ریزی درسال ۱۷۳۸ فتح شد معهذا شاه حسین هنوز تسلیم نشده و خودش را در مرتفع ترین نقطهٔ شهر (ارگ شاهی موسوم به نارنج) حصاری ساخته بود. نادر امرکرد تاتوپخانه متوجه قیتول (ارگ) گردید وباران گلوله شاه حسین را بفرود آمدن وتسلیم به‌نادر واداشت .

نادرشاه امرکرد که‌شاه حسین را باخاندان او در مازندران بردند ودر آنجااورا درهمین سال مسموم نمودند. ازآن بعدنادر که از قوای غلجائی در اندیشه بود عدهٔ بزرگی از آنانرا بطرف غرب افغانستان براند، ودر عوض ایشان ابدالی هاراکه از طرف دولت صفوی بغرب رانده شده بودند بخواست واراضی غلجائی هارا در قندهار وبست وزمینداور به‌ایشان‌داد وبه‌این صورت آتش خصومت بین قبایل ابدالی و غلجائی بسختی مشتعل گردید، اما نادر به‌غلجائی های قلات متعرض نشد واشرف سلطان غلجائی پناهنده خود را بحکومت آنان مقرر کرد وبه‌این وسیله طرفداری‌قسمتی از غلجائی هارا حاصل نمود ویکدسته قشون چهارهزار نفری از آنها تشکیل وجزء اردوی خود قرار داد. بدترین کار نادر شاه در افغانستان تخریب وانهدام شهرمشهور قندهار است که‌بعد از فتح درطی هفته‌ها آنرا باخاك یکسان ساخت ویگانه مرکز صنعت و پیشه‌وری وفرهنگ این ولایت را از بین برد، در حالیکه شاه محمود وشاه اشرف در جنگ های ایران هیچ یك شهر وقصبه‌ئی را معدوم ننموده بودند. نادر شاه بعداز تسخیر قندهار متوجه مرکز وشرق افغانستان گردید، که شرح آنرا زیر عنوان افغانستان ونادر شاه افشار خواهید دید .

هفتم

مبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان در جبهه غرب

و تاسیس حکومت محلی ابدالی در هرات

حکام دولت صفوی در ولایت‌هرات بدستیاری فیودالهای داخلی وقوای عسکری حکومت میکردند ومردم مجال تنفس نداشتند. در چنین وقتی قبایل ابدالی قندهار بواسطه جنگهای فیودالی ورقابت های خانگی تجزیه گردیده قسمتی در دشت های گرشك و فراه مشغول مالداری بودند وقسمتی هم باخان خود «حیات سلطان» (که مغلوب رقیب خود «دولت خان» ابدالی گردیده بود) از قندهار به‌ملتان کشیده بودند بقیه در ولایت قندهار وبیشتر در علاقه ارغسان میزیستند . حکومت صفوی قندهار که از نیرومندی این قبایل اندیشه مند وبامدارا با ایشان مجبور بود بالاخره تصمیم گرفت که در مقابل ابدالی بقبایل غلجائی ورقیب ابدالی اتکا کرده از رقابت وخصومت قبیلوی آنان استفاده نماید. گرگین والی صفوی قندهار ازاین هم پیشتر رفته، خان های بزرگ ابدالی چون دولت خان ونظر محمد خان ورستم خان را بکشت وایل شان را تاراج وبطرف غرب براند، لهذا عشایر ابدالی از گرشك وفراه تا اسفزار وهرات منتشر گردیدند وآنچه از ابدالی هاکه درولایت قندهار باقیماندند بدون سرکرده و رئیسی بسر میبردند .

بعد ز آنکه مردم قندهار برضد استیلای خارجی قیام کرده واردوی ایران را با گرگین ازبین بردند ابدالی های‌قندهار هم به ملتان متوجه شده وچون حیات‌سلطان، خان سابق وفراری ابدالی ها مرده بود پسرش عبداله‌خان را برای ریاست قبیلوی‌خود خواستند، عبداله خان که شرایط محیط را مساعد دید باایل خود از ملتان به‌قندهار آمد وامور محلی را در دست گرفت، این شخص هوشیار باسیاست وقدرت میرویس خان همنوا شد واتحاد ابدالی وغلجائی را مهم شمرد . بعد از مرگ میرویس خان میرعبدالعزیز آن کفایت ودور اندیشی را نداشت که بتواند مثل میرویس خان اتحاد داخلی قبایل غلجائی وابدالی را حفظ کند، لهذا عبداله خان ابدالی درسال ۱۷۱۶ با ایل خود از قندهار به‌هرات رفت در حالیکه هرات هنوز در دست حکام صفوی بود. عبداله خان ازین مهاجرت قصد تسلیم به‌حکومت خارجی نداشت بلکه میخواست مثل میرویس خارجی را براندازد وهرات‌را مثل قندهار آزادسازدزیرا کارنامه‌های قهرمانانه میرویس خان رقبای قبیلوی را برانگیخته بود. عبداله‌خان دراین مهاجرت جدید تنها نبود ومحمد زمان خان پسر دولت خان رئیس مقتول ابدالی های ارغسان نیز بایکعده طرفداران خود در معیت اوبودند. زمان‌خان بعد از آنکه بواسطه خسرو خان برادر زاده گرگین از تبعید گاه کرمان خلاص وبرضد حکومت غلجائی قندهار آورده شده بود شمشیر خلاف بر رخ میرویس خان ازغلاف نکشید وهمچنین باعبداله خان که ریاست پدرش را گرفته بود در نیاویخت بلکه تبعیت اوپذیرفت وبامیرویس خان نیز همنوا گردید. بعد از مرگ میرویس خان‌که عبداله‌خان به‌هرات کشید زمان خان هم بااین رقیب یکجا حرکت کرد واین بقوت عبداله افزود .

اما حکومت صفوی هرات که وقایع قندهار را پیش چشم داشت، نمیگذاشت که آن حادثات تکرار شود وهمینکه احساس کرد عبداله خان نو وارد مرد ادعا داریست فورا اورا باپسر جوانش محبوس نمود ، درعوض مردم هرات که از استیلا واستبداد عباس قلی والی صفوی هرات بجان رسیده بودند برخاستند واو را از کار برکنار کردند. دولت صفوی که بعد از قیام قندهار در هراس افتاده بود به‌عجله جعفر استاجلو را بحیث والی هرات بغرض حفظ امنیت اعزام نمود. پیش از آنکه جعفر به هرات برسد عبداله‌خان ابدالی توانست که از محبس فرار کند، عبداله خان سر راست به اسفزار رفته قوای پراگنده ابدالی های آنجا را جمع‌کرد وبه اتفاق مردم بالای‌قلعه اسفزار حمله واشغال نمود. ازاین بعد اسفزار مرکز شورشیان آزادی خواه گردید و قاصد های عبداله خان تافراه وبکوا رسیده صلای اجتماع به‌اهالی وابدالی های این نواحی داد. عبداله خان بعد از تشکیل یك قوه مسلح به استقامت شهر هرات حرکت کرد وبا جعفر خان حاکم هرات وقشون مدافع او در خارج شهر مقابل گردید. در جنگ سختی که مشتعل گردید قوای ایرانی درهم شکسته و جعفر خان آسیر گردید وعبداله خان بدون درنگ پیش رفت وشهر مستحکم هرات را در محاصره کشید، البته قوای ایرانی به مدافعه جدی دوام داد ولی مردم هرات طالب سلطهٔ خارجی نبودند وازسمت برج پیله‌خانه بین دروازه عراق ودروازهٔ ملك‌برای داخل شدن قوای آزادی خواه راه گشودند. عبداله خان ابدالی شهر را ازقوای دولت ایران پاك کرد وحکومت ملی‌هرات را اعلام نمود (از ۱۷۱۷ تا ۱۷۳۱) .

همینکه درسال ۱۷۱۷ حکومت ابدالی هرات تاسیس گردید عبداله خان ازطرف تمام روسای قبایل ابدالی وخانهای سایر اهالی هرات بریاست حکومت پذیرفته شد. عبداله خان نیز عنعنهٔ قبایلی را مراعات وجرگه دایمی سران قوم راتشکیل نمود. این جرگه تمام امور حکومت رامطرح ونتیجه فیصله خود را توسط رئیس حکومت درمحل تطبیق میگذاشت ، افراد قبایل هم درپشت سر اعضای جرگه ــ که هریك خان‌عشیره‌ئی بودند ــ قرار داشتند. یکی از مشهور ترین اعضای این جرگه عبدالغنی خان ازالکوزائی های هرات بود. بعد از تشکیل حکومت ابدالی در شهر هرات، جرگه تمام افراد جوان قابل حمل سلاح را از ابدالی های هرات واسفزار ونواحی آن که بیشتر چوپان مواشی بودند، احضار ویك لشکر دایمی تشکیل نمود. عبداله خان توسط این قوت بسرعت تمام علاقه های غوریان، کهسان، مرغاب، بادغیس واوبه را از حکام ونفوذ دولت ایرانی تصفیه وبحکومت مرکزی هرات ملحق ساخت. همچنین او بواسطه اعزام یك قوت بطور ناگهانی قلعه مستحکم «فراه» را اشغال وضمیمه هرات نمود وبه این صورت از هرات تا قندهار ــ به استثنای خراسان کنونی ــ تقریبا نصف غربی افغانستان‌بواسطه حکومت ابدالی هرات وغلجائی قندهار از تسلط خارجی آزاد گردید . درطی این حوادث دولت صفوی ایران آرام ننشست وقشونی بقیادت فتح علی ترکمن برای اشغال مجدد هرات سوق نمود ولی مدافعین افغان بسر داری اسدالله پسر عبداله خان سپاه‌دشمن را در محل «کوسویه» تباه کردند.

دولت ایران درسال ۱۷۱۹ سپاهی مشتمل بر ۳۰ هزار نفر وتوپخانه مکمل بقوماندانی افسر مشهور خود صافی قلی خان از جبهه فراه سوق نمود، اسداله با۱۵ هزار مرد جلو دشمن را درنزدیکی «قلعه کاریز» بگرفت وجنگ شدیدی بعمل آمد،

مدافعین افغانی چون هیچ توپی نداشتند وزیر ضربات توپخانه ایران کوفته میشدند شمشیر بدست در قلب قشون دشمن حمله کردند ولی تا از منطقه تاثیر آتش توپخانه دشمن میگذشتند سه هزار نفر تلافات دادند، حمله اینها آنقدر شدید بود که قلب سپاه دشمن شگاف خورد وهشتهزار سپاهی از دم تیغ افغان ها گذشت . درهمین جنگ بود که توپخانه دولت ایران از اضطراب وسراسیمه گی عوض لشکر افغانی دسته‌جات نظامی خودرا که پشته‌ئی رافتح کرده بودند زیر ضربات گلوله قرار داد(۱) درهر حال شکست مکمل بود وعجالتا حکومت ابدالی هرات از تعرضات دولت صفوی نجات یافت، اما نفاق های فیودالی و قبیلوی هنوز مثل ماری درداخل آستین حکومت های ابدالی وغلجائی بازی میکرد . شاه محمود هوتکی درهمین سال ۱۷۱۹ بعد ازآنکه ایرانی ها در فراه از قوای حکومت ابدالی هرات شکست خورده بودند عسکر به‌تسخیر فراه کشید واسداله ابدالی جلو او را در دل آرام فراه گرفت وآتش جنگ سختی درگرفت، شاه محمود واسداله هر دو جوان دلیر وهموطن درعوض اتحاد بمقابل‌دشمن مشترك برخ همدیگر آنقدر شمشیر زدند تا اسداله درمیدان جنگ کشته شد وشاه محمود فاتح گردید، گرچه شاه محمود بعد ازاین فتح دیگر متعرض حکومت ابدالی هرات نگردید ولی همین اقدام او برای روشن کردن آتش نیمه خاموش خصومت‌های قبیلوی بین ابدالی وغلجائی کافی بود ودر آینده نزدیکی بضرر منافع عمومی‌افغانستان تمام شد .

جنگ دلارام وکشته شدن اسداله خان استقرار حکومت ابدالی هرات را برهم زد، عبداله خان پیر ازمرگ پسر جوان وکاری خود دل شکسته گردید وعبدالغنی الکوزائی عضو مهم جرگه هرات تحریك نمود تا عبداله خان مستعفی گردد وزمان‌خان ابدالی (پدر احمد شاه ابدالی) بریاست حکومت منتخب شود. زمان خان بعداز گرفتن اقتدار با احساس رقابت فیودالی وعنعنه وی مردی چون عبداله خان را محبوس نمود ودرزندانش مسموم کرد، ازاین‌بعد بودکه‌خصومت های‌شخصی‌درحکومت نواحدات‌ابدالی هرات بیشتر شدت کرد وریاست حکومت از دستی بدستی در گردش افتاد، اساسا حکومت ابدالی هرات به نسبت دولت غلجائی قندهار ابتدائی تر بود، زیرا ابدالی های هرات بیشتر چوپان مواشی بوده ودر زندگی شهری هرات کمتر فرو رفته بودند وفیودال واشراف مالدار از مرکزیت مستحکم بیشتر فرار میکردند .

در چنین وقتی که دولت صفوی ایران ازکشته شدن اسداله ومحبوسی عبداله خان ودشمنی قندهار باهرات مطلع شده بود مجددا به‌شوق تسخیر هرات قشونی بقیادت صفی قلی ترکستان اوغلی سوق نمود، زمان‌خان رئیس جدید حکومت هرات (از ۱۷۱۹ تا ۱۷۲۲) خانها واشراف هرات را دل‌جوئی کرد وجرگه رامحترم شمرد وعبدالغنی خان الکوزی را بیشتر برگشید وآنگاه جعفرخان استاجلو حاکم سابق‌ایرانی هرات را که محبوس بود در خیابان باغ‌نو شهر هرات در جواب سوقیات صفوی اعدام کرد ، وخود باسپاهی در جوار کافر قلعه (اسلام قلعه کنونی) جلو قشون دشمن را بگرفت . دراین جنگ زمان‌خان عملا ثابت کردکه از عبداله خان واسداله خان دست کمی ندارد. او وقشونش سپاه ایرانی را به‌سختی درهم شکستند وصفی‌قلی قوماندان

(۱) ــ تاریخ عمومی عباس اقبال، طبع ایران .

دشمن را بکشتند وبه‌شهر هرات مراجعت نمودند .
زمان خان مجبور بود مدتی بکوشد تا تزلزلی را که بعد از مرگ اسداله وعبداله خان در داخل حکومت رخ داده بود به‌مدارا باجرگه وفیودالها ترمیم نماید، اما زمان خان درسال سوم ریاست خود بمرد. این وقت دولت ایران زیر ضربات قاطع دولت هوتکی قندهار قرار داشت وحکومت هرات از تعرض ایران بکلی مصون بود وقندهار هم هرات را بحال خودش واگذاشته بود. این است که کینه‌های دیرینه خان های ابدالی هرات سر کشید زیرا آن عامل فشار خارجی که ایشان را به‌یك اتحاد نسبی بغرض دفاع دسته جمعی وا داشته بود دیگر وجود نداشت .
بعد از فوت زمان خان اکثریت اعضای جرگه هرات علی الرغم خواستهٔ عبدالغنی الکوزائی وسایر طرفداران خاندان زمان‌خان، محمدخان پسر عبداله خان رئیس سابق حکومت هرات را که در علاقه شورابك مقام داشت ــ بریاست حکومت انتخاب کردند واو درهرات آمد و حکومت را در دست گرفت (از۱۷۲۲ تا ۱۷۲۳) محمدخان چون دولت صفوی را از بین رفته ودولت غلجائی را گرفتار امور ایران دید در صددتوسیع حدود هرات برآمد، نخست به‌خراسان کنونی عسکر کشید وشهر مشهد را محاصره نمود، چون‌جنگهای‌حصارچهارماه طول‌کشیدومحمدخان ازطرف اداره‌هرات‌ورقبای‌داخلی خود مشوش بود بدون اخذ نتیجه قاطع برگشت ودر ضمن قلعه نظامی «سنگان» را در غرب غوریان مسخر نمود. تاوقتی که محمدخان به‌هرات میرسید اغراض خانهای قبایل پیش رفته وجرگه معزولی محمد خان را از ریاست حکومت هرات اعـلام کرده بود .
جرگه در عوض محمدخان، ذوالفقار خان پسر زمان خان رئیس متوفی حکومت هرات را بریاست حکومت منتخب کرد (از ۱۷۲٤ تا ۱۷۲۵) واو از شورابك به‌هرات آمد. سال دیگر رحمن خان پسر دیگر عبداله خان باعدهٔ از اتباع مسلح خود وارد هرات شده، قضیه خون خواهی پدر مسموم خودرا از ذوالفقادر پیش کشید. این دعوی مسلح ابدالی هارا علنا بدو دسته طرفدار خانواده عبداله خان وطرفدار خانواده زمان خان تقسیم کرد وخطر خون ریزی داخلی وانقراض عمومی حکومت ابدالی هرات را نزدیك ساخت، لهذا جرگه درصدد جاوگیری برآمده مدعی (رحمن‌خان) ومدعی علیه (ذوالفقار خان) هردو را طرد کرد وذوالفقار خان را به‌سکونت در باخزر ورحمن‌خان را به اقامت به‌فراه محکوم واعزام نمود .
هنگامیکه عبداله خان ابدالی بدعوت ابدالی های قندهار از ملتان به‌قندهار آمده بود هنوز قسمتی از عشیره او بایکنفر پسرش «الله یار» بالای دارائی خود درملتان بود وباش داشتند، این است که جرگه هرات بعد از طرد ذوالفقار ورحمن‌خان از الله‌یار خان دعوت نمودند تا که او به‌هرات آمد وزمام امور حکومت را بدست گرفت (از ۱۷۲۵ تا ۱۷۲۹) الله‌یار مثل پدرخود عبداله‌خان ومثل رقیبان خاندان خود (زمان‌خان وپسرش ذوالفقار خان) مردکار آگاه بود ولی بواسطه تعصبات قبیلوی و اغراض فیودالی وخاندانی او نیز مثل آنان محکوم به‌ناکامی گردید. از همه پیشتر عبدالغنی الکزائی که خود مرد جاه طلب ولی از ادعای مستقیم ریاست طلبی در برابر خان‌های بزرگتر عاجز بود دست به‌آشوب وخت کردن آب زد مثلیکه اوهمیشه این کار را میکرد تا در ضمن حئین حوادثی اگر بتواند شخصا ماهی بدست آورد، عبدالغنی

خان درهرات بنام ذوالفقار خان وبرضد حکومت الله‌یار خان قیام کرد وذوالفقار خان را تحریك نمود تا از باخزر به هرات کشید وجنگهای داخلی بین هردو در گرفت.

دیگر مسئله مصالح عمومی وتنظیم اداره موضوع نداشت ومساعی همه متوجه غلبه بررقیب داخلی بود وبس . این جنگها ششماه طول کشید تامردم ازهردو طرف بیزار شدند وجرگه ذوالفقار خان را بحکومت مروچاق والله‌یار خان‌را بحکومت فراه مقرر واعزام نمودند، جرگه از تعیین رئیس جدید حکومت خود داری نمود و اداره حکومت را (بدون آنکه خود جرگه هم رئیس داشته باشد) در دست گرفت، این سیستم «اداره بی‌رئیس» چند ماهی دوام نمود تاآینکه آوازهٔ تشکیلات نظامی شاه طهماسب صفوی وقصد هجوم نادر افشار به‌هرات مردم وجرگه هرات را تکان داد، پس جرگه هرات مجددا الله‌یار خان را ازفراه احضار وبریاست حکومت برداشتند و در عوض او ذوالفقار خان را بحکومت فراه اعزام نمودند، چون خطر حمله خارجی‌پیش آمد باردیگر ابدالی ها از اشتعال خانه‌جنگی ها دست کشیدند وآرامش نسبی برقرار شد تا اینکه حملات نادر افشار درهرات آغاز گردید .

سقوط حکومت هرات : نادر افشار بعد از آنکه بنام شاه طهماسب صفوی در شمال ایران موفق به تشکیل یك سپاه قوی گردید چون شاه اشرف را درایران‌گرفتار بادولت های ترکیه وروسیه دید متوجه افغانستان شد، این وقت ولایت خراسان‌کنونی وولایت سیستان درتحت امر ملك محمود سیستانی قرار داشت. این شخص همینکه دید در قندهار وهرات مردم قیام کرده وآزادی خودرا ازدولت صفوی بدست آوردند وحتی شاه محمود هوتك در داخل ایران پیشرفت اونیز که در ولایت سیستان قدرت نخستین محلی بود برضد تسلط صفوی ایران برخاست و درسال ۱۷۲۲ ولایت خراسان فعلی را از عمال وحکام صفوی پاك ساخت وبه‌این ترتیب حکومت مستقل خود را درسیستان وخراسان اعلام نمود .

نادر افشار میدید که حکومت های مستقل قندهار وهرات وخراسان هریك‌مجزا ازدیگری زندگی میکنند ودولت هوتکی در ایران یکه وتنهاست، لهذا او ازاین اختلاف داخلی حکومات افغانی استفاده کرده بولایت خراسان سپاه کشید وبسرعت ملك محمود را مغلوب ومقتول نموده مشهد ونیشاپور وتمام علاقه‌های ولایت خراسان را از سال ۱۷۲٦ تا ۱۷۲۷ اشغال نمود بدون آنکه از هیچ طرف کمك به‌ملك محمودشده باشد، در نیشاپور هم سه هزار مدافع افغانی درجنگ بانادر شاه تباه شد. متعاقبا نادر باشاه‌طهماسب بولایت هرات عسکرکشید ودر قدم اول‌قلعه سنگان را باقوت توپخانه ازمحافظین افغانی گرفته اهل قلعه را زن ومرد از تیغ کشید. الله‌یار خان رئیس حکومت هرات که دشمن را درداخل خانه خود یافت قشونی به‌کمك قلعه‌نظامی سنگان فرستاد، اما دیگر دیر شده بود ونادر بعداز فتح قلعه به‌جنگ پیش آمد، این جنگ پنج شبانه روز طول کشید ونادر مجبور بود که ازپشت توپخانه وسنگر دفاع کند .

بالاخره نادر بدون اخذ نتیجه قطعی به‌خراسان برگشت وسال دیگر (۱۷۲۸) باتجهیزات کاملتری به‌تعرض آغاز کرد ، الله‌یار خان درکوسان به‌جلو گیری دشمن پیش آمد ونادر به‌کافر قلعه کشید، در جنگی که‌بین طرفین واقع شد سواره افغانی بالای توپخانه دشمن حمله کرده وتلفات زیادی برداشت، معهذا دشمن را سراسیمه

کرد وشخص نادر هم ازپای زخم خورد. روز دوم جنگ توپخانه نادر صفوف سپاه افغانی را ازهم پاشید والله‌یار خان قسما سپاه شکست خورده راجمع کرده به‌هرات عقب نشست وقسما برای بردن آل وعیال خود از قلعه غوریان به‌هرات رفتند. نادر بدون درنگ به‌هرات کشید والله‌یار باتجهیز مجدد در رباط پریان (ده فرسنگی‌شهر) جلو اوراگرفت ، جنگ آنقدر شدید شد که‌توپ وتفنگ ازکار بازماند ونبرد دست و گریبان آغاز گردید، سپاه نادر فعلا عقب نشست ودو روز دیگر شدت بادهای موسمی هرات با گرد وخاك مجال جنگ نداد، روزسوم نادر افشار آهنگ مصالحه نمود و الله‌یار پذیرفت، نادر به قریه «مویزك» پس‌تر نشست ومذاکره صلح آغاز شد ، در چنین وقتی ذوالفقار خان حاکم فراه باعدهٔ مسلح به‌کمك هرات رسید، نادر که چنین دید به‌قریه «شکیبان» آمد وبار دیگر جنگ آغاز شد، نادر در پناه توپخانه منظم وقوی قرار داشت وعسکرش تاشام دلیرانه مقاومت نمود، شب نادر، شاه‌طهماسب را در معسکر شکیبان گذاشت وخود جلوریز به‌جانب شهر هرات شتافت، ولی افغان ها نگذاشتند ودربین شکیبان وکوشك جلو اورا گرفتند، یك روز دیگر این جاجنگ دوام نمود ونتیجه قاطع بدست نیامد، فرداباز مذاکره صلح آغاز شد وعبدالغنی خان‌الکوزائی محور این مذاکرات قرار گرفت، بالاخره نادر افشار قبول کردکه اسرای افغانی را مسترد وخود بولایت خراسان مراجعت نماید، شمشیری‌هم به‌الله‌یار اهدا نمود وبه‌این صورت دومین‌کشمکش های نظامی هرات ونادر بعد ازسه ماه خاتمه یافت .

ازاین بعد نادر متوجه دولت هوتکی درایران گردید وبعدا مصروف جنگ با دولت ترکیه واسترداد اراضی ایران شد وهرات آرام ماند. حکومت هرات وقندهار تاوقتیکه ملك محمود درخراسان وشاه اشرف درایران ازبین رفتند هیچ‌دم نزدند ولی بعد از انقراض آنها هنگامیکه نادر درغرب ایران مشغول شد هرات خواست به خراسان حمله ومشهد ونیشاپور را مسترد نماید. الله‌یار خان باچنین پیشنهاد واقدام مخالفت نمود وبا خصومت خانهای رقیب مقابل شد، مخالفین او ذوالفقار خان راکه بعداز کمك به‌هرات درفراه رفته بود واپس خواستند تادرجای الله‌یارخان نشانند . ذوالفقار خان آمد ولی بامقابله الله‌یار مواجه گردید، سه‌ماه این جنگ داخلی فیودالی طول کشید وبالاخره ذوالفقار باکمك های ابدالی مخصوصا عبدالغنی الکوزائی ، غلبه جست ودر سال ۱۷۲۹ به‌صفت رئیس حکومت شناخته گردید. این حرکت خانها بعد از آن فداکاری الله‌یار خان سبب تاثر عمیق الله‌یارخان گردید تاجائیکه او بعداز بر آمدن ازهرات در مرو چاق که جاگیرش بود هم بسیار اطراق نکرد واز آنجا درمشهد بنزد ابراهیم خان برادر ووالی نادر افشار رفت، ابراهیم که اورا اسلحه‌ئی برندهٔ در برابر هرات میدانست استقبال شایانی نمود، ولی الله‌یار خان بشکل بیطرفی در مشهد باقی ماند ونادر کتبا اورا دل جوئی نمود .

از دیگر طرف ذوالفقار خان طبق پیشنهاد جرگه هرات باقشون هشت هزارنفری درسال ۱۷۳۰ به‌خراسان کشیده و «زاویه خواجه ربیع» را درمشهد معسکر قرارداد، نادرکه تاکتیك جنگهای افغانی رابلد بود به‌برادرخود امر فرستاد که ازجنگ میدان با افغانها اجتناب وتارسیدن خود او تحصن اختیارکند ، ولی ابراهیم که‌این سابقه را نداشت هر روز ازشهر خارج شده پشت بدیوار شهر ازحملات پیهم افغانها دفاع مینمود ، ابراهیم آنقدر دلیر شدکه روزی درسمت «کوهٔ سنگین» به‌جنگ میدان اقدام

کرد وقشون ذوالفقار به‌حملات تند قلب سپاه او را درهم شگافت و قوماندان سپاه تفنگ‌دار دشمن باقرخان زخم برداشت، قشون ذوالفقار بیك حمله عمومی سپاه‌مخالف را ازپیش برداشت وبه‌تعقیب پرداخت، پیادگان سپاه ایران ازهول بسیار اغلب خود را درچاه‌ها وقنوات انداختند وازبین رفتند، فقط ابراهیم خان توانست داخل شهر گردد ودروازه رابررخ مهاجمین ببندد، یك ماه‌شهر در محاصره شدید قرار داشت و رضاقلی پسر نادر وقایع را به‌پدر اطلاع داد، نادر ازتبریز جلوریز به استقامت مشهد حرکت کرد وذوالفقار به‌هرات برگشت. نادر که به‌مشهد رسید برادر را تحت سرزنش قرار داد وبه‌تجهیز سپاه بغرض حمله درهرات پرداخت .

پنجماه بعد نادر درسال ۱۷۳۱ باقشون قوی ۳۰ هزار نفری به هرات کشید و درکنارهٔ جوی نقره (سه فرسخی غربی شهر هرات) سنگر گرفت، ذوالفقار شهرهرات را مستحکم نمود وهر روز درخارج شهر باسپاه دشمن می‌آویخت وبرمیگشت ، نادر درکمال احتیاط سنگرها بساخت وتوپخانه قوی خودرا سپر سپاه قرار داد. درچنین وقتی سیدال خان ناصری باسه هزار نفر سواره وپیاده به‌کمك هرات از قندهاررسید واین افسر مشهور در تاریکی شب حمله هولناکی بالای اردوی نادر فرود آورد، این حمله بقدری ناگهانی وشدید بودکه اردوی ایران سراسیمه شده تلفات بسیاری داد. نادر مجبور شد از جنگ میدان بسطح مرتفع «تخت صفر» پناهنده شود. نادر این‌جا حلقهٔ از تفنگداران تشکیل کرد وبدفاع پرداخت، قشون هرات وقندهار دو روز دیگر دشمن را زیر ضربات متوالی قرار دادند ولی ژالهٔ شدید ببارید وجنگ متوقف‌گردید. ذوالفقار در داخل شهر جرگه‌ئی تشکیل کرد واز روسا تعهد آخرین گرفت که جنگ تاآخرین حد توان دوام داده شود آنگاه بیگ حمله عمومی وقوی اقدام کرد، نادر بسیار کوشید که در زیر باران گلوله توپ وتفنگ ازاین حمله جلوگیری کند ولی ممکن نشد واو مجبور گردید که باردیگر عقب نشینی کند . افغان ها فورا قلعه «ساق سلمان» رامرکز ثانوی قرار داده واز آنجا اتصالا بالای دشمن میریختند ومیکوفتند وبرمیگشتند. نادر مجبور شد که‌به حمله قاطع بپرداود-پس باتوپخانه پیش آمد و سخت بکوشید وهیچ کاری از پیش نبرد ، آنگاه درصدد یك محاصره وسیع هرات افتاده سه هزار عسکر بقیادت محمد سلطان برای تاراج فراه وخاش وانسداد راه ها فرستاد وخود «پوزهٔ کبوتر» را مستحکم نمود .

قشون هرات به‌حمله جدیدی مبادرت نمود وجنگ در قریه شمس آباد درگرفت، این بار توپخانه دشمن فعالیت محکمی نمود وسه هزار نفر مهاجمین افغان را درمیدان جنگ روی هم ریخت. این تلفات بسیار سنگین بود، زیرا جنگ آورترین افرادقشون ازبین رفته بود، این است که قوای هرات ازجنگ میدان منصرف گردید وبرای تجدید قوا درشهر هرات متحصن شد، نادر که چنین دید در قریه «ناگهان» وکنارهٔ پل‌مالان معسکر ساخت ودورادور سپاه خود خندقی حفر نمود، درچنین وقتی خان بزرگی باسه هزار مرد مسلح وارد هرات شد وعوض دوست بدشمن پیوست. این شخص همان دلاورخان تایمنی بودکه باقشون نادر قبلا رزم کرده ومنتهزما بدربار قندهار رفته در آنجا معزز میزیست. ولی این مرد ازشاه حسین هوتکی برنجید ودر صدد انقراض دولت اوبرآمد، چون او خودش ازاجرای چنین کاری عاجز بود نادر افشار را انتخاب نمود و خواست ازقندهار به‌هرات آمده، بهرنوعی است نادررا به‌حمله به‌قندهاروادارد،

دلاورخان دختری داشت زیبا وشاه حسین میخواست اورا بگیرد در حالیکه دلاورخان چنین ازدواج اجباری را مخالف شرف خود میدانست ، لهذا دختر را بدیگری داد و خود ازترس انتقام شاه حسین مرعوبا به‌هرات فرار کرد وباقوای خود به‌نادر پیوست وهم اورا ازنقاط ضعیف قندهار آگاه وبه‌حمله ترغیب نمود .

اتصال دلاور خان بدشمن نادر را تقویه نمود وسپاهیان نادر درفراه هم تااین وقت خاش را به‌جنگ از محافظین افغانی گرفته بودند، همچنین نادر امر فرستاده‌بود قشونی از سیستان وکرمان بقیادت امام ویردی ومحمد سلطان شهر فراه رانیزمسخر سازند وبرادر خود ابراهیم والی مشهد رامامور کردکه باقشون مشهد و نیشاپور به فراه رفته خط ارتباط قندهار ـ هرات را قطع ونظارت کند. گرچه علیمردان ابدالی حاکم فراه قشون امام ویردی ومحمد سلطان را درقریه «ده‌نو» (یکنیم فرسخی شهر فراه) درهم شکست ومحمد سلطان را با افسران فوج کرمان درمیدان جنگ بکشت و خود درشهر فراه تحصن جست معهذا ارتباط قندهار وفراه باهرات منقطع گردید. از دیگر طرف نادر ده‌هزار عسکر برای حفظ سنگر نقره درغرب شهر هرات وده هزار نفر برای حفظ سنگر ناگهان درجنوب شهر وده هزارنفر دیگر برای تحکیم ونگهداری سنگر های شرقی شهر بگماشت وخود قریه «اردوخان» را دریك فرسنگی شهرقرارگاه اتخاذ کرد. ذوالفقار خان برج های شهر را باتوپ مستحکم نمود واز آنجا به‌گلوله باری پرداخت حتی یکروزی گلوله توپی به‌خیمه نادر اصابت کرد وچون خودش به خیمه نبود نجات یافت .

ذوالفقار روزی در سال ۱۷۳۱ تصمیم گرفت که به‌حمله قاطع مبادرت کند لهذا با سپاه مختصر خود ازشهر خارج شد وبه‌سنگر های نادر حمله سختی نمود، نادر به‌شدت دفاع نمود ودراین وقت مفرزه شرقی شهر به‌کمك رسید ومهاجمین بین دوقوه گیر آمدند، چون خطر شکست قطعی پیش آمد افغان ها برگشتند وباشمشیر صف دشمن را شگافته راهٔ بازگشت را بازکردند وبه‌این صورت باردیگر افغان‌ها درشهر محصور گردیدند ونادر دلیرتر شده حلقه محاصره را تنگ‌تر وشدیدتر نمود ، با وجود این افغانها مجبور بودند که هروقتی ازشهر خارج شده برای حصول آذوقه باشمشیر ازمیان دشمن بگذرند وبرگردند، دریکی از چنین حمله‌ها قطعات افغانی در راه عزیمت به‌کرخ باسپاه پیشبین نادر برخوردند وجنگی شدید رخ‌داد، وافغانها دراین جنگ تلفات سنگینی دادند. به‌این ترتیب چهارماه جنگ بین دو قوت غیر مساوی جریان داشت. مردم شهر هرات دچار قحط سنگینی گردیدند در حالیکه دشمن راه مواصله ارزاق وامداد را تاایران دردست داشت وباخاطر جمع میجنگید، سیدال خان ناصری بابقیه سپاه خود برای حصول آذوقه ازشهر خارج گردید ومجددابرگشته نتوانست وبه‌اسفزار رفت .

ذوالفقار خان که علاوه ازاین حوادث، حزبیت و دو دسته‌گی ابدالی ها را باکار شکنی مخالفین خود میدید، فورا جرگه را تشکیل کرد وگفت: باوجود دشمن مقتدری چون نادر وسپاهش نفاق داخلی ما منتهی بسقوط حکومت هرات خواهد گردید پس شما برای جلوگیری از چنین نفاقی چه میسنجید ؟ من به‌فیصله شما قناعت خواهم کرد. طرفداران الله‌یار خان که اکثریت داشتند گفتند: ما مصلحت درآن میبینیم که شما حکومت هرات را به الله‌یارخان که اکنون در اردوی نادر است بگذارید. ذوالفقار

جواب داد که من از مشوره شماسر نمی پیچم وخیرحکومت را برخیر خود ترجیح میدهم شما بروید والله‌یار را بیاورید تامن حکومت را به اوبسپارم . متعاقبا هیئتی ازشهر هرات به‌اردوی نادر رفت واز طرف مردم پیغام دادکه : حاصل این خون‌ریزی بین مسلمانان چیست ؟ اگر شما هرات را میخواهید الله‌یار خان دوست شما و در نزد شما است او را نزدمابفرستید تا شهررا دراختیار اوبگذاریم. نادر که از جنگ طولانی افغان‌ها خسته شده بود بسرعت این‌شرط شهریان هرات را پذیرفت والله‌یار خان را بحیث حاکم هرات بشناخت ، واورا بشرط اطاعت ازخود بشهر هرات بفرستاد اما خانواده الله‌یار در اردوی دشمن باقیماند. الله‌یارخان وقتیکه داخل هرات شد ذوالفقار خان حکومت وشهر را تسلیم او نموده وخود به‌اسفزار رفت و باسیدال‌خان ناصری یکجا شد. سیدال‌خان به‌اتفاق ذوالفقار خان وتمام ابدالی های اسفزار بفراه کشیده ومحصورین افغانی را علیه ظهیر الدوله ابراهیم برادر نادر افشار تقویه نمود وخود به‌قندهار رفت. شاه حسین مجددا اورا با دوهزار عسکر تازه دم به‌کمك‌مدافعین فراه فرستاد ولی تاوقتیکه سیدال بفراه میرسید خبر شکست هرات بواسطه شخص الله‌یار خان در آنجا رسید لهذا مدافعین محصور را دل بشکست و قلعه را به‌سپاه دشمن تسلیم کردند. سیدال‌خان وذوالفقار خان والله‌یار خان نیز همه به‌قندهاررفتند، شاه حسین هوتکی ذوالفقار خان وبرادر کوچکش احمدخان ابدالی را محبوس نمود، والله‌یار خان هم توقف خویش‌را درقندهار خطرناك احساس‌کرده به‌ملتان رفت ودر آنجا بمرد. در حالیکه ذوالفقار خان وبرادرش بعدها درسال ۱۷۳۸ بدست نادر افتادند ودر مازندران تبعید شدند. ذوالفقار خان در تعبیدگاه خود مسموما از دنیا بگذشت واما برادرش احمدخان مجددا در صحنه سیاست ظاهر گردید .

درهر حال بعد از آنکه الله‌یار خان درسال ۱۷۳۱ بار دیگر خودش را رئیس حکومت هرات دید علی الرغم انتظار دشمن دروازه های شهر را ببست وادامه جنگ را بادشمن اعلام نمود. نادر افشار که چهارماه تمام دربرابر افغان ها جنگیده واز طول ایام خسته شده بود ازاین حرکت الله‌یار خان بر افروخت و تصمیم گرفت که بهر نوعی است هرات را فتح ومقاومت حریف را درهم شکنند. لهذا حلقه محاصره را تنگ‌تر وتنگ‌تر نمود وحملات شدیدرا از سر گرفت . افغان ها گاه وناگاه ازشهر خارج شده بهر گوشه اردوی نادر میزدند و میکشتند و بر میگشتند ، شدید ترین این حملات در مواضع جبرائیل ، سیاوشان ، کورزان و پوزۀ کبوتر بعمل آمد. همچنین وقتیکه الله‌یار خان دوهزار سپاهی برای استرداد او به‌فرستاد مردم او به برخاستند و سپاهیان نادری را اعدام کردند وقلعه اوبه را باذخایر آن به‌عساکر تسلیم نمودند و عسکر هرات تمام آذوقه اوبه رابشهر هرات رسانیدند واز حلقه محاصره دلیرانه‌عبور کردند. اما نادر مجددا قطعات نظامی سوق وقلعه اوبه‌را اشغال نمود، جنگ باشدت دوام میکرد وقحط غلا در داخل شهر روز افزون بود الله‌یار هیئتی نزد نادر فرستاد وپیغام داد: عایله من در اردوی شما است اگر نزدمن فرستاده شوند من بشما تسلیم خواهم شد. نادر که خود مرددلیری بود ودشمنان بهادرخودرا احترام میکرد، خواهش الله‌یار را پذیرفت وخانواده اورا درنزدش فرستاد. الله‌یار زنش را بکشت ودرعوض تسلیم باسپاهی برسر نادر که در گازرگاه رفته بود بریخت، جنگ گازرگاه شدید بود والله‌یار تلفات بسیار داد. ازآن جمله حمزه سلطان پوپلزائی که باعشیره خود

محافظ یك دروازه شهر هرات بود بدست دشمن اسیر گردید والله‌یار بشهربرگشت. حمزه سلطان بنادر گفت اگر مرا نکشید ورهاکنید من واتباع من دروازه شهر رابرخ سپاه تو خواهیم گشود، ولی نادر که‌این خدعه های حربی رامکرر دیده بود اعتماد نکرد وگفت عوض تو امان خان پوپل زائی راکه درحبس من است رها میکنم اگر به پیمان‌تو اتباع تو دروازه را گشودند تراهم رها خواهم نمود. امان خان حامل این‌پیغام داخل شهر شد والله‌یار اوراکه راست نگفت بکشت. نادر نیز که دروازه را بازندید حمزه سلطان را اعدام نمود وحملات خود را تجدید کرد. به‌این ترتیب الله‌یار پنج‌ماه مقاومت ومدافعه نمود اما درداخل شهر دیگر زندگی ناممکن گردیده بود وگرسنگی مردم شهر وسپاه واسپان رساله را ازکار انداخته بود .

این وقت جرگه هرات ورهبران نظامی درك کردند که‌هرات تنهاست واز هر طرفی امید کمك خطاست، اینان به‌چشم میدیدند که اغراض سرکردگان وتولید نفاق های قبیلوی چگونه قوت مردم را پاشان وآزادی ایشان رامحکوم بزوال مینماید . شاه اشرف درایران وملك محمود درسیستان وخراسان بهمین علت ازپا درآمدند واینك هرات امروز وقندهار فردا بهمین روز خواهند افتاد در حالیکه خود مردم از هیچگونه فداکاری قهرمانانه دربرابر قوای استیلاگر دریغ ننموده‌اند پس جرگه هیئتی نزدنادر فرستاده تسلیم هرات را عرضه کرد. نادرهم قبول کرد که متعرض الله‌یار خان نگردد وبگذارد هرجا بخواهد برود. این است که الله‌یار خان به‌اسفزار رفت‌واز آنجا به‌فراه وباز به‌قندهار کشید . اما هنوز آتش خصومت قبیلوی فروزان بود، شاه حسین هوتکی ذوالفقار را محبوس کرد والله‌یار را گذاشت که ازوطن خویش برآید ودر ملتان رود ودرآنجا ناپدید گردد .

نادر افشار بعداز یازده‌ماه جنگ ودادن تلفات بسیار درسال ۱۷۳۱ داخل شهر هرات شد وبامردم بمدارا پیش آمد. این مدارای نادر بامردم نه‌تنها ازآن جهت بودکه نادر خود اصلا اهل خراسان ودلبسته خراسان بود بلکه او که در واقع یك جنگ‌آور ماهری بود از معاینه جنگهای افغانی درایران وهرات متاثر ومنفعل گردید، اوکه قبلا درامور نظامی تکیه بیشتر برترکان ایران داشت از این بعد برقوای افغانی اعتماد بیشتر نمود وخواست که باجلب همکاری آنها در هند وتوران بتازد، لهذا از خصومت‌بااین‌ها دست‌کشید وعبدالغنی‌الکوزائی رابرکشید وبه‌عنوان رئیس قبایل ابدالی شناخت، نادرتوسط این‌شخص‌جاه‌طلب توانست‌بزودی‌یك‌فرقه‌عسکر دوازده‌هزار نفری از ابدالی هاتشکیل کند وهمچنین نادر بعد از فتح قندهار باآنکه دولت غلجائی را خاصمانه ازبین برده وقسما غلجائی ها رامجبور به‌انتقال بطرف غرب کرد وحتی اراضی شانرا نیز بعضا به‌ابدالی ها داد معهذا بایشان از راه مصالحت ومدارا داخل شده ویك قطعه نظامی چهار هزار نفری از آنان تشکیل کرد ونور محمدخان غلجائی ملقب به «میرافغان» را قوماندان قشون افغانی خود مقرر نمود .

نادر باهمین قوت ابدالی وغلجائی در فتوحات هند وماورالنهر وهم در جنگ‌های دولت عثمانی وداغستان پیش رفت ، چنانیکه این‌ها «سرخای خان لکزی» را با سپاهش در داغستان کوفتند ودر جنگ بغداد عامل موثر شکست قشون عثمانی گردیدند ، این عبدالغنی خان الکوزائی بود که سرتوپال پاشا سپهسالار عثمانی را فاتحانه در نزد نادر انداخت . نادر با اعتمادیکه به‌افغانها نشان داد عبدالغنی راوالی

قندهار مقرر کرد، واحمد خان ابدالی نیز افسر قطعات نظامی ازبك ، در اردوی نادر گردید، وهمین اعتماد ونزدیکی نادر به افغان ها بودکه بالاخره باعث خصومت و مخالفت افسران ترکی وایرانی با نادر گردید. نادر بعداز فتح هرات رضاقلی مرزا پسر خود را بحکومت آنجا گذاشته وخود به‌ایران برگشت در حالیکه توده‌های دهقان هرات از تاراج وحواله سیورسات لشکر های متخاصم از پا در آمده بودند .

وضع اجتماعی :

پس از تجزیه وتقسیم افغانستان درقرن شانزدهم بدست دولت های ازبکی ماورالنهر و صوفیه ایران وبابری هندوستان ، ومبارزات سیاسی طولانی مردم افغانستان در جبهه شرق کشور بمقابل دولت بابری هندوستان ، نوبت جنبش‌های آزادی خواهی در جبهه جنوب وغرب افغانستان رسید، واین جنبش بشکل یك انقلاب سیاسی درآمد که‌نتیجه آن طرد نفوذ دولت صفوی وتاسیس حکومت های مستقل ملی واشغال کشور ایران بود. اما عمر این انقلاب سیاسی (ازقیام میرویس در ـ۱۷۰۹ تا استیلای نادر در ۱۷۳۱) به مقیاس عمر تاریخی یك ملت بسیار کوتاه وعبارت از ۳۰ سال بود. البته دراین ۳۰سال انقلاب مهمی دراقتصادیات وفرهنگ‌وتمدن افغانستان بعمل نیامد، ولی این دوره کوتاه با فتح وشکست هائی که دید ماحصل سیر تکاملی سیاسی واجتماعی گذشته افغانستان بود ومقدمه ظهور یك تحول بزرگتر سیاسی در افغانستان گردید وآن عبارت از احیا وتشکیل مجدد افغانستان درقرن هژدهم بود . همچنین آن تحول درسایر شئون اجتماعی کشور تاثیر عظیم نمود، وازاین جهت‌است که تاریخ این دوره کوتاه وسی ساله، در تاریخ عمومی افغانستان یکی از حلقه های‌مهم آن بشمار می‌آید تاجائیکه تنزل وانحطاط اقتصادی وفرهنگی کشور را تحت شعاع خود میکشاند .

هشتم

افغانستان و دولت افشار

شرایط اجتماعی ایران در اوایل قرن هژده، آماده تشکیل دولت متمرکزی بود که بقیادت نادر افشار به‌میان آمد. نادرقلی پسر امام قلی پوستین دوز از اهالی‌ابیورد ومتولد در ۱۶۸۸ منتسب به‌قبیله افشار خراسان بود، این شخص درخانوادهٔ بوجود آمد که در عمق توده قرار داشت، او تحصیل کرده وباسواد نبود وبعد از مرگ پدر به‌پوستین دوزی دوام داد ولی دریکی از ترکتاز های ازبك ماورالنهر درخراسان‌کنونی هنگامیکه هژده سال داشت بامادرش یکجا در اسارت ازبکها درآمد، مادرش دراسارت بمرد ومرگش تازیانه انتباهی بودکه در پهلوی تفکرات پسرش کشیده شد، پس‌نادر از اسارت دشمن فرار کرد وبوطن اصلی خودآمد. ازاین بعد نادر مرد ماجراجوئی بودکه از زدن قافله‌ها هم دریغ نمیکرد، اما اوکه دلیر وهوشیار بود همیشه درسرداره ماجراجویان قرار داشت وهم درخدمت فیودالهای محلی داخل میشد. وقتیکه او در خدمت حاکم ابیورد بود دارهٔ ازبکان برسر ولایت خراسان افتاد ودرجنگ دفاعی که از طرف ملك محمود سیستانی حاکم مستقل خراسان بعمل آمد نادر درشکست ازبك ها یك عامل مهم گردید، پس همینکه حاکم محلی ابیورد بمرد ملك محمود حکومت ابیورد را به‌نادر سپرد واو نام گرفت، امامك محمود بزودی دریافت که نادر نه‌آن مردیست که همیشه دردام دیگری ماند لهذا خواست اورا ازبین بردارد. نادر که چنین دید فرار کرد وباجمعیت خود به‌پناه خان کلات رفت .

درچنین وقتی شاه طهماسب صفوی در صدد تجهیز لشکری برای مقابله باافغان ها برآمده‌بود وچون آوازه دلیری نادر شنید، اورا برای قبول خدمت نظامی در اردوی خود دعوت نمود. نادر اول‌خان کلات را بکشت وزنش را بگرفت وجمعیتی قوی بهم رساند وآنگاه به خدمت طهماسب داخل شد. روش نادر قشون طهماسب را بطرف او جلب نمود ومحبوب سپاه گردید، ونادر بزودی برضد ملك محمود سپاه آراست و بنام شه طهماسب صفوی در سال ۱۷۲۶ به‌شهر نیشاپور حمله وفتح نمود، متعاقبا تمام ولایات مشهد ونیشاپور وسیستان را تاسال ۱۷۲۷ از دست ملك محمود بیرون کشید وهم خودش را بکشت. این فتوحات نادر، اورا بحیث سپهسالار در راس قشون شاه طهماسب قرار داد ونام او درخراسان وایران مشهور گردید. شاه‌طهماسب هم چاره نداشت جز آنکه در دست چنین مردقوی بشکل آله‌ئی قرارگیردزیرا طهماسب فقط شهزادهٔ بود که درمحیط اشرافی یك دربار منحط رشد نموده بود درحالیکه نادر از بین قشر تحتانی توده سر کشیده وباچشیدن گرم وسرد روزگار تجارب قیمتداری اندوخته بود وهم نقشه بزرگی در سر داشت .

نادر همینکه درسال ۱۷۲۷ پای خودرا در خراسان واستراباد محکم کرد چون بین دو قوت غلجائی وابدالی ازغرب وشرق قرار داشت اول‌متوجه هرات شدوتا ۱۷۲۸ توسط جنگهای مکرر حکومت ابدالی را به‌بیطرفی واداشت، آنگاه متوجه دولت غلجائی درایران گردید ودر ۱۷۲۹ دولت غلجائی را بامحاربات سنگینی منقرض ساخت ، باز به‌هرات برگشت وتاسال ۱۷۳۱ حکومت ابدالی را منقرض وهرات وفراه را مسخر

نمود ، ومتوجهٔ ایران شد ودرسال ۱۷۳۲ جنگ با دولت عثمانی را برای آزادی ایران آغاز کرد، او دراین جنگ فاتح بود وعراق وآذربایجان را باشمشیر مسترد نمود. اما شاه طهماسب خود در جنگ همدان از عثمانی مغلوب شد وطبق معاهده‌ئی گنجه و تفلیس وایروان ونخجوان وشماخه وداغستان را به‌آن دولت گذاشت زیرا او از قدیم عادت کرده بود که به‌آسانی پارچه های کشور را بدول خارجی تقدیم کند. نادر که چنین دید شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد وعباس طفلك یکساله اورا اسما بجایش گماشت، ونائیب السلطنگی خودش را اعلان نمود. آنوقت متوجه دولت ترکیه عثمانی گردید، گرچه نادر درجنگ کرکوك درسال ۱۷۳۳ از دولت عثمانی شکست خورد ولی در حملات متقابل در جزیره وکنار دجله (بغداد) آن دولت را مغلوب نمود و بعدها در ایروان نیزبرآنان غالب آمد، به‌این طریق اوتاسال ۱۷۳۵ تمام ولایات از دست رفته ایران را بشمول ارمنستان وگرجستان به‌ایران مسترد نمود وبادولت عثمانی معاهده صلح را امضاء کرد . درطی همین جنگها بود که‌قشون افغانی فعالیت های دلیرانهٔ به طرفداری نادر نشان دادند .

نادر درطی این مشاغل بادولت روس هم درتماس بود ودر سالهای ۱۷۳۲ و ۱۷۳۵ باعقد دو معاهده دست‌آن دولت را ازسر ایران کوتاه کرده ولایات‌ساحلی بحر خزر وباکو ودربند را بدون جنگ مسترد نمود. نادر که از توحید سیاسی ایران‌فارغ شد در ۱۷۳٦ جرگه بزرگی در صحرای مغان ـ خراسان از مامورین عالی رتبه ملکی ونظامی وفیودالهای کشور تشکیل کرده و قضیهٔ انتخاب پادشاه را مطرح ساخت ، البته همه خود اورا بسلطنت قبول کردند، اما نادر که نقشه مستقلی درنزد خود داشت قبول سلطنت را مشروط بشرایطی نمود که خواهان آن بود، نادر میخواست کشور افغانستان وایران هردو دارای یك اداره ویك دولت مرکزی باشند، اما او که اصلا خراسانی بود پایتخت این دولت رانیز در خراسان میخواست، پس اصفهان پایتخت ایران را طرد کرد ومشهد را انتخاب نمود وجرگه هم پذیرفت ، همچنین نادر که‌مثل اکثریت مردم افغانستان مذهب حنفی داشت میخواست این مذهب درهر دو کشور افغانستان وایران مذهب واحد ورسمی باشد زیرا او اختلاف مذهبی بین افغانستان وایران را مایه خصومت بین طرفین میپنداشت، جرگه مغان این شرط نادر رانیز پذیرفت ونادر افشار به‌عنوان «نادر شاه» به‌پادشاهی اعلان شد.

از این بعد نادر متوجه افغانستان شد ودرسال ۱۷۳۷ با اردوی مکملی به قندهار کشید، وپسر خود رضاقلی را باسپاهی بشمال افغانستان فرستاد. تاسال ۱۷۳۸ خود نادر وسپاهش دولت غلجائی قندهار را منقرض کرد ورضاقلی هم ولایات شمالی افغانستان را ازمرو تابلخ از تصرف قوای پراگنده محلی بیرون کشید، آنگاه نادر از قندهار بمرکز وشرق افغانستان سرازیر شد. دراین وقت حکومت کابلستان در دست شیرخان، وحکومت ولایات شرقی افغانستان در دست ناصرخان حاکم دولت بابری هندوستان بود. شیرخان خواست مقاومت کند ولی درهم شکست واز غزنی وکابل تاجلال آباد وپشاور مردم افغانستان ازدولت بابری هند پشتیبانی نکردند زیرا ازاین دولت متنفر بودند، بعلاوه میدیدند که پیشاپیش اردوی نادر قشون ابدالی وغلجائی افغان حرکت میکند، این است‌که نادر بسهولت به‌جلال آباد رسید وبامدارا وعطایای نقدی توانست توسط افسران افغانی قبایل افریدی وشنواری را رام نماید

وقطعات نظامی از ایشان تشکیل ودره خیبر را عبور نماید. قوای مدافع دولت بابری در پشاور راهی به‌جز مغلوبیت نداشت، این است که نادر به‌آرامی تالاهور مرکزپنجاب رسید. دیگر آنقدرت شهنشاه مشهور هند که در زمان بابر همایون ، اکبر ، جهانگیر، شاه‌جهان واورنگزیب موجودبود بعداز اورنگزیب سقوط کرده‌بود. واینك محمدشاه ظاهرا وبرای نام امپراتور هندوستان بود. نادر افشار از لاهور به عبور ستلج بطرف پایتخت هندوستان بحرکت افتاد ودر سال ۱۷۳۹ درموضع «کرنال» آخرین قوای مدافع دولت بابری را درهم شکسته وداخل پایتخت دهلی شد. به‌این صورت آخرین حیثیت ظاهری امپراتوری درنظر مردم هند برباد رفت درحالیکه هیچ فیودال وصوبه داری از تاج وتخت امپراتور دفاع نکرده بود .

گرچه محمد شاه پادشاه هندوستان تسلیم شد ودختر خودرا به‌نصراله پسر نادر داد، دردهلی افواه شدکه نادر مرده است. دهلی بخروشید ومردم قیام‌کرد، نادر وسپاهش هشت ساعت تیغ درمردم نهاده وشهر را تاراج کردند ونادر بعد از ۵۸روز اقامت سلطنت را به‌پادشاه تسلیم شده هند گذاشت وبطرف افغانستان حرکت کرد در حالیکه به‌قیمت چندین ملیون طلا ونقود وجواهر واشیای قیمتی بشمول الماس کوه نور وتخت طاوس ازپایتخت غنی وتاراج شده هندوستان باخود داشت . نادرشاه درمراجعت خود به افغانستان آنقدر توانگر بودکه درعبور ازتنگه خیبر یك ملیون‌روپیه نقره به افغانان دوطرفه خیبر پرداخت وخود بکابل آمد. نادر ازکابل براه پکتیا یکبار به‌سند رفت وآن ولایت را منقاد نمود، زیرا نادر نورمحمد خان والی سندرا بکابل احضار کرد ونور محمد سر پیچی نمود ونادر درهمدان سال ۱۷۳۹ براه گردیز،کورم، دیره اسمعیل، ودیره غازی به‌سند کشید، نورمحمد بعد از جنگ وگریز تسلیم شد و نادر از او یك ملیون و دو صد هزار روپیه نقد و کتابخانه نفیسش راگرفته و هم پسران میررا به‌یرغمل برد. نادر از اغتنامی که درسند نمودبهریك ازافسران بزرگ خود پنجصد اشرفی وبه افسران کوچك از یکصد تاسه صد اشرفی وبه افراد سپاه خود بهریك دو اشرفی بخشید . یك اشرفی درآن روزگاران معادل ۲٤ روپیه بود .

درسال ۱۷٤۰ نادر جیحون راعبور وتا نزدیکی بخارا رسید اما امیر بخارابدون جنگ تسلیم شد ودختری به‌علی‌قلی برادر زاده نادرشاه داد وطبق معاهده‌ئی قبول نمود که‌سرحد بین دولتین مثل سابق رودآمو باشد. آنگاه نادر برگشت وبه خوارزم رفت ولی خان خیوه مقاومت نمود ودرجنگ بانادر کشته شد، نادر حاکمی از جانب خود به‌خیوه گذاشت وخود به‌مشهد مراجعت کرد. اما این تسلط برخیوه دوام دار نبود وبعد ازیکسال مجددا خاندان حکمران ازبکی سابق برخیوا قبضه کردند. پس از سال ۱۷٤۰ نادر بیشتر مشغول تنظیم امور داخلی گردید واز کارهای عمده اویکی تهیه بحریه بودکه تحت رهنمائی یکنفر انگلیسی بوجود آمد وسفایني دربحر خزر ساخته شد ولنگرگاهی در خلیج فارس آماده گردید. نادر بعدازاین همه فتوحات‌خودش را قهرمان قلمرو خود میدانست وبسیار مطمئن بود وهم درزیر تاثیر مطلق العنانی و قدرت نامحدود خشن ومستبد گردیده بود. اما اومطلع نبود که درزیر این آرامش ظاهری، طوفانی از مخالفت های طبقات ذی نفع نهفته است ومردم ازظلم او وفشار فیودالی به‌ستوه آمده‌اند. از همه بیشتر قشر روحانی شیعه مذهب که منافع خود را

از دست داده بودند برضد نادر فعالیت نموده ودرخفا مردم را بنام مذهب در مقابل نادر سنی مذهب متعصب تحریك میکردند وهر قدر نادر در تذلیل واذیت آنان‌میکوشید این مخالفت ها شدیدتر میشد. همچنین فیودالهای مقتدری که قدرت ملوك الطوایفی ومحلی خود را از دست داده بودند ازدل دشمنی بانادر ودولت مرکزی ومقتدر او داشتند. افسران قزلباش اردوی نادر هم که اعتماد اورا بسیار تر به‌قشون افغانی وازبك وافسران سنی آن میدیدند مشتعل گردیده بودند. این است‌که دولت مرکزی زیر خطر قرار گرفت وعلائم این خطر بتدریج آشکار شد .

همینکه در سال ۱۷۳٦ نادر اعلان سلطنت خود ورسمیت مذهب حنفی رانمود متعاقبا قبایل نیرومند بختیاری ایران برضد نادر انگیخته شدند ونادر مجبور گردید که این قیام را با شمشیر خاموش کند.هنگامیکه نادر درسفرهند بود لزکیهای داغستان قیام کرده وابراهیم خان ظهیرالدوله ، برادر نادر راکشتند. نادر باز مجبور بودکه توسط اعزام عسکر این شورش را خاموش نماید. وقتیکه نادر درسال ۱۷٤۱ بقصد مشهد از شیروان به مازندران می‌آمد درعبور از جنگلی مورد آتش تفنگ اشخاص نامعلوم قرار گرفته واز بازو زخمی شد. بعدها مردم شیروان وفارس وبعضی شهر های دیگر ایران سر به‌شورش برداشتند. درسال ۱۷٤٤ یکنفر از کرمان بدعوی‌برادری شاه حسین صفوی وجانشینی اوبرخاست وبرای استمداد بدولت عثمانی پناهنده شد واین بهانه بدست داد تا دولت عثمانی بنادر شاه اعلان جنگ دهد ودر امور داخلی کشور ایران مداخله کند چنانیکه دولت روس در داغستان این‌کار را کرده ولزکیهای شورشی را بخود امیدوار کرده بود. مخالفت های روحانیون وفیودالها که از نا رضایتی وقیام مردم‌استفاده میکردند تااین جاخاتمه‌نمی‌یافت بلکه آنهاتوانسته بودند در داخل خانواده سلطنت نفوذکنند وحتی رضاقلی را درنظر پدر مشبوه قرار دهند وعلی قلی برادر زاده نادر را درسیستان برضد اوبرانگیزند.

نادر دربرابر تمام این حادثات ازشدت عمل کار میگرفت. او از یکطرف در خارج باردیگر بادولت عثمانی در آویخت وغالب شد، واز طرف دیگر درداخل شورش های مردم را باقساوت وخون ریزی خاموش نمود، او دراین کاربسیار افراط کرد و مردمان بیگناه شهری واطراف رابکشت، مردم کرمان راقتـل عام کـرد، ودر مشـهد کله‌منار هابساخت. پس نفیر ازمرد وزن برخاست واین وقایع اعصاب نادر را درهم شکست واز حالت طبیعی خارج ساخت تا جائیکه پسر وولیعهد خود رضاقلی را به اندك اشتباه کور کرد وبعد ازپشیمانی برای‌تسکین اضطراب خود تمام رجالی راکه در روزکور کردن پسرش حضور داشتند وبه‌شفاعت برنخاسته بودند از تیغ کشید در حالیکه آنان از سطوت عظیم نادر زبان شفاعت نداشتند. ازاین بعد نادر شاه مثل شاه محمود هوتکی تاوقتیکه کشته میشد دریك غلیان وهیجان عصبی بسر میبرد ، حتی در اواخر خواست تمام افسران قزلباش وفیودالهای درباری خود را بکشد وهم این کار را بدست افسران اردوی افغانی انجام‌دهد، ولی افسران قزلباش وافشار در کمین بودند (از قبیل محمدقلی خان کشیك چی باشی که افسر محافظ سراپرده‌شاهی بود ، محمدخان قاجار، موسی خان افشار، فوجه بیگ اورومی، صالح‌خان ابیوردی و هفتاد نفر داوطلب دیگر)اینها درشبی که‌نادر درفتح آباد خبوشان (قوچان) اتـراق کرده بود اورا بکشتند (۱۷٤۷) وبنهٔ اورا تاراج کردند. ولی قشون افغانی وازبکی

حرم اورا از دستبرد شبانهٔ افسران ایرانی محافظه کردند، وحرم نادر شاه دربرابراین حمایت الماس کوه‌نور رابه قوماندان قطعات ابدالی وازبك احمدخان ابدالی (بعدها احمدشاه) اهداء نمود.

بعد از کشته شدن نادر ورجعت افغانها به‌قندهار ولایت خراسان وکشور ایران درهرج ومرج فرورفت، درایران محمدحسین قاجار درسواحل خزر، آزادخان غلجائی در آذربایجان ، هراکیلوس در گرجستان ، ابوالفتح وعلیمردان (رقبا) دراصفهان ، وکریم خان رئیس قبیله زند در جنوب ایران همه اعلان استقلال کردند ودرگردن یکدیگر افتادند. ده‌سال‌این‌اغتشاشات‌ملوك الطوایفی‌طول‌کشید تاکریم‌خان‌زندتوانست در ۱۷۵۷ دیگران را ازبین برده وخود حکومت مرکزی درایران تشکیل کند، این‌مرد از پادشاهان مدبر ایران بودکه تاوقت مرگ (۱۷۷۸) مثل میرویس خان هوتکی عنوان شاهی قبول نکرد وامارت نمود ، مردم اورا لقب «وکیل الرعایا» دادند. اما بعداز مرگ این شخص بازایران عرصهٔ تاخت وتاز وجاه طلبی فیودالها قرار گرفت، گرچه لطف علی‌خان زندشش سال دیگر بیشتر وبلند تر از دیگران سرکشید اما دولت مرکزی موجودیت قوی نداشت . دراین میان یك مرد مقطوع النسل وقهاری بنام آقامحمد خان قاجار بر رقبای فیودال خود غالب شده ودر ۱۷۹٤ باشمشیر وخون پادشاهی سلسله قاجار را درایران استوار کرد وهمین پادشاه بودکه در کرمان چهل هزاردانه چشم انسانی حواله کرد لهذا بیست هزار مردکرمانی کور گردیده وزنان شان به‌سپاه قاجاری بخشیده شد وکرمان بیك شهر کوران افسانوی مبدل گردید ، همچنین اومردم تفلیس راقتل عام کرد .

واما درولایت خراسان بعدازمرگ نادرشاه در ۱۷٤۷ علی‌قلی برادرزاده اوکه حاکم ولایت سیستان بود درمشهد به‌عنوان عادلشاه اعلان پادشاهی کرده قلعه کلات را بابیشتر از چهل ملیون مسکوك نقره وطلا وجواهربدست آورد، علی‌قلی بدون شهرخ چهارده ساله (نواسه نادرشاه) پانزده نفر اولاد واخلاف کاکای خودرا اعدام کرد. ابراهیم برادر علی قلی که حاکم عراق بود برضد برادر قیام کرده اورا کور نموده و پادشاهی خودرا اعلام کرد. ولی‌مردم برخاستند وهردو برادر را اعدام کردند وشهرخ را به‌پادشاهی برداشتند. دراین کشمکش ها یکنفر روحانی متنفذ بنام سید محمد متولی مشهد قیام کرده، شهرخ را اسیر وکور وخویشتن را پادشاه (باعنوان‌سلیمان شاه) اعلان نمود، اماخان های جلایر (یوسف علی خان وزالخان) نپذیرفته سیدمحمد را برانداختند وشهرخ نابینا را اسما پادشاه ساختند ودر واقع امور دولت وشهرخ بازیچه فیودالهای رقیب قرار گرفت - از قبیل امیرعلم خزیمه، جعفر خان کرد، بهبود خان مروی، احمدخان بیات، امیرخان توپچی باشی وغیره ،که جمعا شانزده نفرمیشدند وامور حکومت را دست بدست همدیگر میگشتاندند. این وضعیت ولایت خراسان‌دوام داشت تااحمدشاه ابدالی به‌خراسان رفته وحکومت ولایتی را اسما به‌شهرخ وعملا به نورمحمد خان افغان نایب حکومت خراسان داد وبه‌این صورت ولایت خراسان باردیگر ملحق به افغانستان گردید .

فصل دوازدهم

افغانستان ازقرن هژده تاقرن بیستم

یکم

دولت ابدالی وتشکیل مجدد افغانستان

احمد شاه ابدالی (۱۷٤۷ ـ ۱۷۷۳) :

سیر تکامل فیودالیزم دربین اهالی قندهار ومبارزه دوام دار مردم علیه استیلای خارجی، زمینه تشکیل یك دولت مرکزی قوی را در افغانستان مهیا کرده بود. این است که دولت ابدالی بقیادت احمد شاه تاسیس شد. احمدشاه درسال مرگ پدرش زمان خان درشهر هرات متولد شد (۱۷۲۲) . چون محمد خان ابدالی رقیب پدرش بحکومت هرات منتخب گردید، مادراحمد شاه باطفل خودبه شهرفراه نقل مکان نمود. از آن بعدتا استیلای نادرشاه خراسانی درهرات وفراه، احمدشاه درهیچ‌گونه فعالیت سیاسی ونظامی برادرش ذوالفقار خان شرکت نداشت. ازآن بعد او با برادرش بدربار پادشاه غلجائی قندهار (شاه حسین) پناهنده شده ودر آن جامحبوس سیاسی گردید. وقتیکه نادرشاه درسال ۱۷۳۸ شهر قندهار را فتح نمود، ذوالفقار خان را درمازندران ایران تبعید ودرآن جامسموم کرد. احمدشاه در مازندران باقیماند واین وقت ۲۰ ساله بود که‌بدربار نادرشاه رسید. نادر اورا درزمره افسران نظامی قشون افغانی خود قبول کرد وبعد ازآنکه اخلاق وکفایت اورا بدید، قوماندانی قطعات ابدالی وازبکی را به‌او داد. پس ازاین احمدشاه تازمان مرگ نادر در دربار واردوی او باقیماند .

در طی این مدت رفتار وگفتار احمدشاه طرف اعتماد نادرشاه وسپاه افغانی او قرار گرفت. در وقت کشته شدن نادرشاه، احمدشاه ۲۵ سال عمر داشت ودراین مدت او صفحات مختلف حیات را دیده وباذلت تبعید واسارت وهم باعزت وفرمان‌دهی بسر برد اوبا طبقات مختلف اجتماعی محشور گردید وعروج وسقوط دولت افغانی و نادری را درهرات وقندهار وخراسان وایران به‌چشم دید. تمام این حادثه ها درهوش و قضاوت او تاثیر برانگیزندهٔ نموده ودرطبع واخلاقش توازن وپخته‌گی ایجاد کرد. درعین زمان احمد شاه از تحصیل دریغ ننمود ودرزبان های دری وپشتو صاحب‌سواد گردید. حتی در پشتو شعر میسرائید. او ازنظر فزیکی قوی ومتناسب الاعضا وسوار مقاوم وسپه‌کش دلیری بود .

همینکه نادرشاه خراسانی کشته شد واختلال دراردوی بزرگ اوپدید آمد، قشون افغانی که مرکب ازچهار هزار غلجائی ودوازده هزار ابدالی وازبك بود، بصوابدید قوماندان عمومی نورمحمد غلجائی واحمدخان ابدالی بطرف قندهار حرکت کردند. در قندهار که مرکز بین الاقوامی افغانستان بود، نورمحمد خان به‌خان های غلجائی و ازبك وابدالی وهزاره وبلوچ وتاجیك پیشنهاد کردکه جرگه‌ئی تشکیل وپادشاهی انتخاب شود. این‌جرگه دراکتوبر سال ۱۷٤۷ درعمارت «مزار شیر سرخ» در داخل

قلعه نظامی نادر آباد منعقد گردید و نه روز دوام نمود. درطی این جلسات اتفاق آرا ممکن نمیشد ، زیرا موضوع مهم وهرخان‌مقتدرطالب سلطنت بود، درحالیکه‌خانهای رقیب (از قبیل نور محمد خان غلجائی، محبت خان پوپلزائی، موسی‌خان اسحق‌زائی، نصراله خان نورزائی وغیره) همدیگر را رد میکردند. تنها کسیکه دراین جرگه راجع بخود حرف نمیزد احمدخان ابدالی بود، زیرا عشیرهٔ او سدوزائی، از حیث کمیت خوردتر ازسایر عشایر بود، گرچه جد اودولت‌خان وقتی رئیس ابدالی هان ارغسان و پدرش زمان خان رئیس حکومت ابدالی هرات بودند. ولی اختلاف خانهای غلجائی وابدالی که همدیگر رانفی میکردند، خلائی تولید کرد که‌بایستی حتما پرمیشد. پس در روز نهم جرگه، طرفین یکنفر عضو جرگه را حکم تعین کردندکه هرکه را اوبه سلطنت انتخاب کند، همه‌بوی بیعت نمایند . شخص حکم یکمرد روحانی بودکه به‌هیچ قبیله، حتی قندهار، تعلق نداشت واوهمان صابر شاه نام کابلی پسر متصوف استاد «لایخوار» ازاهل کابل بودکه طبقات مختلف قندهار به‌او ارادت واعتماد داشتند. این صوفی سیاستمدار برخاست واحمد ابدالی را به‌حیث پادشاه معرفی کرد وهم خوشه گندمی را درعوض تاج به‌کلاه اونصب نمود. فیودالهای بزرگ اگر خواستند یا نخواستند، مجبور به‌بیعت وتصدیق سلطنت این‌مرد جوان گردیدند. این است که احمدخان ابدالی به‌عنوان «احمدشاه» به‌پادشاهی کشور اعلان شد .

احمدشاه بعداز پادشاه شدن، ثابت‌کرد که‌آگاه از اوضاع داخلی کشور وهمچنان مطلع ازاوضاع سیاسی ونظامی ممالك همجوار افغانستان است، وهم قادر است‌که ازاین اوضاع بنفع افغانستان عملا استفاده کند. شرایط داخلی واوضاع ممالك همجوار نیز برای تشکیل یك دولت مستقل درافغانستان مساعد بود. در داخل کشور طبقه دهقان ومالدار یعنی اکثریت ملت باطبقه شهری وپیشه‌ور، همه سالهای متمادی در زیر اداره ملوك الطوایف ولشکر کشی های داخلی وخارجی ومالیات وعوارض و سیورسات وگمرکات گوناگون، کوفته شده وطالب یکدولت مقتدر مرکزی وامنیت بودند. درغرب وشرق وجنوب کشور نیز، سالها مردم برضد استیلای خارجی وبرای حصول آزادی ملی‌مبارزه‌کرده واینك‌برای حفظوتقویهٔ یکدولت‌ملی‌در برابرخارجی‌هاآماده وحاضربودند. قسمت مرکزی‌کشور، هزاره جات‌بیشترازهرجای دیگرتحت نظام‌فیودالی ومطلق العنانی ملوك طوایف سائیده میشد وفیودالهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقان ومالدار ورعیت دارای اختیارات نامحدود بودند. لهذا بیشتر ازیك ملیون نفوس زحمت کش وکارکن هزاره - که‌ازهجوم چنگیزخان‌به‌این طرف زیر ضربات خارجی وداخلی واقع شده بودند - برای أعاشه وتفریح عدهٔ انگشت شمار ارباب ومیروبیگ وروحانی، جان میکندند. فیودالهای مسلط این منطقه، بااطاعت وتادیه مالیات بدولت های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطقوی خودتا اواخر قرن نزدهم درمقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت سرسختی نشان دادند وهم مردم خود را ازسیر متوازی باانکشاف بطی سایر حصص کشور باز داشتند. بعدها عوامل دیگر اقتصادی وفقر وفشار سیاسی دولت مرکزی، عمر این‌توقف وانجماد را تااوایل قرن بیستم بدرازا کشاند. درحالیکه همین مردم سرسخت وکاری افغانستان بودند که‌قوت بشری چنگیزخان را درخود فرو برده وباوجود جذب خون‌مغل، دیگر ازمغل خالص وزبان مغلی درمرکز افغانستان اثری نگذاشتند. همچنین بدرجه دوم مردم ولایات شمالی افغانستان نیز در مضیقه نظام فیودالی سخت فشرده میشدند .

واما درجوار افغانستان ایران بعداز مرگ نادرشاه خراسانی، در گرداب هرج ومرج داخلی وملوك الطوایفی فرورفته، دیگر قادر به‌تجاوز درممالك همسایه نبود. در بخارا وماورالنهر نیز دولت جنیدی روبه انحطاط نهاده واشراف فیودال درمناطق مختلفه کشور حتی پایتخت بخارا مستقل شده‌بودند، دربار جنیدی بخارا بامدعیان تازهٔ تاج وتخت دست وگریبان بود، تاجائیکه شش سال ازجلوس احمدشاه نگذشته بودکه محمد رحیم خان مدعی درجای عبداله خان ثانی جنیدی نشست وپنجسال بعد عبدالعزیز آخرین پادشاه جنیدی توانست که پادشاهی سلسله خودرا اعاده کند. اوضاع سیاسی خوارزم بدتر از ماورالنهر وبازیچه اغراض اشراف بود وتاقبل از ظهور احمدشاه، خان هایکی پی‌دیگری می‌آمد ومیرفت ودرمدت کمتر از چهل سال، ده پادشاه در خوارزم کشته ویاتبدیل شده‌بودند، لهذا فرصت حمله به‌کشور دیگری را نداشتند. درهندوستان جنوبی ، درعهد سلطنت اورنگزیب «حکومت مرتهه» برهبری «سیواجی» تاسیس شده بود، که‌بعد از مرگ اورنگزیب قوی شده ودر ۳۰ سال‌مالك تقریبا تمام شبهه جزیره جنوبی هند گردیده بود. ازاین رو دولت بابری هند دیگر قادر نبودکه در افغانستان مثل سابق فشار وارد کند. خصوصا که در جبهه شمال‌هم یك قوه جدیدالظهور ومخالف بنام «سکهه» بوجود آمده بود. ممحد شاه برای‌نام شهنشاه هندوستان بود، والیان بزرگ او دراوده وبنگال وحیدر آباد دکن وکرناتك وغیره همه مستقل بوده وتنها خراجی به‌پایتخت میپرداختند. نواب‌ها نیز اسما خودرا مادون والیان بزرگ (صوبه‌دار) میدانستند وبس .

درهند درعمق این اوضاع یك‌قوه نهانی وخطرناك دیگر وجود داشت که مثل اختاپوتی (هشت‌پا) از ماورای بحار غوطه زده ودر سواحل هند سرکشیده بود. این قوت ناآشنا که بااسلحه علم وفن وتخنیك عالیتری وهم باحرص وخشونت مجهز بود، بشکل تدریجی، اما عمیقا درعروق وشرائین هند جسیم وغنی سیر میکرد، در حالیکه هندی ها ایشان را ازسوداگری هنوز بیشتر نمیدانستند، وافغانها آنان را «پساری ودکاندار» مینامیدند، واین همان استعمارگران غربی بودند که تجزیه وتقسیم ونفاق تمام قوتهای ملی‌هند را باثروت آن میخواستند.

همچنین یك قوت دیگری هم درهند وجود داشت که عبارت بود ازنفوذ سیاسی ونظامی افغانها دردربار هند ودر ولایات هند. در دربار دهلی مثل نجیب‌الدوله افغان (نجیب خان یوسفزائی) افسر مقتدری ، ودر ولایات کترا وفرخ آباد وملتان سلسله‌های حکمران روهیله وبنگش وابدالی افغان (سعدالله خان روهیله احمدخان بنگش وزائد خان ابدالی) باقوای زیادی قرار داشتند. تمام‌این‌اوضاع احمدشاه‌را ازطرف‌هندوستان مطمئن میساخت، ودر تاسیس وتحکیم دولت سرتاسری افغانستان ، زمینه مساعد بدست میداد. این است‌که احمدشاه در اندك مدتی به‌آسانی توانست از جیحون تا عمان واز ولایات خراسان وسیستان تارودبار مند، افغانستان راوحدت سیاسی بخشد.

درطی ۲۵ سال سلطنت احمدشاه، مرکزیت دولت وامنیت عمومی، طوری قایم شدکه فیودال وملاك در رفتار خودنسبت بدهقان، مسئولیت خودرا دربرابر دولت احساس کرد. طبقه متوسط وشهری وتاجر نیز ساحهٔ آزادتر فعالیت بدست‌آوردند.این اوضاع درداخل سیستم فیودالی متمرکز اسباب استحکام دولت را فراهم نمود. از دیگر طرف احمدشاه، فیودالهای مقتدر رابواسطه اشتراك درامور مسلکی ونظامی‌ارضا

نمود، وبنظریات آنان درجرگه‌های موقوت اعتنا نمود، وهم آنان‌را بیشتر درسفر های جنگی مشغول نگهداشت. این است که بدون یکی دوبار، باعصیان آنها دچار نگردید. شدیدترین این مخالفت ها ازطرف مقتدر ترین فیودالهای قندهار (چون نورمحمدخان میرافغان، عثمان خان توپچی باشی، کدوخان ومحبت خان پوپلزائی وغیره) بعمل‌آمد. این‌ها که‌در روز انتخاب احمدشاه به‌پادشاهی، تصور میکردند تنهائی احمدشاه وضعف قبیله‌اش مانع‌مطلق‌العنانی ایشان نخواهدشد، وقتیکه دیدند احمدشاه سیطره دولت‌را درتمام شئون اجتماعی پهن کرده ودردهن فیودالهای قوی وقدیم لگام زده است، برآشفتند وهنگامیکه احمدشاه درسال ۱۷٤۹ مشغول سفر بخارج بود، توطئه قتل او وانهدام دولت مرکزی نمودند. ولی احمدشاه که استخبارات مفصلی داشت، تمام آن دسته بزرگ را درقندهار اعدام نمود. این‌حرکت احمدشاه حساب آینده دولت را با فیودالهای بزرگ روشن نمود. ازآن بعدگرچه احمدشاه فیودالهای طرفدار دولت را آرام نگهمیداشت وعناوین ومنصب وگاهی‌هم اقطاعی به‌آنها میداد، وحتی بعد ازمرگ فیودال ، پسرش رابجای اومیشناخت، معهذا فیودالهای بزرگ قبایل را دور از قبیله‌شان، در دربار نگهمیداشت و در جنگ ها سوق مینمود ، اما نمیگذاشت که در پایتخت قطعات مسلح قبیلوی داشته باشند. احمدشاه فوج های قبایلی را از مرکز دورکرد، وجلی شانرا به‌سپاه تنخواه خوار داد. این سپاه که معاش معین از دولت میگرفت، نمیتوانست که مثل عساکر قبیلوی بامردم ورعایا درتماس باشد. همچنین احمدشاه حتی المقدور فیودال را در منطقه قبیلوی او به‌حکومت مقررنمیکرد، بلکه حکام تنخواه خوار دولت راکه ازطبقه متوسط بودند، درعلاقه های قبایلی میگماشت. قشر روحانی هم از احمدشاه راضی بود، زیرا احمدشاه به‌آنها احترام میگذاشت، وتمام محاکم قضائی ومساجد در دست آنان بود .

احمدشاه را بواسطه خدمات واخلاق وتقوای شخصی او پدر میخواندند وغازی خطاب میکردند. زیرا احمدشاه تنها پادشاهی بودکه درافغانستان تاج برسر نمینهاد، دستار میبست وچپن وموزه میپوشید ودرعوض تخت برزمین مفروش می‌نشست . او مستقیما بامردم درتماس میشد، باتواضع وپیشانی گشاده سخن میزد، درحل وفصل قضایا انصاف رامدنظر میگرفت، ودرعین حال ازقوانینی که‌خود گذاشته بود، جدا پیروی مینمود. احمدشاه درطول سلطنت خود به‌عیاشی وتجمل نپرداخت وحریص‌نبود. او درهیچ جنگی ازمقابل دشمن فرار نکرده‌بود، ودر برابر اهالی کشور متواضع و ملایم بود. مثله (قطع اعضای انسانی) را درمجازات ، وخشوع وخمیدن را در تشریفات، تحریم نمود. اوخانواده واقارب خودرا ازمداخله واشتراك درامور دولت‌دور نگهداشت، تنها تیمور ولیعهد خودرا درزیر هدایت جهان خان پوپلزائی، درحواشی غربی وشرقی مملکت درحالت مشق وتمرین امور سیاسی ونظامی میگذاشت. این تجرید خانواده او تا جائی بودکه تاریخ ومردم، غیر ازتیمور وسلیمان، دیگر اولاد احمدشاه راپوره نمیشناختند، درحالیکه اوهشت پسر داشت (چون سلیمان، تیمور، شهاب، سنجر، یزدان بخش، سکندر، داراب وپرویز) .

احمدشاه مصارف دربار را کمترکرد ومعاش کارکنان دولت وسپاه را در سر وقت میپرداخت. دفاتر مالی ومعاش ودخل وخرچ دولت وسیع ومنظم بود. او همچنین در پایتخت دوایری تشکیل کرد. از قبیل وزارت (درمنزله صدارت) ، دیوان اعلی

(وزارت مالیه)، خزانه داری، دفتر ضبط بیگی (امنیه وکوتوالی) ، نسقچی باشی گری (تطبیق کننده مجازات)، داروغه‌گی، دفتر اخبار وهرکاری باشی (ضبط احوالات و استخبارات) ، میرآخور باشی (حمل ونقل حیوانی) ، وچند دایره کوچك دیگر مانند باجگیر، میراب، خالصه جات، کلانتر شهری وغیره. همچنین درولایات دوایر زیر مشغول کارشد: حاکم، پیشکار (معاون)، امیرلشکر، مستوفی، قاضی، قلعه‌دار ، باجگیر، مامور ثالثات، میرآخور، میراب وکلانتر. همچنین در دربار دیوان انشا ، عرض بیگی، مهماندار باشی ، پیشخانه‌چی باشی، ناظر کارخانه طعام — ودر اردو، لشکرنویس، (دفتری نظام)، اردوباشی ، جارچی باشی، سیورسات چی وقورخانه موجود بود. محاکم شرعی در پایتخت وولایات در منزلت قوهٔ قضائی کشور بود و هم جرگه‌ئی از روسای قبایل بزرگ وافسران ومامورین عالی‌رتبه، وقتا فوقتا درپایتخت منعقدشده، درمسایل مهم نظامی وسیاسی واداری غور کرده، نظر خودرا به پادشاه میدادند.

شخص پادشاه با اختیارات فوق العادهٔ درسر تمام این تشکیلات اجرائی وقضائی ونظامی قرار داشت ورای اوقاطع بود. معهذا احمدشاه دراقدامات مهم نظامی وسیاسی، بواسط اخذ آرای جرگه، اعضای متنفذ دولت را درمسئولیت شریك میساخت. با احتیاطی که‌احمدشاه در سیاست خارجی افغانستان داشت، بیشتر برااردوی قوی‌تکیه میکرد. این‌اردو مرکب ازشانزده هزار عسکر منظم، سواره وپیاده، باتوپخانه ثقیل وخفیف (زنبورك یاشهنك) ونقلیات اسپ واستر واشتر وفیل بود. افسران اردوعبارت بودند از ده‌باشی، صدباشی، مینگباشی، قلار اقاسی، کشیك چی‌باشی (قوماندان گارد محافظ)، جزایرچی باشی (شهنگ چی یازنبورك‌چی)، توپچی باشی، امیر لشکر وسپهسالار. بیشتر از ۳۰ هزار عسکر گشاده (غیر منظم) درپایتخت وولایات و سرحدات کشور هم موجود بود، ودرایام جنگ قطعات جلبی از مناطق وطوایف متعدد به‌این ارقام افزوده میشد. بطور مثال ازیك منطقه کوچك درشرق‌کشور (عشیره مروت) دوصد سواره بی‌معاش، وازیك ولایت بزرگ (بلوچستان) ششهزار جمازه سوار (اشتردار) داخل اردوی احمدشاه میگردید. احمدشاه درجنگهای بزرگ (پنجاب وهند) تاچهل هزار عسکر سواره وپیاده، وهفتصد اشتر زنبورك دار باتوپخانه بزرگ بکار می‌انداخت. تخمین میشود که معاش سواره این اردو ماهانه دوازده روپیه ومعاش پیاده شش روپیه نقدی وجنسی بود. مالیات نقدی وجنسی سالانه افغانستان درزمان احمد شاه — اعم از مالیات مستقیم واراضی ومالیات غیر مستقیم — تقریبا درحدود ۳۱ ملیون روپیه بود، که ثلثان آن بمصرف امور نظامی وملکی میرسید، وثلث آن ذخیره وپس انداز خزائن دولت میشد .

روی همرفته احمدشاه در تشکیل مجدد افغانستان، مرهون خط مشی موسس و پیش قدم خود ، میرویس‌خان هوتکی است. البته احمدشاه آن طرح ناتمام راتکمیل نمود. همچنین احمدشاه درلیاقت سیاسی ونظامی، مانند نادرشاه خراسانی از امتحان در یك مرحله معین تاریخی، کامیابانه عبورنمود ، بایك تفاوت بسیار برجسته وآن اینکه اساس اومحکم تربود وملت اورضامندتر ، در حالیکه اساس نادرشاه بعد از خودش فرو ریخت واتباع او ازظلمش بسیارتر رنجید .

احمدشاه دراداره افغانستان، تحکیم بنیان وحدت سیاسی را اساس قرارداد.

برای تحقق بخشیدن این‌نصب العین، مساوات حقوقی رابین اهالی افغانستان درنظر گرفت واز لحاظ مذهب وزبان ونژاد ومنطقه وقبیله، تبعیض وتفاوت کمتر شناخت، در حالیکه خودش خالی از تعصبات قبیلوی ودینی نبود، چنانیکه اوبمجرد گرفتن‌عنوان «در دوران» ازطرف صابر شاه فورا این‌لقب رابشکل «دردران» درقالب قبیلوی درآورد ومجموع قبایل ابدالی را «درانی» نام‌نهاد. این‌تنها نبود، او درسفر به‌جانب شرق، قبیله بزرگ یوسفزائی راهم عنوان «بردرانی» داد. لهذا ملت‌افغانستان، خصوصاقبایل غیر ابدالی پشتون واخصا قبایل غلجائی، این عناوین را نوعی ازترجیح قبیله‌شاهی نسبت به‌سائرین دانستند. اما درعمل احمدشاه را عادلتر ازقول یافتند، ودیدند که اشخاص باکفایت بدون تبعیض ازلحاظ نژاد وزبان ومذهب، درامور دولت شریك هستند. مثلا والیان مقتدر احمدشاه در قلمرو اواین هابودند: درولایت هرات درویش علی‌خان هزاره، درولایت نیشاپور عباس‌قلی خان بیات، درولایت قلات اشرف خان غلجائی، درشکار پور دوست محمدخان کاکر، درولایت مشهد شهرخ افشار، درولایت کشمیر خواجه عبدالله خواجه‌زاده، در پتیاله امیرسنگه سیك، در ولایت بلوچستان نصیرخان بلوچ، در پنجاب زین‌خان مهمند، درولایت سند نورمحمد ملقب به‌شهنواز خان سندی، در دیرهٔ اسمعیل موسی‌خان، درولایت ملتان شجاع خان ابدالی. در پایتخت افغانستان هم رئیس دارالانشای احمد شاه، میرزا هادی‌خان قزلباش، مستوفی دیوان اعلی میرزا علی‌رضا خان قزلباش وخزانه‌دار کل هم یکنفر هندی بنام یوسف‌علی ملقب به‌التفات خان بودند.

البته این روش اداری احمدشاه، امتیاز مخصوص اونی، بلکه روش عمومی اکثر دولت های اسلامی مشرق زمین‌بود. زیرا تاقرن هژدهم هنوز استعمار مغرب زمین در کشور های مشرق زمین عمیق رخنه نکرده، وبرای ایجاد نفاق واختراع اقلیت و تجزیه وتقسیم ملل وممالك شرقی کاری نشده بود. این پسانتر بودکه کشور های شرق ازاین زهر خطرناك چشیدند ودر نفس هریك انشعاباتی ازنظر نژاد یادین یا مذهب ویازبان خلق شده، تمامیت ارضی وهویت ملی واستقلال سیاسی واقتصادی آنان درمعرض تجزیه وانهدام قرارگرفت، وهنوز این‌زهر قاتل در شرائین اجتماعی قسمتی ازاین ممالك جریان دارد.

دولت احمدشاه در داخل شرایط خاص تاریخی، توانست که‌برای تشکیل مجدد افغانستان خدمت مهم سیاسی نماید، ولی نمیتوانست بکلی از اشتباهات واعمال نادرست برکنار بماند. مثلا یکی ازکارهای عجیب وبی فایده وحتی مضر اواین بودکه درامور داخلی هندوستان مداخله منفی نمود. به‌این معنی که دولت بابری هندوستان مضمحل وعاجز تر ازآن شده بودکه بتواند کشور بزرگی را اداره کند، درحالیکه گرگ استعمار درگوشه‌ئی از خانه او کمین گرفته بود. در چنین وقتی دوقوت بزرگ و کوچك ملی در جنوب وشمال هند تشکل کرد، که‌آن یکی دولت مرتهه، وین‌دیگری قوای سکهه بود. البته احمدشاه از نظر حفظ حوزه سند حق داشت که تمامیت کشور خودرا تالب دریای سند دربرابر قوای توسعه طلب سکهه دفاع نماید، ولی حمله در قلب هند بامصرف خون هزاران نفر افغان وهندوستانی، برای درهم شکستن قوای ملی مرتهه، کارخطرناکی بود وهیچ گونه ارتباطی بامنافع افغانستان یاهندوستان نداشت. نتیجه این‌فتح درخشان درواقع عجله برای برداشتن سنگی بزرگ ازدم راه استعمار

انگلیس بود. احمد شاه خواست این خلای بزرگ را درهندوستان بنام دین وتوسط تقویه یك دولت فاسد شدهٔ که به‌حکم تاریخ محکوم بمرگ بود ـ پرکند. در حالیکه چنین نشد، مرته کوفته شد ودولت‌بابری‌زنده نگردید، پس‌راه برای نفوذ استعمار بازتر شد، زیرا نه‌دولت افغانستان جانشین دولت مردهٔ هند گردید ونه کدام قوت بزرگتری ملی هند . شاید دراین جا توان گفت احمدشاه درزمان ومکانی بسر میبرد که پیشبینی از خطرات آینده استعمار برای او ناممکن بود .

همچنین احمدشاه که ۲۵ سال عمر خودرا (به‌استثنای سالهای عسکر کشی) در تنظیم امور اداری وسیاسی داخل کشور به‌مصرف رسانده، دولت حسابی واردوی منظمی تشکیل کرد، در صدد آن‌نشد که در راه انکشاف اقتصادیات وتمدن وفرهنگ از دست رفته افغانستان (بعد از تجزیه وتقسیم دونیم قرنه کشور) صرف مساعی کند. در حالیکه جهان غرب تااین وقت درعلوم واقتصادیات آنقدر پیشرفته بود که انقلاب بورژوازی انگلستان وبعدا فرانسه مرحله جدیدی را در تاریخ اروپا ـ یعنی فیروزی نظام سرمایه داری را برنظام فیودالی قرون وسطائی ـ اعلام نمود. گرچه نتیجه این انکشاف بزرگ غرب برای مشرق زمین بسیار گران تمام‌شد، زیرا اژدهای استعمار غرب دم جنبانید ودهن باز کرد تا آسیا وافریقا رابلع نماید. البته احمدشاه درداخل دایره فیودالی افغانستان ، دولت مقتدر ومتمرکزی تشکیل کرد وتجزیه طلبی ملوك طوایف را شدیدا سرکوب نمود. درهر حال احمدشاه در سال ۱۷۶۱ شهر موجوده قندهار را به‌حیث پایتخت افغانستان بساخت، که در داخل آن عمارت مقبره خودش نمونه کامل معماری آنروز افغانستان است. همچنین او در صنایع مخصوص نظامی چون باروت سازی واسلحه ناریه وجارحه توجه کرد. در مسکوکات احمدشاه علامه رسمی بیشتر به‌اشکال شمشیر وستاره وخوشه گندم نقر شده بود، ومسکوکات نقره (بنام روپیه قندهاری) دروزن دو مثقال وچندنخود ، به‌ارزش پنجاه فلوس مسی، رایج نمود. درسکه های طلا ونقره احمدشاه این‌بیت منقور بود :

حکم‌شد از قادربیچون به‌احمدپادشاه   سکه زن برسیم وزرازپشت‌ماهی‌تا بماه

درشهر های کابل، قندهار، هرات، مشهد، اتك، پشاور، دیره جات، بهکر، سند، کشمیر ، انواله، روهل کند، لاهور ، ملتان وسرهند، مسکوکات احمدشاهی ضرب میشد.

سفر های نظامی احمدشاه : همینکه احمدشاه پادشاه سد وبرای تنظیم اردو و امور دولت دچار مشکلات مالی بود، کاروان مالیات چندساله افغانستان شرقی وملتان وپنجاب (معادل یك ملیون وسه صد وشصت هزار طلا نقد وجنس) بقصد دربار نادر شاه افشار ، ازراه درهٔ بولان داخل‌ولایت قندهار گردیده وسر راست بحضور احمد شاه آورده شد. این‌کمك بزرگی برای مقاصد احمدشاه بود. همینکه احمدشاه ازتنظیم پایتخت خلاص شد، بلافاصله (ماه سوم جلوس) برای توحید تمام خاك های طبیعی و تاریخی افغانستان به سوقیات شروع کرد، وباز قدم فراتر حتی درخاك دیگران گذاشت .

سفر اول درشرق (۱۷۴۷ ـ ۱۷۴۸) : در سال ۱۷۴۷ جهان خان پوپلزائی سپهسالار وپیشدار احمدشاه براه غزنی وکابل وجلال آباد وپشاور تالب دریای سند رسید، واحمدشاه به‌تعقیب او حرکت میکرد. این وقت والی کابل وپشاور ناصر خان

عامل قدیم دولت بابری هند بود که به‌نادر شاه تسلیم شده بود. او درکابل خواست به‌مدد قشون هزاره وایماق بمقابله برخیزد ولی سپاه نپذیرفتند که‌برضد پادشاه هموطن خود بجنگند . ناصر به‌جلال آباد رفت وچون حمایت مردم را حاصل نکرد به پشاور گریخت. جهان‌خان از قندهار تاپشاور به‌آرامی رسید وتنها حاکم ناصر خان را در غزنی کوفته‌بود . جهان خان درجلال آباد عبدالصمد خان حاکم اشنغر را به استقبال خود یافت ودر پشاور ناصر خان را محاصره کرد. ناصر خان از راه راولپندی به‌لاهور گریخت وسردار جهان خان درکنار اتك به‌انتظار احمدشاه نشست .

احمدشاه بحیث پادشاه افغانستان از طرف اهالی از قندهار تاپشاور استقبال گردید. او بامردم ملاقات کرده وخان هارا جلب وعساکر جدید ازمردم تشکیل نموده و حکامی ازطرف خود به‌علاقه ها مقرر کرد. درهمین سفر احمد شاه، قبایل یوسفزائی را در پشاور «بردرانی» خواند. تمام قبایل ومردمی که در سواحل راست دریای سند سکونت داشتند، بزودی انقیاد والحاق خود را بدولت ابدالی پذیرفتند، بدون آنکه بینی یك آدم خون شده باشد، در حالیکه هیچ قوت خارجی قادر نشده بود که بدون جنگ وخون ریزی‌ازتنگه‌خیبر به‌آسانی عبور کند، واین نمایندهٔ خواسته های ملت افغانستان برای طرد اجنبی وتامین استقلال ملی بود. احمدشاه که از قندهار تاپشاور استقبال گرم ملیون‌ها نفوس افغانستان را دید، دل گرفت وقوی شد وبه‌هند گذشت. والی بابری پنجاب شهنواز خان درساحل چناب بمدافعه پیش آمد. احمدشاه شبی باهشت هزار سواره چندین میل بالاتر ازمحاذ، چناب راعبور وشهر لاهور را ناگهانی تسخیر کرد. شهنواز بطرف دهلی فرار نمود واز طرف قوای افغانی تعقیب ومغلوب شد .

شهنشاه هندوستان «ابوالفتح ناصرالدین محمدشاه خجسته اختر پادشاه غازی شاه جهان» به‌عجله اردوی بیشتر از صد هزار نفر درتحت قیادت شهزادهٔ احمدشاه ولیعهد وصدر اعظم هند اعتمادالدوله قمرالدین خان، درمقابل احمدشاه افغان سوق نمود. جنرال های این اردو نواب ولایت اوده ابوالمنصور خان صفدر جنگ قوماندان توپ‌خانه، مهاراجای راجپوت ایسری سنگه، والی پتیاله سنگه جیت، ووالی سرهند جمال‌الدین تالپوری بود. این اردو باروبنه خودرا در قلعه سرهند گذاشته وخود در ساحل ستلج در محل «ماچی واره» به‌انتظار قشون افغانی نشست . اما احمدشاه برخلاف انتظار دشمن با ۳۰ هزار عسکر خود از راه مامول منحرف وبیك حرکت جناحی از لودهیانه دریا راعبور وقلعه سرهند را بااموال دشمن متصرف گردید. سپاه هند به «مالوپور» برگشت وقشون افغانی جلو آنرا گرفت. در جنوری ۱۷۴۸ هفتصد توپ اشتری زنبورك وهفت توپ جلوی افغانی باتوپ خانه بزرگ هند مقابل شد. درطی این جنگ صدر اعظم هند کشته‌شد، سردار جهان خان قوماندان جناح راست باسپاهش میرمنو پسر صدراعظم را باجناح چپ‌هند ازپیش برداشت، وقوای جنگنده راجپوت را تاداخل سنگرهای شان بروفت. اماجناح راست هند وصفدر جنگ مردانه کوشید وجناح چپ افغانی را باشاه پسند خان امیر لشکر درهم کوفت. تاریکی شب مانع ادامه جگ بود وقشون افغانی درسنگرهای دست چپ هند بواسطه احتراق ارابه های «بان» (تیرهای آتشین هوائی) تلفات بسیاری برداشت .

این بود که احمدشاه افغان مجبور بود که شرط دولت هندرا پذیرفته وقبول

کندکه ولایت پنجاب متعلق به‌میرمنو والی هندی خواهد بود. پس هردو سپاه در مراجعت خویش عجله کردند. احمدشاه اطلاع گرفته بود که در غیاب او، مخالفین‌برادر زاده او لقمان خان ابدالی را درقندهار تحریك وتقویه مینماید وهندی‌هانیز از بیماری شاه هندوستان شنیده ومتعاقبا خبرمرگ اورا گرفتند. احمدشاه ازراه دیره‌جات به قندهار مراجعت کرد ودرعرض راه زاهد خان ابدالی والی سابق بابری ملتان را به استقبال خود یافت واو را مجددا والی ملتان مقرر نمود .

زاهدخان مرد دانشمندی بود که از پیشهٔ کراهه کشی اشتران باربر، به‌تجارت وسیع در ملتان رسید وآنگاه باحکومت بابری لاهور آشنا شد وبا دربار هند تماس گرفت، تانظامت ملتان از محمدشاه یافت. پسر او شجاع خان که‌بعد از مرگ پدر از طرف احمدشاه ابدالی والی ملتان شد نیز شخص دانشمند بود. جانشین او درملتان مظفرخان بود که در مجاهدت وعدالت ومردم پروری شهرت‌داشت. همین‌شخص بودکه درزمان فتور دولت افغانستان وظهور قوه روزافزون سکهه، دربرابر سوقیات رنجیت سنگ آنقدر مقاومت مردانه نمود، تابادو فرزندش درجنگ کشته شد .

وقتیکه احمدشاه ابدالی به قندهار رسید، لقمان خان که از طرف رفقای خود تنها مانده بود، گرفتار ومحبوس شد تا درمحبس بمرد. اما رفقای فیودال او عملی کردن توطئه خود رابرضد احمدشاه برای آینده گذاشتند ویکسال بعدهمه گرفتار و اعدام شدند. یکی از همدستان لقمان‌خان سردار وحاکم بلوچستان حاجی‌خان بلوچ برادر محبت‌خان والی نادری بلوچستان بود که بعدازاین توطئه احمدشاه اورا ازولایت بلوچستان معزول نمود وجایش را به‌برادرش نصیرخان داد. نصیر خان یکی از اعضای «جرگه شیر سرخ» در وقت انتخابات احمدشاه به پادشاهی وهم دوست احمدشاه بود.

سفر دوم در غرب (۱۷٤۹) : احمدشاه در اوایل سال ۱۷٤۹ به استقامت غرب حرکت کرد وبه‌هرات رسید. حاکم نادری امیر خان عرب بابهبودخان مروی برخلاف تمایل مردم تسلیم نشده وقلعه بندی اختیار کردند. در حالیکه خان بزرگ دیگر (درویش علی خان هزاره) بطرفداری احمدشاه قیام کرد. همینکه حملات عسکری احمد شاه آغاز شد، مردم شهر برج خاکستر رابقشون احمدشاه داده وبه مدافعین هرات حمله نمودند. احمدشاه شهر راگرفته، امیرخان را اعدام وحکومت را بدرویش علی‌خان هزاره داد. احمدشاه از شهر هرات شاه ولی خان بامیزائی‌صدر اعظم خودرا بایك قطعه سپاهی بولایات شمالی افغانستان سوق نمود تاامرای محلی ازبکی را منقاد دولت مرکزی نماید. این وقت درتمام ولایات مرو، فاریاب، جوزجان، بلخ، خلم ، بدخشان وتخارستان خان‌های محلی ازبکی دربالا حصارها وشهرها وقصبات بزرگ بحیث حکام محلی نشسته ومالیات میگرفتند وبعضا به‌خان بزرگتری باج پرداخته و اطاعت میکردند. این‌خان ها مدت هابودکه دیگر دولت جنیدی بخارارا که درحالت تجزیه افتاده‌بود، نمیشناختند وهریك درعلاقه خود مطلق العنان بودند. سپاهیان این ها درقلعه های فیض آباد، رستاق، تالقان، خان آباد، قندز، اندراب، سمنگان، خلم، بلخ، شبرغان، اندخوی، میمنه، مرو، وغیره مقیم بودند، وگله‌ها ورمه‌هایشان درمراتع سرسبز چرا میکرد، مردم هر علاقه درتحت مطلق العنانی خان‌خود زندگی بسیط داشته واز هرگونه حرکت انکشافی محروم بودند. همینکه شاه ولی خان وارد این مناطق گردید اهالی وخان های محلی یکی بی دیگری ، انقیاد خودرا بدولت مرکزی

اظهار کردند. شاه ولی خان ازمرو تابلخ وبدخشان وتخارستان وبامیان درهر جا مامورین تعیین کرد، وقراری درباره مالیات بگذاشت، وخود ازراه اندراب به‌عبور هندوکش از پنجشیر و گلبهار وکاپیسا وکابل وغزنین درسال ۱۷۵۰ به قندهار رفت .

واما احمد شاه خود بعداز الحاق هرات به‌استقامت مشهد حرکت کرد ودر حدود تربت شیخ جام، قشون مدافع میرعلم نایب شهرخ را درهم شکست. میرعلم فرارکرد وشهرخ که دردست او اسیر بود بدستیاری فرزندخودنصراله مرزارهائی یافت.وقتیکه احمد شاه به‌مشهد رسید شهرخ تسلیم شد. احمدشاه اورا اعزاز نمود وازطرف خود به حکومت مشهد گماشت ونیابت اورا به‌نور محمدخان افغان داد. همچنین احمدشاه علاقه‌های جام، باخزر، خاف، تربت وترشیز را ازولایت خراسان منفك وبولایت‌هرات مربوط نمود. احمدشاه ازمشهد به‌نیشاپور گذشت ودر عرض راه قلعه تون را ازمیر معصوم (برادر میرعلم نایب شهرخ درولایت خراسان) بگرفت. ولی جعفرخان بیات حاکم نیشاپور وعباس قلی‌خان برادر زاده‌اش مقاومت کردند. گرچه جعفرخان درجنگ زخمی شد ولی احمدشاه که زمستان را پیشرس دید، وهم خبر فعالیت فیودالهای مخالف را درقندهار بگرفت، کار نیشاپور را ناتمام گذاشته به‌قندهار برگشت، ودستهٔ توطئه کنندگان خان‌های بزرگ را اعدام نمود. احمدشاه درآخر همین سال باز به پنجاب کشید ولی میرمنو والی پنجاب از در مصالحه پیش آمد وتادیه مالیات علاقه‌های چهارگانه (سیالکوت ، اورنگ آباد، گجرات وسپر سرور) راکه سالانه بریك ملیون وچهار صدهزار روپیه بالغ میشد، بدولت افغانستان پذیرفت . احمدشاه به‌قندهار برگشت .

سفر سوم درشمال مغرب (۱۷۵۰) : احمدشاه در بهار سال ۱۷۵۰ بار دیگر به نیشاپور رفت ودر آنجا توپ مشهور خودش را از چودن بساخت، که‌گفته میشد دوازده ونیم سیر بوزن کابل گله میخورد. عباس‌قلی خان بیات بمدافعه برخاست، ولی دیوار شهر به‌گله توپ خراب شد وعباس قلی درمیدان جنگ اسیر گردید. احمدشاه این‌مرد دلیر را احترام کرد وبحیث حاکم خود درنیشاپور باقی گذاشت ، اما طایفه بیات اورا به‌غزنی منتقل ساخت. همینکه احمدشاه به‌هرات برگشت ، شنید که میر علم‌خان خزیمه مجددا درمشهد تاخته وبر شهرخ نابینا مسلط شده است . احمدشاه به‌مشهد کشیده، میرعلم رامغلوب وحکومت شهرخ را تامین کرد. خودش درسال ۱۷۵۱— از راه هرات به‌قندهار آمد، در حالیکه درمدت چهار سال توانسته بود وحدت سیاسی افغانستان را ازآمو تاعمان واز رود سند تادشت های ایران تکمیل کند .

سفر چهارم در شرق (۱۷۵۱ — ۱۷۵۲) : احمدشاه بعد از آنکه به‌قندهار رسید متوجه شد که میرمنو والی پنجاب در تادیه مالیات (که‌قبلا متعهد شده بود) تعلل میورزد ودر دوسال از جمله دوملیون وهشتصد هزار روپیه، فقط چهارصدهزارروپیه پرداخته است. پس توسط اعزام نمایندهٔ بنام هارون‌خان او را به‌ایفای وعده دعوت کرد. میرمنو در جواب معاذیری پیش کرد. احمدشاه مجددا توسط «سکهجیون مل» اصرار کرد واین بارمیرمنو نهصد هزار روپیه فرستاد وبس . احمدشاه دراخیر سال ۱۷۵۱ به پنجاب عسکر کشید واز پشاور بغرض الحاق ولایت کشمیر، سپاهی به قیادت خواجه عبداله کوچك از راه اتك وصبهٔ حسن ابدال سوق نمود. خواجه کشمیر

را ازعمال بابری تصفیه‌کرد وخودبنام دولت افغانستان بحکومت نشست.مستوفی‌اونیز سکهجیون بود. احمدشاه خود از پشاور بطرف لاهور حرکت ودر شاهدره، سپهسالار پنجاب «گورامل» را باقشونش درهم شکست. میرمنو بعداز کشته شدن گورامل در ۱۷۵۲ تسلیم شد ودرعوض باقی ماندن به‌حکومت پنجاب، دوملیون روپیه پرداخت ، وعهدی ببست که ولایات پنجاب وملتان جزء افغانستان خواهد بود. احمدشاه این‌عهد نامه‌را توسط نماینده خود قلندرخان بدربار دهلی فرستاد، تا پادشاه دهلی برآن مهر وامضا گذاشت. به‌این صورت ولایات اینطرف ستلج (کشمیر ، پنجاب، ملتان وسند) داخل قلرو افغانستان گردید .

احمدشاه درعودت از پنجاب ، علاقه های سواحل راست دریای سندرا معاینه وقرار های تازه بنهاد. از آن جمله مردان قابل حمل سلاح گنداپور وافریدی راشمار کرد، ومعلوم شد که سلاحداران دسته اول دوازده هزار نفر واز دسته دوم نزده هزار نفر است. بعدها نیز احمدشاه درطی سفرهای نظامی خود دوبار ازاین علاقه هادیدن کرد ودر طی این بازدیدها ، مالیات سالیانه «میانوالی» رافی‌قلبه زمین یك روپیه و مالیات قبیلهٔ مروت را دو صد اشتر مهاری ودر ایام جنگ دو صد سوارهٔ بی‌معاش – معین نمود. مالیات سالانه «بنون» دوازده هزار روپیه بااضافهٔ سیورسات ومصرف لشکر، معادل ششهزار روپیه تعیین شد. احمدشاه درسال ۱۷۵۲ به قندهار مراجعت کرد .

سفر پنجم در شرق (۱۷۵٦ ــ ۱۷۵۷) : در سال ۱۷۵۳ میرمنو والی پنجاب بمرد واحمد شاه جای اورا به‌پسر نابالغش محمدامین بداد. مادر محمد امین «مغلانی بیکم» بنیابت پسر به اداره امور مشغول گردید، ولی فیودالهای رقیب از ضعف اداره‌استفاده کرده و درسر حصول اقتدار وارد میدان مبارزه شدند. این وقت دربار دهلی الەدست عمادالملك غازی الدین صدر اعظم، مردماجراجوئی بودکه بمجرد یافتن فرصت مساعد درسال ۱۷۵۳ پادشاه هنداحمد شاه ابن محمدشاه را خلع کرد وعالمگیر ثانی رابجایش نشاند. بلاخره این شاه دست نشانده راهم درسال ۱۷٦۰ بکشت وبادولت مرتەبساخت وبه اتفاق آنان دهلی را گرفت . غازی الدین در مارچ ۱۷۵٦ با سپاهی قوی به پنجاب تاخته لاهور را اشغال ومغلانی بیگم را محبوس نمود و حکومت آنجا رابیکی از مامورین قدیمی خود «ادینه بیگ» در بدل مالیات سالانه (سه ملیون روپیه) بداد. سکهجیون مستوفی کشمیر نیز از جا برخاست‌وخواجه عبداله والی افغانی کشمیر را بکشت وحکومت را بنام دهلی در دست خود گرفت .

احمدشاه در ۱۷۵٦ به‌عجله از قندهار براه بلوچستان وسند به‌پنجاب کشید و داخل لاهورشد، در حالیکه آدینه بیگ قبلا فرار کرده بود. همچنین قشون اعزامی احمدشاه بقیادت نورالدین خان، کشمیر را تامین وسکهجیون را محبوس نمود. احمد شاه ستلج را به‌قصد پایتخت هندوستان عبور نمود. عالمگیر ثانی پادشاه هند قشونی بقیادت نواب نجیب الدوله افغان والی سهارنپور، درمقابل احمدشاه سوق نمود. ولی نجیب الدوله با سپاه خود در محل کرنال به‌احمد شاه پیوست، احمدشاه نیز بدون معارض بدهلی پیش شد ودرسی میلی پایتخت از طرف غازی الدین ودر پانزده میلی دهلی ازطرف خود عزیزالدین عالمگیر ثانی استقبال گردید، ودر جنوری ۱۷۵۷ داخل دهلی شد و قسما شهر دچار تاراج افراد بیلگام سپاه گردید. احمدشاه توسط جهان

خان سپهسالار خود، جاتها را که‌مخالف دولت هندبودند تا آگره تنبیه کرد، وغازی الدین را برای اخذ مالیات علاقه های روهیله واوده فرستاد. احمدخان افغان بنگش زمامدار فرخ‌آباد، مرد ومال بنام احمدشاه تقدیم کرد، وسعداله خان روهیله وشجاع الدوله حکمدار اوده را بامشوره دوستانه واداشت که پنجصد هزار روپیه برای احمد شاه بفرستند. عالمگیر ثانی دختر برادر خودرا به‌شهزادهٔ تیمور بزنی داد، وصاحبه محل زوجه محمدشاه بابری، دختر خودرا به‌احمدشاه نکاح کرد وباملکه زمانی انباق خود یکجا خواهش رفتن به‌قندهار کرد، زیرا اوهرج ومرج هندوستان وزوال‌شهنشاهی بابریان را به‌چشم میدید. احمدشاه وزارت هندرا بنظام الدوله پسر قمرالدین خان مشهور وسپهسالاری اردو را به‌نجیب الدوله یوسفزائی داد، وخود مراجعت به‌کشور نمود .

احمدشاه در وقت مراجعت، حکومت سرهند را به عبدالصمد خان ممن زائی اشنغری ودر عبور ازستلج حکومت علاقه میان دوابهٔ اول را (بین ستلج وبیاه) به‌سر فرازخان افغان داد، وشجاع خا نابدالی پسر زاهد خان را بجای پدر بحکومت ملتان گماشت. همچنین شهزاده تیموررا باوزارت سردار جانخان پوپلزائی بحکومت ولایات پنجاب وسند مقرر نمود، باندخان سدوزائی را بحکومت کشمیر فرستاد ونورالدین را احضار نمود، وخود به‌قندهار عودت کرد .

سفر ششم در جنوب (۱۷۵۸): همینکه احمد شاه ازهند به افغانستان عودت نمود، درولایت پنجاب اغتشاش پیدا شد، زیرا سرداران ابدالی که در سایه فتوحات و قدرت دولت ابدالی درعلاقه های پنجاب نفوذ کرده وبشکل یك قوت فاتح درآمده بودند، بر دهقان وزارع تحمیلات زیاد مینمودند، واین رفتار آن‌ها مردم را بقیام وا میداشت. قوت سکهه‌های جنگ‌آور که‌با اسلحه وتعصب‌مذهبی مجهزبودند، توانستند بزودی رهبری شورشیان را در دست بگیرند. این ها از سطوح مرتفع به میدان ها ریختند ودر امرتسر به‌تشکیلات پرداختند. پس زد وخورد بین آنها وقوای افغانی شروع شد. در چنین وقتی غازی الدین وزیر معزول هند هم برای حصول اقتدار با قوای مرته همکار شد وهردو دهلی ودولت ضعیف هندرا مورد حمله وانهدام قرار دادند. نجیب الدوله یوسفزائی سپهسالار هند به‌جانب سهارنیور فراری وتوسط غازی الدین تعقیب گردید. دهلی هم سقوط نمود. پس جاتها وراجپوتهای هند متوسط نیز بامرته‌ها از در اطاعت وهمکاری داخل شدند، وبه این صورت میرفت که هندوستان باردیگر بحیث یك قوت تقریبا واحد ملی در آید .

غازی الدین قوای سکهه را در پنجاب هم تحریك برضد دولت افغانی نمود. آدینه بیگ مامور قدیمی او به‌اتفاق سکهه در جلندر افغانان بسیاری را از تیغ گذشتاند. چون قضیه جدی ومهم شد، سکه وآدینه ازترس حمله متقابل احمدشاه بمرته و غازی الدین مراجعه وایشان رابه‌حمله واشغال‌پنجاب ترغیب نمودند. درحالیکه پیشوای سوم مرته «بالاجی باجی» خودتصمیم راندن افغان‌ها را ازپنجاب داشت، زیرا او میدید که‌تسلط دولت افغانستان درهند شمالی عواید مالیاتی این مناطق را ازدهن مرته ربوده است. البته مردم هند آماده قیام بودند تانفوذ خارجی را از کشور خود معدوم سازند. این است که دو صد هزار سپاهی مرته به‌قیادت «راگونات راو» برادربالاجی‌باجی‌درسر هند ریخته و در مارچ ۱۷۵۸ قوای افغانی را معدوم وعبدالصمد ممن زائی را اسیر

نمودند ودر اپریل بلاهور تاختند . شهزاده تیمور وسردار جهانخان که طاقت مقاومت نداشتند، تااتك عقب نشستند ، وآدینه بیگ باقبول مالیات سالانه هفت ونیم ملیون روپیه جای حکومت افغانی را در پنجاب گرفت. اکنون دولت مرته تقریبا مالك كل هندوستان (به استثنای کشور اوده) گردیده وهمسایهٔ بلافصل افغانستان شده بود. قوای مرته بغرض خاتمه دادن بحکومت اوده، از پنجاب به‌آنطرف بسوقیات آغازکرد. اخبار این حادثات وقتیکه در داخل افغانستان طنین انداخت، فیودال های گریزنده از مرکز را به‌هوس استقلال منطقوی انداخت، زیرا احمدشاه را در برابر پیشروی دولت مرته زبون احساس میکردند. از همه پیشتر نصیر خان والی بلوچستان به‌این فکر افتاد واستقلال خودش را اعلان کرد .

احمدشاه عجالتا قضیه هندوستان را به‌آینده گذاشته، متوجه تحکیم جبهه‌داخلی شد. این است که شاه ولیخان صدر اعظم باسپاهی بغرض تامین بلوچستان سوق‌شد، ولی او در مقابل دفاع شدیدی که نصیرخان نمود در «مستون» مغلوب ومنهزم گردید. پس احمدشاه شخصا بالشکری به استقامت جنوب حرکت کرده و بسرعت درمستون بالای قرارگاه نصیرخان فرو ریخت. نصیرخان منهزما تاقلات رفته، قلعه‌بندی اختیار نمود . احمدشاه تعقیب کرد وقلعه را درمحاصره کشید. بالاخره نصیرخان توسط اعزام قاصد وشفاعت شاه ولیخان، خواهش مصالحه نمود وقبول کردکه مثل سابق تابع دولت ابدالی بوده ودر جنگهای احمدشاه باششهزار رساله های بلوچی خدمت نماید، ومصارف اسلحه وآذوقه آنان را از مالیات بلوچستان بپردازد. احمد شاه که ازجبهه شرق هراسان بود، این رفیق قدیمی ودلیر خودرا عفو کرد ویك نفر از دختران خانواده اورا به‌خویشتن تزویج نمود. چون تاحال مرته‌ها پنجاب را بقوای سکهه سپرده وخود به هندوستان کشیده بودند، احمدشاه بکقطعه عسکر بقیادت نورالدین خان در پنجاب اعزام کرد، که بعبور دریای سند تاوزیر آباد رسیده وفروکش کرد. احمدشاه به قندهار برگشت تابرای تصفیه حساب با قوای سکهه ومرته،سپاهی قوی تنظیم نماید .

سفر هفتم در هند وجنگ بامرته (۱۷۶۰ - ۱۷۶۱) : درسال ۱۷۵۸ ، حوادث مهمی درهندوستان واقع شد. سکهه ها در پنجاب قیام کردند ومرته ها درهندمتوسط وشمالی فرو ریختند. پس حکومت افغانی در پنجاب ودولت هند در هلی سقوط کرد، در حالیکه احمدشاه مشغول تنبیه نصیرخان بود. این سوقیات وفتوحات مرته بسیار بزرگ بود . سند یادتا وهولکر باسپاه گوالیار واندور جزء این‌اردو بودند، ودرورود به‌هند متوسط ، تمام قوای راجپوت وجات را ممد ومعاون خود یافتند. راگونات راو (یاراگوبا) قاید اردوی مرته باچنین قوتی، مثل سیل دردهلی فروریخت وراگوبامفرزه‌ئی بقیادت غازی الدین به‌تعقیب نجیب الدوله فراری فرستاد. ولی‌نجیب الدوله باکمك روسای افغانی روهلکند بدفاع ایستاد ومدتها درسکرتال در نهایت دلیری مقاومت نمود. همچنین سندیاد تاباقشون خود پنجاب راهدف گرفت. آدینه بیگ ومبارزین سکهه دراین جا به‌سپاه سندیا پیوسته ومتفقا بعبور ستلج داخل پنجاب شدند. سندیا باقوت ، تیمور وجهان خان‌را ازموضع چهار محل وزین آباد تاپشاور عقب راند، وخود برای تسخیر سهانپور واوده وروهلکند (حکومت های اسلامی هند شمالی) دوباره ستلج راعبور نمود . غازی الدین وقوای مرته‌که تاهنوز مصروف جنگ بانجیب الدوله

افغان بودند، از رسیدن سندیا فاتح پنجاب دل گرفتند وبر فشار خود افزودند، واما شجاع الدوله زمامدار اوده بدمدد نجیب الدوله وقوای روهیله رسیده و جنگ را ادامه دادند .

راگوبا که از فتح دهلی وپنجاب مطمئن واز غلبه سندیا برزمامداران اسلامی امیدوار بود، هولکر را باقشونش درمکندره (ساحل چپ جمنا) بحیث قوت الظهر سپاه مرته گذاشته وخود بنزد پیشوا باخبر این فتوحات بزرگ برگشت . احمدشاه تااین وقت از تامین بلوچستان وتهیه یك اردوی ۳۰ هزار نفری درقندهار فارغ شده بود واینك ازراه درهٔ بولان داخل سند شده ورو به‌پشاور حرکت‌میکرد. تیمور وجهان خان از اتك به اردوی احمدشاه پیوستند . «سابا» حاکم وقوماندان مرته در پنجاب (جانشین آدینه بیگ متوفی در ۱۷۵۸) همینکه از حرکت احمدشاه خبر گرفت، پنجاب را تخلیه وباقشون خود بجانب اردوی سندیا درسهارنپور عقب نشست .
احمدشاه داخل پنجاب شد، در حالیکه قوای سکهه درهر جا که بود، سردر گریبان سکوت وسکون کشیدند. احمدشاه در ساحل چناب باقوه مختصر نورالدین مقیم وزیر آباد، یکجا شده از راه قطب دره، دریا راعبور وبه استقامت سهارنپور بحرکت افتاد .

سندیا وغازی الدین که از حرکت احمد شاه خبر گرفتند به‌عجله باشجاع الدوله ونجیب الدوله درسهارنپور مصالحه وبطرف دهلی حرکت کردند. سندیا در عرض‌راه دهلی بغرض جلو گیری از تعرض احمدشاه ، سنگر گرفت وغازی‌الدین دردهلی‌عالمگیر ثانی ونظام الدوله وزیر اورا ازبین برده محی‌السنته نواسه اورنگزیب را اسما پادشاه ساخت وخود به عنوان وزارت زمام امور را در دست گرفت. در این وقت سه قوت مرته درهند متوسط ، مقابل احمدشاه قرار داشت، یکی‌سندیا درسر راه دهلی، دیگر قوه هولکر درساحل چپ جمنا، سومی قوه جنگوراو وغازی الدین درپایتخت دهلی، ودر عقب این‌هاهم دولت مرته دکن باقوای نظامی بیشماری قرار داشت. احمدشاه با سپاه ۳۰ هزارنفری خود، در سهارنپور نجیب الدوله وسرداران روهیله افغان را (سعداله خان ، جافظ رحمت‌خان ، عنایت خان، دوندی خان وقطب خان) باده هزار سپاهی به‌استقبال خود یافت ، در حالیکه نواب شجاع الدوله برای تجدید قوا به‌اوده مراجعت کرده بود. احمدشاه باسرداران روهیله وچهل هزار سپاهی روبه دهلی حرکت کرد. تیمور وجهان خان باده هزار عسکر بحیث پیشدار احمدشاه منزل میزدند. سندیا که ستون سپاه مرته ومرد دلیری بود، در حدود (بدنی) نزدیك دهلی جلو پیشدار افغانی را گرفت وجنگ شدیدی رخ داد. احمدشاه بسرعت رسید وبالای دشمن‌ریخت. قلب مرته شگاف خورد وصفوف سپاه آن درهم شکست، اما سندیا از اسپ پیاده شد وباگارد فداکار خود بدفاع پرداخت. فشار قشون افغانی آنقدر شدید بود که سندیا با اکثریت سپاه خود در میدان جنگ کشته افتاد وبقیه سپاه منهزم وتا ۲۵ میل تعقیب گردیدند .

خبر این شکست بزرگ ، مثل صاعقه برسر دهلی فرود آمد وجنگوراو مرته وغازی الدین بدون درنگ به اراضی جات فرار کردند، اما هولکر هنوز در مکندره استوار بود . احمدشاه ازبدنی به نارنول گذشت وپانزده هزار سواره او بقیادت‌شاه پسندخان اسحق زائی ، در تاریکی شب بدهلی کشیده وباز هم در تاریکی شب دوم

جمنا را عبور وناگهانی شباخونی برسر اردوی نیمه غافل هولکر فرود آوردند. هولکر هرقدر کوشید پایداری نتوانسته، اردویش تباه شد وخودش مجبور گردید باسواری چندصد، به‌مالوا فرارنماید. احمدشاه داخل دهلی شد متعاقبا روسای راجپوت اطاعت خودرا تقدیم کردند. جات‌هانیز دیگر دم از رفاقت مرته نمیزدند. ولی احمد شاه برای اشغال قلعه های نظامی آنان یکقطعه عسکر سوق نمود، که تا قلعه مستحکم «آرامگده» فاتحانه پیش رفتند. سورج مل جات وغازی‌الدین هردو بشفاعت حافظ رحمت خان روهیله عفو گردیدند. احمدشاه دو هزار سپاهی به قیادت یعقوب علی افغان ونواب محسن الملك برای حفظ شهر دهلی گذاشته وخود جمنا راعبور ودر فاصله ۷۲ میل در «انوپ شهر» قرارگاه اتخاذ کرد، ودر انتظار عکس العمل دولت مرته بنشست. در همین جا بود که احمدخان افغان بنگش از فرخ‌آباد، وشجاع الدوله از اوده باده هزار عسکر امدادی به احمدشاه پیوستند. متعاقبا ده‌هزار عسکر امدادی دیگر از قندهار در تحت قیادت عطا محمد خان وکریمداد خان رسید. حالا مجموع سپاه احمدشاه به «شصت هزار نفر» ویك توپ خانه‌قوی میرسید.

بالاجی باجی پیشوای مرته وقتیکه از سوقیات احمدشاه افغان درهند وشکست قوای مرته آگاه شد، به‌تمام روسای مرته امر کردکه عساکر تازه‌دم خودرا جمع‌کرده وبرای طرد افغان ها ازهند حاضر شوند. همچنین او بروسای راجپوت خبر داد که باسپاه خود به اردوی مرته بپیوندند. چهار ماه طول کشید تا اردوی عظیمی از مرته وهندو وراجپوت تشکیل شد وروبه شمال حرکت کرد. پیشوا قیادت اردو را به‌برادر خود «سداشیوبهاو» داد وپسر خود «ویسواس راو» را بغرض جلوس در تخت هندوستان بااین اردو همراه نمود. افسران مشهور این اردو ملهاراو، هولکر، ماجی، سندیا، شمشیر راو وچندین نفر دیگر بودند. در پهلوی این‌ها یکنفر از اعاظم مسلمانان دکن «ابراهیم خان گاردی» با چهل هزار عسکر سواره وپیاده حرکت میکرد. دوازده هزار سپاهی منظم باتفنگ های چقمقی، یکهزار نفر توپچی با ۲۰ توپ بزرگ ودوصد توپ کوچك جزء این اردو بود. مجموع سپاه سواره به ۱۳۰ هزار نفر وعسکر پیاده به ۷۰ هزارنفر میرسید. دو هزار وپنجصد فیل جنگی وباربر و ۲۰۰ هزار گاو وچندین هزار اشتر داخل این اردو بود. همچنین اردو بازار سیاری باخود داشت که با اردو یکجا حرکت میکرد.

وقتیکه اردوی مرته نزدیك دهلی رسید، چون قوای احمدشاه را دور دید، بشهر دهلی هجوم وباشمشیر تسخیر وتاراج نمود، در حالیکه آب خیزی جمنا مانع قشون افغان بود. پس مرته باخاطر جمع قلعه نظامی «گنجپوره» را در شصت میلی دهلی مورد حمله قرار داد. عبدالصمد ممن‌زائی مدافع افغانی باتمام جنگ جویان خود در میدان جنگ کشته شد وگنجپوره سقوط کرد. به‌این صورت پایگاه‌های نظامی احمد شاه درساحل راست جمنا ازبین رفت واحمدشاه مجبور شدکه خواهی نخواهی جمنا راعبور کند. ـ ۱۴۰۰ فیل مشغول انتقال لوازم اردو گردید و احمدشاه شخصا در آب زد. محافظین ساحلی مرته به‌تیراندازی شروع کردند، واحمدخان قوماندان دوهزار سپاهی خیبری با افراد خود قسما درآب غرق شدند وقسما از تیر باران‌دشمن کشته شدند. معهذا اردوی افغانی جمنارا درموضع «پاکپت» (نزدیك های دهلی) عبور وبه‌تعقیب دشمن به‌استقامت گنجپوره حرکت کرد. مرته‌ها که فقط میدان «پانی‌پت» را

مساعد حرکات اردوی جسیم خود میدانستند، قبلا از گنجپوره به آنطرف کشیده ، سنگرها واستحکامات خودرا درشمال میدان آماده کرده بودند و۲۵ هزار سواره آنان در سرای «سنبلك» سر راه ورود دشمن قرار داشتند .

شاه پسند خان امیر لشکر وپیشدار احمدشاه بمجرد تماس باسنبالك، درطی یك جنگ شدیدی ، پیشقراول دشمن را درهم شکست. متعاقبا احمدشاه وارد پانی‌پت گردید ودر مقابل مرته موضع گرفت . سه‌ماه این دو اردوی متخاصم، مقابل همدیگر در دشت‌پانی‌پت قرار داشتند، ودر جنگهای فرعی همدیگر را میگرفتند. درطی این مدت قابلیت نظامی احمد شاه تبارز نمود، واوکه در کشور بیگانه باقوت سه‌برابر خود میجنگید ، توانست که خطوط ارتباط دشمن را در داخل دایره‌ئی بقطر ۳۰ میل ازهر طرف قطع نماید، وهم تمام اشیا وخوراکه ونقود امدادی را که به اردوی مرته میرسید ، ضبط‌کند. لهذا به‌تدریج خطر قحط غلا در اردوی مرته پدیدار وسبب‌هراس ایشان گردید. این است که مرته هم برای تصفیه حساب وجنگ قاطع وعمومی بر خاستند .

این جنگ بتاریخ ۱۶ جولائی ۱۷۶۱ در میدان پانی‌پت اتفاق افتاد. نخست جناحین مرته به‌پیشروی آغازکرد . جناح راست افغانی درمقابل این پیشروی به سختی مقاومت نمود، زیرا میدانست که این جنگ برای افغان هاحیات وممات است، واگر شکسته شوند متنفسی زنده به افغانستان نخواهد رسید. ولی جناح چپ‌افغانی زیرخطر جدی قرار گرفت. میمنه دشمن راشخص ویسواس راو پسر پیشوا فرمان میداد که پیشاپیش او چهل هزار سواره مرته وگاردی، در عقب ۲۴۰۰ فیل جنگی، به هجوم پرداخته بود. این هجوم بقدری سریع وشدید بود که ده‌هزار عسکر روهیله های پیشرو بانجیب الدوله وسردار عنایت خان، دربین دریای دشمن محصورگردید، وپنجهزار عسکر امدادی باقوماندان خود عطا محمدخان قندهاری یکجا دراین دریا معدوم گردید. متعاقبا شجاع الدوله باده هزار عسکر دیگر به‌جلوگیری دشمن‌شتافت، ولی نتوانست مانع سرازیر شدن سیل مرته گردد، در حالیکه توپ‌خانه بزرگ آنان بدون وقفه سپاه افغانی را میکوفت وخطر شکست عمومی را نزدیکتر میساخت . احمد شاه که از بالای بلندی جریان جنگ و پیشروی لاینقطع دشمن را مشاهده میکرد، دل از دست نداد وبه دوازده هزار سوارهٔ زره پوش معیت خود امر کرد که‌هزار ،هزار در عقب همدیگر تاخته وقلب میمنه دشمن را متناوبا زیر گلوله باری تفنگ قراردهند. این امر عملی شد وویسواس راو باافسران معیتی خود در زیر آتش گل ناشدنی سواره زره پوش افغانی ازبین رفت. کشته شدن پسر پیشوا، میمنه مرته را متزلزل ساخت وبه‌عقب نشینی واداشت. در چنین فرصتی توپ خانه افغانی، فیلان جنگی دشمن را تحت آتش قرار داده بود وفیل های دشمن ازمیدان برگشته وسپاه خودرا پامال میکرد. درطی این آشوب تمام قشون افغانی ازجا درآمد وبر سر صفوف‌دشمن ریخت. اردوی مرته در کمال رشادت ودلیری میجنگید، ولی سرداران بزرگ کشته شده وهولکر وشمشیر راو وماجی سندیا، فرار کرده بودند، پس سپاه بی‌سردار سر بفرار برداشتند و تاچهل میل ازطرف رساله‌های افغانی تعقیب شدند. تلفات اردوی مرته دراین جنگ بسیار سنگین بود وبعلاوه کشته شدگان، ۲۲ هزار اسیر ، ۵۰۰ فیل، چند هزار اشتر، ۵۰ هزار اسپ و ۲۰۰ هزار گاو درمیدان گذاشتند .

تلفات افغان هاکمتر بود وشاید از ۱۰ یا ۱۵ هزار نفر تجاوز نمیکرد .

بهاین صورت جنگ تاریخی پانی پت بهپایان رسید. احمدشاه از جمله اسرای مرته آنکه را مسلمان بود، بشمول ابراهیم خان گاردی دکنی اعدام نمود، وهندو و راجپوت ومرته را آزاد کرد. احمدشاه به پایتخت دهلی برگشت . کمپنی شرق الهند انگلیسی که با چهار چشم اوضاع هند را مراقبت و تعقیب میکرد، در عین حالیکه از شکست عمیق دولت وقوای متحدهٔ مرته وراجپوت درپانی پت بی‌نهایت خوش بود، از آینده بسیار دور مشوش ونگران بود. زیرا میدانست اگر احمد شاه افغان برتخت هندوستان جلوس نماید، هیچ قوتی درهند بمقابل او سربالا نمیکند، بزرگترین قوت ملی‌هند (مرته) معدوم شده بود، سکهه های پنجاب توان استیلا برکل هندوستان نداشتند، نواب های مسلمان وراجا های هندو در سرتاسر کشور دست‌نگر قدرت احمدشاه گردیده بودند، راجپوت ها وجات‌هانیز قبلا از درتسلیم داخل شده بودند. پس احمد شاه میتوانست وحدت سیاسی وقدرت دولت مرکزی سرتاسری هندوستان را مجددا احیاکند ، آنوقت البته انگلیسی های انگشت شمار کمپنی نمیتوانستندقطعه بزرگی را چون هند بهآسانی بلع کنند، خصوصا که احمد شاه در دوماه میتوانست از افغانستان وهندوستان یك مليون عسكر تجهیز کند، در حالیکه درآن روزگاران قوت انگلیس ها از انگلستان تاسواحل هندوستان درطی یك سال مسافرت براهٔ الظهر دماغه افریقا میتوانست برسد. ولی این تشویش انگلیس ها بزودی ازبین رفت، زیرا احمد شاه در معاملهٔ که با هندوستان داشت، ابدا اروپائی ها و خطر استعمار آنان‌را در حساب خود نمیگرفت. احمد شاه وقتیکه دردهلی رسید، امپراتوری متزلزل هند را بیك شهزادهٔ نیمه جان بابری (عالی گوهر پسر عالمگیر ثانی) بخشید، وچون او در بنگال بود، پسرش (مرزا جوان بخت) را در غیاب پدر نایب السلطنه مقرر کرد، باآنکه احمد شاه خود میدانست که‌این پدر واین پسر شهنشاهی مغشوش هندرا نمیتواند اداره کنند، پس برای دفع الوقت، نواب شجاع‌الدوله صوبه‌دار اوده رابوزارت هند بگماشت، وسپهسالاری هند را بهنجیب الدوله افغان بداد .

ازاین بعد احمد شاه بهعجله راه افغانستان درپیش گرفت، گواینکه آخرین‌وظیفه خودش را درهند انجام داده است . معلوم نیست این شخص مقتدر ومدبر تحت‌چگونه تلقینی واقع شده بود، که‌امور هندرا چنین مهمل گذاشت . درهر حال چون احمدشاه بهپنجاب رسید حکومت پنجاب را به «زین‌خان» مهمند داده وخود براه پشاور وکابل بهقندهار رفت. در همین سال بود، که‌احمد شاه شهر قندهار کنونی را تهداب گذاشت و شهزاده تیمور را بهحکومت هرات مقرر کرد (۱۷٦۱) .

انگلیس های هند که چنین دیدند بهفتوحات آینده خود بیشتر امیدوار گردیده وسال ۱۷٦۱ را در نوشته های خود بنام «سال مهم» نامیدند زیرا حوادث بهفائده ایشان بود: دولت قوی مرته‌که در راه پیشرفت قوای اروپائی سدی بود، دراین سال ازهم شکست، پیشوای بزرگ مرته چشم از جهان پوشید وپیشوای چهارم باقوای‌کمی باقیماند ، تسلط قوای فرانسه در جنوب‌هند درمقابل انگلیس ها خاتمه یافت. صلابت جنگ طرفدار فرانسه نیز دردکن ازطرف نظام‌علی «نظام» جدید دکن کشته شد — تمام این چیز ها راه پیشرفت استعمار انگلیس را در هندوستان هموار مینمود. تنها واقعهٔ که دراین سال بهنفع کمپنی اتفاق نیفتاد عبارت بود از سلطان شدن حیدرعلی

در میسور واین همان مجاهد مشهوریست که مبارزات مردم میسور برهبری او فصل درخشانی در تاریخ هندوستان دارد .

سفر هشتم در پنجاب (۱۷۶۲ - ۱۷۶۳) : همینکه احمد شاه از هند به‌افغانستان برگشت، سکهه های پنجاب مجددا قیام کردند. این بار یکنفر سکهه متنفذ بنام «جیساسنگ» رهبری قیام را بدست گرفت، وامرتسر را بشکل یك کانون نظامی واس الحرکات خود قرار داد. تبلیغات ضد افغانی آنها درکشمیر وسوقیات نظامی شان درمیدان های‌سهرند همه موثر افتاد. آنگاه شهر لاهور را بااسلحه تسخیر وزین خان مهمند والی افغانی را در قصبهٔ کوت محاصره کردند - بعدها این مرد در جنگ باسکهه کشته شد - سکهای کشمیر نیز برحکومت افغانی تاختند. احمدشاه به‌عجله به‌پنجاب کشید ودر موضع چنداله وکوپ قوای سکهه را به‌سختی درهم شکست، و دشمن را در سرهند که ۷۰ هزار سواره وپیاده بودند تار ومار نمود. احمدشاه برای تامین وتنظیم سرهند، نجیب الدوله افغان سپهدار دهلی را احضار کرد وموظف ساخت که در سرهند مشغول تامینات آن علاقه گردد. همچنین برای اسکات سکهه‌ها، حکومت پتیاله وسرهند را بیك نفر سردار سکهه «امیر سنگ» داد. تااین وقت‌افسر اعزامی احمد شاه درکشمیر (نورالدین) قوای شورشی را ازبین برده وکشمیر را تامین کرده بود .

احمد شاه که بواسطه نامساعد بودن هوا وتحمل مشقات سفری بیمار شده وهمچنین گرفتار دانه‌ئی در رخسار گردیده بود، از راه ملتان وديره اسمعیل ودره گومل وغزنی در ۱۷۶۳ به‌قندهار بازگشت. احتمال میشود که او به‌سرطان بینی مبتلا شده بود . او نتوانست تاسال ۱۷٦۷ دیگر سفری در داخل وخارج نماید. تااین وقت قوای روز افزون سکهه که درخفا تحریك میشدند، مجددا جان گرفته ودرپنجاب وسرهند حملات شدیدی کرده وبابیشتر از ٤۰ هزار عسکر درتمام مناطق‌حکام وقوای افغانی را ازبین برده بودند. قدرت سکهه تاجائی رسید که عزیمت محاصره واستیلای دهلی را نمود. مرته وجات‌ها نیز باسکهه ازدر همکاری واتحاد داخل شدند . این‌است که احمدشاه در سال ۱۷٦۷ لشکر کشی نهم خویش را در پنجاب نمود. احمدشاه در این بارنیز توانست که‌قوای سکهه را درتمام علاقه‌های پنجاب ازبین برده وقسماایشان را مجبور بفرار در کوهستانات نماید، وخودبه‌قندهار مراجعه‌کند . احمد شاه‌میدانست که قوای سکهه درپنجاب رو به‌توسع است، ولی نمیتوانست که در پنجاب اقامت طولانی یا دائمی نماید. در همین سال بود که‌شاه ولیخان وزیر به‌بلخ اعزام گردید و باعبدالعزیز خان آخرین پادشاه سلسله جنیدی بخارا قرار دادی ببست، که رودامو کمافی السابق حدفاصل افغانستان وبخارا خواهد بود. از آن بعد شاه ولیخان به بدخشان رفت ودر عودت «خرقه» منسوب بنام حضرت پیغمبر اسلام را از شهرفیض آباد بدخشان باخود برداشت وبه‌شهر قندهار آورد، که تا امروز در عمارت مخصوصی درآن شهر موجود است .

سفر دهم در داخل کشور (۱۷٦۹) : احمد شاه درسال ۱۷٦۹ خبر گرفت که امور ولایت خراسان خاص مغشوش گردیده است. نصراله مرزا ونادر مرزا پسران شهرخ نابینا درسر حصول اقتدار داخل مجادله بودند و فیودالهای مقتدر ومامورین عالی رتبه حکومت از این جدال نیز استفاده میکردند. احمدشاه باگرفتن این خبر

بطرف مشهد حرکت کرد. نصراله مرزا که قبلا بادربار کریم خان زند پادشاه ایران داخل ارتباط شده بود، درشهر مشهد بمقابله برخاست وعلیمردان خان حاکم تون وطبس تمرد آغاز کرد، در حالیکه مرزا نادر را دردست داشت. احمدشاه شهر مشهد را محاصره کرد وجهان خان سپهسالار ونصیرخان والی بلوچستان را بغرض سرکوب علیمردان خان فرستاد. نصراله مرزا کهغلبهٔ احمدشاه را بهچشم دید، تسلیم شد و شهرخ دختر خویش را (گوهرشاد) بهتیمور پسر احمدشاه بزنیداد، وهم یزدانبخش پسر خود را به گروگان سپرد. همچنین جهان خان ونصیرخان بعد ازتامین تون وطبس و کشتن علیمردان خان بازگشتند، احمدشاه بهپاس نادر شاه افشار باز حکومت ولایات خراسان را اسما به شهرخ گذاشت ودر سال ۱۷۷۰ به قندهار بازگشت . اینآخرین سفر احمد شاه بود .

مرض احمدشاه شدت کرد ودر سال ۱۷۷۳ از شهر قندهار بهموضع «کوهتوبه» در علاقه «معروف» برفت، زیرا هوای گواراتر داشت. احمدشاه قبل از این سفر در مجلس بزرگی، تیمور پسر دوم خودرا بولایت عهدی وجانشینی خود معرفی کرد. این روش ا ومخالف عنعنه آنوقت بود، زیرا تیمور برادر بزرگتری از خود داشت کهعادتا جانشین پدر شمرده میشد. ولی احمدشاه نمیخواست رعایت رسوم را برمنافعدولت ترجیح دهد، زیرا بنظر او تیمور عاقلتر از سلیمان بود. شاهولیخان وزیر که خسر سلیمان بود چنین چیزی نمیخواست وداماد خودش را بهسلطنت مستحق ترمیپنداشت. بههمین سبب، هنگامیکه شهزادهٔ تیمور ازشدت بیماری پدر وولیعهدی خود خبرگرفت واز هرات به قندهار آمد، شاه ولیخان اورا ازبین راه هلمند وقندهار بنام احمدشاه مریض امر بازگشت بههرات داد. احمدشاه درکوه توبه درماه رجب ۱۱۸۷ (جون ۱۷۷۳) بهعمر ۵۰ سالگی چشم از جهان پوشید، وجسدش در شهر قندهار درمقبره مشهورش تدفین گردید .

در زمان سلطنت تیمور شاه (۱۷۷۳ ـ ۱۷۹۳):

تیمور شاه (متولد درمشهد در ۱۷٤۲) هنگام فوت پدر والی هرات بود. اومرد تحصیل کرده وشاعر در زبان دری بود، چنانیکه احمدشاه پدرش شاعر در زبانپشتو، وپسرانش (شه شجاع ونادر مرزا) شاعر ونویسنده در زبان دری بودند. تیمورشاه تصمیم گرفت که خوانین مقتدر قبایل را تابع نظام سلطنتی مستقلی نماید. لهذاوزرا وحکامش در اجرای امور نمیتوانستند از فیودالهای قبایل استمداد کنند ویا خود بیشتر از حدمعین، محافظین مسلح نگهدارند. او در انتصاب مامورین دولت بیشتر برجال طبقه متوسط تکیه میکرد، وقوای نظامی را در دست خود داشت . تیمورشاه بهتجمل وعشرت دلبسته بود. زنان دهگانه تیمور شاه منسوب بقبایل پشتون وافشار وهندی وکشمیری بود. او ازاین زنان خود ۳۳ پسر و ۱۳ دختر داشت. پسران مهمش در تاریخ افغانستان (دارای سهم مثبت یامنفی) عبارت بودند از همایون، محمود، فیروزالدین، عباس، زمانشاه وشجاع الملك .

• تیمور شاه در عصری زمامداری میکرد که یکی از بزرگترین حوادث تاریخی در اروپا واقع شده ودنیای کهنهٔ آنراتکان داد، وآن عبارت از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ـ ۱۷۹۵) بودکه کاخ سلطنت استبدادی فیودالی را درهم ریخت وبرویخرابه های آن پرچم دیموکراسی سرمایه داری را برافراشت و حقوق بشررا اعلام نمود. اما

شرایط تاریخی و اجتماعی بین افغانستان وفرانسه آنقدر تفاوت داشت که درفرانسه انقلاب برضد استبداد وسلطنت مطلقه قدم فراخ ومترقی بود، ولی در افغانستان تحکیم سلطنت مرکزی قدمی به‌پیش حساب میشد .

بعد از مرگ احمد شاه چون تیمور شاه ولیعهد پدر بود، اهالی اورا تائیدکردند وقشونی از مردم هرات وهزاره واویماق فراهم شد، وتیمور شاه بقصد قندهار حرکت کرد. تا اینوقت شاه ولیخان وزیر، داماد خودش شهزاده سلیمان را در قندهار به سلطنت افغانستان برداشته وپسران خود دوست محمد وشیر محمدرا در قلات غلجائی وبلوچستان بغرض حصول بیعت وکمك نظامی مردم فرستاده بود. اما همینکه اهالی از حرکت ولیعهد بجانب قندهار خبر گرفتند، طرف او را التزام کردند. شهزاده سلیمان که چنین دید از دعوی پادشاهی دست کشید وبیطرفانه درانتظار ورود تیمور نشست. اشراف در باری نیز به‌عجله دم از حمایت واطاعت ولیعهد زدند (از قبیل مددخان اسحق زائی، برخوردار خان وسردار جهان وغیره) .شاه ولیخان وزیر دربین طوفان رقابت های درباری تنها ماند، خصوصا که دوست محمد خان پسرش درمراجعت از قلات، بخانه عبداله خان دیوان بیگی فرود آمد واز طرف او محبوس گردید. شاه ولیخان برای ترضیهٔ دیوان بیگی که خودش را طرفدار سلطنت تیمور شاه اعلام کرده بود، شخصا بادو پسر دیگر خود شکراله وآزادخان بخانه او برفت. ولی عبداله‌خان دیوان بیگی آنهارا نظر بند نگهداشت وباخود بنزد تیمور ببرد. کاروان این‌ها درولایت فراه به‌اردوی تیمور پیوست. تیمورشاه که موجودیت تاج بخشان داخلی را منافی‌قدرت سلطنتی میدانست، غیابا امر اعدام شاه ولیخان وفرزندان او را صادر کرد، وانکوخان بامیزائی واسلام خان پوپلزائی ، این امر را فورا درمعرض تطبیق گذاشتند. این اقدام تیمور شاه اولین جرقهٔ بود که در خرمن خانهای بزرگ در افتاد، وصف دولت‌مرکزی را در برابر اقتدارخان وفیودال محلی بیاراست. این نظر به‌شرایط اجتماعی یك‌امر طبیعی بود، زیرا اززمان احمدشاه درطی ربع قرن ، رشد زمین داری فیودالی ابدالی‌ها بجائی رسیده بود که فیودال های بزرگ برای توسیع اراضی خود، مخالف بسط سیطره دولت مرکزی شده وآمادهٔ افروختن آتش جنگهای داخلی بودند. مگر احمدشاه مانع این تمایلات ملوك طوایفی فیودالی میگردید . همینکه احمدشاه بمرد وهنوز تیمور شاه آن تسلط معنوی را دربین توده ها نداشت، روح خفته ملوك الطوایفی بیدار شد وبه طغیان آغاز کرد. این است که‌بغاوت فیودالهای مقتدر ازیکطرف و قیام اهالی مناطق مفتوحه دولت ابدالی از طرف دیگر، باعث ضعف‌دولت ابدالی دردوران زمامداری اولاده احمدشاه گردید . ازهمه اولتر شاه ولیخان ، شاه دست نشانده بمیان آورد و سایر خانهای مقتدر با او موافقت کردند، بجز خانهای رقیب مثل عبداله‌خان دیوان بیگی وغیره .

تیمور شاه که خودش را پادشاه با استحقاق افغانستان میدانست، نمیخواست با سازش با فیودالها، قدرت ومرکزیت دولت را متزلزل سازد. لهذا شاه ولیخان که مقتدرترین شخصیت دربار وقبیله ابدالی بود، معدوم وشیر محمدخان (مختار الدوله) پسرش از خدمات رسمی طرد گردید، وسردار جهان خان سپهسالار مصادره وبیکار شد (این همان جنرال مشهوریست که چهار سال بعد در ۱۷۷۷ در دلارام فراه در حالت انزوا بمرد وپسرش کریم‌خان درساحل سند محکوم به‌بودوباش شد) . چون

خان های بزرگ ابدالی در شهر قندهار برامور دولت مسلط بوده وبه‌قوای قبیلوی‌خود نزدیك بودند، در حالیکه خویشتن را هنوز «دولت شریك» پادشاه میدانستند، تیمور شاه درسال اول جلوس خود شهر قندهار را ترك کرده، کابل را که ازقیود قبیلوی آزاد بود، به‌پایتختی اتخاذ کرد. تیمورشاه وزارت خودش را به‌شیخ عبداللطیف جامی هروی وامور خزائن را به التفات خان هندی و دیوان استیفا را به ملاعبدالغفار هند و مسلمان داده ، قاضی فیض اله‌خان دولتشاهی را که مرد شاه پرستی بود، به‌مشاوری خود نگهداشت ، وهم دوازده هزار عسکر تحت السلاح ومحافظ خویش را در تحت قوماندانی محمدخان بیات گذاشت. ازخان های بزرگ فقط اشخاصی را درخدمت‌دولت پذیرفت که بی‌چون وچرا ازشخص پادشاه اطاعت میکردند (چون نورمحمد خان بابری امین الملك ، میر هزارخان الکوزائی، فتح‌اله‌خان سدوزائی وغیره) .

روش مستقل ومطلق العنان تیمورشاه ، فعالیت های مخالفانه ئی فیودالها را تسریع وتشدید نمود. چنانیکه خان های بزرگ وذینفع ابدالی در قندهار درهمان سال اول جلوس تیمور بطرح یك نقشه خطرناك مشغول شدند وخواستند تیمورشاه را با قوت سلاح معدوم نموده وسلطنت رابیك پادشاه دست نشانده منتقل سازند. برای این کارهم یك نفرریش سفید سدوزائی (عبدالخالق) را که مالیات ولایت سند را در اجاره داشته وثروت هنگفتی اندوخته بود، به پادشاهی برداشته وشهر قندهار را اشغال نمودند. خان‌های غلجائی نیز باخان های ابدالی عقد اتفاق‌کرده وجمعادرحدود ۲۵ هزار نفر مسلح تهیه ودر سال ۱۷۷٤ بطرف کابل حرکت کردند. دراین وقت قسمتی از سپاه تیمور مشغول سرکوبی قبادخان والی متمرد ولایت بلخ بود، گرچه قبادخان از قشون دولت مغلوب و از طرف همراهان خود کشته شد، ولی عجالتا قوای پایتخت برای دفاع از هجوم فیودالهای قندهار کافی نبود. معهذا تیمورشاه شخصا باده هزار عسکر شاهی ویك توپ خانه‌قوی بمقابله شتافت ودر موضع شش گاو (بین کابل وغزنی)، شورشیان ابدالی و غلجائی را درهم کوفت. از جمله خان های مخالف دلاورخان وپاینده خان که جزء اردوی عبدالخالق خدمت میکردند، به‌تیمورشاه پیوسته والقاب «مددخان وسرفراز خان» گرفتند. سرفراز خان همان آدم است که‌بعد ها مورث خاندان محمدزائی گردید. تیمورشاه درجنگ ششگاو دوهزار نفر از سپاه مقابل راکشته بقیه را منهزم‌نمود و تعقیب کرد. عبدالخالق درمیدان جنگ اسیر و کور کرده شد وهمراهانش اعدام گردیدند. همچنین خان های ابدالی که خود در کابل بودند و خاندان های شان در قندهار با شورشیان همدست گردیده بودند، بشمول عبداله خان دیوان بیگی همه محبوس ومصادره شدند، ومالیات اراضی آنها که قبلا معاف بود، حواله گردید .

تیمور شاه بعد از فتح ششگاو برای ریشه کن کردن فیودالهای مخالف، به قندهار کشید وبعداز جستجو هرمخالفی راکه بیافت بکشت، ورحیم دادخان برادر پاینده خان بارکزائی را درولایت ننگرهار تبعید نمود. تیمور بعد از تصفیه قندهار بکابل برگشت ومددخان اسحق زائی را برکشید ورتبهٔ امیرالامرائی (سپهسالاری) داد. او دوبار قیام پی درپی فیودالهای ولایت خراسان کنونی (مشهد ونیشاپور) را سرکوب کرد، ومثل دوره احمدشاه شهرخ نابینا را به‌کرسی ولایت مستقر ساخت ، ودربار دوم فیودالهای متمردٌ را در قلعهٔ «چناران» محصور ومجبور به‌تسلیم نمود.

عصیان سوم فیودالی را دراین ولایت احمدخان نورزائی، جنرال اعزامی تیمورشاه، به سختی سرکوب وخاموش نمود .

درسال ۱۷۷۹ یکنفر زمین دار وملاك بزرگ پشاور «فیض الهخان» که ریاست عشیرهٔ «خلیل» را در دست داشت بایکنفر روحانی بزرگ وزمین‌دار آنجا بنام پیرزاده میان‌محمد ، عقد اتفاقی نمود که تیمورشاه را غفلتا ازبین بردارند. پس در زمستانی که‌تیمور شاه ازکابل در پشاور آمد ودر بالاحصار آنجا مسکن گزید، فیض‌اله ازقیام مردم سکهه استفاده کرده، اجازه تشکیل یك قشون قبیلوی گرفت. روزی ناگهانی با این قشون بنام عرض سلام داخل حصار پشاور گردید وبا شمشیر گارد محافظ بالا حصار را ازپا درآورد. محافظین غریو کردند وتیمورشاه بیدارشده دربام عمارت برآمد، واز آنجا امر احضار گارد شاهی را صادر کرد. دردمی عسکر ریختن گرفت وجنگ شدید تن به‌تن درداخل حصار شروع شد . شورشیان ششهزار کشته ازخود گذاشته وبقیه فرار کردند. تیمورشاه امر تعقیب داد وفیض اله وپسرش راکه اسیر شده بودند اعدام نمود. اماپیرزاده میان‌محمد بواسطه شفاعت درباریان متنفذ ازکشته شدن نجات یافت . همدست دیگر فیض‌اله (ارسلا خان مهمند) که انسداد معبر خیبر وقطع خط مواصله باکابل راعملی ساخته بود موفق بفرار درباجور گردید. ولی بعدها درسال ۱۷۹۱ قاضی فیض الهخان توانست که اورا وادار به‌تسلیم وحاضر شدن در دربار نماید، تیمورشاه به‌عجله ارسلاخان را اعدام نمود. همچنین اوفتح‌خان یوسف زائی راکه در سواحل سند ومظفرآباد بغاوت کرده بود، توسط فیض طلب خان، بدربار احضار واعدام نمود. تیمورشاه به این صورت قدرت دولت مرکزی راحفظ کرد، ازآن بعد بکابل برگشت ودو سال دیگر آرام ماند. دراین جنگ ها فیودالهای مخالف برای مبارزه باقدرت دولت مرکزی، از نارضایتی عمومی مردم دربرابر فشار دولت فیودالی استفاده میکردند وقیادت دهقانان را بدست میگرفتند .

تیمور شاه هرسال چهارماه سرمارا درپشاور بسر میبرد. درسال ۱۷۸۱هنگامیکه درپشاور بود، خبر گرفت که مردم سکهه باردیگر قیام کرده وبه‌ملتان حمله واشغال کرده‌اند. تیمور شاه به‌قصد ملتان حرکت کرد. پیشدار او زنگی خان جارجی باشی قوای مقاوم سکهه را درهم شکست. تیمورشاه حکومت ملتان را به‌شجاع خان ابدالی داده، مددخان سپهسالار را برای تامین ولایت سند اعزام نمود وخود بکابل برگشت. درسند فیودالهای محلی از قبیل، میرفتح علی‌خان تالپوری، محمد بهاول خان وحافظ الملك داود پوتره، هریك دم از استقلال زده، از تادیه مالیات بدولت سر بازمیکشیدند. مددخان تالپوری ها را سرکوب کرد وخود بکابل برگشت. ولی تامینات عارضی بود ومجددا اهالی وخان های سند در ۱۷۸٦ سر کشیدند. این بار احمد خان نورزائی جنرال تیمور به‌سختی آنهارا بکوفت تاتسلیم شدند وتادیه مالیات پذیرفتند. تیمور شاه‌که‌خود به‌سند رفته بود،حکومت سندرا به‌میرفتح‌علی‌خان تالپوره گذاشت وبه‌کابل مراجعت کرد. هنوز تیمور شاه در کابل دم راست نکرده بود، که درهمین سال (۱۷۸٦) حادثهٔ تازهٔ درولایت کشمیر بمیان آمد. حاکم کشمیر آزاد خان (پسر کریم دادخان عرض بیگی والی احمدشاهی در کشمیر) از اطاعت دولت مرکزی سر پیچید، ومالیات سلانه را عوض ارسال بکابل، در تشکیل یك لشکر تازه سه هزار نفری بمصرف رساند. مددخان سپهسالار داخل کشمیر شد ودر پی او تیمور شاه وارد

پشاور گردید. آزادخان بادفاع دلیرانه‌ئی که نمود درهم شکست و در قلعه رستم‌خان خسر خود پناهنده شد، ولی احساس کرد که رستم او را به‌تیمور تسلیم خواهد نمود، لهذا باتفنگچه انتحار نمود. ازآن بعد تیمورشاه برای قیامهای مخالفین در داخل افغانستان مجالی نگذاشت و قدرت دولت مرکزی را حفظ نمود.

واما در جوار افغانستان: در ایران بعد از مرگ کریم خان زند هرج و مرج ملوك الطوایفی دولت مرکزی را ازبین برده ومملکت را از پا درانداخته بود. لهذا افغانستان بان کشور کدام معامله خوب یابد سیاسی نداشت. در هندوستان شرقی وجنوبی انگلیس ها شدیدا مصروف پیشروی بوده، فرصت مداخله مستقیم درپنجاب نداشتند. عجالتا تیمورشاه مثل ایران از جانب هندوستان هم تشویش نداشت. گرچه این درمعنی آن نبود که انگلیس ها از پنجاب وافغانستان غافل بوده ودر سر وخفا باآن کار نداشتند و یا هیچگونه فعالیتی نمینودند. اما درهمسایه‌گی شمال افغانستان سلسله امرای جدید بخارا منسوب به مانغیت‌ها بمیان آمده بود. سر سلسله آنها میر معصوم شاه‌مراد (۱۷۸۵ ـ ۱۸۰۰) مرد توسعه جوئی‌بودکه درسال ۱۷۹۵ تاشکند را فتح نمود، گرچه سال بعد یونس خواجه تاشکند را در تحت ادارهٔ مختار خودقرار داد. ازآن بعد تاشکند بین‌بخارا وخوقند درمعرض کشمکش قرار گرفت، تا دولت زاری روسیه در رسید وهمه را ازبین برد. شاه مراد میتوانست برای دولت افغانستان ایجاد دردسری نماید، چنانکه او در ۱۷۸۸ باقشون قوی در ولایت مرو افغانستان تجاوز واشغال کرد. این مرد متعصب عده‌ئی ازمردم مرو را که مذهب شیعه داشتند، محکوم به‌تبدیل مذهب ویافرار در بخارا نمود. مرویان که درسایه مساوات مذهبی زمان تیمورشاه میزیستند، ازاین تحمیل امیر بخارا فغان برداشتند. تیمورشاه در سال ۱۷۸۹ بایك اردوی ۳۰ هزار نفری به‌بلخ رفت. شاه مراد خان ازبخارا به‌عبور جیحون وارد «کلف» شد، برادرش عمر خان قوش بیگی بامفرزه‌ئی به‌آقچه کشید، و علی وردی خان بارساله های خود ماموریت یافت که‌خطوط ارتباط وآذوقه رسانی اردوی تیمورشاه را قطع کند. اما سپاه تیمور شاه در هرجا که بادشمن مقابل شدند، آنهارا به‌سختی کوفتند. شاه مراد آنقدر متزلزل شده بودکه توسط فرستادن هیئتی ازعلمای مذهبی، خواهش تحریم جنگ وعقد عهدنامه‌ئی مبنی بر تحدید حدود ممنکتین نموده ومثل گذشته دریای آمورا حدفاصل افغانستان وبخارا قبول کرد. تیمور شاه پذیرفت وهردو اردو از هم جدا شدند.

تیمور شاه درسال ۱۷۹۳ در پشاور بیمار شد وبکابل آمد ودر ۱۲۰۷ قمری (۱۷۹۳ میلادی) وفات کرد، وبقول یکنفر انگیس «مرگ تیمورشاه شاید درائر زهر بوده باشد» (۱). باقبول این‌نظر، باید گفت این اولین مرگ سیاسی وسری بودکه درزمان دولت ابدالی افغانستان واقع شد، وبعدها درمورد رجال بزرگ دیگری عملی گردید. چنانچه «سید احمد بریلوی هنگامیکه درشرق افغانستان باقوای مجاهدین افغانی علیه دولت سکهه پنجاب دوست انگلیس ها، مبارزه مسلح مینمود، مسموم شد ولی نمرد تا درجنگ کشته شد وبروزیر اکبرخان دوبار سوء قصد بعمل آمد، که

(۱) کتاب «افغانستان» تالیف سرفریزر تتلر وزیر مختار برتانیه درکابل در سال ۱۹۴۱، چاپ سال ۱۹۵۰ لندن.

دربار دوم دراثر زهر بمرد ودر افغانستان پروپاگند شد که پدرش امیر دوست محمد خان اورا «برادهٔ الماس» خورانده است. در حالیکه چنین نبود وامیر دوست محمدخان اورا علی الرغم برادر بزرگش (محمد افضل خان) ولیعهد تعیین کرد. بعداز مرگ وزیر علی الرغم برادر بزرگش محمد اکرم خان، سردار غلام حیدرخان برادر عینی وزیر اکبرخان را ولیعهد سلطنت تعین کرد، وچون اوهم بمرد، برادر عینی دیگرش سردار شیرعلی خان را بولیعهدی معرفی کرد. اما امیر شیرعلی خان درمزار، هنگامیکه درانتظار مذاکره با دولت روسیه ودر تهیه جنگ های قاطع برضد انگلیس بود، ناگهانی بمرد وهمه گفتند که او مسموم شده است (البته این‌بار معالج او طبیب‌روسی بود) . شیر پادشاه اسلام پوری (صاحب جان) وقتیکه افغانستان در آتش اغتشاشات ارتجاعی میسوخت، آخرین وسیله مهم امیرامان‌الله‌خان برای اطفای این آتش درولایت ننگرهار محسوب بود. لهذا شاه اورا ازمحبس ارگ (که به‌تحریك دشمنان خودمحبوس نموده بود) کشید وبجلال آباد فرستاد. اما همینکه شیر پادشاه شب به‌جلال آباد رسید، صبح مرده اورا ازبستر برآوردند، وآتش اغتشاش خاموش نشد ، تا دولت از پا نیفتاد . بعید نیست نظیر این مرگ‌ها در هندوستان هم واقع شده باشد. سید جمال الدین افغان در اسلامبول نیز ازاین گونه مرگ بی‌نصیب نماند .

جسد تیمور شاه در چهار باغ کابل تدفین گردید وعمارت مقبره او در زمان پسرش زمانشاه اعمار گردید. درزمان ۲۰ سال سلطنت تیمور شاه، علی الرغم ملوك الطوایف وفیودالهای بزرگ، دولت مرکزی مقتدر گردید وسعی شد که نفوذ دولت، جانشین عنعنه ورسوم قبیلوی گردد. به‌همین سبب بود که‌تیمورشاه به‌مخالفت فیودالهای مقتدر مقابل شد، ولی آنان را باقوت درجای شان نشاند. تیمورشاه آزادی مذهبی را در قلمرو خود مراعات نمود، ودر اداره وسیاست رجال طبقه متوسط را، بدون تبعیض ازنظر مذهب ونژاد وزبان، سهیم ساخت. حتی در گارد شاهی سپاهیان قزلباش بیشتر وافسران بزرگ آن از طائیفه بیات بود. این هردو طایفه همان‌هائی بودند، که ازولایت خراسان وهم ازکشور ایران بواسط نادرشاه افشار واحمدشاه ابدالی در قندهار وغزنی وکابل منتقل شده بودند. تیمورشاه بااعطای حقوق‌مساوی، اینان را درامور نظامی وکشوری ودفاتر دولتی پذیرفت. آنها بادولت های وقت صمیمانه همکاری نموده در جامعه افغانستان اختلاط وتمثل کردند، و در مقدرات‌کشور شریك شدند.

تیمورشاه در سیاست خارجی مرد محتاط ومدبری بود. وباآنکه درآنطرف‌دریای سند ولایات ملتان وپنجاب وغیره را در دست داشت، در سایر مناطق هندوستان و کشور های ماوراالنهر وایران پیش قدمی نکرد ،وبیشتر به‌امور داخلی افغانستان پرداخت . لهذا ازجلوس احمدشاه تامرگ تیمور شاه فرصت تقریبا نیم قرنهٔ بدست افتاد، که افغانستان بعد از انحطاط تجزیه و تقسیم دونیم قرنه، مجددا درخط سیر انکشاف تدریجی قدم گذارد. امنیت داخلی ومرکزیت سیاسی واقتصادی نیم قرنه در افغانستان سبب شد تا زراعت از دستبرد قوای خارجی محفوظ بماند، وصنایع دستی (نساجی، چرمگری، فلزکاری وغیره) بامعماری ونجاری وسوزن دوزی رونق گیرد. شهر های افغانستان بامبادلات مستقیم تجارتی به‌همدیگر متصل گردید وباوجود مشکلات منطقوی ازقبیل مالیات متعدد گمرکی وحصول سند عبور (خط رهداری) و

غیره، بازارهای داخلی غنی شد. این است که مدارس علوم‌قدیمی ولودر قالب کوچکترین بمیان آمد، وشعر وادب هم خریدار یافت. عاجز، میرهوتك راسخ، عیدی، وصفی، عبداله (دیوان بیگی) وغیره، شعرای مربوط به‌همین دوره هستند. باآنهم دهقانان کشور تحت فشار دوگانه فیودالهای مقتدر ودولت فیودالی بسر میبردند. چنانچه با آنکه درعهد تیمورشاه اصلا مالیات اراضی بسیار سنگین نبود، ولی مستاجرینیکه این مالیات اراضی مناطق مختلفهٔ کشور را در اجاره میگرفتند در تحصیل مالیات وتحمیل بر زارع ودهقان دست آزاد داشتند. خصوصا اگر مستاجر از طبقه فیودال وملاك و مامور بزرگ دولت بود، هریك ازاین درك ثروت بسیاری اندوخت,ودهقان مجبور به تحمل بود .

فیودالی که در خدمت دولت بود ویا معاش مستمری داشت، مثل روحانیان‌بزرگ اگر اراضی مزروعه داشتند، مالیات سالانه آن اراضی در عوض معاش ومستمری‌ایشان حساب میشد. آن مامورین که اراضی در اقطاع وتیول خود نداشتند، معاش سالانه خود را از دفاتر مالی مملکت (در علاقه های مالیه ده قلمرو) بشکل غله‌گی حواله وبرات میگرفتند . معاش ومصارف دربار نیز درنواحی نزدیك پایتخت ، عنوان مستاجرین مالیات حواله میشد. چنانیکه عزیزالدین اسناد این حواله را در کتاب تیمور شاه عکس برداری نموده است (۱) . ازاین اسناد چنان استنباط میشود که مثلا معاش سالانه جارچی های دربار ٤٤ خروار غله‌بود، ویا خوراکه مادیان های طویله سرکاری در پایتخت سالانه ٤۸ خروار غله و ۷۲ خروار کاه بود .

بعد از مرگ تیمور شاه، وجود کثرت اولاد او ودخل دادن آن‌ها درامور دولت، وتعیین نکردن ولیعهد ، افغانستان را دریك حالت متشنج باقی گذاشت. خصوصا که عامل تازه وخارجی استعماری توانست ازاین شرایط حد اعظم سو استفاده نموده و مملکت را بیشتر در دریای هرج ومرج غرق نماید. وقتیکه تیمورشاه مرد، فرزند بزرگ او همایون والی ولایت قندهار، پسر دوم او محمود والی هرات ، عباس فرزند دیگرش والی پشاور، شهزاده زمان حاکم کابل و شجاع الملك والی‌غزنه و زابلستان بودند، وهریك دعوی تاج وتخت افغانستان داشت ، خصوصا آنانیکه درسن از دیگران بزرگتر بودند. اشراف درباری و فیودالهای بزرگ هر یك منافع شخصی خودش را در تعیین یك شاه دست نشانده ، جستجو میکردند. به این ترتیب مصالح عمومی کشور بازیچه اغراض ومنافع شخصی عدهٔ معینی قرار گرفت، وخطر برهم خوردن مرکزیت پیش آمد. همایون پسر بزرگ تیمورشاه والی‌قندهار، خودش‌را وارث‌سلطنت دانسته، اهمیتی به‌فیصله پایتخت نداد. محمود پسر دوم تیمور ازمرکز دور ودرهرات بود خودش را در آنجا مستحکم نگهداشته ومنتظر اوضاع برادران بود، تانوبت‌دعوی سلطنت برای خود یابد. فیروز الدین پسر سوم تیمورشاه (ازیك مادر بامحمود) بدون آنکه دعوی داشته باشد بشکل تماشاچی باقی ماند. عباس پسر چهارم تیمور شاه (والی پشار) به‌عجله وارد کابل ودر صدد حصول مقام پادشاهی شد. برادر سکه او کهندل در کشمیر بود. شجاع الملك والی غزنه برادر کوچك وسکه شهزاده زمان (والی کابل) چشم به‌برادر بزرگ خود دوخته داشت .

---

(۱) کتاب تیمور شاه طبع کابل‌سال ۱۳۳۳ شمسی تالیف آقای عزیزالدین فوفلزائی .

شهزاده زمان از نظر سن پنجمین پسر تیمور شاه واز نظر لیاقت وکفایت بزرگترین پسر اوبود. او بعداز تدفین پدر تمام شهزادگان خاندان شاهی را بغرض شمول در جرگه بزرگان وانتخاب پادشاه جدید، دعوت کرد. به‌جز همایون ومحمود، سایر شهزادگان در این جرگه شامل شدند واشراف فیودال هریك طرفی راگرفتند. شهزاده عباس خودرا کاندید سلطنت اعلان نمود وطرفداران بیشتری درجرگه پیدا کرد. شهزاده زمان که دید اعضای جرگه به‌کبرسن اهمیت نمیدهند وهمایون ومحمود را در حساب نمیگیرند ، خودش را نسبت به‌عباس ودیگران لایق مقام سلطنت دانست. او در این وقت ۲٤ سال عمر داشت. عدهٔ از رجال مقتدر دربار که ازنزدیك به‌شخصیت ولیاقت او آشنا بودند در این ادعای شهزاده زمان از او حمایت کردند. شهزاده زمان به‌عجله تمام شهزادگان وطرفداران آنهارا که‌عضویت جرگه داشتند، در داخل بالا حصار کابل محبوس وسلطنت خود را اعلان نمود. اما از طرف همایون ومحمود تصدیق نشد .

در زمان سلطنت زمانشاه (۱۷۹۳ ـ ۱۸۰۱) :

دوره کوتاه سلطنت زمانشاه مصادف باحوادث عظیم سیاسی واجتماعی درجهان بود . هم در همسایه‌گی افغانستان وقایع تازه سیاسی بوجود آمد وهم در جهان‌حادثات مهمی بوقوع پیوست چنانیکه چهار سال پیشتر از جلوس او انقلاب کبیر فرانسه دنیای قدیم اروپا را تکان داده بود، شش سال بعدتر از جلوس او دولت جدیدفرانسه بقیادت ناپلیون مشهور قد بر افراشت و براعظم اروپا را بلرزه درآورد. در شرق افغانستان که مصادف باجلوس زمانشاه «سرجان شور» گورنر جنرال مقبوضات‌هندی انگلیس شده بود، دوسال بعد دولت مرته، دولت نظام دکن را درهم شکست ونصف کشورش را مسخر نمود ۰ـ۳ سال بعدتر «مارکی ولسلی» گورنر جدید هندانگلیسی، اردوی بزرگ تشکیل وبغرض تسخیر هندوستان ، برای انهدام دولت های هندی (مرته، نظام ومیسور) برخاست ، نظام دکن تسلیم، دولت مرته مغلوب وسلطان تیپو پادشاه میسور کشته شد. شهزادگان راجپوت مطیع قدرت نظامی انگلیس گردید و آخرین قوای مدافع ملی هندوستان بقیادت «هولکر» سه سال بعدتر اززمانشاه (۱۸۰٤) منهزما ازبرابر انگلیس عقب نشست ، درحالیکه یکسال پیشتر (۱۸۰۳) قشون تجار انگلیسی ، پایتخت هندوستان دهلی واگره را اشغال کرده بود. دولت انگلیس مصمم بود که سیطره استعماری خود را در سرتاسر هندوستان بسط دهد. لهذا مارکویس ولسلی روش جدیدی در اغتصاب کشور هند بنام «اصول اعانه» (۱) ایجاد کرد، و بدینوسیله برصغیر هندوستان را درمعرض تاراج قرار داد. ماحصل این سیستم و لسلی آن بود که اول کشور در سایهٔ خدعه یاشمشیر غصب شود، آنگاه قشونی برای سرکوبی مردم وحفظ تسلط انگلیس ، در کشور مغصوبه مقیم گردد، کشور مغصوبه و زمامدار دست نشانده ، مصارف این قشون را باعرق جبین بپردازد ودر عوض گذاشتن اختیار مرده وزنده خود (در امور داخلی وخارجی) بدست انگلیس ها مادام العمر مشکورنیز باشد، بنام اینکه قشون دشمن «حافظ» ملك ومال وجان و ناموس خاك واستقلال اوست. پس افغانستان وزمانشاه را قوت وسیاست انگلیس

(۱) Subsidary or Helping Force

های هندنشین ، تهدید مینمود .
در غرب افغانستان (ایران) دوسال بعد از جلوس زمانشاه (۱۷۹۵) دولت قاجاریها تشکیل شد . موسس این دولت آقامحمد خان مرد بااراده ومدبری بود. اما این شخص خشك وسفاك که کرمانیان راکور وتفلیسیان را قتل عام ورقبای داخلی خودرا (جعفرخان زند ولطف علی‌خان) منکوب نموده بود، با افغانستان نظر خوبی نداشت، وحتی یکبار درولایت خراسان بتاخت وباشیوه وشکنجه وحشیانه‌ئی به تحصیل پول ومال بپرداخت. شهرخ نابینا والی منصوبهٔ افغانی درمشهد ، دچار شکنجه وتیل داغ آقامحمدخان گردید تاتمام مایملك وجواهر وجان خود را از دست داد. گرچه آقا محمدخان بعد از چپاول وتاراج ولایت خراسان به ایران برگشت و بزودی در ۱۷۹۷ کشته شد، اماجای او به شخصی رسید (فتح علیشاه) که در طی ۳۶سال سلطنت اوایران‌بازیچهٔ اغراض‌وسیاست استعماری اروپائی‌هاقرار گرفت ، و در بساط شطرنج سیاست ، فتح علی‌شاه مثل مهره بی‌جانی در دست دیپلماسی انگلیس وروس وفرانس، بازی های متضاد نمود. فتح‌علی شاه که مشغول چندصدنفر زن وفرزند خودبود، توانائی آنرا نداشت که سعادت مردم ایران را تامین کند. او اول به‌انگلیس وکپتان مالکم، باز به‌فرانسه وجنرال گاردن وباز به‌انگلیس وسرهار فورد جونز تسلیم شد. این شخص ضعیف الاراده وعیاش نه‌اینکه در سیاست بین‌المللی کار ایران را تمام کرد وباقبول معاهدات گلستان وترکمانجای ، گرجستان وخاك‌های ایران را باحق کشتی رانی در دریای خزر ازدست داده، در قلادهٔ حق قضاوت کنسولی خارجی ها (کاپیتالاسیون) گردن نهاد، بلکه گاه به‌تحریك دولت انگلیس وگاه به تحریك دولت روس در امور داخلی افغانستان نیز مداخله کرده وآتش جنگهای درونی کشور را مشتعل ساخت ، حتی در آخر عمر به امر دولت روسیه در هرات هم حمله‌کرد، ولی ناکام شد وبرگشت وسال دیگر (۱۸۳۳) بمرد. پاداشی که فتح‌علی شاه در برابر این همه خدمت برای دولت روس گرفت بسیار ناچیز وشخصی بود ، یعنی روسیه قبول کرد که ولیعهد ایران عباس مرزا را برسمیت بشناسد .
واما زمانشاه جوان، مرد با اراده وآهنین بود. در کتاب افغانستان فریر راجع به زمانشاه چنین گفته میشود : «زمانشاه شخصا مرد ذکی ، شجاع وبصیر وفعال بود، او دائما بروی‌زین بود، وپس از ختم جنگی به‌جنگ دیگر میشتافت (زیرا دسایس داخلی و خارجی او را مجبور به‌جنگ مینمود .) مردم افغانستان نسبت به‌سایرپسران تیمور شاه ، به شاه زمان احترام بیشتری دارند.» الفنستن سفیر انگلیس بدربار شاه شجاع (سال ۱۸۰۹) بعد از عودت از پشاور در لاهور پندی که مقر خانواده شاه شجاع بود، زمانشاه را ملاقات کرده راجع به او چنین نوشت : «چون یك وقتی نام وشهرت زمانشاه از هندوستان تا ایران منتشر شده بود، بسیار مشتاق دیدن اوبودم ودردهم جولائی اورا در خیمه‌ئی برزبر چپرکتی نشسته دیدم که فرش اطاق قالین‌بود. من مقابل شاه آنقدر ایستاده ماندم تابمن اجازه نشستن داد. لباس اوساده وعبارت بود از شال سیاهی در سر وچوخه سپیدی که با ابریشم گلدوزی شده بود، دربر، چهره اوبسیار شاهانه وسنین عمرش تخمینا چهل ساله بود وشکل واندامش بسیار زیبا بود وریش قشنگی داشت. نابینائیش آشکارا نمیشد، هنوز سیاهی در چشمان او باقیمانده بود، ودر صحبت متوجه چشمان مخاطب خود میشد. او از من اخبارجنگ

وشکست شه شجاع گرفت وراجع به واقعات افغانستان بحث کرد ودر آخر گفت‌که امید است واقعات بطرف ماگردد .» (۱)

زمانشاه که افغانستان را بعد از طی امنیت تقریبا نیم قرنه داخلی، بادولت مرکزی دریافت، تصمیم گرفت که در داخله این امنیت عمومی ومرکزیت سیاسی را تحکیم نماید، ودرخارجه از پیشروی استعمار انگلیس درهند جلوگیری کند، خصوصا که روش استعماری انگلیس در ۵۰ سال آخری ، ملت، دولت ، راجه‌ها ونواب های هندوستان را از خواب غفلت وحسن ظن نسبت به اروپائی ها بیدار کرده بود. آنها عملا دیدند که انگلیس ها در راه استعمار واستثمار ملت هند از هیچ گونه فریب وزور وظلم دریغ نمیکنند. چون قوای مشتت ومتخالف فیودالی هند خود از مدافعه دربرابر قوای منظم انگلیسی که بر سایر قوه های اروپائی تغلب جسته بود، عاجز بودند، لهذا چشم امید به افغانستان دوخته داشتند. سر ویلیام جان‌کی در این مورد خود چنین نوشت : «تمام دشمنان انگلیس درهند، چشم بسوی کابل داشتند... ازاوده شمالی وازمیسور جنوبی هندوستان، چهار بار ازشاه افغانستان دعوت آمدن در هندوستان بعمل آمد، وبه پادشاه افغانستان وعده هرگونه امداد نظامی وپولی داده شد، وزیر علی وسلطان تیپو پادشاه افغانستان را تشویق میکردند که باقوای خود درهند سرازیر گردد. راجای جوناگر متعهد شد که بمجرد رسیدن قشون‌افغانی در منطقه او، روزانه یك لك روپیه (صد هزار) مصارف قشون کشی افغانی را خواهد پرداخت .» (۲)

حتی نواب رامپور غلام محمدخان روهیله شخصا بدربار کابل وزمانشاه آمده، استدعای کمك وامداد نظامی نمود تابتواند قلمرو ازدست رفته پدر خودش‌را مسترد نماید. زیرا پدرش فیض‌اله خان فرزند وجانشین سعداله خان پسر علی محمدخان روهیله زمامدار ایالت کترا (مراد آباد ، بداون ، بریلی وغیره) بود که باهجوم متحدهٔ کمپنی انگلیسی و قوای شجاع الدوله حکمدار کشور اوده درسال ۱۷۷٤ مقابل و مغلوب ومنهزم شد، وآبادی های کترا تخریب وویران گردید. در همین جنگ بود که حافظ رحمت‌خان وزیر مشهور روهیله شهید شد وفیض‌اله خان مجبور به مصالحه باانگلیس گردید. در نتیجه مصالحه فیض‌الله خان‌به‌استثنای رامپور وچندعلاقه کوچك دیگر، تمام ولایت کترا را از دست داد. اینك غلام محمدخان پسر او تنها نواب رامپور شناخته میشد .

همچنین بعدها نماینده ناپلیون ازراه ایران وارد کابل شده وبازمانشاه راجع به حمله درهند مذاکره نمود. ناپلیون طرح این‌حمله را بااتحاد اسکندر اول، امپراتور روسیه، ریخته بودکه مطابق آن بایستی هفتاد هزار سپاهی فرانسه وروسیه در مدت پنجماه ازرود تونه تا دریای سیاه واز استراخان تا استراباد ایران برسند ، واز آنجا

---

(۱) ــ قاضی عطاالله خان صفحه ۱۹۰؛ جلد اول .

(۲) ــ کتاب دپشتنو تاریخ چاپ پشاور سال ۱۹٤۷ تالیف مرحوم قاضی قاضی عطاالله خان پشاوری .

بغرض حمله به‌هند به استقامت دریای سند مارش کنند. در حالیکه افغانستان در سر راه این خط سیر قرار داشت، پس فرانسه مجبور به‌جلب رضائیت وهمکاری زمانشاه بود. زمانشاه که خود دارای ۱۵۰ هزار سپاهی، وقبلا در صدد نجات هندوستان از انگلیس بود، اعتنائی به‌قوای فرانسه وخواهش ناپلیون نکرده ، آزادی عمل خود را حفظ نمود. چون ملت افغانستان برای تصفیه هندوستان از قوه های استعماری عیسوی مذهب، در پشت سراو ایستاده بود، لهذا خودرا محتاج سازش باخارجی ها نمیدید . اما ناپلیون که قدرت افغانها را درحمله به‌هند خوب تشخیص کرده بود، از توجه به افغانستان منصرف نشد، ودرسال ۱۸۰۷ که در «فینکن‌شتاین» بین نمایندگان او وایران عهدنامه منعقد گردید، درماده دهم آن گفته شدکه : «شاه ایران سعی خواهد کرد تاافغان ها ومردم قندهار را، درحمله به متصرفات انگلیس درهند، باخود متحد بسازد .»

زمانشاه در تصمیم خود (تحکیم مرکزیت دولت در داخل ونجات دادن هندوستان از تسلط استعمار انگلیسی درخارج) بادو قوه مخالف داخلی وخارجی مقابل بود. یکی فیودالهای مقتدر ورقیب داخلی، که خواهان ملوك الطوایفی بودند، مخصوصا فیودالهای قبیله ابدالی. مناسبات فیودالی تااین وقت آنقدر دربین قسمتی از پشتو زبانان کشور انکشاف کرده بود که ارتباط منطقوی جای روابط خونی را گرفته بود. استعمار انگلیس ازاین رقابت فیودالهای مقتدر استفاده های زیادی نمود. قوه مخالف دوم اداره مستعمراتی انگلیسی در کشور هند بودکه ازهمه دقیق‌تر وکاملتر اندازه‌قوت وتاثیر افغانستان را درسرنوشت خود وهندوستان میدانست. این است‌که ماشین دیپلماسی او باتمام قوت برضد زمانشاه وافغانستان بکار افتاد، زیرا در میدان نظامی وآنهم بری، خودش را دربرابر قوای افغانستان که مثل سیلی از ارتفاعات کوهها در زمین های نرم وهموار هند سرازیر شدنی بود، عاجز میدید. درهر حال فعالیت فیودالها در داخل افغانستان وفعالیت سیاسی انگلیس در جوار افغانستان ، زمانشاه را در داخل یك حلقه آتشین محاصره نمود .

زمانشاه در نخستین سال جلوس خود، بعد از آنکه سوقیات مخالفانه همایون را در قلات غلجائی (بعد از تسلیم شدن مهرعلی اسحق زائی جنرال او) درهم شکسته وهمایون رابفرار در بلوچستان مجبور نموده بود، ازکابل بطرف سواحل سند مارش کرد ودر دسمبر ۱۷۹۳ وارد پشاور گردید. ولی هنوز از رود سند عبور نکرده بود، که اطلاع گرفت همایون به‌کمك خان های سند (تالپوریها) به‌قندهار حمله وفتح کرده ودر میدان جنگ شخصا قیصر پسر هفت ساله زمانشاه را باشمشیر مجروح نموده است، وقشون شاه مراد امیر بخارا دربلخ هجوم واشغال کرده است، سایر فیودالهای مخالف هم از مرکز فرار وبولایات کشور بغرض تولید اغتشاش رفته‌اند. گرچه در همین اوان میر های سند، سکهه های پنجاب ووالی کشمیر نیز سر به‌عصیان برداشته بودند، ودر بلوچستان نصیر خان پیرومجرب بمرده وبرادران مغرض اوعلی الرغم جانشینی پسرش محمودخان ، طرف شهزاده همایون را التزام کرده بودند، ولی زمانشاه تامین داخلی کشور را برسایر امور حواشی مملکت مرجع میشمرد، لهذا به عجله از پشاور برگشت وبه‌قندهار رفت .

همایون که بواسطه تسلیم شدن احمد خان نورزائی پیشدارش به زمانشاه، طاقت

مقابله نداشت به‌سند فرار کرد وچون دانست که زمانشاه اورا تعقیب خواهد کرد، از سند به قصد هرات وپیوستن با قوه‌باغی شهزاده محمود حرکت کرد. ولی در حین حرکت از طرف محمد خان بلوچ در ریگستان لهیه اسیر وبه‌حکم زمانشاه درزندان بالاحصار کابل محبوس وکور کرده شد. چون قشون بخاراهم بلخ راتخلیه کرد وبه ماورای جیحون عقب نشسته بودند، زمانشاه به‌سرعت از قندهار براه درهٔ بولان به‌سند کشید، در حالیکه یك مفرزه بقیادت شیر محمد خان مختار الدوله (مطرودتیمور شاه) در بلوچستان برادران شورشی نصیرخان را سرکوب ومحمود پسرش را به حکومت ایالتی منصوب کرده بود. درهمین حمله وفرار همایون از قندهار بود، که‌قبل از رسیدن زمانشاه به‌قندهار، مرتضی بارکزائی داماد پاینده خان بغرض تولیدآشوب، بازارهای قندهار را تاراج نمود، ووقتیکه خانم پاینده خان اورا توبیخ ومحبوس نمود، برای بار اول یکمرد مشکوك ومشتبه بنام «میان عبدالستار شاه» در زیر نقاب روحانیت برخاست واز مرتضی حمایت نموده، اورا از حبس نجات داد. بعدها نمونه این‌گونه هندوستانی ها در افغانستان بسیار شد، که درزیر ماسك مذهب وروحانیت، پوشیده وآشکارا درامور سیاسی کشور مداخله وتخریب نمودند.

زمانشاه که برای تامین مجدد سواحل سند وپنجاب در ۱۷۹٤ وارد حوزه سند شده بود، هنوز داخل اقدامات جدی نشده بود، که شنید عوض همایون درهرات شهزاده محمود قدبه‌مخالفت دولت علم کرده است، و یکی از فیودالهای بزرگ قندهار (عطا محمدخان علیزائی) باپنجهزار خانوار عشیره خود، بغرض تقویه محمود به‌هرات پیوسته بود. پس زمانشاه به‌فوریت بامیر فتح‌علی تالپوری والی مخالف سندی، کار را به‌مدارا خاتمه داد. میرفتح‌علی قبول کرد که مالیات سالانه سند را (۳۰۰ هزار روپیه) بخزانه دولت بسپارد. زمانشاه هم اورا برای دفع الوقت، بحکومت ایالتی سند باقی گذاشت، وخود به قندهار حرکت کرد. محمود باسپاه خود به قصد حمله در قندهار از هرات روان شده بود. شاه زمان اورا در بین گرشك وزمین داور باقشون خود استقبال و درطی یك جنگ شدید پانزده ساعته چنان تباه نمود، که محمود توانست فقط باصد سوار از میدان کارزار فرار وبفراه پناهنده گردد. شاه زمان بدشمن مجال توقف نداد وتعقیب نمود. محمود در هرات عقب نشست وتحصن اختیار کرد. شاه زمان شهر مستحکم هرات را در محاصره کشید ومحمود از در حیله‌پیش آمد. اومادر خودش را باتوبه نامه وتقدیم انقیاد ووعده دادن دختر خود به‌پسر زمانشاه، بدربار زمانشاه اعزام کرد. عاطفه زمانشاه مصالح سیاسی کشور را تحت الشعاع قرار داد. محمود عفو وباز حاکم هرات شد. این روش شاه زمان اولین خطای بزرگ اوبود که دولت افغانستان را درسرآن‌گذاشت.

وقتیکه زمانشاه در کابل رسید، سفارت بخارا نزد او آمد واز تجاوز گذشته دربلخ، معذرت خواست، وطالب تجدید قرارداد ماضی، مبنی برقبول دریای آمو به حیث حد فاصل مملکتین ــ گردید، وپذیرفته شد. زمانشاه درسال ۱۷۹۵ بعد ازآنکه توانسته بود در مدت دوسال سرتاسر افغانستان را بشمول ملتان وسند وکشمیر و پنجاب مجددا تامین کند، بغرض داخل شدن در هندوستان، امر سفربری صادر کرد. اردوی نظامی زمانشاه اعم از سپاه وقشون گشاده قبایلی بیشتر از صد هزار نفر بود، که زیادتر از ثلثان آنرا صف سواره تشکیل میکرد. این اردو بواسطه کثرت عدد وقلت

قشله ها دریك شهر نمی گنجید، لهذا متفرق میبود ودر وقت احضار به‌جنگ هرقدریکه دریك نقطه مجتمع میگردید اگر فصل گرمابود، در فضای سر گشاده وهوای آزاد، زیر خیمه وخرگاه میزیستند، واگر زمستان بود در خانه های مردم شهری ومساکن مردم دهاتی، در نزدیك شهر ها منقسم ومقیم میشدند. چون این روش اسباب اذیت مردم میگردید، پس در شهر کابل که بیشتر مرکز اجتماع اردو بود ، مردم دروازه‌های حویلی ودالان های زیر کوچه خود را به نوعی عمیق وپست وکوچك ومنحرف‌میساختند که قابل عبور اسپ درصحن سرای نباشد، وسواره نظام مجبور به انصراف از اقامت در خانه ایشان گردد. نمونه این قبیل دروازه ها وزیر کوچه‌ها هنوز به‌کثرت، درشهر کهنه کابل موجود است. واما دهات چنین مانعی در قلعه ها وخانه‌های خود ایجادکرده نمیتوانستند، زیرا خود دارای اغیل واسپ‌وخر وگاو بودند. سپاه تحت السلاح زمانشاه درمرکز ۲٤ هزار سواره نظام وششهزار پیاده بود. از آن جمله ۱۲ هزار سواره گارد شاهی ماهانه ۱۳ روپیه نقد معاش از خزانه دولت میگرفتند، وبقیه سپاه معاش سالانه خود رانیم نقد و نیم غله عوض مالیات مملکت حواله میگرفتند. پیاده‌اردو نصف معاش سواره داشته، وافسران بزرگ اردو مناطقی راعوض معاش خود به‌جاگیر ازطرف دولت میگرفتند .

زمانشاه چنانیکه گفته شد درسال ۱۷۹۵ با ۳۰ هزار سپاهی دریای سندراعبور ودرموضع «حسن ابدال» فروکش کرد. قشون او بسرعت قلعه «رهتاس» را اشغال وهم سکهه های تحریك شده را سرکوب نمودند. سکهه ها مثل آهو به‌کوه‌ها فرار کردند وتمام مسلمانان پنجاب به‌حمایت زمانشاه برخاستند. در چنین‌وقتی که کمپنی انگلیسی درهند بلرزه افتاده بود، زمانشاه اطلاع گرفت که شاه ایران (اقا محمدخان) به‌عنوان زیارت مرقد ثامن الائمه، داخل ولایت خراسان شده ، شهرخ والی افغانی خراسان را اسیر و شهر مشهد را تاراج کرده است، وتنها دوپسر شهرخ (نادر و عباس) توانسته‌اند تاهرات خودرا برسانند. زمانشاه باعبور از دریای سند به افغانستان باز گشت و در جنوری ۱۷۹٦ وارد پشاور شد. او هنوز از پشاور حرکت نکرده بودکه خبر گرفت آقامحمد خان خراسان را تخلیه وبه ایران برگشته است، گرچه آقا محمد دراین بازگشت، شهرخ اسیر ونابینا را بانواع شکنجه وتیل داغ کشته وتمام دارای اورا تاراج کرده بود، پسران اونیز پراگنده شده بودند، معهذا زمانشاه قضیه هندرا مقدم برقضیه ایران شمرد واز پشاور مجددا به استقامت لاهور حرکت کرده ودر آغاز سال ۱۷۹۷ بدون مقابل شدن باهیچ مانع ومنازعی داخل لاهور گردید، در حالیکه شیر محمدخان مختارالدوله پیشدار او با ۲۰هزار سپاهی قبلا مقاومت سکهه را از مقابل خودها جاروب کرده بود. این است که دوباره اضطراب عظیمی بین انگلیسی های هندوستان تولید شد، خصوصا که در همین آوان نامه شاه عالم «عالی گوهر» پادشاه هندوستان از دهلی به‌زمانشاه رسید، که اورا به پایتخت هندوستان دعوت کرده بود. زمانشاه کتبا به‌کمپنی انگلیسی خبر داد که عزم داخل شدن به‌هند وراندن قوای مرته را به اراضی جنوبی، دارد. متعاقبا از افغانستان خبر رسید که محمود بار دیگر درهرات بغاوت کرده است. اینست که زمانشاه ازلاهور به‌قندهار برگشت، وهندوستان را در حیرت گذاشت. او از قندهار به‌هرات گذشت (سپتمبر ۱۷۹۷) ومحمود را درهم شکست. این بار محمود باپسر خود کامران، بدولت

ایران که شکل آشیانهٔ فساد استعماری را گرفته بود، پناهنده شد .
این وقت آقا محمدخان قاجار کشته شده وفتح‌علی پادشاه شده بود. فتح علی شاه در تهران توسط ابراهیم اعتمادالدوله صدر اعظم خود، از محمود وبرادرش فیروز الدین و پسرش کامران پذیرائی کرد، وموقتا محمود به کاشان مقیم شد. زمانشاه حکومت هرات را به پسر خورد سال خود قیصر ونیابت اورا به‌زمان خان داد، ونادر مرزا پسر شهرخ را در معیت شیر محمدخان مختارالدوله در ولایت خراسان بفرستاد، تامختار الدوله اورا از طرف زمانشاه به حکومت ولایت خراسان منسوب نماید.زمانشاه از هرات به‌کابل برگشت وهنوز بطرف هندوستان حرکت نکرده بود که محمود باده هزار عسکر امدادی ایران، از راه یزد وفراه به‌هرات حمله کرد، ولی از طرف‌مدافعین هرات (قیصر والی وزمان خان نایب او) کوفته ومجبور بفرار به‌بخارا گردید، برادر و پسرش مجددا به‌ایران رفتند . زمانشاه خود از کابل به‌هرات رفت وتوسط اعزام نماینده خود (ملا عبدالحق) کتبا از شاه مراد امیر بخارا، تقاضای تسلیم یااخراج‌محمود نمود. حکومت بخارا پذیرفت ومحمود براه خوارزم به ایران کشید. فتح‌علی او راگرم پذیرفت ودر منزل مرزا محمد شفیع صدر اعظم جا داد .
واما زمانشاه ازهرات بکابل برگشت وبه‌قصد هندوستان حرکت کرد. وقتیکه در پشاور رسید یکقطعه نظامی برای تامین کشمیر اعزام کرد، وعبداله الکوزائی حاکم کشمیر را نظر به سوء اداره او احضار ومحبوس نمود. خان های الکوزائی قندهار وقتیکه این خبر را گرفتند، آماده طرفداری شهزاده محمود فراری شدند. زمانشاه در اکتوبر ۱۷۹۸ از پشاور به لاهور رفت. این بار حتی قوای شورشی سکهه نیز از در اطاعت پیش آمدند. زمانشاه برای‌آنکه در داخل شدن به‌هند، از پشت سر مطمئن باشد، رنجیت سنگ را که مرد کاری بود برکشید وحکومت لاهور وپنجاب را به او داد. اما قوای پاشان سکهه، مرکزیت حاصل وجلب توجه کمپنی انگلیسی را نمود، تا جائیکه بزودی پنجاب مرکز تحریکات ضد افغانی گردید وانگلیس ها رنجیت سنگ را «شیر پنجاب» نامیدند . این وقت (۱۷۹۹) اضطراب انگلیس ها درهند از ترس حمله زمانشاه پایانی نداشت . نماینده کمپنی «مرزا مهدی‌علی خان»در دربار ایران دست وپا میزد ، تادولت ایران را عامل ویرانی زمانشاه وایجاد مشغولیتی درافغانستان قرار بدهد، وافغان ها اقلا تاسه سال دیگر چنان در داخل خود مشغول گردند که فرصت حمله به هند نیابند، وانگلیس ها بتوانند در طی این مدت پای خود را درهند مستحکم وبرای مقابله آمادگی نمایند . این است که در اواخر سال ۱۷۹۸ هنگامیکه زمانشاه درلاهور بود وآمادگی عبور از ستلج داشت، بازاز افغانستان خبر رسید که فتح علی شاه قاجار به‌اتفاق محمود بغرض حمله در افغانستان ، داخل ولایت خراسان گردیده است .
زمانشاه هم برای حفظ افغانستان و راندن قاجاری ها ومحمود از خراسان‌بدون تامل هند را گذشته ودر آغاز سال ۱۷۹۹ از لاهور وارد پشاور شد، در حالیکه قاجاری ها ازنظر نظامی توانائی حمله را در افغانستان نداشتند . زیرا اردوی قاجاری مرکب از عساکر ایله جاری ودر زیر اداره خان های محلی، با اسلحه والبسه وتربیه مختلف، ودر جنگ های صحرا غیر مقاوم بودند، پیاده درنظام کثیف میجنگید ، وصفوف‌عقبی از اسلحه فقط نیزه وتبرزین داشت، البته سواره این‌ها مهمتر بود ولی‌بیشتر هدف

شان تاراج بنه دشمن درعقب میبود. پیشرفت چنین اردوئی فقط به‌پیاده تفنگدار وتوپ خانه وافسر مقتدری میتوانست تکیه کند وبس. اما این هرسه قلیل وغیر کافی بود. بیشترین قسمت توپ‌خانه ایران را تفنگ های ثقیل (شاخدار) وتوپ های‌کوچک (زنبورك) تشکیل میکرد که مرمی ۱۵۰ گرامی را میتوانست از مسافه ٦۰۰ قدم‌پرتاپ نماید. در حالیکه اردوی زمانشاه از حیث اسلحه ونظم وروحیه تفوق داشت. در ایران آنروز شمشیری به شش ونیم روپیه ساخته میشد، ویك تفنگ روسی مبلغ سی‌روپیه قیمت داشت .

در هر حال این پیش قدمی فتح‌علی شاه به‌تحریك انگلیسها ، تنها یك مانورهٔ سیاسی بود وبس. چنانیکه فتح‌علی فقط تاسبزوار ونیشاپور پیش آمد ودر اثرمدافعه قوای افغانی واخطار کتبی زمانشاه به‌ایران برگشت، بدون آنکه از این نمایش سودی برده باشد . اماهمین نمایش خواسته های انگلیس را برآورد، وقبل از آنکه برسات هندوستان شروع وطغیان دریا های هند مانع حمله زمانشاه گردد، خود زمانشاه برگشت وانگلیس ها نفس براحت کشیدند. اما فعالیت های سری انگلیس ها در داخل افغانستان ودر جوار افغانستان بشدت جریان داشت . در داخل افغانستان یکنفر هندوستانی مسلمان بنام «میا غلام محمد» در لباس زهد و تقوی ازمدتی به این طرف درشهر قندهار مرکز گرفته وبتدریج فیودالهای بزرگ ودرباریان بزرگ زمانشاه را جذب وجلب کرده بود، وبتدریج آنان را دریك توطئه خاینانه سری برضد زمانشاه شریك ومتحد ساخت. کامیابی این روحانی متقلب برپایهٔ یکی از مختصات روحی مردم افغانستان قرار داشت ، وآن اینکه این مردم بیشتر درزیر تاثیر سنگین «عاطفه» بوده و به «اخوت اسلامی» تکیه میکنند، در حالیکه دشمن از این عاطفه‌همیشه سوء استفاده کرده است. هدف این جمعیت کشتن ویا لااقل خلع‌کردن زمانشاه و کشتن وزیر صادق او «رحمت اله وفادارخان» وسپردن تاج وتخت افغانستان بیك شهزاده دست نشانده «محمود» بود. اعضای عمدهٔ این توطئه عبارت از ۱۳ نفر ذیل بودند :

میاغلام محمد هندی ، پاینده خان بارکزائی، محمد عظیم خان الکوزائی، محمد رحیم خان علیزائی، نوراله خان بابری، اسلام خان فوفلزائی ، حکمت‌خان سرکانی، سلطان خان نورزائی، خضرخان علیزائی، زمان‌خان فوفلزائی رکاب باشی، امیر اصلانخان جوان شیر، جعفرخان جوان شیر ومنشی محمد شریف خان قزلباش .

در همسایه‌گی افغانستان کپتان ملکم (۱) نماینده انگلیسی هند، دربار غافل وحریص قاجاری ایران را دست خوش اغراض سیاسی خود برضد زمان شاه قرارداد. فتح‌علی به‌حرص پول قبول کردکه هروقت زمانشاه ازکابل به‌قصد هندوستان حرکت کند، او سپاهی ازتهران به استقامت ولایت خراسان وهرات سوق نماید وهم‌محمود را برضد زمانشاه تجهیز وتحریك کند. در بارایران دربدل پول وهدایا ونقره وطلای نماینده انگلیس بقرار دادی امضا گذاشت که طبق مواد آن : هر وقتی پادشاه‌افغانستان درصدد حمله به‌هندوستان برآید، شاه ایران باتمام قوای خود در افغانستان حمله کند، وبر معاهده صلحی امضا نکند تاپادشاه افغانستان متعهد شود که آینده برخلاف انگلیس اقدامی نخواهد نمود. همچنین فتح‌علی تعهدنمود که‌اگر بین افغانستان و

(۱) — Malcolm

حکومت انگلیس جنگی واقع شود، دولت ایران سپاهی به‌کمك انگلیس اعزام نماید، مشروط برآنکه پول مصارف سپاه ایران را دولت انگلیس بپردازد . درهمین قرارداد بود که فتحعلی تعهد کرد : فرانسویان را دشمن شناخته وبرعلیه آنها داخل اقدام شود، ونگذارد فرانسه در سواحل خلیج فارس و سایر حصص ایران مستقر گردد. یکی از سیاسمتداران ایرانی (پرنس ملکم خان ارمنی) درمورد این بازی حکومت قاجاری چنین نوشت: این مصیبت هایل که افغانستان راغرق خون ساخت، پیش نمیشد اگر ایران از چالهای سیاسی آگاه بوده ودر پیشبرد مقاصد انگلیس این قدر عجله نمیکرد .

بعدها کپتان ملکم انگلیسی راجع به‌چنین فتح سیاسی وبزرگی که به بسیار سهولت فقط درسایه بذل پول درایران حاصل کرده، ودر نتیجه سیادت استعماری انگلیس را در هندوستان وشرق از دست دشمن بزرگی چون زمانشاه، که بمراتب از ناپلیون به هندوستان نزدیکتر وخطر ناکتر بود، نجات داده بود، به‌ویلسلی گورنر جنرال انگلیسی چنین نوشت : «مطمئن باشید که قبل از شروع برسات، شاه زمان هیچ‌گونه اقدامی در هندوستان نخواهد توانست، گرچه زمانشاه قوت مداخله در هندوستان را داشته باشد هم فرصت این مداخله را نخواهد یافت. وبه «کمك خداوند» (آقای کپتان گویا یك عیسوی راسخ العقیده‌ئی بود) برای چند سال دیگر زمانشاه آنقدر بخود مشغول خواهد ماند که به‌هیچ چیزی دیگر مجال تفکر نخواهد یافت .»(۱)

مکاتیب مالکم به‌عنوان کمپنی انگلیس ، اندازه ترس انگلیس ها را از دولت افغانستان ، وهمچنان فعالیت تخریبی ایشان را برضد افغانستان نشان میدهد، مثلا او در دسمبر ۱۷۹۹ از ایران نسبت به‌کشته شدن روسای توطئه کننده قبایل‌قندهار بدست زمانشاه، اظهار خوشوقتی وامید میکند که در افغانستان شورش های داخلی مشتعل شده وزمانشاه فرصت حمله به هند نخواهد یافت. متعاقبا از سوقیات ایران برخراسان وتولید شورش‌در افغانستان اظهار مسرت مینماید. درنامه‌دیگری مینویسد که: «برای مفاد انگلیس بایستی ولایت خراسان مستقل باشد، وگرناگزیر است که تحت اثر یکی از دو کشور (افغانستان وایران) باشد، در آنصورت بهتر است تحت اثرایران قرارگیرد، زیراقوت شاه‌ایران بمراتبی‌کمتر ازقوت پادشاه افغانستان است.» درمکتوب دیگر مینویسد که «زمانشاه یکی از قویترین دشمنان قدرت انگلیس در هندوستان است ، واوست که میتواند بدون کمك خارجی، فقط باقوت خود در هندوستان سرازیر شود.» همچنین مینویسد که : «هیچ چیزی مانع کشور گشائی (دفع انگلیس از هندوستان) زمانشاه گردیده نمیتواند، بجز آنکه در مملکتش نفاق ایجاد گردد، واورا از جهانگیری باز دارد . » در جای دیگر میگوید : «غرور ونخوت وکینه در افغانستان بیشتر از هر مملکت آسیائی است ...»

کپتان درسال ۱۸۰۱ (آخرین سال سلطنت زمانشاه) باز چنین مینویسد : «چنانیکه از اوضاع جاریه برمی‌آید، برای امسال (۱۸۰۱) وحتی برای سال آینده خطری از ناحیه افغانستان متوجه هندوستان نخواهد بود، زیرا محمود از خراسان حرکت کرده ویقین است قندهار ونواحی آنرا اشغال کرده است. روسای ناراض به‌او

---

(۱) ـ کتاب قاضی عطاالله فصل زمانشاه .

پیوسته ومشغول تجمع قوا برای جنگ سال آینده میباشند. زمانشاه در زمستان قادر به‌حمله در قندهار نیست زیرا راه ها مسدود است، تاآنوقت شاه ایران وعده داده که به خراسان حمله نماید. پس زمانشاه آنقدر مصروف خواهد شد که فرصت حمله به هندوستان نخواهد یافت. اگر (؟!) سپاه زمانشاه به اوخدمت نمایند، هم فقط خواهد توانست محمود را شکست بدهد. اختلاف ونفاق روسای درانی، بهترین فرصتی بدست داده است که ایران ولایت خراسان را بگیرد ....»

سر ویلیام جان‌کی نیز در خصوص این کامیابی کپتان ملکم، وانهم بواسطه مصرف پول درایران، چنین گفت : «هر مشکلی در مقابل طلای انگلیس معدوم میگردد.» البته تجارب سرمایه انگلیس نه‌تنها در ایران بلکه درخود انگلستان هم باعث‌انشاد ضرب المثلی گردیده بود که میگفتند : «انسان خوکی است که طلا میخورد .» واین صادق ترین نمونه طرز تفکر طبقه تجار وصراف انگلیس واروپا بود که درقالب وجیزه‌ئی درآمده بود، زیرا سرمایه داری غرب‌که درسایه سپاه، جهانگیری در شرق را مدنظر داشت، معبودی در جهان بجز پول نمیشناخت، لهذا کرامت بشری درنظر او یك شی موهوم ونامفهوم بود، پس انسان «خوکی» حساب میشد که طلا میخورد.

هنگامیکه زمانشاه در سال ۱۷۹۹ ازلاهور بدون داخل شدن به هندوستان، در پشاور بازگشت، ازآن جابغرض دفع تجاوز فتح‌علی شاه ومحمود در ولایت خراسان، به‌قندهار وهرات رفت. تااین وقت فتح‌علی شاه ومحمود بدون آنکه توانسته باشند کارمهمی نمایند ، بادفاع حکام افغانی وسیاست زمانشاه مقابل ومجبور به بازگشت گردیدند. قبل از آنکه فتح علی شاه به‌این سفر بری در خراسان اقدام کند، وزیرش حاجی ابراهیم خان مکتوبی برحمت‌اله خان وزیر زمانشاه ارسال ودران گفته بودکه : بهتر است از جنگ بین طرفین جلوگیری شود، زیرا شاه ایران طالب آن نیست که شهزاده محمود پادشاه افغانستان باشد، بلکه از محمود که برادر بزرگ پادشاه افغانستان است آنقدر حمایت میکند که هرات وتوابع آن به‌او داده شود . رحمت‌اله خان چنین جواب داده بود که: قضیه هرات بهانه‌ئی برای جنگ جوئی شاه ایران است، زیرا انگلیسهای بیدین اورا به‌این جنگ تحریك کرده‌اند، واگر ایران دراین دوسال آخر مانع حملات افغانستان در هندوستان نمیگردید، تا اکنون نصف مستملکات انگلیس درهند ازبین برده شده بود، در حالیکه ایران برای جلب رضای کفار، مومنین را بالای همدیگر ازبین میبرد . وزیر ایران درجواب خود نوشت که : بافرض اینکه اقدام شاه ایران از سبب دوستی باانگلیس باشد، درامور سیاسی مذهب کمتر قابل توجه است .

وزیر افغانستان که چنین دید، فورا نماینده قابلی بایك مقدار هدایای معتنا و شالهای نفیسی برای وزیرایران بفرستاد وگفت: اگر شاه ایران ازحمایت شهزاده محمود منصرف گردد وبعلاقه‌های افغانستان حمله ننماید، تاپادشاه افغانستان بتواند که نقشه خود را در هندوستان تعقیب کند، البته زمانشاه از حمایت روسای خراسان دست خواهد کشید وآن ولایت را به‌ایران خواهد گذاشت. این بار فتح‌علی شاه روی رضا نشان داد وبه‌شهزاده محمود گفت : شما بواسطه ناسازگاری هوا باید به‌طبس و یا ترشیز اقامت نمائید وتا سال آینده نمیتوانید اقدام برضد زمانشاه کنید، البته در آینده بروسای عرب آن منطقه امر خواهد شد که در حمله درهرات باشما کمك

کنند. از آن بعد دریکروز زمانشاه ازهرات به‌قصد قندهار وفتح علی شاه از سبزوار به‌قصد تهران مراجعت کردند .

زمانشاه که ازطرف ایران عجالتا مطمئن گردید ، در قندهار آمد وباقیماند. در طی همین اقامت بودکه توطئه مشهور وخطرناك برضد او بعمل آمد. آن هندی نقابدار (میان غلام محمد) توانست که اشراف درباری و فیودالهای بزرگ قبایلی را درشهر قندهار، به‌کشتن رحمت اله خان وزیر ودر قدم اول، خلع‌زمانشاه وادارد. اما قبل از آنکه این سوء قصد عملی گردد، منشی محمد شریف که‌خود شامل این دسته بود، اسرار جمعیت را بنزد وزیر وپادشاه افشا کرد. زمانشاه فورا تمام اعضای جمعیت را یگان یگان درارگ قندهار احضار واعدام نمود. در حالیکه منشی محمد شریف‌تقدیر شد ومیاغلام محمد هندی بامریدان خود قبلا به‌قصد هندوستان فرار کرده بود، ولی رحمت اله‌خان وزیر اورا درحین فرار دستگیر وبه‌عجله اعدام نمود. البته همکاران سری او میخواستند که گور اورا دربیرون دروازه هرات شهر قندهار، بانصب بیرق واشتهار شهادت ، مایه تشویق هم مسلکان او نمایند، ولی گذشت زمان مجال تقلب همیشه‌گی نداد .

زمانشاه درسال ۱۸۰۰ درشهر قندهار بود که فعالیت سیاسی وسری مخالفانه انگلیس ها ـ چنانیکه کپتان مالکم به‌لاردولسلی گورنر جنرال هند وعده داده بود ـ شروع به‌ثمر دادن نمود. درخارج کشور حکومت قاجار در صدد تجهیز محمود وحمله در افغانستان وهم تملك ولایت خراسان بود، ودر شرق کشور قوت های مختلفه‌سکهه تشویق و تحریك بقیام در برابر دولت افغانستان میشند. در داخله هم تبلیغ شدید و ناگسستنی برضد شخص زمانشاه دربین توده های مردم، فیودالها، روحانیون و قشون بعمل می‌آمد، خصوصا که زمانشاه باکشتن یازده نفر فیودالهای بزرگ تمام فیودالهای باقیمانده عشایر درانی‌را (از قبیل بارکزائی، الکوزائی، علیزائی،فوفلزائی، نورزائی ، سرکانی وبابری) برضد خود انگیخته بود. ازآن جمله فتح خان پسر پاینده خان بارکزائی بابرادران خود ومهراب‌خان، شهسوارخان، گدوخان واله دادخان بارکزائی ، الو خان وتیمور خان انکوزائی، عبدالرسول خان، امام‌بخش‌خان، عبدالعزیز خان ومحمد کریم خان علیزائی ومنصور خان کرجی زائی وغیره در تعداد ۸۵ نفر، از قندهار فرار کرده ودر ترشیز به اردوی محمود پیوستند . محمود که ازورود این اشخاص متنفذ، مخصوصا فتح‌خان (که مردجنگی وفعال وجاه طلب بود) تقویه شده بود، در صدد آمادگی حمله قاطع در افغانستان ، به‌امید انهدام سلطنت زمانشاه و تصاحب تاج وتخت برآمد. شاید اگراین فیودالها میتوانستند حدس‌بزنند که این اقدام آنان منجر به‌تباهی آینده افغانستان میگردد، تااین درجه در انهدام دولت‌مرکزی وتجزیه کشور بدست اجانب کوشش وعجله نمیکردند. ولی این گروه اغلب بیسواد واز مجاری سیاست اجانب ناآگاه بودند، لهذا زوال قدرت دولت مرکزی واعاده رژیم ملوك الطوایفی در افغانستان آمال یگانه ایشان بود، زیرا دراین صورت بود که میتوانستند شاه ضعیف ودست نشانده را همیشه آله اغراض ومنافع شخصی خود قرار داده، امتلاك اراضی وسیطره محلی خود را توسیع نموده باشند

در هر حال هنگامیکه زمانشاه در قندهار مقیم وبه‌هرات نزدیك بود، فرصت حمله ایران ومحمود در افغانستان به آسانی میسر نمیشد . پس طراحان این نقشه

تخریبی، برخلاف گذشته ، که همیشه زمانشاه را از سواحل سند وجوار هند و پنجاب بواسطه دست اندازی ایران بغرب کشور عقب میراندند، اکنون برای دور کردن زمانشاه از قندهار ، اغتشاش وقیام سکهه را بقیادت مهابت سنگه در پنجاب دامن زدند ، وزمانشاه برای خاموش کردن آتش (در ۱۸۰۱) از قندهار به‌کابل کشید وراه حمله محمود را ازترشیز تاقندهار بازگذاشت، زیرا او فکر میکرد که‌اگر حمله از ایران صورت بگیرد، مثل سابق در ولایت خراسان ودر مرتبه دوم در ولایت هرات خواهد بود، در حالیکه قوای مدافع او درخراسان وهرات زیر نظارت پسرش قیصر بنیابت میر افضل پسر مددخان اسحق زائی (درعوض زمان‌خان شکننده حمله آوران سابق ایرانی) موجود بود، اما میرافضل مرد خیانت پیشهٔ بوده ومستحق جانشینی مرد فداکاری چون زمان خان نبود. والی وافسر نظامی قندهار مهر علی‌خان ملقب به «شاه پسند خان» بودکه پنجهزار سپاهی در تحت فرمان خود داشت ومرد وظیفه شناسی بود .

شاه زمان درکابل بود که ناگهانی شنید محمود باتمام فیودال های گریزی‌درانی وکمك نظامی حکومت قاجار، بدون آنکه متعرض خراسان وهرات گردد، از ترشیزبراه سیستان بفراه حمله وفتح کرده، سر راست به‌شهر قندهار کشیده است. این نقشه سوق الجیشی بادقت ترتیب شده بود، وهمینکه محمود درسیستان رسید، بزرگترین فیودال آنجا (بهرام خان) دختر خودرا به‌کامران پسر محمود داد وخود باقوای دست داشته به اردوی اوضم شد. در رسیدن برق آسای محمود در ولایت قندهار، مهرعلی خان باقشون پنجهزار نفری خود از شهر قندهار برای دفاع خارج شد ودر میدان جنگ آنقدر ایستادگی نمود تاسپاه مختصر او ازقشون متحد وکثیر محمود درهم شکست. آنوقت اوبرای استحکام شهر قندهار داخل شهر گردید و ۲۰ روز تمام در برابر قوای مخالف وتمام فیودالهای مخالف دفاع نمود. اما خدعه دشمن در داخل شهر کار میکرد، وخاینین بکار شکنی میپرداختند. مهرعلی خان که سقوط شهر را ناگزیر میدید، پیش از آن‌که شهر را تخلیه وخود بدربار زمانشاه عزیمت نماید، دو نفر خاین را که دروازه های شهر را برای قشون دشمن گشوده بودند (حسن خان وامام بخش خان) اعدام نمود .

زمانشاه بمجرد گرفتن این‌خبر با ۳۰ هزار سپاهی ازکابل به‌قصد قندهارحرکت کرد. پیشدار اوجنرال مشهور نورزائی احمدخان بودکه در جنگهای داخلی وخارجی خدمات شایان نظامی انجام داده بود، واینك دومنزل پیشتر باده هزار عسکر سواره حرکت مینمود. زمانشاه هنوز در غزنی بودکه خبر خیانت وتسلیم شدن احمد خان بدشمن، مثل صاعقه دربین اردوی او درافتاد. احمد خان درمنزل «سراسپ» باده‌هزار سواره خود عوض جنگ بادشمن طرف او را التزام کرد. محمود باقشون خود به استقامت غزنی بحرکت افتاد. دراین وقت زمانشاه احساس کرد که يك نوع تبلیغ سری دربین اردوی او جریان دارد.چون دشمن بسرعت‌پیش می‌آمد، نخواست‌که بااین اغتشاش ذهنی افراد سپاه، با محمود مقابل شود، لهذا برای آمادگی جدید نظامی بکابل برگشت. محمود بعدازتصرف غزنی بدون درنگ بسوی کابل شتافت .زمانشاه چنین تلقین شد که بایستی به‌پشاور رود، وچون شجاع الملك برادرش حاکم علاقه های سواحل راست هند است به‌اتفاق او قشون جدید تشکیل کند وبکابل برگردد.

حوادث طوری فراهم شده بودکه این‌مرد مشهور زیر تاثیر چنین تلقیناتی قرارگرفت وچون از قشون کابل بدگمان شده بود، باعدهٔ انگشت شماری ازکابل به‌قصد پشاور برآمد. از رجال بزرگ فقط رحمت اله‌خان وزیر بااو بود وهمینکه درشنوار رسید به او پیشنهاد استراحت وتوقف مختصری در قلعه مستحکم ملا عاشق نام شنواری نمودند. زمانشاه وقتیکه با پانزده نفر سواره خود داخل قلعه شد، بزودی احساس کرد که از طرف ۲۰۰ نفر تفنگداران شنواری محصور واسیر گردیده است. ازاین بعد هر قدر شاه ووزیرش سعی کردند که عاشق خاین را رام وراه فراری بدست آرند میسر نشد .

تااین وقت محمود وفتح خان پیشدار او در کابل رسیده وبی منازعی پایتخت را گرفته بودند. ملاعاشق پسر خودرا نزد محمود فرستاده، راجع به زمانشاه هدایت خواست واسدالله‌خان برادر فتح خان داوطلب آوردن پادشاه محبوس بکابل گردید. محمود یکقطعه سواره نظام ویکنفر جراح‌در معیت اسدخان فرستاد. همینکه زمانشاه از سرنوشت خود آگاه گردید الماس مشهور «کوه‌نور» را در شگاف دیواری گذاشت. اسدخان داخل اطاق شاه گردید وسپاهیان او شاه زمان‌را بروی زمین انداختند، جراح در رسید وبانیشتر جهان بین اورا درهم شگافت . آنگاه شاه زمان نابینا را باوزیرش به‌عجله درکابل منتقل ساختند. شاه در زندان بالاحصار محبوس و وزیرش رحمت‌اله خان با دو برادرش (محمد خان وزمان خان) أعدام شدند. وبه این صورت طرح‌سیاسی و استعماری انگلیس به‌کمک عدهٔ از فیودالهای مقتدر، برای بارنخست، در افغانستان تطبیق گردید، نتیجه آنهم نجات حکومت انگلیس درهندوستان ، واعاده ملوك‌الطوایفی وتنزل دولت مرکزی در افغانستان بود .

به‌این صورت در نتیجه سیاست مخالفانه استعماری انگلیس، وحرص وجهالت حکومت قاجاری ایران، مخصوصا اغراض شهزاده محمود وعدهٔ از فیودالهای مقتدر درانی ، دولت بزرگی بنفع استعمار در آسیای وسطی برافتاد، وافغانستان بار دیگر در سراشیبی انحطاط سیاسی واقتصادی فرو افتاد. دو سال از خلع زمانشاه نگذشته بود (۱۸۰۳) که ولایت خراسان را که سالانه یك ملیون روپیه وپنجاه هزار خروار غله مالیات داشت ، دولت قاجاری ایران گرفت وبعدها دولت روسیه به مرو دست انداخت . پنجاب بعد از زمانشاه در تحت اداره رنجیب سنگ اعلان استقلال کرد . ازتاریخ عزل زمانشاه تا ۲۰ سال (دوره حکمرانی برادران وزیر فتح‌خان) قلعه اتك، ملتان، کشمیر ، دیره غازی، دیره‌اسمعیل وپشاور، یکی پی دیگری از افغانستان جدا وبه حکومت جدید الظهور سکهه پنجاب الحاق گردید، تابدست انگلیس هابرسد . این تجزیه وانتزاع پارچه های مختلف مملکت تا اواخر قرن نزدهم طول کشید، و بالاخره سیاست انگلیس ، افغانستان قدیم را در قالب کوچك وفشرده کنونی درآورد (البته به‌کمك عدهٔ از فیودالهایٔ مقتدر داخلی) . جانشینان بی‌کفایت زمانشاه هم، مجددا توسعهٔ سیستم ملوك الطوایفی را در افغانستان بار آوردند، وکشور را قرنی به‌عقب راندند .

در زمان سلطنت شاه محمود ابدالی (۱۸۰۱ ــ ۱۸۰٤) :

بعد ازخلع زمانشاه ، شاه محمود رسما پادشاه افغانستان شد. ولی اوبی‌کفایتی

خودرا در اداره کشور درچنین دوره بحرانی ـ که سیاست انگلیس تمام افغانستان را آتش ساخته بود ـ نشان داد. در غرب افغانستان دولت قاجاری ایران آله سیاست استعماری انگلیس شده ودر صدد تجزیه ولایت خراسان از افغانستان بود. همچنان در شرق افغانستان حکومت سك پنجاب که‌تحت الاطاعه دولت افغانستان بود، استقلال خودش را اعلان کرده بود. حکومات قاجاری وسکهه برمحور دیپلو ماسی حکومت انگلیسی هند، دور خورده وبرای تضعیف قدرت افغانستان، بشکل طلایهٔ سپاه استعماری انگلیس درآمده بودند معهذا اگر انگلیس موفق به اشتعال داخلی افغانستان نمیگردید ، و یافیودالهای افغانستان اغراض شخصی خود را برمصالح کشور مقدم نمیشمردند ، ایران وپنجاب هیچ کدام قادربه اضمحلال افغانستان نبودند .

همینکه محمود پادشاه شد، وزارت خود را به‌محمداکرم خان‌امین الملك وقاضی القضاتی را به ملامحمد سعیدخان داد. شیرمحمد خان مختارالدوله، آدم دوم دولت گردید، وفتح خان لقب «شاه دوست» گرفت . حکومت‌هرات به‌شهزاده فیروزالدین گذاشته شد وعبداله خان الکوزائی (محبوس زمانشاه) رها و والی کشمیر مقرر گردید. پسر همین شخص است که بعد ها وزیر مشهور هرات گردید (یار محمد خان). در این وقت شجاع الملك در پشاور برخاست و با افسران بزرگ دربار سرا داخل مکاتبه گردید . از طرف دیگر قوای بزرگ غلجائی برهبری عبدالرحیم خان بغرض سقوط دادن دولت فاسد شدهٔ ابدالی، قیام کردند وبه استقامت غزنی روان شدند. غزنی سقوط کرد وقیام کنندگان وارد لوگر شدند. ولی قوای شاه محمود به قیادت شیر محمد مختار الدوله، جلو شورشیان‌را درمحل «سجاوند» گرفت. شورشیان در قلعه زرین تکیه کرده وشباشب به‌قصد کابل حرکت نمودند، اما مختار الدوله برگشت وباقوای خود به‌عجله بین آنها وکابل سد کشید. دراین جنگ ششهزارنفر کشته شد وقیام کنندگان به‌سبب ضعف اسلحه وتنظیم عسکری منهزم گردیدند. از طرف دیگر شجاع الملك حملهٔ زردادخان فوفلزائی را که از یوسف زائی برضد او شروع کرده بود، توسط گل محمد وفیض طلب بامی‌زائی عقب زده و به استقامت‌کابل باده‌هزار عسکر حرکت کرد. پیشدار اونیز درجلال آباد برپیشدار شاه محمود غلبه نمود. ولی قشون شاه محمود در موضع «اشپان» شجاع الملك را درهم شکست و شهزاده کامران داخل پشاور گردید. شجاع الملك از راه کرم وتیرا بدره های خیبر پناهنده شد وبه تشکیل قوای جدید پرداخت. اما باز عبدالوحد حاکم وخواجه محمد قوماندان نظامی پشاور قوای شجاع الملك را در «سنگو خیل» بکوفتند. کامران بکابل رفته واز طرف پدر به‌حکومت قندهار اعزام‌گردید، در حالیکه هرات‌هم بدست فیروز الدین برادر شاه محمود ، توسط میر افضل نایب قیصر (پسر زمانشاه ووالی هرات) رسید. قیصر فراری به کاکای خود شجاع الملك پیوست .

در سال ۱۸۰۳ غلجائی هاً مجددا به‌تعداد چهل هزار نفر قیام نمودند، وبرهبری عبدالرحیم خان بکابل وقندهار حمله نمودند. این بار وزیر فتح خان به‌جلوگیری پرداخت وبه این مجادله صبغه قبیلوی داد. لهذا غلجائی ها درهر دو محاذ کابل و قندهار مغلوب شدند. متعاقبا قشون بخارا جیحون را عبور کرد ولی ازقشون شاه محمود شکست خورد. دولت قاجارری ایران از فرصت استفاده کرده مشهد ونیشاپور را اشغال کرد، ونادر مرزا حاکم افغانی را با ۳۸ نفر خانواده‌اش درتهران برده وبجز

یك‌طفل همه را اعدام نمود. شجاع الملك ازسرزمین افریدی به کاکرستان وغلجائی و شکارپور رفته، ازتجار بازورپول به‌قرضه‌گرفت وعسکر تجهیزکرده به‌قندهار تاخت اما در کوژك از قشون کامران شکست خورده وبه ارغسان رفت. سپاه پنجهزار نفری فیرز الدین وملك قاسم پسرش بر سر او درارغسان‌ریخته وشه شجاع جنگ ناکرده فرار کرد .

شاه محمود با چنین اوضاعی هنوز در ارگ بالاحصار نشسته مشغول عشرت واناث بود. کامران پسرش دورتر ازمرکز قرار داشت وامور دولت در دست یك عده رجال مخالف ومتخالفی افتاده بودکه در رقابت وخصومت درسرانحصار قدرت بودند. فتح‌خان «شاه دوست» وشیر محمد خان «مختار الدوله» با محمد اکرم خان وزیر ضدیت داشتند، وجنرال احمدخان نورزائی ونواب خان ومیر واعظ (روحانی بزرگ) باشخص شاه دشمنی میورزیدند. شاه محمود ، فتح‌خان رابرای حصول مالیات پشاور وکوهات وبنووغیره فرستاده واو بعد از حصول پول نزد کامران به‌قندهار رفت وباز درکابل آمده ووزیر شد. شیرمحمد خان مختار الدوله که خودرا مستحق وزارت میدانست، ازاین تعیین شاه برنجید ومخالفت خودرا علنی‌کرد وباسید احمد «میرواعظ» پیوست. همچنین محمد علی میر آخور باشی ومحمدخان نساقچی باشی، قبلا از کابل فرار کرده وبه شجاع الملك پیوسته بودند .

در سال ۱۸۰٤ یکدست مخفی در کابل، برای بار اول آتش یك جنگ مذهبی را بین سنی وشیعه مشتعل ساخت . وزیر فتح‌خان این‌نزاع را در محلش باآرامی خاموش نمود. همینکه وزیر فتح‌خان برای حصول مالیات بامیان ازکابل دورشد ،مردم کابل که از اداره شاه محمود ناراض ومتنفر بودند، قیام کردند واورا درشهر بالا حصار محصور نمودند. قوای شاه محمود از فراز برجهای مرتفع بالا حصار ، شهریان کابل را تحت باران گلوله توپ قرار داد. مردم تازیر «شاه‌برج» بالاحصار نقب‌زدند، ومردم کوهدامن وکوهستان بطرفداری مردم کابل رسیدند. مختارالدوله ازکابل فرار کرده ودر نزد شجاع الملك رفت. شجاع الملك بدعوت مردم کابل براه زرمت والتمور در لوگر رسیده بود. شجاع الملك به‌عجله وارد کابل شده در باغ مشهور «بابر» منزل گرفت. بیشتر از ۱۵۰ هزار نفر بدور اوجمع شدند. این وقت وزیر فتح خان با قشون ده هزار نفری ازبامیان برای تخلیص شاه محمود رسید. مگر سپاه شجاع الملك بقیادت مختار الدوله درقلعه قاضی جلو اورا گرفت. فتح‌خان به‌قندهار فرار کرد ودر نزد کامران جاگرفت . شاه محمود مجبور شدکه تسلیم شود. شجاع‌الملك داخل بالاحصار شده، محمود را محبوس وسلطنت خود را اعلام کرد .

در زمان سلطنت شه شجاع (۱۸۰٤ ـ ۱۸۰۹) :

شه شجاع بزودی پنجهزار سواره نظام بقیادت عطا محمد خان پسر مختارالدوله وجنرال احمد خان نورزائی‌وسیدال خان،باشهزاده حیدر به‌قندهار سوق‌کرد. شهزاده کامران ووزیر فتح خان جنگ ناکرده بفراه فرار کردند وقندهار فتح شد. شه شجاع متعرض هرات وفراه نگردیده، ولایات مذکوره راکماکان به‌شهزاده فیروز الدین گذاشت ، واو حکومت فراه را به‌شهزاده کامران فراری داد. در حالیکه وزیر فتح‌خان باآنها نساخته به‌معروف قندهار کشید. بعدها شاه شجاع حکومت قندهاررا به‌شهزاده

قیصر بداد. شاه شجاع ملا عاشق شنواری را بکابل خواسته واعدام نمود، الماس کوه‌نور نیز از قلعه او گرفته شد. فتح خان توسط مختارالدوله به‌شاه شجاع مراجعه کرد وعفو شد، وبدربار آمد. مگر او درکمین فرصت بود تاآنچه در دل دارد عملی نماید، زیرا در افغانستان تبلیغ شده بود که فتح‌خان «تاج بخش» است واو درتخت این تلقین قرار گرفته بود. لهذا اتصالا جهد میورزید که‌یکی را از تخت بزیر اندازد ودیگری را بردارد، واین از جهتی بود که هنوز ذهنیت عمومی تنها اولاده احمدشاه ابدالی را مستحق پادشاهی افغانستان میدانست ، پس فتح خان نمیتوانست ادعای پادشاهی کند، اما میتوانست کسی را از خاندان احمدشاه به پادشاهی بردارد که مثل قلم در انگشتان اوبازی کند. درقدم اول چنین شخص همان شاه محمود محبوس‌بود، ولی او ازبین رفته ودر دسترس فتح‌خان نبود .

فتح‌خان هنگامیکه شاه شجاع با ۳۰ هزار عسکر به‌قصد پشاور حرکت کرد، از اردوی شاه جدا شد وبه‌قندهار رفت ودر صدد شدکه شهزاده قیصر را آله اغراض خود قرار دهد. او دراین کارموفق گردید وقیصر (که زمانشاه پدرش کشندهٔ پدر فتح‌خان بود) اینك به‌مشوره فتح خان اتکا واعتماد نموده، نایب خود احمدخان‌نورزائی را مجبوس وخودش را وارث حقیقی سلطنت کشور اعلام کرد ومتعاقبا بافتح‌خان و قشون قندهار بکابل مارش نمود. شه شجاع که در پشاور نشسته ومالیات کشمیر ودیره‌جات را تحویل گرفته‌بود، همینکه ازقصد قیصر وفتح‌خان اطلاع گرفت، بکابل مراجعت کرد ودر قلعه قاضی معسکر گرفت. قیصر وفتح‌خان بعد از نزدیك شدن‌شاه دیدند که در سپاه شان تزلزل افتاده وفیض اله‌خان بادسته عسکری خود از سپاه قندهار جدا وبه اردوی شاه پیوسته است ، پس هر دو دل ازدست داده وبه‌قندهار جنگ ناکرده فرار نمودند. شاه شجاع نیز به‌قندهار رفت وباز قیصر وفتح خان فرار کردند. زمانشاه که در اردوی شاه شجاع بود، برادر را واداشت که پسرش راعفوکند ومجددا به‌حکومت قندهار ــ درمعیت زمانشاه ــ بگمارد .

تا این وقت (۱۸۰۵) نمایندهٔ امیر حیدر توره پادشاه بخارا، نامه وهدایای‌بخارا رابنزد شه‌شجاع‌تقدیم وخواهش‌کرده بودکه بادادن دختری ازامیر حیدر به‌شاه شجاع ودختر شه شجاع به‌امیرحیدر، روابط دوکشور تحکیم‌گردد. شاه شجاع دامادی خودش را به امیر حیدر پذیرفت ولی از داماد شدن امیر حیدر طفره زد. مصطفی خان برادر محمود والی‌بلوچستان نیز در قندهار آمده ودختر برادر را به‌شهزاده تیمور، پسرشه شجاع بزنی داد و همینکه شاه شجاع به قصد سند از قندهار به«گنداب» رسید، خود محمود بلوچ هم باششهزار سپاهی به اردوی شاه شجاع پیوست. شاه شجاع به شکار پور رسیده بود که نمایندگان میران سند با دوملیون روپیه مالیات سند، بنزد او رسیدند. شاه از آنجا بدیره جات ودر ۱۸۰٦ به‌پشاور رسید ومختار الدوله رابرای تحویل گرفتن مالیات کشمیر فرستاد. مختار الدوله در ۱۸۰۷ بنام اینکه عبداله‌خان حاکم کشمیر مقاومت میکند، او را درهم شکست و حکومت کشمیر را به‌پسر خود عطا محمد خان‌داد وعبداله‌خان که شخصی کارکنی‌بود، دراین‌گیر ودار ازجهان‌بگذشت. فتح‌خان که قیصررا مجددا حاکم قندهار دید، بفراه‌رفته وکامران را برانگیخت و متفقا به قندهار عسکر کشیدند . قیصر درهم شکست وقندهار در دست کامران افتاد. شاه شجاع مجبور به‌عسکر کشی شد ولی فتح خان وکامران از قندهار فرار کردند. شاه

در شهر صفا رسیده بودکه باز عریضه فتح‌خان از گرشك توسط درباریان بنزدش پیش شد. شاه فتح‌خان را خواسته وعفو نمود وقیصر را حاکم کابل وشهزاده یونس را بانیابت میرعلم خان در قندهار مقرر کرد .

شاه به‌شکار پور رفت ودرهمین وقت شاه محمود بدستیاری علی محمد خان فرملی از زندان بالاحصار کابل موفق بفرار درفراه شد. شیر محمدخان مختارالدوله از کشمیر بکابل آمده وقیصر را به‌بغاوت وادار نمود وبه‌اتفاق خواجه محمد پوپلزائی سپاه به پشاور کشید. فتح خان نیز از شکارپور به‌قندهار فرار کرد. شاه به‌پشاور آمد ودر جنگی که با مختار الدوله نمود (۱۸۰۸)، مختار الدوله وخواجه محمد درمیدان جنگ کشته شدند وقیصر بکابل فرار کرد. وقتیکه شاه بکابل آمد، میر واعظ قبلا به‌خون خواهی مختار الدوله، شهزادگان محبوس را از زندان بالاحصار رها کرده وبا قیصر یکجا به‌کوهستان پناه برده بود، ودر مقابل عساکر اعزامی شاه شجاع مکرر جنگید. مگر بالاخره قیصر به‌شاه شجاع تسلیم شد ومورد عفو قرار گرفته وازحکومت کابل معزول گردید. در همین وقت بودکه عطا محمد پسر مختارالدوله به‌خون خواهی پدر در کشمیر باغی شد، فتح‌خان در قندهار شهزاده یونس را اغوا کرده، ونایبش میرعلم خان را بفرار درکابل مجبور نمود، وشاه محمود را ازفراه به‌قندهار خواسته وبه پادشاهی برداشت .

در چنین ایامی که جنگهای فیودالی سرتاسر افغانستان را به‌جباخانه‌ئی تبدیل کرده‌بود، وهرروز یکجائی منفلق میگردید، مردم مملکت درزیر ضربات آن سخت کوفته میشدند. قدرت دولت مرکزی از بین رفته وپادشاه کشور که‌خود بدستیاری فیودالهای قوی سلطنت راگرفته بود، برای ارضای آنها وتامین منافع ایشان حصص مملکت و مالیات دولت را به اقطاع وتیول وجاگیرشان میداد، وخود در بین مسابقه و رقابت جاه طلبی آنان در نوسان بوده ، گاهی یکطرف و گاهی دیگر طرف را التزام‌کرده وطرف مقابل را برضد خود برمی‌انگیخت، واگر میخواست به‌پای بایستد، همه‌را در مقابل خویش خصم متحد می‌یافت. این است‌که در دوره شاه محمود وشه شجاع،دولت مرکزی ضعیف و سرتاسر افغانستان در دست فیودالها وملوك الطوایف افتاد، که همدیگر را میخوردند وبرای جلب فیودالهای کوچك به‌آنها دست درازی برای چپاول مردم میدادند. دیگر قضیهٔ وطن وملت ومملکت درنزد آنها مطرح نبود، فقط چیزیکه ایشان میدانستند کسب قدرت شخصی و تحصیل اراضی بیشتر وبهتر بود وبس . این است که افغانستان درزیر پای شاه محمود وشه شجاع آتش گرفته بود .

دولت قاجاری ایران که چنین دید به هرات حمله کرده وچهل روز شهر را در زیر محاصره قرار داد. فیروز الدین که افغانستان را مشتعل وخود را تنها احساس میکرد، مجبورشد که بادادن پول وتحفه، محمدولی میرزای ایرانی را به بازگشت وادارد. اما محمد ولی تنها برنه‌گشت واز سرهای پنجصد نفر مدافعین افغانی پنجصد نیزه برافراشت و در نزد فتح علی‌شاه قاجار بفرستاد، وهم درباز گشت از هرات دهات عرض راه را تاراج نمود. شاه شجاع ازکابل به‌عزم رزم فتح‌خان وشاه محمود به‌قندهار کشید واز غزنی گذشت ودرپل سنگی رسید. فتح‌خان وشاه محمود جنگ ناکرده فرار کردند. شاه شجاع بعداز تامین قندهار به‌قصد فراه وهرات حرکت کرد. در عرض راه عریضه تسلیمی فیروزالدین وتضمین از حرکات آینده شاه محمودرسید.

شاه شجاع خواهش فیروزالدین را پذیرفته، حکومت هرات را به او گذاشت. شاه در ۱۸۰۹ جهت سرکوب شورش اهالی کشمیر به پشاور رفت واز آنجا یك سپاه دوازده هزار نفری بقیادت شهزاده منصور ومحمد اکرم خان امین‌الملك، به‌کشمیر فرستاد.

درهمین وقت بود که هیئت سیاسی الفنستن (۱) ازراه راجپوتانه وسند ودیره جات وکوهات وارد پشاور گردید. قبلا هیئت ازطرف حاکم افغانی ملتان (مظفر خان) کتبا به شاه شجاع معرفی شده بود. این وقتی بودکه انگلیس ها از اتحاد ناپلیون وزار روسیه به‌مقصد حمله درهند هراسان شده بودند، لهذا هیئت سیاسی آنها در پشاور ولاهور و ایران وسند مشغول عقد معاهدات گردید، تااین دولت ها راه عبور به‌حمله آوران اروپائی را ازخاك خود بجانب هند ندهند . از آنجمله سرهار فورد جونز که از لندن براه بمبی در ایران رفته بود، در ۱۲ مارچ ۱۸۰۹ باحکومت قاجاری ایران عهدنامهٔ ببست که طبق آن ایران تعهد کرد: هیچ قوه اروپائی را راه عبور به هند ندهد، واگر افغانستان ویادیگری به‌هند حمله کند، ایران برای دفاع هندعسکر کشی نماید. برتانیا تعهد کردکه در صورت حمله کدام دولت اروپائی درایران، کمك نظامی و تجهیزات جنگی به‌کشور مذکور خواهد نمود .

هیئت الفنستن هدایائی (چون تفنگ ، تفنگچه، ساعت آئینه، وظروف بلوری، فیل وعماری وهم یك بالاپوش زردوزی) از طرف پادشاه انگلستان برای شه شجاع آورده بود. الفنستن روز باریابی خودرا بحضور شاه شجاع چنین تصویر میکند: شاه در صدر مجلس روی تختی نشسته تاج ولباس پراز جواهر داشت، دربار خاموش ودر اطراف تخت خواجه سرایان استاده بودند، هیچ‌کس مجال دست شور دادن نداشت، ما از دورمقابل شاه خمیدیم وباز دستها افراخته شاه را دعا گفتیم ، آنگاه داخل خیمه شدیم . چاوش باشی بدون تذکر القاب ویا الفاظ تشریفاتی ، تنهسا نام های مارایاد وعرض کرد: قربان ، این‌ها از اروپا به‌حیث سفیر حاضر حضور والا شده‌اند. شاه به‌آواز صاف ورسا گفت: خوش آمدید . ماجددا دعا کردیم وبار سوم تعظیم نمودیم. شاه امر کرد که به‌اینها خلعت داده شود. بعدازاین افسر قومانده داد وعساکریکه در قطارهای دو طرفه ایستاده بودند، بیك قطار تبدیل شده واز دربار برگشتند. در قومانده دوم سایر عساکر مارش نمودند،در قومانده سوم‌تمام درباریان-بجز چندنفر - مرخص گردیدند. دراین اثنا شاه باعظمت وجلال از تخت برخاست و درشانه دونفر خواجه سراتکیه داد تا ازنظر ناپدید گردید، مامورین باقیمانده نیز درقطار های دونفری پیش رفتند. پای اندازها همه قالین های نفیس بود. شاه کابل بسیار زیبا ودارای ریش سیاه بود، مردخوش طبع وتقریبا ۳۰ ساله‌ئی بنظر می‌آمد.

درهر حال مامور مذاکره بالفنستن، محمداکرم امین الملك وزیر وابوالحسن خزانه‌دار شه شجاع بود. در نتیجه مذاکره، برای اولین بار معاهده‌ئی بین افغانستان وانگلیس درهفدهم جون ۱۸۰۹ به‌امضا رسید که‌روی همرفته مقصد انگلیس را ازنظر دفاع هند برآورده میساخت، وعین این کامیابی را هیئت های انگلیسی در ایران و پنجاب بدست آوردند. انگلیسها باشاه شجاع سه معاهده کردند، یکی همین‌معاهده پشاور در حالیکه شاه شجاع پادشاه مستقل وطرف احتیاج سیاسی انگلیس بود،

Mount Stewart Elphinston — (۱)

دیگر معاهده لاهور در حالیکه شه شجاع مرد مخلوع ومسلوب الاختیاری بود، سوم معاهده قندهار در حالیکه شه شجاع درزیر سیطره نظامی انگلیس ها قرار داشت. محتویات این سه معاهده بایکنفر ، نماینده حقیقی روح ابن الوقتی و دیپلماسی انگلیس در شرق است. عهدنامه پشاور ازاین قرار است :

«آنگاه که فرستادگان دولت بهیهٔ انگلیس را خسته‌گی جاده پیمائی رفع‌گردیده راحت حاصل شد، سخن از اتحاد دولتین دربین ایشان وشاه والاجاه بنیاد گردیده ، رشته دوستی واتحاد دولتین بواسطه مستر الفنستن ومستر جی وکیلین دولت انگلیس، چنین انعقاد پذیرفته ، وثیقه عهد مرقوم گشت : ازآنجا که به‌سبب ظهور تمهیدات عنوان موافقت ومرافقت ازطرف قوم فرانسه باپادشاه ایران، باارادهٔ یورش آوردن بر مملکت سرکار عظمت مدار پادشاه درددران وبعد ازآن در ممالك سرکار دولت انگلیس متعلقه کشور هند، جناب شهامت وبسالت مرتبت نبالت وایالت منزلت امیرالامرا، العظام فراست وکیاست ارتسام مستر الفنستن بهادر به‌جهت این معنی مامور آمده که به اتفاق واستصواب کارگذاران حضور **باهر النور اعلیحضرت** فلك رفعت، قمرطلعت، ناهید بهجت، عطاردفطنت، خورشید مرتبت، بهرام صولت، برجیس سعادت، کیوان منزلت، سکندر حشم، جمشید خدم، قاآن دربان، قیصر پاسبان ، ظل ظلیل کردگار جلیل، حامی مراسم معدلت وماحی آثار بدعت، الموید بتائیدات الله پادشاه سپهر بارگاه کابل ، طرح انداز سررشته حفظ و حراست ممالك هردو سرکار عالم مدار، ازاسپ یورش متخیله قوم فرانس وقاجار شوند. چنانچه از طرف جناب عظمت وجلالت واقبال ماب، حشمت وفخامت واجلال نصاب، اریکه آرای قوت واقتدار ووساده پیرای قدرت واعتبار، محرم حقایق‌ملت مسیحیه، مشیر خاص‌دولت انگلیسیه، رموزدان احکام سلطانی، مقرب بارگاه جهان بانی، اشرف الامرا لارد منتو گورنر جنرال بهادر، مالك ومختار جمیع امور مالی وملکی وعسکری متعلقه ممالك فسیع المسالك سرکار انگلیس بهادر واقعهٔ دیار هند، بدربار فیض آثار پادشاه ممدوح متعین ومامور وبسعادت تلثیم عتبهٔ علیه فایض ومستعد شده، ومقصود دوستانه افادت انتمای‌تعینات خود را بمعرض عرض واظهار حضور باهر النوز پادشاه ممدوح در آوردند. وپادشاه ممدوح نیز فواید ومنافع سر رشته موافقت ومرافقت هردو دولت دوران عدت را، در این باب بنظر حق‌بین دیده، بوجه احسن votوروش مستحسن فهمیده ، بکار پردازان سرکار خود حکم فرمودند، که باسفیر موصوف سوال وجواب نمایند، ولحاظ سود وبهبود هر دو سرکار جهان مدار را داشته ، عهد نامه دوستی شمامه یکجهتی ختامه، فیمابین دولتین قوی شوکتین علیتین موثق گردانند، ودر این صورت بفضل وعنایت لم یزلی، قطعه عهدنامه مشتمل برچند شرط ، درمیان کار گذاران موصوف وسفیر دولت انگلیس بهادر، حسن انتساق وبمهر خاص میمنت اختصاص پادشاه ممدوح‌درجه منظوری یافت، چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامه مزبور را به‌عالیخدمت فیض‌موهبت گورنر جنرال بهادر معزی الیه، جهت مهر ودستخط ارسال داشته بودند، وشرایط مندرجه آن پیش نواب صاحب معزی الیه، بلاتغیر وتبدیل مقصد ومعنی، منظور شده، باالفعل نقل دفعات عهدنامه مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر ودست خط نواب‌معزی الیه، ونیز دست خط امرای که در انتظام امور این ریاست شریك‌اند، مرسل گشت، و مستلزماتیکه ایفای آن چه در حال وچه درمال ابدالدهر برذمت همت اولیای هر دو

دولت ابدمدت، واجب ولازم خواهد بود، محض ازروی مضامین وفحوای کلام موانست اکین دفعات مزبوره که درذیل تحریر یافت مشخص ومستنبط خواهد گردید:

«اولا آنکه چون طایفه فرانسه وقاجاریه باهم در مخالفت دولت، درانیه متفق شده‌اند، هرگاه خواسته باشند که در ممالك سلطانی عبور نمایند، چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح، سدراه آنها شده، حتی‌المقدور درمجادله وممانعه آنها کوشیده ، نگذارند که عابر وقاصد هند متعلقهٔ انگلیس شوند .

«ثانیا آنکه اگر فرانسوی وقاجاری بمعاهده خودها عازم ملك پادشاهی شده‌لشکر کشی نمایند، کارکنان دولت انگلیسیه به‌جهت تدافع آنها قصوری نورزیده، از اخراجات جهت مهم مزبور خودرا معاف ندارند، وهرگاه قرار داد معاهدهٔ فرانس و قاجار برقرار هم نباشد، این دو مطلب که مرقوم خامه مشکین شمامه گردید، برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد .

«ثالثا آنکه فیمابین این دودولت دوستی ویگانگی همیشه برقرار بوده، حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد، وبه ملك دیگر به‌هیچگونه مداخلت ننمایند، وپادشاه ممدوح از فرانسویان احدی را درملك خودراه ندهند فقط وچون خیر خواهان دولتین عهدنامه را باینوجه نگار نمودند، واز طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد، مراقمه هذابمهر ودست خط نواب صاحب ممدوح ودست خط دیگر امرای شریك امور انتظام این‌ریاست، در تاریخ هفدهم جون ۱۸۰۹ مطابق دوم جمادی الاول ۱۲۲۲ هجری سمت تحریر یافت .»

۲۹ سال بعد انگلیس معاهدهٔ سه‌جانبه وهژده فقره‌ئی‌لاهور مورخ۲۶ جون ۱۸۳۸ راباشه شجاع به‌امضا رساند. این معاهده از نظر حقوقی در دنیا ماهیت بی‌نظیری داشت، به این معنی‌که یکطرف مکناتن نمایندهٔ اکلند گورنر جنرال هند، وطرف دیگر رنجیب سنگ پادشاه پنجاب، وطرف سوم یکمرد فراری وشاه مخلوع بنام شجاع الملك مقیم هند وجیره‌خوار حکومت انگلیس بود، که او را بحیث پادشاه افغانستان شناختند . ماده اول این معاهده چنین میگوید : «آنچه ممالك متعلقه اینروی آب سند وآنروی آب مذکور که در تحت تصرف وداخل علاقه سرکار خالصه‌جی (رنجیت) است چون صوبه کشمیر ، باحدود شرقی وغربی وجنوبی وشمالی اتك وچچه وهزاره و کنبل وانت وغیره توابع آن، وپشاور بایوسفزائی وغیره، وختك وهشت سنگر ومچنی وکوهات وهنگو وسایر توابع پشاور تاحدخیبر وبنو ووزیر وتانك وگرانك وکاله باغ وخوشحال گده وغیره باتوابع‌آن، ودیرهٔ اسمعیل خان وتوابع آن ودیرهٔغازی خان‌وکوت مشهن وعمرکوت وغیره باجمیع توابع آن وسهنکر واروات‌مندواجل وحاجی‌پور و روح پور،وهرسه کیچی ملك میسنگره باتمام حدودآن ، وصوبه ملتان باتمام ملك آن. سرکار شاه موصوف (شه شجاع) وسایر خاندان سدوزائی‌را درممالك مرقومة الصدر، هیچ‌دعوی نسلا بعد نسل وبطنا بعد بطن نبوده ونخواهد بود .»

ماده چهارم میگوید : درباره شکارپور وعلاقه های سند که در راست دریای‌سند واقع است، هرفیصله‌ئی که بین رنجیت وکلادوید بعمل آید، طرف قبول شاه شجاع خواهد بود. در یازدهم ذکر است که : اگر شاه از مهاراجه کمك نظامی بگیرد، درآن صورت غنایم حاصله متساویا بین هردو تقسیم میشود، واگر چنین غنایمی بدون‌کمك مهارجه بدست آید،هم یك قسمت آنرا شاه برای رنجیت میفرستد .

در ماده چهاردهم میگوید: دوست ودشمن هرسه سرکارات ممدوحین یعنی‌سرکار

خالصه جی وسرکار کمپانی انگلیس بهادر وسرکار شاه موصوف، واحد است. ماده شانزدهم گوید: آنچه ممالك وتوابع آن درتصرف میران سند الحال است، شه شجاع الملك وسایر خاندان سدوزائی رانسلا بعدنسل بطنابعدبطن، بابت‌فرمان بردا ر ی یا باقیات معاملهٔ مال گذاری ، در حال واستقبال باآن ممالك هیچ دعوی وسروکاری نیست ونخواهد بود، ملك ومال میران سندیه نسلا بعدنسل است وخواهد ماند. (پنجسال بعد انگلیس تمام سندرا مالك ومال کمپانی نسلا بعد نسل قرار داد !). ماده هفدهم میگوید : هرگاه شه شجاع الملك درملك کابل وقندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد، آنگاه در مملکت محروسه والی هرات برادر زاده شاه موصوف به‌هیچ جهت متعرض ودست انداز نخواهد شد. ماده هژدهم میگوید: شاه شجاع الملك وسایر خاندان سدوزائی بدون استمزاج واستصواب سرکارین عالیین خالصه جی وسرکار کمپنی انگلیس معامله وسر وکار باحدی از سرکارین‌یعنی پادشاهان غیرنخواهد کرد، واگر احیانا کدام سرکار غیر عزم لشکر کشی برملك سرکار خالصه‌جی یاصاحبان انگلیس نماید، بقدر مقدور خود بمقابله آن پردازد.»

یکسال بعدتر که انگلیس درزیر نقاب شه شجاع داخل افغانستان شد، وشه شجاع پادشاهي خودرا درقندهار اعلام نمود، «دوستان» انگلیسی او درهفتم می ۱۸۳۹ معاهدهٔ «دوستانه» ذیل را در سایه سرنیزه بااو امضاکردند: ماده اول : روشن و مبرهن باشد که جمیع شرایط عهد نامه که بتاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ فیمابین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه فی جاه شه شجاع الملك ومهاراجه رنجیت سنگه زیب نفاذ یافته ، بحال وبرقرار خواهد بود، وسرکارات ثلاثه بموجب شرایط عهدنامه مذکوره کاربند خواهند شد. ماده دوم : به‌مد نظر ارتباط و استدامت اتحاد واقع فیمابین سرکار دولت مدار انگلیسیه وشاه مفتخرالیه ، یك «صاحب» ایلچی‌انگلیس ازطرف‌سر کار انگلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر وموجود خواهدماند، ودرصورت مناسبه و مصلحت متصور ساختن ،پادشاه ممدوح نیز ایلچی ازطـرف خود جهت اقامت‌بخدمت گورنر جنرال بهادر ، معین و مامور خواهند فـرمود .ماده سوم : به عوض و بدل معاونت معاهدت دیرینه ، و نظر بر اتـحاد و محبت کـاملهٔ مستقیمه که ازجانب‌سرکار دولت مدارانگلیسیه ، و کیفیت شاه ذی جاه‌شه شجاع روبه ظهور آورده است ، و بلحاظ یگانگی و یکجهتی هر دو سرکار مختشم الیه ،گاهی احدی را از قوم‌واهل فرنگ درزمره نوکران ،منتظم و منسلك نخواهند کرد ، وکسی از اهل فرنگ رااجازت استقامت بملك افغانستان ،بدون اطلاع واسترضای سرکار انگلیس عطا نخواهند فرمود . ماده چهارم : فوج منتظم و مرتب که صاحبان‌انگلیس سرکرده و سرداران باشند ، برای حفاظت ملك و ذات پادشاه مفخرالیه ، و هم جهت اندفاع‌اعدای بیرونی ،علی‌الدوام در ملك افغانستان مقرر و معین خواهد شد ،و هر خدمتی که بصوابدید شاه و ایلچی (!) مذکور مناسب و ضرور متصور گردد، ازفوج مذکور گرفته آید . ماده پنجم : خرج فوج مذکور طوریکه الحال است ، آینده ‌بهمان اسلوب خواهد ماند،وتعدادسرداران انگلیسیه معینه لشکر مذکور ، زیاده از پنجاه‌نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه‌مفخرالیه خواهش ازدیاد آن و ازدیادفوج مذکورنکنند. ماده ششم : شاه‌شجاع‌الملك متفخرا لیه‌مشاهرهٔ فوج‌مذکور راحتی الوسع ولامکان از خزانه خود مودی سازند .م اده هفتم :در خصوص امر تجارت ، شاه ممدوح در صورت پیش آمدن موانع‌بیجا، انسداد وارتفاع آن فرمایند ، و هر تدبیریکه در رای صواب انتمای شاه مفتخرالیه بصلاح ایلچی انگلیسی، برای رفاه مردم تجار قـرار پذیرد ، جلوهٔ ظهور خواهد کرد . ماده هشتم : مضامین دفعات هفت گانه مرقومه بالا ابدآ ودایما تا بقای حکومت وسلطنت خاندان سدوزائی ، بحال وبر قـرارومستقر

و پایدار خواهد ماند.(دارالقرارقندهار)
درهرحال شه شجاع معاهده پشاور را باالنفستن امضا کرد، در حالیکه قشون نظامی او در کشمیر تباه شده بود ، و در قندهار محمد اعظم خان و میر علم خان نایبان شهزاده یونس والی قندهار به گردن هم افتاده بودند ، تا جائیکه میر علم خان درخفا توسط ملامحمد سعید خان خوانچه زائی که ازهمکاران فتح خان‌بود، شاه محمودفراری و فتح خان را برای‌اشغال‌قندهار بخواست ، آنها آمدند و میرعلم باقشون خود تسلیم و شهزاده اعظم خان بفرار در پشاور مجبور شد . شاه محمود مجدداً سلطنت خود را در قندهاراعلام کردوحکومت قندهار رابه‌برادر خود شهزاده ایوب ونیابتش را به‌برادر وزیر فتح‌خان (اسدالله خان) باعنوان نوابی د'د . اما وزیر فتح خان که بامیرعلم‌رقابت داشت ، او را به امرشاه‌محمود محبوس کرد و بعد ها بقتل رساند ، متعاقباً شاه محمود ووزیر فتح خان بکابل‌کشیدند ، و با استفاده از اختلاف آرای مامورین شه شجاع ، شهر را اشغال کردند و بسرعت بخط پشاور حرکت نمودند .
شه شجاع هم بعدازرسیدن عساکر شکست خورده کشمیر ، معجلا به استقامت کابل حرکت کرد ، و قوای طرفین در موضع «نمله»بهم رسیدند . در جنگ شدیدی که واقع شدشه‌شجاع منهزماً فرار کرد ،ولی امین الملك محمد اکرم خان که مرددلیر و باوفائی بود ، ننگ شکست را قبول نکرد ، و با سواری پنجصد که داشت آنقدر شمشیر زدتاکشته‌شد . همقطار اوعبدالغفور خان نیز تاآخر مقاومت نمود وبالاخره اسیر.و اعدام شد . علت مهم این شکست ، خیانت جنرال مدد خان بود که هم در جنگ کشمیر فرار کرده بود و هم‌درینجاچهار هزار نفر سواره نظام‌خودبه شاه محمود تسلیم شده‌بود. شاه شجاع که درپشاور رسید دیدکه ابوالحسن خزانه دار وملا جعفر ،حرم شاه‌رادرقلعه اتك‌گذاشته وخودها باجواهر وطلا ونقره خزانه شاهی، در پنجاب نزد رنجیت سنگ فرار کرده‌اند . او متعاقبا شنید که شاه محمود در جلال‌آبادرسیدوشهزاده‌کامران‌نزدیک‌پیشاورگردیده‌است‌سپس‌به‌سرعت‌ازراه‌کوهات وبنگش وهزاره‌به‌مقررفت‌وبعدازگشت‌وگذارهادرولایت‌جنوبی‌افغانستان‌بالاخره‌به‌تجهیزسپاه‌پرداخت . آنگاه در ۱۸۱۰ به قندهار حمله نمود ، نواب اسد خان و شهزاده ایوب فرارکردند و شهر بدست شاه‌شجاع‌افتاد،زیرا افسران قندهار به شاه شجاع پیوسته‌بودند.
و اماشه محمود از جلال آباد به کابل برگشت ، شهزاده کامران پشاور را اشغال و حکومتش را به‌عطا محمدخان پسر مختار الدوله داد وخود بکابل برگشت . شاه محمود به قندهار عسکرکشید ،شاه شجاع در هم شکست و بهراه دیره‌جات براولپندی برفت . به این صورت سلطنت شاه شجاع خاتمه یافت . مگر او از پا ننشست و در ۱۸۱۱ به قندهار آمد و با قشون شاه محمود درآویخت ، اما بازمغلوب شد و در پشاور رفت . عطا محمد خان حاکم باغی کشمیر این وقت در پشاور نفوذ پیدا کرده بود، شاه شجاع را اسیر گرفت ودر کشمیر حبس نمود. در ۱۸۱۳ قشون محمود بقیادت وزیر فتح خان وده هزار نفر سپاهی امدادی رنجیت برعطا محمدخان غلبه کرده وکشمیر را فتح کرد. وزیر فتح‌خان شاه شجاع را بدست محکم چند قوماندان سکهه داد که او را به شکل آله ئی در دست رنجیت بسپارد . شاه شجاع در لاهورزیر حبس و شکنجه رنجیت (برای دست یافتن رنجیت به کوه نور) قرار گرفت . شاه شجاع توانست با حیله عجیبی در ۱۸۱۵ اول حرم خود را و باز خود را از محبس‌رنجیت برهاند. اوباز قشونی تشکیل و به کشمیر حمله کرد، مگر شکست خورد و در ۱۸۱۶ به لودهیانه رفت . از این بعداو با خانواده خود در آنجا میزیست و انگلیس ها اورا دردام «دوستی» خود وزیر تلقین‌قرار دادند، تابالاخره او در ۱۸۳۸ معاهدهٔ سه جانبه را با انگلیس ورنجیت امضا نمود ، در ۱۸۳۹ باقشون

انگلیس داخل افغانستان گردید و در ۱۸٤۲ با اردوی دوستان انگلیسی خود یکجا در طوفان قیام مردم افغانستان ناپدید گردید .

در زمان سلطنت شاه محمود بار دوم (۱۸۰۹-۱۸۱۸):

سلطنت دوم شاه محمود که بدستیاری وزیر فتح خان تاسیس گردید ،صحنه اداره افغانستان را تبدیل نمود. به این معنی که شاه شجاع باتمام طرفداران قوی‌خود از بین رفته ، وفیودالهای مقتدر وادعا دار دیگر چون محمد اکرم خان امین‌الملك و شیرمحمد خان مختار الدوله و میر علم خان و غیره کشته شده بودند ، پس وزیرفتح خان با ۱۸ برادر خود برشاه محمود واداره دولت مسلط گردید ، در حالیکه شاه محمود درارگ کابل مشغول عیاشی و از اداره امور بیگانه بود. وزیر فتح‌خان برای تحکیم قدرت شخصی خود، ولایات‌عمده کشور را بشکل اموال موروثی در آورد و در بین برادران خود تقسیم کرد . از آن جمله ولایت بلوچستان به سردار رحمدلخان(از این ببعد هر جا لقب سردار و نواب ذکر میشود ، مطلب از رجال خانواده محمد زائی است)، ولایت قندهار به سردار پردلخان ، ولایت پشاور به سردار سلطان محمد خان طلائی ، ولایت غزنین به سردار شیر دلخان وولایت بامیان به سردار کهن دلخان (همه برادران وزیر فتح خان)رسید . در حالیکه برادران دیگر وزیر چون سردار محمد عظیم خان و نواب عبدالجبار خان و نواب اسد خان و سردار دوست محمد خان در مرکز اداره دولت باقی ماندند . شهزاده کامران با قدرت بی سر حد وزیر فتح و برادران او مخالفت داشت ولی علی‌الرغم اراده پدر کاری نمیتوانست انجام داد .

وزیر فتح خان بعد از تامین داخله در صدد عزل عطا محمد خان حاکم کشمیر بر آمد ، در حالیکه او شاه شجاع را محبوس کرده و با شاه محمود اختلافی نورزیده بود . اما وزیر فتح خان میخواست او را که مرد متفذی بود ، از بین بردارد و کشمیر را به برادر خود سردارعظیم‌خان بدهد . پس در سال ۱۸۱۲ با سپاهی از کابل‌بطرف کشمیر حرکت کرد ، اما شنید که عطا محمد خان باقوت بسیاری برای دفاع حاضر شده است . لهذا وزیر فتح خان با دولت سکهه پنجاب در تماس شد و قرار داد که با قشون امدادی رنجیت سنگ حکومت افغانی کشمیر را سقوط دهد، و در عوض دست خارجی را در اداره حکومت‌کشمیر دخیل سازد . وزیر قبول کرده بود که بعد از اشغال کشمیر ثلث مالیات آنولایت سهم حکومت پنجاب است . این بزرگترین عمل منفی وزیر فتح خان بود که دست دشمن مترصد را در خاك های افغانی دراز کرد ، در صورتیکه‌انکلیس خود محرك قویتر حکومت سکهه در برابرافغانستان بود .رنجیت که چنین در خواست غیر منتظره از وزیر فتح خان شنید ، فوراً ده هزارعسکر به قیادت جنرال محکم چند سوق نمود . این سپاه سکهه باقشون وزیر فتح خان شانه‌به شانه داخل کشمیر گردیدند . حکومت کشمیر به سردار محمد عظیم خان داده شد . در حالیکه این اعمال وزیر فتح خان به ضرر ملت و کشور افغانستان تمام شد ،فریر راجع به شخصیت واعمال وزیر فتح‌خان چنین اظهار نظر میکند:

«او (فتح‌خان) شخص شایسته‌ئی بود که بر علاوهٔ نبوغ فوق‌العاده ، لیاقت حکومت نمودن و جنگیدن را نیز داشت ... او در فعالیت بی نظیر بود ... فتح خان زود شان وشوکت دوره احمد شاه‌بزرگ را به کشور خود باز آورد ... افغان هابه نظر تحسین بسیار فتح‌خان را مینگریستند ، در حالیکه پادشاه خود را با دیده‌تحقیر نظر میکردند ...»(۱)

---

(۱) صفحه ۲۰۷ جلد اول دپښتو تاریخ،قاضی‌عطاءالله خان بنقل از نوشته‌فریر هنری‌بارتل ادواردفریر (Frere)حاکم‌سند(۱۸۵۰-۱۸۵۹)کسیست که حقوق‌میران سندرا سلب کرد ودر تعمیل سیاست پیشروی در افغانستان کارکرد، ودر انقلاب هند از قیام افغانهای سرحدات شرقی جلو گیری نمود ، اوکتابی هم‌بر مبنی یادداشت های عموی خود (جان هوکم فریر) نوشته است .

رنجیت سنگ به این هم اکتفا نکرده و همینکه دید وزیر فتح خان در دشمنی باعطا محمد خان گرفتار است ، قشون سوق کرد و قلعه نظامی اتك رادر کناره رودبار سند از برادر عطا محمد خان در همین سال (۱۸۱۲)گرفت .سال دیگر سپاه دوازده هزار نفری سردار دوست محمد خان را (که به قصد کشمیر حرکت میکرد) جلوگرفت و در هم شکست .از این بعد دست رنجیت جسورانه در سواحل راست سند دراز گردید . رنجیت در جون ۱۸۱۴ باز عسکر به کشمیر کشید و گفت ثلث مالیات موعود به او نرسیده است . اما سردار محمد عظیم خان رنجیت را شکست سختی داد.رنجیت دراین جنگ تلفات بسیاری داده و جنرال مشهور او متہ سنگ نیز کشته شده بود . رنجیت در سال ۱۸۱۸ از جنگهای داخلی افغانستان استفاده و در ملتان حمله کرد . حاکم افغانی ملتان در نهایت مردانه‌گی ششماه تمام در برابر حمله یك دولت قوی مقاومت کرد ، در حالیکه از طرف دولت افغانستان کوچکترین امدادی بعمل نیامد . بالاخره مظفر خان با دوپسرش د ر جنگ کشته و دو پسر دیگرش بدست دشمن اسیر وملتان مفتوح گردید. در حالیکه شاه محمود ووزیر فتح خان بجان هم افتاده بودند، تا هر دو از بین رفتند .

فتح علیشاه قاجار که قبلا خراسان را بلع کرده بود ، در صدد اشغال هرات بر آمد ودر ۱۸۱٦ قشونی بـه‌قیادت حسن علـی‌مرزابه استقامت هرات سوق داد قلعـه غوریان را تسخیر کرد . شهزاده‌فیروز الدین‌والی هرات‌از کابل کمك نظامی خواست. شاه محمود قشونی به قیادت وزیر فتح خان در هرات فرستاد . وزیر با چند برادرخود (پردلخان، شیردلخان،کهندلخان و دوست محمد خان) به هرات کشید ولی قبل از آنکه به جلوگیری دشمن بشتابد ، فیروز الدین را که به استقبال او آمده بود محبوس کرد و کهندل خـان و دوست محمد خـان را در داخل شهـر بفـرستاد . آنهـا ناگهانی داخل ارگ شده ، محافظین وافسران هراتی (زنیل خان وحسن‌خان) راکشتند و شهزاده قاسم (داماد شاه محمود) را زخمی ساختند، و حاجی آقاجان وزیر هرات را باسردار عبدالرشید اعدام کردند، وخود داخل حرم شهزاده فیروز الدین‌شده تمام نقود و جواهر وزیور آنانرا ضبط نمودند.حتی دوست محمد خان بدست خود زیوران گرانبهای دختر شاه‌محمود (زن‌قاسم)را ازاو جدا کرد . وقتیکه وزیر فتح خان‌داخـل شهرشد ، دوست محمد خان از ترس آنکه غنایم قیمت داراورا نگیرد ، در خفا ازهرات به کشمیر فرار کرد .سردار محمد عظیم خان حسب نامه وزیر فتح خان ، جـواهـر مغضوبه را از دوست محمد خان گرفته و خودش را در زندان کوه ماران محبوس‌نمود فتح‌خان فیروزالدین و خانواده او را محبوساً به قندهار فرستاد، و آنگاه بمقابل‌دشمن تا اسلام قلعه کنونی شتافت و با آنکه زخم برداشته بود دشمن را درکهسان در هم شکست و بفرار در مشهد مجبور نمود .

وزیر فتح خان در رفتاریکه در هرات بمقابل فیروز الدین برادر شاه محمود و خاندان او نمود ، آخرین بهانه قطع رشته‌امنیت‌عمومی کشور رابدست‌داد. همینکـه این اطلاع بکابل رسید شاه محمود در زمستان ۱۸۱۷کامران را در هرات اعزام کرد تا حکومت هرات را در عوض کاکای‌خود بدست گیرد . کامران که قبلا از اقتدار مفرط وزیر فتح خان در امور سلطنت کوفته خاطر بود بهانهٔ‌بی احترامی خواهر خودش رادر پیش کشید و همینکه وزیر در دربار او آمد ، امر کرد تاکور و محبوسش کردند . برادران وزیر فرارکردند وکوری وزیر را دستاویز عصیان درتمام مناطق تحت نفوذ خود قرار دادند . این است که بار دیگر آتش خانه جنگی در افغانستان مشتعل گردید. سردار محمد عظیم خان درکشمیر به‌تجهیز عسکر برداخت وسردار دوست‌محمد خان

را از حبس رهاوبه حیث پیشدار درکابل فرستاد . سردار پردلخان هم در صدد حمله به قندهار شد. گل محمد خان والی شاه محمود از قندهار به هرات فرار کرد . شاه محمود حکومت کابل را بنواسه خود جهانگیر داد ، عطا محمد خان حاکم سابق کشمیر را بوزارت او مقرر کرد وخود بهغزنی رفت . کامران نیز از هرات به قصد غزنه حرکت کرد .

سردار یار محمد خان و سردار دوست محمد خان همینکه در پشاور رسیدند ، شهزادهایوب سدوزائی را علیالرغم شاه محمود به پادشاهی برداشتند . در حالیکه سردار محمد عظیم خان قبلا شاه شجاع فراری را کتباً به سلطنتافغانستان و آمدن در پشاور دعوت کرده بود . دوست محمد خان بکابل رسید ، شهزاده جهانگیر حاکم کابل را بفرار در غزنه مجبور کرد ، وزیرش عطا محمد را با میثاقی دستگیر وکورنمود و خود در حوالی کابل معسکر گرفت .سردار محمد عظیم خان از کشمیر درپشاور رسیده وشه شجاع را خلاف میثاقی که کرده بود ، در هم کوفت و بفرار در شکارپور واداشت . شاه محمود وکامران ازغزنه بطرف کابل حرکت کرده ووزیر فتحخانمحبوس رادر منزل سید آباد اعدام نمودند . ولی همینکه در چهار آسیای کابل رسیدند ، خبر گرفتند که سردار شیر دلخان و سردار کهندلخان و سردار پردلخان ازنادعلی عسکر کشیده و شهر قندهار را اشغال کردهاند . پس از قطع خطوط مواصله خود باهرات متوهم شده ، براه قلات و دهراوود بههرات مراجعت کردند .به این صورتافغانستان به استثنای هرات در دست برادران محمدزائی افتاد، ودولت ابدالی در افغانستان منهدم گردید (۱۸۱۸) فیروز الدین نیز از هراتبه ایران پناهنده گردید .

بقیه دولت ابدالی بشکل یك شهزاده نشینی کوچکی در قالب ولایت هرات تاسال ۱۸۶۳ باقی ماند ، که در وسعت حداعظمی خود احیاناًشامل فراه و میمنه و قسماًهزاره میبود . اما بعد از رفتن شاه محمود در هرات ، شهزاده کامران باقوت اداره را در دست گرفت . شاهمحمودکهچنیندیداز شهر هرات خارج شد و از مردم ایماق قشونی بیاراست و برگشت و هراترا در محاصره کشید، ولی در سال ۱۸۲۰ در مقابل پسر مغلوب گردید . در ۱۸۲۱ بار دیگر حمله خودرا در هرات تکرار نمود تا مردمدر میانه درآمده ،شاهی را به پدر ووزارت را به پسر داده ، صلح رابرقرار کردند . از این بعد شاهمحمود بدون عشرت واناث کاری نداشت و کامران مستقلانه حکومت مینمود . در ۱۸۲۲ فیروز الدین فراری به کمك قلیج خان تایمنی و به حمایت حکومت قاجاری در هرات حمله نمود . قوای کامران در نهایت دلیری مدافعهکرد وبعد ازیازده جنگ قلیج خان را در میدان حرب بکشت و فیروز الدین را اسیر گرفت . قاجاری ها در ۱۸۲۳ به هرات حمله نمودند و بازقو ای کامران سه ماه دفاع سختی نمود و قوای دولت ایران مجبور شد که در بدل اخذ پوای مصالحه و مراجعه کنند . کامران بعد از ایندر صدد الحاق ولایتفراه (که بهسردارانقندهار تسلیمشده بودند) برآمد وباقشونی تسخیر نمود .

فیودالهای مقتدر هرات مانند محمد حسین حاکم و مصطفی قوماندان هرات ، برخاستند و جهانگیرپسر ۲۳ ساله کامران را بریاست برداشتند ، در حالیکه شاه محمود هنوز در قصری نشسته و به شراب نوشی مشغول بود . محمد حسین و مصطفی هم بزودی شهزاده جهانگیر را محبوس کرده و درگردن هم افتادند . محمد حسین شهزاده فیروز الدین را از محبس کشیده بریاست برداشت و مصطفی شاه محمود را از باغی کشیده و در زیر علم قرار داد . بعد از ۱۸ روز جنگ کهشهرهرات زیرگلولهباراناُرگ قرار داشت ،فیروز الدینومحمدحسین مغلوباً به مشهد فرار کردند . کامران که از فراه برگشته بود با دفاع مصطفی مقابل شد و برگشت . مصطفی یك حمله سردار شیر دلخان حاکم قندهار را نیز به عقب زد و خود مستقل

گردید . ولی مر.م هرات که کامران رابواسطه رشاد تش نسبت بدیگران میپسندیدند، برخاستند و ده هزار نفر ارگ هرات را بامصطفی در محاصره کشیدند و کامران را دعوت به آمدن نمودند. کامران بعداز یکماه دررسیدوارگ رافتح ومصطفی رااعدام نمود، ازپدر یك ماه شراب را بازداشت و جهانگیر پسر باغی خود را محبوس کرد . ولایت فراه که این اغتشاشات هرات را میشنید مجدداً الحاق خود را بولایت قندهار عملی ساخت . مگر کامران به سوقیات پرداخت وفراه را به هرات ملحق نمود .

شاه محمود د رسال ۱۸۲۹ مرده در حمام قصرش یافت شد . از این بعد کامران خودش را به حیث جانشین پادشاهان ابدالی اعلان نمود. وزیر کامران عطا محمد خان الکوزائی بودکه در۱۸۳۰ بمرد. کامران جای اورابمردلایقی چون یارمحمدخان پسرعبداله خان الکوزائی داد. یارمحمدخان بتدریج درنظم اداری وعسکری کوشیدودرامورهرات رونقی بخشید. مگر طولی نکشید که محمد شاه قاجار جانشین فتح علیشاه ، در تحت تاثیرسیاسی دولت زاری روس فرو رفت و هم به تحریك آن دولت با یك اردوی منظم و توپخانه قوی وافسران اروپائی در سال ۱۸۳۷ به هرات حمله نمود . در حالیکه حکومت انگلیس آماده گی برای حمله در افغانستان از جبهه شرق میگرفت . افغانستان در این دوره با بحران کشندهٔ دچار شده بود ، زیرا دولت مرکزی و تمام موسسات سیاسی ونظامی خود را باخته بود ، دولت ابدالی معدوم شده و جای آنرا درسر تا سر کشور حکومات کوچك کوچك ملوك الطوایفی گرفته بود . این ملوك الطوایف (برادران محمد زائی) دشمنان مقتدر خارجی مثل حکومت انگلیس و حکومت سکهه پنجاب را فراموش کردند ، و بجان همدیگر افتاده بودند ، آنها از تجاوز حکومت ایران برضد حکومت ابدالی هرات حسن استقبال میکردند ،این ها برای حفظ منافع خود گاهی بروس و گاهی به انگلیس و گاهی به ایران دست دوستی دراز میکردند . در حالیکه ایران خود بازیچه سیاست خارجی بود ، و دولت استعماری انگلیس و روس مخالف موجودیت قوی و مستقل افغانستان و ایران وپنجاب بودند .

محمدشاه قاجار به هدایت رجال سیاسی و نظامی دولت زاری روس ، توانست که بزودی یك اردوی ۳٦ هزار نفری با توپخانه قوی در ایران تشکیل و به افغانستان حمله کند .شهزاده گان و فیودالهای عمده ایران در این حمله شرکت داشتند و تا وقتیکه در سر حد افغانستان رسیدند تعداد اردو به چهل هزارنفر رسید. قوماندانان اروپائی دراین اردو عبارت بودند از یکنفر لفتننت کلونل بلارم برگ افسر انجنیری وابستهٔ سفارت روس در ایران ، جنـرال بوروفسکـی و کـلنل سمینوف روسی (مستخدمین نظامی ایران) و سارجن سمسون و یکنفر افسر پولیندی بنام پروسکی . ایـن هـا در ترتیب نقشه هـای جنـگی و تنظیم انجنیری و تـوپ خـانه و استحـکامات نظامـی (در جنگ هـرات) فعالیت مینمودند . افســران بـزرگ ایـرانی اینهـا بودند : محمد ولـی خـان سپهسالار ، شهزاده محـمد رضـا ، شهزاده علی قلی میرزا ، سلطان محمد میرزا ، شهزاده بو حمزه میرزا فرخ غفاری سکندر قاجار ،جعفر قلی سالار ، محب علی جنرال ، عبدالله یاور ، جعفر سرهنگ ، شیر خان ،احمد بیگ ،نبی قراگوزلو، رشید خان ، اسمعیل خان ،خانلر خان،مهدی قلی ، باقر خان ، علـیمردان ، عبدالحسین بیگ ، محمد خـان سردار و غیـره افسران .

در مقابل ایران اینك تنها ولایت هرات و بخصوص شهر هرات باششهزار عسکر افغانی قرار داشت. در حالیکه سرداران محمد زائی قندهار طرف دشمن را گرفته و سردار عمر خان پسر سردار کهندل خان با چهار هزار سواره نظام به کمك محمد شاه قاجار در هرات فرستاده بودند . این سردار برای ضبط کردن اسفزار و فراه از دست جلال الدین خان پسر شهزاده کامران ، بنفع ایران میجنگید . همچنین

سردار دوست‌محمدخان ازکابل دولت ایران‌را به‌اشغال هرات تشویق‌مینمود. (۱) سردارشمس‌الدین خان (خسربوره شهزاده‌کامران) از داخل شهر خاینانه به اردوی دشمن رفت ووظیفه آذوقه رسانی اردوی ایران را برذمه گرفت . به‌این صورت‌مصالح افغانستان در سر رقابتهای فیودالهاو اغراض شخصی و خاندانی بر باد شد. کنت سیمونچ‌سفیر روسیه در ایران و نماینده او ویکویچ‌در قندهار و کابل‌از این اغراض و برخورد فیودالها حداعظم استفاده مینمودند ، و هرات را در دسترس ایران مــی گذاشتند . دولت انگلیس که عملا از جلو گیری پیشرفت نظامی ایران در هرات و پیشرفت سیاسی روس در ایران عاجز بود ، و برنس و مسترلیچ از کابل به قندهار معاودت کردند ، خود در صددآن شد که بنام مقابله‌باروسیه افغانستان را استیلا نماید .لهذا افغانستان بین دوسنگ آسیا گیر افتاد و همین جا بود که استعداد حیرت انگیز مردم افغانستان در آسیا ظهور نمود .

محمد شاه در اواخر ۱۸۳۷ سر حد افغانستان را عبور و قلعه غوریان را باقوت اشغال و شیر محمدبرادر وزیر یار محمد خان را با قلعه‌دارآنجا تسلیم گرفت. پیشدار اواله یاراصف الدوله با دوازده هزار عسکر و نه توپ مامور تاخت و تازاز هرات تا میمنه گردید . محمد شاه در ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ شهر هرات را در محاصره کشید و این محاصره تا ۸ دسمبر ۱۸۳۸ تقریباًدوازده‌ماه‌طول‌کشید. در طی این مدت حملات ایرانی هااطراف هرات را در قطر تقریباً۳۰ کیلو متر بکلی برباد نمود ،مزارع از بین رفت، دهات و قصبات تاراج شد ، گلوله باران دشمن در داخل شهر تمام بازار ها و سرای ها و عمارات را ویران‌نمود و قحطی عظیمی در هرات افتاد . اسرای جنگ از طرف محمد شاه باراول طبق پیشنهاد شیر محمد خان قلعه دار اسیرغوریان ، هر یك در بدل ۲۵ هزار روپیه امرهائی داده‌شد، درحالیکه این‌پول ممکن الحصول نبــود . هنگامیکه یك اسیر افغانی با خنجر به شخص محمد شاه حمله برد و ناکام کشته شد، محمد شاه امر کرد که آینده تمام اسرای جنگی افغانی اعدام شوند . چون در داخل شهر هرات خوراکه موجود نمیشد . وزیر یار محمد خان دو هزارزن و طفل و پیر را اجازه خروج دادولی محمدشاه همه‌را در خراسان تبعید کرد .

افغانها به‌همان تاکتیك نظامی ملی وقدیم خودبمدافعه برخاستند، یعنی‌جنگهای گوریلائی وداره وشباخون را براه انداختند. از آنجمله عدهٔ از مردم برهبری شیرمحمد خان هزاره در یك حمله ۶۰۰ اسپ‌رساله های ایرانی را ربودند و مردم قریه‌شکیبان در تربت شیخ‌جام کاروان آذوقه رسانی مویدالدوله ایرانی را تار و مار کردند . در اندخوی و میمنه ازبك های دلیر در برابر آصف الدوله دست به شمشیر بردند ، و مردم هزاره و جمشیدی در خط رجعت آصف‌الدوله تلفات زیاد جانی و مالی برایرانی ها تحمیل کردند ، تا جائیکه قشون شکسته ایرانی واپس به اردوی ایران پناهنده شدند . مضراب خان حاکم میمنه ، شیر محمد خان هزاره ، زمانخان جمشیدی ،شاه پسندخان فیروز کوهی، وخلیفه عبدالرحمن ترکمان همه بادسته جات داوطلب ازبك وترکمان و هزاره و جمشیدی وفیروز کوهی ، در تعداد دوازده هزار سواره وپیاده برای طرد دشمن رسیدند . علی قلی طوره حاکم خوارزم یکـهزار سواره امــدادی بفرستاد و یکهزار مردداوطلب از قندهار نیز رسید . گرچه قشون ایران جلو ایــن داو طلبان قندهاری راگرفت ، ومحمد شاه امرکرد که‌به جزیکنفر همه کشته شدند و از سر هایشان کله منار برپا گردید، وآن یکنفر را گذاشت که خبر این حادثه را به قندهار برد .

مردم کرخ که از قحط هرات آگاه شدند ، برخاستند و غله بسیاری باقبول‌تلفات

---

(۱) تاریخ افغانستان در قرن نزدهم ـ صفحه ٦٤ چاپ کابل ـ تالیف سیدقاسم رشتیا

به هرات رساندند و سلسله آذوقه رسانی را تا آخر جنگ حفظ کردند. روسها که تسخیر هرات را به عجله تاکید میکردند و در تهران تبلیغ‌میشد که بعد ازفتح هرات دولت روس قروض وديون خودرا بدولت ایران خواهد بخشید، محمدشاه راوامیداشت که‌بهرقیمت است شهر هرات را مسخر نماید. چون مستر مکنیل سفیر انگلیس‌مقیم ایران، در اردوی محمد شاه و مستر پاتنجر در داخل‌شهر هرات از دفاع شهرنظراً حمایت میکردند اگر چه فعالیت شان با دست خالی بود، ولی کنت سیمونچ‌سفیر روس رامشوش مینمود.

پس محمد شاه‌آخرین حمله قاطع خود را ترتیب کرد: محمد خان امیرتومان‌مقابل دروازه قندهار محمدولی سالار در دروازه غرب، امیربهادر جنگ مقابل برج‌خاکستر، صمصام الدوله بدروازه عراق مامور شدند و سمینوف روسی و پروسکی پولیندی به تنظیم استحکامات و نقب ها تعیین گردیدند. سه تپهٔ سرکوب شهرا-حداث گردید که یکی مقابل دروازه خشك و دیگری مقابل‌دروازه قندهار بود. ده توپ بزرگ‌که هر یك گلوله ۷۲ پوند میخورد برای گلوله باری داخل شهر روی تپه هانصب گر دید. شهزاده‌گان ایرانی با ۲٤ توپ بزرگ و ده خمپاره مامور هجوم گردیدند. محمد شاه امر کرد که تخته های‌سنگی وتاریخی قبرستان های هرات رابکنند وگله تو پ تراشیدند. مستر مکنیل که چنین دید واز ممانعت پادشاه ایران‌عاجزامداردو را ترك گفت و به ایران برگشت و با حکومت انگلیس در تماس آمد. البته پالمرستون به مکنیل اختیار استعمال قوه برضد ایران داد ولی بسیار دیرشده بود. چون محمد شاه با مساعی که برای مصالحه با حکومت هرات نمود و ناکام شد پس بزدن قمار آخری پرداخت. زیرا شهزاده کامران ووزیر یار محمد خان نماینده محمد شاه را (عزیزخان) که اعتراف «هرات جزوی از ایران است» میخواست طرد کردند و هم از رفتن خود ها تنرد محمد شاه انکار کردند. همچنین آخرین خواهش محمد شاه را که فرستادن‌عبدالرحمن‌خطاط معروف هرات بدربار محمد شاه بود نپذیرفتند. حکومت هرات فقط پذیرفت که اگر اردوی ایران هرات را ترك گفته و به ایران مراجعت‌کند در آنصورت مقداری‌پول‌به ایران خواهند پرداخت و بس. محمد شاه مجاز نبود با مصرف گزاف وتلفاتی که داده بود به‌چنین چیزی قناعت کند. پس‌امر حمله عمومی وقاطع صادر شد و در یکروز «چهل هزار» گله توپ در داخل‌شهر هرات‌فرو ریخت.

واما مردم هرات چه‌کردند. ملاعبدالحق بر منبری برآمد و مردم شهر را خطاب کرد که ایرانی دشمن کشور است، دفاع از آزادی و مملکت در مقابل دشمن «جهاداکبر»است. ملاعبدالحق‌این اعلام جهاد را در رساله‌های متعددی قبلا نوشته بود و در بین مردم منتشر ساخت و هم در علاقه های دور دست فرستاده بود. جوانان و پیران هرات در مقابل این اعلان جهاد غریوبرداشتند و هزار ها نفر غسل کردندو ناخن‌چیدند و کفن پوشیدند و بیرق ها افراشتند ودروازه شهر گشودند و برسر دشمن ریختند. دیگر مقاومت در برابر این ها نا ممکن بود. محمد ولی خان سپهسالار، پروسکی بولیندی، سالار سرخوش خان افشار، شیر خان سرهنگ، نبی خان قره گوزلی، خانلر خان، اسمعیل خان سرهنگ، محمد ولیخان سرهنگ، مهدی قلیخان سرهنگ، و باقر خان قوماندان سواره نظام با یك غند هزار نفری دشمن در میدان جنگ‌کشته افتادند. امیر بهادر جنگ، سکندر خان قاجار، محب‌علی خان سالار، محمدعلی خان سالار، محمدخان سردار باقشون های زیر قیادت خود فرار کردند. جعفرخان قره چورلو، عبدالله‌خان یاور، رشیدخان سرهنگ، عبدالحسین بیگ یاور، علی مردان خان سرهنگ‌زخمی افتادند. جباخانه قوای‌ایران نیز آتش زده شد، به‌این صورت بعد از ده‌ماه وشش روزسفر جنگی، دل و دست شاه و اردوی ایران درهم شکست. این وقت بود که بحریه انگلیس‌در آبهای ایران

رسید وجزیره خارك را اشغال کرد، محمد شاه‌که قوای خودرا در افغانستان با خته بود ، مجبور برجعت ناکام و نا امیدانه از هرات گردید ، اما تا رسیدن به‌خراسان از خرابی وتاراج دهات عرض راه خود داری نکرد .

در هر حال با شکست قوای دولت ایران ، مردم افغانستان یکبار دیگر آزادی‌و کشور خود را از بحران بزرگی نجات داده بودند ، و دفاع هرات به صفت یك شهکار نظامی درآسیای‌وسطی تعریف‌شد. این‌همان‌داستانیست‌که نویسندگان‌انگلیسی‌خواسته‌اند ازآن‌افسانهٔ‌افتخاری برای‌عمال‌انگلیسی‌امثال‌پاتنجر وغیره‌درست‌کنند. درحالیکه‌همه‌حتی دشمن میداند که پاتنجرومکنیل در هرات با دست خالی فقط روی الفاظ میان تهی بازی میکردند ، و این مردم افغانستان بود که متجاوز را با تمام قوایش در هم شکست و طرد نمود . ورنه‌همین پاتنجر وامثال آنهابودند که متعاقباً بااردوی عظیم دولت‌انگلیس داخل افغانستان شدند ولی شکست خوردند واز بین رفتند ، وخود پاتنجر هم یکی از گروگانان اسیر در دست مردم افغانستان بود . پس‌باید پرسید آنوقت چه‌کسی از خارج، مردم افغانستان را در برابر انگلیس بدفاع بر می انگیخت ؟ هیچ کس .

واقع‌بین ترین انگلیسی که راجع به این جنگ و دفاع هرات سخن‌زده است دوك ولینگتن است که راجع به جنگ اول انگلیس و افغان در مکتوبی چنین نوشت و طبع کـرد:

«از نگارش پارلمنت وگورنر جنرال هندوستان معلوم میشود که جنگ‌افغان کار دراز و خطرناك است ، پنجاه هزار تن لشکر و بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگاورند و هزار وپنجصد میل از سر حد انگلیس دور است ... شاه شجاع که رانده افغانستان است و ۳۰ سال‌است مواجب خوار ماست شایسته آن نیست که بجای دوست محمد خان (پادشاه افغانستان) که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در صدتومان،دوتومان و نیم میگیرد و مملکت کابل را به نظم میدارد . و نیز افغانان را قوت بسیار است و جنگاورند. وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نموده لشکر او سه بار بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانها با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند به شهردرایند . و لشکریکه ما فرستاده‌ایم بیشتر از هندوستان است و افغانها اهالی هندوستان را مرد جنگ نمی شمارند و به سخره میگیرند . بالجمله این دیوار که ما بدست خود میخواهیم خراب کرد، سنگر سختی درمیان ما و اهل مشرق بود .»(۱)

البته دوك بعد از این مکتوب بزودی دید که دولت برتانیا از فتح چنین مردم و سنگری عاجزوزبون بود .

بعد از رانده شدن قوای دولت ایران از هرات ، وزیر یار محمد خان بکلیـه زمینداران و تجار اطراف نوشت که برای رهائی مردم از قحط غله و حبوب بسیاری به هرات وارد کنند و هم مالیات را از واردات غله برداشت . گرچه‌ازآن بعد غلهٔ‌بسیار وارد شد اما مردم نادار که توان تادیه پول قیمت غله را نداشتند ، مجبور بودند که بعضاً فرزندان خودرابه‌آن تجار که تجارت برده میکردند ، بفروشند و ازقیمت آن‌غله بخرند . همچنین وزیر یار محمد خان مجبور بود که برای ترمیم مجدد شهر هـرات سعی بسیار ورزد و بتلافی خرابی های‌وارده از جنگ بپردازد .در حالیکه این جنگ بنفع‌مردم ایران نبود و بضرر مردم افغانستان تمام شد . البته‌فائدهٔ که از این‌جنگها متصور میشد هم عاید بدول استعماری روس و یا انگلیس بود . افغانستان از آغاز دولت ابدالی در قرن هژده هم ببعد ، همیشه سیاست دوستانه وبی طرفی را نسبت به ایران رعایت میکرد . احمد شاه وتیمور شاه وزمانشاه هیچ کدام باوجود اختلالاتی

---

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نزدهم اثر محمود محمود جلد دوم چاپ تهران صفحه ۲۹۷

که در ایران پیش شد و اشغال آن مملکت را آسان ساخت ، بخاك ایران و امور داخلی آن تجاوز نکردند . ولی دولت قاجاری ایران که تحت تاثیر نقشه های دول استعماری قرار میگرفت ,اتصالا به امور داخلی افغانستان مداخله نظامی، اما بدون نتیجه مینمود . چنانیکه بعد از اشغال خراسان از اوایل قرن نزده هم تا نیمه این قرن (۱۸۰٦ـ۱۸۵٦) در طی پنجاه سال ، هشت بار هجوم نظامی ایران در هرات بعمل آمد ، مثلا:

در سال ۱۸۰٦ هنگامیکه شهزاده فیروز الدین ابدالی حاکم هرات بود, محمد ولی مرزا حاکم مشهد قشونی بقیادت محمد خان قجر بغرض تصرف قلعه غوریان اعزام نمود وبعد ازجنگی دربدل اخذ صد هزار روپیه وصد شال ویك فیل ، مصالحه کرد و برگشت و غوریان درتصرف ایران ماند . از آن بعد نماینده گانی بین هرات وایران هم در رفت و آمد شد . ملك حسین ابدالی به تهران واسمعیل دامغانی به هرات آمدندو رفتند . باز حاجی آقا ازهرات به ایران رفت ومرزا صادق ازتهران به هرات آمدومرزا عبدالکریم از مشهد به هرات آمد و بازگشت . اما فیروز الدین این روابط را مانع آن ندانست که عسکر کشد و قلعه غوریان و جام و باخزر را از ایران مسترد نمایدوقشون اعزامی ایران را با محمد خان قاجارمغلوب و منهزم نماید . در سال ۱۸۱٦ بازحسن علی مرزا والی مشهد به هرات عسکر کشید وبدون حصول نتیجه قاطع مصالحه کرد و برگشت .اما در عودت از حملات هزاره ها و هراتیها تلفات زیادی متحمل شد .حسن علی باز در ۱۸۲۰ به هرات حمله کرد و مصالحه نمود و برگشت .

در ۱۸۲۵ وقتیکه بین شاه محمود و پسرش شهزاده کامران اختلاف پیدا شد ، حسن علی بنام کمك به پسر بر ضد پدرش عسکر کشید ، ولی تا آنوقت شاه محمود مغلوب پسر شده بود . معهذا حسن علی پسر خود را(ارغونخان) با قطعات عسکری در هرات نزد شهزاده کامران گذاشت و خود برگشت . در ۱۸۲۹ شاه محمود بمردو شهزاده کامران مستقل شد و ارغون را عودت داد . در ۱۸۳۰ وزیر یار محمد خان بنماینده گی از شهزاه کامران در مشهد نزد عباس مرزا ولیعهد ایران رفت ، اماعباس او را محبوس نمود . در ۱۸۳۲ محمد میرزا قاجار ازمشهد به هرات عسکر کشید و شهزاده کامران به دفاع پرداخت . این وقت ولیعهد در مشهد بمرد و محمد میرزا صلح کرد ووزیر یار محمد خان را رها نمود . همچنین در سال ۱۸۵۰ بعد از فوت وزیر یار محمد خان که مردم هرات پسر او سعید محمد خان را نمیخواستند ، ایران بنام کمك به پسر وزیر قشونی بقیادت سام خان و عباس قلی به هرات سوق نمود ، ولی این قشون هم بدون نتیجه عودت کرد . آخرین سوقیات ایران در هرات در سال ۱۸۵٦ بنام خون خواهی محمدسعید خان پسر وزیر بود که داخل هرات شد . اما بحریه انگلیس بوشهر و محمره و خارك را در ایران اشغال کرد و قشون ایران هرات را تخلیه نمود . در قرار دادی که ایران در سال ۱۸۵٦ با انگلیس توسط ناپلیون سوم عقد نمود ، از تجاوز به هرات باز داشته شد.

وزیریار محمد خان در سال ۱۸۳۹ هنگامیکه افغانستان مورد سوقیات حکومت انگلیس برای بار اول قرار گرفته بود ، برای حفظ هرات زمام امور حکومت هرات را در دست گرفت و شهزاده کامران را که مقاومت میکرد اول محبوس کرد و بازبکشت، زیرا او میدید که شاه شجاع کاکای او با انگلیس ساخته و کشور را دردست خارجی سپرده است . بدینصورت آخرین بقایای حکومت ابدالی در شمال مغرب افغانستان بر افتاد و سه سال بعد با انعدام شاه شجاع و انقراض حکومت پسران او، دولت ابدالی افغانستان بکلی از بین رفت . واما وزیر یار محمد خان در سال ۱۸٤۰ با قوه عسکری قلعه غوریان را از تصرف ایران بیرون کشید و متعاقباً هزاره و میمنه رابتادیه مالیات به هرات واداشت . در سال ۱۸٤۱ میجرتاد نماینده سیاسی مکناتن را(که از کابل

قبلابغرض عقد قرار دادی نزد کامران آمده بود و خودش را پلتیکل اجنت انگلیس میدانست) ازهرات اخراج کرد . تاد در ایران افسر توپخانه بودوزبان دری میدانست. وقتیکه از هرات طرد شد مکناتن او را از مداخله در امور سیاست باز داشته ومجدداً در خدمت توپخانه منتقل ساخت .،

در سال ۱۸٤٧هنگامیکه حسن خان و جعفر خان در مشهد و سرخس بر ضد حمزه میرزا حاکم ناصرالدین شاه قاجار قیام کردند ، و حمزه مرزااز وزیراستمداد کرد ، وزیر برای ایجاد روابط همسایگی نیك به مشهد عسکر کشیده ، حمزه را از دست مخالفین نجات داد وبه‌هرات‌آوردوسه ماه نگهداشت تا مرادمرزا از تهران آمد و خراسان را تامین کرد ،آنوقت وزیر ، حمزه مرزا را به مشهد فرستاد . ناصرالدین شاه‌چهار توپ و نشان‌اعزازی ظهیر الدوله برای وزیر یار محمد خان فرستاد . درسال ۱۸۵۰ سرداران قندهار بر ضد وزیریار محمد خان برخاستند و سردار شیر علیخان قندهاری پسر مهردلخان تا «لاش»رسید . سردار محمد صدیق خان پسر کهندلخان قندهاری چخانسور را اشغال کرد و سرداران بزرگ خود تاگرشك‌وارد شدند .وزیر یار محمد خان عسکر کشیده ، سردار شیر علیخان را از لاش براند و احمد خان اسحق زائی رادر هم شکست وخود سرداران راکتباً دعوت به اتحاد نمود. ولی وزیر بیمار شد و در راه هرات درمحل«رباطمیر»درسال ۱۲٦٧ (۱۸۵۰) فوت و در جنب مقبره جامی در هرات مدفون گردید .

سعید محمد خان پسروزیر که حاکم لاش و جوین بود ، در هرات آمد و درجای پدر نشست . اما او مرد مخبوط الحواسی برد که مردم لایق حکومتش نمیدیدند، پس سردار کهندلخان را از قندهار دعوت کردند . سردار آمد وفراه واسفزاررا گرفتو داخل هرات شد . اما ایران مداخله کرد و بنام‌کمك به پسر وزیر قشونی اعزام کرد. سرداران قندهار که با ایران دم از اتحاد میزدند ، بدون مقابله از هرات به‌قندهار برگشتند وسیدمحمد خان قشون امدادی ایران‌رامرخص نمود .اما مردم او را نمی خواستند ,لهذا نایب عیسی خان هراتی ،یکنفر از شهزاده‌گان ابدالی را(یوسف‌بن قاسم بن فیروز الدین) که درمشهد زندگی میکرد ، برای اشغال حکومت هرات‌خواست شهزاده در سال ۱۸۵۵ وارد هرات و حاکم شد . سعید محمد خان اعدام گردید و ایران باز بنام خون خواهی او عسکر سوق کرد . نایب عیسی خان‌این‌بار ازامیر دوست محمدخان استمداد کرد ولی امیر نپذیرفت و مثل برادران قندهاری خوداز طرف شدن با ایران اجتناب نمود .

پس نایب عیسی خان شهزاده یوسف را بغرض مصالحه در اردوی ایران‌فرستاد. مرادمرزا قوماندان قوای ایرانی این شهزاده رابکشت ومحاصره شهر را تشدیدنمود. نایب عیسی که مرد بیجگری بود به‌اردوی دشمن رفت وتسلیم شد، مراد مرزاهم اورا بغدر بکشت وهم داخل شهر شد. مگر همینکه شنید بحریه انگلیس بوشهر را در ایران بگرفته است، به‌عجله به ایران برگشت . سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمد عظیم خان که بعد از پایان جنگ اول افغان وانگلیس ازامیر دوست محمد خان (کاکاو خسرش) متنفر شده بوَد، به‌ایران سفر کرده ودرآنجا میزیست، پس بموافقت حکومت ایران به‌افغانستان برگشت وحکومت هرات را بدست‌گرفت (۱۸۵٦) وتا۱۸٦۲ حاکم هرات باقیماند .

امیر دوست محمدخان چنین چیزی نمیخواست وبه سردار محمد شریف خان حاکم فراه امر سوقیات به‌هرات داد، واو توانست که غور وساغر را اشغال کند.سردار سلطان احمدخان در ۱۸٦۱ عسکر بفراه کشید وآنولایت را مسخر نمود. امیر دوست محمدخان به‌عجله خود به‌عسکر کشی پرداخت. سلطان احمدخان به‌هرات برگشت و

تحصن اختیار نمود. امیر دوست محمدخان از آغازسال ۱۲۷۹ (۱۸٦۲) شهر هرات را درمحاصره کشید. جنگهای هرات هشت ماه طول کشید. درطی این جنگها اول زن سردار (که دختر امیر دوست محمد خان بود) وبعد خودش بمردند. روز های تدفین هردو درگذرگاه متارکه برقرار بود. بعد از مراسم مرده داری مجددا جنگ بین امیر دوست محمدخان وسردار شهنواز خان پسر سلطان احمدخان آغاز گردید. ولی بالاخرهٔ شهر هرات فتح وشهنواز خان محبوس گردید .

اوضاع اجتماعی افغانستان درزمان دولت ابدالی :

زمان سلطنت احمدشاه وتیمورشاه، درمدت ٤٥ سال یکدوره امنیت نسبی داخلی کشور بود، کهبعد ازیکدوره طولانی تجزیه وتقسیم مملکت، مجددا دولت سرتاسری افغانستان تشکیل ومرکزیت اقتصادی موجود شد. لهذا بتدریج امور زراعتی وتجارتی جان گرفت، گرچه دولت در انکشاف اینها دست قوی نداشت ـ زیرا بیشتر متوجه سیاست داخلی وخارجی بود ـ معهذا امنیت عمومی ومرکزیت اداری که حصص مختلفه کشور را بهم مربوط نموده بود، راه تجارت را در داخل وخارج (هند وآسیای مرکزی وایران)گشاده تر میساخت، شهرها رونق حاصل میکرد، صنایع دستی ومحلی نیز انکشاف خود را از سر میگرفت، وزراعت شکل آرام خود راحفظ میکرد. مساجد و مدارس درشهر ها مصروف تعلیم علوم قدیمی گردید. مگر این فرهنگ در احیای مجدد خود نیز بیشتر از یادگار دورهٔ انحطاط چیزی دیگر نبود، در حالیکه در خارجه فرهنگ وادبیات وصنایع ظریفه جدید در پهلوی علوم وصنایع واکتشافات برق وبخار وچاپخانه وغیره ازمدتی پیشتر زندگی بشر را تغییر بیسابقه داده وجهان کهن را بدنیای نوینی تبدیل کرده بود .

معهذا در افغانستان همان فرهنگ قدیم قرون وسطائینیز فرصت انکشاف نیافت و همینکه درعهد زمانشاهآتشجنگهای فیودالی درداخلکشور روشن گردید، تاانقراض دولت ابدالی دیگر یکقدم جدی در راه انکشاف اقتصادی وفرهنگی افغانستان برداشته نشد . دهقانان کشور که تحت فشار واستثمار فیودالی رنجمیبردند بااین جنگهای فیودالی وجنگهابادولخارجی بیشترکوفتهشدند.اینتنهانبود،درعهدجانشینان دو لت ابدالی تمام موسسات سیاسی افغانستان تخریب شده وملوك الطوایفی منحطی سراسر کشور را فراگرفت. پس تمال شئون اجتماعی افغانستان اعم از اقتصادی وفرهنگی وسیاسی روبه تنزل وانحطاط نهاد، وآنچه هم از قدیم مانده بود متلاشی گردید . این انحطاط وتنزل نهاینکه افغانستان قرن نزدهم را از اروپای جدید ومترقی در فاصله بسیار دوری نگهداشت ، بلکه افغانستان را ازسایر کشور های آسیائی نیز عقبتر انداخت، وتازه درقرن بیستم افغانستان نمونه کشور های عقب مانده جهان بشمار رفت .

دوم

سیاست دولت انگلیس در افغانستان

انگلیس :

در اقلیم انگلستان که سرد ومرطوب ، احتیاجات اهالی بسیار، وضیق معیشت زیاد است، اول «سلتها» وبعد ا جرمن ها واسکاندیناویها وارد شدند. کشور معادن مهم آهن وذغال بسیار داشت ، واهالی که تاقرن پانزدهم کشتی های سایر ملل را در بحر شمال یغما مینمودند، به‌تدریج مشغول تجارت وصنعت گردیدند. انگلیسهابیشتر مردمان عملی وریالست بوده، طبیعت سرد ومحزون دارند. طوریکه دانشمندان‌روحیات ملل اروپا میگویند : غایه انگلیس «حسن» نی بلکه «حقیقت» است ، البته حقیقت در نزد او آنست که‌برایش مفید باشد. انگلیس دلداده «قوت‌وقدرت» است‌وتشبث و کار بغرض استحصال بیشتر، هدف اوست، زیرا اوحیات را بازیچه نی‌بلکه جدی تلقی میکند ودر برابر شداید طبیعت مجادله‌مینماید. اماشدت عمل‌برای موفقیت‌وکسب ثروت، انگلیس رابه تحقیر ضعفا وفقرا وامیدارد. روح انفراد پرستی، انگلیس را در برابر دیگران سرد ومتکبر وامینماید اماهمان قدرکه مردم انگلیس در امور داخلی ودر تعاون وتساند اجتماعی ودر مناسبات انفرادی ، ساعی وشریف وباناموس اند، طبقه حاکمه انگلیس در مناسبات بین المللی سنگدل وظالم وفریبنده وبی‌وفا است .

دولت انگلیس کمتر مجبور شده که بغرض دفاع از جزیره خود، دست‌به‌شمشیر برد، زیرا کمربند بحر، دست هر دشمن را از خانه او بدور نگهداشته است. پس اشتراك او در جنگهای بین المللی نه از جهت ضرورت ودفاع بلکه ازسبب حرص و جهانگیری وحصول فائده بوده است. زیرا فقدان ثروت وفقر درنظر او مرادف جنایت و دنائت است، پس درراه حصول ثروت، ظلم وفریب رامباح شمردند. ترقی صنعت وتجارت دولت انگلیس را برا ی‌استملاك واستثمار ملل رهبری کرد، واو از قرن هژدهم درآسیا وافریقا وامریکا وآسترالیا وجزایر تجاوز نمود، ودر راه استعمار ازحدود اعتدال تجاوز کرده، ملیون ها نفوس بشری را برده وفقیر وناتوان ساخت .

درعهد ملکه الیزابت گفته میشد: ایرلندی باید ازگرسنگی بمیرد. باهمین‌اعتقاد بود که دولت انگلیس نژاد «سرخ» را درکانادا محو نمود، وهندرا تاراج کرد. پارلمان انگلستان که مادرپارلمان های اروپاست، هنگامیکه شهر بیگناه ودو صد هزار نفری اسکندریه مورد بمباران قشون انگلیس قرار گرفت، ویا بازار وعمارات وارگ کابل آتش زده شد، مثل روز عید شادمانی نمود. البته حریت فردی، متانت حکومتی ، ترقی صنعتی وتجارتی، علمی وفلسفی، ادبی وهنری انگلستان درجهان مشهور ومعروف است. فلسفه انگلیس روی ترصد وتجربه تکمیل گردیده، وادبیات دلنشین اومحزون وعمیق ودقیق است. معهذا طبقات حاکمه انگلیس در چیزهائیکه به‌تمام بشریت تعلق دارد، ازهمه نازلتراند .

تاریخ :

هفت قرن قبل ازمیلاد هنگامیکه کتاب اویستا در افغانستان مردم را به‌تمدن و

شهر نشینی وزراعت ومبارزه برضد شر وستم رهنمونی میکرد، تازه در انگلستان سلت‌ها (گالها وبرتین ها) از اروپای غربی وارد شده وباتوحشی که درآنها باقیمانده بود، جای وحشیان قدیم راگرفتند، وبه مالداری وتجارت پرداختند. در قرن اول هنگامیکه دولت مقتدر کوشانی د رافغانستان بوجود آمد، برتانیه جنوبی ازطرف قوای کلادیوس سزار (درتعقیب هجوم های جولیوس سزار) بیك ایالت امپراتوری روم تحویل یافته وسه ونیم قرن دیگر تابع‌روم ماند. درقرن پنجم قبایل وحشی «وای‌کنگ» ومنجمله انگل وساکسون از سواحل بحر شمال داخل انگلستان شدند وبعدها طوایف «نارمن» (از ناروی ودنمارك) مثل «اسکاتها» (از اسپانیا)، دراین جزیره ریختند و به‌این ترتیب ملت انگلیس تشکیل گردید .

درقرن یازدهم نورمانهای فرانسه بقیادت ویلیام به‌انگلستان حمله وفتح کردند وهارولد پادشاه انگلیس کشته شد. همین نورمانها بودند که به متمدن ساختن انگلیسها توجه کردند، در حالیکه افغانستان دراین وقت درنصف النهار ترقی وتمدن سیر میکرد. از اوایل قرن سیزدهم بمساعی ملاك واسقف بزرگ انگلستان «فرمان کبیر» ترتیب وجان پادشاه انگلیس برآن امضا گذاشت. ازاین ببعد بود که اختیار پادشاه دراخذ مالیات مقید ومجازات مجرم محول به‌محاکم گردید. یعنی نخستین پارلمان انگلستان در اواخر این‌قرن، بشمول بارون وشاپ ونمایندگان ایالات وشهر های عمده، بوجود آمد. در حالیکه افغانستان باتمدن وفرهنگ ودولت آن در زیر هجوم قوای مغل معدوم شده‌بود. درانگلستان از فتح نورمانها تازمان ادوارد سوم، زبان رسمی «زبان فرانسه» بود وبعد ازآن زبان انگلیسی رسمی شد. درجنگهای صد ساله بافرانسه، درزمان هانری پنجم‌انگلیس‌ها ازقوای مردم‌فرانسه برهبری «ژاندارك» (زن مبارز وآزادی خواه مشهور فرانسوی) مغلوب وبعدها نفوذ خودرا درفرانسه از دست دادند .

درقرن پانزدهم انگلستان درجنگهای داخلی فرو رفت تاریچارد سوم پادشاه‌شد. درعهد ادوارد چهارم بار اول «مطبعه» در انگلستان بوجود آمد، ودر آخرقرن پانزدهم بیرق انگلیس در جزیره «نیوفوندلند» افراشته شد، واین قدم اولین برای تاسیس امپراتوری انگلستان بود. درعهد هانری هشتم کلیسای انگلیس از کلیسای روم‌جدا وخونهای بسیاری درجنگ مذهبی ریخته شد. ملکه ماری پروتستانها راقتل عام‌کرده، وملکه الیزابت خواهر اندر خود ملکه ماری اسکاتلند رابکشت . اما بحریه انگلیس بحریه اسپانیا را درهم شکسته، راه توسعه جوئی خودرا دربحار بازکرد. درعهدجیمز ششم سلطنت انگلند وسکاتلند یکی شد وبه عنوان شاه برتانیه کبیر وایرلند بمیان آمد. کولونی انگلیس های فراری نیز درامریکا تشکیل گردید. چارلس اول پارلمان رامنحل وانواع شکنجه های وحشیانه را درمورد مخالفین معمول نمود، و جنگهای هفت ساله داخلی مشتعل گردید. سپاه شاه مرکب از اشراف وروحانیون وقشون پارلمان مرکب از تجار ودکانداران بود. کروموبل که از اشراف کوچك بود درراس قشون مردم، قوه شاه را درهم شکست، شاه گرچه تسلیم شد اما اعدام گردید. کروموبل پارلمان سابق را منحل وقانون اساسی جدیدی وضع نمود وخود تادم مرگ فرمان روائی داشت. این همان حادثه بزرگی بودکه آنرا جنگ داخلی نامیدند، در حالیکه انقلاب بورژوازی بود. در ۱۶۶۰ چارلس دوم شاه شد وبه انتقام پدر به‌شکنجه

های وحشیانه واعدام مردم پرداخت وبرضد مردم خود، بالوی چهاردهم پادشاه فرانسه عهد مخفی به‌بست. درزمان او بودکه مخالفین بدو دسته «ویگ» و «توری» منقسم گردیدند. بالاخره برادر چارلس بنام جیمز پادشاه شد. مخالفین از ویلیام شاه هالند استمداد کردند، تاباسپاه آمد انگلستان را گرفت وخود پادشاه شد، درحالیکه جیمز در فرانسه فرار واولادش خود هارا برضد انگلستان در دسترس فرانسه قرار دادند. ویلیام کونو انسیونی دایر وفیصله کردکه اخذ مالیات وحفظ قشون در حالت صلح، تصویب قانون وانتخاب اعضای پارلمان، همه جزء اختیارات پارلمان است . این حادثه نیز یك «کودتای‌بورژوازی» وریفورم‌ازبالابود، که‌آنرا«انقلاب‌بدون خونریزی»خواندند.

دولت انگلیس اززمان جیمز اول تادوره کرومویل، در ویرجینیا، نیو انگلند ،بار بادوس و جمیکا، کولونی‌ها تشکیل کرد. درهمین دوره دولت انگلیس درکانادا و امریکای شمالی بافرانسه ودرهند باپرتگال مقابل وداخل مجادله گردید. دولت انگلیس از عهد ملکه «ان» تاجنگ «واترلو» شش جنگ عمده در اروپا وامریکا نمود. یعنی در طی قرن هژدهم دولت انگلیس توسط جنگهای متعدد : جانشینی تخت اسپانیا واستریا، وجنگهای آزادی خواهی امریکا وفرانسه انقلابی، در توسعه امپراتوری خود مصروف بود، وجبل الطارق، جزیره تاهیتی، نیوزیلاند و آسترالیا را هم گرفت . بعد از ملکه‌آن یك شهزاده جرمنی به‌عنوان جارج اول پادشاه انگلستان شدکه زبان انگلیسی نمیدانست پس امور دولت در دست وزرا ویکنفر صدراعظم افتاد. درعهد جارج سوم یکی از حوادث بزرگ تاریخی جهان یعنی انقلاب صنعتی در انگلستان رشد وتوسعه یافت، ماشینهای نساجی وبخار اختراع، معادن ذغال وآهن منکشف، وفابریکه های بسیاری تاسیس گردید. اما مواد خام مثل موادغذائی، درداخل انگلستان کفایت نه‌میکرد، پس توسعه جوئی استعماری تسریع شد .

در اواخر این قرن ایرلند قیام کرده وسرکوب شد ودر آغاز قرن نزدهم پارلمان ایرلند منحل واتحاد انگلند واسکاتلند وایرلند عملی گردید. در ایرلند ازعهد کرومویل، زمین ها به‌مالکین پروتستان انگلیسی داده شده بود، وکاتولیکهای بی زمین ایرلند بدهقانی میپرداختند، در حالیکه خوراك شان فقط برگ کرم وکچالو بود، واگر آفتی میرسید جمع کثیری از گرسنگی میمردند، چنانیکه در ١٨٤٦ همینطور شد. ملاکین انگلیسی سال ٥٠ هزار زارع را ازکار میراندند، تااینکه فقرا عکس العمل نشان داده وقیام کرده وعمارات ملاکین را آتش‌زده وحیوانات شان را کشتند . اما این تنها نبود وحزب سری «فونیکس» (١) بمیان آمد واصول بیکات، مالکین انگلیسی را تحت تهدید قرار داد. بالاخره در اوایل قرن بیستم بود که قانون «هوم رول» (٢) مطالب ایرلند را تااندازهٔ تامین‌کرد.

درهمین قرن بود که دولت انگلیس زمانشاه ابدالی را درمیدان سیاست وناپلیون را درمیدان رزم معدوم نمود وخود بحیث دولت درجه اول جهان درآمد. در عوض، فقر شدیدی گریبان مردم انگلیس را گرفت ، کارگران قیام ها کردند و ماشینها و فابریکه هارا ویران نمودند . پارلمان انگلستان کمافی السابق آلهٔ پیشبرد منافع طبقه ملاك بزرگ وتجار بزرگ بود. از مردم عدهٔ محدود حق‌رای داشتند، که آنهم به‌پول خریده میشد. لاردجان رسل لایحهٔ ریفورمی مبنی برداشتن حق مردم دراداره کشور

---

(١) - PHOENIX

(٢) Home Rule

به پارلمان پیش کرد. ولی مجلس اعیان رد نمود، مردم قیام کردند ولاردها مجبور به تصویب آن در ۱۸۳۲ گردیدند. آزاین بعد سرمایه داران بیشتر در پارلمان نفوذکردند. پارلمان اصلاح پذیرفت وقانون «آزادی غلامان» تصویب شد. تلگراف برقی درهمین ایام در انگلستان بکار افتاد وبعدها تلیفون ایجاد گردید. درعهدملکه ویکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱) خط آهن درانگلستان تمدید شد ودایره استعمار امپراتوری توسعه یافت. در همین دوره بود که دولت انگلیس بامردم افغانستان جنگید ومغلوب گردید. اما سرتاسر هندوستان در دست دولت انگلیس افتاد وتمام مدافعات وقیام های ملی هند سرکوب گردید. همچنین کامنولیت استرالیا ودومنیون کانادا، کلونی نیوزیلند، دماغه امید و افریقای جنوبی، ترانسوال ، مصر وسودان همه باسیاست وشمشیر وخون درزیر سلطه امپراتوری تشکیل گردید. هزاران نفر مدافعین دلیرنیوزیلند، بوئرها، مصریها، سودانیها وغیره مردم ازدم شمشیر استعمار انگلیس گذشت وقهرمانان ملی درنهایت بربریت بشکل فجیع ونامردانه ئی ازبین برده شد. درخود انگلستان هم نهضت «چارتست» بمیان آمد که حق رای کارگران را در پارلمان مطالبه میکرد. درایرلندقحط عظیمی افتاد که هزاران نفر اطفال وزنان وپیران ومردان ازگرسنگی جان سپردند (۱۸٤٥)، زیرا استعمار نه‌تنها درمشرق زمین بلکه درنفس اروپا ودرنفس کشور های خودنیز جنایت مینمود .

اینك امپراتوری استعماری دولت انگلیس باداشتن مستعمرات وسیعه ودردست گرفتن تمام تنگه‌های عمده جهان ازقبیل جبل الطارق، مالتا، باب‌المندب، سویز،عدن، سنگاپور ، ومالاگا، بزرگترین دول مستعمراتی جهان (فرانسه ، جرمنی، روسیه وغیره) گردیده بودکه از راه هندوستان باافغانستان مقابل گردید. در اواخر قرن نزدهم تجارت انگلیس را رقابت امریکا وجرمنی متزلزل ساخت ودرعین زمان حزب کارگر انگلستان در ۱۸۹۲ بمیان آمد ودر ۱۹۰٦ بیش از ٥٠ چوکی درمجلس عوام‌گرفت. در ۱۹۱۱ قانون «حمایت اطفال کارگران» وقانون «کار هشت ساعته در روز» بوجود آمد. در ۱۲- ۱۹۱۳ مجلس عوام انگلیس لایحهٔ دولت رامبنی بر حق رای زن در انتخابات ردکرد. زنان به‌مظاهره پرداختند وعده بسیاری ازآنها محبوس شدند، اما در محبس هم از خوردن غذا امتناع ورزیدند. پس دولت قانون «گربه وموش» (۱) را ازمجلس گذشتاند، یعنی اگر محبوس بواسطه نخوردن غذا مریض میشد رها میگردید وگرباز مخالفت میکرد مجددا محبوس میشدند. در ۱۹۱٤ جنگ عمومی اول شروع شد ودر ختم آن در ۱۹۱۹ دولت انگلیس بااعلان جنگ افغانستان مقابل شد. بعد ازجنگ جهانی دوم ملل اسیر علیه سلطه استعمار بقیام ومبارزات مسلح ودوامداری پرداختند، ودولت انگلیس سیاست استعماری قدیم خودرا تعدیل کرد .

هندوستان :

هندوستان یك کشور قدیمی است‌که قبل از ورود آریه‌ها نیز دارای تمدن «دراویدی» بود وتاهنوز بقایای «کولها ودراویدی ها» ملیون ها نفوس درهندباقیست. آریاهای هند که‌تا دوهزار سال قبل از میلاد از افغانستان به‌هند سرازیرشده ویك

(۱) Cat and Mouse Bill

جامعه طبقاتی شدیدی تشکیل داده بودند، مالداری وزراعت وپیشه وری وطرز استفاده از فلزات میدانستند. دورهٔ اشعار رزمی آنها (رامایانا ومهابهاراتا) نیز تایکهزار سال قبل از میلاد دوام داشت، تاسه قرن قبل از میلاد زبانهای سانسکریت وپراکریت، جای زبان ویدی و عقاید دوره ویدی را گرفت . در طی همین دوره هند از جبهه افغانستان مورد نفوذ خارجی قرار گرفت. پنج قرن‌قبل ازمیلاد قوای داریوش هخامنشی وچهار قرن قبل از میلاد قوای سکندر وباز یونانی های افغانستان داخل هندگردیدند. اما پس ازمرگ سکندر دولت چندراگوپتا موریا درهند تشکیل گردید ودین بودا بمیان آمده، از قرن سوم قبل از میلاد تاقرن سوم میلادی دوام نمود. آشوکا ازمقتدر ترین شاهان موریا وکالیداس معروف ترین شاعر هندوستان متعلق همین دوره است .

ازقرن اول تاششم میلادی بازدوره نفوذ دولت افغانستان (کوشانی ویفتلی) در هند است. از قرن هشتم تادوازدهم دوره جدید هندوئیزم (برهمنیزم) بنام «پورانیك» جای بودیزم راگرفت. از نظر سیاسی راجپوت ها ازقرن ششم در هند مرکزی وشمالی بتاسیس دولت پرداختند و «هارشا» ازپادشاهان مقتدر این سلسله محسوب میشوند. از قرن دهم صفحه جدیدی در تاریخ هندباز میشود که بانفوذ سومین افغانستان درهند توام است. البته هند وقتیکه بااین نفوذ جدید مقابل شد ازخود تمدن وفرهنگ ومنطق وفلسفه ماورالطبیعه مخصوص داشت. دولت غزنوی یکنیم صدسال قسمت عمده هندوستان را استیلا کرده بود. متعاقبا دولت غوری افغانستان وحکومات افغانی هند (ازقبیل حکومات قطبیه، خلجیه، تغلقیه، لودی، سوری وسید وغیره) درهند نفوذ داشتند ودرزمان ایشان تمدن وفرهنگ اسلامی افغانستان درهند منتشر گردید. در همین دوره بودکه منارهٔ قطب دهلی (۲۴۰ فت ارتفاع داشت) اعمار وهندوستان جنوبی بادین اسلام (عهد علاء الدین خلجی) آشنا شد وبهمنی ها دوصد سال درآنجا حکومت کردند. در زمان فیروز شاه تغلق درهند آبادی زیادی شد و درزمان شیرشاه سوری ارگ دهلی (کهنه) وراه اگره ساخته شد. سلسله «سیدها» نیز بعداز هجوم وتاراج امیر تیمور گورگانی، دولتی تشکیل کرده‌وتااندازهٔ ازتشتت وضع هند کاستند .

از قرن شانزدهم تاهژدهم دولت بابری جای دولت های افغانی را درهند گرفت. در زمان این‌دولت فرهنگ وهنر وسعت یافت. گرچه این دولت نفوذ افغانرا درهند برانداخت ودرخود افغانستان بتاخت تا ازپا درآمد، مگر احمد شاه ابدالی مثل نادرشاه خراسانی برهند تاخت ودر زنده ماندن دولت ضعیف بابری هند کمك کرد. به‌این ترتیب هندوستان بزرگ وغنی درطول هشتصد سال تمدن دول همسایه (در دوره اسلام) را در پهلوی تمدن قدیم هند پرورش داد، واز نظر زراعت وآبیاری، صنعت و تجارت، فنون ظریفه، ادبیات ومعماری یکی از بزرگترین کشور های مشرق زمین بحساب رفت .

انگلیس درهند :

اروپائی ها از قدیم محصولات هند چون فلفل وبرنج وپنبه وشکر وغیره را مشتاقانه از کاروان های آسیائی بدست می‌آوردند. بعد از اشتعال جنگهای اروپائیها بامسلمین راه تجارتی خشکه مسدود گردید. در قرن پانزدهم واسکوداگاما از راه دریا افریقا را دور زده درکلکته هند پیاده شد وصدسال دیگر تجارت هند در دست پرتگالی

ها باقیماند، مرکز این‌ها «گوا» بود. بعدها هالندی، انگلیسی، فرانسوی، دنمارکی و جرمنی داخل تجارت باهند گردید . هالندی ها تاقرن هفدهم این تجارت را دردست داشته وتقریبا پرتگالی هارا از صحنه خارج نمودند. اما انگلیسها درسال ۱۶۰۰ کمپنی شرق الهند را تاسیس واجازه نامه تجارتی حاصل کرده، مرکز خودرا در «سورت» (ساحل غربی هند) بنیاد نهادند. در ۱٦١٤ جیمز اول شاه انگلیس نمایندهٔ بنام «سرتوماس رو» بدربار جهانگیر شهنشاه هند فرستاد وخواهش ارتباط تجارتی نمود. درسال ۱۷۰۰ کمپنی‌های انگلیسی «شرکت متحده هند شرقی» را تشکیل وحق انحصار تجارتی باهند را تحصیل کردند. کمپنی انگلیسی درسال ۱٦٣٩ مدراس را از راجای چند راگیری زمامدار قلعه کوهی کرناتك خریده، قلعه سنت جارج راآباد ودر قدم اول محلات مردم مدراس« راشهرسیاهان» نام‌گذاری کردند وبه این صورت تفرد وامتیاز اروپائی ها را اعلان نمودند. درسال ١٦٤٠ شهزاده‌بیگم شاه جهان بسوخت وکمپنی اورا تداوی کرد ودربدل حق الزحمه خود «هوگلی» را درنزدیك دهنهٔ گانگا گرفت ومتعاقبا سه موضع دیگر را خرید که یکی آن کلکته بود. بمبی‌هنوز به‌پرتگال تعلق داشت ولی هنگامیکه چارلس دوم انگلیس بادختر پادشاه پرتگال ازدواج نمود، بمبی را درسال ١٦٦٢ درجهیز عروس گرفت. شش سال بعدتر چارلس بمبی را درعوض اجاره سالانه «ده پوند» به‌کمپنی گذاشت. کمپنی در ١٦٤٠ در کلکته‌مرکز تجارتی افتتاح کرد.

در ١٦٨٩ کمپنی بواسطه مداخله درامور داخلی هند مورد حمله دولت هندقرار گرفته، عدهٔ کشته وعدهٔ گروگان دادند، سورت اشغال وبمبی محاصره گردید. کمپنی تعهد کردکه درامور داخلی هند مداخله نکرده آینده فقط مشغول تجارت باشد. سال دیگر کمپنی قلعه سنت ویلیام را درکلکته آبادکرد. دربنگال هم دربدل مراکز تجارتی خود پول اجاره سالانه را به‌حکومات محلی میپرداختند . همزمان با انگلیسها، هالند نیز مراکز تجارتی درهند داشتند وفرانسوی ها درپونچری وچندرانیگر وغیره دارای مراکز تجارتی بودند. روسای تجار انگلیس وفرانسه هریك درمراکز خود عنوان «گورنر» آن محله داشتند و باهم در رقابت بودند. مخصوصا بعد از آنکه در ١٧٤٤ بین فرانسه وانگلیس دراروپا وهند جنگ درگرفت ومدراس را فرانسه فتح نمود. گرچه در ١٧٤٨ بین هردو مصالحه برقرار ومدراس به‌انگلیس مسترد شد، اما این رقابت باقی بود تابه غلبه قطعی انگلیس منجر گردید .

انحصار تجارت کمپنی انگلیس درهند ٢١٣ سال طول کشید وباز آزادشد، مگر عملا کمپنی بدون رقیب ماند. هنگامیکه کمپنی خواست از کالبد تجارت در قالب جهانگیری تناسخ نماید، دولت هند فاسد شده وکشور در حصص متعددی منقسم شده بود. مثلا درسواحل چپ سند تادریای ستلج (پنجاب وملتان وکشمیر) دولت افغانستان مسلط بود. راجپوتانه زیر اداره شهزاده گان راجپوت، اوده تحت فرمان شجاع الدوله، بهار وبنگال قلمرو نواب علی وردی، هند متوسط متعلق دولت بزرگ مرته وشعب چهارگانه آن‌بود، که دامنه این قلمرو از ساحل شرقی هند تاسواحل غربی آن کشیده میشد .

هند جنوبی تحت حکومت نظام دکن ومرکزش حیدر آباد بود. دولت میسور وسلطان مشهور آن حیدرعلی در جنوب کشور نظام قرار داشت که در شرق آن حکومت کرناتك

بریاست نواب انور الدین افتاده بود. روی همرفته تمام‌این حکومات هنوز اسما ویاعملا تابع دولت شهنشاهی بابری هندوستان ومرکز دهلی بشمار میرفتند. بعلاوه یکتعداد زمامداران کوچك محلی در هند وجود داشت که مستقل ویاتابع یك حکومت از خود بزرگتر بودند .

طبقه حاکمه انگلیس که در داخل چنین اوضاعی «معبود طلا» را به‌چشم سر در هندوستان میدیدند، برای دسترس به‌آن دیگر هیچ قید وبند اخلاقی برای خود نمیشناختند . اما ادراك میکردند که معده یك آدم توان فرو بردن یك اشتر را ندارد، مگر آنکه اشتررا درپارچه های کوچکی منقسم سازند وآنگاه یك‌یك ازهضم رابع بگذرانند. این است که فورمول «نفاق انداز وحکومت کن» در انگلستان بمیان آمد و فوقیت انگلستان بربنای «ایجاد اغتشاش وخانه جنگی در کشور های دیگر» استوار گردید . مصرف این‌روش هم ازمصرف استعمال شمشیر کمتر وهم غیرمرئی تر بود و میتوانست چهل ملیون انگلیسی را «آقای» چهارصد ملیون نفوس انسانی قراردهد. آقای «پالمرستون» یکی از تشدید کنندگان این سیاست حزن انگیز درمشرق زمین بود .

بنگال : در هرحال انگلیس‌ها که ازابتدای ورود درهند درنواحی بنگال مستقر شده بودند، فعالیت خودرا نیز ازهمان جاشروع کردند. نواب سراج الدوله جانشین علی وردی پادشاه بنگال در ۱۷۵۶ یکنفر از مامورین خودرا که به‌کمپنی پناه برده بود بخواست وکمپنی ردکرد .سراج الدوله که مداخله تجاربیگانه را درامور داخلی بدید، کلکته را اشغال‌و۱۴۶ نفرانگلیسی رامحبوس نمودکه به‌جز ۲۲ نفرهمه درردائت هوای محبس بمردند. انگلیس ها قشونی از مدراس به قیادت ادمیرال واتسن وکلنل کلایو برضد سراج الدوله سوق کردند وبعدازکمی معاهده صلح را امضا نمودند ودر صدد تهیه قوا برآمدند. انگلیس ها بزودی توانستند که توسط مستر «واتس»نماینده خود در دربار سراج الدوله «اومی چند» را استخدام وبوسیله او جنرال مقتدر بنگال میرجعفر را به‌امید نوابی بنگال، سرا باکمپنی معاهد ومددگار بسازند. آنگاه معاهده باسراج الدوله را یك جانبه لغو واز مدراس یك قشون کوچك سه هزار نفری باده توپ علیه نواب سوق‌نمودند. در حالیکه سراج الدوله اردوی بزرگی مرکب از پنجاه هزار پیاده وهژده هزار سواره وپنجاه توپ داشت، ولی درمیدان جنگ میر جعفر سپهدار عوض دشمن، سراج الدوله را مورد حمله قرار داد، در حالیکه قوماندان انگلیس رابرت کلف تماشا میکرد. سراج العوله باتلاشی که نمود اسیر وبه حکم میر صادق پسر جعفر اعدام شد وپنجاه ملیون دارائی او بین مامورین کمپنی ومیرجعفر تقسیم گردید. میر جعفر اراضی نزدیك کلکته را به انگلیس داد وخود به‌حیث پادشاه تابع قرار گرفت. میر جعفر که ازروش انگلیس ها رنجیده بود باهالندی ها برضد انگلیس ها متعهد گردید ولی انگلیسها هردورا درمیدان جنگ مغلوب ومناطق‌بیشتری را ازبنگال بدست آوردند. متعاقبا انگلیسها بامیر قاسم داماد میرجعفر داخل توطئه شده، جعفر را ازتخت بنگال برانداختند وجایش را به‌قاسم دادند، البته سه‌ربع کشور را (بردوان، جیتاگونگ ومدناپور) برای کمپنی باپول بسیاری گرفتند. میر قاسم که چنین دید سخت رنجیده ودرپی نجات خود وکشور خودبرآمد . اما انگلیسها مجال ندادند و دست به شمیر بردند. میرقاسم مردانه بدفاع پرداخت وگرچه درجنگ «پتنه»

پیشدارش میرزا مهدی مغلوب شد، در جنگ دوم انگلیسها را مغلوب واسرای بسیاری ازدشمن بگرفت واندام نمود. کمپنی باردیگر میر جعفر معزول را بمیدان کشیده و درزیر پرچم او، اسداله جنرال میر قاسم را درمیدان جنگ مغلوب کردند.

میر قاسم بغرض طرد انگلیس از هند بانواب شجاع الدوله پادشاه اوده وشاه عالم (عالی گوهر) پادشاه دهلی یك اتحادیه نظامی تشکیل کرد. جنگ اتحادیه با انگلیس در ۱۷٦٤ درموضع بوکسار واقع شد. انگلیسها دراین جنگ درسایه برتری اسلحه ناریه ومتعاقبا در جنگهای «عظیم آباد» براتحادیه غلبه جستند، زیرا قبلا اتحادیه دراثر توطئه ئی درزکرده وشجاع الدوله درنتیجه سوء تفاهمی میرقاسم را محبوس و دارائی او راضبط کرده بود. شجاع الدوله اینمرد مستبد وحریص ، منهزما به‌لکنهور واز آنجا به‌فرخ آباد نزد نواب افغانی احمد بنگش ومتعاقبا در انواله نزد سرداران افغانی بغرض استمداد رفت، در حالیکه از طرف انگلیسها تعقیب میگردید . شهنشاه دهلی «شاه عالم» که‌چنین دید باانگلیسها سازش نمود ودربدل معاش سالانه دونیم ملیون روپیه، ولایت بنگال وبهار واوریسه رابنام شهنشاه هندوستان به انگلیسها بخشید وخود بحیث امپراتور بی‌قلمرو محکوم بزندگی در موضع دواب گردید. کمپنی پسر میر جعفر را از طرف خود (اسما) به‌نوابی بنگال مقرر واداره امور را به‌گورنر انگلیسی در معیت او بسپرد. تمام این حادثات درهند سه‌سال بعدتر از فتح احمدشاه افغان درپانی پت، اتفاق افتاد، در حالیکه احمدشاه زنده وقوی در افغانستان بود .

راجع به وقایع بنگال، کلنل کلایو خود درپارلمان لندن اعتراف نمود که: انهدام سراج الدوله فقط به‌مقصد سلب حکومت بنگال ازاوبود، نه‌چیزی دیگر، زیرا اساس مقاصد کمپنی درهند عبارت از پیشرفت روز افزون انگلیس است‌وبس، کلایو از افساد کمپنی در ممالك استیلا ناشده هند بواسطه قتل وغصب اموال، وداخل کردن قطاع الطریق، سلب امنیت داخلی وغیره‌هم توضیحاتی داد (۱) .

اوده وروهیله : شجاع الدوله که در برابر انگلیس شکست خورده وکمك از افغانهای فرخ آباد وانواله حاصل کرده نتوانسته بود، ناچارشد که به‌انگلیسهامراجعه کند. انگلیسها هم طبق معاهده تحمیلی «الله‌آباد» (براووشاه‌عالم) پادشاهی اوده را دربرابر پول گزافی‌به شجاع الدوله گذاشتند، چونکه میخواستند اورا وسیله انهدام ولایات افغانی «کترا» قرار دهند. هستنگس گورنر بهار وبنگال قبل از حمله درکشور روهیله، مکتوبی به‌شجاع الدوله ــ که درزیر بار مالیات وغرامات وقروض وتحمیلات انگلیسی افلاس کرده بود ــ نوشت که در پارلمان لندن موجود است. او در این‌مکتوب گفته بود : «اگر روهیله ها عهد خودنقض کنند (در حالیکه روهیله ها هیچگونه عهدی باشجاع الدوله ویا انگلیسهانبسته بودند) من ایشان‌را معدوم کرده ومملکت آنهارا بجناب عالی تحویل میدهم.» پس انگلیسها به اتفاق شجاع الدوله بولایت بیگناه روهیله تاختند وآن جنت هندرا بدوزخی تبدیل نمودند یکی از افسران انگلیس کلنل شیمپین درنامه جون ۱۷۷٤ خودراجع به‌این جنگ عنوان مجلس انگلیسی چنین‌نوشت: «قساوت وظلمی که‌مادراین مملکت نمودیم فقط میتوانست از دلهائی نشئت کند که بکلی عاری از عواطف انسانی باشد ... باآنکه من در حوادث قوت قلب وجلادت دارم، معهذا نتوانستم که براحوال روهیله از رقت وگریه خود داری کنم ... تا سه روز

---

(۱) کتاب فظایع الدول الاستعمار یه، انگلترافی‌الهند .

شمشیر مهاجمین در غلاف نرفت وروهیله دریائی از آتش وخون گردید.» هزار ها نفر کشته وصد هزار نفر بیخمانمان ومتواری درکوه ها گردید وعمارات آتش زده شد. در بدل این انهدام وکشتار شجاع الدوله قبول کرده‌بودکه تنها «چهارصد هزار طلا» به‌انگلیس بدهد. به‌این‌صورت روهیله خراب ، وزیر افغانی حافظ رحمت خان کشته وفیض اله خان مجبور به‌امضای معاهده‌ئی با شجاع الدوله، وخود به‌نوابی قسمت کوچکی از آن ولایت قانع گردید. افسر عمده قشون انگلیس «رابرت کلف» بود که درتمام جنگهای ضد شاه عالم وشجاع الدوله ونواب های بنگال شرکت‌داشت. او درنتیجه کشتار های بی‌باکی که نمود «لارد» شد ولی درسن کمتر از پنجاه سالگی خودکشی کرد. کی گفته میتواند که این انتحار نتیجه مجادلات وجدانی‌او نبـود ؟

واما اوده : شجاع الدوله بعد از انهدام روهیله بزودی بمرد. آصف الدوله جانشین او نیز از زهردوستی کمپنی بچشید، حلقه‌های پیچا پیچ این دوستی وسنگینی باج وقروض وارباح انگلیسی، خزانه اوده راخالی ورعایا رافقیر ومملکت را آشفتا نمود. مالیات اوده که سالانه سه ملیون پوند میشد به‌نصف تنزل کرد و قشون‌کمپنی «دوستانه» درخاك او مقیم بود. نواب اوده در ۱۷۷۹ به‌حکومت انگلیسی چنین نوشت: «دو سال است که‌خاندان نواب سابق درتنگی معیشت افتاده ، معاش عمال دولت معوق مانده، تادیه قروض اشخاص محال گردیده، مالیات یکنیم ملیون کسر کرده، زراعت خراب شده ومن یك وجب زمینی ندارم که‌دیون خودرا بپردازم، لهذا مجبور به‌تنقیص عسکر ومامورین دولت گردیدم. باوجود این ازوجود قشون انگلیس در کشور خود شکایت ندارم، گرچه از وجود آنها بدون ضرر وتولید هرج ومرج درکشور نفعی متصور نیست من اکنون باقلت عایداتی که دارم از عهده مصارف اهل وعیال خودنیز بدرشده نمیتوانم . » «لارد هستنگس» درجواب چنین نامه‌ئی گفت که‌خوبی وبد ی زندگانی نواب بمن ارتباط ندارد، چیزیکه بمن مربوط است احتیاج عظیمی است که به‌پول دارم. این‌است که لارد شخصا به‌اوده رفت وبرای کشیدن پول آن درامای حزین وبیسابقه را در مورد خانواده‌نواب اوده بازی‌نمود. یعنی آصف الدوله رامجبور ومحکوم کردکه حرم خودرا (مادران وخواهران خودرا) درزیر شکنجه وگرسنگی وتشنه‌گی‌دادن قرارداد، تاتمام زر وزیور ودفاین خودرا (بقیمت ۵۵۰ هزارپوند) به انگلیسها تحویل دادند. ازآن جمله هستنگس یك ملیون روپیه حصه خودرا جدا کرد وبه پارلمان لندن نوشت که اجازه تصرف این یك ملیون حصه خودرا میخواهد. در حالیکه قانون انگلیس قبول هدیه ورشوه را تحریم کرده بود .

داستان اوده به این‌جاخاتمه نیافت در ۱۷۹۸ سرجان‌شورگورنر جنرال‌هند ، نواب‌دست شانده‌اوده رابه‌اتهام آنکه پسرحقیقی پدرنیست عزل‌کرد. سال‌دیگر گورنر جدید «مارکی ولسلی»، آنکه خط مشی‌کمپنی رادرهند برمبنای استیلا برکل شبه‌جزیره هند، تقویه‌دوایر کمپنی باقوت نظامی وسرکوبی هرمقاومتی اعلام‌کرده بود ــ قوانین سخت‌تری در اوده‌تطبیق نمود، تانواب استعفی کرد وپسرش نصف کشور رادرعوض قروض انگلیس به‌آنها تحویل داد. معهذا گورنر جنرال ابلاغ کردکه نواب درنصف باقیمانده کشور خودنیز مختار نبوده ومقید به‌امرونهی انگلیس است. ازاین بعدنواب های اوده بااطاعت بی‌قید وشرطی که‌نسبت به‌انگلیس ها داشتند ، دایما درسرتخت خود لرزان وهراسان میزیستند. باوجود آن‌کمپنی در ۱۸۵۳ صورت استعفی نامه‌ئی

بنواب ولید علیشاه بغرض امضا فرستاد. این نواب دوست انگلیس به‌کلکته رفت و استغاثه کرد، کسی نشنید تانواب بمرد. ملکه اواین استغاثه را دوام داده وازهند به لندن رفت وصدای خودرا به‌دنیا رسانید، معهذا کسی به‌داد اونرسید تادر پاریس به‌سال ۱۸۵۸ بمرد.

میسور : حیدرعلی سلطان میسور یکی ازسر افراز ترین مردمان تاریخی هند است که ازدرجه سپاهی گری تاتخت سلطنت رسیده بود. او استخوانهای قوی، رخساره‌های برجسته، چشمان تندوجذاب وریش تنك وسیاهی داشت ودراداره کشور مردآهنین وبا انضباط شدید نظامی بود. انگلیسها درمقابل اوبانظام دکن اتحادیه‌نظامی تشکیل ودر ۱۷٦۷ برسر او تاختند . اما قوای حیدرعلی ماهرانه این‌اتحادیه رابواسطه تطمیع نظام‌علی بوعده‌اعطای ولایت کرناتك به‌او، متلاشاکرد، ونظام رابرضد انگلیس متحد ساخت، آنگاه هجوم انگلیس را ازقلعه پنگلو عقب‌زده، کلنل سمت وقشونش را درهم شکست. حیدرعلی انگلیس‌های شکست خورده راقدم بقدم مغلوب وتامدراس جاروب کرد وتمام آن نواحی را اشغال‌نمود. انگلیس مضطربانه بااو معاهده صلح را امضا ووعده‌کمك درجنگهای خارجی وداخلی دادند. حیدرعلی ازاین‌بعد متوجه تهیه قشون گردیده، اردوی صدهزارنفره باصد توپ وچهارصد افسر فرانسوی آماده نمود وهم باحکومات مرته ونظام دکن اتحادیهٔ ضد انگلیسی تشکیل کرد. انگلیسها بنظام دکن خبردادند که‌حیدرعلی از شهنشاهی دهلی منشور نظامت‌دکن خواسته است، لهذا نظام ازاتحادیه خارج شده وروابط خودرا بامیسور قطع‌کرد. معهذا جنگهای حیدرعلی و انگلیس در ۱۷۸۰ درگرفت ودوسال طول کشید. درطی این‌جنگها غلبه ازطرف‌میسور بود، ودریك منطقه قطعات نظامی انگلیس به حیدرعلی تسلیم گردیدند، وحیدر کرناتك وارکوت راتسخیر نمود. مگر بطور ناگهانی این‌مرد مبارز در۱۷۸۲ بنفع انگلیسهابمرد وانگلیس ازدشمن بزرگی‌نجات یافت. انگلیسها سالها درهندوستان این‌شخص رابغدر وظلم وفریب منسوب و تبلیغ کرده‌بودند واکنون بافرزند او سلطان تیپو مقابل ماندند.

تیپو دنباله اقدامات پدر رارهانکرد تابالاخره انگلیسها در ۱۷۸٤ معاهده‌صلح‌را بااو امضا کردند. امادوسال بعد لاردکارن والس گورنر جنرال‌هند، علی‌الرغم معاهده مذکور، باحکومات مرته ونظام متعهدگردید وبر خاك میسور سوقیات نمود. تیپو و قوایش بادفاع مردانه‌ئی که نمودند، در برابرقوای برتر سه حکومت مغلوب وبرمعاهده جدیدی مجبور به‌امضا گردید. طبق آن‌تیپو نصف قلمرو خودرا بانیم ملیون پوند «غرامات» ودو پسر خویش راطور گروگان ازدست داد. معهذا تیپو دست از دفاع وطن خود نکشید تاسر درپای این‌کار گذاشت. این‌همان داستان مهیجی است که نویسنده مشهور فرانسه ژول‌ورن درناول «سیاحت درزیر بحر» تیپورا قهرمان رومان خودقرار داد. در حالیکه دشمنان تیپو اورا بواسطه عناد وثباتی‌که دربرابر دشمن (انگلیس) نشان داد «مجنون» لقب دادند.

مارکی ولسلی گورنر جنرال جدید هند (۱۷۹۸ ــ ۱۸۰۵) سیستم خودرا به‌تیپو سلطان عرضه‌کردکه قوای‌نظامی‌انگلیس‌رابمصرف‌خود ودرخاك‌خودمقیم‌سازد وهم‌خارجی ها (فرانسوی ها) را ازکشور میسور اخراج کند. البته تیپو نپذیرفت وبا ناپلیون در مصر تماس گرفت وعدهٔ ازنظامیان فرانسوی را درمیسور جلب نمود. این است که معرض هجوم مجدد انگلیسها قرارگرفت . انگلیسها به‌اتفاق قشون متحده حکومت‌های

مرته ونظام، ازبمبی ومدراس بسوق الجیشی پرداختند . تیپو برای دفاع حاضر شد وهنگامیکه شمشیر در دست داشت دردهن دروازه شهر سرنیگاپاتام با مدافعین دلیر خود یکجا کشته شد، میسور مغلوب وفصلی از فداکاری مردم هند در تاریخ جهان بیادگار گذاشت . انگلیسها قسمتی از میسور را خود گرفته وقسمتی را بین مرته ونظام تقسیم نمودند، ودرحصه باقیمانده آن طفل پنجسالهٔ را (کرشناراجا) بنام بقایای شهزادگان میسور برتخت سلطنت نشاندند، درحالیکه پسران تیپو در «ویلور» تبعید شدند. به‌این صورت میسور کوچك جزء حکومات برتانیا قرار گرفت. امامردم ویلور که پسران تیپو را دربین خود یافتند، برضد انگلیسها قیام کردند وتوسط قشون انگلیسی ارکوت سرکوب شدند. باردیگر پسران تیپو درکلکته تبعید گردیدند تانام‌و نشان آنان برفتاد .

ویلیام بنتنك گورنر جنرال هند درسال ۱۸۳۰ توسط اعزام قشونی باز درمیسور تحت الحمایه ودولت دست نشانده آن‌مداخله کرده، کرشنا راجارا معزول وهم مجبور نمود پسر خوانده‌ئی - برای پادشاهی آینده میسور - اختیار کند. راجای معزول‌چنین کرد وپسرکی را فرزند خواند. تازمان‌بلوغ این‌طفل ، اداره‌حکومت بیك کمیته انگلیسی سپرده‌شدکه این‌کمیته برای پنجاه سال دیگر درمیسور حکومت میراند. طفلك نام نهاد بعداز آنکه بالغ شد به‌آب ونانی‌وآنهم به‌اجازه انگلیس قناعت مینمود. امالارد بنتنك به‌این‌هم کفایت نکرد وبعداز عزل‌کرشنا، درغرب میسور به‌علاقه کوهستانی «کوورگ» سوقیات نموده، راجای‌آنجا را اسیر ودر ویلور وبازبنارس تبعید کرد. این راجای تبعید شده به‌انگلستان رفت ودرآنجا در ۱۸۵۲ ناامیدانه جان‌داد. لاردبنتنك بعداز اشغال نظامی‌گوورگ اعلان نمودکه این اقدام واشغال اوبنا «بردرخواست و تمنی» مردم آنجا بعمل‌آمده است که «به‌عدالت وحکومت انگلیس میخواستند ضم شوند» .

مرته : مرته‌ها قبلا درعلاقه کوهستانی هندغربی (ولایت‌بمبی) میزیستند ومردم دلیر وفعالی بودند. درقلل‌کوه های‌جنگل‌زار ودشوار گذاری، قلعه‌های فیودالهای‌خورد وریزه مرته‌ها بود، که هریك در وادی‌های پست‌حکم میراندند ومدت ها بحیث اتباع دولت‌های اسلامی دکن مالیه میپرداختند. دزقرن هفدهم مرته‌ها برهبری سیواجی بشکل یکدولت درآمدند. سیواجی جوان بیسواد اماسوار کارماهر وتیرانداز قابل ودلیری بود، او اول درخدمت پادشاه بیجاپور داخل شد ودر «پونه» جا گرفت وباز در راس دسته‌جات یغماگر مرته، قلعه‌های فیودال هارا درقله های‌کوه‌ها، یکی‌پی دیگری مسخر کرد وشهرتش دراطراف پیچید. شاه بیجاپور هراسان شد وسپاهی برای‌قلع وقمع سیواجی سوق‌کرد. سیواجی به‌خدعه ودزدی افضل‌خان قوماندان بیجاپور راکشته و قشونش را تارومار نمود. فیودالهای بزرگ مرته که‌چنین دیدند به‌او پیوستند وبه‌این صورت دولت مرته تشکیل شد. سیواجی به‌عنوان دشمن اسلام ومجاهد درراه‌برهمن وگاو مقدس درهندوستان معروف گردید. چون شاهان اسلامی دکن باقشون اورنگزیب داخل زد وخورد بودند، مجال رسیدگی به‌سیواجی نداشتند. او آنقدر قوی شدکه بالاخره پادشاه بیجاپور طبق قرار دادی او را رسما به‌حیث پادشاه سواحل غربی دکن شناخت. اورنگزیب قشونی ازدکن برضد سیواجی اعزام کرد ولی سیواجی باز توانست به‌خدعه وجرئت بی مانندی شایسته خان کاکا ونایب السلطنه اورنگزیب

در دکن را باقشونش ازپونه جاروب نماید. اورنگزیب باتعهدی که نمود یکبارسیواجی را دردربار جلب کرد، مگر او به‌حیله‌ئی فرار نمود ودردکن جنوبی تاج شاهی بسر نهاد. متعاقبا تانزدیك مدراس کشید، در حالیکه شهر سورت را مدت‌ها پیشتر تاراج کرده بود. همچنین او قلعه‌های میسور وکرناتك وبنگلور وغیره رافتح نمود وبه پونه برگشت. تمام حکمرانان دکن نیز انقیاد کردند وباج پذیرفتند. سیواجی در ۱۶۸۰ بمرد. چون بعد از اورنگزیب دولت مرکزی هندوستان ضعیف گردیده بود، دولت مرته قویتر شد وتاقرن هژدهم بزرگترین قوای هندوستان جنوبی بشمار رفت.

سلسله پیشواها که در اوایل وزرای پادشاهان مرته بودند، بعدها بتدریج کسب قدرت کرده وعملا زمام امور دولت را دردست گرفتند. بعد از مرگ اورنگزیب، راجای دولت مرته «شاهو» که مردبی کفایت بود امور دولت را بوزیر برهمن خود بالاجی راو (پیشوا) گذاشت. ازآن بعد وزارت هم مثل سلطنت میراثی شد وسلسله پیشواها بمیان آمد ، که پونه رامرکز گرفتند وبا داشتن اختیار صلح وجنگ، عملا حکمران قلمرو مرته (مهارا اشترا) گردیدند، در حالیکه پادشاهان مرته در «ستارا» با اختیارات محدودی نشسته بودند. همین بالاجی راو بود (۱۷۰۸ ـ ۱۷۲۰) که‌محمد شاه هندی را مجبور نمود تا مالیات کل دکن را به‌مرته ها بگذارد. حتی این مجبوریت به‌قدری توسعه یافت که محمدشاه برای محفوظ ماندن پایتخت دهلی، چهارم حصه مالیات تمام قلمرو خودرا به‌مرته اختصاص بخشید. پس کشور مرته بنام «مهاراشترا» دربین هند متوسط (بنگال، اوده، راجپوتانه وسند) ونظام دکن ومیسور گسترش‌یافت، یعنی کشور مرته ازساحل شرقی تاساحل غربی هندوستان، شامل ربع اراضی بر صغیر هند گردید. همچنین سایر روسای بزرگ مرته، که حکومات گجرات وگوالیار واندور را دردست داشتند، نیز صاحب اقتدار زیادی بودند. والیان هند به‌این‌هاباج میپرداختند وانگلیسهای کلکته در مقابل آنان آب خود را پوف کرده میخوردند وباتدبیر وحیله ومدارا موجودیت خودشانرا حفظ میکردند .

پیشوای دوم «باجی راو» تا ۱۷۴۰ توانست که ربع مالیات امپراتوری‌را ازمحمد شاه هندی بگیرد. گرچه قلمرو دولت مرته درچند پادشاهی منقسم شده بود از قبیل گجرات در تحت ریاست «جیکور» گوالیار در تحت ریاست سلسله «سندیا» ، اندور درتحت ریاست سلسله «هولکر»، ناگپور تحت ریاست «بهونلا»، واین همه ریاست‌ها میراثی بودند، معهذا تمام این روسا مجبور به‌اطاعت از پیشوای پونه بودند. پیشوای سوم «بالاجی باجی راو» معاصر احمدشاه ابدالی بود که‌بعدها بااحمدشاه مقابل شد ودرهم شکست . پیشوای چهارم مرته «ماهدوراو» در ۱۷۷۲ بمرد، روسای مرته پیشوائی برادرش را نپذیرفتند واورا کشتند وهمچنین پیشوائی کاکایش (راگوبا) را قبول نکردند. راگوبا به‌انگلیس بمبی مراجعه کرد، وانگلیس دربدل وعده گرفتن دو جزیره «سالست وباسین» درنزدیك بمبی، بنام کمك او به‌سوقیات به‌اراضی مرته پرداخت واز ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۲ چهارسال به‌خون ریزی وکشتار دوام داد وحتی برای گرفتن خودرا گونات راو قشونی به‌بمبی سوق نمود. سندیا زمامدار مرته گوالیار، این سپاه انگلیس راعقب راند، ولی لاردهستنگس قشون دیگری در گوالیار سوق وقلعه جنگی آنرا اشغال کرد وبالاخره دوجزیره مذکور راگرفت وبرمعاهده صلح امضا گذاشت .

اما مرته‌ها که سیستم ولسلی را نپذیرفته بودند بزودی دراثر دسایس انگلیسی، دوچار نفاق وخانه جنگی‌ها شدند. پیشوا باجی‌راو، پسر راگوبا، به‌اتفاق سندیا به قلمرو هولکر حمله کرد . هولکر قویتر بود وخود در ۱۸۰۰ درپونه حمله واشغال و پیشوای جدیدی تعین نمود. باجی راو مثل پدر، از انگلیسهای بمبی استمداد کرد. انگلیسها با اومعاهده بست (۱۸۰۲) که‌پونه‌را به‌او مسترد نماید واو سیستم ولسلی را بپذیرد. حکم‌دار مرته گجرات هم به‌این سیستم تسلیم گردید، مگر دولت راوسندیا قویترین حکمدار مرته، وراوگوجی راجای بونسلا زیراین بار نرفتند، خصوصا سندیا که اگره ودهلی راهم در دست داشت وشاه عالم نابینا را (روهیله ها اورا کور کرده بودند) به شهنشاهی هندوستان برداشته ، واتفاق ملی هندو ومسلمان بمیان آمده بود. انگلیسها درسال ۱۸۰۳ برهردو دشمن بتاختند وبعد از کشتار بیشماری ، زنجیر سیستم ولسلی رابرگردن هردو انداختند. در حالیکه اراضی بسیاری از قلمرو مرته را بااگره ودهلی گرفته بودند. شهنشاه نابینا را در قصری گذاشتند که نفسهای‌خود رابشمارد تابمیرد. قشون انگلیس هم درپونه وناگپور مقیم گردید. ازآن بعد انگلیسها مناطق شمال جمنا را الحاق کرده وولایت «برار» رابدوست خود نظام دکن دادند و همچنین سیستم ولسلی را برشهزادگان راجپوت تحمیل کردند . تنها قوتی که ازمرته ها زیر بار انگلیس نرفت هولکر بود. او بمقاومت آغاز کرد وسندیاهم طرف او را گرفت. انگلیسها در ۱۸۰۴ جنگهای متعددی را علیه او عملی ساختند، مگر ازهولکر شکست خورده وبه‌اگره فرار کردند. عاقبت هولکر در منطقه حکمرانی خود عقب نشست وبعد از سال ۱۸۰۵ سرجارج باکوکفیل گورنر جنرال هند باهولکر مصالحه نمود .

مگر مرته‌ها از تسلط انگلیس متنفر ودرکمین اعاده قدرت ملی بودند. در سال ۱۸۱۷ باجی‌راو برهبری مرته برضد انگلیس قیام کرد، ودرجوار پونه باجنگهای متعدد انگلیس مقابل وبعد از تلفات بسیاری مغلوب گردید. انگلیسها کشور را ضبط وخودش را در حوالی کانپور تبعید کردند، وآنگاه برسر مرته‌های ناگپور تاختند. راجای‌ناگپور درمیدان جنگ مغلوب شد، انگلیسها اورا فرارکرده وجایش رابیك راجای دست نشانده داده ومتوجه اندور شدند. ملکه اندور «تولسی بائی» جانشین هولکر باقشون خود متحدا برضد انگلیس آمادگی گرفته بود، ولی همینکه سپاه انگلیس رسید ملکه ترسید وقصد تسلیم نمود. قشون مرته بر آشفتند واو را بکشتند وباسپاه انگلیس مقابله کردند. اما انگلیسها با اسلحه برتر خودآنها را درهم شکسته، اندور رااشغال کرده وطفلکی از خانواده هولکر را بنام راجای اندور، زیرنظارت قشون خود معین نمودند. به‌این طریق تمام مناطق مرته زیر اشغال نظامی وزنجیر سیستم ولسلی قرار گرفت . دیگر استقلال هندوستان مرکزی وجنوبی ازبین رفته بود. آخرین حمله عجیب انگلیسها برمرته از طرف لارد ایلن برو گورنر جنرال هند درسال ۱۸۴۳ بعمل آمد، زیرا لارد گفت زن دوازده ساله وجانشین راجای متوفی گوالیار برضد امپراتوری انگلستان جنگ را آغاز کرده است. پس او توسط سوقیات نظامی بعد از دوجنگ گوالیار رااشغال، قشون‌محلی را ازچهل هزارنفر به نه هزار نفر تنزیل و برای اداره کشور «کمیته مدیره» مقرر نمود، که درآن شش نفر مرته هم‌عضویت داشت .

بنارس : کمپنی تجارتی انگلیس درهند که بنام تجارت، جهانگیری وخون ریزی

را شروع کرده بود، تاسال ۱۷۷٤ در نتیجه مصارف لشکر کشی های خود، دوملیون پوند استرلنگ قرضدار شده بود. همین ورشکستی وافلاس کمپنی بودکه نقاب از چهره حقیقی انگلیسها در هندوستان برداشت. درهمین سال بود که‌گورنر بنگال عنوان «گورنر جنرال کل هندوستان» گرفت واین شخص هم وارن هستنگس بود. در کلکته «دیوان عالی» تشکیل وشورای چهارنفری برای معاونت گورنر جنرال تعین گردید، واین همه برعکس سابق، ازطرف حکومت لندن گماشته میشدند. هستنگس برای تلافی نقصان پول کمپنی در صدد دوشیدن مردم هند برآمد وکاریکه درمورد حکومت دوست اوده انجام داده بود، در مورد راجای دوست ومطیع وهم پیمان انگلیس در بنارس هم انجام داد .

بنارس اصلا از ایالات تابعهٔ اوده بود. هنگام زد وخورد انگلیس با اوده، چتیت سنگه راجای بنارس طرف هندرا رهاکرده وبدوستان انگلیسی خود پیوست .انگلیسها اورا نمونه مثال برای سایر حکومات آزاد هند قرار دادند وبا او بامدارا رفتار کردند، تا دیگران او را دیده وشاید به‌انگلیسها مایل گردند. راجای ساده لوح‌هم دامن دوستی انگلیس را رهانکرد وخراج معینه را درسر موعد پرداخت . مگر این عشقبازی طول نکشید وهستنگس به‌او امر کرد‌که هرچه دارد به‌حکومت انگلیس بسپارد . راجاکه قبلا همه‌چیز خودرا در راه دوستی انگلیس ازدست داده بود، چیزی نداشت که بپردازد مگرآنکه دست به اشیای معبد مقدس بنارس درازکند ، اما این‌کار از قدرت اوخارج بود، پس معذرت خودرا به لارد پیش کرد. لارد برآشفت وبرای گوشمالی «دوستانه» راجا شخصا دربنارس عسکر کشید. مردم که تازه ملتفت شده بودند «دوستان» انگلیسی از آنها نه تنها فرمان برداری بلکه مال ووطن وهمه چیز را میخواهند ، زیر بارنرفته وقیام کردند. دراین هیجان ملی نزدیك بود لارد از جهان برود، مگر اسلحه فایق قشون به‌داد او رسید. انگلیسها بعداز غلبه، راجای دوست را از تخت بزیر انداختند، ولارد زنان حرم اورا به‌سپاه انگلیسی بخشید ! وجایش را به‌برادر زاده‌اش داد. این آخرین نمایش بودکه ازتمدن انگلیسی بمردم صلح‌جوی هندوستان نشان داده شد. گرچه کمپنی این جنایت گورنر جنرال را ظاهر تقبیح نمود، مگر پارلمان لندن لارد را تقدیس وتبرئه نمود. بعدها صدراعظم انگلستان در ۱۷۸٤ قانونی به تصویب پارلمان رساند که طبق آن‌یك اداره کنترول امورهند، در تحت اثر پارلمان (از شش نفر اعضا) تشکیل گردید .

دکن : اولین کشور درهند که طوق «سیستم ولسلی» را بگردن انداخت نظام دکن بود. این سیستم چه ماهیت داشت که هندوستان را واژگونه کرده ودرمعرض هراج گذاشت ؟ حکومت انگلیس نخست از کشور مورد نظر خود تاجائیکه میتوانست مناطق عمده اورا ازنظر اقتصادی وسوق الجیشی میگرفت، یا بدیگری میداد. آنگاه پادشاه قسمت باقیمانده را ازتخت فرود می‌آورد و جایش را بیکی ازرقبای او ویایکی از پست ترین اشخاص خائن محلی میداد. ازآن‌بعد این شخص راتحت فشار سیاسی ومالی قرار داده، به‌ظلم وستمگری علیه مردم رهنمونی میکرد، تامردم به‌خون او تشنه گردند وگاهی هم ملت برضد او تحریك به‌قیام میشدند، پس زمامدار منفور ومخوف برای حفظ خود از انتقام ملت، اطاعت بی‌سرحد از دولت انگلیس را ضامن بقای خود شمرده واز هر غلام افسانوی بیشتر فرمان بردار او میگردید. ملت ستم دیده اونیز

آنقدر به‌ستوه می‌آمد که به استیلای دشمن خارجی متمایل میگردید. درعین زمان قشون انگلیسی در خاك این دولت دوست وبمصرف اومقیم میشد تا حکومت اورا از تعرض دشمنان داخلی وخارجی حفظ نماید. اما مصرف این‌قشون آنقدر سنگین وروز افزون بودکه بالاخره کمر دولت دوست را میشکست وحکومت را مجبور به‌تشدید استثمار ملت مینمود. این چنین حکومت اسیر دیگر نمیتوانست قدمی در راه ترقی اجتماعی وارتباط باجهان خارجی بردارد، ویا اردوی ملی وآنهم بدون افسران‌انگلیسی برای دفاع خود تشکیل نماید، پس بناچار تازنده بودمثل بوزینهٔ دست‌آموز، درزنجیر دوستی انگلیس میرقصید . این بود ماحصل سیستم ولسلی در هندوستان .

در هر حال وقتیکه سیستم ولسلی به‌حکومات مرته ومیسور ودکن پیش شد، دو حکومت اول الذکر نپذیرفتند واز استقلال کشور های خویش دفاع کردند تا ازبین رفتند، ولی مبارزه مردم این‌مناطق صفحه پرافتخاری در تاریخ هند باقی گذاشت . در حالیکه نظام دکن داوطلبانه این سیستم را پذیرفت، لهذا فرانسوی ها از حیدر آباد اخراج گردیدند وجایشان به قشون انگلیس داده شد. البته بعدها مصرف این قشون آنقدر ثقیل شد که‌نظام دکن قسمت عمده اراضی خود را در عوض مصارف سپاه امدادی حکومت دوست انگلیسی به‌آنها تحویل داد. افسران انگلیسی دوازده هزار سپاهی دکن‌را درزیر زنخ‌نظام بفرمان خود درآوردند وده هزار عسکر خودرا در يك منزلی پایتختش «حیدر آباد» تمرکز دادند. به‌این صورت دولت نظام دکن که‌اسما مستقل وهم بزرگترین ریاسات هند بود (تقریبا برابر انگلستان وسعت وپانزده ملیون نفوس) ، دربین چار دیوار مناطق نفوذ انگلیس محبوس گردید. البته پادشاه دوست دکن میتوانست دربین قصر خود باکمال آزادی حرکت وفرمان روائی کند، زیرانصب وزیر وصدراعظم اوهم بسته به‌تصویب نماینده انگلیس بود. این آن‌چیزی بودکه‌دولت انگلیس ازتمام دول دوست خود درآسیا میخواست . معلمین انگلیسی هم سالهااولاد هند را دراین مورد چنین تلقین میکردند : «... اگر تیپو وسران مرته به‌پلان عاقلانه (!) ولسلی موافقت میکردند، مثل نظام‌دکن کار وبارشان سرگرفته واولاد اودلاشان امروز شهزادگان حکمفرما میبودند ...» (۱)

کرناتك : حکومت کرناتك بعداز مرگ نظام الملك پادشاه دکن (۱۷۴۸) دردست انورالدین والی اوبود ودردکن ناصرجنگ پسر نظام الملك جانشین پدر گردید. این دونفر دورقیب داشتند، یکی مظفر الملك نواسه نظام الملك رقیب ناصر جنگ و دیگری «چانده صاحب» رقیب انورالدین . هردو رقیب درپوندیچری به «دوپلی‌کس» گورنر فرانسه ودشمن سر سخت انگلیسها توسل جستند. دوپلیکس توسط اعزام‌يك قشون استعماری درتحت امر «پوزی» انورالدین را در ارکوت مرکز کرناتك وناصر جنگ را دردکن بکشت. چانده درکرناتك ومظفر جنگ دردکن نوابهای تحت الحمایه فرانسه گردیدند، در عوض ولایت «سرکار شمالی» در ساحل شرقی بفرانسه رسید ودوپلیکس عنوان گورنر کرناتك اختیار کرد. محمدعلی پسر انورالدین هنوز در «تریچینو پولی» مقاومت میکرد واو ازگرگ فرانسه به‌پلنگ انگلیس پناهنده شد. کپتان کلایو باقشون انگلیسی مستقیما درارکوت حمله وفتح کرد. اما قشون فرانسه وپسر چانده دوماه اورا زیر محاصره قرار دادند. درطی همین محاصره بود که کلایو

---

(۱) مارسدن ، تاریخ هند صفحه ۱۶۹ .

برنج جوش داده به عساکر انگلیسی وآب برنج را به‌عساکر هندی خود میداد. قشون امدادی انگلیس از مدراس رسید وپسر چانده فرار کرد. همچنین قشون فرانسه، در تریچینو پولی از قشون میجر لارنس شکست خورد وچانده در تنجور فرار کرد. به‌این صورت محمد علی یاروفادار انگلیسها به‌نوابی کرناتك رسید. چون دوپلیکس طبق یاد داشت لندن ازطرف لوئی پانزدهم به‌فرانسه احضار شد (گرچه بوزی هنوز درحیدر آباد مقیم بود)، انگلیسها درهند جنوبی بیرقیب ماندند .

محمدعلی که اکنون زنجیر اسارت انگلیسی درپاداشت ، برای تادیه مصارف قشون انگلیسی و قروض خود، مجبور بودکه بالای ملت فشار شدیدی واردکند . این فشار وحواله جات گوناگون آنقدر سنگین بودکه مردم برای رهائی ازشر نواب، بخود انگلیسها توسل نمودند. بالاخره نواب به‌مشوره واتفاق انگلیس به‌علاقه تنجور بغرض کشیدن پول حمله کرد. راجای تنجور که‌قوت دفاع نداشت، اظهار اطاعت کرد وتادیه دوملیون روپیه خراج وغرامات جنگ پذیرفت . مگر انگلیسها به‌عنوان اینکه دوروز از موعد تادیه پول گذشته، بدون رضای محمدعلی بخاك تنجور حمله وراجا را باکشور ودارائیش ضبط کردند وملك اورا به‌محمد علی بخشیدند. انگلیسها عین این رویه را درمورد «ماروار» تطبیق ودرزیر نقاب محمدعلی، قشون در مارواز اعزام، راجای کوچك را بامادر ووزیرش محبوس، دارائی کشور راضبط ورعایای بیگناه رامورد یغما قرار دادند. محمدعلی به‌چشم خود میدید که چه ظلم وقساوتی بنام او در موردملت او تطبیق میگردد، در حالیکه اگر عفوی درکار باشد بنام انگلیسها اعلان وبه «شفقت وعدالت» انگلیسی منسوب میشود. اما محمدعلی که جسم وروح خودرا قبلا دراختیار دوستان انگلیسی گذاشته بود، قدرت جنبیدن نداشت تا در ۱۷۹۵ باکمال پشیمانی واندوه جاویدانی سردر نقاب خاك کشید .

جانشین محمدعلی پسر او عمدة‌الامرا بودکه بعداز سه‌سال سلطنتی چنین، در حالیکه دربستر مرگ بود، قشون دوستان انگلیسی ـ به‌بهانه اینکه او بانواب‌میسور مکاتبه داشته ـ قصر اورا محاصره، عمارتش را تفتیش ووصیت‌نامه پدرش که اورا ولیعهد تعیین کرده‌بود، ضبط نموده وآنگاه خزائن وکشور را تصاحب کردند. به‌این صورت حکومت دوست دیگری درهندوستان برافتاد. یکی از روش های دولت‌انگلیس در کشور های مدنظر ویاتحت نفوذ این بودکه مکاتیب واسنادی جعل کرده وآنرادست آویز تجاوز جدید خود قرار میدادند. همچنین برای جای پای پیداکردن درکشوری، قسمتی از خاك اورا ازچندنفر رهگذر بیوطن میخریدند، آنگاه کشیدن انگلیس ازآنجا ممتنع ومحال میگردید . اساسا سیاست اروپای جدید در مورد کشور های دیگربرپایه توطئه ومذاکرات وموافقات خفیه و سری واعمال خفیه جاسوسی قرار داشت. مگر انگلیسها ابتکار تازه‌کرده و «جعل کردن اسناد» رابرآن افزودند .

نیپال : کشور نیپال که ازطرف گورکه های راجپوت اداره میشد نیز دردهه‌دوم قرن نزدهم طرف هجوم چهار لشکر اعزامی لارد هستنگس قرار گرفت . مردم دلیر نیپال سه‌لشکر دشمن را درهم شکست ولی یك لشکر آن توانست که باکشتار زیاد کتمندوپایتخت کشور را اشغال کند. حکمران مغلوب اظهار اطاعت کرد. بعدهاانگلیسها ازگورکه های جنگاور آنکشور لشکری ترتیب کرد که‌مثل قشون استخدامی سکهه پنجاب برضد قیام کنندگان ملت هندوستان بکار اندازد. ازاین پس راجاها ونوابهای

دست نشانده در ٥٦٠ ریاست هندوستان ، حالت عروسکی داشتند که در دست انگلیس بازیهای مضحك واحیانا رقت انگیزی میکردند .

سند : سند یکی از ولایات مربوطه افغانستان ومشرف به‌بحر بود. انگلیسها از قرن هژدهم در صدد بازکردن راه‌نفوذ وتجارت خود دراین ولایت بودند وحتی توانستند در ۱۷٥۸ (عهد احمدشاه ابدالی) توسط غلام شاه والی سند چند تجارت‌خانه در«تته وشاه بندر » افتتاح نمایند . مگر زمانشاه ابدالی سند را بطرد انگلیسهاامور نمود. بعد ازخلع زمانشاه وآشوب داخلی افغانستان ، میرغلام علی تالپور میرسند در سال ۱۸۰۳ خود تقاضای ورود تجار انگلیسی از گورنر بمبی نمود وگورنر خواهان خسارت سابقه گردید. در ۱۸۰۸ که‌کمپنی انگلیس از ناپلیون به‌هراس افتاد، کپتان «دیوت ستن» در حیدرآباد مرکز سند آمد وبامیر غلام علی معاهدهٔ هفت فقره‌ئی نمود (٢٤ جولائی ۱۸۰۸) . در ماده اول این معاهده گفته شده بود که دوست ودشمن‌یکی، دوست ودشمن دیگریست. در فقره دوم وعده امداد نظامی بهمدیگر درموقع ضرورت داده شده بود. طبق ماده پنجم یك‌کار گذار کمپنی در دربار سند خواهد آمد. به‌حکم ماده هفتم یك تجارت خانه انگلیسی درشهر تته تاسیس خواهد شد .

سال دیگر که ترس انگلیس از فرانسه و روسیه بیشتر بود ، مستر «هانکی سمت» یك‌عهد نامه چهار فقره‌ئی دیگر بامیر غلام‌علی، میرکرم علی ومیر مرادعلی «حاکمان سند» عقد نمود که طبق ماده چهارم آن سکونت و آبادی مردم فرانسه‌تحریم شده بود (اگست ۱۸۰۹) . انگلیسها بعداز رفع شدن خطر ناپلیون ، توسط الفنستن عهدنامه جدیدی با میرکرم علی ومیر مراد علی درچهار ماده بستند که‌طبق ماده‌سوم آن درسند اجازه اقامت به‌هیچ یك از اروپائی ها داده نخواهد شد (نوامبر ۱۸۲۰) . دوازده سال بعد هنری پاتنجر درماه های جون واپریل ۱۸۳۲ دومعاهده دیگر بامرادعلی و میرخیرپور امضا کردکه طبق ماده سوم آن راه های بری وبحری بروی کشتیهای تجارتی بازشد. طبق ماده چهارم آن مالیات وارداتی که سند میگرفت مقید به‌لایحه ثابت ومصوبه نماینده انگلیسی گردید واز هر خروار بارکشتی نزده روپیه مالیات‌معین شد که‌فقط هشت روپیه آن به حکومات سند میرسید وبقیه بین حکومات انگلیس و لاهور وبهاول خان تقسیم میشد. شش سال پستر (اپریل ۱۸۳۸) پاتنجر عهدیگری بامیر نورمحمد ومیر نصیر بست که طبق ماده دوم آن وزیر مختار انگلیس درسند مقیم شده وهرجای کشور بخواهد منزل میگزیند ودارای گارد محافظی خواهد بود که تعداد آن ازطرف حکومت انگلیس معین میشود. الکساندر برنس درهمین سال معاهدهٔ بامیر رستم میرخیر پور بست که طبق مواد نوگانه ویك ضمیمه آن : میررستم واخلافش مطیع انگلیس بوده وبررای او کار خواهد کرد، باهیچ سردار دیگری ارتباط نگرفته وتنها با اقربا ودوستان خود مکاتبه کرده خواهد توانست (!)، میر برکسی‌ستم نخواهد کرد ورنه حل وفصل آن با حکومت انگلیس است اما انگلیس استغاثه رعایارا برخلاف میر نخواهد شنید، انگلیس عندالضروره کمك نظامی به‌میر خواهد داد، وزیر مختار انگلیس هرجا بخواهد اقامت میکند، حکومت انگلیس هر قدر بخواهد گاردمحافظ برایش میگمارد؛ حکومت انگلیس در ایام جنگ قلعه بهکر را میتواند متصرف شود .

یکسال بعدنر (۱۸۳۹، فروری) انگلیسها بادو نفر نوکران میرنور محمد (خیر محمد وسینانام) ویکنفر دیگر بنام «حاصل بن بچه‌خان» (به‌عنوان گورنر قصبه‌کرانچی)

عهدنامه دیگری امضا کردند که طبق ماده اول آن : گورنر مذکور (حاصل بن بچه) قلعه وقصبه کرانچی را به سپاه انگلیس میسپارد . این معاهده عجیب از طرف «سر فریدریك متلند» سپهسالار هند وبرگدیر «ویلنت» قوماندان مقیم سند در کشتی «ولسلی» (!) به امضا رسید. حالا وقت آن رسیده بودکه‌این تارهای عنکبوت سیاسی انگلیس به‌زنجیر بندگی واسارت مطلق سند تبدیل شود، پس لارد اکلند در فروری همین سال یك معاهده محکمتری در چارده فقره بامیران سند (میر نورمحمد، میرنصیر محمد، میر محمد ومیر صوبدار خان) امضا نمود که طبق آن: قشون پنجهزار نفری انگلیس در سند متمرکز میشود، مصارف این لشکر ذمه میران سند است، فغان رعایا علیه میران شنیده نمیشود، تنازع بین میران به‌حکمیت نماینده انگلیس ارجاع‌میشود، تعدی رعایای یکی بدیگری از طرف انگلیس سرکوب خواهد شد، میران سند سه‌هزار عسکر سندی زیرامر افسران انگلیس بخرچ خود سند خواهند گذاشت، دارالضرب انگلیسی در سند تاسیس ومسکوکات کمپنی رایج خواهد شد، ازکشتی های تجارتی در دریای سند وهم از اشیای وارده در اردوگاه انگلیس مالیاتی گرفته نخواهد شد. درآخر این معاهدهٔ «دوستانه» گفته شده بود : حکم این‌عهدنامه بین طرفین «جاودانی و میرائی وغیر قابل تغیر» است (!) . ولی بعد از آنکه درجون ۱۸٤۱ مثل معاهده فوق، عهدنامه‌ئی بامیر شیر محمد خان میرپور هم بستند، در ۱۸٤۲ این معاهدهٔ «جاودانی ومیرائی وغیر قابل تغیر» را بواسطه بستن یك عهدنامه تازه‌ئی بامیران سند، تغیر دادند (البته به‌نفع انگلیس) . در معاهده تازه دوازده فقره‌ئی گفته شده بود که : حق ضرب سکه از میران سند سر از ۱۸٤٥ سلب است ودرتمام سند سکه کمپنی رایج خواهد شد، بندرگاه کراچی وتهته به‌انگلیس گذاشته میشود، حق گشت وگذار بین کراچی و تهته متعلق انگلیس است، حکومت سرحدات سند به‌انگلیس واگذار میگردد، یك قسمت اراضی سند به‌نواب بهاولپور (مطیع انگلیسها) داده میشود . عین این معاهده بامیران خیر پور هم بسته شد ودر آن علاوه شدکه یك قسمت از خاك میران خیرپور به‌نواب بهاولپور وشهر سکهر وجزیره بهکر ودیگر جزائر به‌حکومت انگلیس داده میشود .

به‌این ترتیب از ۱۸۰۸ تا ۱۸٤۳ در ۳٤ سال ولایت سند در محبس سیاسی و نظامی و اقتصادی حکومت انگلیس مقید ومحبوس گردید. اما کار سند به‌این جاخاتمه نیافت وهمینکه حکومت انگلیس در حمله اول خود به افغانستان مغلوب واردوی او تباه شد، درعودت از افغانستان برای حفظ حیثیت باقیمانده خود در ماورای سند خواست ضربتی بیك ولایت کوچك واسیر نشان بدهد، لهذا قشون انگلیس در ۱۸٤۳ به‌استقامت حیدر آباد سند (مرکز میررستم) بحرکت افتاد. مردم‌سند که بعد ازدفاع ومبارزه مردم افغانستان متیقن شده بودند که انگلیسها آنطوریکه‌خودرا شکست‌ناپذیر وانمود کرده بودند، نیستند، برخاستند ودر نهایت غیرت ومردانگی دفاع نمودند. اما دفاع یك ولایت کوچك دربرابر یك امپراتوری بزرگ البته مشکل بود. انگلیسها بعد از دوجنگ غلبه کردند وسند بکلی فتح شد. امرای سند یکی پی دیگری اسیر وتبعید گردیدند ودارائی ایشان بین افسران انگلیسی تقسیم شد، از آنجمله یکنیم ملیون حصهٔ قوماندان سپاه ودوازده ونیم ملیون سهم سایر سپاه بود. به‌این صورت سیاست «دوستانه وعادلانه» انگلیس یك دوست متعاهد دیگری را فرو برد وبازبرای

بلعیدن آخرین دوست وفادار هندی خود «دولت پنجاب» دهن گشاد .

یکی از افسران انگلیسی که هنوز وجدان انسانی او نمرده‌بود (کپتان ایستوك) درمورد این حمله خاینانه برسند درسال ۱۸۴۳ بمقامات کمپنی چنین نوشت : «تمام روش میران سند حاکی از آمادگی صرف دفاعی آنهاست ... هیچ‌کس نمیتواند این میران بدبخت را متهم کند که‌خیال تجاوز داشتند، این اتهام خلاف تمام شواهد و احتمالات است، مگر آنکه عامدا تغافل شود ... من درچهارم اپریل گذشته درمجلس عوام (لندن) بودم ، یك لارد چنین گفت : انگلیسها که یك بازوی شان درشرق و دیگرش در غرب قرار دارد، دربسا ازحوادث تمام مسئولیتهای اخلاقی ومذهبی رالگد مال میکنند، اگر پالیسی آینده ما همچنین باشد وگر تفوق وبرتری مادراسلحه وعلم وهنر وقوت درعوض مفاد بشریت، برضرر بشریت تمام شود، من‌ترجیح میدهم که ما ... درحدود یك قوت درجه سوم تنزل کنیم ...» (۱). امثال این‌اشخاص نادرالوجود درآسمان مظلم سیاست استعماری انگلیس بمثابهٔ ستارگان ضعیف وکم نوری هستند که خواسته اند اقلا برای اخلاف روزنهٔ کوچك قضاوتی بازکنند، تا آیندگان گمان ننمایند که درطی یك دوره طولانی تاریخ دربین طبقات حاکمه انگلیس بکلی وجدان انسانی وجود نداشت، واین خدمتی بودکه بتاریخ انگلیس انجام دادند .

پنجاب : تاقرن هژدهم پنجاب جزء هندوستان وقلمرو دولت بابری‌هند بود ، درهمین قرن جزء قلمرو دولت ابدالی افغانستان گردید وتا آغاز قرن نزدهم ازطرف حکام افغانی اداره میشد. اما ازهمان عهد دولت بابری، یك قوه جدیدالظهور باصبغه مذهبی (سکهه‌ها) در پنجاب بوجود آمده وبیك نهضت سیاسی مبدل شده بود. موسس طریقه «سکهه» مردی بنام «نانك» بود که درقرن شانزدهم درهند قدعلم کرد وخواست تضادهای دیانت اسلامی ودیانت هندو را باترکیب جدیدی ازبین برده وهردو راآشتی دهد. پس او از هردو دیانت اقتباساتی کرده ومذهب جدید سکهه را بمیان آورد. اوتسبیح اسلامی در دست وقشقه هندوئی درپیشانی داشت، قایل به‌توحید باری و معتقد به‌امور منطوقه شرعیت اسلامی وهم تناسخ واو تارودیوت ودیوی هندوئی (اما به‌صفت مخلوق) بود، حلول واتحاد وبت وبت‌خانه وخمر وخوك وآزار حیوانات راطرد میکرد . اشعار اوبزبان جت پنجابی ومملو از پند واندرز وحمد خدا ومشعر برتعداد زمین وآسمان بود. دولت بابری مزاحم این سکهای آرام وبی‌ضرر نشدند. مگر به تدریج سکهه ها در مذهب متعصب وبه حلول مایل وبه‌خوردن گوشت راغب شدند، خلفای نانك‌هم به‌صحنه سیاست وارد گردیده، خزانه وطویله وعسکر وعمال تشکیل نمودند وسکه بنام نانك زدند. اورنگزیب سکهه ها را تحت تعقیب قرار داد و «تیغ بهادر» خلیفه آنانرا اعدام کرد. فشار اورنگزیب شدید بود تاجائیکه آنها به‌کوه های همالیا پناهنده شدند وبرای دفاع از خود مسلح گردیدند. آنها بعد ازمرگ اورنگزیب برگشتند وبه‌حیث یك قوت سرسخت ومقاوم در هند شمالی قد افراختند. گرچه‌سکهه ها از طرف دولت های وقت از لحاظ سیاسی سرکوب میشدند، ولی به‌تسلیم قناعت نمینمودند، بلکه برشجاعت ملی‌پنجاب حمیت مذهبی را افزوده بودند .

زمانشاه افغان که اراده استخلاس هندوستان را از استعمارگران اروپائی داشت، هنگامیکه در ۱۷۹۹ وارد لاهور شد برای تامین اتحاد هندو ومسلمان وسکهه، حکومت

---

(۱) دبشتنو تاریخ، جلد دوم، صفحه ۶۸ .

پنجاب رابیکی ازروسای دلیر وفعال پنجاب (رنجیت سنگه) داد. اماخود که‌به‌سبب اغتشاش داخلی به‌کشور برگشت، دیگر مجال ورود به‌هندوستان نیافت . پس ساحه فعالیت رنجیت درپنجاب گسترش یافت. رنجیت درسن دوازده سالگی جانشین پدر شده، در هفده سالگی مادر خودرا کشته ودر نزده سالگی والی زمانشاه در پنجاب شده بود. چون ازآن بعد افغانستان در دریای خانه جنگیها غوته ورگردیده وفرصت دیدن بسوی پنجاب نداشت، از دیگر طرف دولت بابری هند از پا درافتاده بود، وهم انگلیسهای هند برای تحکیم تسلط خود مصروف امور سایر حصص هندوستان‌بودند، برای رنجیت فرصتی بدست افتاد که به قوه اراده وهوش خود از مساعدت شرایط استفاده کرده وطرح دولتی را در شمال هندوستان بریزد . هزاران نفر سکهه های جنگاور زیر پرچم این شخص گرد آمدند و روز بروز دایره این دولت نو احداث را توسیع نمودند .

انگلیسها که از جانب افغانستان در هراس بودند، خواستند از وضع موجوده پنجاب استفاده کنند و حکومت سکهه را بین افغانستان وهندوستان بشکل یك‌سپر (بفرستت) درآورند، لهذا از ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۸ چهاربار نمایندگان سیاسی انگلیس با تحفه ها وخوش آمد نزد رنجیت آمده ومذاکرات دوستانه‌ئی انجام دادند. دیوان امرنات سوانح نگار رنجیت از ورود این نمایندگان انگلیسی در کتاب خود ذکر مینماید (۱). نمایندگان نخستین‌انگلیسهامنشی یوسف‌علی ونماینده‌آخرینش «چارلس متکاف » بود که باچند فیل وأسپ وجواهر وپارچه باب آمده بود. انگلیسها رنجیت را دراین وقت به تحکیم استقلال پنجاب وجلوگیری از دخول قوای افغانها درهند، تشویق مینمودند وضمنا از او وعده میگرفتند که از دریای ستلج به‌قصد هند عبور ننماید.

درهمان اوایل حکومت رنجیت (۱۸۰۳) یکتعداد افسران داوطلب ونو واردهندی بغرض تشکیل یك اردوی قوی در پنجاب آمدند وافسران اروپائی وابسته کمپنی انگلیسی (در تعداد ٤۰ نفر) جزء موسسین نظامی اردوی سکهه بودند. رنجیت‌برهبری این افسران توانست بزودی یك اردوی هشتاد هزار نفری با ۳۷۰ توپ آماده کند. رنجیت که بعد از خلع زمانشاه خودش را باعنوان «سرکار والا» پادشاه مستقلی اعلام کرده‌بود، سکه جدیدی در وزن یازده ماشه ودوسرخ‌بنام «بابا نانك وگرو گوبند سنگ »مضروب نمود. در روپیه جدید او این بیت منقور شده‌بود:

دیگ وتیغ ونصرت بی‌درنگ   یافت از نانك، گرو گوبندسنگ

دولت سکهه گرچه درآغاز بیشتر صبغه مذهبی داشت، مگربزودی درتحت‌تاثیر واقعیت های اجتماعی هندوستان شکل ملی خودرا گرفت، زیرا هنوز تبلیغ وتربیه انگلیسی روح ملی هندوستان را مسخ‌نکرده بود. اداره حکومت پنجاب بدون‌تبعیض مذهبی مشترکاً در دست رجال هند ومسلمان وسك ازتمام اقوام باشنده پنجاب‌بود. چنانکه محاکم قضائی مسلمانان بقاضی نظام الدین و مفتی محمد شاه و مفتی‌سعدالله چشتی داده شد ، کوتوال (قوماندان امنیه) پایتخت لاهور هم امام بخش خـان(معروف به خرسوار) بود ، قوماندان توپخانه سنگین غوثی خان و افسران بزرگ پیاده نظام روشن خان و شیخ عبدالله هندی بودند. طبابت در بار و شخص مهاراجا رنجیت‌به

(۱) کتاب ظفرنامه رنجیت تالیف امرنات طبع لاهور سال ۱۹۲۸.

اطبای مسلمان چون خلیفه نور الدین حکیم و عزیز الدین انصاری تعلق‌داشت . به این ترتیب دولت پنجاب بزودی کسب قوت نمود تا جائیکه در ۱۸۰۵ مهارجه مغلوب‌مرته «جسونت سنگ هولکر» شخصاً بدربار رنجیت آمده ، خواهشمند تشکیل یك اتحادیه نظامی وراندن‌انگلیسها از هند گردید .در همین وقت بود که انگلیسها مضطرب‌شده، قشونی به قیادت جنرال «لیك»تاسواحل بیاس سوق نموده و کپتان مالکم مشهور را بنماینده‌گی بدر بار رنجیت فرستاده و تمنی رعایت‌قرار داد سابق‌هیئت‌سیاسی منشی یوسف علی و ضمناًاخراج هولکر را از پنجاب نمودند . رنجیت پا بندی بوعده های گذشته را اظهار کرد و گفت‌که هولکر تنها یك پناهنده است ،ولی هولکر را اخراج نکرد . انگلیسها عجالتاًقناعت کردند ومتعاقبا در۱۸۰۸هیئت‌دیگری فرستاده واظهار دوستی کردند . باز متکاف آمد و یك گره دیگر در زنجیر «دوستی»انگلیس و پنجاب زد . از طرف‌دیگرانگلیسها باراجای لودهیانه «بهاك‌سنگ» داخل مذاکره شده ،زمینی درلودهیانه در بدل پول اجاره گرفتند ،قشله نظامی آبادکرده وچهار کندك پیاده وسواره نظام‌خودرادرتحت قوماندانی کلنل «لونی اختر» درانجا مقیم ساختند .

در ۱۸۰۹ شه شجاع فراری خواهش ملاقات بارنجیت نمود . رنجیت شخصاًاز او درساحل اتك استقبال نمود ودر ۱۸۱۰ به اتفاق اوبه لاهور رفت . وچون‌از اغتشاشات داخلی افغانستان آگاه شد در ۱۸۱۲ قلعه نظامی افغانی را در اتك ، در ۱۸۱۸ولایت ملتان،در ۱۸۱۹ ولایت کشمیر و در ۱۸۲۱دیره غازی خان ودیره اسمعیل خان را از محافظین افغانی گرفت . زیرا شاه محمود ابدالی‌و وزیر فتح‌خان‌وبرادرانش افغانستان را بشکل ملوك الطوایفی در آورده و قدرت‌مرکزی را فدای اغراض شخصی وجاه طلبی خانواده‌گی خود قرار داده بودند. در ۱۸۲۲ کلنل «ونتورا» (از افسرا ن اردوی از بین رفته ناپلیون) از راه ایران به کابل آمدو چون‌دولت افغانی‌را در حالت اغتشاش بدید ، بدون آنکه خدمت نظامی به اردوی پراگنده افغانی‌انجام داده باشد ، بلاهور آمد واختصاص نظامی خودرا به رنجیت تقدیم کرد. رنجیت پـذیرفت وچون تنظیم عصری تر اردوی خود را بدست او بدید ، و نتورا را جنرال چهار غند نظامی خود مقرر نمود ویکسال‌بعد باهمین قوت پشاور را اشغال نمود . به این ترتیب در ظرف چندسال ولایات عمده افغانی در سواحل راست دریای سند از دست رفت .

در ۱۸۳۲ سر «کلود مارتن وید»(۱) یکی از افسران‌مهاجم‌انگلیسی در سند با جلال بسیاری واردپنجاب شد . رنجیت شخصاً از او در ساحل ستلج استقبال‌مجللی نمود وامر کرد افسران پنجاب همه لباس «بسنتی»(زرد) بپوشند . از آن بعد رنجیت تحت تلقین مستقیم «وید»قرار گرفت ووید از او جدا نشد تارنجیت نمرد، و هم‌رنجیت بزودی بمرد. ویدیکی از دشمنان جدی افغانستان وشخص مفسدی بود . شش سال بعد تر (۱۸۳۸) رنجیت‌سنگ با امضای معاهده سه جانبه لاهور (بین شاه شجاع مخلوع وانگلیس ورنجیت)وشرکت دراعزام قشون‌به‌افغانستان،جز دشمنان‌افغانستان قرار گرفت .انگلیسها توسط این معاهده ولایات مغصوبه از افغانستان را درسواحل راست سند رسماً به رنجیت گذاشته بودند . ولی‌همینکه قشون امدادی‌رنجیت‌داخل کابل شد ، خودش مثل سلطان میسور حیدر علی ، در موقع بسیار حساسی بنفع انگلیسها بمرد ، درحالیکه از ۵۷ سال عمر بیشتر نداشت . از این بعد است‌که‌پنجاب مشتعل میگردد و دولت واستقلال‌آن از بین میرود .

بعد از مرگ‌رنجیت خاندان شاهی منفلق ساخته شد . اردوی قوی پنجاب که حاصل زحمت چهل ساله کشور بود بر ضد خود کشوربکارانداخته شد . پسر بزرگ و جانشین رنجیت «گرگ سنگه»فقط یکسال توانست سلطنت کند ، در حالیکه‌پسرش

---

(۱) Sir Clude Martin Wade (1)

«نونهال سنگه» در اقتدار پدر دست انداخته بود . گرگ در نوامبر ۱۸۴۰ بمرد و نونهال همینکه بعداز فوت پدر بغرض جلوس به تخت سلطنت داخل دروازه ارگ شاهی شد ، کنگره های سردروازه برسرش غلطید و جان‌داد .«رانی‌چندرکور» ملکه و جانشین‌گرگ سنگه بعد از چهار ماه پادشاهی بدست درباریان محبوس و درزندان کشته شد . شیر سنگ پسر دوم رنجیت در سال چهارم پادشاهی خود (۱۸۴۴) با پسرده ساله‌اش‌بدست دهیان سنگ وزیرولهناسنگ‌واجیت سنگ‌درباریان مقتدرخود، درتفرجگاه خارج‌شهر لاهور کشته شد .هیراسنگه پسروزیرمقتول ، قشون پایتخت رابر سر انتقام آورد ولهنا سنگ وا جیت رابکشت . قشون لا هور ،دلیپ‌سنگه پسر سوم رنجیت را به پادشاهی وهیراسنگ را بوزارت کشور برداشتند ، مگر بعد ها این‌وزیر را هم بکشتند و جایش را به لعل سنگ‌خزانه دار بخشیدند .لعل سنگ هم‌تحریك شدکه به غرض‌مشغول ساختن‌اردوبه هندوستان ماورای ستلج حمله کند ،واین چیزی بود که انگلیسهامیخواستند تا برای اشغال پنجاب دوست وفادار خود بهانه‌ئی داشته باشد . این است که قشون‌پنجاب درنوامبر ۱۸۴۵ ستلج را عبور نمود وقشون لارد هاردنگ گورنر جنرال‌را در انتظار خودیافت. قشون پنجاب در جنگ اول هفده توپ ، در جنگ دوم ۷۳ توپ بالعل سنگ‌وزیر ،در جنگ‌سوم ۵۰ توپ و در جنگ چهارم جنرال مشهور خود شام سنگه را از دست داد .تمام این جنگها در ظرف سه هفته(آخر ۱۸۴۵ وآغاز۱۸۴۶) آغاز وانجام یافت.در حالیکه اردوی مشهور پنجاب تمام توپخانه ثقیل و هزاران نفر افراد خود را باخته‌بود.

پس قشون انگلیس داخل لاهور گردید و گردن بند سیستم ولسلی را در گردن پنجاب یارقدیمی خود انداخت . تمام‌اراضی بین‌ستلج ورراوی‌بانضام ولایات کوهستانی افغانستان -که ازطرف رنجیت غصب شده بود -به انگلیسها داده شد . نماینده‌گان و معاونین آنان(رزیدنت واسستنت) در حصص مهم پنجاب برای نظارت اموورداخلی کشور مقررگردید . از آنجمله در خاکهای افغانی چون پشاور و دیره جات وبنووغیره، جارج لارنس و هربرت ادوارد ماموریت یافتند . بعد ها همین لارنس‌گورنر جنرال هند گردید. پنجاب پول بسیاری (غرامت جنگ) بدشمن پرداخت و قشون انگلیسی در کشور پنجاب مقیم گردید .

در طی سه سال فشار انگلیسها در ولایات افغانی و پنجاب باعث قیام مردم گردید . افغانهای پشاوروچچ و هزاره برخاستند ، شیرسنگه درپنجاب به جمع‌آوری عسکر پرداخت ،در ملتان دونفر انگلیس را کشتند . جارج لارنس که.چنین دید بازن خود در شاهدرهٔ لاهور مسکن سردارسلطان محمد خان مشهور به «طلائی» پناهنده شد مگر سردار هر دو نفر را به سکهه ها تحویل داد .زیرا سکهه ها که ضعف‌خود را در برابرانگلیسها احساس کرده بودند ، متوجه افغانستان شده و توسط‌سلطان محمد خان از امیر دوست محمد خان استمداد نظامی در برابر انگلیسها نموده‌ووعده اعاده‌ولایات مغصوبه ازافغانستان را - در سواحل راست سند - داده بودند .سلطان محمد خان این مراتب را بکابل نوشته و در انتظار جواب بود . امیر دوست محمد خان در تحت فشار تقاضای‌مردم مجبور شد که برای استرداد خاکهای از دست رفته‌افغانی با سپاهی تا قلعه اتك برود مگر از اتك پیش نرفت و یك قشون پنجهزار نفری‌بقیادت سه نفر از خانواده‌خود (سردار محمد اکرم خان،سردارشمس الدین خان و سردارشاه دوله خان) در رزمگاه گجرات (بین رود سند و رود جیلم) سوق نمود ، جائیکه‌شیر سنگه وچترسنگه با قشون پنجاب صف آرائی داشتند ، و در مقابل آنها کلنل هربرت ادوارد قرار داشت ، که قبلاتوسط سه جنگ قیام ملتان را مغلوب کرده بود .

در ۲۱ فروری ۱۸۴۹ جنگ گجرات در گرفت و سردار محمد اکرم فرار کرد .

شیر سنگه که به تنهائی ازعهدهٔ قشون انگلیسی برآمده نمیتوانست ، دل از دست داده به‌راولپندی رفت‌و تسلیم بدشمن شد . در چنین وقتی که انگلیسها در نهایت اضطراب منتظر حرکات امیر دوست محمد خان و قوای جنگ آورافغانستان بودند ، ناگهانی شنیدند که امیر دوست محمد خان بدون اندك اقدام نظامی و یاسیاسی خاموشانه از پشاور به جلال آباد و کابل برگشت ، و نه اینکه پنجاب را بلامنازع برای انگلیسها گذاشت بلکه ولایات افغانستان را هم بدون صاحب در دسترس دشمن گذاشت ، در حالیکه دیگر دولت سکهه پنجاب وجود خارجی نداشت و هم هنوز انگلیسها در این ولایات افغانستان دسترسی حاصل نکرده بودند . در واقع این‌روش امیر از بزرگترین خطایای او بود که دیگر در طول بیشتر از یك قرن تلافی نگردید و آن فرصت طلائی از دست رفته برنگشت . لارد دالهوزی گورنر جنرال هندکه به‌این آسانی میدان را خالی و آخرین دولت مستقل هندوستان را نابود شده یافت ،انقراض سلطنت پنجاب را بدنیا اعلام کرد ، ولارنس باعنوان«چیف کمشنر»حکمران کشور پنجاب گردید، دلیپ سنگه پسر رنجیت در لندن تبعد شد وکشمیر هم قبلا بریاست گلاب‌سنگه مجزا گردیده بود . از این بعد قشون‌پنجاب جزاردوی استیلاگر خارجی قرار گرفت و برای سر کوبی هموطنان آزادی خواه شان‌آماده ساخته شد .

حالا حکومت انگلیسی هند به حیث میراث‌خوار رنجیت سنگ،همسایه‌در بدیوار افغانستان شده و تمام ولایات افغانی سواحل راست سند را در دست داشت .لهذا تمام فشار سیاسی و نظامی اوبرشانه‌افغانستان افتاد و افغانستان بیشتر از صد سال دیگر در زیر ضربات سنگین انگلیس با تحمل مصایب و آلام‌بسیار اجتماعی وخسارات مادی ومعنوی قرارگرفت .اگردولت‌های همجوار افغانستان مستحکم میبودنــد ، وگراین دولت ها در عوض دشمنی و تجاوز بخاك همدیگر دوست و متحد میبودند ، استعمار اروپائی به این سهولت نمیتوانست در آسیای وسطی فرمان رواگردیده و استقلال و تمامیت ارضی شانرا لگد مال نماید. زیرا اتحاد این ممالك بنفع همه وضعف وفساد یکی موثر بر دیگران بود . اگر دولت های هند و پنجاب متزلزل و منحط‌نمیبود، استعمار انگلیسی راه خود رادر افغانستان به‌آسانی بازکرده نمیتوانست ، و اگر دول آسیای وسطی با هم دوست و متحد میبودند ، نه ایران‌از روسیه و نه هند و افغانستان از انگلیس‌این قدر صدمه میبرداشتند . بعید نیست که این کشور ها در مسیر تاریخ باز درسر این‌چنین موقفی قرار گرفته واین بار درك کنند که‌دوستی و اتحاد ایشان ازنظر منافع واستقلال ملی یك امر حتمی است ، و این اتحاد وهمکاری نه تنها از نظر سیاسی بلکه‌ازنظر اجتماعی و اقتصادی هم ضروریست ، ورنه هر یك به تنهائی بغرض حفظ موجودیت خود از تطاول یکی ، به آغوش دیگری خواهد افتاد ، و مبنی زنده‌گی خود را برپایه‌خصومت بین قوای بزرگتر قرار خواهد داد ، در حالیکه این یك وسیله محقر و موقتی‌خواهد بود و به مجرد سازش این قوتهای‌بزرگ ،کشور های‌آسیائی تکیه گاه سیاسی خود را از دست داده و هر یك در مناطق نفوذ تقسیم خواهند شد . چیز مسلم این است که بشریت امروزه از آن مرحله نهائی هنوز دور است که یك دولت واحدآفاقی بین المللی برپایه برادری و برابری بوجود آید واین همه کشمکش های منهدم کنندهٔ جهانی معدوم گردد، زیرا موجه های نیشنلیزم ، مخصوصا نیشنلیزم کنونی کشور های مقتدر جهان غرب در مرحله مد وطغیان قرار دارد، واین نیشنلیزم اروپا در شکل نهائی خود به جز یك فاشیزم قاره‌ئی‌چیز دیگر نیست .

واما انگلیسها درهند بعدازفتح پنجاب متوجه بـرما شده در ۱۸۵۲ منطقـه پیگورا بشمول پایتخت رنگون باسرنیزه اشغال کردندو گفتند که مردم کشور برما آنقدر «بعدالت» حکومت انگلیسی عاشق‌شده بودند، که از انگلیسها «تمنا کردند»تا

آمده مملکت شانرافتح نمایند. ولی عکس العمل این «عدالت» در هندوستان بطور انقلاب مسلح ضد انگلیسی تجلی نمود و همینکه مردم ملایم و صلح دوست هند شاهد این «عدالت» انگلیس گردیدند، که انگلیسهای بیگانه، آقاومالك مردم هندومردم هند برده وبنده و نازل از جنس انسان و جز اموال منقوله «صاحبان انگلیسی» (نام «صاحب» راانگلیسها در هندبالای خود گذاشته بودند) بحساب میروند ، در صدد اظهار تنفر از این عدالت «صاحبان» بر آمدند ، زیرا دیدند که ارمغانی به جزاز فقر توده ها وکشتار مردم بیگناه برای هند نیاورده بودند .

عکس العمل مردم هند: درطی جریان پیشروی وسلطه انگلیس درهند ، مردم هند با فداکاری در برابر قوای انگلیس میجنگیدند ، ولی فیودالهای مقتدر هند که جهت حصول نفوذو حفظ منافع خود با انگلیسها سازش میکردند ، باعث شکست مقاومت مردم هند میشدند و درواقع تجاوزانگلیس و جنگ های فیودالهای هند با همدیگر، باعث بربادی اکثریت مردم محروم هندوستان گردید .

ازهمه اولتر در هندوستان افغانها و مرته هادست اتحاد بهم داده ودر زیر قیادت امیر خان افغان وچیتوی هندی به تشکیل دسته‌جات مبارز بنام «پنداری» پرداختند و در هند متوسطدر اوایل قرن نزده‌هم به جنگهای گوریلائی ضد انگلیسی آغاز کردند . عده این مبارزین ملی بزودی به شصت هزار نفر هندو و مسلمان رسید و عملیات فداکارانه‌شان انگلیسها را در کاسه سر آب داد ، تا اینکه لارد هستنگس گورنر جنرال مشهور(۱۸۱۳ـ ۱۸۲۳) اردوی بزرگی در تعداد ۱۲۰ هزار نفر از مدراس‌و بمبی و بنگال تجهیزو بر ضد این آزادی خواهان جدی سوق نمود . بالاخره قوای انگلیسی پس از جنگ های‌خونینی توانست که تقریباً تمام این مبارزین را قتل عام نماید . فقطامیر خان قادر شد برینکه در علاقه تونك را چپوتانه خودش را بحیث نواب حفظ کند .گرچه در این مبارزه ملی فداکاران مبارز بسیاری ا زبین رفتند ، اما سکوت هند طول نکشیدوپس‌از چند سال باز هندی ها به تشکیلات سری وتروریستی پرداختند، زیرا دیگر امید نجاتی برایشان باقی نمانده بود، یکی ازاین‌تشکیلا ت دستا «داکویت»ها بود که در عهد حکومت‌لارد بنتنك گورنر جنرال هند (۱۸۲۸ـ ۱۸۳۵) بوجودآمد . داکویت ها که در تاراج مردم هند ، شهزاده ها و ملاکین و تجار بزرگ هندوستان راشریك انگلیسها میدانستند ، همه را بیك چشم نگاه‌مینمودند ، لهذا نخست از همین ها شروع کردند. داکویت ها در دسته های سی‌وچهل نفری تقسیم و ملبس به لباس‌مسافرین گردیده ، شبها درمنازل‌متمولین‌میدرآمدند،ونه اینکه بتاراج دارائی آنها اکتفا میکردند بلکه‌ازغیظ بسیار عمارات و کاخهای‌ایشان راآتش میزدند.

دسته دیگر این انتقامجویان هندی «تگ» ها بودند که در دسته های ۱۰ و دوازده نفری تقسیم شده، بلباس مسافرین می درآمدند ومهمانان نا خوا سته و وارد ین متمول هندرا در جنگلها کشیده، سر میبریدند ودارائی شانرا ضبطمیکردند . تگ ها اصلا از افراد طبقه دهقانهای محروم هند بودند که بزراعت میپرداختند ، و برای تشکیلات خودزبان مخصو ص‌واشارات مخصو ص‌وضع‌نموده بودند. البته‌حکومت انگلیس در برابر این اعلان جنگ مردم محروم هند تماشا چی باقی‌ماندوهفت‌سال تمام باشدت کامل‌کوشیدتاپانزده هزارنفرازتگ‌هارا کشف‌ودستگیرواعدام نمود . اما انگلیسها درك ننمودند که فعالیت های محدود این دسته جات عاصی هند ، طلیعهٔ یك طوفان بزرگی از قیام و هیجان های ملی هندوستان بر ضد ظلم و حرص استیلا گران امپراتوری انگلستان است ،تا اینکه پس از تقریباً ۲۰ سال دیگر عین این‌طوفان و هیجان را به چشم سردیدند.

اولین شعله انقلاب مردم هند در سال ۱۸۵۷ در قشله نظامی «مروت ــ دهلی» زبانه زد و بزودی‌تالکنهو و بنارس و کانپور وسایر حصص هند رسید . در این وقت

در پهلوی هرعسکرانگلیسی ،شش عسکر بومی استاده بود و اولین آتش هم از طرف این ها افروخته شد . انگلیسها احساس میکردند که اگر این آتش با آتشی خاموش ساخته نشود ، کلیه نفوذ و قدرت انگلیسها را در سراسر هندوستان خواهد سوخت. عسکر هندی قشله میروت نخست تمام افسران انگلیسی خود را کشتند و باز مجموع محبوسین را آزاد ساختند .مردم‌دهلی هم با عساکر پیوستند ، پوسته خانه ها ضبط وسیم های تلگراف قطع‌گردید . مساکن انگلیسها آتش زده شد . آنگاه هندو و مسلمان «بهادرشاه » یکی ازبقایای خاندان شاهی بابری رابه سلطنت هندوستا ن سلام کردند .بدینصورت ملت هند بد نیافهماند که دولت اسلامی هند را بر دولت انگلیس ترجیح میدهند.بمجرد تشکیل این سلطنت هزاران هزار هندی اعم ازمسلمان و هندو سکهه وغیره از علاقه‌های راجپوتانه ومرته وکشمیری وپنجابی و نیپالی و غیره پیاده وسوار ه ازصدها میل دورتر به اردوی انقلا بیون پیوستند ، در حالیکه تعداد قشون انقلابی میروت‌فقط۱۳هزارنفربود. این انقلابیون پنج‌ماه پایتخت‌هندوستان را در دست داشتند .

در لکنهو ۲۳ هزار عسکر هندی قیام کرده و یکهزار افسر انگلیسی‌را کشتندو جنرال هانری لارنس راباتمام همراهان انگلیسی او بمحاصره کشیدند .وقتیکه سپا ه امدادی انگلیس بقیادت جنرال هیولوك رسید هم زیر محاصره گرفته شدند . دربنارس سپاهیان‌هندی و سکهه ، افسران انگلیسی را زیر آتش قرار دادند . در کانپوربقیادت «دند وپانت » معروف به «نه‌نه صاحب » انقلابی هاجنرال ویلر وانگلیسها را اسیر گرفتند ، در حالیکه ۱۰ هزار مرد از اگره و گوالیار به اردوی انقلابی پیوسته بود . همچنین دربسیاری ازشهر های هند قیامهای دسته جمعی بعمل آمد .

انگلیسها که با حادثه حیات و ممات مواجه شده بودند با مساعی آخرین خود ، یك فرقه ۱۲ هزار نفری با ٤٠ توپ از کشمیر و پنجاب و مدراس و کلکته تهیه و بدهلی سوق‌ن مودند.انقلابیون چهار ماه تمام با دشمن مسلح جنگیدند ولی بالاخره از اسلحه فایق انگلیس شکست خوردند . دهلی تسخیر ، مردم‌قتل عام، پنج نفر شهزاده هندی اعدام و شاه‌و ملکه بابری اسیر و در زندان رنگون محبوس گردیدند . درلکنهو قشون امدادی انگلیس رسیده محصورین انگلیسی را رها ، شهررا مسخر وانقلاب را باشدت خاموش کردند . درکانپور جنرال «نیل» و جنرال هیولوك، نه‌نه صاحب را مغلوب واز شهر براندندو انتقام سختی از مردم کشیدند ، زیرا سپاهیان سکاتلندی نعش دختر جنرال ویلر را پیدا و موهایش را بین خود تقسیم کردند و سوگند برداشتند که در برابر هرموی‌او یکنفرهندی را بکشند،وهم‌کشتندوجوی خون براندند این کشتار بدرجهٔ وحشتناك بودکه حکومت کلکته مجبور شد سپاهیان سکاتلندی را خلع سلاح نماید.

این حملات انگلیسها در مناطق شمالی هند واوده نیز بشدت عملی گردید و بالاخره مرته ها مغلوب و قایدانقلابیون «تانتیاتوپی» اسیر و از حلق آویخته شد . به این ترتیب انقلاب‌هند در ۱۸۵۸ سرکوب گردید . درایام شدت انقلاب،انگلیسها به این فکر افتادند که ولایات افغانی سواحل راست سند را به افغانستان مسترد نمایند ولارنس‌پیشنهادی به لندن کرد ، اما انگلیسهای خیره سر لندن این پیشنهاد را رد کردند . درحالیکه امیر دوست محمدخان بحیث یك تماشاچی بیطرف از دورشاهد این اوضاع هند بود،وباوجود اصرار مردم ، یك قدم در این راه‌برنداشت و یك سخن هم نگفت، پس بهترین فرصت استرداد خاکهای مغصوبه افغانستان بار دیگر از دست رفت .

بعد از انقلاب هند، پارلمان لندن، هندوستان را از زیر نفوذ کمپنی شرق‌الهند

خارج کرده و به‌تاج وتخت انگلستان مربوط ساخت. ویکتوریا ملکه انگلیس بنام «ملکه هند» نیز اعلان شد وگورنر جنرال هند عنوان «ویسرا = نایب السلطنه» اختیار کرد. سرجان لارنس وایسرای هند (۱۸٦٤ - ۱۸۹٦) باولایت «بوتان» جنگ نمود ودردوره حکومت او دو قحط بزرگ ووحشت‌ناکی درهند غربی واوریسه افتاد، که هزاران نفر هندی گرسنه جان داد. ویسرا لاردمیو در ۱۸۷۰ در جزایر اندمان ازدست یکنفر مرد درد رسیده کشته‌شد. دردوره «لارد نارت بورك» قحط عظیمی دربنگال روی داد. ویسرا لاردلیتن در ۱۸۷۷ ملکه انگلستان را امپراتوریس هندوستان اعلان‌نمود، ودر دوره زمامداری اودر هند جنوبی ودکن قحطی افتاد، که‌پنج ملیون هند ی از گرسنه‌گی جان داد. ویسرا لارد دوفرین در ۱۸۸٦ بااشتعال جنگی برمای علیارا ضبط وپادشاهش را درهند تبعید نمود.

روش انگلیس درهند: راجع به‌روش‌استعماری وطرزاداری‌انگلیس درهندوستان آثار متعددی ازطرف دانشمندان شرقی وغربی درطی قرن‌های نزدهم وبیستم نوشته شده که‌شاید یك قسمت آن ازنظر رقابت های استعماری بوده باشد، مگر یك قسمت عمده آن بر روی واقعیت‌های اجتماعی هند تحریر گردیده وقسما مولود مطالعات بی طرفانه نویسندگان بوده است. از آنجمله کتاب «فظایع الدول الاستعماریه‌فی‌الشرق، انگلترافی الهند» (۱) است که میگوید: «وقتیکه سرتامس در ۱۹۱۲ در هند آمد، در مکاتیبیکه به پارلمان لندن نوشت، انگلیس هارا درملك گیری وخون ریزی در هندوستان تلویم کرد وگفت: این روش انگلیس درهند منافی منافع تجارتی است». لارد کلایو که خوداز هندتقریبا سه‌ملیون پوند رشوت گرفته بود، درمکتوبی عنوان مدیر کمپنی درلندن چنین نوشت: «مامورین شما بااتکا بقدرت شمشیر پادشاه انگلستان، از رشوت زندگی میکنند وکسیکه مثلا پنجاه پوند معاش دارد، هزار پوند مصرف دارد. واگر رشوت کفایت نکند به‌غصب اموال مردم میپردازد. این روش در تمام ادارات انگلیسی معمول است». لارد وارن هستنگس (بی‌رحم ترین حاکم‌انگلیسی هند) خود در مکتوبی عنوان رئیس مجلس انگلیس چنین نوشت: «درهند ظلم بسیاری بنام انگلیس بعمل می‌آید، وعده‌ئی به‌لباس عسکری وعنوان مامور وجاسوس انگلیس، دارائی مردم را دربنگال غارت مینمایند وچون مردم بنگال از شنیدن نام انگلیس مرتعش میشوند (!) حتی نزدمن هم شکایت نمیکنند، تاآنکه من به چشم خود دیدم. من درسفری مقدمه قشون انگلیسی را دیدم‌که اموال رعایا راتاراج وبه‌عصمت زنان شان تجاوز میکردند (!) به‌همین جهت هر وقتیکه خبر مسافرت من بطرفی نشر میشود، صدها قصبه عرض راه ازسکنه خالی ومردمان فراری ومتواری میگردند.»

درتحت این روش انگلیس بودکه یکی از مامورین عالیمقام حکومت نواب بنگال به‌عنوان امیر کبیر فقط به‌گناه آنکه قدری نمك بارود خریده بود - گرچه درانحصار انگلیسها نبود - زنجیر پیچ درکلکته فرستاده شد. گرچه کشته نشد، اما اعضای مجلس کمپنی بعضا آویختن اورا ازپا وبرخی بریدن گوش وبینیش را تقاضا میکردند. انحصار غله‌باب وحبوب ونمك وفلفل وتنباکو وامثال آن، برای مردم هند لقمه نانی‌هم باقی نگذاشت. مالیات آنقدر سنگین گردید که مردم دست از زراعت وحرفه هاگرفتند وقحطی های عظیمی درهند مستولی وملیون ها هندی هلاك ونهرگنگا از نعش گرسنگان

(۱) طبع برلین ازنشرات موسسه آزادی شرق.

مملو گردید... درکتابی که‌مستر «ملز» به‌عنوان «استنطاق وارن هستنگس» نوشته میگوید که : لاردمالیات علاقه دینار بوچ رادربدل چهار صد هزار روپیه‌بیکنفر جنایتکار بنام ربی‌سنگ اجاره داد. این مستاجر ازهر نفر فهرست دارائی اورا گرفته، آنگاه خودش را زیر چوب قرار میداد تاهمه را تحویل دهد. کسیکه مقاومت میکرد انواع شکنجه ها را بایستی متحمل میشد، ازقبیل کندن ناخن، واژگونه آویختن، به فرق آنقدر زدن تاخون ازگوش وبینی جاری میشد، پدر وفرزند را دریك زنجیربستن وبدن برهنه شانرا باچوب‌خار دار وشاخه زهردار کوفتن، زنان ودختران را درمحکمه احضار وبرهنه وبی‌عفت نمودن وپایستان شانرا درشق چوب گذاشتن. مردم بیگناه که‌چنین میدیدند بغرض ارضای اجاره‌دار، از اغنیا وتوانگران محل باسودی ششصد فیصد پول بقرضه میگرفتند. دراین موضوع نوشته های مستر پترسن هنوز دردفاتر انگلیسی موجود است. ومستر برك درپارلمان لندن ادعاکرد که‌تمام این جنایات را علیه لارد هستنگس ثابت میکند، اما هیئت استنطاق اجازه نداد. علی‌الرغم نطقهای مستر پت پارلمان، لارد متهم را از ۴۵ جرمی که درهند نموده بود، برائت داد،چنانیکه قبلا لاردکلایورا ازجرمهائی که‌درهند ارتکاب کرده بود، تبرئه وتطهیر نموده بود .

انگلیسها بااین روش‌خود در هندوستان میخواستند به‌مرور زمان بالای فضایل اخلاقی وتاریخی وخصایل ملی هندی هاچنان تائیر منفی وارد نمایند که اشخاصی چون سر ویلیام جونز وسکات وامثالهم «ردائت اخلاقی» راجبلی مردم هند بقلم دهند وبه‌این صورت بالای عزت وشرف هند پاگذارند . انگلیسها بامصارف گزافی دردنیا علیه شخصیت وکرامت مردم هند پروپاگند های خصمانه‌ئی مینمودند، تاجهان را به‌این فکر بیاورند که‌هندی مستحق آزادی واستقلال ملی نیست، در حالیکه تاریخ اصالت اخلاق مردم هند راحکایت میکند. البته فشار سیاسی واقتصادی وتربیوی انگلیس در هند سعی میکرد زمینه را باشرایط اجتماعی چنان مهیا نماید که‌اگر فیلسوفی هم‌پیدا شود، «مبارزه مثبت» را دربرابر دشمن استیلاگر نشناسد وگر شاعر ونویسندهٔ دانشمندی بوجود آید، تحصیل مدال ولقب وامتیاز را ازدولت خارجی ومستولی دروطن خود، یك‌امر طبیعی شمارد. آری این‌طریقه مخصوص انگلیسی بودکه میخواست ملتی را بافشار های مادی ومعنوی به‌پستی معتاد ودر نسل دوم ازآنها یك مخلوق نوین فرمایشی بسازد. ولی انگلیس دراین کار تنها نبود، زمامداران محلی وفیودالان مقتدر وسرمایه داران بومی نیز یارویاور اوبودند. معهذا جلوگیری از سیرتکامل تاریخی یك کشور برای همیشه ناممکن بود واین تکامل راه خودرا بسوی ارتقا باز میکرد .

انگلیسها ازمساعی منفی خود دست نکشیدند، تاکار مردم هند رابجائی رساندند که به‌سبب ضیق معیشت، هزاران نفر هندی درعیدها وعروسی توانگران، از فاصله های دوری برای خوردن لقمه نانی وگرفتن صدقاتی می‌آمدند وقسما که‌درآخر این محافل رسیده وناکام برمیگشتند، درعرض راه اطفال وپیران وبیماران شان جان میسپردند. داکتر اسپری درکتاب خود «مودرن اندیا» مینویسد که : درقرن نزدهم حین تادیب طائفه کول دربنارس ، حسب الامر گورنر جنرال، عساکر انگلیسی تمام دهات راآتش زده ومردان را اعدام نمودند. داکتر میگوید که‌من دهقان هائی را دیدم که‌خاك میروفتند ودانه های حبوبات را ازآن برای سدرمق خود جدا میکردند، وهم در ناحیه‌ئی دید که مردم برگ درختان راچیده میخوردند. ومادرانی بودند که دختران

خودرا به‌اغنیا میفروختند، چنانیکه خودم دختر هفت ساله‌ئی را از والدینش به‌هفت روپیه خریدم (!) درحالیکه کشور بزرگ هندوستان دارای اراضی شاداب ومعادن توانگر یست که از محصولات آن کاخ های معظمی در لندن اعمار گردیده‌است .

یکی از فلاسفه ونویسندگان مشهور امریکا «ویل دورانت» در کتاب معروف خود «اختناق هندوستان» (طبع ایران) چنین مینویسد : ــ ... تاسال ۱۹۰۷ بودجه تمام معارف هند انگلیسی دوملیون دالر وبودجه عسکری آن ۴۳ ملیون دالر بود، معهذا از معارف مقصد معارف ابتدائی نی، بلکه منظور ازمدارس عالی بود که بتواند هندی‌را انگلیسی بسازد ... مالیات روز افزون انگلیسی نصف عایدات دهقان هندی را بهراسم ورسمی که بود از دستش میگرفت ومردم راوحشی ومجنون میساخت . باوجود آن هند فلاحتی میشد نه‌صناعتی ، زیرا انگلستان صنعتی بود وبایستی محصول آن در هند مستهلك میگردید . واردات انگلیسی درهند از پرداخت مالیات معاف بود، در حالیکه صادرات هند مالیات زیادی میپرداخت ... در فابریکه های هند تقریبا دوملیون هندی (بشمول اطفال وزنان) درهفته ۵۶ ساعت کار میکردند ،زنان کارگراطفال‌خود را بواسطه خوراندن تریاك میخواباندند تاخود در فابریکه کار کرده بتوانند. مشروبات درهند ترویج میگردید و تریاك را خود دولت انگلیس درهند کاشته وبفروش میرساند. یك نهم عایدات دولت از فروش تریاك بدست می‌آمد. لوایح هندیها برای منع تریاك از طرف انگلیسها رد میگردید. مبارزین سر سخت ملی بلطایف الحیل تریاکی ساخته میشدند. هفتصد دکان تریاك فروشی درهند باز گردیده بود . (دربرما مردم راجبرا و مجانا تریاکی میساختند .)

روش انگلیس درهند طوری بودکه در راس تمام امور کشور بایستی انگلیسی نشسته باشد، ولو نالایق باشد وبرعکس هندی بایستی حتما زیر امر انگلیس کار کند گرچه ازاو لایقتر باشد ... مردم‌هند چای و قهوه وسبزیجات را ــ ازشدت فقر- نمیشناسند، ساقهای شان نازکتر وپوست شان به‌استخوان چسپیده تر میرود. تب وذات الریه وگرسنگی ملیون ها نفر هندی را سالانه بدیار عدم میفرستاد . از ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۰ درمدت ۲۲ سال پانزده ملیون نفر هندی تنها ازگرسنگی مردند. مناصفه اطفال نوزاد هندی قبل از هشت سالگی میمرد، در حالیکه بودجه صحت عامه هند سالانه پنج ملیون دالر است. هشتاد فیصد مردم هند روی خاك می‌نشینند در حالیکه ثروت حاصله از کارشان بخارج کشیده میشود ــ جائیکه دیگر برگشت ندارد ــ صنایع محلی هند نابود میگردد وملت شکل یك گلهٔ ناتوان ومطیع بخود میگیرد. هندوستان آنقدر شکنجه شدکه رجولیت واخلاق حسنه شان پامال گردید واز زندگی وتنعم وآزادی ناامید شدند، دیگر در لبهای هندی تبسم وجود نداشت ... هنگام غلبه جاپان برروسیه ، انقلابیون هند بغرض استحصال آزادی خود دست به‌ترور زدند، ولی بجائی نرسید ، زیرا زورشان کم بود وتقاضا بسیار. در جنگ اول بین‌المللی (۱۹۱۴ ــ ۱۹۱۸) مهاتما گاندی معروف، ملت هندوستان را بفداکاری عجیبی ــ در راه انگلستان سوق نمود تامگر بتواند بواسطه ابراز خدمت به‌انگلیس ، انگلیس را بعداز فتحش راضی به‌اعطای خود مختاری هند بسازد. مردم بیشمار هند امرگاندی راطاعت کرده، یکبار پنجصد ملیون دالر برای مصرف جنگی انگلیس تقدیم کرد وبار دیگر

هفتصد ملیون دالر برای قروض جنگی انگلیس پرداخت ، وباز به قیمت دوملیارد ودو صد وپنجاه هزار دالر محصولات مختلفی در میدان های جنگ رساند وهم یك ملیون سه صد وسی وهشت هزار هندی درمحاذات حرب برای دفاع از امپر اتور ی انگلستان سوق شد .

آیا انگلستان دربرابر این فداکاری مردم هند چگونه مقابله کرد ؟ ویسرای هند چلسفورد وعدهٔ آزادی هندرا که منتاکو درمجلس مبعوثان داده بود ردکرد، ولندن تائید نمود. درعوض انگلیسی ها سیستم ملوك الطوایفی را درهر ولایت هند ـ توسط نصب دووزیر ـ تطبیق کردند، وقانون انتخابات هم طوری بود که ازهردو صد وپنجاه هندی فقط یکنفر میتوانست رای دهد وآنهم از ملل مختلف وباعدم تناسب جمعیت . باوجود آن حکومت انگلیسی در رد یا قبول مصوبات چنین هیئت مقننه‌ئی، آزاد ومختاربود... هندوستان بنام حفظ اقلیت ها در چندین گروه دشمن ومتضاد ـ ازطرف انگلیسها ـ تقسیم گردید و تعصبات مذهبی دامن زده شد، تا نتیجه آن دروقت تقسیم هندوستان باکشتارهای بیشماری از هندو ومسلمان آشکارا گردیدوهنوز از این رهگذرهندوستان آینده وخیمی درپیش دارد. روی همرفته روش انگلیسی در هند برمبنای تولیدخصومت ونفاق ودشمنی بین مردم قرار داشت وانگلیسها بواسطه تبعیض وتبلیغ وتوطئه و وضع قوانین انتخابات وغیره این آتش را بشکل گل ناشدنی وروز افزونی دامن میزدند. این تفرقه ودشمنی ازلحاظ نژاد وزبان ومذهب ومنطقه وسیاست، هند را در حالت نزع قرار داده بود . انگلیسها درعوض وعده آزادی هند، که قبل از فتح جنگ داده بودند، بعد ازفتح، آزادی سابق زبان وقلم هند راهم سلب نمودند. متخلف بدون آنکه مدعی وشاهد ومرافعه وطی مراتب قانونی درکار باشد، مجازات میشد. این‌تنها نبود جنرال دایر در ۱۹۱۹ یکهزار وپنجصد هندی را درامرتسر قتل عام‌نمود، طلبه هندی درمیدان عام تازیانه خورد، محبوسین در داخل قفس معروض آفتاب گردید، روحانیون درآهك گرفته شده وزیر تابش آفتاب گذاشته شد، اراضی مزروعه وبیگناه بمباران گردید وچهار هزار نفر هندی زخم برداشت. وقتیکه جنرال متقاعد شد نظامیان انگلیس هم به‌او ۱۵۰ هزار دالر ـ درمقابل کشتار ووحشتی که در هندنشان داده‌بود ـ اعانت کردند. در هندوستان «تیگور» آن شاعر نامدار مشرق زمین، نشانها ومدالهائیرا که‌قبلا ازدولت انگلیس پذیرفته بود، مسترد کرد .

مردم هند در نوامبر همان سال برای استقبال ولیعهد انگلستان دربمبی، ازخانه های خود خارج نشدند و ۵۳ نفر مستقبلین تاجر پارسی را بکشتند. متعاقبا جنگهای مذهبی به‌تحریك «تیکه داران دین» درهند شمالی مشتعل گردید و از ۱۹۲۳، تا ۱۹۲۷ پنجهزار وپنجصد نفر هندو ومسلمان کشته ومجروح شدند. این جنگها در مالابار و چاوری چاورا تکرار گردید، اما چند نفرانگلیسها کشته شدند وپولیسهای حکومتی آتش زده شدند، دوصد وپنجاه هزار هندی مبارز محبوس گردید ومبارزه ملی مردم‌هند برای باراول دردنیا آشکارا شد. ولی مهاتما گاندی درچنین وقتی «عدم اشتراك‌مساعی» مردم هندرا دربرابر انگلیس خاتمه داد وجهان زنده وتماشاچی را دردریای حیرت و تعجب غوطه‌ور ساخت . در حالیکه انگلیسها از سرور ونشاط در پوست نمی‌گنجیدند.

درسال ۱۹۲۸ کانگرس هند، که‌نیم ملیون نفر اعضا داشت، باپانزده هزارنفر عضو خود درکلکته جلسه وفیصله نمودکه «خود مختاری هند» را ازانگلیس بخواهند .

مهلت این درخواست تاآخر ۱۹۲۹ بود. درآغاز سال ۱۹۳۰ کانگرس در لاهور جلسه نمود وبه گاندی وکمیتهٔ اجرائیه حزب اختیار داد که هروقت بخواهد میتواند نهضت آزادی راشروع کند. گاندی امتناع از پرداخت مالیات نمك را درمارچ اعلان نمود و خود باعدهٔ دیگری در زندان‌رفت. در می‌سال مذکور درولایات افغانی پشاور مظاهرهٔ علیه حبس زعمای کانگرس بعمل آمد ودر همین جا بودکه جنایت کم سابقهٔ حکومت عملی شد. صدها نفر کشته وزخمی، وصدها نفر برهنه درروی زمین کشیده شد، در نشستگاه عدهٔ از آزادی خواهان چوپ فرو برده شد وخصیه های عدهٔ بدست پولیس آنقدر فشرده شد تا ازخود برفت، زخمی های برهنه روی بته‌های خاردار فرش گردید ودر جراحات بعضی «نمك آب» پاشیده شد، بروی نعش کشته‌گان ونیمه جان اسپ تاختند ودربدن بیهوش شان سوزن خلانیدند .بقول مس‌مادلین‌اسلایـد دختر یکی از امیرالبحر های انگلیس (منتشر در جریده هندوستان جوان مورخ ۱۲ جون) بااین مجروحین کارها و معاملاتی اجرا کردند که ذکرش لرزه براندام هرانسان ذی‌حسی می اندازد .

در محاکم عدلی انگلیس روح تبعیض وبیعدالتی طوریست که مثلا یکنفر انگلیسی نوکرهندی خودرا کشت، درعوض ششماه محبوس شد و۶۷ دالر پرداخت . درحالیکه یکنفر هندی براتهام سوء قصد بیك زن انگلیسی ۲۰ سال محبوس شد، ودرهمان شهر یکنفر انگلیسی بیك دختر هندی جبرا تجاوز فاحش نمود، ولی قانون انگلیس اورا مسئول ندانست ... مگر بااین وحشت وتروری که سالها درمورد هند تطبیق گردید، روح آزادی خواهی هندی معدوم نشد واین دراواخر قرن نزدهم بودکه‌شرایط اجتماعی هند ازیك جنبش ملی نوین آبستن گردید .

نهضت جدید هندوستان : طوریکه «ماجومدار ورای چودری ودانا» در کتاب «تاریخ پیشرفته هند» (۱) تشریح مینمایند : در ۱۸۸۳ یکنفر مامور متقاعد بنام «الن اکتیوین هیوم»(۲)کتبا فارغ التحصیلان‌دارالفنون کلکته‌را به‌تاسیس «اتحادیه‌ئی» یادآوری کرد تابتواند درهند «نهضت فکری واخلاقی وسیاسی واجتماعی تولید نماید.» لارد دوفرین گورنر جنرال هند هم که‌متوجه تغیرات حتمی اجتماعی هندوستان بود، بااین نظر هیوم موافقه کرد تاآنرا به‌منفعت انگلستان مطابقت دهد وگفت که : حکومت انگلیس طرفدار چنین سازمان است تابتواند توسط آن ازعقاید مردم هند مطلع گردد. هیوم به‌اتفاق بعضی ازهندی های روشناس دست به‌این کارزد وتوانست که در ۱۸۸۵ اولین جلسه «کانگرس ملی» هندرا تماشا کند. اشتراك کنندگان این جلسه «۷۲» نفر ورئیس آن یکنفر بنگالی بنام بونرجابود. ازآن بعدسال یکبار جلسه کانگرس دریکی ازبلاد هند منعقد میشد وتا اواخر قرن نزدهم به «انتقاد از روش حکومت وتقاضای ریفورمهائی از او» قناعت میکرد .

اما در ۱۸۸۸ جنبش های اساسی کانگرس شروع ونمایندگی او در لندن افتتاح شد و سالانه فیصله‌های بعمل می‌آورد که طرف توجه حکومت قرار نمیگرفت . پس جنبش حقیقی توسط یکدسته روشن فکران‌اصلی‌هندبرهبری‌یکنفر مرته‌بنام تلك (۳)

---

(۱) Advanced History of India چاپ لندن سال ۱۹۴۸ .

(۲) Allan Octavian Hume

(۳) Bulgangadhar Tilak

در کانگرس بوجود آمد، این‌ها میگفتند که : هیچ ریفورمی بدون عمل وبه‌محض گفتار بدست نمی‌آید. تلك باظهار حقایق مردم را به فعالیت تحریك نمود و درگانگرس دست چپ حقیقی موجودشد. در اوایل مسلمانان هند اعتنائی بکانگرس نداشتند،زیرا رهبران خودآنها مصروف فعالیت بودند. چنانیکه چندسال بعدتر ازانقلاب مشهور هند، مولوی محمد قاسم که‌خود ازاجزای انقلابیون بود، مدرسه «دیوبند» راتاسیس نمود. گرچه این مدرسه منحصر به‌علوم دینی بود ولی مجاهدین بسیاری پرورش نمود که به‌حکم مذهب آزادی هندوستان را ازاستیلای انگلیس میخواستند. دراین مدرسه تاهفتصد نفر طلبه مسلمان مجانا تدریس میشدند وفرغ التحصیلان آن خواهان‌آزادی واستقلال ومبلغ این روحیه در هند بشمار میرفتند . اما انگلیس هاکه تاثیر این‌مدرسه را در اجتماع هند ـ مخالف منافع خود ـ دیدند، برای خنثی کردن آن، اشخاص بسیاری وارد مدرسه کردند، که بعداز تحصیل درزیر نقاب دیوبند مشغول خدمت در راه استعمار انگلیس گردیدند. این ضربت شدیدی بود که شهرت نیکوی سابق‌مدرسه زخم‌دار شد. حتی در افغانستان نیز این‌انزجار ازاین مدرسه بمیان آمد ولویه جرگه ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) درپغمان تصویب کرد که بعد ازاین طلبه افغانی درمدرسه دیوبند تحصیل کرده نمیتوانند. پادشاه افغانستان امان الهخان امر کرد که فارغ التحصیلان سابق این مدرسه در افغانستان آینده نمیتوانند آزادانه هرجائیکه بخواهند مسکن گزینند، بلکه در منطقه‌ئی که دولت تعین میکند مجبور به‌اقامت خواهند بود. همچنین چندنفر از این تحصیل کرده‌گان دیوبند چون مولوی محمد ابراهیم خان کاموی وپکلوی فضل ربی خان وغیره را حکومت محبوس نمود. حتی گفته میشد که حاجی عبدالرزاق خان مشهور اندری که سالها ازطرف نایب السلطنه وهم اوایل دولت امانیه‌درسرحدات آزاد افغانی مشغول فعالیت های سیاسی بود، محض به‌سببی که‌خود از فارغ‌التحصیلان مدرسه دیوبند بود از فعالیت های سیاسی واداری بازداشته شد. این مقررات دولت گرچه فرصت عملی شدن نیافت ولی برضدیت وتبلیغات مخالفانه یکدسته علمای مذهبی دلبسته به دیوبند، افزود ودر تعبیه اغتشاش آینده «سقوی» سهیم گردید .

همین‌مدرسه دیوبند بودکه بعد ها نمونه مثال برای سر سید احمد وتاسیس مدرسه علیگر او گردید، منتها علیگر تدریس علوم جدیده وتنویر جوانان هندرا برعهده گرفته بود. همین علیگر بودکه بعدها طرف تعقیب وتقلید «انجمن حمایت اسلام» لاهور شد. سر سید احمد که در ۱۸۷۵ مدرسه علیگر را تاسیس کرد (بعدها این مدرسه حیثیت یونیورستی پیدا نمود) خود در کانگرس شامل شد وسازمان های کوچك مسلمین را بساخت، گرچه بامرگ خودش ازبین رفت. در ۱۹۰٦ عدهٔ از روشن‌فکران مسلمان به‌تاسیس «مسلم لیگ» پرداختند وده سال بعد هردو موسسه «کانگرس و مسلم لیگ» باهم متحد گردیدند. اما درسال ۱۹۰۵ که‌بیست ویکمین جلسه «کانگرهٔ ملی» و سرتاسری هند افتتاح گردید، برای بار اول اختلاف شدید بین جناح چپ و جناح راست کانگرس مشهود شد. رئیس کانگرس گوپال کرشنا گوخال ، ورهبران دست چپ تلك، آراویندا‌گوش وچندراپال بودند، که حکومت مستقل وآزاد از کنترول انگلیس میخواستند ، در حالیکه دست راست کانگرس خواهان حکومت مانند دومنیون های کامنولت انگلیس بودند.

در ۱۹۰۸ کانگرس تحت رهبری جناح راست (اعتدالی ها) قرار گرفت وتا۱۹۱٦

همچنان ماند. دراین ایام‌جناح راست«نیشنلست‌های اعتدالی »وجناح‌چپ«نیشنلست های رادیکال» نام گرفته بودند. درهمین دهه اول قرن بیست بود که کرم چندگاندی در افریقای جنوبی نهضت مشهور «مقاومت منفی» راشعار داد. ودر ۱۹۱۸ حکومت انگلیس ریفورم «مونت فورد» را درهند اعلام کرد . اعتدالی ها ازاین ریفورم حمایت کردند وسازمانی بنام «فدریشن آزاد ملی» بساختند. مگر کانگرس که اینك زیررهبری جناح چپ قرار داشت، ریفورم های مذکور را ردنمود . در ۱۹۱۹ که افغانستان‌استقلال خودرا باجنگ سوم باانگلیس اعلان نمود، مسلمین هند برهبری مولوی شوکت ومحمد علی وهندوها برهبری مهاتما گاندی دست اتحاد بهمدیگر دادند. در ۱۹۲۰ تلك‌آنمرد مبارز بمرد وکانگرس تصویب نمود که هند بشکل خود مختاری کامل در آورده شود، نه‌بصورت دومنیون. اما مرگ تلك برای پیشرفت «نهضت عدم تعاون» گاندی زمینه مساعدی آماده کرده بود.

در ۱۹۲۷ کانگرس هدف خود «استقلال هند» را اعلام نمود ودر ۱۹۲۸ در داخل کانگرس «لیگ استقلال» بوجود آمدکه منشی های آن دونفر «بوز» مشهور و «جواهر لال نیرو» بودند، که استقلال کامل هند را میخواست . مگر در همین سال گاندی که نفوذ عظیمی در اذهان مردم هند داشت، کانگرس را واداشت که : حیثیت دومنیون راقبول کند بشرطیکه قبل از سال ۱۹۲۹ باشد. در ۱۹۲۹ کانگرس تحت ریاست‌نیرو فیصله کرد که استقلال کامل هند تامین گردد . در ۱۹۳۰ گاندی جنبش «عدم اطاعت غیر مسلح» را اعلام نمود. اما مسلمین تحت رهبری شوکت علی ومحمدعلی ازاین اعلام حمایت نکردند. پس ازاین حادثه شق عمیق بین‌هندو ومسلمان ایجاد گردید. انگلیس گاندی وسران کانگرس را در زندان انداخت. در همین وقت بود که در ولایات افغان نشین سواحل راست سند، عبدالغفار خان مشهور جنبش مردم را رهبری مینمود. نهضت های سیاسی افغانها قبلا آغاز شده بود : در ۱۹۰۰ حاجی ترنگزائی «حزب‌الله» را در پشاور ومردان تشکیل کرده بود. در ۱۹۲۰ عبدالغفار خان «انجمن اصلاح‌افاغنه» را درشمال پشاور تاسیس نمود. در ۱۹۲۸ جریدهٔ «پشتون» دراتمانزائی پشاور منتشر گردید وبعد ها جراید «پشتون آزاد ، زلمی پشتون وخدائی خدمتگار» بمیان آمد. در ۱۹۳۰ حزب «خدائی خدمتگار» باشصت هزار نفر اعضا موجود شد. همچنان در بلوچستان در ۱۹۲۸ حزب «انجمن وطن» ازطرف عبدالصمد خان ودر ۱۹۲۹ کانفرانس بلوچ وبعدها حزب ورور پشتون ونیشنل پارتی تشکیل شد .

دراین وقت کانگرس در انتخابات هندوستان شرکت کرده در شش ایالت اکثریت بدست آورد ودر ۱۹۳۷ وزارت خانهای هرشش ایالت مذکور را در دست داشت. داکتر خان نیز وزارت صوبه سرحد افغانی را بدست آورد. اما انگلیس در هندوستان باآنکه از ارتجاع وملوك الطوایفی حمایت میکرد، مجبور بود که در طی قرنها استیلای خویش کارهائی‌هم‌انجام‌دهد،زیرااستحصال ثروت‌ازیك کشورمستعمره، تنظیم تجارت وتولید مواد خام، تهیه بازار های فروش، همچنین تنظیم اداره وحفظ کشور ومنافع خود استعمار گر- همه محتاج تهیه وسایل متعددی بود: ازقبیل تمدید راه‌ها وخطوط آهن ووسایل حمل ونقل سریع ، تعمیم وسایل مخابرات وارتباط ازقبیل پوسته وتلگراف وتلفون، همچنین تاسیس مکاتب ومدارس برای تهیه پرسونل علمی وفنی واداری، اعمار قشله‌ها وسوق الجیشی برای دفاع وحفظ سلطه، تعمیر بندرگاه

های بحری وشهر های تجارتی وفابریکه‌ها ، وضع قوانین ضروری برای استخدام وترفیع وتقاعد مامورین دولت، قانون مطبوعات (تا همیشه حکومت «مظنه» جریان فکری ملت رادر دست داشته باشد)وامثالهم. انگلیسها تمام این کار هارا برای حفظ منافع خود در هند انجام دادند ، ودر برابر هندی ها گفتند که اگر ما نمیبودیم شما تاهنوز در دوره اورنگزیب میزیستید . اماهندی ها جواب میدادند که اگرشما نمیبودید تاحال هندوستان مثل جاپان میشد، زیرا شما درکشور ماتخم نفاق کاشتید، خرافات راتقویه کردید، مبارزین ملی مارا تعقیب ومجازات نمودید، روح مردم مارا کشتید، صنایع محلی مارا معدوم کردید وبه اتفاق شهزادگان پوسیده وملاك بزرگ وتجار بزرگ حاصل دسترنج مارا به انگلستان بردید وتوده های مردم را فقیر و ناتوان ساختید ، در حالیکه خوشبختانه جاپان از وجود شما درکشور خود سدی در راه تکامل وترقی دلخواه خود نمی‌یافت .

این اوضاع درهند وسواحل راست سند ادامه داشت تاجنگ بین المللی دوم آغاز وانجام یافت. در طی همین جنگ دوم بود که مستر چرچیل از امریکا به‌مهردار سلطنتی لندن نوشت : «... باید بخاطر طرح مسئله قانون اساسی هند وتغیر آن متوجه باشید . فکراینکه باروی کار آوردن حزب کانگرس دراین اوضاع فائده بیشتری از هند برداریم بی‌پایه است. زیرا این فائده راباهرنوع سیستم انتخاباتی میتوان بدست آورد. انتخاب هندی هائی که دوست ما باشند ضرر ندارد، اما با «سیاست» وفق نمیکند. لشکر هندی خوب میجنگید اما آنها تابع امپراتور هستند و یك نسل جنگنده هرگز نمیتواند حزب کانگرس ودین هندو را تحمل کند» (!) بعداز جنگ عمومی هندوستان درسال ۱۹٤۷ آزادی خود را بدست آورد، گرچه بدو پارچه هند وپاکستان تقسیم گردید. امااین تجزیه وتقسیم که ازنظر تاریخی وجغرافی یك تجزیه مصنوعی وغیر طبیعی بنظر می‌آمد، در واقع یك امر حتمی بود، زیرا روش استعماری ونفاق افگنی انگلیس قبلا ودر مرور زمان زمینه افتراق وخصومت بین مسلمان وهندورا چنان آماده کرده بود، که‌این تجزیه وتقسیم بزودی صورت گرفت. محمدعلی جناح وفیروزخان نون ازجمله عوامل عمده این تقسیم وتجزیه وهم مسبب اشتعال مسلمین برضد هند و ووحدت اداره هندوستان بودند (این دونفر اعضا ی شورای اجرائیه وایسرا نیز بودند) ، تابعدها یك ملیون نفر هندی کشته شد ودونیم ملیون نفر مجبور به‌مهاجرت گردید . البته متعصبین هندو هم امنیت مسلمین رازیر تهدید امحا قرار داده بودند . پس هند تقسیم شد وخون بسیاری بریخت (حتی‌رهبران هند وپاکستان وپشتونستان هم سر در این راه گذاشتند مانند گاندی ولیاقت علی وداکتر خان وغیره)، تا دلچسپی ومنافع آینده استعمار قدیم بکلی ازبین نرود. معهذا مایهٔ آتشین نزاع مذهبی وسیاسی بین هند وپاکستان در سر مسئله کشمیر زنده نگهداشته شد،چنانیکه مسئله‌ولایات شرقی افغانستان (پشتونستان)، بین افغانستان و پاکستان تضاد عمیقی ایجاد نمود .

در حالیکه اکثریت مردم کشمیر مسلمان وخواهان پیوستن به پاکستان بودند، اما هندوستان لجاجت کرد وبه خواسته های مردم کشمیر اعتنائی ننمود. همچنان مردم پشتونستان که از نظر تاریخ چندهزار ساله واز نظر نژاد وزبان وتمام شئون اجتماعی، ملت افغان بوده وخواهند بود . پاکستان به‌خواسته های ملی پشتونستان

و افغانستان وقعی نگذاشت . این روش هند در مورد کشمیر وروش پاکستان درمورد پشتونستان ، درساحه سیاست استعماری و اروپائی چیزی تازهٔ نیست وتاوقتیکه مشرق زمین به‌پای خود ایستاده شده نتواند، امثال این قضایا بسیار خواهد دید ومجبور به‌تحمل خواهد گردید. آیا قضایای کشور های تجزیه شده آسیا نمونه‌کامل تاثیر قوت وسیاست کشور های مقتدر غرب نیست ؟ قبرس ترکی وقبرس یونانی، تقسیم ویتنام، تقسیم کوریا وانتزاع فارموسا از چین وامثال آن هریك شاهد کارشکنی دول ذی نفع وبزرگ است. البته شرق میتواند این اوضاع را باخونسردی تحمل کند، زیرا عین وضع را در نفس اروپا دروجود دو «آلمان شرقی وغربی» به‌چشم سرملاحظه میکنند. اما تماشای این اوضاع باید ملل مشرق زمین ومخصوصا همسایه‌ها را آنقدر محتاط وصبور ومال اندیش بسازد که آینده عمده عمومی خودهارا در سرتنازعات خصوصی ومحلی ازنظر نیندازند .

واما انگلیس وافغانستان :

سیاست دولت انگلیس در افغانستان باپیچدگی های ظاهری نه داشت، معنا واضح وعاری از ابهام بود. یعنی هدف واسترا تیجی واحد را درهر مرحله‌بااشکال مختلفی تعقیب میکرد. انگلیسها که برسر طلای هند، سرخ آمده بودند، از سه‌جانب راه های بحری دخول درهند رابر رخ حمله آوران رقیب بسته بودند، دیوار همالیا در شمال نیز سد غیر قابل عبوری برروی هرکسی کشیده بود. پس‌یك‌راه‌خشکه‌ازجبهه غرب شمالی بحیث دروازه هند باقیماند بودکه آنهم در دست افغانستان بود. همین راه بود که به استثنای عرب وانگلیس ، تمام مهاجمین را درهند کشانده بود. این تنها نبود، انگلیسها بعداز تماشای جنگ «پانی پت» احساس کردند که قدرت نظامی ونفوذ معنوی افغانستان در سر تاسر هندوستان، اصلا خودش بزرگترین رقیب‌انگلیس در هند است. حرکات نظامی زمانشاه افغان درپنجاب وتمایل هند به‌استمداد ازافغانها تشخیص قبلی انگلیس را درمورد اهمیت افغانستان مجسم ساخت ولهذا تمام قدرت انگلیس متوجه افغانستان شد. درهمین وقت‌بود که روش انگلیس نسبت به‌افغانستان تعین گردید. این روش در مرحله اولین خود «سیاست تدافعی» بغرض جلوگیری از ورود دولت افغانستان درهند بود وبعدها به «سیاست تعرضی» تبدیل شد. البته این سیاست هم باتکتیك های متنوعی درمحل اجرا گذاشته میشد .

رویهمرفته ماحصل سیاست انگلیس در افغانستان این بود که خواه به‌جنگ واشغال نظامی وخواه به‌سیستم ولسلی وخواه به‌تجزیه وتقسیم وخواه کنترول توسط حکومات افغانی، مملکت را بشکل پارچه پارچه شده وضعیف ومجزا ازجهان ومتروك ومنزوی نگهدارد،استقلال سیاسی وارتباط اورابادول جهان معدوم‌نماید، ازنشرتمدن‌و فرهنگ جدید جلو گیری کند، ملت را درنفاق وخانه جنگی نگهدارد، دولت ها راطرف تنفر مردم قرار داده مجبور به‌توصل بخود نماید، درعین حال کشور را باتبلیغات وسیع خود به‌صفت جهل ووحشت ودزدی ودروغ گوئی بدنیا معرفی کرده، هیچ‌نوع فضیلت وافتخار تاریخی برایش نگذارد. مخربترین پالیسی انگلیس در افغانستان ، همانا کنترول کشور بواسطه امرای آن بود . زیرا در صورت استیلای مستقیم، مردم کشور دشمن خارجی را تشخیص کرده وخط سیر خودرا دربرابر او معین کرده میتوانستند، در حالیکه نفوذ دشمن درزیر نقاب داخلی ، این خط سیر را مغشوش

میساخت و تخریبات دوامدار راه خودرا دربین جامعه افغانستان گشاده میرفت. این طرح انگلیس از اواخر قرن هژدهم (دوره زمانشاه) تا اواسط قرن بیستم (ختم جنگ بین‌المللی دوم) چه درعمل نظامی وچه در روش سیاسی وبر وپاگندی وبالاخره با اعمال نفوذ مخفی، قدم به‌قدم در افغانستان تطبیق وتعقیب گردید، البته بایك گراف پر از نشیب وفراز .

در قدم اول ومرحله دفاعی که انگلیس در ماورای ستلج داشت، چون خودش از افغانستان دور بود، باالواسطه‌به‌تضعیف افغانستان پرداخت‌و نمایندگان اوسرجان مالکم (۱) وهر فرد بارونت جونز (۲)در دربار قاجاری ایران‌مشغول تخریب افغانستان گردیدند . این نمایندگان دودانه الماس به‌قیمت دونیم صد هزار روپیه به‌فتح‌علیشاه حریص، سه‌ملیون روپیه به‌خزانه قاجار، سی هزار تفنگ وبیست توپ به‌اردوی دولت ایران بخشیدند، وولایت خراسان افغانی راهم از کیسه خلیفه به‌حکومت قاجاری پیش کش نمودند. دربدل این طعمه، قاجاریها فورا قبول کردند که‌هیئت سیاسی فرانسه را ازایران اخراج ومعاهده جنرال گاردان رالغو نموده ودر سیاست بین‌المللی کار ایران راتمام کنند. همچنین سی‌نفر معلم ومهندس انگلیسی رادر قشون ایران پذیرفته، مانع عبور هر قشون اروپائی ازایران (به استقامت هند) گردند. کذا ایران حتی المقدور نگذارد که سپاه افغانستان درهندوستان حمله نماید وبمجردیکه پادشاه افغانستان (زمانشاه) به‌چنین سوقیاتی بپردازد، قشون قاجار ازپشت سر در ولایات شمال مغربی افغانستان (ولایت خراسان) هجوم کند ودرامور داخلی افغانستان مداخله نماید. انگلیسها در داخل افغانستان هم توسط سرویس جاسوسی خود، توانستند که یك دسته تروریستی برای انهدام دولت واعدام پادشاه افغانستان تشکیل نمایند. شهزاده محمود باغی رقیب زمانشاه ، نیز بدست ایران تجهیز ومکررا در افغانستان سوق گردید .

نتیجه این فعالیت انگلیس چه‌بود؟ زمانشاه اسیر وکور وخلع‌ودولت مر کزی منهدم شد، شهزاده محمود ووزیر فتح خان فراری جای دولت مرکزی افغانستان را گرفت، جنگ های فیودالی ونفاق های داخلی مشتعل شد وحکومت قاجار ولایت خراسان را اشغال کرد .

ازاین بعد نقشه تعرضی بشکل تجزیه بیشتر افغانستان ، روی دست انگلیسها گرفته شد. نتیجه آن زبانه کشیدن خانه جنگی‌ها در افغانستان ، استقلال پنجاب، غصب ولایات پشاور ودیره جات وبنو وهم انتزاع ولایت کشمیر بدست حکومت سکهه بود. سرجان کی (۳) دراین مورد چنین مینویسد : بی‌اتفاقی ها وخانه‌جنگی‌های داخلی که امپراتوری افغانستان را پارچه پارچه نمود، سبب سلامتی حکومت انگلیس درمشرق گردید (٤) . نتایج این فعالیت های انگلیس، حکومت انگلیس را واداشت‌که در صدد یك رویه کردن کار افغانستان برآید. پس لارد پالمرستون صدر اعظم‌انگلیس به‌حکومت هند نوشت که : «وقت آن رسیده است تاجدا در افغانستان مداخله بعمل

---

(۱) Sir John Malcolm

(۲) Sir Harford Jones

(۳) Sir John Kay

(٤) قاضی عطاء اله جلد اول ص ۲۰۳ _ ۲۰٤

آید واز توسعه یافتن قلمرو ایران رو به‌جانب هند جلو گیری شده وسدی دربرابر نفوذ روس کشیده شود ». همچنین پالمرستون در پارلمان لندن گفت که : «حاصل عقیده قلبی من این است که اگر ما ازافغانستان دست بکشیم بزرگترین مصالح دولت انگلیس را برباد کرده‌ایم. واگر افغانستان را بهرملاحظه‌ئی که‌باشد ترك نمائید،متیقن باشید که باز روزی خواهد رسید که‌مجبور گردید تا با تلفات بسیار مالی وجانی دوباره این کشور را اشغال نمائید» . گورنر جنرال هند هم گفت : ماباید بقدرتوان کوشش کنیم ونگذاریم که در افغانستان اعتبارات خارجی نفوذ کند. امنیت ما در مشرق مستلزم آنست که در افغانستان دستگاهی ایجاد نمائیم که مانع حمله خارجی باشد، اماتوان آنرا نداشته باشد که بادشمنان کشور گیر ماهمراهی کند. ماباید در این کشور یك سد دایمی بسازیم تامانع حمله دشمنان شمالی ومغربی ما باشد .

پس انگلیسهای هند به اتفاق حکومت سکهه در زیر نقاب شاه شجاع در ۱۸۳۹ با ٤٥ هزار عسکر منظم وتوپ خانه به افغانستان تاختند وتا دامنه های جنوب هندوکش آمده گردن بند ولسلی را درگردن افغانستان انداختند . زیرا «کمیته‌مخفی» انگلیس (۱) دریاد داشت ۲٥ جون ۱۸۳٦ خود به لارد اکلند گورنر جنرال هندنوشته بود که : «در افغانستان جهت مقابله باپیشرفت نفوذ روسیه بهرنوعیکه میخواهد عمل کند...» . انگلیسها درباز گشت از افغانستان ولایات سند وبلوچستان رانیز از افغانستان مجزا وبه‌حکومت انگلیس ملحق نمودند. متعاقبا خودرا جانشین حکومت سکهه در ولایات شرقی افغانستان اعلام کردند. از این بعد استقلال سیاسی‌افغانستان معدوم شد وولایات شرقی افغانستان زیر ضربات متوالی ودامنه دار انگلیس واقع گردید .معهذاانگلیسها اکتفا به‌این وضع‌افغانستان نکرده برای‌انهدام‌کامل‌وامحای‌نام آن ازنقشه جهان برخاستند . لارد گران بروك وزیرخارجه امپراتوری انگلستان‌توسط مکتوب ۱۲ــ اکتوبر ۱۸۷۹ به‌عنوان لاردلیتن وایسرای هند چنین نوشت : «ازاین بعد افغانستان نمیتواند بحیث یك کل موجودیت داشته باشد. » وزیر خارجه انگلیس دراین تصمیم خود تنها نبود، لیتن ورابرت وبیکنس فیلدهمه تجزیه وامحای افغانستان را میخواستند .

پس لیتن فیصله کرد که اشغال نظامی کابل دوام کند. کلنل جان هم‌شمشیر حکومت تحت الحمایه قندهار را ازطرف دولت انگلستان درمی ۱۸۸۰ بکمر سردار شیرعلی خان پسر سردار مهردل خان قندهاری بست وتبریك گفت وبه قول «لیال» این سردار دست نشانده در وقت جلوس خودبه نماینده انگلیس گفت که:این‌شمشیر را درراه خدمت به‌انگلستان ازغلاف خواهم کشید. وولایت کابل نیز توسط گریفن به سردار ولی محمدخان پسر امیر دوست محمدخان (مشهور به‌سردار لاتی = لاردی) بحیث یك حکومت تحت الحمایه انگلیس سپرده شد. درباب ولایت هرات آقای سالسبری ازلندن در مکتوب اکتوبر ۱۸۷۹ به تامسن رونالد سفیر انگلیس در ایران نوشت که : هرات را به‌ایران بدهید بااین شرط که درموقع خطر، انگلیس هرات را اشغال خواهد نمود. ولی این بارنوبت دولت روس بودکه نگذارد انگلیس بنام ایران در هرات نفوذ نماید. لهذا مذاکرات انگلیس وایران درمورد هرات بی‌نتیجه ماند.لارد تندردن درهمین وقت پیشنهاد کرد که‌سرحدات افغانستان وایران بنفع ایران تعیین

---

(۱) Secret Committee قاضی عطاء الله جلداول ص۱۹۸

شود. درمورد ولایات شمالی افغانستان انگلیسها گفتند مامنتظر حوادث وروش دولت زاری روس هستیم. یعنی اگر روس خاموش ماند، انگلیس ولایات مذکوره رانیز بواسطه تشکیل حکومات مجزا وتحت الاطاعه (بشکل نواب نشبنی های هند) درآورده وسرحد «علمی ودفاعی» هند دریای آمورا قرار خواهد داد. واگر دولت روس خاموش نماند ،در سر تقسیم ولایات شمالی‌افغانستان انگلیس با روس جور آمده‌وساز ش خواهد نمود . متعاقبا انگلیسها در ۱۸۸۱ به‌ایران پیشنهاد کردند که ولایت مروافغانی را متصرف شود. ولی والی خراسان جواب داد که شاه ایران این‌هدیه را نپذیرفت. زیرا دراین وقت اداره ایران زیرنفوذ روس بود وروس نمیخواست مرو در دست ایران باشد بلکه میخواست خود آنرا تصرف نمایند . چنانیکه سه سال بعد (۱۸۸٤) دولت روس مرو رامال بیصاحب گفته واشغال نمود .

به‌این‌ترتیب دولت‌انگلیس چنانیکه‌گفته بودعجالتا افغانستان رابحیث‌یك «کل» از روی اتلس جهان زدود. لارد لیتن گفت: اشغال نظامی افغانستان ازطرف قشون انگلیسی آنقدر دوام میکند که‌ملت افانستان به‌اطاعت انگلستان عادت گیرد واز قدرت امپراتوری بکلی مطلع شود. اما آقای بیکنس فلد ازاین «سخاوت» لیتن انتقاد کرد و گفت : اشغال نظامی افغانستان باید «ابدی وجاودانی» باشد تا دنیا عادت بگیرد که قدرت ما در افغانستان پایدار وجاودانی است (۱) . دولت انگلیس در تمام این‌اقدامات خاصمانه وظالمانه خود دربرابر افغانستان زیر پرچم «مقابله باخطر روس» وبعدها زیر بیرق «انتی کمونیزم» قرار میگرفت تادنیا ومخصوصا مردم انگلستان را اغفال نماید. در حالیکه دولت روس تا جائیکه درآسیا رسیده بود، توقف داشت ودر صدد عبور از دریای آمو نبود، زیرا امپراتور ان روس شیفتهٔ رقابت بادول بزرگ درمسائل اروپا ومساعی آن‌ها بیشتر مصروف آنقاره بود. دولت روس اتصالا آقائی اسلامبول وبالقانات را درخواب میدید وکمترین ودورترین خطر روس نسبت به استیلای هند بود درایران هم سازش «برادرانه» روس وانگلیس عملی شده وبعدها این کشور در مناطق نفوذ برادران تقسیم گردید. حتی دراواخر منطقه ثالث بیطرف ایران نیز ازبین برداشته شد. این دولت انگلیس بود که بعد از چنین بخششی، درعوض دفاع از ایران وراه های هند در منتهای خاطر جمعی چهارزانو نشست. در حالیکه افغانستان نه درگذشته زیر تائیر دولت زاری روس بود ونه بعدها صحنه فعالیت های دولت اتحاد جماهیر شوروی گردید . زیرا اتحاد شوروی خود برای دفاع ازشر غرب خواهان کشیدن حصاری از دول بیطرف در دورا دور خود بود، که‌سیاست پیشروی وتعرض درآن نمیگنجید. معهذا دولت انگلیس برای سلب استقلال، کانترول امور خارجی و داخلی، تولید نفاق وخانه جنگی وجلوگیری ازهرگونه تجدد وترقی افغانستان، دوپا را دریك موزه کرد وآرام ننشست تاجنگهای اول ودوم افغان وانگلیس بعمل آمد و بالاخره دولت امانیه هم معدوم شد .

بعد از ظهور رژیم سقوی، انگلیس بارضایت تمام منتظر بود که‌چگونه جنبش های جوان کشور منهدم شده وجامعه افغانی بحالت قرون وسطی باقی میماند، وچگونه

---

(۱) رجوع شود بکتابهای «انگلند وافغانستان» تالیف دلیپ کمار، و افغانستان فریزر تتلر .

یك دولت رهبری شا.ٔ ستمگار ومرتجع، توده های مردم افغانستان را بوسیله آتش وخون درزیر یك رژیم زندان وزنجیر ترور ووحشت، مظلوم وفقیرودل شکسته‌میسازد، تابکلی احساس آزادی وسر فرازی وترقی خواهی درنفوس ملت افغانستان بمیرد، و باصطلاح انگلیسی «مردم به‌ذلت وپستی واسارت عادی کردند.» تنها چیزیکه ازطرف انگلیس ادراك نشده بود، این بودکه بافرض عملی شدن چنین پروگرامی، فقط درطی نیم قرن میشد که در داخل شهر های بزرگ وداخل طبقه حاکمه رخنه وانحراف تولید نمود، در حالیکه ملیون ها نفوس مردم که همه در دره‌ها ودشتها ورروستاهاسالم ودست نخورده میمانند، دراولین فرصتیکه یابند شدید ترین عکس العمل نشا ن خواهند داد. زیرا سیر تاریخ وتکامل بشری از حرکت نمی ایستد، ونمیتوان ملتی را بشکل مجموعی آن مسخ نمود.

البته این یك واقیت تاریخی است که دولت برتانیا باآن قدرت وعظمتی که در شرق وغرب جهان داشت، یعنی در پنج قطعه روی زمین بالای بیشتر از ٤٥٠ ملیون نفوس بشری فرمان میراند واز جنبه فرهنگ وتخنیك واقتصاد وقشون در صف اول دول بزرگ دنیا قرار داشت، پس وقتیکه با افغانستان مقابل شد تا جائیکه حریف او دولت های افغانستان بودند، در تطبیق تمام پلانهای خود موفق وکامیاب بود. انگلیس توانست توسط شاه شجاع پادشاه ابدالی افغانستان معاهدات لاهور وقندهار را (۱۸۳۸ - ۱۸۳۹) برافغانستان تحمیل وولایات شرقی کشور را مجزا نماید وهم طبق پلان ولسلی قوای نظامی خودرا در مملکت مسلط واداره کشور را نظارت نماید. امیر دوست محمد خان نیز از مقابل قشون دشمن جنگ ناکرده به‌بخارا فرار کرد و بازجنگ ناکرده به‌انگلیس تسلیم شد وبا ۱۵۰ نفر خانواده خود درهند رفت وجیره خوار انگلیس گردید. همچنین او در سلطنت دوم خود معاهده پشاور (۱۸۵۵) را با فداکردن استقلال افغانستان قبول نمود وهنگام انقلاب هندوستان با اصراری که مردم افغانستان نمودند، درصدد استرداد ولایت شرقی واز دست رفته افغانستان برنیامد. امیر شیرعلی خان هم مثل پدر از مقابل قشون انگلیس جنگ ناکرده فرار کرد وبغرض استمداد ازیك دولت خارجی دیگر (دولت استعماری روسیه زاری) بمزار رفت، یعنی اززیر باران برخاست وبزیر ناوه دان نشست. امیر محمد یعقوب خان به قشون انگلیس تسلیم گردید، معاهده ننگین گندمك (۱۸۷۹)را امضا وطوق سیستم ولسلی رابه‌گردن گذاشت وقسمتی از مناطق دیگر شرقی کشور را بدشمن داد واقامت‌قشون انگلیس را در افغانستان باحق مداخله نماینده سیاسی او در امور داخلی کشور و تمدید خط تلگراف انگلیس را تکابل قبول نمود. این عمل انگلیس تااندازه‌ئی وحشیانه وظالمانه بودکه حتی یکی از اعضای شورای اجرائیه لاردلیتن گورنر جنرال هندوستان «سر الکساندر اربوت نات» به‌لندن نوشت که: الحاق افغانستان به‌برتانیه خلاف حقوق نوع بشر است ویکنفر حکمدار (امیر محمد یعقوب خان) نمیتواند مملکت رازتحت «دومنیون خارجی» بگذارد.

امیر عبدالرحمن خان که سه صد هزار سپاهی داوطلب ملی‌در معیت خود داشت. بدون جنگ قشون محصوز وهراسان وگریزان انگلیس را از شمشیر ملت نجات داد وبر معاهدات مطلوبه انگلیس امضا گذاشت. او تمام ولایات مهمه شرقی افغانستان را طبق معاهده دیورند (۱۸۹۳) بدشمن مغلوب سپرد واستقلال کشور را فدای «دوستی»

باانگلیس نمود. امیر حبیب الله‌خان طبق‌معاهدهٔ ۱۹۰۵ تمام تعهدات پدر را باانگلیس «صمیمانه» رعایت نمود واز وضع انگلیس در جنگ عمومی اول برای استر داد استقلال افغانستان ویا اعادهٔ ولایات مغصوبه از افغانستان یکقدم برنداشت . پس انگلیسها در مبارزات نظامی وسیاسی وتبلیغاتی خود علیه دولت های افغانستان غالب بودند. اگر مردم افغانستان در لحظات خطرناك مقدرات خودرا تابع رفتار امرا وشهزادگان مینمودند، شك نیست که افغانستان باتمامیت خود معدوم شده بود. ولی این طور نبود، وقتیکه حکومات افغانی شمشیر دفاع را برزمین میگذاشتند، مردم شمشیر از میان میکشیدند .

این است که دولت انگلیس باآنهمه قدرتش هنگامیکه بامردم افغانستان مقابل میشد، مغلوب میگردید . چنانیکه در جنگ اول مردم افغانستان اردوی انگلیس را تباه ، افسران شانرا مقتول ، شاه شجاع حامی انگلیس را معدوم نموده، زنان ومردان انگلیسی را به‌گروگان گرفتند، عهدنامهٔ که‌خود میخواستند (۱۸٤۲) تسوید وبالای انگلیسها امضا کردند، وامیر دوست محمدخان را ازپنجه دشمن رها کرده وبه‌سلطنت برداشتند . همچنین درجنگ دوم، مردم افغانستان سپاه انگلیس را درهم شکستند ، جنرال فریدریك رابرتس را درچهار دیوار شیر پورکابل مثل‌مرغی درقفس‌نگهداشتند، درمیوند قشون امپراتوری انگلیس را مثل رمهٔ گوسفند ذبح نمودند، وجنرال «برروز» مانند قاصد پوسته فرار کرد، حامیان انگلیس چون سردار شیر علی وسردار ولی‌محمد از نهیب ملت‌تا کراچی وهندوستان دم نگرفتند وسر کیوناری کانترولرافغانستان را باقصرش مثل شمعی در کابل بسوختند. بالاخره انگلیسها که‌برای اشغال «جاودانی وتجزیه ابدی »وانداختن طوق ولسی بگردن ملت‌افغانستان آمده‌بودند، مثل بقایای یك گلهٔ تازیانه خورده، نفس های آخرین خودرا تاهند رساندند.

اما مردم شکست ناپذیر افغانستان با رشادت کم نظیری که در جهان نشان داد، چرا گذاشت حدود کشور او روز بروز کوچکتر واستقلال او معروض خطر واقع‌گردد ودر هنگامیکه بردشمن غالب بود، زیر بار معاهدات غاصبانه اورفت ؟ زیرا ملت افغانستان در طی هزار سال معتقد بودکه ازنظر مذهب وقتیکه به‌یکنفر پادشاه‌مسلمان بیعت‌کرد، او اولی الامر ایشان ووکیل ایشان درامور داخلی وخارجی کشور ایشان است وتا وقتیکه علنا ازدشمن دین ووطن حمایت نکند، تعمیل امرش برهر فردی‌واجب است. این اعتماد عام وبی‌قید وشرط ملت افغانستان برپادشاهان وقت، علت آن‌شد که‌هر پادشاهی بتواند آزادانه باخارجی داخل هرگونه ارتباطی که بخواهد، گردد. واما آنعده مردم افغانستان که درخارج خطوط سرحد شرقی افغانستان ماندند وازقید چنین بیعتی آزاد بودند، صدسال دیگر به‌جنگهای دفاعی وحفظ آزادی خود باانگلیسها مشغول ودر یکقرن تقریبا نود جنگ خورد وبزرگ در مقابل انگلیسها انجام دادند . تنها درمدت ۳۰ سال انگلیسها «۳۷ سفر بری» برضد سرحدات آزاد افغانی نمودند، معهذا نتوانستند که آزادی واستقلال ایشان را سلب نمایند. این است که حتی‌دشمن مجبور به‌اعتراف شد وگفت ازاین افغانهای تند طبع وجنگاور ومعتصب‌وآزادی دوست، جنگ جویان بهتری در دنیا نیست. گریفن دریاد داشت های (۱۸۷٦) نوشت که سفر بریهای انگلیس در مقابل سرحدات آزاد افغانی ازجهتی مکرر صورت میگرفت تاهر قبیلهٔ جداگانه اندازه قدرت دولت انگلیس را معاینه کند. لیتن که از ضربات

ملی مردم افغانستان بسیار منزجر شده بود، درمورد سرحدات آزاد افغانی چنین گفت : منظرهٔ سرحد در جهان نظیر ندارد. زیرا یك قدرت بزرگ متمدن (!) (انگلیس) پس از ۲۵ سال اشغال مسالمت آمیز هنوز نفوذ مطلوبی برهمسایگان «نیمه وحشی»(!) (گویا مقصد او افغانها است) خود ندارد وقلمرو برتانیه در فاصله یکروزه راه از بزرگترین قشله نظامی آن ، منطقه نامحفوظ بوده وحیات انگلیسی در فاصله یك‌میلی سرحد آن معروض خطر است . (۱)

انگلیسها در مکاتبات ومعاهدات سیاسی ومخاطبات خود در برابر دولت های ضعیف افغانستان حتی در استعمال القاب وعنوان والفاظ هم برتری خودرا حفظ کرده وامیر دوست محمدخان وامیر محمد یعقوب خان وامیر عبدالرحمن خان را «هزهاینس» (والا حضرت) خطاب میکردند. طرف مکاتبه این پادشاهان افغانستان ، گورنر جنرال های هند وطرف معاهده این پادشاهان ، درشکل عالی خودهم سکرتر امور خارجی‌هند بود. نام وعنوان انگلیسها برنام وعنوان پادشاه افغانستان مقدم ذکر میگردید و از القاب پادشاه افغانستان تنها «جناب» نوشته میشد. در حالیکه خود انگلیسها برای تلافی از یك اضمحلال تاریخی خود در افغانستان بعد از عبور چهل سال، معاهده فایقانهٔ را در گندمك وبنام «گندمك» بالای امیرمحمد یعقوب خان تسلیم شده امضا کردند. مثلیکه بالا حصار کابل را درانتقام قتل کیوناری ویران کرده بودند ویا بازار های کابل را بخون خواهی مکناتن وبرنس آتش زده بودند .

بطورمثال : ماده‌اول عهدنامه مورخ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ بین امیردوست محمدخان و انگلیس از این قرار است: «مابین آنریبل ایست اندیا کمپانی وجناب امیردوست‌محمد خان والی کابل وآن ممالك افغانستان که در قبضه او میباشد وورثای امیر مذکور صلح ودوستی دایمی خواهد بود .» معاهده دیورند مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ باامیر عبدالرحمن خان اینطور شروع میشود : «معاهده مابین جناب امیر عبدالرحمن خان جی، سی،اس، آی امیر افغانستان وحدود متعلقه آن دریکطرف، وسرهنری مارتیمر دیورند کی، سی، ائی، سی، اس، ای فارن سکرتری دولت عالیه هند ونایب ووکیل ازجانب دولت‌عالیه طرف دیگر از آنجا که بعضی مسئله ها به‌نسبت سرحد افغانستان بطرف هندوستان برپاشده اند وچنانکه هم جناب امیر صاحب وهم دولت عالیه هند خواهش انفصال این مسئله بطریق اتفاق دوستانه دارد وخواهش تقرر وتعین حدود دایرهٔ تسلط واقتدار خودشانرا دارند، تاکه در آینده هیچ اختلاف رای وخیال درامر مذبور بین دولت همعهد وهم پیمان وقوع نیابد، پس بوسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده شد : ...» معاهده سال ۱۸۵۵ امیر دوست محمد خان دارای سه ماده است. درماده دوم آن گفته شده‌که :انگلیس در علاقه‌جاتی که‌حالا درتصرف امیر مذکور میباشند، ابدا مداخله نمیکند. درماده سوم آن گفته شده : جناب امیر دوست محمدخان والی کابل وورثای اودر قلمرو کمپانی مداخله نکرده وبدوستان آنریبل ایست اندیاکمپنی دوست باشند وبادشمنان کمپنی مذکور دشمن باشند (!) معاهده دیورند دارای هفت ماده ویك نقشه ضمیمه آنست که طبق این نقشه ومواد اول ودوم معاهده حدودشرقی وجنوبی افغانستان از واخان تاسر حد ایران، ازطرف خود انگلیس طور دلخواه‌تعیین

(۱) فریزر تتلر کتاب افغانستان .

شده وامیر عبدالرحمن خان تعهد کرده که آنراقبول نماید .درماده سوم‌امیرعبدالرحمن خان متعهد گردیده که از دعوی افغانستان به‌تمام ولایات «سوات، باجور، چترال، ارنوی، ملك وزیری وداور» گذشته است. درماده پنجم امیر واگزاری علاقه «چمن» وحقابهٔ «سرکی تلری» را به‌انگلیسها قبول کرده است. در ماده هفتم گفتهٔ شده که نسبت به‌طریقه دوستانه که جناب امیر صاحب دراین گفتگو ومعامله (یعنی قبول معاهده دیورند) ظاهر ساخته‌اند، دولت عالیه هند بروجه عطیهٔ سالانه یك ملیون ودو صد هزار روپیه که‌الان بجناب ممدوح (امیر) داده میشود، ششصد هزار روپیه سالیانه مزید نموده شود .

اما معاهده‌ئی که رهبران ملت افغانستان (١٢ نفر) درزمان جنگ اول افغان و انگلیس وهنگامیکه اردوی انگلیس هنوز درکابل وجلال آباد وقندهار مستولی بودند، باانگلیسها عقد کردند، (١٦ ذالقعده الحرام ١٢٥٧ قمری هجری مساوی ١١ دسمبر ١٨٤١) ازاین قرار است :

«قرار داد عهد ومیثاق که‌فیمابین عالیجاهان معلی جایگاهان حشمت و شوکت دستگاهان نواب مستطاب معلی القاب نواب عالی نواب محمدزمان خان، ونایب الثانی رفیع مکانی والاجاه نایب امین‌اله خان (لوگری) وباقی نوابان وسرداران و سرکرده‌گان کل جماعه مسلمین وصاحبان باوقار طایفهٔ انگلیسیه، بسته شده است که آینده نزاع ازمیان برطرف ودوستی ویگانگی مضبوط ومحکم باقی بماند، دراین خصوص شرط و شروط مقرر شده است که شرح وتفصیل آن بدینموجب است :

«شرط اول اینکه بنابر خواهش صاحبان (انگلیسها) که سرداران ازاین طرف مقرر شود که‌افواج صاحبان بطرف جلال آباد بروند که درعرض راه مزاحمت بانها نرسد ، سرداران ذوی الاقتدار سردار محمد عثمان خان وسردار شاه دوله‌خان مقرر هستند که به همراه بروند .

«شرط دوم اینکه لشکر جلال آباد (قشون انگلیسی) پیشتر از رسیدن فوج‌کابل به‌جلال آباد (فوج انگلیس)، روانه پشاور شوند وبعد ازاین تعطیل جائز نداراند .

«شوط سوم اینکه افواج غزنین (فوج انگلیس) بزودی وتعجیل تدارك خودها را دیده از راه کابل (نه از راه قندهار) به‌پشاور بروند وتامل نکنند .

«شرط چهارم اینکه افواج قندهار ودیگر ملك افغانستان که در او لشکر باشد (لشکر های انگلیس) بزودی مراجعت به ملك هندوستان نماید .

«شرط پنجم اینکه مال واسباب بندگان امیر دوست محمدخان ازتوپخانه وغیره که نزد صاحبان باشد، همه را واپس مسترد کنند .

«شرط ششم اینکه آنچه صاحبان ازتوپخانه وجبه‌خانه وباروت وتفنگ، علاوه دست پیش ، وغیره اسبابیکه دراین جا از جهت‌عدم بارگیری بماند، لاکلام بنواب‌محمد زمان خان تملیك کنند .

«شرط هفتم اینکه آنچه از عیال شاه شجاع از جهت عدم بارگیری دراین جا بماند، دربالا حصار بخانه حاجی خان جای داده میشود، هروقت که بنده‌گان امیردوست محمد خان وغیره مردم افغان بااهل وعیال شان در پشاور رسیدند، مرخص میباشند که به ملك هندوستان بروند .

«شرط هشتم اینکه افواج صاحبان که به پشاور رسیدند، تدارك بندگان امیر دوست محمد خان وغیره مردم افغان را نمایند که بااهل وعیال بزودی بکابل برسند وبه خیریت روانه کنند .

«شرط نهم اینکه موازی شش نفر معتبر ومعتمد صاحبان انگلیس بطریق یرغمل درکابل باشند، هر ساعتیکه امیر دوست محمدخان وباقی افغانها معه‌اهل وعیال وارد پشاور شدند، بعد ازآن مرخص باشند .

«شرط دهم اینکه دومراتبه صاحبان انگلیس خواهش ملك افغانستان را به‌هیچ وجه نکنند ونسلا بعد نسل فیمابین رابطه‌دوستی واتحادمربوط ومضبوط‌باشد، وسرکار افغانیه هرگاه به‌جهت مدافعت اعدای بیرون امداد بخواهند، سرکار انگلیسیه د ر تبلیغ آن دریغ ومضایقه نکنند. دراین صورت سرکار افغانیه به‌سرکار غیر، بدون صلاح سرکار انگلیسیه، عهد نکنند. هرگاه ازآن طرف در امداد قصور بوقوع رسد، بعد از آن مخیر میباشند .

«شرط یازدهم اینکه اگر صاحبی از صاحبان انگلیس به جهت بعضی واقعات رفته نتواند ودراین جا بماند، بنابر خواهش صاحبان به همراه او رفتار وسلوك نیکی وخوبی شود .

«شرط دوازدهم اینکه ازکل توپخانه وخمپارهٔ که دارند، شش توپ اسپی وسه ضرب توپ قاطری که جمله نه‌ضرب شود، همراه برده وباقی‌رابگذارند وبنواب عالی تملیك‌کنند، وآینده خیر وشر دولتین را واحد ومتحد دانند، وهرگاه جماعه مسلمین وغیره‌طایفه صاحبان‌انگلیس در این شروط وشرائط ، تفاوت وتخلف کنند، اهل‌اسلام دردین وآئین خود، وصاحبان انگلیس در طریقه وآئین خود، عهد شکن وکذاب خواهند بود، ودر عالم ملامت میباشند .

«این چند کلمه به‌طریق عهدنامه قلمی شد که سند طرفین باشد . تحریر ۱۶ ذی قعده الحرام سنه ۱۲۵۷ هجری (مهر امضا کنندگان افغانی) : یاصاحب الزمان . نواب جبارخان .علام محمدخان . خانگل خان. صوفی‌خان بایانی. محمدناصر خان . محمد عثمان خان .نایب امین اله خان. عبدالرسول خان. محمد یارخان. عبدالسلام‌خان پسر خواجه میرخان.» (۱)

این‌معاهده نمونه کامل شعور سیاسی وشجاعت اخلاقی مردم افغانستان است‌که دربرابر یك دولت بزرگ استعماری وقشون منظم انگلیسی، درنهایت سادگی وعاری ازهر گونه مجاملات درباری ، بانوك شمشیر امضا وملت خودرا صادقانه تمثیل کرده دست. در حالیکه این امضا کنندگان نه‌دارای دولت وتشکیلات سیاسی ونظامی بودندو نه برای خود امارت ووزارت و سلطنتی میخواستند ، بلکه وظایف ملی خودرا درراه حفظ وطن خویش درکمال ایثار ودلیری بدون هرگونه ریا وظاهر سازی انجام میدادند. مقایسه این‌عهدنامه ملی بامعاهدات سیاسی که امرای افغانستان پیش ازآن وبعدازآن باانگلیس عقد نموده، برتری واصالت فکری توده‌های مردم افغانستان را بحیث یك ملت فاتح وقهرمان آشکارا میسازد .

واما فعالیت جاسوسی انگلیس درافغانستان از عملیات نظامی او شدیدتر وموثر تربود. دولت‌های افغانستان دربرابر جاسوسی انگلیس بکلی خلع‌السلاح وعاجز از مدافعه بودند، زیرا در دولت های افغانستان ادارات منظم ضد جاسوسی وجود نداشت وآنچه‌هم بود فقط‌برای نظارت وکنترول مردم داخلی افغانستان بود وبس . پس عمال جاسوسی انگلیس در افغانستان آنچه بطور سری کارمیکردند، برای همیشه مخفی

(۱)نقل از مجله مجموع عسکری کابل مورخ دلو ۱۳۰۰ شمسی بنقل ازنسخه اصلی معاهده محفوظ درموزه کابل

ومستور میماندند، واما آنانیکه علنا بنام‌سیاح، طبیب، تاجر، ترجمان، معلم، مستخدم، مهاجر وپناهنده، سیاسی وغیره داخل افغانستان میشدند، نسبتا آشکاراتر کارمیکردند وگاهی هم آفتابی میشدند. انگلیسها در آغاز آشنائی با افغانستا ن درانتخاب چنین موظفین خود، بر عناصر خالص انگلیسی اعتماد میکردند. چنانیکه میجر ایلدرد پاتنجر (۱۸۱۱—۱۸٤۳) (۱) یکی از اجزای توپخانه بمبی وباز معاون ناظر سیاسی سند، در ۱۸۳۷ بشکل سوداگری درکابل آمد وبقیافت ملای هندی به‌هرات رفت و همینکه حمله‌ایرانی ها درهرات شروع شد، پاتنجر آشکارا گردید وفعالیت هائی نمود. اودر ۱۸٤۱ درکوهستان شمالی کابل مشغول فعالیت بوده ودر ۱۸٤۲ جزو گروگانان انگلیس دردست مبارزین افغانی افتاد. پاتنجر توسط جنرال پالك ازاسارت رهائی یافت. چون اودرطی فعالیت های خود در افغانستان دوملیون روپیه صرف نموده بود ،از طرف انگلیسها محاکمه وباز تبرئه شد، وبه دیدن کاکای خود گو رنرهانگ کانگ به‌چین رفت وبمرد .

مستر کیمپل (۲)آدم دیگری از این قیماش است که درحمله سال۱۸۳۳ شا ه شجاع فراری درقندهار ، افسر یك کندك نظامی اوبود. اماشاه شجاع دراین جنگ منهزم شد. کیمپبل پس از زخمی شدن اسیر ومسلمان شد. امیر دوست محمد خان که مثل سایرمردم افغانستان تابع‌عاطفه‌مذهبی بود،این‌جدیدالاسلام رابه‌معاش‌ماهواره چهارصد روپیه قوماندان توپخانه اردوی کابل مقرر نمود. ولی همینکه انگلیس وشاه شجاع وسکهه در ۱۸۳۹ در افغانستان حمله کردند، وامیر دوست محمدخان کیمپبل (شیر محمدخان) رابدفاع مامور نمود، او ازکشیدن شمشیر بروی شاه شجاع‌وانگلیس انکار کرد. بعداز فرار امیر دوست محمدخان ، شیرمحمد مجددا افسر یك قطعه گارد شاهی شاه شجاع شده ودر سرکوبی مبارزین کابل حصه فعال گرفت، اما قطعه مربوطه او تباه شد وخودش بنام اینکه مسلمان شده است زنده رهاگردید. بعد از تباهی انگلیس وشاه شجاع وبازگشت امیر دوست محمدخان بکابل، باتعجب دیده میشبود که‌شیر محمد ازطرف امیر بقوماندانی اردوی پانزده هزارنفری بلخ مقرر میشود، و سردار محمد افضل خان والی بلخ، پسرك دوازده ساله خود سردار عبدالرحمن خان (بعدها پادشاه افغانستان) را بشاگردی او میدهد. کیمپبل شیرمحمد، سه‌سال این پسر بیسواد را صرف سوهانکاری وقسما جراحی در روز سه ساعت می‌آموخت . سردار در تحت تلقینات این شخص فرار کرفت تااینکه او در ۱۸۵۸ بمرد .

هکـذا رابرت لیچ (۳) که‌قبل از ورود رسمی در افغانستان ، مدتها در ولایات شرقی افغانستان گشت وگذار کرده ومعلومات زیادی بدست آورده بود. حتی سر الکساندر برنس (٤)که‌حیثیت نماینده دولت انگلیس را دردربار کابل دا شت .

---

(۱) Eldered pottinger

(۲) Campbell

(۳) R. Leech نویسنده «تاریخ‌قلات»

(٤) A. Burnes که‌در هندشمالی وافغانستان وایران وبخارا سفـر نمود وآثاری هم نوشت (از قبیل یادداشتهای کابل طبع ۱۸٤۲ لندن معهٔ تصاو یر ونقشه هاوکتاب «سفرنامه بخارا »)ودر کابل کشته شد . «یادداشتهای کابل » اوکه درلندن طبع‌شده دلچسپ‌است .

طوریکه فریزرتتلر مینویسد طبق‌مکتوبی‌که ازکلکته ازطرف مکناتن‌منشی‌گرفته‌بود، وظیفه نمایندگی او از مذاکرات تجارتی بوظیفه استخباراتی تبدیل‌گردید (صفحه ۹۲ کتاب تتلر) . همین روش انگلیس ها بود که امیرنصراله خان پادشاه بخارا درسال ۱۸٤۲ کلنل ستدارت نماینده انگلیس بدربار خود را بامستر کنولی یکجا اعدام‌نمود. زیرا مکاتیب آنها بدست امیر افتاد که‌به‌عنوان انگلیسهای افغانستان وایران (مکنیل سفیر انگلیس درتهران بود) نوشته وانگلیس رابه حمله دربخارا ترغیب نموده بودند ستدارت ازطرف مکنیل بدربار بخارا مامور شده بود، ووزیر یارمحمدخان از هرات کتبا به‌امیر بخارا اطلاع داد که این‌شخص جاسوس است. کنولی هم به‌خوقند وخیوه گشت وگذار کرده وبه بخارا رسیده بود.

مگر این گونه عمال خالص انگلیس در افغانستان دچار مشکلات زیادی‌میشدند، از جهتیکه بازبان ومذهب وعادت مردم افغانستان بسیار بیگانه بودند. پس انگلیسها به‌عمال شرقی خودبیشتر متوجه شدند، چنانیکه درعهد زمانشاه بواسطه میان غلام محمد هندی بتشکیل جمعیت ضد شاه وتحریك خانهای محلی پرداخته بودند. یکی از این گونه اشخاص موهن لال بودکه زبان دری وانگلیسی را دردهلی فرا گرفته وداخل شعبه جاسوسی گردیده بود. این آدم درایران بنام «آغا حسن کشمیری» ودرافغانستان بنام «میرزا قلی کشمیری» معرفی شده بود. موهن‌لال درسند وبلوچستان خدمات‌زیادی برای انگلیسها انجام داد ودر جنگ اول افغان وانگلیس در افغانستان بتاسیس و توسعه شعبه جاسوسی انگلیس پرداخت. مکاتیب سری سرداران قندهار را به‌عنوان میر مهراب خان والی بلوچستان همین شخص کشف کرد وبه انگلیس ها سپرد. در این مکاتیب نوشته شده بودکه بایستی بلوچها ازحمله انگلیس در افغانستان جلوگیری نمایند. همچنین موهن‌لال یکعده اشخاص مهم را درافغانستان برضد مصالح ملی و بنفع انگلیسها استعمال کرد از قبیل : محمدطاهر ، حاجی خان کاکری، عبدالمجیدخان، اخندزاده غلام‌وملانصوح کارگذار سرداران را درقندهار، سردار عبدالشید خان‌خواهر زاده امیر دوست‌محمدخان را درغزنی وغیره . موهن‌لال دربامیان برای رهائی اسرای انگلیسی بسیار جان‌کند وهنگام‌شکست انگلیس درکابل ، حوادث مهم شهر ومجاهدین ملی را از خفاگاه خود به اطلاع صاحبان خود میرساند. باوجود آن چون موهن یکنفر هندوستانی بود نه اروپائی، بعد از آنکه حاجت انگلیس از او رواشد، اورا درکوچه های هند سرداد که باالقاب «آر دراف دی امپایر ، نایت اف دی پرشین لاین»هرسو میدوید وخدمات خودرا شفا ها وکتبا بررخ انگلیس میکشید تاسودی برد، مگرنبردو بمرد. موهن لال دوجلد کتاب بنام «زندگی امیر دوست محمدخان» تالیف کرده است که بایستی باقید احتیاط مطالعه شود. زیرا نوشته های انگلیسها ومستخدمین آنها در مورد افغانستان بیشتر برمبنی تولید نفاق داخلی واتهام به‌اشخاص پاك دامن قرار دارد. اوزن فاصله ومسلمانی هم داشت (حیدری بیگم) که روزنامچه [1] انقلاب دهلی رادر ۱۸۵۷ نوشت وبعدها از طرف حکومت انگلیسی ضبط شد.

انگلیسها هرقدر به‌افغانستان نزدیکتر میشدند، همانقدر باخوی وبوی مردم و

خواسته های طبقه حاکمه آن بلدتر میگردیدند، واندازهٔ احساسات مذهبی ملت واطاعت آنهارا ازامر ونهی پادشاه اسلامی، خوبتر درك میکردند، پس برای سوء استفاده ازاین خصایص ملی، عوض عمال انگلیسی به‌استخدام عناصر مسلمان ومنحرف هندوستانی پرداختند، تانوبت به‌سواحل سند ورخنه در داخل افغانستان رسید. زیرا انگلیسها درجنگهای اول‌ودوم افغانستان بیشترمتوجه‌اهمیت‌فیودالهاو نفوذ معنوی روحانیون‌دربین توده‌های مردم این کشور شده بودند، همچنان بعد از جنگ سوم افغان وانگلیس، ملتفت نقش فعال روشنفکران افغانستان درسیاست خارجی وداخلی مملکت گردیده بودند. پس انگلیسها سعی داشتند بهر وسیله‌ئی که ممکن باشد، افکار عمومی این دسته‌ها را از موافقت باجریانهای مترقی اجتماعی منحرف سازند. مستخدمین مسلمان انگلیسی همینکه رودبارسند راعبور میکردند ، هریك عنوان ملاومولوی وموالاناوشاه وسید ـ میگرفتند، وروی همرفته پرچم «انتی برتش» را جهت اغفال مردم به‌شانه میکشیدند وسنگ اتحاد اسلام وآزادی خواهی هندوستان به‌سینه میکوفتند . لهذا این ها درنزد مردم افغانستان ودولت های افغانی باشفقت واعتماد قبول میشدند وقسما جز مامورین عالی رتبه نظامی وملکی افغانستان قرار میگرفتند، آنگاه بنفع خارجی مشغول فعالیت میشدند .

از آغاز قرن نزدهم تااواسط قرن بیستم این دسته مردم دردوره هر دولت از افغانستان موجود بودند. مثلا درعهد امیر دوست محمدخان‌در لشکر قطغن(تخارستان) قوماندان سواره نظام افغانی باقر علیشاه هندوستانی، ودر عهد امیرشیر علی‌خان در قشون هرات جنرال پیاده نظام کریم بخش خان هندوستانی بودند. در دوره جنرالی همین شخص بودکه سپهسالار فرامرز خان در توطئه سری کشته شد وکریم بخش خود کفیل سپهسالار گردید . مگر جنرال جدید داود شاه خان این کفیل مشکوك وخارجی رامغلو لا بکابل فرستاد . امیرشیرعلی خان همان رویه را که‌پدرش باجنرال شیر محمد (کیمپبل) نموده بود، باکریم بخش خان نمود، یعنی او را ازحبس‌رها وبرتبه جنرالی در اردوی کابل پذیرفت (۱) . اگر این قبیل اشخاص در دربار وقشون افغانی نفوذ نمیکردند، نه‌امیر دوست محمدخان ونه‌امیر شیرعلی خان، به‌آسانی از مقابل هجوم انگلیسها جنگ ناکرده فرار میکردند، زیرا هر یك ملت دلیر و سپاهی فداکار درعقب خود استاده داشتند .

دولت انگلیس از مستخدمین مسلمان خود در افغانستان چنان استفاده سوئی مینمودند که از عناصر انگلیسی‌میسر نبود.لهذا تاجنگ سوم‌افغان وانگلیس (۱۹۱۹) تمام نمایندگان دائمی انگلیس در کابل مسلمانان بودند. بعد از آنکه وزرای مختار انگلیسی نژاد هم درکابل مقیم شدند، معاونین آنها مسلمان بودند. چنانیکه درعهد دولت امانیه درسرحدات شرقی افغانستان، شیخ محبوب علیخان پنجابی پولتیکل‌اجنت «پاره چنار» ومعاون اوسکندر خان‌اپت آبادی بود. بعدهاکه سر همفری پولتیکل‌اجنت خیبر بحیث وزیر مختار انگلیس در کابل آمد، شیخ محبوب علیخان به صفت سکرتر شرقی، همکار نزدیك او درکابل بود وفعالیت های بیشترین سری وعلنی سفارت انگلیس رابرذمه داشت، تاتوانست اغتشاش خونین وارتجاعی افغانستان را به‌چشم سر ورضائیت خاطر تماشا کند. محبوب علی بعد از بازگشت به‌هند متقاعد گردید

---

(۱) مرز. عقوب‌علی‌پادشاهان‌متاخر جلد۲ص۱۳۸طبع کابل ص ۱۳۰ ـ ۱۳۸

وبامرگ شبهه ناکی درخاك سپرده شد. گفته میشد که او هنگام پیری وتقاعد خود بعضی سخنانی را بیرون میداد که نباید افشا میگردید. پس از اغتشاش افغانستان هنگامیکه آقای میکانیکی پولتیکل اجنت پاره چنار بدربار کابل وزیر مختار انگلیس گردید، باز سکندرخان سابق الذکر سکرتر شرقی اوبود، که بعدها در پنجاب متقاعد شد وبمرد. پولتیکل اجنت پشاور خان بهادر قلیخان ختك بود ودر کویته خان بهادر یارمحمد خان بریخ وخان بهادر عین الدین خان بامیزائی، معاونین رئیس انتلجنت سرویس (مستر دیو) درمقابل افغانستان قرار داشتند. شاید درچنین مواردتوان گفت که مقیاس ظلم دول استعماری اروپائی درمشرق زمین، تنها استثمار وبهره برداری از مستعمرات آنان نیست ،بلکه آنچه را میتوان جنایت استعمار نامیداینستکه آنان فرزندان یك مستعمره راطوری تربیت میکنند کهآنان خیانت بوطن خود وخدمت بدشمن وطن خودرا، مایهٔ افتخار ودرعین حال یك کار شایسته وطبیعی میدانند ! ...

داستان یك عامل مسلمان انگلیسی در افغانستان بیشتر مایه عبرت است :یك خاندان قضات درپشاور از زمان احمدشاه ابدالی زندگی میکردند. یکی از این هاقاضی محمدحسن بودکه در موضع لعل پوره دهنه تنگی خیبر باسر الکزاندر برنس مقابل شد و بموافقه سری رسید . این قاضی در دربار شاه شجاع ابدالی عنوان «خانالعلما» گرفته ودختری از خاندان خود بوزیر فتحخن داد. در فرارشاه شجاع بههند، قاضی ندیم وملاامام اوبود وهم درمـذاکرات باحکام سند ورنجیت سنگ ازجانب شاهشجاع نمایندگی میکرد. معاهده مثلث لاهور را نیز همین قاضی به نمایندگی شاه شجاع امضا گذاشت وتمامیت ارضی واستقلال ملی افغانستان را به انگلیسهای متبوع خود سودا کرد. ازآن بعد مرده وزنده قاضی معلوم نشد. خلف الصدق این قاضی، «قاضی غلام قادر» یکی از درباریان سردار سلطان محمدخان والی پشاور است که بعدها درانقلاب هندوستان خدمات زیادی برای انگلیسها انجام داد. انگلیسها این شخص را درمسایل سرحدی افغانستان ودر امور کابل وهم دراقتصادیاتپشاور وارد ونافذ میشمردند. پسران او قاضی محمدجان وقضی نصراله درعوض خدماتی کهبه انگلیسها نمودند، تصادیق خدمت از کارگذاران انگلیسی بدست آوردند .

از شاخه های این شجره یکی قاضی طلا محمد پسر قاضی حسن است که شعر می سرود وباسردار غلام محمدخان طرزی مکاتبه داشت وهمینکه طرزی در پشاور اورا ملاقات کرد، نهپسندید وهجو نمود. اما «قهرمان» خاندان قاضیان، قاضیعبدالقادر مشهور به «قاضی قادرو» پسر قاضی فضل قادر پسر قاضی حسن مشهور است . او با قاضی محمدجان یکجا بدربار امیر شیر علیخان توسل جست وبهآسانی پذیرفته شد. قاضی دری وپشتو وپنجابی وانگلیسی میدانست ومردی خطیب ونویسنده بود. او خودرا در دسترس امیر شیر علیخان که مخالف نفوذ انگلیسها بود گذاشت و در انتشار اولین جریده افغانستان «شمس النهار» وتحریر مقالات ومواعظ وتعلیمنامه های نظامی حصه گرفت. قاضی بهاین وسیله آنقدر در دربار امیر نزدیك شدکه احیانا خودش را سکرتری نظامی وامور خارجی او میخواند. او یکبار بهامر امیر شیر علیخان بغرض استطلاع ازامور قلمروروسیه زاری همسفرنمود. درمذاکرات جنرالاستولیتوف نماینده روسیه بادربار کابل ، قاضی یکی ازاعضای هیئت افغانی بود واو تسو ید معاهده ۱۸۷۸ روس وافغانرا بهچشم دید. همچنین تمام مکاتباتی که بین امیر شیر علیخان وکافمان والی روسی آسیای مرکزی (٥٤ مکتوب) مبادله شده بود، همه در

دسترس قاضی بود، گرچه انگلیسها وانمودند که این مکاتیب هنگام تخریب بالاحصار کابل از دفتر شاهی افغانستان بدست شان افتاده است (١) .بعداز آنکه امیر شیر علیخان جنگ ناکرده باانگلیس از کابل به‌مزار فرار کرد، قاضی که موکل اوبود معیت اورا داشت. امیر شیر علیخان از مزار هیئتی بغرض مذاکره بادولت روس در آسیای مرکزی فرستاد وباز قاضی عضو این‌هیئت بود. اما قاضی عوض مذاکره باروسیه بنفع امیر، در پیداکردن سردار عبدالرحمن خان (پادشاه آینده افغانستان) که در قلمرو روسیه پناهنده بود، بسیار تر کوشش کرد تااو را برضد امیر برای اشغال تاج و تخت افغانستان تشویق نماید. قاضی این‌بار تنها نبود ورفیق هم مسلك دیگری چون سردار شیر علیخان قندهاری داشت که عضو هیئت وطرفدار جدی انگلیسها بود، چنانچه بعدها انگلیسها خواستند قندهار را بدست او تجزیه واز افغانستان جدا نمایند. دراین هیئت صرف یکنفر مرزا شاه محمدخان بودکه صادقانه وظیفه خودش را انجام میداد. امیر شیر علیخان درمزار بامرگ مرموزی بمرد وهیئت افغانی از روسیه برگشت .

قاضی روزی درجامع پل خشتی کابل — هنگامیکه انگلیسها در کابل مسلط بودند — در ضمن یکوعظ شرعی مردم را به‌طرفداری سردار عبدالرحمن خان تشویق نمود. مگر مردم که طرفدار سلطنت سردار محمد ایوب خان بوده وبرعکس سردار عبدالرحمن خان اورا یکمرد غازی ودشمن انگلیس میدانستند، برقاضی هجوم نموده اورا بکوفتند. قاضی توانست خودش را زنده نجات دهد واز کابل ناپدید گردد. او در خانه یکی از سیدهای کنر رفته‌مسکن گزید وازهمان جاحوادث‌کابل‌راگرفته وبه‌عنوان واتر فلد کمشنر پشاور را پور میداد .وقتیکه لیپل گریفن بکابل آمد، بازقاضی بشکل سر پوشیده همراه اوبود. بعداز جلوس امیر عبدالرحمن خان به‌پادشاهی، قاضی‌بطور خفیه درمعیت امیرباقی ماند تاآنکه انگلیسها درسایه معاونت امیر عبدالرحمن خان از افغانستان زنده به هندوستان رسیدند. آنگاه نماینده انگلیس محمد افضل خان وارد ومقیم کابل شد وقاضی قادر وازکابل به‌پشاور رفت.

محمدافضل خان از سدوزائی های فراری در هندوستان وتربیت یافته دست انگلیس بود. برادر این شخص عباس خان مامور سرویس پولتیکل اجنت شالکوت بلوچستان بود . پسر عباس خان، عظیم اله‌خان بحیث «اکسترا اسستنت‌کمشنر» در پنجاب وبلوچستان خدمت میکرده وبعد ها در ١٨٩٢ کتبا داخل خدمت سری امیر عبدالرحمن خان در پشاور گردید. گذارشهای مخفی او توسط مرزاامیر محمد علیخان آمر پوسته خانه افغانی پشاور، درکابل میرسید . (٢) . بعد ها این شخص دردربار کابل جاگرفت واز ترجمانی تاوزارت وسفارت رسید. اوهنگام اغتشاش سقوی والی قطغن وبدخشان بود ، که به شورشیان بیعت کرد وولایت قطغن را در دسترس آنان گذاشت .

---

(١) مرزا سیدمهدی فرخ وزیر مختار ایران بدربار کابل این مکاتیب را درکتاب خود بنام نظری بمشرق ، جلد اول تاریخ سیاسی افغانستان ، طبع ایران سال ١٣١٤ (١٩٣٥) نقل کرده است .

(٢) سراج التواریخ فیض محمد جلد سوم طبع کابل سال ١٣٣٣ (١٩١٤) صفحه ١١٩٢ .

قاضی قادرو که به‌پشاور رفت برای «تطهیر» خود ازگناهان بزرگ اجتماعی که کرده بود بخانه کعبه رفت وبه‌بمبی برگشت وبعد از چندی در حالت گمنامی سر در نقاب خاك کشید. مدت‌ها بعداز آنکه قضا متوجه قاضی شده بود، رساله‌ئی بنام «نسخ تصادیق در اوصاف خانواده قاضی» به انگلیسی درمطبعه البرت کویته به‌طبع رسید، این رساله شامل ده قطعه‌تصدیق نامهای مامورین انگلیسی است که از ۱۸۶۹ تا ۱۸۸۲ ازطرف گریفن نماینده حکومت مرکزی هند، کوردیری‌کمشنر پشاور، واترفلد کمشنر هزاره ، ایچیسن ازسمله ، ادوارد ازپشاور ، برنس ازبمبی وادوارد ازپشاور تحریر شده است. این مکاتیب شارح خدمات «صادقانه» قاضی قادر ودر افغانستان برای حکومت انگلیس است. قاضی که دارائی خودرا در خدمت انگلیس صرف کرده بود، فقط ماهانه سه‌صد روپیه کلدار معاش میگرفت ودر اواخر زندگی خود به‌عسرت میزیست. اینست یکی از مکاتیب رساله مذکور :

«نمایندگی اندور —۱۵ دسمبر ۱۸۸٤— به‌امضای لیپل گریفن نماینده حکومت مرکزی هند. بنابر قابلیت ومعلومات درستی که‌قاضی قادرو درسیاست افغانستان داشت، من اورا بحیث یکی از معاونین خود تعیین کردم. در دفاتر پشاور راجع به‌او سخنان ناخوبی گفته میشد، من مایل به‌امتحان اوشدم، من چیزیکه راجع به‌اشخاص میگویم فی‌الواقع همانطور هستند. کار قاضی برای‌من بسیار قیمت‌دار بود، ومشوره های او بکلی درست ومناسب . من اورا آنقدر شخص بلند میدانستم که در عودتم از افغانستان ، اورا بحیث مشاور معتمد والاحضرت امیر (امیر عبدالرحمن خان) گذاشتم، تابرای او خدمات مهمی انجام داد وفقط وقتی به‌هندوستان برگشت که‌محمد افضل خان در دربار کابل بحیث نماینده انگلیس منتخب گردید. بنابر سپارش جدی من حکومت یك مشاهرهٔ سه‌صد کلدار برای قاضی مقرر نمود، ولی اوهنوز نسبتا آدم جوان وبسیار فعال است وتردیدی ندارم که‌بسیار فرصت هائی پیدا خواهد شدکه برای منافع بزرگ حکومت، قاضی استعمال گردد. اگرمن دوباره در افغانستان مامور میشدم البته ازقاضی استفاده میکردم، زیرا تاجائیکه میدانم هیچ‌یك افسر وطنی در هندوستان بیشتر از قاضی معلومات راجع به‌افغانستان ندارد. وچون افغانستان‌میگویم مطلب من‌تنها کابل نیست، بلکه هرات وقندهار وبدخشان را در بر دارد.»

این بود نمونه یك جاسوس علنی انگلیس در افغانستان که مدیر جریده، مشاور نظامی وسیاسی شخص پادشاه ، عضو هیئت های سیاسی دولت افغانستان درمذاکره بادولت روس، ودر لباس یك قاضی مسلمان ونقاب ضد انگلیسی درآمده بود. امثال این در هره دورهٔ ازدولت های افغانستان دیده میشود . مثلا در دوره کوتاه سلطنت متزلزل امیر محمد یعقوب خان دیده میشود که‌یکنفر هندی بنام «منشی بختیار خان» (که دروقت امیر شیر علیخان بحیث سفیر انگلیس درکابل مقیم بود) در پهلوی او قرار دارد وعامل عمده امضای معاهده ننگین گندمك است. امیرمحمد یعقوب خان‌بعداز مکاتبه این شخص بودکه خواهی نخواهی بتصویب مسوده قرار داد گندمك حاضر شد وبااو یکجا به‌گندمك رفت وبر معاهده مذکور امضا گذاشت .

درقیام هزاره جات دونفر جاسوس انگلیس داخل فعالیت ویکی آن مردی بنام محمدعلی بود که‌دربین قیام کنندگان وهم دربین قشون اعزامی امیر، فعالیت دوجانبهٔ اشتعالی مینمود ودر زبانهای دری وپشتو وارد وسخن میگفت. دیگر آن زن پخته سال

هندی بودکه خودش راگیاه شناس معرفی ودر هزاره‌جات گشت وگذار میکرد. همچنین درهرات دونفر جاسوس دیگرنیز بنام رحمت‌اله مشهدی وملا رمضان توخی آشکارا شدند که‌امیر عبدالرحمن خان ایشان را صحیح وسالم ازراه کابل به‌هند اخراج نمود.

درحین حد بخشی افغانستان وتعیین خط دیورندهم یکنفر بنام «صاحبزاده عبداللطیف »درولایت پکتیا روئید وبزودی بحیث پیشکار سردار شریندل خان والی پاکتیا درآمد. نفوذ این‌شخص بجائی رسیدکه درهمه امور سرحدی وحد بخشی سهیم گردید. مذهبا هم «قادیانی» بود. مذهب قادیانی درهند انگلیسی خلق وتقویه شد. بانی این مذهب مرزا غلام احمد قادیان (منسوب به‌قریهٔ قادیان پنجاب ومدعی تجدد در مذهب) در ۱۹۰۶ طی نطقی اعلام کردکه استیلای دولت انگلیس درهند یك عطیهٔ خداوندی است. همچنین او جهاد باشمشیر مسلمین را دربرابر استعمار فرنگ، تحریم نمود وگفت که‌جهاد فقط درمعنی تبلیغ شفاهی است. روش مسالمت آمیز این مذهب نسبت به‌استعمار فرنگ مانند روش بهائی هابود که درخود ایران سرکوب شد، اما درداخل امپراتوری استعماری روس زمینه مساعد نشو ونما یافت. این‌مذاهب بنام ریفورم دینی، عصبیت دینی مستعمره شده‌گان شرقی، مخصوصا مسلمانان را در برابر استیلای استعمارگران عیسوی ، تضعیف مینمود. البته هیچ‌کدام ازاین مذاهب نمیتوانست در اجتماع سخت‌سر افغانستان تاثیرنمایند. چنانیکه صاحبزاده‌عبداللطیف قادیانی بجرم تبلیغ این مذهب فرمایشی در افغانستان اعدام شد .

بعدها مبلغ دیگر قادیانی ملا نعمت اله (در ۱۳۰۳ شمسی) درکابل محاکمه و کشته شد. همچنین وقتیکه سپهسالار مشهور غلام حیدرخان چرخی در جلال آباد نشسته وباسیاست پیشروی انگلیس مقابله وهم ولایت نورستان را الحاق مینمود، یکنفر هندی بنام احمدجان خان حکیم بادو نفر شورشی (ملك موسی وملك‌جافت) از طرف مهمندی های طرفدار دولت درجلال آباد رسید. ازآن بعد این شخص باعنوان طبیب سپهسالار را ترك نکرد وحتی درسوقیات نورستان هم بحیث قوماندان مفرزهٔ تسخیر کامدیش شرکت نمود. او دربدل فعالیت درنورستان اول کلنل شد وبازبرتبهٔ بریگید یرونایب عضدالدوله در تخارستان ، وسر کرده دفتر «سان‌وچهره» در کابل گردید . مولوی غلام رسول خان مرد دیگری بود که از دیره غازی‌خان به‌هرات رفته وچهار سال درشهر هرات به‌تدریس طلبه افغانی پرداخت. مگر چون بسیار علنی فعالیت مینمود مکشوف شد وامیر عبدالرحمن خان اورا اعدام نی‌بلکه تنها ازافغانستان اخراج نمود .

از دوره امیر حبیب اله خان تعداد این قبیل اشخاص مشکوك ،روز افزون‌شدو درمعارف وصحیه افغانستان نفوذ نمودند. حتی صحت وجان شخص امیر حبیب اله خان در دست اله جویاخان داکتر هندی بود، که رتبه نظامی غندمشری افغانستان را داشت. یکی از اطبای وطن پرست هندی (داکتر عبیداله در فراه) توضیح میکرد که چسان اله جویا ادویه مقویه غیرصحی به‌امیر خورانده رفت تا او از حالت طبیعی برآمده واز رسیدگی به‌امور کشور بازماند. بعضا این‌قبیل هندی ها همینکه دستی می یافتند، در افغانستان وضعی دربرابر مردم میگرفتند که انگلیسها دربرابر خود هندی ها داشتند. درهمین دوره بود که از یکطرف جنگ جهانی اول مشتعل شد وازطرف دیگر هندوستان جوان مبارزه آزادی را برضد انگلیس شروع کرد وبار دیگر افغانستان

مهجر وپناه‌گاه جوانان هندوستان قرار گرفت. چنانیکه مدتها پیشتر مبارز مشهور هند سید احمد بریلوی بکابل وقندهار آمده بود، گرچه او دردربار امیر دوست محمدخان وسرداران قندهار وپشاور ناکام شد، معهذا توانست که در سایهٔ قدرت افغانهای سواحل سند جنگ های ضد استیلای دولت سکهه‌پنجاب‌را براه اندازد. دراین‌مراجعه دوم هندی ها دولت وملت افغانستان ایشانرا پذیرفتند. هنگامیکه در ۱۹۱٤ جنگ بین المللی شروع شد، درولایات سرحدی وآزاد افغانستان فعالیت های سیاسی و نظامی ـ ضد انگلیس ـ مشتعل بود. ازیکطرف رهبران ملی افغان چون اخندزاده فضل محمود وحاجی ترنگزائی (پسر این شخص آخری پاچاگل است که‌بعد ازاغتشاش افغانستان درکابل خواسته شد وبخششی زیاد نقدی واراضی مزروعی بسیاری در کوهستان گرفت) واز طرف دیگر خیرالدین پاشای ارکان حرب ترکی مستخدم افغانستان درمکتب حربی کابل واحمد عرب درسرحدات آزاد، مشغول فعالیت بودند. این‌همه امداد مالی وهدایت ازمرکز دست‌چپ حکومت افغانستان حاصل میکردند. این دست چپ حکومت ازطرف سردار نصراله خان نایب السلطنه برادر امیر حبیب اله خان ومامورین اورهبری میشد. یکبار اینها مقداری طلا وهفتاد هزار روپیه برای مصرف مبارزین سرحد، توسط پاچا صاحب کنر واستاد صاحب هده (که مثل اخند زاده مرحوم سوات عبدالغفور وملانجم الدین صاحب هده عالم باعمل بودند) فرستادند. نایب السلطنه درامور سرحد بدستیاری ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات رسیدگی میکرد. درطول سرحد روحانیون ومتنفزین بزرگ داخل فعالیت میبودند، چون ملا صاحب چکنور (عالم باعمل)، حبیب‌الرحمن کاموی، استاد هده وغیره . در حالیکه امیر حبیب الهخان نظریات نایب السلطنه را رد وطرفداران اورا توسط مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك ویکعده درباریان بزرگ خودنظارت مینمود ، یعنی کسانیکه از سیاست سازش باانگلیس پشتیبانی میکردند، یکی ازاین جمله «ضیا معصوم صاحب» بودکه نفوذ معنوی در درباریان بزرگ داشت .

امیر حبیب الهخان مبلغ هنگفتی سالانه به متنفذین سرحدات آزاد توسط حاجی عبدالرزاق خان اندری میپرداخت وسعی میکرد دربدل آن مردم سرحد را معتقد سازد که جهاد آنها در مقابل انگلیس بدون اجازه امیرالمومنین (خودش) شرعا نارو است. اما مردم آزادی خواه زیراین بار نرفتند ویکبار مردم لوگر وکوهستان وکابل هم طبق فتوی ملانجم الدین صاحب رهبر سرحد آزاد، برای امداد آنها حاضر شدند. امیر حبیب الهخان متغیر شد، ناظر محمد صفر خان معزول ومحبوس گردید، ملا محمدجان اخندزاده صاحب موسهی در کابل نظربند شد، وریش حاجی عبدالرزاق خان‌را امرکرد تا بکندند. معهذا وقتیکه هیئت سیاسی المان ترکی (ندر مایر وکاظم بیك) درسال ۱۹۱٦ به افغانستان آمده و حمله افغانستان را به‌هند انگلیسی خواهان شدند، امیر مجلس مشوره‌ئی تشکیل وقضیه را طرح کرد. نایب السلطنه مقدم برهمه استاده شد وگفت : «باانگلیس جنگ اعلان شود، من درقندهار ومعین السلطنه درمحاذ خیبراعزام گردیم، تابا شمشیر استقلال واراضی از دست رفتهٔ افغانستان را مسترد کنیم ، امیر صاحب درکابل قوت الظهر ماباشند .» اکثریت مجلس از رای نایب السلطنه‌طرفداری کردند ولی شخص امیر حبیب الهخان اعلان جنگ باانگلیس متعاهد را ردکرد ومعین سلطنه قول پدر را تائید نمود. امیر حبیب‌الهخان گرچه یك قرارداد مشروطی با هیئت

المان تورك عقد نمود، اما معنا هیئت از افغانستان ناکام برگشت .

دراین هیئت دونفر هندی (راجه مهندر پرتاپ ومولوی برکت الله) هم شامل بودند. زیرا هنگام جنگ عمومی اول آزادی خواهان هند بیشتر در اروپا بوده ودر برلین جمع شدند وبه‌حمایت وزارت خارجه جرمنی «حزب ملی هند» (اندین نیشنل پارتی) را تشکیل نمودند. این مولوی برکت الله مثل «هردیال» عضو این حزب بود. حزب سعی کرد که مهندر پرتاپ وبرکت الله جزء اعضای هیئت المان ترك به‌افغانستان آمدند. این نماینده های هندی درکابل کوشش داشتند که پادشاه افغانستان در اتحادیه ترك وآلمان شامل شده وهم راجای نیپال را داخل این اتحادیه بسازد. در حالیکه بین خود نمایندگان هند هم اختلاف نظر موجود بود، زیرا هندو بنام هند اکثریت حرف میزد و مسلمانان بحیث اقلیت بایستی از اکثریت متابعت میکردند .

درهر حال نایب السلطنه فعالیت اشتعالی خودرا در سرحدات آزاد ادامه داد. در همین وقت بود که درهند رهبر آزادی خواهان «شیخ الهند محمود الحسن» که خودش را خلف سیاسی سید احمد بریلوی ومولوی اسمعیل همکار او میدانست ، فیصله‌کرد که‌انگلیس فقط بواسطه اسلحه باید از هند اخراج گردد. همچنین به‌این مقصد یکعده آزادی خواهان هندرا درسال ۱۹۱۵ درکابل وسرحدات آزاد افغانی بغرض استمداد و فعالیت اعزام نمود. از آنجمله بودند مولوی عبیداله سندی (جدید الاسلام)، عبداله، فتح محمد ومحمدعلی که در کابل آمدند. شیخ الهند که خود به عربستان رفته وباترك ها داخل مذاکره شده بود، اعلان جهادی بنام مسلمین — برضد استعمار اروپائیها — به‌امضای غالب پاشای ترکی نشر نمود ویك تعداد آنرا همدست مولوی منصور (نام اصلیش محمد میان) بکابل فرستاد. همدرین زمان کابل مرکز فعالیت آزادی خواهان هندگردیده و «حکومت‌موقتی‌هند» وحزب «جنوداله »وجمعیت مجاهدین‌هندی‌در همین جا باتائید نایب السلطنه بمیان آمد. حکومت موقت‌هند در ابتداء متشکل ازسه نفر بود: راجه مهندر پرتاب «رئیس حکومت»،مولوی برکت الله «صدراعظم »وعبیدالله سندی «وزیر داخله» . بعدها افراد ترکی وآلمانی هم درآن شامل شدند. مراکز سه گانه این حکومت در اوایل کابل ونیپال وبنگال بود وبعد از جنگ استقلال افغانستان اعضای آن زیادتر شد . مگر دولت‌افغانستان فعالیت این حکومت را در افغانستان مجاز نشناخت وروسای آن‌به ممالك دیگر عزیمت کردند. حزب جنود اللههم دراول مرکب از مجاهدین هندی بودوبعدها یکعده افغانهای‌پیرو حاجی ترنگزائی در کابل آمده ودر این حزب شامل شدند .

از طرف دیگر یکدسته پانزده نفری از متعامین کالجهای لاهور هم به‌عنوان مهاجرین وفرار کنندگان ازهند، وارد کابل گردیدند ،چون مولوی الله نوازخان‌ملتانی وشهنواز خان برادرش، عبدالمجید خان دیره اسمیعلی رفیقش وعبدالحق جدیدالاسلام تعلقدارش، مولوی ظفر حسن خان کرنالی، مولوی رحمت علی گجرانواله، عبدالحمید لودهیانه‌ئی ، عبدالخان وعبدالرحمن (برادران لاهوری)، عبدالقادر خان لاهوری ، عبدالباری خان لاهوری، داکتر شجاع الله ، مولوی احمدحسن (نام اصلی او خوشی محمد جالندری، بعدها عضو جمعیت اشتراکی انقلابی) ، مولوی یعقوب حسن (نام اصلش محمدحسن خان) وعبدالرشید لاهوری ، این ها تنها نبودند، قبل ازاین هاو بعد ازاینها یك تعداد زیاد افغانهای هندی وهندی‌ها وارد کابل شدند که از آنجمله

بودند: قاضی عبدالولی خان، مولوی سیف الرحمن خان دیوبندی (اصلا قندهاری)، داکتر فقیر محمد خان‌بنوئی، مولوی عبداللطیف خان کوهاتی، حکیم اسلم‌خان وقاضی محمودخان سنجری، صاحبزاده زکریا خان ، فقیر احمدخان ، غلام رضا خان، ذوالفقار خان، میر محمد صدیق خان، تولیمشر علی دوست خان (قبلا منصبدار نظامی‌انگلیس)، مولوی محمدعلی خان (بعدها پروفیسر تاریخ)، مولوی محمد صدیق‌خان، محمد یعقوب خان سکاوت (پسر خان بهادر عین الدین خان بامیزائی، معاون شعبه انتلیجنت‌سرویس کویته)، فضل قادرخان پشاوری، شیر علی خان ومحمدنعیم‌خان ومیربخش خان‌کوهاتی، میرصاحب خان وبرادرش وچندنفر سرداران سدوزائی پنجاب وسرداران کویته و غیره .

همچنین شیخ محمدابراهیم خان سندی، مولوی محمد علیخان قصوری ، علی عباس خان بخاری، مولوی فضل ربی‌خان دیوبندی پنجابی، عبدالرزاق خان، مولوی محمد اکبرخان، داکتر نورمحمد خان (خواهر زاده اچاریه کرپلانی) ، سید عبداله خان (معروف به شاه جی نام اصلش قربان حسین خان) ، مولوی جمال الدین خان، داکتر قریشی، داکتر سید عبدالغنی شاه‌خان ، داکتر سید رشید الدین خان، داکتر عبدالروف خان، داکتر احمدعلی خان، داکتر عبدالمجید خان، داکتر محمدعلی‌خان، داکترجواهری، داکتر عبیداله خان، داکتر عباداله خان، داکتر دلاورعلی‌خان، داکترهاشمی ، عبدالخالق خان، بابوخان، حاجی عبدالغفور خان، حاجی عباس خان وامثالهم .

این ورود هندی ها درافغانستان تا آزاد شدن هند و پاکستان ، روزافزون بود، ودر طی این هجوم رشته شناسائی آزادی خواهان وانقلابیون حقیقی هندی بااشخاص بیطرف ویامنفی، چون موی مجعد درهم پیچید . درهر حال این ها در افغانستان و خارج آن سر گذشت های مخصوص وجداگانه در پیش داشتند . مثلا یکعده ازقبیل مولوی عبیداله سندی، مولوی ظفر حسن، رحمت علی، خوشی احمد، متراسنگه (بعد بدست انگلیس افتاد وکشته شد) ،مولوی برکت‌اله ، مهندر پرتاپ وغیره در کشور های خارجه چون روسیه، ترکیه، اروپا وجاپان وغیره مشغول فعالیت های سیاسی بنام مردم هندوستان گردیدند. اما البته کار مهمی ازآنان ساخته نشد، وباز مرکز ثقل ایشان افغانستان وسر حدات آزاد باقیماند. تنها عده‌ئی از این‌ها درماسکو بریاست بندرانات جمعیت «اشتراکی هندی» را تشکیل کردند، ومهندر پرتاب بنام هند آزادی خواه روابطی با دولت روسیه بهم رساند .

واما یکعده درسرحدات‌آزاد افغانی‌مصروف فعالیت‌های‌سیاسی شدندمانندمولوی محمدبشیر شهید (نام اصلش عبدالرحیم لاهوری) ووکیل مجاهدین ورفقایش در چمرکند (باجور) ، ویا مولوی یعقوب حسن‌خان ، عبدالرشید خان ونعمت اله‌خان با تقریبا هشتاد نفر هندی دیگر در باجور وتیرا ووزیر ستان وغیره. یکعده هم درکابل مصروف فعالیت بودند، که ازطرف مقامات افغانی حمایت میشدند. از آنجمله قسمتی مردند چون عبدالمجید دیره اسمعیلی، عبدالرحمن (این شخص زیر اشتباه قرارگرفته بود)، شیخ محمد ابراهیم سندی، عبداله وغیره . وبعضی از دولت اراضی مزروعی زیادی بخشش گرفتند، مانند مولوی منصور ومولوی سیف الرحمن ومولوی فضل‌ربی. حتی مولوی سیف الرحمن خان ومولوی منصور جزء اعضای نمایندگان فوق العاده افغانستان در اتحاد شوروی هم قرار گرفتند. مولوی عبیداله سندی وزیر داخله‌حکومت

موقت هند راجع به آنها دریاد داشتهای کابل خود نوشت که :

بعد از یادداشت انگلیس بکابل، بایستی مولوی منصور ومولوی سیف الرحمن ازکابل اخراج میشدند، چنانچه مولوی منصور به سرحدات آزاد افغانستان برفت، ولی مولوی سیف الرحمن خان به‌حمایت بعضی‌ها بحیث مهمان درخانه مستوفی الممالك (مرزا محمد حسین خان) نگهداشته شد. مولوی در امور مربوط به سیاست انگلیس بامستوفی کمك مینمود، چنانیکه یك تحصیل کرده دیوبند را به‌هند فرستادند تا مکتوب انور پاشا را که‌توسط شیخ الهند بطور سری در مدرسه دیوبند محفوظ وطرف جستجوی انگلیسها بود، بنام پادشاه افغانستان (امیر حبیب اله خان) بدست آرد، گرچه این اقدام ناکام واصل مکتوب ازطرف مرد موظف دیوبند احراق شد. همچنین هنگامیکه عبیداله ورفقایش در کابل نظر بند شدند، به مستوفی تحویل گردیدند و مولوی سیف الرحمن این‌هارا نظارت وکنترول مینمودند .

وبعضی دیگر بعداز ختم اغتشاشات سقوی محبوس گردیدند چون حکیم اسلم خان، قاضی محمود سنجری، غلام محمدخان ومته‌سنگ ودلبرخان هوتلی، غلام رضا خان وغیره. چندنفری هم اعدام شدند چون امیرالدین خان، فقیر احمدخان ، دوران خان ومولوی عبداللطیف خان . یك قسمت دیگر اعم از افغان وهندی جزء مامورین عالی رتبه دولت افغانستان قرار گرفتند ازقبیل : ذوالفقار خان سفیر افغانی در جاپان ومعین وزارت خارجه، علی دوست خان حایز رتبه نظامی «جنرالی» در افغانستان ، الله نواز خان وزیر دربار سلطنتی وسفیر افغانستان در آلمان وسید عبدالله‌شاه جی بارتبهٔ نایب سالاری رئیس فابریکات حربی وبوت دوزی افغانستان . این شخص در هجرت درافغانستان در معیت‌اله‌نواز خان مهاجر که‌مامور یك شرکت حمل‌ونقل افغان وواگنر جرمنی بود، داخل خدمت‌شد .او درپنجاب به اتهام ضرب سکه قلب تحت تعقیب پولیس انگلیس قرار گرفته بود ، لهذا به پشاور گریخت وچون تعقیب اودوام داشت به افغانستان پناهنده شد. وگفت که:اوبرای‌آن سکه قلب‌میزد که‌برای آزادی خواهان هندکمك مالی نماید. درهر حال او در افغانستان‌به‌سیاست مداخله ودرتجارت اشتغال ورزید تا جائیکه مانند رستم‌جی (اهل بمبی) وحکیم جان هندی ، تاجر بسیار متمولی در کابل گردید . اودر دلو١٣٤١ (١٩٦٣) چشم ازدنیا پوشید وبامراسم نظامی درقبرستان «شهدای صالحین» کابل دفن گردید .

البته احصای تمام هندی هائی که در افغانستان ازنیم قرن به‌اینطرف مشغول‌کار بودند، از حوصلهٔ این‌کتاب خارج است. روی همرفته درطی ورود واقامت این هندی ها در افغانستان ، ازبعضی این‌ها کارهای عجیبی سرزد. مثلا یکنفر هندی بنام «ملا عمادالدین خان» در کابل توانست چند نفری را تحریك کند تایك انجمن سری‌تروریستی بمقصد کشتن شاه (امان اله خان) تشکیل نمایند . گرچه این جمعیت درحین اجرای عمل گرفتار وعده‌ئی معدوم شدند، اما خود ملا عماد الدین که رکن عمده جمعیت بود ازبین پرید. همچنین مولوی محمد اکبر خان هندی ترجمان وزارت تجارت که بادوحلقه مهم سیاسی جوانان آنروز افغانستان ارتباط داشت، در نهایت مهارت هردو حلقه رابگردن هم می‌انداخت وهم ازراه ارتباطی که بادائره جاسوسی دولت داشت، شخص پادشاه را بروشنفکران کابل مشتبه وبدبین ساخت. در راپورهائی که این شخص برضد منورین بشاه میداد، یکی هم برضد فیض محمدخان ناصری عضو شورای‌دولت

بود. شاه امان‌الله‌خان این راپور را علنی وامر تحقیق صادرکرد. مولوی بمجردگرفتن این اطلاع باگلوله تفنگ انتحار نمود .

یکی ازهندی های دیگرکه سالها بنام تجدد ومشروطه خواهی در افغانستان زندگی کرده وحتی جزومشروطه خواهان اول افغانستان چندسال محبوس مانده بود وبعد ازاعلان استقلال افغانستان رها ومجدداً درخدمت معارف گماشته شد، همینکه دولت جوان وپیشرو افغانستان درطی‌یك اغتشاش‌ارتجاعی ازبین‌رفت،این‌مرد (مولوی نجف‌علی خان) فرصت آن یافت که نیات نهانی خودش را آشکارا وبیك پروپاگند مضری اقدام کند، واین درست همان وقتی بودکه ازطرف‌یك منبع‌خارجی‌باصرف‌پول گزافی درتمام سرحدات آزاد و داخل افغانستان یك سلسله تبلیغاتی برضد تحول وتجدد ومعارف وپیشرفت افغانستان‌بعمل می‌آمد، وهزارها تصاویر جعلی‌ومستهجنی نسبت به شاه امان‌الله خان وملکه ثریا ـ بحیث سمبول تجددوترقی ـ منتشر میگردید تااذهان توده های مردم‌را درمورد هرتحول وپیشرفت وتجددی بدبین‌ومتنفر سازد. چون مولوی مرد تحصیل کرده ودرعین زمان شاعر درزبان دری بود، مطالب خودش‌را دریك دو رساله یی بنام «پندنامه وتبریك نامه» (طبع لاهور) اظهار و درافغانستان منتشر نمود. مولوی برای پی‌گم کردن دیگران، دراین رساله های‌خود یکعده اشخاص راذم ویکعده دیگررا مدح مینماید، ولی هدف اصلی اوریختن زهر در ذهن حا کم ومحکوم افغانستان بود، مثلا در قسمت مدحیه رساله پندنامه (ص ۷ـ۸) چنین گوید:

من محمد گل وزیر داخله ، دانم بنام — لیك میگویم دعا در حق آن نیکو سیر
مظهر فیض‌محمد (۱)، نورچشم ارجمند — کز زمان طفلیش میدانم این نیکو پسر
هم عزیز من‌که موسوم است باالله‌نواز — پیکر صدق و صفا در حق شاه تا جور
هم رئیس فابریکات سید نیکو شیم — اسمش عبدالله‌وعرفش‌شاه‌جی‌شدمشتهر

واما مولوی درقسمت هجویه خود دررسالهٔ تبریك نامه (از صفحه ۹) چنین گوید :

گر مخنث را بپوشانی سلاح کار زار — روز میدان کی تواند با عدو آویختن
باالباس فیشن افواج امان الله چه کرد؟ — کس نشد زیشان جلوگیراز بغات‌راهزن

....

دختران بودند درعهداماني شوخ‌وشنگ — هرطرف خیزك زنان‌چون‌آهوی‌دشت‌تتار
ساقهای شان نمایان بود مابین جراب — پیرس ولندن بوضع فیشن ایشان نثار
دست‌شسته‌ازحیاوننگ وناموس‌وشرف! — ملت افغان زشو خیهای‌ایشان شرمسار
از جرائیم تفرنج اکثری گشته مریض — درنواح شهر کابل بدهوا بس ناگوار
خیلی‌ازدوشیزگان‌رخت‌سفربربست‌وشد(۲) — عزم یوروپ کرده بر کالسکه آهن‌سوار
هرمسلمانی‌که دید این منظر عبرت‌فروز — شد بدین بیدانشی شاه افغان اشکبار
زیر دندان کرده انگشت تاسف آه کرد — بوالعجب از غیرت اسلام شاه کوهسار
هندوان شادان‌وخندان هرطرف‌نعره‌زنان — مصلح ملت پدید آمد جوانی تا جدار
نو جوانان را بود ورد زبان لفظ وطن — زآنکه بااسلام‌ودین‌چندان‌نمیدارندکار(!)
شاه امان‌الله غازی‌خواب غفلت‌رفته بود — بیخبر ازگردش ایام د ر لیل و نهار

---

(۱) سردار فیض محمدخان زکریا وزیر خارجه ووزیر معارف افغانستان.

(۲) بغرض تحصیل بخارج میرفتند .

از پی تدمیر شان احکام صادر گشته بو درازل ازحضرت سبحان خدای کردگار(۱)
حنت الفردوس آمد زیر پـای مادران عاق مادر(۲) بامصائب دائما گردد دوچار
صحبت سامی و طرزی(۳) آخرش ازراه کشید راه گم کرد وبسوی راه کج شد رهسپار
ملحدان ودهریون چون مجلس آرایی کنند(!) «سوویت» برپا کنند این منکران کردگار(٤)

همچنین مولوی محمدحسین خان هندی که تقریباً ده سال جزء مشروطه خواهان افغانی درکابل زندانی ماند، بعدازجلوس امیرامان الله خان رها ومدیر لیسه حبیبیه کابل مقرر شد وحتی یکبار ازطرف دولت افغانستان - بـه اتفاق صلاح الدیـن سلجوقـی (بعدها رئیس مستقل مطبوعات افغانستان)- درماسکـو هم اعزام شد. ایـن شخص باروشنفکران کابل درتماس آمد وخودش را یکنفررادیکال معرفی نمود. اماهمینکه به هند برگشت ودولت امانیه سقوط کرده وجایش رایك حکومت ارتجاعی ومخرب گرفت، اولین کسیکه درهند کتابی برضددولت انقلابی امانیه تالیف ومنتشرنمود، اوبود. البته باید درنظر داشت که درآنوقت حکومت هندمایل بود که آزادی خواهان هند درافغانستان هرطوری است، نیك نام نباشند واز جـذب توجه وهمکاری مردم افغانستان محروم گردند .

این گونه هندی‌هاکه باپاره‌یی ازاعمال خود، حتی ارزش های اجتماعی مبارزین جوان هندی را دراین کشور زیرسایه قرار دادند، نه تنها برضد منافع افغانستان بلکه برضد مصالح ملی هندوستان هم عمل میکردند. مثلا بعد ازجنگ استقلال، مـولوی ظفرحسن خان مهاجر ازاعضای جمعیت انقلابی هند درکابل، درولایت پکتیا فرستاده شد که مثل داکتر فقیرمحمد خان بیطار، درمعیت سپهسالار افغانی خـدمت نماید . ظفر حسن خان اسناد حزبی که نزد اوبود به معاون خود مولوی الله‌نواز خان درکابل سپرد. اما بعدها معلوم شد که این اسناد بدست حکومت انگلیس رسیده است. گرچه گفته شد که این اسناد دراغتشاش «بچه سقو» درکابل تلف شده است، ولی مولوی عبیدالله سندی دریاد داشتهای کابل خود نوشت که ماازبعضی قراین درك نمودیم که اسناد مذکور بدست حکومت انگلیس رسیده است. (۵)

همچنین هندی‌های کابل بغرض توسعه حزب وارتباط بادولت ترکیه وتاسیس نمایندگی‌ها درممالك اسلامی، نقشهٔ مفصل طرح کردند، واین گذارشات سیاسی را مولوی عبیدالله سندی توسط «ابریشم زرد» روی «کپره» نوشت وبانامه جداگانه مولوی منصور، درلفافه مخصوصی به آدرس شیخ عبدالرحیم بـرادر اچاریه کر پلانی ، در

---

(۱) اصلا مطلب او استعمار بوده .

(۲) مطلوب او امان‌الله خان است .

(۳) مطلوب اومحمود طرزی مدیر سراج‌الاخبار است که بعدها دراسلامبول فوت شد .

(٤) مطلب او ازقشر روشنفکران افغانستان است .

(۵) یادداشت های مولوی عبیدالله سندی وزیرداخله حکومت موقت هند مندرج دررساله «کابل میں سات سال (۱۹۱۵-۱۹۲۲)طبع لاهور سال ۱۹۵۵» ص ۸٦-۸۷

حیدر آبادسند ، عنوان زدوتوسط ،شیخ‌عبدالحق مهاجر بفرستاد،تاشیخ عبدالرحیم آنرا شخصاً ویا توسط معتمدی درعربستان‌به شیخ‌الهند محمودالحسن‌برساند، اما این لفافه درعوض‌شیخ‌عبدالرحیم‌برای «خان بهادر حق‌نوازخان ملتانی» داده‌شدو بدون درنگ به «سرمیکل‌ادوایر» تسلیم گردید (١). خاندان «نواز»سابقهٔ طولانی‌در خدمت حکومت انگلیس داشتند ، هنگامیکه انگلیس‌ها درصدد اشغال‌ولایات شرقی افغانستان برآمدند ، در١٨٧٩ نخست یك نماینده بنام «میارحیم‌شاه هندوستانی» در چترال‌فرستادند معمولا این‌شخص‌ملبس به‌عباوردای مذهبی و تقوی بود،ودرزیر این نقاب توانست در چترال‌مردم راجلب‌کند وخودبه‌فعالیت تخریبی بپردازد،این است که‌آتش نفاق درخاندان مهتر چترال روشن‌شد وبعد از مسموم شدن‌امان‌الملك کار خانوادهٔ حکمران بجائی کشیدکه بالاخره عسکر انگلیس به‌چترال سوق‌گردیدو حلقهٔ‌اطاعت درگوش مهتر دست نشانده انداخته‌شد .نمایندهٔ انگلیس«محمد نواز خان»دفعدار ملتانی در چترال ازخدمت درراه انگلستان‌مضایقه نکرد،وبا ز پسرش «رب نوازخان»به‌نمایندگی حکومت انگلیسی در چترال فرستاده شد ، که مثل پدر جان فشانی کرد و درجنگها شرکت نمود . پس‌از طرف انگلیس به‌ایشان« لقب اعزازی»ومعاش مستمری واراضی مزروعه بسیاری بخشش‌در ملتان داده‌شد.در هر حال درنتیجه این عمل حق‌نوازخان، شیخ‌الهند محمودالحسن بارفقای خود : عزیز گل کاکاخیل‌حسین احمدمدنی، وحیداحمدوحکیم‌نصرت حسین‌درسال ١٩١٦– ازطرف انگلیسها اسیر و بحیث «مجرمین جنگ»درمالتا محبوس گردیدند .کتاب« اسیر مالتا»درهمین وقت از طرف حسین احمد مدنی نوشته‌شد .سایر آزادی خواهان هندهم‌تحت فشار حکومت انکلیس قرار گرفتند، حتی انگلیسها به غرض تسلیم گرفتن مهاجرین به‌افغانستان مراجعه کرده ونوته‌دادند ،ولی ازطرف‌امیرحبیب‌الله‌خان ردشد.. یعنی امیر آنانرا به‌حکومت انگلیس نسپرد .اما آزاددرمسافرت‌به مما لك خارجه گذاشت وکسانیکه درکابل ماندند تحت نظارت قرار گرفتند. از جمله‌کسانیکه به سرحدات‌آزا افغانی رفتند یکی‌مولوی‌محمدابراهیم ودیگری‌مولوی محمد علی قصوری معلمین مدرسهٔ حبیبیهٔ کابل‌بودند . حاجی‌ترنگزایی مجاهدمعروف افغا نی آنانرا پذیرفت . ولی محمد علی انحراف کرد و توسط صاحبزاده عبدالقیوم خائن مشهور صوبهٔ سرحد ، به حکومت انگلیس تسلیم‌شد وآنچه میدانست افشا نمود . در حالیکه مولوی‌محمد ابراهیم به‌قصد روسیه حرکت‌کرد ودرحین‌سفرطوراسرار آمیزی‌بمرد .بعداز مرگ‌شیخ‌الهند محمود الحسن باز امیر امان‌الله خان مجلس‌تعزیهٔ بزرگی در کابل تشکیل کرد و خودگفت : کاری راکه شیخ‌الهند آغاز کرده بود ، من انجام خواهم داد .

درهمین سال ١٩١٦راجه‌مهندرپرتاب رئیس حکومت موقتی هند در کابل ، مکتوبی به‌عنوان‌نیکلای‌دوم امپراطور روسیه –بغرض استمداد وجلب‌همکاری‌او برای آزادی هندوستان –نوشت وفرستاد .این مکتوب درروی «لوحه‌یی‌ازطلا» نو شته‌شده بود ولی‌این نامه طلائی هم مثل‌نامهٔ ابریشمین در عوض دست روس به‌دست‌انگلیس رسیدوتصویرآن درهند دیده شد . و مجلهٔ «پشتون» پشاور در فروری١٩٤٧

---

(١) کابل مین سات سال ص ٧٥ – ٧٦

شرحی درآن مورد منتشر ساخت . این تنها نبود ، بعضی‌از مهاجرین هندی مثلا شهنواز خان ملتانی و عیره از کابل به هند انکلیسی بر کشتند وما مون ومصؤن بسر بردند ، در حالیکه آزادی خواهان حقیقی در زندانهای انکلیس افتاده بودند . داکتر شجاع‌الله وعبدالباری و عبدالقادر خان مهاجر ،هنکامیکه از راه ایران به‌ترکیه

میرفتند در دست انگلیسها افتادند . عبدالباری تمام اسرار حزبی را فاش کردو رها شد . عبدالقادر که مرد صادقی بود بااندوه بسیاری بمرد . در وزیرستان‌هنگامیکه یك جمعیت هشاد نفری مجاهدین هندی مشغول فعالیت بودند ، عبدالرشید مها جر نعمت‌الله مهاجر رابه همین سبب کشت که‌اوبا انکلیسها را بطه داشت ، کر چه

سایرین خود اورا درقصاص کشتند ، همچنین درچمرکند مولوی محمد بشیر مجاهد و ناشر جریده‌المجاهد که رهبری مهاجرین هندی را در دست داشت از طرف یکنفر رفیق خائن خود بنام مولوی فضل الهی مهاجر به نفع دشمنان آزادی هندو ستان کشته شد .

البته این روش های منفی بعضی هندی های مسلمان نسبت به افغانستان‌و نسبت به‌هندوستان ، نمی توانست در اذهان روشنفکران افغانستان بی تائیربماند ویا احساس عدم اعتماد تولید نکند . نظیر این حادثه در کشور ترکیه نیز تو سط یك‌نفر مدعی مبارزهٔ آزادی هندبعمل آمد، وآن اینکه مردی تحصیل کرده به نام

«مصطفی صغیر» بادعوی نمایندگی «کمیتهٔ خلافت هند» در انقره رفت ،وهنگامیکه ملیون ترك باجدیت مشغول احیای تورکیه از دست رفته بودند گفت که : عنقریب چند ملیون پوند اعانه ازطرف کمیتهٔ خلافت هند در دسترس ملیون تر کیه گذاشته خواهد شد . اما ترکها به‌زودی متوجه شدند که‌او آدم‌مشکوکی است . مکاتیب اورا

سرأ سانسور کرده ومتیقن شد ند که‌این نماینده کمیتهٔ خلافت اسلامی با شعبهٔ جاسوسی انگلیسی در اسلامبول ارتباط دارد. یکنفر فون جرمنی کـه کتابی به نـام «مصطفی کمال » نوشته شرح جالبی دراین موضوع می‌نویسد و میگوید که‌مصطفی صغیر را بامهارت استنطاق ومحاکمه و معترف نمودند که‌او منسوب به‌یکی‌ازخانواده

های ثروت مند بنارس بوده وبه‌مصرف انگلیس برای جاسوسی تربیه‌شده‌است . (چنانکه رودیارد کپلنگ این طرزرا در رومان مشهور خـود «کم» شرح داده است) مصطفی در کودکی (ده سالگی) ازهند به لندن برده‌شده تحت تعلیم «جنتلمینی» قرار گرفت واکسفوردراختم نمود و به‌قرآن‌ووجدان سوگندوفاداری درراه خدمت‌به انگلستان برداشت .آنگاه‌به‌سفردنیا فرستاده‌شد وسندداکتری‌از «هایدل‌برگ»المان حاصل‌کرد،درحالیکه محصلین هندی رادرآنجا سرأ نظارت مینمود ،بعدها مصطفی

درافغانستان ومصرماموریت مخفی‌گرفت ودرایران‌به حیث‌قونسل انگلیس‌خدمت‌نمود. در جنگ جهانی‌اول اودرسویس مرکز جاسوسی بین‌المللی مشغول‌بودوبعد ازجنگ به‌حیث نماینده کمیتهٔ خلافت وارد ترکیه شد . عنوان نمایندگی در اول اورا مورد اعتماد واعتبار ترکها قرار داد ، خصوصاً که او فهرست ترکهای خائن و جا سوس انگلیس را (معلوم نیست چه اندازه این اطلاع اورا ست‌یا دروغ بوده است) به‌رژیم مصطفی کمال پاشا تقدیم کرد . نام سلطان و حیدالدین وداماد فرید صدراعظم‌ترکیه نیز جزء این فهرست بود .

مصطفی صغیر اعتراف کرد که وظیفه او کشف روابط ملیون ترکیه باروسیه انقلابی و هم اجرای سوء قصدی به‌جان مصطفی کمال بوده است ودربدل این‌خدمت

صدهزار پوند جایزه درانتظار اوست. قضات علت ترجیح اورا در انتخاب چنین وظیفه‌ئی پرسان کردند . صغیر جواب داد: به‌جهتیکه من‌قبلا چنین سوء قصدی را کامیا بانه درکشتن پادشاه افغانستان (مقصدش از امیر حبیب الله خان است) انجام داده ام. او این رابرای آن میگفت که امیرحبیب الله خان مجبور بود بعدا از ختم جنگ اول‌جهانی بحکومت انگلیس رسماً یادداشت بدهد وتقاضا کند که «کانفرانس صلح» استقلال افغانستان رابشناسد ـ چونکه امیر باهمین شرط بیطرفی افغانستان را درجنگ اعلان کرده بود. یاد داشت امیر حبیب الله‌خان دراین موضوع دراوایل فروری ۱۹۱۹ بحکومت انگلیس داده‌شد ولی امیر دراواخر همین‌ماه درجلال آباد کشته گردید . لهذا وانمود ند که‌گویا سیاست انگلیس موجب کشته شدن امیر گردیده است، تادیگری در افغانستان جرئت دعوی استقلال کشور را نداشته باشد. انگلیسها عادت دارند که بعضا کارهای عمده‌یی راکه دیگران انجام میدهند ، بپای خود ختم میکنند ، وبرعکس کارها ییراکه خود انجام میدهند وناکام میشوند ، بار ملامتی ناکامی آنرا بردوش دیگران می‌اندازند . درهرحال درمورد کشته شدن امیر حبیب الله خان تاریخ افغانستان ادعای مصطفی صغیر را ردمیکند. زیرا کشته شدن امیر حبیب الله خان یك‌قضیهٔ ناشی ازسیاست داخلی‌کشور بود، وحتی در محیط جلال آباد وکابل ، کشندهٔ شاه هم‌بنام شجاع الدوله خان غوربندی (فراشباشی حضورشاه) شناخته شده بود .

بهر صورت صغیر درانقره بدارزده شد وطبق وصیتش نام خانواده او افشا نه‌گردید صغیر دربالای تخته چوبه دار عوض استادن، نشست. جلاد اورا متوجه این اشتباه نمود. صغیر بر خاست‌وبا تادب گفت ببخشیدمن باراول در عمرم‌چنین‌جائیرا میبینم . (۱) او وصیتی دیگری کرده بود که‌بکس خالی او بنمایندگی انگلیس در اسلامبول داده‌شود . ترکها ازآن نوشتهٔ کشف کردند که‌صغیر گفته بود: من درراه خدمت بدولت قوی شوکت‌انگلستان در شهری کشته میشوم که‌پراز گل ولای است. جراید آنوقته هند نیز قضیه صغیر را نشر کردند . وقتی مصطفی کمال از اعتراف صغیر نسبت به‌کشتن خود وجائزه هنگفت صدهزار پوند شنید، انگشت به‌کلهٔ‌خود نهاده گفت من نمیدانستم کله من اینقدر قیمت‌دارد . فون مینویسد که‌اگر طرح این سوء قصد نسبت به مصطفی کمال واقعیت داشته باشد هم طرح حکومت‌انگلیس نیست، بلکه نقشه اداره جاسوسی انگلستان است .

و اما روش ادبی وتبلیغاتی انگلیس نسبت به افغانستان :

تادوره قرون جدیده بین کشورهای آسیایی دورافتاده وممالك اروپائی‌شناسائی ومعرفت یا هیچ نبود ویابسیار کم ومحدود وناقص‌بود. امابعد ازبازشدن پای‌استعمار غرب درشرق وتوسعه روابط تجارتی ، این شناسائی ها بیشتر شده رفت. دول استعماری بهرجائیکه رسیدند کتب وآثاری راجع به‌آن نوشتند ودر اروپا منتشر ساختند. البته این کتب وآثار تاجائیکه بمنافع استعمار خدمت مینمود، پابندی به حقایق وواقعیات کمتر داشت .انگلیسها یکی ازمردمان اروپا هستند که زودتر از

(۱) کتاب « غازی مصطفی کمال »تالیف داگوبرت فون میکش ((Dagobert von mikusch) طبع لایپزیك سال ۱۹۲۹

دیگران ازراه هندوستان باافغانستان آشنا گردیدند وبیشتر از دیگران آثاری در مورد افغانستان نوشتند . همین آثار ایشان بود که مدرك و ماخذ مهم شناسائی سایر ممالكجهان باافغانستان گردید، وهنوز مرجع ومنبع اغلب مورخین ونویسندگان درباره افغانستان محسوب است، در حالیکه آثار انگلیس بیشتر برمبنای اغراض سیاسی در برابر افغانستان قرار داشت . زیرا ازهمان قرن هژدهم ا نگلیسها افغانستان را رقیب خود در سر تصرف هندوستان تشخیص کرده و درقرن نزدهم مکررا بامردم افغانستان داخل جنگ گردیده بودند، پس در تحریر تاریخ مردم و کشور افغانستان ـ مخصو صاً تاریخ سیاسی آن ـ اسیر اغراض سیاسی وعاطفه و احساس شخصی خود بودند .

این آثار انگلیسی در مورد افغانستان بیشتر گرداین محورمیچرخد : (چون کشوری بنام افغانستان در گذشته وجود خارجی نداشت، طبعاً ملتی هم موجودنبود. پس این مملکت حصهٔ ازهندوستان وحصهٔ از ایران است. اگردرقرن هجدهم دولتی هم درافغانستان بوجود آمده یك امر اتفاقی است نه‌یك واقعیت تاریخی. این دولت اتفاقی نیز بوسیله قبیلهٔ بنام «افغان» تشکیل گردیده که مرکبی از دزدی، آدم کشی غداری ، دروغ گوئی وفریب‌کاری هستند واساسا ازچند صد سالی بیشتر درتاریخ ملل‌جهان ، عمر ندارند. واگر بااین بی اصا لتی هنوز دردنیا دولتی بنام‌افغانستان وجود دارد، جزاین نیست که‌توازن قوای دولت تازه وارد روس وانگلیس ، این دولت رابشکل یك «بفرستیت» زنده گذاشته است) .یکنفر مورخ ودیپلوما ت انگلیس در تازه ترین کتاب که در مورد افغانستان نوشته وادعاکرده که حا و ی تمام نوشته های قبلی (البته نوشته های انگلیس) راجع به‌افغانستان است، درباره افغانها چنین میگوید : «لودیها وابراهیم لودی از افغانهای شمال، در تاریخ (؟) به حیث دزدان کوهی ذکر گردیده‌اند... پشتون هارا همسایه گان شان همیشه‌بحیث مردم وحشی نگریسته‌اند ... تاجیکها مردم محیل وحریص بوده، درشرافت ودرست کاری شان نقصان موجود است....از بکها فاقد صفات لیدرشپی وفاقد اراده وتصمیم میباشند، یعنی دو صفتیکه نژادهای فاتح (؟) رامشخص میسازند ... ممالك متمدن (انگلیسها) باید ممالك غیرمتمدن سرحدات خودرا (افغانها) اشغال ، تحت سیطرهٔ خویش قرار دهند، ورنه خود مضمحل خواهند گشت .» (۱)

انگلیسها که تاثیر نفوذ تاریخی ومعنوی افغانستان را درهند انگلیسی اندازه کرده بودند ،برای انهدام این روحیه درهند، اطفال هندوستانی رادر مدارس هند چنین تلقین میکردند: «... افغانستان تاعهد احمدشاه ابدالی یکی از ولایات امپراتوری مغل (بابری‌ها) بود که توسط شهزادگان خود اداره میشد وبازحصهٔ ازایران گردید ... احمد شاه ابدالی برای کشتار وتارا ج‌داخل هند شد وشش بار هرحصه‌هندوستان را کشتار کرد وآتش زده بسوخت وتاراج کرد. در هرکجا معابد هند ورا بربادوتباه نمود ، گاوهارا بکشت ومعابد راملو ث ساخت ، طفلها وزنها ومرد های هندی رابه

---

(۱) کتاب افغانستان تالیف‌فریزر تتلر وزیر مختار انگلیس در ۱۹٤۱ بدربار کابل ،طبع لندن سال ۱۹٥۰، صفحات ۲۷ــ٥٥ــ۷٦

بردگی واسارت برد .» (۱)
انگلیسها درمودر رجال افغانستان هم ازواقعیت وحقیقت انحراف کرده وهرکه را بامنافع واغراض خود منطبق ویامستعمل یافتند، اورابه نیکو ئی ستوده ونمونه مثال درتاریخ قرار دادند ، وآنکه را مخالف اغراض خود وموافق منافع ملی افغانستان دیدند ، در پرده‌های توهین وافترا پیچیده ، به‌بدی تبلیغ کردند. بطور مثال : درمورد رحمت‌الله وفادار خان (وزیر زمانشاه)که استحکام دولت رادرداخل و تخلیص هندوستان را درخارج میخواست ، نوشتند که او«یك پوپلزائی گمنام وفاسد » بود. درمورد یارمحمدخان وزیر شهزاده کامران که‌باتنجرنماینده انگلیس را با آنهمه مصارفی که‌برای تحکیم هرات کرده بود ، ازهرات اخراج کرده‌بود ، گفتند که : یارمحمد خان یکمرد «بدذات وبسیار بیمایه» بود . زیرا بقول مو هن لال، وزیر یارمحمدخان درهرات میجر تاد انگلیسی (۳) وموهن لال هندی رادر مجلس گفته‌بود که :شما سگهای بی عقیده هستید . قبل ازتاد، پوتنجر که‌نماینده انگلیس درهرات بود بوزیر پیشنهاد کرده بود که با انگلیس عهدی ببندد وبگذارد دو فوج هرات تحت قوماندہ افسران انگلیسی گذاشته شود، ونماینده های انگلیس در انتظام امور خدمت نمایند وهم قلعه غوریان از ایران مسترد گردد. وزیر یارمحمد خان این پیشنهاد را رد کرد . عوض پوتنجر ، میجر تاد در ۱۸۳۹ درهرات رسید وبغرض استحکام شهر هرات مصرف بسیاری کرد ، معهذا وزیر نگذاشت که ریشه انگلیس درهرات قایم شود. تاد توانست که با دسیسه کامران را برضد وزیر تحریك کند، همچنان دین محمدخان کاکا زاده وزیر را مخالف اوساخت تاجائیکه کامران ودین‌محمد خان درصدد قتل وزیر برآمدند. وزیرمطلع شده دین محمد را محبوس کرد وکامران رابجایش نشاند . تاد متوجه خود وزیر شده سعی کرد اورا موافق باانگلیس نماید. ولی وزیر پیشنهاد اورا تردید کرد وموافقین اورادر هرات (چون شهزاده یو سف نواسه فیروز الدین،ومحمد حسن قاضی‌هرات) محبوس ومصادره نمود. این است‌که انگلیسهادشمن خونی وزیر یارمحمد خان گردیدند، واین دشمنی خودرا در تاریخ نیز گنجانیدند .
لهذامیجر دارسی تاد ناکام راجع بوزیر نوشت که :«همراه ساختن وزیر با انگلیس ممکن نیست ومثال اعمال اورا نمیتوان درتاریخ شیطنت بشر یافت .» زیرا وزیر یارمحمدخان برای استحکام هرات وترمیم خرابی های وارده از جنگ ایران ماهانه ۲۵ هزار پوند از نماینده انگلیسی میگرفت وبرای اینکار مجموعا در حدود سه ملیون روپیه از انگلیسها گرفت، اما نگذاشت که انگلیس ها در امور هرات مداخله کنند و یا از حدود معاهدات مورخ جون وجولای ۱۸۳۹ منعقده بین هرات و انگلیس که استقلال هرات راتامین ومداخله انگلیس را درامور هرات تحریم نموده بود ،سر موئی انحراف‌نمایند. حتی «مت‌فورد » انگلیسی که ازهرات عبور کرد راجع

(۱) تاریخ هندوستان برای صنوف متوسطه تالیف ای مارسدن بی. ای. طبع لندن سال ۱۹۱۰ صفحات ۲۰۲-۱۳۵

(۲) E.D. Grey Totld این شخص زبان دری میدانست و در ایران‌سفر کرده ودرهرات نماینده شده‌بود مگر وزیر یارمحمد خان اورا طردکرد .

بوزیر چنین اعتراف نمودکه : « هیچ تردیدی نیست که‌یار محمد خان بسیارهوشیار وفهیم است اماهمین هوش وادراك اوست که اورادشمن خطرناك منا فع انگلیس ساخته است، این شخص اطلاع دارد که انگلیس در هند وستان چه کرده‌است و میداند که نتیجه دوستی وحمایت انگلیس بطورکلی اشغال وتصرف است.» فریر که در ۱۸۴۵ درهرات باوزیر یارمحمد خان ودرقندهار باسردار کهندل خان ملا قا ت وصبحت کرده است راجع بوزیر یار محمد خان بیطرفانه مینویسد که :«یارمحمد خان مرد بلند قامت ودارای قیافت تندی است اما زننده نیست، ظاهرا بیشتر از ۵۰ سال معلوم نمیشود در حالیکه۶۰ سال دارد ... او گفت‌که من‌گریبان خودرا از دست ایرانی ها خلاص کرده‌ام.. من ازنقشه های انگلیس هامسبو ق ام ومیدانم تا چه اندازه در پیشرفت آن علاقه مندند ... من‌چنین وانمود میکردم که بدام آنها افتاده‌ام ولی دردام آنها نبودم... دریار محمد خان بیش ازان میزان استعدادوهوش است که برای یك مرد بزرگ لازم میباشد ...» (۱)

انگلیس هانسبت به این سیاست مدار وطن پرست که درافغانستان وبخارا و خیوه نیز برضد ارتباط ونفوذانگلیس ها میکوشید آنقدر عصبی شده‌بود ند که‌مکناتن از کابل به اکلند پیشنهاد کرد تاسپاهی بنام شاه شجاع درهرات سوق شود. ولی این تصمیم درخیال باقیماند زیرا انگلیس ها روزبروز در بحر مبارزات ملی‌افغانستان فرو تر میرفت تابکلی نابود گردیدند ووزیر یارمحمد خان مفاد عهدنامه ها باانگلیس رایك جانبه باطل کرد، نمایندگان آنانرا ازهرات اخراج نمود وتمام روابط خود را با انگلیس قطع‌کرد. پس اومورد تنفر واتهام نویسندگان قرار گرفت .

درمورد امیر شیرعلی خان، که مستقلانه ارتباط بامالك خارجی برقرار ودر داخله به‌تشکیل کابینه و قشون وتاسیس کار خانه وجریده پرداخت ، لارد لیتن وایسرای هند (بقول تتلر)چنین قضاوت نمود: امیر شیرعلی یك «وحشی نیمه‌دیوانه» است. سپهسالار غلام حیدر خان چرخی که دردفاع از وطن برروی انگلیس شمشیر زده ودر برابر تحمیلات انگلیس و«خط سرحدی دیورند » مقاومت مینمود ، از طرف مورخ وسیاست مدار انگلیس (تتلر) عنوان «فامیلی شریر چر خی »گرفت.

هنگامیکه امیر دوست محمدخان در صدد استرداد پشاور برآمد وهم بادولت روس تماس سیاسی گرفت، آقای «سرجان کی» درمورد اوچنین نوشت:«دوست‌محمد یك سپاهی هرزه وبی‌تعلیم وبیسواد ودایم الخمر بود» (۲) دیگری نوشت‌که«دوست محمدخان دریك مکتب خیانت وتوطئه وفریب بزرگ شده بود.» امابعد ازآنکه امیر دوست محمدخان سرنوشت استقلال ملی وسلطنت خودرا باپشاور بترحم د شمن سپرد ، انگلیسها راجع به‌اوچنین گفتند : امیردوست محمدخان مردزحمت کش،خوش خلق ، محبوب مردم وپابند به عهد بود، او ازشراب دست کشیده وقرآن مطالعه میکرد (۳). فریزر تتلر هم نوشت : «امیر دوست محمدخان یك لیدر خوب سواره نظام ومثل سایر اعضای خاندان خود دارای نبوغ یك اداره کنندهٔ مادر زاد بود ...

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس اثر محمود ـمحمود جلد دو مصفحه ۳۳۷ـ۳۴۲

(۲) قاضی عطاء الله جلد اول صفحه ۲۵۹

(۳) قاضی عطاء الله جلد اول صفحه ۲۶۰ ـ بنقل ازقول سرجان کی .

محمد زائی ها برعکس سدوزائی ها توانسته‌اند یك‌سلسله فرمان‌روایان لایقی‌بوجود آورند ،که‌بتواند مملکت‌را نگهداری‌کند...انگلیسها مردم‌افغان‌را به حیث‌یك خائن ودروغ گو و بدقول شناختند ، درحالیکه دربین فرمان روایان‌آنها مخصوصاًدرنسل پاینده خان و باریکزائی ها ما یك معیار شرافت و صداقت می یابیم که اکثر آنها را قابل اعتماد واطمینان می سازد...دوست محمد خان اولین فرمان روای افغانستان بودکه ثابت کرد: درزیر کلیه ظواهر نااستوار و کـرکتر ضعیف ، هسته صداقـت وثبات هدف دربین‌رهبران بزرگ بارگزئی موجود است ...زندگی‌دوست‌محمد خان نشان میدهد که‌اویك اداره چی لایق ویك جنتلمن بزرگ بود » (۱)

چرا نویسندگان انگلیس در مورد یك فرد اینقدر متناقض ومتضاد قضاوت می‌کردند؟ برای آنکه این فردرایك روز مخالف خود میافتند وروز دیگر موافق.راجع به‌امیر دوست محمد خان نیز چنین‌بود ، مثلابعدازآنکه انگلیسها معاهده۱۸۵۵پشاور را با نماینده وپسر امیر (غـلام حیدرخان) بسته ودوست ودشمن انگلیس رادوست ودشمن امیر «قرار دادند» و بعد ها در ۱۸۵۷در پشاور با خود امیردوست محمد خان معاهدهٔ باصطلاح انگلیس «دوستانه»عقد نمودند وامیر بعد از امضاء معا هدہ گفت : «اینك‌من باحکومت‌انگلیس متحد شدم واین اتحاد راتادم مرگ حفظ خوا هم نمود و لو هر چه پیش‌آید.» پس قضاوت انگلیسها هم دربارهٔ او خوبتر شد.فریزر تتلر دراین موضوع چنین مینویسد: «امیر به قولیـکه بعد ازعقد معاهده پشاور داده بود، وفاکرد واین وفای او بودکه درتابستان نحس ۱۸۵۷ (انقلاب ملی هندوستان) هند را از بزرگترین بحرانی نجات داد، درهنگامیکه لارنس آخرین‌افراد قوای‌خودرا به دهلی سوق می‌نمود ، وادواردز سرحدات را تنها بقوه کرکتر ولیه‌رشیی خودحفظ می‌کرد، تنها و تنها یك کمله دوست محمد می‌توانست که‌تمام قبایل افغانی‌راباموجی از هیجان و تعصب ، درسرتاسر دره‌های ثروتمندپشاور ودیره جات سرازیرساخته ومجدداً تمام‌آنولایات‌را متصرف گردد ، ولـی این کلمه را امیر هر گز بر زبـان نراند — »

انگلیسها در قضاوت نسبت به امیر عبدالرحمن‌خان مترددبودند ، زیرا ا ز یکطرف سازش و بمدارای اورا با انگلیسها میدیدند ، تاجا ییکه از استقلال کشور گذشت ، وخط دیورند راقبول وولایات شرقی افغانستان را از چترال تا بلوچستان به انگلیسها گذاشت . چنانکه تتلر در همین مورد گفت : « امیر عـبدالرحمـن‌خان رول خود را خوب بازی کرد و نقشی را که میباید درمذاکرات نازك ومشکل‌میباخت بخوبی درك‌کرد تامنتج بموازنه نهائی —درتعیین تمام خط طویل سرحدی از پامیر تا ایران گردید . وحتی امیر یکبار هم مانع اقدامات حکومت انگلیس —جهت حـل عادلانه مسئله (!) نشد . ولی امیرمصمم بود کـه نگـذارد واقعیت تسلط انـگلیس بصورت آشکارا دربرابر دیدگان مردمش قرار گـیرد ».اما از طـرف دیـگر امیـر عبدالرحمن خـان دو لت مرکزی افغانستان را تحـکیم نمود و برای حفظ مقام خـود درنظر ملت ،علما بر ضد انگلیس سخن زد و روح جهاد را دربرابر انگلستان د ر افغانستان و سرحدات آزاد زنده نگهداشت وهم درامور داخلی انگلیس را فرصت مداخله نداده واستقلال داخلی را حفظ نمود . چنانکه هنگام حد بخشی با دولت روس ، همینکه کلنل رجوی انگلیسی ، قاضی سعدالدین خان والی هرات راازدادن

---

(۱) افغانستان تتلر صفحه ۷۲ـ۱۲۵ ـ۱۲۷

....

جواب بیک مکتوب کمشنر روسی منع کرد واخطار داد که بایستی در جواب ا و بنویسد که آینده مکتوب به عنوان مامورین افغانی — طبق‌امر امیر — ننویسد .امیر

عبدالرحمن خان فرمان مطولی به قاضی ارسال وامر کرد که برجوی داده شود ،تا بداند وهم بدولت انگلیس اطلاع بدهد . امیر دراین فرمان خود چنین گفت :

«....از راه رجوی حیرت دست داد ، رجوی عاری از تجربه و آداب‌بین‌الدولی است ، باید اورا آگاه نمایم‌که آینده این نوع رفتار حقارت آمیز نکند ، ورنه حقارت به حقارت جواب داده میشود ، رجوی باید مقدار خود و دولت خودرا بشناسد ، باید صاف گفته شود که‌دولت‌افغانستان رجوی را در امرحد بخشی(بین‌افغا نستان

و روس) ممیز قرار داده ، نه صاحب اختیار هنوز کار این قوم (افغانستان)ودوکرور (بیست مایون) نفوس آن بجائی نرسیده‌که از ننگ ونام دولت و ملت خودبگذرند ودولتی را (انگلیس) که‌بعد ازدشمنی — بواسطهٔ امیر خود — دوست گرفته اند ، می خواهند با او به مساوات رفتار نمایند ، نه اینکه بخواهند او را صاحب اختیار

خود قرار دهند . اگر نایب السلطنه هند تذکرات مرا در اولین مجلس (در هند) به دولت خود اطلاع نداده است ، پس فواید این ملاقات برای هردو دولت هیچ‌است من صریح گفته ام که اگر مردم افغانستان خیر و فایدهٔ خودرا در دوستی روس می دیدند هر گز با شما دوستی نمی کردند . حالا که با شما دوستی کرده ایم

برای منافع خود ماست، نه اینکه مامقهور ومجبور بوده ایم، ماکسی را آقا وصاحب اختیار خود قرارنمیدهیم وگر جهانی برهم خورد، ماشان ووقار خودرا برهم‌نمیزنیم مکاتبات سرحدی بین همسایه ها معمول و معقول است . ما همین قدر برخود لازم

گرفته ایم که اعاظم امور خارجه را بی قید صلاح دولت انگلیس حل‌و فصل ننمائیم دیگر قید و تکلیفی بر ما نیست و ما خود را حکمران مستقل مملکت درامور خود

میدانیم ، ما هنوز مملوك دولت هند نشده و افغانستان را قباله نداده ونفروخته‌ایم که شعار راجگان هندوستان را اختیار نمائیم . ندانستیم که دیده تمیز کرنیل‌رجوی را چه چیزی فروبسته . مردم افغانستان قبل از دوستی انگلیس ، دشمنی خود را نشان دادند واز جبروت و مکنت انگلیس نترسیدند ، وبا دولت روس قبل‌از

مصالحه ، گریبان به گریبان جنگ نموده شمشیر زدند و کشتند و کشته شد ن واز بزرگی سامان آندولت باك و هراس نکردند ، و گر چنانچه صلح واقع نمی شد تا حال هزاران خون دیگرریخته می شد (مطلب از جنگ سرحدی آق تپه‌و پنجده و پل خشتی بین روس وافغانستان است) . پس امروز کجا آنقدر زبون و ذلیل

شده ایم که به گفتهٔ رجوی به کمشنر روسی نوشته و سجل بدهیم که ما مملوك دولت هند ودرکار خود بی‌اختیار ومثل صوبه‌داری ازصوبه داران کشور هندمیباشیم. دولت روس خوب میداندکه دولت افغانستان اقتدار واختیار ذاتی‌را درنفس خوددارد، مردم افغانستان هم خوب میدانند که مصالحهٔ روس را اعتبار نیست ... » (۱)

این است که انگلیسها در قضاوت نسبت به امیر عبدالرحمن خان و معرفی‌او به مردم انگلیس ، فورمول تازه و مر کبی ایجاد کردند . از آنجمله لارد کر ز ن مشهور که خود به دربار امیر عبدالرحمن خان آمده بود . چنین گفت : «امیر

---

(۱) جلد سوم سراج التواریخ فیض محمد صفحه ٤٨٨

عبدالرحمن خان یك معجون مرکبی از سیاست مداری و ظرافت ووحشی گری بود، گرچه امیر این اتهام (وحشی گری) را ردمیکرد وادعا می نمود که این روش(وحشی گری) طریق یگانه معامله باچنین یك نژاد غدار و خیانت کار (!) (مطلوب او مردم افغانستان می باشد) است » .همچنین کرزن با رضایت خاطر از قول یك نفر انگلیس مقیم کابل می گویدکه امیر عبدالرحمن‌خان خود گفته است که او ۱۲۰هزار نفر از مردم خودرا کشته است ... کرزن میگوید که «این پادشاه درآن واحد یك شخص بزرگ ، یك وطن پرست ، یك عفریت و یك شریر بود ... با مزاج متغیر وزبان درشتی که داشت عموما یك دوست پایدار و متحد دولت انگلیس بودومستحق این است که در تاریخ افغانستان و تاریخ امپراطوری هند نام او در درجه عالی ثبت و قید گردد .» (۱) به‌همین سبب بود که تتلر نوشت :«صفات‌امیرعبدالرحمن خان به‌حیث یك اداره کننده بزرگ ، پس از تعیین سر حدات شمالی افغانستان با روسیه ارزش عظیمی برای دولت انگلیس داشت .»(۲)

انگلیسها چنانیکه بوسیلهٔ فعالیت های مخفی خود دربین ملت هموطن افغانستان نفاق و شقاق واختلافات نژادی و لسانی و سمتی و قبیلوی را تولید و توسیع کرده میرفت ، تا از نظر مذهب سنی و شیعه ، از نظر زبان دری‌وپشتو از نظر نژاد ازبك وهزاره ، از نظر قبیلهٔ غلجائی و درانی واز نظر منطقه قندهاری و هراتی وامثال آن مخالف و بدبین همدیگرگردیده ، آنقدر به جان خود مشغول گردند که مصالح عمومی کشور و مخا طرات دشمن خارجی فراموش شان گردد - همچنان انگلیسها توسط مطبوعات خود دایما به شکل غیر مستقیم پاد شا ها ن افغانستان را به وارد کردن فشار بالای ملت افغانستان رهنمونی می کردند، مردم افغانستان راتوهین کرده وسزاوار مجازات به قلم میدادند . چنانکه در زمان‌سلطنت امیر عبدالرحمن خا ن پادشاه خشمناك افغانستان می نوشتند که یك ملت آهنین (یعنی افغانستان) پادشاه آهنینی (یعنی امیر عبدالرحمن خان) به کار دارد (!) همچنین هنگامیکه مردم منگل پاکتیا از فشار حواله جات غله و علوفه دولت ،بجان رسیده ودر مقابل حکومت قیام مسلح کردند (۱۲۹۱ شمسی -۱۹۱۲)امیر حبیب‌الله خان برعکس‌رویهٔ پدرش،دربرابراین‌قیام‌زارعین‌درآخر کار ازمداراکار گرفت‌وبدون‌اعدام رهبران قیام، برای پسران شان یك مکتب عسکری در کابل تاسیس کرد . چون این روش مخالف تمایلات دولت انگلیس بود ، فوراً «تایمزاف اندیا» در اگست‌سال مذکور مضمونی تحریك آمیز نشر کرد که درآن گفته شده بود : امیر بازیچهٔ ملاها واطرافیان خود قرار گرفته ودر برابر شورشیان منگل ، ضعف دولت را نشان‌داده است ، زیرا بر عسکر خود بی اعتماد است واین روش (نرمی امیر) در سرتا سر افغانستان سوء تفاهم ایجاد کرده است ، در حالیکه اتحاد بین اقوام افغانستا ن بر ضد منافع امیر است (!) . مترجمین هندی دربار افغانستان نیز منتظر چنین مضامینی بودند تا فوراً ترجمه کرده ودر برابر چشم شاه بگذارند . انگلیسها

(۱) Tales of Travel تالیف لاردکرزن‌چاپ‌لندن۱۹۲۳ص ۵۱ -۵۳

(۲) افغانستان تتلر .

در نشر چنین مضامین دو فاخته را بیك تیر میزدند ، یکی آنکه ملت افغانستان در زیر شکنجه و فشار پادشاهان خود خسته ودل شکسته و بجان خود مشغول گردند . دیگر آنکه شاهان ترسنده از ملت خو د شان ، در برابر انگلیسها نرمش وسازش بیشتری اختیار نمایند .

ازدیگر طرف انگلیسها برای اغفال دیگران ، ازادارهٔ دولت تحت الحمایهٔ افغانستان به‌شکل مبلغ فصیح آنقدر حرف میزدند تاهر شخصی به‌تمنای تحت‌الحمایه گی دولت انگلیس درافتد (!) مثلا درسال ۱۹۱۳ یك نفر عضو جمعیت آسیایی‌لندن آقای داکتر والتر سایز سیاحت درافغانستان نموده ودر کانفرانسی که در جمعیت مذکور داد چنین گفت :

افغانستان یك مملکت شرقی نیست ، زیرا امیر عبدالرحمن خان خو رد و خواب بر خود حرام کرده بود تا تهداب ترقی افغانستان را گذاشت واز « مدنیت حقیقی» اروپا استفاده نمود . امیر حبیب الله خان در مملکت فابریکه های اسلحه سازی ، عسکر منظم ، شوسه های بسیار ، مکاتب ابتدائی کثیر چند مکتب اعدادی

دو یو نیورستی تاسیس نموده و معلمین اروپایی را مورد استفاده قرار داده است یك دارالترجمه در کلکته تاسیس کرده که کتب را به فارسی ترجمه و به کابل‌جلب می نماید . امیر به‌اینصورت نا م خودرا «ابدی» ابقا کرده است . ماشینها ی سیستم نو زراعتی خواسته وبه قسط میان دهقان ها توزیع کرده است . در کابل فابریکه

های الکتریك پشمینه بافی ، سان بافی ، کاغذ سازی و آلات جارحه دیدم و خودرا در سویتزرلند گمان کردم (!) بعد از ده سال افغانستان در مدنیت و عمران ، هندوستان را عقب خواهد گذاشت ، امیر ادبا و فضلا را قدر و باز دید می کند ودر تمام ولایات افغانستان نیز هر چیز نو شده میرود و مردم منور می گردند، با این فعالیت غزنی فردوسی دوباره و قت گذشته خود خواهد یافت (!!!) (۱)

بر عکس انگلیسها و قتیکه در مورد مردم افغانستان حرف میزنند ، کلمات موهن ومحقر استعمال می کنند مثلا اندازه ترس و تنفر انگلیسها از ملت افغانستان از نطق یکی از وایسرا های انگلیسی هند در جنگ جهانی اول بخو بی آشکا را میشود . این‌وایسرا در اپریل ۱۹۱۸ در مجلس جنگی هند (نمایندگان و شهزادگان

هند) چنین گفت : «... بعد از انقلاب روسیه ، خطر بزرگ دیگری از جرمنی برای هندوستان پیش شده وآن اینکه جرمنی می خواهد از جنوب روسیه و شرق ایران افغانستان را عبور وبه هند هجوم نماید واینست خطره مشرق ، فعالیت نماینده های جرمنی هم در آسیای وسطی آغاز گردیده است . اما در شمال هند دوست

حقیقی ما امیر صاحب افغانستان (امیر حبیب‌الله خان) به مثابهٔ یك دیوار آهن در برابر سازشهای دشمنان ما قرار دارد و نمی گذارد که فعا لیت های جرمنی در کشور او تاثیر کند . ولی مردم افغانستان یك ملت عجیب الخواصی بوده و به علت جنون مذهبی که در سرشت خویش دارند فورا در صف دشمنان ما شامل خوا هند شد ، آنگاه قوت شخصی امیر صاحب مانع حرکات مردم افغانستان شده نمی تواند سپس بایستی ما خود آماده باشیم . تادر صورت حرکات خصمانه در سرحدات هند با پیسه و سپاه وسامان جنگ به‌امیر صاحب کمك‌کنیم واو از دشمن ما جلو گیری کند ...»

---

(۱) شماره اول سال دوم سراج الاخبار طبع کابل .

رویهمرفته انگلیسها میل داشتند هیچگونه افتخاری دست ناخورده برای مردم افغانستان باقی نماند، لهذا هر کارنامه آنهارا بنوع دیگری تعبیر میکردندمثلا: وقتیکه مردم افغنستان درجنگ اول اردوی انگلیس رامعدوم کرده وسر مشق آزادی خواهان مشرق زمین قرار گرفتند ، انگلیسها چنین وانمود کردند : قیام مردم افغانستان برضد انگلیس تنها از جهتی بعمل آمدکه انگلیسها بر زنان تجاوز کرده بودند. متاسفانه نویسندگان ومورخین افغانی از قبیل فیض محمدکاتب و قاضی عطاء الله خان وغیره همه بعضا درزیر تاثیر این سخنان جعلیانگلیسهاومو هن لال وغیره قرار گرفته ویکی از دیگری بنقل روایات کاذبانه ئی راجع بهفلانه زن وفرار فلانه کنیز وامثال آنپرداخته اند. این جاست کهبایستی خوانندهگان باکمالاحتیاط دقت وتمیز نمایند. زیرا انگلیسها درنهایت احتیاط ودقت اوضاع خودرا دربرابر ملت افغانستانمراقبتوکانترولمیکردند.اینهالباس افغانی میپوشیدندودستارمیبستند وظاهرا تقوی نشان میدادند وهمچلم میکشیدند .

همچنین انگلیسها درمورد رهبران ملی افغانستان کهجان خودرا درراه حفظ آزادی کشور نثار کردند، گفتند این فداکاری ازجهتی بودکه شاه شجاع ومکناتنامر تبعید آنهارا در هندوستان صادر کرده بودند .وقتیکه مردم افغانستان درجنگدوم قشون انگلیس رامغلوب ساختند، انگلیسها گفتند که این محض یك جنو نمذهبی بود. هنگامیکه قشون انگلیس درمیوند ازبین برده شد، باز انگلیس هاگفتند که سردار محمد ایوب خان ازهرات برای انگلیسها نوشته بودکه اگر قندهاررا انگلیسها به اوببخشند ، سردار درخدمت انگلیس باقی خواهد ماند ، چون انگلیس این کاررا نکرد ، عسکر کشی برضد انگلیس بعمل آمدو واقعه میوند رخ داد. درحالیکه این سردار درهند وقتیکه بهدست دادن باانگلیسها مجبور میشد، بعدا دست خودش را میشست وبهافغانها میگفت : دستی که بهدشمن داده شده بایست پاك کرده شود. همچنین وقتی که استقلال افغانستان باجنگ سوم اعلان شد، انگلیسها گفتند کهاین اعلان استقلال ازجهتی شد کهامیرامان اللهخان (باوجود نائب السطنه کاکا ومعین السطنه برادر بزرگ خود)مستحق پادشاهی افغانستان نبود ، لهذابرای آنکه فکر مردم واردوی افغا نستانرا ازعدم استحقاق خود بهنقطه دیگری متوجه سازد، اعلان استقلال وجنگ باانگلیس رابمیانآورد. یعنیبفکر انگلیسها اگرامانالله‌خان کاکاوبرادر بزرگتری ازخود نمیداشت ،اساسا ملتافغانستان استقلال نمیخواست (!).امابرعکس استالین مشهور این واقعیت تاریخی راچنین تعبیر میکند :-

«...لازمهٔ جنبهٔ انقلابی نهضت، ملی درشرایط فشار امپیریالیزم به هیچو جه آننیست که عناصر پرو لتاریائی درنهضت وجود داشته ونهضت دارای برنامهانقلابی وجمهوری خواهانه ویامتکی بردیمو کراسی باشد. مبارزه امیر افغان (امان اللهخان) برای استقلال افغانستان باوجود نظریه سلطنت طلبی او واعوان وانصارش ، ازنظر عینی مبارزه انقلابی بود، زیرا این مبارزه امپر یالیزم راضعیف وقوایش راتجزیه کرده وآنرا ازریشهمتزلزل میسازد، درصورتیکه مبارزه دیموکرات ها و «سوسیالست ها»، «انقلابیها»، وجمهوری طلبان «با حرارتی» از قبیل مثلا کرنسکی وتسر تلی ، رنودل وشیدمان ، چرنوف ودان، هندرسن وکلاینس ،هنگام جنگ امپریالستی ،مبارزه ارتجاعی بود، زیرا بالنتیجه باعث رنگ ورویافتن وغلبه وتحکیم وپیروز مندی

امپر یالیزم میگشت .مبارزه بازرگا نان وروشنفکران بورژ وازی مصربرای استقلال مصربه همین جهت از نظر عینی مبارزه انقلابی است، باوجود اینکه لیدرهای نهضت ملی مصر ازطبقهٔ بورژوازی ودارای عنوان بورژوازی بوده و مخالف سوسیالیزم‌هستند. درحالیکه مبارزه حکومت «کارگری» انگلستان درراه حفظ وضع غیرمستقل مصر بهمان علت بالا مبارزه ارتجاعی است، بااینکه اعضای این حکومت دارای اصل و نسب پـر و لتـا ریا ئـی ونام پـرو لتـاریا ئی بوده و « طر فدار »سو سیا لیـز م میباشند . » (۱)

در هرحال انگلیسها بااین ترس ونفرت از مردم افغانستان ، در طی بیشتر ازصد سال به هجومهای نظامی وسیاسی وپروپاگندی خود علیه افغانستان دوام‌داد. تاثیر این هجومها طوری بود که افغانستان تاکنون نتوانسته چهره حقیقی خودرا از ورای پرده ضخیم این تبلیغات انگلیسی بدنیا نشان دهد . حتی اکثر نو یسندگان همسایه های دربدیوار افغانستان که‌تاریخ مشترك دوسه هزارساله باهمی دارند ، هم تحت تاثیر تبلیغات انگلیسی ، اصالت تصور وابتکار ، تفکر وتحقیق خود را باخته بشکل مقلدی درآمدند واز عینك استعماری انگلیس افغانستان را تما شاکردند، وبعضاً نویسندگان آنها بزبان اجنبی وبرخـلاف حقـایق تاریخی سخن زد ند ، بطـور مثال :

یکنفر نویسنده وسیاست مدار ایرانی (مرزا سیدمهدی فر خ) که خودسمت وزارت مختاری ایران را در افغانستان (دراواخر سلطنت شاه امان‌الله خان) داشت ، به‌تقلید انگلیسها کتابی بنام «تاریخ سیاسی افغانستان » نوشت ودراین اثر خود چنین گفت : «...مملکت افغانستان قبل ازنادرشاه (خراسانی) دارای تاریخ‌مستقلی نیست زیرا تاریخ این قسمت ضمن سلطنت سلاطین ایران ویاجز ء سلسله‌سلاطین هندوستان ذکرشده است . تاریخ مستقل این مملکت ازسال ۱۱۶۰ هجری (۱۷٤۷) که‌احمدخان درانی بدواً قندهار را متصرف وحکومت مستقل تشکیل داد، شرو ع میشود... مخصوصا نقض عهدیکی ازصفات عمومی افاغنه است واصولا موضوع دو روئی وحیله ودرو غ گفتن وخیانت بیك دیگر در تمام تاریخ افغانستان یکی از صفات ممیزه افغانها بشمار میرود... چیزیکه دراین تاریخ برای ما ایرانی‌ها سرمشق وتجربه باید باشد، فراموش نکردن این روحیهٔ افاغنه است که‌بانهایت اطمینان و قوت قلب باید متیقن باشیم که دولت وملت افغان عموما وافراد افاغنه بدون استثنا هرچه میگویند دروغ است، به هیچ قسم وعهد وسوگند وتعهد وقران مهر کرد ن و بالاخره به‌هیچصورت به‌آنها نمیتوان اطمینان نمود، افاغنه فقط باید بترسند.» (۲).

بیگمان آقای مهدی فرخ آثار نویسندگان استعماری اروپا را جع به‌ایران‌را مطالعه کرده ومتاثر گردیده است واین تاثر رابصورت غیر شعوری‌ومعکوس درمورد افغانستان بـروز داده است. مثلا لارد کرزن انگلیس ایران را چنین تعر یـف نموده است :

---

(۱) کتاب «مسایل لینینیزم» اثر استالین چاپ ماسکو سال ۱۹٤۹ صفحات ۸۹ـ۹۰

(۲) کتاب «نظری‌بمشرق» جلداول « تاریخ سیاسی‌افغانستان » نوشته سید مهدی فر خ‌چاپ ایران سال ۱۳۱٤ شمسی .

«...سرشت ایرانی صورت های مختلف نشان داده است که درسایر نقاط کمتر است ،ایرانی ماهلت محجوب ونژاد مؤدب است ... ازدیگر طرف ریاکار وفا سد هستند ، جرئت واستقامت ندارند ،این‌ها دراخـلاق وصفات هیچ شباهتی بمللی که آنانرا احاطه کرده اسبت ندارند، هرگز مانند کردهای ظالم وخون خوار ، وافغانها ی عبوس وپرکینه، وترکهای مغرور وخود خواه، وهندی های‌سست ولاابالی نیستند... ایرانی صفات واخـلاق متماز دارد وبطور جمع ازصفات نیك وبزرگی عاری هستند . فقط بایك صفت میتوان آنهارا متصف دانست وآن دروغ‌گوئی است ... برمن یقین حاصل‌است که‌ایرانی صحیح الاصل به دروغ گفتن متمایل است تابه راست گفتن، هرگاه اتفاقاً یك حرف‌راستی اززبان اوخارج شده‌است، احساسات اوبرای مدتی اورا سرزنش کرده معذب خواهد داشت ...» (۱)

شك نیست اگر لارد انگلیسی این قضاوت خودرا درمورد طبقه حاکمه ایران مینمود، نه درمورد ملت شریف ایران، قضاوت او بی عیب‌تر میبود .

در هرحال مطالعه تاریخ قرن نزدهم ایران که ضمنا پر از شکست و فساد طبقه حاکمه ایران است درعدهٔ از نویسندگان ایرانی عقده هائی تولیدنمود که برای گشودن آن ازابراز هرگونه عکس العمل ناگزیر گردیدند . آسانترین یك مفر رو حی هم غوطه ور شدن در دریای تخیل وپندار بود که بعضا امثال آقای مهد ی فر خ به‌آن ،توسل ورزیدند ودرعالم رو یابه فتوحات قلمی پرداخته یك جهان سیاسی غیرواقعی برای ایران ایجاد کردند. دراین‌ایجاد نظری‌عجیب، دیگر ملل‌وتواریخ‌ملل‌آسیای وسطی حتی از لحاظ سیاسی معدوم پنداشته شده ودرعوض همه یك‌کشور ویك تـاریـخ سیاسی رادرنظر دارند که‌عبارت ازایران کنونی است. درحالیکه مردم کشور ها ی مختلف آسیای وسطی مشترکا تاریخ‌این سرزمین را ایجاد کرده اندواختصا ص چنین تمدن و تاریخ بیـك کشور ، نـه اینکـه تنـها غلـط است بلکـه مضحـك هم میباشد ، ولو برروی این مغلطه پرده‌ئی از اشتراك نـژاد وفلات وزبان ونام‌کشیده شده ومولود جدیدی به عنوان «ایران صغیر وایران کبیر» به‌صحنه آورده شود .

البته این عصبیت نویسنده وسیلست مدار ایرانی آقای مهدی فرخ(که‌میخواهد به‌غلط ازملت ایران نمایندگی کند)ناشی ازقلت‌معلومات تاریخی وبیشتر نا شی از یك تعصب کاذب ملی اوست .درحالیکه او قادربه تمیز بین تاریخ سیاسی وتاریخ تمدن وفرهنگ یك‌کشور نیست، وهمچنان ازتفریق بین رجال محدود یك حکومت ، وتوده عظیم ملت عاجزاست. چون اوتاریخ ایران رابشکل محلی ومجزا از تار یـخ آفاقی و جریانهای تاریخی همسایگان مطالعه میکند، ایران را محور تاریخ آسیای پهناور میشمارد .پس نظر اودرتاریخ سرتاسر آسیای وسطی بشکل یك مغلطه و سفسطه درمی آید. فی المثل اگر استیلای کشوری به‌کشور دیگر بغلط در معنی لمحای تاریخ کشور استیلاشده گرفته شود ،بازدیده میشود که درضمن استیلا ی ملل همسایه بیهمدیگر ،افغانستان از عهد یفتلی تاعهد دولتهای طاهری، صفار ی، غزنوی، تیموری وهوتکی در طول قرون برکشور ایران ویاقسمتی ازآن مستو لی

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تالیف‌مورخ ایرانی‌آقای‌محمود ـ محمود طبع تهران جلد پنج صفحه ۱۴۷۶

بوده‌اند. اما این حوادث درمعنی امحای تاریخ ایران نمیباشد، چنانچه استیلای دولت های هخامنشی وساسانی یامغل وصفوی در افغانستان در معنی امحای تـا ریخ افغانستان نیست .

تقریبا همزمان بامهدی فرخ‌سفیر ایران درکابل، یکنفر سفیر خارجی دیگر(۱)نیز کتابی درمورد افغانستان بنام «بحیث سفیرالمان‌درافغانستان» (طبع‌برلین) نوشت ، واما اوراجع به‌ملت افغانستان جنین گفت: «..افغانان باما المانیان شبیه هستند و بهمان اوصاف که‌مادار یم‌متصف میباشند... عشق وعلاقه مردم افغانستان به آزادی وشئون ملی، استقلال کشورشانرا تامین کرده است . سرحدات آزاد افغانستان تا هنوز برضد استعمار میجنگد واین خود نماینده شهامت ورشا دت ملت افغانستان است... (راجع به‌کشته شدن کیوناری نماینده سیاسی انگلیس در کابل میگوید) : در سپتمبر ۱۸۷۹ سپاه افغانی ، کیوناری واعضای سفارت اورا درکابل بکشتند، برای آنکه او میخواست معاهده ننگینی را (معاهده گندمك) برملت دلیر وآزادی پرست افغان تحمیل کند، پس انگلیس عکس العمل توسعه طلبی خودرا درافغانستان بافجیع ترین شکل آن‌مشاهده کرد... انگلیس دانست که‌غلبه برملت آهنین افغانستا ن کارآسانی نیست وهر اقدام اودر این مورد باناکامی وتجارب تلخی مواجه است ... درحالیکه افغانان در صورت روابط مسالمت آمیز بادول خارجی پابند قوانین بین‌المللی واحترام متقابل بوده ، دسپلین وانتظام خودرا ثـابت میسازند. حتی در هنگا م اغتشاش داخلی خود (قیام بچه‌سقا) افغانها احترام به‌قوانین بین المللی را رعایت کرده وبه نمایندگان انگلیس هم مزاحمتی بعمل نیاوردند.»

تاثیر تبلیغ وتلقین آثار انگلیسی درهمسایه‌گی افغانستان بقدری موثر بود که‌نه تنها امثال مهدی فرخ ایرانی بلکه رجال دانشمند ومجرب هندوستان رانیز زیرتاثیر خود قرار داد واین تاثرات آنان گاه‌وناگاه بصورت غیر شعوری فوران مینمود . از آنجمله بود جواهر لال نیرو که درکتاب خود موسوم به «نگاهی به‌تاریخ جهان ـجلد سوم » درمورد افغانستان چنین نوشت : «... تاریخ افغا نستان تقریبـا قسمتـی از تاریخ هنداست ، زیرا عملا افغانستان مدتی درازی قسمتی از هند و ستـا ن بود... »

البته کسانیکه اغراض خاصی نسبت به افغانستان نداشته اند ویا ماهیت‌علمی وجهان بینی شان درمرتبه‌عالی‌تر ازنوشته‌های تبلیغی انگلیسی قرار داشت، افغانستان رابهتر وخوبتر از مقلدین انگلیسی شناختند ، چنانیکه همزمان باآقای جواهر لال نیرو یکنفر دانشمند باستان شناس فرانسوی (پروفیسر شلوم برژه) که‌نسبت بیك شخص سیاست مدار صلاحیت بهتر قضاوت واظهار نظر درچنین موضوعات تاریخی دارد، در کانفرانس سال ۱۹۶۱ خود (در میزان ۱۳٤٠ شمسی) راجع به‌تاریخ‌افغانستان چنین گفت « ...درعصر هخامنشی افغانستان دارای تشکیـلات سیا سی وتقسیمات ملکی گردید چنانیکه فرانسه گول درعهد استیلای رومیها دارای تشکیلات سیاسی و تقسیمات ملکی شده‌بود... یونانی هادر افغانستان تحت تاثیر ثقافت وعقاید ومذهب

---

(۱)هر سیمکه کورت ZIMKE CORT وزیر مختار جرمنی در کابل‌از سال ۱۹۳۳

مردم افغانستان قرار گرفته ازیونان متمایز شدند... از عصر هلنستیك به بعد افغانستان مثل فارس وترکستان چینی بالای راه عمده تجارتی جهان (راه ابریشم) قرار داشت .. .تخریب مغل (قرن سیزده)این مملکت را (افغانستان)راکه درذروهٔ کمال مدنیت اسلامی بود ونامهای البرونی وابن سینا وفردوسی یادگار آنست، بکلی از هستی ساقط نمود... رنسانس تیموری که درقرن پانزده مجددا ارامشی بر قرار نمود، بازهرات باآرت وهنرخود مشهور شد. . بعداز دوره تیموریه ،بابریها و صفوی ها افغانستان راتجزیه وتقسیم کردند، اماافغانستان از اینها سوای استحکامات نظامی ووسایل سوق الجیشی حاصلی نکرد... استاده شدن افغانستان بپای خوددر قرن هژده شایسته احترام واز اعاظم امور است. » شلم‌برژه راجع به‌تاثیر ونفوذ دولت های افغانستان در هندوستان چنین گفت: — ... یونانیهای باختر تمام قسمت شمال غربی هندوستان را تسخیر کردند . دولت کوشانی افغانستان تاهندوستا ن مرکزی پیش رفته وحتی وادی گنگارا مسخر نمودند.دولت غزنوی افغانستان خاکهای هندوستان را ضمیمه قلمرو خودساخت ولاهور درپنجاب آخرین پایتخت غزنویان بود. دولت غوری افغانستان قطب مینار را دردهلی بر افراشت . یعنی دولتهای یونانو باختری، کوشانی ، غزنوی وغوری افغانستان همه هندوستان را بدست آورد ند (۱) . بعلاوه ازعهد دولت غوری افغانستان تا استقرار دولت بابری در هند وستان بیشتر ازسه صدسال دیگر دولتهای افغانی غوری ،خلجی ،تغلقی ،سوری ،لود ی وغیره در هندوستان تسلط داشتند. همچنین ازعهد غـزنوی هندوستان تحت‌تاثیر تمدن وفرهنگ افغانستان اسلامی قرار داشت .

همچنین فریدرك انگلس مشهور در اگست ۱۸۵۷ درمقاله‌ئی بنام «افغانستان» چنین نوشت : افغانستان کشور پهناوری درآسیا ،درشمال غرب هند ، بین هنـد وایران وبحر هند وهندوکش افتاده است. در قدیم منطقه خراسان ایرانی وکوهستا ن یکجا باهرات وبلو چستان وکشمیر وسند وقسمت عمده پنجاب شا مل افغانستان بود ... «افغانها مردم شجاع وباانرژی وآزادی دوستند » ...افغانها بزر گـوا ر اند، چنانچه اگر دشمن خو نی مهمان اوشود، دشمن راباجان ومال خود دربرابر خطر های دیگر حفظ میکند ... انگلس راجع به احمدشاه ابدالی گوید که از خراسان تا دهلی زیر فرمان اوبود ، معهـذا ازروش صلح‌آمیز عاری نبود ،اویك شاعر ومورخ هم‌بود... راجع به حمله انگلیس درافغانستان گوید : پس از جنگ زیاد انگلیس درجنوری ۱۸۴۲ معاهده تسلیم راباافغانها امضا کرد وبه اساس آن تمام پول‌وتمام توپخانه خودرا به افغانها تحویل داد... مشکلات اردوی انگلیس در کابل ما نـند مشکلات ناپلیون درماسکو بود... بالاخره تنها یکنفر از آنها داکتر برابدن به جلال آبادرسید ... (۲)

کارل مارکس نیز این حادثه رادر «یادداشتها راجع بتاریخ هند» خود چنیـن تصویر میکند : «محافظین ازبالای دیوار جلال‌آباد شخصی رادیدند که، بالباس رسمی

---

(۱) ترجمه این کانفرانس پروفیسر شلوم برژه درشماره های ۱۰—۱۱مجلـه آریانا درسال ۱۳۴۰ شمسی در کابل طبع‌شده‌است .

(۲)کتاب «سیستم استعماری کاپیتالیزم »چاپ‌روسی مسکوسال۱۹۵۹

انگلیسی اماپاره پاره براسپ لاغری سوار بود. سوار واسپ هردو سخت مجروح بودند . این داکتر برایدن بود واو یگانه آدمی بودکه از جمله پانزده هزار نفر (عسکر انگلیسی) کەسه هفته پیشتر از کابل حرکت کرده بود ند ، به جلال آباد ، رسید .»

در هر حال سیاست تعرضی انگلستان که ازاواخر قرن هژده هم تااواسط قرن بیستم دربرابر افغانستان بااشکال متنوعی ادامه یافته ومانع درراه سیر تکا مل افغانستان میگردید، نمیتوانست از خود اثری شدید دردل ودماغ مردم افغانستان برای قرنها نگذارد . زیرا حافظه ملل ومجامع بشری خود تاریخی است کەهیچگونه خیانتی را فراموش وعفو نمیکند، چنانیکه هیچ کمك واحسانی را هم ازیاد نمیبرد . سیدجمال الدین افغان شدت تاثیر روش انگلیس را درازهان مردم افغانستان چنین خلاصه میکند : «دشمنی با انگلیس بطور عام درعروق وشرائین‌ملت افغانستان‌ساری و جاری‌بوده ودرخون آنها مزج وخلط گردیده است.» آیا مسئول تولید این‌کینه ودشمنی بین ملت افغان وانگلیس کیست ؟ فریزر تتلر چنین جواب میدهد: «بعداز آنکه عساکر انگلیسی درخزان ۱۸٤۲ از افغانستان مراجعت کردند، چنان جراحتی درعقب‌خویش گذاشتند کەبرای پنجاه سال دیگر تازه ماند وهرگز این زخم التیام کامل‌نیافت ... یك‌حادثه بزرگ مانند جنگ اول افغان وانگلیس نمیتوانست بدون آنکه اثری گذاشته باشد، محو گردد . این‌حادثه چنان تاثیر وسیعی نمودکه فرد فردافغانستان بدبینی وبدگمانی نسبت به اروپایی ها (باید میگفت : انگلیسها) پیدا کردند ،واین تاثیر بود که در داخل هندهم نفوذ کرد. حتی سپاهیان بنگال نیز برای بار اول درك کردندکه بادار های انگلیسی شان شکست ناپذیر نیستند . » اما تتلر نگفت که انگلیسها نه اینکه برای التیام این زخم سعی نکردند بلکه چهل سال بعدترمجددا توسط جنگ دوم افغان وانگلیس آنرا شگافتند ،واز آن بعد در هرچند سا لی توسط فعالیتهای سیاسی وتخریبی خود برآن زخم‌دیرینه نمك پاشیدند . درحالیکه پیروی از یك سیاست صادقانه وخیرخواهانه میتوانست باگذشت زمان این جراحات را التیام بخشد .

بالاخره درخا تمه جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹–۱۹٤۵) که «تعادل‌قوا » درجهان تغیر نمود ،سیاست تعرضی انگلیس هم درافغانستان پایان یافت ، زیرا اکثرمما لك مستعمره ونیمه مستعمره از زنجیر استعمار غرب رها گردیده بود، وا ز آنجمله بر صغیر هندوستان با دو دولت هندوپاکستان بود. استقلال این دوکشور ثقا لت‌عظیم «سیاسی منفی » انگلستان را ازشانه افغانستان برداشت ، تاجائیکه میتوان گفت این سیاست یکنیم قرنه انگلیس درافغانستان قسما تعدیل وقسما تبدیل گردیدوسنگ توقف وتعطیل ازسرراه تکامل طبیعی ولو تدریجی افغانستان برکنار شد. ممکن‌است بعداز این توسط انگلیسها دیگر بجای یك‌جامعه «وحشی »یك ملت شجاع نامیده شویم و هم‌تاریخ ما اقلا تاعهد غزنوی وکوشانی کشیده شود. البته این سیاست جدید انگلیس بمفهومی نمیتواند باشد که دلچسپی آندو لت ازافغانستا ن منقطع گردیده است .

سوم

سیاست دولت روس درافغانستان

روسیه:

روسها اصلا ازنژاد اسلاو مربوط به‌گروپ اندواروپایی هستند وبانژادها ی خاندان اورال التائی (منگولها ، ترکها وفنلندیها) وبعدها با نارزمن های‌اسکاندیناوی مخلوط شدند . باشندگان اولی ستپ های جنوبی روسیه «ساتها »بودند که درقرن هفتم قبل از میلاد وارد شده بودند. این وقت ترکها درالتای ومنگولیا وکلونیهای یونان در سواحل شمالی بحیره سیاه بود. ازقرن چهارم تادوم قبل ازمیلاد «ساراتی » ها واز آنجمله «آلان ها» برسواحل جنوبی بحیره سیاه ، وقبایل اسلا وشرقی نفوذ کردند که‌یکی از آنها قبیله «روحستی آز» بود ونام «روس» ازهمین جاپیدا شد واولین بار در آثار قرن ششم میلادی ذکر گردید . «انت» های اسلاوی در روسیه جنوبی درقرن دوم میلادی از خود تمدن ودولت داشته، مشغول زراعت ومالداری بودند که‌از آنها در آثار قرن چهارم میلادی نام برده‌شده است . این اسلاوها قوای طبیعت را پرستش میکردند. درقرن سوم گوت‌های جرمنی درروسیه جنوبی نفوذ کردند و قبایل اسلاو رامطیع ساختند. درقرن چهارم «هون »های شرق آمده نفو ذ گوتهارا طرد کردند وآتیلاتا هنگری پیش رفت .امابعد ازاو هو نهابه منطقه ازوف (بلغاریای امروز)عقب نشستند . درایام زدو خورد های قبایل مختلفه درروسیه جنوبی، قبایل فنلندی در دوطرفه اورال مشغول ماهی گیری وشکار بودند .در قرن ششم قبایل «اوار » براسلاوها هجوم کردند واسلاوها تاقرن هفتم به ادریا تیک رسیدند . درهمین قرن ششم ترکهای التای نیز هجوم نموده ودرحوالی دون، ولگا وقفقاز شمالی‌مستقر گردیدند وبعد هادولت خزر راتشکیل کردند . دولت خزر ازبحیره خزر تابحر سیاه کشیده میشد ودرراس دولت «خاقان »ودرراس قشون «بیگ» قرار داشت. اینهازارع ومالدار ومشغول تجارت بودند. درقرن هشتم قوای عرب خزر رابشکست ،درحالیکه دراواخر قرن هفتم «نارزمن »های اسکا ندیناوی درعلاقه «یارسلاو» و«روستوف » نفوذ کرده وتاقرن هشتم در حوالی دون وقفقاز شمالی رسیدند وباسایرین آمیخته نام روس بخود گرفتند. درقرن نهم حکمدار سویدنی روس باخزرها مقابله کرده وخودش‌را «خاقان روس» خواند. درهمین قرن نارزمن های دیگر در روسیه آمده ودولتی در «کیف» تشکیل کردند .

درقرن نهم ودهم یکعده روسها دراثر ارتباط تجارتی با بیزانتین ، دین‌عیسوی پذیرفتند. ملکه کیف «اولگا »شخصا بدربار بیزانس رفته وعیسوی شد. قوای پسر همین ملکه «سیواستو سلاو» دولت خزر را سقوط داد. بعد از اوبین پسرانش زدو خورد شروع‌شد وبالاخره «ولادیمیر » درسال ۹۸۰ قدرت را در دست‌گرفت وعیسوی شد ومردم روسیه را غسل تعمید داد. بهمین سبب اورا «ولادیمیرمقدس»خواند ند . سواد خواندن و نوشتن با مسیحیت یکجا در روسیه پیدا شد .

در۱۰۱۹ پسرولادیمیره«یاروسلاو» پادشاه‌شدو تمام‌روسیه‌رادرتحت تصرف‌درآورد وهم قوانینی وضع ومدارسی برای اطفال تاسیس نمود. بعداز مرگ این شخص خانه جنگی هاشروع شد ودولت روس به ٦٤ ایالات شهزاده نشین منقسم گردید .روسها ازقرن دوازدهم به سه دسته : روس کبیر، اوکرائین وروس سفید جدا شدند. درطی این دوره جامعه روس‌بدو دسته‌آزاد وغلام تصنیف میشد. آزاد یعنی روحانی ومامورین وملاکین وتجار وکسبه کار ودهقان .غلام‌یعنی اسرا ونادار های که خودرا به‌غلامی میفروختند . گروپ سوم کسانی بودند که دربدل پول قر ض بکار گماشته میشدند وبین دودسته اول الــذکر قرارداشتند. رژیم قبیلوی روسیه دربین‌قرن دهم‌ودوازدهم متلاشی گردید . بعداز عیسوی شدن روسیه برای باراول کتابهای مذهبی در روسیه نشرگردید که بعضا برروسی‌هم‌ترجمه میشد. اولین تاریخ‌روسیه‌راهم یکنفر کشیش دراواخر قرن یازدهم نوشت .نام «ماسکو» باراول درقرن دوازد هم درتاریخ ذکــر گردید. درقرن سیزدهم حمله مغل در روسیه اتفاق افتاد (۱۲۲۳) . این حمله د ر ۱۲۳۷ تکرار وکیف مسخر گردید . ازاین بعد تاقرن چهارد هم نفو ذ مغــل بالای شهزادگان روسی کشیده شد. درهمین قرن ماسکو مقتدرتر ازسایر نواحی گردید و هم مرکز مقتدر دیگری در «لیتوانیا »تاسیس وتابحر سیاه نافذشد . یعنی روسها بدو دولت شرقی وغربی (سلطنت ماسکو ودولت غربی تحت دومنیون پولندی ها و لیتوانی ها)منقسم گردیدند واین تقسیم تاقرن هژدهم دوام نمود .

روسیه درهمین دوره نخستین کلیسای عیسوی خودرا بنا نمود وتوسط جینوائی های ایتالیا باشنده شبه جزیرهٔ کریمیا، با اروپای غربی ارتباط وآثاری ازتمدن حاصل نمود. چنانیکه برای بار اول مسکوکات نقره ئین ومسین زده شد ، درحالیکه پیش از آن توسط «پوست خز» داد وستد تجارتی بعمل می‌آمد. توپ نیز در قشون روس درقرن چهاردهم مستعمل گردید. ماسکو بعداز ضعف دولت مغل قبچاق (اردوی‌مطلا) مستقل شد ودرقرن پانزدهم روسیه بکلی از نفوذ مغل آزاد گردید . چنانچه پادشاه قبچاق سیداحمد بعد از جنگی که‌باایوان سوم شهزاده مقتدر ماسکو نمود، دررا ه مراجعت به‌قبچاق ازدست تاتار هاکشته شد واسارت دونیم قرنه‌روسیه پایان یافت. ایوان سوم تمام مناطق روسیه شمالی راتحت نفوذ خود قرار داد. «ایوان مخو ف» نواسه این شخص درقرن شانزدهم (۱۵٤۷) درماسکو تاج پوشی کرده واساس سلطنت زاری روس را گذاشت در ۱۵۵۲قازان ،در ۱۵۵٦ــ استــراخــان و د ر ۱۵۸٤ سایبریا به ماسکو ملحق گردید . فرمان روایان ماسکو از اخــلاف «ولادیمیر مقدس » بودند . بین ماسکو ودولت لیتوانی هم جنگهای متعددی شد. لیتوانی د ر ۱۵٦۹ با پولیند ملحق گردیده بود. درعهد ایوان مخوف ریفورمهائی بوجود آمد که بامنافع اریستو کراسی قدیم متصادم شد وملاکین جدید بو جود آمدند. دهقان هم بزمین وابسته گردید. درروسیه لیتوانی چاپ کتب‌در ۱۵۲۵ شرو ع شده بود ودر اواخر قرن شانزدهم تقریباً ده چاپخانه درروسیه غــربی مو جودبود.

ایوان مخوف در ۱۵۹۸ بمرد وبوریس گدونوف زارشد . امابزودی مرد دیگری به‌عنوان پسر ایوان چهارم به‌کمك پولیند جای اورا گرفت. درهمین وقت دهقانان وغــلامان برهبر ی یك غلام فراری «بلو تنیکف» برضد توانگران قیام کــردنــد . بلو تنیکف‌وهمچنین زار هردو کشته شدند ود ر روسیه خانه جنگی آغاز گردید .

پولیند تغلب جست وحتی ماسکو را گرفت . دراین وقت بکمك یك تاجر «مینین» لشکری تشکیل شد وبه قیادت شهزاده پو ژارسکی وامداد قزاقها ، پولیند رادرهم شکست . درقرن هفده هم (١٦١٢)جرگه بزرگان روس تشکیل گردید ویکنفر از اشرا ف قدیم بنام میخائیل رومانوف بحیث زار روس تعیین‌شد . ازاین جاسلسله روما نوفها بمیان آمد. دولت جدید که‌به کمك طبقه متوسط بمیان آمده‌بود ،دشمنی بااشراف قدیم را فرو گذاشت وقیام مردم را سرکوب کرد. در ١٦٤٩ رژیم سر فدم (سرواژ)تقویه وآزادی دهقانان بیشتر تر سلب گردید. دهقا نها بفرار شرو ع‌کردند. سردار قزاقهای دون «ستیفن رازین » به‌کمك قزاقها ودهقانان وقبایل غیر روسی در ١٦٧٠ قیام کرد وبر متصرفات ماسکو حمله‌نمود . مگراو مغلوب‌شد واعدام گـر د یـد.

درطی قرن هفدهم خارجی هادر صنایع روسیه سرمایه گـذاری کردند .پولیند در حصص روسیه لیتوانی نفوذداشت واوکرائین راگرفته‌بود . قزاقهای حوا لی‌دریای دنیپر اوکرائین در ١٦٤٨ برهبری بوگدان خملنتسکی برضد پولیند برخاستند ،مگر بعد از مغلوبیت راضی بمصالحه شدند . در ١٦٥٤ اوکرائین به‌روسیه ملحـق‌شد و پولیند باروسیه داخل جنگ گردیده ولیتوانیا رانیز گرفت . روسیه توانست که سواحل چپ دنیپر وکیف راحفظ نماید (١٦٦٧) . دولت زار در ١٦٨٩ در شر ق تا دریای امور پیش رفت وباچین معاهده نمود. بعد از مرگ زارالکسی (١٦٧٦) پسرانش پتر ده‌ساله وایوان هفده ساله هردو زار شدند ، مگر صو فیا خواهرکلان ایوان بنام پتر امور دولت‌را دردست گرفت وبعدها در صدد کشتن پتر برآمد. پتر کودتاکرده وصوفیا رامحبوس واداره دولت رادر ١٦٨٩ دردست گرفت . همچنین اوقلعهٔ ازوف رادر ١٦٩٦ ازدولت ترکیه متصرف شد .

درقرن هـژدهم وعهد «پتر کبیر»روسیه ازنظر نظامی وقضائی وغیره شئو ن اجتماعی بشکل دول اروپایی غربی درآورده شد. درزمان پتر روسیه درسا حه‌علوم وتخنیك تبدیل ومدرن گردید .پترحتی ریش مردم را جبرا تراشید ولباس غربی را ترویج کرد. در ١٦٩٨ هیئت سفارت روس بغرض‌تشکیل اتحادیه دول غربی برضد دولت ترکیه ،به اروپاسفرکرد .خود پتر بـه‌لباس ناشناس جز اعضای این‌هیئت‌بود و در هالیند برای فرا گرفتن امور کشتی سازی داخل خدمت کشتی سازی شد .پتر در ١٧٠٣ شهر پتروگراد را بساخت . مگر شدت فشار دولت مردم‌را بقیام واداشت. مردم استراخان وبعدها قزاقهای دون در ١٧٠٧ قیام نمودند. در ١٧٠٩ قوای پتر سویدن را در هم شکست‌وانگرما ،استونیا ولاتویارا به روسیه الحاق نمود .پسرپتر بخارج فرار کرد . اما پتراورا بروسیه احضار و محاکمه و محکوم به اعدام نمود ،در حالیکه او بواسط شکنجه مرده بود . پتر در ١٧١٧ به خیوه قشون اعزام کرد واز مدافعین دلیر آنجا شکست خورد . پتر در ١٧٢٣ قوای ایران را شکست‌دادو خودش در ١٧٢٥بمرد .کاترین اول زن وجانشین پتر تا ١٧٢٧ سلطنت کرد و پتردوم (نواسه پتراول) تا ١٧٣٠ پادشاه بود . همین شخص بود که باشاه اشرف افغان در ایران معاهده‌ئی ببست . از آن بعد ملکه «این» (برادر زاده پتر اول) در ١٧٣٠ وبعد از او ایوان ششم در١٧٦٠،ملکه الیزابت در ١٧٤٢ و پتر سوم د ر١٧٦٢ زار شدند . این آخری زبان روسی نمیدانست . کاترین دوم از ١٧٦٥ تا ١٧٩٦ سلطنت کرد و در

عهد او روس درالاسکا مستقر گردید و هم در سالهای ۹۳ـ۱۷۹۵دوبار با پولیند جنگ غالبانه بعمل آمد . در همین دوره دهقانان جنوب شرقی روسیه و والگا وارال برهبری پوگاچف قیام کردند . پوگاچف مغلوبو اسیر و در ماسکـو درسال۱۷۷۵ معدوم شد .

واما ترقیات اقتصادی واجتماعی روسیه ازقرن هژدهم شروع شد . روسیه در قرنهای شانزده وهفده تقریبا پانزده ملیون نفوس داشت در حالیکه این تعداد در قرن هژدهم به تقریباًسی ملیون رسید و در آغاز قرن نزدهم به چهل ملیون و در اواسط همین قرن‌به‌هفتادملیون رسید .هنگام مرگ‌پتر اول در روسیه کمتر از دوصد فابریکه موجود بود ، در حالیکه در اوایل قرن نزدهم این تعداد بدو هزار و پنجصد با صدهزار کارگرودرنیمه همین قرن بده‌هزار فابریکه‌وپنجصد هزار کارگر رسید .در ۱۸۱۳ نخستین کشتی بخاری روسیه در پتروگراد ساخته شد و در ۱۸۳۵ ساختمان خط آهن‌آغازگردید. در۱۸۱٥خط تلگراف‌ماسکووپترگراد تاسیس‌گردید. روسیه‌درقرن هژدهم‌اردوی‌منظمی داشت‌که‌تعدادآن درزمان پتراول به‌دوصد هزار نفر میرسید وتا اوایل قرن نزده‌هم این‌عدد به هشتصد هزار نفر رسید . تا اینوقت دولت روسیه‌جز دول مقتدر جهان قرار گرفته بود . در قرن هژده هم رژیم سرواژ شدت یافت و در ۱۷۸۲ ملکیت شخصی برزمین قانوناً رسمی شد . در عهد پتر کلیسا زیر اثر دولت قرار گرفت ودر ۱۷۹۷ پال زار روس در راس کلیسا اعلان شد. در عهد پتر تعلیمات عصری در روسیه‌واردگردیدودر ۱۷۵۵یونیورستی ماسکوتاسیس شد. درسال۱۸۰۰ سه‌صد وپانزده مکتب وبیست هزار شاگرد در روسیه بود ودر ۱۸۵۲ وزارت تعلیمات عامه تشکیل شد .

امپراتورپال در ۱۷۹٦ زار شد و در ۱۸۰۱ در اطاق خوابش با توطئه‌پسرش کشته شد .در عهد الکساندر اول(۱۸۰۱ـ۱۸۲٥) قلعه نظامی آلاسکا اعمار گردیـد و ناپلیون مغلوب شد. در جلوس نیکولای اول (۱۸۲٥ـ۱۸۵۵) دسته‌های مخفی قیام کردند و امحای سرواژ و مطالبه قانون اساسی را شعار دادند. این قیام از طرف دولت سر کوب گردیده ،پنج نفر بدار آویخته وصد نفر محبوس شد . نیکولا بعد از جنگ و مغلوبیت باانگلیس وفرانسه وترکیه خودش را مسموم کرد. پیشروی روسیه در قفقاز که اززمان الکساندر اول شروع شده بود،تکمیل ودر۱۸۵۹ شیخ‌شامل‌مدافع آزادی قفقاز اسیر گردید . در زمان نیکولای اول در سال۳۹ـ۱۸٤۰ حمله استعماری دولت روسی در خیوه بعمل آمد. در ۱۸٤۷ دولت روسیه در مصب سیحون رسید ، در ۱۸۵۳خوقند مورد حمله دولت روس قرار گرفت و در۱۸٦٥ تاشکند اشغال‌گردید. در ۱۸٦۸ جنرال کافمان سمرقند را مسخر و بخارا را تحت الحمایه دولت روس ساخت . همین شخص بود که‌با پادشاه افغانستان امیر شیرعلی خان داخل مکاتبات گردید . در ۱۸۵۸دولت روسیه مناطق دریای آمور را نزدیك چین گرفت و در۱۸٦۰ نصف جزیره‌سلخالین و در ۱۸۷۵ نصف دیگر آنرا تصرف نمود . دولت روسیه در ۱۸٦۷ در بدل یك ملیون و دو صد هزار دالر الاسکا را به امریکا فروخت. در۱۸۷۳ خیوه بطور قطع فتح شد .

درسال ۱۸۷۰ مردم خوقند قیام کردند و کوفته شدند . در ۱۸۷۷ دولت روسیه با دولت ترکیه داخل جنگ شد و جنوب بسارابیا و غیره‌را گرفت . در۱۸۸۱انقلابیون ترووریست الکساندر دوم را بکشتند . یکی از این‌انقلابیها هم برادر لینن‌بود . درعهد

الکساندرسوم (۱۸۸۱ـ۱۸۹٤) قلعه جنگی کوك تیپه ترکمانها اشغال شد (۱۸۸۱). در سال ۱۸۸٤ مرو مسخر گردید . در سالهای ۸۵ـ۱۸۸۸ خط آهن عشق آباد و سمرقند ساخته شد .در۱۸۸۵ بین سپاهیان افغانستانو روس در کناره دریای کشك جنگی واقع شد .در عهد نیکولای دوم (۱۸۹٤ ـ۱۹۱۷) مشروطیت اعلام و مجلس «دوما» منعقد گردید . دولت روس در جنگهای ٤ـ۱۹۰۵ از دولت جاپان شکست خورد ودر همین سال اخیر انقلاب روسیه بعمل آمد . در ۱۹۰۷ دولت روس با امضای قرار دادی با دولت انگلیس،افغانستانوایران را «برادرانه» بین خود در مناطق نفوذتقسیم کردند ، افغانستان این قرار داد را رد نمود. در ۱۹۱۱ استولیپین صدر اعظم روسیه کشته شد . در ۱۹۱٤ دولت زاری روس داخل جنگ جهانی اول گردید .در ۱۹۱۷ انقلاب کبیر اکتوبر واقع شده و رژیم انقلابی سوسیالستی برهبری حزب کمونست و لینن بمیان آمد . از این بعد تاریخ کشور روسیه در جهان عوض شد .

توسعه طلبی امپریالیزم دولت زاری روس:

دولت روس از قرن شانزدههم بتوسعه طلبی آغاز نمود . در ۱۵۵۲ قازان ، در ۱۵۵٦ استر اخان، در ۱۵۸٤سایبریا را الحاق کرد .در قرن هفده هم (۱٦۵٤) منطقه اوکرائین بدولت زاری ملحق گردید .در ۱٦۸۹ روسیه در شرق تا دریای آمور پیش رفت . در ۱٦۹٦ ازوف از دولت ترکیهگرفته شد .دولتروس در ۱۷۰۹ دولتسویدن رادرهم شکست وانگرما ،استونیا ، لاتویا به روسیه الحاق شد . از این قرن به بعد تا اوایل قرنبیستم پیشروی دولتزاری روس دراروپا و آسیا روز افزون بود .در اروپا ممالك فنلند وپولند ودر آسیا ایران وترکستان تاحواشی افغانستان لگد کوب قشون استعماری دولت روس گردید. روسیه در جریان قرن نزده بغرض احراز تفوق در شبه جزیره بالکان سهدفعه بادولت ترکیه جنگ کرد (۱۸۲۹ـ ٦٤ر۱۸٦٦ـ ۷۷ر۱۸۷۸).

طبیعتدولتاستعماری روس زاری مرکبی از شمشیر و خشونت وخدعه وفریب بود .استعمار این دولت بربنای اعدام و زنجیر و تبعید ، عسکر و ژاندارم و پولیس وزندان قرار داشت.دولتروسبجایتاسیس یونیورستی و نشر معارف عمومــی در مستعمرات خود بیشتر در ترویج شراب وفحشا میپرداخت وتــوسط مسیونر هــای عیسوی در عیسوی ساختن ملل غیر مسیحی سعی میورزید . همچنین از روسیساختن مللتحت سیطره خود هیچ چشم نمیپوشید.تعصب مذهبی دولت زاری روس تاجائی بود که مثلابعد از تسلط بر قزاق و قرغز مسلمان، دین آنها را رسماً نشناخته وایشان را «شامانی مذهب» اعلان کردند . دولت روس دربین ادیان مختلفه تخم نفاق و دشمنی میکاشت .همچنیناین عقیده را تبلیغ و تلقین میکردکه روس برترین و آقای ملـل جهان و موجد حقیقی تمدن بنی نوع انسان است . آنها القا میکردند که در عالمهستی خداوند «پدر بزرگ» وزارروس «پدر کوچك» جهان است . اینها در هر جـا کـه میرسیدند زبان روسی را در محاکم وادارات ومدارس جانشین زبانهای ملی ومحلیمردم آنجاها قرار میدادند وبعلاوه مردم شرق را نسبت بهروس وحشیتر وپستتر می شناختند . زیراخودراامالكآسمانی آسیا میدانستند و با غرور زیادی بجانب شرق مینگریستند،حتی برای مردم ترکستان در قطار های آهن ، واگونهای مخصوصیتعیین کردند . دولت روس روحانیون را با اعطای انعام و مدال بر ضد روشنفکران تجهیز و تشویق نمودند .اگر دولت زاری روس در شرق ناگرفته ، احیاناً نزاکتی را مراعات میکرد ، نه از جهت انسانیت و ترحم و اخلاق بود بلکه در مقابل رقبای استعماری دیگر چون انگلیس و غیره میخواست جلبتوجه شرقیان را نماید ، اما اگر کشوری را اشغال میکرد دیگر نزاکت وادب در نزد آنان مفهومی نداشت مگر خشونت وتحکم وتوهین.

این روش دولت زاری روس مخصوص در برابر یك ملت و یا یك مذهبمستعمره نبود ،بلکه در مورد همه یکسان تطبیق میشد . کشور اروپائی پولند از استیلایدولت

زاری روس همانقدر زجر کشید که آسیای مرکزی کشیده بود ، و عیسویان گرجستان متحمل همان مصایب و آلامی شدند که مسلمانان قفقاز از تسلط دولت زاری متحمل گردیده بودند . این تنها نبود، دولت استعماری زاری روس در نفس کشور خودش و بالای مردم روس جنایتو جفا روا میداشت و ملیون ها دهقان و کارگر را در قصبات وشهر های کشورروس درزیرنظام هولناکی در هم میکوفت و در پائینترین درجات زندگانی نگهمیداشت . البته در روسیه استعماری طبقات حاکمه فیودالی وبورژوازی در سر تاسر امپراتوری نفع میبردند و زنده‌گانی مرفه داشتند ، ولی حیات توده های وسیع در نهایت ذلت وخواری بسر میرسید .

دولت زاری روس درفنلند: «ملائمترین» رفتار دولت زاری روس درمورد کشور فنلند عملی شد. فنلند درقرن سیزدهم به کشور سویدن ملحق شده بود . این کشور در قرن هفده هم دارای یونیورستی شدو درقرن هژدهم‌مورد حمله دولت زاری قرار گرفتوقسمت جنوب شرقی خود را از دست داد . دولت زاری بعد ها چندین بار به فنلند تاختودرآغازقرن‌نزدهم تاقلباین کشور پیشرفت.مردم فنلند مردانه دفاع کردند ، ولی قوامساوی نبود و فنلند از سویدن جدا و بدولتروس وابسته گردید ، گر چه گراندوشه فنلندماهیت‌ملی خود را حفظ کرد . اما دولت روس‌پسانها دیت‌فنلند را از کارباز داشت و روسی‌را زبان مستخدمین دولتی ساخت . در اواخر قرن‌نزده‌هم پوسته فنلندضمیمه پوسته خانه پتروگراد گردید، دیت فنلند هم تابع مقررات جدید و محدود الاختیار شد . بعدهااردوی‌ملی فنلند بوزارت‌حربیه روس‌متعلق‌گردید .مقاومت مردم فنلند آغاز شده و جنرال ستمگار روس بوبریکوف را کشتند . صدر اعظم‌روس استولیپین ارتباط مستقیم امور فنلند را باامپراتور قطع ومتعلق کابینه روس نمود و اخرآهم دروازه دیت فنلند را قفل زدند .

واما در کشور پولند : پولند ازقرن نهم تا چهاردهم کشور وسیع بود و در قرن سیزدهم توانسته بود که سیل هجوم مغل را از پیشرفت به اروپا باز دارد . سلسله پادشاهان پولند در قرن شانزده هم منقرض ، وشاهی کشور بخـواهش فیودالـها انتخابی شد ، وسلطنت بیشتر بدست خارجیها افتاد ، در هر دورهٔ انتخابات شاه‌هرج ومرج در کشور راه می افتاد، وفیودالها مرکزیت‌را ضعیف‌تر میساختند، وروحانیون مردم رالج میکردند ،و تخم دشمنی بین کاتولیك و پروتستان میکاشتند . درقرن‌هژده هم فریدریك اوگوست شاه انتخابی پولند برای میراثی ساختن سلطنت از دولت‌روس استمداد کرد، وقشون روس داخل پولند شد. ازآن بعـد دیت فرمـایشی قشون پولند را به‌هژده‌هزارنفر محدودکرد. بعد از مرگ او گوست «لیشچنسکی» به پادشاهی انتخاب شد ، مگر قشون ۲۰ هزاری روس مداخله کرده «پونیاتوسکی» رفیق ملکه کاترین دوم را بر تخت نشاندند . پس جنگهای داخلی مشتعل شد ، ودولت خائن پولیند به حمایت دولت روسیه ، ملت پولند را در هم کوفت .این‌جنگها اول پنجسال و باز بیشتراز۳۰سال طول کشید ، و یکبار مردم برهبری «کوزیوشکو»روس ها را از وارشو وویلنا راندند ، اما قشون روس مجدداً ورشورا اشغال کرد زامپراتور روس پادشاه پولیند گردید، وظلم و استثمار تشدید شد . آزادی خواهان ترور و زندانی شدند، و دهقانان به‌فقر ونیستی سوق گردیدند. در قرن نزدهم مردم برضد دولت روس قیام کردندویکسال‌مبارزه‌نمودند، قشون روس ورشو رابه توپ بست و مردم را سرکوب کرد . از این بعد پولیند جزء کشور روس گردید . دیت وقشون ملی لغو شد ،یونیورستی وعدهٔ از مدارس مسدود شد ، پنجهزار خانواردر سیبریا تبعید گردید ، و دارائی و خزانه واشیای ظریفه و تاریخی و کتابخانه پولیند بروسیه منتقل شد . متعاقبا زبان پولندی درمحاکم موقوف و زبان روس در مدارس ترویج و موقوفات ضبط گردید ،وارتودوکسی ترجیح‌داده‌شد .سی‌چهل سال بعد تر باز مردم پولند بر ضد استیلای خارجی قیام کردند ، و به سختی کشتارو سرکوب شدند .اما مردم از پا

ننشستند و به جنگهای داره وتشکیل جمعیت سری پرداختند . دولت روس در تمام کشورحکومات نظامی مستقر ساخت و به قتل و مصادره مردم متوجه شد ، مراسم فاتحه‌گیری کشته شدگان را هم ممنوع قرار داد. زبان روسی در ١٨٦٤ زبان رسمی پولیند اعلان شد، و دوسال بعد تر خرید زمین از طرف پولیندی منع گردید .والحاصل پولیند در قطار ایالات روسیه قرار گرفت و نام او از نقشه دنیا زدوده شد، ودرعوض نام پولندنام «ایالات ویستولی» (بنام دریائی از پولیند) از طرف دولت روس در مورد کشور پولند اطلاق شد .به‌اینصورت مردم مملکت‌پولند تاظهور جنگ اول جهانی مثل صعوه‌ئی در زیر چنگال عقاب سیاه دولت زاری روس جان میکنند .

در آسیای وسطی: آسنیای‌مرکزی کشور تاریخی است‌که ازخود تاریخ‌مفصل‌دارد، در قرن پانزده‌هم ازبکها در آسیای مرکزی مسلط شده و امارات چندی تشکیل کردند. مشهور ترین این امارات بخارا ،خوقند و خیوه بود . امرای آخرین بخارا که بااستعمار دولت روس مقابل شدند از سلالهٔ «مانغیت» ونسل ازبك بودند، امرای خوقند (فرغانه) نیز از سلالهٔ «مینگ» و نسل ازبك بودند . امرای خیوه هم اول از شیبانیان ازبك و دراواخر ازسلسلهٔ «قونغراد»ازبك بودند. از همه اولتر امارت خیوه در قرن هژده‌هم مورد سوقیات استعماری دولت روس قرار گرفت ، قشون پتر اول در سال ١٧١٧ به خیوه حمله کرد، اما صعوبت سفر ودفاع مردم ، سپاه روس را درهم شکست و خیوه تاقرن نزده‌هم مامون ماند . دولت روس در سال ٣٩ــ ١٨٤٠ حمله به خیوه را تکرار کرد و تا مصب رود سیحون پیشرفت . در سال ١٨٧٣ جنرال کافمان مشهور باز عسکر به خیوه کشیده ، خان خیوه را مجبور نمود که تحت حمایت دولت روس قرار گیرد . اما حمایت‌روس هیچ خدمتی در انکشاف امور اجتماعی خیوه انجام نداد . اداره داخلی خیوه در دست‌خانهائی بود که شخصاًبدعاوی مردم رسیده‌گی‌میکردند ،استنطاق و احکام همه شفاهی بود ، مرافعه قضایا به قاضی ارجاع میشد، و قاضی‌کلان در رأس محاکم عدلی قرار داشت . وزیر خیوه «مهترآغا» عنوان داشت ، و بعد از او یساول باشی، قوش بیگی، دیوان‌بیگی، کاروان باشی ومیرزا باشی هیئت اجرائیه حکومت را تشکیل‌میکرد . معارف خیوه حتی از معارف‌بخارا هم پست تر بود . فقط در آغاز قرن بیستم بود که‌عبدالغنی‌بای والوغ محمد محرم مکتب جدید رابه خیوه معرفی‌نمود، وسید اسفندیار خان خیوه واسلام خواجه وزیرش آنرا انکشاف دادند . خیوه در ٢٩ واحداداری (حاکم نشین) منقسم بود ، وافراد بی نظام بنام عسکر ویساول ، وظیفه پولیس را انجام‌نمیداد . زبان‌رسمی تحریر «ترکی»و پول رایج سکه طلا و تنگه نقره، و اجزای تنگه‌شانزده‌پول‌مسی‌بود. یکروی سکه نام خان خیوه وروی دیگرش عبارت «ضرب فی خوارزم» داشت. شهر خیوه پایتخت کشور دارای چهل هزار نفوس ، ٢٠ جامع، ٣٠ مدرسه ، ٥٠مکتب ، چند کاروانسرا ، چارسو های سر پوشیده و عمارات بزرگ بود .اورگنج نو نفوس کم و تجارت پیشرفته داشت . اورگنج کهنه پنجهزار نفوس ، کاروانسراهای بزرگ ،عمارات عتیقه باارزش داشت . مقبرهٔ«شیخ‌نجم‌الدین کبری» نیز همینجاست. شهرهای جانقاه ومانغیت وگورگن از بلاد مشهور خوارزم بود . در قرن بیستم وبعدازانقلاب اکتوبر تاشکند شورائی مرکز انقلابیون خیوه‌قرار گرفت . جنید خان یکی از خانهای ترکمان بر ضد خان خیوه اسفندیار خان قیام‌کرده خیوه را اشغال و اسفندیار را بفراروادارنمود . سپاه سرخ از تاشکند به خیوه‌گسیل گردید ، و کوك محمدخان و غلام عزیز خان با پانزده هزار نفر خیوه‌ئی به انقلابیون خیوه در لشکرسرخ پیوستند . جنید خان فرار کرد و در خیوه حکومت انقلابی‌شورائی اعلام گردید .

در ترکمنستان : مردم ترکمنستان بیشتر کوچی بوده بطرز قدیم زیر ریاست «باتور» های‌خود میزستند ، و از تاخت و تاز بسایر نواحی دریغ نمی ورزیدند .وکلای انتخابی اداره را دردست داشتند و «لوی جرگه» مسایل عمده را فیصله میکرد، دولت

زاری روس در سال ۱۸۶۹ در ترکمنستان حمله نمود و تا سال ۱۸۸۱ بعد از چندین جنگ بالاخره قلعه جنگی «کوك تیپه» در بیابان قزل قوم تسخیر و ۵۰ هزار مدافع دلیر ترکمان را در هم شکست. ترکمنها در تمام این جنگها مردانه دفاع کردند . رهبران ملی چون محمودقلی، صوفی خان ، مراد خان ، قاجار خان و بیك مراد تا لمحه اخیر جنگیدند . خواجه کریم وراز محمد و محمد تالیق سرداران مشهور کشته شدند . از آن بعد دولت روس ازآنها عسکر میگرفت اما معارف نداشتند . در انقلاب اکتوبر ترکمنستان حکومت «خودمختار» وبعدها حکومت شورائی گردیده جز اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت .

در تاشکند : دولت زاری روس در قرن نزدهم از جبهه سایبریا واورونبورغ در ترکستان هجوم نموده ، در ۱۸۵۰ قازاای ، در ۱۸۵۳ آق مسجد را از حکومت خوقند گرفته ، در ۱۸۶۰ قشون جنرال چرنایف و کافمان شهر توقماق، در ۱۸۶۲ شهر پشپك ، در ۱۸۶٤ «اولیااتا» و چمکند را مسخر نموده و در ۱۸۶۵ به تاشکند حمله کرد، شهر دو صد هزار نفری تاشکند اشغال گردید و راه تسخیر سایر بلادترکستان باز شد .مدافع ورهبر مشهور تاشکند امیر عالم قلی خان خوقندی بود که کشته گردید. سلطان سید خان در عوض او بمدافعه وقیادت مردم تاشکند بر خاست و از امیر بخارا مظفر خان استمداد نمود . اما دربار منحط وفاسد شده بخارا هیئتی بریاست اسکندر بیگ درتاشکند اعزام وسلطان سیدخان را در بخارا احضار واعدام نمود . چرنایف از این نفاق ها استفاده کرده و تاشکند را مسخر نمود ..

در بخارا و سمرقند وخوقند : امیر مظفر که تاشکند را از دست رفته دید در ۱۸۶۶ از دولت زاری روس تخلیه آنرا خواهش نمود . ولی افسران روس جواب اورا بواسطه اعلان جنگ دادند . حکومت بخارا مغلوب شد و بادادن شهر خجند ، او را تیپه و دیزج بدولت روس مصالحه را امضا کرد . البته افسران روس پابند چنین معاهداتی نبودند و جنرال کافمان در ۱۸۶۸ مجدداً به کشور بخارا هجوم نمود و در نتیجه غلبه امیر بخارا را تحت حمایت روس قرار داد و هم سمرقند، کته قورغان وزیره بولاق را متصرف شد . از این بعد دربار بخارا آله ئی در دست روس بود، چنانیکه در سال ۱۸۷۳ به اتفاق امیر بخارا، حکومت خیوه را مغلوب و محمد رحیم امیر خیوه را فراری ساخته ، خانه های ترکمانان مدافع را ویران ، مزارع ومواشی شانرا تاراج کردند وعدهٔ بسیاری را از تیغ کشیدند . آنگاه باخان فراری خیوه معاهده ئی امضاو خوارزم را زیر حمایت دولت روس قرار دادند . همچنان دولت روس در ۱۸۷۵ بـه اغوای امیر بخارا بولایت خوقند حمله کرده ، خدایار خان امیر خوقند را مغلوب وشهر های خوقند، اندیجان، نمنگان ومرغیلان راگرفتندودرعوض امارت خوقند، ولایت فرغانه را تشکیل وحاکم روسی منصوب نمودند. پس از این دولت روس تا ۱۸۸۰ تمام قوتهای مجاهد ترکمانان تکه و مرو وعشق آباد رامنقاد ساختند .به این صورت داستان آسیای مرکزی و دوازده ملیون نفوس آن به پایان رسید ، زیرا حکومت های مغرض و نالایق قبلا این کشور بزرگ را پارچه پارچه کرده، مردم را فقیر وناراض، تکامل اجتماعی را متوقف، و مملکت را آماده قبول انحلال ساخته بودند . مثلا بخارا که کانون تمدن وفرهنگ بود و هنوز صنایع نساجی، چرمگری و فلزکاری بارونق و تجارت پیشرفته داشت ، اینك در پایتخت خود که دارای ۳۶۰ مسجد و هشت جامع و صد مدرسه و چهل کاروان سراو ۵۰ چار سو بود ، فاقد آب نوشیدنی صحی و مکاتب جدیده و معارف عصری بود . معارف بخارابسیارکم و آنهم منحصر به سواد آموزی و علوم مذهبی بود . تشکیلات اداری کشور که در ۲۸ بیگی و هربیگی به «ملاك داری»ها تقسیم میشد ، توسط قاضی کلان، قوش بیگی، توقسبا ، پروانچی، توپچی باشی و رئیس اعلم اداره میشد . مامورین بخارا معاش ازدولت نداشته بحساب مردم زنده گی میکردند .مالیات

دلخواه بیگ بود که چیزی بدولت میداد و چیزی خود میگرفت ، حکام کوچکتر نیز چیزی برای خود میگرفتندوچیزی‌بدهن بیگ می‌انداختند، به اینصورت دهقان‌بمعرض تاراج قرار داشت. امیر بخارا در قصر نشسته بواسطه چند هزار عسکر سواره و پیاده و توپچی و چند صدافسر،در کمال استبداد و ارتجاع‌بر توده‌های مردم حکومت میکرد . این شخص هیچگونه‌مسئولیتی از اعمال و افعال خود نداشت‌و تمام روزنه‌های آزادی و تجدد و ترقی را بروی ملت بسته بود .حتی در اثر انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ که شاه بخارا اسما مشروطیت‌را اعلام کرد، عملا استبدادکور قدیم راحفظ نمود، تاکومیته جوانا نآزادی خواه بخارا تشکیل گردید. اما امیر چندین نفر آنانرا اعدام‌کرد وبقیه در کاگان وسمرقند و تاشکند فرار نمودند ، و به کمك سپاه سرخ اولتیماتومی به‌امیر فرستادند که رد شد .

جوانان‌بخارا به اتفاق بالشویکها به امیراعلان جنگ دادند . در نتیجه جنگ‌امیر مصالحه کرد و صد ملیون صوم غرامت جنگ با اسلحه قشون خود به‌بالشویکها داد وامارت خود را حفظ نمود. معهذا امیراداره مطلقه واستبداد را از سر گرفت، جوانان تعقیب و اعدام شدند،تا بالاخره انقلابیون‌بخارادر تاشکندبه تشکیل قشونی‌پرداختند. عدهٔ ازسپاه امیربخارا هم به آنها پیوستند. انقلابیون در اگست ۱۹۲۰ بعد ازگرفتن چهار جوی وزیره بولاغ وشهر سبز وغیره به بخارا حمله کردند. قوائیکه از کاکان درسپتمبر همان سال به بخارا هجوم کرد ، پس از سه روز جنگ‌پایتخت را ازاشغال کرد . امیر سید عالم‌به بخارای شرقی فرار نمود . در این جنگ چند هزار نفرکشته و خزانه نقدی و جنسی تلف گردید . وزراء دستگیر و قاضی کلان برهان الدین ، رئیس عظام الدین ، قوش بیگی عثمان، توقسباکریم‌و بیست نفر دیگر به حکم محکمه انقلابی‌اعدام شد. عسکر انقلابی امیر عالم و کاکایش را تعقیب کردند تا هر دو به افغانستان فرار نمودند .

در گرجستان : ازقرن یازده تا قرن سیزده گرجستان دارای دولت بود وهم از خود تمدنی داشت . درقرن سیزدهم هجوم مغل گرجستان را ازپا انداخت. در قرن چهاردهم‌گرجستان مورد تاخت وتاز ترکیه وایران‌واقع‌گردیده وبالاخره‌بین هردومنقسم شد. درقرن‌هفدهم ایالات‌گرجستان به‌شهزاده نشینی‌های‌گرجی تقسیم‌گردیده بود که به ایران مالیات میپرداخت . هراکلیوس یکی از این شهزادگان گرجی بود که در قرن هژده هم برای تامین تمامیت واستقلال گرجستان از نفوذ خارجی بروسیه مراجعه کرد . کاترین دوم طبق معاهدهٔ ۱۷۸۳ قبول کرد که: در آینده هر اکلیوس عنوان «والی گرجستان»را ترك کرده ، تابع ایران نخواهد بود ، اما متحد دولت روس و ملقب به «زار گرجستان»خواهد بود ، و القاب‌واختیارات مزبور را دولت روس الی‌الابد در موردجانشینان او برقرارمیدارد. به‌این ترتیب‌گرجستان تحت‌حمایت روسیه‌قرار گرفت وبه‌او وعده داده‌شد که‌خاکهای از دست رفته گرجستان از ایران و ترکیه مسترد وبه گرجستان سپرده خواهد شد و هم آزادی داخلی و نظام سیاسی دولت گرجستان تصدیق و مداخله روس ممنوع قرار داده خواهد شد . اما بعد از کمی امپراتورپال اول ناگاهانی الحاق گرجستان را بدولت روس –برخلاف معاهده مذکور– اعلام کرد .متعاقباً مامورین روسی جای مامورین گرجی را گرفت و در معاهده جدید (آغاز قرن نزده‌هم) بین روس وگرجستان گفته شد که امپراتور روسیه لقب «زارگرجستان» خواهد داشت و همچنین اخلاف او ، ششهزار عسکر روس در گرجستان مقیم خواهد شد ، معادن‌طلا و نقره و مس گرجستان را روس بکار خواهد انداخت . از آن بعد زبان روسی در محاکم و مدارس گرجستان رسمی و جبری شد ، مردم روس در گرجستان‌اسکان

گردید و اندك مقاومتی سرکوب شد . در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه‌سه صد نفر گرجی‌بدون محاکمه از طرف دولت زاری اعدام گردید . پس از آن دیگر تکلم از معاهدات سابقه در گرجستان از طرف‌دولت زاری روس‌در حکم‌خیانت محسوب و قابل مجازات‌سنگین تلقی میگردید .

در قفقاز : اما دولت زاری وقتیکه متوجه استملاك قفقاز شد ، از هر جای بیشتر با مقاومت مردانه مردم مقابل‌گردید . این مقاومت تا قرن نزده‌هم طول کشید . طوایف «ابخاز» وسکنهٔ «قوبان فوقانی» وچرگسها ، مخصوصا مردم «لزگی‌وچچن» در شرق کوهای قفقاز چهل سال مبارزه کردند. گرچه جنرال روس یرمالوف برای فریفتن و تولید نفاق های مذهبی مردم از هیچگونه مساعی دریغ نورزید ، اما نه استعمال گلوله و نه صرف پول اوموثر افتاد. قوای قاضی ملامحمد رهبر مشهور ملیون تمام اقدامات روسیه را خنثی مینمود ودر میدانهای جنگ غلبه میکرد. بالاخره ملامحمد در قله کوهی از طرف دو نفر جنرال روس محصور گردید . قوای قاضی آنقدر شمشیر زد تا همه کشته شده و تنها شصت نفر مبارز باقیماند ، این ها در صفوف دشمن ریختند و قاضی بگلوله‌ئی از پا در آمد . دشمن‌نعش چنین مردی را قریه بقریه تشهیر نمود . حمزه بیک جانشین قاضی کفایت او رانداشت ،معهذا دو سال‌بمدافعه دوام داد. یك عده سپاهیان مظلوم روس از اردوی خود فرار کرده و به مجاهدین‌قفقاز پیوستند . همچنین یکعده پولیندی های استیلا شده به مبارزین قفقاز پیوستند و شمشیر برح قشون روس کشیدند . این حادثه نماینده فشار دولت زاری روس نسبت بخود مردم روسیه بزرگ و مردم مقبوضات دولت روس بود .

بعد از کشته شدن حمزه بیك، رهبری مبارزین را شیخ‌شامل در دست گرفت. این شخص که یکی‌ازبزرگان تاریخ قفقاز است ۲۵ سال دیگر مبارزه مردم را ضدروس رهبری کرد و دوام داد . شیخ اردوی ملی را منتظم کرد واداره را بشکل یك‌حکومت در آورد . اوقلمرو خود رادر واحد های اداری تقسیم و توسطحکام‌و قضات و مفتشین اداره کرد . او مقرر نمودکه هرده‌خانوار بمصرف‌خود یکمرد جنگی درمیدان کار زار بفرستند و مرد ها از سن پانزده تاشصت سواری واستعمال اسلحه بیاموزند. او مخابرات را توسط چاپار تنظیم کرد و در مرکز «ودن» توپ ریخته و در دهات باروت ساخته میشد . بعلاوه مالیات وضع و بمصرف جنگی و ملکی وامداد بناتوانان رسانیده میشد . شامل به جنگهای گوریلائی بسیار اهمیت داد و تا ده هزار سواره و پنجاه هزار پیاده آماده نمود . تولستوی که جزاردوی روس بود و جنایت‌و قساوت آنرا در برابر مردم قفقاز دید ،متنفر شد و از خدمت عسکری کناره گرفت‌وداستان‌مشهور حاجی مراد قفقازی را در همین موضوع‌نوشت . حاجی مراد نخست بروس تسلیم وباز متنفر شد و فرار کرد و به قتل رسید . از جنگهای‌مشهور شامل یکی هم در سال ۱۸۳۹ مدافعه از هجوم جنرال گراب است که چهارهزارنفر از محاربین کشته‌شدند . در این جنگ زنان قفقازی هم از قلعه نظامی اخولقه مدافعه کردند .بعد ازمسخرشدن قلعه زنان خودرااز قله کوه بپایان انداختند تا بدست دشمن نیفتند .سپاهیان‌حساس روس خوداز چنین ماجرائی زار زار گریستند . سعی و غیرت مبارزین شامل چنان در نفوس قفقازی ها تاثیر بخشید که حتی قبایل تسلیم شده بروس نیز قیام کردند . جنگ مشهور دیگر شامل بنام جنگ «دارقو»است‌که شامل آنجارا عمدآبروس گذاشت وقشون دشمن را اغفال کرد و باز بر آنها بتاخت . در این تاختن شامل،چهار نفر جنرال روس و چند هزار سپاهی دشمن کشته شد و در پترو گراد غریوبرخاست . امپراتور شهزاده وورونت زوف را با یکنیم صد هزار نفر به قفقاز سوق کرد که در تفلیس مرکز گرفت و به لشکر کشی مشغول شد . معهذا شانزده سال دیگر دفاع قهرمانانهٔ مردم دوام‌نمود .قوای دولت روس دهات را بسوخت و جنگل ها راآتش زد

و در مناطق مفتوحه قطعات ژاندارم و پولیس و عسکر و قزاق مهاجر گذاشتند .لشکر روس از چهار جهت داغستان را مورد حملات قرار دادند .در طی هفتاد سال ضرب و گرد مخصوصاً در ۲۵ سال اخیر ، نسل جوان داغستان تقلیل یافت ، و قحط غله و علوفه مردم را از پادرانداخت. اینك‌شامل جزاز چهار صد نفر مبارز نداشت و در دهکدهٔ گونیپ محصور دشمن شد . این قهرمانان تاریخ‌آنقدر جنگیدند تا فقط۴۷ نفر باقیماندند . شیخ شامل مثل شیر در دام افتاد و در پتروگراد فرستاده شد . دولت روسی این مبارز را در کالوگا (در وسط روسیه) محبوس کرد و داغستان را بکلی مسخر نمود .

درایران: دولت روس درقرن هژدهم در گرجستان که‌تحت حمایت ایران بود ، حمله کرده و «دربند»را گرفتند و سال دیگر باکو و رشت را تسخیر نمودند . زیرا شاه حسین صفوی و پسرش طهماسب‌مرزا از دولت روس علیه افغانستان استمداد کرده و شیروان و داغستان و گیلان و مازندران و استراباد را به آنها پیشکش نموده بودند. شاه اشرف افغان طبق معاهدهٔ قسمتی از خاك های ایران را ازروسیه مسترد نمود. متعاقبا نادرشاه افشار ولایات ساحلی خزر وباکو ودربند را نجات داد. آقا محمد خان قاجار در ۱۷۹۵ داغستان را نیزگرفت . مگر دولت روسیه بـه حمـایت هراکلیوس برخاست و در بندو باکو راگرفت . بعد از مرگ کاترین روسها داغستان را تخلیه کردند و آقا محمد خان قاجار اشغال کرد و خود درهمان جا کشته شد . دولت روسیه در ۱۸۰۵ قشون دولت ایران را درهم شکست و گرجستان را گرفت . بعد هاقوای روس به ایروان حمله کرد و عباس مرزا ولیعهد ایران دفاع نمود . قوای روس برشت حمله کرد اما مغلوباً به باکوعقب نشست . بین ایران و روس جنگ های گرم و سرد دوام داشت تا اینکه بالاخره قوای روس قوای دولت ایران را درهم شکست و فتح‌علیشاه قاجار خواستارصلح گردید. معاهده گلستان (۱۸۱۲)گرجستان دربند، باکو ،شیروان ، شکی ، گنجه، قره باغ و قسمتی‌از طالش را بروسیه‌گذاشت وحق کشتی رانی در خزر از ایران سلب شد .در برابر این همه گذشت های‌ایران، روسیه قبول‌کردکه‌عباس میرزارا رسماً ولیعهد ایران خواهد شناخت .

کار به اینجاخاتمه نیافت و بعد ها دولت روس از دولت ایران تقاضا کرد که بر ضد ترکیه با او متحد شده، قشون روس را از راه استرآباد و خراسان برای حمله برخیوه اجازه عبور دهد و هم‌نماینده او را در رشت‌بپذیرد. چون این تقاضا رد شد، دولت روسیه در ۱۸۲۵ مناطق بین ایروان و گوگچه (دریا) را اشغال کرد . قوای عباس مرزا شکنست خورد و قوای روس در آذربایجان دست انداخت . قشون روس ایروان راگرفته وداخل تبریز شد وعزم‌تهران‌کرد. عباس مرزا نزد روسها رفته و معاهدهٔ ترکمانچای را در ۱۸۲۸ تصدیق نمود . طبق این معاهده ایراون ، نخجوان ، پنج ملیون پول غرامت جنگ ، حق قضاوت کونسولی وامتیازات تجارتی بروسیه داده شد . یعنی استقلال سیاسی واقتصادی ایران نقض گردید .اما مردم ایران سال‌دیگر گری بایدف نماینده روسیه‌را در تهران بکشتند و دولت ایران سراسیمه شده ، خسرو مرزا نواسه فتح علیشاه را بعذر خواهی بدربار روس فرستادند .از این بعد روسها در دربار قجرایران مسلط گردیده و آنهارا به حمله به هرات واداشتند . بعد از مرگ فتح‌علیشاه باحمایت سفیران روس و انگلیس ،محمد میرزا نواسه او ـعلی‌الرغم پسران فتح علیشاهـ پادشاه‌ایران گردید وزیرنفوذ خارجی‌ها و بیشتر تحت نفوذ روس قرار گرفت .

اساساً ایران در اواخر دوره دولت صفوی رو به‌انحطاط سیاسی نهاد.پادشاهان سلسله قاجاری اشخاص ناتوانی بودند که در بین رقابت های دول اروپائی کوفته میشدند . دولت روس خیال پیشروی‌تا خلیج فارس داشت ، وانگلیسها در صدد

جلوگیری او بودند ، چنانکه این کاررا در شرق قریب بمقابل روسیه و فرانسه و جرمنی انجام میدادند . ایران‌دربین این دوقوت رقیب مجبور بود که «تعادل‌قوای روس و انگلیس را» اساس سیاست خودقبول‌کند. ولی‌هر وقتی‌که پای ثالثی در ایران دراز میشد، خواه فرانسه وخواه جرمنی، روس وانگلیس فورا دست‌اتحاد بهم میدادند، در حالیکه مردم ایران‌خود خواهان چنین قوت ثالثی بودند که بتواند آنهردورا طرد نماید. برعکس نزدیکی دول انگلیس وروس ، حیات ملی ایران راتهدید مینمود . از همین جهت بود ایران از جرمنی باپیشانی باز استقبال کرد ، ولی دید که او نیز با روسیه نزدیك شدودرعوض ایران مشغول راه آهن بغداد گردید . ایران از دولت‌زاری روس بیشتر بد میبرد تا از انگلیس ، زیرا دولت روس اراضی آنرا گرفته بود .مبارزه مردم ایران منتج‌به حکومت مشروطه در زمان مظفر الدین شاه گردید .بعد از معاهده ۱۹۰۷ دول روس وانگلیس و تقسیم ایران بمناطق نفوذ، مردم ایران بکلی از انگلیس نیز متنفر و بیزار گردیدند و جرمنی از این زمینه استفاده‌موقتی نمود .

سیاست دولت زاری روس در افغانستان :

دولت زاری‌روس بعد از استقراردر آسیای مرکزی عجالتاً ارضا گردیده و باآنکه هندوستان را خزانه جهان میدانست و هم با همسایه های او نزدیك شده بود ،هنوز خواب استیلا برهند را نمیدید ، در عوض تسخیر اسلامبول و شمال ایران توجه او را جلب مینمود . البته در اوایل قرن نزده هم طرح حمله به هند ناپلیون، برای‌بار اول دولت روس را زیر تاثیرقرار داد و پال اول در ۱۸۰۱ جنرال اورلرف را امر کرد که بغرض تسخیر هنداز‌اورنبرگ وبخارا و خیوه‌با ۲۲ هزار عسکر و ۲۴ توپ مارش کند . اما جنرال دراورنبرگ نرسیده بود که امپراتورپال در سال ۱۸۰۱ به تحریك سفیر انگلیس (کنت دوپالهن) ازطرف افسران نظامی پتر وگراد وهمراهی پسرش در اطاق خواب خود کشته شد، واین نقشه باخودش معدوم شد. الکساندر اول نیز خواست در صدد تکرار این نقشه‌برایدو۲۵ هزار عسکر روس‌در حمله به هند بـا فرانسه و امپراتوری استریا شرکت کند و این قوا از استرآباد و هرات و قندهار داخل هندوستان شود . اما این طرح هم که اساس محکمی نداشت مورد عمل قـرار نگرفت . پس فرانسه متوجه اتحاد با ایران شد و چند سال بعد تر همین دولت روس عوض حمله به‌هندموعود ـ باانگلیس متحد وبا کمك پولی او داخل حرب گردید . در هرحال در نتیجه‌این‌نقشه ها بود که (بقول سنه سازف) (۱) چخاچف نظریهٔ تازه‌قایم کرد که یك قول اردو از استرآباد اعزام و هرات تسخیر و ۳۰ هزار عسکر ازقندهار براه‌دیره‌اسمعیل به لاهورمارش نماید . خورلنیف هم نظیر این نقشهٔ طرح نمود . حتی سکوبی لیف در پلان خود به سه نقطه ذیل تکیه زد : اول باز کردن راه.مذاکره با کابل وتحکیم این رابطه بواسطهٔ یك قول‌اردو درکابل . دوم تصـرف کـردن کـابـل و تعیین خط حرکت به هند و تشکیلات لازم برای این کار . سوم بایك قوه مکمل ، اما بشکل چپاول ـ مثل امیر تیمور گورگان ـ داخل هندوستان شدن . اماتمام این آرزوها از فرضیهٔ بیشتر نبود ، ورنه در طول یکنیم قرن بهمان شکل فرضیه باقـی نمیماند . حتی دولت روس بعوض حمله به هند در اوایل قرن‌بیستم با کمال خوشی افغانستان وایران راطبق معاهده ۱۹۰۷ باانگلیس ، درمناطق نفوذ خود برادرانـه تقسیم کردند .

پس افغانستان از نظر سیاست دولت روس فقط میتوانست عنداللزوم بشکل یك آلهٔ تخویف و تهدید در برابر انگلیسهای هند قرار بگیرد و بس . اما دولتهای خوشباور افغانستان از درك سیاست مزورانه و دورویه دولت زاری روس بکلی عاجز بودند، لهذا هر باری که دست دوستی دولت زاری روس دراز میشد، دولت های

---

(۱) کتاب افغانستان تالیف سنه سارف طبع‌ماسکو سال ۱۹۲۱

افغانستان آنرا صمیمانه میفشرند و اعتماد میکردند ، تا دولت‌افغانستان با امیردوست محمد خان وامیر شیر علیخان یکجا در سراین‌دوستی واعتماد ازبین رفتند. عکس‌العمل همین حادثه بود که مردم افغانستان در مقایسه دولت زاری روس با دولت انگلیس ، میگفتند : «سگ زرد برادر شغال است .»

دولت روس بعد از آنکه‌دولت ایران را بواسطه سر نیزه و معاهدات گلستان و ترکمانچای تحت نفوذ خود در آورد (و دولت انگلیس‌با معاهدات سابقه‌و مواعید امداد نظامی وپولی ،دولت ایران را در مقابل تجاوز روس تنها و ناتوان گذاشت)، درصدد آن شد که توسطایران و بنام ایران در افغانستان‌نفوذ سیاسی نماید . پس دولت‌روس دولت ایران را بغرض استیلای هرات سوق نمود و حکام‌قندهار را تطمیع کرد که‌هرات به قندهارالحاق خواهد شد ، وایران را وعده داد که هرات وقندهار هر دو زیر نفوذ ایران قرار خواهد گرفت . این تنها نبود بلکه دولت روس مصمم شد که کابل را با نشان‌دادن باغهای سرخ و سبز ووعده استرداد پشاور ، در مدار دیپلوماسی و نفوذ خود در آورد و کابل را برای تجزیه کشور آفغانستان بدست ایران ، رفیق راه خود قرار دهد . کنت سیمونچ سفیر روس بدر بار ایران لمحهٔ از تطبیق این نقشه‌نیاسود. اینست که درسال ۱۸۳۷ اول یك نماینده ایرانی در قندهار رسیدو گفت‌که تحفه‌هائی برای امیر دوست محمد خان‌هم آورده‌است . این ایرانی وانمود میکرد که دارای صلاحیت عقد معاهدات وتعهد هرگونه امدادی نیز است . طوریکه الکساندربرنس مینویسد کابل از این نماینده حسابی نگرفت و دعوتی نکرد . پس کنت سیمونچ‌یکنفر نماینده روس خود را (ویتکویچ)به قندهار و کابل‌فرستاد . این نماینده وعده‌امداد به قندهار و کابل داد و هم کمك سیاسی خود را برای استرداد پشاور اظهار نمود . ویتکویچ‌نامهٔ هم اززار روس به‌عنوان امیر دوست محمد خان تقدیم کرد . ماحصل این فعالیت روس این شد که سرداراز قندهار با دولت‌ایران داخل قرار دادی شوند و قبول کنند که ایران هرات را تسخیرکرده و به قندهار ملحق نماید و در حمله دشمن به قندهار کمك وامداد کند. البته هرات وقندهار هر دوباج‌گذار ایران خواهد بود ـ کنت سیمونچ این معاهده ایران و قندهار را تضمین کرده بود .

انگلیسها از این پیشامد در هند به هراس افتاده بودند ووزارت خارجه لندن کتباً این موضوع را از دولت روس استیضاح نمود . کنت نیسلرود وزیر خارجه‌روس در ۲۰ اکتوبر ۱۸۳۸ انکار روسیه‌را در جواب پیش کشید و گفت ویتکویچ ماموریت مذاکره در امور تجارتی داشت و بس . از دیگرطرف افغانستان که در آتش خانه جنگی های فیودالی میسوخت ، زیر بار مطالبات روس قرار داده شد . برادران محمد زائی در قندهار و کابل (سردار کهندل خان و رحمدل خان ومهر دل خان وامیر دوست محمدخان) نه‌اینکه برای دفاع از یك ولایت مهم افغانستان (هرات) خدمت نکردند ، بلکه در مقابل مدافعین دلیر هرات از دشمن حمایت و پشتیبانی سیاسی و یا نظامی نمودند ـ چنین چیزی در تاریخ قرون اخیره افغانستان سابقه نداشت . در هر حال مردم هرات از خود مدافعه نمودند و دشمن را بشکستند و مجبور به مراجعه کردند. اما از دیگر طرف دولت انگلیس با آنکه بهانه‌ئی در دست‌نداشت خود درعوض‌ایران به افغانستان عسکر کشید و مشغول پیشرفت شد . و اما دولت روس با آن وعده‌هائی که داده بود چه کرد . اوبحیث یك تماشاچی ازفاصله های دوری در هم ریختن‌حکومت قندهار و انهدام دولت کابل را بدست قشون رقیب خود تماشا میکرد و حتی‌یك کلمه هم بر زبان نراند .سرداران قندهار به ایران گریختند وامیر دوست محمد خان در ماورای جیحون فرار کرد و چون از روسیه نمیتوانست انتظاری داشته باشدبرگشت و به انگلیس تسلیم شد و به هند رفت . البته مردم افغانستان چنانکه دولت ایران راشکست داد و انگلیس تماشا میکرد ، اینك انگلیس را شکست داد و ایرانو روس را بشکل تماشاچی باقی گذاشت . دولت روس در(٦٩ـ۱۸۷۳) بادولت‌انگلیس‌موافقه

نمود که‌افغانستان را خارج منطقه نفوذ خود میشمارد .بدینصورت مرحله اول‌روابط «دوستانه» افغانستان و دولت زاری روس بپایان رسید و درس عبرتی در تاریخ بیادگار گذاشت .

بعد از چهل سال میرفت که باز تاریخ روابط افغانستان و دولت زاری روس بنحوی تکرار شود . زیرا دولت زاری روس که زیر تهدید تشکیل کنگره برلین و تعدیل مواد عهدنامه سان ستیفان (منعقد بین روسیه وسلطان ترکیه) ، ازطرف دول معظمه مخصوصاً انگلیس قرار گرفته بود ، دست‌و پا میکرد که دولت انگلیس را بجایش نشاند و موقیت خود را در کنگره تقویت نماید . پس تخویف انگلیس توسط افغانستان مجدداً شروع شد . الکساندر دوم‌امپراتور روس امر نمود که پترالکساندر به استقامت دریای آمو و چهار جوی قشونی اعزام کند ، جنرال‌کافمان از راه‌بخارا و سمرقند به استقامت بلخ و بامیان‌و کابل مارش نماید ، و جنرال‌ایراموف هم از سمرقند به‌خط چترال وکشمیر بحرکت افتد . در همین وقت دولت زاری روس دست دوستی‌گذائی خود را باردیگر جانب افغانستان دراز کرد . اینست که درسال ۱۸۷۸ هیئت بزرگ نمایندگی دولت روس بریاست جنرال «ستو لیتوف» بایك معاون ویك داکتر و پنجاه سوار وارد کابل شد . امیر شیر علیخان مثل پدر دست دوستی‌روس راگرم‌فشارداد‌وچنانکه‌امیر دوست محمد خان هیئت نماینده‌گی انگلیس (الکساندر- برنس) را ناکام‌از کابل عودت داده وویتکویچ را در آغوش گرفته بود ، امیر شیر علیخیان هم‌هیئت نماینده‌گی انگلیس (چمبرلین) را در کابل‌نپذیرفت و گوش وهوش خویش را وقف گفته‌ها ووعده‌های ستولیتوف نمود . زیرا مدتها پیشتر جنرال کافمان گورنر جنرال روسی ماوراالنهر باامیر شیر علیخان راه مکاتبات ومراسلات «دوستانه» راباز کرده بود . کافمان بنام دولت روس در تمام مکتوب های خود پادشاه افغانستان را اطمینان داده بودکه مداخله در امور افغانستان نخواهد نمـود ، چنانیکـه دولت افغانستان در امور بخارا وخیوه مداخله نکرده است .بعد ها مکاتبات امیر شیرعلیخان و کافمان از طرف منابع انگلیس بشکلی منتشر گردید که در بسا موارد آن گمان جعل و تحریف موجود است ،گواینکه‌انگلیسهاادعا مینمایند که‌این اسناد را در وقت‌اشغال کابل، از دفتر شاهی بالا حصار کابل بدست آورده اند . اینك برسبیل نمونه چند مکتوب مذکور ، درینجا منقول میگردد.

کافمان در ۲۸ مارچ ۱۸۷۰ مکاتبه خود را اینطور شروع نمود :«...هرچندکـه همسایه دور هستیم باید رشته مودت و دوستی محکم‌و قلوب بیك‌دیگر نزدیك باشند. در امور داخله افغانستان‌من به هیچوجه خیال دخل و تصرفی ندارم ، نه تنها محض اینکه ممنکت افغانستان در تحت حمایت دولت انگلیس میباشد (در حالیکه چنین‌نبود) و مذبین دولتین‌انگلیس و روس کمال اتحاد و دوستی بر قرار است (!)بلکه بواسط آنست که شما در امورات بخارا دخل و تصرفی نکـرده ایـد ... وقتیکـه سردار عبدالرحمن خان کاغذ بمن نوشته واذن خواسته بودند که به مملکت تاشکند بیایند ،در جواب ایشان نوشتم که اعلیحضرت امپراتور ممالك روسیه التفات و مهربانی خود را درباره احدی دریغ ندارند ودروازه خانه ایشان ازبرای هر مهمانی باز است بخصوص از برای بیچاره گان (!)،از آمدن شمابه تاشکند ما خوشحال خواهیم بود ، و منتظر نباشید که در خصوص نزاع شما با امیر شیر علی خان من از شما حمایت و طرفداری نمایم ، به جهت اینکه امیر درست رفتاری را از دست نداده‌اند و راهی از برای شکایت باز نگذارده که بتوانم طر فایشان را از دست بدهم ... خیلی خشنودخواهم بود که در جواب ، رقعه محبت آمیز شما بزودی برسد و مرا مطمئن نمائید که‌در امور داخله خانات بخارا و خیوه هیچ‌قسم مداخله نخواهید داشت.»

امیر شیر علیخان که ملتفت اشاره کافمان راجع به حمایت انگلیس در مورد افغانستان ، و هم تهدید کافمان از استعمال سردار عبدالرحمن خان برضد خود شده بود ، چنین جواب داد :«...ازوعده های شما خوشحال شدم و تشکر میکنم از اینکه

گفتید: عمال‌اعلیحضرت امپراتورروس نه در ظاهر و نه در باطن به هیچوجه در امور مملکت‌افغانستان‌دخل و تصرفی نخواهند نمود و بدشمنان افغانستان به هیچ قسم حمایت نخواهند کرد و اسلحه وامداد نخواهند داد . من هم به اطلاع دولت انگلیس، به سرحد داران خود حکم نوشته و به آنها تهدید کرده‌ام که منبعد به امورات مملکت وطوایفی که خارج از سرحد ماهستند هیچگونه دخل‌و تصرفی نکنند .من خودم کمال اهتمام را دارم که سرحد افغانستان همیشه بانظم باشد , نه تنها از جهت آنکه فرمان فرمای هندوستان که با اعلیحضرت امپراتور روس دوست است ، ازمن‌خواهش کرده است ،بلکه از برای آنست که من یقین دارم خیریت ملت‌و مملکت من درآنست که شما همیشه راضی وبی شکایت باشید . امیدوار هستم که مرا همیشه از دوستان خود محسوب دارید ...»

کافمان تاکید میکرد که دوستی با دولت روس هرگز باعث ندامت‌افغانستان نخواهد شد (نامهٔ ۲۱ دسامبر ۱۸۷۰ کافمان).همینکه روسها خوقندرا گرفتند، کافمان به پادشاه افغانستان در نامه مورخ سال۱۸۷۶ خود چنین اطلاع داد :«میل دولت‌روس براینست که باحکام و پادشاهان و فرمان فرمایان‌مستقل و همسایه در صلح ودوستی باشدواین خیال ندارد که ممالك آنها را ضبط نماید ، واینکه خان نشینی های‌خوقند را دولت روس جز ممالك خود قرار داده است محض خیر خواهی و آسوده‌گی اهالی آنجا بوده است , نه از لحاظ آنکه منفعتی بدولت روس خواهد داشت ، و یقین است که مردم خوقند جز ازاوامر اعلیحضرت امپراتور ، مطیع هیچ حاکمی نخواهند شد.»

کافمان درنامه جون ۱۸۷۸ خود به‌عنوان امیر شیر علیخان چنین نوشت: «بعرض حضور عالی میرسانم که در این ایام گفتگو بین دولت‌انگلیس و دولت ما (روس) در خصوص مملکت شما بسیار قابل مطالعه و تفکراست . ازآنجائیکه من‌نمیتوانم‌خیالات واعتقادات خودرا شفاهاً بیان نمایم از جانب خود ژنرال استولیتوف‌را نایب ووکیل نموده خدمت شما فرستادم . این شخص دوست واقعی من هستند و در جنگ روس وعثمانی خدمات نمایان نموده‌و مستحق الطاف‌اعلیحضرت امپراتورگشته ، اعلیحضرت ایشان همیشه مرحمت مخصوص درحق او مبذول داشته اند . جنرال استولیتوف از خیالات مخفی من شمارا مطلع خواهد نمود . امیدوار هستم که نواب عالی کمال التفات را در باره‌از مرعی دارید و بیانات او را باقول من هیچ‌فرق نگذارید ، و بعد از غور رسی و مطالعه‌کامل‌اوراجواب‌بدهید. این فقره هم بر شما مخفی نماند که دوستی شما با دولت روس از برای طرفین مفید خواهد بود ونتایج وفواید دوستی شما با روس بزودی بظهور خواهد رسید . این‌کاغذدوستانه راحاکم کل ترکستان جنرال اجودان اعلیحضرت امپراتور ، ون کافمان از تاشکند بشمانوشته است . فی‌شهر جمادی‌الاخر ۱۲۹۵ هجری.»

امیر شیر علیخان توسط نامه ۲۳ اگست ۱۸۷۸به کافمان چنین جواب داد: «... فرستاده‌گان اعلیحضرت امپراتور بریاست استولیتوف وارد کابل شدند و در ملاقات اول جنرال دورقیمه دوستانه شما را که از تاشکند نوشته بودید ،رساندند . از مطالب مندرجه آنها کماینبغی مطلع گشتم و همچنین از مطالبیکه به جنرال امین اعلیحضرت امپراتور سپرده بودید که شفاهاً بیان کند ، مخبر گشتم . جنرال مذکور محض ازدیاد دوستی واتحاد ما بین دولت امپراتور و دولت‌افغان ، مطالب شفاهی‌راهم درکاغذی نوشته بما دادند . جواب مطالب شما را تماماً به جنرال گفتم که خود او شفاهاً بخدمت شما بیان نماید . تا چندروزدیگر جنرال عازم تاشکند خواهد بود و از هر بابت شما را مطلع‌خواهند نمود . به جهت احترام جنرال استولیتوف کامیاب ، میرزا محمد حسن خان و غلام حیدر خان پیش خدمت خود را مامور نمودم که با ایشان همراهی کنند .»

در هر حال امیرشیرعلیخان درنتیجه مذاکره با استولیتوف بر روی مسودهٔقرار

دادی موافقت نمود که روسیه متعهد شده‌بود در صورت حمله دشمن به افغانستان وخواهش‌افغانستان از روسیه ،آندولت در دفع دشمن امداد نماید . همچنین تامین روابط تجارتی و تحکیم مودت بین دولتین و تسهیل برای محصلهای افغانی در صنایع روس ، در این مسوده تذکر یافته بود، و در جنگ با انگلیس اسلحه و مهمات‌روسی با مصارف جنگ به افغانستان وعده داده شده بود . جنرال استولیتوف با مسوده قرار داد بروسیه رفت تا امپراتور روس بر آن امضا گذارد و در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸به وزیر خارجه افغانستان (شاه محمد خان) چنین نوشت: «... شب و روز درصدد آن هستم که قرار داد خودمان را مجرا دارم ...انشاالله بیاری‌خداوند مطالب لازمه‌بامضای امپراتور خواهد رسید . امید چنان دارم که اشخاصیکه از دروازه شرقی میخواهندوارد کابل شوند (انگلیسی‌ها) در را بسته ببینند ، بعون‌الله متزلزل خواهند شد...»

امیر شیر علیخان که بمثل یك شوالیه شرقی با مواعید و اقاویل دولت روس مفتون و مغبون شده بود ، در کمال‌اعتماد واطمینان میزیست واز ماهیت سیاست‌دول استعماری‌اروپائی غافل‌بود. درحالیکه در جولای ۱۸۷۸ کنگره برلین صلح را در اروپا برقرار کرده و خطر جنگی‌که دراروپا دولت روس را تهدید و بمراجعه به افغانستان مجبور نموده بود ، دیگر از بین رفته، و روس از افغانستان بی نیاز شده بود . پس دولت روس باکمال خونسردی ازافغانستان پاپس کشید و یکبار دیگر انهدام این کشور را در زیر سوقیات دولت انگلیس تماشا کرد . امیر شیر علیخان نیز مجازات خوشباوری و اتکا بغیر خودرا از دست‌روزگار گرفت . امیر شیر علیخان دو ماه بعد از کنگره‌برلین دریافت که قشون انگلیس در صدد حمله به افغانستان است . لهذا با اعتماد بوعده های قبلی دولت روسیه به عجله متوجه روس شده و در اکتوبر همان سال نامه‌هائی به کافمان واستولیتوف وامپراتور روس نوشت . امیر شیر علیخان در نامه به‌کافمان چنین گفت :«...دشمن (انگلیس) به سر حد مملکت افغانستان وابتدای جاده خیبر رسیده است . آنها اسباب مسافرت خود را کاملا حاضر کرده‌اندودراندك زمانی ایشان راملاقات خواهم کرد .بالاخره کار از زمانه سازی گذشته ، علی‌الظاهر آنها به مملکت ماهجوم آورده‌اند .پس تکلیف‌عمال افغانی‌آنست که بقدرقوه واستعداد جان ومال اهل مملکت را محافظت نمایند . اما هیچ احتمال نمیرود که آتش کین به آسانی خاموش شود .بلاشك بعد از رسیدن این کاغذ بشما ، طولی نخواهد کشید و بشما خبر میرسد که‌انگلیس‌وافغان‌بایکدیگردرجنگ وجدال هستند. از آنجائیکه بدوستی شما اعتماد کامل دارم یقین است که عنایات دوستانه خودرا دراین مسئله دریغ‌نفرموده ، بهر قسم که خودتان‌مصلحت بدانید مرا امداد خواهیدنمود...»

امیر شیرعلی خان درنامه که‌به عنوان امپراطور فرستاد چنین نوشت: «...از روزیکه بین دولت بااقتدار روس ودولت افغانستان ، دردوستی بازشده ومیان‌ایشان مکاتبه اتحاد ارسال ومرسول میشود ، صاحبمنصبان دولت انگلیس قلبا رنجید ه وعمال دولت افغان را بزحمت و مرارت انداخته اند وکارهائیکه بر خلاف رسم همسایگی است ازآنها ناشی شده‌است. هنوز آتش حیله وخدعه ایشان بر طرف نشده‌بود که سفیر اعلیحضرت شما واردکابل شد. این فقره باعث ازدیاد دشمنی آنها گردید، یعنی بعداز ورود سفیر شما بنای دشمنی را گذارده درظاهر وباطن بدرفتاری نمودند وهرقسم دشمنی که‌ممکن بود، ازدست ندادند .انگلیس هاو لا یکدسته سوار معتبر به‌جمرود که درسرحد مملکت ماواقع است ، به اسم سفار ت آمدند وگفتند که‌سوار ها ازهمراهان آنها میباشد ، ومیخواستند بدون اذن ماورا د شهر پایتخت افغان بشوند ، ودرباطن خیال آنها این بود که به‌شهر کابل بیایندوبه سفیر دشنام دهند ،ولیکن درسرحد صاحب منصبان ماجلو ایشان راگرفته نگذاردند

که پیشتر بیایند وبآ نها گفتند که‌دوستی بزور نمیشود وهنوز در هیچ مملکتی‌رسم وقاعده براین جاری نشده که‌یك نفر سفیر باجمعیت کثیری به‌مملکتی به‌سفارت‌برود. لهذا ناچار شد، به‌پشاور معاودت نمودند واکنون باکمال عجله مشغول تهیه‌هستند که‌به افغانستان هجوم آورند وبه‌هر گوشه ازمملکت اعلان جنگ نموده ومیخواهند سلطنت افغانستان رامنهدم سازند. باوجود این تفصیل عمال افغان هنوز حر کتی برخلاف دوستی نکرده اند ونمیخواهند که درابتدا حرکت ناشا ئسته از ایشان‌بروز کند ، احتیاط را ازدست نخواهند داد ، امااین فقره واضح است که‌هرقدرمافروتنی کنیم ، غرور ودشمنی ایشان بیشتر از پیشتر میشود . حالت دولت انگلیس ودولت افغانستان امروزه باچهل سال پیش از این فرقی ندارد. یعنی درهمان وقت سفیر کبیری از جانب دولت بااقتدار روس وکار گذاری ازجانب انگلیس به‌افغانستان آمده‌بودند ، وامیر مرحوم (دوست‌محمدخان) به‌عقل ودانش خود رفتار نموده ، دوستی بااعلیحضرت امپراتور را بدوستی بادو لت انگلیس ترجیح داده ونتیجه آن مخمصه وبلا هابود که به‌افغانستان روی نمود. مختصر عرض میکنم که دو لت انگلیس عزم راجزم نموده که باما جنگ نمایند، ورعایای مملکت افغانستان هم تاقو ه وقدرت دربدن دارند، جان ومال ووطن خودرا از شرآنها حفظ خواهند نمود...امید چنان دارم که محض حفظ وآسودگی افغانستان ، اعلیحضرت شما بقدرشان ومرتبه خودتان بما امداد فرمائید ، ویقین است مراحم والطاف ملوکانه خودرا دراین موقع دریغ نخواهند نمود .»

امیر شیرعلیخان درنامه خود عنوانی استولیتوف چنین نوشت «...مادامیکه در کابل تشریف داشتید ازبدخواهی وخیالات فاسده انگلیسها که درباب افغانستان داشتند ، مطلع شده اید ،ازوقتیکه شمابه تاشکند رفته اید، بدخواهی ایشا ن روزبروز در تزاید است... مدتی‌است ازشما هیچ خبری نرسیده ، کارها دیگراصلاح پذیرنیست وجنگ حتمی شده وانگلیس هادست تعدی دراز کرده‌اند... خواهش میکنم ازراه دوستی ویگانگی بنحویکه شایسته شان ومقام اعلیحضرت امپراتوراست وعظمت ایشان اقتضا میکند ، مرا امداد نمایند .»

امیر ازوقتیکه انگلیسها به استقامت افغانستان حرکت کردند (۲۱نوامبر۱۸۷۸) تاروز ترك نمودن کابل (۲۲دسمبر ۱۸۷۸) وباز ازبلخ تازمان فوت در مزار (۲۱ فروری ۱۸۷۸) سلسله این مکاتیب راقطع نکرد. چنانیکه در ۸ دسمبر به‌کا فمان نوشت که : «طبق عهد نامه‌یی که استولیتوف ازجانب امپراتور بسته است ،منتظرم که امداد نظامی بمانمائید وهم جنرال روز کن اوف سفیر روس در کابل را که میخواست به تاشکند عودت نماید، اجازه ندادم .» (این شخص را کافمان توسط مکتوب مورخ نوامبر به‌تاشکند احضار نموده بود .)همچنین امیر شیر علیخا ن درنامه ۲۲دسمبر خودبه کافمان نوشت که: «سردارمحمد یعقوب خا ن‌رانایب‌السلطنه ساختم وخودم بقصد سفر در پترو گراد ودیدن امپراتور حرکت کردم . » (امیر میخواست اگر بتواند دریك کانگرس بین المللی در پترو گراد قضیه افغانستان و انگلیس را مطر ح بسازد.)امیر متعاقباً از مزار در دوم فروری به کافمان نوشت که : «میخواستم برروسیه بیایم...درعرض راه بمرض نزله ودرد کمر مبتلا وبستری گشتم ، حکیم روسی (داکتر) واطبای خودم معالجه میکنند . سفیر شما را اذن

بازگشت دادم وهیئت خودرا هم فرستادم که جریانات کشور را بشما گفته وياد دهانی کنند. ازوعده هایی که درکاغذ هایتان بمن داده ومطمئن ساخته بودید که انگلیسها به استقلال افغانستان مداخله نخواهند کرد، وحکومت لندن به‌سفیرروس این تعهد را داده اند ، معهـذا انگلیسها پیشتر آمدند . »

امپراتور وجنرال استو لیتوف جوابی ندادند ، وکافمان درنامه ٤ نوامبر ۱۸۷۸ چنین جواب‌داد: «...من بطور تحقیق شنیده ام که انگلیس هامیل دارند باشما صلح نمایند، من ازراه دوستی بشما نصیحت میکنم که اگرآنها اظهار صلح کنند ،شما بدون تامل اسباب صلح رافراهم بیاورید وبه هیچوجه تاخیر ننمائید .»درنامه ٢٦ نوامبر خود کافمان نوشت که‌کابینه انگلیس به سفیر روس اطمینان داده است که به استقلال افغانستان مداخله نمیورزند « لهـذا مصلحت نمیدانم که نو کرهای‌شمارا اینجا نگهدارم ، محمدحسن خان وغلام حیدرخان رابا دوصاحب منصب روانه حضور عالی نمودم . » کافمان به روز کن اوف سفیر روس به‌کابل درنامه ماه نوامبر خود چنین نوشت: « برامیر واضح وآشکار است‌که دراین فصل زمستان مـن‌نمیتوانـم بواسطه قشون ایشانرا .امداد نمایم، پس بهتر است که جنگ راتاخیر کنند. هیچ لازم نیست دراین فصل بی موقع شروع به‌جنگ نمایند. اگر انگلیس باوجود اهتمام امیر، شروع به‌جنگ نماید، شمابه اذن امیر مرخص شده به تاشکند بیائید. »(یعنی نماینده افغانستان را از تاشکند اخراج ونماینده روس را ازکابل احضار کرده و بدین صورت قطع روابط سیاسی را اعلان نمود). کافمان درنامه جنوری ۱۸۷۹خود به امیر شیر علیخان نوشت که «....ازجانب اعلیحضرت امپراتور دستخطی بمن‌رسید که بشما اطلاع بدهم که‌حال ازبرای ماممکن نیست بشما امداد قشو نی نماییم.. . خیلی واجب است که جنرال روز کن اوف وهمراهان اورا (هیئت سفارت رو س در کابل) بزودی معاودت دهید. اگرمیل داشته باشید داکتر یور السکی رانگهدا رید....» کافمان درنامه ۷ جنوری ۱۸۷۹ به امیر نوشت که «...من مؤكدا ازشما خواهش‌میکنم که ازمملکت خود خارج نشوید وبادولت انگلیس بسازید ... آمدن شما بخا ك دولت روس باعث آنست که‌کار سخت‌تر شود .»(۱)

بعداز مرگ امیر شیر علیخان باز روسها باامیر محمد یعقو ب خان مکاتبه راحفظ کرده وولایت عهد ی سردار محمد موسی خان راتصدیق کردند . ایـن‌تنها نبود ، ازمکاتیبی که‌بین مامورین انگلیس مبادله شده واز آنجمله نامه ٥ اکتـوبر ۱۸۷۰ مستر پلن کت نایب سفیر انگلیس درروسیه به عنوان لارد گرانو یـل وزیر خارجه انگلیس ، معلوم میشود که «زار روس جنرال کافمان را از مراوده ومکاتبه‌با امیر جدید افغانستان (امیرمحمد یعقوب خان)هم جدا منع‌کرده وگفته است جواب هائیکه کافمان بنوشته شهزاد گان افغانی میدهد بایستی بوزارت خارجه انگلیس فرستاده شود.» همچنان ازنامه ۲۸ جنوری ۱۸۸۱ گرانویل به عنوان دفرین سفیر انگلیس درروسیه برمی آیدکه پرنس لوبانو سفیرروس درلندن بوزیرخارجه انگلیس گفته است که استو لیتوف بعدا زمراجعه به روسیه همینکه وضع‌اروپا رادیگر گون

(۱)سید مهدی فرخ ایرانی تمام این مکتوب هاراکه بین امیر شیرعلیخان و کافمان مبادله شده در کتاب خود (تاریخ سیاسی افغانستان) نقل کرده است ،که بایستی باقید احتیاط دیده شود.

دید (عهدنامه برلین امضاء شده‌بود) عهدنامه ئیکه رابا‌امیر (شیرعلیخان) نموده بود، معو ق گذاشت وخواهش های امیر تماماً غیر مطبوع افتاد . سفیر رو س در جواب این سوال انگلیسها که چند نفر صاحب منصب روسی با اشخاص متفرقـهٔ که درقشون روس تربیه شده اند، جز ء قشون سردار محمد ایوب‌خان بغرض تربیه آنها هستند ـ توضیح کردکه این چیز دروغ است ، جنرال کافمان میگوید این‌فقره بر خـلاف پـولتیك و تـدبیر اسـت که «ملـل وحشی نیمه تـر بیـت شده » ممالك آسیا را ما مثل خود تربیه کنیم ، زیرا وقتی قشون آنها عالـم بـاشند اول بامعلم خود مدعی میگردند، واگر بریك دولت فرنگی غلبه‌کردند ، جری‌میشو ند وبرسایر دول اروپایی شورش خواهند نمود .درنامه ۹فروری ۱۸۸۱ گرانو یـل به دوفرین گفته میشود که سفیر کبیر روس درلندن بوزیر خارجه انگلیس گفته است که: ازوقتیکه عهدنامه برلین آمضاشد ، کافمان درهمه نامه‌های خود به‌امیرشیرعلی خان نصیحت کرده است که : بادولت انگلستان بسازید واسباب صلـح ودوستی رافراهم بیاورید .

دولت روس بعدازاین‌ماجراهای « دوستانه » در ١٤ فروری ١٨٨٤ ـ الحا ق مرو راکه از ولایات تاریخی افغانستان بود ـ اعلان کرد وسفیرش در لندن به‌گرانویل علت این الحاق راچنین گفت :ـ سیاستمدار ان روسی وانگلیسی همیشه تا کید کرده اندکه برای قدرتهای متمدن که همسایه گان نزدیك «غیر متمدنی » دارندبسیار مشکل است که در توسیع قلمرو خود توقف نمایند . ازان بعد روسها در ۱۸۸۵ در ذوالفقار واق رباط وپنجده افغانی حمله واشغال کردند . وطوریکه ازتاریخچه سیاست خارجه افغانستان یارقابت روس وانگلیس (ازنقطه نظر مورخین روسیه اشترا کیه چون ریسنر وپروفیسر کر یاژنی) برمی‌آید درسال ۱۸۸۷ الکساند رسوم شخصا جنرال گروبیچو فسکی را مامور نمود که باسردار محمد اسحق خان والی افغانی‌بلخ داخل مراوده سری شده واورا برضد دولت امیر عبدالرحمن خان بر انگیزد ، واین جنرال ازتاشکند باسردار تماس گرفت وده هزار تفنگ روسی ویك ملیون کارتوس وصدهزار روبل نقره تقدیم کرد ،وسردار قیام نمود ومغلوب شد . این تشبثا ت دولت روس برای بار اول ازکتاب «درخدمت روسیه » اثرجنرال گر بیچو فسکی‌طبع سال ١٩٢٦ وارشو بزبان لهستانی ، آشکارا گردید. چند سال بعد دولت روس در ۱۸۹۳ توسط قوای ایوانوف در پامیر افغانی برگزمهٔ افغان حمله نمودند . معهذا وقتیکه انگلیس در افریقا مشغول زدوخورد بابو ئرهای شجاع بود، دولت روسیه بازبه افغانستان بنام حل وفصل امور تجارتی مراجعه کرد . مگراینبار امیرعبدالرحمن خان که تجربه کافی ازسیاست دولت زاری در افغانستان داشت ، پیشنهادا ت دولت روس را ردنمود. روسها در اوایل قرن بیستم دیگر حتی نقشهٔ پر شاخ و برگ حمله به‌هند را فراموش کرده بودند وبعد از شکست خوردن درمقابل جاپا ن، معاهده مشهور ۱۹۰۷ را بارقیب انگلیسی خود بستند وقبول کردند که افغانستا ن خارج ساحه نفوذ روسیه بوده وروسیه هیچ نماینده در افغانستان نمیفرستد ودر امور سیاسی مربوط به افغانستان ازراه حکومت انگلیس معامله مینماید . در این معاهد ه ذکر شده بود که تعمیل این قرار داد بعد از تائید پادشاه افغانستان واجب الرعایه خواهد بود . جای بسیار تعجب است که امیر حبیب الله پادشاه افغانستان این معاهده را تائید نکرد ورد نمود، معهذا دولت روس در برابر انگلیس موافقه نمود که:

دولت روس بدون تائید امیر افغانستان ، این معاهده رامجرا میداند . بااین روش‌دولت روسیه زاری نسبت به‌افغانستان اگرام. کی. پیکولین در کتاب «افغانستان ـ تصویر اقتصادی» (از نشرات اکادمی علوم ازبکستان طبع تاشکند سال ۱۹۵۶) مینویسد که: «هدف‌روسیه (دولت‌زاری) یك دولت قوی افغانی بین‌روسیه وبر تانیابود، نه نفو ذ درافغانستان .» خواننده بیطرف دچارشك واشتباه میگردد .

بعد از زوال امپراتوری زاری روس ، دولت انقلابی بلشویك اسرار خائینانه وزارت خارجه دولت زاری وانگلیس را اینطور افشا کرد:

«ائتلاف نامه۱۹فورال (فروری)۱۹۱۵:طبق‌نامه وزیرخارجه‌روس‌به‌سفرای‌انگلیس‌و فرانسه، نقاط ذیل‌را ـ بعداز ختم‌جنگ ـ برای‌روس تخصیص‌داده‌است:اول‌شهر اسلامبول، ساحل‌غربی‌بوسفور، دریای‌مرمره،درداڼل، تورکیه‌جنوبی، اراضی‌بوسفورورودسکریه، نقاطساحلی‌خلیج‌ازمیر وجزائرمرمره‌وغیره. دوم‌اماکـن‌اسلامی‌عربستان دردست یـك حکومت مستقل اسلامی خواهد ماند. سوم منطقه بیطرف ایران طبق معاهدهٔ ۱۹۰۷ بعد از این جزء منطقه نفوذ انگلیس خواهد بود .چهارم روسیه خواهش دا شتن‌یزد واصفهان راهم نمود . پنجم روسیه خواهش نمود که بین افغانستان وروس ، نقطه ذوالفقار بانواحی آن به‌روسیه گـذاشته شود ، ومسئله افغانستان طبق مـذاکرا ت سال ۱۹۱٤ روس وانگلیس حل‌شود .»

بعد از آنکه روابط سیاسی افغانستان بادولت زاری قطع شد ، رفتار افسران سرحدی دولت زاری در برابر افغانها خشن وغیر مؤدبانه گردید . مثلا درنوا مبر ۱۸۸٤ هنگام مـذ اکره حدبخشی یکنفر کلنل روس در پل‌خاتون هر یرود رسیده‌بود، واو در مجلس مـذاکره جنرال افغانی غوث‌الدین خان رادروغ گوو ترسو خطاب کرد. جنرال خود اورا درجواب باهمین دو کلمه مخاطب ساخت وهم دزدخواند. همچنین در آغاز اقدامات حدبخشی ، قوه روسی ازراه «غند وشاخدره » به‌شغنان سوق گردید. یکقطعه کوچك دوصد نفری ازسپاه افغانی زیر قوماندانی کمیدان تیمورشاه وکپتا ن میراسلم در قلعه سرپل مقیم بود. اینها ازطرف جنرال بدخشان سید شاه خان هدایت داشتند که ازهرگونه زد وخورد سرحدی باروسها خود داری نمایند. امایك قطعه سواره وپیاده روسی ناگهانی درسرپل رسیده وآتش کردند، چـون جـواب نگرفتند برگشتند ودر دهکده ریوك بساحل دریای پنج فرو کش نمودند . افسرروسی از این جانامه ذیل را به افسر افغانی فرستاد : «عالیجاه کپتان اید بخدا (؟) صحت وسلامتی به امیرعبدالرحمن‌خان(!) بعد سلام به میراسلم خان وجمع سرکرده کان‌برسد ازطرف طورها. بعدها معلوم سرکرده کپتان باشد که از روشان تاشغنان مملکت مامیباشد ودرمیان افغانستان ودولت روس ، ملك بخش میشود ، واز دریای پنج این طرف از مامیباشد چراکه ما بیوردغ داریم که ملك ماست .مابرای شما معلو م‌میکنیم که‌لشکر خودرا گرفته برویددرقلعه پنجه. چرا که ماکاغذ کردیم که همین به‌سیدشا ه خان جرنیل معلوم است‌وباید که‌بزودی برخاسته درقلعه پنجه بروید که فرمایش ما همین میباشد ، وباید یکی بادیگری خونریزی نکنیم که درمابین ما وشما خونریزی نشود ،چراکه در بین‌ماوشما خونریزی نشد ، دوست میشویم، یار دایمانی میشویم، چونکه اق پادشاه (پادشاه سفید یعنی زار) دلاسا میکند ، ماهم بشما دلاسا میکنیم. باید که جواب همین کاغذ مارا همین روز برسیدن کاغذ ، دراینجا برسانید، البته از

همین روز نگذرانید .» (۱)

افسران روسی چندین بار چنین نامه‌هائی به افسران افغانی نوشته وهم تهدید به تیر باران کردن قوای افغانی نمودند . البته بعد از تعیین خط سرحدی افغان‌وروس از ذو الفقار تاسر کول ، افغانستان گرچه پنجده ومرو را ازدست داد، معهذا از شر دولت زاری‌خلاص‌شدوهم‌قطع روابط سیاسی بین دولتین ،افغانستان را از دسایس سیاسی دولت زاری روس نجات داد. این روش منفی بین افغانستان وروس تا انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ طول کشید. انقلاب سوسیالستی مردم روس وموجود شدن دولت شوروی تمام سیاست دوره زاری روس را در خودروسیه ودر آسیا و بطور عام درساحه سیاست‌بین‌المللی، ازریشه‌تغیر داد . اتحادشوروی که طرفدار مبارزه آزادی ملل شرق برضد استعمار غرب بود، استقلال وپیشرفت این‌ممالك را در برابر استعمار اروپایی بحیث یك‌فتح سیاسی تلقی می‌کرد. همچنین اتحادشورو ی ازمداخله در امور داخلی این کشور ها اجتناب میکرد. ایران درسایهٔ چنین سیاست شوروی بودکه توانست آزادی خودرا تامین کند.اتحادشوروی به‌عنوان مشرق زمین - ترك وعرب وهند وایران وغیره -یادداشت بیسابقه وتاریخی خودرا اعلام کرده وتما م قرار داد های سر ی‌دولت زاری روس وتجزیه ترك وایران را ابطال نموده بود .اتحاد شوروی خوا هان‌رفاقت شرق درسیاست عدم تعرض بود. اتحادشوروی درمعاهداتی که مثلا باافغانستان وترکیه نمود، آزادی واستقلال کامل ملل‌شرق را تصدیق وجنبش های آزادی خواهی ملی آنا نرا شناخت واختیار ایشان را درانتخاب هرنوع حکو متی که‌خود بخواهند تائیدکرد. تطبیق این روش دولت شوروی برای خود اتحادشوروی نیز موفقیت بزرگی حساب میشد ، سپس روش شوروی وانعقاد معاهدات او بادول شرق عاری از مقاصد تبلیغاتی بود.البته این‌سیاست شورو ی ازنگاه پشتیبا نی جنبشهای آزادی خواهانه مردم وممالك شرق وعدم تجا وز برتما میت آ نها بنفع این کشور هانیز بود، افغانستان اولین دولت‌همسایه نزدیك شوروی‌بودکه مقدم برهمه استقلال دولت‌شوروی راشناخت وهمچنان دولت‌شوروی‌اولین‌دولت‌خارجی‌بودکه قبل ازدیگران استقلال افغانستان راتصدیق‌نمود.

دولت ایران وافغانستان :

قاجاری هااصلا ازترکمانان «اق‌قویو نلو »وجز ناقلین در ایران بودند که از طرف امیر تیمور گور گان آورد شده بودند . ایشان بعد ها دو لت قاجاری ایران را تشکیل نمودند . موسس این دولت آقا محمد قا جار مر د خشك وسفاك امابا اراده وکار آگاه بود. اوگرچه مردم کرمان راکور ومردم گرجستان راکشتار وولایت خراسان افغانی راتاراج کرد، اماتوانست که‌بعداز اختلال ها ی ملوك الطوایفی -پس‌ازمرگ نادرشاه خراسانی وکریم خان زند-وحدت سیاسی ایران راتامین نماید . این شخص نظر خوبی به‌افغانستان نداشت زیرا میخواست خراسان راتحت نفوذ خود درآورد . جانشینان آقامحمد برای مردم ایران وهمسایه ها یش باعث صدمه وخساره گردیدند . مثلا فتح‌علیشاه که‌از ۱۷۹۷ تا ۱۸۳٤یك مدت طولانی زما مدار ایران بود، چندین بار ازقشون روس شکست خورد ومعاهدا ت گلستان وترکما نچای را امضا ء وولایات گرجستان ،دربند، باکو، شیروان، گنجه

---

(۱) سراج التواریخ، جلد سوم، صفحه ۱۰۲٤

قره‌باغ ، ایروان ، نخجوان وغیره رابا‌پول‌غرامات جنگ بدولت‌روس تقدیم‌کرد.این‌تنها نبود ، فتح علی قلاده «حق قضاوت قونسلی» را درگردن دولت ایران گذاشت واز استقلال تام کشور صرف نظرنمود ،تااینکه مردم ایران بر آشفتند وگری بایدو ف سفیر روسیه زاری رادر تهران بکشتند ودر کرمان ویزد وغیره برضد دو لت بر خاستند .

دولت ایران دیگر درساحه سیاست بین‌المللی از ملعبه وبازیچه ئی بیش نبود، روس وانگلیس وفرانس هریك بمیل‌خود باقاجار یها بازی میکردند وسیاست ایران، ابی شده‌بود که‌شکل هرظرفی اختیار میکرد:در۱۸۰۰یکنفر نماینده انگلیس (سرجان ملکم)وارد تهران‌شد.دربارایران برای‌خوش‌آمدی انگلیس‌به‌فرانسوی‌هاکه‌مفیدتربودند گفت: اگرناپلیون هم وارد تهران شود اجازه ورود «به‌حضور قبله‌عالم » داده‌نخواهد شد (این «قبله‌عالم » فتح‌علی‌شاه بود). درعوض باانگلیسها معاهدات سیاسی و تجارتی عقد نمودند. معاهده سیاسی آن دارای پنج ماده بودکه دران راجع‌به‌افغانستان چنین گفته شده بود:

ماده دوم : هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم حمله به‌هند وستان بگیرد،پادشاه ایران یك‌سپاه «کوه‌پیکر» درافغانستان سوق‌خواهد نمود تااین‌کشوررا«خراب‌وویران» نمایدوسخت جدیت خواهد ورزید که آن‌مملکت «بکای‌مضمحل » گردد. ماده سو م: درصورت تمایل افغانستان به‌صلح، ایران این شر ط را جزء شرایط صلح خواهد ساخت‌که پادشاه‌افغانستان (زمانشاه)خیال حمله‌به‌هندوستان رابرای‌همیشه‌ازکله‌خود بیرون نماید. ماده چهارم : اگرپادشاه افغانستان بادولت ایران داخل جنگ شود ، دولت انگلیس هرمقداری لازم شود توپ ومهمات جنگی واشخاص لازم به‌ایـرا ن خواهد داد .

امافتح علی‌شاه شش‌سال بعدکه باز بفرانسه مقابل شدمعاهده شا نزده‌فقره‌ئی باناپلیون بست (می ۱۸۰۷) که‌دران گفته‌شده بود: ماده‌هشتم ــایران متعهدا ست که‌روابط سیاسی وتجارتی‌خودرا باانگلیس قطع کرده وفورابه او اعلان جنگ بدهد. درماده دهم فتح‌علی شاه متعهد شده بودکه افغانها رابرضد انگلیس متحد ساخته وبه هند حمله کند. طبـق همین قرار دادبودکه جنرال گاردان فرانسوی به‌ایران آمدو خدماتی انجام داد ولی بزودی فتح‌علی اورا ازایران براند ودرعوض باانگلیس هـا عهد نامه جدیدی (مارچ ۱۸۱۲)در ۱۲ماده امضاء نمود که به‌حکم ماده اول آن :ایران تمام معاهدات خودرا که‌باسایر ممالك اروپائی داشت منسوخ نمود. درمواد دوم و سوم این‌معاهده انگلیس تعهد کرده‌بودکه دردفاع‌ایران ازکشورهای خارجی باسپاه وپول کمك نماید. درماده پنجم ایران قبول کردکه درجنگ انگلیس با افغانستان ، کمك لشکری نماید .درماده ششم گفته شد که اگربین ایران وافغانستان جنگ‌شود، انگلیس بیطرف خواهد ماند.

همچنین فتح علی شاه که درتهران اله سیاست دولت زاری روس قرار گرفته بود، یکبار به‌اشاره اندولت درهرات نیز حمله نمود. ولی مردم افغانستان این حمله رابه عقب زده ومحمد میرزا پسر ولیعهد ایران عباس میرزارا ازهرات به‌ایران‌راندند. باچنین دستگاه ضعیف وبیحال دولتی ایران بودکه مردم ایران متحمل خسارا ت مادی ومعنوی بسیار گردیدند ، درحالیکه دربار واشراف کشور درسایه سازش با اجانب مشغول عیاشی های لگام گسیخته یی بودند، وروحانیون نجف وکربلا که‌تاثیر

زیادی در اجتماع ایران داشتند جیره ازهندوستان میگرفتند .شخص شاه هم (بقول مورخ مدقق ایران آقای محمود- محمود نویسنده مجلدات هشت گانه تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس چاپ تهران) ۸۰۰زن، ۳۰۰ فرزند و ۵۰۰۰ نواسه وکواسه داشت .اوبا مقام پادشاهی ازسفرای خارجی هدیه (یار شوه)میگرفت تاجا ئیکه هروقت نماینده ئی ازهندوستان یا انگلستان میرسید ، فتح علی‌شاه قبلا تحقیقات بعمل می آورد تابداند این نماینده جدید چه هدیه گرانبهائی برای او آورده است . هنگامیکه در ۱۸۱۲ سرگور اوزلی نماینده انگلیس بدربار ایران آمد درجمله سایر تحایف خود کالسکه ئی هم‌بشاه تقدیم کرد. فتح‌علی‌شاه درکمال مسرت خوددر کالسکه نشست ووزرای ایران چون حاجب الدوله وفرح الله ومیرزا حسن شیرازی را (در عوض اسپ) به‌کالسکه بست واین سو وآنسو بدواند و حظ برد. این‌تنهانبود صدراعظم ایران میرزا شفیع خان ازدیدن کالسکه مبهوت ومتحیر شدکه‌چگونه کالسکه میتواند هم به‌پیش حرکت کند وهم به‌عقب .

وزیر امورخارجه ایران میرزا ابوالحسن خان سالانه ۱۵۰۰ تومان از دو لت انگلیس مقرری‌داشت وبیشتر از ۲۰ سال علناً این معاش را از اجنبی میگرفت و همچنین‌سایروزرای‌ایران. پالمرستن‌درلندن به‌میرزاحسین خان‌نماینده‌ایران‌گفت:وزرای دولت‌ایران ازدولت‌روسیه‌مواجب‌ومقرری دارندوامورات‌راکلابخواهش‌آندولت‌میگذرانند. نماینده ایران چنین جواب داد: اگرفرضا اعلیحضرت امپرا تور اعظم دولت بهیه روسیه ازراه دوستی بادولت علیه (ایران) تعارفی یامواجبی وانعامی بیکی از نوکران (وزیران)دولت علیه بدهند، خلاف معاهده یی میان ماوشما نخوا هدبود، چنانیکه دولت بهیه انگریز مدت۲۰ سال متجاوز است که‌به میرزا ابوالحسن خا ن وزیر امور خارجه سابق دولت علیه مواجب میدهند وتا امروز دولت این معنی رابحث نکرده است .(۱)

فتح علی شاه وقتیکه جنرال گاردان سفیرفوق العاده ناپلیون‌را طبق درخواست انگلیس ها ازایران بیرون کرد، نماینده انگلیس «موریر »رابحضور خود خواست و درضمن صحبت راجع به‌ناپلیون : پادشاه ایران قسم خورد که بناپارت بوسیله من به این درجه ومقام رسیده است (!) ودر ظرف سال خواهید دیدکه معدوم خواهد شد (۲).پس کشوری چون ایران باوجود پادشاهی چنین ووزرای چنان ، نمیتوانست جز بازیچه ئی دردست دول استعماری اروپا باشد. به همین علت بود که مهدی علی نماینده انگلیسی در ایران (۱۷۹۹) بسهو لت توانست که دولت قاجار رابرضد افغانستان تحریك کند وقضیه مذهبی سنی وشیعه رابمیان آورد تازمانشاه نتواند هندرا از استعمار فرنگ‌نجات‌دهد.

محمد شاه جانشین فتح‌علی شاه که بدستیاری سفرای انگلیس وروس به سلطنت ایران رسیده بود، کشور را بیشتر درمرداب سیاست روس وانگلیس فرو برد ، خصوصاً بشکل اله بی جان دردست روس قرار گرفت وبه حمله به‌هرا ت پرداخت وخرابی بی سبب‌وبسیاری کرد. گرچه مردم‌افغانستان اورادرهم شکستندولی هدف استعماری که‌تولید نفاق بین افغانستان وایران بود کامیاب شد وبعد هادولت

---

(۱)محمود - محمود تاریخ روابط جلد ۲صفحه ۳۱۶ .. (۲) همین کتا ب جلد اول صفحه ۷۹

ایران رابدست اندازی درسیستان وهشتادان افغانستان واداشت . رویهمرفته همین بی کفایتی وسست عنصری حکومت قاجاری بودکه بالاخره منجربه تقسیم ایران بین مناطق نفوذ انگلیس وروس گردید وهم به افغانستان زیان رسانید . دولت‌قاجار ی ایران بعد از تجزیه کردن ولایت خراسان ا زافغانستان درسال ۱۸۰۳ تا نیمه قر ن نزدهم (از ۱۸۰۶ تا۱۸۵۶)یعنی درمدت ۵۰ سال «هشت بار»درهرات حمله کرد وبدون یکبار درتمام حملات خود ناکام شد.

ظاهراً مجلل ترین پادشا هان قاجاری ایران نصر الدین شاه بود که‌تقریبا نیم قرن سلطنت کرد (۱۸۴۸-۱۸۹۷). دراینوقت ایران ۲۸ ملیون روپیه بودجه‌سالانه ۱۸ ملیون روپیه صادرات و۸ملیون نفوس داشت .درزمان سلطنت نصرالدین شا ه کشور ایران در زیر بار ثقیل امتیازات دول استعماری مثل کمان خمیده شد .خطوط تلگرافی وکشتی رانی کارون وسایر منابع مالی ایران همه دردست اجانب رفت ومردم ایران به استعمال تریاك کشانیده شدند . درعوض ، نصر الدین شاه به تفرج در اروپا مشغول گردید وطفلك یازده ساله قاجاری (عزیز سلطان)را رتبه نظا می «فلدمار شالی » ایران داد. نصر الدین شاه در ۱۸۵۴ به‌روس مراجعه کردویك معاهده سری چهار فقره ئی بطرفداری روس (۲۸ سپتمبر ۱۸۵۴)بادولت زاری ببست . باز در خواست خودش رابرای داخل شدن در اتحاد باانگلیس باندولت پیش کرد ولی انگلیس اعتنائی نکرد . (۱)

نصر الدین شاه یکبار درهرات حمله کرد وحسام السلطنه غفلتاً داخل هرات گردید. اما ایران باجنگ انگلیس مقابل شد وفرخ‌سفیر ایران درپاریس توسط ناپلیون سوم ازدولت انگلیس تقاضای صلح ومعاهده ۱۸۵۷ رابا اندولت امضاء کرد. طبق همین معاهده بودکه ایران حکمیت انگلیس را درقضا یای متنازع فیهابین افغانستان وایران قبول کرد. انگلیس هانیز که ازطرف ایران مطمئن گردیدند د رتمام چنین قضایائی بحساب افغانستان دل دولت ایران رادردست گرفته و درسیستان‌وهشتادان به‌ضر ر افغا نستان حکمیت کردند .درهرحال نصرالدین شاه در جنگ مروبمقابل ترکمانها در هم شکست وقشون ایران به اسارت رفت ومثل برده‌گان‌فرو خته شد. واما افغانها که تجاوز دولت ایران را در ۱۸۸۵ در مو ضع هشتادان (ازمربوطات کهسان هرات) طردنمود ه‌بودند، درنتیجه‌حکمیت انگلیس کاریز های عمده هشتادان ومو ضع ایوبی رابه ایران دادند وتنها یازده کاریز مخروب دردست مالك اصلی (افغانستان)باقیماند . امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان در ۱۸۸۸ نامه‌ئی به وایسر ای هندوستان نوشت وسیاست انگلیس رادر کشور های آسیائی‌واسلامی تخطئه نمود واز استقرار دولت روس در اسیای مرکزی وخطر حمله اش درهندوستان واشغال آسیا وتهدید اروپا ، تحذیر کرد وضمنا راجع بدوستی انگلیس با ایران چنین گفت :

«..درمیان این خطرات مهیب درآینده به‌چه تکیه میدهید سلامت حکومت خودرا؟ احتمال دارد که شمابه اتحاد دولت ایران اعتماد دارید. باوجود آنهمه تجربیا ت گذشته چطور ممکن است که شما بازاین‌چنین خیال واهی درسر داشته باشید . مگر نمیدانید سلسله سلطنت حالیه ایران (قاجاری ها)دست نشانده دولت رو س است ؟ اعلیحضرت شاه وجمیع اولیای دولتی (ایران)در اطاعت وتملق امپرا تور

---

(۱)تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد ۲صفحه ۵۱۲

روس پرورده شده اند. وانگهی یك دولت پست فرومایه ضعیف‌وسست طبیعت پوسیده از هر گونه لهو ولعب ،مستغرق در قعربی انتظا می وفقر واحتیا ج ،چه میتواند بکند درمقابل اندولت قوی (روسیه) که‌بالفل در روی سینه‌آن‌نشسته ؟ ...»
(۱) . درحالیکه امیر عبدالرحمن خان قبلا نسبت به ایران نظری دیگری داشت وبرای تشکیل اتحادیه افغانستان وایران وترکیه ، کشور ایران را «کمراسلام »نام داده‌بود، واینك دسایس انگلیس مجال تفکری برای ایجاد چنین اتحادی نگـذاشته بـو د . لاردکرزن مشهور که ازتولید نفاق بین افغانستان وایران حظ میبرد در این مورد چنین نوشت :

«... احساسات غیر دوستانه طرفین (افغانستان وایران) د رقضیه حکمیت سیستان (انهم به‌دسیسه انگلیس)بیشتر شد ، مخصو صا امیر شیرعلی خان که از پناه دادن ایوب‌خان به‌ایران غضب ناك ترشد .اگر امروز این احساسات غیر دوستانه درحالت خمود است از جهتیست که امیر عبدالرحمن خان خطرناك ترازان است که بتوان باا‌و بازی نمود ویا اورافریب داد... اینهم باید عـلاوه‌شود که سپاه مهیب ومغرور امیر عبدالرحمن خان به‌لشکر ایران بانظر استهز انگاه‌میکنند ... بین سپاه پرمدعا وریش انبوه دار افغانستان و قشون ایران تفاوت بسیار است...»(۲)

درهمین سال ۱۸۸۸ بود که سردار محمد ایوب‌خان پناهنده سیاسی در ایران، بغرض حمله درهرات ازتهران تاخواف رسید اماناکام به‌مشهد برگشت . انگلیس ها خواستند این دشمن بی امان خودرا بغرض تهدید امیر عبدالرحمن خان در دست داشته باشند، پس نصر الدین شاه حاضر شد که سردار را محبوس کند وبدو لت انگلیس تسلیم کند. اینست که رکن الدوله والی مشهد سردار را درارگ مشهددعوت نمود که طبق امرشاه ایران اورا خلعت واجازه دهد تابهر طرفی میل دارد برود . سردار ۲۵۰ نفر مردان مسلح افغان باخود داشت وغافلانه وار د ارگ گردید، در حالیکه سه کندك عسکری ایران درکمین گاه حاضر بودند. پس سـلاح‌داران افغانی خلع السلاح وشخص سردار محبوس گردید. دولت‌ایران برخلاف راه‌ورسم معمو ل ، این پناهنده سیاسی ومهمان محترم خودرا به قنسل گری دولت دشمن او(انگلیس) تسلیم نمود. مکلین قنسل انگلیس سردار را براه تهران وبغداد درهندوستان‌انگلیسی رساند . سردار درهمانجا بماند تادیده از دنیا بست.

نصر الدین شاه بایك افغان دیگر نیز اینطور رفتار کرد ودر برابران جان‌خودرا ازدست داد. او سیدجمال الدین افغانی رابه آمدن درایران دعوت کردولی بعداز شنیدن ودیدن اقوال واعمال این‌ازاده مرد مشهور، درهم‌شد وامرکرد اورا درپشت یابوئی پا هاببستند ومحبوسا ازقلمرو ایران اخراج کردند .جمال الدین مغرور این اهانت را فراموش نکردویکی ازپیروان خودمیرزا رضای کرمانی را موظف نمود تا نصر الدین شاه را بضرب گلوله تفنگچه ازپادر آورد. ازهمین جابود که سیدجمال الدین متهم شد ومناسبات اوباکشور های شاهی اسـلامی تیره گردید ، تااینکه در اسلامبول بشکل غیر محسوسی ازبین برده‌شد ویا از بین رفت وهم پروپاگندی‌وسیع برضد این مرد مشهور مشرق زمین بعمل آمد .

---

(۱)محمود ـمحمود تاریخ روا بط ایران وانگلیس جلد ٤صفحه ۱۰۱۵
(۲)همین کتاب جلد ٥صفحه ۱٤٤٦

یکنفر از مورخین ایران دراین مورد ازنصر الدین شاه وصدراعظم او میرزاعلی اصغرخان اتابك دفاع کرده ، کشته شدن هردو رابه تحریك دولت انگلیس میداند، زیرا درانوقت تمایل آنانرا بدولت روس بیشتر میشنا سد ولهـذاچنین مینویسد :

«...ولی دستگاه عظیم انتیلجنت سرویس (لندن) برعلیه شاه (نصرالدین) واتابك (علی اصغر صدراعظم) بکار افتاد . سیدجمال الدین ازلندن به اسلامبو ل رفت وبیر ق اتحاد اسلام راتحت حمایت سلطان عبدالحمید بلند کرد ، میرزاملکم‌خان (وزیر مختار ایران درلندن) روزنامه قانون (جریده انتقادی واصلاحی علیه ادار ه مستبده ایران بود) راعلم کرد، در هندوستان درشهر کلکته موید الاسلام(نویسند ه ایرانی)روزنامه حبل المتین رابکار انداخت، پروفیسر براون که‌سنگ‌تمام عیار با بی هارابه سینه میزد درنطق ها وخطابه هاومقالات خود ازعدم امنیت مالی وجانی‌در ایران‌به‌تگ ودو افتاد ... »(۱).

گـویا نویسنده سید جمال الدین‌ومیرزا ملکم ومؤید الاسلام وبراون را دریك ردیف وازیك قماش میشمارد . درحالیکه چنین نیست وتفاوت بین جمال الدین وانان اززمین تا اسمان است: میرزاملکم خان ارمنی‌مامور وسفیر ایران درلندن بقول خود نویسنده امتیاز «لاتار» رادر ایران ازنصر الدین شاه گرفته ودر لندن بیك موسسه انگلیسی به‌قیمت چهل هزار پوند فروخت ، یعنی شخصی بودکه به‌پول‌اعتبارمیداد. جـلال الدین مؤید الاسلام نیز دریك‌مستعمره انگلیس ازادانه نشرا ت مینمود وکسی مزاحم اونمیشد . براون هم یکنفر انگلیس بودکه منافع دولت خودرا فراموش نمیکرد. اما سید جمال الدین که‌درتمام کره‌زمین یك‌وجب زمین نداشت وزن نخواست و فرزند نیاورد ووزارت وصدارت در هیچ‌کشوری طلب نکردچه چیزی میتوانست اورا به‌نفع‌یك‌کشور استعماری وآنهم‌انگلیس‌که دشمن‌کشور اومحسوب‌میشد وادارد؟ مگر دولت انگلیس باعث اخراج او ازهندوستان ومصر نبود ؟ جمال‌الدین‌والاترازان بود که دربندگی دیگری آید. اوچنانیکه برای‌افغانستان‌دولت مرکزی واصلاحات‌میخواست برای ترکیه وایران رژیم دیمو کراتیك طلب میکرد وبرای هندوستان ومصر آزادی از یو غ استعمار را خواهان بود. سید جمال الدین «اتحاد اسلام » رادرانوقت دربرابر استعمار فرنگ شعار میداد، نه‌برای تائید استعمار ،لهـذا این شعاربه منفعت‌دولت انگلیس نبود. آیااین بعید است که یك سیاست استعماری ،دشمن استعمار رامنسوب بخود نمود ه وتاثیر ارزش اورا در جوامع مدنظر متزلزل سازد؟

مظرف الدین شاه درسال ۱۸۹۷ به‌تخت ایران نشست وبه هوس تفر ج در فرنگ ازدولت روس دوبار قرضه گرفت وبادادن امتیازات ، نفوذ اندولت را درایران استوار ترساخت. صدراعظم او عین الدوله ازظلم بسیار مردم رابستوه آورد . ملاهای ایران قیام کردند وبه اصطلاح خود «عدالت خانه »خواستند . در پهلو ی آنان روشنفکران بایستادند ومشرو طیت را شعار دادند . مردم ازاین نهضت جدید حمایت ومبارزه عمومی را آغاز کردند. دولت انگلیس نیز ازاین نهضت دز مقابل سیاست روس طرفداری نمود. بالاخره دولت مجبورشد ومظرف الدین شاه فرما ن مشروطیت را امضاء کرد. رهبران مردم توانستند بزودی استعداد ولیاقت ملت ایران را در تنظیم اداره نشان دهند .ولی مداخله دودولت همسایه استعماری نگذاشت‌که

(۱) تاریخ روابط ایران وانگلیس اثر محمود ـمحمود جلد ٦صفحه ۱۷٦۸

مشروطیت قوا م گیرد، لهــذا ایران راعامداً در دریای هرج ومرج فرو بردند. درسال ۱۹۰۵ محمدعلی‌قاجار درجای مظفرالدین نشست واستبداد پیشتر ر اازسر گرفت. دوسال بعد(۱۹۰۷)ایران بین انگلیس وروس درمناطق نفوذ تقسیم گردید اماسیاست و نفوذو تاثیر روس برسیاست انگلیس میچربید ،زیرا دولت‌روس باتواضح کمک‌های مادی به ایران مینمود ومثل انگلیس ها تکبر خشك وخالی بخورد ایران نمیداد .البته مردم ایران دست ازمبارزه بر نداشتند تامحمدعلی سرنگون گردید واحمد میرزا درسال ۱۹۱۰ درجایش نشست ومجددا دم از مشروطیت زد .

امامداخلات روس وانگلیس ایران راتضعیف کرده بودتاجائیکه در جنگ جهانی اول (۱۹۱٤–۱۹۱۸) ایران لگدمال سپاه انگلیس وروس گردیدودیگر تــما میـت و استقلال کشور مفهوم نداشت تااینکه در ۱۹۱۷ دولت‌اتحادشوروی بعوض دو لــت زاری در روسیه بمیان آمد ومعاهدات وامتیازات سابق را ابطال کرد وایران نجات یافت.روش انگلیس وروسیه زاری درایران داستان مفصل ورقت انگیزیست که هر انسانی ذی حسی راملول وغضب ناك میسازد .در هرحال بعداز جنگ جهانی او ل ایران از گرداب نیستی برامد ومتعاقبا خاندان قاجار برافتاد ودرراس دولت یکمرد نظامی (رضا شاه) قرار گرفت. اودرسا یه‌یك استبداد نظامی وخفه کننده ئی کشور ایران راوحدت ومرکزیت سیاسی بخشید وبه اصلاحات بسیاسی ونظامی ، اقتصادی وفرهنگی دست زد. واین مقارن باتغیرات سایر ممالك مشرق زمین بود. درافغانستان شاه امان الله خان، در ترکیه مصطفی کمال ، درمصر سعد زغلول، در عراق امیــر فیصل ودر عربستان ابن سعود رهبران این اصلاحات بودند. افغانستان در ایــن‌دوره باکشور ایران برخــلاف دوره تسلط استعماری ، باب دوستی تاریخی وهمجوا ر ی راباز کرد.

درجنگ دوم جهانی دولت انگلیس ازترس حمله احتمالی المان در شر ق وبمقصد تامین خط ارتباط بامتحد خود دولت شوروی، دراگست ۱۹٤۱ با دو فرقه عسکر ویك کندك تانك ودودسته طیاره انگلیسی وقشونی ازشوروی ، درایران حمله کردند وبه اسانی معادن نفت وراه های ارتباط کشور راتا خلیج فارس اشغال کردند. همچنین اهواز وخرمشهر وآبادان راگرفتند وبلافاصله برای گرفتن پایتخت ایرا ن حرکت کردند . درطی همین حمله کوچك معلوم‌شد که دولت استبدادی ایران فقط در داخل کشور ، خودش رامجلل ومطنطن نشان میداد وملت خودرا درزیر تهدید و تخویف نگهمیداشت، درحالیکه درمقابل‌مهاجم خارجی‌از طبل‌میان تهی ارزش‌بیشتری نداشت ، زیرا ازحمایت توده های مردم خود مُحروم بود. لهــذاقوا ی انگلیس و شوروی به آرامی داخل تهران گردید ورضا شاه که‌قبلا خواهش متارکه‌از افسرا ن، مهاجم نموده بود، بدست مهاجمین ازسلطنت ایران خلع ودر یوهانسبرگ تبعید گردید تادر ۱۹٤٤ درهمانجا بمرد. سلطنت ایران به محمدرضا شاه پهلوی (شا ه کنونی)داده شد .درهجوم انگلیس وشوروی درایران ، ازتمام اردوی دشمن فقط ۲۲ نفرکشته شدو۲٤ نفر زخمی گردید ند وبس، قوای ایران یاتسلیم شدند ویافرار نمودند، واین خود درتاریخ جنگ‌کشور ها بیسابقه بود .

چهارم

جنگهای فیودالی و تشکیل‌دولت محمد زائی

جنگهای فیودالی (از ۱۸۱۸ تا ۱۸۳٤):

از قرون اولیه میلادی تا قرن نزده‌هم درطی تقریباً یکنیم هزارسال اساس‌زنده‌گی اجتماعی افغانستان برپایه یك اقتصاد طبیعی و فیودالی قرار داشت که صنایع دستی دهقانی متمم آن بود . قسمت عمده زمین در دست طبقه حاکمه (فیودالان) بود ، و دهقان با آلات و افزار کهنه زراعتی فقط میتوانست تا هشت جریب‌زمین را کشت وکار و رسیده‌گی نماید . در صورتیکه آلات زرع و حیوانات از خود دهقان میبود ، درشکل مساعد ترین نصف محصول زمین را بمزد خود میگرفت . چون‌حاصل هر جریب زمین در حدودچهل سیر کابل میشد ، سهم دهقان حاصل چهار جریب مساوی ۱٦۰ سیر کابل (دوخروار) بود . اگر خانواده دهقان چهار نفر بود ، حاصل کار یکساله او تنها خوراکه ایشانرا به سختی کفایت میکرد، درحالیکه دهقان مجبور بود نصف حاصل‌خود را بمصرف پوشاکه باب و غیره مایحتاج‌خانواده برساندو از غذای‌فامیل بکاهد.زنده‌گی چوپان ازحیات دهقان پایانتر وساده تربود. روحانی درپهلوی فیودال قرار داشت و دولت درراس هردو. هرقدرازقدرت دولت مرکزی کاسته میشد درمطلق العنانی ملوك الطوایف افزوده میشد . اعاشهٔ فیودالان ،روحانیون ودولت با خدمت بیگار و جنگ برذمه دهقان بود . این‌رژیم اجتماعی و اقتصادی فیودالی هر قدر در استثمار از دهقان شدت میبخشید ، همان قدر افغانستان از سیر تکاملی عقب میماند، و از طرف دیگر جنگهای داخلی و خارجی اوضاع اجتماعی را پیچیده تر میساخت . این جنگها در سه ساحه بعمل می‌آمد :جنگ طبقاتی دهقانان بافیودالان ، جنگ فیودالها بافیودالها ، و جنگ تمام مردم کشور علیه تجاوز خارجی . این جنگها که بعضاًمنجربه‌تضعیف و یا سقوط و تبدیل دولت میگردید ،گاهی‌زمینه بدست فیودالها میداد که از آن برای‌کسب اقتدار خود استفاده بیشتر کنند .

در قرن نزده‌هم این جنگهای فیودالی در کشور به ذروهٔ اعتلای خود رسید و در سراین جنگها پسران سردار پاینده خان قرار گرفتند . سردار پاینده خان ۲۱ پسر داشت که ١٦ نفر آن درتاریخ قرن نزده افغانستان نقش سنگینی داشتند ، بدینقرار: اسلامخان ، وزیر فتح خان ، نواب اسد خان ، نایب‌تیمور قلی خا ، نواب عبدالجبارخان سردار محمد عظیم خان ، سردار پردل خان ، نواب عبدالصمد خا ن، سردار عطا محمد خان ،سردار شیردلخان ، سردار‌یار محمد خان ، سردار دوست محمد خان ، سردارکهندلخان، سردار امیر محمد خان، سردار طره باز خان ، سردار سلطان محمد خان ،سردار رحمدلخان ،سردار سعید محمد خان، سردار مهر دلخان سردار جمعه خان و سردار پیر محمد خان. این ها بعد از گرفتن اقتدار در ولایات افغانستان لقب «سرداری»برای خود قبول کردند ، و درطول‌یکنیم‌قرن‌تعداد اولادو احفادشان تقریباً در حدود هفت هزار نفر رسید .

سردار پاینده خان د رزمان زمانشاه ابدالی داخل یك توطئه سیاسی بر ضد شاه گردید ودر جمله توطئه کننده گان کشته شد .وزیر فتح خان پسر او به انتقام پدر در انهدام دولت زمانشاه سهم فعالی گرفت ، ولی او هم از طرف شاه محمود کشته‌گردید. برادران او دولت شاه محمودراسقوط دادندو خود در قسمتی‌از افغانستان مسلطشدند. ولی اینها در طی ۲۰ سال نتوانستند دولت مرکزی تشکیل ووحدت سیاسی‌افغانستان را حفظ نمایند . جنگهائیکه اینها مکرراً د رسرتا سر مملکت در طی سالهای طولانی

مشتعل ساختند و دولت‌مرکزی‌را از پا در انداختند ، منجر به تنزل اقتصاد و تجارت و زراعت و صنعت وانحطاط‌سیاسی‌گردید،زنده‌گی دهقان وپیشه‌ور که مهمترین طبقات اجتماع واصلا منبع ثروت وفرهنگ بودند، بدتر وپریشانتر گردید ،واین عمده ترین علت عقب مانده‌گی کشوردرطول بیشتر از یك قرن دیگر گردید .

در هر حال بعد ازکشته شدن‌وزیر فتح‌خان برادران او به انتقام و کسب اقتدار برخاستند . سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر درسال۱۸۱۸سرداردوست محمد خان برادر خود را با قشونی از کشمیر به‌پشاور و کابل فرستاده ،و خودشاه شجاع‌ابدالی را که‌در شکارپور ساکن بودکتباً به‌پادشاهی افغانستان دعوت نمود . سردار دوست محمد خان در پشاوردرعوض شاه شجاع برادر او شهزاده ایوب را به پادشاهی‌برداشت و خود در کابل کشید و باسازش‌مخفی‌باعطا محمد خان ، معاون شهزاده جهانگیر (نواسه شاه محمود) حاکم کابل، جهانگیر را فراری و کابل راتسخیر وعطا محمد خان همپیمان خود را کور کرد و هم شهزاده سلطانعلی برادر شاه شجاع را علی‌الرغم ایوب شاه به پادشاهی‌وخودش رابوزارت اعلان نمود . از دیگر طرف سردار محمدعظیم خان حکومت کشمیر را به برادر خودنواب‌عبدالجبار خان داده‌و خود از کشمیر وشاه شجاع از شکارپور در پشاور رسیدند . محمد عظیم خان بر عکس وعده و میثاق خود ، شاه شجاع رادرهم شکست وبفرار درشکارپور مجبور نمود وخود باایوب شاه بکابل کشید. حالادوبرادر (محمدعظیم ودوست محمدخان) دوبرادر (ایوب‌شاه وسلطان علی‌شاه)را دردست داشتند. محمدعظیم‌خان درسال ۱۸۱۹ سلطانعلی را ازتخت‌کابل و دوست محمد خان را ازوزارت کابل برانداخت و هم بعد ها سلطانعلی را بدست‌اسمعیل پسر ایوب‌شاه‌در کابل‌بکشت .از این بعد ولایات شمالی‌و مرکزی افغانستان(بدخشان، تخارستان ، بلخ، میمنه و هزاره جات) زیر اداره حکام محلی شکل مجزا و ملوك‌الطوایفی گرفت .هرات تحت اداره شاه محمود باقیماند ، کابل به سردار محمد عظیم خان،غزنی به سردار دوست محمد خان ،پشاوربه‌سردار‌یارمحمد خان (بعد ازمرگ سردار عطا محمد خان) ، کشمیر به نواب عبدالجبار خان، قندهار به سردارپردلخان(بعد ازمرگ شیر دلخان) ،دیره‌جات (دیره غازی ودیره اسمعیل)بنواب محمدزمان خان- داده‌شد. به این صورت افغانستان بشکل ملکیت موروثی بین برادران محمد زائی ترکه وتقسیم گردید .

دشمن‌خارجی(دولت سکهه پنجاب)که چنین دید بتدریج اتك ، پشاور وکشمیر را مثل ملتان ازافغانستان جدا وبه پنجاب الحاق نمود. رنجیت سنگ که برای‌تجزیه ولایات شرقی افغانستان هم قوی بود و هم از طرف انگلیس تشویق و تحریك میشد ، از اختلال افغانستان‌واختلاف‌داخلی برادران محمدزائی استفاده بسیار کرد . زیرا او طبق معاهده‌ئی که با انگلیس داشت نمیتوانست بعبور دریای ستلج ، در هند بسط‌نفوذ نماید ، لهذا متوجه افغانستان گردید . رنجیت در سال۱۸۱۸، که برادران محمد زائی بگردن‌دولت ابدالی افتاده بودند ، ولایت ملتان را در طی جنگ‌شدیدی اشغال و قتل عام کرد . در حالیکه مظفر خان‌حاکم افغانی و شهنواز خان پسرش با تمام قشون ساخلوی افغانی در میدان جنگ کشته شده بودند . از آن بعد رنجیت در پشاور تاخت و بالاحصار را آتش زدوشهر را به جهانداد خان افغان پسر عطا محمد خان حاکم‌سابق کشمیر داد . در ۱۸۱۹ رنجیت قشونی به قیادت مظفر جنگ در کشمیر اعزام و اشغال نمود و نواب جبارخان فرار کرد . رنجیت چنانیکه حکومت و مالیات سالانه‌ملتان را در بدل دو ملیون‌پنجصد هزار روپیه در سال به رکن الدوله صادق خان داده بود ، اینك حکومت کشمیر ومالیات‌سالانه آنرا در بدل‌پنج ملیون سه‌صد هزار روپیه درسال به‌ظفر جنگ بهادر داد . در ۱۸۲٤ رنجیت توانست که افغانهای آزادی خواه رادر کناره‌اتك شکست دهد ،زیرا سردار‌یار محمدخان مالیات‌قلمرو خودرا باتحفه ها برنجیت سنگ تقدیم کرده بود. رنجیت که دیره جات را تسخیر کرده بود ، در سال ۱۸۳۲

مالیات سالانهٔ دیره‌غازیخان‌رابه دوصد وبیست و پنج هزار روپیه به صادق محمد خان اجاره داد .

حکام محلی سند و بلوچستان نیز باکجداروموریزی که‌داشتند ، استقلال محلی خود را تحکیم نمودند . نتیجه این ترکه و تقسیم افغانستان بین قوتهای متعدد ومتخالف این شد که هریك از ملوك الطوایف درداخل‌حدود قلمرو کوچك خود،مالیات و عوارضی از مردم بگیرد، ودرعین حال از تاخت و تاز امرای دیگر هراسان زنده‌گی کند .عایدات محلی این روسا فقط کفایت مصارف شخصی ونظامی ایشان را مینمود و بس .لهذا دولت مرکزی‌افغانستان باتمام‌تشکیلات ملکی‌ونظامی‌دوره ابدالی‌ووزارت خانهاوارد و وخزائن آن ازبین رفت‌واداره ولایات کشور بشکل ابتدائی ومحقری درآمد. سردار هرولایت بدون قاضی و منشی‌ومحاسب ،دیگر نیازی بتشکیلات اداری وتوان مالی برای نظم وانکشاف امور اجتماعی محل نداشت . خصوصاً که این سرداران محلی در سردفاع و تجاوز در برابرهم دیگر بدشمنان خونی تبدیل شده بودند . این زد و خوردهانه اینکه فرهنگ وصنعت و تجارت داخلی و خارجی‌را معدوم مینمود ، بلکه مردم را در زیر فشار و تحمیلات کمرشکن‌دائمی‌نگهمیداشت وفشار فیودال روز بروز بیشترمیشد . زیرا سرداران محلی‌برای حفظ و تقویه خود دربرابر رقبا، به‌جلب فیودالهای کوچکتر میپرداختند و این احتیاج سرداران بزرگ، سبب آزادی بیشتر فیودالهای کوچك در تحمیل دلخواه بالای مردم میگردید. دربین این ملوك الطوایف تنها اداره ولایت‌هرات منظم تر و متشکل تربود، زیرا هنوز بقایای تشکیلات اداری قدیم موجودو مرد با کفایتی چون وزیریار محمد خان درراس‌ادارات‌حکومتی قرار داشت .

سرداران محمد زائی نه اینکه از انهدام ملوك الطوایف و حکومت ابدالی هرات در افغانستان و از دفاع دولت سکیه در حواشی افغانستان عاجز و ناتوان بودند ، بلکه خود مروج ملوك الطوایفی وتجزیه وتقسیم کشور میشدند .برادران محمد زائی چون درداخله دشمن همدیگر بودند ، گاهی بر ضد همدیگر بخارجی میپیوستند . چنانیکه سرداران پشاور بارنجیت سنگ متحد شدند و سرداران قندهار دم از دولت خواهی ایران زدند ،در حالیکه برخ‌همدیگر شمشیر ازنیام میکشیدند . این بیماری نفاق داخلی سالهای بسیاری در بین خاندان سرداران ،حتی در وقتیکه دولت مرکزی هم تاسیس کرده بودند (زمان امیردوست محمدخان وامیر شیرعلیخان)، بشکل یك‌مرض مزمن میراثی دوام نمود و در سر آن‌استقلال افغانستان وولایات شرقی کشور فدا شد .

سردار محمد عظیم خان درسال۱۸۱۹بنابدعوت میران محلی سند لشکری بدان سمت کشید تا قشون انگلیسی را که بنام تعقیب وقلع داره دزدان داخل سند شده بود ، اخراج کند . ولی انگلیس ها قبل ا زورود او سند را تخلیه کرده بودند وسردار باقسمتی‌ازبرادران‌خود براه بولان داخل سند شد .شاه شجاع که تاهنوز خود راپادشاه سند میدانست ازبرابر قشون سردار از شکارپور عقب کشید و درلودیانه رفت.سردار محمد عظیم خان مالیات باقیمانده سند را از میران آنجا طلب نمود. ولی برادرانش که در اردوی او بودند ،درخفابامیران‌سند ساختند و سرداردوست محمد خان و سردار شیر دلخان و سردارپیرمحمد خان‌هر یك فی‌نفریکصد هزار روپیه از میران سندخواسته وبا قطعات عسکری خود از اردوی سردار محمد عظیم خان جدا شدند . سردار که‌تنها مانده بود از یکنیم ملیون‌روپیه مالیات سند منصرف شد و بکابل برگشت و حکومت شکارپور بنایب ملامومن غلجائی داده شد . بعد ها سردار رحمدلخان از قندهار عوض او مقرر شد. سردار بعداز ورود درکابل توسط نواب عبدالصمد خان،سرداردوست‌محمد خان را که درغیاب او در کوهستان جا گرفته بود ، از آنجا اخراج کرد . دوست محمد خان‌نزد برادران‌پشاوری خود رفته وحکومت کوهات را حاصل نمود . سردار محمد عظیم خان بغرض اخذ مالیات از کابل‌به پشاور رفت و دوست محمد خان را از کوهات برطرف

و جایش رابه کاکای خود رحیم داد خان‌داد . او در بازگشت به کابل غزنی را مجدداً بدوست محمد خان ،سپرد.دوست محمد خان علیه برادر قیام کرد ، محمد عظیم خان سوقیات نمود و دوست‌محمد خان بعداز جنگ تسلیم شد . این وقت دولت سکهه‌پنجاب در دیره‌اسمعیل سوقیات نمود و آنجا را در ۱۸۲۱ تسخیر نمود . سردار محمد عظیم خان‌خواست بمقابل‌سکهه‌رود ولی‌برادران‌او نپذیرفتند دولت‌سکهه دلیرتر شده ودر ۱۸۲۲ در پشاور عسکر کشید . عظیم خان باخزانه اندوخته خود بمقابله رفت .این خزانه که ازمردم‌کشمیر و غیره جا ها در حدود دو ملیون و هفتصد هزار روپیه جمع شده بود ،آنرا زسردار جدا نمیماند . تا رسیدن سردار در ساحل سند ، قوای‌رنجیت قلعهٔ اتك رادر کناره سند گرفته بود ودرنو شهره کناره چپ سند معسکرداشت . قبایل افغانی یوسف زی و ختك وافریدی برای طرد دشمن برخاستند و در نوشهره ریختند. اما توپخانه منظم سکهه وجنرال‌های اروپائی او (ایلردوونجورا) مبارزین افغانی را درهم کوفتند ،درحالیکه سردار محمد عظیم خان باخزانه خود در سا حل راست سندایستاده واز دور تماشامیکرد وهمینکه فشاردشمن رادید ،بدون جنگ برگشته‌باخزانه‌در پشاور آمد (۱). عظیم خان بدون درنگ راه جلال آباد و کابل را برداشت و در کوتل لته بند در ۱۸۲۲ بمرد .خزانه او بدست پسرش‌سردار حبیب اله خان افتاد . در این گریزبدون‌جنگ سردار محمد عظیم خان ، برادرش سردار‌یار‌محمد خان نیز دست‌داشت،زیرا اودر خفیه بارنجیت سنگ ساخته بود که اگر رنجیت غلبه کندپشاور را در دست اوبگذارد، پس به‌سردار محمدعظیم خان اطلاع غلط دادکه‌قشون رنجیت بالای خزانه سردار درقلعهٔ مچنی ریخته است . سردار حفظ خزانه را برحفظ پشاور ترجیح داد و فرارکرد .

رنجیت به عجله پشاور و اشنغر را در مارچ ۱۸۲۳ مسخرنمود و حکومت آنجا را به سرداران پشاوری (یار محمد خان وسلطان محمد خان و غیره) داد ، از این وقت سرداران مذکور داخل خدمت دولت‌سکهه پنجاب گردیدند (۲). برادران محمد زائی قندهار نیز برای قبضه به خزانه سردار محمد عظیم‌خان فوراً سردار پرداخان را بکابل اعزام کردند . او در کابل ایوب‌شاه را محبوس و شهزاده اسمعیل‌پسرش را کشته و سردارحبیب‌الله خان را در بدل پول به حکومت کابل ابقا نمود . خودش به قندهار عودت کرد و محمدمراد پسر دیگر ایوب شاه را بکشت . ششماه از حکومت حبیب‌الله نگذشته بود که سردار دوست محمد خان از پشاور درکابل‌آمد ودر برانداختن برادر زاده مشغول فعالیت گردید . سردار دوست خان به اتفاق برادران دیگر خود چون سردار امیر محمد خان‌ونواب‌عبدالجبارخان در کوهستان ولوگر لشکری فراهم کرده بکابل حمله نمود . سردار حبیب اله خان‌محصور شد و از کاکاهای قندهاری خویش کمك خواست . پردلخان باردیگر کابل آمد ، اما با حبیب‌الله خان نساخت و برگشت. دوست محمدخان هم‌دربدل‌حکومت غزنی ووردك با حبیب اله خان صلح کرد، ولی بعد از کمی مصالحه را بشکست‌وبه‌کابل حمله نمود .حبیب‌الله‌خان دربدل مقداری پول نقد بااو داخل متارکه ومذاکره شد. دوست محمدخان به‌غزنی برگشت و شیر دلخان از قندهار بکابل رسید و امور حکومت را در دست خود گرفت . شیر دلخان مقدم برهمه سردار حبیب‌الله‌خان وسرداردوست محمد خان را محبوس و خزانه موعود را تصرف‌نمود. آنگاه‌حبیب‌الله را در لوگر فرستاد و صد هزار روپیه بدوست محمد خان داد و رها کرد .حبیب‌الله جوان جاهل و بی بند وباری‌بود که بدون ازعیاشی وبلهوسی کاری نداشت تاآنکه خزانه پدرش ا زدست رفت و خود در خدمت سردار دوست محمد خان ماند وبازنزد کاکاهای پشاوری خودرفت وازآنجا به‌لال‌پوره‌وجلال آباد آمد . مردم برضد اوقیام کردند واونزد کاکاهای قندهاری خودرفت امادر آنجاهم‌گذران او

---

(۱) دپشتنو تاریخ جلد اول صفحه ۲۴۰-(۲) دپشتنو تاریخ جلد اول

نشد و به رنجیت سنگ پناه برد ودر دیره‌غازی خان مقیم گردید . بالاخره زن و فرزندان خودرا بکشت ودر دریای سند انداخت ونام ونشانش برافتاد . (۱)

دوست محمد خان‌مادرحبیب‌الله‌خان‌را نکاح کرد تاجانشین برادر خود محمدعظیم خان گردد. او با سرداران پشاوری سراً داخل مفاهمه شد و به اتفاق آنها شیر دلخان را در کابل محاصره کرد . سردار پردلخان از قندهار به کمک‌شیر دلخان رسید و جنگهای خونینی در سالهای ۲۴ـ۱۸۲۵ بین برادران واقع شد . بالاخره مردم که از اوضاع برادران محمد زائی‌بستوه آمده بودند ،مداخله‌کرده‌وصلح را بر قرار ساختند . برادران محمد زائی هم عهدی بر روی قرآن ببستند و حصص متصرفه افغانستان را مجدداً بین خود تقسیم کردند . اصل نسخهٔ خطی این عهد نامه برادران محمد زائی طوریکه مورخ احمد علی کهزاد ذکر میکند ، در موزه کابل محفوظ وعیناً بدینقرار است:

«چون دراین وقت بتاریخ‌عشر اول شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲(هجری قمری مساوی ۱۸۲۶ میلادی) بودکه بعداز منازعه ومناقشه که مابین مابرادران‌بظهوررسیده وشهر دار السلطنه کابل راسردار دوست محمدخان تسخیر نموده، همه برادر ها و برادرزاده هابه جهت اصلاح‌واتفاق وخیر خاندان (!) مجتمع شده بجهت انتظام امور دولت واستحکا م بنیادسلسلهٔ خودها(!)صلاح برهمین‌کردیم که: ملك کـو هـا ت وانکووتوابعات آنرا نواب‌عبدالصمد خان متصرف باشد ، و ملك پشاور و هشنغر و خالصه جات و غیره متعلقات آنجا را سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان وسردار سید محمد خان وسردار پیرمحمد خان متصرف باشند ، وملك دار السلطنه کابل و کوهدامن و خالصجات و توابعات آنراسردار دوست محمد خان و سردار امیر محمد خان متصرف باشند ،و مالیات و معاملات طائفه غلجائی و دارالسلطنه کابل را نواب‌عبدالجبارخان متصرف باشند، و ملك لوگر و چرخ و تاجکیه و میدان و غوربند و خالصه لهوگرد را سر دار حبیب الله خان و سردار محمد اکرم خان و برادران او متصرف باشند که بدین موجب از قرار تفصیل ذیل هرکدام‌ملك خودهـارا... واز ابتدای سنه تنگو زئیل سال‌نو ،سردار دوست محمد خان مبلغ يك‌لك(صدهزار)روپیه از بابت مالیات کابل سال به سال بضامنی نواب عبدالصمد خان در وجه سردار یار محمد خان از قرار اقساطماه‌به ماه میرساند . و چون نواب عبدالصمد خان ریش سفید و بزرگ همه برادران میباشد و اصلاح همه برادران به جهت «خیر خاندان»(!) به اتفاق سردار دوست محمد خان در کابل سکونت میکند . اگر چنانچه سرداریار محمد خان یاسردار سلطان محمدخان یاسردار سعید محمدخان یاسردار پیر محـمـد خان یـا متعلقات آنها، ظاهراً یا باطناً خللی درملك کوهات وانکو که متعلق نواب عبدالصمدخان است نموده،در ملك و مال او دخل و تصرف کنند ، یا آنکه سردار دوست محمد خان منسوبان و متعلقات سرداریار محمد خان را ظاهراًو باطناً از اورو گردان نماید ، و یا به ملك آنها دخل‌و تصرف‌کند،عهد شکن و دشمن خدا و رسول خدا و همه برادران و برادرزاده ها خواهندبود ،و برادران و برادر زاده ها همه بالا تفاق به آنها دشمنی و مخالفت کنند، هرگاه نکنند دشمن خدا ورسول باشند. ودر خصو ص يك لك‌روپیه‌که از ابتدای سال تنکوزئیل سردار دوست محمد خان بضامنی نواب عبدالصمد خان‌متعهد شده و قبول کرده سال به سال از قرار اقساط ماه به ماه به سردار یار محمد خان برساند ، هرگاه تفاوت کند ونرساند ، عهد شکن ودشمن خداورسول وهمه برادران خواهدبود ،وبرادران بااودشمنی کنند، هرگاه نکنند دشمن خداورسول‌خواهند بود . چنانچه برادران سکنهٔ قندهار همین تقسیم و قرار داد را قبول نکرده انحراف نمایند واراده و عزم این ملك هارابکنند،همه برادران باجمعیت خودها بالاتفاق‌کمر بسته ، با برادران قندهاری (سردار شیر دلخان ، سردار پردلخان، سردار کهند لخان و سر دار

---

(۱) کتاب افغانستان در قرن ۱۹ـص۵۰

مهر دلخان)دشمنی و مخالفت بکنند و نگذارند که از حد قندهار تجاوز و تفاوت نمایند. و هر گاه سردار یار محمد خان به عمله جات و نو کر خود که سکنای کابل باشند از بابت زمینداری آنها چیزی بدهد، در همین تنخواه یك لك روپیه از قرار حوالهٔ او محسوب شود. وهر کدام از برادران و برادر زاده که از این سخن و عهد و پیمان تفاوت کنند و از همین قرارداد دوتقسیم اختلاف نمایند ،به لعنت خداو نفرین رسول گرفتار و از دین جناب مصطفوی بیگانه ،و کافرمطلق ,و به چهار مذهب نا مسلمان باشیم. بهمین عهد ومیثاق برادران وبرادر زاده هاهمه با یکدیگر دوست وازنفاق وکدورت که قبل از این باهم داشتیم در گذشتیم و با همه دوست و مهربان شدیم. این چند کلمه به طریق عهدنامه قلمی شد .تحریر شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲» (۱).

اما بعد از تقسیم مجدد کشور بین سرداران محمد زائی ، سردار رحمدلخان حاکم سند از قیام سندی‌ها ترسیده و به قندهار فرار کرد ومیران سند از افغانستان جدا شدند . سردار شیر دلخان هم درقندهار بمرد و پردلخان برادرش جای او را گرفت .در پشاور بعد از مرگ سردار عطامحمدخان ،حکومت در دست سردار یار محمد خان و حکومت کابل در دست سردار سلطان محمد خان باقیماند . اما سرداردوست محمد خان در ده سبز باقشون سلطان محمد خان در آویخت و مردم کابل خود سلطان محمدخان رادر بالاحصار محاصره کردند .سلطان محمدخان در ۱۸۲۷ بالا حصار را رها کرده وبه پشاور رفت .سردارا ن قندها و پشاوربر ضد دوست محد خان ائتلاف کردند . پردلخان عوض تامین سند بقصد کابل حرکت کرد . دوست محمد خان جلو او را در مقر گرفت. اما کالرا سپاه بیگناه هر دو برادر را درو میکرد ، پس هر دو از هم جدا شدند وبه اینصورت زابلستان وکابلستان وکاپیسا وپروان زیر اداره مستقل سردار دو ست محمدخان باقیماند .

مراکز ثلاثهٔ عمدهٔ برادران محمدزائی کابل وقندهار وپشاور بود که اولی دارای دوازده هزار عسکر سواره و پیاده و منجمله یك فوج منظم پیاده و چهارده توپ وسالانه یك ملیون و هشتصد هزار روپیه (از آنجمله دو صد و پنجاه هزار روپیه مالیات کابل) بود. دوست محمد خان در مالیات کابل پنجاه هزار روپیه افزود و تجار ارمنی و یهود را از کابل بواسطه فشار براند . قندهار نه هزار سواره وشش توپ و تقریباً یك ملیون روپیه مالیات سالانه داشت که بین برادران تقسیم میشد .اما مردم از پردلخان ناراض بودند تادر سال ۱۸۲۹ او بمرد و جایش را سردار کهندل خان گرفت . پشاوردارای سه هزار نفر عسکر پیاده و سواره وشش توپ بود ، مالیات بسیار کم داشت و از آنجمله سالانه مقداری برنج و صدرأس اسپ بدولت سکهه پنجاب مالیه پرداخته میشد . حکومت پشاور بعداز مرگ سردار عطامحمد خان به سردار یار محمد خان وبعد از کشته شدن او اینك به سردارسلطان محمدخان رسیده بود . این سردار اطاعت رنجیت سنگ را اختیار کرده بود وهم یك پسرش بحیث کروگان دردر بار لاهور میزیست ودو برادرش یکی در کوهات و یکی در اشنغر حاکم بودند . البته رنجیت مجبور بود که حکومت پشاور را بیکی از سرداران افغانی و باج گذار خود بگذارد ، زیرا مردم تن به انقیاد مستقیم سکهه نمیدادند .الکساندربرنس درسال ۱۸۳۲ درراه سفر بکابل ، سردار سلطان محمد خان حاکم پشاور را نیز ملاقات کرد و راجع به او چنین نوشت :(سردار ۳۵ساله خواهان قدرت بیشتر وهم شخص تعلیم یافته وباسواد وقابل وخوش اخلاق وصاحب دستر خوان وسیعی است،عدهٔ از خانهای قدیم شب و روز در دوراوحلقه زده و در دسترخوانش نان میخورند ، سردار شخصاً به امور حکومت رسیده گی میکند و دربارش پراز شور وغوغای عارضین است، درحالیکه این دعاوی هیچ کدام به فیصله نی

---

(۱) در زوایای تاریخ معاصر افغانستان تالیف احمد علی کهزاد طبع کابل سال ۱۳۳۱ شمسی ص ۲۵-۲۷

نمیرسد .) (۱)

در هرحال دردوره برادران محمدزائی حادثه مهمی د رولایات شرقی افغانستان بعمل آمد و آن عبارت‌از قیام مردم برهبری سید احمد بریلوی برضددولت سکهه پنجاب بود. سید یك عالم مذهبی و مرد متقی و دلیری بود. او در اوایل جز مامورین نواب امیر خان پنداره‌قرارداشت که‌درشمال هند جنگهای متعددی با انگلیس ها کرده بود . ولی بعد ازآنکه امیر خان با انگلیسها سازش نمود و نوابی تونك را گرفت ، سید خدمت نواب‌را ترك کردومرتاض شد و بعد ها بدهلی رفت و یکنوع‌اصلاحات مذهبی را آغاز نمود .او «اهل‌قران »بود وجز قران وحدیث موافق قران، دیگر چیزهارا بدعت‌میشمرد. ملاهای منور مخصوصاًمولوی‌شاه اسمعیل‌و ملاعبدالحی که‌از مشاهیر‌علمای مذهبی‌بودند باعدهٔ ازمردم به‌سید پیوستند .سید جمعیت مجاهدین فداکاری تشکیل کرد . اما پیش از آنکه دست به شمشیر جهاد برددر۱۸۲۲اول به‌حج رفت و چهار سال بعد بدهلی برگشت و تبلیغ جهاد نمود . اما عجالتاًجهاد سید متوجه پنجاب و دولت سکهه بود ، نه هند وانگلیس . البته‌انگلیس باچنین جهادی مخالف نبود ، زیرا دیگر ترسی از حمله افغانستان به هند نداشت تامثل سابق دولت‌سکهه پنجاب رابرضد افغانستان حمایت کند ، بلکه حالا خود پنجاب که به حد کافی قوی شده بود از نظر استعمار انگلیسی«مستحق» سرکوبی‌شمرده‌میشد. پس سیددر کمال آزادی توانست براه سند وقندهار بکابل بیاید تاحکومات افغانی کابل وقندهار را باخود درحمله برضد سکهه متحد سازد. در حالیکه سرداران قندهار وکابل این‌عزم را نداشتند که‌از چنین فرصت مغتنمی برای استرداد خاکهای از دست رفته افغانستان استفاده نمایند . پس سیددر شد و برگشت‌وبه‌پشاوررفت تا از مردم‌استمداد کند . در ۱۸۲۷او وارد علاقه پنجتار یوسف‌زائی‌شد. افغانها که‌ازنیت‌او آگاه‌شدند، ازبنگش‌وسوات‌وتیراوغیره‌به‌حمایت اوبر خاستندوقوتی‌آراستند. رنجیت‌قشون‌قوی‌به‌قیادت«بدهه‌سنگه» علیه‌اوسوق‌کردوسیددر «اکوری» جلودشمن را گرفت. سردار یارمحمدخان حاکم پشاور نیز بنام امداد سید وارد رزمگاه شد، ولی درجریان جنگ طرف سکهه را التزام کرد وقوای افغانی سید متلاشا گردید. سید به پنجتار برگشت ودشمن به پشاور رفت ودربالاحصارو‌باغهای پشاور خرابی واردکرد واندازه مالیات سالانه سردار پشاور راکه به‌لاهور میداد نیز برذمه سردار یارمحمدخان تزئیدکرد. درهمین بسال بود که درکشمیر زلزله مشهور واقع ونه هزارخانه ویران وهزارها نفر کشته شدند. متعاقباً در۱۸۳۳ قحط هولناکی درکشمیر افتادکه بقول امرنات تادوصدسال دیگر تلافی خسارات آن ممکن نبود. اما رنجیت مالیات سالانه را باظلم وزور بسیاری ازمردم گرفت .

سید در۱۸۲۹ به اتفاق مردم یوسف زایی وخلیل ومهمند دراشنغر بالای سردار سعید محمدخان حمله کرد واورا منهزم ساخت. سردار یارمحمد خان درحمله متقابلی‌که دراشنغر نمود درمیدان جنگ کشته شد. سید متعاقباً در پشاور حمله وسردار سلطان محمدخان‌را منهزم کرد، معهذا حکومت پشاور را مجدداً در برابر مالیات سالانه یکصد هزار روپیه به سردار داده ودست دولت سکهه را از پشاورقطع کرد. مگر سوقیات مجدد رنجیت بقیادت پسرش شیرسنگ وجنرال وینجورا اشنغر رافتح‌کرد ودرسال ۱۸۳۰ سیداحمد را درجنگ «هزاره» باتحمیل ششهزار کشته منهزم ساخت. ازاین بعدجنگ های سید بادولت سکهه وسردار سلطان محمد خان تکرار شد تابار‌دیگر پشاور دردست سیدافتاد واوپشاوررا باز به سردارداد، زیرا او ازنظر مذهبی انقراض سکهه را میخواست نه ازافغانهای مسلمان را. بالاخره سید درطی جنگهایی‌که بادولت سکهه نمود درسال ۱۸۳۱ در جنگ بالاکوت مثل مولوی اسمعیل کشته شد. قوای رنجیت تمام سواحل دوطرفه سندرا بدولت پنجاب الحاق

(۱) قاضی عطالله جلد اول صفحه ۲۵۰

نمود وسردار بحیث مامور ازطرف دربار سکهه بحکومت پشاور باقیماند .

به اینصورت افغانستان دردورهٔ مجادلات برادران محمدزایی درچهار مرکز عمده‌کابل، هرات، قندهار وپشاور وچندین حکومات، کوچکتر منقسم گردید. از چهار مرکزیکی آن دردست‌بقایای خانواده حکمران‌ابدالی ونسبتاً منظم‌تربود ولهذابه‌تنهایی توانست که حمله بزرگ دولت ایران راعقب بزند. درحالیکه سه مرکز دیگر همه دردست برادران محمدزایی بود واینها ولایات کشمیر ودیره‌جات را مثل ملتان‌بدشمن باختند وولایات سند وبلوچستان وبهاولپوررا به‌حکام محلی گذاشتند . میران سند ومحمدبهاول‌خان عباسی حاکم بهاولپور، گرچه هنوز خودرا تابع پادشاه افغانستان میدانستند و بعضاً به شجاع الملك فراری مالیات وهدیه‌ها تقدیم میکردند، عملا از افغانستان مجزا شدند. درولایات شمالی افغانستان حکام محلی بکلی مستقل‌گردیدند چنانیکه درقلب افغانستان میران محلی هزاره جات (میریزدان بخش خان) دربدخشان میران آنجا، درقطغن میرمراد بیگ خان، درتاشقرغان میرمحمدامین بیگ، درسرپل میرمحمودخان، دراندخوی میرغضنفر خان، درایبك میربابا بیگ‌خان، در شبرغان میرحکیم‌خان، درآقچه میرایشان صدورخان ودربلخ ایشان اوراق‌خان، همه بشکل ملوك‌الطوایف حکومت میکردند ومالیات میگرفتند .

سرداران پشاور برای آنکه درمقابل سردار دوست محمدخان (که درسال ۱۸۳۲ لغمان‌را ازنواب عبدالجبار خان برادر علاتی خودگرفته وبه‌سردار امیرمحمدخان برادرعینی خودداده بود) پشتیبان داشته‌باشند، بدولت سکهه پنجاب توسل‌جستند وسکهه آنقدردلیر شدکه برای تسخیر کابل سپاه آماده کرد. برادران قندهاری که سند و بلوچستان را باخته بودند ، همینکه شنیدند نماینده حکومت انگلیس (الکساندر برنس) درکابل باامیر دوست محمدخان داخل مذاکره است، ازخوف قوی شدن برادر واحتمال حمله اوبه قندهار به عجله خودرا دردامن دولت ایران انداختند وبه کنت سیمونیچ سفیر روس که خواهان هرات بود تماس گرفتند . شخص امیر دوست محمدخان هم‌برای ازبین بردن رقیب خود در هرات، از حمله اجنبی درافغانستان دفاع نکرد. اما همینکه هجوم دشمن (انگلیس) از جبهه شرق متوجه افغانستان شد، تمام این برادران ازقندهار وکابل جنگ ناکرده فرار کردند و مردم افغانستان را دربرابر دشمن تنها گذاشتند .

دربین برادران محمدزایی ازهمه بیشتر سردار دوست محمدخان بتشکیل یك دولت مرکزی درافغانستان باقیمانده توجه داشت ، ولی دشمنی های فیودالی برادران محمدزایی مجال ازقوه بفعل آمدن این خیال‌را نمیداد، تا آنکه شاه شجاع درصدد تسخیر افغانستان ودولت سکهه درخیال تسخیر جلال آباد وکابل شدند وازآنجمله شاه‌شجاع‌که درلودیانه میزیست وباسرکلا دوید پولتیکل اجنت انگلیسی داخل مراوده بود، اتصالا به‌حمله درافغانستان تحریك وتشویق میشد. زیرا حکومت انگلیس گرچه از افغانستان هنوز دوربود، میخواست درافغانستان پادشاهی باشد که طبق تمایلات سیاسی انگلیس رفتار کند ومحلی برای نفوذ قوای خارجی دیگری دراین کشورکه همسایه بلافصل هندوستان است، نگذارد. لهذا گورنر جنرال هند سعی‌کردکه رنجیت سنگ را به‌کمك دراین‌راه وا دارد. رنجیت وشاه شجاع موافقه کردند که درصورت کامیابی حمله شاه شجاع درافغانستان، باامداد نظامی پنجاب مالیات پشاور ودیره‌جات رسماً ازآن رنجیت باشد. اینست‌که شاه شجاع در ۱۸۳۳ باتجهیزات مختصری ازلودیانه به قندهار حرکت‌کرد وازدریای‌سند عبورودرشکارپور منزل گزید .اودرجنوری ۱۸۳٤ باقشون مقاوم میران سند که ازتادیه مالیات‌سرپیچیده بودند، رزم داد وغالب گردید. حکام سندادای مالیات‌را پذیرفتند. شاه شجاع‌قشونی از۲۲ هزار نفرافغان وهندی تشکیل وبه استقامت قندهار مارش نمود. یکعده افسران اروپایی وابسته کمپنی هند نیز بحیث اجیر داخل این لشکر بودند. ازآنجمله بود

مستر کیمپل انگلیس که‌جنرالی سپاه رادر دست داشت.
سردار کهندل خان درصدد دفاع ازقندهار برآمد وچون ازکثرت سپاه‌دشمن دانست، ازبرادر رقیب خود سردار دوست محمدخان کتباً استمداد نظامی نمود. ولی دوست محمدخان نمـایندهٔ نزد مستر وید اعزام واستعلام نمود که دراین عسکر کشی شاه شجاع آیا دولت انگلیس هم شامل است یاخیر؟ وید البته نمیتوانست علناً اعلام کندکه آری، پس جواب نفی‌داد. دوست محمدخان کـه ازجنـگ با برادر دیـگر خود نواب محمدزمان خان حاکم جلال آباد خلاص شده وشهر جلال آبادرا فتح کـرده بود حکومت آنجارا به برادر عینی خـود سردار امیر محمد خـان داده و خود به قندهـار عسکر کشید. تاآنوقت کهند لخان در شهر قندهار محصور مانده بود. هـمینکـه دوست محمدخان ازکابل رسید، شاه شجاع بین دوقوه قندهار وکابل گـیرآمده ودر جنگ شدیدی که باسپاه کـابل نمود، نصف قوای خـودرا ازدست داد. کیمپبـل نیز زخمدار واسیر ومسلمان گردیده ورهاشد. شاه شجـاع منهزماً بفراه رفت و از شهزاده کـامران استمداد کرد ولی جـواب ردشنید. اوپس ازتعقیب سپاه سرداران به‌بلوچستان گریخت‌ودر قلات‌نصیر خان پناهنده شد.بلوچیها اورا‌باودیانه‌فرستادند.
سرداران قندهار بعداز شکست شاه شجاع، سردار دوست محمد خان برادر خود را بشهر اجازه دخول ندادند ، زیرا تمام این برادران نسبت به همدیگر بدگمان بودند. سردار دوست محمدخان باانزجار بکابل برگشت .
هنگامیکه دوست محمدخان ازکـابل به قندهار کشید ، جنرال هری سنگـه باده هزار عسکر دولت سکهه داخل پشاور شد، وسلطان‌محمدخان‌که میدان‌رابه مفتی باخته بود به جلال‌آباد آمد. وقتیکه دوست محمدخان فاتحانه از قندهار بکابل رسید سلطان محمدخان هم بکابل آمد. شهرت فتح قندهار توسط سردار دوست محمد خان درمملکت طنین افگنده وافـکار عمومی را متوجـه اونمود. سردار دوست محمد خان اززمینه استفاده کرده ودریك اجتماع بزرگی ازعزم خود برای تخلیص‌پشاور سخن‌زد وپای جهاد مسلمین رابرضد کفار غاصب بمیان کشید. مردم تحسین‌کردندومیرحاجی پسر میرواعظ مشهور وعلمای مذهبی مقدم برجهاد، نصب امیری را بیشنهاد کردند. اینست‌که سردار دوست محمد خان به پادشاهی افغانستان انتخاب شد، ولی سردار ازترس برادران خود عنوان «پادشاهی» را نپذیرفت وعنوان «امـارت» اختیار نمـود این عنوانی بودکه درآن روزگار به افسران بزرگ نظامی اطلاق میشد وسپهسالار را امیرالامرا میگفتند. لقب «امیرکبیر» هم به صدراعظم اطلاق میشد. با این ضعفی کـه امیر نشان داده وافغانستان را بشکل یك امارت نشین محلی درانظار خارج قرار داد بعداز شانزده سال کشمکش های فیودالی، مجدداً هسته کوچـکی از دولت مرکـزی دربطن افغانستان ملوك‌الطوایفی کاشته شد. مردم بغرض دفع دشمن ازولایات‌شرقی افغانستان پنجصد هزار روپیه اعانه وده هزار سواره وپنجاه هزار پیاده عسکرداوطلب به امیردوست محمد خان دادند .

تشکیل دولت محمدزایی وامارت امیر دوست‌محمدخان (۱۸۳۴ ۱۸۳۹):

تشکیل دولت محمدزایی به قیادت امیردوست محمدخان در نهایت بساطت وابتدایی درداخل یك چهار چوبه کوچکی بودکه بادوره ماقبل آن فقط دراسم وعنوان وخطبه وسکه، متمایز میشد، نه دررژیم سیاسی، بدین معنی کـه کشور هنوز مثـل سابق باتجزیه وتقسیم ملوك‌الطوایفی بسر میبرد. ولایـات شمالی وشرقی و غربـی وجنوبی کماکان مستقل بودند وامیردوست محمد خان قلمروکوچك خودرا بین‌پسران خود تقسیم‌کرد. اومثل‌پدر خود پاینده خان آدم کثیرالاولادی بـوده و۲۷ پسر داشت ازقبیل: سردار محمدافضل خـان، سردار محمداکـبر خان، سردار محمداکرم خـان سردار محمداعظم خان، سردار غلام‌محمد خان، سردار شیرعلیخان، سردار ولی‌محمد

خان، سردار محمدامین خـان، سردار محمدشریف خـان، سردار احمدخان ، سردار محمدزمان خان، سردار محمداسلم خان، سردار محمدحسن خان، سردار محمد کریم خان، سردار محمدحسین خان، سردار فیض محمدخان، سردار محمدعمرخان، سردار سیف‌الله خان، سردار محمدیوسف خان، سردار محمدقاسم خان، سردار محمدهاشم خان، سردار حبیب‌الله خان، سردار محمدرحیم خان، سردار نیك محمد خان، سردار محمدصادق خان، سردار محمدشعیب خان وسردار محمدعظیم خان. امیردوست‌محمد خان درابتدا خودش را بحیث امیرلشکـری میدانست کـه فقط از طرف مـردم برای شکستن دولت سکهه پنجاب و استرداد ولایات شرقی افغانستان انتخاب شده است چنانکه درمسکوکات این بیت را منقور نمود :

امیردوست محمد بعز م جنگ و جهاد
کمر بست وبزد سکه ناصرش حق باد

دیگر به ادارات ووزارت هایی وجود داشت که مستلزم یکدولت حسابیست ونه سلطه واقتداری که مایلزم دولت است. بقول فیض‌محمد «امیر دوست خان برای بارعام ،روز معین‌جهت دادرسی‌انام نداشت وهرروزه بعد ازادای‌نماز وتلاوت‌به‌محفل بارنشسته احوال هرضعیف وناتوان را پرسیده، داد میداد. بلکه اکثر ازداد خواهان اناث وذکور بدر حرمسرا وعرض راه، عرض حال کرده داد میخواستند واوتکیه‌برعصا کرده داد میداد. ومالیات محلات را اکثر به جایگیر شهزادگان وبزرگان طوایف‌معیین کرده مجـرا میفر مو د . تـابعمر ۷۲ سالگـی پد رود جهان کر د .» (۱) .این‌تنها نبود امیر دوست محمـد خان ته ا یـنکه قلـمرو کو چك خودرا بیـن پسر ا ن خویش تقسیم نمود، بلکه قشون کابل را هـم دسته دسته بین پسران بزرگـ خود بخش نمود. امیرفقط یکنفر دبیر بنام مرزا عبدالسمع خان داشت‌که تمام امورحکومت را اداره مینمود وبس، دیگر هرچه بود شهزاده وفیودال بود.

امیر دوست‌محمد خان بعد ازانتخاب شدن به امارت درتحت فشار عقایدعامه مردم مجبور بودکه به استقامت پشاور حرکت کند. پس باسپاه بزرگی مرکب‌ازپنجاه هزار پیاده وده هزار سواره داوطلب ومجاهد بحرکت افتاد. این اردوی قوی درسال ۱۸۳۵ داخل‌حوزه‌پشاور گردیدودرموضع‌شیخان (آنطرف‌دره‌خیبر)خیمه برافراشت . سردار سلطان محمدخان برادر امیر باده هزار مبارز باجوری جزء اردوی افغانی بود. این سوقیات هراس بزرگی درپنجاب تولید نمود و باآنکه سپاه سکهه بنـام مـدافعه ازلاهور به حوزهٔ پشاور رسیده بود، رنجیت مصمم شدکه باافغانهای تـازه دم از در مصالحه داخل شود. پس هیئتی مرکب ازجنرال «هارلان» وفقیر عزیزالدیـن بحضور امیردوست محمدخان گسیل نمود. هارلان مؤظف بودکـه بهرقیمتی است در اردوی بزرگ افغانی تونیدنفاق وهرج‌ومرج نماید، پس‌ازهمه اولترمتوجه سردارسلطان‌محمد خان برادر امیر شدکه قبلا ازحکومت پشاور توسط قوای سکهه محروم گردیده وهـم بارها دربرابر امیردوست محمدخان وسید احمدبریلوی، طرف سکهه پنجاب‌را التزام کرده‌بود.طوریکه‌هارلان‌خود مینویسداوبسهولت توانست‌سلطان‌محمدخان‌را(باوعده‌دادن پشاور وپو) قانع‌کرده وباده‌هزارعسکرش‌ازمیدان‌خارج‌نماید.سلطان‌محمدخان‌شبانه از اردوی‌افغانی‌جداشده به‌اردوی‌دشمن‌رفت‌وده‌هزارعسکرخودرا به‌جبال‌عقب‌کشید (۲) . اودربدل این خدمت، حکومت قلعه رهتاس‌را ازدربار سکهه گرفت. امیردوست محمد خان‌که چنین دید، بدون اندك ثباتی میدان جنگ راترك کرده وبدون درنگ درنهایت خاموشی عازم‌کابل شد. این حـرکت امیر وبرادرش هـم پنجاب و هم افغانستان را مبهوت ساخت .

---

(۱) سراج التواریخ جلد دوم صفحه ۲۵۰ - (۲) قـاضی عطاالله جلـد اول صفحه ۲٦٦ .

اما این تنها نبود امیردوست محمدخان دربهار سال۱۸۳۶ به‌لارداکلندگورنر جنرال انگلیس هندمکتوب فرستاد ووظیفه‌اورا تبریك‌گفت‌وضمناً از اومشوره خواست که باسکهه پنجاب درنزاع برسر مسئله پشاور افغانی، چگونه راهی انتخاب نماید. این مکتوب بشکل غیر مترقب حکومت انگلیس را بمداخله درامور داخلی افغانستان رسماً تشویق نمود. اکلند ظاهراً جواب‌دادکه مقصد انگلیس درهندترقی تجارتی‌است پس درامور داخلی یك حکومت دیگر مداخله نمیکند، امابغرض مذاکرات تجارتی‌هیئتی به افغانستان خواهد فرستاد. سردار کهندلخان برادر امیر ازقندهار عین این عمل را بشکل معکوس انجام دادووقتیکه شنید هیئت انگلیسی باامیر داخل مذاکره است،اوبه ایران مراجعت کرده‌ومداخله اورادرامور داخلی‌افغانستان خواهش نمودونمایندهٔایران وروس برای تکمیل این خواهش به قندهار رسید.

درهرحال امیردوست محمدخان که درکابل منتظر هیئت‌انگلیسی نشسته‌بود بزودی عدم رضایت عمومی رانسبت به بازگشت مغلوبانه خود ازپشاور احساس کرد لهذا برای اعادهٔ وجاهت خودبنام جهاد مجدد بادشمن سکهه، درپی آماده گی‌نظامی برآمد، اما تاآنوقت حکومت پنجاب آنقدر جسور شده بودکه خطر حمله اودرجلال‌آباد پیش شد. پس‌امیر در تحت فشار عقاید عمومی مجبور شد که سپاهی به قیادت نواب عبدالجبار خان برادر خود به‌استقامت پشاور بحر کت اندازد. پسران امیر سردار محمدافضل خان وسردار محمداکبر خان جزء این اردوبودند. قوای افغانی درماه می۱۸۳۷ وارد قلعه جمرود خیبر شده وقشون سکهه‌را دره حاصره کشید. سپهسالار اردوی منظم پنجاب هری سنگه‌که والی پشاور نیزبود، بعجله ازپشاور به جمرود رسید وجنگ افغان وسکهه مشتعل گردید. این جنگ دوازده روز طول کشید وبالاخره حمله هری سنگه، نواب عبدالجبار خان قوماندان عمومی افغانی را باسایر سرداران واز جمله سردار شمس الدین خان منهزم ساخت. یکنفر از افسران افغانی وزیر دست بنام ملااسمعیل فریاد کردکه: «ای سردار! اسلام راغرق کردی

جلو نگهدار.» (۱)

درچنین وقتی بود که برای باراول رشادت سردار محمداکبرخان جوان‌تبارز نمود. اوازعقب به پیش‌کشید وبامجاهدین‌حمله شدیدی‌درقلب دشمن نمود.سپهسالار دشمن هری سنگه به جلوگیری شتافت، ولی سردار محمداکبر خان باضرب شمشیر اورا ازروی زین بزیر فرستاد. غریو ازدشمن برخاست وهجوم قشون افغانی سپاه سکهه را ازپیش برداشت. دشمن باقوای منظم وتوپخانه قوی‌که داشت چنان‌هراسان شده بودکه فقط درحصار پشاور توانست دم‌راست کند. درچنین دقایق حساسی که قشون افغانی درصدد حمله به قلعه لوارگی وشهر پشاور، وقشون سکهه درصدد تخلیه پشاور بود، نواب عبدالجبارخان آب سردی بر آتش احساسات‌جنگاوران‌افغانی ریخته وامرتوقف قوای افغانی را صادر کرد وهم کتباً راجع به پیشرفت درپشاور ازامیر دوست محمدخان هدایت خواست. امیر عجولانه و بدون مشوره بامردم خود امرباز گشت سپاه فاتح‌را بکابل داد. بدینصورت خونهای ریخته شدهٔ مجاهدین‌فاتح افغانی بی نتیجه ماند.

در خزان همین سال (سپتمبر ۱۸۳۷) هیئت نمایندگی انگلیس بریاست سرالکساندر برنس وعضویت میجرلیچ ولفتننت وودو داکترلارد ومنشی موهن لال درآواخر سپتمبر بکابل رسید وباامیردوست محمدخان داخل مذاکره شد. یك ماه بعد قشون قاجاری ایران باحمایت دولت زاری روس درهرات هجوم نمود. دوماه بعد

---

(۱) سراج‌التواریخ جلد اول صفحه ۱۲۶ .

نما ینده دولت‌روس ویتکو یچ داخل کابل گردید. به این صورت حوادث سیا سی ونظامی سال ۱۸۳۷ وظایف امیردوست محمدخان رابسیار سنگین‌ساخت. برنس‌نامه گورنر جنرال هندرا به امیرتقدیم کردکه اینطور آغاز شده بود:

«ازجانب ارل آف اکلند به امیردوست‌محمد خان

فورت ویلیم
۱۵می ۱۸۳۷

(بعد از مراسم سلام)

«درنامه ۲۲ اگست ۱۸۳٦ خود راجع به‌اعزام‌نمایندهٔ بغرض مذاکرات‌تجارتی وتوسعه وتسهیل این روابط بین افغانستان وهندوستان بشما نوشته‌بودم.

«برشما پوشیده نیست کـه تجارت پایه دول واساس زنده‌گـی باثمر اقوام است. حکـومت برتانیه خواهان امن و آرامی و توسعه مبادلات تجارتـی کشور های همسایه وآسیایی است ولهذا حکومات دوطرفه دریای سند را برای کشتی رانی آزاد

آماده میخواهد.

«بهمین غرض من اینك سرالـکساندر برنس‌را فرستادم کـه نامه مرا بشما رسانیده وبرای تسهیل روابط تجارتی بین افغانستان وهندوستان باشما مذاکره‌کند قویاً امیدوارم‌کـه دوستانه در دربـار شما پذیرفته شده ومذاکـرات طرفین مفـید ثابت شود.

در خاتمه غیره وغیره
امضاء اکلند.»

هیئت انگلیسی بر عکس نامه اکلند راجـع به‌تجارت لب به‌سخن‌نکشود وهرچه گفت مطالب سیاسی بود. او میخواست افغانستان هرگز بوحدت سیاسی‌نـرسد، هرات وقندهار وکابل ازهم‌مجزا ومستقل باشند وهریك‌جداگانه تحت حمایت‌وهدایت انگلیس قرارگیرند، پشاورهم دردست سکهه باقی بماند. بعلاوه چون انگلیس مطلع بودکه ایران درصدد حمله به هرات است، میخواست قندهار وکابل دردفاع ازهرات شرکت ورزند وانگلیس به امیردوست محمدخان وسرداران قندهار بدین غرض کمك مالی واسلحه نظامی نماید. اماتمام این نقشه‌ها عارضی ومؤقتی بود تاایران ومتحدش دولت روسیه ازهرات عقب زده شوند، وآنگاه نوبت به تطبیق نقشه اساسی انگلیس درافغانستان برسد. انگلیسها جداً مصمم بودندکه سرحد هندوستان‌را بدریای آمـو وگر عجالتاً این ممکن نشود، تاجبال هندوکش تمدید نمایند. پس برای این مطلب‌قبلا درنظر گرفته بودندکه بایستی برادران محمدزایـی‌را درکـابل وقندهار معدوم نموده وپادشاه دست نشانده‌یی در افغانستان مستقر سازند کـه توسط او قشون وعمـال انگلیس امور کشوررا، مثل هند، دردست گیـرند. ازهمین جهت بود کـه کـلادوید درلودیانه ازمدتها قبل باشاه شجاع ابدالی درتماس وسازش بود واورا بـرای قبول اینکار آماده میساخت. هنوز این طرح تکمیل نشده بودکه حمله ایران به هرات عملی شد وانگلیس مجبور گردید برای دفع‌الوقت برادران محمدزایی‌را مورد استعمال قرار بدهد. اینست‌که برنس درکـابل ولیچ درقندهار وپاتنجر درهـرات مشغول فعالیت گردیدند. درمقابل انگلیس دیپلوماسی روس هم بـکار افتاد، ایـران به حمله هرات واداشته شد وویتکویچ هم به قندهار وکابل رسید.

سرداران قندهار زودتر ازکابل دردام‌کنت سیمونچ وویتکـویچ در افتادنـد وباقرار دادی‌که ازطرف سیمونچ بنام دولت روس تضمین شده بود، اتحاد باایران را

پذیرفته ودر حمله ایران به‌هرات بواسطه اعزام چهار هزار عسکر شرکت ورزیدند. انگلیس‌که از قندهار مأیوس شد مرکز ثقل سیاسی خود کابل را قرار داد. مگر امیردوست محمدخان عوض شرکت دردفاع هرات ازبرنس تقاضا کرد که انگلیس حکومت سکهه پنجاب متحدخودرا وادارد تاپشاوررابه افغانستان مسترد نماید. برنس مالکیت امیررا درپشاور ردکرد وازقوت واتحاد دولت‌سکهه حرف زد وگفت‌اگررنجیت به انتقام شکست جمرود تاحال درافغانستان حمله نکرده ویااگر در پشاور جاگیر واقطاعی به سردارسلطان محمدخان وبرادرانش‌داده است، همه درائر توصیه‌دوستانه انگلیس بوده است. امیردوست محمدخان میگفت رنجیت نوکر زمانشاه بوده‌وپشاور را وقتی اشغال کرده‌که من مشغول دفاع شاه شجاع درقندهار بودم، واما سردار سلطان محمدخان‌که درپشاور جا گیر گرفته است، موجودیت او درآنجا برای من ازحکومت سکهه پنجاب مضرتر است، زیرا اودر لباس مسلمانی نفوذ سکهه را تاپایتخت من میکشاند. (۱)

هنوز گفتگوی امیر دوست محمدخان وبرنس جریان داشت که حمله ایران به‌هرات واقع شدوهم ویتکویچ بکابل رسید. امیر دوست محمدخان باویتکویچ بطور عادی رفتار نمود وخود منتظر فیصله اکلند ماند. برنس‌که چنین دید طرف خواهشات امیردوست محمد خان‌را التزام کرد وبه اکلند نظر خودرا نوشت. امیرهم وعده دادکه باقبول پیشنهادش، باقشون خود دردفاع ازهرات سهم جدی وفعال خواهد گرفت. اما لارداکلند که مؤظف، به تطبیق نقشه های لندن بود به پیشنهاد های امیردوست‌محمد خان وبرنس گوش نداد واطاعت بی‌قید وشرط امیردوست محمدخان‌را طلب کرد. البته امیرردکرد ومتوجه نماینده روس شد. این شخص‌که ازجیب دیگری خرج‌میکرد باکمال سخاوت کمك دولت روس را برای استرداد پشاور وعده داد و باغهای سرخ وسبز بسیاری نشان داد. همچنین اونامه دو ستانه زار روس راکه به عنوان امیردوست محمدخان نوشته شده بود تقدیم کرد. امیردوست محمدخان مثل برادران قندهاری خود به این وعده های نماینده روس فریب خورد واعتماد کرد. امااوبرعکس برادران قندهاری خود هیچگونه قراردادی باروس وایران نکرد وبابرنس کجدارومریز داشت وانتظار واقعات رامیکشید. اکلند دراپریل ۱۸۳۸ بعد از هشت ماه مذاکره ومراقبت برنس درکابل،اورا به‌هنداحضارکرد. ویتکویچ‌هم‌ظاهراً‌کامیابانه‌درهمین‌سال کابل راترك گفت.

اماانگلیس‌که حرص عظیم جهانگیری اودرحالت غلیان بود، تصمیم داشت‌که این کشوررا خواهی نخواهی اشغال نماید، لهذا برنس بهمین سبب ازکابل دراپریل ۱۸۳۸ به هنداحضار گردید و دو ماه بعد تر معاهده اتحاد مثلث لاهور به اتفاق رنجیت سنگ وشاه شجاع ابدالی درجون ۱۸۳۸ منعقد شد. درحالیکه یکماه بعدتر (جولای ۱۸۳۸) کنت سیمو نچ‌سفیر روس ،طبق یادداشت انگلیس‌به‌روس،ازایرا ن بروسیه احضار گردید ویکماه پستر محمدشاه قاجار و اردوی دولت ایران درنتیجه مبارزه‌گرم مردم هرات وتهدید بحریه انگلیس درایران، در۹ سپتمبر ۱۸۳۸ محاصره هرات‌را ترك وبه ایران عقب نشست. به اینصورت خطر ایران وروس درافغانستان ازبین رفت. امیردوست محمدخان‌هم اظهارکردکه دیگر حرفی ازاسترداد پشاوربمیان نخواهد آورد. معهذاانگلیس یکماه بعدتر ازاین واقعات اعلامیه عجیبی درکلکته‌منتشر ساخت (اول اکتوبر) ودراین اعلامیه دروغین گفت :—

(.. امیر کابل قبل ازسفر برنس درکابل بدون سبب بررنجیت حمله کرد میانجی‌گری برنس هم بین‌کابل وپنجاب بی‌نتیجه ماند. ایران باسرداران قندهاروامیر

(۱) قاضی عطاالله جلد اول صفحه ۲۷۱ .

کابل داخل توطئه بود. امیر مطالبات غیر معقول وفکرتوسعه طلبی نشان دادونماینده انگلیس‌را مرخص نمود. پس حکومت هند مجبور به عملیات گردید، زیرا ایران فکر ماورای سند دارد، مساعی انگلیس درایران ناکام وروابط باایران قطع گردید. هرات محاصره است. سرداران بارکزایی حکومت‌را ازسدوزایی‌ها غصب کرده اند وطرف میل ملت نمیباشند، نفاق بین‌شان حاکم است. اینها متحدین مفید برای انگلیس‌شده نمیتوانند وفکربرهم زدن آرامی مارا دارند. بنابران مامجبور به اقدام هستیم و برای اینکار شاه شجاع راکه محبوبیت اوثابت است، زیرنظر گرفتیم. مکناتن نزد رنجیت رفت وقرار داد مثلث امضاء ومسایل بدرستی حل‌شد . استقلال سند وهرات را باشاه شجاع فیصله وتضمین کردیم. ویقین است به اینصورت‌تجارت درست،سرحد هندآرام ونفوذ مشروع (؟) انگلیس در آسیای وسطی تأمین خواهد شد. شاه شجاع به‌کمك قشون انکلیس برتخت آبایی خود خواهد نشست ودرعین تأمین مستملکات انگلیس، اتحاد ملت افغان‌هم تأمین خواهد شد .

اینست که حکومت انگلیس باچنین بهانه‌یی برای باراول در افغانستان هجوم نمود وگفت‌که امیردوست محمدخان قبلا درسال ۱۸۳٦ مکتوبی به‌زار روس نوشته وبغرض استرداد پشاور استمداد نموده است. درحالیکه امیردوست محمدخان قطعاً بزار روس نامه‌یی نفرستاده بودوگر میفرستادهم حق‌مسلم اوبود. وزارت‌خارجه روس نیز دراکتوبر ۱۸۳۸ در جواب استفسار حکومت انگلیس ارسال چنین نامه سیاسی‌را ازجانب امیردوست محمدخان، ردکرده بود. بهمین جهت بود که فریر نوشت: درآسیا بسیار اسناد دروغی مورد استعمال قرار گرفته است و انگلیسها درهندوستان درمطبع ساختن راجه ها و نواب ها به چنین د ستاو یز ها تمسك جسته اند. (۱)

---

(۱) قاضی عطاء الله جلد دوم صفحه ٦.

پنجم

تجاوز دولت انگلیس ومبارزه مردم افغانستان

(۱۸۳۹ - ۱۸۴۲)

هجوم انگلیس : -

انگلیسها درآسیای وسطی میخواستند قبل ازآنکه دولت روس در آسیای مرکزی تادریای آمو برسد، خود تاسواحل آمو رسیده باشد. اینست‌که بعد از عقب کشیدن ایران ازهرات، اعلامیه کلکته دراکتوبر ۱۸۳۸ منتشر گردید، در حالیکه عهدنامه مثلث لاهور قبلا درجون سال مذکور بسته شده بود. پس‌اکلند گورنرجنرال هندوستان امرسفربری صادر نمود وقشون بزرگی بقرار ذیل آماده حرکت جانب افغانستان گردید : -

دویژن بنگال (دارای چهار غند بقوماندانی میجر جنرال سرد بلیوکاتن : ۹۵۰۰ نفر

دویژن بمبی (دارای سه غند بقوماندانی لفتننت جنرال سرجان کین) : ۵۶۰۰ «

لشکر ریزرو میجر جنرال دنکن : ۴۲۵۰ «

لشکر ریزرو بمبی : ۳۰۰۰ «

لشکر شاه شجاع : ۶۰۰۰ «

لشکر شهزاده تیمورشاه پسر شاه شجاع : ۴۸۰۰ «

(با ۵۴ توپ و ۸۰۰ توپچی و ۳۴۰ مهندس مامور حرکت ازراه سند)

لشکر مسلمان امدادی دولت سکهه پنجاب : ۶۰۰۰ «

قوت الظهر سکهه : ۱۵۰۰۰ «

(با۱۶ توپ و۱۴۰ توپچی و۲۵۰ مهندس مأمور حرکت ازراه خیبر)

مجموع این سپاه بالغ میشد بر ۵۴۱۵۰نفر که دارای ۱۲۰۰۰ کارکنان‌لوازم و۳۰۰۰۰ اشتر باربربود. جیمز هنت متخصص تاریخ نظامی در مجله « تاریخ‌مبتنی برتحقیقات امروز» (شماره اکتوبر ۱۹۵۹) راجع به تجهیزات این اردوی امپراتوری مینویسدکه :- هرمردجنگی انگلیس یك نوکر داشت، هرفیل دومهتر، وهر سپاه دوسقا داشت وده اشترباربر، هراسپ مهتری، وهرشانزده سپاهی طباخی، وهرسه اشتر ساربانی داشت. آسیابانان، نانوایان، قصابان،خیمه‌زنان ،کاسب‌وفروشنده‌گان براین اردوی «مجلل» افزوده میشد. واما افسران انگلیسی:هرافسرده اشتر،یك‌ارابه گاومیشی، پنج اسپ سواری، دویابو وتقریباً چهل نفرعمله وفعله داشت (۱). بعدها خانم های انگلیسی نیز باتعدادی‌ازکنیزان وغلامان ومحفه وتخت‌روان، باتجمل‌فراوان داخل مهمانخانه افغانستان شدند. عبوراین اردوی مجلل ازراه های افغانستان‌بمثابه سیل ملخی بودکه درشهر ها ودهات کشور میریختند وآذوقه و علوفه وروئیدنی درمسیر خود باقی نمیگذاشتند .

انگلیسها باچنین اردویی میخواستند تنگه خیبر راعبور وازجلال‌آباد بکابل مارش کنند. ولی حلیف آنها رنجیت سنگ‌که چنین دید ازقلمرو خود در زیر جولان قشون انگلیس بترسید وعبور ایشانرا مجاز نشمرد. انگلیسها به ناچار راه دورتر

---

(۱) ترجمه ع،م، عامری طبع مجله «سخن» ایران .

وپرزحمت تری اختیار وازاراضی سند به عبور اندس به استقامت شکارپور به قصد قندهار حرکت کردند. رنجیت سنگ فقط شهزاده تیموررا باقشون سواره وپیاده اوگذاشت که ازپشاور به خط خیبر حرکت نماید. درهمین جابودکه رنجیت ده هزار عسکر ازمسلمانان پنجاب توسط پسر خود کنورنونهال سنگ تشکیل ودرپشاورنزد تیمور اعزام نمود. کلادوید مامور سیاسی ومؤکل تیموربه استخدام عسکری‌ازافغانها بنام شهزاده تیمور پرداخت. تیمور دوماه درپشاور مشغول تجهیزات نظامی‌وکلادوید مصروف فعالیت های سیاسی ماندند. همچنین سپاه‌کلی انگلیس بتاریخ ۲۰ جنوری ۱۸۳۹ به ساحل سندرسید وپل بست ودر فروری ازسند بگذشت ودر شکارپور باشاه شجاع یکجاشد ، ومکناتن نماینده انگلیس مشغول فعالیت سیاسی گردید . ویلیام‌هی مکناتن (۱) چندین زبان میدانست، دراوایل جزء سواره نظام کمپنی هند بود وبعدها بخدمات ملکی منتقل گردید. این شخص درلارد اکلند تاثیر زیادی‌داشت واکنون سفیر ونماینده سیاسی انگلیس درنزد شاه شجاع بود .

انگلیسها قبلا زمینه این فعالیت های تخریبی وتبلیغی‌را درافغانستان آماده کرده بودند. شعبه جاسوسی آنها بشدت کار کرده وازشرایط سیاسی واجتماعی مملکت حداکثر استفاده نموده بودند، وآن اینکه: ازعهد سقوط و تنزل دولت مرکزی ابدالی، ونفوذ ورسوخ برادران محمدزایی، واشتعال جنگهای فیودالی، ملت‌افغانستان زیرظلم وخودسری ملوك الطوایف کوفته شده، ازچنین رژیمی بستوه آمده بودند زارع ومالدار کشور عموماً خواهان یکدولت مرکزی بوده و چشم به‌گذشته و دولت ازبین رفته ابدالی دوخته بودند. همچنین فیودالهای مقتدر دیگر کشور که مملکت را بین برادران محمدزایی ویك خاندان واحد منقسم دیده و خود شانرا تحت الشعاع برادران احساس میکردند، باتشکیل یك دولت مرکزی فیودالی دیگری‌که همه‌فیودالها رابیك نظر ببیند ، تمایل داشتند .روحانیون بزرگ نیز که ازبرادران متعددمحمدزایی چندان حاصلی نداشتند، طرفدار یکدولت متمول مرکزی محسوب میشدند.انگلیسها شاه شجاع ابدالی‌را نیز دردست داشته وبشکل «مله» یی (مله مرغابی چوبی است‌که شکاریان برای فرود آوردن مرغابیان آزاد، درآب اندازند) در آورده بودند تابنام او و وعده‌های دروغین مردم کشور را جذب نمایند. برای همین مقصد بود که انگلیسها صدها اعلامیه به امضای شاه شجاع درافغانستان منتشر ساختند. دراین اعلامیه ها بشدت تصریح شده بودکه وارث حقیقی وشرعی سلطنت افغانستان «اعلیحضرت شاه شجاع نواسه احمدشاه بابای غازی است» وبرادران محمدزایی غاصب تاج‌وتخت اند. همچنین گفته شده بودکه شاه اصلی افغانستان اینك باسپاه خود بعزم‌تصاحب سلطنت حرکت کرده است، وقشون حکومت انگلیسی‌هندوستان‌که میزبان شاه‌بودند درخدمت اوحاضر شده اند تاجلوس‌اورا برتخت‌موروثی ببینند وتبریك گویند،آنوقت این قشون «دوست» بکلی ازافغانستان خارج شده وبه هندوستان مراجعت مینمایند. این اعلامیه‌ها‌به تمام فیودالها وخانها وافسرها و رؤسای قبایل وعده داده بود که همینکه شاه بر تخت نشیند، مراتب و معاشات و اقطاعات جدید به آنها داده خواهد شد .

این تنها نبود انگلیسها تازمان استقرار کامل نظامی خود درافغانستان مساعی زیادی بخرچ دادندکه مردم افغانستان شاه شجاع را پادشاه مستقل ومختار وقشون انگلیسی‌را فرمان بردار اوو‌ضمناً مهمان چندروزه ومؤقتی شناسند. به همین سبب بودکه نماینده انگلیس درمذاکرات خود بامهراب والی بلوچستان هرچه میگفت بنام شه شجاع پادشاه افغانستان‌میگفت. همچنین درورود بشهر قندهار وروزمجلس

---

(۱) W.H. MACNAGHTEN

تاج‌پوشی شه شجاع، قشون انگلیسی درحین عبورشاه، بیرقهای انگلیسی را برسم تعظیم‌خم نموده وتوپهای سلامی آتش نمودند. همینکه شاه برتخت نشست باز ۱۰۱ آتش توپ بعمل آمد. آنگاه دربرابر چشم هزاران نفرافغان وتمام افسران وروٌسای افغانی، جنرال کین پسپهسالار اردوی انگلیس ومکناتن بحیث سفیر حکومت انگلیس بنزد شاه پیش شده مراتب تبریک جلوس او را بنام دولت انگلیس عرضه کردند وتحفه هایی ازطرف دولت مشارالیها پیش کشیدند. عین این بازی درپشاورنیز بعمل آمد. کلادوید برای اغفال مردم سرسخت افغانستان مشرقی ، مجلس عظیمی آراست که درآن جم غفیری ازمردم وروٌسای مقتدر قبایل افغانی وتمام مامورین ملکی‌ونظامی افغانی وپنجابی واروپایی‌شرکت‌داشتند .شهزاده تیمور وپیشکارش ملاعبدالشکورخان درمسند ابریشمی باالبسه زربفتی قرار داشتند. دوطرفه افسر ومامور وعسکر صف کشیده بودند. آنگاه افسران انگلیسی و فرانسوی پنجاب بنزد شهزاده پیش شده ومراتب احترام تقدیم کردند. شهزاده برای خانها وروٌسای بزرگ قبایل ومامورین وافسران بزرگ درهمان دربار بدست خود انعامهای ازقبیل شالهای کشمیری وچپن های قیمت‌دار وتفنگ های امریکایی تقسیم نمود. به این صورت مردم پسر پادشاه خودرا باتمام دبدبه وکوکبه دیدند. خصوصاًکه در تعقیب این مجلس بزرگ اعلانات کذایی تقسیم ومنتشر گردید. دراین اعلانات تصریح شده بودکه شه شجاع‌بعدازفتح افغانستان پادشاه یگانه ومختار کشور خواهد بود وغرض ازاین عسکرکشی نیز همان استحکام سلطنت موروثی شه شجاع است‌که از طرف باغیان و شورشیان غصب گردیده است .

تااینجا نمونه ظواهر فعالیت های سیاسی ونظامی انگلیس بغرض استیلا درافغانستان دیده میشود، ولی یکنوع فعالیت سری دیگری داشتند که کشور را درداخله اش بنفع انگلیس منفلق میساخت وآن عبارت بود از فعالیت های جاسوسی انگلیسی که راه پیشروی استعمار را درافغانستان باز مینمود وفیودالهای مقتدر را باپول به خدمت انگلیس استخدام‌میکرد. مثلا: مسترلاردکه قبل ازسوقیات‌به‌جلال‌آباد بحیث پلتیکل ایجنت انگلیس درپشاور برای جلب خانها ومردم بطرفداری‌شه شجاع مؤظف بود،درتخارستان‌وبلخ فرستاده‌شدکه مردم‌راازپشت سربرضدامیردوست‌محمد خان وحمایت ازشه شجاع بشوراند. لفتننت میکسن برای عین وظیفه درکوهات معین گردید وآقای کیرن درباجور فرستاده‌شد. همچنین یکنفر خائن ملی بنام غلام‌خان پوپلزایی قبلا درکابل وکاپیسا وپروان فرستاده شده بود که متنفذین و مردم را بطرفداری شه شجاع وعلیه امیردوست محمدخان بقیام وادارد. این شخص مدت ها بیشتر درخدمت جاسوسی انگلیس شامل شده ویکبار به عنوان بیماری و مداوا به هندوستان هم‌رفته بود. اودرآنجا باکلادوید پولتیکل ایجنت لودیانه ودر دهلی باویلیام فریزر مذاکرات مخفی انجام داد وهنگام اقامت هیئت برنس درکابل با اونیز تماس گرفته ومتعهدشده بودکه مردم‌را برضدامیردوست محمدخان بشوراند. وقتیکه مکناتن درقندهار وویډ درپشاور رسیدند ، بازاین شخص باآنها داخل مکاتبه شد . انگلیسها ازقندهار یك سند حوالهٔ چهل هزار روپیه بنام پهوکر صراف هندی‌درکابل برای ملاغلام صادر کردند. اوبااین مبلغ درکابل وکوهستان مشغول گمراه کردن متنفذین گردید. درحالیکه این متنفذین خود طرفدار دولت سدوزایی و مخالف نفوذ برادران محمدزایی بودند. ازآنجمله حافظ جی پسر میرواعظ روحانی بزرگ و مرشد کابل وکوهستان، میرمسجدی خان مبارز مشهور ملی، میرخواجه خان، خلیفه‌ابراهیم میرسکندرشاه، سیف‌الدین‌خان، ملك عیسی‌خان وغیره. گرچه امیردوست محمد خان قضیه راکشف وملاغلام وپهوکررا مصادره ومحبوس کرد، اماهمینکه امیر ازکابل‌فرار نمود، ملاغلام‌که قبلا بالباس زنانه به سواری خر ازکابل فرار کرده بود ودر تگاو

شهدادخان مردمتنفذی‌را برضد امیر برانگیخته بود، بادسته های طرفدار شه شجاع ازکوهستان وارد کابل شده پادشاهی شه شجاع‌را شعار داد. بعدازآنکه شه شجاع وقشون انگلیس درافغانستان معدوم شدند، ملاغلام به هندگریخته ودرلودیانه مقیم گردید. امااو درآنجا بافقر ومرض وعدم اعتنای انگلیس به سختی جان سپرده خانواده خودرا دریك حالت فجیعی درهندوستان باقی گذاشت. زیرا دیگر انگلیسها بوجود او احتیاجی احساس نمیکردند وبودجه انگلیس وهند حاضر نبودکه پول مفت به چنین شخصی بپردازد. انگلیسها مفیدتر میدانستندکه جاسوس‌های‌محلی‌شان فقط بحساب مملکت خودشان، البته درسایهٔ مساعدت انگلیس، تغذیه نمایند وازپول مملکتی که خیانت به‌آن میکنند، صاحب نام ونشان وشهرت واعتبار وهم زنده‌گی مجلل و مرفه اشرافی گردند. واما کسانیکه درافغانستان غافلانه به‌حمایت شه شجاع برخاستند همینکه دیدند انگلیس درزیر نقاب این پادشاه بر کشور شان حکم میراند، ازکرده پشیمان شدند ومال وجان وخاندان خودرا درراه ضدیت وامحای شه شجاع وانگلیس فدا کردند، چنانیکه همین حافظ جی روحانی ومیرمسجدی خان کوهستانی وصد ها امثال شان چنین نمودند.

در هر حال اداره جاسوسی داخلی افغانستان ازطرف انگلیسها به جاسوس مشهور هندی موهن‌لال‌منشی برنس سپرده شده‌بودکه اینك درمحاذ جنوبی‌افغانستان قرار داشت. درمحاذ شرق کشور این خدمت درعهدهٔ کلادوید بود. موهن لال قبل ازداخل شدن انگلیس درقندهار، یکنفر عامل خودرا بنام محمد طاهر درشهر قندهار مؤظف کرده بودکه بزرگترین ومؤثرترین مامورین حکومت قندهار ملانصوح‌همه کارهٔ سردار کهندل خان‌را برضد سردار وبه‌حمایت شه شجاع وادارد. همین شخص بودکه توانست دراثر نفوذ کلام خود، کهندل رابیدل وفراری وبدون مقابله بادشمن متواری سازد. سردار کهندل خان‌قبل از فرارهمینکه شنیدشه‌شجاع وانگلیس درصددحمله به قندهار هستند، مکاتیبی‌به عنوان میرمهراب خان والی بلوچستان نوشته وتأکید کردکه درعبور سپاه انگلیس ازبولان ممانعت بعمل آورده وداخل هیچگونه پیما نی بادشمن نشود. این اسناد ازطرف سردار بیکنفر مرد معتمد قزلباش قندهاری داده شدکه به همراهی عبدالوهاب‌خان پوپلزایی درقلات بلوچستان‌به مهراب خان‌رسانیده شود. درحین اجرای این وظیفه عبدالوهاب پوپلزایی باهیئت‌انگلیسی‌که درقلات‌داخل مذاکره بود، تماس گرفته وبعدها درراه قلات، قندهار رفیق قزلباش خود را محبوس وتمام مکاتبات وجوابات آنرا ازنزدش بزور گرفته به انگلیسها داد. از همین وقت مهراب خان وحکومت بلوچستان ازطرف انگلیسها محکوم به انهدام گردید.

در غزنی نیز چنین شد. سردار غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان در ورود دشمن قلعه بندی اختیار کرد، زیرا فتح این‌شهر مستحکم بزودی میسر نبود ولی سردار عبدالرشید خان خواهر زاده امیردوست محمدخان وپسر عبدالامین خان که هنگام اقامت هیئت برنس درکابل باموهن لال آشنا وجزء مستخدمین انگلیس‌قرار گرفته بود، اینك درشهر غزنی موجود وباموهن لال داخل مخابرات سری بود. این سردار تمام‌طرح جنگی ودفاعی‌غزنی‌را به‌انگلیسها سپرد وبالاخره خود بدشمن پیوست ونشان دادکه کدام دروازه غزنی (دروازه کابلی) قابل انهدام واحتراق‌است درحالیکه سایر دروازه‌ها همه بادیوارهای ضخیم مسدود شده بود. اینست که همان دروازه ازطرف دشمن منفلق وشهر غزنه مسخر گردید. عبدالرشید دربدل این‌خیانت تنهاماه پنجصد روپیه مستمری گرفت، ولی آنرا هم بسیار دیر خورده نتوانست وبزودی بمرد.

درمحاذ شرق نیزچنین شد. نمایش مستقلانه ظاهری‌که شهزاده تیمورنشان داد، رؤسا ویکعده مردم‌رامفتون ومغبون‌کرد، لهذاسرکرده‌گان متعددی بنام«شه‌شجاع

پادشاه افغانستان» به شهزاده تیمور پیوستند. ازقبیل: طره‌بازخان وصادق‌محمدخان ازلعل‌پور، غزن‌خان وفریداحمدخان ازدیـر، عنایت الله خان ازسوات، میرعلم خـان ازباجور، نواب خان ازپندیالی، بدرالدین خان ازموسی زئی، غلام خان ومحمد امین‌خان وگوجرخان وحمیدخان ازتهکال، سیداحمدشاه خان وسرفراز خان ونجابت خان‌ازتیرا سیدنظام‌الدین پسر سیدبابا جان مشهور ازکـنر، وهمچنین سیدرضی، محمد رضی وحسن رضی وغیره. انگلیسها سعی‌میکردندکه متنفذین مردم‌را بنام شه‌شجاع‌وتیمور جلب کرده وبمقصد خود استعمال کنند. اگر شخصی‌ازماهیت این‌اقدام باخبرگردیده ومخالفت مینمود فوراً باتمام وسایل زور وزر وتبلیغ واتهام سرکوب‌شده، رقیب‌قوی درمقابل اوتراشیده میشد. چنانکه سعادت خان رئیس لعل‌پوره فریب ظواهر نخورد وبه مقاومت آغازکرد، ولی انگلیسها اورا باقوت بکوفتند وجایش‌را برقیب اوطره باز (توره باز) دادند. باچنین توطئه‌ها ودسایسی بودکه قشون انگلیس درزیر ماسکه شهزاده تیمور بدون منازعی دره خیبر را عبور واز جلال آبادبه کابل رسیدند، چنانیکه انگلیسها ازبولان گـذشته واز قندهار به‌کابل کشیده بودند.

در بلوچستان: انگلیسها قبل از آنکه بدره بولان مارش کنند، الکساندر برنس وموهن‌لال‌را ازشکارپور به قلات اعزام کردند تابنام شه شجاع اورا وادار سازندکـه دره خوفناك بولان‌را برای عبور سپاه شاه وانگلیس بازومامون دارد. زیرااین دره‌بود که میتوانست باعده اندکی راه عبور سپاه بزرگی‌را مسدود وبردشمن تلفات سنگینی وارد نماید. برعلاوه انگلیسها میخواستند تاعبور ازبولان آذوقه و علوفه توسط والی بلوچستان برای شان برسد. انگلیسها در برابر این خـدمت فقط وعده میدادند کـه مهراب خان والی برسر اقتدار بلوچستان را بحیث حاکم بلوچستان وتابع‌شه شجاع خواهند شناخت. درحالیکه جاسوسی انگلیس ازمدتها قبل دربلوچستان تخم نفـاق کاشته ورقبای قوی ازقبیل شهنوازخـان وغیره‌را در مقابل مهراب آماده کرده بـود ومهراب مشغول دفع اینها بود. مهراب اصلا مردوطن پرست ودلیر بـود وخودش را جانشین والیهای سابقه وقدیم بلوچستان میدانست. ایـن والیهای سابقـه از قرن سیزده‌هم به بعد واززمان حکومت میرحسن نواسه پنجمین میرقنبر منسوب به قبیله بروهی بلوچ، بحکومت بلوچستان دوام داده بودند. درقرن هفده‌هم میراحمد از همین سلسله بودکه جلو خاندان حکمران سابق را در حلقه کوچکتری گرفت که مرکزش قلات بود. میراحمد در۱۷۱٦ بمرد وجایش‌را میرمهراب پسرش گرفت. امامیرمهراب بزودی دریك جنگ داخلی کشته شد وبرادرزاده اش میرسمندر حکمران گردید. پس ازسمندر میراحمد پسر مهراب والی بلوچستان شد. همچنان این سلسله حـکمدار تااین اواخر باقیماندند، ویکی ازآنها میرنصیر خان استکه درقرن هژدهم جزء حکام افغانی احمدشاه ابدالی قرار گرفت.

درهرحال هنگام سوقیات نخستین انگلیس درافغانستان، حکمدار بلوچستان مهراب خان مثل گذشته تابع افغانستان بود. این شخص هیئت برنس را توسط حاکم گنداوه سیدمحمد شریف خان ونایب محمدحسن خـان همه‌کـارهٔ حکومت بلوچستان استقبال کرد ومذاکره آغاز شد. برنس مسوده قـرار دادی را پیش کردکـه طبق آن انگلیس سالانه دوصد هزار روپیه وعجالتاً دوازده هزار روپیه میپرداخت ومهراب را یگانه حاکم بلوچستان میشمرد. درمقابـل، مهراب باید بـولان را برای عبور قشون شاه شجاع باز ومحفوظ نگهمیداشت وهم درآذوقه رسانتی به اردوی شاه وانگـلیس میکوشید. مامورین بزرگ مهراب چون نایب محمدحسن خان (شخص تحصیل کرده وادیب بود) وسید محمد شریف باپیشنهادبرنس مخالفت‌کردند. داروغه گل‌محمدخان مرد مقتدر حکومت قلات نیز عین این قرار داد را نمیپذیرفت. مهراب باشرط آنـکـه

انگلیسها بادیگر رؤسای براهوی بلوچستان داخل معامله نشوند فقط قبول میکردکه درسوقیات انگلیس درافغانستان «بیطرفی» خودرا حفظ خواهد نمود. درحالیکه چنین بیطرفی خطر اردوی انگلیس‌را درعبور بولان وهم خطر حمله اچکزایی هارا در کوژك رفع نمیکرد. اماموهن لال توانست‌کـه مهراب را باوعده ووعید به امضای قـرار داد انگلیسی وادارد. نایب محمدحسن خان هیچ نگفت ولی مردانی گماشت که این قرار داد امضا شده را ازبین راه ربودند ومشت دشمن را خالی گـذاشتند . ازدیگر طرف مردم به مسکن برنس حمله مسلحانه نمودند. اینست‌که انگلیسها قضیه بلوچستان را حواله به فتح قندهار نمودند .

انگلیسها همینکه ازتسخیر قندهار فارغ شدند قشونی به بلوچستان سوق کردند. مهراب دربرابر دشمن قـوی از طرف فیودالهای مغرض و جـاه طلب تنهـا گذاشته شد، معهذا دل ازدست نداد وبقیادت مردم برای دفاع ازآزادی ووطن خـود شمشیر برداشت. جنگ بین دوقوت غیرمساوی ازصبح تاچاشت باآتش توپ‌وتفنگ دوام داشت. بالاخره توپخانه دشمن دروازه مستونگ رابه هوا پراند وعسکرانگلیس داخل قلعه گردید. مهراب دلیر باشمشیر آخته درصفوف دشمن بتاخت و بـارفقای شجاع خود تارمق آخرین شمشیرزد.اودر همانجا باشاغاسی(ایشك اقاسی) نورمحمد خان، میرولی محمدخان مینگل ، عبدالکریم خان رئیسانی،داد کریم‌خان‌شوانی،شهباز خان انچاری، فضل‌خان لهری، نبی‌بخش خان جتوئی ویکتعداد مبارزین دیگر کشته شد. انگلیسها نایب محمدحسن خان ورحیم دادخان را محبوس نمودند وهم بدروغ شهرت دادندکه نایب محمدحسن خان درخفا باانگلیس ساخته بود. نصیر خـان دوم مجبور بودکه قرار داد هشت فقره‌یی‌را درهمان سال ۱۸۳۹ باانـگلیس امضا کند ودرخانی قلات باقی بماند. این معاهده البته بیشتر به نفع انـگلیسها بود تابلوچستان، مـگر آزادی داخلی وحـکومت نصیرخـان را تصدیق مینمود. نصیر خـان وزارت قلات را برحیم دادخان سابق‌الذکر دادوبعدهاتوسط ملااحمدخان نماینده خودکه درجیکبت‌آباد نزد انگلیسها مقیم بود، ازطرف انگلیسها خبر گرفت‌که گویا نایب محمدحسن خـان درخفابه انگلیسها مراجعه کرده وحکومت قلات را بـرای خود خـواسته است وتعهد کرده‌که طبق رضای انگلیس قلات را اداره خواهد نمود . نصیر خان بشرافت قـول انگلیسها اعتماد کرد ومحمدحسن را بابرادرش محبوس نمود تانایب در سال ۱۸۵٤ چشم ازجهان پوشید. امابرادرش درسال۱۸۵٦ به‌شفاعت بلوچها ازطرف خدادادخان حاکم قلات رهاگردید. انـگلیسها درسال ۱۸۵٤ در تعقیب تخریبات بسیار سیاسی دربلوچستان یك معاهده ۲۵فقره‌یی دیگر باخان قلات عقد ودست وپای بلوچستان را بسته کردند. امامردم بلوچ قیام نموده وانگلیسهارا ازکویته ومستونگ اخراج‌کردند تااینکه طرح شوم «سندیمن» بمیان آمد ومیر نصر خان بالیتن گورنر جنرال ملاقات کرد وطبق معاهده جدیدی (دسمبر ۱۸۷٦) معاهده ۱۸۵٤ تجدید شد. گرچه طبق‌این معاهده بلوچستان مثل کوژك وبولان زیر اثر انگلیس رفت، اماهنوز هویت مشخصهٔ بلوچستان باقیماند. البته عسکر انگلیسی درکویته ونماینده اودرقلات‌مقیم شدوتمدید خط آهن وتلگراف انگلیس مجاز گردید. بعدها در۱۸۸۳ بلوچستان‌را بنام بلوچستان برتانوی یاد کردند. بعد از«جانشین شدن پاکستان» درعوض انگلیس، درسال۱۹۵۵ میراحمد یارخان آخرین حکمدار بلوچستان محبوس وبلوچستان «جزء یك یونت‌غربی پاکستان» اعلان شد .

واما درقندهار:ـ قشون انگلیس درمارچ ۱۸۳۹ باشه‌شجاع ازشکارپوربه‌خط دره بولان بحرکت افتاد. البته مهراب خان رسماً بیطرفی خودرا نسبت‌به شاه شجاع حفظ کرد ولی آذوقه وعلوفه نفرستاد. قشون دشمن بازحمت وتحمل حملات و تاراج

بلوچها ازبولان گذشته ووارد حدود قندهار شد، درحالیکه ستون دوم قوای انگلیس وشهزاده تیمور که در۲۳ مارچ ازلودیانه در پشاور رسیده بودند ، هنوز درپشاورمقیم بودند. درمقابل سردار کهندلخان درموضع دندی‌کوبی قندهار باپنج‌هزار عسکر قرار داشت. امیردوست محمدخان باقشون پیاده وسواره‌وتوپخانه درارغنده کابل‌مصروف آماده‌گی برای دفاع بود. درشهرغزنی سردار غلام‌حیدرخان باسه هزار عسکر ساخلو بود. درمحاذ شرق سردار محمداکبر خان وسعادت خان لعل پوری ومحمد علم خان اورکزایی وبعضی ازرؤسای تیهکال دردهنه خیبربایك تولی سواره مقیم‌بوده وترتیبات دفاعی‌را نظارت میکردند. دوهزار عسکر افغانی با١٤ توپ و٢٥ زنبورك زیر قیادت نوازخان‌وعزیز خان غلجایی‌ومحمدشاه توپچی هندی‌درداخل‌دره‌خیبر ویك‌تولی‌تفنکدار بقوماندانی محمدشاه خان غلجایی ومحمدشریف خان درقلعه نظامی علی‌مسجد انتظار ورود دشمن‌را میکشیدند. علی مسجد درحقیقت کلید دروازه خیبر وازنظر نظامی مهمترین نقطه استراتیژی بود، البته باشرط آنکه ارتفاعات ماحول آن قبلا مستحکم شده میبود .

دراپریل ۱۸۳۹ برای‌باراول دوقشون افغان وانگلیس‌درقندهار بهم رسیدند در۲۰ اپریل حاجی خان کاکری (خان بزرک) بادسته جات نظامی متعلقه خود شبانه ازاردوی سردار کهندل خان جدا وبه اردوی شه شجاع پیوست. متعاقبا رجال متنفذ دیگری چون عبدالمجید خان حاکم لاش، غلام آخندزاده، حبیب‌الله خان سر کانلی فیض طلب خان نورزایی، رمضان خان غلجایی، اخترخان علیزایی وحاجی‌دوست‌محمد خان اسحق زایی، یکی پی‌دیگری به اردوی شه شجاع (بزعم خود شان پادشاه‌حقیقی افغانستان) پیوستند. کهندل خان و برادران محمدزایی قندهار (سردار رحمدل خان وسردار مهردلخان) شهر را گذاشته وفرار کردند. چون ایشان از طرف عساکر شاه شجاع (جنرال سیل) تعقیب میشدند، درگرشك ونادعلی‌که جاگیر پدریشان‌بود نیز توقف نکرده بلکه سرراست به ایران، معاهد سابق خود، رفتند. پس قندهار باآغوش باز ازشاه شجاع پذیرایی نمود و قشون دشمن در۲۵ اپریل داخل قندهار گردید. درحالیکه وید وتیمور درهمین ماه اپریل درمحاذشرق برسعادت‌خان لعل‌پوری غلبه کرده بودند. در۸می مراسم تاج پوشی شاه شجاع درقندهار بعمل آمد. امامردم که عسکر وافسر اجنبی‌را در دورشاه دیدند باتنفر و سردی این مراسم «باشکوه» را تلقی کردند .

انگلیسها درقندهار کاررا جدی تر گرفتند وتااواخر ماه جون توسط اعلانات متعدد ومفاهمه ووعده دادن مراتب و جاگیر وغیره به جلب متنفذین عشایر پرداختند وهم چون کلنل ستدارت نماینده قبلی انگلیس درهرات ازعقدعهدنامه‌یی طبق‌سیستم ولسلی باشهزاده کامران ووزیر یارمحمدخان ناکام شده بود، درعوض اومجر تاد را ازقندهار فرستادند تااین کاررا انجام دهد، ولی او هم ناکام ماند. ازدیگر طرف انگلیسهاکه تاقندهار بدون مزاحم‌رسیده وولایت‌رابدون جنگ‌گرفته بودند،ازاستیلای قاطع خود درافغانستان مطمئن شدند، لهذا حلقه دوستی راکه درگردن شاه شجاع انداخته وحلقوم اورا میفشردند، تنگ ترساختند تاصدای او خارج نشود. این است که معاهدهٔ «دوستانه» هفت فقره‌یی مورخ هفتم می ۱۸۳۹را بالای محبوس محترم‌خود امضا کردند. طبق این معاهده هرگونه ارتباط افغانستان باجنس اروپایی تحریم شده واقامت دایمی قشون وافسران انگلیسی درداخل افغانستان وبمصرف افغانستان واجب گردیده بود ومسایل تجارتی هم بسته به صوابدید «ایلچی سرکار دولت مدار انگلیسیه» شده بود .

درغزنین:- انگلیسها دوماه درقندهار (می‌وجون) باشاه شجاع توقف‌نمودند

چنانیکه ویدوتیمورهم دراین دوماه درپشاور متوقف ماندند. دراواخر جون شاه‌شجاع وانگلیسها امور ملکی ونظامی قندهـاررا به مستر لیـچ (۱) نماینده سیاسی وافسر وعسکر انگلیسی گذاشته، اسماً شهزاده فتح جنـگ راوالی قندهار نامیدند، وخود با۲۸ هزار عسکر وخانهای بزرگ قندهار به استقامت غزنه و کابل حرکت کـردند درعرض راه قلات، غلجایی هاکه راه‌هارا گذاشته بودند، به حملات متواتری درقشون انگلیس پرداخته واغتنام مینمودند. انگلیسها سعی کردند کـه باسرکرده‌گان آنهـا درمذاکره بادادن وعده پول ورتبه به موافقه برسند، ولی ممکن نشد. اردوی انگلیس درچهارم جولایی وارد قلات غلجایی‌شد، امامردم غلجایی‌که شنیده بودند باشاه‌شجاع قشون انگلیس همراه است ازپذیرایی پادشاه‌سرباز زده راه‌هارا گذاشتندوبارؤسای خود گل‌محمدخان، عبدالرحمن خان وسلطان محمدخان کناره کشیدند. شاه شجاع‌که چنین دید یکنفر ازطرفداران خود میرعلم خان تـوخی را بنام ریاست قلات غلجایـی گذاشت وبگذشت مصادف همین زمان بودکه قشون تیمور ووید قلعه علی مسجد را درهفت جولایی تسخیر کرده، وباقامت یکـدسته عسکر بشکل یك استحکـام قوی درآوردند، وخود متعاقبـا به «دکـه» کشیدند، زیـرا امیر دوست محمد خان سردار محمداکبرخان مدافع این محاذ را مضطربانه بکابل احضار کرده بود. سعادت خـان لعل‌پوری همکار جدی سردارکه چنین دید اونیز به لعل پوره مراجعت کرد. پس‌قشون وید و تیمور جسارت یـافته به د کـه پیش شدند ولعل پوره را هـم در همین مـاه جولایی گرفتند.

شاه شجاع وجنرال کـین و مـکناتن از قلات به خط غز نی مـارش نمودند ودر بیست ویـکم جولایی در برابر شهر غزنه فروکش کردند. مدافـع غزنه سردار غلام حیدرخان شهررا باسه هزار عسکر استحـکام بخشیده ودروازه هـای غزنی را بادیوار های سطبری مسدود کرده بود، تنها دروازه کابلی شهر بغرض خروج بحال عادی مانده بود. درحالیکه سردار محمدافضل خان پسر دیگر امیر باسه هزار سواره ازکابل به‌کمك غزنه رسیده ودرارتفاعات دور ازشهر منزل گزیده بود. اینها مطلـع بودندکه اردوی دشمن توپهای سنگین خودرا بواسطه خرابی راه‌ها درقندهار گذاشته اند وباتوپهای عادی نمیتوان دیوارهای ضخیم شهر راویران کـرد. پس غزنی آنقدر به دفاع طولانی قادر خواهد بودکه تادشمن به ستوه آمده و بدون تسخیر غـزنه راه کابل بردارد، آنگاه امیردوست محمدخان باقشون خود از ارغنده وقشون غزنه‌ازعقب سپاه دشمن‌را محصور ومعدوم خواهد نمود، خصوصاًکـه شنیده بودند غلجایی هـا درصدد تجمع وحمله به قشون دشمن بـرآمده اند . چنانیکه بزودی این مسموعـات به حقیقت پیوست وبرای باراول یکعده غلجایی های دلیر بر هبری مهتر موسی خان زرمتی وارد غزنی شده ودرارتفاعات شرقی وشمالی‌شهر مستقر گردیدند. اماشخص شاه شجاع به عجله قشونی‌را به هجوم امرنمود و قوای کـپتان نـکلسن اعزام شد غلجایی هاکه هنوز مشغول ترتیبات داخلی بودند، مورد حمله شدید ناگهانی قـرار گرفتند وبعد ازیك جنگ شدید عقب کشیدند. قشون انگلیس تعقیب کرد وبه‌شیوه انگلیسی دربرابر هرسر، یك اشرفی طلا جایزه مقرر نمود. اینست کـه یك‌عده سر ازکشته شده‌گان باهشتاد نفر اسیر جنگ آورده شد وامرگـردیدکـه تمام اسرا را درمقابل کمپ انگلیسها حلقوم بریدند. زیرا انگلیسهاکه ازروحیات مردم افغانستان بی خبر بـودند ، خـواستند در مـر حـله اول ضرب دستی بـه مـردم افغا نستان نشان بدهند .

---

(۱) مجرلیچ کتابی بنام تاریخ قلات‌هـم نوشته است وبعـد ازاودر قندهار هانری راولنسن نماینده سیاسی گردید .

درچنین مرحلهٔ سردار عبدالرشید خان خواهرزاده امیر دوست محمد خان بواسطه موهن‌لال باانگلیسها داخل مکاتبه شد وآخراً به اردوی دشمن رفت و تمام اوضاع جنگی ونقشه دفاعی افغانهارا به انگلیسها خاطر نشان نمود. جنرال کین امرکرد تامستر تامسن درتاریکی شب ۲۲جولایی دروازه کابلی غزنه‌را بواسطه نفت و باروت منفلق ساخت. سپاه دشمن درساعت سه همان شب داخل شهر گردید وسردار غلام حیدرخان دربالاحصار غزنه متحصن شد . مردم شهر از غریو انفلاق سراز خواب دوشینه برداشته ودست بهرسلاحیکه یافتند بردند. ازاین‌بعد بازاربه‌بازار کوچه به کوچه وخانه به خانه جنگ دست وگریبان آغاز گردید. مردم شهری‌وقشون غزنی چنان جنگ قهرمانانه‌یی نمودندکه برای باراول چشم‌سپاه امپراتوری‌رابسوخت درخاتمه جنگ ۱۲۰۰ نفر کشته و۳۰۰ نفر زخمی ازمدافعین غزنه بروی زمین افتاده بود - ۱۷نفر افسر انگلیسی بشمول جنرال سیل و ۲۰۰ نفر عسکر انگلیسی زخم بر داشته بودند ، د ر حا لیکه انگلیسها تعداد کشته شده گان خو د را پنهان نمودند .

انگلیسها در بالاحصار به حرمسرای سردار غلام حیدر خان داخل شده ۳۰نفر عائله وحرم اورا کشیده، باخود سردار دریکی از خانه های غزنی محبوس نمودند واسرای جنگ راکه اغلب بدون اسلحه بودند، قسماً دردهن توپ بستند وقسماً مثل گوسفند ذبح کردند. سردار عبدلرشید خان که خود جزء اعضای خاندان شاهی بوده وسانها ازپول وزحمت مردم افغانستان تغذیه و تفریح کرده بود، اینك ایستاده وحالت هموطنان خودرا از دور تماشا میکرد. وقتیکه ۵۰نفر اسیر غزنه را بحضور شاه شجاع پیش کردند، یکی ازاینها فریاد کرد وشاه‌را «نوکر فرنگی»خواند بهمین سبب بودکه ۵۰نفر را حلقوم بریدند .

سردار محمدافضل خان وقتیکه از سرنوشت غزنه اطلاع گرفت علی‌الفور باسه هزار سواره خود روبه جانب پدر فرار کرد. امیردوست محمدخان برادر خود نواب عبدالجبار خان راکه سابقه آشنایی باانگلیسها داشت ودرسال‌گذشته‌مهماندار هیئت الکساندر برنس درکابل بود، وهم سردار عبدالغفار خان پسر اوچند سال درلودیانه مشغول تحصیل زبان انگلیسی بود، بغرض مصالحه درغزنه اعزام کرد وخود درانتظار نتیجه این مذاکره ومصالحه نشست. نواب عبدالجبار خان در غزنه بامکناتن ملاقات کرد وازطرف امیردوست محمدخان گفت‌که: امیردوست محمد خان پادشاهی شاه شجاع را میپذیرد بشرطیکه وزارت شاه شجاع بخود او داده شود . مکناتن‌که دشمن را ضعیف دید متکبرانه جواب داد که: انگلستان اراده دارد که امیردوست محمدخان را تحت‌الحفظ به‌هندوستان بفرستد. نواب‌که چنین دیدخواهش دوم خودرا پیش کرد وگفت‌که سردار غلام‌حیدرخان وعایله اورها شود. مکناتن که چنین گروگانیرا مفت ازدست نمیداد این پیشنهاد نواب راهم ردکرد. نواب باردیگر خواهش نمودکه اقلا خانم سردار را ازحبس رها کنند. ولی این انگلیس دست‌نارس این خواهش راهم رد نمود، تنها اجازه ملاقات با سردار غلام حیدر خان داد. نواب عبدالجبار خان که دید به هیچ نوعی باانگلیس‌کنار آمده نمیتواند، در۲۹جولایی برگشت. مکناتن درآخر بغرض تولید شبهه ونفاق بین نواب وامیردوست محمد خان گفت‌که: وزارت شاه شجاع بخود نواب داده میشود. البته نواب نپذیرفت وبه اردوی امیر دوست محمد خان برگشت .

فرار امیر دوست محمد خان (۱۸۳۹):

بمجردیکه نواب عبدالجبار خان برگشت و از اوضاع‌انگلیس امیررا مطلع ساخت، امیر دوست محمد خان بدون درنگ معسکر ارغنده را با تمام اردوی خود بجا گذاشته

و به عجله براه کوتل «اونی» به استقامت بامیان و خلم فرارنمود، زیرا قبلا تلقین شده بودکه قوای انگلیس ازغزنی وخیبر رسیده اورا محاصره مینمایند وخانهای کوهستان ازپشت سر اورا خواهند کوفت، وهم افسر توپخانه اوکیمپبل (شیرمحمدتازه‌مسلمان) از کشیدن شمشیر بروی شاه شجاع انکار نمود .امیر دوست محمد خان که اراده‌جازم وتوان اقدام به‌امور خطیره مخصوصا دربرابر اجانب نداشت، چنانیکه در جنگهای جمرود و پشاور در مقابل حکومت سکهه پنجاب و درجنگ گجراد و انقلاب ملی هنددر مقابل انگلیس ضعف باور نشدنی نشان داد ،حتی پشاورواتك را که سکهه ها به او گذاشته بودند هم بعد ازاشغال‌ترك‌کرده‌وبرای‌انگلیس گذاشت ،پس دراین حادثه نمی توانست اقدام قهرمانانه‌ئی نموده و مسئولیت تاریخی خود را انجام داده باشد .جنرال کین و مکنانن در سوم اگست مطلع شدند که امیر دوست محمد خان از ارغنده به خط بامیان فرار کرده‌است، لهذا هشتصد سوار بقیادت کلنل «اترم‌ولارنس» برهنمائی حاجی خان کاکری بغرض دستگیر کردن امیر سوق کردند . مگر حاجی خان کاکر که د رابتدای ورود شاه شجاع به قندهار بنام پادشاه حقیقی افغانستان به او پیوسته‌بود واینك تسلط اجنبی را در افغانستان به‌چشم میدید، مثل سایر روسای قندهار از کرده پشیمان گردیده بود . پس‌اوقشون انگلیس را درتعقیب امیر طوری رهبری کرد که فرصت فرار در دست امیر ماند . انگلیسها تا بامیان پیشرفتندو از امیر اثری ندیده برگشتند ، اما ضمیر حاجی خان رادرك کردند و او را که در قندهار لقب ناصرالدوله گرفته بود معزول و محبوس و به هندوستان تبعید نمودند .

در هر حال بعد ازانکه امیر دوست محمد خان در اول اگست ۱۸۳۹ ازارغنده فرار کرد ، نواب عبدالجبار خان و خانواده امیر از کابل‌در عقب او روان شدند . امیر در سیغان از طرف حاکم محلی محمد علی بیگ استقبال گردید ، اما به عجله عبور کرد و تا رسیدن به خلم از طرف امرای محلی چون صوفی بیگ، قلیچ بیگ و میربابا بیگ باسواران ازبکی پذیره گردید . در خلم میرولی بیگ منزل ومصارف داد تا خاندان امیر برسید . در این جا مردم خواهان اقامت امیر و تجمع عسکر برای مبارزه با دشمن شدند ، ولی امیر نپذیرفت و توسط مرزا عبدالسمع‌از امیر بخارا نصرالله‌خان استجازه ورود در بخارا نمود. امیر نصرالله خان پذیرفت وامیر دوست محمد خان بایکعده پسران و برادر زاده‌گان و سوار و پیاده به بخارا کشید و باقی خانواده خود را با نواب عبدالجبار خان در خلم گذاشت .

امیر نصرالله خان که عده متعلقین‌امیر را زیاد و مصارف مفت را گزاف دید ،امر کرد که‌امیر دوست محمد خان با پسرانش در بخارا بمانند ، و بقیه د رسایرولایات پراگنده زنده‌گی نمایند . امیردوست محمد خان نپذیرفت و پسران خوردسال خود را در معیت سردار محمداعظم خان و سردار شیر علی خان پسران بزرگتر خود واپس‌به خلم بفرستاد ، و بنواب عبدالجبار خان خبر داد که با تمام خاندان امیر بکابل رفته به انگلیس تسلیم شوند .نواب چنین کرد ، تنها سردار محمد افضل خان پسر وسردار محمد عمر خان برادر زاده امیر نپذیرفته و در تاشقرغان مقیم ماندند . وقتیکه خانواده امیر بکابل رسید انگلیسها با رضایت خاطر چنین گروگانان قیمت دار را قبول‌نموده ودرغزنی باخانواده سردار غلام حیدرخان یکجا تحت نظارت قرار داد .

در همین ایام چند نفر پسران و برادر زاده‌گان امیر بشمول سردار محمد اکبر خان مشهور پسر و سردار سلطان احمد خان معروف برادر زادهٔ امیر بغرض داخل شدن‌در افغانستان از بخارافرارکردند ، ولی از طرف‌قشون امیر بخارا تعقیب ودستگیر ودر بخارا محبوس شدند .درطی همین زد وخوردبودکه دونفرازهمراهان‌دلیرسرداران «سمندرخان‌وجهان‌گل‌خان»هم کشته‌شدند. مصارف امیردوست‌محمدخان نیز موقوف شد، وامیردوست محمدخان باعسرت معیشت تابهار سال ۱۸۴۰ دربخارا ماند .

کابل : شاه شجاع وانگلیس بعد از تسخیر غزنه به‌استقامت‌کابل حرکت‌کردندو در«شیخ ابادوردك» تمام‌مامورین، افسران واردوی امیر دوست‌محمد خان را به‌استقبال شاه حاضر یافتند .شاه شجاع‌و انگلیسها در هفتم اگست ۱۸۳۹ وارد شهر کابل شدند، در حالیکه هزاران نفر از شهر کابل و قصبات اطراف برای دیدن پادشاه‌حقیقی افغانستان جمع شده ، در راه ها و بالای دیوار هادر حالت انتظار نشسته بودند ، همینکه شاه پدیدار شد و درپهلوی‌اومکناتن و جنرال کین و در عقبش‌قشون انگلیس دیده شد ، آب سردی بود که بر سر آتش احساسات مردم فرو ریخت ، تا جائیکه صدائی و ندایی وسلامی از هیچ طرف برنخاست وشاه باتاثر داخل بالا حصار کابل گردید و چون عمارت سلطنتی را بعد از ۳۰ سال در بدری بدید به سختی‌بگریست، زیرا موقف او بسیار دردناك بودو بعد از تاج پوشی در قندهار بوضاحت درك کرده بود که انگلیس او را مغبون ساخته و اینك در دست دشمن فریبنده خارجی به جزآلهٔ بیجانی نیست .

استقرار انگلیس در افغانستان (۱۸۳۹):

قشون انگلیس از جبهه قندهار در هفتم اگست ۱۸۳۹ وارد کابل شد ، و قشون دوم انگلیس در ۱۷ اگست وارد جلال آباد و در سوم سپتمبر وارد کابل گردید ، در حالیکه‌پرچم شهزاده تیمور پیشا پیش آنها حرکت میکرد . به این ترتیب هر دو ستون انگلیس در زیر نام و نقاب شاه شجاع در طی ششماه ، از مارچ تا اگست ، در پایتخت افغانستان رسیده و مستقر گردیدند . قوای دشمن به سرعت در مناطق‌عمده کشور که در دسترس شاه شجاع بود موضع گرفت : درشهر قندهار قشون انگلیس تحت قیادت جنرال «نات» (۱) مقیم ماند . بعدها بین قندهار وغزنی در موضع «اولنگ رباط » قلعه جنگی تعمیر و یکقطعه عسکر انگلیسی بقیادت کلنل «ویمر»(۲) متمکن گردید . در شهر غزنی یکقطعه نظامی بقیادت میجر «مکلارن» موظف به‌اقامت شد . همچنین در چاریکار وبامیان وجلال آباد وعلی مسجد وکویته ، قطعات نظامی انگلیس جابجا گردیدند. قسمت کلی اردوی انگلیس در کابل ماند، وچون کابل پایتخت کشور بود و از اینجا بایست تمام مملکت نظارت شود، انگلیسها در این‌جا ترتیبات قوی نظامی گرفتند .

شهر و آبادی های مردم کابل در دو طرفه دریای کابل افتاده بود . در طرف جنوبی دریا شهر بالا حصار بر زبر تپه مرتفعی قرار داشت که از زاویه غرب بادیوار تاریخی‌کوه خواجه صفا چسپیده و تمام حوزه شمالی و جنوبی و شرقی شهر کابل را تحت تاثیر آتش قرار میداد . بعلاوه خارج شهربالاحصار در هر دو جانب مسیردریای کابل ،قلعه های مستحکم و جنگی قدیمی بابروج و دیوار و تیر کش ها افتاده بود که هر یك در عهد خود سنگری بحساب میرفت . از قبیل قلعه وزیر و قلعه نشان خان و محله مستحکم چنداول درکناره راست دریای کابل ، و قلعه محمود خان و قلعه باغشاه و قلعه جعفر خان و قلعه ریکاو قلعه شریف خان وقلعه ذوالفقار در کناره چپ دریای کابل تا موضع شیر پور و دهکده بی‌بی ماهرو . انگلیسها در شهر بالاحصار پنجهزار عسکر و در دیگر قلعه ها قطعات کوچك عسکری گماشتند و برای روز مبادا قشله بزرگ نظامی در جوار تپهٔ بی‌بی ماهرو باعمارات یك طبقه‌ئی ومیدان اسپ‌دوانی و محل ساز و آواز و رقص و تفریح اعمار کردند . همچنین قشله هائی در شیرپور وسیاه سنگ بساختند ، زیرا اقامت دائمی در نظر داشتند و اینك تا دامنه هـای جنوب هندوکش هم رسیده بودند . در تمام این مناطق شه شجاع و عمال او دست

---

(۱) — WILLIAM NOTT

(۲) — WYMER

نگر امرونهی نمایندگان سیاسی و منصبداران انگلیسی شمرده میشدند . پس جنرال کین با قطعه کوچك عسکری در ماه اکتوبر براه جلال آباد و خیبربه هندوستان برگشت و در کابل اعلام شد که قشون انگلیسی به استثنای قسمتی از سپاه بنگال و جنرال کاتن از افغانستان خارج خواهند شد . دو ماه بعد تر (۱۸دسمبر ۱۸۳۹) قسمتی کوچك از سپاه بمبی نیز از قندهار براه کوژك و بولان به هندوستان عزیمت نمودند. دولت‌انگلستان نیز از چنین فتح غیر منتظری شادمانی نمود و پادشاه انگلیس القاب «ارل ـ بارون ـ وسر» به اکلند حریص و سر جان کین و مکناتن ارزانی نمود ، گرچه سپهدار کین در عبور از جلال آباد ا زخیبر از طرف مبارزین‌افغانی کوفته شده بود . به اینصورت در طی ده ماه فعالیت های انگلیسی (از مارچ تادسمبر) سال ۱۸۳۹نیز به پایان آمد .

انگلیسهای کابل چون مکناتن و الفنستن و بریگید یر شلتن و غیره باکمال بی اعتنائی بازی کرکت و مسابقه اسپ دوانی را در کابل براه انداختند . بر عکس آنها بازار قصه خوانی وداستان سرائی حماسی شهر کابل را ممنوع وقصه سرایان‌کسبی را موقوف نمودند . در حالیکه از قرن ها معمول کابل بود که داستان سرایان شهری با البسه جنگی خودوزره وسپر وشمشیر هر روز در میدان های عام و چوکهای‌بازار آمده، داستان های منظوم ومنثور شهنامه ها وپهلوانان چون رستم وابومسلم وامیر حمزه وغیره را باآواز رسا وموزون بیان وبادست واسلحه ورفتار تمثیل میکردند . مکناتن روزیکه از دروازه تخته پل بالاحصار رو به غرب سواره فرود آمد ، در میدان تخته پل چنین اژدهام ومنظره‌ئی بدید و پرسید و دانست وقدغن کرد، زیرا از روح جنگ جوئی و سلحشوری مردم افغانستان بترسید .

روش انگلیس در افغانستان (۱۸۳۹) :

بعد از آنکه قوای انگلیس در نقاط سوق الجیشی قندهار وغزنه وکابل وجلال آبادو بامیان و غیره باسواره و پیاده و توپخانه و جباخانه مستحکم گردید ،وضع و رفتار انگلیس هم تبدیل شد . دیگر انگلیسهای «دوست»نی ، بلکه زمامدار اصلی و حاکم نظامی افغانستان بودند .مکناتن نماینده وسفیر انگلیس از این بعد عملابشکل صدر اعظم و هم نایب السلطنه افغانستان در آمد . تمام امور دولت ، عزل و نصب وزرا و افسران افغانی ، بودجه و مالیات ، مجازات و مکافات و غیره همه در اختیاراو بود . شه شجاع که در اوایل علي‌الرسم افغانی در روز های‌معین در بار عامی تشکیل و به‌عرایض مردم و پیشنهادات مامورین رسیده‌گی کرده و اوامر ونواهی صادر میکرد، بتدریج بموقفی رسانیده شد که از حرم و یا اطاق نشیمن خود خارج نمیشد . اگر عندالسیاست در باری برایش تشکیل میکردند و مردم و مامورین عرایض وپیشنهاداتی تقدیم میکردند ، شاه در جواب هر یك تنهاهمین یك‌کلمه را تکرارمیکرد :«امرمیشود.» عمارت شاه واطاق دربار او توسط افسر و عمکر انگلیس محافظه میشد . هیچ افغانی بدون اجازهٔ صاحبمنصب انگلیس حق دیدن شاه را نداشت . واسطه سوال و جواب بین شاه و انگلیس یکنفر مستخدم انگلیسی بنام میرزا حیدر علي لشکر نویس معین شده بود . شاه با (۸۵۰نفر) زن و مرد و اطفال خاندان خود در ارگ‌بالاحصار از طرف پنجهزار عسکر انگلیسی حفاظت میشد ، و گارد شاهی خود اواسماً یکقطعه نهصد نفری متشکل از مردمان هندی بود که هیچگونه سلاحی نداشتند و فقط با چوبهای دراز پیکاندار مجهز بودند . کلنل دینی (۱)در بالاحصار که بحیث یك افسر شاه شجاع اقامت داشت ، آنقدر بیباك بود که حتی در مجلس شاه بدون اجازه داخل‌میشد ووقتیکه بنام شاه به او از این حرکت‌بی ادبانه اخطار داده شد در جواب گفت : من

(۱)دینی DENNIE بدرجه یاوری پادشاه انگلستان رسید وکتابی هم بنام «روزنامچه لشکر کشی درسند ،بلوچستان و افغانستان» نوشت ، ولی خودش در افغانستان زخمی شد .

فقط امرگورنر جنرال هند را اطاعت میکنم و بس.
شاه شجاع باری به مکناتن یاد آوری کرد که افغانستان مامون است و من پادشاهم لهذا ضرورت برای اقامت قشون انگلیس در کشور دیده نمیشود. مکناتن جواب‌داد که تا خطر امیر دوست محمد خان باقیست موجودیت قشون انگلیس در افغانستان حتمی است. انگلیسها نه تنها بواسطه قوه شاه‌را در دست داشتند، بلکه از لحاظ سیاست هم او را محتاج بخود و در عین حال زیر تهدیدنگهمیداشتند، زیرا تمام اوامر که برضد منافع مملکت ومردم وروسای متنفذ صادر میشد، همه‌بنام شاه بود، لهذا همه دشمن اوگردیده بودند. از دیگر طرف انگلیسها رقبای شاه را علی‌الرغم تمایل او نافذ و مقتدر تر نگهداشتند چون نواب محمد زمان خان‌و سردار محمد عثمان خان برادرزاده گان‌امیر دوست محمد خان. انگلیسها سردار محمدزمان خان را «نواب خوب» میخواندند. نواب و سردار هم در حین انقلاب عمومی افغانستان باآنکه خودشان جز انقلابیون بودند، اکثر سران انگلیس وحتی موهن لال را حمایت و از کشته شدن حفاظت نمودند. شه شجاع باچنین‌جریان سیاسی ونظامی نمیتوانست جز بازیچه‌ئی در دست انگلیس باشد و البته او که مستشعر از تمام اوضاع بود، رنج میکشید. یکی از نویسنده گان همعصر شه شجاع که عمرش در افغانستان و درمعیت مامورین بزرگ افغانستان گذشته‌و خود شاهدقسمتی ا زاین واقعات بود، در کتاب خود که فقط دوازده سال بعد از ختم جنگ اول انگلیس و افغان تالیف شده است، در موردشه‌شجاع چنین مینویسد: (بعد از انکه‌مکناتن از طرف دولت خود بحکومت‌هند (مطلب از بمبی است) مقرر شد شاه شجاع اندیشه مند گردید. مکناتن توسطبرنس به شاه شجاع پیام داد که بغرض حفظ سلطنت از اختلال باید اشخاص‌چون‌امین‌اله‌خان لوگری، عبدالله خان اچکزئی و سردار شمس الدین خان برادر زاده امیر دوست محمد خان به‌هندوستان برده شوند، پس امر شاه صادر گردد. شاه شجاع رجال مذکور را احضار و از پیشنهاد مکناتن آگاه و امرتهیه سفر نمود. ایشان گفتند که ما هرگز انگلیسان را نمیشناسیم که کیستند و چیستند. ما با نوشته شما سراز امیر دوست محمد خان تافتیم‌وشمارا‌آورده برتخت سلطنت نشاندیم، اما دیدیم که در عهد شما هرروز فریب کاری انگلیس بنوعی ظاهر واسباب بد نامی و رسوائی شما و مردم میگردد، پس مسئول شما هستید. شاه‌که‌بشنیدآه کشید وگفت که شما از دل‌من‌آگاه نیستید، من محکوم حکم پهره‌داران وپاسبانان انگلیس هستم وچاره‌ئی‌جز ازسوختن وساختن ندارم، افسوس که‌آنچه بود از دست‌رفت و مردان کاری خراسان (نام‌آنروزه افغانستان) ورجال باغیرت و همیت مردند و رفتند، ورنه این شمشیر من شمشیر اسلام است، هر مرد باهمتی که باشدبیاید و بردارد، مصارف چنین غازیان را من آماده خواهم کرد، بشرطیکه این‌راز آشکارانگردد. وقتیکه برادران خراسانی (رجال مذکور) از زبان شاه چنین چیزی شنیدند برگشتند و با دیگران موضوع را در میان گذاشتند چون نایب ملامومن، گل محمد خان، عبدالعزیز خان، محمدشاه خان، سکندر خان، عبدالسلام خان وغیره.) (١)
خانم سیل انگلیسی نیز در کتاب خود «تذکره مصائب در افغانستان» (٢)درحین

---

(١) کتاب نوای معارك اثر میرزا عطا محمد تالیف در ١٨٥٤ طبع کابل در١٣٣١ شمسی ص ١٤٩—١٥٠

(٢) F. SALE فلورنتیاسیل. درجنگ اول‌انگلیس وافغان درافغانستان بود وهم جز اسرا وگروگانان انگلیسی مدتی تحت نظر افغانها ماند. در ١٨٤٢ به هند رفت وبعد ازمرگ‌شوهرش انگلیسها بحساب مردم هند، مستمری پنجصدپوند به او میدادند تا در ١٨٥٣ بمرد.

اشتعال انقلاب کابل که قشله قشون وموجودیت انگلیسها تحت‌تهدید قیام کنندگان قرار گرفت راجع به‌شاه‌شجاع پراکنده چنین نوشت «۰۰۰دراکتوبر ۱۸٤۱– اعلانات زیادی بدست آمد که به امضای شاه شجاع مردم بقیام و جهاد بر ضد انگلیس‌دعوت شده بودند ... شاه‌شجاع به مکناتن پیشنهاد کرد که باانقلابیون مصالحه کند و رهبران شان معاف شمرده شود ... انگلیسها که از قیام مردم‌مشوش شدند، خواستند دربالاحصار پناه ببرند ، مگر شاه شجاع نپذیرفت و گفت‌که مکناتن راهم دربالاحصار قبول کرده نمیتوانم و هم تعمیر بزرگی را بنام ترمیم مجدد ویران کرد ... در نوامبر شاه پیشنهاد صلح به مجاهدین نمود ...بالاخره مکناتن بلارداکلند نوشت که شاه شجاع بماخیانت میکند باید دوست محمد خان بکابل رجعت داده شود ... در دسمبر انگلیسها به شاه شجاع پیغام دادند که ازبالا حصار به قشله نظامی بیاید تا با هم یکجا به جلال آباد روند ،اما شاه قبول نکرد ... در دسمبر شاه اعلان جهاد ملی را بمقابل انگلیس امضا کرد . شاه‌شجاع نه اینکه رفتن با انگلیس نمیخواهد بلکه‌طبقات مختلف مردم را بر ضد انگلیس تحریك میکند ... در مارچ ۱۸٤۲ شاه شجاع امرنامه تخلیه جلال آباد را به جنرال سیل فرستاد ...»

در هر حال تشکیلات انگلیسی در افغانستان بسیط بود : مکناتن امور صدارت را در دست داشت . الکساندر برنس بحیث وزیر داخله و منشی او موهن‌لال بود . موهن لال بعلاوه اینکار ، وظیفه ریاست استخبارات را نیز ایفا مینمود . نمایندگان سیاسی انگلیس در ولایات افغانستان بحیث والی ونماینده مکناتن، امور ملکی را بعهده داشتند . منتهی مکناتن و برنس و نمایندگان کشوری آنها ، اسماً این عناوین را اختیار نکرده بودند ،اماعملاعین‌وظایف را اجرا میکردند .تشکیلات نظامی انگلیس در افغانستان تابع امر ونهی سپهسالار کابل (اول جنرال‌کین و بعد ا زاو جنرال الفنستن)بود و در پاره‌امور بین‌سپهسالار و مکناتن تناقض واختلافی هم پیدا میشد . بهمین سبب بود که حکومت انگلیس ۳۵ سال بعد تر درتجاوز دومین خوددرافغانستان امور ملکی و نظامی را در یك دست(حکومت نظامی) تمرکز داد . عمده ترین کاریکه سپهدار کابل در افغانستان انجام داد این بود که قشون ملی افغانستان را ، که عادتاً بقیادت روسای متنفذ مناطق مختلفه، در قطعات جداگانه منقسم بوده و مستقیماً زیر قومانده پادشاه مملکت قرار داشتند ، تماماً لغو کرد وافراد اردورا جزاردوی‌انگلیسی وتحت قیادت افسران انگلیسی گذاشت وبه اینصورت قوماندانهای ملی دست خالی ماندند وقوت تنها در دست دشمن متمرکز گردید. در ولایات متصرفه نیز امور نظامی و حفظ امنیت عمومی و سرکوبی‌هرمقاومت ملی ، بر عهده قوماندانان نظامی انگلیس بود .

اما انگلیسها در مرکز وولایات هنوز ناچار بودند که حکام و مامورین افغانی را در پهلوی نمایندگان سیاسی خود ، خواهی نخواهی بپذیرند ، زیرا توده های مردم متوجه اوضاع شده بودند ، لهذا انگلیسها فعالیت خود را ظاهراً توسط حکام‌ومامورین افغانی بنام شاه دوام میدادند . اما نمیخواستند این حکام و مامورین سرموئی از دساتیر انگلیسی انحراف نمایند ولو مقام شهزاده‌گی داشته باشند. چنانیکه در قندهار شهزاده فتح جنگ پسر شاه شجاع والی و نماینده انگلیسی مسترلیچ بود ، ولی شهزاده تمام تحمیلات لیچ را نمیپذیرفت ، و لیچ‌اصرار میکرد که حتی در تادیهٔ‌معاش و مستمری‌مامورین و منظوری و موقوفی‌این معاشات هم شهزاده طبق هدایت اورفتار کند. چون چنین نشد مکناتن شاه را مجبور بعزل فتح‌جنگ و نصب برادرش صفدر جنگ نمود . جنرال نات هم حتی از ادای رسم احترام‌عادی نسبت به شهزاده‌خودداری

مینود.

در کابل نیز چنین شد ، شاه‌شجاع حکومت کابل را بیکنفر مرد مجرب وپخته سال و صدیق خود«ملاعبدالشکورخان» داد . این شخص در هند هم همراه شاه‌شجاع بود . ملاعبدالشکور که بافن اداره آشنائی داشت ، در کم مدت توانست عملا مردم را متیقن سازد که آمرو ناهی کشور شاه است و انگلیسها مهمانان موقتی بوده بزودی از مملکت خارج میشوند. اودراجراآت خود توصیه نامهای برنس را در برابر چشم مردم میدرید و برضدآن‌عمل‌میکرد و باز در خفا به ترضیه انگلیسها میپرداخت . او غلام خان پوپلزائی خائن مشهور را در ولایت پروان محکوم به تشهیر به عنوان«نوکر کفار» نمود،و هم محتکرین‌غله را حبس نمود ، در حالیکه مکناتن ازانها حمایت میکردو توسط موهن لال ملا عبدالشکور را از این عمل تهدید نمود . در هر حال این شخص که مثل «استولیپین» میخواست بایکنوع اصلاحات سطحی و دروغین در پیش چشم توده های مردم پرده کشیده و در عمریك دستگاه خائن چند روزی بیفزاید ،انگلیس های متکبر را برنجاند،لهذا طبق پیشنهاد مکناتن از طرف شاه شجاع معزول شدو ملت از حکومت مردی که تنها به‌شاه صادق بود وبمردم خیانت‌میکرد خلاص‌گردید .در عوض مکناتن بحکومت کابل محمد عثمان خان نظام الدوله را پیشنهاد و شاه مجبوراً تصدیق نمود . محمد عثمان طرفدار صادق انگلیس و مخالف‌منافع مردم وشاه‌تشخیص شده بود، ولی اعمال دلیرانه وبی باکانه او که علنا انگلیس را بحیث فرمان فرمای حقیقی افغانستان تمثیل میکرد خدمتی بودکه بطور غیر شعوری ویا شعوری نسبت به ملت افغانستان انجام داد ،زیرا پرده های شك واشتباه را از برابر چشم ملت‌برداشت و از این بعد مردم دانستند که‌شاه عملا وجود ندارد و صاحب اختیار کشور دستگاه انگلیسی است .

انگلیسها بتدریج رجال صادق و ملی را از شاه و امور دولت بیگانه و دورکرده، اشخاص فرومایه و خائن بیوطن را میدان داد .زیرا این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشور های مورددسترس رجال کاری ملی را موقع تبارز ندهد و بافشار وتبلیغ واتهام آنانرا در اجتماع خنثا سازد، وبرعکس افراد هیچکاره و آله دست را بازور پروپاگند وجاه وجلال وارد صحنه سیاست ومشهور سازد. بسا از این گونه «قهرمانان» میان تهی و مصنوعی نقشه های منفی بازی کردند ، در حالیکه به‌جز بازیچه اماسیده ومتورم چیزی نبودند. به‌همین سبب بودکه انگلیسها بزودی رجال متنفذی از قبیل حاجی خان کاکری (تاج محمد خان) ، دوست محمد خان اسحق زئی ، نایب امیر خان ،ملا رشید خان ، آقا حسین و غیر هم از روسای ملی رامحبوس کردند ،و درصددشدندکه‌رجال دیگری را از این نوع هم از میان بردارند ، از قبیل نایب امین‌الله خان لوگری ،حافظجي کابلی ، عبدالله اچکزائی و دهانفر دیگر، زیرا این اشخاص که در اول ورود شاه شجاع در افغانستان بنام پادشاه قانونی کشورطرف اورا التزام،و با اقتدار امیر دوست محمد خان و برادران محمد زائی مخالفت کرده بودند ، بعد از استقرارشاه شجاع وسیطره اجنبی ملتفت شدند که از شاه‌جزاسمی باقی‌نیست ، و دشمن خارجی در زیر نام او تسلط خویش رادرافغانستان قایم مینماید پس همه قلباً بر ضد شاه وانگلیس گردیده در جستجوی راه نجات برآمدند .انگلیسها تمام این چیزی ها را میدانستند اما کمتر از «واقعیت»به آن اهمیت میدادند ، چرا که ایشان امید به‌شمشیروخدعه خود داشتند .

در هرحال انگلیسها در رفتار با عامه مردم نیز سیاست «تخویف»را پیروی‌کرده در مجازات ،حبس و مصادره وتبعید و ضرب روا میداشتند. این روش تخویفی‌انگلیس دریك میزان متوقف نمیماند بلکه‌مرحله بمرحله‌تشدیدمیگردید ودرتبدیل هرمرحله یا حکومتی ، اوضاع اداری قسیتر وخاینانه تر میشد، تامردم بکلی از بهبود زندگی

ناامید وبالاخره بمغلوبیت خود قانع کردند وبه بندگی وحقارت عادی شوند . از دیگر طرف چون مصرف قشون تجملی و گزاف بود ، خصوصاً که خانم‌های انگلیس هم باخدم وحشم وارد شده بودند، در تزئید مالیات به استثنای مالیات گمرکی سعی میورزیدند .تنها مصرف آرد یك قشله نظامی در کابل فی روز«دوصدمن‌هندی مساوی هفده هزارپاو کابل» میشد . آنوقت نرخ‌آرد در شهر کابل سه‌سیرکابل» بیك روپیه‌پخته کابل بود ، و هر روپیه پخته نقره برابر «شصت‌پیسه مسی»بود یعنی یك سیر آرد بیست پیسه قیمت داشت .ولی هنگام اقامت اردوی انگلیس در کابل نرخ آرد سه برابر بلند شد وفی سیربیك‌روپیه‌کابلی رسید، درحالیکه انگلیسها یکسیر آردرا به یکنیم روپیه کلدار میخریدند ، و بعد ها یك روپیه کلدار تقریباً بدوروپیه کابل تسعیر میگردید . همچنین نرخ سایر غله و حبوب و میوه بلند رفت ویك قشر محتکر و سودخوار بمیان آمد. این باخواسته‌های سیاسی انگلیس مطابقت میکرد. زیرا انگلیسها وپیروان او عقیده راسخ داشتند که‌برای اداره کردن بی‌سر وصدای یك‌کشور، از همه بیشتر فقر عمومی وشدت احتیاج مردم ، عامل موثر است و ملتیکه در مرداب فقر و احتیاج دست وپا میزند، آنقدرگنگس وبخود مشغول است که دیگر فرصت دیدن بجانب دستگاه حاکمه ندارد ، وگرفی المثل خواسته باشد سر ازلجن بردارد ، تنها ضربت مشتی کافیست که او را در عمق گرداب فرو برد . در همین‌دوره کوتاه‌انگلیس ها بود که مثلی در کابل ایجاد شد و آن اینکه : تا وقتیکه یك ران گوسفند در دکان قصاب درطول روز بی‌خریدار نماند، دولت بالای ملت حکومت دلخواه کرده نمیتواند.و این وجیزه در وقتی صادق آمد که هنوز سرمایه داری در افغانستان پدیدار نشده بود تا فقر عمومی مولود سیستم‌قهری اقتصادی باشد ، بلکه افغانستان هنوز در مرحله فیودالی و اقتصاد طبیعی و نیمه طبیعی که «متکی برخود»بود ، سیر میکرد .

اما انگلیسها علی الرغم تزئید برمالیات، از عوارض گمرکی بسیارکاستند تاامتعه انگلیسی بکثرت وارد شده صنایع دستی و محلی کشور را از بین ببرد . وقتیکه شاه مداخله کرده مالیات برواردات گمرکی را مجدداً افزود ، مکناتن نگذاشت‌و به حمایت تجارد لال وسود خوار برخاست . درتهٔ این‌اوضاع ظاهری‌یك‌فعالیت سیاسی‌خاینانه‌ئی هم درکشور جریان داشت و آن اینکه انگلیسی ها با تمام‌دقت میکوشیدند که برای تضعیف ملت افغانستان وهموار شدن راه استعمار در بین توده های مردم و هم حلقه های اشرافی و فیودالی و روحانی ، خصومت و رقابت واختلافات جدی از نظرسیاست وسمت و عشیره و مذهب وزبان وغیره ایجاد نماید . حتی رجال دانشمند انگلیسی چون راولنسن (نماینده سیاسی انگلیس در قندهار) که خود کاشف خطوط میخی بی ستون ایران و نویسنده اثری راجع‌به افغانستان است ، بحیث یکی‌از حامیان‌سرسخت «فارورد‌پالسی» در افغانستان در کاشتن تخم نفاق بین مردم کشور فعالیت‌بیشتر مینمودند.

سال ۱۸۳۹ باورود و استقرار شاه شجاع و دوستان انگلیس او در افغانستان، در زیر پرده های تاریك ابهام درگذشت ، و هنوز ملت افغانستان در سر تا سر مملکت از درك‌ماهیت‌اصلی این دستگاه عاجز بود . زیرا معابر دشوار گذار و حمل و نقل بطی و قلیل بود ، مخابرات منظم وسریع و تبلیغات زودرس وجود نداشت . لهذابرای آنکه خبریك حادثه مهم از مرکز کشور در ولایات دور دست برسد ماه هاوقت‌لازم داشت و آنهم توسط کاروانها فقط از شهری بشهری میرسید . سالی لازم بود تا این خبر در قریه ها و قصبات مملکت منتشر گردد. پس در سال ۱۸۳۹ فقط اینقدر مردم شنیدند که شاه شجاع «وارث حقیقی» سلطنت افغانستان از هندوستان برگشته و داخل افغانستان شده است ، منتهی با او قشونی از دوستان فرنگی او همراه است که بعد از مختصر استراحتی به‌هندوستان برمیگردد . تنها مناطقی‌که در عرض راه

این ورود قرار داشتند بیشتر از دیگران باقضایا آشنا میشدند ، زیرا قوای اجنبی را با چشم خویش در کشورخودتماشا میکردند . بهمین سبب بود که در راه قلات ، غلجائی ها از دیدن‌شاه‌تنفر نشان دادند و در غزنه بجنگ برخاستند . وقتیکه‌شاه در کابل رسید مردم زرمت و غلجائی قیام نمودند . مگر از سوقیات قشون و توپخانه اجنبی سرکوب شدند و قلاع مستحکم شان ویران گردید ، میجراترم (۱) هم از زرمت به تخریب حکومت بلوچستان اعزام شد .

هنگامیکه درهمین‌سال‌اول(۱۸۳۹) شاه شجاع بغرض یك نمایش مصنوعی پادشاهی خود در جلال آباد لغمان رفت ، مردم کنربرهبری سید هاشم‌خان بر ضدشاه وقشون فرنگی معیت او قیام کردند . قشون اعزامی شاه بقوماندانی «مکریکر»واسلحه برتر البته توانست این قیام را در جنگ چند روزه مغلوب نماید ، ولی متعاقباً مردم برهبری عبدالعزیز خان جبارخیل‌قیام‌کردند. انگلیسها متوجه بودند که هر قیام را بسرعت در خود موضع معدوم نموده و نگذارند که دایره سرایه آن توسعه یابد ،لهذا قشون او عبدالعزیز را هم بکوفت و قلعه‌اش را منهدم ساخت. مردم خوگیانی نیز از ادای مالیات به‌چنین دولتی انکار ورزیدند. «کانلی» افسر انگلیسی سوق شد و او بوساطت فیودالهای معیت شاه شجاع توانست که با مردم مصالحه نماید . متعاقبا غلجائی ها در صدد تجهیز بر آمدند و فعلا راه ارتباط جلال آباد و کابل را زیر تهدید قرار دادند.شاه‌شجاع به‌کابل برگشت وسال ۱۸٤۰ باحوادث تازه توام شد .

مقدمه انقلاب (۱۸٤۰):

هنگامیکه شاه در جلال آباد بود ، استکبار و استبداد انگلیس او را بجان آورد و بحرکات مذبوحی واداشت . بعد از قیام کنری ها و جبار خیل و خوگیانی ها ، یك تعداد فرمانهای شاه‌بعنوان‌مردم افغانستان ، در ماه فروری بدست جاسوسی‌انگلیس افتاد . دراین فرمانها مردم بقیام ضد انگلیس دعوت شده بودند. این قضیه پرده تشریفات ظاهری انگلیس را در برابر شاه ازهم‌درید وشاه گفت که از سلطنت بیزار است و قصد رفتن به حج دارد.ولی البته او قادر به انجام چنین کاری نبود . همینکه شاه بکابل برگشت یکنفراز مامورین معتمد خود «منصور خان‌چاووش باشی» را به بهانه‌ئی در قندهار اعزام و هدایت داد که از مخالفین انگلیس حلقه‌ئی بطرفداری و حمایت شاه تشکیل نماید . انگلیسها کشف کردند و منصور را بکابل احضارنمودند. مکناتن شاه اسیر را مقهور و مجبور نمود که منصور را در خری سوار و در بازار های کابل تشهیر نماید. منصور هم هنگام تشهیر بمردم خطاب وفریاد میکرد که اینست عاقبت‌خدمت بشاه .

در ماه مارچ مکناتن ، حاکم کابل ملا شکور خان را اجباراً معزول و محمد عثمان نظام الدوله را منصوب نمود . روش این مرد بزودی مردم را از اشتباه بر آورد وهر کسی دانست که‌شاه اسیری‌دردست انگلیس‌وفرمانفرمای کشور مکناتن‌خارجی است . لهذا عکس العمل مردم شروع شد . نخست دانشمندان مذهبی در منابر مساجد نام شاه‌شجاع را ازخطبه بیفگندند وآنگاه راجع به‌سکه شاه این بیت درکوی وبرزن بر سرزبانهای مرد وزن‌درافتاد:

سکه زد برسیم و طلا شه شجاع ارمنی   نور چشم لارد و برنس خاکپای‌کمپنی

در حالیکه در مسکوکات شه شجاع اصلا چنین بیتی منقور بود :

سکه زد برسیم وزرروشنتر ازخورشیدوماه   نور چشم دردران شه‌شجاع‌الملك شاه

اینست که بار دیگر میرفت یکی از مشخصات ملی افغانستان تبارز کند وآن اینکه در مقابل دشمن خارجی طبقات مختلف کشور در صف متحدی قرار گیرد ، اعم ازدهقان

---

(۱) James Autram

و پیشه ور واکثریت‌فیودال وروحانی وغیره.این‌جنبش جدید ازکابل آغاز کرد و بتدریج شهر بشهر وولایت بولایت‌منتقل گردید . مکناتن که سراسیمه گردیده بود یکعده از مشاهیر رجال (از قبیل حافظ جی مشهور پسر میرواعظ، آغا حسین کابلی ، محمودخان بیات ، ملارشید خان ، نایب امیر خان ، حاجی دوست محمد خان قندهاری و حتی ملا نصوح قندهاری و غیره) را در ماه اپریل در کابل محبوس نمود . ولی قبلا مردمان غلجائی و کوهدامن و کوهستان (کاپیساوپروان) قدافراشته بودند . غلجائیها طرق مواصله کابل و جلال آباد را زیر تهدید قرار دادند . انگیسها مجبور شدند که در مارچ قشونی برای گشودن راه به استقامت شرق سوق نماید ولی در خورد کابل این سپاه زیر حمله غلجائیها قرار گرفت و به سختی کوفته شد . مردم کوهستان برهبری‌مجاهد مشهور میر مسجدی خان ومردم نجراو بقیادت سلطان محمد خان برخاستند و به‌این صورت‌تمام قلعه های این ولایت شکل استحکامات جنگی اختیار نمود . مکناتن مجبور بودکه بزرگترین جنرال خود رابرت سیل را در ماه جون بغرض جلوگیری از یك قیام عمومی مردم در کوهستان و کوهدامن سوق کند . در حالیکه غلجائیهای قلات در ماه می خزانه ارسالی انگلیسی راا زقندهاربکابل‌درعرض راه با استعمال قوت ضبط کرده و کلنل هیرنگ افسر محافظ آنرا اعدام نموده بودند. درقندهار نیز مردم میجر کلب بوزن را بکشتند . همچنین غلجائیهای حصارك در تیزین قشون دشمن را در ماه‌جولائی زیر حملات پی در پی خوزد میکردند .در همین ماه جولائی بود که سه نفر کابلی بنام احمد برنج فروش،میرحسن‌مفتی‌و میرزا امام ویردی بغرض انتباه و تحریك رجال متنفذ پایتخت‌به تبلیغ و نشر اعلامیه‌ئی پرداختند که در آن گفته شده بود . «تمام رجال مشهور کشور بزودی از طرف‌انگلیسها در هندوستان تبعید میشوند، پس بایستی قبلا درصددنجات خود برآیند.» مکناتن به‌عجله توسط اعلامیه دیگری،محتویات این اعلامیه را تردید نمود .

در تابستان سال ۱۸٤۰ در کابل آوازه شد که امیر دوست محمد خان فراری مجددا ازماورانهر درشمال افغانستان واردشده ودر صدد تجهیز سپاه‌وراندان‌انگلیس از افغانستان است.مردم گذشته را فراموش کرده و اینـك منتظـر ورود وقیادت او گردیدند . در واقع هم امیر که‌ازسختگیری نصرالله خان بجان رسیده بود ، ازبخارا فرار کرده و وارد قندز شده بود . میر مراد بیگ خان والی محلی تخارستان با کمال اشتیاق پذیره‌کرد و پنجهزار سواره بعزم جهاد بادشمن آماده نمود . امیر دوست محمد خان دل گرفت وبااین‌قوت بولایت بلخ کشید . میر ولی بیگ خان والی محلی خلم پنجهزار سواره دیگر تجهیز کرد . اینك امیر دوست محمد خان در راس یك قشون سواره ازبکی‌قرارگرفت و پسر خویش سردار محمدافضل خان را پیشه‌ار این سپاه قرار داد . اما این قشون از توپخانه محروم بود . در هر حال همینکه انگلیسها اطلاع گرفتند باشتاب‌به‌جلوگیری پرداختند . قشون مجهز انگلیس در «باجگاه» با پیشدار امیر در ماه اگست مقابل شد و توانست که با توپخانه خود سردار محمدافضل خان را از پیشن بردارد. امیر دوست محمد خان خود در ماه سپتمبر بجنگ‌دشمن تا بامیان پیش آمد و قشون‌انگلیس با داکتر لارد نماینده سیاسی بامیان به جلوگیری شتافت . در طی‌جنگ‌شدیدی کـه بعمل آمـد تـوپخانـهٔ انـگلیسی سپاه امیـر را به‌عقب‌راند. امیر دوست محمدخان در۱۷ سپتمبر منهزماً به‌ایبك وباز تاشقرغان رفت وعجالتاً دست ازمحاربه بازداشت .اماهمینکه شنیدمردم پروان وکاپیسا ونجراو در حالت جنگ بادشمن قرار دارند امیر بایك رساله داوطلب درما ه اکتوبر به استقامت کوهستان حرکت کرد. درحالیکه انگلیسها یك ماه پیشتر قشون‌تازه دمی بـقیـادت شهزاده تیمور وجنرال سیل برای خاموش ساختن کاپیسا وپروان سوق‌کرده بودند .

الکساندر برنس هم جزء این قشون بود تابا سرکرد گان مبارزین ازراه سیاست و مذاکره پیش آید. درچهاریکار قشون دائمی انگلیس ساخلو بود ونمایندهٔسیاسی انگلیس پاتنجر در محل لغمانی (سه میلی چهاریکار)اقامت داشت . معهذا انگلیس های کابل از دستبرد دلاوران کوهستان آنقدر ترسیده بودندکه درابتدا ی اکتو بر قشون امدادی دیگری درکاپیسا سوق نمودند. همین قشون بود کهدر عرض راه قره باغ تمام قلعه های بی دفاع مواضع بابه قشقار وکاه دره را در۱۵ اکتوبر بسوختند ومنهدم کردند وخود در ۲۳ اکتوبر در محل آغه سرای فروکش کردند.

واماقشون سیل قبلا (۲۸ سپتمبر) درمحل تتمدر ه بالاتر از چاریکار به قلعه جنگی علی خان مجاهد تاخته بودند. قلعهگیان در برابر توپخانه واسلحه برتردشمن چنان دلیری نشان دادند که ازتصور دشمن خارج بود. اینقلعه آنقدر جنگید تاازگله های توپ درهم غلطید وباخاك برابرشد . علیخان بابقیه افراد خود ازروی نعشهای دشمن بشمول کپتان ادوارد کنولی دلیرانه گذشت وبه کوهستان نزد مجاهد ین دیگر رفت. سلطان محمد خان نجراوی که از کثرت سپاه دشمن مطلع گردیدبرای جمع آوری داوطلبان جنگ ازکوهستان بهنجراو رفت. سید میر مسجدیخان مشهور در قلعه خویش در جلگاه بحیث مرکز مجاهدین باقی ماند .در این قلعه جنگی ٥٠نفرمرد مبارز اقامت داشت . انگلیسها که تشنهخون میر مسجدی خان بودند وچندین هزار کلدار قیمت سراورا گذاشته بودند، بطور ناگهانی ومخفی در ۳ اکتوبر سپا هی قوی به اینقلعه کشیدند ومحاصره کردند. میرمسجدی خان باافراد خود درعقب تیرکش ها وبرجها ی قلعه قرار گرفتند وجنگ آغاز شد . هیچ گلهئی از اینمجاهدین خطانمیکرد . اماتوپخانه دشمن قابل دفاع نبود وتوانست که دیواری از قلعه را بشگافد . پس سپاه انگلیس بالای این شگاف بزرگ ریختند . میرمسجدی خان و رفقایش باسیلاوه های ثقیل دهنه شگاف راسد کردند . دیگر آتش توپ وتفنگ از کار فروماند وجنگ تن بتن آغازشد . دستههای دشمن یکی پی دیگری در دهنهشگاف میرسیدند ومیجنگیدند . میرمسجدی خان زخم سختی از سر نیزه دشمن برداشته و در دهنه شگاف مثل شیر زخمی وخون چکان شمشیر میزد. سپاه انگلیس که چنین مقاومتی ازیك عده چندنفریدید جرئتپیشروی را ازدستداد، زیراضیقشگاف مجال هجوم دسته جمعی نمیداد . اینست که دسته های مهاجم بهعقب کشیدند ومیرمسجدی بارفقای خود ازقلعه خارج شدند وبه استقامت نجراو حرکت کردند . همین دلیری میر مسجدی خان بود که موضوع ترانه های حماسی کوهستان گردید . این ترانه ها بعد از بیشتر ازصدسال هنوز درزبان مردمان ابن سر زمین ساری وجاری است . میر مسجدی خان بعداز چندروزی که زخمش بستهگردید بایکعده مبارزین از نجراو به گلبهار برگشت وبیرق جهاد بر افراشت. درچنین وقتی شنید که امیر دوست محمد خان ـطبق دعوت قبلی خودش وسلطان محمدخان ـ ازخلم بایك رساله از بکی نزدیك رسیدهاست .درواقع امیر دوست محمدخان در نجراو رسیده واز طرف مردم وسلطان محمدخان باآغوش باز پذیرهشد ه بود واینك باقوه مجاهدین روبهپروان حرکت میکرد . میر مسجدی خان ومردم کوهستان از امیر بحیث یك « رهبر ملی» استقبال کردند. اینست که امیر زیر پرچم نیلهگون هزار ها نفر مبارز فدا کا ر پیشا پیش سپاه ملی بحرکت افتاد.

این وقت یکدسته قشون دشمن باشهزاده تیمور تاباغ علم پیش کشید وجنرال سیل در آغه سرای استحکام زد. برنس وموهن هم بغرض ایجاد تفرقه بین مرد مدر دهات مشغول فعالیت بود. در۲نوامبر سپاه ملی در پروان بهقشون دشمن حمله کرده سه کندك سوار اورا تباه وچندین نفر افسر انگلیسی (فریزر، برادفوت، کرپسی ومسترلارد) رازخمی و کشته درمیدان انداخت. جنرال سیل باشنیدن این شکستاز آغه سرای بهچهاریکار عقب کشید ومکناتن درکابل درصدد گشایش مذاکره و ومصالحه باامیر دوست محمدخان برآمد. سپاه ملی هنوز شمشیر میراند وسردا ر محمد افضل پسر امیر جزء مبارزین قرار داشت.

واما امیردوستمحمد خان چهکرد ؟

امیر بعدازآنکه قوت مردم، دشمن رادرپر وان بکوفت ومبارزین ملی مشغو ل پیشرفت بود، ناگهانی از زیر بیرق آبی ناپدید گردید. هرقدر اورا جستند نیافتند. درحالیکه امیرباسه نفرازخواص خودبهعجله دربیراههاسپ میراند وروبهجنوب بهنقطه نامعینی حرکت میکرد. این فرار دیوانه وار امیر آنقدر مخفی بودکه حتی پسر خود سردارمحمد افضلخان رانیز در میدان جنگ بیخبرانه ترك کردهبود. امیر بدون تکلم اسپ میراند تادر دشت قلعه حاجی رسید، آنگاه دونفر ازهمراهان خودرا به بازار کابل فرستادو گفت مختصر سامان سفری خریده بیاورند، زیرا اوعزم دارد که برای ترتیب قوا در پاکتیا برود، آنگاه انگلیس را ازافغانستان میراند. بعد ازآنکه دونفر مذکور از نظر دور شدند، امیر با سلطان محمد خان معتمد خود اسپان را قمچین کشیدند و بسرعت به استقامت شهر کابل روان گردیدند. هنگام عصر روزچهارم ماه نوامبر ۱۸٤۰ امیر دوست محمد خان وارد دروازهٔ بالاحصار کابل گردید،وقتیکه مکناتن باگارد محافظ خود ازهواخوری برگشته وپیشاپیش حرکت میکرد. مکنا تن نزدیك عمارت خود رسیده بود که سلطان محمد به امر امیر ازعقب بهپیش کشید وبه مکناتن گفت که: «امیر دوست محمدخان رسید.» این خبر بهاندازه غیر مترقب بودکه مکناتن درتعجب افتادوگفت: «بالشکر ؟» سلطان محمد جواب دادکه: نی. در همین لحظه امیر دوست محمد خان رسید ومکناتن اورا بدید. هر دواز اسپ فرود آمدند ودست دادند. هردو داخل عمارتی شدندکه آبادکرده خود امیر بود. امیر پیشاز آنکه مذاکره آغاز شود شمشیر خودش را ازکمر کشود وبدشمن تسلیم کرد. مکناتن شمشیر را گرفته وگفت: «امیر صاحب شما درهندوستان میروید.» امیر جواب داد که: «حالا که نزد شما آمدهام هرچه بگوئید پذیراست.» مکناتن گفت: «سردار محمدافضل خان (پسر امیر) باسپاه ماسرگرم قتال وجدال است، برایش بنویسید که دست از جنگ کشیده نزد شما بیاید.» امیر چاقو وعینك خودراهمدست سواری بطریق نشانی نزد سردار محمد افضل خان فرستاد، واو نزد پدرش آمد (۱).

به این ترتیب باردیگر درامای عبرت انگیز امیر دوست محمدخان بپایانرسید. مکناتن هشتروز دیگر امیر رادربالاحصار نگهداشت تاسردار محمد افضل خانمیدان جنگ راگذاشت ونزد پدر رسید. همچنین امر اخراج تمام خاندان یکصدو چهل ونه نفره امیر درغزنی فرستاده شد. آنگاهامیر در۱۲ نوامبر ۱۸٤۰ درتحت نظارت کپتان

(۱) کتاب سراج التواریخ جلداول صفحه ۱۵۸-۱۵۹.

نکلسن ویکقطعه سواره نظام ازراه جلال آباد محبوساً به هندوستان فرستاده‌شد . در حالیکه خانواده محبوسش نیز از غزنی در پشاور با امیر یکجا و در کلکته تبعید گردیدند. انگلیسها اورا درتابستان به‌لودیانه میفرستادند وهم در عوض‌تاج وتخت افغانستان سالانه سه صد هزار روپیه جیره به‌او میپرداختند .ازخاندان امیر درکابل، برادرش‌نواب‌جبارخان وبرادرزادگانش‌نواب‌زمان خان‌وسردار محمد عثمان خان با عائله های خود باقیماندند وبس.

واما مبارزین پروان وکاپیسا همینکه درعین فتح وغلبه بردشمن اول ازناپدید شدن امیر دوست‌محمدخان وبعد ازتسلیم شدن داوطلبانه اوبه انگلیس شنیدند ،مثل تمام مردم افغانستان در حیرت فرو رفتند، ولی دل ودست خویش نشکستند وبه جاروب کردن‌دشمن دوام دادند . دوروز بعداز فرارامیر قوای ملی در محل لغمانی چاریکار فرو ریخت وپا تنجر مثل مرغی به‌قشله چاریکار پرواز کرد .سپاه ملی بدون درنگ به‌چاریکار سرازیرشد ودر ٦ نوامبر قشله دشمن را درحلقه محاصره کشید . قشون انگلیس درهم شکست وپاتنجر زخم برداشت. یکروز بعد قلعه جنگی موسوم به «قلعه خواجه میر» ازنظامیان انگلیسی گرفته شد. در ١٣ نوامبر فوج پنجابی در قشله چاریکار برضد افسران انگلیسی قیام کرده، قوماندان هارتن را زخم زدند. پاتنجر با یك قسمت عسکر وافسر روبه جانب کابل فرار نمود. امابعد از محل‌سنجد دره پاتنجر وهارتن عسکر را گذاشته وخودها بتنهائی بالباس افغانی از بیراهه‌ها به‌جانب کابل فرار کردند وبازحمت فراوان به قشله عمومی انگلیس دربی بی‌مهر و رسیدند. درعوض ، قشون و صاحبمنصبان عقب مانده انگلیس‌که به‌کابل میکشیدند درحد «زمه» باهفت مردوده زن افغان بر خورده و مورد حملات آنان قرار گرفتند . بزودی باشندگان قلعه «فضل آباد، زاخیل »و«کته خیل » به‌مدد مبارزین رسیدند ومیر مراد پادشاه و عباس قره دشمنی قهرمانانه جنگیدند . درحالیکه زنان‌بی‌سلاح قریهٔ « خواجه چاشت » میدان جنگ راازدور تماشا میکردند. دشمن یکصدو یك نفر کشته درمیدان جنگ گذاشت وچهارنفر انگلیس از ترس جان کلمه‌اسلام برزبان راندند وخلاص شدند ، بقیه عساکر انگلیسی بقصد فرار روبکابل میدویدند .

یك‌ماه بعد (دسمبر) محمد اخترخان علی زائی برهبری مردم درسواحل هلمند علم جهاد برافراشت وجنرال نات‌وراولنسن رامدتی مشغول نگهداشت . در همین ماه - هنگامیکه شاه شجاع باقشون انگلیس در جلال آباد تفریح میکرد - مردم سنگوخیل برضد شاه ودوستان انگلیسی،اوقیام کردند. البته انگلیسها سعی زیاد کردند که آتش راخاموش نمایند. شه شجاع نیز بعد از کمی ازجلال آباد ولغمان بکابل برگشت . اینك سال ١٨٤٠ تمام شد وسال جدید ١٨٤١ باحوادثی بر سر انگلیسها ی افغانستان فرود آمدکه‌تاریخ استعمار وانگلستان بیادنداشت .

انقلاب مردم وشکست انگلیس (١٨٤١ - ١٨٤٢) :

درسال ١٨٤١ هنگامیکه آتش انقلاب در افغانستان مشتعل میگردید، هنوز بیست هزار عسکر انگلیس درکابل، پانزده هزار درقندهار ،پنجهزار در جلال آباد وده هزار درغزنه وقلات وبامیان وغیره، مجموعا پنجاه هزار نفر باتوپخانه قوی هفت -نه-١٢-١٨ و٢٤ پونده هاوتزر ،مرکب از قطعات سواره وتوپچی‌صحرائی و

کوهی وموقع مستحکم ـحاضر وآماده پیکار بود. این اردو باهفتاد توپ خورد و بزرگ رخدار ودهن پر، تفنگ وتفنگچه، کرچ وسرنیزه، سیلو هاومیکزین هـا ، مرمیهای عادی وشر پنل وستاره روشنی دار مجهز بود. درمـقابل اسلحـه مـرد م افغانستان تنها تفنگهای دراز ، سیلاوه های ثقیل وعریض وپیش قبضها ی کو تاه، ومعدودی از توپها ی کوچك ویاتوپهای ٦پونده بود .تمام این اسلحه ساخت خود افغانستان بوده وقسما موادخا م آن ازراه هند وارد میشد . دستگـا ه هـا ی باروت سازی نیز براین اسلحه می‌افزود .

البته معنویات جنگ آوران افغانی از دشمن برتر بود. هر سواره افغانی یك پیاده را برداشته وارد میدان جنگ میکرد. تفنگچی افغان ازفاصله سه‌صد متر هد ف را خطا نمیکرد . توپچی افغان گله های توپ نه‌پونده دشمن‌را بعد ازاغتنام توسطچکش کوفته ودر توپهای ٦پونده خود استعمال میکرد . افرادهریك درزمستان پوستینچه‌ئی دربدن، سناچی ازتلخان یاگندم بریان درپشت، کدو صراحی پر از باروت در کمربند وسواره مقـداری از علـوفـه اسپ در خـرجین خـود داشت . ایـن قشـون درهوای آزاد وبعضا روی برف میخوابید وبا مشتی ازگندم وتلخان تغـذیه میکرد . یکی ازجنرالهای انگلیس (میجر جنرال ایر ی) راجع بمدافعین افغانی چنین نوشت : «باید عساکر انگلیس در استعمال اسلحه ناریه از افغانها درس میگرفتند .افغانان باتامل نشانه میگیرند وبه ندرت‌آتش ب شان هوائی میرود، در حالیکه افراد مابدو ن استهداف ، انداخت هوائی میکنند.» لیدی سیل که جنگهای کابل رابه‌چشم سر میدید نیز دراین موضوع چنین نوشت: «چیزیکه راجع به‌بی عاطفه گی و جبن افغانان گفته میشود، تنها نظر انگلیسی است، درحالیکه افغانها یك نـژاد قوی‌وخوب بوده واز ‌ال باکی ندارند. افغان بدون ترس‌درمقابل‌توپ می‌ایستد وسیلاوه خودرا بکار می‌اندازد. وقتیکه اویك مو ضع را اشغال کرد، دیگر استرداد آن مشکل‌است. »همین لید ی راجع به جنگ مشهور «بی‌ماهرو» که‌منجر به شکست اردوی انگلیس گردید ، چنین مینویسد : «مبارزین افغانی ازبالای تپه چنان درصفوف سپاه انگلیسی فرو ریختند که گرگ دررمه گوسفندی داخل میشود »

البته مبارزین افغانی بی قوت الظهر نبودند. زنان نان‌برای آنان می پختند ودر عبور سپاه دشمن ازبازارها، سنگ وکلوخ‌وآب‌جوش برفرق ایشان می‌ریختند .ملاها دردهات گردش کرده، ملاك وغله داران را ازفروش غله بدشمن باز میدا شتند . نوکران رسمی دولت وملازمان شخصی افسران ، اخبار ومکاتبا ت سری دشمن را به اردوی ملی میرسانیدند. صنوف مختلفهٔ مردم متحدا جان‌ومال‌خودرا درراه‌دفاع آزادی کشور وقف کرده‌بودند. پس غلبه چنین جنگاورانی بریك اردوی اجنبی حتمی بود . خصو صا اسلوب جنگی تاریخی وعنعنوی اینان که دشمن رابه ستوه آورده ومیکشت: مردم افغانستان ازقرنها پیشتر جنگهای گوریلا ئی را میشناختند ودر شباخون و جنگهای شبانه مهارت عجیبی از خودنشان میدادند . یکی ازتاکتیك های حربی ایـن مردم ،عقب کشی ازجلودشمن درمیدان های فراخ وباز گـذاشتن شاهراه های‌سرحدی برخ دشمن بوده‌است ، وهمینکه دشمن را درکام دره هامیکشید ند به‌عجله خطو ط ارتباط اورا قطع کرده وباحملات پیهم ازبین میبردند. تاجائیکه تاریخ کمك میکنداین خصایص وروش جنگی مردم افغانستان بودکه سکندر مقدونی را مدتها سرگردا ن

نگهداشت وقشون فاتح عرب رامکررا درجنگهای کابلستان ازبین برد. چنگیزخان هم مجبور شدکه برای رهائی قوای خودازچنین جنگها، درخط پیشرفت خودزنده جانی درعقب خویش نگذارد. اینك اردوی انگلیس باچنین مردم وچنین جنگهائی دچار شده بودند وشکست شان قطعی بود . عده‌ئی از مورخین استعماری چنین استنتاج میکنند که تخلیه افغانستان از طرف انگلیس از جهتی بودکه اشغال افغانستان باقوت عسکر بمصارف این اشغال نمی‌ارزید . درحالیکه واقعیت برعکس این ادعا میباشد. زیرا هرباریکه قوت انگلیس داخل افغانستان شده است تنها وقتی پیشرفت کرده است که طرف آن دولت‌های افغانستان قرارداشته‌است، ولی‌زمانیکه مردم‌افغانستان‌قیام کرده وبمبارزه‌علیه‌آن‌پرداخته است ، قوای انگلیس شکست خورده ومجبور به تخلیه کشور شده است. و قتیکه مردم یك کشور بمبارزه مسلح قیام کنند قدرت هیچ کشور استعماری نمیتواند آنرا سرکوب کند.

در هرحال بعداز تسلیم شدن امیردوست محمدخان بدشمن درنوامبر ۱۸٤۰ بتدریج این خبر در افغانستان منتشر گردید. درسه ماه اول سال ۱۸٤۱ مردم در هرشهر وقریهٔ آمادگی یك قیام عمومی میگرفتند وهمه منتظر گـذشت زمستان شدید بودند . البته حملات پراگنده ومتفرق مردم در هرکنج وکناری دوام داشت . دراپریل این سال غلجائی های قـلات برهبری گل محمدخان جلو تفتیش نظامی مستر لیچ نماینده سیاسی انگلیس قندهار راگرفتند. گرچه عسکر انگلیسی قلات باقوت توپ یك قلعهٔ مورد تفتیش را اشغال نمودند وجنرال نات یك‌کندك سواره وچهار توپ بغرض سرکوبی اعزام کرد. درماه می‌جنگ مردم وانگلیس آغاز شد . قوه‌گل محمدخان گرچه باشمشیر بالای توپخانه دشمن ریخت ولی تلفات بسیار داد. درعوض، مردم برهبری محمد اخترخان علیزائی در قند هار درماه جون قیام کرده وجنگهای متعددی باقشون انگلیس نمودند . راولنسن معاون خودا یلبت راظاهرا برای مـذاکره صلح وباطنا برای تولید نفاق در بین مجاهدین فرستاد . مکناتن از کابل براولنسن نوشت که اختر خان دستگیر و بدار زده شود . وزیر یار محمد خان از هرات برهبران ابدالی نوشت که از اختر خان پشتیبانی شود وهم وعده داد که خودش باقشو نی بکمك خواهد رسید . انگلیسها در مصالحه بااختر خان تعجیل نمودند واخترخا ن برای تجدید قوا به‌گرشك رفت .

دو کندك عسکر ویك توپخانه انگلیسی برا ی‌ریشه کن کردن مقاومت مردم از قندهار به گرشك سوق گردید ملا ها و علمای مذهبی از قدیفه خود پرچمهای جهاد افراشتند. دراین پرچمها این عبارت نوشته شده بود : «خدابرای‌ماکافیست .» محمد اکرم خان‌یکی از رهبران مردم بایکهزار دوصد عسکر داوطلب وچهارتوپ کوچك به اردوی ملی پیوست . جنگ بادشمن درساحل هلمند بعمل آمد. انگلیسها قشو ن تازه دمی زیر پرچم شهزاده صفدر جنگ سوق نمودند وبالاخره با زور تو پهای بزرگ قشون ملی راعقب راندند . محمد اکرم خان برای تهیه‌مجدد به‌دهراوودرفت. جنرال نات باسپاه قوی وتوپخانه ۱۸پونده شخصا از قندهار به دهراوود کشید ومحل رهایش اکرم خان راکشف واورا دستگیر ودر شهر قندهار در دهن توپ

بست . بعدهازن این‌مرد برقـع برافگند وبراسپ شوهر سوار شد وپرچم مبارز ه برافراشت ودربرابر قشون انگلیس پیش آمد. نات یکعده خانهای تسلیم شد ه را محبوسا بواسطه عسکر بکابل فرستاد وخود به‌قندهار برگشت. امامردم غـزنـی برخاستند ودرماه جـولائی راه قند هار راببستند .همینکه لفتننت گرا فورد بـا محبوسین قندهار برسید، مردم هجوم نموده وخودش وقوایش را معدو م کرده و محبوسین رارها کردند. درماه اگست مردم غزنی بازبریك تولی عسکر ا نگلیسی قندهار که عازم کابل بودند، حمله کرده وآنانرا باکپتان ودبرن ازبین بردند .

راولنسن دا نشمند انگلیسی درقند هار یکصد هزار روپیه بین خـانهـای پوپلزائی بخش نمود تابتواند عشیرهٔ پوپلزائی را برضد بارکزائی به‌جنگ اندازد. ولی این افساد بجائی نرسید ومبارزین هردوگروه برضد دشمن خارجی با هم متحدشدند. مرزا احمدخان رهبری قوای ملی را دردست داشت، عطامحمد خان رهبر ابدالی ها و صمدخان ومیرعلم خان رهبر مجاهدین غلجائی بودند. البته بعد ها انگلیس سعـی بسیار کرد تاقوای عطامحمد خان را درجنگ ارغنداب بشکست . معهـذا انگلیسهای قندهار نتوانستند حسب امر مکناتن قوای امدادی بکابل بفر ستند زیرا مردم راه‌های بین قندهار وقلات ومقر وغزنه رامسدود کرده بودند. چنانیکه قوای اعزامی جنرال‌نات بکابل نتوانست از این راها عبور کند وبعد ازتحمل تلفات بسیار واپس به‌قندها ر گریخت. همچنین در زمیندا ورمجددا مردم قیام کرده وقشون اعزامی انگلیس را مغلوب کردند. مردم نواحی شهر قندهار باری در شهر حمله کرده انگلیسها را درهم کوفتند و قسما توپ واسلحه اغتنام نمودند. حتی تاج‌محمدخان الکوزائی وقلندرخان کاکری در دهن دروازه هرات قندهار یکنفر انگلیس را سر بریدند . انگلیسها قلندر خان را دستگیر ودر چوك شهر او را از حلق آویختند . درفوشنج نیز مردم برقشون انگلیسی حمله کرده وچند صد نفر را کشتـه و خـز ا نـه شا نـر ا بـه یغـما برد ند .

مردم غزنی از جولائی ۱۸٤۱ بقیام آغاز کرده بودند وخط موا صلهٔ کابل — قندهار را ازبین بردند. این ها چنانیکه دونفر افسر ودوقطعه عسکرانگلیسی را که از قندهار بکابل میرفتند معدوم کرده بودند، درماه نوامبر — مصادف باقیام کابل — از جابر خاستند وقشون دشمن را درشهر غزنی محاصره کردند . ازپیشروان این قیام ملك محمدخان ، سلطان خان وتاج محمدخان بودند البته این قیام کنند گا ن توپ نداشتند وجباخانه شان بسیار کم بود، لهـذا شهر غزنی که باتوپخانه قو ی انگلیسی مستحکم بود، بیشتر از پنج ماه در برابر مبارزین ملی مقاومت نمود. در خواست توپ وباروت از طرف مبارزین غزنی ازنایب امین الله خان لوگری ، بی جواب ماند، زیرا کابل خود مصروف مبارزه بزرگی با انگلیس بود. تااینکه درجنوری ۱۸٤۲ سردار شمس الدین خان ازطرف کابل به‌امدد غزنی رسید وکلنل پالمر باخزانه وجباخانه وقشون خود در ٦مار چ ازشهر خارج وبطرف کابل حرکت کرد. امامبارزین غزنه نگـذاشتند وبادشمن در آویختند .قشون دشمن بزودی درهم‌شکست ونابود شد ویکعده هم اسیر گردید. تـاریخ نوای معارك در این مـورد چنین‌نوشت:

«چند نفر از فوج مذکور (انگلیس)زنده اسیر ودستگیر نموده آوردند که‌ازآن

کار مـزدوری میگرفتند ، وآنچه که‌رساله دار وجمعدار (خورد ضابطان) در فوج انگلیس بود این چنین هوا پیداکرده بودند که ازبس غرور وتکبر باکسی همکلا م نمیشند ند بلکه جواب نمیدادند ،آنها انبار اسپان غازیان خراسان (افغانستان) برسر افتخار خود میکشید ند وجارو ب اصطبل مینمودند »

به این ترتیب دوفوج پیاده وچهار تولی سواره انگلیس باتمام تجهیزات وقور خانه خود درغزنی معدوم شدند ویك قسمت از افسران شان دوباره دربالا حصارغزنی گریختند تسلیم شدند وزنده ماندند .

در دسمبر سال ۱۸٤۱ مردم قریه زاوه نزدیك گردیز قیام گردند وبرجها ی ششگانه قلعه بزرگ زاوه رابشکل استحکام جنگی درآوردند . مکناتـن به عجلـه سه‌کندك پیاده ویك رساله بایك توپخانه ۹پونده بقیادت افسرانی چون‌او لیو ر ، ابوتس ، آربورتن واندرسن در زاوه سوق ویك قطعه سنگر کن وسرنگ‌پران ضمیمه این مفرزه نمود . قشون دشمن اتصا لا زیر آتش منظم ٦ برج جنگی قرار گرفت .این جنگها تااواسط ماه اکتوبر طول کشید بدون آنکه دشمن مو فقیت محکمی بدست آورده باشد.بالاخره انگلیسها فیصله کردند که‌باچنین مقاومت در زاوه ، دست‌زدن درآ نجا بمثابۀ دست زدن درخانه زنبور است. پس ازکابل امرمراجعت بمفرزه زاوه داده‌شد. این قشون کوفته شده باتوپهای شکست وریخت دیده خود در ۱۷ اکتوبر وا پس بکابل رسیدند.

دراکتوبر همین سال قیام مردم کوهستان وغلجائی ازکوهستان وتیزین تـا بتخاك تمـام ساحـه رابشکل مجـمـری از آتش در آورد وارتـبا ط د شمـن از کابل با جـلال آباد منقطع گـردید . در راس این قیام بزرگ میر مسجـدی خـان مشهـور قـرار دا شت . پیشروان غلجائی گـلـو گـا های د.ر ه خورد کابل‌را مستحکم ساختند . در ۱۹اکتوبر یك کندك انگلیس بقیادت لفتننت‌دنی از کابل بطرف بتخاك حرکت کرد .در ۱۲ اکتوبر دوکندك دیگر با توپخانه با قوماندانی جنرال سیل بقصد خورد کابل عزیمت نمود . جنرال هدایت داشت که در طی طریق خود ،مردم نزدیك نجراورا بر ضد مبارزین نجراو تحریك و به جنگ داخلی وادار سازد . قشون دشمن در دره خورد کابل فقط از طرف٦٠ نفر مبارز افغانی زیر آتش قرارگرفتند و. ٤٨ نفر کشته و ۱۹ نفر زخمی دادند . جنرال سیل و کپتان ینگ‌هیزبند و لفتننت اوکس جزء این زخمیان بودند . انگلیسهای کابل آنقدر پریشان شده بودند که در ۱۳ اکتوبر یکدسته عسکر دیگر با دوارابه توپ بکمك عسکر بتخاك فرستادند. در ۱۸- اکتوبر چهارصد نفرمبارز ملی درمعسکر انگلیسی خورد کابل شباخونی‌زدندو تلفاتی سخت بردشمن واردکردند. در۱۹- اکتوبر ملازمین افغانی شه‌شجاع‌که محافظت کپتان تریور را بعهده داشتند ، ۱۹۰ شتر حمـل‌و نقل عسکری انگلیس را رگ‌گشادند و خود فرار کردند .

در۲٤ اکتوبر حملات مبارزین در تیزین شروع شد . انگلیسها کشته وزخمی در میدان گذاشته وفرارکردند. ۱۹۰ شتر وخزانه وجباخانه کندك شماره سیـزد هـم بدست مجاهدین افتاد . جنرال سیل از این نوع جنگهای دهاره که مخصوص‌افغانها بوده و جنگ میدان را فرصت نمیداد ، بستوه آمد و عزم مذاکره و مصالحه نمود . مکریگر نماینده سیاسی انگلیس به این غرض در قرار گاه مبارزین رفت و تنها یك سوار با خود برد . نماینده‌گان‌مجاهدین هفتصد نفر بودند که از طرف جنگ جویان غلجائی و لغمانی و تگاوی وکوهستانی حرف میزدند . اینها پیشنهادات مکریگررا که مبنی بر مواعید و تادیه‌پول و غیره بود شنیدند ، اما آن ونی‌نگفتند و دادن جواب را

بروز دیگر محول نمودند. افغانها باطول دادن مذاکرات دشمن را اغفال میکردند وجنگ های گوریلائی را دوام میدادند . انگلیسها از خورد کابل تا تیزین و محل «سه بابا» اتصالا شب وروز موردحمله قرار گرفته ومرد ومال ووسایل حمل ونقل خود را از دست داده‌میرفتند. جنرال سیل ده هزار کلدار نقد پرداخت و چهلهزار کلدار دیگر وعده داد ، معهذا از حملات پیاپی نجات نیافت و بازحمت زیاد در بین دولی قطع‌منازل مینمود . از این بعدپوسته‌انگلیس بین‌کابل و پشاور بسیارکم وبراه‌های مخفی‌میرفت وبالاخره آنهم قطع شد .

درشب ۱۳ اکتوبر برای بار اول شباخونی در کابل در جوار قشله انگلیسی سیاه سنگ بوقوع پیوست . افسران گزمه انگلیسی چون مسترمین و داکتر متکاف و غیره در نهایت سراسیمه‌گی تاداخل قشله فرار کردند . در حالیکه قشون انگلیس بین جگدلك وسرخ‌آب مورد حمله یکدسته چهارصدنفری مبارزین قرار گرفته و ۹۰ نفر عسکر وافسر و هفتاد اشتر از دست داده بودند . بدین ترتیب در طی ماه های سال ۱۸٤۱ انگلیسها در نقاط مختلفه افغانستان چون زمینداور ، گرشك ، قندهار ، فوشنج، قلات، غزنی ، کوهدامن ، کوهستان ، زرمت ، خورد کابل، تیزین و خیبر مورد حملات مردم مبارز افغانستان قرار داشتند . ولی همه این ضربات پراگنده و متفرق مردم بر سردشمن خارجی ، فقط مقدمه یك انقلاب عمومی بود که اولین شعله آن در آغاز ماه نوامبر ۱۸٤۱ درپایتخت کابل سرکشید .

۱۷ رمضان ۱۲۵۷ (۲ نوامبر ۱۸٤۱) :

روز ۲ نوامبر در تاریخ افغانستان و هندوستان یکروز عمده است . این‌روزیست که یك امپراتوری بزرگ اروپائی از مردم یك کشور آسیائی برای همیشه شکست میخورد . از مشخصات این روز در افغانستان تبارز روحیه وحدت‌ملی در برابر تجاوز بیگانه‌است . صفوف مردم بدون امتیاز نژاد و زبان و مذهب و منطقه تحکیم شده بود . البته از جمله هزاران مبارز ملی (یا قهرمانان گمنام تاریخ) اشخاص معدودی در ردیف رهبران انقلاب در تاریخ کشور نام برده میشود . معهذا از این نامهای معدود روحیه اصلی ملت افغانستان تجلی میکند . مثلا در کابل اشخاص ذیل در تدویر چرخ‌انقلاب جان نثاری میکردند :

امین‌الله‌خان (نایب لوگری) ، سکندر خان بامیزائی ، امام ویردی‌ازبك ، ملا احمد برنج فروش ، اکبر خوابگاهی ، آغا حسین قزلباش، احمد میراخور ، حاجی بختیار ، میرزا بهاء الدین خان، بچهٔ خواجه میر کهدامنی ، بچهٔ میرداد هوتکی، حاجی‌علی‌کابلی، حسین‌کاکه ، خضرخان کوتوال ، بچه‌بخش‌خان، خان‌گل‌خان‌تره‌خیلی، خان محمد خان ، خان شیرین خان جوان شیر ، دوست محمد خان غلجائی ، دلاور خان شاه‌اغاسی، درویش خان، سیدال خان الکوزائی ، سلطان خان نجراوی ، شمس الدین خان(سردار) شجاع الدوله (سردار) ، صوفی خان بابانی ، صمد خان، عبدالرحمن عثمانلو ، عبدالغفور خان ، عبدالرحیم خان محتسب ، عبدالرسول خان ، عبدالعزیز سلیمانخیل ، عبدالغیاث خان (سردار)، عبدالحکیم خان (سردار)، عبدالسلام خان پوپلزائی ، عبدالخالق خان ، علی محمد خان ناظر ، غلام محی الدین خان ، غلام محمد خان ، غلام‌احمد خان ، گل محمد خان ، میرمحبوب‌کابلی، میر جنید کابلی ، میرزا امین خان، میر آفتاب عاشقان عارفانی ، میر معصوم معروف به میر حاجی(بن میرواعظ روحانی معروف کابل) ، میر درویش بن میرواعظ ، میرسید ، میر غلام قار ، میرمسجدی خان کوهستانی ، میرافضل میراسلم ، محمد عطا ، محمد نصیر ، محمد خان ، میر احمد ، محمدزمانخان (نواب) محمدعثمان خان(سردار)، محمد اکبر خان (شهزاده)، محمد شاه خان غلجائی ، ملامومن غلجائی ، محمدایاز ، محمد ناصر، محمد حسین عرض بیگی ، محمودخان‌بیات، محمد هاشم کاه فروش ، ولی محمد میراخور و نور محمد خان .

همچنین‌از مبارزین فداکار در ولایات قندهار ، قلات، غزنه ، پاکتیا وننگرهار اشخاص ذیل نامبرده شده‌اند :
میرزا احمد قندهاری ، اختر خان علیزائی ، تاج محمد الکوزائی ، قلندر کاکری ، محمد صادق قندهاری ،علی خان‌زمینداوری ، عطا محمد خان قندهاری ، محمد اکرم خان قندهاری وخانم او،صمدخان غلجائی ،گـل محـمد غلجائی ،میرعلم غلجـائـی عبدالرحمن غلجائی ،سلطان محمدخان غلجائی،ملك محمدخان‌غزنوی ،سلطان‌خان‌غزنوی تاج محمد خان‌غزنوی ، مهتر موسی خان غلجائی، سید هاشم کنری ، سعادت خان لعل پوری، عزیزخان غلجائی،محمد علم‌خان ارکزائی ، محمد شریف خان غلجائی‌ونواز خان غلجائی .
این مردم که نماینده‌گان حقیقی توده های افغانستان بودند ، در هر جا رهبری قوتهای مبارز ملی را در برابرقوای‌خارجی بعهده داشتند ولی هنوز در تحت یك اداره نظامی وسیاسی متمرکز قرار نگرفته‌بودند ، لهذا بشکل دسته های پراگنده با دشمن قوی و متمرکز میجنگیدند . در مرحله اول همین عدم تمرکز مبارزین ملی بود که سبب طول سیطره انگلیس در قسمتی از افغانستان گردید . مگر بزودی مردم به این نقیصه پی برده و نماینده‌گان شان در کابل در صدد تمرکز اداره و قوای ملی برآمدند. نایب امین الله خان لوگری باسایر رهبران جهاد در اول نوامبر ۱۸٤۱ برای بار اول درمحله نزدیك عاشقان وعارفان (کوچهٔ باغ نواب موجوده) باعبدالله اچکزائی جمع شده و طرح انقلاب عمومی را ریختند . تا این وقت‌مبارزین پراگنده یك قسمت کار را انجام داده‌و مقدمات چنین اجتماعی را فراهم کرده بودند . مثلا اینها مناشیری در افغانستان باامضای جعلی شه شجاع منتشر ساخته و بنام اولی لامر «شاه»ملت را بقیام عمومی و طرددشمن خارجی دعوت کرده بودند . همچنان اینها مکتوبی بدون امضا به مکناتن فرستاده و نوشتند که : اگربار دیگر تراسواره در تفرج‌ببینیم ما سوگند برداشته‌ایم که‌ترا خواهیم کشت .این نامه ترس نهانی در نفس‌سرکرده گان انگلیسی تولیدنمود ، واو لیدی سیل نوشت که مکناتن نترسید . همچنین این مبارزین برای‌برانگیختن‌اعیان و متنفذین قوم که هنوز در دستگاه حاکمه بسته‌گی داشتند ، شبنامهائی نوشته و در دل شب بالای دروازه منزل ایشان نصب نمودند. در این شبنامه هاگفته‌شده بود که : تمام اعیان متنفذبحکم انگلیس و فرمان شاه بزودی در هندوستان تبعید و از ملك و مال‌وال و عیال محروم خواهند گردید . از دیگر طرف شاه را کتباًاخطار دادند که : اگر شاه در طرددشمن دین‌ووطن با ملت خود نه پیوندد ، ما عهد کرده‌ایم که او را زنده نخواهیم گذاشت .
در مجلس شب اول نوامبر ۱۸٤۱ رهبرا ن‌انقلاب ،نقشه جنگ وطرد دشمـن تصویب شد . در همین شب وظایف رهبران بزرگ معیین گردید و نقاط هجوم‌مشخص شد .مجلس برای تمرکز اداره یکنفر برادر زاده امیر دوست محمد خان را (سردار محمد زمان خان) باعنوان «نواب»بحیث رئیس تعیین کردند و نیابت او را باعنوان «نایب»به‌امین الله‌خان لوگری‌دادند . نایب ده‌هزار عسکر مجاهد ازمردم لوگـر زیـر فرمان خود داشت . همینکه جنگ با دشمن آغاز و قضایای نظامی متراکم گردید .چون اجتماع‌تمام‌رهبران انقلاب هر روز و یا هر شب ممکن نبود ، لهذا برای اداره جنگ و صلح یك‌مجلس شورای دوازده نفری تشکیل گردید، که مرکز آن در یکی از کوچه های شوربازار بود. این شورای تاریخی توانست که هزار هانفر مجاهد داو طلـب ملی‌را تحت نظم در آورد و آذوقه رسانی و باروت سازی را تنظیم کند ، طوریکه کاروانهای‌ذغال از اطراف برای تهیه باروت رسیدن گرفت . متخصص نقب زنی‌برای پراندن برج جنگی‌بالاحصار از پنجشیر احضار گردید. مستخدمین وطنی حکومت وانگلیسها موظف بخبر رسانی از اردوی دشمن شد . مکاتبات انگلیسهای بالاحصار

و قشله یکی پی دیگری از راه ها گرفته شده و توسط افغانهائی که قبلا در هندوستان زبان انگلیسی فراگرفته‌بودند، ترجمه گردید. مخابرات باولایات تحت اشغال و قیام کننده‌گان ملی توسط قاصدها جاری شد . مخبرین وطنی حکومت و انگلیسها واداشته شدند که بنفع انقلابیون اخبار جعلی به شاه و انگلیسها بدهند . توسط روحانیون در مساجد دهات تبلیغ‌برای قیام جهاد بعمل آمد . همچنین دسته های داوطلب‌مجاهد در قطعات سواره و پیاده‌منقسم و هر یك تحت‌امر قوماندان معینی گذاشته‌شد.جنگهای شبانه وروزانه بهر قوماندان و دسته او تقسیم گردید . تمام راه های ورود غله و علوفه دراردوی انگلیس بسته‌شد .به‌اینصورت بود که انگلیسها سراسیمه شده وبا آن هوش و تجاربیکه داشتند مثل مرغی بدام افتادند .

هیجان مردم کابل بجائی رسیده‌بودکه‌زنان کابل نان در تاوه و تنور پخته وبر سر گذاشته در اردوی ملی میرسانیدند . یکنفر سلمانی و یکنفر آهنگر از دکـان برخاستند و در حمام نزدیك شوربازار در غرب خندق بالاحصار سنگر گرفتند و میله تفنگ های دراز خود را از کلکین حمام رو به دروازه تخته پل شهربالا حصاربیرون کشیدند . دیگر انگلیس از این‌دروازه‌سربه‌سلامت نمیبرد .بالاخره توپخانه‌انگلیس‌از بالاحصار متوجه حمام گردید ولی هدف او دور از حمام متوجه دو کلاهی بود که‌آهنگر وسلمانی برزبر چوبی آفراشته ودشمن راگول میزدند .

اعضای شورای انقلابی همینکه احساس کردند درمجلس دست راست معتدلی چون نواب محمد زمان خان (رئیس) ، سردار محمد عثمان خان و خان شرین خان جوانشیر (اعضای مجلس)وجود دارندو روش معتدل و نرمتری در برابر انگلیس می خواهند ، بیشتر به نایب امین الله خان و عبدالله خان و غیره تکیه کردند . در هر حال مجلس اول‌نوامبرفیصله کردکه‌ازفردا صبح دوم نوامبر (۱۷ رمضان ۱۲۵۷ قمری) قیام عمومی علیه دشمن آغاز کند . اینست که در طلیعهٔ بامداد میر حاجی‌درپل خشتی وسایر ملاها درمساجد جهاد را اعـلان کردند، دکانها درسرتاسر کابل بسته شد و موج پیاده وسواره با ٦ ارابه توپ‌بحرکت افتاد. در حالیکه انگلیسهاگمان نمیکردند که در زیر چشم و مراقبت ایشان چنین‌قوائی در شهر کابل موجود و مخفی‌خواهدبود.

سیلاب مبارزین‌در قدم اول متوجه رهایشگاه الکساندربرنس- در محل‌خرابات موجوده - گردید. عساکر محافظ انگلیسی آتش گشادند ،اولین مجاهد که‌درزیر باران گلوله داخل سرای برنس شد یکنفر مرد «کاه‌فروش» کابلی بنام هاشم بود و اولین مردیکه به‌عمارت برنس درآمد خضر خان کوتوال وناظر علی محمد بودند . سکندرخان مشهور و نایب امین‌الله خان‌و عبدالله خان اچکزائی در صف اول سپاه ملی قرار داشتند. برنس که خضر خان وعلی محمد خان را بدید بادستمال چشمان خود ببست وساعتی پستر سرش درچوك کابل آویخته بود. چارلس برادرش نیز کشته وبرادفوت زخمی افتاد . موهن لال جاسوس از سوراخ دیوار فرار کرد واسیر و محکـو م به اعدام‌شد ، ولی او ازترس کلمه اسلام خواند و نواب محمد زمان خان او را بخان شرین خان سپرد . منازل‌انگلیسها در شهر کابل آتش زده شد و مکناتن در زیرسایه دود مثل برق ازشهر به‌قشله بی‌مهرو فرار کرد. از بالاحصار بسرعت یك کند ك انگلیسی بقیادت جنرال کمپبل انگلیسی - اورا انگلیسها بازوی‌شاه‌میخواندند-سوق شد. هنگام عبور این عسکر ا زبازار و کوچه ها زنان‌کابل از بالای‌بامها سنگ‌وخشت وآب جوش بر سر آنان میریختند و دیوار های سنجی را بالای شان میغلتاندند . همینکه عسکر خاك آلود بامردان جنگ جوی مقابل شد ، چون ساحه جنگ تنگ بود، آلات ناریه از کار فروماند و سیلاوه های‌سنگین مجاهدین بدرخشیدن آغاز کرد . در چنین جنگ‌دست و گریبان دردمی هفتصد عسکر انگلیسی مثل گوسفند مذبوح در روی زمین افتاد. جنرال کمپبل اسیر گردید ودم‌بدم کلمه اسلام برزبان میراند تـا

او را از کشتن معاف داشتند.
شه‌شجاع پسرخود تیمور رابرای اسکات مردم از بالاحصار بشهر فرستاد ، ولی همینکه‌اوقوای‌مردم را بدید فوراً زبان برگشادو مردم را به قلع و قمع دشمن دعوت نمود وبدینصورت از مخاطره نجات یافت . انگلیسها از زبر بالا حصار شهرکابل را به توپ بستند . در چنین‌وقتی‌مجاهدین‌تفنگدار کوهستانی و کوهدامنی بمدد رسیدند و خزانه انگلیس با یك تولی محافظ آن از بین رفت . وقتیکه آتش انقلاب فروزان شد تمام عمله و فعله افغانی شاه شجاع در بار را ترك کرده بشهریان کابل‌پیوستند . بعد ها ۷۵۰ زن منازل خودرا دربالاحصار ترك کرده و بشهر کابل کشیدند . ملازمین وطنی انگلیسها هم‌خدمات خودرا فرو گذاشتند و آنهائیکه باقیماندند به خدمات‌محوله ملی پرداختند ، چنانیکه این نوع مستخدمین در داخل قشله شبها منزل شخصی‌مکناتن را نظارت مینمودند . حتی یکنفر منشی کپتان جانسن شبی دستگیر شد که با دو نفر سواره ناشناس مصروف تخریب استحکامات نظامی بودند . استوارت نماینده جنرال الفنستن که از قشله به بالاحصار حامل پیغام بود ، در داخل بالا حصارازضرب دشنه یك جوان سه زخم‌برداشت ،ولارنس که سواره میگذشت مورد حمله یك جوان دیگر قرار گرفت و فرار کرد .
بریگید یرشلتن که باسپاهی در قشله سیاه سنگ قرار داشت ، با قسمتی از قشون خود به بالا حصار وبقیه قشون او به قشله بی مهرو فرار نمودند . قوای انگلیسی مقیم خوردکابل همینکه از انقلاب شنیدند ، بیدرنگ به قشله بی مهر و پناه آوردند . دروازه های تمام قلاع جنگی و ذخائر انگلیسی بسته و برج‌و بارو هابشکل استحکام در آورده شد . قشله بزرگ بی مهر و بوٰسطه سیزده توپ ۹ پونده و پنج انچ‌کلیبر و هاوتزر های ۱۲–۱۸ پونده وضع دفاعی اختیار کرد .انگلیسهای بالاحصار فوراً بنام شاه اعلانی صادر کردند که اگر تا فردا قیام کابل متوقف نگردد ، تمام‌شهر بواسطه بمهای آتش زا مشتعل خواهد شد . مردم در جواب این اعلان ،بالاحصار رازیر آتش توپهای خود قرار دادند و قشون امدادی انگلیس‌رادر دهن شوربازار-معدوم‌کرده وتوپخانه آنها را متصرف شدند . در طول شب آتش مجاهدین گاه در بالا حصار و گاه بجانب قلاع‌جنگی دوام داشت . انگلیسها بالای دیوار های قشله بی مهر و توپ های متعددی کشیدند ، و از این‌بعدافسران‌برتانوی تمام شبها را بیدار میماندند .
روز سوم نوامبر قشون ملی متوجه قلعه های جنگی و ذخایر آذوقه و جباخانه انگلیس گردیدند . قلعه چهار باغ و قلعه نشان خان بمجرد حمله مجاهدین‌سقوط کرد ونظامیان محافظ همه ازتیغ گذشتند ، امااافسران انگلیسی قبلا بازن‌وفرزند خود بقشله‌عمومی فرار کرده بودند . دسته دیگر مجاهدین با پرچم سبز در دروازه عقبی بالا حصار مشغول جنگ شدند ، درحالیکه توپهای ثقیل بالاحصار اتصالاآتش‌مینمود. تا اینوقف جنگ جویان کوهدامنی‌و کوهستانی ، غلجائی و لوگری میدانی ووردکی و غیره در شهر کابل ریخته بودند . در چهارم نوامبر مجاهدین قلعه محمود خان‌سیلو ی انگلیس را که تقریباً یکهزار خروار جووجواری و به‌قیمت چهار صدهزار کلدارذخائر داشت ،مورد حمله قرار داده و در نصف شب مسخر کردند . قطعه امدادی انگلیس کوفته شد و حملات قوای انگلیس‌ازدوازه لاهوری و قلعه شریف خان و قلعه‌باغشاه، با تحمیل سنگین تلفات افسر و عسکر انگلیسی ، عقب زده شد . در طی همین‌جنگها بود که کپتان میکنزی هنگام فرار بازنی‌روبرو شد که طفل خود را در آغوش داشت‌و همینکه دشمن را بدید فرزندش رابکناری‌گذاشت‌وراه فرار میکنزی‌راببست ،میکنزی شمشیر افسری خودش را به سر زن حواله کرد ، اما قبل از آنکه شمشیر به هدف رسد خود کپتان مورد اصابت‌گله قرار گرفت ومجروح در افتاد .
تا هفتم نوامبر قوای دشمن تنها درداخل بالاحصار و داخل قشله بزرگ بی

مهر و متحصن ماند و بس ، زیرا قلعه جعفر خان و سایر قلاع کابل به استثنای قلعه ریکاباشی و قلعه ذوالفقار همه در دست قشون ملی افتاده بود ، اینست که سپهسالار اردوی انگلیس تخلیه کابل و عقب نشینی به جلال آباد را پیشنهاد کرد ، ولی مکناتن نپذیرفت و افسران بزرگ به تخلیه قشله و پناه بردن به بالاحصار تا اختتام زمستان و رسیدن سپاه امدادی از هندوستان رأی دادند . ولی اکثریت گفتند که قشون انگلیس درسه صد قدمی قشله محفوظ نیست ،چگونه میتواندبا هفتصد نفر مجروح تابالاحصار برسد ،خصوصاً که ملیون پل دریای کابل را نیز منهدم و ارتباط قشله و بالاحصار را گسسته بودند . مکناتن که از قندهار و غزنه و جلال آباد و هند استمداد کرده بود ، در حالت انتظاربسرمیبردوهم بیشتر باخدعه و توطئه های سیاسی انگلیسی اعتماد میکرد.لهذا در عوض مذاکره مستقیم و یا اقدامات روشن نظامی ، به اعمال خفیه جاسوسی و تولید نفاق و خصومت های داخلی در افغانستان دست زد . چنانیکه جان کنولی‌در روز دوم انقلاب(۳نوامبر) از بالاحصار به موهن لال اسیر مخیفانه نوشت که :«با خان شرین خان جوان شیر و نایب محمد شریف خان مذاکره کن که برضدشورشیان‌با ما همکار شود و در عوض به خان شرین‌خان وعده صد هزار روپیه بده ، بشرطیکه از کشتن و اسیر کردن شورشیان‌مضایقه نکند . به‌آنان بفهمان که‌اگر «سنیان» (!) قدرت را بدست گیرند ، مساکن شما را تاراج‌خواهند کرد .به سرداران بگوی که‌برای مذاکره نمایندگان معتمدخود را بفرستند . بکوش که بین‌شورشیان‌نفاق پیدا شده و توسعه بیابد (!)من در برابر سر هر سردار شورشی ده هزار روپیه وعده میدهم.»

وقتیکه خان شرین جوان شیر این پیشنهاد خائنانه کنولی را نپذیرفت ، کنولی باز در ۱۱ نوامبر به موهن‌لال چنین نوشت : «اگر خان شرین خان بخدمت مایل‌نیست، باسرداران دیگر تماس بگیر . بحاجی علی بگوی که در مقابل هر سر(از رهبران انقلاب) از۱۰ تا۱۵ هزارروپیه میدهم.» مکناتن به‌فعالیت کنولی اکتفا نکرد و خودش در۲۰ دسمبر به موهن لال چنین نوشت :«توبه غلجائی ها و خان شرین خان بگوی که اگر آنها طرفدار شاه وما شده ویکصد خروار غله برای ما بفرستند، من بخوشی سند نیم ملیون روپیه به آنها میدهم.» البته غلجائی ها و خان‌شرین خان‌وسایر مردم‌باهمت علی‌الرغم انتظار انگلیسها چنین پیشنهادات را رد کردند . و حتی غلجائی های نادار گفتند که «ما عهدبسته‌ایم که شما را از افغانستان خارج نمائیم، لهذابرای مذاکره‌هم باشما حاضر نیستیم.» این‌بار انگلیسها دانستند که بر عکس ضرب المثل‌انگلیسی تمام انسانها خوکی نیستند که طلا بخورند مگریك عده که اصلا انسان نیستند . چنانیکه انگلیس در نتیجه تمام اغوای خود از بین هزاران افغان فقط چند نفری یافتند که توانستند بارشوت و پول ، بواسطه آنها قهرمانان ملی را از پا در آورند ، از قبیل عبدالعزیزکه در میدان جنگ مشهور بیماهرو عبدالله خان اچکزائی را از پشت سرو ازبین سپاه ملی به‌گله زد. یا محمدالله که میر مسجدی خان را در بستر بیماری مسموم نمود. یا پاینده کاکری که وزیر اکبر خان رادرجلال آباد به‌گله‌زد. ویاسعیدمحمد خان یغمانی ملقب بر جانفشان خان وتاج محمدخان بامیزائی نواسه مختار الدوله و نایب محمدشریف خان که بنـام شه شجاع پادشاه ا فغانستان ، از همـرا هـان انگلیسی اوحمایت و پشتیبانی نمودند . در نتیجه چنین فعالیت های تخریبی بودکه لیدی سیل نوشت : «استوارت اظهار نمود که بعد از کشیده شدن اردوی‌انگلیس از افغانستان ،بدون تردیدخون ریزی‌های مدهشی دراین مملکت بوقوع‌خواهدرسید.» البته این روش انگلیسی دیگر صحنه جنگی مردانه رابه صحنه دزدی و ترورمبدل و بدنام ساخت .

معهذا سپاه انگلیسی در کابل مثل گرگی در قفس افتاده‌و از امداد غزنه وقندهار

وجلال آباد و هندوستان نا امید شد . زیرا قوای انگلیس درچهار یکارمعدوم ، درغزنه محصور ودسته جات امدادی قندهار و پشاور در قلات و خیبر تباه ، و قشون جلال‌آباد از تحمل ضربات غلجائی های‌عرض‌راه کابل ـ جلال آبادو قوای بختیارخان عاجز و ناتوان شده‌بود. پس انگلیسنهای کابل برای رهائی خود از مهلکه دست بتعرض‌بغرض تسخیر قریه و قلعه بیماهرو (مخزن غله انگلیس)زدند . این قلعه فقط از طرف ۵۰نفر کوهستانی دفاع میشد . معهـذا انگلیسها باتحمل تلفات از تسخیر قلعه عاجزآمدند. در عوض‌میر مسجدی خان بایکهزار نفر در رسید و قریه بیماهرو راباششهزار سیر آردانگلیس‌متصرف شد . انگلیسهابریگیدیر شلتن رااز بالاحصاربکمك قشله‌خواستند وامرآتش باری توپهای ۹ـ۱۸ پونده بالاحصار را بشهر کابل دادند, تاشهر باکارخانه های باروت سازی خود ازبین رود. این آتشباری هرشب ازساعت ۸ تا۱۱ دوام‌میکرد. یکی از هدفهای مهم‌توپخانه انگلیس در شهر کابل منزل نایب امین الله خان لوگری بود ،در حالیکه‌نایب قبلا خانه را ترك کرده بود و تنها اسپان او از بین رفتند . در۹ نوامبر قشون ملی برزبر تپهٔ بیماهرو ـ که برقشله انگلیس حاکمیت داشت ـ برآمد. مکناتن‌وسپهدار امر سوق عسکر بغرض راندن مبارزین از تپه بیماهرو صادر کرد ، ولی افسر و عسکر انگلیس اطاعت نکرده و قضیه عقب‌نشینی. به جلال آباد را پیش کشیدند . در ۱۰نوامبر ملیون تپه های سیاه سنگ را اشغال کردند و انگلیسها به فـوریت توپهـای عقبی قشله را بدرون قشلـه کشیدند . سپاه ملـی از ایـن بعد تمام قلعه های اطراف دوورونزدیك قشله انگلیس را بادسته جات تفنگدار مستحکم نمودند .قشون دشمن یکبار دیگر به حمله مامور گردید ، ولی بسرعت حمله متقابل سپاه ملی آغاز شدودشمن فرارکرد . مستر سکات در حالیکه میگریسّت امر حمله متقابل صادر نمود مگر کسی اطاعت نکرد .

در ۱۱ نوامبر انگلیسها خبر از قندهار گرفتند که یکقطعه سپاه اعزامی شان بکابل ـ باعدهٔ محبوسین سیاسی ـ در راه غزنی مورد حمله افغانها قرار گرفته وبکلی ازبین برده شدند . حتی یکنفر کپتان انگلیسی که بغرض گریز لباس زنانه پوشیده بود ، هم بدست افتاد و مائل لفتننت کروفورت از دم تیغ گذشت . دراینوقت نایب امین الله خان با پرچم‌سرخ‌خود در قلعه محمود خان مقیم بود و جنگ را رهبری‌میکرد. قشله‌انگلیس قلعه محمود خان را زیر باران آتش توپ و تفنگ قرار داد ، ولی نتیجه‌ئی نگرفت .در ۱۲ نوامبر قشون انگلیس بغرض اشغال مجدد قریه و قلعه بیماهرو درتپه صعود کرد و آتش توپ و تفنگ بیماهرو را در بین دود پیچید . اینوقت میر مسجدی خان رهبر قوای کوهستانی‌وظیفه دار منطقه بیماهرو، در بستربیماری افتاده بود. اما محافظین کوهستانی قلعه به سختی دفاع میکردند . در چنین وقتی ده هزار نفر مبارز از کابل‌به مددرسیده و در عوض بیماهرو ، قشله بزرگ دشمن را هدف قرار دادند . اینست که سپاه انگلیس بمدافعه از قلعه خارج شد و جنگ انبوه و مشهور طرفین بعمل آمد . توپخانه دشمن فعالیت شدید میکردو کندکهای پیاده وسواره انگلیس در سه ستون منظم بحمله پرداخت . انگلیسها که‌آینده خود را بسته به نتیجه این جنگ میدانستند ، خیلی میکوشیدند . قشون ملی در دم‌آتش توپ به صفوف دشمن هجوم کرد و عبدالله خان اچکزائی پیشاپیش سواران خویش همیتاخت . در چنین فرصتی عبدالعزیز گماشته دشمن از پشت سر عبدالله خان را هدف گلوله خائنانه قرار داد . همچنین پیردوست برادر زادهٔاش درهمانجا کشته‌شد. با این ضیاع بزرگ ، قشون ملی دست ازجنگ نکشید وسر راست به‌قشله‌دشمن حمله کرد. سواره دشمن زودتر از دیگران فرار کرد و پیاده دشمن‌م ثل برگ روی هم ریختن گرفت. توپخانه انگلیس از فعالیت باز ماند و انهزام‌قطعی‌پیش شد. پس دشمن بصورت مجموعی بین چهار دیوار قشله فرار کرد و دروازه ها مسدود گردید . سپاه‌ملی با عبدالله خان‌زخمی‌بکابل

برگشتند . شهریان‌دراندو ه صدمه چنین رهبری فرورفتند، تاجائیکه‌روز دیگرعبدالله خان زخمدار برای اطمینان مردم ، سواره دربازار های کابل بگردش پرداخت . امااین زخم کاری بود وعبدالله خان در ۲۹نوامبر (۱٤شوال ۱۲٥۷) بمرد .

بعد از این جنگ انگلیسها را دل ودست‌از کار بماند و در صدد مفاهمه‌بارهبران انقلاب و جستجوی راه نجات خود بر آمدند . در قدم اول انگلیسها در ۱۳ نوامبر خواهش متارکه یکروزه برای تدفین اموات خود نمودند که از طرف‌افغانها پذیرفته شده‌و در ۱٤ نوامبر طرفین خاموش ماندند . در همین روز مکناتن خواهش ملاقات و مذاکره بارهبران افغانی نموده و خوددر محل معینی نزدیك قلعه ذوالفقار منتظر گردید، ولی افغانها رد کردند و نیامدند . در ۱٥ نوامبر مکناتن اطلاع گرفت که قطعات گورکه‌و پنجابی انگلیس‌در چهاریکار برضد افسران انگلیسی قیام و آنانرازیر ضربت قرار دادند و خود به افغانها تسلیم شدند . در ۱٦ نوامبر خبر جنرال سیل رسید که از گندمك بکمك‌سعید محمدجانفشان ـبجلال آبادزنده رسیده است . او متعاقباًاطلاع داد که در شهر جلال آباد ،از طرف پنجهزار مبارز ملی تحت محاصره قرار گرفته است . شه شجاع‌از بالاحصار به‌مکناتن نوشت که با قوای ملی از راه مصالحه داخل شود . در۱۸ نوامبر جمعدار محافظ (خورد ضابط)، کاسه برج مشرف‌به بالاحصار را که در امتداد تپه غربی بالاحصار قرار داشت، به مبارزین پیشکش کرد. سپاه ملی در صدد حمله تازه به قشله انگلیس بر آمد .انگلیسها ترتیب دفاعی اختیار نمودند . در ۲۲ نوامبر جنگ‌طرفین‌دربیماهروبعمل آمد .قشون ملی مائل سیل فرو ریخت وسپاه دشمن ، عسکر و افسر کشته در میدان جنگ باقی گذاشت و خود به قشله فرار نمود . در۲۳ نوامبر انگلیسها یکبار دیگر باحمله سپاه ملی که باپرچمهای سرخ وسبز وزرد حرکت میکردند ، مقابل شدند .بریگیدیرشلتن باقشون‌خود به سختی درهم شکست و توپخانه انگلیس‌از دست رفت . انگلیسها در حالت فرار می دویدند و از شمشیر تعقیب کننده‌گان روی زمین میغلتیدند. در همین وقت سردار محمد عثمان خان اسپ راند و قشون ملی را از تعقیب دشمن باز داشت. او فردا(۲٤ نوامبر) به مکناتن نوشت که اگر من مانع تعقیب سپاه نمیشدم ، هر آئینه زنده جانی از انگلیس باقی نمیماند ،پس باید شما بدون‌عذر افغانستان را ترك و گروگانانی بما بدهید .لیدی سیل راجع به این‌شکست‌بزرگ چنین نوشت : «افغانها با غریو و فریاد مائل گرك در رمه گوسفند در آمدند و توپخانه ما را متصرف شدند ، این هجوم ما را بلرزه انداخت.جنرال الفنستن ازقشله بر آمد و برای اعاده نظم و ترتیب سپاه فراری قوماند ه داد، ولی سپاه هزیمت خورده آنرا ناشنیده گرفت ، پس جنرال به مکناتن گفت : جناب‌سفیرملاحظه کنید که من به قشون خود امرراست میدهم وایشان به چپ‌میروند.»

در همین وقت بود که‌انگلیسها خبر گرفتند کپتان ودبرن با یك تولی عسکر انگلیس در حوالی‌غزنی از تیغ مردم گذشتند و عسکر امدادی قندهار در عرض راه بکلی معدوم شدند . دیگر در قشله‌اردوی‌برتانیا سخن جز عودت به هندوستان نبود. افسران انگلیس آنقدر دلشکسته و نا امید گردیده بودند که هنگام رسیدن مقداری از عله در قشله، اولیورافسر انگلیسی مثل بوم سرشور داد و گفت : دیگر کسی زنده نخواهد ماند تا این آذوقه را بخورند . خودش متعاقباًدر جنگ کشته وسرش‌در معرض تماشا گذاشته شد . جنرا ل‌الفنستن بعد از آنکه قوت و مهارت نظامی افغانها را بدید ، در ۲٤ نوامبر به مکناتن پیشنهاد کرد که باید به عجله با افغانها مصالحه‌نماید. در ۲٥ نوامبر مکناتن به‌نماینده نواب محمدزمانخان بنام‌سلطان محمدخان‌داخل‌مذاکره شد . این نماینده گفت که شما جنگ ما را دیدید وضعف خود را درك کردید ، پس باید اردوی انگلیس‌کابل‌راترك بگوید و سپاه سیل از جلال آباد به هندوستان‌مراجعت

نماید و هم شه شجاع با خاندانش به ملت‌سپرده‌شود .مکناتن نپذیرفت و سلطان‌محمد مذاکره را قطع کرد .

در همین روز بود که وزیر محمد اکبر خان و سردار سلطان احمدخان‌واردکابل و به‌آتش توپها از طرف قشون ملی استقبال شدند .این دو نفر که در زندان‌بخارا بودند چندی پیشتر بوساطت یك روحانی کابلی از طرف امیر نصرالله خان رهاو داخل ولایت بلخ‌شده بوند . مردم بر ضد استیلای انگلیس به حمایت سردار برخاستند و٦ کندك سواره داوطلب (ششهزار نفر) بدور او جمع شدند . سردار با این‌قوت براه خلم‌وبامیان‌وهزاره و غوربند بکابل کشید ، در حالیکه سواران داوطلب ا زاین مناطق به‌قشون او ضم شده میرفتند. درهمین مورد بودکه خانم سیل باتفکر انگلیسی که درمورد مردم داشت چنین نوشت : «باتجمع قبایل مختلف افراد طبقه پست(؟!!) دربرابر ماوارد صحنه جنگ‌شد. » ولی همین مردم لشکر لارد هارا معدوم نمودند.

یکروز بعدترازورودسردار محمد اکبر خان در ٢٦ نوامبر ، میر مسجدی خـان مشهور مسموماً بمرد و سه روز بعد تر عبدالله خان اچکزائی چشم از جهان پوشید . ولی ورود محمد شاه غلجائی در٢٨ نوامبر بکابل این خلارا پر نمود . این وقت سیل سربازان داوطلب از هر طرف‌درکابل سرازیر شد . حتی مردانی که فاقد سلاح ناری و جارح بودند ، چوبهای درازی تهیه کرده و در سرآن کاردها نصب کردند و بر سبیل تماشا بر تپه بیماهروکه مشرف بر قشله بزرگ انگلیس بود بالا شده و دشمن نووارد و سپاه محصور او را نگاه‌میکردند. انگلیسها که با دوربین منظره این‌رزم جویان انبوه را دیدند آخر کار خود راحدس زدند وارکان حرب اردوی انگلیس در مجلس نظامی فیصله کرد که‌باچنین ملتی جنگیدن نا ممکن است ، پس به مکناتن پیشنهاد کردند که باافغانها در مذاکره و مصالحه‌را باز کند . همین وقت اطلاع جنرال سیل رسید که انگلیسها در جلال آباد بیشتر از کابل محتاج امداد عسکری میباشند مکناتن مجبور بود که در٧ دسمبر به شاه شجاع مراجعه و آمدن او را به قشله‌تمنا کند تا هر دو یکجا به هندوستان مراجعه کنند . اما شاه شجاع نپذیرفت زیرا سه روزپیشتر دو نفر نماینده ملیون حضوراً او را دیده و بنام ملت ، ترك کردن علایق او رابا انگلیس و پیوستن به اردوی‌ملی، تقاضا کرده بودند و او متردد شده بود . نماینده گان ملیون به او پیشنهاد کرده بودند که‌رهبران بزرگ ملی حاضر هستند برای از بین بردن مخالفت های قدیم با دختران شاه ازدواج کنند و هم دختری به ازدواج‌شاه بدهند . سکندر خان مشهور هم در شمال قشله موضع خواجه رواش را با مردان‌مسلح مستحکم کرده بود . مصادف همین زمان بود که اطلاع رسید : مردم غزنی شاه شجاع را«پادشاه فرنگی» عنوان داده‌اند .

پس‌مکناتن بالواسطه بارهبران ملی داخل مذاکره صلح شد ، و ایشان باشرط تخلیه کابل موافقه نمودند که بگذارند انگلیسها سلامت از کشور افغانستان خارج شوند . مکناتن صورت قرار دادی را تسوید و به اردوی ملیون ـ توسط مکزیگر و لارنس ـ فرستاد.این معاهده دارای چهار فقره ذیل بود :

١ـ قوا ی انگلیس از افغانستان خارج میشود .

٢ـ شاه شجاع خلع و درلودیانه مقیم‌میشود و افغانستان سالانه سه صد هزار روپیه به او معاش میپردازد . در عوض امیر دوست محمد خان به افغانستان‌اعاده میگردد.

٣ـ تا انجام تخلیه افغانستان یکنفر از سرداران افغانی در نزدانگلیسها بغرض تهیه آذوقه در بدل پول نقد باقی خواهد ماند .

٤ـ آینده قشون انگلیس داخل افغانستان نخواهد شد مگر آنکه حکومت دوست افغانستان خواهش کند .

رهبران‌ملی سواد قرار داد متقابل در ۱۲ فقره را برای مکناتن فرستادند . این قرار داد شامل مطالب‌ذیل بود :

دو نفرافغان‌اردوی‌انگلیس را از کابل تا جلال آباد بدرقه و حفاظت میکند ،عسکر موجوده انگلیس از جلال آباد و غزنه و قندهار و غیره به هند مراجعت کند ـ احمال واثقال و توپخانه و تفنگ و جباخانه که بواسطه عدم بارگیر بماند ، به افغانهاداده شود. خانواده شاه شجاع تارجعت امیر دوست محمدخان درکابل بماند، امیردوست محمد خان باسایر افغانها بکابل رجعت‌داده‌شوند ،٦نفر انگلیس تا رجعت امیر درکابل گرو گان باشد ـ انگلیس باردیگر یاد افغانستان نکند ـ انگلیسها ی معذورازرفتن،در کابل نگهداری میشوند ـ اردوی انگلیس در مراجعت به هند بیشتر از ۹ توپ باخود نبردارد .

(عین این قرار داد که‌به امضای دوازده نفر نمایندگان ملی است در صفحه ٤٥١ این کتاب در ج است .)

در ۱۱ دسمبر مکناتن در میدان همواری با نماینده‌گان ملی ملاقات و مذاکره‌کرده و قرار دادی را که افغانها تسوید کرده بودند ، امضا و تسلیم نمود . در ۱۳ دسمبر جنرال الفنستن پیشنهادخودش را راجع به مصالحه با افغانها برای مکناتن تکرار و تاکید کرد ، زیرا موهن لال اسیر اطلاع داده بود که افغانها در تهیه یك هجوم عظیمی در قشله انگلیس هستند ،خصوصاً که الفنستین انبوه هزاران نفر مجاهدین نووارد کوهستانی رابر زبرتپه بیما هروبه‌چشم خوددیده‌بود. انگلیسها بعداز امضای‌قرارداد در ۱۳ دسمبر مقداری از جباخانه و اسلحه مستعمل خود را با دو قلعه جنگی (قلعه ریکاو ذوالفقار)که برایشان باقیمانده بود ، در مقابل ۱۵۰ من هندی غله به افغانها تحویل داده وبه قشون خود اسلحه جدید توزیع نمودند. همچنین انگلیسها سه نفر انگلیس (تریور، دراموند وسکنر)را به گروگان دادند . اما ملیون اصرار میکردند که سه نفر باقیمانده هم (شلتن ، گرانت وکنولی)به گروگان داده شوند. بعد هاانگلیسها مجبور شدند که این تقاضا را به طبق قرار داد بپذیرند، پس پاتنجر وایری و واربرتن هم‌به گروگان رفتند . معهذا انگلیسها تخلیه کابل‌را به بهانه هائی به‌عقب‌می انداختند، واز معطلی جواب شاه شجاع در رفتن به هند ، و از فقدان غله و علوقه و حیوانات باربر مینالیدند. ایشان دوهزار شتر وچهارصد یابوی دیگر میخواستند . افغانها اشتران حمل‌ونقل‌راتهیه‌کردند و بقیمت هراشتر ۱۵۰ کلداردردسترس‌دشمن‌گذاشتند. همچنین‌در۱٤دسمبررهبران‌ملی‌اجازه‌دادندکه‌پنجهزارعسکر محصوردشمن‌ازبالاحصا ر زنده سربه قشله‌انگلیس‌بروند.سردار سلطان‌احمدخان‌موظف بودکه‌این‌عسکر د شمن را سالماً از بین ۲۰ هزار نفر مجاهد مسلح که در دو طرفه جاده ایستاده ووضع‌دشمن مغلوب خود را تماشا میکردند ، در طول یك شباروز عبور دهد . در عین زمان افغانها طبق وعده‌ئی که داده‌بودنددربدل‌سه‌صدهزار روپیه مقدار زیادی غله و آذوقه به قشله دشمن فرستادند . همچنین تاجران غله را اجازه دادند که گندم خودرا داخل قشله برده بفروشند ، البته این تجاردولپ‌گندم رابیك کلدار می فروختند .

در ۱۵ دسمبر شاه شجاع از رفتن به هند انکار کرد و اعلامیه جهاد ملی را در برابر انگلیس در بالاحصارامضاگذاشت. خانم سیل در این مورد نوشت که : شاه شجاع نه اینکه رفتن به هند را همراه انگلیس نمیخواهد ، بلکه طبقات مختلف‌مردم را برضد انگلیس تحریك مینماید .

واما مکناتن که آذوقه بدست آورد وپنجهزار عسکر بالاحصار در اردوی‌او افزود و هنوز چشم امداد به هند دوخته داشت ، بطرز شرم انگیزی سراز ایفای‌مواد عهدنامه بتافت و بدسایس تازه‌ئی دست زد . چون او از هر نوع سازشی با مردم‌افغانستان نا امید شده بود ، این‌بارخواست که با پسر امیر داست محمد خان بشکل سری‌تماس گرفته و بنام تامین منافع شخصی آنها ، او را وسیله بقای تسلط انگلیس درافغانستان

قرار دهد . مکناتن میدانست که نواب محمدزمان خان وسردار محمدعثمان خان برادر زاده‌گان امیر از اجرای چنین کاری عاجزاند ، و رهبران ملی مخصوصاً نایب امین‌الله خان لوگری با سرداران نظر خوبی ندارند ، پس برای اینکار سردار محمد اکبر خان جوان را که تا هنوز وارد موثر صحنه سیاست و جنگ نشده و امتحانی نداده بود ، اختیار کرد . طوریکه‌از نوشته‌های‌خانم سیل برمی آید اساساً مکناتن پس از قرار داد امضا شده ، در صدد الغا وابطال آن بود .مکناتن توسط سرور خان لوهانی از وزیر اکبر خان خواهش ملاقات سری نمود .او بنمایندگی خودسردار سلطان احمد خان را فرستاد .مکناتن مسوده قرار داد تازه‌ئی بقرار ذیل پیش کرد :

۱- از بولان تا خیبر در شرق و تا هر جائیکه در غرب قلمرو شاه شجاع بوده (یعنی به استثنای ولایات غربی وشمال کشور) وزارت آن به‌سردار محمد اکبرخان سپرده میشود .

۲-امیر دوست محمد خان بکابل فرستاده میشود ووزارت مربوط بموافقت پدر و پسراست که کدام آنان‌اختیار مینماید .

۳-بعداز معین شدن اوضاع‌افغانستان دیگر انگلیس مداخله نمینماید .

٤-عجالتاً یك ملیون و دوصد هزار روپیه به محمد اکبر خان میپردازد و آینده سالانه دو صد هزار روپیه برای شخص سردار پرداخته خواهد شد .

۵- سردار محمد اکبر خان فعلا نایب امین الله خان لوگری را دستگیر کرده و به‌انگلیسها میسپارد وهم سایر سرکرده گان ملی را ازکابل متفرق‌میسازد .

این تنهانبود بلکه‌مکناتن در خفا با نایب امین الله خان و نواب محمد زمان خان نیز مفاهمات جداگانه وسری نموده بود . در حالیکه این جوانمردان همه برای طرد دشمن یکدل بوده، توطئه های مکناتن رابین خود افشا میکردند. سردار محمد اکبر خان بعد از گرفتن‌پیشنهاد مکناتن در طی مفاهمه و سوال و جوابهای مخفی سعی کرد که با اسلحه بالمثل با دشمن غدار وعهد شکن معامله نماید ، اینست که توسطسردار سلطان احمد خان توانست مکناتن‌رامتقاعدسازد که محمد اکبر خان حاضر بقبول پیشنهاد اوست اما از خلف وعده مکناتن میترسد . مکناتن برای تیقن سردار پیشنهاد خود را بشکل قراو داد رسمی در آورد و امضا گذاشت و بفرستادو هم یك کالسکه و تفنگچه شخصی خود رابرسم یادگار تقدیم کرد . سردار محمد اکبر خان درنهایت مهارت و اختفا رهبران بزرگ ملی را از این جریان آگاه نمود و همه مصمم شدند که دشمن‌توطئه کار وعهد شکن را اسیر وقوای دشمن محیل راباشمشیر اخراج‌نمایند. اینست که محمد اکبر خان ازمکناتن تقاضای انعقاد مجلسی نمودتاقرار دادجدیدرسما بین سران هردو طرف مبادله گردد. مکناتن گفت که‌قرار داد ۱۱ دسمبر هنوز نزد سران افغانی موجود است، پس بهتر است‌سردار محمد اکبر خان سند نمایندگی آنها و مخصوصاً از نایب امین الله خان را برای مذاکرات جدید در دست‌داشته‌باشد. محمد اکبر خان پذیرفت و نایب امین الله خان فوراً مکتوبی به مکناتن نوشته تقاضای انعقاد مجلس برای مذاکرات جدید نمود .

این مکتوب باپیام‌سردار محمد اکبر خان درتاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان ویکنفر افغان دیگر به اتفاق کپتان سکن گروی انگلیس در اردو ی ملی ، به قشله انگلیس فرستاده شد . مکناتن شخصاً تا ساعت یك بعد از نصف شب با آنها مذاکرات سری انجام داد . محمد اکبر خان در مکتوبی‌که به مکناتن فرستاده بود ، نوشته بود که : وزارت شاه شجاع را می پذیرد اما پولیکه انگلیس می پردازد بایدفعلاسه‌ملیون روپیه‌وسالانه‌چهارصد هزارروپیه‌باشد.درحالیکه مکناتن‌پرداخت‌فوری یك‌ملیون و دو صد هزار وسالانه تادیهٔ دوصد هزار روپیه‌را کتبا وعده داده بود.) این تقاضا وجگره پول از طرف سردار محمد اکبر خان ، مکناتن را گول زد و حضور درمجلس مذاکره را قبول کرد .نماینده‌گان افغانی‌بعد ا زمذاکره خاموشانه بشهر کابل

برگشتند . اما مکناتن به عجله و بشکل اسرار آمیزی در قشله امرداد که دوکندك پیاده با چند ارابه توپ فردا در قلعه محمود خان (مسکن فرماندهی نایب‌امین‌الله‌خان) دروقت‌معیین‌حمله کرده ،مرده ویازنده نایب را بدست آرند . البته‌وقت حمله هنگامی تعیین شده بود که مجلس موعود در حال انعقاد باشد . ولی جنرال‌الفنستن که این امر را گرفت فردا از سوق عسکرخود داری کرده و به مکناتن جواب داده که اگر این سوقیات عملی شود ، خود قشله مورد هجوم مبارزین افغانی قرار خواهد گرفت . در حالیکه نایب امین الله خان از این قرار انگلیس توسط سردارمحمد اکبر خان آگاه‌شده بود و ترتیبات نظامی اتخاذ کرده بود . او اتصالا از قلعه محمود خان با یك توپیکه داشت قشله‌بزرگ انگلیسی را گلوله باران نموده و دشمن را راحت نمیگذاشت.

۲۳ دسمبر ۱۸٤۱ :

در صبح روز ۲۳ دسمبر انگلیس درقشله بیماهرو امر تیارسیی گر فت و مکناتن با کپتان تریور ، کپتان لارنس و کپتان میکنزی با یکقطعه سواره‌ازچهاونی خارج شده و رو بجنوب بسمت قلعه محمود خان (٦٠٠ قدمی قشله) که محل جلسه معیین گردیده بود ، حرکت کرد .مکناتن در ورود خود سردار محمد اکبر خان ،محمد شاه خان غلجائی ، دوست‌محمدخان، خدا بخش خان ، محی الدین خان و نایب مومن غلجائی را با چند نفردیگرروی سنگی نشسته و منتظر یافت . سردار سلطان احمد خان استقبال کرد و مکناتن را از جریان مساعد برای مذاکره آگاه نمود . سردارمحمد اکبر خان دست داد وروی زمین هموار برزبر پتوی افغانی جلسه رادایر کرد. مکناتن و سه نفر کپتان های او مقابل محمد اکبر خان وسلطان احمد خان و محمد شاه خان نشستند ، در حالیکه‌دوست محمدخان وخدا بخش خان (برادران محمد شاه) و محی الدین خان استاده ماندند . مذاکره آغاز شد و محمد اکبر خان تمام اقوال واعمال و مذاکرات و مواعید متناقض و متخالف مکناتن وسران انگلیس را با افغانها در طول ایام استیلای آنها ، یك‌یك شمرد ودروغ و دورویه‌گی آنان را توضیح نمود وگفت‌که دیگر هیچ‌قول و قرار داد انگلیسی محل اعتماد و اعتبار ما نیست ، شماغیر از افسادو تخریب بین مردم افغانستان وادامه تسلط خود در این مملکت چیزی دیگری‌نمیخواهید. آنگاه دو قرار داد متناقض به امضای مکناتن را بمجلس پیش کرد که در یکی آن‌تخلیه افغانستان را وعده داده ودر دیگری اقامت انگلیس را در کشور تائید نموده بود . همچنین از مذاکرات مکناتن با خود و نواب محمد زمان خان و نایب امین الله خان یکی بر ضد دیگری تفصیل‌داد.اودر آخر گفت که دیگرما نمیتوانیم به هیچ مذاکـره‌ووعده ومعاهده شما اطمینان کنیم ،مگربیك شکل وآن اینکه ماخود شمارا گروگان بگیریم و نگهداریم تا قشون شما از افغانستان خارج شوند، آنگاه ما شما را به هند خواهیم فرستاد .

این بیانات سردار محمد اکبر خان تقریباً پانزده دقیقه طول کشید . چون‌مکناتن در برابردو قرار داد متناقض و امضا های خود جوابی مقنع نداشت ، تمجمج میکرد . وزیر اکبر خان گفت بهتراین‌است‌که شما باما باشید تا در کابل بیك نتیجه برسیم، آنگاه امر گرفتاری شان را داد واز همه‌بیشترخودش‌دست مکناتن راگرفته‌بطرف کابل کشید. چون مکناتن مقاومت نشان داد سردار سلطان احمدخان دست دیگر او را گرفت . تا اینوقت لارنس توسط محمد شاه خان و تریور بواسطه دوست محمد خان و میکنزی بواسطه غلام محی الدین خان خلع سلاح شده بودند . تمام این عملیات در نهایت خونسردی در ظرف چند دقیقه‌ئی انجام یافته بود . افغانها که میخواستنداینها را بشکل گروگان وزنده تاهنگام تخلیه افغانستان نگهدارند ، بطرف کابل کشیدند . مگر مکناتن و تریور به حمله و دفاع پرداختند . از دیگر طرف آتش تفنگ گاردمکناتن

و محافظین افغانی‌شروع‌شد . چون قشله دشمن بسیار نزدیك و خطر حمله و تخلیص اسرا در پیش بود ، بنا چارسردارمحمداکبر خان وسردار سلطان احمد خان، مکناتن و تریور راکشتند .امامحمدشاه خان به عجله خود را سپرمیکنزی قرار داد تا ازضربت تیغ رهائی یافت . در همین لمحه بود که عمداً بلارنس فرصت فرار داده شد تاجریان بیکم و کاست به سرداران انگلیسی رسیده باشد . لارنس براسپی‌سوارشد و بتاخت. (روسای انگلیس عجالتاًمقام مکناتن را به پاتنجردادند و در انتظار پیش آمدافغانها نشستند .) وقتیکه سران افغانی برگشتند وداخل قلعه محمود خان شدند، دیدندکه مجاهدین بقصد کشتن کپتان میکنزی اسیر نیز هجوم آورده‌اند .سردار محمد اکبر خان پیش شد و میکنزی‌را از حمله‌مردم نجات داد ، آنگاه روبطرف میکنزی کرد و با سرزنش سرد و سخت گفت :

«شما آمده بودید که ملك ما را بگیرید؟!»

از این روز ببعد بود که سردار محمد اکبر خان‌جوان(۲۴ساله) از طرف تمام رهبران ملی و مردم به صفت پیشتروسیاسی و نظامی افغانستان شناخته شد . روز دیگر (۲۴ دسمبر) مجلس شورای انقلابی در منزل نواب محمد زمان خان بشمول گروگانان انگلیسی (میکنزی،سکنر ،کنولی‌وایری) منعقد گردید و تمام جریانات اخیره مطرح شد. عموم اعضای جرگه که از ماهیت قضایا وبازیهای متناقض مکناتن ونقشه رهبران افغانی‌برای دستگیری او و خاتمه بخشیدن بجنگهای انگلیس وافغان ، مطلع شدند ،از اعمال مکناتن مذمت کردند ، معهذا از کشته شدن اضطراری او اظهار تاسف نمودند . نایب امین‌الله خان خط اصلی مکناتن را بمجلس نشان داد که جائزه سر اورا مکناتن یکصد هزار روپیه تعیین کرده بود. انگلیسها ی حاضر شورا تمام‌این جریان را بحیث مشاهد میشنیدند . آنگاه مجلس‌مقرر نمودکه همان قرار داد ۱۲فقره‌ئی نخستین افغانها ومکناتن (مورخ۱۱ دسمبر) باضافه سه‌ماده دیگربالای انگلیسهاتطبیق کرده شود والاحکم شمشیر خواهد بود . سه ماده ضمیمه به این قرار بود:

۱ـ تمام ذخایر خود را انگلیسها به افغانها تحویل دهند .

۲ـ تمام توپخانه انگلیسها به استثنای ٦ توپ به افغانها داده شود .

۳ـ گروگانان غیر متاهل انگلیسی به گروگانان متأهل‌تبدیل شود .

بعلاوه یك ملیون و چهار صد هزار روپیه ذمه‌گی مکناتن را انگلیسها به افغانها بپردازند .

این تصویب شورا فوراً برای انگلیسها در قشله فرستاده شد . مجلس نظامی انگلیس بقیادت جنرال الفنستن و پاتنجر تشکیل و پیشنهاد جدید افغانها موردبحث قرار گرفت . این پیشنهاد در همان مجلس طرف قبول واقع شد . تنها عده‌ئی از افسران متاهل انگلیسی از گروگان رفتن زنان خود تاثر نشان دادند .افغانها هم دیگر اصراری در این ماده نکردند.درهر حال مجلس‌نظامی انگلیس‌روز تخلیه‌کابل «٦جنوری ۱۸۴۲» راقبول کرده وده روز را برای آماده‌گی سفر اردوی «هفده‌ونیم هزار نفری» خود کافی شمردند . البته عید مسیح انگلیسها غم انگیز بود .

در طی این مهلت ده روزه افغانها در نهایت آرامی منتظر ماندند . اما در قشله انگلیسی هیجان و اضطراب عمومی حکم فرما بود . در ۲٦دسمبر خبری در قشله منتشر گردید که افغانها تصمیم گرفته اند تمام زنان انگلیسی را به‌گروگان‌گرفته وعموم مردان انگلیسی را ازدم شمشیر بگذرانند ، وفقط یکنفر انگلیس دست وپا بریده را در دهنهٔ درهٔ خیبر بگذارند، تا مردم هندوستان وانگلیسی اورا با چشم خویش مشاهده نمایند . البته این تبلیغ، سپاه انگلیسی را در داخل قشله و در نفس خودشان متلاشاو هراسان میساخت . در ۲۷ دسمبر مجلس نظامی انگلیس مجدداً در قشله منعقد و مسئله تادیه یك ملیون و چهار صد هزارروپیه برای قوای ملی افغان

مطرح و تصویب و بعدها پرداخته شد . در ۲۸ دسمبر این خبر در قشله انگلیس منتشر گردید که نعش مکناتن در چوك کابل بتماشای مردم گذارده شده است .

رهبران ملی طبق قرار داد ۱۱ دسمبر شدیداً انتظار میکشیدندکه قشون‌انگلیس ازجلال آباد و قندهار قبل از تخلیه کابل عازم هندوستان شوند ، و این مطلب را مکرراً به جنرال الفنستن یاد آوری کردند . مگر قوماندانان انگلیسی قندهار و جلال آباد سراز معاهده پیچیده و از رجعت به هندانکار کردند. زیرا حکومت انگلیسی‌هند آنانرا بوعده امداد نظامی منتظر ساخته ، واشغال دائمی افغانستان را تائید میکرد، چنانیکه در پنجاب و پشاور عسکر تجهیز میشد ، تا پانزده هزار نفر به‌قندهار و ۲۵ هزار نفر در جلال آباد سوق گردند . جنرال پالك قوماندان محاذ شرق افغانستان مامور بود که به عجله از پشاور داخل جلال آباد شود .قاصدان اردوی ملی متصل همدیگر این اخبار را از قندهار و جلال آباد بکابل میرساندند ،وروزبروزخبرخیانت حکومت هند مشهود و تائید میگردید . هر چند رهبران ملی اوامر جنرال الفنستن و شاه شجاع را به جنرال نات در قندهار و جنرال سیل در جلال آباد ارسال کردند ، ولی آشکاراشدکه‌دولت‌انگلیس برضای خود افغانستان را تخلیه نکرده واشغال‌دائمی آنرا در نظر دارد .پس شورای انقلابی فیصله کرد که باشمشیر اینکار را انجام‌دهد، و منتظر خروج اردوی انگلیس از قشله کابل ماند . این اردوهم مجبور بود که‌خواهی نخواهی کابل راتخلیه کند، زیراندازه قوت واراده مردم را از انگلیسهای قندهار و جلال‌آباد وحکومت هند، در میدانهای جنگ کابل روشنتر دیده بودند، در حالیکه حکومت هند از فاصله های دوری و از پشت میز با مقدرات اردوی کابل خود وشرف دولت انگلیس قمار میزد .

مبارزین ملی افغانستان از این خدعه و نیرنگ دشمن میجوشیدند ، واردوی انگلیس در کابل قدم بقدم به انهدام‌نزدیك میشد . خانم سیل قبل از تخلیه کابل بکتابی فال زد که در آن این بند شعر شاعر انگلیسی «کیمپل» (۱) نوشته شده بود :

«جائی که گروهی با هم جمعند باید تنی چند از همدیگر جدا شوند.
برف کفن شان‌خواهد شد .
هر قطعه‌زمین‌علفدار زیر پای آنان:
گور عسکری خواهد بود.»

خانم انگلیس‌این ابیات را در حالی قرائت میکرد که افق نظر او شهر کابل ، میدانها، دره ها ، قلعه ها ، باغها و جویبار ها ، همه در زیر لحاف سفید برف در خواب‌عمیق وخاموش فرورفته،وکوه‌های کابل مانندا‌ژدهای نقرئینی در سر تا سراین وادی حلقه زده بود . هفده هزار و پنجصد نفر قشون انگلیسی بار سفر میبست و میخواست در کام چنین اژدهائی فرو رود . خانم حساس انگلیسی ا زاین منظر عظیم ،شگون نا خوب گرفت و گفت :خداما رااز شرآنچه میترسیم و پیشبینی میکنیم حفظ کند .اگر یك افغان این دعای خانم انگلیسی را میشنید این ضرب‌المثل افغانی را به اویادآوری میکرد : کاروان میگوید خدا ، دزد هم میگوید خدا .

تخلیه کابل (٦جنوری١٨٤٢):

اما بالاخره سپاه انگلیس بعداز دو ماه و چهار روز محاربه مجبور به تخلیه‌کابل گردید . انگلیس ها در وقت خروج از کابل نیز دست از عهد شکنی نکشیدند وتوپ هائی را که طبق‌قرار داد به افغانها تحویل دادندناقص و کمتر ساختند. اردوی‌انگلیس در وقت حرکت از قشله کابل ، دو هزار اشتر بار بر و ششروزه آذوقه با خودداشت،

(۱) campbell (١٧٧٧ـ ١٨٤٤)

و در سه حصه‌پیشدار و قسم کلی و دمدار منقسم و یکی پی دیگری از دروازه مقدم و عقبی قشله خارج شدند . حرکت از ساعت نهنیم قبل از ظهر آغاز کرد و تا غروب طول‌کشید . زنان انگلیسی شامل قوه پیشدار بوده‌و خزائن‌در قسمت‌وسط قرارداشت. آخرین قوه انگلیسی هنگام غروب آفتاب توانست از قشله خارج گردد، در حالیکه قشله از طرف مردم اشغال و این یاد گار منحوس آتش زده شد . عقب دار انگلیس در روشنی این آتش بزرگ‌طی‌طریق‌مینمود وزنان کابل ازبالای بامهای خوداین‌منظر درخشان را که‌ستونهای طلائی در روی برفهای نقره گون رسم‌مینمود، تماشامیکردند، وبرفتح وظفر ملت شادمانی مینمودند .

اردوی انگلیس شب اول را در حدودبگرامی‌اتراق نمود . در حالیکه قشون جنرال سیل باسرسختی در جلال آباد آمادگی جنگ میگرفت واطلاعات متواتر از سوقیات‌نزدیك انگلیسها ازپشاور به‌جلال‌آباد به‌اردوی‌ملی‌میرسید. مجلس‌رهبران‌ملی دانستند که اگر اردوی جنرال الفنستن با قشون جنرال سیل درجلال‌آبادیکجاگردد، کاردفاع از افغانستان به دراز خواهدکشید ، وانگهی قوای پالك از پشاور و قوای نات از قندهار بکابل سرازیر و جنگ از نو آغاز خواهد شد . لهذا مجلس ملی بشخص سردار محمد اکبر خان و محمدشاه خان غلجائی اختیار داد که نگذارند سپاه الفنستن به قشون جلال آباد ، با اسلحه وجبه خانه خود بپیوندد . سردار محمداکبر خان سعی کرد که الفنستن‌بتواند قبل از رسیدن خود بجلال آباد ، سیل را وادار بر رجعت جانب پشاور نماید ، اما ممکن نشد ، سردار خواست توپخانه واسلحه‌قشون الفنستن را قبل از رسیدن به جلال آباد بگیرد . البته جنرال به چنین‌چیزی تن نمیداد. همچنین سردار محمد اکبر خان سعی کرد که برای موافقه نهائی با انگلیس یکعده افسران بزرگ انگلیسی‌را از قشون الفنستن در دست داشته باشد. ولی این خواهش او هم بدون جنگ میسر نبود . پس جنگ های گوریلائی و شبخونهای افغانی شروع گردید و قشون انگلیس جداًبمدافعه پرداخت .

اینکه بعضی ها سعی کرده‌اند شکست این اردوی انگلیس را باتراشیدن‌معاذیری از قبیل سردی هوا ، عدم آذوقه ، پیری‌و زحیری قوماندان عمومی و امثال آن پرده پوشی کنند ، خلاف واقعیت است . زیرا نه انگلیسهاوقشون شان از اهل افریقای مرکزی بودند که سردی زیاد را ندیده باشند ، و نه راه کابل و جلال آباد قطب‌شمالی بود. این راه هفت روزه‌نصف آن معتدل و مانند زمستان هند گوارا و نیمه دیگرش برف دار و زمستانی بود .اما این سرما از سرمای انگلستان شدت بیشترنداشت ، وانگهی مبارزین افغانی مثل سپاهی انگلیس در هوای آزاد منزل میزد و حرب میکرد. در حالیکه انگلیسها در اسلحه و توپخانه و نظم قشون ، بر مبارزین افغانی تفوق داشتند ، وافغانها فقط با تفنگ و سیلاوه میجنگیدند . پس این جنگ راه جلال آباد، نه تنها یك جنگ فزیکی‌ومادی، بلکه یك جنگ معنوی نیز بود . وافغانها در هر دو دشمن را در هم شکستند . هکذا کسانیکه خواستند در تشریح این جنگ وزیر اکبر خان و محمد شاه خان غلجائی وسایررهبران ملی را بی تعلق واز جلوگیری مبارزین افغانی عاجز نشان بدهند ، نیز خلاف واقعیت است . زیرا وزیر اکبر خان ورفقایش بغرض نجات کشور، انهدام سپاه دشمن را وظیفه خود میدانستند و محمد شاه خان خود رهبر مبارزین غلجائی بود که اکثریت قشون ملی را در این جنگ تشکیل‌میکرد، و تمام مبارزین افغانی امر و نهی هر دو را از صمیم قلب مطیع و منقاد بودند .

پس در طی‌یکهفته‌سپاه دشمن منزل بمنزل توپخانه واسلحه وعسکرو افسرخود را از دست داده میرفت ، تا بالاخره یکنفر از جمله هفده و نیم هزار قشون انگلیسی زده و زخمی ،امازنده بجلال آباد رسید و خبر این انهدام تاریخی سپاه انگلیس را به جنرال سیل رساند . در طی حرکت اردوی انگلیس از کابل در محل «سه‌بابا»،داکتر «دف» جراح انگلیس از دهشت این‌جنگ رگ خویش گشاد وانتحار کرد . در ١١

جنوری سپه‌سالار انگلیس جنرال النفستن تسلیم خودش رابه سردار محمداکبرخان پیشنهادکرد ومحمدشاه درتاریکی شب‌اورا در معسکر افغانی آورد. این معسکرد ر فضای آزاد زیر آسمان قرارداشت ودورادور آتش ، رهبران افغانی (وزیر اکبرخان ، عبدالغیاث‌خان‌وعبدالحکیم‌خان‌وغیره) قرارداشتند، درگوشه‌ئی‌هم‌خیمه‌بسیارکوچك‌افراخته بود. سران افغانی برخاستند و جنرال دشمن را با همراهش «جانسن» مردانه‌استقبال کردند و شمشیر های ایشانرا از کمر نگشودند و خیمه منحصر بفرد خود را برای استراحت این مهمانان تخصیص دادند .

فی‌الحقیقه در این جنگی که بین دو کشور آسیائی و اروپائی بوقوع آمد ، آن یکی(انگلیس)امپراتوری نوبدولت رسیده غربی بود که بر تجارت واسلحه واخلاق استعماری ـ با قهر و غرور ـ تکیه مینمود ، وین دیگری یك کشور قدیم آسیائی بودکه اصالت اخلاق کریمانه شرقی خودرا نباخته و در طی جنگ اول انگلیس وافغان آنرا تبارز داد. افغانها اسرای انگلیسی خود را مهر با نانه حفظ نمودند و زنان دشمن را برادرانه بانهایت شرافت وقایه کردند . یکدخترك خورد سال اندرسن در جنگ خورد کابل بعد از فرار پدر و مادرش‌در میدان مانده بود ، مبارزین غلجائی این طفلك را در آغوش‌گرفته تا کابل آوردند و بخانه‌نواب محمد زمان که شکل مهمان خانه پناه گزینان دشمن بخود گرفته بود ، تحویل‌دادند . نواب چندین ماه این دختر را در حرم خود مثل فرزند نگهداشت تا سلامت به پدر و مادرش اعاده گردید . از همه‌بیشتردراین مورد نوشته خود انگلیسها چون میکنزی ولارنس ولیدی سیل و غیره نماینده این کرامت اخلاق و کرکتر مردم افغانستان است .

در هر حال سپاه‌انگلیس روز اول تخلیه کابل (٦ جنوری ٤٢) در بگرامی ٥میلی شرقی شهر کابل اتراق نمود . مبارزین افغانی تا اینجا توپهای انگلیسی را که بیشتر از اندازه معینه قرار داد ١١دسمبر ٤١ با خود حمل میکردند از آنان گرفتند. در ٧ جنوری‌منزل دوم بتخاك بود . چون هنوز جنرال سیل جلال آباد را طبق قرار داد تخلیه نکرده بود ،سردارمحمداکبر خان٦ نفر افسر دیگر انگلیسی را در بتخاك از جنرال‌الفنستن گروگان گرفت . در ٨جنوری قشون دشمن به خورد کابل کشید و تا اینجا دو هزار نفرتلفات‌داده‌بود. درطول دره ٥ میلی «خورد کابل»جنگ دوام داشت وانگلیسها سه هزار نفر تلفات دادند و دره خوردکابل را «قبرستان قشون الفنستن» نام نهادند . درنهم جنوری جنرال النفستین ،که‌هنوز ده‌هزار عسکر داشت ،باسردار محمد اکبر خان داخل مذاکره شد و هم به جنرال سیل نوشت که فوراً جلال آباد را تخلیه کند . درعوض‌محمداکبرخان تمام زنان و اطفال و مردان مناهل قشون انگلیس را در تحت حمایت خود قرار داده و در عقب جبهه فرستاد . قشون انگلیس حرکت‌کرد و تا پنج میلی خورد کابل (منزل خاك جبار) جنگ با افغانها را دوام داد و تلفات برداشت . در ١٠ـ١١جنوری بین راه تیزین و جگدلك در مسافت ٢٢ میل تلفات‌سپاه انگلیس بیشتر شد . اما جنرال‌سیل طبق هدایت حکومت انگلیس شهر جلال آبادرا سنگر گرفت و قشون انگلیسی کابل را فدائی داد . پس جنرال الفنستن که چنین دید، خودش با دو نفر افسر بزرگ دیگر به سردار محمد اکبر خان تسلیم شد ،چنانکه امیر دوست‌محمد خان به مکناتن تسلیم شده بود. در ١٢ جنوری بقیه قشون‌انگلیس به‌عبور از کوتل جگدلك به‌استقامت معسکر جنرال سیل حرکت‌کرد در١٢ جنوری از این سپاه فقط یکنفر داکتر «برایدن»توانست که‌نزد جنرال‌سیل رسیده‌و سرگذشت اردوی انگلیسی کابل راقصه کند ، در حالیکه خودش سه زخم‌در بدن داشت .یکنفر شاعر ملی راجع به این حادثه تاریخی قصیده‌ئی در مدح‌سردار محمد اکبر خان‌سرود که یك بیت آن اینست :

بهما از سر سرا ن فرنگ: قرن تا قرن استخوان‌بخش

در جلال آباد:

سردار محمد اکبر خان انگلیسهای محصور جلال آباد را همچنان در محاصره گذاشته و خود با گروگانان واسرای انگلیسی که زن و مرد و طفل مجموعاً ٤٤ نفر بشمول خانمهای جنرال سیل و مکناتن و هفت افسر انگلیسی بودند، به‌لغمان رفت و محمد شاه خان آنانرا در قلعه «بدیع‌آباد» خویش جا داد و بیشتر از چهار ماه‌اعاشه و حفاظه نمود. د رهمین‌وقت بود که «مکریگر» از جلال‌آبادبه محمد شاه خان نوشت که اگر اسرای انگلیسی را رهاکنددوصدهزار روپیه به‌او تقدیم میشود. محمد شاه‌در جواب این انگلیسی که پول را حلال مشکلات حتی در برابر شرافت میدانست‌نوشت که: از نامه شما خوشم آمد، اماشمادوست‌من باید بدانید که «خیانت»نه دردین من و نه در دین شمارواست.

در طی مدت‌همین اسارت بود که یکنفر زن جوان انگلیسی «وید»بریکمرد رشید افغانی مفتون ودلداده گردید، یعنی برغم تعصب وخصومت های تلقین شده‌تربیوی یکبار دیگر روح نهفته بشری تجلی نمود. در حالیکه خانم ٥١ ساله جنرال سیل علی الرسم این زن جوان را «زن گمراه»نام نهاد. و اماقشون سیل که قبلابعد ازتلفات دادن دربرابر غلجائی های راه کابل وجلال آباد وبختیار مجاهد، توانسته بود بدستیاری‌سید محمد جانفشان پغمانی در ١٢ نوامبر ١٨٤١ داخل جلال آباد شود، اهالی شهر را خارج‌نموده به تعمیر استحکامات و ذخیره‌آذوقه وعلوفه‌پرداخت. اما سیل بعد ازگرفتن اطلاعات جنگهای کابل، هراسان گردیده و از مراجعت سالم به هندوستان نا امید شد، پس به امید امداد هند در تحصن پا فشاری کرد. پنجهزار مبارزین ملی قشون انگلیس را درمحاصره داشتند، واین محاصره‌مدت ها طول کشید، زیرا توپخانه قوی انگلیس شهر را حفظ مینمود، در حالیکه مجاهدین توپ نداشتند. از دیگر طرف مبارزین ملی راه خیبر ببستند. جنرال پالك هنوز درپنجاب مصروف تهیه قوا بود، وحاکم وافسر نظامی پشاور یك قشون پنجهزار نفری انگلیسی و سکهه با چهار توپ بقیادت کلنل وایلد در جنوری ٤٢ برای باز کردن راه خیبر ونجات دادن قوای جنرال سیل اعزام نمودند. اینها ازجمرود گذشته و تاعلی‌مسجد رسیده بودند که هجوم افغانهای افریدی متوجه آنها شد. کلنل وایلدزخم برداشت و قشون او ١٢٠ نفر کشته در میدان جنگ گذاشت و رو بجانب پشاور فرار کرد. از این بعد تحصن سیل سختر شد، تنها طره باز مهمند بشکل خفیه امداد پولی پشاور و مکاتیب انگلیس‌رابه‌سیل میرساند. اما بزودی این‌وسیله هم از دست‌انگلیس کشیده شد، زیرا احمد خان میراخور از لغمان به خیبر رسید و مردم بدورراوجمع شدند، پس طره باز مجبور به فرار گردیدو جای او مجدداً به سعادت خان لعل‌پوری داده شد. خیبر هم‌زیرنظارت مجاهدین ملی قرار گرفت و مردم‌افریدی و مهمندآماده پیکار بر ضد انگلیس شدند.

همینکه سردارمحمداکبر خان و محمد شاه خان در جنوری از تنظیم لغمان و تامین اسرای انگلیسی‌فارغ شدند، با پانزده هزار پیاده و پنجهزار سواره از لغمان به جلال‌آباد کشیده و جنگهای حصار را براه انداختند. در سه‌حمله بزرگی که به استحکامات شهر برده شد، دشمن متحمل تلفات جانی و مالی گردیده فقط به‌انتظار قشون امدادی پشاور نفسهای خود را میشمرد. همینکه قشون ملی اطلاع گرفت در پشاور تجهیز اردوبعمل می آید، فوراًسردار سلطان‌احمد خان و محمد شاه خان‌با سه هزار نفر مجاهد در دهنه‌خیبر اعزام گردید. وزیر اکبرخان توسط یکنفراز اسرای انگلیس به‌جنرال سیل در داخل شهر پیام داد که اگر شهرتخلیه ودشمن تسلیم‌شود، او تضمین میکند که قشون‌انگلیس را زنده سراز دره خیبر به آنطرف پرتاب کند.

ولی جنرال سیل که صحنه قشون کابل را در برابر چشم خود مجسم میدید جرات چنین اقدامی نداشت ، پس دست به خدعه انگلیسی زد و با قبول ادای یکصد هزار روپیه هندی ، پاینده نام کاکری ملازم سردار اکبر خان را بفریفت تا سر دار را ازبین ببرد. روزیکه اکبر خان استحکامات شهر را معاینه و نقطه ضعیف آنرا ا زدورجستجو میکرد ، پاینده ازعقب سر او را به گلوله تفنگ بزد ، اما سردار نمرد و زخمی شد. محافظین مسلح‌در رسیدند و پاینده دستگیر و معترف شد که انگلیسها او را با پول به اینکارواداشته‌اند . گرچه اکبرخان او را ببخشید اما مبارزین ملی او را بکشتند . انگلیسها چنانیکه عادت دارند تبلیغ کردند که پاینده اینکار را به امر شاه شجاع‌انجام داده است ،در حالیکه شاه در بالاحصار کابل مشغول دفاع از جان ناتوان خود بود .

در لغمان هم شمشیر جنرال الفنستن و بریگیدیر شلتن — در عوض شمشیر امیر دوست محمد خان که به مکناتن تسلیم کرده بود — گرفته شد و اسرا خلع‌سلاح گردیدند . تعداد محافظین‌آنها هم دو چندشد زیراخطوط اسرا بدست افتاده بود که با جنرال سیل مکاتبه داشتند . د رماه مارچ فشاربرقشون انگلیس به شهر جلال آباد افزود وهزاران نفر جنگ آور درجلال آباد فرو ریخت .معسکر افغانی دریك کیلـو متری دروازه کابلی‌جلال‌آباد تحکیم شد وبسرعت‌تپه موسوم به «تپه‌چلم» بغرض زیر آتش قرار دادن شهر ، اشغال گردید . ا زدیگر طرف برای فرو ریختن برجهای جنگی شهر نقب زنی آغازشد. راه آمد و رفت شهرچنان مسدود گردید که دیگر امیدبرای ورود پول و آذوقه در شهر باقی نماند ، این است که سقوط شهرنزدیك‌شد . جنرال پالك از طرف گورنر جنرال سابق وظیفه آخرینکه داشت این بود که اگر بتواند و ممکن باشد فقط جنرال سیل را زنده در پشاور برساند و بس .

د رهمین ماه بود که در کابل اجتماع بزرگ مردم بعمل آمد . نایب امین الله‌خان و میر حاجی بغرض مارش‌بجلال آباد و انعدام آخرین سپاهی انگلیس در افغانستان اعلان جهاد نمودند . نمایندگان ملت در بالا حصار شاه را ملاقات کرده و گفتند که : اگر او افغان و مسلمان است به سپاه ملی بپیوندد و بحیث پادشاه کشور در راس قشون مردم بعزم رزم و اخراج دشمن از جلال آباد حرکت کند ، ورنه او را دیگرمردم افغانستان نه شاه واولی لامرخود و نه افغان و مسلمان خواهند شناخت، بلکه طبق فتوای علمای مذهبی بیعت شرعی خود را ساقط خواهند شمرد ، دراینصورت قبل از جهاد با انگلیس در جلال آباد ،جهاد نخستین در شهر کابل و بر ضد شاه بعمل خواهد آمد . این است که‌شاه‌شجاع برای حرکت بجلال آباد حاضر شد و برای تهیه سفر چند روزی مهلت خواست . رهبران ملی چون نایب امین الله خان و میر حاجی وامثالهم هر یك در موضع سیاه سنگ بیرقهای جهاد افراشتند و هزاران نفر مسلح در زیراین بیرقها جا گرفتند و درانتظار روز حرکت شاه باقیماندند .

در غزنی از انگلیس نام و نشانی — به‌استثنای اسرای انگلیسی — در بین‌نبود ،و سردار شمس الدین خان برای جلوگیری از حرکت قوای انگلیسی قندهار ، با هزاران نفر مجاهد حاضر و آماده پیکار بود . در حالیکه جنرال نات و قشون انگلیسی قندهار هم بعد از هشت هزار کشته دادن ، فقط در سایه بیرق شهزاده تیمور میزیستند ،و مورد حملات دسته جات ملی قرار میگرفتند . در حمله آخرینی که مجاهدین‌نمودند سه هزار اشتر باربر اردوی دشمن را ربودند و دیگر مجالی برای حرکت سپاه‌دشمن نگذاشتند . به این ترتیب بقیه اردوی ٥٤ هزار نفری امپراتوری انگلیس درافغانستان تحت انهدام قرار گرفت ،وجنرال سیل و جنرال نات در جلال آباد و قندهار از ترس انعدام مجال عقب کشی نیافتند و برای نجات خود منتظر ورود قشون تازه دم‌انگلیسی گردید . در عوض دولت انگلیس که‌درمیدان‌رزم مغلوب شده بود دست **توسل‌بدامن** دیپلوماسی در از کرد. زیرانه اینکه حیثیت امپراتو ری در اروپا صدمه‌**باورنشدنی**

برداشته بود بلکه «آقائی وجلال» او در مستعمره هندوستان متزلزل گردیده و زیر خطر قیامهای ملی قرار گرفته بود . پس لارداکلند که ازمرکب غرور پیاده شده‌بود ، از یکطرف برای اغفال هند اعلامیه‌ئی منتشر و در آن راجع به‌محوشدن‌اردوی‌انگلیس در افغانستان چنین گفت:«اختلال افغانستان موقع دیگری بدست داد که قوت انگلستان و شجاعت هندیان ثابت گردد.»از دیگر طرف اکلند بقوماندان عمومی اردوی هندوستان آخرین توصیه و نظر خود را در ۱۵ مارچ ٤٢ چنین نوشت:«از آغاز اشغال کابل اختلال در کشور موجود بود . از سال ۱۸٤۱ در کابل‌وقندهاراین اختلال شدت یافت . این انقلاب‌که باعث وقایع اسف انگیز و بالاخره مسبب تباهی و کشتار انگلیسها گردید ، فی‌الواقع چنان حادثه ملامت باریست که در تاریخ هندوستان(یعنی تاریخ استعمار انگلیس) مثال ندارد . این‌همه حوادث‌از مخالفت‌عمومی ملت‌افغانستان سر چشمه میگرفت که به‌مقابل ما متحد شدند، واین جنگ شکل یك جنگ ملی و مذهبی بخود گرفت .این‌حوادث‌باید مارابه این نتیجه ناگزیر برساند که اگر ماباز افغانستان را اشغال هم کنیم ، این کشور هیچگاهی در مقابل یك‌متجاوز غربی ، مقوی مانی بلکه عامل تضعیف ما خواهد گردید . پس پالیسی پیشروی انگلیس در افغانستان باید بکلی مطرود ومعدوم تلقی گردد. »امااکلند درنتیجه جنگ‌باافغانستان خود معزول شده وکابینه‌لندن در تزلزل افتاده بود, زیرا هزاران خانواده هندی و انگلیسی در انگلستان و هندوستان مشغول عزاداری کشته شده‌گان خود در افغانستان بودند. کمپنی‌هندنیزدراضطراب‌افتاده بود،زیرا اردوی‌انگلیس‌در افغانستان ۲۰ ملیون پوند و۵۰ هزار اشتر بحساب کمپنی (طبق راپور ایست هند یا کمپی)از دست داده بود . در حالیکه این عسکر کشی حتی بدون اطلاع مردم انگلیس‌وتصویب پارلمان , مستقیماً از طرف حکومت لندن‌بشکل‌دزدانه‌بعمل‌آمده‌بود،و اینك مردم‌نادارهند محبور بودند که تمام این مصارف گزاف را بواسطه قبول تزئید مالیات کمر شکن بپردازند ، در صورتیکه از افغانستان قبل از این جنگ هیچ ضرری به هندوانگلیس نرسیده بود .

در هر حال اکلند در صدد شد که از راه دیپلوماسی و توسل به‌امیر دوست‌محمد خان محبوس ، قشون باقیمانده و آبروی از دست رفته انگلستان را حفظ کند . ولی امیر دوست‌محمدخان در کلکته‌نی بلکه در جبال منصوری بود ، لهذا کلکته متوجه احضار او گردید . در اواخر فروری گورنر جنرال جدید هند «لارد ایلنبرو» (۱)وارد کلکته شد و به عجله امیردوست محمد خان را از منصوری به کلکته بخواست و باب مذاکره با او را باز کرد.

کارشکنی مجددا میر دوست محمد خان:

در مارچ۱۸٤۲امیردوست‌محمدخان به‌کلکته‌وارد شدواین‌مصادف‌بزمانی‌بودکه‌درکابل اردوی بزرگ ملی تجهیز وجهاد مکرر باقوای باقیمانده انگلیس در افغانستان اعلام شده وشاه شجاع هم شرکت خودرا درصف ملی اعلان کرده بود . جنرال نات در قندهار وجنرال سیل درجلال آباد هراسان واز عودت زنده سر به‌هندوستان ناامید گردیده بودند. خبر انعدام اردوی انگلیس بین کابل وجلال آباد حکومت انگلیس را در هندوستان مرتعش ساخته بود و سپاه انگلیس در هند داخل شدن در افغانستان، را بمنزله داخل شدن درگورستان تلقی میکرد . جنرال پالك

---

(۱) L. ELLENBOROUGH

در پشاور فقط باتظاهر میخواست مردم هندوستان را - بنام سوقیات انتقامی خود در افغانستان - زیر تهدید عظمت انگلیس آرام نگهدارد ، درحالیکه خود او وسپاهش دهنهٔ خیبر را کام اژدهار میپنداشت وجرئت یکقدم گذشتن نداشت .

در چنین وقتی امیر دوست محمد خان محبوس که از شدت گرمای هندوستان به‌ستوه آمده ومزه تلخ اسارت دشمن را چشیده بود وازتمام جریانات سیاسی و نظامی افغانستان عمدا غافل وبی‌خبر نگهداشته شده بود ، ناگهانی با ایلنبرومقابل گردید . امیر خلاف انتظار خود حکمران هندوستان را مثل موم نرم ومثل برادر مهربان یافت . لارد به‌امیر گفت : دولت انگلیس حاضر شده که سپاه خود را از افغانستان به هند عودت دهد وشما را به افغانستان بفرستند تابر تخت افغانستان جلوس نمائید . دولت انگلیس بعد از این باشما دشمن نی‌بلکه دوست خواهد بود . شما در مقابل این روش انگلیس‌چه در نظر دارید ؟ البته برای امیر دوست محمد خان این پیشنهاد دشمن قدیم تعجب آور بود، پس امیر دوست محمدخان تشکر کرد. آنگاه ایلنبرو شرط «کوچکی» پیش نمود که ارزش عظیمی برای انگلستان و خساره بزرگی برای افغانستان داشت و آن اینکه : سردار محمداکبر خان در راس قوای افغانی در مقابل قوای انگلیس قرار دارد، پس امیر به‌فرزند خود امر نماید که او با قشون افغانی ازجلال آباد به‌تاشقرغان در ماورای هندوکش عقب بکشد و همچنین تمام رهبران اردوی افغانی را به‌پراگنده‌شدن وادارد، برای آنکه سپاه انگلیس از قندهار وپشاور وجلال آباد بدون مزاحمت مردم افغانستان یکبار بکابل رسیده وبا حفظ پرستیج امپراتوری و گرفتن اسرای انگلیسی ، بدون جنگ از افغانستان خارج شوند ، ودر عوض امیر دوست محمدخان با ۱۵۰ نفر خانواده خود از هندوستان برای اشغال تاج وتخت افغانستان حرکت کنند .

امیر دوست محمدخان که هیچوقتی بقوت ملت خود تکیه نکرده بود این بارنیز زیربار خواهشات کمرشکن دشمن ضعیف کمر خم کرد . در حالیکه مردم افغانستان قبلا بانوك شمشیر اعاده امیر دوست محمدخان را باتمام خانواده‌اش در افغانستان بالای انگلیسها توسط قرار داد ۱۱ دسمبر ۱۸۴۱ تحمیل کرده واینك سه‌صد نفر اسیر انگلیس را در دست داشت، وهم دشمن در حدود ۴۰ هزارکشته در میدان جنگ گذاشته واکنون چند هزار از آنان دربرابر ملت افغانستان دردام افتاده‌بودند. امیر دوست محمد خان این شرط ایلنبرو رابدون قید وشروط متقابل پـذیرفت، ونامه ونشانی خودش را (عینك وقطی نصوار) بنام سردار محمد اکبرخان بفرستاد ، چنانیکه همین کار را در برابر سردار محمد افضل خان در جنگ پروان وحین‌مغلوبیت قشون انگلیس انجام داده بود .

ایلنبرو که به‌سهولت از انترستهای طبقاتی افغانستان استفاده نموده بود، شکست بزرگ سیاسی و نظامی انگلستان را در نظر اروپا وآسیا باچنین موافقتی با امیر دوست محمدخان جبیره نمود، وچون زمین رانرم وباعث آبروی بیلدار یافت، با آهستگی امیر را چنان در دام دوستی مزورانه انگلیس ببست که تازنده بود از این حلقه سر نپیچید . از آن بعد انگلیسها سعی کردند که‌بواسطه مذاکرات متعددی بین سردار محمد اکبرخان وجنرال سیل - توسط انگلیسهای اسیر مثل پاتنجر و میکنزی وغیره - سردار محمد اکبرخان را بنامه وپیام پدر متقاعد سازند . درحالیکه

محمد اکبرخان ومحمدشاه خان وسلطان احمدخان به‌چنین چیزی تن نمیدادند وهم رهبران کابل ازاین قضیه بی‌خبر بودند. سردار محمد اکبر خان ورفقایش میگفتند که قوای انگلیس از جلال آباد وقندهار گذاشته میشوند که سالما به‌هند برگردند بشرطیکه قوای پشاور حرکت نکند و همینکه امیر دوست محمدخان در پشاور رسید، اسرای انگلیس رها میشوند . انگلیسها که چنین دیدند پای تهدید جدیدی بمیان آوردند واز قول ایلنبرو به‌سردار محمداکبر خان گفتند که : (اگر سردار از این مصالحه مسالمت آمیز که در حکم جلو گیری از خون ریزی های بیشتر است و هم تخلیه افغانستان واشغال تاج وتخت افغانستان را بواسطه امیر دوست محمدخان در بردارد ، امتناع نماید، درآنصورت راه مصالحه بکلی مسدود وامیر دوست محمد خان باتمام زنان خاندانش بشمول خانم سردار محمد اکبر خان در لندن تبعید میشود، آنگاه دولت انگلیس نمیتواند مقررات تعلیمات اسلامی را درمورد ایشان تضمین نماید ونه وسایلی درلندن برای چنین تعلیماتی وجود دارد .)

سردار محمد اکبرخان باآنکه ثقالت قرار داد امیر راباانگلیس و خسارا تی که از آن متوجه نام و نشان افغانستان بود احساس میکرد، مگر عاطفه مذهبی و وظیفه پسر پدری اورا خواه ناخواه به‌اطاعت ازامر پدر وامیداشت . لهذا تصمیم گرفت که فشار ملت فاتح را ازسر قشون دشمن مغلوب بردارد وراه ورود سپاه تازه اورا بازگذارد، تنها میخواست تحویل اسرای انگلیس عهد شکن را تاورود امیر دوست محمدخان وخانواده اش در افغانستان به‌تاخیر اندازد. اما سردار محمد اکبر خان بسهولت نمیتوانست که امر پدر را تطبیق نماید، زیرا خلاف خواسته های مردم افغانستان بود، مردمیکه باشمشیر دشمن قوی را معدوم کرده وبیشتر از آنکه وزیر محمد اکبرخان از بخارا شور خورده باشد، انگلیسها را درهم شکسته محصور و مجبور به‌مصالحه نموده بودند. البته سردار محمد اکبرخان میتوانست بتدریج رهبران متعدد ملی را بامفکوره جدید خود موافق ساخته و آنگاه توده های مردم را درسایه اعتمادیکه برهبران خود داشتند ، بااین طرح جدید ملائم وموافق گرداند . چنانیکه مورخ معاصر سردار محمداکبر خان این‌قضیه رابطور ذیل تشریح مینماید :

«دربیان اینکه میگویند دفعه ثانی آمدن فوج انگلیس درکابل وسوختن عمارات وچهار سطح کابل وگرفتن قلعه غزنین وبردن دروازه سومنات غزنین را بجانب هندوستان و رهانیدن قیدیان خود، محض به‌سازکاری سردار محمد اکبرخان بود : بعد از مراجعه انگلیسهای محصور در جلال آباد به‌سردار محمداکبرخان وهم‌رسیدن خط امیر دوست محمدخان بوزیر، محمداکبرخان با صاحبان انگریز سازکاری نموده خود زوانه کابل شد وبه صاحبان انگلیس که در جلال آباد بودند فهماند که اگرمن علانیه باصاحبان کارسازی نموده وقیدیان ایشان را رهائی دهم وکابل وغزنین را بدست ایشان واگذارم چندین فتنه وفساد پیدا خواهد شد که رفع ودفع آن‌مشکل ودشوار خواهد شد، اولا همین غازیان وسرداران کابل درهلاك من دریغ وصرفه نخواهند کرد، دوم‌قید یان تانرا زیر تیغ بی‌دریغ خواهند کشید، سوم ازشما یك‌نفس زنده واپس نخواهد رفت .» (١)

---

(١) کتاب نوای معارك تالیف مرزا عطا محمد طبع کابل سال ١٣٣١ شمسی صفحه ١٧٧

سردار محمد اکبرخان از وقت گرفتن خط پدر (مورخ مارچ) تاماه اپریل مشغول مفاهمه بامحمد شاه خان وسردار سلطان احمدخان وغیره رهبران سپاه ملی که در ننگرهار لغمان وخیبر بودند، ماند . درطی این زمان جنرال سیل درقید محاصره قرار داشت وجنرال پالك از خیبر پیشتر آمده نمیتوانست . همینکه درماه اپریل موافقت سردار عملا اظهار گردید یعنی خودش باقشون ملی در ضمن یك مانوره جنگ وگریز ازسنگر غربی جلال آباد درده‌ه اول اپریل به‌لغمان رفت وهم سردار سلطان احمد خان باعین وضع ازدهنه خیبر به‌لغمان عقب نشست، آنوقت بود که ایلنبرو به‌جنرال پالك و۹ هزار عسکر او امر پیشروی به‌جلال آباد داد و جنرال سیل تازه سراز دریچه قلعه جلال آباد بیرون کرد. معهذا پالك وسیل از اپریل تااگست چهارماه دیگر ازجلال‌آباد شور نخورده ومنتظر واقعات‌کابل ماندند. درطی این مدت هول جنگ های گذشته انگلیسها را طوری میخ کوب کرده بودکه آنی از محافظه قوای خود چشم برداشته نمیتوانستند .

سردار محمداکبر خان درهمین ماه اپریل اسرای انگلیسی را توسط محمدشاه خان ازلغمان به‌کابل اعزام کرد. درطی عودت اسرای انگلیسی بکابل، جنرال الفنستن در ۲۲ - اپریل بمرد ونعش او از طرف افغانها نزد جنرال سیل فرستاده شد. وزیر اکبرخان درتعقیب قافله اسرای انگلیس خودهم جلال آباد راترك گفته بکابل‌کشید. به‌اینصورت ۳۵ هزار مجاهد ازشهر جلال آباد و٤٠ هزار نفر غلجائی ازراه جلال آباد وکابل بیك سو شدند وراه کابل برای ورود مجدد انگلیس باز گذاشته شد. واما درکابل چه شد : هنگامیکه هزاران نفر مرد مسلح درموضع سیاه سنگ کابل بیرقهای جهاد بغرض امحای قشون انگلیسی جلال آباد افراشته داشتند ، در ٤ اپریل ۱۸٤۲ شاه شجاع ازبالا حصار کابل خارج ودر سیاه سنگ در راس‌قشون ملی قرار گرفت تا فردای آنروز راه جلال آباد بردارد. شب هنگام شاه نهانی به‌بالا حصار برفت وبعد از انجام امور شخصی سحرگاه پنجم اپریل بسواری تخت‌روان عازم اردوگاه شد. ولی سردار شجاع الدوله خان پسر نواب محمدزمان خان به‌اتفاق نور محمد خان وشاه اغاسی دلاورخان و٦٠ نفر همکاران دیگر ازکمین برآمده وبه‌گله وشمشیر شاه را بکشتند . بزودی این‌خبر در کابل منتشر گردید ومیر حاجی روحانی معروف در اجتماعات‌مردم فریاد کرد که : لاردبزرگ (شاه) به‌لارد کوچك (مکناتن) پیوست .

در حالیکه یك شاعر متملق (غلام محمد درویش معروف به شاه‌جی) درتعزیت این پادشاه بدنام وگنهگار چنین سرائید :

طرفه تر نقشه بکابل شد — خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت‌زیب‌شه‌شجاع‌الملك — متوکل علی التوکل شد
بامداداں پی غزا بیرون — با تنی چند بی تامل شد
در رهش از قضای ربانی — قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منش فلاطون‌عقل — بند در مطرح تغافل شد
از قضا و قدر به سمع همه — چونکه پنهان‌خطاب‌اقتل شد
پس چنان دست‌جور بکشودند — که‌برون ا ز حد تحمل شد
تن سیمین وجسم نازك شاه — از دم تیغ پاره چون‌گل شد

رفت‌زین‌ملك دون‌به‌خلدبرین | صاحب حشمت و تجمل شد
موی سر کند بسکه‌اهل حرم | پر سراسر، سرازسنبل‌شد
از پی جمع مادهٔ تاریخ | صورت عقل‌محو بالکل شد
هاتفم گفت آه‌وناله بر آر | شمع دولت بصبحدم گل‌شد

نواب محمد زمان خان عوض مارش در جلال آباد، فورا از سیاه سنگ بکابل آمد وسلطنت خود را اعلان کرد. نایب امین الله خان لوگری که‌تنها سردار محمداکبر خان را لایق پادشاهی افغانستان میدانست ، اعلام سلطنت نواب محمد زمانخان را نپذیرفت ، وبرای حفظ نظم عجالتا فتح جنگ پسر شاه شجاع را در بالا حصار به پادشاهی اعلام نمود. البته نواب محمد زمانخان ردکرد ومتوسل به‌اسلحه شد. میر حاجی که مخالف جدی خانواده شه شجاع بود طرف نواب را گرفت وجنگ بین هردو دسته آغاز گردید . لهذا معسکر سیاه سنگ درعوض طرد خارجی ، بکابل منتقل وجنگ داخلی مشتعل گردید . درعین حال نایب امین‌الله خان ونواب محمد زمانخان هردو ورود سردار محمداکبرخان را تقاضا کردند. سردار محمداکبر خان هنوز درننگرهار مشغول محاسبه با انگلیسها بود وبعد ازآنکه طبق امر پدر از جنگ عقب کشید، در ٤ می نزدیك کابل رسید ومکتوبی به‌نایب امین الله‌خان‌نوشت واورا پدرخطاب کرد. همینکه سردار بکابل رسید نایب امین الله خان نقشه خود را راجع به‌اعلام شاهی موقتی فتح جنگ به‌سردار پیش کرد ومتعاقبا شهر بالاحصار و وزارت افغانستان در دسترس سردار گذاشت وهم‌دختر خویش را به‌او داد. اما محمد زمانخان بمقاومت خود دوام داد تا بالاخره در ۲۱ جون مغلوب وخلع سلاح گردید . از آن بعد وزیر ونایب، فتح جنگ را که‌چشم امید به‌انگلیس دوخته داشت، محبوس کردند وامر دولت در دست وزیر اکبرخان متمرکز گردید. وزیر اکبرخان در کابل با رهبران ملی مذاکره کرده وامر امیر دوست محمدخان را بانقشه آینده ، صادقانه درمیان گذاشت. این رهبران وقتیکه مطمئن شدند قشون انگلیس بمجرد ورود درکابل از افغانستان خارج وامیر دوست‌محمد خان وارد میشود، بانقشه وزیر اکبرخان که طرف اعتماد همه بود موافقت کرده وقرار دادند که دروقت ورودانگلیس شهرهای کابل وغزنه تخلیه شده وتمام جنگ جویان راه های جلال آباد وقندهار از قراریکه باانگلیس ها داده شده مطلع گردند، تادست بخون آنان نیالایند ، واگردشمن از وعده تخلف نماید باهجوم عمومی تاآخرین فردشان ازبین برده شوند .

وزیر اکبرخان در جولائی ۱۸٤۲ توسط بختیارخان باجنرال پالك در جلال‌آباد راه مذاکره باز وراجع به‌مبادلهٔ اسرای طرفین وتخلیهٔ افغانستان سخن زد ودراین موضوع سند کتبی ازاو خواست . اما پالك که یکمرد نظامی وضربه نادیده بود، متوجه نشد . وزیر اکبرخان بلارد ایلنبرو نوشت که باچنین مرد دیوانه وجاهل نمیتواند مفاهمه کند مگر باخود او . در اگست سردار سلطان احمدخان ماموریت یافت که به غزنین رفته با روسای مجاهدین وسردار شمس الدین خان حاکم غزنه سخن زده قرار داد جدید امیر دوست محمدخان وتعهد انگلیسها را به‌تخلیه‌افغانستان مطرح نماید وباتفاق مردم شهر را تخلیه واسرای انگلیس رابکابل منتقل کند. این قرار عملی شد وسردار شمس الدین خان روسای مجاهدین وعساکر داوطلب راقانع به‌تخلیه شهر وباز گذاشتن راه‌ها برای عبور قشون قندهار نمود. متعاقبا شهرغزنی

تخلیه واسرای انگلیسی بکابل اعزام گردید وسردار سلطان احمد خان وسردار شمس الدین خان بکابل برگشتند . تااینوقت شهر کابل هم ازقشون ۳۵ هزار نفری ملی تخلیه شده بود. وزیر اکبرخان اسرای انگلیسی لغمان وغزنه وکابل راکه سه‌صد نفر میشدند باهدایت مخفی به بامیان اعزام کرد وصالح محمدخان آنهارادر ۳ سپتمبر دربامیان جابجا نمود .

درنهم اگست جنرال نات وتیمور از قندهار ودر ۲۰- اگست پالك وسیل از جلال آباد به خط کابل حرکت کردند. نات حکومت قندهار را درعوض تیمور به برادرش صفدر جنگ داد، در حالیکه صفدر جنگ قبلا درصف مجاهدین ملی قرار داشته ودر مبارزات ضد انگلیس شرکت کرده بود . پالك وسیل همینکه در گندمك رسیدند متوقف گردیدند تانات نزدیك کابل گردد وهردو ستون انگلیس یکجا داخل کابل شود. فتح جنگ محبوس در اول سپتمبر هنگام تخلیه کابل توانسته بود که ازکابل فرار ودر هفتم‌سپتمبر به اردوی پالك در گندمك بپیوندد . جنرال نات از شهر قندهار تاقلات ومقر وغزنه ، اتصالا اعلام کرده میرفت که دولت انگلیس باامیر دوست محمدخان عهدنامه دوستی بسته ، واینك مابدون جنگ ازافغانستان براه کابل به هندوستان میرویم . او بدینترتیب بدون منازعی در ۲۸- اگست در غزنه رسید وشهر را بکلی ازمدافعین خالی یافت. پس مستشرق مشهور انگلیسی «راولنسن» وجنرال نات به سلیقهٔ سیاسی انگلیس یك دروازه کهنه چوبی را از حوالی مزار سلطان محمود غزنوی بکند و بر اشتری ببست و به عجله راه کابل برداشت و در ۳۰- اگست درموضع «میدان» رسید .

واما پالك که از گندمك روان شده بود در ۱۱ سپتمبر وارد «تیزین» شد و دیدکه وزیر اکبرخان باقشون خود ازبرابر اوبه عنوان جنگ وگریز به‌استقامت کوهستان حرکت میکند . پس پالك بسرعت بجانب کابل کشید، امانات پیشتر از او رسیده بود وهردو درخارج شهر کابل قرارگاه اتخاذ کردند . جنرالهای انگلیسی بعد از رسیدن بکابل یکقطعه عسکری در داخل شهر خالی کابل اعزام کرده، سقف بازاری را که مکناتن ازآن آویزان شده بود، آتش زدند، وهم یکقطعه عسکر به‌دهکده کوچك وقشنگ استالف که قرارگاه روسای مبارزین ملی کوهستان وکوهدامن بود فرستادند . چون این قصبه بیدفاع بود، آتش زده شد وبحساب انگلیسها احراق یك بازار ویك دهکده افغانستان میتوانست تلفات یکصد وهفتاد ویك نفر افسر وچهل هزار عسکر وهفتاد توپ وهزاران تفنگ وملیون هاپول نقد انگلیسها را تلافی نماید. جنرال پالك درماه اکتوبر توقف مختصر درکابل داشت ودرطی این توقف او به‌عقیده خود پادشاهی افغانستان را به فتح جنگ گذاشت . اما فتح جنگ که نمیتوانست خلاف رضای مردم افغانستان پادشاهی نماید، همینکه دیدانگلیسها در صدد رفتن به هندوستان هستند، امور دولت را گذاشت وبه‌رفتن هند مصمم شد. نات اصرار کرد که شهزاده شاپور اقلا برای چند روزی اسم شاهی را قبول کند. انگلیسها در بامیان نیز بعد ازگرفتن اسرای خود از صالح محمدخان، حکومت آنجا را به‌شهزاده حیدر سدوزائی گذاشتند ، حکومت جلال آباد رانیز به‌محمد عثمان‌خان نظام الدوله بشراکت مرد مجهولی بنام میان عبدالرحیم داند .ولی البته تمام این مقرریها نمایشی وظاهری بود، بمجرد خارج شدن انگلیسها از افغانستان تمام این

عمال به‌هند فرار کردند .
واما جنرال پالك ونات وسیل باقشون خود بعد از ترك کابل براه جلال آباد وخیبر وپشاور به‌عجله در نوامبر ۱۸۴۲ داخل هند شدند، بدون آنکه در افغانستان یك مرمی آتش کرده باشند . مردم جنگاور ودر عین حال صلح‌دوست افغانستان همینکه دانستند انگلیسها افغانستان را ترك میکند دیگر دست به‌شمشیر نبردند و راه‌ها رابرای عبور دشمن کوفته شده بازگذاشتند . امابعدها انگلیسها اخباری جعل کردند واز جنگهای متعددی بافتوحات خود لافها زدند وقشون پالك را «سپاه‌انتقامی» نام نهادند. البته این‌همه برای تلافی آبروی ازدست رفته اردوی انگلیس بود، تا دنیارا اغفال نماید وهندوستان رابه عظمت انگلیس معتقد نگهدارد . درحالیکه از همه بهتر خود انگلیسها واقعیت های جنگ اول انگلیس وافغان را بهترمیدانستند. اما این نشرات جعلی انگلیس توانست که مورخین آینده راگمراه کند ویکی ازدیگری نقل نماید که چگونه ورود ثانوی عسکر انگلیس باقوت اسلحه بوده ودفاع مردم افغانستان را درهم شکسته است . این تنها نبود، لارد ایلنبرو درمراجعه قشون پالك به‌هند یك صحنه تیاتری در فیروزپور تشکیل کرد که نه‌تنها باعث استهزای مردم هند وخارجی ها شد بلکه سبب انتقاد واستهزای رجال انگلیس نیز گردید .
درهر حال بعد از آنکه انگلیسها افغانستان را ترك گفتند واز خورد کابل تا جلال‌آباد از سر نعش هزاران افسر وعسکر انگلیسی - که بدون قبر وکفن افتاده بودند - گذشتند ، دوستان معدود آنها یعنی خائنین ملی افغانستان هم مجال‌درنگ دراین کشور نداشتند . درکابل حمزه خان غلجائی وعثمان خان به‌اتهام دوستی انگلیس محبوس شدند، نایب محمد شریف خان وجانفشا نخان پغمانی از ترس انتقام مردم فرار کردند، پسران جانفشانخان ازدم تیغ مردم گذشتند ، ملاغلام پوپلزائی ومحمد عثمان نظام الدوله سدوزائی وپسران شه شجاع یکی پی دیگری در هندوستان پناهنده شدند. به‌اینصورت یك صفحه از تاریخ افغانستان که باهجوم دولت انگلیس آغاز شده بود، با انهزام آندولت به‌پایان رسید .
کمیدی فیروز پور : لارد ایلنبرو در عودت قشون انگلیس از افغانستان، بساط مفصل استقبالی با تشریفات دامنه داری در فیروز پور پهن کرد. تمام خدم وحشم هندوستان بادهل ونقاره و۲۵۰ فیل آراسته به‌استقبال قشون پالك برآمدند. مقرر بودکه فیلبانان هندی حین ورود پالك فیلها را وادارند که‌باخرطوم رسم تعظیم بجا آورند. اتفاقا فیلها این‌امر را اطاعت نکردند. لارد ایلنبرو به‌عنوان شهزاده‌گان ومردم هند اعلامیه پرطمطراقی منتشر ساخت وگفت : «عساکر فاتح مابعد از چند صدسال دروازهٔ «سومنات» راکه علامه ذلت هندوستان در دست افغانستان بود، بیاورزدند و اینك ماآنرا بشما میسپاریم، باید اتحاد ما وشما دائمی باشد ...» اما مردم هند به چنین نمایشی باخندهٔ استهزا مقابله کردند زیرا آنها میدانستند که نه‌این قشون فاتح است ونه این دروازه ، دروازه سومنات . چنانچه بعد از رسوایی، دروازهٔ مصنوعی سومنات ، ازطرف خود انگلیسها ازبین برده واعلان شد که مفقود گردیده است. مردم میفهمیدند که حکومت انگلیس بامصرف خون چهل هزار نفر وملیون‌ها پول وچهار سال وقت فقط ملانصرالدینی بود که ازصفر شروع کرد وبه‌صفر بازگشت.
درواقع چنین بود وعقلای انگلیس عمیق‌تر از دیگران میدانستند که این لشکر

کشی‌ها وتلفات بزرگ مالی و جانی در افغانستان، نه‌آینکه مفید فایده‌ئی نشد بلکه به‌ضرر دولت انگلیس منجر گردید . زیرا در نتیجه یك کوشش بی‌حاصل ، شهرت نظامی انگلیس برباد رفت، ملت‌افغانستان‌که دوستیش برای انگلیسها بسیار مفید بود، بدشمنان خونی انگلیس مبدل شدند، دروازه افغانستان هم بررخ امپراتوری بسته شد، وشکست «حیثیت مجلل» انگلیس در مشرق زمین زنگ انتباهی بود که در مستعمرات انگلیس طنین انداخت .

ششم

افغانستان در طی متارکه ۳۵ ساله

(۱۸۴۳-۱۸۷۸)

مردم افغانستان بعد از راندن انگلیسها از کشور ، زمینه تشکیل یك دولت مرکزی وحدت‌سیاسی ، تامین استقلال واسترداد خاکهای از دست رفته افغانی را آماده ساختند . خصوصاً که با مرگ رنجیت سنگ دولت متزلزل پنجاب ا زحفظ ولایات شرقی افغانستان عاجز شده و در برابر فشار انگلیس بدوستی و سازش با افغانستان متمایل گردیده بود .استفاده از چنین زمینه‌ئی البته کار یك دولت آگاه و فعال‌وصمیمی و رهبران انقلاب مانند وزیر محمد اکبر خان ، نایب امین الله خان لوگری،محمد شاه خان غلجائی و غیره هم بود . اما چنین نشد مردم برهبران انقلاب اعتماد کردند ، رهبران انقلاب بوزیر محمد اکبر خان اعتماد نمودند ووزیر اکبر خان تحت تاثیرعاطفه خاندانی وپدر فرزندی قرار گرفت .اینست که‌بعد از نثار خون هزاران نفر افغا ن وطن پرست یکدسته سرداران وشهزاده‌گان گریزی و فراری -که وطن را در برابر شمشیر دشمن ترك کرده و بدولتهای خارجی پناه برده بودند -از هندوستان وایران در کابل و قندهار بالای سریر حکومت ریختن گرفتند . پس امیر دوست محمد خان مجدداً به تخت کابل نشست و سردار کهند لخان و برادران در مسند حکومت‌قندهار تکیه زدند .

در زمان سلطنت امیر دوست محمد خان:

امیردوست محم د خان قبل از حرکت از کلکته بجانب افغانستان ، در مذاکره با گورنر جنرال هند قبول کرده بود که حکومات محلی هرات و قندهاررا خارج‌دایره قلمرو خود بشناسد . همچنین وعده داده بود که بدون دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی دیگر ارتباط مستقیم بهم نرساند . اما این تنها نبود وقتیکه امیر دوست‌محمد خان در سال ۱۸۴۳ بکابل رسید ، رهبران انقلاب را که انگلیسها برای سر هر یك جایزه تعیین کرده بود ، به انواع مختلفی ا زپا در آورد : نایب امین الله خان‌لوگری دشمن شماره یکم استعمار خارجی ، بحکم امیر دوست محمد خان.در مکافات خدمات تاریخی و ملی خود مصادره و تاراج و در زندان ارگ‌بالاحصار محبوس شد و بعد از تحمل آلام زندان امیر در۱۸۵۷ به‌عمر۷۲ ساله‌گی بمرد. محمد شاه خان غلجائی مردیکه انگلیسها او را بنام «دشمن بزرگ» یاد میکردند ,در ۱۸۴۷ بواسطه سوقیات نظامی امیر دوست محمد خان مورد هجوم و تاراج قرار گرفت و با زن و فرزندان خود در کوه هائی که بین لغمان‌و نورستان است ، فراری و متواری گردید . قلعه بدیع آبادلغمان او که محبس گروگانان واسرای‌انگلیسی‌بود به‌حکم امیر منهدم شد . وزیر اکبر خان در دربار امیر وزیر نظرامیر نهگداشته شد تاقادر به هیچ حرکت سیاسی و یانظامی در برابر دولت انگلیس نباشد.سردار سلطان احمد خان که در زمان استیلای دشمن درافغانستان ، شانه بشانه ملت و رهبران ملی جنگیده بود ، از مداخله در اموردولت مطرود و در قندهار نفی‌شد و بالاخره از آنجا نیز در سال ۱۸۵۵ بحکم امیر در کشور خارجی ایران تبعید گردید .همچنین تمام رهبران ملی تحت نظارت و مراقبت قرار گرفتند و بمرور زمان نام و نشان ایشان عامداً و قاصدابر افتاد . حتی سردار شمس الدین خان و نواب محمد زمانخان‌وسردار محمد عثمان خان و سردار شجاع الدوله‌خان که اشخاص معتدلی بودند ، نیز از این روش امیربی نصیب نماندند. از بین تمام این

رهبران انقلاب تنها یکنفر روحانی (میرحاجی بن میرواعظ) طرف سازش امیر قرار گرفت و آرام ماند .

برعکس امیردوست محمدخان تمام قلمرو خود را بین پسران متعددی که داشت تقسیم کرد . در مناسبات قبیلوی یك وجیزهٔ مشهوری بود که گفته میشد : در بین قبیله بی قوم ، و دربین قوم بی برادر ودربین برادران بی پسر نباشی . پس امیردوست محمد خان هم که منسوب بیك قبیله و دارای ۲۰ برادر بود ، ١٤ زن گرفت و ٥٢ پسر ودختر بدنیا آورد . ازآنجمله سردار محمد اکرم خان حکمدار هزاره جات، سردارمحمد افضل خان حاکم زرمت و کتواز، سردار شیر علی خان کرم ، سردار محمد اعظم‌خان حاکم لوگر، سردارغلام حیدرخان حاکم غزنی ، سردار محمد امین خان حاکم کوهستان، سردار سیف‌الله خان حاکم گرشك و سردار فتح محمد خان (نواسه) حاکم قلات‌شدند. بعد از الحاق ولایات شمالی سردار محمد اکرم خان و باز سردار محمد افضل خان والی آنولایات گردیدند . حکومت تاشقرغان هم بدو نفر سردار محمد امین خان و محمد شریف خان داده شد که هر یك متناوباً دوسال در دوسال فرمان روائی کنند . سردار محمد اسلم خان حاکم‌آقچه وسردار محمد زمانخان حاکم سرپل گردیدند .بعد ازالحاق قندهار و هرات آنولات نیز به پسران امیر ، سردار غلام حیدر خان وسردار محمد امین خان و سردار شیرعلی‌خان‌داده‌شد.

این تنها نبود ، اردوی مختصر افغانستان نیز در بین پنج پسر امیر تقسیم گردید : دو فوج به سردار محمد اکبر خان ، یك فوج به سردار شیر علی خان ، یك فوج به سردارمحمدامین‌خان، و یك فوج به سردارمحمد شریف خان داده شد .لهذا احتیاج به تمرکز قوا ووجود سپهسالاری باقی نماند . معاش این عساکر بحساب مالیات مناطقی که در جا گیر و تیول بسران امیر بود ، حساب گردید . این سیستم ملوك الطوایفی امیر دوست محمد خان بمراتبی از ملوك الطوایفی قدیم بدتر بود ،زیرا هر شهزاده در هر محلی که حکمران بود ، مالیات و عایدات آنمحل‌را درتیول و جاگیر خود داشته ، در وضع‌وجمع‌آوری‌مالیات ودرتطبیق مجازات و استثمار از دهقان و مالدار ، دست آزادی داشت ، ومعناً پادشاهی کوچك بشمار میرفت، و هیچ‌مقام‌بازپرسی ازآنان وجود نداشت .به اینصورت گویا افغانستان بعد از غسل انقلاب لباس مستعمل سابق را پوشید و ۲۰ سال دیگر رو به انحطاط رفت . در طی این مدت یکقدم در راه انکشاف تمدن‌وفرهنگ، زراعت‌و صناعت ، تجارت و عمارت برداشته نشد . حتی از نظر اداره ، حکومت متشکل و قانون وادارات لازمه وجود نداشت . اداره عدلی در دست قاضی و محتسب ،حفظ امنیت شهری در دست کوتوال و امور مالی در دست دبیر و مستوفی بود و بس. بعد از سالها در بار امیر دارای یکنفر شاه آغاسی(شیر دل خان)و قشون او دارای یکنفر جنرال (فرامرز خان) گردید .

تجارت افغانستان در دورهٔ امیر دوست محمد خان نسبت بدوره دولت ابدالی بسیار تنزل کرد، زیرا ساحه کشور کوچکتر گردید، معهذا صادرات افغانستان به هند و روسیه ، و واردات روسیه و هند بافغانستان‌دوامداشت و همچنین بمقدار کمتری با ایران تجارت بعمل می آمد . صادرات افغانستان درین ممالك پشم وپوست باب ، کرك و برك ، کرباس هراتی و پوستین ، خنجر و ظروف سفالین ، نمد و قالین ، میوه وحبوب، هنگ ورودنگ ، اسپ و غیره بود ، واردات از روسیه و هند فلزات ، منسوجات پشمی‌وابریشمی و نخی ، چاقو و عینك ، چای و قند ،تفنگ و تفنگچه لیس وچرمه وکلاباتون، ادویه ومصالح دیگ ،تنباکو وصندوق ، ظروف چینی و آهنی ،ریگ طلا، کاغذ و قلف و غیره بود . قیمت واردات از هند آنچه که براهای راست داخل شهر های افغانستان میشد (باستثنای تجار کوچی و غیره) سالانه در حدود «سه و نیم ملیون» روپیه معادل «۳۵۰هزار پوند» میشد ، قیمت

صادرات افغانستان بهند نیز تقریباً بهمین مقدار پول میرسید . البته ارزش صادرات افغانستان بروسیه و واردات افغانستان از روسیه کمتر ازین بود .

و اما امیر دوست محمد خان بر تجار مخصوصاً تجار خارجی سخت میگرفت . مالیات گمرکی از واردات وامتعه ترانزیتی بعلاوه بارانه متعدد وگزاف بود، تجار ارمنی بسبب همین فشار ، کابل وتجارت خودرا ترك کردند .بعلاوه خاندان امیر خودنیز به تجارت پرداختند ، ودرصف تجار بزرگ کشور (از قبیل ملارحیم ، غلام قادرخا ن ، بدرالدین بخارائی ، گوپال داس شکار پوری وناظر خیروخان)قرار گرفتند ، ازقبیل بی‌بی‌خجو خانم امیر،سردار ولی محمد والی بلخ پسر امیر، سردار امیرمحمد خا ن برادر امیر ، سردار محمد عثمانخان، سردار شاه دوله خان و سردار عبدالغنی خان برادرزاده‌گان امیر که اینهمه تجار بزرگ و ملاك بزرگ بودند ، امیر دوست محمد خان که همه چیز را برای خاندان خود میخواست در صدد تاراج ناظر خیرو خان تاجر برآمد واو ازچنگ امیر در بخارا فرار کرد، اما امیر نگذاشت وباو از در وصلت داخل شد ودخترش رابزنی گرفت، تاناظر رام وامیدوار شدواز بخارا بدربار داماد آمد ،امیر تمام دارائی او راضبط کرد، وناظر در هندوستان فرار نمود .

چون تجارت محدود و تولید تنزل کرده بود ، مالیات نیز کسر فاحش نمود . تمام مالیات قلمرو امیر دوست محمد خان بیشتراز هشت ملیون روپیهٔ نبود ، که از آنجمله فقط یك ملیون روپیه عایدات گمرکی میشد .زیرا امیر از هر نوع ارتباطتجارتی باخارج مثل ارتباط سیاسی میترسید . معهذا یگانه خدمت ا میر د و ست محمد خان در افغانستان،همانا تامین وحدت سیاسی کشور ولو در قالب کوچکتر است. زیرا بعد از سقوط زمانشاه ابدالی و تسلط برادران وزیر فتح خان در افغانستان (بشمول خود امیر دوست محمد خان)، به علاوه ضیاع ولایات شرقی و جنوبی کشور بدست سکهه و انگلیس ، ولایات شمالی و غربی افغانستان‌هم توسط حکومات محلی بدخشان و تخار و بلخ‌و میمنه، و هرات و قندهار از دولت مرکزی مجزا وخود مختار شده بودند . امیردوست‌محمد خان در مدت ۲۰ سال‌تمام این ولایات را مجدداً بدولت مرکزی مربوط و متصل ساخت .سپاه منظم امیر دوست محمد خان عبارت از یك فرقه پنجهزار نفری بود که ۵۰ توپ و ۲۰۰زنبورك داشت . این فرقه بعد ها به ۱۲ هزار نفر رسید . افرادسپاه‌سواره‌ماهانه نه روپیه پخته و پیاده شش روپیه کابلی نقد معاش میگرفت . (روپیه پخته نقرئین کابل برابر شصت پیسه مسی، وروپیه خام‌برابر پنجاه پیسه مسی بود . چنانیکه در اوزان «من پخته کابل»برابر هشت سیر ، و یك خروار پخته مساوی هشتاد سیر بود ، در حالیکه «من خام» برابر دو نیم چارك پخته، و یك خروار خام مساوی ٦٠ و دو نیم سیر پخته میشد.) البته سپاه غیر منظم امیر دوست محمد خان به۲۰هزارنفرمیرسید.

د رهر حال بعد از انکه‌امیر دوست محمد خان در ۱۸۴۳ مجدداً پادشاه شد ، وزیر محمد اکبر خان اداره پدر را بدید و درك نمود که امیر از دولت انگلیس مرعوب شده و قادر به‌هیچ‌اقدام‌دلیرانه برای اعاده‌ولایات شرقی‌و از دست رفته کشورنیست. پس خود بشکل یك قوت دست چپی در دربار پدر قرار گرفت و رجال رشیدو فاتح افغانی هم دردو راوحلقه بستند . وزیر که از تخلیص نایب امین الله خان عاجز بود، محمد شاه خان غلجائی وسردارسلطان احمد خان و سایر رجال ملی را از دستبردامیر نگهداشت ، ویکبارهم‌سردار سلطان احمدخان ناراض‌را که کابل راترك کرده و با قشون سرداران‌قندهار بر ضد امیر عسکر کشیده‌بود، با امیر آشتی و رجعت داد . وزیر اکبر خان در توسعه و تنظیم قلمرو پدر پرداخت و بامیان و دایزنگی ودایکندی‌را در ۱۸٤٤ باآرامش به‌مرکز متصل ساخت. وزیر بنام رسیدگی از امور ننگرهار و

لغمان که ظاهرا درتیول و جاگیراوبود ، بشرق کشورسفر نمود . در اینجا وزیر اکبر خان به اجتماع‌قشون داوطلب پرداخت و از طرف محمد شاه خان و غلجائی ها تائید گردید . وزیر علنا سوقیات تاکناره سند و استرداد ولایات شرقی افغانستان راشعار داد ، زیرا اومیدید که دولت سکهه زیر ضربات انگلیس خورد شده میرودواینک‌سلطه انگلیس در سواحل چپ رود سند کشیده میشد ، وگر از طرف افغانستان تعافل‌بعمل می آمد هرائینه قوای انگلیس با عبور از دریای سند تمام ولایات ساحلی افغانستان را اشغال مینمود . ولی امیر دوست محمد خان به عجله‌فرامینی به عنوان روسای‌عشایر افغانی ارسال و آنان‌را ازهمراهی‌باوزیر اکبر خان باز داشت .

وزیر اکبر خان که خودش را عقیدتاً محکوم اوامر پدر و پادشاه میدانست ،بـا تاثر از شرق بکابل برگشت ، اما بیکار ننشست و کتباً با وزیر یار محمد خان حکمدار هرات در تماس آمد ، و توسط او راه روابط دوستانه را با ایران باز کرد . بالاخره این ارتباط منجربه‌این‌شدکه‌وزیر یار محمد خان‌دختر خود «بوبوجان»را به وزیر اکبر خان داد و «گوهر» دختر کاکای وزیر اکبر خان را برای سعید محمد پسر خود گرفت . وهم هر دو وزیربادولت قاجاری ایران‌موفق به‌عقد یك‌قرار داد دفاعی گردیدند . هر دو وزیر تعیین کرده بودند که طرفین از دو جبهه در سال ۱۸٤٦ به قندهار حمله کرده‌و آن حکومت برزخ را از بین بردارند تا کابل و هرات با هم اتصال یابد . اینست که وزیریار محمد خان به‌گرشك‌حمله‌کرد ووزیر اکبر خان از کابل در صدد حمله به‌قندهار بـرآمد . اما امیـر د و ست محـمد خان کـه پا بند تعهـد ا ت خـود بـا انگلیس–راجع به استقلال قندهار – بود از حرکت وزیر اکبر خان جداً جلوگیری نمود ووزیر یار محمد خان هم به هرات برگشت . در ۱۸٤٦ مردم تگاوبرهبری معاذالله‌خان وصاحب زاده جانان و صاحبزاده فتح خان بر ضد امیر دوست محمد خان قیام‌کردند، و قشون اعزامی امیر را با برادرش نواب جبار خان در طی شباخونی در هم شکستند . مگروزیر محمد اکبرخان شخصاً به تگاورفته ، صاحبزاده‌ها را در جنگ بکشت و مالیات را معیین نموده بکابل برگشت .

در همین سال بود که‌مردم‌اشپان و ماماخیل در ننگرهار بر ضدامیر قیام‌نمودند.. امیر مجبور بود که وزیر محمداکبر خان را برای اطفای قیام اعزام کند. وزیر اکبر خان چنین چیزی‌را طالب بود ، لهذا فورا به جلال آباد کشیده ، قیام کننده‌گان را به مدارا در جای شان نشاندوخود باز در صدد تجمع قوا بغرض مارش در سواحل‌سند و استرداد ولایات از دست رفته افغانی بر آمد . زیرا پنجاب در تزلزل افتاده و قشون انگلیس حکومت سکهه را مغلوب ساخته بود . البته امیردوست محمد خان چنین چیزی نمیخواست و در پی جلو گیری از فعالیت وزیر بر آمد . در چنین وقتی وزیر اکبر خان دچار تب‌ملاریائی‌گردید وتوسط گولی های زهر آگین یك طبیب‌هندی مسموم شده و در ظرف چند ساعتی بنفع دولت انگلیس چشم از جهان پوشید .(زمستان ۱۲٦۳قمری مساوی ۱۸٤٦)میت وزیر براه کابل به بلخ منتقل و در روضه مزارشریف مدفون گردید .

با مرگ وزیر اکبر خان ، در کابل از تمام رهبران بزرگ انقلاب خالی‌گردید. زیرا میر مسجدی خان ووزیر اکبر خان‌مسموم عبدالله خان مقتول ، نایب امین الله‌خان محبوس ، سردار سلطان احمد خان و یکعده قهرمانان دیگر ازدربار رانده شده بودند . بعد از مرگ وزیر ، محمد شاه‌خان هم‌امیر را ترك کرد و در جلال‌آباد باقوائی که‌قبلا بغرض استرداد خاکهای مشرقی کشور و جلوگیری از نفوذ انگلیس فراهم شده بود، علناً برضد امیر دوست محمد خان قیام کرد. مرگ وزیر تمام مردم و رجال وطـن پرست افغانستان را متاثر ساخت . زیرا همه او را مرکز آمال و استقلال کشور می

دانستند نه پدر او راکه‌همیشه‌دربرابر تجاوزات انگلیس عقب میکشید . خصوصا در مرگ وزیر (به غلط)افواه شد که امیر او را بواسطه اختلاف نظر سیاسی که‌بین‌پسرو پدر وجود داشت ،مسموم نموده است . لهذا موقعیت امیر در نظر مردم تنزل نمود و طرف انزجار عمومی قرار گرفت . پس امیر فوراً برادر عینی وزیر «سردار غلام حیدر خان» را که در غزنه مقابل‌انگلیس جنگیده بود ، باعنوان ولیعهدی جانشین وزیراعلان کرد و گفت که او آمرسپاه افغانی و مختار امور دولت و سیاست است . همچنین دوفوج عسکر متعلقه وزیر را با حکومت ننگرهار و لغمان به غلام حیدر خان داد ، در حالیکه امیر قبلاعنوان ولیعهدی‌خودرااز‌ترس اعتراض انگلیس بوزیر اکبر خان نداده بود ، در هرحال این نقشه امیر عجالتاً برای او سودمند افتاد ، طرفداران وزیر در دورولیعهد جمع شدند ، و اتصالااورا طبق طرح وزیر اکبر خان به عسکر کشی در سواحل سند و استرداد ولایات افغانی تاکید میکردند . امیر دوست محمد خان هم در زیر فشار آرای عامه مجبور بود که‌سررضابجنباند،گرچه هرگز جرئت‌چنین اقدامی نداشت.

تنها کسیکه اعتماد به امیر نکرد ، همان محمد شاه خان غلجائی بود که در قلعه بدیع آباد لغمان نشسته ومیگفت امیر دوست محمد خان طرفدار دولت انگلیس است و لیاقت پادشاهی افغانستان‌را ندارد .مردم غلجائی بین کابل و ننگرهار و هم جبار خیلها در عقب این مرد ایستاده بودند. پس تصادم‌بین طرفین امر حتمی شده بود . اینست که.امیر در ۱۸۴۷ قشون بر ضد محمد شاه خان سوق کرد ، اما در برخورد نخستین قشون امیر در هم‌شکست . امیر که پادشاهی خود را در خطر میدید مجدداً در تهیه یك سپاه قوی بر آمدو در اپریل ۱۸۴۸ شخصاً بایك قشون منظم و غیرمنظم ۲۵ هزار نفری بولایات ننگرهار مارش نمود . ولیعهد باسپاهی‌به لغمان کشیده برادر محمد شاه خان (دوست محمد خان) را در قلعه بدیع آباد زیر محاصره قرار داد .

جنگ بین محمد شاه خان وامیر دوست محمد خان در علاقه های ننگرهار ، وبین غلام حیدر و دوست محمدخان در لغمان طول کشید . در چنین وقتی عبدالعزیزخان رئیس جبار خیل ها که در یك صف با محمد شاه خان میجنگید ،از قشون محمدشاه خان جدا شد و به امیرپیوست . این‌حرکت‌قوای محمد شاه‌خان را در هم شکست و اومنهزماً به‌کوه «کاشمن»کشید.اما امیر شخصاتعقیب کرد و کاشمن را محاصره نمود . دوست محمد خان که از شکست برادر شنید ، دل از دست داد و قلعه بدیع آباد از طرف‌ولیعهدمسخر گردید .دوست محمد خان توانست خودش را در کاشمن‌نزد برادر محصور برساند . چون دفاع از یك کوه بی غله و دانه ممکن نبود ، محمد شاه خان به ناچار باآل وعیال خود از کاشمن به «فراچغان» رفت وبه‌جبال دست نارس ـ بین لغمان و نورستان ـ پناهنده شد . بدینصورت داستان قهرمان دیگری پایان‌یافت.

همزمان با این‌وقایع حادثات عمده‌ئی بنفع افغانستان در پنجاب و سواحل سند اتفاق افتاد ، ولی امیردوست محمد خان ازاین‌حادثات برای کشور افغانستان‌استفاده‌ئی ننمود. درهمین سال ۱۸۴۸ دولت پنجاب که زیر ضربات نظامی و سیاسی انگلیس خمیده بود ، سر برداشت و برای نجات خود دست‌به شمشیر برد . درملتان«مول‌راج» دونفر انگلیس رابکشت ، در چچ هزاره «چترسنگه »قیام نمود ودر پشاور سپاه ساخلوی سکهه بر ضد نفوذانگلیس‌برخاست. نماینده انگلیس جارج لارنس بازن خود به سردار سلطان‌محمد خان پناهنده شد و او هر دو را بقوای سکهه تسلیم کرد . قیام کنندگان پنجاب که از قدرت انگلیس مطلع بودند ، برای پیروز شدن‌علیه دشمن بدولت افغانستان رجوع و پیشنهاد کردند که اگر افغانستان به آنهاکمك نظامی‌نماید، دولت‌پنجاب حاضر است که نه تنها ولایات پشاور و دیره جات را به افغانستان‌مسترد نماید بلکه قسمتی از آنروی سند را نیز به افغانستان خواهد گذاشت .

سوقیات در شرق: امیر دوست محمد خان دیگر قادر نبود که از تقاضای مردم سرپیچی کند ،لهذا امر تجهیز سپاه داد و با ۱۵ هزار سوار و پیاده داخل دهنه خیبر شد . این صدادر افغانستان وسواحل سندو پنجاب باغریو مسرت و تحسین استقبال شد و امیر دوست محمد خان در کمال آرامی ازبین هزاران نفر افغان جنگاور گذشته وارد پشاور گردید . کلنل هربرت ادوارد قلعدار انگلیسی اتك همینکه صدای سپاه افغانی راشنید به عجله قلعه را ترك گفت وقشون افغانی داخل اتك گردید. اینوقت بود که خود بخود تمام ولایات از دست رفته افغانی ــ پشاور و دیره جات حتی سندو بلوچستان و کشمیر ــ در انتظار ورود پادشاه افغانستان دیده دوخته و دیگرمعارضی وجود نداشت ، سکهه و انگلیس در سر تاسر پنجاب بگردن هم افتاده وفرصت سربالا کردن نمی یافتند ، و آوازه غلبه مردم افغانستان بر قشون به اصطلاح «شکست ناپذیر» امپراطوری انگلستان هنوز در سر تا سر هندوستان طنین می انداخت .

افغانها در اتك سوقیات سپاه افغانی را در مقابل انگلیس و حمایت از پنجاب از امیر دوست محمد خان تمنی کردند. پس امیر یك قشون کوچك پنجهزار نفری تحت قیادت پسر خود سردار محمد اکرم خان در میدان جنگ گجرات (واقع بین نهرسند و نهرجیلم) سوق نمود. تااینوقت شیرسنگه سپاه انگلیس را در جنگ «چیلیانواله» در هم شکسته و اینك در گجرات مشغول تعبیه نظامی بود . امیر دوست محمد خان باده هزار عسکر و هزاران نفر افغان داوطلب بشکل تماشاچی در اتك استراحت کرده بود . جنگ گجرات در ۲۱ فروری ۱۸۴۹ بعمل آمد و از همه پیشتر سردار محمداکرم فرار کرد. فرار این شخص معناً اردوی سکهه رادر هم شکست وقشون انگلیس تغلب جست . معهذا قوای چتر سنگه و شیر سنگه یك ماه دیگرمردانه در برابر سپاه انگلیس جنگیدند ودرعین حال منتظر ورود امیر دوست محمدخان بودند، اما امیردوست محمد خان از اتك نجنبید تا اینکه قوای سکهه بکلی تار و مار شد . چتر سنگه و شیر سنگه که ازامدادامیر دوست محمدخان نا امید گردیدند ، بالاخره به سر والتر گلبرت تسلیم شدند . سپاه سکهه خلع سلاح شد و قشون انگلیس فارغ البال گردید . انگلیسها متیقن بودند که امیر دوست محمد خان در برابر آنها دست به شمشیر نمیبرد . پس لاردکف سپهسالار انگلیسی به گلبرت امر داد که با قشون مکمل در پشاور و علاقه های آن فرو ریزد .

اماامیردوست محمدخان همینکه مارش دشمن را بدید، علی الرغم خواسته های مردم وسپاه افغانی پشت به سند کرد و راه کابل برداشت و دل ملتی را در هم شکست . امیر دوست محمدخان دراین مراجعت، سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران خود را که تا اکنون در دربار سکهه میزیستند با خود بکابل آورد ، البته برای آنکه انگلیس آنها را بورخ امیر نکشد . سپاه انگلیس که میدان را خالی دید خودش را جانشین دولت سکهه درسواحل راست سند اعلام کرد : این همان قضیه حیاتی کشور افغانستان است که بعد از مرور یکصد و چند سال هنوز بـه نـام «پشتونستان» در برابردیدگان مردم افغانستان قرار دارد.

پشتونستان:

پشتونستان یعنی سرزمینی که از چترال تابحر در طول هشتصد میل در کناره راست دریای سند با تقریباً شش ملیون نفوس افتاده و جز طبیعی افغانستان است . از ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۳ مقارن خانه جنگهای برادران محمد زائی در افغانستان ، حکومت سکهه پنجاب به تحریك حکومت انگلیس قسمتی ا زاین منطقه را در دو طرفه رود سند اشغال نمود . در ۱۸۳۸ حکومت انگلیس توسط معاهده مثلث لاهور انتزاع حصص مغلوبه را رسما از شه شجاع فراری اعتراف گرفت . اما مردم افغانستان با کشتن

شه شجاع و انهدام اردوی انگلیس در ۱۸٤۱ مفاد این معاهده را ابطال نمودند . در مقابل ، امیر دوست‌محمد گذاشت که انگلیس تا ۱۸۵٤ ولایات سند و بلوچستان را اشغال نماید و هم بعد از امحای حکومت سکهه و عقب کشی امیر دوست محمد خان از کجرات واتك در۱۸٤۹، خودش را وارث و جانشین سکهه در ولایات مغصوبه از افغانستان اعلام نماید .

واما انگلیس با این‌ولایات افغانی‌درطول صد سال چه کرد ؟او در قدم اول از تجزیه و تقسیم آغاز نمود و بنامهای : چترال ، سوات ، دیروبا جور(در شمال)ریاست های :قلات ، مکران، خاران، لاسبیله، سیبی ، پشین دوکی، شوره‌رود(بنام«بلوچستان برتانوی») (درجنوب) ـسر حد محکوم : دیره جات ، پشاور ، هزاره و اتك ـ سرحد آزاد:تیرا، وزیرستان شمالی ، وزیرستان جنوبی ، وکرم (دروسط)ـتمام این مناطق را تقسیم کرد . ارتباط و یا اداره انگلیس توسط«ایجنسی» های متعددی با این علاقه‌ها حفظ میشد ، چون :ایجنسی دیره جات ، ایجنسی پشاور ، ایجنسی هزاره ایجنسی اتک، ایجنسی ملاکند ، ایجنسی خیبر ، ایجنسی کرم ، ایجنسی وزیر ستان شمالی و جنوبی ، ایجنسی کویته ، ایجنسی لورالائی‌و ایجنسی ژوپ وچگی.

سیاست ووظیفه این ایجنسی ها مبنی بود بر : تولید نفاق داخلی ، جلوگیری از هر نوع انکشاف امور اجتماعی‌اعم‌از مدنی و فرهنگی و اقتصادی و غیره ، اعمار قلاع نظامی ، سیستم سرك سازی ، خریدن نقاط حاکمه وشاهراه های عمومی وغیره، و در صورت‌مقاومت کوفتن مردم باشدت تمام تر و با اسلحه فایق تر توپ و تفنگ‌و آخراً طیارات جنگی ، وهم‌محاصره‌نمودن اقتصادی تاجائیکه ازرفت وآمد مردم ومواشی شان در چراگاه هاباآتش وخون جلوگیری بعمل می‌آمد . انگلیس توسطمعاهده‌دیورند تمام سرحدات آزاد را ا زافغانستان جدا وبین «خط دیورند»وخط سرحداداری یا حدود سرحد محکوم ، محصور نمودند .باز بواسطامتداد سرکها قلب سرحدات آزاد را نیز شکافته‌و ا زسرحد محکوم تا «خط دیورند»راه خود را با زکردند . لهذا سر حد آزاد مثل عقاب درقفس افتاد .به این معنی که سر حد افغانستان و هند یعنی «خطدیورند» سرحد اصلی حکومت انگلیسی هند نبود ، بلکه سر حد حکومت مذکور خطی بود که در دامان جبال تادریای‌گومل کشیده شده وبنام «سرحد محکوم» مسماست . بی ن‌خط این سرحد محکو م‌و«خط دیورند »یك منطقه مستقلی موجود شد که «سرحدات آزاد» نامیده میشد . چهار دریای : کابل ، کرم ، توچی و گومل که از بین جبال سرحد آزاد عبورمیکند، شاهراه های اصلی است که افغانستان موجوده رابه دریای سند و ماورای آن رهنمونی میکند .وهم غیر ازراهی که‌بین قندهار کویته موجوداست ، بزرگترین راه مواصلات افغانستان و هندوستان راه خیبر است ، همچنین کوتل‌پیوار کرم ،راه وادی توچی در شمال وزیر ستان وراه گومل درجنوب وزیرستان . ازجمله این چهار راه تنها راه کرم بودکه سرحد محکوم رابه «خط دیورند »متصل‌میساخت، راه های دیگر همه ازمنطقه‌مستقله عبور مینمود .

حکومت انگلیس این‌منطقه‌را بشکل شکار گاه اردوی هند در حالت قروغ قرار داد ، وخواست که سپاه‌انگلیس وقتاًفوقتاً در این شکار گاه‌نه تنها ما نوره نظامی‌بلکه ستاژعملی نماید .لهذا درطی صد سال صد جنگ خورد و بزرگ با این مردم دلیر بعمل آورد . قشون انگلیسی‌در ۱۸۵۰ بالای بهادر خیل ووزیرستان در ۱۸۵۳ برسر افریدی ها ، در ۱۸۵۵ براکاخیل ها ، در ۱۸۵۹ بالای کرم ، و در ۱۸۶۰ بر سر مسعودی ها حمله‌نمودندواز۱۸۵۰ تا ۱۹۰۸تنها با افریدی ها هشت جنگ بزرگ،و از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶٤ با مهمندی‌ها شش جنگ بزرگ نمودند . از مشاهیر این جنگها یکی هم جنگ «امبیله»در ۱۸۶۳و دیگری جنگ«میزار»در ۱۸۹۷(بعد از عقد معاهده دیورند) است که‌تامالا کند ، مهمند ،تیراوار کزئی ،افریدی وغیره مشتعل گردید و

تاسال‌دیگر دوام نمود . انگلیسها تا روزبر آمدن از هندوستان ـ بغرض تسخیر کوه های خیبر و سلیمان ـ شمشیر ا زدست نگذاشتند ، و در طی هر جنگی از ششهزار تا شصت هزارسپاه بکارانداختند. بااین مساعی‌که امپرتوری انگلیس بخرج‌دادبایستی دیگر ازسرحد آزادو مردم آزاد نام و نشان در دنیا نیماند و اگر براعظمی میبودهم مسخر میگردید .ولی اینطور نشد ، انگلیس در هر جنگ با سر حد آزاد از صد نفر تاهزار نفر کشته‌بیشتر درمیدان جنگ میگذاشت ودر برابر هرحمله ئی‌حملات‌متقابل بازمی یافت . درطی صدسال تنها مهمندی ها ۲۵ بار برسر انگلیس هاریختند و وزیری هادر مدت نیم قرن ده‌بار برانگلیسها هجوم نمودند .

نتیجه این دفاع بی نظیر افغانها این بود که امپراتوری انگلیس از تسخیر مستقیم تمام ولایات شرقی افغانستان مایوس و ناکام گردید . پس مجبور بود که از چترال تا بحر حق آزادی مردم‌وخود مختاری داخلی روسای محلی را اعتراف کند وبا در دست گرفتن چنین روسای به قیمومت خود دوام دهد . سلطه مستقیم‌انگلیس در وسط این منطقه طولانی منحصر برولایات پشاور و دیره جات(صوبـه سرحـد شمالمغربی) و در جنوب این منطقه منحصر به علاقه های سیبی و پشیین و دوکی و شوره روت («بلوچستان‌برتانوی») بود .

خوب انگلیسها در این دو حصه مفتوحه خود چه‌کردند ؟ اینها هر دو حصه رادر حالت عقب افتاده گی حفظ کرده واز ریفورمهای ناقصی که درهندوستان بعمل مـی آمد ، هم محروم نگهداشتند ، و حتی این مردم از ان حقوق سیاسی کمی‌که مـردم هندوستان داشت نیزبی بهره ماندند. این در نصف اول قرن بیستم بود (۱۹۳۲) که تازه «حقوق» *اتباع* هندوستانی انگلیس ، بمردم این سرزمین داده‌شد . معهذا اقتصاد صوبه سرحد در دست اقلیت های غیر افغان باقیماند . در طول و عرض این منطقه وسیع فقط یك فابریکه میوه و یك فابریکه چینی سازی موجود شد و بس . از نظر فرهنگ در تمام مکاتب‌این منطقه‌تنها‌چهار ونیم هزار شاگرد میتوانست تحصیل کند و آنهم در دسترس متمولین و اشراف بود . این در قرن بیستم‌بود (۱۹۱۳) که کالج اسلامی پشاور توسط نوابها وفیودالها‌تاسیس گردید .البته بعد ازآنکه‌در صوبه‌سرحد کابینه های به‌اصطلاح آنروز کانگرسی ازخود افغانها بمیان آمد، ریفورمهائی عملـی گردید ،از ۱۹۳۷معارف توسعه یافت و در ۱۹۵۰ کالج اسلامی پشاور به یونیورستی تبدیل گردید. درراس کابینه «داکترخان»برادر عبدالغفار خان مشهور قرارداشت ـ آنکه در ۱۹۵۸ کشته شد ـ ووزیر معارف قاضی عطاالله خان مشهور بود که بعد ها در محبس سیاسی پاکستان از بین‌رفت.

گر چه‌انگلیسها ولایات متصرفه افغانی را در سواحل سند بشکل غیر منکشف نگهداشتند ولی‌از جلوگیری جنبش و نهضت های سیاسی این مردم عاجز بودند. جنبش‌های سیاسی اینها از همان‌قرن نزده هم آغاز کرده و در قرن بیستم خصوصاً بعد از جنگ اول بین‌المللی‌پیشتررفت . انگلیسها که از این جنگ‌فاتح بر آمدند در بدل خدمات هندوستان ، روش انتقامی در پیش گرفتند . صوبه سرحد که خواهی نخواهی تحت اداره حکومت انگلیسی‌هند بود ، مجبور به داچسپی گرفتن در امور هند گردید . اولین جلسه عمومی افغانهادر «اتمان‌زائی» تحت رهبری عبدالغفار خان‌تشکیل وبرضد روش انگلیس احتجاج شد . خان عبدالغفار خان با سایر رهبران افغانی داخل زندان انگلیس گردید .متعاقباًافغانستان جنگ سوم را با انگلیس اعلام کرد و اعلامیهٔ در پشاور منتشر ساخت که وعده داخل شدن در پشاور میداد . در۱۹۲۱ هنگامیکه رهبران افغانی صوبه سرحد محبوس بودند ، شعبه‌ئی از «جمعیت‌خلافت» در پشاور افتتاح شد و این‌همان‌جمعیتی‌بودکه بعدازجنگ اول بین‌المللی از طرف‌رهبران‌سیاسی ومسلمان هندمولوی محمد علی خان وشوکت علی خان تاسیس شده بود . در ۱۹۲۲

هنگام ورود پرنس‌اف ویلز ، مردم پشاورمظاهره مخالفانه کرده وعدهٔ محبوس دادند . در تحریك خلافت هند و مسلمان متحد شدند وگاندی قیادت تحریك «عدم تعاون» را در هند بدست گرفت . ولی‌بعدازظهور رژیم مصطفی کمال، «تحریك خلافت»دیگر موضوع نداشت . اما تحریك «عدم تعاون» در هند باقیماند و مردانی چون چندرابوس وامثالش فعالیت های بسیاری کردند. البته انگلیسها خاموش ننشستند وتوانستند که توسطامثال «شردهانند» خصومت مذهبی را بین هندو و مسلمان مشتعل سازند ، تاجائیکه متعصبین گفتند هندوستان مال هندوان است و مسلمانان هند ناچاراند که تبدیل مذهب نمایند و یا از هندوستان منصرف گردند . مسلمانان هم بمدافعه قیام کردند و کشت و خون زیادی بعمل آمد و در نتیجه اتحاد هند و ومسلمان‌از بین رفت وانگلیس مطمئن گردید .

بعد ها عبدالغفار خان ــ به تعقیب فعالیت های حاجی ترنگزائی ــ در ۱۹۲٤ «انجمن اصلاح‌افاغنه» را تشکیل کرد . رفقا و همکاران اینمرد محمد اکبر خان‌خادم، میان احمد شاه خان، قاضی عطاالله‌خان(مولف دپشتنوتاریخ)، جعفرشاه خان کاکاخیل عبدالکریم خان وغیرها بودند . این انجمن در ۱۹۲۹ تشکیل جلسه داد و در ۱۹۳۰ «خدائی‌خدمتگاران» یعنی «سرخ پوشان» ــلباس نسواری داشتند ــ متشکل گردید. اما باوجود این فداکاری های که مردم و رهبران سیاسی صوبه سرحد نشان دادند و در پشاور و بنو وکوهات‌ودیره‌اسمعیل وغیره باانگلیس تصادم کردند و حتی افریدی ها در پشاور حمله نمودند و کشته و محبوس بسیاری دادند ، از استحصال نتیجه مطلوب که آزادی ملی بود محروم ماندند . زیرااینها که از افغانستان جدا نگهداشته شده بودند ، در مبارزات بزرگ ضد امپراتوری تنها و لهذا ناچار بودند که به قوه های مبارز هندوستان چشم بدوزند . درحالیکه در رأس مبارزات ملی دو قوت‌کانگرس و مسلم لیك قرار داشت و هیچ یك بمنافع خاص و ملی افغانهای صوبه سرحد پابندی نداشتند . کانگرس هندوستان‌وسیع تر میخواست و مسلم لیك طالب کشورجداگانه مسلمان نشین بود . البته‌کانگرس که متحد و قویتر بود نظر انگلیس را بیشتر جلب میکرد ، در حالیکه مسلم لیك زیرتاثیراکثریت و طرفدار انگلیس دست و پا میزد ، زیرا اعضای متنفذ وقویتر لیگ عبارت از فیودالهای بزرگ ،نوابها ،جاگیرداران‌وخان هانی بودند که خود ارتباطی با منافع توده های مردم نداشتند . به همین جهت‌مسلمین نیز در دسته جات متعددی چون کانگرسی ولیکی وجمعیت العلمائی و غیره منقسم شدند . پس افغانهای صوبه سر حد نسبت به مسلم لیك بیشتر به کانگرس چشم دوختند . گرچه عبدالغفار خان محبوس بغرض پیوستن‌به مسلم لیك مراجعه هم کرد، ولی لیکی ها نپذیرفتند و کانگرس با آغوش باز افغانها استقبال کرد .

اینست که در بین افغانهای مبارز افتراق و جدائی و تجزیه قوا در یك مرحله بسیار نازکی پیدا شد ،واجانب‌ازاین‌وضع برای منافع خود استفاده کردند ، درحالیکه ملت افغان ضرر فراوان کشید . افغانها قسماً کانگرسی و قسمألیکی شده، ملیون کمزور گردیدند و در بین سرخ پوشان اختلاف بمیان آمد . در مقابل ، مسلم لیك در جلسه بزرگ الله آباد بریاست شاعر مشهور داکتر اقبال ، شعار «پاکستان»را بمیان آورد که بعد ها این شعاردر۱۹٤۰ تصویب‌شد. کانگرس هم در ۱۹٤٦ جواهر لال نهرو را در سرزمین افغانهای صوبه سرحد اعزام نمود ، گرچه نهرو در گشت وگذارخود از طرف افغانها پذیرائی خوب نشد . در هر حال لوئی مونت بیتن جانشین لاردویول در ۳ جون ۱۹٤۷ تقسیم هندوستان را اعلان کرد و افغانهای صوبه سر حد در حالت اضطراب باقیماندند . رای گیری فرمایشی یعنی اختیار یکی از دو کشور هند و و مسلمان (هندو پاکستان) در پشاور از ٦تا ۱۷جولائی همین سال آغاز وانجام‌یافت . درحالیکه رای مردم برای الحاق به افغانستان و یازندگی مستقل خواسته نشد ،مردم

آزادی خواه صوبه سرحد با این رای گیری مقاطعه کردند. پاکستان نه‌اینکه در مقابل رای دهنده‌گان قران و کتاب‌هند و رامقابل نمود بلکه برای رای گیری تقلب در پیش گرفت و مجال رای دهی برای مردمان پنجابی و هندی که در این صوبه‌میزیستندفراهم کرد. معهذاازتقریباً سه ملیون نفوس سرحد کمتر از سه صد هزار آدم رای گرفته شد وبدین‌ترتیب درمقابل هند، پاکستان «اکثریت »بدست آورد. حکومت انگلیس هم حکم الحاق صوبه سر حد را به پاکستان صادر نمود . در ١٤ اگست موجودیت پاکستان بشمول ولایات سند ،بنگال،پنجاب، بلوچستان و صوبه سرحد (پشاور و دیره‌جات) اعلان شد . در حالیکه دولت افغانستان هنوز در روی میز سبز مشغول نوته بازی و عملا به حیث تماشاچی باقیمانده بود .

دولت پاکستان که‌ازاین وضع دولت افغانستان سوء استفاده نموده بود ،جسارت یافت و متعاقباً دست به امحای هویت ملی افغانها و ادغام آنها در ملیت پنجاب زد پس کابینه ولایتی صوبه‌سرحد که متکی به اکثریت‌پارلمانی بود لغو شد ، آزادی خواهان افغان در چهار سده گلوله باران گردید خان قلات و خان باجور و نواب امب معزول و محبوس شد ،احزاب ملی از بین رفت ورهبران مردم در زندان جا گرفت ، مهاجرین پنجابی در مناطق افغانی فرو ریخت و بالاخره «سرحدات‌آزاد عهد انگلیسی» هم «جزلاینفك» پاکستان اعلان شد .درنهایت «صوبه سرحد» در «یك یونت پاکستان غربی» بشکل یك اقلیت غرق‌گردیده و در زیر خطر امحای ملیت افغانی قرار گرفت . گرچه هنوز سرنوشت آینده این سرزمین و مردم افغانی آن مجهول است ، ولی‌این قدر مسلم و معلوم است که تمام‌اراضی و مردمی که از چترال تا بحر افتاده‌اند ، افغان بوده‌اند و در آینده‌نیز افغان خواهند بود . این مردم از طریق مبارزه‌میتوانند خویش را از سلطه اجانب برهانند .

تامین‌ولایات‌شمالی: درهرحال‌وقتیکه‌امیردوست‌محمدخان‌بعدازجنگ‌گجرات‌ازساحل سندبکابل برگشت‌وخاکهای‌افغانی‌رارایگان‌بدشمن‌گذاشت،طرف‌تنفرمردم‌قرارگرفت‌واو برای‌تلافی‌این‌شکست متوجه‌وحدت‌سیاسی‌کشورازجبهه شمال گردید ، خصوصاً که میدانست انگلیسها از ١٨٤٦ به اینطرف گرفتار حل قضیه پنجاب بوده واکنون مشغول بلعیدن ولایات شرقی افغانستان میباشند وفرصت تحمیلات بیشتری نسبت به او ندارند. پس امیر درسال ١٨٥٠ سپاه مختصری بقیادت سردار محمد اکرم خان به جبهه شمال اعزام نمود واو بدون معارضی از راه بامیان تابلخ رسید، زیرا روسای محلی این ولایات برعکس هرات وقندهار دعوی استقلال نداشته ودر طول ایام استیلای انگلیس در افغانستان ، همیشه روابط وعلایق خودرا بطرفداری دولت مرکزی صمیمانه حفظ نموده بودند. پس تمام فیودالها وروسای محلی که از آغاز تسلط برادران وزیر فتح‌خان در افغانستان تاکنون بحیث حکام محلی در مناطق خود میزیستند، ازولایات تخارستان (قطغن) وبلخ یکی پی دیگری نزد سردار آمده اطاعت خود را بدولت مرکزی اظهار وتادیه مالیات راقبول نمودند. سردار این فیودالها را در حکومات محلی باقی گذاشت‌ از قبیل : شاه مرادخان در تخارستان، ایشان اوراق خان دربلخ ، میرصدور درآقچه، میر حکیم خان در شبرغان، بابه‌بیگ خان در ایبك (سمنگان)، غضنفرخان در اندخوی ، گنجلی خان درتاشقرغن (خلم)، محمود خان در سرپل وغیره . خودسردار اکرم‌خان نیز بحیث والی عمومی ولایات شمالی دربلخ مقیم گردید .

اما این امنیت طول نکشید و بزودی جنگهای فیودالی آغاز گردید، زیرا روش امیر دوست محمدخان این بود که حکومات محلی افغانستان همه بین پسران خودش منقسم باشد، در حالیکه سایر فیودالها به چنین چیزی تن نمیدادند وهم ازتحمیلات

بی‌سرحد فرزندان امیر وآزردگی دهقان ومالدار استفاده کرده، بقیامهای متعددی پرداختند . چنانیکه دز سال ۱۸۵۱ شورش متحده روسای محلی درآقچه ومتعاقبا شورش محمود خان سرپلی بعمل آمد وبقوت خاموش ساخته شد. درهمین سال بود که‌وزیر یارمحمد خان مشهور در ولایت هرات بمرد وامور آنولایت مغشوش‌گردید. امیر دوست محمدخان بعد از آنکه سردار محمداکرم خان دربلخ مستقر گردید ،فرزند دیگر خود سردار محمد شریف خان راهم سرباری محمد اکرم‌خان ساخت، ومتعاقبا فرزندان دیگر خویش راچون سردارغلام‌حیدرخان،سردار محمد امین خان و سردار شجاع الدوله خان (برادر زاده) در ولایت بلخ اعزام نمود. البته اعاشه این قدر سردار متساوی الحقوق برذمت مردم گرانی مینمود، خصوصا که سردار غلام حیدر خان در مراجعت خود به‌کابل ، دونفر فیودال بزرگ بلخ وآقچه را (ایشان اوراق خان وایشان صدور خان) باخاندان شان بکابل آورده، جای شان را به‌برادران خود سردار ولی محمدخان وسردار محمد زمانخان داد .

بعد از مرگ سردار محمداکرم خان، سردار محمد افضل خان برادرش والی ولایات شمالی گردید . درسال ۱۸۵۲ مردم شبرغان بقیادت میر حکیم خان قیام کردند. سردار محمد افضل خان این شورش را سرکوب کرد . درعین زمان مردم توخی وهوتکی در قلات قیام نمودند وبعد از جنگهای متعددی باسردارشیرعلی خان بالاخره مصالحه کردند. در ۱۸۵۳ درسر تصرف قلات بین امیر دوست محمدخان و برادران قندهاری جنگ واقع گردیده وبا شرط منهدم کردن قلعه جنگی قلات‌مصالحه برقرار شد. در ۱۸۵٤ مجددا مردم توخی وهوتك قیام کردند وقشون امیر آنانرا مجبور به‌مصالحه کرده وقلعه منهدم قلات را دوباره بساختند. سردار کهندل خان وسردار مهردل خان درهمین سال بمردند. برادران باقیمانده از ترس تجاوز امیر دوست محمدخان ، سردار رحمدل خان را به‌ایران فرستادند که پشتیبانی دولت قاجاری را حاصل نماید. این حرکت قندهار هم امیر وهم انگلیس را ازمداخله ایران در افغانستان نگران ساخت . لهذا انگلیس برای آنکه امیر دوست محمد خان در انهدام سرداران قندهار دست آزاد داشته واز عقب خود مطمئن باشد ، امیر را دعوت نمود که در جمرود با نمایندگان انگلیس ملاقات ومعاهدهٔ دوستانه‌ئی امضاء نماید .

معاهدهٔ جمرود : سرجان لارنس گورنر پنجاب ازطرف لارد دالهوزی گورنر جنرال هند اختیار عقد چنین معاهده‌ئی را داشت . امیردوست محمدخان ولیعهد خود سردار غلام حیدرخان را در ۱۸۵۵ به‌جمرود فرستاد که‌بعد از مذاکره مختصرمعاهده سه فقره‌ئی ذیل در تاریخ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ به‌امضاء رسید :

ماده اول ـ مابین آنریبل ایست اندیا کمپنی وجناب امیر دوست محمدخان والی کابل وآن ممالك افغانستان که درقبضه اومیباشد ، وورثای امیر مذکور صلح ودستی دوامی خواهد بود .

ماده دوم ـ آنریبل ایست اندیا کمپانی معاهده مینماید که احترام آن علاقه‌جات افغانستان را که حالا درتصرف امیر مذکور میباشند، بکنند وابدا درآنها مداخله ننمایند .

ماده سوم ـ جناب امیر دوست محمدخان والی کابل وآن علاقه جات افغانستان

که حالا درقبضه او میباشند، عهد مینماید ازطرف خود واز طرف ورثای خود علاقه جات آنریبل ایست‌اندیا کمپانی را احترام نماید وابدا درآنها مداخله ننمایند، وبا دوستان آنریبل ایست‌اندیا کمپانی دوست باشند و بادشمنان کمپانی مذکور دشمن باشند.

این اولین عهدنامه دولت محمدزائی است که انگلیس دیکته کرده ونماینده‌مختار امیر دوست‌محمد خان بدون چون وچرا وحتی بدون تصحیح یك‌کلمه آن امضاء نمود، یعنی استقلال افغانستان غالب باولایات سواحل راست سند وبلوچستان وغیره‌رسما بدشمن مغلوب تسلیم گردید، وراه بدبختی کشور ونفوذ استعمار انگلیس درافغانستان باز شد . درحالیکه معاهده خاینانه لاهور وقندهار راکه انگلیس برشه شجاع تحمیل کرده بود قبلا ملت افغانستان باشمشیر وخون شسته وازبین برده بودند .

الحاق قندهار : درهمین سال ۱۸۵۵ وضع قندهار مغشوش تر گردید . زیرا بعداز مرگ سردار کهندل‌خان وسردار مهردل خان بین ۱۴ نفر پادشاهان کوچك این ولایت مجادله درسر حصول اقتدار ومال آغاز گردید. این سرداران متعدد چون‌رحمدل خان، محمد صدیق خان، عبداله‌خان، سلطانعلی خان، محمدعمر خان، محمدعثمان‌خان، غلام محی الدین خان، محمدعلم‌خان، غلام محمد خان طرزی، میرافضل خان، عبدالرسول خان، عبدالاحد خان، منوردل‌خان وشیرعلی خان که بهترین اراضی واختیارات اداری ولایت قندهار را تاگرشك وزمینداور وحدود فراه تصاحب کرده بودند ــ بجان هم افتادند، تا جائیکه درخارج شهر قندهار ودر داخل شهر و دربازار وکوچه شب وروز آتش جنگ مشتعل بود. چون خانه عموم اینها در داخل شهر بود، از بالای بامهای‌شان بخانه همدیگر آتشباری میشد ومردم بیگناه بسیاری تلف میگردید . پس مردم وهم خودشان از این خون ریزی بستوه آمدند. سردار سلطان احمدخان مجاهد که به‌حکم امیر دوست محمدخان از کابل اخراج شده واینك در قندهار بحیث یك مهمان بی‌غرض میزیست مثل مردم ازاین بربادی یك حصه کشور متاثر بود. او ومردم به‌سرداران قندهارکه‌همه‌پدروپسروبرادروکاکازاده‌ی‌همدیگربودند.مشوره‌دادندکه‌برای‌حل‌وفصل‌این مجادله امیر دوست محمدخان حکم قرار داده شود. سرداران پذیرفتند و ازامیر دوست‌محمد خان تقاضای حکمیت کردند. امیر دوست محمدخان که طبق قرار داد جمرود خودش را از طرف انگلیس مامون میدانست با یکعده پسران وقشون خود به‌قندهار رفت و برای حکمیت درخارج شهر منزل گزید. مذاکرات طول کشید وامیر بنام زیارت خرقه روزی داخل شهر شد ودیگر خارج نگردید . سپاه اوشهر را در دست گرفتند وامیر حکومت قندهار را به ولیعهد خود سردار غلام حیدرخان سپرد . بدینترتیب ولایت قندهار بمرکز کشور ملحق شد ودر دست سرداران قندهار به‌جزباد نماند. ولی امیر دوست محمدخان امر کرد که ازمالیات سالانه ولایت بعد از وضع مصارف نظامی سالی یك ملیون وششصد هزار روپیه بنام معاش به‌این سرداران‌متمول وزمیندار داده‌شود. تنها سه‌نفر از سرداران قندهار (شیر علی خان، سلطانعلی خان ومحمد علم خان) معاش امیر را نپذیرفته وبه‌ایران رفتند . از آن بعد امیر بکابل برگشت وآرام گرفت، در حالیکه سردار سلطان احمدخان مشهور را نیز از قندهار به‌ایران تبعید نموده‌بود. زیرا او پیشنهاد میکرد که بایستی امیربرای استرداد ولایات شرقی افغانستان داخل اقدامات گردد . در ۱۸۵۶دراثر فشارپسر امیر (سردارمحمد اسلم‌خان حاکم‌دایزنگی)،

مردم ناایزنگی قیام کردند، ولی بزودی صلح بر قرار شد .

حمله ایران به هرات : درهمین سال بود که در ولایت‌هرات وقایع تازه‌ئی رخ‌داد. بعد از مرگ وزیر یارمحمد خان والی هرات (در ۱۸۵۱) ولایت هرات مغشوش گردیده وسید محمدخان پسر وجانشین وزیر که مرد مدهوشی بود از اداره ولایت عاجزآمد ومردم بشوریدند. مردم چون ازامیر دوست محمدخان مایوس بودند، سردار کهندل خان را ازقندهار برای اشغال حکومت هرات دعوت کردند. اما دولت قاجاری ایران بنام حمایت از سعید محمدخان عسکر سوق ودر امور هرات مداخله کرد. لهذا کهندل خان به‌قندهار وقشون دولت ایران به‌مشهد باز گشتند. مگر مردم هرات باز برهبری نایب عیسی قیام کرده سعید محمد را در ۱۸۵۵ اعدام نموده وحکومت را به‌شهزاده یوسف ابدالی دادند . دولت قاجاری به‌بهانه خون خواهی سعید محمد در اکتوبر ۱۸۵۶ مجددا سپاهی به‌هرات فرستاده وشهر هرات را در محاصره کشید. شهزاده یوسف ونایب عیسی که استمداد ازکابل کرده وجواب رد از امیر دوست محمد خان گرفته بودند، بغرض مذاکره بامراد مرزا قوماندان دشمن یکی پی دیگری در سپاه ایران رفتند ، ولی هردو ازطرف قوای دولت ایران کشته‌شدند . قشون دشمن هم‌بر شهر بی‌دفاع هرات مسلط گردیدند .

معاهده دوم : اینوقت بود که دولت انگلیس ازخیال تجزیه ولایت هرات ـ مثل تجزیه قندهار ـ درگذشت ودر صدد مذاکره باامیر دوست محمدخان برآمد. امیر دوست محمد خان به لارد دالهوزی جواب داد که نمیتواند به‌هند آید ولی درجمرود ملاقات ومذاکره ممکن است. پس ملاقات امیر ولارنس در جمرود در جنوری ۱۸۵۷ بعمل آمد. در این وقت انگلیس بادولت قاجاری در حالت جنگ قرار داشت و هرات هنوز در دست قشون قاجار بود. معاهده ذیل بین افغان وانگلیس ازطرف سردار محمد اعظم خان پسر امیر وجان لارنس امضا شد (٦ جنوری ۱۸۵۷) :

۱ـ چون حکومت ایران خلاف تعهدات خود هرات را اشغال ودرامور داخلی افغانستان دست درازی کرده است ، جنگ بین ایران وانگلستان دوام خواهد داشت، وبرای آنکه امیر دوست محمدخان بتواند ازولایات کشور دفاع نماید، کمپنی هند شرقی حاضر است که تا اختتام جنگ ماهانه صدهزار روپیه (ده هزار پوند) بارعایت موادآتی به‌امیر دوست محمدخان بپردازد .

۲ـ امیر دوست محمدخان بعلاوه اردوی کنونی خود یك سپاه منظم سیزده هزار نفری ویك سپاه پیاده ۱۸ هزار نفری آماده خواهدنمود .

۳ـ اخذ پول معینه وحمل آن به‌افغانستان در اختیار امیر دوست محمدخان است .

٤ـ نمایندگان انگلیسی در ولایات ثلاثه افغانستان (کابل ، قندهار وبلخ) بغرض نظارت درمصرف وتقدیم راپور های جنگی بدولت خود، مقیم خواهند شد. اینها در امور داخلی حق مداخله ندارند وصیانت آنها ذمه امیر دوست محمدخان خواهد بود.

۵ـ یکنفر نماینده کابل در پشاور مقیم خواهد شد .

٦ـ بعد از اختتام جنگ با ایران، پول مندرج ماده اول قطع خواهد شد .

۷ـ پس از قطع پول، منصبداران انگلیسی افغانستان را ترك خواهند گفت. اما اگر مقتضی باشد یکنفر نماینده مسلمان در کابل مقیم خواهد گردید .

۸- امیر دوست محمدخان افسران انگلیسی را در ورود وخروج ازافغانستان بواسطه محافظین کافی حفظ خواهد نمود .

۹- آغاز پرداخت پول از جنوری خواهد بود .

۱۰- سه‌صد هزار روپیه پرداختی در قندهار ودو صد هزار روپیه در کابل مربوط به‌این قراز دادنی، بلکه پیشکشی کمپنی هند شرقی است . ششصد هزار روپیه پرداخته شده دیگر درکابل ، برای مقصد جداگانه ومربوط به‌قرار دیگریست .

۱۱- این عهدنامه ناقض عهد نامه دوستی ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ (بین امیر دوست محمدخان وانگلیس) نخواهد بود. امیر دوست محمد خان در ایام جنگ وصلح، پیشنهاد ایران ویا متفقین اورا که برسد بدولت انگلیس اطلاع خواهد کرد .

۱۲- بر علاوه چهارهزار تفنگ که سابقا داده شده، چهار هزار تفنگ دیگرنیز از طرف حکومت انگلیس در موضع تل بمامورین امیر دوست محمدخان تحویل داده میشود .

امیر دوست محمدخان باعقد این معاهده یکبار دیگر دولت انگلیس را درامور داخلی افغانستان دست آزاد داد وپیش خیمه نفوذ انگلیس را برای آینده پذیرفت. زیرا امیر درسیاست همیشه متکی بغیر بود نه‌به‌ملت افانستان، وهم از پیشبینی های سیاسی وتشخیص مصالح آینده کشور عجز داشت. امیر بعد ازاین قرار داد بکابل برگشت وخاری در راه خلف خود (امیر شیرعلی خان) بکاشت .

طبق این معاهده در مارچ ۱۸۵۷ نمایندگان انگلیس از راه شترگردن - پاکتیا وارد غزنی شده از آنجا میجر هنری لمسدن وداکتر بیلو در ۲۲- اپریل در قندهار، و غلام حسین در کابل رسیدند. یکعده دیگرهم خاموشانه به‌بلخ رفتند. در حالیکه جیمز اوترم وقشونش درایران حمله وبوشهر را اشغال کرده وحکومت قاجار در مارچ همین سال توسط عهدنامه پاریس تخلیه هرات راگردن نهاده بود. قشون ایران‌متعاقبا هرات راتخلیه کرد. درعین زمان سردار سلطان احمدخان که‌دوسال پیشتر به امرامیر ازقندهار به‌ایران تبعید شده ودرآنجا مقیم بود بایك مذاکره دوستانه باحکومت ناصرالدین شاه قاجار به‌هرات برگشت وبا استقبال گرم مردم زمام حکومت هرات را بدست گرفت. مردم این شخص مجاهد را دوست داشتند ولی امیر دوست محمدخان اورا دشمن میدانست وانگلیسها نظر به‌گذشته ازاو درهراس بودند. معهذا انگلیسها کوشش کردند که اورا در دام دوستی خود پابند نمایند وآنگاه بگذارند که هرات را مجزا از افغانستان ومستقل نگهدارد . بهمین جهت یك هیئت سیاسی بریاست میجر «تیلر» در ۱۸۵۷ به‌هرات اعزام کردند. این هیئت تا ۱۸۵۸ سعی نمودکه سلطان احمدخان را رام سازد . ولی ممکن نشد. سردار که از دشمنان سر سخت انگلیس بود از هرگونه ارتباط باانگلیسی خود داری نمود وهیئت مذکور را رجعت داد. در حالیکه سردار یك هیئت ظاهرا علمی روس را بنام هیئت «خانیکوف» در هرات گرم پذیرفت وبعد از چندی مرخص نمود. همچنین سردار ارتباط دوستانه خود را باحکومت قاجار که‌دم از مخالفت انگلیس میزد، حفظ نمود .

هنوز انگلیس چاره‌ئی در مقابل سردار سلطان احمد خان نسنجیده بود که با حادثه مهیبی در هندوستان مقابل شد وچند سال مشغول ماند. همچنین امیر دوست محمدخان با قیامهای مردم قطغن وحرکات نظامی امیر مظفرخان پادشاه بخارا دچار

گردید و فرصت دیدن بطرف هرات نیافت . در همین سال ۱۸۵۷ بود که یك جوان ۲۰ ساله کنری بنام سید جمال الدین بدربار امیر دوست محمدخان پیوست ولی البته این درباری نبود که بتواند از لیاقت های رجال افغانستان بنفع کشور استفاده کند. درهر حال همینکه آتش انقلاب ملی وتاریخی هندوستان فروزان گردید، مردم‌افغانستان وطبقات مختلف آن از امیر دوست محمدخان خواهش کردند که برضد دشمن سپاه کشیده ولایات از دست رفته افغانستان رادرکنار ه‌های رودسند مسترد نماید. زیرا دیگر قشونی از انگلیس در پنجاب نمانده بود، وبهمین سبب بود که لارنس گورنر پنجاب خود بحکومت انگلیس پیشنهاد کرد تا ولایت پشاور وعلاقه های آن بدولت افغانستان مسترد شود .

امیر عبدالرحمن خان در صفحه ۷٦ کتاب «پندنامه دنیا ودین» خود (که‌نسخه دست خطی خود امیر در کتابخانه موزه کابل قیداست) صادقانه دراین موضوع اززبان سردار محمد اعظم خان پسر امیر دوست محمد خان چنین مینویسد : «... عموی م (محمد اعظم خان) وارد بامیان‌شد، من پیش اوکل لشکر را کشیدم وخود هم رفتم بدیدار هم خرسند، وهم از سختی های راه وبی‌مهری های دولت انگلیس بسیار بیان کرد بامن ، که در فلان ملاقات که همراه ابوی مرحوم خود (امیر دوست محمد خان) در جمرود رفته بودم و واسته (واسطه) دوستی پدر خود من شده بودم که دروقت بلوای هندوستان (انقلاب ۱۸۵۷ هند) هرقدر پدرمن را مردم گفتند که : هم‌شما نیك نام میشوید وهم پنجاب باز مثل پیش ماتحت حکم افغانستان میشود،وهم بودهمینطور، که اگر حکومت امیر مرحوم در آنوقت میشد، وهیچ‌شکی نبود بگرفتن پنجاب. پدر خودرا من گفتم که شما وعدهٔ دوستی را کردید (باانگلیس) حال بدنام میشوید اگر ملك را بگیرید هم بدنام خواهید شد درعالم . بنابران مردم خودرا از دست اندازی وشر وشور مانع شد پدرمن . من بان خیال طرف هندوستان رفتم (او از امیر شیرعلی خان شکست خورده بود) اما چونکه ملاحظه کردم که دولت انگلیس وقت را دیده دوستی میکند نه دوستی شان قایم است نه‌دشمنی شان . از «بنو» وارد «صوات» شدم واز ...»

در تقاضای عسکر کشی از امیر دوست محمدخان به‌پنجاب مردم ومتنفذین روحانی واشراف وافسران ملکی ونظامی افغانستان یکدل ویك زبان بودند، حتی سردار سلطان محمد خان وسردار پیرمحمد خان برادران امیر حکام سابق پشاور . مگر امیر دوست محمد خان که نمیخواست شمشیر بروی انگلیس بکشد، رای یك پسر خود (محمد اعظم خان) را مدار اعتبار قرارداد ودر جای خود بحیث یك‌تماشاچی خشك ماند وفرصت احیا وتمامیت ارضی واستقلال افغانستان از دست‌رفت .انگلیسها که امیر را ازهمه دقیق‌تر شناخته بودند، پیشنهاد لارنس را راجع به اعاده ولایت پشاور به افغانستان حتی در حالت احتضار خود درهند، نپذیرفتند. پس خواسته های جدی مردم افانستان ــ به‌علت اعتقاد به‌اینکه جهاد در برابر دشمن بدون امر واجازه امیر المومنین ناروا است ــ عقیم گردید. در عوض این‌همه انگلیسها نوشتند که : «این وفاداری امیر دوست محمدخان نسبت بعهود انگلیس، هند انگلیسی را در تابستان منحوس ۱۸۵۷ (هنگام انقلاب ملی هندوستان) از بزرگترین بحرانی نجات داد، ورنه یك کلمه امیر دوست محمدخان تمام افغانها را باموجی ازهیجان درسراسر

...... درههای ثروتمند پشاور ودیره جات میریخت ، ومجددا ازطرف افغانها تصا حب میگردید. اما این «کلمه» را تلفظ نکرد.» (۱)

انگلیسها در سایه این اهمال امیر دوست محمد خان توانستند که انقلاب هند را تاسال ۱۸۵۸ خاموش نمایند. در بهار همین سال لمسدن وبیلو از قندهار بههند برگشتند. سال دیگر (۱۸۵۹) در ولایات تخارستان وبدخشان قیامهای متعددی برضد اداره امیر دوست محمد خان بعملآمد. یکنفر فیودال بزرگ قطغن (میراتالیق خان) ازاین اوضاع استفاده کرده ودر سرقیام مردم تخارستان وبدخشان قرار گرفت . امیر دوست محمد خان باجدیت این قیامها را در اندراب وغوری وتالقان ورستاق تاسال ۱۸۶۰ توسط اعمال قوه بقیادت پسر ونواسه خود (سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان) خاموش وقلعه جنگی تالقان را با خاك برابر نمود، وفیودالهای بدخشان را (میر یوسف علی خان حاکم رستاق ومیرشاه خان حاکم فیض آباد) منقاد ساخت . همچنین قشون بلخ توانست که در طی یك تصادم سر حدی درساحل آمو، قوای بخارا را به سختی بکوبد ودر آنطرف آمو براند .

الحاق هرات : واما سردار سلطان احمد خان زمامدار هرات که خودش را به سلطنت افغانستان مستحق تراز امیر دوست محمدخان میدانست ، در سال ۱۸۶۱ باسوق قشون ولایت فراه را اشغال کرد ودر صدد شدکه قندهار رامورد حمله قرار داده وراه تسخیر کابل را بازکند. البته تسلط این شخص در افغانستان نهتنها باعث انهدام سلطنت امیر دوست محمد خان بلکه سبب خوف حکومت انگلیسی هندوستان نیز میگردید. دولت انگلیس که عملا از اشغال افغانستان محروم ومایوس گردیده بود، بناچار راضی بود که درراه تحکیم یك دولت دوست خود در افغانستان (دولت امیر دوست محمدخان) دیگر موانعی ایجاد نکند، تا از اینطریق دراین کشور نفوذ خود را پخش کند. چنانیکه لارد کننگ قبلا این نظررا بدولت انگلیس توصیه کرده بود. پس امیر دوست محمدخان از این فرصت — مثل فرصت الحاق قندهار — هوشیارانه استفاده نموده وباتمام قوای نظامی (۱۶ هزار عسکر و۳۲ توپ) به استقامت هرات بحرکت افتاد . تاوقتیکه امیر در قندهار میرسید پیشدار او فراه را تسخیر کرده بود. امیر درسال ۱۸۶۲ وارد علاقه هرات گردید . سردار سلطان احمدخان هرات راتحکیم کردوبرای یك جنگ طولانی حاضر شد. جنگ دوقوت غیرمساوی از اگست ۱۸۶۲ تامی ۱۸۶۳ دهماه طول کشید. درطی همین مدت بودکه استوبك نماینده انگلیسی از ایران بهامیر دوست محمدخان رسما اطلاع داد که درجنگ هرات، که یك قضیهٔ داخلی افغانستان است، حکومت ایران بحکم معاهده پاریس (۱۸۵۷) مداخله نمیکند .

امیر دوست محمدخان در تشدید محاصره وتولید قحطی در شهر بسیارکوشید. اما سردار سلطان احمدخان مردی نبود که دست از شمشیر باز دارد. او حملات خود را پیهم در خارج شهر برسر اردوی امیر فرود میآورد و برمیگشت . در این ضمن خانم سردار که دختر امیر بودبمرد (جنوری ۱۸۶۳) وبین طرفین متارکه کوتاهیبرای تدفین او در گذرگاه بعمل آمد. پسران امیر در این مراسم شرکت کردند ولی امیر از شمول در تعزیه دختر خویش خود داری کرد. جنگ تشدید شدودوام نمود. سردار سلطان احمد خان درنتیجه بیماری شدیدی بمرد (در ۶ — اپریل ۱۸۶۳). مراسم تدفین

---

(۱) — افغانستان اثر تتلر

این سردار نیز مانند مراسم تدفین خانمش عملی گردید. اماجنگ توسط پسران سردار (شهنواز خان، اسکندرخان وعبداله خان) تجدید شد. بالاخره شهر هرات درمی ۱۸۶۳ بر رخ امیر دوست محمدخان گشاده شد وباینکار او وحدت سیاسی افغانستان موجوده تامین گردید . امیر دوست محمدخان در جون ۱۸۶۳ درشهر هرات بازندگی وداع کرد. بعد از مرگ امیر برای چندین سال جنگ داخلی بین پسران امیر درسر حصول تخت سلطنت دوام داشت تاشیر علی خان اقتدار را بالاخره بدست گرفت. مالیات هرات درینوقت سالانه نیم مایون افغانی بود، در حالیکه در وقت وزیر یارمحمد خان نهصد هزار روپیه مالیات سالانه ولایت سیستان وهمین قدرمالیات ولایت غور هم بهرات میرسید .

درزمان سلطنت امیر شیرعلی خان (۱۸۶۳-۱۸۷۸):

افغانستان د ردوره تسلط برادران محمدزائی از آغاز تاعهد امیر شیر علی خان درزیر یك اداره ملوك الطوایفی خاندانی - درمدت بیشتر ازنیم قـرن کوفته میشـد ودهقان زیر فشار استمثار شدید فیودالی قرار داشت . اینست که زمینه مبارزات و زد وخورد های داخلی آماده بود. فیودالها واشراف رقیب ازاین زمینه بنفع خود استفاده کرده، آتش جنگهای داخلی را فروزان نگهمیداشتند ودولت مرکزی را در تزلزل می انداختند .

سیاست استعماری انگلیس نیز در افغانستان از فیودالهای کهنه واختلال کشور حمایت مینمود و در شکل بهترین خود حامی سیستم بوروکراتیك نظامی بود وبس. دولت انگلیس در حالیکه شاهراه های خارجی افغانستان راضبط کرده واورا ازسواحل بحر در فاصله های دوری رانده بود، اتصالا درباز کردن طرق منطقه نفوذ ودر دست گرفتن تجارت افغانستان میکوشید . امیر شیر علی خان هنگامی در تخت افغانستان نشست که دولت انگلیس قبلا جنگ بزرگی را با معاهدات خفه کننده برپدرش تحمیل کرده بود (برمبنی محاصره سیاسی واقتصادی افغانستان) وهنوز این سیاست ادامه داشت. همچنین امیر در داخل کشور یکدسته برادران وبرادرزاده گانی داشت که در تمام ولایات افغانستان حاکم ومسلط بود و هر حصه کشور را میراث پدر میشمردند. پس افغانستان در دوره امیر شیرعلی خان بهعبور از مراحل مختلفی مجبور بود . این مراحل درسه دوره منقسم میشود : دوره اختلال و جنگ های خاندان شاهی، دوره استقرار دولت مرکزی وریفورم های اجتماعی ، ودوره تجاوز سیاسی و نظامی انگلیس در افغانستان .

دوره جنگهای داخلی : امیر شیر علی‌خان در سیاست داخلی تحکیم مرکزیت دولت ونشر تمدن جدید، و در سیاست خارجی استقلال افغانستان را میخواست . او شخص بسیار سریع الاشتعال و خودرای بود. او نمیتوانست در حل قضایای مشکل متین و خونسرد باشد. امیر شیرعلی خان بعد از مرگ پدر در ۱۲جون ۱۸۶۳ در هرات بعمر ٤١ سالگی پادشاهی خودش را که ولیعهد پدر بود اعلان کرد. امابرادرانش این اعلان را قلبا نپذیرفتندودر صدد مخالفت برآمدند. سردار محمد افضل خان برادر بزرگ امیر والی ولایات بلخ ومیمنه، پسر او سردار عبدالرحمن خان والی ولایات تخارستان و بدخشان ، سردار محمد اعظم خان برادر بزرگ دیگر امیر والی پاکتیا و

اینك درهرات موجودبود. سردار محمدشریف خان والی فراه ، سردار محمد امین‌خان والی قندهار وسردار محمد حسین خان والی ایالت مرکزی هزاره‌جات بودند. همینکه امیر به‌کابل حرکت کرد، سردار محمد اسلم‌خان از عرض راه به‌هزاره‌جات وسردار محمد اعظم خان به‌زرمت فرار کردند. اما مردم هزاره بطرفداری امیر شیر علی خان قیام کرده، سردار محمداسلم خان ومحمد حسین خان ومحمد حسن خان (برادران اعیانی) رامحاصره کردند. تایك غندسواره سردار محمد افضل خان ازبلخ رسیده آنانرا نجات داده ودر بلخ ببرد.

وقتیکه امیر شیرعلی خان در قندهار رسید، سردار محمد امین خان خوب پذیرائی نکرد ودر حین حرکت امیر به‌غزنی از آذوقه رسانی سرباز زد. همچنین در دسمبر ۱۸۶۳ امیر شیرعلی خان از کابل به حکومت انگلیس درهند سلطنت خود را اعلام نمود ، ولی انگلیسها تا ششماه دیگر از جواب تشریفاتی نیز امتناع ورزیدند. از همین وقت امیر احساس کرد که با دوجبهه مخالف داخلی و خارجی مقابل است. اما ششماه بعدتر که مردم مهمند بقیادت سلطان محمدخان پسر سعادت خان مجاهد برضد انگلیس قیام کردند، انگلیسها مجبور به مراجعه به‌امیر شیرعلی خان گردیدند. امیر با فرستادن قشون، مردم مهمند رابجای نشاند. سلطان محمدخان به باجور رفت وانگلیس آرام گردید . آنگاه محمدرفیق خان لودی نماینده امیر شیرعلی خان به پشاور رفت و ملاقات دوستانه کرده وبرگشت . معهذا انگلیسها در برابر امیرنقش بی اعتنائی بازی میکردند .

در کابل سردار محمد سرور خان پسر سردار محمد اعظم خان وسردار جلال الدین‌خان پسر وزیر اکبرخان بغرض کشتن امیر شیرعلی خان داخل توطئه شدند. ولی امیر کشف کرده وآنها را درمزار وزرمت تبعید نمود. خود امیر برای تصفیه خاندان مخالف خویش به زرمت عسکر کشید . سردار محمد اعظم خان به هندوستان فرار کرد وانگلیسها اورا پذیرفته وروزانه صدکلدار برایش تعیین کردند. این‌فرصتی بدست داد که انگلیسها بتوانند اختلافات داخلی افغانستان را دامن بزنند . چنانیکه محمد اعظم خان ازپا ننشست تا ازبین نرفت . بعد از سوقیات زرمت نوبت به‌بلخ رسید وامیر شیر علی خان خود در ۱۸٦٤ سپاه کشید تاسردار محمد افضل خان را که از تادیه مالیات سر پیچیده بود ازبین بردارد . پیشدار امیر سردار را درمحل باجگاه بشکست وسردار محمد افضل خان طبق میثاق امیر تسلیم شد. امیر به‌بلخ رفت وبرگشت و در عرض راه سردارد را علی الرغم میثاق خود محبوس نمود. سردار عبدالرحمن خان پسر او نیز به بخارا فرار کرد .

درسال ۱۸٦۵ امیر شیرعلی خان برای تصفیه قندهار عسکر کشید . سردار محمد امین خان بمقابله پیش آمد ودر جنگی که‌بین طرفین - میانه قلات وقندهار - واقع شد، سردار محمدعلی خان پسر امیر باکاکای خود سردار محمدامین خان وهشت هزار عسکر قندهاری یکجا کشته شدند.امیر اعصاب خودش‌را ازدست‌داده وبه‌قندهار رفت وانزوا گزید. سردار محمد اعظم خان به‌عجله از هندوستان براه چترال وبدخشان به‌قطغن آمد وسردار عبدالرحمن خان از بخارا رسید. هردو متفقا بکابل حمله کردند. سر دار محمد ابراهیم خان پسر امیر مغلوب وکابل مسخر شد. سردار عبدالرحمن‌خان

بعد از تجهیز سپاه به غزنی سوق شد وامیر شیرعلی خان بمقابله پیش آمد. جنگ طرفین در سید آباد وردك بعمل آمد. تعداد کشته شدگان طرفین دراین جنگ پنجهزار نفر وتعداد مجروحین یکهزار وششصد نفر بود. سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان قندهاری در وظیفه عسکری تغافل کرد وامیر شیر علی خان منهزماً به قندهار رفت. مستوفی او مرزا عبدالرزاق خان درمیدان جنگ اسیر گردید. درمی ۱۸٦٦ غزنی بدست سردار عبدالرحمن خان سقوط کرد وسردار محمد افضل خان محبوس به پادشاهی افغانستان اعلان شد. به اینصورت دو پادشاه دریك اقلیم فرمانروا گردید و توده های مردم دربین دو قوت حاکمه متخالف منقسم وبیشتر از پیش کوفته شدند.

امیر محمد افضل خان (۱۸٦٦– ۱۸٦۷) : بمجردیکه این دولت غیر رسمی اعلام شاهی امیر محمد افضل خان را به‌حکومت انگلیسی هند اطلاع داد، فورا جواب شناسائی وتبریك شنید ومتعاقبا نماینده سیاسی انگلیس – مثل دوره امیر دوست محمدخان – در کابل مقیم شد، در حالیکه پادشاه رسمی افغانستان هنوز در افغانستان موجود وطرف قبول اهالی واقع بود. امیر شیر علی خان از قندهار عسکر کشید و در قلات از سردار محمد اعظم خان وعبدالرحمن خان شکست خورد و به هرات کشید. قندهار هم در دست سرداران مذکور افتاد. امیر شیر علی خان از هرات به‌بلخ رفت وباسردار فیض محمد خان در ۱۸٦۷ به‌کابل سپاه کشید. سردار عبدالرحمن خان در پنجشیر جلو این سپاه را گرفت و در جنگ بازارك سردار فیض محمد خان کشته شد. قشون‌امیر ۱۷۰۰ نفرکشته وزخمی درمیدان گذاشت وامیر شیر علی خان به هرات رفت.

امیر محمد اعظم خان (۱۸٦۷– ۱۸٦۸) : امیر محمد افضل خان در اکتوبر۱۸٦۷ درکابل بمرد ودر عوضش سردار محمد اعظم خان به پادشاهی نیمهٔ افغانستان اعلام شد. سردار عبدالرحمن خان به‌بلخ عسکر کشید و در مقابل او امیر شیرعلی خان ازهرات به‌قندهار فرود آمد. مردم قندهار که از ظلم پسران امیر محمد اعظم خان‌بجان رسیده بودند به استقبال امیر شیرعلی خان شتافتند. قندهار تسلیم وپسران امیر محمد اعظم خان رانده شدند. نورمحمد نوری مورخ همعصر این دوره درکتاب گلشن امارت راجع به روش پسران امیر محمد اعظم خان در قندهار چنین مینویسد :

«ذکر ظلم پسران سردار محمد اعظم خان (محمد سرور خان، محمد عزیز خان معروف به «نادر» ومحمد عمر خان) چون سخن به ده موشك (از دهات زمینداور در ساحل راست رود هلمند) افتاد لازم است که از خصلت آنگربه سیره تان (سرداران ثلاثه مذکور) چیزی برنگارم مصرعه : ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم. نبذی از آن اینکه محمد سرور خان ومحمد عمر خان چون به امر والد خود در قندهارماندند، دست تعدی وظلم را بحدی دراز کردند که امن وامان ازملك برخاسته وخشك وتررا دریکجا به‌آتش جور واعتساف میسوخت : آتش اندربیشه چون‌افتد نه‌ترماند نه‌خشك. وقید خانه ساختند که‌زنها ومردان رادر آن کشیده وبسیار عفاف مقید اززنادرحبس زائیدند. شخصی عروسی کرده عروس را بخانه خود میبرد، محمد عزیز خان عروس را به‌جبر وزور گشتاند و ... سپاه راچنان تسلط داد که به‌هیچ وجه بازخواست از آنها نه‌میکرد، تمام امورات‌سپاه وپلتن (کندك) وتوپخانه‌از اهل‌حرفت به‌بیگارمیگرفت

وبه‌ادنی بهانه‌خانه های رعیت را تاراج میکرد... سردار محمد عمرخان یکنفر ملای زمینداوری را در قندهار بخواست وبه‌توپ پراند (زیرا عسکری را که جبرا بزن او تجاوز کردن میخواست کشته بود) ...» (۱)

امیر شیر علی‌خان بعد از فتح قندهار بکابل سپاه کشید وامیر محمد اعظم‌خان بمقابله شتافت. ولی در غیاب او محمد اسمعیل خان از چاریکار بکابل حمله کردومردم بنام امیر شیر علی خان تسلیم شدند. در محل کیچه مرسل قشون امیر محمد اعظم خان نیز برضد اوقیام کردند. امیر محمداعظم خان به تخارستان فرار کرد وباسردار عبدالرحمن خان یکجا شد . امیر شیر علی خان هنوز در کابل نیامده بود که امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان باقشون تازه دم به‌خط غزنی در حرکت افتادند. امیر شیر علی خان در سپتمبر ۱۸٦۸ در محل ششگاو باقشون مخالف رزم داد وغالب شد. سرداران هردو تابنو فرار کردند و حکومت انگلیسی هند آنان را دعوت به اقامت در هند نمود . اما ایشان از راه سیستان به‌مشهد رفته و از آنجا سردار عبدالرحمن خان به بخارا وباز به‌سمر قند رفت . سردار محمد اعظم خان راه تهران برداشت اما در عرض راه بیمار شد وبمرد و در بسطام دفن شد. سردار محمد اسحق خان پسر محمداعظم خان نیز از بلخ به‌ماورالنهر فرار کرد. بدینصورت دست انگلیس از داشتن رقبای قوی در مقابل امیر شیرعلی خان خالی ماند. برعکس‌سلطنت امیر شیرعلی خان از این تاریخ (۱۸٦۸) تا ۱۸۷۸ بعد از پنجسال خانه جنگی ها ده‌سال دیگر در افغانستان مستقر ماند وامیر شیر علی خان فرصت اصلاحات در کشوریافت.

دوره ریفورم : قرن نزدهم در کشور های مستقل اسلامی یکقرن نهضت های اجتماعی و سیاسی بود که بیشتر بشکل عکس العمل در برابر تجاوزات استعماری اروپائی ها بوجود آمد. چنانیکه در ترکیه ازنصف اول این قرن اصلاحات نظامی و مدنی عملی شد ودر نصف دوم آن پروگرامهای اصلاحی ترتیب وتقویه گردید . همچنان در نصف دوم قرن نزدهم در ایران نهضت اصلاحی بمیان آمد. گرچه این نهضت‌ها بجائی نرسید و رهبران نهضت در هر دو کشور چون رشید پاشا ومدحت پاشا و مرزا تقی‌خان ناکام ازبین رفتند ،معهـذازمینه برای یك‌انقلاب‌اجتماعی‌آینده، هموار شده میرفت. همزمان بانهضت ایـن کشور هادرافغانستان نیزازنصف دوم‌قرن‌نزدهم راه اصلاحات گشاده گردید.

یکی از پیش قدمان این نهضت سید جمال الدین بود که در ۱۸۳۸ در اسعدآباد کنر تولد شد و در ۱۸۵۷ بدربارامیر دوست محمدخان پیوست وپس ازمرگ امیر در دربار امیر شیرعلی خان باقیماند. البته دربار امیر دوست محمدخان استعداد استفاده ازاین مرد انقلابی نداشت ، ولی امیر شیر علی خان توانائی آنرا داشت که از چنین شخصی بنفع کشور استفاده نماید. سید درسن نزده سالگی بدربار آمد و یازده سال باقیماند، در حالیکه قبلا از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۷ تقریبا سه سال درهند و عراق وشام وحجاز سفر کرده واز علوم اروپائی وفلسفه جدید بهره‌ور گردیده بود. امااقامت سید در دربار افغانستان مصادف ایامی بودکه امیردوست محمدخان وامیرشیرعلی‌خان مشغول تامین ولایات داخلی وخانه‌جنگی ها بوده، مجال توجه به افکار ونظریات سید نداشتند. بعد از آنکه امیر شیر علی خان درطی پنجسال مجادله توانست مملکت را

(۱) تاریخ گلشن امارت طبع کابل سال ۱۳۳۵ شمسی صفحه ۱۲۷– ۱۲۸

تامین کند، رقبا را براند وفرصت اصلاحات بدست آرد، در اثر تحریك مغرضین سیاسی امثال محمد رفیق خان لودی وغیره بین امیر شیرعلی خان وسید جمال الدین بهم خورد ،زیرا سید درعهد امیردوست محمدخان چندی معلم‌سردار محمد اعظم خان رقیب آینده امیر شیر علی خان بود. پس همینکه درسال ۱۸۶۸ سردار محمد اعظم‌خان شکست آخرین بخورد وبه ایران پناهنده شد، امیر شیرعلی خان چنین تلقین گردید که سید پناه‌گاه طرفداران سردار محمد اعظم خان خواهد شد. در حالیکه سید جدا حامی دولت مرکزی بوده ودر مرگ امیر دوست محمدخان ، او سردار محمداعظم‌خان را در هرات واداشت که به برادر کوچك خود امیر شیر علی خان بیعت کند .

در هر حال سید که تمایل امیر شیرعلی خان را بخارج شدن خود از افغانستان احساس کرد، پذیرفت وطبق امر امیر قول داد که از راه ایران عبور وسردار محمد اعظم خان را ملاقات نکند . سید در روز وداع با امیر شیرعلی خان درارگ بالا حصار کابل، تمام نظر وپروگرام اصلاحی خودرا که در طومار طویلی نوشته بود، به‌شاه تقدیم نمود. شاه بخوشی پذیرفت و وعده تطبیق آنرا در مملکت داد .

سید از آن بعد در هندوستان، مصر ،اسلامبول ، ایران ، روسیه، فرانسه،لندن وجرمنی بمسافرتهای متعددی پرداخت و فعالیت های متنوعی نمود. او درطی این فعالیت ها گاهی تدریس مینمود وکنفرانس ها میداد، گاهی مقالات ورسالات وجریده مینوشت ،وگاهی به‌تشکیل حزب‌ومبارزه بایکات‌مردم‌رارهبری میکرد. اوبارجال‌سیاسی وعلمی اروپا تماس های بسیار میگرفت و بنفع مشرق زمین فعالیت میکرد . سید در افغانستان که زیر سیستم ملوك الطوایفی کوفته میشد، دولت قوی مرکزی میخواست ــ در ایران وترکیه که دولت های مرکزی موجود بود، رژیم دیموکراتیك طلب میکرد، درهندوستان ومصر که زیر سم ستور استعمار اروپالگدمال بود، مبارزه ملی وضد استعمار را مشتعل میساخت و در کشور های اسلامی آسیا وافریقا بغرض تمرکز قوا در مقابل اروپای متجاوز اتحاد اسلام (پان اسلامیزم) را شعار میداد. این عالم شرقی وفیلسوف اسلامی یك ادیب ونویسنده فاضل، یك مرد سیاسی و انقلابی ویك خطیب آتشین نفس متهور وبی‌باکی بود که توجه عمیق مراکز سیاسی وعلمی اروپا را بخود میکشید . او از هر مستعمره و هر کشور استبدادی رانده‌میشد وپشت سلاطین مستبد اسلامی از هیبت این مردی که تنها کتابی وقلمی دردست و چپن و دستاری دربر داشت، میلرزید . ناصرالدین پادشاه مستبد ایران بدست یکی از پیروان این شخص کشته شد. داکتر تقی ارانی (ایرانی) دراین مورد چنین‌مینویسد:

«... تخم انقلاب سیاسی نیز بوسیله مرزا اقاخان کرمانی وسید جمال الدین افغانی وغیره کاشته میشود که صدای آن اول دفعه بوسیله تیر مرزا رضا کرمانی قاتل ناصر الدین شاه بلند میشود و بفریاد های مشروطه طلبی منتهی میگردد.» (۱)

همچنین سید در هند ومصر وترکیه نهضت های جدید سیاسی بوجود آورد. بالاخره این مرد بزرگ افغانی در ۹ مارچ ۱۸۹۶ درشهر اسلامبول ــ بمرض خناق وتداوی یك داکتر شبهه‌ناك به‌عمر ۵۸ سالگی دیده از دنیا ببست وباقدردانی جم غفیری ازمردم ترکیه در قبرستان شیوخ دفن گردید، در حالیکه ازکثرت هجوم‌مردم

(۱) کتاب علم الروح ، تالیف داکتر تقی ارانی ، چاپ ایران سال ۱۳۳۰شمسی، صفحه ۲۰٤

۱۸ نفر در زیر پایهای مشایعین مرده بودند. مزار سید در ۱۹۲٤ از طرف يك امریکائی (مستر چارلس گیرین سفیر سابق در چین) اعمار گردید . نعش سید در ۱۹٤٤ به افغانستان منتقل ودر قبرستان مخصوص او در کابل مدفون شد .

واما امیر شیر علی خان بعد از استقرار سلطنت درصدد تطبیق پروگرامهای اصلاحی در افغانستان برآمد ودر مدت ده سال در انکشاف امور اقتصادی، فرهنگی، پیشه وری ومخصوصا اسلحه سازی وپرورش حیوانات توجه نمود. چون مساعی دولت، امنیت داخلی را برقرار کرده بود ساختمان راه‌ها پیش رفت وتسهیلات تجارتی فراهم شد، تاجائیکه توان گفت برای بار اول در جامعهٔ فیودالی افغانستان زمینه روئیدن جنین سرمایه داری آماده گردید. امیر شیرعلی خان برای انکشاف تولیدا ت زراعتی کشورهم بذل مساعی نمود، وآن اینکه از فشار وسنگینی تحمیلات رسمی حکومت برشانه دهقان بکاست. مرزا یعقوب علی خان خافی نویسنده همزمان امیر شیرعلی خان در جلد اول تاریخ خود (پادشاهان متاخر افغانستان) مینویسد که قبلا در سه ماه اول سال شمسی ثلث مالیات آینده زمین بطور پیشکی از طرف دولت حواله وتحصیل میگردید، در حالیکه محصولات زمین سه ماه بعدتر برداشته میشد. همچنین معاش سپاه ومامورین دولت بالای مالیه دهندگان حواله میگردید وبا فشار و ظلم از مردم حصول میشد. تحصیل مالیات ازمردم توسط محصلین نظامی وتحصیلداران رسمی بعمل می‌آمد. این همه بار دوش زارع ودهقان میگردید . همینطور درشهر ها پیشه ور وکسبه ومردم زیر تحمیلات افراد سپاه وبیگاری افسران اردو قرار داشتند. این روش باعث آزار دهقان وپیشه وروسد پیشرفت حرفت وزارعت بود.

امیر شیر علی خان مناشیری صادر ودساتیری وضع نمود که : عوارض ومالیات زمین تارسیدن محصولات زمین، پیشکی گرفته نشود ـ وقتیکه محصول فرا میرسد خود مالیه دهنده مالیات را تحویل کرده رسید رسمی حاصل نماید ، ولی محصل و تحصیلدار بالای مالیه دهندگان نرود ـ معاشات افسر وعسکر ومامور دولت بالای مالیه دهندگان حواله نشود ، واین معاشات نقد از خزانه دولت پرداخته آید ـ همچنان بعد از این سپاه دولت نمیتواند در داخل شهر های کشور اقامت کند ، یعنی محل بود وباش دایمی اردو خارج شهر باشد تابمردم زیاده روی بعمل نیـا یـد .

وقتیکه امیر شیر علی خان شهر مستحکم شیر پور را درشمال شهر کابل در سال ۱۸۷۰ بنیاد نهاد، بیشتر از پنجسال روزانه ششهزار نفر کارگر وتقـریبـا یکهزار نفر معمار ونجار درتعمیر آن مشغول شدند. اجرت استادان روزانه واز کارگران (که عسکر بودند) ماهانه پنج روپیه اضافه بر اصل معاش شان نقد از خزانه دولت پرداخته میشد، در حالیکه قبلا اعمار ساختمان ها وراه‌ها همه بشکل اجباری «بیگار» بر دوش دهقان وسایر مردم تحمیل میگردید . این شهر درساحه دو هزار جریب زمین در دورادور تپه بیماهر وبادیوار های خارجی وداخلی به‌بلندی ۲۰ فوت وقشله نظامی اعمار گردید. عرض دیوارها مستعد گردش توپ بود و گل آن درزیر پای فیل پخته میشد. اما هنوز شهر آباد نشده ودیوار های شرقی وغربی تکمیل نگردیده بودکه جنگ دوم انگلیس وافغان آغاز گردید وشیر پور ناتمام ماند، وبعدها به‌مرور زمان منهدم شد .

از این بعد امیر شیرعلی خان متوجه تنظیم دستگاه دولت شد وقوهٔ اجرائیه در سال ۱۸۷٤ مرکب از وزرای ذیل گردید :

صدر اعظم (سید نورمحمد شاه فوشنجی ـ بعد از مرگ او در ۱۸۷۷ مستوفی. حبیب اله خان)
وزیر حربیه (حسین علی خان سپهسالار)
وزیر خارجه (ارسلاح خان غلجائی ـ بعد از مرگ او در ۱۸۷۷ مرزا شاه محمد خان)
وزیر داخله (عصمت الله خان ـ حشمت الملك)
وزیر مالیه (مستوفی حبیب الله خان وردکی)
وزیر خزائن (احمدعلی خان تیموری)
سرمنشی شاه (مرزا محمد حسن خان دبیر الملك)

در ذیل ادارات جدید حکومت یکی هم ادارات پسته ومخابرات بودکه در مرکز وولایات تاسیس شد ویك شعبه آن در پشاور نیز دایر گردید . شورای دولتعبارت بود از ۱۲ نفر اعضای انتصابی ازطرف شاه که شکل دایمی داشت . بقول خافی این شورا موظف بود که در تمام‌امورمملکت غور کرده ورای بدهد. بعلاوه این تشکیلات برای بار اول امیر شیر علی‌خان انعقاد مجالس کبیر مشورتی (لویه جرگه) را در موارد مهم امور کشور امر داد. خافی میگوید (جلد اول صفحه ۵۹) اولین لویه‌جرگه ازطرف امیر شیرعلی خان در سال ۱۸٦۵ بشمول دو هزار نمایندگان تمام مناطق وطوایف افغانستان تشکیل گردید، تا درمورد مخالفت های برادران امیر چون سردار امین‌خان وسردار محمد شریف خان غور کرده ورای دهند که امیر شیرعلی خان باایشان چه‌نوع رفتاری در پیش گیرد. ریاست این جرگه بزرگ را شخص شاه بدوش داشت . طبق فیصله جرگه امیر بعد ازیك اخطار کتبی به قندهار سوقیات نموده ، سردار محمد امین خان برادر خودرا درمیدان جنگ بکشت و قندهار را تامین کرد .

در زمینه فرهنگ امیر شیرعلی خان دومکتب بطرز جدید یکی ملکی ودیگر نظامی تاسیس کرده و مطبعهٔ لیتوگرافی به اهتمام مرزا عبدالعلی خان دربالا حصار کابل دایر نمود. درهمین مطبعه بود که از سال ۱۸۷۵ جریده مشهور ونخستین افغانستان بنام «شمس النهار» در ۱٦ صفحه ماه دوبار یا سه‌بار منتشر گردید. نماینده این جریده درخارج حاجی محمدحسن خان مهتمم داکخانه افغانستان در پشاور (مدیر پسته) بود. رسالات مربوط بعالم عسکری وتکت های پسته نیز در همین مطبعه به‌چاپ رسید. در حالیکه قبلا کتب طرف احتیاج یانسخ قلمی بود ویا چاپ مطابع هند. امور نظامی افغانستان درعهد امیر شیرعلی خان انکشاف نمود واردوی افغانی تحت نظم ودسپلین قرار گرفت. گرچه این اردو ازنظر سوق الجیشی در قدمه های اولین و ابتدائی بوده تشکیلات بالاتر از غند وجود نداشت ، معهذا شکل وضع الجیشی آن منکشف میگردید وصنوف ثلاثه (پیاده، سواره وتوپچی) در مناطق عمده نظامی موقع گرفته بود. تربیه نظامی بواسطه تعلیم‌گاه ها وتعلیمنامه ها بعمل می‌آمد. درعقب اردو کارخانهای توپ ریزی، تفنگ وباروت سازی با مگازین های غنی استاده بود. بعلاوه توپ وتفنگ خارجی واسلحه سابق وطنی ، اینك از کارخانه توپ ریزی کابل ماهانه یك توپ بیرون می‌آمد و تفنگ وکرچ وباروت بمقدار بیشتری از کارخانه‌ها استحصال میگردید . گرچه بعضی مواد ابتدائی آن محتاج به آوردن از راه پشاور بود .

در توحید وانسجام قومانده وتجهیز وتشکیل سپاه زحمت کشیده شد. قشله های عسکری تعمیر ومعلمین خارجی استخدام گردید . اما این استخدام از هندانگلیسی بعمل آمد که بامنافع ملی کشور وفق نمیکرد. از آنجمله بود سردار بهادر غلام نقشبند، عبدالمجید وفتحعلی خان افسران هندی که امیر شیر علی خان در هنگام سفر هند با خود بکابل آورد وایشان را در تعلیم وتربیه اردوی افغانی دست داد. حتی یکی از جنرالهای اردو درکابل کریم بخش هندوستانی بود. اردوی منظم افغانی در زمان امیر شیرعلی خان مشتمل بود بر ۵۷ غند پیاده نظام (مساوی ۳٤ هزار وچند صدنفر) ،۲۰غندسوار ہ (۱۱هزار وچند صدنفر) و۲٦ باتریه توپ کوهیوسواری وفیلی ۱۵۰۰ نفر). رویهمرفته این اردوی تقریبا ۵۰ هزارنفری ومنظم که بشکل عمری ودایمی استخدام میشد، درکابل وننگرهار، پاکتیا وقندهار ، هرات ومیمنه ، بلخ ونقاط سرحدی افغانستان مقیم بود. معاش افراد پیاده اردو ماهانه هفت روپیه بود که از خزانه دولت نقد پرداخته میشد. ازافراد سواره معاش اسپ برمعاش فرد افزو ده میگردید که اغلب دو چند معاش پیاده میشد . در اردو مثل دربار یونیفورم (کلاه، پتلون، کرتی وبالاپوش) قبول شد. روی همرفته اصلاحات زمان امیر شیرعلی خان برقدرت اقتصادی وقدرت دولت افزود . دولت برتانیه با افزونی این قدرت مخالف بود .

امیر شیرعلی خان بغرض تمرکز دولت مرکزی در سال ۱۸۷۳ توسط نایبمحمد علم والی بلخ، آخرین حاکم محلی میمنه (میرحسین خان) راکه هنوز شبه خودمختاری محلی را حفظ میکرد، قهرا در پایتخت آورد و آنولایت را زیر اداره مستقیم دولت مرکزی قرار داد. نایب محمد علم فیودالهای محلی کوچك را تحت فشار گرفت وپول زیادی از این راه اندوخت . این والی در زرع اراضی خود از تحمیلات بیگاری دریغ نکرد ومحصولات زمین خود را بالای افراد سپاه بفروخت . او ازاین تجارت سود شخصی بسیار برده همچنین او برای حفظ جان خود یك کندك سواره بنام «رساله پری» تشکیل نمود. وقتیکه نایب محمد علم بکابل احضار شد، خواست بواسطه تقدیم تحفه ها بدربار (طلا واسپها) خودش را ازمظالمی که کرده بود تبرئه نماید . ولی اتفاقا در اثر ضربت لگد اسپی بیمار شد و در ۱۸۷٤ بمرد. همین شخص شدید بود که در تامین بدخشان وسرکوبی فیودالهای محلی فعالیت بسیاری نشان داد .

دوره تجاوز سیاسی انگلیس : سیاست خارجی امیر شیر علی خان صلحخواهانه ومسالمت آمیز بود . او دعوی ارضی باهیچ همسایه حتی انگلیسها نداشت . هدف اساسی او حفظ تمامیت خاکهای موجوده افغانستان بود وبس. زیرا امیر شیرعلی میدانست که هرگونه تصادمات سیاسی ونظامی بادول همسایه مانع اجرای نقشههای اصلاحی اودر افغانستان وباعث ضعف دولت او میشد ، پس صادقانه از سیاست مسالمت آمیز پیروی میکرد وجزء احترام استقلال افغانستان ازهمسایهها چیز دیگر نمیخواست . درحالیکه روسیه وایران نیز (به اسثنای قضیه سیستان) در صد د مزاحمت به این سیاست افغانستان نبودند. واما دولت انگلیس چنین چیزی نمیخواست زیرا اساسا «علت» تجاوز نظامی انگلیس رادر افغانستان (جنگ اول) هنوز زنده و پایدار تلقی میکرد . این «علت» همان تخیل تسلط بریکی از مهمترین سنگر های نظامی آسیای وسطی یعنی کوههای هندوکش بود. انگلیسها این سلسله کوههای بزرگ را «سرحد علمی» هند انگلیسی نام گذاری کرده ویکبار برای رسیدن به این

«سرحد علمی» (!) تقریبا ۴۰ سال پیشتر ، ۴۰ هزار عسکر وافسر خود را در افغانستان از دست داده بودند. اما این شکست نمیتوانست نصب العین اساسی انگلیس را ازبین ببرد. منتهی در انگلستان برای تامین این مقصد دونظریه وجود داشت. یکی نظر حزب لبرال بود که میخواست باطرد نظریه حمله در افغانستان ، به جلوگیری از نفوذ روس دراین کشور بپردازد ودر عمل افغانستان راتحت نفوذانگلیس قرار دهد. گلیدستون رهبر این پارتی بود. نظر دوم مخصوص حزب محافظه کار بودکه سیاست پیشروی «فارووردپالیسی» را در افغانستان با اشغال قندهار وهرات تعقیب میکرد . این کشمکش سیاسی لندن وقیام ملی هند سبب شدکه از ۱۸۵۷ تا ۱۸۷٤ حکومت انگلیس موقتا فشار بیشتری در افغانستان وارد نکند. ولی این‌سیاست دیر نپائید ودر ۱۸۷٤ به‌سیاست پیشروی مبدل شد تا آنکه به جنگ دوم انگلیس وافغان منجر گردید .

وقتیکه امیر شیرعلی خان در ۱۸٦۳ پادشاهی خودش را اعلام نمود، انگلیسها بشکل تماشاچی باقیماندند. ولی همینکه جنگهای داخلی افغانستان مشتعل گردید وامیر شیرعلی خان در هرات رفت، انگلیسها در ۱۸٦۷ نوته دادند که اگر امیر تمایلی به ایران نشان دهد حکومت انگلیس علنا به‌تقویه رقبای امیر (برادران و برادر زاده هایش) خواهد پرداخت . در حالیکه امیر شیرعلی خان باقوت داخلی خود این خانه جنگی ها را خاتمه داده ودر ۱۸٦۸ از تاجپوشی دوم خود به‌حکومات‌انگلیسی هند وروسی آسیای مرکزی اعلام نمود. اینبار انگلیسها در ۲ نوامبر ۱۸٦۸ جواب مثبت دادند وتهنیت گفتند وهمچنین دوازده هزار تفنگ وششصد هزار روپیه تحفه فرستادند . زیرا انگلیسها دیدند که سلطنت امیر شیرعلی خان مسلم گردیده است. پس درسال ۱۸٦۹ اورا درهند دعوت نمودند تاحساب آینده را بگیرند. متعاقبا لاردمیو عوض لارنس به‌هند رسید واین دعوت تکرار شد. این وقت کابینه لبرال گلیدستون رویکار بود .

امیر شیر علی خان باسید نور محمد شاه خان، جنرال حسین علی خان ،ارسلاح خان، عصمت الله‌خان ، مرزا محمدنبی دبیر، شاه آغاسی شیردل خان، شهزاده عبداله کوچك ویك فرقه عسکر به‌هند رفت ودر ۲۷ مارچ ۱۸٦۹ در امباله بالاردمیو ملاقات ومذاکره کرد. امیرکه میدانست معاهدات پدرش (۱۸۵۵ و ۱۸۵۷) دست وپای افغانستان را درمقابل انگلیس بسته است، در اولین صحبت خود اعلام کرد که : برای تصدیق معاهدات پدر درهند نیامده است. سید نور محمد شاه پروژه جدیدی به‌هیئت انگلیسی (میو وایسرا، دنیپر سپهسالار وستین کار وزیر خارجه هند) پیش کرد. امیر شیرعلی خان هم برای عقد یك‌قرار داد جدید باحکومت انگلیس حاضرشد. دراین مسوده در عهد نامه‌های امیر دوست محمدخان چنین تعدیلاتی بعمل آمده بود: دوستی دولتین دوجانبه بوده، دوست ودشمن یکی دوست ودشمن اندیگری است ــ درموقع خطر (حمله احتمالی خارجی درهند) مشوره هردو دولت مدارا اعتبار است ــ انگلیس افغانستان مدافع را باسلحه وپول کمك خواهد نمود ــ افغانستان ازانجنیران انگلیسی استفاده خواهد کرد ــ مگر گرفتن کمك نظامی از انگلیس بسته به اراده پادشاه افغانستان است ــ کمك انگلیس به افغانستان مستمر ودایمی خواهد بود ، البته دروقت خطر طبق تعیین امیر افغاستان این کمك افزون خواهد شد ــ دولت

انگلیس سلطنت افغانستان را در خانواده امیر شیرعلی خان با شناختن ولایت عهدی سردار عبداله خان پسر امیر تصدیق مینماید.

اما حکومت انگلیس که دست آزاد در افغانستان میخواست وبر معاهدات یك جانبه امیر دوست محمدخان تکیه میکرد، ازقبول چنین قرار دادی سرباز زد، زیرا دیگر حرفی از حمایت سیاسی افغانستان در این پروژه وجود نداشت. پس لاردمیو لزوم عهد نامه جدید را ردکرد وبرای بدست آوردن فرصت عجالتا مکتوبی به‌عنوان امیر شیرعلی خان نوشت وگفت: دولت انگلیس درامور داخلی افغانستان مدا خلـه نمیکند - اقدامات مخالف سلطنت شمارا ناگوار تلقی مینماید -برای تقویه سلطنت شما وقتا فوقتا امـداد خواهد نمو د - همچنین حـکو مـت انگلیس د ر بـلا د افغانستان نماینده اروپائی (انگلیسی نژاد) تعیین نخواهد کرد.

امیر شیرعلی‌خان درك کردکه انگلیسها نمیخواهندباعقد قراردادآبرومندانه خود شانرا پابند سازند. لهـذا هیچ‌نگفت وبعداز معاینه یك‌نمایش نظامی انگلیس بـه افغانستان برگشت. امیر شیرعلی خان درکابل ازنماینده موقتی ایران مرزاابوالحسن خان به‌خوشی استقبال نمود، وهم سفیر انگلیس عطامحمد خان درکابل وارد ومقیم شد. درهمین سال بودکه مـذاکرات انگلیس وروس بالای قضیه بیطرفی افغانستان شروع شدوتاسال ۱۸۷۳ دولت روس قبول‌کرد که افغانستان را خارج منطقه نفوذ خود بشناسد وسرحد شمالی افغانستان را ازسر قول تاقریه خواجه صالح قبول و مناطق ساحل چپ دریای آمو را ازبدخشان تامیمنه جز ء اصلی خاکهای افغانستان اعتراف نمود. معهـذا انگلیسها از فشار مخفی وعلنی خود در افغانستان نکا ستند وبعد ها فعالیت های سیاسی خودرا تشدید نمودند. این فعالیت های مخرب‌بواسطه اشتباهات امیر شیرعلی خان پیشتر میرفت وآن اینکه امیر در خط سیاست خوشبا ور وبی ا حتیاط بود. اوعقیدتاً به‌مسلمانهای هندی اعتماد برادرانه داشت ولهـذا بزودی دربار او مرکز فعالیت جاسوسی دولت انگلیس گردید، قاضی قادر وجاسو س مشهور درقضایای سیاسی واداری، افغانستان دست یافت، وافسران هندی در اردوی‌افغانی نفوذ رسمی حاصل کردند، از قبیل جنرال کریم‌بخش، سردار بهادرغلام‌نقشبند، فتح علی وعبد المجید. بعلاوه درنفس خاندان امیر عناصر انگلیس پرست موجودشد چون سردار ولی محمدخان لاتی وسردار محمد حسن خان وسردار محمد اسلم خان برادران امیر وسردار شیزعلی خان بن سردار مهر دل خان وسردار عبدالله خان‌بن سلطان احمدخان بنی اعمام امیر ویکعده سرداران دیگر. چنانیکه سردار محمداسلم خان دریك فرصت نازك خانه جنگی سپهسالار کاری امیر فرامرز خان رابکشت، و سردار محمدحسن خان وسردار محمد حسین خان درارگ بالاحصار توطئه‌کردند که امیر را دریك مهمانی برادرانه با مهمانخانه یکجاتوسط پیپهای باروت درهوا بپرانند. سردار محمد اسمعیل خان برادرزاده امیر بانماینده انگلیس «منشی بختیار هندی» بساخت ودر داخل پایتخت علم بغی برافراشت. سردار ولی محمدخان وسردار شیرعلی خان کسانی بودند که‌علناً برضدمردم‌ودولت‌افغانستان‌بطرفداری‌قشون‌انگلیس‌جنگیدند وولایات قندهاروکابل‌رابدشمن‌سودانمودند. معهذاامیرشیرعلی‌خان‌تاآخر عمرازخاندا ن پرستی بازنماند. یکی ازحکام مشهور اوسردار فتح محمدخان برادر زاده اش درهرات بود که بقول یعقوب علی خافی (جلداول ص۱۶۵ پادشاهان متأ خر) هر لباسیکـه میپوشید بوزن پنج من هرات گلا باتون کارشده بود و جـز ایـن‌کـار ی از ا و ساخته نبـود.

امیرشیرعلی خان اشتباه مهمی که درسیاست خارجه مینمود این بود که او سیاست استعماری اروپائی هارا مردانه تلقی میکرد، واین تلقی پایه پالیسی خارجی

اورا تشکیل مینمود . او ازدولت انگلیس همیشه شکر رنجی داشت که چـرا درفلانه قضیه دروغ گفته واز قرار دادهای امضا ء شده سر باز زده است .

همچنین او همیشه بدولت زاری روس اعتماد داشت که دروغ نمیگوید واز قو ل خود بر نمیگردد. لهـذا درسنجش های خود خطاکرد. امامهمترین اشتباه امیرشیرعلی خان درطول زندگی این بود که اوهنگام خطر خارجی اعتماد خودرا بالای ملت‌شکست ناپـذیر افغانستان باخت. همین اشتباه بودکه تمامیت ارضی واستقلال افغا نستان را در خطرانداخت . یکی از اشتباهات سیاست داخلی امیر شیرعلی خان این بود که او باوجود فرزندان بزرگی که داشت چون سردار محمد یعقوب خان (آنوقت‌هنو ز شخصیت او ازبین نرفته بود)و سردار محمد ایوب خان، طفل کوچك هفت ساله خودش را «ولیعهد افغانستان» اعلان کرد، زیرا مادر اورا از زنان دیگر خوددوست‌تر داشت. این قضیه سبب شدکه درسال ۱۸۷۰ سردار محمدیعقوب خان ازپایتخت‌فرار کرد وهرات رابکمك مردم بگرفت وسردار فتح محمدخان حاکم هرات را در رزم بکشت . **انگلیس ها بسرعت ازاین جریان داخلی استفاده کرده وبه‌تحریك محمد** یعقوب خان پرداختند ، چنانیکه قشون امیر شیرعلی خان بقیادت سپهسالار فراموز خان همینکه برای سرکوبی سردار محمدیعقوب خان در اسفزار رسید، سپهسالا ر به‌توطئه جنرال کریم بخش هندوستانی وسردار محمد اسلم خان برادر امیر کشتـه شد وکریم بخش مقام وکالت سپهسالار را دردست گرفت. سردار محمد اسلم خان ازطرف قشون دستگیر ودرکابل اعزام ومحبوس شد. برادران محمد اسلم خان به حمایت اوبرخاستند وبرای کشتن امیر شیرعلی خان توطئه کردند. امااین تو طئه مکشوف وبرادران محمد اسلم خان محبوس گردیدند . بعدها محمد اسلم خا نومحمد حسین خان بدست دو بـرادر دیگر خود محمدحسن ومحمد صالح خان درزندا نامیر کشته شدند .

سردار محمدیعقوب خان که این کشمکش را درسلطنت پدر بدیـد از کـرده پشیمان شد وبکابل آمد وتسلیم پدر گردید. اما شیرعلی خان اورا در ۱۸۷۲ د ر زندان بالاحصار به سختی محبوس نمود، زیرا نارت بروك وایسرای هند دراین مورد نامه‌ئی به امیر فرستاده وگفته بودکه : امیدواریم شما آن عهدی راکه کرده ایـد و طبق آن محمدیعقوب خان‌ازهرات بکابل آمده، نشکنید.دراینصورت شمانیك نام‌مانده ودوستی انگلیس راباخود خواهیدداشت . تردیدی نیست که‌این نامه بمقصد اشتعال درخانواده شاهی افغانستان نوشته‌شده وفاقد اعتبار بود. زیرا سردار محمدیعقوب خان هنوز هیچگونه سازشی به انگلیسها نداشت. ولی امیرشیرعلی خان را این‌نا مه مشتبه ساخت وبه فرزند آنقدر سخت گرفت که‌قوای روحی وجسمی اوتباه وبیك‌مرد شکسته وازبین رفته‌ئی تبدیل شد. درهرحال امیر به نارت بروك نوشت که: مـن نمی فهمم شماچرا سپارش پسر مرامیکنید ؟ پسری که اعمالش سبب انفعال من است. محمد ایوب خان نیز درهرات به حمایت برادر محبوس قیام کرد ،ولی امیر شیرعلی خان سپاهی سوق‌واورامغلوب نمود. این سردار نیز به آیران فرار کرد و مجدداً اختلاف خانگی تازه گردید.

درعین حال قضیه تجاوز ایران درسیستان افغانی ونزاع سرحدی در خط جنوب مغربی افغانستان پیش شد. دولت انگلیس که باهردو کشور افغانستان وایران سرو کار داشت وایران طبق معاهده پاریس (۱۸۵۷) منعقد باانگلیس مجبور بودکه د ر قضا یابین افغانستان وخودش ،حکمیت انگلیس را بپـذیرد ، لهـذا حکومت انگلیس در قضیهٔ سیستان نیز«حکم»تعیین گردیدوهیئت «گولت‌سمت‌وریچاردپالك »در۱۸۷۲وارد سیستان شد. سید نورمحمد شاه خان فو شنجی در این قضیه افغانستان رانمایندگی میکرد ونماینده ایران مرزا معصوم خان وباز مرزا ملکم خان بود.سیستان که آبخوره

از دریای هلمند داشت ، جز وادی هلمند محسوب شده بواسطه یك سلسله جبا ل ازکشور ایران جداگردیده ودرتاریخ بیشتر از یکهزار سال زیاده تر متعلق افغانستان وجزء اداره ولایت هرات ولاش وجوین افغانی بود. خصو صا که ازوقت احمدشاه ابدالی سیستان جز لا ینفك افغانستان بشمار میرفت .مگردر حین اختلال دا خلی افغانستان قسمتی از آنرا ایران (به‌تحریك انگلیس)اشغال کرد وبه قاین ضمیمه ساخت . ازآن بعد دعوی سیستان پیش‌شد. هیئت گولد سمت بعداز مذاکرات بسیار بانماینده افغانی وایران بالاخره فیصله خودرابنفع ایران وضرر افغانستان صا د ر کرد. طبق‌این فیصله ایران بعلاوه تصاحب بهترین قسمت سیستان ، در طول ۵۰ میل درآب هلمند افغانستان نیز شریك گردید البته اعتراضات سید نورمحمد شاه‌در این مورد بی جواب گـذاشته شد واو خواهی نخواهی در تهران رفته قرار دادگولـد سمت رامبادله نمود. امیرشیرعلی‌خان‌ازاین حکمیت انگلیس برنجیدودر کشیدگی‌های سیاسی بین افغانستان وانگلیس أفزود .

در ۱۸۷۳ حکومت انگلیس بغرض مفاهمه‌ورفع کشیدگی سیاسی ناشی‌ازحکمیت گولد سمت ، از امیرشیرعلی خان دعوت رسمی بمسافرت درهندنمود . ولی امیربارای گیری از اعضای دربار سفر خودش را درهند ویاآمدن نماینده انگلیس را درکابل رد کرد وفرستادن نماینده خودرا درهند وعده داد. اینست که‌سید نورمحمد شاه خا ن مرد مجرب دربار کابل در اپریل ۱۸۷۳ عازم سمله شد. درماه جولائی مـذاکره اوبا نارث بروك گورنر جنرال‌وایچسن وزیرخارجهٔ‌هندآغازگردید. حکومت‌انگلیس‌پیشنهاد میکرد که دولت‌افغانستان درسیاست خارجی خود باید از دولت‌انگلیس مشوره بگیرد وهم‌برای معاینه سرحدات افغانستان یك هیئت موقتی انگلیس را ودر بلخ وهرات وقندهارونمایندگان سیاسي ونظامی انگلیس را بشکل دایمی قبول کند. دربدل آن دولت انگلیس حاضر است‌که درصورت حمله خارجی درافغانستان امداد نماید وایـن امداد بسته بقضاوت انگلیس خواهد بود. نماینده افغانی این‌پیشنهاد انگلیس را رد وتصریح کردکه دوستی انگلیس باپادشاه افغانستان تضمین شود وهمچنین امـد اد انگلیس مربوط به مطالبه وتعیین امیر شیرعلی خان باشد. راجع به اقامت‌نمایندگان انگلیس در ولایات افغانستان گفت که این مربوط به شخص امیر است . پس انگلیسها درسپتمبر نامه ئی به امیر شیرعلی خان نوشته ومطالبات خودرا دران تـذکر دادند وهم تقدیم پانزده هزار تفنگ ویك ملیون روپیه امدادی راپیش کشیدند .نماینـد ه افغانی بدون آنکه قرار قطعی داده باشد قبلا در اگست به افغانستان برگشته بود . امیرشیرعلی خان گرچه تفنگ های امدادی راقبول کرد اماامداد نقدی رادر هند معطل نمود ونگرفت . همچنین اوپیشنهاد ات انگلیس رامبنی برمحدود ومشروط بود ن روابط خارجی افغانستان واقامت نمایندگان انگلیسی درشهر های کشو رنپذیرفت.

متعاقبا در همین سپتمبر نارث بروك به امیر شیرعلی خان نوشت که درنتیجه مـذاکرات انگلیس وروس ،دولت‌روس‌موافقت‌کرده است که ادعائی دربدخشان‌افغانستان نداشته وآنرا جزء خاك افغانستان بشناسد . لارد اجازه عبور دونفر نماینده انگلیسی را ازراه افغانستان به‌هنـدـدرمراجعت ازروسیه وایران- نیز از امیرشیرعلی خا ن خواهش کرد. اماامیر شیرعلی‌خان این‌تقاضای‌آخری نارث بروك رارد‌کردوبربدگمانی های سیاسی طرفین افزود .

در سال ۱۸۷٤ دولت روس اشغال خیوه را تکمیل کرد و در انگلستان طرح «فاروردپالیسی» در محاذ افغانستان تصویب شد . در حالیکه پیشنهاذ این پیشروی از سال ۱۸۶٥ از جانب طرفداران آن (از قبیل‌لارنس،لمسدن ورابنسن) بعمل آمده‌بود. در ۱۸۷٤، بارتل فریزر لزوم نفوذ سیاسی انگلیس‌را درافغانستان‌طرح‌کرد. از این بعد دستگاه سیاسی و نظامی انگلیس در برابر افغانستان بشکل تازه وجدی تـری

بکار افتاد . صدر اعظم انگلیس دیزرائیلی ووزیر هند سالسبری ،وایسرای آینده هند لارد لیتن را موظف بتطبیق این طرح جدید در افغانستان نمودند . انگلیسها نخست در ۱۸۷۵ توسط ج.ب. کالی با خان قلات عهدنامهٔئی خفیه ببستند . متعاقباً قلات و کویته را مرکزنظامی بساختند و قندهار تحت آتش مستقیم انگلیس قرار گرفت . در حالیکه طبق معاهده ۱۸۴۱ بامیر نصیر خان والی قلات، کویته و شال جز افغانستان باقیمانده بود . البته‌امیرشیرعلی خان از این روش انگلیس که بدون اطلاع او بعمل آمده بود آشفته تر گردید ، و در ۱۸۷۶ دعوت وایسرای هند را در مجلس لقب‌گذاری ملکه انگلیس (امپراتریس‌هند) در هندوستان رد نمود ، زیرا این مجلس مخصوص شهزاده‌گان هند بود ، نه از پادشاهان مستقل کشور های خارجی .

متعاقباً لیتن وایسرای جدید هند ، در همین سال نامهٔئی به امیر شیر علی خان نوشت که یك‌هیئت انگلیسی بریاست‌پیلی بغرض مذاکره در کابل می آید . امیر شیر علی خان‌بامذاکرات انگلیس آشنا بود و میدانست که در هر مذاکره.او حلقه های سیاسی بشکل دامی گسترده است که سعی میشود طرف را در یکی نی در دیگر آن گیر اندازند .پس‌امیر این‌پیشنهاد لیتن‌را رد نمود و گفت ورود هیئت انگلیسی در کابل مواجه با خطر از طرف‌مردم‌خواهد گردید. وایسرای هند که چنین‌دیدعطامحمد سفیرخودرا احضار کرد. عطا محمد به‌لیتن توضیح نمودکه پادشاه‌افغانستان‌به سبب های‌ذیل ازحکومت انگلیس ناراض و آزرده است :

(حکمیت انگلیس را در مورد سیستان به ضرر افغانستان میداند . اشغال‌کویته را از طرف انگلیس، تجاوزانگلیس بیك پارچه خاك افغانستان تلقی میکند . حمایتی که‌انگلیس ازسردار محمد یعقوب‌خان پسرامیر نشان‌داده است،مداخله انگلیس‌درامور داخلی افغانستان میشمارد. از جریان مذاکرات و روش انگلیس در کانفرانس سمله متاثر است . طرز مکاتبه و مخاطبه کمشنر انگلیسی پشاور را غیر مودبانه میداند.)

عطا محمد گفت که امیر شیرعلی خان خواهان مطالب زیر است:

(نماینده انگلیسی نژاد دٰرافغانستان نیاید . در امور داخلی کشور او مداخله نشود .قرارداد های‌سابق انگلیس و افغان بشکل دوجانبه و اتحاد دفاعی مشترك تعدیل وتجدید گردد .یعنی درعوض جملهٔ «دوست ودشمن برتانیه ، دوست‌ودشمن افغانستان است» این عبارت آورده شود :

«دوست‌ودشمن‌هردودولت، ،دوست‌و دشمن هر دودولت شناخته میشود.» در مکاتبات القاب و عناوین شاهانه نسبت به پادشاه افغانستان استعمال‌شود.)

لیتن بمقتضای سیاست پیشروی میخواست‌که بنام جلوگیری از نفوذ دولت روس ، قشون انگلیس در کوه های هندوکش و قلب افغانستان مستقر گردد و در قندهار هرات و بلخ نفوذ انگلیس محکم‌شود.اوکابل‌وغزنی رامثل کویته میخواست بشکل‌پایگاه‌های‌نظامی انگلیسی در آورد ،شنوار و مهمند را از ننگرهار مجزا سازد ، پیشین و سیبی عوض قندهار به «بلوچستان انگلیسی» ضم شود ، و شاهراه های خیبر و کرم و بولان در دست انگلیس باشد . زیرا لیتن اصلا بوجود یك دولت افغانستان بیطرف عقیده‌نداشت‌و میگفت که افغانستان یابدولت انگلیس تکیه کند و یا بدولت روس ، در غیر آن این مملکت باید تجزیه و تقسیم گردیده بکلی از بین برده شود . لهـذا لیتن به‌عطامحمد گفت که امیر شیرعلی خان خواهان حفظ موازنه‌بین روس و انگلیس است و میگویدکه من زیر نفوذ هیچ‌کدام آنها نمیباشم ، در حالیکه افغانستان ازدانه گندمی بین دوپلهٔ آسیا بیش نیست وگرانیها بخواهند، افغانستان در دمی‌از صحنه جهان محو میشود . پس به عطا محمد خان هدایت داد که مطالب‌ذیل را بشکل اخطار به‌امیرشیرعلی خان خاطر نشان نماید :

(افغانستان بدون اطلاع بدولت انگلیس بادول خارجی مخصو صاً روسیه‌ارتباطی

بهم نرساند . اقامت نماینده‌گان‌انگلیسی نژاد را در کابل و هرات و سرحدات‌کشور بپذیرد . راه رفت و آمد مامورین انگلیسی‌را در افغانستان با قبول مسئولیت حفاظت ایشان باز گذارد . هیئت های اعزامی انگلیس وقتاً فوقتاً اجازه ورود در افغانستان داشته باشد . پادشاه افغانستان به همسایه های خود- مطلب از اراضی مغصوبه افغانستان ازطرف انگلیس در جبهه شرق کشوراست -حمله‌ننمایند.انگلیس سرحدات افغانستان راحفظ وسپاه اوراتقویه مینماید.)

لیتن گفت که اگر امیر شیر علي خان این شروط را میپذیرد ، پس نماینده‌خودرا برای مذاکره به پشاور بفرستد ، وگراین شروط را نمی پذیرد ، اعزام نماینده لازم نیست ،در آنصورت دولت انگلیس با دولت روس مذاکره و موافقه خواهد کرد تا افغانستان از روی نقشه جهان محو گرددو روسیه برای چنین موافقتی بهتر از امیر شیر علی خان حاضر است . امیرشیرعلی خان بعد از اظهارات عطا محمد سفیر انگلیس تمام مقاصد سوءودامنه دارانگلیس‌را درك كردوازموافقت‌و دوستی آبرومندانه دولت انگلیس بکلی مایوس گردید .امیر به عطا محمد گفت که افغانستان چنانیکه لیتن گفته دانه گندمی بین دوپله آسیانیست ،بلکه افغانستان شاهین ترازو بین دوپله ترازو ست که‌بهر پله ئی میل‌کند، پله دیگرراپهوا میبردارد .

معهذا امیر شیر علی خان کوشش آخرین خود را بخرچ داد تا اگر بتواند در نقشه دشمنانه انگلیس تعدیلی بعمل آید . لهذا در جنوری ۱۸۷۷ یك هیئت سیاسی بریاست سید نور محمد شاه خان صدر اعظم بنام مذاکره در پشاور فرستاد . عضو مهم این هیئت میر اخور احمدجا نخان بود . این هیئت‌را در پشاور پیلی نماینده و ایسراپذیرفت و مذاکره آغاز گردید . پیلی شرایط سابق الذکرلیتن را پیش کشید . صدر اعظم اقامت نمایندگان انگلیسی را در افغانستان رد کرد وگفت مردم افغانستان وجود نماینده انگلیسی نژاد را در کشور خود خطر استقلال ملی تلقی مینمایند . پیلی گفت اگرشرایط انگلیس پذیرفته نشود، درآنصورت برتانیه خودش راتنها پابند معاهده ۱۸۵۵(منعقد با امیر دوست محمد خان) میداند و بس ، و هم برای حفظ هند بدون مشوره با امیر شیر علی خان دست به‌اقدامات مقتضی خواهدزد . صدر اعظم میدانست که مطلب او از اقدام مقتضی ، مداخله در قندهار و هرات است . زیرا هنگام عقد معاهده ۱۸۵۵ هنوز این ولایات جز قلمرو تحت نفوذ امیر دوست محمد خان شناخته نشده بود . پس جواب‌داد که بر علاوه معاهده۱۸۵۵ معاهده ۱۸۵۷ نیزموجود است که در ماده هفتم‌آن گفته شده :در افغانستان بدون یکنفر نماینده غیر انگلیسی (مسلمان) دیگر مامور از انگلیس نخواهدآمد -واین ماده تاکنون منسوخ نشده‌است، همچنین وعده کتبی لارد میوحاکم هند موجود است که وعده داده است برتانیه در آزادی و خود مختاری تمام افغانستان هیچ نوع مداخله‌نمینماید . لارد نارت بروك نیز نوشته داده است که سرحدات افغانستان از طرف روس و انگلیس‌شناخته و تصدیق شده است . پس حکومت افغانستان متیقن گردید که در قلمرواو - چنانچه لارد گرانویل حدود آنرا درنامه ۱۷ اکتوبر ۱۸۷۲ خود معیین‌کرده است، هیچ‌حکومت خارجی مداخله نمیکند . آیا معنی تمام این مکاتیب این‌بود که انگلیس بخواهد خودش در حدود معین شده افغانستان حکومت براند ؟

این مذاکرات صدر اعظم افغانستان با نماینده انگلیس از ۳۰ جنوری ۱۸۷۷ تا اواسط مارچ طول کشید و در طی مذاکره صدر اعظم ثابت نمود که اصرار حکومت‌هند در اقامت‌نماینده های انگلیسی نژاد بضرر شاه و حکومت انگلیس است ، و برای‌حفظ ارتباط طرفین نماینده مسلمان‌انگلیس خوبترازعهده‌کار بدرشده‌میتواند. پیلی‌برای‌حق داشتن حکومت انگلیس در تعیین هیئت های انگلیسی در افغانستان معاهد ۱۸۵۷و تعهد امیر دوست محمد خان را پیش کشید . صدر اعظم جوا بداد که آنوقت انگلیس

با ایران در حالت جنگ بودوامروزجنگی دربین نیست که وجود هیئت های انگلیسی را در افغانستان التزام کند . پیلی گفت در صورت رد شدن این خواهش وایسرا دیگر در موقع خطر داخلی و خارجی امدادی از جانب انگلیس بعمل نخواهد آمد . صدراعظم گفت این روش نیز متناقض مواد قرار داد های سابقه است . پیلی گفت پس طرح کردن بقیه مواد پیشنهادی وایسرا بیسود است . صدر اعظم جواب داد که امید است دولت برتانیه اساسات گذ اشته شده گذشته را شرافتمندانه حفظ نماید .

به اینصورت به غرض استهدا ازدولتین مجلس مذاکره ملتوی گردید ولیتن در ۱۵ مارچ به پیلی خبر داد و گفت که :(اگر امیر شیر علی خان خودش را از وجود نماینده برتانیه در کابل محروم میسازدجای تاسف است ، افغانستان در عهد این پادشاه متوقف مانده و اوضاع مردم مشکوك و شورشی ووضع حکومت ضعیف است ،معهذا برتانیه مایل نیست که قرار داد جدیدی بر یك همسایه دل ناخواه خود تحمیل کند ، گرچه قرار داد های قدیم کهنه شده و اعتبار خود را باخته و گرقرار داد جدیدی امضا نشود طرفین بموقعیت سابق خود بر خواهند گشت ، منتهی امیر باید متوجه باشدکه علام قبول نماینده انگلیسی دال بعدم دوستی اوبمقابل برتانیه خواهدبود. همچنین روش امیر شیر علی خان در عدم قدر دانی ا زامداد برتانیه و امتناع از عبور افسران انگلیسی ازراه افغانستان وتحریك امیر بنام جهاد درکشور همه دلیل بر نظر غیردوستانه امیر است . با این مراتب برتانیه در مقابل افغانستان خیال دشمنی و مداخله در امور داخله آن ندارد و تازمانیکه امیر شیر علی خان پا بند قرار داد های سابقه باشد استقلال و حکمرانی او با نزاکت احترام خواهد شد.)

صدر اعظم گفت که راجع به عقد یك قرار داد جدید باید پرسید چه تفاوتی بین قرار داد قدیم وجدید خواهد بود . اگر تفاوتی در بین نباشد تجدید آن بیسود است و اگر تفاوتی داشته باشد اعتماد مشکل است که این قرار داد جدید نیزمانند قرارداد های سابق باز منسوخ نشود . پیلی گفت قرار دادجدید از آن جهت که امیر افغانستان از مذاکرات امباله و سمله ناراض است. صدرا عظم جواب دادکه برعکس شاه از آ ن مذاکرات کمال رضائیت دارد .

در طی همین مذاکرات بود که صدر اعظم ناگهانی در بستر نزع افتاد و در ۲۶ مارچ ۱۸۷۷ بشکل مرموزی چشم از جهان پوشید. و افغانستان یك سیاستمدار صادق و مجرب و آگاه از رموز سیاست برتانوی را از دست داد . لارد لیتن که منتظر فرصد بود به عجله ختم کانفرانس پشاور را یك جانبه اعلان کرد . امیر شیر علی خان میت صدر اعظم را توسط ولیعهد استقبال کرد ودر قبرستان «شهدای صالحین» کابل دفن نمود .

ا ز این بعد یك خاموشی خطرناکی در روابط افغانستان و انگلیس پیدا شد ، زیرا حکومت انگلیس برای جنگ دوم با افغانستان تیاری میگرفت . اما امیر شیر علی خان کانفرانس پشاور را خاتمه نیافته تلقی کرد لهذا هیئت مستوفی حبیب الله خان را (این شخص در عوض سید نور محمد شاه صدر اعظم افغانستان گردید)اعزام نمود که مذاکرات پشاور را ادامه دهد . میرزا شاه محمد خان وزیر امور خارجه افغانستان عضو این هیئت بود .هیئت در سر حد افغانی رسیده بود که لوئیس پیلی ختم کانفرانس را - طبق تلگراف ۳۰ مارچ ۱۸۷۷ لارد لیتن- به اطلاع مستوفی رساند و مستوفی بکابل برگشت .

سال ۱۸۷۷ بین افغانستان وحکومت انگلیس با سردی گذشت، در حالیکه انگلیس بطور غیر مستقیم داخل فعالیت سیاسی بود . از آنجمله یکنفر نماینده دولت ترکیه عثمانی وارد کابل شد و سعی بسیار کرد که امیر شیر علی خان به تقاضاهای دولت انگلیس جواب مثبت داده و ازتماس سیاسی با دولت روسیه بپرهیزد . زیرا در

این وقت دولت زاری روس بزرگترین دشمن ترکیه بود و در جنگ‌یکه بین طرفین در ۱۸۷۷ واقع شد روس تا نزدیك اسلامبول رسید و سلطان عبدالحمید مجبور به امضا معاهده سان ستیفان در جنوری ۱۸۷۸وقبول حاکمیت روس در شبه جزیره بالقان گردید . اما دولت انگلیس به اتفاق دول اطریش والمان ، روسیه را مجبوربه تجدید نظر بر معاهده سان ستیفانو درکنگره برلین نمود . دولت روس که خودرا در چنین موقعیتی احساس کرددر صددشد وسایل تهدیدی برای انگلیس در جبهه‌هندوستان فراهم کند واز فشار کنگره برلین نسبت به‌خود بکاهد. این‌است‌که متوجه‌افغانستان ناراض ازانگلیس گردید . نماینده ترکیه برای جلوگیری ا زهمین تلاش روسیه وارد افغانستان شد و به مذاکره پرداخت . البته این‌تنها مذاکره و آنهم از راه بسیار دور بود و نتایج عملی در پی خود نداشت . پس نماینده مذکورکه موقف افغانستان را در برابر انگلیس مثل موقف ترکیه در برابر روس یافت ، متاثراً ا زافغانستان برگشت .

اما دولت روسیه به سیاست خوددوام‌داد. نخست‌درسال ۱۸۷۸ دونفر نماینده مسلمان او به در بار امیر شیر علی خان آمد و دم از دوستی دولتین زد . امیر شیرعلی خان باآ نکه‌ازدولت انگلیس مایوس بود این نماینده گان روسی‌را رد نمود .متعاقباً حرکات نظامی روس در آسیای مرکزی توأم با افواهات حمله به‌هندوستان آغاز گردید. در ۲۲جولائی همین‌سال هیئت ستولیتوف بکابل رسیده و مذاکره آغاز شد . در حالیکه در ۱۳ جولائی یعنی نه روز پیشتر از رسیدن هیئت روسی بکابل ، بین روسیه و ترکیه مصالحه بر قرار و معاهده برلین امضا شده بود. یعنی دیگر علت اصلی فرستادن این هیئت‌به‌افغانستان وجود نداشت و روسیه مجبور نبود که به مانوره های سیاسی‌ونظامی خود دوام دهد . معهذا تا زمانیکه استولیتوف از قضایای جهانی‌آگاه میشد و هدایات تازه از روسیه میگرفت ، مذاکرات بین او و کابل دوام داشت . نتیجه این مذاکرات بشکل پروژهٔ یك معاهده بین افغانستان و روس در آمد که صورت صحیح آن در دست نیست ، و آنچه است ناشی ا زمنابع‌انگلیس است که آنرا بشکل یك سند ، «دلیل» تجاوز نظامی خود در افغانستان محسوب و امیر شیر علی خان را در اتحاد نظامی باروس‌بغرض هجوم در هندوستان متهم مینماید . چیز مسلم اینست که امیر شیر علیخان بحیث رئیس یك دولت مستقل با دولت روسیه مکاتباتی‌داشته و عنداللزوم از دولت انگلیس نیز مخفی نکرده است .

درهر حال دولت روسیه دراین تماس باافغانستان میخواست‌تهدیدی متو جه انگلیس ساخته و منافع خودش را در اروپا تامین کند . دولت انگلیس از همه خوبتر ماهیت این تماس بیخطر را میدانست ولی آنرا بحیث «حجت»تجاوز خود در افغانستان استعمال کرد . امیر شیر علیخان میخواست در این تماس با روسیه ، خطر تجاوز نظامی روس را در افغانستان ـ بنام حمله به هندوستان ـ در زیر پرچم سردار عبدالرحمن خان (این طورافواه شده بود)رقیب جدی خود ، که اینك در دسترس‌روس قرارداشت ، رفع نماید و هم بتواند روش سخت گیرانه انگلیس را نسبت به خود تعدیل کند ، و اگر انگلیس در افغانستان تجاوز نماید افغانستان همراهی چون روسیه در پهلوی خود داشته باشد ، البته امیر شیر علی خان نمیخواست این مقاصدرا توسط فدا کردن استقلال کشور حاصل نماید ، ورنه به مطالبات انگلیس تن میداد واحتیاجی بروسیه احساس نمیکرد . مسوده‌قرار داد افغان و روس که اصل آن در دست‌نیست و بعد ها از منبع انگلیسی سرزده و منسوب به امیر شیر علیخان گردیده است ، نقیض استقلال افغانستان بوده است . زیرا دراین قرارداد گفته میشود که :

اردوی‌روس‌میتواند‌از افغانستان عبور وبه هندوستان حمله نماید . روس می تواند که درافغانستان خطوط آهن وتلگراف تمدید وهم‌آنرا محافظه‌کند. افغانستان در حمله بر هندوستان رفیق‌راه او خواهد بود . در بدل این موافقت بعد از فتح‌هند،

کشمیر و پنجاب وسندوبلوچستان ودیره جات و پشاور به افغانستان متعلق خواهد بود .

در حالیکه در دربار کابل گفته میشدکه مذاکرات افغان و روس و مسوده قرار داد مبنی بود بر :

شناختن دولت روس ولیعهد افغانستان را .قبول کردن تجارت تجار افغانی و محصلین افغانی‌در شقوق صنایع‌وتجارت درروس . در صورت حمله خارجی در افغانستان ،روسیه از امداد و مشوره دریغ نخواهد نمود ،بشرطیکه بدون اطلاع روس بایك دولت خارجی داخل جنگ نگردد. افغانستان سلسله اطلاعات‌بین‌طرفین‌را جاری خواهد داشت .

حتی‌وقتیکه جنرال رابرت در سال ۱۸۷۹ بکابل‌رسید در محضر مامورین امیر شیرعلیخان عین این مواد را بیکم و کاست بغرض انتساب امیر بدوستی روس ،بیان نمود .(۱)

هنوز این مذاکرات بین کابل و نماینده روسیه دوام داشت و از حالت‌مسوده خارج نگردیده بود که ستولیتوف از روسیه اطلاع امضای معاهده برلین و هدایت عقب کشیدن از افغانستان را گرفت . او برای رهائی خود از حلقه مسوده قرار دادو وعده هائیکه بحکومت افغانی داده‌بود، در ۱۱اگست ۱۸۷۸ در مراجعت بروسیه‌شتاب کردوظاهراً مسودهٔ امضا ناشده را بنام مطالعه زار روس و تصویب او با خود برد . او رۆزکن اوف معاون خود رابحیث نماینده روسیه با یکنفر داکتر طب (یورالیسکی) گذاشت . وقتیکه استولیتوف به تاشکند رسید مکتوبی بکابل به عنوان میرزا شاه محمد وزیر خارجه افغانستان فرستاد و نوشت که : من عازم سفر بحضور زار و تقدیم جریان قضایا هستم .امیداست‌که‌منظورشود وهم امیدوارم کسانیکه از جبهه شرق بدروازه افغانستان میرسند ، دروازه را برخ خود بسته ببینند . (مطلب از انگلیسها است).

البته انگلیسها از تمام این مذاکرات و مسودات و مکاتیب بین‌افغانستان وروس کاملا اطلاع داشتند .زیرا جاسوس مشهور آنها قاضی قادر و در دربار امیر شیر علیخان موجودودرتمام جریانات سیاسی وارد بود . اما بعد ها انگلیسها هرطوریکه خواستند وبنفع خود دیدند متون این مسودات ومکاتیب راتحریف ونشر نمودند ، تا در تجاوز خود به افغانستان بهانهٔ در دست داشته باشند ،ولو افغانستان کشور مستقل و امیر شیر علیخان پادشاه یك مملکت آزاد بوده و حق داشت با هر دولت خارجی که بخواهد داخل‌ارتباط تجارتی وسیاسی گردد و قرار دادهائی‌عقد نماید.

دولت‌انگلیس برای‌استیلای قاطع‌افغانستان بررُوی رودسندپل بسته‌وازکویته‌و بلوچستان وراولپندی و وزیرستان تا چترال در نقاط مهم ستراتیژیکی نظامی ،آماده‌گی جنگ گرفته‌بود ، همینکه ازورود هیئت روسی درکابل مطلع شد، یك هیئت سیاسی (جنرال نوئل چمبر لین وسرلیوی کیوناری)مامور کابل نمود که‌بایکهزار سوار ه‌و چندتوپ بدرقه میشد .این هیئت نظامی همینکه درپشاور رسید نواب غلام حسین را بحیث‌جانشین عطامحمد سفیر سابق‌انگلیس درکابل اعزام نمود ، تاامیر شیرعلیخان را آماده قبول هیئت بسازد. درحالیکه هیئت ازطرف لیتن مامور بودکه‌دولت‌افغانستان بخواهد یانخواهد بکابل مارش کند، مگرآنکه عسکر افغانی اورا باز دارد. این هیئت وظیفه دار بودکه‌پادشاه افغانستان را وادارد تاهیئت روس را ازکابل براند، اقامت افسران انگلیسی رادر خاکهای افغانستان قبول نماید ، سیاست خارجی خودرا تحت رهبری حکومت انگلیس بگذارد ، دراینصورت دولت انگلیس در مقابل حمله رو س به افغانستان کمك خواهد کرد وسالانه یك‌ملیون ودوصد هزار روپیه به افغانستان

(۱) قاضی عطاءالله جلد سوم صفحه ۲۶۵

خواهد پرداخت ، وهم ولایت عهدی هر کهٔ را امر شیرعلیخان معرفی کند (عبدالله‌ولیعهد مرده بود) خواهدشناخت .

هیئت انگلیسی بااین ارمغان خود در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸ وارد سرحدا فغانی‌در «علی‌مسجد-خیبر» گردید. درحالیکه‌غلام‌حسین‌در۱۲سپتمبر باامیرشیرعلیخان که‌هنوز مشغول فاتحهٔ گیری ولیعهد بود، ملاقات کرده‌بود . امیر شیرعلی خان دراین‌ملاقات نامهٔ کمشنر انگلیسی پشاور (واتر فیلد)راکه تازه رسیده‌بود به‌غلام حسین داد. در این نامه کمشنر انگلیسی بی‌ادبانه وبالحجه خشن نوشته بودکه خواه غلام‌حسین‌امیر را ملاقات کرده وخواه نکرده باشد، هیئت جنرال چمبر لین در ۱٦سپتمبر عازم کابل میشود . همچنین کمشنر مکاتیبی مستقیماً به‌عنوان سرحد داران وحکام افغانی درعلی مسجد ونکه وجلال آباد وصدراعظم فرستاده بود. امیرشیرعلی خان در مقابل آ ن اعتراض خودرا کتبا به‌وایسرای انگلیسی فرستاد. معهـذا امیر شیرعلی خان باغلام حسین مدارا نمودکه: هیئت روسی به‌اجازه وارد کابل شده‌بودند ورئیس هیئت استولیتوف قبلا بروسیه برگشته است. ، اجزای باقیمانده هیئت نیز که قسمامریض شده است بعداز جور شدن مرخص میگردد، ومن بعد ازختم تعزیه داری ولیعهدهیئت انگلیسی رانیز اجازه ورود بکابل میدهم وبرای مذاکره حاضرهستم .

هیئت انگلیسی که به‌علی مسجد رسیده بود. ازطرف فیض محمدخان سرحد دار متوقف ساخته شدتا اجازه ازکابل حا صل دارد .کیوناری پرسید: ازاینکه‌شما مانع ورود نماینده یك دولت دوست میشوید، آیا امیر شیرعلی‌خان متغیرنخواهدشد؟ فیض محمد خان جواب‌داد که: چگونه نماینده دولت دوستی‌که بدون اجـازه وارد میشود وبمردم رشوت پیش میکند که‌ایشانرا راه دهد، وافریدی را برضد افریدی‌بر می‌انگیزد وباعث خون ریزی درکشور میگردد .

لهـذا جنرال چمبرلین باهیئت خرد ازسرحد افغانی برگشت ولیتن که چنیـن روزی میخواست وخود زمینه آنرا آماده کرده‌بود، سخت خوشنود گردید. لندن به او اختیار داد که‌پادشاه افغانستان را به‌خواستن معـذرت از این حرکت وقبـول نمایندگان دایمی انگلیسی درکشور افغانستان وا دارد. اینست که‌اولتیماتوم انگلیس مورخ ۳۱ اکتوبر در۱۰نوامبر ۱۸۷۸ بکابل رسید وبرای‌ردوقبول مطالبات ا نگلیس ده روز (تا۲۰ نوامبر)وقت‌تعیین شد. امیر شیرعلی خان در ۱۹ نوامبر جواب اولتیما توم انگلیس را توسط محمدعثمان خان فرستاد .اودردکه رسیده‌بود که شنید سپا ه دشمن سرحد افغانی راعبور کرده‌است .تااینوقت انگلیسها درداخل افغانستـا ن تخریبات خودرا انجام داده بودند . به‌این معنی که دربین‌خاندان امیر شیر علی‌خان یك عده سرداران ورقیب (مانند سردار ولی محمد خان لاتی، سردارشیر علیخـا ن کندهاری ، سردار محمد حسن خان وغیره)رابرضد افغانستان وبه طرفداری انگلیس جلب کرده بودند .افسران هندی ومستخدم افغانستان درداخل اردوی داخلی نفا ق وشقاق تولید نموده بودند. قاضی قادر و وغیره در دربار کابل واسرار سیا سی افغانستان فرو رفته بودند وتوانستند که امیر شیرعلیخان را درسیاست خارجی بمقابل روس وانگلیس بلغـزانند ، تازمینه اشغا ل افغـانستان به دست ا نگلیس مهیـا گردد .

ازجمله این ماجرا هایکی قضیه «تغاره شاه »مرد مجهول الهویه ایست که در دوره امیر شیرعلیخان درشهر مزار پیداشد . این شخص مکار در لباس فقر درآمد ومردم بسیاری را بفریفت تاجائیکه سردار فیض محمد خان والی‌بلخ دست ارادت به اوداد . این مرد درخارج شهر منزل گزیده وهفته‌وار تغاره ئی دردست دا خـل‌شهر میشد ونذوری درتغاره جمع میکرد . منزل این شخص باغچه پراز گل واشجار و آب روان داشت ومرجع مردم بود. اوبواردین کوکنار وچرس وتریاك تقدیم میکرد وخود

در خفا زندگی مرفه یی داشت او سردار فیض محمدخان رامـژده داد که پادشاهی افغانستان نصیب اوست . سخن اوآنقدر موثر بودکه سردار توپهای شادیانهآتش کرد. نایب محمدعلم خان والی بلخ توسط مرزا یعقوب علی خافی (نویسنده تاریخ پادشاهان متاخر افغانستان) بعداز مرگ تغاره شاه خانه اورا بشکافت وازتهخاکها کوزه مسکوك طلاونقره ، واز زیر زمینی هایش خمهای روغن وبرنج وقروت بیرون کشید (۱) مردم ازززندگی مرموز او درتعجب شدند. میتوان این قضیهرا نمونهٔ از فعالیت های مخفی منفی سیاسی آنزمان دانست .

امیر شیرعلیخان بنام تجهیز سپاه برهرفردی ازنفوس افغانستان چهار رو پیه حوالهکردکه درآن روزگار یك تحمیل سنگینی برمردم بوده وعامل رنجش بیشتردهقان ومالدار ازپادشاه گردید . بعلاوه درپایتخت وشهر های عمده افغانستان یك پروپاگند خائینانه پراز اتهامات ننگین ودر وغین بهنسبت امیر شیرعلیخان مثل سیلابی جاری شدهبود که حاکی ازشراب خواره گی ومعاشقه بامحارم وضدیت باسو گند ومواثیق قرانی امیر شیرعلی خان بود وامثال آن .در حالیکه امیرشیرعلیخان ازتمام این چیزها عادتاً وعقیدتاً مبرا بود. ازدیگر طرف هنگام حمله انگلیس در افغانستان این دسایس امیر شیرعلی خان راتحت تلقین قرار داد کهپایتخت راگـذاشته بهبلخ رود وبا جلب کمك ازدولت روس مجددا ازبلخ وهرات بروی دشمن بریزد. البته تمام این عوا مل نمیتواند از مسئولیت تاریخی امیر شیرعلی خان بکاهد ویاضعف سنجش اراده اوعذر خواه لغزشهای او گردد. زیرا تاریخ بالای اعمال ونتایج عملی رجال قضاوتمیکند نه بالای نیات آنان. خصو صا که امیر اعتماد خودرا بالای مردم دلیر افغانستانو قشون مجهز آن باخته وچشم امید بیك کشور خارجی دوخته داشت. معهـذا امیرشیر علی خان اولین پادشاه سلسله محمدزائی بودکه هیچ معاهده یی رابا خار جی امضا ء نکرد که ناقض استقلال افغانستان باشد ، ونه هیچ پارچه زمینی را از افغانستانبیك دولت خارجی گـذاشت .

امیر شیرعلی خان بعداز گرفتن خبر عبور قشون انگلیس ا ز سرحدات ثلاثه افغانستان ، به حکام وافسران ننگرهار وپاکتیا وقندهار امر داد که ازجلو هجو م دشمن تاهرات وکابل عقب بکشند ومنتظر امر ثـانی شاهباشند. خودامیر در۱۰دسمبر ۱۸۷۸ در دربار بزرگی بایستاد وبمردم ابلاغ کردکه: من به بلخ و از آنجا به سنت پترسبرگ میروم تاقضیه تجاوز انگلیس را دریك کانفرانس بین المللی طر ح و حق افغانستان را اعاده کنم . غریو ازمردم برخاست وفریاد هابلند شدکه : غلط است، مابايد باشمشير ازدشمن جلوگیری کنیم .امیر برآشفت ونپـذیرفت ومثل یكپادشاه مستبد نعره زد که : چیزیکه من میدانم شما نمیدانید . (درحالیکه اونمیدانست ومردم میدانستند) نماینده های کابل صدا کردند که: چون شما میروید پس شیر بچـه را (مراد از سردار محمدیعقوب خان فرزند بزرگ ومحبوس امیر داشتند)از قفس رها کرده بما بدهید تادم روی شمن را بگیریم .امیر شیرعلی خان پـذیرفت وسردارمحمد یعقوب خان رابخواست وبحیث والی کابل بهمردم معرفی کرد، واین دربا ر غمانگیز خاتمه یافت .

امیر شیرعلی خان بهعجله تهیه سفردید ودر ۱۳ دسمبر کتباً بهانگلیسها از قصدوعزیمت خود خبرداد . اماانگلیسها میدانستند که دولت روس قادر به آ تش کردن یك گلههم دربرابر امپراتوری برتانیا نیست .متعاقباً امیر شیرعلی خان وحر م واولاد اویکعده وزرا ومأمورین وافسران باششهزار عسکر به استقامتبلخ حر کت کردند ، درحالیکه قاضی قادر و وسردار شیرعلیخان اوراترك نمیکردند . هیـشت

---

(۱) پادشاهان متاخر افغانستان جلددوم صفحه ۲۲۵

روسیه نیز دراین سفرشامل بود. امیر شیرعلیخان دراول جنوری ۱۸۷۹ وارد شهر مزار شد وخواست مستقیما به‌قلمرو روسیه داخل شود. ولی مردم وسپاه بلخ نگذاشتند وجنرا لفیض محمد خان به‌امیر شیرعلیخان گفت‌که ماعلم جهاد بلند میکنیم وباانگلیس درمی آویزیم ، سپاه بلخ نمیگذارند که‌شما به‌کشوربیگانه روید . امیر ازترس قیام سپاه فسخ‌عزیمت کرد وباجنرال کافمان کتبا تماس گرفت، وهم هیئتی مرکب از وزیر خارجه شاه محمد خان وقاضی قادروسردارشیرعلی‌بغرض مذاکره وجلب موافقت روس بمطالب دفاعی خود، درتاشکند اعزام نمود . درمکاتیبی که کافمان درجواب امیر نوشت هم ازقبول سفیر امیر درپتروگراد وهم ازدادن هرنوع کمکی انکار ورزید وگفت که‌بایستی امیر ازافغانستان خارج‌نشده وهرنوعی است با دولت انگلیس مصالحه‌کند. بعدهاکافمان نوشت که‌میتواندامیررادرتاشکند بپذیردنه‌در پترو گراد . زیرا روسیه میخواست که درصورت تقسیم افغانستان بین انگلیس‌وروس امیر راآله پیشرفت مطالب خود قرار دهد. ولی امیرشیرعلی خان ناگهانی مریض‌شد ودر ۲۱فروری ۱۸۷۹ به‌عمر ۵۶ سالگی چشم ازجهان پوشید ویکبار دیگر افغانستان بواسطه تجاوزات سیاسی ونظامی دولت انگلیس در دریای خون غطه ورگردید.

تمام مردم مملکت ازاین ضعف اراده وفرار امیر ازمقابل دشمن ، منزجرشدند ولب به‌طعن کشودند زیرا امیر شیرعلی‌خان که وظیفه پادشاهی افغانستان رابه‌عهده گرفته وسالها بر ملیونها نفوس حکمرانده‌بود، اینك وظیفه ثقیل خودرا اهمال و جنگ ناکرده از مقابل دشمن فرار نموده بود .

درزمان سلطنت یعقوب خان (ازمارچ تااکتوبر ۱۸۷۹):

امیر محمدیعقوب خان هنگام پادشاهی‌پدر، مردنیك نامی بود ودر اعاده سلطنت پدر درهرات خدمت شائسته نمود. همچنین در استرداد قندهار شجیعانه شمشیر راند. اهالی اورا که پسر ارشد پدربود دوست داشتند واز تعیین عبدالله بولایتعهدی منزجر واز حبس محمدیعقوب خان‌متاثر بودند. چنانیکه مردم کابل اورا «بچه شیر» میخواندند وهنگام فرار امیرشیرعلی خان اورا واداشتند تا محمد یعقوب خان‌را رها وجانشین خودتعیین نماید. مردم وسپاه بلخ‌نیز بعداز مرگ امیرشیرعلی خان پسر او سردار محمد ابراهیم خان ودختر اوسابوجان راکه ادعای جانشینی پدر داشتند ، ترك‌کردند ومحمد موسی‌خان پسرهفت ساله محمد یعقوب خان رابنام‌پدرش بحکومت برداشتند . عسکر ومردم هرات نیز شهر رابدون جنگ وبمیل خودبنام محمدیعقوب خان به برادر ش سردار محمد ایوب خان دادند . سایر ولایات‌افغانستان هم بعیت نامه‌های خودشان رابه امیر محمد یعقوب فرستادند وبلا فاصله در تمام افغانستان نام اودر منابر خوانده شد .

مردم که ازتجاوز نظامی انگلیس در قندهار وکورم وخیبر مطلع شده بودند ، برای امحای دشمن منتظر پادشاه‌ورهبرا نی بودندکه درزیر علم اوجمع شوند و بر سردشمن بریزند . این‌پادشاه نیز امیرمحمد یعقوب خان بودکه درمیدانهای جنگ مغفر فولادی برسرمی نهاد وزره وچار آئینه دربر مینمود وبر قشونی می‌تاخت .در حالیکه اکنون امیر محمد یعقوب خان دیگر آن محمد یعقوب خان گذشته‌نبود، او در جوانی (۲۵ سال داشت) درزندان بالاحصار در افتاد وهفت سال درزیر ثقالت تجرید وتنهائی ، اندوه وناامیدی نفس میشمرد . اوکه عصبیت ولجاجت پدر میدانست از زندگی ناامید بود وخودش رامحکوم ابدی درزندان میشمرد . لهذا این اندوه بی پایان باز جر زندان درسال سوم محبوسی اورا در بستربیماری انداخت . این‌تنها نبود اوبتدریج اعصاب خودش را ازدست داد وبه بیماریهای عصبی روحی مبتلاگردید. پس دنیا وزندگی درنظر اوتاریك ووحشتناك آمد وشور وهیجان جوانی درنفس بمرد . بالاخره بموجودی تبدیل شدکه ازهر چیز میترسید وقوه اراده وتشبث و مقاومت خودش را غایب کرده‌بود .

سردار محمد یعقوب خان درچنین حالی بشکل ناگهانی ازتابوت زندان به‌تخت حکمرانی کشیده شد، درحالیکه شهر ودیار ،افسر وعسکر ،مردم ودربارهمه درچشم اوبیگانه می‌آمد . درباریان او قصه میکردند که : محمد یعقوب خان بعداز رهائی اززندان در سراچه شرقی بالاحصار پهلوی اورسی گشاده ئی نشست ومجلس گفتگو دایر گردید . درچنین وقتی امیر محمد یعقوب خان از اورسی به بیرون نگاه کرد ه برزبر تپه مرنجان توپی رادید که دهنه آن به استقامت بالاحصار دراز شده بود.شاه‌از دیدن آن متوهم شد واز اورسی به‌عقب رفت. یکی ازماٰمورین دربار اوملتفت ایـن وضع شد وامر کردتاتوپ رابدیگر جامنتقل ساختند وامیر آرام گرفت.

امیر محمد یعقوب خان که در ۱۰دسمبر از جانب پدرو الی کابل تعیین شده بود بعداز مرگ پدر درمار چ۱۸۷۹ پادشاهی خودش را اعلام وبه انگلیس وروس اخبار نمود. اما او ووزرای وفادارش (مستوفی حبیب الله‌خان صدراعظم ،مرزاشاه محمدخان وزیر خارجه ، داود شاه‌خان سپهسالار ومرزا محمدنبی خان دبیر)ازطرف یکعد ه سرداران وحامیان انگلیس احاطه شده واتصا لا تحت اندرز وتلقین منحر ف سیاسی قرار میگرفتند . سردار ولی محمد لاتی درکابل برضد امیر داخل فعالیت بود و میخواست بواسطه فرو ختن افغانستان وخدمت به‌انگلیس خودش به‌پادشاهی برسد. سردار شیرعلی خان (حاکم قندهار) باانگلیسها ساخته وبرای ازدست ندادن حکومت قندهار در خدمت دشمن داخل شد. سردار محمد حسن خان (حاکم جلال آباد)عین رفتار سردار شیرعلی‌خان را دربرابر انگلیس اتخاذکرد. اینهایك دسته فیودالهای طفیلی وهیچکاره ئی‌بودند که‌فقط میخواستند نان مفت بخورند وحکم برانند، چه در سایه دوست باشد یادشمن . چنانیکه درجنگ دوم‌انگلیس وافغان همین هازیر پرچم برتانیه قرار گرفته وبررخ ملت افغانستان شمشیر کشیدند .

امیر محمد یعقوب خان از روز اول جلوس خود، افغانستان وخویشتن را به ترحم دشمن سنگدل سپرد اما انگلیسها که زیر ضربات مردم افغانستان در جبهات ثلاثه قرار گرفته وآینده وخیمی راپیشبینی میکردند مجبور بودند که باامیرمحمد یعقوب خان راه مـذاکره راباز کرده ، مطلوب خودرا از این راه بدست آرند وبدون جنگ به‌هندوستان برگردند . برای همین مـذاکره بودکه سردار یحیی‌خان خسرامیر راکه در وقت حبس امیر به هند فرار ودر کشمیر مقیم شده بود ، انگلیسها بخواستند ودرکابل فرستادند ، همچنین منشی بختیارهندی را. زیرا انگلیسها اکنون‌بدو مطلب بیشتر تکیه میکردند : - یکی نگهداشتن راه های ثلاثه بولان وکرم وخیبر ،دیگر در تحت نفوذ در آوردن سیاست خارجی افغانستان . پس برای رسمیت دادن این دو مقصد عوامل انگلیسی بکار افتادند ومنشی بختیارهندی نماینده انگلیس در کابل و بعضی سرداران نزدیك امیر موفق شدند که‌امیر محمد یعقوب خان رابه سفر درگندمك وامضای قرار دادی وادارند.

امیر محمد یعقوب خان سردار یحیی خان رابرای آوردن عائله خود د ر شهر مزار فرستاد و خودش در ۲ می ۱۸۷۹ بامنشی بختیار هندی و۲۵ نفر سردار وچهار صدسوار - بشمول کاکاهای خود سردار نیك محمدخان ، سردار محمد هاشم خا ن وسردار محمد طاهرخان - به‌گندمك رفت ودر ۸ می رسید . طبـق امر لیتن ،نماینده سیاسی انگلیس کیوناری مأمور مـذاکره در گندمك بود. اوپیشنهاد مینمودکه:

۱-افغانستان اراضی خیبر ومیچنی رابه انگلیس گـذاشته وبا قبایلی که در این دو منطقه زیست دارند، ارتباطی نداشته باشد ۲۰ - تمام علاقه های واقع بین «تل وشتر گردن »و «سیبی وپشین » به‌انگلیس تعلق داشته‌باشد ۳۰ - روابط خارجی افغانستان مربوط به مشوره انگلیس گـردد ٤۰-درآن حصصی کـه انگلیس د ر

افغانستان تعیین کند. افسران بر تانوی وعده ئی از محافظین انگلیسی مقیم شوند.

امیر محمد یعقوب خان تمام این مطالب راقبول نمود، ولی مستوفی حبیب الله خان صدراعظم وداود شاه خان سپهسالار افغانی (که بامرزا محمد نبی خان دبیر با امیر یکجا بودند) این پروژه را رد کردند ومذاکره تا ۱۷می طول کشید. دراین وقت سردار ولی محمدخان لاتی به‌کیوناری خصوصی پیشنهاد کرد که اگر پادشاهی کابل به اوداده شود تمام مطالب انگلیس راچشم پت قبول وامضامیکنم اما انگلیسها میدانستند که شهرت انگلیس پرستی سرد ار ولی محمدخان درسر تاسر کشور پیچیده ومردم افغانستان باکینه وتنفر اورا «لاتی» نام نهاده اند واو قادر به انجام مواد قرار داد مطاوبه نخواهد بود. پس انگلیسها مصمم شدند که این قرار داد را بالای خود امیرمحمد یعقوب خان امضا کنند ومجلس مذاکره گندمك را مخصوص به‌شخص امیر محمد یعقوب خان نمودند تااز مقاومت صدراعظم وسپهسالار رها ئی یابند. انگلیسها که درجریان مذاکره ضعف امیرمحمدیعقوب خان رادیدند شرایط قرار داد راسخت‌ترکردند وپیشنهاد سردار ولی محمدخان لاتی‌راجهت‌فشارآوردن‌برامیر، بمیان کشیدند. امیر محمد یعقوب‌خان‌باعموی خودسر دارولی محمدخان‌دراظهاراطاعت به انگلیس داخل مسابقه شد ودر ۲٦ می ۱۸۷۹ معاهدهٔ ننگین گندمك بقرار ذیل امضا گردید ونام سیاه جاویدانی از امیر محمد یعقوب خان درتاریخ افغانستان باقی ماند.

معاهده گندمك:

«این عهدنامه مبنی برشرایط ذیل بین‌حکومت برتانیه ووالاحضرت (!) محمد یعقوب خان امیر افغانستان و متعلقات آن (!) بغرض اقامه روابط‌صلح ودوستی منعقد گردید.

«۱- از روزیکه این عهدنامه به‌تصدیق‌طرفین میرسد، بین‌حکومت بر تانیه ووالاحضرت امیر افغانستان ومتعلقات آن وجانشینان امیر، صلح ودوستی دایمی برقرار خواهد بود.

۲- والاحضرت امیر افغانستان وملحقات آن متعهد میشود که بعداز تصدیق این معاهده اعلان عفو عمومی تمام آنکسانیرا صادر مینماید که دردوران جنگ به طرفداری اردوی انگلیسی کار کرده اند. واینها در هردرجه ومراتبی که‌باشند، از مجازات و مصادمات محفوظ خواهند بود. (امثال سردار ولی محمد خان لاتی وغیره).

۳- امیر افغانستان وملحقات آن‌متعهد است‌که درروابط باحکومت های خارجی پابند مشوره باحکومت برتانیه بوده وبااین حکومات عهدی نبندد و سلاح بر ضد شان نبردارد، ودرصورت حمله خارجی، امداد نظامی واسلحه وپول انگلیسی بغرض دفاع طوریکه انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد شد. سپاه انگلیسی بعد از انجام کاردفاع، از افغانستان به‌قلمرو برتانوی مراجعت خواهند نمود.

٤- برای حفظ ارتباط نزدیك بین حکومت برتانیه ووالاحضرت وهم‌بغرض حفظ سرحدات مقبوضات والاحضرت، طرفین متعهد میشوند که درکابل یك‌نماینده‌انگلیسی با دسته نظامی محافظ در منزل شایان شان خود مقیم خواهدشد. ودر صورت بروز یك معامله مهم خارجی، برتانیه حق دارد که درسر حدات افغانستان‌نمایندگان انگلیسی وعساکر محافظ اعزام نماید. در موقع ضروری که مفاد طرفین متصورباشد، والاحضرت امیر افغانستان هم میتواند نماینده‌ئی بدربار گورنر جنرال مقیم نماید، همچنین درسایر جاهای هند که رضای طرفین باشد.

٥- حفاظت نمایندگان انگلیسی به‌عهده والاحضرت امیر افغانستان‌وملحقات

آنست . حکومت انگلیس متعهد است که نمایندگان اودر امور داخلی افغانستان مداخله ننما یند.

٦ـ والاحضرت امیر افغانستان وملحقات آن ازطرف خود وجانشینان خود متعهد میشود که برای رفت وآمد اتباع برتانیه در افغانستان مشکل تراشی ننمایند تامحفو ظ بوده وتجارت نمایند.

٧ـ چون تجارت بین طرفین بطور مسلسل جاریست ، والاحضـرت ا میر افغانستان تعهد میکند که برای حفظ تجار وتسهیل عبور مال التجاره درشاهراه های عمومی ،سعی بلیغ بکاربرد ودر حفظ راه‌هابکوشد .برای ترقی تجارت‌وانتظام راه ها ومالیات تجارتی وغیره، یك قرار داد تجارتی جداگانه درطول یکسال بسته خواهد شد .

٨ـ بغرض تسهیل درروابط تجارتی وآمد ورفت ، طرفین متعهد هستند که از کرم تاکابل یك‌خط تلگراف بمصرف بر تانیه کشید ه شد ه و امیـر افغانستان آنرا حفاظت نماید .

٩ـ چون بین هردو حکومت طبق آین معاهده دوستی برقرار شده است، حکومت برتانیه شهر های قندهار وجلال آباد وعلاقه هائی را که اکنون تحت اشغال قشو ن برتانوی قرار دارد تخلیه کرده وواپس میسپارد ، به استثنای : کرم ، پشین‌وسیبی (طبق نقشه ملحقه) که‌تحت تسلط وانتظام برتانیه‌است، امااین سلطه دایمی نبوده ومالیات آن بعداز وضع مصارف داخلی ،سالانه به‌امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. حکومت بر تانیه انتظام‌میچنی وخیبر راکه بین پشاور و جلال آبادواقع‌است ، دردست خود میگیرد . وهم انتظام امور رفت وآمد قبایلی راکه دراین دومنطقه تعلق دارند، برتانیه بدست‌خود خواهد داشت .

١٠ـ حکومت برتانیه بغرض امداد به‌والاحضرت امیرـ تااختیار ات حقه خود راحاصل نماید ـ وهم درمقابل شرایط قبول شده این قرارداد ،تعهد میکند که‌سالانه ششصدهزا ر روپیه به‌امیروجانشینان اوبپردازد.

این عهدنامه درگندمك بتاریخ ٢٦می ١٨٧٩ مطابق ٤جمادی الثانی ١٢٩٦هجری منعقدگردید .

امضا ء امیرمحمد محمدیعقوب خان .امضای میجران. کیوکناری افسر سیاسی درامور مخصوص امضای لیتن (گورنر جنرال هند) .

این عهد نامه بروز جمعه ٣٠می ١٨٧٩ درسمله ازطرف وایسرای وگورنر جنرال هند و ستان تصدیق تصدیق شد. امضای ای.سی .لیال سکرتری خارجه حکومت هند . »

بدینطریق امیرمحمد یعقوب خان یك‌سلسله جبال صعب المرور را باساکنین دلیرآن که‌سپر افغانستان درشرق کشور بمقابل هجوم استعمار بود، باعلاقه کر م تاابتدای جاجی ، درۀ هیبتنا ك خیبر تاکناره شرقی هفت‌چاه ، لندی کوتل وسیبی وپشین را تاکوه کوژك واستقلال کشور افغانستان یکجا ورسما بدشمن تسلیم نمود ودست اجنبی را درداخل افغانستان آزاد گـذاشت . کیونلری مغرورانه بـه لیتـن نوشت که: این معامله راطوری باامیرمحمد یعقوب خان انجام داده است، گویااینکه بایك قبیله‌ئی درسر حدانجام گرفته است . لیتن در هند وکابینه دیز رایلی درلندن ازشادی این فتح عظیم وسهل الحصول که‌شا هرگهای حیاتی سوق الجیشی افغانستان را (بولان، پیوار وخیبر)در دسترس انگلیس گـذاشته بود، جشن گرفتند .دیزرائیلی که‌بعد از امر مارش در افغانستان در پارلمان لندن اظهار کرده بود : مقصد از جنگ وهجوم انگلیس در افغانستان تصحیح سرحدات است ـ اینك بمقصد رسیده بود .

اوچنانیکه وعده داده بود، مداخله انگلیس در افغانستان آندولت را مالك سه‌شاهراه افغانستا ن به هندوستان ساخته بوت. علاوتاً بامعاهده گندمك افغانستان بحیث مستعمره برتانیه در می‌آمد .

انگلیسها بعدازین فتح درسرحدات جدید کرم علیاوخیبر عقب کشید ندوتخلیه قندهار وعقب کشی به‌کویته را محول به «سردشدن هوا» نمودند. امیرمحمد یعقو ب خان از گندمك بکابل مراجعت کردوحکوما ت ولایات قندهار ،گرشك،قلات، ننگرهار و لغمان را به‌کاکاها وکاکازاده های‌خود (سردار شیرعلیخان بن‌مهر دلخان، سردارمحمد یوسف‌خان، سردار محمدطاهر خان، سردار محمدحسن خان وسردار محمد آ صف خان بن سردار یحیی خان) اعطاکرد وخود بشکل یك‌تماشا چی عاطل وغافل باقی‌ماند. یکماه بعدتر «سرلوئی کیوکناری »بحیث سفیر انگلیس بدر بار کابل بایك هیئت بزرگ ـ مستر جینکنز منشی، داکتر کیلی طبیب، لفتننت هیملتن توماندان گا رد محافظ و٥٦٠ نفر عسکر ـ ازراه کرم‌داخل افغانستان گردیده ودرسرحدبفرمان‌امیرمحمد یعقوب خان ازطرف یك قطعه عسکر افغانی استقبا ل شد. کیوناری در ٢٤ جو لائی ١٨٧٩ وارد کابل گردید ودریك عمارت عالی بالاحصار جاداده شد . امیرمحمدیعقوب خان در ورود اونه کندك پیاده سوار ودوباتریه توپ به استقبال فرستاد و باهفد ه آتش توپ مراسم اعزاز بجاآورده‌شد. اینست که کیوناری مثل‌سلف خود مکناتن تکیه برب‌الین ناز وغرور زد .

یکماه وچندروزی کیوناری فرصت داشت که درزیر نقاب سفارت ،دست به حکمرانی دراز کند وبه‌تشکیل دربار هاواعطای اوامر ونواهی‌ومداخله‌صریح‌در امو ر اداری افغانستان بپردازد . امامردم وسپاه کابل در ٣سپتمبر ١٨٧٩ برخاستندو اورا باهیئت سیاسی وگارد محافظش بکشتند ومنزل وسامان وبسترش رابسو ختند .امیر محمدیعقوب امر داد که‌سپاه کابل راششماه معاش نقد ازخزانه داده وترخیص کند تادر ورود دشمن ، پایتخت کشور گشاده وبی‌دفاع باشد. زیرا در آنروز گارااردو ی افغانستان متشکل از افرادی بودکه خوش برضا وبرای تمام عمر داخل خدمت‌نظامی میشدند . اگر یکبار این اردو از خدمت نظامی معاف میگردید تشکیل مجدد آن وقت بسیاری بکار داشت . البـته سپـاه کابل وسپهسالار در تعمیـل این امر تعلـل نشا ندادند .

وقتیکه حکومت انگلیس از سرنوشت شوم هیئت سفارت خود در کابل مطلـع شد، سوقیات انتقامی آغاز نمود واز هر جبهه‌ئی پیشتر جنرال سر فرید ر یك رابرتس ازمحاذ کرم به استقامت کابل مارش کرد. امیرمحمد یعقوب خان که‌سپاه‌کابل راقبـلا منحل نموده بود به‌حکام پاکتیا وننگرهار وقندهار امرکرد که راه های عبور قشون دشمن راباز گـذارد وبدفاع نپردازد. آنگاه هیئتی مرکب‌از مستوفی حبیب‌الله خان صدراعظم ومرزاشاه محمدخان وزیر خارجه در ٢٠ سپتمبر ١٨٧٩ نزد رابرتس درعلی خیل کورم فرستاد وخواهش تو قف سوقیات نموده وعده داد که‌مرتکبین قتل کیوناری رادستگیر ومجازات خواهدنمود. البته رابرتس که نقشه اشغال تمام‌کشور را دردست داشت نپـذیرفت وهیئت رادر٢٥ سپتمبر ١٨٧٩ رجعت دادوخودپیشتر آمد، در حالیکه سردار ولی‌محمدخان لاتی‌قبلا ازکابل بخدمت اورفته وتوانائی‌خودرادر راه خدمت به‌انگلستان تقدیم کرده‌بود. امیر محمد یعقوب خان بعد از اعزام هیئت

در علی خیل ،خود نیز بادو صدسوار و۴۵ نفر سردار بشمول محمد موسی خا ن ولیعهد هفت ساله و داود شاه خان سپهسالار ازکابل به‌لوگر کشیده در موضع خوشی اتراق نمود، ودر ۲۷ سپتمبر ۱۸۷۹ مکاتبه بار ابر تس رادوام داد. تااینوقت بریکدیگر جنرال بیکر باقشونی خوشی رامعسکر قرار داده بود. همینکه رابرتس ازراه شتر گردن بخوشی اوگر رسید امیرمحمد یعقوب‌خان بااوداخل مذاکره شد و بدوستی سابقه خود به انگلیس وقبول معاهده گندمك متوصل گردید. در حالیکه رابرتس نسبت به اوچنین نوشت : «...امیر محمدیعقوب خان تقر یبا ۳۲ سا له است ... قوای اخلاقی اومعدوم گردیده ... چشمان لرزان ومر تعش اومستقیما به هیچکس نگاه نمیکند ... در برخورد اول بااو من احساس کردم که مرد دو رویه است معهذا ظاهر را بااو نگهداشتم ...»

در ۳ ـاکتوبر ۱۸۷۹ رابرتس امیر محمد یعقوب خا نرا نظربند وتحت الحفظ با خود رو بکابل حرکت داد ودر ۶ـاکتوبر بکابل رسیده «درسیاه سنگ »وتپه‌همجوار آن معسکر ساخت . امیر محمد یعقوب خان در داخل کمپ انگلیسی (تپه مرنجان) و مو ضع «هندوسوزان » درخیمه ئی‌جاداده شد وتقریبا دوماه دیگربشکل محبو س درکابل ماند. انگلیسها بعداز اشغال کابل بالاحصار پایتخت کشور راباتمام ذخا یر آن مخصو صا مخاذن لوازم نظامی گرفتند .این مخزن هاکه درده سال سلطنت امیر شیرعلی‌خان بازحمت زیاد پرشده بود ، مشتمل بر ۲۵۰ تن باروت ،صد هاهزار گلوله وکارتوس وپتاقی ، ۸۵ توپ وهزار هاتفنگ وشمشیر وزین ولجام سوا ر ه نظام و غیره اشیای نظامی بود، که‌امیر محمد یعقوب خان همه‌را برایگان در دست دشمن خارجی انداخت تابر فرق‌مردم افغانستان بکوبد .انگلیسها در۱۲ اکتوبر ۱۸۷۹ انهدام شهر بالا حصار را اعلان کرد ند ودر همین روز استعفی امیر محمد یعقو ب خان را از سلطنت افغانستان گرفتند زیرا امیر نمیخواست روز تخریب بالاحصار طبــق دعوت رابرتس حضور بهم رساند .

انگلیسها بعداز استعمال امیر محمد یعقوب خان برضد ملت و کشو رش دیگر احتیاجی به وجود او احساس نمی‌نمودند لهـذا اورا دراول دسمبر ۱۸۷۹ در معیت یکقطعه نظامی محبوسا درهندوستان انگلیسی تبعید نمودند . اودر آنجا جیر ه خوار انگلیس بودتا بمرد .همچنین انگلیسهامروا شاه‌محمدخان‌وزیرخارجه افغانستان را درهند تبعید وداود شاه خان سپهسالار را درکابل محبوس نمودند . بعد هــا مستوفی حبیب الله‌خان صدراعظم نیز به‌هندوستان تبعید شد وسردار یحیی خا ن وسردار ذکریاخان‌درعقب امیر محمد یعقوب خان فرستاد هشدند.وامامردم افغانستان از آن پس نام این‌پادشاه ترسو وبد بخت راباتنفر وانزجار یاد میکردند واز اولاد و احفا دش متنفر بودند تاجائیکه ۴۵ سال بعد تر هنگام قیام مردم پکتیا برضد شاه امان الله‌خان که قشون دولت مغلوب شد هبود، عبدالکریم خان پسر خوانده امیرمحمد یعقوب خان از هند درسرحد افغانستان فرستاده شد تارهبری قیام کنندگان را در دست گیرد . اماهمینکه مردم پکتیا شنیدند او پسر یاپسر خواندهٔ امیر محمدیعقوب خان است دست ازقیام کشیدند وبه سلطنت شاه امان الله‌خان تسلیم شدند ،رهبران

شورش هم بدولت سپرده شدند. حکومت انگلیس نیزطبـق نوته حکومت افغانستان مجبورشد که عبدالکریم خان را ازهند دور کند ودر برما بفرستد. ولی بزودی یکنفر ازاتباع افغانی بنام مولوی یار محمد خان مقری ازافغانستان بههند رفت وعبدالکریم خان رادر برما بکشت وبه افغانستان برگشت . بعدها - پس از ختم دوره اغتشاش بچهسقو - سردار محمد موسی خان پسر وولیعهد امیر محمد یعقوب نیز بدو لـت افغانستان پناه آورد ودرکابل بود تابمرد .مگر مردم این سردار پیررا دیگر نمی شناختند کههمان ولیعهد قدیم است .

هفتم

تجاوز دومین دولت انگلیس ومبارزه مردم افغانستان

(از نوامبر ۱۸۷۸ تااگست ۱۸۸۰)

جنگ‌دوم انگلیس‌وافغان دنباله همان جنگ اول انگلیس وافغان است‌که‌فقط‌بایك متارکه ۳۵ ساله‌ازهم جدامیشوند. زیراعلت جنگ(سیاست پیشروی استعمارانگلیس در آسیای وسطی)تغییر نکرده بود ، منتهی وسایل جنگ بنفع‌انگلیس وضع ر افغانستان تغییر یافته بود. بدین معنی که در جنگ اول ، انگلیس از افغانستان دور ودولت سکهه پنجاب در بین حایل بود، قوای انگلیس مجبور بودکه ازساحل ستلج (حدفاصل سکهه وانگلیس)تاداخل حدود افغانستان تقریبا چهار صد میل‌راه‌رابایای اشتر واسپ طی کنند وآنگهی خط مواصله وامداد شان منقطع باشد . انگلیسها آنروز خطوط آهن وموتر نداشتند وسپاه او مجبور بودکه از فیروز پور براه سکرو شکارپور تاکویته وقندهار راه طویلی بپیماید . درحالیکه درجنگ دوم دیگر دولت حایل سکه وجود نداشت وانگلیس همسایه دربدیوار افغانستان بود. اینك در پشاور دو فرقه سپاه انگلیسی ودر کورم يك‌فرقه ودر کویته دوفرقه نظامی حاضر وآماده پیکا ر بود. درعقب این سپاه ، اردوی صدهزار نفری انگلیسی قرارداشت که‌باوسا یل مخابرات تلگرافی وامور صحی منظم و نقلیات قوی (برای هر فرقه پانزده هزارنفری ۳۵ هزار حیوان باربر تخصیص داده شده‌بود) وانجنیر ی وفابریکه‌های‌با ر و ت وگلو له وارابه سازی ودو خط آهن مجهز بود. دولت انگلیس باتکیه به‌چنین قدر تی بودکه باتجربه شکست جنگ اول خود در افغانستان ، باردوم به هو س تسخیـر افغانستان افتاد، ورنه ذکای انگلیسی قضایا ی راکه بـاتـجر به بـایستی حـل شود ، می خواهد باتفکـر و اندیشه حـل نمایـد تاچـه رسد که تجـرٌ به هـم نموده با شد .

افغانستان در طی زمان متارکه ۳۵ ساله پیشبینی وآماده‌گی نظامی برای يك حرب بزرگ خارجی نداشت وهنوز اسلحه عمومی منحصر به تفنگهای فتیله ئی ودهن پر وچقماقی بوده ، تفنگهای دنباله پروپتاقی بسیار کم داشت. امیر شیر علیخان که‌تازه به‌تنظیم امور نظامی پرداخته بود بافرار معجل خود واصدار اوامرعقب کشی سپاه از محاذات خیبر وپیوار وقندهار ،اردوی ۵۰ هزار نفری افغانستان را متفر ق وپراگنده ساخته مرکز سوق واداره اردو را ازبین برده بود. امیر محمد یعقوب خا ن ازپدر پیشتر رفت وارد ورابکلی منحل نمود. این‌تنها نبود باتسلیم امیر محمدیعقوب خان بدشمن ، دولت وتشکیلات واداره افغانستان نیز معدوم شد. پس امپرا تو ری انگلیس باتمام قوای خود، باملت بی‌دولت افغانستان وبااردوی بی سوق واداره آ ن مقابل گردید . خصو صا که‌فعالیت های مخفی انگلیسی زمینه اختلال وانحـلا ل کشور را قبلا در دربار اشرافی افغانستان آماده کرده‌بود . بمشکل میتوان دید که ملتی درداخل چنین شرایطی بتواند در مقابل بزرگترین امپراتوری های جهان مقاومت

نماید ، معهــذا مردم افغانستان یکبار دیگر این وظیفه عظیم رابشکل حیر ت انگیزی انجام داد.

درهر حال بعد ازآنکه دولت انگلیس به‌حمله در افغانستان مصمم شد ،همینکه جواب او لیتماتوم او از طرف امیر شیرعلی‌خان دروقت معین نرسید قشون انگلیسی ازسه محاذ سرحد افغانستان راعبور نمود: محاذ قندهار ، محاذ کورم ومحاذ خیبر . ستونهای انگلیس مو ظف بودندکه درمحاذ قندهار از دیره غاری خان براه بو لا ن کویته ، کو ژك وچمن در قندهار فرود آید، واز پشاور برا ەجمرود ،علی‌مسجد ودکه به جـلال آباد سرازیر گردد . همچنین ستون سوم ازکوهات براه تل ،پیوار ،جاجی میدان خوست ولوگر ، کابل پایتخت افغانستان را اشغال نماید. محل تلاقی‌هر سه سپاه هم عندالا قتضا کابل بود .

ستون قندهار مرکب از دو فرقه وعبارت از دوازده هزا رونهصد عسکر ونود توپ بودکه یك فرقه احتیاط مشتمل بر٦٦٠٠ عسکر و١٨ توپ درعقب خود داشت . بعدها این فرقه نیز وارد قندهار شد وتعداد مجموع قشون مهاجم به ١٩٥٠٠ نفـر عسکر و ١٠٨ توپ رسید. سپهدار قشون قندهار جنرال «ستوار ت» بو د همچنین ستون مهاجم کورم ١٥٠٠٠ عسکر تحت قوماندانی جنرال رابرتس وستو ن متجاوز خیبر باقوای احتیاط خود مشتمل بر٢٥ هزار عسکر وزیرامرجنرال «براون»قرارداشت. مجمو ع سپاه انگلیسی به‌تقریبا ٦٠هزارنفر میرسید .

بدینتر تیب سپاه دشمن در ٢١ نوامبر ١٨٧٨ در افغانستان سرازیر شد . درحالیکه لیتن بغرض اغفال مردم اعلامیه ئی منتشر وگفته‌بود که جنگ حکومت انگلیس باشخص امیر شیرعلی خان است نه‌بامردم افغانستان . سپاه انگلیس د ر داخل شدن به افغانستان دروازه های سرحدات را برخ خود گشاده یافتند ، زیراامیر شیرعلی قبلا به‌قشون افغانی امر عقب کشی صادر کرده‌بود وهم‌مردم عرض راه از اولتیماتوم انگلیس وخطر تجاوز دشمن اطـلاع نداشتند . لهـذا حمله دشمن‌ناگهانی وغیر متر قب واقع شد. تازمانیکه مردم مطلع ودر صد ددفاع میشدند، ستونهای قوی وتوپخانه دارد شمن بسرعت درهرسه محاذ ریخته ونقاط مهم استرا تیژیکی را اشغال کرده‌بود .

محاذ قندهار :

جنرال سر دانلد ستوارت وجنرال میکائیل اس ای بیدو لف در ٢١ نوامبر بادو فرقه عسکر براه کو ژك از کویته به‌قندهار حمله کردند . سردار میر افضل خان حاکم قندهار قبلا باقشون قندهار ازراه گرشك وفراه بجانب هرا ت حرکت کرده بود . اگر این امر عقب کشی از طرف‌امیرشیرعلی‌خان صادرنمیشد وامیر در پشین وکویته حمله میکرد ، تمام پشتونها وبلوچها پشت سراو می ایستادند .جنرال صفدرعلی خان چنین پیشنهادی کرد اماامیر شیرعلیخان نپـذیرفت . معهـذامرد م عرض راه به جنگهای شبانه وگوریلائی‌پرداخته حیوانات نقلیه اردوی دشمن را تاراج کردند . دشمن بعداز یك زد وخورد شدید در تخته پل راه خود رابه شهر قندهار بازکرد . دراین جا حملات پراگنده شهریان شرو ع شد. سینت جان افسر انگلیس مورد حمله در فش یك جوان کفش دوز قندهاری قرار گرفت . نواب غلام حسین هندی

ویکدسته عسکر جان «سینت جان»رانجات داده وجوان قندهاری را درمنظر عام اعدام کردند. متعاقبا جوان دیگری بایك کارد بیك دسته افراد دشمن حمله کرده بك‌لفننت توپخانه انگلیس رابا سه نفر عسکر دشمن بکشت ، آنگاه خودش قطعه‌قطعه‌گردید . پنج نفر طلبه درمیدان تمرین نظامی انگلیس به صفو ف دشمن حمله کردند وچندین نفر را بکشتند. همچنین نوراحمد قندهاری به‌انگلیسها حمله کرد وچندنفررابکشت. یك پدر هیزم فروش غلجائی بادوپسر خود، همینکه عسکر انگلیسی رابدیدند شترها رارها کرده وحمله کردند . آنها هفت‌نفر افراد دشمن راکشته وچهارنفر را زخمی نمودند تاخود کشته شدند.

استوارت حکومت قندهار رابنواب غلام حسین ونمایندگی سیاسی او ر ا به سینت جان دادو خود بایك فرقه عسکر به‌قـلات، بیدفاع حمله واشغال کرد. شهریان قندهار دست‌به سلاح برده وبطور ناگهانی برسپاه وتوپخانه دشمن حمله کردند .این حمله طوری ناگهانی وشدید بود که قشون دشمن سراسیمه شده وبی محابا آتش گشادند . امااین آتش برفر ق رفقای عسکری خودشان بوده وعسکر بسیاری درخا ك وخون غتلید . تا این وقت جنرال بیدو لف از قندهار بایك فـرقــه در گر شك حمله کرده وجای اورا درقندهار یك فرقه تازه دم ازکویته رسیده وپر کرده بود . همینکه بیدو لف واستوارت از حمله‌قندهار یان مطلــع شدند بافرقه ها ی‌خود بغرض حفظ شهر قندهار برگشتند . اما‌استوارت وبیدو لف در عودت خود از حملا ت گوریلائی مردم عرض راه ، تلفات مالی وجانی بسیار دادند . زیرامردم قلعه‌های عرض راه هارا گـذاشته ، آذوقه راباخود بردند وبقیه را آتش زدندتابدست‌دشمن نیفتد ، خودشان راه های رجعت دشمن را ببستند وبه شبا خونها آغاز کرده نقلیات‌دشمن راربودند . دشمن بازحمت زیاد توانست داخل دیوار های شهر گردیده ومحفو ظ بماند . از این بعد سه‌فرقه سپاه انگلیسی درداخل شهر قندهار تاانعقاد معاهد ه گندمك ششما ه دیگر باقیماند . ولی این قوا درطول این مدت درپناه چهار دیوار شهر مستحکم قندهار مشغول حفظ جان خودبودند وبدون قریه های اطراف شهر فا در به اشغال این ولایت وسیع نگردیدند . موجود یت این قشون دشمن را دراین شهرفقط توپخانه قوی آنان تضمین میکرد وبس . معهــذا حملات پراگنده مردم دوا مداشت. حمله کننده گان بغرض میخ‌کوب نگهداشتن دشمن ،دایما حیوانات نقلیه اردوی انگلیس را ازبین میبردند ، تاجائیکه آنقدر اشترانگلیس تلف شد که عفو نت نعش ها سبب اذیت وآزار گردید . آذوقه رسانی اردوی دشمن هم سکته پیدا کرد وادویه ولوازم عسکری نایاب شد .

محا ذ خیبر :

در ۲۱نوامبر ۱۸۷۸ جنرال سر سموئیل براون وجنرال مادبادو فر قه عسکر دردره خیبر به‌قلعه افغانی علی مسجد حمله‌کردند .افغانها بمدافعه برخاستند.درجنگ شدید یکه واقع شد، مدافعین معدود افغان شخص جنرال براون رادر هم شکسته و ازپیش برداشتند . مگر دوستون دیگر دشمن از دو طرف علی مسجد را احاطه‌کردند. افغانها آنقدر مقاومت کردند تاشب‌شد، آنگاه قعه‌را تخلیه‌کردندوخودعقب کشید ند. قلعه در ۲۲ نوامبر از طرف‌دشمن اشغال شد. افریدیهای که چنین دیدند به‌شباخونها

پرداخته وخطو ط مواصله‌دشمن رابین پشاور وعلی مسجد تحت تهدید قرار داد ند. جنرال ماد باششهزار عسکر مو ظف شدکه این راه راباز نگهدارد . ولی حملا ت افریدیها دوام داشت ومهمندی ها هرجاعسکر انگلیسی را می‌یافتند ازبین میبردند مخصو صا حیوانات نقلیه دشمن راتباه میکردند تاجائیکه اشتران اردوی انگلیس در خیبر بکلی ازبین رفت . اماجنرال براون به سرعت حرکت کرده وشهر بیدفاع جلال آباد را اشغال نموده وبه تصفیه قریه‌های مهمند وشنوار پردا خت درحالیکه مردم سوات وبونیر توسط ملاها علی الرغم خانهای محلی ـاعلان جهاد کرده بودند . انگلیسها ناچار بودند که یکعده قشون خودرا درآنجا مقیم نگهدارند . ازاین بعد براون تاهنگام عقد معاهده گندمك در جلال آباد باقیماند وششماه مصر وف حفظ ارتباط پشاور وجلال آباد بود ، درحالیکه از زدوخورد های متفرق ومتوالی مردم اطراف جلال آباد آرام نداشت .

چنانیکه خوگیانی ها، مهمندی ها، زخه خیل‌ها، افرید یها وشنواریها ازجمرود علی مسجد ، لندی کوتل وباسول ، دمی از حملات گوریلا ئی برسر انگلیسها نیا سودند . متعاقبا مردم لغمان برهبری عصمت الله‌خان در جلال آباد رسیده ودر فتح آباد به تجمع قوای مسلح پرداختند . ازاین بعد جنگهای سختی بادشمن واقع شد تاانگلیسها بقوت توپخانه توانستند قشون بی‌توپ مجاهدین را متفرق سازند اما متعاقبا مهمندی ها در اطرا فخیبر به انگلیسها حمله کرده وخسارات زیاد ی بر ایشان تحمیل نمودند .

مردم افغانستان عموماً هنوز منتظر اقدام دولت بودند که اسماً درکابل وجود داشت. امااین دولت دست وپاشکسته ، مردم را ازمبارزه بادشمن استیلا گرباز میداشت ووعده میداد که دشمن رابامذاکره از افغانستان خار ج مینماید. لهذا برای دشمن مجال تنفس وتقویه سپاه روز بروز بیشتر میسر میگردید . روحانیو ن افغانستان سر درگریبان سکوت کشیده وبدون امر پادشاه اعلان جهادر اناجا یز میشمردند. فیودال ها واشراف هم درانتظار فیصله پادشاه کشور بودند. تذبذب شاه قیام عمومی مرد م افغانستان رابه تعویق میانداخت ودشمن خارجی را جرئت اقامت در کشور میبخشید .

محاذ کر م:

جنرال فریدرك رابرتس در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ از «تل» به‌استقامت کرم که‌قبلا به امر امیر شیر علی‌خان تخلیه شده‌بود، مارش‌کرده وآنرا گرفت. اماقوه انگلیس در اشغال پیوار بادفاع سر سخت محافظین افغانی مقابل شد. این مدافعین عبار ت بودند از سه کندك نظامی ودوازده تو پ به‌قیادت غند مشر کریم خان وغندمشر گل محمد خان وکندك مشر عبدالعلی خان . جنرال رابرتس بعداز قبول تلفات سخت‌پیوار را اشغال کرد وکریم خان قاید نظامی عقب کشید . رابرتس دراین محا ذ اعلامیه‌ئی منتشر ساخت ودر آن الحاق تمام اراضی واقع بین تل وشتر گردن (نقطه مهم ستراتیژی) رابه قلمرو انگلیس اعلا م نمود. رابرتس در اعلامیه خود بمردم وعده داد که با مذهب مردم سرو کار ندارد، منتهی علمای مذهبی حق‌مداخله درامو ر سیاسی نخواهندداشت .

در این فرصت محمد اکرم خان حاکم خوست که جز خائنین ملی وحامیان‌انگلیس بود، تسلیم خودش رابه رابرت اظهار وتعهد کردکه خوست رابدون مدافعه بدشمن تحویل میدهد . این پیشنهاد رابر تس راتشجیع نمودکه از پیوار پیشتر آید و خوست را برایگان تسخیر کند . محمداکرم نه‌تنها خوست رابدشمن سپرد بلکه نقشه‌های دفاعی مردم را نیز به انگلیسها تقدیم نمود. ولی مردمان منگل، و زیری جدران ، مسعوت وعلی خیل در ۱۷جنوری ۱۸۷۹ مثل سیلی ازکوه‌ها برسردشمن ریختند وکشتار سختی ازدشمن نمودند . البته انگلیسها عادتاً تعداد کشته شده‌گان خودرا در جنگهای افغانستان پنهان میکردند وتاآخر این کتمان رادوام دادند .اما از عقب کشی رابر تس معلوم شد که‌تلفات اودر جنگ خوست زیاد بوده‌است . گر چه رابرتس یازده قریه مردم را دراطراف خوست‌تاراج وویران نمود ولی مقاومت او در برابر حملات تندمردم منگل ، جاجی وخوست درهم شکسته مجبور شد که‌به‌کرم عقب نشیند .

رابرتس هنگام عقب کشی ازخوست یکنفر از اشراف کهنه وجیره خوار انگلیس (شهزاده سلطان جان سدوزائی)رابنام حاکم درخوست گماشت . ولی مردم درقلعه متون مقر سلطان جان حمله کردند . رابرتس باقشون تازه دمی شخصا از کرم به خوست آمد ومردم مجدداً اورا زیر آتش هی شدید ومتوالی قرار دادند .این‌دفا ع مردم بقدری سخت بودکه سپهدار انگلیسی زیر تهدید محاصره وامحای کا مل قرار گرفت. لهذا رابرتس برای نجات خود آنچه را از آذوقه وجباخانه که‌میتوانست بار نمود وبقیه رادر داخل قلعه آتش زده به‌کرم عقب کشید. به اینصورت رشا دت مردم اورا برای بار اول درهم شکست وخوست رانجات داد. این‌تنها نبود، مردم در عقب جبهه نیز دشمن رازیر ضربات قرار میدادند وچنانیکه قشون براون وماد درخیبر وننگرهار کوفته شده واسپ واشتر وقاطر بسیار ازدست داده بودند، دراین جا هم چهار هزار تفنگدار مسعودی ووزیری درتانك حمله‌کرده خسارات مالی وجانی بسیاری بردشمن تحمیل نمودند . در اطراف کوهات حملات افغانها دشمن راسراسیمه ساخت. انگلیسها بازحمت زیاد وفرستادن یك فرقه ششهزاری عسکر توانستند که‌بعداز جنگهای بسیاری حمله آوران مسعودی وو زیری را از حصص متصر فه خود دور نما یند .

این اوضاع جبهه های سه‌گانه افغانستان ، انگلیسها را متحسس ساخت که نگهداشتن این سرزمین با قوای نظامی برای شان نا ممکن ا ست . لهذا لیتن وافسران او درعوض رسیدن به هندو کش در صدد تخلیه قند هار و جلال آباد ونجات خود برآمدند. آنها کیوناری را موظف ساختند که با امیر مذاکره صلح را آغاز نماید. تاکنون ششماه از تاریخ تجاوز انگلیس در اراضی و شهر های سرحدی افغانستان شرقی وجنوبی گذشته بود. تماس کتبی کیوناری باکابل ازماه می ۱۸۷۹ به‌نتیجه رسیده وامیر محمد یعقوب خان بغرض عقد معاهده صلح شخصا به گندمك رفت، زیرا مردم وسپاه کابل نمیخواستند کیوناری در کابل آید. این معاهده شوم چنانچه قبلا گذشت در ۲٦ می به‌امضا رسید .

قیام مردم کابل (۳ سپتمبر ۱۸۷۹) :
سفیر انگلیس سرلوئی کویکناری، آن که مردم کابل «کمناری» نام نهادند، طبق حکم ماده چهارم معاهده گندمك‌در ۲٤جولائی ۱۸۷۹ بامنشی جنکنز وطبیب‌مخصوص وگارد محافظ ٥٦٠ نفری به‌قوامااندانی لفتنت هملتن وارد کابل واز طرف یکقطعه‌عسکر امیر محمدیعقوب خان استقبال ودر شهر بالا حصار درعمارت عالی امیر محمد اعظم خان جا داده شد. این سفیر مثل مکناتن شروع بمداخله درامور دولت واصدار امر ونهی وتشکیل دربار های علنی نمود. ولی بزودی احساس کردکه ملت افغانستان حاضر بقبول سلطه اداری خارجی نیست، زیرا راپور گرفت‌که دسته جات نظامی کابل باشمشیر های برهنه دربازار ها گردش کرده وبرضد انگلیس ودوستان انگلیسی بیانات مینمایند. پس کیونای در ٦- اگست به‌وایسرای هند تلگراف کشید واورا از راپور های خطرناکی که گرفته بود مطلع ساخت. او در ۳۰- اگست بحاکم هند خاطر نشان نمود که ازامیر محمد یعقوب خان ووزرای او هیچ شکایتی ندارد .

در ۳ سپتمبر ۳کندك ازنظامیان در مدخل بالاحصار اجتماع نمودند وهزاران نفر ازمردم کابل در اجتماع آنان اشتراك ورزیدند. مردم دراین اجتماع سخنان‌اشتعال انگیزی برضد سلطه خارجی وخارجی پرستی دولت امیرمحمد یعقوب خان بگفتند و تصمیم خود را برای امحای سفارت نظامی دشمن اظهار کردند. تااینوقت کیوناری از امیر محمد یعقوب خان استمداد وقایه وی نموده بود. امیر داودشاه خان سپهسالار رابرای متفرق ساختن سپاه کابل فرستاد. سپهسالار گرچه خود قلبا طرفدار قیام مردم بود اما همینکه در اجتماع رسید ولب به‌سخن گشود، مردم مجال تکلم نداده اورا ازاسپ بزیر انداختند وسخت بکوفتند اما نکشتند. کیوناری بترسید وتوسط یك افسر هندی کمك از امیرمحمد یعقوب خان خواست . امیر خسر خود سرداریحیی‌خان وولیعهد خود محمد موسی خان‌را بایکعده اشراف درباری به محل قیام عسکر ومردم بفرستاد تا آنهارا باسوگند قرآن والتماس پراگنده سازد. قیام کنندگان نپذیرفتند وامر مارش به سفارت خانه انگلیس داده شد. مستر جینکنز سکرتر کیوناری توسط تیمور نام مستخدم سفارت به‌کریم خان قاید سپاه پیغام دادکه اگر قیام کنندگان‌نظامی از بالا حصار پراگنده شود، سفارت برتانیه بهرفردی از سپاه افغانی ششماه‌معاش میپردازد . البته تیمور باپیغام خود در زیر پاهای قیام کنندگان لگدمال گردیدومردم به مارش خود ادامه دادند . این‌همان قضیه ایست که بعدها برای ترمیم عزت برتانیه تحریف وبه‌غلط گفته‌شد که اصلا سپاه کابل بغرض اخذ معاش ششماه به‌سفارت انگلیس رفته بودند، وانگلیسها غافلانه آتش کرده واین نوع حادثه تولید شد .

قیام کنندگان تاوقتیکه داخل محوطه سفارت برتانیه میشدند متصلا تحت گلوله باران ششصد نفر عسکر وافسر مسلح انگلیس قرار داشتند، اما همینکه داخل‌محوطه شدند کیوناری وبقیه افراد انگلیس را تماما بکشتند، آنگاه عمارت سفارت را بابیرق واجساد کشته شدگان انگلیسی آتش زدند وخاکستر نمودند .

سوقیات مجدد انگلیس :
وقتیکه در ۳-٤ سپتمبر ۱۸۷۹ سفارت انگلیس در کابل که عامل تطبیق‌معاهده خائینانه گندمك بود، تباه شد، امیر محمد یعقوب خان فورا این‌حادثه را درنامه‌ئی به

عنوان جنرال فریدرك رابرتس اطلاع داد وگفت‌که دو ... **انقلاب** عمومیست ، خود من درقصر شاهی محصورم وازحدوث چنین **واقعه‌ئی** تاسف دارم. استماع این خبر مثل صاعقه‌ئی در دوائر سیاسی ونظامی انگلیسی در لندن وهند تائیر کرد. وزیرهند ازلندن به‌لیتن وایسرا تلگراف کشید که در تمام اقدامات شما بغرض اخذ انتقام از حادثه قتل هیئت سفارت انگلیس واعاده عزت وشرف برتانیه ، حکومت ملکه کمك مینماید. لیتن به‌جنرال رابرتس امر مارش به افغانستان صادر کرد وهدایت داد که‌به افغانستان حالی نماید که‌سپاه انگلیس دیگر افغانستان راترك نمیگوید، اما کسانیرا که طالب دوستی انگلیس باشد حمایت خواهد نمود. همچنین لیتن امر نمود که یك فرقه عسکر ازخیبر تاجکدلك پیشرفته وخط مواصله راحفظ نماید. جنرال استوارت نیز باقشون خود باردیگر به‌قندهار مارش کرد. سردار شیر علیخان حاکم قندهار بدون مدافعه شهر را بدشمن سپرده خود خائنانه درخدمت انگلیس داخل شده قبول کردکه عسکر دائمی انگلیس در قندهار مقیم باشد وخودش بحیث یك نواب هندی حاکم قندهار باقی بماند. استوارت حکومت قندهار را به سردار شیر علیخان سپرد تابنام دولت برتانیه اداره نماید. لیتن به‌لندن مشوره داد که‌قندهار بطور قطع به‌قلمرو برتانیه الحاق وخط آهن تمدید گردد. زیرا لیتن تحقق معاهده گندمك را دراین میدانست که افغانستان تجزیه شده وزیر نفوذ انگلیس بماند. او میگفت اگر انگلیس قندهار را الحاق کند درآنصورت میتواند هرات وسیستان را مشروطا به‌ایران بدهد. مجلس وزرای لندن در دسمبر ۱۸۷۹ هنگامیکه اردوی انگلیس در افغانستان مشغول جان کندن بود، فیصله خودرا راجع‌به معاهده گندمك خاتمه‌یافته و «تجزیه افغانستان» رایك واقعیت گفته برای لیتن فرستاد. لیتن گفت که قندهار وکابل ازهم مجزا شوند (توسط سردار شیرعلی وسردار ولی محمد)، اما اشغال نظامی افغانستان دوام کند ویك کانتون نظامی در جنوب کابل تاسیس گردد، ودر مورد سایر ولایات افغانستان (شمال کشور) دولت انگلیس نظر بروش دولت روس عمل خواهد کرد .

در حالیکه یکماه پیشتر سالسبری وزیر هند در اکتوبر همین سال (۱۸۷۹) از لندن به تامسن رونالد سفیر انگلیس درتهران نوشت که هرات به ایران داده شود (البته ازکیسه خلیفه) . تامسن پروژه ذیل را به‌حکومت ایران پیش کرد :

۱ـ باوجود مقررات معاهده ۱۸۵۷ (منعقد بین انگلیس وایران که ایران تعهد کرده بود درهرات دعوی ارضی ندارد) شاه ایران آزاد است که شهر ومناطق هرات را مشروطا اشغال کند وملکه انگلستان حقوق خود را برطبق معاهده مذکور محفوظ نگهمیدارد تا زمانیکه شاه ایران اعتماد ملکه را حفظ و مثل یك دوست صادق رفتار کند .

۲ـ ملکه حق دارد که نماینده مستقیم باعده‌ئی از همراهان او در هرات تعیین کند .

۳ـ ملکه میتواند عنداللزوم بغرض تربیه عسکر وتعمیر استحکام، عده‌ئی از افسران خودرا در هرات بفرستد .

٤ـ ملکه هنگام خطر، هرات‌را باعسکر اشغال خواهد نمود .

۵ـ افسر ونماینده هیچ دولتی به‌جز انگلیس در هرات ومناطق آن نمیتوانداخل ومقیم شود .

۶- آینده اگر هرات بصورت دائمی به ایران داده شود، شامل مناطق فراه نخواهد بود .

۷- شاه ایران تعهد میکند که درتعیین مالیات به‌شوره ماکه خواهد پرداخت وگر خط آهن وتلگراف تاقندهار تمدید شود تاجای ممکن شاه به‌ملکه کمك واز مازادمالیات هرات معاونت خواهد نمود .

۸- شاه با ملکه قرار دادی خواهد بست که روابط تجارتی مملکتین را تسهیل نماید .

این پروژه شکل تعدیل شده پیشنهاد نخستین تامسن را داشت که در آن گفته شده بود :

۱- حق اشغال‌نظامی انگلیس هنگام خطر درهرات تصدیق شود . ۲- ایران تعهد کند که دولت روس مرو را نگیرد . ۳- ایران درامور سیاسی راهنمائی انگلیس را بپذیرد . ٤- در تخلف ازاین موارد، برتانیه به‌معاهده ۱۸۵۷ مراجعه خواهد کرد .

مگر حکومت ایران در فروری ۱۸۸۰ پروژه سفیر انگلیس را رد نمود وناصر الدین شاه مکتوب بی امضائی به‌تامسن فرستاد وگفت که : اشغال هرات بشکل پیشنهاد شده بنفع ایران نیست. انگلیس میخواست بحساب افغانستان با ایران معامله کند وهم اورا ملعبهٔ سیاسی قرار دهد، درحالیکه روس چنین‌چیزی نمیخواست.

درهر حال رابرتس نامه‌ئی از پیوار به‌امیر محمد یعقوب خان فرستاد وگفت که والاحضرت شما از تطبیق مواد عهدنامه گندمك عاجز آمده‌اید وسفارت برتانیه درکابل معدوم شد، لهذا سپاه انگلیس وارد کابل میشود تاسلطنت شمارا حفظ وقاتلان‌هیئت سفارت برتانیه را مجازات نمایند، والاحضرت شما یکنفر شخص معتمد خودرا برای مذاکره نزد من بفرستید . رابرتس که‌بایك فرقه عسکر ویك درجن جنرالهای انگلیسی (چون جنرال مکفرسن، جنرال بیکر وجنرال میسی وغیره) آماده حرکت بجانب کابل بود، برای اغفال مردم افغانستان مخصوصا مردم عرض راه های عسکر کشی بکابل، در ۱۶ سپتمبر ۱۸۷۹ - اعلانات متعدد ومتحد المالی به‌عنوان مردم پاکتیا ولوگر وغزنی وکابل وغیره منتشر ساخت. او دراین اعلانها گفته بود که : این‌عسکر کشی بکابل بدعوت امیر محمد یعقوب خان بعمل می‌آید، غرض ازآن تحکیم سلطنت امیر افغانستان واخذ انتقام از قاتلین سفارت انگلیس است وبس، باسایر مردم کاری نداریم، وچون «رحم وانسانیت» ازخصایص دولت برتانیه است (!) هرنوع کمك‌باربر داری وآذوقه رسانی مردم به سپاه انگلیس باپول نقد خریده خواهد شد .

در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۹ نمایندگان امیر محمد یعقوب خان (مستوفی حبیب اله‌خان ومرزا شاه محمد وزیر خارجه) درعلی خیل نزد رابرتس رسیدند ومذاکره آغازگردید. نمایندگان افغانی مشوره دادند که انگلیسها سوقیات خودرا بکابل معطل کنند تاامیر محمد یعقوب خان قاتلان هیئت سفارت برتانیه را که ازهر محل ومنطقه‌ئی اند، دستیاب کرده ومجازات نماید، وگر قشون انگلیس بجانب کابل پیش قدمی کند حملات مردم افغانستان برضد برتانیه شروع خواهد شد وهم قیام بلخ وهرات برضد برتانیه پیشبینی میشود . اما رابرتس که موظف به اشغال دایمی افغانستان بود وهم امیر محمد یعقوب خان را دخیل ضمنی در قیام ۳ سپتمبر کابل میدانست، نظریه هیئت افغانی را رد وآنها را در ۲۵ سپتمبر رجعت داد. تا اینوقت سردار ولی محمدخان‌لاتی

که از طرف امیر محمد یعقوب خان به استقبال رابرتس در خوشی لوگر فرستاده شده بود، نزد رابرتس رسیده وخدمت خود را بدشمن — بغرض حصول پادشاهی — تقدیم کرده وامیر محمد یعقوب خان را در قیام مردم وسپاه کابل برضد کیوناری دخیل وانموده بود. امیرمحمد یعقوب خان که‌مارش انگلیس رابکابل حتمی دا نست بغرض نجات شخص خود درنامه‌ئی به‌رابرتس نوشت که چون سوقیات دولت‌انگلیس بغرض حمایت سلطنت من است ، لهذا به‌حکام خود امر کرده‌ام که از حرکت سپاه انگلیس ممانعت نکند. اینست نتیجه اعمال یکدولت مطلق العنان وغیر مسئول در سرنوشت ملیون ها نفر .

در کابل :

در هر حال جنرال رابرتس که اینك قوماندان عمومی اردوی انگلیسی در افغانستان بود، بعد از یك تصادم مختصر درشتر گردن در وادی لوگر سرازیر شد و باقبول حملات متفرق مردم تاپنج اکتوبر ۱۸۷۹ نزدیك کابل رسید، در حالیکه درعرض راه از اشتر گردن تانزدیك کابل یکعده افسر وعسکر خودرا در جنگ بامردم باخته بود. امیر محمد یعقوب خان که تاخوشی لوگر برای منصرف ساختن رابرتس ازورود بکابل رفته بود، اینك بشکل اسیری در دست دشمن قرار داشت. وقتیکه مردم در چهار آسیا باپرچم های رنگه خود جلوسپاه دشمن را گرفتند، امیر محمد یعقوب خان ازبلندی کمپ انگلیس منظره این جنگ خونین را تماشا میکرد که ازیکطرف قشون و توپخانه منظم قرار داشت واز دیگر طرف مردمی که فقط باعقیده وطن پرستی و آزادی خواهی خون خود را نثار میکردند وباپیش قبض وسیلاوه دربرابر توپخانه دشمن پیش میرفتند .

دسته‌جات مبارزین ملی در چهار آسیا ومتعاقبا در «سنگ نوشته» از آتش توپخانه دشمن مثل برگ درخت ریختن گرفتند . دشمن بازور توپ راه خود را تابینی حصار کابل باز کرده ودر ٦— اکتوبر ۱۸۷۹ داخل کابل شد. یعنی ازاعلان جنگ انگلیس ده‌ماه گذشته بودکه برای بار اول عسکر آن به‌کابل رسید. رابرتس تاششش روز دیگر اردوی خودرا درسیاه سنگ وارتفاعات تپهٔمرنجان جابجاکرد ونقاط حاکمه شهر را باتوپ مستحکم ساخت . او آنگاه بذخیره کردن آذوقه وعلوفه شروع کرد . رابرتس برای تطبیق پروگرامی که ازلیتن گرفته بود عجله بسیار داشت، لهذا درروز ششم ورود خود دست بکارزد . این برنامه لیتن عبارت بود از : انهدام شهر بالا حصار پایتخت افغانستان، ویران نمودن تمام قلعه‌های جنگی، ضبط نمودن ذخایر نظامی وخزاین مالی، اعدام مبارزین ملی و شکستن هرگونه مقاومت مردم ، وبالاخره بادر دست گرفتن حکومت افغانستان ومستقر ساختن حکومت نظامی انگلیس ، زمینه استیلای دایمی انگلیس را بواسطه تجزیه وتقسیم افغانستان آماده نمودن. این‌پروگرام علنی یك تعلیمات نامه سری نیز باخود داشت که باخیانت وفریب، تولید فساد و تحریف اخلاق، ایجاد نفاق وخصومت را دربین جامعهٔ افغانستان هدف قرار میداد. رابرتس برای تطبیق چنین پروگرامی فعالیت خودرا برمبنی‌تروروحشت استعماری انگلیس وهم غدر وفریب گذاشت . پس در ۱۱— اکتوبر ۱۸۷۹— او اعلامیهٔ منتشر کرد وگفت که همه مامورین وافسران ومردم کابل روز ۱۲— اکتوبر در میدان شهر بالا حصار حاضر شوند وپروگرام حکومت انگلیس را در افغانستان بشنوند .

مردم برای شنیدن مطالب دشمن در بالاحصار جمع شدند ودربین صفوف منظم سپاه انگلیس رابرتس را دیدند که باسرطاس لباس رسمی جنرالی دربر دارد. ازهمان

لحظه مردم اورا «راپت‌کل» نام نهادند و تازمان رانده شدن او از افغانستان اورا بهمین نام خواندند . بعداز آنکه جنگهای مردم باراتس شروع شد ترانهٔ ذیل درمیدانهای جنگ سروده‌میشد:

محمدجان خان مردمیدان‌است ایوب‌خا ن شیـر غـران است
میر بچه‌خان رس رسان است آزادی فخـر افـغان اسـت
راپـت کل لات کـلان اسـت بیـا بیادر ا نـگـور بـخو

درهرحال رابرتس اعلان کردکه :

دو روز بعد شهر بالا حصار تخریب میشود . خزاین وجبه خانه‌ها بحکومت انگلیس تعلق دارد. از این بعد حکومت کابل دردست حکومت‌نظامی انگلیسی میباشد. ازپنج میلی شهر کابل گشت وگزار مسلح ممنوع است وجزای متخلف اعدام. مردم اسلحه خودرا (تفنگ) به‌حکومت انگلیس درعوض پنج روپیه کلدار تحویل نمایند (در آنوقت تفنگ پتاقی فی عدد ۱۵ کلدار ورایفل فی‌عدد ٤٠ روپیه قیمت داشت ودیت خون یکنفر مقتول ۳۰۰ روپیه بود) . غله وآذوقه کارآمد سپاه انگلیس را دربدل پول نقد برسانند. مالیات معینه رابکار گذاران انگلیسی تحویل بدهند. حمله آوران در سفارت برتانیه را به‌حکومت انگلیس بسپارند ودر عوض هر نفر ازپنجاه کلدار تا۷۵ کلدار ودر عوض هر افسر بزرگ ۱۲۰ کلدار جایزه بگیرند. حاکم نظامی کابل‌جنرال جیمز هلز وحاکم ملکی نواب غلام حسین هندی است. قاضی محکمه نظامی جنرال میسی وقضات محکمه ملکی میجر گریگر ،سارجن بیلو. وذپتی محمدحیات خا ن میباشند .

آنگاه رابرتس بیرق انگلیس را درسر دروازه بالاحصار کابل درعوض بیرق سفارت کیوناری که مردم آتش‌زده بودند برافراشت . مردم کابل با خونسردی‌اعلامیه رابرتس رابشنیدند وبدون آنکه یك کلمه‌سخن بزنند ،برگشتند ودر بیرو ن بـا لا حصار بین خود گفتند که: کمناری شش هفته مهلت داشت تا ازبین برده شد اما برای راپت که‌عسکر زیاد دارد، مهلت بیشتری بکار است تاازبین برده شود. امیر محمد یعقوب خان که روش برتانیه را دید ازدعوت رابرتس درحضور بهمرساندن در اجتماع ۱۲– اکتوبر بالاحصار سرباز زد واستعفی خودرا نوشته وبه رابرتس‌بفرستاد. اما اینوقت او اسیر در دست انگلیس بود. رابرتس فردای آنروز یك رسم گذشت اردوی انگلیسی را درکابل، به‌عقیده خودش برای سوختن چشم مردم، اجراء نمود. متعاقبا رابرتس شهر بالا حصار را توسط سپاه انگلیس به‌خرابه زاری تحویل داد و آتش زد. یکی از رجال دانشمند کابل میراحمد شاه خان سعی کرد تا رابرتس را به‌مذاکره ازتخریب سایر عمارات عمده کابل باز دارد وهم بازداشت. چون برخلاف انتظار رابرتس هیچ حمله کننده‌ئی برسفارت کیوناری راکسی بدست نداد، خودش سه‌نفر از مشاهیر کابل (جنرال خسرو خان نورستانی ، محمد اسلم خان کوتوال وسردار سلطان عزیز خان بن‌نواب محمد زمانخان) راکه جزء حمله کنندگان بودند. بخواست وبدار زد. کمی بعدتر یك قشون سواره انگلیسی براه شتر گردن واردکابل شد و تعداد سپاه انگلیسی کابل به ۲۰ هزارنفر رسید که دارای ٤٦ توپ بود – به استثنی توپخانه افغانی که در دست شان‌افتاده بود. حسب امر رابرتس قشون‌انگلیسی قندهار نیز به‌استقامت کابل مارش کرد ولی در عرض راه با مقاومت دسته های غلجائی‌مقابل‌گردیدودرشاه‌جوی‌باجنگ‌دست‌به‌گریبان‌پنجهزا نفر مردم تره‌کی دچار شد. در طی همین جنگ خونین تن به‌تن بودکه «صاحب خان» رهبر مجاهدین بادو صدمبارز دیگر کشته شدند. پیرمحمد یکی ازاین مبارزین بودکه ۱۳ زخم برداشته ویك‌دست

خود راباخته بود. این فداکاری غلجائی ها بود که قشون انگلیس را باتحمیل تلفات کمرشکن مجبور بەرجعت مغلوبانه جانب قندهار نمود.

ازاین پس رابرتس ازمعسکر سیاه‌سنگ بەحصار شیرپور کشید ودر ضلع‌شرقی آن که‌ناتمام مانده بود، دیوار جدیدی بکشید، استحامات عسکری بنیاد نهاد، برزبر تپه بی‌مهرو برجهای نظامی بساخت وسیم خاردار بکشید، توپ‌ها تعبیه وآذوقه وعلوفه پنج ماهه ذخیره نمود. بدینصورت شیر پور که از شمال باآب استادهٔ چمن وزیر آباد واز سه جبهه دیگر بادیوار های عظیم داخلی وخارجی به ارتفاع هفت متر وبر جهای جنگی احاطه شده‌بود بشکل یك شهرجنگی مستحکمی درآمد. همچنین درسیاه سنگ وشهر ویران شدهٔ بالاحصار قشله‌های نظامی اساس گذاشت. رابرتس بااین فعالیت های خود درانگلستان مشهور شد. ملکه انگلیس کتبا اورا تبریك گفت ولیتن رتبه لفتننت جنرالی بەاو بخشید. پس رابرتس برخود ببالید وخویشتن رانایب‌السلطنه افغانستان حساب کرد. او در دربار هائی‌که در شیر پور تشکیل میکرد بالباس‌رسمی در چوکی قرار میگرفت وسرداران تسلیم شده را در دوجناح مجلس روی زمین می نشاند. رابرتس در اواخر نوامبر امیرمحمد یعقوب خان اسیر را باقطعات نظامی در هندوستان اعزام نمود ومتعاقبا میرزا شاه محمد خان وزیر خارجه وسردار یحیی خان خسر امیر وسردار ذکریا خان راهم در هند تبعید نمود. اما مستوفی حبیب‌اله‌خان صدر اعظم وداود شاه خان سپهسالار در محبس انگلیسی باقیماندند. در حالیکه رابرتس در ۱۲ نوامبر «عفو عمومی» را (به عقیده خودش) به استثنای حمله آوران در سفارت، کیوناری، اعلان کرده بود. رابرتس که درطی یکنیم ماه خودش را صاحب اختیار نصف افغانستان دید درپی حصول نصف دیگر افتاد وچنانیکه قندهار را طبق قرار دادی بەسردار شیر علیخان داده واقامت دایمی عسکر انگلیسی را در آنجافیصله نموده بود، اینك سردار ولی محمد خان لاتی را باقشون او بنام والی مقرر نمود که در ولایات شمالی افغانستان رفته از بدخشان وقطغن تابلخ ومیمنه راتصرف کرده واز طرف انگلیس حکومت نماید. ولی فرصت اقدام به اینکار میسر نشد زیرا ماه دسمبر رسید.

قیام عمومی مردم (ماه دسمبر ۱۸۷۹):

اینك از آغاز داخل شدن قشون دشمن در کابل ۵۵ روز میگذشت. در طی این مدت مردم نزدیك ودور کابل درصدد آمادگی برای دفع انگلیس برآمدند، خصوصا که زمستان رسیده ودهقانهای کشور ازکشت وکار فارغ شده بودند. پس همینکه تبعید امیر محمد یعقوب خان بەهند عملی شد آخرین پرده تظاهر وریاکاری انگلیس ازهم درید ومردم ازجا برآمدند. در کابل وکوهدامن وکوهستان برهبری محمد کریم خان افسر نظامی، غلام حیدرخان کابلی، میربچه مشهور کوهدامنی، میرغلام قادرخان اوپیانی برادر پرویز شاه‌خان پغمانی ــ درتگاو ونجراوبرهبری محمد عثمان خان‌صافی وبرادرش محمد شاه خان ــ درلو گر برهبری غلام حیدرخان چرخی (بعدهاسپهسالار)، سمندرخان ومحمدحسن خان لوگری ــ در میدان ووردك برهبری جنرال محمدجانخان وردکی ــ درغزنه وزابلستان برهبری ملادین محمد خان اندری معروف بەمشك عالم، عبدالقادر خان غزنوی، ملا عبدالغفور خان لنگری وگل محمدخان اندری ــ درهرات

برهبری نایب سالار حفیظ الله خان وسردار محمد ایوبخان - درننگرهار بر هبری عصمت اللهخان جبارخیل وهمچنین دها نفر رهبر دیگر - اجتماعات مردم شروع شد. پیشروان این انقلاب ملی در افغانستان - طوریکه منشی عالم بهسردار محمدحسن خان حاکم امیر عبدالرحمن خان در غزنه گفت - تقریبا سههزار نفر میشد.

در اول دسمبر تبعید امیرمحمد یعقوب خان افواه شد ودر سوم دسمبر مشک‌عالم که از قید بیعت امیرالمومنین (محمد یعقوب خان) خودش را شرعا آزاد میدانست، در غزنه جهاد در مقابل فرنگی را اعلان کرد. دسته جات داوطلب در هر جا تشکیل وبلا فاصله بطرف کابل در حرکت افتادند. این سپاه فداکار کهفاقد توپخانه وجباخانه ومخاذن آذوقه سپاز بود، فقط تفنگی در شانه ویا سپلاوه‌ئی در دست وپیشتو، فبضی درکمر داشتند وبس. طرح رهبران سپاه این بود که مبارزین کوهدامن وکوهستان در شمال شهر کابل موضع کاریز میروکوتل خیرخانه رامسکر قرار دهند، کوهآسمائی را در غرب شهر کابل با ارتفاعات همجوار آن اشغال نمایند ومبارزین پغمان وارغنده باقوای کاریزمیر متصل گردند. مجاهدین لوگر وپاکتیا ازبینی حصار تاقلل کوههای شیر دروازه وتخت شاه درغرب جنوبی شهر کابل همه نقاط حاکمه را در دست گیرند. جنگاوران تره‌خیلی وبت خاکی وبکرامی تپه های یك لنگه وسیاه سنگ را درشرق شهر کابل مستحکم سازند. مردم میدان زوردك وغزنه از تنگه گذرگاه سر راست در داخل شهر کابل وقشله دشمن در شیرپور هجوم نمایند وبدینصورت راه فرار اردوی انگلیس را ازچهار جهت سد کشیده وتمام قوای دشمن را محو نمایند.

اما سردار ولی محمدخان لاتی وجاسوس های او ازاین نقشه سپاه ملی مطلع شده وبه جنرال رابرتس خبردادند. جنرال بهعجله حاضری جنگ دیدویك ستون از سپاه خودرا بقیادت بریگیدیر میکفرسن وسردار محمد حسن خان پسر امیردوست محمدخان بمقابل جبهه شمال (کاریز میر) سوق نمود. ستون دیگر بقرماندانی بریگیدیر بیکروسردار عبداللهخان پسر سردار سلطان احمد خان غازی درجبهه‌غرب (ارغنده) سوق شد تااز اتصال قوای غزنی باقوای کوهستان، وقوای پغمان وارغنده باقوای میدان جلو گیری کند وخود بشکل قوت الظهر در قشله شیر پور باقیماند. در حالیکه یك قطعه عسکر در قلعه افشار مقیم برد.

همینکه دسته جات مجاهدین پغمان برهبری برادر پرویز شاه خان آماده حرکت بجانب کاریز میرشدند، میکفرسن بسرعت بالای کاریز میر افتاد. میربچه خان تاتار یکی شب، ۹ دسمبر بادشمن توپخانه دار رزم داد ودر ۱۰ دسمبر در قلعه های ماحول کاریز میر باقوای خود معسکر گرفت. در ۱۱ دسمبر قوای جنرال محمدجانخان وارد قلعه قاضی شد. رابرتس امرکرد که میکفرسن از جناح راست (کاریز میر) بر سپاه ملی حمله کند وقوای جنرال میسی از جناح چپ (قلعه افشار) بامیکفرسن متصل گردد. ولی چنین نشد میر بچه خان باقوایش به حملهٔ بر ق آسا بر سر میکفرسن برداخت. جنرال انگلیسی مجال حرکت وعقب نشینی نیافت. درحالیکه قوای محمد جانخان قطعات میسی را زیر ضربات تباه کنی قرار داده بود. ستون بیکر نیز درچهار آسیا ناگهانی مورد هجوم قوای لو گر گردید. درتمام این میدانهای جنگ‌سپاه دشمن به سختی کوفته میشد وتلفات سنگینی برداشته بود.

جنرال رابرتس که خطر ناکی وضع را احساس کرد، شخصا باقوای معیت

خود به مقابل محمد جان خان شتافت . او در عبور از مو ضع اونچی باغبانان مورد حمله یکنفر جوان چهاردهی وال قرار گرفت .
امایکنفر سپاهی هندی بنام مظهر علی از فو ج بنگال اورا نجات داد . درنزدیکی قلعه قاضی جنگ شدیدی بین سپاه ملی وقشون رابرتس بعمل آمد. این جنگ‌مشهور بحدی شدید بودکه بالاخره به‌جنگ تن‌به‌تن منجر گردید. رابرتس درتمام‌محا ذا ت امر فرستاد که‌قوای انگلیسی بی درنگ تاشیر پور عقب نشینی نمایند، به انگلیسهای کابل امر نمود که‌شهر را تخلیه کرده به‌شیر پور پناه ببرند ، دروازه های شهر را بسته ودر عقب بر ج وباره وضع دفاعی اختیار نمایند. اوبه قوای شیر پور امر داد که دسته جات سواره انگلیسی در تنکه گـذرگاه وده مزنگ مو قـع گرفته، خط عقب نشینی سپاه انگلیسی را محافظه کند.
اما جنرال رابرتس قبل ازآنکه ستونهای اعزامی او موفـق بفرار شود، خودش که‌برای بار اول محو شدن اردوی انگلیس رابه چشم میدید ، پشت به‌کار زار داد وبر اسپ ممتاز خود قمچین کشید . این جنرال مشهور ازروی نعش کشته شده‌گان سپاه خود اسپ میتاخت ورو بجانب شیر پور مثل مر غ پرواز میکرد . درحالیکه ازتمام قشون او فقط چهل سوار موفق شدکه در عقب جنرال فرار کنند . جنرال باآنکه درده مزنگ سواران انگلیسی راید که این گـذرگاه تنگ را ازدوساحل دریای کابل‌محافظت مینمایند، معهـذا از ترس تعقیب کنندگان داخل محله ده مزنگ شد ودرخانه ها ی روستائی پناه‌جست . تفنکداران اوروی بامهابه‌حفاظت‌اومشغول شدند . متعاقباسردار ولی محمدخان والي جدید بلخ وتخار بەقشون‌خود رسید وبه محافظه‌ده مزنگ‌پرداخت، اما عسکر ملی اوقیام کرده تمام دارایی وسامان سفر اورا تاراج نموده وخود به‌سپاه‌ملی پیو ستند.شب پود وتاریك که‌قشون‌محافظ ازشیرپور نزدجنرال آمد. جنرال‌به‌عجله‌راه شیرپور برداشت‌و دردل شب داخل استحکامات شیرپور گردید ومحفوظ شد .دراین شب هزیمت یافته گان انگلیسی یکی پی‌دیگری ازمحاذات جنگ داخل شیـر پـو ر میشدند . فردای این روز تمام قوای انگلیس فقط در داخل شیر پور وآنهم بحا لت محاصر ه باقی ماندند وبس. زیرا تمام شهر کابل واطراف آن باسلسله جبال همه در دست سپاه ملی افتاده بود ومیرفت که داستان مکناتن والفنستن بعد از٣٦سال تکرار شو د .
اماجنرال رابر تس ازیکطرف قشون ساخلو ی بت‌خاك وفرقه جنرال چا ر لس گف را از گندمك به‌شیر پور احضار وجای کشته شدگان راپر کرد واز دیگر طر ف در همین ماه دسمبر دوبار از هندوستان دو فرقه عسکر امداد ی بخواست .هردوفرقه عسکر در ٢٤ دسمبر وبعدتر بکابل وسیدند .اما قوای امدادی انگلیس که از جـلال آباد بکابل حرکت میکرد باهجوم مبارزین لغمان مقابل شد وبعد از زدو خورد بسیار ی باقوت‌توپخانه راه خودرا بکابل باز کرد .جنرال رابرتس که در واقع افسر کار آگاهی بود، دفاع هر ضلعي.از شیر پور رابه یکنفر از جنرال های خود (چون بریگیدیر جنرا ل میکفرسن، بریگیدیر جنرال‌هیوج گف،میجرجنرال هلزوکلنل‌جنکنزمحـول‌کـرد ، و قوماندانی مرکزشیرپور رابه‌جنرال‌میسی‌داد. قوماندان‌احتیاط هم جنرال‌بیکربود.جنرال رابر تس که قبـلا غله وآذوقه پنج‌ماهه اردوی خودرا در شیرپور ذخیره داشت، بواسطه استحکام برو ج وباره های شیر پور متیقن بودکه سپاه ملی از تسخیر این حصـار

بزرگ و مستحکم عاجز است . زیرا دیوار های شیر پور بدون آتش توپهای بزرگ وثقیل شگاف نمی برداشت ، درحالیکه‌قشون ملی توپ بزرگ نداشتند . پس رابرتس نقشه مقاومت پنـج ماهه اردوی انگلیس را درشیر پور کشید ودر عین آنکه منتظر حوادث غیر مترقب بود، دست از فعالیت های سیاسی نمیکشید وچشم امدادبد و لت انگلیس دوخته داشت .

قوای ملی که‌سپاه دشمن را شکسته وتاداخل دیوار های شیر پور رانده بودند، داخل شهر کابل شدند. تره خیلی هاتپه مرنجان ولوگری هـابقـیادت سپهسالا ر غلام حید رخان چرخی بالا حصار رامرکز گرفته وقلعه های تخت شاه وشیردرواز ه را مستحکم نمودند . ملامشك عالم وجنرال محمد جانخان نیز شهر کابل را در دست داشتند . جنرال رابرتس مثل گرگی در قفس شیر پور محصور ماند. اماجنرا ل نمیخواست که‌تحت محاصره دایمی بماند . لهـذا در۱۳ دسمبر بغر ض شکستن حلقه محاصره دست بیك حمله شدید وعمومی زد. قشون انگلیس تا بینی حصا ر پیش رفت وتوپخانه او از زیر یك غندی کوه، قله تخت شاه را زیر آتش قـرا رداد. چون خط مواصله تخت شاه بینی حصار قطع شده بود ، محافظین تخت‌شاه به‌تنهائی بمدافعه پرداختند . این جنگ چهارساعت طول کشید ومدافعین تا آخرین نفر کشته شدند قله تخت شاه دردست دشمن افتاد.

مبارزین ملی تپه های سیاه سنگ راگرفته وشیر پور مرکز اصلی انگلیسها را تحت تهد ید مستقیم قرار دادند . به اینصورت جنگ از اطراف بینی حصار د ر اطراف سیاه سنگ کشیده شد. رابرتس که خطر جدی را احساس کردتمام قوا ی جنگنده خودرا به سیاه سنگ سوق‌نمود وجنگ شدید ی در گرفت. بالاخره توپخانه قوی دشمن موفـق به متفرق ساختن قوای ملی گردیده وتپه های سیاه سنگ را اشغال کرده ودر کوه آسمائی سنگر گرفتند . تاریکی شب مانع ادامه جنگ گردید وفردا ۱٤ دسمبر مبارزین تازه دم تگاونجراو بقیادت محمد عثمان خان صافی و برادرش محمدشاه خان وارد کابل شده بر زبرکوه آسمائی‌آمدند وبایك‌حمله شد ید کوه را اشغال نمود ند. درجنگ شدید یکه اینجا رخ داد نعش کشته‌شده‌گان انگلیسی مثل سنگهای لغـزان تاسطح زمین میریخت . رابرتس برای اشغال این‌کوه مجددا به جنگ پرداخت وتوپخانه او به‌آتش باری سخت شروع کرد. امامجاهدین مقاو مت کرده وبعداز کمی دلیرانه بالای توپخانه دشمن با سیلاوه وپیش قبض حمله‌نمود ند. درهمین جنگ بودکه محمد عثمان خان پیشا پیش مجاهدین شمشیر در دست و بر سر دشمن حمله مینمود ، تامورد گلو له های دشمن قرار گرفت واز پادرآمد . همین مرد بود که درهنگام تجمع مردم وتجهیز حرب درتگاو ، انگلیسها توسط یکی ازاقارب او (سر فراز خان) سه صد هزار روپیه کلدار برای او پیش کشیدند تا ازحمله بر قشون انگلیس منصرف گردد .البته اوومردمش نپـذیر فته وبه جنگ آمد ند ودشمن را بکو فتند . قشون انگلیس تاب جنگهای دست ویخن نیاورده تو پ خانه خودرا درمیدان ترك وفرار کردند . تااینوقت دسته‌جات قشون شمالی کابل‌رسیده کوه‌های خیرخانه وتپه های سیاه سنگ رامجددا اشغال نمودند. درهمین جنگها ی جبال کابل بود که مردم بیرقهای رنگارنگ برافراشتند وزنان کابل وظیفه آب ونان

رسانی مبارزین ملی رادرقله کوه‌ها بدوش گرفتند. دسته جات زنهای‌مردانه‌با کو زه های آب وبسته های نان مثل آهو درسنگ لاخ های جبال میدویدند و جنگ آوران دلیر راتغذیه مینمودند . چهارصد نفر اززنان کابل دراین وظیفه سهم گرفتند و۸۳ نفر آنان درجنگ کوه آسمائی شهیدشدند .

قصه مهیج عبدالله عاشقان عارفانی درطی همین جنگهای‌کوهی‌بودکه‌بمیان آمد: عبدالله جوان نورسیده ازمحله عاشقان وعارفان کابل بازهرا دوشیزه همسا یه خود نامزدبود . درعصر روز سیزدهم دسمبر مجلس نکاح مختصری درخانه عرو س منعقد گردید وشام عبدالله داخل مجلس عروسی شدومادرش حنا درانگشت اونهاد ، در حالیکه عروس گفت: مردان عاشقان وعارفان همه به جنگ فرنگی رفته اند واینجا عروسی عبدالله است . عبدالله جوان ازتخت عروسی بر خاست وگفت : راست گفتی درچنین روزی مردباید درمیدان جنگ باشد نه درمحل عروسی ، من رفتم اگربر نگشتم زهرا را دردنیای دیگر خواهم دید. عبدالله درخانه خود رفت وسیلاوه وتفنگچه برداشت وبه‌کوه برشد . فردا عصر مبارزین عاشقان عارفانی بعد ازآنکه قشو ن انگلیس تاداخل شیر پور جاروب شده بودند ، مرده عبدالله را آوردند ودرخانه‌مادر پیرش گذاشتند .زهرا عروس آمد وتنها انگشت حنا دار عبدالله‌راببوسید وبمادرش گفت: گریه نکن من تازنده ام‌درعوض‌عبدالله‌فرزند توهستم .این‌دوشیزه‌چنانیکه‌وعد ه داده بود تامرد درخانه عبدالله وبنام عبدالله زندگی کرد ونام او درتمام شهر کابل بحیث مثال احترام شد .

در هرحال سپاه دشمن بعداز جنگ ۱۴ دسمبر یکی پی دیگری ازتما م‌مورچلها ومحنه های جنگ روبه گریز نهادند وقشون ملی به تعقیب پرداخت . تارسیدن به قشله شیر پور در جنگهای تن به‌تنی که رخ داد کشته شدگان انگلیسی روی هم میریخت وبالاخره باتلفات وزحمت بسیاری رابرتس توانست بقیة الشیف سپاه خودرا داخل چار دیوار شیر پور نموده دروازه هارابببندد ونفسی به استر ا حت بکشد .

این جنگ جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلا بر کشور افغانستان کار آسانی نیست وهم دانست که جنرال الفنستن ومکناتن طوریکه نویسندگان نظامی انگلیس وانمود ه اند، درشکست خویش گنهکار نیستند ، زیرا در مقابل ملتی قـرار گرفته بودند که فرد فرد آن باقوه معنوی وایمان‌به‌آزادی خون خودرا نثار مینماید .در هرحال رابرتس تقاضای امداد نظامی هندوستان رامیکشیدعجالتابرای‌دفاع‌ازحمله عمومی وقاطع‌سپاه ملی تاجائیکه ممکن بودبه تحکیم شیرپور پرداخت وهم‌درصدد جستجو ی راه نجات وتخلیه آبرومندانه افغانستان برآمد. درحالیکه قشون ملی تمام کا بـل وبالاحصار وقلل جبال رافرا گرفته وحکومت کابل رابه مشك عالم رهبر مبارز یـن زابلستان داده بودند . سرداران تسلیم شده بدشمن چون سردار محمد حسن‌خان پسرامیر دوست محمد خان وسردار عبدالله‌خان پسر سردار سلطان احمدخان که قوت ملت را دیدند ، از انگلیس روبرو تافتند ودرغزنه فرار کردندوهمدرانجا بامردم مبارز غزنه پیوستند . سردار محمدهاشم خان پسر امیر محمد اعظم خان نیز از انگلیسها برید وازکابل فرار کرد وبمردم پیوست . بعد هااین سرداران به سردار محمد ایوب خان توصل جستند .البته سردار ولی محمدخان پسر امیر دوست محمد

خان تاآخر سر ازبنده گی انگلیس برنتافت .

بعداز جنگ ۱٤ دسمبر ۱۸۷۹ هشت روز دیگر سپاه ملی وقشون د شمن مصروف دفن اموات وترتیبات مجدد نظامی بودند. درشب ۲۳ دسمبر دیده بانان افغانی در قله کوه آسمائی آتش عظیمی افروختند که ازفاصله های بعیدی دیده‌میشد واین اعلام حمله عمومی مجاهدین بر معسکر دشمن بود. انگلیسها بواسطه سر دار ولی محمدخان وجا سو سها ی او ازتمام نقشه جنگی مبارزین ملی مطلع وآماده دفاع شدند . حمله سیل آسای سپاه ملی روبه جانب شیر پور سرازیر گردید ودشمن باآتش گل ناشدنی توپخانه متوصل شد. این جنگ ازشب ۲۳ دسمبر تافردا شام۲٤ دسمبر طول کشید وتاوقتیکه قشون‌ملی از دسترس توپخانه‌دشمن عبور میکرد،تلفات بسیاری داد. معهـذا اینها درزیر باران گلوله تفنگ دشمن که‌ازپشت دیوار هاوتیر کشها و سنگر ها اتصالا برسر سپاه ملی میریخت ونعش بالای نعش می‌افتاد، تازیر دیوار های شیر پور رسیدند ونرد بانها گـذاشتند وبرزبر دیوارهابرآمدند .دراینجا تمام قوای پیش بین دشمن ازمواضع مستور به آتش باری آغاز نمودند. باآنهمه‌دلیری مبارزین ملی، فرصت فرود آمدن برسر دشمن میسر نشد، درعوض جنگاوران ملی یگان یگان مثل برگ درخت‌ازروی دیوارهای شیرپور برزمین سرازیرمیگردیدند. به‌این صور ت تلفات مردم بسیار سنگین شد، خصو صا که درجبهه ملی‌دو نفر خا ئن (پادشاه خان سرخابی ومحمدشاه خان سرخابی)قرار داشت وآنها درفر صت‌نازکی دسته جات متعلقه خودرا امر عقب نشینی دادند . این رجعت ناگهانی که حمل بر شکست گردید، راه عقب نشینی قشون ملی رابار نمود ورهبران ملی بغر ض‌تجدید قوا وآماده‌گی برای جنگهای آینده عقب کشید ند وسپاه ملی شبانه به‌کوه های کابل برآمدند . دشمن از این وضع استفاده کرد وبه فوریت تمام خانه‌ها وآبادی ها ی اطراف شیر پور راکه ممکن بودسنگر جنگاوران افغانی قرار بگیرد ، منهدم وهموار ساخت . چون در ۲٤ دسمبر یك دیوزن عسکر تازه دم انگلیسی بقوماندانی میجـر جنرال «سرجان راس »به‌شیر پور رسید رابرتس جان تازه یافته از قشله خار ج وبر هموار یها ی شهر کابل وبالاحصارمسلط شد. اوچون منتظر ورود یك دیوزن‌سپاه‌دیگر ازپشاور بودوهم جنرال ستوارت رابایك‌فرقه عسکر امدادی ازقندهار بکابل خواسته بود، به‌فوریت به‌نقاط حاکمه شهر کابل وبالاحصار به‌تعمیر سنگر هاو بروج جنگی بپر دا خت .

امافعالیت سیاسی وتخریبی انگلیس هابر فعالیت های نظامی آنان برتری داشت و نتایج عمده تری میداد .چنانیکه بعداز جنگ ۲۳ دسمبر یك پرو پاگند خائینانه در تمام کابل واطراف آن بسرعت بر ق منتشر گردید وآن اینکه : « جنرا ل‌محمدجانخان غازی شکست ۲۳ دسمبر قشون ملی‌رادرمحاذ شیرپور عامدا وقاصدا سبب شده و سپاه ملی رابه عقب نشینی واداشته ، زیرا جنرال باانگلیسها ساخته ویك صند و ق طلا گرفته است . » درحالیکه بعد هامردم واضحا دانستند که این اتهام غلط دشمن است وخاین همان پادشاه خان سرخابی است که دانسته ویانادانسته عا مل عقب نشینی سپاه ملی گردیده است. در هرحال تبلیغ ضد جنرال محمد جانخان درمرحله اول تاثیر وتشویش عمیقی درجبهه ملی تولید نمود، ومردم کابل از ترس آنکه

رهبر دیگری خیانت نکند تبلیغ وسیعی نمودند که : صندوق طلای انگلیس و قتیکه بازشد معلوم شد که مملو از طلاهای برنجی وقلب انگلیس است ، پس گیرنده هر که باشد فریب خورده ودین ودنیای خودرا ازدست داده است ، زیرا فرنگی‌دوستی ندارد مگر مکروفریب ودروغ.

از دیگر طرف انگلیسها توانستند که توسط کلنل ولی الله خان در غزنه که مثل پروان وکاپیسا کانون ومرکز تجهیز وسوقیات مبارزین ملی دربرابر دشمن بود، رخنه عظیمی ایجاد کند. اینست که آتش جنگهای داخلی بین‌پشتون ، تاجك وهزاره رامشتعل ساختند . وقتیکه این خبر درکابل رسید مشك عالم شخصاً برای جلو گیری ازنفاق داخلی عازم غزنه شد. درحالیکه قبلا دونفر دیگر ازرهبران ملی چون‌عبدالقادر خان تاجك وگل محمدخان اندری برای دفع خیانت کلنل ولی الله برخاسته وبسرعت آتش جنگها ی‌داخلی راخاموش ومردم پشتون وتاجك وهزاره راباهم آشتی داده‌بودند. جنرا ل‌محمدجانخان هم بغرض تجدید قوا وتجهیز لشکر بوردك وغزنه رفت ورهبران کوهدامن وکوهستان به شمال کابل برگشتند تابرای جنگهای آینده قوت جدیدی تشکیل نمایند. زیرا سپاه کوهدامن ،کو هستان ، تگاو نجراو ، پنجشیر و غوربند درجنگهای کابل تلفات بسیاری داده بودند. یکی ا زرهبران سپاه کوهدامن وکوهستان میر غلام قادرخان اوپیانی بودکه اینك درچاریکار نشسته وبه تجمع مردم مبار ز میپرداخت .این‌شخص‌درفضای آزادمجلس‌میکردوتوسط دهل وسرنا از فراز در خت مرتفعی جوانان را دعوت به‌آمدن زیر بیرق مینمود . میرغـلام قادرخان نقره‌باب وزیور ز نانه راآنچه ازخود داشت وآنچه از اعانه زن‌ومرد جمع‌میشد، می‌گـداخت وسکه‌میزد وبمصرف داوطلبان جهاد میرساند . چون پادشاهی در کشور وجودنداشت تابنام او سکه وخطبه خوانده شود لهـذا میر غلام‌قادر خان درمسکو کات نقره‌ئین خود این بیت را منقور نمود :

میکنم دیوانه‌گی تابرسرم غوغاشود : سکه برزر میزنم تاصاحبش‌پیداشود

یعنی این رهبران حقیقی مردم افغانستان که جان ومال خودرا درراه دفاع از آزادی کشور نـثار میکر د ند ، هیـچ کدام سلطنـت وو زارتـی بـر ا ی خـود نمیخواستند .

رابر تس همینکه از تجهیز مجدد مردم در کوهدامن وکوهستان ولو گر وغزنه واقف شد سراسیمه گردید.اوچون دولت انگلیس را از تسخیر افغانستان عا جـز میدید ،بغرض نجات اردوی انگلیس از افغانستان وزنده رسیدن به هند وستا ن ، بـنای کـار را بـه مصا لحه و مسا لـمه گـذا شت . رابر تس در جنو ر ی ۱۸۸۰ به عجله اعلامیه های در افـغا نستان منتشر سا خـت و بـو ضا حـت گفت‌که دولت انگلیس جنگ‌بامردم افغانستان نمی خواهد، قشون‌انگلیس افغانستان رابدون جنگ تخلیه میکند وهرکسی رامردم کشور به پادشاهی افغانستان انتخا ب نمایند، انگلیس اورا برسمیت میشناسد . این اعلامیه های رابرتس در بین ملت‌کارگر افتاد وچون دانستند که :انگلیسها افغانستان راتخلیه میکنند دست از شمشیر با ز داشتند ومنتظر انتخاب پادشاه گردیدند. رابرتس ازاین زمینه استفاده شایان نمود ودر طی زمان متارکه به‌لیتن مشوره داد که اگر پادشاهی کابل بیکنفرتحت الحما یه

انگلیس تعلق گرفته‌بتواند ، چنانیکه نوابی قندهار به‌سردار شیرعلیخان‌تحت‌الحمایه تعلق گرفته است ، به‌نفع انگلیس وباعث نجات اردوی آن خواهدبود . لیتن این مشوره رابرتس رابه وزیر هنددر لندن پیش کردوتصویب گرفت .رابرتس به‌همین مقصد بودکه سردار ولی محمدخان را اسما حکمران کابل شناخته بود.مردم‌افغانستان با مبارزات خویش قوه خارجی استعمار را شکست دادند ولی عده ازسرداران بزرگ جهت حصول تخت وتاج درخدمت استعمار قرار گرفتند وآنچه راانگلیس در میدان جنگ بدست آورده نتوانسته بود، توسط ایشان حاصل کرد .

امامردم افغانستان درانتخاب پادشاه نمیتوانستند بزودی مو فق‌شوند زیرا ولایات از همدیگر جدا ودور افتاده ودرشدت زمستان اجتماع یك جرگه عمومی مشکل بود،خصوصاکه‌مرکزیت‌وجود نداشت پس درجرگه ئی که درغزنی بشمول ۱۸۹ نفر نمایندگان اهالی‌دایر گردید- مشك عالم وجنرال محمد جانخان هم شامل بودند - بعداز مذاکرات چندین روزه فیصله شدکه پادشاهی افغانستان حق‌وار ثارشدامیر شیرعلی خان است که اینك به‌هند محبوس میباشد (امیر محمدیعقوب خان)با یستی او مثل امیر دوست محمدخان از دست انگلیس نجات داده شود. مستوفی حبیب‌الله خان صدراعظم که اینك در دست انگلیسهای کابل محبوس‌بود، درجواب استشار ه رابر تس ، عین فیصله جرگه غزنی راتائید کرد. درحالیکه مردم قندهار ،فراه‌وهرات چشم به سردار محمد ایو ب خان پسردوم امیر شیرعلیخان که‌اینك حکمدار هرات‌بود، دوخته داشتند ، ومردم کابلستان ولوگر وکوهدامن وکوهستان وغیره هیچکدام را نمیپذیرفتند .رابرتس که‌مردم را مشغول مذاکره راجع به انتخاب شاه ومنتظر تخلیه افغانستان دید، خودش را عجالتا ازهجوم مردم مامون احساس کرده .ودرصدد تقویه خودشد تاهنگام تخلیه‌کشور بتواند که‌زنده سربه هندوستان برگردد. پس با اینکه اودر طی ایام جنگ توانسته بود دو فرقه عسکر امدادی ازراه پشاور و جلال آباد حاصل نماید ، اینك در فروری ۱۸۸۰ یك فرقه سپاه دیگر ازقندهار خواست‌و خود درتهیه آ ذوقه سپاه پرداخت .

جنرال استوارت قوماندانی سپاه قندها رربه جنرال پرایمروز داد وخود در ۳۰مار چ به طرف کابل بایك فرقه عسکر و۱۲ توپ حرکت کرد. همینکه‌مردم‌دانستند فورا از زمینداور ، قلات وقندهار دسته‌جات مبارز تشکیل کرده وبا استوار ت در خطوط متواز ی بحرکت افتادند. این قشون ملی تاغزنه دشمن را توسط حملا ت ناگهانی وشبا نه‌کوفته وآذوقه وحمل ونقل شانرا به‌تاراج میبردند. مرد م‌درموضع احمد خیل (بین مقر وغزنه) به‌جنگ میدان پیش شدند وبادو توپ کو چك خود بمقابل ۱۲ توپ انگلیسی‌شتافتند . این جنگ مردم بقدری دلیرانه بودکه یکنفر افسر دشمن (لفتننت هملتن) درمورد آن تعجب و تحسین خودرا نوشت . البته توپخانه برتر دشمن توانست که قشون را ازامحای عمومی نجات دهد. استوارت باچنین وضعی در ۲۲- اپریل در حدود غزنه رسید واز رابرتس استمداد عسکر و لواز م کر د .

رابرتس به‌فوریت یك قطعه سپاه بامایحتاج کافی بقوماندانی میجر راس بـه امداد استوار ت سوق نمود. اوبرای جلو گیری از حملات مردم به این سپاه امدادی ، دو قطعه عسکر یکی به قیادت کلنل «جنکنز» در چار آسیا و دیگری بقیادت جنرال

میکفرسن به‌تعقیب‌جنکنز گماشت. قطعه جنکنز سواره واز میکفرسن شامل یکهزار نفر پیاده وشش توپ ویك رساله بود این قطعات درعقب خود یك رساله دیگر باچهار توپ قاطری داشتند که‌به قیادت جنرال هیو ج گف برای حفظ خط مواصله وامداد قطعا ت ثـلاثه سو ق شده بود. مبارزین ملی به قیادت محمد حسن‌خان لو گر ی درچهار آسیا برسر سواره جنکنز فرو ریخته ودر ۲۵ اپریل تقریبا آن قطعه را ازبین بردند .اما میکفرسن با قشون خود ومتعاقبا شخص جنرال رابرتس رسیدند وباقو ت توپخانه حمله آوران افغانی رابه عقب راندند . معهـذا قشون دشمن مجبور بود که عموما به‌کابل برگردند ودر پناه استحکامات شیرپور نفس شماری کنند .این یـك نمونه زندگی اردوی انگلیس وآنهم درایام متارکه در افغانستان بود.

در هر حال ستوارت هم کشان کشان خودش را از غزنه در پنجم می در معسکر شیرپور رساند ، در حالیکه بواسطه حملات مجاهدین در دشت «توپ ــوردك» خسارات زیاد جانی و مالی متحمل شده بود . تا اینوقت‌وضع‌نظامی در افغانستان‌ووضع‌سیاسی د رانگلستان و هندوستان تغییر کرده‌بود : درافغانستان سردار عبدالرحمن خان در مار چ۱۸۸۰ ظاهرا علم جهادبرداشته وتوسطاعلانات ومکاتیب متعدد به‌تمام‌مردم‌کشور اطلاع داده بود که او بغرض نجات‌کشور از استیلای انگلیس وراندن‌دشمن ازافغانستان از قلمرو روسیه برگشته و اینك در صددتشکیل سپاه مجاهدین است. مردم‌افغانستان که چنین رهبری میخواستند در تمام نقاط کشور به اجتماعات پرداختند و انتظار خود را به ورود سردار عرضه کردند . درهرات نیز مردم وسپاه برخاستند و سردار محمد ایوب خان را به حمله به قندهار وانهدام سپاه دشمن دعوت و تشجیع‌نمودند .

سردار محمد ایوب خان فورآمکتوبی به سردار عبدالرحمن خان فرستاد و نوشت که :بایستی ما وشما برای راندن انگلیس ا زافغانستان متحد گردیـم . امـا سردار عبدالرحمن خان جواب داد که در دشمنی‌با انگلیس نفع افغانستان نیست ، چنانیکه امیر شیر علیخان مرتکب این اشتباه شد و ازبین‌رفت، پس شما هم راه آشتی‌بابرتانیه پیش گیرید . سردار عبدالرحمن خان این جواب را براه کابل در هرات عنوان‌کردتا بدست انگلیسها برسد و روی آنانرا بطرف خود بکشاند ، و هم سردار محمد ایوب خان را در عسکرکشی بر ضد انگلیس متذبذب سازد ، تا خودش پیشتر از او بکابل تازد و رهبری عمومی را بدست آرد .چنین شد و انگلیسها در تـوسل بـه سردار عبدالرحمن‌خان عجله کردند و سردار محمد ایوب‌خان هم تا وقتیکه سردارعبدالرحمن خان از تخارستان به استقامت کابل حرکت نکرد ، از هرات شور نخورد .

اما مستوفی حبیب الله خان صدر اعظم‌که در نزدانگلیسها محبوس‌بود ،استشمام کردکه سردار عبدالرحمن‌خان سرسازش با انگلیسها دارد ، لهذا در خفا مکاتیبی‌به عنوان سپهسالار بلخ که تا هنوز قشون دست نخورده‌ئی داشت و به عنوان مشك عالم و جنرال محمد جانخان که در غزنه مصروف تجدید قوا بودند ، فرستاد و نوشت که : سردارعبدالرحمن‌خان در نهانی با انگلیسها ساخته است باید جلو او گرفته شود . جاسوسی انگلیس با مصرف ۲۰ هزار کلدار مکاتیب مستوفی را از راه‌غزنه بدست آورد و در صدد شد که او را در هندوستان تبعید نماید . اما نامه مستوفی که عنوان سپهدار بلخ بود به او رسید و سپهسالار غلام حیدر خان بر ضد سردار عبدالرحمن خان که‌در تخارستان مشغول ترتیب سپاه بود ،قیام کرد و داعیان سر دار را(سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان پسران امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالقدوس خان پسر سردار سلطان محمد خان ــ که‌قبلا از کابل فرار کرده و به‌سردار عبدالرحمن خان پیوسته بود) سرکوب کردومنجمله سردار محمدسرور خان کشته شد و دوی دیگر از بلخ به استقامت میمنه فرار کردند .

این تنها نبود سپهسالار غلام حیدر خان وردکی عسکر به قطغن کشید تا سردار عبدالرحمن خان را نابود نماید . ولی اعلانات قبلی سردار در تمام افغانستان اثر خود رابخشیده بود ومردم که اعلان‌جهاد سردار رادر برابر انگلیسها گرفته بودند به آن اعتماد کرده و به‌حمایت‌اوحاضرشده بودند .چنانیکه هنگام ورود او در رستاق ، مردم بدخشان برضد شهزاده حسن والی فیض آباد قیام کرده اورا به‌جانب چترال وکشمیر فراری ساختند، زیرااودعوت سردار عبدالرحمن‌خان رارد کرده‌بود.آنگاه مردم‌بدخشان به حمایت سردار برخاستند وشش‌هزار عسکر سواره داوطلب بمصرف خود بغرض راندن انگلیسها از افغانستان با سه صد هزار روپیه نقد به سردار دادند ، و هر خانواری ا زبدخشان یك گوسفند و جوال گندم به اردوی ملی پرداختند . همچنین‌مردم رستاق وحاکم محلی میرمحمد عمرخان یك قشون سه‌هزار نفری ـ دوهزار سوار و یکهزار پیاده ـبمصرف‌خود،بنام جهاد ملی به سردار عبدالرحمن خان دادند .میربابه بیگ حاکم و مردم «کشم» همه اهل سایر حصص بدخشان مرد و مال تقدیم‌کردند .میر سلطان مراد خان والی قطغن با تمام قوای خود به سردار عبدالرحمن خان پیوست .این است که بسرعت اردوی داوطلب ملی در معیت سردار تشکیل شد و سبب هراس‌دشمن در کابل گردید . ورنه روزیکه سردارعبدالرحمن‌خان ازوالی‌آسیای مرکزی روسیه «جنرال کافمان » اجازه دعوت به افغانستان خواست وازراه بخارا داخل رستاق ـ افغانستان گردید ، بیشتر از یکصد سوار با او نبود ، و سردار تهی‌دست و غربت زده که تقریباًدوازده سال در سمرقند و تاشکند فقط ماهانه به ۱۵۰منات روسی زنده‌گی میکرد ،بدون‌اسپ‌و همچنین چیزی‌از خود نداشت ، و با این وضع‌قدرت مجادله با امپراتوری برتانیا رویای فریبنده‌ئی بیش نبود . پس این‌قوت وفداکاری مردم‌افغانستان بود که سردار راپیش کشید و پیش‌راند .

وقتیکه سپهسالار غلام حیدر خان وردکی از بلخ‌به قطغن سپاه کشید ، بدون‌آنکه سردارعبدالرحمن خان، گلوله‌ئی بررخ او آتش کرده‌باشد ، سپاه بلخ قیام کرده و سپهسالار را زیر تهدید مرگ‌قرار دادند . سپهسالار فقط توانست که به بخارا فرار کند وناپدید گردد. (بعد ها جنرال امیر غلام حیدر خان ارکزائی ، دختر سپه سالار وردکی را ازمزار نزد پدرش‌دربخارا فرستاد)سپاه‌بلخ هم‌بنام جهاد به‌سردار عبدالرحمن خان پیوست .این احساسات و فداکاری مردم بود که بزودی اردوی قوی در معیت سردار عبدالرحمن خان‌تشکیل شد و هر روزی که سرداررو‌بجانب کابل حرکت‌میکرد، این اردو بزرگ و بزرگتر میگردید تا جائیکه روز ورود سردار در چاریکار ، تعداد آن به‌صد هزار نفر رسید. درحالیکه سپاه منظم وقشون داوطلب هرات وفراه در زیرپرچم های جهاد رو به قندهاربرای انهدام انگلیسهای استیلاگر در حرکت افتاده بودند

و اما انگلیسها : محافظه کاران لندن‌که در اواخر ۱۸۷۸ تصمیم گرفته بودند افغانستان را «بحیث یك کل» از نقشه جهان محو نمایند ، با قشون بزرگی داخل افغانستان شدند . امیرشیر علیخان فرار کرد و امیر محمد یعقوب خان تسلیم شد ، دولت و تشکیلات معدوم گردید . پس دیزرائیلی وسالسبری ولیتن برای تکه تکه کردن افغانستان طرح ذیل را مورد عمل قرار دادند : ولایات هرات وسیستان به‌حکومت ایران پیش کش‌شد.قندهاروکابل جدا جدا توسط شیر علی ووالی محمد مرکز نظامی وتحت اداره انگلیسی درآمد .جلال آباد اشغال‌نظامی شد. رابرتس‌موظف‌گردید که کاپیساو پروان را تا بامیان و جنوب هندوکش اشغال نماید . ولی محمد مامورگردید که‌ولایات شمالی کشور ـ بدخشان وتخارستان وبلخ‌میمنه ـ رابنام دولت انگلیس‌زیر اداره خود قرار دهد . جنرال برائیت هم تخمه غلجائی را از بن برآرد . برای تطبیق این نقشه عجالتاً ٥٦ هزار عسکر انگلیس در افغانستان بکار افتاد و پیش رفت .

ولی مردم افغانستان برخاستند و شمشیراز میان کشیدند . در طول سال ۱۸۷۹

سپاه انگلیس از قندهار تاننگرهار و از غزنی تا کابل‌آبی براحت‌ننوشید ودمی به‌آرامی نه‌غنود .در دسمبر ۱۸۷۹ بر سراردوی دشمن‌در کابل آتشی افروخته‌شدکه در دسمبر ۱۸۴۱ یعنی ۳۸ سال پیشتر بر سراردوی مکناتن والفنستن افروخته شده بود ، و آن حادثه را انگلیسها «مصایب خود درافغانستان»نام گذاری کرده بودند . پس‌رویای خوش دیزرائیلی وسالسبری ولیتن بکابوس خوفناکی تبدیل شد و مصادر سیاسی ونظامی انگلیس‌برای حفظ شئون ازدست رفته‌خود درتلاش افتاد. این است که رابرتس بعدازکوفته شدند ردسمبر۱۸۷۹ بفوریت درجنوری۱۸۸۰ نظر جدید دولت انگلیس را توسطاعلامیه ها بمردم افغانستان آشکارا نمود و گفت که : سپاه انگلیس افغانستان راتخلیه میکند وسر جنگ بامردم افغانستان ندارد ، مردم پادشاهی برای کشور خود انتخاب کند . این اعتراف غیر مستقیم به شکست را برتس در ۱۳اپریل ۱۸۸۰ در شیرپور و اعلامیه های جدید تکرار شد . درطی این زمان«لیال» سر کاتب خارجه، «ریجوی» سکرتر سیاسی و گریفن رئیس شعبه سیاسی یکی بی دیگری - وارد کابل شدند تاآبروی اردوی انگلیسی را ازراه «سیاست صلح آمیز »درافغانستان اعاده نمایند.

در مارچ ۱۸۸۰ همینکه انگلیسها شنیدند سردار عبدالرحمن خان در ولایات شمالی افغانستان‌بحیث‌رهبر ملی قبول و سپاهی از مردم آزادی خواه بغرض طرد انگلیسی تشکیل شده است، بقدری‌هراسان و متزلزل گردیدندکه لیتن‌به«الیورسنجان» مامور سیاسی جنرال ستوارت در قندهار امر نمود که بیدرنگ با سردار عبدالرحمن خان داخل مفاهمه شده واردوی انگلیس راقبل از رسیدن زمستان از افغانستان نجات دهد. متعاقبا درماه می ۱۸۸۰ هنگامیکه ستورات وسنجان درکابل رسیدند خبرگرفتند که درلندن کابینه متعصب محافظه کار سرنگون گردید و لیتن مغرور در هنداستعفاکرد.

پس گلیدستون ولاردهار تنگتن درلندن وریپن در هندوستان، وجنرال‌ستوارت در کابل (عوض رابرتس) زمام امور رادردست گرفتند وهارتنگتن وزیر جدیدهندبه‌ریپن وایسرای جدید هند اختیار مذاکره راباسردار عبدالحمن خان‌داد.

انگلیسها در کابل آنقدر سراسیمه شده بودند که بغرض مفاهمه با سردار عبدالرحمن خان بخواهر او (شاه ببوجان)متوصل گردیدند وتوسط اوراه مکا تبه را باسرداربا زنمودند . در اپریل ۱۸۸۰ نامه‌ئی از گریفن به سردار عبدالرحمن خان تقدیم شد که نوشته بود : دوست محترم من سردار عبدالرحمن خان‌بعد از تبلیغات رسمیه و آرزومندی مژده‌سلامتی ، اطلاعاً زحمت افزامیشوم که دولت انگلیس از استماع اینکه شما به سلامتی وارد قطغن شده‌اید مشعوف هستند ، و خشنود خواهم شد بدانم شما از روسیه به چه قسم حرکت‌نموده‌ایدواراده و خیالات شما چیست ؟ امضا دوست شما گریفن .

سردارعبدالرحمن‌خان‌راجع به‌این‌نامه‌گریفن‌درتاج‌التواریخ‌چنین‌مینویسد:«چون‌اولین مذاکره من با دولت انگلیس بود خیال کردم‌صحیح نیست بدون مشوره با عساکر خودم جواب این مراسله را بدهم ، و ا زاشخاص مفسد بیم داشتم که شاید بگویند اسباب چینی دارم که مملکت را به انگلیسها تسلیم نمایم و این فقره باعث تمامی من خواهد بود . و نیزدانستم که‌موقع بدست آمده است که بتوانم بفهمم درباب مراودات خارجه ملت من تا چه اندازه اقتدار بمن‌خواهد داد . لهذا مراسله مذکور را با آواز بلند به جهت لشکر خودم قرائت‌نموده گفتم مشعوف خواهم شد اگر سر کرده ها در نوشتن جواب مراسله بامن معاونت نمایند زیرا نمیخواهم بدون اینکه قبلابادوستان تازه خود مشورت نموده باشم اقدام در کاری نمایم و از شما خواهشمندم در نوشتن جواب همراهی نمائید . دو روزه مهلت خواسته روز سوم تقریباً یکصد کاغذنوشته نزد من آوردند . مضمون بعضی از این قرار بود :

«ای ملت انگلیس ! باید از مملکت ما خارج شوید ، یا شما را بیرون خواهیم کرد و یا جان‌خود را درسراینکارخواهیم گذاشت .دیگری چنین نوشته بود : قبل ازآنکه باشما مشغول مذاکره شویم باید غرامت خسارت و ضرر هائیکه به افغانستان وارد آورده‌اید،بدهید . دیگری نوشته بود : باید صد کرور روپیه (هر کرور ده ملیون)غرامت خراب کردن توپها و قلعه جات ما را بدهید والانخواهیم گذاشت که یکنفر انگلیس زنده به پشاور برسد ،چنانچه‌درزمان سابق چنین کردیم . یکنفر از سر کرده ها چنین‌نوشته بود: ای کفار غدار !شما هندوستان را بمکر و فریب متصرف شده‌اید و حالامیخواهید افغانستان را هم به همین قسم به هندوستان ملحق نمائید ،تا وقتیکه قوت داشته‌باشیم دفاع خواهیم کرد، بعد دولت دیگری مثل دولت روس با ما ملحق خواهد شد که بـه مخالفت شما جنگ نمائیم.»

این‌مسوده ها که شاهد صادق احساسات و نظریات مردم افغانستان در مقابل انگلیس بود ، در سردارعبدالرحمن‌خان تاثیر نمود ، ولی او به آنان مسوده خودش را نشان داد که در آن به گریفن‌چنین جواب داده شده بود :«دوست محترم گریفن صاحب نماینده دولت برتانیه عظمی را پس از اظهار مراسم دوستانه مکشوف میدارد که‌مراسله شما رسیده از مطالعه ما گذارش یافت ، از ورود من در علاقه‌قطغن اظهارخرسندی‌کرده مسئولم داشته بودیدکه از مملکت دولت روس به چه قسم حرکت‌نموده‌و چه عزم دارم. دوست محترم ما از مملکت دولت مذکوره برخصت و اجازت جنرال کافمان حکمران تاشکند عازم و رهسپار این دیار گشته ، قصد آن دارم که در امور اضطراریهٔ وضروریه کمر به معاونت ملت خود بسته و باخصم مصاف داده رهنورد مدافعت شوم . وگر شما راهوای مذاکره درسر است ازوسایل زنانه صرف نظر کرده وتوسط نماینده ٔ کان‌عاقل رشته اتحاد راقایم سازید.

این جواب سردار در۳۰ اپریل ۱۸۸۰ تصویب وبکابل فرستاده شدوانگلیسها را در تشویش و اضطراب گذاشت . متعاقباً سردار در می سال مذکور اعلامیه‌های مجددی در افغانستان منتشر ساخت و جهاد در برابر دشمن را شعار داد ، بنا برین مردم افغانستان بطرف او جذب شدند و اجتماعات مجاهدین در انتظار ورود سردار در کابل ماندند . در حالیکه انگلیسها قبلادر ۱۳ اپریل از شیرپور اعلامیه های دیگری در کشور منتشر ساخته‌و گفته بودند همینکه مردم افغانستان پادشاهی انتخاب‌نمایند، قشون انگلیس بدون‌جنگ افغانستان را ترک میگوید . این حوادث بود که هجوم‌مردم علیه انگلیسها معطل شد و قشون دشمن توانست چند ماه دیگر از حملات مردم محفوظ بماند .

در می ۱۸۸۰ که ستوارت بکابل رسید و کابینه لیبرال لندن در تلاش نجات اردوی انگلیس قبل از رسیدن زمستان ــ برآمد ، انگلیسهای کابل عجله داشتند که سردار عبدالرحمن خان زود تر بکابل برسد تا در سایه او بتوانند بدون خطـر از افغانستان خارج شوند . لهذا مکتوب دیگری به سردار نوشته انتظار خود را برسیدن سردار در کابل و آغاز مذاکرات صلح اظهار نمودند . سردار عبدالرحمن خان در ماه جون به ترتیبات سفری پرداخت و در جولائی با اردوی بزرگ داوطلب ملی به استقامت کوه های هندوکش حرکت کرد . در حالیکه گریفن نظر انگلیس را در ۱۴ ماه جون به سردار نوشته بود و متعاقباًدر۲جولائی مکتوب دیگری فرستاد . سردار عبدالرحمن‌خان که تلاش بسیار انگلیسها را بدیددر ۱۰ جولائی جواب داد که خود بکابل میرسد . همین وقت بود که سپاه منظم و قشون داوطلب مجاهدین هرات بغرض امحای دشمن به خط قندهار حرکت میکرد و انگلیسها در هراس افتاده بودند .

جنگ میوند (جولائی ۱۸۸۰):

در دسمبر ۱۸۷۹ مردم هرات ا زسوقیات انگلیس در کابل و تبعید امیر محمد

یعقوب خان در هند مطلع شدندو باسپاه هرات بر ضد دشمن استیلا گر بجوشیدند. قشون‌هرات رهبری این‌جنبش رابدست گرفت وسوقیات در قندهار طرد دشمن را شعارداد . مگر سردار محمد ایوب خان که منتظر واقعات کابل بود عجله را نپذیرفت و تعلل کرد . سپاه هرات دو ماه در انتظار ماند و اصرار خود را دوام داد . در مارچ ۱۸۸۰ که خبرورودسردار عبدالرحمن‌خان‌در تخارستان واعلان جهاد او بمقابل انگلیسی در هرات رسید ،قشون‌هرات فعالیت خود را از سر گرفت . سردار محمد ایوب خان کتباً سردار عبدالرحمن خان را به اتحاد سیاسی و نظامی دعوت نمود تا در سوقیات دوجانبه دشمن را از دوپهلو بکوبند. دو ماه دیگر طول کشید تا جواب رد سردار عبدالرحمن‌خان به هرات رسید . مردم‌و سپاه هرات از این تردید سردار عبدالرحمن خان برآشفتند و خواستند به تنهائی این وظیفه ملی‌راانجام‌دهند.سردار محمد ایوب خان که از اتحاد سردار شیر علیخان با انگلیس در قندهار مطلع بود و از اتحاد سردار عبدالرحمن خان با انگلیس‌در شك افتاده‌بود ،خودش را از مقابله باسه قوت داخلی و خارجی عاجزمیدید، پس تا معلوم شدن روش سردار عبدالرحمن خان با انگلیس، انتظار میکشید و برای جلوگیری از سوقیات خود سرانه سپاه ،جنرال فقیراحمد خان را موظف نمود که باوعده دادن‌امروزو فردا ، عسکر هرات را آرام نگهدارد . قشون هرات که امتناع جنرال را از جهاد بادشمن بدید ، قیام کرد وجنرال رابکشت وخود بیرق مبارزه وجهاد افراشت.

حفیظ‌الله خان‌نایب سالارکه چنین دیدرهبری سپاه را در دست گرفت و جهاد را اعلام نمود . سردار محمد ایوب خان منشوری بعنوان جنرال فیض محمد خان قوماندان سپاه میمنه بفرستاد واورابرای حفظ نظم‌هرات بخواست وهم به‌سپاه هرات وعده‌داد که عنقریب به استقامت قندهار حرکت خواهد کرد .متعاقباً در جون ۱۸۸۰ بیرق جهاد ببست و بادوازده هزارنفر سواره و پیاده منظم و ۳۲ توپ از شهر هرات خارج گردید، در حالیکه هزاران نفر او رامشایعت‌مینمودند . اردوی هرات در یك‌منزلی شهر رسیده بود که اطلاع گرفت جنرال فیض محمد خان با قشون میمنه داخل شهر هرات گردیده است . سپاه هرات به تصور آنکه جنرال فیض محمد خان مانند جنرال فقیراحمدخان مانع سوقیات به قندهار و جهاد با انگلیس است ، از راه برگشته و در داخل شهر جنرال را باقشونش بکوفتندوخودبه‌معسکر سردار محمد ایوب خان عودت نمودند . جنرال فیض محمدخان مثل جنرال غلام حیدرخان سپهسالار بلخ ازمیدان جنگ ناپدید گردید وبرای همیشه مفقود الخبر ماند.

سردار محمد ایوب‌خان با سپاه هرات از راه فراه و گرشك به استقامت قندهار به حرکت افتاد و درطول‌راه‌ها از طرف مردم با سواره و پیاده داوطلب و آذوقه کمك شد. این سپاه در ۲۰ جولائی نزدیك میدان میوند رسید و در دشت خشك و بی آبی بناچار ،عسکر گرفت ، زیراجنرال‌برروز با قشون دوازده هزار نفری خود بشمول سه کندك عساکر متعلقه سردار شیر علی خان قبلا در کناره دریا وضع الجیشی اختیار و توپخانه قوی انگلیسی را تعبیه کرده‌بود .اما کندك های شیر علی بمجرد دیدن سپاه ملی ،اردوی انگلیسی را ترك کرده‌و به سپاه هرات پیوست . ششهزار نفر از مردم داوطلب وسپاه هرات برای رفع احتیاج آب خوراکه ، مشغول تصفیه کاریزمخروبه‌ئی درنزدیکی معسکر گردیدند ،آب جاری شد و سپاه وستوربیارمیدند . دشمن‌جرئت اقدام‌به‌جنگ نداشت وشش روز هر دو سپاه همدیگر رااز‌دورنگاه‌میکردند.درطی این مدت حملات متفرق قوای غلام حیدر خان افسر افشاری و عبدالکریم خان افسر کوهستانی ، دشمن رامی کوفت . روز هفتم سپاه ملی به حرب عمومی آغاز نمود اما توپخانه دشمن بشدت‌فعالیت میکرد و قشون ملی در میدان‌هموارمثل برگ درخت میریخت . از طلیعه بامداد‌تاچاشت پنجصد نفر کشته و ۸۵۰ نفر زخمی از سپاه ملی در میدان جنگ افتادوعدهٔ ازافسران دلیر چون عبدالغفور خان غند مشرهراتی ، محمد حیدر خان کمیدان قندهاری ، محمد

زمان بارکزائی‌وبچه‌قادرخان واملاالهم‌کشته‌شدند. حفیظخان نایب سالار که چنین دید به عجله امر «پروت» داد و همه در روی زمین‌دراز افتادند . آنگاه چهار هزار سواره منظم و غیر منظم هراتی که‌دردور سردار محمدایوب خان استاده بودند ، در سه ستون در سه جهت دشت بتاختند و از نظر ها دور شدند .

انگلیسها که این حرکت وگرد و غبارسوارا‌ن دیدند حمل برشکست قشون ملی نمودند و از جابرآمدندو بر هجوم خود شدت بخشیدند،و افغانها مقاومت کردند . در حالیکه ستونهای سواره اعزامی افغان در داخل دایره عظیمی دور خورده و در مدت یك ساعت در عقب جبهه دشمن رسیده بودند . پس حمله متقابل افغانها از پیشروی و عقب دشمن آغاز گردید و جنگ شدیدی در گرفت. قشون دشمن که خود را محصور وراه نجات رامسدود دید، دل‌بمرگ نهادوتاپای جان دفاع‌نمود. این جنگ تاهنگام دیگر طول‌کشیدو بالاخره به جنگ تن به تن منجر گردید . البته سپاه انگلیس تـوان پایداری‌در زیر ضربت سیلاوه‌ های ثقیل ومشهور افغانی‌نداشت‌و دردمی از تیغ‌گذشت فقط ششصد نفر توانستند‌که در بین گرد و خاك خود شانراتامحوطه باغچه‌ئی دور از میدان جنگ برسانند ودر پشت دیواران سنگر بگیرند .مگر مجاهــدین ملی‌نگذاشتند وتعقیب کردند و باقبول تلفات ،شمشیردر دست بر سرانهاریختند و تانفراخیر را از تیغ کشیدند. سر دار شیر علی خان فقط با ۲۵ نفر انگلیس وآنهم به لباس افغانی و مسلمانی از بیراهه ها توانست که در شهر قندهار رسیده و خبر انعدام سپاه انگلیس را به جنرال پرایمروز برساند .

دراین جنگ مشهور که‌پشت حکومت انگلیس رادر هند به‌لرزه اورد زنـا ن افغانی هم شرکت کرده بودند و داستان ملالی ، دوشیزه جوانی که در میدان جنگ میوند بیرق سپاه ملی را درعوض بیرقدار کشته‌شده درشانه‌میکشید ، از همین‌جانشئت کرد واین دوبیت از زبان او در میدان جنگ در افغانستان طنین انداخت :

خال به‌دیارله وینو کښېږدم از خون معشوق خال سرخ در رخساره میگذارم

چه شنکی باغ‌کښې گل‌گلاب و شرموینه خالی‌که درباغ‌سبزگل‌سرخ‌زاشرمنده‌مینماید

که په میوند کښې شهید نه سوی اگر در میوند شهید نشدی

خدای یژولالیه بی‌ننگی ته دی ساتینه بدانی‌که‌برای‌بیغیرتی‌زنده‌خواهی ماند.

مورخ معاصر این جنگ (میرزا یعقوب علی‌خوافی)از زبان سرداراحمد علی خان نواسه سردار کهندل خان که خود در میدان‌جنگ میوند شرکت داشت مینویسد که در این جنگ از۱۲هزار عسکر وافسر انگلیسی فقط ۲۵ نفر زنده‌مانده‌وفرار‌کردندوبقیه کشته‌شدند .اینفتح‌بزرگ‌میونددرروزی‌بوقوع‌آمد‌که‌یکروزپیشتردرچاریکا ر سر دا ر عبدالرحمن خان از طرف مردم و صده‌هزار مرد مسلح به پادشاهی افغانستان‌برداشته شده بود ، وانگلیسها در افغانستان و هندوستان در دهشت افتاده بودند .

تا وقتیکه سردار محمدایوب خان از تدفین کشته شده‌گان افغانی وانگلیسی‌فارغ شده و به‌قندهار میرسید ، ده روز گذشته بود . در طی این مدت جنرال پـرایـمروز قوماندان قشون انگلیسی قندهار ،آذوقه جمع آوری وشهر را برای یك دفاع طولانی آماده کرده بود . سردار رسید و جنگ حصار شروع شد . گرچه سپاه هرات از آتش دشمن تلفات برداشت ،واز آنجمله کشته شدن فرخ کمیدان توپخانه و شاه‌آغاسی‌محمد یوسف خان بود ، معهذا فشار خود را بر دشمن بیشتر نمود تا جائیکه تسخیر شهر قریب الوقوع‌گردید .اما حکومت انگلیس که اطلاع‌شکست میوند را در ۲۹ جولائی از سمله بکابل تلگراف کرده بود، جنرال ستوارت دست و پاچه شده به جنرال را برتس امر نمود که باسپاهی ازکابل به‌قندهار بشتابد ویك فرقه عسکر محصورقندهار را از محو شدن نجات دهد . البته این سوقیات سهل نبود ، مگر آنکه با امیر عبدالرحمن

خان کنار آیند و درسایه‌وراه‌عبور خود را تاقندهارو کویته وجلال‌آباد و پشاور باز و مأمون نگهدارند . اینست که در مکاتبه ومذاکره وحصول موافقه باامیر عبدالرحمن خان سرعت و عجلهٔ بسیاری نشان دادند . اما افسوس که امیر عبدالرحمن خان از این حالت خطرناك و ضعیف انگلیس، استفاده نکرد .

انگلیسهای کابل بقوماندانی قندهار خود خبر دادند که اگر تا یکماه خود را در برابر سپاه هرات‌نگهداشته بتواند، برای نجات‌آنها قوای کابل میرسد . قوماندا ن انگلیسی قندهار که خود را ا زمدافعه در مقابل سپاه هرات عاجز میدید باز به خدعه سیاسی متوصل شد و موفق گردید و آن اینکه به شهادت میرزا یعقوب علی خان‌خافی قبلا جنرال پرایمروز قوماندان قندهار مادرکلان سردار شیر علی (مادر سردار مهر دلخان) را «مادر» خوانده بود ،و اینك آن پیره زن را وسیله حصول مقصد قرارداد . پس «مادر خوانده»ا زشهربه معسکر هرات رفت و نزد سردار محمد ایوب خان شفاعت کرد تا چهل روز مهلت دهد که قوای انگلیسی امور سفری خود را تنظیم کرد ه‌و شهر را بدون جنگ به‌سردار تسلیم‌و خود عزیمت‌هندوستان نمایند . افسران اردوی هرات نپذیرفتند ولی سردار محمد ایو ب‌خان شفاعت این خویشاوند خود را رد نکرد وعده قبول داد . در حالیکه سپاه‌رابرتس در هشتم اگست از کابل به استقامت قندهار در حرکت افتاده بود و هنوز سردارمحمد ایوب‌خان مطلع نبود .

رابرتس بر خلاف سفر های سابق در افغانستان که قدم بقدم بمحاربه مجبور میشد , اینبار در کمال آرامی اما باعجله طی طریق مینمود ، زیرا فرمان‌امیر عبدالرحمن خان و بدرقه و محافظ او را(سردار محمد عزیز خان بن سردار شمس الدین خان) با خود داشت . این سردار موظف‌بودکه در عرض راه‌ها مردم را از پادشاهی امیر عبدالرحمن‌خان و تخلیه انگلیس افغانستان را مطلع سازد و هم قشون انگلیس را از دستبرد مردم‌نگهداشته تا خروج از افغانستان‌آذوقه و علوفه‌بدهد . اینست‌که رابرتس به‌قندهار رسیده وشبانه داخل شهر گردید و فردا ۲۸ اگست بر سرقشون سردار محمد ایوب خان بریخت . این‌جنگ ناگهانی سردار را در هم شکست و مجبور برجعت جانب هرات نمود ، زیرا رابرتس گفته بود که پادشاه افغانستان امیر عبدالرحمن است و قشون انگلیس شهر قندهار را فقط به گماشته گا ن‌او میسپارد . معهذا همین‌ضربت قشون هرات بود که انگلیسهارا واداشت در تجزیه قندهار ناکام شده و آنرا بدولت مرکزی افغانستان بگذارد. پس سردار شیرعلی باآنهمه‌فداکاری‌هائیکه درراه‌انگلستان نموده بود ، ناکام‌وبدنام درهندپناهنده شد و آنجا بود تابمرد . انگلیسها قندهار را برای سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان (نماینده امیر عبدالرحمن خان) تسلیم و تخلیه نمودند .

انگلیس وامیر عبدالرحمن خان :

دولت انگلیس در جنگ دوم افغانستان عملامتیقن شد که تسخیرو حفظ‌افغانستان باقوه ناممکن است ، پس در عوض ماشین نظامی ، دستگاه دیپلوماسی برتانیه در افغانستان بکار افتاد. زیرا در رزم نظامی طرف برتانیه ، ملت افغانستان بود وبرتانیه بر آن‌غلبه نمیتوانست ، در حالیکه در رزم سیاسی ، مقابل برتانیه یك فرد یعنی‌پادشاه مملکت قرار میگرفت و غلبه براو آسان بود . چنانیکه در جنگ دوم سپاه انگلیس طی یکسال و هفت‌ماه‌درجنگهای خوست، خیبر ،گرشك، قندهار ، قلات ،غزنه ، کابل و میوند مغلوب گردید و اینك ت‌ای اودر کابل تحت خطر استیصال قرار داشت . دراین مدت انگلیسها تلاش میکردند که قبل از رسیدن زمستان سپاه خود را زنده سر از افغانستان به هندوستان برسانند . در چنین‌وقتی امیر عبدالرحمن خان با صد هزار

مرد مسلح و مبارز نزدیك قشون انگلیس رسیده و آواز انتقام در سر تا سرافغانستان بلند بود . معهذا دیپلوماسی برتانیه توانست از شکست خود هم چانندزمان‌فتح‌استفاده نماید ،چنانیکه در جنگ او ل انگلیس وافغان این عمل را موفقانه انجام داده بود .

پس انگلیسها راه مکاتبه باامیر عبدالرحمن خان را باز کرده و در مقابل او قیافت غالبانه بخود گرفتندوامیرراتحت باران مکاتیب و شرایط سنگینی قرار دادند ، گواینکه انگلیس در افغانستان فاتح و صاحب اختیار بوده است . وقتیکه امیر عبدالرحمن خان در قندز بود ،انگلیسهاازاوپرسیدندچگونه‌دروطن خود آمده وچه میخواهد ؟ هنگامیکه امیر درچاریکار رسید و از طرف مردم به پادشاهی کشور اعلان شد ، انگلیسها به امیر نوشتند که‌ماشما را درکابل به‌پادشاهی اعلان‌مینمائیم ، شمانماینده خو در ا نزد ما بفرستید . امیر عبدالرحمن خان در عوض آنکه شرایط خود رابه‌انگلیسهاپیش کنداز‌آنها پرسید که ازافغانستان چه میخواهید ؟انگلیسها فوراً شرایط غالبانه پیش کشیدند . این شرایط چه بود؟ همان لب لباب معاهده گندمك بود که ملت افغانستان آنرا قبلا با آهن و خون شسته بود .

انگلیسها به امیر عبدالرحمن خان گفتند که :پادشاه افغانستان به استثنای دولت انگلیس، با هیچ حکومت خارجی دیگر نمیتواند روابط سیاسی داشته باشد . (این فقره استقلال سیاسی افغانستان را بعد از آنهمه فدا کاری مردم معدوم‌مینمود.) ۲،تمام‌قندهار زیرفرمان فرمانروای دیگری خواهدبود .(یعنی ولایات جنوبی افغانستان از کشور مجزا میگردید.)۳، علاقه های پشین و سیبی تحت تصرف حکومت انگلیس باقی خواهد ماند ۴۰ ، فیصله‌ئیکه با امیر محمد یعقوب خان در باره سر حدات مشرقی افغانستان بعمل آمده ، به اعتبار باقی خواهد ماند . (یعنی تمام معابر حیاتی افغانستان بولان و کرم و پیوار وخیبردردست‌دشمن گذاشته میشد.) در عوض این شرایط انگلیس سلطنت امیر عبدالرحمن‌خان را در بقیه افغانستان بشمول هرات میشناسد ، و ازتعیین نماینده گان انگلیسی نژاد در افغانستان- به استثنای یکنفر نماینده مسلمان درکابل منصرف میگردد، و اگر کدام دولت خارجی در افغانستان مداخله نماید ، انگلیس‌برای دفع آن به افغانستان کمك‌خواهد نمود .

این‌تنهانبود ،انگلیسها از امیر عبدالرحمن خان خواهش میکردند که قشون انگلیسی را از کابل و جلال آباد و قندهار سلامت تا سر حدات موجوده انگلیسی برساند . یعنی ملت‌جنگاور افغانی‌را از حمله‌وانهدام‌دشمن باز دارد وتاهنگام رسیدن سپاه دشمن به‌سرحد،آذوقه و علوفه را از او باز ندارد . امیر عبدالرحمن خان باسپاه قوی که داشت و میتوانست شرایط فایقانه خود را بر دشمن تحمیل نماید ،برای‌حصول تاج و تخت تمام این شرایط را پذیرفت و حاصل‌فتوحات ملت‌را بر باد داد .وگرقندهار از افغانستان مجزا نگردید علت آن‌نیز پیروزی قشون ملی‌درجنگ میوندبر سپاه‌انگلیس بود. درهرحال امیر عبدالرحمن خان طبق در خواست کتبی انگلیسها ، عم خود سردار محمد یوسف خان را باجنرال کتال‌خان، قاضی عبدالرحمن خان، سید امیرالدین خان و نایب احمد امین خان بیات از چاریکار در شیر پور فرستاد تا در مجلس نظامی انگلیسی در ۲۲ جولائی ۱۸۸۰ شرکت نمودند . سردار در صدر مجلس قرار گرفت‌در حالیکه‌سردارولی‌محمدخان لاتی در کناری نشسته بود . این‌مجلس از افسران نظامی و نمایندگان سیاسی انگلیسی پر بود .جنرال ستوارت و جنرال رابرتس هر یك نطق هائی در انگلیسی نمودند که در دری‌و پشتو بواسطه گریفن ترجمه شد . در این نطق ها سلطنت امیر عبدالرحمن خان را از طرف دولت انگلیس تبریك گفتند و دم ازدوستی کذائی برتانیه باافغا نستان زدند .سردار محمدیوسف خان مختصراً گفت که : ملت افغانستان قبلا امیر عبدالرحمن خان را به پادشاهی کشور انتخاب کردند و دیگری را

منتی براو نیست ، با آن ، از اینکه دولت انگلیس این سلطنت را برسمیت شناخته است تشکر .

انگلیسها بعد از این مجلس رجعت خود را به هندوستان اعلان نمودند و امیر عبدالرحمن خان‌از چاریکار به استقامت کابل به حرکت افتاد . در این وقت تمام رهبران وقشون داوطلب ملی در معیت امیر حرکت میکرد . در ۳۰ جولائی امیر عبدالرحمن‌خان درموضع «اغه‌سرای »شانزده میلی کابل رسیده بودکه گریفن راباعدهٔ ازانگلیسها به استقبال خودیافت . گریفن بایك قشون محافظ بغرض مذاکره باامیر وارد شده‌بود. امیر عبدالرحمن خان جنرال غلام حیدر خان چرخی راموظف نمود که فوج گریفن را از حملات اردوی صد هزار نفری مجاهدین حفاظت نماید ، و خود در محل «ذمه» مذاکره با گریفن را قبول نمود.این ملاقات زمه سه روز طول کشید (۳۰ جولائی تا اول اگست). درطی همین مذاکره بود که‌امیرعبدالرحمن خان در قبول شرایط سابق الذکر انگلیس عجلــه نشان داد ، در حالیکه یکروز پیشتر انگلیسهای کابل اطــلاع تلگــرافــی از سمله‌گرفته بودند که خاطر نشان میکرد قشون انگلیس در جنگ میوند تباه شده و قشون قندهار تحت محاصره قرار دارد . لهذا انگلیسهای کابل از اضمحلال سپاه قندهار و ازدیدن اردوی بزرگ امیر عبدالرحمن‌خان بترس‌و اضطراب افتاده بودند . اگرامیرعبدالرحمن خان درچنین فرصتی مقاومت سیاسی را از دست نمیداد ، میتوانست که‌افغانستان را اقلا بحالت دورهٔامیرشیر علیخان برگرداند.در آنصورت نه استقلال سیاسی کشور از دست‌میرفت و نه راه های سه گانه حیاتی او در دست دشمن باقی میماند . مگر امیر عبدالرحمن خان نقشه‌مخصوص‌بخودداشت و او میخواست هر طوری است‌یکبار سلطنت شخصی خودرادر افغانستان مستقرسازد، خصوصاً که‌ازامکان سازش‌انگلیسها باسردار محمد ایوب خان فاتح میوند ورقیب بزرگ خودبیم داشت ، لهذا دربرابر انگلیس راه نرمش و سازش اختیارنمود و این به ضرر منافع ملی افغانستان منجر گردید . اینست که انگلیسها اسقلال افغانستان را سلب نمودند و عساکر شکست خورده خود را با آرامی از افغانستان نجات دادند .

گریفن که خلاف توقع خود این نرمش وسازش امیررابدید آنقدر جسور شد که در مجلس گفت: امیر در کابل از جنرال ستوارت بغرض وداع دیدن نماید . از شنیدن این خبر بود که‌اردوی مجاهدین سوگندبرداشتند که اگرامیر عبدالرحمن خان این خواهش انگلیس را بپذیرد، فوراً او را ترك خواهند نمود . لهذا امیر عبدالرحمن خان این خواهش گریفن رارد نمود وخود بجانب کابل حرکت کرد. هزاران نفر از مردم به استقبال این پادشاهی که جهاد را اعلام کرده بود ، در راه‌ها با فریاد های شورو شعف استاده بودند . برای توقف مختصرامیر عبدالرحمن خان باغ شهرارای کابل قبلا معین و آراسته شده بود . امیر عبدالرحمن خان دراینجا پانزده دقیقه‌توقف کرد تا جنرال ستوارت و گریفن و غیره انگلیسها رسماً به حضور امیرعبدالرحمن خان پیش شدند . انگلیسهاتحویل دادن ۳۰ارابه توپ و یك ملیون و نهصد هزارروپیه‌نقد را قبول نمودند. بیادگار همین تسلیم و تخلیه افغانستان از اردوی انگلیس بود که امیر عبدالرحمن خان برج محکم و قشنگ چهار طبقه‌ئی بنام «برج شهرآرا» بساخت. ولی این آبدهٔ تاریخی در اغتشاش دوره سقوی نیمه ویران گردید و تا امروز بشکل خرابه زار عبرت انگیزی باقیمانده است .

و اما انگلیسها که برای‌رجعت به هندوستان از طرف امیر عبدالرحمن خان‌تضمین گردیده بودند ، به عجله بار سفر بر بستند . جنرال فریدزك را برتس با دو فرقه سپاه متعلقه خود در۱۸اگست۱۸۸۰ به خط قندهار حرکت نمود ، در حالیکه سردار محمد عزیز خان بن سردار شمس الدین خان باعدهٔ سواره وافسران افغانی ، از طرف

امیر عبدالرحمن خان مامور آذوقه رسانی و حفظ سپاه رابرتس گردیده بود . دو روز بعد (١٠ اگست) جنرال‌دانلد ستوارت و گریفن بابقیه سپاه انگلیس از کابل به خط جلال آباد و خیبر حرکت کردند . سردار محمد یوسف خان موظف بود که ترتیبات حفظ قشون‌ستوارت‌راتاسرحد وتهیه آذوقه وعلوفه آنانرا رسیده‌گی و نظارت نماید . همچنین امیر عبدالرحمن خان به تمام مردم عرض راه های عبور انگلیس، مناشیری فرستاد که راه های مراجعت قشون انگلیس رابه هندوستان‌بازگذارند.

به اینصورت جنگ دوم انگلیس و افغان بعد از یکسال و نه ماه رسماً پایان یافت : دولت‌انگلیس که بغرض پارچه‌پارچه کردن واشغال دایمی افغانستان با هشت فرقه عسکر (هر فرقه مساوی هفت و نیم هزار نفر) داخل کشور شده بود ،با دادن تلفات نصف اردوی خود ومصرف‌ملیون هاپوند از مردم افغانستان شکست خورد و ناکام برگشت . این تجربه دومین ، انگلیسها را متقاعد ساخت که دولت انگلیس از اشغال نظامی و تسخیر دایمی افغانستان عاجز است . لهذا از این بعد تا وقتیکه در هندوستان باقیماند ، دیگر یادی از تسخیر افغانستان ننمود . حتی در جنگ سوم افغان و انگلیس که چهل سال بعد بعمل آمد ، با آنکه سپاه انگلیس در مرحله‌اول قشون سرحدی افغانستان را در «دکه و قلعه جدید»(سر حد ننگرهار و قندهار)عقب زد وراه‌کابل‌وقندهار بروی اوبازماند ،باز سپاه انگلیس جرئت یکقدم پیشتر آمدن در داخل افغانستان نداشت .

چنانیکه سروالنتین چیرول سیاست مدار انگلیسی در این مورد چنین‌مینویسد:

«...ما (انگلیسها) نه تنها یکبار بلکه چندین بار با تحمل خسارت های سنگین جانی و مالی که برماوارد آمده است، درس های مهمی در مورد افغانستان یاد گرفته‌ایم، ما از نیروی مقاومت نژاد افغانستان آگاه شدیم ، این ملت رشید و جنگی در دشت های خوفناك و کوه های‌صعب‌المروروطن‌موروثی خودشان ،نشان دادند که با چه فداکاری جنگیدند و از ان دفاع کردند . افغانها که درسالهای ١٨٤٢ و ١٨٨٠ با ما جنگیده بودند تعلیمات نظامی واسلحه حسابی نداشتند با این حال مردانه مقاومت کردند و قصد شان در این جنگ ها این بود که از هجوم کفار جلوگیری کنندومردانه جلوگیری کردند . امروز استحکامات طبیعی افغانستان بهمان اندازه سهمگین ومهیب است که همیشه بود ، امروز یك قشون تعلیم دیده زیاد در پشت همان سنگر های محکم وقابل اطمینان صف آرائی کرده سلاح جدید ومعرفت به‌جنگ های امروزی دارند و بسهولت قابل تسخیر نیست.» (١)

البته افغانستان هم در طی جنگهای اول و دوم انگلیس خساره زیاد برداشت . اراضی قیمت دارو راه های مهم نظامی و دریائی او در شرق و جنوب از دست رفت و استقلال سیاسی کشوردر خطرافتاد. زراعت و صناعت ، تجارت و پیشه‌وری کشور صدمه برداشت و سیاست درهای بسته ، دربرابر تکامل وتحولات اجتماعی افغانستان هشتادسال دیگر سد سدیدی کشیده داشت. این خود از بزرگترین عامل پسماندگی افغانستان از دنیای معاصر او گردید . یعنی با ختم جنگ دوم انگلیس و افغان ، مبارزهٔ نظامی انگلیس از بین‌رفت،نه مبارزه سیاسی او ، در حالیکه مبارزه‌سیاسی انگلیس بمراتبی خطرناکتر از مبارزه نظامی او برای افغانستان تمام شد .

---

(١) بنقل ازتاریخ‌روابط ایران وانگلیس ،تالیف محمود‌محمود ،جلد هفتم صفحه ١٩٤٠

....

هشتم

تمرکز سلطنت فیودالی وآغاز جنبش آزادیخواهی

در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰- ۱۹۰۱) :

امیر عبدالرحمن خان وقتی به‌سلطنت رسید که در نتیجه دوهجوم انگلیس‌کشور صدمه وخساره برداشته بود. به این معنی که دستگاه منظم اداری فرو ریخته وتشکیلات نظامی ازبین رفته‌بود . مرکز وپایتخت مملکت «شهر بالاحصار کابل» منهدم وصنعت گران وپیشه وران اغلب دردفاع ازوطن معدوم شده بود. شهرك صنعتی استا لف وبازار های شهر غزنه احراق گردیده، شهرهای قندهار وجلال آباد از پیشه‌وران تخلیه وبشکل استحکامات نظامی دشمن درآمده بود. مزارع کابلستان وزابلستان و پروان وکاپیسا وننگرهار وقندهار، دهقانان جوان خودرا در میدانهای جنگ اعزام کرده بودند، لهذا پیشه‌وری شهر ها وزراعت وآبیاری قسمتی از روستا ها تقریبا از بین برده شده بود. درعوض، طوفانی ازهیجان مردم برضد تجاوز دشمن خارجی برپا وهر قهر مان جنگ شکل یك مر کز یت مستقل بخود گرفته بود. خزائن وجباخانه‌های افغانستان خالی بود وهنوز دشمن قوی در سرحدات بلافصل کشور درکمین فرصت قرار داشت .

در داخل افغانستان هم فیودالهای استثمارگر از جنگهای خارجی استفاده کرده وبر تحمیلات خود بالای مردم افزوده بودند . مثلا بنیاد خان مالستانی از رعایا متعلقه خود سالانه ٤۰۰۰ گوسفند و باز ٦٦۰ گوسفند، ۱۱۰ سیر کابل روغن، ۱۳۷ خروار کابل گندم وچندین سیر پشم برهٔ سرخ موی مالیات میگرفت ولی بدولت فقط چهارصد گوسفند می‌پرداخت . نایب یوسف خان یك فیودال دیگر در ۱۸۸۵ هفت نفر ازدهاقین خود را در علاقه هیچه زنده درآتش سوخت . خانهای بلوچ نیز ازرعایای مال‌دار خود فی‌خانه سالانه یك اشتر واز متوسطین فی خانه یك‌گوسفند میگرفتند . فشار یك فیودال دیگر (محمد محسن خان) درعلاقه لاش آنقدر بالای مردم زیاد بودکه ٦۰۰خانوار مردم در ۱۸۹٦ حتی مساکن خودرا ترك وفرار کردند .

امیر عبدالرحمن خان در داخل کشور پروگرام دوگانهٔ داشت که یکی تشکیل دولت مطلق العنان مرکزی در داخل شرایط فیودالی بود ودیگر ریفورمهای قسما در امور اجتماعی .امیر این پروگرام خودرا باجدیت در کشور تطبیق نمود ودر تعمیل آن هیچ‌گونه قیود اخلاقی نشناخت :

تشکیلات :

امیر عبدالرحمن خان بعد از آنکه به پادشاهی کشور اعلام شد برای احیای تشکیلات فرو ریخته دولت دست بکار برد. اماتشکیلات کابینه عهد امیر شیر علیخان را نپذیرفت زیرا امیر عبدالرحمن خان درامور مهمه دولت بغیر از خود به‌هیچ‌کس اعتماد نداشت. لهذا تمام دوایر عمده دولت متفرق ومستقل تشکیل گردید وهمه زیر نظر مستقیم شخص شاه قرار داشت. امیر عبدالرحمن خان درعین حال صدراعظم، وزیر حربیه، داخله، خارجه ووزیر سایر وزارت خانه‌ها بود. بهمین جهت بود که در

طول دوره سلطنت او- مامورین مستقل الفکر ومعتمد بنفس بوجود نیامد وقشر بزرگی از رجال مطیع صرف ومتکی بهشخص امیر پرورید‌ه شد. درهر حال تشکیلات ملکی ونظامی افغانستان در این دوره وسعت اختیار کرد و عمال وکاتبان بیشتری بکارافتاد. این تشکیلات برپایه اقتصاد واحتیاج قرار داشت، ادارات تشریفاتی واعزازی در دولت وجود نداشت. مامورین دوایر فعال ومسئول کارخود بودند،ازهیچ‌لغزشی‌صرف نظر نمیشد ودر مورد خطاکار مجازات سختی تطبیق میگردید که عبارت بود ازعزل، مصاره، حبس ، شکنجه وحتی اعدام. تمام حکام افغانستان مقید بقانونی بودند که «دستور العمل حکام وضباط» نام داشت. تمام قضات ودوایر قضائی پابندی بهقانون مدون موسوم به «اساس القضات» داشتند. برا ی‌محاسبین دوایر حکومت رساله «شهاب الحساب» رهبری میکرد. برای تسریع کار «قاعده حاضری» وضع شده وهم برای صرفه وقت «قلمهای نوك آهنی» اجباراً در دوایر بکار افتاد تابه سبب‌تراشیدن قلم کاتبان وقت را ضایع نسازند .

ادارات عمده دولت عبارت بود از دوایر مالی واستیفاء ، دفتر بزرگ نظام، دفاتر سنجش وسنجش سنجش (کانترول محاسبات)، دفاتر وادارات مال شماری ، پوسته، رهداری (پاسپورت)، کوتوالی (امنیه وپولیس)، تحصیلی (مالیات)، حیاتی (مصدق حیات معاش خواران) صکوك وده‌ها دفتر واداره فرعی دیگر. بزرگترین‌موسسه دولت «دربار »بودکه باادارات دارالانشاء وامور قلعه وایشك‌ا قاسی گری وغیره در راس حکومت قرار داشت. تمام این تشکیلات از ۱۸۸۵ تا ۱۸۹٦- انکشاف کرده میرفت. در ۱۸۹۲ نشان «محراب ومنبر» درمکاتبات رسمی منقوش گردید .

تهدای دولت افغانستان بر تشکیلات نظامی قرار داشت . امیر عبدالرحمن که خود سپهدار قابل بود تمام مساعی خودش را در تشکیل اردوی دولت بکارانداخت. اردوی منظم افغانستان بر «نود وششهزار وچهار صدنفر» بالغ میشد. این اردو عبارت بود از هشتاد کندك هفتصد نفری پیاده، چهل کندك چهارصد نفری سواره، چهار کندك یکهزار نفری گارد شاهی پیاده، سه‌کندك هشتصد نفری سواره ویکصد باتریه توپ‌خانه که هربارتری شش ارابه توپ ویکصد نفر توپچی داشت . بعدها یك رساله از پسران فیودالها نیز بنام «رساله بای بچه‌ها» تشکیل شدکه هریك ماهانه «سی روپیه» معاش داشتند. این اردو درقشله ها میزیستند (که در صحن آن‌بیشتر شلغم کاشته واستهلاك میشد) وبه‌مشق وتمرین نظامی میپرداختند. اردو اززبان‌ملای نظامی مضامین رسایل «ناجیه وهدایت الشجعان» که بغرض تقویه اخلاق نظامی و مذهبی جهاد تالیف وطبع شده بود، میشنیدند . هرفردی ازسپاه پیاده ماهانه هشت روپیه وهر سواره ماهانه ۲۰ روپیه معاش نقد وغله وعلوفه بقیمت ارزان ازدولت میگرفتند. آنوقت گرانترین نرخ اشیای خوراکه درپایتخت بود . در حالیکه دراینجا هم نیم سیر گوشت گوسفند یك روپیه قیمت داشت وسالهای بعدیك چهارك بیك روپیه رسید. قیمت یك گوسفند در قطغن دو روپیه وارزش ۲ سیر کابل پسته یك روپیه بود. افراد اردو به‌سیستم «هشت نفری» از هر هشت نفر نفوس قابل حمل سلاح (طبق شمار نفوس) یکنفر ازسن چهارده تا ٥٠ ساله طور دایمی گرفته میشد. در ایام رخصتی های هرفرد عسکر یکنفر عوضی او داخل قشله میشد تا اردوی تحت السلاح کسری نداشته باشد. هر عسکری که از جنگ میگریخت مجازات او شدید و

تادرجه اعدام بود. عسکری که درجنگ کشته میشد برای والدینش تازمان مرگ وبرای اولادش تازمان باوغ مستمری داده میشد .
این اردو قوت الظهری از «شصت هزار» تفنگدار دیگر داشت که‌نصف آن بنام «خاصه‌دار» در ادارات وسرحدات کشور وظایف پولیس وژاندارم را ایفا میکرد ونصف دیگران بنام «خوانین سواران» در حصص مختلفه کشور زیر قیادت خانهای دست نشانده دولت قرار داشته وعندالاقتضا در خدمات ملکی ونظامی دولت سوق میشدند. بیرقهای صدنفره خاصه‌دار کمتر از اردوی منظم معاش وامتیاز داشت وقطعات خوانین سواران کمتر از ایشان -زیرا اینها ازملازمین ودهاقین وهمسایه ها واقارب فیودا ل زمیندار تشکیل میشدند ودولت به‌شخص فیودال معاش میپرداخت . این معاش مقدار ثابتی نداشته بسته بمقام فیودال بود. مثلا محمد اکبرخان لعل پوری دربرابر ١٧٥ سواره خود سالانه ٤٨ هزار روپیه نقد و٣٧ خروار غله معاش میگرفت . در حالیکه یك خان دیگر با ٢٠ سوار خود سالانه ٣ هزار روپیه معاش داشت . خان دیگری با ٢٠٠ سواره خودسالانه‌فقط ٥ هزار روپیه معاش میگرفت. بودجه این اردو (بغیر از خرید اسلحه وجباخانه) سالانه متجاوز از «١٦ ملیون» روپیه بود .
این تنها قوت الظهر اردوی منظم افغانستان نبود بلکه از ١٨٨٧ مقرر گردید که در تمام کشور هر بیست خانوار نفوس بمصرف ومعاش خود یکنفر عسکر برای یکسال بدهند که بعنوان جهاد درمیدانهای مخصوص تمرین نظامی ودر سرحدات کشور خدمت نمایند وسال بسال عوض شوند. مصرف خانه این افراد وخودشان همه برذمت همان ٢٠ خانوار بود ودولت فقط آرد خوراکه خودش را میپرداخت . امیر عبدالرحمن خان در علاقه قلعه نو هرات مقرر نمودکه هر صد خانوار یکنفر «خان» برای خود «انتخاب »کنند و هرده خانوا ر بمصرف خودیکنفر عسکر سوار ه بدهند تااین خان ده سوار درجمع خود حاضر بخدمت داشته باشد .
در عقب تمام این تشکیلات اردو، سیلو های اسلحه وغله وکمند های حمل و نقل اسپ واشتر وقاطر قرار داشت. امیر عبدالرحمن خان سعی بسیار میکرد که ذخیرهٔ مهمات جنگی دولت را برای یك ملیون عسکر آماده نماید . لهذا ازتمام معاش خواران دولت یك ماهه معاش درسالی‌برای خریداری اسلحه گرفته میشد . بزودی در ١٨٨٦ توسط یك مستخدم فرانسوی دولت (بنام شورم کریشگر) از اروپا فابریکه حربی ونخستین افغانستان که باقوهٔ بخار بکار می افتاد خریداری و وارد شد وبنام «ماشینخانه» در کابل تاسیس گردید. در این فابریکه ٤٠٠٠ کارگر مصروف بود. تولید سالا نه آن ١٠٤ توپ و٥٢٠٠ تفنگ وغیره لواز م نظامی بقرار ذیل بود:تو پ جاری دنباله پرصحرا، توپ قاطری کوه، توپ بزرگ استحکام وقلعه، توپ غرابین (ماشیندار) . تفنگ نوع هنری مارتین ، تفنگ ٣٠٣ بور، تفنگ بغل پر ، تفنگ دوازده تکه، تفنگ پنج تکه جاغر دار، تفنگ دومیله شکاری ،کر یچ،برچه، حر به ، خنجر، کارد، چاقو، باروت ، کارتوس، گله‌شرپنل فولادی وچودنی، خول برنجی، پتاقی توپ وتفنگ، فیوز برنجی وچوبی وغیره . این فابریکه قسما توسط دست هم به تولیدات میپرداخت واشیای ذیل را بیرون میداد : دریشی نظامی ، خیمه ، بیرق، بوت وموزه دستکش و کلاه، دوربین مساحت ، آلات جمناستیك، وغیره . فابریکه‌دارای شعب صنعتی ذیل بود : آهنگری نجاری، سراجی، حلبی سازی، فلز کاری (زرگری ،

مس گری ،گداز ،مسکوك سازی، گلیت کاری وغیره ،)سیم دوزی ،صندو قسازی، بیت بافی، گل سازی، حکاکی، ارابه سازی، چاپ خانه لیتوگرافی، جراب بافی،دندان سازی، سترنجی وقالین بافی، کاشی سازی، حجاری، نقشه کشی، چودن ریزی، شیشه سازی، چرمگری ، اسپریت کشی، سوهان سازی و غیره .

مالیات وعایدات :

امیر عبدالرحمن خان با تشکیلات وسیع اداری ونظامی وریفورمهای که درنظر داشت محتاج پول بود. پس در مالیات قدیم افزود ومالیات های جدیدی وضع کرد و این خود البته برفشار بالای دهقانان وسایر زحمت کشان کشور افزود . مثلا مالیات سالانه اراضی للمی که «ده‌یك» بود «پنج یك» گردید، مالیات هر اشتری که سالانه یك روپیه و۲۰ پیسه بود به ۲روپیه بلند رفت (هر روپیه برابر ٦۰ پیسه بود) وبا براشجار مثمر مالیات جدید گذاشته شد. همچنان برمواشی مردم کوچی که در هند رفته و بر میگشتند مالیات وضع گردید واز هر ٤۰ گوسفند وبز ٤ روپیه، ازهر اشتر یك روپیه، ازهر ٤ ماده گاو یك روپیه، ازهر ٦خر یك روپیه گرفته میشد وغیره .

رویهرفته مالیات مستقیم وغیر مستقیم متعدد بود از قبیل : سرخانه، زکات، جل وجوال، تکس از فروش کفش وکلاه، ظروف مسی وغیره. مثلا ازمال مواشی یك زکات کامل گوسفند وبز ده‌ونیم روپیه واز ناقص ده‌روپیه در صدراس گرفته میشد ویاطبق شمارش مواشی از یکهزار گوسفند وبز ۲گوسفند واز هر اسپ یك روپیه اخذ میگردید (به‌استثنای اسپ سواری ، گاو شیری خانواده، نرگاو قلبه‌ئی وگاو و خری که‌شامل گله نبود) . مالیات برچراگاه های افغانستان ازاین قرار بود: ماده گاو ۵۰ پیسه، خر ۳۰ پیسه، اسپ یك روپیه، اشتر یك قران (مساوی نیم روپیه)، از صد گوسفند ۲ روپیه واز صد بزیك روپیه .

ازمردم بی‌زمین (مثلا نورستانی های جوار پنجشیر) سالانه مالیات «سرخانه» فی‌خانه ٤ روپیه گرفته میشد وهم جنس به‌تسعیر ذیل درعوض پول نقد پذیرفته میشد : گاو شیری ۱۰ روپیه، گاوقلبه‌ئی ۲۰ روپیه وبز ۲ روپیه . همچنین مالیات جدید برازدواج وداد وستد داخلی ومتروکات مرده وضع گردید. مثلا ازهرنکاح باکره ۱۲ روپیه ۳۰پیسه ونکاح‌بیوه ٦روپیه ۳۰ پیسه گرفته شده، ۲ روپیه دراجرت ملای ناکح ویکقران به‌قیمت تکت نکاح نامه محسوب میشد. از اموال متروکه مرده وسایر داد وستد های متفرقه هم نیم فیصد مالیات اخذ میگردید .

مالیات بر صادرات ازاین قرار بود : (درقلمرو روسیه) ازهر گوسفندی یك روپیه واز هر رونده‌ئی ۱۰ پیسه، (دربندر خمیاب) ازهر دونیم چهارك بوزن کابل روغن یك روپیه و۱۲ پیسه واز هرگاو (طبق قیمت) ازهر ۲۰ روپیه ۸ روپیه گرفته میشد . همچنین از صدور اسپ نریان درهند (سالانه ۲هزار اسپ نریان صادر میشد وصدور مادیان ممنوع بود) واز صادرات پسته وبادام (به‌هند) بعلاوه مالیات معینه گمرکی مالیات بارانه فی‌بار ۳۰۰ روپیه وازپسته پوست دار فی‌بار ۱۵۰ روپیه اخذ میگردید. مالیات بر واردات نیز متعدد ومختلف بود ولی عموما طبق قیمت «چهل یکه» گرفته میشد، یعنی ازچهل روپیه مطاع یك‌روپیه. بعلاوه این مالیات یك‌نوع مالیه دیگر هم بنام «کوشی» از واردات وصادرات افغانستان درسرحدات کشور اخذ میگردید .

اما این مالیه نسبتا سبك بود وسالانه در قندهار که یك مرکز عمده تجارتی بود از چهارصد هزار روپیه تجاوز نمیکرد. از اموالی که کوچیهای افغانستان ازهند می آوردند نیز طبق قیمت فیصد سه روپیه گرفته میشد .

امیر عبدالرحمن خان برای تعیین مالیات اراضی مساحه زمین وجریب کشی را اساس قرار داد. او بشمار مواشی نیز پرداخت ودر ١٨٨٦ بتعداد ١٣٦٣ خانوار مالداران بی‌زمین ولایات فراه وقندهار را اجبارا درمراتع بادغیس ومرغاب هرات‌منتقل وده‌نشین ساخت. اراضی در دسترس این مردم بامصارف سفر وبذروگاو وپول‌تقاوی گذاشته شد ومقرر شد که‌بعد از چهار سال مالیات بپردازند. همچنین درتعیین‌مالیات بعضی مناطق تسهیلاتی فراهم نمود چنانچه ازمردم اندری عشر محصول (ده یك) میگرفت ومالیات شنواری ها را (حیدرخیل، پشه‌ئی ورحیم دادخیل) سالانه ١٧هزار روپیه معین کرد .

تمام اوقاف مذهبی که از قدیم در افغانستان موجود بود باارقام وتصدیق‌نامه‌های روحانیون ومستمری خواران ضبط گردید وفقط برای بعضی که درخدمت دولت بودند مستمری کمتر و «رقم» جدید داده شد. معافی روحانیون ازتادیه مالیات لغو گردید وآنها درخدمت دولت درآورده شدند. برای انکشاف زراعت هم بنداب قدیم غزنه ترمیم ونهر های جدید غوری واجمیل درقطغن حفر گردید. تخم پنبه ازامریکا، زرد چوبه وزنجبیل ازهند، نیشکر از لاهور، ناك ازسمرقند بقولات واشجار وگل ازاروپا وافریقا، اسپ ازسیلان وایران وخراز بخارا وارد شد. ولی بعضا مثل گوسفند لندن نظر بعدم مساعدت اقلیم بی‌نتیجه ماند. همچنین در داخل کشور انتقالاتی بعمل آمد وشیر توت بدخشان وقوی سیستان وغیره بین ولایات مبادله گردید . بااین ترتیب بود که مالیات وعایدات دولت بلند رفت. مثلا مالیات نقدی یك ولایت افغانستان (قندهار) درسال ١٨٩٧ به٦ ملیون و٣٣٠ هزار روپیه بالغ شد ومالیات نقدی خالص سالانه میمنه (بدون مضافات آن) به ٦٠٠ هزار روپیه رسید (مناصفه مالیات هرولایت بمصرف خود. ولایت میرسید وبقیه تحویل خزانه عمومی میشد) . درحالیکه مالیات جنسی وغله‌گی دولت داخل این‌حساب نبود. زوی‌همرفته انکشاف تجارت ورشد پیشه وری ومالیات های متعدده باتصدی های تجارتی دولت، عایدات دولت راکه در اوایل سالانه در حدود سی ملیون روپیه بود به‌سالانه تقریبا شصت ملیون روپیه رساند .

واما انواع مالیات مستقیم وغیر مستقیم دولت درمعرض مزایده واجاره داری مستاجرین گذشته میشد . این روش منجر بداشتن دست آزاد مستاجر وزحمت و خسارت مردم میگردید. همچنین در شقوق ادارات مالی دولت طریقه «داوطلبی» معمول بود. هر ماجراجوئی میتوانست علیه رئیس یك اداره مالی ادعای خورد وبرد نموده تعهد تزئید عایدات ویا تقلیل مصارف را نماید. این داوطلبی به آسانی پذیرفته‌میشد. وداوطلب در صورت تحقق ادعایش جای متهم را میگرفت ودر صورت عدم تحقق جزائی نمیدید. بطور مثل در ١٨٩٤ مرزا جلال الدین خان سردفتر غزنین طرف ادعای یکنفر کاتب غزنوی خود مرزا عبدالاحمد خان قرار گرفت ومعزول ومحبوس گردید. مرزا عبدالاحمد خان درجای او نشست وبعدها مامور بلند رتبه دولت شد .

امیر عبدالرحمن خان تمام عایدات دولت را ـ باآنچه که از دولت انگلیس میگرفت (این وجه در اوایل سالانه یك ملیون ودو صد هزار کلدار وبعدها سالانه یك

ملیون وهشتصد هزار کلدار بود)، بمصرف میرساند وپس‌انداز بسیار کم داشت. روزیکه امیر چشم از زندگی بست در خزانه پس‌انداز دولت بیشتر از ٦٠ ملیون روپیه ومقداری طلا نبود. در مصارف دولت سنگین تر ازهمه بودجه نظامی بود که تقریبا ثلث مصارف عمومی را تشکیل میکرد . بعد ازان مصرف دربار بزرگ امیر بود که دستر خوان ونان آن وسعت وشکل عمومی داشت . تنها درشربت خانه وسرکه خانه امیر ١٥٠ نوع ترشی ومربا ساخته میشد. در حالیکه سایر ادارات دولت باصرفه جوئی کار میکرد. بودجه پسران خورد سال امیر (سردار امین الهخان، سردار محمدعمر خان وسردار غلام علی‌خان) طوریکه فیض محمد مینویسد (سراج جلد ٣ صفحه ٩٦٤) به‌این قرار بود: معاش نقدی هرشهزاده ماهانه ٢٠٠ روپیه نقد وماهانه دو دست دریشی ماهوت ومخمل ساده ولیس وچرمه دوزی، یك جوره بوت، دو جوره جراب، یك کلاه قره‌قلی، یك دستمال ابریشمی، یك جوره پیراهن وتنبان سان سفید. برای غلام بچه‌گان وکنیزان شهزاده ماهانه وسالانه چنین پرداخته میشد: معاش ماهانه هرغلام بچه ٦٠ روپیه واز هر کنیز ٥ روپیه، لباس سالانه برای هریك شان چهار دست (لباس زنانه وپیراهن وتنبان ودریشی ماهوت وکشمیره وبوت وکلاه مردانه). البته مصارف خوراکه اینها ازکارخانه طباخی دربار داده میشد ومرکوب شان داخل کمند های دولتی بود .

تجارت :

البته سیستم اقتصاد فیودالی افغانستان که در طول قرنها انکشاف کرده بود شکل سیاسی ملوك الطوایفی خود را نیز تغییر داده میرفت، اما سقوط دولت ابدالی وتجدید زد وخورد های فیودالی وملاك وهم جنگهای‌انگلیس درقرون نزدهم، مجددا کشور رابسوی تجزیه وملوك الطوایفی قدیم کشانید. امیر عبدالرحمن خان توانست که باردیگر در شرایط فیودالی دولت‌را مرکزیت بخشد وامنیت سرتاسری کشور را قایم نماید. لهذا باآنکه ماهیت اقتصاد رژیم فیودالی باقیمانده بود، تبادله جنس وپول روبه انکشف نهاد ومقدمه پیدایش سرمایه تجارتی را در دایره وسیعی فراهم نمود. یعنی هسته‌ئی که باذوره امیر شیرعلیخان یکجا معدوم شده بود، احیا گردیده وسرمایه تجارتی «بسویه ملی» بمیان آمد ودرطی ٢٠ سال آینده طبقه بورژوازی‌تجارتی متراکم گردید ودر پهلوی آن فرهنگ جدید ظهور کرد .

امیر عبدالرحمن خان درحفظ امنیت بشدت کوشید تا جائیکه بقول مرزا یعقوب علی‌خافی نویسنده معاصر او، شخص متهم به‌دزدی بدار کشیده میشد وکاروانهای تجارتی اگر مورد سرقت قرار میگرفت، اموال مسروقه کاملا پیدا وبه‌تجار مسترد میگردید. او میگوید روزی مقداری پول در دستمال پیچیده درمعبر عام (شور بازار کابل) افتاده بود وکسی جرئت برداشتن نداشت تاسپاهی کوتوالی (پولیس) رسید وبرداشت ودر چوك شهر آویخت، صاحبش آمد ونشانی گفت وبگرفت. این امنیت عمومی تجارت را تسهیل کرد ودر داخله باعث تشکیل مارکیت عمومی گردید. امحای انزوای اقتصادی فیودالی هم زمینه تبارز بورژوازی تجارتی ملی را آماده نمود، ورشد تجارت خارجی مملکت رابرای مارکیت شدن سرمایه داری بین المللی مساعد ساخت. اما کسرت تولیدات انگلیس که بطور روز افزونی در افغانستان سرازیر میگردید

علی الرغم «سیاست حمایه‌وی» دولت پیشه وری وصنایع را بطرف ورشکستی سوق نمود (مگر آن‌صنایع که‌از ورود امتعهٔ بالمثل خود آزاد ومامون بود) ومانع‌انکشاف صنایع‌ملی میگردید. درتجارت‌کشور سود خواران و معامله گران هندی نقش بارزی دا شتنــد.

امیر عبدالرحمن خان نماینده های تجارتی در مشهد وپشاور وقونسل درکراچی و «تجار باشیها» درشهر های عمده افغانستان مقیم ساخت وسیستم تقاوی راموردعمل قرار داد. در داخله برای هر تاجری ازپنج تاپنجاه هزار روپیه (باقید ضمانت) بدون ربح، قرضه متوسط المدت داده میشد. درکراچی نماینده تجارتی افغانستان اختیار داشت که عنداللزوم ازتجار درمانده افغانی بادادن پول تا اندازه ١٥٠ هزار کلدار حمایت کند. بعلاوه امیر عبدالرحمن خان یکنوع تصدیهای رسمی تجارتی تشکیل و پوست قره قلی، بادام، پسته، چوب وسنگهای معدنی بخارج صادر میکرد. این‌تجارت که بحساب دولت بعمل می‌آمد ازدرك صدور قره‌قلی دربخارا بهر جوبه‌ئی دوصد وچند هزار روپیه حاصل میکرد. میوه خشك بامعدنیات به‌هند میرفت. تولیدات معدنی افغانستان باآلات وفزار ابتدائی سالانه به اینقرار بود: یاقوت ازمعدن جنگدلك در سال ١٨٩٥ ده سیر کابل استخراج ودر هند فروخته شد. لعل ٥٥٠ مثقال، لاجورد ٦ خروار کابل، سرب ٨ خروار وچند سیرکابل، درهمین سال از معادن بدخشان استخراج گردیده بود . همچنین دولت ازشیوع تریاك در داخل جلوگیری وتجارت خارجی آنرا در دست گرفت .

وقتیکه دولت صدور خوراکه باب را بخارج آزاد ساخت وتکس گرفت، نرخ اشیا ی مذکور در داخل بالارفت .مثلا نر خ‌گوشت گوسفند ازیك سیرفی روپیه بیك چهارك فی‌روپیه بلند شد وپسته قطغن که درمحل دوسیر بیك روپیه قیمت داشت بیك پاو فی‌روپیه رسید. دولت از اموال ترانزیتی فی‌بار اشتر تقریبا ٢٥ روپیه‌مالیات گمرکی میگرفت. اُنوقت در کابل اسعار خارجی بقرار ذیل خرید وفروش میشد : یك روپیه کلدار هندی تقریبا یکنیم روپیه کابلی، در قندهار ٤٦٦٦ کلدار معادل‌میشد با٨ هزار روپیه قندهاری. طلای بخارائی (در بخارا فیدانه ده روپیه کابلی قیمت داشت) در کابل فیدانه ١٤ روپیه کابلی دادوستد میشد. مسکوك کاغذی صد صومه روسی در کابل به ٣٠٠ روپیه کابلی مبادله میشد وبعدها ارزانتر گردید .

پیشه وری وصنایع :

بعد از استقرار امنیت عمومی وانکشاف تجارتی در افغانستان شهر ها رونق گرفت ومارکیت داخلی بسویه سراسر کشور بمیان آمد، لهذا صنایع دستی و پیشه‌وری دوباره زنده شد، تقاضای بازار این صنایع مخصوصا نساجی‌کرك، برك، بشرویه، قناویز، الچه، قالین، گلیم، پوستین وغیره را منکشف ساخت. تولیدات فابریکه حربی کابل وفابریکه چرم‌گری در رشته‌های فلز کاری وساختن سامان چرمی وامثال آن، صنعت کاران وپیشه‌وران آزاد را رهبری خوبتری نمود، بخصوص انصنعت وحرفتی که‌هنوز طرف رقابت مصنوعات خارجی قرار نگرفته بود. حمایت وتشویق دولت ازاین صنایع انکشاف آنرا تسریع نمود وقسمت مهم از احتیاجات داخلی را مرفوع کرد. هکذا نجاری وگلکاری ومعماری مثل زرگری، آهنگری وغیره پیشرفت . عمارات اندوره در افغانستان نمونه مهارت استادان این کشور است از قبیل : ارگ کابل، عمارت گلستان سرا وعمارت‌بوستان‌سرا(باغ زرنگار کنونی کابل‌جای

هردو را گرفت)، عمارت مهمانخانه (بشکل ادارات کنونی ولایت کابل تغیر قیافه داده است)، برج شهر آرا (بخرابه زاری مبدل گردیده)، کوتی لندنی (محروق وبه چمنی تبدیل یافت)، گنبد مشهور کوتوالی (جای آنرا میدان خیبر رستوران گرفت)، عمارت حرمسرای باغ بابر، عمارت باغ چرمگر، عمارت سرای‌علیا (بعدها سوزانیده شد)، مسجد عید گاه، مسجد شاهی، مسجد پل خشتی، سلام خانه‌عام، سلام خانه خاص (محترق وباز به‌عمارت سینمای کابل مبدل شد)، عمارت باغ‌بالا، مقبره خود امیر، سلام خانه پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین عمارت زرنگار درشهر هرات، عمارت جهان آرا درخلم، قصر شاهی درجلال آباد، عمارت منزل‌باغ نزدیك شهر قندهار ویکعده پل‌ها وقشله های نظامی در کابل وخوست ودهدادی و هرات وغیره.

واما در مورد فرهنگ:

هیچ یك نقطه درخشانی در تاریخ این‌عهد راجع به‌فرهنگ جدید دیده نمیشود. بی‌اعتنائی امیر دراین زمینه تاجائی بودکه میتوان آنرا تعنذ وتعمد اودر جلوگیری از فرهنگ نامید. زیرا امیر عبدالرحمن ازتمدن وفرهنگ جدید جهان آگاه بود، معهذا یك مکتب نساخت ویك جریده تاسیس نکرد، در حالیکه افغانستان باهردو سابقه داشت. تنها امیر مطابع لیتوگرافی وارد کرد وکتب ورسالات چندی برمبنی اطاعت پادشاه وتحویل دادن مالیات درسر موعد وچند قانون اداری چاپ نمود. امیر در مسجد شاهی بازار چوب فروشی مدرسه‌ئی مختصر تعمیر ودر قالب کوچکی تدریس فقه را دایر نمود. مدرسین این مدرسه دونفر از ملاهای ننگرهار وقندهار بنام ملا غلام محمد وملا ابوبکر بودند که بعدها معزول وعوض شان در ۱۸۹۳ ملااحمد جان توخی وملاکل‌احمداحمدزائی مقرگردید. برعکس‌مطبوعات ورسالات‌خرافی واساطیری ازهند انگلیسی مثل سیلی در افغانستان میریخت ونسل جوان کشور را برجعت قهقرا بجانب فال‌گیری واوهام وتاریکی رهنمونی مینمود.

طرز اداره:

امیر عبدالرحمن خان مرد شدید البطش وسنگدل بود. یعقوب‌علی که معاصر او دربلخ بود مینویسد که سردار عبدالرحمن خان درصباوت مشق تفنگ زدن‌میکرد. روزی بیرون شهر مزار حین نشان زدن گفت: گلوله تفنگ آدم میکشد یاخیر؟ بعد ازآن غلام‌بچه خودرا چارقدم دور استاده کرده وباتفنگ زد وکشت و «خندید». چون این خبر به‌سردار کلان (پدرش والی بلخ) رسید اورا عتاب کرد ویکسال‌بیشتر درکارگاه توپخانه محبوس نمود. سردار درمحبس موی سرنگرفت ولباس تازه نپوشید تارها گردید (۱). امیر باچنین نهادی به‌سلطنت نشست وباقساوت حکمرانی کرد بخصوص که اوضاع محیط طوزی فراهم میشد که خشونت اورا میدان وسیع میداد. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۸۰ زمامدار شد واز ۱۸۸۱ عکس العمل‌های مختلفه در برابر اوبوجود آمد وسیزده سال طول کشید. این شورش ها مختلف بود: دریکجا شورش سیاسی بودکه ازطرف رهبران جهاد ملی رهبری میشد زیرا اینها بعدازآنکه روش وسازش امیر را بادولت انگلیس دیدند وهم رهبران مردم را که‌برخ دشمن

---

(۱) پادشاهان متاخر جلد اول صفحه ۸۱

شمشیر کشیده بودند تحت انتقام یافتند، برضد امیر به‌فعالیت آغاز نمودند . ازقبیل جنرال محمد جانخان ومحمد افضل خان وردکی، میربچه خان ومیر درویش خان بابه قشقاری، برزوخان وغلام محمدخان وجلندر خان تتمدره‌ئی ، محمدعظیم وعبدالسمع خان وفتح محمدخان بایانی، عبدالغیاث خان جلال زائی، مشك عالم وعبدالکریم خان اندری، حسین علی خان سپهسالار و داودشاه خان نایب سالار وعبدالرحیم خان‌برگت، دلاورخان میمنه‌گی، محمداکبر خان لعل پوری، پیر دوست خان احمدزائی، محمد افضل خان ومحمد موسی خان صافی، محمدشاه خان غلجائی، عصمت‌اله خان وارسلاح خان وبهرام خان جبارخیل، وعدهٔ ازروحانیون کوهستانی وقندهاری چون ملا امیرمحمد خان وملا عبدالرحیم خان وملا عبدالاحد خان وامثالهم، وقیام های مردم قندهاروسردار محمد ایوب خان وهوتك وناصری، ترك واندر، غزنه ومیمنه وهرات همه سیاسی بود.

در جای دیگر قیامهای دهقانی بود که از افزودی ووضع مالیات جدید به‌تنگ آمده وبرضد امیر عبدالرحمن خان داخل مبارزه میشدند. چنانیکه قیامهای مردم پنجشیر ونجرو ودرنامه وترکمان وپارسا درکابلستان ـ مردم راغ وشهر بزرگ در بدخشان ـ مردم جمشیدی وفیروز کوهی ومرغابی درهرات ـ مردم جاجی وجدران ومنگل در پاکتیا ـ مردم بلوچ درفراه ـ مردم نورزائی واچکزائی درقندهار وکوچیهای مالدار سلیمان خیل وغلجائی، همه از فشار مالیات سرچشمه میگرفت. خونین ترین شورش های داخله همان شورش فیودالهای گریزنده ازمرکز بودکه به‌سختی خاموش میشد. تحریکات ودسایس دولت انگلیس نیز در حواشی شرقی مملکت موجب بروز اغتشاشات میگردید وگماشتگان اندولت از قبیل سردار نورمحمد ، سردار پیرمحمد، سردار بازمحمد، سردار محمدحسن وسعدوی کروخیل وامثال آن، در پکتیا وشنوار وکنر وباجور وسر حدات شرقی ، متناوبا آتش فتنه برضد امیر عبدالرحمن خان می افروختند ـ چنانیکه دولت روس در شمال افغانستان این آتش را توسط سردار محمد اسحق خان روشن نمود .

امیر عبدالرحمن خان که از قبل مست‌بود این اوضاع باده را بباد او داد واو بوسیله وحشت وخون برتمام این حوادث غلبه جست ودولت مطلق العنانی را برروی خرابه های آن استوار نمود. تهدای این دولت برصخره تهدید وتخویف، جاسوسی وزندان، شکنجه واعدام قرار داشت تا ازیکطرف قیامهای مردم را سرکوب وازطرف دیگر ملوك الطوایف وفیودالها وروحانیون مخالف خودرا معدوم کرده وجایشان رابه فیودالها ورحانیون خادم دولت بداد. امیر هیچ قوه مقاوم دربرابر دولت رابرجا نماند وخلع السلاح نمود، البته بوسایل شدیدی که کمتر سابقه داشت، بطور مثال :

اداره استخبارات :

دایره جاسوسی امیر عبدالرحمن خان بسیار وسیع وشامل زن ومرد وزیرنظر مستقیم شخص امیر قرار داشت که یك قسمت آن‌علنی بود. جاسوسهاتنها قشری بود که درمدت ۲۲ سال سلطنت امیر عبدالرحمن خان برجان ومال خود مطمئن وبرجان ومال دیگران مسلط بودند. چون تقاضای امیر بسیار بود عناصر شریر برای جاسوسی

خودشان را عرضه کردند وبسهولت در اجتماع تاثیرات منفی ازخود بجا گذاشتند.
فیض محمد مینویسد که :
زنی از قندهار بنام مادر محمد امین بارکزائی ازامیر اجازه جاسوسی عندالله ومستقیم بحضور خود امیر خواست ومنظور شد (۱). مرزاگل محمد خان درسوانح خود راجع به‌این زن چنین نوشت : مادر محمد امان بارکزائی روزها باشوهر خودعلنا بدربار والی قندهار آمده درپهلوی او می نشست واجراآت امور را میدید وبکابل راپور میداد، والی ومامورین همه از این‌زن میترسیدند .
امیر عبدالرحمن خان فرصت وتوانائی آنرا نداشت که هزاران راپور جواسیس راتحلیل وتدقیق وباز امر صادر نماید. لهذا کاربجائی کشید که‌فقط راپور جاسوس مدار اصدار اوامر امیر گردید . یعنی همینکه راپوری شخصی رامتهم قرار میداد، متهم عزل یاحبس ویا مصادره میگردید وتحقیقات ابتدائی بعدها شروع میشد واین تحقیق هم‌مدت ها به‌تعویق می‌افتاد ووقتیکه بعمل می‌آمد بیشتر بوسیله شکنجه های‌گوناگونی بود. اگر اتفاقا مردی ازاین تحقیقات بری‌الزمه برآمده ورها میگردید نیز دارائی مادی ومعنوی خودش را قبلا در محبس ازدست داده بود. ارزش جاسوسی درنزد امیربجائی رسیده بود که‌حتی مامورین عالی‌رتبه دولت هم بعضا برای حفظ جان خود ویا ازبین بردن شمنان ورقیبان خود جاسوسی اختیار میکردند. محافل جاسوسی عالی‌رتبه کار را بجائی رسانده بودند که دربزم های خویش باشرط یك «قیماق چای» کشتن‌شخصی را تعهد میکردند، روز کشتن ونوع کشتن هم داخل این تعهد بود .
همچنین جواسیس انفرادی درزیر احساسات شخصی ویابیع وشری ونفع‌مادی میتوانستند هرکه را بخواهند ازبین ببرند. بعدها دربین جاسوس های عالی رتبه دولت رقابت وکشمکش های شخصی پیدا شد ودسته های مخالف تشکیل گردید. این مخالفت ها موجب ایجاد وتوسعه توطئه وتقلب ودسیسه بازی ها گردید. اسناد وخطوط ومهر های جعلی مردم بسیاری را تباه کرد. مدار این‌تقلب هاراجع به‌اشخاص اتهام «پولهای فلانی باقیده درنزد او امانت مانده است»، «بافلانه باغی دولت سروکار داشت» ، «در قتل فلانه شخص شریك بود» ، «بافلانه رقیب امیر (خانواده امیر شیر علیخان) خط وکتابت دارد» و امثال آن. سعدوی کروخیل یکنفر شورشی‌گماشته انگلیسها مدتی در پاکتیا فعالیت نمود ومغلوبا فرار کرد. یکنفر جاسوس بنام «ملا احد بیدك خیل» در پاکتیا مهری بنام سعدو بساخت وهرکه را خواست مکتوبی بمهر جعلی سعدو به‌اسم اوبنوشت وبنزد امیر فرستاده رفت. در نتیجه یکعده مردم بی‌گناه ازبین رفت و بالاخره خود این جاسوس متقلب اعدام گردید. در عقب چنین دایره وسیع جاسوسی ، ادارات خوفناك کوتوالی (قوماندانی امنیه وپولیس) وزندانهای وحشت افزا ومتعدد امیر قرار داشت. از مشاهیر کوتوالان او نایب میرسلطان خان، میرزا محمدحسین خان ومرزا عبدالرئوف خان (نایب کوتوال) بشمار میرفت . تذکر اسم آنان مردم را بوحشت می‌انداخت .
فیض محمد مورخ رسمی درمورد دونفر اخیرالذکر چنین مینویسد : «مرزا محمد حسین خان سردفتر سنجش کوتوال کابل‌ومرزا عبدالرئوف خان‌نایب‌اومقررشدندواز

---

(۱) سراج جلد ۳ صفحه ۱۱۸۶

این دو شغل بزرگ رعب عظیم وخوف عمیم دردل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت برروی روزگار آورده کار های آشکار او نهفت. بسیار کردند . » (۱) و اما نایب میر سلطان خان که تمام شهر های افغانستان رازیر خوف‌وتهدید نگهمیداشت وکوتوال او در قندهار زنان سید دوست محمدشاه متهم را روز روشن ازخانه‌شان کشیده ودر اداره کوتوالی احضار وزیر شکنجه قرار داده بود، بالاخره ظلم وفساد او بجائی رسید که امیر عبدالرحمن خان برای توجیه افکار عامه بجانب او وانحراف تنفر مردم ازشخص خود، اورا درپغمان از درختی بیاویخت وبار ملامتی خویش را در گردن او انداخت . در چنین موارد است که انسان احساس میکند ماکیاول در نوشتن کتاب پرنس کدام نبوغ نشان نداده است بلکه طبع یك دستگاه استبدادی را عکس برداری نموده است وبس .

زندانها و طرز مجازات :

علاوه برزندانهای متعدد پایتخت وولایات «سیاه چاه های» کابل وهرات بااقسام شکنجه های : کنده، ولچك، غره بغرا، زولانه، قین وفانه، تیل داغ، قطع اعضا، بیدار خوابی دادن، کور کردن، برچه‌پك ، چاندماری، غرغره ذبح‌کردن، سنگ سار، به‌توپ بستن، توسط درخت ها پاره کردن وغیره ـ کشور را بطور بی سابقه‌ئی زیر کابوس وحشت قرار داده بود. بندیوانها درمورد بندی های خود آزادی بی‌سرحد داشتند وجرم فرد بخانواده وحتی رفقایش سرایت مینمود .

درکابل بعلاوه زندانهای ارگ وکوتوالی وشیر پور وسراهای داخل شهر، زندانهای مخصوص دیگری نیز بود که یکی به‌محمد نعیم‌خان (بعدها نایب سالار) کپتان امیر ودیگری به «بابه برق» شاطر باشی امیر تعلق داشت. بابه‌برق درمیدانی مقابل دروازه خود در مراد خانی داری هم نصب کرده بودکه محکومین را می‌آویخت. فیض محمد مورخ رسمی دولت در این مورد چنین مینویسد : «دوتن ازمتهمین به‌امر حضرت والا (امیر) تفویض حراست بابه برق شاطر باشی که دراین وقت داردزد و خائن کشی در میدان سیاست به‌حکم پادشاهی افراخته وبرپای ساخته بود، شدند.» (۲) .

مرزا گل محمدخان وردکی دفتری نظام قندهار راجع به‌این قضیه درسوانح‌خطی شخصی خود نوشته میکند که : بابه برق شاطر باشی وشاطر های زیر دست او همه چرسی بودند. امیر عبدالرحمن بعضی محبوسین را تحویل آنها میکرد که قین وفانه وتیلداغ کرده اقرار بگیرد. اینها صدنفر محبوس را در یك اطاق می انداختند که یکی از آنجمله خودمن بودم ، زیرا من بخواهش احمدجان‌نام فقط عریضه‌ئی از طرف او بحضور امیر راجع به رهائی پدرش سید محمّد ازحبس تسوید کرده بودم. ولی او وقتی بدربار عرض وداد امیر احضار شد ازترس ازنوشتن عریضه انکار نمود وهردو محبوس شدیم. بعد از چند روزی بایك عده محبوسین دیگر بدربار برده شدیم. زنجیر وزولانه من چند سیر کابل وزن داشت . زمستان بود ومحبوسین استاده ماندند تاهنگام شب امیر وقت یافت وهمه پیش شدیم. اول فقره دزدی های کوهدامنی خوانده شد. امیر بدون سوال وجواب دیگر امر کردکه : دونفر غرغره، دستان چهار

(۱) سراج جلد ۳صفحه ۸۳۲ ـ(۲)سراج جلد ۳ صفحه ۹۷۷

نفر وگوش های سه نفر قطع وچشمان دونفر کشیده شود، سه‌نفر رافرد اشکم بدرند وروی اشتری در بازار ها تشهیر نمایند. باز فقره دزدان دکان محمدکاظم بزازخوانده شد. امیر امرنمودکه : جلال الدین مامور وناصر ملازم کوتوالی بدوازده شوند،چشمان صاحبزاده های «پایان چوك» که مال مسروقه ازخانه شان برآمده، نشتر زده وچونه‌پر شود، سیدمحمد مامور کوتوالی کشته وپسرش احمدجان رها گردد، ومرزا گل‌محمد نویسنده عریضه احمد جان دوهزار روپیه خون خودرا بخرد والا کشته شود (۱) .

در ۱۸۹٤ یکنفر سپاهی حین رسم گذشت عسکری پای غلط انداخت . کمیدان قطعه عبدالملك خان نورستانی (معروف به‌ملك سفید) جوانی درباری وعصبی المزاج به‌تقلید از امیر عبدالرحمن خان سپاهی را دشنام ناموس داد. سپاهی ازصف خارج شد وکمیدان را به‌گلوله تفنگ از اسپ سرنگون ساخت. همینکه این سپاهی بدربار امیر برده شد گفت کمیدان دشنام داد ومن اورا کشتم وعلت دیگری دربین نیست. امیر امر کردکه اورا باجنرال فرقه رستم خان تحت شکنجه قرار دهند تااعتراف نمایند. سپاهی در جاده کوتوالی بدرختی بسته شد وسه روز وشب تحت اقسام شکنجه قرار گرفت. از جمله باحلقه‌ئی از خمیر سر اورا بشکل کاسه‌ئی در آورده و روغن جوشان دربین آن میریختند. سپاهی بیهوش بوده وعلامه زندگی او این بودکه گاهی چشمان خون آلودش باز میشد ومگس ها وزنبورها از روی چشمش حرکت میکردند وباز می‌نشستند تااززحمت زندگی برست .واما جنرال رستم مردقوی پیکر ودلیر وکم سخن، اسپان بلند می‌نشست وروی لباس ابره کمرزرین می‌بست وشمشیر می‌آویخت. او حاضر بودکه بیك اشاره امیر شهری را به‌تل خاکی مبدل کند واینك اورا مثل سگی درزنجیر زیرگنبد کوتوالی ومعبرعام میخ کردند واز سبدی که در پشت او بسته بودند آب نمك ونان نمك بخورد او میدادند وبابرچه اورا بیدار نگهمیداشتند. اخیرا چشمان جنرال بسته شد وبا فرو بردن برچه درپشت وپهلویش باز نگردید. فیض محمد در این مورد اینقدر گفت که :

«جنرال رستم خان را به‌امر حضرت والا (امیر) سبدی که نان خوراکه اورانصف آرد ونصف نمك پخته ودران نهاده بودند، همه روزه برپشتش از زندان اندرون ارگ بربسته ودر زیر گنبد نقاره خانه واقع متصل بازار ارگ که محل عبور عامه خلق است، آن سبد را درپیشش نهاده ومیخ آهنی‌که ازهمان تفنگ که عبدالملك خان‌را به‌آن هدف گلوله کرده بودند ودر زنجیر گردنش بود، درزمین کوفته ازبام تاشام در آنجا میداشتند وشب هنگام در زندان ارگ میبردند تاکه بمرد.» (۲)

این سیستم استنطاق باشکنجه تاجائی اسباب هراس متهمین گردیده بود که به‌گناهان ناکرده اعتراف میکردند تا بدون شکنجه بسهولت ویکبار کشته شوند . ازاین جا بود که کوتوالها وزندان بانان ازمتهمین آنچه خود میخواستند اعتراف و آنکه را درنظر داشتند شریك جرم قلمداد میگرفتند وخشك وتر را مبسوختند . آقای سید احمدخان نویسنده دفتر نظام کابل در یاد داشت های خود چنین مینویسد : مرزا عبدالحکیم خان امین نظام افغانستان (طرف رقابت مرزا محمد حسین‌خان

---

(۱) نسخه خطی سوانح مرزا گل محمدخان متعلق کتابخانه خواهر زاده اش‌آقای مرزا سید داود خان در کابل .

(۲) سراج جلد ۳ صفحه ۹٤٤

کوتوال ومرزا عبدللرئوف خان نایب کوتوال) متهم به سوختن «تیرج» (مسوده باطله سنجش مصارف که‌بعد از تصحیح بشکل ثابت درکتاب رسمی قیدمیشد وهیچ‌ارزش رسمی نداشت) معاش دادگی به‌قطعات نظامی کابل گردید وباچند نفر نویسندگان دفتر نظام در زندان ارگ محبوس شد. امین نظام دروقت استنطاق از ترس اقسام شکنجه ها به‌مستنطقین گفت که: من توان وتحمل شکنجه های شمارا ندارم، هر چیزیکه شما وکوتوال امر کنید اعتراف مینمایم. مرزا محمد حسین خان کوتوال پیام داد که: راه آسان اینست‌که بنویسی تهرج را خودت سوختانده‌ئی. امین نظام‌همچنان بنوشت وروز دیگر دردهن توپ پارچه پارچه گردید وخاندانش مصادره شد.(۱)

همین آقا سید احمد خان که مدتی در ارگ محبوس ماند ودارائیش مصادره شد خود قصه میکرد که ماه رمضان محبوسین ارگ بیرون دروازه های اطاق خود در انتظار افطار می نشستیم. ناگهان جلاد ارگ معروف بدیوانه میرسید ومقابل ما می‌نشست وکاردادم کشی ازکمر خود میکشید وروی سنگی تیز میکرد ومحبوسین را ازنظر میگذشتاند ومیگفت: این بی‌پیر (اشاره بکاردش) باز مستی میکند دیده شود که امشب خون کدام اجل گرفته نصیب اوست. فردا فهمیده میشد که محبوسی شبانه ذبح گردیده است، زیرا معمول بود که در شب باصدای تفنگ وتوپ کسی کشته نمیشد.

ترس از شکنجه های امیر عبدالرحمن بجائی رسید که بقول فیض محمد مردبلند رتبه‌ئی چون سپهسالار غلام حیدرخان توخی بمجرد شنیدن این‌خبر که اورا ۳۸هزار روپیه باقیدار قلمداد کرده اند بدون درنگ در هندوستان فرار کرد. همچنین مرزا امیر ابوالحسن همینکه شنید پدرش را (میر محمد حسین خان سرشته دار) محبوس کرده‌اند باضربت گلوله تفنگچه خودش را بکشت. مردم از شنیدن نامهای «شش‌کلاه» و «نام گیرك» مخصوصا در پایتخت تنفر وانزجار نشان میدادند. شش کلاه عبارت از تشکیل یك اداره سنجش محاسبات امور مالی وتعیین دارائی محکومین بود که سرشته دار آن مرزا محمد حسین کوتوال واعضایش مرزا عبدالرئوف نایب کوتوال، مرزا محمدقاسم خان روزنامچه، مرزا سید محمودخان قندهاری، مرزا شیر علیخان ومرزا غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز حسن خدمت به‌امیر عبدالرحمن خان بسا خانواده ها ومردم بیگناه را به‌عناوین باقیداری و تحریف محاسبات وغیره برباد نمودند. واما نام گیرك یکنوع ترور سری رسمی بود که‌چندی درشهر کابل ازطرف کوتوالان شهر - به امر و بنام امیر - عملی گردید. درنصف شب ها خانه شخص مدنظر دق‌الباب وخودش خواسته میشد. ازان بعد مرده ویازنده این شخص معلوم نبود وخانواده اش ازترس جرئت اظهار واستغاثه نداشت. زیرا آنوقت ها غیر از مامورین کوتوالی، دیگری بدون داشتن نام شب در شهر کابل شبانه بگردش مجاز نبود.

رویهمرفته اداره نظامی وجاسوسی ومجازات فجیع امیر عبدالرحمن خان در روح مردم مخصوصا در شهر های افغانستان نقش منفی بجاگذاشت وبرشادت وهوش ملی افغانستان صدمه زد. مردم اورا «پادشاه ظالم» عنوان دادند ویکبار هم در ولایت

---

(۱) نسخه خطی وناتمام یاد داشتهای آقا سید احمد خان متعلق کتابخانه پسرش آقای میر محمدشاه خان صدیقیان.

هزار اورا به‌گلوله زدند که خطا شد. امیر که دربین تراکم امور داخلی وخارجی وهجوم راپور های جاسوسی خود محصور بود، در حالیکه ازشدت درد نقرس مثل پلنگ زخم خورده‌ئی میپیچید وفرصت غور وتحقیق در فقرات وارده نداشت، بیشتر چشم پت فیصله وامر صادر مینمود . امیر فی الواقع یك مدیر تنها بود، نه کابینه معتمدالیها داشت و نه مجلس مشوره‌ئی . پس برای اداره کشوری از طرف یك فرد غیرمسئول راه آسانی که‌باقی‌می‌ماند همان دیکتاتوری شمشیروزیر تخویف دایمی نگهداشتن‌مردم بود وبس. روزیکه امیر چشم از زندگی پوشید هنوز تنها در زندانهای شهر کابل ۱۲ هزار مرد و ۸هزار زن بیادگار اداره اوباقی بود واین تعداد به‌نسبت تعداد نفوس آنروز یك رقم درشت محسوب است .

مناسبات اهانت کننده امیر عبدالرحمن با مامورین دولت او ازیك سند دست خطی‌شخص امیروعریضه‌تملق‌آمیز‌یك‌عده مامورین‌پایتخت بشکل‌روشنی‌آشکارامیگردد. وقتی امیر برمامورین دفاتر کابل برآشفت وامرکرد که‌وقت کار دفاتر وحاضری مامورین روزانه از «طلوع آفتاب تاغروب آفتاب» است ومتخلف مجازات میشود. این امر تطبیق گردید وعرصه حیات برمامورین دولت تنگ شد پس به‌تقدیم عرایض پرداختند که مامورین موظف در بار جرئت پیش کردن بحضور امیرنه‌نمودند. اخیرا درکابل جشن ختنه سوری سردارمحمدعمر خان پسرامیر برپا شد و۵۲ سر رشته‌داران دفترهای کابل عریضه‌ئی نوشته توسط ملکه «بوبوجان» (مادر سردا رمحمدعمر) به‌نزد امیر فرستادند . اینست نقل‌عریضه و جواب دست خطی شخص امیر :

«تصدق علیا جناب مقدسه معظمه مکرمه محترمه مخدره شویم

«نویسنده های دفاتر مبارکه بعز عرض ملازمان حضور مبارکه میرسانند اینکه ازعنایات بلا نهایت ایزد جهان آفرین درسایه دولت قوی شوکت حضرت ضیاءالملة والدین آسایش داریم، شب وروز دعای دوام عمر وبقایای سلطنت ولینعمت خودرا نموده خدمتگاری مینمائیم، مگر اینکه ازسبب قید حاضری همه مایان بمرگ خودراضی میباشیم وچند مراتبه درباب تخفیف حاضری عرایضی ارسال حضور معدلت ظهور نموده‌ایم لیکن ازسبب آنکه نویسنده های حضور جرئت نکردند که عریضه را سرتاپا بحضور مبارك بخوانند و حالی رای عـالی نمایند سر کار و الا غمخواری غلامان و خدمتگاران خودرا نفرموده‌اند ، لهذا دراین‌روزها که چهارده ساعت کامل بدفتر ها نشسته تحریر مینمائیم همه بیمار واز زندگی خود بیزار شده‌ایم لاچارشده خدمت حضرت شهریار عریضه نگار شدیم ازآنجاکه حضرت مهد علیا را بمانند مادر مهربان دلسوز وغمخوار خودها میدانیم استغاثه والتماس داریم که مرحمت فرموده در ساعت سعید وایام نکوتر ازعید لیکن قریب نه بعید عریضه غلامان خودرا از نظر مبارك حضرت‌ظل‌الهی‌سرتاپا بگذرانند ومربی حال غلامان خود شوند که درحاضری مایان تخفیف عنایت‌شودتابیشتر ازپیشتردعای مزید عمروبقایای‌سلطنت ولینعمت ودعای‌مزید عمر وجاه وعزت علیا جناب مهد علیا وشهزاده والاشان اقبال بنیان سردار کامگار سردار محمد عمر جان رانموده بخدمت گذاری قیام واقدام نمائیم. باقی جهانت بکام وفلك یارباد: جهان آفرینت نگهدار باد .»

دراین عریضه ۵۲ نفر سردفترداران وسر رشته داران امضاء ومهر نموده‌اند بدینطریق : «پرورده نعمت غلام قدیمی عبدالعلی، کمترین غلامان محمد امین، غلام

فدوی مرزا عطا محمد، کمینه غلام احمدعلی، کمترین غلام جان‌نثار محمد رضا هراتی نظامی، حقیر فقیر محمدحسن نظامی، غلام نمك پرورده مرزا شاه پسند، خادم دولت خداداد نهال‌چند...» وقس‌علیهذا. امیر عبدالرحمن‌خان در حاشیه عریضه اینان بقلم خود چنین جواب نوشت :

«برپدر همه شما مرزاهائیکه دراین کاغذ مهر ودست خط کرده‌اید لعنت وبرشما هاهزار لعنت برهر کدام شما باد، ببرکت ارواح پاکان درگاه خداوند دل شماها هرگز کار نمیخاهد (نمیخواهد) همه شما مردار وپدر ازار ومادر ازار استید، تمام مرداری دفترها از شمایان است فقط امیر عبدالرحمن بقلم خد (خود) نوشتم فقط» (۱)

امیر عبدالرحمن خان بامردم محشور واز معاشرت باحرم دور بوده وشب وروز درمحیط مردانه میزیست. بازی ها وسپورت های‌ملی را تماشا میکرد وصنعت کاران را تشویق مینمود. او به‌عرایض مردم گوش میداد ودرتمام شهرهای کشور صندوقهای مقفل توزیع ونصب کرده بود تاهرکس هرچه میخواهد بنویسد وبیندازد. سال دوبار محتویات صندوقها باز وبه‌امیر پیش میشد . کلید دار این صندوقها در دربار آقای میراحمد شاه‌خان‌بود. امیرکه روزنامه نداشت تمام مقررات خودرا توسط اشتهارات چاپی بمردم کشور میرساند. تحصیل مالیات رابدون محصل - مثل عهد امیرشیر علیخان - مقرر نمود وفقط باقیات راتوسط محصل حصول میکرد. رساله «مرات العقول» را تالیف ونشر نمود که ماحصلش توجیه مردم ازنظر مذهب به‌تسریع در تحویل کردن مالیات بود. مصارف شخصی حکام ومامورین راکه ازمردم میگرفتند منع کرد واعلان نمودکه مردم بدون مالیات معین دولت به‌هیچ مامور پول وجنس ندهند. اگر کسی هدیه‌ئی به‌اینها میداد، آنها مجبور بودند که‌نقد وجنس راتحویل خزاین دولت نمایند. مامورین مراقبت میشدند ودر صورت تکثر دارائی بنوعی از انواع مصادره میگردیدند. راجع به‌مامور متجاوز ازمردم محل رای میخواست ودرصورت شکایت مردم مجازات مینمود. این مجازات بعضا درمنظر عام وچوك کابل‌عملی میگردید. بعلاوه اداره عهدنامه تاسیس کردکه هر ماموری عهدعدم خیانت بمردم ودولت ببندد ودر صورت تخلف ازبین برده شود. امیر بست خرقه قندهار راکه پناه‌گاه مجرمین بود درهم شکست وپناهنده آنرا (محمد یوسف خان تیموری برادر سردار عبدالله‌خان) کور کرد .

در دوره سلطنت امیر امنیت عمومی موجود بود. دربازار ها قصه سرایان رزمی ودر مساجد مبلغین جهاد دینی مصروف فعالیت بودند. ازدیگر طرف میله های اصناف اهالی وپیشه وران باساز وسرود ورقص وآواز دوام داشت. درپایتخت محله «خرابات» مرکز ساز وآواز ورقاصه ها شمرده میشد. درمیدان های مخصوص چوب بازی وپهلوانی وقچ‌جنگی وطیور بازی رواج داشت واسپ دوانی وشمشیر ونیزه بازی معمول بود. خانواده شخصی امیر (به استثنای سردار حبیب‌الله‌خان درامور نظامی وسردار نصراله خان درامور مالی) حق مداخله درامور کشور نداشتند. رویهمرفته هیچ‌کدام ازپسران امیر تاجر وسرمایه دار در داخل وخارج کشور نبودند وفقط بامعاش دولت ورتبه‌اعزازی میزیستند. سیاست امیر ردر داخل کشور آشکارا بود یعنی اطاعت بی‌قید وشرط

(۱) اصل این‌عریضه وجواب دست خطی امیر در دوسیه اسناد تاریخی آندوره متعلق آقای مرزا سید داود خان است .

میخواست ومخالفین را باشمشیر سرکوب میکرد .

روش امیر در برابر رهبران ملی :

امیر عبدالرحمن خان همینکه پادشاه شد تمام رهبران مبارزه ملی علیه انگلیس به‌او اظهار اطاعت نمودند، مگر سردار محمد ایوب خان که انگلیسها را در میوند شکسته واینك در قندهار تحت محاصره قرار داده بود. بعداز آنکه ررش سازش ونرمش امیر باانگلیسها دیده شد، تمایل رهبران جهاد بجانب سردار محمد ایوب خان کشیده شد وامیر عبدالرحمن ازهمه کاملتر این‌مسئله را درك میکرد. لهذا قبل از آنکه باسردار دعوی تاج وتخت افغانستان رافیصله نماید مصمم شدکه مثل امیر دوست محمدخان ازهمه پیشتر قضیه رهبران فداکار جهاد راحل نماید، زیراکه اینها نمایندگان حقیقی مردم افغانستان بودند ، از طرف ملت احترام میشدند و در سیاست کشور قوه های عمده بحساب میرفتند. پس امیر بیك حمله ناگهانی آن قهرمانان کشور راکه در دسترس او در کابل قرار داشتند از قبیل جنرال محمدجان خان غزی وردکی وبرادرش محمد افضل خان، عصمت اله‌خان جبارخیل ، بهرام‌خان جبارخیل وچندین نفر دیگر محبوس نمود وبه‌غلط آوازه انداخت که جنرال محمد جانخان بتوصیه انگلیس سپهسالاری افغانستان میخواست ودیگر هاپیمان کرده‌بودند که‌مرا در حین سفر قندهار بکشند. این یك روش عام ومعمول سیاست انگلیسی بود که‌درهر جا مردم مبارز ونجیب کشور را بازور پروپاگند، جعل اسناد وافترا واتهام دربین جامعه بدنام کرده وباز ازبین میبردند. امیر عبدالرحمن خان نیز درموردرهبران ملی افغانستان دین همین سیاست را بکار برد .

امیرجنرال محمدجانخان رامخفی توسط ۲۰۰سوار بشهرمزار بنام تبعید اعزام نمود وتوسط ۲۰۰ سوار دیگر ازمزار، که‌آن جوانمرد رانمی شناختند، دریك منزلی شهر مزار اعدام نمود. عصمت اله خان درمحبس امیر بمرد وارسلاح خان برادرش ازطرف امیراعدام گردید . همچنین امیر دورهبر دیگر را (محمد افضل خان ومحمد موسی خان صافی) به‌اتهام اینکه بامادر امیر محمد یعقوب خان مکاتبه وکشتن امیر را درشکار گاه چمن بینی حصار تعهد کرده‌اند، بشکل وحشیانه ئی «سنگسار» کرد.

سایر رهبران جهاد که‌این چنین دیدند یگان یگان بفرار کردن آغاز نمودند. میربچه خان مشهور اول به‌ننگرهار رفت وباز به‌ایران کشید وبه اتفاق سردار محمد ایوب خان درصدد حمله بدولت افغانستان شدند. میربچه خان بعد ازناکامی باسودار به‌هند رفت وبعد ازمرگ امیر به‌افغانستان برگشت وببود تابمرد ودربابه قشقار مسقط الراس خود دفن گردید. سایر پهلوانان جهاد کوهدامن وکوهستان رکانون‌تمده انقلاب ملی در جنگهای ضد انگلیس) به‌هندوستان فرار کردند، مانند : جلندر خان وغلام محمدخان وبرزو خان تتمدره‌ئی ، میردرویش خان بابه قشقاری ، محمدعظیم‌خان وعبدالسمع خان وفتح محمدخان بابانی وعبدالغیاث خان جلال زائی. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۱ زنان ودختران وپسران اینها راکه ۳۹ نفر میشدند نیز درهندوستان فرار کرد. همچنین محمدشاه خان غلجائی وپیر دوست خان احمدزائی بعد از فعالیت های بی نتیجه‌ئی در ولایات شرقی کشور بکرم رفتند تاناپدید شدند. همینطور تمام خانواده های ٦٧ نفرجنگ جویان دیگر ملی‌که همراه سردار محمد ایوب خان قلمرو امیر را ترك گفته بودند، مورد عتاب امیر واقع شده در ۱۸۸۹ ضبط ومصادره گردیدند.

قسمتی از مردم شهر کابل نیز به‌این نام بدست نایب میر سلطان کوتوال امیر برباد شدند .

ملا دین محمد مشك عالم اندری که بعد ازکشته شدن جنرال محمد جانخان در بین مردم میزیست دربدل قهرمانیهائیکه در برابر تجاوز انگلیس نشان داده بود از طرف امیر عبدالرحمن خان عنوان «موش عالم» گرفت. بعداز آنکه دربرابر فشار امیر با رهبران جهاد، عکس العمل مردم شدید شد امیر درصدد دلجوئی برآمد. در ۱۸۸٤ سردار محمدحسن خان حاکم غزنین بحکم امیر تمام کلان شوندگان اندری را بشمول مشك عالم درغزنی احضار ودر دربار عامی ازطرف دولت دلجوئی نمود. اما مشك عالم دراین مجلس اشتراك نکرد. براثر سردار شریندلخان والی پکتیا بایك نفر عالم مذهبی ملا عزیز خان وکوتوال پکتیا محب‌علی خان بفرمان امیر نزد مشك عالم رفتند وسخن گفتند. مشك عالم به‌سردار چنین گفت :

«سه هزار تن بدون خطا وخیانت وجنا وجنایت از بزرگان افغانی که در وقت استیلای دولت انگلیس بمدافعت گرائیده در حمایت ناموس ومملکت اسلام زحمات شاقه بپای برده‌آند، امروز درزندان کابل محبوس وباعث یاس وهراس ناس شده‌اند وبنابران تمامیت مردم که‌یکی ازایشان منم خودرا درمحل خوف وخطر پنداشته‌ایم .» (۱)

وقتیکه امیر این جواب مشك عالم راگرفت فرمانی بعنوان او ومردم فرستاد و گفت :

«مردم افغانستان را عموما واندری ها راخصوصا خیرخواه سلطنت وپیروشرعیت میدانم بخرابی هیچ یکی رضا نمیدهم وحرکت مخالفانه احمدخان را حجت‌الزام خلقی نمیسازم (احمدخان غلجائی از دادن مالیات سرپیچیده بود) این‌که ملا دین‌محمدخان (مشك عالم) ازسه هزار تن محبوس سخن رانده، خلاف واقع شنیده چه اکثرزندانیان موافق امر خدا وشرعیت محبوس اند. چنانچه عصمت اله خان وغیره بزرگان فتنه‌جو بواسطه سندات محکم که بدست افتاده محبوس گشتند. ازاین مسئله خود ملای موصوف ومردم بهانه طلب مسئول خواهند بودکه آیا خدا ورسول راضی هستند که پس از بیعت کردن گروهی از مسلمانان به‌امیری، چندنفر از جاهلان برخیزند وفتنه در مملکت انگیزند ؟ خود منصف شوند که از روز مراجعت بدین مملکت چشم بملك ومال احدی نگشوده‌ایم وبر سبیل تخفیف هزاران روپیه برعایا اعطا کرده‌ایم وبر وظایف علما آنقدر افزوده‌ایم که در سابق نبوده است. صرف همت مادرترقی ملت وترویج شریعت است، تاچه اندازه زنان مسلمان مستور گردیده وفاسقان ودزدان‌ترك اعمال شنیعه کرده‌اند که درتمام مملکت ازبیم سیاست کسی توان اقدام به‌امر خلافی ندارد، مجازات شرعی به‌فتوای علما وجنایات دولتی به‌عقوبت ویاساویاعفو ومواسا بعمل می‌آید... ازشنیدن عرض وداد گوش نبسته‌ایم چنانیکه سردار عبدالرسول خان حکمران قندهار را ازسبب رشوه گرفتن معزول کرده ومبلغ زیاد از اوگرفته وبه‌رعایا سپردیم. مادر حفظ امانت الهی که بارسلطنت وحراست عرض وناموس رعیت است کوشیده زحمت را راحت میپنداریم. هرکه بدخواهی نبست بدولت وملت نمایدمستحق غضب کردگار است وبه امر کتاب خون ومال چنین شخصی حلال خواهد بود.»

---

(۱) جلد ۳ سراج صفحه ٤٠٨

درهر حال مشك عالم دو سال بعد (١٠ ربیع اول ١٣٠٣ مطابق ١٨٨٦) بمرد و پسرش عبدالکریم برهبری مردم برضد امیر قیام کرد. امیر سپاهی بقیادت جنرال غلام‌حیدر خان لندی سوق نمود ودر جنگهائیکه بعمل آمد جنرال فاتح شد وبحکم‌امیر ازکله هزارنفر کشته شدگان اندری درکابل مناری افراخته گردید. همچنین ازهر خانوار اندری یك تفنگ ویك شمشیر اجبارا گرفته شد. مستمری ٣٠ نفر ملاهای‌اندر از آغاز مقرری بازگشت‌گردید، اراضی قیام کنندگان اندری ولوهانی وخروتی درقره‌باغ ضبط وبه زمینداران هزاره داده شد. امرگردید که‌غله خریداری دولت ازمردم اندری وتاجك غزنی آینده بنرخی گرفته شود که نسبت به‌سایر مردم درهر روپیه نیم‌چهارك غله بیشتر تادیه کنند. از اسرای جنگ اندری‌فی‌نفر یکهزار روپیه ودارندگان شان بیشتر ازاین تحصیل گردد. بااین ترتیب داستان مشك عالم در ذیل سایر رهبران جنگ دوم افغان وانگلیس به‌پایان رسید ومردم مبارز ومجاهد خلع سلاح شدند. تنها مردی که دست نخورده زنده ماند غلام حیدرخان معروف به‌سپهسالار چرخی بود و بس. یکنفر دیگر را (میرغلام قادر خان اوپیانی) نیز امیر د راول مرحله چیزی‌نگفت ویك حکومت محلی داد. ولی اوبزودی توسط ملازم خود «فرهاد» مسموم شد. میر عبدالقیوم پسرش قاتل پدر رابکشت.

درعوض اینها امیر عبدالرحمن خان به‌سردارانیکه درصف دشمن ایستاده وبرروی مردم افغانستان شمشیر رانده بودند واینك درزیر بیرق انگلیس درهندوستان میزیستند، عطف توجه کرد. از آنجمله بود سردار نورعلی‌خان پسر سردار شیر علیخان (قندهار را به‌انگلیس تسلیم کرده بود) که درکراچی مثل پدر به‌جیره انگلیس میزیست وبه هوس تفرج در افغانستان افتاد ولی درکراچی قرضدار بود ونمیتوانست سفر کند. لهذا امیر عبدالرحمن خان بمامورین خود امر نمود که از پول دولت قرض اورا درکراچی پرداختند ومصرف سفر اورا بدادند تاسردار وارد سرحد چمن گردید وبحکم امیر ازطرف مامورین دولت افغانستان استقبال شد. وقتیکه او داخل شهر قندهار گردید امیر ١٢ هزار روپیه دیگر برایش بداد وخودش را درکابل بخواست تا در پایتخت افغانستان استراحت کند. (١)

امیر عبدالرحمن خان درمسئله خاندان پرستی دارای نقطه ضعیفی بود ومثل امیر شیر علی‌خان وامیر دوست محمد خان مصالح کشور را درراه عاطفه خاندان پرستی مدنظر قرار نمیداد، چنانیکه او ولایات عمده افغانستان را در دسترس اینها گذاشت و نتایج خوبی نگرفت. سردار محمد اسحق خان کاکازاده امیر والی بلخ بود که با دولت روسیه بساخت وبه ضد امیر قیام کرد وهزار هانفر را بکشتن داد. سردار نور محمد خان والی قندهار بودکه پسرش سردار شیر احمد خان هنگام استیلای انگلیس در کابل به‌جنرال رابرتس پیوست وجاسوسی اختیار کرد ویکعده وطن پرستان کابل را بمجازات انتقامی انگلیس سپرد. اوبالاخره باقشون رانده شده انگلیس به هندوستان رفت ودر همانجا بمرد (٢). سردار محمد سرورخان پسرسردار سلطان محمدخان والی میمنه آنقدر پیروزهیر بود که دونفر قولهایش راگرفته می آوردند ودر اداره حکومت می نشاندند. معهذا وقتیکه به‌سبب خرابی امور معزول و

(١) سراج جلد ٣ صفحه ٩٩٦- (٢) سراج جلد ٣ صفحه ٤٩٦-

بکابل جلب شد آنقدر دارائی از رشوت اندوخته بود که امیر عبدالرحمن خان امرکرد ۲۵۸ راس اسپ سواری وباری، یك‌گله گاو وگوسفند، ۱۳ شتر و۳۸بار اشتر امتعه اورا درشهر مزار بفروشند (۱) . سردار شاه محمدخان والی دیگر امیر در ننگرهار شیخ فانی بودکه قادر بهیچ حرکت وکاری نبود .

البته امیر که اداره چی ماهری بود نقایص این طور انتصاب خودش را میدانست ولی عاطفه خانوادگی براو غلبه میکرد. چانچه وقتیکه در ۱۸۹۱ سردار محمدعلی خان پسر سردار پیر محمد خان را والی قندهار مقرر کرد، نامبرده گفت که‌معاش ولایت (سالانه ۸۳۲۰ روپیه) مصارف شخصی اورا کفایت نمیکند ـ درحالیکه معاش نسبی جداگانه هم داشت. امیر در جواب گفت: این مبلغ تنخواه حکومت قندهار است (آنوقت معاش سالانه والی هرات ده‌هزار روپیه بود) هرکه مامور شود به‌او داده می شود، اینکه اومیگوید کفاف امر معیشت اورا نمیکند درقندهار نرود شخصی دیگری که ادعای بزرگی وفضول خرچی درسر نداشته باشد واز فرقه محمدزائی نباشد ، مامور حکومت آنجا خواهد شد، زیرا که مهتر وکهتر اینقوم (محمد زائی) اگر دانا وگر نادان وگر توانا وگر ناتوان، مملکتی رابخورد وضعفای رعیت راآزار واذیت کند ، از غروریکه دارند سیر نگشته اضافه طلبی میکند و قناعت را جائز نمی شمارد و خودرا بواسطه همقبیله گی‌خاندان سلطنت بایشان درهمه چیز مساوی میداند. (۲)

معهذا امیر عبدالرحمن خان‌برای تمام قبیله محمدزائی درسال ۱۸۹۳ معاش سالانه مقرر کرد که بدون شرط وقید خدمت رسمی برای هر مردسالی ۴۰۰ روپیه وبرای هر زن سالی ۲۰۰ روپیه داده میشد، حتی برای آنزن محمدزائی که شوهر غیر محمدزائی داشت. دراین معاش مفت نه‌تنها اولاده سردار پاینده خان بلکه اولاده برادران پاینده خان (حاجی درویش خان وعبدالحبیب خان) نیز شامل بودند و سرداران بزرگ معاشات گزاف جداگانه داشتند (۳) . امیر عبدالرحمن خان بعضا برای سردارانی که در خارج میزیستند نیز از خزانه افغانستان معاش مستمری میپرداخت چنانیکه برای سردار محمد ابراهیم خان پسر امیر شیر علی خان که درهند فرار کرده بود سالانه ٤٨ هزار روپیه معاش مبداد در حالیکه در افغانستان برای یکهزار روپیه بیت‌المال یك خانواده ازبین برده میشد .

در سال ١٨٩٤ هفتاد ونه‌نفر سرداران موجود در کابل عریضهٔ به‌امیر تقدیم و دران گفتند :

۱ـ هوای حکومت وریاست در سر ندارند وصرف رضای شاه میخواهند .

۲ـ تمنای منصب ندارند اما ادعای خدمت وصداقت نسبت به‌شاه وخاندانش دارند .

۳ـ چون انسانند وخالی ازخطا نیستند اگر مصدر جنایتی شده خیانتی ازقوه بفعل آرند وازان‌عمل بی‌خبر باشند متوقع اندکه پادشاه ایشان آن‌کردار ناهنجار را بخاطر فیض ماثر نگاه نداشته ایشان را ازان عمل آگاه کنندکه دوباره مرتکب نشده ترك نمایند .

٤ـ خواهشمند امری‌اند که مشتمل امور چهارگانه مستدعیه ایشان است وآن اینست که :

---

(۱) سراج جلد ۳ صفحه ۱۲۰ (۲) سراج جلد ۳ صفحه ۷۱۹ـ (۳) سراج جلد ۳ صفحه ٦١٤

«حکام وعمالیکه ازدیگر اقوام (غیرمحمد زائی) ازحضور انور مامور خدمت‌دولت میشوند، ممیز حال ومخبر احوال آنان، ایشان باشند ودر هرجائی از مملکت رفته افعال واعمال نیك وبدحاکم وضابط وعامل ومردم سرزمین رابخود مکشوف ومعلوم نموده، سجل آنرا ارسال پایه سریر سلطنت کنند یاخود حاضر پیشگاه حضور انور شده حوادث‌و عوارضی راکه برروی روز افتاده باشد بزبان وبیان راست ومطابق واقع بعز عرض رسانند تاباز خواست آنرا حضرت والا بهر نوعیکه مقرون به‌صواب دانند بفرمایند.»

امیر در جواب شان بقلم خود نوشت: «الحمدالله حضرت ایزد تعالی هوش شما را بروفق دعا وطبق ادعای من‌بشما اعطا کرد وخردرادر کاخ دماغ شما جای داد، از خداوند امید دارم که‌نیك نام‌شوید‌وخدا و خلق ازشما راضی گردند وعامه ناس‌بزبان تشکر وسپاس برای ارواح نیاکان شما طلب مغفرت وآمرزش کنند. خدا شاهد حال ومقال است که من خیر خواه شمایم فقط». (۱)

مرزا فیض محمد بعد ازاین تفسیر مینویسد که : ازاین عرض وعهد واستدعای معقول ایشان بودکه به «ممیزی» (واقعه‌نگاری علنی) ولایات ومحالات چنانچه بیاید مامور شدند واز آنجمله بودند سردار فیض محمد خان وسردار محمد ناصر خان میزان ولایت ننگرهار وسردار نظر محمدخان وسردار عبدالکریم خان میزان قطغن وبدخشان وامثالهم.

اما امیر عبدالرحمن خان بااین توجه وعطوفتی که درمورد سرداران خاندانی و تابع خود داشت، آن سردارانی راکه مخالف شخص خود میدانست بشدت میراند چنانکه یك قسمت را از افغانستان در ممالك خارجه تبعید واخراج نمود ویك قسمت دیگر راکه در خارج بوده وخواهش مراجعت به‌افغانستان نمودند رد کرد ونپذیرفت. از آنجمله بودند خانواده طرزی وغیره که تبعید شدند ویا سردار محمد قاسم خان وسردار محمدکریم خان وسردار عبدالرزاق خان وسردار محمد ایوب خان پسران سردار عبدالرحیم خان که کتبا استدعای مراجعت از هندوستان نمودند وامیر ردکرد واین بیت را در جواب عریضه ایشان نگار داد :

چون گرسنه میشوید، سگ میشوید   چونکه گشتیدسیر بدرگ‌میشوید(۲)

در سال ۱۸۹۶ سرداران کابل عریضهٔ وعهدنامه‌ئی بنام تمام محمدزائی‌ها به امیر عبدالرحمن خان تقدیم ولقب «ضیاء الملةوالدین» را در تمغائی از طلا نقش کرده وبه‌امیر اطلاق نمودند. امیر این عریضه وعهدنامه محمدزائی ها را طبع کرده بامقداری مسکوکات طلا ونقره که حاوی این لقب بود درولایات افغانستان منقسم وروز ۲۶- اسد هر سال را جشن «اتفاق ملت» به‌تقریب اعطای این لقب معین کرد وهم‌امر نمود که به «شکرانه این لقب» ملت افغانستان آنکه زمیندار است هرنفر یك روپیه وآنکه بی‌زمین است هرنفر نیم روپیه، اردوی افغانستان هر فردی ازنیم تایك روپیه،افسران کوچك ازپنج تاده روپیه وافسران بزرگ ازپنجاه تاصد روپیه تحویل خزانه دولت نمایند (۳) . البته سرداران که اعطا کننده این لقب بودند از تادیه پول‌شکرانه معاف شمرده شدند.

---

(۱) سراج جلد ۳ ص ۹۳۴- (۲) سراج جلد ۳ ص ۸۴۲
(۳) سراج جلد ۳ ص ۱۲۱۷

شورش ها وجنگهای داخلی :

در شورش ها و قیامهای داخل افغانستان که از لحاظ سیاست یا مالیات ویا بشکل عکس العمل مظالم از آغاز جلوس عبدالرحمن خان به‌بعد به‌ضد دولت بعمل‌آمد، امیر عبدالرحمن خان بعد از اشتهارات متعدده، سیاست شدید نظامی را پیروی نموده وهر شورش را درمحلش باقساوت سرکوبی مینمود . مضر ترین روش او درچنین موارد این بود که امیربرای سرکوبی یك شورش محلی تنها به‌سوق عسکر اکتفا نمینود بلکه ازمناطق مختلف اجبارا قوای مسلح تشکیل وبرضد شورشیان بکار می انداخت وبدینصورت تخم دشمنی واستخوان شکنی رابین طوایف ومناطق مختلف افغانستان میکاشت واتحاد ووحدت ملی رازخم دار میساخت . امیر برای این چنین قوه هائی که تشکیل میکرد معاشی بیشتر از اردوی منظم میپرداخت. یعنی برای هر فردی آرد خوراکه رایگان، اسلحه وجباخانه موقت، ومعاش ماهانه ده روپیه میپرداخت، درحالیکه عسکر منظم ماهانه هشت روپیه معاش داشت. امیر دراین تشکیل ومصرف مجبور ومحتاج نبود زیرا اردوی قوی وکافی دربرابر هر قیام داخلی موجود داشت ولی میخواست که توسط اینگونه تشکیل وسوقیات ، مردم ومنطقه شورشی را دشمن طوایف ومناطق دیگر ساخته از اجتماع ملی تجرید نماید. چون این‌شورشها متعدد بوقوع میرسید ، نتیجه پالیسی امیر تولید دشمنی ونفاق در دایره وسیع تربود .

امیر عبدالرحمن خان تمام شورشهای دوامدار را باتحمیل فشار ورفتار ناهنجاری در موضعش خاموش نمود، درهمه جا قلعه های مستحکم راتخریب، مردم راخلع سلاح، مواشی را تاراج، مقاومت کنندگان را اعدام وحتی زنان را در ردیف مردان اسیر گرفت، چنانیکه منگلی های پکتیا وبلوچیهای چخانسور چنین شدند. همچنین کروخیل ها، پنجشیری‌ها، نجراوی‌ها، جاجی‌ها، جدرانیها، جمشیدیها، فیروز کوهی ها، میمنه‌گی‌ها، بلوچی ها وغیره همه یکسان ازاین زهر قهر چشیدند. ولی دربین همه قیامهای قندهار وبلخ وهزاره جات دامنه وسیع‌تر داشت، زیرا منحصر بعلاقه‌ئی نی‌بلکه در ولایات وسیع کشور گسترده شده بود. آخرین مرحله جنگهای داخلی را سوقیات بولایات نورستان درسال ۱۸۹۶، شورش های جمشیدی های هرات، کوچیان غلجائی، مردم میمنه وفیروز کوه وبلوچ های چخانسور تشکیل میداد. بعد ازان‌حادثه مهمی تازمان مرگ امیر در ۱۹۰۱ اتفاق نیافتاد .

قیام قندهار ، هرات ومیمنه :

سردار محمد ایوب خان زمامدار هرات بعد ازجلوس امیر عبدالرحمن خان و سازش ونرمش او بادولت انگلیس طرف توجه مردم قرار گرفت. زیرا مردم سردار محمد ایوب خان را دشمن انگلیس وقاید جنگ میوند میدانستند. همینکه سردار در قندهار بصورت ناگهانی مورد حمله جنرال رابرتس قرار گرفت وبه‌هرات عقب‌نشست در صدد تهیه وتجدید قوا وحمله به‌قندهار برآمد. تا اینوقت انگلیسها قندهار را (اپریل ۱۸۸۱) تخلیه ومامورین امیر عبدالرحمن خان اشغال کرده بودند. سردار که خودش را مستحق سلطنت افغانستان میدانست با ۱۴ کندك عسکر منظم وتوپخانه به‌قندهار کشید وقوای مدافع امیررا (غلام حیدرخان وقاضی سعدالدین خان) درهم

شکست وشهریان باپیشانی باز ازاو استقبال کردند. روحانیون‌هم بریاست ملا عبدالرحیم کاکر وملا عبدالاحد پوپلزائی وپنج نفر دیگر سلطنت سردار را بحیث‌دشمن فرنگ تصدیق وامیر عبدالرحمن خان را بحیث طرفدار انگلیس ومستوجب عزل‌اعلان کردند .

امیر عبدالرحمن خان شخصا وبه عجله سپاه قوی به‌قندهار کشید وسردار عبدالقدوس خان حاکم تاشقرغان را به‌تایمنی وفیروزکوه هرات فرستاد تا درعقب جبهه سردار محمد ایوب خان تولید اغتشاش نماید. جنگ امیر وسردار در خارج شهر قندهار بعمل آمد وبعد از حرب شدیدی سپاه هرات درهم شکست وسردار مجبور به‌عقب کشی گردید . در حالیکه شهر هرات بدون جنگ به‌سردار عبدالقدوس خان تسلیم شده بود. پس سردار محمد ایوب خان مجبور به‌فرار درکشور ایران گردید. جنرال فرامرز بایکهزار سوار به‌تعقیب او پرداخت. نصرالدین شاه ایران‌نیز بدولت انگلیس تعهد کرد که به‌سردار مجال حمله به‌افغانستان ندهد .

امیر عبدالرحمن خان به آسانی قندهار وهرات را تامین کرد وهم درشهر قندهار ملا عبدالرحیم وملا عبدالاحد وپنج نفر دیگر ر اا ز «بست خرقه» خلاف عنعنه بکشید ودر حضور خود اعدام نمود. اما کار سردار محمد ایوب خان به‌پایان نرسیده بود. شش سال بعد (۱۸۸۷) مردم میمنه برهبری دلاورخان والی وقسمتی ازقشون هرات بقیادت داود شاه خان نایب سالار برضد مظالم امیر عبدالرحمن خان برخاستند وسردار محمد ایوب خان را به‌آمدن افغانستان دعوت نمودند. سردار بشکل مخفی از تهران، بولایت خراسان کشید وتا خواف رسید اما دیرشده بود زیرا قسمتی از سپاه هرات طرف دولت را التزام وبضد داود شاه‌خان قیام کردند وجنگ داخلی در گرفت. سردار محمد ایوب خان از سرحد افغانستان مغلوبانه به‌مشهد برگشت واز طرف حکومت ایران محبوس وبدولت انگلیس تسلیم گردید. داود شاه خان هم درجنگ بشکست وفرار کرد اما دستگیر شد وبکابل اعزام گردید. امیر اورا بادونفر همراهان او به‌طریقه «سنگسار» اعدام نمود. دلاورخان والی میمنه نیز مورد هجوم قشون بلخ قرار گرفت وچون تنها مانده بود تسلیم شد.

دراین ضمن درسال ۱۸۸٦ مردم جاجی وجدران سر از تادیه مالیه دولت‌پیچیدند ولی باقوت شکستانده شدند. همچنین سردار نور محمد خان وسردار فیض محمد خان که از سرحد شرق باپول انگلیس واعلانات بسیار در ولایت پاکتیا داخل شده واهالی را بشورش ضد دولت واداشته بودند وحتی شهر خوست را اشغال کرده بودند، نیز از طرف قوای دولت کوفته شده وبفرار درعلاقه تیرا مجبور ساخته شدند.

قیام بلخ (۱۸۸۸) :

سردار محمد اسحق خان والی بلخ کاکازاده وهمکار امیر، مرد معتدل وطرف امید ولایت بود. اما همینکه مظالم امیر درافغانستان شدت اختیار کرد، سردار متنفر گردیده ودر صدد اشغال تاج وتخت برآمد. تمام دهقان ومالدار ومامور وافسرولایت که ضد امیر بودند، صمیمانه طرفدار سردار شدند، زیرا صدای مظالم امیر سرتاسر ولایت را درهراس افگنده بود ودراین میانه سردار نعمتی محسوب میشد . یعقوب‌علی که خود جز مامورین سردار وناظر وقایع بود مینویسد که : آوازه های ظلم وستم‌امیر

چنان ترسی درولایت مخصوصا در قشرمامورین ملکی ونظامی تولید کرده بود که‌اگر کسی را بمطایبه میگفتند در کابل جلب شده‌ئی او از ترس قالب‌تهی میکرد چنانیکه یك افسر چنین شد وبمرد وگر کسی بکابل میرفت فاتحه او در مزار خوانده‌میشد.

در هجوم وتراکم چنین شایعات وتبلیغات، فرمانهائی از امیر رسید که اول عدهٔ از مامورین وافسران ولایت را بغرض رسیدگی از امور محوله شان وبازخود سردار را بنام مشوره دادن درامور مهمه مملکت بکابل احضار کرده بود. اینست که‌همه به سردار متوصل شده چاره رهائی ازاین مهلکه خواستند. سردار از فرستادن آنان بکابل امتناع کرد وخود در دشت شادیان اعلان استقلال نموده وبمردم گفت کابل از ظلم امیر به‌ستوه آمده ومرادعوت به‌آمدن کرده‌اند اگر ردکنم سردار محمد ایوب خان که در دست انگلیس است کابل را خواهد گرفت. بسرعت تمام عسکروافسر ومامورین بیعت‌نامه را امضاء کردند مگر یکنفر ضابط سواره «حبیب اله» که‌گفت مهرش‌موجود نیست وفورا اعدام شد. پس تسلیحات شروع وسرحدات ولایت مسدود ، خطبه در جوامع قرائت گردید، توپهای قشله به‌صدا درآمد وسوقیات آغاز شد . سردار محمد اسمعیل خان فرزند سردار محمد اسحق خان تنها شخصی بود که اشتعال خانه‌جنگی را برای کشور مضر میدانست و طرفدار فیصله پدر نبود .

سردار باسپاه خود به‌خان آباد قطغن کشید. تمام قشون قطغن وبدخشان با جنرال سیدال به‌سردار پیوستند در حالیکه والی قطغن عبداله‌خان توخی در خنجان میخ‌کوب مانده بود. سردار با نه‌کندك عسکر منظم وهمینقدر قشون گشاده وتوپخانه بعد از تامین قطغن به تاشقرغان برگشت ودر موضع «غزنی گك» وضع الجیشی‌اختیار نمود. امیر عبدالرحمن خان به‌ضد سردار تبلیغ موثر ووسیعی در کشور نمود تا جائیکه مردم وعسکر میمنه برخاستند وجنرال شربت قوماندان طرفدار سردار را محبوس وبه هرات فرستادند. جنرال درهرات باپنج نفر همراهان خود (صمد خان کمیدان ، توره‌خان منگباشی، المارخان قراول بیگی، کمال‌الدین شاه آغاسی وامیربیگ خان) اعدام وکله‌های شان پرکاه شده بدربار امیر فرستاده شد .

قوای امیر در دوستون یکی براه هزاره‌ودره صوف‌ودیگری به استقامت‌تاشقرغان در حرکت بود. قوماندان سپاه بلخ جنرال محمد حسین خان باقوماندان کابل جنرال غلام حیدرخان معروف به سپهسالار لندی، دربین راه غزنیگك وحضرت سلطان بهم رسیدند. جنگ درمحاذ دشت ومحاذ تپه‌های جوار دشت درگرفت. سردار ازسطح مرتفعی نظارت مینمود. قشون سردار در دشت سپاه کابل را درهم شکست وعوض ادامه جنگ دست به‌تاراج بنه دراز کرده وشکست خورد وفرار نمود. درعوض جنرال محمدحسین در تپه‌ها برآمد وسپاه کابل بیرق تسلیم برافراشت وبغرض عرض‌سلام جانب سردار حرکت کرد. اماجنرال محمدحسین خان مخابرات منظم نداشت وسردار را از جریان میدان غافل گذاشته بود. سردار که فرار قشون خودرا از جبهه دشت وپیش آمدن قشون کابل رابطرف خود دید، شخصا به‌آتش کردن توپخانه پرداخت ، در حالیکه سپاه کابل بغرض تسلیم می‌آمدند. دراین وقت به‌سردار گفتند که سپاه اردل (کابل) سلام کرده است. او تصور کرد که سپاه خودش بدشمن سلام نموده است لهذا میدان فتح شده را بگذاشت وبسرعت بجانب تاشقرغان حرکت کرد واز آنجا به‌ساحل آمو کشید. عایله اش از مزار رسید وباشکست خوردگان به‌تعداد۸۳۷۷

نفر توسط کیمه بندرپتکی سر جیحون را درپنج روز عبور نمودند ودر شیر آباد وباز قرچی فرو کشیدند. امیر بخارا بامهمان نوازی مصارف همه را میپرداخت تاآنانرا در شهر ها متفرق نمود که خود کار کنند ونان خورند. سردار باسه صد نفر خواص او درچهار باغ سمرقند جا داده شد ودولت روس سالانه ۱۲ هزار منات به‌سردار معاش تعیین نمود .

امیر عبدالرحمن خود به بلخ کشید ودر راه شهر مزار هنگامیکه رسم گذشت سپاه را از زیر سایه بانی معاینه میکرد، یکنفر عسکر هراتی از قطار خود برآمد و امیر را هدف گلوله تفنگ‌قرار داد . درهمین وقت اتفاقا امیربیك جانب چوکی‌خمید وگلوله تکیه‌گاه امیررا سوراخ ومحافظ عقب چوکی رازخمی نموده وامیر نجات یافت. جنرال غلام حیدرخان که نزدیك خط عبور قشون استاده بود به‌فوریت ضارب را با ضربت های شمشیر خود بکشت وصدای منع امیر را ناشنیده گرفت. به‌همین سبب بودکه بعد از مرگ سپهسالار لندی باآن همه خدماتی که‌برای امیر نموده بود، دارائی او ضبط وخانواده‌اش محبوسا بکابل احضار شدند. این چوکی امیر که ازگلوله تفنگ سوراخ برداشته بود باتفنگچه‌ئی که مکناتن بوزیر اکبرخان داده وبهمان تفنگچه‌کشته شده بود، یك‌جا در اولین موزیم کابل (کوتی باغچه ارگ شاهی) – بعد ازجنگ‌سوم افغان وانگلیس گذاشته شد . ولی بعدها هردو ازموزه غایب گردید .

درهر حال امیر بمزار رفت وبعد از تنظیم بکابل برگشت اما انتقام سختی از طرفداران سردار محمد اسحق خان کشید. اسرائی که از افسران سردار بدست او افتاده بود، روزانه پانزده نفر درمیدان مراد خانی کابل به‌ضربت شمشیر افسران‌سپاه کابل پارچه پارچه میگردیدند .

قیام هزاره‌جات (۱۸۹۱– ۱۸۹۲) :

اصلا مردم زحمت کش هزاره‌جات که در قلب کشور افتاده‌اند از دیرباز درسایه استحکامات طبیعی منطقه وصعوبت راه های مواصلات، از ارتباط دایمی پایتخت دورتر مانده وبا زراعت ومالداری وصنایع نساجی وفلزکاری (ساختن برگ وگلیم وستام اسپ وغیره) بشکل منزوی تری میزیستند. این شرایط در داخل حیات فیودالی زمینه بسط وتحکیم ملوك الطوایف را دراین سرزمین آماده داشت. لهذا درهر منطقه خورد وبزرگ این ولایت یك تعداد کثیر ملوك الطوایف بوجود آمد وبعدها که از نظر مذهب نیز جنبشی واقع شد، یك تعداد رهبران مذهبی بنامهای : سید، مجتهد، مبلغ، ملا وخطیب وغیره در پهلوی ملوك الطوایف قرار گرفتند. پس مردم هزاره که قبلا قسمت عمده حاصلات کار خود را «قهرا» دردهن میر وارباب وسلطان وکدخدا می انداختند اینك بقیه حاصلات خود را «طوعا» در دامن این نایبان شرعیت میریختند. به‌این‌ترتیب دارائی دهقان وچوپان هزاره بعنوان مالیات وبیگار وخرج دستر خوان ملك وخان ونذر ونذور وخمس وزکات وغیره توسط ارباب وروحانی بلعیده میشد. در عین حال عناصر مرتجع افکار مردم را بطرف قهقرا وخرافات واوهام رهنمونی میکرد . تمام چراگاه های غنی واراضی شاداب ومزروعی هزاره در دست این گروه استثمار گردر آمده بود واز طرف دیگر نان مفت‌وراحت‌بدون زحمت روزبروز درتولید مثل‌وتکثیر جنس این طبقه استثمار کننده می‌افزود. در مناسبات اداری و رسمی بین هزاره‌جات

وادارات مرکزی دولت نیز وکیل وقیم مردم فقط طبقه فیودال وروحانی بشمارمیرفت. اینها عنداللزوم ماحصل استثمار خود را باحکام محلی ومامورین رسمی دولت تقسیم کرده ونفوذ خود را در بین مردم استوار نگهمیداشتند .

یکی از بزرگان این دسته میرناصر بیگ بود که در دربار امیر شیر علیخان‌نفوذ کرد و توانست که مردم خودرا ازشمول در دربار واردوی افغانستان دور نگهدارد. محمد عظیم بیگ پسرعلی زاهد خان سرکرده طائیفه «سه پای ــ دایزنگی» فیودال دیگری بود که به‌امیر عبدالرحمن خان درسال ۱۸۸۷ مکتوبی نوشت وگفت: پدران من بضد سلاطین سابق افغانستان اقداماتی کرده وبمردم هزاره وپشتون ضرر ها رسانده اند، من‌نیز همین کار را کرده‌ام واکنون ازدولت خایفم. اگر شاه مرارتبه «سرداری» دهد بخدمت دولت حاضر خواهم شد. امیر عبدالرحمن خان باآنکه‌پروگرام انهدام ملوك الطوایف مقتدر ورقیب خود را داشت، برای جلب اواین درخواست محمد عظیم بیگ را منظور نمود وبیگ در ۱۸۸۸ بدربار آمد. امیر چنانیکه وعده کرده بود اورا لقب «سرداری» داد .

فیودالهای هزاره که در داخل دره‌ها میزیستند برضد مرکزیت دولت بوده و به مقاومت های کوچك ومحلی میپرداختند. چنانیکه در ۱۸۸٦ مردم پشه ئی وشیرداغ توسط ابراهیم سلطان وعبدالعلی خان وسلطان علی‌خان پسران سردار شیر علیخان جاغوری وحیدرعلی خان نواسه او بمقابل دولت قیام کردند. ولی امیر عبدالرحمن‌خان با سوق سپاره شورش‌را خاموش نمود وطبعا خانهاکه مسبب شورش بودند بدولت تسلیم شدند. بالاخره این مقاومت ها متمرکز شد وجنبه عمومی اختیار کرد. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان را بغرض تامین سرتاسری هزاره جات باسپاهی ازکابل وهرات وقندهار بفرستاد. او باخانها به‌مدارا داخل مفاهمه‌شد واکثریت شان اظهار انقیاد وتادیه مالیات نمودند. خانها به‌نوبه خود خلعت گرفتند وولایت آرام گردید تا جائیکه سردار توانست بعضا قلعه های مقاوم رامنهدم‌ومقاومت کنندگان راخلع سلاح نماید وهم عده رابنام سرغند شورش محبوسا بکابل گسیل کند. عساکر سردار در قشله های جدیدی که بالای مردم به‌بیگار آباد کرده‌بود، جاگرفتند.

سردار عبدالقدوس خان در هزاره بحیث رئیس تنظیمیه باعده از قشون‌باقیماند. بعدها چندنفری ازاین قشون در ارزگان که تابع دولت بودبه آبروی‌خانواده‌ئی تجاوز کردند ومردم بیشتر برافروختند ودر ارزگان‌وزاولی واجرستان وغیره‌دست به‌شمشیر بودند. این آتش بتدریج در دایره وسیع‌تری مشتعل گردید. فیودالهای بزرگ مانند میر فضیلت بیگ ومیرمحمد رضا بیگ وغیره براین آتش هیزم ریختند . عبدالقدوس خان سرکرده گانیرا که قبلا خلعت داده بود محبوس کرد ودر کابل فرستاد. در زندانهای هولناك کابل براین عده سخت گرفته شد وآوازه آن درهزاره جات پیچید ومردم ازترس جان بمقاومت خود افزودند. درسال ۱۸۹۱ جنگهای کوچك ومحلی تقریبا بیك جنگ عمومی هزاره‌جات مبدل‌شد خصوصاکه مامورین وافسران‌عبدالقدوس خان به‌تعدی بیشتری پرداختند واین روش مردمان بیطرف رانیز به‌ضد دولت بر انگلیخت. غلام حسین گدامدار دولت آنقدر بامالیه دهان وتحویل کنندگان غله رفتار ظالمانه وخشن نمود که مردم ازتحویل دادن غله برای‌مصرف قشون سرباز زدند و قشون متعلقه عبدالقدوس خان خود برای تحصیل غله برآمدند ودر اینکار ازشکنجه

وآزار وتاراج مردم مضایقه نکردند در حالیکه خود سردار به‌بیماری عصبی گرفتار شده واین وضع بروخامت اوضاع افزود. کلنل فرهاد یك افسر شریر قشون مواشی مردم را تاراج ومساکن شانرا تخریب وبعضا اسرای جنگ را اعدام مینمود وبمردم دشنام میداد. در دایزنگی نیز یکنفر عسکر سواره به‌خانواده میریزدان بخش تجاوز نمود در حالیکه دایزنگی ودایکندی پنجهزار عسکر بدولت داده بودند. اینست که فیودالها و روحانیون ودهقانان و مالداران متحددا بدفاع برخاستند و جنگهای خونینی بعمل آمد.

امیر عبدالرحمن به سوقیات مجدد پرداخت، امیر نمایندگان مردم تسلیم شده ارزگان را که اسپان چندی تحفه آورده بودند در کابل محبوس کرد وآخرین رشته ارتباط هزاره را بادولت منقطع نمود. مردم هزاره‌هم در نهایت مایوسی بدفاع بر خاستند. حتی محمد عظیم بیگ سه‌پای که لقب سرداری از دولت داشت نیز ازدولت برگشت و در صف مدافعین هزاره قرار گرفت وقوای او در کوتل چوره شخص عبدالقدوس خان را باقشونش درهم شکست و ٤٥ دختر هزاره راکه سردار بسریه‌گی خود گرفته بود مسترد نمود. در ارزگان نیز بریگیدیر زبر دست خان وقشونش در برابر قوای هزاره مغلوب گردید. همچنین جنرال شیر محمد خان وجنرال میر عطا محمدخان زخمی شدند. امیر عبدالرحمن خان که از اعلامیه های خود نتیجه نگرفته ودلیری وسر سختی مردم هزاره را دید اینك بیشتر از قوت کارگرفت وبه سوقیات وسیع سپاه پرداخت . امیر که برای جلب اذهان بنفع خود اعلامیه‌هائی نشر میکرد در این‌مورد نیز چندین اعلامیه نشر کرد ویکی ازآنها اعلامیه‌ئی است که بعنوان مردم دایزنگی ودایکندی وبهسود فرستاد ، بقرار زیر :

«بامردم هزاره عداوت نداشته وندارم وگر میداشتم یکنفر آنها را در افغانستان نمیگذاشتم، چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نموده وچون مسلمان واهل قبله هستند خرید وفروش پسر ودختر شانرا ممنوع قراردادم. وقتیکه مردم ارزگان و هجرستان وزاولی وغیره تمرد کردند وباز اطاعت نمودند همه مشغول امور زندگی خود گردیدند. اکنون میرهای‌دایزنگی ودایکندی‌که‌تمرد نموده‌اند برای آنست‌که‌بزرگان هزاره هرچه میخواستند اززیر دستان‌خودگرفته ودختران وپسران ایشان‌رامیفروختند، دولت دست اذیت وآزار آنهارا از ارتکاب قبایح افعال باز داشت ، ایشان ترك عادت را مرض مهلك دانسته آغاز فتنه وفساد کردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی گردند والا کیفر کردار خودرا به‌قتل وتاراج خواهند دید.»

آنان در جواب منشور امیر چنین نوشتند :

«فرمایش حضرت اعلی سراپا صحیح ومطابق واقع است. اما حکام وقضات و ضباط وافسران نظام که‌در هر موضع ومقام بوده وهستند مال وخون وزن وفرزند هزاره راحلال دانسته ازسفك دماواسرنسا وتاراج متاع ایشان دریغ نمی‌نمایند. چنانچه در اوایل حال برای مطیع ساختن طوایف که مطیع نبودند سردار عبدالقدوس خان باقلیلی از سپاه مامور شد. مردم دایزنگی ودایکندی وبهسود ومالستان وجاغوری وغزنه دایچوپان باسردار مذکور کمر خدمت بسته جهد ورزیدند تامردم متمرد هزاره که ازبزرگان خود جور وستم کشیده بودند سر برخط فرمان نهادند، قلاع خودراخراب کرده واسلحه خود را تسلیم‌نمودند. مگر بعد ازآنکه‌سپاه دولت در اندرون ملك‌شان

مقام گرفتند همان دختران وپسرانیرا که اعلیحضرت از خرید وفروش باز داشته‌بودند مفت ورایگان به‌جبر واکراه متصرف شدند وبه‌آنهم اکتفا نکرده زنان شوهردار را گرفتند . پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر علمای ملت، (ملا ها) در وقت بغاوت تفریق مصلح ومفسد نکرده همه راتکفیر نمودند. ازان پس حکم شد که سادات وکربلائیان وزوار در کابل فرستاده شوند. اینها دیگر خود را کشته ومال وعیال خودرا تاراج شده پنداشتند، پس تن‌بمرگ نهادند وتمرد آغاز کردند والبته تاپای مرگ سر برخط فرمان نخواهند نهاد.» (۱)

امیر عبدالرحمن خان قضیه را علاوتا صبغهٔ «مذهبی» داد واعلامیه مرتبهٔ میراحمد شاه خان را مهر گذاشت ومنتشر نمود وبه اینصورت تفرقهٔ مذهبی را تشدید کرد. این تنها نبود امیر ازسیاست مضر خودکه در چنین موارد داشت تعقیب کرد. یعنی سپاه نامنظمی موقتا از مناطق همجوار منطقه قیام کننده تشکیل وبا اسلحه وجبانانه دولتی مجهز نموده سوق مینمود وهم برای چنین سپاهی بیشتر از قشون منظم معاش میپرداخت. امیر عبدالرحمن خان دراین عمل خود دربین مردم افغانستان ومناطق مختلفه آن دشمنی واستخوان شکنی ایجاد مینمود تاهیچگاهی مردم نتوانند درمقابل دولت متحد باشد واین عین همان چیزی بودکه دولت استعماری انگلیس در افغانستان میخواست ویا در سایر کشور های شرق تطبیق میکرد .

سرقیات امیر تحت این نقشه از کابل و بلخ و هرات و غزنه و غیره در هزاره جات آغاز گردید . افسران بزرگ عبارت بودند از : سردار عبدالقدوس خان (بعد ها اعتماد الدوله) ، سردار فقیر محمد خان ، سردار عبد اله خان والی قندهار، جنرال شیر محمد خان ، کرنیل فرهاد خان ، سپهسالار غلام حیدر خان ، برگد امیر محمدخان ، وفیودالهای طرفدار دولت از قبیل سلطانعلی خان پسر سردار شیر علیخان جاغوری ، میر حسین بیگ لعل، میر ابراهیم بیگ سرجنگل، میر غلام رضا بیگ خلج، میرمحمد رضا بیگ القان، میرغلام حسین بیگ اشترلی ، میر یوسف بیگ تخت وغیره. در طول سال ۱۸۹۲ زد وخورد خانه‌گی در داخل کشوردوام داشت والبته منجر به شکست شورشیان گردید. زیرا مردم هزاره تنها باتفنگ و تفنگچه وقره‌بنه وشمشیر وسیلاوه بمقابل توپخانه واسلحه برتر دولت می‌جنگیدند. مردم هزاره تلفات زیادی دادند وتلفات روحانیون نسبت به‌فیودالها بیشتر بود.زیرا فیودالها اغلب بدولت تسلیم شدند. در حالیکه روحانیون کشته و یافراری گردیدند. از «یکه اولنگ» صدخانوار روحانی بدست دولت افتاده ویکهزار خانوار روحانی‌موفق بفرار گردید ودوهزار ویکصد روحانی در جنگ کشته شد .

امیر عبدالرحمن خان آن فیودالهای هزاره راکه بطرف دولت خدمت کرده‌بودند اعزاز نموده ورتبه ومعاش داد وازآنجمله بود سلطانعلی خان جاغوری پسر سردار شیر علیخان که مستمری سالانه چهار هزار وسه صد روپیه وپنجاه وچهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سر کردگان شورش را بدست آورده وبه دولت سپرده بود وهم تصادیق این خدمت را از جنرال شیر محمد خان وکرنیل محمدحسن خان وسمندر حاکم ارزگان بدست داشت .

امیر عده از افسرانیراکه نسبت بمردم هزاره تعدی کرده بودند بعضا مجازات

---

(۱) سراج جلد ۳ صفحه ۸۹۰

نمود: جنرال میرعطا محبوس ودارائی اوضبط دولت گردید. او از ۵۰۰ خانوار هزاره هجرستان فی‌خانه چهل سیر جو وگندم، از مردم بی‌زمین فی‌خانه سه روپیه واز دایه فولاد وزاولی وسه پای هشتاد هزار روپیه به‌ظلم گرفته بود وهم دختری نامزاد دار را خود نکاح کرده بود. کلنل فرهاد که درهزاره جات مرده بود تمام مایملك او مصادره شد. او درجنگ شیخ علی هفت هزار مواشی مردم را بتاراج برده بود و۳۵۰ نفرمرد وزن بیگناه جاغوری را محبوس بکابل فرستاد تا دربازار هریك به‌قیمت ۲۰ تا ۱۲۰ روپیه فروخته شد وخودش مردم را تعذیب وتوهین نمود. البته امیر عبدالرحمن خان در مجازات خفیف این افسران خود منظوری جزاین نداشت که در نظر جامعه بار مسئولیت خودرا بگردن‌آنان اندازد.درجمله افسران‌دولت سپهسالار غلام‌حیدرخان‌لندی وبرگت امیر محمدخان کسانی بودندکه در عین ایفای‌وظیفه واوامر نظامی، اخلاق نظامی خود را تبارز داده بودند.

امیر عبدالرحمن خان بعد از آنکه عده زیاد ازمردم وروحانیون هزاره وقسما فیودالهای مخالف را درو کرده بود روش دلجوئی نمودن را در پیش گرفت. امیردختر عظیم بیگ سه پای راکه جزء اسرا بود به‌پسر خودسردار حبیب الله ترویج نمود و اعلانات طبع ومنتشر نمود که شورشیان فراری به مساکن خودباز گردند وهم امر نمود که برای کشت وکار مردم گندم تخمی به‌تقاوی داده شود ودر نقاط قحط زده امداد آذوقه بعمل آید. امیر درهزاره‌جات بین‌چراگاه های‌مردم هزاره وچراگاه های قبایل کوچی‌حدودی مشخص ومعین نمود. در حالیکه قبلا امیر چراگاه‌ها را مال‌دولت اعلام ومستاجرینی مقرر کرده بودکه آنها قسمتی ازچراگاه هارا به مالداران کوچی فروخته بودند. همچنین امیرامر کردکه اراضی متنازع فیها بین‌دهقان هزاره وفیودالها قسما ازدست فیودالها کشیده شده وبه دهقانهای هزاره داده شود.

ولی این شورش طوری فجیع وبا قساوت از طرف دولت خاموش ساخته شده بود که به‌هزارها خانوار مردم درماورای جیحون وایران وهند انگلیسی فرارکوده بودند. حکومت انگلیسی هند از فراریان دوفوج عسکر منظم تشکیل کرد. وقتیکه‌بقیه مردم هزاره بعد ازختم جنگهای دو ساله به‌مساکن خود برگشتند آنقدر کم‌بودند که مثلا از ۲۰ هزارخانوار مردم بهسود فقط ششهزار خانوار باقیمانده بودند. تمام قلعه ها ومساکن مردم هزاره تخریب ومزارع شان پایمال شده بود. طبق امر امیر هزار هادختر وپسر بیگناه هزاره در داخل افغانستان وهم در ماورای سرحدات‌شرقی افغانستان فروخته شدند. مظالم امیر درهزاره جات سابقه‌ئی در تاریخ کشور نداشت وفقط میتوان مثال آنرا در تاریخ‌هجوم چنگیزمطالعه کرد وبس. امیر بعدها امرکردکه غلام وکنیزهزاره بمردم خارج (یعنی هندیها) فروخته نشوند و در ۱۸۹۷ تکسی‌راکه بالای فروش غلام وکنیز هزاره گذاشته بود لغو نمود. اماآنچه که هزارها نفر فروخته شده بودند در داخل افغانستان بحیث برده وبنده باقی ماندند تادر زمان پادشاهی شاه امان‌اله خان آزادی آنان اعلان شد. مردم هزاره نیز به‌این شاه طرفدار ماندند ودر وقت اغتشاش بچه سقا تا آخرین لحظه سقوط او دست از طرفداری شاه نکشیدند. امیر عبدالرحمن خان علاوتا تفرقه مذهبی «سنی وشیعه» را در افغانستان هنگام قیام هزاره شدت بخشید وآنرا بشکل یك زخم غیر قابل التیام درآورده بودکه بواسطه یك عمل شاه امان اللهخان رو به‌بهبود نهاد. د رزمان این شاه‌مراسم مذهبی

آزاد وپیروان هر مذهبی بشمول هندوها در حقوق مساوی گردیدند.

الحاق نورستان :

در جبهه شرق شمالی افغانستان ولایت کوهستانی دشوار گذار نورستان (نام قدیمی آن بلور ویابولر بود) واقع است که یکی از منزوی ترین دامنه های هندوکش بشمار میرود . این سرزمین خاموش وجنگلدار وقتی بشمول چترال وگلگت وسیع تر از این بود که است. در قرن شانزده هم این ولایت را مسلمین بنام «کافرستان» میخواندند زیرا سکنه آن بت پرست بودند. مردم این ولایت صنعت نجاری وآهنگری وچرمگری میدانستند. در قرن چهاردهم (۱۳۹۸) یکبار امیر تیمور گورگان ازاندراب براه حصه فوقانی وادی پنجشیر داخل نورستان شد ولی ازسختی راه‌ها وشدت سرما کاری انجام نداده وبرگشت . بابر نیز بعدها به‌این شوق افتاد ولی سواران اعزامی او در چنین سرزمینی از پیشرفت عاجز بودند .

امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۱ متوجه نورستان شدکه هنوز از مطامع وحرص دولت انگلیس محفوظ مانده واز قرنها درداخل دره‌های دشوار گذار ومنزوی استقلال محلی وعنعنه ولهجه ومذهب قدیم خویش را نگهداشته بودند. امیر به سپهسالار غلام حیدرخان چرخی که قوماندان ووالی ننگرهار ولغمان بود هدایت داد که مقدمات کار را فراهم نماید. تاآنوقت بعضا ازمردم نورستان بدربار های کابل آمد ورفت داشته واحیانا داخل ماموریت هائی میبودند وقسمتی هم که در همسایه‌گی پنجشیر بودند مالیات بدولت میپرداختند. امابعضی دسته جات آنان در جوار لغمان گاهی به حمله ویغما مبادرت میکردند وچون تباین مذهبی موجود بود حمله ودفاع شکل مذهبی بخود میگرفت .

سپهسالار چرخی برای انضمام نورستان بدوا به‌کشیدن راه‌های عبور متوجه شد وهم یك قشون چهار هزار نفری آماده مارش نمود. اما اینکار نمیتوانست عملی شود تاوقتیکه مسایل سرحدی شرق افغانستان با دولت انگلیس یکطرفه نمیگردید. در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ معاهده منحوس دیورند چترال را دردهن استعمار انگلیس انداخت وآندولت در ۱۸۹۵ چترال را اشغال کرد. امیر عبدالرحمن مجددا متوجه نورستان گردید در حالیکه علاقه اسمار راقبلا تحکیم کرده بود. اما امیر مراجعات مردم چترال، باجور ،تیرا، وزیری، مسعود وکرم را بامکتیب ونمایندگان شان که‌قبول اطاعت امیر را برخلاف معاهده دیورند پیشنهاد میکردند، نپذیرفت ودیوار های‌طبیعی وآهنین کشور را بدشمن گذاشت. سردار پسر امانی الملك مهتر سابق چترال در جلال آباد وشیر افضل خان مبارز مشهور چترالی در کابل وهمچنین بعد ها عمراخان باجوری یکی پی دیگری - بعد ازمعاهده دیورند وتسلط انگلیس برعلاقه های‌شان- در افغانستان پناهنده شده‌اند .

در هرحال سپهسالار چرخی قبل از حمله به‌نورستان دربریکوت قشونی مقیم ساخت وبامردم نورستان ارتباط دوستانه قایم نمود تاجائیکه رجال نورستانی نزد او آمد ورفت شروع نمودند وبعضا برهنمونی او تادیه مالیات پذیرفتند . اکثر مردم کشتوز اظهار انقیاد وقبول اسلام نمودند. مردم کاموز دین اسلام نپذیرفتند ولی اطاعت دولت را گردن نهادند. این لیاقت سپهسالار بودکه مردم جنگ جوئی رابه

تغیر دین‌اجدادی‌وبقبول اطاعت‌باحداقل تلفات‌واستعمال شمشیرواداشت .دیگرنه‌کشتار انبوهی صورت گرفت ونه مردم به‌برده‌گی کشانده شد .

در سال ۱۸۹۶ سپهسالار که جاده‌ئی تا اسمار ودهنه نورستان تمدید کرده بود بمردم نورستان ابلاغ کرد که هدف دولت فقط تمدید راهی ازبین نورستان تا بدخشان است وبس ومتعاقبا خود باقشونی داخل نورستان شد. قشون چهارهزار نفری او باپانزده روزه آذوقه درچهار ستون به‌استقامت کامدیش، کوردیش، بتی گل وبزگل مارش نمود وخودش پای پیاده درمحل رود کوردیش کوهی راعبور کرد. دراین جا مردم نورستان دو دسته شدند، دسته ئی اطاعت سپهسالار را پذیرفت ودسته ئی بدفاع برخاست. از آنجمله مردم بزگل مساکن خودرا گذاشته به‌کوه ها برآمدند. قسمتی از مدافعین بعد از یك تصادم مختصر دست از دفاع کشیدند. سپهسالار داخل دره کموشد وروسای کاموز بااهالی آن اظهار انقیاد کردند ودین اسلام‌پذیرفتند. همین‌ها بودند که یکنفر جاسوس انگلیس را باچهار نفر طرفداران وطنی او ازبین خودها اخراج کردند زیرا اینها مردم را به‌اطاعت از انگلیس وضدیت باامیر دعوت میکردند. متعاقبا کامدیش وبتی گل ومنده گل گرفته شد. مردمانی که درکوه‌ها فرار کرده بودند، همینکه از روش سپهسالار آگاه شدند از کوه‌ها فرود آمدند وتسلیم شدند. آنانیکه از طرف سپهسالار بکابل فرستاده شده بودند هم به‌توصیه اوازطرف امیر عبدالرحمن خان مخلع گردیدند. شدید ترین جنگی که‌بین سپاه ومدافعین رخ داد در موضع کلوم بود. تلفات قشون دولت به ۲۰۰ نفر رسید. مدافعین در این‌جنگ تفنگ وکتاره ونیزه وتیرو کمان استعمال کردند .

سپهسالار به شدت مشغول تمدید راه‌ها وساختن پلها بود تا ولایت را تحت کنترول آورده بتواند. سپهسالار «لندی سین» را نیز بگرفت ونشه کام رامطیع ساخت ودره پیچ را تامین کرد. آنگاه اوبت‌خانه‌ها را برانداخت، مساجد بنیاد نهاد، معلمین مذهبی بگماشت وبروسای اهالی چوخه ماهوت ولنگی های زرین انعام داد. سپهسالار ۱۹ مجسمه چوبی (ارباب انواع نورستانیها) و مقداری تیر و کمان‌نورستانی بکابل فرستاد و ۸۰ نفر معلمین مذهبی بخواست وبه‌تعلیم دین اسلام پرداخت. بعدها سپهسالار معلمین مذهبی بیشتری از کاپیسا وپروان ولوگر ولغمان به نورستان آورد وتوسط ترجمانان مستخدم از نورستان به‌تعلیم اهالی پرداخت. معهذا تبدیل دین قدیم بدین جدید بزودی میسر نبود وهنوز ۱۳۶۰ خاندان درقصبات ، اوشیر، مونونر، پشرو، سورنج، دره شنگر، ایلوری، منجا، دره‌بارگل، کوم‌دوم، پیکل، براده، مستر گرام وغیره دربت پرستی باقی ماند. امیر امر نمود مسلمانان قدیمی لغمان دربین آنها داخل ومخلوط گردند تادین اسلام در نورستان تعمیم یابد .

سپهسالار برای مساحت اراضی‌مزروعه نورستان‌مساحین مقرر ومقدارمالیه‌نقدی وروغن معین نمود وشمار مال مواشی مردم را بغرض تعیین مالیات امر کرد. همچنین مالیات مواشی را از چهل «یك» مقرر کرد وبالای اراضی مزروعه‌شان (دوازده هزار وچند صد روپپه) مالیات گذاشت. امیر که ازعدم قبول سفید پوشان نورستان دین اسلام راشنید به‌جنرال تاج محمد خان قوماندان بدخشان امرسوقیات مکرر به نورستان ومسلمان ساختن سفید پوشان نمود. سپهسالار نگذاشت وکتبا امیر را

قانع ساخت تاجنرال را باعسکر وتوپخانه اش از عرض راه بدخشان عودت داد .
بەاینصورت الحاق کافرستان تکمیل شد ولی مردم «بشنگل وکتور» (سفید پوشها) دین اسلام نپذیرفتند. نام این‌ولایت به «نورستان» تبدیل شد وسپهسالار در بریکوت برگشت. تمام اینکار درمدت هشت ماه (سال ۱۳۱۳ مطابق ۱۸۹۶) به انجام رسید درحالیکه تلفات قشون سپهسالار بیشتر از ۲۲۹ نفر کشته و۳۰ نفر زخمی نبود- ۵۰ نفر عسکر درکوتل باندول ازشدت برفباری بمردند ولی باندول و واینش وممو راگرفتند. مجموع اسرای مدافعین نورستان بر ۲۳۰۹ نفر بالغ میشد که در کابل آورده شدند. عده کمی از مدافعین بەچترال فرار کردند. این عده اسرا کسانی بودند که ازطرف محمدعلی خان وکیل سیغانی بکابل فرستاده شدند نه ازطرف سپهسالار . معهذا طبق توصیه سپهسالار برای ایشان ازطرف امیرمحل رهایش و خوراکه وپوشاکه مقرر گردید. واما دسته‌های سه هزار نفره متعلق محمدعلی خان وکیل سیغانی ومحمد صدیق خان حاکم تکاو وعبدالمجید خان حاکم پنجشیر که از طرف امیر عبدالرحمن خان براه پنجشیر مستقلانه در نورستان سوق شده بودند، گرچه موضع «کورپتو» راگرفتند ولی تلفات جانی بیشتری دادند.

مناسبات با دولت روسیه زاری :

مردم افغانستان بعداز هجومهای دولت انگلیس درکشور خود یك احساس تنفر وانزجار نسبت بەهمسایه های اروپائی خود بهم رساندند. امیر عبدالرحمن خان که درکشور روسیه سالها زیسته بود سیاست آندولت را در شرق تحلیل کرده و میدانست که بدوستی دولت زاری اعتماد کردن خطا است. خصوصا که تاریخچه دوستی امیر دوست محمد خان وامیر شیرعلیخان دربرابر چشم اوقرار داشت. بعلاوه از قرارداد ۱۸۷۳ روس وانگلیس مطلع بود کەدولت روسیه از داشتن هرگونه «ارتباطی بلا واسطه انگلیس باافغانستان» انصراف کرده واین تنزل‌سیاسی دولت روس‌زمینه‌ئی برای «تعادل قوا» در افغانستان نگذاشته است. از طرف دیگر امیر بادولت انگلیس سازش کرده بود. لهذا امیر برای همیشه ازنزدیکی باروس اجتناب میکرد وحتی در مکاتبات ورفت وآمد های جزئی نیز باروسیه محطاط بود. امیر بەسرحد داران خود نوشت که پای هیچ روسی را این طرف سرحدات افغانی نگذارند وگرنامه‌ئی داشته باشند خودشان درسر حد متوقف ونامه ها بکابل ارسال گردد .
سردار عبدالقدوس خان والی هرات بەسببی مورد عتاب وعزل واقع گردید که خودسرانه یك نفر روسی را اجازه عبور ازولایت هرات بەایران داده بود. معهذا امیر از دشمنی باروس احتراز داشت وحتی المقدور سعی میکرد پای خشونت وتصادم درمیان نیاید. افسران وسرحد داران افغانی موظف بودند کەهیچگاه دربرابر حرکات اشتعالی روس‌ها ازجا درنرفته ودست بەسلاح نبرند. وقتیکه سردار نصراله خان پسر امیر در ۱۸۹۵ رسما بەلندن فرستاده شد امیر یك هدایت نامه ۳۲ فقره‌ئی به‌او نوشته داد کەدر ماده ۱۵ چنین نوشته شده بود: «اگر حرف دشمنی روس یاد شود ویاز نور چشم بپرسند کەروس دشمن افغانستان است یادوست ؟ جواب مختصر قلیل اللفظ کثیر المعانی بگوئید که : اگر روس ارادۀ پایمالی ماراندارند ماهم خیال گرفتن آنطرف سرحد خود را نداریم فقط » درماده ۱۸- آن مینویسد: «اگر همراه‌زار

روس یاوزیر مختار اوملاقات شد این‌قدر میگوئید که: ازسرحد داران ملك خودکه همجوار سرحد داران ملك شما میباشند همینقدر خبردارم که از سرحد داران شما رضامند هستند بنابراین من هم از دولت اعلیحضرت امپراتور راضی هستم وبقای عمر این امپراتور را دیرسال میخواهم فقط» (۱) .

با وجود این امیر عبدالرحمن خان ازبیطرفی دولت روس نسبت به افغانستان اطمینان نداشت وتحکیمات نظامی وتمرکز قوا را درمقابل سرحدات روسیه فراموش نمیکرد. او درنقاط مهم سرحد طویل باروسیه چون دهدادی، بلخ وشهر های میمنه وهرات قلعه های نظامی وعساکر ساخلوی قوی داشت. البته این سیاست نمیتوانست مانع روابط تجارتی بین دوهمسایه دربدیوار گردد لهذا برعکس سیاست درساحه تجارت روابط طرفین رو به‌توسعه میرفت. دولت روس از صادرات غله، روغن وگوسفند افغانی در قلمرو خود تکس گمرکی برداشت وخودش را خریدار خوب معرفی کرد. همچنین نماینده تجارتی افغانستان د ربخارا مقیم وتجارت پوست قره قلی افغانستان در بخارا روبه توسعه نهاد. امتعه روسی ازقبیل منسوجات نخی وپشمی وابریشمی ، اسلحه ، ظروف چینی وآهنی، شرینی، چای، کاغذ، ابریشم، صندوق، مس، تاروغیره وارد میشد .

اما پیشرفت نظامی روسیه در آسیای مرکزی که اسباب هراس دوا، همسایه گردیده بود دوام داشت. تاوقتیکه مرکز نظامی روس در اورنبورگ قرار داشت خطر روس در افغانستان کمتر احساس میشد ولی بعد از رسیدن روس درتاشکند این خطر نزدیکتر گردید وبعد از اشغال خیوه وعشق آبادخطر جدی شد. دولت افغانستان در ۱۸۸۳ علاقه‌های «واخان ، شغنان وروشان» را درپامیر غربی تامین نمود ودر۱۸۸۴ قوای محافظ درپنجده متمرکز ساخت. کمسیونی مشترك (انگلو روس) برای تعیین وتثبیت سرحدات شمال مغرب افغانستان معین شد. واما دولت روس بعد از اشغال عشق آباد به‌تجن استحکام گرفت وبرطوایف سبارو واخال وسالور وغیره مسلط گردید. ازآنجا در ۱۸۸٤ بر ضد ترکمان های که‌چشم امداد از افغانستان داشتند عسکر کشید وناگهانی مرورا که یك‌ولایت تاریخی افغانستان بود گرفت. چون این حمله روس ناگهانی بود مردم شکستند وقجرخان رئیس ترکمان ها به افغانستان پناهنده شد. زیرا ترکمانان مرو ازنظر تاریخ ومذهب وغیره مایل به‌پیوستن به افغانستان بودند نه‌به ایران وروس. بعدا روسها سرخس را اشغال کردند وبخیال تسخیر اق‌رباط دربادغیس هرات افتادند. از این بعد ولایت هرات تحت خطرمستقیم روس قرار گرفت خصوصا که راه آهن بخارا به‌مرو وسرخس متصل گردید (فاصله بین مرو وهرات ۲٤۰ میل بود) . درحالیکه دولت انگلیس هنوز مصروف تجاوز برخاك مصر ومبارزه سیاسی بادولت فرانسه بود .

کمسیون سرحدی انگلیس بریاست سرپتر لمسدن مشاور حکومت هند با ۳۵ نفر افسر، ۱۲۰۰ نفر افراد، ٤۰۰ قاطر، ۱۳۰۰ اشتر در ۱۷ نوامبر ۱۸۸٤ وارد هرات شدند. دراین هیئت سه نفر مسلمان خادم انگلیس نیز موجود بود چون سردار

---

(۱) اصل این دستور العمل به‌امضای امیر عبدالرحمن خان درخانواده «کبیر سراج» نواسه‌گان امیر درکابل محفوظ وعکس هائی ازآن در دست بعضی اشخاص موجود است .

محمد اصلان، میجر محمدحسین ومیجر روح الدین خان. درحالیکه کمسیون روسی هنوز معلوم نبود وچندین ماه انگلیسها را درانتظار گذاشت. دولت افغانستان قاضی سعدالدین خان را رئیس هیئت افغانی درامور سرحدی مقرر نمود. امیر عبدالرحمن خان دستور العمل ١٤ فقره‌ئی صادر کرد :

مامورین افغانی از یك وجب زمین خود نگذرند ـ هدایای مامورین انگلیس پذیرفته نشود ـ سپاه هرات درحلت تیارسی باشد ـ مردم بااجانب رفت وآمد ننمایند ـ رئیس هیئت افغانی راششصد سوار وپیاده نظامی ودو توپ همراهی نماید وسه هزار سواره غیر منظم درعقب خود داشته باشد ـ چون هیئت انگلیس یکهزار نفر گفته شده لهذا درهر منزل اشیای ذیل ازطرف حکومت افغانستان برای شان داده شود :

آرد ٨٠ سیرکابل ـ جو ٣٣٠ سیر ـ کاه ٣٢٠ سیر ـ برنج ٢٠ سیر ـ گوسفند ٤٠ راس ـ روغن ٢٠ سیر ـ گاو یك راس ـ مرغ ٤٠ دانه ـ قنددوسیر ـ چای پنج پاو ـ چوب ٦٠ بار ـ آب ٤٠٠ مشك ـ شمع ١٠ قلمدان ـ تنباکو دوسیر ـ چرس یك چهارك وتریاك یکپاو .

همچنین برای هشتصد نفر انگلیس ازکابل البسه ذیل فرستاده شد: برای هر نفر یك دست لباس نظامی ـ یك پوستین ـ یك پوستینچه ـ یك‌کرتی کرك ـ یك جراب ـ یك‌دستکش وبرای هر اسپی یك‌جل سرکش. ونیز امرشدکه درزمستان ٢٤٠ خرگاه دررهایشگاه بادغیس برای هیئت انگلیسی افراشته باشد. (بعدها خوراکه‌خود را انگلیسها به‌پول نقد خریدند .)

در سال ١٨٨٥ـ امیر عبدالرحمن خان‌ازطرف لارد ریپن وایسرای هند دعوت شد وتاوقتیکه امیر به‌هند میرفت‌لارد دوفرین جای اوراگرفته بود. امیر عبدالرحمن خان در آخر مارچ وارد لاهورپندی شد ودر ٣٠ مارچ قشون روس درپنجده افغانی هجوم نمود. درحالیکه طبق قرار داد سال ٣ـ١٨٧٢ بین دولت انگلیس ودولت روس (گرانویل وگور چیکوف) خط سرحدی افغانستان از شمال پنجده عبور مینمود. دولت افغانستان پل خاتون را (در ١٢ فرسخی سرخس کهنه متصرفی ایران واینطرف هریرود واقع بود) حد فاصل میدانست در حالیکه روسیه سرخس را از ایران گرفته بود. همچنین افغانستان از صد سال به‌اینطرف پنجده راجزء لاینفك خودمیشمرد اما روس چشم طمع بدان دوخته داشت. حکومت افغانستان «یولتان» را «سرزمین‌هیچکس» میخواست والبته روسیه خلاف آن آرزو داشت. حکومت افغانستان درمروچاق قلعه نظامی اعمار کرده ودرپنجده حاکم گماشته بود (اول امین‌اله خان وبازیلنگ توش‌خان) وپنجصد نفر عسکر افغانی درآنجا به‌قیادت کلنل شاه مردخان، میرآقاخان اجیدن و علی‌اکبر خان سارجن ساخلو بود. جنرال تیمورشاه خان درمرغاب فرو کشیده و٥٥٠ سوار وپیاده منظم وغیر منظم درآق تپه وپل خشتی (درکشك) ومحمد امیرخان افشار با ١٠٠ سوار دردهنه ذوالفقار مقیم بودند .

نزاع سرحدی بین افغانستان وروسیه از ١٨٨٤ به اینطرف تجدید شده بود به این‌معنی که درجون ١٨٨٤ قشون افغانی درپنجده متمرکز شد وروسها درمقابل پل خاتون وقزل تیپه را اشغال کردند ودر کشك تاپل خشتی رسیدند. عساکر افغانی بالاتر طرف شمال رفته سرای «یازی» راموقع گرفتند. پس روسیه پیشنهاد کرد که نماینده انگلیسی با نماینده روس درمورد نقاط تعیین ناشده سرحدی مذاکره کند.

لمسدن وزیلنوی بایستی درسرخس ملاقات مینمودند ولی درطی مکاتبات طرفین‌موافقتی حاصل نشد ودر ۱۸۸۵ تجاوز کوماروف درپنجده عملی گردید .

اصلا این گفتگوی سرحدی از ۱۸٦۸ به اینطرف موجود بوده وبین انگلیس و روس سخن زده میشد، تا بموافقه کلارندن وگور چیکوف منجر شد. در ۱۸٦۹ گور چیکوف به کلارندن اعلان نمودکه افغانستان خارج منطقه نفوذ روسیه است یعنی باید افغانستان منطقه بیطرف بین انگلیس وروس باشد. ولی لارد های انگلیس گفتند که سرحد نفوذ برتانیه وروسیه فقط در دریای آمو تلاقی مینماید اما دولت روس این ادعای بیجای انگلیس را رد کرد . اینست که «فورسوت» درپتروگراد رفت و بموافقه رسید که انگلیس وروس هردو نفوذ خود را در آسیای وسطی بکار برند یعنی ازمنطقه بیطرف صرف نظر شد وهم سرحدات افغانستان ، مناطق تحت حکومت امیر شیر علیخان شناخته گردید . منتها انگلیس سرحدات امیر شیرعلیخان را موافق باسرحدات زمان امیر دوست محمد خان میشمرد وروسیه سرحدات موجوده امیر شیر علیخان را میشناخت . کافمان حاکم ترکستان روس برای تعیین خط سرحدی امیر شیر علیخان به‌سر حد افغانی آمد واعلام کرد که امیر شیر علیخان در بدخشان نفوذ نداشته ونفوذ او دربلاد آقچه ، سرپل، میمنه، شبرغان واندخوی مشکوك است (یعنی نفوذ روس در ترکستان ثابت است واز افغانستان در کشور خودش مشکوك !) . امیرشیرعلیخان این تعریف کافمان را ردکرد. وزارت خارجه انگلیس توسط یاد داشت ۱۷- اکتوبر ۱۸۷۲ عنوان سفیر لندن لارد لوفتس سرحدات وخاکهای افغانستان رابرای دولت روس اینطور تعریف نمود :

۱- بدخشان باواخان ازسر قول تامحل اتصال رود کوکچه بادریای آمو (یا دریای پنج) -

۲- سرحد شمالی ازمناطق قندز، خلم وبلخ ازنقطه اتصال کوکچه تابندرخواجه صالح -

۳- مناطق اقچه، سرپل، میمنه، شبرغان واندخوی که این آخرین انتهای سرحد شمالی افغانیست وماورای آن بقبایل آزاد ترکان تعلق دارد -

٤- سرحد غرب افغانستان بین مناطق هرات ومنطقه خراسان واضح بوده و حاجت تذکار ندارد .

چون در این تعریف وموافقه ۳-۱۸۷۲ روس وانگلیس جملهٔ «مناطق هرات» مندرج‌در ماده چهارم توضیح نشده بودکه «مناطق هرات» شامل کدام جاها است لهذا حادثه پنجده در ۱۸۸۵ واقع شد.در ۱۸۸۲ که‌مذاکره روس‌وانگلیس راجع به‌سرحدات شمالی افغانستان دوام میکرد، روسیه پیشنهادکردکه حاضراست سرحدات افغانستان و روسیه را ازنقطه خواجه صالح تاسرخس تعین نماید بشرطیکه نفوذ روسیه در شمال افغانستان وایران شناخته شود. اما البته انگلیس (گرانویل) این پیشنهادهارا ردکرد ومذاکرات در آنوقت قطع شد .

در هر حال هیئت جنرال لمسدن که اول درچند میلی شهر هرات فرود آمده وباز به‌سرحد کوهستان وگل‌ران رفته بودند، ازدهنه ذوالفقار روبجانب چهل دختران وپنجده به‌تعین حدود پرداخته واخیرا به‌کناره دریای مرغاب ومروچاق نقطه پل‌خشتی ونواحی پنجده رسیدند ودر جنوب رود خیمه زدند. قدری بالاتر از آنها هیئت افغانی

(قاضی سعدالدین خان و جنرال غوث الدین خان ونایب سالار تیمور شاه خان) اقامت داشتند. محافظین افغانی در آنطرف رود درآق‌تیپه قرار داشتند. مذاکرات هیئت ها نیز جاری بود .

علی خانوف قفقازی مرد رندی که خودش راوقف خدمت استعمار روس نموده ودر شمال مرو فداکاری زیادی نشان داده بود، اینك در مرو مسکون بوده ودربین مردم پنجده به‌پروپاگند وتحریکات مفسدانه میپرداخت. همین آدم بود که درمرحله اول ریاست هیئت معاینات سرحدی روس زا بدست گرفت وباز جنرال زیلی‌نوی رئیس هیئت گردید. اما امیر عبدالرحمن خان بغرض جلوگیری از بهانه جوئی روسها ومغشوش ماندن خطوط سرحدی، دولتین قبلا به‌سپاه هرات امر کرده بودکه ازجنگ با روس ممنوع‌اند. وهیچ حرکت تحریك کنندهٔ روس که کمتر از حمله به‌میمنه وهرات باشد نباید موجب استعمال اسلحه ازطرف افغانها گردد. اگر روس درپنجده تجاوز کند قطعه محافظ بدون دفاع درمرغاب عقب نشیند وگر روس پیشتر آید ازمرغاب هم به‌میمنه عقب کشیده شود. تنها درحمله روس به‌میمنه وهرات باید دست به‌شمشیر برده شود. (انوت - اسلحه سپاه هرات درشهر هرات عبارت بود از تفنگهای مارتین و٤٦ توپ) .

وقتیکه سپاه‌روس‌دردهنهٔ ذوالفقار واویماق‌جر تجاوزکرد پل‌خاتون‌را قبلادر۱۸۸٤ گرفته بود، البته افغانها ازدفاع ممنوع بودند. هنگامیکه امیر درراه سفر به‌هند بود (مارچ ۱۸۸۵) فرمانده قشون روس جنرال کماروف رئیس هیئت حد بخشی روس در مذاکرات بنای بهانه جوئی گذاشت وبعد ها اخطار نامه‌ئی بعنوان افسر افغانی پنجده فرستاده وتخلیه پنجده را درظرف ۲٤ ساعت خواستار شد. جنرال تیمور شاه که‌از جانب امیر جدا ممنوع ازدفاع بود دست بسته وخاموش ومنتظر حوادث آینده ماند خصوصاً که هیئت انگلیس میگفت روسها قادر به‌حمله نیستند . فردا صبح باران میبارید وباد میوزید وسه‌هزار عسکر روسی بقیادت جنرال کوماروف بجانب پنجده پیش می‌آمد وهمینکه نزدیك رسیدند وآتش گشادند ، پنجصد نفر عسکر افغانی با افسران خود علی الرغم امر شاه بدفاع برخاستند ویك جنگ غیر مساوی بعمل آمد. افغانها درنهایت رشادت بمقابل قوای برتر دشمن تانفس آخرین شمشیر زدند. پس از ختم جنگ ۸۳ نفر زخمدار و ۲۰۰ نفرکشته افغانی بشمول کرنیل شاه مرد خان‌ومیر آقای اجیدن وعلی اکبر سرجمی درمیدان افتاده بودند، در حالیکه قشون روس یکهزار نفر کشته داده وبرای بار اول رشادت جنگی مردم افغانستان را دربرابر قوای متجاوز احساس نمودند. دراین جنگ فقط یك تولی توپچی افغانی زنده مانده بود که به‌هرات رسیدند .

اما هیئت سرحدی دولت انگلیس که نزدیك پنجده وجنوب رود مرغاب اردو زده بود، همینکه مارش قشون روس‌را درپنجده بدید بعجله به‌استقامت هرات فرارنمودند وآنهم در زیر حمایت یلنگ توش خان جمشیدی و ۵۰۰ سواره او . افغانها که فراراین هیئت «مجلل» را دیدند گفتند اقلا اسلحه خودرا بما بدهید که‌دفاع کنیم. اماانگلیسها نپذیرفتند وفقط خواستند خودرا نجات دهند، معهذا در حین فرار معجل ٤۲ نفر از شدت سرما بمردند در حالیکه بار وبنه وحتی موزه‌های خودرا در اردوگاه خویش ترك کرده بودند .

به اینصورت پنجده، اق‌تپه، چمن بید وچشمه سلیم را دولت روس اشغال کرد وموضع «شاه خلیل اولیا وتنور سنگی» راحد فاصل افغانستان و روسیه شناخته همانجا متوقف گردید. بعدها لمسدن در برتانیه احضار شد ودر عوض اوریجوی مقرر گردید .

بعد از فرار هیئت انگلیس قاضی سعد الدین خان گفت : چرا انگلیسها که مارا به‌جنگ تشویق میکردند، پا پس کشیدند واسلحه خوب بما ندادند ؟ جنرال تیمورشاه میگفت که : جنگ پنجده خوب شد تا مادوست ودشمن رافرق کردیم. کسانیکه مارا به‌جنگ انداختند وباز تنها گذاشتند دوستان حقیقی ما نیستند. در انگلستان نیز این روش دولت گلیدستون به‌بی شرافتی وبی عزتی برتانیه حساب شد ولی گلیدستون خودش را معذور بقلم میداد زیرا مناسباتش در اروپا بافرانسه خوب نبود وهم‌آلمان روش روسیه را تائید مینمود. پس دولت انگلیس درانتظار معجزه‌ئی نشست که در نفس روسیه اغتشاش بوجود آید. در حالیکه دولت انگلیس طبق قرار ۱۸۸۰ (مصدقه بین امیر عبدالرحمن خان وگریفن) تعهد کرده بود که درصورت تجاوز یك‌دولت خارجی به افغانستان کمك نماید ولی اکنون درمورد چنین‌قضیه ئی به«ارجاع قضیه به‌حکمیت» قانع بود وبس .

هنگام حمله واشغال روس در پنجده که صدای آن در افغانستان وجوار آن‌پیچید یك هیجانی در کشور پیدا شد وهم مردمان شرق کشور برای دفاع از افغانستان آمادگی خود را نشان دادند. مردم سوات وبونیر نمایندگان خودرا بریاست محمدقاسم واحمد خان بکابل فرستادند ونوشتند که «برای دفاع از کشور در زیر امر پادشاه اسلام» حاضر وآماده‌اند . امیر عبدالرحمن خان جواب مفصلی فرستاد و گفت که تنازع سرحدی با دولت روس پیداشد لهذا شهرهرات مستحکم گردید و۲۰ لك‌روپیه وهزار بارجبه خانه وچهارصد توپچی و۲۸ توپ بزرگ فرستاده شد و۳۰ هزارعسکر برای اعزام آماده است، اما روس ازپنجده پیشتر نیامد وحدود معین میشود نتیجه آینده‌رااعلام‌خواهم کرد،وظیفه‌شمااطاعت‌پادشاه‌اسلام‌ودوست ودشمن‌اورادوست‌ودشمن خود دانستن است شما مردم خودرا همیشه مطلع واگاه وبیدار داشته خطوط خودرا برای من فرستاده باشید .

همچنین یك دسته مکاتیبی از مسلمانان سند وپنجاب وافغانهای پشاور وديره جات وباجور، چترال وبلوچستان ، وهم ازیکعده مسلمانان خوقند وسمرقند وبخارا واورگنج بکابل رسید که حمایت خود را از جهاد افغانستان بادولت روس اعلام‌داشته بودند. امیر عبدالرحمن خان جواب داد که مسلمانان برادر همدیگر وبدفاع وجهاد موظف اند اما قضیه سرحدی افغانستان وروس اکنون به‌مصالحت انجامیده است پس شما باید کماکان باصول مطبوع خود رفتار نمائید . به‌این‌ترتیب امیر ازقوای مردم برای استرداد پنجده استفاده نکرد. در چنین وقتی بودکه حکومت ایران درصدد حمله واشغال هشتادان افغانی برآمد وبه‌تجاوز پرداخت ولی افغانها دفاع نمودند وبالاخره قضیه به حکمیت دولت انگلیس محول گردید وبنفع ایران تمام گردید .

امیر عبدالرحمن خان که خودش از افغانستان دور بود وضعف انگلیس ها را در مقابل روسیه احساس کرد درطی مذاکرات خود توسط وایسرا بهیئت سرحدی انگلیس اعلام کرد که برای جلوگیری ازجنگ باروسیه حاضر است‌که دربدل ذوالفقار

پنجده را بروسیه واگذارد . همینکه کابینه لیبرال گلیدستون سقوط کرد وکابینه محافظه کار سالسبری اقتدار را درلندن گرفت در ۱۰ سپتمبر ۱۸۸۵ پروتوکولی بین انگلیس وروس امضاء گردید وطبق آن کلنل رجوی انگلیسی وکلنل «کولبرگ» روسی در موضع ذوالفقار بتاریخ ۱۰ نوامبر ۱۸۸۵ ملاقات کرده به‌تعین خط سرحدی‌پرداختند وبا حدوث اختلافات راجع به‌خواجه صالح، خط گذاری پیش رفته وخط بین هریرود و «دوشی» معین گردید . اما درطی آن مامورین افغانی مداخله و تهدید میکردند. درعوض گولبرگ بامامورین افغانی وضع شایسته داشت او به قاضی سعدالدین خان گفت که روسیه قصد گرفتن کدام پارچه زمینی از افغانستان ندارد وحقوق مردم را احترام میگذارد وگر کششی دارد باانگلیس خواهدبود . کمسیون انگلیسی از ترس وقوع یك قیام در افغانستان ورجعت نتوانستن به هندوستان هراسان گردیده وبه حکومت خود پیشنهاد کرد تا به‌روسیه تماس گرفته کمسیون سرحدی را بخواهند . درنتیجه طرفین قبول کردند که خط سرحدی بین دوشی واموررا بین‌خود حل وفصل نماید. رجوی در اپریل ۱۸۸۷ در پتروگراد رفت وبه مذاکره آغاز کرد اما راجع به‌تعیین این خط اختلاف پیدا شد که آیا خط بین دوشی وآمو از خمیاب واسلام ویا ازخواجه صالح بگذرد. امیر عبدالرحمن خان خمیاب را برای افغانستان میخواست ورجوی تصدیق میکرد. راجع به‌خواجه صالح هم اختلاف پیدا شد زیرا.در موافقه ۷۲–۱۸۷۳ خواجه صالح توضیح نگردیده بود وروسها خواجه صلح راتنها قبری میدانستند در حالیکه خواجه صالح یك منطقه بنام اسلام بود . اخیرا روسها گفتند که خواجه صالح عبارت از منطقه ایست بنام «رباط طاهر محمد» (چندمیل پائین تر از دریای آمو) رئیس هیئت روس در مقابل گذاشتن خمیاب واگذاری هئی در کوشان وکشك ودریای مرغاب طلب میکرد وهم مروچاق وچهل دختران را خارج حدود افغانی میشناخت .

دولت انگلیس رجوی را برای مشوره درلندن خواست. او ازآنجا درپتروگراد برگشت وپیشنهاد کرد که در کوشان وکشك ومرغاب واگذاری هائی بروسیه میکند (این وقت برضد امیر عبدالرحمن خان در افغانستان بطرفداری سردار محمد ایوب خان قیام نظامی درهرات ومیمنه بعمل آمده وامیر گرفتار بود) ولی چهل دختران را بروسیه گذاشته نمیتواند. روسها این پیشنهاد را رد کردند وهم پیشنهاد دیگر رجوی را راجع به‌واگذاری درآمو نپذیرفتند. ریجوی ارجاع مسئله رابحکمیت یك‌دولت دوستت پیش کشید ولی‌روسها این‌رانیز رد نمودند.ریجوی باقبولاندن حقوق‌کلونیهای افغانی در قره‌تپه وچهل دختران بالای روسها، قضیهٔ تعین خط مرغاب را فیصله کرد . به‌این صورت سپاه دولت روس درچهل دختران ۴۵ میلی شهر هرات مستقر گردید .

در موضوع آمو روسها خمیاب وچ‌های آب وچراگاه‌ها را به‌افغانستان گذاشتند وچاه امام نظر راخود گرفتند. به‌این ترتیب فیصله نامهٔ خط سرحد در ۲۲ جولائی‌سال ۱۸۸۷ بوجود آمد. دولت روس از ادعای خود در دهنه ذوالفقار ومروچاق دست‌کشید وخط سرحدی از اندخوی تاخواجه صالح وبوساغه وخمیاب تثبیت شد. بعدها بقیه خطوط سرحدی نیز معین گردید. افغانستان که هنوز پامیر یابام دنیارا باعلاقه های شغنان وروشان در ساحل راست آمو دردست داشت، درسال ۱۸۹۲ باز موردهجوم قشون روس بقوماندانی ایوانوف در پامیر قرار گرفت وگزمه افغانی باقوای اومتصادم

گردید. زیرا دولت روس میخواست بیرق خودرا دربام دنیا برافرازد وباز در ۱۸۹۵ قشون روس از راه غند وشاخدره به‌شغنان پیش آمده ودر مواضع غند وخرگوشی و مرغابی وقلعه راش متمرکز شدند. عساکر افغانی از آنروی دریای پنج (آمو) برگشته ودر قلعه شغنان فروکش کردند. اینست که جارج کرزن ازهند براه گنجاب بواخان بدخشان رفت ومطابق قرار داد ونقشه قدیم مشغول معاینه حدود شغنان ودرواز و پامیر گردید. درلندن هم مذاکره باسفیر روس آغاز شد وامیر عبدالرحمن خان بدفاع ازمعدن لعل «غاران» برخاست. لارد کرزن بعد از معاینات حدود براه چترال به‌هند برگشت.

بین روس وانگلیس در ۱۸۹۵ موافقت بعمل آمد که طبق آن‌دولت روس فقط مالك پامیر کلان گردید، پامیر خورد وواخان در دست افغانستان باقی ماند. این‌همان منطقه ایست که همسایه‌گی افغانستان را باکشور چین حفظ وقلمرو دو دولت‌استعماری انگلیس وروس زاری را ازهم جدا میکرد.

برای تعین حدود شمال مشرق‌افغانستان وشمالی کول «ویکتوریا» هیئت‌انگلیسی بریاست میجر جنرال جرارد ازراه گلگت وکشمیر وپامیر داخل افغانستان شده و هیئت حدبخشی روسی با او یکجا گردیده بود. روسای هیئت افغانی غلام محی‌الدین خان حاکم کشم ومفتی عاشور محمدخان به‌هیئت های روسی وانگلیسی پیوسته‌بودند. اینها همه‌کار تعیین حدود را در سه‌ماه انجام داده وبرنقشه حدبندی امضاء نموده بودند. نصب علایم سرحدی نیز آغاز گردید. درسال ۱۸۹۶ روسها درواز ـبدخشان را که اغتصاب نموده بودند به‌افغانستان مسترد داشتند ونامه‌ئی به داراب شاه خان حاکم افغانی شغنان نوشتند که: مواضع سه‌گانه تنگی، کوفا، واهان که‌از مضافات درواز، روشان وشغنان هستند وروسها تصرف کرده بودند، در تاریخ ۱۸ میزان واپس بمامورین افغانی میسپارند. به‌این صورت دولت افغانستان از متصرفات خود در شمال آمو چشم پوشید ودولت روس از ادعای خود نسبت به خاکهای جنوب آمو دست برداشتند.

در هر حال سرحدات افغانستان وروس تعیین وتحدید گردید در حالیکه‌افغانستان درواز را درساحل چپ آمو حفظ کرد ولی قسمتی از شغنان وروشان را در ساحل راست آمو از دست داد وبه‌بخارا گذاشت وافغانستان از تصادمات سرحدی بادولت روس خلاص شد.

مناسبات با ایران :

افغانستان در برابر ایران وضع بیطرفی اما دوستانه خودرا حفظ میکرد ودر مشهد نماینده تجارتی بنام تجار باشی وهم یکنوع نماینده دیگر بنام «واقعه نگار» داشت. گرچه بعدها حکومت ایران سعی کرد که واقعه نگاران افغانی را از مشهد اخراج نماید ولی امیر عبدالرحمن خان پا فشاری نمود وکتبا حکومت‌ایران را متقاعد ساخت که اقامت واقعه نگاران افغانی درمشهد بضرر ایران نی‌بلکه بنفع اتحاد بین دوکشور اسلام است. معهذا دولت قاجاری ایران را بشخصها مصدر هیچ‌خیزویاشری نسبت به‌افغانستان نمیشمرد زیرا میدید که ایران بواسطه بانك استقراضی وقزاقخانه روسی در تهران وهم تسلیم گمرکات ایران به‌بلجیمی های دست نشانده روس وقروض

خارجی وروس پرستی شاه وعلی‌اصغر صدراعظم ایران، این کشور تحت نفوذ مستقیم دولت روس قرار گرفته است، وهمچنین دولت انگلیس توسط بانك شاهی درتهران وداشتن امتیاز کشتی رانی در دریای کارون وانحصار تنباکو وغیره ناقعر امور داخلی ایران نفوذ کرده است. ولی باوجود این اوضاع حکومت ایران همینکه دولت‌افغانستان را در کشمکش حدبخشی بادولت روس دید درسال ۱۸۸۵ به‌جلگه «هشتادان» تجاوز نمود. هشتادان که خاك تاریخی افغانستان بود از عهد احمدشاه ابدالی (۱۷۴۹) جزء لاینفك علاقه کهسان - هرات قرار داشت. افغانستان بسهولت تجاوز حکومت ایران را به‌عقب زد ولی مشاجره درسر هشتادان دوام نمود.

حکومت ایران بحکم معاهده ۱۸۵۷ پاریس، حکمیت حکومت انگلیس را دراین موضوع خواهان شد. رئیس هیئت حکم انگلیس جنرال قنسل آندولت درمشهد «مکلین» بود. ریاست هیئت افغانستان راجنرال غوث الدین‌خان وریاست هیئت ایرانی رامرزا محب‌علی داشت. مذاکره پنجماه طول کشید وبالاخره انگلیس ها که از ضعف دولت ایران مطمئن بودند واز قدرت افغانستان میترسیدند، در حل وفصل قضیه هشتادان طرف ایران را التزام کردند وجنرال قنسل انگلیس فیصله نمود که راجع به‌موضع «فرزنه وکرمه» (متصرفه ایران) هیچ مذاکراتی بعمل نیاید، ولی موضوع «سنگ دختر وشوراب» (متصرفه افغانستان) مطرح مذاکره قرار گیرد. نماینده افغانی موافقت نکرد ولی امیر عبدالرحمن خان سیاست نرمش اختیار کرد وجنرال غوث الدین خان را سر جایش نشاند. هیئت انگلیس هم قضیه را به‌نفع ایران (مثل قضیه سیستان) فیصله شده اعلان کرد لهذا منطقه «ایوبی» وکاریز های آبادان وعمده به‌ایران داده شد وبرای افغانستان یازده کاریز مخروب باقیماند.

درسال ۱۸۸۸ هنگامیکه امیر عبدالرحمن خان سخت مصروف قضیه قیام‌سردار محمد اسحق خان درولایت بلخ بود، قرار داد راجع به‌هشتادان بسته شد ودره «نمکسار» بین خواف وغوریان علامت سرحدی بروی «تیغه سر» نصب گردید. این سیاست انگلیس کامیاب بود زیرا توانسته بودکه باحکمیت های غیر عادلانه بین دول‌افغانستان وایران چنان بدبینی ایجاب کند که بسهولت ازمیان نرود ودر مقابل استعمار یك اتحادیه قوی تربوجود نیاید. ازاین سبب بودکه حتی رفت وآمد مردمان افغانستان و ایران در کشور های همدیگر که‌قبلا آزادانه وبدون قید وشرط بعمل می‌آمد، در۱۸۹۵ معید بداشتن تذکره عبور گردیدند وبتدریج پرده حایلی بین روابط برادرانه ودوستانه دو کشور همسایه کشیده شد. این وضع سرد تا اوایل قرن بیستم (جنگ سوم افغان وانگلیس) دوام کرد.

مناسبات با دولت انگلیس:

مردم‌افغانستان بعدازدوجنگ باانگلیس آندولت‌را دشمن‌فریبنده‌خودتلقی‌میکردندلهذاامیر عبد الرحمن خان نیز از نفوذ سیاسی وامتیاز اقتصادی اندولت در داخل افغانستا ن اندیشه داشت. ولی امیردر ساحه سیاست خارجی بوفاداری دولت روس اطمینـان نداشت وبدولت انگلیس متمایل بود. مگر این تمایل یك جانبه بیشتر ازاندازه لزو م بود. امیر عبدالرحمن خان ازنظر اقتصاد وسیاست دولت انگلیس را محتا چ‌الیها ی افغانستان حساب میکرد وهمین حساب غلط بود که منجر بموافقه ۱۸۸۰ وبعدها قرار داد ۱۸۹۳ دیور ند گردید. درحالیکه انگلیس درساحه سیاست بین المللی تقریباً

تنها ماند ه واز قوای بزرگ روس درخشکه بیم داشت وافغانستان درتعیین سیاست وسرنوشت کشور های آسیای وسطی عامل مهمی بشمار میرفت . مگرامیر عبدالرحمن خان از آغاز ورود خود درافغانستان در مقابل سیا ست مزورانه انگلیس ،علی الر غم فتوحات ملی افغانستان وشکست انگلیس ، اغز یده بود واین لغزش تا آخردوام نمود. معهذا نه‌دولت انگلیس بردوستی امیر عبدالرحمن خان اعتماددااشت ونه امیرعبدالرحمن خان بدوستی انگلیس ، لهـذا مبارزه سیاسی بین هردو طرف دوام داشت، مگرزمانی متوقف میگردید که خطرپیش روی روس روبجانب هند احساس وانگلیس خود ش را محتاج همراهی افغانستان میدید .

انگلیسها هنگام فراغ ازتشویش روسها برای تضعیف مردم ودولت افغانستان از استعمال هیچ وسیله ئی مضایقه نمیکردند تامقاومت دربرابر انگلیس معدوم گردد. به همین سبب بودکه دولت انگلیس ازیکطرف پشاور وکا کرستان وتیرا را آشیانه فساد برای تولیداغتشاش در افغانستان ساخته وگماشته گان اجیر خود را (سردا ر نورمحمد خان پسر سردار ولی‌محمد لاتی، سردار پیرمحمدخان برادر زاده لاتی،سردار بازمحمدخان نواسه محمدشریف خان، سردار محمدحسن خان نواسه وزیر فتح خان، سعدوی کروخیل وغیره) باپول واسلحه واشتهارات وقتا فوقتادرداخل حدودافغانستان فرستاده به‌تحریك وتولید شورشها میپرداختند تادولت مرکزی رامشغول وضعیف نگهدارند . ازدیگر طرف فیودالهای گریزنده ازمرکز را درداخل افغانستان تحر یك به‌اغتشاش مینمودند. انگلیسها بالاخره‌سردار محمدایوب‌خان رااز‌حکومت ایران‌محبوس گرفته ودر لاهور مقیم ساختند وامیر عبدالرحمن راتحت تهدید همیشه گی قرار دادند. دولت انگلیس به‌سردار محمدایوب خان وسردار محمد هاشم خان ومتعلقین‌آنها ماهانه ۳۲ هزار کلدار مصرف میپرداخت . این تنها نبود از هند انگلیسی کتب ورسا لا ت ونقشه‌های خرافاتی مثل سیل درافغانستان میریخت ونسل جوان کشور را دربین اوهام واساطیر وفالگیری وسحر وجاد وغوطه‌ور میساخت ،چنانیکه‌کالرا هشیمه از هند وارد میگردید ومردم را درو میکرد. بطور مثال در ۱۸۹۲ تنها درقندهار در داخل یك کندك ششصد نفری عساکر متعلقه سردار عبدالله خان والی قندهار، تعداد تلفات کالرا ئی «۳۲۹نفر» یعنی بیشتر از نصف کندك بود. همچنین جاسوسی انگلیس‌آتش اختـلافات ونفاق رابین مردم افغانستان دامن میزد وجنـگها ی محلـی را مشتعل میسا خت .

واما امیر عبدالرحمن خان چون نفرت شدید مردم را دربرابر آنگلیس میدید، در داخله وسرحدات آزاد افغانستان شرقی روح جهاد ودشمنی باانگلیس را میدمید وکتب ورسالاتی دراین موضوع منتشر میساخت وخودش رابحیث «سایه‌خدا وحامی شریعت مجاهد دینی» و«ضیاء الملة والدین» معرفی‌میکرد. اوعلنا در دربارهای خود ازبیوفائی‌و.. غداری دولت انگلیس ودشمنی اوبا اسلام سخن میگفت ومردم را تشجیع مینمود .امیر بسا ازمجرمین محکوم‌به‌اعدام رادرکابل به‌این‌نام میکشت که گویا او در وقت شام از سرك مقابل سفارت خانه انگلیس عبور کرده است ویااز دروازه منزل او خط انگلیسی بدست آمده‌است . همچنین امیر در معامله باانگلیس آنانرا می فهماند که ازروش دو رویه انگلیسی کاملا مسبوق است.

امیر در۱۸۸۵ دراولین صحبت‌که باویسرانمودگفت که‌دولت انگلیس دشمنان‌مرا درپشاور حمایت میکند وانها مردم رابرضد من می‌شورانند . هکـذا در ۱۸۸۷ بـه حکومت انگلیس توسط امیر احمدخان سفیر افغانستان درهند نوته دادکه شورشیان پناهنده در کاکرستان به افغانستان سپرده شوند وا لاعسکر افغانستان درماورا ی خط سرحد خود آنانرا تعقیب خواهد نمود. امیر عبدالرحمن خان برهبران‌مردم‌سرحدات آزاد افغانستان کمك پولی وبمردم کمك اسلحه مینمود تابضد حکومت انگلیس بکار

میرفت . یکی ازبزرگ ترین دشمنان انگلیس درسرحد مجاهد مشهور ملانجم الدین اخندزاده بود که از طرف امیر تقویه وکمك میشد .

ملانجم الدین معروف به «اخوند صاحب هده» یکنفر عالم باعمل ومثل مرشد خودملا عبدالغفور معروف به «اخوند صاحب سوات»مرد مجاهد وفداکار ودشمن استعمار فرنگ بود. مرشد او خانقاه ولنگری عظیم داشت که مرکز مجاهدین ملی بود و جنگهای بسیاری باحکومت انگلیس نمودتا خسته شدو ازکار افتاد. امامِلانجم الدین صاحب در داخل سرحد گرفتار رقیب سرسختی مانند «پیر مانکی» بودکه در سر روش مذهبی «اهل سبابه» ملا نجم الدین را تکفیر میکرد . امیر عبدالرحمن خان کوشید این نزاع راکه‌به اصول دین ربطی نداشت مرتفع سازد ولی موفق نشد. همچنین ازطرف امیر رسا لات تبلیغی ضد انگلیسی درکابل بقلم «ملامحمد خان افغان نویس حضور » درپشتو تحریر ودر مطبعه دولت چاپ ودرطول سرحدات آزاد منتشر می گردید .

باوجود این‌مبارزات سیاسی (بین امیر وانگلیس) ،درمناسبات رسمی، طرفین احتیاط را مراعات میکردند. انگلیسها در وقت احتیاج بمطالب امیر عبدالرحمن خان اعتنا میکردند وهنگام استغنا باسردی طفره میزدند . درسال ۱۸۸۵ که فضای سیاسی بین افغانستان ودولت روس در امور سرحدی تاریك وخطر مجادله نظا می محتمل گردید ، حکومت انگلیس از امیر عبدالرحمن خان در نهایت اشتیاق واحترام دعوت مسافرت به هند نمود. وقتیکه امیر در اخر مار چ ۱۸۸۵ وارد راولپندی‌شد، لارد دو فرین وایسرای هند از کلکته برای ملاقات اورسیده بود، دوك ودشس انگلند، سه‌نفرسپهداران‌بزرگ، شهزادگان هندواعضای شورای‌حکومت‌هندهمه‌موجود بودند. پادشاه افغانستان با (۲۱) آتش توپ استقبال گردید. مذاکره در پنج مجلس درطی ده‌روز به‌پایان رسید. درمجلس ضیافتی که‌به افتخار امیر داده شد وایسرای هند دردست راست امیرویك شهزاده انگلیسی دردست چپ اونشستند. درمجلس آخرین ۱۴۰۰ نفر راجه‌ونواب وافسران ومامورین حکومت انگلیس‌اشتراك کرده‌بودند این‌وقتی بود که‌سپاه روس درپنجده افغانستان حمله کرده وهیئت حد بخشی انگلیسی رو به‌هرات فرار کرده بودند و حکومت هند به توهم هجوم روس ازراه افغانستان به‌هندوستان ، درتشویش واضطراب افتاده وبه پادشاه افغانستان توسل میور زیدند .

وایسرا در مجلس نخستین به امیر عبدالرحمن‌خان‌گفت:اگردولت روس به حمله پردازد شما بدولت انگلیس اعتماد کنید که‌باروسیه در هرطرف جنگ آغاز خواهد شد. امیر جواب دادکه من‌اعتماد خواهم کرداما‌اعتماد مردم افغانستان بمرور زمان حاصل خواهدشد. وایسرا راجع به‌تحکیم هرات دربرابر روس امداد نظامی انگلیس رابه‌پیش کشید. امیر ردکرد وجواب دادکه بدون مشوره مردم افغانستا ن قبول کر دن سپاه انگلیس درکشور ناممکن‌است، اماکمك اسلحه ومهمات‌نظا می انگلیس‌پذیرفته میشود.وایسرا گفت‌اگر تفنگ‌رایفل‌داشته‌باشید‌حمله‌رادفع کرده‌میتوانید؟ امیر گفت‌دفع گفته‌نمیتوانم‌اماکوشش‌میکنم. وایسراپرسید اگرتوپ‌های‌بزرگ‌دوورزن‌داده شود به‌هرات رسانده میتوانید ؟ امیر جواب داد که‌ممکن‌است. وایسرا از«تل‌بنگی» سوال کردکه به‌شهر هرات حاکم است. امیر گفت تل‌بنگی دوراست و«مصلا» نزدیکتر ومن امر کرده ام که زیر آنها نقب گذاری کنند تا درصورت حمله روس منهدم گردد . وایسرا از خطر احتمالی به هیئت انگلیسی درافغانستا اظهار تشویش نمود. اما امیر اورا ازمصونیت هیئت اطمینان داد.

مناسبات با دولت انگلیس

در مجلس دوم وایسراطبق هدایت لندن به‌امیر گفت‌که روس درافغانستان حمله کرده است وشما هنوز آماده‌گی دفاعی ندارید وسپاه انگلیسی راهم قبول نمیکنید پس‌وقتیکه افغانستان ازدست رفت آنوقت استمداد از انگلیس بیسود است ب‌... چاره اینکار را ازخود شما میپرسم که‌چیست ؟ امیر جواب داد که چون چنین است من یك پارچه خاکی راکه روسیه درسران نزاع دارد بدولت روس میگذارم تاوقتیکه من درداخل کشور آماده‌گی بگیرم وشما هم ازکشمکش درمصر خلاص شوید و اینکار هشت سال وقت لازم دارد تامن آماده شوم وسرحدات رامحکم کنم و لی البته تاآنوقت مو قـع جنگ باروس ازدست خواهدرفت زیرا حالاتمام مسلما نا ن آسیای مرکزی منتظر فرمان منند تاجهاد وجنگ راعلیه روس آغاز نمایم (این‌سخن را امیر ازان جهت میگفت که درسال ۱۸۸۱ خان اورگنج نامه ونماینده‌ئی درهرا ت فرستاده از اطاعت بدولت روس بیزاری ونفرت نشان داده بدولت افغانستان‌اظهار اطاعت وطلب حمایت کرده بود وامیر بافرستادن نامه وهدایای شال‌وکمخاب و ابره، خان وبزرگان خوارزم چون عبدالرحیم خان وغیره را درحالت انتظار نگهداشته بود همچنین در ۱۸۸۲ رئیس ولایت مرو مخدوم قلی خان نامه‌ئی بکابل فرستاده مرو را جزء افغانستان خوانده وخواهش الحاق آنرا نموده بود .امیر اورا نیز منتظر فرصت مساعد درآینده ساخته وگفته بود تاآنوقت بادولت روس کجدار ومریز نمایند. حتی خدایارخان رئیس خو قند که در اورنبر گ نزد روسها بود نیز فرار کرد وخودرا در حمایت دولت افغانستان کشیده ودر هرات بمرده بود.) در حالیکه در هشت سا ل دیگر روسیه آنهارا محکوم قطعی خواهد ساخت ، ولی درعوض تا انرو زافغانستان قوی وقادر بدفاع خواهد بود. من این حمله روس رادرپنجده قبلا میدانستم لیکن انگلیس بنظرمن اعتنا نکرد وچهار سال وقت بهدررفت وهنوز هم حکومت انگلیس دشمنان مرا درپشاور حمایت میکند وانها مردم رابرضد من میشورانند لهـذاسپاه من مصروف جلوگیزی از انهاست ، نه مصروف دفاع‌از روس .وایسرا در مقابل منطق امیر عبدالرحمن خان گفت که‌بهر چه شماقرار دهید عمل‌میکنم .

درمجلس سوم امیر گفت وقتیکه افغانستا ن میخواهد اسلحه بخرد نباید انگلیس از ورود آن ممانعت نماید وهم محصلین افغانی رادررشته صنایع در لند ن بپذیرد وچندنفر متخصص معدن وانجنیر استحکام بدهد . وایسرا پذیرفت ودادن پنجهزار تفنگ بغل پر راوعده داد وطبق‌همین وعده امیر پنجاه وپنجهزار تفنگ پناه‌بر وبغل پرودهن پروده توپخانه فیلی وگاوی ومقداری زیادی جباخانه از انگلیس بقسم خریداری وهم امداد نظامی گرفت . (امیر ۲۲ فیل هم‌به قیمت هر فیل دوهـزار کلدار از هند خرید) .مجلس چهارم به‌ضیافت گـذشت ومجلس پنجم تودیعی بود که امیر عبدالرحمن خان دربرابر یکهزار وچهار صدنفر حاضرین مجلس گفـت : دولت انگلیس وعده داده است که اگردشمن خارجی در افغانستان حمله نماید به افغانستان کمك خواهد داد. من‌هم وعده میدهم که‌اگر هند انگلیسی مورد خطر واقع گردد افغانستان میتواند وقدرت دارد که‌بدولت انگلیس کمك متقابل نماید.

وقتیکه امیر عبد الرحمن خان به‌افغانستان برگشت دولت انگلیس به‌عجلـه لقب «رئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعای ستاره هند» با نامه‌ئی از ملکه ویکتوریا به‌امیر تقدیم کرد . تاآنوقت جنرال لمسدن ازترس هجوم روس مصلای قشنگ و نفیس وتاریخی هرات را منهدم ساخته بود. اما مردم هرات از این حرکت وحشیانه براشفتند و اجتماع کردند ولب به‌نفرین وتلعین ومخالفت گشودند ، تاوالی هرات ازعلمای مذهبی وروحا نیون دولت پرست هرات چون میان محمد عمر ، قاضـی شهر ، میر گازرگاه ، حاجی حوض کرباسی وغیره فتوای شرعی لزوم انهدام مصلا راگرفتند وبمردم پیش کشیده هیجان ایشان راخاموش‌کردند.

مرزا فیض محمد مورخ رسمی دولت درجلد سو م سراج التواریخ درصفحه ٤٦٨ شرح اهدای لقب سابق الـذکر را ازطرف ملکه ویکتوریا به امیرعبدالرحمن خان چنین نوشت :

«...در روز ۲۲ رمضان ازجانب مواحدت جوانب ملکه معظمه علیاحضر ت ویکتوریا قیصره سواد اعظم‌هند ، خطاب رفعت انتساب رئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعلای ستاره هند بانامه یی که‌بدستخط علیاحضرت معظمه واین خطاب دران مندرج بود با صندوقچه ملفوف به‌مخمل ابریشمین بنفش ازراه دوستی دولتیـن واتحاد جانبین بمطالعه ساطعه اعلیحضرت والاپیوست که‌ترجمهٔ نامه انگلیسی او بفارسی اینست : علیا حضرت معظمه قیصرهٔ هند ویکتوریا بفضل الهی ملکه ممالك متحده برطن کلان وایرلند حامی دین وقیصره هند وشاهنشاه طبقه اعلای ستاره هند به‌عالی جناب عبدالرحمن خان امیر افغانستان وحدود متعلقه آن سلام میرساند که چون مابدولت مناسب دانستیم که‌شمارارئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعلا ی ستاره هند نامزد ومقرر سازیم لهذا بذریعهٔ خط هذا شما را خطاب رئیس دلاوراعظم احترامی طبقهٔ اعلای ستاره هند میدهیم وشمارا ماذون و مجاز میکنیم که شما رتبه مـذکور را نگهدارید وبه حقوق کلی وجز ئی که‌لازم وملزوم رتبه مـذکور میباشد مستفید ومتمتع شوید". بدست خط مابدولت ومهر طبقه مذکور ه امروز ۱۱–اپریل ۱۸۸۵ عیسوی وسال ٤٨ جلوس میمنت‌مانوس فرمان هذ ابصدور پیوست ».

تقریبا چهل سال بعدنواسه امیر عبدالرحمن خان (شاه‌امان الله‌خان) این سطوررا در جلد سوم سراج التواریخ‌مطالعه نمود وچنان ازروش انگلیس وتحمل جدخود بـر افروخت که امر کرد تمام مجلدات این جلد ناتمام احراق ودر عوض آن تاریخ واقعی افغانستان نوشته شود. درحالیکه مندرجات این کتاب‌خود جزئی‌ازواقعیات تاریخ دولت افغانستان بودودرعین حال ذخیره وقوریه یك قسمت مهم تـاریخ‌قـرن ۱۹ افغانستان بشمار میرفت .امااین کتاب ناتمام (که‌حاوی وقایع ١٤ ساله سلطنت‌امیر عبدالرحمن خان بودودر۱۳۳۳هجری مساوی ۱۹۱٤ عیسوی در مطبعه ماشین خا نه کابل طبع شده بود)بکلی ازبین نرفـت‌ونسخه‌هـای مطبوعه آن بدست اشخاصی رسید.

بعداز حادثه پنجده وعودت امیر عبدالرحمن خان از هند بکابل ، دولت روس ازپنجده پیشتر نیامد . امیر کلنل ستورات ویکنفر مهندس انگلیسی را اجازه دادکه شهـر هـرات را از نظـر نظـامی معـاینه نمـایند . انگلیسهـا برای تـرمیم و استحـکام شهر «چهـار صد هـزار روپیه » دادنـد و خواهش کردند که‌چند نفر افسر توپچی انگلیس نیز شهر هرات را معاینه‌نمایند وهم یك مهندس‌و يك طبیب انگلیسی – بعد ازعودت هیئت انگلیس– درسرحد متوقف بمانند .امیر عبدالرحمن خان این درخواست آخری را موقتا پذیرفت و حفاظت آنانرا وعده داد، زیرا امیر نمیتوانست اقامت دایمی‌نژاد انگلیس رادر افغانستان علی ا لر غم‌نظرمردم کشور بپذیرد .به‌همین سبب بودکه که‌تاجنگ سوم‌افغا نوانگلیس (۱۹۱۹)سفرای انگلیس درکابل ونمایندگان اودرقندهار وهرات (بنام واقعه نگار) همه مسلمان بودند ولی فساد ومضرت مخفی ایشان بیشتر از انگلیس خـالص بود .درهـرات نخستین واقعه نگار حکومت انگلیس مرزا محمد تقی نام بودکه اختلافات مـذهبی سنی وشیعه رادامن میزد .بعداز اوقاضی محمداسلم، محمد حسن افشار،محمدابراهیم رسالـه دار (هندی)، بهاوالدین ، مرزا یعقوب علی وغیره یکی درجای دیگری می‌آمدند. درقندهار نیز چنین بود وواقعه نگاران انگلیسی فتنه انگیز ی میکردند . چنانیکه در ۱۸۹۱ باز مرزا تقی‌واقعهٔ نگار انگلیس اختلافات مذهبی سنی وشیعه را بمیان کشید ودر تشکیل مصنوعی «اقلیت » کوشید ولی دولت اسنادی بدست آورد وعمال دسیسه

ساز راگرفتار کرد. همچنین امیر عبدالرحمن خان عبوز یکنفر نماینده انگلیس را از راه بدخشان بکشور چین اجازه داد و «الایس» عبور کرد .

در ۱۸۸۶ هیئت های انگلیسی وروس از ذوالفقار به‌تعین نقاط فاصله حدود افغانستان وروس آغاز کردند. همچنین درپشاور اداره پوسته خانه افغانی بازگردیده وولی محمدلاتی ازپشاور به هری پور رانده شد. فابریکه حربی که‌از اروپا خریداری شده بود توسط مستخدم دولت بنام مسیو شورن کریشگو فرانسوی در کابل وارد و تاسیس گردید. آنوقت افغانستان مستخدمین خارجی داشت که درشقو ق‌تخصصی خود کار میکردند ، مثلا پاپن انگلیسی، دونفر معدن شناس چینی وچند نفر هند ی وغیره . غالب مستخدمین مـذکور ماهانه ۴۴۰ روپیه کلدار هندی معاش میگرفتند حکومت افغانستان در ۱۸۸۸ صدور حیوانات رابروسیه ممنو ع قرار داد . درهمین وقت بودکه امیر عبدالرحمن خان راجع به‌تاسیس استیشن ر یـل انگلیس در «چمن» مخالفت کرد.

درهرحال چون قضیه حدود افغانستان وروسیه از ۱۸۸۵تا ۱۸۸۷ حل شد ودولت روس در داخل سرحدات جدید خود متوقف گردید، دولت انگلیس نسبتامطمئن وشدت احتیاج اوبه همراهی دوستانه افغانستان کاسته شد، لهـذا بـاز بـوسر سیاست پیشروی در افغانستان آمد ودر عوض نرمش گـذشته خشونت ماضیه‌خود راتجدید کرد. خصو صا که راه آهن‌ا واز کویته وپشین به‌کوتل خواجه عمرا ن پیوسته ومستقیما قندهار را زیر تهدید قرار داده بود. انگلیس همیشه میخواست به سرحدات شمال مغربی هند موقع نظامی خودرا مستحکم سازد زیرا میدانست که در یك جنگ دیگر باافغانستان بایستی نصف قوای محارب انگلیس سرحدات آز اد افغانی رامشغول نگهدارد تاخطوط مواصله ومخابره انگلیس در عقب جبهه منقطع نگردد. پس انگلیسها خودرا ناگزیر میدیدند که در سلسله جبال سلیمان بسلسله خط سرحد هندوستان استحکاما تی تاسیس نمایند واین خود ایشانرا در این منطقه بامردم افغان مواجه میساخت ، آن افغانانی که درطول سالها موجب تلفات سنگینی برای انگلیسها گردیده بودند .

یکسال بعداز فیصله خطو ط سرحدی افغان وروس جنرال رابرتس در ۱۸۸۸ مشغول سر کوبی شدید مردم سرحدات آزاد گردید وتشکیلات نظامی انگلیس درهند تجدید نظر شد . سی هزار سپاهی در تعداد اردو افزود وکویته‌واتك وراولپندی‌بشکل استحکامات دفاعی در آورده شد. آنگاه سوقیات انگلیس علیه یوسف زائی ها ، اورکزائی وغیره مردم سرحد رسما وبه‌شدت آغاز نمود وتا ۱۸۹۴ دوام کرد ودر انتهای سرحد شمالی علاقه های دیر ،چترال گلگت مسخر گردید .مامورین دو لـت افغانستان در موقـع بلند خیل ووانا تحت حملات قشون انگلیس قرار گرفت . سردار گل‌محمدخان که دروانا مقیم بود به‌امر امیر از آنجا به فرمل وباز کتواز عقب کشیده و منتشر تصفیه امور سرحدی باانگلیسها ماند .

درحالیکه مردم کرم در ۱۸۸۸توسط سردار شریندل خان والی پکتیا به امیر عبدالرحمن خان پیشنهاد کرده بودند که‌ماتباع افغانستان بودیم وهستیم ، پس‌شما مارا ازقلمرو انگلیس جدا وبه‌افغانستان منضم نمائید . اما امیر جواب داده بود که‌امیر محمد یعقوب خان علاقه کرم را بدولت انگلیس گذاشته است ومن درین مورد نمیتوانم باانگلیس طرف شوم، شما خود جدائی خودرا از انگلیس بدست آورید . همچنین در

۱۸۹۰ نمایندگان افریدی ها (۱٤٦نفر) بنزد امیرآمده وبغرض حمله درقشله ها ی سرحدی انگلیس رهنمونی خواستند ولی امیر امتناع ورزید . مردم بلو چ تااوا خر ارتباط خود رابا افغانستان نگهداشتند وحتی نوروز خان رئیس بلو چ های خاران تا ۱۸۹۳ همه‌ساله اشتران مهاری ودوشاب‌وخرما به‌علامت وابستگی به‌افغانستان در دربار کابل میفرستاد .اماامیر هنوز رسماً ازهمراهی باتقاضا ها ی‌این‌مردم‌خود داری میکرد. امیر این‌روش رادرمورد استدعای‌تمام مردم باجور، تیرا، وزیری ، مسعو د وغیره معمول داشته بود. تمام این‌حرکات طوری فراهم میشدکه بایستی مردما ن سرحدات آزاد ازامیر عبدالرحمن خان توسط خود اومایوس گردند وبالاخر ه تن به اطاعت دولت انگلیس دهند. درحالیکه خودانگلیس درنقاط عمده سرحد مثلا «تروه» (دره‌ئی که درچندالی اینطرف گومل‌واقع است)چهار غند عسکر سواره وپیاده، یك کندك عسکر ملیشیا وشش ارابه توپ تمرکز داده‌بودند ودر باجور وچترال آتش نفاق‌و خانه‌جنگی هارا افروخته داشتند.

گرچه امیر عبدالرحمن خان‌اینك یك‌باردیگر به‌عمق‌سیاست غدارانه دولت‌انگلیس آشنا شدولی سودی‌نکرد زیرا اودرسال ۱۸۸۰ برای استحصال تاج‌وتخت افغانستان برای خود دربرابر سیاست مزورانهٔ انگلیس لغزیده وتسلیم شده ودشمن رااز‌چنگال مردم افغانستان نجات بخشیده بود. همچنین امیرعجولانه شرایط تباه کننده گندمك رابنوعی دیگر پذیرفته واستقلال سیاست خارجی کشور را در میدان پلتیك نه در میدان جنگ باخته‌بود .پس لغزش‌نخستین لغزشهای دیگری درعقب خود داشت‌معهذا امیر عبدالرحمن خان خاموش نماند ودربرابر پیشروی دشمن درسرحدات آزاد کشور فعالیت ها ی‌سیاسی وتبلیغی وکمکهای مادی خودش‌را تزئید کرد. دولت انگلیس بغرض تخو یف وتهدید افغانستان اسلحه خریدهٔ شده اورا (ازاروپا) درهندوستان متوقف وحق ترانزیتی کشور را سلب کرد . لهذادرسال ۱۸۹۲ روابط افغانستان و انگلیس منقطع گردید .

دولت‌انگلیس در ۱۸۹۳ سپاه بزرگی به استقامت سرحد افغانستان سو ق‌نمود وبه امیر عبدالرحمن خان یادداشتی فرستاد که باید هیئت سیاسی جنرال رابرتس رابایك فرقه قشون معیتی اودرجلال آباد بپذیرد. امیر عبدالرحمن خان‌که چنین دید به اردوی افغانستان امر «تیارسی »صادر کردوصدهزار عسکر درداخل قشله‌ها به‌شوق جهاد بادشمن به‌جنبش افتاد. کمندهای اسپان سواری وباربر درتعداد هزارها حیوان برون شهر کابل در چمن مرنجان ومیدان های‌سیاه سنگ اخوربست ومنتظر امرحرکت ماند. حکومت انگلیس که‌مقاومت افغانها راجدی دید وجرئت سوقیات در دا خل افغانستان نداشت فقط به‌فرستادن هیئت سیاسی مارتیمر دیورند که‌بیشتر ازپانزده نفر نبودندکفایت کرد ودرعوض سرنیزه مبارزه سیاسی راپیش کشید .این‌هما ن طرز مبارزه مجربی بودکه همیشه دولت انگلیس رادربرابر زمامداران افغانستان‌مظفر ساخته بود.

معاهده دیورند (۱۸۹۳) :

انگلیسها قبل ازآنکه معاهده دیورند راپیش کشد، اوضاع‌رابنفع خود درطو ل سرحدات افغانستان مغشوش ساخته وباعث‌خون ریزی‌های بسیاری بین‌اهالی‌گردیده بودند، وسعی میکردند که‌در اصلاح این فتنه هابیشتر خودشانرا مرجع مصلح وخیر خواه مردم نشان دهند، چنانیکه قسمتی ازمردم توری راواداشتند تاجوی جدیدی در زمین دیگران (زمین پتالا) حفرکردند ومردم بدفاع‌برخاستند وزدوخورد های بسیاری واقع‌شد. در جبهه شرق نیز انگلیسها اعلاناتی منتشر ساختند که‌به معاش خواران سرحدی افغانستان ، دولت انگلیس دو چندمعاش میپردازد بشر طیکه اطاعت‌نامه‌ئی

بنام دولت انگلیس بنویسند . وقتیکه امیر عبدالرحمن خان این اعلانات رابخواند فقط به‌سپهسالار خوددر ننگرهار نوشت که‌اگر انگلیس به‌فسانه‌وفسون‌وزر پاشی‌در بین‌ملت‌اسلام نفاق نمی انداخت چگونه میتوانست ممالك اسلامی کشور هند را گرفته ، ازنهرسند که‌سرحد ذاتی افغانستان است پیش آمده پشاور ودیره جات وسند رابگیرد واراضی افغانستان رابادولت افغانستان تقسیم نماید .

همچنین انگلیسها درسرحد ننگرهار نیزمردم‌راتحریك به‌حفر جوی جدیدی در موضع مچنی نموده و«گل رابه آب‌دادند »وآتش عدوان رابین مردم برافروختند .این فتنه انگیزی نیز دوام داربود وسعی میکرد بین افغانهای دوطرف حدود تو سط خائنین‌اجیر خود زدوخورد تولیدوامیر عبدالرحمن خان‌رابدفاع ازافغانان‌علاقه‌خودمجبور سازد ، تابه تدریج نفوذ اودرماورا ی سرحد کاسته گردد. چنانیکه دربین مردم شنوار واتملن زائی دوطرفه حدود ، جنگی مشتعل ساخته شد وامیر بناچار امرهجوم به متجاوزین آنطرف حدود صا در کرد. انگلیسها داره هائی بواسطه دادن پول‌وتفنگ وجباخانه درآنطرف سرحد تشکیل وبه‌حمله در اینطرف خط اتصالا پرداخته‌میرفتند ودرنتیجه کشت وخون واستخوان شکنی بین‌برادران هموطن ایجاد میکردند ، وانگاه فهرست هائی ازاموال تلف شدهٔ مردم آنطرف حدود ترتیب کرده بحیث « وکیل خیرخواه مردم » از حکومت افغانستان طالب غرامات میشدند . انگلیسها بعد از تحمیل خط دیورند هم عامدا به‌حفظ خط سرحد اعتنا نکرده راه هارا باز میگذاشتند تابسهولت بتوانند به‌تولید زدوخورد های‌برادران افغانی موفق شوند و وقایع ناگوار مجددا تکرار گردد.

انگلیسها باچنین دسایسی چندخطی از چندنفر بیوطن اجیر حاصل کرده وبطو ر سند وقباله به دیورند دادند که‌آنرا درکابل بنام سنداطاعت خانهای مردم بونیر و سوات وباجور ووزیری وغیره گفته به‌امیر عبدالرحمن خان‌پیش‌کند. عین این دسایس واعلانات ورشوه دهی وجعل اسناد راحکومت انگلیس درطول سرحدات شرقی و جنوبی کشور عملی کرد. ولی‌توده های مردم در هرجاوعده های انگلیس رارد کردند وبعداز معاهده دیورند هم عملا نشان دادند که‌ایشان حب وطن وآزادی رابر جان‌ومال خود ترجیح میدهند .

دیورند با شش نفر افسر (کلنل الیس، دکترفن، لفتننت سمت، لفتننت‌مکمهان مستر دانلد ومستر کـلارك) و۴۶۳ حیوان باربر و۳۲۴ نفر عمله براه خیبر دا خل افغانستان شده ومتعاقبا درکابل رسید. او دربگرامی از طرف یك کرنیل و یك تولی سواره وپنج کالسکه استقبال ودر قصر چهلستون جاداده شد. شب‌ازطرف‌شهزاده حبیب اللهخان در مهمانی مدعو گردید ویکروز بعد درباغ حشمت خان منزل ییلاقی امیر عبدالرحمن خان به‌نزد امیر پیش‌شد . مقرر شده‌بود که دیورند باشش نـفر اعضای هیئت دردربار امیر روی کرسی نشینند وسایر اعضا ومترجمین هندی بپای ایستاده مانند . هیئت انگلیسی بعداز مختصر معرفی مرخص شدند ودرروز ها ی آینده مذاکرات شرو ع‌گردید.

مدت اقامت این هیئت درکابل متجاوز از ۴۰روزطول کشید ومذاکرات غیـر دوستانه به‌سردی وکندی پیش رفت درحالیکه سپاه انگلیسی مقابل سر حـد افغانستان درحالت تیارسی بود. پیشنهاد انگلیس اینطور خـلاصه میشد : یابرعهد نامه مرتبه انگلیسی ونقشه مدونه انگلیس امضا گذاشته شود، ویا مناسبات دولتین منقطع وبه عبارت اصلی جنگ طرفین مشتعل خواهدشد ، شق سوم وجود نداشت، اینجا بودکه امیر عبدالرحمن خان درمعرض امتحان سختی واقع گردید ودر نتیجه نشان داد که اوطوریکه مردم افغانستان انتظار داشتند شخصیت آهنین واز خود گـذری نیست .امیر عبدالرحمن درطی مـذاکراتی که بادیور ند نمود ودر افغانستان منتشر نگردید ، بلغزید ویکبار دیگر درتاریخ مسئولیت بزرگی بردوش گرفت .

او طبق معمول بدون رای گیری از مردم افغانستان ویا نمایندگان آنها وحتی بدون مشوره باماموزین ودر بار خود براین معاهده امضاء گذاشت . اوچون مجلس مشوره خصوصی ویاجرگه عمومی تشکیل نکرده بودکه نمایندگی از ارای مردم کند، لهذا بعداز امضا ء معاهده دربار بزرگی تشکیل نمود وحضار رادر برابر یك امر واقع شده قرار داد. دیورند بسیار تر به‌تشکیل چنین یك دربار بزرگ وهم‌طبع‌ونشر فیصله نهائی مجلس مذاکرات خود در افغانستان اصرار داشت تابر تصدیق این معاهده زهر دار وشوم صبغه قانونی دهد .

امیر عبدالرحمن خان دراین دربار که‌هیئت انگلیس نیز حاضر بود نطق مفصلی ایراد کرد ودر ضمن گفت : —

«سایر ملل امور خود رامنظم کردند الا افغانستان ،چهارده سال است که من مصروف اصلاحاتم، هرملتی درمقابل دشمنان خود دوستانی دارد مگر افغانستان . امروز مانیز دوست لایق وشریك درسود وزیان خود یافتیم (!) ولازم دیدم که حدود بین طرفین معین واختلافات جزئی رفع گردد، من بادولت انگلیس سخن گفتم وحدود شمالی مملکت شمارا بواسطه اوبادولت روس تعیین‌نمودم ، همچنین حد بندی مغرب مملکت شمارا بادولت ایران نمودم واندك اشتراك سرحدی که با دولت ختای (چین) داشتیم بنامه وپیام معین گردید . درعهد سلطنت پادشاهان سابق خواه ازعدم قابلیت سر کرده‌گان افغانستان وخواه بواسطه خبط وخطای انگلیسها ، جنگهائی واقع شد . ولی بعداز این ترك کینه دیرینه کرده باهم دوست شدیم ،برای مبدل نشدن این دوستی بدشمنی لازم بودکه حدود دولتین معیین گردد، پس بدون واسطه غیر درخانه خود دوستانه حدود خودرا معین نمودیم. دیورند وعده داده که درشمال کشور متصرفات ما در انروی جیحون ومتصرفات روسیه دراین روی جیحون بهم معاوضه شده حق به حقدار برسد ، همچنین از موضع جنگ به این سوی را که کافرستا ن نیز داخل آنست تاحد اسمار وحدیکه آب کنر ازانجا برمیخیزد تاکوهیکه سلسله آن جانب شر تن ومردم مهمند ممتد است وهکذا تاحد سیستان مو سو م به‌کوه ملك سیاه ـهمه راروی نقشه معین‌نموده ـبمن سپردند (!) ومن ازقوم وزیری که‌سخن شنو نبودند دست‌برداشتم (!؟) ومردم فرمل راکه باجداران پشت در پشت هم سکنا دارند به افغانستان گذاشتند و به این صورت تا سیستان تقسیم و تعین حدود امضا ء یافته وبعداز این کمیشن های طرفین مامور خواهند شد که قطعات زمین مشترك رعایای طرفین راازهم جداکرده برنقاط فاصل مناره هاخواهند افراشت، دیورند دراین مورد عهد نامه‌ئی به خط خود امضاء کرده وبمن داده است که دولت انگلیس هیچگاه ازخط فاصل سرحد به این سو تخطی نخواهد کرد، منهم وثیقه‌ئی به‌او دادم که ازجانب دولت علیه مستقله افغانستان تجاوز متصرفانه بعمل نخو ا هد آمد ... »

درپایان نطق امیر یك‌جوابیه فرمایشی که‌قبلا تهیه شده‌بود بنام شاملین دربار بدست امیر داده‌شدکه شخصا قرائت کرد. دراین جوابیه نخست یك مقدمه مذهبی مبنی بروجوب اطاعت امر امیر نوشته شده و در فقره چهارم آن چنین گفته شده‌بود :

«اعلیحضرت دوستی را بملاحظه خیر ما ملت با دو دولت بزرگ بیگانه از کیش وآئین که دریسار ویمین مملکت ماجدید جاگزیده اند، اختیار نموده ، فراخور حال باهریکی ازهردو رشته وداد واتحاد راچنان منعقد فرمود که درهیچ آن وزمان ازجانب ایشان تکلیف ملکی وملتی برمانباشد وعلاوه بر همه این تقسیم وتعیین حدود را که رواج عالم است ومجمل ومهمل گذاشتن ان باعث نزاع ولجاج امم، بواسطه شایسته

بنیاد نهاده درعهدنامه هانگار داد که درهیچوقت غم شریکی مامردم ودولت انگلیس منجر به‌نزاع نخواهد گشت ...» در خاتمه این نوشته بنام‌مردم افغانستان‌سخن‌پردازی شده بودکه :

«مردم علی الدوام مطیع امر ونهی پادشاه خود امیر عبدالرحمن خان بوده وهربند وبست وپیوند وشکستی که‌بادول خارجه جهت اصلاح کار فرموده باشد سمعآوطاعتا وطوعا لاکرها پذیر استند ...»

دیورند نیز بایستاد وچنین گفت: -امیرصاحب فرمودند که درنفع وضرر ماو شما شریکیم . این سخن سراپا حقیقت است که در سود وزیان باهم شریکیم. اکنون که امرسرحد فصل شدامیدوارم که روزبروز دوستی ودلگرمی زیاد خواهدشد ، ویسرا طبق خبر تلگرافی‌ازاین‌فیصله اظهار خوشنودی نموده و گفته است‌که امرو ز دوستی افغان وانگلیس پخته ومشید گردیده واینده پخته تر خواهدشد ، همچنین پارلمنت انگلیس از تحکیم این دوستی افغان وانگلیس اظهار بشاشت کـر د ه است . (۱)

دیورند دران واحـد دو عهد نامه با امیر عبدالرحمـن خـان بقـرار ذیـل امضا ء کرد :

(معاهده اول):

«معاهده مابین جناب امیر عبدالرحمن خان جی،سی،اس ،ائی-امیرافغانستا ن و حدود متعلقه آن دریکطرف وسرهنری مارتیمر دیورند کی،سی،ائی،ای،سی، ای- فارن سکرتری دولت عالیه هند ونایب ووکیل ازجانب دولت‌عالیه‌طرف‌دیگر .

«ازانجا که بعض مسئله هابه نسبت سرحد افغانستان بطرف هندوستان بر پا شده اند وچنانکه هم جناب امیر صاحب وهم دولت عالیه هند خواهش انفصال این مسئله بطریق اتفاق دوستانه دارند وخواهش تقرر وتعیین حدود دایره تسلط و اقتدار خودشان دارند تاکه درآینده هیچ اختلاف رای وخیال در امر مزبور بین ایـن دودولت هم عهد وهم‌پیمان وقوع نیابد ، پس بوسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده شد .

«۱- حدشرقی وجنوبی مملکت جناب امیرصاحب از واخان تاسرحد ایرانی به درازی خط که درنقشه کشید ه شده وآن نقشه‌همراه عهـدنامـه ملحـق است ، خواهد رفت .

۲-دولت‌عالیه هند درملک های که‌آنطرف این خط به‌جانب افغانستان وا قع میباشند هیچوقت مداخله ودست اندازی نخواهند کردوجناب امیر صاحب نیز درملک های که‌بیرون این خط بطرف هندوستان واقع میباشند، هیچوقت مداخله ودست اندازی نخواهند نمود .

۳- پس دولت بهیه برتانیه متعهد میشوند که جناب امیرصاحب اسمار و وادی بالای آنرا تاچنگک درقبضه خود بدارند وطرف دیگر جناب امیر صـاحب متعهـد میشوند که هیچوقت درسوات‌وباجور وچترال معه وادی ارنوی یابا شکل مدا خلت ودست اندازی نخواهند کرد دولت بهیه برتانیه نیز متعهد میشوند که‌ملك برمل را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد ، بجناب امیر صاحـب واگـذار نموده شود و جناب امیر صاحب دستبردار از ادعای خود به باقی ملت وزیری و داور میباشند ونیز دستبردار از ادعای خود به چاگی میباشند .

(۱) سراج جلد ۳- ازصفحه ۹۴۶تا۹۵۰

٤-این خط سرحد بندی بعداز این به‌تفصیل نهاده ونشان کاری آن هرجاکه ممکن ومطلوب باشد بتوسط برتشی وافغانی کمشنران کرده خواهد شد ومراد ومقصد کمشنران مذکور این خواهد بودکه به‌اتفاق یکدیگر بیك سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی‌الا مکان بعینه مطابق حدبندی که درنقشه که‌همراه این معاهده ملحق است باید بشود. لیکن محلیه حقوق موجوده دهات که بقرب سرحدی میباشند درمد نظر داشته شود.

٥- به‌نسبت مسئله چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود برچهاونی جدید انگریزی دستبردار میباشند وحقوق خودرا که دراب سرکی تلری بذریعه خرید حاصل نموده اند بدولت برتانیه تسلیم مینمایند. برین‌حصه سرحد خط حدبندی بحسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندی ازسرکوه سلسله خواجه عمران نزدیك پشاکوتل که درحد ملك انگریزی میباشد این طور میرود که مرغه چمن وچشمه شیر اوبه را افغانستان میگذارد. چشمه شیر اوبه عدل مابین قلعه چمن نو وتهانه افغانی مشهور درانجا بنام لشکر دند میگذرد. بعداز این این خط حد عدل مابین ریلو ی ستیشن وکوهچه بمیان بلاك میرود وبطرف جنوب گشته شامل سلسله‌کو هخوا جه عمران میشود وتهانه گواشه رادر ملك انگریزی میگذارد وراه راکه بطرف شوراوك ازجانب مغرب‌و جنوب‌گواشه میرود بتعلق افغانستان میگذارد، دولت بهیه برطا نیه هیچ مداخلت تا به‌فاصله نصف ازراه مزبور نخواهند نمود .

٦ - شرائط مزبور ۀ این‌عهدنامه رادولت عالیه هند وجناب امیرصا حب افغانستان اینطور تصور میکنند که‌این یك کامل وخاطر خواه فیصله جمیع اصل اختلاف رای وخیال که‌دربین ایشان به‌نسبت سرحد مذکور بوده‌اند ، میباشد . وهم دولت عالیه هندو هم جناب امیر صاحب برذمه خود میگیرند که انفصال هر اختلافات فقرات جزئی به‌مثال آن نوع اختلافات که‌بران درآینده افسرهای مقر ر ه جهت علامت نهی خط حدبندی غور وفکر خواهند نمود، بطریق دوستانه نموده خواهد شد تاکه برای آینده حتی‌الامکان جمیع اسباب شك وشبهه وغلط فهمی مابین دودولت برداشته ودور کرده شود .

٧-چونکه دولت عالیه هند ازنیك نیتی جناب امیر صاحب به‌نسبت دولت‌بهیه برطانیه تشفی واطمینان خاطر بطور کمال دارند وخواهش دارند که افغانستان رادر حالت خود مختاری واستقلال وقوت ببینند لهذادولت مومی الیه هیچ ایراد واعتراض برامیر صاحب درباب خریدن واوردن اسباب جنگ درملك خود نخواهند کرد وخود دولت موصوف چیزی معاونت وامداد بعطیۀ اسباب جنگ خواهند نمود .علا و ه‌بر این جهت اظهار اعتراف خودشان نسبت به‌طریقه دوستانه که جناب امیر صا حب دراین گفتگو ومعامله ظاهر ساخته اند ،دولت عالیه هند قرار میدهند که‌بران و جه عطیۀ سالانه دوازده لك روپیه که الان بجناب ممدو ح داده میشود ، ششی لك‌روپیه سالانه مزید نموده شود . المر قوم ١٢ماه نوامبر ١٨٩٣ مطابق ٢جمادی الاول ١٣١١ هجری . »

(معاهد ه دو م):

«مابین جناب امیرعبدالرحمن خان جی،سی، اس ، ای امیرافغانستان وحدود متعلقه آن دریکطرف ، سرهنری مارتیمر دیورندکی، سی، آی،ای، سی، اس،ای فارن سکرتری دولت‌عالیه‌هند ونایب ووکیل ازجانب دولت‌عالیه طرف دیگر. ازانجا که‌دولت بهیه برطانیه به‌جناب امیر صاحب اظهارداشته‌اند که‌دولت روس اصرار میکنند ازبرای ایفای کامل عهدنامه ١٨٧٣ مابین روس وانگلند‌که بواسطه آن قرارداد انفصال یافته بود که رود اکسس یعنی دریای امواز لیك ویکتوریه (مشهور به سرکول)طرف مشرق تاملحق گاه رود کوکچه بارود اکسس باید سرحدشمالی

مناسبات با دولت انگلیس

افغانستان باشد وچنانکه دولت بهیه برطانیه تصور مینمایند که‌برخود شان وا جب است که‌عمل موافق شرایط این عهدنامه نمایند، هرگاه دولت روس نیز بقرار شرایط مذکور عمل کنند ،لهذا جناب امیر عبدالرحمن خان جی،سی، اس، ای امیرافغانستان وحدود متعلقه آن ازبرای اظهار دوستی خود بادولت بهیه برطانیه ونیز جهت ظاهر ساختن آماده گی خود برای قبول کردن صـلاح ومصلحت دولت بهیه در امورا تیکه داخل تعلقات خود بادولت های خارجه دارند ، بوسیله این نوشته قبول مینما یند وراضی میباشند که ممدوح تمام عـلاقه جاتیکه طرف شمالی این حصه روداکسس که درقبضه خود دارند، تخلیه نمایند، براین‌فهمیده‌گی‌ودانستگی‌صریح که‌تمام‌علاقه‌جات طرف جنوب این حصه رود اکسس میباشند والان در قبضه وتصر ف جناب ممدو ح نیستند ، جناب محتشم الیه را درعوض داده وتسلیم نموده شوند .

«وسر هنری‌مارتیمردیورندکی، سی،ایی،ای،سی،اس،ای فارن‌سکرتزی‌دولت‌عالیه هند بواسطه این نوشته ازجانب دولت بهیه برطانیه اقرار واعتراف مینمایند کـه تحویل وتسلیم نمودن عـلاقه جات مزبوره واقع طرف جنوب رود اکسس بجناب‌امیر صاحب یك شرط واجب واصلی این تدبیر ومعامله میباشد ومتعهد میشوند که بنـدو بست‌ها همراه دولت روس جهت تحویل وتسلیم نمودن علاقه جات مذکور شمالی و جنوبی دریای امویه (یعنی اکسس) کرده خواهند شد فقط المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ عیسوی مطابق ۲ ماه جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری .»

به این ترتیب امیر عبدالرحمن خان باآنهمه هوش وقوتیکه داشت، معاهده دیورندرا امضا نمود، معاهده‌ئی که‌میتوان آنرا دربین معاهدات دول «معاهده ملا نصر الدین» نام نهاد زیرادولت انگلیس عـلاقه های مسلم وعملا داخل افغانستان ر املکیت افغانستا ن شناخته بود، درحالیکه امیران خاکهای افغانستان راکه درز یر تسلط انگلیس نرفته بودند با تقریبا سه‌ملیون نفوس آن‌مال وملك دشمن شناخت . امیر عبدالرحمن درسال (۱۸۸۰) فقط بغرض استقرار تاج وتخت شخصی خود از استقلال وخاکهای افغانستان در برابر انگلیس گذشت ودر ۱۸۹۳ بازبرای حفظ تاج و تخت خودعمل سابق راتکرار کرد. زیرا امیر احساس میکرد که اگر به‌پیشنهاد دیورند تن ندهد وجنگ سوم بین افغانستان وانگلیس مشتعل گردد، مردمیکه از مظالم چهارده ساله اومتنجر گردیده درداخل کشور برضد اوقیام خواهند کرد واین بضرر شخصی اوخواهد بود. درحالیکه دولت انگلیس حاضر نبود یکبار دیگر باهجو م درافغانستان باشرف وحیائیت امپراتوری قما رزند. اومیدا نست که‌تمام ملت بدفاع ازدشمن دیرینه برخواهند خاست و۳ ملیون مردم سرحدی «۲۵۰هزار مرد مسلح»بمقابل انگلیس حاضر میدان خواهند کرد، اردوی افغانستان نیز بادوبرابر تعداد خـود خواهند جنگید .اما انگلیس میدانست که امیر ازمردم خود میترسد ودل به‌جنگ دشمن نمی نهد ،پس سیاست تهدید وتخویف رابمقابل اوپیش گرفت ومظفرشد و معاهده یی رابالای اوامضا کردکه قبلا خودش درانگلیسی نوشته ومستخـدمین هندوستانی او درفارسی مخصوصی تحت اللفظ ترجمه کرده بودند، همچنان نقشه‌را که ارکان حرب انگلیس دراطاق خودتهیه نموده بود. امیر بدون آنکه یك کلمه در صورت معاهده افزوده باشد ویا نقشه وخط سرحدی تعین کرده انگلیس راتد قیق نموده باشد ، فقط درسایه تهدید وتلبیس انگلیس چشم پت‌امضا نمود ومسئو لیت عظیم تاریخی رابرای همیشه درگردن خودگرفت .

واما مردم افغانستان ازعقد چنین قرار دادی متنفر شدند ، سرحدات آزادتـا خروج انگلیس ازهندوستان به مبارزات خود دوام‌داده وتسلیم قطعی نشدند .مردم وزیرستان یعنی آنهائیکه درجنگ سوم افغان وانگلیس کمر دشمن راشکستند ، همینکه ازعقد قرارداد دیورند آگاه شدند، نامه بی‌بوالی امیر به‌پاکتیا نوشتند و توسط

نماینده خود کشتور ی خان در «وازه خواه »فرستادند . دراین نامه چنین نوشته‌شده بود: «بعضی ازهوا ءخواهان دولت انگلیس گویند حضرت والا (امیر) باستدعای دیورند که درکابل رفته‌بود، سرزمین وانا رابدولت انگلیس اعطا کرده‌است . اگر راست باشد مردم وزیری ازاطاعت پـذیری دولت مذکور ابادارند واز سردار امید وارندکه ازصدق وکذب‌این امرایشان‌راآگاه‌کند تافکری بکارخویش کرده‌وراهیکه‌صواب باشد درپیش گیرند . »

سردار در جواب شان نوشت که: «تاا‌کنون حضرت والایش از تقسیم وتعین حدود وخط نقاط فاصله، آگاه نفرموده‌اند وگر تصفیه حدود دربین دولتین بـوقـوع پیوسته انجام یافته باشد ، هر آئینه کار گـذاران دولت انگلیس سند فیصله رابه خط خاص ومهر شرافت اختصاص حضرت والا حاصل کرده بدست خواهند داشت والا گفتار ایشان را بخاطر جا نداده وراست نباید پنداشت .»

وقتیکه امیر ازاین مکاتبات آگاه شد به‌سردار گل محمد خان وخلیفه نورمحمد واقعه نگار چنین نوشت : «به‌مردم وزیری بگوئید که غیراز دو موضو ع مرغه وبرمل دیگر مواضع مسکونه قوم‌وزیرودورن... و مسعود (یعنی تمام وزیر ستان) متعلق بدولت انگلیس اند، زیراکه مردم وطوایف مذکوره از ۱۴ سال است که حضرت والا رارنجیده خاطرساخته (!)هرچند بایشان اظهار خوبی وهم دینی کرد گوش به گفتار سعادت آثارش نداده وهرقدر انـدرز ونصیحت نـمـود نشنیدند، ناچار ملـک ایشانرا بدولت انگلیس واگذار شد. (!؟) وحضرت والا بدون ازمردم برمل ومرغه وغیره که‌این طرف خط فاصل واقع اند، درامور دیگرمردم که آنسوی خـط بـاشـنـد مداخلت نمیکند . »(۱)

حکومت انگلیسی که مقاومت مردم را علیه قرار داد دیورند بدید، هیئتی به‌نزد امیر درکابل فرستاد وتقاضا کردکه برای آرام ساختن مردم معاهده دیورند وشرح نقشه حدبخشی چاپ شده در تمام کشور وسرحدات منتشر گردد تاعموم بدانند واز جا درنروند . امیر پـذیرفت وچنین کرد (۲) واعلاناتی درسر تاسر کشور بد یـن مضمون منتشر ساخت :

«در وقتیکه کمیشن دولت انگلیس درکابل آمده بودند ورئیس آن فارن سکرتر دیورند بود وهم (نامهای اعضای هیئت) باا‌و بود ند چنین قرار داده‌شد که خط فاصل ازحدود درواز'وشغنان وواخان طبق نقشه ۱۸۹۲ میگذرد واز واخان درسر کافرستان و چترال رفته به صندك میرسد وازانجا به سرحد جبال کنر که بین کنر وباجور واقع اندوازآنجابه‌جبال‌مردم‌مهمند که‌بین‌مهمندو باجور افتاده‌میرودو به‌کوتل‌لوارگی‌وحدودآشکاه تملی میرسد وازانجا به‌حدود سپید کوه بالاشده مردم افریدی را ازمردم شنوار جدا میکند وبربلند ترین قله سپیده کوه نشان نصب می‌گردد تابه سرحد جاجی وچمکنی وخوستی وباتوری ومیرود به‌سرحد خوست وداور وازآنجابه‌سر حدمردم برمل وزیری وغیره وزیریان‌که برمل را به افغانستان میگذارد وازآنجا میرود به تروه وکاکرستان وجبال آن که دربین مردم سلیمان خیل وکاکر ووزیری تقسیم میشوند وازانجا در مواضعی میرود که بمقابل سرحد مواطن طوایف تره‌کی واندری وتوخی‌واقع اند وجبال انجاهارا دربین‌طوایف سه‌گانه‌مذکور ومردم‌کاکرستان تقسیم مینماید،وازانجادرموقع چمن جدید تاحدود نوشکی میرود، واز نوشکی تاچاگی وکوه ملك سیاه بواسطه گرمی تا زمستان آینده معطل است زیرا کارکنان انگلیس تصمیم دارند که واخان وچترال و کافرستان وکنر وباجور ومهمند را از هم‌جدا کنند.. پس تمام طوایف واقوام سکنه مملکت دیانت اتسام افغانستان بدانند که دراین امر زیادکم راجای گفت وشنیدنیست،

(۱جلد ۳سراج ص ۹۵۵
(۲) سراج جلد ۳ صفحه ۹۶۲

مگر اقوامیکه در دوطرف خط فاصل متوطنند اینقدر حق‌دارند که درباب اراضی‌موروثی وجبال هیزم‌دار ومراتع علفزار مواشی خود مذاکره ومکالمه نمایند ومامورین این دولت آنرا تصفیه خواهند کرد، ودر وقوع امر بزرگ خودم بادولت برطانیه گفت وشنید خواهم نمود وبعد از رفع منازعات وقناعت اقوام نصب علائم سرحدی بعمل خواهدآمد. این بود حقیقت ابتدای کار تقسیم وتعیین حدود دربین دولتین که خبرداده شد ودراین باب هرچه گفته ونوشته شده تغیر وتبدیلی واقع نخواهد شد فقط» (۱) .

کارحد بخشی ـ طبق معاهده دیورند ـ تقریبا دوسال درشرق وجنوب‌افغانستان طول کشید وبالاخره تمام شد ونقشه ها امضا گردید، البته بامشاجرات کم وزیادی که‌بین نمایندگان افغانی (سپهسالار غلام حیدرخان چرخی والی وقوماندان نظامی‌ولایت ننگرهار، سردار شریندلخان والی ولایت پاکتیا، سردار گل محمد خان حاکم ارگون ومحمد عمر نورزائی فراهی) ونمایندگان انگلیسی (مستر اونی کمشنر، مستر دانلد و مستر میکهمان) واقع میشد. از آنجمله در پاکتیا انگلیسها خط سرحدی‌راخلاف نقشه بجهت افغانستان منحرف کردند، اما میر نپذیرفت وبه هندوستان اعتراض نمود. همچنین درحصه مهمند خط سرحدی را تغیر دادند تابتوانند سرك خودرا تاباجور برسانند ولی سپهسالار چرخی سخت مقاومت نمود وملا نجم الدین مردم راتنویر کرد .

امیر عبدالرحمن خان توانست‌که بعد ازمعاهده دیورند، مردم افغانستان را در جای شان نگهدارد ولی اعلامیه های او درسرحدات افغانستان کارگر نیفتاد ومبارزات ملی دوام نمود. چنانچه سال دیگر مسعودی ها دروانا برقشون انگلیس حمله کردند، یك تولی سپاهی انگلیسی راکشته ویك عده عسکر وافسر دیگر را زخمدار وانبارکاه دشمن را احراق نمودند و ۱۵۰ تفنگ اغتنام نمودند. انگلیسها آنقدر سراسیمه شده بودند که چهار غند عسکر تازه دم وتوپخانه قوی ازاتك درمیدان وتنگی وارد کردند تابتوانند خودشانرا حفظ نمایند . ولی مسعودی ها برهبری ملا پیونده مشهور قیام کرده وبرسر انگلیسها ریختند وتلفات بردشمن وارد کردند. انگلیسها عقب نشستند، وایسرای هند شخصا از کلکته درپشاور آمد وخط سرحدی لندی کوتل رامعاینه نمود ودر مهمند اشتهارات منتشر ساخته در بدل وعده پول، طلب اطاعت کردند. ولی مردم برهبری ملا محمدقدیم بن ملاخیل دعوت انگلیس را رد وخانه های خان‌های طرفدار انگلیس را ازموسی خیل وگداخیل وعیسی خیل درسپید تنگی آتش زدند. همچنین ماموند هاهنگام حدبخشی برمعسکر انگلیس هجوم نمودند ومقاومت ها در سرتاسر حدود دوام کرد .

انگلیسها نامه هائی بمردم حلیم زائی، ترنگزائی ، عیسی خیل، برهان خیل وپند علی فرستاده گفتند که کوهستان مردم مهمند متعلق به انگلیس گردیده است ومردم نباید به افغانستان ارتباط داشته باشند. حلیم زائیها به‌ملا نجم الدین مراجعه کردند و اوتوسط سعید محمدخان، پسر ملاخیل وسلطان محمد خان به‌تبلیغات ضد انگلیسی مشغول وپیروانش بموعضه مصروف گردیدند. پس ملاها وروسای آزادی خواه به‌اتفاق مردم‌قیام‌کرده وآتش جنگهای ضد انگلیسی را مشتعل ساختند. ملانجم الدین که دربین مردم مهمند سرحد آزاد مرکز گرفته‌بود درسرتاسر سرحدات افغانستان جهاد بمقابل

---

(۱) سراج جلد ۳ ص ۹۷۱

انگلیس را شعار میداد، دسته های مجاهدین متشکل در پشاور ودیره‌جات وغیره به حملات ضد انگلیس میپرداختند، تاجائیکه حکومت انگلیس توسط پشاوریها باملا نجم الدین عازی درتماس آمده وپیشنهاد کردکه اگر ملانجم الدین ازحملات دسته های افغانی برضد انگلیس جلوگیری کرده ومهمندی ها را به‌انقیاد از حکومت انگلیس وادارد تمام مالیات علاقه مهمند به‌او داده میشود. ملانجم الدین پیشنهاد دشمن رارد ترد وهنوز بیشتر افغانهارا ازیوسف زائی وسوات تاکاکرستان برضد انگلیس بر انگیخت. همچنین سپهسالار چرخی ازننگرهار امر کرد که اگر بازوفد انگلیسی در نزد ملای مجاهد آید، دستگیر گردند .

امیر عبدالرحمن خان که بعد از امضای معاهده دیورند اوضاع مردم وکشور را دید، مجددا در صدد فعالیت برآمد. اوتوسط پول واسلحه وتبلیغ واعزام گماشته‌گان خود درسرحدات آزاد، به مردم مجاهد کمك نمود وآتش مقاومت ها را دامن زد. از طرف دیگر او به‌نشر رسالات تبلیغی جهاد پرداخت وهم به مامورین موظف حدبخشی دستور العملی صادر ومواضع عمده رادقیقا مشخص کرد ونام برد وتاکید کردکه انگلیس بیشتر ازآن تجاوز نکند. امیر حدبندی حصه غربی خیبر را که طبق معاهده دیورند تعین شده بود، مورد تردید قرار دادوپیشنهادات سپهسالار چرخی راکه در جبهه شرق بمقابل دسایس انگلیسی مقاومت میکرد پذیرفت وهم به تامین نورستان متوجه گردید. این حرکات امیر مجددا مردمان سرحدات شرق کشور را متوجه امیر ساخت ونوشته های متعددی راجع به قبول اطاعت او ومقاومت در برابر انگلیس از مناطق متعدده سرحدات بنزد امیر رسید وبعدها رهبران بزرگ جهاد ملانجم الدین صاحب هده وملا پیونده وزیری وغیره بعناوین مختلفی بکابل آمدند واغلب باهدایات وکمکهائی برگشتند وسالها علم جهاد را افراشته داشتند . ازدیگر طرف امیربذخیره کردن اسلحه ومهمات جنگی حتی نعل اسپ وکلچه های خشکیده پرداخت .

انگلیسهانیز بیکار ننشستند ودرجاهائیکه دست‌شان رسیدپیش رفتند. مثلا در چترال که‌قبلا قبرآنرا توسط فعالیت ها ی‌سیاسی وتولید اختلافات‌داخلی وهم‌تحریك عدهٔ ازباجوریها برضد چترال، کنده بودند: امیر الملك چترالی پسر امانی‌الملك مسموم خواهر زاده عمراخان باجوری ونظام الملك مهتر چترال بود. امیر الملك ازنزد عمراخان به‌چترال رفت ودر شکارگاه نظام الملك را بکشت‌ومهتری چترال رابگرفت. غلام دستگیر برادر مهتر نزد کاکای خود کوکان بیگ فرار کرد. بعد از معاهده دیورند غلام دستگیر در اسمار آمد ولی مستر اونی که‌باسپهسالار چرخی مصروف تعیین حدود بود به او وعده مهتری چترال داد. مادرنظام الملك به استمداد نزد عمراخان باجوری رفت، در حالیکه عمراخان خود از انگلیسها قبلا وعده مهتری چترال گرفته بود ولهذا به‌چترال عسکر کشید ومغلوب شد .

شیر افضل خان چترالی که از قبل با١٨٥ نفر متعلقین خود براه بدخشان‌بکابل پناهنده شده‌بود به‌هدایت کابل نزد عمراخان‌رفت، درحالیکه عمراخان برضدامیرالملك مهتر چترال عسکر کشیده بود. وقتیکه شیر افضل رسید عسکر امیر الملك به او پیوست وامیر الملك دست نشانده انگلیس باحامیان انگلیسی خود در قلعه چترال متحصن شد. شیر افضل آنهارا محصور ومتحمل تلفات ساخت .

مردم امیر الملك را محبوس وبرادرش رامهتر ساختند. انگلیسها شیر افضل را دعوت به‌انقیاد مهتر جدید نمودند. شیر افضل نپذیرفت واز عمراخان استمداد کرد.

عمراخان که در دام دوستی انگلیس افتاده بود، ردکرد . شیر افضل خان که نماینده کابل بود در چترال ومستوج قطعات انگلیسی را تحت محاصره نگهداشت . انگلیسها دو فوج عسکر باتوپخانه سوق کردند. شیر افضل جد او عمراخان جدا به مخالفت با انگلیس دوام دادند. مجاهدین قوای انگلیس را در کوتگی بشکستند. انگلیسها به عمراخان تمدید سرك وتلگراف انگلیسی را در باجور پیشنهاد کردند و راه از باجور به‌چترال خواستند . عمراخان از ملانجم الدین صاحب هده استشاره کرد . مردم سوات برای جهاد آماده شدند وقوای عمراخان حمله محمد شریف دیری را عقب‌زد. انگلیسها خود به باجور عسکر سوق نمودند وبعد ازچندین جنگ جندول را تسخیر کردند. اینوقت بودکه عمراخان بدولت افغانستان پناهنده شد و در اسمار رسید. انگلیسها به اتفاق محمد شریف‌خائن برسر شیر افضل خان بتاختند ودورش را بگرفتند، شیر افضل را بشکسته واسیر کردند وبه‌هند فرستادند. به اینصورت باجور وچترال هردو بدست انگلیس افتاد .

دولت انگلیس که بعد از معاهده دیورند مشکلات خود را در استیلای قطعی سرحدات بدید واز نظر امیر در اندیشه افتاد، پالیسی دلجوئی در پیش گرفت و یکسال بعد از معاهده دیورند سیاست مدار مشهور انگلیس لارد کرزن بحیث وکیل پارلمان انگلیس توسط یك عریضه تملق آمیز اجازه داخل شدن در افغانستان را از امیر گرفته ودر ٤ نوامبر ١٨٩٤ وارد کابل شد. اوضمنا سعی بسیار کرد که موافقت امیر را برای تمدید خط آهن انگلیس تاسر حدات داخل قندهار ودکه واز تلگراف را تاکابل حاصل نماید. ولی انگلیس از امتداد خط آهن در داخل افغانستان به احتمال متصل شدن خط آهن روس ازراه افغانستان باخط آهن هند، سخت میترسید . کرزن یکی از تائید کنندگان این نظریه بود. اینها مولد این‌مفکوره در افغانستان بودند که خط آهن بزرگترین دشمن استقلال کشور است وهمین نظر بود که افغانستان را تا قرن بیستم درعقب افتادگی نگهداشت . ولی البته تمدید خط آهن خودانگلیس تا سرحدات افغانستان بنفع انگلیس بود. زیرا انگلیس بعد از آنکه مرو بدست روس افتاد وهم خط آهن بحر خزر او روبه هندوستان پیش میرفت، مضطرب شده ومتوجه راهای کویته وسیستان وخط آهن سرحدات افغانستان شده بود .

اما امیر عبدالرحمن خان مطالبات کرزن را رد کرد وگفت که افغانستان در جنگ با روسیه محتاج قشون انگلیس نیست مگر اسلحه وپول را خواهد پذیرفت. کرزن بعداز ده روز براه‌قندهار برگشت وسال دیگر (١٨٩٥) دولت انگلیس امیر عبدالرحمن خان را شخصا به‌لندن دعوت نمود تاعظمت نظامی وتکنیکی انگلیس را به‌چشم او بکشد وهم بنوعی در ترضیه خاطر اوبپردازد . مگر امیر عبدالرحمن خان این دعوت‌را نپذیرفت و پسر خود سردار نصراله خان را درلندن فرستاد، با امید آنکه بتواند سفارت افغانستان را در عوض‌هند به‌لندن قایم نماید. چنانکه امیر در ذیل هدایت‌نامه خود (راجع به‌امور تشریفاتی ومراعات القاب ودادن اعانه به موسسات اسلامی وطرز مذاکرات سیاسی وغیره) که به سردار داده بود، درماده سی ام چنین نوشت :

«در وقت رخصت به‌ملکه انگلستان بگوئید که : حضرت قبله‌ام صرف یك خواهش فرموده‌اند وبرمن امر کرده‌اند که بحضور جناب ملکه معظمه عرض کنم که مدام یك شخص اعتمادی از طرف سرکار والاجناب امیر صاحب در لندن مقرر باشد که‌مدام احوالات سلامتی حضور ملکه معظمه وشهزادگان و ... به‌چشم خود دیده‌نویسان

باشد ومراسلات سرکار والا را رسانیده جواب گرفته باشد. از شما که مثل والده مشفقه مهربان هستید بهر حال قبولیت در خواست پدر خود را مینمایم ..»

سردار در ۱۸۹۵ (۱۳۱۲ هجری) به‌لندن رفت وبا ۲۱- آتش توپ ازطرف شهزادگان انگلیسی پذیره شده ملکه را ملاقات کرد. او در دعوت های‌رسمی شرکت نموده، از یك مانوره نظامی وفابریکه ها دیدن کرد. سردار در مجالس در پهلوی راست پرنس اف ویلز نشیمن داشت . او به‌ملکه گفت پدرم میخواست برای اثبات دوستی مملکتین در لندن آید ولی کسالت مزاج نگذاشت ومن به این مقصد آمدم واز پذیرائی گرم دوستان انگلیسی در هند ولندن ممنونم. ملکه از صحت امیر پرسید واز دوستی مملکتین سخن زد ولی خواهش امیر را راجع به‌اقامت نماینده او در لندن بسکوت گذشتاند . سردار دست خالی به افغانستان برگشت وامیر یقین حاصل کرد که دشمن خارجی استقلال بیك کشور نمی بخشد بلکه استقلال را سلب مینماید و بایستی آنرا باشمشیر حاصل کرد وباشمشیر نگهداشت .

در ۱۸۸۷ نمایندگان بونیر در کابل آمده بدولت افغانستان اظهار اطاعت و بغرض طرد انگلیس ها استمداد نظامی کردند. البته معاهده دیورند دستان امیر را ظاهرا بسته داشت ولی در باطن فعالیت او دوام میکرد ومنجمله ملانجم الدین صاحب که در کابل آمده بود بعنوان فراز ازکابل‌درعلاقه سوات فرستاده شد ودر آنجا فعالیت ضد انگلیسی تشدید گردید . درهمین وقت بودکه ملا میرمحمد ریزه کوهستانی گفت: امیر سران غزات را بکشت وملا نجم الدین را فرار کرد لهذا او اولی الامر نیست و باید چشمانش از کاسه سرکشیده شود. البته امیر اورا نگذاشت و در زندان کابل انداخت تا ناپدید شد .

همچنین مکررا مردم باجور، کرم، تیرا، وزیری، مسعود وغیره عرایضی بکابل فرستاده اظهار انقیاد واستمداد برای خلاصی از استیلای انگلیسها نمودند ، ولیٰ امیر طبق معاهده دیورند ظاهرا علائم زندگی فعال نشان نداد. چنانکه ملا پیونده مسعودی مکتوبی توسط خلیفه نور محمد واقعه نگار امیر در پاکتیا نزد امیر در کابل فرستاد و نوشت‌که: «قوم‌مسعود وبعضی ازدیگر مردم‌وزیری‌در تحت امرمن درآمده‌اند وبرهرده خانواری‌یك مرد مسلح گذاشته امر مواجب دادن کرده ام وچون مطیع فرنگ نیستم آرزومندم که‌محض رضای خدا وپیغمبر بامن مشورتی کنید که ازشر کافر خلاص شویم زیرا که اختیار در دست شماست وگر چنانچه امیر صاحب والا مناقب مارا در نزد خود بخواهد ویا برما سفارش کارکند، حکمش رابالراس والعین قبوٗل است بشرط آنکه از زیر حکم انگلیس خلاص شویم .»

امیر به‌خط خود در جواب او نوشت که : «ملاپیونده درحفظ الهی باشد، خطیکه برای خلیفه نورمحمد خان ارسال کرده بودید واو آنرا نزدمن روان کرده ازهمه احوال خود که نوشته اید، دانستم وحالا برای شما مینویسم که در ۱۵ سال هرچند سعی کردم وکوشیدم که مردم وزیری ومسعودی احکام خدا ورسول را قبول کنند ازغرض جوئی ملایان وملکان که مردم را فریب وبازی دادند، گفتار مراگوش نداده اموردین ودنیای ایشان را خراب کردند. اکنون جای آن نمانده است‌که شما باز خط به‌آدم من بنویسید. خود شما سر رشته امر خود را میدانید، جای پرسیدن شما ازما نمانده است. هرچه خیر خود را میدانید خود بکنید، اگر سخن گفتن است درهمان ۱۵ سال

پیش گفته شد، حالا سخن گفتن فضولیست خود میدانید وکار خود، خدا خیر برای شما پیش آرد.» (۱)

ملا پیونده باردیگر مکتوبی به‌خلیفه نورمحمد فرستاد ونوشت: «هفت هزار نفر از هفتاد هزار خانوار که هرده خانوار یکنفر نوکر گرفته‌اند، باهم متفق وهمداستان گردیده بقرآن مجید نشدید عهد نموده اندکه اگر همه مارا حضرت والا بخواهد حاضر کابل میشویم والا روبه‌غزا مینهیم.» (۲)

چون این مکتوب جواب مثبت نیافت، مردم دور برخاستند وبا انگلیس در آویختند. ملا پیونده بادوهزار مرد مسلح باوجود امتناع سردار گل محمد خان وامیر عبدالرحمن خان، سر راست نزد سردار آمد وگفت: «هرآئینه نزد حضرت والاشده خواهش آن‌کنم که اراضی قوم مسعود ودور را ازتصرف انگلیس بیرون کند وگر ممکن نباشد تجویز فروختن آنرا بنماید که در افغانستان آمده اراضی وعقار خریده روز معیشت درتحت حمایت دولت اسلام بفلاحت به‌سر برده‌اید واگر اینهم متعذر ومتعسر باشد پس تهی دست تمام آن مردم از راه هجرت در افغانستان داخل گشته اقامت وسکونت کنند.» سردار هیچ نگفت وملا پیونده بادو هزار مرد مسلح در کابل آمد وامیر را ملاقات کرد. در خفاهرچه گفته شدمستور ماند واما درظاهر امیر گفت که: «هرکه ازقوم وزیری ومسعودی وکمانیکور می‌وبریچی وبلوچی واچکزایی وغیره که مواطن ایشان پس ازتعین حدود ازخاك افغانستان تجزیه وضمیمه خاك مقبوضه دولت انگلیس شده‌اند، زیستن را دروطن خود دشوار دیده بخواهش ومیل خاطر خویش مهاجرت اختیار کند، به اندازه کفایت‌مونتش در افغانستان از اراضی خالصه دولت به اوعنایت میشود که روز فلاحت بسر برد.» (۳)

ازآن بعدملا پیونده وهمراهانش مرخص شدند. مردم کابل گفتند حیف ازچنین ملت دلیری که‌انگلیس از هیبت شان میترسد ولی پادشاهان خودشان قدر وقیمت آنان را نمیدانند. در هر حال ملاپیونده برگشت وانگلیس از ایشان سند کتبی اطاعت وانقیاد خواست. البته مردم نپذیرفتند وازاین پس مدت ها درمیدان جنگ سخن بزبان تیغ وتفنگ گفتند. ملاپیونده تازنده بود مبارزات ملی وضد انگلیسی خودرا دوام داد وبالاخره درسال ۱۹۱٤ چشم از جهان پوشید وپسرش ملا فضل الدین جانشین او شد. البته انگلیسها ازمرگ این‌مرد شادی نمودند.

وفات امیر (۱۹۰۱): امیر عبدالرحمن خان از سالها به‌نقرس مبتلا ودر زحمت بود اما نمیخواست تداوی بواسط اطبای خارجی وطب جدید نماید زیرا بخارجیهااعتماد نداشت ودر داخل افغانستان داکتر طب‌بدست نمی‌آمد، لهذا مداوای او بدست اطبای افغانی به‌سلیقه طب قدیم بعمل می‌آمد. امیر در شدت دردگاهی سخت عصبانی وخشنتر میشد. درچنین وقتی همه درباریان او میترسیدند زیرا امیر بدون تامل احکام‌شدیدی صادر میکرد. بالاخره امیر مغلوب مرض گردید وبیماریهای دیگری برطبع قوی اوغلبه جست واز حرکت پیاده وسواره بازماند، پس هنگام ضرورت توسط محفه حرکت میکرد.

امیر گاه گاهی بتفرج گاه های نزدیك کابل چون پغمان، گلباغ، باغ‌بابر وباغ‌بالا

(۱) سراج جلد ۳ ص ۱۲۱۹ – (۲) همین جلد وهمین صفحه.
(۳) سراج جلد ۳ ص ۳۱– ۱۳۳۲.

میرفت، البته دراین سفر ها نیز قشون گارد شاهی وتوپخانه بااو حرکت میکرد، زیرا امیر از عکس العمل مردم دربرابر ظلم های خود اندیشه مند بود. او در تابستان ۱۹۰۱ درباغ بالا اقامت داشت که حملات سخت مرض آغاز کرد واورا ازپا درانداخت. مگر تا روزیکه امیر چشم از زندگی پوشید هیچکس در افغانستان ازبیماری ونوع مرض او آگاهی نداشت ودر دربار حرفی ازبیماری او تکلم نمیشد. حتی بعد از آنکه بمرد وجنازه‌اش روز سوم درکابل منتقل واز طرف جانشینش امیر حبیب اله خان مرگ امیر اعلام شد، احدی ازفوت او سخن برزبان نمیراند، زیرا وقتی امیر درپغمان بود ودر کابل کالرا مستولی بود، جاسوسی ازکابل از زبان یکنفر قاضی راپور دادکه گفته است: امیر بمرض کالرا درپغمان مرده است. امیر بدون تحقیق قاضی را درپغمان احضار کرد وگفت: ببین که من زنده‌ام اما تو خواهی مرد. آنگاه امرکرد تااورا از درختی ازحلق بیاویختند.

یکی ازاطبای‌محرم‌ومعتمد امیر مرزا محمدابراهیم‌خان مردمورخ‌وادیب‌بودکه‌معالجه وادویه امیر تحت نظر او قرار داشت، چنانیکه طعام امیرزیرنظر ناظر محمدصفرخان مهردار سلطنتی (بعدها امین اطلاعات) تهیه میشد. درهرحال هنگام بیماری آخرین امیر درباغبالا، مرزا ازاطاق امیر بغرض کاری خارج عمارت رفت وبرگشت. درطی همین مدت بودکه بامیر جامی ازدوا نوشانده شده بود. مرزا درعودت جام خالی را در دست پیش خدمتی دید، بگرفت وببوئید وپرسید که چیست ؟ پیش‌خدمت جواب داد جام دوائی است که‌سردار صاحب کلان (سردار حبیب‌اله‌خان) به‌امیر صاحب داد. درهمین لحظه سردار ازاطاق امیر خارج شد وسیلی سختی بروی مرزا کشید وگفت امیر صاحب خواب است وتو بلندحرف میزنی. آنگاه پیش‌خدمت راباجام مرخص کرد وخود به‌اطاق امیر برگشت. فردا روزشنبه ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۱۹قمری (۱۹۰۱ مسیحی) امیر عبدالرحمن خان ازدنیا گذشته بود. تاسه‌روز مرگ امیر خاموش نگهداشته شد وترتیبات عسکر وبیعت به‌امیر حبیب‌اله‌خان گرفته شد. هیچکس درکشور ازاین تبدیلی شاهی ناراض نبود وهمه درمرگ آن پادشاه‌خشمناك شادمانی میکردند. حتی بعد ازمرگ امیر بعضی ها درمرقد اوآتش زدند‌وخانه سامان باشی مزار اونفیس خان پنجشیری مورد عتاب ومجازات امیر حبیب‌اله خان قرار گرفت ودر تعداد محافظین قبر افزوده گشت.

امیر حبیب اله‌خان در ده میزان میت پدر را درکابل آورد ودفن نمود، در حالیکه خودش قبل ازمراسم تدفین پدر ازطرف سپاه ودربار کابل به‌پادشاهی اعلام شده بود. اما مرزا محمد ابراهیم خان ۱۸ سال دیگر ازدربار وماموریت رسمی‌مطرود ودرخانه خود منزوی ماند وحتی قیمت ادویه‌ئی که برای امیر عبدالرحمن خان ساخته بود بالای اوحواله وتحصیل گردید. بعد ازکشته‌شدن امیر حبیب‌اله خان مرزامجددا طرف نوازش شاه امان‌اله خان قرار گرفت وآنگاه این‌قضیه را بادوستان نزدیك‌خود د رمیان نهاد.

افغانستان در زمان سلطنت امیر حبیب‌اله خان (۱۹۰۱- ۱۹۱۹) :

امیر حبیب‌الله خان‌بعدازمرگ‌پدرکشوری‌خاموش، سپاهی قوی، حکومتی‌متشکل یافت وبا آرامی سلطنت کرد. امیر هجده سال فرمان روائی کرد ودرطی این‌مدت سیما های مختلفی ازخود نشان داد. او درمرحله نخست مصمم شدکه از خود تقوی

مذهبی نشان دهد لهذا در دربار عامی درطی نطقی بگفت که: در شرع اسلام بیشتر از چهار زن نکاحی درآن واحد برای یك‌مرد مجاز نیست در حالیکه من‌ازقبل دارای پنج زن بوده‌ام پس‌یکی آنرا سراز امروز طلاق دادم. همچنین امیر امر کردکه بعداز این هیچ زنی درافغانستان حق پوشیدن برقع سفید وابرك زده واجازه گشت وگذار د رزیارتگاه ها ومزارات وبدون لزوم درکوچه وبازار ندارد. مرزا یعقوب علی خافی در جلد دوم کتاب خود (پادشاهان متاخرین افغانستان) در این موردچنین نوشت :

امیر حبیب الهخان در اوایل پادشاهی خود امر کردکه زنان برقع سفید ابرك زده نپوشند وبرقع باید برنگ خاکی وعاری ازهرگونه زینتی باشد. زنان بدون‌امر ضروری ازخانه بدر نشوند ودر کوچه وبازار درنظر مردم نیایند ورنه مجازات‌خواهند شد. مولف اضافه میکند که ازوقت امیر دوست محمد خان تا امروز هیچ پادشاهی متوجه این امر نشده بود تنها سردار محمدشریف خان (پسر امیر دوست محمدخان) که در آخر سلطنت پدر حاکم شهر کابل بود، روزی زنی را دربازار «برخلاف رسم ناموسداری» بدید که قدم‌میزد، امرکرد تازن را در جوالی انداختند وچوب زدند تا بمرد (!) (صفحه ۱۹۵) .

امیر حبیب الهخان به‌این تظاهر اکتفا نکرد وامر نمود تاسراینده ها ورقاصه های زن را درمحله خرابات شهر کابل اجبارا از رقص وسرائیدن توبه دادند واین محله را بمردم دیگر مسکون‌نمودند . محمود طرزی دراین مورد درسراج الاخبار چنین نوشت : «اعلیحضرت زنان شهر کابل راکه درزیارتگاه ها، بازارها وسیرگاه ها با برقع پرچین اهار داده وسفید گشت وگذار داشتند، ازهنگام جلوس خود منع کردند ورنگ چادری را بخاکی تبدیل دادند، وکنچینی ها (سراینده های رقاصه) مجبور به توبه کردن شدند وکوچه کنچینی ها بدیگر اصناف شهر مسکون گردید.» (شماره ٤ مورخه ذیحجه ۱۳۳۱ مطابق ۱۹۱۲ سراج الاخبار) .

این تنها نبود ، امیرامر کردکه هندوهای افغانستان مجبورند دستار زرد ببندند وزنان شان برقع زرد بپوشند تا ازدیگران متمایز باشند. همچنین برای مسلمان شدگان شان از ۳۰۰ تا ٦۰۰ روپیه نقد ویك دست لباس انعام ازطرف دولت داده شود. امیر حبیب‌اله خان در ۱۱ شهر افغانستان ۱۱ مدرسه حفظ قران با۱٤۰ نفر متعلم و۱٤ نفرمعلم بکشود که‌هر متعلمی از ۳ تا٦ سال بتواند قرآن حفظ کند. تمام مصارف ومعاش ومسکن وطعام‌ولباس ازطرف دولت داده میشد. اولین دسته فارغ التحصیلان این مدارس هم ۳۰ نفر حافظ بینا وکور بود. همچنین امیر امرکرد که الواح سنگی وتاریخی قبور ومزارات کابل که دارای آیات قرآنی بودبنام احترام جمع وجك شد ودر فرش وپایه های مسجد عیدگاه بکار برده‌شد. امیر بعدها در هرماه رمضان هرشبی بنداران کابل یك‌ضیافت افطار میداد (در تابستانها درصحن چمن حضوری سفره گسترده میشد) . تعداد مجموع این مدعوین درآخر رمضان طبق یك احصائیه سراج الاخبار به ٤۱٦۰۱ نفر میرسید . امیر در ۱۹۰۲ هنگامیکه کالرا وخشك سالی افغانستان را تحت تهدید قرار داده بودلقب «سراج الملةوالدین» اختیار کرد ودریك دربار عام گفت که‌ترقی یك دولت ویك ملت بدون ترقی علم‌امکان ندارد. من مصمم هستم که درمملکت مکتب‌ها بنیاد نهاده شود. هرکس که‌مفکوره‌ئی در باب معارف ومکاتب داشته باشد کتبا به‌اعتمادالدوله بدهند تابملاحظه من برسد . بعد ازمشوره ومذاکره اصولیکه به‌مقصد نزدیك تر باشد اتخاذ گردد .

همچنین امیر حبیب اله‌خان دست بیك سلسله اصلاحات داخلی زد وتوجه را بطرف خود کشید. اوامر کردکه غلامان وکنیزان موجوده افغانستان که یادگار دوره پدرش بود بعد از این درمعرض خرید وفروش قرار نگیرند، اماآزادی‌آنانرا اعلام‌نکرد. همچنین امر نمود که تمام محبوسین زن ومرد دوره پدرش تحت بازرسی قرارگرفته، محبوسین بی دوسیه رها شوند ومحبوسین دوسیه دار بعداز تحقیق بنزد خودش آورده شوند تاتعین مجازات کرده شود. به‌این‌ترتیب زندانهای مهیب کابل رو بخالی شدن گذاشت . درسال ۱۹۱۱– امیر فیصله امر محبوسین کابل را که ۱۲۰۰ نفر بودند برذمه خود گرفت ودر روز های دربار محبوسین به‌آنان طعام ودر زمستان پوستین داده میشد تا محبوسین رها گردیدند. امیر درکتاب محبوسین کوتوالی بقلم خود چنین نوشت :

«سر از امروز ۲۹ ذیقعده ۱۳۳۰ قمری کورکردن انسان موقوف وعوض آن ۱۲ سال حبس، عوض گوش بریدن ٦ سال حبس وعوض دست بریدن در صورت غیر شرعی ۱۰ سال حبس مقرر شد واین فقرات سیاست حکمی میباشد، هرگاه شرعی باشد السن بالسن والجروح قصاص. این حکم را تحریر کردم وبه توفیق‌الهی خودمن به‌همین قرار رفتار خواهم کرد انشاله تعالی. جهت سلاطین افغانستان که بعد از من برسند اگر ازاولاد من بودند این‌فقرات را وصیت واگر از اولادمن نبودند نصیحت بدانند فقط».

معهذا امیر حبیب اله درمورد زیر این مقررات خودش را درهم شکست وآن اینکه : سردار محمد عظیم خان پسر سردار محمد اسمعیل خان نواسه سردار محمد اسحق خان که از ماورانهر به افغانستان برگشته ودرخانه سردار محمد عزیز خان نادر در قلعه چه‌بینی‌حصار کابل منزل گزیده بود، خوابی دید که باالبسه سرخ‌سوار اسپی است. رفقای جوانش تعبیر کردند که روزی شاه خواهی شد. این خواب و تعبیر به‌امیر راپور داده شد وجوان بیگناه درارگ محبوس ومجلس قضائی ازسران سرداران محمدزائی تشکیل گردید. در این مجلس اکثریت طرفدار حبس یاتبعید متهم بودند ولی سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله رای به‌کشتن آن بیگناه داد. نایب السلطنه سردار نصراله خان چاقوی کوچك خودش را ازجیب کشید ونشان داد و گفت که بااین آله کوچك میتوان اشتری‌را ذبح نمود همچنین دشمن خوردی‌میتواند پادشاه بزرگی را ازبین ببرد. پس امیر حبیب‌اله خان امر کرد متهم جوان را درباغ ارگ بردند ووحشیانه سنگسار کردند (ثور ۱۲۹۱) .

همچنین امیر حبیب اله خان در آغاز سلطنت خودزن جوانی (میرمن بنت‌سردار محمد سرور خان) را به گناه معاشقه وآنـهم در عهد امیر عبدالرحمن خـان بدست مرزا محمدحسین‌خان کوتوال کـابل، از دو چشم نیشتر زد وآن زن زیبا خودش را با برادهٔ الماس بکشت، در حالیکه محبوب او (محمد ابراهیم پسر استاد احمد نجار باشی) که یکی از قشنگترین جوانان کابل بود قبلا بدار آویخته شده بود. درهر حال بصورت عموم شکنجه ها ی‌شدید ازقبیل قین وفانه وتیل داغ وغیره را امیرممنوع قرار داد. کار جالب‌تر او این بود که سیاه چاهای زمان پدرش را در کابل وهرات تخریب نمود وزندانیان آنرا که از مرده فرق نمیشدند بـاتـن برهنه واستخوانی و چشمانیکه از دیدن نور عاجز وبسته بود، برون کشیدند. نگارنده درایام کودکی این منظر حزین را به‌چشم دیدم هنگامیکه ۵۴۴ نفر آنانرا ازسیاه چاه بالاحصار کابل

کشیده وروی خرها انداخته به اداره کوتوالی میبردند. امیر پول باقیات مالیه دهان کشور را که‌بین ۲۰ـ ۳۰ ملیون روپیه میشد به‌باقی دهان ببخشید . اوتمام تبعید شدگان دوره پدر را ازممالك خارجی اجازه بازگشت به‌افغانستان داد ودارائی مصادره شده بعضی هارا تلافی نمود وهم ایشان را در ماموریت دولت پذیرفت .

فرهنگ :

مهمترین کاری که دراین دوره عملی شد گذاشتن تهدای معارف وفرهنگ‌جدید در افغانستان بود. اولین لیسه کشور بنام مکتب حبیبیه در ۱۹۰۳ در کابل تاسیس شد. این لیسه دارای سه درجه : ابتدایـی، رشدی واعدادی بود. در صنوف ابتدایی ٤ سال مضامین دینیات، دری، حساب، جغرافیه، ومشق‌خط تدریس میشد. در رشدیه ۳ سال دینیات، تاریخ، جغرافیه، زبان (دری، پشتو، انگلیسی یا اردو ویاترکی) ، رسم، حفظ الصحه، رقوم وسیاق تعلیم میگردید . در اعدادیه ۳سال دینیات، دری، تاریخ، جغرافیه، جبر ومقابله، مثلثات، هندسه تحلیلی، جراثقال، حکمت طبیعی، کیمیا وانگلیسی تدریس میشد. درسایر مساجد امر شدکه تعلیم اطفال طبق پروگرام رسمی معارف وزیر نظر مامور مکاتب رسمی بعمل آید. ٦ شاخه ابتدائی این لیسه درسایر نقاط شهر کابل بنامهای مکتب ابتدائی باغ نواب، تنور سازی، خافیها، پرانچه‌ها، مکتب «خدام حضور عالی» ومکتب‌هنود موجود بود .

امیر حبیب اله خان در اواخر سلطنت خود امر نمود که درجمله صنوف ابتدائی این لیسه یك صنف خاصی بنام «صنف شهزادگان عظام» هم تشکیل گردد. ولی تعداد شهزادگان قابل مکتب ازچهار نفر بیشتر نبود: شهزاده عبدالمجید خان، شهزاده اسداله خان، شهزاده محمد امین خان وشهزاده محمدعلی خان. پس امیرامر کرد که‌تعداد این صنف ممتاز ازسردار زادگان محمدزائی پوره شود. تعداد سردار زادگان بزرگ به ١٤ نفر رسید وصنف بکار آغاز کرد. مقرر بودکه اینها بعلاوه نصاب سایر صنوف ابتدائی قدری مضامین بیشتر بخوانند .

مجموع تعداد طلبه در لیسه حبیبیه ۲٦۹ نفر ودرمکاتب ابتدائی شهر ۷۰۰ بودکه بعدها تعداد آنان به۱۵۳٤ نفر رسید. مجموع تعداد معلمین ۵۵ نفربود که از آنجمله دونفر معلم نظامی برای تمرین عسکری درتمام مکاتب مشغول بود. درکابل یك دارالمعلمین ابتدائی بانصاب سه ساله مشتمل بر۸۰ نفر معلم موجود بودکه بعد ازسه سال درهردوره ۳۰ معلم ابتدائی برون میداد. در دیگر شهر های افغانستان مکاتب محلی‌به‌اسلوب قدیم بمصرف مردم‌درمساجد هنوز تدریس میکرد. در نورستان دولت ٦ مکتب ابتدائی وآنهم برا ی‌تدریس دینیات بزبان دری تاسیس کرد که درقریه های یشمل، شکیائی، وآیگل، قلعه شاهی و کاشمندی ۲۵۰ شاگرد توسط ۱۲ معلم وملا اما م‌تدریس میشد .

این معارف کوچك ملکی وآنهم در پایتخت (به استثنای بودجه مکتب حربیه و شعب آن) یك بودجه مختصر صدوچند هزار روپیه‌گی داشت وهم دارای تشکیلاتی بود : یك لابراتوار بنام بیت الحکمه، یك بیت الرسم (حاوی آلات نقشه ها برای رسم عملی ونظری مسطحات ومجسمات)، یك‌بیت العلاج (شفاخانه) ، یك کتابخانه، یك تحویلخانه لوازم درسی، یك دفتر بادونفر کاتب داشت. درسر این تشکیلات «انجمن معارف» درزیر ریاست سردار عنایت‌اله خان معین السلطنه قرار داشت که

آمر وناهی معارف بود. اعضای این‌انجمن سه‌نفر افغان (شاه آغاسی عبدالحبیب خان، مولوی عبدالرب خان مدیر مکاتب ابتدائی ومنشی مرزا محمد عمرخان) ، سه‌نفر معلمین ومستخدمین ترك (حسن حلمی افندی، محمدفضلی رسام وعلی افندی) وچهار نفر معلمین هندوستانی (حافظ احمد الدین، قادربخش، محمد ارشد ومولوی معراج الدین) بودند - که نظامنامه انجمن راتدوین ونصاب تعلیم مدارس راتنظیم وتصحیح نمایند. بعد از قضیه مشروطه شورای عالی معارف برای کنترول نظامنامه ونصاب تعلیم زیر ریاست نایب السلطنه‌وعضویت معین‌السلطنه، سپهسالار مستوفی‌الممالك، شاه‌اغاسی ملکی‌علی احمدخان، برگداحمد جانخان هندی، عظیم‌اله خان ترجمان،قاضی القضات کابل، مولوی عبدالرئوف خان مدرس وحاجی عبدالرزاق خان سرکرده میزان التحقیقات ومنشی عبداللطیف خان معین گردید .

اما معلمین هندی که تحت نفوذ اصول تعلیمی انگلیس در هند بودند، بعضی شعوری وارادتا وشاید بعضی غیر شعوری وعادتا معارف کابل را محدود ویا خنثی میساختند. زیرا آنها دیده بودند که معارف انگلیسی دارای‌اصول مختلفی است، مثلا در انگلستان پروگرام مدارس چیزی ودر مکاتب بومی استرالیا چیزی ودرهند وپنجاب چیزی دیگر است، در هند مکاتب عالیه حربی وجود نداشت. درپنجاب فلسفه سیاسی ودینی وعلوم تربیه عقلی وانجنیری عالی ومعدن شناسی تدریس نمیشد، برای طلبه مسلمان هند علوم عالیه فزیك وشمی وغیره درمقابل علوم دینی وعربی قرار داشت که‌هندی مسلمان بایستی یکی ازاین دورا انتخاب کند، اونیز دنبال دین میرفت واز علوم باز میماند. درکابل نیز کتب تدریسی زبان انگلیسی که درهند خوانده میشد، تدریس میگردید ومندرجات آن راجع به‌افغانها تحقیر آمیز وپراز اتهام بود. همچنین زبان انگلیس را در لیسه حبیبیه مقابل زبان پشتو گذاشتند تامتعلم یکی راانتخاب کنند. چون هندی‌ها توان تحمل زمستان کابل را نداشتند، لیسه رابسته به‌هند میرفتند ودر عوض تقریبا ۷-۸ صد سوال ریاضی به‌متعلمین میسپردند که تاعودت شان ازهند یگان یگان حل نمایند، واین برای خسته نگهداشتن دماغ متعلم درایام مرخصی و تفریح حکم چکشی را داشت که درمغز اوکوفته میشد. همچنین دها طریقه منفی دیگر معمول بود .

از استاد های مشهور وفعال‌افغانی درلیسه حبیبیه مولوی محمد سرور خان قندهاری، میر سید قاسم خان معلم تاریخ، مولوی مظفر بلوچی، مولوی غلام محی‌الدین خان واز معلمین مشهور هندی داکتر عبدالغنی خان وبرادران (مولوی نجف‌علی خان ومولوی محمد چراغ خان برادران داکتر) بودند. گرچه تولیدات لیسه حبیبیه بسیار قلیل وبعد از ١٤ سال عبارت از۱۹ نفر فارغ التحصیل بکلوریا بود، ولی از پهلوی نهضت های نوین ، مرکز بروز جنبش های دیموکراتیك افغانستان بحساب آمد.

مکتب حربیه (۱۹۰۹) : مکتب حربیه درکابل تاسیس گردید و دارای سه صنف اعدادی وسه صنف حربی بود. رویهمرفته مضامین ذیل نظری‌وعملی دراین مکتب تدریس وآموخته میشد: قرآن، خط ، حساب، هندسه، جغرافیه، جمناستیك، تعلیمات پیاده، معلومات طبیعیه، تاریخ اسلام، صرف ونحو، هندسه اثباتی، اصول ریاضی اعشاری، مسالك پیاده، سواری ، توپچی، استحکام، مخابره، الجبر وتاریخ عمومی. هیئت تدریسی مشتمل بر استادان افغانی وترکی بود: علی افندی، نظیف افندی، عزت افندی ودر راس آنها خیرالدین پاشا ارکان حرب، عبداللطیف خان

کمیدان، محمدگل خان کمیدان، محمود طرزی، قاری عبداله خان، عبدالغفور ندیم، قاضی عبدالحق خان، میرآقاخان ویکنفر معلم جمناستیك هندی بنام شاه جی. هیئت اداری مکتب اینها بودند: مرزا محمد اسمعیل خن (از جمله روشنفکران کابل) ، مرزا عطاء اله خان، مرزا محمد یعقوب خان، مرزا محمد عثمان خان، مرزا عبدالرحمن خان، ناظر عبدالرحیم خان وکمیدان نورمحمد خان. مفتش مکتب غلام جیلانی خان برگد غند کوتوالی وناظر عمومی سپهسالار محمد نادر خن بود. مدیر مکتب در اوایل محمود سامی (سابق معلم جمناستیك دربغداد) بودکه در ۱۹۱۱ بواسطه سوء اداره مضروبا از افغانستان اخراج ودرهند مقیم گردید ووظیفه مدیریت بهعلی افندی داده شد .

تعداد طلبه مکتب حربیه در ابتداء ۱۵۰ نفر وباز ٤۰۰ نفر ودر اواخر به۹۰۰ نفر رسید. معین السلطنه وعین الدوله جزء طلبه نخستین بودند. مکتب حربیهدارای عمارت وباغ وسیع ویك شفاخانه واسلحه خانه وتحویل خانه لوازم بود. ماکولات ولباس طلبه از طرف دولت داده میشد. فارغ التحصیلان این مکتب در اردوی افغانستان از رتبه تولیمشری تاکندك مشری پذیرفته میشد. مکتب حربیه سه شاخه کوچکتر در خارج ازمدرسه نیز داشت: مکتب خورد ضابطان بنام «مکتب عسکری ملکزاده ها»، مکتب عسکری جدیدالاسلام (نورستانیها) و «مکتب عسکری اردلیان حضور». تعداد طلبه این مکاتب عسکری سهگانه بهسه صدنفر نمیرسید ودرهرچهار سال یك تعداد فارغ التحصیل بهسویه بلوکمشر برون میداد، اینها در مکاتبخود مضامین دینیات، دری، حساب، جغرافیه، معلومات نظامی نظری وعملی وسپورت می آموختند. مصارف مکتب ازطرف دولت تکافو میگردید .

بعلاوه مطابع جدید تیپوگرافی (دارای سهپایه ماشین بخاری ومجلد خانه) و زنگوگرافی درهمین دوره وارد وبکار انداخته شد. مطابع لیتوگرافی توسع وخطاطی وحکاکی ترقی کرد . سراج الاخبار، سراج الاطفال آثار محمود طرزی وغیره آثار متفرق درهمین مطابع چاپ ومنتشر گردید .

موسسات تازه : درسال ۱۹۱۰ یتیم خانه درکابل تاسیس شدوبرای تمویل بودجه آن عکاسخانه عمومی ویك قهوهخانه درچمن حضوری تشکیل ومنافع آن مخصوص یتیم خانه گردید. امیر ۱۸ هزار روپیه بهیتیم خانه اعانه دادوهم اعانه اجباری از مامورین وخانها بگرفت. مرزا محمد یوسف خان سردفتر کوتوالی درعقب چوك دوم کابل یك قهوهخانه عمومی بهپول خودباز کرد .

درسال ۱۹۰۹ برای بار اول موترها ازکمپنی «دملر» در بمبی خریده شده و در کابل بکار انداخته شد. همچنین ۵۷ نفر کارگر ازکابل دربمبی اعزام گردید که کار های تخنیکی موتر : ساختن بادی وسیت، رنگمالی وآهنگری ودریوری وغیره آموختند وبرگشتند وشاگرد تربیه کردند. در حالیکه بایسکل مدتها پیشتر وارد شده بود. یك شرکت موترنیز توسط درباریان تشکیل شد. درهمین سال کارخانه چرمگری درکابل بهسرپرستی متخصص انگلیسی آقای تارنتن تاسیس گردید. این فابریکه چرمهای مورد احتیاج، بوت وموزه وسلیپر برای اردوی افغانستان تهیهمیکرد وهم قسما دربازار کابل عرضه میکرد . در ۱۹۱۳ فابریکه پشمینه بافی کابل بهقوای ۵۰۰ اسپ بخار اساس گذاشته ودر ۱۹۱٤ بهتولید آغاز کرد. این فابریکه دراوایل سالانه برای پنجاه هزار عسکر افغانی پارچه دریشی عسکری تولید میکرد وقسما در

بازار سرج عرضه میکرد. فابریکه در انتظار تکمیل فابریکهٔ برق آبی جبل السراج بود که در آنصورت قوه اواز ۵۰۰- به ۱۵۰۰- اسپ بالا میرفت وتولید سه چند میگردید .

واما فابریکه برق‌آبی جبل‌السراج در ۱۹۰۷ تحت تاسیس گرفته شد. سامان ولوازم ابتدائی آن به‌قیمت بیشتر ازیکنیم ملیون کلدار ازخارج وارد ونیز زیر نظریك انجنیر خارجی بنام جوت‌کار تاسیس آغاز گردید. ولی این فابریکه ۱۲ سال بعد (۱۹۱۹) توانست که توسط یك انجنیر هندی بنام عزیزاله خان کابل راتنویر نماید. در فابریکه حربی کابل نیز برای باراول توسط رضابیگ ترکی «باروت سفید» یا باروت بیدود ساخته شد. تمدید لینهای تلیفون کابل ننگرهار (۱۹۰۹- ۱۹۱۰) و کابل جبل السراج وغیره نیز درهمین دوره بعمل آمد. در ۱۹۱۱ شفاخانه ملکی کابل تاسیس وتوسط داکتران ترکی بکار انداخته شد. مدیر شفاخانه داکتر منیر عزت جراح ماهری بود. شفاخانه ۲۵ بستر دایمی وپنج بستر احتیاطی داشت. در این شفاخانه عوض آب چیچك که قبلا ازهند وارد میشد، آب چیچك از گوساله استحصال گردید وتلقیح جدری بقری بعمل آمد. درسال اول تعداد بستر شده‌گان ۱۹۵ نفر، تعداد وفیات ۱۸ نفر وتعداد مراجعین ۲۹٤٦٦ نفربود. درسال دوم این تعداد به ۵۱۸۲۹ نفر رسید. شفاخانه نظامی جداگانه وکوچکتر ازاین بود و توسط داکتران هندی کار میکرد. البته این شفاخانه هاتنها درکابل بودند وحتی برای‌مردم دور وپیش آن استفاده ازآن میسر نبود، تاچه رسد در وقت استیلای امراض اوبائی. چنانیکه در استیلای کالرای ۱۹۱۵ تنها درشهر کابل درمدت ٤۱ روز ۱٤۲۲ نفر مصاب و۸۸۳ نفر بمرد، در حالیکه این وباسه ماه طول کشید. همچنین درانفلوانزای ۱۹۱۸ تعداد بیشمار انسان در افغانستان تلف گردید. درقریه ده خدا دادکابل که سه‌صد نفر نفوس داشت، ۲۵۰ نفرآن بمرد. در پغمان در ٤روز ۱۵۰۰ نفر تلف شد. البته در لغمان، کنر، لوگر، پاکتیا، وسایر ولایات کشور تلفات نسبی بیشتر بود، ولی چون مثل کابل احصائیه گیری نمیشد تعداد تلفات مجهول ماند. درچنین ایام مصایب اطبای کابل که‌طب قدیم رابکار میبردند صمیمانه تااندازه توان درخدمت خلق میکوشیدند از قبیل مرزا محمد ابراهیم خان، مرزا عبدالغنی خان، مرزا عبدالنبی خان، مرزا عبدالقدوس خان، مرزا عبدالقدیر خان، مرزا عبداللطیف خان، مرزا تاج محمدخان، مرزا محمد اسحق خان وچندین نفر دیگر .

در ۱۹۰۷ حفر نهر سراج کندهار توسط بیگار شروع گردید . این نهر جدید که از دریای هلمند جدا میگردید بافشار وظلم بسیار والی قندهار سردار محمد عثمان خان برمردم، زیر کار قرار گرفت. همچنین حفریات نهر سراج جلال آباد شروع گردید . همدرین سال که امیر حبیب اله خان بعد ازسفر هند، افغانستان را ازکابل به‌خط غزنی، قندهار، فراه، هرات، میمنه، بلخ، قطغن وکابل سیاحت کرد، ترمیم‌و تعمیر مجدد بندآب غزنه را بمصرف پنجصد هزار روپیه بغرض آبیاری صدهزارجریب زمین امر داد. اینکار بزحمت مردم وجدیت مرزا عبدالاحد خان غزنوی (نایب‌مستوفی الممالك) ونظارت آقای ملر اسکاتلندی پیش رفت ودر ۱۹۱۲ پنجاه هزار جریب زمین را مشروب ساخت. همچنین امیر تمدید نل آب رسانی پغمان رابغرض تهیه‌آب آشامیدنی صحی شهر کابل اساس گذاشت که‌بعد از خود او مثل برق جبل السراج بکابل رسید، در حالیکه قبلا آب مشروب کابل از دریای ضعیف کابل وجوی پل

مستان وغیر صحی بود .

عمده ترین کاراین دوره ترمیم سرکها ی قدیم کشور وتعمیر وترمیم سرکهای جدید موتر روبین کابل جلال آباد، جلال آباد لغمان، کابل جبل السراج، کابل لوگر، کابل غزنه، وغیره بود. همچنین در سرتاسر شهر های افغانستان کاروانسرا های جنگی نما بنام «رباطهای سراجیه» بالای مردم آباد گردید که هر رباط در دوحصه نشیمن وطویله حیوانات منقسم وهریکی دارای ذخایر غله وعلوفه ومحروقات وگدامدار مسئول بود، تاطبق نرخ معین بمسافرین وکاروانها بفروشد. البته این غله وعلوفه از درك مالیات جنسی دولت بازحمت زیاد دهقان ومالیه دهنده درگدامها رسانیده میشد. فاصله رباطها از همدیگر اغلب شش «کروه» بود و هر کروهی مساوی چهار هزار «گز جریب» افغانستان میشد . هرگز جریب مساوی ۲۹- انج انگلیسی بود. بعلاوه بین کابل وجلال آباد منزلگاهائی اعمار گردید که بالوازم وخانه سامانها درسر راه هند وکابل مجهز بود. در دریا های عرض سرکهای موتررو نیزپلهای آهنین عصری اعمار شد ازقبیل پلهای : گلبهار، غوربند، متك ودرونته . امیرحبیب اله خان به اعمار قصور جدیده دلچسپی بسیار داشت واز تعمیرات مشهور دوره او اینهاست : قصر دلکشا وقصر استور وقصرعین العمارت درکابل ، قلعه السراج در لغمان، سراج العمارت در جلال آباد، سراج الامصار در جبل السراج. همچنین در ۱۹۱۲ توسط تشکیل يك مجلس مختصر قانون گذاری، نظام نامه های تذکره رهداری (در ۱۱۵ ماده) وعروسی وتعزیه داری تدوین گردید .

همچنین امیر در تشکیلات عسکری نیز تغیرات سطحی وارد کرد. مثلا در کابل اردو منقسم به چهار غند: اردلی، اردل، کوتوالی ودارالسلطنه بود. امیر حبیب اله خان این تشکیل رابهم زد وسپاه پایتخت را در دولوا تقسیم نمود. هرلوا مرکب ازسه غند وهرغند مشتمل برچهار هزار عسکر وجمعا - به استثنی خاصه دار وغیره -۲٤ هزار سپاهی بود. هرغند دارای يك کندك توپچی (۲٤ توپ هاوتزر، صحرا وقاطری جبل - جرمنی وکابلی) بود. هر کندك سواره يك تولی ماشیندار داشت وهر غند دارای يك شفاخانه (يك داکتر، دوجراح وکمپودر)، طباخ، دهولی، سقا، خاکروب، يك تولی استحکام ويك دستگاه مخابرات (ستاره دولت) بود .

وضع مالی واداره :

امیر حبیب اله خان بعداز عقد معاهده ۱۹۰۵ باانگلیس ومسافرت درهند (۱۹۰۷) خودش رابکلی ازخطر انگلیس مامون شمرد وهم قرارداد ۱۹۰۷ روس وانگلیس اورا از تجاوز روس مصون وانمود، لهذا اوباخاطر جمع امور داخلی کشور را بین برادروپسر خود (نایب السلطنه ومعین السلطنه) تقسیم کرد. امور نظامی به معین السلطنه بحیث وزیر حربیه سپرده شد وامیر ازبالا نظارت مینمود . امور داخله به نایب السلطنه بحیث صدر اعظم تحویل گردید وحتی ازنظارت امیرهم آزاد بود. فقط امور مالی کشور زیر اداره مرزا محمدحسین خان مستوفی الممالك بحیث وزیر مالیه قرار داشت واو شخصا باامیر مرتبط بود. محاکم هشتادگانه شرعی نیز درتمام افغانستان فعال مایشا بود .

این اداره به تدریج روبه انحطاط وفساد نهاد. دیگر دسپلین ومجازات ومکافات وجود نداشت. هرحاکم ومامور ومستوفی درمنطقه ماموریت خود دست آزاد داشت و رشوت، تحفه، بیگار، وخویشاوندی شکل مشروع بخود گرفت. عهده های دولتی در

معرض خرید وفروش گذاشته شد. نامهای «سرچربی بی‌بی وچین پولی‌آقا» درهمین دوره داخل قاموس اداره گردید. نایب السلطنه هدایای والیان ومأمورین بزرگ‌ولایات را میپذیرفت واختیار اداره او دردست منشیان ومصاحبین اومتمرکز گردید، زیرا نایب السلطنه اشتغال به‌امور کوچك راتنزل از «مقام آسمانی» خود میدانست .

مستوفی الممالك ادارات استیفا وامور مالی کشور را درمعرض بیع وشری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی وگمرکات همه دراجارهٔ مستاجرین خائن گذاشته میشد. این مستاجرین هرنوعیکه میخواستند میتوانستند بامالیه دهان رفتار نمایند. شدت فشار بالای مردم تاجائی رسید که ازولایات شمالی کشور صدها خانواردهقان ور شکست شده بقلمرو روس و حتی از غرب به ایران فرار کردند . اراضی سر سبز مردم جمشیدی در هرات که مطمح نظر ملاك مقتدر وبزرگ آنجا بود، درطی‌یك سازش‌خائینانه استملاك گردید.وآن اینکه‌فیودالهای دربار هرات که‌معروف به «چهار کلاه» بودند بدستیاری والی هرات محمدسرور خان معروف‌به "بابای‌کرام "پانزده‌هزارنفرمرودلیرجمشیدی‌رامتهم به‌ضدیت‌دولت نمود، اجازه امیر حبیب اله‌خان رابرای سرکوبی آنها گرفتند ودرشبی ناگهانی به‌سوق عسکر از سه جهت پرداختند . مردم بیگناه وبی‌خبر که‌خودرا مثل صیدی درمحاصره شکاریان دیدند در حالت بهت طبل کوچ نواختند وراهی‌را که بجانب قلمرو روس عامدا باز گذاشته شده بود، درپیش گرفتند. اینها فرار کردند وسرزمین ایشان بین متنفذین منقسم گردید. این درزمان سلطنت شاه امان اله بود که‌والی معزول وبه هیئت تنظیمیه هرات اختیار داده شد تا با جمشیدی ها مذاکره و به سر زمین شان عودت داده شدند.

سراج الاخبار درشماره ۱۱ سال ٤ مورخ ربیع الاول ۱۳۳۳ خود (۱۹۱٤)شرحی ازفرار نمودن ششصد خانوار هزاره بجانب ایران نوشت وگفت که این فراریان خوش برضا، بواسطه عسکر مسلح ازسرحد باز گشتانده شده واجبارا درموطن شان‌دایزنگی ساکن ساخته شدند. سراج الاخبار مینویسد که وقتی از آنها سبب این فرار کردن پرسیده شد، ایشان ظلم وجبر ورشوت خواری مامورین دولت را پیش کشیدند. در همین سال نگارنده در خان آباد ـ قطغن بودم، یکنفر مستاجر گمرکات قطغن وبدخشان بنام جمشید خان کمری وال، هشتاد نفرخدمتگار شخصی داشت وسرای جمشید خان شکل سراهای افسانوی بغداد بخود گرفته بود، درحالیکه در بدخشان قحط غلا مردم ناتوان آنجا را واداشته بودکه دختران خود رابرابر ده سیر گندم بفروشند ومثلا در نورستان مردم ارزن میخوردند ودر پاکتیا غله را میگذاشتند تلخ شود تاکمتربخورند.

عوارض ومالیات دولت گوناگون بود وبازور محصل ازمردم گرفته میشد ازقبیل: خس بری (مالیات ارضی) ، سر درختی (از اشجار مثمر)، زکات ومحصول مواشی (از مالدار)، سرخانه (از بیزمین)، اقسام حواله جات خریداری وغیره . دولت مالیه نقدی رابالای مالیه دهان تحویل خزانه ها ومالیات جنسی را تحویل گدامها ورباطهاکه در فاصله های چندین شبانه روز ازمحل مالیه دهان قرار داشت، مینمود، خزانه‌ها وگدامها مقداری معین نقد وجنس بیشتر از مالیه معین برای خود میگرفتند. چون‌پای ملك وارباب بین‌مالیه‌دهنده ودولت‌وسیط بود، مقداری هم حصه شخصی آنها میشد. باقیات مالیات که تادیه آن ازتوان دهقان خارج بود، توسط تحصیلداران بحصول میرسید. دفاتر تحصیلداری درپایتخت وولایات برجان ومال مردم مسلط بود. درقطغن سه‌نوع تحصیلدار وجود داشت که هریك دارای اردوئی گرسنه‌گان بودند که آنانرا

بجان مردم می انداختند : تحصیلدار باقیات چهارده ساله گذشته ، تحصیلدار باقیات جدید از دوسال گذشته وتحصیلدار روز ازسال جاری. یکی ازاین تحصیلداران مرزا محمد مهدی خان بودکه هنگام حرکت موکب او مانند راجاهای هندوستان پرطمطراق بود .

این تنها نبود ، انواع خریداری دولتی وشخصی وبیگار کمر مردم راخم کرده بود. مامورین بزرگ دولت غله وعلوفه کارآمد خودرا بهقیمت معینه بسیار نازل در عوض معاش خود بالای مالیه دهان دور دست حواله میگرفتند ویا قیمت آنرا تحویل خزانه کرده ودر برابر آن حواله وبرات حاصل میکردند ، انگاه توسط محصلین مسلح اشیای حواله شده گی را ازمردم تاخانه خود میرساندند ویا پول قیمت آنرا چندین بار بیشتر نقد میگرفتند . مثلا یك افسر ویایك مامور درخان آباد ۲۰ روپیه قیمت ۱۰ خروار کاه‌را تحویل خزانه کرده وحواله‌کاه اسمی‌مالیه دهندگان اندراب که هشت‌منزل اسپ دورتر بود میگرفت. دفتر اندراب مالیه دهندگان رامجبور میساخت که‌هریك‌مقدار حواله شده‌گی ذمت خودرا درخان آباد رسانده رسید بگیرند. چون این قسم تکلیف قابل تحمل نبود بناچار قیمت کاه رانقد طبق تعیین حواله دار ولو صد برابر بیشتر میپرداختند. واما حواله‌جات دولتی این‌مفر راهم باقی نمیگذاشت ومالیه‌دهنده مجبور به‌تحویل جنس درجای معینه بود ولو زندگی او در سراین تکلیف ازبین میرفت. مایحتاج خانواده شاهی هم درعوض معاش شان درولایات کشور حواله میگردید، برنج درکنر ولغمان، روغن درهزاره‌جات، گوسفند درقطغن وغیره اماتعین نرخ این اشیا بمراتبی کمتر ازنرخ بازار وروز بود .

درسال ۱۹۱۱ نرخ روغن دربازار کابل فی‌سیر ۱۵ روپیه بود. نایب السلطنه هفت هزار روپیه ازمعاش خودرا عوض خزانه دربهسود حواله گرفت ودرعوض آن روغن بنرخ تقریبا رایگان جمع کرد. این وقت حاکم هزاره‌جات سردار محمداکبر خان بود ودراین موضوع دفترخانه‌گی نایب السلطنه ، علی‌احمد خان آقا ومرزا عبدالرحیم خان نامه ذیل را به‌سردار نوشتند :

«عالیجاه عزت همراه مشفقی محمد اکبرخان حاکم کلان بهسود راحفظ اله تعالی، بعد از دعاگوئی ازدیاد عمر واقبال اعلیحضرت وسلامتی وجود حضرت مولایم نایب السلطنه صاحب قلمی میدارم که قبل برین ازحضور حضرت مولایم نایب السلطنه صاحب بذریعه فرمان برای شما احکام شده بودکه یکقطه برات مساوی ازمبلغ هفت هزار روپیه پخته عوض تنخواه عالی ما، کارکنان حضور عالی مابه‌جهت خریداری‌روغن زرد مصارف کارخانه طباخی ما، اسمی دفتری بهسود حواله وبرات حاصل نموده‌اند که‌بداك آینده برای شما روانه میشود که‌سر وشته خریداری روغن مذکور را بدرستی وقیمت مناسب خریداری نموده بکارخانه عالی ما ارسال داشته رسید حاصل میدارید . لهذا برات مذکور بمعرفت عزیز احمدخان دفعدار (خورد ضابط عسکری) بخدمت شما فرستاده شد، در خریداری وقیمت روغن بقرار احکام مبارك معمول میدارید ورسید برات را به‌داك سرکاری برای این خادم عالی ارسال میدارید که‌خاطر جمع شوم انشاء اله تعالی. در فرستادن روغن ساعی باشید که‌بزودی وروغن خوب برسانید فقط واز طرف حضرت مولایم خاطر خودرا آسوده دارید که بفضل ومرحمت حضرت حق سبحانه تعالی صحت کامل دارند والسلام تحریر یوم چهارشنبه ۲۲ ماه رجب‌المرجب

۱۳۲۹ دست‌خط علی احمد ودست خط عبدالرحیم» (۱) .
این روغن ازبهسود تاکابل بالای مردم رسانده شده وتحویل «کارخانه طباخی نایب السلطنه» گردید.. اینك نقل یك رسید کارخانه طباخی که‌بیك نفر ارنده روغن داده شده است : «هو. مقدار سه چهارك بوزن کابل روغن زرد که مناصفه آن یکنیم چارك میشود از بابت باقیات سنه گذشته ایت‌ئیل سال کلب خریداری حضرت عالی نایب السلطنه صاحب، ذمه‌گی یوسف بیگ شاندۀ بهسود بمعرفت اقامحمد کراهه‌کش تحصیلی عزیز احمد دفعدار، جهت مصارف هذا سنه سجقان ئیل سال موش کارخانه طباخی عالی، تعلق عالیجاه ناظر محمد اسمعیل خان تحویل بنده اله‌جلال الدین‌تحویلدار گردید فقط تحریر تاریخ دوشنبه ۲۹ رجب‌المرجب سنه ۱۳۳۰ مهرجلال الدین، مهر مرزا عبدالحسین خان منشی، مهرعبداله ، مهرغلام‌محمد، سه‌مهر لایقرۀ» در پیشانی رسید نوشته شده : «قرار صفحه ۷۸ اوارجه مالیات» در پشت رسید نوشته شده : «ثبت شد صفحه ۳۹ تحویلی جلال الدین . دست خط عبدالرئوف» (۱) .
همچنین سایر شهزاده هادرولایات بخریداری جبری‌اشیا میپرداختند.عضدالدوله سالانه پنجهزار روپیه را روغن جبری ازهزاره جات میگرفت. شهزاده ها همه یك مقدار اسعار کلداری سهمیه داشتند که عوض معاش ازخزانه گرفته واز هند سامان میخریدند. مثلا سهمیه عضد الدوله نه‌هزار کلدار بود. همچنین اسلحه ازمیکزین ارك وسایر اشیا را از تحویلخانه دولت میخریدند ویا رایگان میگرفتند ، در حالیکه هریك معاش گزافی از خزانه ملت بقرار ذیل میبردند :

معاش سالانه نایب السلطنه	۰۰۰ر۳۶۰ روپیه
معاش علیا حضرت (ملکه)	۰۰۰ر۲۰۰ روپیه
معاش معین السلطنه	۰۰۰ر۲۰۰ روپیه
معاش ملکه مادر	۰۰۰ر۱۰۰ روپیه
معاش عین الدوله	۰۰۰ر۱۲۰ روپیه
معاش عضد الدوله	۰۰۰ر۱۱۵ روپیه
معاش سردار محمد کبیر خان	۰۰۰ر۸۰ روپیه
معاش سردار مدافع (امین‌اله خان)	۰۰۰ر۶۰ روپیه
معاش سردار صنایع (محمد عمرخان)	۰۰۰ر۵۵ روپیه

واما مامورین عالی رتبه ملکی معاش اندك داشتند. وزیر مالیه مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك سالانه ۷۰۰۰ روپیه ـ مرزا محمود خان امین نظام ۴۰۰۰ روپیه‌ـ مستوفیان ولایات سالانه ۱۵۰۰ روپیه ودرباریان امیر سالانه از ۳۶۰۰ تا ۷۲۰۰روپیه معاش داشتند . معاش افسران اردو سالانه ازاین قرار بود: بلوکشمر ۳۰۰ روپیه‌ـ تولیمشر ۶۰۰ روپیه ـ کمیدان ۹۰۰ روپیه ـ کندکمشر ۱۲۰۰ روپیه غندمشر ۲۴۰۰ روپیه ـ جنرال ۴۸۰۰ روپیه ـ نایب سالار ۷۲۰۰ روپیه ـ سپهسالار ۲۴۰۰۰ روپیه. البته در آنوقت نرخ اشیای مورد احتیاج نازل بود. گندم فی‌سیر یك روپیه ـ گوشت فی سیر چهار روپیه ـ برنج فی‌سیر ۳ روپیه ـ روغن فی‌سیر ۱۵ روپیه ـ سان‌فی‌گز یك روپیه ـ کشمیره پشمی فی‌گز ۱۵ روپیه وبوت فی‌جوره ۲۰ روپیه قیمت داشت.

(۱) این نامه و رسید روغن جز اسناد سردار محمداکبر خان حاکم بهسود بود که توسط فرزندش سردار محمدکریم خان به‌کتابخانه اینجانب‌تعلق گرفته است .

مالیات دولت سالانه به ۸۰ ملیون روپیه میرسید وتجارت باروسیه وانگلیس توسعه مییافت، زمینه هم برای نشو ونمای تجار دلال کشور فراختر میگردید .

واما دربار :

امیر حبیب اله خان به‌جلال ظاهری دلبستگی بسیار داشت . او دربار رازیر نظم جدیدی قرار داد، لباس اروپائی را قبول نمود، یونیفورم رسمی را درجه بندی کرد ونظام نامه لباس تدوین کرد، البسه رسمی ، نیمرسمی، تابستانی، زمستانی، شب وروز، نماز جمعه وشکار معین شد، سرشانه، جال، روب، کلاه، رنگ ومغزی کرتی وپطلون ویخن فراك ازنظامی وملکی وخانواده شاهی تصنیف گردید. حتی تکت های دعوت دربار باجدول مخصوصش طبع وتقسیم میشد که در پیشانی آن‌علامت محراب ومنبر ، در حاشیه راستش مهر رسمی سلطنتی شاه، در حاشیه چپ مهر شاه آغاسی حضوری داشت ودر متن این‌تکت چنین مرقوم بود: منصبداران ملکی — تکت دربار معلی سلامخانه — درجه دریشی — اسم — قوم — منصب ، بالادست — زیردست. مثلا درخانه درجه دریشی یکنفر اجیدن ملکی توضیحات ذیل مرقوم بود : «کرتی ماهوت سیاه دوسینه ، کف وطاس ویخن لیس‌دوزی، مغزی ماهوت گلنار،دکمه برنجی، سرشانه مقرری اجیدنی، پطلون ماهوت سیاه، پتی ماهوت گلنار، کمربند لیس گل قلفك دار بمعه کریچ بند اسباب نقره، بالای گل نشان محراب ومنبر، کلاه افغانی تپ ماهوتی، نشان محراب ومنبر، بوت سیاه.» (۱)

کریچ رسمی منصبداران ملکی ساخت ماشین خانه کابل وغلاف مطلا بود. هر منصبدار ملکی موظف بودکه یك اسپ سواری ، یك یابوی باربر، دوخیمه افسری و سپاهی آماده سفر داشته باشد . اینکه معاش مامور کفایت این مصارف میکرد یاخیر موضوع مطالعه نبود. امیر برای اعاظم خانواده خودعلامات وبیرقهای مخصوص تعین نمود که در کلاه خویش نصب ودر عمارات خود می افراشتند. علامت کلاه وبیرق‌نایب السلطنه «شق القمر»، ازمعین السلطنه «کلاه نشاندار» ، ازعین الدوله «کلاه جیغه‌دار» واز عضد الدوله «کلاه پردار» بود .

تشکیلات دربار زیاد بود، مثلا سه سرمنشی بنامهای منشی حضور، منشی خارجه ومنشی داخله بادفتر جداگانه وچهار ایشك اغاسی حضوری ، ملکی، نظامی وخارجه ویك اداره بنام «دفتر خارجه» موجود بود. یکی از ادارات دربار «دارالعدالت حضور» بودکه یك سرکرده ، یك قاضی ، دومفتی، چهار محرر وچهار کاتب داشت و هیچ کاری نمیکرد . درباریان به‌عنوان مصاحبین خاص، اهل میز حضور ، غلام‌بچه‌گان خاص حضوری وغیره منقسم میشدند و در عقب اینها یك تعداد فراش باشی، پیش خدمت باشی، آبدار باشی ودها باشی دیگر استاده بودند . گارد شاهی ودسته‌جات خان اسپور، میر اسپور، سراوس ورکابدار، محافظ این دربار بود، افسران ایشان و شاه آغاسی ها همه رتبه جرنیلی داشتند .

همچنین امیر حبیب اللهخان شیفته عناوین والقاب جدید بود ولواین‌القاب بعضا نسبتی ازنظر وظایف اداری باملقبین خودنداشت ازقبیل :نایب‌السطنه ،سردارمدافع وسردار صنایع (برادران امیر)، معین السطنه ،عین الدوله وعضدالدوله(پسران‌امیر،) امین المکاتیب، امین‌المقابله (در دربار)، امین‌الاطلاعات، امین‌العسس،امین الوجوهات

---

(۱) اصل این تکت متعلق کتابخانه این جانب است .

(رئیس گمرك کابل) امین عین‌المال حاکم‌التحقیق ،دارالعدالت وغیره .سرداران نیز درجه بندی شده‌بودند چون سردار درجه اول ودرجه‌دوم وعادی . همچنین امیر حبیب الله‌خان تمایل داشت همه چیز بنام خودش منسوب گردد، مثلا کوه سراج (جبل السراج)تپه‌سراج (تپه‌بلخ‌کابل)، نهر سراج ،بندسراج ، رباط سراج،قلعه سراج ،عمارت‌سراج‌وده‌هاسراج دیگر.درهرحال‌دربارامیرحبیب‌الله‌خان‌دقیقازیردسپلین تقریباً نظامی قرار داشت واندك بی‌مبالاتی باعث مجازات وبی آبی میشد ولو رجال بزرگ دربار میبود. دربار اغلب فصول سال مشغول سفر درصیفیه پغمان و شتائیه جلال آباد وسایر تفرجگاه های لغمان ،گلبهار ،جبل السراج، استالف وغیره بود . دراین‌سفر ها بعضا شکار بعمل می‌آمد وشکار گاه های آهو وپرندگان در کابل شکاری ۱۲میلی شهر، چمن وزیر آباد ونیزار قلعه حشمت خان و در شرق جلال آباد ودره نور کنر وامثال آن‌بود .دربار بیشتر به‌طباخی‌ودیکچه پزانی مصرو فیت داشت وکتابی هم دراین مورد چاپ شد .

فرامینی‌که امیرحبیب‌الله خان بدستخط خودراجع به امور تشریفاتی دربار نوشته دلچسپ ویکی ازآنها اینست: «محرم ۱۳۲۹ (۱۹۱۱) نفری میز حضور وغلام بچه های خاص وحضوری بعدازاین بدون لباس فراکوت آمده نمیتوانند.» در یک فرمان دیگر اینطور مینویسد : «بعداز این هیچ کس حتی برادران وفرزندان سر راست بحضور آمده نمیتوانند تادرخانه انتظار ننشسته وکارت روان نکنندواجاز ه نگیرند .» درفرمان دیگری مورخ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۱ (۱۹۱۲) درجلال آباد چنین مینویسد : «چونکه درشبها اکثریه نفری میز حضور خودرا بدرستی واقف کرده نمیتوانند که من درباغ شاهی هستم ویابه حرمسرا ویاخارج ازهردوجا لهذا سه‌رنگ لعل تین مقرر کردم تانفری مذکور بدرستی بدانند که من‌کجا هستم سرخ‌باغ‌شاهی لاجوردی حرمسرا سبز بیرون هردو جا . » همچنین امیر بغرض تغیر دادن نامهای معمول اوقات نانخوری درفرمان ۱٤ ذیحجه ۱۳۳۰ (۱۹۱۱) خودنوشت:«اشراقیه » درعوض ناشتای صبح ، «ضحوه » عوض نان چاشت ، «عشائیه »بجای نان شب و «عصریه»عوض نام «چای‌دیگر»(۱)

امیر حبیب‌الله‌خان به مرور زمان به اثر قدرت بی‌سرحد ومطلق العنانی وعدم مسئولیت بیك زمامدار زود ورنج وخشن وبی‌باك تبدیل شد .درباریان ازروش اومنزجر وترسان گردیدند . اوعلنا دربیانات خود میگفت که : شاهی وپیغمبری چون دو نگینند، دریك انگشتری . شجاع الدوله خان فراش باشی دربار حکایت میکرد که امیر روزی در دربار از «علوی اسمانی مقام پادشاهی »سخن میزد وباجدیت این بیت‌را شاهد می‌آورد :

آنکه چنان بخشد اگر بکشد رواست نایب است ودست اودست خداست

امیرحبیب الله‌خان باچنین عقیده وادعا حرمسرای مفصل وباشکوهی ترتیب داد که بیشتر از صد زن بعناوین حرم ، سراری خدمه وجواری در آن میزیستند. مصارف البسه وزیور وما کولات ومعاشات وحمل و نقل اهالی حرم گزاف بود. امیر حبیب‌الله خان بمرور زمان در زنده‌گی داخلی حرم فرو رفت واز رسیده‌گی به‌امور بکلی باز ماند . ملکه رسمی کشور نیز ازارگ سلطنتی اخراج ودرقصر علیا جاداده شد.

قیامهای مردم (۱۹۱۲-۱۹۱۳):

درولایت پاکتیا دولت هرساله رشقه دهقان را از قرار فی جریب شش رو پیه

---

(۱)اصل این فرامین دستخطی امیر حبیب الله‌خان در اغتشاش بچه‌سقا دربازارکابل برامد وامروز همه درکتابخانه شخصی آقای میرزا سید داود خان محفوظ است .

برای کمندهای سرکاری اجباراً میگرفت درحالیکه قیمت روز فی جریب ٥٠روپیه بود. همچنین دولت هرساله مقداری غله بنرخ معین بالای دهقانان تقسیم وخریداری جبری حواله کرده درشهر خوست میرساند وبد وکانداران تقسیم میکرد تاافراد ملکی و نظامی دولت آذوقه همیشه گی دردسترس خود داشته باشند. همچنین دولت مقداری دیگر بهمین ترتیب اززمیندارخریده وتاگدام عسکری «خندخیل» بالای شان میرساند. بعلاوه سردار محمد اکبرخان والی پاکتیا برمردم شدت روامیداشت ،مامورین اوفشار وارد میکردند. چون مردم پاکتیا نسبتاً مسلحتر بودند در اواخر سال ۱۹۱۲ برضد دولت قیام کردند. این قیام تااوایل ۱۹۱۳ مدت پنج ماه طول کشید .از همه اولتر اهالی منگل (مقبل ،طوطاخیل ،جاجی میدان وچمکنی)دست به سلاح بردند وبعد هامردم احمد زائی بهشور شیان پیوستند . تهانه نظامی «میدان خوله »وتهانه نظا می «پتان» ورباط «خندخیل» همه موردهجوم شورشیان قرارگرفته وبادادن تلفات جا نی وجباخانه سقوط کردند .شورشیان تهانه ها راتخریب وراه های سوقیات دو لت راتاکوتل تیره بستند .

جانداد خان احمدزائی فیودال بزرگی که درکابل مقیم بود نیز ازدو لت بنام خاموش نمودن شورش اجازه خواست وبه پاکتیا رفت وآتش شورش را درااحمدزایی ومنگل دامن زد، زیراولی محمدخان برادر زاده او وازسابق در هندوستان رفت وامد وباانگلیسها آشنایی داشت، اینها میخواستند ازاین قیام د هقانی بنفع خود استفاده نمایند. ملك اصیل خان هم درردیف جا نداد خان پیشرو ی شورشیان راتمثیل میکرد.

امیر حبیب الله‌خان که درجلال آباد بودفرمانی توسط ملامحمد خان افغان نویس برای شورشیان فرستاد وفارمول « اطاعت به‌پادشاه واولی‌الا مر »راپیش کشیدو هم وعده عزل ومجازات والی پاکتیا ومامورین اورا بداد. امامردم که‌ازنشنیدن عرایض وپیشنهادات سابق خودتجربه بسیار داشتند بوعده های‌شاه اعتماد نکردند وملامحمد خان نماینده اورا طرد نمودند. پس زدوخورد ها شدت اختیارنمود .امیر به‌عسکر و حکام وخانهای پاکتیا وغزنین امر حمله عمومی علیه شورشیان صادر کرد .در داخل پاکتیا خان مشهور جدران (ببرك‌خان)بامردم متعلقه خودطرف دولت را التزام کرد. همچنین امیریك قشون هزار وسه صدنفری ازخان‌های شنوار ، لغمان ، کنـر ، خوگیانی ، حصارك ،سرخرود ،بهسود ،چپرهار، عبدالرحیم زائی ، مهمند واودخیل (به‌سنت امیر عبدالرحمن خان)بگرفت واسلحه ولوازم (تفنگ‌بغل‌پر، سرنیزه ، خیمه ،سان کفن، سقا، طبل‌زن ،ملاامام واشتر باربر)وآذوقه ازدو لت بداد ودر پاکتیا سوق کرد. امیر برای افراد این قشون ماهانه ده روپیه وبرای دهباشی ما ه ۱۲روپیه وبرای صدباشی ماه ۲۰روپیه معاش مقررکرد واعطای مستمری بـرا ی مجروحین وخانواده کشته‌شده‌گان جنگ راوعده داد.

متعاقبا امیر بکابل آمد ویك غند سپاه منظم به‌قیادت جنرال محمد نادر خا ن علیه شور شیان سوق کرد. جنرال باتوپخانه کوهی ۹ پن وغرابین کوتل تیره رابا چهارصد نفرکشته شورشیان اشغال وقلعه «تندان »مرکز آنانرا کله‌رون ز، وشر پنل ویران واحراق‌کرد. شورشیان گردیز راتخلیه ودر عـلاقه منگل عقب نشستند . جنرال درعوض جنگ راه، مـذاکره راباز کرد وحواله جات غله وعلوفه خریدار ی را ازدوش دهقانان برداشت وسردار محمد اکبرخان والی پاکتیا را معزو ل‌ساخت . اینست که‌مردم اسلحه بزمین گـذاشته ونمایندگان آنها چون عزیزخان ،تیمورشاه،

عبدالغنی وغیره نزد جنرال آمدند وصلح اعاده گردید .البته جاندادخان به هند گریخت وشورشیان تعمیر تهانه ها یخراب شده پتان وخند خیل رابرذمه‌گرفتند . (۸۲۸) نفرنمایندگان شورشیان بنزد جنرال رسیده وهمه بکا بل‌آمدند .امیر حبیب‌الله خان باملائمت باآنها پیش آمد، برای‌پسران شان درکابل «مکتب عسکری ملك‌زاده‌گان » راتاسیس نمود وبرای خودشان خلعت وسفر خرچ‌بداد . اما‌والی پاکتیا سر زنش نشد وبعدها بکارهای عمده تری مقرر شد و جنـرال محمدنادر خان بر تبه نایب سالاری ارتقانمود.

اینبار اول بودکه یك شورش بزرگ در اخر مرحله بامفاهمه بین رهبران‌شورش و دولت حل‌شد . مطبوعات انگلیسی هند براشفت واین روش ونرمش امیر راتلویم واورا ازخطرات آینده تهدید نمود، زیرا انگلیسها که ازمردم شکست نا پـذ یر افغانستان داغهای گل‌ناشدنی دردل داشتند باردیگر میخواستند که مثل دوره امیر عبدالرحمن خان این ملت رابدست حکومت خودش به‌یك جامعه شکسته وبسته وخلع السلاح وغیر مقاوم تبدیل نمایند . چنانیکه روزنامه «تایمز اف‌اندیا »همان وقت (اگست ۱۹۱۳) دراین مورد نوشت که:

«این‌نرمی سبب غلط فهمی میشود، طریقه پسندیده حکمرانی افغانستان بقرار قرنهای گـذشته بنوعی بایدبود که درچنین مواقع‌سزای وحشیا نه (مثل دوره ا میر عبدالرحمن خان)داده شود، وفساد رابه‌بی رحمی بسیار فروشنا نده شود و گوش وبینی مجرمهای قابل معافی هم بریده شود وسزاهای گوناگون سخت به‌آنها داده شود وکسانیکه علانیه مرتکب بغاوت گشته اندحتی‌الامکان قلع‌وقمع آنها بـا یـد کرده‌شود (!!)»

واماانگلیسها به‌چنین فیصله آرامی قناعت نداشته وبزودی درصدد یك اشتعال داخلی برامدند ، چنانیکه تایمز لندن «از اغتشاشات تازه خوست وتنگـر هـار و کشمکشهای سلیمان خیل وخروتی وقندهار حرف میزد ومیگفت که افغانستان برا ه خرابی روان است که همسایه او ایران روان شده است .متعاقبا جهانداد خا ن احمدزائی که‌قبلا به‌هند فرار کرده بود، درهمین سال ۱۹۱۳ بایکنفر مامورهند ی وهدایات تازه داخل ولایت پاکتیا گردید وبه فعالیت اشتعالی دست زد تا ایـن‌ولایت را غرقه خون سازد . ولی اهالی که ازروش ونرمش دولت خنشود شده بودند ،آقای جانداد خان را اسیر وبدولت تقدیم کردند. اودرکابل احضار واعدام شد. امیـر حبیب الله‌خان درنتیجه همین قیام بودکه در ۱۹۱۲ برمعاش هرفرد اردوما هانه ۲ روپیه افزود یعنی ازده به داو زده بلند رفت .

قیام مردم قندهار (۱۹۱۲):

زمیندار ومالدار وتاجر ولایت قندهار منبع سرشار پول برای حکام ومامورین رشوت خوار محسوب بودند، امامردم ازپول میگذشتند وتحمل میکردند تاکار بعر ض وابرو کشید وتحمل را مجال نماند: والی قندهار سردار محمد عثمان خان بود که زنده‌گی شاهانه داشت ،اوبدر کابل آمد وچندی ببودوبرگشت وطبق مامو ریتـی که‌داشت داخل اقدامی شدکه درکشور سابقه نداشت .چون این اقدام مستقیمابعرض وآبروی مردم تماس میگرفت ، پس مردمان شهر ودهات نزدیك چون ده‌خواجه ، قلیج آباد،گذره ، وغیره قیام کردند ودست به سلاح بردند ـقیام کنندگان نخست برای حفظ دارائی های دولت محافظین گماشتند تاخزانه وادارات دولتی راحفظ نمایند وانگاه

برسبیل احتجاج ، داخل بست خرقه گردیدند .قیام کنندگان هیئت اعزامی سردار محمدعثمان خان راکه مرکب از چندنفر افسر سواره وقاضیومفتی بودند بکو فتند و خود قاضی وپسرش راکهبنام دین مردم را میدو شید، بکشتند .سردار محمد عثما ن خان قشون منظمرا آماده کرد وباره وبرج ارگ دولتی را بشکل یك استحکام نظامی در آورد ودربا مها ودیوار ها عسکر بگماشت . مردم به استقامت ارگ در حرکت افتادند وقشون به امرسردار آتش بگشاد . دراین گیرودار صد هانفر کشته افتادند وحتی زنان واطفالی کهبالای بام دکانها نگران ایستاده بودند مورد اصابت گله های عساکر بامارگ قرار گرفتند .شور شیان که اسلحه کمتر وضعیف ترداشتند ازبرابر آتش مسلسل واستحکام قوی ارگعقب نشستند.موسفیدان وملاها میانجی گردیدند وبتدریج آتش قیام خاموش گردید.

سردار محمد عثمان خان عریضهئی بنام دولت ترتیب کردکه دران از طر ف مردم وکالت شده بود که: شورشیان به جزای خودرسیدند ، در عو ضشورشیان ماعفو پادشاهی رامیخواهیم . دراین عریضه از ۲۰ نفرتاجر ،۳٤ نفر کلانتر، ۱٤ نفر مهاجر ٤۰ نفر اعیان محمدزائی وبارکزائی وپوپلزائی ونورزائی والکوزائیواسحق زائی و۲۷۷ نفر ملکانوغیره امضا ء گرفته شدهبود . درهرحال قیام خاموشسا خته شد وعلت اصلی این قیام درجرائدهند منتشر گردید.

محمود طرزی که همیشه بهانهئی برای اظهار گفتنی های خود میخواست ، فرصت بدست آورد ودرشماره ٤ ذی الحجه ۱۳۳۱ سراج الاخبار نوشت که :سردار محمدعثمان خان نایب الحکومه قندهار بکابل آمده وگفته بود که: درقندهار زنا ن خوش خوان بسیار است. چون جشن عروسی شهزاده درکابل پیشروی بود ،ماد ر شهزاده بهسردار محمدعثمان خان گفت که: اگر زنان خواننده درقندهار باشد چند نفری بکابل بفرستید . چون سردار محمد عثمان خان درکابل مصرف تار تـق وتحفه بسیار کرده وهم موتری تیز رفتار خریدهبود، درباز گشت بهقندهار اینامرفرستادن خوشخوانهای زن رابکابل سبب تخویف مردم واخذ رشوت قرار دادهوکوتوالقندهار را امرکردکه: هرشخصی پولدار راتهدید بفرستادن زنش بکابل نموده ،درعوضپول ازاو میگرفت .

محمود طرزی درهمین جریده خود مقاله مبسوطی زیرعنوان«امنواسایش »منتشر ساخت که نیم چهره ئی ازوضع اداره امیر عبد الرحمن خان وامیر حبیبالله خان رامینما یاند . اینك نقل آن: «پیش ازاین (قبل ازسلطنت امیر حبیب اللهخان یعنی وقت پدرش)هیچکس برجان خود برمال خود برملك خودبرماموریت خود هیچ امنیتی واعتمادی نداشت.روزی نبودکهقتلها،اعدامهایرقمرقم باعقوبتوعذابهایگوناگونونهیببو تاراجهای ازحد افزون بوقو ع نمی آمد ، ضبط امـلاك مصادر ه اموال فرار ساختن باعیال واطفال ازوقایع دایم الاجرائی بود.. درحالیکه اهالی اقوام مختلفه افغانیـه قافله های غیر منقطع برای اخراج شدن تشکیل میدادند ،اعلیحضرت سراجالملة والدین (امیر حبیباللهخان)همهفراریهای اخراجشده ممالك اجنبیهرابهمخارج ز یاد واپسبوطن شان ارجاع نمودند وبسی املاك واموال مضبوطه مصادر ه شده را بـه اصحابش اعطا فرمودند ، هیچیکی از ذکور واناث قوم (یعنیمحمدزا ئی ها)بیتنخواه نسبی نماندند ، هیچکس رابدیگری محتاج نگذاشتند همه افراد یك عایله را جداجدا تنخواه دادندکهپسربه پدر، برادربه برادر،دختربه مادرمحتاج نیستند وهرکسجداگانه صاحب تنخواه هستند ... اخـلاق عمومی بدرجه زهرناك گردیده وسوء اخـلاق در مردمان چنان تاثیر ناگواری بخشیده که احکام خدا رسول قران پادشا ه حـق وطن

شرافت ملی عزت وشان قومی حقوق عبادالله وجدان وایمان همه رابرای نفس‌اما ر ه خائن مشئوم خود برطاق نسیان میگذاریم ، پادشاه برای ولایات شاهانه حاکم مقرر وانتخاب میکند اصیل بگوئی اصیل ریش سفید بگوئی ریش سفید نماز خوان‌بگوئی نمازخوان متدین بگوئی متدین عالم بگوئی عالم عاقل‌بگوئی عاقل کیست که حقانیت ودیانتش راتسلیم نمیکند وقتیکه مقرر میشود بدرجه مفلس ومفلوك میباشد کـه اسپهای سواره خود ونوکران خودرا بقر ض تدارك کرده به‌هزار مشقت وخو ن جگر خودرا بدائره حدود ولایتی که مقرر شده پرتاب میکند .بمجردیکه درانجا میرسد اژدها بگویی‌اژدها نهنگ دریابگویی‌نهنگ دریابلابگویی بلایوها بگویی یوها میشود، اسپ بگویی‌کمندها کمندها مال‌مواشی‌بگویی‌رمه‌هارمه‌هاگله‌ها گله‌هاشتربگویی‌قطارها قطار هانقدی بگوئی خزانه هاخزانه ها جنس‌بگویی‌صندوقخانه هاصندوقخانه‌هاراماللك میگردد . طر فه تراینکه چون نام آنرا بپرسید میگوید که «پیشکشـی وتـارتقـی» میباشد که این کلمه هارا دیگر هیچ‌کتاب لغتی حل کرده‌نمیتواند مگر قامو س‌العلوم خود جناب نایب الحکومه صاحب ها. این بلای مبرم سوء اخـلاق اگر تنها منحصربه بعضی میبود هرچه که‌بود بود اماجای حسرت اینست که‌یك مرزا ی مفلوکی که‌بدفتری کدام محالاتی مقرر میشود دراندك مدتی میبینید که صاحب خانه‌ها ملك هازمین هاو چهاوچها میشود...

«سبحان الله مابچشم سرمیبینیم که ذات قدسیت صفات پادشاه معظم مادرباب حسن اداره وتلف نشدن بیت المال بدرجه ساعی وجاهد میباشند که ازبسا مصارف و مخارج مبرمهٔ ذاتی شاهانه شان صرف نظر فرموده اند، حتی طعام حضور شا هانه نیز خیلی مختصر وبه قاعده تصرف برابر دیده میشود (آنوقت عـایدات مستقیـم وغیرمستقیم سالانه افغانستان تقریبا در حدود ۸۰ملیون روپیه‌ومصرف تنها کارخانه طعام امیر ۲ملیون و٤ صدهزار روپیه یعنی ۳فیصد تمام عایدات کشور بود درحالیکه مصارف البسه ومعاشات وبخشش های حرم وسیع امیر وخانواده شا هـی داخل این حساب نیست زیرا آنوقت بودجه مملکتی وجود نداشت وخزاین دولت ما ل شخصی شاه شمرده میشد !) حالانکه سفره های نایب الحکومه صاحب ها (والی‌ها) از ٦٠ـ۷۰ غوری نان کمتر نمیباشد ، بخشش واحسانی که ذات اعلیحضر ت‌پادشاهی میکنند از عین المال شخصی شان (!) میباشد که‌آنهم از اسراف وابذار سراسر خالی است (درحالیکه امیر عبدالرحمن خان وفرزندان او روزیکه ازدریای امو بـه افغانستان گذشتند جز اسپ وقمچینی هیچ‌چیز بشکل «عین المال» درکشور ند ا شتند) حالانکه بعضی نایب الحکومه ها قریب به‌لکها روپیه به‌زید وعمر و در دار السلطنه بخششها نمودند (انوقت رسما معمول بودکه والی هایك قسمت ازدارایی های بدست آورده خودرا به‌عنوان تحفه بدربار ورجال بزرگ تقدیم میکردند)آیااز کجا؟ چه‌میدانیم که‌ازکجا ! اگربگو ئیم که‌قارون بودنبود!اگر بگوئیم که‌پیش‌ازنایب الحکومه شدن هامون بودنبود ،همه‌از غصب بیت المال‌همه ازخو ن رعایای‌اعلیحضرت پادشاه عدیم المثال !... (این علامه تعجب وتاثر بجاودرست درسراج الاخبار استعمال شده است)اگرچه میدانیم که‌ب ه‌این سخنان ی لك‌عالمی رابا خود دشمن میسا زیم ولی دشمنی این چنین هارانسبت‌بدوستی که‌به پادشاه ووطن وملت خود دا ریم‌بقدر ذره اهمیت نمیدهیم ، حقیقت هیچگاه پنهان نمیماند ! ازبارگاه خالـق مطلق خودنیاز وتضرع میکنم که خاینان دولت وملت راکه برای نفس وهوای خود رعیت راپامال میکند وامن وآسایش ملك را اخلال مینماید و مستوجب اضلال واختلال میـگردد ، شرمنده

دنیا واخرت نماید ونمك پادشاه چشم های شانرا کورکند . »(۱)
امانه نوشته طرزی نه‌خو نهای که درقندهار ریخته شده بود هیچ کدام موجبات مجازات سردار محمد عثمان خان رافراهم نکرد بلکه آینده بهتری در انتظار اوبود ، زیرا امیر نمیخواست که مامور خودش راولو مقصر باشد در برابر مردم کیفردهد .

نهضت دیموکراسی :

میتوا نگفت مقدمات دیموکراسی باپیدا یش اقتصاد سرمایه داری از قرن ۱۳در مغرب چیده میشد ، «فرمان کبیر » عنوان «پارلمان » وقوانین اکسفورد و همچنان فرمان «زرین »و «دیت»همه رامیتوان مقدمه دیموکراسی غربی‌معاصر دانست بالاخره اعلان حقوق پارلمان در قرن ۱۷ تهدای مشرو طیت انگلستان را گذاشت وانقلاب فرانسه در قرن ۱۸ منجر به اعلام حقوق بشر گردید . درکشور های‌عمده شرق نیز باپیدایش اقتصاد سرمایه داری درقرن ۱۹ دست به‌ریفورمهای زده شد که مقدمه دیمو کراسی بود، درترکیه پروگرام اصلا حات برهبری رشید پاشا ومدحت پاشا ودرایران پروگرام اصلاحی برهبری مرزا تقی‌خان مورد عمل پیداکرد واخرآمنجر به نشر فرامین مشرو طیت در قرن ۲۰ ازطرف سلطان حمید دوم (۱۹۰۸)ومظفر الدین قاجار (۱۹۰۷) گردید . درمصر بسیار دیر تر ازریفورمهای محمد علی‌خدیو (نصف اول قرن ۱۹)درنصف اول قرن ۲۰(۱۹۲۳) مشروطیت ازطرف‌ملك‌فواداعلام شد .از ۱۹۲٤ تا۱۹۲۸ عراق وسوریه یکی پی‌دیگری رژیم‌مشروطه‌پذیرفتند .
واما در افغانستان پروگرام اصلاحی سید جمال الدین وامیرشیرعلی خان بین سالهای ۱۸٦۲ ــ ۱۸۷۸ ازبالارویدست گرفته‌شد ولی تعرض نظا می دو لت انگلیس طومار این اصلاحات رادر هم پیچید وتا آغاز قرن ۲۰ پیچیده‌ماند .دربین سالهای ۱۹۰۱ــ۱۹۱۸ مجددا اصلاحاتی درافغانستان مورد عمل قرارگرفت ومدارس و جریده وکتابخانه های شخصی به‌وجود آمد، درحالیکه تجارت توسعه یافته وبورژ واز ی تجارتی بسویه ملی تبارز نمود، خصو صا که ازامان امیر عبدالرحمن خا ن ببعد انکشاف تجارت روز افزون‌بود : درکابل جرایدخارجی دست بدست‌محافل‌روشنفکر میگشت واین قشر قلیل که درابتدا ازبورژوازی ملی تجارتی وزمیندار لبرال نمایندگی میکردند ،بعدها برای تهدید قدرت‌بی سرحد شاه، تحصیل استقلال افغانستان‌وبوجود آودرن قانون اساسی به فعالیت‌آغاز نمودند. ولی‌اینها ازداشتن ارتباط باتوده های‌مردم محروم بودند .
این قشر روشنفکر در پایتخت بیشتر گرد سه مرکز میچرخید. یکی لبرالهای دربار که‌خواهان ریفورم درداخل رژیم موجوده بودند ،درقطار اول اینهارجال درباری ازقبیل محمدولی خان بدخشانی سر جماعه غلام بچه‌گان خاص‌امیر ، میرزمان‌الدین خان مامو بارچالانی ومیر یاربیگ خان دروازی برادر مهتراو وهمچنین غلام بچه‌گان عمده امیرچون شجا ع الدوله خا ن وسید جو هرشاه خان غو ر بند ی پادشاه میرخان لوگری، نظام‌الدین خان ارغنده‌وال، لعل محمدخان کابلی (پسر جان محمدخان خزانه دار سابق) قرار داشتند. بعدها یکدسته جوانان خون‌گرم اینها چون جوهر شاه خان ولعل محمدخان وپادشاه میرخان و نظام‌الدین خان ومیرزمان الدین خان باحلقه سیاسی دیموکرات های خارج دربار پیوستند . رویهمرفته همه اینها در داخل دربار بمطالعات کتب جدیده وجراید خارجه‌پرداختند وبمسایل سیاسی واجتماعی داخلی وخارجی دلچسپی میگرفتند .

---

(۱) سراج‌الاخبار بقلم محمود طرزی صفحه ۲شماره ٤سال سوم .مورخ‌ماه ذیحجه ۱۳۳۱ قمری مطابق ۱۹۱۲

حزب «جمعیت سری ملی» : واما مرکز عمده روشنفکران دیموکرات که‌برعلاوه ریفورم، تبدیل رژیم مطلق العنانی را بررژیم دیموکراتیك میخواستند، لیسه حبیبیه بود. دربین این دیموکرات ها اشخاص را دیکالی هم بودند که بغرض تحقق‌بخشیدن مرام خود ، ترور وکودتا طلب میکردند . اینها عموما بمطالعات جرایدخارجی ومصاحبت بامعلمین خارجی (مستخدم افغانستان) میپرداختند.

دسته سوم روشنفکران منفردی بودند که خارج حلقهٔ دربار وهم خارج‌حلقهٔ مدرسه حبیبیه قرار داشتند وبعضاً بین هم روابط رفیقانه سیاسی داشتند .

مکتب حبیبیه در ۱۹۰۳ تاسیس گردیدوتا سال ۱۹۰۹ مرکز فعالیت های‌سیاسی شده رفت وبالاخره معلمین وکارمندان مدرسه با عده‌ئی از روشنفکران خارج مدرسه وهم عده‌ئی از روشنفکران دربار درتماس آمده وبه‌اتفاق هم به‌تشکیل یك حزب‌سری سیاسی بنام «جمعیت سری ملی» پرداختند . مرام این جمعیت تبدیل حکومت مطلق العنان بیك حکومت مشروطه ، تحصیل استقلال افغانستان ونشر تمدن وفرهنگ جدید درافغانستان بود. حزب درحلقه های ده‌نفری زیر رهبری یک نفر ازمؤسسین پارتی منقسم بود وبعضاً اعضای حلقه ها همدیگر را نمیشناختند . تشکیل جلسات حزبی در اوایل ازطرف روسای حلقه ها شبانه وخیلی محرمانه بعناوین ضیافت ودید وبازدید های شخصی بمل آمده وتصاویبی گرفته میشد ، بعدها درفاصله های طولانی چند باری جلسات عمومی نیز بعمل آمد وتصمیمات تازه‌ئی اتخاذ گردید .

رئیس یکی از حلقه های عمده حزب تاج محمدخان بلوچی پغمانی ویکی ازاعضای مشهور حلقه او جوهر شاه خان غوربندی ومنشی او میرسید قاسم خان لغمانی (معلم مدرسه حبیبیه) بودند. دربین حزب یك حلقه مسلمانهای هندوستانی نیز موجود شد که رئیس آن داکتر عبدالغنی خان پنجابی واعضای آن مولوی نجف علی‌خان ومحمد چراغ (برادران داکتر) ومولوی محمدحسین خان پنجابی (همه معلمین مدرسهٔ حبیبیه) وامرالدین خان بودند. هیئت مدیره حزب مرکب از روسای حلقه‌ها وبعضا اعضای عمده حلقه‌ها بود. دریکی ازجلسات هیئت مدیره تصویب شده بودکه باصرف مساعی کوشش شود که امیر حبیب اله‌خان در نشر فرهنگ تشویق گردد واعضای حزب را (ناشناخته) درنشر تمدن وفرهنگ جدید باخویش ممد وهمکار بشناسد. متعاقبا دریکی ازجلسات عمومی حزب تصویب گردید که اعضای حزب بداشتن تفنگچه مکلف اند. این تصویب کتبی تحویل تاج‌محمد خان پغمانی گردید. محمد شریف خان برادر تاج‌محمدخان یکی‌ازمخالفین سرسخت‌سیاسی‌وفکری برادروتمام روشنفکران‌کابل ودر عین حال‌یك مامور طرفدار دولت بود. بعدها گفته شد که یك دست پنهانی‌توانست تصویب مذکور راتوسط محمدشریف خان ازاسناد تاج‌محمد خان‌که همخانه بودند، بدست اردو به‌شخص شاه تقدیم نماید. ازدیگر طرف دریکی از مجالس حزبی سردار حبیب‌اله خان طرزی راجع به‌تبدیل رژیم ضمن نطق خودگفت : امیرحبیب اله‌نی، رئیس حبیب اله .

تمام این سخنان باتصویب «مسلح بایدبود» بعدها بدست امیررسید. متاقبا در زمستان ۱۹۰۹ هنگامیکه امیرحبیب اله خان درباغهای جلال آباد مشغول تفرج بود، دونفر از اعضای حزب (استاد محمدعظیم خان کارگذار فنی فابریکه حربی وملا منهاج الدین خان جلال آبادی معلم شهزاده محمد کبیرخان) فهرستی ازتمام اعضای حزب تا جائیکه میشناختند تهیه کردند وملاطور چاپار این‌فهرست راباراپوری بنزد امیر در جلال آباد تقدیم کرد وگفت : هدف اصلی «حزب سری ملی» کشتن امیر وتاسیس

دولت مشروطه است. اما در کابل گفته میشد که محرك اصلی این افشاگری هندوستانیهای داخل حزب مثل داکتر عبدالغنی ورفقایش بودند که بیك تیر دوکبوتر زدند، یکی آنکه نخستین جنبش استقلال طلبی ومشروطه خواهی افغانستان را معدوم کرده وسیر تکامل کشور را بنفع انگلیس عقب انداختند ودیگر آنکه امیر را ازنشر معارف وفرهنگ جدید بیزار نمودند.

همین فهرست است که قسمت بزرگ وعمده اعضای حزب مشروطه خواهان اول را در دسترس تاریخ افغانستان میگذارد. امیر حبیب‌اله‌خان برروی این فهرست احکام خودرا در جلال آباد وکابل (آنوقت معین السلطنه وکیل شاه در کابل بود) در حوت ۱۲۸۵ شمسی صادر کرد وگفت که من تمام طومار نامنویس ملا منهاج‌الدین را نخواندم ودر آتش انداختم ورنه عالمی برباد میرفت. اینك نقل اسمای اعضای حزب سری ملی که محکوم وکشته شدند:

۱- لعل محمدخان کابلی غلام بچه خاص امیر پسرجان محمد خان خزانه‌دارسابق درجلال آباد توسط درباریان اعدام گردید.

۲- محمدعثمان خان پسرمحمد سرور خان پروانی در جلال‌آباد توسط توپ اعدا مشد.

۳- جوهر شاه خان غوربندی غلام بچه خاص امیر در جلال آباد بدست عمله حضور امیر اعدام گردید.

٤- محمد ایوب خان پسر تاج محمدخان پوپلزائی (آنکه درهند فرار کرده بود وباز مورد عفو قرار گرفته ورجعت کرد) درجلال آباد دردهن توپ بسته شد.

(محمد عثمان خان پروانی ومحمد ایوب خان پوپلزائی درحین فرار بمقصد هند ونشر سرگذشت مشروطه خواهان افغانستان در جراید خارجی، درسرحد دستگیر وبه‌نزد امیر پیش شدند. امیر عتاب کرد ومحمد عثمان خان جواب داد که: زحمت مرگ ما چند دقیقه‌ئی بیشتر نیست ولی زحمت محاسبه باشما ابدی است ما نمی خواستیم شمارا بکشیم ولی میخواستیم افغانستان را اصلاح نمائیم.) کسانیکه به‌امر امیر درکابل ازطرف معین السلنه در دهن توپ پاره پاره شدند:

۵- ملامحمد سرور خان معلم مدرسه حبیبیه پسر مولوی احمدجانخان الکوزائی. این شخص در نزدیك توپ قلم خواست ووصیت نامه‌ئی در نهایت آرامی وخوشخطی بنوشت که در عنوان آن این بیت مرقوم بود:

ترك مال وترك جان وترك سر　　دررهٔ مشروطه اول منزل است

اصل این وصیت نامه در نزدعبدالهادی خان داوی بود ولی ازدادن نقل آن بمن مضایقه شد.

٦-سعداله خان الکوزائی در کابل به‌توپ پرانده شد.

۷- عبدالقیوم خان الکوزائی مامور گمرك درکابل به‌توپ پرانده شد.

آن اعضای حزب که محکوم و محبوس شدند:

۸- غلام محمدخان میمنه‌گی رسام حضور امیر (بعدها پروفیسر)

۹- تاج محمد پغمانی پسرعلی محمدخان بلوچ.

۱۰- مرزا محمد حسن راقم کابلی نویسنده دفتر کوتوالی

۱۱- مرزا عبدالرزاق خان کابلی.

۱۲- میرزمان الدین خان بدخشانی مامور بارچلانی دربار

۱۳ـ محمد انورخان بسمل پسر ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات
۱٤ـ احمدقلی خان قزلباش چنداولی مامور ستاره دولت (مخابرات)
۱۵ـ عبدالوهاب خان کرنیل کندك مزاری بلخ
۱٦ـ پادشاه میرخان لوگری غلام‌بچه حضور امیر
۱۷ـ نظام الدین‌خان ارغندی وال غلام‌بچه حضوری
۱۸ـ قاضی‌عبدالحق خان سلیمان خیل ارغندیوال
۱۹ـ میرسید قسم خان لغمانی (معروف به‌میر صاحب)
۲۰ـ مرزا غیاث الدین خان پسر مستانشاه کابلی
۲۱ـ حافظ عبدالقیوم خان کابلی پسر حافظ مجذوب شاعر
۲۲ـ محمد ابراهیم خان‌ساعت ساز کابلی
۲۳ـ عبدالمجید خان ساعت سازکابلی
۲٤ـ عبدالرحمن خان قندهاری برادر مولوی محمد سرور خان (در محبس فوت کرد) .
۲۵ـ شیرعلی خان بارکزائی
۲٦ـ ملامحمد اکبر آخندزاده اسحق زائی
۲۷ـ جلال الدین خان قندهاری
۲۸ـ کاکا سید احمدخان لودی
۲۹ـ عبدالرحمن خان محمدزائی پسر سردار عبدالوهاب خان .
۳۰ـ حبیب الهخان محمدزائی پسر عبدالوهاب خان
۳۱ـ محمد رسول خان محمد زائی اجیدن
۳۲ـ امرالدین خان
۳۳ـ مولوی مظفر خان بلوچی خروتی
۳٤ـ داکتر عبدالغنی خان پنجابی
۳۵ـ مولوی نجف علی‌خان برادر داکتر عبدالغنی
۳٦ـ محمد چراغ برادر داکتر مذکور
۳۷ـ مولوی محمد حسین پنجابی
کسانیکه توسط امیر از حبس عفو گردیدند :
۳۸ـ مولوی غلام محی الدین خان متخلص به افغان از افغانان سرحدی معلم مکتب حبیبیه
۳۹ـ سردار حبیب الهخان طرزی محمدزائی
٤۰ـ حاجی مرزا محمداکبر خان یوسفی نویسنده ماشین خانه کابل
٤۱ـ حجی عبدالعزیز خان معروف به «لنگر زمین»
٤۲ـ محمد اسلم‌خان سیغانی میرشکار دربارامیر
٤۳ـ صاحبزاده عبداله خان مجددی
آن اعضای حزب که دربدل خدمت بدولت مکافات دیدند :
٤٤ـ استاد محمد عظیم خان کارگذار تخنیکی فابریکه حربی برتبه برگد نظامی ارتقا کرد .
٤۵ـ ملا منهاج الدین خان معلم شهزاده محمدکبیر خان
امیر حبیب اله خان بعد ازاین حادثه بخانواده ها ودوستان مشروطه طلبان مقتول

ومحبوس تعرض نکرد وبغرض استنطاق ازمشروطه خواهان دست به‌تعذیب وشکنجه نبرد. امیر بعد ازمدتی چندین نفر ازایشان را ازحبس رها کرد ازقبیل : سردار عبدالرحمن خان محمدزائی ، سردار حبیب‌اله خان محمدزائی ، سردار محمد رسول‌خان محمد زائی اجیدن، غلام محمدخان رسام که هنرش مورد احتیاج دربار بود، محمدانور خان بسمل بلحاظ مقام رسمی پدرش ، میرسید قاسم خان بلحاظ مقام معنوی پدرش (پدرش ملاغلام جانخان مشهور استاد امیر بود)، حافظ عبدالقیوم خان بلحاظ پدر متصوفش (حافظ مجذوب شاعر شیوای کابل) ومیر زمان الدین خان .

در هرحال نخستین جنبش عملی دیموکراسی باحبس واعدام آزادی خواهان در ۱۹۰۹ عجلتا خاموش گردید. محبوسین در دودسته یکی بازولانه وغره بغرا (طوق آهنین وزنجیر) درزندان ارگ سلطنتی ودیگری بازولانه درزندان شیرپور بشکل «کوته قلفی» تقریبا نه‌سال محبوس ماندند. دولت به‌اینها روزانه فی‌نفر دونان خشك میداد. درسال ۱۹۱۸ محبوسین ارگ دریك سرای دیگر در «شوربازار» منتقل ساخته شدند. بعدها که‌برامیر آتش نفنگچه بعمل آمد، این محبوسین واپس به زندان ارگ برده شدند وسخت گیری برمحبوسین سیاسی دو چندان گردید. درطی همین حادثه مشروطه خواهان محبوس بامقاومت مردانه ثابت کردند که پیروان نخستین یك ایدیالوجی جدید وصمیمی ترین انسانهائی هستند که برپایه عقیده وایمان تکیه‌داشته از حرص وترس وریا مبرا هستند .

عکس العمل این حادثه تاریخی درحاکم ومحکوم کشور مختلف بود به‌این معنی که‌بعد از این حادثه امیر حبیب‌اله‌خان ازتعمیم معارف افغانستان منصرف گردید وتنها همان معارف کوچك رانگهداشت ، نتیجه آنهم بعد از مرور (۱۶) سال فقط تقریبا ۲۰ نفر فارغ التحصیلان بکلوریا درتمام افغانستان بود. آنان نیز چند سال دیگر گاهی به‌شفاخانه ها وگاهی به‌فابریکه برق جبل السراج بنام تحصیل سوق میشدند، تانه طبیب شده بتوانند ونه انجنیر برق. نایب السلطنه سردار نصراله خان به‌این هم قانع نبود ودردربار عام به‌امیر پیشنهاد الغای مدارس موجوده کابل راکرد و گفت «از معارف مشروطه میزاید ومشروطه نقطه‌مقابل تسلط شرعی سلطان است».

اما سرکوبی مشروطه خواهان درنفوس روشنفکران باقیمانده تاثیر عمیق و شدیدی کرد. در کابل بتدریج حلقه‌های کوچك ومخفی تشکیل شدکه آثار راجع به انقلاب عثمانی ونهلیست های روسیه وفعالیت های آزادی خواهان ومشروطه خواهان شرق را میخواندند وبعضاً اینگونه آثار را در نسخه های خطی نقل کرده وبهمدیگر میرساندند. چون درجمله ممالك اسلامی ترکیه بیشترتر در آستانه انقلاب قرار گرفته بود، آثارترکی زیادتر مورددلچسپی بودویکعده روشنفکران‌زبان‌ترکی‌را بهمین مقصد فرا گرفتند. اما این آزادی خواهان میدانستند که نمیتوانند درزیر برچه دولت یك حزب قوی غیرمکشوف تشکیل نمایند، لهذا درهمان حلقه‌های کوچك باقی ماندند، و چون راه مبارزه قانونی وعلنی بکلی مسدود بود، بعضا دست به‌نشر شب‌نامه های‌خطی زدند که طرف شان شخص شاه بود. حتی یك‌فردی ازهمین حلقه ها بودکه به‌ترورشاه اقدام کرد وناکام شد یعنی درسال ۱۹۱۸ (۹ سال پس از سرکوبی مشروطه‌خواهان) عبدالرحمن خان لودی محررسراج الاخبار (پسر کاکا سیداحمد خان) که‌جوان رادیکال وآتشین مزاجی بود، درشب جشن تولدی امیرحبیب اله‌خان باتفنگچه‌ئی دربام دوکان متصل کوچه قاضی «شور بازار» درانتظار عبور موترسواری امیر نشست (آنوقت معمول بود که شخص شاه درشب های جشن وچراغان کابل بازار های ارگ وچوك

وشور بازاررا عبور میکرد) . همینکه موتر امیر مقابل دوکان مذکور رسید. تفنگچه عبدالرحمن خان به صدا درآمد وگله در دماغه موتر اصابت کرد، اما موتر به سرعت گذاشت وامیر سالم ماند. فردا شهر کابل پراز جاسوسان شده بود ومرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك جدا درصدد کشف قضیه برآمد. ازجمله یك جاسوس مشهور بنام «سرور بچه‌بیوه» بودکه دکان سیمساری درهمین بازار داشت واز قبل‌عبدالرحمن خان را مراقبت میکرد (خانه عبدالرحمن خان قدری بالاتر از دکان او درکوچه سنگ تراشی واقع بود .)

درهرحال عبدالرحمن خان باطوق وزنجیر درزندان‌ارگ دولتی کوته‌قلفی‌شد. متعاقبا یك دسته روشنفکران دیگری که ارتباط بااین عمل عبدالرحمن خان نداشتند درعقب او بزندان ارگ فرستاده شدند از قبیل عبدالهادی خان داوی متخلص به «پریشان»، عبدالحمید خان کمیدان، محمد اسحق خان قزلباش پسر محمداکبر خان چنداولی، شمس الدین خان محصل سابق مکتب حربیه و شیر محمد خان معروف به «افغان بیگ» محصل مکتب حربیه . اما امیر حبیب‌الله خان مسئولیت تاریخی اعدام هیچ کدام آنانرا بعهده نگرفت وهمه رامحبوس نگهداشت .

عبدالرحمن خان جوان چهار شانه دارای چشمان سیاه ونافذ وموی مجعد وقدری بفربهی متمایل بود، قامتی متوسط ورنگی گندم‌گون داشت. ا ودرعین جدیت ظریف بود ودر زبانهای عربی، اردو، ترکی وانگلیسی مطالعه میکرد، درزبان دری نویسنده و شاعر مبتکر ومستقلی بود، درحالیکه تحصیلات رسمی او درلیسه حبیبیه بالاتر از درجه رشدیه نبود. آثار نثر ونظم سیاسی واجتماعی او بارساله بیوگرافی رجال عمده اداره عصر او وقاموس بزرگ لغات پشتو در دری اوکه همه نسخ خطی بودند ازدست رفته است، مگر اندکی. اینست نمونهٔ کلام اوکه درهنگام جنگ اول جهانی به‌نسبت سیاست منفی بیطرفی امیر حبیب الهخان وسازش او بادولت انگلیس، سرائیده است:

«نعره»

ای ملت از برایخدا زود تر شوید — از شر مکر و حیله دشمن خبر شوید
تاازصدای صاعقه اش‌گنگ‌وکرشوید — وانگه چو رعد نعره‌زنان دربدرشوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

از یکطرف نهنگ وزدیگر طرف‌پلنگ — هردو بخون مادهن خویش کرده رنگ
اکنون‌که گشته اند بخود مبتلا زجنگ — جهدی‌کنید بهرچه‌هست‌اینهمه‌درنگ
در حفظ راه حق‌همه تیغ وسپر شوید

این‌وقت فرصت‌است‌نه‌نگام جشن‌وسور — هرکس که‌فوت میکند ش میشود کفور
پس در همین خلال و چنین‌حال واین‌فتور — تیزی وسعی وهمت تان اینقدر ضرور
تا از برای چشم عدو نیشتر شوید

امروز در تمامی عالم چه شور و شر — برپا و ما نشسته از آنجمله بیخبر
نی فکر سود نی‌سرسود ایمان بسر — افسوس بر فلاکت حال چنین بشر
باید ز شرم آب ز پا تا بسر شوید

الله عالم است که اینخصم بدسرشت — اینحب‌حب‌خویش‌چسان‌کرده‌است‌کشت
تاهیچ فرق کرده نیایدزخوب وزشت — نقشی چنین بساط ببایست‌در نوشت
ترسم خدا نخواسته زیر و زبر شوید

خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز — زان پس‌عدوی‌دیگرتان است روس‌نیز

دراین زمانه عهد نیرزد بیك پشیز دارید ملت ووطن خویشتن عزیز
با اتحاد جمله چو شیر وشکر شوید

حاضر کنیداسلحه‌کوبید طبل‌وکوس آرید روبجنگ چوعثمانی و پروس
تا حلق انگلیز فشارید و نای روس در جاغر تفنگ گذارید کارتوس
چون‌شیرراست‌سوی مخالف‌بدرشوید

باری بسیر سوزن ساعت نظر بدوز در لمحه ها ولحظه وساعت‌گذشت‌روز
همواره درتلف گذرد عمر ما چو یوز افتاده و ز بهر چه استاده گی هنوز
چیزی شوید یا کم ویا بیشتر شوید

ای غافل‌از زمانه وشاغل‌به‌لهو وگلف (۱) بادشمن‌خبیث‌کسی کرده‌است حلف ؟
خود فکرکن عدونکند چون زعهدخلف بایدگریست برسر این احمقی‌وجلف
تاچند برای دیدن حق‌کور وکر شوید

زینسان‌که درکلاه وفراکوت وبوت نو از رشك‌میبرید یکی از دگر گرو
ترسید زانگلیز چو اطفال از ببو تاکی پس از در یژ نگوئید زیر ز و
یکبار لازم است بعزم سفر شوید

این کرج راست‌درکمروجیغه‌درکلاه بس‌وضع‌خوب وفیشن‌روزاست‌واه‌واه
اما چه عیب روشن وبی‌همتیست اه کین هر دومحض بهرنمایش‌شودنگاه
باید برین حمیت خود نوحه گرشوید

از حال پرتاسف این ملت نجیب خواهم بیان کنم بحضور توای ادیب
تاکی که بشنوی یاالله و یا نصیب زین داستان نغز چنین‌قصهٔ عجیب
بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید

کردند خائنان جفا کیش بیفر وغ آقایی زمانه همه بهر خود فروغ
جهل ونفاق وبیخبری غفلت و دروغ انداخته بگردن ما حلقه چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید

گر مستبدی ز روی جهالت‌عتاب کرد یا غیر حق کدام کسی وانتداب کرد
یابهر نفع خویش جهانی خراب کرد تا چارش عقل عالم وآدم خطاب کرد
تاکی بکشف‌حال‌چنین‌خیره سرشوید

هر کجا که جاهلیست پراز جهل وابلهی
تفتیش درمعارف مامیکند ز هی !
چشمش پر از حرام دلی از خرد تهی
پس ای برادر ان چو چنین است، گمرهی
بهر خدا از حال وطن باخبر شوید

برنقد وجنس مالی ما خائینان امهین
درمجلس سیاسی ما جا هلان مکین
نی‌فکر وهوش وقلب نه وجدان عقل ودین
تابهر انتبا ه صد ائی کشد چنین
کی غافلان زخواب تنعم بد ر شوید

---

(۱) امیر حبیب‌الله خان بازی گلف‌را دوست داشت وهمیشه درچمن حضوری گلف مینمود .

هریك نشسته است بەزین انچنا ن تلك
کش نیست غم زملت وپر واش از ملك
باصد غرور وکبر همیتا ز داسپ د ك
کس نیست تا بسینه ایشان کند شلك
خوب ای خران چرید کەتاچا غترشوید
هرلحظه چون خیا ل چنین حال غم فزا
آید بسر زجوش شود فر ق من جدا
دایم بآه وناله و افغان کنم نگاه
اندر هجوم اشك همیگو یم این دعا
کیظالمان خاك بسردربدر شو ید

در انقلاب سیاسی افغانستان —۱۹۱۹) عبدالرحمن خان باسایر روشنفکران محبوس رها وجزء مامورین دولت جدید (امانیه) پذیرفته شد، ازقبیل اداره اخبار رسمی (امان افغان)، عضویت هیئت سیاسی وسفارت فوق العاده افغانستان در اتحاد شوروی ، عضویت مجلس قانونگذاری وعضویت «مرکه دپشتو»، ریاست بلدیه قندهار وگمرکات کابل .ولی عبدالرحمن خان درطی تمام این دوره درحلقه سیاسی دست چپ باقیمانده ودر دوره اغتشاش وتسلط «بچەسقا» باردیگر در زندان ارگ افکنده شد. همین وقت بود که درکابل آوازه بغلط درافتاد کەبچه سقا اورا اعدام کرده است ، این خبر مثل صاعقه در مجمع روشنفکران تاثیر کرد . از جمله یك جوانك میمنەگی باتاثر مرثیه ذیل را بنوشت وبمن داد :

«بیاد شهادت عبدالرحمن »

چنان شهادت تو حال من پریش نمود — که خون زدیده روان قلبچاكریش نمود
ستمگری کەتراکشت سیخت نا دم شد — چراکه کینۀ ملت بخویش بیش نمود
فدای پیکر خو نین لخت لختش من — که سینه راسپر تیغ کرد وپیشنمود
شهید عشق وطن زنده است،قلبمازان — بشوق نام ورا ورد خود همیش نمود
چه دیدظلم و چه نوشید خوندل بوطن — چو نوش جام شهات زتیغ ونیش نمود
باین خیانت ومکری که تو شهید شدی — کجا چنین ستمی کس بهیچ کیش نمود
چنان ستم کەبتو کرد آنجفاپیشه — نه هیچ گرگ فرومایەیی به میشنمود
نشین بدیده ئی «خانقاهی»عبدالرحمنخانبەبین زهجر تومردم چهابخویش نمود

در حالیکه بزودی روشن شد این افواه اعدام عبدالرحمن خان غلط بوده است وبچه سقا اورارها نمود.البته درآینده(۱۹۳۰) این استعداددرخشان کشوربازازنظرسیاسی گلوله باران گردید این وقت اوسی وهفت سال عمرداشت .

سراج الاخبار (۱۹۱۱) :

امیر حبیب الله خان درسال ۱۹۰۵ نشر جریده ئی رابنام «سراج‌الاخبار »در کابل بمولوی عبدالرئوف خان مدرس مدرسه شاهی کابل اجازه داد .ولیاین جریده بیشتر ازیك شماره منتشر نگردید وآنهم کمیاب است .

درسال ۱۹۱۱ مجددا جریده سراج‌الاخبار بمدیریت ورهبری محمود طر زی بوجود آمدوتا ۱۹۱۹ دوام کرد .این جریده مکتب جدیدی درادب اجتماعی کشو ر گشود وراه نشرات تازه ادبی وسیاسی با دریچۀ اززندگی جهان نوین بررخ مطالعین بازکرد. جریده ازاستقلال تاممملکت حرف زدوبانفوذ استعماری دولتانگلیسمخالفت شدید نمود . اینتنها نبود جریده گاه وناگاه از هر ج ومرج اداره داخلینیز انتقاد میکرد ، لهذا بزودی مرکزعلنی آزادی خواهان واصلاح طلبان کشو رگردید .البته

جریده که دریك محیط مطلق‌العنانی شدید زیـر نظر مستقیم دولت منتشر میگردید، نمیتوانست بااستبداد وروش شخصی شاه تماس بگیرد، لهـذا برای بقای خود به مدیحه سرایی شخص شاه متوسل میشد ودراین راه غلو میورزید. اومقالات بسیاری زیر عنوان «مزایا وثنای اعلیحضر ت » مینوشت واز سیر وسفر وشکار ودربارشا ه سخن میزد ،مثلا درمدح ازشکار امیر چنین عنوان میکرد :

شکارگاه چناری :

«همه اهوان صحرا سرخود نهاده بر کف_ بامید انکه روزی بشکار خواهی آمـد » (۱)

ویابکنایه دورچنین مینوشت : «پادشاه بزرگ مکرم مابر قـوم (یعنی‌محمدزائی ها) وملت شاهانه شان پدر رحیم ومشفق کریم است، همه‌قوم جلیل که‌به‌خاتدا ن سلطنت سنیه افغانیه منسوب است ، تنخواه نسبی دارند، تنخواه نسبی‌اینست که هرفردی‌ازافراد ذکوراین‌قوم همینکه ازسن طفولیت به‌سن بلوغ برسدمبلغ‌چهار صد روپیه کابلی وبه همین منوال برای صنف اناثیه سه صد روپیه تنخواه مقرر میشود این یك احسان بزرگ است که به‌اینصورت در هیچ جابرای هیچ‌یك قومی میسر نشده است.» حتی سراج الاخبار برای خوش نگهداشتن امیرحبیب الله خان جنبش های دیمو کراتیك ترکیه وایران رانیز تذمیم میکرد .معهذا سراج‌الاخبار مربی‌فکری عدهٔ از روشنفکران وشهزاده امان الله خان بود ودر انقلاب سیاسی افغانستان تاثیر داشت . تعداد مشترکین رسمی وغیر رسمی سراج الاخبار به ۱٤۰۰ نفر میرسید . روشنفکران ،نویسنده سراج الاخبار محمود طرزی را صمیمانه دوست داشتند.

پدر محمود طرزی سردار غلام محمد خان طرزی از مخالفین امیر عبدالرحمن خان بودودر۱۸۸۱ بقلمرو هندازطرف امیرتبعید گردید. اودر۱۸۸٤ ازکراچی‌به بغداد وباز استانبول رفت‌ودرشام مسکن گزید وبالاخره در انجا در ۱۹۰۰ چشم از جهان پوشید . محمود طرزی متولد در غزنه (۱۸٦۸) در ترکیه مطالعات وسیعی کردوجنبش های فکری وانقلابی جوانان ترك (حزب اتحاد وترقی)راتحلیل کرد. وقتیکه او در ۱۹۰۳ به افغانستان برگشت به تالیف وترجمه درنثر ونظم بپرداخت وآثار متعددی منتشر ساخت ازقبیل :_ سراج الاخبار ،سراج الاطفال ، سیاحت درسه قطعه زمین، علم واسلامیت ، آیاچه باید کرد ؟ ادب درفن ،جغرافیای منظوم، معلم‌حکمت ، فسلفه وطن، ازهردهن سخنی، پراگنده ، وتراجم ناولهای ژول ورن: سیاحت در دور زمین سیاحت در جوهوا ،سیاحت در زیر بحر وجزیره پنهان .

محمود طرزی خودرا سعادتمند میدانست که درزندگی خود غلبه افغانستان را بر انگلیس دید وکشور رامستقل یافت وترویج تمدن وفرهنگ جدید جهان رادروطن ملاحظه کرد. اودر ۱۹۱۹ وزیر خارجه افغانستان ورکن دولت امانی گردید ورئیس هیئت صلح افغانی در منصوری وکابل بود. طرزی باری وزیر مختار افانسـتان‌در فرانسه شدوباز برگشت‌وامور وزارت خارجه را دردست گرفت.در اغتشاش‌بچه‌سقا ازکابل به‌قندهار وباز به هرات رفت. طرح کنندگان این اغتشاش اورا در لست سیاهی نام برده بودند که‌پرازنام وطن پرستان وآزادیخواهان کشور وهمه محکو م به اعدام شمرده شده‌بودند .اما طرزی اتفاقا نجات یافت‌وبه استانبول رفت وبالاخره همانجا در ۱۹٤٤ بادل پردرد ازجهان گذشت .

(۱) سراج الاخبار شماره ۹سال ۵صفحه ۳

یکی ازهمکاران جوان طرزی درسراج الاخبار عبدالهادی داوی بود که در۱۸۹۵ درکابل تولد شده وتاصنوف رشدی درلیسه حبیبیه تحصیل کرده بود. داوی با عبدالرحمن خان سابق الذکر دراداره سراج الاخبار محررو رقیب همدیگر بودند. داوی یك نویسنده حساس ویك‌شاعر دردمندبود . آثار اوکم وبیش درسراج اخبار منتشر میگردید واز منظومات مشهورش «کله مستت وبلبل گرفتار» بود. اودر۱۹۱۸ در ارگ زندانی گردید ولی درنتیجه انقلاب ۱۹۱۹ بزودی رهاشد وبه‌حیث مدیر روزنامه جدید «امان افغان »بکار شرو ع نمود . اوازان بعد تا اغتشاش درافغانستان در بستهای مدیریت ومستشاریت در وزارت خارجه ،عضویت در کنفرانس صلح منصوری ، سفارت فوق‌العاده بدربار بخارا ، وزارت مختاری افغانی در لندن ووزارت تجارت کارکرد . درطول این دوره داوی به‌حیث یك آزادیخوا ه وطن پرست واصلاح طلب احترام شد. داوی بعداز ختم اغتشاش بچه سقاً در ۱۹۳۰ به‌سفارت مختار ی افغانی در برلین رفت ولی بزودی استعفا کرد وبرگشت ودر ۱۹۳۳ در ارگ زندا نی سیاسی گردید. زحمت این محبس ۱۳ سال بدرازاکشید ودرطی آن داوی از شباب بشیب کشید وموهای سیاه سپید گردید، پس خسته بود ودست ازمبارزا ت‌سیاسی باز گرفت ودرصف مامورین عالی رتبه دولت بایستاد .اینك نمونه کلام ایام جوانی او :

تابکی؟

تابکی او لاد افغـان تا بـکـی
کوکوی مر غ صحر آمد بگوش
نور بیداری جهانی راگر فـت
سبزه خوابیده هم بر دا شت سر
میرسد آواز سبیل ازراه دو ر
میو زد با د خزانـت در چمـن
بایدت‌برحال‌خویشت خون‌گریست
شوق تعمیر سرای وخانه چنـد
روز کار و روزگار عبرت است
هست مکتب جان ملت ، جانمن
کودکان رامکتب است و مدرسه
یکنفس سر در گریبان در کنید
رفت وقت خنده و هز ل ومزا ح
ای قلم آخر زبانت میبـر نـد

تابکی هان تابـکی‌هان تا بکـی
خرخر خواب ای گرانجان تا بکی
خواب غفلت ای حریفان تابکـی
برنمیداری تو مژ گان تـا بکی
تو بخواب ای خانه ویران تابکی
شوق گلگشت بیا بان تا بکـی
سیرا نهار و گلستان تـا بکـی
خاکبازی همچو طفلان تـا بکـی
خواب راحت در شبستان تا بکی
تابکی باشیم بیـجان تـا بکـی
خاکبازی در بیابان تـا بـکـی
فکر کالرای جـوانان تـا بکـی
خوردسالی خورده سالان تا بکی
اینقدر حرف «پریشان » تا بکی

حزب سری دربار :

بعلاوه این جنبشهای فکری سری وعلنی ، هسته تحول درنفس دربارنیزنشو ونما میکرد .اصلاح طلبان لیبرال درباری که از روش امیر حبیب الله خان‌منز جر بودند ، خود قدرت حرکتی نداشتند جزآنکه در دوریکی از اعضای خاندان‌شا هـی جمع شوند . این شخص سردار نصرالله خان نایب السطنه بزرگترین فرد خانواده شاه نبود زیرا او با آنکه مرد ضداستعمار وخواهان استقلال کشور بود، درادارهٔدولت دل بسته‌گی به‌نظام قرون و سطائی وسلطنت مطلق العنان شخصی‌داشت .واما معین السطنه فرزند بزرگ امیر که حیثیت ولیعهدی اورا داشت پیر وصد یق‌پدر وتعقیب

کنندهٔ خط مشی داخلی وخارجی‌اوبود . پس یگانه شخصی که درخاندان‌شاه موردتوجه لیبرالها ی دربار قرارگرفت عین الدوله امان الله‌خان بود، زیرا اوجوان‌صاحب نظرو ترقی خواه وزحمت کش ودرعین حال متواضع وخوش سلو ك بود. اینست که عین الدوله بزودی درراس یك حلقه متجدد درباری قرار گرفت وبعد ها باافسران بزرگ اردو. در تماس آمد . این تنها نبود ، او توانست نایب السلطنه را بـه حیث رئیس این جمعیت‌سری شامل نقشه کودتا ئی نماید که درنظر بود، یعنی امیرحبیب الله‌خان در جلال آباد توسط عسکر ازبین برده شده وجایش به‌نایب السطنه داده شود نایب‌السلطنه‌هم‌برای‌تحصیل استقلال‌واصلاح‌اداره داخلی‌مجاهدت‌نماید. نایب‌السلطنه که ازدو لت انگلیس متنفر واز اداره برادر ناراض بود، پذیرفت وده د وازده نفر اعضای جمعیت عهـد نامه یی در قران تحـریر وامضا کـرد ه به نایـب السطنه سپردند .

درحالیکه عین الدوله میدانست عمو یش بعداز حصول سلطنت یکقدم درراه ترقی وتحول کشور برنخوا هد داشت ، لهذااو شخصا درپی بدست‌آوردن‌اقتداربود . بعید نیست که درداخل این حلقه اشخاص مقتدر وادعا دار دیگری نیز بودند که بـا وجود همراهی ظاهری باعین الدوله ونایب السطنه ، هیچ‌کدام آنانرا نمیخواستند و طالب سلطنت برای خود بودند. دربین تمام افراد عمده این حلقه عین الدوله رادیکال ترازهمه بود. دردربار‌اشخاصی چو ن محمدولی خان وشجاع الدو له خان و غیره وغیره ،در اردو افسران بزرگ ودر خار ج هردو رجالی چون فضل‌محمد صا حب مجددی (بعد هاشمس المشایخ)، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله ویکعده دیگر همه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل وقسما اطراف‌اورامیشناختند مخصوصاً در ایام وکالت سلطنت که‌سال دوماه درپایتخت مینمود ،بازرسی اورابه‌امور مردم واستغا ثه کننده گان ومحبوسین دیده وبه او حسن نظرداشتند .

کسیکه اورا جدا مراقبت وتعقیب میکرد مرزا محمد حسین خان مستوفی‌الممالك بود. او هر حرکتی رادرکابل اعم ازنشرات مخفی ویافیر برامیر وغیره به‌گر دن عین الدوله بارمیکرد ، درحالیکه چنین نبود وعین الدوله وحلقه دربار چون هدف عمدهٔ درپیش داشتند، ابدا دست بکار های بیدار کننده وتهدید آمیز نمیزدند . معهذا امیر برعین الدوله ظنین‌شد واورا ومادرش‌را مورد تهدیدحبس وطلاق قرارداد این هردو نفر به نایب‌السلطنه متوسل‌شدند ونایب السلطنه بسهولت آنهارااز خطر نجات داد وضامن اعمال آینده شا ن گردید .

در ۱۹۱۸ فیر تفنگچه برامیر در شوربازار بعمل آمد واین حادثه نامعلوم حلقه سیاسی دربار رامضطرب ساخت . درزمستان همین سال حزب مخفی دربار فیصله‌کرد که امیر حبیب الله‌خان رادر جلال آباد ازبین برده ونایب السطنه رادر مرحله اول به‌پادشاهی بردارند .واما نایب السطنه درتاریخ‌معین ازخانه خود درجلال آباد خارج نشد،وقتیکه نماینده پارتی بحضور اوبغرض خارج شدن ازمنزل فرستاده شد ، نایب السطنه‌برعکس فیصله سابق خود جواب دادکه من به‌کشتن امیر موا فقت ندارم واما اگر محبوس نهگداشته شود مخالفت نخواهم کرد. این کلمه نایب‌السطنه که قران عهد نامه پارتی دردست او وسند غیر قابل تردید بود، حزب دربار را از بنیاد درلرزه انداخت، پس تمام اقدامات ونقشه های‌طرح‌شده معطل‌گردید وتایکسال دیگر تنفس عین الدوله ورفقایش بشماره افتاد، زیرا زندگی همه در دست‌نایب‌السطنه بود. امانایب السطنه عقیدتا شخصی نبود که معا هدین خودرا در معرض هلاکت

قرار دهد، اینست که‌طرفین سکو ت کردند ودیگر حرفی بمیان نیامد .

البته پارتی خاموشانه‌درکمین فرصت بود تاسال۱۹۱۹دررسید وامیرحبب‌الله خان در لغمان کشته شد، نایب السطنه محبوس گردید ، عین‌الدوله درکابـل بـه سلطنت افغانستان اعلان واستقلال کشور اعلام شد ، مرزامحمد حسین خان‌مستوفی الممالك درکابل کشته گردید، دولت انگلیس شکست خورد و تحو لات اساسی در جامعهٔ افغانی ظهور نمود .

سیاست خارجی این دوره :

امیر حبیب الله‌خان بعداز جلوس خود درمقابل انگلیس در ابتدا سیاست بـی اعتنائی راپیش گرفت وخواهشات لارد کرزن وایسرای هند راکه‌یکی ازاستعمار یون مشهور هندی است واز زمره مخالفین سرسخت افغانستان وایران بود، راجع بـه مسافرت خود به‌هند وملاقات بااو نپذیرفت وهمچنین نظر کرزن را درمورد تمدیدخط آهن انگلیس ازچمن به‌قندهار واز پشاور بدکه ردکرد . کرزن گفته بودکه‌بغر ض آماده‌گی دفاعی ازاستقلال افغانستان بایستی اردوی افغانی توسط افسران انگلیس تربیه گردد. امیر حبیب الله‌خان این تمنای اورا نیز عقب زد، کرزن عصبی گردید و لندن را به‌تهدیدامیر د عوت کرد. امالندن نپذیرفت وگفت اگر امیر حبیب‌الله‌خان با حکومت هند قطع روا بط نماید هم نباید باافغانستان در اویخت . زیرا دولت انگلیس ازتمایل افغانستان بدولت روس در بیم‌بود، خصو صا که وزارت خارجه روس‌میپرسید که‌چرانباید روسیه باافغنستان ارتباط مستقیم داشته باشد .

دردربار افغانستان اکثریت رجال عمده مثل سردار نصر الله خان نایب‌السطنه، سردار امان الله‌خان عین الدوله، ناظرمحمد سفرخان امین الاطلاعات وسردارعبدالقدوس اعتماد الدوله وهمچنان افسران بزرگ اردو طرفدار مبارزه باانگلیس وتامین استقلال کشور بودند. نظر این دسته رجال از طرف تمام ملت افغانستان وسرحدات کشو رو همچنین قشرهای رو شنفکران ، روحانیون وتجا رآزرده از تسلط تجار هندی‌دربازار های افغانستان ، معناً حمایت میشد. درحالیکه دست راست دربار عده اندکی‌بودند که ازسیاسهت سازش باانگلیس وحفظ حالت موجوده طرفداری‌میکردند.

حکومت انگلیس سه‌سال بااین روش دولت افغانستان مقابل ماند وبالا خره در سال ۱۹۰٤ هیئت سیاسی سر لـوئیز دین را بکـا بل فرستاد. دیـن زبان دری مید ا نست چنـا نیـکـه ا میر حبیب ا لله خا ن ز بـا ن انـگـلیسی مید ا نست معهذا دونفر ترجمان طرفین درمجلس مذاکرات حضور داشت. دین بعادت‌قدیم‌انگلیسی مسوده یك قرار داد جدیدی درجیب خود،داشت‌که بایستی بدون‌چون وچرابه امضای امیر برساند ،چنانیکه‌درطول بیشتر از نیم قرن اینکار رابالای امیر دوست محمدخان امیر محمد یعقوب خان وامیر عبدالرحمن خان اجراء کرده بودند .امیر حبیب‌الله‌خان درطول ایام سلطنت خودبرای آخرین بار درمقابل تحمیلات انگلیسی یك مقاومت‌موقتی نشان داد وگفت عقد یك قرار داد جدید مورداحتیاج نیست. دین ازجادرنرفت وگفت معاهده یی‌که‌باامیر عبد الرحمن خان عقد گردیده یك معاهده مقدماتی بوده ومحتا ج‌یك عهدنامه جدید است، آنگاه صورت معاهده جدید مرتبه خـودرا بنابقرائت گـذاشت امیر نگذاشت که تمام کند وگفت دولت انگلیس که‌بادولت افغا نستان اظهاردوستی مینماید چرا درراه حمل اسلحه مورد احتیاج افغانستان از طریق هند موانـع‌ایجا د میکند .دین باناکامی رشته مذاکرات راقطع کرد ودرطی همین مذاکرات بودکه مثل همیشه برزما مدا ر افغانستان غلبه نمود ، منتها امیر مطلـق العنان گفت که اگر

معاهده جدیدی بسته شود، تسوید آن بخود من تعلق خواهد داشت نه بشما . دین مجبور بودکه این سوادرا بخواهدووقتیکه به اوداده شدبه هندفرستاد. دولت‌انگلیس که ازروش سرد کابل مطلع بود ناگذیر دانست که صورت تسوید امیر راپبذیرد ویاتن به‌قطع روابط دولتین دهد. درحالیکه انقطاع روابط درانوقت بنفع انگلیس نبود ، پس به دین قبولی شرایط مسوده امیررا اختیارداد. اماهنگامیکه دین‌قبولی خودش‌رابسمع امیر حبیب الله‌خان رساند متعجب شدکه امیر گفت گرچه دولت‌انگلیس این مسود ه راتصدیق کرده است، معهذا بعضی عبارات آن باید تغیر داده شود . دین دریك‌حالت متشنج قرار گرفت وبناچار تغیرات جدید مسوده رامطالعه کرد ودریافت که بامسود ه اصلی مغایر ت دارد.

دین فقط میتوانست دوکار کند یامسوده جدید را بپذیرد ویا افغانستان رادر حالت قطع روابط دولتین ترك‌کند .او شق اول راپذیرفت مشرو ط براینکه حکومت انگلیس آنرا تصویب نماید . دین وانمود میکرد که دراین مبارزه سیاسی فتح بطرف امیر بوده وخودش مغلوب گردیده است ، درحالیکه وضع برعکس بود، زیرا دین بسهولت توانسته بودکه باو جود تغیرات زمانی ، بر زنجیر معاهده یازده سال پیشتر دیورند یك‌حلقه محکم دیگری بیفزاید وامیر رامثل اجدادش درمیدان سیاست مغلو ب نماید .

این قرار داد جدید بقرار ذیل است :

«بسم الله رحمن الرحیم اعلیحضرت سراج الملته والدین امیر حبیب الله‌خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان وتوابع آن ازیکطرف وجناب سر لوئیس‌ویلیام دین وزیر امورخارجه دولت باعظمت هندوستان ونمایند ه محترم دولت پادشا هی‌انگلستان ازطرف دیگر .

«اعلیحضرت پادشاه فوق الذکر به‌این وسیله قبول میفرماید که در مسایل‌جزئی وکلی عهدنامه راجع‌به‌امور داخلی‌وخارجی وقراردادی‌که والاحضرت پدرم ضیاء الملة والدین نورالله مرقد ه بادولت علیه انگلستان منعقد نموده وعمل شده است من‌نیز همانها راقبول نموده عمل خواهم نمود ومخالف آن رفتارنخواهدشد .

«همچنین جناب سرلوئیس ویلیام دین باینوسیله قبول مینمایند که‌هما ن‌عهدنامه وتعهد که دولت علیه انگلستان باپدر مرحوم اعلحضرت سراج الملة والدین،والاحضرت ضیاء الملت والدین راجع بامور داخلی وخارجی وغیره منعقدنموده من آنهارا به‌اعتبار خودباقی میدانم ومینویسم که دولت انگستان مخالف آنهابه هیچ وجـه رفـتا ر نخواهد نمود .

«بتاریخ روز سه‌شنبه چهاردهم محرم الحرام ۱۳۲۳ هجری مطابق ۲۱ مار چ ۱۹۰۵ میلادی درکابل مهر وامضا شد.

امیر حبیب الله‌خان

لوئیس ویلیام دین»

به‌اینترتیب امیر حبیب الله‌خان باامضای معاهده ۱۹۰۵ تمام‌تعهدات امـیـر عبدالرحمن را بدوش گرفت وکشور همچنان پارچـه شـد ه ونـاقص الاستقـلا ل باقی ماند .

درسال ۱۹۰٤ امیر حبیب الله‌خان پسر خود سردار عنایت الله خان‌معین‌السطنه رابغرض‌یك سفردوستانه درهند فرستادزیراخودش‌قبلاخواهش حکومت‌انگلیس‌راراجع

به‌سفر خود درهند ردکرده بود. البته معین السلطنه درسفر هند اختیار مذاکراتی با حکومت انگلیس نداشت وبعد ازدیدن مزایا وظواهر حکومت انگلیس وهند وستان به افغانستان برگشت . بعدا زعقد موافقتنامه سال ۱۹۰۵ روش امیر بادولت انگلیس دوستانه تر گردید تادرسال ۱۹۰٦ باردیگر اورا در هند دعوت کردند .امیر در ٦ دسمبر ۱۹۰٦ باصدنفر درباریان ومامورین‌وافسران وعمله حضوری‌وسه صدنفرعسکر ازکابل حرکت‌کرد. این‌وقت وایسرای هندلاردمنتو وسپهسالارهند لاردکیچنرمعروف بود. امیرقبل ازحرکت درجواب دعوت حکومت‌انگلیس این بیت‌را خوانده بود :

کفر است در طریقت ماکینه داشتن
آئین ماست سینه چون آیینه داشتن

امیر حبیب الله‌خان درواقع به این گفته خود دربرابر انگلیس صادق بود،منتهی اینشرط را افزوده بودکه سفر اودرهندبرای‌بندوبست دولتی‌وعقد عهدسیاسی‌دیگری نی ،بلکه تحصیل معلومات ودیدن اختراعات جدید ه‌است .

امیر در۲جنوری ۱۹۰۷ داخل حدودهند وبراه پشاور،لاهور، آگره ، کلکته و بمبئی از طریق دریا بکراچی رفت وازپشاور به افغانستان مراجعه کرد. این سفردوماه وپنج روز طول کشید ودرطی آن امیر حبیب الله‌خان ازطرف اهالی هند پذیرائی شایانی گردید. اودر جامع پشاور نماز خواند ، در لاهور سنگ‌بنای کالج‌حمایت‌اسلام راگذاشت، مدرسه علیگررامعاینه وگوالیاررا تماشاکرد، مسلمانان‌هندرا ازقربانی‌گاو (عیدقربان نزدیك بود) منع‌کرد، درزیارات اعانه دادوباعلمای شیعه مذهب یگانگی‌نمود وهمچنین قصاید مدحیه نسبت به‌خودرا ردکرد. حکومت انگلیس ازامیر حبیب‌الله‌خان استقبال گرم ومجللی کرد، لارد منتو ولارد کیچنر بعداز ملاقات رسمی ایستاده پادر دربار آگره ملاقاتهای خصوصی متعددی باامیر کردند. امیردرطی یك‌ملاقات بوایسرا گفت: من‌از دولت شما احترام شخصی خودم رامنظور ندارم ، با یستی شما هیئت عمومی دولت وملت مرامعزز ومحترم بشمارید، پادشاه افغانستان فردی ازافرادملت افغانستان است ودوستی ودشمنی شخصی‌اوبرای شماهیچ ثمروضرر نمیبخشد ،اگر شماازراه صمیمیت ومعاونت به‌جلب محبت ملت ودولت من موفق شوید آنگاه میتوانید که ازتحاد ودوستی دولت‌افانستان خاطر جمع باشید .

انگلیسها که چنین دیدند سخت باامیر محشور شدند واورا جذب کردند .در جزاین معاشرین سه نفرخا نمها ی‌انگلیسی نیزوجود داشت. درهمین مو قع‌بود که در هند وافغانستان گفته شد امیر حبیب‌الله خان به سعی لارد کیچنر بیکی ازلوژ های فرامیشن انگلیسی درآگره شامل گردیده‌است.البته موسسات فرامیشنی تااینوقت‌از چوکات اصلی مذهبی خارج شده ودر قالب دستگاه های سری وسیاسی استعماری تناسخ‌کرده بودند، اعضای آن همدیگر رابا علایم خصوصی شناخته ،برای حفظاسرار جمعیت سوگند برمیدا شتند واوامر محافل مربوطه خودرا بحیث یك عسکر اطا عت میکردند. این‌اعضاکه خودشانرا«ابنای‌جهان» و«حامی‌آزادی وبرادری وبرابری‌ومعراز تمام تعصبات ملی ومذهبی »میشمردند درواقع آقایان انگلیسی را «برا در جانی ملل استثمار شده میپنداشتند. »موسسات فرامیشنی انگلیسی درقرن ۱۹ درتمام آسیا و افریقا (به استثنای خوشبختانه افغانستان)موجود ومر کز همه درلندن بود ،درحالیکه قرن ۱۸ قرن بسط وتعمیم فرامیشن دراروپا وامریکا بحساب میرفت .

در هر حال امیر حبیب الله خان از هند بر گشت وبدوستی انگلیس

پابند ووفادار ماند تاجائیکه برای مکاتبات رسمی بین افغانستان وحکومت انگلیسی هند، کاغذ های مخصوصی بسا خت که در پیشانی آن یك کلاه انگلیسی ودرپهلوی کلاه یك تفنگ و یك کریچ عمودی واژگونه ودر زیر کلاه یك فیته اوفقی ، همه با رنگ طلائی منقوش گردیده وروی فیته کلمات امیر افغانستان طبع گردیده بود . در حالیکه سیاست «دوستانه» قدیم انگلیس سر مو یی انحراف نکرده وهمان محکومیت افغانستان به انزوای کامل و کانترول سیاست خارجی آن توسط انگلیس ادامه داشت بعلاوه عقب انداختن کشور در ساحه انکشاف اجتماعی اعم از فرهنگ و صنایع واقتصاد ووحدت ملی کما کان نصب العین دولت انگلیس بود .

قرار داد ۱۹۰۷ :- این قرار داد که بین سرارتر نیکلس سفیر کبیر انگلیس در دربار روسیه والکساندر ازوسکی وزیر خارجه روسیه امضاء گردید (در ۲۳ سپتمبر مبادله ودر ۲۶ سپتمبر در جراید منتشر گردید) کشور ایران‌را درسه منطقه نفوس روس ، نفوذ انگلیس و منطقه بی طرف تقسیم کرد وآن «استقلال لفظی » ایران را که باقیمانده بود نیز عملا از بین برد . واما راجع به افغانستان در اینقرار داد مواد ذیل مذکور گردید : .

«اول - حکومت اعلیحضرت شاه بر تانیه عظمی اظهار میدارد که او هیچ اراده ندارد وضع سیاسی افغانستان‌را تغیر بدهد. علاوه‌برآن‌حکومت برتانیه متعهدمیشود که نفوذ خود را در افغانستان بمقصد امن وامان استعمال کرده ، خودش و یا توسط او افغانستان اقدامات تهدید آمیز علیه روسیه نخواهند نمود . حکومت روسیه از جانب خود تعهد مینماید که او افغانستان را خارج حلقه نفوذ روسیه شمرده‌ومناسبات سیاسی با افغانستان توسط حکومت برتانیه کبیر صورت بگیرد ، همچنین روسیه تعهد مینماید که نمایند گان خودش را در افغانستان اعزام ننماید .

« دوم - حکومت برتانیه عظمی قبلا در معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ منعقد در کابل اظهار نموده که قرار داد های منعقده با امیر عبدالرحمن خان را قبول داشته ونیت تعرض به افغانستان و امور داخلی آن ندارد ، حالا هم تعهد مینماید که خلاف قرار داد فوق الذکر اقدام به الحاق و یا اشغال کدام حصه از افغانستان نخواهد نمود، وازمداخله درامور داخلی آنکشور منصرف خواهد بودبشرطیکه امیرافغانستان مسئولیتهای‌خود را که طبق معاهده مذکور در برابر حکومت برتانیه متقبل شده‌است ایفا نماید .

« سوم - مامورین روسی وافغانی که در سر حد یا ولایات سر حدی مخصوصاً برای اینکار تعیین شده باشند مجازاندکه بغرض‌تصفیه مسایل‌محلی غیرسیاسی سر راست بایدیگر ارتباط بگیرند .

«چهارم - حکومت برتانیه و حکومت روسیه عقیده خود را راجع به اصل مساوات درامور تجارتی درافغانستان‌اظهار وموافقت‌مینمایدتسهیلاتیکه‌دراین زمینه‌موجودبوده ویا بعد از این حاصل شود برای تجار و تجارت بر تانوی و هندی ، همچنان متساویاً برای تجار و تجارت روسیه مساعد خواهد بودواگر ترقی تجارت لازم سازد که نمایندگان تجارتی مقرر گردند، حکومتین درباب اخذ تدابیر لازمه موافقت خواهند نمود ودرطی آن البته حقوق حکومتی امیر کماحقه احترام کرده خواهد شد .

«پنجم - اجرای مواد مذکوره وقتی عملی خواهد شد که حکومت برتانیه کبیر موافقت امیررا بااین مواد به حکومت روسیه اطلاع نماید.»

اما وقتیکه حکومت انگلیس این قرار داد را به سمع امیر حبیب الله خان‌رساند امیر از ظهار موافقت خود داری نمود وانگلیس ها هم سکوت اختیار نمودند ودیگر احتیاجی به موافقت امیر احساس نکردند ، حکومت روسیه بدولت انگلیس خا طر نشان نمود که این قرار داد را بدون موافقت پادشاه افغانستان مرعی الاجرا میشناسد.

قضیه سیستان :

ولایت‌سیستان که‌از نظر اسطوره‌و تاریخ یك‌ولایت تاریخی افغانستان‌قدیم‌وجدیدبود، درقرن ۱۹ مورد توجه استعمار روس وانگلیس قرار گرفت زیرا در سرراه افغانستان وایران وبلوچستان و هندوستان قرار داشت . در ۱۸٦٦ حکومت ایران در سیستان دست انداخت وکار افغانستان با ایران بمجادله کشید. دولت انگلیس که طبق قرار داد پاریس (۱۸۵۷ منعقد بین ایران وانگلیس) خودرا در منازعات بین افغانستان وایران حکم‌میشمرد پای پیش کشید ودر ۱۸۷۲ هیئت حکمیت خود (گولد سمت وپا لك) را وارد قضیه کر د . اینوقت دولت ایران زیر نفوذ انگلیس واقع وصدراعظم آنکشور مرزا حسین خان سپهسالار مستقیماً جیره خوار دولت انگلیس بود ، در حالیکه‌پادشاه افغانستان امیر شیر علیخان نقطه مقابل سیاست استعماری انگلیس قرار داشت. نماینده افغانستان سید نور محمد شاه خان صدراعظم کشور و نماینده ایران مرزا معصوم خان وبعد مرزا ملکم خان بود . هیئت حکمیت انگلیس پس از تلاش بسیاری در ۱۷ اگست ۱۸۷۲ رأی خود رابه امضاء گولد سمت چنین صادر کرد :

(درمدت ۱۰۸ بسال‌بدون‌تردید درتمام‌مواقع‌که افغانستان‌یکدولت به‌تمام‌معنی مستقل بوده است سیستان قسمتی از آن محسوب شده و گاهی تابع هرات ویا قندهار شده ... حدود سابق سیستان مدت هاست از بین رفته وامروز در عمل سیستان عبارت از شبه جزیره هلمند وهامون است . سیستان را با یستی بدوحصه اصلی و فرعی تقسیم کرد ، اصلی از شمال و مغرب وجنوب محدود به هامون واز شرق محدود به شعبه عمده رود هلمند است ، فرعی در ساحل راست رود هلمند در امتداد ۱۲۰ میل افتاده که دشت سیستان به آن اضافه میشود .

(خلاصه : اول سیستان در زمان قدیم قسمتی از ایران بود تا دوره صفوی ، از زمان احمد شاه ابدالی قسمتی از مملکت درانی گردیده -۲ روابط قدیمی و تاریخی سیستان با ایران دلیل داشتن ادعای منطقی برای تصرف آن از طرف ایران نیست -۳ ایران اززمان نادریه اینطرف در امور داخلی سیستان هیچ نوع دخالت نداشته‌است -٤- ازنظرجغرافیائی‌واضحاً‌سیستان‌جزء افغانستان‌است-٥-افغانستان‌درادعاهای‌خود نسبت به سیستان بمراتبی دارای رجحان است -٦- سیستان امروز مثل سابق یك مملکت جدا گانه نیست ولازم است بد عاوی طرفین توجه شود وقسمت های متصرفه طرفین معین گردد ، بنظر من مناسب است که به تقسیمات ارضی متو سل شوم وباین ترتیب قسمت معمور سیستان که از سه طرف به هامون واز یکطرف به رود هلمند محدود و شکل شبه جزیرهٔ دارد و نسبتاً دارای جمعیت زیاد و سکنه مختلط است باید حصه متصرفه ایران دانست، وقسمت کم جمعیت ناحیه چخانسور وزمینهای هلمند بالای ساحل و صحرای سیستان نمیتواند جزء ایران باشد ، قلعه ناد علی وهر دو کنار رود خانه هلمند تا بالای بند کوهك به افغانستان گذاشته شود .)

به اینصورت سیستان معمور تر به ایران داده شد وسید نور محمد شاه خا ن اعتراض کرد اما بجائی نرسید . این حکمیت انگلیس تا اندازه سبب انزجاردولت افغانستان گردید که بعد ها یکی از عوامل جنگ دوم افغان وانگلیس محسوب شد .

در هر حال قضیه سیستان در اینجا ختم نشد ودنباله طولانی پیدا کرد .در ۱۸۹٦ مجرای هلمند که از کناره ناد علی عبور ومستقیماً به شمال میرفت - تغییر بستر داد ومجرای تازه پریان وهم تقسیم آب مورد اختلاف افغانستان وایران واقع گردید وباز هیئت حکمیت انگلیس به تقاضای شاه ایران وموافقت پادشاه افغانستان وارد قضیه گردید. اینبار رئیس‌هیئت حکم«سرهنری‌مك‌مهان» بودواین همان‌آدمیست که در ۹٦ - ۱۸۹٤ به اتفاق محمد عمر خان نور زائی نما ینده افغانستان خطسرحدی افغانستان و بلو چستان را از کناره رود گومل تا کوه ملك سیاه در طول تقریباً ۸۰۰

میل تعیین کرد . مکمهان در جنوری ۱۹۰۳ وارد سیستان شد وبعد از دو سال وسه ماه پس از مساحت اراضی بالاخره چنین اعلان کـرد کـه : مساحه اراضی کنونـی سیستان ۷۰۰۶ میل مربع ودارای ۲۵۰۰۰ نفوس است که از آنجمله ٤١٥٣ میل مربع زمین در دست افغانستان با قیمانده و ۲۸٤۷ میل مربع به ایران واگذار شده‌است . در حال حاضر هلمند سه شعبه تشکیل کرده است : اول رود سیستان که از بند سیستان جدا گشته وسیستان مربوط به ایران‌را آبیاری میکند. دوم خود دریای‌عظیم هلمند . سوم نهر نادعلی که قبلا مجرای اصلی هیرمند بود . منازعه افغانستان‌و ایران درسر شناختن مجرای کنونی هلمند و مجرای قـدیم آن بود و همچنین درسر تقسیم ابخورهٔ دولت ایران از دریای هلمند که اصلا یك دریای داخلی افغانستان‌است هیئت حکم در موضوع اخیر نیز فیصله خود را صادر وبنماید گان دو لتین تسلیم کرد تابدولت‌های‌خود بفرستند.اصلا ازعهدگولدسمت(۱۸۷۲) به ایران‌حق‌داده‌شده‌بود که در آب هلمند سفلی تا مسافه ۵۰ کیلو متر شریك باشد . عجالتاً هیئت حکـم مجرای قدیمی رود هلمند را سر حد جدید افغانستان و ایران شناخت ودر سپتمبر ۱۹۰٤ موافقت طرفین را بالای این قضاوت حاصل نمود وبالاخره قرار حکمیت بقرار ذیل صادر گردید : ــ

«قرار حکمیت کلنل مکمهان ، بتاریخ دهم ماه اپریل ۱۹۰۵ مطابق چهارم سفر ۱۳۲۳ ــ مقدمه :

«فقره ۱ــ فرض جنرال سر فریدرِ یك گولد سمت بحیث حکم فی مابین ایران و افغانستان این بود که مسئله حقوق ایران وافغانستان را در باب آب سیستان قطع وفصل نماید ، معزی الیه قرار داد حکمیت خود را در باب هر دو فـقـره در۱۸۷۲ میلادی اظهار نموده ، قرار داد مذکور به امضای جناب مستطاب اجل وزیر امـور خارجه اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه انگلستان و قیصر هندوستان رسیده ازطرف دولتین ایران وافغانستان در سنه (۱۸۷۳) میلادی پذیرفته شد .

«فقره ۲ــ دروقت قرار داد مذکور رودخانه هیرمند درسیستان‌یك شعبه بزرگ ومقسم یعنی رود سیستان را داشت که محل انفصال آن از برای اینکه آب مکفی را گردانیده‌داخل‌این رودنماید،بندگزی محدث‌بودکه معروف‌به‌بندکوهك‌یابند سیستان‌بود رود خـانـه هیرمند ازآنجا جلوتر بیك مجرا رفته از نادعلی میـگذشت و به امتداد مجرائیکه حالا به «سیخ سر» معروف است به نیزار وهامون داخـل میشد در ۱۸۹٦ میلادی سیلاب بزرگی باعث این شد که رود خانه مجرای بزرگی تازه را بـرای‌خودش بریدکه ازمجرای قدیم نزدیك «شاه گل» جداگردید واین مجرای تازه اکنون بـه رود پریان معروف است .

« فقره ۳ ــ ... تغیراتی کهٔ درمجرای انهار ودرمجرای رودخانه بزرگـ اتفاق افتاد از سنه ۱۸۷۲ میلادی تنازعات مختلفه درباب آب فیما بین ایران وافغانستان بظهور رسیده ، از تحقیقاتی که کردم چنین معلوم میشود که چندی قبل مامورین مقتدر طرفین یعنی حکام سیستان وچخانسور همیشه این منازعات را مابین خودشان دوستانه قطع وفصل مینمودند ، این مامورین که احتیاجات آب یکدیگر را بخو بـی میدانستند همواره اوقات ابراز کمال قابلیت ومعرفت‌را درقطع وفصل تنازعات‌حسب دلخواه ورضایت خاطر طرفین نموده اند .

فقرهٔ ٤ــ حیف‌است‌که دراین چندسال گذشته یابه جهت تغیرات‌مجرای‌بزرگ یابه علت اینکه درروابط مردم طرفین تفرقه انداخته شد (!) هرچه سبب باشد معلوم گردید که‌قطع وفصل دوستانه محذورات متعلقه به‌آب حالاصورت پذیر نیست، مابین سنوات ۱۹۰۰ و۱۹۰۲ میلادی رشته مسایل‌آب‌پیداشد کـه جزوی وبذات خود خالی ازاهمیت بود، امابه‌علت‌تفرقه‌روابط باعث‌کج‌فهمی طرفین‌ومزیدسوء ظن‌ومغایرت‌گردید ودرآخر بواسطه کمی‌فوق‌العاده‌آب هیرمنددرسنه۱۹۰۲میلادی ومشاجرات‌دیگر که ازآن

مبنی شد، کار بوضع نازك رسیدومنجر به رجوع حکمیت حالیه دولت فخمیه انگلیس گردید.
فقره ۵ـ شروطی که در تحت آن دولتین ایران وافغانستان حکمیت را قبول نموده اند اینست که قرارداداین حکمیت بروفق مقصود قراردادجنرال سرفریدریك گولدسمید نموده باشد .
فقره ٦ـ لهذا در تشکیل قرار داد خودم مقید بشرط مذکور میباشد .
فقره ۷ـ قرارداد جنرال فریدریك گولدسمید درباب مسئله آب ازاین قرار بود، این جمله رابابد صریحا دانست وفهمید که هیچ کدام ازطرفین نباید اقدامی به حدوث بنائی نماید بمنظور اینکه درابی که برای زراعت هردو طرف هیرمند لازم است مداخله کرده باشند ، علاوه بران جناب مستطاب اجل وزیر امور خارجه اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه انگلستان وقیصر هندوستان بحیث امضا کننده حتمی آنقرار داد بعد ازمشوره باجنرال سرفریدریك گولدسمید درسنه ۱۸۷۲ میلادی مقرر فرمودند که فقره مندرجه نباید به انها ر داير وموجودیاانهارقدیمه وبایره متروکه، که تعمیر واجب و احداث انهاهمیشه مطلوب باشد، راجع مفهوم شود ونیز مانع حفر انهارتازه نمیباشد مشرو ط براینکه آب لازمه هردو کنارکم نشود .
فقره ۸ـ قرار داد فوق بطور واضح است که هیچ لزوم ندارد توضیح آن بشود مگردریك نقطه مخصوص یعنی چونکه حکم آن قرارداد اینست که ایران حق دارد بمقدار از ابی که برای مشروب نمودن زراعت لازم باشد محض رفع اشتباه دراتیه فقطاین مسئله رابابد توضیح بشود که ازبرای احتیاجات ایران چه مقدار آب لازم ومکفی تصور شود .
فقره ۹ـ از قرار پیما یشات ومعاینات دقیقه وتحقیقات عمیقه این کمیسیون درسیستان مطالب ذیل واضحا محقق ومعین گردید.
«الف ـ سیستان نسبت به قلت آب ازکثرت آب بیشتر صدمه میخورد ،نسبت به صدمه که از احتیاج آب برای مشروب نمودن زراعت میرسد ، صدمه که بواسطه خرابی زمین وحاصل سال بسال ازسیلاب میرسد ،خیلی بیشتراست. »
«ب ـ درسیستان مسئله کفایت آب فقط درکمتر سالهای استثنائی وغیرمعتاد برخاسته است که دران سالها خاك افغان باخاك ایران بالسویه صدمه خورده است ، علاوه براین مسایل کفایت آب فقط آنوقت اهمیت دارد که راجع بزراعت بهار باشد، دروقتیکه آب رودخانه ازهمه اوقات کمتر است یعنی بین میزان پائیز ونوروز وبا وجود این محقق ومعین گردیده است که درعرض ۳۵ سال گذشته فقط درسه سال دران موسم آب درسیستان کم شده است بقدریکه اهمیت داشته باشد . علی هذاالازم است که اولابه احتیاجات آب درموسم زراعت بهار تعمق شود زیراکه قرار دادی که مبنی براحتیاجات آن فصل باشد به بقیه سال هم مناسبت خواهد داشت .
«ج ـ بعداز تنقیح مقدار عادی رود خانه هیرمند بادقت تمام درعرض مدت فیمابین پائیز ونوروز واضحا محقق شده است که یك ثلث آبی که حالا به سیستان دربندکمال خان میرسدازبرای مشروب نمودن تمام زراعت موجوده درخاك ایران بطورمناسب خیلی مکفی خواهد بودبلکه اینقدر گنجایش خواهدداشت که درآینده زراعت موجوده بسیارتوسیع شود وبقیه آب ازبرای جمیع احتیاجات خاك افغانستان نیز کفایت کلی خواهد کرد .
فقرهٔ ۱۰ـ علی هذا قرارداد حکمیت خودم راقرار ذیل ابراز مینمایم :
قرار داد :
فصل اول ـ هیچ کدام ازطرفین نباید اقدامی به احداث بنایی یانهری نماید که ازان بمقدار آبی که برای مشروب نمودن زراعت هردوکنار رود لازم میباشد، محسوب شود. اماهردو طرف حق دارند درخاك خودشان انهار موجوده رادایر داشته باشند وانهار قدیمه وبایره ومترو که رادایر وجاری نمایند ونیز ازرود هیرمند انهار جدیده

را احداث بکنند،مشروط بر اینکه مقدار آبیکه ازبرای مشروب‌نمودن زراعت هر دو طرف لازم باشد ، کم‌نشود .

فصل دوم ـ مقدار آبی که‌لازم است ازبرای مشروب نمودن زمینهای ایران که ازبند کوهك یاپا ئینتر ازان آب میگیرد ، یك ثلث جمیع آب رودخانه هیرمند که داخل سیستان میشود،سیستانیکه قرار دادجنرال سر فرد ریك گلداسمید راجع به آنست ، مشتمل برتمام زمین‌هائی است که‌بهر دوطرف هیرمند ازبند کمال‌خان و پائینتر واقع است .

فصل سوم ـ علی هـذا ایران‌مستحق میباشد بیك ثلث‌جمیع‌آب رودخانه‌هیرمند که محسوب شود درنقطه که آنجا ابتداء بشود به‌بردن آب ازرودخانه هیرمند برای زراعت زمینهای این‌کناره یا انکناره که دربندر کمال خان یا پائینتر ازان وا قـع است .

فصل چهار م ـ دراحداث بنائی یاانهار درجانب افغانستان برای گردانیدن آب بزمینهای سیستان چنانچه درفوق مشروح شد، باید ملاحظه این امر بشود که اقلا یك‌ثلث جمیع‌آب تمام رود خا نه هیرمند برای استعمال ایران‌به‌بندکوهك‌برسد.

فصل پنجم ـ محض اطمینا ن وخاطر جمعی هردو طر ف که‌به این قرار داد درست عملی میشود، ونیز برای‌رفع احتیاج بمرجوعات جدیده بدولت فخیمه انگلیس واشراف ماموریات مخصوصه صا حبمنصب انگلیس که مهندس با تجربه انهار باشد بالاستقرار شامل اجزای قونسلخانه دولت فخیمه انگلیس درسیستان خواهد بـود، صا حب منصب مذکور مقتدر خواهد بودکه هروقت از طرفین‌یکی اظهار خواهش‌نماید که در قضیه مثبته یا متنازعه فیها که در باب مسایل آب اتفاق بیافتد ،رای‌خودرا اظهار نماید وهروقت لازم باشد اقدام نموده حقیقت واقعه رابرساند باستحضا ر دولتی که مسئله تعلق به‌آن داشته باشد ونیز خواهد توانست توجه اینطر ف یـا آنطرف رامعطوف نماید بظهور علامات مهم خطریکه نسبت بمقدار ایشان محتمل‌باشد بواسطه اسباب طبیعی یااحداث بنائی یانهری خودشان محض اینکه صاحب منصب مذکور بتواند بطور مناسب از عهدهٔ فرایض ماموریت خود براید ، طر فین‌معزی الیه راخواهند گذاشت که‌بلا مانع وباکمال آزادی برودخانه هیرمند وشعبات آن رود وسر نهرهائی که ازانهاجدامیشودراه‌داشته‌باشد

فصل ششم ـ بقا وحفظ بند کوهك ازبرای صلاح خاك ایران درسیستان اهمیت کلی دارد ،بعید ازامکان نیست که از گودشدن مجرای رودخانه در محل بندموجوده پائینتر ازان ،لازم بیافتد که‌بنداز انجامنتقل شده ازمحل‌حالی‌یك‌کمی بالاتربسته‌شود، درصورتیکه این لازم باشد ، افغانستان باید ایران رابگذارد که محل این بند راتغیر بدهدوبه ایران این حق‌را منظور بداردکه نهریراکه بفاصله کـمی از چنین بند تـازه الی رودسیستان لازم باشد ، درخاك افغانستان حفر نمایند ، بالسویه اگر لازم بهم برساند که‌افغانستان بندموجود شاه گل راکه بغرض رود پریان بسته است حرکت داده قدری پائینتر برده مذکور بربند د، ایران باید چنانچه قبل ازاین واقع‌شده‌است، افغانستان راازان بند تامجرای نادعلی حق راه نهری درخاك ایران بدهد .

فصل‌هفتم ـ این‌نکته درنظر خواهد بودکه حقوقی که‌درباب رودخانه هیرمند وضع جغرافی افغا نستان طبعا بحیث ملکیت هیرمندبالائی به‌او ،میدهد،بنابرقرارداد جنرال سرفردریك گلداسمید درمساعدت ایران‌به اندازه مندرجهٔ فوق مقید شده‌است پس نتیجه اینست‌که ایران حقی ندارد حقوق‌آبی‌راکه باین طریق حاصل نموده است بدون رضایت افغانستان بدولت دیگری منتقل نماید .

فصل هشتم ـ نمیتوانم این قرار داد رابدون یك‌کلمه تحذیر هردو دولت‌متعلقه ختم نمایم ،ازاحوالات‌تاریخی رودخانه هیرمند درسیستان معلوم میشود که رودخانه مذکور همیشه اوقات متحمل تغیرات ناگهانی ومهم درمجرای خودش بوده‌است

وتغیر ات مذکور ه وقت‌بوقت تمام رودخانه رابمجرای تازه گردانیده ،جمیع انهار دایرۀ انوقت رابایر نموده است، امکان دارد همچنین تغیرات دراتیه هم‌بوقوع برسد، علیهذا در احداث نهرهای تاز ه یاتوسیع انهار قدیمه که ازهیرمند جدامیشودوباید دقت و احتیاط تمام مصروف شد ، زیرا که اگر احیانا اقدام‌به‌اینکاربی‌احتیاط لازمه بشود، احتمال دارد که کار منجر به‌این‌مآل شودکه‌رودخانه درچنین نقاط بکلی‌باعث خرابی زیادبهردو مملکت بشود، احتمال این خطربه‌افغانستان وایران هردو بالسویه میرود. امضای میکماهون»

به‌اینرتیب از ۱۸۷۲ تا۱۹۰۵ توسط حکمیت دولت انگلیس ثلث آب دریا ی هلمند وبیشتر از ثلث اراضی سیستان از افغانستان جدا وبه ایران داده شد .امامایه نزاع بین دوهمسایه ازبین نرفت وگاه وناگاه ازطرف حکومت ایران یك امر فیصله شده قدیم مورد مشاجره جدید قرارداده میشد چنانکه در۱۹۳۸ منازعه جدیدپیدا شد وآقای باقر کاظمی نماینده ایران درکابل مشغول مذاکر ه باوزارت خارجه‌افغانستان گردید. وزارت خارجه افغانستان درنهایت «دریادلی» باسفیر کبیر ایران یك قرارداد شانزده فقره یی به‌قرار ذیل امضا کرد:

«قرارداد تقسیم آب‌هلمند بین‌دولت‌شاهنشاهی ایران‌ودولت‌پادشاهی‌افغانستان.

«چون دولت شا هنشاهی ایران ودولت پادشاهی افغانستا ن هردو بالسویـه ،مایل بودند که راجع به‌تقسیم آب هیرمند بین دومملکت قرار داد عادلانه ای(؟)داده شود وبرای انجام‌این‌مقصود قرارداد مخصوصي منعقد وامضا نمایند لهذا نمایندگان مختارخودرابه شرح‌ذیل انتخاب نمودند. ازطرف دولت شاهنشاهی ایران‌جناب آقای باقرکاظمی سفیر کـبیر دولت شاهنشاهی در کـابل ، از طرف دولـت پـادشاهی افغانستان عالیقدر جلالتماب علی محمد خان وزیر امور خارجه دولت پادشاهی . نمایندگان مذبور پس ازتبادل اختیار نامه‌های خودکه‌واجب شرایط صحت واعتبار بودند درموارد ذیل موافقت نمودند:

ماد ه‌اول- دولتین ایران وافغانستان موافقت ،بینمایند که‌همه‌ساله هر مقدار آب رودخانه هیرمند که‌به بندکمال خان میرسد بین‌ایران وافغانستان ازبند کمال‌ببعد بالمناصفه تقسیم شود. (؟!)

ماده دوم ـ برای آنکه ازده چهار برجك الی بندکمال خان زاید برمقدار آبی‌که فعلابرده میشود ، مصرف نگردد ،دولت افغانستان تعهد میکند که درفاصله مزبورعلاوه برانهاریکه جاری بوده وهست نهر دیگری احداث وحتی تعمیر ننمایند .

ماده سوم ـ مامورین ومیرا بهای مجاز طرفین همه‌ساله درفصل پائیزمقدار آبی که دربند کمال خان تاسیخ‌سرمقدار آبی که هریك طرفین بوسیله انهار شعبۀ از هیرمند میبرند معلوم مینمایند ودرسهم طرفین محسوب میدارند بقسمیکه این دوسهم متساوی باشند . صورت تقسیمات واسامی انها رومقدار هریك از انهار طر فیـن راپس از تشخیص بیکدیگر ابلاغ خواهند نمود، اگر بعداز این‌تغیری در صورت های مزبور لازم شود که‌بخواهند دریکی اضافه ودرعوض جای‌دیگر کسر کنند بیکدیگر اطلا ع خواهند داد.

ماده چهارم ـ دستگاه ها وادوات لازمه برای تعیین مقدار آب رودخانه وانهار طرفین رامامورین فنی ایران وافغانستان بخر ج‌دولتین بالمناصفه تهیه کرده ودر محل های مناسب ازبند کمال خان ببعد نصب نموده ودر صورت لزوم مجرای رودخانه رانیز (ازبند کوهك الی سیخ‌سر) تنظیم مینما یند.

ماده پنجم ـبرای اینکه تقسیم وتنظیم آب‌رودخانه هیرمنداز بندکمال خان بوجه عادلانه که منظور این قرار داد است صورت گیرد مامورین‌فنی طرفین درنقا طیکه

مناسب بدانند درخاکهای خود مقسم های دایمی خواهند ساخت .ومخارج ساختمان این مقسم هارا طرفین معاهدین بعداز حصول توافق نظریکدیگر در طرح آن متناسب بامقدارابیکه میبرند عهده دار خواهند بود .

ماده ششم — تاساختن سدو بند های دایمی بندهاي گزی بقرار سابق ساخته خواهدشد واگرطرفین برای بستن بندهابچوب گز ضرورت داشته باشند باتادیه قیمت بیکدیگر خواهند داد.

ماده هفتم — چون دهنه نهرهائی که مستقیما ازرودخانه هیرمند ازبند کمال خان منشعب شده بخاك طرفین جاری میشود خاکی میباشد برای اینکه زیان ونقصان درحصهٔ هریك از طرفین پیدانشود دولتین متعهد میشوند که ازتاریخ امضای این قرار دادمنتهی تاچهارسال بمرور آن دهنه را با آجر و اهك هریك به نحو وبه ترتیب صحیحی بسازند .

ماده هشتم — دولتین متعهد میشوند که هیچگونه اقدامات وعملیات ازبندکمال خان تابند دوست محمدخان سیخ سر که مقسم آخرین است نخواهدکرد که موجب نقصا نیا نکث میزان سهم هریك ازطرفین بشود .

ماده نهم — دولتین ایران وافغانستان متقا قبلا موافقت مینمایند که مامورین فنی ومیرابهای که مامور اجرای عملیات مندرجه دراین قرارداد هستند وهمچنین عمله جات ماموربستن وساختن وپاك کردن وتنظیم بندها وانهار بین کوهك وسیخ سر که اقدام به آن بموجب این قرار داد در خـاك طرف مـقابل مجاز شمرده شده باشد بـدون اسلحه میتوانندباجوازبخاك یکدیگر بروند. تبصره — مصالح وادوات واشیائیکه مامورین وعمله هابرای انجام وظایف مندرجه دراین قرار دادلازم دارند یابرای رفع حوایـج زندگی خـود در موقـع خروج ازسرحد همراه خود میبرند از حقوق گمرکی معا ف خواهند بود .

—ماده دهم— درصور تیکه رودخانه هیرمند بالای بندکمال خان به بستر جدیدی منتقل شود، مدلول ماده اول درمحل دیگر که به منزله بندکمال خان در علاقه چخانسور فعلی میباشد ، باموافقت دو لتین اجراء وتقسیم خواهد شد. چنانچه پائینتر ازبند کمال خان به بهتر جدید منتقل ویابستر فعلی طوری عمیـق شودکه برای اراضی سیستان آبیاری ممکن نشود، دولتین موافقت میکنند دراینصورت برای ا ستفا د ه اراضی سیستان از سهمیهٔ ابیکه درماده اول معین شده است بر ضایت طرفین تحت شرایط جداگانه قرار دادی بدهند.

ماده یازدهم — هرگونه اختلافی دراجرای مقررات اینقرار دادرخ دهد که میـر آبها ومتصدیان امر ازحل آن عاجز ویا ازحدود اختیارات آنان خارج باشد بمرجعیت حاکم ورئیس مالیه سیستان ازطرف دو لت ایران وحاکم ورئیس مالیه چخانسورواز طرف دولت افغانستان یانمایندگا ن آنها تصفیه خواهد شد ورایکه این هیئت به اتفاق اتخاذ نمایند قاطع خواهد بود، چنانچه مو ضوع مختلف فیه باینطریق تادوماه ازتاریخ بروز اختلاف حل نگردد، بین مراکز طرفین به اسر ع اوقات بطور قطع حل وتسوید میشود.

ماده دوازهم — طرفین معا هدین تعهد مینمایند که هرگاه اتباع یکی ازآنها طریقه استفاده از آب رودخانه هیرمند را ازبندکمال خان که در اینقرار داد مندرج است بهم بزنند یااز مقررات آن تخلف نمایند فورا درخاك خوداقدامات لازمه رابرای رفع آ ن بعمل

آورده مقصرین رابمجا زات قانونی برسانند .
ماده سیزدهم ـ طرفین متعاهدین درظرف دوماه ازروز امضای اینقرار دادترتیب استفاده از آب هیرمند را ازبند کمال وسهم خودرا درخاك به اطـلاع مامور ین سرحدی واهالی وساکنین اطراف رودخانه هیرمند خواهند رسانید .
ماده چهاردهم ـ هریك از طرفین‌متعاهدین هرچه زودترپس‌ازامضای اینقرارداد مامورین برای مراجعات ونظارت دراجرای مواد اینقرار داد تعیین وکتبا بطرف مقابل معرفی خواهند نمود .
ماده پانزدهم ـ اینقرار داد درظرف‌سه ماه ازتاریخ امضای آن‌به تصدیق‌مقامات مربوطه خواهد رسید ونسخ‌تصدیق‌شده درکابل مبادله خواهدشد .
ماده شانزدهم ـ اینقرار داد دردونسخه بزبان فارسی تحریر شده وهردو نسخه آن‌معتبراست. نظربمراتب فوق‌نمایندگان مختار طرفین اینقرار دادرا امضاء وبمهـر خود ممهور نمودند .
کابل بتاریخ ششم دلو (بهمن) ۱۳۱۷ شمسی
سفیر کبیر دولت‌شاه‌هنشاهی ایران باقر کا ظمی
وزیر امور خارجه دولت پادشاهی‌افغانستان علی محمد
به‌اینر تیب «نصف آب‌هلمند »بانام تاریخی «سیستان » ازطرف‌دولت افغانستان به ایران بخشیده شد.**(البته‌شورای ملی‌افغانستان اینقرارداد را ردنمود)**
واما امیر حبیب الله‌خان بعداز معاهده ۱۹۰۵ باانگلیس درتعهد ات خودتازمان مرگ دست بسته ووفادار ماند، واز هیچ‌فرصت مساعدبرای طرد کانترول انگلیس در سیاست خارجی افغانستان استفاده نکرد تمام فعالیت امیر درسیاست خارجی‌منحصر بودبه اعانت یکهزار پوند ازطرف خودش در ۱۹۱۱ وششهزار پوند ازطرف مرد م افغانستان در ۱۹۱۲ بدولت ترکیه بمناسبت وقوع حریقی دراستانبول وحدو ث خساراتی از طرف دولت ایتالیا بمردم ترابلس. امیر این اعانه راتوسط جعفر بی‌قنسل ترکیه دربمبی بپرداخت والبته محمد سعید بن نامق صدراعظم ترکیه کتبا ازدو لت افغانستان تشکر کرد وجواب دوستانه ازامیر حبیب الله‌خان گرفت . همچنین امیردر ۱۹۱۳ یکهزار پونداعانه توسط سفیرخوددرکلکته وقونسل دولت‌جاپان‌به‌قحط زده‌گان جاپان بداد .
مناسبات‌سیاسی‌افغانستان بادولت روسیه‌زاری‌دراینوقت خصوصاً بعدازمعاهده ۱۹۰۷ روسی و انگلیس کماکان معدوم وفقط روابط تجارتی بین مملکتین برقرار بود . سیاست تجارتی روسیه بزودی درافغانستان حسن استقبال گردید وروبه‌انکشا ف گـذاشت .دولت روس همانقدر تکسی که دولت‌افغانستان از اشیای تجا رتی‌میگرفت، همانقدر به تجار افغانی تخفیف قایل شده بود، پس دادوستد طرفین روز بروز وسعت اختیار مینمود . صادرات افغانستان درروسیه عبارت بوداز :پشم ،پنبه،پوست باب گوسفند، گاو ، اسپ، تخم های رشقه وپیاز وبید انجیر وکنجد، کشمش ، کشته انجیر، آلو، بادام، جوز ،پسته ،بزغنج،انار،پوست،جو، گندم، برنج،ابریشم،زیره، قالین ،روده وتریاك .همچنین افغانستان مال‌التجاره هندی را ازقبیل: ململ، دهاکه‌و سان، رنگ ومرچ وقرمزدانه به آسیای‌مرکزی روسیه صادرمیکرد.قیمت این‌صادارت افغانستان درروسیه مثلا درسال ۱۹۱۵به ۲۴ ملیون روپیه ویا ۸ ملیون روبل‌بالغ میشد. واردات افغانستان ازروسیه اموال ذیل‌بود: پارچه باب ابریشمی وزری‌وپشمی

ونخی، گلاباتون، مس، ظروف مسی، سیخ آهن، چرم، کاغذچینی وشیشه باب، کلوش، نخ باب قندوچای، تیغ باب، تخته فولادی، الومنیم، هفت جوش وسیماب، نفت وگوگرد، ساعت، موزه افتابه لگن برنجی، شیرینی باب وعطریات وصابون وموم، چودن، ظروف چودنی وغیره این اموال شهرت ومشتری بسیاری در افغانستان داشت وبه پخته گی واصالت ودوام مشهور بود وقیمت سالانه آن تقریبا برپنج ونیم ملیون روبل بالغ میشد .رویهمرفته شهرت مال التجاره روسی درافغانستان بجائی رسیدکه حتی ازایالات شرقی افغانستان که به هند نزدیکتر بودند، بهوس دادوستد تجارتی باروسیه افتادند. خصوصا اقسام چیت وصندوف روسی که طرف احتیاج وپسند مردم بود. همچنین قماشهای درب وببرك وطلا تسکه وماهوت وتوار ومخمل، موزه، ساعت، پوستین، چینی، صابون و غیره ـ طرف پسند طبقات متوسط وبالاتر محسوب میشد .عایدات دولت نیز ازمالیات گمرکی این تجارت روزافزون بود. تنها گمرکات ولایت قطغن وبدخشان سالانه به۲ ملیون وسه صد هزار روپیه در معرض اجاره داری گذاشته میشد، درحالیکه یك قسمت عمده مالیات دردهن مستاجر فرومیرفت ، همچنین ازولایات بلخ ومیمنه وغیره درهرحال تجارت افغانستان باروسیه یگانه تجارتی بودکه صادرات افغانستان برواردا تش میچربید .

واما مناسبات سیاسی افغانستان باایران دیگر موضوعی نداشت، مخصوصا بعد ازمعاهده ۱۹۰۷ ، زیرا ایران تقسیم شده بود ونفوذ مستقیم انگلیس وروس درشمال وجنوب ایران کشیده می‌شد، تاجائیکه قانون تازه مشروطیت ایران رابهم زدند وبنام محمدعلی مخلوع (که ازطرف مجلس ملت رانده شده ودر ۱۹۰۹ جایش به محمد مرزا داده شده بود) اختلال را درکشور تولید نمودند ، مارگن توستر امریکایی مستخدم ایران اخراج ، وزیر مالیه ایران بدست یکنفر ارمنی کشته شد، دار روس درآذر بایجان منصوب وثقة الاسلام مثل مرغی ازحلق آویخته گـردید وگنبد امام رضا به توپ بسته شد، درحالیکه مجلس ملی ایران در ۱۹۱۲ بکلی ازبین برده شده بود. این وضع دوام داشت تاجنگ اول جهانی آغاز گردید. درطی این زمان طبقه حاکمه ایران آله دست استعمار فرنگ بودمگرمردم وطبقه متوسطه کشور ازشئون مملکت دفاع میکردند. اینها جهاد عمومی راتبلیغ واز قدرت دولت المان استمداد وطرف ترکیه استریا را الزام کردند وخواهان انتقال پایتخت ازتهران به اصفهان گردیدند . مردم شیراز نیز برضد انگلیس قیام کردند و۳۰ هزار ژاندارم ایران طرف ملت راگرفتند. معهذا کشور بیطرف ایران میدان زدوخورد دول ترکیه وروسیه زاری وانگلیس گردید. کلنل بیت انگلیسی درپارلمان لندن گفت که همسایه های «وحشی» هندیعنی ایرا ن وافغانستان به اتفاق روس وانگلیس جاروب کرده شوند.

امیر حبیب الله خان هنگامیکه جنگ جهانی اول (۱۹۱٤) مشتعل گر دید ، دسـت بسته د ر ا نتظـار د و سـتـی ا نگلیس نشست و در طـی یـك دربار عامی « بیطرفی » افغـانستان را اعـلام کـرد. امیـر دراین د ربـا ر منعقد درقصر استور (عید رمضان ۱۳۳۲ قمری) باحضور سفیر دولت انگلیس گفت که :

خط وایسرا صاحب هند (لازد هاردنگ) درخصوص اخبار کیفیت حرب عمومی اروپا وداخل بودن دولت معظمه برتانیه دراین حرب بحضور ما رسیده، وضمنا بطور اشعار دوستانه نوشته‌اند که : چون دولت علیه افغانستان اززمان اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم بادولت معظمه برتانیا عهد دوستی وپیمان مودت داشته ودارد و در مهمات ومعظمات امور خارجه پرسیدن رای واستشاره دولت برتانیا ازجمله مواد عهدنامه قرار داده شده وتجدیدهم شده است، ازآنرو بیطرفی دولت علیه افغانستان

را دراین حرب حاضره مناسب‌تر وموافقتر دانسته، باشعار دوستانه واظهارمخالصت کارانه ابتداء ورزیده‌شد. بعدازآن امیراضافه کردکه: مآل ومفهوم تحریرات‌دوستانه (!) جناب وایسرا همین بودکه گفتیم . ماهم پس ازبعضی تمهیدات دوستانه برای دوست خود جناب وایسرای نوشتیم که: واقعا دولت علیه ما بادولت بهیه شما تا بوقتیکه به‌شرف وحیثیت واستقلال وحریت آن هیچ تعرضی ازهیچ طرف بوقوع‌نیامده باشد وشرایط معهوت خلل پذیر نشده باشد، کماکان برعهد وپیمان دوستی خودپایدار واستواراست وکذالك تابه هنگامیکه برمنافع‌حاکمیت وحقوق‌ملکیه اوازهیچ‌طرف هیچ تجاوزی بوقوع نیامده باشد، ازمسلك بیطرفی انحراف نخواهد ورزید. (۱)

امیر بیطرفی افغانستان را اعلام کرد، درحالیکه درافغانستان هیجان عمومی‌مردم احساس میشد. ومردم سرحدات آزاد افغانستان در خزان همین سال برضد استعمار انگلیس قیام کردند .

در اکتوبر ۱۹۱۵ هیئت سیاسی آلمان واستریا وترکیه بانامه های ویلهلم دوم امپراطور آلمان ومحمد رشاد خامس سلطان ترك وارد افغانستان گردیده واتحاد نظامی باهمی را علیه انگلیس پیشنهاد کرد. این هیئت تا ۲۲ می ۱۹۱۶ ذرافغانستان باقیماند. قسمت بزرگ دربار ومامورین افغانستان برهبری سردار نصراله خان‌نایب السلطنه طرفدار این اتحاد واعلان جنگ باانگلیس بودند، توده‌های مردم سخن ازجهاد میزدند ومردم وزیرستان از ۱۹۱٦ تا ۱۹۱۷ مبارزه مسلح خود را برضد انگلیس‌ادامه میدادند. معهذا امیر حبیب‌اله خان هیئت سیاسی دول مذکور را ناکام رجعت داد و خود در جرگه عمومی (۵٤۰ نفری) ۱۹۱۵ تمام رهبران احتمالی جهاد را درکابل‌مشغول نگهداشت، مهمترین اینها ازعلمای مذهبی بودند چون: پاچای اسلامپور (ماذون ملا نجم الدین هده)، ملا محمد جان موسهی پسر فیض محمد صاحب (ماذون ملاعبدالغفور سوات)، ملای تگاو (ماذون ملاصاحب هده)، پاچای تیرگری (ماذون آخند زاده هده)، میان صاحب برو، میان‌صاحب حصارك ، استاد هده، شمس الحق صاحب، حافظ چی پسر صوفی صاحب ، ملامحمد مرید، ملاعبدالغفار، شیخان صاحبان وپسران حضرت مجددی شور بازار وغیره. درهمین وقت بودکه رسالات اطاعت اولی الامر توسط مطبعه عنایت کابل چاپ و در تمام مساجد وقشله های نظامی افغانستان منتشر گردید و مقالاتی دراین مورد در سراج الاخبار نوشته شد. امیر حبیب‌اله‌خان سعی بسیار کرد که‌مردم افغانستان را در داخل کشور وسرحدات آزاد شرقی آن بنام اطاعت پادشاه مسلمان از قیام ومبارزه به‌ضد انگلیس بازدارد، در حالیکه درهند وایران باضعف قوتهای مبارز، مبارزه آزادی خواهی دوام داشت .

امیر میخواست مذاکرات را باهیئت سیاسی آلمان وترکیه طول دهد تامقاصد خویش را بالای انگلیس از راه مفاهمه بقبولاند، اما نمیخواست علیه انگلیس برای این منظور اعلان جنگ بدهد. درمقابل این‌همه مساعی امیر حبیب اله‌خان که به‌نفع دولت انگلیس دریك مرحله بحرانی تمام شد، دولت انگلیس به امیر وعده داد که بعد از ختم جنگ، استقلال سیاسی افغانستان را برسمیت خواهد شناخت، ٦۰ملیون کلدار حق السکوت خواهد پرداخت وهم سالانه تا ۲ ملیون و٤صد هزار کلداربدولت افغانستان خواهد داد . درحالیکه بعد ازختم جنگ دولت انگلیس یکی ازاین وعده‌ها را

---

(۱) سراج الاخبار شماره اول سال ٤ مورخ ۱٤ سنبله ۱۲۹۳ شمسی صفحه ۲

ایفا نکرد، تنها ۲۰ ملیون کلدار تاپشاور فرستاد که‌آنهم همانجا بماند تاامیر کشته شد .

این روش امیر در داخل افغانستان تولید تنفر وانزجار عمیقی نمود مخصوصا روشنفکران و آزادیخواهان جدا در صدد مخالفت برآمدند. محمود طرزی که‌قلم در دست داشت زیر عنوان «استقلال دولت علیه مستقله افغانستان» درسال ۱۹۱۷ (شماره ۱۳ سال ۷ دلو ۱۲۹۶ شمسی) چنین نوشت : «افغانستان دولت با استقلال آزادبوده وهست وخواهد بود.» طرزی بعد ازتعریف کلمه استقلال ازنظر لغوی و حقوقی گفت: «دولت علیه مستقله افغانستان باهمه معانی استقلال، مستقل وآزادبوده وهست وخواهد بود، ماشش ونیم سال است‌که خودرا مستقل اعلان کرده‌ایم وبرخلاف دعوی خود هیچ مدعی ندیده‌ایم ...»

درسال ۱۹۱۸ بین دولت جدید التاسیس اتحاد شوروی سوسیالستی وجرمنی معاهدهٔ صلح «برست لیتوفسك» بسته شد. درماده هفتم این معاهده راجع به‌استقلال افغانستان وایران چنین ذکر گردید: «دولت ایران وافغانستان باید مستقل بوده و ضمیمه هیچ دولت دیگری نگردند، ودول امضاء کنندگان صلح موظفند که استقلال سیاسی واقتصادی وتمامیت مملکتین ایران وافغانستان رامحترم شمارند .»

البته تمام این چیز هانظری بود تااینکه مردم افغانستان دستگاه حاکمه طرفدار انگلیس را واژگون نموده ودست به‌شمشیر بردند وآنگاه درنتیجه پیروزی بردشمن، استقلال کشور خود را تامین کردند .

کشته شدن امیرحبیب‌الله خان (۲۱ فروری ۱۹۱۹) :

امیر حبیب اله‌خان در اوایل سلطنت خودطرف تنفر زیاد مردم افغانستان قرار نداشت زیرا مردم ازخشونت پدرش کوفته خاطر بودند وزمامداری او رامغتنم می شمردند. اما امیر حبیب اله‌خان نتوانست این وضع راحفظ کند. حکام ومامورین مطلق العنان ورشبوه خوار دولت اوتوده های مردم رابستوه آورده بودند، امضا معاهده با انگلیس در ۱۹۰۵ قشر روشنفکر را ازارادهٔ امیر ناامید ساخته بود وخونریزی از مشروطه طلبان این ناامیدی‌را به‌کینه وانتقام مبدل‌کرد، وانعکاس آن‌آتش تفنگچه شوربازار بود. بیباکی وتکبر وتهدید امیر دربار را به‌ضد اوبرانگیخت وحیات‌خصوصی او که درحرم فرورفته بود، درشهر ها تولید نفرت کرد. نرمش وسازش سیاسی امیر باانگلیس وجلو گیری ازعزم جهاد مردم افغانستان وسرحدات آزاد، تاثیر عمیق ومنفی درکشور نموده بود، زیرا هنگامیکه ملانجم الدین صاحب هده درسال ۱۹۰۹ فتوای جهاد علیه استعمار انگلیس صادر کرد، درکابل، کاپیسا، پروان، لوگر، پاکتیا وغیره هیجانی درمردم پیدا وآمادگی به‌جنگ آغاز شد، نایب السلطنه نیز به‌امداد اسلحه درسرحد پرداخت. اما امیر حبیب‌اله‌خان «جهاد مردم رابدون اجازه وامر پادشاه اسلام ناجائز بقلمداد » وآخندزاده موسهی ملامحمد جان‌صاحب راکه درصدد جمع‌آوری مجاهدین وحمله علیه انگلیس بود درکابل احضار وتحت نظر نگهداشت . همچنان امیر ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات را که یکی از ارکان امور نایب السلطنه و تحریك کننده جهاد بود، محبوس کرد وحاجی عبدالرزاق خان راکه بین نایب‌السلطنه وسرحدات آزاد وسیط بود، محکوم به‌کندن ریشش نمود .

در زمستان ۱۹۱۹ هنگامیکه امیر حبیب‌اله‌خان بادربار خود درشتائیه **جلال آباد** ولغمان مشغول تفرج وسردار امان‌اله‌خان عین الدوله بحیث وکیل سلطنت **درپایتخت**

مقیم بود، یك حادثه سیاسی درموضع «کله گوش ــ لغمان» واقع شدکه در زندگانی اجتماعی افغانستان تاثیر عمیقی کرد. امیر حبیب‌اله خان درفروری ۱۹۱۹ (جمادی الاول ۱۳۳۷) باتمام دربار خود به‌قصد «شکار ماهی» از جلال آباد در لغمان رفت و درکله گوش خیمه زد. خیمه امیر یك‌دیرّکه کلان بودکه دریك گوشه آن‌تخت خوابش باپرده‌ئی ازصحن خیمه جدا میشد، در دورخیمه دهلیزی بواسطه یك دیوار تجری تشکیل شده بود که‌محل پاسبانی واستراحت غلام بچه‌ها ونوکریوالهای حضور امیر بود ودرخارج تجیر عساکر شاهی وافسران‌محافظ قرارداشت. دراطراف‌آن خیمه‌های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمه امیر محمدخان غلام‌بچه وخارج دهلیز شاه علیرضا خان کندکمشر افسر نوکریوال بودند. شب پنجشنبه بود و۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷ (مطابق شب ۲۱ فروری ۱۹۱۹) درساعت ۳ بعد از نصف شب مردی مسلح‌ـ شاید با معاونی ــ یك‌گوشه‌از دامن خیمه‌را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ‌گردید، درحالیکه شاه آرام وبیصدا خفته‌بود. مرد دهن تفنـگچه خودرا در نهایت خونسردی دربن گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد وبسرعت ازراهیکه آمده بود بدررفت. گلوله تفنگچه طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته بود واما خارج نشد. بصدای تفنگچه محمدخان غلام بچه نوکریوال از دهلیز تجری بااحتیاط داخل دروازه خیمه شده واز دور دیدکه شاه همچنان خفته است، مطمئن شد وبرگشت، درصورتیکه شاه از جهان گذشته بود ودر خارج خیمه فریادی بلند بودکه میگفت : درنزدیك خیمه امیر صاحب شلیك اسلحه شده است. بعدها گفته میشد که این فریاد ازخود ضارب بوده است و همچنین گفته شد: همینکه ضارب از خیمه شاه خارج گردید فورا ازطرف شاه علیرضا خان کندکمشر گرفتار گردید ولی دفعتا افسر عالی رتبه‌تری پیدا شد وبررخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رهاکرد وبه کندکمشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند. درهر حال امیر حبیب‌اله خان به‌اینصورت ازبین برده شد ویکنفر سردار شاعر (سردار عبدالرسول خان متخلص به‌رسول) منظومهٔ درمرثیه امیر نوشت که یك بیت آن این است :

«گلوله بسر فخر ایشیا زده اند تپانچه بسر سایه خدازده اند» (!)

نایب السلطنه : بعد ازصدای کشته شدن امیر نایب السلطنه آمد وخارج‌خیمه امیر نشست، مامورین جمع شدند وکشته امیر را بدیدند، اما نایب السلطنه ازدیدن برادر متاثرا امتناع نمود وبدرباریان گفت: درجهان ازاین قبیل امور بسیار واقع میشود نباید مضطرب بود بلکه باحواس جمع بایستی متوجه مطلب اصلی شد وآن‌حفظ وطن وسلطنت اسلامی است. آنگاه معین السلطنه راکه مبهوت مانده بود تسلی داد وگفت: وقت آنست که شماطوری بامن پیش آئید که‌من هنگام فوت ضیاء الملةوالدین باپدر شما پیش آمدم وصمیمانه خدمت نمودم. نایب السلطنه امر به اجتماع عسکر وعمله دربار داد ودرضمن نطقی مرگ امیررا افشا کرد. سپهسالار محمد نـادر خان موظف شد که قبلا بجلال آباد رفته قشون راآماده موافقت باوضع جدید نماید، محمد ولی خان سرجماعه ماموز گردید که‌میت امیر را بجلال آباد منتقل سازد وتیلفون‌لغمان وجلال آباد زیر سانسر قرار گرفت .

روز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول مساوی اول حوت ۱۲۹۷ (۲۱ فروری ۱۹۱۹) آغاز شده بود که‌از بین جمعیت ملکی ونظامی لغمان علی‌احمد خان شاه آغاسی ملکی پیش شد وگفت: تاوقتیکه پادشاه جدید انتخاب نشود، پادشاه سابق شرعا تدفین

شده نمیتواند ، چون شما درخاندان شاهی مرد عالم وفاضل وکامل هستید، لهذا من به‌شما بیعت میکنم. معین السلطنه دست اورا عقب زدوخود پیش شد وگفت: بیعت کردن نخست حق من است. پس دست درازکرد وبیعت نمود. بیعت شروع ونایب السلطنه پادشاه افغانستان شناخته شد .

در همین روز نایب السلطنه وارد جلال آباد گردید، سپاه بقومانده معین‌السلطنه در قشله نظامی شاه جدید را استقبال وسلام کرد. مامورین ملکی وعدهٔ از روشناسان دربار شاهی دست بیعت دادند وبیرق سرخ شاهی افراشته گردید. امیر حبیب اله خان درمیدان گلف جلال آباد دفن شد. شاه جدید نامه‌ئی به‌وایسرای هند بفرستاد و گفت: به‌ساعت ۳ شب پنجشنبه اعلیحضرت سراج الملة والدین درکله‌گوش دره‌لغمان ازطرف شخص مجهولی بضرب تفنگچه شهید شد، همه‌گی مرا به‌سلطنت انتخاب نمودند، تعلقات حکومتین‌را مانند سابق انشاء الله دوستانه قایم خواهم داشت.

روز دیگر (جمعه) فرامین شاه جدید درولایات افغانستان ارسال و ازکشته شدن شاه سابق ونصب‌شاه جدید اعلام‌نمود وبیعت‌طلب‌کرد، درحالیکه درهمین‌روزسردار امان‌الله خان عین‌الدوله درشهرکابل سلطنت خودرا اعلام کرده بود. امیر نصرالله خان یك فرمان رسمی ویك مکتوب خصوصی توسط شجاع الدوله خان فراشباشی بعنوان عین الدوله فرستاده ودر فرمان رسمی حادثه کشته شدن امیر حبیب اله‌خان وانتخاب خودش به پادشاهی، ودر نامه خصوصی نعیین یك هیئت مشاور را برای عین الدوله وفرستادن بیعت مردم در جلال آباد تذکر داده بود. هیئت مشاور اینها بودند: سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله، سردار عبدالوهاب خان، محمد سرور خان نایب‌الحکومه سابق هرات، صالح‌محمدخان نایب‌سالار، مرزامحمود خان امین نظام وسردار محمدعلی خان سرکردهٔ تعمیرات .

شجاع الدوله خان به‌ساعت ده صبح جمعه بکابل رسید وباعین الدوله ملاقات کرد. این‌همان شخص است‌که گفته میشد عضو جمعیت سری دربار وهمکار عین‌الدوله وکشنده امیر حبیب‌الله خان است. چون تاسه روز خبری ازشجاع الدوله وکابل به جلال آباد نرسید، امیر نصراله‌خان نامه دیگری باسردار محمد یونس خان بعنوان عین الدوله بکابل فرستاد زیرا تلفون کابل جواب نمیداد. اما سردار یونس‌خان همینکه بکابل رسید واوضاع تازه را بدید فورا به‌امیر امان اله‌خان بیعت کرد .

در ٢٤ جمادی‌الاول شجاع الدوله خان وغلام محمد خان پنجات باشی ازکابل با دوکاغذ، یکی نقل بیعت نامه مردم ومامورین ملکی‌ونظامی کابل بنام امیرامان اله‌خان ودیگر مکتوبی از افسر ومامور ونماینده‌گان اهالی کابل بعنوان نایب السلطنه، بجلال آباد فرستاده شد. اینها درعرض راه خطوط تلفون راقطع میکردند وسواران جلال آباد راکه به‌حفاظت راه‌ها گماشته شده بودند، برفتن کابل وبیعت به‌امیر امان‌اله خان تشویق میکردند، در حالیکه در همین روز در جلال آباد مراسم تاج پوشی امیرنصراله خان باآتش توپها بعمل آمده بود. نمازشام شجاع الدوله وغلام محمدخان وارد جلال آباد وبعد از تفتیش وتلاشی بنزد امیر پیش شدند . امیر نامهٔ عنوانی خودرا بخواند که نوشته بود :

جناب نایب السلطنه صاحب، معین السلطنه صاحب عضدالدوله صاحب، سردار صاحب صنایع، سردار صاحب مدافع، سردار غلام علی‌خان صاحب، سردار **سپهسالار** صاحب وجمله عمله ملکی ونظامی پادشاه شهید بیموجب ، السلام **علیکم ان کانواعلی**

سبیل الهدی. بعد از ان ازانصراف تحقیق در مورد کشته شدن امیر حبیب اله خان واغماض نایب السلطنه ازحق سلطنت موروثی پسرانش وقبول بیعت برای خود حرف زده شده ودر آخر گفته شده بودکه : ماهمه دست بیعت به امیرالمومنین امیر امان اله خان داده‌ایم، شماهم ازاندیشه امارت گذشته دربیعت عمومی امضا نمائید والامسئولیت وذمه واری خون ریزی بگردن شما خواهد بود. این تنها نبود، شجاع الدوله خان در حین تفصیل شفاهی اوضاع کابل بحضور نایب السلطنه ، ضمنا ازاعلان استقلال امان اله‌خان وجوش وهیجان مردم وغلیان سپاه کابل سخن ها راند .

اما نایب السلطنه مایل به‌خون ریزی نبود، گرچه طرفداران او نقشه جنگ را چنین طرح نموده بودند: از جنوب دوست محمدخان ناظم باافسر وعسکر گردیز بالای کابل در افتد، ازشمال معین السلطنه بامردم تگاو ومستوفی الممالك ازراه کوهدامن کابل را مورد حمله قرار دهد، خود سردار باقشون شرق بصفت قلب سپاه پایتخت را استهداف نماید. شیخ پاشاه کنری هم متعهد شدکه ازعقب باده هزار نفر مهمندی مسلح بکابل بتازد وعین الدوله را گرفتار کند. سردار نصراله خان نپذیرفت وگفت اگر من برای گرفتن تاج وتخت بجنبم تمام سرحدات شرق کشور درزیر پرچم من جمع خواهند شد ولی ریختن خون در افغانستان بنفع اسلام نیست لهذا من ازپادشاهی که‌بالای خون بنا گردد گذشتم. آنگاه او بمنشی خود مرزا محمدعمر خان امرکرد که بیعت نامه اورا به‌عنوان امیر امان‌اله‌خان بنویسد. در ۲۵ جمادی الاول بیعت نامه ذیل به‌امضای نایب السلطنه بعنوان امیر امان اله‌خان فرستاده شد :

«حضرت الهی جل جلاله وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار ونور دیدهٔ برخوردار امیر اماله خان را ازحوادث روزگار برکنار داشته بمقاصد دارین کامیاب گرداند.چون بموجب التجا وبیعت ارجمندان سعادتمندان معین السلطنه وعضد الدوله وباقی‌ارجمندان عزیز وخدام حضور وصاحب منصبان نظامی وملکی، امارت افغانستان راقبول کرده ومشروحا بحضور آن ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم. درثنی اطلاعدهی آن فرزند ارجمند برای من رسید ومعلوم شدکه مردمان دارالسلطنه کابل بحضور شما بیعت نموده وشما قبول امارت دولت افغانستان رابرای خود کرده‌اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم ومحض برای سر پرستی شمایان ولحاظ حفظ دین وملت افغانستان آن بارگران بردوش خود قبول نموده بودم وهرگز بنفاق وآزرده‌گی شماروادار نبوده ونیستم وشمارا فرزند ارجمند دلبند بقراریکه میدانستم میدانم و امارت ودولت وحشمت آن فرزند ارجمند را ازخود میشمارم، بنابران خود من برضا ورغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده از درگاه حضرت الهی جل وجلاله امارت وامامت آن فرزند ارجمند رانیك وپاینده وباقی میخواهم . انشاء اله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل شده وبدیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب گردیده دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد. باقی ایام بکام باد . نصراله .»

یکروز بعد سردار عنایت‌اله خان وسردار حیات‌اله خان هم بیعت نامه‌ئی به‌خط مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك بعنوان امیر امان‌اله‌خان امضاء کرده‌فرستادند. درخاتمه بیعت نامه این مصرع قیدشده بود: ای غایب از نظر بخدا میسپارمت . تا اینوقت اعلامیه های امیر امان اله‌خان درسرتاسر کشور تاثیر عمیق خود را دربین مردم وسپاه بخشیده بود. اوگفته بودکه من‌تاج سلطنت را باشرط استقلال وآزادی داخلی وخارجی افغانستان پذیرفته‌ام وهم اشاره به‌لزوم توجه در زندگی سپاه کشور

نموده بود، لهذا درهر جائی که مخالفت باامیر احساس شد عسکر محل بطرفداری ازشاه جدید مداخلت کرد. مثلا در قطغن ناظر محمدصفر خان والی که مربوط بدسته نایب السلطنه بوده وبیعت‌نامه بنام اوترتیب کرده بود، ازطرف عسکر معزول ومحبوس وبکابل تحت الحفظ فرستاده شد. در میمنه همچنین جنرال عبدالغفار خان گرفتار طرفداران دولت جدید گردید، بعدها در هرات نیز این واقعه تکرار شد. درجلال آباد همچنین شد، سپاه ازبین خودیکنفر عسکر هراتی بنام غلام رسول خان راوکیل و قوماندان خویش قراردادند. این قوماندان جدیدعسکر محافظ بالای خزانه وگدام وجبا خانه وتمام ادارات دولتی بگماشت وخطبه بنام امیر امان‌اله‌خان بخواند، بیرق شاهی نایب السلطنه را ازبام عمارت فرود آورد ونایب‌السلطنه را بااحترام تحت نظروحفاظت نگهداشت، سردار محمد نادرخان سپهسالار وخاندانش را بامرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک‌محبوس‌وتوسط قشون‌محافظ بزیر قومانده شاه‌علیرضاخان کندکمشر بکابل فرستاد وهم بیعت‌سپاه را توسط نماینده خود بدربارکابل روانه کرد.این فعالیت سپاه نمونه‌بارز نظم ودسپلین اردوی افغانستان بود، درحالیکه هیچ‌خونی ریخته‌نشد وتخریباتی بعمل نیامد .

متعاقبا در۳ جمادی الثانی (۸ مارچ) نایب السلطنه ومعین السلطنه توسط موتر از جلال آباد بکابل رسیده سر راست داخل «سراچه ، حرمسرای ارگ» شدند. بعداز چند روزی معین السلطنه درمحبس سراچه باعایله خود یکجا شد ونایب السلطنه تنها به برج شمالی ارگ وباز بخانه فوقانی دروازه حرمسرای کلان ارگ معروف به «جرثقیل» منتقل گردید. معین السلطنه تقریبا چهارماه دراینجا با عایله خود باقیماند وباز به‌عمارت شخصی اش فرستاده شد، زیرا اوداماد محمود طرزی و باجه‌برادر خود امیر امان اله‌خان ودر عین حال مردکم ادعائی بود، چنانکه بعداز مدتی از منزل‌شخصی هم آزاد وجزء درباریان برادر قرارگرفت. واما نایب السلطنه مرد دیگری بود، او در افغانستان وسرحدات آزاد کشور نام واعتبار داشت، در پایتخت یك عده مامورین وروحانیون ومتنفذین بزرگ طرفدار اوبودند. امیر امان اله‌خان اورا رقیب قوی‌خود تلقی میکرد. در عمق این‌قضایا علت اصلی دیگر نهفته بود وآن اینکه در دولت سابق افغانستان نایب‌السلطنه مرکز افکار ضدانگلیسی‌بود، درفعالیت هایی‌که درسرحدات آزاد علیه برتانیه بعمل می‌آمد اومداخله داشت، نایب السلطنه جنگ با انگلیس و استقلال افغانستان را میخواست، لهذا دولت انگلیس دشمن این‌شخص بود ولو اداره داخلی نایب السلطنه باپالیسی انگلیس در افغانستان وفق میکرد یعنی او مخالف تحولات اجتماعی مترقی ودلبسته اداره قرون وسطائی بود، پس حیات این شخص از نظر سیاست داخلی وخارجی تحت خطرقرار داشت. امیر امان‌الله خان دوماه بعد از حبس نایب السلطنه درباری تشکیل ونتیجه یك تحقیقات مصنوعی راکه بربنای الزام نایب السلطنه وشاه علیرضا خان‌کندکمشر ویکنفر از درباریان (عبدالاحد خان) قرار داشت، بیان کرد ورای خواست وهم گفت که عضد الدوله وخاندان شاهی به‌اعدام نایب السلطنه رای داده‌اند. سردار مدافع امین‌اله خان کاکای امیر بایستاد وگفت یك برادر مارا دیگران کشتند واین دیگری را خود ما بکشیم ؟ البته درمحبوس بودنش حرفی ندارم. سردار صنایع محمدعمر خان این پیشنهاد را تائید کرد. وبرادر سوم سردار غلام علی خان گفت اتهام هرجرمی محتاج ثبوت است شما برادر بزرگ مارا به‌محکمه شرعیه محول نمائید اگر اتهام ثابت شد مجازات والا رها خواهد شد، رای

ما وشما معتبر نیست .
پس نایب السلطنه محبوس ماند وعبدالاحد خان تبعید شد وشاه علیرضا خان افسر بیگناه‌که ضارب وکشنده امیر حبیب‌الله خان را باافسر رها کننده‌آن از دست محافظ میشناخت، ازنظر سیاست محکوم به‌اعدام شد. یکی ازشهود دروغین که علیه او شهادت داد فتح علی‌خان جاغوری ازخاندان سردار شیر علیخان جاغوری بود و کندکمشر گاوله باران گردید. درحالیکه تاآنوقت درتمام حلقه های پایتخت علنا گفته میشد که کشنده امیر حبیب‌اله خان، شجاع الدوله خان فراشباشی (عضو جمعیت‌سری دربار) است نه‌دیگری . همین شخص بود که در دوره امیر امان اله‌خان امین العسس کابل، وزیر امنیت عمومیه، رئیس هیئت تنظیمه هرات وآخرا وزیر مختار افغانی در لندن گردید. انگلیسی ها اورا بد میدیدند ودر سقوط دولت امانیه اورا ازلندن اخراج کردند. شجاع الدوله خان دربرلین مقیم گردید ودر همان جاحین جنگ دوم جهانی وفات کرد. مستوفی الممالك مرزا محمد حسین خان در ١٤ ثور ١٢٩٨ (١٩١٩) درباغ ارگ ازدرختی آویخته شد .
نایب السلطنه یکسال وسه ماه درمحبس بماند ودر طی آن ازمامور محبس خود (محمد امین فراشباشی جدید) قلم وکاغذی بخواست ونامه‌ئی به امیر امان اله‌خان بنوشت وتوسط محمد رفیق خان کندکمشر عساکر محافظ ارگ بفرستاد وجواب گرفت. محمد رفیق خان مضمون این نامه وجواب را چنین قصه کرد :
«ارجمند کامگار امیر امان اله‌خان. بشما معلوم است که من در وقت امیرصاحب شهید شمارا حمایت مینمودم وحالا هم باشما مخالفت ندارم، اکنون از شما سه‌چیز میخواهم : اول مرا از محبس رها کرده اجازه بدهید که بقیه عمر خودرا درمکه معظمه ومدینه منوره بگذرانم. اگرقبول نشود مرابخانه من بفرستید ومن ازخانه خود خارج نمیشوم. سوم اگر اینهم قبول نشود من حاضرم که برای شما خدمت نمایم .
نصراله.»
امیر امان اله‌خان درجواب این‌نامه سرباز چنین نوشت: «عم معظم سردارنصراله خان. من دروقت پدرم جنایتی نکرده بودم‌که شمامرا حمایه میکردید. اگر شما بامن مخالفت نداشتید چرا درجلال آباد دوست محمدخان ناظم را مقرر کردیدکه برای‌حمله بکابل به‌سمت جنوبی (پاکتیا) برود ؟ شماچند وقتی دراینجا خواهید بود . امان‌اله»
شجاع الدوله خان درسال ١٩٢١ (١٣٠٠ شمسی) درشهر هرات بمن گفت : امیر امان اله‌خان مرا درمحبس نایب السلطنه (جرثقیل) باپیغامی فرستاد، محمدامین فراشباشی مرا داخل اطاق سردار نمود وخود برگشت . تخت بام واطاق هردوبواسطه کلکین های آئینه دار ومرتفع روشنائی میگرفت، زیرا کلکین بزرگ اطاق سردارکه مشرف بخارج بود بانمد مستور گردیده بود. این عمارت که درطبقه دوم قرار داشت عبارت ازیك تخت‌بام مسقف، یك‌اطاق بزرگ، یك‌اطاق کوچك ویك تشناب بود. محافظ درسر زینه تخت‌بام می ایستاد وسردار تنها بود. فرش اطاق عبارت ازیك سطرنجی، یك چپرکت واثاثیه آن عبارت ازیك جوره صراحی وگیلاس، یك آبدان بزرگ ویك جوره آفتابه لگن بود، زیر چپرکت توشکی‌گسترده‌ونایب السلطنه بامتانت همیشه‌گی روی آن نشسته بود، سردار چپن عادی دربر ودستار سفیدی درسر داشت وقدری خسته ولاغر ومحزون بنظر می‌آمد. دریك گوشه اطاق هم سجاده‌ئی گسترده بود،

من تعظیم نمودم واو باتبسمی جواب داد، ملتفت شدم که‌سردار باریش دست‌نخورده وچهره زرد شده، یك ملاحت مخصوصی دارد. وقتیکه از صحت سردار پرسیدم، به اختصار گفت خوب است. آنوقت خودش پرسید: چطور آمدید مگر کاری دارید؟گفتم: امیر صاحب بحضور شما سلام میرسانند وصحت شمارا میپرسند وهم میفرمایند که: «همان قرآنی که نوشته ها درانست کجاست؟ نشان بدهید‌که‌کار است.» نایب السلطنه جواب داد: من اطلاعی ندارم کجاست، بخود شما معلوم است که کجاست. شجاع الدوله گفت که من به‌سردار گفتم اگر قرآن مطلوب نشان داده شود بفایده حضور عالی است. سردار گفت بیادم نمانده که‌کجا است شاید نزدخود امان اله جان باشد. چون میدانستم اصرار بیسود است باتعظیم مرخص شدم، سردار فقط سری بعلامه خدا حافظی شور داد. من از استقامت واستغنای طبع نایب السلطنه متاثرشدم که‌حتی یك خواهش کوچکی هم ننمود. وقتیکه جواب سردار رابه امیر رساندم، دقیقه‌ئی متفکر ماند وباز پرسید: دیگر هیچ چیزی نگفت؟ گفتم هیچ. بازمکثی کرد وپرسید: صحت شان چطور است؟ گفتم ظاهرا خوب بود. شجاع الدوله خان توضیح کردکه امیر امان اله‌خان ازنیافتن قرآن بسیار اندیشه‌مند بود، زیرا دراین قرآن امان‌اله‌خان ونایب السلطنه ویك عده از اعضای عمده حزب سری دربار کتبا تعهد کرده بودند که‌باتطبیق مرام خود اوضاع افغانستان را تبدیل نمایند، درحالیکه این قرآن درنزد نایب السلطنه بود وباتمام تفتیش که درجلال آباد وکابل در عمارت او بعمل آمد، پیدا نشد.

بعد از چندی امیر امان اله‌خان نایب السلطنه را ازجرثقیل فرود آورد، مجددا درسراچه حرسرا جاداد وحرم اوعالیه بیگم رابافرزند کوچکش باوا یکجا نمود وهم بمادر پیر سردار ودختر سردار (سردار بیگم) اجازه داده شدکه روزانه نزد سردار آمده وشبانه برگردند، تمام وسایل رهایش ومشروب وماکول سردار ازطرف ارگ تهیه میگردید. اینست که سردار زنده ماند واحتمال مصالحه وآشتی باامیر امان‌اله‌خان پیدا شد، در حالیکه یك‌دست مخفی‌اماقوی چنین چیزی نمیخواست و درصدد نابودی این خاندان حکمران بود به‌امید آنکه دولتی در افغانستان بوجود آید که‌معنا ازراجه های دست نشانده هندوستان متمایز نباشد، تادولت انگلیس برای همیشه ازتشویش اینکشور خاطر جمع گردد.

درکابل یك پروپاگند شدیدی آغاز نمودکه نایب السلطنه درمحبس باتعذیب و شکنجه دولت ودشنام دچاراست. تاثیراین پروپاگند درطرفداران جدی نایب‌السلطنه طوفانی ازهیجان تولیدکرد. یکی ازاین طرفداران مردی بنام محمداختر خان پسرناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات بودکه خودش وخاندانش بااستعداد ادبی وسیاسی از مخالفین سرسخت استعمار انگلیس بشمار میرفتند. ناظر محمدصفر خان ازهمکاران وفادار نایب السلطنه به‌همین سبب یکبار محبوس گردیده بود، پسرش محمدانورخان بسمل جزء مشروطه خواهان افغانستان. داخل زندان ارگ شده وبرادرش محمداختر خان دهباشی سراوسان حضور امیر حبیب‌اله خان ازخدمت طرد شده بود. امانایب السلطنه محمد اخترخان را درآغوش گرفت وجز مصاحبین خود قرارداد، بعدها اورا در عوض پدرش امین الاطلاعات مقرر کرد وامور سرحدات آزاد افغانستان را در دست او گذاشت. امیر امان‌اله‌خان. این خاندان راازخدمات دولتی معزول نمود معهذا محمد

انور بسمل که از مشروطه خواهان قدیم بود طرفدار رژیم مترقی امیر امان اله خان بود .

درچنین فضائی ناگهانی یك مسلمان هندوستان بنام ملا عمادالدین از پشاوروارد کابل شد وبفعالیت آغاز کرد. این آدم زرنگ وچالاك ازقبل افغانستان را میشناخت و معمولا خودش را ازراه جاسوسی بکابل مربوط نموده بود. او ازپشاور کتبا خودرا در خدمت جاسوسی افغانستان گذاشت ومدتی مجانا خدمت‌کرد تاطرف اعتماد گردید وبکابل آمد ویك معاش ابتدائی ششصد روپیه برایش مقرر شد. ازآن بعد هرسال اوبنام گرفتن معاش درکابل آمده یکی دوماهی بسر میبرد وبر میگشت. اما اوآنقدر فعال بودکه درطی همین مدت باکار کنان محکمه اطلاعات ومحمد اخترخان، حتی با سردار امان‌اله خان عین‌الدوله آشنا گردید وخدمت ورفت وآمد نمود. اینك بازاو رسید وبتدریج محمداخترخان راکه درسرتاسر سرحدات آزاد مشهوربود، به‌این خیال آورد که‌بیکار درافغانستان نشستن بیسود است بایستی درسرحدات آزاد رفت و فعالیت کرد، ولی همینکه محمد اخترخان حاضر شد اوقضیه ظلم امان اله‌خان را برنایب السلطنه پیش کشید. در نتیجه محمد اخترخان به‌تشکیل یك جمعیت سری از اشخاص ذیل پرداخت :

ملاعمادالدین مذکور، غلام‌حیدر سرحدی‌که تخم مرغرا ازفاصله ٤٠متربه گـله میزد، عبدالرحیم خان ازخاندان سعدالدین خان قاضی‌القضات که درعهد امیر حبیب‌اله خان سرکرده رباط های‌کشور واکنون معزول بود، عبداله غلام بچه‌نایب السلطنه، محمد امین پسر محمدعمرخان محمدزائی، سردار محمد محسن محمدزائی ، سردار محمدکریم خان محمدزائی،از درباریان نایب‌السلطنه، دلاورخان پنجشیری ناظرشخصی محمد اخترخان، مرزا محمدعلی خان تایب شاعر شیوا ازبسته‌گان دربار نایب‌السلطنه وحافظ محمد اکبرخان فارغ شاعر وکتابدار سردار عزیزاله‌خان پسر نایب السلطنه. مرام این جمعیت کشتن امیر امان اله خان ودر نتیجه نجات دادن نایب السلطنه بود. وظیفه خبررسانی جمعیت ذمت ملاعمادالدین وداوطلب کشتن شاه، غلام‌حیدرسرحدی و رئیس جمعیت محمد اختر خان بود. محمداخترخان یك تفنگ یازده تیر انگلیسی ودو هزار روپیه به‌غلام حیدر ویك یك تفنگچه به‌اعضای جمعیت داد. مگر سردار محمد کریم خان عضو جمعیت به هدایت پدرش سردار محمد اکبرخان سر ازجمعیت بتافت ودر جلسه ها حاضر نشد. همچنین دلوخان پنجشیری، مرزا محمد علی خان تایب ومحمد اکبرخان فارغ از موافقت باکشتن شاه سرباز زدند وچون هرسه نفر رفیق شخصی محمد اخترخان بودند خود اورا‌هم از اقدام به‌چنین عملی منع کردند، البته سود نکرد وآنها از جمعیت کناره گرفتند .

بالاخره عمادالدین اطلاع دادکه فرداروزجمعه‌شاه پغمان‌میرودپس‌غلام حیدر، عمادالدین عبدالرحیم ویکی دونفر دیگر قبلا درپل قرغه رفته پل راتخریب وخود ها در مزرعه جوا رپل زیرساقه های گندم موضع گرفتند.در نصف روز ،موتر کلانی‌پیدا شده وهمینکه نزدیك پل‌خراب شده رسید متوقف گردید. بیست وپنـج نفر عسکر مسلح بادوافسر ازموتر پیاده شده وبتفحص پل مشغول شدند. تروریستها به‌گمان آنکه عسکر محافظ شاه اهست وپل‌را ترمیم کرده میگذرند، درانتظار ورود شخص‌شاه خاموش ماندند. شجاع‌الدوله خان امین العسس وعبدالحمیدخان کمیدان‌به عساکرامر دادندکه اطراف پل ومزرعه گندم‌محاصره شود. عبدالرحیم خواست ازیکطرف مزرعه

خارج شود ولی باعسکری مقابل شد وبایستاد وباتفنگچه مزرقنداقدار سپاهی‌راهدف قرار داد، آتش تفنگ یك عسکر دیگر خودش‌را ازپا درانداخت شجاع‌الدوله فریاد کرد: برادران نترسید بیائید که حرف بـزنیم، ماپغمان میرفتیم پل‌را خراب یـافتیم ومتوقف شدیم شمابی‌سبب آتش‌کردید،اگردشمنی‌داشته‌باشید‌بگوئید من‌امین‌العسس هستم‌شمارا حفظ میتمایم. تاآنوقت‌عساکراوتمام مزرعه‌رامحاصره کرده‌بودوترورپستها راه فرار وتوان‌مقابله‌نداشتند، لهذاتسلیم‌وخلع‌السلاح ودرزندان‌کوتوالی داخل‌شدند. رئیس جمعیت نماز عصر این اطلاع را گـرفت ، در حالیـکه موتر او آماده حر کت بود ودواسپ سواری درگلبهار انتظار اورا میکشید تاباناظر خود دلوخان پنجشیری داخل پنجشیر شده وازراه قطغن امور اعبوز کنند .امااو بدلوخان گفت: من فـرار نخواهم کرد زیرا رفقا وخانواده من درعوض من تبا هخواهند شد.

شب استنطاق شروع وتاصبح دوام کرد. ملا عماد الدین دراستنطاق گفت: من جز ء متهمین نی‌بلکه خادم شاه‌هستم‌وقبل ازحرکت نوشته‌ئی به‌کوتوالی‌سپرده ام خوانده شود. امرالدین خان که‌قبلا ازهند به‌افغانستان آمد هوجز مشروطه‌خواهان محبوس شده بود وازطرف امیر امان‌الله خان رها واینك یکی ازمامورین کوتوالی‌بود تصدیق کردکه این نوشته بمن‌رسیده ولی چون روز تعطیل واعلیحضر ت خار ج شهر بودند ، نوشته نزد من‌ماند .شخص‌شاه نوشته راخواست ودید که‌ملای هندی چنین نوشته بود:

من ازچندی به‌اینطر ف بشبهه افتاده بودم که‌یکدسته خائنین درصدد سو ء قصدی اندومن مصروف کشف آن‌شدم ، امروز جمعه صبح کشف کردم که آنها بغرض اجرای سوء قصدی پغمان میروند، چون فرصت تنگ بود، این نوشته‌را فرستادم که بحضور اعلیحضرت تقدیم شود، خودمن به‌این خدمت‌مهم رفتم‌وچون‌روز جمعه ودوایر مسدود است این خط رابرای امر الدین خان فرستادم که‌برساند.

شاه خوش باور که اورا جاسوس قدیم خود میشناخت نوشته‌اورا تصد یـق وامر رهائیش‌را صادر کرد. ملا رها شد وازکابل برای همیشه غایب‌گردید. درعوض تمام اعضای جمعیت‌که درقرغه هم نرفته بودند، دستگیر واحضار ودر محبس داخل شدند . تنهارئیس جمعیت که صبح وقت درخانه دلاورخان رفته ومنتظر اقدام‌حکومت بود، همینکه پولیس دق‌الباب کرد ،اوتفنگچه رادرشقیقه راست خود گـذاشته و آتش کرد، گله از چشم چپ اوخارج شد. محمد اخترخان که مرد مغروری‌بودبدلاور خان‌گفت : خاموش باش ،،من‌برای انکه درمحبس واستنطاق توهین نشوم خودمر ا کشتم .اوتوسط پولیس به‌کوتوالی منتقل وبه حکـم شاه دا خـل شفا خـا نه گـردید .

درطی استنطاق معلوم‌شد که محمدمحسن خان محمدزائی قبلاقضایارا به‌سمـع شاه رسانده است، لهـذا اورها وبعدها علاقدار محلی درعلاقه غزنی مقررشد .دلاور خان پنجشیری ومحمداکبر خان فارغ نو شتند کـه در مـرام سوء قصد شاه شامل نیستیم ، اماچون رفیـق محمد اخترخان بودیم ازاوجدا نشدیم . سردار محمدکریم خان نوشت که‌من ازطرف محمد اخترخان دعوت بشمول جمعیت شدم، اماوقتی که‌به پدرم گفتم ،مرا مجازات واز برامدن خانه منع کرد، ازان بعداطلاعی از جمعیت ندارم. غلام حیدر وعبدالرحیم وغیره دلیلی برای انکار نداشتند .

بعداز چندروزی دربار مجازات منعقد ومتهمین بااوراق تحقیقات بحضو ر شخص شاه پیش شدند، تنها ازمحمد اخترخان بواسطه زخم چشم هنوز تحقیقاتی بعمل نیامده بود. شاه شفاهاً از محمداخترخان پرسید: که:ـ خوب اخترجان میدانم که‌دروغ‌نمیگوئی،، بگوببینم ازاین‌اقدام خودچه مطلبی داشتی ؟ شا هميخوا ست

اشارتی به‌نایب السطنه شود، امامحمد اخترخان مطلب رادرك کرده‌بود، لهـذاجواب داد که : اعلیحضرت این اقدام من سبب معین نداشت جزانکه دلم میخواست چنین کنم. شاه لب خند تلخی کرده پرسید : اگـر شما رها شوید وبازدست تـان برسد نسبت به من چه‌خواهید کرد؟ محمدجواب داد که اعلیحضرت میدانند زندگی درنزد من دیگر قیمتی ندارد وگر فرضا زنده بمانم ودست‌من‌برسد بازشمارا خواهم کشت. شاه پرسید :ـدرباب رفقای خودچه میگو ئید؟چون هنوز چشم محمد اختر خان بسته بود ونمیدانست که‌کدام هاگرفتار وحاضر شده اندپس‌پرسید: مقصد اعلیحضر ت از کدام رفیق‌من‌است ؟شاه گفت مثلا دلوخان (دلاور پنجشیری). محمداخترخان‌گفت وقتیکه اورادعوت کردم ردکرد ومراهم منع‌کرد وبانظر من موافق‌نشد. شاه‌گفت حافظ محمد اکبر چطور ؟جواب داداوهم مثل دلوخان نظر مرا ردکرد.شاه‌گفت‌این غلام‌حیدر راازکجاکردی ؟جواب داد برای ان اورا آوردم که‌نشا نچی قابلی است‌وهدف راخطا نمیکند . شاه پرسید درباب محمد کریم چه‌میگوئید؟ جواب‌داد اودراول به‌جمعیت ما شامل شد، هنوزسخن محمداخترخان تمام نشده‌بودکه سردار محمدکریم خان‌مداخله کرده گفت: محمداختر بدمیکند. سخن اونیز تمام نشده بودکه شاه امرکرداوراتنبیه کردند وسوال‌خودرا ازمحمد اختر خان تکرار کرد. محمد اخترخان جواب دادکه‌بعدها محمد کریم خان جمعیت راترك کردونزدمن نیامد.

شاه گفت‌درباب‌مرزامحمدعلی خان چیزی نگفتید ؟محمداختر خان جواب داد وقتیکه مرزا صاحب‌را دعوت کردم ردکرد ومراهم دوستانه منع کرد، دیگر بین مادر این موضوع حرفی مبادله نشد.درهمین وقت،مرزامحمد علی‌خان‌ازخانه اش آورده‌شده بود. شاه‌ازاوپرسید وقتیکه محمداخترخان شمارابه ضدمن‌دعوت به‌اقدام کردشماچه کردید ؟ مرزا به‌ارامی جواب‌داد ردکردم .شاه پرسید شما «فال پشت نا خـن» هم می‌بینید ؟ جواب داد : اعلیحضرت این چیز هامحض برای تفریح بود. شاه‌گفت وقتیکه شماازقصد کشتن من آگاه شدید چرابمن اطلاع ندادید ؟مرزا جواب دادمن به‌پادشاه خیانت نکردم ودعوت رانپذیرفتم ولی‌نخواستم بدوستان خودنیزخیانت کنم. محمد اختر متحیر بودکه چراشاه ازدیگران چیزی نپرسید ،درحالیکه عمادالدّین‌خودرا جاسوس قدیم شاه معرفی کرده‌بود ومحمد حسن محمدزائی جاسو س جدید شاه‌بود که سوء قصد درقرغه رامستقیما به‌شاه راپور داده وجمعیت راگرفتار سا خته بود، بقیه درسرعمل گرفتار شده واعتراف کرده بودند. شاه بعداز سکو ت‌مختصری امر کرد که :

محمداختر خان، غلام‌حیدرخان، دلوخان، مرزا محمدعلی‌خان تایب، عبدالله‌خان غلام‌بچه، ومحمدامین‌خان پسرسردار محمدعمرخان اعدام شوند. حافظ محمداکبرخان بواسطه پدرش حافظ مجذوب و عبدالرحیم بواسطه پدرکلانش‌قاضی‌القضات ازاعدام معاف هستند ـمحمد انور بسمل برادر محمد اخترخان محبوس وتمام دارائی خانواده شان ضبط گرددـ محمدکریم محبوس وپدر وخانواده اش درغزنی تبعید گردند .

این‌حکم مجرا گردید ومحکومین درتپه شیر پور برده شدند..محمد اخترخان باچشم بسته صدا کرد: دلوخان کجاستی ؟مردجواب‌داد: پهلویت هستم ،مثلیکه‌در زندگی پهلویت بودم .محمد اخترخان گفت خوب‌است بایدچنین میبود . توپها صدا کرد واینان دردمی معدوم گردیدند .

شجاع‌الدوله خان درضمن توضیح این وقایع گفت فقط این اقدام محمد اخترخان بود که سبب نابودی نایب السطنه گردید ورنه‌شاه مصمم بوداورا مثل‌معین السلطنه درخانه اش بفرستد واز اد ومحترم‌نگهدارد .البته بعداز این‌حادثه‌دوباره نایب‌السطنه اززن وفرزندش جدا واز سراچه حرمسرا به محبس جرثقیل منتقل گردیدوبه جز از محمدامین فرا شباشی زند انبان، دیگری اززندی‌گی اومطلع نبود. نایب السطنه بتدریج امابه سرعت توان خود رااز دست دادودر شب جمعه ۲رمضان ۱۳۳۸مساوی

۳۱ ثور ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) چشم ازجهان پوشید وبه اینصورت یك مرکز عمدهٔ ضد انگلیسی دردربار افغانستان معدوم گردید.

امیرامان الله خان درپغمان بودکه جنرال غلام جیلانی خان چرخی قلعدار ارگ خبرمرگ نایب‌السلطنه‌را تیلفونی اطلاع داد. شاه از پغمان بکابل آمد وباجان محمد خان جاجی غندمشر نوکریوال ارگ در محبس نایب السطنه بالاشد ووقتیکه مرده اورا روی بسترش بدید، آهی کشید وبگریست. تااوایل‌شب تجهیز وتکفین نایب‌السلطنه بحضور پسرش سردار عزیزالله‌خان بعمل آمد وشب.هنگام بدون تشریفات معمول توسط یك‌عده عسکر وافسر ارگ درمسجد «میرهای ده‌افغانان »نماز جنازه خوانده شد وجسد درقبرستان «قول‌چکان» نوآباد ده افغانان دفن گردید .

نهم

تحول جدیدوعکس العمل قوه‌های ارتجاعی

افغانستان درزمان سلطنت شاه‌امان الله خان (فروری ۱۹۱۹-جنوری۱۹۲۹):

همزمان باانقلاب سیاسی (سال ۱۹۱۹) افغانستان ، اوضاع داخلی کشور به‌اینقرار بود: ازقرن ۱۸ ببعد شکل‌سیاسی ملوك الطوایفی‌کشور تغیر خورده‌میرفت، زیرا اقتصاد فیودالی روبه انکشاف‌بود، سرمایه تجارتی‌که طلایهٔ سپاه‌اقتصادسرمایه داری است اززمان امیرشیرعلی خان به‌شکل پراگنده سرزده ودرپهلوی آن علا یم فرهنگ نو وصنایع نودیده میشد . درعهد امیرعبدالرحمن ،مرکزیت دولت وامنیت سرتاسری کشور ،تجا رت مازاد محصو لات زراعتی راتوسیع وزمینه ظهورسرمایه تجارتی رابه سویه ملی آماده کرد. درزمان سلطنت امیر حبیب الله‌خان بورژ وازی تجارتی تراکم کرد وفرهنگ جدید ظهور نمود.

اما اکثریت ملت‌یعنی دهقانان ،چوپانان وپیشه وران کماکان درزیر فشارمالیات واجحاف حواله جات غله گی‌دولت وفیودالها وارباب هاومستا جرین وتحصیلداران قرار داشت -این طبقه بعلاوه تغذیه طبقه حاکمه ،خدمات رایگان (بیگار)رسمی و شخصی دولت ومامور وملاك ومستاجر رانیز بعهده داشت- دولت اعمارراه هاوپلها وامثال آنرا بدون مزد واجرت بالای این مردم انجام میداد -ماموربن بزرگ تما م مایحتاج خودرا بنام«حواله‌خریداری » بانرخ‌کمتر اجبار ا ازایشان مگرفت-ملاك‌حداعظم استفاده از دهقان بعمل می‌آورد وملك‌وارباب‌ومستاجر متفقا زارع ودهقان را استثمار میکردند. دولت مدافع منافع فیودالها وملاکین بود، در حالیکه دفـاع از زنده‌گـی و استقلا ل کشور برشا نه دهقانان قرار داشت ،دهقان درحالت امن عسکر بدولت میداد ودرحالت جنگ شخصا زیر سلاح میرفت.در افغانستان فابریکه های بزر گ صنعتی (به استثای چندفابریکه انگشت شمار) وطبقه کارگر (به‌استثنای چندهزار نفر) وجود نداشت ، ولی ملیون هانفر دهقان وپیشه وران موجود وهمه به ضد استعمارخارجی واستثمار داخلی،ومستعد قیام عمومی به‌ضد تجاوز خارجی وظلم‌و استبداد داخلی بودند .

بورژوازی تجارتی کشور که طالب توسعه وانبساط خودبود ، ازامتیازا تی که دولت برای تجار وصراف ودلال خارجی (هند وستانی ها)داده بود ، شکایت‌داشت واز تعدد گمرکات‌دا خلی ومحلی ناراض وخواهان الغای گمرکات‌محلی، رانده شد ن تجار هندی ویك فضا ئی آزاد برای نشو ونمای تجارتی خویش بود. قشر رو حانی کشور نیزازروش خارجی دولت وعیاشی های بی بندوبا رشاه عموما ،منز جر بود و «قدسیت اسمانی مقام پادشاهی »دیگر ارزش خودرا در نظرآنان ازدست داده بود- اینها میخواستند دولتی درافغانستان باشد که‌بسته گی باانگلیس نداشته باشد . قسمتی از فیودال های کشور که مثل روحانی دلبسته نظام منجمد قرو ن وسطائی بودند ،بازهم آماده بودند که درصورت مقابله بادولت انگلیس‌درصف‌مردم‌افغانستان قرار گیرند .

واما قشر روشنفکر افغانستان که‌بحیث نمایندگان‌مردم افغانستان قبلا بـا استبداد داخلی ونفوذ سیاسی‌خارجی‌مبارزه کرده وبه‌سختی‌سر کو ب شده بودند، اینك بقیة السیف آنان کمافی السابق درحالت ضدیت بادولت ونفوذ استعمارخارجی باقیمانده بودند . رویهمرفته درافغانستان شرایط سیاسی واقتصادی زمینه یك‌تحول جتماعی‌وانقلاب سیاسی‌رابه ضداستبدادداخلی‌ونفوذ امپریالیزم‌خارجی آماده‌داشت.در چنین‌زمان‌وشرایطی بودکه کودتائی‌ازبالاوازطرف‌لبرالهای‌درباری‌بعمل‌آمد، امیرحبیب‌الله

کشته شد وامان‌الله خان که ازقبل باقشر روشنفکر کشور ارتباط وانس داشت‌دررأس جنبش جدید قرار گرفت. امیرحبیب‌الله خان درشب ۲۱ فبروری۱۹۱۹ کشته شده‌بود امیر امان‌الله خان در۲۳ فروری سلطنت خودرا اعلام ودر۲۸ فروری‌توسط اعلامیه‌های مفصل چاپی مردم‌افغانستان را مخاطب نموده‌مرام خودرا شرح داد. خلاصه‌این‌اعلامیه های مطول به اینقرار است :

«ای ملت معظم افغانستان! من‌هنگام شهادت پدر وکالت سلطنت را درکابل داشتم واکنون به اصالت آن بارسنگین امانت‌را متوکلا ومعتصماً بالله بعهده گرفتم وقتیکه ملت بزرگ من تاج شاهی را برسر من‌نهاد، من‌عهد بستم‌که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرت های مستقل جهان، درداخل وخارج کشور آزاد ومستقل باشد، ملت افغانستان درداخل کشور آزادی کامل داشته واز هرگونه تجاوزوظلمی محفوظ ومردم فقط باید مطیع قانون باشند وبس. کاراجباری وبیگار درتمام رشته ها ممنوع وملغاست. حکومت‌ما درافغانستان اصلاحاتی خواهد نمودکه ملت ومملکت ما بتوانند دربین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام‌خودرا حاصل نمایند.من درأجراآت امور کشور مشورت رابحکم وشاورهم فی‌لامر رهبر قرار خواهم داد . ای ملت عزیز وای قوم باتمیز درحفظ دین ودولت وملت خود بیدار ودر نگهبانی‌وطن خویش‌هوشیار باشید. من ازخداوند برای شما واهل اسلام و کلیه بنی نوع انسان خیر و سعادت میخواهم ... »

این اعلام مرام امیرامان‌الله خان طبقات دهقان ومالدار، تجار، پیشه ور وروشنفکر رابه حمایت دولت جدید برانگیخت، زیرا مواد آن با خواسته های ملت مطابقت میکرد. امیرامان‌الله‌خان میدانست‌که‌دربین توده های‌مردم فقط سپاه‌افغانستان به پادشاه کشته شده کشور وفادار است، پس اودرنطق‌ها واعلامیه‌های خود گفت‌که: امیرحبیب‌الله خان بناحق کشته شده ومن فرزند خونخواه اوهستم، معاش هرفرد عسکر که تااکنون درماه «۱۲» روپیه بود بعدازاین «۲۰» روپیه است، و دولت کمال توجه‌را درآرامش ورفع مایحتاج سپاه‌که حافظ استقلال کشور است، مبذول خواهد داشت. این است‌که اردوی شصت هزارنفری افغانستان درسرتاسر کشوربه‌پشتیبانی ازدولت جدید برخاستند وامیرامان‌الله خان باهمین قوت مدعیان دیگر سلطنت چون نایب‌السلطنه ومعین السلطنه را ازصحنه خارج نمود .

وقتیکه امیرامان خان پای جهاد باانگلیس‌را در میان کشید، طبقات مختلف کشور متحد گردیدند. امابالبته این اتحاد تا حصول مرام مشترك ملی (یعنی جنگ باانگلیس واستحصال استقلال) دوام نمود، وبعد از نیل بمقصد مشترك، خط سیر طبقات نیز ازهم جداگردید. طبقه اشراف و فیودال و قشر روحانی بعد ازسلب‌شدن امتیازات ومستمری های خود به‌ضد دولت شدند ، اماقشر روشنفکر حقیقی ولودست چپی تا آخر به‌حمایت ازاین دولتی که آنرا نسبتا مترقی میدانستند ، دوام دادند.

درهرحال همینکه امیرحبیب‌الله خان کشته شد، خبر مرگ اودر۲۳ فروری توسط شجاع الدوله‌خان فراشباشی، آنکه گفته میشد کشنده امیر است وهم عضو حزب سری دربار بود، بکابل رسید ومجلسی مرکب ازافسران ورجال بزرگ دربار بریاست شهزاده امان‌الله خان عین‌الدوله منعقد وفرمان‌شاه جدید امیرنصرالله خان قرائت گردید. دراین فرمان گفته شده بودکه: امیرحبیب‌الله‌خان بدست مردناشناسی کشته وسردار نصرالله خان نایب‌السلطنه به پادشاهی بر داشته شد ، بایستی عین‌الدوله بیعت نامه کابل را گرفته بجلال آباد بفرستد. اکثریت مجلس از قبیل سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله ، محمدنعیم خان نایب سالار بد خشانی مرزامحمود خان امین نظام، محمدسرور خان مشهور به بابای‌کرام، سردار عبدالوهاب خان امین المکاتیب، سردار محمدعلی خان سرکرده تعمیرات وغیره بااکثریت‌آراگفتند

که:آنچه‌درفرمان‌شاه جدیدگفته‌شده عملی‌گرددوازخون‌ریزی‌اجتناب‌شود. محمود طرزی وبعضی‌افسران دیگرخاموش‌بودند. امان‌الله‌خان‌که میدانست اردوی افغانستان‌به امیر حبیب‌الله‌خان وفا دار است بایستاد وگفت: شهادت امیر به‌تحریك کسی است‌که خود طالب سلطنت است (مطلب او ازنایب السطنه بود) ،لهذامن بدستان خون الود بیعت نمیکنم‌وبه‌تنهایی برای گرفتن‌انتقام‌حاضرم، کسی‌که بارای‌من‌موافق‌است بدست‌راست من‌بایستد. نخستین کسیکه پیش‌شد صالح‌محمدخان نایب سالار قوماندان لوای اول سپاه کابل بود، اودست امان الله خان‌رابه بیعت گرفت ووفاداری خودرا اظهارکرد ودر دست راست بایستاد . درباریان موقع شناس نیز ازاو تبعیت کردند وجنرال عبدالوکیل خان بیرون رفت وسپاه کابل رابسرعت احضار ودر برابر سلامخا نه‌عام بحالت تیارسی درآورد. امان الله‌خان سواره رفت وسلام عسکر راپذیرفت ودرنقطی که نمودگفت: سپاه حافظ کشور واستقلال مملکت‌است پس باید رفاه وآسایش اومد نظر دولت باشد، درحالیکه سابق چنین نبود واما درآینده چنین خواهد بود. عسکر سلام شاهی نواخت وتوپخانه بصدا درامد . فردا ۲٤ فروری مردم‌کابل وقشو ن پایتخت درمیدان مرادخانی اجتماع بزرگ نمودند، امیر امان الله‌خان سواره وتنها دربین جمعیت داخل شد درحالیکه شمشیر برهنه درکمر آویخته بود، درهمین‌جا بود که اونطق مشهور وتاریخی خودرا نمود، اواستقلال خارجی افغانستان وآزادی فردی را درداخل کشور اعلان کرد، واز مساوات وبرادری وبرابری ، آزادی ملت وتامین عدالت وصداقت دولت جدید حرف زد .غریو شادی وتهنیت ازجمعیت بر خاست . امیر برگشت وبه اینصورت دولت جدیدی بمیان آمد که‌در ظرف ده‌روزازطرف تمام ولایات کشور شناخته شد .

واما اوضاع ممالك‌همجوار افغانستان مصادف باجریان جـد یـد کشور بـه اینقرار بود :

اروپا که درسرنوشت آسیا تاثیر عظیم داشت از ٤۳ سال به‌اینطرف بنام «صلح مسلح » غرق آهن وفولاد گردیده وبحالت تیارسی استاده بود، زیرانظام سرمایه‌داری درراه رقابت اقتصادی ومسابقه استعماری صحنه اروپا رابه‌بم قابل انفلا قی‌تبدیل کرده‌بود، تاجائیکه یکسال پیشتر از جنگ جهانی بودجه مصارف نظامی دول مقتدر (جرمنی، انگلیس، فرانسه، آستریا هنـگری ، ایتا لیا و روسیه) درسال ۱۹۱۳ به «نه هزار ملیون» فرانك‌فرانسوی‌رسیده بودومردم‌قاره اروپادرزیر سنگینی‌این‌مصرف میخمید. رقابت آتشین تجارتی وبحری دولت انگلیس بادولت جرمنی هم کبریت احتراق جباخانه های اروپا بحساب میرفت. بالاخره این احتراق بعمل آمد ودول اروپا مانندگرگان گرسنه ودیوانه‌یی بجان همدیگر افتادند ودرنتیجه جهانی‌را غرقه خـون ساختند .

این جنگ بزرگ وبیسابقه جهانی که در۲۸جولائی ۱۹۱٤ مشتعل گردید تا۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ متجاوز ازچهار سال طول کشید وسه‌قطعه روی زمین رابشکل وبائی استیلا کرد. تنهاجرمنی وفرانسه درطی این جنگ ۲۲ ملیون جوانان کاری خودرا درمیدانهای جنگ سوق نمودند وهمچنین دیگران .درنتیجه بعدازانکه اروپا وافریقا وآسیا لگدمال وزراعت وصناعت وتجارت‌زخمدار شده بود، دول متحد جرمنی و استریا مجارستان وتر کیه عثمانی وبلغارستان در مقابل دول متفق رو س‌وانگلیس

وفرانسه وایتالیا وجاپان وامریکا ویك عده دول بزرگ وکوچك دیگر چون صربستان ومانتینگرو، رومانیا، یونان، سیام، چین، کوبا، اراگو، برازیل ومستعمرات از پادر افتادند. بلغاریا در سپتمبر ۱۹۱۸ معاهدهٔ صلح‌را درسالونیك مغلوبانه امضا نمود وترکیه عثمانی درنوامبرطلب متارکه‌کرد، درحالیکه‌دولت جرمنی سقوط‌کرده‌وازدشمن خواهش متارکه نموده بود وامپراتور ی اتریش دیگر وجودخارجی نداشت .قرار داد بیسابقه ٤٤٠ فقره‌ئی ورسای امضا ومستعمرات جرمني بین دول انگلیس وفرانس‌و جاپان ترکه گردید، اتریش وعثمانی تجزیه شده وبعدها درطی همین حوادث بود که درشرق قریب رشادت ملت ترکیه ورهبری مصطفی کمال در جنگهای دفاعی از میر مقابل یونان ودر جنگهای دوساله مقابل فرانسه درسر ارمنستان صغیر وسلیزی بظهور رسید.

در هرحال جنگ جهانی اول اوضاع سیاسی وبعضا اجتماعی قسمتی از مما لك وملل را تغیر داد ومنجمله درجوار افغانستان هم تغییرات مثبت ومنفی بوجود آمد. عمده ترین تغیر بیسا بقه تاریخی درشمال افغانستان وکشور پهناور روسیه بود که برای بار اول درجهان آیدیالوژی سو سیالیزم علمی جامه عمل پوشید .دو لت‌زا ری روسیه در جنگ جهانی اول بدولت متحد خود انگلیس وعده داده بود. که درصورت بروز قیامی در افغانستان ، اوبنفع انگلیس وبه‌کمك او، این قیام ملی راخاموش خواهد کرد. دولت زاری روس بغرض رخنه کردن در افغانستان تکثر تخم‌ملخ‌رادرشمال کشور بهانه ودستاویز مداخلات آینده خود درمملکت میسا خت. ولی مجال اینکار نیافت زیرا در ۱۹۱۷ کار گرهای روس قیام عظیمی نمودند که‌فصل جدید در تاریخ جهان بازکرد .درمارچ پس از انقلاب دیمو کراتیك امپراتور نیکلای دوم استعفاکرد وبرادرش گراندوك میشل ازقبول جانشینی اوسر باز زد، دومای روس حکومت‌موقتی بریاست پرنس لیوف تشکیل نمود ودر جولائی حکومت کرنسکی جای آنرا گرفت اماکرنسکی هم درسیاست بین المللی همان پالیسی دولت زاری راتعقیب کرد ومنجمله در صدد تماسی باافغانستان نبرامد .

در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ درطی انقلاب کبیر اکتو بر حزب کمونیست (بالشویك) برای نخستین بار زمام دولت روس رادردست گرفت ودر ۲٦ نوامبر خواهش متارکه از دولت جرمنی کرد . مذاکرات طرفین دربرست لیتو فسك از۲۲ دسمبر تافروری ۱۹۱۸ طول کشید ولی ناکام ماند. جرمنی حمله های مجدد خود رابه استقامت پترو گراد وماسکو آغاز کرد ودولت انقـبلای روس مجبور به تصدیق وامضا یمعاهد ه «برست لیتوفسك» گردید. طبق این معاهده کشور های فینلاند ، اوکراین، لهستان ،لیتوا نی ،کور لاند ، لیونی واستونیا (درغرب) ، قارص وباتو م(درشر ق) ازدو لت جدید روسیه جدا شد وتادیه «ششهزار ملیون مارك» غرامت جنگ بردوش دولت انقلابی روس تحمیل گردید. دولت رومانی‌هم مجبوربودکه در ۲٦ مارچ ۱۹۱۸معاهده صلح را در بخا رست بنفع جرمنی امضاکند .

بعد از این دول فاتح غربی که جرمنی ومتحد ینش را مغلوب کرده بود ند ، متوجه دولت سوسیالیستی انقلابی روسی گردید ندوامثال: کالدین ،کولچاك،یودنیچ دینکن، وو ژانگل راتقویه وباسایر مخالفین وما جراجویان داخلی روسیه بجان دولت شوروی رها کردند. انقلابیون‌از این مرحله امتحانی کامیابانه‌عبور کردند وسپاه‌سرخ

علیه تمام مخالفین پیروز مند گردید وانقلاب تکمیل شد، معهذا دولت شورو ی در مقابل مداخلات دول غربی‌وارتجاعیون داخلی تاسال ۱۹۲۰ مشغول ماند . درطی‌همین زمان بودکه افغانستان استقلال تام خودش را درسال ۱۹۱۹ ـاعلان کرد. البته افغانستان دراین اقدام انقلابی خود اینرا میدانست که درمبارزات سیاسی ونظا می خویش درمقابل انگلیس از خطرات پشت جبهه (جبهه شمال)بکلی مـا مو ن و مطمئن است .

درعوض، خطر دولت انگلیس نسبت به گذشته برای افغانستان بیشتر شده بود، زیرا دولت انگلیس بحساب جان ومال مستعمرات آسیایی وافریقایی خود(هند استرالیا ، افریقای جنوبی وغیره) ازمیدان جنگ جهانی فاتح برگشته بود، ر قیب بزرگ او جرمنی با متحدینش ازبین رفته بودند، دولت ایالات متحدامریکا نیز د ر ماورای بحار بخانه اصلی خودبرگشته بود، لهـذا جهان آسیا وافریقا بوای قدرت انگلیس وفرانسه باقیمانده بود. دولت فاتح انگلیس‌نه اینکه مایترك استعمار جرمنی رابافرانسه وجاپان تقسیم نمود، بلکه‌او درمار چ۱۹۱۷ بغداد ،دردسمبر بیت المقدس در سپتمبر ۱۹۱۸ دمشق وباز حلب راتسخیر نموده وبالاخره بحریه اوبه اتفاق‌فرانسه دربندرگاه قسطنطنیه لنگرانداخته بود. این تنها نبود دولت انـگلیس برای بلعیدن قلمرو متحدین سابق خودنیز دهن بازکرده بود، اودرسال ۱۹۱۸ پس از عقب‌کشی روسیه بنام مقابله باحکومت ترکیه، کشور بیگناه ایران راتحت اشغال نظا می خود نگهداشت ودرعشـق آباد حکومت دست نشانده «ماورای خزر » را تشکیل کرد . تسلط انگلیس در ایران تاجائی مستحکم بودکه «قره‌خان » نماینده دولت شورو ی در ایران محبوس وتسلیم انگلیس گردید ویکسال بعد نماینده دیگر ش ر فیـق کولو میتسوف درایران از طرف انگلیس وگارد سفید اعـدام شد ، همچنان سلطـه انگلیس درایران معاهده ۱۹۱۹ را توسط وثوق الدوله صدراعظم بر کشور ایران تحمیل کردکه طبق آن اردوی ایران تحت نظر افسران انگلیسی ووزارت خانه های ایران تحت‌کنترول مشاورین انگلیسی قرار گرفته ومالیات گمرکی ایران مر بوط به مامورین انگلیسی میگردید . این تسلط وسیع انگلیسی وموجودیت قوای نظامی اودر ایران، محاصره سیاسی ونظامی افغانستان را ازشرق، جنوب وغرب تکمیل مینمود ودر صورت وقوع‌جنگ بین افغانستان وانگلیس افغانستان ازاین سه‌جبهه تحـت آتش اردوی انگلیس قرار میگرفت . خو صا که انگلیسها مصمم بودند این دا یره محاصره افغانستان رابواسطه نفوذ در قلمرو سابق دولت روس کامل نمایند یعنی از چترال تابلو چستان واز ایران تابخارا وپامیر خط نفوذ خودرا تمدید و کشو ر افغانستان رابشکل دکن مبدل نما یند. زیرادولت انگلیس اینك آذربایجان و چشمه های نفت آنرا که درمنزلت خون شرائین مواصلات روسیه زمان زاری بود، زیرنفوذ خود داشت وقشون او از باکو ومشهد بـه استقامت عشق آباد مـارش کرده بـود. نمایندگان انگلیسی در دربار بخارا برمعاهده یی امضای شاه بخارا راگرفته بودند که طبق آن مقدرات آینده بخارا وخیوه درتحت کنترول انگلیس قرار میگرفت .

در سراین اوضاع سیاسی ونظامی کشور های همسایه بلا فصل افغانستا ن (شوروی وایران)، دولت انگلیس بالفعل دربیخ‌گوش افغانستان (درهند) یك‌اردوی عظیم «سه صد وچهل هزار نفری » باتمام تجهیزات عصری بشمول قوه جنگی هوائی

آماه داشت ، درحالیکه دولت افغانستان در ۱۸ سال تمام مشغول تفریح وتفرج بود. معهـذا یکبار دیگر بین افغانستان وانگلیس آتش جنگ مشتعل گردید و باز این مردم افغانستان بودند که فقط درسایه مبارزه ورشادت ملی، دو لت بزرگ وفاتح انگلیس رادر هم شکستند ودر سر تاسر مشر قزین نعره آزادی خواهی ومبارز ه ضد استعمار فرنگ را بلند کردند .

جنگ سوم افغان وانگلیس (می وجون ۱۹۱۹) واستقلال افغانستان :

دولت افغانستان بعداز جلوس امیر امان الله‌خان به ده روز ، نامه ئی در۳مارچ ۱۹۱۹ به‌لاردچلسفورد نایب‌السلطنه انگلیسی هند فرستادوگفت که‌بایستی درمعاهده ۱۹۰۵ دولتین افغان وانگلیس تجدید نظر بعمل آید وافغانستان برای عقدیك معاهده جدید بادولت انگلیس باساس حقو ق مساوی طرفین آماده است. دولت افغانستا ن بعد از فرستادن این پیشنهاد منتظر جواب دولت انگلیس نماند و عملا سیاست آزاد ومستقلانه در پیش گرفت یعنی متوجه فرستادن نماینده وشناختن دولت شورو ی وتاسیس مناسبات سیاسی با آندولت گردید. لهـذا یازده روز بعداز اعلان استقلال افغانستان یکنفر نماینده برای کسب اطلاعات در بخارا ویکماه بعد یك هیئت سیا سی درکشور شوروی اعزام شد. این هیئت وظیفه داشت که‌با شوروی وسایر دو ل خارجی در اروپا مناسبات سیاسی برقرار ومعا هداتی عقد وسفرای مقیم تعیین‌نماید . دولت شوروی هم توسط اعلامیه‌ئی در ۲۷ مار چ ۱۹۱۹ به‌حیث نخستین دولت جهان استقلال افغانستان راشناخت شاه امان الله‌خان در ۷ـ اپریل سال مذکور نامه یی بعنوان لینن رهبر بزرگ شوروی بفرستاد واز ۱۵ اپریل مکتوب حکومت انگلیسی هند را گرفت که ازلزوم عقدیك معاهده تجارتی طبق مقتضیات جدید حرف‌زده‌بود، اماانگلیس در این نامه حرفی از مکتوب ۳مار چ افغانستان وعقد قرار داد سیاسی وشناختن استقلال افغانستان بمیان نیاورده بود. دولت افغانستان بدون آنکه کتبا اصراری نماید به‌آرامی امر تجهیز سپاه وسفربری درجبهه های شرق وجنوب کشور صادر کرد واعلام نمود که‌جز حفظ سرحدات خود ازنفو ذ شورش های هند ،مقصدی ازاین سوقیات ندارد. درعوض، شاه امان‌الله خان در۲۰ـ اپریل نامه دیگری به‌لینن فرستاد واز قصد خودبه اعزام نماینده ئـی (محمدولی خان)در کشور شوروی سخن زد .البته دولت شوروی این پیشنهاد راپذیرفت ولینن در ۲۷ می ۱۹۱۹ جواب‌مثبتی بداد، ولی تاآنوقت افغانستان جنگ سوم خودرا بادولت انگلیس آغاز وفتح نیز کرده بود، یعنی روز امضا نامه لینن درماسکو (۲۷می) مجاهدین ملی وسپاه افغانی قشون انگلیس رادر محاذ پاکتیا در هم شکسته وقلعه های نظا می دشمن‌رادر همان روز فتح کرده وبیرق استقلال افغانستان را برفراز آن افراشته بودند

وامادولت افغانستان که قبل از جنگ باانگلیس خواست ازراه شورو ی باب روابط ومناسبات سیاسی وتجارتی‌خویش رابادول جهان بازکند ، نمیتوانست‌توجهی بهمسایهٔ دیگر خود ایران نماید ، زیرا ایران مستقیما تحت اشغال نظامی وکانترول سیاسی دولت‌انگلیس قرار داشت . لهـذا افغانستان تاسیس مناسبات بااین‌کشور را حواله بفرصت مساعدتری نمود ومصمم شدکه‌پیش ازهرکاری حساب خودرا با

دولت انگلیس تصفیه نماید، اینست که‌سوقیات سپاه به‌استقامت سرحدات هند انگلیسی آغاز شد ، درحالیکه اردوی ۳٤۰ هزار نفری هندبا ۱۸۵،۰۰۰حیوان ،خطوط آهن، راه های موتررو ووسایل حمل ونقل ومخابرات‌منظم دردست داشت‌وبه سرعت درطول محاذ افغانستان ازچترال تابلوچستان درطول بیشتر ازیکهزار میل، فرقه های خودرا زیر امر ۲۳ نفر جنرال‌های جنگدیده و مشهور متمرکز ساخته بود . همچنین جنرال ماتهن قوماندان قوای انگلیس در مشهد (ایران) بغرض حمله در افغانستان وضع تیار سی اختیار کرده بود ، زیرا حمله محتمله افغانستان در هند بازیچه نبودودرصورت شگاف خوردن‌خط دفاعی‌امپراطوری،هندوستان زیرپای‌انگلیس آتش میگرفت وتمام مستعمرات برتانیه در اسیا وافریقا منفلق میگردید ، واینکا ری بود که افغانستان به‌تنهائی میتوانست آنرا انجام دهد. چنانیکه بمجرد اعلا ن استقلال افغانستان در فروری ۱۹۱۹ وسو قیات کابل در اپریل سال مذکوربه استقامت سرحدات هند ،باآنکه هنو ز حر ب‌اعلان نشده وسفرای دولتین در دهلی (سردار عبدالرحمن خان) وکابل (حافظ سیف الله‌خان) مقیم بودند ، نخست در طول سرحدات آزاد افغانی (پشتو نستان) هزاران نفر افغان مسلح آماده جنگ گردید ومتعاقباً رهبران مردم چون حاجی ترنگ زایی وملاصاحب چکنور ازسرحدات آزاد وارد جلال آبادشد ند .

همچنین در اواخر اپریل در پشتونستان محکوم هیجان ملی پدیدار گردید ودر شهر پشاور کمیته سی ودونفر ه بانه صدنفر اعضای انقلابی متشکل وبر محو ر مرام نماینده افغانستان مرزا غلام حیدر خان (رئیس پسته خانه افغانی) بگردش افتاد، ودرماه می دراطراف پشاور قیامهای مسلح به‌ضدانگلیس بعمل‌آمد .اعلامیه‌های دو لت افغانستان ومکاتیب شاه امان‌الله خان درتمام قشله های نظامی انگلیس درطول سرحدات دست بدست ملیشیا ئیهای مسلح میگشت وهمه از عقب جبهه برای‌حمله برسپاه انگلیس حاضر و آماده میشد. حتی شجاع الملك مهتر دست نشانده دولت انگلیس (انگلیس ها اورا در طفو لیت وعمر ۱۲ ساله گی در ۱۸۹۵ به مهتری چترال نصب کرده بودند) ازنامهٔ مهیج شاه امان الله خان مجد دا به آزاد ی امیدوار گردید.

همین طور از نیمه اپریل نعره آزادیخواهی ومبارزه طلبی افغانستان درسر تاسر کشور پهناور هند طنین انداخت . در لاهور مردم‌،قیام کردند وباپو لیس مسلح انگلیس رزم نمودند . در دوخط آهن عمده ازدهلی تا لاهور در امر تسر و کاسو ش شور شهای سختی پدیدا رشد، تااینکه‌حکومت نظامی‌اعلام‌ومردم سر کوب‌گردیدند. در گجر انواله مردم برخاستند وکلیسای مسیو نری وستیشن خط آهن را آتش‌زدند. در وزیر آباد مردم به ستیشن های مهم انگلیسی حمله کردند و زدو خورد های بسیاربین مردم وحکومت انگلیسی بعمل‌آمد، البته انگلیس‌توانست بااسلحه‌وباعسکر این مردم ستمدید ه وغیر مسلح وپراگنده راباشدت وقساوت خورد نماید . معهذا مردم هند در طول راه‌های خط آهن ازبمبیی تاپشاور دست بفعالیت ضد انگلیسی و تخریب ایستگاه های ریل میزدند . حتی دربین دهلی وبمبئی قیامهای شدید مردم در احمدآباد بعمل آمد ودردهلی حوادث ضد انگلیسی پدیدار گردید.

اینست که دولت انگلیس وفاتح عمده جنگ جهانی اول باتمام قدرت برای

حفظ هندوستان طلایی در صدد جلوگیری وسر کوبی از انقلاب ضد امپریالیستی افغانستان برامد وسیل سپاه او درسر تاسر سرحدات افغانی سرازیر گردید. د ر حالیکه سپاه افغانی بدون زره پوش وطیاره وخط آهن بپای اشتر منزل بمنزل به استقامت سرحد حرکت میکرد ودر جبهه پاکتیا از آبهای سنگدار وبی پل وراه های دست نخورده ، لوازم جنگی وحتی ارابه توپ رابادست عبور میدادند زیرا دولت ها ی افغانستان در طی ۸۰ سال فقط مشغول حکمرانی بودند نه مصروف تعمیر کشور . دولت انگلیس تنها به تنویر چرخهای ماشین نظامی خود اکتفا نکرد بلکه دستگاه جاسوسی اونیز بغرض خنثی کردن فعالیت انقلابی افغانستان بکار ا فتاد ، مثلا وایسرا ی هند به چیف کمشنر صوبه سرحد امر کرد که بامصرف بی محابای پول علیه افغانستان مردم قبایلی را جذب نماید(۱). درقندهارعمال مخفی انگلیس درصدد چیدن یك بساط اغتشاش وخانه جنگی داخلی برآمدند ودرپایتخت نیز کارشکنی زیر پرده آغاز گردید. مگر تمام این اقدامات منفی درمقابل خواسته واراده عمومی مردم افغانستان ناچیز بود .

محا ذ خیبر : درهرحال قشون انگلیس در محاذ خیبر عبارت بود از : یك فرقه پیاده پشاور (۱٤ کندك) بایك غندسواره (۳کندك) ،٦٦ توپ، ۱۰٤ماشیندار ، چند عدد طیاره بم افگن ، ٤تولی مین گذار ،یك کندك پیش قراول بادوفرقه پیاده احتیاط عقبی (۲۸ کندك) و۲ لوای سواری . درحالیکه قوای عساکر سا خلو ومحافظ و ملیشیای سرحدی انگلیس به‌آن اضافه میشد. قوماندانان انگلیسی در این محاذ میجر جنرال کلیمو، میجر جنرال فاولر، بریگیدیر کراکر و بر یگید یر بالد وین بودند .

درمقابل سپاه افغانی عبارت بود از :۲غندپیاده (٦کندك)، یك کندك سواره ، یك کندك توپچی و٤۸ توپ. قوماندان این سپاه مختصر وزیر جنگ جدید افغانستان صالح محمدخان سپهسالار بودکه وظیفه ارکانحرب اورا کندکمشر محمدگل خان مهمند یاور نظامی او بعهده داشت. نقشه جنگ باانگلیس درکابل این طور طرح شده بود که‌قوماندا نان افغانی در محاذهای خیبر، پاکتیا وقندهار دریك تاریخ معین - بعداز امرکابل بتعرض آغاز کنند . ولی صالح محمدخان سپهسالار همینکه در دهنه خیبر رسید واز اوضاع هیجانی مردم در هردو طرف «خط دیورند » مطلع گردید، بدون درنگ به حمله‌وتعرض پرداخت تااولین افسر افغانی باشد که داخل پشاور گردیده است، درحالیکه قوای اعزامی کابل هنوز در نیمه راه قندهار وپاکتیا بود.

صالح محمدخان بدون انکه رسما اعلان جنگ صادر شده باشد در ۳می ۱۹۱۹ امر تعرض در جبهه خیبر صادر کرد، در صورتیکه هنوز مردم این ولایت به‌آماده‌گی نظامی بغر ض تقویه سپاه دولت نپرداخته بودند .معهذا قشون افغا نی به‌سرعت خط دیورند راعبور ومنطقه کافر کوت رادر جنوب لندی کوتل وهمچنین دهات وآبادی های منطقه باغ ، سپر وسپینات سو که رااشغال کردند .در ۵می قشون کمکی انگلیس در لندی کوتل وارد شده‌در ٦می اعلان جنگ‌نمود واز ۷ می‌تا ۹می‌دستجات

---

(۱) افغانستان معاصر تالیف سردار اقبال علیشاه چاپ لندن ۱۹۳۸

نظامی سومرست هاوسواره نظام سا پرها با توپخانه ها وتزر وماشیندار در مقا بل جبهه ریختن گرفتند وبریگیدیر کواکر درصدد حمله متقابل برامد . شهر پشاور که به طرفداری افغانستان ترتیبات قیام عمومی میگرفت ،ازطرف میجر جنرال کلیمو و غند پیاده وسوار ه انگلیسی وگورکه (مقیم نوشهره) محاصره شد. انگلیسهامخزن آب پشاور را دردست گرفته وجریان‌آب را ازشهر باز داشتند تامردم ازتشنه گی بمیرند ویا تسلیم شوند ، به‌اینصورت انگلیسی هاداخل شهر شده وقوای انگلیس بسرعت مدیر پوسته خانه افغانی مرزا غلام حیدرخان و ۲۲اعضای کمیته انقـلا بی پشاور را اسیر گرفت ودرشهر حکومت نظامی قایم شد .

در ۱۱می حمله متقابل انگلیس از طرف غنـد های پیـاده و سواره باتوپ خانه های ها وتزرو ۸۰ توپ دیگر به قوماندانی جنرال فا ولر وبریگید یر بالدوین وقوای جنرال کلیمو باپشتیبانی طیارات جنگی ازلندی کو تل آغاز شد. درحالیکه متعاقبا یك فرقه جدید انگلیسی از راولپندی وارد خیبر گردید. باوجود بمبارا ن طیارات انگلیسی‌قشون افغانی‌دلیرانه میجنگید وازدادن تلفات نمی‌اندیشید، اماتلفات دشمن سنگینتر بود، وجنرال سر جارج مکمن این تلفات سنـگین را حمل بر شدت گرمای ماه می مینماید ؟!(۱)

در هنگامیکه جنگ دراینطرف لندی کوتل به‌منفعت قوای افغانی دوام داشت ودر پشت جبهه مردم افریدی به‌طرفداری افغانستان به ضد انگلیس قیام کرده‌بودند ومحمد عمرخان افریدی مردانه میجنگید تایك فرقه تازه دم انگلیسی ازراو لپندی رسید، سپهسالار صالح محمدخان که فقط از انگشتی زخم برداشته بود بایاو ر نظامی خود محمد گل خان مهمند میدان جنگ راترك گفت وامر عقب نشستن سپا ه را صادر کرد .

انگلیسها که چنین دیدند توسط قوای جنرال کلیمو جناحین درهٔ خیبر رااشغال وقوه سواره بریگیدیر بالدوین رابه استقامت دکه پایگاه افغانی بحرکت انداختند. طیـاره انگلیسی نیز یك تن مواد منفـجره در شهر جـلال آباد (عقب جبهه‌افغانی) فروریخت .

این حرکت سپهسالار صالح‌محمدخان ویاور محمد گل خان مهمند که‌زنده میدان جنگ را گـذاشته بودند، در حالیکه بیشتر از چهار صد سپاهی افغانـی کشته در میدان جنگ افتاده بود، ازطرف تمام اردوی نظامی ومردم افغانستان باتنفر وتحقیر تلقی گردید . دولت نظربه مشاغل مهمی که‌پیشروی داشت در عوض اعدام‌سپهسالار به‌حبس او اکتفاکرد. درهرحال قوای انگلیس بعداز شکست سپهسالار صا لـح محمدخان «خط دیورند » راعبور ودکه را اشغال کرده ودر ١٤ می جنرال فاولرنیز بدکه رسید. ولی یك قسمت قوای افغانی وکـندکمشر محمد صدیق خـان در کمکی خیبر به حمله شدید آغاز کرد، قوای انگلیسی در هم شکست وبا تلفات عمده فـرار نمود، درحالیکه ازطرف قوه افغانی تعقیب میشد .اما فردای آن حمله متقابل‌انگلیس شرو ع شد وطرفین متحمل خسارات جانی شدند وانگلیسها چند صد نفرکشته وزخمی دادند، قوای افغانی نیز عقب نشینی اختیار کرد .

---

(۱) کتاب مولفهٔ جنرال بنام «از دار اتاامان‌الله »طبع‌لندن،

تااینوقت سر تاسر ولایات ننگرهار ، لغمان وکنر ازجا برامده ودر هرطرف، تجمع سپاه داو طلب ملی آغاز کرده بود ورهبران جهاد به تشکیل دسته ها ی مجاهد وتبلیغ جهاد میپرداختند ، ازقبیل شیخ پادشاه اسلامپوری میر صاحب جان، ملا صاحب چکنور ، صاحب کجوری، میرسید پاچا ،سید احمد پاچا میرزمان خان کنری میاصاحب سرکانی ، محمد سعید صاحب وشرین جان چهار باغی ، عبدالغفار خان سروبی سردار خان مهمند وحیدر غازی صافی، مولوی حبیب الرحمن کاموی، بچه صوفی صاحب شنواری ، سیدگل پاچای کنری صاحب حق خان مومند ،محمد امان خان مشوانی ، وملکان شنواری چون حیات خان، عظیم خان، محمد عالم خان،حضرت خان ،میرافضل خان، محمد امان خان، محمد سعید خان، سید رسول خان، سید پادشاه احمد خان،عبدالرحمن خان ،میردادخان وغیره .همچنین رهبران حصص کنرها چون شیر محمد خان، محمد معظم خان،اکبرخان، مرزاخان، فتح جنگ، محمد صدیق خان، مرزا جلاد خان، اکرم خان، محمد حسن خان مومند ،ملاصاحب بابری، حاجی ترنگزائی ،شمن روز خان، سکندرخان مومند وپکاوی فضل ربی خان، میرداد خان، صاحب شاه خان ، رندخان، کتورخان، سیف الدین خان وغیره.

جلال آباد نیز تحکیم شد ویك قطعه نظامی بقوماندانی جنرال محمد عمرخان (مشهور به سور جرنیل) وکند کمشر محمد آکایل خان بدخشانی برای حفظ موضع باسول سوق گردید وبرای استحکام سر تاسر جبهه ازکابل رجال کار آگاهی چون غلام نبی خان چرخی وغیره بجلال آباد فرستاده شد . در ١٤ می سپاه انگلیسی بعزم تسخیر جلال آباد از دکه به استقامت باسول مارش کردولی در باسول با استقبال کندك محمد اکلیل خان کندکمشر وجنرال محمد عمرخان سور مقابل شد .این جنگ شدید بود وازتوپ وتفنگ بدست ویخن کشید. قوای افغانی بانوك برچه پیاده دشمن راندرهم شکست وسواره دشمن دستان تسلیم بلند کردولی سواره افغانی در حالت هیجانی آنانرا بکوفت وسپاه انگلیس تادکه فرار کرد ودیگر تاختم جنگ قشون دشمن یکقدم پیشتر نگذاشت وحالت دفاعی اختیار کرد. هنوز سپاه داوطلب ملی که بهزاران مردمسلح میرسید بعداز تشکیل وتجهیزبه حملهٔ عمومی دردکه وخیبرآغاز نکرده بودندکه انگلیسهامتارکه بین دولتین را در۳جون۱۹۱۹ یعنی یکماه بعد ازشروع جنگ درجبهه خیبر، امضا کردند .

محاذچترال : یکروز بعداز حمله متقابل انگلیس دراین طرف لندی کوتل (۱۱می) که سپهسالار صالح محمدخان زخمی و منهزم شد ، قوه افغانی ازکنر درداخل علاقه چترال هجوم کرد. اینوقت در اسمار یك قطعه عسکر افغانی ، ۷ تولی پیاده ،۱۲ توپ ویکدسته ماشیندار زیرامر جنرال عبدالوکیل نورستانی قرار داشت و جنرال در۱۲می به استقامت ارنوی و نمبربت چترال مارش کرد. انگلیسها در چترال یك قوه مختلط نظامی مرکب ازقطعات چترالی وراجپوت وساپرها وملیشیا وگارد محافظ مهتر چترال باتوپخانه داشتند. جنگ بین قوای طرفین آغازگردیدولی این جنگها قاطع نبود تامتارکه امضا شد وقوه افغانی مراجعت کرد.

محاذ قندهار: درقندهار یك غند پیاده (۳ کندك) و۲ کندك سواره وتوپچی تحت قوماندانی غلام نبی خان ناصری غندمشر قرار داشت .والی قندهار خوشدل خان

معروف به «لوی ناب »بود . در قلعه‌جدید سرحد ی (سپین‌بولدك)۳۰۰ نفر سپاهی افغانی (۳تولی) زیر امر داود شاه‌کندک‌مشرومحمد یوسف‌خان‌اقامت‌داشت و۳۰۰ نفر دیگر درتهانه های سرحدی منقسم بودند. دراپریل ۱۹۱۹ قبل از اشتعال جنگ بین‌افغان وانگلیس یك قطعه عسکر به‌قیادت سردار عبدالقد وس خان اعتماد الدوله صدر اعظم ازکابل به استقامت قندهار سوق گردید. اعتمادالدولـه هنوز درعرض راه بود کـه درمحاذ شرق جنگ دولتین آغاز گردید. اینوقت قوای انگلیس درمقابل قندهاربقرار ذیل بود: عسکر پیاده یك فرقه (۱٤ کندك)، پیاده هندی ۳کندك، سواره انگلیسی یك‌لوا، سواره هندی یك لوا ،پیاده محافظ راه آهن ۳کندك ،سواره محافظ ۲ تولی، استحکام ۲ تولی، طیاره بم‌افکن دوعدد باتوپخانه قوی وذخایر زیاد سفربری . قوماندان عمومی‌سپاه درکویته میجر جنرال واپ شیر بود.

درساعت چهار ونیم بعداز نصف شب ۲٦ می دوغند پیاده ویك قطعه سوا ره انگلیسی بقوماندانی جنرال هاردی سرحد افغانی راعبور ودر ساعت شش ونیم قبل از ظهر قلعه سرحدی افغا نی‌راامورد حمله قرار داد . ولی چون جنرال ازکثرت سپاه‌خود مطمئن وازقلت ساخلوی افغانی مطلع بود، قبلا نماینده یـی بابیرق سفید نزد ضابط افغانی محمدیوسف خان بفرستاد وخواستار تسلیم شد. عسکر افغانـی دل بمرگ نهاد وفرستاده دشمن راباگلو له براند وخود بدفاع بایستاد . حمله سپاه قوی‌دشمن ودفاع دلیرانه عسکر افغانی هفت ساعت طول کشید ودر نتیجه غندهای دشمن قلعه رابشگافت وداخل گردید. دراینجا جنگ برچه آغاز گردید ودرختم جنگ از۳۰۰نفر سپاهی افغانی ۱۵۰ نفر زخمدار و ۱۵۰ نفردیگر آن کشته بر روی زمین افتاده بود. قوماندان‌قطعه‌کندک‌مشرداود شاه‌خان‌وتولیمشر‌محمد یوسف‌خان‌نیزجزءزخمیان‌اسیرقرارداشت‌وقلعه به‌تصرف دشمن در آمد.

خبر سقوط قلعه جدید سرحدی در قندهار باعث غیظ وهیجان مردم گردید و غند مشر غلام نبی خان فورا امر سفر بری صادر کرد. ولی خو شد ل‌خان لوینا ب درداخل اختیاراتی که داشت رسما قوماندان قند هار را از سو قیات درمقابل‌انگلیس منع کرد .واما اعتماد الدوله که ازطریق غزنه به‌قندهار حرکت میکرد وجهاد بـا انگلیس را شعار میداد از طرف مرد م باحرارت استقبال ووعده همراهی داده میشد .در غزنه محمدالله خان هزاره ، عباس خان‌هزاره ،شیر احمد خان‌توری ،عبدالله‌قیاق ابوالقاسم رساله دار وغیره بغر ض شمول در میدان جنگ باعدهٔ داو طلبان جهاد در معیت اعتماد الدوله حر کت‌کردند .اعتماد الدوله بمجرد ورود درقندهار خوشدل خان لوی ناب را ازحکومت معزول واخراج کردوخود بنام جها دکفن پوشید وهزاران نفر ازمردم بااسلحه وآذوقه شخصی در زیر بیرق اوجمع‌شده ویکعده‌بزرگ از طبقات مختلف ولایت بامرد ومال رسیدن گرفت چون :

حاجی عبدالعزیز خان وحاجی محمد امین خان از- ساروان قلعه ، حاجی محمد نواب خان وتاج محمد خان وسر بلند خان وفیض محمدخان ودین‌محمدخان ازالکوزائی محمدهاشم خان از ارغنداب ، محمد انور خان وحاجی تورخان از ارغسان ،عبدالله خان وعزیز الله خان بابی ،سید نور محمد شاه خان قزلباشی ، محمد اسلم خا ن بلوچ ،حاجی محمد یعقوب خان توخی، حاجی عبدالروف خان کابلی ، حاجی محمدایوب کاکری ، داد محمدخان الکوزائی ،اخندزاده فضل حق خان ،مو لوی عبدالواسع‌خان،

غلام حسن خان عبدالعلی خان ، حاجی خدایار خان بارکزائی ، حاجی محمد عثمان خان، اخندزاده محمد رسول خان، اخندزاده محمد حسن خان ، عبدالوهاب خان ،فیض محمدخان فوفلزایی، عبدالوهاب خان عبدالحمیدخان محمدزایی، اخندزاده عبدالحمید خان ،اخندزاده عبدالحق خان ومحمد انورخان شهر یان قندهار وغیره .

اعتماد الدوله باardوی مشتمل برهزاران نفر داوطلب ملیوعساکر دولتی علم جهاد بربست وطبل وکوس بکوفت وبه استقامت سرحد انگلیس مارش کرد .قوای انگلیس که ازجنگهای مردم افغانستان تجر بهطو لانیداشت دست به سبو تاژداخلی زدوموفق شدکه درپشت جبهه یك جنگ داخلی رامشتعل نماید، پس پسرك بیگناهی از پیروان حنفی کشته ودر سراچـه سیدنور محمد شاه خان قزلباش در زیـر انبار حیوانات دفنشد، ازدیگر طرف درشهرقندهار به غلط تبلیغ شدکـه قزلباشان شهر این پسرك سنیرا به تعصب مذهبی بکشتند وهم نعش مقتولرا در منظر عام قرار دادند ، چندنفر از روحانیون کا ذب واجیر نیز فتوای قتل قزلباشان قندهار راصادر کردند ودرنفس شهر زدوخورد مسلحانه برادران هموطن آغاز گردید . همزمانبااین حادثه دراردوی مجاهدین تبلیغ شدکه درشهر قندهار جنگ مذهبی در گرفته وهزاران نفـر مـرد و زن سنی و شیعه در خـا ك و خـون میغلـتند ، و ایـن بـرا ی آن بو د که قطعـات د ا و طلـب اردوی ملـی بـرای حفـظ آل و او لا د خود برگردند وجبهه جنگ خالی ماند . درحالیکه چنین نشد ، نه اردو برگشت ونه قزلباشانیکه شامل اردو بودند. درقندهار هم وطن پرستان آگاه برخاستند و قضیه رابه سهولت حل وخاموش ساختند . بعدها در قندهار گفته شد کهدر این ماجرا وتوطئه سلطان محمدخان حاکم کدنی وگماشته گان خوشدل خان لوی‌ناب دست داشته اند .

بهر حال اعتمادالدوله باسپاه خود پیشرفت و انـگلیسها کـه حدود افغانی را تخلیه کرده بودند ، درسنگرهـای چمن وعقب سیم های خاردار مـوضع گرفتند . اعتماد الدوله حدود دشمن راعبور کرد ویك ونیم میل درماورای «خط دیورند» تـا موضع «بغره» پیشرفت ومنبع آب را دردست گرفت. انـگلیسها در تلاش افتادند و بنای مکاتبه رادر موضوع آب بااعتمادالدوله گذاشتند . قوای بزرگ اعتمادالدوله نه تنها معسکر چمن بلکه قرار گاه کویته رانیز تحت تهدیه قرار داده بودند . ولی هنوز اینها شمشیراز میان نکشیده بودند که متارکه بین دولتین امضا وقرار داده شد که قشون افغانی بیست میل از سرحد عقب کشیده شوند . اعتمادالدوله از تعمیل این امر دولت سرباز زد واز عقب کشی انکار نمود ودر جواب یاد داشت قوماندانی انگلیسی نوشت که متارکه دولت درست است ولی اوبغرض جنگ بـا انگلیس ازعقب کشی خود داری ننموده است بلکه میخواهد بااین نفری که دارد از راه هندوستان بمسافرت حج برود .

محاذ پاکتیا : — قبل از جنگ‌قوه نظامی افغانستان درپاکتیا عبارت بود از:ـیك غند پیاده (۳ کندك) ، یك کندك سواره ویك کندك توپچی بقوماندانی مبارکشاه خان غند مشر درخوست وافسری محمد علم خان غند مشر در علی خیل . در ۲۴ اپریل ۱۹۱۹ قوه نظامی پاکتیا ازطرف کابل توسط دوکندك پیاده ودو تولی سواره وده توپ واز آنجمله دوتوپها وتزر تقویه گردید . درمقابل سرحدات پاکتیا قوه نظامی انگلیس عبارت میشد از :ـ ۱۶ کندك پیاده ، ده تولی سواره ، دوتولی استحکام.۷۰ باتریه توپ به شمول چندین هاوتزر ، یکتعداد موتر زره دار وچند طیاره بماندازه به علاوه چندین کندك ملیشیائی . درمی ۱۹۱۹ قوای مذکور توسط غند امبالهوگایدز

سوم ودوبتالیون پیاده ، یك سکادرون سواره ، چهار توپ ومتعاقباً بایك رجیمنت سواره وچهار بتالیون جنرال اوستاس تقویه گردید . بعداز کمی دوبتالیون پیاده، یك سکادرون سواره ، چهار توپ وباز دوبتالیون پیاده آمد ادی دیگر در محاذتل آورده شد . دردوران جنگ دوغند عسکر امدادی از فرقه ۱۶ وغند ٤۵ جنرال بینون بادو بتالیون پنجابی ویك باتریه توپخانه از پشاور وباتریه ۸۰ ومقدار عظیمی جباخانه وارد محاذ شد ، همچنین غند چهارم جنرال دایر باچهار توپ دیگر رسید . این قوای بزرگ انگلیس در محاذ تل زیر قیادت جنرال اوستاس قرار داشت که بعدها بواسط مغلوبیت دربرابر قوای افغانی معزول وجایش بجنرال دایر داده شد . قشون انگلیسی وزیرستان تحت قوماندهٔ جنرال اودت بود که اونیز مثل جنرال اوستاس دربرابر قوای افغانی مغلوب ومعزول گردیده وجبهه وزیر ستان مستقیماً تحت اداره قوماندانی عمومی اردوی هند قرار داده‌شد . قوماندانی‌عساکر مقیم وزیرستان‌جنوبی به میجررسل تعلق داشت وقوماندان قشون بنوجنرال لوکاس بود . در کوهات دو غند پیاده وسواری بادو کندك پنجابی ویك دسته ماشیندار ، ودرپاره چنار دوغند پیاده وسواره ویك قطعه ملیشیا ویکدسته توپخانه موجود بود . قومانـدان قوای ملیشیائی کرم نیز میجر دات بود .

قبل ازآنکه رسماً جنگ اعلان شود سوقیات افغانستان در سر حدات کشوردر اپریل ۱۹۱۹ شروع شد . چون بعد مسافت و وضع راه های داخلی متفاوت بود و سرکهای مساعد وحمل ونقل ماشینی وجود نداشت ، لهذا ستونهای ثلاثه افغانـی در تاریخهای متفاوت وارد سرحدات کشور شدند . از آنجمله قشون قندهارنظر به بعد مسافه دیر تر ازهمه درسرحد رسید وتارسیدن او جنگ دولتین در محاذات خیبر وپاکتیا آغاز وآنجام یافته ومتارکه اعلام شده بود . همچنین قوای پاکتیاوقتی در محاذات جنگ رسید که قوای خیبر قبلا جنگ راآغازکرده ودکـه را از دست داده بود .

درهر حال قوای مامورهٔ محاذ پاکتیا در ۲٤ اپریل به گردیز رسید . قوماندان عمومی محاذات پاکتیا سردار محمد نادر خان سپهسالار بود که درمعیت او رجال‌ذیل داخل جنگ‌گردیدند :ـ سردار شاه‌ولی‌خان (بعد هانایب سالار)،سردار شاه محمود خان (بعد ها جنرال) ، مبارکشاه خان غندمشر ، محمد علم خان غند مشر ، پنین بیگ خان غندمشر (بعد ها جنرال)، عبدالقیوم خان پغمانی کندك مشر توپچی محمد یونس خان کند کمشر لوگری ، محمد عظیم خان کندکمشر ، محمد قاسم خان‌کندك مشر ، دادمحمد خان لندی کندکمشر، نورمحمدخان کندکمشر اودخیل، گل‌احمدخان کندکمشر ، عبداللطیف خان کمیدان ، محمد ابراهیم خان کمیدان ، امیر محمد خان کمیدان ، نواب خان کمیدان پنجشیری ، احمد جانخان کمیدان کابلی (شهید)،شیر احمد خان تولیمشر (شهید) ، فقیرمحمد خان تولیمشر ، جلادخان تولیمشر لوگری، محمدیار خان میجر گردیزی خیرمحمدخان میجر ، عبدالحمید خان توپچی صافی و آقا محمد خان یاور لوگری ـ از روحانیون مشهور : شمس المشایخ فضل محمد خان مجددی در محاذ تل ، نورالمشایخ فضل عمر مجددی درمحاذ وزیرستان ، اخندزاده صاحب موسهی حاجی عبدالرازق خان اندری ، ملاهمزهٔ الله خان ، ملامحمد جان‌خان، قاضی عبدالرحمن خان پغمانی ، ملاصاحب اتمان زائی ، ملاعبدالرشید خان ، ملا عبدالحمید صاحب غزنوی و صاحبزاده غلام رسول خان ـ

ازمشاهیر رهبران سرحدی وزیری: شهزاده فضل‌الدین پسر وجانشین مجاهد بزرگ ملاپیونده صاحب ، ملك موسی خان مجاهد مشهور مسعودی ، زرخان وزیری (بعدها نایب السالار اعزازی) ، زرین خان شهید وغیره ـ ازرهبران محلی پـا کتیا: عبدالسلام خان ستانکی زائی ، ملك محمد اکبرخان منگلی ، لالاپیر خان خوستی،شاه

دوله خان ببرك خان جدرانـــی وپسرش شیرك خـــان، مهتر یعقوب خان با ۲۰ نفر پیشروان سلیمان خیلی ، محمد علم‌خان اندری ، شیر محمد خان گردیزی ، حاجی عبدالغفور خان ومیرا جان خان وعبدالکریم خان ومحمد رفیق خان وعبدالوهاب خان وعصمت اله خان زرمتی –

ازپیشروان تنی وجدران : جهانگیرخان ، جانور خان میراسلم خان ، میر علم خان ، نقیم الدین خان ، شمل خان ، دولت خان، بلند خان، گل‌صاحب خان، گلبدین خان ، جمعه گل‌خان ، عبدالکریم خان ، سسرکی‌خان ، امین گل خان ، گلدم خان،شیر جان خان ، امیر جان خان، اعظم شاه خان ، کـــال محمد خن ، سلطان محمد خان، عبدالله خان ، تاج محمد خان ، رضاخان ، مخی خان ، شدیر محمد خان ، ناصر خان سدوخان ، اکرم خان ، پیت خان وارسلان‌خان – ازاحمد زائی ها : مهربان خان ، گل محمد خان ، شهباز خان ، صاحب خان ، نور خان ، گلبدین خان ، نصراله خان،فیروز خان ، گلدار خان ، عبدالوهاب خان ، حکیم خان ، آدم خان ، سرواز خان ، گل‌علم خان ، خان محمد خان ، میرباز خان ، وزیر خان ، شاه میر خان ، نامدار خان،محمد شاه خان وغیره .

وقتیکه سپهسالار محمد نادر خان در ٢٤ اپریل ۱۹۱۹ وارد شهر گردیزشد وعزم رزم‌بادولت انگلیس را اشکارا نمود درسر تاسر پاکتیا غریو عمومی برخاست وجنبش مردم شروع شد ، موکب قوماندانان افغانی در خط عبور وتمام جبهات با فریاد های هزاران شلیك‌تفنگ وصدای‌طبل‌ونای مرد وزن‌استقبال میشد ،بیننده‌گان احساس‌میکردند که‌اعلام‌جنگ‌بادولت‌انگلیس درمنزلت‌جشن‌عروسی‌دربین‌این‌مردم‌قهرمان تلقی میشود. این بودکه هزاران مردمسلح ازتمام مناطق پاکتیا، احمدزایی وطوطاخیل منگل، جدران، جاجی، چمکنی، تنی، خـــوست، احمد خیل، حسن خیل، هـــاشم خیل خروتی وهزاران نفرقهرمانان گمنام دیگرکه تاریخ به ضبط نـــام‌های شان قادر نشده بیرقها بستند ودرمیدانهای جنگ حاضر شدند. این احضار به جنگ عمومی چنانیکه درجهان معمول است ازطرف دولت وازصنوف ردیف واحتیاط وزارت جنگ ویاقرعه وحواله رسمی‌نبود، وهم‌طوریکه معمول است اسلحه وآذوقه این سپاه از طرف دولت پرداخته نشده بود. این احضار به حرب عمومی ازمختصات ومشخصات ملی‌افغانستان بوده وهست‌که درطی تاریخ برای حفظ آزادی وطرد تجاوز اجنبی نشان داده اند.این تنها درداخل حـــدود رسمی افغانستان نبود بلـــکه درسر تاسر اراضی افغـــان نشین تاسواحل سندعین طوفان هیجان ملی درحالت مدوطغیان و اسباب هراس امپراطوری انگلیس گردیده بود. شانزده هزارمرد مسلح‌که یازده هزارتفنگ عصری‌هـــم داشتند ازمردم مسعود، هفت‌هزارجنگ اور ازمردم وزیر، دوازده هزارنفر ازمردم اورکـــزایی برهبری مجاهدمعروف ملامحمود آخندزاده وهزاران نفرافریدی وخیبری وتوری‌وغیره درسرتاسر جبهه شرق درمقابل دشمن خارجی برای مبارزه استاده بودند .

سپهسالار افغانی تا١٤می ۱۹۱۹ دربالاحصار گردیز برای تنظیم نقشه جنگ متوقف بود. درهمین مدت خبر قطع مناسبات دولتین افغان وانگلیس‌را در۹می گرفت ودر١٤ می‌به استقامت جبهه جنگ عزیمت‌کـــرد. همین وقت‌بودکـــه قبل ازآغاز جنگ رسمی اطلاع گرفت‌که جنگ آوران مسعودی به قشله جنگی سروکی حمله کرده و۷۵ اشتر حمل‌ونقل انگلیسی‌را اغتنام کرده اند. متعاقباً مردم تنی بانقطاع‌خطوط تلگرافی انگلیس پرداخته ودسته های گوریلایی مردم ۲۲۰ شترغله داردشمن رااربودند. دیگر جنگ ملی شروع شده بودومردم مسعود در۲۰می قلعه‌جنگی وانارا باقشون انگلیسی محاصره کردند. درخوست هم‌مردم تجمع‌کرده وبه‌استقامت پیوار وعلی‌خیـــل وتوچی وکرم پیش‌رفتند. سپهسالار درمتون خوست به پیش کشید وباز بـــه‌سپین وام رفت ومحاذات جنگ‌را تقسیم نمود، سردارشاه ولی‌خان بانورالمشایخ درجبهه وزیرستان

سوق شد، سردارشاه محمودخان درجبهه پیوار اعزا م‌گردید وخود سپهسالار جبهه تل را هدف قرار داد .

واما درمحاذ وزیرستان :- ۲۳هزار جنگ جویان مسعودی ووزیری سرتاسر جبهه وزیرستان رابشکل مجمرآتشی درآورده بودند. تمام مخابرات دشمن با مرکز بنوباستثنای مخابره رادیویی ازبین برده شده وارتباط بین استحکـامات و قلعه های جنگی دشمن معدوم، وحیوانات آذوقه رسانی به‌تاراج برده شده بودند. درقشله های نظامی دشمن هزاران نفرملیشیایی محلی افغان قیام‌کـرده بااسلحه وجباخانـه ومواد محترقه ازصف دشمن خارج شدند ودرعقب جبهه برسردشمن ریختند وتلفات‌سختی برقوه های انگلیسی تحمیل کردند. انگلیسها درقلعه های مستحکم وانا و سپین وام از۲۰می تحت محاصره مسعودی‌ها قرار گرفتند ودر۲۳می سپهسالار باده هزارقشون داوطلب وسه هزار عسکر منظم ودوهاوتزر وهفت‌توپ در۳۰۰ متری سپین‌وام موضع گرفته بود. دشمن قشله خودرا درسپین وام آتش زدوفرار کرد. کندکمشران افغانی عبدالقیوم‌خان ودادمحمدخان لندی داخل سپین‌وام گردیدند. در۲٤می قلعه بزرگ‌وانا وسروکی ازطرف قوای افغانی فتح‌شد ودرسرتاسر جبهه وزیرستان شکست‌دراردوی انگلیس افتاد وسپاه دشمن در۲۵ می‌بسرعت عقب‌نشینی اختیار کـرد. امـا حملات وتعقیب افغانها دوام داشت ودر۲٦می مراکز نظامی انگلیس درتوچی مورد حمله مردم قرارگرفت. دیگر اردوی انگلیس معنویات نظامی خودرا باخته بود زیراقیام تمام مردم سرحدات وافغانهای سواحل سند ورانده شدن قدرت انگلیسی درآن طرف دریای‌سند محتمل‌الوقوع بود. باین سبب بود که قوماندانان انـگلیسی جبهٔ وزیرستان معزول واداره محاذ مستقیماً تحت نظر وزارت جنگ هندوستان قرار گرفت .

معهذا تااواخر می‌تهانه های جنگی انـگلیسی در شمال وزیرستان از قبیل ونه‌خیل، شیانه، خیسوره وتوت نری ازطرف مجاهدین اشغال گـردیده وقشله های هنگوومیرام‌شاه تحت‌محاصره قرارداده‌شد. ملیشیای میرام‌شاه‌برهبری صوبه‌دارپات وجمعدارترین‌خان بانقب‌قلعه‌میرانشاه‌راشگافته وازقشون‌دشمن جداشده‌وبه مجاهدین وزیرستان پیوستند. انگلیسها ازترس‌تمام‌قوای ملیشیارادروزیرستان‌منحل‌کرده وآنان رابه سندعقب‌کشیدند. بهمین‌سبب‌بودکه قوه‌انگلیسی وزیرستان‌قلعه‌های‌وانا، توچی و گومل‌راتخلیه‌کرده به استقامت ژوپ به‌عقب نشینی پرداختندوبه عبور گومل‌چهل‌میل دویدند تادرپایگاه مخه‌کوت، ژوپ موضع گرفتند. ولی مخه‌کوت بسرعت ازطرف‌لشکر مجاهد مسعود محاصره گردید وقوای انگلیسی مخه‌کوت به استقامت منطقه سندیمان بعجله‌راه فراربرداشتند وشصت میل‌راه پیمودند. مسعودی‌ها تعقیب کرده وبه‌حملات قوی پرداختند. ملیشیایی‌ها، انگلیسها هاراترك کردند وعناصر انگلیسی تانفر اخیر ازدم تیغ مجاهدین گذشتند. متعاقباً ملیشیای ژوپ معسکر انگلیسی را ترك کـردند ومردم خاکار ومندوخیل وشیرانی به‌ضد انگلیس قیام نمودند. درطی جنگهایی‌که‌بعمل آمد قوای انگلیسی متعلق میجرگودن بکلی تباه وخود میجر زخمدار گردید . همچنین قوای انگلیسی ودسته‌جات نظامی گورکه منهدم شدند وسرفرماندهی انگلیس مجبور شدکه برای حفظ قلعه سندیمن دوستون قوی نظامـی از کـویته درمنطقه سنـد یمن بیاورد .

معهذا انگلیسها بعد ازمتارکه باافغانستان نیزتاماه جولایی ازطرف مجاهدین کوفته میشدند وبالاخره بازحمت زیاد توانستند درجولایـی منطـقه ژوپ را خاموش نمایند. همچنین درمحاذ جنوب مجاهدین‌ملی درپشین وبلوچستان به حملات گوریلایی ضدانگلیسی دوام دادند . رویهمرفته این حملات مردم سرحدات آزاد تا۱۹۲۱ علـیه

انگلیس‌ها ادامه یافت. جبهه وزیرستان درحالیکه دشمن‌را رانده ودرصدد پیشرفت به استقامت شرق بود، ناگهانی امرمتارکه جهادملی‌را ازکابل گرفتند ومامورشدندکه مناطق مفتوحه‌را ترک نمایند. طبق این صدای نابهنگام حتی قلعه وانانیز تخلیه‌گردید ودشمن مغلوب دلیرشده حتی ازتخلیه دکه (درجبهه خیبر) سرباز زد، لهذا قوای‌ملی درجبهه وزیرستان برخاستند ومجدداً وانارا تسخیر کردند ودیگر ازدست ندادند تاانگلیسها دکه را رها کردند.

حملات مجاهدین‌ملی بعدازاین هم‌علی‌الرغم متار که رسمی دولت علیه دشمن مدتها دوام‌کرد ومردم ارتباط انگلیس‌را بین میرام‌شاه وبنو همچنان منقطع نگهداشتند درحالیکه سپین‌وام درتصرف شان بود وتقریباً تمام‌قوای ملیشیایی ازانگلیس بریده وبمجاهدین وزیرستان پیوسته بودند. جنرال کلیمو که بعدازرجعت قشون افغانی ازسرحدات، مامورتامین سرحدات آزاد گردید باوجود تمام قوای نظامی‌که داشت قادر بهیچ حرکتی درمقابل مردم مبارز نبود، وقوای معنوی سپاه اوآنقدر شکسته بود که یکقدم ازاردوگاه خود نمیتوانست بیرون گذارد. جنرال نیز عاجزازاین بودکه بتواند حتی یکقطعه کشف سوق نماید. دسته جات ٤ـ٥ صدنفری مسعود های دلیر اتصالا قره قولهای دشمن‌را میکوفتند وخطوط ارتباط شانرا بااردوی جنرال کلیمو منقطع نگهمیداشتند. درچند ولاودیره‌جات وبنو نیز اوضاع انگلیسها وخیم تر شده‌میرفت.

درمحاذ پیوار:ـ طول جبهه جنگ درپیوار یازده میل بود و قشون محافظ سرحدی افغانستان درقشله علی‌خیل (یازده میلی پیوار) یك قطعه کوچك تحت‌قیادت محمدعلم‌خان غندمشر قرار داشت. سردارشاه محمودخان قوماندان جبهه، این‌قوه سرحدی کوچك سرحدی‌را بادوتولی پیاده وسواره ودوتوپ کوهی تقویه کرد. البته چنین قوتی میتوانست خودرا فدا کند امانمیتوانست‌که برسپاه بزرگ انگلیسی غلبه جوید، ولی درپهلوی این قوه‌کوچك، اردوی عظیم ملی قرارداشت‌که توانست فقط دریك روز قوای دشمن راتباه وتمام مواضع نظامی اورافتح وتسخیر نماید. این اردو عبارت بود ازدسته های مسلح داوطلب ملی: مردم احمدزایی،طوطاخیل، میرزکه،منگل جاجی، احمدخیل‌ها به پول واسلحه خود لشکری درمیدان جنگ حاضر کرده بودند.

قوای ملی درسه ستون منقسم گردید اولی دربندر شهیدان‌مرکب ازداوطلبان احمدخیل، حسن‌خیل، هاشم‌خیل، جاجی ومنگل. این ستون‌ازطرف دونیم تولی عسکر منظم (۲۲۰ نفر) وچهار توپ و ماشیندار بقوماندانی محمد عظیم خان کند کمشر وامیرمحمد خان کمیدان همراهی میشد. ستون دوم درسرسرنگ مرکب بود ازقطعات خروبی، موتی، جدران، جاجی، احمدزایی. یك تولی عسکر منظم‌بایك توپ شش پن بقوماندانی محمدابراهیم خان کمیدان، ستون دوم را همراهی میکرد. قسمت سوم دربالاحصار مرکب ازلیوانی جاجی، علی‌خیل شپتله، علی‌سنگی، احمدخیل، بیان خیل بادوتولی عسکر منظم، یك‌توپ کوهی ودوماشیندار بقوماندانی محمدقاسم کندکمشر متمرکز گردید. بعلاوه دودسته قوای احتیاط ازداوطلبان منگلهای میرزکه ولجه‌درعقب منطقه شهیدان، وازبنوزایی وطوطاخیل ولوگر وداوطلبان غیر پاکتیایی درعقب منطقه سرسرنگ موضع گرفتند.

رهبران منگل کرمی وخروتی های آنطرف «خط دیورند» نیزعلناً نزدقوماندان عمومی جبهه افغانی آمده وگفتندکه: بمجرد آغاز جنگ مردم آنها پیشتر ازدیگران حملات خودرا برسرقشون انگلیس آغاز خواهند کرد. در۲۱ می ۱۹۱۹ جنگ پیوار باحمله قوه انگلیسی آغاز گردید وازطرف افغانها به سختی عقب زده شد. در۲۳ می صبحگاهان هجوم قوای افغانی شروع گردید وبسرعت مقاومت دشمن شکستانده شد استحکامات کرپی باتحمیل خسارات زیاد بر دشمن، بدست افغانها افتاد. دشمن باوجود اسلحه برتر وتوپهای قویتر به استقامت توت‌گی روبفرار گذاشت. دسته های

افغانی که پیوار راهدف گرفته بودند به عجله پیش میرفتند، قوای دشمن مجبور به تخلیه پیوار وفرار ازمیدان جنگ بود. قوا ی افغانی ازپیوار گذشته شلوزایی راهدف قرارداد ناشام افغانها درشلوزایی رسیده وباشمشیر موضع مذکور را گرفتند. درهمین جنگ بودکه ملك محمداکبر خان منگلی مجاهد شجیعی جزء شهیدان افغانی قرار گرفت. دسته های دیگر افغانی مثل برق برسر شیرینو غندی افتاده ودرطی یك جنگ خونین باتلفات اندك، موضع دشمن را تسخیر کرد. شیراحمد خان تولیمشر جزء شهیدان ومحمدقاسم خان کندکمشر جزء مجروحین افغانی بودند.

ازطرف دیگر داوطلبان دلیر لیوانی جاجی مثل سیل روی تندی سرموضع حاکمه نظامی دشمن فروافتادند وباشمشیر اشغال کردند. به اینصورت در یکروز درسرتاسر جبهه پیوارسپاه انگلیس درهم شکست وروبفرار نهاد. مگر درهمین وقت بودکه مرغ پایتخت بانگ نابهنگام متارکه بادشمن را بلند کرد وآب سردی برروی آتش این هیجان عظیم ملی بریخت، وامرتخلیه مواضع مفتوحه ورجعت قوای فداکار مردم را صادر کرد. امااین امرمرکز درجبهه جنگ باانزجار شدید تلقی گردید، سپاه ملی که باجان ومال شخصی خود میجنگیدند ازشدت تأثربدون تکلم وتبسم وخداحافظی باقوماندان دولت، مناطق مفتوحه راترك وبه مساکن خودبرگشتند. درحالیکه قوماندان سپاه نزدآنان رفت وحدیث مفصلی راجع بوجوب مذهبی اطاعت امراولی لامر درجنگ وجهادوهم متارکه ومصالحه برخواند. معهذا دسته های مردم لیوانی جاجی امردولت را نپذیرفتند وموضع مستحکم تندی سرراکه خود فتح کرده بودند ازدست ندادند، چنانیکه مجاهدین درجبهه وزیرستان قلعه وانارا بعدازمتارکه مجدداً گرفتند وقوای قندهار علی الرغم شرایط متارکه ازسرحد عقب نکشیدند. درنتیجه همین مقاومت مردم بودکه دولت انگلیس دکه را درعوض وانا تخلیه کرد وتندی سررا درمذاکره صلح منصوری بعدازتصدیق استقلال افغانستان مسترد کرد.

در هرحال وقتیکه قشون داوطلب ملی بحکم دولت مناطق مفتوحه پیوار را ترك کردند، برای خالی نماندن سرحد پیوار تاعقد معاهده صلح، دوکندك عسکر منظم بقوماندانی نورمحمدخان کندکمشر وگل احمد خان کندکمشر وارد ودر بالاحصار وگل غندی متمرکز گردید. به اینصورت جنگ جبهه پیوار خاتمه یافت.

درمحاذ تل:— سپهسالار محمدنادرخان در۲۶می ۱۹۱۹بطور ناگهانی باده هزار لشکر ملی ازمردم خوستی ووزیری وغیره وسه هزار عسکرمنظم ودوتوپ هاوتزروهفت توپ دیگر درمحاذ تل رسید. این قوابلادرنگ نقاط حاکمه وقصبهٔ تل را اشغال ودر ۲۸می درزیر باران گلوله طیاره های دشمن (درطی همین بمباران طیارات انگلیسی بودکه احمدجان خان کمیدان کابلی شهید شد)، قلعه جنگی تل را زیرآتش هاوتزر ها قرارداد وبسرعت ذخایر تیل رچوب وآذوقه قلعه را باستشن های بیسیم و ریل آتش زد. قطعات «فرانتیر کانستبلری» دشمن ازموضع خود فرار کرد وذخیره آب موردخطر واقع شد. آتش باری توپخانه افغانی دیگرگل شدنی نبود، تافصیل قلعه تل وقشله های قلعه منهدم گردید. ملیشیایی ها انگلیسهارا ترك گفتند واز تل خارج شدند. بالاخره قوای انگلیس تاب نیاورده دست ازجنگ کشید وبیرق تسلیم بر افراشت. مهاجمین افغانی متوجه بیرق تسلیم نشدند ویانخواستند بشوند پس هجوم دوام کرد وسپاه وافسران انگلیسی ازدروازه دیگر قلعه فرارکردند. قشون فاتح افغانی داخل تل شده بیرق افغانستان را برفرازآن افراشتند. در عوض، قوماندانی اعلی انگلیس جنرال اوستاس قوماندان مدافع وناکام تل را معزول ودرهنداحضار کردند وبعدها جنرال دایر درعوض او منصوب گردید.

درحالیکه قوای فاتح افغانی قلعه مهم تل را دردست داشته وکوهات وپشاوررا

تحت تهدید قرار داده بود، وقوای افغانی میتوانست بیك حرکت جناحی درپشاور بیفتد وسپاه خیبر انگلیسی‌را معدوم وهردوکناره دریای سندرا درزیر پای استعمار امپراطوری به توده آتشی تبدیل نماید. ولی این چنین نشد زیرا پایتخت کابل بدون مشوره باقوماندانان محاذات جنگ، بدون مشوره بامردم افغانستان، خواهش متارکه دولت انگلیس‌را پذیرفته وبقوماندانان خود درتمام محاذات جنگ امرتخلیه مناطق مفتوحه وعقب‌کشی ازسرحدات صادر کرد. لهذا سپاه فاتح افغانی خواهی نخواهی رجعت کردند و نقاط مهمی که باخون مردم وعسکر افغانی فتح شده بود دو باره (بشمول قلعه جنگی تل) بدست دشمن افتاد، زیرا پشت جبهات افغانی یعنی دولت مرکزی ودربار معناً متزلزل بود .

عقب جبهه:— قبل ازاشتعال‌جنگ سوم افغان‌وانگلیس درپایتخت‌افغانستان ازنظر سوق الجیشی، کدام مرکز عالی سوق واداره اردوی افغانستان و جود نداشت وتشکیلات ازسویه لوابالاتر نمیرفت. بعلاوه ازنظر تجهیز واحضارات حربی اردوی افغانستان فقیر بود. نقلیه ماشینی وراه های ارابه‌رو، مخابرات تلگرافی و تیلفونی باوسایل صحی سفری وجود نداشت. تنها جلال‌آباد بامرکزتوسط جاده موترورسیم تیلفون وصل میشد. درحالیکه دولت انگلیس بعلاوه آماده‌گی های عالی نظامی درحرب اول جهانی تجارب دوجنگ باافغانستان را نیز دردست داشته وازهرجنبه سیاسی ونظامی واقتصادی برافغانستان برتری داشت. افغانستان درداخل چنین اوضاعی بادولت انگلیس درآویخت، پس سوقیات واداره جنگ او د ر جبهات ثلاثه کشور هماهنگ نبود. چنانیکه ستون اعزامی خیبر در اوایل می۱۹۱۹ دست به سلاح برد وقوای پاکتیا دراواخر این‌ماه بادشمن رزم داد، درحالیکه قوای اعزامی قندهار وقتی سرحد دشمن‌را عبور کردکه جنگ تمام ومتارکه اعلان‌شده بود.امادشمن ازروی‌نقشه معین واختیار دردکه وقلعه جدید تعرض کرد ودرپاکتیا وضع دفاعی گرفت .

درهرحال این جنگ غیرمساوی بین افغانستان وانگلیس شروع شد وتمام جبهات ثلاثه کشور ازاوضاع نظامی همدیگر بیخبر ودرتاریکی فعالیت میکردند،حتی ارتباط شان باپایتخت مملکت توسط نامه وقاصد وپوسته زمینی (باستثنای جلال‌آباد) حفظ میشد ومرکز میتوانست مثلا گذارش جنگ راکه درچند روز ازپاکتیاحاصل‌کرده دردوهفته بمحاذ قندهار برساند، البته تاآنوقت وضع جنگ تغیر میکرد. ازدیگرطرف مرکز دولت (کابل) عاری ازشورای عالی جنگ وافسران عمده مجرب بودکه بتواند برتمام جبهات جنگ رسیده‌گی کند. پس تمام ثقل این وظیفه معظم بر دوش شخص شاه می‌افتادکه ازنظر معلومات‌حربی واوضاع‌جغرافیایی‌محاذات هردوطرف، کم‌سرمایه بود وقضایای عمده حربی درمجلس مشوره نیمه نظامی شاه رسیده‌گی میشد. این مجلس مرکب بود از وزرایی‌که کوچکترین آشنایی بامور نظامی نداشتند ودربین همه یك‌مرد نظامی وطرف اعتماد شخص‌شاه بنام «محمود سامی پاشا» وجود داشت:

محمود سامی ازاهل بغداد وپسر «خمیس» خان بود. او برادری بنام احمد وخواهری بنام «زروقی» داشت وخودش درمدرسه اعدادی استانبول تحصیل وبارتبه خورد ضابطی (بلوکمشر) بحیث معلم جمناستیك درمکتب عسکری بغداد منصوب‌شده بود. بعدهااین شخص به‌کشتن خواهر خودمتهم وبقونسلخانه انگلیسی بغدادپناهنده شد. درسال ۱۹۰٤ بوساطت «نقیب صاحب» (سیدحسن آقا) (مشی سیاسی این‌نقبا درشرق قریب وغیره به اکثر ملل مسلمان معلوم است) این شخص داخل افغانستان گردید وبمدیریت مکتب حربیه کابل رسید. سردار عنایت‌الله خان معین السلطنه وزیر حربیه وقت یکبار اورا ازافغانستان‌اخراج کرد،ولی اوتوانست بوسایل‌نامعلومی مجدداً به افغانستان برگردد ودرمعیت سردار امان الله خان عین‌الدوله بطور شخصی بماند. وقتیکه امان‌الله خان بسلطنت رسید محمود سامی رانخست رتبه جنرالی

ومدیریت مکتب حربیه وبعدها رتبه نایب سالاری وقوماندانی «قول‌اردوی کابل» داد. این شخص گرچه درجنگهای خارجی وداخلی شرکت نکرده و بمرض نقرس تمارض میکرد، ولی درمجالس مشوره نظامی درصف اول قرار میگرفت ورای میداد .

وقتیکه کپتان هللی باطیاره جنگی خودکابل‌را بمباران کردومجلس نظامی تشکیل گردید، محمود سامی رأی دادکه بایستی فوراً پایتخت ازکابل به سیغان‌مرکز افغانستان منتقل گردد. این‌رأی مخرب آواز طرف اعضای مجلس ردشد ورنه باتبدیل پایتخت دولت جدید ازبین میرفت. درهرحال امیرامان‌الله خان که مثل اسلاف خود بمرض اعتماد بخارجی های مسلمان، ولوعمال خفیه دول خارجی، مبتلا بود، تادم اخیر محمودسامی‌را دررأس قوای مسلح کابل ودرصف مشاورین عمده دولت نگهداشت محمودسامی درمقابل تنظیم اردوی افغانستان وترقی مدرسه حربیه کابل سدمیکشید وبامعلمین صادق ولایق ترکی‌که مستخدم افغانستان بودندضدیت وکارشکنی‌میورزید آخرین کاراو نیز این بودکه درظهور اغتشاش ارتجاعی «بچه سقاء» داخل خدمت او گردید وبالاخره بهمین نام ازطرف دولت جدید اعدام گردید .

واما مردم وعسکر درعقب جبهه ودرخودجبهه معنویات‌عالی داشتند. وقتیکه طیاره دشمن به بمباران پایتخت آغازکرد- گرچه این بار اول بود که مردم طیاره‌را میدیدند، زیرا برای نخستین بارطیارات یکدولت استعماری اروپایی در مشرق زمین کشور افغانستان را بمبارد میکرد- ازخانه های‌کابل هزاران آتش‌تفنگ روبه آسمان برخاست. یکی ازاین شلیك کنندگان مرزا عبدالرحیم خان جبادار باشی‌بودکه ازخانه خود (گذر دروازه لاهوری) تفنگ دردست برآمد وتاسیاه سنگ میدوید وطیاره دشمن‌را درعودت اتصالا باآتشهای تفنگ بدرقه میکرد. توپهای ثقیل افغانی نیز اززیرکوه های غربی کابل طیاره دشمن‌را هدف قرارداد، این شلیك‌ها بیسود بود زیرا افغانستان توپ ضد طیاره نداشت واین توپها زمینی بودند. درجبهات جنگ نیزمردم وسپاه افغانی بربمباران طیارات دشمن خنده استهزا میکردند وفقط هنگام ظهور طیارات، متفرق میشدند وروی زمین دراز می‌افتادند، بهمین سبب بودکه تلفات‌جانی افغانها انگشت شمار بود .

مظاهره نخستین:- وقتیکه جنگ درمحاذخیبر شروع‌وبعدازآن قطع‌مناسبات دولتین اعلان شد، برای باراول درتاریخ افغانستان تمام‌طلبه مدرسه حبیبیه ومکاتب شهری با شرکت عده بسیاری ازمردم کابل بمظاهره بزرگ ضد انگلیسی پرداختند مظاهره کنندگان ازجاده مرادخانی (منزل سفیرانگلیس حافظ قران سیف‌الرحمن خان درهمین محله بود) باغریو بزرگی عبور کردند وشعار میدادندکه: مرده باد انگلیس زنده باد افغانستان مستقل .

دولت انگلیس ازدهلی سفیر افغانی سردار عبدالرحمن خان (از مشروطه خواهان قدیم) را باعایله اش تحت‌الحفظ درپایگاه نظامی واشغالی خود در دکه آورد ونگهداشت. امااین تنها نبود دولت انگلیس تمام اوراق واشیای سفارت افغانستان‌را دردهلی وهمچنین اوراق واسناد نمایندگی افغانستان‌را درپشاورضبط کرد. درحالیکه افغانستان تنزل بمقابله بالمثل نکرد وباوجود غلیان مردم، سفارت انگلیس‌را باتمام اسناد واوراقش، محفوظ نگهداشت. چون دولت انگلیس‌درطی‌جنگ باافغانستان‌اندازه خطر امپراطوری‌را درهندوستان ورشادت مردم افغانستان‌را درمحاذات‌جنگ احساس ومعاینه میکرد، لهذا مایل به صلح وتصدیق استقلال افغانستان گردید وراه مذاکره راتوسط قوماندان خود دردکه باسفیر نظربند افغانی باز کرد. در طی این مذاکرات طولانی انگلیسها تصدیق استقلال افغانستان‌را پذیرفته وازوجوب متارکه ومصالحه ومنافع دوستی دولتین سخن زدند. سردار عبدالرحمن خان بغرض اطلاع این‌تمایلات انگلیسهابه پادشاه افغانستان بکابل‌آمد درحالیکه انگلیسها عایله و پسر اورا

(غلام‌احمد خان رحمانی) درپایگاه عسکری خود نگهداشته بودند.
سردار عبدالرحمن خان‌درکابل باشاه مذاکره‌کرد وبعد ازتصمیم دولت‌بقبول پیشنهاد متارکه انگلیس باشرط تصدیق استقلال، برگشت. انگلیسها ازاین نرمش ولغزش بیموقع دولت جدیدالتأسیس افغانستان استفاده کرده وروی موضوع متارکه بین دهلی وکابل مکاتبات بعمل آمد وانگلیسهای مغلوب توانستند بردولت غالب افغانستان تحمیل نمایندکه تاهنگام امضای رسمی معاهده صلح سپاه افغانی ۲۰میل ازسرحدات کشور عقب تربرود. درحالیکه مردم مجاهد وقوماندانهای عمومی محاذات پاکتیا وقندهار مخالف چنین شرطی بودند وحتی کتباً دولت‌را از این تصمیم بیموقع ملامت کردند. ولی پادشاه افغانستان ازاین تصمیم خودکه تنها استقلال کشور را تامین میکرد، بدون مشوره بانمایندگان مردم وقوماندانان محاذات جنگ، برنگشت لهذا متارکه در۳جون ۱۹۱۹ اعلام شد. سردار عبدالرحمن خان سفیر سابق افغانی درهند، بعداز ۱۷ روز اقامت دردکه ورفت وآمد بکابل، به پایتخت برگشت.

متارکه جنگ:- بعد ازاعلان متارکه دولت، البته‌عساکر افغانی درهیچ‌محاذی به جنگ نپرداختند ولی مردم مجاهد درخیبر وسرحدات پکتیا جنگهای ملی خود را به ضد انگلیس دوام دادند. درماه جولایی فشار مردم درسرحدات پکتیا آنقدر شدید شدکه دولت انگلیس مجبورگردید ۱۶کندك‌عسکر درتل‌متمرکزسازد. معهذاانگلیسها تازمان عقد قرار داد مصالحه باافغانستان قادر نگردیدندکه قلعه های نظامی وازدست رفته خودرا ازتصرف مردمان سرحد بیرون کشند، واین بعد ازعقد قرارداد بود که بتدریج به استرداد قلعه های مذکور موفق شدند زیرا دیگرمردم سرحدات آزاد تنها مانده بودند.
دولت افغانستان بعد ازاعلام متارکه در۳جون ۱۹۱۹ بایك سلسله مکاتبات دولت انگلیسی هند دچارشد. وایسرای هند به سلیقه سیاسی برتانوی بعد ازآنکه به اعلام متارکه موفق شد، قیافت غالبانه بخود گرفت وبتدریج درخواهشات خود افزوده رفت وگفت‌که سپاه افغانستان اقلا ۲۰میل ازنزدیکترین عسکر انگلیس‌دورتر بروند، مخصوصاً ازنواحی کوتل پیوار، ونیز هیچ جمعیتی ازمردم افغانستان‌درنواحی عساکر انگلیسی اجتماع ننمایند، همچنین طیارات انگلیس در ماحول عسکرگاه های انگلیس درداخل خاك افغانستان پروازهای اکتشافی‌اجراء خواهدکرد، وبایستی‌دولت افغانستان ازبروز هیجانات مردم افغانستان و سرحدات جلوگیری کند. حکومت انگلیسی هندکه هنوز رسماً استقلال افغانستان‌را نشناخته بود، دراین مکاتیب خود مخاطبات معموله قدیم‌را بکار میبرد، البته پادشاه افغانستان درجواب این مکاتیب پیشنهادات وایسرا رارد میکرد وبالاخره میگفت که اگر حکومت انگلیس اصرارنماید منتج براجتناب افغانستان ازمصالحه خواهد گردید.
نقل این مکاتیب طرفین تماماً دردست نیست زیرا وزارت خارجه افغانستان هنوز عادت نکرده است‌که بانشر چنین اسنادی مردم‌را درجریان واقعیات تاریخی کشورشان بگذارد. معهذا نقل مکاتبه وایسرای هند باکابل (که درجریان متارکه ازطرف دولت برای رهبران جنگ درمحاذ پاکتیا فرستاده شده بود)، بدست آمد(۱) که بقرار ذیل است :-
«سواد مراسله مورخه ۲۲ رمضان ۱۳۳۷ وایسرای هند بحضور مبارك اعلیحضرت همایونی اینکه:»
«مراسله دوستانه آنمشفق مکرم محترم مهربان نمره ۶۵ مورخه ۱۱ جون

---

(۱) متعلق بدوسیه اسناد شمس‌المشایخ صاحب مجددی‌که درمیدان جنگ تل‌شامل بود واینك درتصرف پسر اوآقای محمدمعصوم مجددی است.

۱۹۱۹ عیسوی مطابق ۱۲ رمضان ۱۳۷۷ هجری واصل ومایه مسرت دوستدار گردید آنمشفق مرقوم فرموده ایدکه دلیل یگانه حسن نیت این‌دوستداررا ازپذیرایی بسیار معتدلانه همین شرایط متارکه استنباط خواهند فرمود، ودرآن واحد آنمشفق مکرم اشکالات خودرا دراجرای لفظ بلفظ شرایط اول وسوم اظهار داشته اید . مشفق من دوستدار ملتفت‌آن اشکالات میباشد لیکن آنمشفق درست ملتفت نشده‌اندکه مقصود ازشرط اول‌چه بوده، دوستدار فقط این مطالبه رانموده بودکه افواج نظامی آنمشفق ازسرحد تبعید نموده شود بطوریکه ازنزدیکترین فوج برتانیه اقلا ۲۰ میل دور بشوند. ازقراریکه دوستدار استنباط نموده است آنمشفق فعلا این شرط رابجا آورده اید الا درنواحی چمن‌نو، ودوستدار لابدخواهش مینمایدکه انجام شرط مذکور رافوراً بجا بیاورند . »

«نیز از قراریکه بدوستدار اطلاع رسیده است تعداد ازافواج نظامی افغان هنوز درسمت سرحدما میباشد، مخصوصاً درنواحی کوتل پیوار، آنهارا باید فوراً پس ببرید، مادامیکه یکنفرافغان نظامی‌هم طرف سرحدما بماند مذاکرات صلح خارج ازمسئله میباشد وچاره دیگرندارد مگراینکه مخاصمت مجدداً شروع شود. دوستدار درشرط اول متارکهٔ مخاصمت اظهاری درباب حرکت دادن اهالی قریه جات و اقوام واولوس ازخانه های آنها نکرده بود، لیکن دوستدارلابداً ازآنمشفق خواهش مینماید که احکام صادر فرمائیدکه هیچ جمعیت چنین اقوام درنواحی افواج‌نظامی‌ما جمع‌نشود واگر چنین جمع آوری بشود وافواج‌مارا تهدید نماید دوستدارجنرالهای خودرااختیار داده است‌که اقدامات لازمه نموده آنهارا منتشر نمایند .

«۲- درباب شرط سوم آنچه آنمشفق درباب اشکالات خود مرقوم داشته‌اید دوستدار ملتفت گردیده است باوجودآن‌طیارات دوستدار وارسی‌خودرا جاری‌خواهند داشت تاافواج دوستدارازچنین جمعیت‌های مخالف‌اقوام‌محفوظ بمانند،لهذا دوستدار ازآنمشفق متوقع است‌که احکام موکد بمردمان خود صادر نمائید که متعرض آنها نشوند، ودوستدار یقین کامل داردکه احکام آنمشفق مؤثر خواهد افتاد، واگر احیاناً به طیارات‌ما مزاحمتی بشود آنها تلافی خواهند کرد .

«آنمشفق شرط چهارم‌را ذکرنفرموده اید ، ازاین دوستدار چنین استنباط مینمایدکه آنمشفق درآن باب اقدامات لازمه رابعمل آورده اید واگر بعمل نیاورده باشید، دوستدار لابداست خواهش نمایدکه بدون توقف بعمل بیاورید زیرا دروقتکه مذاکرات صلح بین مادرپیش است، ناممکن است‌که اقوام در حالت شبهه وهیجان گذاشته شود، وچون آنها ازاقدامات آنمشفق برانگیخته گردیده اندبعهده آنمشفق است‌که آنهازا بروفق شرح مندرجه متنبه نمائید .

«٤- بالاخره باید دوستدار آنمشفق‌را بطور واضح حالی نمایدکه دولت‌بهیه برتانیه هرگزراضی نخواهدشدکه بیشتر ازاین هیچ‌ترمیمی درشرایط متارکه‌مخاصمه بعمل بیاید علیهذا دوستدار علی‌صمیم‌القلب امیدوار است‌که آنچه دوستدار مرقوم داشته است آنمشفق اکنون آنراقبول خواهند فرمود و خواهشات دوستدار راکه ازروی صدق وصفای دوستانه نموده شده است بعمل خواهید آورد زیراکه بنای مذاکرات صلح فیمابین مامنحصر بهمین است، مشروط براین دوستدار بامنتهای مسرت احکامات لازمه درباب پذیرایی مامورین منتخبه آنمشفق در راولپندی صادر خواهند نمود .

«٥- دوستدار جناب جلالمتآب سرهملتن‌گرانت صاحب بهادر فارن‌سکرتری دولت علیه هندوستان‌را بریاست مامورین دولت برتانیه مامور نموده است وباین تصورکه آنمشفق شرایط دوستدار راقبول خواهید فرمود، دوستدار مشعوف خواهد شدکه تعداد کلیهٔ جمعیت‌که آنمشفق خواهند فرستاد وتاریخ ورود آنها بحدودحربیه دولت بهیه برتانیه، دوستدار را مطلع نمایند تاانتظامات‌لازمه درباب رسانیدن آنها

به راولپندی نموده شود، اسامی مامورین‌دیگر دولت بهیه برتانیه بعدازاین‌به‌آنمشفق ابـلاغ خواهد شد.

«٦ـ دوستدار ازجانب خود انشاالله مترقب یك مستقبل درخشان‌وبرقراری مجدد روابط دوستانه فیمابین دولتین علیتین میباشد.»

اینك نقل نامه پادشاه افغانستان عنوانی وایسرا :

بعد ازالقاب مقرره .

« مراسله محبت سلسله آندوست مشفق مهربان مورخه ۲۲ رمضان ۱۳۳۷ هجری مطابق ۲۱ جون ۱۹۱۹ بتاریخ ۲٦ رمضان واصل گردیده بـاعث مز ید اتحاد ومؤدت گردید آندوست محترم مهربان را متوجه بخیـالات دوستانه خیر اندیشانـه دوستدار مینمایم‌که: مدعاومقصدکـلی فیمابین دولتین علیتین ازروابـط اتحاد وقیام دوستی طرفین ملحوظ است پس چون خیالات طرفین بنابرخیر طرفین مایل وجاهـد به صلح طرفین ولحاظ شرف دولتین میباشد لازم است کـه توجه دولتین بـرالتیام جراحات سابقه باشد وکوشش برای این باشدکه وضعی بررویکار آید که غلط فهمی های سابقه برطرف شده اتحاد وارتباط جدید مؤدت انگیزی بررویکار آیدکه طرفین ازآن استفاده حاصل کند، لیکن مکتوب آخرین فوق‌الذکر دوستدار کاملا باعث‌اثبات خیالات فوق و آنچه لازمه وقت باشد نبوده بعضی خلل های اندکی بتصور دوستدار رسانیده وازآن متاثرگردانیده است، پس‌لازم شمرده شدکه درباب فقرات خواهشات دوستدارکه درباب متارکه میباشد دوستداررا متوجه نمایم وآنچه مصلحت وقت‌باشد آندوستدار راازروی خیالات خیراندیشانه عاقبت اندیشانه خود مستحضر سازیم که درباب فقره اول‌که افواج نظامی افغانی بقدر ۲۰میل ازافواج دولت برتانیه دورباشند دوستدار مینگاردکـه چون خیالات آندوست مهربان واظهارات اولیـن شانرا مشعر برخواهش مصالحه دانستم ودفع خون‌ریزی فیمابین دولتین علیتین‌را مدنظر داشتند واین دوستدارهم خیالات آن دوست مهربان خودرا خیرخواهانه وبصواب قرین‌تصور بالیقین کردم. خواهشمند صلح گردیده حرف متارکه دربین آورده شد. لهذا چـون خیال آندوست مهربان‌را قایم براین دیدم‌وملاحظه نمودم‌که افواج‌نظامی افغانی۲۰میل ازافواج برتانیه دور باشد دراکثر حصه جات‌مملکت خودهمین کارروایی‌را، باوجودیکه درمراسله آنمشفق زبان نداده بودم اجرانمودم وبرای افواج مقیمه سرحد چمن‌وکوتل پیوار احکام نمودیم‌که بقدر ۱۰میل دور ازمقابل فوج شمااقامت پذیرالی زمان‌تصفیه مکالمات ومذاکرات بشوند، گـویا در حقیقت این خواهش آندوستدار کـاملا منظور گردیده، لیکن افواج نظامی دولت بـرتانیه به سبب دفع تـکلیف بعضی داره جـات سرحدی وتسکین جوش‌فوق‌العاده رعایای‌داخله وجلوگیری شان‌ازمحاربه این‌دوستدار لازم میداندکه بمقابل کار روایی ماکه ده‌میل افواج خودرا درحدود کوتل پیوار وچمن ودرباقی سرحدات خود از۱۰میل الی ۲۰میل احکام دورشدن‌را داده ایم دوستدار هم لازم‌است‌که افواج خودرا ازقلعه نوسمت چمن به چمن وازحدود دکـه را به لوارگـی منتقل نمایند. وبه حدود سرحدات سابقه خود الی‌زمان تصفیه متارکه ومذاکره‌سکنا پذیرباشند بهتراست وقاعده عالم‌هم همین است‌که درمتارکه ومصالحه کـه فیمابین دولتین میشود لحاظات طرفین مدنظر طرفین میباشد نه اینکه از یکطرف هرچه گفته شود طرف دیگر قبول کند این ازانصاف قدری بعیداست، لازم است‌کـه آندوستدار به تعمق دراین باب نظرنمایند، زیاده‌اصرار دوستداردراین باب‌چه‌خواهد بود،طوالت وپیچیده‌گی دراین چنین فقرات جـزئی وارسال ومرسول بـاعث خلل خیالات طرفین گردیده تأثیری خواهد بخشیدکه ازآن نتیجه به ظهور آیدکه معامله موجوده راشکل دیگرداده منجربه غلط فهمی وفساد خواهد گردانید،دوستدار تعطیل این‌قسم فقرات‌را بلحاظ خیراندیشی ودوستی فیمابین دولتین لازم نمیداند .

«درباب گردش طیارات دولت آندوستدار بخاك افغانستان هیچ لزومی ندارد وفائده ایکه ازآن برای دولت بهیه برتانیه میرسدهم چندان متصورنیست وبنابر خواهش آندوستدار احکامات واثق برای سرحدات و اولوس هـای دولت افغانستان معه تاکیدات زیاد ارسال گردیده‌که درزمان وایام متارکه هجومی ویاحمله ازطرف‌ملت داخل ملك ما بالای افواج آندوستدار نشود دوستدار بکلی خاطر جمع بـوده آسوده خاطر باشند، وازآمدن طیاره های شما ضروریك هیجان فوق‌العاده برای مردم‌ماعاید میشود وفیرهای تفنگ باوجود امتناع سخت‌مابالای طیاره‌های دولت برتانیه‌مینمایند وازطیاره های شما بقراریکه ارقام داشته اند بمباری بالای مردم خـواهد شد وضرر مالی وجانی‌برایشان خواهد رسیدواین‌نتیجه بسیار خراب‌خواهد بخشیددراین‌صورت متارکه نشدبلکه منازعه‌ومخاصمه‌شدچون هردودولت‌خیال مصالحه‌رادارندوخیرطرفین رابه‌همین میدانندچه‌ضرورکه اینطوراوضاع‌دربین واقع شودوچراندوستداربه‌این‌فقره زیاد اصرار مینمایند زیرا که فقره مذکور چندان فقره ضروری نیست چون مقصد کلی ازبالاشدن طیاره های دولت برتانیه صرف استکشاف ومعلومات حاصل‌نمودن اطراف درجانب کمپ دولت اندوستدار میباشد ودیگر چیزی نیست پس بهمین مقصد وسدعای بالاشدن طیاره‌های شماکه بالای کمپ خودش جاری‌باشد کاملا حاصل میشود ، دراینصورت هم‌همان جوش وخروش که‌برای ملت ماعاید میشود ویاتبادله فیرهای تفنگ ویا بمباری دربین مردم ما وطیاره های شما شود همه در تعویق‌وعدم افتاده طرفین محفوظ وبه امن وآسوده خاطر ماند ، دوستداربه هیچصورت بلحاظ خیر طرفین گردش طیاره های شما رابالای حصه جات خاك داخله افغانستان مناسب نمیداند .

«درباب استعانه نفری سرحدی وبرانگیخته شدن آنها واینکه بعضی از آن نفری اگر پناه گزین شوند جاداده نشده خارج کرده شود ـ دانسته شده برای آن دوستدار مهربان ارقام میشودکه مسئله برانگیخته شدن نفری سرحدی مخصوص از طرف دوستدار نبوده ـ فرضاً اگر دربعضی جاها بعضی سرحد داران دولت مابمقابل بعضی کارروایی های سرحد داران آندوستدار دراین باب چیزی کرده باشند ممـکن است ، لیکن به‌سبب تاکید وخواهش اندوستدار مهربان برای اوشان خبر داده شد که بعد ازاین درصدد این خیال نباشد وبعد ازاین دراین باب چیزی کارروایی‌نکنند. درباب‌پناه گرفتن نفری سرحدی ویاغیرآن درحال ودرمال چون رسم عالم براینست که‌نفری یك‌دولت بدیگر دولت درهرباب پناه گزین شوند واپس داده نمیشود وپناه داده میشود دراین باب بنظر غور اندوستدار ملاحظه کنند که چگونه نفری مذکـور مسترد کرده شوند وخارج کرده شوند ؟ هم ازقانون عالم و هم ازانسانیت خـارج است وعلاوه برهمه حسب مذهب هم‌برای پناه گزین خواه از هرمذهب باشد وپناه درملك اسلام بیاورد کشیدن وپناه ندادن شان ناجایز است ، واین چنین فقرات زیاده تربه مذاکرات مجلس مصالحه که فیمابین دولتین علیتین انعقاد میباید تعلق دارد وتصفیه آن درمجلس مذکور درآنوقت افضل است واندوست مهربان رابراین ملتفت مینمایم که پیچیدن در این چنین امور دراین‌موقع‌نازك‌بدون تضییع‌اوقات دیگر فایده متصور نیست، اگـر خیالات گـورنمنتْ برتانیه از مصالحه باشد دراین قسم امورات جزئی پیچیدن چه ضرور ؟ واگر خیالات از مصالحه نباشد پوره دانسته خاطر این دوستدار کرده شود تاآز مدعا ماهم بدانیم ، وبرای دوستدار ازاین فقره تعجب دست داده‌که ازیکطرف آندوست مهربان درمراسله مودت تر سله خود اظهار سرور موافقت ویگانگی رانشان داده سلسله ازدیاد دوستی فیمابین دولتین راخواهشمند بوده مترقب درخشانـی مستقبل وبشارت دهنده برقـراری مجدد روابط دوستانه فیمابین دولتین علیتن میباشد واز دیگر طرف درشرایط صرف متارکه مؤقتی اینقدر به‌امورات غیر ضروری که‌از آن فایده صریحی برای دولت اندوستدار ـ به‌نسبت

دوستی دولت افغانستان ـ حاصل باشد،عاید نیست میپیچند وسخت میگیرند، ازاین قدری تشویش براوضاع غیر متوقع وقت برای این دوستدار حاصل شده دوستدار برای آن دوست مهربان معه افسوس مینگارد که نتیجه این اوضاع بر اجتناب مصالحه ازطرف این دوستدار هم بوقوع خواهد رسید ، والا دوستدار هرکز راضی به این نمیباشد که سررشته اتحاد دوستی که ازسالهای دراز دولت علیه مستقله افغانستان بادولت بهیه معظمه برتانیه دارد منقطع ومبدل به مجادله ومخاصمه گردد.

« دوستدار ساعی وجاهد برانست که روابط دوستی واتحاد فیمابین دولتین علیتین بشرف طرفین نسبت به پیشتر بیشتر باشدوازمقرری جناب جلالتمآب فارن سکرتری سرهملتن گرانت صاحب که بقسم رئیس مامورین دولت بهیه برتانیه انتخاب گردید. دانسته شدیم بسیار خوب شد واز تعیین باقی اعضای مامورین هم ازبرای استخضار خاطر دوستدار نیز ارقام خواهند نمود ، ونفری مامورین دولت علیه افغانستان که سابق براین برای آندوستدار خبر داده شده آماده آمدن میباشد که بامامورین دولت بهیه برتانیه مذاکره کرده همین پیچیده گی ها وغلط فهمی هاکه دربین بوقوع رسیده برطرف شده معامله یك صورت درست که خیر طرفین درآن باشد پیدا کند وبشرف دولتین علیتین تصفیه شود ، تعداد نفری که بریاست جناب عالیقدر محترم اخوی عزیزم علی احمد خان صاحب ناظر وزارت جلیلة داخلیه دولت علیه این دوستدار وارد هند بشوند ، جمله نفری آنها ازعمله ونظامی وغیره ۱۵۰ نفر خواهند بودبدین جز : نفری نظامی ۸۰ نفر (از قسم سوار ۳۰نفر واز قسم پیاده ۵۰ نفر) ، نفری عمله ۷۰ نفر .تاریخ ورود شانرا اندوست مهربان تعیین خواهند فرمود که بهمان تاریخ به سرحد دولت علیه هند محرر خارجه (؟) برسند . فی سلخ شهر رمضان المبارك ۱۳۳۷ هجری. »

قرار داد صلح راولپندی (۸ اگست ۱۹۱۹ : ـبعد ازیك سلسله مکاتبات بین حکومت افغانستان وحکومت انگلیسی هندوستان بالاخره یك هیئت صلحیه افغانستان بریاست علی احمد خان وزیر داخله پسر خوشدلخان لوی ناب درماه جولایی عازم هندگردید. وزارت خارجه افغانستان طرفدار اعزام علی احمدخان نبود وهم عبدالهادی خان داوی که جزء اعضای این هیئت بود ازقبول همکاری باعلی احمدخان اباورزید. درحالیکه علی احمدخان بواسطه خویشاوندی نزدیك بامادر شاه ، طرف اعتماد شاه بود. داکتر عبدالغنی خان هندوستانی (ازشاملین حزب مشروطه خواهان قدیم) که قبلا تحت اشتباه روشنفکران افغانستان قرار گرفته بود ، نیز بحیث ترجمان شامل این هیئت شد هیئت در ۲۵ جولائی وارد راولپندی گردیده باسرهملتن گرانت فارن سکرتری ورئیس هیئت انگلیسی داخل مذاکره شد . درنتیجه در ۸ اگست ۱۹۱۹ معاهده صلح دولتین ازطرف علی احمدخان و هملتن گرانت درپنج ماده بقرار ذیل به امضا رسید :

«عهدنامهٔ صلح فی مابین دولت بهیهٔ برتانیه ودولت مستقله افغانستان منعقدهٔ راولپندی بتاریخ ۸ اگست ۱۹۱۹ مطابق ۱۱ذیقعده ۱۳۳۷، مواد مندرجه ذیل را دولت بهیه برتانیه ودولت افغانستان به جهت تجدید صلح قبول نموده اند .

« ماده اول ـ ازروز امضا شدن این معاهده فیمابین دولت بهیه برتانیه بریکطرف و دولت افغانستان بطرف دیگر مصالحت خواهد بود .

«ماده دوم ـ نظر بحالتیکه باعث جنگ حالیه فیمابین دولتین علیتین برتانیه و افغانستان گردیده است ، دولت برتانیه محض اظهار رنجش خود آن رعایتی راکه نسبت به امرای سابق افغانستان درباب آوردن اسلحه وقور خانه یا دیگر اسباب حرب بداخله افغانستان ازراه هندوستان مرعی داشتند ، سلب مینمایند .

« ماده سوم ـ علاوه برآن بقایای وجه عطیه امیر مرحوم ضبط نموده شدوبه امیر حالیه هیچ وجه عطیه داده نخواهد شد .

« ماده چهارم - درآن واحد دولت بهیه برتانیه مایل میباشند که دوستی قدیم راکه تااین همه مدت طولانی فیمابین افغانستان وبرتانیه عظمی وجود داشته است مجدداً برقرار نمایند مشروط براینکه دولت موصوفه اطمینان داشته باشند که‌دولت افغانستان طبعاً مایل میباشند که‌دوستی دولت بهیه برتانیه را مجدداً حاصل نمایند، علیهذا مشروط‌براینکه دولت‌افغانستان این‌امررا از کردارورفتار خود شان‌ثابت‌نمایند دولت بهیه برتانیه آماده خواهند بودکه بعد از ششماه سفارت دیگری را از جانب افغانستان برای مذاکره وقرار دادیکه رافع منافع مشترکه دولتین علیتین باشد ونیز برای برقراری مجدد دوستی قدیم براساس خاطر خواه پذیرانمایند .

«ماده پنجم - دولت افغانستان سر حد بین هندوستان وافغانستان راکه امیر مرحوم قبول نموده بودند ، قبول مینمایند (!) ونیز متعهد میشوند که قسمت تحدید نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر درجائیکه حمله اوری از جانب افغانستان دراین زمان واقع شد، بواسطه کمیشن دولت بهیه برتانیه بزودی تحدید شود (!) وحدی راکه کمیشن دولت بهیه برتانیه تعیین نمایند قبول بکنند (!) عساکردولت بهیه برتانیه براینسمت در مقامات حالیه خود خواهند ماند تاوقتیکه تحدید حدود مذکور بعمل بیاید .

« علی احمد ناظر داخلیه ورئیس هیئت صلاحیه دولت علیه افغانستان .

« سرهملتن‌گرانت‌فارن‌سکرتری‌دولت‌هند ورئیس‌هیئت‌مصالحت دولت‌برتانیه.»

طبق این معاهده دولت انگلیس بشکل یك دولت غالب در عوض صلحیکه خود خواهان آن بود ، شرایطی بردولت افغانستان غالب تحمیل کرد ، یعنی حق‌ترانزیتی مهمات جنگی اورا ازراه هند سلب کرد واز نظر سوق‌الجیشی کوه حاکمه«زمان‌چپر» متعلقه افغانستان رادر شمال دره خیبر بامنبع آب آنروی تورخم بگرفت، ودرعوض یك‌پارچه زمین باریك ومحکوم وبی‌آب رابه افغانستان گذاشت . یعنی انگلیس‌شکست نظامی خودرا بایك فتح سیاسی تلافی کرد. برای جلوگیری ازجنگ دیگر افغانستان گرانت یادداشتی‌به علی‌احمدخان‌داد ودرآن‌نوشت‌که: طبق‌معاهده‌مذکور واین‌یادداشت افغانستان رسماً درامور داخلی وخارجی خود آزادباقی‌میماند، بعلاوه تمام معاهدات قبلی توسط این جنگ منسوخ شده است .

علی احمد خان‌در امضای این‌قرار داد لغزید ، وقرارداد بنفع دولت انگلیس تمام شد . درحالیکه قبل ازاعزام علی‌احمدخان به هند ، وزارت خارجه افغانستان باتصویب مجلس وزراء وتصدیق پادشاه یك دستور العمل مفصلی برای او داده‌بود که غایه مذاکرات صلح وحدود موافقت واختیارات هیئت .دراین دستور العمل تعیین وتحدید شده بود . دراین دستور العمل زیر عناوین :- مطمح نظر در صلح، زمینه صلح ، اعتراضات وارده واصول مدافعه ، نظامنامه هیئت سفارت صلحیه، شرایط صلح ، تقریر تحریری امضادار وافتتاح سخن ، درچندین صحفه بقلم محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان هدایات جامع وکامل تحریر شده بود . مثلادر زیر عنوان نظامنامه هیئت سفارت صلحیه درماده چهارم آن تصریح شده که‌در مسایل مهمه اتفاق آرای تمام اعضای هیئت شرط است . درماده پنجم آن قید شده که‌هیئت سفارت تاحدودی حرف زده میتوانندکه به‌آنها اختیارداده‌شده، بیشترازآنرا ازمرکز استفسار نمایند. درماده شش چنین اخطار میدهد : چیزیکه ازآن فرود آمدن نیست همانا آزادی افغانستان وبعضی‌آزادی‌هادرباب ملکهای سرحدی‌است. راجع به اختیار و حدود صلاحیت هیئت در زیر عنوان «شرایط صلح» چنین امر شده است :- صلح‌ما بادولت برتانیا مبنی برشرایط ذیل است : اول آزادی افغانستان . دوم‌محافظه حقوق‌مردمان سرحد. سوم تادیه غرامت حربیه بهرنامیکه باشد، درمقابل افغانستان برای عقد قرار دادهای که مخل‌استقلالش نباشد حاضر است .

درزیر عنوان افتتاح سخن چنین دستور میدهد:- « . . (راجع به احتمال یك جنگ آینده) از چیز های بدیهی نباید انکار کرد ، ضررها وخساره هائیکه ازیك محاربه وخیمه برای جانبین بظهور خواهد رسید خیلی فاجعه ناك است . مانمیگوئیم

که افغانستان خراب نخواهد شد بلکه میگوئیم هندوستان وانگلستان را درهندوستان باخود یکجا درهم وبرهم خواهد نمود . خود حضرات هیئت‌کرام (یعنی هیئت‌انگلیس) به تاریخ نظر فرموده وادراك نموده اند که گرفتن يك شهر دو شهر افغانستان در اول امر آسان است اما نگهداشتن آن مشکل وگران است . . . درهرآن وزمان دولت آزاد افغانستان يك استعداد وقابلیت خارق العاده‌ئی را مالك است که دروسط آسیا يك‌تالی دولت فخیمه جاپان رادر شرق اقصی تشکیل نماید . چون دوستی‌این چنین يك دولتی بادولت بهیه برتانیا در چنین اوقاتیکه استقبال در پرده تهلکه پیچیده است چقدر منفعت آور خواهد بود ، پس حاصل کردن این دوستی واین قوت برای دولت فخیمه برتانیا به‌این حاصل میشود که بمطالبات افغانستان بنظرامعان وقبول دیده شود . . . فایده اتفاق دولت های آزاد بایکدیگر شان بیشتر ثابت‌شده است نسبت به غیرآن . در دوسه سالی که‌دولت برتانیا به گرداب سراسیمه کی جنگ خونریزانه دراروپا گرفتاربود، مردمان سرحدی‌به هیجان وشورشی –که بخود شما معلوم است – آمده بودند ، افغانستان بنابر التجاورجای شما بخاموش نمودن وتسکین دادن تمام سرحد کوشش های زیادی ورزیده کامیابی حاصل کرد وازهمین فقره ثابت گردید که‌دولت برتانیا «حق نفوذ وحمایت افغانستان را بر آنها» تسلیم فرموده‌اند . ذاتاً قرابت جنسیت وزبان ومنافع هم درمیان است ، بر سراین همه رضا وتوجه مردمان سرحدی نیز بدولت افغانستان خیلی ازخیلی راغب ومبذول است که‌اگر اثبات مدعا بخواهند بابراز آن پرداخته شد . . .» (۱)

علی‌احمدخان باوجود چنین هدایات صریح ، معاهده صلح رابه ضرر ملت افغانستان امضاء کرد واختیار تعیین حدود يك کشور غالب را بطرف مغلوب گذاشت وخود بکابل برگشت . پیش از آنکه علی احمدخان محاکمه رسمی ومحکوم کردد،شاه اورا بخواست وحضوراً مورد عتاب قرار داد ولی آخرین جزایی‌که برای اوتعیین نمود «توقیف» وآنهم درعمارت شخصیش بود ، بعداً علی احمد خان درسال ۱۹۲۱ مورد عفو شاه قرار گرفت ومتعاقباً باخواهر شاه ازدواج کرد ودر پست های بزرکی‌مقرر گردید . معهذا همین شخص در ولایت ننگرهار اعلان پادشاهی کرد . در حالیکه شاه امان اله خان در قندهار موجود بود . البته مردم اورا نپذیرفتند وبشکستند و تاراج کردند تابماوارای خط دیورند فرار کرد . اما بعداز آنکه شاه امان الهخان قندهار را تخلیه کرد ، علی احمدخان خواست باز شعور مردم را امتحان کند پس‌به قندهار آمد وپادشاهی مجدد خود رااعلام کرد ، مردم اینبار اورا بدست قشون «بچه سقا» بسپردند تا در کابل کشته شد .

در هرحال دولت انگلیس که درجبهه افغانستان شکست خورده مجبور به شناختن استقلال آن گردیده بود ، برای تلافی این شکست متوجه ایران گردید ويك روزبعد از امضای معاهده راولپندی در ۱۹ گست توسط وثوق‌الدوله صدراعظم ایران معاهده مشهور ۱۹۱۹ رابالای مردم ایران تحمیل کرد. ما حصل این معاهده بود که : دولت انگلیس یکعده مستشاران خود را بااختیارات متناسب (!) اما بخرج‌ایران برای ادارات مختلفهٔآن میدهد (ماده ۲) ، همچنین دولت انگلیس یکعده افسران نظامی خودرا (باز) بخرج ایران برای تشکیل يك قوه متحدالشکل نظامی آن‌میدهد (ماده ۳) ، دولت انگلیس برای تکافوی مصارف این دو ماده يك قرضه کافی به‌ایران میدهد (اما) تضمین این قرض کافی از عایدات گمرکات ایران ویادیگر عایدات آن (!) تأمین میشود .

مذاکرات منصوری دولتین (۱۹۲۰) :– بعد ازمعاهده صلح راولپندی دولت افغانستان باحکومت انگلیسی هند راجع به‌يك معاهده کامل به اساس حقوق‌مساوی

---

(۱) نقل این دستور العمل از مجموعه اسناد شمس المشایخ صاحب مجددی دراختیار نگارنده گذاشته شده است .

مکاتبات زیادی نمود وحکومت انگلیس طبق ماده چهارم قراردادراولپندی برای مذاکره آماده‌گی نشان داد . لهذا هیئت محمود طرزی در ۱۲ اپریل ۱۹۲۰ عازم هندوستان شد . اعضای هیئت عبارت بودنداز : عبدالهادی خان داوی مامور سرحدات ونایب رئیس هیئت ، غلام‌محمد وزیر تجارت ، دیـوان نر نجنداس برگـد ملکی ، پیرمحمد خان نره خیلی کرنیل ، غلام صدیق خان چرخی مستشار نماینده‌گی افغانستان درهند ویك هیئت تحریریه چون مرزا غلام معروف خان محاسب وزارت خارجه ، مرزا باز محمد خان منشی وزارت خارجه ومرزا محمد نعیم خان منشی وزارت تجارت . این هیئت در منصوری دیره دون هند باهیئت انگلیسی داخل مذاکرات طولانی گردیدند.

اساس مـذاکرات هیئت افغانـی شناختن وتصدیق دولت انگلیس استقلال افغانستان را وتجدید روابط وانعقاد معاهدات تازه برمبنی تساوی حقوق دولتین بود. ولی انگلیسها که بامبارزات آزادیخواهی مردم هندوستان مقابل‌شده بودند ، مذاکرات هیئتین راسری قرار داده واز نشر مذاکرات امتناع ورزیدند .

دولت انگلیس در طی مذاکرات تقریباً چهار ماهه هیچ صمیمیتی نشان نداد و مطالب روشن وصریح هیئت افغانی رادر مذاکرات مبهم وکشدار وطفره امیز خود میپیچید ، معهذا زمینه رابرای مذاکرات آینده مسدود نمیکرد . بالاخره هیئت افغانی در اواخر جولائی بدون آنکه برقرار دادی امضاء کرده باشد برگشت ودر اول‌اگست ۱۹۲۰ بکابل وارد شد . محمود طرزی هنگام اقامت درهند از مراجعات مردم راجع به استمداد از دولت افغانستان برای تأسیس مکتب علوم شرقیه و یتیم خانه حسن استقبال کرد وهم در جامع منصوری به مسلمانان هندی اطمینان دادکه هیئت‌افغانی برای‌حفظ اماکن مقدسه اسلامی ازدستبرد انگلیسها و اروپائیها باانـگلیسها مذاکره خواهند کرد . نماینده روهلکند هند هم نوشته ئی به محمود طرزی بفرستاد وتوسط آن امید هندو ومسلمان هندوستان رابه پادشاه ودولت افغانستان اظهار کرد .

انگلیسها بعداز قطع مذاکرات منصوری ومراجعت هیئت افغانی میدیدند که دولت افغانستان عملا مستقل است ، چنانیکه درسال ۱۹۱۹ دولت شوروی در۲۷ مارچ استقلال‌آن‌را شناخت وسفارت افغانستان در ۲۸ می درتاشکند رسید، همچنین سفیر افغانستان در ۱۰ اکتوبر درماسکو وسفیر شوروی در کابل در ۱٤دسمبرهمان سال رسیدند. بالاخره در اوایل سال ۱۹۲۱ (۲۸فروری) معاهـده مودت و دوستی بین افغانستان وشوروی امضا گردید . دوروز بعد معاهده مودت بین افغانستان ودولت جمهوری ترکیه درماسکو منعقد شد ــ زیرا دولت جمهوری ترکیه که مشغول دفاع ازتجاوز دولت یونان بکمك دول غربی ، ودولت شوروی باقوه های سفید که از طرف انگلیس تجهیز شده بود ، مصروف نبرد حیاتی بودند ، وهردو طرفدار روابط دوستانه باافغانستان شمرده میشدند . ازدیگر طرف هیئت سفارت فوق‌العادهٔ افغانستان (محمد ولی خان) در اروپا (جرمنی فرانسه وایتالیا) باحسن نظر استقبال شده واستقلال افغانستان شناخته‌شده بود . (محمدولی خان‌دراین سفربادول دوست قرار دادهائی ببست ونماینده‌گان سیاسی افغانی را تعیین کرد .) تنها دولت‌ایالات متحد امریکا از استقرار روابط سیاسی بـاافغانستان ــ مثل دولت انگلیس ــ تعلل ورزید . درعوض ترکان جوان درافغانستان خدمت میکردند وانقلابیون هندوستان درهند وافغانستان چشم امید به افغانستان دوخته داشتند . لهذا دولت انگلیس بنا جارهیئت سیاسی سرهنـری دابس را در جنوری ۱۹۲۱ در افغانستان اعـزام و راه مذاکره را مجدداً باز کرد .

برقراری روابط سیاسی ومعاهده کابل بین‌افغان وانگلیس (۱۹۲۱) :ــ در٥ جنوری ۱۹۲۱ هیئت انگلیس سرحد افغانستان را ازخیبرعبور ودر ٦ جنوری‌مقبره امیر حبیب اله خان رادر جلال آباد بازدید کرد وپیام تلیفونی «خوش آمدید» ازشاه ووزیر خارجه افغانستان گرفت . هیئت در ۹ جنوری بکابل آمد ودر ۱۰ جنوری‌در

وزارت خارجه بامحمود طرزی معرفی ومتعاقباً بنزد شاه تقدیم گردید . هیئت‌عبارت بود از : سر هنری دابس (رئیس) ، مسترجی پیپن ، بریگیدر جنرال ا لیس ، مستر ایچیسن وچند نفر عمال مستعمراتی مسلمان (!) چون نواب شمس شاه، خان بهادر غلام رضا وخان بهادر مظفر . ولی در مجلس مذاکرات دولتین ازجمله مستخدمین مستعمراتی انگلیس تنها نواب شمس شاه عضویت داشت . هیئت افغانی اینها بودند : محمود طرزی وزیر خارجه (رئیس) ، سردار عبدالرحمن خان مستشاروزارت خارجهٔ ، شجاع الدوله خان امین العسس، جنرال شاه ولیخان ، غلام محمدخان وزیر تجارت ومرزا میرهاشم خان امین نظام . بعد ها عبدالهادی خان داوی مامور سرحدات که ازسفارت فوق‌العاده افغانی دربخارا برگشت نیز جزء اعضای هیئت افغانی قرار گرفت .

مقارن ورود هیئت انگلیس در کابل ، یك هیئت بزرگ مشتمل برنمایندگان مردم سرحدات آزاد (ماورای «خط دیورند») در ۱۱ جنوری بکابل رسیدند تاباشاه افغانستان راجع به مقدرات ولایات خودکه هنوز با انگلیس درحالت جنگ بودند مذاکره نمایند ۴۲۰ نفرازتمام مردم سرحدات آزاد : ارکزائی ، اکاخیل ، افریدی ،ملك‌دین خیل ، کوکی خیل ، قنبر خیل ، زخه‌خیل ، کمرخیل ، آدم خیل ، سپائی بابازائی مهمند ، صافی ، شنواری ، ترنگزائی ، اتمان‌زایی ، دویی زایی ، موسی خیل مهمند وحلیم‌زایی وغیره‌وکالت ونمایندگی‌بدربار کابل‌داشتند. وکیل‌ارکزیی‌هاملا عبدالخالق خان پسرمرد مشهور محمود اخند زاده ، وکیل اکاخیل های افریدی ملاسید اکبرخان ووکیل کل وزیرستان شهزاده فضل الدین پسر ملاپیونده قهرمان مر حوم بود .

نمایندگان سرحدات از دولت افغانستان الغای «خط سرحدی دیورند» وانضمام سرحدات رابه افغانستان طلب میکردند وبرای یك جنگ دیگر باانگلیس آماده گی سرتاسر سرحدات را نشان میدادند. دولت افغانستان درمذاکره باهیئت انگلیس راجع به حداقل آزادی سرحدات پافشاری میکرد . درحالیکه انگلیسها نه اینکه‌این پیشنهادات راقابل قبول نمیدانستند بلکه استقرار روابط بین افغانستان ودولت انگلیس رامشروط براتخاذ سیاست دوستی یك جانبه افغانستان نسبت بدولت انگلیس میدانستند یعنی دولت افغانستان رابه اجتناب ازروابط دوستانه بادولت شوروی دعوت میکردند . چون مطالبات طرفین نقاط متقابل همدیگر بودند ، موافقت محال بنظر میرسید لهذا مذاکرات دولتین تقریباً یازده ماه درکابل طول کشید. در طی‌این مدت دوبار هیئت افغانی دومسوده قرار داد راکه اخری تعدیل کننده اولی بود، پیش کشید ولی از طرف هیئت‌انگلیسی ناقابل قبول‌خوانده شد ونزدیك‌بودکه مذاکرات قطع گردد .

در طی همین مذاکرات بود که هیئت سفارت فوق العادهٔ افغانستان (محمد ولی خان) بلندن رسید ودولت انگلیس‌مذاکره بااورا توسط «وزیرهند»قرارداد. محمدولی خان نپذیرفت وگفت که مذاکرات او بایستی مستقیما باوزارت خارجه لندن صورت بگیرد والا بدون مذاکره لندن‌را ترك میکند. لهذا لارد کرزن وزیر خارجه انگلیس بناچار مذاکره باهیئت افغانی راقبول کرد. ولی، محمدولی خان‌این سردی لارد کرزن را بدولت افغانستان گذارش داد. درعوض محمود طرزی- وزیر خارجه افغانستان نامه شدید اللحنی به آدرس سرهنری دابس عنوان کرد وحرف آخرنام دابس را عامدا از نامه بینداخت ودر عنوان نامه خود تنها اینقدر نوشت که : جناب داب . هیئت‌انگلیس این‌حذف آخرنام دابس رایك اهانت تلقی کرد وسخت برنجید وتقاضای استرداد آنرا نمود. محمود طرزی‌هم آن،نامه‌را پس‌گرفت. باتمام اینجریان و باوجود اختلاف نظر

نمایندگان دولتین بالاخره انگلیسها که مالك هندوستان بوده ودرافغانستان نمیخواستند خلایی بگذارند، بعقد معاهده ذیل پرداختند :

«معاهده فیمابین دولت علیه افغانستان ودولت بهیه برتانیه»

«تمهید»

«دولتین علیتین برتانیه وافغانستان نظر باینکه فیمابین خودشان مناسبات همسایگی را قایم نمایند مواد مندرجه ذیل راقبول نموده‌اند وزیر آن امضا کنندگان مهرهای خودشانرا که دران باب اختیار کاملدارند ثبت نموده‌اند :

ماده ۱- دولتین علیتین برتانیه و افغانستان بالمقابل تمامی حقوق استقلال داخلی وخارجی یکدیگر خودشانرا تصدیق نموده محترم میشمارند .

ماده ۲- دولتین علیتین عاقدین بالمقابل سرحدهندوستان وافغانستان رابطوریکه دولت علیه افغانستان بموجب ماده پنجم عهدنامهٔ که بتاریخ ۸-۱۰ اگست ۱۹۱۹ عیسوی مطابق ۱۱ ذیقعده الحرام ۱۳۳۷ هجری در راولپندی انعقاد یافته است، قبول کرده بود قبول مینمایند ونیز حدی‌را که بطرف مغرب خیبر کمیسیون دولت بهیه برتانیه در ماهای اگست و سپتمبر ۱۹۱۹ عیسوی بموجب ماده مذکوره مقرر کرده بود ودر نقشهٔ که باینعهدنامه ملحق میباشد بخط زنجیرهٔ سیاه نشان داده شده‌است ، قبول مینمایند، مگر فقط باستثنا چنانچه که درضمیمهٔ ملحقه نمبر اول بیان شده است خط مذکور مجددا تبدیل کرده شود، واین خط جدید برای این قبول کرده شده است که مقامیکه معروف به‌تورخم میباشد وتمام تهٔ رودکابل که‌فیمابین شلمان خله‌باند وپلوسی میباشد داخل حدود افغانستان شامل کرده شود، وخط مذکور درنقشهٔ مذکوره بخط زنجیرهٔ سیرخ نشانداده شده است. ودولت بهیه برتانیه اتفاق مینماید که به‌مامورین افغانی اجازه داده خواهد شد که‌بذریعه پایپ یعنی لولهٔ که‌آنرا برای استعمال اتباع افغانی مقیم تورخم دولت بهیهٔ برتانیه از لندی‌خانه مهیا خواهد نمود، بمقدار های معقول آب حاصل نمایند ، ودولت علیهٔ افغانستان اتفاق مینماید که صاحب منصبهای برتانوی را واقوامی راکه بطرف سرحد برتانوی سکنی دارند اجازه داده خواهد شد که بدون سد یا ممانعت حصهٔ مذکوره فوق رودکابل را برای مقاصد کشتی‌رانی استعمال نمایند وتمام حقوق موجودهٔ آب پاشی ازحصهٔ مذکورهٔ فوق رود مذکور به اتباع دولت بهیهٔ برتانیه جاری خواهد ماند .

ماده ۳- دولت بهیهٔ برتانیه اتفاق مینماید که‌یکنفر وزیر مختار را ازجانب اعلیحضرت پادشاهٔ افغانستان بدربار شاهی لندن مطابق سفرای همه دول قبول نماید وبرای اقامه سفارت افغانستان درلندن اجازه بدهد، کذالك دولت علیهٔ افغانستان اتفاق مینماید که یکنفر وزیر مختار را ازجانب اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراتور هندوستان در کابل قبول نماید وبرای اقامه سفارت دولت بهیهٔ برتانیه در کابل اجازه بدهد. هریك از دولتین دارای اینحق خواهد بود که‌یکنفر اتاشی نظامی را بسفارت خود مامور نماید .

ماده ٤- دولت علیهٔ افغانستان برای اقامه قونسلگری های برتانوی در قندهار وجلال آباد اتفاق مینماید. ودولت بهیهٔ برتانیه برای اقامه یکنفر جنرال قونسل افغانستان در مرکز حکومت عالیه هند وسه نفر قونسلگریهای افغانستان در کلکته وکراچی وبمبئی اتفاق مینماید. در صورتیکه دولت علیهٔ افغانستان در یك وقتخواسته

باشد که صاحبمنصبهای قونسلی را غیراز هندوستان داخل دیگر ممالك برتانوی مامور نماید یك معاهده علیحده برای شرایط اینگونه ماموریت ها مرتب کرده خواهد شد بشرطیکه دولت بهیهٔ برتانیه ماموریت های مذکور رامنظور نماید .

ماده پنجم — دولتین علیتین عاقدین بالمقابل درباب سلامتی شخصی وسلوك محترمانه در حق نمایندگان یکدیگر خواه وزیر مختار باشد خواه جنرال قونسل و قونسلها باشد داخل حدود خود تامین مینمایند واتفاق مینمایند که نمایندگان مذکور در اجرای فرایض خود تابع شرایطی خواهند بودکه در ضمیمهٔ ثانی که باین عهدنامه ملحق میباشد اظهار داشته شده‌است. مزید برآن دولت بهیهٔ برتانیه اتفاق مینماید که‌بوزیر مختار وجنرال قونسل و قونسلهای افغانستان داخل حدود مملکتی که داخل آنها مجاز میباشند که‌سکونت اختیار نمایند یافرایض خودشانرا ادا نمایند باوجود شرایط مندرجه ضمیمه مذکور حقوقی داده خواهد شد واز رعایاتی متمتع خواهند شد که‌وزیر مختار وجنرال قونسل وقونسلهای دولت دیگری در ممالکی که درآنجا محل سکونت‌وزیرمختاروجنرال قونسل‌وقونسلهای‌مذکورافغانستان‌معین‌کرده‌میشودفی‌الحال دارای آنحقوق میباشند وازآن رعایت متمتع میشوند ویا بعدازین حقوق مذکور اعطا کرده شود وازان رعایات متمتع گردند وکذالك دولت علیهٔ افغانستان اتفاق مینماید که بوزیر مختار وقونسلهای برتانیه داخل حدود مملکتی که داخل آن آنها مجاز میباشند که سکونت اختیار نمایند یافرایض خودشان را ادانمایند باوجود شرایط مندرجه ضمیمه مذکوره حقوق داده خواهد شد واز رعایاتی متمتع خواهند شد که وزیر مختار یاقونسلهای دولت دیگری در ممالکی که درآنجا محل سکونت وزیر مختار وقونسلهای مذکور برتانوی معین کرده میشود فی‌الحال دارای آن حقوق میباشند و ازان رعایات متمتع میشوند یا بعد ازین حقوق مذکور اعطا کرده شود وازان رعایات متمتع گردند .

ماده ٦— چون قوی ومرفه الحال بودن دولت علیهٔ افغانستان برای دولت بهیهٔ برتانیه ودولت علیهٔ افغانستان منفعت آور میباشد بنابران دولت بهیهٔ برتانیه اتفاق مینمایدکه هر آنقدر چیز هائیکه از لوازمات قوت ورفاهیت افغانستان میباشد مانند هرگونه فابریکه ها وماشین ها وآلات وادوات تلگراف وتیلفون وغیره که افغانستان خواه از برتانیه وخواه ازمستملکات برتانوی وخواه ازدیگر ممالك دنیا خریداری کرده بتواند افغانستان عموما بدون سدیا ممانعت از بندرهای جزایر برتانوی وهندوستان برتانوی گذرانیده داخل خاك خودش خواهد نمود، وکذالك دولت علیهٔ افغانستان اتفاق مینماید که هرگونه اشیائیکه خارج کردن آن خلاف قانون داخلی دولت علیه‌افغانستان نباشد وبنظر دولت علیه افغانستان اضافه از لوازمات وضروریات داخله افغانستان باشد ودولت بهیه برتانیه بکار داشته باشد باجازه دولت افغانستان خریداری کرده بهندوستان برده میتواند. درخصوص اسلحه وجبه خانه دولت بهیهٔ برتانیه اتفاق مینماید که تا زمانیکه دولت موصوفه یقین داشته باشد که نیات دولت علیهٔ افغانستان دوستانه میباشد وبرای هندوستان هیچ خطرهٔ فوری ازینگونه ادخال در افغانستان نمیباشد، برای اینچنین ادخال بدون سدیا ممانعت اجازه داده خواهد شد. لیکن اگر بعد ازین معاهده تجارت اسلحه از دول معظمهٔ دنیا تصدیق کرده شود ودر معرض

اجرا درآید، حق دولت علیه‌افغانستان برای ادخال اسلحه وجبه‌خانه تابع اینشرایط خواهد بودکه دولت علیه افغانستان باید اولا معاهدهٔ تجارت اسلحه را امضا نموده باشد، واینگونه ادخال فقط مطابق شرایط معاهده مذکوره کرده شود، اگر معاهدهٔ تجارت اسلحه تصدیق کرده نشود یامنقضی گردد، دولت علیه افغانستان بشرط اطمینان فوق وقتا فوقتا اسلحه وجبه خانه مذکور را ازبندر های برتانیه وهندوستان برتانوی گذرانیده داخل خاك خودش میتواند که نماید.

ماده ۷- هر مالیکه بموجب شرایط ماده ٦- منجانب دولت علیه افغانستان وارد کرده شود برای اینکه فورا بافغانستان حمل کرده شود هیچ حق گمرك در بندرهای هندوستان برتانوی گرفته نخواهد شد مشروط براینکه تصدیق نامچه بامضای مامور یا نمایندهٔ افغانی که وقتا فوقتا ازجانب دولتین علیتین معین کرده شود ودرآن بیان کرده شودکه مال مذکور مال دولت علیه افغانستان میباشد وبموجب فرمایش دولت موصوفه بافغانستان فرستاده میشود، ونیز درآن تفصیل وتعداد وقیمت مالیکه در خصوص آن معافی محصول خواسته میشود مندرج باشد دروقت ورودمال بصاحب منصب بزرگ گمرك در بندر ورود تقدیم کرده شود. ثانیا مشروط براینکه مال مذکور برای کار های عامهٔ افغانستان لازم میباشد، ونه برای مقاصد هیچ انحصار دولتی یا تجارت دولتی، وثالثا مشروط براینکه مال مذکور ازراهٔ هندوستان دربسته های ممهور که قبل ازخروج از هندوستان بازکرده تقسیم کرده نشده باشد حمل کرده شود مگر اینکه مال مذکور ازقسم مالی میباشد که‌بطور واضح قابل شناخت باشد. و نیز دولت بهیهٔ برتانیه اتفاق مینماید که در خصوص تمام تجارتی که در بندرات برتانوی وارد هندوستان کرده شود برای اینکه مجددا بافغانستان خارج کرده شود واز راهائیکه فیمابین دولتین علیتین قرار داده شود بافغانستان حمل کرده شودمبلغ کامل محصول گمرك را که‌برای چنین مال گرفته شده باشد بوقت ودرمحل خروج واپس داده شود مشروط براینکه اینچنین مال ازراهٔ هندوستان دربسته های ممهور که قبل ازخروج آن از هندوستان بازکرده یاتقسیم کرده نشده باشد حمل کرده‌شود. ونیز دولت بهیهٔ برتانیه اظهار مینماید که در حال اراده ندارد که‌برمال وحیوانات که اصلا از افغانستان باشد یا در افغانستان ساخته شده باشد وازراهٔ خشکی یانهر بهندوستان وارد کرده شود یا از افغانستان براهٔ هندوستان بدیگر ممالك دنیا خارج کرده شود ودخول آن قانونا درهندوستان ممنوع نباشد هیچ محصول گمرك گرفته نمیشود، لیکن در صورتیکه دولت بهیهٔ برتانیه در آینده فیصله نماید که برمال و حیواناتیکه ازراهٔ خشکی یانهر ازدول همجوار بهندوستان وارد کرده شود محصول گمرك گرفته شود، دولت موصوفه میتواند که برمالیکه از افغانستان وارد کرده شود اینگونه محصول بگیرد، لیکن در آنصورت دولت موصوفه اتفاق مینماید که برمالیکه از افغانستان وارد کرده شود محصول بیشتر از محصولیکه برمال دول همجوار مذکور فوق گرفته شود نخواهد گرفت، هیچ چیزی درین ماده ازگرفتن محصول حالیهٔ خیبر برمالیکه از افغانستان وارد کرده میشود، واز گرفتن محصول چنگی در هیچ شهر هندوستان که درآن محصول چنگی گرفته میشود یابعد ازین گرفته شود، مانع نخواهد گردید مشروط براینکه برشرح محصول موجودهٔ خیبر هیچ اضافه کرده نخواهد شد.

ماده ۸- دولت بهیهٔ برتانیه اتفاق مینماید که وکیل التجار دولت علیهٔ افغانستان

درپشاور وکوته وپاره چنار قایم شود مشروط براینکه مستخدمین واموال تجارتخانهای مذکور تابع عملیات تمام قوانین واحکام دولت بهیهٔ برتانیه وتابع اختیارات محکمه های دولت بهیهٔ برتانیه خواهند بود وحکام دولت بهیهٔ برتانیه آنهارا نخواهند شناخت که دارای هیچ حالت رسمی ویا استحقاقی خاص میباشند .

ماده ۹ــ مال های تجارتی که مطابق شرایط مادهٔ هفتم ازاروپا وغیره بافغانستان بیاید، در منتهای راهٔ آهن جمرود وکرم وچمن برای بستن وترتیب کردن برابر قوت حیوانات نقلیه باز میتوانند بی اینکه باعث تجدید گمرك شود، وصورت اجرای این را نمایندگان تجارتی که درماده ۱۲ مندرجست قرار خواهند داد .

ماده ۱۰ــ دولتین علیتین عاقدین اتفاق مینمایند که برای تبادلهٔ اشیای داگ فیمابین مملکتین خودشان هرگونه تسهیلات فراهم نمایند مشروط براینکه هیچ‌یك ازطرفین مجاز نخواهد بودکه داخل خاك یکدیگر داگخانه‌ها قایم نمایند، برای تعمیل این ماده یك معاهدهٔ پستی علیحده انعقادخواهد یافت‌وبرای مرتب نمودن آن‌تعدادی‌از صاحب منصبهای مخصوص که دولت علیه افغانستان مامور نماید باصاحب منصبهای دولت برتانیه جمع آمده مشورت خواهند نمود .

ماده ۱۱ــ هریك از دولتین علیتین عاقدین خودشانرا بالمقابل در خصوص حسن نیت دیگر ومخصوصاً درباب نیات خیر اندیشانه خود شان نسبت باقوامیکه متصل حدود خود شان سکنی دارند مطمئن نموده از روی این ماده تعهد مینمایند در آتیه از عملیات نظامی که زیاد اهمیت داشته باشد برای برقراری نظم درمیان اقوام سرحدی که داخل دائره های خودشان سکنی دارند لازم بنظر بیاید، قبل ازآنکه اینگونه‌عملیات شروع کرده شود یکدیگر را مطلع خواهند نمود .

ماده ۱۲ــ دولتین علیتین عاقدین اتفاق مینمایند که نماینده های دولت علیه افغانستان ودولت بهیهٔ برتانیه مامور کرده خواهند شد که درباب انعقاد یك‌قرارداد تجارتی مذاکره نمایند، قرار داد مذکور اولا درخصوص تدابیری خواهد بود که برای اجرای مقاصد مندرجه ماده نهم عهدنامه هذا لازم باشد. ثانیا درباب موادیکه درین عهدنامه هنوز ذکر نیافته باشد وبرای منافع دولتین مناسب بنظر بیاید قرار خواهند داد، وعلاقه جات تجارتی فیمابین دولتین تاقرار داد تجارتی مذکور جاری خواهد بود.

ماده ۱۳ــ دولتین علیتین معاهدین اتفاق مینمایند که ضمیمه های نمبر یك و نمبر ۲ که بانضمام معاهده نامه هذا مربوط است بمثل ماده های‌متن معاهده هذاحق قانونی دارند.

ماده ۱٤ــ شرایط عهدنامه هذا از تاریخ امضا شدن‌آن اجرا پذیر میگردد، واز تاریخ مذکور تاظرف سه سال نافذ خواهد ماند، درصورتیکه هیچ یك از دولتین علیتین عاقدین ۱۲ ماه قبل ازانقضای سه سال مذکوره فوق ازین اراده اطلاع ندهد که عهدنامه را باختتام میرساند، عهدنامه هذا از یومیکه یکی ازدولتین علیتین عاقدین آنرا رد نماید تاانقضای یکسال واجب‌التعجیل خواهدماند، ومعاهده هذا بعدازامضای مشن های طرفین اجرا میشود، ودر دونیم ماه بعد ازامضا صورتهای تصدیق شدهٔ آن درکابل تعاطی میشود. المرقوم ۲۲ نومبر ۱۹۲۱ عیسوی مطابق ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ شمسی .

امضای : محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان وسرهنری دابس رئیس میشن

انگلیسی .»

مکتوب رسمی سرهنری دابس بعنوان محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان راجع به مصئونیت سرحدات آزاد افغانی ، بقرار ذیل وتوام بامعاهده قبل‌الذکر است :

«جناب جلالتماب مشفق مهربان دوستان سردار اعلی محمود بیك خان طرزی وزیر امور خارجیه دولت علیهٔ مستقلهٔ افغانستان زاد مودته .»

«چون احوال اقوام سرحدی هردو دولتین، سبب اندیشهٔ دولت علیهٔ افغانستان است، دوستدار آنمشفق مهربان رامطلع میداریم که دولت برتانیه خیالات نیك‌نیتی به‌تمام اقوام سرحد دارد، وبهر طریق نیت دارد که رفتار مروتانه با ایشان میکند، مشروط براینکه از چپاو هابرخلاف اتباع برطانیه دست بردار شوند. امید است که این مکتوب باعث تسلی واطمینان خاطر آنمشفق مهربان‌باشد. (امضای سرهنری‌دابس) المرقوم ۲۲ نومبر ۱۹۲۱ عیسوی مطابق ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ شمسی .»

این معاهده گرچه استقلال افغانستان را تامین نمود، ولی مشکلات سرحدات آزاد افغانی راحل نکرد وخط دیورند کماکان باقیماند، پس چنانیکه دولت افغانستان باطنا ازین قضیه ناراض بود، مردم سرحدات آزاد نیزشاکی بودند، وهم انگلیسها عقد چنین قراردادی را برخود هموار نمیکردند. لهذا درزیرنقاب تشریفات ظاهری، کشیدگی وانزجار دایمی بین دولتین باقیمانده واقدامات نظامی انگلیس مدتهای دیگر جهت استیلای کامل برمردم سرحدات آزاد ادامه یافت، همچنین فعالیتهای او در داخل افغانستان بغرض انقطاع رشتهٔ هرگونه اتصال مادی ومعنوی بین افغانستان وسرحدات آزاد گسترش یافت .

درهر حال دولت انگلیس گرچه معاهدهٔ کابل را امضا نمود اما از پارلمان لندن نگذشتاند ومترقب فرصت ماند. باوجود این در ۵جون ۱۹۲۲ کونواسیون تجارتی‌بین افغانستان وانگلیس بامضا رسید. واما نمایندگان مردم سرحدات آزاد از موافقت دولت افغانستان در قرارداد مذکور به «خط دیورند» متاثر ورنجیده خاطر گشتند، خصوصا که درکابل بعض مشاورین شاه بنام حفظ ظاهر ورعایت مذاکرات با انگلیسها، مشوره دادندکه شاه ازدیدن مستقیم‌بانمایندگان سرحدات‌آزادکه درکابل بودند اجتناب‌نماید تا سبب اشتباه انگلیسها واخلال مذاکرات جاریه بین دو لتین نگردد . البته اینگونه مشوره ها بجز ازتولید اشتباه بین دولت افغانستان وسرحدی ها وشکافتن جبهه داخلی — درمقابل انگلیس — نتیجه دیگری نداشت ، یکی از مجاهدین مشهور افغانی فضل محمد صاحب مجددی که مردآگاه بسیاست داخلی بود، درین مورد نامهٔ ذیل را بنوشت وبپادشاه کشور بفرستاد :

«عرضداشت داعیان صمیمی اینکه چند فقره بخیال وفکر ناقص حقیران (درین نامه فضل عمر صاحب مجددی برادر کهتر فضل محمد صاحب نیز امضا کرده بود) واجب العرض آمده به‌تسطیران پرداخته شد چون محض خیر خواهی وخالی ازاغراض شخصیست امید بشرف ملاحظهٔ پادشاه اسلام پناه برسد وبه‌نظر تدقیق وغور مطالعه فرمایند :

«موسی خان مسعودی که پسر عم موسی خان غازیست ودر اعتبار قومی دوم موسی خان گفته میشود بلکه‌دست‌وبازووزبان موسی خان است‌وتمامی اقوام مسعود منتظر واپس رفتن او میباشند، واز منازل بعیده بعزم شرفیابی حضور پادشاه اسلام آمده وبامید واری که مطالب خودرا بعز عرض برساند، اما مدت یکماه بلکه زیاده‌تر

گذرانید واکنون ازحضور ارجمند محترم سپهسالار صاحب غازی مرخص شده بغایت ناامیدی ودلسردی میرود. داعی‌نوازا اگر باینقسم برود وبحضور والامشرف نشود ودلجویی ومهربانی نه بیند، بمجرد رسیدن او جمعیت غازیان مسعود متفرق بلکه اکثریه با الکفار ملحق خواهد شد، وعلاقه مردم وزیر ومسعود یکقلم می‌گسلد وکفار اشرار خذلهم الله وقت راغنیمت دانسته ریشه دوانیهای خودرا دربین اقوام بدسائس شیطانی جاری خواهد کردند وتدارك آن درثانی ممکن نخواهد بود،وحال بذریعه‌همین موسی خان که‌محض بحضور برسد وزبانی مهربانیهای پادشاهی را مشاهده کند و فی‌الجمله امیدواری برایش داده شود یکسال دیگر همین بازار جهاد و قتال این قوم با دشمنان دین باقی خواهد ماند ودشمن دین کامیاب نخواهد شد انشا الله تعالی. شریعت پرورا دولتت پاینده باد وطالعت فرخنده باد. فضل محمد مجددی. الخاطی الضعیف فضل عمر مجددی. » (۱)

دراین نامه سه فقره مفصل دیگر نیز درجست یکی تحذیر ازاعتماد بدوستی دشمن، وحفظ اتحاد ملت دربرابر دشمن خارجی که سد آهنین وقلعه متین حفظ کشور است . دیگرراجع باستمالت ودلجوئی اقوام سرحدات آزاد که بمثابهٔ دیوار واستحکام مملکت میباشند. سوم درمورد مهاجرین مسعود که در لوگر آمده‌اند باید برایشان از اراضی دولت درمیدان ووردك وغزنی داده شود، ودر زمستان عوض مردم کوچی غلجائی درخوست زندگی کنند زیرا مناطق سابقه وگرم شان اینك بتصرف کفاررفته است. چنین معلوم میشودکه این معروضات شمس المشایخ جائی نگرفته است که او مجبور شده نامه دیگری بشخصی که امور سرحدات آزاد باو تعلقدارد فقط باعنوان: «ارجمند محترما» نوشته وبردن موسی خان مسعودی را بحضور شاه بغرض مذاکره شفاهی وباز وداع نمودن، توصیه وتاکید کرده است. ولی‌این توصیه وتاکید نیز مسموع ومنظور نیفتاده است .

درهر حال بعداز آنکه معاهدهٔ کابل‌بین افغانستان وانگلیس امضـاء شد و اوضاع به حال عادی برگشت ، مجدداً سیاست اصلی افغانستان ومردم آزادی خواه سرحدات آزاد با سیاست استعماری انگلیس بالای مسئلهٔ سرحدات آزاد در تصادم آمد واین مصادمه سالها طول کشید تادولت امانیه درافغانستان ، وبعد هـا سیادت دولت انگلیس در هندوستان پایان یافت ، معهذا قضیهٔ سرحدات آزاد حل نشـد وکشمکش تازه با «وارث» انگلیس «دولت پاکستان» آغاز یـافت و هنوز دوامـدارد و بـدون تردید تانفوذ خارجی درین منطقه معدوم نگردد، این نقاضت ومبارزه دوام خواهد نمود .

از سال ۱۹۱۹ تا امضای معاهدهٔ کابل بیشتر از پنجصد حمله مردم سر حـد علیه انگلیس بعمل آمد ودر طی ان صد ها نفر انگلیسی کشته شد و پنجصد نفر انگلیسی به گروکان افغانها رفت ، انگلیسها با توپ و طیاره بر سر مردم میریختند ودرمارچ ۱۹۲۰ تامرکز مسعود (کانیکرم)، پیش رفتندودرطی‌جنگهای خونینی‌باشعار «پیشروی معتدل» خون بیشماری ازآزادی خواهان بریختند. بااین روش از تـل تـا تانك واز پشاور تـالیندی کوتل سرکها ممتد و فرودگـا های طیاره آماده وبالاخره خط آهن تادرهٔ خیبر کشیده شد . مبارزین سرحد جنگهای گوریلائی را دوام دادند و افراد انگلیس را اسیر گرفتند لامحاله پناه گاه اینها افغانستان بوده و دو لـت

---

(۱) به‌نقل از دوسیه اسناد شمس المشایخ صاحب مجددی متعلق به‌آقای محمد معصوم المجددی .

افغانستان ازآنها حمایت میکرد ، وبـاتمام مردم سرحد علایق جدی ملی خودرا حفظ می‌نمود. مطبوعات کشور نیز به یك مبارزه قلمی دست زده واز آزادی سرحدات آزاد دفاع می‌نمود شاه امان الله خان در ۱۹۲۳ تا سرحدات شرقی کشور رفتو هم در جلال آباد جرگهٔ بزرگی به شمول نمایندگان سرحدات آزاد تشکیل و قضیه آزادی سرحدرا مطرح کـرد ، وهم از دادن کمك مادی دریـغ نه نمود. مبارزات سرحدشدت یافت، وپروتستهای انگلیسی به عنوان افغانستان شروع شد . انگـلیسها از دولت افغانستان خواهش میکردند که جلو این اشتعال و مبارزه گرفته شود ورنه‌مناسبات دولتین قطع خواهد گردید ، یعنی انـگلیسها می خواستند دولت افغانستان روابـط خود را با ولایات سرحد آزاد قطع کرده و آنهارا به ترحم دولت انگلیس بسپارد و طرفین را دریك جنگ احتمالی دیگر از مساعدت همدیگر محروم کند .

اما حکومت افغانستان از خط سیاست ملی منحرف نشد و تعلقات خود را با سرحدات آزاد کماکان حفظ نمود . اینست که درسال دیگر (۱۹۲٤) اغتشاش‌بزرگ ولایت پاکتیا بدستیاری قوه های ارتجاعی داخلی و تحریك انگلیس علیه دولت‌افغانی بوجود آمد و یك مرد مجهول‌الهویه هندوستانی به نام عبدالکریم بچه خواندهٔ امیر محمد یعقوب خان در سر این شورش قرار گرفت ، و حکومت افغانستان مشغول‌جان خـود شد بنا چار قضیهٔ امداد بـه مردم سرحد فراموش شد . این اشتعال داخلـی افغانستان در طول سرحدات آزاد از نظر سیاست خلائی ایجاد نمود که بواسطهٔ سیاست و نظام انگلیس در شرف پر شدن بود ، ومیرفت که مردم سر حدات آزاد به تدریج از حـکومت افغانستان دل سرد گـردند ، مـگر همینکه اختلال پـاکتـیا خاموش ساخته شد ، مجدداً حکومت افغانستان به کمك و حمایت مردم سر حدآزاد برخاست . واز سیاست پیشروی انگلیس با دادن پروتستهای رسمی اظهار انزجار و مخالفت نمود ، حتی وقتی که پادشاه افغانستان در ضمن مسافرت به اروپا درسال ۱۹۲۸ به لندن رفت ،شخصاًموضوع آزادی سرحدات آزاد ، وسند رسمی دابس را طرح ، و سیاست پیشروی انـگلیس را تخطئه نمود و موقف افغانستان را جدآدرین قضیه خاطر نشان کرد .

یك سال بعد دولت امانیه سقوط کـرد وسیاست فـار وردپالیسی انگلیس در سرحدات آزاد به معراج خود رسید . مگر یك سال بعد دیگر (۱۹۳۰)قیام‌مردم وزیرستان علیه انگلیس آغاز نمود و متعاقباًافریدی‌ها برضد دولت‌انگلیس‌برخاستند و مهمندیها در تیرا آمادهٔ حرب شدند . انگلیسها گرچه با مصرف خون خود وپول خود توانستند که خودرا از خطر مردم سرحدات آزاد نجات بدهند ، ولی مجبور هم شدند که‌به‌تدریج قشله های نظامی خود را در سرحدات آزاد تخلیه نمایندواین وضع دوام داشت که جنگ دوم جهانی ، شرقو غرب را تکان داد و گلیم سیادت‌مستقیم انگلستان در هندوستان چیده شد ،واما دولت انگلیس که هنوز دامن مادری‌ازحمایت دختر نو زاد خود بر نگرفته بود ، حقوق مردم سر حدات آزاد افغانستان را هـم به حیث «میراث» به دولت پاکستان گذاشت ، و خواست درزیـر چتر مذهب، افغان های مبارز و آزادی خواه سرحدات آزاد را خلع سلاح نماید ، هنوز این درامه ادامه دارد و پایان آنرا گذشت زمان و تاریخ آینده اعلام خواهد نمود .

مناسبات افغانستان با دول خارجی :

۱ـ بادولت شوروی :

بعد از اعلان استقلال افغانستان در ۲۸ فروری ۱۹۱۹ پادشاه افغانستان‌متوجه تحکیم روابط با دول خارجی شده ، واز همه اولتر به شناختن دولت شوروی‌فیدرالی روسیه وایجادمناسبات سیاسی‌توسط مکاتبه ومبادله نمایندگان‌سیاسی‌پرداخت.دولت شوروی در ۲۷ مارچ توسط اعلامیه‌ئی استقلال افغانستان را رسماً شناخت ، و شاه

امان الله خان در ۷ اپریل کتباً پیشنهاد دوستی افغانستان را با دولت شوروی به عنوان رهبر بزرگ دولت‌انقلابی‌شوروی فرستاد ، متعاقباً در ۲۰ اپریل با نامهٔ دیگری به عنوان لینن از قصد افغانستان راجع به اعزام هیئت سفارت فوق العادهٔ افغانی در شوروی سخن زد ، نینن توسط دو نامهٔ مورخ ۲۷ می خود ، به هر دو پیشنهاد شاه امان‌الله جواب مثبت داد، وازقصد دولت شوروی باعزام نماینده یی در افغانستان سخن گفت .

در حالیکه هیئت سفارت فوق‌العاده افغانی قبلا به قصد کشور شوروی از افغانستان حرکت کرده. بود . رئیس این‌هیئت بزرگ یکی از روشنفکران لیبرال دربار محمد ولی‌خان بدخشانی ، ویك عضو عمده آن یکی از فضلای مشروطه خواه افغانی میر یار بیگ خان بدخشانی بودکه روز حرکت از کابل در پشت اسپ سکته کرده از جهان بگذشت وسبب تأثر درحلقه های روشنفکر کشور گردید . سایر اعضای این هیئت عبارت بود از میرزا محمد خان یفتلی ، عبدالرحمن خان لودی محمد گل خان مهمند ، سردار فیض محمد خان‌زکریا ،، قاضی سیف الرحمن خان عبدالحمید خان کمیدان‌خواجه‌هدایت‌الله‌خان‌بشیراحمدخان ، عزیزالرحمن‌خان ، غلام‌جیلانی خان‌وغیره‌هیئت در۲۸ می وارد تاشکند شد ومدتها مشغول ماند. طرف مذاکرهٔ هیئت آقای براوین بود ، واو همان شخصی بود که به سفارت شوروی در کابل تعیین‌شده بود ، در حالیکه قبل از تعیین او به‌سفارت ، حسین بن اسحق‌نمایندهٔ سیاسی ازبکستان درکابل ، ازطرف دولت شوروی هم نمایندگی می نمود. براوین وهیئت افغانی در طی مذاکرات توضیح نمودند که دولت انگلیس تا چهار جوی نفوذ کرده است و تصمیم دارد کنترول بخارا را در دست گیرد ، و گر این اراده او عملی گردد دولت شوروی ودولت افغانستان متضرر خواهند شد. درنتیجه این مذاکرات بود که در آینده استقلال بخارا و خیوه از طرف دولتین قبول‌شد ، و نمایندگان سیاسی بخارا و خیوه به کابل رسیدند .

رئیس هیئت افغانی محمد ولی‌خان بعد از مذاکرات با براوین با چند نفر از اعضای هیئت خود به ماسکو رفت و قسمتی از اجزای هیئت خود را در تاشکند گذاشت . محمد ولی‌خان در ۱۰ ـ اکتوبر وارد ماسکو شد و در ۱٤ ـ اکتوبر باشخص رهبر شوروی «لینن» ملاقات و مذاکره آغاز نمود . در ۲۷ نومبر لینن نامهٔ دیگری‌به شاه امان الله فرستاد ودر ۱٤ دسمبر ۱۹۱۹ براوین وزیر مختار شوروی واردکابل گردید . براوین در ۱۹۲۰ بعد از عزل خود ، تابعیت افغانی پذیرفت ، ودر ۱۹۲۱ خواست از افغانستان خارج شود ، ولی در غزنی ظاهراً بدست نامعلومی با مرمی تفنگ کشته شد و شخص متهم اعدام گردید .

درهر حال روابط افغانستان وشوروی دوستانه و صمیمی بود ، ودر۲۸فبروری ۱۹۲۱ منجر به امضای معاهده دوستی و مودت دولتین گردید ، وازآن پس این منا سبات دوستانه منکشف تر گردید . گرچه یك بار حوادث بخارا تکانی به این مناسبات داده بود وآن اینکه در اواخر حکومت امیر حبیب‌الله خان ، از طرف امیر سید عالم شاه بخارا تقاضای امداد نظامی از دولت افغانستان بعمل آمده بود. شاه امان‌الله در عهد خود این خواهش بخارا را پذیرفت و یك عده نظا میان افغانی با چهار عرابه توپ و دو فیل بفرستاد ، در حالیکه کمیتهٔ جوانان بخارا ـ بعد از زدوخوردی با امیر ـ در تاشکند بر تشکیل قشونی پرداخته و در اگست ۱۹۲۰ بخارا را اشغال و امیر را فراری ساختند و خود دولت جدید جمهوری تاسیس نمودند ، در طی این حوادث سپاهیان افغانی هم محبوس گردیدند. وزارت خارجهٔ افغانستان برای مطالعه اوضاع و تعیین خط حرکت سیاسی خود ، در ۲۰ ـ اکتوبر یك هیئت سفارت فوق العاده بریاست عبدالهادی خان داوی و عضویت غلام صدیق خان چرخی ومیرزا غلام حیدر خان در بخارا اعزام نمود ،

این هیئت وقتی در بخارا رسید که هنوز امیر سید عالم در دوشنبه با مبارزین انقلابی می‌جنگید ، رئیس جمهور بخارا محی‌الدین منصور اوف و وزیر خارجه جمهوریت فیض‌الله خواجه ومعاون وزیر هاشم شایق افندی بودکه بعد ازعبدالرحیم خواجه نماینده‌بخارادرکابل‌سفیربخارا درکابل‌گردیدودرآیندهٔ نزدیکی‌تابعیت‌افغانستان را قبول نمود وهمدرینجا بمرد. دربخارابه داوی رئیس هیئت‌افغانی گفته شدکه‌حمله در بخا را و تشکیل جمهوریت از طرف جوانان انقلابی خود بخارا به عمل آمده‌است لهذا بیطرفی و عدم مداخله افغانستان تقاضا میشود ، سفارت افغانی پذیرفت و به کابل برگشت درحالیکه سپاهیان محبوس افغانی‌را از زندان بخارا رها کرده بود. متعاقباً امیر سید عالم که از انقلابیون شکست خورده بود بافغانستان پناهنده‌شد ودر فروری ۱۹۲۱ وارد کابل گردید وهمدرینجا بزیست تا بمرد .

حادثهٔ دیگری که میتوانست در روابط دوستانه افغانستان و شوروی تاثیری منفی بجا گذارد ، فعالیت های ضد شوروی انور پاشای مشهور نمایندهٔ جمعیت « اتحادوترقی » ترکیه در فرغانه و بخارا در سال ۱۹۲۲بود ، زیرا شاه امان الله قشونی در شمال کشور سوق نمود واین خود سبب اندیشهٔ دولت شوروی میگردید، پس از شاه تقاضای بیطرفی بعمل آمد ودولت افغانستان احترام ازبیطرفی کامل افغانستان را اظهار نمود. پس ازین روابط افغانستان و شوروی حسنه تر گردید و طلبهٔ افغانی به غرض تحصیل در تاشکند رفت ، ودر قوهٔ هوائی افغانی سی نفر مستخدمین روسی شامل خدمت شد .

وقتیکه قضیهٔ جزیرهٔ «درقد» (بین دریای آمو) مورد اختلاف نظر افغانستان وشوروی واقع گردید، واز کابل سوقیاتی به ولایت قطغن به عمل آمد بازهم دولت شوروی جزیرهٔ مذکور را تخلیه نمود ، وپروتوکول وا گذاری این جزیره بافغانستان در ۱۹۲٦ بین دولتین امضاء گردید . در ۲۷ نومبر سال مذکور قرار داد «بیطر فی و عدم تعرض » بین افغانستان ودولت شوروی امضاء شد ، و سال دیگر (۱۹۲۷) موافقهٔ تاسیس «لین هوایی بین کابل و تاشکند» امضاء گردید . دیگر منا سبات دو لتین در فضای دوستی واطمینان ادامه یافت .

۲ ـ بادولت ایران :

افغانستان بعد از جنگ سوم باانگلیس متوجه اقامه روابط نزدیك با کشور همسایه‌تاریخی خود ایران گردید ، اوضاع ایران دراین وقت از نظر سیاست‌بسیار مغشوش بود ، و کشور صلح طلب ایران تحت اشغال نظامی خارجی قرار داشت، سیاست استعماری‌نیز در ولایات گیلان و کردستان و خراسان و هم در بین قبایل جنوبی ایران بایجاد شورشها و اغتشاشات می پرداخت ، فیودالهای مملکت هر یك درمقابل دولت مرکزی دم از استقلال و خود مختاری می‌زدند چو ن : حسین علی طالش ، امیر عشایر خلخالی ، صرغام‌خان و غیره ، و شیخ خزعل در خوز ستا ن خودشرا به انگلیسها فروخته بود .

این در ۱۹۲۱بود که دولت انگلیس ایران را از قوای نظامی خود تخلیه کرد معهذا در بنادر بحری و دزداب و کرمان و جزیرهٔ بحرین‌مقداری‌از قشون او مقیم‌ماند در همین سال بودکه «رضاخان» قوماندان قوهٔ قزاق ایران شد و یك سال بعد (۱۹۲۲) وزیر جنگ گردیده و اغتشاشات داخلی را فرو نشاند و فیودالهای‌تجزیه طلب را معدوم نمود، دولت مرکزیت یافت وبعدها به یك دیکتاتوری نظامی شخصی مبدل ودیکتاتور طالب سلطنت گردید .

در هر حال دولت افغانستان همینکه فرصت بدست آورد سردارعبدالعزیزخان یکی از مامورین خود راکه با کشور ایران سابقه داشت در ۱۹۲۰ به حیث‌نمایندهٔ سیاسی به‌ایران اعزام کرد ، سردار در تهران مطالب خودرا در پنج فقره بحکومت

ایران پیش نمود: خواهش افتتاح مذاکرهٔ دوستی، مبادله سفرا، اقامهٔ قونسل افغانی در مشهد ، استقرار روابط پوستی و روابط تجارتی . مذاکرات نماینده افغانی و ماموزین ایران تقریباً بعد از یك سال منجر به عقد یك معاهده‌مودت بین دو لتین گردیده این معاهده از طرف سردار عبدالعزیز خان سفیر افغانی و میرزا حسن خان وزیر خارجهٔ ایران در اول سرطان ۱۳۰۰ (۲۲جون ۱۹۲۱) امضاء شد ، در حالیکه مجدالملك یك سال پیشتر در عقرب ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) به سفارت ایر ان در افغانستان معین شده بود .

در مادهٔ اول این معاهده گفته شده بود که :- بعد از امروز دوستی صادقانه و مناسبات حسنه فیمابین افغانستان و ایران واتباع دولتین مزبورتین برقرارخواهد بود. درمادهٔ هفتم آن نیز تصریح شده بودکه:- مجرمین جنایی که پناهندهٔ دولتین شوند مسترد میگردند امامجرمین سیاسی مستردنمیشوند. باعقداین پیمان دوستی بین دوملتی که باهم خیلی نزدیك اندآرزوی دیرینهٔ افغانستان که ازقدیم مخصوصاً از زمان سید جمال‌الدین سرچشمه می‌گرفت، برآورده شد ، ودولت وملت افغانستان صمیمانه از آن استقبال نمود، ولی‌چون اتحاد دول‌آسیایی به نفع استعمار مغرب‌نبود، لهذا موانعی دربرابرآن ایجادمیگردید. درین ضمن بعض‌نویسندگان واحیاناً نمایندگان سیاسی خود این کشور ها هم غیر شعوری و یا شعوری در ایجاد تفرقه بین‌همدیگر به کار می افتادند ، واحساسات و منافع آنی را بر منافع عمومی و طویل المدت ملتهای خود ترجیح میدادند . معهذا دولتهای افغانستان و ایران برای تحکیم‌روابط دوستی از فعالیت باز نماندند نتیجه آنهم عقد معاهدهٔ ودادیه و تامینیهٔ مو رخ ۶ قوس ۱۳۰۶ (۳۱- اگست ۱۹۲۶) بین دو کشور بود که در نه فصل از طر ف غلام صدیق خان چرخی وکیل وزیر خارجهٔ افغانستان و میرزا سید مهدی خان فرخ سفیر ایران در کابل امضاء گردید . در فصل اول این‌معاهده اساس روا بط طرفین همان عهد نامه نخستین مؤرخ اول سرطان ۱۳۰۰ (۳ جون ۱۹۲۱) افغان و ایران قبول شده بود. ازمادهٔ دوم تاچهارم عدم تعرض بـه همدیـگر و حفظ بیطرفی هنگام تعرض یك یاچند دولت ثالث بیکی از معاهدین - تصریح و تعهد گردیده بود . مادهٔ پنجم امادگی طرفین را برای عقد قرار داد های تجارتی و اقا مت‌قونسلی و روابط پستی وتلگرافی واعادهٔ مجرمین نشان میداد . در مادهٔ ششم وپروتـو کول ضمیمهٔ طرز ارجاع به حکمیت - در مسایل متنازع فیها - تشریح گردیده بود البته این قرارداد عاقلانه به نفع هر دو کشور افغانستان وایران محسوب بود .

۳ - باسایر دول :

دولت افغانستان تصمیم داشت که در ساحهٔ سیاست بین‌المللی به حیث عنصری فعال سهیم باشد ، لهذا در صدد تحکیم روابط با سایر دول دور دست و حتی با دولی که هیچگونه راه تماس اقتصادی و سیاسی با افغانستان آن روز نمی تـوانست داشته بـاشد بـر آمد . دولت افغانستان نخست در اول مارچ۱۹۲۱ بـاجمهوریت ترکیه که از روی سوابق و عنعنه طرف توجه ومحبت مردم افغانستان بود، قـرار داد مودت به بست ، ودر ۲۵ می ۱۹۲۸ با عهـد نامهٔ دوستی و همکاری روابط عمیق دوستانه مملکتین را تشئید و تحکیم نمود وتورکها در تعلیمات نظامی اردو و امور صحی افغانستان سهم بارز تـر گرفتند ، طلبه و طـالبات افغانی نیز در ترکیه مشغول تحصیل شدند . جمال پاشاه ، بدری بك ، ضیابك ، جنرا ل خیرالدین پاشا ،جوادبیك وجنرال کاظم پاشاه همه از رجال کار آگاه ترکیه‌بودند که در افغانستان خدمت نمودند . همچنین دولت افغانستان در ۳۰ می ۱۹۲۸ قـرار داد دوستی افغانستان و مصر را امضاء نمود ، وبا حکو مات حجاز و یمن مشغول مذاکره به غرض انعقاد قـرار داد های دوستانـه گـردید، ولـی ظهور اغتشاش در افغانستان این اقدام را به تعویق افگند ، در حالیکه دولت افغانستان برای‌استقرار

روابط دوستانه با کشور چین هم داخل مذاکره شده بود .
دولت افغانستان تا سال ۱۹۲۸با عقد قرار داد های متعددی روابط خویش را با دولت های جاپان ، سویزرلند، پولند ، فنلاند ولیبریا بر قرار نمود ، درحالیکه با دول بزرگ اروپا قبلا قرار داد های بسته بود : قرار داد مودت بین افغانستان و ایتالیا در ۳ جون ۱۹۲۱بامضاء رسید ، و قرار اد روابط سیاسی افغانستان و فرانسه در ۲۸ – اپریل ۱۹۲۲ بسته شد ، متعاقباً موافقت نامهٔ امتیاز حفریا ت فرانسه در افغانستان به تاریخ ۹ سپتمبر ۱۹۲۲ امضاء شد و فرا نسوی ها در شقوق‌فرهنگی و صحی افغانستان سهم بارز و مؤثری گرفتند ، طلبهٔ افغا نی نیز در فرانسه مشغول تحصیل بودند . دو لت جرمنی در افغانستان دوستانه استقبال می شد و قرار داد مودت بین دولتین در ۳ مارچ ۱۹۲٦ بسته شد ، د ر حالیکه سالها قبل متخصصین جرمنی در شقوق مختلف امور اجتماعی افغانستان مشغول خدمت بودند ، و طلبهٔ افغانی در کشور جرمنی تحصیل می‌نمودند. جرمنی ها که بیشتر از دو صد نفر درافغانستان داخل‌کار شدند از طرف‌مردم افغانستان نیز حسن استقبال می گردیدند .
دولت افغانستان با مساعی که نمود به زودی سفرا و قونسلها ونمایندگان تجارتی افغانستان د رممالك عمده اروپا و آسیا مستقر گردید ، و زندگی بین‌المللی او در ساحهٔ و سیعتری آغاز نمود .

ریفورم و تحول :

حکومت امان الله خان بعد از تصفیـهٔ حساب با دولـت انگلـیس مشغول اصلاحات داخلی گردید ، مردم افغانستان که طالب پیشر فت بودند ، جداً به معاضدت وهمراهی دولت برخاسته ازتمام ریفورمهای جدید عملا استقبال کردند و چنانکه در جنگ با انگلیس با جان و مال بذل مساعی نموده بودند برای نشر معارف جدیده درمالیات‌بدهی‌خود فی‌روپیه‌چند پیسه به‌نام «اعانهٔ معارف» قبـول ودر تمدید سرکها داو طلبانه خدمت واز صنایع جدیده و نظام دیموکراتیك به شـدت پشتیبانی کردند حتی زنان کشور در مدارس داخلی ، نشر جریدهٔ (ارشادالنسوان) تاسیس انجمن (حمایت نسوان) و غیره داخل فعالیت شدند روی همرفته مردم درتمام این ریفورمهای نـاآشنا بدون انـدك تعصب وکهنه پرستی از دولت جـوان افغانی حمایت وپشتیبانی نمودند اینست که شاه تـوانست ریفورمهای خـود را در مرحلهٔ اول از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲٤ کامیابانه ودلیرانه علی‌الرغم دسایس خارجی وضدیت قوه‌های ار تجاعی در محل تطبیق گذارد .
وامامرحلهٔ دوم ریفورم که از ۱۹۲۷ تشدید شده با منافع عمده‌ئی که داشت درجنین خود معدوم گردید، زیراهیچ فرد ویاحکومتی نمی‌تواند خدمت مترقی‌بکشوری نماید مگر آنکه از حمایت و پشتیبانی توده های و سیع مردم برخوردار باشد ، در غیر این حمایت و پشتیبانی ، ناکامی هر طرح جدید وفعالیت هر فرد مقتدر و لو نابغه امر حتمی است . اینکه ناکامی مرحلهٔ دوم ر یفورم حکومت امانیه را بعضاً تنها نتیجهٔ مخالف ت‌اقلیت فیودال و رو حانی ، ویا تو طئه و مدا خـلت يك دولت خارجی میدانند تماماً منطبق باحقیقت نیست . همچنان قضاوت کسانیـکه ناکـامی ریفورم را نشانـهٔ جمود و تعصب ملت افغانستان دانسته انـد ، ارتبـاطی باواقعیت ندارد. در واقع مردم افغانستان مثل هـر جامعهٔ بشری طبیعتاً خـواهـان پیشرفت زندگی است. تاریخ افغانستان نشان نمیدهد که مردم افغانستان بـر ضد تمدن و فرهنگ در هیچ دورهٔ قیام کرده باشد و مثلا در عصر حاضر علیه فابریکه و خط آهن ، مدرسه وروز نامه ، تخنیك و فن بر آشفته باشند ، چنانکه در عهد محمود غزنوی این کار را نکرده بودند . البته قیام مردم کشور همیشه بر ضـد ظلم و خیانت بوده است. همین مـردم در عهد امـانی بـا فقری کـه داشتند سرك

ساختند و مکتب آباد کردند و برای نشر معارف اعانه دادند و در مالیات خود افزودند . مردم پاکتیا به شهادت جراید آنروز که خود نان جواری می خورد ند ۷۵ هزار افغانی با چهار صد متعلم برای تاسیس چهار مکتب در خوست وچمکنی و گردیز وزمت دادند . دکانداران قندهار به مصرف خود مکتب تاسیس کرد ند در کابل روزیکه ملکه ثریا در یك اجتماع از پیشرفت زنان جهان و عقب ماندگی افغانستان سخن زد (جدی ۱۲۹۹ شمسی) زنان به درد بگریستند و پنجاه نفر فی المجلس خود شانرا در خدمت معارف و تا سیس اولین مدرسه زنانه گذاشتند ملکه چنان متاثر و منفعل گردید که خودش وظیفهٔ مفتشی مکتب مستورات را بردمه گرفت .

پس علت اغتشاش افغانستان در سوء ادارهٔ دولت و بی کفایتی ما مورین دولت بود کـه هر امر حیاتی ومقدسی را بارشوت خواری و خیانت ملوث میکردند و هر ریفورمی را به شکل منفور و مستکره در نزد ملت تمثیل می نمودند . چون شاه و دولـت از حمایت و پشتیبانی مردم خـود محروم و تنـها شدند ، آن وقـت دشمن خارجی ازین عدم رضایت عمومی مردم سوء استفاده کرده و اقلیت هـای ار تجاعی و مسلوب الحقوق که به دشمن دولت و ریفورم مبدل شده بودند وارد صحنه گردیدند ، در نتیجه دولت سر نگون گردید ، ورنه‌همین قوتهای مخا لف خارجی وداخلی موجود وفعال بودند که دولت باپشتیبانی مـردم افغانستان هـر دو را شکست داد و پیشرفت . جراید خوشباور آنروز هم فصولـی از قدرت سحرآمیز کلنل لارنس زمزمه کردند ، مگر دقت نکردند که چرا لارنس مانع حصول استقلال افغانستان شده نتوانست ، ویا چـرا رژیم مصطفی کمـال را از بین نـه برد ، پس این خود دول ت‌افغانستان بود که با انحراف خود زمینهٔ ویرانی ریفورم را آماد ه و ساحهٔ فعالیت مخربانه قوه های ارتجاعی داخلی و جا سوسی خارجی را بـاز گذاشت ، ورنه همین قوه های ارتجاعی و جاسوسی خارجی موجود بود که در مقابل ریفورمهای صمیمی و صادقانه مرحلهٔ نخستین مصدر هیچگونه کار دشمنانه گردیده نتوانست .

امورمالی‌واقتصادی: امیرامان‌الله‌خان‌درمرحلهٔ‌نخستین، به‌تطبیق‌اصلاحات‌خودموفق وکامیاب بود وآن اینکه او دربرابر اکثریت ملت (دهقان ومالدار وپیشه ور) تحمیلات ثقیل سابق را سبك ساخت ، مالیات جنسی ، حوالهٔ غله خریداری ، آذوقه رسانی اجباری در رباطهای کثیر کشور ، اجاره داری جـمع آوری مـا لیات دولتی، واسطه بودن فیودال وملك بین مالیه گیرنده ومالیه دهنده ، تشکـیل قر یـه داری ، اخـذ مالیات مواشی شمار نشده ، کار اجباری و بیگار ، تکسهای متعدد بازار ازپیشه وران و امثال آن ، همه را لغو نمود . مالیات اراضی نقدی معین شد ، و تمـام افراد مالیه دهنده مستقیماً و بدون ملاحظهٔ خان و ملـك بـا دفاتر مالی دولت مربوط گردید ، دو لت تمام ما یحتاج‌خودرا به پول نقد و خوش برضا می خرید حیوانات مالدار هر سالـه شمار شده و از روی موجودیت آن مـالیه گرفته می شد و بـرای این کار قانونی به نام « محصول مواشی» و ضع گردید .

برای تنظیم ادارات ما لیه ، درکـابل مکتب «اصول دفتری» به مدیریت‌میرزا مجتبی خان دایر گردید و فارغان آن به ماموریت های مالیهٔ کشور گما شته شد واین، امور حسابی کهنهٔ دولت را بـه سیستم عصری و «شهری» در آورد . بـرای مامورین زراعت و تحصیل مـالیات در ۱۹۲۳ قانون ها یی و ضع و منتشر گـردید. برای تهیهٔ حکام مطلع ، مکتب حکام در مر کز تاسیس و فارغان آن به حکو مات محلی منصوب شد ، و قانون «وظایف حکام ومامورین» اداره را تنظیم نمود(۱۹۲۲ در حالیکه یك سال پیشتر قانون « تشویق صنایع» پاس شده واز راه ریفـورم

مـالیات ، رشد صنایـع را تشویق می کرد . همچنین بـرای تقویهٔ تـولید قـانون «تقاوی» وضع گردید ، گرچه قانون «فروش املاك‌دو لتی» در ۱۹۲۳ باعث ا ز دست زفتن زمین وضرر دهقان ، و تحکیم ملـکیت خصوصی گردید ، در حالـیکه اراضی موقوفه قبلا از بین رفته بود .

تجارت نیز ساحهٔ و سیعتری یافت ، گمرکات متعددهٔ داخلی لغو شد ، ودر نتیجه این ریفورمها انکشاف سرمایه داری تسریع گردیده محاکم شرعی معاملات تجـارتی به وجود آمـد و شرکتهای تجارتـی : تنویرات ، موتـر ، ادویه ، رفقـای افغان، اتحاد افغان ، قمـر ، ضیاء و جـرمنی ، بـاتجارت خانهٔ شوروی د ر کـابل تاسیس گردید . بادولت انگلیس قرار داد تجارتی امضاء شد. نمایندگـان تجارتـی افغانستان (قونسلها وو کلای تجار) هم در همسایگی های افغانستان به تسهیل امور تجـارتی موظف گردید . دولت موسسات تجارتـی ملی به نام شر کت امـانیه و شرکت ثمر بساخت . چون در افغانستان سرمایهٔ اروپا نفوذ نکرده بود وبرعکس تجارت اروپا نافذ شده میرفت ، این نفوذ ثانوی مانع انکشاف بیشتر صنایع‌داخلی می گردید ، زیرا اقتصاد کشور به حالت بدوی مانده بود ،مملکت فاقد فابریکه های عمده و خط آهن و کتله های‌کارگربود لهذا حکومت امانیه در صدد تورید فابریکه‌ها و تمدیدخط آهن در افغانستان بر آمد ، ودر لوی جر گه ۱۳۰۷ توضیح نمود که دولت برای تهیهٔ یك فابریکهٔ ترمیم طیارات داخل اقدام است و به علاوه فابریکهٔ موجوده یك فابریکهٔ دیگری برای ساختن باروت سفید دایر می کند (اولین سازندهٔ باروت سفید در افغانستان رضا بیك متخصص تر کی در طی جنگ جهانی اول بود که خودش در بهار ۱۹۲۱ درکابل بمرد و شخص‌شاه در تشییع جنازه‌اش شرکت نمود شاگرد ر شید او فیض محمد خـان باروت ساز بود) ، دولـت بـادو شرکت جرمنی و فرانسوی قـرار دادی به بست که طبق آن در ده سال خط آهن از جنوب افغانستان به شمال آن تمدید می گردید (چهار نفر فرانسوی برای‌سروی این کار به کابل آمد و به قندهار رفت) ، تمدید لین تلگراف و تیلفون بین‌مرکز وولایات کشور زیردست گرفته شد، ستیشن‌های برقي در پغمان و جـلال آبـاد و قند هار زیر کار گرفته شد ، به فابریکه های چرم‌گری و باروت سازی و سمنت و گوگرد برق داده شد ، کار خانه های ترمیم موتر و پرزه سازی ، صابون و عطریات ، نختابی و پارچه بافی ، نجاری و یخ سازی ، پنبه و روغن کشی در قندهار ومزار وهرات تاسیس ، واحضار فابریکـه هـای ذیل در نظر گـرفته شد : قند سازی ، نساجی نخی و جیم ، دکمه سازی ، حفظ میوه ، مسکه و پنیر سا زی آبکشی و تیل خاك کشی ، پوستهٔ هوائی بین کابل ومزار و شوروی وایران وترکیه مدنظرقرارگرفت، بندآب‌غازی‌وبند سراج‌غزنی‌تـکمیل شد، وبستن بندآب چمکنی و تکمیل نهر رزاق روی دست گرفته شد ، دولت در معاملات تجارتی حق کاملةالوداد از دولت جرمنی ، و حق ترانزیت آزاد از حکومت پولند حاصل کرد ، و بـرای‌عقد قرار دادی های تجارتی با مسکو و برلین داخل مذاکره شد . برای انعقاد قرارداد های دیگر - راجع به معادن لاجورد بدخشان، نفت هـرات و تـاسیس یـك فابریکه ذوب آهن ، وانکشاف معادن آهن ، زغال ، گوگرد ، سرب سنگ ریشه ،ابرك تباشیر ، مـرمر، گـل سفید و رنگهای مختلف پروگـرامی روی دست گرفت وبرای تنظیم و اداره جنگلات پا کتیا واسمار و غیره ، تزئید نسل اسپ ، تعمیم نسـل قره‌قل، و ترقی پیله وری پلاني طرح کرد ، در کـابل نمایشگاه صنایع مـلی دایـر گردید ، و لباس ا ز پارچهٔ و طنی برای مامورین دولت اجبار ی گردید . (۱) در نتیجه این ریفورمها عایدات دولت نسبت به‌سابق بیشترازدو چندگردید، وسالانه از

---

(۱) رجوع به رسالهٔ لایحهٔ تر قیات چهار ساله دولت طبع شرکت رفیق‌کابل سال ۱۳۰۷ شمسی .

(۸۰ ملیون) روپیه به (۱۸۰ ملیون) روپیه رسید ، ایـن عایدات عمدتاً به قرار ذیل بود :
مالیات زمین «۸۰» ملیون ، مالیات مواشی «۲۵» ملیون ، مالیات گمر کـی «۴۰ ملیون» ، محصول صکوك «۱۰» ملیون ، عواید متفرقه «۲۵»ملیون (جمعاً ۱۸۰ ملیون).
مصارف عمدهٔ دولت هم از این قرار بود :-

وزارت حربیه	۴۰ ملیون-	وزارت دربار	۲۰ ملیون-
وزارت معارف	۱۵ ملیون-	وزارت داخله	۱۲ ملیون-
وزارت خارجه	۷ ملیون-	وزارت تجارت	۴ ملیون
وزارت مالیه	۳ ملیون-	وزارت عدلیه	۲ ملیون
مصارف تعمیرات	۱۰ ملیون-	مصارف متفرقه وخریداریها و قسماً پس انداز	

۶۷ ملیون روپیه

درین وقت ارزش پول افغانی «صد روپیهٔ کابلی مساوی ۶۰ کلدار هندی » بود زیرا وزن روپیه نقره گلدار «دونیم مثقال» واز روپیهٔ نقرهٔ کابلی »دو مثقال« بود و اما«غش» روپیهٔ کابلی «ده فیصد» بود بعد ها مقدار غش در روپیه افغانی «۲۵ فیصد» گردید وقیمت‌آن معادل پول‌خارجی مخصوصاً کلدار هندی سال به سال تنزل کرده رفت ، معهذا در مرحلهٔ نخستین ریفورم نرخ اشیا ی ما یحتاج حتی در پای تخت کابل از ین قرار بود :-

آرددونیم چهارك کابل‌به یك‌روپیه (درتاشقرغان هشت چهارك کابل‌بیك روپیه).
گوشت سه پاوکابل به یك روپیه (در تاشقرغان یك‌و نیم چهارك کابل‌بیکروپیه)
روغن یك پاو ودوازده مثقال به یك روپیه (در تاشقرغان یکنیم پاو به یك‌روپیه)
برنج باریك درکـابل‌یـك چهارك وسه پاو به یك روپیه (در تاشقرغان یك چهـارك و سه‌ونیم پاو به یك روپیه) دنبه در کابل دو نیم پاو به یك روپیه ، تربو زیك سیر به‌یك قرآن .

البته ریفورمهای جدید محتاج‌پول بود ودولت درتزئید مالیات اقدام‌نمود مثلا مالیات زمین آبی که قبلا فی جریب پنج روپیه بود به هشت روپیه بالابرده شد واز مواشی نیز زیاد گردید ، اشتر از سه به چهار روپیه ، واسپ از دو به سه روپیه ، گاو از یك به دو روپیه ، خر از دوازده پیسه به یك روپیه و گوسفـنـد از هفت پیسه به پنجاه پیسه بلند رفت . در ۱۹۲۰ پـول کـاغذی : یـك ، پنـج، بیست‌و پنج ، پنجاه و صد افغانیگی منتشر گردید و مسکوك طلا پنج اما نیه (مساوی ۷۵ روپیه) دو امانیه(۳۰روپیه) یك‌امانیه (۱۵ روپیه) نیم امانیه(هفت‌ونیم روپیه)همچنین مسکوکات فلزی (نقره و مس اجزای روپیه واحد پول) ضر ب زده شد . قانون مقیاسات در ۱۹۲۲ و ضع گردید .

امور فرهنگی : طبق مادهٔ ۶۸قانون اساسی‌نخستین افغانستان، تحصیل معارف تادرجهٔ ابتدائیه اجباری‌شد، ودرپای تخت بـه علاوه لیسهٔ حبیبیه، لیسه های امـان وامانی تو سط پروفیسران فرانسوی و جرمنی و استادان داخلی تاسیس گردید مکا تب رشدی غازی ، رشدیهٔ استقلال ، تلگرا ف ، رسامی ، نجاری ، معما ری السنه ، زراعت ، دارالعلوم عربی ، رشدیهٔ مستورات ، رشدیهٔ جلال آباد ، زراعت رشدیهٔ قندهار ، رشدیهٔ هرات ، دارالمعلمین هرات ، رشدیهٔ مزار شریف ،رشدیهٔ قطغن ، مکتب پلیس ، موزیك ، قالین بافی ، آرچتـکت، تدبیر منزل زنانه ، مـکتب طبیه ، مستورات ، و بیشتر از ۳۲۲باب مکاتب ابتدائیه در تمام و لایات کشو ر

باز شد. تعداد طلبه مکاتب ابتدایی (تا ۱۹۲۷) به «پنجاه و یك هزار» نفر رسید در لیسه ها و مکاتب رشدی و مسلکی «سه هزار» نفر طلبه تحصیل می کرد ،واین غیر از مدرسه نظامی بود . درهمین سال «٦٥٠» نفر در تعداد معلمین مکاتب ابتدایی و «صد» نفر درتعداد معلمین مدارس رشدی واعدادی افزوده شد . از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ «۱۳۳» جلد کتاب درسی در تعداد «٦۹۳٥۷٥» ازطرف وزارت معارف طبع گردید ، ومطبعهٔ معارف تاسیس شد. د ر نظر باید داشت که در پروگرام درسی مکاتب افغانستان آنروز فن انداخت نظری و عملی هم شامل بود .

چند صد نفر طلبهٔ افغانی در ممالك اتحاد شوروی ، جرمنی ، فرا نسه ایتا لیا و ترکیه به حساب وزارت معارف مشغول تحصیل شد ، و سال دیگریکعده دختران افغانی در ترکیه به غرض تحصیل اعزام ، و فرستادن یك عده طلبهٔ نظامی در انگلستان در نظر گرفته شد . بودجهٔ معارف افغانستان نیز بعد از بودجهٔ وزارت حرب ووزارت دربار بدرجه سوم قرار گرفت . تعلیم و تر بیت از نظر انتظام د ر فضای آزاد عملی می گردید ، و تهدید و سر کوبی از نظر سیاسی و جودنداشت لهذا روحیهٔ متعلمین و متعلمات عالی و بانشاط بود .

دولت در نظر گرفت که دو کتابخانهٔ بزرگ در پای تخت تاسیس کند در حالیکه روشنفکران کابل توسط یك هیئت بیست نفری با اهدای کتب شخصی یك کتابخانهٔ ملی در کابل تاسیس کرده بودند ، و دولت با دادن عمارت وکتابخانه غنی و نفیس نایب السلطنه (به شمول نسخ قیمتدار خطی)باین کتابخانه ملی کمك شایانی نمود . همچنین دولت سینمائی در کابل و تیاتری در پغمان دایر کرد، و سیزده جریده و مجله به مصرف دولت در کابل وولایات منتشر ساخت ازقبیل: جریدهٔ ارشادالنسوان در ۱۹۲۲ این جریده هفته یی در هشت صفحه از طرف زنان کابل به مدیریت وسر محرری «الف.ری.» وروح افزا خانم بامعلوماتآفاقی،ادب و تدبیر منزل ومتفرقات نشر میگردید . جریده اتحاد مشرقی - جلال آباد در ۱۹۲۱ به مدیریت برهان‌الدین خان کشککی ماه دو بار منتشر می گردید . روز نامه افغان به مدیریت میرزا محمد جعفر خان از ۱۹۲۲خبر های داخلی و خارجی راروزانه منتشر می‌ساخت. مجله معرف معارف (بعدهاآئینه عرفان) از۱۹۲۱ ازوزارت معارف منتشر می‌گردید واز ۱۹۲۳ مدیریت آن به استاد هاشم «شایق» تعلق گرفت. جریدهٔ هفته وار امان افغان از ۱۹۱۹ به مدیریت عبدالهادی خان داوی و باز به مدیریت میر سید قاسم خان معروف نشر می شد . مجلهٔ اردو به مدیریت عبداللطیف خان غندمشر غازی ماهوار از جانب ریاست ارکان حرب وزارت حربیه نشرمیگردید. جریدهٔ اتفاق‌اسلام‌از۱۹۲۱هفته واربه مدیریت عبدالله خان‌هروی‌ازشهر هرات منتشر می شد . جریدهٔ اتحاد از خان آباد هفته وار از ۱۹۲۱ به نشرا ت پرداخت. روزنامه ابلاغ درکابل از۱۹۲۱ فقط مشغول نشر اعلانات بود. جریدهٔ بیدار هم‌ازشهر مزار به نشرات آغازکرد، وروزنامه حقیقت هفتهٔ سه‌بار درکابل به‌مدیریت برهان‌الدین شروع به‌نشرات نمود. جریدهٔ انتقادی ستارهٔ افغان هفته وار در سال ۱۹۲۰ از جبل‌السراج به نویسندگی نگارنده منتشر می‌شد. جریدهٔ طلوع افغان هم ازسال ۱۹۲۱ درشهر قندهار به نشرات هفته وار پرداخت .

زمینهٔ مساعد سیاسی کشور طبق مادهٔ ۱۱ قانون اساسی افغانستان برای نشرات آزاد ملی قبلا آماده و گفته شده بود که : - «مطبوعات واخبارات داخلیه مطابق نظامنامهٔ مخصوص آن آزاد می باشد »پس در ۱۹۲۷ برای اولین بار جریدهٔ هفته‌کی انیس ازطرف موسس ونویسنده آ نغلام محی‌الدین خان انیس (مولف کتابهای ندای طلبهٔ معارف و بحران و نجات) در۱۲صفحه پا به انتشارات نهاد وازطرف روشنفکران افغانستان تائید وحسن استقبال شد . در همین سال جریدهٔ هفته وار «نسیم سحر» به مدیریت احمدراتب خان درچهار صفحه منتشر گردید، که اغلب مقا لات عمدهٔ آن از طر ف عبدالهادی خان داوی نو شته می شد.

یك‌سال بعد جریدهٔ «نوروز» ماهانه‌دوباردرهشت‌صفحه‌به مدیریت‌میرزامحمدنوروزخان ونگارندگی ملامیرغلام خان به نشرات خـود آغاز کـرد. میرزا میرغلام خان نمایندهٔ قشر روحانی بودکه بعدها نظر خود را در سال ۱۹۳۰ (بعد از سقوط دولت امـانیه) راجع‌به شخص امیرامان‌الله خان درصفحات شمارهٔ ۳۱ مـورخ۹سنبله ۱۳۰۹ جریده انیس منتشر ساخت. ملا میر غلام خان به حیث مـدعی العموم در ین نوشته مفصل قاطع ترین اعتراضات خودش را برضد رژیم امانیه چنین خلاصه کرد :—

شاه فرازی چرا به ملا و خان وملك بی اعتنائی‌کرد . چرا ملا های تحصیل کردهٔ مکتب «دیو بند» هندوستان را به تبعید محکوم نمود . . چرا معارف زنانه‌را در افغانستان اساس گذاشت . همچنین م لامیر غلام خان در مورد شاه امان الله و محمود طرزی درین نوشته های خود اهانت روا داشت ، در حالیکه از بعض رجال ما بعد چون الله نواز خان و محمد گل خان مهمند و نمایندگان شیوخ مدح و تمجید نمود .

اداره : دولت ازهمه پیشتر متوجـه تحکیم بنیان وحدت ملی افغانستان گردید. و عاقلانه این و حدت ملی زا بر محور برادری و حقوق مساوی مردم افغانستان به گردش انداخت . در مادهٔ هشت قانون اساسی توضیح گردید که : —

« همه افرادی که در مملکت افغانستان می باشند بلا تفریق دینی ومذهبی تبعهٔ افغانستان گـفته میشوند». درمادهٔ ۹ گـفته شد که «کـافهٔ تبعهٔ افغانستان در امور دینی ، ومذهبی و نظامات سیاسی دولت پا بند بوده و آزادی حقوق شخصی خود را مالك هستند » در مادهٔ ۱۰ تصر یح شد کـه «حریت شخصیه از هر گـونه نعرض و مداخله مصؤن است ، هیچکس بدون امر شرعی و نظامات مقننه توقیف و مجازات نمی شود ، در افغانستان اصول اسارت بالکل موقوف است »در مادهٔ ۱٦ گفته شد کـه « کـافه تبعه افغانستان بـه حضور شر یعت و نظامـات دو لـت در حقوق ووظایف مملکت حتی مساوات دارند » در مادهٔ ۲۲ مصادره و بیکا ر به کلی تحریم شد ، ودر مادهٔ ۲٤شکنجه وانواع زجر ممنوع گردید و مصؤنیت منزل و مکاتبات تـامین شد. روح این مواد قانونی آن بود کـه در عمل مورد تطبیق قرار داشت ، واز لوث ریا و مردم فریبی و کذب و نفاق مبرا بود . چنا نکه مراسم مذهبی و تکیه گاههای پیروان مذهب‌اما میه عملا آزاد شد ، و برده کان هزار ه میراث دورهٔ امیر عبدالرحمن خان از بردگی نجات یافت واز آن جمله هفت صـد و چند نفر کنیز و غلام در شهر کابل از منزل اربابان خود برآمد . درمجالس مشوره ولایـات قندهار وغزنـی وجلال آباد وانجمن معـارف کـابل ، یك یك نـفر نمایندگان انتخابی هندو هـای افغانستان شامل و در امـور اداره سهیم گـردیـده قید رنگ زرد از دستار و معجر هندو ها بـا باقیات پـول جزیه (طبق فـرمان حمل ۱۲۹۹ مساوی می ۱۹۲۰ شاه امان الله خان) مرفوع گردید ، واولاد هند و د ر مدارس ملـکی و نظامی (لیسه های حبیبیه و حـربیـه) وافسری اردو قـبول شد. دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد وزبان و مذهب و قبیله و جود نداشت ،معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زایـی و خان هـا با امتیازات روحانیون لـغو گردید و ملت حقوقاً مساوی شد .

ماشین دولت هم بر سر سه چرخ قوای اجرائیه ، قوای مقننه و قوای‌قضائیه استوارشد . البته این تشکیل و تر کیب خاصیت مخصوص به‌خود داشت مثلا شاه مجلس قدیم اعیان را که نام «دارالشورا» داشت با تعدیلی به نام مجلس « شورای خاص» و بعد هـا به نام «شورای دولت» تشکیل کرد . این مجلس مرکب از اعضای انتصابی —از طرف شاه — واعضای انتخابی — از طرف ملت — بـود ودر ولایات ، حکومات اول ، دوم و سوم و علاقه داریها یك یك مجلس « مشوره» مشتمل بر اعضای طبیعی (مامورین رسمی منطقه) و اعضای منتخبه (از طرف‌ملت) به تعداد مساوی ، متشکل می گردید. شورای دولت پـروژه های قـانونی‌را تدقیق و به غرض تصویب از راه مجلس و زراء برای صحهٔ شاه می فرستاد .و بود جه

دولت و مقاولات و معاهدات با خارجی را رسیدگی می‌کرد . و ظایف و اختیا رات شورای دولت و مجالس مشورهٔ و لایات در مواد ۳۹ تا۴۹ قانون اساسی و هم در قانون «تشکیلات اساسی» معین گردیده بود .

در مورد قوهٔ قضایی کشور که از قبل اختیارات و سیـع و یـك نوع استقـلال شخصی داشت ، دولت استقلال او را طبق مـادهٔ ۵۳ قـانون اساسی محترم شمرد ولی درجهٔ تحکم خاطر خواه آنرا مقید ساخت ، باین معنی که قاضی خود ش را در موارد جزائی قبلا مختار و فعال مایشاء میدانست ، واسلحه « تعزیر»در دست او به شکل یك آلـهٔ برنده اما کشدار قرار داشت ، زیـرا جـزای قبـل از وقـوع جرم ثابت و معین نی بلکه در اختیار قاضی و تشخیص و قناعت شخصی او بود قاضی می توانست در یك جرم مرتکبین را نظر به ظواهر امر و مقام اجتماعی او از گوش کشیدن تا اعدام ــ هر طوریکه میل دارد ــ محکوم نماید . شاه امان‌الله خان بدستیاری یکعدهٔ فقهای متجدد کـه در رأس آن مولوی عبدالـواسع خـان قنـدهاری قرار داشت ، به‌وسیلهٔ تصنیف دو جلد کتاب موسوم به «تمسك‌القضاة اما نیه» این اختیارات وسیع قاضی رامحدود ، و «تعزیر » رابه «تقدیر» مبدل نمود ، یعنی تمسك القضاة را به شکل قانون مستقل و مدون جزایی در آورد که مجازات‌هرجرمی درمـواد آن تصریح ومعین شده بود. پس قاضی نمی‌تـوانست مجازات یـك جرم را کم یا بیش نماید ، واین در افغانستان یك تغیر اساسی فقهی بود که به عمل آمد وصنف قضات را برای همیشه از دولت و تحـولات جدیده متنفر و بیـزار سا خت. محاکم طبق احکام قانون اساسی از مداخلات دیگران آزاد ، ومحاکمه متهمین نیز علنی‌گردید. به علاوه دولت قضیهٔ حقوق‌الله وحقوق العبد را ازهم جدا شناخته،ویك قضیه را که قاضی مثلا از نظر صلاحیت خود تبرئه می نمود ، دولت از طر ف‌خود توسط دوایر پلیسی و مجالس مشوره ولایتی تعقیب و مجرم را مجازات می‌نمود .

قوهٔ اجرائیه افغانستان در ۱۹۱۹ به شکل زیر تشکیل گـردید: صدراعظم (سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله) وزارت حربیه (صالح محمد خان سپه سالار وزیر) ، وزارت خارجه (وزیر محمود طرزی) ، وزارت داخله (وزیرعلی‌احمد خان شاه آغاسی)، وزارت مالیه (میرزا محمود خان امین نظام سابق) ، وزارت‌تجارت (وزیر غلام‌محمد خان وردکی) ، وزارت عدلیه (محمدابراهیم خـان) ، وزارت معارف (سردار عبدالحبیب خان) ، وزارت زراعت (وزیـر علی جانخان) ، وزارت نقلـیات (میرزا غلام‌قادر خان) ، ، در رأس‌همه شاه قرار داشت کـه وزارت حـربیه را مستقیماً نظارت می کرد. بعد ها وزارت نقیله ملغـی شد ووزارت امنیه عمومی بـه وجود آمد (وزیر شجاع‌الدوله خان امین العسس) همچنین یك مدیریت مستقل طبیه تشکیل گردید که امور صحی کـشور را در دست کـرفت و به تا سیس شفاخانه ها ومدیریت های صحیه درمرکز وولایات پرداخت (مـد یر مستقل سردار محمد کبیر خان بود) .

دولت برای تدویرامور کشور ، وضع واجرای قوانین مختلفه را مدار فعالیت قرار داد و توسط شورای دولت و کابینهٔ وزراء و جرگه های کبیر یك سلسله قوانین وضع‌وتصویب‌نمود. ازقبیل: قانونهای القاب، تذکـرهٔ نفوس، تعمیرات‌دولتی، تفریق‌وظایف‌حکام ومامورین،تقاوی، تشویق صنایع،بندیخانه‌ها، تحصیلی، تربیهٔ‌ایتام تعلیمنامهٔ نظامی ، زراعت املی ، خدمات عسکری ، فروش املاك دولتی ،قونسلگری قریه داری ، محاکـم شرعی معـا ملات تجارتـی ، تعزیـه داری ، مکـاتب خانـگی، مطبوعات ، مقیاسات ، محصول مواشی ، نشانهـا ، نـکاح و ختنه سوری، معـارف مامورین زراعت و غیره که در سر همه قانون اساسی ، قانون تشکیلات اسا سی جزای عمومی و جزای عسکری قرار داشت .قوانین با یستی به تصویب مجلس وزراء و تصدیق شورای دولـت ودراخیر بصحـهٔ وامضای شاه میرسید. در شورای دولت اعضای روشنفـکری چون فیض محمد خـان ناصری و سعدالدین خـان وکیل وامثالهم وجود داشتند ، واشخاصی هـم چون جمال پاشای مشهور تـرکی و بدری

بیك متخصص ترکی در ترتیب پروژه های قانون سهم می گرفتند واما قانون اساسی در جرگهٔ کبیر «۸۷۲» نفری در جلال آباد مرکب از نمایندگان ملت واعضای حکومت تصویب و متعاقباً در جرگهٔ کبیر پغمان (منعقد در سرطان ۱۳۰۳ شمسی) به تصدیق وامضاء رسید ، و توسط اعلامیه های شاهی در کل کشور منتشر گردید . این قانون خا صیت حقوقی خاصی داشت که طبق مادهٔ ۳۱ کابینه فقط نزد شاه مسئول بود ، و طبق مادهٔ ٦ شاه غیر مسئول بود . بعد ها شاه صدارت را نیز بدست خود گرفت و تا آخر به حیث صدراعظم غیر مسئول باقی ماند . وضع قوانین هم با ترتیب شورای دولت و تصدیق مجلس وزراء و امضای شاه به عمل می آمد .

جرگه های کبیر از خود لایحهٔ نظمیه و مقررات و هم نقشه انعقاد جلسات داشت ،در جرگهٔ کبیر و آخرین پغمان (منعقد در سال ۱۳۰۷ شمسی) یك هزار نفر اعضای انتخابی ملت وانتصابی شاه شمولیت داشت که در پنج ستون در صحن تیاتر پغمان می نشستند . در ستونهای جناحین وکلای ملت و در ستونها ی وسطی نمایندگان انتخابی شورای دولت و مجالس مشورهٔ ولایات جا می گرفتند . تخت شاه روی ستیج قرار داشت که در یمین او علمای محکمهٔ تمیز وافسران نظامی تادرجهٔ غندمشر و اعضای انتصابی شورای دولت و کندکمشران نظامی ودر یسارش قضات محاکم وروسا و مدیران وزارت خانه ها جا داشتند. در جبههٔ پیشروی تخت شاه چوکی رئیس و دونفر معاون و یك نفر منشی مجلس گذاشته شده بود ، وهر ناطقی مقید بود که از صف صحنه به روی ستیج بر آید واز جناح راست از پشت میکروفون سخن رانی کند . مصوبات با اکثریت آراء (توسط مهره های سپید و سیاه در صندوق آراء) به عمل می آمد .

در ۹ واحد اداری کشور (۵ولایت و ٤ حکومتی اعلی) مامورین ذیل بهعلاوهٔ مجالس مشوره مشغول فعالیت بود :ـ نایب‌الحکومه ، مستوفی ، قاضی مرافعه قاضی ابتدائی ، قوماندان کوتوالی ، مدیر گمرك ، مدیر نفوس ، مدیر صحیه ، مدیر معارف ، مدیر پوسته، مدیر تحریرات ولایت ، مامور خارجه ، خزانه‌دار. در پهلوی اینها قوماندان نظامی ، دفتری نظام ودر خارج هر دو رئیس بلدیه قرار داشت . واما در مجلس مشورهٔ ولایتی فقط آن مامورین دولتی اعضای طبیعی شمرده می شدندکه انتصاب آنها طبق فرمان‌شاه به عمل می‌آمد چون : نایب‌الحکومه یاحاکم اعلی، مستوفی یا سر رشته دار اعلی، قوماندان کوتوالی، قاضی مرافعه مدیر گمرکات. منشی مجلس هم مدیر تحریرات ولایت بود . در ادارهٔ ولایات کشور قانوناً اساسات ذیل مدنظر دولت بود : توسیع مأذونیت ، تفریق وظایف و تعیین مسئولیت .

دولت در جزء ریفورم خود ، در امور نظامی قوهٔ هوائی تشکیل (مشتمل بر ۱۱ طیاره) و ٦٥ نفر شاگر برای تحصیل درین رشته به روسیه و فرانسه و ایتالیا اعزام نمود ، و همچنین یك عده دیگر برای تحصیل شقوق نظامی در کشور اتحاد شوروی و جمهوریت ترکیه به فرستاد در داخل کشور تعلیم‌گاه‌های مختلفهٔ مسلکی تاسیس گردید، و تعلیم سواد آموزی در افراد سپاه پیش رفت. فابریکهٔ حربی کابل «تقویه»، مهمات جنگی از خارج وارد ، و منجمله توپهای دافع طیاره و موتر های زره پوش داخل قوای افغانی شد ، ودر کابل تغذیه قسمتی از سپاه به عمل آمد . ترمیم راه ها وتمدید شوارع جدید (در سالنگ و پاکتیا وغیره) عملی گردید ، ودر کابل و پغمان و مقر وجلال آباد هوتلهایی ساخته‌شد. دستگاههای سیمدار و بیسیم تلگراف و تیلفون تاسیس گردید ، و قسمتی از پوسته رسانی هوائی (بین افغانستان وشوروی) وموتری (بین کابل و هند) به وجود آمد . درکابل ادارهٔ رادیو اساس گذاشته شد وشهر با برق تنویر گردید وشهر جدید کابل هم (دارالامان) اساس گذاشته شد. از نظر امور صحی در کابل وولایات شفاخانه های ملکی و نظامی دایر گردید . ودر مرکز شفاخانه مستورات

ودر بیگتوت پغمان سناتوریم به وجود آمدما شینهای اکسریز در کابل وارد و تاسیس دارالمجانین ودارالیتاما آغاز گردید .

در تمام این اصلاحات متخصصین خارجی و بیشتر ترکها و جرمنی ها و فرانسویها خدمت نمودند ، ترکها در امور صحی و نظامی و قانون گذاری، جرمنیها درامور نظامی و تخنیکی و معارف ، و فرانسویها در امور معارف و باستان شناسی افغانستان کار نمودند ، و بیشتر ین مستخدمین افغا نی از جر منی بودند .

درسیاست‌داخلی: شاه امان‌الله‌خان ازآغازسلطنت خودباروشنفکران افغانی از درصمیمیت وهمدردی‌داخل شد،اوتمام محبوسین‌سیاسی‌ومشروطه طلب‌راازز‌ندانهای پدر آزاد ساخت وبا سایر روشنفکران د ر امور دولت شرکت بخشید مثلا تاج محمد خان پغمانی مدیر خارجه ولایت قطغن گردید ، و غلام محمدخان میمنه‌گی رسام در جرمنی برای تحصیل اعزام شد و پروفیسر برگشت و مکتب رسامی بنیاد نهاد، محمدانور خان بسمل (باوجود اقدام به ترور شاه از طرف برادرش محمد اختر خان) به حکومت های محلی در شمال افغانستان گما شته شد، میر زمان الدین خان بدخشانی والی کابل و هرات گردید، نظام الدین خان ارغنده وال مدیر در وزارت امنیه و بعد ها سکر تر در سفارت افغانی برلین مقرر شد پادشاه میرخان لوگری به حکومت محلی منصوب گردید ، و کاکا سید احمدخان لودی در امور تعلیمی برکشیده شد ، عبدالرحمن خان لودی جزء هیئت سفا رت فوق‌العاده افغانستان قرارگرفت و بعدها سرمنشی شاه گردید، عبدالهادی‌خان داوی به سفارت ووزارت رسید حتی هندوستانیهای محبوس چون د اکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان ، ومولوی محمد حسین و غیره به خدمات معارف گما شته شدند .

پس این فضای آزاد سیاسی سبب شد که حلقه های سیاسی مخفی(درزمان امیر حبیب‌الله خان) به شکل علنی درآمد و آزادانه به فعالیت های سیا سی دوامداد گرچه هنوز تشکیل احزاب قانونی نبود ، ولی این حلقه ها شکل حزبهای غیر رسمی گرفتند ، ومشهورترین آنها دو حلقه در کابل بود :

یکی حلقه یی‌که خودش‌را «جوانان افغان» نام داده بود، ومرام تندتر وجنبه دست چپی داشت. اعضای عمدهٔ این حلقه اشخاص ذیل بودند : عبدالرحمن خان لودی که بعدها در سال ۱۹۳۰ از طرف دولت وقت اعدام شد ، تاج‌محمد خان پغمانی که در همان سال به توپ بسته شد . فیض محمد خان باروت ساز کابلی که مثل تاج محمد خان اعدام گردید . غلام محی الدین خان ارتی که بعد ها د ر پشاور به گلوله تفنگ ضارب مرموز و نا شناسی کشته شد (من اطلاع مرگ اورا در تبعیدگاه خود قندها, در سال ۱۹۳۸گرفتم) ، همچنین یکعدهٔ دیگر که بعد از سال ۱۹۲۹از طرف دولت وقت در حبس سیاسی افتادند و سا لهای طولانی (۱۳ سال) بماندند تا پیرو مضمحل شدند واز کار افتادند چون‌سعدالدین ومیرزا عبدالرحمن خان و محمد انور خان بسمل و میرزا نور محمد خان و غیره عده‌یی هم در زیر ثقلت و فشار ادارهٔ نظامی از سیاست به کنار رفتند چو ن عبداللطیف خان ، میرزا محمد اسمعیل خان ، محمد سعید خان ، میرزاغلام‌جیلانی خان و غیره .

نگارنده نیز جز اعضای همین حلقهٔ سیاسی «جوانان افغان» بودم .

اعضای عمدهٔ حلقهٔ سیاسی دوم که از طرف میر سیدقاسم خان رهبری‌میشد اینها بودند : عبدالهادی خان داوی که در ۱۹۳۳ محبوس سیاسی شد و ۱۳سال در حبس بماند ، فقیر احمد خان که در سال ۱۹۳۳ بعد از محبوسی سیاسی‌اعدام شد، سید غلام حیدر خان پاچای کنری که در محبس سیاسی چشم از جهان پوشید، غلام رضاخان که سیزده سال در زندان سیاسی بماند ، غلام احمد خان رحمانی که مثل غلام رضا خان دورهٔ طولانی زندان را طی کرد ، فیض محمد خان ناصری که بعد از حبس مختصری از فعالیت سیاسی باز داشته شد ، میر سید

قاسم خان رهبر حلقه نیز یك بار باعدام محکوم و تاپای دار برده شد اما حکم اعدام به حبس دوامدار تبدیل و سالهای دیگر در زندان باقی ماند، سر دار عبدالحسین خان عزیز که از مجازات نجات یافت و به سفارت ووزارت رسید و همچنین یك عدهٔ دیگر .

روی همرفته این حلقه ها در تنویر اذهان جوانان نورس بذل مساعی کرده وزمینه تشکیل یك حزب قوی را آماده ساخته میرفتند ، ودر قضایای عمده سیاسی مداخلت می ورزیدند ، کتابخانهٔ ملی کابل هم به همت همین ها تاسیس شد. در نشر جریدهٔ انتقادی ستارهٔ افغان ، نگارنده نمایندگی حلقه جوانان افغان را داشتم، ودرجرگه های کبیرپغمان (۱۹۲٤ـ۱۹۲۸) عبدالرحمن‌خان‌درجرگه‌اولی(بشکل انتصابی) ونگارنده وغلام‌محی‌الدین‌خان‌درجرگه دومی (بحیث وکلای‌انتخابی‌شهرکابل) ازحلقهٔ مذکور نمایندگی داشتیم، همچنین در مجالس ر سمی مشورتی برج شمالی ارگ و چمن ستور (۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۸) ـ را جع به سیاست افغان و انگلیس ـ و پرگرامهای اصلاحی جدید شاه ـ نگارنده و عبدالرحمن خان از حلقهٔ خود نمایندگی می‌کردیم. ولی باوجود فعالیت های سیاسی روشنفکران افغانی که روح دست چپی از آن آشکارا بود ، در زمان دولت امانیه یك نفر اینها به اعدام و یا حبس‌سیاسی محکوم نگردید .

در هر حال ریفورم درهمین نقطه متوقف نگردید و پیشرفت تا اینکه اغتشاش ارتجاعی خوست د ر مارچ ۱۹۲٤ مشتعل گردید ، وبه علاوهٔ عمال سابقه خارجی یك عامل علنی و تازه تر ی از هندوستان انگلیسی اعزام گردید ودر رأس شورش داخلی قرار گرفت (عبدالکریم با عنوان پسر یا پسر خواندهٔ امیر محمد یعقوب خان) دهقانها ومردم خوست که از سوء اداره و فشار مامورین دولت‌ناراض بوده وازتبلیغ عمدی «قانون ناسخ مذهب است» فریب خورده و زیر پر چم خان وملا قرار گرفته بودند به استقامت لوگر حرکت کردند. این قضا یا سبب عمده توقف قسمتی از ریفورمها گردید زیرا در جر گهٔ پغمان (۱۳۰۳)عناصر ارتجاعی از وضع بحرانی دولت در مقابل اغتشاش پا کتیا سوء استفاده کرده قسمتی از ریفورمهای دولت را به نام تعدیل مطرح بحث قرار دادند . دولت که در واقع تحت تهدید اغتشاش قرار داشت ، به تصویب قسمتی از طرحهای خود اکتفا نموده ، پیشنهادات تعدیلی نمایندگان مذکور را بدون مقاومت جدی‌پذیرفت و بدین صورت قطع نامهٔ۱۹ فقره‌ئی این نماینده گان از جر گه گذشت و به قرار ذیل اعلام شد:ـ

نکاح صغیر جایزاست. تعیین مجازات قانونی قبل از وقوع جرم ممنوعست. زن باید درخانه تحصیل کند (یعنی نه درمدرسه) . ملاوقاضی در محاکم مامورین شامل اعضای محکمه باشند . در مدارس قبل از تحصیل السنه خار جی،شرح عقاید و دینیات خوانده شود . محتسب به احتساب پردازد .امور ملا ومؤذن مساجد تنظیم گردد. آزادی فردی عبارت از آزادی در امور شخصی‌است نه در سیاست ومذهب ودیانت. در طرح د عاوی شرعی داشتن تذکرهٔ تا بعیت شرط نیست. ازدواج یك مرد با چهار زن درست است . در خدمت زیر پرچم عوض خد مت بدل نقدی دادن درست است . مکاتب حفظ قران بدون تغییر بماند ، دارالعلو م عربی تاسیس شود .

دولت در حالت اضطرار متعرض این فیصله نگردید ولی بعد ها ریفورم‌از سرگرفته شد . شاه امان‌الله خان در دسمبر ۱۹۲۷ بدعوت دو لت ایتا لیا به مسافرت در خارج پرداخت ،واز هند ومصر ، ایتالیا و فرانسه ، بلجیم و سویس جرمنی و برتانیه ، پولند و شوروی ، ترکیه و ایران دیدن کرد ، ودر جولائی۱۹۲۸ به افغانستان بر گشت . او در ممالك شرقی به حیث قهرمان مبارزهٔ‌آزادی خواهی شرق بر ضد استعمار غرب ، ودر کشور های اروپائی به صفت شکست دهندهٔ امپراتوری انگلیس پذیرائی گردید ، مخصوصاً مطبوعات جرمنی درین مو ضوع

مقالات مفصلی نوشتند . شاه درین سفر مقداری مهمات جنگی و فابریکه ها بخرید وازآن جمله بود ٥٤ هزار تفنگ ، ١٠٦ توپ ، ٨ دسته طیاره ، ٦ تانك، ٥ زره پوش و یك تعداد ماترالیوز و خود جنگی و دوربین و پتك و جبه خا نه .

شاه در سویس ، افغانستان را داخل «اتحادیهٔ پوستی بین‌المللی» نمود وهم دعوت دولت ایالات متحد امریکارا در همین سال برای امضای معاهدهٔ « تحریم جنگ» قبول نمود . وقتیکه شاه از ارو پا بر گشت ، ریفورمهای خودرا از سر گرفت ووسعت بخشید. درتابستان١٩٢٨ «انجمن حمایت نسوان» تشکیل شد ودوازده نفر وکلای زنان کابل، ادارهٔ انجمن را دردست گرفت ، یك مکتب تدبیر منزل زنا نه نیز در محلهٔ باغ علی مردان به معلمی معلمات جرمنی و تر کی تا سیس گردید . در جرگهٔ کبیر پغمان١٩٢٨-١٣٠٧اصلاحات ذیل تصویب گرفته شد :-

نشان ومدال والقاب و لباس رسمی لغو گردید ، تاسیس دارالعجزه ، دارالمساکین ودارالمجانین تأکید شد . تزئید معاش و تادیهٔ سفر خرج مامورین منظور ، ومامور به دادن حساب مصارف‌شخصی خود ، و همچنین تعیین دا را ئی خود حین شمول به خدمت دولت موظف گردید . قانون استخدام تصویب شد. درامور عدلی اختیارات حکام و قضات محدود گردید . تاسیس یک ادارهٔ تفتیش عمومی زیر امر مستقیم شاه تصویب شد. تعین جزای نقدی مثل تعیین جزا قبل از وقوع جرم تاکید گردید . تشکیل محاکم عصری و مدنی با محکو میت غیا بی مجرم منظور شد . خدمت اجباری زیر پرچم بدون دادن عوض سه سال گردید . آزادی مطبوعات وانتقاد برای جلوگیری ازرشوت به تصویب رسید. نکاح صغیره‌ملغا وسن ازدواج ١٨و٢٢ تعیین گردید . رفع حجاب آزاد گذاشته شد و ملایی مشروط به داشتن شهادت نامه گردید. در عین زمان بر ما لیات زمین افزوده شد، و تادیهٔ هرفرد ملت «پنج افغانی» به نام اعانه برای خریداری پنجاه هزار تفنگ و مهمات جنگی به تصویب رسید . بیرق ملی به علامت کوه و خورشید و خوشهٔ‌گندم مبدل گردید ، ودر عوض شورای دولت ، تا سیس شورای ملی انتخابی از ١٥٠ نفر وکلای با سواد ملت قبول شد .

این تنها نبود ، متعا قباً شاه بعد از ختم جرگهٔ پغمان ، در چمن ستور کابل مجلس بزرگی از مامورین ملکی و نظامی و یك عده رجال دیگر تشکیل کردوشخصاً پروگرام آیندهٔ حکومت را تشریح نمود ، طبق این تشریح :- شاه برای ده سال دیگر زمام حکومت را در عوض صدراعظم مسئول بدست خواهد داشت . یکعده دختران افغانی مراسم وداع در همین مجلس به‌عمل آورد و مستقیماً به قصد قسطنطنیه حرکت نمودند . البته این دسته نخستین طالبات افغانی برقع نداشتند. شاه الغای مریدی ومرشدی قوای نظامی افغانستان را اعلام کرد . همچنین تعدد زوجات را برای مامورین دولت ممنوع قرار داد . تحصیلات ابتدائی دختر وپسررا توام در مکاتب مقرر نمود ، و تاسیس مکاتب زنانه را در تمام و لایات کشورهدف دولت اعلان نمود. تاسیس مدارس صنایع نفیسه ، زراعت ، حقوق و دو کتابخانهٔ بزرگ راقریب الوقوع خواند و گفت که تاسیس بانك دولتی ، فابریکهٔ قالین‌بافی شرکت هوا پیمائی ، کلوب اجتماعی به شمول اتباع خارجی ، توسیع شفاخانه های زنانه ، تشکیلات جدید پلیس جزء پروگرام معجل دولت است . در اخیر توضیح نمود که ازدواج مامورین نظامی ووزارت خارجهٔ افغانستان با زنان‌خارجی ممنوع است و هم از شمول افغانستان در اتحادیهٔ بین المللی « صلیب احمر» سخن زد .

اوضاع داخلی وطرز اداره :

بعد ازتشکیل دولت امانیه، تقریباًتمام طبقات مختلف کشوربه حمایت‌دولت برخاستند ودرجنگ بادولت انگلیس اکثریت فیودال وروحانی ودهقان همه در صف دولت قرار گرفتند، ولی بعداز اختتام جنگ و آغاز ریفورم به تدریج صفوف مردم از نظر منافع طبقاتی از هم جدا شد. اشراف فیودال وارباب‌که مستمری و ر تب

اعرازی و نفوذ خود را در محل از دست داده بودند ، از دولت برنجیدند و مجدداً به هوس اعادهٔ نظام قرون وسطایی افتادند . همچنین رو حانیون که قسمتی ا ز ریفورمهارا نقیص مذهب تشخیص کرده ، وامتیازات سابقهٔ خودرا از دست داده بودند ، منزجر و مخالف دولت گردیدند . اما دولت تنها نبود و بر توده های وسیع مردم تکیه داشت ، لهذا اصلاحات خو را با پشتیبانی ملت در مر حلهٔ نخستین مطمئنانه تطبیق نمود. این مرحلهٔ نخستین پنجسال طول کشید ودر طی آن شخص شاه که در راس همه قوه های دولتی به شکل فعالی قرار داشت، صمیمانه کار می کرد ، او لباس یخن بسته از پارچه های و طنی می پوشید، به تجمل و عیاشی نمی پرداخت و روز هارا تا نیمهٔ شب کار می کرد ، وبا اشتباهاتی که از او سر می‌زد طرف اعتماد مردم قرار داشت. مردم او را «غازی» خطاب می‌کردند وبدون اکراه به تعمیل او امرش می پرداختند . اینست که مخالفین داخای و دسایس خارجی هیچکدام قادر نبود ، دولت را متزلزل سازد و لوهریك به نوعی ازانواع قدرت ونفوذ مادی ومعنوی داشتند مثلا :

زندگی یك نفر فیودال در افغانستان آنروز باین قرار بود :ـ زمینداور سر زمین معموز و آبادان در و لایت قندهار مسکن عشیره سلحشوز «علیزائی»(حسن زائی ، پیر زائی ، خلوزائی و پاتك زائی) است که در سر هر یك ازین ها خانی قرار داشت که خواهی نخواهی امتیازات سیاسی و قضایی خودش‌را حفظ، وباسازش و رشوت و تحفه حاکم را در محل ووالی را در قندهار زام می ساخت ، آنگاه قضایا را در محل به میل و نفع شخصی خود حل و فصل کرده ، آن سر ز مین را استثمار می‌کردند . از خان ها ی بزرگ این منطقه در عهد اما ن الله خان دو نفر به درجهٔ اول بودند : غلام حیدر خان حسن زائی و سلطان محمد خان خلوزایی. معصوم خان پاتك زایی خان در جه دوم بود، وپایانتر از اینها خان های کو چك ومتعدد قرار داشت . منجمله غلام حیدر خان قلاع متعدد داشت و حرم سرای شخصی‌او در بین باغ وسیعی واقع بود ، عمارت حرمسرای او گچ کاری منقش شده واز بین دالان بزرگ آن جویی عبور می کرد، ودر حوض‌صحن حرمسرا ماهیان رنگهٔ قندهار با گوشواره های نقره شنا می کردند در حا لیکه مردم دهقان و مالدار غیر از کوسی و کلبهٔ چیزی نداشتند .

محمد صدیق خان علیزائی مرد دیگری بود که بعد از مرگ برادرش،روز روشن شیر محمد خان برادر زادهٔ جوان خودرا در حین شکار ، توسط پسران‌خود باگولهٔ تفنگ بکشت، وخود درلب جویی نشست وبرادر زاده‌گان‌کوچك وصغیر خودرا بخواست‌آنگاه بادستان‌قوی‌خود هریك‌را ازپشت‌گردن‌گرفته سرش‌رادرآب فرومی‌برد ونگهمیداشت تاهمی‌مرد ونوبت‌به دیگری میرسید، مردم میدیدند ومی‌گفتندکه این طفلکان لرزان‌وترسان ازکاکای خودمیپرسیدند: خان‌کاکا نوبت‌من‌کی است؟ خان‌باین ترتیب همه‌را بکشت تامیراث خواری ازبرادرش نماند، آنوقت‌داخل حرم برادر شد و زنان او را با هست و بود شان تصرف نمود .

واما غلام حیدر خان حسن زائی بر ضد دولت امانیه با حاکم محلی که یکی از اشراف زاده گان جاه‌طلب به نام «امین جان »بود ، بساخت و دختر خود را باو داد ، زیرا امین جان در صدد حصول تاج و تخت برآمده بود ، امین جان خوابی دیده بودکه شاه می‌شود، ومنجمی اجیری در قندهار هم تایید کرد که منتظر تاج شاهی باشد . اینها در صدد آمادگی و تهیهٔ قوا بودند که دولت مسبوق و عبدالعزیز خان والی قندهار با عسکر سوق شد . غلام حیدر خان حسن زائی و سلطان محمدخان خلوزایی باپنج نفر خان های دیگر به مقابله برخاستند. یك نفر خان رقیب اینها «معصوم خان» ظاهراً طرف دولت را گرفت ووسایلی انگیخت‌که خانها علی الرغم مذاکره صلح بر قشون دولت آتش کشادند و جنگ در گرفت و بعد از کشته شدن عده یی مذاکره صلح آغاز گردید. عبدالعزیز خان والی‌بعداز صلح‌خانهای هفت گانه را به نوعی احضار و محبوس و بعد ها به حکم شاه اعدام

نمود و فتنه بخفت .

همچنین روحانیون کشور در سر تاسر مملکت نفوذ عمیق معنوی داشته و مخصوصاً در روستا ها قوهٔ عمده و مؤثر در اذهان مردم به شمار میرفتند ، معهذا نظر باینکه پشتیبانی مردم را از اعمال صادقانه دولت احساس می کردند لب به ضدیت دولت نمی‌کشودند . پس اصلاحات دولت پیش می رفت. سیاست مخالفانه خارجی نیز بانفوذ نهانی که داشت در تحریك و اشتعال مردم افغانستان برضد دولت بجایی نمیرسید گرچه ریشه های او دراجتماع افغانی روز بروز قویتر میشد و اینك در پهلو ی هر والی و هر وزارت یك یا چند نفر هند یها ی مشبوه به عناوین مختلف جا داشتند و هم دولت افغانستان خود در سیا ست مرتکب اشتباهاتی می گردید مثلا در سر مسئلهٔ بخارا نزدیك بود بین افغانستان و شوروی روابط تیره و غیر دوستانه گردد ،مگر شوروی این تیره‌گی را نگذاشت دوام کند و همچنین در سر مسئله در قد .

قضیهٔ مهاجرین هندی مسئلهٔ دیگری بود که میتوانست محبت و امید مردم هند را نسبت بافغانستان مجروح سازد و آن اینکه در اپریل ۱۹۲۰ جریدهٔحریت هند فتوی مولوی عبدالباری خان را منتشر ساخت که :ــ آن مسلمانانیکه بااطمینان ضمیر نمیتوانند در هند باشند ، ازین کشور هجرت کرده و به جائی زوند که قوانین اسلام و خدمت باسلام بوجه بهتری میسر باشد . البته اینجای مسا عد هم افغانستان بود ، خصوصاً که شاه امان الله خان در طی نطقی دروازهٔافغانستان را بر روی سیل مهاجرین هندی باز گذشت و نظامنامهٔ در هشت فقره ترتیب و منتشر ساخت که طبق آن در افغانستان برای هر مهاجر مجرد شش جریب‌وبرای متاهل هشت جریب زمین زراعتی با تخم زراعتی فی جریب شش سیر گندم وپنج روپیه نقد ، و تارسیدن فصل برای هر فرد بالغ ماهانه پنج سیر آرد خورا که و برای هر نابالغی سه سیر آرد داده میشود ، زمین هم تا سه سال از تادیهٔمالیات معاف است ، واشخاص مسلکی در خدمات دولتی استخدام میشود اما انجمن‌هندی مهاجرین باینهم قناعت نداشت و پیشنهاد میکردکه یك غند سپاه از اینها تشکیل و جوانان در مدرسهٔ حربیه کابل شامل ، و بقیه با حمل ونقل دولت بولا یت قطغن منتقل گردند . دولت انگلیس به خوشی راه این مها جرت را باز گذا شته ومردم به هجرت آغاز کردند ، در کار وانهای نخستین آنها «۲۵هزار» نفر زن و مرد و طفل وپیر داخل افغانستان شدند ، وگر اینها از هجرت پشیمان نشده و بر نمی گشتند ، افغانستان در زیر بار مهاجرین خسته می گردید ، زیرا ممکن بود از زمرهٔ تقریباً صد ملیون نفوس مسلمان هندوستان ، جمعیت های کثیری باین مملکت رو آورند ، آنگاه بایستی دهقان کشور تمام اراضی خود را دردسترس ایشان گذارد ، ولی این‌چنین نشد و تقریباً تمام مهاجرین که توان آب و هو ا وکار افغانستان را نداشتند بر گشتند وآنگاه نشرات «پایونیر»به غرض‌تیره ساختن نظر بین هند وافغانستان به سخن پردازی آغاز نمود .

ولی تمام این قضایامانع تطبیق ریفورمهای دولت‌شده نمی‌توانست‌اگرجبههٔ دولت در داخل خود شکاف نمی برداشت و تناقض ایجاد نمی کرد ، زیرا ملت هنوز به پشتیبانی شاه و دولت استاد بود ، وهمین حمایت مردم بود که‌با وجود اختلال در دستگاه و ماشین دولت ، پایه های آنرا محکم و استوارنگهمیدا شت ، ورنه از مدتی بود که کابینهٔ ودربار درز اساسی بر داشته بود باین معنی که‌کابینه مر کب از دو دسته عناصر متباین العقیده و متخالف المرام تشکیل شده بود که یکی طرفدار پروگرام اصلاحی به شکل سریع آن در سیاست داخلی ، و تثبیت روش استقلالی و بیطرفی مثبت در سیاست خارجی بود ، واندیگری طر فدار اصلاحات تدریجی در سیاست داخلی و روش نرمش و سازش یك جانبه بایکی از دول قوی همسایه. لهذا این دو دسته سعی در خنثی نمودن نظر های همدیگر داشتند ، ودرین میانه به شاه تلقین می شد که مو جودیت دو دسته متخالف در

نفس حکومت ، سبب صلاح امور و در عین حال باعث سلامت مقام شاه است. به علاوه در کابینهٔ و دربار عناصر نا آگاه یا دار پرست فقط از نظر شناسائی و اعتماد شخصی شاه جا گرفته بود که توانائی فکری و عملی برای مشوره دادن و یا تطبیق پروگرام اصلاحی درین مرحله تاریخی نداشت ، و جهان بینی آنهااز سویهٔ بسیار عادی بالاتر نبود .

در آغاز این تناقضات فکری در دستگاه عالی دولت بود که برای بار اول انگلشمین در مورد افغانستان یك واقعیت را براستی آشکار کرد و گفت که:- بین وزرای کابینه افغانستان دو دسته‌گی موجود است ، و مثلا محمود طرزی وزیر خارجهٔ کشور بر ضد دولت انگلیس مبارزه می کند در حالیکه وزیر اول علیه خود طرزی مجادله دارد . گرچه جریدهٔ دولتی «امان افغان» متعصبانه این نوشتهٔ انگلشمین را در شماره ۲۷ سال اول نشراتی خود رد نمود ولی البته قادر نبود که یك واقعیت را اساسا به یك توهم مبدل نماید .

شاهد عملی این تناقضات بین حکومت و دربار ، نامهٔ است که سردار عبدالقدوس خان صدراعظم در ۲۶ سرطان ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) از قندهار به عنوان شمس المشایخ مجددی و برادرش نورالمشایخ - در کاغذ رسمی - به کابل فرستاده است ، ودر طی این مکتوب مفصل ، واضحاً از اختلاف نظر خود بانظر محمود طرزی و زیر خارجه تذکر داده ، و ضمنا از ادارهٔ وزرای نو کار شکایت کرده است ، و بالاخره‌از احتمال طرفداری شاه از نظرات وزرای مخالف خوداظهار اندیشه نموده و گفته است که نظر باین اوضاع ، دو ماه بعدبکلی از کار دولت دست خواهد کشید . برای آنکه قسمتی از نظرات اساسی صدراعظم معلوم شود اینك نقاط حساس آن درینجا نقل میشود :

« مقام صدارت عظمی . جنابان فضایل نشانان شرافت بنیانان شمس‌المشایخ صاحب و نور المشایخ صاحب را حضرت الهی از آفات ارضی و سماوی محفوظ و مسلم داراد ...آن جناب به خوبی از عریضه سابقه ام آگاه می باشند که از حضور اعلیحضرت درخواست نموده بودم که چهار ساعت موقع‌شرفیابی مواجه جنابان داده شود تاآنچه راکه فرض منصبی منست به حضور شما بغرض گردن خلاصی اخروی به عرض رسانده ، بعد ازآن وجود مبارك شان را به خداوند سپرده و خود را پیاده شطرنج و جزء بیجان بدانم ودر اطاعت اولوالامر جان دهم و زبان نکشایم دو دفعه که شرفیابی برایم حاصل شد شمایان نبودید وناظر صاحب خارجه (محمود طرزی) دربین بود ومن از اظهار مطلب باز ماندم زیرا در یك فقره راه ورای ناظر خارجه مخالف رایم بود و گربامن می پیچید و نظر اعلیحضرت هم آنطرف می بود ، بدون خجالت چیزی به دست نمی آمد ، اینك شمه یی از نظر خود را به واسطه آن جنابان خلاصه می‌نمایم : نصارا در مورد مسلمانان دو نوع حمله دارند یکی با شمشیر و دیگر با قلم و فریب ، از حملهٔاول ملت ودولت رادر حساب می گیرند ، ودر حملهٔ دوم شخص شاه در نظر است که ملت را به گردن دولت می اندازند و نتیجه آنهم « اصول مشروطیت» است که سیزده سال‌پیشتر «پایونیر» ازآن ذکر کرد و گفت : مشروطیت در ترکیه‌وایران به سببی مستحکم شد که مردم لذت آزادی چشیده بودند ، واما در افغانستان بر عکس ترکیه و ایران مشروطیت ثمری نداد برای ویرانی این دولت کدام سردار نامدار یا ملای بیرقدار و یا خان با اعتبار به کار است . من میدانم که برای‌دولت انگلیس قوت حمله و حواله شمشیر بالای ملت ودولت افغانستان نمانده ،وآنچه مانده فریب است که عبارت از «مشروطیت»است ، وعلاج ان این است که « از طرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واجب القتل » دانست ، و بعد از آن‌برای تعلیمات علوم جدیده دست و آستین بالا نمود . خواستم که در قندهار نیز تعلیم

علوم جدید را جاری نمایم ، لیکن به حکم شرع باید میکروب مشروطه از بین برده شود از آنست که از علمای اینجا سوالی نموده و جواب گرفتم و به غرض، استحضار شما فرستادم اگر لازم بدانید تقدیم حضور نموده دروازهٔ این «فریب» را بند نمائید جناب محبان عزیز و گرامان من در خواست شر فیابی من با حضور شمایان برای این بود که اساسات سیاست و پلتك و تجارت و عسکریت را با دوستی ها و دشمنی های دولت خود به عرض بر سانم ، زیرا تاحال که شمشیر دشمن را بر سر خانهٔ خود افراخته می دیدم ، چگونه می توانستم دفاع نکرده به تعلیم بچه ها متوجه شوم که ده سال بعد حاصل میداد ؟ من در تصا نیف خود سلطنت را بدن ، پاد شاه را روح ، ومدبر را حکیم ، مثل زده ام و بر حکیم‌واجب است که‌اول‌خطر مرگ را مرفوع نماید و باز به تقویهٔ بدن بپر دازد . اکنون که خطر شمشیر از سر دولت ما رفع گردیده ، فرصت تکیه کردن بر قلم است رأی من این نیست که تنها به فکر آزادی خود باشیم زیرا این آزادی را خدا به ما داده و مسلمان و نصارا وهندو مایل به دوستی ما ودشمنی به دشمن ما گردیده است پس آنها باید استقلال خودرا به واسطهٔ ما از دیگران بخواهند ، این جنگ‌استقلال آورنده در سرهند است وما کلید دار هندیم . لازم است که ماآن قوت را داشته باشیم که کلیدرا از دست ما نگیرند و بر سر ما نزنند ، برای بدست آوردن همین قوت است که هشت ساعت شرفیابی حضور اعلیحضرت و تقدیم عرایض خود را خواسته ام مشروط بر اینکه بدون شمایان دیگری به حضور مبارك نباشد هدف ما از خواستن آزادی باید شامل آزادی هندوها نیز باشد و همچنان آزادی جمیع ملل جهان ، واما ارتباط دوستانه مابا نصارا فقط از راه تجارت خواهد بود زیرا تجارت روح کلیه اهل یوروپ است ، واین تجارت هم بیشتر بر ایشیا تکیه دارد، ودر ایشیا نیز چین و هند بیشتر مطلوبست ، ودروازهٔ آن از طریق خشکه‌دردست ماست نه در دست بسمارك و کلید ستون ......» (۱)

سردار عبدالقدوس خان صدراعظم چنانیکه درین مکتوب اشاره کرده است راجع به مشروطیت و مشروطه خواهان افغانستان ، استفتای مفصلی از علمای مذهبی قندهار هم نموده و با جواب علمای مذکور یك جا به شمس المشایخ‌فرستاده که اختصار آن به قرار ذیل است :ـ «یا علمای کرام و یا مشایخ عظام و یاسادات ذوالاحترام .... من بار بار از ماموریت‌خود به غرض اصلاحات و انتظامات امور که از حضور پادشاه غیور غازی مامور گردیده ام ، برای شما گفته‌ام واین را هم گفته خواهم بود که از «اصول جدید» آن چیز را خواهم گرفت که تقویت د هنده راه‌ملی و قومی‌باشد ، وچیزی را که شکنندهٔ دین اسلام باشد ، رد می کنم،چیزی را که‌در اساس کار خود قبول کرده نمی توانم یك چیز می باشد ؛ و آن‌چیست ؟ آن چیز مشروطه می‌باشد ....لهذا می‌خواهم که به‌موافقت شما این ا صول ر ا از بین برداشته ، باقی را داخل نسخه اصلاحات کار خود نمایم ، و هم کتابی برای اصلاح وانتظام کار دولت تصنیف نمایم ...حالا به قرار اختصار « اساس سلطنت » را از شما پرسیده و آنچه لازمه منصب من باشد ، به قرار همان قاعده اساس خواهم گذاشت انشاءالله تعالی » .

(سوال سابق‌الذکر صدراعظم حاوی یك صفحه یك تخته کاغذعادی، وجواب علمای مذهبی قندهار در یازده صفحه تخته عادی کاغذ مرقوم شده و جزء اسناد آقای محمد معصوم مجددیست)اینست اختصار جواب علمای مذهبی :

« بسم‌الله ....بعد الحمد والصلواة به حضور جلالت ظهور مقام صدارت‌عظمی ووزارت علیای دولت وملت اسلام ..... معروض میداریم که استفسار حضوررا...

---

(۱) اصل این مکتوب در دوسیهٔ اسناد شمس‌المشایخ صاحب است که‌نقل آنرا آقای محمد معصوم مجددی در اختیار نگارنده گذاشته اند .

از مطاوی مباحث شرعی و عقلی و مضامین تفاصیل حکمت الهی و سیاسی که بقرار اصول محکمهٔ شرعیه وقواعد ممهد عقلیه استخراج طبع و قاد و فکر نقاد بوده است اجمالا عن‌التفصیل چنان مفهوم نمودیم که منظور اصلی صدارت از استفسارمذکور حکم شرعی وترجیح عقلی مراتب مملکت وسلطنت معهوده دول روی دنیا و تمیز حق وباطل در قوانین سیاست وجهانداری که در روی زمین معمول عقلا و حکماست می‌باشد واقسام سلطنت هاراکـه در مباحث تحریـرات موصوفـه مجملا نشان داده شده است ، چهار قسم نموده اند : ۱ ـ استبداد ، ۲ ـ مشروطه ۳ جمهوری ـ ٤ ـ بالشویکی . پس ملخص سوال اینست که از اقسام اربعه کدام آن مشرو ع و معقول و مفید و کدام غیر معقول و غیر مشروع و مضر است ...خلا فت برای استواری دین است ....انتخاب خلیفه و نصب امام واجب است شرایط خلافت بدین ترتیب است: خلیفه مسلمان ، عاقل وبالغ ، مرد، آزاد ، بیـنا ، شنـوا ، گویا شجاع ، صاحب رأی ، مجرب ، عادل ، مجتنب از کبایر ، با مروت ، عالم‌ومجتهد باشد .شخص جامع این صفات مستحق خلافت است‌واگر غیر جامع باشد ،انتخاب کنند گان او عاصی استند . شرعاً و عقلا همین یك قسم خلافت و امامت است (اتباع قانون آسمانی و اجرای قواعد سیاست الهی در افراد بشر بلکه‌در اصنا ف موجوده از خیرو شر است همین قسم سلطنت منتج آثار ونتایج همین سلطنت و حکومت می گردد ، وباقی اقسام هرچه باشد سیاسی .و یا طبیعی ، مشروطی ویا جمهوری ، بلشیوکی و یا منشو یکی و یا غیره وغیره که اساس آنها بر غیر ناموس الهی و قانون محکم آسمانی باشد ، همه چون فایده و ثمرهٔ اصلاح ظاهری وباطنی وعدالت کلی انواع عالم را ندارند بلکـه در صورت صلاح فساد ودر لبـاس تهذیب وتمدن وحشت و نفرت افاده می‌کنند ... مردودالعقل والشرع می‌باشد ...»

علمای مذهبی قندهار بااین جواب خود گرچه رژیم مشروطه را طرد کردند، معهذا از دادن فتوائی مبنی بر قلع و قمع مشروطه خواهان ـ چنانـکه صدراعظم می خواست ـ سر باز زدند . اینهـا یکبار دیگر هم فتوایی د ر مورد شیعه مذهبان افغانستان در ۲٤حمل همین سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) در جـواب استفتا صدراعظم داده ودرآن گفته بودند که : ـ « مردم قزلباش به قبلهٔ نماز می‌خوانند ، و تلاوت‌قرآن می‌نمایند ، وکلمهٔ شهادت بر زبان جاری میدارند لهذا احکام ملت بیـضا اینست که اینها همه مسلمان واهل ایمـان و جایز الشهادت والنـکاح می‌باشند ودر حـقن دماء و حفظ ناموس و اموال فرقی بین ما وایشان نیست ، و آنچه در تاریخ ۲۸ شعبان سنه گذشته (اشاره به نزاعی کـه هنگام جنگ استقلال بین سنی و شیـعه شهر قندهار بدسیسهٔ عمال خارجی به وقوع رسیده بود) سنوح و ظهور یافته از نهب و قتل و غارت ، همه خلاف شر ع ونا جا یز است و مرتکب آن لایق ز جر و سیاست‌سلطانی است ... آنچه از روی کتُب مذهب حنفی ملاحظه شد بمعرض عرض رسانده شد » (امضای ۲٤ نفر مدرس ، ۷ نفر قاضی و مفتی وسه نفرسید) البته صدراعظم ازین فتوی استقبال نمود.

درهر حال‌ازمطالعهٔاین‌جریانات فهمیده میشودکه‌درکابینهٔ افغانستان‌چگونه‌اختلاف نظردرمورد سیاست‌داخلی‌وخارجی موجودوباعث ضعف دولت‌جوان‌افغانی می‌گردید نه اینکه صدراعظم با وزیر خارجه و شخص شاه اختلاف نظر اساسی داشت بلـکه در حکومت مرکزی وولایات کشور یك قسمت عمدهٔ مامورین دولت با طرح ها ی جدید دولت مخالف و یك قسمت دیگر بدشمن حکومت تبدیل شده میرفتند ،این اوضاع به تدریج زمینه یك اختلال خطرناك را تهیه می نمود ، و کسانیکه روی‌یك

نقشهٔ معین ومرموزی حرکت میکردند بانواع مختلف از کار شکنی وسبوتاژ در یخ نمی نمودند مثلا هنگامیکه دولت برای تنظیم عصری اردو متوجه و افسران کار آگاه خارجی چون ضیابیك و همکارانش‌را استخدام نمود ، اینها یك جزء تمام اردو را در مهتاب قلعه بدست گرفته و با نظم نوین و تعلیم و تربیه و تغذیه‌عسکر وافسر بشکل یك قطعه عصری در آوردند. این قطعه که نمونه کاملی برای تنظیم تمام اردوی کشور بود «قطعهٔ نمونه» خوانده می‌شد ، در حالیکه از طرف افسران مخالف قطعه دیگری بنام «نمونه شکن» تشکیل شد ، و بالا خره قطعه نمو نه از بین رفت وارد وبه حالت ابتر قدیم با قی ماند . یك قسمت دیگر مامورین بزرگ که با سیاست خارجی آشنایی و با سیاست داخله دلچسپی ندا شتند فقط مشغول رشوت خوردن و پول اندو ختن بودند و بس . در مقابل ، شاه تنها مانده بود و دیگر حزبی و مشاورینی با کفایت نداشت ، آن رجال فعال وهم‌عقیده قدیم‌او که در راه تبدیل رژیم خدمت کرده بودند ، نیز به آهستگی از پهلوی شاه دور ساخته شدند ، بعضی درولایات داخله وبعضی در سفارت های خارج ودور از مرکز منصوب گردیدند . باین صورت صحنهٔ سیاست واداره برای اشخاص‌مخالف دولت باز تر می گردید ، وبعد از انهدام دولت معلوم شد که چگونه بعض رجال عمدهٔ دولت در اغتشاشات خوست و شنوار و کاپیسا دست داشتند . یك حاکم‌اعلی دولت (امرالدین خان هندی) به غرض مشتعل ساختن مردم پاکتیا در مجامع عام قانون را جانشین شریعت‌معرفی می‌کرد، ویك والی دولت درهرات (محمدابراهیم خان) توسط محمد محفوظ خان هندی قوماندان کوتوالی ، محبوسین را آن قدر گرسنگی میداد تا در بام محبس بالا شده صلوات می کشیدند و اذان میدا دند وشهریان هر روزی این درامای تکرار را میدیدند . یك نفر والی دیگر (عظیم الله خان) بدون مدافعه و لایت قطغن و بدخشان را در بیعت بچهٔ سقا داخل می نمود. و یك والی دیگر (علی‌احمد خان والی کابل) بنام تنظیم اداره در کا پیسا می رفت و با حبیب الله بچهٔ سقا و سید حسین محرمانه عهد و پیمان می بست ودیگری (احمدعلی خان رئیس تنظیمیه) در کاپیسا و پروان میرفت و دهاره دزدا ن ر ابا اسلحه دولت مجهز می کرد ، یك قوماندان نظامی (محمد گل خان مهمند) هم عامداً هنگام اشغال شنوار پست خودرا درجلال آباد ترك می کرد ودها مثال این. کتله های دهقان کشور نیز به مرور زیر ضربات مالیات روز افزون و رشوت مامورین و بی اعتنائی دولت کوفته و متنفر و آمادهٔ هرگونه قیامی می شدند .

البته‌سیاست مخا لفانه خارجی می توانست‌ازین زمینه‌مساعد برای انهدام دولت مخالف خود استفاده کند ،خصوصاً که دولت اما نیه تمام دروازه های کشوررا بررخ هرگونه اشخاص خارجی و مخصوصاً مسلمانان مستعمراتی باز گذاشته بود . دولت هنوز تشکیلات ضد جاسوسی نداشت، ودایره ضبط احوالات اوفقط مصروف تعقیب دوستان دولت بود نه از دشمنانش ، چنانیکه تاسنگوخیل برعسکر وافسر دولت حمله نه نمود، دولت‌کمترین اطلاعی نداشت،وهم تاوقتیکه بچه سقا درپشت دروازه ارگ سلطنتی بحمله آغاز نکرد ، ریاست ضبط احوالات افغانستان اطلاعاتی نداشت، درحالیکه عمال خارجی درداخل صفوف تمام مردم افغانستان در روستا وشهر نفوذ کرده ودرلباس تاجر و ملا، قالین فروش وسماوارچی، مأمور وترجمان، داکتر ومعلم مشغول پروپاگند خطرناك بودند.

این فساد اداره باضعف زمامدارکل، مردم افغانستان‌را ازحمایت وپشتیبانی دولت بازداشت وازدیگر طرف نقشه های نهانی توطئه ودسیسه عناصر ارتجاعی داخلی، بااقدامات وفعالیتهای جاسوسی استعماری یکجا شد، وبار دیگر کشور افغانستان درآستانه یك تحول تاریخی اجتماعی واژگونه گردید، و اینخود سنت سیاست استعمار بودکه در ظهورهرجنبش نوین، افغانستان رابقدرمقدور عقب‌براند.

استعمار ازسیر تکامل وتحول تاریخی یك جامعه ناآگاه نبود، ولی میدانست کـه او میتواند این سیر رابطی نماید، ودرهر ده سالی یـك کشور مدنظر را مجبور کند که به نقطه آغاز برگردد وحرکت را ازسر گیرد .

اغتشاش درپاکتیا ۱۹۲٤ :

مقدمه این اغتشاش ازمدتها قبل درولایت‌پاکتیاچیده میشد خصوصاً‌که مردم ازشاه بواسطه دست کشیدن دولت ازمعاونت وحمایت مردم سرحدات آزاد در مقابل انگلیس، رنجیده بودند. بعضی ملاها وخان‌ها هم‌که بواسطهٔ از دست رفتن امتیازات خود ازدولت متنفر بودند، ازین انزجار مردم و روش بیخردانهٔ حکومت پاکتیا، سوء استفاده کرده، رهبری اغتشاش‌رابدست‌گرفتند. بعدها مشاهده‌شدکه دولت انگلیس مستقیماً درین‌اغتشاش دستدارد، زیراسیاست خارجی افغانستان‌نقطه مقابل‌سیاست انگلیس قرار داشت، وانگلیسها این تضاد سیاست دولتین‌را آنقدر حادساخته‌بودند که محلی برای تألیف وتوافق باقی نمانده بود. بـاین معنی‌که افغانستان فقط قـانع بحفظ استقلال سیاسی وآزادی تعیین سرنوشت‌خود بوده، دیگر انتظارخیر وياشری ازدولت انگلیس نداشت. درحالیکه دولت انگلیس‌وجودیك افغانستان قوی ومترقی‌را درهمسایگی هند نمیخواست. بهمین سبب بودکـه ازآغـاز استقلال افغانستان عقد قرار داد متساوی‌الحقوق بین دولتین‌را از ۱۹۱۹ تا۱۹۲۱ بعقب انداخت، وسعی‌نمود که ازاستقرارروابط افغانستان بادولت شوروی جلوگیری‌نماید، در۱۹۲۱ بافغانستان نوته دادکه بااخراج قونسلگریهای شوروی ازافغانستان روابط خودرا باشوروی‌قطع کند، ودرعوض اقامت نمایندگان انگلیسی‌را درهرات وغزنی‌وغیره بپذیرد،ورنه‌علایق افغانستان وانگلیس منقطع خواهد گردید .

بهمین مناسبت بودکه درتابستان سال مذکور مجلس مشورهٔ افغانی‌دربرج شمالی ارگ شاهی بزیر ریاست شخص شاه مرکب ازکابینه ومامورین دولت‌تادرجه مدیـر، واز افسران نظامی تادرجه کندکمشر تشکیل شد، مباحثه دوروز طول‌کشید. (نگارنده عضویت این مجلس‌را داشتم وبه نمایندگی ازحلقه سیاسی «جوانان افغان» کتباً یاد داشت‌انگلس‌رانقیض‌استقلال‌شمرده وتردید آنرا مطالبه کردم) ، در رأی‌گیری‌که بعمل‌آمد تقریباً کلیه اعضای مجلس یادداشت دولت انگلیس‌را رد نمودند، وآماده‌گی برای قطع مناسبات ولوبجنگ چهارم افغان وانگلیس منجر گردد، نشان دادند، تنها سردار شیراحمد خان رئیس شورای دولت درین مجلس قبول نوته انگلیس‌را نسبت بجنگ ترجیح داد وبس .

چون اینخواسته انگلیس درافغانستان برآورده نشد، دولت مذکـور متوجه دولت شوروی گردیده، درسپتمبر ۱۹۲۱ یـادداشتی بـداد وبر قرارداد منعقده بین افغانستان وشوروی اعتراض کرد وگفـت: دولت شوروی درافغانستان وهندوستان وایران برضد دولت انگلیس تبلیغات مینماید. ودر تاشکند مکتب تبلیغاتی باز کرده وازانقلابیون هندی دعوت آمدن بماسکـو نموده، وازافغانستان درخواست تـأسیس قونسلگری خودشرا درجنوب افغانستان نموده است. البته دولت شوروی این ادعای انگلیس‌را ردکرد. معهذا لاردکرزن، (باآنکه دولت شوروی باعقد قرارداد «راپـالـو» در۱٦ اپریل ۱۹۲۲ باجرمنی بحیث دول کاملةالوداد، موفق بـالغای مواد قـرار داد برست لیتوفسك شده وفتح سیاسی در برابر انگلیس وفرانسه نموده بود) در۸می ۱۹۲۳ إلتماتومی بدولت شوروی دادکه بایستی‌نماینده های‌مختار خودرا ازافغانستان وایران به ماسکو عودت دهد. (درحالیکه باکراسین نماینده شوروی در ۱۹۲۱قرارداد موقتی، تازمان صلح رسمی، امضاء کرده، واسرای طرفین آزاد شده وروابط تجارتی برقرار کرده بود) ولی ایندعوت انگلیس هم رد شد .

پس دولت انگلیس متوجه داخل افغانستان‌شد وخواست باتولیداغتشاشات داخلی دولت جوان افغانستان‌را ازبین ببرد، دولت انگلیس میدانست‌که سلب مجدد استقلال اینکشور نظربصلابت ملی او،خارج ازقدرت انگلیس است،ولی اومیخواست دولتی درافغانستان تشکیل شودکه باحفظ ظواهراستقلال، درباطن وعمل‌فقط ازطرف دولت انگلیس دیکته ورهبری گردد، وتوسط چنین دولتی ازترقی وقوت افغانستان وهم نزدیکی بادولت شوروی جلوگیری بعمل آید .

برای عملی شدن این آرزوی انگلیس سوء اداره دولت و روش پادشاه افغانستان زمینه‌را فراهم مینمود، تابالاخره درحوت ۱۳۰۲ (۱۹۲۳) دونفر ازملاهای پاکتیا ملا عبدالرشید خان و ملا عبدالله خان گردیزی با پشتیبانی مردم منگل وجدران درطی یادداشتی تعدیل بعضی مواد قانونی جزای عمومی راکه مخالفت شریعت میدانستند، ازشاه طلب نمودند. شاه جوابداد که قانون مذکورقبلا بتصویب علمای شرعی رسیده، وباید هردونفر بغرض مذاکره با این علما بکابل آیند. البته ملاها نپذیرفتند وبنام حفظ شریعت اسلامی درپاکتیا قیام نمودند، دهقانهای پاکتیاکه ازروش مأمورین دولت مخصوصاً حاکم اعلی رنجیده بودند بحمایت ازملاعبدالله خان وملاعبدالرشیدخان برخاستند، وبعضاً خان های مغرض بآنها پیوستند. درعین زمان احساس میشدکه تبلیغ ضددولت درولایات کاپیسا وپروان وهم ننگرهارشروع شده است. شاه هیئتی برای مذاکره مشتمل برسردار محمدعثمان خان ومحمدابراهیم‌خان وزیرعدلیه وقاضی مرافعه عبدالرحمن‌خان درپاکتیا اعزام نمود، ولی ملاعبدالله خان وملاعبدالرشیدخان اظهار مخالفت کردند وهیئت برگشت واغتشاش مسلح شروع گردید، نتیجه این اعزام هیئت فقط مهلت دادن به رهبران اغتشاش، و درعین حال برسمیت شناختن اغتشاشیون وبلند بردن مقام آنها درنظر عموم بود وبس .

دراوایل سال ۱۳۰۳ (۱۹۲٤) قوای مسلح شورشیان گردیزرا محاصره ودرکوتل تیره حمله نمودند. دربهار همین سال حکومت انگلیس در سرحدات آزاد سوقیات نمود، وهم ازعبور ترانزیتی اسلحه افغانستان‌که از خارج خریداری شده ودرهند رسیده بود ممانعت نمود وباینطریق روابط دولتین‌را تیره ترساخت .

درهرحال جنگ بین دولت ومردم دلیر پاکتیا بنفع وخواسته استعمارشروع شد زیرا مردم پاکتیا درجنگ سوم افغان وانگلیس، دشمن راکوفته وازنظر استعمار «مستحق» سرکوبی‌وانهدام بودند،چنانیکه‌مردم کاپیساوپروان (کوهدامن‌وکوهستان) ومردم غلجایی وننگرهارکه درجنگهای اول ودوم انگلیس وافغان، دشمن‌را سرکوب کرده بودند ازنظر استعمار «مستحق» مجازات شمرده میشدند، امادشمن کار آنهارا بآینده حواله کرده بود. جنگ پاکتیا تقریباً یکسال طول کشید، وبمصرف معادل یکساله مالیات کل افغانستان برای دولت جوان کشور تمام شد. بعلاوه نرخ غله وعلوفه درکابل وزابل، لوگر وپاکتیا واطراف کابل بلندرفت:یکسیر گندم‌به یکروپیه ویکسیر ویك چهارك‌جو به یکروپیه ویك خروار کاه به ده روپیه ویك سیر روغن به چهارده روپیه، درولایت غزنی رسید ، در حالیکه قبلا غزنه دارای ارزان ترین غله جات بود. درطی اینجنگ طولانی فتح نخستین نصیب مردم پاکتیابود، زیرامردم ازسوء اداره دولت ناراض، واز حمایت اودست کشیده بودند ، پس اغتشاشیون درخوست حمله کردند، ومحمدگل خان مهمند غندمشر ثانی ورئیس ارکانحرب افغانستان‌که ازکابل بادوتولی سواره بقشله خوست آمده بود، بدون جنگ خودشرا تحت محاصرهٔ اغتشاشیون قرار داد. اوبعدها بهمین سبب در کابل طرف عتاب‌دولت قرار گرفته مدتها بیکار ماند، تاشاه اورا معاف و بقوماندانی سپاه بلخ مقررنمود. همچنین سلیمانخیلها درحین شدت اغتشاش پاکتیا بالای خزانه دولت که از غزنی بگردیز میرفت حمله کردند. محمدولیخان وزیر حربیه‌که باهفت کندك عسکر ازکابل

به گردیز سوق شده بود نیز تحت محاصره شورشیان قرار گرفت .

ازکابل غندمشر عبدالحمید خان معاون رئیس ار کانحرب و غند مشر محمداسمعیل خان باهشت صد عسکر (موسوم به جان فدا) برای باز کردن کوتل تیره وپیوستن بوزیر حربیه درگردیز سوق شد، ولی در موضع بیدك لوگر درنتیجه یك شباخون هولناك شورشیان تانفر اخیرکشته شدند. در۲۲ اسد قلعه نظامی لوگر ازطرف شورشیها زیر محاصره کشیده شد، ومتعاقباً تنگی اغوجان بیك حمله ناگهانی اشغال وپایتخت مستقیماً تحت تهدید قرار گرفت. بعدازکمی شورشیان شهر غزنی را درمحاصره کشیدند، درحالیکه احمدزاییها وطوطاخیلها کوتل تیره را به شورشیان منگلی داده وارتباط کابل را باپاکتیا قطع کرده بودند. این تنها نبود شورشیان ازغزنی باستقامت کابل تاشیخ آباد وتکیه دروردك رسیدند، وملاعبدالاحد وسحبان برادرش خزانه دولت را درشیخ آباد باحمله اغتنام نمودند .

دولت انگلیس که کاررابکام دیدبمداخله مستقیم آغاز، ویکنفر هندوستانی را بنام پسر امیرمحمدیعقوبخان داخل پاکتیا نمود، اینشخص (عبدالکریم) دربین جدران درآمد ورهبری اغتشاش را بدست گرفت وخودش را امیر عبدالکریم نامید. ملاعبدالله وملاعبدالرشیدکه قبلا هیئت اعزامی کابل را درمذاکره ردکرده بودند اینك خود شان بادلگرمی به عبدالکریم، خواهش مذاکره بامأمورین وملاهـای دولت درلوگر نمودند البته باميد آنکه امارت عبدالکریم را بسایر ملاها نیز بقبولانند. اینمذاکره طرفین در «شاه مزار» لوگر بعمل آمد امابدون نتیجه منقطع گردید وجنگ مجدد آغاز نمود وسه روز درلوگر طول کشید .

درطی اینحوادث دشمنان دولت بیکار نماندند، درولایت ننگرهار دهاره بازی شروع شد، ودربین خوگیانیها جنگ خانگی بین دوخان محلی آغاز گردید، درکاپیسا وپروان نیزداره‌های قطاع الطریق متشکل ساخته شد، وامنیت عمومی درولایات مذکوره تحت خطر قرارگرفت. درکابل نیز نعمت‌الله قادیانی بنفع استعمار به تبلیغ آغاز نمود ومتعاقباً ملاعبدالعلیم چهارآسیایی وملانورعلی کهنه فروش باین تبلیغات سوء ادامه دادند، وازنزدشان مکاتباتی مکشوف گردیدکه باخارج بعمل آمده بود. درمطاوی همین زمان بودکه یك شیخ خارجی دیگربنام «سیدسعدی افندی» که خودشرا بشیخ عبدالقادر جیلانی منسوب مینمود وارد افغانستان شد ، واز طرف شاه امان‌الله عصای آبنوسی منبت کاری و زر ین و قلمدان نقر ئین بـا سا عت طـلا انعا م حـا صـل نـمود. لفتننت کلنل اف ، اچ همفر یـز وزیر مختـار دو لـت انـگلیس نیز بـرای مذاکره بانگلستان برفت وازطرف شاه مدال «سردار اعلی» حاصل نمود. خان بهادرسیدمحمد قونسل انگلیس درجلال آباد، که ازاشتعال مردم برضد دولت عاجزشده بود، بهسمله احضار گردید، واودر هوتل مسلم سمله خودشرا بقصد انتحار گلوله باران نمود اما نمرد ودرشفاخانه منتقل گردید .

درهمین سال بودکه شاه امان‌الله بالای نورالمشایخ مجددی (حضرت فضل عمر) مشتبه شد وخواست اورامحبوس نماید، ولی شمس المشایخ مجددی (حضرت فضل محمد) که مردمجاهد وضد استعماروهم طرفدارآزادی سرحدات ازنفوذانگلیس بود، نگذاشت چنین شود، پس شاه نظر باحترامی کـه باین روحانـی داشت، ازحبس نور المشایخ منصرف شد مشروط برینکه ازافغانستان خارج گردد. نورالمشایخ باعایله خودسرحد افغانستان را عبورکرد ودردیره اسمعیل وکـویته اقامت اختیار نمود، و لی حـکومت افغانی یادداشتی بانگلیسها فرستاده ودور شدن نورالمشایـخ را ازسرحدات نزدیك افغانستان تقاضاکرد، پس نورالمشایخ بعلاقه بمبئی اعزام گردید. آخندزاده صاحب تگاو «ملاحمیدالله خان» نیز درهمین سال کـابل را بقصد ادای حج تـرك گفت وشاه ده هزار روپیه ویـك موتر به او عطیه داد .

جنگهای پاکتیا که در هرنقطه اغلب بنفع شورشیان تمام میشد، دفعتاً وارد مرحله نوین ومعکوسی گردید باینمعنی که عبدالکریم هندوستانی داخل پاکتیا شد ودعوی امارت نمود. دولت افغانستان ازین عجله حکومت هند بسیار استفاده کرده وبسرعت اینخبررا درسرتاسر کشور منتشر ساخت. مردم افغانستان باآزرده‌گی‌که ازسوء ادارهٔ دولت داشتند، ودرجنگ پاکتیااقلا بیطرفی خودراحفظ میکردند، همینکه دانستند اغتشاش پاکتیا ماهیت مذهبی نی، بلکه ماهیت‌سیاسی وآنهم بمداخله‌دولت انگلیس، دارد، همه بحمایت دولت برخاستند وبر ضد نفوذ خارجی متحد گردیدند پس ولایات شمالی افغانستان اعزام ده هزارسواره، وولایت‌ننگرهار اعزام هفده‌هزار نفر مسلح برذمه گرفت، وازکاپیسا وپروان قطعات امدادیه رسید. مردم هزاره بشاه نوشتندکه مادرجنگ برادران پاکتیایی تاحال مداخله نکردیم ولی اکنون‌که دست خارجی توسط عبدالکریم هندی درافغانستان دراز شده، ماحاضریم‌که تاپنجاه هزار مرد مسلح بدولت تقدیم نمائیم. درخود پاکتیا نیز احساسات عمومی بعد ازورود عبدالکریم هندی انگیخته شده بود، چنانیکه مردم جاجی وچمکنی طرف دولت‌راالتزام کردند، وهندوهای خوست تغذیه عسکر دولت‌را بذمه گرفتند. شهرکابل‌تادیهٔ معاش سه کندك نظامی اعزامی درلوگررا پذیرفت، وبعضاً زنان‌کابل زیورات خودرا بدولت اعانه دادند. سه هزارشاگردان مدارس‌کابل ازوزارت حربیه‌تقاضای اسلحه‌وشمولیت درمیدان جنگ نمودند، وعده‌یی هم بخوست سوق گردیدند . تعلیمات نظامی نیز درمدارس آغاز شد وقوای امدادی بلخ وقندهار درکابل ریختن گرفت. (۱)

داکتر گروبا شارژدافر سفارت‌جرمنی درکابل‌باتمام‌اتباع جرمنی‌درافغانستان داوطلب خدمات جنگی درمحاذات پاکتیا گردیدند ، و وزارتخارجه افغانستان تشکر وامتنان نمود. هکذا سفارتخانهای دول ترکیه وشوروی‌وفرانسه احساسات دوستانه وهمدردی خودرا اظهار کردند. تااینوقت افسران دولت درمحاذات مختلف ازمرحله دفاع گذشته وبه تعرض آغاز کرده بودند. محمودطرزی درهمین سال بودکه سفارت افغانی‌را درپاریس ترك کرده بکابل آمد ووزارت خارجه‌را دردست گرفت، وطلبه لیسه های امانی وامانیه بادادن دعوتی تکریم وتعظیم اینمردرا بجاآوردند. همچنین شجاع‌الدوله خان رئیس تنظیمه هرات بکابل آمد وبه پروان وکاپیسا رفت وبحیث رئیس تنظیمه امنیت عمومی‌را حفظ وداره مالیهای قطاع‌الطریق را معدوم نمود. غلام محمدخان وزیر تجارت غزنی‌را مأمون نگهداشت، وجنرال غلام‌نبی‌خان ولایت ننگرهاررا حفظ نمود. جنرال مشهور محمدعمرخان سورهم حمله شورشیان پاکتیا را درغزنی‌که بمحاصره پرداخته بودند بسختی درهم شکست ونهصد نفر کشته گرفت جنرال جنگاوران پاکتیایی‌راکه شیخ‌آباد وتکیه‌را اشغال کرده بودند مغلوب وفراری ساخته تهدیدرا ازسرکابل مرفوع نمود. درکابل‌هم محکمه نظامی ملاعبدالاحد وملا سحبان وردکی‌چپاول کنندهٔ‌خزانه شیخ آبادوچهارنفر همدستان‌شان راباملاعبدالعلیم وملانورعلی وملانعمت‌الله قادیانی اعدام نمود. محمدامین خان غندمشر قلعه نظامی لوگررا مدافعه وحمله آوران پاکتیایی‌را منهزم ساخت، وغلام‌نبی‌خان چرخی درتنگی اغوجان لوگر قوه اغتشاشیون را مغلوب‌کرد، ومحمدغوث خان غندمشر منهزمین را تعقیب نمود. سردار شاه ولیخان درلوگر مذاکره با اغتشاشیون را آغاز نمود ومیرزمان خان کنری وجنرال عبدالوکیل‌خان درمیدانهای جنگ لوگر رشادت بسیار نشاندادند. رجب‌علیخان کندکمشر قطعه انشاآت وجان‌محمدخان تولیمشر نورستانی درجدیت نظامی طرف توجه افسران بزرگ قرار گرفتند. بهرام‌خان سرخابی هم‌تمام شوارع لوگررا بطرفداری دولت محفوظ ومأمون نگهداشت .

---

(۱) جریده امان افغان درشماره های سال ۱۳۰۳ شمسی یعنی درهنگام اشتعال جنگ تمام این قضایارا به تفصیل ذکر کرده است .

مردم احمدزایی‌نیز ازصف شورشیان خارج‌شده ونماینده‌آنها میرغوث‌الدین خان پسر جهانداد بکابل رسید، ومامورین وافسران‌دولت داخل‌ولایت پاکتیاگردیدند ازقبیل سردارشاه ولیخان‌وغلام نبی‌خان‌چرخی‌معین وزارتخارجه وجنرال‌محمدعمرخان وعلی‌احمدخان رئیس تنظیمه ولایت ننگرهار وغیره . کوتل تیره ازطرف اغتشاشیون تخلیه‌شده‌وخط ارتباط‌کابل‌پاکتیا مجدداً برقرار شد .

ازدیگر طرف محمدولیخان وزیر حربیه‌که ازگردیز، ارگون وکتواز وخوست وجدران‌را مراقبت میکرد، اداره منطقه بین گردیز ومیرزکه را بسردارشاه ولیخان واداره منطقه بین میرزکه وخوست‌را به علی‌احمدخان رئیس تنظیمه مشرقی داد،وخود شورشیان زرمت‌را مغلوب و۴۰ نفر گروگان گرفت، همچنین کتوازرا تأمین کرد وپسران عبدالکریم‌خان تحصیلداررا بگروگان آورد، ازآن بعد اوداخل ارگون وجدران شده درجنگهای سپین تخت وشاهی کوت زرمت ونیکه جدران شرکت ورزید، اما دراشغال نیکه جدران وشکستن مدافعه اغتشاشیون فقط جنرال محمدعمرخان موفق گردید. حبیب‌الله خان معین حربیه که باری منگل هارا درراه میرزکه شکسته بودنیز درمعیت وزیر حرب قرار داشت، وزیر حربیه بعدازجدران و المره به خوست رفت ومکاتب دولتی را مجدداً دایر کرد. باین ترتیب اغتشاش بزرگ پاکتیا بمصرف خون جوانان افغانستان خاتمه یافت، و۸۰ کندك عسکر منظم وغیر منظم درسرتاسرپاکتیا مقیم گردید . آخرین قوه مقاوم اغتشاشی پاکتیا (سنك خان وزلمی خان و مردم موسی خیل منگل) نیز ازسپاه دولت شکست خوردند وفرار کردند.ببرك خان‌مشهور جدرانی که یکی ازغازیان کشور وازحامیان دولت مرکزی بود، درطی همین جنگها بطرفداری ازدولت کشته شد .

عبدالکریم هندوستانی بهند فرار کرد، و ظاهراً پلیس انگلیس اورا توقیف نمود وباز دربرما بفرستاد، مگر مولوی یارمحمدخان مقری از افغانستان بهند رفت واورا تعقیب کرد تادربرما بیافت وبکشت وبرگشت، درحالیکه جنرال قونسل‌افغانی حاجی محمداکبرخان ازهرگونه مداخله‌یی درینمورد اجتناب نمود. اماشخص شاه یارمحمدرا بنواخت، واودرکابل ببود تابعد ازسقوط دولت امانیه ، درمحبس افتاد وسالها بماند وپیر وشکسته رهاشد وبمرد. همچنین مردم جدران ملاعبدالله و ملا عبدالرشید راکه درکوها متواری شده بودند دستگیر کردند وبدولت سپردند،وآنان درمحکمه نظامی کابل محکوم بمرگ شده با۲۵ نفر رهبران شورش‌در۴ جوزای۱۳۰۴ (۱۹۲۵) گلوله باران گردیدند. یکعده چندصد نفری نیز بگناه کشتار دسته جمعی عسکر جانفدا وعبدالحمید خان ومحمداسمعیل خان غندمشران دربیدك لوگر، بولایات شمالی تبعید شدند، ویکعده بطور گروگان درکابل بماندند.

البته دولت درجنگ علیه اغتشاشات ارتجاعی فاتح برآمد، و اما درریفورم خود ازطرف‌جرگه ۱۳۰۳ (۱۹۲٤) درپغمان شکست‌خورد. زیراشاه درحین‌اغتشاشات جرگه کبیر پغمان‌را بابیشتر ازهفت صد نفر عضو تشکیل کرد تا درمقابل اغتشاش پاکتیا پشتیبانی ملت‌را حاصل نماید. ولی درکشوریکه احزاب سیاسی علنی‌وقانونی وجود نداشت، ودرانتخابات‌صندوق رای‌دهی وآرای کتبی‌وسری معمول نبود،شاملین ومنتخبین جرگه بیشتر وبکثرت ازروحانیون وخان‌ها وزمینداران وتجار بزرگ‌میبود واینها فقط ازمنافع طبقاتی خود مدافعه میکردند، نه ازمنافع توده های وسیع دهقان ومالدار وپیشه ور. شاملین انگشت شمارروشنفکر وطرفدار مردم‌هم‌دربرابر اکثریت آنان محکوم بشکست بودند خصوصاًکه شاه زیرتهدید اغتشاشیون پاکتیا و خطر انهدام قرار داشت، ومجبور بمساحله ومدارا باقشر روحانی وطبقه ملاك‌وفیودال بود. پس اینطبقه‌که درجرگه پغمان دارای اکثریت بودند ۱۹ فقره ذیل‌را تصویب وخواهی نخواهی بامضای شاه، که معمولا خودش درجرگه هاریاست میداشت، رساندند، وبه

ریفورمهای مرحلهٔ اولین ضربت سختی حواله کردند :-

تعزیر باالمال وجزای مقدر، وتحصیل زن در مدرسه لغو شد، نکاح دختر صغیره جایز گردید، صلاحیت قاضی درتعزیرات مسلم شد، کشتن سارق درتکرار عمل واجب، وآثار توبه وصلاح درپیشانی جانی باعث تقلیل مجازات‌گردید، درمحاکم مامورین دولت، شرکت قاضی‌ومفتی‌اجباری شد، برای تحصیل‌السنه خارجی‌درمدرسه خواندن عقاید ودینیا ت‌محصل تاکید گردید، گماشته شدن محتسبین برای احتساب لابدی شد، تنظیم امور ملا ومؤذن برذمت دولت گذاشته شد ، کلمه آزادی فردی منحصر بامور شخصی گردیدنه درامور سیاسی وعقیده وی، قیدداشتن تذکره‌تابعیت ونفوس درامور شرعی لغوشد، نکاح نمودن مرد تاچهار زن‌را بدون قید وشرط آزاد گذاشته شد، خدمت کردن درزیر پرچم یادادن وجه نقد عوض خدمت کردن منظور گردید، تأسیس دارالعلوم عربی حتمی شد ، همچنین موجودیت مکاتب حفظ قرآن تضمین گردید .

این تصویب جرگه پغمان بامضای علمای مذهبی سادات و مشایخ ورؤسا ووکلای مجلس عالی لویه جرگه وامضای شاه توسط اوراق مطبوعه درسرتاسر کشور منتشر گردید، وهم جریده امان افغان آنرا درشماره ۹سنبله ۱۳۰۳ شایع نمؤد معهذا این جرگه قانون اساسی را تصویب کرد ، ودولت را درمورد مامورین رسمی به انتخاب صحیح واهلیت داشتن مأمور مؤظف ساخت.

بعد ازاغتشاش : این اغتشاش قوی که بایستی تازیانهٔ انتباهی در پهلوی دولت شمرده شده، مفاسد اداره‌را اصلاح مینمود وبرای آینده محرك یك تنظیم‌جدی درامور دولت میگردید، برعکس درطرز اداره شخصی ومطلق العنان افغانستان مؤثر نیفتاد، وهمان آش وکاسه قدیم باقیماند. شاه درامور نظامی هیچ توجه مثبت نکرد واردوی افغانستان را باشخاص ملکی‌که هیچ سررشته ازامور نظامی نداشتندبسپرد ووزرای حربیه اوکه منزلت قوماندان عمومی قوای مسلح کشوررا داشته و ریاست ارکانحرب عمومی راهم تحت اوامر خود نگه میداشتند، اشخاص عادی وعجمی درامور نظامی بودند. بعلاوه افسران کاردیده وامتحان شده را بتدریج ازرأس امورحربی‌دور مینمود، مثلا افسرانی‌که دررزم استقلال ویادراغتشاش پاکتیا ارزش نظامی خودرا ثابت نموده بودند درکشورهای دوردست‌رانده شدند ویاطرف‌بی‌اعتنایی حتی‌مجازات دولت قرار گرفتند وجای اینها بیشتر باشخاص غیر مجرب داده شد، مبارکشاه خان غندمشر پاکتیا درحرب استقلال فداکاری نمود وترفیع نکرد تابمرد.جنرال محمدعمر خان (سور) که درجنگ استقلال‌رشادت قابل‌وصفی نشانداد، درمحبس افتاد،جنرال عبدالقیوم‌خان پغمانی‌که درحرب استقلال فداکاری نموده بود مورد عتاب قرار گرفت وکندکمشر دادمحمدخان ارکزایی‌پسرسپه سالار لندی‌محبوس‌شد. همچنین‌جنرالهای دیگر چون پنین بیگ خان وغیره. درعوض، محمود سامی، نایب سالار وقوماندان‌قول اردوی پایتخت گردید وعلیهذالقیاس .

بودجه اردو محدود وتعداد قشون بمناصفه تقلیل گردید، ورشوت خواری دراردو بشکل یك امرطبیعی درآمد. پس درکشوریکه طبقه فیودال واشراف وروحانی مخالف دولت بودند، ومامورین دولت بارشوتخواری توده های خود مردم‌را رنجانده میرفتند، وهم فعالیت زیر زمینی استعمار برای تخریب کشور دوام داشت، تضعیف اردوکه آخرین وسیلهٔ حفظ وتطبیق ریفورمهای دولت بود، بجز ازجنون معنی دیگر نمیداد. همین روش وسیاست شاه بودکه زمینهٔ آخرین انفلاق کشور وانهدام دولت جوان افغانستان را آماده کرد وسه‌سال بعد مملکت واژگونه گردید .

مسافرت شاه درخارج (دسمبر ۱۹۲۷ - جون ۱۹۲۸): در ۱۹۲۷ دولت ایتالیا پادشاه افغانستان را دعوت به مسافرت در ایتالیا نمود ،واو در دسمبر ۱۹۲۷بقصد

تحکیم روابط اقتصادی و کلتوری با ممالك خارجی عازم اروپا گردید . خط حرکت او ازقندهار به کراچی و بمبئی بود ، در حالیکه دولت انگلیس انتظار او را در دهلی میکشید. شاه در مجامع هندی آزادانه حرف زد وحکومت انگلیس را آزرده تر ساخت ، در حالیکه لندن قبلا دهلی را در مراقبت واحتیاط از قول و فعل شاه متوجه ساخته بود . در هر حال شاه از هند بکشور مصر وباز به ایتالیا رفت ،واز آنجا به فرانسه و بلجیم وجرمنی کشید . در انگلستان شاه دانست که اگر از مسافرت در کشور شوروی خود داری کند ، انگلستان برای هر گونه امدادی بافغانستان حاضر است ،ولی او نپذیرفت وبه مملکت شوروی سفر کرد . انگاه بکشور ترکیه وباز ایران رفت وبافغانستان عودت نمود. پادشاه افغانستان درشرق قریب بصفت یك پهلوان شرقی ضداستعمار غربی ودر اروپا بحیث یك فاتح جنگدر مقابل امپراتوری برتانیا استقبال شد. تنها حکومت ایران از ابراز گرمی و حرارت خود داری نمود زیرا ملکه افغانستان وزنان همراهش همه بدون نقاب ومعجر بودند درحالیکه زنان ایرانآنروز درقید حجاب بسر میبردندوشاه ایران ورودملکه افغانستان را بدون نقاب ، مخالف عنعنه کشور خویش میشمرد .

شاه اما الله در اوروپا فابریکه هائی بخرید ودر استحکام روابط با دول خارجی بکوشید، ودر تورکیه دوستی وهمکاری فرهنکی ونظامی بین دولتین صادقانه تحکیم گردید. اماپیشامد رجال بزرگ ومقتدر عصر، در طبع پادشاه جوان تأثیری از عجب وخود بینی بجا کذاشت ، وتماشای عظمت تخنیك وفرهنگ غرب او را در تطبیق این تمدن و کلتور در افغانستان شتابزده ساخت ، در حالیکه او از درك لزوم قوت محرکه وتطبیق دور افتاده بود. درایام توقف شاه در لندن بعضی جراید انگلیسی اورا پتر کبیر افغانستان خواندند وخواستند در تعجیل طبیعی او تسریع نمایند، در صورتیکه در داخل افغانستان دستهای مخالف مشغول تهیه زمینه اختلال وجلوگیری ازهرگونه ریفورم واصلاحات اجتماعی بود .

وقتیکه شاه برگشت آنمرد گذشته نبود، او بسیار خود رأی وخود خواه ومغرور شده بود وبا اقدامات عجولانه ئی که نمود بزودی افغانستان را مستعد یك انقلاق منفی نمود، دیگر دربار سادهٔ قدیم وجود نداشت، کالر ونکتایی وتجمل وفیشن جای بساطت والبسه وطنی ویخنبستهرا گرفت،عیاشی وخوشگذرانیبشدت شروعشد، و ریفورم مفید وحقیقی باتفرعات مضر وبچهگانه آمیخته گردید درتطبیق اینمرام، طبع باصلابت وخواسته های مردم زیرنظرشاه نبود، وازعسرت اقتصادی و زندگی ملت بیخبر افتاده بود مثلا در کشوریکه صد ها مشکل اقتصادی وزراعتی وتخنیکی واداری مستلزم رسیدهگی واصلاحات بود ، شاه فرمان داده بود که تعطیل روز جمعه بروز پنجشنبه درتمام ادارات کشور عملی گردد، در حالیکه تعطیل جمعه یك عنعنه بیضرر وپیشتر ازهزار ساله کشور بود که جنبهٔ قدسیت مذهبی در انظار ملت افغانستان وکلیه ممالك اسلامی داشت ،وتا هنوز در کرهٔ زمینهیچ دولتی بنام ریفورم روز تعطیل هفتهگی قدیم خود را مثلا از یکشنبه به سه سنبه تبدیل نکرده بود زیرا این تبدیل فضول بود وبحیات جامعه تعلق وتماسی نداشت ونه مانع ترقی وانکشاف کشوری بود .

همچنین شاه امر نمود تا در جاده های مخصوصی در پایتخت تابلو ها گذاشتند و نوشتند :ــ هیچ زنی بابرقع نمیتواند ازینجا عبور نماید . پلیس ها این امر را تطبیق مینمودند وزنان ناداری که البسه عادی خود را در زیر چادری پنهان نموده وتوان پوشیدن لباس نسبتاً خوبتری نداشتند مجبور شدند که ازخریداری مایحتاج شبانه روز خود در بازار های معمور تر صرف نظر کنند ، در حالیکه هیچ فا بریکه

وکارخانه یی برای کار کردن زنان وجود نداشت. شاه امر نمود که تمام مردم در شهر کابل دریشی وکلاه بپوشند ، ودر هر چند قدمی پولیسی استاده بود که از متخلفین جریمه نقدی میگرفت، قطع نظر از مصارف در یشی که از توان اکثریت مردم خارج بود، برای تطبیق این امر هیچ مغازه بزرگی که اقلا برای صد هزار نفر دریشی و کلاه داده بتواند موجود نبود ، لهذا اغلب دکانداران کلاه های افسران نظامي در سر میگذاشتند ، مردم سکهه که مذهباً موهای ناگرفته خودرا در دستار هایی بزرگ می‌پیچیدند ناچار بودند که باکلا های پشمی کشدار ، سر ودستارخود خود رایکجا بپوشانند ،واینخود شهر را بیك تابلوی کاریکاتوری .بدل ساخته بود خصوصاً که سلام دادن با دست منع شده وبایستی بر سم فرنگ کلاه از سر برداشته شود . باچنین اوضاعی در پغمان محفل بال ماسکه تشکیل میشد ، ودر لوی جرگه برمالیات مردم افزوده میگردید ،باقیات مردم توسط محصلین دولت زیر تحصیل قرار داشت، واغلب وزرا وولات و حکام رشوت میخوردند . مردم شکایت کننده مرکز استغاثه وباز رسي نداشتند، وعرایض شکوه مردم‌ازدست ماموری بخود مامورارجاع میگردید. در مدت ده سال هیچ وزیر ووالي و حاکمي محاکمه و مجازات نشد وباز خواست بکلی متروك گردید. انتخاب مامورین بزرگ فقط بسته بشناسایی و اعتماد شخص شاه بود که در آن لیاقت و کفایت در نظر گرفته نمیشد، واکثر مامورین بزرگ از رجال قرن ۱۹ و در باریان قدیم بودند . خصوصاً اشخاصیکه نسبت نزدیك بخاندان شاهی داشتند . گویا ریفورم وتحول جدیدکه مانندهٔ یك ماشین تازه اختراع بود توسط میخانیکهای قرون وسطی بکار انداخته شده بود .

در لوی جرگه هزار نفري پغمان (۱۹۲۸) با آنکه نمایندگان ولایات پرو گرام اصلاحی دولت را علي‌الرغم منافع وعنعنه خود تصویب نمودند، برای هیچ نماینده‌یی اجازه داده نشد که از سوء ادارهٔ وزرا وحکام کشور بنام ملت حرف بزنند و راه اصلاح نشان دهند ، مقرر بود که هر ولایتی مطالب خود شراکتباً به رئیس شورای دولت سردار شیراحمد خان بسپارد ، سردار اختیار داشت که چه چیز را در آجنده مباحثات جرگه بپذیرد ، وچه چیز را ممنوع قرار دهد. پس‌جرگه مأیوس ومتعرض گردید ، وغلام محی الدین خان ارتی نماینده انتخابی کابل که سه صد هزار رو پیه اعانه برای خریداری مهمات جنگی دولت شخصاً پذیرفته بود فریادکرد: اعلیحضرتا! مادامیکه این وزرای مشهور بالفساد شما تاپای محاکمه ودار برده نشده اند ، هیچ اصلاحاتی درمملکت ممکن‌نیست. وقتیکه درجرگه تاسیس شورای ملی انتخابی به تصویب رسید نگارنده بحیث وکیل انتخابی پایتخت گفتم که : تا وقتیکه وزرای‌دولت قانوناً در نزد شورای ملی مسئولیت نداشته باشند، وتنهابحضور شاه مسئول‌باشند شورای ملی مفهوم اصلی خود را نمیتواند داشته باشد . ولی اینصدا های متعدد نمایندگان جرکه بجائی نرسید ، ودر عودت وکلا بولایات وروستا های کشورطوماری از سوء ادارهٔ دولت در برابر چشم توده های مردم کشوده شد .

متعاقباً درجلسه چمن‌استورکابل هنگامیکه یکنفرازشاملین‌جلسه(عبدالرحمن خان لودی) گفت: اعلیحضرت خود شانرا یك «پادشاه انقلابی» در نطق خود معرفی نمودند، پس توقع میرودکه انقلاب در دستگاه دولت را بپذیرند ، ده سال است که اعلیحضرت وظیفه صدارت عظمی کشور را شخصاً بدوش کرفته اند، در حالیکه انقلاب متقاضیی‌انست که عوض اعلیحضرت شخص مسئول دیکری بحیث صدراعظم افغانستان منصوب گردد. البته این پیشنهاد ها پذیرفته نگردید، وجواب عبدالرحمن خان فردای آنروز در قصر دلکشا داده شد ،وآن اینکه او را احضار کردند واز طرف شاه امر نمودند که استعفای خود شرا از ماموریت دولت بدهد .(او رئیس کمرکات کابل بود) .

رویهمرفته ادارهٔ دولت بشکل یك‌حکومت مطلق‌العنانی در آمد که در تاریکی

راه میرفت ، بهمین سبب بود که محمود طرزی از وزارتخارجه معزول گردید وجایش به شخصی مانند غلام‌صدیق خان چرخی داده شدکه اوکفایت‌اداره سیاست‌بین‌المللی افغانستان را نداشت. همچنین محمدولیخان وزیر حربیه از کابینه اخراج گـردید و برای نام «وکیل شاه» خوانده شد. عبدالهادی خان داوی وزیر تجارت نیز ازعضویت کابینه استعفا نمود ومیرسید قاسم خان قبلا ازامور مهمه دولت بکنار رانده شده و یکعده رجال کار آگاه کشور مدتی پیشتر بعناوین سفرا ازافغانستان خارج ساختـه شده بودند . معهذا این وضع در معنی آن نبود که رجال وطن پرست بکلی نا بود گردیده بودند، هنوز درپایتخت وولایات درامور ملکی ونظامی مردان شر یـف و بـا کفایتی وظیفه دار بودند، مگر طرز اداره بنوعی آمده بودکه اینها در مقابل استبداد رأی شاه وهم کارشکنی یکعده از مامورین مغرض و مخالف کـه در تفـکر شاه نفوذ ورخنه کرده بودند از انجام هر گونه خدمتی در راه امنیت کشور وحفظ دولت عـاجز شده بودند .

پس اختلال دستگاه اداره که مقدمه انحلال کشور بود بجایی رسیدکه دزدی فقط بـا سه صد نفر تفنگدار بدون توپ وطیاره در پایتخت افغانستان حملـه کـرد، ووزارت حربیه فقط ۸۰ نفکر عسکر وآنهم از محافظین مخازن دولتی برای دفاع حاضر کرده توانست وبس.

البته درین اختلال بزرگ که افغانستان را در یك مرحله مهم تاریخی سالها بعقب انداخت، سیاست استعماری نیز دستداشت، ولی این تاثیر خارجی، عامل درجه اول اختلال نه بود، بلکه سوء ادارهٔدولت‌افغانستان عامل‌نخستین‌ویرانی‌مادی‌ومعنوی‌کشور گردید ، واین سوء اداره داخلی بود که بادست خود زمینه فعالیت مخالفانه خارجی را مساعدت ساخت. اینست‌که دستگاه خارجی‌ازین‌زمینه استفاده‌کرده وماشین‌جاسوسی او در داخل افغانستان بفعالیت شروع نمود. ومثلا در کـابل یـکنفر منجم انقراص حتمی سلطنت شاه را پیشگویی کـرد وبسرعت این پیشگویی در بین حلقـه هـای درباری منتشر گردید در حوزه هلمند یکنفر اخند خوابی جعل کرد و افواه شد کـه تاج از سرشاه افتاده است و... این تنها نبود در سرتاسر حدود شرقی افغانستان بهزار ها تصاویر جعلی نیم برهنه بنام ملـکه افغانستان پخش گـردید، و عـزیمت طالبات افغانی از سرحدات شرقی‌به قسطنطنیه باتعابیر معکوسی‌دربین توده‌هامنتشر شد. یك شیخ هم درجنوب ویك مرشد در شمال علنـاً رفتار شاه را ضد شریـعت اسلامی اعلام کردند وکلنل لارنس معروف گفته شد که در جامـهٔ مـلایی در شرق افغانستان داخل گردید وهیزم اغتشاش را آتش زد ، حتی ایـن موضوع در جـراید شوروی وانگلیسی مطرح بحث قرار گرفت .

در داخل دستگاه حکومت نیز با تردستی ودر جامهٔ دوستی سبوتاژ و کار شکنی آغاز یافت .

حزب نقابدار: دربین روشنفکران وطن پرست‌یکدسته عناصر مرمـوزبشکل یك حزب نقابدار ومصنوعی رخنه کرد، این‌نقابداران شارلتان درمرکز وشرق کشور جهت‌فریفتن‌مردم شعارهای‌دروغین «انقلابی»میدادندوظاهراً از«جمهوریت»دم‌میزدنداما اینهامعناً دشمن جدی‌دیموکراسی‌وجمهوریت‌وترقی بوده برای دیگران خدمت‌میکردند، وبعدهامعلوم‌شدکه ایشان‌بجزمزدوروآله‌یی‌دردست‌ارتجاع‌واستبداد نبودند،زیرا درزیر عنوان «جمهوریخواهی» برای از پادر آوردن رژیم امانیه کوشیدند ،وفی الواقع راه را برای بر قراری یك رژیم ارتجاعی باز کردند در حالیکه دیموکراتهای حقیقی برضد نظام کهنه فیودالی بوده بهبود حال ملیونها دهقان کشور را مد نظر داشتند ، و در مقابل ارتجاع ازاصلاح وبقای دولت امانیه حمایت مینمودند .

رویهمرفته فعالیت ایندسته ارتجاعی، سیلابی از پروپاگند مهیج و تحریك آمیز در سر تا سر کشور جاری نمود وافکار مردم را منحرف ساخت البته در بین

تمام این فعالیتها تبلیغ روحانیون نقش بر جسته تری داشت زیرا اینها توانستندکه تمام توده هاراکه قبلا از طرز ادارهٔ دولت شاکی ورنجیده بـودند ، باسلحه تلعیـن وتکفیر شاه مجهز نمایند .

مقدمات یك توطهٔ بزرگ :

بعد از آنکه دولت امانیه در داخل کشور با ضدیت قوه های ارتجاعـی ، ودر ، خارج کشور باسیاست مخالفانهٔ دولت انگلیس مقابل ، وبواسطه خرابی وضع‌اقتصادی مردم وسوء ادارهٔ از پشتیبانی توده های مردم محروم شد، در افغانستان بر ضد او طرح یك توطهٔ عظیمی ریخته شد ،ودسته جات پراگندهٔ مخالفین تمرکز یافته وعملیات تخریبی آغاز گردید . چون ولایات شمالی وغربی افغانستان از مرکز دور بودند، و ولایات‌مرکزی وجنوبی (هزاره جات وقندهار) مستعد قیام بر ضد دولت نبودند ،وهم ولایت پاکتیا نوبت‌قیام مخالفانه‌را مغلوباً گذشتانده‌بود، لهذادشمن دردوجبهه دیگـر مشغول فعالیت گردیدیکی درشرق‌کشورودیگری‌درپهلوی‌پایتخت‌البته اغتشاش‌نخست ازجبهه شرق‌آغازگردیدتادولت مجبوربسوقیات سپاه‌گردیده وپایتخت‌را ازعسکرقلیلی که داشت تخلیه نماید. آنگاه از جبهه شمال شهر کـابل (کوهدامن وکـو هستان) شورشیان درپایتخت بیدفاع بریزند و بسرعت دولت را سقوط د هند شك نیست‌که درهردو جبهه اشخاص اجیری ، اغتشاش را رهبری وقسماً مامورین عـالی‌رتبه دولت بانان کمك میکردند .

از نـظر مخالفین ، اینطرح جدید دو فایده داشت در صورت کـا میابی اغتشاشیون دولت از بین میرفت ،ودر صورت ناکامی ،دولت هردو را ـ ـاہل پاکتیا ـ بسختی میکوفت ، وهر دو ولایت دلیر که در جنگهای اول ودوم افغان انگلیس ، دشمن را بشکل بیسابقه درهم شکسته بودند، مجازات میشدند. در هرحـال از مدتی قبل در کاپیسا مرد متهور وماجراجویی بنام «حبیب الله بچه سقا» زیـر نظر دقیق مخالفین دولت گرفته شده بود. این شخص دراوایل جوانی جزء خدمتگاران شخصی یك نفر ازملکان کوهدامن (ملك محسن کلکانی) قرارداشت واین‌ملك ورشکست شده‌وبیسواد از دشمنان جدی ریفورم ودولت بود .

حبیب الله مثل ملك بیسواد بود واما خدمت زیر پرچم را از ۱۹۲۰ در«قطعه نمونه» اردو انجام داده بود. حبیب‌الله‌مردگندم‌گون تنومند ومیانه قامت بودکه ریش «دم‌بودنه» داشت گفته‌میشدکه اودرایام‌خدمت‌عسکری گاهی‌به‌دزدی‌هم می‌پرداخت،ووقتی بهمین نام درحکومت محلی کوهدامن یك‌دوره‌حبس راطی کـرده‌بود. در۱۹۲٤ هنگام اغتشاش پاکتیا اودرذیل عساکراحتیاط مجدداًجلب وتحت‌السلاح‌شده ودرمحاذ پاکتیا سوق‌گردید، وبعدازفتح‌دولت‌به جلال‌آبادبرگشت،ورفقای‌عسکری‌خودراکه بجرم‌کوچکی محبوس شده بودند ، از محبس فرار داد، وخودبکا بل آمد . اوهنگام عودت به‌کلکان در دشت «قلعه‌حاجی» بایکدسته کوچك برخورد که میخواستند تفنگ اورا بزو ر. بگیرند ، اما اویکنفر از متجاوزین رابکشت و تفنگش رابگرفت وبقیه را فـرا ر ی ساخت. حبیب‌الله خود بوزارت حربیه‌آمده تفنگ مقتول‌را تحویل وقضیه‌را شرح‌داد، وزارت حربیه قضیه را تعقیب قانونی نکرد وحبیب الله مرخص شد ودرکاپیسا دستهٔ از دزدان تشکیل کرد وخود درراس دسته قرار گرفت .ازین بعد در کاپیسا وپروا ن قضایای سر قت رخ داد وحکومت به‌تعقیب پرداخت، واز همین وقت عملیات عادی دزدی به‌یك توطئه سیاسی مبدل گردید .

مقارن این اوضاع والی کابل «علی‌احمدخان » شخصاً به‌کوهدامن رفت وبـه تحقیق پرداخت. ازین بعدرا میر غلام حسن خان یکی از خان های متنفذ علاقه بهسود هزاره چنین توضیح نمود : وقتیکه من‌از بهسود درکابل آمدم گفتند والی کابل بغرض تحقیقات درکوهدامن رفته‌است ، چون کارمن معجل بودهمانجا نزد وا لی‌رفتم واو باوضع بسیار رفیقانه مراپذیرفت وشب نگهداشت (این میر هزاره سالها دردربار

امیر حبیب اللهخان جزء قطعه «سراوس »شاه قرار داشت و چون نفو ذخانی او در بهسود زیادبود، طرف توجه وآشنایی بزرگان درباری ومنجمله والی علی‌احمد خان شاه‌اغاسی ملکی‌دربار، قرارگرفته بود) ودراثنای‌صحبت‌شبانه سخن‌را بسیاست‌دولت کشیده آنگاه دونفر مردناشناس را احضاروبنام حبیب‌الله خان وسیدحسین‌بمن‌معرفی کردو گفت که ماتا اکنون سه برادر بودیم حالا چهار برادر شدیم، واما برادر پنجم ما (سید احمد بچه شاه نور هزاره) درنزد شماست که‌بایستی برای روز عمل‌آماده باشد ـ بچه‌شاه نور دزد مشهوری بودکه حکومت از دستگیری او درکوها عاجز شده، واعلان‌کرده بودکه اگر خودرا تسلیم کند ازمجازات‌عفو است،اواعتمادکرد ودربهسود نزد میر غلام حسن‌خان آمد وتضمین خواست میر بشاه عرض کردوشاه وعده دادکه متعرض اونگردد مشروط باینکه درنزد میروزیر نظر اوزندگی کرده بدیگر جانر ود وبچه شاه نور پذیرفت ودرنزد میرباقی ماند ـ میرغلام حسن بیك توصیهٔ و ا لی علی احمد خان رادرینمورد شنید اما قابا تصدیق نکرد زیرا مردم هزاره عموما طرفدار دولت امانیه بوده وتاسقوط آن‌طرفداری وحمایت خودرا عملانگهداشتند ومنجمله‌پسر همین میر «فتح محمدخان » برضد استیلای سقو مبارزه بسیارکرد ، واما تاآنوقت خود میر غلام حسن خان ازجهان گذشته بود. میرغلام حسن خان شرح داد که در شب مذکور والی علی احمد به‌حبیب الله هدایت دادکه از افغانستان به‌هند انگلیسی فرار کند وهمدرانجا نزد «خواجه بابوخان »هموطن خود زندگی نماید تا مو قـع کار برسد ـ گفته میشد که خواجه درهند شامل خدمت سی آی دی بودـ همچنین والی علی‌احمد خان فیصله کردکه سیدحسین بولایت میمنه رفته چندی‌درآنجاباشدتا موقع عملیات فرارسد .

واما خود حبیب الله بچه‌سقا بعدازانکه پادشاه شد سر گذشت سفر مختصر خودرا درماورای سرحد افغانستان در یکدربار شبانه بحاضرین چنین شر حداد :من ازترس تعقیب امان‌الله باپسران مامای خود سکندر وسمندر درپشاور رفتم و چندی مشغول چای فروشی بودم، وآنگاه در «توت‌گی» رفته دکان«سماوار»کشودم وهمانجا بماندم تاموقع مراجعت بافغانستان رسید (امااو ازدزدی خود در پاراچنار و محکوم شدن به‌یازده ماه حبس سخن‌نگفت) درراه باز گشت بقریهٔ «پدیکو ت» رسیدم روز جمعه بود بمسجد برفتم ملائی در منبر ،و عظ جهاد باکفر مینمود وچون تمام شد من پیشرفتم واز و دعای خیر خواستم .ملابه‌من دعا دادوگفت درخارج شد ن ازمسجد درسرراه خود درختی خواهید دید ،پای آنرا بشکافید وهرچه یابید بردارید. من بچالاکی چنان کردم وچهار تفنگ وکارتوس ویکهزار روپیه نقدیافتم وبرداشتم‌وروان شدم ، وقتیکه از لغمان بجانب کوهدامن میرفتم باز درراه به‌ملائی برخوردم که مرا دید وامر بجهاد دربرابر امان‌الله نمود، درایام جشن پغمان‌روزیکه امان‌الله داخل‌تیاتر پغمان بود ،باز باملای دیگری مقابل شدم که‌مرا بحکم دین اسلام بکشتن امان الله امرنمود ،اما بجهتیکه جشن مسلمانان خراب نشود اینکار رانکردم ، وقتیکه بکوهدامن برگشتم ملای دیگر ی مرا دیدوفرمایش ملای پغمان راتکرار کرد، من به تگاو رفتمو غلام محمد خان فرقه مشر تگاوی (مامای معین السلطنه)وهم اخند زاده صا حب‌تگاو (ملا حمید الله خان) مرا خواستند وبد یدند وبکشتن امان اللهخان راه بلدی کردند، وهم بعضی خان های پروان رابه کـومك من نشانـدادند منهم عـزم بـر انداختن او کرده وبکابل حمله کردم .

حبیب الله بچه سقا چون آدم بیسواد وعاری از هرگونه ریاکار ی وملاحظا ت سیاسی بود، بعضا در مجالس خصو صی خود اززخم خوردن خود در حمله‌کابل و

اینکه چگونه ودر کجا (یعنی درکدام عمارت خارجی) تحت‌تداوی گرفته شد وچگونه اورا باعنوان غازی احترام میکردند، هم تفصیلاتی میداد.

واماسید حسین که به میمنه فرستاده شده‌بود، درانجا میزیست وباملا ها ی مشکوك تماس میگرفت، تابالاخره در فرصت مقتضی این ملاها اعلامیه برضد شاه امان‌الله منتشر کرده و بیعت مردم را از چنین شاه مردود ومطرود، شرعا ساقط شمردند. بعدها خلیفه قزل ایاق که‌مرشد جمعی ازمهاجرین نو وارد در افغانستان شمالی بود، نیز درمقابل دولت امانیه طرف حکومت اغتشاشی بچه سقا را گرفت و توسط مردان جنگی، حکومت ولایات شمالی‌آنانرا در برابر هر قوه مخالف دیگر کمك وتقویه نمود. همچنین درتمام ولایات افغانستان حلقه های مخفی ومخالف‌بفعا لیت ضد دولت درامدند، مخصو صا درکابل که حلقه هئ منظمی در زیر زمین متشکل ومشغول کاربود. پس‌بچه سقا وقتیکه ازهند برگشت درکاپیسا وپروان به داره‌بازی شروع کرد وراه ارتباط ولایات شمالی‌کشور راباکابل تحت خطر قرارداد.

اولین حرکتی که‌قبل از ظهور اغتشاشات ولایات ننگرهار وکاپیسا وپروان، در کابل بشکل طلیعۀ سپاه اغتشاش بعمل آمد همانا فرار روحانیو ن بزر گ کابل درپاکتیا بود گفته‌میشدکه یکی‌ازحلقه‌های مخفی‌ومنظم‌کابل حلقۀمخصوص‌حضرات‌مجددی بشمول‌بعضی‌سرداران‌بزرگ‌وروحانیون‌مشهوربود، که ازآنجمله‌درخزان۱۳۰۷ (زمستان ۱۹۲۸)حضرت‌محمدصادق‌المجددی برادرکهترشمس‌المشایخ‌مشهور (شمس‌المشایخ‌که یکی ازروحانیون بزرگ ودرعین حال مرد غازی ووطنخواه بود قبلا بازنده‌گی وداع کرده، وبرادر جانشینش‌نورالمشایخ‌که ازمخالفین بزرگ‌دولت‌امانیه‌بود درهندوستان زنده‌گی میکرد) با قاضی عبدالرحمن خان پغمانی، قاضی فضل الحق خان، قاضی عبدالقادر خان پغمانی، عبدالحنان خان ومحمدحیان خان پسران قاضی عبدالرحمن‌خان نهانی ازکابل‌به ولایت پاکتیا رفتند. محمدصادق المجددی درینسفر برادر زادۀجوان خود (حضرت محمدمعصوم المجددی پسر۲۲سالۀ شمس‌المشایخ) رانیز همراه‌داشت تادرکابل مورد فشار حکومت قرار نگیرد.

وقتیکه اینجمعیت درپاکتیا رسیدند درخانه عزیزجاجی درعلاقه جاجی‌مسکن گزیدند وبمردم گفتندکه پروگرام شاه مخالف شریعت وبضرر ملت افغان است ووقتیکه ما این نظر خودرا بشاه عرض کردیم جوابی نداد، پس‌مااینجا آمدیم‌تاباتفاق مردم پاکتیا پیشنهادات خودرا بشاه بفرستیم ومانع خرابی افغانستان گردیم. مردم این پیشنهاد حضرات‌را نه پذیرفتند، ولی گفتندکه اگر حضرات مایل بخارج شدن ازافغانستان باشند، آنهارا محفوظ ازسرحد کشور عبور خواهند داد تابدست دولت نیفتند. حضرات برای اخذ تصمیم‌نهایی مجلس مشوره‌یی تشکیل‌کردند، درین‌مجلس قاضی عبدالرحمن خان گفت: پیشروی‌ما دوراه بیشترنیست یافراربهند، درآنصورت حکومت انگلیس مارا بااعزاز خواهد پذیرفت، ولی برایماکه مسلمان و افغانیم مرگ بهتر ازین اعزاز اجنبی است، راه دوم تسلیم شدن بحکومت افغانستان ودست‌ازجان برداشتن است، آیارفقا چه میگویند؟ همه گفتند ماشق دوم‌را ولو بفداشدن جان ما باشد ترجیح میدهیم. پس همه برخاستند ودرقلعه نظامی جاجی نزد قوماندان نظامی دولت (عبدالغنی خان سرخابی) رفتند وتسلیم شدند. قوماندان آنانرا تحت‌الحفظ به گردیز فرستاد، وتاآنوقت موترها ازکابل رسیده وایشانرا مستقیماً‌به پغمان‌منتقل ساخت (شاه درپغمان بود) ۱۲بجه شب بودکه شاه‌هریك‌را جدا جداپذیرفت ومذاکره نمود وآنگاه همه‌را تسلیم دیوان حرب وزارت جنگ نمود. اعضای مجلس‌دیوان حرب (عبدالعزیز خان وزیرحربیه، محمودسامی قوماندان قول اردوی‌مرکز، فضل احمدخان فرقه مشر، سیدشریف خان کندکمشر وسید عبدالله خان کندکمشر) بعداز یکماه استنطاق وتحقیق حضرات‌را، که ازقول وفعل خود انکار نکرده بودند، باعدام محکوم نمود. عبدالعزیزخان وزیر وسیدشریف خان کندکمشر درتطبیق حکم اعدام پافشاری

بیشتر میکردند. درنتیجه قاضی عبدالرحمن خان پغمانی بادامادش قاضی فضل الحق خان دریکروز، وقاضی عبدالقادر خان باعبدالحنان خان پسر قاضی عبدالرحمن خان روز دیگر درموضع سیاه سنگ گلوله باران شدند. واما شاه محمد صادق المجددی ومحمدمعصوم المجددی برادرو پسرشمس المشایخ راپاس خدمات شمس المشایخ از کشتن معاف داشت و به حبس ایشان اکتفا نمود. متعاقباً اغتشاش شنوار شروع، و در آغازجدی ۱۳۰۷ (زمستان ۱۹۲۸) حملهٔ ناگهانی بچهٔ سقا در پای تخت به وقوع آمد، و شاه سه‌روز بعد محمد صادق مجددی و محمد معصوم مجددی را از حبس رهاوطرف التفات و محبت قرار داد.

اولین شعله آتش درننگرهار (:عقرب ۱۳۰۷ – ۱٤ نومبر ۱۹۲۸) :

مقارن با اشتعال افغانستان، حکومت کشور در دست اشخاص ذیل بود:– وزیر حرب «عبدالعزیز خان بارکزائی» مفتش حربی «سید شریف خان کنری» قوماندان قول اردوی پای تخت «محمود سامی بغدادی» وزیر داخله «عبدالاحدخان وردکی (ماهیار)» والی کابل «محمد سمع خان برادر محمد یعقوب خان وزیر دربار» قوماندان امنیه و کوتوالی کابل «محمد اکبر خان ارغندیوال» رئیس عمومی تفتیش «سردار شیراحمد خان رئیس سابق شورای دولت» رئیس استخبارات وضبط احوالات "گل احمد خان غزنوی (ملکیار)" وزیردربار وفیض محمدزکریا وزیرمعارف "محمد یعقوب خان" وزیرخارجه «غلام صدیق خان چرخی» وزیر تجارت «علی محمد خان» وزیر مالیه «میر هاشم خان» معین وزارت عدلیه «قاضی عطا محمد خان هروی» رئیس بلدیهٔ کابل «احمدعلی خان» والی و لایب ننگرهار «میرزا محمد سرور خان» «قوماندان نظامی ننگرهار «محمد گل خان مهمند» والی ولایت قطغن وبدخشان «عظیم‌الله خان ترجمان» والی هرات «محمدابراهیم خان بارکزایی» قوماندان نظامی هرات «عبدالرحمن‌خان بارکزایی» والی مزار وبلخ «عبدالعزیزخان‌چرخی» قوماندان نظامی «محمد اکلیل‌خان بدخشانی» والی قندهار «عبدالکریم‌خان بارکزائی» والی پاکتیا «عبدالحکیم خان بارکزایی» حاکم کلان کاپیسا و پروان «محمد امان خان» حاکم کاپیسا «شیر جان خان صاحبزاده» قوماندان نظامی‌پاکتیا «صاحبزاده محمدصدیق‌خان» رئیس ارکانحرب‌پاکتیا طره‌بازخان (بعد ها قوماندان کوتوالی کابل).

در عقرب ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) بین یک‌عده کوچی های رهگذر وسنگو خیل های‌شنوار زدو خوردی واقع و چند نفری از سنگو خیلها کشته شد، آنها قاتلین را گر فتار و به حکومت محلی تسلیم نمودند ولی حکومت قاتل هارا رها کرد و به دادسنگوخیلها نرسید، آنان به حکومت اعلی جلال آباد داد خواه شدند، باز هم کسی به‌سخنان شان گوش نداد، لهذا ضدیت شنواریها با حکومت آغاز گردید، خصوصاً که افراد مشبوه به تبلیغات شدیدی راجع به کفر و بی عدالتی دولت در بین مردم شنوار می نمودند، ودستهای مخفی و منظم زمینهٔ انفلاق را آماده کرده می رفتند.

تا ۱۹ عقرب تاثیر این پروپاگند ها به جایی رسیدکه حتی عسکر منظم‌دولت مقیم قشله «گهی شنوار» بامردم ناراض داخل مفاهمه شد و قبول کردکه اگر از طرف مردم به قشله حمله شود، عسکر قشله را با مهمات جنگی به حمله کنندگان خواهد سپرد، بااین جریان اوضاع هنوز حکومت اعلی در خواب خر گوش فرو رفته بود، و وقتیکه این اطلاع به قوماندان سپاه ننگرهار «محمد گل خان مهمند» رسید در عوض جلوگیری از اختلال قشون، خودش به نام پارهٔ از امور هدایت طلب به پای تخت رفت، و وکیل فرقه به شنوار کشید، اما در عرض راه بدست شنواری های مطلع و کمین کرده اسیر گردید. در آنوقت در ننگرهاریکغند و یک کندک عسکر با تولی های توپچی و استحکام در جلال آباد تمرکز داشت. عجالتاً رهبر شورشیان «محمد افضل خان شنواری» بود که به سرعت در مرکز حکومت شنوار «اچین» حمله کرده دفتر ومحکمه و مکتب را تاراج ومحترق ساخت ومتعاقباً جرگه‌ئی در «غنی خیل» تشکیل ودر دایرهٔ و سیعتری قیام بر ضد دولت‌را به تصویب رساند. محمد افضل خان دراین اقدام بزررگ که با دولتی علان جنگ

داده بود از ماورای خط دیورند از میر اکبر خان شنواری مقیم «لوارگی» الهام‌میگرفت پس شنواریها در قشلهٔ کهی حمله و بدون اندك مقاومتی آنرا با اسلحه و مهمات جنگی تصرف نمودند . تا این وقت چنین معلوم می شد که گویی در ولایت ننگر هار حکومتی و قشونی و جود ندارد . متعاقباً قوماندان نظامی ننگر هار محمد گل خان مهمند از کابل بر گشت و موظف به تشکیل سه غند عسکر دیگر گردید اما اوکاری انجام نداده بود که سردار شیراحمد خان رئیس سابق شورای دولت به حیث‌رئیس تنظیمی ولایت ننگر هار وارد جلال آباد شد - این وقت از روحانیان بزرگ حضرت نقیب ، حضرت چهار باغ و ملاصاحب چکنور در جلال آباد موجود بودند - سردار شیراحمد خـان عدهٔ ازمردمـان سرخ رودی ، چپر هاری ، خوگیانی و لغمانی را در جلال‌آباد بخواست وبنام طرفداری از دولت تسلیح نمود ، واز آن جـمله غلام‌جیلانی خان چپرهاری یکی از مخالفین دولت بود که با سه صد نفر مسلح شد و مامور حفظ شوارع گردید در حالیـکه این شخص بـااسلحه دولت فوراً به قوای شورشی شنوار پیوست ، و متعاقباً خوگیانیها و غلجائی های حصارك همین کار را کرد ه وبه اغتشاشیون ضم شدند .

باین ترتیب شورشیان قوت‌گرفته به «دکه» حمله‌کرده و عسکر محافظ دولتی را در هم شکستند صافی های جلال آباد که به کمك دولت آمده بودند به عـلت سخت گیری ها و ندادن معاش قوماندان نظامی شهر را ترك گفتند ، و شنواریها و خوگیانیها و چپر هاریها شهر را در محاصره کشیدند . اینوقت زهبر شورشیان در جلال آباد « محمد علم خان شنواری» ودر مرکز شنوار محمد افضل خان سابق‌الذکر بود. سردار شیراحمدخان فقط مشغول مفاهمه ومذاکره بامحمدعلم‌خان‌بود زیرا از ابتدای اغتشاش شاه را که قوماندان عمومی اردو بود در تحت تلقین‌با ین فکر آورده بودند که برای خـاموش کـردن اغتشاشات ، درعوض استعمال شمشیر با مذاکره و مفاهمه پرداخته شود . چنانیکه در شدت اغتشاش دو جانبهٔ ننگر هار و کاپیسا - بعدها جاجی و جدران در پاکتیا نیز به مخالفت بر خاستند - و زیر مختار دولت انگلیس «سر فرانسس‌همفریز»در کابل با شخص شاه در ۲٤ نومبر ملاقات کرد واز خطراتیکه متوجه رژیم گردیده بود سخن زد همفریز واضحاً به‌شاه گفت که اعلیحضرت تمام طبقات مردم را مخالف خود ساخته است : رو حا نیون دهقانها ، تجار و عساکر همه از ریفورم های جدید و تزئید مالیات ناراض گردیده‌اند پس شاه باید با تمام قوا در صلح و آشتی بارهبران شورش شنوار بکو شد ، تا اغتشاش در محل خود محدود بماند ، ور نه اگر مهمنـد یها به اغتشاشیون‌پیوستند خطر عظیم خواهد شد . (۱) .

این نصایح داخلی و خارجی بود که شاه را حتیٰ‌المقدور از استعمال قـو ت باز داشت ، وبـرای جان گرفتن شورشیان در هر کنج و کـنار کشور راه را بـاز گذاشت وبالاخره منجر به سقوط دولت گردید. پس روسای تنظیمه ننگرهار وکاپیسا (سردار شیراحمد خان ، والی علی احمد خان واحمد علی خان) همه ازین پا لیسی منفی پیروی می کردند ، وگرنه دولت می توانست با قوت این اغتشاش کوچك را در مرحلهٔ اول در محل شنوار ودر محل کوهدامن خاموش نماید ، در حالیکه دولت تا اخیر بوضع تدافعی باقی ماند وحتی به استعمال قوهٔ هوائی خود نیز متوسل‌نشد (آنوقت دولت دارای یازده طیاره بود).

در عین حال مردم مهمند به حمایت دولت برخاستند و به مقابل شنواریها رزم فاتحانه دادند اینست که محمد علم خان شنواری دعوت مذاکره صلح را ازطرف حاکم اعلی جلا ل آباد پذیرفت ومـذاکـره آغاز گردید . البته دستهای زیر زمینـی سعی بسیار کرد که بین مهمندی ها و عساکر دولتی که هر دو در یك صف قـرار

---

(۱) رجوع شود به کتاب «افغانستان» فریزر تتلر وزیر مختار برتانیه در افغانستان طبع لندن ۱۹۵۰

داشتند ، تفرقه و نفاق تولید نماید ، درین ضمن سردار شیر احمد خان یك پیشنهاد بیست و یك فقره‌ئی از طرف شنواریها به کابل فرستاد که در طی آن عزل شده ولیعهد وحکام و کابینه با اخراج محمود طرزی از افغانستان مطالبه شده بود متعاقباً شورشیان به شهر جلال آباد حمله و محاصره و لین تیلفون جلال آباد-کابل را قطع کردند سردار شیر احمد خان اندسته جات مسلح خوگیانی را که طرفدار دولت بودند از شهر براند و خود در قشله نظامی مسکن گزید ، خوگیانی های رانده شده هم به شورشیان ضم گردیدند ، حملهٔ شورشیها در شهر آغاز شد ولی از طرف قشون مدافع شهر درهم شکست و عقب کشید ، شورشیان درعوض این عقب کشی سراج العمارت را در خارج شهر آتش زدند. همین وقت بود که غلام صدیق خان چرخی وزیر خارجه با طیاره در جلال آباد آمد و تنها در غنی خیل مرکز شورشیان شنوار رفت و مستقیماً با محمد افضل خان رئیس شورشیان داخل مذاکره شد ، چون این مذاکره صادقانه بود ، محمد افضل خان دست از شورش بکشید و حمایت خودرا از دولت وعده داد، گرچه محمد علم رئیس شورشیان جلال آباد به مخالفت باقی ماند و قصد حملهٔ مجدد به شهر جلال آباد نمود ، مگر همینکه پیغام والی ننگرهار را گرفت از محاربه دست کشید و برای مذاکره حاضر شد . میرسیدقاسم خان که از کابل به جلال آباد آمده بودنیز درراه اعادهٔ صلح وامن وحفظ پرستیژ دولت بسیار کوشید، ولی اختیارات وسیع نداشت وآرای او معوق ماند . شیر پاچای کنری (میر صاحب جان) که یکی از روحانیون مجاهد ووطنخواه ضد استعمار بود ، میتوانست که به طرفداری دولت به سرعت این اغتشاش را در شرق کشور خاموش نماید ، ولی او را قبلا به توطئه بالای شاه محبوس کرده بودند ، گرچه شاه در مرحلهٔ حاد اغتشاش او را از زندان ارک رها و به ننگرهار اعزام نمود ، ولی او در شب اول ورود خود «ناگهانی» بمرد و این تیر به خاك خورد.

کابل یك قشون دیگر به سالاری عبدالوکیل خان نایب سالار نورستانی -اما به ریاست محمود خان یاور - در ۹قوس به قصد جلال آباد سوق نمود ،وباین‌ترتیب پای تخت تقریباً از سپاه خالی گردید . قشون اعزامی در ۱۰ قوس به «نمله»رسید ویاور محمودخان عوض حرکت به جلال آباد با غلجائیها داخل مذاکره شد . این مذاکره آنقدر دوام کرد که خوگیانی‌ها به حمله پرداختند و جنگ طرفین تا ۱۹ قوس طول کشید. تاآنوقت آنقدر دست های مخفی کار کرده بود که قشون دولت به شورشیان تسلیم ، ویاور ونایب سالار اسیر گردیدند ، اسلحه ومهمات نظامی دولت به دست غلجائیها و خوگیانی ها افتاد و کمر شورشیان را چست به بست و به جلال آباد کشیدند ، هنوز مهمندیها به حمایت دولت پایدار بودند ، واز شورشیان کار جدی تری ساخته نشد .

مگر دربار که قهراً در زیر القاءآت و پرو پاگندهای ثقیل مخالفین بیخودشده بود ، پردهٔ دیگری به میدان کشید ووالی علی احمد خان را شخص شاه -علی‌الرغم رأی مجلس وزراء - به حیث رئیس تنظیمیهٔ ننگرهار با قوت باقیماندهٔ کابل اعزام نمود . علی احمد خان «از جگدلك» به تنهائی در «هاشم خیل خوگیانی»رفت وجرگه کرد و مذاکره نمود ودر نتیجه به نام تشکیل یك جرگه عمومی ، خان های خوگیانی و شنواری و غیره را با خود به جلال آباد برد و به‌خانهٔ «نقیب صاحب مشهور» داخل شد . کار دیگری که والی علی احمد خان انجام داد این بود که قوهٔ مسلح مهمندیهای طرفدار و مدافع دولت را هر طوری که توانست از جلال آباد مرخص و پرا گنده نمود ، ودر عوض شنواری های مخالف را در جلال آباد جا و ملجا داد. معهذا هنوز حکومت در ولایت ننگرهار موجود بود . و کار اغتشاش به طول کشید ، لهذا طراحان اغتشاش برای سقوط قطعی دولت از پهلوی پایتخت آغاز به کار کردند زیرا زمینه قبلا مهیا شده و اینك دستهٔ مسلح بچهٔ سقا در سرتا سر پروان و کاپیسا مشغول فعالیت بود

قیام بچهٔ سقا وسقوط دولت (قوس وجدی ۱۳۰۷ - دسمبر وجنوری ۲۸-۱۹۲۹) :

بعد ازآنکه سقو درماورای خط دیورند به دزدی در پاره چنار متهم و محکوم به یازده ماه حبس گردید ، دفعتاً بطور مرموزی رها شد و به افغانستان بر گشت وقتیکه در مشرق کابل مقدمات اغتشاش فراهم آورده میشد، بچهٔ سقا نیز درکاپیسا و پروان دستهٔ دزدی فراهم کرد و به سرقت و قطع طریق پرداخت ، او شبهادزدی می‌کرد وروزها در کوه ها متواری می‌گردید. بعض متنفذین محل مثلا ملك محسن کلکانی وامثاله در خفا باو کمك می کردند ، و دستگیری او برای پلیس محلی مشکل می‌گردید ، ساحهٔ فعالیت او آنقدر وسیع شد که حتی اگر شبی با دسته خود به خانهٔ وارد می‌شد ، صاحب خانه از ترس جان خاموشانه او را تغذیه می کرد وبه حکومت اطلاعی نمیداد . کار او به جایی کشید که مقداری پول از خزانهٔ مزار بکابل می آمد و همینکه بچهٔ سقا شنید ، راه را گرفت و پول را ربود و تعقیب حکومت محل به جائی نرسید .

در اواخر عقرب که اغتشاش شنوار پیشرفته و دولت متوجه شرق بود،بچهٔ سقا برای قطع کردن راهٔ ولایات شمالی کشور با کابل داخل فعالیت شد و امنیت شوارع را مختل نمود ، وزارت حربیه برای تامین طرق و حفظ ارتباط نظامی با ولایات شمالی به اعزام قطعهٔ کوچکی پرداخت ، ولی بچهٔ سقا با تعقیبی که میشد بدست نیامد . در قوس که آتش اغتشاش ننگرهار تیز تر شد ،حکومت محل ،ملك محسن و چند نفری را به سبب امداد مخفی به بچهٔ سقا ، محبوساً به کابل اعزام نمود . متعاقباً دولت احمدعلی خان رئیس بلدیه کابل را به حیث رئیس تنظیمهٔ کاپیسا و پروان با اختیارات تامه اعزام کرد تا از پشت سر مطمئن بوده‌وباطفای شورش ننگرهار پرداخته بتواند .

احمد علی خان در کاپیسا و پروان همان روش معهود دولت را که عبارت از «مذاکره ومفاهمه» بود با دزدان در پیش گرفت ، واز «سرای‌خواجه» به «جبل‌السراج» رفت از آنجا به دولت اطلاع داد که کسانی را که حکومت به نام امداد به بچهٔ سقا محبوس کرده است بایستی برای ترضیهٔ مردم رها نماید .از آن بعد جرگهٔ بزرگی تشکیل و با سر کرده‌گان کاپیسا وپروان داخل مذاکره ومفاهمه شد، تصویبات این جرگه مبنی بود بر «لزوم مفاهمه با بچهٔ سقا» یعنی دولت با دزدی داخل مذاکره گردد و شاملین جرگه پذیرفتند که در جلب واعزام قوه های محلی به دولت خدمت نمایند ، وهم متعاقباً عدهٔ از جلبیان عسکری محل را در کابل اعزام نمودند ، بچهٔ سقا که ضعف حکومت را احساس کرد ، منتظر مفاهمه نشد و در فعالیت خود افزود ، و چندین نفر عسکری را که در کابل میرفتند در طی يك حملهٔ ناگهانی بکشت .

احمد علی خان تیلفونی با مرکز کابل قضیه را در میان نهاد و اختیار گرفت که به هر نوعی است با بچهٔ سقا مفاهمه و فیصله‌ئی به عمل آرد ، بچهٔ سقامفاهمه را قبول ومحل «باغ عارق» را محل مذاکره قرار داد ، یعنی يك دزدی که در کوه ها پناهنده بود اینك در مقابل رئیس تنظیمه حیثیت مساوی پیدا نمود . رئیس احمد علی خان فقط با دو نفر همراه خود نزد بچهٔ سقا رفته ، ودر نتیجهٔ مذاکره با حبیب‌الله و سید حسین ، عهد نامهٔ و آنهم در حاشیهٔ قرآن با دو نفر مذکور امضاء کرد درین معاهده بچهٔ سقا قبول کرد که از مخالفت با دولت و شرارت دست بکشد ، در مقابل دولت تعهد نمود که جرایم بچهٔ سقا و رفقایش را عفو می نماید احمد علی خان با این معاهدهٔ مفتضح و بیسابقه ، بچهٔ سقا و سید حسین راباخود در «سرای خواجه» آورده به وزیر حرب اطلاع داد که هشتاد ودو تفنگ و کار توس با معاش و رتبهٔ غندمشری بهر دو نفر بچهٔ سقا وسیدحسین داده شود .

شاه‌به عنوان‌وزیر حربیه،وزیر مالیه‌واحمدعلی‌خان‌رئیس‌تنظیمیه فرمانهایی‌صادر و تعهد احمد علی خان را با دزدان تصدیق ، ودادن ۸۲ تفنگ جاغور دار«۳۰۳» و «۱٦٤۰گده کار توس » را با معاش سالانه «سه هزار افغانی» بهر يك از دزدان

مذکور ، ومعاش سالانه «۳٦۰» افغانی به هر یك نفر از دستهٔ دزدان ،امر نمود (۱). ازین بعد احمدعلی خان ، بچه سقا ودستهٔ اورا به صفت دزدنی بلکه به صفت عمال حکومت در کا پیسا و پروان مقرر نمود که در تمام علاقه ها بگردد و نفری جلبی عسکری را جمع و به کابل اعزام کند .

احمد علی خان رئیس بعد از فیصله یا تقویهٔ بچهٔ سقا ، در ۱۸ قوس به‌نام تنظیم امور «تگاو» به آنجا رفت ، ودر آنجا نیز به تشکیل یك جرگهٔ کذائی‌پرداخت در بیست قوس مردم و ملا ها چند هزار نفر در حکومت محل‌آمده اعلام کردند که بابرادران هم وطن خود به طرفداری حکومت نخواهند جنگید و هم از بیدینی حکومت تنفر دارند ، احمدعلی خان از آن بعد دو ملاقات خصوصی با آخند زاده صاحب تگاو ملا حمیدالله خان به عمل آورد ، طبعاً آخند زاده صاحب نیز مخالف شد. درهمین تاریخ یکدسته خان و دزد در قلعه ملا ویس ألدین (کلکان) شبانه اجتماع کرده و بچهٔ سقا را به عنوان «پادشاه افغانستان» شناختند و دستاری به کمرش بستند . باین صورت پردهٔ آخرین این تو طئه بزرگ ودرامای فجیع درمحل نمایش گذاشته شد .

فردا روز ۲۱ قوس بچهٔ سقا در مر کز حکومت محلی «سرای خواجه»حمله کرده ، حکومت را تاراج و محافظین را خلع سلاح نمود و خود به قصد حمله در پای تخت‌روان‌شد ، درحالیکه سیدحسین را برای اشغال«چهاریکار»و«جبل‌السراج» اعزام نموده بود ـ درجبل‌السراج یك غند (۹۰۰ نفر) عسکر دولت حاضر ومنتظر او امر احمد علی خان رئیس تنظیمیه بودند ـ سید حسین در هما ن روز شهر چهاریکار را که بیدفاع گذاشته بودند اشغال نمود . و متعا قباً جبل السراج را (۱۰ دسمبر) بعد از تسلیم شدن عسا کر د و لتی بدون جنگ گرفت. وزارت حربیه در کابل فقط توانست یك روز بعد خبر این او ضاع را بگیرد ، در حالیکه بچهٔ سقا با تقریباً سه صد نفر مسلح در حالت یورش به جانب کابل بود .

در وقت پیشین همین روز (۲۲ قوس) وزارت حربیه مطلع شد که بچهٔسقا نزدیك کابل رسیده است . چون کابل را قبلا از عسکر منظم تخلیه کرده بودند پس بناچار معین وزارت حربیه «حبیب‌الله خان» بایك عده کوچك رو براهٔ شمال حرکت کرد، یکدسته پلیس هم به گردنهٔ «آسمائی» صعود و تولی گارد شاهی‌به استقامت «کلوله پشته» مارش نمود . ولی بچهٔ سقا تا آنوقت داخل سرك شهر آرای کابل شده مستقیماً ارگ شاهی را هدف گرفته بود. مگر ۱۸ نفر شاگردان تعلیمگاه سواری از باغ نزدیك «شهر آرا» جلو پیشرفت سریع بچهٔ سقا را گرفتند و صدا های تفنگ جنگ را اعلام نمود . متعاقباً محمد و لی خان با چند نفرعسکر ازگ پیاده به جانب شهر آراء دو یدن گر فت و به دنبال او عبدالعزیز خا ن وزیر حربیه با اراکین آن وزارت در رسید ، و تاشام حمله آوران را درعقب‌شهرآرا براندند، باآنکه مجموع قوای مدافع از هشتاد نفر تجاوز نمی‌کرد .

درصبح ۲۳ قوس حمله مجدد سقو در سرك شهر آرا شروع شد زیرا از عقب سر کمك گرفته بود . گارد شاهی این حمله را به شدت عقب ز د وبچهٔ سقا مجبور شد در داخل «برج سه طبقه یی شهر آرا» که نقطهٔ حا کمه ما حول خود بود ، پناهنده شود . بچهٔ سقا و رفقایش در پناه این برج بلند هر حملهٔ را به سهولت ازخود دور می‌کردند ، تا توپهای دو لتی از پشت جبهه به صدا درآمد و برج در تزلزل افتاد ، بچهٔ سقا به عجله راه فرار برداشت ، ودر محل «نه برجه» مجدداً سنگر گرفت اما وزارت حربیه نه قوت و نه کفایت حمله و تعقیب آنان‌را داشت ، لهذا جنگهای متفرق از دور دوام داشت ، شا گردان مکاتب بدون اجازهٔ رسمی داخل خطوط جنگ شدند ، و یك طیارهٔ اکتشا فی دولت در اثر تصادم

---

(۱) غلام محی الدین خان انیس نویسندهٔ دقیق افغانی این قضا یا و فرما نها رادر کتاب «بحران و نجات» نقل میکند .

بادرختی بسوخت . در کوه های اطراف کابل که یك عده عساکر غیر منظم جاداده شدند ، معروض هجوم پروپاگند های مخربانه می‌گردیدند ، ولی دولت قطعاً اتخاذ تدابیر دفاعی پرو پاگند دشمن را فراموش کرده بود ، و دشمن هر چه می‌خواست به سرعت در اذهان مردم و عسکر می کاشت. فیر های نا معلوم تفنگ نیز علیه محاذات دولت گاه و نا گاه از پشت سر به عمل می آمد و مدلل می داشت که‌دربین‌صفوف دولت ، دست توطئه و خیانت بشدت مشغول کار است .

بچهٔ سقا از کوه کافر و نه برجه و باغ بالا تا کوتل خیر خانه موضع گرفته وتقویه شده میرفت، درحالیکه دولت درشهر آراء وقلعه بلند وکلوله پشته وتپهٔ شیر پور شکل دفاعی اختیار کرده بود. دربلندی کوه‌ها عساکرغیر منظم قومی احمد زائی و منگلی ها و غیره تمرکز یافته بودند ، اما اینها شکل تماشاچی داشتند ودر صدد یك جنگ جدی به طرفداری دولت نبودند، چنانیکه میر غوث الدین خان احمد زائی که با پول واسلحه دولت در محاذ قرار داشت ، همینکه فرصت یافت با تمام قطعه مربوطه خود به پاکتیا فرار کرد واز طرف حاکم اعلی عبدالحکیم خان و قوماندان نظامی صاحبزاده محمد صدیق خان تحت محاصره قرار گرفت .

افسران افغانی به شاه پیشنهاد استعمال توپهای دور زن و طیاره نمودند اما شاه نپذیرفت و گفت این اسلحه برای دشمن افغانستان است نه برای ملت افغانستان مامورین بزرگ اصرارکردند تااجازه داده شد. بداو طلبان جنگ هم از مخازن ارگ تفنگ تقسیم گردید ، و متعاقباً توپهای بزرگ بصدا درآمد وطیاره ها پرواز کردند. بچه سقا درزیر آتش توپهای دولت درآن طرف تپهٔ‌شیر پور به ضربت چرهٔ شرپنل زخم‌برداشت و به جای نا معلومی برده و بسرعت مداوا شد . اما جنگ مشتت و غیر قاطع دوام داشت و یك هفته‌بدین ترتیب گذشت .

در طی این هفته شاه در ۲٦ قوس از ارگ برآمد ودر باغ عمومی کابل نطقی ایراد کرد واز نظر خود را جع به ترقی کشور ، و ضرر اغتشاشات و لزوم دفاع سخن گفت. جمعیت صدای شکایت از مامورین دولت بلند کرد ویکی گفت امثال وزیر دربار شما (محمد یعقوب خان) مانع آنندکه فریاد مردم به شما برسد.فردای‌آن (۲۷قوس طیارهٔ انگلیسی بدون اجازهٔ دولت در افغانستان داخل شد ودر کابل اوراق اعلامیه حکومت انگلیس رابه قرار ذیل فروریخت:

«ملت دوست وغیورمتدین افغانستان»

« خوب میدانید که برتانیه از زمان قدیم دوست و بهیخواه ملت و ملك افغانستان است و همواره ترقی و تعالی ملت و ملك افغانستان را به نظر استحسان و بهبودی جانبین ملاحظه کرده است و هیچ اراده ندارد که تاوقتیکه سفارت خانه برتانیهٔ کابل و قونسلگری های جلال آباد و قندهار که حفاظت و احترام جمله سفارت ها از احادیث معتبره و قوانین محترمه اسلامی و رواج بین‌المللی است ــ مأمون باشند ، در امور و شورش داخلی شما مداخلت نماید اما اگر به مامورین و عمارات و قونسلگری ها و سفارت خانه برتانیه ازطرف اعضای شما ملت تجاوز به عمل آورده شود ، خاطر نشان کرده میشود که در آنصورت حکومت برتانیه مکمل ترین انتقام هر قسم نقصان نسبت به مامورین و اموال سفارت خانه و قونسلگری های خود را خواهد گرفت » .

درین ضمن توسط غلام حسین نامی راه «قلعهٔ قاضی» مسدود وپلی تخریب گردید ، اما حکومت به عجله غلام حسین را دستگیر واعدام کرد ، در عوض یك دسته شورشیان متحد بچهٔ سقا حکومت محلی پغمان رابا حمله اشغال کردند. در ۲ جدی (۲۳ دسمبر) طیارهٔ انگلیسی آمده زنان انگلیس و هندی را از سفارت خانهٔ شان به هند منتقل ساختند ، ودر ۲٤ دسمبر خانمهای خارجی را توسط دوازده طیارهٔ دیگر در هند نقل دادند ، از دیگر طرف در روز مذکور عسکر

مختصر منظم بادسته جات غیر منظم و توپخانه قوی به حمله جدی پرداختند بچۀ سقا با قوای خود شکست سختی خورده رو به فرار نهاد ودر تا ریکی شب کوتل خیر خانه راعبور نمود. باینصورت دریك روز (۲۵ دسمبر) تمام مواضع دشمن بدست سپاه دولت افتاد و فریاد شعف از کابل برخاست ، تا جائیکه شاه از عجله ئی که چند روز پیشتر در فرستادن خانوادۀ شاهی تو سط طیاره به‌قندهار نموده بود پشیمان گردید . درین و قت تقریباً دوازده هزار عسکر غیر منظم ومنظم در سرتاسر خط کوتل خیرخانه‌وغیره حصص تمرکز یافت واشغال قطعی کاپیسا و پروان محتمل گردید . مگر فقدان مرکز عالی سوق واداره با سبوتاژ دستهای مخفی در داخل دستگاه دولت ، این‌فرصت قیمتدار را از دست شاه ربود ، وسر تاسر جبهه به حالت انتظار وتدافعی باقی ماند وابداً فرمان مارش صادر نگردید .

در ۹ جدی (۳۰ دسمبر) يك قطعه عسکر امدادی با يك مليون و هفت صد هزار افغانی از ولایت بلخ به قوماندانی عبدالرحیم خان غند مشر (از طرفداران‌جدی بچۀ سقا) نزدیك‌رسید اما او بیطرفی اختیار کرد تا دولت امانیه از بین رفت آنگاه به بچۀ سقا پیوست و خدمات مهمی انجام داد .در ۱۰ جدی مردم پغما ن قیام کرده حاکم بچۀ سقا را گرفتار نمودند و به حکومت تسلیم دادند .در ۱۵جدی (۵ جنوری ۱۹۲۹) يك عده مردان داوطلب از لو گر به کمك دولت رسید ، اما جبهۀ جنگ به نفع بچۀ سقا همچنان خا موش ماند در ۱٦ جدی پیشنهاد جرگه ننگرهار رسید که مطالبات شورشیان را تو ضیح می کرد همچنین پیشنهاد ی ازطرف ملاهای قندهار برضد ریفورم رسید. شاه مقابلتاً اعلامیه ۱۸ فقره یی در تعد یل ریفو ر م طبع و نشر نمود، ودرین اعلامیه وعده داد که :«مجلس اعیان تشکیل ، مدعی العموم مقرر می شود . محصلات افغانی از تر کیه‌راجعه میکنند ، ملاهای دیو بندی در افغانستان داخل شده می توانند ، از ر شوت جلو گیری می شود زنان دست و روی خود می پوشند و موی خود کوتاه نمی کنند درتدریس ملاها شهادت نامه خواسته نمی‌شود، توزیع تذکره نفوس منع، شراب‌نوشی مجازات می شود ، در هر حکومتی يك نفر ملای محتسب مقرر می کرد ، روزتعطیل از پنجشنبه به جمعه مبدل میشود ، زنان لباس اروپائی نپو شیده‌و برقع خوا هد پوشید ، نظامیان مرید شده و مرشد گرفته می توانند، مکتب و انجمن حمایت نسوان تا تاسیس مجا لس اعیان ووکلا معطل است ، گرفتن قرض آزاد است پوشیدن لباس قید نیست» .

این تبدیل ریفورم ربطی به خواسته های اساسی مردم نداشت، زیرا احتیاج مردم به عدالت اداری واصلاحات زراعت و آبیاری و امثال آن بود ، در حا لیکه این اعلا میه خواسته های فیودال و رو حانی را تا مین می کرد ، مجلس اعیان دا یر میشد و ملا و محتسب بد و ن شهادت نا مه در امور اجتما عی مؤثر می ما ند ، معهذا رو حا نیو ن و فیو دال هم که يك حکو مت ا ر تجاعی وملوك الطوایفی میخواستند، باین‌اعلامیه متقاعدنگردیدند واغتشاش باقی‌ماند. شاه‌و مامورینش از گلوله باران «قلعۀ مراد بیگ» مر کز عمدۀ بچۀ سقا بدون سبب معلومی دست کشیدند ، وجنگ به يك متار که اعلان ناشده مبدل گردید. در شب ۲۳ جدی (۱۳ جنوری) هنگامیکه سر تا سر تپه ها و کوه‌ها را دمه و غبارزمستانی پو شیده بود ، دشمن در زیر پردۀ دمه و غبار تا خیمه های قراولان کوتل‌خیرخانه نزدیك شدند در همین و قت از عقب جبهه دو لت از مواضع مجهول شهر کابل. يك صدای شلیك عمومی تفنگ بر خاست که هم شهریان و هم عساکر دو لت در جبهه سرا سیمه گردیدند ، ودر طول جبهه به سرعت برق منتشر گردید که شورشیان شنواری و ننگرهار پایتخت را اشغال کردند . پس عسکر مقا ومت درجبهه خیرخانه را بیسود دانسته تا قریۀ «ده کپك کابل» عقب نشستند ، درحالیکه تمام آن شا یعات غلط بود و به این صورت راه حمله بچۀ سقا مجدداًدر پای تخت

باز گذاشته شد .

در صبح این شب (۲٤جدی –۱٤ جنوری ۱۹۲۹) شاه امان الله خا ن، بایك عده افراد خانواده و غیر خانواده خود به سوازی موتر پای تخت را ترك کرده و به قندهار روان شده بود ، در صورتیکه هیچکس از حرکت او مسبوق نبود حرکت امان الله خان در ساعت ۹ قبل‌الظهر بود ، ودر ساعت ۱۰ طبق یك اعلان رسمی مامور وافسر و غیره در قصر دلکشا مجتمع گردیدند ، و بدون آنکه‌بدانند چه حادثه ایست در حالت انتظار بماندند . بعد از مدتی سردار عنایت‌الله خان، معین السلطنه برادر بزرگ شاه با سرمنشی شاه وارد مجلس شد و دریك فضای سرد و خاموش و محزون که روز عزا را ما نست ، ورقه یی به امضاء شاه امان الله خان قرائت گردید که در آن گفته شده بود : خیر مملکت مقتضی اینست که باید دست از کار بکشم زیرا تمام خونریزی و انقلاباتیکه در مملکت است ، به سبب بر خلافی با من می باشد . شاه درین ورقه استعفای خود از واگذاری سلطنت به برادر خود سردار عنایت‌الله خان تذکر داده بود ، لهذا حضار به بیعت کردن شروع نمودند .

شاه عنایت الله خان (۱٤ – ۱٦ جنوری ۱۹۲۹): شاه جدیدکه فقط سه روز و آنهم در محوطه ارگ و باز شهر کابل زمامدار بود د ر ظهر روز اول جلوس خود هیئتی مشتمل بر چند نفر سردار و متنفذ مثل سر دار محمد عثمان خان و محمدصادق المجددی وغیره نزد بچهٔ سقا اعزام واز‌استعفای شاه امان‌الله و سلطنت خود اعلام و خواهش انقطاع جنگ نمود ، این هیئت قبل از رسیدن نزد بچهٔ‌سقا نخست بقیهٔ قوای دولت را که هنوز در محاذده کپك متو قف بودند ، تبر یك‌و تهنیت از تبدیل سلطنت گفته ، و عدم احتیاج به جنگ را خاطر نشان کردند و عسکر شروع به عقب کشی جانب کابل نموده تا شام همه در کابل رسید ه پراگنده و متفرق ماندند . در عوض ، خود هیئت را شور شیان نگذاشتند داخل خطوط آنان شوند لهذا هیئت شب در ده کپك تو قف کرده و فردا در باغ بالا به نزد بچهٔ سقا رفته دست بیعت دادند .و قوای شورشی که راه کابل را بلازدید به عجله داخل شهر شده ار تفاعات را اشغال و ارگ شاهی را محاصره نمودند کر چه‌دو هزار نفر عسکر ارگ با توپ و تفنگ محا صره کنندگان را جواب میدادند ولی شهر کابل اشغال شده بود، وشورشیان درتمام شهر «امارت‌بچهٔ سقا» رابه عنوان «امیرغازی حبیب‌الله خادم‌دین رسول‌الله» باآوازبلند اعلان‌کرده‌بودند.این «خادم دین» هنوز در باغ بالا بود ، و برادرش حمیدالله در قوماندانی امنیهٔ کابل قرار داشت ، سید حسین هم شهر کابل را از اختلال حفظ می نمود . فردا (۱۵ جنوری) بچهٔ سقا داخل کابل شد ه در «باغ مهمانخانه» منزل گزید ، و توسط عسکر تمام سفارت خانه های ممالك خارجی را زیر حفاظت قرار داد . همچنین امنیت شهر را توسط دسپلین شدیدی نگهداشت ، فقط یك نفر ازافسران هوائی کشته شد و بس زیرا دروقت عبور تفنگچهٔ اورا خواستند بگیرند و او نداد ودونفر سپاهی بچهٔ سقا را به کشت و خود نیز در چوك کابل کشته شد. حبیب‌الله ظهر همین روز در باغ مهمانخانه در بین جمعی خط مشی خودرا شفاهانه اعلام کرد و گفت : من اوضاع بیدینی و «لاتی گری » حکومت سابق را دیده کمر خدمت دین بستم و شمارا از کفر و لاتی گری نجات دادم ، آینده من پول بیت‌المال را به تعمیر ومدرسه ضایع نکرده ، به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کنند ،مالیات و عوارض بلدی و گمرك نخواهم گرفت ، شما رعیت منید بروید و به خوشی بگذرانید .

روز ۱٦ جنوری در نتیجه مفاهمه‌ئی که بین ارگ و بچهٔ سقا توسط محمد صادق‌المجددی وسردار محمد عثمان خان بعمل آمده بود ، قرار دادی در قرآن بین طرفین امضاء گردید که طبق آن ارگ به حبیب‌الله تسلیم میشود مشروط بر اینکه جان عسکر و ساکنین ارگ محفوظ و آزاد بماند ، و هم عنایت‌الله خان

با خانوادهٔ خود توسط طیارات انگلیسی افغانستان را ترك بگوید ، در حا لیکه قبلا محمد صادق‌المجددی از سفیر بر تانیه طلب حمایت از خاندان شاهی نموده و تضمین کرده بود که بر طیارات انگلیسی از هیچطرفی شلیك نخواهد شد(۱) لهذا در ۱۷ جنوری دو طیارهٔ انگلیسی به کابل رسید و سردار عنایت الله خان با خانواده اش به استقامت پشاور پرواز کرد ، و به ساعت دونیم بعد از ظهر دروازه های ارگ بر رخ شورشیان باز گردید .

حکومت بچهٔ سقا (جنوری - اکتوبر ۱۹۲۹) :

حبیب‌الله داخل ارگ شد و بعد از چند روز کابینهٔ خودرا به قرار ذیل‌تشکیل نمود :-

نایب السلطنه ووزیر جنگ سید حسین (معین وزارت جنگ متعاقباًمحفوظ خان پسر حکیم احمد جان خان هندی) .

معین السلطنه حمیدالله برادر حبیب الله .

وزیر داخله عبدالغفور خان تگاوی (بعد ها حبیب‌الله نسبت باو ظنین شد و اورا بکشت) .

وزیر امور خارجه صاحبزاده عطاء الحق خان .

وزیر دربار صاحبزاده شیر جان خان .

وکیل وزارت مالیه میرزا غلام مجتبی خان .

از مشاهیر ماموزین حکومت حبیب الله در افغانستان اینها بودند : ملك محسن کلکانی والی کابل ، عبدالغنی قلعه بیگی ارگ . میرزا محمد یوسف خا ن (برادر میرزا محمد حسین خان مستوفی‌الممالك) سر منشی ، صاحبزاده عبدالغفور خان رئیس گمرك کابل ، میرزا عبدالقیوم خان مستوفی کابل،سیدآغا خان خواجه چاشتی قوماندان امنیهٔ کابل ، ملا برهان الدین خان کشککی مدیر جریدهٔ حبیب‌الاسلام کابل. از زمرهٔ در باریان حبیب‌الله اینها ستند :- سر دار محمد کبیر خان سراج پسر امیر حبیب‌الله خان ، سردار محمد حیدر خان اعتمادی پسر اعتماد الدوله صدراعظم ، محمود سامی نایب سالار سابق. مامورین مشهور حبیب‌الله در و لایات اینها بودند -: میر بابا صاحبخان و باز صاحبزاده عبدالله خان والی قطغن و بدخشان ، میرزا محمد قاسم خان و باز عطامحمد خان وا لی مزار و بلخ ، خلیل الله خان خلیلی (شاعر قصیده سرا) مستوفی ولایت بلخ ، عبدالرحیم خان نایب‌سالار والی هرات ، جنرال صاحبزاده محمد صدیق خا ن قوماندان ولایت پکتیا عبدالقدیر خان والی قندهار . سه نفر هندی های قدیمی نیز در داخل ایندستگاه چسپیدند :- محمد محفوظ خان پسر احمد جان خان حکیم مولوی عبداللطیف خان مهاجر وامیرالدین خان حاکم اعلی سابق پا کتیا .

شخص حبیب‌الله طبعاًازاداره‌یك‌کشورنی‌بلکه ازادارهٔحسابی‌یك قریه‌هم‌عاجز بود.ولی علی‌الرغم یك عده اشخاص متهور ودزدکه درمعیت‌او درراْس‌قشون و جنگ خدمت می نمودند یك دسته اشخاص نسبتاً مجرب و کار دیدهٔ هم در حکومت او موجود بود که جداً می خواستند حکومت بچهٔ سقا را به یك دولت حسابی مبدل نمایند از قبیل شیرجان خان وزیر دربار ، عطاء الله خان وزیر خارجه ،محمدصدیق خان قوماندان پاکتیا ، میرزا محمد یوسف خان سر منشی ، عبدالرحیم خان والی هرات ، عبدالقدیر خان والی قندهار ، خلیل‌الله خان خلیلی مستوفی بلخ و چندنفر دیگر. روی همرفته این جمعیت متخالف الطبع در گرد حبیب‌الله حلقه زده و در خطوط متباین حرکت می‌کردند . یك عده به کلی جاهل و نمو بدولت رسیدهٔ و حریص فقط مشغول پول اندوختن بودند واز گرسنه گی بسیار هر جا زمینی و باغی و قصری می یافتند بهر نوعی بود تصا حب می کردند ، عما رات دو لتی

---

(۱) رجوع شود به کتاب «افغانستان» تالیف فریزر تتلر سفیر بر تانیه درکابل چاپ لندن .

را منزل شخصی خود ساخته بودند ، در حفظ ظواهر هم هر روز ریش و بروت‌اینها کوتاه تر ، روب دریشی رسمی شان قطوز تر ، والقاب مرده قدیم زنده تر می شد از قبیل نایب‌السلطنه و معین السلطنه و جرنیل خود مختار و غیره ، اینها چون از عصر و حتی محیط کابل بسیار عقب افتاده تر بودند ، طاقت‌دیدن هیچگو نه علم و عقلی در ماحول خود نداشته ، دشمن کفایت و فضیلت بودند و هر جاسری می یافتند در صدد بریدن آن می شدند ، تا در یك عرصه درو شده هیچ سری باقی نماند و آنها به تنهائی سر افرازند ، پس به شمشیر و زنجیر و اعدام تکیه می کردند ، معهذا ایشان که از قعر توده ها بر خاسته بودند از خدعه و تو طئه و عوام فریبی تنفر داشتند ، و با وجود جمع کردن ما لخسیس نبودند و آنچه بدست می آوردند به خرچ دیگران می رساندند و چون دزدان عصری و مودرن نه بودند به ذخیره کردن طلا ونقره به تجارت وسود خواری بلدیت نداشتند. این مردم گر چه به نقشهٔ دشمنان داخلی و خارجی به کار افتادند ،ولی از طرف آنان به طور مستقیم هدایت و رهبری نمی شدند بلکه اکثراً به طور غیر مستقیم وغیر شعوری تحت تلقین قـرار می‌گرفتند . البته تاریخ چون نظر بـه عمل دارد هر دورا یك سان محاکمه و محـکوم می‌نماید و دریـن قضاوت مثل قضاوت مردم و جـامعه بیرحم است .

حبیب الله که خود در راس حکومت قرار داشت در اوایل شعار میداد که :بخارا را باید آزاد کنیم و متعاقباً شعارداد که : دروازهٔ صندل را باید از هندو ستا ن بیاوریم . او در اولیـن جشن استقلال افغـانستان کـه در دورهٔ خـودش ـ در چمن دهمزنگ ساحل چپ دریای کابل بر گذار گـردید ـ با لباس نظامی وزیر حـربیه سوازه آمد و بر منبر چوبین بالا شد و نطق مختصری ـ البته از حافظه زیرا او سواد نداشت که از روی نوشتهٔ قرائت می کرد ـ ایراد کرد و گفت :ـ «برادرها! امروز جشن استقلال اوغانستان است ، این جشن نه از امان الله خان و نه ا ز حبیب الله است ، این جشن از شما مـردم است کـه استقلال خود را بـه شمشیر گرفته اید ، وبا شمشیر آنرا نگه میدارید . جشن به شما و تمام مردم اوغانستان مبارك باشد . بروید بامان خدا .»

دسته «رسیده تر» این حکومت ازآینده تشویش داشتند، خصوصاًموجودیت شاه امان الله خان را در قندهار خطر بزرگی برای خود میدانستند ، لهذا بـه دستیاری مـلاهای طرفدار در ٦شعبان ١٣٤٧ یك اعلامیهٔ مفصل مطبوع در ١٩ فقره منتشر ساختند . دریـن اعلامیهٔ‌که بیشتر شکـل فتوی شرعی داشت هفتادو چنـد نفر ملا وملك و سر شناس امضاء نمودند ، و شاه امان الله را بتکفیر و خلع‌کردند ازمشاهیر این امضاء کنندگان رجال ذیل ـ از مامورین عالـی رتبهٔ حکومت امانیه‌ـ می باشند :ـ سردار فیض محمد زکریا وزیر معارف ، سردار شیر احمد خا ن رئیس شورای دولت ، سردار حیات الله خان پسر امیر حبیب الله خان ، سر دار محمد عمر خان پسر امیر عبدالرحمن خان ، سردار عزیز الله پسر نایب السلطنه میرزا میرهـاشم خان وزیر مـالیه ، میرزا محمد حسین خـان دفتـری معین وزارت مالیه ، میرزا مجتبی خان رئیس تفتیش داخله ، میـرزا سید حبیب خـان مستوفـی رئیس تمیز قاضی محمداکبر خان ، حبیب‌الله خان معین وزارت حربیه ،محمودخان یاور شاه . دربین هفتاد وچنـد نفر امضاء کـنندگـان تنهـا عبدالهادی خان داوی این جمله را در اعلامیه نوشت وامضاء کرد :ـ « جزئیات مسائل را علما میدانند» دلیل تکفیر شاه امان الله خان مواد ذیل بود :ـ (سلام شفاهی را منع و باشا ره سر تبدیل کرده ، عوض دستار ، کلاه مقرر کرده ، لباس جدید را عوض لباس قدیم معین نموده ، ریش تراشی را رواج داده ، مکاتب زنانه تاسیس کرده ،برقع را بر انداخته ، متعلمات در خارج فرستاده ، باعلمای‌دین مخا لفت داشته،محصلین درمکاتب انگلیسی تحصیل کـرده ، در شرع فساد روا داشته ، سنهٔ قمری را بـه شمسی مبدل ساخته ، تاریخ و سنهٔ انـگلیسی را اعـلان کرده ، رخصتی جمعه‌رابه

پنجشنبه تخصیص داده ، معاش ملاامام ها و مؤذن ها رأ موقوف کرده ،حضرا ت مجددی (محمد صادق خان و محمد معصوم خان) را محبوس ، و قاضی عبدالرحمن خان ملا امام حضرت صاحب را اعدام نموده ، امر معروف ملا ها را منع کرده بت پرستی وشراب خوری را ترویج نمود ، ملا عبدالله خان و علماء و اکابر جنوبی‌را (شورشیان پاکتیا) اعدام کرده ، اعمال او (امان الله خان) خلاف شرع بوده است . لهذا بیعت خودرا باو ساقط نموده و به امیر حبیب‌الله خان بیعت نمودیم .) درپای این اعلامیه ، حبیب الله خلع امان الله خان و پاد شاهی خود را اعلام نمود ووعده داد که :ـ بدعت های خلاف مذهب حنفی منسوخ شد ، خدمت جبری عسکری موقوف ، و خوش برضا شد ، مکاتب لغو گردید ، ومالیات جدید لغو گردید .

اصلاح طلبان دربار بچهٔ سقا سعی کردند که حکومت داره‌ئی اورا صبغه‌مدنی بدهند لهذا به نشر جریدهٔ «حبیب‌الاسلام» به نویسندگی سید محمد حسین‌و بعدها به نویسندگی برهان الدین خان کشککی پرداختند. این جریده بیشتر از اطاعت امیر وتذمیم دولت گذشته حرف میزد . همچنین اینها خواستند حکومت خود را با شناختاندن بدول خارجی رسمیت بین المللی دهند لهذا در صدد تشکیل‌واعزام یك هیئت سفارت فوق العاده برآمدند . عبدالصبور خان نسیمی از وابستگان قاضی عبدالرحمن خان پغمانی یکی از داوطلبان عضویت این هیئت بود ولی او ضا ع داخلی و هم تغافل دول همسایه‌مجال حرکت چنین هیئتی نداد .

چون بعد از انقراض دولت اما نیه و استقرار حکومت اغتشاشی در اکثر حصص کشور احساس می شد که این حکومت فاقد لیاقت ادارهٔ مملکت است ، لهذا به زودی عکس العملها آغاز گردید .در کابل جمعیتی از محصلین مدارس تشکیل ودو نفر «حبیب الله خان وعبدالرسول خان» داوطلب کشتن بچهٔ سقا گردیدند. اینها می خواستند در جامع پل‌خشتی هنگا میکه بچهٔ سقا داخل مسجد می‌شود اورا توسط بم ازبین به برند. یك نفر این فیصله جوانان را کشف و باطلاع بچهٔ سقا رساند ، به عجله هر دو نفر احضار و با یك نفر همدست دیگر آنان «قاری دوست محمدخان» اعدام شدند. متعاقباً جمعیت دیگری کشف شد که نقشه ترور بچهٔ سقارا کشیده بودند ، عبدالحمید خان توخی ، سردار عبدالمجید خا ن وسردار حیات‌الله خان پسران امیرحبیب‌الله خان ، سردار محمد عثمان خان ، قاضی محمد اکبر خان و حبیب‌الله خان معین وزارت سابق حربیه به همین نام دستگیر واعدام‌گردیدند. ازین‌بعد بچهٔ سقاوملك محسن وعبدالغنی قلعه‌بیگی وغیره‌عصبی‌شدند وبه مظالم آغاز نمودند . اینها قاضی عبدالرحمن خان را کـه مثل مولوی عبدالواسع خان از قضات متجدد بود درچوك کابل بند از بند بریدند ، وکلهٔ‌کشته شدگان جنگ را در بازار پل خشتی با میخ کوفتند ، وباینصورت و حشتی در شهر ایجاد نمودند .

گرچه در اول مرحله حکومت بچهٔ سقا توانست ولایات قطغن و بلخ و میمنه وهرات را در تحت شرایطی که قبلا زمینه بسط نفوذ اورا آماده کرده بود، به سهو لت بگیرد ، و لی به زودی در هزاره جات ، وردك ، قندهار ، پاکتیا و ننگرهار مخا لفت ها آغاز گردید و لشکر کشیها شروع شد . چون مصارف زیاد گردید و خزانه تهی شد ، مالیاتها و عوارض مجدداً تحت تحصیل قرار داده شد و مصادرات روان گردید ، راه های تجارتی با خارج از شرق و جنوب به کلی مسدود ، واز شمال به خطر افتاد ، پس نرخها بلند رفت واوضاع اقتصادی و تجارتی انحطاط نموده طبقهٔ دهقان و مالدار بستوه در آمد و تجار متنفر گردید . خانها به ترس افتادند و ملاها نیز از آینده مشوش شدند . لهذا اصلاح طلبان دربار اغتشاشی در صدد تقویهٔ جبههٔ حکومت خود شدند ، و برای این مقصد سردار احمد شاه خان (بعد ها وزیر دربار)رادر خارج نزد سپه سالار محمدنادر خان فرستادند و خواهش ورود ووعده سپردن امور انتظامی کشور را به شخص

سپه سالار که هنوز در نیس فرانسه اقامت داشت ، نمودند . همچنین اینها آقای محمد معصوم المجددی را در هند نزد حضرت نور المشایخ که در نواح بمبئی میزیست اعزام نمودند تا بافغانستان مراجعت کرده و در تنظیم حکومت سهیم گردد . زیرا بچهٔ سقا از مقاومت ولایات افغانستان در برابر خود به ترس افتاده بود وازآن جمله بود :

در ولایت ننگرهار :

شاه امان الله خان در ۲۴ جدی (۱٤ جنوری از سلطنت استعفا و به قندهار عزیمت نمود . در ۲۵ جدی والی علی احمد خان اعلان سلطنت کرد ، و متعاقبا در جواب هیئت اعزامی بچهٔ سقا ، ادعای پادشاهی اورا رد نمود و خود در صدد حمله به کابل بر آمد وقتیکه پسر آخند زاده تگا ورئیس هیئت اعزامی بچهٔ سقا از جلال آباد بر گشت ، حکومت اغتشاشی مشوش تر گردید . والی علی‌احمد خان مرد بسیار جاه طلب و خود رأی وامادلیری بود که دو ستان و دشمنان او وکسانیکه در سیاست افغانستان مداخله داشتند ، نمی توانستند باو اعتماد کنند ، ز یرا میدانستند که اودر راهٔ ارضای جاه طلبی خود ، ممکنست دست به هر عملی جدی بزند وراهی که خود می خواهد برود نه آنکه ازو دیگران انتظار دارند . پس وقتیکه او قوای دست داشتهٔ خود را به استقامت کابل - از جکدلك به سمچهای ملا عمر- سوق نمود ، محمد گل‌خان مهمند قوماندان نظامی ننگر هار که در معیت او بود مخا لفت کرد ، ووالی علی احمد خان اورا به سختی لت و کوب نمود اما محمد گل خان‌در نتیجه اهمیت محلی همکار خود سید حسن خان کندك مشر کنری از مرگ نجات یافت. در عساکر اعزامی علی احمد خان هر قدر از اهل کاپیسا و پروان بودند ، در راه سمچهای ملا عمر معسکر را ترك کردند و به کابل کشیدند و همچنین موتر های مهمات جنگی که نایب سالار عبدالوکیل خان قایم مقام او از جلال آباد فرستاده بود ، از طرف مردم در موضع هاشم خیل اغتنام شد . والی از خوگیانی ها استمداد کرد و قوتی به قیادت دو نفر خان (ملك محمد جان و ملك محمد شاه) به امداد او رسید ، اما این دو ملك رقیب در عرض راه بهم زدند و هردو کشته شدند و قوهٔ خوگیانی پراگنده گردید . همچنین قوهٔ امدادی شنوار که به کمك والی رسیده بود ، چون همه را مخالف او دیدند ، خود نیز به تاراج بنه و مهمات والی پرداختند وبرگشتند. علی‌احمدخان مجبوراً به‌لغمان وبازکنر رفت ولی‌دیگرکسی بدور او جمع نشد، واو ازراه مهمند به پشاور رفت. شورشیان قدیم نیز برای‌اغتنام جبا خانه جلال آباد داخل شهر شدند ، ولی جبا خانه در اثر بی احتیاطی محترق گردید و قسمتی از شهر بسوخت و باین صورت حکومت‌بچهٔ سقا از جبههٔ شرق آسوده گردید . در حالیکه ولایت لوگر را قبلا اشغال کرده بود .

در وردك :

امامردم وردك از ابتداء حکومت بچهٔ سقارا نه پذیرفتند وحاکم اورا رد کردند، بچهٔ سقا به سوقیات قوی پرداخت ، ومردم وردك به قیادت کریم خان مشهور وردکی و عبدالله خان کرنیل (ماهیار) در نواحی دشت توپ با قشون دشمن رزم کردند و با گرفتن هفت صد نفر اسیر و زخمی و کشته ، آنهارا عقب زدند. گرچه بعدها قوهٔ بچهٔ سقا وردك را به جنگ اشغال و کریم خان را که قلب وردکیان و طرفدار سلطنت شاه امان‌الله خان بود بکشت ، و قلعه اش را در تنگی وردك که مرکز مهمات جنگی بود تاراج ، و خاندان او را با فتح محمد خان و عبدالسلام خان و غیره محبوس به کابل آورد ، البته عبدالله خان کرنیل فرار نموده بود .

در هزاره :

همچنین مردم هزاره جات که جداً طرفدار سلطنت شاه امان الله خان‌بودند از تسلیم به حکومت بچهٔ سقا خود داری نمودند ، ودر عوض سردار محمد امین خان (برادر امان‌الله خان) و خواجه هدایت الله‌خان رئیس هیئت اعزامی شاه را دربین خود نگهداشتند و با مرد ومال تقویت کردند ، وهم در جنگهای غزنی و

هزاره از قوای بچۀ سقا در کمال رشادت جلوگیری نمودند . گر چه حکومت بچۀ سقا توانست که توسط نادر علی خان جاغوری ، رضا بخش خان تحصیلدار ملك حضرت محمد میدانی ومیرزا حسن علی از یك حصۀ هزاره جات بعیت بگیرد، مگر به زودی مردم به تجمع قوای مسلح پرداختند وراه ها را بررخ دشمن ببستند. ازآن جمله میرفتح‌محمدخان (بعد ها فرقه‌مشر) پسر میر غلام حسن بیك بهسودی وسیداحمدخان (بچۀ شاه‌نور)دوهزار نفر آمادۀ کار زار نمودند ، مردم اسلحه‌ونان اینهارا میدادند ، و خزانه بهسود به فرمان امان الله خان ٤٨ هزار روپیه بداوطلبان جنگ پرداخت . این سپاه دواطلب قسماً به قیادت میر فتح محمد خان و سیداحمد کوتل «اونی»رامعسکر گرفتند واز حمل تا سنبله شش ماه جلو پیشروی بچۀسقا را درهزاره جات گرفتند ، و در طی سه جنگ قشون اعزامی او را بشکستند . وقتی که شاه امان‌الله خان مجدداً از قندهار به غزنی عسکر کشید ، یك عده مردم هزاره به ریاست رضا بخش خان سابق الذکر ، دادعلی خان وخلیفه قربان‌بیهسودی گل محمد خان و محمد موسی خان و حسین علی خان هزاره گان خواتی در غزنی کشیده به طرفداری شاه داخل جنگ شدند . درجنگ با لا حصار غزنی «تورك حضرت خان» هزاره و در جنگ میدان محمد موسی خان و گل محمد خان و حسین علی خان و ارباب یوسف‌خان هزاره همه کشته شدند و سر های شان در بازار چنداول کابل آویخته گردید . بقیه هزاره گان داوطلب را شاه امان الله خان با برادر خود «محمد امین خان» و خواجه هدایت الله خان و عبدالغفور خان کو هستانی در بهسود رجعت داد که در آنجا تا انقراض حکومت بچۀ سقا به مقاومت دوام دادند. حکومت بچۀ سقا هیئتی به هزاره نیز فرستاده بود که مرکب بود از میرزا فیض محمدخان مورخ ، محمدعظیم خان کوهستانی ، میرآقا خان مجتهد و خلیفه غلام حسن خان . میرفتح‌خان مدافع‌اونی اینهارا محبوساً از کوتل‌اونی‌نزد محمد امین‌خان وخواجه هدایت الله‌خان بفرستاد ،مردم دعوت هیئت را رد ، وخود شان را زنده از راه وردك به کابل رجعت دادند . در نتیجه همین رفت و آمد هیئت بود که بچۀ سقا بر میرزا فیض محمد خان نویسندۀ سراج التواریخ مشتبه گردید واورا چوب بسیاری زد ، میرزا مریض شد و بعدها به‌ایران رفت وبعداز معالجه بر گشت و بمرد وآثار تاریخی او (جلد ۳و٤ سراج‌التواریخ) از بین رفت .

در ولایات شمالی :

در عوض ، حکومت اغتشاشی قبلا ولایات قطغن و بدخشان را بدون معارضی تحویل گرفتند واینك والی او در آنجا حکومت میراند ، و عبدالرحیم‌خان نایب سالار به حیث رئیس تنظیمیۀ در ولایت بلخ اعزام شده بود. عبدالعزیز خان چرخی والی بلخ گرچه کندکهای نظامی در «ایبك» (سمنگان) سوق کرده بود، ولی انتشار و رقه های تبلیغی قوماندان سقویها و معاون او میرزا محمد قاسم خان مزاری ، عساکر دولت را به شورش و توقیف افسران شان وا داشت . مساعی قوماندان دولت «محمداکلیل خان» هم با رشادتی که داشت به جائی نرسید ، و متعاقباً بدست قشون بلخ با والی مجبوس گردید . باین صورت درآغاز حوت۱۳۰۷ نایب سالار عبدالرحیم خان داخل شهر مزار شد و پسانتر خواجه عطا محمد خان کوهستانی به حیث والی بلخ از کابل وارد شد وولایت بلخ تامیمنه تامین گردید.

در هرات نیز تحریکات آغاز کرده بود و بالاخره منجر به قیام سپاه وکشته شدن محمد ابراهیم خان والی و عبدالرحمن‌خان قوماندان نظامی گردید. درهمین وقت بود که محمود طرزی توانست از هرات به خارج فرار نماید ، اما جنرال‌محمد غوث خان به زودی امنیت هرات را اعاده نمود ، تا شجاع‌الدوله وزیر مختار افغانی از لندن رسید و زمام امور را بدست گرفت . بعدها نایب‌سالار عبدالرحیم خان از میمنه به هرات کشید . شجاع‌الدوله برای دفاع آمادگی گرفت ، و روحانیون شهر چون حضرات مجددی هرات وغیره به فعالیت ضد دولت امانیه شروع نمودند.

سپاه هرات قیام نمود و شجاع‌الدوله مجبور به بست نشینی در گازر گا شد ، عبدالرحیم خان در رسید و زمام حکومت را در دست گرفت ، شجاع‌الدوله نیز به تضمین متولی گازرگاه توانست که از هرات خارج واز راه ایران به اروپا رود . اما درعوض غلام‌نبی خان چرخی (سفیر افغانی درشوروی) بایك قطعه عسکرچندصد نفری هزاره و ترکمنی از آنطرف آمو به موضع «کلفت» افغانی داخل شده وتادولت آباد پیش آمد . عساکر سقوی مزار به مدافعه رفتند ودر موضع خواجه ولی در اخیر حمل۱۳۰۸شکست سختی خوردند ، غلام نبی خان در ۲ ثور بعد از یك جنگ شدید شهر مزار را اشغال نمود . مگر بعد از کمی رئیس تنظیمیه حکومت سقوی قشون دو هزار نفری از ایبك و تا شقرغان جمع کرده به شهرمزار حمله نمود ومنهزم گردید. معهذا حملات پراگندهٔ طرفداران بچهٔ سقا علیه شهر مزار دوام داشت . غلام نبی خان در ۱۸ ثور معسکر شیر آباد سقویهارا اشغال کرد ، و یك روز بعد با بمباران توپ و طیاره قلعه جنگی را مسخر نمود . آخرین‌مقاومت سقویها نیز در جنگ تاشقرغان از بین برده شد ، و تمام ولایت بلخ زیر ادارهٔ غلام نبی خان قرار گرفت. حکومت سقوی سید حسین وزیر جنگ را بایك قشون چهار هزار نفری امر حمله به ولایت بلخ داد ، قوهٔ غلام نبی خان این قشون را هم درایبك مغلوب و فراری ساخت و سید حسین به ولایت قطغن فرار نمود . تا اینوقت شاه امان الله خان از قندهار به استقامت کابل حرکت کرده وتا غزنی رسیده بود، ولی همینکه از قوهٔ سقوی و سلیمان خیل ها در غزنی مغلوب شد واز افغانستان خارج گردید ، غلام صدیق خان چرخی وزیر خارجه به برادر خود غلام نبی خان تلگرافی خارج شدن شاه را اطلاع داد ، و غلام نبی خان در حالت فتح افغانستان را ترك گفت وآمورا عبورکرد. اودرین حرکت خود نشان دادکه فقط می خواست برای «شخص» (امان‌الله خان) خدمت نماید، لهذاکشور را به ترحم اغتشاشیون ارتجاعی گذاشت وبرفت .

در ولایت پاکتیا :

در ظهور اغتشاشات ننگرهار و کاپیسا و پروان ، قوماندان نظامی پاکتیا جنرال محمد صدیق خان «صاحبزاده» بود ، این شخص نفوذ عجیب معنوی د ر عساکر متعلقه خود داشت ، او درجائی که وظیفه دار می‌بود از حسن اخلاق وپاکی او ، صمیمانه حسن استقبال میشد . بعد از آنکه شاه در کابل استعفا کرد و معین‌السلطنه به خارج پرواز نمود ، محمد صدیق خان به مشورهٔ برادرانش شیرجان خان وزیر دربار و عطاءالله خان وزیر خارجه حکومت بچهٔ سقا ، به حبیب الله‌بعیت نمود وتا آخر عقیدتاً این بیعت را نگهداشت . وجود این شخص در پاکتیا خواهی نخواهی در روش مردم تاثیر افگند و قسماً به حکومت بچهٔ سقا گرائیدند، درحالیکه قسم دیگر باین حکومت تسلیم شدن نمی‌خواست و منتظر وقایع آینده مانده بود. میر غوث الدین خان احمد زائی شورشی مشهور مرد دیگری بود که با پول‌واسلحه دولت امانیه ازکابل فرار کرده واینك در پاکتیا به طرفداری حکومت بچهٔ سقا مشغول فعالیت بود . درنتیجه این فعالیت ها بود که مردم سلحشور و قوی سلیمان خیل نیز به حمایت حکومت بچهٔ سقا برخاستند ، اما گردیزیها در برابر حکومت بچهٔ سقا مقاومت نمودند و مردم جاجی و چمکنی که در همان اوایل اغتشاش(عقرب و قوس) بر عسکر و حکومت محلی حمله کرده و مخالفت خود را علیه دولت‌امانیه اعلام کرده بودند، به مخالفت باحکومت بچهٔ سقا نیز دوام دادند. این دودستگی درپاکتیا منجر به زد و خورد بین احمد زایی‌ها وگردیزیها هم گردید .

در حوت ۱۳۰۷ (۸ مارچ ۱۹۲۹) سردار محمد نادر خان سپه سالار وزیر مختار سابق افغانی در پاریس ، از فرانسه براهٔ هندوستان داخل و لایت پاکتیا گردید ، وبه غرض انهدام حکومت بچهٔ سقا به تجمع قوا پرداخت . حاکم‌اعلی‌پاکتیا (عبدالحکیم خان) و قوماندان نظامی پاکتیا (محمد‌صدیق خان) هردو در گردیز

تحت تائیر سپه سالار قرار گرفتند ، درحالیکه اولی هنوز خودش را نمایندهٔحکومت امانیه میدانست و دومی قلباً با حکومت بچهٔ سقا دلبستگی داشت . در چنین‌وقتی حضرت نورالمشایخ مجددی نیز از هندوستان وارد پاکتیا گردید . نورالمشایخ درحوالی بمبئی میزیست ، وقتیکه سردار محمد نادرخان سپه سالار از فرانسه وارد بمبئی گردید ،درنامه‌ئی به عنوان نورالمشایخ نوشت که‌من به افغانستان روان شدم ، شما هم بیائید . نورالمشایخ مدتی در انتظار واقعات ماند و چون از جنگهای پاکتیا مطلع گردید ، به غرض استجازه برای مراجعت به افغانستان، به گورنر انگلیس به بمبئی مراجعه کرد ــ زیرا نورالمشایخ که از افغانستان اخراج شده بود ، طبق در خواست حکومت امانیه از توطن در نزدیك سر حدات‌افغانستان ممنوع بود ــ گورنر جواب داد کـه اجازهٔ مراجعت نور المشایخ ازاختیارات‌وایسرای هند است . نورالمشایخ برادر زادهٔ خود آقای محمد معصوم المجددی را که بـا دعوت نامهٔ بچهٔ سقا از کابل به هند رفته‌بود ، به دهلی فرستاد و مکتوبی بعنوان سردار محمد موسی خان پسر امیر محمد یعقوب خان نوشت که برای این اجاز ه به آقای محمد امعصوم خان کمك نماید . سردار و ساطت نمود تا محمد معصوم خان توانست با فارن سکرتری هندوستان ملاقات نماید . از آن بعد حکو مت انگلیس اجازهٔ رسمی داد که نورالمشایخ می تواند در طول سر حدات افغانستان از هر راهی که خود بخواهد داخل افغانستان شود . پس نورالمشایخ باخانوادهٔ خود وارد سرحد شد واز طرف سلیمان خیل ها در دیرهٔ اسمعیل خان پذیرا ئی گرمی گردید ، آنگاه نورالمشایخ از راه درهٔ بولان وارد و لایت پاکتیا شد و بـه «شرن۔ کتواز» اقامت گـزید ، چندین هـزار نفر از سلیمـان خیلـها از وزود نورالمشایخ استقبال نمودند .

نورالمشایخ در کتواز نظراً شعار میداد که :ــ صلح وامنیت سر تا سری افغانستان می خواهیم ، شاه کشور بایستی از طرف عموم ملت انتخاب گردد ، حبیب الله (بچهٔ سقا) از دعوی پادشاهی منصرف گردد ، ولی در عمل نورالمشایخ درنگ می‌نمود ، زیرا هنوز امان الله خان در قندهار با عنوان مجدد شاهی موجود ودر صدد حمله به کابل بود . نورالمشایخ هم نمی خواست که تا امان الله خا ن موجود است ، بچهٔ سقا از پا در افتد از دیگر طرف سلیمان خیلها که در حدو د هفت هزار نفر در دور نورالمشایخ جمع شده ، ومصارف قرار گاه او را در یك شبانه روز پانزده گاو و سی گوسفند می پرداختند ، همه طرفدار حکومت بچهٔ سقا و مخالف شاه امان‌الله خان ودر صدد تهیهٔ و تجهیز حمله باو (در غزنی)بودند. میر غوث الدین خان احمد زائی هم پیشنهاد می کرد که شخص نورالمشایخ ر ا به پادشاهی قبول دارد ولی حمایت ازامان‌الله را نمی‌پذیرد .

قند هار و پردهٔ اخیر :

شاه امان الله خان در ٢٤ جدی۱۴۰۷ (١٤جنوری١٩٢٩) از کابل بقندهار رفت ودر ٢٦ جدی وارد شهر شد . متعاقباً خبر فرار معین السلطنه را به پشاور گرفت و خود معین السلطنه هم رسید . مردم قندهار مجدداً به امان الله‌خان دست بیعت دادند، وحـکومت موقت تشکیل گـردید ، عبدالعزیز خـان وزیر حـرب عوض عبدالکریم خان والی قند هار شد . اما شاه مثل کابل از طرف یك عده مامورین مغرض ومخرب محصور بود وکـار شکنی های مخفی به شدت دوام داشت. افسران جوانی که در ترکیه تحصیل می کردند به غرض کمك به شاه قسماً وارد قند هار شدند ، ولی طرف اعتنا قرار نگرفتند و شاه کماکان تنها و سراسیمه ماند،معهذا شاه در صدد تجهیز سپاه داوطلب و حمله به کابل برآمد ، ولی فعالیت هـا ی مخالفین او او ضاع را تیره می‌کرد ، لهذا شاه اعلام کرد که او به هرات می‌زود واز آنجا به راه‌بلخ به کابل حمله می نماید ، این تصمیم شاه طرف پسنددشمنان نهانی او نبود ، وهم مردم قندهار نخواستند که شاه ناکام از بین شان به دیگرجا برود ، پس تشکیل سپاه داوطلب آغاز گردید و بعداز کمی تعداد آنها از چهار هزار نفر به هشت هزار نفر رسید و همه مسلح گردیدند ، در حالیکه ده کـندك

عسکر منظم دولتی - پیاده ، سوار و توپچی - هم در قندهار موجود بود. در همین وقت شاه خبر گرفت که‌در هرات بادست دسیسه دشمنان او شورش نظامی‌واقع ووالی محمدابراهیم خان با قوماندان نظامی عبدالرحمن خان کشته شده، ولی‌مجدداً به نام شاه امنیت برقرار گردیده است .

در هر حال شاه با چهارده هزار عسکر منظم و غیر منظم در ٦ -حمل۱۳۰۸ (۲٦ مارچ ۱۹۲۹) از قندهار به استقا مت کابل مارش نمود . قوماندان وپیش دار او «آقای عبدالاحد خان» وردکی (ماهیار) وزیر داخله واز مشاورین او احمدعلیخان رئیس بلدیه و رئیس تنظیمیه کاپیسا و پروان بود . قوای شاه دربیست‌روزبغزنه رسید وبا مدافعه دوهزار عسکر بچهٔ سقا و حصار غزنی مقابل گردید. وامادرطی این سفر فعالیت و پروپاگند های مخالفین داخلی و خارجی هیچ توقف نداشت. در سیزدهٔ حمل یك افسر نظامی مقیم کلات عسکر را به قیام دعوت نمود ،اما گرفتار و به حکم شاه اعدام گردید . در همین وقت یك نفر ملای نو وارد ازهند بدست افتاد و به جرم جاسوسی خارجی اعدام شد . در چهاردهٔ حمل یك نفر جاسوس دیگر خارجی دستگیر وبه جرم خود معترف و بلا وقفه اعدام گردید . در ۱۷ حمل خبر رسید که یك تولی عسکر سقوی تسلیم شد و متعاقباًیك دسته‌عسکر داوطلب هزاره به کمك شاه رسید متعاقباً یك دسته عسکر سقوی بدست قشو ن شاه اسیر گردید و به حکم شاه افراد آن رها وافسرانش اعدام شد . در ۲۳ حمل صدای شکایت افسران و سرکرده‌گان معیت شاه از محمد یعقوب خان و زیردربار وامثال او - به حیث سد مانع بین شاه ومردم - بلند شد ، اما شاه اهمیت نداد در ۲٤ حمل سه هزار نفر هزاره با مردم «قره‌باغ» به استقبال شاه شتا فتند و معنویات اردو بلند شد .

در همین روز پیشدار شاه وارد غزنی شده جنگ را شروع نمود ، ودر۲٦ حمل خود شاه باقشون منظم وارد غزنی گردید . دو طیاره سقوی از کابل رسید ولی در عوض اردوی شاه بمهای خودرا دور تر افگند و بالای اردو رسم سلام ادا کرد و برگشت . در ۲۸ حمل یك نفر ملا به نام عرض مطلب در موضوع «درانی وغلجائی» به خیمهٔ شاه شتافت و با تبرچهٔ که داشت قصد حمله به شاه نمو د اما دستگیر و تفتیش شد ، از پوش کتابی که داشت یك تصدیقنا مه انگلیسی بدست افتاد و خودش با همان تبرچهٔ که در دست داشت اعدام گردید .در ۲۹ حمل سردار محمد امین خان و خواجه هدایت الله خان (رئیس و معاون تنظیمیه هزاره جات) بادو هزار مرد مسلح هزاره به اردوی شاه پیوست ،اما محمدیعقوب خان وزیر دربار طوری نمود که رهبران هزاره نتوانستند مستقیماًشخص شاه‌را ملاقات نمایند در حا لیکه آنها بسیار آرزو مند عرض ارادت بودند. از افسران تحصیل‌کرده در معیت شاه دونفر (غلام سرور خان و عبدالا حد خان) به شا ه پیشنهاد کردند که غزنی را در محاصره گذاشته سر راست به کابل حمله کنند زیرا مردم‌وردك ومیدان وهزاره همه در معیت شاه به کابل می ریزند ، و بچهٔ‌سقا محکوم قطعی به شکست می گردد اما مشاورین مغرض و ملکی شاه که باطناًطالب انقراض دولت شاه بودند ، نگذاشتند و شاه را در جنگ غزنی معطل نگهداشتند.

ازین بعد حملهٔ قشون شاه از سه جهت به شهر غزنی شروع گردید،عساکر سقوی تا دیوار های شهر فرار نمودند ، ویك قله مرتفع حاکم بر شهر غز نی از طرف قشون شاه اشغال گردید . چو ن نزدیك بود شاه غزنی را تسخیر نماید لهذا تخریبات مخفی شدت یافت ودر همان شب یك تعداد عسکر از مواضع حاکمه و مفتوحه بدون جنگ عقب نشستند ودشمن دلیرتر گردید . دراول ثور شد ت باران مانع جنگ مؤثر شد ودر ۲ ثور یك هزار مرد مسلح هزاره به مدد شا ه رسید در ۳ ثور شاه را به واسطهٔ تشکیل یك مجلس نظامی و طرح پلان جد ید مشغول نگهداشتند ، وبه سرعت اورا در داخل قشن خودش گرفتار تاریکی ساختند . در ٤ ثور هزاره ها به حمله پرداخته و نقاط مهمه را از دشمن گر فتند

متعاقباً دو طیاره از کابل رسید و اینبار اردوی شاه را بمباران نمود ـ تلفات‌اندك و عبارت از چند عسکر و چند اسپ بود ـ شاه دوتولی عسکر با یك توپ د ر «وردك» سوق نمود تا مانع ارتباط و امداد کابل به غزنه گردد .

درهمین وقت بود که پنجهزار نفر مرد مسلح سلیمان خیل که از قبل برای چنین روزی آماده ساخته شده بودند از پاکتیا به کمك سقوی ها رسیده و دریك حملهٔ شدیدی که نمودند ، قوهٔ شاه را در هم شکستند ودر ٥ ثور یك‌قله حاکمه به دست قوای مخالف در افتـاد . در طی همین جنـگ بود کـه سید اشرف خـان قندهاری از مبارزین دلیر سپاه شاه کشته شد . در ٦ ثور حملهٔ مخالفین بـه شدت آغاز گردید واز بلند یها بر سر اردوی شاه ریختن گرفتند ، گرچه سپاه قندهار مقاومت نمود ، ولی شبانگاه در اثر تبلیغ شدید ووسیع در داخل اردو ، قسمتی از عسکر شاه مواضع خودرا ترك گفته و به استقامت هرات حرکت کردند .در ساعت ۹ قبل از نصف شب (٦ثور) امر نا گهانی شاه ، اردو را به مرا جعت جانب قندهار به حرکت انداخت . دیگر شاه ارادهٔ خود را تـابع نقشه های مخالفین درباری خود قرار داده بود ، معهذا اردو در داخل نظم با شاه مراجعت می کـرد اما برای مغشوش نگهداشتن فکر شاه اطلاعات متفرق و خطر ناك منتشر شد ه میرفت . درطی این رجعت (۱۰ ثور) دو طیاره کابل کـه به قندهار رفته و بر گشته بود ، بالای اردوی شاه اوراقی پراگنده ساخت که‌درآن از حملات مردم تگاووهزاره و پا کتیا علیه بچهٔ سقا و سراسیمه گی حکومت سقوی سخن زده بود . اردومجدداً تقویهٔ معنوی وحاضر شد که به غزنی برگردند و دشمن را تباه نمایند ولی شـاه به مقر رفت ودر ۱۱ ثور مجلس نظامی کذائی تشکیل ، و قضیه عودت به غـزنی یا توقف در مقر را مطرح کرد ـ یعنی از رجعت به قندهار منصرف گردیده بود درباریان نگذاشتند این مجلس به فیصلهٔ قاطع برسد ، و جلسات بی فایده را تا ۱۹ ثور دوام دادند تا این وقت تبلیغات مخالفانه کار خود را تمام کرده بود ، شب لین تیلفون قندهار را قطع کردند و صبح گفتند که چهار هزار نفر سلیمان خیـل مسلح به تعقیب اردو پرداخته است پس شاه را علی الرغم منافع مردم و کشور به عزیمت جانب قندهار واداشتند ، این تنها نبود در ۲۳ ثور سپاه داوطلب‌معیت شاه را که هشت هزار نفر بودند ، خلع سلاح ومرخص کردند .

در ۲۷ ثور شاه با عسکر منظم خود در «قلات »رسید، وبه او گفتند که سه هزار عسکر سقوی به تعقیب او تـامنزل «سراسپ» رسیده است ، شاه بـه حرکت جانب قندهار ادامه داد ، تابه رباط«مهمند» رسید وازینجا والی علی احمد خان را ـ والی بعد ازاعلان پادشاهی خود در جلال آباد وشکست و فـرار در هند اینك بـه قندهار مراجعه ، وبه اردوی شاه پیوسته بود ـ به ریاست تنظیمیه قـلات مقرر واعزام نمود ، وخود حرکت بـه جانب قندهاررا ادامه داد. شاه در ٤ جوزای۱۳۰۸ در منزل مهمند بود ، واز همین جا بازی آخرین را در تاریخ افغانستان و سرنوشت محزون آینده خود شروع نمود . او به قندهار امر کرد که ملکه ثریا و خانواده‌اش به عجله راه «قلعهٔ جدید ، سرحد افغانستان را به استقامت هندوستان در پیش گیرند ، یعنی تنـها راه فرار وموهنی که بر روی او باز گذاشته بودند. شاه خـود بعد از نیم شب نهانی از اردو حرکت کرد ، ودر سرحد افغانی با خانوادهٔ خـود یکجا شد ، ودر ۲۳ می ۱۹۲۹ داخل قلمرو انگلیس گردید . متعاقباً او به‌ایتالیا رفت و تعقیب شد تا در ثـور ۱۳۳۹ شمسی دیده از دنیـا بست . همچنان سر دار عنایت الله خان معین السلطنه در ایران رفت و همدرانجا با زندگی وداع نمود .

انقراض سلطنت شاه امان الله‌خان با استقراز حکومت اغتشاشی بچهٔ سقا توأم‌بود ، واین واقعه در افغانستان به حیث یك «فاجعهٔ تاریخی» تلقی گردید ، مخصوصاً در بین طبقهٔ روشنفکر . زیرا اینها از بازیهای که در افغنستان واقع شده بود ، پیش بینی میکردند که با انهدام دولت امانیه و انعدام تحو لات‌اجتماعی پلان یك تخریبات و ویرانی های متداوم در پیش است ، ومحتمل است که استبداد

داخلی واستعمار خارجی افغانستان را برای مدت طولانی واژ گونه نگهدارد ، پس البته در کشور ریشه و طن پر ستان مبارز از بیخ کشیده خواهد شد ، فقرعمومی آغاز خواهد گردید وحدت ملی افغانستان به واسطهٔ تولید نفاق عمومی بنامهای پښتون و تاجك ، هزاره وازبك ، سنی و شیعه وامثال آن بر هم خواهد خورد ، و بالاخره فضای دیگر و قشر دیگری ایجاد خواهد گردید که با منافــع و مصا لح مردم افغانستان ارتباطی نداشته وبساز دیگران خواهند رقصید .

این تصورات تلخ در طبع روشنفکران تاثیر دو جانبهٔ مثبت و منفی نمودیعنی گروهی نــاامید گردیدند ، و گــروهی برای مبارزه حاضر شدند . مثلا یــك جــوان تحصیل کرده در فرانسه (محمد یعقوب خان کندکمشر تو پچی) که به طرفداری شاه امان الله خان به جدیت خدمت کرده ، ودر عهد بچهٔ سقا به همین سبب‌محبوس شده بود ، تصورات کروه اول روشنفکران را درطی یك نثر مختصری از زندا ن چنین تصویر نمود :ــ

«من درین اوقیانوس بدبختی محکوم به فناستم ، فریاد وناله،دشنام‌یاالتماس»
«بغض یا محبت ، کوشش یا سستی هیچکدام مانع غرق شدن‌من نخواهد بود . من»
«محکوم به‌عذاب‌استم ،درین‌باتلاق متعفن لحظه‌بلحظه فروترمیروم ،شیون‌من‌بجائی»
«نمیرسد وناله‌ام‌دلی‌رامتاثر نمیگرداند.هرکسی دراطراف‌من‌درین منجلاب‌پرازتیغه‌های»
«زهرآگین و گزنده‌های کشنده ،غوطه‌وراست ، وهمه همدرد و هم بندمنست هر»
«یك بانحوهٔ‌خاصی باین عذاب دست به گریبان است ، همه باناله و ضجه آرزوی»
«مرگ می‌نمایند ودر عین حال همه از مرگ هراسانند ، باآنکه حتی برای‌لحظه‌ئی»
«طعم شیرین زندگی نچشیده‌اند . درین جهنم که‌من میزیم نور وهوا و جود ندارد»
«نعره وفریاد از نزدیکترین مسافتی شنیده نمیشود تشنجاتی که روح ماراشکنجه»
«می‌نماید از کوتاه ترین فاصله‌ئی دیده نمیشود . سکوت و ظلمت برین قبرستان»
«وسیع حکمفرماست ، این سکوت و ظلمت لایتناهی به قدری و حشت آوراست»
«که آلام دیگری در برابرش ناچیز است . ترس ووحشت سراپای مارا فراگرفته»
«بدگمانی و بدبینی بالای سرما خیمه افراشته ، دیگر از سایهٔ خود بیمنا ك واز»
«برادر خود بد گمانیم ، همه ازهم و بــاهم رنج می‌بریم ، همه از هم وبــاهم مــی»
«ترسیم ، همه از هم‌و باهم فریاد می کشیم ، همه از هم و باهم ناراضیم همه‌گی»
«از هم متنفر و بیزاریم ، ولی همگی باهم این جهنم واقعی را به و جود آورده‌ایم!»

«راستی ودرستی ، وطنخواهی و نوع پروری کلمات متداولهٔ ماست ، ولی»
«در عمل جز ترس و کینه ، رنج وبدبختی حاصلی نداریم ، آنچه در محیط ما»
«وجود دارد برای تشدید شکنجه وافزایش رنجهای ماست علمای علام از عمــل»
«نیك‌محروم است ، پاسبان دزد است ، قاضی راشی است ، دولت هم دشمن‌جان»
«ماست ، فرهنگ کانون جهل و فساد گشته و عدلیه مرکز ظلم و قساوت !همه»
«میدانیم وهمه آهسته این قضایسارا صحبت می نمائیم ، باوجود آن بــه متعالمان»ــ
«وملانمایان احترام می گذاریم ، از پاسبان می ترسیم ، به قاضی التماس میکنیم»
«از دولت انتظار شفقت و مساعدت داریم ، وبرای دفع ظلم به حکومت پناه می»
«بریم! اما : احترام ما به عالم نمایــان ، ترس ما از پلیس ، التماس مــا به قــاضی»
«داد خواهی ما به حکومت وعدلیه همه ریــا کاری ودروغ است ودعــای علما، تحفظ»
«پلیس ، عدالت قاضی از آن دروغتر است» .

«دروغ آتش هیزم جهنم ماست ، دروغ مادهٔ اولیهٔ این کارخانهٔ رنج وعذاب»
«است ، دروغ محصول تمام نشدنی این مزرعه آفت والم است ، آری دروغ تخم»
«پر حاصلیست که لاینقطع در سر زمین بلا کاشته شده ومیوه آن بر خرمن‌کینه»
«وعداوت ، تنفر و بدبینی افزوده میرود . دروغ کانسرت شیاطیــن و آهنــگ»
«عزائیست که در سر تا سر این قبرستان نواخته میشود ، دروغ سرود جهنمیان»
«است ».

«زندگی ماچیست ؟ درمیان شعله های جهنم می خندیم ، گریه می کنیم ،»

«بیترسیم ، مأیوسیم ، امید واریم میروئیم و نمو می کنیم ، گل میدهیم وپژمرده»
«می‌شویم ، لیکن لهیب این آتش سوزندهٔ ما ابدیست مگر نسلهای آیندهٔ ما نیزدرین»
«جهنم برای ابد خواهد سوخت ؟»

«اصلا زندگی ما بمعنی حال و جود ندارد ، زندگی ما به فردا احاله میگردد»
«وما به فردا علاقه مندیم فردائی که امروز نمی شود و در پی خود فردای دیگری»
«دارد ، باوجود آن این فردا مرجع امید ماست فردا آهنگ یکنواخت وتنها آهنگ»
«امید بخشیست که در سرتا سر جهنم ما طنین می‌اندازد ، فردا سرور دایمی»
«ماست ، فردا نان خواهیم خورد ، فردا دفع ظلم خواهد شد ، فردا آلام ومصایب»
«ما کمتر خواهد شد فردا دژخیمان ما دست از شکنجه و تعذیب ما خواهد کشید»
«فردا صدای شلاقی که استخوانهای مارا خورد می کند شنیده نخواهد شد ، ما»
«منتظران این فردا استیم .»

«هر سطری ازین نوشته شامل یکی از مواد قانون جزایی ماست‌درین‌کشور»
«حرف بد جزء جنایت است ، لیکن «عمل بد» مباح است درینجا همه کارهای»
«بد عملی میشود بدون آنکه حرفی ازآن به زبان آورده شود و کلیهٔ حرفهای خوب»
«زدء میشود بدون آنکه ذره‌ئی عملی گردد ، ندای فضیلت و تقوی از زمین به»
«آسمان میرود ، ولی فضیحت ورسوایی از در ودیوار می‌بارد. راستی ودرستکاری»
«اولین الفبای تدریس مکاتب است ، ولی این نخستین دروغ ونـادرستی است کـه»
«به اطفال ما تعلیم داده میشود. قهقهه ما زهر خندی از بغض وعدوان است که بهر»
«طرفی متوجه گردد چون شعلهٔ آتش سوزنده و کشنده است منظرهٔ بدبختی و»
«بینوایی دیگران مسبب نشاط ماست ، گرچه ظاهراً با چهرهٔ معصوم و غمنـاك می»
«گوئیم: آه بیچاره! امادرباطن موجی‌ازمسرت آتش سبعیت‌درونی مارا تسکین‌می‌نماید»
«اینجا سر زمین عجایب واسرار است مادامیکه سر دیگری را از بدن جدا مینمائیم»
«با آهنگ پدرانه میگوئیم : میازار موری که دانه کش است : که جان دارد وجان»
«شیرین خوش است»

یك شاعر روشنفکر (از گروهٔ دوم) دربین این ویرانی و انهدام کشورجوانان را بمبارزه دعوت کرده چنین گفت :

تـا کی از جور و ستم ، شـکوه و فریاد کنید
سعـی برهـم زدن منشـاء بیـداد کـنید
دست ما دامـن تـان بـاد ، جـوانان غیـور
کـه ازین ذلـت و خـواری ، همهٔ آزاد کـنید
صد هـزاران چو منت ، آتش بیداد بسو خـت
نـه نشینید ز پـا ، دم بـد م ا ر شاد کـنید
فتنـه انـگیختـه تبعیـض نـژادی در خلـق
فـکر آینـدهٔ ملـك خـودو او لاد کـنید
چندی از خوان نعم ، سرخوش و شیرین کامند
گـریه بـر فاقـه کـشان خود و فریـاد کـنید
خانمـان کـرد تبه ، تـا شـود آباد خـودش
خـانهٔ ظلمو ستـم یـکسره بـر بـاد کـنید
تـا شو د بر همـگان امـن و عـدا لت قـایم
عـالمی نو ز مسـاوات و حـق ایـجاد کـنید
ای جـوانان ستـم مر تجـعان چنـد کـشید
تـابـکی رحـم بـایـن دستـه شیـاد کـنید
ننگ دارد بشـریـت ز چـنین کـهنه رژیـم
طـرح ویـرانـی ایـن بـنـگه ز بنیـاد کـنید

آشـیـان هـمه مـر غـان ز سـتـم آتش زد
قصـد آتـش زدن خـانـهٔ صـیاد کـنید
نـد هنـد ارزش کـاهی به حـقوق بشـری
تکـیه بـه ، بر خود و بازوی چـو فولاد کـنید
غـازه سـازیـد ز خـون شاهـد آزادی را
تـا زخود روح شهیـدان و طـن شـاد کـنید
سوخت ا ی همنفسا ن آ تش ا ستبدادم
شر ح ا یـن سو ختـه را بر همه انشا د کنید
چشم امیـد بـه تو نسل جـوان دو خـته ام
در خـوز شـان و شرف مملـکت آبـاد کـنید
روزی آید کـه شـود خـلق به خلق حاکم و ما
ر فته با شیم از یـن ور طه ، زمـا یاد کنید
مـی بـرم در دل زار حسـرت آزادی را
کـاش خـاکـم بـه بـر سایـهٔ شمشاد کـنید
شعـر مـن لالـهٔ بـاغ دل خـونیـن منسـت
مهـوشان زیـب لـب و حسن خـدا داد کـنید

هـر کـجا لالـه رخـی با قد سـروی دیـدیـد
یـک نفـس یاد ازایـن «جلـوهٔ» ناشـاد کنید

پایان این کتاب
۱۹۶۷ میلادی

م ، غبار

فهرست کتب مآخذ

۱—احصائیه‌های رسمی حکومت‌افغانستان طبع کابل ازسالهای ۱۹۶۱—۱۹۶۳ (زراعتی اقتصادی‌و غیره)

۲—انگلنداند افغانستان تالیف‌دلیپ کمار چاپ کلکته سال (انگلیسی)

۳—ایدو انسد هستاری‌اف‌اندیا‌اثر ماجومدار ، رای‌چودهری‌و داناچاپ لندن سال ۱۹۴۵ (انگلیسی).

۴—افغانستان‌معاصر نشریهٔ‌انستیتوت‌شرق شناسی اکادیمی علوم اتحاد شوروی چاپ ماسکو سال ۱۹۶۰ (روسی) .

۵—اختناق‌هندوستان‌اثر ویل‌دورانت(ترجمه‌و طبع‌در ایران سال ۱۳۱۰ شمسی).

۶–افغانستان تألیف سته سارف چاپ ماسکو سال ۱۹۲۱ (روسی).

۷–افغانستان اثر فریزر تتلر چاپ لندن سال ۱۹۵۰ (انگلیسی).

۸–افغانستان معاصر اثر اقبال علیشاه طبع لندن سال ۱۹۳۸ (انگلیسی) .

۹–از دارا تا امان اله اثر جارج مکمن چاپ لندن سال ۱۹۲۹ (انگلیسی) .

۱۰–آریانا تألیف احمدعلی کهزاد چاپ کابل سال ۱۳۲۱ شمسی .

۱۱–ازچنگیز تا تیمور – تاریخ مغل – تألیف عباس اقبال چاپ تهران سال ۱۳۴۱ شمسی .

۱۲–افغانستان قرن نزدهم، نوشته سیدقاسم رشتیا چاپ کابل سال ۱۳۲۹ شمسی.

۱۳–احمدشاه بابا تألیف اینجانب (غبار ها) طبع کابل سال ۱۳۲۲ شمسی.

۱۴–انقلاب افغانستان نوشته مولوی محمد حسین هندی چاپ جالندهر هندوستان (تاریخ طبع ندارد) بزبان اردو.

۱۵–امان افغان (جریده) چاپ کابل، مجموعه های سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۹ میلادی

۱۶– انیس (جریده) چاپ کابل مجموعهٔ سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ میلادی.

۱۷–اشکال العالم (منسوب به جیهانی) ترجمه علی بن عبدالسلام نسخه خطی محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ کابل .

۱۸– ٔامم الملوک تألیف محمدبن جریر طبری ترجمه فارسی ابو علی محمد بلعمی چاپ نولکشور هندسال ۱۹۱۶م.

۱۹– الکامل فی التاریخ ابن اثیر، چاپ قاهره سال ۱۳۰۱ قمری (عربی).

۲۰–احوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی، چاپ ایران سال ۱۳۱۰ شمسی

۲۱–«بحیث سفیر المان در افغانستان» اثر «سمیکه کورت» چاپ برلین سال (جرمنی).

۲۲ – پند نامه دنیا ودین نوشته امیر عبدالرحمن خان نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانه موزه کابل

۲۳–«پادشاهان متأخر افغانستان» تألیف مرزا یعقوب علی خافی طبع کابل سال ۱۳۳۴ ۱۳۳۶ ش (دو جلد)

۲۴–پندنامه نوشته مولوی نجف علی هندوستانی چاپ مطبعهٔ کریمی لاهور (تاریخ طبع ندارد).

۲۵–«پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی» نشر یهٔ وزارت پلان افغانستان چاپ کابل سال ۱۹۶۳ م (دو جلد).

۲۶–«بحران و نجات» تألیف غلام محی الدین انیس، چاپ کابل سال ۱۳۱۰ ش.

۲۷– پښتانه دتاریخ په رڼا کښې» تألیف سید بهادر شاه ظفر چاپ پشاور سال ۱۹۶۵ م .

۲۸–تذکرة الاولیا شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری چاپ لندن سال ۱۹۰۷ م.

۲۹–تاریخ بیهقی ابو الفضل محمدبن حسین بیهقی چاپ کلکته سال ۱۸۶۲ م.

۳۰–تصوف مقارن تألیف استاد محمدغلاب طبع قاهره (عربی) .

۳۱—تاریخ تصوف تالیف داکتر قاسم غنی چاپ تهران سال ۱۳۲۲ ش .

۳۲—تاریخ فرشته تألیف محمدقاسم هندو شاه چاپ لکنهو رهندسال ۱۳۲۱ قمری .

۳۳—تاریخ سلطانی تألیف سلطان محمدخالص چاپ ۱۲۹۸ قمری.

۳۴—تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران تألیف سعید نفیسی چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ش.

۳۵—تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نزدهم تألیف محمود محمود چاپ تهران سال ۱۳۳۶ ش.

۳۶—تاریخ هند اثر مارسدن طبع لندن سال ۱۹۱۰ م (انگلیسی) (هستاری اف اندیا فاز جونیر کلاستر).

۳۷—تبر یکنامه اثر منظوم نجفعلی هندوستانی طبع لاهور (تاریخ طبع ندارد).

۳۸—تیلز اف تریول اثر لارد کرزن چاپ لندن سال ۱۹۲۳ م (انگلیسی).

۳۹—تصویر اقتصادی افغانستان نشریهٔ اکادیمی علوم ازبکستان چاپ تاشکند سال ۱۹۵۶ م.

۴۰—تاج التواریخ منسوب به امیر عبدالرحمن خان چاپ بمبئی سال ۱۳۲۲ هق (دو جلد).

۴۱—تاریخ سند معصومی چاپ بمبئی سال ۱۹۳۸ م.

۴۲—تاریخنامهٔ هرات تألیف سیفی هروی چاپ کلکته سال ۱۹۴۲ م .

۴۳—تاریخ یمنی تألیف عبدالجبار عتبی چاپ قاهره سال ۱۹۲۰ م.

۴۴—تاریخ افغانستان (۲جلد) تألیف استاد احمد علی کهزاد چاپ کابل سال ۱۳۲۵ ش

۴۵—تاریخ سیاسی افغانستان نوشتهٔ سیدمهدی فرخ چاپ تهران سال ۱۳۱۴ ش.

۴۶—ترکستان تألیف مختار بکر ترجمه سید رضا علیزاده چاپ لاهور سال ۱۹۲۷ م.

۴۷—تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تألیف پروفیسر بارتولد ترجمه علی محمد زهما چاپ کابل سال ۱۳۴۴ ش.

۴۸—تمدن غرب در شرق نزدیک تألیف هانس کن چاپ تهران سال ۱۳۱۶ ش.

۴۹—تاریخ فلسفه در اسلام تألیف استادج.د.دی بور ترجمه عباس شرقی چاپ ایران.

۵۰—تاریخ تحولات اجتماعی تألیف مرتضی راوندی چاپ تهران سالهای ۱۳۳۰-۳۱-۳۴ ش.

۵۱—تاریخ مشروطیت ایران تألیف پاولوویچ ترجمه هوشیار چاپ ایران سال ۱۹۵۱ م .

۵۲—تاریخ قرون وسطی نشریهٔ انستیوت تاریخ اکادمی علوم اتحادشوروی ترجمهٔ صادق انصاری و محمدباقر مومنی چاپ مطبعهٔ افیشن نو سال ۱۳۴۲ ش.

۵۳—تعلیم و تربیت تألیف صدیق عیسی چاپ تهران سال ۱۳۶۱ ش.

۵۴—تاریخ روسیه تألیف جارج ورنادسکی چاپ امریکا سال ۱۹۴۹ (انگلیسی).

۵۵—تاریخ سیستان (مؤلف گمنام) تحشیه ملک الشعرا بهار چاپ تهران سال ۱۳۱۴ ش.

۵۶—جهانکشای جوینی عطاملک (دو جلد) چاپ لندن سال ۱۹۱۱ م.

۵۷—چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی تحشیه مرزا محمدخان قزوینی چاپ مطبعهٔ ایران

در برلین سال ۱۹۲۷ م .
۵۸—جهانگشای نادری تألیف محمدمهدی استرآبادی چاپ بمبئی سال ۱۳۰۹ ق .
۵۹—چچ نامه (تاریخ سند) تألیف علی بن حامد کوفی چاپ دهلی سال ۱۹۳۹ م.
۶۰—حدیقة الاقالیم تألیف مرتضی حسین بلگرامی چاپ نولکشور هندوستان (تاریخ طبع ندارد).
۶۱—حدود العالم من المشرق الی المغرب (مؤلف گمنام) چاپ عکسی لیننگراد سال ۱۹۳۰ م.
۶۲— حبیب السیر تألیف خوندمیر چاپ بمبئی سال ۱۲۷۳ ھ .
۶۳—حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی تألیف داکتر محمدناظم ترجمه عبدالغفور امینی ازانگلیسی به دری چاپ کابل سال ۱۳۱۸ ش.
۶۴—دبستان مذاهب تالیف موبدشاه زرتشتی طبع بمبئی سال ۱۲۹۲ ق.
۶۵—درزوایای تاریخ معاصر افغانستان، تألیف مورخ احمدعلی کهزاد چاپ کابل سال ۱۳۳۱ ش .
۶۶—دپښتنو تاریخ قاضی عطاالله خان چاپ پشاور درسال ۱۹۴۷ م .
۶۷—روحیات ملل اروپا تألیف الفردفویه ترجمهٔ استادهاشم شایق چاپ کابل سال ۱۳۱۷ .
۶۸—روضات الجنات اسفزاری (معین الدین محمداسفزاری) چاپ تهران سال ۱۳۳۹ ش .
۶۹—رحلته ابن بطوطه چاپ مصر سال ۱۹۲۸ (عربی) .
۷۰—رویدادلوی جرگه دارالسلطنه کابل مؤرخ سال ۱۳۰۳ ش چاپ کابل سال ۱۳۰۴ ش.
۷۱—زین الاخبار تألیف عبدالحی بن ضحاک گردیزی چاپ تهران سال ۱۳۱۵ ش.
۷۲-زندگی خواجه عبدالله انصاری اثر سرژبورکوی ترجمه داکتر روان فرهادی چاپ کابل سال ۱۳۴۱ ش.
۷۳—سالنامه کابل طبع کابل سال ۱۳۳۴ ش .
۷۴—سراج الاخبار مجموعه از سال ۱۹۱۱—۱۹۱۹ م طبع کابل .
۷۵—سیستم استعماری کاپیتالیزم چاپ ماسکو سال ۱۹۵۹ م (روسی) .
۷۶—سراج التواریخ تألیف مرزافیض محمدخان کاتب، چاپ کابل سال ۱۳۳۳ ق. (سه جلد) .
۷۷—سلسله تاریخ آسیا امپراتوری مغل، اثر رونه گروسه ترجمه احمد علی کهزاد (نسخه خطی انجمن تاریخ افغانستان) .
۷۸—سفرنامهٔ حکیم ناصرخسرو چاپ مطبعهٔ کاویانی برلین سال ۱۳۴۰ ھ.
۷۹—سیاست نامهٔ نظام الملک چاپ تهران سال ۱۳۴۰ ش .

سندهای خطی

۸۰—الف/سوانح شخصی مرزاگل محمدخان وردکی متعلق کتابخانه آقای مرزاسیدداود خان در کابل (خطی).
۸۱—ب/ سوانح شخصی آقاسیداحمدخان کابلی متعلق کتابخانه میرمحمدشاه خان صدیقیان در کابل (خطی)

۸۲—ج/فرمان دستخطی امیر عبد الرحمن خان عنوان سرشته داران کابل متعلق کتابخانه سرزا اسدداود خان .

۸۳—د/فرامین دستخطی امیر حبیب‌الله خان متعلق کتابخانهٔ اینجانب (غبار) .

۸۴—ح/دستور العمل امیرعبدالرحمن خان برای پسرش سردار نصرالله خان در سفر لندن (فوتوکاپی اصلی خطی آن) متعلق کتابخانهٔ اینجانب غبار).

۸۵—صفاریان اثر میر محمدصدیق فرهنگ چاپ کابل سال ۱۳۳۴ ش .

۸۶—ضحی الاسلام تألیف استاد احمدامین خان چاپ قاهره سال ۱۹۳۵ م .

۸۷—طبقات ناصری—منهاج السراج جوزجانی چاپ کابل سال ۱۳۴۲ ش .

۸۸—ظفرنامه رنجیت سنگ تألیف امرناتیه چاپ لاهور سال ۱۹۲۸ م.

۸۹—علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف ذبیح الله صفا چاپ ایران سال ۱۳۳۱ ش .

۹۰—فظایع الدول الاستعماریه، انجلترا فی الهند، از نشرات آزادی شرق، چاپ برلین (عربی)

۹۱—غازی مصطفی کمال تألیف داگوبرت فون میکش چاپ لایپزیک سال ۱۹۲۹ م (جرمنی).

۹۲—کابل مین سات سال نوشته مولوی عبیدالله سندی چاپ لاهور سال ۱۹۵۵ (اردو).

۹۳—کاوه (جریده) مجموعه سالهای ۱۹۱۶—۱۹۱۷ م چاپ مطبعهٔ کاویانی—برلین .

۹۴—گاتهای زردشت اثر پورداود چاپ بمبئی سال ۱۹۲۷ م.

۹۵—گلشن امارت تألیف نور محمد نوری چاپ کابل سال ۱۳۳۵ ش.

۹۶—لایحهٔ ترقیات چهارسالهٔ افغانستان چاپ مطبعهٔ رفیق کابل سال ۱۳۰۷ ش.

۹۷—منتخب التواریخ تألیف حسن بن محمد النماکی شیرازی تاریخ تألیف سال ۱۰۱۹ ه (نسخه خطی متعلق اینجانب).

۹۸—مسایل لینینیزم اثر استالین چاپ ماسکو سال ۱۹۴۹ م .

۹۹—مصائب ما در افغانستان اثر لیدی سیل انگلیسی ترجمهٔ میر عبدالرشید بیغم بنام شبخون افغان چاپ کابل سال ۱۳۲۹ ش .

۱۰۰—موازنهٔ بودجهٔ افغانستان چاپ کابل سال ۱۳۴۰ ش.

۱۰۱—میرویس نیکه اثر عبدالرؤف بینوا چاپ کابل سال ۱۳۳۵ ش.

۱۰۲—مجمل التواریخ بعدنادریه تألیف ابن محمدامین ابوالحسن گلستانه چاپ مطبعه بریل لندن سال ۱۸۹۶.

۱۰۳—نوای معارک تألیف میرزا عطامحمد شکارپوری چاپ کابل سال ۱۳۳۱ ش .

۱۰۴—نظری بمشرق، تاریخ سیاسی افغانستان نوشته میرزا سیدمهدی فرخ چاپ تهران سال ۱۳۱۴ ش.

۱۰۵—نسخ تصادیق خوانین ادهٔ قاضی طبع کویته (بلوچستان) تاریخ طبع ندارد (انگلیسی).

۱۰۶—نوائی (امیر علیشیر) اثر علی‌اصغر حکمت استاد تاریخ ادبیات ایران چاپ تهران سال ۱۳۲۶ ش.

۱۰۷—واقعات شاه شجاع الملک ابدالی چاپ کابل سال ۱۳۳۳ ش.

۱۰۸—«یادداشتهای کابل» الکزاندر برنس چاپ لندن سال ۱۸۴۲ .

۲۷۵ تومان